

دروس خارج فقه

سال ۹۱—۹۰

حضرت آیت الله جوادی آملی

به همراه صوت دروس

بسم الله الرحمن الرحیم

آرشیو دروس خارج فقه آیت الله العظمی عبدالله جوادی آملی۹۱-۹۰

نویسنده:

آیت الله العظمی عبدالله جوادی آملی

ناشر چاپی:

سایت مدرسه فقاهت

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

آرشیو دروس خارج فقه آیت الله العظمی عبدالله جوادی آملی۹۱-۹۰

مشخصات کتاب

سرشناسه:جوادی آملی، عبدالله،۱۳۱۲

عنوان و نام پدیدآور:آرشیو دروس خارج فقه آیت الله العظمی عبدالله جوادی آملی ۹۱-۹۰/عبدالله جوادی آملی.

به همراه صوت دروس

منبع الکترونیکی : سایت مدرسه فقاهتS

مشخصات نشر دیجیتالی:اصفهان:مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، ۱۳۹۶.

مشخصات ظاهری:نرم افزار تلفن همراه و رایانه

موضوع: خارج فقه

خیارات مبحث بیع

.Your browser does not support the audio tag

یکی از خیارات خیار عیب است و امور متعددی در خیار عیب مطرح است از قبیل اینکه «العیب ما هو؟» که این امر اول است.

امر دوم آن است که آیا خرید و فروش کالای معیب اصلاً صحیح است، بدون شرط صحت یا نه این معامله فاسد است؟ اگر معامله فاسد بود خیاری نیست زیرا خیار از احکام بیع صحیح است بیع فاسد که خیار ندارد.

مسئله خیاری بودن به لزوم و جواز معامله برمی گردد و لزوم و جواز معامله متفرع بر صحت معامله است.

اگر معامله ای باطل بود نه لازم است و نه جایز. معامله اگر صحیح بود یا لازم است یا جایز چون خیار در بحث جواز و لزوم است و جواز و لزوم متفرع بر صحت معامله است، پس باید ثابت بشود که این معامله صحیح است اولاً تا بحث بشود ثانیاً که آیا لازم است یا خیاری و جایز است.

بنابراین بعد از اینکه روشن بشود «العیب ما هو؟» باید بحث بشود که خرید و فروش کالای معیب صحیح است یا نه؟ یک وقت است که شرط صحت می کنند شرط برائت از عیب می کنند خب این معامله صحیح است اما یک وقت است بدون شرط صحت و بدون شرط برائت از عیب کالایی را می فروشند و خریدار هم نمی داند که این صحیح است یا معیب.

آیـا این معـامله غرری است و باطل است یا نه با همین جهل می شود صـحیح؟ پس بعـد از بیان اینکه «العیب ما هو؟» و بعـد از بیان اینکه خرید و فروش معیب صـحیح است نوبت به مسئله سوم و مقام سوم می رسد که آیا خیار هست یا نه؟ دلیل این خیار چیست؟ فرق خیـار عیب بـا خیارهـای دیگر چیست؟ آیـا تنهـا فرقشـان این است که در خیـار دیگر ذو الخیار مخیر بین فسـخ و امضاست ولی در خیار عیب بین امور سه گانه مخیر است یا فسخ بکند یا امضا بکند بی ارش یا امضا بکند با ارش اینها فروع و مقاماتی است که یکی پس از دیگری باید مطرح بشود.

امر اول روشن است که عیب کـاهش یا افزایش احـد الطرفین است به طوری که در قیمت اثر بگـذارد یک وقت است که مبیع معیب است یک وقتی ثمن معیب است آن روزی که با طلا و نقره معامله می کردنـد و خود ثمن یک کالا بود یا احـد النقدین بود این یـا سالم بود یا معیب در خیار عیب فرقی بین معیب بودن مبیع یا ثمن نیست گاهی بایع خیار عیب پیـدا می کنـد گاهی مشتری به هر تقـدیر عیب افزایش یـا کـاهش از آن خلقت اصـلی است طوری که تفاوت فاحش در قیمت بیاورد مقام ثانی این اسـت که یـک وقت است که شـرط سـلامت می کننـد یـک وقت است که برائت از عیب را مطرح می کننـد خب این معـامله صـحیـح است یک وقت است بـدون شـرط سـلامت و بـدون برائت از عیب اقدام به خرید و فروش می کنند با اینکه نمی دانند سالم است یا معیب.

اینجا این معامله غرری است چطور شد که در سایر موارد اگر معامله غرری بود فتوا به بطلان می دادید اما اینجا فتوا به بطلان نمی دهید؟ عناصر اصلی معامله سه رکن است: یکی عقد است، یکی عاقد است، یکی معقود علیه.

سه فصل را کتاب بیع به عهده دارد یکی اینکه عقد چیست شرایط صحت عقد چیست باید انشا باشد موالات باشد ترتیب بین ایجاب و قبول باشد و مانند آن.

عاقد کیست؟ باید بالغ باشد عاقل باشد قاصد باشد اگر مجنون بود سفیه بود قصد نداشت قصد انشا نداشت انشا بلد نبود این معامله باطل است برای اینکه عاقد شرایط را فاقد است.

اگر مالك نبود معامله صحیح است و لکن فضولی است محتاج به اذن مالك است.

فصل سوم درباره معقود علیه است شرایط عوضین چیست، باید اعیان نجسه نباشد منفعت محلله عقلایی داشته باشد و مانند آن.

اگر کسی اقدام کرد به خرید و فروش در حالی که یکی از این ارکان ثلاثه شرایط خودشان را نداشتند خب این معامله می شود باطل یا به خاطر غرر باطل است یا به خاطر جهات دیگر.

اگر به احد العوضین برگردد منشأ بطلان غرر است یعنی کسی که قیمت را نداند نمی داند که دارد چقدر می خرد و کسی که وزن مبیع را نداند نمی داند که اینکه دارد می خرد چند کیلوست همه موارد غرری است و معامله باطل است اگر غرری بود و معامله باطل بود جا برای خیار و بحث از لزوم و جواز نیست در مقام ما هم بشرح ایضاً [همچنین] اگر کسی نمی داند که این کالا صحیح است یا فاسد خب همین طور دارد می خرد این میوه نمی داند درونش فاسد است یا صحیح همین طور دارد می خرد با جهل به صحت و عیب این معامله می شود غرری اگر درون این میوه فاسد بود خب باید برود در سطل و این معامله می شود غرری شرط سلامت هم نکرده.

در موارد دیگر برای رفع غرر ناچار باید که ثمن مشخص بشود مثمن مشخص بشود تا غرر رفع بشود. اما در مسئله سلامت از عیب می گویند نه شرط سلامت لازم است یا نه برائت از عیب لازم است هیچ چیز لازم نیست می توانند بخرند خب غرر را با چه چیز می خواهید رفع کنید؟ می گویند در مسئله نرخ و قیمت ما اصلی نداریم که به اعتماد آن اصل اقدام بکنیم به خرید و فروش لذا اگر شرط نکنیم تعیین نکنیم غرری است در مسئله اوزان مبیع ما اصلی نداریم که احراز بکند لذا تا وزن مبیع مشخص نشود ولو با اخبار بایع معامله می شود غرری.

ولی در مسئله سلامت از عیب ما یک اصل داریم و آن این است که اصل سلامت اشیاء است از عیب و بقای اشیاء است به آن خلقت اولی ممکن است یک مقداری در درجات کمال تفاوت باشد ولی اصل اولی سلامت از عیب است.

همین اصل تکیه گاه ابتناء طرفین است یعنی بایع که چیز می فروشد به استناد اصالت ثمن می فروشد مشتری که چیز می خرد به استناد اصالت سلامت مثمن می خرد این اصل زیربنای عقلایی است که طرفین به این اصل تکیه می کنند و بدون شرط سلامت می خرند ولی او را غرر هم نمی دانند چون مسئله غرر نه حقیقت شرعیه است نه حقیقت متشرعه غرر یک امر عرفی است و شارع هم او را امضا کرده که غرر این است و در مورد غرر هم معامله باطل است.

مردم در معاملاتشان اگر چیزی را بخرند و ثمن معلوم نباشد این را غرری می دانند باید ثمن را معین کنند مثمن وزنش روشن نباشد این را غرری می دانند باید که وزنش معین باشد.

اما مبیع سالم هست یا معیب این اگر ندانند نمی گویند غرری است چرا؟ برای اینکه در آن امور ما یک اصلی نداریم که به استناد آن اصل تکیه کنند و خرید و فروش مستقر بشود ولی در مسئله سلامت از عیب یک اصلی داریم و آن این است که اصل اولی اشیاء سلامت است و همین اصل تکیه گاه معاملات مردمی است مردم به استناد اصالت سلامت می خرند و به استناد این اصل غرر برطرف می شود چون به استناد این اصل غرر برطرف می شود آن وقت نوبت به مقام ثالث بحث است که آیا این معامله صحیح لازم است یا خیاری؟

بنابراین درست است که سلامت سهم تعیین کننده ای در صحت معامله دارد.

درست است که طرفین همان طور که قیمت را، ثمن را باید بدانند سلامت را باید بدانند درست است همان طور که طرفین وزن مبیع را باید بدانند می دانند باید سلامتش را هم بدانند، منتها برای تعیین قیمت ما اصل عقلایی نداریم که اصل این است که این کالا اینقدر می ارزد چنین اصلی نیست.

یا در تعیین اوزان ما یک اصل عقلایی نداریم که اصل این است که هندوانه بر این وزن است چنین اصلی نداریم اما در سلامت چرا اصل عقلایی این است که کالا سالم است و همین اصل عقلایی تکیه گاه عقلاست در خرید و فروش.

پرسش: ...

پاسخ: نه خب این صنایع آکبندی این طور است دیگر الآن این چیزی که بسته است می فروشند اصل سلامت است دیگر این یخچال، این تلویزیون، این رادیو، اینها که آکبندی می فروشند همین طور است دیگر که اگر باز کنند معلوم می شود سالم است یا نه چه آزمایش بکنند چه آزمایش نکنند چه صنایع دستی باشد چه غیر دستی باشد چه به آزمایش نیاز داشته باشد نداشته باشد همین طور می خرند.

در موارد دیگر ما اصل تعیین کننـده نـداریم اما اینجا اصل تعیین کننده داریم پس به اسـتناد این اصل می توانند خرید و فروش بکنند غرر نیست آن وقت نوبت به مقام ثالث می رسد خب.

پرسش: ...

پاسخ: نه آن شیرینی، سلامت نیست آن شرط کمال است.

پرسش: ...

پاسخ: نه دو تا حرف است باید سالم باشد آن شیرینی یک وصف کمال است و گرانتر خریدن برای آن کمال است یک وقت پوسیده است که باید بریزند در سطل این فاسد است یک وقت است سالم است منتها شیرین نیست یا شیرین تر باشد نیست آن یک وصف کمال است و ارزش زائـد دارد به هر تقدیر بدون احراز سـلامت از عیب معامله غرری است مثل اینکه بدون احراز تعیین قیمت بـدون احراز وزن کالاـ همه موارد غرری است منتهـا در آن موارد ما اصل محرز نـداریم اصـلی که تکیه گاه عقلا باشد نداریم اینجا اصلی که تکیه گاه عقلا باشد داریم.

پرسش: ...

پاسخ: قیمت سوقیه اش چقدر است؟ در بازار مشخص است پیش این آقا که مشخص نیست این باید بداند دیگر این تازه وارد شهر شـده ایـن تـازه وارد شـهر شـده اگر در مسـئله غبن گـذشت در مسـئله غبن هم همین تحقیـق بـود که فرق بین غبن و غرر چیست.

در مسـئله غبن آنجا روشن شد که بایع می گوید که قیمتش این است مشتری با اطمینان به احتمال اینکه به اسـتناد اینکه حرف بایع مطابق با قیمت سوقیه است می خرد و به این اعتماد معامله از غرری بودن می افتد دیگر غرری نیست می شود صـحیح بعد وقتی معلوم شد بین ثمن و قیمت تفاوت بود او خیار غبن دارد. اما اگر ثمن مشخص نشود این می شود غرری.

ص: ۶

یک وقت است که طرفین معاملات رایج دارند دست فروشند مرتب در جریان قیمت سوقیه هستند مرتب می خرند مرتب می فروشند اینجا قضیه شخصیه است و طرفین عالمند همین که گفتند این چند کیلوست دیگر قیمتش را مشخص نمی کنند چون طرفین می دانند و هر کدام هم از علم دیگری باخبر است اینجا خب غرری در کار نیست چون طرفین می دانند و هر کدام هم می دانند که طرف دیگر می داند اما در غالب موارد اصلی که تعیین کننده قیمت باشد وجود ندارد اصلی که تعیین کننده اوزان باشد وجود ندارد.

اما اصلی که تعیین کننده سلامت از عیب باشد وجود دارد. این است که اصرار مرحوم شیخ(رضوان الله علیه) و همکاران او همفکرانشان این است که ثابت بکنند این معامله در درجه اول صحیح است بعد وارد مقام ثالث بحث بشود حالا که این معامله صحیح است خیاری است یا خیاری نیست.

یک نقدی مرحوم آقای خوئی(رضوان الله علیه) دارند و آن این است که اینکه شما می فرمایید صحت و فساد را باید در رتبه سابق احراز کرد و جواز و لزوم در رتبه لاحقه است بعد از احراز صحت معامله است و معامله غرری را نمی شود خیاری دانست این برای آن خیارهای ابتکار شرعی است نظیر خیار مجلس نظیر خیار حیوان و مانند آن.

خیار مجلس که شارع فرمود: «البیّعان بالخیار ما لم یفترقا» این در کدام بیع است در بیع صحیح است دیگر چرا؟ چون شارع مقدس فرض کرده که طرفین بیّع اند و اصل بیع حاصل شده است بعد فرمود: «البیّعان بالخیار ما لم یفترقا» اما اگر ما در اصل صحت بیع شک کردیم و صحت بیع را احراز نکردیم چگونه می توانیم به این حدیث و امثال این حدیث تمسک کنیم یا در مسئله خیار حیوان فرمود اگر خرید و فروشی شد و حیوان مبیع شد «صاحب الحیوان بالخیار» خب ما اصل صحت این بیع را باید در درجه اولی احراز بکنیم که بیعی واقع شده، کسی صاحب حیوان شده بعد بگوییم «صاحب الحیوان بالخیار». اما اگر در صحت بیع شک کردیم با چه احراز کنیم؟ در این گونه از موارد خیار فرع بر صحت معامله است اما در مواردی که خیار با شرط حاصل می شود شرط خیار می کنند یا خیار تخلف شرط است یک وقتی شرط الخیار است یک وقتی خیار تخلف شرط. شرط الخیار این است که طرفین یا احد الطرفین می گویند ما این معامله را می کنیم به این شرط که تا فلان مدت خیار داشته باشیم یا من خیار داشته باشم یا فلان کارشناس خیار داشته باشد.

این شـرط الخیار است خیار تخلف شرط این است که احد الطرفین می گویند که اگر این فاقد آن وصف بود یا فاقد آن کمال بود من خیار داشته باشم و اگر این وصف حاصل نشد این خیار تخلف شرط دارد.

در این گونه از خیارهـایی که به جعـل احـد الطرفین ثـابت می شود در این گونه از موارد لازم نیست ما قبلاً غرر را با برخی از اصول برطرف بکنیم بعد خیار ثابت بشود با همین جعل خیار غرر برطرف می شود.

بنابراین اینکه شـما می فرماییـد خیار فرع بر صـحت معامله است ما در رتبه سابقه باید صـحت معامله را احراز بکنیم بعد معامله بشود خیـاری و بـا جعل خیار نمی شود معامله را صـحیح کرد این مربوط به آن خیارهای مجعول شـرعی است یعنی وقتی خیار مجلس هست که معامله صحیح باشد. وقتی خیار حیوان هست که معامله صحیح باشد.

وقتی خیار تأخیر هست که معامله صحیح باشد. این خیارهایی که مجعول شرعی است. اما خیاری که مجعول خود طرفین است لازم نیست که قبلاً صـحت معامله احراز شده باشد بلکه صـحت معامله با همین جعل خیار حل می شود. آیا این نقد وارد است یا مرحوم شیخ و امثال شیخ هم به این نکته توجه داشتند.

در این گونه از مواردی که ایشان فرمودند فرق است درست است که فرق است ولی بازگشت اش باز به همان فرمایش مرحوم شیخ و امثال شـیخ می شود چرا؟ برای اینکه این شـرط سـلامت که می کند یعنی آن اصالت السلامه ای که مورد ارتکاز است آن را تصریح دارند اینها گرچه لفظاً در کنار هم ذکر شدند ولی لباً در طول هم اند.

اینکه می گویند اگر سالم نبود من خیار دارم معنایش آن است که در رتبه اول تعهدمان بر همان اصالت السلامه است که اگر هم ما تصریح نکنیم آن تکیه گاه حرف ماست و آنچه را که الآن تصریح می کنیم لازمه آن تکیه گاه است یعنی آن شرط ضمنی را داریم تصریح می کنیم، آن تلویحی را داریم تصریح می کنیم که اگر آن اصل محفوظ نبود ما خیار داریم.

پس بنابراین این مطلب به دو جمله منحل می شود یکی اینکه ما می خریم به اینکه سالم باشد.

پس بنابراین غرر برطرف شده است که اگر نگوییم شرط تلویحی و ضمنی ماست بعد جمله دوم اضافه می کنیم که اگر فاقد این شرط بود ما خیار داریم که اگر هم نگوییم شرط ضمنی ماست آنچه را که ما در ضمن در طول دو مطلب را داشتیم حالا داریم تصریح می کنیم اگر کسی حرف نزند یک میوه ای را بخرد این میوه فاسد در بیاید این معامله صحیح است اولاً و خیاری است ثانیاً چرا؟ زیرا شرط ضمنی که طرفین به او متعهدند این است که این معامله این کالا صحیح است پس غرری در کار نیست اگر فاقد صحت بود خیار داریم پس بنابراین غبنی در کار نیست و ضرری در کار نیست و مانند آن. همین دو امری که اگر نگوییم حاصل است با گفتن همین را داریم تصریح می کنیم چیز زائدی نیست شما نتوانستید ثابت کنید که خیاری بودن و صحیح بودن در عرض هم است می خواهید چه بگویید؟ ناچارید بپذیرید که خیار از احکام بیع صحیح است یا شما می خواهید بگویید که نه معامله چه صحیح باشد چه فاسد باشد خیاری است.

این را که نمی خواهید بگویید حتماً می خواهید بگویید که خیار از احکام بیع صحیح است. آیا این دو در عرض هم اند یا در طول هم اند؟ یقیناً خواهید گفت در طول هم اند چون معامله اگر صحیح نباشد معامله فاسد باشد دیگر نیازی به به هم زدن ندارد این به هم خورده است. بنابراین حتماً این را می پذیرید که دو امر است یکی صحت معامله یکی خیاری بودن معامله این را می پذیرید دو: حتماً می پذیرید اینها در عرض هم نیست در طول هم است یعنی معامله اگر صحیح نباشد جا برای خیار نیست. اگر صحیح بود جا برای لزوم و جواز هست.

سوم: این معنا گاهی با شرط ضمنی و تلویحی و ارتکاز غرائز عقلا حاصل است گاهی با تصریح طرفین شما چه فرمایش تازه آوردید؟ اینکه دارید فرمایش مرحوم شیخ را نقد می کنید می فرمایید که این در خیاراتی که مجعول شرع است درست است ولی مجعول عرف باشد این سخن ناصواب است چه فرمایش تازه آوردید؟ چه مجعول شرعی باشد چه مجعول عرفی این سه امر را ناچارید بپذیرید، یک: تا معامله صحیح نباشد جا برای خیار نیست. دو: اینها در عرض هم نیستند. سه: یکی که مقدم است و دیگری متأخر و مترتب آنکه مقدم است صحت معامله است شما این را گاهی بالصراحه می گویید گاهی هم حرف نمی زنید می روید پول می دهید یک میوه تهیه می کنید اینکه یک میوه تهیه می کنید بعد اگر فاسد درآمد حق پس دادن دارید و خیاری است سرّش آن است که آن دو تا امر ارتکازی است در طول هم است این دو تا امر ارتکازی که در طول هم است تلویحی است شما تصریح می کنید.

بنـابراین مرحوم آقا سـید محمـد کاظم(رضوان الله علیه) کاملاً محققانه وارد شـده که مرحوم شـیخ نظرش این است ما در مقام اول بایـد ثـابت بکنیم بعـد از احراز اینکه «العیب مـا هو؟» در مقام اول بایـد ثابت بکنیم این معامله صـحیح است یا نه؟ در مقام ثانی باید ثابت بکنیم که عامل معامله خیاری است یا خیاری نیست.

خب حالا که خیاری شد یک وقت است که خیاری که در مسئله خیار عیب مطرح است جای ارش گیری هم هست یک وقت است که معـامله کلاًـ این هنـدوانه فاسـد درآمـد این صورتـاً صـحیح بود باطنـاً باطل کشف از بطلان کرده است این کشف از خیاری بودن نیست کشف از بطلان معامله است چون این اکل مال به باطل است.

خیار عیب در جایی است که معیب یک ارزشـی داشـته باشد صـحیح یک ارزشـی داشته باشد اینها را قیمت می کنند نسبت را می سـنجند طبق این نسـبت از ثمن کم می کنند اما اگر معیب را باید بیندازد در سطل اصلاً قیمت نداشت این کشف از بطلان معامله است نه کشف از خیاری.

پس بحث در جایی است که آن مبیع آن معیب قیمتی دارد صحیح قیمتی دارد ما به التفاوت را می سنجند بعد از ثمن کسر می کننـد بالنسـبت نه خود ما به التفاوت را. پس بنابراین بایـد که معیب قیمت داشـته باشد تفاوت اصـلی که بین خیار عیب و خیار غبن وماننـد آن است همین ارش است که این را شارع مقـدس مشـخص کرده تعبـدی هم هست. ارش یک امر تعبـدی اسـت چرا؟ برای اینکه در مسئله خیار غبن گذشت که اگر کسی مغبون شد این یا قبول یا نکول.

ص: ۱۱

بگویـد من ما به التفاوت می گیرم حق نـدارد چرا؟ همان طور که محقق ثانی در جامع المقاصد گفته و خیلی از بزرگان این را پذیرفتند حتی مرحوم شـیخ هم روی آن صـحه گذاشـته در مسـئله غبن آن مغبون حق ندارد ما به التفاوت طلب کند یک وقتی مصالحه می کنـد می گویـد این حقی که من دارم به نام خیار که می توانم معامله را به هم بزنم این حق را مصالحه می کنم با دریـافت مـا به التفـاوت این یـک معـامله جدیـد است وگرنه اگر او ما به التفاوت بخواهـد آن غابن می توانـد بگویـد من ما به التفاوت نمی دهم یا معامله را قبول بکن یا نه چرا؟ برای اینکه یک معامله واقع شده است بین ثمن و مثمن.

غابن هیـچ بـدهکار نیست مگر اینکه مثمن را بایـد تحویل بدهـد و تحویل داد مغبون وقتی می بینـد این کمتر از آن مقدار می ارزد می گویـد من پس می دهم بسیار خب خیـار غبن دارد و پس می دهـد اگر مغبون بگویـد من مـا به التفـاوت را از تو می طلبم ذمه تو به تأدیه آن ما به التفاوت مشغول است این سند می خواهد.

غابن به هیچ وجه ضامن نیست چرا؟ برای اینکه ضـمان در اسلام یا ضمان معاوضه است یا ضمان ید. انسان که ضامن می شود مال مردم را یا به اسـتناد قاعـده من اتلف، قاعده علی الید این گونه از قواعد ضـمان ید را ثابت می کند که این ید می شود ید ضمانی یا ضمان معاوضه است که در معاملات اگر احد العوضین را گرفت عوض دیگر را باید بپردازد.

ما دیگر ضـمان سومی که نـداریم که اگر کسـی بخواهـد مال مردم را ضامن باشـد ذمه او مشـغول به مال مردم باشـد این یا به استناد ضمان ید است یا ضمان معاوضه.

ص: ۱۲

در اینجا یک معامله ای بین غابن و مغبون اتفاق افتاد غابن گرانفروشی کرد باید این مثمن را تحویل می داد داد.

مغبون باید ثمن را تحویل می داد داد هر کدام اینها به ضمان معاوضه محکوم بودند و برابر ضمانشان عمل کردند.

چیزی در ذمه غابن نیست غابن مال کسی را تلف نکرده نه علی الید است نه «من اتلف مال الغیر» است مغبون می گوید این معادل با قیمت سوقیه نیست خب غابن می گوید بسیار خب پس بده همین. مغبون به هیچ وجه حق ندارد پیشنهاد بدهد که شما ما به التفاوت بده. حتی اگر غابن حاضر شد ما به التفاوت بدهد مغبون می تواند قبول نکند می گوید من پس می دهم برای اینکه مغبون که ما به التفاوت طلب ندارد غابن که ما به التفاوت بدهکار نیست اینها یک ضمان معاوضه داشتند عمل کردند لذا مغبون می تواند بگوید الا و لابد من پس می دهم یا اگر مغبون پیشنهاد داد که ما به التفاوت بدهد غابن بگوید خیر یا پس بده یا نگیر اینها را پس بده به هیچ وجه ذمه مغبون بدهکار نیست.

اما در مسئله خیار عیب این طور نیست شارع مقدس فرمود ارش باید بدهد. بنابراین ما باید سند این ارش گیری را مشخص بکنیم که روایت دلالت دارد و معنای ارش مشخص بشود تا تفاوت جوهری بین خیار عیب و خیارات دیگر مشخص بشود ان شاء الله امروز که یوم الشروع بود به همین مقدار بس است.

«والحمد لله رب العالمین»

خیارات مبحث بیع

.Your browser does not support the audio tag

در جریان خیار عیب در مسئله اولی چند مطلب را مرحوم شیخ مطرح کردند.

ص: ۱۳

در اینکه اگر کالایی فروخته شده و معیب درآمد خریدار خیار دارد به نام خیار عیب این مورد اتفاق فقهاست.

اما در دلیل این خیار بحث است اولاً و در تفاوت جوهری خیار عیب با خیار شرط و سایر خیارات بحث دیگری است زیرا در سایر خیارات ذو الخیار مخیر بین فسخ و امضاست ولی در خیار عیب مخیر بین فسخ و امضای بی ارش و امضای با ارش است مسئله ارش گیری در خیار عیب مطرح است این باید یک فرق جوهری با خیارات دیگر داشته باشد برای اینکه خیارات دیگر دو ضلعی اند و این سه ضلعی.

برای اثبات آن مطلب اول که اصلاً خیار عیب هست دو تا راه بیان شده یکی اطلاق عقد و دیگری اطلاق معقود علیه آن راهی را که مرحوم شیخ و بسیاری از فقها مطرح کردند اطلاق عقد است راهی که دیگران طی کردند بی نقد نیست. بیان ذلک این است که عقد گاهی مطلق است و گاهی مشروط اینکه می گویند شرط در ضمن عقد یعنی این عقد دیگر مطلق نیست اگر شرطی در ضمن عقد بود این عقد می شود مشروط و مقید می گویند فروختم یا خریدم به شرط اینکه این چنین باشد این

شرط در ضـمن عقـد، عقـد را از اطلاق می انـدازد یک وقت است عقـد مطلق است می گوید خریدم این میوه را او می گوید فروختم این میوه را یا این فرش را فروختم یا آن ظرف را فروختم و مانند آن.

راهی را که مرحوم شـیخ و امثال شیخ طی کردند این است که اطلاق عقد اقتضا می کند که معقود علیه سالم باشد اطلاق عقد راهی که دیگران طی کردند این است که اطلاق معقود علیه منصـرف به فرد صحیح است وقتی میوه را فروخت گفت من میوه را فروختم این میوه منصرف می شود به میوه سالم.

وقتی گفت ظرف را فروختم این ظرف منصرف می شود به فرد سالم. وقتی گفت فرش را فروختم این فرش منصرف می شود به فرد سالم از عیب.

چون منصرف می شود به سالم اگر معیب را تحویل داد خریدار خیار دارد خب دلیل خیار عیب آیا اطلاق عقد است یا اطلاق معقود علیه؟ چون در ضمن عقد شرطی نشده است این مقتضای این اطلاق سلامت مبیع است یا نه چون مبیع را مقید نکردند این مبیع منصرف می شود به فرد سالم؟ مرحوم شیخ و همفکرانشان فرمودند اطلاق عقد چون شرطی در ضمن عقد نشده یک وقت است تصریح می شود به تعمیم.

یک وقت است که تصریح می شود به معیب می گوید که این میوه های آن جعبه زده است یک مقداری پوسیده است آنها قیمت اش این مقدار است خب این تصریح به عیب است. یک وقتی می گوید من میوه های این جعبه را فروختم چه سالم چه معیب این تعمیم به سلامت و عیب است یک وقت است نه عقد مطلق است.

اطلاق عقد اقتضا می کند که این مبیع سالم باشد.

مستحضرید که منظور از معیب آن فاسدی که باید بریزند در سطل نیست وگرنه آن مالیّت ندارد آن معامله باطل است آن کشف از بطلان شده اگر میوه ای آنچنان فاسد بود که سطلی بود آن معامله باطل است کشف از بطلان معامله می کند نه اینکه معامله صحیح است و خیاری است اما اگر نه یک گوشه اش زده بود که قیمت دارد ارزش دارد منتها کمتر بحث در خیار عیب در این گونه از موارد است یک فرشی است یک گوشه اش آسیب دید یک ظرفی است یک گوشه اش آسیب دید و مالیّت دارد قیمت دارد خریدار دارد و مانند آن.

خب مرحوم شیخ می فرمایند که اطلاق عقد اقتضا می کند که این مبیع سالم باشد چرا؟ برای اصالت السلامه این اصالت السلامه یک اصل عقلایی است و مورد ابتلای عملی مردم هم هست حالا یا به معنای این است که اصل در اشیاء این است که سالم باشد اصل در اشیاء این است که به خلقت اولی باشند.

غالب اشیاء این است که سالم باشند به هر نحوی که باشد این اصل به معنای غلبه وجودی یا اصل در خلقت و مانند آن است و این هم وجود خارجی دارد این اصل چون غالباً این طورند و هم تکیه گاه بنای مردمی است لذا نیازی به تصریح نیست و اگر گفتند به شرط سلامت این شرط، این تصریح مؤید آن اطلاق است شرط جدید نیست، چون شرط جدید نیست اگر شرط سلامت از عیب کردند این خیار عیب را به خیار شرط منتقل نمی کند چون این شرط مطلب جدیدی را نیاورده.

این شرط همان اصل ارتکازی را تبیین کرده نه مطلب جدیدی آورده باشد لذا اگر تصریح هم کرده باشند بگویند ما این کالا را می خریم به شرط سلامت این نظیر به شرط شیرینی نیست که شرط کمال باشد.

اگر گفتند به شرط سلامت باز هم خیار شرط نیست اگر فاسد درآمد خیار عیب دارد.

چون این شرط حرف جدیدی نیاورد همان اصل عقلایی را تأکید کرده است پس اطلاق عقد اقتضا دارد که این کالا صحیح باشد و بنای طرفین هم در معاملات بر همین اصل سلامت است و اگر سالم نشد این شخص خیار دارد اگر ما بودیم و نص خاص نبود بازگشت همین به خیار شرط بود ولی چون نص خاص است مسئله ارش را تأمین می کند که در مسائل بعدی مطرح می شود این خلاصه فرمایش مرحوم شیخ.

ص: ۱۶

اما عده ای آمدند گفتند که سند خیار عیب انصراف مبیع است نه اطلاق بیع.

انصراف معقود علیه است، نه انصراف عقد.

عقد مطلق است بله و تأثیری هم ندارد اما وقتی شما گفتید این میوه را فروختم یا این فرش را فروختم یا این ظرف را فروختم این میوه منصرف می شود به میوه سالم و اگر شما معیب تحویل دادید خریدار خیار دارد پس منشأ خیار عیب انصراف معقود علیه است نه اطلاق عقد.

این معقود علیه که مبیع است منصرف می شود به فرد سالم.

مرحوم شیخ می فرماید که این راه نیست اولاً سه تا اشکال بر این شده که این سه تا اشکال براساس مبنای ما قابل حل است ولی براساس مبنای آنها قابل دفاع نیست.

اشکال اول این است که انصراف این کالاـ و این مبیع به سالم را ما قبول نداریم نشانه اش این است که اگر کسی گفت من قسم یاد کردم چون حالا این میوه برایم خوب نیست قسم یاد کردم که از این میوه نخورم خب حالا این میوه اگر فاسد بود آن قسمت فاسد را انداخت دور قسمت سالم را خورد آیا حنث قسم کرد یا نکرد در أیمان در نذورات چرا منصرف نمی شود به فرد سالم؟ اگر طبیب به او گفته که خربزه برای شما خوب نیست نخور این هم برای اینکه تعهد شرعی داشته باشد نذر کرده که خربزه نخورد چون برایش خوب نیست حالاـ خربزه زده و خربزه معیبی که اگر می خرید خیار عیب داشت حالا او را دارد می خورد می گوید من که گفتم خربزه نخورم خربزه منصرف می شود به فرد سالم یا می گوید نه انصراف ندارد؟ چرا در أیمان چرا در نذورات منصرف به فرد سالم نیست معلوم می شود که این طبیعت هر دو را شامل می شود البته آنها دفاع کردند گفتند که منظور ما از انصراف در مسائل حقوقی است نه در مسائل فقهی نه در مسائل احکام در مسائل حقوقی که کاملاً مرزش از مرزهای فقهی و احکامی جداست در مسائل حقوقی منصرف می شود به فرد سالم ما همه جا نگفتیم.

به هر تقدیر این شبهه هست اشکال اول هست.

اشکال دوم این است که ممکن است این حرف شما در مبیع کلی درست باشد اما الآن بحث ما در عین شخصی خارجی است این خربزه هایی که در این طبق هست این میوه هایی که در این طبق هست این ظرفهایی که در قفسه هست این را مشتری دیده دارد می خرد اینها اعیان خارجیه اند اعیان خارجی کلی نیستند تا منصرف باشند به فرد سالم.

شما شخص خارجی را که می خرید شخص خارجی را که می فروشید که کلی نیست اگر صرف

و سلم باشد اگر کلی فروشی باشد کلی در ذمه باشد بله جا برای احتمال بر انصراف هست. اما عین خارجی را که شما می خرید عین خارجی را می فروشید اینکه منصرف به فرد کلی این خودش فرد است این یا واجد است یا فاقد دیگر منصرف بشود به فرد سالم یعنی چه؟

اشکال سوم این است که بسیار خب اگر ما انصراف را پذیرفتیم و معقود علیه منصرف شد به فرد سالم آن فرد معیب اصلاً تحت عقد نیست و اگر معیب را تحویل داد یک بیگانه را تحویل داد و این می گوید باید این را پس بدهد بگوید من این را که خریدم این نبود شما می گویید منصرف می شود به فرد سالم دیگر پس معیب اصلاً فرد نیست اگر اطلاق معقود علیه اطلاق مبیع منصرف می شود به فرد سالم، فرد معیب اصلاً فرد نیست اگر فروشنده یک معیبی را تحویل خریدار داد در حقیقت تسلیم نکرد به عقد وفا نکرد مشتری می گوید که (أَوْفُوا بِالْعُقُودِ) هنوز مانده شما که وفا نکردید اینکه دادی آن نیست مثل اینکه او سیب می خواست این گوجه فرنگی به او داد خب این وفا به عقد نکرد. این سه تا اشکال.

ص: ۱۸

این اشکالهای سه گانه گرچه قابل حل است ولی مرحوم شیخ فرمود ما از این راه وارد نشدیم تا شما این اشکالات سه گانه را مطرح بکنید آنکه ما وارد شدیم این است که بنای خریدار و فروشنده بر فروختن و خریدن فرد سالم است غرر هم به استناد اصالت السلامه دفع می شود اگر اینها شرط می کردند چگونه مشکل حل می شد؟ این شرط، شرط در ضمن عقد است و عقد را مقید می کند درست است که وصف معقود علیه است ولی شرط در ضمن عقد است عقد را از اطلاق می اندازد.

اگر تصریح به شرط می کردند هیچ کدام از این اشکالات نبود که الآن هم که تصریح به شرط نکردند هیچ اشکالی نیست برای اینکه آن امر یک امر ارتکازی است آنجا هم که تصریح

به شرط می کنند تأکید همان امر ارتکازی است.

یک وقت است یک شرط زائدی است مثلاً به شرط شیرین بودن یا به شرط خوش رنگ بودن اینها شرط کمال است اینها تأسیسی است تأکیدی نیست.

اما شرط سلامت تأسیس نیست تأکید است اصل بر این است که میوه سالم باشد اینکه شرط نمی کنند برای اینکه امر ارتکازی است و اگر شرط کردند حرف جدیدی نیاوردند همان امر ارتکازی تأیید شده است.

بنابراین بر خلاف مسئله خوش رنگ بودن یا شیرین بودن یا مثلاً پر آب بودن اینها بله اینها شرط کمال است و تأسیسی هم هست. بنابراین هم غرر به آن اصل رفع می شود هم خیار عیب به اتکای آن اصل می آید و ما اصلاً درباره این امور سه گانه بحث نمی کنیم چرا؟ برای اینکه ما درباره اطلاق عقد بحث کردیم نه اطلاق معقود علیه.

ص: ۱۹

منتها چیزی که بر مرحوم شیخ وارد است این است که بعضی از این اشکالها مشترک است بعضی از این اشکالها مشترک بین مبنای شما و مبنای دیگران است چرا؟ و آن این است که شمایی که می فرمایید اطلاق عقد اقتضا می کند که مبیع سالم باشد این به منزله انصراف است دیگر.

پس اصلاً اگر آن فردی که سالم نیست اطلاق عقد او را نگرفته وقتی اطلاق عقد فرد معیب را نگرفته فروشنده اگر فرد معیب را تحویل داد به عقد وفا نکرد همان اشکال سومی که بر مبنای دیگران وارد است بر مبنای شما هم وارد است.

اشکال سوم آن مبنا این بود که اطلاق مبیع منصرف می شود به فرد سالم اشکالش این بود که خب اگر منصرف می شود به فرد سالم فرد معیب اصلاً فرد نیست و اگر فروشنده یک میوه عیبناکی را تحویل خریدار داد وفا نکرد به عقد وفا نکرد چرا؟ چون این کلی منصرف شد به فرد سالم پس فرد غیر سالم مشمول این کلی نیست وقتی مشمول این کلی نشد این شخص وفا نکرد این اشکال بر شما هم وارد است.

این اشکال سوم که اشکال دقیقی است بر فرمایش شما هم وارد است مگر

شما نمی گویید اطلاق عقد مقتضی فرد سالم است خب اگر اطلاق مقتضی فرد سالم است به منزله انصراف است. فرد غیر سالم اصلاً تحت پوشش عقد نیست یک وقتی می توانید بگویید اطلاق که هر دو را بگیرد اینها لفظاً اطلاق است یعنی خریدار و فروشنده یکی گفت «بعت» یکی گفت «اشتریت» این عقد مطلق است شما گفتید اطلاق عقد اقتضا می کند که فرد سالم باشد پس فرد معیب اصلاً تحت اطلاق عقد نیست عقد او را نگرفته.

پرسش: ...

پاسخ: اگر مبیع عین خارجی باشد اطلاق ندارد تا شما تقیید کنید این اشکال دومشان بود کلی در ذمه ممکن است یا کلی فی المعین هم تا حدودی ممکن است اما عین خارجی و عین شخصی اطلاق ندارد تا شما تقیید کنید یا بگویید اطلاقش منصرف به فرد سالم است.

این عین خارجی یا واجد است یا فاقد. یا این وصف را دارد یا ندارد شما بگویید «بعتک هذه العین» این را فروختم آن وقت این مطلق نیست تا شما بگویید منصرف می شود به فرد سالم.

پرسش: ...

پاسخ: آن یک شرط جدیدی است نه اینکه اطلاق منصرف بشود به فرد سالم این کلی نیست تا منصرف بشود این دو تا فرد ندارد که یکی را شامل بشود یکی را شامل نشود.

پرسش: ...

پاسخ: بله آن کلی در ذمه است یک، احیاناً کلی فی المعین را هم شاید شامل بشود دو، اما عین خارجی کلی طبیعت نیست.

پرسش: ...

پاسخ: بله اینکه آکبند است و بسته است در جعبه که ندیدند که یا این میوه ای که هست عین خارجی است درونش را که ندیدند که این وقتی خربزه را شکافتند معلوم شده گوشه اش زده است عین خارجی که به جمیع اجزائها مشهود نیست اگر یک ظرفی باشد بله یک ظرف پشت و رویش مشخص است اما یک میوه در بسته درونش مشخص نیست.

پرسش: ...

پاسخ: چرا اگر عین خارجی باشد خیار عیب هم هست دیگر اگر همین گفته این خربزه بعد معلوم شده گوشه اش زده است این هندوانه بعد یک گوشه اش زده بود خب خیار عیب دارد دیگر.

ص: ۲۱

پرسش: ...

پاسخ: نه این اشاره می کند به این عین خارجی این کلی در ذمه که نیست آن مفهوم در ذهن است آن مفهوم ارتکازی که قابل خرید و فروش نیست این میوه که دستش است این میوه را دارد می فروشد می گوید هر کدام را خودت انتخاب کردی این هم یک خب انتخاب کرده گفت این را وزن کن بگوید همین را به شرط سلامت. یک وقت می گوید به شرط شیرینی این یک وصف زائدی است خیار تخلف شرط است اما یک وقت نمی گویند به شرط سلامت چون سلامت یک امر ارتکازی است و هر دو هم مبنیاً علی السلامه می خرند و اگر هم گفتند به شرط سلامت این تأکید همان امر ارتکازی است خب اشکالی که بر دیگران وارد بود بر مرحوم شیخ هم وارد است و آن این است که اگر اطلاق عقد مقتضی است که فرد سالم باشد آن وقت فرد ناسالم از پوشش اطلاق عقد بیرون می آید و اگر مبیع عیبناک بود و فروشنده تحویل داد در حقیقت به عقد وفا نکرد چون آنکه معقود علیه است فرد سالم است این اشکال سومی که بر دیگران وارد بود بر فرمایش مرحوم شیخ هم وارد است.

پرسش: ...

پاسخ: نه این مقتضی است اقتضا دارد که فرد سالم باشد غیر از این خارج از حوزه اقتضای عقد است عقد اقتضایش همین است.

اما والذی ینبغی أن یقال این است که هم اشکال نسبت به مبنای دیگران قابل دفع است هم براساس مبنای مرحوم شیخ و آن این است که انصراف گاهی به نحو وحدت مطلوب است گاهی به نحو تعدد مطلوب در این گونه از موارد اقتضا، انصراف اینها یک امر ارتکازی و غریزه عقلاست اینها هیچکدام حقیقت شرعیه نیستند حقیقت متشرعه نیستند مخصوصاً در بخش حقوق و در بحث معاملات شارع مقدس غالباً عقلی را که خدای سبحان به مردم داده است که به استناد آن عقل دارند مسائل حقوقی شان را اداره می کنند از باب «یثیروا لهم دفائن العقول» همان را شکوفا کرده، امضا کرده در بخش عبادات و احکام تعبدیات فراوانی هست اما در بخش معاملات و حقوق غالباً تأیید بنای عقلاست نه یعنی شارع تابع عقلاست _ معاذ الله _ یک، نه یعنی شارع همسان عقلاست _ معاذ الله _ دو، شارع مقدس با یک دست چراغی در درون دلهای مردم و افکار مردم روشن کرد یک، با دستی دیگر چراغی آورد به نام نقل دو، هر دو چراغ شریعت اند سه، هیچ کس حق ندارد بگوید این بشری است و آن شرعی است و این تعبیر از ناسزاوارترین تعبیرات است که ما بگوییم این مطلب عقلی است یا شرعی.

ص: ۲۲

بشر چیزی از خود ندارد تا بگوید این مطلب را من فهمیدم آن مطلب را شارع آورده خیر، این فطرت را او روشن کرده این

(فَأَلْهَمَها فُجُورَها وَ تَقْواها) را او روشن کرده این سراج منیر را او داده آن شریعت را هم آن دلیل نقلی را هم که سراج منیر است آن را هم او داده و انسان در هر دو جا در کنار سفره خدا نشسته حق ندارد بگوید این را ما خودمان فهمیدیم او را شریعت به ما می دهد نه خیر، شریعت یک چراغی در درون روشن کرده یک چراغی هم در بیرون در بخشهای معاملات که زندگی مردم با آن می گردد با همان چراغ درونی دارد اداره می کند.

شما می بینید در کشورهایی که کثرت ملی در آن هست پنج شش گروه در آن ذبح می کنند در این میدان فروش میوه یا آن مغازه های رسمی که خرید و فروش عمومی مطرح است یک ملحد حضور دارد یک مشرک حضور دارد، یک یهودی حضور دارد، یک مسیحی حضور دارد یک زرتشتی حضور دارد، یک مسلمان اعم از شیعه و سنی حضور دارد این هفت گروه می آیند چیز می خرند اینها یک جور می خرند و یک جور هم می فروشند معلوم می شود یک فطرت مشترک دارند این را از نقل نگرفتند از چراغ عقل گرفتند این بارها به عرضتان رسید اگر کسی بگوید این بشری است این اسلامی حرف زده و قارونی فکر کرده قارون هم همین حرف را می زند می گفت (إِنَّما أُوتيتُهُ عَلى عِلْمٍ عِنْدی) من خودم زحمت کشیدم پیدا کردم این هم که می بینید گاهی از دهان بعضیها درمی آید که ما سی چهل سال دود چراغ خوردیم خیال می کنند که خودشان فهمیدند خیال می کنند که زحمت خودشان است هیچ یعنی هیچ به نحو سالبه کلیه بشر چیزی از خود ندارد.

ص: ۲۳

اگر اوهـام و خیالاـت و قیـاس و گمـان و وهم بـود بله مـال خودش است اینکه حجت نیست اگر عقـل بود و حجت بود ودیعه شریعت است شارع مقدس با یک دستی چراغ عقل را فطرت را فتیله اش را بالا کشـید روشن کرد مردم فهمیدند چطور معامله کننـد با دست دیگر که نقل است همان را تأییـد کرده خب آن والـذی ینبغی ان یقال چه شد؟ والذی ینبغی ان یقال این اسـت که ما چه از راه اطلاق

عقـد سـخن بگـوییم چه از راه اطلاـق معقود علیه سـخن بگوییم این گـاهی به نحو وحـدت مطلوب است گـاهی به نحو تعـدد مطلوب.

می گوییـد نه، به بـازار مراجعه کنیـد اگر این کالاـ طوری بود که وقتی این میوه را باز کردنـد بایـد بریزنـد در سـطل زباله این درجه از سـلامت این به عنوان وحـدت مطلوب است یعنی اصـلاً میوه ای که کلاًـ فاسـد است این مبیع نیست. امـا اگر نه، یک گوشه ای از این میوه زده است این به نحو تعدد مطلوب مطرح است نه به نحو وحدت مطلوب نظیر بخشی از مستحبات.

بخشـی از مسـتحبات است که وحـدت مطلوب است دیگر نمی شود کم و زیـاد کرد بخشـی از مسـتحبات و نوافـل است که به کثرت مطلوب است تعدد مطلوب است یعنی اگر شـما این صد لعن را صد صلوات را آوردید صواب بیشتری می برید یک بار گفتیـد صواب کمتری می بریـد نه اینکه صواب زیارت عاشورا را نمی بریـد اگر این چنین شد می شود تعدد مطلوب اگر نظیر قسم اول شـد می شود وحدت مطلوب ما برای اینکه ببینیم این اصالت السـلامه که مقتضـی سالم بودن کالاست به نحو وحدت مطلوب است یـا به نحو تعـدد مطلوب به عرف مراجعه می کنیم می بینیم عرف وقتی ببینـد این میوه فاسـد است کلاً این را می ریزد در سطل زباله و خداحافظی می کند می رود خرید و فروشی در کار نیست.

ص: ۲۴

اما اگر نه میوه سالم باشد یک گوشه اش زده باشد می گوید که این گوشه زده است حالا یا پس می دهد یا ارش می گیرد سر جایش محفوظ است این بنای عقلاست معلوم می شود که آن اصالت السلامه ای که تکیه گاه این گونه از مسائل حقوقی است به نحو تعدد مطلوب است نه به نحو وحدت مطلوب آن وقت هم این اشکال سومی که مرحوم شیخ نسبت به دیگران گفته برطرف می شود یک، و هم خود این اشکال بر فرمایش مرحوم شیخ وارد می شود که اصلاً تعرض نکرده دو، و اشکالی که بر دیگران وارد شد و حل شد بر مرحوم شیخ وارد می شود و حل می شود سه، بر اساس تعدد مطلوب درست است که این

اصل اقتضا دارد که سالم باشد ولی اقتضای سلامت به نحو تعدد مطلوب است نشانه اش این است که شما همه خیار قائلید دیگر خیار قائلید یعنی چه؟ یعنی معامله صحیح است یک، و لازم نیست دو، جایز است و خیاری است دو، خب اینکه می گویید معامله خیاری است دو تا حرف زدید یکی اینکه این معامله صحیح است یکی اینکه لازم نیست و خیاری است یک حرف که نیست.

اگر شما گفتید که این نماز نماز احتیاط دارد باید شک سه و چهار عملش را انجام بدهید دو تا حرف زدید یعنی این نماز صحیح است یک، نماز احتیاط دارد دو.

اما اگر نماز دو رکعتی بود شک کردید دفعاً می گویید باطل است نمی گویید نماز احتیاط دارد که اگر گفتید نماز احتیاط دارد دو تا حرف زدید یکی اینکه اصل صلات صحیح است یکی اینکه نماز احتیاط دارد اینجا هم وقتی گفتید خیار دارد دو تا حرف زدید یعنی اصل معامله صحیح است و معامله خیاری است وگرنه معامله باطل که خیاری نیست.

ص: ۲۵

پس بنابراین این اشکال سومی که مرحوم شیخ وارد کردند یا دیگران گفتند و ایشان نقل کردند همان طور که بر انصراف معقودٌ علیه وارد است و قابل دفع، بر اطلاق عقد هم وارد است و قابل دفع خب براساس تعدد مطلوب تعدد مطلوب هم مسئله حقوقی است.

می ماند روایتی که مرحوم شیخ(رضوان الله علیه) ذکر کردند آن روایت را مرحوم شیخ در مسئله اولی ذکر می کنند تفسیرش البته در مسائل بعدی است که به عنوان اخبار مستفیضه خیار عیب ذکر می کنند و آن این است که در این روایت دارد که گرچه این روایت ضعیف است ولی مورد عمل است و در باب خیار عیب چندین روایت است که اخبار مستفیضه تعبیر کردند در این روایت دارد که اگر کسی کالایی بخرد «به عیبٌ او عوار» این کلمه

عوار را مراجعه کنید که اصلاً ما کلمه عوار استعمال شده است یا عور و اینها استعمال شده یک عُوّاری استعمال شده بر وزن رمّان اما عوار با «الف» یعنی «عین» و «واو» و «الف» استعمال شده اصلاً در لغت یا نه بعضی از لغویین که نقل نکردند عور هست می گویند فلان شخص اعور است یعنی یک چشمش این آفت را دارد بالأخره عیبٌ او عورٌ یا عیبٌ او عوارٌ آنکه اینها نقل می کنند عوار است ملاحظه بفرمایید عوار هست یا نه؟ ولی این روایت البته ضعیف است لکن اخبار خیار عیب مستفیضه است تنها یکی دو تا روایت نیست عمده اثبات أرش است که ان شاء الله باید روشن بشود.

«والحمد لله رب العالمین»

ص: ۲۶

خیارات مبحث بیع

.Your browser does not support the audio tag

تاکنون روشن شد که خیار عیب در فضایی است که غرر نباشد زیرا غرر باعث بطلان معامله است و خیار اعم از خیار عیب یا خیارات دیگر از فروعات معامله صحیح است چون معامله باطل که خیار ندارد خودش منفسخ است.

جریان وصف صحت سهم تعیین کننده ای در قیمت آن کالا دارد اگر خریدار نداند که این کالا صحیح است یا معیب و اقدام بکند اقدامش غرری است با اصالت السلامه غرر برطرف نمی شود زیرا ممکن است جهل برطرف بشود ولی آن خطر را چگونه باید تضمین کرد تأمین کرد.

اگر این سالم درنیامد بر خلاف اصل شد این ضرر به عهده کیست؟ اگر غرر به معنای جهل باشد با اصالت السلامه تا حدودی می توان این جهل را مرتفع کرد و غرر را از بین برد که خیلیها بر این [عقیده]اند اما اگر غرر به معنای خطر باشد کما هو الحق نه به معنای جهل باشد آن خطر که ضرر هست با چه دفع می شود؟ اگر خریدار به اعتماد اصالت السلامه یک کالایی را خرید بعد این کالا معیب درآمد گرچه جهل خریدار به استناد اصالت السلامه برطرف می شود ولی این خطری که پیدا شد این خطر را چه کسی تأمین می کند؟ این اصالت السلامه مشکل جهل را برطرف می کند اما مشکل آن خطر و ضرر را برطرف نمی کند.

مگر همین راهی را که مرحوم شیخ و سایر فقها(رضوان الله علیهم) طی کردند که این اصالت السلامه تکیه گاه فروشنده و خریدار است یک، هر دو و زیر پوشش تعهد طرفین است دو.

طرفین متعهدند که ثمن و مثمن سالمی را تحویل یکدیگر بدهند این تعهد که همان شرط ضمنی است غرر به معنای خطر را برطرف می کند زیرا اگر این کالاـ معیب درآمد جبران پذیر است اگر آن ثمن آسیب دیده بود جبران پذیر است. بنابراین خطری در کار نیست یک بیانی سیدنا الاستاد امام دارد یک بیانی مرحوم آقای خوئی(رضوان الله علیه).

ص: ۲۷

مرحوم آقای خوئی(رضوان الله علیه) می فرمایند که با این اشتراط، اشتراط صریح مشکل حل نمی شود چه رسد به اشتراط ضمنی.

سیدنا الاستاد هم از راه دیگر اشکال می کند امام(رضوان الله علیه) می فرمایند آن جهل را شما با شرط نمی توانید تأمین کنید برای اینکه حالاـ بر فرض او متعهد شد که سالم تحویل بدهد اما این سالم هست یا نه؟ غرر به معنای جهل با شرط صریح برطرف نمی شود چه رسد به شرط ضمنی.

غرر به معنای جهل را باید طمأنینه حل بکند مرحوم آقای خوئی(رضوان الله علیه) راه دیگری را طی می کنند می فرمایند که آن خطر با اصالت السلامه چگونه برطرف می شود؟ نتیجه اینکه غرری که در اینجا منهی است به معنای خطر است یک، نه به

معنای جهل و این خطر با آن شرط ضمنی حل می شود چه رسد به شرط صریح زیرا طرفین مطمئن اند وقتی کالا یا ثمن معیب درآمد ضررشان جبران شده است حالا یا هست یا نیست مهم نیست اگر جهل آسیب می رساند برای آن خطر و ضرری است که جزء پیامد جهل است وگرنه نه علم شرط است و نه جهل مانع.

چرا انسان باید بداند که این کالا ـ وزن اش چقدر است قیمت اش چقدر است؟ برای اینکه ضرر و خطر در کار است پس شرطیت علم یا مانعیت جهل به لحاظ آن خطر و ضرری است که در کنار اوست اگر خطر و ضرر با آن شرط چه صریح چه ضمنی برطرف بشود دیگر خطری در کار نیست.

امام(رضوان الله علیه) غرر را به معنای جهل گرفتند و گفتند که اشتراط صریح مشکل را حل نمی کند چه رسد به اشتراط ضمنی.

ص: ۲۸

این سخن ناصواب است برای اینکه ما جهل به معنای ندانستن مانع نیست علم به معنای دانستن شرط نیست. اگر علم را شرط دانستند یا جهل را مانع دانستند برای آن خطری است که در پی است وقتی خطر برطرف شد خب بر فرض نداند که این میوه صحیح است یا صحیح نیست.

بر فرض نداند که این ظرفی که در یک کارتن بسته است صحیح است یا صحیح نیست.

خب بالأخره عاقلانه اقدام کرده است معامله اش هم سفهی نیست خب پس غرر به معنای خطر هست یک، شرط ضمنی آن خطر را برطرف می کند چه رسد به شرط صریح این دو، اصالت السلامه به منزله آن شرط ضمنی است این سه، زیرا طرفین به استناد اصالت السلامه دارند می فروشند و می خرند این چهار، خب پس مسئله خیار عیب از این جهت محذوری ندارد.

پرسش: ...

پاسخ: نه ادعای حضرت امام این است که این جهل را از بین نمی برد ما هم قبول داریم ولی خب نبرد.

اینکه تعبدی نیست نظیر رمی جمره این با غرائز و ارتکازات عقلا حل است عقلا هم همین طور معامله می کنند اما تمام این کالاهای آکبند شده در بسته را که می خرند و می فروشند به اعتماد اصالت السلامه یک، که این اصالت السلامه زیر پوشش تعهد ضمنی یا صریح است دو، و خطر با آن خیار آینده جبران می شود سه، عقلاـ دارند این طور می خرند این طور می فروشند دیگر.

میوه ها را این طور می خرند این طور می فروشند این ظروف آکبند شده را این طور می خرند این طور می فروشند همین طور است دیگر.

ص: ۲۹

پرسش: سیره عقلا دلیل است برای این؟

پاسخ: چون امر عقلایی است اصولاً مسائل حقوقی و معاملاتی خود امام(رضوان الله علیه) هم بارها این را فرمودند که تعبدیات در معاملات بسیار کم است خب.

مطلب دوم آن است که بین کم فروشی، گران فروشی، معیب فروشی، فرق فقهی است سه تا فرع جدای از هم که احکام سه گانه دارند اگر کسی گرانفروشی کرد معامله صحیح است منتها خیار غبن دارد اگر کم فروشی کرد معامله صحیح است منتها خیار تبعض صفقه.

تبعض صفقه یعنی تبعض صفقه کاری به غبن ندارد واگر معیب فروشی کرد معامله صحیح است منتها خیار عیب دارد خیار عیب جوهرش با خیار غبن و خیار تبعض صفقه فرق دارد فرق جوهری با آن خیارات دیگر این است که در آن خیارات شخص مخیر بین قبول و نکول است یا رد می کند یا می پذیرد ولی در خیار عیب گذشته از قبول و نکول حق أرش گیری دارد حق دارد قبول بکند بلا أرش حق دارد قبول بکند مع الأرش حق دارد رد کند این خصیصه خیار عیب است.

در مسئله گران فروشی با کم فروشی فرق روشن است زیرا در مسئله گران فروشی کالا با همان وزنی است که تعهد کردند یعنی اگر بنا شد این ده کیلو باشد این کالا ده کیلو هست منتها قیمتش این نیست قیمتش کمتر است و ثمن بیش از قیمت است این شخص گران فروشی کرده ولی کم فروشی آن است که به جای ده کیلو نه کیلو داد خب فرق جوهری کم فروشی و گران فروشی آن است که در گران فروشی خیار، خیار غبن است و در کم فروشی خیار، خیار تبعض صفقه است خیار تبعض صفقه یعنی مشتری می گوید که برخی از صفقه و کالا را به من ندادی اگر بایع آن یک کیلویی که نداد بپردازد دیگر جا برای خیار نیست این می شود تبعض صفقه و اگر مشتری خواست ردّ کند یا کل را رد می کند یا اگر این بعض را پذیرفت می تواند بگوید ثمن آن یک کیلو را به من برگردان عین آن ثمن.

ص: ۳۰

عین آن ثمن یعنی عین آن ثمن زیرا آن ثمن یک کیلو هنوز از ملک فروشنده به ملک خریدار منتقل نشد فروشنده ده کیلو میوه بنا بود تحویل بدهد نه کیلو تحویل داد.

پول آن یک کیلو را مالک نیست چون نداد عین آن پول همچنان به ملک خریدار باقی است لذا خریدار می تواند کل معامله را به هم بزند با خیار تبعض صفقه یا بعض معامله را قبول بکند و بگوید ثمن یک کیلو را به من بده نه قیمت یک کیلو را عین ثمن را می تواند مطالبه بکند یک وقت است می گوید خب حالا عین ثمن را ندادی معادلش را بده ولی در مسئله گران فروشی حق ندارد عین ثمن را مطالبه کند.

یک ضرری است که متوجه فروشنده شد از ناحیه خریدار این شخصی که گران خرید حق ندارد بگوید که عین آن ثمن را مقداری از ثمن را برگردان می گوید آن ما به التفاوت را باید به من بدهی فروشنده ما به التفاوت را از کیسه خود از پول دیگر می تواند بپردازد زیرا کل ثمن را مالک شد کل ثمن در گران فروشی ملک فروشنده شد چون کل ثمن ملک فروشنده شد خریدار حق ندارد که بگوید مقداری از این ثمن را باید به من برگردانی حق دارد بگوید که این ضرر مرا باید جبران بکنی حالا یا فروشنده از تأدیه مقداری از ثمن ضرر را ترمیم می کند یا از راه دیگر.

پرسش: ...

پاسخ: نه حالاـ أرش چون تعبد شرع است حکم خاص خودش را دارد حالا می رسیم به أرش پس بین گران فروشی و کم فروشی یک فرق عمیق فقهی است.

ص: ۳۱

اما این دو با معیب فروشی هم فرق دارند معیب فروشی این است که شخص فروشنده تمام کالا را تحویل داد یعنی اگر بنا شد ده کیلو میوه تحویل بدهد ده کیلو تحویل داد کم نفروخت یک، گران نفروخت دو، لکن این کالا فاقد برخی از اوصاف است که وصف صحت باشد این سه.

در گران فروشی کالا ـ فاقد وصف نیست در کم فروشی کالا فاقد جزء است نه فاقد وصف ولی در معیب فروشی کالا فاقد وصف است چون فاقد وصف است شارع مقدس فرمود که شما باید أرش بگیرید بنای عقلا در این گونه از موارد سخن از أرش به آن معنایی که تفاوت صحیح و معیب را به بسنجند و همین تفاوت به این نسبت را از ثمن کم بکنند این تعهد تعبد شرعی است و در فضای عرف عقلا نیست.

خب این را باید از روایات استفاده کرد روایات فی الجمله نه بالجمله دلالت دارد بر اینکه اگر کسی معیب فروخت یا معیب خرید می تواند ردّ کند می تواند أرش بگیرد اما آیا أرش عدل ردّ است یا نه در صورتی که ردّ ممکن نباشد أرش بگیرد در اینکه فی الجمله مسئله أرش ثابت است حرفی در او نیست اما آیا ذو الخیار مستقیماً بین رد و أرش مخیر است یا بین قبول و نکول مخیر است و اگر خواست قبول کند می تواند با أرش باشد و اگر تصرف کرد و رد ساقط شد و توان رد نداشت و رد ساقط شد بالتصرف آن گاه می تواند أرش بگیرد.

دو مطلب است یکی اینکه روایات فی الجلمه أرش را ثابت می کنند.

ص: ۳۲

دوم اینکه روایات از اثبات ردّ بالجمله عاجز است یعنی بگوید که شما مطلقا می توانید أرش بگیرید و أرش هم در مقابل رد است. اثبات اینکه أرش در مقابل رد است عدل رد است و مختار می تواند یا رد کند یا أرش در همه امور این سخت است.

پس اصل أرش را روایات فی الجمله ثابت می کند یک، و حق الرد را روایات کاملاً ثابت می کند صریح این دو.

اما آیا أرش گیری معادل رد است که در همه موارد ذو الخیار مخیر بین رد و أرش است؟ اثبات این مشکل است.

از فقه الرضا این معادل بودن برمی آید ولی او اعتباری سندی ندارد اثبات اینکه این رد این أرش عدل رد است از روایات کاری است صعب به تعبیر مرحوم شیخ. اصعب از این اثبات اینکه این أرش عدل رد است به مقتضای قواعد اولیه این را می گویند خیلی اصعب است.

پس روایتی که دلالت بکند بر اینکه أرش عدل رد است مطلقا یک چنین استفاده ای از روایات صعب است. اصعب از این، این است که این را مقتضای قاعده ما بدانیم آنها که این را مقتضای قاعده تلقی کردند باید حرف آنها مشخص بشود بعد رد بشود.

برخیها گفتند که این أرش گیری مقتضای قاعده است یعنی وزان معیب فروشی وزان کم فروشی است درست است کم فروشی با گران فروشی فرق فقهی دارد اما معیب فروشی با کم فروشی فرق فقهی ندارد چرا؟ در کم فروشی جزئی از اجزای مبیع پرداخت نشد در معیب فروشی وصف الصحه به منزله جزء است این صغرا و در هر معامله ای که جزء به دست خریدار نرسد آن خیار، خیار تبعض صفقه است آن کم فروشی است و احکام کم فروشی را دارد این دو، پس معیب فروشی حکم کم فروشی دارد این نتیجه «لأن الوصف بمنزله الجزء» این یکی و اگر جزء فوت بشود همان کم فروشی است و خیار تبعض صفقه است این دو، پس اگر وصف صحت فوت بشود به منزله کم فروشی است و خیار تبعض صفقه دارد و می تواند معادلش را طلب کند این سه، چون معادلش را می تواند طلب کند پس أرش مطلقا ثابت است.

اثبات این مطلب به تعبیر مرحوم شیخ اصعب از استفاده آن مطلب است از روایات یعنی ما بخواهیم از روایات استفاده کنیم که معیب فروشی مثل کم فروشی است این خیلی سخت است یا معیب فروشی مثل گران فروشی است این خیلی سخت است که أرش مطلقا ثابت می شود بلکه از بعضی روایات برمی آید به صورت روشن که وقتی می توان أرش گرفت که رد ممکن نباشد اما این قاعده صغراً ممنوع است ولو کبراً سر جایش محفوظ است کبرای کلی این است که هر گاه جزئی از اجزای کالا تحویل داده نشد این خیار تبعض صفقه است بله ما این را قبول داریم.

اما این تنزیل این صغرا که وصف الصحه به منزله جزء است این تنزیل را از چه درآوردید؟ اینکه نظیر رضا نیست که به منزله نسب باشد «الرضا ... حکم النسب» این تنزل از کجا درآوردید؟ بروید به سراغ غرائز عقل ببینید غرائز عقلا چنین پاسخی را به شما می دهد؟ از روایات که نتوانستیم یا نمی توانیم کما سیأتی استفاده کنیم که أرش عدل رد است شخص مطلقا می تواند أرش بگیرد اگر خواستید بگویید این مقتضای قاعده است، قاعده را قاعده عقلایی را باید از ارتکازات مردمی به دست آورد یک وقت است یک کسی بازار می رود چیزی می خرد چیزی می فروشد این تماشاگر بازار است این اطلاعاتی بازار است نه محقق بازار، این می بیند مردم چیز می خرند چیز می فروشند اما یک وقتی یک کسی دقیقاً وارد غریزه مردمی و ارتکاز مردمی می شود خودش هم همسان آنها می داند این غریزه را باز شکافی می کند در درون خود و در درون دیگران راه پیدا می کند مطلب فقهی درمی آورد این کار یک فقیه نامی است شما اگر خواستید بگویید أرش عدل رد است و مطلقا در خیار عیب أرش رواست نه مختص به صورت تعذر رد، از روایات که نمی شود استفاده کرد کما سیأتی باید از غرائز مردمی دست بیاوریم شما کبرای کلی بله ما قبول داریم که اگر جزء فوت بشود باید معادلش را بپردازد آن طرف اما حالا وصف الصحه به منزله الجزء است این تنزیل را که شارع مقدس نگفته باید از غرائز مردمی دربیاورید بعد بگویید مورد امضای شارع است غرائز مردمی بین اینها خیلی فرق می گذارند.

ص: ۳۴

پرسش: وصف الصحه مالیت دارد یا نه؟

پاسخ: وصف الصحه حالاـ عرض می کنیم وصف الصحه در افزایش و کاهش مالیت دخیل است نه اینکه جزئی از ثمن در قبال او باشد

پرسش: جزء مثمن که نبوده

پاسخ: بسیار خب بله این منزله می شود تشبیه از تشبیه ادبی و محاوراتی که حکم دقیق فقهی در نمی آید اگر شارع مقدس این را تنزیل کرده باشد آثار منزّل علیه بر منزل بار است نظیر «الطواف بالبیت صلاةٌ» اما وقتی شارع تنزیل نکرده ما برای تقریب ذهن یک چنین حرفی می زنیم در حد تشبیه است وقتی ما به سراغ غرائز عقلا می رویم می بینیم غریزه و ارتکاز مردمی این است که جزء سهم تعیین کننده ای دارد در افزایش ثمن یک، و خودش هم شریک سایر اجزاست در سهم بری دو، این دو تا کار برای جزء است یعنی اگر این کالاـ ده کیلو باشد قیمت اش بیشتر است نه کیلو باشد قیمتش کمتر این یک، این کیلوی دهم اگر آمد مانند کیلوهای دیگر سهم بر است این دو، این حرف جزء است فرش ده متری با فرش دوازده متری این فرق را دارد که آن دو متر اگر باشد قیمت فرش اضافه است اگر نباشد قیمت فرش اضافه نیست این یک.

اگر این دو متر آمد این دو متر در عین حال که قیمت فرش را اضافه می کند سهم بر است می گوید آن قیمت افزوده برای من است این دو، این دو تا حرف را جزء می زند.

اما وصف وصف فقط یک حرف دارد خانه ای که بر خیابان است خانه ای که رو به قبله است خانه ای که آفتابگیر است خانه ای که مشرف ندارد این بله این قیمتش زائد است خانه ای که ته کوچه است بر خیابان نیست رو به قبله نیست آفتابگیر نیست قیمتش کم است در این جهت بین جزء و وصف فرقی نیست یعنی اگر این وصف باشد قیمت خانه بیشتر است اگر این وصف نباشد قیمت خانه کمتر.

ص: ۳۵

اما خانه سه خوابه و چهار خوابه دو تا حرف دارد یکی اینکه خانه چهار خوابه قیمتش بیشتر است یک، دوم اینکه آن اتاق چهارم می گوید من که آمدم سهمی می برم آن افزایش برای من است این دو، اما برِ خیابان بودن سهم نمی برد رو به قبله بودن سهم نمی برد رو به آفتاب بودن سهم نمی برد وصف در افزایش قیمت دخیل است اما سهم بر نیست که بگوید مقداری از ثمن برای من است این نظر عقلاست وقتی غریزه عقلا را باز می کنید می بینید جوابی که ارتکاز عقلا می دهند این است که در جزء دو حکم است و در وصف یک حکم.

جزء دو تا پیام دارد یکی اینکه من اگر باشم قیمت این کالا بیشتر است یک، من اگر باشم سهم برم آن افزایش برای من است این دو.

اما وصف یک حرف دارد می گوید من اگر باشم قیمت این کالا بیشتر است یک، اگر باشم کالا قیمتش بیشتر است نه اینکه سهمی به من می رسد لذا بین معیب فروشی و بین کم فروشی یک فرق فقهی جوهری است او را گفتند خیار تبعض صفقه است این را گفتند خیار عیب است در خیار تبعض صفقه مشتری می تواند بگوید الا و لابد آن پول من را باید به من برگردانی حق مسلم اش است دیگر.

برای اینکه اینکه فرش ده متری را به او تحویل دادند به جای دوازده متری پول آن دو متر همچنان ملک خریدار است اصلاً منتقل نشد به فروشنده او می تواند عین ثمن را طلب بکند اما در گران فروشی این طور نیست در معیب فروشی این طور نیست چون وصف صحه به منزله جزء است در افزایش و کاهش قیمت نه اینکه سهم بر باشد.

پرسش: ...

پاسخ: خب نه آنکه از بین برود که در بحث دیروز اشاره شد که رأساً آنکه فاسد شد که می ریزند در سطل زباله که معامله فاسد است.

پرسش: ...

پاسخ: فرق نمی کند اگر قیمت دارد بالأخره معامله صحیح است منتها خیار عیب دارد اگر کلاً باید بریزند دور یا به منزله دور ریختن است خب آن معامله فاسد است دیگر یعنی اصلاً کالا را تحویل نداد خب چون باید منفعت محلله عقلایی داشته باشد و این اکل مال به باطل است.

بنابراین اثبات اینکه در خیار عیب آن ذو الخیار می تواند عین ثمن را برگرداند یا أرش گیری او مطلقا و بالجمله ثابت است نه فی الجمله این اثباتش بنا بر قواعد بسیار مشکل است.

کلمات اصحاب خب روشن است اینها ذو الخیار مخیر بین ردّ است و أرش اما آیا اصحاب هم همین طور به طور مطلق می فرمایند یا برابر نصوص هم باید نصوص خوانده بشود هم کلمات اصحاب بررسی بشود و سرانجام معیار نصوص است برای اینکه ما آنجا نص تعبدی داریم ولو اصحاب برخیها مثلاً نظر دیگر بدهند.

فتحصل که غرر به معنای جهل ولو برطرف نشود ضرر ندارد غرر به معنای خطر و ضرر الا و لابد باید برطرف بشود و اگر جهل مضر و مزاحم است برای اینکه خطر ضرر را در پی دارد و با شرط ضمنی خطر و غرر برطرف می شود چه رسد به شرط صریح و اصالت السلامه پایه گذار همین تعهد ضمنی است این اصالت السلامه در معاملات می آید زیر پوشش انشاء نه اغراض نه اهداف چون اگر زیر پوشش غرض و هدف باشد تعهد طرفینی نمی آورد.

ص: ۳۷

اما زیر پوشش تعهد و انشا که بیاید تعهد طرفین را به همراه دارد این معامله می شود صحیح. دوم این بود که بین گران فروشی و کم فروشی و معیب فروشی فرق است.

سوم اینکه از روایات اثبات اینکه در معیب فروشی بین أرش و بین رد تعادل هست که هر جا بتواند رد کند می تواند أرش بگیرد اثبات این مطلب دشوار است گرچه از کلمات بعضی اصحاب به خوبی این تعادل برمی آید اثبات این عدل بودن از روایات مشکل است مشکلتر و دشوارتر از آن این است که ما بخواهیم مطلب را روی قواعد عقلایی پیاده کنیم بنای عقلا را برای او تعیین بکنیم بعد بگوییم قاعده اولی این است یا بنای عقلا آن است اگر قاعده اولی این بود که نیازی به امضا ندارد اگر بنای عقلا بود که با تکمیل امضا تأمین می شود اینها مشکل است حرف اساسی را روایات باب می زنند.

در پایان بحث دیروز این روایت یونس اشاره شده مرحوم شیخ(رضوان الله علیه) این روایت یونس را که در معیب فروشی خیار عیب هست این را به عنوان مؤید نقل کردند اشاره شد در بحث دیروز که این روایت در اثر ضعفی که دارد به عنوان دلیل ذکر نمی شود به عنوان مؤید ذکر می شود آن روایتی که مرحوم شیخ به عنوان مؤید ذکر کرده اند نه به عنوان دلیل همین است روایت یک باب شش از ابواب احکام العیوب وسائل طبع مؤسسه آل البیت(علیهم السلام) جلد هجده صفحه ۱۰۸ باب شش از ابواب احکام العیوب حدیث اول «محمد بن یعقوب عن علی بن ابراهیم عن ابیه عن اسماعیل بن مرار عن یونس» تا اینجا روایت مشکلی ندارد اما از این به بعد نامی از امام معصوم(علیه السلام) نیست معلوم نیست این حرف کیست آیا یونس از امامی شنید یا فتوای خود اوست «عن یونس فی رجلٍ اشتری جاریةً علی انّها عذرا فلم یجدها عذرا قال» این قال به چه کسی برمی گردد؟ نامی از وجود مبارک امام معصوم(سلام الله علیه) در این حدیث نیست «قال یُرد علیه فضل القیمه اذا علم انه صادقٌ» یا «یَرد» آن بایع «علیه فضل القیمه اذا علم انه صادقٌ» اگر معلوم شد که این مشتری راست می گوید و این عذرا نبود در حالی که به شرط عذرا خرید و فروش شد آن جاریه پس معیب بود باید آن تفاوت را بپردازند این دلالت بر أرش گیری دارد بله اما اگر نامی از امام معصوم(سلام الله علیه) برده می شد این می شد دلیل.

چون فقط از یونس نقل شده بعد معلوم نیست که ضـمیر «قال» به چه کسی برمی گردد اگر به امام برمی گشت می شد مضمره اما اصلاً معلوم نیست لذا در حد تأیید مرحوم شیخ این را ذکر کرده این بزرگان این را به حساب روایات آوردند.

مرحوم کلینی ایـن را نقـل کرده و سـایر محـدثان هـم از کلینی نقـل کردنـد تـا نـوبت رسـید بـه مرحـوم شـیخ حر عـاملی در وسائـل(رضـوان الله علیه) اینهـا این را به عنـوان روایت تلقی کردنـد در همین حـد که این کأرشـناسان حـدیثی این را به عنوان روایت تلقی کردند.

مرحوم صاحب وسائل هم این را نقل کرد مرحوم شیخ می فرماید این مؤید است وگرنه اگر یک کسی همین روایت را در غیر کـافی می دیـد چون نـامی از امام معصوم(علیه السـلام) نیست این اصـلاً روایت نیست نه مرسل است نه مضـمر است داخل در هیچ از اقسام روایات نیست به احترام نقل محدثان مرحوم شیخ می فرماید این در حد تأیید است این ناظر به بحث پایانی دیروز حالا ان شاء الله تتمه بحث برای فردا.

«والحمد لله رب العالمین»

آیات ۹۱ تا ۹۸ سوره مومنون ۹۰/۰۷/۰۶

.Your browser does not support the audio tag

(مَا اتَّخَذَ اللَّهُ مِن وَلَدٍ وَمَا كَانَ مَعَهُ مِنْ إِلهٍ إِذاً لَّذَهَبَ كُلُّ إِلهٍ بِمَا خَلَقَ وَلَعَلَا بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يَصِفُونَ (۹۱)
عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ فَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ (۹۲) قُل رَبِّ إِمَّا تُرِيَنِّي مَا يُوعَدُونَ (۹۳) رَبِّ فَلاَ تَجْعَلْنِي فِي الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ (۹۴)
وَإِنَّا عَلَى أَن نُّرِيَكَ مَا نَعِدُهُمْ لَقَادِرُونَ (۹۵) ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ السَّيِّئَةَ نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَا يَصِفُونَ (۹۶) وَقُل رَبِّ أَعُوذُ بِكَ مِنْ
هَمَزَاتِ الشَّيَاطِينِ (۹۷) وَأَعُوذُ بِكَ رَبِّ أَن يَحْضُرُونِ (۹۸)

ص: ۳۹

در جریان توحیـد ملاحظه فرمودیـد که تفویض قـدرت طبق دو برهان مسـتحیل است تعدّد برهان به تعدّد حدّ وسط است یکی اینکه خـدای سـبحان مغلول الیـد بشود مسـتحیل است زیرا قـدرت ذاتی اوست و نامتناهی قـدرتِ نامتناهی و ذاتی را نمی شود محـدود کرد. دوم اینکه موجـود ممکن ذاتـاً فقیر است مثـل معنـایِ حرفی, معنـای حرفی هرگز اسـتقلال پـذیر نیست نمی شود هستیِ او را شئون او را به او واگـذار کرد چه رسـد به شئون دیگری بر فرض که تفویض محال نباشـد هیـچ کـدام از این سه برهانی که در سوره مبارکه «اسراء» و «انبیاء» و «مؤمنین» است تام نیست اگر خدای سبحان کارها را به این بتها واگذار بکند یا به ملائکه واگذار کند ـ معاذ الله ـ چون کارها را حکیمانه توزیع می کند و با هماهنگِ هم توزیع می کند فسادی در روی زمین نیست در آسمان نیست بین الأرض و السماء نیست این دو مطلب.

سوم اینکه آنچه مورد ابتلای وثنیین حجاز بود این بود که این بتها را مستقل می پنداشـتند چون بتها را مسـتقل می پنداشتند نه جریان تفویض در کار بود نه جریان اذن در کار بود این سه برهانی که در سوره مبارکه «اسـراء» و «انبیاء» و «مؤمنون» آمده

تام است چون هر الهی مستقل است چون ذات جدایی دارد علمش جداست و قدرتش جداست قهراً چند اله چند هویّت دارند چند علم دارند چند قدرت دارند هر کدام برابر علم خود عمل می کند آن گاه هم (لَفَسَدَتَا)

آیات ۹۳ تا ۱۰۰سوره مومنون ۹۰/۰۷/۰۹

.Your browser does not support the audio tag

(قُل رَبِّ إِمَّا تُرِيَنِّي مَا يُوعَدُونَ (۹۳) رَبِّ فَلَا تَجْعَلْنِي فِي الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ (۹۴) وَإِنَّا عَلَى أَن نُرِيَكَ مَا نَعِدُهُمْ لَقَادِرُونَ (۹۵) ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ السَّيِّئَةَ نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَا يَصِفُونَ (۹۶) وَقُل رَبِّ أَعُوذُ بِكَ مِنْ هَمَزَاتِ الشَّيَاطِينِ (۹۷) وَأَعُوذُ بِكَ رَبِّ أَن يَحْضُرُونِ (۹۸) حَتَّى إِذَا جَاءَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ رَبِّ ارْجِعُونِ (۹۹) لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحاً فِيما تَرَكْتُ كَلَّا إِنَّهَا كَلِمَةٌ هُوَ قَائِلُهَا وَمِن وَرَائِهِم بَرْزَخٌ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ (۱۰۰)

در بحثهای قبل روشن شد که مؤمنان یک درجه نیستند طبق آیه سوره مبارکه «آل عمران» و آیه سوره مبارکه «انفال» مؤمنان دارای درجات متعدّدند گاهی هم درجه برای آنها به صورت حال است گاهی از این بالاتر ملکه است گاهی به نظر فصل مقوّم است که اگر مثلاًـ درباره عمار گفته شد که عمار ایمان در هستی او راه پیدا کرده «مِن قرْنه الی قدمه» این از همین قبیل قسم سوم خواهد بود لذا با تفاوتی سوره «آل عمران» و سوره «انفال» درباره مؤمنان دو تعبیر دارد یکی اینکه (لَهُ دَرَجَاتٌ)

یکی اینکه (لَهُمْ دَرَجَاتٌ)

این مطلب اول. چون مؤمنان دارای درجات اند معارف توحیدی آنها ادراک آنها هم دارای مراتب است مرحوم صدوق(رضوان الله علیه) در کتاب شریف توحید نقل کرد که کسی آمده حضور امام صادق(سلام الله علیه) فرمود: «ما التوحید» توحید چیست؟ فرمود: «هو الذی أنتم علیه» همین است که دارید دیگر خدا واحد است «لا شریک له» خب این یک مؤمن عادی است که حضرت می فرماید توحید «هو الذی أنتم علیه» یک وقت است هشام حضور حضرت شرفیاب می شود کما مرّ غیر مرّ خود حضرت از هشام سؤال می کند که «أتنحته تعالی» آیا خدا را وصف می کنی؟ عرض کرد آری, فرمود «هات» ببینم خدا را چطور وصف می کنی؟ گفت «هو السمیع العلیم» حضرت نقض کرد فرمود: «هذه صفهٌ یشترک فیه المخلوقون

» خب غیر خدا هم سمیع است غیر خدا هم علیم است عرض کرد پس من خدا را چطور وصف بکنم؟ فرمود نگو علیم است بگو «علمٌ لا جهل فیه, نورٌ لا ظلمه فیه حیاتٌ لا

» او علم است نه علیم تـا کسـی بحث بکنـد که ذات در مشـتق معتبر است یا نه. علمِ محض است قـدرت محض است خب این یکْ درجه است آن درجه‌ٔ دیگر اگر در بحث تکبیر دو طایفه از نصوص داشتیم یکی در جوشن کبیر و در ادعیه دیگر اسـت که «الله أکبر مِن کـلّ کبیرٍ» این برای اوسـاط از مؤمنین است یـکْ وقت آن دو روایتی است که مرحوم صاحب وسائل(رضوان الله علیه) در کتاب ذکر صـلات کتاب الصـلات در ذکر سؤال می کنـد که حضـرت از یکی از صـحابی سؤال می کند که «الله اکبر» یعنی چه؟ عرض کرد «اکبر مِن کلّ شیء» فرمود مگر چیزی در عالَم است که خدا از او بزرگ تر باشد؟ عرض کرد پس معنای «الله اکبر» چیست؟ فرمود: «الله أکبر مِن أن یوصف

» خـب آن برای اوحـدی از اهـل توحیـد است اینهـا برای اوسـاط از موحّـِدان انـد نظیر همـان دو برداشت توحیـدی و تفسیری توحیدی که مرحوم صدوق(رضوان الله علیه) نقل کرده این هم یکْ مطلب.

مطلب دیگر درباره‌ٔ (لَوْ کَانَ فِیهِمَا آلِهَهٌ إِلَّا اللَّهُ)

سوره‌ٔ مبارکه‌ٔ «انبیاء» (إِذاً لاَبْتَغَوْا إِلَی ذِی الْعَرْشِ سَبِیلاً)

در سوره‌ٔ «اسراء» (لَذَهَبَ کُلُّ إِلهٍ بِمَا خَلَقَ)

در سوره‌ٔ «مؤمنون» که محلّ بحث است در کتابهای عقلی اعم از فلسـفه و کلام بحث این است که واجب نمی تواننـد متعـدّد باشـد خالق نمی توانـد متعدّد باشد ولی در فضای شـرک آلود حجاز آنها گرچه قائل بودند که واجب یکی است و خالق یکی است و ربّ الأرباب یکی است اما ارباب متفرّقه هر کدام یکْ گوشه‌ٔ عالَم را دارند اداره می کنند بالاسـتقلال نه بالتفویض نه اینکه از خدا اذن بگیرند خب اینها ذوات مختلف اند وجودات مختلف اند اگر بالاسـتقلال دارد زمین را اداره می کند از هوا و فضا خبر نـدارد موجودی هوا و فضا را اداره می کنـد از زمین خبر نـدارد خب اینها دو گونه تصـمیم می گیرنـد دو گونه تدبیر دارنـد دو گونه اداره می کننـد این چنین نیست که هماهنگْ باشـند بداننـد که چه کسـی در گوشه‌ٔ دیگر دارد جهان را اداره می کنـد الآـن دورترین سـتاره دربـاره‌ٔ زمین بی اثر نیست عمیق ترین معـدن از دورترین سـتاره کمکْ می گیرد بالأخره یکْ واحـد هماهنگْ کننـده بایـد باشـد که اگر تفویض بود که این محال است طبق دو برهان, این قابل هماهنگی بود یعنی خـدای سبحان کارها را منظّماً به اینها واگـذار کرده است ولی اینها قائل به اسـتقلال انـد ارتباطشان را از خدا قطع می دانند در سوره‌ٔ مبارکه‌ٔ «سبأ» روشن شد که خدای سـبحان می فرماید اینها نه ذرّه ای را بالاسـتقلال مالکْ اند نه در شرکت مستقل اند نه در مظاهره مستقل اند شفاعت صحیح است و خدا به اینها شفاعت نداد به انبیا و اولیا اذن شفاعت می دهد بنابراین اگر آلهه متعدّد بودند چون در تدبیر مستقل اند و هر کدام از دیگری بی خبر است قطعاً برابر علم خودش عمل می کند می شود (لَفَسَدَتَا)

این هم ناظر به آن بحثهای گذشته.

اما آنچه مربوط به وعیـدی است که ذات اقـدس الهی به اینها داده است فرمود اینها دست از شـرک برنمی دارند (سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا یَصِفُونَ)

اینها این حرفها را می زننـد و گرفتار عـذاب هم خواهنـد شد حالا یا در دنیا یا در آخرت. شـما به ذات اقدس الهی بگو که در هنگـام عـذاب در جمع اینهـا نباشـی و از عـذاب اینهـا متـأثّر نشوی (قُل رَبِّ إِمَّا تُرِیَنِّی مَا یُوعَدُونَ رَبِّ فَلَا تَجْعَلْنِی فِی الْقَوْمِ الظَّالِمِینَ)

بعـد فرمود ما برای اینکه این وعیـدهایی که دادیم این وعیدها را عمل بکنیم توانایی اش را داریم حالا اگر در دنیا اینها معذّب نشدند که غالباً گرفتار عذاب می شوند در حین مرگ از حین مرگ عذاب اینها شـروع می شود شما خودت و امّت اسلامی را از وسوسه و دسیسه شیطان در امان بدان با پناه بردن به خدا (ادْفَعْ بِالَّتِی هِیَ أَحْسَنُ السَّیِّئَهَ)

که در سه فصـل بحث احکـام (یک) بحث حقوق و قوانین (دو) بحث اخلاق (سه) گـذشت (ادْفَعْ بِالَّتِی هِیَ أَحْسَنُ السَّیِّئَهَ نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَا یَصِفُونَ)

برای نجات از وسوسه ها و دسیسه های شیطان پناه ببر (وَقُل رَبِّ أَعُوذُ بِکَ مِنْ هَمَزَاتِ الشَّیَاطِینِ)

مستحضرید این آیه بحثهای قبلی اش هم نشان می دهد که وقتی خدا می فرماید پناه بر (أَعُوذُ بِاللّهِ)

یا (وَإِمَّا یَنْزَغَنَّکَ مِنَ الشَّیْطَانِ نَزْغٌ فَاسْتَعِذْ بِاللّهِ)

به خـدا پنـاه ببر نه یعنی بگو «أعوذ بالله من الشـیطان الرجیم» البته این اسـتعاذه لفظی, لفظی است و ثواب خاصّ خودش را دارد اما شـما در جریان این دفاع مقدس بودید وقتی می گفتند آژیر خطر را شـنیدید بروید پناهگاه معنای بروید پناهگاه این نیسـت که در خیابـان بایستیـد بگوییـد که من می خـواهم بروم به پناهگـاه که فرمـود آژیر خطر را شـنیدید فوراً پناهنـده بشویـد (وَإِمَّا یَنْزَغَنَّکَ مِنَ الشَّیْطَانِ نَزْغٌ فَاسْتَعِذْ بِاللّهِ)

اگر دیدید وسوسهٔ نگاه به نامحرم است وسوسهٔ غیبت و تهمت و دروغ است, وسوسه (أَكَّالُونَ لِلسُّحْتِ)

است گرفتن مال حرام است توجیه حرام است اگر چنین وسوسه ای در خودتان احساس کردید این آژیر خطر است فوراً پناهنده بشوید انسان باید تنش بلرزد رنگش زرد بشود به خدا متوسّل بشود مثل اینکه کسی را بخواهند در اتاق عمل ببرند از بستگان او این چطوری (أَمَّن يُجِيبُ)

می خواند در آن حال که دیگر نمی گوید خدایا پدرم را شفا بده که این (أَمَّن يُجِيبُ)

را با اضطرار می خواند این (إِمَّا يَنزَغَنَّكَ)

یعنی وقتی دیدید دارید گرفتار می شوید واقعاً با اضطرار بروید در پناهگاه دیگر (إِمَّا يَنزَغَنَّكَ مِنَ الشَّيْطَانِ نَزْغٌ)

نَزْغ آن فشاری است که این مسئولین مرکوبها به این مرکوبها فشار می دهند تا بیشتر بار ببرند و بیشتر بدوَند و بیشتر حرکت کنند آن کاری که آن سیخی که دست این چاروادار است به این حمار می زند این را می گویند نزغ کرده یعنی فشار داده یعنی سیخ داده, فرمود اگر سیخی به شما داد فوراً بروید پناهگاه این پناهگاه من «کلمه لا اله الله حِصْنی

» موحّدانه این پناهگاه همه جا هست اگر دیدید احساس خطر می کنید دارید به گناه می روید همان طوری که (أَمَّن يُجِيبُ)

می خوانید مضطرّانه بگویید «أعوذ بالله من الشیطان الرجیم» این استعاذه است و اگر گفته شد (فَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ)

یک وقت است کسی می گوید «أعوذ بالله من الشیطان الرجیم» این ذکرِ لفظی ثواب خاصّ خودش را دارد اما این در پناهگاه نرفته اگر بخواهد وارد پناهگاه بشود که برداشتش از برداشت لفظی نباشد بعد از اینکه فهمید قرآن حجّت له باشد نه حجّت علیه باید در پناهگاه برود اینکه دستور به حضرت داد بگو من پناهنده می شوم یعنی پناه ببر (فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ)

ص: ۴۴

خب انسان وقتی که مضطرّانه پناهنده بشود پناهگاه همه جا هست دیگر (هُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنتُمْ)

او که باید پناه بدهد در هر حالی با ما هست بنابراین گفتن «أعوذ بالله من الشیطان الرجیم» بدون پناهندگی مثل اینکه در حال حمله دشمن آژیر خطر را انسان از رسانه ها بشنود و همین طور در خیابانها حرکت کند و بگوید من می خواهم بروم پناهگاه خب این, او را حفظ نمی کند از خطر.

پرسش:...

پاسخ: بله, قرآن الآن حبل الله است خب وقتی که انسان این حبل خدا را می گیرد دیگر نباید بلرزد که, انسان وقتی که یک طناب مستحکمی که به سقف بسته است گرفت دیگر لرزش ندارد که آن لرزش معلوم می شود که تمسّک نکرده به قرآن دیگر به عترت تمسّک نکرده «فاعتصموا بهما» نشده (وَقُل رَبِّ أَعُوذُ بِكَ مِنْ هَمَزَاتِ الشَّيَاطِينِ)

در بحث قبل روشن شد که همزه با الف فرق دارد اینکه با شدّت ادا می شود, می شود همزه حرکت دارد این فشاری که دارند این را می گویند هَمْز این سیخی که به او می زنند می گویند «نزغ» به آن می گویند «اَزّ» که (أَنَّا أَرْسَلْنَا الشَّيَاطِينَ عَلَى الْكَافِرِينَ تَؤُزُّهُمْ أَزّاً)

که در سوره مبارکه «مریم» بحثش گذشت در سوره «مریم» آیه ۸۳ این بود (أَلَمْ تَرَ أَنَّا أَرْسَلْنَا الشَّيَاطِينَ عَلَى الْكَافِرِينَ تَؤُزُّهُمْ أَزّاً)

این فشاری که می دهد این نزغی که دارد سیخی که می زند می گوید حتماً این کار را بکن این ازّ شیطان است این هَمْز شیطان است این نَزْغ شیطان است در چنین حالی آدم فوراً باید برود پناهگاه آن طوری که (أَمَّن يُجِيبُ)

می خواند آن طور باید به خدا پناهنده بشود تا فقط استعاذبه باشد به خدای سبحان دیگر خب پس این خطر همیشه هست.

مطلب بعدی آن است که شیطان آن طوری که در سوره مبارکه «مائده» و «نساء» و «آل عمران» در بخشهای گوناگون این تهدیدها را کرده گفته (لَآتِيَنَّهُم مِن بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَمِنْ خَلْفِهِمْ وَعَنْ أَيْمَانِهِمْ وَعَن شَمَائِلِهِمْ)

من از چهار طرف می آیم گاهی از طرف راست گاهی از طرف چپ اینها می آیم (لَأُزَيِّنَنَّ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَلَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ)

این کارها را می کنم ولی از چند طرف می آیم حالا. یا خودش به تنهایی در اَزمنه و امکنه متعدّد از چهار طرف می آید یا (إِنَّهُ يَرَاكُمْ هُوَ وَقَبِيلُهُ)

آن شیاطین زیرمجموعه او کارها را تقسیم می کنند بعضی از طرف راست می آیند بعضی از طرف چپ می آیند بعضی از پشت سر می آیند که اینها می شود شیاطین یک وقت می بینید که چند نفر به سراغ یک نفر می روند برای گمراه کردن او اینها جزء (شَيَاطِينَ الْإِنْسِ)

هستند یکی از این راه وسوسه می کند یکی تهدید می کند یکی تحبیب می کند یکی وعده می دهد یکی وعید می دهد تا او را به دام بیندازند اینها هم جمع همزه است می شود همزات یا جمع شیطان است شده شیاطین اینکه گفت (رَبِّ أَعُوذُ بِكَ مِنْ هَمَزَاتِ الشَّيَاطِينِ وَأَعُوذُ بِكَ رَبِّ أَن يَحْضُرُونِ)

این نشان می دهد که حالا یا ابلیس خودش با قبیله (إِنَّهُ يَرَاكُمْ هُوَ وَقَبِيلُهُ مِنْ حَيْثُ لاَتَرَوْنَهُمْ)

حمله می کنند یا نه, قَبیلِ او کارها را تقسیم می کنند و حمله می کنند لذا می بینید یک شخص در اثر اینکه از چند طرف دسیسه به او حمله کرده است دفعتاً به دام می افتد. (وَقُل رَبِّ أَعُوذُ بِكَ مِنْ هَمَزَاتِ الشَّيَاطِينِ وَأَعُوذُ بِكَ رَبِّ أَن يَحْضُرُونِ)

اینها از هر طرف می آیند یکی بر اثر تقسیم کار (لَأُزَيِّنَنَّ)

می کند یکی (لَأُغْوِيَنَّهُمْ)

می کند یکی (لَأُمَنِّيَنَّهُمْ)

می کند یکی (لَآمُرَنَّهُمْ)

می کند مصداق اوست کارها را تقسیم می کنند دفعتاً می بینید این شخص محاط شد به دسائس به همزات به حضور شیاطین.

پرسش:...

پاسخ: بله خب دیگر, یا جهات وعد و وعید و تحبیب و تهدید است یا نه, همین ازمنه و مکان است خدا غریق رحمت کند سیدناالاستاد امام(رضوان الله علیه) را یک وقت که مسئولین رفتند خدمتشان من دیدم به ما می گوید که اینکه شیطان می فرماید من از طرف راست و از طرف چپ و از جلو می آیم اینکه الآن شما می بینید از چهار طرف اسکورت می کنند و تجلیلتان می کنند و تکریمتان می کنند و از هر طرف نگهبانان اینها همانها هستند این را اوایل انقلاب فرمود. این ایام سالگرد سال قمری ایشان است بعضی از مراجع(رضوان الله تعالی علیهم) بیوتاتشان پربرکت اند که هم سال قمری و هم سال شمسی را گرامی می دارند این درباره‌ امام(رضوان الله علیه) همان سالهای شمسی گرامی داشته می شود ولی شاگردان او بالأخره طلب مغفرت کنند آیاتی روایاتی در فضیلت این کار ثوابش را به نثار روح شریفشان اهدا کنند. غرض این است که او در مجلس خصوصی این را فرمود گرچه در جمع عموم نفرمود ولی ما هفت هشت نفر بیشتر شاید نبودیم فرمود این همان است. خب این یک طور است گاهی نه گفتند که (مِن بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَمِنْ خَلْفِهِمْ)

یکی اینکه درباره‌ فرزندان شما می گویند که شما بین بچه هایتان باشید در آینده که اینها خَلْف شما زندگی می کنند چیزی برای اینها بگذارید این یک نمونه (وَمِنْ خَلْفِهِمْ)

ص: ۴۷

است. خب فرمود فعلاً اینها این اوصاف را دارند (نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَا يَصِفُونَ)

آن وقت این جمله ها را گفتند معترضه است (حَتَّى إِذَا)

اینها فعلاً حرفهایشان همین است که (مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَى)

یا (هؤُلَاءِ شُفَعَاؤُنَا)

این حرفها را دارند این حرفهای شرک آلود را دارند, دارند, دارند تا زمان مرگ وقتی زمان مرگ فرا رسید مشکلاتشان عبارت از اینهاست.

پرسش:...

پاسخ: بله ممکن است, ولی بالأخره یا در ازمنه گوناگون آنکه مُتیقّن است یا در امکنه متعدّد یا بر اساس (إِنَّهُ يَرَاكُمْ هُوَ وَقَبِيلُهُ مِنْ حَيْثُ لاَتَرَوْنَهُمْ)

کارها را توزیع می کند.

خب فرمود اینها درباره توحید سخنان باطل دارند حرفهای شرک آمیز دارند (نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَا يَصِفُونَ... حَتّى)

در دنیا که هستند می گویند: (هؤُلَاءِ شُفَعَاؤُنَا)

یا مسئله معاد را اسطوره می دانند می گویند (ذلِكَ رَجْعٌ بَعِيدٌ)

یا مسئله توحید را سخن ناصواب می دانند می گویند (مَا سَمِعْنَا بِهَذا فِی آبَائِنَا الْأَوَّلِينَ)

ما قبلاً چنین چیزهایی را نشنیدیم معیار صدق و کذب و حق و باطل اینها هم اعمال نیاکان و تبار و نیای اینهاست چیزی را که نیاکان اینها کرده بودند می شود حق چیزی را که نیاکان اینها نکرده بودند می شود باطل وقتی می خواهند بگویند این مطلب حق است می گویند (إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَى أُمَّةٍ)

وقتی می خواهند بگویند فلان مطلب باطل است می گویند (مَا سَمِعْنَا بِهَذا فِی آبَائِنَا الْأَوَّلِينَ)

آنها که نکردند یعنی باطل است آنها کردند معلوم می شود حق است معیار سلب و ایجاب, نفی و اثبات, تصدیق و تکذیب و بالأخره حق و باطل همین دو قضیه است چیزی را که آنها کردند حق است (إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَى أُمَّةٍ)

چیزی را که آنها نکردند باطل است (مَا سَمِعْنَا بِهَذا فِی آبَائِنَا الْأَوَّلِینَ)

این (مَا سَمِعْنَا)

استدلال است و نه استبعاد می گویند چون آنها نکردند باطل است دیگر خب کسی که تقلیدمحور است تصدیق و تکذیبش هم در مدار همان قلّاده است دیگر. این (مَا سَمِعْنَا بِهَذا فِی آبَائِنَا الْأَوَّلِینَ)

همین بود این حرفها را داشتند داشتند تا زمان مرگ اما زمان مرگ کلًا اوضاع عوض می شود. در لحظه مرگ خیلی از مسائل برای انسان روشن می شود علم هست ولی ایمان نیست یعنی این جناب علم آن بخش خیال این بخش حس آن بخش عقل نظری اگر بود اینها همه فعّال اند انسان در زمان مرگ هیچ کدام از این نیروهای علمی را از دست نمی دهد خوب برای او روشن می شود تمام خطر این است که این نیروهای عملی را از دست می دهد یعنی عقل عملی که متولّی عزم, اراده, نیّت, اخلاص, تصمیم و مانند آن است این قفل می شود مشکل کفّار و تبهکاران این است که در زمان مرگ حق را مثل آفتاب روشن می بینند اما می خواهند ایمان بیاورند نمی توانند زیرا بین علم و بین نفس, اراده فاصله نیست کسی بگوید من نمی خواهم بفهمم البته می تواند بگوید من نمی خواهم فکر بکنم می خواهم مطالعه نکنم نمی خواهم درس بخوانم اینها چون فعل است اما اگر کسی استدلال کرد صغرا و کبرا مقدّمات را فراهم کرد به او نشان داد او دیگر نمی تواند بگوید من نمی خواهم بفهمم همین که مقدمات ضروری شد این می شود مضطر, مضطر یعنی کسی که در برابر ضروری قرار گرفته این یقیناً می فهمد اما حالا می خواهد اقرار بکند یا نه, بین نفس و بین اقرار کردن اراده فاصله است ممکن است چیزی را صد درصد حق بداند ولی زیر بار نرود انکار بکند (وَجَحَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنفُسُهُمْ)

بین نفس و قبول, ایمان پـذیرش اراده فاصـله است آنها فعل است اختیاری است و اراده انسان است این هنگام مرگ قفل می شود دیگر بـاز نخواهـد شـد لـذا در حال مرگ انسان همه اهل بیت را ممکن است ببینـد ولی نمی توانـد به ولایت اینها اقرار بکنـد جهنم را می بینـد ولو جهنم برزخی ولی نمی توانـد اقرار بکند آنجا جای اقرار نیست نمی تواند ایمان بیاورد لذا در تمام این موارد از مرگ گرفته تـا برزخ تـا صـحنه قیـامت همه اش می گویـد خـدایا! مرا برگردان که من ایمـان بیاورم اینجا جای ایمـان نیست تنها جای ایمان دنیاست که هم بخش انـدیشه راهش باز است هم بخش انگیزه, هم علم راهش باز است هم عمل راهش باز است ولی در حال احتضار این بخشـهای عملی قفل می شود انسان امام را می بینـد ولی نمی تواند به او ایمان بیاورد تمام خطر این است این جریان (رَبِّ ارْجِعُونِ)

(فَارْجِعْنا)

یا (لَیْتَنَا)

که در سوره «انفـال» در سوره «سـجده» در این سوره «مؤمنون» آمـده سه جا همه برای این است که این قفل شـده است و خطر در این است که انسان جهنم را می بیند می گوید (رَبَّنَا ابْصَرْنَا وَسَمِعْنَا)

اما (آمَنَّا بِهِ)

در آن نیست ایمـان فقـط در دنیاست و لاغیر این از غرر روایات وجود مبارک پیغمبر(صـلّی الله علیه و آله و سـلّم) است وجود مبارک حضـرت امیر(سـلام الله علیه) در نهـج البلاغه هم همین بیان را از حضـرت نقل کرده که «الیوم عملٌ و لا حساب و غـداً حساب و لا عمل

» عمل نیست کسی بتواند کاری انجام بدهد توبه ای بکند حسنه ای پیدا کند عیبی را از بین ببرد کلاًّ تعطیل شده است خب.

ص: ۵۰

پرسش:...

پاسخ: بله, این درخواست می کند که برگردد به دنیا جبران بکند حالا خدای سبحان پاسخ به او می دهد غرض این است که آنجا جای ایمان نیست.

پرسش:...

پاسخ: چون وقتی خطر را دید دیگر حق برایش روشن شد دیگر قبلاً می گفت اسطوره است اساطیر اوّلین است خرافات است (مَا هذَا إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ)

اما دیگر حالا حق شد خدا در قیامت جهنم را به او نشان می دهد (أَفَسِحْرٌ هذَا أَمْ أَنتُمْ لاَ تُبْصِرُونَ)

شما می گفتید _ معاذ الله _ پیامبر ساحر است این جهنم و این شعله این سِحر است یا نمی بینید اینها می گویند (رَبَّنَا ابْصَرْنَا وَسَمِعْنَا)

اما (آمَنَّا بِهِ)

نمی توانند بگویند می گویند (فَارْجِعْنا نَعْمَلْ صَالِحاً)

غرض این است که از لحظه احتضار به بعد دیگر آن بخش تصمیم گیری مُرده است الی الأبد به هیچ وجه جا برای تصمیم و عزم و اراده و اخلاص و ایمان نیست که نیست.

پرسش:...

پاسخ: برای کفّار هیچ اثر ندارد اثر سوء دارد برای مؤمنین چرا, خیلیها هستند که می میرند و نمی دانند که مُرده اند دفعتاً می بینند نشئه عوض شد آنهایی که قبلاً می دیدند الآن نمی بینند این صحنه هایی که الآن می بینند که قبلاً نمی دیدند برای خیلیها روشن نیست که مرده اند در تلقین به او می گویند این حالتی که برای تو پیش آمد این حالت, حالت مرگ است تو مُردی و بدان نشئه عوض شد ما هم به دنبال تو خواهیم آمد بعد هم «أنّ الموت حق» عدّه ای هم می آیند از تو سؤال می کنند اینها در او اثر دارد چون قبلاً فراهم کرده همان فراهم کرده را الآن به یادش می آورند یک چیز جدیدی نیست لذا برای کفار هیچ اثری ندارد خب.

(حَتَّی إِذَا جَاءَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ رَبِّ ارْجِعُونِ)

همین مشرکین که هیچ اثری از ایمان در اینها نبود هنگام مرگ حق را می بینند می خواهد به حق ایمان بیاورند می بینند که این قفل شده است نمی توانند به جای دیگر باید برگردند. این جمع (ارْجِعُونِ)

وجوهی برای او گفته شد که برخی از این وجوه ناتمام است یکی از آن وجوه آن است که اینها به خدای سبحان می گویند: (

رب ارجعن)

, «ارجعنی»,«ارجعنی» «ارجعنی» به جای سه بار «ارجعنی» جمع آمده که (رَبِّ ارْجِعُونِ)

که اقل جمع سه بار است حالا شاید بیشتر بگویند تکرار فعل امر به صورت جمع ذکر شده است (رَبِّ ارْجِعُونِ)

این یک وجه که این اثبات می خواهد آیا در کلمات ادبا و فصحا چنین جمعی داریم یا نداریم خلیل که خب ادیب نامور ادب بود از او سؤال کردند که این چیست؟ گفت خدا گفته او اعلم است من نمی دانم نکته چیست که «استحسنوا الناس منهم» مردم از او خوششان آمد و گفتند وقتی انسان چیزی را نمی داند اظهار عجز بکند برکت است. وجه دوم آن است که این برای تعظیم است یک بار به خدای سبحان گفتند (رَبِّ ارْجِعُونِ)

همان طوری که ما در فارسی به یک نفر به جای اینکه بگوییم تو گفتی می گوییم شما فرمودی این شما که یک واژه جمع است برای مفرد به کار می رود تعظیماً این هم چون مطوّل مستحضرید لابد خواندید که جمع آوردن برای تکریم مخاطب این فرهنگ مولّدین است ادبای کهن ادبای اصیل چنین فرهنگی ندارند لذا شما می بینید در زیارت ائمه(علیهم السلام) در زیارت پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) ما نمی گوییم «السلام علیکم یا رسول الله» یا «السلام علیکم یا امیرالمؤمنین» می گوییم «السلامُ علیک یا رسول الله! السلام علیک یا امیرالمؤمنین!» در لغت عرب چنین چیزی نیست که برای تعظیم مخاطب جمع بیاورند فقط در متکلّم مع الغیر است (إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّکْرَ)

آنجا استعمال شده ولی در مخاطب می گویند استعمال نشده این از کلمات و تعبیرات مولّدین است به تعبیر صاحب مطوّل.

پرسش:...

پاسخ: خب آن خطاب به خود اهل بیت است نه به شخص.

وجه سوم آن است که اینها در درجه اول به خدا متوسّل می شوند ولی اینها با ملائکه روبه رو هستند اینها که خدا را نمی بینند (كَلَّا إِنَّهُمْ عَن رَّبِّهِمْ يَوْمَئِذٍ لَمَحْجُوبُونَ)

مشرک هرگز الله را به آن معنا نخواهد دید و جانِ اینها را فرشته ها که تحت تدبیر و زیرمجموعه حضرت عزرائیل(سلام الله علیه) هستند می گیرند اینها خدا را مشاهده نمی کنند تا با خدا سخن بگویند ولی استغاثه شان به الله هست البته ولی مخاطبشان ملائکه است ملائکه ای که (يَضْرِبُونَ وُجُوهَهُمْ وَأَدْبَارَهُمْ)

هست ملائکه ای که به اینها می گویند (بَاسِطُوا أَيْدِيهِمْ أَخْرِجُوا أَنْفُسَكُمُ الْيَوْمَ)

هست (وَلَوْ تَرَى إِذِ الظَّالِمُونَ فِي غَمَرَاتِ الْمَوْتِ وَالْمَلَائِكَةُ بَاسِطُوا أَيْدِيهِمْ)

آن فرشتگان عذاب را می بینند به آنها می گویند (رَبِّ ارْجِعُونِ)

این وجه سوم اقر ببه نظر می رسد و آن دو وجه اثبات می خواهد خب.

پرسش:...

پاسخ: خب ضعیفش صادق است دیگر.

پرسش:...

پاسخ: این گفته شد جمله معترضه است کلّ بحث درباره مشرکان و احوال و آدابشان بود که این (حَتَّى)

به آن (يَصِفُونَ)

می خورد فرمود: (فَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ)

بعد فرمود: (مَا نَعِدُهُمْ لَقَادِرُونَ ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ السَّيِّئَةَ نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَا يَصِفُونَ.. حَتّى)

گفتند این (حَتّى)

متعلّق به آن (يَصِفُونَ)

است این جمله در وسط جمله‌ معترضه است برای تشویق حضرت و ترغیب حضرت به استعاذه و پناهندگی.

ص: ۵۳

خب (حَتَّى إِذَا جَاءَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ رَبِّ ارْجِعُونِ)

البته این استغاثه و درخواست را ممکن است خیلیها بکنند اما جواب (

کلا انها کلمه)

نمی شنوند ممکن است بعضی از مؤمنان آن حالت را که رسیدند درخواست بکنند که برگردند برخی از سیّئات خودشان را جبران بکنند یا نه برگردند حسناتشان را اضافه کنند ما هیچ دلیلی نداریم که این حرف فقط مخصوص آنهاست ممکن است دیگران برای ترفیع درجه و مزید حسنات از خدای سبحان درخواست رجوع بکنند آنچه در بخش پایانی سوره مبارکه «منافقون» است شاید همین معنا را تأیید کند در سوره مبارکه «منافقون» آیه ده به بعد این است: (وَأَنفِقُوا مِن مَا رَزَقْنَاكُم مِن قَبْلِ أَن يَأْتِيَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ فَيَقُولَ رَبِّ لَوْلاَ أَخَّرْتَنِي إِلَى أَجَلٍ قَرِيبٍ فَأَصَّدَّقَ وَأَكُن مِنَ الصَّالِحِينَ)

خب خیلیها هستند که از مالشان بهره صحیح را نبردند خیال کردند که مال باید بماند در حالی که فرمود: (وَمَا تُقَدِّمُوا لِأَنفُسِكُم مِنْ خَيْرٍ تَجِدُوهُ عِندَ اللَّهِ)

این در حال احتضار به خدا عرض می کند خدایا! مرا برگردان که من صدقه بدهم (فَأَصَّدَّقَ)

یعنی صدقه بدهم اینکه کفر ندارد اینکه شرک ندارد که این کمبود صدقه دارد البته «عون الضعیف صدقه

» راهنمایی کردن صدقه است هدایت صدقه است همه اینها صدقه است دیگر (وَأَكُن مِنَ الصَّالِحِينَ)

بعد می فرماید: (وَلَن يُؤَخِّرَ اللَّهُ نَفْساً إِذَا جَاءَ أَجَلُهَا)

خب فرمود این کار را بکنید (لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحاً فِيمَا تَرَكْتُ)

پاسخش این است (كَلَّا)

رجوع ممکن نیست چون (إِذَا جَاءَ أَجَلُهُمْ فَلاَ يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلاَ يَسْتَقْدِمُونَ)

ص: ۵۴

اما (إِنَّهَا كَلِمَةٌ هُوَ قَائِلُهَا)

یعنی چه؟ یعنی وقتی اینها به آن حد رسیدند حتماً چنین حرفی می زنند یعنی اینهایی که می گویند (ذٰلِكَ رَجْعٌ بَعِيدٌ)

و از قیامت هیچ خبری را ندارند و ایمان نمی آورند اینها وقتی به حالت احتضار رسیدند حتماً چنین حرفی می زنند (این یک) دو (كَلَّا إِنَّهَا كَلِمَةٌ هُوَ قَائِلُهَا)

درست است قائل که لقب یا وصف است مفهوم نـدارد ولی در این گونه از موارد که در سیاق تهدیـد است مفهوم دارد یعنی «هو قائلهـا لا فاعلها» ما برگردانیم دیگر باز همان است در سوره مبارکه «مؤمنون» آیه ۲۷ و ۲۸ این بود (وَلَوْ تَرَى إِذْ وُقِفُوا عَلَى النَّارِ فَقَالُوا يَالَيْتَنَا نُرَدُّ وَلاَ نُكَذِّبَ بِآيَاتِ رَبِّنَا وَنَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ بَلْ بَدَا لَهُم مَا كَانُوا يُخْفُونَ مِن قَبْلُ وَلَوْ رُدُّوا لَعَادُوا لِمَا نُهُوا عَنْهُ وَإِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ)

نه خیر این یـک تمنّی دروغی است اُمنیه باطـل است اینها به دنیا برگردنـد هم باز همان کفر را دارنـد پس «هو قائلها لا فاعلها» وجه سوم این است که این حرفی است بی جواب قولی است سخنی است که جواب ندارد (كَلَّا إِنَّهَا كَلِمَةٌ هُوَ قَائِلُهَا)

بلا جوابٍ یعنی «قولٌ بلا جواب».

«اعاذنا الله من شرور أنفسنا و سيّئات أعمالنا»

«و الحمد لله ربّ العالمين»

آیات ۹۹ تا ۱۰۲ سوره مومنون ۹۰/۰۷/۱۰

.Your browser does not support the audio tag

(حَتَّى إِذَا جَاءَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ رَبِّ ارْجِعُونِ (۹۹) لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحاً فِيما تَرَكْتُ كَلَّا إِنَّهَا كَلِمَةٌ هُوَ قَائِلُهَا وَمِن وَرَائِهِم بَرْزَخٌ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ (۱۰۰) فَإِذَا نُفِخَ فِي الصُّورِ فَلاَ أَنسَابَ بَيْنَهُمْ يَوْمَئِذٍ وَلاَ يَتَسَاءَلُونَ (۱۰۱) فَمَن ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ فَأُولئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ (۱۰۲) وَمَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ فَأُولئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنفُسَهُمْ فِي جَهَنَّمَ خَالِدُونَ(۱۰۳)

ص: ۵۵

چون سوره مبـارکه «مؤمنون» در مکه نـازل شـد و عناصـر محوری سوَر مکّی اصول دین است و جریان برزخ و معاد از مهم ترین اصول اسـلامی است لـذا در این قسـمت از سور ه بعـد از بیـان مسـئله توحیـد و وحی و نبوّت به جریان برزخ و معاد می رسند.

فرمود اینهـا مشـرکانه حرفهایشـان را دربـاره بت پرستی ادامه می دهنـد تـا زمـان مرگ، زمـان مرگ که فرا رسیـد دیگر این تعبیرهـا را که (هؤُلاَءِ شُفَعَاؤُنَا عِندَ اللَّهِ) یـا (مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَى) این گونه از کلمات و ماننـد آن را نـدارند

(حَتَّى إِذَا جَاءَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ) آن گاه حق برایشان روشن می شود و می خواهند حق را بپذیرند نمی توانند چون ظرف عمل تمام شد اراده قفل می شود تصمیم و نیّت و امثال ذلک بسته می شود اگر گفته شد (الْيَوْمَ نَخْتِمُ عَلَى أَفْوَاهِهِمْ) در جریان مرگ به بعد بر اراده و تصمیم و امثال ذلک خَتم نهاده می شود مُهر الهی زده می شود انسان در زمان احتضار به بعد خیلی از چیزها برای او روشن می شود اما هیچ کاری از او ساخته نیست یعنی ایمان بیاورد توبه کند ذکری بگوید که با فعل به کمال برسد این چنین نیست این قفل شدنِ اراده برای آن است که اینها در دنیا کلید اراده دست خودشان بود می توانستند ایمان بیاورند ولی به سوء اختیار خود این در را قفل کردند ایمان نیاوردند عمل صالح انجام ندادند و مانند آن.

این کلید از زمان احتضار به بعد از دست اینها گرفته می شود اینها می فهمند ولی نمی توانند ایمان بیاورند. نمودار ضعیفی از جریان احتضار و برزخ همین جریان رؤیاست خیلی از افرادند که در عالَم خواب و در رؤیا مطالبی برایشان روشن می شود ولی وقتی که بیدار شدند می گویند ای کاش ما این مطلب را سؤال می کردیم ای کاش این چنین می گفتیم.

ص: ۵۶

در خواب اراده□ انسان قفل است تابع عقاید و اخلاق و اعمال گذشته□ اوست وقتی بیدار شد اهل آرزوست که ای کاش این مطلب را می پرسیدم ای کاش فلان مطلب را طرح می کردم اما اگر در زمان بیداری یک اراده□ شفافی داشته باشد که با آن بتواند عقاید خوب و اخلاق خوب و اعمال خوب انجام بدهد رؤیای مبشّره هم دارد همه□ ما تجربه کردیم که در عالَم خواب اگر رؤیایی نصیب ما بشود آن رؤیا در اختیار ما نیست بلکه در اختیار عقاید و اخلاق ماست این نموداری از جریان مرگ است برای اینکه خود خواب مرحله□ ضعیف از توفّی است که (اللَّهُ یَتَوَفَّی الْأَنفُسَ حِینَ مَوْتِهَا وَالَّتِی لَمْ تَمُتْ فِی مَنَامِهَا) بخشی از جریان مرگ در همین رؤیا برای ما مطرح است آن دو روایت نورانی که مرحوم فیض(رضوان الله علیه) در قسمت بَعْث وافی نقل کرد یکی از آن دو روایت را مرحوم کلینی قبلاً در روضه کافی نقل کرده بود همین بود که مسئله□ رؤیا گوشه ای از جریان برزخ را به ما نشان می دهد.

خب (حَتَّی إِذَا جَاءَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ رَبِّ ارْجِعُونِ) مطلب بعدی آن است که این «لیت» و «لعلّ» که در حال احتضار یا در قیامت مطرح است گاهی به لحاظ تمنّی اصلِ رجوع به دنیاست می گویند ای کاش ما به دنیا برمی گشتیم گاهی به لحاظ عمل صالح بعد از رجوع است می گویند اگر ما به دنیا برگردیم شاید امیدواریم که کار صالح انجام بدهیم این «لیت» و «لعلّ» گاهی به اصل رجوع برمی گردد گاهی به عمل صالح بعد از رجوع.

در جریان سوره□ مبارکه□ «انعام» که در بحث دیروز اشاره شد آن تمنّی برای اصل رجوع بود آیه□ ۲۷ سوره□ «انعام» این بود (وَلَوْ تَرَی إِذْ وُقِفُوا عَلَی النَّارِ فَقَالُوا یَا لَیْتَنَا نُرَدُّ) ای کاش برگردیم و تکذیب نکنیم دین خدا را که این «لیت» قبل از «رد» ذکر شده است که هم اصل رجوع مورد رجاست و هم عدم تکذیب و انجام عمل صالح ولی در محلّ بحث اصل رجوع محلّ رجا نیست برای اینکه محلّ درخواست است می گویند: (رَبِّ ارْجِعُونِ □ لَعَلِّی أَعْمَلُ صَالِحاً) سخن در این نیست که ای کاش ما برگردیم سخن در این است که ما را برگردان شاید به امید اینکه عمل صالح انجام بدهیم البته خود این درخواست (رَبِّ ارْجِعُونِ) مصداقی از مصادیق تمنّی و امید است.

ص: ۵۷

پرسش:...

پاسخ: نه، اینها از وضع خودشان کاملاً ـ باخبر نیستند که در چه نشئه آمدند اینها که از آیات الهی و وحی ربّانی مستحضر نبودند که بساط دنیا برچیده می شود البته بساط دنیا که برچیده می شود حتی نسبت به کسانی که اهل آیات اند و می دانند قیامت بساطش برچیده شده است اینها هم در حال احتضار تمنّی رجوع دارند که در پایان سوره مبارکه «منافقون» که در بحث دیروز خواندیم این بود خیلیها هستند که کمبودی دارند از نظر عمل صالح در آخر عمر می گویند ای کاش ما برگردیم! درست است که بساط دنیا برچیده می شود اما عند ظهور قیامت ولی الآن که بساط دنیا برچیده نشد الآن خیلیها در دنیا هستند و عمل صالح انجام می دهند.

(قَالَ رَبِّ ارْجِعُونِ لَعَلِّی أَعْمَلُ صَالِحاً فِیما تَرَکْتُ) در بعضی از روایات ذیل این آمده است که من آن زکاتی که ندادم اَدا کنم و تأیید این هم همان آیات ذیل سوره «منافقون» است که گفت (أَصَّدَّقَ) صدقه بدهم که (إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ وَالْمَسَاکِینِ) که مصارف هشت گانه سوره «توبه» بود.

برابر ذیل سوره «منافقون» که درخواست کردند این کاش ما برگردیم (أَصَّدَّقَ) یعنی صدقه بدهیم روایتی که در ذیل این آیه آمده است که (فِیما تَرَکْتُ) یعنی من زکات را بدهم این با او هماهنگ است لکن این تطبیق است و نه تعیین که منحصر باشد (یک) و مؤیّد این هم آن است که درباره تَرَکه سخن می گوید که گفت (لَعَلِّی أَعْمَلُ صَالِحاً فِیما تَرَکْتُ) که درباره ترکه آن کارها را انجام بدهم این معلوم می شود که زکات در صدقه و امثال ذلک است.

ص: ۵۸

اما اگر (تَرَکْتُ) ناظر به تَرکه نباشد یعنی کاری که من نکردم آنچه باید می کردم ترک کردم آن دیگر مطلق عمل صالح را شامل می شود البته مطلق مراد است و منتها تطبیقش برای آن است که یا فرد غالب است یا فرد مهم است و مانند آن.

(کَلَّا إِنَّهَا کَلِمَهٌ هُوَ قَائِلُهَا) که سه وجه در این (هُوَ قَائِلُهَا) بود که بحثش در دیروز گذشت بعد می فرماید: (وَمِن وَرَائِهِم بَرْزَخٌ إِلَی یَوْمِ یُبْعَثُونَ) اینها چون در حال احتضارند در دالان ورودی به برزخ اند هنوز در دنیا کاملاً جدا نشدند وقتی از دنیا جدا شدند وارد برزخ می شوند لذا فرمود وَرای اینها یعنی پیش روی اینها برزخ است.

تعبیر از اَمام و پیش رو به وَرا برای آن است که این پیش رویی است که محیط به انسان است و انسان را در خود فرو می برد پیش رویی نیست که در اختیار انسان باشد انسان به استقبال او برود بلکه او انسان را جزم می کند نظیر (وَکَانَ وَرَاءَهُم مَّلِکٌ یَأْخُذُ کُلَّ سَفِینَهٍ غَصْباً) که در سوره مبارکه «کهف» گذشت.

(وَمِن وَرَائِهِم بَرْزَخٌ إِلَی یَوْمِ یُبْعَثُونَ) منظور از برزخ هم همان عالَم قبر به بعد است وقتی از امام(علیه السلام) سؤال می کنند که برزخ از چه موقع شروع می شود؟ «قال(علیه السلام) مُنذ القبر» دیگر ما چهار عالَم نداریم عالَم دنیا، عالَم قبر، عالَم برزخ، عالَم قیامت این سه عالَم است دنیاست و برزخ است و قیامت. برزخ همان عالَم قبر است حالا کسی که در قبرستانی دفن شد او خودش احساس می کن که وضع لحدش چگونه است؟ چه کسی به سراغ او می آید؟ او می بیند که چند نفر در همین قبر آمدند سؤال کردند قبر به او فشار می دهد یا قبر وسیع می شود «مَدّ البصر» وسیع می شود «روضهٌ مِن ریاض الجَنّه» می شود یا «حُفره مِن حُفَر النیران» می شود.

ص: ۵۹

او می بینـد (یک) و همین جا که دفن شـد اینجا را می بینـد (دو) و حق می بیند و نه خیال (سه) ولی دیگران یک گور و چاله ای می بینند (چهار) همین جا را او می بیند و حق هم می بیند.

آن دو روایت از آن برجسته ترین روایاتی است که مرحوم فیض نقل کرده که یکی از آن دو روایت را مرحوم کلینی(رضوان الله علیه) در روضه کافی نقل کرد که عصاره اش این بود که بشر اوّلی گرچه می خوابید ولی رؤیایی نداشت حرف انبیا را هم نمی پـذیرفت بعد به انبیا می گفتند خب حالا اگر ما حرفهای شـما را اطاعت کنیم چه می شود؟ آنها جواب می دادند گذشته از اینکه در دنیا راحتید بعد از مرگ جزای خودتان را می بینید.

انکار آنها بیشتر می شـد می گفتنـد بعـد از مرگ که خبری نیست انسان وقتی که مُرد می پوسد انبیا می گفتند که خیر، انسان که می میرد از پوست به در می آید نه بپوسد و شما برای همیشه زنده اید.

انکار اینها بیشتر می شد تا رؤیا را خدای سبحان نصیب بشر اوّلی کرد که اینها وقتی می خوابیدند چیزهایی را در عالم رؤیا می دیدنـد بعد به حضور انبیایشان می رفتند می گفتند اینها چیست که ما در عالَم خواب می بینیم؟ آنها می فرمودند آنچه را شـما در رؤیـا می بینیـد نمونه ای از آن حرفهـایی است که ما می زنیم این از لطیف ترین روایات ماست که این را مرحوم کلینی در جلـد هشت کافی در روضه کافی نقل کرد روایتی هم مشابه این است که مجموع این دو روایت را مرحوم فیض در بحث بَعْث و قیامت وافی نقل کرد.

خب این خیلی شرح می کند تبیین می کند که مسئله برزخ چگونه است البته مسئله برزخ غیر از مسئله معاد است حالا در مسئله معاد دوباره آن بـدن برمی گردد مطلب دیگر است ولی در برزخ انسان قبرش یا «روضهٌ مِن ریاض الجَنّه» است یا «حُفره مِن حُفَر النیران» اگر کسـی کافر بود در دریا هم غرق بشود می رود مسـتقیم در آتش در جریان قوم نوح دارد که وقتی طوفان آمد و آب فراگیر شد (أُغْرِقُوا فَأُدْخِلُوا نَاراً) نه «ثمّ ادخلوا» اینها رفتند در آب مسـتقیماً رفتند در آتش یعنی آتشـی است که در آب هـم هسـت خـب آن آتشِ برزخی در آب هم هست اگر آتش دنیـایی باشـد دیگر در آب نیست اگر عبـارت این بـود که «اغرقوا ثمّ ادخلوا نارا» یعنی بعـد از غرق که زمین خشک شـده بود اینها دوباره مثلاً سوخت و سوز داشـتند اما با «فاء» است که فاصله در کار نیست ترتیب بلافصل است یعنی اینها همین که وارد آب شدند غرق شدند مستقیماً رفتند در آتش خب این می شود برزخ.

ظاهر آیه با آن دو روایت لطیف وضع برزخ را روشن می کند که «إمّا حُفره مِن حُفَرِ النیران أو روضةٌ مِن ریاض الجَنّه».

پرسش:...

پاسخ: نه واقعیت است کاملاً می بیند دیگر.

پرسش:...

پاسخ: نه با جسم و جان هر دو در برزخ هستند منتها جسمی که مناسب برزخ باشد انسان در هیچ نشئه بی جسم نیست در هیچ نشئه ای انسان بی جسم نیست در دنیا که معلوم است در معاد هم که معلوم است که مثل دنیاست در برزخ با بدن برزخی محشور است دیگر.

فرمود: ﴿وَمِن وَرَائِهِم بَرْزَخٌ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ﴾. مطلب دیگر اینکه این گونه از مطالب که برزخ چیست و سرنوشت و سرشت همه ما با این امور مأنوس است اما ما دسترسی نداریم یک وقت است کسی می گوید «آن را که خبر شد خبری باز نیامد» یعنی راه بسته است این سخن ناصواب است یک وقت آیات و روایات مسئله برزخ را مبسوطاً مطرح می کنند و راه هم نشان می دهند که انسان بفهمد آنجا چه خبر است می بینید خود وجود مبارک حضرت امیر(سلام الله علیه) در جریان مراجعت از جنگ صفین که آمده در آن وادی السلام آن کسی که در خدمت حضرت بود گفت من دیدم حضرت مرتب ایستاده مشغول دعاست من خسته شدم نشستم دوباره برخاستم دیدم حضرت مشغول دعاست این حالت برای من بود که خسته می شدم می نشستم ولی حضرت مرتب مشغول بود بعد فرمود اگر تو می دیدی که اینها چگونه روی این قبرها نشسته اند من با آنها سخن گفتم سخنان مرا شنیدند و جوابی می خواستند بدهند مثلاً حکمش این بود همه این حرفها را حضرت امیر گفت و شنید و برای این شخص که در خدمتش بود شرح داد به ما هم گفتند شما این راه را می توانید طی کنید این مخصوص امام و پیغمبر نیست روایاتی که آیاتی که درباره برزخ و قبور آمده فراوان است اما به ما گفتند بروید زیارت قبور خیلی از بزرگان بودند که در مدرسه قبرستان به جایی رسیدند در درس و بحث همین حرفهاست که می بینید دیگر ولی در حرمها در زیارتها در نماز شبها در زیارت قبور چیزهایی هست که در درس و بحث نیست این دستور نورانی حضرت امیر(سلام الله علیه) این است که وقتی زیارت قبور می روید (یک) حالا عرض ادب می کنید قرآن می خوانید حمد و سور ه می خوانید آنها سرِ جایش محفوظ ولی درس بگیرید، درس بگیرید یعنی درس بگیرید این اموات را بعد از ادب و احترام، قسم بدهید به خدا بگویید شما را به خدا قسم آنجا چه خبر است به ما بگویید «اَلسَّلامُ عَلى اَهْلِ لا اِلهَ اِلَّا اللَّهُ مِنْ اَهْلِ لا اِلهَ اِلَّا اللَّهُ يا اَهْلَ لا اِلهَ اِلَّا اللَّهُ بِحَقِّ لا اِلهَ اِلَّا اللَّهُ كَيْفَ وَجَدْتُمْ قَوْلَ لا اِلهَ اِلَّا اللَّهُ مِنْ لا اِلهَ اِلَّا اللَّهُ» شما را به «لا إله الاّ الله» قسم بگویید آنجا چه خبر است؟ خب این کار طلبه عادی نیست این طلبه عادی همان طوری که بعضیها پیش نماز می شود یا روضه خوان می شود یا مدرّس می شود همین، اگر کسی بخواهد راه قاضی و علامه طباطبایی و امام خمینی و اینها را طی کند یک راه قبرستانی هم هست خب بیان نورانی حضرت امیر است ما قبرستان می رویم برای ثواب فاتحه و اموات همین ولی حضرت فرمود اینها مدرسه است آنها را قسم بدهید به خدا بگویید چه گذشت آنجا چه خبر است آنجا با شما چطور رفتار کردند آنها یا در عالم رؤیا به ما چیز می گویند یا اگر شاگردانی هم نظیر شیخناالاستاد مرحوم آقا شیخ محمدتقی آملی که از شاگردان مرحوم آقای قاضی بود این برای دیگران هم این قصّه را نقل کرد برای ما هم فرمود که یک روز عاشورایی بود من در قم بودم روز عاشورایی بود زیارت

حضـرت و در عزاداری شـرک کردم بعد خسـته شدم آمدم همین قبرسـتان شـیخان دیدم خیلی خسته شدم در حالت استراحت بودم خیلی از این اموات را دیدم که روی قبرشان نشستند دارند گفتگو می کنند خب این دیگر همان کاری که وجود مبارک حضرت امیر دید منتها آن حضرت در قلّه بود اینها شاگردانشان بودند در دامنه هستند.

ص: ۶۱

این راه باز است، باز است یعنی برای همه باز است. فرمود قسم بدهید اینها را بگویید آ نجا چه خبر است با شما چه کار کردند چه خواستند از شما؟ شما چطور جواب دادید؟ پس راه باز است دیگر اگر راه باز نبود که این دعاها ـ معاذ الله ـ می شد لقلقه لسان و لغو که.

این راه باز است برخیها گفتند تنها راه، راه حسّی است بله این راه، راه حسّی حق است «مَن فقدَ حسّاً فقدْ فقدَ علماً» این راه حق است علوم تجربی حق است حس از مراحل معرفت شناسی است اما تنها راه معرفت شناسی، حس و تجربه حسّی نیست دین آمده گفته درست است «مَن فقدَ حسّاً فقدْ فقدَ علماً» اینها که از راه عقل ما به شما آموختیم اما یک مطلب تازه ای را ما خودمان آوردیم و آن این است که «من فقدَ تقواً فقدَ علما» این حرف تازه است، تازه است یعنی تازه است حرفِ دین است.

آ نها می گویند این اسطوره است این افسانه و خرافات است دین می گوید هم «مَن فقدَ حسّاً فقدْ فقدَ علماً» که این را از راه عقل به بشر آموخت هم «من فقدَ تقواً فقدَ علما» فرمود: (إِن تَتَّقُوا اللّهَ يَجْعَل لَكُمْ فُرْقَاناً) یا (وَاتَّقُوا اللّهَ وَيُعَلِّمُكُمْ اللّهُ) خب اگر (إِن تَتَّقُوا اللّهَ يَجْعَل لَكُمْ فُرْقَاناً) «من فقدَ تقواً فقدْ فقدَ فرقاناً بین الحق و الباطل» این راه، راه دین است این راه راه قبرستان است راه نماز شب است راه طهارت روح است نه انسان بیراهه برود نه راه کسی را ببندد این راه را وجود مبارک حضرت امیر به ما آموخت، بنابراین ما وقتی به زیارت قبور می رویم البته عرض ادب باید بکنیم فاتحه می خوانیم ثواب می بریم و نثار گذشتگان ثواب را اهدا می کنیم همه این راهها درست است اما آنکه یک روحانی یک عالِم قبرستان می رود برای اینکه چیز بفهمد خب این طور انسان با ناله و تضرّع آ نها را به خدا قسم بدهد بگوید چه خبر است آنجا؟ چطور شد آنجا به ما خبر بدهید این راه علمی است دیگر پس معلوم می شود راه باز است. فرمود: (وَمِن وَرَائِهِم بَرْزَخٌ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ) خب آدم اگر بفهمد آنجا چه خبر است با دست پر برمی گردد دیگر.

ص: ۶۲

پرسش:...

پاسخ: بله، منتها بعضی سریع طی می کنند بعضی بطیء طی می کنند برزخ فاصله بین دنیا و قیامت است دیگر بعضیها سریعاً طی می کنند بعضی بطیئاً طی می کنند مثل خود قیامت است دیگر در خود قیامت که پنجاه هزار سال است در همان منزل زیدبن ارقم که محفل تفسیری بود از وجود مبارک حضرت سؤال کردند که «ما أطول هذا الیوم» چه روز طولانی است که یک روز پنجاه هزار سال است فرمود: «والذی نفسی بیده» قسم به ذات کسی که جانم در دست اوست این روز قیامت برای برخیها «کصلاه مکتوبه» مثل به اندازه نماز واجب است حداکثر نماز واجب همان نماز ظهر و عصر است دیگر مگر نماز ظهر بیش از پنج، شش دقیقه طول می کشد حداکثر ده دقیقه فرمود این به اندازه یک نماز واجب برای برخیها بیش از این طول نمی کشد برزخ هم طولانی است (إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ) است اما برای برخیها خیلی سریع است.

خب حالا وقتی که صحنه برزخ به پایان رسید آن نفخ صور اوّلی که همه مدهوش می شوند وقتی که (نَفَخُ فِي الصُّورِ فَفَزِعَ مَن فِي السَّماوَاتِ وَمَن فِي الْأَرْضِ إِلَّا مَن شاءَ اللَّهُ) این هیچ. اما نفخ دوم، نفخ دوم برای بیدار کردن است حالا این نفخ این صور شاخی است نظیر شیپور که در او می دمند یا نفخ ارواح است در صوَر ابدان که برخیها این چنین قرائت کردند یا راز و رمز دیگری است به هر تقدیر یک علامت عمومی است که همه باید بیدار بشوند و همه بیدار می شوند.

(فَإِذَا نُفِخَ فِي الصُّورِ) چون همه از خاک برمی خیزند دیگر (فَلاَ أَنسَابَ بَيْنَهُمْ) دیگر بعضی والد و بعضی وَلَد و بعضی برادر و بعضی خواهر این طور نیست که همه از خاک اند دیگر.

ص: ۶۳

در صحنه□ قیامت نَسَب در کار نیست چون همه از خاک اند نسبت به دنیا البته انساب سرِ جایش محفوظ بود و افراد یکدیگر را کاملاً می شناسند در قیامت هر کسی دیگری را ببیند کاملاً می شناسد آن وقت اگر گفته شد برادر هست، پدر هست، خواهر هست به لحاظ علاقه□ ما کان بود که «انقضی عنه المبدأ» است نه اینکه الآن برادرند چون الآن همه از خاک اند کسی از کسی متولّد نشده اگر دارد برادر از برادر فرار می کند یعنی کسانی که در دنیا برادر هم بودند و الآن یکدیگر را می شناسند در اثر اینکه (لِكُلِّ امْرِئٍ مِنْهُمْ يَوْمَئِذٍ شَأْنٌ يُغْنِيهِ) از شدّت حادثه از یکدیگر می گریزند. خب (فَإِذَا نُفِخَ فِي الصُّورِ فَلَا أَنسَابَ بَيْنَهُمْ) یک بیان نورانی از پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) نقل شده است که هر نَسب و سببی قطع می شود مگر نسب و سبب من. این معنایش این نیست که آنجا سیادت و اینها هم محفوظ است کسی از دیگری متولّد می شود بلکه معنایش آن است که برکت سیادت باعث می شود که یک عدّه اعمال صالح دارند و به ما مرتبط می شوند به لحاظ علاقه□ ما کان است و از طرفی هم وقتی فرمود: «أنا و علیّ أبوا هذه الامّه» آن یک نسب معنوی است آن قطع نمی شود البته.

پرسش:...

پاسخ: بله دیگر، می شناسند به لحاظ ما کان یعنی کسانی که در دنیا پدر بودند مادر بودند از آنها شفاعت می کنند وگرنه در قیامت کسی پدر کسی، کسی فرزند کسی نیست چون (مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ وَفِيهَا نُعِيدُكُمْ وَمِنْهَا نُخْرِجُكُمْ تَارَةً أُخْرَى) همه از خاک برمی خیزند دیگر چون همه از خاک برمی خیزند دیگر والد و ولدی در کار نیست حالا آن جریان را هم در سوره□ مبارکه□ «معارج» هست که کسی افراد از برادرشان، خواهرشان، فامیلهایشان فرار می کنند یعنی به علاقه□ ما کان می شناسند اینها که در دنیا برادرشان بودند امروز مشکلشان را حل نمی کنند.

ص: ۶۴

فرمود: (فَلاَ أَنسَابَ بَيْنَهُمْ يَوْمَئِذٍ وَلاَ يَتَساءَلُونَ) اینها مسائله ای ندارند از یکدیگر حالی بپرسند تعارفی داشته باشند مشکل یکدیگر را حل بکنند به یکدیگر مراجعه بکنند این گونه از تسائل منتفی است.

پرسش:...

پاسخ: برای اینکه او کمک نخواهد برای اینکه مشکل کار خودش را انجام می دهد او بخواهد ببیند کمک بخواهد به او مراجعه کند این از او می گریزد برای اینکه مشکل خودش را حل کند.

در این قسمت فرمود تسائل نیست در جریان تسائل و تعارف آیات چند طایفه است بعضی آیات تسائل را نفی می کند مثل همین که اصلاً تسائلی در کار نیست بعضی آیات تعارف را اثبات می کند و تسائل را ثابت می کند آیاتی که تسائل را ثابت می کند در سوره مبارکه «صافات» است در سوره «صافات» فرمود هم جهنّمیها از یکدیگر سؤال می کنند هم بهشتیها از یکدیگر سؤال می کنند در سوره مبارکه «صافات» آیه ۲۵ و همچنین آیه پنجاه به این صورت است در سوره «صافات» آیه ۲۵ به بعد این است (بَلْ هُمُ الْيَوْمَ مُسْتَسْلِمُونَ ٭ وَأَقْبَلَ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ يَتَسَاءَلُونَ) در جهنم یک گفتمانی یک گفتگویی دارند یکی می گویند تو باعث شدی آ ن یکی می گویند تو باعث شدی چنین مسائله این چنینی دارند یکدیگر را هم لعنت می کنند (كُلَّمَا دَخَلَتْ أُمَّةٌ لَعَنَتْ أُخْتَهَا) و مستکبرین با مستضعفان درگیری دارند مستضعفان به مستکبران می گویند شما باعث شدی که ما به این روز سیاه مبتلا شدیم مستکبران به مستضعفان می گویند شما عمداً مقصّرید انبیا آمدند اولیا آمدند رهبران الهی آمدند می خواستید حرف آنها را گوش بدهید چرا می گویید: (إِنَّا أَطَعْنَا سَادَتَنَا وَكُبَرَاءَنَا) که مثلاً عذاب آنها را مضاعف کنید خدا هم می فرماید: (لِكُلٍّ ضِعْفٌ) این یک مسائله مشئوم و مذمومی است که بین دوزخیان است.

ص: ۶۵

مسـائله ای بین بهشتیهـاست که در آیهٔ پنجاه سورهٔ مبارکهٔ «صافات» است (وَعِنـدَهُمْ قَاصِرَاتُ الطَّرْفِ عِينٌ ٭ كَأَنَّهُنَّ بَيْضٌ مَكْنُونٌ ٭ فَأَقْبَلَ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ يَتَسَاءَلُونَ ٭ قَالَ قَائِلٌ مِّنْهُمْ إِنِّى كَانَ لِى قَرِينٌ) یک گفتگو و گفتمان لطیف و ظریفی بین بهشتیهاست که می گفتنـد ما قرینی داشتیم حرفهای ما را خرافه می دانست شـما از او خبر داریـد یا نه، تا اینکه برمی گردد می بینـد این در وسط دوزخ است. پس یک سلسـله مسائله ای بین بهشتیان هست بعد از اسـتقرار در بهشت، یک سلسـله مسائله ای برای دوزخیان است بعد از اسـتقرار در جهنم اما در صـحنهٔ قیامت که صحنهٔ درگیری است و هنوز وضع روشن نشد که چه کسی اهل ثواب است چه کسی اهل عِقاب هر کسی گرفتار کار خودش است این یک راه حل.

راه حلّ دیگری که هم زمخشـری در کشّاف به آن اشـاره کرده هم مرحوم شـیخ طوسـی در تبیان این است که این آیات که بعضـیها مسائله را ثابت می کنـد بعضـی مسائله را نفی می کند مربوط به تعدّد مواقف قیامت است در موقفی که درگیری زیاد است و فشار و شتاب زیاد است جای تسائل نیست در جایی که به رفاه رسیدند جای تسائل هست این را از ابن عباس هم مشابه این نقل شده است این دو راه.

اما آن راهی که جناب زمخشـری به خودش اختصاص داده که در تبیان این نیست این است که در نفخهٔ اُولیٰ جا برای تسائل نیست ولی در نفخهٔ دوم جا برای تسائل هست که این نفی و اثبات مسائله را به نفختین برگرداندند.

این نـاصواب است برای اینکه در نفخهٔ اُولیٰ کسـی نیست (صَعِقَ مَن فِي السَّماوَاتِ وَمَن فِي الْأَرْضِ إِلَّا مَن شَاءَ اللَّهُ) مگر این (مَن شَاءَ اللَّهُ) این (مَن شَاءَ اللَّهُ) حالا چه کسانی هستند روشن نیست ولی برخیها می گویند

ما زنده به ذکر دوست باشیم دیگر حیوان به نفخه صور

یکٔ عدّه را با بوق و کَرنا باید بیدار کنند ما به نام حق زنده ایم این یک راه است ولی بالأخره گروهی را (مَن شَاءَ اللَّهُ) را که قهراً اهل بیت مصداق کامل آنها هستند را استثنا کردند این راه، راه صوابی نیست که جناب زمخشری طی کرده است آن راهی اول را که مرحوم شیخ طوسی به آن اشاره کرده تا حدودی راه پذیرفتنی است لکن اصل آیات ما را نیازمند آن راه نمی کند چون این دو آیه سوره «صافات» که راجع به مسائله است ناظر به بعد از استقرار جهنّمیها در جهنم و بهشتیها در بهشت است این آیه ای که در سوره مبارکه «مؤمنون» است و محلّ بحث است و مسائله را نفی می کند برای صحنه قیامت است تعارضی در کار نیست. خب فرمود ما اینها را در صحنه قیامت می آوریم اینها تسائل نمی کنند.

در سوره مبارکه «معارج» فرمود اینها اصلاً هر کدام از دیگری فرار می کنند آیه ده به بعد سوره مبارکه «معارج» این است که (يَوْمَ تَكُونُ السَّمَاءُ كَالْمُهْلِ وَتَكُونُ الْجِبَالُ كَالْعِهْنِ وَلاَ يَسْأَلُ حَمِيمٌ حَمِيماً) حَمیم یعنی دوست گرم دوستِ حمیمی همان دوست صمیمی است صمیم یعنی تو پُر که می گویند از صمیم قلب یعنی از قلبِ پُر، صخره صمّا آن سنگ تو پُر را می گویند دوست صمیمی دوستی که در او خللی نباشد در دوستی او چنین دوستی را می گویند دوست صمیمی.

حَمیم یعنی دوست گرم، حمام را هم که می گویند حمام برای اینکه منشأ گرمی است دوستِ گرم را می گویند حمیم. هیچ دوست گرمی از دوست گرمش سؤال نمی کند چون (لِكُلِّ امْرِئٍ مِنْهُمْ يَوْمَئِذٍ شَأْنٌ يُغْنِيهِ) برای اینکه هر کسی فرار می کند (يُبَصَّرُونَهُمْ يَوَدُّ الْمُجْرِمُ لَوْ يَفْتَدِي مِنْ عَذَابِ يَوْمِئِذٍ بِبَنِيهِ) نه «یومئذٍ» (يَوْمِئِذٍ) که مضاف الیه عذاب است (يَوْمِئِذٍ بِبَنِيهِ وَصَاحِبَتِهِ وَأَخِيهِ وَفَصِيلَتِهِ الَّتِي تُؤْوِيهِ) هر کسی گرفتار کار خودش است می گوید ای کاش من فرزندانم را قربانی می کردم تا خودم را نجات بدهم. خب پس این صحنه، صحنه درگیری و شدّت عذاب و امثال ذلک است که هیچ دوست حمیمی به فکر دوست حمیم دیگر نیست دوستی و امثال ذلک همه به لحاظ علاقه ما کان است وگرنه دفعتاً واحده همه از خاک سر برمی دارند در آنجا کسی دوست کسی نمی شود فرزند کسی یا پدر کسی نمی شود همه اینها به لحاظ علاقه ما کان است.

مطلب بعدی درباره□ جریان وزن اعمال است که فرمود: (فَمَن ثَقُلَتْ) چون این آیات در سوره□ مبارکه□ «اعراف» مبسوطاً گذشت دیگر اینجا بحث مبسوط نداریم.

آیاتی که مربوط به میزان است پنج بخش دارد: بخش اول این است که ما میزان وزن می کنیم و ظلمی در او نیست که (وَنَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ فَلاَ تُظْلَمُ نَفْسٌ شَيْئاً) دیگر تقسیم بکنند افراد را که بعضیها اهل حَسن اند بعضیها اهل سیّء اند نیست فقط دارد ما میزان وزن می کنیم.

این طایفه در سوره□ مبارکه□ «انبیاء» آمده که ما این کار را انجام می دهیم بدون اینکه افراد را به دو قِسم تقسیم بکنند آیه□ ۴۷ سوره□ مبارکه□ «انبیاء» این بود (وَنَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ فَلاَ تُظْلَمُ نَفْسٌ شَيْئاً وَإِن كَانَ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ أَتَيْنَا بِهَا وَكَفَى بِنَا حَاسِبِينَ) میزان هست، میزان عدل است، چیزی کم نیست، چیزی اضافه نیست، حق است، این میزان.

اما حالا افراد چند قسم اند و وزن چیست؟ موزون چیست؟ اینها در آن مطرح نیست فقط اصلِ میزان یعنی اصل ترازو. طایفه□ ثانیه آیه ای است که دلالت می کند بر اینکه این میزان سه ضلع دارد یکی اصل ترازوست در یک کفّه وزن می گذارند در کفّه دیگر موزون مثل همین ترازوهایی که در دنیا رایج است کسی می خواهد نانی تهیّه کند ترازویی هست در یک کفّه وزن را یعنی آن سنگ را می گذارند در کفّه دیگر نان را که موزون است می گذارند این خاصیّت میزان است حالا میزانهای دقیق هست میزان دماسنج هست میزان فشار آب هست میزان فشار هوا هست بالأخره از همین میزانها به کمال رسیده وگرنه میزان اوّلی همین سه ضلع را دارد میزان است و وزن است و موزون.

ص: ۶۸

در سوره مبارکه «اعراف» آن وزن را مشخص کرده که ما با چه چیزی می سنجیم در سوره «اعراف» آیه هشت این است (وَالْوَزْنُ يَوْمَئِذٍ الْحَقُّ) که مکرّر بحث شد یعنی ما با سنگ و متر و دماسنج و امثال ذلک عقیده و اخلاق و اعمال نمی سنجیم ما با حق می سنجیم نماز را یک طرف می گذاریم حق را یک طرف، روزه را یک طرف می گذاریم حق را یک طرف، عقیده و اخلاق و اعمال این شخص را یک طرف می گذاریم حق را یک طرف (وَالْوَزْنُ يَوْمَئِذٍ الْحَقُّ) نه «والوزن حقّ» نه اینکه وزنی هست نه خیر اینکه در کفّه ترازو به صورت وزن است حقیقت را ما اینجا می گذاریم آن وقت نماز را در کفّه دیگر در دنیا سنگ وزن است نان موزون در آخرت حق وزن است نماز، موزون عقیده موزون، عمل موزون «والوزن حقّ» نیست (وَالْوَزْنُ يَوْمَئِذٍ الْحَقُّ) پس ما یک موزون داریم (یک) یک وزن داریم (دو) این دو طایفه.

طایفه ثالثه می فرماید ما برای بعضیها ترازو نمی آوریم برای اینکه او چیزی ندارد ما بسنجیم که حالا اگر کسی دستش خالی بود نان نداشت خب برای او ترازو وضع نمی کنند که خب سنگ را گذاشتند این آقا که دستش خالی است چه چیزی را بسنجند بعضیها هستند که یا در اثر الحاد یا در اثر شرک (وَقَدِمْنَا إِلَى مَا عَمِلُوا مِنْ عَمَلٍ فَجَعَلْنَاهُ هَبَاءً مَّنْثُوراً) دستش خالی است این مثقال ذرّه ای هم ندارد تا بسنجند وقتی دستش خالی است ما ترازو برای چه پهن بکنیم فرشتگان را بیاوریم مأمور چه باشند؟! آن را در سوره مبارکه «انبیاء» آورد که بحث آن هم قبلاً گذشت در سوره مبارکه «انبیاء» آیه ۱۰۵ فرمود: (أُولَئِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ وَلِقَائِهِ فَحَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فَلَا نُقِيمُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَزْناً) خب ما ترازو را بیاوریم و یک وزن حق بگذاریم آنجا که چه چیزی را بسنجیم؟ البته درکات او را با ترازوی دیگر می سنجند که این اگر منافق بود (فِي الدَّرْكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ) است اگر کمتر بود که کمتر، اما درجات ندارد بسنجیم این طایفه ثالثه.

طایفه رابعه و خامسه این است بعضی از آیات اند که از وزن خبر می دهند دیگر تقسیم افراد در کار نیست نظیر همان سوره مبارکه «انبیاء» که گذشت فرمود ما ترازو نصب می کنیم بعضی از آیات اند که از توزیع افراد سخن به میان می آورند ولی از ترازو نام نمی برند برای اینکه «وَ حذف ما یُعلم مِنه جائز» آ نچه در سوره مبارکه «قارعه» آمده از همین قبیل است در سوره «قارعه» آیه شش به بعد این است بدون اینکه نام موزون و میزان و وزن را ببرد فرمود: (فَأَمَّا مَن ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ ﴿﴾ فَهُوَ فِي عِيشَةٍ رَاضِيَةٍ) خب شما نام ترازو را نبردی که، فرمود ما چندین جا گفتیم اینجا دیگر لازم نبود بگوییم (فَأَمَّا مَن ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ ﴿﴾ فَهُوَ فِي عِيشَةٍ رَاضِيَةٍ ﴿﴾ وَأَمَّا مَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ ﴿﴾ فَأُمُّهُ هَاوِيَةٌ ﴿﴾ وَمَا أَدْرَاكَ مَاهِيَهْ ﴿﴾ نَارٌ حَامِيَةٌ) اینجا سخن از توزیع افراد است بدون اینکه نام ترازو برده بشود در سوره «انبیاء» سخن از ترازوست بدون اینکه نام افراد برده بشود جامع ترین آیه همان سوره مبارکه «اعراف» است که بحثش قبلاً مبسوطاً گذشت و آن این است که هم نام میزان و وزن را می برد هم نام افراد را آیه هشت به بعد فرمود: (وَالْوَزْنُ يَوْمَئِذٍ الْحَقُّ فَمَن ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ﴿﴾ وَمَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُم بِمَا كَانُوا بِآيَاتِنَا يَظْلِمُونَ) و آیه محلّ بحث سوره مبارکه «مؤمنون» مثل سوره «قارعه» است که بدون اینکه نام وزن و میزان را ببرد فقط از توزیع افراد سخن به میان می آید فرمود: (فَمَن ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ) یعنی آیه ۱۰۲ و ۱۰۳ سوره «مؤمنون» که محل بحث است سخن از میزان نیست سخن از وزن نیست فقط سخن از توزیع و دو سنخ بودن افراد است.

«و الحمد لله ربّ العالمین»

آیات ۹۹ تا ۱۰۸سوره مومنون ۹۰/۰۷/۱۱

.Your browser does not support the audio tag

(حَتَّى إِذَا جَاءَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ رَبِّ ارْجِعُونِ (۹۹) لَعَلِّى أَعْمَلُ صَالِحاً فِيما تَرَكْتُ كَلَّا إِنَّهَا كَلِمَةٌ هُوَ قَائِلُهَا وَمِن وَرَائِهِم بَرْزَخٌ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ (۱۰۰) فَإِذَا نُفِخَ فِى الصُّورِ فَلاَ أَنسَابَ بَيْنَهُمْ يَوْمَئِذٍ وَلاَ يَتَساءَلُونَ (۱۰۱) فَمَن ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ فَأُولئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ (۱۰۲) وَمَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ فَأُولئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنفُسَهُمْ فِى جَهَنَّمَ خَالِدُونَ (۱۰۳) تَلْفَحُ وُجُوهَهُمُ النَّارُ وَهُمْ فِيهَا كَالِحُونَ (۱۰۴) أَلَمْ تَكُنْ آيَاتِى تُتْلَى عَلَيْكُمْ فَكُنتُم بِهَا تُكَذِّبُونَ (۱۰۵) قَالُوا رَبَّنَا غَلَبَتْ عَلَيْنَا شِقْوَتُنَا وَكُنَّا قَوْماً ضَالِّينَ (۱۰۶) رَبَّنَا أَخْرِجْنَا مِنْهَا فَإِنْ عُدْنَا فَإِنَّا ظَالِمُونَ (۱۰۷) قَالَ اخْسَئُوا فِيهَا وَلاَ تُكَلِّمُونِ (۱۰۸)

بعد از براهین توحید و وحی و معاد خطر منکران دین را ذکر کرد فرمود اینها که بعد از اقامه همه براهین از حق رو برگردان اند در هنگام مرگ حق برایشان روشن می شود.

مطلب دوم آن است که در حین احتضار اراده قفل می شود یعنی بین نفس و بین افعال ارادی قفل می شود انسان نمی تواند کاری انجام بدهد لکن در بخش اندیشه و علم این در همچنان باز است خیلی از چیزها را می شنود خیلی از چیزها را می بیند اما بخواهد جزم کند یا دفع کند تولّی کند یا تبرّی کند مقدورش نیست چون همه اینها افعال اند فعل با اراده صادر می شود و اراده اینها قفل شده است چون مرگ که رسید نصاب عمل تمام می شود که «الیوم عملٌ و لا حساب و غداً حسابٌ و لا عمل» دیگر ظرف عمل تمام می شود.

اینها استغاثه می کنند استغاثه اینها را ذات اقدس الهی در موارد فراوانی از قرآن کریم ذکر می کند که زمخشری شش موردش را از ابن عباس و دیگران نقل کرده است در همه موارد قرآن کریم استغاثه آنها را ذکر می کند بعد پاسخ منفی می دهد یکی از آن موارد همین محلّ بحث سوره مبارکه «مؤمنون» است استغاثه اینها از زمان احتضار شروع می شود تا استقرار در جهنم آنجا هم که هستند استغاثه می کنند وقتی از خروج از جهنم ناامید شدند از برگشت به دنیا ناامید شدند درخواست مرگ می کنند جواب می آید که مرگ، مُرده است این چنین نیست که مرگ در کار باشد وقتی قیامت می رسد خود موت می میرد یعنی تغیّری دگرگونی انتقالی نیست که می گویند (يَا مَالِكُ لِيَقْضِ عَلَيْنَا رَبُّكَ) جواب می آید خیر، اینها (لاَ يَمُوتُ فِيهَا وَلاَ يَحْيَى) این شش مورد را البته مطالعه می کنید بعضی از آن موارد را هم ممکن است در این نوبت مطرح کنیم خب.

ص: ۷۱

پرسش:...

پاسخ: بله، نه زندگیِ آرام بخش و مطمئن و مرفّه دارند نه می میرند تا راحت باشند (ثم لا یموت فیها حتّی یستریح و لا یحیی

حیاه طیبه) خب.

(حَتَّی إِذَا جَاءَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ رَبِّ ارْجِعُونِ) موت مستحضرید اینکه در کتابهای ادبی می گویند که مثلاً «مات زیدٌ»، «مات» فعل و «زید» فاعل این به تعبیر بزرگان «او ز روی لفظ نحوی فاعل است» به تعبیر بعضی از سراینده ها «ورنه آن مفعول و فعلش قاتل است» در همان اوایل تعلیم جامع المقدمات به این طلاب می گفتند که این «مات زید» نزد ادیب «مات» فعل است و «زید» فاعل وگرنه عندالتحقیق «مات زید» «زید اگر فاعل بدی کی ز مرگ خویشتن غافل بدی» این «مات زید» یک وقت «مات» فعل است و «زید» است فاعل که موت، موت اختیاری باشد نه موت طبیعی یعنی اگر کسی خواست به دستور حضرت که فرمود: «موتوا قبل أن تموتوا حاسبوا أنفسکم قبل أن تحاسبوا و زنوا قبل أن توزنوا» به این سه دستور عمل بکند خود را قبل از اینکه صحنه قیامت برسد و او را وزن بکنند خودش را وزن بکند ببیند که چقدر با حق است.

قبل از اینکه «یوم الحساب» فرا برسد خودش را به حساب بکِشد و قبل از اینکه به مرگ طبیعی بمیرد به مرگ ارادی رخت بربندد اگر «حاسبوا أنفسکم قبل أن تحاسبوا» اگر «زنوا قبل أن توزنوا» اگر «موتوا قبل أن تموتوا» را رعایت کرد با موت ارادی مُرد «مات زیدٌ» «زید اگر فاعل بدی» اما این مرگ طبیعی اینجا گفتند «مات زیدٌ» زید اگر فاعل باشد، لیک فاعل نیست کاو عاطل بود او ز روی لفظ نحوی فاعل است وگرنه در حقیقت مورد فعل است اینجا هم فرمود: (حَتَّی إِذَا جَاءَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ) یعنی موت، فعل انسان نیست انسان مورد فعل است آن موت ارادی البته فعل انسان است.

(حَتَّى إِذَا جَاءَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ رَبِّ ارْجِعُونِ) این نام مبارک ربّ برای استغاثه آمده است در خیلی از موارد می بینید که گرچه کلمه مبارک «یا الله» مطرح است اما غالباً در این ادعیه و استغاثه ها کلمه «ربّ» مطرح است «ربّ، ربّ، ربّ» اول ده بار با «یاء» گفته می شود «یا ربّ» بعد این «یاء» حذف می شود می گویند «ربّ» این نه برای آن است که واقعاً این منادای محذوف الیاء باشد یا حذف شده باشد جا برای یاء نیست این به مناجات نزدیک می شود از منادات به مناجات می آید دیگر جا برای یاء نیست نه اینکه آن ده بار اول که می گویند «یا ربّ» بعد که می گویند ربّ اینجا منادای محذوف است اینجا جا برای ندا نیست این برابر همان دستوری که در مناجات پربرکت شعبانیه که دارد اول منادات است بعد کم کم مناجات است «إذا ناجیتک» بعد بالاتر از مناجات طوری است که انسان ساکت می شود و مخاطب می شود و ذات اقدس الهی با او مناجات می کند «وَاجْعَلْنی مِمَّنْ نادَیْتَهُ فَاَجابَکَ وَلاحَظْتَهُ فَصَعِقَ لِجَلالِکَ» به جایی برسم که تو با او مناجات کنی نه من با تو مناجات کنم پس اول «یا ربّ» است بعد «ربّ» است بعد سکوت محض که از برخیها سؤال کردند که ما چه ذکری بگوییم گفتند ذکر سکوت، همه ذکرها حرف زدن نیست برخی از ذکرها سکوت است آدم باید به جایی برسد که فقط گوش باشد «وَاجْعَلْنی مِمَّنْ نادَیْتَهُ فَاَجابَکَ وَلاحَظْتَهُ فَصَعِقَ لِجَلالِکَ» به جایی برسم که فقط گوش باشم ببینم تو چه می گویی.

خب این کلمه «ربّ» در استغاثه سهم تعیین کننده ای دارد این (ارْجِعُونِ) که بحثش گذشت (لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحاً) باز هم سخن از ترجّی است این طور نیست که انسان جزم داشته باشد که عمل صالح کند (فِيما تَرَكْتُ) «ترک» هم که دو احتمال داشت که گذشت.

ص: ۷۳

کلمه‌ی «کلاّ» مثل کلمه‌ی «هیهات» برای تبعید است یعنی این چنین نیست دور است گاهی کلمه‌ی «هیهات» به کار گرفته می شود گاهی کلمه‌ی «کلاّ» مثل سوره‌ی مبارکه‌ی «فجر» (کَلَّا إِذَا دُکَّتِ الْأَرْضُ دَکّاً دَکّاً) یا (کَلَّا بَل لَا تُکْرِمُونَ الْیَتِیمَ ٭ وَلاَ تَحَاضُّونَ عَلَى طَعَامِ الْمِسْکِینِ ٭ وَتَأْکُلُونَ التُّرَاثَ أَکْلاً لَمّاً ٭ وَتُحِبُّونَ الْمَالَ حُبّاً جَمّاً) و مانند آن، (کَلَّا إِنَّهَا کَلِمَةٌ هُوَ قَائِلُهَا وَمِن وَرَائِهِم بَرْزَخٌ إِلَى یَوْمِ یُبْعَثُونَ) برزخ آن حاجز و حائلی است که مانع برخورد دو طرف است دنیا مراتب فراوانی دارد (یک) آخرت مراحل فراوانی دارد (دو) بین مراتب دنیا تناسبی هست بین مراحل آخرت تناسبی هست اما بین مراتب دنیا و مراحل آخرت تناسبی نیست لذا حاجزی، حائلی به نام برزخ مطرح است دنیا موجودی از جماد حرکت می کند این غذا کم کم نطفه می شود کم کم به مرحله‌ی نباتی می رسد کم کم به صورت حیوانی می رسد کم کم می شود انسان که در سوره‌ی مبارکه‌ی «حج» و بخش مهمّش در همین سوره‌ی مبارکه‌ی «مؤمنون» گذشت که این نطفه بود علقه شد مضغه شد جنین شد (ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَةَ عَلَقَةً فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ عِظَاماً فَکَسَوْنَا الْعِظَامَ لَحْماً ثُمَّ أَنشَأْنَاهُ خَلْقاً آخَرَ) این مراتب که از جمادی به نباتی می آید از نباتی می میرد حیوان می شود از حیوانی می میرد انسان می شود و گاهی هم از انسان برتر این مراتب بینش تناسبی هست.

در صحنه‌ی آخرت از صحنه‌ی برزخ که یا «روضةٌ مِن ریاض الجَنّه» یا «حُفره مِن حُفَر النیران»(۱) تا ساحره‌ی قیامت تا مسئله صراط و تطایر کتب و عندالمیزان و عندالمحاسبه و امثال ذلک تا برسد به بهشت _ ان شاءالله _ همه‌ی این مراحل نسبتی با هم دارند اما نظام حاکم در برزخ و قیامت که شبیه هم اند با نظام حاکم در دنیا تناسبی ندارند لذا بین این دو عالَم حاجزی و برزخی قرار گرفته نظیر آنچه فرمود: (بَیْنَهُمَا بَرْزَخٌ لاَ یَبْغِیَانِ) برزخ به همین معنا می گویند گرچه با دید کلّی یک تناسب جامعی هست که انسان از صفر شروع می کند تا به لقاء الله برسد به آن معنا تناسبی هست لذا فرمود برزخ است (وَمِن وَرَائِهِم بَرْزَخٌ إِلَى یَوْمِ یُبْعَثُونَ).

۱- (۱) . الامالی (شیخ طوسی), ص۲۸.

عرض کنم در این تفسیر شریک کنزالدقائق روایات فراوانی درباره برزخ است هم آن خطبه نورانی حضرت امیر هست هم روایتی که مرحوم کلینی نقل کرده هست هم روایاتی که دیگران نقل کردند درباره برزخ هست هم برخی از روایاتی که در روزهای قبل نقل شده ایشان نقل می کنند که از امام(سلام الله علیه) سؤال می کنند برزخ از چه موقع شروع می شود؟ «منذ القبر»(۱) البته همین که این شخص مُرد حالت احتضارش تمام شد مُرد این وارد برزخ می شود ولو هنوز در سردخانه است هنوز دفنش نکردند ولی وارد برزخ شد این نشئه برزخ یا «روضةٌ مِن ریاض الجَنّه» یا «حُفره مِن حُفَر النیران»(۲) برابر روایات فراوانی است که ائمه فرمودند شما برزخ را دریابید برای اینکه به ما دسترسی ندارید اینکه در روایات فراوانی هست که بخشی از اینها در تفسیر کنزالدقائق آمده نه یعنی ما دسترسی نداریم بلکه شما به ما نمی توانید دسترسی پیدا کنید چون شفاعت اینها به اذن خداست هر وقت ذات اقدس الهی اذن داد شفاعت می شود اگر خدای سبحان در برزخ هم اذن بدهد برای اهل بیت(علیهم السلام) شفاعت آسان است این مربوط به اذن الهی است اگر خدا مقرّر فرمود که در برزخ اذن ندهد تا افراد در برزخ شستشو بشوند و پاک بشوند خب در برزخ طبق این روایات شفاعتی نیست فرمود به ما دسترسی ندارید شما برزختان را دریابید عرض کردند برزخ چه موقع است؟ فرمود: «منذ القبر» قبر هم نه یعنی اینکه در گورستان دفن می کنند اگر کسی مُرد وارد قبر شد وارد برزخ شد و صحنه برزخ برای او هست.

ص: ۷۵

۱- (۲) . الکافی, ج۳, ص۲۴۲.

۲- (۳) . الامالی (شیخ طوسی), ص۲۸.

آن بحثهای فقهی خودمان را دارد ما قبرستان می رویم زیارت می کنیم نماز شب مربوط به لیلهالدفن است ما که در دنیاییم احکام دنیا را باید رعایت بکنیم قبر کجاست تشریع کجاست نماز لیلهالدفن کجاست و اینها نه اینکه مدّتی در سردخانه بعضیها یک هفته منتظرند تا صاحبش پیدا بشود این یک هفته معلوم نیست که این کجاست یک هفته در برزخ است دیگر، دیگر ما چهار عالَم نداریم یکی دنیا یکی سردخانه یا قبر یکی هم برزخ یکی هم معاد، همین که انسان مُرد وارد برزخ می شود.

پرسش:...

پاسخ: احتضار قبل از برزخ است. مرحوم کلینی(رضوان الله علیه) نقل کرد که چهارده معصوم(سلام الله علیه) را مؤمن در حال احتضار می بیند هیچ لذّتی برای مؤمن به اندازه لذّت مرگ نیست یک مؤمن اگر هشتاد سال نود سال زندگی کرده و لذّتهای فراوانی را پشت سر گذاشت و تجربه کرد هیچ لذّتی به اندازه لذّت مردن برای مؤمن نیست برای اینکه چهارده.

پرسش:...

پاسخ: بله اینها احکام فقهی است که ما موظّفیم چون در دنیا هستیم اما او سرگردان نیست او الآن وارد برزخ خودش شده او همان جریانها که بعد از ورود برزخ دارد که چه چیزی می بینند چه چیزی نمی بینند یا عذاب است یا رفاه است ــ ان شاءالله ــ همه را او می بیند.

(وَمِن وَرَائِهِم) این سه چهار صفحه است یا سه چهار ورق است روایات نورانی هم هست این را حتماً ببینید اگر بعضی از روایات احتیاج به توضیح و شرح داشت اینها را ــ ان شاءالله ــ امیدواریم شرح بکنیم ولی این روایات را حتماً ببینید.

ص: ۷۶

(وَمِن وَرَائِهِم بَرْزَخٌ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ) اینکه درخواست کردند خدای سبحان غالباً در چند مورد آن طوری که زمخشری نقل کرد پنج شش مورد نقل می کند که اینها درخواست تأخیر دارند درخواست ترخیص دارند درخواست تخفیف دارند هیچ کدام از این درخواستها عملی نمی شود در سوره مبارکه «ابراهیم» آیه ۴۴ این است (فَيَقُولُ الَّذِينَ ظَلَمُوا رَبَّنَا أَخِّرْنَا إِلَى أَجَلٍ قَرِيبٍ نُّجِبْ دَعْوَتَكَ وَنَتَّبِعِ الرُّسُلَ) ما را صبر کنید جان ما را نگیرید اجازه بدهید مدّتی ما بمانیم حرف انبیا را گوش می دهیم پاسخش این است (أَوَ لَمْ تَكُونُوا أَقْسَمْتُم مِن قَبْلُ مَا لَكُم مِن زَوَالٍ ٭ وَسَكَنتُمْ فِي مَسَاكِنِ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ وَتَبَيَّنَ لَكُمْ كَيْفَ فَعَلْنَا بِهِمْ وَضَرَبْنَا لَكُمُ الْأَمْثَالَ) ما سالیان متمادی به شما مهلت دادیم نصاب حجّیت به کمال رسید و شما متنبّه نشدید.

در سوره مبارکه «سجده» آنجا هم درخواست تأخیر هست آیه دوازده و سیزده سوره مبارکه «سجده» این است که (وَلَوْ تَرَى إِذِ الْمُجْرِمُونَ نَاكِسُوا رُؤُوسِهِمْ عِندَ رَبِّهِمْ) می گویند: (رَبَّنَا ابْصَرْنَا وَسَمِعْنَا فَارْجِعْنا نَعْمَلْ صَالِحاً إِنَّا مُوقِنُونَ ٭ وَلَوْ شِئْنَا لَآتَيْنَا كُلَّ نَفْسٍ هُدَاهَا وَلكِنْ حَقَّ الْقَوْلُ مِنِّی لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنَ الْجِنَّهِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ) ما تمام مهلتها و اتمام حجّتها را برای شما مقرّر کردیم الآن دیگر به جایی رسید که (حَقَّ الْقَوْلُ مِنِّی لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنَ الْجِنَّهِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ).

در سوره مبارکه «فاطر» آیه ۳۷ به این صورت است (وَهُمْ يَصْطَرِخُونَ فِيهَا رَبَّنَا أَخْرِجْنَا نَعْمَلْ صَالِحاً غَيْرَ الَّذِی كُنَّا نَعْمَلُ) جواب: (أَوَ لَمْ نُعَمِّرْكُم مّا يَتَذَكَّرُ فِيهِ مَن تَذَكَّرَ) شما چندین بار مبتلا شدید عذرخواهی کردید ما عمر طولانی به شما دادیم که برای تذکره و موعظه کافی بود (وَجَاءَكُمُ النَّذِيرُ) هم انبیا آمدند هم شاگردان انبیا آمدند جانشینان انبیا آمدند ما هم به شما مهلت دادیم دیگر حالا نوبت شما تمام شده مهلت به پایان رسید.

در سوره مبارکه «غافر» آیه دوازده و سیزده به این صورت است وقتی اینها درخواست می کنند آیه یازده (قَالُوا رَبَّنَا أَمَتَّنَا اثْنَتَيْنِ وَأَحْيَيْتَنَا اثْنَتَيْنِ فَاعْتَرَفْنَا بِذُنُوبِنَا فَهَلْ إِلَى خُرُوجٍ مِن سَبِيلٍ) جواب: (ذلِكُم بِأَنَّهُ إِذَا دُعِيَ اللَّهُ وَحْدَهُ كَفَرْتُمْ وَإِن يُشْرَكْ بِهِ تُؤْمِنُوا فَالْحُكْمُ لِلَّهِ الْعَلِيِّ الْكَبِيرِ) سالیان متمادی هر وقت سخن از توحید می شد شما اظهار انزجار می کردید هر وقت سخن از شرک می شد اظهار رضایت می کردید دیگر نوبت شما گذشت و به پایان رسید.

پرسش:...

پاسخ: حالا آن ـ ان شاءالله ـ در جای خودش باید بحث بشود که این (أَمَتَّنَا اثْنَتَيْنِ) چه موتینی است و اینکه دارد (لَا يَذُوقُونَ فِيهَا الْمَوْتَ إِلَّا الْمَوْتَةَ الْأُولَى) کدام است این دو طایفه را چگونه باید جمع کرد.

در سوره مبارکه «زخرف» آیه ۷۶ به بعد این است (وَنَادَوْا يَا مَالِكُ لِيَقْضِ عَلَيْنَا رَبُّكَ) اینها بعد از اینکه در جهنم ناامید شدند که نه تخفیفی هست نه ترخیصی هست نه استجابتی که اینها را خارج بکنند به مالك می گویند خودشان آن قدرت را ندارند به مالك دوزخ(سلام الله علیه) می گویند از خدایت بخواه که جان ما را بگیرد که ما راحت بشویم (يَا مَالِكُ لِيَقْضِ عَلَيْنَا رَبُّكَ قَالَ إِنَّكُم مَّاكِثُونَ ۞ لَقَدْ جِئْنَاكُم بِالْحَقِّ وَلكِنَّ أَكْثَرَكُمْ لِلْحَقِّ كَارِهُونَ ۞ أَمْ أَبْرَمُوا أَمْراً فَإِنَّا مُبْرِمُونَ ۞ أَمْ يَحْسَبُونَ أَنَّا لاَ نَسْمَعُ سِرَّهُمْ وَنَجْوَاهُم بَلَى وَرُسُلُنَا لَدَيْهِمْ يَكْتُبُونَ) ما سالیان متمادی غفلت کردید صرف نظر کردیم درخواست کردید مهلت دادیم توبه نکردید ایمان نیاوردید شده (لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَن بَيِّنَةٍ) دیگر جا برای مرگ شما در جهنم نیست چه رسد به خروج شما از جهنم.

این موارد شش گانه ای که زمخشری در کشاف از ابن عباس نقل کرد نمونه ای از آن موارد فراوانی است که درخواست تبهکاران از زمان مرگ شروع می شود تا در استقرار در دوزخ و در همه موارد ذات اقدس الهی می فرماید حجّت خدا بر شما تمام شد، پس بنابراین جا برای برگشت نیست.

(فَإِذَا نُفِخَ فِي الصُّورِ فَلَا أَنسَابَ بَيْنَهُمْ) نفخ صور همان طوری که در سوره مبارکه «زمر» هست این نفخ در صوَر بعید است باید این علامت شیپورباشی است حالا یا حقیقی است یا کنایی است این شیپور زدن اعلان عمومی با یک اعلان عمومی همه خاموش می شوند (وَنُفِخَ فِي الصُّورِ فَصَعِقَ مَن فِي السَّماوَاتِ وَمَن فِي الْأَرْضِ) سوره مبارکه «زمر» آیه ۶۸ و ۶۹ با یک اعلان عمومی با یک فرمان همه رخت برمی بندند (إِلَّا مَن شَاءَ اللَّهُ) که حالا گفتند اهل بیت(علیهم السلام) (ثُمَّ نُفِخَ فِيهِ أُخْرَى فَإِذَا هُمْ قِيَامٌ يَنظُرُونَ) حالا این فوت کردن حقیقی است یا کنایه از آن فوت کردن است که از بعضی از روایات همان مسئله شیپور و اعلان عمومی در می آید بالأخره آن خصوصیّتش را انسان نمی داند لکن با یک فرمان عمومی همه رخت برمی بندند با فرمان دیگر همه زنده می شوند بنابراین نفخ صور نمی تواند نفخ فی الصوَر باشد یعنی ارواح را در صوَر اجسام می دمند برای اینکه این نفخ صور است هم درباره نفخ اول آمده هم درباره نفخ دوم آمده همان طوری که در مَثل و در تشبیه با یک فوت کردن این آتش خاموش می شود با فوت کردن دیگر آتش مشتعل می شود دو گونه فوت کردن است این در مثال است ممثّل دو گونه فرمان است با فرمان (مُوتُوا) همه رخت برمی بندند با فرمان حیات بخش همه زنده می شوند این اجمال را می شود فهمید که در نفخه صور با یک فرمان همه رخت برمی بندند (إِلَّا مَن شَاءَ اللَّهُ) با فرمان دیگر همه زنده می شوند حالا که زنده شدند فرمود: (فَلَا أَنسَابَ بَيْنَهُمْ) این تکویناً انساب نیست برای اینکه همه از خاک برخاستند دیگر والد و ولدی نیست اگر (مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ وَفِيهَا نُعِيدُكُمْ وَمِنْهَا نُخْرِجُكُمْ تَارَةً أُخْرَى) خب چه نسبتی بین اینهایی است که از خاک برخاستند دیگر کسی والد نیست کسی ولد نیست این برای این.

می ماند به لحاظ ما کان یعنی در دنیا این شخص فرزندان فلان شخص بود که یکدیگر را هم می شناسند اگر دارد که روزی است که (یَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِیهِ وَأُمِّهِ وَأَبِیهِ) نه اینکه در آخرت یکی والد است دیگری ولد بلکه کسانی که در دنیا والد و ولد بودند و در آخرت همانها زنده شدند و یکدیگر را می شناسند می شود (یَوْمَ یَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِیهِ) وگرنه در آخرت سخن از والد و ولد نیست این دو. در نظام آخرت گرچه در سوره «واقعه» فرمود نظام، نظام جمعی است ولی نظام اجتماعی نیست.

باین ذلک این است که همه حاضرند اما هر کدام جداگانه حاضر است (إِنَّ الْأَوَّلِینَ وَالآخِرِینَ لَمَجْمُوعُونَ إِلَی مِیقَاتِ یَوْمٍ مَعْلُومٍ) اما (وَکُلُّهُمْ آتِیهِ یَوْمَ الْقِیَامَهِ فَرْداً) هر کسی کار خودش را انجام می دهد لذا اینکه ایستاده است ممکن است مؤمن باشد یک فضای شفاف و روشنی داشته باشد که «نوره یسعی من بین یدیه» و کسی که در کنار او ایستاده است (ظُلُمَاتٌ بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ) و ذات اقدس الهی با این شخص گفتگوهای فراوانی دارد او اصلاً نمی شنود با اینکه کنار هم اند. نظام آخرت نظام اجتماعی نیست گرچه جمع اند ولی نظام، نظام فردی است چون نظام فردی است نه تعاطفی در کار است نه تراحمی در کار است و نه تفاخری.

در دنیا چون نظام، نظام اجتماعی بود بعضیها مشکل بعضی را حل می کردند این با عاطفه و تعارف و تعاطی و تعاون بعضیها هم به بعضی افتخار می کردند به آبائشان به اجدادشان افتخار می کردند (اولئن آبائی وجئنی بمثله) نه جا برای تفاخر است نه جا برای تعاطف است نه جا برای تعاون است چون نظام، نظام فردی است در آخرت.

پرسش:...

پاسخ: نه، شناختن که می شناسند آیه (يَتَعَارَفُونَ) را خواندیم اما کمک بکنند (لِكُلِّ امْرِئٍ مِنْهُمْ يَوْمَئِذٍ شَأْنٌ يُغْنِيهِ) هر کسی گرفتار کار خودش است البته به جایی می رسند که مؤمن حق شفاعت دارد عالِم حقّ شفاعت دارد به او می گویند «قِفْ تَشْفَعْ تُشفّع» یکدیگر را می شناسند برابر آیه (يَتَعَارَفُونَ) که قبلاً خواندیم حق است لا ریب فیه اما نظیر نظام دنیایی باشد که مشکل یکدیگر را حل بکنند این چنین نیست.

پرسش:...

پاسخ: بله خب، اگر بخواهد شفاعت بکند اگر بخواهد مشکل او را حل بکند می تواند اما نظام، نظامی نیست که کسی بتواند مشکل دیگری را بدون اذن خدا حل کند.

در دنیا انسان مشکلات خودش را یا با ضوابط حل می کند یا با روابط حل می کند یا با مجموع امرین. ضوابط این است که کسی مشکلی دارد با خرید و فروش با اجاره با عقود اسلامی زمینی تهیه می کند خانه ای تهیه می کند مایحتاج خودش را با خرید و فروش تأمین می کند این ضوابط است.

روابط آن است که پدری هست پسری هست برادری هست قوم و خویشی هست عاطفه ای هست دوستی هست پدر مشکل پسر را حل می کند و مانند آن.

در بحث قیامت نه ضوابط حاکم است نه روابط ضوابط خاصّ خودش حاکم است لذا فرمود: (لاَ بَيْعٌ فِيهِ وَلاَ خُلَّةٌ) این بیع کنایه از مطلق داد و ستد است مثل اینکه فرمود: (إِذَا نُودِيَ لِلصَّلاَةِ مِن يَوْمِ الْجُمُعَةِ فَاسْعَوْا إِلَى ذِكْرِ اللَّهِ وَذَرُوا الْبَيْعَ) این بیع در قبال عقود دیگر نیست کلّ عقد، کلّ داد و ستد چه اجاره باشد چه مضاربه باشد هنگام نماز جمعه ترک کنید به سراغ نماز جمعه بروید چون مهم ترین کار خرید و فروش است لذا بیع را ذکر فرمود.

ص: ۸۱

فرمود: (وَذَرُوا الْبَيْعَ) در قیامت هم (لاَ بَيْعٌ فِيهِ) اصلاً جا برای عقود نیست که کسی چیزی بفروشد چیزی بخرد این طور نیست می مانـد روابـط (وَلاَـ خُلَّةٌ) خلیل و حبیب و دوست و امثال ذلکی در کار نیست که مشـکل آدم را حل کنـد نظام، نظام فردی است هر کسی بار خودش را می برد هر کسی مهمان سفره خودش است و مانند آن.

دیگران ممکن است حقّ شـفاعت داشـته باشند یکدیگر را هم البته می شناسند قریب حقّ خود را از قارِن می گیرد و مانند آن، اما بخواهـد تعاطفی کند مشـکل دیگری را حل کند (وَلاَ يَسْأَلُ حَمِيمٌ حَمِيماً) پس در نظام تکوین (لاَ أَنسَابَ بَيْنَهُمْ) چون همه از خـاک برخاسـتند در نظـام اعتبار نظام آخرت مثل نظام دنیا نیست که با ضوابط و روابط دنیایی حل بشود بلکه (وَكُلُّهُمْ آتِيهِ يَوْمَ الْقِيَامَهِ فَرْداً) چون این چنین است هر کسی مشکل کار خودش را باید انجام بدهد.

پرسش:...

پاسخ: آ نجا که جای شـفاعت است آنجا را می گویند: «قِفْ تَشْـفَعْ تُشـفّع» جایی است که جای شفاعت است چون پنجاه هزار سـال است پنجاه موقف دارد و ماننـد آ ن در جایی که جای شـفاعت است به عـدّه ای اجازه شـفاعت می دهنـد اما صـحنه قیامت که هر کسـی بایـد کار خودش را بررسـی بکنـد کسـی به دیگری بگوید که مشـکل مرا حل کن دیگر این چنین نیسـت (يَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ وَأُمِّهِ وَأَبِيهِ)، (لاَـ يَسْـأَلُ حَمِيمٌ حَمِيمـاً) حمیم و حمّام و گرم و صـمیمی مشـکل دیگری ر نمی تواند حل کند مسئله شفاعت جداست موقف خاصّ خودش را هم دارد شفعاء هم به اذن خدا معلوم اند که چه گروهی اند خب.

ص: ۸۲

پرسش:...

پاسخ: تناسخ که مستحیل بود قبلاً گذشت تناسخ رجوع انسان به دنیا نیست که روح کسی که از این بدن فارغ شده به بدن دیگر تعلّق بگیرد چون آن روح محصول رشد خود بدن است اگر روحی که برای بدن زید بود به حدّی از کمالات رسید بخواهد به بدن نوزاد دیگر تعلّق بگیرد مثل اینکه میوه این درخت را کسی بخواهد بچسباند به نهالی که تازه آمده روح نتیجه و میوه درخت خود شخص است مگر می شود میوه این درخت را به آن درخت چسباند بشود میوه او، آن درخت باید خودش رشد پیدا کند به حدّ باردار شدن و میوه دار شدن برسد روح نتیجه بدن است همین اوایل سوره مبارکه «مؤمنون» خواندیم که (ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَهَ عَلَقَهً فَخَلَقْنَا الْعَلَقَهَ مُضْغَهً فَخَلَقْنَا الْمُضْغَهَ عِظَاماً فَكَسَوْنَا الْعِظَامَ لَحْماً ثُمَّ أَنشَأْنَاهُ خَلْقاً آخَرَ) هم او را بالا آوردیم روح پیدایشش این طور است روح که برای زید بود تعلّق بگیرد به بدن نوزاد که این مستحیل بود بحثش در سال قبل هم گذشت در طیّ این آیات هم گذشت خب.

بنابراین فرمود: (فَإِذَا نُفِخَ فِي الصُّورِ فَلَا أَنسَابَ بَيْنَهُمْ) از چند جهت (وَلَا يَتَسَاءَلُونَ). (فَمَن ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ) مسئله میزان پنج طایفه از آیات بود که در بحث دیروز گذشت. فرمود: (فَمَن ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ فَأُولئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ) معمولاً ـ چون این بخشها صبغه انذار بیش از صبغه تبشیر است جریان کسانی که میزانشان سبک است سبک مغزند تهی قلب اند که (أَفْئِدَتُهُمْ هَوَاءٌ) یعنی فؤاد اینها مغز اینها جان اینها خالی است زیرا آنچه را که پر کردند از متاع دنیا که در آنجا خریدار ندارد آنچه باید پر می کردند که شرح صدر پیدا کنند اینها تهیه نکردند فرمود قبل اینها خالی است خب ظرف خالی آدم چه چیزی را بسنجند لذا در سوره مبارکه «کهف» فرمود: (فَلَا نُقِيمُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَهِ وَزْناً) خب یک کفّه که حق است ما یک کفّه را حق بگذاریم آن کفّه دیگر چه چیزی را بسنجیم؟ باطل را که نمی شود با حق سنجید اگر گروهی (أَفْئِدَتُهُمْ هَوَاءٌ) شدند می شوند خفیف المیزان یعنی این کفّه ای که حق در آن هست سنگین است پایین، آن کفّه ای که عقاید و اخلاق و اعمال اینها باید باشد در آن خالی است می رود بالا.

ص: ۸۳

دربـاره این گروه غالبـاً آنهایی که (خَفَّتْ مَوَازِينُهُ) خطرهای آنها را بیشتر از بشارتهای مؤمنین ذکر می کنـد برای اینکه غالباً این آیـات در سیاق آیـات کفر و نفـاق و امثـال ذلـک است در اینجا فرمود: (فَمَن ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ فَأُولئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ) همین یک جمله، اما (وَمَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ فَأُولئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنفُسَهُمْ) (یک) (فِي جَهَنَّمَ خَالِدُونَ) (دو) (تَلْفَحُ وُجُوهَهُمُ النَّارُ) (سه (وَهُمْ فِيهَا كَالِحُونَ) (چهار).

یک روسوزی است یک درون سوزی، یک (يَصْلَى النَّارَ الْكُبْرَى) است یکی (تَصْلِيَةُ جَحِيمٍ) است که باب تفعیل بالاتر از باب ثلاـثی مجرّد پیـام خاص دارد بعضـیها روسوزی جهنم دارنـد آنهایی که هسـتند معاصـی شان کمتر است بعضـیها درون سوزی دارنـد که (تَصْلِيَةُ جَحِيمٍ) نه (يَصْلَى النَّارَ الْكُبْرَى) وقتی درون و بیرون را می سوزاننـد این هم کالح می شود برشـته می شود بریان می شود گاهی می فرمایـد: (يَشْوِي الْوُجُوهَ بِئْسَ الشَّرَابُ وَسَاءَتْ مُرْتَفَقاً) در ذیل آن آیه آمده است که هنوز اینکه تشـنه است همین که این حمیم جهنم را می خواهند به او برسانند هنوز به لب نرسیده این پوستهای لب می ریزد «أعاذنا الله من شرور أنفسـنا» بـاطن گنـاه این است یک وقت انسان می خواهـد بگویـد که معصـیت کردن حرام است این می شود بحث فقهی یک وقت می خواهـد اخلاـق بگویـد و خودش متخلّق بشود نبایـد بگویـد این کار حرام است فلان کار واجب است اینکه می شود فقه، بایـد بگویـد این سمّ است بایـد باور کرد درونش آتش است زرورقی از لـذّت به آن زدنـد این کالـح کردن بریان کردن مَشوی یعنی بریـان شـده دیگر درون سوزی و برون سوزی که کاملاً سوخته می شود، می شود (تَصْلِيَةُ جَحِيمٍ) خب اگر کالح می شود اگر پوست می ریزد اگر (يَشْوِي الْوُجُوهَ بِئْسَ الشَّرَابُ وَسَاءَتْ مُرْتَفَقاً) است اگر اول فرمود: (تَلْفَحُ وُجُوهَهُمُ النَّارُ) نار صورتشان را سیاه می کند روسوزی می کند بعد درون سوزی می کند اینها می شود اخلاق اینها تشبیه نیست اینها تنزیل نیست اینهـا شـاعرانه نیست ـ معـاذ الله ـ که اغراقی باشـد بـاطنش هم این است بـاطن گناه زباله است باطن گناه سمّ است باطن گناه آتش است اینکه فرمود: (وَأَمَّا الْقَاسِطُونَ فَكَانُوا لِجَهَنَّمَ حَطَباً) اگر کسی خواست بگوید ظلم حرام است که دیگر درس اخلاق نیست می شود فقه، اما اگر بگویـد ظلم، هیزم جهنم است و خود ظالم گُر می گیرد این می شود اخلاق این را باید ثابت بکنند کـه جهنمی هسـت و هیزمی هسـت حالاـ خیلی از اسـرار است که مـا نمی فهمیم ولی این را که می فهمیم این هیزم نقـد اسـت فرمود کسـی که ظالم است خودش گُر می گیرد این هیزم جهنم است (وَأَمَّا الْقَاسِطُونَ فَكَانُوا لِجَهَنَّمَ حَطَباً) حالا یا هیزم را می آورنـد (وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ) است یک حرفهای دیگر است آنها هم سـر جایش محفوظ اما اینکه فرمود: (نَارُ اللَّهِ الْمُوقَدَةُ الَّتِي تَطَّلِعُ عَلَى الْأَفْئِدَةِ) این آتشی است اول از درون گُر می گیرد بعد بیرون را می سوزاند بر خلاف آتش دنیا که اول برون سوز است و بعـد درون سوز فرمود این سـرخ می کنـد می سوزانـد پوست را می ریزد بریان می کند بعد اینها چنین ناله ای که داشـتند خـدا می فرمایـد: (أَلَمْ تَكُنْ آيَاتِي تُتْلَى عَلَيْكُمْ) این برای احتجـاج است دیگر این همه انبیا این همه اولیا این همه اهل بیت این همه سـخنان آمـده و شـما مرتب تکذیب کردید گفتید اینها فسون است و فسانه خب ما شـما را چنین باید می کردیم دیگر اینکه افسانه نیست که باطن گناه همینهاست (فَكُنتُم بِهَا تُكَذِّبُونَ) حالا اینها دارند عذرخواهی می کنند می گویند: (رَبَّنَا غَلَبَتْ عَلَيْنَا شِقْوَتُنَا) حالا ببینیم این عذرخواهی شان درست است یا نه؟

«و الحمد لله ربّ العالمین»

آیات ۱۰۲تا ۱۱۱سوره مومنون ۹۰/۰۷/۱۲

.Your browser does not support the audio tag

(فَمَن ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ فَأُولئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ (۱۰۲) وَمَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ فَأُولئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنفُسَهُمْ فِي جَهَنَّمَ خَالِدُونَ (۱۰۳) تَلْفَحُ وُجُوهَهُمُ النَّارُ وَهُمْ فِيهَا كَالِحُونَ (۱۰۴) أَلَمْ تَكُنْ آيَاتِي تُتْلَى عَلَيْكُمْ فَكُنتُم بِهَا تُكَذِّبُونَ (۱۰۵) قَالُوا رَبَّنَا غَلَبَتْ عَلَيْنَا شِقْوَتُنَا وَكُنَّا قَوْماً ضَالِّينَ (۱۰۶) رَبَّنَا أَخْرِجْنَا مِنْهَا فَإِنْ عُدْنَا فَإِنَّا ظَالِمُونَ (۱۰۷) قَالَ اخْسَئُوا فِيهَا وَلاَ تُكَلِّمُونِ (۱۰۸) إِنَّهُ كَانَ فَرِيقٌ مِنْ عِبَادِي يَقُولُونَ رَبَّنَا آمَنَّا فَاغْفِرْ لَنَا وَارْحَمْنَا وَأَنتَ خَيْرُ الرَّاحِمِينَ (۱۰۹) اتَّخَذْتُمُوهُمْ سِخْرِيّاً حَتَّى أَنسَوْكُمْ ذِكْرِي وَكُنتُم مِنْهُمْ تَضْحَكُونَ (۱۱۰) إِنِّي جَزَيْتُهُمُ الْيَوْمَ بِمَا صَبَرُوا أَنَّهُمْ هُمُ الْفَائِزُونَ (۱۱۱)

بعد از بیان عناصر اصول دین یعنی توحید و وحی و نبوّت ثمره تلخ الحاد و انکار را از یک طرف و میوه شیرین اقرار و اعتراف را از طرف دیگر ذکر می کنند.

می فرماید ما در صحنه قیامت تنها سخن از گفتگو و محاجّه نیست که سخنی بگوییم آنها پاسخ بدهند سخن از محاکمه دنیایی و شبیه محاکم دنیا نیست متن عمل را حاضر می کنند (فَمَن يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْراً يَرَهُ وَمَن يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرّاً يَرَهُ) (این یک).

ترازویی از سنخ همان وزن و میزان حاضر می کنند (این دو) وزن را حق تشکیل می دهد آنها حق را مشاهده می کنند چون روز, روز حق است (يَوْمَئِذٍ يُوَفِّيهِمُ اللَّهُ دِينَهُمُ الْحَقَّ) آن روز, روز حق است که اصلاً باطل در آنجا راه ندارد شک در آنجا راه ندارد روز, روز حق است اگر روز, روز حق است میزان, میزان قِسط است وزن, حق است دیگر جا برای انکار نمی ماند و انسان هم اعمال خود را پرونده خود را به همراه می آورد این طور نیست که پرونده را دیگران از جای دیگر بیاورند تا این شخص بگوید شما در پرونده دست کاری کردید این طور نیست برای اینکه درست است که در سوره مبارکه «آل عمران» فرمود: (يَوْمَ تَجِدُ كُلُّ نَفْسٍ مَا عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُحْضَراً وَمَا عَمِلَتْ مِن سُوءٍ تَوَدُّ لَوْ أَنَّ بَيْنَهَا وَبَيْنَهُ أَمَداً بَعِيداً) اما چه کسی پرونده را می آورد فرشته ها پرونده را می آورند تا ـ معاذ الله ـ این شخص بگوید فرشته ها کم و زیاد کردند یا خود شخص می آورد؟ فرمود: (عَلِمَتْ نَفْسٌ مَا أَحْضَرَتْ) خب اگر پرونده همراه خود آدم است هیچ کسی در این پرونده دخل و تصرّف ندارد آن وقت آن روز می شود روز حق.

درست است که همه فرشته ها به اذن خدا اعمال ما را می دانند آن کرام کاتبین می داند اما وقتی پرونده با خود آدم است تمام سطور پرونده را انسان به همراه خود می آورد (اقْرَأْ كِتَابَكَ كَفَى بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ عَلَيْكَ حَسِيباً) آن وقت جا برای شک و تردید و اعتراض نیست که همه صحنه حق است ترازو حق است وزن حق است پرونده را خود انسان به همراه می آورد (عَلِمَتْ نَفْسٌ مَا أَحْضَرَتْ) آن وقت آن روز می شود حق, چاره جز اعتراف نیست.

مطلب بعدی آن است که این گفتگوهای بعدی در قبال آن صحنه یک وضع مضاعفی است که اینها حتی توهّم عذرخواهی هم نکنند اینکه اینها اعتراف می کنند (فَاعْتَرَفُوا بِذَنبِهِمْ فَسُحْقاً لِأَصْحَابِ السَّعِيرِ) این اعتراف و این اقرار در دنیا وسیله خوبی است نعمت خوبی است توسّل به اقرار هم از بهترین توسّلات است در ادعیه هم به ما آموختند بگویید خدایا! «وجعلتُ الاقرار بذنبه إلیک وسیلتی» گاهی «توسّلت الیک بربوبیّتک» من خدایی تو را وسیله قرار می دهم ولایت اهل بیت را وسیله قرار می دهم عظمت قرآن را وسیله قرار می دهم اینکه «توسّلت الیک بربوبیّتک» از قوی ترین وسیله شروع می کند تا به وسایل بعدی بعد می فرماید: «وجعلتُ الاقرار بذنبه إلیک وسیلتی» خب من اقرار می کنم شما فرمودید: (وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ) من هم یکی از بهترین وسایل من این است که من اقرار می کنم بعداً خب این در دنیا حسنه است قابل بخشش است خدا می پذیرد این اقرار است این اعتراف است «وَ کَفی بالندْم التوبه» اما وقتی بین انسان و عمل این اراده قفل شد آن اقرار ظهور همین مَلکات کاذبه دنیاست (فَاعْتَرَفُوا بِذَنبِهِمْ) اما (فَسُحْقاً لِأَصْحَابِ السَّعِيرِ) این چه اقراری است امروز در محکمه آدم دارد می کند وقتی حین محکمه شد که اقرار فایده ای ندارد که بنابراین اقرارهایی که در این گونه از آیات مطرح است یک اقرار ثمربخش نیست فرمود در صحنه قیامت جا برای انکار و شکّ و شبهه و اعتراض نیست برای اینکه خود روز, روز حق است همان طوری که فرمود: (لَا ظُلْمَ الْيَوْمَ) این نفی جنس است اصلاً آن روز, روز ظلم نیست چون روز عدل است روز, روز باطل نیست روز حق است گذشته از این همه مجاری پرونده را خود شخص می آورد اصلاً کسی کار ندارد با او چه کسی به درون انسان می زند جاسازی می کند بله بیرون باشد ممکن است دست کاری بشود اما در درون که باشد (وَكُلَّ إِنسَانٍ أَلْزَمْنَاهُ طَائِرَهُ فِي عُنُقِهِ وَنُخْرِجُ لَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ كِتَاباً يَلْقَاهُ مَنشُوراً) خب این کتاب را از کجا خارج می کنند از کتابخانه می آورند از بایگانی پرونده ها می آورند یا به خود انسان می گویند آن پرونده ها را از درون خودت در بیاور (عَلِمَتْ نَفْسٌ مَا قَدَّمَتْ وَأَخَّرَتْ), (عَلِمَتْ نَفْسٌ مَا أَحْضَرَتْ), (تَجِدُوهُ عِنْدَ اللَّهِ) همه پرونده ها را خودش دارد به همراه خودش می آورد بنابراین این صحنه جا برای انکار نیست خدای سبحان می فرماید این گروه که همه مجاری حق برایشان روشن شد اینها سالیان متمادی یاوه گفتند و بیهوده خوردند و بیهوده رفتند چنین افرادی که (خَفَّتْ مَوَازِينُهُ) اینها سه چهار خطر را باید ادراک کنند: (یک) (خَسِرُوا أَنفُسَهُمْ) سرمایه را باختند (دو) در جهنم مخلّدند (سه) (تَلْفَحُ وُجُوهَهُمُ النَّارُ) آتش مثل این تیغ های شمشیر به طرف صورتهایشان حمله می کند خب این اگر تیغه های تند شمشیر به صورت بخورد این صورت را برش برش می دهد و می سوزاند صورت را آتش چنین کاری می کند با صورت تبهکاران (تَلْفَحُ وُجُوهَهُمُ النَّارُ وَهُمْ فِيهَا كَالِحُونَ) گروهی هستند که صورتهای اینها برشته شده داغ شده بریده بریده شده که راهی برای درمانش نیست هم کالح اند هم این نار (لا تُبقی ولا تزر) است آن گاه در صحنه قیامت این احتجاج است ذات اقدس الهی به اینها می فرماید شما چند کار کردید هم خودتان بیراهه رفتید (یک) هم عدّه ای را به بیراهه کشاندید (دو) هم آنها که در راه بودند مسخره کردید (سه) این اشتغال دائم شما به مسخره کردن طوری بود که شما را از یاد من هم برد اصلاً به فکر من نبودید (چهار) (أَلَمْ تَكُنْ آيَاتِي تُتْلَى عَلَيْكُمْ فَكُنتُم بِهَا تُكَذِّبُونَ) شما که خودتان تکذیب می کردید.

در بخشهای دیگر فرمود: (وَهُمْ يَنْهَوْنَ عَنْهُ وَيَنْأَوْنَ عَنْهُ) اینها هم نائی انـد هم ناهی, نائی یعنی دور اینکه می گوینـد حـجّ تمتّع برای نائی است حـجّ قِران و اِفراد برای کسانی که نزدیک باشـند همین است یعنی کسانی که از مکّه دورنـد منطقه های دورتر زنـدگی می کننـد حـجّ تمتّع بایـد انجام بدهنـد نـائی یعنی دور «نَـآء» یعنی «بَعُـدَ» (وَهُمْ يَنْهَوْنَ عَنْهُ وَيَنْأَوْنَ عَنْهُ وَإِن يُهْلِكُونَ إِلَّا أَنْفُسَهُمْ وَمَا يَشْعُرُونَ) یعنی هم دورند هم دور نگه می دارند دیگران را از معروف نهی می کنند که اینها هم نائی اند هم ناهی این گروه همان بودند خب.

بعد عدّه ای هم که مردان الهی بودند و راه حق را طی می کردند اینها آنها را مسـخره می کردند که فرمود عدّه ای بودند آنها می گفتنـد: (رَبَّنَا آمَنَّا فَاغْفِرْ لَنَا وَارْحَمْنَا وَأَنتَ خَيْرُ الرَّاحِمِينَ ۝ اتَّخَذْتُمُوهُمْ سِخْرِيّاً) شـما اینها را ابزار دست قرار دادیـد اصـلاً سِخریّ یعنی مسـخره کردن, سُـخریّ یعنی مسـخَّر کردن گرچـه برخیهـا هر دو را بـه یـک معنـا دانسـتند لکن آنچه در سـوره۝ مبـارکه۝ «زخرف» هسـت سُـخری است یعنی آیه ۳۲ سـوره۝ مبـارکه۝ «زخرف» ایـن است (أَهُمْ يَقْسِمُونَ رَحْمَتَ رَبِّكَ نَحْنُ قَسَمْنَا بَيْنَهُم مَعِيشَتَهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَرَفَعْنَا بَعْضَهُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ لِيَتَّخِذَ بَعْضُهُم بَعْضاً سُخْرِيّاً) ما برای اینکه نظام جامعه به کمـال خود برسـد همه را یکسـان خلق نکردیم خب اگر همه عـالِم بودنـد یـا همه مهنـدس بودنـد یـا همه طبیب بودنـد یا همه کشاورز بودنـد که زنـدگی فلج می شد بایـد شـئون گوناگون داشـته باشـند این مطلب اول. حالا اگر کسـی بگوید چرا زید در فلان حدّ قرار گرفت عمرو در فلان حد بسـیار خب, اگر ما به عکس بکنیم باز هم این سؤال است عمرو در حدّ زید باشد زید در حدّ عمرو.

می ماند مطلب سوم و آن این است که خصوصیات افراد یا مربوط به اصول خانوادگی است یا مربوط به اوضاع اجتماعی است یا مربوط به قَهر و مِهر سرمایه داران و امثال ذلک است و مانند آن, امور جزئی قابل تغییر و تبدیل است ولی آن دو اصل کلّی تغییرناپذیر است و حق است یعنی حتماً باید افراد مختلف باشند و دوم اینکه حالا اگر کسی بگوید چرا زید این سِمت را دارد عمرو آن سِمت را می گوییم بسیار خب, اگر عکس بشود هم باز همین سؤال است.

سوم خصوصیت اینها به امور داخلی برمی گردد فرمود ما این کار را کردیم افراد را در شئون گوناگون آفریدیم استعدادها فرق می کند گرایشها فرق می کند همه علوم لازم است همه یک رشته را نمی پذیرند این ذات اقدس الهی با نظم خلق کرده رشته های مختلف لازم است (یک) استعدادهای افراد هم متفاوت است (دو) این استعدادهای متفاوت برای آن رشته های گوناگون است (سه) این می شود نظم الهی اما حالا ـ چرا زید این نظم را دارد استعداد را دارد عمرو آنها را اینها امور خانوادگی, تربیت محیط و مانند آن است. فرمود ما این کار را کردیم برای اینکه (لِيَتَّخِذَ بَعْضُهُم بَعْضاً سُخْرِيّاً) برخی بعضی را مسخَّر کنند آن گروه این گروه را در رشته خودشان مسخّر می کنند این گروه آن گروه را در رشته خودشان تسخیر می کنند و نظام می گردد مسخّر کردن, تسخیر متقابل نعمت و رحمت است اما تسخیر یک جانبه یک عدّه مستکبر یک عدّه مستضعف یک عدّه کارفرما یک عدّه کارگر برای همیشه آنها اینها را مسخّر بکنند این تسخیر متقابل نیست تسخیری محمود و ممدوح است که متقابل باشد اما این سِخری است یعنی این گروه مؤمنین را برای مسخره کردن ابزار دست قرار دادن اتّخاذ کردند به قدری این کار برای آنها حرفه شده است که حتی (أَنسَوْكُمْ ذِكْرِي وَكُنتُم مِنْهُمْ تَضْحَكُونَ) شما در محفلهایتان اینها را به بازی می گرفتید مسخره می کردید می خندید آن قدر این مسخره کردنِ آنها برای شما شغلِ شاغل شد که اصلاً خدا را فراموش کردید اینها گفتگویی است که در صحنه قیامت با همین تبهکارانی که (تَلْفَحُ وُجُوهَهُمُ النَّارُ وَهُمْ فِيهَا كَالِحُونَ) در میان می آید اما آنچه می گویند آنها در پاسخ عرض می کنند که (رَبَّنَا غَلَبَتْ عَلَيْنَا شِقْوَتُنَا) نه شَقا و شقاوت بر ما پیروز شد شقاوتِ ما بر ما پیروز شد ما قبول داریم که این شقاوت برای خود ما بود ما کسب کردیم نه اینکه شقاوتی هست و این شقاوت بر ما غالب شد که بشود جبر نه خیر, در اثر سوء اختیار ما, ما خودمان به طرف شقاوت رفتیم و شقی شدیم این شقوت و شقاوت در هنگام تصمیم گیری بر ما غالب شد ما به طرف تباهی رفتیم.

(رَبَّنا غَلَبَتْ عَلَيْنا شِقْوَتُنا) (یک) (وَكُنَّا قَوْماً ضالِّينَ) ما هم گَم کرده بودیم گَم شده بودیم این را می پذیریم که گَم شده بودیم و راه را گُم کردیم (این دو) الآن خواسته ما این است که ما را برگردانی به دنیا تا عمل صالح انجام بدهیم اگر دوباره مثل وضع فعلی بود معلوم می شود ما ظالمیم (این سه) (رَبَّنا أَخْرِجْنا مِنْها) از این نار ما را خارج کنی (فَإِنْ عُدْنا فَإِنَّا ظالِمُونَ) پس اقرار دارند که اگر این خلاف را بکنند ظالم اند اقرار دارند که ضالّین و گمراه بودند اقرار دارند که این شقاوت اینها بر اینها مسلّط شده است نه شقاوت مطلق اینها اهل شقاوت بودند در تصمیم گیری آن جبهه شقاوتشان بر اینها غالب شد. آن گاه ذات اقدس الهی در جواب این گروه می فرماید: (اخْسَؤُا فِيها وَلا تُكَلِّمُونِ) این طوایف شش گانه ای که برخیها مخصوصاً زمخشری نقل کردند و بخش قابل توجّهی از اینها در بحث دیروز گذشت که اینها درخواست تأخیر می کنند درخواست ترخیص می کنند درخواست تخفیف می کنند در همه این موارد شش گانه پاسخ منفی می شنوند این آخرین پاسخ است آنکه مرحوم شیخ طوسی در تبیان نقل می کند از برخیها می گویند این آخرین مرحله است که خدا فرمود خاموش باشید دیگر حرف نزنید دیگر از آن به بعد کسی حرف نزند (اخْسَؤُا فِيها) این «إخْسأ» را به کلب می گویند که این تَبعید با توهین است یک وقت کسی را می رانند دور می کنند یک وقت با اهانت دور می کنند این کلمه «إخسأ» در عربی به کلب گفته می شود لأمرین: یکی برای دور داشتن او یکی هم برای تحقیر او این «اخسأ» این بار را دارد.

ص: ۸۹

در سورهٔ مبارکهٔ «بقره» در جریان آن اسرائیلیهای تبهکار آیهٔ ۶۵ به این صورت آمده بود که این مضمون آنجا هم گذشت آیهٔ ۶۵ سورهٔ مبارکهٔ «بقره» این بود (وَلَقَدْ عَلِمْتُمُ الَّذِينَ اعْتَدَوْا مِنْكُمْ فِي السَّبْتِ فَقُلْنَا لَهُمْ كُونُوا قِرَدَةً خَاسِئِينَ) آن خاسیء سورهٔ مبارکهٔ «علق» با همین (اخْسَئُوا) سورهٔ مبارکهٔ «مؤمنون» از یک خانواده است خب (قَالَ اخْسَئُوا فِيهَا وَلاَ تُكَلِّمُونِ) دیگر با من حرف نزنید خب درست است خدای سبحان با کسی سخن نمی گوید در قیامت مگر تشریفاً و تکریماً ولی عدّه ای می گویند: (رَبَّنَا) حالا یا اثر دارد یا اثر ندارد می گویند: (رَبَّنَا) درخواست می کنند این گروه حقّ (رَبَّنَا) گفتن هم ندارند.

در سورهٔ مبارکهٔ «آل عمران» فرمود خدا با یک عدّه حرف نمی زند یک عدّه را هم نگاه نمی کند آیهٔ ۷۷ سورهٔ مبارکهٔ «آل عمران» این بود فرمود: (إِنَّ الَّذِينَ يَشْتَرُونَ بِعَهْدِ اللّهِ وَأَيْمَانِهِمْ ثَمَناً قَلِيلاً أُولٰئِكَ لاَ خَلاَقَ لَهُمْ فِي الآخِرَةِ) بهره ای در قیامت ندارند (وَلاَ يُكَلِّمُهُمُ اللّهُ وَلاَ يَنْظُرُ إِلَيْهِمْ) این (لاَ يُكَلِّمُهُمْ) کلام تشریفی است که خدا با آنها سخن نمی گوید البته با عدّه ای از اهل قیامت که مؤمن اند سخن می گوید و آنها را نگاه نمی کند با اینکه خدا «بکلّ شیء بصیر» است چطور می شود آنها را نگاه نکند این نظر, نظر تشریفی است با تکریم و با اجلال خدا به اینها نمی نگرد و با اینها هم حرف نمی زند از اینکه فرمود: (اخْسَئُوا فِيهَا وَلاَ تُكَلِّمُونِ) این گفتند آخرین تَشری بود که ذات اقدس الهی به اینها زده اینها دیگر از این به بعد ساکت شدند.

استدلال حق تعالی این است که شما تکذیب می کردید (یک) خودتان اقرار دارید به شقاوت (دو) اقرار دارید به ضلالت (سه) اقرار دارید که اگر برگردید دوباره این کار را انجام بدهید این کار ظلم است (چهار) و عدّه ای از بندگان صالح مرا هم مرتّب مسخره می کردید (إِنَّهُ كَانَ فَرِيقٌ مِنْ عِبَادِي يَقُولُونَ رَبَّنَا آمَنَّا فَاغْفِرْ لَنَا وَارْحَمْنَا وَأَنْتَ خَيْرُ الرَّاحِمِينَ ٭ اتَّخَذْتُمُوهُمْ سِخْرِيّاً) ذات اقدس الهی (خَيْرُ الرَّاحِمِينَ) است (أَحْكَمِ الْحَاكِمِينَ) است (خَيْرُ الْفَاصِلِينَ) است (خَيْرُ الرَّازِقِينَ) است اما در مسئلهٔ انتقام «أشدّ المعاقبين» در روایات, در دعای افتتاح آمده ولی در آیه ای از آیات قرآن بگوید که او مثلاً «اشدّ الباطشين» است «أشدّ المنتقمین» است اینها نیامده از آن طرف (خَيْرُ الرَّاحِمِينَ) است (خَيْرُ الرَّازِقِينَ) است در رحمت آمده اگر در جایی از جاهای جهان امکان رحمت می بینید خدا (خَيْرُ الرَّاحِمِينَ) است (أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ) است در طرف فضایل اثباتی کلمهٔ خیر و افعل تفضیل به کار رفته ولی در طرف عذاب و انتقام و بَطش اینها به کار نرفته فقط فرمود: (إِنَّ بَطْشَ رَبِّكَ لَشَدِيدٌ) در دعای افتتاح البته آمده که «أشدّ المعاقبين فی موضع النّكال والنقمه» و مانند آن.

ص: ۹۰

خب پس این اعترافها برای آنها از سنخ اعتراف دنیا نیست نظیر اینکه در سوره مبارکه «انعام» گذشت که اینها دروغ می گویند اما سنخ دروغ آنها از سنخ ظهور ملکات دنیای اینهاست در صحنه قیامت همین مشرکینی که اهل بت پرستی بودند اینها می گویند که ما بت پرست نبودیم خدای سبحان می فرماید: (انظُرْ كَيْفَ كَذَبُوا عَلَى أَنْفُسِهِمْ) در سوره مبارکه «انعام» آیه ۲۲ به بعد این است که (وَيَوْمَ نَحْشُرُهُمْ جَمِيعاً ثُمَّ نَقُولُ لِلَّذِينَ أَشْرَكُوا أَيْنَ شُرَكَاؤُكُمُ الَّذِينَ كُنتُمْ تَزْعُمُونَ ثُمَّ لَمْ تَكُن فِتْنَتُهُمْ إِلَّا أَن قَالُوا وَاللَّهِ رَبِّنَا مَا كُنَّا مُشْرِكِينَ) سوگند هم یاد می کنند آن گاه ذات اقدس الهی به رسولش می فرماید: (انظُرْ كَيْفَ كَذَبُوا عَلَى أَنْفُسِهِمْ) اینها با اینکه متن عمل را به همراه آوردند پرونده شرک آلود را به همراه آوردند و خودشان می دانند که در دنیا مشرک بودند الآن دارند دروغ می گویند این یک دروغ عمدی نیست.

پرسش:...

پاسخ: بله دیگر الآـن همین بحث می کردیم این ظهور ملکات دنیاست در دنیا اینها چه کار می کردند؟ هر وقت گیر می افتادند دروغ می گفتند الآن همان ملکات در قیامت ظهور می کند می بینید آدم بددهنِ فحّاش در خواب هم که حرف می زند فحش می دهد اینکه در خواب فحش می دهد اینکه فعل اختیاری نیست که معصیت باشد که این ظهور ملکات بیداری اوست حالا اگر در عالم خواب کسی حرف می زند و دارد فحش می دهد این چنین نیست که سیّئه ای به حال او بنویسند که اینکه فعل اختیاری نیست این ظهور ملکات بیداری اوست در آخرت هم بشرح ایضاً این مبسوطاً در همان سوره مبارکه «انعام» گذشت که ظهور ملکات دنیاست وگرنه آنجا صدق و کذب راه ندارد برای اینکه متن عمل را مشاهده می کنند نه تنها اینها دروغ نمی گویند اصلاً دروغ گفتن ممکن نیست جِدّ کسی به کذبِ مُخبری و خبری مُتمشّی نمی شود در دنیا هم همین طور است در دنیا الآن در این مسجد اینجا که دیگر الآن در این فصل بخاری روشن نیست ما بخواهیم یکی از ماها به دیگری خبر دروغ بدهیم بگوییم که در مسجد اعظم فلان روز بخاری روشن بود این جِدّ ما متمشّی نمی شود برای اینکه او خودش می داند که بخاری نیست یعنی چه؟! در صحنه آخرت وقتی کلّ اعمال و عقاید و اخلاق برای همگان حاضر شده است خود عمل (مَن يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرّاً يَرَهُ) این شرک را می بیند پرونده را خودش آورده (عَلِمَتْ نَفْسٌ مَا أَحْضَرَتْ), (عَلِمَتْ نَفْسٌ مَا قَدَّمَتْ وَأَخَّرَتْ) همه می بینند که این چه چیزی آورده این چگونه می تواند دروغ بگوید که شرکی نبود جِدّ متمشّی نمی شود منتها ظهور ملکات دنیاست در دنیا کار او هر وقت گیر می کرد دروغ می گفت الآن همین طور است مثل آدم نائم این آدم نائمی که در بیداری به فحّاشی اُنس گرفته در خواب هم که حرف می زند بد و بیراه می گوید این حرف بد و بیراه او روی جدّ که نیست معصیت نیست در سوره مبارکه «مجادله» هم مشابه همین مطلب است آیه هجده سوره مبارکه «مجادله» هم همین است (يَوْمَ يَبْعَثُهُمُ اللَّهُ جَمِيعاً فَيَحْلِفُونَ لَهُ كَمَا يَحْلِفُونَ لَكُمْ) در قیامت برای او سوگند یاد می کنند همان طور که در دنیا برای شما سوگند می خورند این سوگند دنیا مَلکه کاذبه است که ظهورش در آخرت روشن می شود وگرنه در آخرت جِدّ کسی متمشّی نمی شود که دروغ بگوید بله اگر کسی حالا از این سالن یا از این شبستان مسجد بیرون رفت نسبت به دیگری که در صحنه نبود این ممکن است کذب خبری داشته باشد البته کذب مُخبری همچنان اشکالش باقی است این می تواند به او بگوید که در فلان روز در مسجد اعظم مثلاً بخاری روشن بود این می تواند چنین دروغی بگوید اما در حضور یکدیگر دروغ ممکن نیست در آنجا هم کذب خبری ممکن است ولی کذب مخبری هم نیست اصلاً چگونه کذب مخبری شکل می گیرد بحثی است که در اصول از مرحوم آقا شیخ عبدالکریم(رضوان الله علیه) دیگران هم داشتند منتها ایشان

به صورت تَجَزُّم نه جزم یک تجزّم جعلی را ایشان تصویر کردنـد ولی بالأخره کذب خبری آنجا ممکن است لکن در صـحنه حضور و شهود طرفین نه کذب خبری ممکن است نه کذب مخبری.

ص: ۹۱

پرسش:...

پاسخ: همـان ظهور ملکـات نفس است مثـل آدم نائم دیگر آدم نائم که فحش می دهـد چه کار می کنـد ظهور ملکات اسـت دیگر.

(یَوْمَ یَبْعَثُهُمُ اللَّهُ جَمِیعاً فَیَحْلِفُونَ لَهُ کَمَا یَحْلِفُونَ لَکُمْ وَیَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ عَلَی شَیءٍ أَلاَ إِنَّهُمْ هُمُ الْکَاذِبُونَ اسْتَحْوَذَ) در سوره مبارکه «آل عمران» داشت که (لَمْ تَکُن فِتْنَتُهُمْ) اصـلاً ترفند آنها این است خب پس در اینجا با این محاجّه فرمود شما از چند جهت اسـتحقاق این کیفر تلـخ را دارید لذا جا برای عذرخواهی شـما هم نیست و باید این عذاب را تحمل بکنید (قَالَ اخْسَئُوا فِیهَا ... اتَّخَذْتُمُوهُمْ سِخْرِیّاً حَتَّی أَنسَوْکُمْ ذِکْرِی وَکُنتُم مِنْهُمْ تَضْحَکُونَ) اما آن مؤمنون که جزء (مَن ثَقُلَتْ مَوَازِینُهُ) هسـتند (إِنِّی جَزَیْتُهُمُ الْیَوْمَ بِمَا صَبَرُوا أَنَّهُمْ هُمُ الْفَائِزُونَ) آنهایی که (مَن ثَقُلَتْ مَوَازِینُهُ) هسـتند به فوز می رسند و شما که جزء (خَفَّتْ مَوَازِینُهُ) هستیـد به (تَلْفَحُ وُجُوهَهُمُ النَّارُ وَهُمْ فِیهَا کَالِحُونَ) گرفتـار می شویـد حالا چنـد روایت از روایات نورانی این کتاب شریف کنزالدقائق بخوانیم تشبیه چون ایشان شاگرد مرحوم فیض بود بعد از مرحوم فیض بود غالب مطالب صافی مرحوم فیض در این تفسـیر هست اگر جـایی یک مطلب علمی دارد قبلاً مرحوم فیض گفته عین آن عبارت مرحوم فیض در این کنزالـدقائق آمـده لکن خصوصـیّت این کتاب این است که روایات فراوانی را جمع کرده از نورالثقلین خیلی بیشتر است از صافی که خیلی بیشتر است روایات فراوانی جمع کرده ما چنـد روایت را تبرّکا بخوانیم این را حتماً یعنی حتماً تقریباً هجده نوزده صـفحه اسـت این را مطـالعه بفرماییـد برای اینکه این روایات برای همه ما آموزنـده است با سـرشت و سـرنوشت ما کار دارد ما روزانه به این طرف داریم می رویم چه بخواهیم چه نخواهیم اگر نرفتیم ما را می برند بالأخره.

ص: ۹۲

برای جریـان علمیِ او نیسـت برای اینکه علمی او بالأـخره در بحثهـای دیگر بـود و در آیـات دیگر است امـا برای جنبه عملی اوست که این هر روز بالأخره با ما جـدّی حرف می زنـد اینها ـ معاذ الله ـ افسانه نیست تشبیه نیست هر روز آن قبرِ انسان سـه بار می گوید «أنا بیت الوحشه, أنا بیت الغربه» خب گفتند شـیخ بهایی در قبرستان این صدا را شنیده عدّه ای می شنوند بالأخره اینها نه بیراهه می روند نه راه کسـی را می بندند یک سر و گردن هم از دیگران بلندترند و می دانند اینجا جای رفاه نیست آن کسـی که اینجا را ساخته قسم خورده که اینجا جای سختی است حالا اگر کسی جایی را بسازد او حکیم باشد عالِم باشد عاقل باشد معصوم باشد همه این کارها دست او باشد و او که اینجا را ساخته قسم خورده که اینجا جای بدی است و آن خداست فرمود این (لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنسَانَ فِی کَبَدٍ) این «لام», «لام» قسم است دیگر فرمود قسم یاد می کنم که انسان در فشار و در منگنه است بالأخره همین, کسی خیال بکند که اینجا جای راحتی است یا فلان سِمت را پیدا کند راحت می شود خیر هر روز امتحان الهی است دیگر تـا ما زنـده ایم در کلاس آزمونیم اگر این جریان کنکور برای دانشـگاهها دائمی بود همیشه در استرس بودند دیگر ما هم همیشه همین طوریم منتها کسانی که غافل انـد آینده را فراموش می کنند به دنبال یک رفاه نسبی اند بنابراین اینجا جای آسایش نیست اینجا جای امتحان است هر لحظه هم جای آزمون است چیزی را به عنوان پاداش به ما نمی دهنـد اگر یک وقت یک جا گفتند صلّ علیّ این امتحان است اگر جایی برای کسـی صلوات فرستادند این امتحان است همه اش آزمون است آنکه اصل است این است که سه بار قبر هر کسـی به انسان می گویـد: «أنا بیت الوحده, أنا بیت الغربه, أنا بیت التربه» این صدا را بایـد بشـنویم حالا کجا ما را دفن می کنند که روشن نیست ما لااقل صدای قبر دیگران را بشـنویم اینکه نمی گوید من برای زیـدم که هر جـا که قبر کسـی است او همیشه این سه حرف را دارد حالاـ اگر قبر مـا بود, بود قبر دیگری بود, بود بالأخره این صدا را باید بشـنویم دیگر این «أنا بیت الوحده, أنا بیت الغربه, أنا بیت التربه» چند روایت نورانی است که ایشان در این قسمتها نقل کردنـد یعنی جلد نهم صـفحه ۲۱۲ تا صـفحه ۲۳۰ این هجـده صـفحه همین روایات نورانی را دارد تفسـیر کنزالـدقائق مشهدی است.

خب در روایت دارد که (إِنَّهَا كَلِمَةٌ) که خب بعضی از روایات را در بحث دیروز خواندیم. از وجود مبارک امام سجاد هست که قبر «إمّا روضهٌ مِن ریاض الجَنّه أو حُفره مِن حُفَرِ النیران».(۱)

در همان جا از وجود مبارک امام صادق(سلام الله علیه) نقل شد که «البرزخ القبر» ما دیگر چهار عالم داشته باشیم دنیا قبر برزخ قیامت نیست دنیا برزخ قیامت, قبر در روایات ما در آیات ما همان برزخ است برزخ همان قبر است اینکه فرمود: (أَمَاتَهُ فَأَقْبَرَهُ) خدا اِماته کرده حیات را گرفته و او را به قبر برده یعنی وارد برزخ کرده بحثهای فقهی ما جداست که فلان قبرستان است فلان جا باید برویم قبر را باید به این صورت این خاک را باید به این صورت تنظیم بکنیم اینها دستورات فقهی ماست وگرنه قبر, عالَم قبر همین عالم برزخ است.

پرسش: جناب استاد ببخشید عالَم زر محسوب نمی شود جزء عوالم؟

پاسخ: آن برای قبل است, قبل از این دنیاست ما از این به بعد سه عالم را در پیش داریم عوالم فراوانی را پشت سر گذاشتیم البته.

خب فرمود: (وَمِن وَرَائِهِم بَرْزَخٌ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ) فرمود این «هو القبر» است این روایت دیگری است البته و همین آیه را حضرت قرائت فرمود.

اما مطلب دیگر که جزء بشارتهاست اینها غالب اینها را از مرحوم کلینی نقل کرده غالب این روایات را بعد راوی از حضرت سؤال می کند که از وجود مبارک امام صادق سؤال می کند که برزخ چه موقع است؟ فرمود: «القبر مُنذ حین موته إلی یوم القیامه» در همین روایت که مرحوم کلینی نقل کرده راوی به امام صادق(سلام الله علیه) عرض می کند که من شنیدم که شما گفتید همه شیعیان ما در بهشت اند فرمود بله, این کسی به شما گزارش داد درست است من گفتم که همه شیعیان ما در بهشت اند «کُلُّهم وَالله فی الجنّه» سائل عرض می کند که «إنّ الذُنُبَ کثیرهٌ» خیلیها گناهان بد دارند گناهان بزرگ دارند شما چگونه می فرمایید همه اینها در بهشت اند فرمود: «أمّا فی القیامه فَکُلُّکم فی الجنّه» همه شیعیان در بهشت اند البته «بشفاعه النبیّ المطاع أو وصیّ النبیّ(علیهم الصلاه و علیهم السلام) و لکنّنی أتخوّف علیکم فی البرزخ» تا پاک نشوید در قیامت وارد بهشت می شوید البته, آن جهنمِ محض که (تَلْفَحُ وُجُوهَهُمُ النَّارُ) جای شیعه نیست اما خطر در برزخ است برزخ «حُفره مِن حُفَر النیران» حالا چند سال طول می کشد این را خدا می داند یک لحظه اش قابل تحمل نیست.

ص: ۹۴

۱- (۱) . بحارالأنوار, ج۶, ص۲۷۵.

«أمّا فی القیامه فَکَلَّکم فی الجنّه. قلت و ما البرزخ؟ فقال القبر مُنذ حین موته إلی یوم القیامه و لکنّنی أتخوّف علیکم فی البرزخ» حالا چون دارند اذان می گویند ما این روایات را به خود شما آقایان ارجاع می دهیم ولی این روایت را تبرّکاً بخوانیم که نور چشم همه ماست و آن روایت که در صفحه ۲۲۱ آمده از مرحوم کلینی(رضوان الله تعالی علیه) است این است که به یونس می فرماید: «إذا کان ذلک» هنگام احتضار که شد «أطافُ محمّدٌ(صلّی الله علیه و آله و سلّم) و علیٌّ(علیه السلام) و فاطمه(علیها السلام)» در بعضی از نصوص همان طوری که مرحوم کلینی نقل کرد فرمود این قسمت را برای همه نقل نکنید برای اینکه آنها که متوجه نیستند که آن عالم چه حکمی دارد که بعد ممکن است سؤال بکنند اشکال بکنند که خب اینها که می آیند فاطمه زهرا(صلوات الله علیها) می آید و این حضرت را می بینند این نامحرم است چطور می بینند فرمود این را برای افرادی که آگاه نیست نقل نکنید خیال می کنند آن صحنه هم مثل صحنه دنیاست این مرحوم کلینی در بعضی از روایاتش هست حضرت می آید «والحسن والحسین» الآن تمام فخر ما این است که یک گوشه ای از تربت را ببینیم چه رسد به حالا خود حضرت بیاید این است که مرحوم کلینی در آن بخش که جلد پنج کافی است که فرمود هیچ یعنی هیچ لذّتی برای مؤمن به اندازه لذّت مرگ نیست خب اینها می آیند به بالین آدم دیگر چطور می شود این ما که تمام شرفمان این است که آن قبر را زیارت بکنیم گوشه ای از تربیت را ببینم خود حضرت می آید بالای سر آدم خب یعنی چه؟ «و الحسن و الحسین و الملائکه المقرّبون(علیهم السلام) فإذا قَبَضه الله عزّ و جلّ سَیِّرت الکرّ فی القالبٍ کقالبه فی الدنیا» ان شاءالله او را وارد بهشت برزخی بکنند.

ص: ۹۵

«و الحمد لله ربّ العالمین»

آیات ۱۰۷ تا ۱۱۵ سوره مومنون ۹۰/۰۷/۱۳

.Your browser does not support the audio tag

(رَبَّنَا أَخْرِجْنَا مِنْهَا فَإِنْ عُدْنَا فَإِنَّا ظَالِمُونَ (۱۰۷) قَالَ اخْسَئُوا فِيهَا وَلاَ تُكَلِّمُونِ (۱۰۸) إِنَّهُ كَانَ فَرِيقٌ مِنْ عِبَادِی يَقُولُونَ رَبَّنَا آمَنَّا
فَاغْفِرْ لَنَا وَارْحَمْنَا وَأَنتَ خَيْرُ الرَّاحِمِينَ (۱۰۹) اتَّخَذْتُمُوهُمْ سِخْرِيّاً حَتَّى أَنسَوْكُمْ ذِكْرِی وَكُنتُم مِنْهُمْ تَضْحَكُونَ (۱۱۰) إِنِّی
جَزَيْتُهُمُ الْيَوْمَ بِمَا صَبَرُوا أَنَّهُمْ هُمُ الْفَائِزُونَ (۱۱۱) قَالَ كَمْ لَبِثْتُمْ فِی الْأَرْضِ عَدَدَ سِنِينَ (۱۱۲) قَالُوا لَبِثْنَا يَوْماً أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ فَسْأَلِ
الْعَادِّينَ (۱۱۳) قَالَ إِن لَبِثْتُمْ إِلَّا قَلِيلاً لَوْ أَنَّكُمْ كُنتُم تَعْلَمُونَ (۱۱۴) أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثاً وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا لاَ تُرْجَعُونَ (۱۱۵)

چون قرآن کریم هم حکمت است و هم موعظه و هم جدال احسن بعد از آن حکمت و اقامه□ براهین برای اصول دین از راه موعظه آنها را هدایت کرده است که راه تبشیر و انذار بود.

در جریان انذار مسئله□ مرگ را مطرح فرمود مسئله□ برزخ را مطرح فرمود و جریان قیامت را اشاره کرد.

فرمود مرگ، انتقال از دنیا به برزخ است گرچه مرگ در عُرف مردم همان است که دستگاه بدن از کار بیفتد قلب و مغز از کار بیفتد و پزشک حاذق اجازه□ دفن بدهد و این شخص در عرف مرده است ولی در فرهنگ قرآن کسی مرده است که از دنیا وارد برزخ بشود حساب برزخ جداست چون «تَنْتَقِلونَ مِن دارٍ إلی دارٍ» این شخص که آدم تبهکاری بود یا آدم مؤمنی بود ولی علاقه□ شدیدی به مال و فرزند و امثال اینها داشت گرچه مال و فرزند و تعلّقات را رها کرد ولی آنها این شخص را رها نمی کنند.

ص: ۹۶

مرگ عبارت از انتقال از دنیا به برزخ است وقتی این شخص وارد برزخ می شود که تعلّقات دنیایی از او گرفته بشود چون او قبل از مرگ این تعلّقات را رها نکرد هنگام مرگ متعلَّق را رها می کند ولی تعلّق را به همراه دارد تعلّق بدون متعلّق دردآور است تا این تعلّقها قطع نشد او در زحمت است این فشار جان دادن است کسی که علاقه□ شدیدی به مال و فرزند و دنیا دارد ولو حلال با مرگ مورد علاقه را از او می گیرند (یک) تعلّق می ماند (دو) تعلّق بدون متعلّق دردآور است (سه) اگر آدم معتاد را گرفتند چرا دردش و فریادش بلند است برای اینکه آن مواد که متعلَّق اعتیاد اوست از او گرفتند (یک) اعتیاد همچنان باقی است (دو) اعتیاد بدون موادّ مورد تعلّق دردآور است (این سه) همه جا همین طور است اگر کسی خواست راحت بمیرد همان بیان نورانی حضرت امیر(سلام الله علیه) که گاهی در نماز جمعه گاهی در غیر نماز جمعه این خطبه خوانده می شد که «إرفضوا هذه الدنیا الدنیّه التارکه لکم قبل أن تترکها» فرمود قبل از اینکه او شما را رها کند شما او را رها کنید تا راحت بمیرید این عذاب به معنای کیفر و محاسبه□ برزخی و اینها نیست این عذاب تعلّق است.

پرسش: عرض حضرتعالی این می شود که قبض روح صورت می گیرد ولی...

پاسخ: بله دیگر این شخص قبض روح شده به حسب ظاهر این را دفن کردند ولی آن تعلّقاتش همچنان دردآور است این برای انتقال از دنیا به برزخ.

وقتی وارد برزخ شد اعمال او را بررسی می کنند البته جنّت برزخی یا جهنّم برزخی مقطعی است محدود است نسبت به قیامت کبرا کوچک است و از او گاهی به عنوان قیامت صغرا یاد می کنند حساب و کتاب برزخی اش جداگانه است ممکن است مؤمن باشد و وارد بهشت برزخی بشود و عذاب نبیند ولی این تعلّقات دردآور است بالأخره این یک مطلب که مسئله مرگ در فرهنگ طب غیر از مرگ در فرهنگ قرآن است این شخص علاقه شدید به دنیا دارد ولو حلال اگر با فُجعه ای با یک ایست قلبی مُرد معنایش این نیست که فشار مرگ ندارد سختی مرگ را تحمل نمی کند نه، سختی مرگ را تحمل می کند به تعبیر سیدناالاستاد(رضوان الله علیه) می فرمودند نقطه مقابلش هم هست ممکن است شهیدی در اثر اصابت گلوله در میدان جنگ در خونش دست و پا می زند دیگران که از حال او بی خبرند خیال می کنند این فشار جان دادن دارد در حالی که اگر او می توانست با ما سخن بگوید یا ما می توانستیم حرف او را بشنویم این دست و پا زدن او مثل آن است که انسانی در هوای گرم وارد استخر خنک شد دارد شنا می کند او هیچ رنجی نمی برد در حالی که ما می بینیم خون از بدنش بیرون می جهد و او دارد دست و پا می زند فشار جان دادن برای اینها نیست این فشار گلوله و امثال گلوله است که چند لحظه است و بعد رخت برمی بندد این مطلب اول.

ص: ۹۷

مطلب دوم که مربوط به برزخ است برزخ هم یا بهشت برزخی است یا جهنم برزخی و این جهنم است حقیقتاً و آن هم بهشت است حقیقتاً منتها بهشت کوچک یا محدود و یا جهنم محدود این طور نیست که اگر در روایات دیروز خواندیم که شیعیان در قیامت وارد بهشت می شوند یک کار آسانی باشد مگر در جریان برزخ حساب پس دادن و در سوخت و سوز ماندن کار آسانی است گذشته از اینکه یکی از محکماتی که در روایات ما هست همان بیان نورانی امام سجاد(سلام الله علیه) است که با سوگند گاهی بی سوگند این روایات نقل می شود که بهشت برای بندگان مطیع خلق شده است «خُلق الجنّه لِمَن أطاع الله ولو کان عبداً حبشیّا خُلقتَ النار لِمَن عَصی الله و لو کان سیّداً قرشیّا» اگر ابولهب باشد بالأخره قرشی است ولی اهل جهنم است و اگر بلال حبشی باشد اهل بهشت است این را حضرت با سوگند یاد کرده اینها جزء محکمات است بنابراین اگر یک شیعه معصیت کاری در برزخ پاک نشد با سوخت و سوز جهنم باید پاک بشود این حساب سر جایش محفوظ است البته از آن جهت که موحّد است مسلمان است قرآن و اهل بیت(علیهم السلام) را قبول دارد یقیناً مخلّد در نار نیست مثل کافر، اما جریان رنجی که مؤمنان از تبهکاران چشیدند در قیامت گاهی این به عکس می شود رنج اینها درمان بشود در دنیا عدّه ای مؤمنین را مسخره می کردند و می خندیدند در قیامت مشابه این کار برای مؤمنین پیش می آید که مؤمنین از کفّار می خندند (فَالْيَوْمَ الَّذِينَ آمَنُوا) اینها کسانی هستند که (مِنَ الْكُفَّارِ يَضْحَكُونَ) که در بخش پایانی سوره مبارکه «مطففین» آمده است در آنجا از آیه ۲۹ به بعد سوره «مطففین» این است (إِنَّ الَّذِينَ أَجْرَمُوا كَانُوا مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا يَضْحَكُونَ وَإِذَا مَرُّوا بِهِمْ يَتَغَامَزُونَ وَإِذَا انقَلَبُوا إِلَى أَهْلِهِمُ انقَلَبُوا فَكِهِينَ وَإِذَا رَأَوْهُمْ قَالُوا إِنَّ هؤُلاءِ لَضَالُّونَ وَمَا أُرْسِلُوا عَلَيْهِمْ حَافِظِينَ) این همان است که در این بخشهای سوره مبارکه «مؤمنون» آمده است که (كَانَ فَرِيقٌ مِنْ عِبَادِي يَقُولُونَ رَبَّنَا آمَنَّا فَاغْفِرْ لَنَا وَارْحَمْنَا وَأَنتَ خَيْرُ الرَّاحِمِينَ اتَّخَذْتُمُوهُمْ سِخْرِيّاً) شما مسخره می کردید می خندیدید و اینها.

همین آیات در بخش پایانی سوره مبارکه «مطففین» به این صورت آمده ولی در قبال فرمود: (فَالْيَوْمَ) یعنی قیامت (الَّذِينَ آمَنُوا مِنَ الْكُفَّارِ يَضْحَكُونَ عَلَى الْأَرَائِكِ يَنظُرُونَ) اینها هم در قیامت جبران می کنند منتها در آیه محلّ بحث سوره مبارکه «مؤمنون» این بخش نیامده فقط آمده کفاری که مؤمنین را مسخره می کردند ما مؤمنین را در بهشت مستقر کردیم آنها به فوز الهی رسیدند و کفّار در رنج و عذاب می سوزند این.

پرسش:...

پاسخ: نظیر (يَشْوِي الْوُجُوهَ) است یک نوع ترمیم است ترمیم قلب مؤمنین است که امروز (يَشْوِي الْوُجُوهَ) به این صورت است البته عکس العمل کار آنها هم خواهد بود.

پس مسئله مرگ روشن شد مسئله برزخ تا حدودی روشن شد و اینکه شیعه اگر تبهکار بود در برزخ اگر پاک نشد بالأخره در سوخت و سوز قیامت گرفتار می شود ولی خب بعید است که در برزخ پاک نشود مگر برزخ کار آسانی است مگر جهنم برزخی یک چیز کوچکی است یک چیز کمی است بالأخره او قابل تطهیر است.

مطلب بعدی آن است که آنچه در سوره مبارکه «کهف» آمده که ما برای کفار وزن اقامه نمی کنیم (فَلَا نُقِيمُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَزْناً) در همان سوره مبارکه «کهف» (یک) در طیّ این بحثهایی که روزهای اخیر مطرح شده (دو) در هر دو مقطع اشاره شده که آن ترازویی که وزنش حق است موضوعش باید درجات باشد چنین ترازویی برای کفار نیست اما کفار درست است که درجات ندارند ولی گرفتار درکات اند درکات آنها را با ترازو باید تشخیص داد اگر کسی موافق بود (إِنَّ الْمُنَافِقِينَ فِي الدَّرْكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ) پس ترازویی است برای تشخیص درکات آن ترازو یقیناً برای کفار و منافقان و ملحدان هست این ترازویی که وزنش حق است و موزونش درجات چنین ترازویی برای کفار وزن نمی کنند برای اینکه ترازویی که برای سنجش حق است در یک کفّه حق گذاشتند در کفّه دیگر چه چیزی بگذارند کسی که (خَفَّتْ مَوَازِينُهُ) او باری ندارند (قَدِمْنَا إِلَى مَا عَمِلُوا مِنْ عَمَلٍ فَجَعَلْنَاهُ هَبَاءً مَّنثُوراً) اینها هباء را که نمی شود بسنجند که لذا ترازو برای اینها وضع نمی شود برای اینکه اینها درجات ندارند منتها معیار درکات اینها با یک ترازوی جداگانه باید مطرح بشود.

پرسش:...

پاسخ: بالأخره آنها درکاتی دارنـد دیگر یک عدّه جزء ائمه کفرند که (وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ) هستند یک عدّه پیروان آنها هستند آنها که (يَقْدُمُ قَوْمَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ) درباره (فَأَوْرَدَهُمُ النَّارَ وَبِئْسَ الْوِرْدُ الْمَوْرُودُ) آن روز فرعون با یک گنهکار عادی که یکسان نیست که یک عـدّه جزء ائمه کفرنـد دیگر یک عـدّه جزء حطب جهنّم انـد یک عـدّه جزء وقودنـد آنهایی که وقودند آتش زنه یا آتش گیره هستند آنها بیشتر سوخت و سوز دارند دیگر بالأخره درکات باید مشخص باشد نشانه اش آن است که در سوره مبـارکه «نسـاء» و اینهـا دربـاره منـافق فرمود این منـافق تَه است (إِنَّ الْمُنَافِقِينَ فِی الـدَّرْكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ) پس معلوم می شود درکاتی هست که یکی اسفل است یکی میانی.

پرسش:...

پاسخ: برنمی گردند که، رجعت به معنای رجوع از برزخ نیست اینها رجعت از برزخ رجوع نمی کنند البته بزرگانی که رحلت کرده انـد برمی گردنـد اما کفار را مهلت نمی دهند برای ترمیم حسـناتشان اینها درخواست می کنند که ما را برگردانید به دنیا که جبران بکنیم می گوینـد این ممنوع است حالا ممکن است صـحنه ای باشـد که اینها را برای تنبیه و عِقاب بیاورنـد اما اینکه گفتند (رَبَّنَا أَخْرِجْنَا مِنْهَا فَإِنْ عُدْنَا فَإِنَّا ظَالِمُونَ) ما برویم عمل صالح انجام بدهیم اینجا می فرماید: (كَلّا).

خب مطلب دیگر این است که در جریـان مرگ اینهـا که گرفتار مرگ مغزی شدنـد هنوز کاملاً نمردنـد آن رگه ضـعیفی از حیات همچنان هست بنابراین اینها را نمی گویند مرده نه طب اینها را مرده می داند نه دین اینها را مرده می داند لذا اجازه دفن و امثال ذلک نمی دهند آن مرحله رقیقه حیات همچنان هست البته.

ص: ۱۰۰

خب مطلب بعدی که به تناسخ برمی گردد تناسخ با جریان معاد کاملاً فرق دارد تناسخ این است که این روحی که قبلاً در بدن کسی بود حالا به کمالی رسیده در بخشی از بخشها حالا یا در فلاح یا در فساد بالأخره به فعلیّتی رسیده این از فعلیّت به قوّه برگردد به بدن یک کودک تعلّق بگیرد که (لَا تَعْلَمُونَ شَيْئاً) این مثل آن است که میوه درختی که این میوه رسیده است این را بچسبانند به نهالی این درست نیست، اما در قیامت یا آنهایی که دوباره در خود دنیا زنده شدند طبق کاری که وجود مبارک مسیح(سلام الله علیه) کرد این شخص با همه فعلیّتی که دارد بدنی را قبول کرده و بدن را دارد اداره می کند این از قوّه به فعلیّت نیامده این مثل آن است که میوه همین درخت که این درخت حالا خشک شده با معجزه خدای سبحان همین درخت سرسبز بشود خب این درخت میوه خودش را می گیرد دیگر بنابراین این با تناسخ فرق جوهری دارد و از طرفی هم روح گرچه در حدوث پیرو بدن بود ولی در بقا بدن پیرو روح است و بدن را روح می سازد الآن بدن ما در طیّ هفت، هشت سال کلاً تغییرپذیر است یعنی کسی که هشتاد سال یا نود سال زندگی کرده چندین بار اجزای بدن او عوض شده آنکه این وحدت را تأمین می کند و حفظ می کند همان روح است دیگر.

تمام گوشتها، پوستها، رگ و پِی و پیوندها چندین بار عوض شده نظیر همان عکس رودخانه است که بارها مثال زده شد اگر کسی در شب مهتاب کنار رودخانه ای بنشیند که این رودخانه موجی ندارد و خروشی ندارد و حرکت آرامی دارد یک ساعت کنار رودخانه می نشیند عکس ماه را در این رودخانه یکسان می بیند این خیال می کند این عکس یک ساعت اینجا ثابت بود در حالی که دهها بار این عکس عوض شده هر لحظه ای که یک بخشی از آب می آید عکس جدیدی به ما نشان می دهد این آب می رود آب دیگر می آید عکس جدید را اگر گفتند:

شد مبدّل آب این جوی چند بار عکس ماه و عکس اختر برقرار

ناظر به آن است که چون حرکتش رقیق و لطیف است کسی احساس نمی کند وگرنه انسان که دست خودش را نگاه می کند و اگر خالی روی یکی از انگشتان پشت دستش باشد خیال می کند این خال همان خال دوران کودکی است در حالی که دهها بار عوض شده است یا هفت هشت بار عوض شده است بدن را هم روح می سازد همان طوری که در دنیاست همین وضع بعد از موت هم می تواند پیش بیاید بنابراین با مسئله تناسخ یک فرق جوهری دارد.

حالا ـ در این بخش فرمود ما اینها را در قیامت مؤمنین را پاداش می دهیم و کفار را به کیفرشان می رسانیم وقتی که وارد صحنه قیامت شدند خدا از اینها سؤال می کند چقدر در زمین ماندید؟ (قَالَ كَمْ لَبِثْتُمْ فِي الْأَرْضِ عَدَدَ سِنِينَ) اگر منظور از این ارض خصوص دنیا باشد این سؤال و جواب وضع روشنی دارد از آنها سؤال می کند که چقدر در دنیا ماندی؟ چند سال ماندی؟ اینها وقتی عظمت و ابدیّت قیامت را مشاهده می کنند عرض می کنند که (لَبِثْنَا يَوْماً أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ) یک روز یا نصف روز یعنی کلّ دار دنیا این هفتاد هشتاد سال که اینها زندگی می کنند وقتی ابدیّت را مشاهده می کنند مثلاً یک روز یا نصف روز، اما اگر منظور از این ارض، صحنه برزخ باشد گرچه صحنه برزخ خیلی طولانی تر از صحنه دنیاست برای افراد، لکن نسبت به ابدیّتِ قیامت باز هم خیلی اندک است چون قلّت و کثرت در این گونه از موارد یک امر اضافی است نسبت به قیامت و ساهره قیامت که ابدیّت را انسان مشاهده می کند می بیند آنچه در برزخ مانده است یک روز یا یک نصف روز ساعه یا کمتر از ساعه.

مشابه این قبلاً هم باز این آیات مطرح شد لکن در سوره مبارکه «روم» به این صورت آمده است آیه ۵۵ سوره مبارکه «روم» این است (وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ يُقْسِمُ الْمُجْرِمُونَ مَا لَبِثُوا غَيْرَ سَاعَةٍ) اینها که تبهکارنـد سوگند می خورند می گویند ما یک لحظه ماندیم یک ساعت ماندیم در برزخ نسبت به ابدیت لکن این سؤال می ماند که بالأخره اینها گرفتار عذاب اند در برزخ، در مـدّت عـذاب هر انـدازه که عـذاب سـخت باشد انسان طولانی تر احساس می کند چگونه اینها زمان عذاب را کم می بینند آخر اینها می گویند ما یک روز یا نصف روز ماندیم در حالی که به اینها خیلی سخت گذشت.

به دو وجه این قلّت و کثرت که امر اضـافی است قابـل تبیین است هم از نظر امتـداد زمانی یا تمثّل زمان وقتی ابـدیّت قیامت را مشاهـده می کننـد این یوم یا بعض یوم است هم از نظر عـذاب وقتی عذاب قیامت را نگاه می کنند این یوم یا بعض یوم است عـذاب قیامت طوری است که جهنّم به فاصـله پانصـد فرسـخی نعره می زند چه اینکه بهشت به فاصـله پانصد فرسـخی بوی طیّب و طاهری برای بهشتی می فرسـتد جهنم طوری نیست که نظیر جهنم دنیا باشـد انسان تا وارد نشود گرفتار زفیر و شـهیقش نشود در قرآن جهنم را یک موجود مُدرِک می داند دارد (إِذَا رَأَتْهُم مِن مَكَانٍ بَعِيدٍ سَمِعُوا لَهَا تَغَيُّظاً وَزَفِيراً) مثل گرگها که از دور که می بیننـد حمله می کننـد فرمود همین که جهنم از دور جهنّمیهـا را دیـد دارد حمله می کنـد یا نعره می زنـد خب (إِنَّ الـدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِيَ الْحَيَوَانُ) گرچه هر موجودی در سـهم خود اهل ادراک است ولی آغاز و انجام قیامت با ادراک همراه اسـت چیزی در قیامت نیست که نفهمد و آگاه نباشد.

ص: ۱۰۳

پرسش: استماع مخصوص کفار است؟

پاسـخ: بله دیگر، (إِذَا رَأَتْهُـم) نـه اینجـا در (يُبْلِسُ الْمُجْرِمُونَ) مخصـوص کفـار اسـت اینکـه دارد (إِذَا رَأَتْهُـم) یعنی جهنم تبهکـاران را ببینـد نعره می زنـد (سَمِعُوا لَهَا تَغَيُّظاً وَزَفِيراً) آن قـدر جهنم عصـبانی است که (تَكَادُ تَمَيَّزُ مِنَ الْغَيْظِ) از شـدّت عصـبانیّت دارد تکّه تکّه می شود این را می گوینـد در بین حیوانات خشن پلنگ این چنین است که گاهی از شدّت غضـبانیّت تکّه تکّه می شود اینکه سعدی دارد «پلنگـان رهـا کرده خوی پلنگی» برای همین جهت است این حـالت را می گوینـد حـالت تَنمّر، تنمّر یعنی مثل نَمِر بودن مثل پنلگ بودن که غضب پلنگ از غضب شیر و گرگ و اینها بیشتر است او عصبانی تر از سایر حیوانات است گرچه شـیر از او شـجاع تر است ولی پلنگ از شیر عصبانی تر و غضبناک تر است تنمّر چنین خویی است (تَكَادُ تَمَيَّزُ مِنَ الْغَيْظِ) یعنی جهنّم گویا از شدّت عصبانیّت می خواهد تکّه تکّه بشود این طور است.

خب چنین جهنّمی را می بینند آن عذابی را که در برزخ دیدند نسبت به این خروش پانصد فرسخی که فریاد می زند می شود (لَبِثْنَا يَوْماً أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ) پس این قلّت و کثرتی که به تعبیر مرحوم شیخ در تبیان امر اضافی است این هم از نظر زمان می تواند اضافی باشد هم از نظر شدّت و ضعف عذاب می شود اضافی باشد.

پرسش: (لَبِثْنَا يَوْماً أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ) در مورد اصحاب کهف هم داریم که در آ نجا...

پاسـخ: بله آنهـا نسبت به بیـداری که شدنـد آنهـا برای آن است که در بحث سوره «کهف» گـذشت اینهـا وقـتی که آمـدند خوابیدنـد وقتی که آمدنـد آفتـاب یک بخش از این کهف را گرفته بود وقتی که بیـدار شدنـد دیدنـد که آفتاب یک گوشه دیگر کهف را گرفته گفتنـد که همان روزی که ما خوابیـدیم بعد از یکی دو ساعت بیدار شدیم که آفتاب همان آفتاب اسـت منتها قـدری جلوتر آمـده یا نه، آفتاب فرداست اینها از کجا بفهمنـد سـیصد سال شمسـی و سـیصد و نه سال قمری خوابیدند از کجا بفهمند گفتند: (لَبِثْنَا يَوْماً أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ).

بنابراین اگر این اصحاب که کهف بخواهند تشخیص بدهند با همین آفتاب باید تشخیص بدهند از کجا بفهمند یک آدم خوابیده سیصد سال خوابید اینکه امر عادی نیست که، که بگویند ما سیصد سال خوابیدیم از کجا بفهمیم بعد هم گفتند که خدا می داند که چقدر خوابیدیم و امثال ذلک خب آنها بر اساس همین معیار عادی بود.

در جریان برزخ اینها عذاب طولانی را تجربه کردند یا در دنیا هفتاد، هشتاد سال به سر بردند چگونه می گویند: (يَوْماً أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ) برای گذشته است از گذشته سؤال می کنند که شما چقدر در زمین بودید در جریان برزخ هم عذاب باعث احساس طولانی بودن است که به اینها خوش نگذشت که بگویند یک لحظه بود که اگر از مؤمنان سؤال بکنند ممکن است در اثر اینکه به اینها خوش گذشته است خیلی زمان را کم احساس بکنند اما از تبهکاران سؤال می کنند که چقدر ماندی اینها باید آن عذاب و طولانی مدت بودن را احساس بکنند ولی به هر تقدیر چه به لحاظ مدّت باشد چه به لحاظ کیفیت و شدّت باشد وقتی ابدیّتِ قیامت را از یک سو، آن جهنمِ خروشان را از سوی دیگر می بینند اینها می گویند که (يَوْماً أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ) که می شود اضافی باشد و همچنین در سوره مبارکه «روم» می آید به خواست خدا هم در بعضی از آیات دیگر گذشت.

این اگر به لحاظ دنیا باشد که فی الأرض است و اگر به لحاظ برزخ باشد چون انسان وقتی در دنیاست برزخ جزء آخرت به حساب می آید وقتی وارد قیامت شد برزخ جزء دنیا به حساب می آید برزخ این طرف قرار می گیرد و این شخص آن طرف برزخ واقع می شود اگر کسی در دنیا باشد یعنی در این طرف باشد برزخ را جزء آخرت می بیند وقتی از برزخ عبور کرد وارد صحنه قیامت شد برزخ را جزء محدوده ارض می بینند لذا قابل توجیه است.

ص: ۱۰۵

می مانـد این مطلب که خدای سـبحان از امری که نسـبت به درازمدت است به عنوان کوتاه مدت یاد می کند در آغاز سوره مبـارکه «انبیاء» گـذشت که فرمود: (اقْتَرَبَ لِلنَّاسِ حِسَابُهُمْ) این اِقتراب قوی تر از قَرب است مثل اینکه اقتـدار قوی تر از قَـدَر است این زیادیِ موانع که تـدلّ علی زیاده المعانی در این گونه از کلمات خودش را نشان می دهد ما اگر خواستیم بگوییم این شخص تواناست می گوییم قادر است اگر خواستیم بگوییم خیلی قـدرت دارد می گوییم مقتـدر است اقتدار با قدرت این فرق را دارد اقتراب با قُرب همین فرق را دارد (اقْتَرَبَ لِلنَّاسِ حِسَابُهُمْ) یعنی خیلی نزدیک شـد با اینکه حسابهای خیلی دور است به این آسانی به این زودیها نمی آید البته اگر به لحاظ برزخ باشد خب بالأخره وقتی انسان مُرد حساب برزخی اش نزدیک اسـت ولی باز این قـدر نیست که انسان در حدّ (اقْتَرَبَ لِلنَّاسِ حِسَابُهُمْ) تعبیر بکند منتها در برابر ذات اقدس الهی که کلّ این صـحنه نسبت به قیـامت بسـیار انـدک است تعبیر به (اقْتَرَبَ لِلنَّاسِ حِسَابُهُمْ) می شود چه اینکه در سوره مبارکه «قمر» هم دارد که (اقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ وَانشَقَّ الْقَمَرُ) این هم همین است.

مطلب دیگر اینکه در صـحنه قیامت یک تبهکار بخواهـد عـذرخواهی بکننـد گرچه عـذر او را نمی پذیرنـد ولی یک مقـدار تشـفّی و آرامش قلب و سبک شدن هست در آیات قیامت دارد که به این تبهکاران اجازه عذرخواهی هم داده نمی شود آن لحظاتی که احیاناً می خواهنـد عـذرخواهی بکننـد یا درخواست بکننـد آن اوایل امر است اما آنجا که فرمود: (اخْسَئُوا فِيهَا وَلَا تُكَلِّمُونِ) از آن به بعـد دیگر اجـازه عـذرخواهی هم به آنهـا داده نمی شود در سوره مبـارکه «مرسـلات» آیه ۳۵ به بعد آمده است که (هٰذَا يَوْمُ لَا يَنطِقُونَ وَلَا يُؤْذَنُ لَهُمْ فَيَعْتَذِرُونَ) در این موقف در این روز بعد از اینکه خدا فرمود: (اخْسَئُوا فِيهَا وَلَا تُكَلِّمُونِ) دیگر کسـی حقّ حرف نـدارد حتی اجازه عـذرخواهی هم ندارند که یک مقدار از نظر روانی سـبک تر بشوند پس آیه ۳۵ و ۳۶ سوره مبارکه «مرسـلات» اجازه عذرخواهی هم به اینها داده نمی شود چه اینکه در بخشهای دیگر هم فرمـود: (فَيَعْتَذِرُونَ) یـا (يُسْتَعْتَبُونَ) که مقـداری به وسـیله این کـار سـبک بشونـد آن هم به اینهـا اجـازه داده نمی شـود در بخشـهای پایانی قرآن که فرمود به آنها اجازه داده نمی شود (لَا يُؤْذَنُ لَهُمْ فَيَعْتَذِرُونَ) که سـبک بشوند به وسـیله عذرخواهی خب حالا منشأ همه این مشـکلات چیست؟ منشأ همه مشـکلات این است که اینها فکر می کردند که جریان قیامت اسطوره است و فسون است و فسانه انسان که می میرد تمام می شود و می پوسـد دین آمده که بگوید شـما با مردن از پوست به در می آییـد نه بپوسـید و برای ابد زنده اید اگر معادی نبود این عالَم می شد افسانه برای اینکه هر کس بیاید هر کاری انجام بدهد هر ظالمی بیاید هر مظلومی برود هیچ حساب و کتابی نباشد خب می شود باطل و عاطل و یا لهو و لعب و لغو و کار عبث دیگر.

اینکه در همین قسمت از سورهٔ مبارکهٔ «مؤمنون» فرمود: (أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاکُمْ عَبَثاً وَأَنَّکُمْ إِلَیْنَا لاَ تُرْجَعُونَ) برای همین است کارِ بی هدف را می گویند عبث اگر عالَم قیامتی نداشت هر کسی در دنیا هر کاری می کرد یَله و رها بود می شد عبث و بی هدف دیگر در حالی که خدای سبحان در چند جای قرآن هم به صورت نفی هم به صورت اثبات مسئله معاد را مطرح کرد.

به صورت اثبات فرمود عالم به حق خلق شده است (خَلَقْنَا السَّماوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَیْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ) به صورت نفی فرمود: (مَا خَلَقْنَا السَّماءَ وَالْأَرْضَ وَمَا بَیْنَهُمَا بَاطِلاً) اینکه می گویند حقّ مخلوقٌ به یعنی این نظام پیچیدهٔ به حق یا در صحبت حق است این باء (بِالْحَقِّ) یا باء ملابسه است یا باء مصاحبه فرمود ما آسمان و زمین را به حق پیچیدیم یا در صحبت حق قرار دادیم مصاحب حق قرار دادیم چون حق است به مقصد می رسد البته عالَم هدفمند است گرچه ذات اقدس الهی بی نیاز است او هدف ندارد چون خود هدف، هدف ندارد هر چیزی برای نِیل به کمال است اگر مبدأیی کمال نامتناهی بود خودش می شود هدف که همه او را می طلبند (أَلاَ إِلَی اللَّهِ تَصِیرُ الْأُمُورُ) دیگر فرض ندارد یعنی این فرض محال است که یک کمال مطلق و نامتناهی این کمال مطلقِ نامتناهی کاری انجام بدهد که به وسیلهٔ این کار بخواهد به مقصدی برسد خب معلوم می شود که کمالش محدود است دیگر متناهی است نه نامتناهی، اگر کمالی نامتناهی شد چون کمال است کار از او صادر می شود نه کار انجام می دهد که به کمال برسد یعنی ذات اقدس الهی عالَم را خلق نکرد تا سودی ببرد ذات اقدس الهی عالَم را خلق نکرد تا جودی بکند او نه تا سود کار می کند نه تا جود کار می کند بلکه جوادِ محض است دیگران که کار می کنند یا برای سود است یا برای جود یا این ساخت و ساز را می کند برای اینکه بهره ببرد یا نه می خواهد ثواب ببرد این بیمارستان را می سازد آن مسکن را می سازد برای طبقهٔ محروم که می خواهد به وصف جود برسد به یک ثواب برسد این دوتا.

ص: ۱۰۷

چون این سازنده کمالش محدود است نه نامتناهی یا می خواهد سودی را که ندارد ببرد یا جودی را که نداشت با این می خواهد ثابت کند ثواب ببرد و مانند آن، لذا کارِ غیر خدا تا بردار است یعنی می شود گفت فلان موجود این کار را کرده است تا به فلان مقصد برسد چه نبیّ چه ولیّ اما خدای سبحان که کمالش نامتناهی است چیزی را فاقد نیست تا با کار او را به دست بیاورد که اگر کار نکند فیضی نرساند به وصف جود متّصف نیست اگر این فیض را برساند به وصف جود متّصف می شود خب این کمالش می شود محدود این می شود ممکن ـ معاذ الله ـ دیگر واجب نیست، بنابراین از آن جهت که غنیّ محض است خودش منزّه از آن است که هدف داشته باشد هدف داشتن خدا نقص است و از آن جهت که حکیم است صدر و ساقه فعل او با حکمت و منفعت و هدف و امثال ذلک است فعل، هدف دارد که به مقصد می رسد و مقصود خود را در آن مقصد می یابد فاعل، منزّه از مقصد داشتن است لذا در سوره مبارکه «ابراهیم» به زبان موسای کلیم فرمود به جهانیان اعلام بکن (قَالَ مُوسَی إِن تَکْفُرُوا أَنتُمْ وَمَن فِی الْأَرْضِ جَمِیعاً فَإِنَّ اللَّهَ لَغَنِیٌّ حَمِیدٌ) حالا همه مردم کافر بشوند این طور نیست که بر دامن کبریایی او گَردی بنشیند او به مقصد نرسیده باشد که او خودش مقصد است.

بنابراین فرمود کارِ ما عبث نیست چون کار حکیمانه است ما منزّه از آن هستیم که مقصد داشته باشیم چون غنیّ حمیدیم (أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاکُمْ عَبَثاً وَأَنَّکُمْ إِلَیْنَا لاَ تُرْجَعُونَ) پس هدف این نیست که ما به جامعه خدمت بکنیم هدف این نیست که ما عالِم بشویم اینها در راه است چه به جامعه خدمت کردن چه عالِم شدن اینها ابزار در راه است خب به جامعه خدمت بکنیم که چه بشود که بعد از مرگ یک جواب نقد داشته باشیم عالِم بشویم که چه بشود بعد از مرگ جواب نقد داشته باشیم یوم الحساب باید دستمان پُر باشد پس بنابراین هیچ کاری در دنیا هدف نهایی نیست اینها کمالات میانی است برای آن هدف نهایی.

پرسش: جناب استاد ببخشید مگر بسیاری از افعال خداوند برای رحمت نیست؟

پاسخ: برای رحمت رساندن خداست چون خدا حکیم است کارهای او رحمت است، حکمت است، نعمت است، احسان است و مانند آن اما چون غنیّ محض است این کارها را نمی کند که خودش سود ببرد (یک) یا خودش به کمال جود برسد (دو) که اگر این کار را نکند جواد نیست این نقص را دارد ـ معاذ الله ـ و این کار را می کند که به جود برسد بنابراین آن شعر یک شعر میانی است

من نکردم خلق تو سودی برم □□□ من نکردم خلق تا جودی کنم

نه جود هدف خداست نه سود بلکه چون حکیمانه است صدر و ساقه□ فعلش عین رحمت است برکت است حکمت است همه دارند استفاده می کنند او چون کمالِ نامتناهی است جود از او صادر می شود نه کار می کند تا نقصی را برطرف کند که قبلاً سَخی نبود حالا می خواهد بشود سخی چون کمالات او هم بالذّات است هم نامتناهی.

در سوره□ مبارکه□ «قیامت» هم فرمود: (أَیَحْسَبُ الْإِنسَانُ أَن یُتْرَکَ سُدی) انسان خیال می کند که رهاست یاوه است هیچ خبری نیست هیچ حسابی نیست هر کسی هر چه کرد، کرد خب این همه ظلمی که ظالمان و طاغیان کردند این همه رنجی که محرومان کشیدند حساب و کتابی نباشد خب می شود عالَم لغو دیگر.

اینکه فرمود: (أَیَحْسَبُ الْإِنسَانُ أَن یُتْرَکَ سُدی) سُدی یعنی یاوه.

می بینید اینها که کارهای یدی انجام می دهند یا با پا یا با دست کار انجام می دهند زمزمه هایی زیر لب دارند برای رفع خستگی آنها که اهل معنا نیستند حالا یا سوت می کشند یا تصنیف و ترانه می خوانند برای رفع خستگی آنها که عاقل و خردمندند اذکار الهی دارند برای رفع خستگی.

ص: ۱۰۹

وجود مبارک ابراهیم و اسماعیل(سلام الله علیهما) در آن کارگری و معماری و مهندسی خانه کعبه زمزمه زیر لبشان (رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا) بود (وَإِذْ يَرْفَعُ إِبْرَاهِيمُ الْقَوَاعِدَ مِنَ الْبَيْتِ وَإِسْمَاعِيلُ رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا) آجر بیاور خِشت بیاور سنگ بیاور مرتّب این گِل بیار و سنگ بیار و خشت بیار با (رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا) اداره می شد وجود مبارک حضرت امیر(سلام الله علیه) هم آن طوری که امین الاسلام(رضوان الله علیه) نقل می کنند وقتی این پای مبارک را روی دوش بیل فشار می دادند و این باغ را شیار می کردند این جمله ها را می خواندند (أَيَحْسَبُ الْإِنسَانُ أَن يُتْرَكَ سُدى) برای رفع خستگی.

اینکه گفتند: (اذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْراً كَثِيراً) همه اش «لا إله الاّ الله» و «سبحان الله» نیست هر کسی در هر کاری که مشغول است زمزمه زیر لبش آیه مناسب آن کار باید باشد (أَيَحْسَبُ الْإِنسَانُ أَن يُتْرَكَ سُدى) انسان خیال کرد که همین طور یَله و رهاست همین که وارد خاک شد می پوسد خیر وارد خاک شد روزی سر برمی دارد مثل همه آن خوشه ها و شاخه ها بالأخره یک روز یک بذر و یک حبّه و یک هسته ای رفته در دل خاک و بعد سر در آورده اینکه در روایات آمده ائمه(علیهم السلام) فرمودند: «إذا رأيتموا الرّبيع فاذكروا النشور» همین است این هم ذکر خداست اگر فرمود: (اذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْراً كَثِيراً) یعنی در هر جایی ذکر مناسب آنجا را بگویید.

فرمود وقتی بهار را دیدید به یاد معاد باشید این چنین نیست که شما بروید در خاک و سر برنیاورید این طور نیست (أَنَّ اللَّهَ يُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا) خب حضرت این آیات را می خواند (أَيَحْسَبُ الْإِنسَانُ أَن يُتْرَكَ سُدى) انسان خیال می کند که یَله و رهاست که حساب و کتابی در کار نیست.

مستحضـرید که یاد معاد از بهترین فضایل است خـدا این یاد را بر همه ما لازم کرده اما به همه جایزه نـداده که تذکره داشـته باشـیم فراموشمان نشود فقط به یک گروه جایزه داد فرمود من به ابراهیم، اسحاق، یعقوب اینها که بندگان خاصّ من هستند به اینهـا یـک جـایزه دادم ﴿إِنَّا أَخْلَصْنَاهُم بِخَالِصَةٍ﴾ سؤال: «مـا تلک الخالصه»؟ جواب: ﴿ذِكْرَى الـدَّارِ﴾ آدم خانه خودش را که فراموش بکند خب سـر گردان در خیابان و بیابان است دیگر ولی وقتی خانه اش یادش باشد مرتب به فکر است که چیزی برای خـانه تهیه کنـد خـانه مـا قیـامت است فرمود یـاد خـانه را من به عنوان جایزه خالصه به اینها دادم با جمله اسـمیه و با «إنّ» و با ضمیر متکلّم مع الغیر ﴿إِنَّا أَخْلَصْنَاهُم بِخَالِصَةٍ﴾ سؤال: «ما تلک الخالصه»؟ جواب: ﴿ذِكْرَى الدَّارِ﴾.

«و الحمد لله ربّ العالمین»

آیات ۱۱۲ تا ۱۱۸ سوره مومنون ۹۰/۰۷/۱۶

.Your browser does not support the audio tag

﴿قَالَ كَمْ لَبِثْتُمْ فِي الْأَرْضِ عَدَدَ سِنِينَ (۱۱۲) قَالُوا لَبِثْنَا يَوْماً أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ فَسْأَلِ الْعَادِّينَ (۱۱۳) قَالَ إِن لَبِثْتُمْ إِلَّا قَلِيلًا لَوْ أَنَّكُمْ كُنتُمْ تَعْلَمُونَ (۱۱۴) أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثاً وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ (۱۱۵) فَتَعَالَى اللَّهُ الْمَلِكُ الْحَقُّ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْكَرِيمِ (۱۱۶) وَمَن يَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلهاً آخَرَ لَا بُرْهَانَ لَهُ بِهِ فَإِنَّمَا حِسَابُهُ عِندَ رَبِّهِ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الْكَافِرُونَ (۱۱۷) وَقُل رَّبِّ اغْفِرْ وَارْحَمْ وَأَنتَ خَيْرُ الرَّاحِمِينَ (۱۱۸)

بعد از اینکه عناصـر محوری سور ه را مشخص کرد یعنی جریان اصول دین را تبیین فرمود, کسانی که منکر این اصول اند آنها را به کیفر تلـخ تهدیـد کرد یکی از مسائـل تهدیـدی آن است که شـما مؤمنان را تحقیر می کردیـد مسـخره می کردیـد امروز عظمت مؤمنان روشن شد و وهن و حقارت شـما هم معلوم شد آیا مسخره کردن مؤمن چنین خطری را به همراه دارد ولو برای مؤمن دیگر یا نه کفار, مؤمن را به جهت ایمان مسـخره می کردنـد لذا به آن کیفر تلخ محکوم شدند که خدا فرمود: ﴿إِنَّهُ كَانَ فَرِيقٌ مِنْ عِبَادِي يَقُولُونَ رَبَّنَا آمَنَّا فَاغْفِرْ لَنَا وَارْحَمْنَا وَأَنتَ خَيْرُ الرَّاحِمِينَ ۞ فَاتَّخَذْتُمُوهُمْ سِخْرِيّاً﴾ پس اگر مؤمنی مؤمن دیگر را مسـخره کند معصیت کرده است ولی مشـمول این آیات نیست این آیات ناظر به کافرانی است که مؤمن را لإیمانه مسخره می کردنـد نه مـؤمن را برای اینکه انـدام او لبـاس او راه رفتن او مثلاًـ مورد خوشاینـد این شـخص نیست پس مسـخره کردن مؤمن گرچه معصـیت است ولی مشـمول این آیه نیست نظیر آنچه در سوره مبـارکه نساء و امثال آن گـذشت که ﴿مَن يَقْتُلْ مُؤْمِناً مُتَعَمِّداً فَجَزَاؤُهُ جَهَنَّمُ خَالِداً فِيهَا﴾ اگر کسـی مؤمنی را عمداً بکُشد مخلَّد در نار است خلود در نار برای هر کسی نیست برای هر معصـیت کاری نیست برای کسی است که کافر باشد و مانند آن. در آن دارد که اگر کسی مؤمنی را بکُشد مخلَّد در نار است که این تعلیق حکم بر وصف گفتنـد مشعر به علیّت است یعنی «وَ مَن یقتل مؤمناً لإیمانه فجزائه جهنّم خالداً» وگرنه اگر کسـی مؤمن را در اثر زد و خورد مـالی وماننـد آن از پـا در بیـاورد که مخلَّد نیست حکم قتل را دارد دیگر. مسـخره کردن مؤمن هم همین طور است اگر لإیمانه مسخره بکند کیفر تلخش همین است که بیان شد اگر برای مسائل عادی باشد حکمش این نیست.

ص: ۱۱۱

مطلب دیگر آن است که افرادی که در برزخ هسـتند گـاهی موقّتاً وارد برزخ می شونـد و قضا و قـدر اینها این است که دوباره

برگردند نظیر آنچه را که وجود مبارک عیسای مسیح زنده می کرد یا نظیر کسی ﴿مَرَّ عَلَى قَرْيَةٍ﴾ که دید عدّه ای مردند گفت: ﴿أَنَّى يُحْيِيْ هـذِهِ﴾ که خدا سبحانه و تعالی ﴿فَأَمَاتَهُ اللّهُ مِئَةَ عَامٍ ثُمَّ بَعَثَهُ﴾ اما آنها که وارد در برزخ شدند و مستقر شدند دیگر برنمی گردند.

مطلب بعدی آن است که در آیه‌ی ۱۰۸ خدای سبحان به کافران فرمود: ﴿اخْسَئُوا فِيهَا وَلاَ تُكَلِّمُونِ﴾ ساکت باشید و دیگر حرف نزنید اینها دیگر حرف نزدند, اما خدا نفرمود من با شما سخن نمی گوید ولو به صورت عِتاب شما حقّ حرف ندارید اینها فقط مستمع بودند خدای سبحان کلام خود را در توبیخ و توهین اینها ادامه داد سه چهار آیه بعد هم درباره‌ی همین است پس اینکه فرمود: ﴿وَلاَ تُكَلِّمُونِ﴾ یعنی شما حقّ حرف ندارید ولو عذرخواهی نه اینکه من دیگر از این به بعد عِتاب هم نمی کنم این عتابِ بعدی ادامه‌ی کلام الله است نه ادامه‌ی تکلّم آن کفّار.

پرسش: حاج آقا ببخشید ﴿لاَ تُكَلِّمُونِ﴾ بعد از ﴿اخْسَئُوا﴾ برای تأکید است یا معنای خاصّ خودش را دارد؟

پاسخ: ﴿اخْسَئُوا﴾ به معنای «ابعدوا» است نه یعنی ساکت باشید معنای تأسیسی دارد نه تأکیدی «إخسأ» یعنی دور شو نه ساکت باش این کلبها را برای راندن با تحقیر می گویند «إخسأ» یعنی «إبعد» دور باش نه یعنی «اُسکُتْ» اما ﴿لاَ تُكَلِّمُونِ﴾ معنای خاصّ خودش را دارد که تأسیس است.

آن گاه مطلب از سؤال و جواب است که از این برزخیان سؤال می کنند شما چقدر ماندید؟ اینها می گویند یک روز یا نصف روز ما که نمی دانیم از عادّین بپرسید. درباره‌ی عادّین یعنی کسانی که عدددان اند اهل شمارش اند مثل فرشتگان و مانند آن چند قرائت شده است که بخشی از اینها را زمخشری در کشّاف نقل کرد ﴿فَسْأَلِ الْعَادِّينَ﴾ آیا قرائت همین مشدّد است یعنی کسانی که عدد و رقم به دست آنهاست یا «فَسْأَلِ الْعَادِينَ» آنها که ظالم اند اهل تعدّی اند که بی تشدید خوانده بشود یا «عاديين» یعنی از قبیله معمّرین عاد و ثمود سؤال کنید این قرائتهای سه گانه را زمخشری نقل کرده است ولی به هر تقدیر آنها می گویند ما نمی دانیم اینکه گفتند ما نمی دانیم برای آن است که یا فراموش کردند یا صحنه به قدری صحنه‌ی آشفته و آشوبی است که اینها مضطرب اند به هر تقدیر می گویند ما نمی دانیم ما یک روز یا نصف روز ماندیم با اینکه اینها هم مدّت طولانی را در برزخ پشت سر گذاشتند شاید برای این باشد که آنچه را که در برزخ پشت سر گذاشتند فعلاً یادشان نیست اگر یادشان نباشد می گویند یک روز یا نصف روز یا نه, یادشان است وقتی جریان ابدیّت قیامت را مشاهده می کنند آنچه را که در برزخ گذراندند یا در دنیا پشت سر گذاشتند نسبت به ابدیّت معاد یک روز یا نصف روز است قابل قیاس نیست گاهی هم در تعبیرات روایی این است که این دنیای شما نسبت به ملکوت الهی «کحلقةٍ فی فلات» این تشبیه معقول به محسوس و مانند آن است. خب بالأخره اینها می گویند ما یک روز یا نصف روز ماندیم ما نمی دانیم از عادّین بپرسید خدای سبحان می فرماید شما در درازمدّت در برزخ ماندید تا نوبت شما رسید که وارد صحنه‌ی معاد بشوید و امروز وارد صحنه‌ی معاد شدید ﴿قَالَ كَمْ لَبِثْتُمْ فِي الْأَرْضِ عَدَدَ سِنِينَ ۝ قَالُوا لَبِثْنَا يَوْماً أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ فَسْأَلِ الْعَادِّينَ﴾ آن گاه خود خدای سبحان در پاسخ می فرماید: ﴿إِن لَبِثْتُمْ إِلَّا قَلِيلاً لَوْ أَنَّكُمْ كُنتُمْ تَعْلَمُونَ﴾. جریان برزخ جریانی است که با درس و بحث و امثال ذلک حل نمی شود یک راه سومی قرآن کریم و دین به ما آموخت آن راه مشاهده است راه اول همان راه تجربه عمومی است که راه حس و معرفت شناسی حسّی و تجربی است که همه بشر دارند راه دوم راه تجرید, تجرید یعنی تجرید کاری به تجربه ندارد آن راه

فلسفه و کلام و براهین عقلی است که آن راه هم کتاب و سنّت در اختیار گذاشت. راه سوم راه مشاهده است این راه مشاهده از راه تهذیب نفس و تطهیر قلب و امثال ذلک است که فرمود: «مَن أخلص لله أربعین صباحاً» آن وقت «تَنفجر یَنابیع الحکمه مِن قلبه علی لسانه» این راههای فراوانی دارد گاهی به ما می گویند روزه؛ مستحبّی بگیرید گاهی می گویند نماز شب بخوانید گاهی می گویند مواظب حلال و حرام باشید گاهی هم می گویند بروید مدرسه؛ قبرستان, مدرسه؛ قبرستان یعنی مدرسه؛ قبرستان یک وقت آدم می رود قبرستان زیارت می کند فاتحه می خواند خب البته ثواب دارد برای طلب آمرزش خودش و پدر و مادرش یک وقت می رود چیز یاد بگیرد خب این دعاهایی که در قبرستان است چند قسم است یک قسمت دعای مدرسه ای است یعنی ما وقتی وارد قبرستان شدیم عرض ادب می کنیم عرض احترام می کنیم سلام عرض می کنیم اینها را قسم می دهیم به خدا می گوییم شما را به خدا قسم بگویید آنجا چه خبر است «اَلسَّلامُ عَلی اَهْلِ لا اِلهَ اِلَّا اللَّهُ مِنْ اَهْلِ لا اِلهَ اِلَّا اللَّهُ یا اَهْلَ لا اِلهَ اِلَّا اللَّهُ بِحَقِّ لا اِلهَ اِلَّا اللَّهُ کَیْفَ وَجَدْتُمْ قَوْلَ لا اِلهَ اِلَّا اللَّهُ مِنْ لا اِلهَ اِلَّا اللَّهُ» شما را به خدا قسم بگویید آنجا چه خبر است با شما چه کار کردند خب این لغو است ــ معاذ الله ــ این درخواست یا راه حل دارد یقیناً راه حل دارد راه حلّش این نیست که آنها از راه درس و بحث به ما یاد بدهند که از آنها گذشت راه حلّش یا ارائه است یا رؤیت است یا رؤیا یا کشف و شهود است در حالت بیداری یا خوابهای خوبی که نصیب انسان می شود ممکن است مسائلی از راه مفاهیم عقلی به یاد آدم بیاورند اما راه رسمی که اموات با ما دارند همین دو راه است دیگر یا در بیداری حالت منامیه انسان آنها را مشاهده می کند نظیر آن که وجود مبارک حضرت امیر در بعضی از جریان صفّین وقتی به قبرستان وادی السلام آن قسمت رسید ایستاد و حرف زد آن کسی که در خدمت حضرت بود گفت من خسته شدم نشستم دوباره بلند شدم دوباره نشستم ولی حضرت همچنان مرتب حرف می زد به حضرت عرض کردم با چه کسی حرف می زنی؟ فرمود تو اگر چشم داشتی می دیدی اینها حلقه حلقه روی قبر نشستند عرض کردم ارواح اند یا اجساد؟ فرمود اینها ارواح اند خب اگر کسی به آن حد برسد آنها را کاملاً می بیند نرسید شاگرد آنها بود بالأخره مقام احسان است که گویا آنها را می بیند و اگر این مرحله هم نشد در حالت رؤیا بالأخره رؤیاهای خوبی نصیب اینها می شود شما شرح حال بسیاری از علمای نجف و اصفهان و اینها را که می خوانید می بینید اینها شاگرد قبرستان بودند یعنی این وادی السلام زیاد می رفتند این تخت فولاد زیاد می رفتند الآن این ایام بزرگداشت صدمین سال مرحوم آقا نجفی(رضوان الله تعالی علیه) است شما کتابهایش را بخوانید بخش وسیعی از علمش را می گوید من از قبرستان تخت فولاد دارم چندین بار رفتم زیارت کردم دعا خواندم این حرف, این مطلب برای من کشف شد دین ما بخش وسیعش راه شهود است این را می گویند علم نافع حالا اگر کسی خوابی را دید یک خواب خوبی را دید اثر آن بهتر از پنج شش سال درس خواندن است یا نیست؟ چه رسد به اینکه در بیداری ما اگر یک خواب خوبی ببینیم یکی از مراجع را یکی از اولیا را یکی از شهدا را مدّتها می بینید وضع ما عوض شده است اساس راه این است این راه آسانی که ما طی می کنیم راه حوزه و دانشگاه نتیجه اش همین اندک است که می بینید وگرنه این طور ما را وادار بکنند بگویند شما این اموات را قسم بدهید بگویید شما را به خدا قسم آنجا چه خبر است این معلوم می شود راه دارد دیگر راه آنها هم یا رؤیت است یا رؤیا. خود آنها اگر مؤمن بودند جواب دیگری می دادند حالا ذات اقدس الهی از غیر مؤمنین سؤال کرده ﴿کَمْ لَبِثْتُمْ فِی الْأَرْضِ﴾ آنها گفتند: ﴿بَعْضَ یَوْمٍ﴾ یا ﴿فَسْأَلِ الْعَادِّینَ﴾ آن عادّین ملائکه اند مؤمنین راستین اند آنها می دانند در برزخ چه خبر است خب.

پرسش:...

پاسخ: آن در قیامت است نه در برزخ.

پرسش:...

پاسخ: این در برزخ است آن (لاَـ تُکَلِّمُونِ) در معاد است که (وَلاَـ یُکَلِّمُهُمُ اللّهُ یَوْمَ الْقِیَامَهِ) آن آیاتی که در سوره مبارکه نساء و اینها بود خواندیم که خدا در قیامت با آنها سخن نمی گوید. این گفتگو که (اخْسَئُوا فِیهَا وَلاَ تُکَلِّمُونِ) حرف نزنید این تحقیر است و دیگر اینها عـذرخواهی نمی کننـد چون عذرخواهی کردن است دیگر اما آن سؤال و جواب که بودید آن تحقیر روی تحقیر است این عـذاب روی عـذاب است به آنهـا اجازه عـذرخواهی هم نـداد که آیاتش هم خوانـدیم (وَلاَ یُؤْذَنُ لَهُمْ فَیَعْتَذِرُونَ) برای اینکه انسان که عذرخواهی بکند از نظر روانی یک مقدار سبک تر می شود به آنها اذن عذرخواهی هم داده نمی شود.

خب, بعـد می فرمایـد: (أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاکُمْ عَبَثاً) این گرچه دنباله آن بحثهاست ولی این ناظر به اصل کلّی است یعنی به همه بشرهای منکر معاد می فرمایـد شـما خیال کردید عالَم یاوه خلق شده و هدفی ندارد. در سوره مبارکه القیامه هم بود که (أَیَحْسَبُ الْإِنسَانُ أَن یُتْرَکَ سُدی) یعنی رهاست انسان با مردن می پوسد یا با مردن از پوست به در می آید (أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاکُمْ عَبَثاً) یعنی بی هدف یعنی هر کسـی هر کاری کرد رهاست این خیال باطلی است خب پس عبس نیست, عبس نیست یعنی چه؟ یعنی هـدف دارد هـدف چیست؟ (وَأَنَّکُمْ إِلَیْنَا لاَـ تُرْجَعُونَ) معنـای عبس بودن است پس (إِنَّا لِلّهِ وإِنَّا إِلَیهِ رَاجِعُونَ) معنـای هـدف دار بودن است. (أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاکُمْ عَبَثاً وَأَنَّکُمْ إِلَیْنَا لاَ تُرْجَعُونَ) آن گاه چنـد برهان اقامه می کنـد که هر کـدام از این براهین ثمربخش است برای نفی عبس و آن این است که خـدای سـبحان خـالق این عالَم است چه اینکه شـما هم قبول داریـد مشـرکان می پذیرفتنـد که الله خـالق عـالَم است (وَلَئِن سَأَلْتَهُم مَنْ خَلَقَ السَّمـاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ لَیَقُولُنَّ اللَّهُ) خب الله ای که خالق است یک موجود متعالیِ برجسـته است یک موجود متعالیِ برجسته اگر کاری انجام می دهد کار عبس و لغو نیست (این یک) دو: مَلِک است کسـی که مَلک است گذشـته از اینکه مالک ارض و سماست (تَبَارَکَ الَّذِی بِیَدِهِ الْمُلْکُ) هم هست هم (لله مِلک السلماوات) هم (لِلّهِ مُلْکُ السَّماوَاتِ وَالْأَرْضِ) هم بدنه عالَم مِلک اوست هم نفوذ در جهـان در اختیـار اوست خـدا هم مالـک است کـلّ جهان مِلک اوست هم مَلِک است فرمانروای کلّ عالَم است هم مالک یوم الدین است هم مَلِک یوم الدین هم مالک دنیاست هم مَلک دنیا خب اگر مَلک مقتدرِ عادلِ حکیم که کاری را انجام داد کار عبس می کنـد (این دو) هر کدام از این اسـمای حسـنا حدّ وسط است برای این برهان. سه: الحق است خب خدایی که (ذلِکَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ) آیا حق, کار باطل می کنـد عبس کار باطلی است دیگر بی هدف بودن کار باطلی است دیگر هم اثبات می کند که نظام با حق خلق شده است که (خلقنا الارض والسـماء بالحق) یا (مَا خَلَقْنَاهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ) هم بطلان را نفی می کند که (ما خلقناهما باطلا) که هر دو بخش این مضـمون دو طایفه از آیات است که در روزهای قبل گذشت هم به صورت اثبات هم به صورت نفی گـاهی می فرمایـد مـا عـالَم را به حق خلق کردیم حالاـ یـا بـاء مصاحبه است یا باء ملابسه یعنی این نظام هستی پیچیـده به حق است یا پوشیده به حق است جامه حق در برکرده است یا پیچیـده به حق است حق را نمی شود از او گرفت این (بِالْحَقِّ) خلق شـده است اینکه می گوینـد حقّ مخلوق به این حق است نه حقّی که (ذلِکَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ) خب خـدایی که

حق است کار باطل نمی کند. چهار: ﴿لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ﴾ هیچ مبدأیی غیر از او نیست خب حالا هیچ مبدأیی که غیر از او نیست شما به چه کسی دارید پناهنده می شوید و برای چه دارید کار می کنید اگر مبدأیی غیر از او نیست همه کارها باید به سَمت او و برای او باشد چرا؟ برای اینکه او ﴿رَبُّ الْعَرْشِ الْكَرِيمِ﴾ است که این یا می تواند تتمّه برهان چهارم باشد یا می تواند برهان پنجم باشد. خدا روی عرش کریم فرمانروایی می کند عرش آن مقام فرمانروایی است خب برخیها گفتند که این اتّصاف عرش به کَرَم از سنخ اتّصاف وصف به حال متعلّق موصوف است نه به حال خود موصوف چون ممکن است که عرش یعنی مقام فرمانروایی رفیع باشد عظیم باشد اما کریم بودن به لحاظ آن متعلّق است چون کرامت وصف یک موجود عاقل است به مقام نمی گویند کریم می گویند عظیم مقام رفیع اما مقام کریم این چنین نمی گویند البته کرامت به مفهوم عام بر اجرام و احجار هم اطلاق می شود که می گویند ذَهَب و فضّه مثلاً اینها احجار کریمه اند این را می گویند اما قرآن کریم کرامت را به معنای خاص وصف خدا می داند که (رب الکریم) وصف قرآن می داند (والقرآن الکریم) وصف رسول وحی می داند ﴿إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ﴾ اما همین کَرَم را با همین معیارها وصف حجر و نبات و اینها بدانند نیست آن یک مصداق دیگری یک رقیقه دیگری است که برای گیاهان هم قرآن کریم دارد (من ازواج کریم) یا ﴿زَوْجٍ كَرِيمٍ﴾, (نبات کریم) این کرامت را به آنها هم اسناد داد بنابراین اگر به فلزّات گران قیمت می گویند احجار کریم یا گیاهان می گویند (نبات کریم) یا ﴿زَوْجٍ كَرِيمٍ﴾ این درست است که می تواند مشترک معنوی باشد ولی آن قدر این تشکیک مرتبه اش ضعیف است که شبیه مشترک لفظی است اینکه حقیقت تشکیکی را می گویند مشکِّک برای همین است که بیننده را به شک می اندازد که آیا این متّحدالمفهوم است یا مختلف المفهوم از بس این مصادیق با هم اختلاف دارند که گویا این لفظ دارای چند مفهوم است که بیننده را به شک می اندازد که آیا یک مفهوم است یا چند مفهوم مشترک معنوی است یا مشترک لفظی. به هر تقدیر کرامت را خدا وصف خود می داند وصف قرآن می داند وصف رسول وحی می داند و وصف عرش این عرش که کریم است معلوم می شود تخت و امثال ذلک نیست این مقام, مقام کریم است چون کرامت از این مقام می آید رحمت از این مقام می آید و اگر «قلب المؤمن عرش الرحمن» شد انسان را کرامت دارد که انسان را که فرمود: ﴿لَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ﴾ چنین انسانی است که کرامت برای عرش اوست اگر گفته شد «قلب المؤمن عرش الرحمن» باعث کرامت اینهاست قبلاً در این کتابهای عقلی و بعضی از کتابهای همراه آنها آن مطلبی را که خیلی دقیق بود می گفتند: «مطلبٌ عرشیّ» این مطلب عرشی نه یعنی این مطلبی است علمیِ دقیقِ رقیق بلکه مطلبی است که مخصوص خود مؤلّف بود این مؤلف از باب اینکه «قلب المؤمن عرش الرحمن» (یک) و آنچه ذات اقدس الهی در این قلب اِلقا کرده می شود حکمتِ عرشی (دو) این در کتاب می نوشت حکمت عرشی (سه) بعد کم کم هر مطلبی را می گویند مطلب عرشی ولو برای دیگری باشد این چنین نیست که دأب سابقیها این بود که هر مطلب عمیقی را از هر گوینده ای که باشد این آقا در کتابش بنویسد مطلبٌ عرشی و حکمت عرشی, حکمت عرشی برای کسی است که خود مؤلف در قلب خود یافته باشد و چون قلب مؤمن عرش الرحمن است مجاز بود که از آن مطلب عمیق به عنوان حکمت عرشی یاد بکند. به هر تقدیر عرش خدا کریم است و نیازی نیست که ما بگوییم وصف به حال متعلّق موصوف است برای اینکه, اینکه تخت نیست اینکه جِرم نیست مقام فرمانروایی است که خدای سبحان روی این مقام فرمانروایی مستقرّ است ﴿اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ الرَّحْمنُ﴾ خب اگر عرش این است که کریم است از مقام کرامت کارِ عبس ممکن نیست بالأخره عالَم را خدای سبحانی که روی عرش کریم فرمانروایی می کند انجام داد خب کسی که با کرامت کار می کند که کار لغو و عبس و امثال ذلک نمی کند پس این ﴿رَبُّ الْعَرْشِ الْكَرِيمِ﴾ یا تتمّه ﴿لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ﴾ است یا برهان مستقل بنابراین یا چهار حدّ وسط است یا پنج حدّ وسط خب اگر خالق این اوصاف را دارد ممکن نیست کار عبس کرده باشد ﴿فَتَعَالَى اللَّهُ الْمَلِكُ الْحَقُّ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ رَبُّ

الْعَرْشِ الْكَرِيمِ) معمولاً اسـمای حسـنایی که در پایان مبحث یا پایان آیه قرار داد دلیل محتوای آن بخش از آیات است بعد می فرمایـد کسـی که غیر خـدا را بخوانـد این دلیلی نـدارد البته به فلاـح هم نمی رسـد هم برهـان اقـامه می کنـد بر نفی حق بودن دعوای او هم او را تهدیـد می کنـد به عـدم فلاـح (وَمَن يَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلهاً آخَرَ لَا بُرْهَانَ لَهُ بِهِ فَإِنَّمَا حِسَابُهُ عِنـدَ رَبِّهِ) یک وقت است کسـی در بینش جهان بینی باطل خودش گرفتار ثنویّت است خدا در ابطال آن حرف می فرماید دومی یعنی شریک خدا باشـد او دلیل نـدارد که حالا آن جهتش هم عرض می کنیم. یعنی با خدا مبدأ دیگر را بخواند که ثنوی باشد خیرات را مثلاً به خـدا, شـرور را به آن شـریکش اسـناد بدهـد این می شـود (يَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلهـاً آخَرَ) امـا آنچه مربوط به فضـای حجـاز بود که مشـرکان الله را نمی خواندند ارباب متفرّقه اصـنام و اوثان را می خواندند اینها را عبادت می کردند للتقریب والشـفاعه نه اینکه خـدا را عبـادت می کردند خدا را که نمی خواندند که می گفتند ما به او دسترسـی نداریم اینها (هؤُلَاءِ شُـفَعَاؤُنَا عِندَ اللَّهِ) فقط یعنی فقط این بتها را می خواندنـد لـذا سیدناالاسـتاد می فرمایـد معنای (وَمَن يَدْعُ مَعَ اللَّهِ) این است که کسـی که با بودِ خـدا دیگری را بخوانـد حکمه کـذا و کذا. یک وقت است می گوییم با خدا دیگری را بخواند نظیر ثنویّه یک وقت می گوییم نه با بودِ خدا به سـراغ دیگری برود و به سـراغ خدا نرود حکمه کذا و کذا که مشـرکین این چنین بودند مشـرکین که اصـلاً خدا را عبـادت نمی کردنـد نه اینکه قـدری خـدا را عبـادت می کردنـد قـدری وثن و صـنم را اینها فقط وثن و صـنم را می پرسـتیـدند للتقریب والشفاعه به هر تقدیر چه معنای (وَمَن يَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلهاً آخَرَ) این باشد که کسی ثنوی فکر کنم ثنوی عمل کند خدا و غیر خـدا را عبادت کند یا نه مثل مشـرکان باشد که با بودِ خدا غیر خدا را عبادت کند به هر تقدیر این برهان هر دو را نفی می کنـد می فرمایـد: (وَمَن يَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلهاً آخَرَ) این (لاَـ بُرْهَانَ لَهُ بِهِ) بین دو خط کوچک قرار می گیرد که این وصف لازم و ضروری اله آخر است مثـل اینکه کسـی بگویـد اگر کسـی بگویـد دو دوتا پنـج تا که برهان نـدارد اینکه برهان نـدارد وصـف ضروری و لازم دو دوتا پنـج تاست دو دوتا پنـج تا برهان پـذیر نیست یعنی بیّن الغی است دیگر اله آخر برهان پذیر نیست زیرا یک خـدای نامتناهی دیگر جا برای غیر نمی گـذارد که, اگر ـ معاذ الله ـ خدا محدود بود جا برای غیر بود اما اگر «لا حدّ له» شـد که براهین فراوانی در نهـج البلاغه است که اگر کسـی خدا را وصف کرد چه کرد چه کرد «و مَن حدّه فقد عدّه» این خدا می شود نامتناهی اگر حقیقت نامتناهی شـد خلئی نیست تا خـدای دیگر را پر کنـد لذا خدا دیگر و اله دیگر برهان پذیر نیست این (لاَـ بُرْهَانَ لَهُ) وصف ضـروری و ذاتی اله آخر است مثل اینکه کسـی بگویـد اگر کسـی بگویـد دو دوتا پنـج تا که برهان نـدارد حکمه کـذا و کـذا (وَمَن يَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلهاً آخَرَ لاَـ بُرْهَانَ لَهُ) این (لَا بُرْهَانَ لَهُ) جمله ای است در محلّ نصب تا صـفت باشد برای اله آخر اصلاً اله آخر برهان پذیر نیست (وَمَن يَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلهاً آخَرَ لَا بُرْهَانَ لَهُ بِهِ فَإِنَّمَا حِسَابُهُ عِندَ رَبِّهِ) خب.

گاهی می فرماید دلیل بر بطلان شرک است نظیر آنچه در سوره مبارکه انبیاء سوره اسراء سوره مؤمنون گذشت که (لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا) (یک) (إِذاً لَابْتَغَوْا إِلَى ذِي الْعَرْشِ سَبِيلًا) (دو) (لَذَهَبَ كُلُّ إِلٰهٍ بِمَا خَلَقَ) (سه) یکی در سوره انبیاء بود یکی در سوره اسراء بود یکی هم در سوره مؤمنون که هر سه بحثش گذشت اینها براهین سه گانه بود برای استحاله شرک و تعدّد الوهیّت گذشته از اینکه برهان ندارد بلکه برهان بر خلاف اوست اگر چنین کاری بکند (فَإِنَّمَا حِسَابُهُ عِندَ رَبِّهِ) خب چنین کسی به فلاح و رستگاری نمی رسد (إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الْكَافِرُونَ) این سوره مبارکه مؤمنون با بیان اثباتی (قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ) شروع شد با بیان نفی (لَا يُفْلِحُ الْكَافِرُونَ) خاتمه پیدا کرد یعنی مؤمن اهل فلاح است و کافر اهل خسارت و طلاح و عدم فلاح (إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الْكَافِرُونَ) زمخشری و دیگران نقل کردند که اگر کسی به آیات اول سوره مبارکه مؤمنون عمل کند و از بخش پایانی سوره مبارکه مؤمنون مُتّعِظ بشود این سعادت را فراهم کرده است و اهل نجات است «فقد نجیٰ و أفلح» آغاز و انجام این سور ه سبب فلاح است و اوّلش هم (قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ) است آخرش هم که از کُنوز عرش الهی سخن به میان آمده که خدا (رَبُّ الْعَرْشِ الْكَرِيمِ) است و در قرآن کریم گرچه کریم مکرّر ذکر شد ولی تنها جایی که عرش به کرامت متّصف شد همین آیه است در سوره مبارکه مؤمنون در جای دیگر عرش به کرامت متّصف نشد گرچه خداوند رسول خود را قرآن خود را عرش خود را به کرامت وصف کرد اما اینها کرامتهای بالتّبع اند که به بالأصل ختم می شود یا بالعرش اند که به بالذّات ختم می شود یا بالمجازند که بالحقیقه ختم می شود بر اساس سه مبنا و سه مسلکی که این آیات توجیه می شود. بخش نهایی آن است که در سوره مبارکه علق خدا را به عنوان اَکرم معرّفی کرده است که در آیه سه سوره علق فرمود: (اقْرَأْ وَرَبُّكَ الْأَكْرَمُ) در آن سور ه مشخص کرد که معیار کرامت چیست پس اگر در سوره اسراء فرمود: (لَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ) یا در موارد دیگری انسان را به کرامت وعده داد راه کریم شدن و نِیل به مقام کرامت را هم در سوره علق مشخص کرد فرمود: (اقْرَأْ وَرَبُّكَ الْأَكْرَمُ ٭ الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ) خب یک وقت است که خدا اگر گفتند در فلان مسجد یا فلان کلاس یا فلان کوی فلان مهندس تدریس می کند یعنی درس هندسه می دهد فلان طبیب تدریس می کند یعنی درس طب می دهد فلان فقیه تدریس می کند یعنی درس فقاهت می دهد فلان حکیم تدریس می کند یعنی درس حکمت می دهد اگر گفتند اکرم تدریس می کند خب این درس کرامت می دهد اگر ربّ اکرم معلّم شد چه درس می دهد درس کرامت می دهد دیگر, اگر بخواهد درس رامت بدهد راهش هم علم کریمانه است (الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ) معلوم می شود آن علمی که کرامت را به همراه نداشته باشد و عالِم را کریم نکند آن علمی نیست که خدای سبحان به آثار قلمیِ آن عالِم سوگند یاد بکند خدا به قلم و به نوشته ها و به مکتوبات عدّه ای سوگند یاد کرد فرمود: (ن وَالْقَلَمِ وَمَا يَسْطُرُونَ) قسم به قلم و قسم به مسطورات و مکتوبات اهل قلم خب کدام قلم است که خدا به او قسم خورد (یک) کدام کتاب و رساله و مقاله و سخنان علمی است که خدا به او قسم خورد (دو) اگر کسی در مکتب (رَبُّكَ الْأَكْرَمُ) باشد (الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ) باشد کریمانه عالِم بشود و کتاب او درس کرامت بدهد مورد سوگند خدای سبحان است وگرنه (وویل لهم مما یکتبون).

«أعاذنا الله من شرور أنفسنا و سيّئات أعمالنا»

آیات ۱۱۵ تا ۱۱۸ سوره مومنون ۹۰/۰۷/۱۷

.Your browser does not support the audio tag

امروز که یازده ذیقعده ۱۳۹۰ است مصادف با سالروز میلاد وجود مبارک ثامن الحجج علی بن موسی(علیهما آلاف التحیّه و الثناء) است سوره مبارکه «مؤمنون» تمام شد فکر می کردیم که سوره مبارکه «نور» را شروع می کنیم ولی یکی دو نکته مربوط به سوره مبارکه «مؤمنون» مطرح است آن را مطرح می کنیم و امروز تبرّکاً برخی از روایاتی که از وجود مبارک امام رضا(سلام الله علیه) رسیده است آنها را محور بحث قرار می دهیم ثواب همه این بحثها به روح مطهّر ثامن الحجج(صلوات الله و سلامه علیه).

(أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثاً وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا لاَ تُرْجَعُونَ (۱۱۵) فَتَعَالَى اللَّهُ الْمَلِكُ الْحَقُّ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْكَرِيمِ (۱۱۶) وَمَن يَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلهاً آخَرَ لاَ بُرْهَانَ لَهُ بِهِ فَإِنَّمَا حِسَابُهُ عِندَ رَبِّهِ إِنَّهُ لاَ يُفْلِحُ الْكَافِرُونَ (۱۱۷) وَقُل رَّبِّ اغْفِرْ وَارْحَمْ وَأَنتَ خَيْرُ الرَّاحِمِينَ (۱۱۸)

در آیه ۱۰۸ همین سور ه ذات اقدس الهی در پایان گفتگو با کفّار فرمود: (اخْسَئُوا فِيهَا وَلاَ تُكَلِّمُونِ)

که البته این نهی تکوینی است و نه تشریعی. دیگر از آن به بعد سخنی از کفار شنیده نشد اما آنچه در آیه ۱۱۳ به بعد همین سور ه است (قَالَ كَمْ لَبِثْتُمْ فِي الْأَرْضِ عَدَدَ سِنِينَ قَالُوا لَبِثْنَا يَوْماً أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ فَسْأَلِ الْعَادِّينَ)

این سؤال و جواب برای قبل از آن صحنه (اخْسَئُوا)

است همین که اینها از برزخ وارد صحنه قیامت شدند این گفتگو و سؤال و جواب برای آن طلیعه است که ذات اقدس الهی از آنها سؤال می کند چقدر در زمین ماندید یا چقدر در برزخ ماندید آنها می گویند: (يَوْماً أَوْ بَعْضَ)

ص: ۱۱۵

نه اینکه بعد از اینکه فرمود: (اخْسَئُوا فِيهَا وَلاَ تُكَلِّمُونِ)

این صحنه رخ داده باشد تا گفته بشود که چگونه بعد از (لاَ تُكَلِّمُونِ)

اینها به سخن آمدند (یک) یا گفته بشود که این کلام و سؤال و جواب با مؤمنین است نه با کفار (دو) هیچ کدام از اینها جا ندارد زیرا این برای طلیعه ورودشان به صحنه قیامت است آن مربوط به بخش پایانی یا در جهنم بودن و مانند آن است.

مطلب دیگر آن است که کفار فکر می کردند که زندگی جز دنیا چیز دیگر نیست و چون غافل بودند از مرگ خیال می کردند که با مال و با قدرتهای مادّی می توانند جاودانه زندگی کنند (جَمَعَ مَالاً وَعَدَّدَهُ يَحْسَبُ أَنَّ مَالَهُ أَخْلَدَهُ)

در سوره مبارکه «کهف» گذشت که گروهی وقتی وارد باغشان می شدند می گفتند که این مِلکِ نَمیر است (أَظُنُّ أَن تَبِيدَ هذِهِ أَبَداً)

بادَ یعنی هَلَکَ یَبیدُ یعنی یَهلِکُ گمانش این بود که این باغ از بین نمی رود تفکّر جاهلی هم این بود که زمین را می گفتند مِلکِ نَمیر است در حالی که زمان و زمین همه در بستر تحول و انقلاب اند این چنین نیست که چیزی جاودانه باشد (أَظُنُّ)

این سخن درست نیست. این گروهی که (يَحْسَبُ أَنَّ مَالَهُ أَخْلَدَهُ)

گرفتارشان کرد (أَظُنُّ أَن تَبِيدَ هذِهِ أَبَداً)

گرفتارشان می کرد از این گروه سؤال می کنند که (كَمْ لَبِثْتُمْ فِی الْأَرْضِ)

وقتی عظمت و جلال قیامت و ابدیّت را می بینند می گویند (لَبِثْنَا يَوْماً أَوْ بَعْضَ)

.

مطلب بعدی آن است که این تعبیر که فرمود: (وَمَن يَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلهاً آخَرَ لَا بُرْهَانَ لَهُ بِهِ)

ص: ۱۱۶

که منزله‌ی وصف تأکید است مشابه این تعبیرها در سوره‌ی مبارکه‌ی «انعام» و همچنین در سوره‌ی مبارکه‌ی «آل عمران» گذشت. در سوره‌ی مبارکه‌ی «آل عمران» آیه‌ی ۱۵۱ این بود: (سَنُلْقِی فِی قُلُوبِ الَّذِینَ کَفَرُوا الرُّعْبَ بِمَا أَشْرَکُوا بِاللّهِ مَا لَمْ یُنَزِّلْ بِهِ سُلْطَاناً)

این (مَا لَمْ یُنَزِّلْ بِهِ سُلْطَاناً)

وصف لازم شرک است شرک اصولاً- دلیل ندارد انزالِ سلطان گاهی به نقل است گاهی به عقل خدای سبحان گاهی به صورت آیه یا روایت مطلبی را به بشر از راه پیغمبر و امام منتقل می کند این (أَنزَلْنَا عَلَیْهِمْ سُلْطَاناً)

گاهی (عَلَّمَ الْإِنسَانَ مَا لَمْ یَعْلَمْ)

مطلبی را در عقل کسی القا می کند این (أَنزَلْنَا عَلَیْهِمْ سُلْطَاناً)

هیچ کس حق ندارد بگوید که من خودم زحمت کشیدم فهمیدم بارها به عرضتان رسید این تفکّر, تفکّر قارونی است که کسی اسلامی حرف بزند و قارونی فکر بکند بگوید من چهل سال دود چراغ خوردم خودم زحمت کشیدم در حوزه یا دانشگاه عالِم شدم هرگز مبدأ قابلی به تنهایی نمی تواند به کمال برسد هر متحرّکی محرّک می خواهد هر قابلی فاعل می خواهد هر متعلِّمی معلّم می خواهد (أَنزَلْنَا عَلَیْهِمْ سُلْطَاناً)

گاهی نقل است گاهی عقل پس این چنین نیست که اگر کسی در اثنای مطالعه به مطلبی رسید خود این مطالعه خود این فکر خود این حرکتِ درونی کمالِ علمی بیافریند این زمینه را فراهم می کند تا ذات اقدس الهی فیضی را به مستفیض عطا کند پس آ نچه در آیه‌ی ۱۵۱ سوره‌ی مبارکه‌ی «آل عمران» آمده است به منزله‌ی وصفِ لازم شرک است یعنی اصلاً شرک دلیل بردار نیست خواه دلیل عقلی باشد خواه دلیل نقلی نظیر این تعبیر که البته مربوط به توحید و مسئله نفی شرک و امثال ذلک نیست نظیر اینکه گاهی جمله ای وصف لازم یک مفرد قرار می گیرد آیه‌ی ۳۸ سوره‌ی مبارکه‌ی «انعام» است که فرمود: (وَمَا مِن دَابَّةٍ فِی الْأَرْضِ وَلاَ طَائِرٌ یَطِیرُ بِجَنَاحَیْهِ)

این ﴿يَطِيرُ بِجَنَاحَيْهِ﴾

این جمله در محلّ جرّ است تا صفت باشد برای طائر خب اصولاً طائرَ ﴿يَطِيرُ بِجَنَاحَيْهِ﴾

اگر جناحیه نباشد طائر با چه چیزی پرواز می کند با پا که پرواز نمی کند که با بال پرواز می کند اگر گفتند طائر معنایش این است که دو بال دارد با آن پرواز می کند خب اگر در کنار طائر این جمله ﴿يَطِيرُ بِجَنَاحَيْهِ﴾

را ذکر فرمود این وصفِ تأکیدی است دیگر ﴿وَلاَ طَائِرٍ يَطِيرُ بِجَنَاحَيْهِ﴾

این وصف توضیحی است قید احترازی که نیست چون طائر که دیگر به غیر بال پرواز نمی کند که ﴿يَطِيرُ بِجَنَاحَيْهِ﴾

وصف لازم طائر است ﴿لاَ بُرْهَانَ لَهُ﴾

وصف لازم شرک است و مانند آن پایان هم به وجود مبارک حضرت دستور داد که پروردگارا! مغفرت کن معمولاً غفران قبل از رحمت است چون غفران, گردگیری لکّه گیری شستشوست بعد رنگ آمیزی اول ستّاری هست اول گردگیری هست اول غبارروبی هست بعد نقشه رحمت خاصّه را روی آن شیء منقوش کردن است ﴿قُل رَّبِّ اغْفِرْ وَارْحَمْ وَأَنتَ خَيْرُ الرَّاحِمِينَ﴾

با اینکه ﴿خَيْرُ الْغَافِرِينَ﴾

هم است اما ﴿خَيْرُ الرَّاحِمِينَ﴾

است این ﴿خَيْرُ الرَّاحِمِينَ﴾

نظیر ﴿أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ﴾

, ﴿أَحْكَمُ الْحَاكِمِينَ﴾

آیات ۱ تا ۲ سوره نور ۹۰/۰۷/۱۸

.Your browser does not support the audio tag

﴿سُورَةٌ أَنزَلْنَاهَا وَفَرَضْنَاهَا وَأَنزَلْنَا فِيهَا آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ لَّعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ (۱) الزَّانِيَةُ وَالزَّانِي فَاجْلِدُوا كُلَّ وَاحِدٍ مِّنْهُمَا مِائَةَ جَلْدَةٍ وَلاَ تَأْخُذْكُم بِهِمَا رَأْفَةٌ فِي دِينِ اللَّهِ إِن كُنتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَلْيَشْهَدْ عَذَابَهُمَا طَائِفَةٌ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ(۲)﴾

سوره مبارکه «نور» در مدینه نازل شد سور ه هایی که در مدینه نازل شد گذشته از اشتمالش بر اصول دین بخش وسیعی از احکام و حقوق فقهی و اخلاقی در آنها مطرح می شد چه اینکه جریان جهاد هم در سوَر مدنی مطرح می شد. کلمه «سور ه» که یک اصطلاح قرآنی است به مجموعه آیاتی گفته می شود که مشتمل بر هدف واحد است (یک) و با ﴿بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ﴾

ص: ۱۱۸

هم شروع می شود (دو) مگر سوره مبارکه «توبه» که در عین اشتمال بر هدف واحد با «بسم الله» شروع نشده آن هم لکنهٍ خاصّه.

درباره سوره مبارکه «نور» خدا تعبیر به «سور ه» فرمود در بعضی از سوَر نظیر سوره مبارکه «هود» و امثال آنها فرمود: (أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ قُلْ فَأْتُوا بِعَشْرِ سُوَرٍ مِثْلِهِ مُفْتَرَيَا)

شما در مقام تحدّی فرمود اگر نتوانستید مثل قرآن بیاورید ده سور ه مثل قرآن بیاورید و اگر نشد ده سو ره فرمود: (إِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِمَّا نَزَّلْنَا عَلَى عَبْدِنَا فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِن مِثْلِهِ)

در این گونه از موارد کلمه سور ه بر مجموعه آیاتی که با «بسم الله» شروع می شود و هدف واحدی را در بردارد اطلاق شده است. شاید هماهنگ باشد با «سور البلد» آن دیواری که شهر را احاطه کرده و یک مجموعه واحدی را در بردارد بی ارتباط با او نیست و جریان (إِذْ تَسَوَّرُوا الْمِحْرَابَ)

هم که در جریان داود(سلام الله علیه) مطرح شده است بی ارتباط با سورِ بلد و دیوار و اینها نیست (سُورَةٌ)

یعنی «هذه سورةٌ» که این خبر باشد برای مبتدای محذوف (سُورَةٌ أَنزَلْنَاهَا)

که ما این را نازل کردیم (وَفَرَضْنَاهَا)

این سور ه را واجب کردیم.

پرسش:... پاسخ: بله گاهی برای اشتمال بعضی از سوَر لنکتهٍ نظیر آیه نور که در اینجا آمده تعبیر به سور ه فرمود گرچه در سوره «هود» فرمود ده سور ه مثل این یا در سوره مبارکه «بقره» همه این بخشها را سور ه نامید دیگر فرمود: (فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِن مِثْلِهِ)

بنابراین این چنین نیست که در سوره مبارکه «نور» که وارد شده (سُورَةٌ)

ص: ۱۱۹

مخصوص سوره «نور» باشد و آن ۱۱۳ سور ه را شامل نشود درباره همه آنها اطلاق (فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِن مِثْلِهِ)

شامل آن می شود دیگر.

(سُورَةٌ أَنزَلْنَاهَا وَفَرَضْنَاهَا)

در طلیعه سور ه اهمیت آن را بیـان فرمود و واجب بودن عمل به محتوای آنها را هم بیان فرمود. فرض یعنی لزوم الزام گاهی به معنای انزال استعمال می شود نظیر آنچه در سوره مبارکه «قصص» آیه ۸۶ آمده که (إِنَّ الَّذِی فَرَضَ عَلَیْکَ الْقُرْآنَ)

آنجا گفته شد که (فَرَضَ)

یعنی «أنزل» اما اینجا (فَرَضْنَاهَا)

به معنی «أنزلنـا» نخواهـد بود چگون کلمه «أنزلنـا» قبلاًـ آمـده فرض همـان حکم قطعی است یعنی احکامی که در این سور ه است قطعاً بایـد امتثال بشود به معنای وجوب نیست زیرا حکم تحریمی هم فرض الله است لذا بخش وسیعی از احکامی که در سوره «نور» آمـده حکمِ تحریمی است نظیر زنـا نظیر نگـاه به نامحرم وماننـد آن. بنابراین فرض یعنی حکمِ قطع, حکم قطعی گاهی به صورت وجوب است گاهی به صورت تحریم (سُورَةٌ أَنزَلْنَاهَا وَفَرَضْنَاهَا)

یعنی فرضنا أحکامِ او را. خب بعد برای اهمیت دادن به این مسئله فرمود: (وَأَنزَلْنَا فِیهَا آیَاتٍ بَیِّنَاتٍ)

مـا در این سور ه آیـات شـفاف و روشـنی را نـازل کردیم همه اینهـا برای آن محتوایی است که در این سور ه است همه آیات روشن و شفاف است اصلًا آیه یعنی علامت, اگر بیّن نباشد و شفاف نباشد که علامت نیست لکن تأکید وصف آیات به بیّنات برای اهتمام به این آیات است نظیر اینکه از معجزات وجود مبارک موسای کلیم به عنوان آیات بیّن (تِسْعَ آیَاتٍ بَیِّنَاتِ)

ص: ۱۲۰

تعبیر شده است و نظیر آنچه در جریان سرزمین وحی در مکه مطرح است فرمود: (فِیهِ آیَاتٌ بَیِّنَاتٌ)

آنجا آیات یعنی معجزات و نشانه های قدرت الهی خود کعبه حجرالأسود حِجر زمزم و سایر مشاهد و مواقفی که در سرزمین وحی است همه اینها آیات و علامتهای شفاف اعجاز الهی اند.

در این قسمت که فرمود (آیَاتٍ بَیِّنَاتٍ)

اختصاصی به یک آیه خاص ندارد لکن اظهر مصادیقش همان آیه نور است و آیاتی که در حریم آیات نور این عظمت را در بردارد وگرنه همه آیاتی که در سوره مبارکه «نور» هست آیات بیّن است. فرمود اگر بخواهید اهل تذکّر باشید ما به شما تذکّر دادیم اگر مؤمنید باید به مقتضای ایمانتان عمل بکنید برای اهمیّت مطالبی که در این سور ه است هم این سور ه را با عظمت و جلال نام می برد (یک) هم مخاطبان را به تذکّر دعوت می کند (دو) و هم آنها را به عمل به مقتضای ایمانشان هدایت می کند (سه) که می فرماید: (إِن کُنتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْیَوْمِ الْآخِرِ)

اینها اهمیّت محتوای این سور ه را در بردارد. خب تمام این اهتمام برای چیست برای اینکه به انسان بفهمانند نظم جامعه و تمدّن جامعه در وفای به عهد و رعایت امانت است رعایت امانت از بهترین اصولی است که جامعه را به آن مرز والای تمدّن می رساند این اصل اول بعد از آن مقدمه.

اصل دوم آن است که قرآن کریم فرمود ما حرفهایی داریم حرفهای تازه است که این حرفها را در شما کتابهای بشری نمی خوانید و نمی توانید هم به آن حرفها برسید این چهار قیدی که در آیات قبل بود که فرمود: (یُعَلِّمُکُمُ الْکِتَابَ)

(یک) (وَالْحِكْمَةَ)

(دو) (وَيُزَكِّيهِمْ)

(سه) (وَيُعَلِّمُكُمْ مَا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ)

(چهار) که این چهارمی عنصری ترین محور پیام وحی است یعنی وحی حرفِ تازه ای دارد که نه تنها نمی دانید نزد کسی هم نیست نه تنها شما نمی دانید نزد کسی هم نیست هر چه هم فکر بکنید نمی توانید به آن برسید (وَيُعَلِّمُكُمْ مَا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ)

به جامعه بشری خطاب می کند نه (مَا لاَ تَعْلَمُونَ)

حتی به وجود مبارك پیامبر(علیه و علی آله آلاف التحیّه و الثناء) فرمود: (وَعَلَّمَكَ مَا لَمْ تَكُن تَعْلَمُ)

چیزهایی به تو یاد دادیم که تو آن نبودی که با نبوغی که داری یاد بگیری این حرفها مخصوص وحی است نمونه هایی از این را قرآن کریم در جای جای خاصّ خودش به ما نشان می دهد چیزهایی هست که اصلاً بشر به آنها دسترسی ندارد و خدای سبحان آنها را به یاد بشر می اندازد یکی از آن چیزهایی که هرگز بشر به او دسترسی نداشت و نمی تواند بدون وحی بفهمد همان دو لایه بودن نفس انسانی است که در روزهای قبل گذشت که انسان یک خودِ حیوانی دارد که (يَأْكُلُ الطَّعَامَ وَيَمْشِي فِي الْأَسْوَاقِ)

شهوت دارد غضب دارد وهم دارد خیال دارد اینها را خدای سبحان به انسان داد و تا حدودی در نشئه دنیا تملیکشان کرده است بلا تفویضٍ یك خودِ انسانی به او داد که فطرت اوست همان (فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا)

همان نفسی که (وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا ۝ فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا)

که آن مُلهم به فجور است ملهم به تقواست این را خدا به انسان داد و انسان را امین این لفظ قرار داد نه مالك. انسان باید تمام تلاش و کوشش را بکند که این امانت الهی را سالم تحویل خدا بدهد این در فکر هیچ کس نیست در خود خواصّ از مؤمنین هم اصلاً متوجه نمی شوند که آن برای ما نیست ولی وقتی به آیات می رسیم می بینیم آیات می گوید که اینها به خودشان ظلم کردند چندین بار گذشت که ظالم و مظلوم دو مفهوم است که کثرت مصداق می طلبد این نظیر عالِم و معلوم نیست نظیر عاقل و معقول نیست اتحاد عالم و معلوم ممکن است عاقل و معقول ممکن است انسانی به خودش علم دارد دو لفظ است دو مفهوم ولی یک مصداق انسان خودش را تعقّل می کند دو لفظ است دو مفهوم و یک مصداق. بعضی از مفاهیم اند که حتماً کثرت می طلبند مثل خالق و مخلوق علّت و معلول محرّك و متحرّك و ظالم و مظلوم از این قبیل است این دو لفظ یعنی ظالم و مظلوم دو مفهوم دارد که حتماً دو مصداق می خواهند چرا؟ زیرا ظلم معنایش این است که ظالم از حدّ خود تجاوز بکند به مرز دیگری برسد مظلوم معنایش این است که بیگانه وارد حریم او شد این معنی ظالم و مظلوم است الف بخواهد به خودش ظلم بکند فرض ندارد الف مرزی دارد و در مرز خودش است دیگر اما الف می تواند خودش را تعقّل کند به خودش عالِم

بشود اتحاد عالم و معلوم ممکن است اتحاد عاقل و معقول ممکن است اما اتحاد ظالم و مظلوم که ممکن نیست این بازگشتش به نقیضین است.

ص: ۱۲۲

پرسش:... پاسخ: بله همین است دیگر. در این آیات در روایات فراوان است که اینها به خودشان ظلم کردند.

این تأمّل می طلبد که انسان به خودش ظلم می کند یعنی چه؟ انسان می تواند عالِم به نفس باشد می تواند عاقل به خود باشد این لفظ عالم و معلوم عاقل و معقول اینها کثرت مصداق نمی طلبند اما علت و معلول محرّک و متحرّک مُعطی و آخذ اینها کثرت مصداق می طلبند مسئله ظلم از این قبیل است. در قرآن آیات فراوانی است که دارد اینها به کسی ظلم نکردند اینها که شرک ورزیدند (وَلٰكِنْ أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ)

یا (ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ)

اینها به خودشان ظلم کردند, اینها به خودشان ظلم کردند یعنی چه؟ چه کسی ظالم است چه کسی مظلوم است. در تحلیلهایی که از این طایفه از آیات برمی آید روشن شده است که این شهوت و غضب که بخش تحریکی و عملِ شئون نفس است آن بخش وهم و خیال که بخش اندیشه و ادراکی نفس است اینها مرزی دارند عقل که با فطرت الهی آمیخته است و آن عقلِ عملی که خدا او را مُلهم کرده به فجور و تقوا این نورانیّتی است در درون انسان یک موجود مجرّدی است در درون انسان که خدا این را به ما تملیک نکرد این را امانت به ما داد که ما از این چراغ استفاده کنیم مثل اینکه چراغی را دیگری به زید می دهد می گوید آقا این چراغ را بگیر و این راه را برو دیگر تملیک نکرده این چراغ را به او به عنوان امانت داده حالا اگر او این شیشه چراغ را بشکند یا این شیشه را غبارآلود کند که نور این چراغ به جایی نرسد خب به این چراغ ظلم کرده به صاحب چراغ ظلم کرده حقّ دیگری را برده. آن (فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا)

مِلك ما نیست آن (وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا □ فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا)

امانت الله است مِلك ما نیست اگر کسی در بخش اندیشه به آن عقل اهانت کند ظلم کرد به آن خودی که لایه دوم است و امانت الهی است, اگر در بخش انگیزه شهوت و غضب به آن عقلی که «به عُبد الرحمن

» تعدّی بکنند او را به بند بکشند خودشان امینِ قافله بشوند به آن خود ظلم کردند. چون ما دو خود داریم یک خودی است که امانت الله است یک خود داریم که به حسب ظاهر مِلک ماست در سوره□ مبارکه□ «حشر» و در سوره□ مبارکه□ «آل عمران» و «نساء» بین این دو خود فرق گذاشته در سوره□ «حشر» فرمود اینها چون خدا را فراموش کردند خدا اینها را از یاد خودشان برد اینها خودشان را فراموش کردند (لَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنسَاهُمْ أَنفُسَهُمْ)

اینها خودشان را فراموش کردند درباره همین افرادی که خودشان را فراموش کردند فرمود هر وقت صحبت جبهه و جهاد می شود اینها فقط به فکر خودشان اند (أَهَمَّتْهُمْ أَنْفُسُهُمْ)

خب چطور می شود که فرمود اینها خودشان را فراموش کردند بعد فرمود اینها فقط به فکر خودشان اند این کدام خود است که انسانِ معصیتکار به فکر اوست و آن کدام خود است که انسان تبهکار او را فراموش کرده این اصل کلّی بود که چند بار گذشت. زیرمجموعه آن اصل این است که خدای سبحان اجازه داد ما از راه حلال مالی فراهم بکنیم (یک) این خود حیوانی را هم به ما داد که ما با او نفس می کشیم زندگی می کنیم (دو) آن خود انسانی اوصافی دارد مَلکاتی دارد حقوقی دارد که ما امینِ آن هستیم که باید امانت خدا را حفظ بکنیم نشانه اش در همین مسئله زناست که اینجا مطرح شده و قتل است که قتل و زنا هم در سوره□ «اسراء» کنار هم مطرح شد که گذشت هم در سوره□ «فرقان» به خواست خدا خواهد آمد اگر کسی, کسی را مجروح کرد قصاص طرف دارد (وَالسِّنَّ بِالسِّنِّ وَالْجُرُوحَ قِصَاصٌ)

چشم کسی را کور کرد گوش کسی را قطع کرد دست کسی را قطع کرد عمداً این (الْجُرُوحَ قِصَاصٌ)

که قصاص طرف است خود شخص را کُشت این قصاص است قصاص حقّ خود شخص است در قصاصِ طرف شخص می تواند عفو کند شخص می تواند ترمیم کند در قصاص نفس ولیّ دم می توانند اعمال حق کنند می توانند ببخشند اما بعضی از حقوق است که نه برای خود انسان است نه برای ولیّ او ـ معاذ الله ـ اگر به زنی تجاوز شده یا به مردی تجاوز شده این ناموس و عفّت آیا حقّ الناس است یا حقّ الله اگر به زنی تجاوز شده این زن می تواند بگوید من گذشتم اگر به مردی تجاوز شده این مرد می تواند بگوید من گذشتم این مثل خون است که حقّ اوست یا عِفاف است که حقّ الله است چرا زن اگر بگذرد باز پرونده هست که (فَاجْلِدُوا كُلَّ وَاحِدٍ مِّنْهُمَا)

هست معلوم می شود عفّت و ناموس جزء آن خود دوم است که حقّ الله است ما امینیم این آیات الهی است. خب کدام فقه است کجا فقه است کدام فقیه است که می تواند فتوا بدهد که اگر زن بگذرد حدّ زنا و حدّ رَجم و امثال ذلک ساقط است ـ معاذ الله ـ معلوم می شود این حقّ الله است این حقّ الله برای آن امانت الله است این همان لایه دومی است این همان خودی است که ما امین اوییم نه مالک او که اگر کسی عفافش را از دست داد حجابش را از دست داد به خود ظلم کرد یعنی آن خود دوم آن خودی که امانت اوست برای او نیست اینکه می گوید من خودم آزادم این آمده امانت الهی را انکار کرده مِلک خود گرفته و غاصبانه دارد زندگی می کند و خود را مالک آن می داند این می شود (أَفَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلٰهَهُ هَوَاهُ)

ص: ۱۲۵

خدایِ او همان هوس اوست برای اینکه مالکِ آن نفس خداست مالک عفّت و ناموس خداست اگر کسی بگوید من صاحب اختیار خودم هستم همین می شود (أَفَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلهَهُ هَوَاهُ)

لذا می بینید این سور ه را با جلال و شکوه شروع کرده (سُورَةٌ أَنزَلْنَاهَا وَفَرَضْنَاهَا وَأَنزَلْنَا فِيهَا آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ)

تا به ما بفهماند که شما یک مُلک دارید یک ملکوت آن ملکوت برای شما نیست آ ن یک چراغ شفاف و روشن و نورافکن قوی است ما به شما دادیم که راهتان را ببینید این چراغ را سیاه نکنید این شیشه را نشکنید این را غبارآلود نکنید این برای ماست, اگر گفته شد این در جلد دوم کافی هست مرحوم کلینی(رضوان الله علیه) نقل کرده که اگر کسی مؤمنی را برنجاند آبروی او را برنجاند «فقد حاربَنی» اگر کسی ولیّ ای از اولیای الهی را هتک کند هتک الله را در بردارد این برای آن است وگرنه به خودِ حیوانی کسی آسیب برساند که هتک الله نیست. کم نیست این روایاتی که دارد حرمت مؤمن کمتر از حرمت کعبه نیست کم نیست این روایاتی که دارد اگر کسی مؤمنی را برنجاند و آزار کند الله را متأذّی کرده است خب مؤمن یعنی چه یعنی به خود حیوانی او یعنی مال او را بگیرد یا آن حیثیت ایمانی او که امانت الله است به او آسیب برسانند, بنابراین هم روایات دو طایفه است هم آیات دو طایفه لذا در بخشهایی از قرآن کریم فرمود ما حرفهای تازه داریم ما چیزهایی می گوییم که اصلاً بشر نمی تواند به او برسد شما الآن در این هفت میلیارد بشر به استثنای مؤمنینی که از فرهنگ قرآن باخبرند بپرسید که انسان می تواند اگر کسی به او تجاوز شده از حقّش بگذرد یا نه؟ می گوید خب بله, اما این دین است که می گوید نمی تواند بگذرد برای اینکه این امانت است مال کسی را بردند ما بگذریم یعنی چه فرمود در همین آیات است در خود قرآن کریم بعد از اینکه جریان قتل را مطرح کرده فرمود درست است (وَلَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَاةٌ يَا أُوْلِي الْأَلْبَابِ)

ولی اگر عفـو کردیـد اگر تخفیـف کردیـد این احسـانی است یـک راه خوبی است گـاهی می بینیـد که عفو کردن و قصـاص نکردن زمینه خضوع عدّه ای را فراهم می کند اما در اینجا فرمود: (وَلَا تَأْخُذْكُم بِهِمَا رَأْفَةٌ فِي دِينِ اللَّهِ)

جامعه را حجاب و عفاف متمـدّن می کنـد اگر بخواهـد جامعه ملکوتی باشد وقتی به حریم الهی تعدّی شد آن وقت چه امنیتی می مانـد. آنچه را که طهارت جامعه و قـداست جامعه را فراهم کرده است همین چشم پاک گوش پاک زبان پاک لسان پاک و امثال ذلک است گفتند خلوت اجنبیّه با اجنبی در جایی جایز نیست و نماز هم بی اشکال نیست برای اینکه این به حریم خدا دارد تعدّی می کند هر اشکالی در جامعه پیدا شده بر اثر رعایت نکردن مسئله حجاب و مسئله عفاف و رعایت نکردن آداب چشم و گوش است وگرنه خطرهای مهم پیش نمی آمد بر اساس این جهات است که این سور ه را با آن هِیمنه شروع کرده با آن جلال و شکوه شروع کرده چون این یک حرف تازه ای است دیگر. شما الآن در مجامع بین المللی آنهایی که به فرهنگ وحی آشنا نیستند وقتی بخواهیـد این حرف را بزنیـد می بینیـد این حرف برای اینها مأنوس نیست پس قرآن که فرمود ما یک حرف تازه داریم (وَيُعَلِّمُكُمْ مَا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ)

این است و ما هم همیشه باید مواظب امانت الهی باشیم اگر می گوییم (ظَلَمْتُ نَفْسِي)

یعنی خدایا! من به امانت تو و به حقّ تو تعدّی کردم و این حق برای توست کاری بکن که من اصلاح بشوم خب.

پرسش:... پاسخ: بدن انسان را خدای سبحان موقّتاً تملیک کرده به دلیل اینکه فرمود اگر کسی به شما آسیب رساند می توانید عفو بکنید در اختیار شماست مِلک شماست چیزی را خدای سبحان تفویض نکرده در خلال حرف هم اشاره شد که تفویض نشده که انسان بشود مالکِ مطلق لذا به بدن خودش هم نمی تواند آسیب برساند تفویض نکرده لکن اگر کسی به بدن او آسیب رساند قصاص طرف می خواهد بکند ولی اگر نکرد حقّ مشروع اوست می تواند عفو کند چه قصاص طرف چه قصاص نفس اما مسئله حجاب این طور نیست مسئله عفاف این طور نیست.

پرسش:... پاسخ: بله چون ذات اقدس الهی تعبیر تشویقی دارد در ذیل آیه سوره مبارکه «توبه» این بحث گذشت که (إِنَّ اللّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُم بِأَنَّ لَهُمُ الْجَنَّةَ)

آنجا گذشت که این تعبیر تشویقی است مثل اجر (يُوفُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ)

اینها همه تعبیر تشویقی و ترغیبی قرآن کریم است معمولاً ـ اجر اجاره استیجار برای آن است که یا عین را موجر در اختیار مستأجر قرار بدهد یا کار را اجیر در اختیار مستأجر قرار بدهد اجیر کارِ خود را تملیک می کند به مستأجر, موجر منفعت عینِ مستأجره را تملیک می کند به مستأجر اما بالأخره آن مستأجر طَرْفی می بندد بهره ای می برد اما خدا به ما اجر می دهد یعنی چه یعنی ما کاری را کردیم ــ معاذ الله ــ که خدا نفع برد ما شدیم اجیر او ما برای خودمان کار می کنیم از خدا مُزد می گیریم این تعبیر تشویقی است خدا اینکه در سوره «توبه» فرمود: (فَاسْتَبْشِرُوا بِبَيْعِكُمُ الَّذِي بَايَعْتُم بِهِ)

یا (مَنْ أَوْفَى بِعَهْدِهِ مِنَ اللّهِ)

برای آن است که اگر کسی با خدا معامله کرد عوض و معوّض هر دو را می برد و اگر با شیطان معامله کرد عوض و معوّض هر دو را می بازد اگر ما با خدا معامله کردیم این طور نیست که چیزی بدهیم چیزی بگیریم این چیزی که داریم همین را کامل می کنیم عوض و معوّض هر دو برای ماست اگر ــ معاذ الله ــ با شیطان معامله کردیم هر دو را به او می سپاریم نه اینکه چیزی به شیطان بدهیم چیزی بگیریم خودمان را در اختیارش قرار می دهیم او از ما سواری می گیرد اینکه در سوره مبارکه «اسراء» بحثش گذشت که او به خدا عرض کرد (لَأَحْتَنِكَنَّ ذُرِّيَّتَهُ)

من احتناك می کنم حَنك اینها تحت حنك اینها را می گیرم سوار می شوم شما دیدید این اسب سوارها آنها که سوارکارند حنك اسب و تحت حنك اسب را می گیرند دیگر گفت من این کار را می کنم من سواری می خواهم این طور نیست که اگر کسی با شیطان معامله کرده چیزی از او بگیرد که عوض و معوّض هر دو را در اختیار او قرار می دهد (لَأَحْتَنِكَنَّ)

من احتناك می کنم همین کار را می کند اما ذات اقدس الهی عوض و معوّض هر دو را به ما برمی گرداند و اگر تعبیری کرد که (لَهُمْ أَجْرُهُمْ عِندَ رَبِّهِمْ)

یا (يُوفُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ)

همه اینها تعبیر ترغیبی و تشویقی است برای اینکه ما کاری را به سود او نمی کنیم در اجاره معنایش همین است دیگر که سودی را آن مستأجر می برد بنابراین این سور ه با این جلال و شکوه شروع شده (سُورَةٌ أَنزَلْنَاهَا وَفَرَضْنَاهَا وَأَنزَلْنَا فِيهَا آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ)

همه آیاتش این چنین است مخصوصاً آیه نور (لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ)

این (لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ)

یعنی آ ن نَفْسی که برای من است مِلك طلق من است و این چراغ را من در درون شما روشن کردم به شما امانت دادم (فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا)

هست خیلی از چیزها را به او یاد دادم او بلد است بگذارید او حرف بزند وقتی با او گفتگو کردیم این می شود تذکره ما حرف جدیدی اینجا نداریم در درون شما چیزی را گذاشتیم که اگر شما ساکت بشوید حرف او را گوش بدهید می بینید او هم همین حرفها را به شما می زند این می شود تذکره (وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِن مُّدَّكِرٍ)

ما تذکره آوردیم یادآوری آوردیم این حرفها درست است حرفهای تازه است ولی قبلاً به شما گفتیم حالا یا عالَم میثاق بود یا عوالم دیگر.

پرسش:... پاسخ: مؤمن محدوده خاص دارد اگر به این گونه از ناموسی برسد نه, آن محدوده ای که به مسائل پایین برمی گردد آن را ذات اقدس الهی اجازه داده معلوم می شود در آن مقدار امانت نیست اما آن محدوده مرز محدوده ای که در سوره مبارکه «نور» مشخص کرد آن منطقه ممنوعه است یک منطقه الفراغی هم گذاشته. (الزَّانِيَةُ وَالزَّانِي فَاجْلِدُوا كُلَّ وَاحِدٍ مِّنْهُمَا مِائَةَ جَلْدَةٍ)

چه زنِ تبهکار چه مردِ بزهکار هر دو را اگر ثابت بشود در محکمه شرع حاکم شرع اسلامی صد تازیانه می زند. در سوره مبارکه «نساء» درباره زن فرمود حبس کنید تا حکمش برسد درباره مرد فرمود آزار کنید تا حکمش برسد آیه پانزده و شانزده سوره مبارکه «نساء» این است (وَاللَّاتِي يَأْتِينَ الْفَاحِشَةَ مِن نِسَائِكُمْ فَاسْتَشْهِدُوا عَلَيْهِنَّ أَرْبَعَةً مِنكُمْ فَإِن شَهِدُوا فَأَمْسِكُوهُنَّ فِي الْبُيُوتِ حَتَّى يَتَوَفَّاهُنَّ الْمَوْتُ)

که می شد حبس ابد (أَوْ يَجْعَلَ اللّهُ لَهُنَّ سَبِيلاً)

که در سوره مبارکه «نور» سبیل را مشخص کرده که دیگر جا برای حبس ابد نیست آن حکم موقّت بود و حکم اصیل همان صد تازیانه است در صورتی که شیخ الشیخه نباشد در صورتی که مُحصن و محصنه نباشد و مانند آن در بعضی از موارد جَلْد است در بعضی از موارد رجم است در بعضی از موارد جمع بین جلد و رجم ـ معاذ الله ـ اگر شیخ یا شیخه ای در حال احصان به این آلودگی تن در دادند بین جلْد و رجم گفتند جمع است. خب آن برای زنها بود (وَاللَّذَانِ يَأْتِيَانِهَا مِنْكُمْ فَآذُوهُمَا)

دیگر آنجا ندارد (أَوْ يَجْعَلَ اللّٰهُ لَهُنَّ سَبِيلًا)

, (فَإِن تَابَا وَأَصْلَحَا فَأَعْرِضُوا عَنْهُمَا)

و اینها. اگر این سوره مبارکه «نور» را در کنار آن بگذاریم این می شود مفسّر او و روشن می کند که (أَوْ يَجْعَلَ اللّٰهُ لَهُنَّ سَبِيلًا)

آن راهی که خدای سبحان مشخص کرده است همین تازیانه است درباره این حکم زنا. درباره تقدیم و تأخیر این لفظ که چطور زانیه بر زانی مقدّم شد این را وجوهی گفتند اگر این واو ترتیب را نمی رساند گرچه نمی رساند ولی تقدیم ذکری زانیه بر زانی شاید نکته ای داشته باشد آن نکته آن است که معمولاً جاذبه و گرایش و دعوت به فساد و بزهکاری از روی زن است از این طرف شروع می شود بر خلاف مسئله سرقت که در آیه ۳۸ سوره مبارکه «مائده» قبلاً گذشت چون سرقت غالباً از طرف مردهاست اینها از اینجا شروع می شود در سوره «مائده» آیه ۳۸ سارق را بر سارقه مقدّم داشت فرمود: (وَالسَّارِقُ وَالسَّارِقَةُ فَاقْطَعُوا أَيْدِيَهُمَا جَزَاءً بِمَا كَسَبَا)

از طرف دیگر در فضای عرف شنائتِ بزهکاری زن بدتر از شنائت بزهکاری مرد است این را در یک گوشه از بیانات سیّدناالاستاد نه در این قسمت در قسمتهای دیگر دارد که این تفکّری است که حالا شاید رسوبات جاهلی باشد یا زمینه های دیگر داشته باشد بالأخره در جامعه این طور است که اگر زنی از خانواده بزهکار شد آن خانواده می شود مسلوب الحیثیّه ولی اگر جوان آن خانواده پسر آن خانواده بزهکار شد آن طور مسلوب الحیثیه نمی شود این همان غیرتِ کاذبه دوران جاهلی است وگرنه فرق ندارد این چنین نیست که این عفاف و حجاب مخصوص زن باشد الآن متأسفانه این بازوهای لخت این از چه موقع در آمده از کجا در آمده چرا اینها بازوهایشان لخت است این طور نیست که این کارها روا باشد که هم برای اینها نارواست هم برای آنها ناروا اما اینکه می بینید زن اگر بزهکار شد آن خانواده مسلوب الحیثیه است آیا این فضای شریعت است یا رسوباتی از افکار دیگر است درست است که اگر زنی از خانواده بی عفاف شد آن خانواده احساس می کند که مسلوب الحیثیه شد ولی همین احساس را نسبت به پسرش هم باید داشته باشد فرق نمی کند اگر پسر زانی شد آن خانواده باید احساس بکند مسلوب الحیثیه است ولی احساس ندارد.

پرسش:... پاسخ: نه, آنکه نکته اول بود نکته دوم این است که در فضای شریعت این ناموس امانت خداست هم زن امینِ خداست هم مرد امین خداست چرا آن زن اگر آلوده شد خانواده احساس مسلوب الحیثیه می کند گاهی از آن محلّه حرکت می کند یا گاهی از آن شهر بیرون می رود ولی پسرش اگر آلوده شد این احساس را ندارد باید داشته باشد دیگر, هر دو به امانت الهی اهانت کردند این حجاب را این عفاف را هم مرد باید داشته باشد هم زن آیا این یک امر شرعی است که شارع مقدس راضی است ـ معاذ الله ـ این جوانها با آستینهای لخت بیایند بیرون یا نه, این جزء رسوبات جاهلی است فرق نمی کند در عفاف, فرق نمی کند در حجاب.

پرسش:... پاسخ: آن نکته اول است که جاذبه او بیشتر است لذا مقدّم شد ولی در فضای شریعت آیا گناه فرق می کند نه, جهنّمها فرق می کند نه, تازیانه ها فرق می کند نه, امانت خدایی فرق می کند نه, این چه رسوبی است که اگر خانواده ای زنش آلوده شد او بالأخره فراری و متواری می شود ولی پسرش اگر آلوده شد به زنا این کارها را نمی کنند.

پرسش:... پاسخ: آن برای نکته اول است که آن چون جاذبه بیشتری دارد از این جهت است ولی آن جاذبه دارد دیگر, بر اساس اینکه جاذبه دارد فرمود: (الزَّانِيَةُ وَالزَّانِی)

اما مسئولیت چیست حکم شرعی چیست؟ حکم شرعی فرق می کند یعنی این زن آن به استثنای آن جاذبه این رعایت حجاب نگاه به نامحرم و امثال ذلک بین زن و مرد فرق است یا هیچ فرقی نیست اگر جهنّم است که برای هر دو است اگر تازیانه است که برای هر دو است.

پرسش:... پاسخ: نه دو حرف است در فضایی که تنها هستند باید لباس نازک بپوشند آنها که چادر دارند در زحمت اند انسان اجازه داد که دستش وقتی در اتاقش است در محلّ کارش است بله, حالا یک وقت است کسی کارگر است خب بله او دیگر دستش آستینش بالا باشد با گِل و لای او محذوری ندارد.

پرسش:... پاسخ: خب بله اینکه اشکال ندارد همین صحبت آن است که چرا اشکال ندارد یک وقت است که هیچ اثر ندارد بله, اگر هیچ اثر ندارد نه از این طرف نه از آن طرف اثر سوئی مترتّب نیست بله, اما اگر آثار سوء مترتّب شد چطور؟

بنابراین سرّ تقدیم سارق بر سارقه در سوره «مائده» و سرّ تقدیم زانیه بر زانی در محلّ بحث مشخص شد چیست بر اساس دو نکته (الزَّانِيَةُ وَالزَّانِی فَاجْلِدُوا كُلَّ وَاحِدٍ مِّنْهُمَا مِائَةَ جَلْدَةٍ وَلاَ تَأْخُذْكُم بِهِمَا رَأْفَةٌ فِی دِينِ اللَّهِ)

این را درباره قصاص طرف یا درباره قصاص نفس نفرمود آنجا اگر رأفتی باشد انسان تخفیف بدهد که ممدوح است (وَلاَ تَأْخُذْكُم بِهِمَا رَأْفَةٌ فِی دِينِ اللَّهِ إِن كُنتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ)

اگر به خدا و قیامت ایمان دارید دست از این کار بردارید و خلاف نکنید.

مطلب دیگر اینکه, اینکه فرمود: (إِن كُنتُمْ)

یعنی به لازمه ایمانتان عمل بکنید. حالا نکته ای درباره این طایفه است طایفه را به گروهی گفتند که بالأخره در مداری در محوری طواف می کنند که یعنی مقصدی دارند دور چیزی جمع می شوند این را می گویند طائف و طائفه برخیها گفتند اقلّش سه تاست برخی گفتند چهارتاست بعضی گفتند دوتاست روایتی از وجود مبارک ابی جعفر(علیهما السلام) رسیده است که بر یک نفر هم اطلاق می شود حالا شاید در مقام شهادت که یک حکم استثنایی است برای مشاهده حد آنها حضور یک نفر کافی باشد.

«و الحمد لله ربّ العالمین»

آیات ۱ تا ۳ سوره نور ۹۰/۰۷/۱۹

.Your browser does not support the audio tag

(سُورَةٌ أَنزَلْنَاهَا وَفَرَضْنَاهَا وَأَنزَلْنَا فِيهَا آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ لَّعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ (۱) الزَّانِيَةُ وَالزَّانِي فَاجْلِدُوا كُلَّ وَاحِدٍ مِّنْهُمَا مِائَةَ جَلْدَةٍ وَلَا تَأْخُذْكُم بِهِمَا رَأْفَةٌ فِي دِينِ اللَّهِ إِن كُنتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَلْيَشْهَدْ عَذَابَهُمَا طَائِفَةٌ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ (۲) الزَّانِي لَا يَنكِحُ إِلَّا زَانِيَةً أَوْ مُشْرِكَةً وَالزَّانِيَةُ لَا يَنكِحُهَا إِلَّا زَانٍ أَوْ مُشْرِكٌ وَحُرِّمَ ذَلِكَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ (۳))

سوره مبارکه «نور» که در مدینه نازل شد قسمت مهمّ مطالبش را درباره تأمین خانواده های اصیل و راه پرورش اولاد صحیح و مانند آن قرار داد البته آیه نور که از غرر آیات این سور ه است هم در این سور ه قرار گرفت. جامعه را خانواده های اصیل تشکیل می دهند و عنصر محوری خانواده عفاف است که فرمود: (وَجَعَلَ بَيْنَكُم مَوَدَّةً وَرَحْمَةً)

اگر کسی این حریمِ عفاف را رعایت نکرد اهل غیرت نیست در بحثهای سابق داشتیم که از برجسته ترین اوصاف الهی غیرت است که خدا غیور است. غیرت حقیقتی است که سه عنصر محوری را در بردارد یکی معرفتِ هویّت خود دوم عدم دخالت در امور غیر سوم اجازه ندادن دخالت غیر در امور او آن غیرزدایی را می گویند غیرت اگر کسی بخواهد در حریم دیگری وارد نشود و اگر کسی بخواهد دیگری را در حریم خود راه ندهد که چنین انسانی را می گویند غیور این فرع بر آن عنصر اول است که هویّت خودش را بشناسد اگر کسی انسانیّت خودش را شناخت قلمرو هویّت خودش را شناخت توان مرزبندی را دارد نه از مرز خود بیرون می رود نه اجازه می دهد کسی وارد مرز او بشود نه خانه کسی را نگاه می کند نه اجازه می دهد کسی خانه او را نگاه کند نه نامحرمی را نگاه می کند نه اجازه می دهد نامحرمِ او را نگاه کنند. غیرت تنها این نیست که انسان غیر را به حریم خود راه ندهد وگرنه گرفتار دیاسَت خواهد شد دیّوس یعنی چنین مردی. غیور آن است که به حریم دیگری هم راه پیدا نکند این از بیانات نورانی امیرالمؤمنین(سلام الله علیه) است که در نهج البلاغه آمده فرمود: «مَا زَنَى غَيُورٌ قَطُّ

ص: ۱۳۴

» هرگز یک انسان غیرتمند زنا نمی کند وارد حریم دیگری نمی شود اگر جامعه بخواهد به امنیّت برسد جامعه غیور باشد باید خانواده را درست تأسیس کند (این یک) به همین مناسبت وجود مبارک پیامبر(علیه و علی آله آلاف التحیّه و الثناء) فرمود هیچ بِنایی در اسلام به عظمت بنای نکاح و ازدواج نیست بعد در حدیث دیگر که وجود مبارک امام صادق از آن حضرت(علیهما السلام) نقل می کند فرمود: «مَن تَزَوَّج فقد أحرز نصف دینه

» یک وقت زندگی, زندگی حیوانی است خیال می کنند نکاح برای ارضای غریزه شهوت و جوانی است این زندگی, زندگی حیوانی است انسانی نیست چه رسد به اسلامی یک وقت است که نه, نکاح را به عنوان ما که فرشته نیستیم دائماً بمانیم برای اینکه نسل بماند انسانیّت محفوظ بماند نکاح می شود فرمود: «مَن تَزَوَّج فقد أحرز نصف دینه

» این نگاه کجا آن نگاه کجا فرمود پنجاه درصد حفظ دین جامعه به وسیله‌ی ازدواج است این نگاه به نکاح یک نگاه ملکوتی است این می خواهد خانواده‌ی دینی بسازد که بعد جامعه‌ی متمدّن را تشکیل بدهد لذا مسئله‌ی زنا را با غیرت به غیور بودن مباین می داند خب اگر زنا چندین درجه دارد زنای عین هست زنای گوش هست زنای لامسه هست زنای باصره هست و مانند آن درجات فراوانی دارد بعضی گناه صغیرند بعضی گناه کبیرند و مانند آن. این بیان نورانی حضرت امیر(سلام الله علیه) که فرمود: «مَا زَنَى غَيُورٌ قَطُّ

» قهراً هیچ انسان غیرتمندی هم به نامحرم نگاه نمی کند خب این دین می تواند جامعه را بپروراند اگر بخواهد جامعه زندگی انسانی داشته باشد. خب لذا مسئله‌ی آدم کُشی مسئله شرک این گونه از گناهان بزرگ را ذکر می کند در کنارش مسئله‌ی زنا را ذکر می کند در سوره‌ی مبارکه‌ی اسراء که بحثش قبلاً گذشت در آیه‌ی ۲۲ به بعد این معارف شروع می شود که فرمود: (لَا تَجْعَلْ مَعَ اللَّهِ إِلهاً آخَرَ فَتَقْعُدَ مَذْمُوماً مَخْذُولاً)

از این توحید و نفی شرک شروع می کند تا به مسئله قتل و آدم کُشی می رسد و همچنین فرزندکُشی (وَلاَ تَقْتُلُوا أَوْلاَدَکُمْ خَشْیَهَ إِمْلاَقٍ)

بعد فرمود: (وَلاَ تَقْرَبُوا الزِّنَی إِنَّهُ کَانَ فَاحِشَهً وَسَاءَ سَبِیلًا)

بعد (وَلاَ تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِی حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ)

بعد (وَأَوْفُوا الْکَیْلَ)

بعد (وَلاَ تَقْفُ)

آن گاه فرمود: (ذلِکَ مِمَّا أَوْحَی إِلَیْکَ رَبُّکَ مِنَ الْحِکْمَهِ)

این حکمتی که خدای سبحان به بشر یاد می دهد (یُعَلِّمُهُمُ الْکِتَابَ وَالْحِکْمَهَ)

در ذیل این آیات بیست گانه که صدرش توحید است و ذیلش این حکمت عملی تشکیل می دهد فرمود حکمتی که ما می گوییم اینهاست (ذلِکَ مِمَّا أَوْحَی إِلَیْکَ رَبُّکَ مِنَ الْحِکْمَهِ)

بعد دوباره به مسئلهٔ توحید که اهمّ معارف است می پردازد (وَلاَ تَجْعَلْ مَعَ اللَّهِ إِلهاً آخَرَ)

که بحثش مبسوطاً در سورهٔ مبارکهٔ اسراء گذشت. چه اینکه در سورهٔ مبارکهٔ فرقان هم به عنایت الهی خواهد آمد در بخش پایانی سورهٔ مبارکهٔ فرقان که از آیهٔ ۶۳ به بعد شروع می شود عباد الرحمن را که معرفی می کند اینها کسانی اند که (یَمْشُونَ عَلَی الْأَرضِ هَوْناً)

و بسیاری از معارف و احکام و حِکَم را ذکر می کند فرمود اینها موحّدند اینها قتل نفس ندارند و اینها کسانی اند که چشمشان پاک است و اعضا و جوارحشان پاک است و کسانی اند که اهل زنا نیستند (وَالَّذِینَ لاَ یَدْعُونَ مَعَ اللَّهِ إِلهاً آخَرَ)

مشرک نیستند (وَلاَ یَقْتُلُونَ النَّفْسَ الَّتِی حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ)

که قتل نفس ندارند (وَلاَ یَزْنُونَ)

خب اینها را قرآن از اوصاف عبادالرحمن می دانند اینها را جزء حکمت می دانند و وجود مبارک رسول گرامی(صلّی الله علیه و آله و سلّم) ازدواج را حفظ نصف دین می داند اساس دین این است منتها کسی که دستش بسته است پایش بسته است دهنش بسته است گوشش بسته است فلج است و زمین گیر است این در مکتب قرآن جزء معلولین است بله خب این نمی تواند ازدواج بکند ولی خودش دست خودش را بست چشم خودش را بست گوش خودش را بست خودش را فلج کرد معلول کرد خب این تشریفات و قیودی که برای زندگی است که فلان کس از سفر آمده ما باید کادو بدهیم بچه پیدا کرده ما باید کادو بدهیم می خواهد مکه برود کادو بدهیم اینها برای چیست این تشریفات برای چیست اول زندگی انسان هر چه ساده تر, راحت

تر. در آن خطبه نورانی حضرت امیر که چند سال قبل آن خطبه را خواندیم حضرت بررسی کرده خب عاقل ترین مرد بعد از پیغمبر دیگر دومی خدا خلق نکرد یعنی الآن اگر هفت میلیارد جمع بشوند بخواهند سور ه ای مثل قرآن بیاورند محال است این هفت میلیارد جمع بشوند همه شان بخواهند عنصری مثل علی بن ابی طالب تحویل بدهند آن هم محال است فرقی نیست یعنی فرقی نیست بین امام و قرآن این همه امیرالمؤمنین(سلام الله علیه) در نهج البلاغه تبیین کرده فرمود داشتن و مرفّه بودن درست است خدا تحریم نکرده ولی کسانی که زندگی مرفّه دارند باید بدانند که ضمناً از تحقیری هم رنج می برند آن وقت تبیین کرد فرمود داشتن و مرفّه بودن آیا کمال است یا کمال نیست اگر بگویید کمال است خب انبیای الهی که این را نداشتند وضع وجود مبارك عیسای مسیح را, موسی را, داود را همه اینها را حضرت ذکر کرد فرمود وضع داود را برای شما بگویم وضع عیسی را بگویم وضع موسی را بگویم وجود مبارك پیغمبر هم که قصّه اش معلوم بود فرمود اینها همه شان ندار بودند یعنی امکانات داشتند اما «قرار بر کف آزادگان نگیرد مال» آن سلیمان(سلام الله علیه) با آن جلال با همان زنبیل سازی و زنبیل فروشی و اینها ارتزاق می کرد فرمود خیال نکنید که حالا سلیمان که سلطنت داشت بر باد مسخّر بود سفره رنگین داشت من برای شما شرح بدهم که غذای او چه بود. حضرت مثل اینکه همسفر و هم سفره سلیمان بود آن قصّه را در نهج البلاغه شرح داد زره بافی و زره فروشی داود را شرح داد با اینکه رهبر انقلاب بود (وَقَتَلَ دَاوُدُ جَالُوتَ)

رهبری انقلاب را قتل جالوت را به عهده داشت اما فرمود این با زنبیل فروشی ارتزاق می کرد مثل اینکه وجود مبارک حضرت با آن حضرت بود با موسی بود. بعد فرمود اگر این چنین است اگر این کمال است باید متلزم بشوید که خدا این کمال را به بهترین انسانها که انبیا هستند نداد این را که نمی شود گفت که این کمال است و خدا این کمال را به انبیا نداد ناچارید بگویید این کمال نیست و هو الحق بعد آن عبارت را دارد فرمود این کسی که وضع مالی اش خوب است سفره‌ی رنگینی دارد ضمناً این مقدار را لااقل بفهمد که خدا دارد او را توهین می کند این بیان نورانی حضرت است در نهج البلاغه خواندیم حالا خیلی از ماها گرفتار این وهن و حقارتیم, اگر داریم خب بسیار خب حرام نیست اما اگر نداریم مخصوصاً در اوایل زندگی بسازیم با این غالب بزرگان وضع زندگی شان در اوایل همین طور بود این عِسْر این غُل این زنجیری که ذات اقدس الهی فرمود پیغمبر از دست و پای مردم باز می کند یعنی واقعاً مردم حجاز در زنجیر بودند همه شان برده بودند در زنجیری یا این عادات این آداب این رسوب این رسوم غلط زنجیر است دیگر. در سوره‌ی مبارکه‌ی اعراف که این قسمت گذشت آیه‌ی ۱۵۶ به بعد پیامبر را در کتابهای آسمانی پیشین معرفی می کند می فرماید آن حضرت (الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوباً عِندَهُمْ فِي التَّورَاةِ وَالْإِنْجِيلِ)

ما شناسنامه حضرت را در تورات گفتیم در انجیل گفتیم, گفتیم پیامبر کسی است که (يَأْمُرُهُم بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلاَلَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ)

آن غُل را آن زنجیر را آن دست و پـا گیر را از اینها گرفت اینها را آزاد کرد خب یعنی همه مردم اینها برده بودنـد و زنجیری در زنـدان بودنـد یـا این عادات و رسوب غلط, زنجیر است اگر ما این عادات و رسوب غلط را بگـذاریم کنار خیلی افرادنـد با همین زندگی ساده با همین شـهریه می توانند همسر داشته باشند مخصوصاً همسرانی که آنها هم به لطف الهی به برکت قرآن و عترت با این معارف آشـنا شدند بنابراین از بهترین راههای زندگی سـرعت در ازدواج است سنّ ازدواج بالا برود یا _ خدای ناکرده _ طلاق بعد از ازدواج پدید بیاید این اساس خانواده را به هم می زند.

پرسش:...

پاسخ: خیلیها با اجاره زندگی می کردند ما دلمان می خواهد اتاق خوابمان اتاق پذیراییمان حالِ بی حالمان همه جدا باشد این نیست, نیست یعنی نیست مـا خودمـان چهار سال در اول ازدواج تنها در حجره زنـدگی می کردیم این راه شـدنی است مثل ما هم فراوان بودنـد شـش مـاه از یکـدیگر خبر نـداشتیم اول مهر می آمـدیم آخر تعطیلات فروردین هم برمی گشتیم مثل ما هم خیلی بودنـد این زنجیر را اینکه واقع ما حرم می رویم البته حرم می رویم برای ثواب هم است اما قسـمت مهمّی که در و دیوار این حرم را می بوسیم این است که اینها ما را عاقل کردند این حرفها را اینها آوردند عقل, عقل, عقل, تنها چیزی که جامعه را اداره می کند عقل است خب اگر کسـی بخواهد عاقلانه زندگی کند همین شـهریه برایش کافی است ما دلمان می خواهد که هر کس هر کاری کرده کادویی بدهیم خب برای چه این تشریفات برای چیست فرمود اینها (یَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِی كَانَتْ عَلَيْهِمْ)

ص: ۱۳۸

زنجیر را پیغمبر گرفته آن دهن بند را گرفته آن چشم بند را گرفته آدم می بیند جهان چه خبر است خب به سلامتی رفته به سلامتی آمده زیارتش هم مقبول دعایش هم مستجاب حالا حتماً ما باید کادو بدهیم اینها برای چیست؟ مگر این اجاره نشینی قبلاً رسم نبود و فراوان نبود غرض این است که دین به ما آموخت چطوری زندگی کنیم آ ن وقت لذّت ساده زیستی را انسان از لذّت پرخوری و بدخوری بهتر می داند این بیان نورانی حضرت امیر است ما که زیارت می کنیم می گوییم «کلامکم نور

» یعنی چه؟ نور همین است دیگر در زیارت جامعه هست در سایر زیارات هست وقتی مشاهد مشرّفه شرفیاب شدیم عرض بکنیم که «و کلامکم نور

» خب اینها نور است دیگر فرمود اگر کسی بخواهد مرفّه زندگی کند ضمناً این مقدار شعور را داشته باشد که «حَقَّره الله» این تحقیری است. خب خاورمیانه در اختیار حضرت امیر بود در زمان حکومت دیگر دو امپراطوری در خاورمیانه بود یکی امپراطوری ایران بود یکی امپراطوری روم هر دو تسلیم جزیرهالعرب شدند و همه هم مالیات می دادند و طلا و نقره هم سرازیر حجاز شده بود با اینکه خاورمیانه در اختیار حضرت بود حضرت به عسل نگاه کرد فرمود خوش رنگی ولی من نمی دانم مزه ات چطور است حالاـ لاـزم نیست ما آن راه را برویم نه می توانیم نه لازم است ولی عاقلانه زندگی کردن ممکن است فرمود: «مَن تَزَوَّج فقد أحرز نصف دینه

» نصف دین در ازدواج و نکاح است مهریه گران که گفتند که زنی مشئومه است با شئامت است که مهریه اش زیاد باشد خب برای چه خب بالأخره اینها دین است دیگر. خدا غریق رحمت کند مرحوم مدرّس را اینکه می گفت سیاست ما عین دیانت ماست حرف صحیحی است زندگی ما هم عین دیانت ماست ما واقعاً سکولار زندگی می کنیم یعنی مرز دین ما از مرز زندگی ما جداست ما یک نماز و روزه ای داریم بله اما یک ازدواج داریم خرید و فروش داریم خورد و خواب داریم در این زندگی نیست دین ما فقط در نماز و روزه است یعنی جدایی دین از سیاست یک مرحله, جدایی دین از زندگی ما نمی گوییم جدایی دین از سیاست ولی می گوییم جدایی دین از زندگی خب آثار دخالت دین در زندگی همین است دیگر اگر دین در زندگی رهایت کند می شود «مَن تَزَوَّج فقد أحرز نصف دینه

» ساده ترین مردم, نزدیک ترین مردم به انبیا هستند کسی که وضع مالی اش در رفاه است ضمناً این را بفهمد که «حقّره الله» حتماً یعنی حتماً این را مجدّداً به نهج البلاغه در ذیل کلمه «بَسَط» مراجعه بفرمایید که حضرت فرمود آنهایی که سفره رنگین دارد بدانند که خدای سبحان دارد آنها را اهانت می کند حالا ما به آن حد نرسیدیم لااقل این ساده زیستی را یک سر و گردن از دیگری بلندتر باشیم خجل نباشیم آنها که نیست این مسئله زنا پیش می آید از نگاه پیش می آید تا مراحل دیگر خب.

پرسش:...

پاسخ: دیگر حالا اگر ازدواج دائم باشد نوبت به او نمی رسد ما درباره ازدواج دائم چون مشکل ایجاد کردیم دست و پای خودمان را بستیم گرفتار آن ازدواج موقّتیم اگر ازدواج موقّت برابر آنکه رسول خدا گفت ثبت بشود ولد مشخص بشود نفقه فرزند مشخص بشود آن هم حکم نکاح دارد دیگر آن باید ثبت بشود دیگر.

خب پس در سوره مبارکه اسراء مسئله زنا در کنار شرک و قتل قرار گرفت. در سوره مبارکه فرقان مسئله زنا در کنار قتل و در کنار شرک قرار گرفت و اگر در موارد دیگر غیبت گفته شد «اشدّ من الزنا» است باید دید کدام غیبت و چه درجه ای از غیبت نسبت به چه درجه ای از زنا نگاه به نامحرم هم زنای عین است کدام غیبت از کدام زنا اشدّ است باید جداگانه بحث بشود. حالا در این قسمت فرمود: (الزَّانِيَةُ وَالزَّانِي فَاجْلِدُوا كُلَّ وَاحِدٍ مِّنْهُمَا مِائَةَ جَلْدَةٍ)

خطاب به مردم و امّت اسلامی است ولی مجریان حدود الهی ائمه مردم اند که از طرف خدای سبحان به وسیله پیامبر و به وسیله خود ائمه(علیهم السلام) منصوب شدند (الزَّانِيَةُ وَالزَّانِي فَاجْلِدُوا كُلَّ وَاحِدٍ مِّنْهُمَا مِائَةَ جَلْدَةٍ وَلاَ تَأْخُذْكُم بِهِمَا رَأْفَةٌ فِي دِينِ اللَّهِ)

بخواهید شفاعت کنید وساطت کنید وسیله بشوید برای تخفیف یا برای ترک این کار را نکنید (مَن یَشْفَعْ شَفَاعَةً حَسَنَةً)

حکمش این است (مَن یَشْفَعْ شَفَاعَةً سَیِّئَةً)

حکمش این است که همه اینها شفاعت سیّئه و شفاعت حسنه در سوره مبارکه نساء و امثال ذلک آمد نه شفاعت کنید نه در زدن این تازیانه را دست را محکم ببرید ولی شُل بیاورید پایین این کار هم نکنید که رأفت کاذب داشته باشید بگذارید این دردناک باشد.

مطلب بعدی دو عنصر محوری را ذکر کرده فرمود عدّه ای بیایند ببیند این عدّه کفار نباشد برای اینکه وقتی کافر این صحنه را ببیند خیال می کند دین, دین خشونت است اما مؤمن که ببیند دو فایده اصیل دارد این را به صورت امر غایب ذکر کرده فرمود: (وَلْیَشْهَدْ عَذَابَهُمَا طَائِفَةٌ مِنَ الْمُؤْمِنِینَ)

یک عدّه می بینند خدا را شکر که تبهکاران دارند به کیفرشان می رسند یکی اینکه عبرت می گیرند خودشان مبتلا نمی شوند لذا فرمود: (وَلْیَشْهَدْ عَذَابَهُمَا طَائِفَةٌ مِنَ الْمُؤْمِنِینَ)

نه «طائفه من الناس» چرا اجرای حدود الهی در عرض عدو روا نیست؟ برای اینکه آنها توهّم همان اسلام هراسی و خشونت باری اسلام را مطرح می کنند اینها که نمی دانند این یک عدل مقدّس یک خشونت مقدّس است که گفتند اجرای حدود در عرض کفار نباشد (یک) در هنگام اجرای حدود کافران حضور نداشته باشند (دو) برای اینکه اینها خیال می کنند اسلام دینِ خشونت است مؤمنین حاضر باشند برای چند فایده یکی برای عبرت گیری یکی اینکه خوشحال باشند که حدود الهی دارد اجرا می شود این جریان سوء استفاده یا تعبیرات دیگری که حالا در رسانه ها هست حالا یا اختلاس است یا سوء استفاده است یا فساد اقتصادی است مؤمنین باید حضور داشته باشند بفهمند که دین دارد جاری می شود این یک حکم نیست که «قضیه فی واقعه شخصیّه» مخصوص زنا باشد نه قتل هم همین طور است فساد مالی هم همین طور است مسائل دیگر هم همین طور است تا جامعه اسلامی بفهمد حکم الهی اجراشدنی است وقتی فهمید, مقتدر می شود هم عبرت می گیرد هم مقتدر می شود و خدا را شکر می کند که حدود الهی دارد اجرا می شود درباره قتل هم همین طور است درباره مسائل دیگر هم همین طور است این طور نیست که یواش پرونده بیاید و یواش برود نه خیر جامعه باید بفهمد (وَلْیَشْهَدْ عَذَابَهُمَا طَائِفَةٌ مِنَ الْمُؤْمِنِینَ)

خب.

در سوره مبارکه نساء فرمود اگر زنهایی به بزهکاری آلوده شدند آیه پانزده سوره مبارکه نساء این بود (وَاللَّاتِی یَأْتِینَ الْفَاحِشَةَ مِن نِسَائِکُمْ)

بعد از استشهاد چهار نفر و ثابت شدن (فَاسْتَشْهِدُوا عَلَیْهِنَّ أَرْبَعَةً مِنکُمْ فَإِن شَهِدُوا فَأَمْسِکُوهُنَّ فِی الْبُیُوتِ حَتَّی یَتَوَفَّاهُنَّ الْمَوْتُ أَوْ یَجْعَلَ اللّهُ لَهُنَّ سَبِیلاً)

در سوره مبارکه نساء هنگام بحث از این آیه این احتمالات و شُعب احتمالات گذشت که آیا این ناظر به مساهقه است برای اینکه دارد (وَاللَّاتِی یَأْتِینَ الْفَاحِشَةَ مِن نِسَائِکُمْ)

زنهایی که این چنین اند سخن از مرد نیست یا نه مساهقه نیست زنا را هم می گیرد آیا این مربوط به مُحصنه است به شهادت اینکه دارد (مِن نِسَائِکُمْ)

و گرنه می فرمود «مِن النساء» اینکه دارد از زنهای شما یعنی زنهای همسردارند این هم دو احتمال. آیا این (فَأَمْسِکُوهُنَّ فِی الْبُیُوتِ)

ناظر به حبس ابد است یا نه, نگذارید اینها از خانه بیرون بیایند کار را که مرد انجام می دهد اینها مواظب باشید در خانه باشند که دیگر مشابه این کار نشود این توبیخی باشد برای اینها صیانتی باشد برای اینها. وجوه و احتمالات فراوانی بود که نظر نهایی در ذیل آیه پانزده گذشت (أَوْ یَجْعَلَ اللّهُ لَهُنَّ سَبِیلاً)

که همین آیه سوره مبارکه نساء گفته شد سبیل راهی است که آن مسئله حد را در بردارد. در آیه شانزده همان سور ه فرمود: (وَاللَّذَانِ یَأْتِیَانِهَا مِنْکُمْ)

این (وَاللَّذَانِ)

است نه «والذی» با «الّتی» نه «اللّاتی» (اللَّذَانِ)

است این (اللَّذَانِ)

برای دو مذکّر است آیا این ناظر به همان خلافی است که بین مردها اتفاق می افتد یا نه تقلیباً یکی مرد است دیگری زن به جای اینکه یکی مذکّر و دیگری مؤنّث هر دو را مذکّر آورده که اکثر مفسّرین این دومی را پذیرفتند یعنی دو نفر که یکی مرد است و یکی زن اگر گرفتار آن فاحشه شدند (فَآذُوهُمَا)

این اذیّت با آن (فَأَمْسِكُوهُنَّ فِی الْبُيُوتِ)

دو چیز است آنجا احتمال اینکه مواظب باشید از خانه بیرون نرود دیگر آلوده نشود این یکی, اینجا (فَآذُوهُمَا)

اگر اذیت باشد به معنی زدن و امثال ذلک باشد بعد با حدّ بعدی نسخ می شود که فرمود: (مِائَةَ جَلْدَةٍ)

اما اگر ناظر به استخفاف و تحقیر و طرد اجتماعی و بی حرمتی باشد این همیشه هست تا اینکه توبه بکنند اگر توبه کرد و انسان شایسته شد که خب یک فرد عادی است از مزایای حقوقی فرد عادی برخوردار است عمده آیه بعد است که فرمود: (الزَّانِی لَا يَنكِحُ إِلَّا زَانِيَةً أَوْ مُشْرِكَةً وَالزَّانِيَةُ لَا يَنكِحُهَا إِلَّا زَانٍ أَوْ مُشْرِكٌ)

نظم طبیعی اقتضا می کرد به حسب ظاهر انسان خیال می کند که این طوری باید گفته می شد «الزّانی لا يَنكح الاّ زانيةً أو مشركةً و الزّانيةُ لا تَنكحُ إلاّ زانياً أو مشركا» اما در جمله دوم نفرمود «والزانیه لا تنکح» بلکه فرمود: (وَالزَّانِيَةُ لَا يَنكِحُهَا)

این برای آن است که خب معمولاً ـ خواستگاری و خُطْوه از طرف مرد شروع می شود از این جهت معمولاً نکاح از طرف مرد آغاز می شود لذا فرمود: (وَالزَّانِيَةُ لَا يَنكِحُهَا)

.

عمده این تهافت بین صدر و ذیل است صدر آیه جمله خبریه است این جمله خبریه که زانی (لاَ يَنكِحُهَا إِلَّا زَانٍ أَوْ مُشْرِكٌ)

خب این چنین نیست که خیلی افرادند که زانی اند ولی با فرد عادی ازدواج می کنند گاهی ممکن است کسی زانیه باشد یک فرد عادی و غیر زانی با او ازدواج بکند اگر این خبر است که مطابق با واقع نیست اگر به داعی انشاء القا شده است معنایش این است که این کار حرام است و ذیل با صدر هماهنگ است در ذیل حرمت تشریعی را فهماند فرمود: (وَحُرِّمَ ذلِكَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ)

خب این جزء محرّمات است یعنی اگر کسی زانی بود الاّ ولابد باید بگردد زانیه را پیدا کند با او ازدواج کند و اگر کسی زانیه شد الاّ ولابد باید همسر زانی بشود یا مشرک این حکم تشریعی است یا حکم تشریعی نیست. روایاتی که از اهل بیت(علیهم السلام) در این ذیل رسیده است حدود را مشخص کرده فرمود اگر کسی مُشتهَر به زنا شد (یک) حدود الهی درباره او اجرا شد (دو) این دیگر همه می دانند که این حدّ زنا خورد و توبه هم نکرد (سه) چنین انسانی حق ندارد با زنِ پاک ازدواج کند و اگر زنی به زنا آلوده شد شهرت پیدا کرد که آلوده است (یک) حدّ زنا بر او جاری شد (دو) توبه هم نکرد (سه) چنین کسی را نمی شود یک انسان طاهری بگیرد فقط هم نوع خود می گیرد اینها که می گویند (الزَّانِيَةُ وَالزَّانِي)

جمله خبریه است می فرمایند این به لسان غایب هست نه به لسان دائم نظیر اینکه در همین سورهٔ مبارکهٔ نور در آیات بعد یعنی آیهٔ ۲۶ به این صورت است که (الْخَبِيثَاتُ لِلْخَبِيثِينَ وَالْخَبِيثُونَ لِلْخَبِيثَاتِ وَالطَّيِّبَاتُ لِلطَّيِّبِينَ وَالطَّيِّبُونَ لِلطَّيِّبَاتِ أُولَئِكَ مُبَرَّؤُونَ مِمَّا يَقُولُونَ لَهُم مَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ)

که این حکم هم جاری مجرای غالب است آن حکم هم جاری مجرای غالب است پس خبر است نه اینکه به داعی انشاء القا شده باشد اولاً و به صورت غلبه است نه دوما ثانیاً یعنی میل طبیعی تبهکاران با یکدیگر است یک انسان بزهکار طبعاً می خواهد با کسی مثل خودش ازدواج کند این طور.

پرسش:...

پاسخ: بالأخره شهرت پیدا می کند این یکی می گوید من دیدم.

ص: ۱۴۴

پرسش:...

پاسخ: بله, حدّاقلش این است لااقل دسترسی ندارید که دیگران بفهمند لااقل یک نفر بفهمد که به دیگران بگویند وگرنه طائفه است دیگر طائفه به آن گروهی می گویند که در مدار یک مقصد خاصّی طوف دارند حرکت دارند این می گویند طِیْف خاص همین است دیگر می گویند فلان گروه طیف خاصّ اند یعنی طایفه مخصوص اند حداقلّش عندالضروره یک نفر می شود خب.

در همین سوره مبارکه نور آیه ۳۲ به این صورت است که (وَأَنكِحُوا الْأَيَامَى مِنكُمْ وَالصَّالِحِينَ مِنْ عِبَادِكُمْ وَإِمَائِكُمْ إِن يَكُونُوا فُقَرَاءَ يُغْنِهِمُ اللَّهُ مِن فَضْلِهِ)

بالأخره این دختر خانم یک روزی دارد تا خانه پدر است رزق او از آن مجرا به او می رسد وقتی به خانه شوهر آمد این مجرا عوض می شود فرمود اگر شما وضع مالی تان خوب نیست خدا شما را بی نیاز می کند با ازدواج چه موقع ما باید به این حرفها ایمان بیاوریم تا عاقل نشدیم زندگی همین است عقل, عقل حالا سفارشی از مرحوم بوعلی بخوانیم که حدیثی را ایشان در آن معراج کتاب نوشته معراج نامه که وجود مبارک پیغمبر به حضرت امیر(سلام الله علیهما) دستوری می دهد وقتی می خواهد از پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) تعریف بکند حکیمانه پیغمبر را معرفی می کند وقتی می خواهد علی بن ابی طالب را معرف بکند حکیمانه معرفی می کند من هیچ, هیچ یعنی هیچ تعبیری از هیچ کسی ندیدم که به عظمت تعبیر مرحوم بوعلی از وجود مبارک حضرت امیر باشد وقتی تعریف از وجود مبارک حالا می خواهد نقل کند که حدیث را چه کسی به چه کسی گفته پیغمبری که از آن انبیاء است چه هست چه هست چه هست به علی بن ابی طالب که علی بن ابی طالب در بین خلق «کالعقل بین الحواسّ» است یعنی الآن که هفت میلیارد بشر روی زمین زندگی می کند علی عقل است این هفت میلیارد دست و پا و چشم و گوش با اینکه خود مرحوم بوعلی و فارابی و ابوریحان جزء برجسته ترین افرادند فرمود دیگران به منزله چشم و گوش اند که عقل اینها را هدایت می کند چشم که قدرت تصدیق ندارد گوش که قدرت تصدیق ندارد همه اینها را عقل اداره می کند فرمود او در بین خلق مثل عقل است در بین حواس در حاشیه الهیّات شفا همین معنا ترجمه شده به یک ترجمه رقیق که گویا نیست آنکه در حاشیه الهیات شفاست این است که ابن سینا گفته که وجود مبارک حضرت امیر(سلام الله علیه) «بین الأصحاب کالمعقول بین المحسوس» یعنی اوّلی و دومی و سومی و سایر صحابه اینها به منزله چشم و گوش اند و علی عقل است اما آنکه در اصل کتاب هست دارد علی(سلام الله علیه) در بین خلق «کالمعقول بین المحسوس» او عقلِ محض است به حضرت امیر چه گفت؟ گفت اگر مردم به عبادتها مشغول اند تو به تفکّر عقلی مشغول باشد جلو می زنی آنچه جامعه را دور می کند همین مشکل است این آیه کسی عاقل است که حرف آفریدگارش را گوش بدهد دیگر چون «العقل ما عبد به الرحمن» فرمود اگر ازدواج کردی در صورتی که طرفین عاقل بودید گرفتار مهریه زیاد جهیزیه زیاد کادوهای بیجا نبودید «إن یکونوا فقراء یُغنهم الله من فضله» همه را خدا روزی می دهد ولی کسانی که عاقلانه نکاح می کنند خدای سبحان آنها را تأمین می کند خب برخیها خیال کردند این آیه ناسخ آن آیه است خب این آیه عام است ناسخ آن آیه است خب این آیه عام است ولو بعد نازل شده عام که مخصِّص خاص نیست او درباره خصوص زانی و زانیّه است این درباره اَیاما و اَیّم یعنی بی همسر اگر کسی بی همسر شد شما به او همسر بدهید خب این عام چگونه می تواند مخصّص آن باشد. پس آن به همین عموم به همین اطلاق خودش باقی است منتها حالا این روایات را شاید امروز نخوانیم ولی شما حتماً به این کتاب حالا

شایـد به خود روایـات به وسائـل نتوانیـد مراجعه کنیـد این روایـات را صاحب کنزالـدقائق ذیل همین آیه ذکر کرده و آن چند روایت است.

ص: ۱۴۵

پرسش:...

پاسخ: ساده تر باشد راحت تر است دیگر. حرام نیست ولی اگر کسی نداشت ازدواج را تأخیر بیندازد برای اینکه من جهیزیه سنگین ندارم.

پرسش:...

پاسخ: کاملاً پیدا می شود اگر عقل باشد مصادیق فراوان است.

در جلد نهم صفحه۠ ۲۴۵ این است که وجود مبارک امام صادق در جواب این آیه فرمود: «هنّ نساءٌ مشهوراتٌ بالزّنا و رجالٌ مشهورون بالزّنا شُهور به» (یک) «و عُرفوا به و الناس الیوم بذلک المنزل فمن اُقیم علیه حدّ الزنا أو متّهمٌ بالزّنا لم ینبغ لأحدٍ أن یناکحه حتّی یعرف منه التوبه» پس اگر کسی معروف بود به این بزهکار حدّ الهی بر او جاری شد و توبه نکرد این سه قید را داشت مشمول آیه است چند روایت است که در صفحه۠ ۲۴۵ آمده.

«و الحمد لله ربّ العالمین»

آیات ۱ تا ۳ سوره نور ۹۰/۰۷/۲۰

.Your browser does not support the audio tag

(سُورَةٌ أَنزَلْنَاهَا وَفَرَضْنَاهَا وَأَنزَلْنَا فِیهَا آیَاتٍ بَیِّنَاتٍ لَّعَلَّکُمْ تَذَکَّرُونَ (۱) الزَّانِیَةُ وَالزَّانِی فَاجْلِدُوا کُلَّ وَاحِدٍ مِّنْهُمَا مِائَةَ جَلْدَةٍ وَلَا تَأْخُذْکُم بِهِمَا رَأْفَةٌ فِی دِینِ اللَّهِ إِن کُنتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْیَوْمِ الْآخِرِ وَلْیَشْهَدْ عَذَابَهُمَا طَائِفَةٌ مِنَ الْمُؤْمِنِینَ (۲) الزَّانِی لَا یَنکِحُ إِلَّا زَانِیَةً أَوْ مُشْرِکَةً وَالزَّانِیَةُ لَا یَنکِحُهَا إِلَّا زَانٍ أَوْ مُشْرِکٌ وَحُرِّمَ ذلِکَ عَلَی الْمُؤْمِنِینَ (۳))

تاکنون روشن شد که برای تعظیم این سور ه چندین عبارت را خدای سبحان رعایت فرمود یکی اینکه در آغاز فرمود: (سُورَةٌ)

یعنی «هذه سورةٌ» دوم اینکه به صورت متکلّم مع الغیر نه به صورت متکلّم وحده نه به صورت فعل مجهول بلکه به صورت فعل معلوم به عنوان متکلّم مع الغیر تعبیر کرد فرمود: (أَنزَلْنَاهَا)

ص: ۱۴۶

و همین معنا را تأیید کرد با (فَرَضْنَاهَا)

و برای بار سوم فرمود ما آیات بیّن و شفّاف و روشنی را در این سور ه نازل کردیم که نیازی به توجیه و تأویل و امثال ذلک ندارد برای آن است که اجرای حدود که مسئولش دستگاه قضایی است گاهی ممکن است با تسامح با تساهل همراه بشود در آغاز جلوی این تساهل و تسامح را گرفت و خانواده های متّهم هم ممکن است نگران بشوند جلوی نگرانی آنها را هم گرفت افرادی هم در جامعه ممکن است شفاعت سیّئه کنند جلوی اینها را هم گرفت که (مَن یَشْفَعْ شَفَاعَةً سَیِّئَةً)

حکمش چیست. در آغاز برای اینکه این حدود الهی با اهمیّت خاص اجرا بشود در صدر سور ه این مطالب را بیان کرد قبلاً هم گذشت که انذار آیات انزال سُوَر و خود قرآن به صورت تجلّی است نه به صورت تجافی یعنی آن طوری که خداوند باران را نازل کرد تگرگ و برف را نازل می کند آن طور قرآن را نازل نکرد که به صورت انداختن و القا باشد بلکه قرآن را آویخت نه انداخت لذا می شود حبل الله در همان حدیث متواتر که فرمود: «إنّی تارک فیکم الثقلین

» کتاب خدا و عترت رسول(علیهم الصلاه و علیهم السلام) فرمود یکی شان ثِقل اکبر است و «أحد طرفیه بید الله سبحانه و تعالی

» این حبل متین یک طرفش به دست خداست یک طرفش به دست جامعه بشری لذا بشر اگر عنایت بیشتری کند می تواند این حبل را بگیرد نجات پیدا کند (اولاً) و تدبّر کند و بالا برود (ثانیاً) «اقرأ وارقی

ص: ۱۴۷

» ناظر به همین است وگرنه حبل یعنی طنابِ انداخته یک گوشه مشکل خودش را حل نمی کند چه رسد به اینکه مشکل معتصمان را حل کند. در مقابل انزال قرآن, صعود کلمات طیّبه است اگر بعضی از مشایخ سیدناالاستاد امام(رضوان الله علیهم اجمعین) فرمودند دعا, قرآن صاعد است این تا حدودی برگرفته از آیه ده سوره مبارکه «فاطر» است در آنجا فرمود: (إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ)

عقاید طیّب براهین طیّب افکار طیّب مطالب علمی طیّب اخلاق طیّب اعمال طیّب به طرف خدا صاعد است صعود عقاید طیّب مطالب علمی طیّب گفتار و نوشتار طیّب به طرف خدا نظیر صعود دود و بخار و دخان نیست همان طوری که نزول قرآن شبیه نزول باران و تگرگ نیست صعود عقاید و مطالب علمیِ طیّب به طرف خدا هم شبیه صعود بخار و دخان نیست که تجافی باشد یک بخار یا یک دخان وقتی در کف زمین است صاعد نیست وقتی به فضا رفت دیگر در کف زمین نیست رفتنِ او هم به نحو تجافی است نه به نحو تجلّی اگر کسی صاحب عقیده طیّب شد فکر طیّب شد خُلق طیّب شد عمل طیّب شد این از زمین تا بالا نظیر نردبان صاعد است همان طوری که قرآن نظیر حبلِ متین آویخته است نه انداخته عقاید علمی هم که بالا می رود نظیر نردبانِ بالا رفته است نه نظیر دود و دخانِ بالا رفته هم (إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ)

به نحو تجلّی است هم (أَنزَلْنَاهَا وَفَرَضْنَاهَا وَأَنزَلْنَا فِيهَا آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ)

به نحو تجلّی است پس راه دو طرفه باز است و اگر خوب بنگریم می بینیم این کلمه طیّب از همان راهی که آمده است بالا می رود نه دو راه باشد در همان مسیری که قرآن آمده بالا می رود یعنی قرآن از آن مقام لدی اللّهی که فرمود: (وَإِنَّهُ فِي أُمِّ الْكِتَابِ لَدَيْنَا لَعَلِيٌّ حَكِيمٌ)

ص: ۱۴۸

از مقام علیّ حکیم آمده نازل شده, شده عربیّ مبین که در آغاز سوره مبارکه «زخرف» این مضمون هست (إِنَّا جَعَلْنَاهُ قُرْآناً عَرَبِیّاً لَعَلَّکُمْ تَعْقِلُونَ وَإِنَّهُ فِی أُمِّ الْکِتَابِ لَدَیْنَا لَعَلِیٌّ حَکِیمٌ)

یعنی این قرآن یک طرفش علیّ حکیم است یک طرفش عربیّ مبین شما که با عربی مبین کار دارید اگر دارای علمِ طیّب و اخلاق و عمل صالحِ طیّب بودید به آن علیّ حکیم می رسید چون شما دارید بالا می روید و اگر کلمه طیّب بالا می رود و بالاـ رفتنش به نحو تجلّی است نه به نحو تجافی و کلمه طیّب وصف انسانِ صالحِ عالِم است پس خود انسان بالا می رود که وصف بدون موصوف که بالا نمی رود این طور نیست که بالا رفتنش نظیر دود باشد (یک) این طور نیست که از مغز و قلب و هویّت انسان بکِنند این را بالا ببرند (دو) پس خود انسان بالا می رود این انسانی که می گوید (إِنَّا لِلّهِ وإِنّا إِلَیهِ رَاجِعُونَ)

خودش دارد بالا می رود این می شود انسانِ الهی اگر انسان الهی شد همان بیانی که دشمنان درباره امام صادق(سلام الله علیه) گفتند صادق است که ابن ابی العوجا و دیگران آن طوری که در احتجاج مرحوم طبرسی آمده در کنار کعبه وجود مبارک امام صادق(سلام الله علیه) نشسته بود فرمود اگر در بین بشر یک فرشته فرودآمده ای که به صورت بشر متجسّم شده است باشد این همان مرد است حالا این حرف را از چه کسی شنیده و چگونه گفته ولی حرف, حرف حقّی است فرشته ای است که نازل شده است نزولش هم به نحو تجلّی است این راه برای همه باز است منتها آن ذوات قدسی در قلّه اند شاگردانشان در دامنه و دشت اند دارند حرکت می کنند غرض آن است که انزال سور ه یک راه خاص دارد که اگر کسی فهمید و باور کرد و متخلّق شد و عمل کرد و منتشر کرد این هم همین راه را بالا می رود منتها اینجا یک وقت است زبانش سلمان فارسی است و می شود سلمان فارسی وقتی بالا رفت به علیّ حکیم نزدیک می شود آن اباذر غفاری است زبانش عربی مبین است وقتی بالا رفت نزدیک علیّ حکیم می شود آنجا یکدیگر را می بینند. خب (سُورَةٌ أَنزَلْنَاهَا وَفَرَضْنَاهَا وَأَنزَلْنَا فِیهَا آیَاتٍ بَیِّنَاتٍ لَّعَلَّکُمْ تَذَکَّرُونَ)

درباره زانیه و زنا مستحضرید که این گونه از افعال یا اوصاف اگر مذکّر هم ذکر می شد چون شامل جنس بود زن و مرد هر دو را شامل می شد وقتی می گویند مؤمن این چنین است مؤمنه را هم شامل می شود وقتی بگویند مُسلم کسی است که دیگران از دست و زبان او سالم باشند زن و مرد را شامل می شود وقتی می گویند «طلب العلم فریضةٌ علی کلّ مسلمٍ» لازم نیست مسلمه را هم بگویند هر دو را شامل می شود اینجا اگر می فرمود «الزانی فاجلدوه» شامل هر دو هم می شود ولی برای اهمیّت طرفین را ذکر کرد این یک. سرّ تقدیم زانیه بر زانی در اینجا و سرّ تقدیم سارق بر سارقه که عکس اینجاست در اینجا این دو نکته در بحثهای قبل روشن شد ولی در مسئله زنا چون جاذبه و منشأ فساد از خودنمایی و بی حجابی او شروع می شود اول زانیه ذکر شده ولی در مسئله نکاح چون رغبت و خِطْوه و خواستگاری از طرف مرد شروع می شود مرد را مقدّم داشت که فرمود: (الزَّانِي لاَ يَنكِحُ إِلَّا زَانِيَةً)

و در قسمتی هم که باز نسبت به زانیه رسید باز مرد را مقدّم داشت برای اینکه فرمود: (الزَّانِي لاَ يَنكِحُ إِلَّا زَانِيَةً)

به حسب ظاهر انسان فکر می کرد که باید این طور گفته می شود «الزّانی لا ینکح الاّ زانیةً أو مشرکه و الزّانیه لا تنکح إلاّ زانیاً أو مشرکا» ولی این چنین نفرمود یعنی گذشته از اینکه زانیه را مؤخّر ذکر کرد در مسئله نکاح هم او را مفعول دانست نه فاعل در مسئله زنا که جاذبه از طرف اوست او را مقدم ذکر کرد ولی در مسئله نکاح با دو فنّ ادبی او را مؤخّر ذکر کرد یکی اینکه او را لفظاً مؤخّر ذکر کرد برای اینکه فرمود: (أَوْ مُشْرِكَةً وَالزَّانِيَةُ لاَ يَنكِحُهَا إِلَّا زَانٍ أَوْ مُشْرِكٌ)

ص: ۱۵۰

که این را مؤخّر ذکر کرد دوم اینکه حالاـ هم که او را مؤخّر ذکر کرد او را فاعـل نـدانست نفرمود «و الزانیه لا تنکحوا» فرمود: (وَالزَّانِیَهُ لاَ یَنکِحُهَا إِلَّا زَانٍ أَوْ مُشْرِکٌ)

باز هم او مؤخّر داشت برای اینکه در خِطْوه و نکاح و ازدواج او مؤخّر است (وَحُرِّمَ ذلِکَ عَلَی الْمُؤْمِنِینَ)

ظاهرش این است که این حرمت تشریعی است به زحمت افتادنـد که ببینند چگونه این هست. یک تلاش و کوشـش برای آن است که آن جمله خبریه را حل کننـد لـذا برخیها آن را به صورت نهی قرائت کردند نه به صورت نفی گفتند «الزانی لا ینکِحْ» برای اینکه مشـکل را حـل کننـد چون می بیننـد جـامعه آنچه در خارج اتفاق افتاده این طور نیست گاهی طیّبی با خبیثی گاهی خبیثی با طیّبی ازدواج می کنـد یکی این کار را کردنـد یکی آمدنـد گفتند که نه این خبر است ولی به لحاظ اغلب است نه به لحاظ دائم این درباره صـدر این جمله. درباره ذیل جمله که انشاست حالا یا گفتنـد که حرمتِ غلیظ دارد یا گفتند با شـرایط خـاص می شود محرّم وگرنه محقّق نیست و اینهـا. لکن نصوص و روایاتی که در ذیل این آمـده این سه شـرط را ذکر کرد که برخی از این نصوص در پایان بحث دیروز خوانده شد. در پایان بحث دیروز این روایتها که بخشی در کنزالدقائق آمده خوانده شـد و آن این است که اگر کسـی این سه شـرط را داشـته باشـد نکاح با او حرام است یعنی عادت کرده این کار برای او حرفه شده و مشهور به این کار است (یک) حدود الهی درباره او اجرا شد که جامعه او را به عنوان محدوده می شناسد (دو) و توبه هم نکرد (سه) در چنین شـرایطی تعبیر به «لا ینبغی» شـد در بعضـی از روایات و تعبیر به منع شده است یعنی صـیغه نهی آمده در بعضـی روایات دیگر. در این تفسـیر کنزالدقائق جلد نه صفحه ۲۴۵ این روایـات آمـده یکی اش این است که از زراره از وجود مبارک امام صادق(سلام الله علیه) سؤال می کند که (الزَّانِیَهُ لاَ یَنکِحُهَا إِلَّا زَانٍ أَوْ مُشْرِکٌ)

ص: ۱۵۱

این یعنی چه این مربوط به چیست؟ فرمود: «هنّ نساءٌ مشهوراتٌ بالزّنا

» (یک) «و رجالٌ مشهورٌ بالزّنا

» که «شُهروا به و عُرفوا به و الناس الیوم بـذلک المنزل فَمَن اُقیم علیه حـدّ الزنـا أو متّهم مِن زنـا لم یَنبغ لأحـدٍ أن ینکاحه حتّی یُعرف منه التوبه

» از این روایت زراره سه قیـد برمی آیـد خب وجود مبارک امام صادق هم قرآن ناطق است اگر حضـرت فرمایشـی فرمود مثل یک آیه قرآنی است در برابر آیه قرآنی دیگر چون اینها همان هستند که در احکام الهی ﴿وَمَا يَنطِقُ عَنِ الْهَوَى﴾

هسـتند دیگر. حضـرت فرمود منظور این است که اگر کسـی شهرت به این بزهکاری دارد حدّ الهی درباره□ او جاری شد توبه هم نکرد مشـمول این آیه است. روایت دیگری هم که باز ابی الصبا از وجود مبارک امام صادق(سلام الله علیه) سؤال می کند فرمود: «کُنّ نِسوةً مشهوراتٍ بالزّنا

» و در آنجا «رجالٌ مشـهورٌ بالزّنا قـد عُرفوا بـذلک فَمَن اُقیم علیه حـدّ الزّنا أو شُـهّر به لم یَنبغ لأحـدٍ أن ینکاحه حتّی یُعرف منه التوبه

» این هم حـدود سه گانه را در روایت ابی الصـبا ذکر کرده. روایت دیگری که محمـدبن مسـلم عن أبی جعفر(علیهما السـلام) ذکر می کنـد این است که «هم رجـالٌ و نساءٌ کانوا علی عهـد رسول الله (علیه و علی آله آلاف التحیّه و الثناء) مشـهورین بالزّنا فَنهی الله عن اولئک الرجال و النساء

» الیوم هم حکم همین است که اگر کسـی مشـهور شد حکم همین است اگر کسی این چنین شد «أو اُقیم علیه الحدّ فلا تزوّجه حتّی تُعرف توبه

ص: ۱۵۲

» این نهی است دیگر «لا- ینبغی» نیست گرچه «لا- ینبغی» در روایات ظهور در کراهت ندارد بر خلاف تعبیرات فقهی در کتابهای فقهی «لا- ینبغی» ظهور در حرمت ندارد اگر کسی فتوا داد «لا- ینبغی» نمی شود از آن حرمت فهمید اما در تعبیرات قرآن کریم و نصوص کلمه «لا ینبغی» آن منعِ حاد را در بردارد (لَا الشَّمْسُ يَنْبَغِي لَهَا أَن تُدْرِكَ الْقَمَرَ وَلَا اللَّيْلُ سَابِقُ النَّهَارِ)

نه اینکه برای شمس مکروه است او اصلًا حق ندارد در نظام تکوین این منعِ قطعی را می گویند و منع بَطّی را می گویند «لا ینبغی» خب.

پرسش:...

پاسخ: بالأخره روایات اصطلاحش اصطلاح فقهی نیست..ممکن است

از «لا ینبغی» نمی شود کراهت فهمید. در این روایت محمدبن مسلم که صریحاً نهی کرد فرمود: «فلا تزوّجه

» روایت بعدی که باز حکم بن حکیم از وجود مبارک امام صادق(سلام الله علیه) است فرمود: «الزانیهُ لا ینکحها الّا زانٍ أو مشرک إنّما ذلک فی الجَهر ثمّ قال لو أنّ الانسان زَنا ثمّ تابَ تزوّج حیث جاء

» خب این روایات شارح آن آیات است که حرمت برداشته می شود در صورت توبه و روایات دیگری هم هست که باز در این ذیل مراجعه فرمایید.

اما در جریان ازدواج که اهمیّت ازدواج را قرآن کریم مشخص کرد و روایات معیّن می کند مرحوم صاحب وسائل(رضوان الله علیه) در جلد بیست وسائل صفحه چهارده و پانزده این روایت را از وجود مبارک امام باقر(سلام الله علیه) نقل می کند که حضرت فرمود وجود مبارک رسول خدا(علیه و علی آله آلاف التحیّه و الثناء) فرمود: «ما بُنِیَ بِناءٌ فی الإسلام أحبّ إلی الله عزّ و جلّ مِن التزویج

ص: ۱۵۳

» بعد مطلب دیگر باز وجود مبارک حضرت فرمود: «اتّخذوا العهد فإنّه أقضه لکم

» این همان تفسیر (إِن یَکُونُوا فُقَرَاءَ یُغْنِهِمُ اللَّهُ مِن فَضْلِهِ)

است این در صورتی است که آن عِسْر و غُل و زنجیر و رسوم و رسوبات باطل را انسان از دست و پای جامعه باز کند که (یَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِی کَانَتْ عَلَیْهِمْ)

اگر آن رسوبات جاهلی دست و پا گیر شد همین سنّ ازدواج متأسفانه تأخیر می افتد که این مرضیّ خدا و پیامبر نیست ما موظّفیم دین را در زندگی «داخلٌ فی الأشیاء لا بالممازجه

» قرار بدهیم یعنی در همه‌ی امور دینی زندگی کنیم ولی متأسفانه دینمان در نماز و روزه و مسجد و حج و عمره و تمتّع و زیارات و ادعیه هست زندگی, زندگی دینی نیست لذا در شهرهایی که ملل مختلف زندگی می کنند خیلی فرقی بین مسلم و غیر مسلم دیده نمی شود.

خب مطلب بعدی درباره‌ی این تعبیر است که فرمود: (وَلْیَشْهَدْ عَذَابَهُمَا طَائِفَةٌ مِنَ الْمُؤْمِنِینَ)

این طائفه چند جا در قرآن کریم ذکر شد یکی در سوره‌ی مبارکه‌ی «توبه» بود همان آیه نَفْر آیه‌ی ۱۲۲ که فرمود: (وَمَا کَانَ الْمُؤْمِنُونَ لِیَنْفِرُوا کَافَّةً فَلَوْلاَ نَفَرَ مِن کُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ)

حالا ـ اگر از روستایی یا شهری یک نفر هم قیام بکند به این آیه عمل کرده است گفتند طائفه جمع نیست که بگوییم اقلّش ثلاثه است و ما فوقش آن بیان نورانی امام باقر(سلام الله علیه) که فرمود واحد و ما فوقش را شامل می شود همین است یک نفر هم طائف است طائفه است «یطوفه إلی المقصد الی المقصود».

ص: ۱۵۴

پرسش:...

پاسخ: طائفه به معنی قبیله نیست.

پرسش:...

پاسخ: نه فرمود: (مِن كُلِّ فِرْقَةٍ)

حالا اگر از شهری از روستایی یک نفر طلبه شد به این آیه عمل کرد دیگر. در سوره مبارکه «حجرات» هم مشابه این آمده آنجا هم که طائفه بر یک نفر می تواند اطلاق بشود و یک نفر را هم شامل می شود در آیه نُه سوره مبارکه «حجرات» این است که (وَإِن طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا)

آنجا هم گفتند که چه دو قبیله چه دو گروه چه دو نفر اگر دو نفر به قتال یکدیگر پرداختند مشمول این آیه است این طور نیست که ما باید صبر بکنیم نزاع دسته جمعی بشود بعد تا اقدام بکنیم (فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا)

این طور نیست (وَإِن طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا)

اگر این طائفه با این طایفه حالا یک نفر با یک نفر یا دو نفر با دو نفر یا نزاع دسته جمعی چند نفر با چند نفر همه مشمول این است لذا به استناد این دو شاهد گفتند که (وَلْيَشْهَدْ عَذَابَهُمَا طَائِفَةٌ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ)

شامل یک نفر هم می شود البته حضور همه اگر بود خب یک عُسْرِ و حرجی بود که همه نمی توانند در آن مراسم حاضر بشوند که یک عدّه که حاضر بشوند کافی است منتها باید مؤمن باشند لوجهین یکی اینکه عبرت بگیرند یکی بدانند حدود الهی دارد اجرا می شود که پشتوانه داشته باشند قدرت پیدا کنند اما کفّار اگر حضور پیدا کنند دهن کجی می کنند تبلیغ اسلام هراسی می کنند دین را ــ معاذ الله ــ به خشونت معرّفی می کنند و مانند آن, لذا فرمود: (وَلْيَشْهَدْ عَذَابَهُمَا طَائِفَةٌ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ)

.

پرسش:...

پاسخ: خب بالأخره شهود غیر از خبر است اخبار کاذب هم کم نیست اگر ارتباطات ما قوی است بخش وسیعی از ارتباطاتمان را ارتباطات سیّئه و کاذب تشکیل می دهد کم نیست اخبار دروغ شما شاید اخبار راست را کم پیدا کنید خب.

پرسش:...

پاسخ: یک نفر را شامل می شود دیگر, اگر در روستایی یا شهری یک نفر قیام کرد آمد وارد حوزه علمیه شد به این آیه عمل کرد دیگر.

پرسش:...

پاسخ: نه, (طَائِفَةٌ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ)

که آورد معلوم می شود که نمی خواهد کفّار حضور پیدا کنند برای اینکه آنها اگر حضور پیدا می کردند اسلام را به عنوان دین خشونت معرفی می کردند. چرا گفتند در فقه فتوا دادند که حدود الهی را فی ارض العدوّ جاری نکنید خب حالا اگر بنا شد که این حدّ (فَاجْلِدُوا)

را اجرا بکنند چرا در فقه, فقه یعنی فقه شما به غالب متون فقهی مراجعه کنید می بینید که حالا یا نهیِ تحریمی است یا نهیِ تنزیهی است که حدود را فی ارض العدو جاری نکنید بگذارید بیاید در ارض آشنا چرا؟ همین حرفِ اسلام هراسی را تبلیغ سوئی که اسلام دین خشونت است را راه اندازی می کنند دیگر همان خطر در داخل هم برای دشمنان داخلی هست.

مطلب بعدی آن است که فرمود دینِ خدا جای تساهل و تسامح نیست در نوبتهای قبل گذشت که ما در سه منطقه باید زندگی کنیم منطقه ای است که حکمش «ردّوا الحجر من حیث جاء» است منطقه ای است که جایش (جَزاءُ سَيِّئَةٍ سَيِّئَةٌ مِثْلُهَا)

است منطقه ای جایش (وَيَدْرَءُونَ بِالْحَسَنَهِ السَّيِّئَهَ)

است درباره‌ دین خدا درباره‌ اسلام درباره‌ نظام اسلامی کسی حقّ معامله و تساهل و تسامح ندارد همان «ردّوا الحجر من حیث جاء» نشانه اش هم همین دفاع مقدس هشت ساله بود. در مسائل حقوقی خب اگر کسی به ما ستم کرده حقّ ماست که ما هم برابر عدل انتقام بگیرید (جَزاءُ سَيِّئَهٍ سَيِّئَهٌ مِثْلُهَا)

(مَنِ اعْتَدَى عَلَيْكُمْ فَاعْتَدُوا عَلَيْهِ بِمِثْلِ مَا اعْتَدَى عَلَيْكُمْ)

یا (وَإِنْ عَاقَبْتُمْ فَعَاقِبُوا بِمِثْلِ مَا عُوقِبْتُم بِهِ)

نه «علیه» این هست اما قانون هرگز نمی تواند به تنهایی کشور را متمدّن کند در تتمیم این کار و تکمیل این کار, اخلاق را خدای سبحان مقدّر فرمود, فرمود شما اگر ستمی به شما شد نسبت به شما بدرفتاری شد در منطقه ای هستید که حکم اصلی اش این است (جَزاءُ سَيِّئَهٍ سَيِّئَهٌ مِثْلُهَا)

چه اینکه در جهنم هم همین طور است ولی با همین (جَزاءُ سَيِّئَهٍ سَيِّئَهٌ مِثْلُهَا)

کشور به مقصد می رسد یا نه مؤمنین باید رعایت کنند (وَيَدْرَءُونَ بِالْحَسَنَهِ السَّيِّئَهَ)

اگر (يَدْرَءُونَ بِالْحَسَنَهِ السَّيِّئَهَ)

نبود همین پرونده هفت هشت میلیونی است که در دستگاه قضایی هست خب کسی حقّ او گرفته شده یا در رانندگی یا در اجاره یا در چِک دادن و مانند آن این حقّ قانونی اش را می بیند که باید برود شکایت بکند خب می رود شکایت می کند نتیجه اش هفت میلیون پرونده در دست مانده است دین را تنها (جَزاءُ سَيِّئَهٍ سَيِّئَهٌ مِثْلُهَا)

پیش بینی نکرده دین این را پیش بینی نکرده فرمود برای تکمیل ترمیم آن خدای سبحان ترمیم بکند شما به رفاه می رسید (وَيَدْرَءُونَ بِالْحَسَنَهِ السَّيِّئَهَ)

مـا در سه منطقه داریم زنـدگی می کنیم اخلاـق کـار خودش را دارد قانون کار خودش را دارد دین خـدا هم حکم خودش را دارد دین خدا به معنی جامع شامل هر سه منطقه است اما اینکه فرمود: (لَا تَأْخُذْكُم بِهِمَا رَأْفَةٌ فِي دِينِ اللَّهِ)

یعنی اصول دین یعنی فروع دین یعنی احکام, درباره احکام که جا برای تساهل یا تسامح نیست که خب.

پرسش:...

پاسخ: البته, همان طوری که کمّ اش مشخص شد صدتا باید باشد نه بیشتر بعضی از خلفا که حدود را جاری می کردند گفتند «تحت اِبط» پیـدا نشود اِبط یعنی زیر بغل دست را این قـدر بالا ببریـد تا فشار پیـدا کند که زیر بغل پیدا بشود فرمود این کار را نکن این در نصوص اجرای حدود هست حدّش مشـخص است همان طوری که عدد مشخص است کیفیّتش هم مشخص است صورت را نزن سـر را نزن پشت را بزن این قـدر «لا ترفع یدک حتّی یظهر ابتک» این زیر بغل پیدا بشود نه خب قدری دست را می بری بعـد می آوری پایین, ببری که فشار بیشتری بیاوری که زیر بغلش پیـدا بشود این کار را نکن خب این را گفتنـد دیگر خب اینها در فقه مشخص است همه یعنی همه این ریز و درشتش در فقه ما آمده که چقدر بزن کجا را بزن چطور بزن زن را چطور مرد را چطور آمده اما حالا اگر کسـی خواست در اصل حد وساطت کند شفاعت کند فرمود اینجا حکم خداست دیگر جا برای تسامح و تساهل نیست.

مطلب دیگر اینکه در جریـان نعمت که در بحث دیروز مطرح شـد خود نعمت یعنی مـال زمین اینهـا آیات الهی است و برکت است فی ذاتها, اما اینها مثل قرآن نیست قرآن نوری است که اگر به جایی آمده آدم را روشن می کند مگر کسـی چشـمش را ببندد ولی مال مثل قرآن نیست که اگر یک جا آمده آدم را روشن بکند این طور نیست مال هر جا که آمده غالبش این اسـت که انسان را مُترف و مُسرِف می کنـد با رفاه زندگی می کند درباره قرآن ذات اقدس الهی فرمود این نور است (لَقَدْ مَنَّ اللّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ)

یا (أَنْزَلْنا)

کـذا و کـذا فرمود مـا قرآن نازل کردیم تا شـما را نورانی کنیم اما درباره نعمت فرمود شـما حواسـتان جمع باشـد آنچه را ما آفریدیم برای آیات الهی است زمین آب میوه درخت اینها آیات الهی است اما وقتی که ما به شـما دادیم حواسـتان جمع باشـد کسـی که وضع مالی اش خوب است این مبتلای به ثروت است مبتلا یعنی مبتلا, اگر کسی ندارد مبتلای به فقر است آن کس هم که دارد مبتلای به ثروت است ما او را آزمودیم در بخشـهای سوره مبارکه «فجر» از وسـطهایش این قسـمت شـروع می شود (فَأَمَّا الْإِنسَانُ إِذَا مَا ابْتَلَاهُ رَبُّهُ فَأَكْرَمَهُ وَنَعَّمَهُ فَيَقُولُ رَبِّى أَكْرَمَنِ وَأَمَّا إِذَا مَا ابْتَلَاهُ فَقَدَرَ عَلَيْهِ رِزْقَهُ فَيَقُولُ رَبِّى أَهَانَنِ)

یعنی «أهانَنِ» فرمود: (كَلَّا)

در هر دو ابتلاـست بعضـیها مبتلاـ به ثروت انـد بعضـیها مبتلاـ به فقر که ما هر دو را آزمودیم این از بیانات نورانی است که در پایان شرح نهج البلاغه ابن حدید از وجود مبارک حضرت امیر نقل شده است فرمود: «إنّ الغنیٰ والفقر بعد العرض علی الله

» چه کسـی توانگر است چه کسـی تهیدست در یوم الحساب روشن می شود اما همه الآن سرِ کنکور نشسـتند این هیچ شـرفی نیست بارها از وجود مبارک حضـرت امیر نقل شد که وظیفه ما دو چیز است سعی در تولید قناعت در مصرف چنین جامعه ای می تواند روی پای خود بایسـتد سعی در تولید یعنی هیچ کس نگوید من بازنشسته ام آخر آدم دهن باز می کند می گوید من بازنشسـتم اگر عالِم و روحانی و مُعَمَّم است تا نفس می کشـد دسـتش بایـد با قلم باشـد وگرنه بیکاره است مگر می شود یک روحانی دهن باز بکند بگوید من فارغ التحصـیلم تا نفس هست فهم قلم خواندن نوشـتن گفتن و اگر روحانی نیست اهل حوزه و دانشـگاه نیست او هم تـا نفس می کشـد کار حالا قبلاً هشت ساعت کار می کرد الآن یک ساعت کار بکنـد سـعی در تولید قناعت در مصرف این جامعه را خودکفا می کند ذات اقدس الهی فرمود من همان طور که پیغمبر را معرفی کرده ام در تورات و انجیل مسلمانها را هم معرفی کردم پیغمبر را در تورات و انجیل معرفی کرده طبق آیاتی که در سوره مبارکه «اعراف» بود که این روزها خوانده شد که (يَجِدُونَهُ مَكْتُوباً عِندَهُمْ)

کـذا و کـذا که آیـاتش در سوره مبـارکه «اعراف» بود دیروز خوانـده شـد اما مسـلمانها را فرمود رسول خـدا و همراهانشان کسانی اند که این چنین اند در تورات این چنین اند و در انجیل این چنین اند (مَثَلُهُمْ فِی الْإِنجِیلِ)

کذا و کذا و کذا (کَزَرْعٍ أَخْرَجَ شَطْأَهُ فَآزَرَهُ فَاسْتَغْلَظَ فَاسْتَوَى عَلَى سُوقِهِ)

الآن به برکت خونهای پاک شهدا و تلاش و کوشش جانبازان و سعی امام راحل(رضوان الله علیه) این کشور روی پای خودش است چرا برای اینکه شاگرد قرآن است باز چرا برای اینکه قرآن مسـلمانها را در چندین قرن قبل معرفی کرده که مسـلمان مثل شـاخه گنـدم است این شـاخه گنـدم نیـازی نـدارد که چوبی کنـارش بگـذاری این خشک نشود یا این نشـکند این خودش کمربند درست می کند فرمود این شاخه گندم را من چطور تربیت می کنم این اولاً جوانه می زند (أَخْرَجَ شَطْأَهُ)

وقتی شَطأ زد جوانه زد اَزیر و وزیر را از خود درست می کند اَزیر و وزیر به یک معناست هر دو به این معناست که بار سنگین و وِزر روی دوش آنهاست (أَخْرَجَ شَطْأَهُ فَآزَرَهُ)

اَزیر را از خود وزیر را از خود با یک کمربند محکم جای خودش را محکم می کند روی پای خودش می ایستد وقتی که اَزیر گرفت وزیر گرفت غلیظ شد (فَاسْتَوَى عَلَى سُوقِهِ)

روی سـاق خودش می ایسـتد می شود خودکفـا, اگر ملّتی این چنین شـد می شود ملّت مسلمان مـا تمـام درد مـا این است که داریم سـکولار زندگی می کنیم یعنی دینِ ما در زندگی ما نیست ما سـینه خوب می زنیم عزاداری خوب می کنیم نماز خوب می خوانیم اعتکاف داریم نماز جماعتمان مثل اینکه وضع دین از زنـدگی خداست این آیه فرمود من مسـلمانها را چندین سال قبـل معرفی کردم در تورات و انجیـل که مسـلمانها این طورنـد روی پـای خودشـان می ایسـتند وقتی اَزیر از خود وزیر از خود غلیظ شدند ساق و ساقه پیدا کردند (فَاسْتَغْلَظَ فَاسْتَوَى عَلَى سُوقِهِ)

روی پای خودش می ایستد آن وقت دنیا بخواهد تحریم بکند خب بکند این فکر را اگر ــ خدای ناکرده ــ کسی فکر خوبی خدا به او داد این ناشناسی کرد حق ناشناسی کرد از این مملکت بخواهد جای دیگر برود هر جا برود دیگر خدا به او راه نمی دهد شما بالأخره آب و خاک این مملکتید از این مملکت رشد کردید این خونهای پاک شهدا این سرزمین را طیّب و طاهر کرد فرمود: «طِبْتُم و طابت الأرض الّتی فیها دُفِنْتُم» این کشور شده طیّب و طاهر حالا از اینجا فرار می کنید کجا می خواهید بروید برای چه می خواهید بروید غرض آن است که مسلمان آن است که روی پای خودش بایستد مبادا خیال بکند که داشتن کمال است داشتن کمال نیست داشتن آزمون است مثل قرآن نیست که داشتنش کمال باشد.

«و الحمد لله ربّ العالمین»

آیات ۱ تا ۳ سوره نور ۹۰/۰۷/۲۳

Your browser does not support the audio tag.

(سُورَةٌ أَنزَلْنَاهَا وَفَرَضْنَاهَا وَأَنزَلْنَا فِيهَا آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ لَّعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ (۱) الزَّانِيَةُ وَالزَّانِي فَاجْلِدُوا كُلَّ وَاحِدٍ مِّنْهُمَا مِائَةَ جَلْدَةٍ وَلَا تَأْخُذْكُم بِهِمَا رَأْفَةٌ فِي دِينِ اللَّهِ إِن كُنتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَلْيَشْهَدْ عَذَابَهُمَا طَائِفَةٌ مِّنَ الْمُؤْمِنِينَ (۲) الزَّانِي لَا يَنكِحُ إِلَّا زَانِيَةً أَوْ مُشْرِكَةً وَالزَّانِيَةُ لَا يَنكِحُهَا إِلَّا زَانٍ أَوْ مُشْرِكٌ وَحُرِّمَ ذَٰلِكَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ (۳))

آنچه از این بخش سوره مبارکه «نور» مشخص شد این بود که قرآن کریم مسئله نکاح را ترغیب می کند و از سفاه کاملاً منع می کند و برای حفظ عفّت عمومی نکاح را مستحب قرار داد و از وجود مبارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) نقل شد که نکاح سنّت من است و اگر کسی ازدواج کرد نصف دینش را حفظ کرده «مَن تزوّج فقد أحرز نصف دینه» این نگاه رسول خدا(صلّی الله علیه و آله و سلّم) به مسئله ازدواج است پس برای تأمین غریزه و مانند آن نیست بلکه برای حفظ دین است.

ص: ۱۶۱

پرسش:...

پاسخ: بالأخره بخش وسیعی از دین به وسیله ازدواج تأمین می شود لوازمی دارد ملزوماتی دارد ملازماتی دارد.

مطلب دیگر آن است که این تشریفات در زندگی چه در جهیزیه چه در مهریه اینها مانع ازدواج می شود و اینها قیود و زنجیره هایی است که خودِ جامعه بر دست و پای خود بسته است و رسول خدا(صلّی الله علیه و آله و سلّم) همه این بندها را باز می کند چه بندهای اجتماعی سیاسی و مانند آن چه بندهای خانوادگی که (وَيُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ) و اشاره شد که این قیودی نظیر دادن هدایای فراوان و متقابل به یکدیگر جزء قیود و زنجیره هایی است که دست و پاگیر است.

هدیه دادن در اسلام محمود است و ممدوح گاهی با احوالپرسی است گاهی با سلام است خود سلام, تحیّت و هدیه است و

مانند آن.

اگر کسی امکانات مالی داشت در حدّ متعارف ممکن است هدایایی اهدا کند ولی اگر کسی نداشت, خودش را به زحمت بیندازد در اثر نداشتنِ این امکانات هدیه ای از ازدواج محروم بشود این نارواست.

پرسش:...

پاسخ: بله دیگر, لذا مرحوم آقای بروجردی(رضوان الله علیه) این «صبّحکم الله» و «مساءکم الله» که هست احتیاط واجب داشتند در حاشیه عروه که احتیاط واجب این است که اگر کسی سلام کرد و گفت «صبّحکم الله» یا کسی به انسان گفت «صبّحکم الله» احتیاط واجب این است که انسان جواب او را هم بدهد او هم بگوید «صبّحکم الله» یا «رحمکم الله» و مانند آن این فتوای مرحوم آقای بروجردی بود در ذیل مسئله وجوب ردّ سلام به همین آیه هم استشهاد می کردند که (إِذَا حُيِّيتُم بِتَحِيَّةٍ فَحَيُّوا بِأَحْسَنَ مِنْهَا أَوْ رُدُّوهَا) می گفتند این «مساءکم الله» و «صبّحکم الله» اینها همه تحیّه است و جواب می طلبد.

ص: ۱۶۲

به هر تقدیر آن است که ما باید باور کنیم دین در زندگیِ ما حضور دارد و دین, داشتن را فخر نمی داند تلاش در توحید فخر است قناعتِ در مصرف هم فخر است انسان کاملاً شبانه روز به مقدار مقدور بکوشد تا تولید کند و مشکل جامعه را حل کند عبادت است «الکاسب فی سبیل الله» آن قصّه ای که مربوط به باغبان وجود مبارک حضرت امیر بود بارها به عرضتان رسید که در اطراف مدینه باغی در آن قسمت ینبوع و اینها داشتند چندین بار حضرت با بیل و کلنگ و اینها حفّاری می کردند که چشمه ای, چاهی بجوشد باغبان حضرت می گوید که یک روز حضرت بالأخره آمد در ادامه آن کَند و کاو قبلی آن مِعوَل یعنی کلنگ را گرفت و شروع کرد به کند و کاو بالأخره به سنگی رسید آن سنگ را با عرق ریختن از زمین برداشت و زیر سنگ آب جوشید من دیدم خب منطقه□ حجاز باغی که از خودش چشمه داشته باشد بالأخره ارزنده است من دیدم همین که آب جوشید حضرت صیغه□ مبارکه□ وقف را جاری کرد فرمود: «هذه صدقةٌ جاریه» خب این را می گویند کارِ اهل بیت این را می گویند حضور دین در زندگی تلاش هست تولید هست باغداری و کشاورزی هست برای تأمین نیاز جامعه و قناعت در مصرف.

ما باید بدانیم داشتن فخر نیست (یک) و سفره□ رنگین داشتن یک نوبه توهین هم هست (دو) لذا انسان در نماز در دعا در گریه بالأخره این را هم به یادش می آورد که خدایا! این برکات فراوانی که به من دادی که من در کنار سفره رنگین نشستم و دیگران ندارند این توهینی است که شما به من می کنی من هم این توهین را متأسفانه فخر تلقّی کردم یک راه حلّی به ما نشان بدهید این را چند بار, چند بار یعنی چند بار از نهج البلاغه حضرت خواندیم ما باید بدانیم که داشتن سفره□ رنگین یک ننگ است نه یک فخر این استدلالی است که حضرت امیر کرده حالا یک وقت است که داشتن, نعمت خوبی است که آدم نیاز به غیر نداشته باشد این بسیار خوب است اما قناعت در مصرف, تلاش در تولید.

ص: ۱۶۳

پرسش:...

پاسخ: خب بالأخره معلوم است امر نسبی است یک وقت است که آن حدّاقلش طوری که یک زندگی آبرومندانه داشته باشد انسان فرزندان خودش را سخت نگیرد این دیگر سفره رنگین نیست اما حالا آنکه در خطبه‌ی ۱۰۹ و همچنین در خطبه‌ی ۱۶۰ آمده این دو بخش را که چندین بار خواندیم باز هم بخوانیم.

در خطبه‌ی ۱۰۹ که در بیان قدرت ذات اقدس الهی است اول خطبه این است «کُلُّ شَیْ ءٍ خَاشِعٌ لَهُ وَ کُلُّ شَیْ ءٍ قَائِمٌ بِهِ غِنَی کُلِّ فَقِیرٍ» تا این بحث توحید که تمام شد می رسند به بخش مربوط به نبوّت در ادامه بخش مسئله‌ی نبوّت و اینها فرمود: «و مِنْهَا فِی ذِکْرِ النَّبِیِ(صلی الله علیه وآله وسلم) قَدْ حَقَّرَ الدُّنْیَا وَ صَغَّرَهَا» یعنی وجود مبارک پیامبر دنیا را تحقیر کرده تصغیر کرده کوچک شمرده یعنی «نَسبه إلی الحقاره و الصغاره» «وَ أَهْوَنَ بِهَا وَ هَوَّنَهَا» او را موهون و هیّن تلقّی کرده اهانت کرده و نسبت هون و سبک بالی به او داده «وَ عَلِمَ أَنَّ اللَّهَ زَوَاهَا عَنْهُ اخْتِیَاراً» فهمید که خدای سبحان این سفره‌ی رنگین دنیا را از پیامبر گرفت برای اینکه او جزء خِیَره الله است «وَ بَسَطَهَا لِغَیْرِهِ احْتَقَاراً» این سفره‌ی رنگین را در منزل برخی پهن کرد برای تحقیر آنها این سفره‌ی رنگین را از منزل پیغمبر گرفت چون او خیره الله است «زَوَاهَا» یعنی این را منزوی کرده این سفره‌ی رنگین دنیا را «عَنْهُ اخْتِیَاراً» یعنی «لجعله خیرةً» «وَ بَسَطَهَا لِغَیْرِهِ احْتَقَاراً» دیگری را چون تحقیر کرده این سفره‌ی رنگین را داده.

ما حالا این را تحقیر نکنیم ولی بدانیم داشتن, کمال نیست همین, اگر حوزه ها بدانند که داشتن کمال نیست آن وقت در اینها علمای بزرگ و فقهای بزرگ و حکمای بزرگ و عرفای بزرگ و محدّثین بزرگ تربیت می شوند اما اگر بدانند که نه داشتن کمال است این نهالهای زودرس اینها هنوز نشاء شده اند اینها باید بارور بشوند فوراً نهال فروشی می شود تا یک کلمه آشنا شد و می تواند بارور بشود و آینده خوبی برای حوزه داشته باشد فوراً به این سمت یا به آن سمت به کار مشغول می شود.

ص: ۱۶۴

فرمود این چنین است چون پیغمبر این را فهمید «فَأَعْرَضَ عَنْ الدُّنْیَا بِقَلْبِهِ وَ أَمَاتَ ذِکْرَهَا عَنْ نَفْسِهِ وَ أَحَبَّ أَنْ تَغِیبَ زِینَتُهَا عَن عَیْنِهِ لِکَیْلا یَتَّخِذَ مِنْهَا رِیاشاً أَوْ یَرْجُوَ فِیهَا مَقَاماً بَلَّغَ عَنْ رَبِّهِ مُعْذِراً وَ نَصَحَ لِأُمَّتِهِ مُنْذِراً وَ دَعَا إِلَی الْجَنَّهِ مُبَشِّراً وَ خَوَّفَ مِنَ النَّارِ مُحَذِّراً» با یک دست و پای باز شروع کرد مردم را هدایت کردن این در خطبه۱۰۹ بود که دارد «نَحْنُ شَجَرَهُ النُّبُوَّهِ وَ مَحَطُّ الرِّسَالَهِ وَ مُخْتَلَفُ الْمَلائِکَهِ وَ مَعَادِنُ الْعِلْمِ وَ یَنَابِیعُ الْحُکْمِ» بعد از این ساده زیستی «نَاصِرُنا وَ مُحِبُّنَا یَنْتَظِرُ الرَّحْمَهَ وَ عَدُوُّنَا وَ مُبْغِضُنَا یَنْتَظِرُ السَّطْوَهَ واللعنه».

اما در خطبه مبارک ۱۶۰ در آنجا با برهان این مطلب را ثابت کرد اول وضع ساده زیستی انبیا را ذکر می کند فرمود: «وَ لَقَدْ کَانَ فِی رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه وآله وسلم کافٍ لَکَ فِی الْأُسْوَهِ وَ دَلِیلٌ لَکَ عَلَی ذَمِّ الدُّنْیَا وَ عَیْبِهَا وَ کَثْرَهِ مَخَازِیها وَ مَسَاوِیهَا إِذْ قُبِضَتْ عَنْهُ أَطْرَافُهَا» بعد قسمت رسول خدا که تمام شد فرمود: «وَ إِنَ شِئْتَ ثَنَّیْتُ بِمُوسَی کَلِیمِ اللَّهِ» اگر خواستی من جریان ساده زیستی موسای پیامبر را بگویم خب همه اینها قدرت آن منطقه در اختیارشان بود موسای کلیم بعد از اینکه جریان فراعنه رخت بربست (فَغَشِیَهُم مِنَ الْیَمِّ مَا غَشِیَهُمْ) اینها به جایی رسیدند که قرآن می فرماید ما (وَأَوْرَثْنَا الْقَوْمَ الَّذِینَ کَانُوا یُسْتَضْعَفُونَ مَشَارِقَ الْأَرْضِ وَمَغَارِبَهَا) آن منطقه وسیع مصر و کانال مصر و همه را در اختیار این گروه قرار دادیم (وَأَوْرَثْنَا الْقَوْمَ الَّذِینَ کَانُوا یُسْتَضْعَفُونَ مَشَارِقَ الْأَرْضِ وَمَغَارِبَهَا) برای همینهاست دیگر فرمود اگر خواستید من جریان ساده زیستی موسی را ذکر کنم که گفت: «رَبِّ إِنِّی لِما أَنْزَلْتَ إِلَیَّ مِنْ خَیْرٍ فَقِیرٌ» وَ اللَّهِ مَا سَأَلَهُ إِلاَّ خُبْزاً یَأْکُلُهُ» تا آن بخش پایانی.

بعد می فرماید اگر اینها کم است من تثلیث کنم بعد از رسول خدا و بعد از جریان حضرت موسی قصّه داوود را بگویم «وَ إِنْ شِئْتَ ثَلَّثْتُ بِدَاوُدَصلی الله علیه وآله وسلم صَاحِبِ الْمَزَامِیرِ وَ قَارِی ءِ أَهْلِ الْجَنَّهِ» او خواننده بهشتیهاست قرآن را در بهشت داوود برای بهشتیان می خواند آن وقت این چه آهنگی است! «وَ قَارِی ءِ أَهْلِ الْجَنَّهِ فَلَقَدْ كَانَ يَعْمَلُ سَفَائِفَ» با اینکه رهبر انقلاب بود و پیروز شد و قدرت حکومتی پیدا کرد مُلک عظیم داشت فرمود این از زنبیل بافی استفاده می کرد «فَلَقَدْ كَانَ» با «لام» قسم «فَلَقَدْ كَانَ يَعْمَلُ سَفَائِفَ الْخُوصِ بِيَدِهِ وَ يَقُولُ لِجُلَسَائِهِ أَيُّكُمْ يَكْفِينِی بَيْعَهَا وَ يَأْكُلُ قُرْصَ الشَّعِيرِ مِنْ ثَمَنِهَا» این برای داوود.

بعد فرمود: «وَ إِنْ شِئْتَ قُلْتُ فِی عِيسَى بْنِ مَرْيَمَ» حالا چهارمی را بگویم نمونه چهارم را بگویم قصّه حضرت عیسی را ذکر کرد این شده چهارم بعد برهان اقامه می کند در ذیل.

فرمود خود رسول خدا که ساده زیست بود و آن جریان شِعب ابی طالب و اینها را ذکر می کند بعد برهان اقامه می کند می فرماید: «فَلْيَنْظُرْ نَاظِرٌ بِعَقْلِهِ» شما که دیدید این انبیا با زندگی ساده به سر بردند حالا متفکّری با عقل خود داور باشد نظریه پردازی کند «فَلْيَنْظُرْ نَاظِرٌ بِعَقْلِهِ أَكْرَمَ اللَّهُ مُحَمَّداً(صلّی الله علیه و آله و سلّم) بِذَلِكَ أَمْ أَهَانَهُ» همان بیرون است, اینکه آن سفره رنگین دنیا را از پیامبر گرفت آیا پیامبر را اکرام کرد یا اهانت کرد؟ «أَكْرَمَ اللَّهُ مُحَمَّداً بِذَلِكَ أَمْ أَهَانَهُ فَإِنْ قَالَ أَهَانَهُ» اگر آن متفکّر آن کسی که با عقل خود بنا شد نظر کند و فتوا بدهد بگوید _ معاذ الله _ فقر, اهانت است و فقیر, موهون و مهان است و خدا اهانت کرده به حضرت «فَقَدْ كَذَبَ - وَ اللَّهِ الْعَظِيمِ - بِالْإِفْكِ الْعَظِيمِ» قسم به خدای عظیم این اِفک عظیم است «وَ إِنْ قَالَ: أَكْرَمَهُ» اگر به این نتیجه رسید که خدای سبحان در اثر ساده زیستی پیامبر او را گرامی داشت پس «فَلْيَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ قَدْ أَهَانَ غَيْرَهُ حَيْثُ بَسَطَ الدُّنْيَا لَهُ» خدا کسی را که سفره رنگین داد ضمناً تحقیر کرده اهانت کرده منتها او حالیش نیست.

ما اینها را باید بفهمیم که داشتن, فخر نیست حالا در ماها که کسی سفره رنگین به آن معنا ندارد ولی نگران این باشیم که چرا نداریم و این نگرانی نگذارد ما مانند فقها و حکمای دیگر بشویم این نقص است برای ما, نهال فروشی کردن همین که انسان همین که از سطوح عالیه را خوانده دو سه سال خارج رفته تازه اول درس خواندن اوست این سطوح را که یاد گرفته که ترجمه حرفهای بعدی است این را که نمی گویند سواد تازه اول درس خواندن اوست اگر مانعی نداشته باشد و بفهمد که ساده زیستن فخر است و سفره رنگین داشتن توهین است آن وقت به دنبال راه می رود و حوزه علمیه و قم و مشهد و نجف و سایر حوزه ها آماده است برای پرورش فقها و حکما و محدّثان و اینها.

پرسش:...

پاسخ: آنکه عذابِ الیم است اما همین داشتنی که انسان را از کمال باز می دارد دیگر «کفی بذلک وهناً» دیگر, این برای اینکه سفره رنگین پیدا کند خانه بهتر اتومبیل بهتر لباس بهتر همین که یک مختصر درس خوانده رها می کند.

پرسش:...

پاسخ: خب البته, ولی آن مقداری که مقدور ماست ما باید بدانیم که دیگران که دارند این داشتن کمال نیست ما که سفره رنگین نداریم این توهین نیست در بحث روز قبل هم خواندید روز چهارشنبه که در سوره مبارکه «فجر» فرمود بعضی مبتلا به ثروت اند بعضی مبتلا به فقر ما داشتن ثروت را ابتلا نمی دانیم نداشتن را ابتلا می دانیم می گوییم مبتلا به فقر است (فَأَمَّا الْإِنسَانُ إِذَا مَا ابْتَلَاهُ رَبُّهُ فَأَكْرَمَهُ وَنَعَّمَهُ فَيَقُولُ رَبِّي أَكْرَمَنِ وَأَمَّا إِذَا مَا ابْتَلَاهُ فَقَدَرَ عَلَيْهِ رِزْقَهُ فَيَقُولُ رَبِّي أَهَانَنِ كَلَّا) ما هر دو را مبتلا کردیم ما خیال می کنیم آن اوّلی کمال است دومی ابتلاست و همین مانع پیشرفت ماست.

پرسش:...

پاسخ: بله, یک وقت است که آن شخص نظیر بزرگان دیگری است که «قرار بر کف آزادگان نگیرد مال» اینها بهر جود و بخشش اند این اهانت نیست آن جود است و سخاست که مظهر سخای الهی است و بهشت, درختی دارد به نام سخا شاخه های آن در دنیا در خانه□ اسخیاست هر کسی اهل جود و سخا بود شاخه ای از شاخه های بهشت در خانه□ اوست که در روایات ماست با گرفتن همین شاخه به بهشت می رسد که این در روایات است.

صِرف داشتن, دادنِ خدا امتحان است اما فخرفروشی به این نعمت, تحقیر است فرمود خدای سبحان «فَلْيَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ قَدْ أَهَانَ غَيْرَهُ حَيْثُ بَسَطَ الدُّنْيَا لَهُ وَ زَوَاهَا عَنْ أَقْرَبِ النَّاسِ مِنْهُ» بعد خودش هم در پایان می فرماید خب این حرفها را حضرت چه موقع می زند؟ آن وقتی که خانه نشین بود و کشاورزی می کرد یا آن وقتی که خاورمیانه در اختیارش بود این خطبه ها برای زمان حکومت است دیگر آن وقتی که کلّ خاورمیانه در اختیار حضرت بود قسم یاد کرد فرمود قسم به خدا این لباس را من چند بار دادم به خیّاط که رفو کند «وَ اللَّهِ لَقَدْ رَقَّعْتُ», «رقّعتُ» یعنی دادم به راقع, دادم به پینه زن «وَ اللَّهِ لَقَدْ رَقَّعْتُ مِدْرَعَتی هذِهِ حَتَّى اسْتَحَيَيْتُ مِنْ رَاقِعِها» این نهج البلاغه سیّدرضی(رضوان الله علیه) مسبوق است به الغارات آن بزرگوار الغارات تقریباً صد سال قبل از نهج البلاغه نوشته شده یکی از منابع روایی نهج البلاغه است آن بزرگوار غارتهایی که در زمان حکومت حضرت امیر به وسیله□ امویان شام انجام می شد ردّ و بدل نامه ها و اعتراضها را در آنجا نوشت در بخشی از جریان الغارات کسی که مثل کمیل(رضوان الله علیه) خب او اهل دعا و مناجات و صفا بود ولی مدیر نبود حضرت نامه □ اعتراض آمیزی به کمیل نوشته که آخر تو چه می کردی اینها آمدند انبار را غارت کردند زدند بردند تو نتوانستی اداره بکنی! بعضیها برای دعای کمیل خوب اند برای مدیریت خوب نیستند همین اعتراض حضرت امیر است در نهج البلاغه به کمیل.

ص: ۱۶۸

حِیط منطقه ای است اینها دیگر تاریخ بیهقی و ناسخ التواریخ و اینها که نیست اینها بیان شفاف حضرت است در نهج البلاغه حیط منطقه ای بود تحت حکومت حضرت امیر مدیریتش را داده بود به کمیل آنها آمدند زدند بردند و کمیل نتوانست مقاومت کند خب حالا اگر کسی جزء اصحاب سرّ حضرت بود این به درد حوزه می خورد این دیگر به درد حکومت نمی خورد که حضرت اعتراض کرد اعتراضش هم در نهج البلاغه هست.

الغارات قبل از نهج البلاغه است در حدود صد سال که غارتهای امویان را آنجا نوشته خب اینکه عرض می کردیم این برای زمان خانه نشینی حضرت نبود زمان حکومت حضرت بود این بود که خب نماز جمعه را حضرت می خواندند قبل از نماز خطبه ای ایراد می کردند همین مؤلف این کتاب می گوید من دوران کودکی ام از بعضی از مشایخش نقل می کند که او می گوید من دوران کودکی به همراه پدرم رفتم مسجد جامع کوفه گفتند امیرالمؤمنین(سلام الله علیه) خطبه می خواند من کودک بودم پدرم «أجلسنی علی عُنُقه» مرا قلم دوش روی دوش خودش نشاند در زمان خطبه که خب جمعیّت زیاد بود هم من آسیب نبینم هم جای دیگران را تنگ نکنم من روی دوش پدرم نشسته بودم و دیدم امیرالمؤمنین دارد خطبه می خواند این را ایشان از بعضی از مشایخش نقل کرد بعد من که متوجّه نبودم چیست که من دیدم امیرالمؤمنین(سلام الله علیه) هنگام ایراد خطبه این آستینش را تکان می دهد من به پدرم گفتم جمعیّت زیاد است هوا گرم است علی بن ابی طالب عرق کرده این کار را می کند؟ فرمود نه, امیرالمؤمنین همین یک دانه پیرهن دارد این را صبح شسته هنوز خشک نشده واشور نداشت این را پوشیده آمده دارد خطبه می خواند این کار را می کند که پیرهن خشک بشود این علی, حالا ما نه این طور می توانیم نه بر ما این طور لازم است ولی اگر این کمال بود او می کرد دیگر می دانید جریان اوراق بهادار که بعد پیدا شد سکّه هم به دست وجود مبارک امام باقر در زمان عمربن عبدالعزیز زده شد گرچه سکّه در ایران قبل از اسلام بود اما بعد از اسلام به راهنمایی امام باقر(سلام الله علیه) سکّه زده شد آن روز پول رایج همین شمش طلا و نقره بود آن سرمایه دارها در انبال منزلشان این طلاها و شمشها پر بود نظیر این هیزمهایی که الآن در روستاها هست این است که یعقوبی و غیر یعقوبی در تاریخ نقل می کنند که عمرعاص که به هلاکت رسید ورثه او با تبر طلاها را تقسیم کردند مثل اینکه یک روستایی می میرد ورثه او آن هیزمها را با تبر تقسیم می کند سرّش همین است از ایران و روم این طلاها رسیده بود به حجاز با قدرت مرکزی حضرت امیر(سلام الله علیه) این طور زندگی کرد.

غرض این است که نداشتن, اهانت نیست و سفره‌ی رنگین داشتن فخر نیست که اگر کسی به آن نرسید حالا نگران باشد پس بنابراین انسان می تواند با ساده زیستی به مقاماتی برسد منظور این است و این جلوی ازدواج را نگیرد چه در پسرها و چه در دخترها مخصوصاً آنهایی که در فضای دینی دارند زندگی می کنند با علوم اسلامی زندگی می کنند بهترین زیستن همان ساده بودن منتها با عقل است دیگر چیزی را نگاه بکنی و او ندارد و حسرت بخورد نیست.

می ماند مطلب بعدی که فرمود: (الزَّانِی لَا یَنکِحُ إِلَّا زَانِیَةً أَوْ مُشْرِکَةً وَالزَّانِیَةُ لَا یَنکِحُهَا إِلَّا زَانٍ أَوْ مُشْرِکٌ) تاکنون چند وجه گفته شد یکی اینکه این آیه برابر با همان آیه دیگری در همین سوره‌ی مبارکه‌ی «نور» است که فرمود: (الْخَبِیثَاتُ لِلْخَبِیثِینَ وَالْخَبِیثُونَ لِلْخَبِیثَاتِ وَالطَّیِّبَاتُ لِلطَّیِّبِینَ وَالطَّیِّبُونَ لِلطَّیِّبَاتِ) که این تجانس است امر طبیعی است قهراً این می شود خبر نه انشاء جمله‌ی خبریه ای است که به داعی اخبار القاء شده نه جمله خبریه که به داعی انشاء القاء شده باشد یعنی تبعاً افراد تبهکار به سراغ زنان آلوده می روند یا به زنان غیر مسلمان و همچنین غیر مسلمان هم چون مقیّد نیستند به دنبال طرفهای بزهکار و تبهکار می روند این قهراً می شود خبر و حکم انشائی را در برندارد این یک احتمال بود.

اما احتمال دیگر که این آیه به قرینه‌ی ذیل که حکم انشائی را به همراه دارد که فرمود: (وَحُرِّمَ ذلِکَ عَلَی الْمُؤْمِنِینَ) این خبری است به داعی انشاء القا شده اگر خبری است به داعی انشاء القا شده به اطلاقش گرفته می شود مگر مواردی که تخصیص خورده.

از نظر فقهی مرحوم شیخ طوسی مرحوم شیخ مفید و عدّه ای از بزرگان و قدما اینها برابر این ظاهر آیه فتوا دادند که مرد اگر بخواهد با زانیه ازدواج کند حرام است.

درباره□ مرد فتوا نداند به وسیله نصوص خارج شده ولی درباره زن فتوا دادند.

نتیجه□ آن فتوا هم همین روایاتی بود که در روزهای سه شنبه و چهارشنبه خوانده شد اگر کسی مشهوره□ به آلودگی است و حدّ بر او جاری شد و توبه نکرد با حفظ این سه قید گفتند ازدواج با او حرام است.

این را شیخ مفید و شیخ طوسی و عدّه ای از قدما فتوا دادند.

به فقهای میانی نظیر صاحب کنزالعرفان و مرحوم مقدسی اردبیلی در آن احکامش به اینها که رسید اینها بی میل نبودند که فتوا به منع بدهند اما با تأمّل گذشتند که «فتأمّل» این «فتأمّل» هم در فرمایش صاحب کنزالعرفان است هم در فرمایش مقدّس اردبیلی(رضوان الله علیهما) بعد کم کم به فقهای بعدی رسید صاحب جواهر رسید که صاحب جواهر تقریباً تریبون شهرت است لسان شهرت است به تعبیر سیدناالاستاد امام(رضوان الله علیه) ایشان بررسی کرده دید فقها(رضوان الله علیهم) غالب این روایات را حمل بر تنزیه و کراهت کردند گفتند یا ظاهر روایت حمل بر کراهت می شود یا چون فقهایی نظیر احمد حنبل و دیگران مایل به حرمت بودند اینها روایات منع حمل بر تقیّه می شود لذا مسیر این روایات برگشت و غالباً فتوا به کراهت دادند نه منع.

بعد از مرحوم صاحب جواهر نوبت به مرحوم آقا سیّد محمدکاظم که رسید این صریحاً فتوا به کراهت می دهد غالب فقها فتوا به کراهت می دهند منتها بعضیها احتیاط وجوبی می کنند بخشی از اینها مثل مرحوم آقای خویی مثل مرحوم آقای گلپایگانی(رضوان الله علیهما) مرحوم آقا ضیاء می فرماید منشأ احتیاط هم این است که این روایات مقیّده خیلی قدرت ندارند و اِعراض مشهور, اعراض مشهور باعث شده است که این روایات مانعه, حرمت نفهمند آنچه را که مرحوم آقای خویی گفته تقریباً بخش وسیعی از فرمایشات مرحوم صاحب جواهر است که هم در نوشته های مرحوم آقای خویی آمده مبسوطاً هم در نوشته های مرحوم آقا سیّد عبدالأعلی سبزواری(رضوان الله علیهما) آمده مبسوطاً این هر دو بزرگوار راه مرحوم صاحب جواهر را طی کردند مرحوم صاحب جواهر(رضوان الله علیه) در جلد ۲۹ جواهر از صفحه□ ۴۳۹ شروع می کند که فرمایش محقّق این است «مَن زنیٰ بإمرأه لم یَحرُم علیه نکاحها» آنجا فرمایش مرحوم شیخ را نقل می کند گرچه معروف بین متأخّرین کراهت است اما «خلافاً للشیخین و جماعه بل فی مَحکی غنیه الإجماع علیه» که آنها می گفتند حرام است «فاشترط التوبه» گفتند بدون توبه حرام است «لظاهر الآیه» به ظاهر آیه عمل کردند و گفتند آن صدر هم به قرینه□ ذیل می تواند حکم تشریعی داشته باشد ظاهر آیه مضافاً إلی اطلاق روایات فراوان چون روایات سه طایفه است تقریباً همه روایات باب یازده و دوازده و سیزده که صاحب وسائل در بحث ازدواج با ذات العِدّه و مانند آن نقل کرد مطالعه شد این روایات سه طایفه است یک طایفه منع می کند یک طایفه جواز است یک طایفه هم تفصیل قائل است بین قبل التوبه و بعد التوبه, اگر مرحوم آقای خویی اگر مرحوم گلپایگانی(رضوان الله علیهما) احتیاط می کنند احتیاط وجوبی که حق با این دو بزرگوار است به استناد این طایفه ثالثه است که تفصیل می دهد بین قبل التوبه و بعد التوبه.

مرحوم صاحب جواهر بعد از نقل روایات حرمت می فرماید در صفحه‌ی ۴۴۰ جلد ۲۹ «قاصره عن ذلک بالشهره علی خلافها و بموافقتها لإبن حنبل و قتاده» و این را اصول باید ثابت کند که صرف موافقت با عامّه این باعث می شود که ما دست از روایات برداریم با اینکه ما مشترکات فراوان داریم (یک) با اینکه به ولایت و نبوّت و خلافت و امثال ذلک برنمی گردد (دو) با اینکه مطابق با ظاهر آیه است (سه) صرف اینکه چون عامّه گفتند ما روایات را حمل بر تقیّه بکنیم این را اصول یعنی اصول باید متولّی این کار باشد صرف موافقت با عامّه باعث سقوط از حجّیت است یا نه.

بعد می فرماید: «فالمرتجع» در پایان صفحه ۴۴۰ «حمل هذه النصوص علی القیّه أو الکراهه» لذا غالب فقهایی که بعد از مرحوم آقا سیّد محمدکاظم روی عروه شان تعلیقه دارند همه اینها حمل بر کراهت کردند منتها بعضیها احتیاط وجوبی دارند بعضیها احتیاط استحبابی که مرحوم آقای گلپایگانی در بخش اینکه اگر کسی همسرش آلوده شد آیا با او زندگی اش را ادامه بدهد یا نه, اینجا احتیاط وجوبی دارند می فرمایند بقا هم مثل حدوث است.

در صفحه‌ی ۴۴۲ فرمودند آیه ظاهراً خبری است که به داعی اخبار نقل شده نه به داعی انشاء همه این فرمایش آمده در تقریرات مرحوم آقای خویی برخیها خواستند بگویند که این آیه مثلاً نسخ شده است و آن ظاهر نیست اُولی‌ٰ این است که بر ضربی از تنزیل حمل بشود ولی اولیٰ این است که قبل از توبه, احتیاط واجب این است که ازدواج نشود.

«و الحمد لله ربّ العالمين»

آيات ۱ تا ۵ سوره نور ۹۰/۰۷/۲۴

.Your browser does not support the audio tag

(سُورَةٌ أَنزَلْنَاهَا وَفَرَضْنَاهَا وَأَنزَلْنَا فِيهَا آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ لَّعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ (۱) الزَّانِيَةُ وَالزَّانِي فَاجْلِدُوا كُلَّ وَاحِدٍ مِّنْهُمَا مِائَةَ جَلْدَةٍ وَلاَ تَأْخُذْكُم بِهِمَا رَأْفَةٌ فِي دِينِ اللَّهِ إِن كُنتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَلْيَشْهَدْ عَذَابَهُمَا طَائِفَةٌ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ (۲) الزَّانِي لاَ يَنكِحُ إِلَّا زَانِيَةً أَوْ مُشْرِكَةً وَالزَّانِيَةُ لاَ يَنكِحُهَا إِلَّا زَانٍ أَوْ مُشْرِكٌ وَحُرِّمَ ذٰلِكَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ (۳) وَالَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحَصَنَاتِ ثُمَّ لَمْ يَأْتُوا بِأَرْبَعَةِ شُهَدَاءَ فَاجْلِدُوهُمْ ثَمَانِينَ جَلْدَةً وَلاَ تَقْبَلُوا لَهُمْ شَهَادَةً أَبَداً وَأُولٰئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ (۴) إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مِن بَعْدِ ذٰلِكَ وَأَصْلَحُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ (۵))

در طليعه‌ اين سور ه كلمه‌ (سُورَةٌ) به عنوان نكره ذكر شده است قوانين ادبی برخی قراردادی است برخی ريشه عقلانی دارد تعبيراتی نظير اينكه اسم حروف مشبهه بالفعل بايد منصوب باشد خبرش بايد مرفوع باشد اينها قراردادی است اما ابتدای به نكره جايز نيست اين اختصاصی به عِبری يا عربی يا تازی و فارسی ندارد يک ريشه عقلانی دارد برای اينكه مُخبِر وقتی درصدد اِخبار سودمند است بايد از يک معرفه خبر بدهد نكره سودمند نيست بنابراين اينكه گفته شد «لا يجوز افتراق نكره» اختصاصی به عربی ندارد عِبری همين طور است فارسی همين طور است و مانند آن.

اگر تلاش مفسّران بر اين است كه بگويند «هذه سوره» و مانند آن برای اينكه اين يک ريشه عقلانی دارد.

مطلب ديگر آن است كه اينكه فرمود: (فِيهَا آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ) گرچه به وسيله تبيين الهی مُبيّن است ولی در اين سور ه ما متشابهاتی نداريم كه نيازی به تأويل داشته باشد و قابل استنباط و اجتهاد نباشد يا عمومات است يا مطلقات است و اگر عموم و مطلق بود به عموم و اطلاقش استدلال می شود مگر تقييد و تخصيص كه از خارج او را همراهی كند بنابراين آياتش بيّن و شفاف است متشابهی در او نيست.

ص: ۱۷۳

مطلب بعدی آن است كه بين زنا و بغا فرق است كه (وَلاَ تُكْرِهُوا فَتَيَاتِكُمْ عَلَى الْبِغَاءِ إِنْ أَرَدْنَ تَحَصُّناً) گفتند اگر صرف علاقه طرفين باشد بدون اجرت اين همان زناست و اگر اجير باشد (هن مستأجرات) و پرچمهايی كه در جاهليّت نصب می شد در كار باشد می شد بغا كه فرمود: (وَلاَ تُكْرِهُوا فَتَيَاتِكُمْ عَلَى الْبِغَاءِ إِنْ أَرَدْنَ تَحَصُّناً) باغيه با زانيه فرقشان مطلق و مقيّد است يعنی آن كه در قبال اين كار نامشروع مزدی دريافت می كند و در جاهليّت اين امر رواج داشت و جايز بود زيرا منشأش صرف علاقه‌ طرفين بود ولی اگر كسی آ ن ذانيه ذات البعل می بود در اثر عِرق همسرداری اين را روا نمی دانستند لكن اگر ذات البعل نبود يک كار جايزی بود نظير آنچه متأسفانه در بعضی از گوشه های جهان هست, پس فرق است بين زنا و بَغی.

مطلب ديگر بر اساس اهميّت اين مطلب يا سوداً عن الاشتباه در سوره‌ مباركه‌ مائده راجع به سرقت تعبير اين چنين بود آيه‌

۳۸ سوره□ مبارکه□ مائده این است (وَالسَّارِقُ وَالسَّارِقَهُ فَاقْطَعُوا أَيْدِيَهُمَا) نفرمود «فاقطعوا أيدى كلّ واحدٍ منهما» اما اينجا برای اینکه اشتباه نشود یا برای اهمیت مطلب کلمه□ «کلّ» را اضافه کرد فرمود: (فَاجْلِدُوا كُلَّ وَاحِدٍ مِّنْهُمَا) اگر می فرمود «فاجلدوهما» فهمیده می شد اما تعبیر (فَاجْلِدُوا كُلَّ وَاحِدٍ مِّنْهُمَا) برای اهمیّت مطلب است.

مطلب بعدی جریان رأفت است که رأفت یک امر نفسانی است نظیر ملامت که یک امر نفسانی است نظیر عزّت که امر نفسانی است اینها اگر محمود و ممدوح باشد انسان باید با تمرین سعی کند به اینها برسد و اگر مقدوح و مذموم باشد باید کوشش بکند که گرفتار اینها نشود (أَخَذَتْهُ الْعِزَّهُ بِالإِثْمِ) انسان باید پرهیز کند که مبتلا نشود رأفت و رقّت یک امر نفسانی است اگر در نسبت به محرومان و مستضعفان و ایتام و اینها باشد هم محمود است هم انسان باید تلاش و کوشش کند که به آن برسد و اگر درباره اجرای حدود الهی باشد مذموم است باید سعی کند که به آن نرسد و به هر حال این امر نفسانی که تحت اختیار نیست این مورد تکلیف نیست اینکه فرمود: (وَلَا تَأْخُذْكُم بِهِمَا رَأْفَهٌ فِى دِينِ اللَّهِ) یعنی مبادا کاری بکنید که این رقّت کاذب در اجرای حدود الهی اثر بگذارد یا گرفتار شفاعت سیّئه بشوید (وَمَن يَشْفَعْ شَفَاعَهً سَيِّئَهً) یا در اجرای حدود نقصی را روا بدارید به هر وسیله است (وَلَا تَأْخُذْكُم بِهِمَا رَأْفَهٌ فِى دِينِ اللَّهِ) بنابراین اگر صرف رقّت یک امر نفسانی بود پدید آمد این معصیت نیست ولی اگر این رقّت نفسانی ضمیمه عدم اجرای حدود الهی باشد آن مشکل دارد.

ص: ۱۷۴

مطلب دیگر اینکه در بحثهای پایانی سوره□ مبارکه□ مؤمنون روشن شد که فصل فقه و احکام الهی جدای از فصل قانون حقّ الناسی است و این دو جدای از مسئله اخلاق اند.

در مسئله□ حکم خدا (وَلاَ تَأْخُذْكُم بِهِمَا رَأْفَةٌ فِى دِينِ اللَّهِ) هست حدود الهی باید جاری بشود جا برای تساهل نیست جا برای تسامح نیست این دین خداست که «ردّوا الحجر مِن حیث جاء» اما در مسئله قانون که خب حقّ الناس است بر اساس (جَزاءُ سَيِّئَةٍ سَيِّئَةٌ مِثْلُهَا) عمل می شود چه اینکه ذات اقدس الهی در قیامت بر همین اساس می تواند حکم بکند ولی بخش سوم و فصل سوم که مسئله□ اخلاق بود آنچه در محور اخلاق مطرح است (وَيَدْرَءُونَ بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةَ) است آنچه در بحث دیروز و امثال دیروز گذشت که کسی که دارای سفره رنگین است این یک تحقیر است این داخل در فصل اول نیست داخل در فصل دوم نیست بلکه داخل در فصل سوم است یعنی کسی بخواهد افتخار کند که من سفره□ رنگین دارم این چنین نیست کسی بخواهد ببالد تفاخری کند که یا نازپرورانه به سر ببرد که این نعمتها را خدا به من داد من نزد او مُکرَّم و مُکرِمم این چنین نیست این منافات ندارد که این حلال باشد خدای سبحان مالِ حلال را حرام نکرده اصلاً (مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللّهِ الَّتِى أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَالْطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ) اما داشتنِ سفره□ رنگین, کمال نیست (یک) تحقیر ضمنی است (دو) اینها به فصل سوم برمی گردد (چهار) این مرزها باید کاملاً مشخص باشد که در اخلاقیّات در اوصاف نفسانی در تفاخر و امثال ذلک ما باید مواظب باشیم که چه چیزی حقارت است و چه چیزی کرامت.

ص: ۱۷۵

مطلب بعدی آن است که کلمه «جَلْد» نفرمود «فاضربوهما» فرمود: (فاجلدو فَاجْلِدُوهُمْ هما) اگر ضرب به جِلد باشد می گویند «جَلَده» اگر ضرب به جبهه باشد می گویند «جبهَهُ» اگر ضرب به شکم باشد می گویند «بَطَنه» اگر ضرب به پشت باشد می گویند «ظهره» این (فَاجْلِدُوهُمْ) یعنی به پوست بزنید زمخشری و امثال زمخشری استظهارشان این است که این ضرب نباید طوری باشد که گوشت درد بیاید یا استخوان درد بیاید همان دردی که مربوط به پوست است قسمت مهم آن سلب حیثیت است قسمت مهم آن است که این شناخته بشود که تبهکار است بنابراین اینکه در بعضی از روزها اشاره شد که به آن ضارب گفتند آ ن قدر دستت را بالا نبر که تحت اِبتت یعنی زیر بغلت پیدا بشود که با فشار بزنی بر اساس همین جهت است «جلده» یعنی «ضرب جلده» «آلَمَم جلده» اَلم و درد را به پوستش وارد کرده است خب.

پرسش:...

پاسخ: چرا, نیروی لمس در تمام جِرم بدن مفروش است اینکه استخوان درد می گیرند پوست دردی ندارد گاهی درد در استخوان است گاهی درد در پوست است البته اگر از بیرون شروع بشود پوست نیروی لمسش قوی تر است خدای سبحان این نیروی لمس را در پوست بیشتر قرار داد چون حافظ بدن باشد و اگر انسان درد را احساس نکند که دفاع نمی کند که خب.

پرسش:...

پاسخ: بالأخره همین که او در برابر دین خدا هتک حرمت کرده است همین سبب است دیگر.

پرسش:...

پاسخ: آن را در روایات مشخص کردند که صوت یعنی با تازیانه بزنید حدودش را مشخص کردند روایات دیگر. اینکه گفتند زیر بغلت پیدا نشود تا اینجایش را گفتند آن بقیه اش را هم گفتند دیگر خب.

فرمودند: (الزَّانِي لَا يَنكِحُ إِلَّا زَانِيَةً أَوْ مُشْرِكَةً وَالزَّانِيَةُ لَا يَنكِحُهَا إِلَّا زَانٍ أَوْ مُشْرِكٌ) این صدرش طبق شواهد داخلی و خارجی نمی تواند حکم شرعی باشد برای اینکه خدای سبحان که حکم شرعی مشرک را مشخص نمی کند مشرک که با این احکام حالا- بر فرض این کار را کرده حلال نمی شود اما ذیلش که (وَحُرِّمَ ذَٰلِكَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ) ظاهرش هم حکم شرعی است و همان طوری که گفته شد احتیاط واجب در ترک است که بحثش گذشت.

این اهمیت جریان حفظ ناموس باعث شده است که جریان قَسْو را و رَمْی را مقدمتاً ذکر بکنند تا بخش مهمّ این سوره مبارکه نور که قصّه اِفک یکی از همسران رسول خدا(علیه و علی آله آلاف التحیّه و الثناء) است ذکر بکنند جریان اِفک بعضی از همسران.

فرمود: (وَالَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ) کسانی که مُحصَن اند حالا البته چون غالباً به اینها تهمت می زنند محصنات اند وگرنه مُحصَن هم یکی است چه مردِ محصن چه زن محصنه این قَسو درباره هر دو هست (وَالَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ) کسانی که رَمْی می کنند زنان پاکدامن را به بی عفّتی یعنی به زنا رَمی می کنند خب اینها گاهی ممکن است عادل باشند و صادق باشند دیگر نمی شود گفت که اینها کارِ معصیتی کردند منتها آیا حقّ رَمی یعنی واقع نشده و دروغ می گویند اما آیا اینها مجازند یا نه؟ با چند آیه جلوی این کار را گرفت فرمود اولاً شما تجسّس نکنید در مسائل داخلی مردم (یک) بر فرض تجسّس کردید و برای شما روشن شد یا ناآگاهانه برای شما روشن شد فضای جامعه را آلوده نکنید (دو) اگر این دو کار را متأسفانه انجام دادید و فضای جامعه را آلوده کردید به محکمه حاکم شرع که رسید اگر خود طرف اقرار کرد چهار بار که این شخصِ قاذِف تبرئه می شود و اگر اقرار نکرد این شخص قاذف باید چند شاهد بیاورد یا چهار مرد یا سه مرد و دو زن یا دو مرد و چهار زن بالأخره باید در محکمه اقامه شهود بکند (وَالَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ) را, در روایات و اطلاقات ادلّه محصَن را هم مثل محصنه می دانند یعنی اگر کسی یک مرد پاکدامنی را به بی عفّتی متّهم کند این هم قذف است دیگر (وَالَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ) اگر آن طرف مقذوفه اقرار کرد که این قاذف را تبرئه می کنند و اگر او اقرار نکرد قاذف باید چهار شاهد بیاورد (ثُمَّ لَمْ يَأْتُوا بِأَرْبَعَةِ شُهَدَاءَ) چند حکم بر آن بار است یک: (فَاجْلِدُوهُمْ ثَمَانِينَ جَلْدَةً) هفتاد تازیانه به قاذف می زنند دو: (وَلَا تَقْبَلُوا لَهُمْ شَهَادَةً أَبَدًا) دیگر در هیچ محکمه ای شهادت او پذیرفته نمی شود ولو عادل هست ولو راست گفته ولو دیده منتها حالا- شاهد ندارد ولو راست گفته باشد و عادل باشد در اثر اینکه مواظب زبانش نبود دیگر شهادت او در محکمه ای از محاکم پذیرفته نمی شود (فَاجْلِدُوهُمْ ثَمَانِينَ جَلْدَةً) (یک) (وَلَا تَقْبَلُوا لَهُمْ شَهَادَةً أَبَدًا) (دو) (وَأُولَٰئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ) نمی توانند امام جمعه و جماعت بشوند (سه) در موارد دیگر اگر شهادت یک عدل واحد درباره رؤیت هلال و مانند آن مسموع بود شهادت او مسموع نیست (چهار) بالأخره او فاسق است.

گذشته از اینکه لعن خدا دامنگیر اوست که در همین سوره مبارکه نور آیه ۲۳ این چنین فرمود: (إِنَّ الَّذِینَ یَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ الْغَافِلاَتِ الْمُؤْمِنَاتِ لُعِنُوا فِی الدُّنْیَا وَالْآخِرَهِ) (یک)، (وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِیمٌ) (دو) این دو به ضمیمه آن سه حکم (پنج) برای اینکه فضای جامعه طاهر و طیّب بماند ولو این شخص راست گفته ولو این شخص عادل است کاذب نیست مسئله واقع شده ولی نباید فضای جامعه را آلوده کرد.

در همین سوره مبارکه نور فرمود شما هرگز نگذارید فضای جامعه تان به تیرگی آلوده شود آیه نوزده همین سوره نور این است که (إِنَّ الَّذِینَ یُحِبُّونَ أَن تَشِیعَ الْفَاحِشَهُ فِی الَّذِینَ آمَنُوا لَهُمْ عَذَابٌ أَلِیمٌ فِی الدُّنْیَا وَالْآخِرَهِ وَاللَّهُ یَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لاَ تَعْلَمُونَ) خب ذات اقدس الهی می داند در صحنه دیر هم که نشده چیزی هم که فوت نمی شود فرمود چه چیزی فوت می شود از چه چیزی می ترسی زود یا دیر محکمه عدل الهی برقرار می شود و هر کسی به کیفر عملش می رسد اما شما این چند روزی که در دنیا هستید این فضا را آلوده نکنید اگر فضا طیّب و طاهر باشد شما بهتر زندگی می کنید شما اصرار نکنید که پرده دری کنید ولی ذات اقدس الهی به همه اینها می رسد (إِنَّ الَّذِینَ یُحِبُّونَ أَن تَشِیعَ الْفَاحِشَهُ فِی الَّذِینَ آمَنُوا لَهُمْ عَذَابٌ أَلِیمٌ فِی الدُّنْیَا وَالْآخِرَهِ وَاللَّهُ یَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لاَ تَعْلَمُونَ) جامعه را با طهارت باید حفظ کرد.

در سوره مبارکه حجرات آیه دوازده فرمود: (یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اجْتَنِبُوا کَثِیراً مِنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ وَلاَ تَجَسَّسُوا) شما پرده دری نکنید اسرار مردم را فاش نکنید اصولاً مرده ها را زیر خاک می کنند تا روشن نشود اینها چه می چشند بالأخره احکام الهی هیچ فوت نمی شود ذات اقدس الهی (إِنَّ رَبَّکَ لَبِالْمِرْصَادِ) مگر چیزی فوت شدنی است مگر چیزی از بین رفتنی است محکمه است محکمه عدل و ذات اقدس الهی به حساب همه می رسد ولی شما در فضای امن و آرام و طیّب و طاهر به سر ببرید وگرنه جامعه را نمی شود اداره کرد خب اگر سوره مبارکه حجرات سات می گوید مواظب زبانتان باشید اگر سوره مبارکه نور است در سه چهار آیه در موارد گوناگون ما باید مواظب زبانتان باشیم و اگر کسی صادق بود عادل بود منتها عاقل نبود و جلوی دهنش را نگه نداشت این اگر کسی را متّهم کرد و نتوانست شاهد اقامه کند هشتاد تازیانه می خورد (اولاً) دیگر شهادت او در هیچ محکمه ای پذیرفته نیست محرومیّت اجتماعی دارد (ثانیاً) محرومیّت عبادی هم دارد (ثالثاً) نمی تواند امام جمعه و جماعت و جای دیگر بشود ملعون ذات اقدس الهی است (رابعاً) عذاب الهی هم دامنگیر او می شود (خامساً) و تشنیع الهی که در همین بخش اخیر آیه سوره مبارکه نور بود دامنگیرش می شود (سادساً) جهتش این است که فرمود: (وَاللَّهُ یَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لاَ تَعْلَمُونَ) حالا این حکمش گرچه مربوط به قذفِ زناست ولی بالأخره آن تعمیم تألیف تعمیم حکم می خواهد جامعه را آرام بکند خب اگر جامعه در آن تهمت باشد دروغ باشد ولو راست شما چیزی را که دارید این امر به معروف و نهی از منکر که حق است و فضیلت است و صدر و ساقه اش نعمت است ما این را گذاشتیم کنار، در غیاب یکدیگر حرفی می زنیم که بی اثر است بلکه اثر سوء دارد آنکه اثر صحیح دارد و بر ما واجب است که به خودش بگوییم و جلوی او را بگیریم باید جلوی منکر را گرفت و حرفی در آن نیست اما بهترین راه نهی از منکر است و با خود او درمیان گذاشتن است.

پرسش:...

پاسخ: خدا نفرمود که «لعنه الله و» گاهی می فرماید: (عَلَيْهِمْ لَعْنَةُ اللّهِ وَالْمَلآئِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ) وقتی خدا کسی را لعن می کند انبیا و اولیا و فرشتگان الهی هم لعن می کنند لعنِ الهی یعنی دور از رحمت.

پرسش:...

پاسخ: خب چرا, مصلحت فرد که جدای از مصالح جامعه نیست خود شخص این پنج شش حکم برای خود شخص است دیگر یعنی اینکه حد جاری می شود اینکه دیگر مقبول الشهاده نیست دیگر محکوم به فسق است دیگر ملعون است اینها همه برای شخص است دیگر.

پرسش:...

پاسخ: خب البته, مصلحت شخص هم هست منتها نهی از منکر باید باشد که دیگر آلوده نشود و دیگران هم آلوده نکند دیگر آن امر به معروف و نهی از منکر که از بین نمی رود که آن واجب است دیگر و هیچ ملّتی با داشتن امر به معروف و نهی از منکر خسارت نمی بیند می شود به او گفت که دوباره آلوده نشود او هم می فهمد که دیگران فهمیدند.

پرسش:...

پاسخ: نه آنها مجموعه قرائن است که برای علمِ حاکم باشد اگر علم حاکم در حقّ الله مثلاً جاری بشود چون قاضی و حاکم شرع علمش در بعضی از حقوق نافذ است در بعضی از حقوق نافذ نیست در حقّ الناس مشخص است در حقّ الله هم مشخص است اگر معیار, علمِ حاکم باشد ممکن است از آن ادلّه و شواهد آدم استفاده بکند تا قاضی علم پیدا کند وگرنه عکس و اینها نه خیر, حجّت شرعی نیست.

(وَالَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ ثُمَّ لَمْ يَأْتُوا بِأَرْبَعَةِ شُهَدَاءَ فَاجْلِدُوهُمْ ثَمَانِينَ جَلْدَةً) این برای حد (وَلاَ تَقْبَلُوا لَهُمْ شَهَادَةً أَبَداً) این برای محرومیّت اجتماعی (وَأُولٰئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ) این محرومیّت عبادی (إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مِن بَعْدِ ذٰلِكَ) مگر اینکه بعد از این رمی و اتّهام توبه کند.

خب این (إِلَّا الَّذِينَ) ناظر به آن است که چون توبه کردند و اصلاح کردند چون بعضی از امور است که انسان توبه بکند بین خود و خدای خود حل بشود نمازی را تأخیر انداخت یا تخفیف کرد روزه ای را تأخیر انداخت توبه می کند بعد قضایش را انجام می دهد قضای نماز و قضای روزه انجام می دهد این توبه بین خود و خدای خود است یک وقت است که نه, حیثیت کسی را آسیب رساند این گذشته از اینکه باید توبه کند بین خود و خدای خود باید آن حیثیت آسیب دیده را هم ترمیم کند این (إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مِن بَعْدِ ذٰلِكَ وَأَصْلَحُوا) باید ترمیم بکند.

یک وقت است که فضای جامعه را با یک فرهنگ باطل آلوده کرد مقاله ای نوشت یک سخنرانی کرد بحثی را کرد و شبهه ای را دامن زد بعد حالا ـ فهمید که این کار, کار بدی بود کرده حالا بین خود و خدای خود توبه کند و اشک بریزد کافی نیست این قدم اول است این باید آن محیطی را که افرادی را که آلوده کرد اصلاح کند بعد یک مقاله علمی بنویسد کتاب علمی بنویسد سخنرانی علمی بنویسد این شبهه را ابطال کند که در بخشهای دیگر در سوره مبارکه بقره و مانند آن فرمود نه درباره رمی درباره مطالب دیگر فرمود: (إِلاَّ ـ الَّذِينَ تَابُوا وَأَصْلَحُوا وَبَيَّنُوا فَأُولٰئِكَ أَتُوبُ عَلَيْهِمْ وَأَنَا التَّوَّابُ الرَّحِيمُ) تنها جایی که ذات اقدس الهی فیض خاصّ خودش را به میدان می آورد می فرماید من بر آنها توبه نازل می کنم و می پذیرم همان آیه است البته کار سنگینی هم است (إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا وَأَصْلَحُوا وَبَيَّنُوا) حالا بعضیها آمدند فکر باطل, شبهه باطل را در جامعه به صورت یک سمّ پاشیدند این بخواهد توبه کند اشک بریزد و مانند آن کافی نیست این قدم اول است هم باید آن فسادها را اصلاح کند هم باید به خوبی تبیین کند اینجا هم دو قسمت را فرمود (إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مِن بَعْدِ ذٰلِكَ وَأَصْلَحُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ) عمده آن است که این استثنای واقع عَقیب جُمَل متعدّده به چه چیزی برمی گردد اینجا سه مسئله است: یکی اینکه برخیها گفتند چون ترجیح بین این جُمَل نیست به همه برمی گردد برخیها گفتند که به خصوص اخیر برمی گردد برخیها که نظر دقیق دارند و هو الحق این است که این استثنای اخیر ذاتاً صلاحیّت دارد که برای همه یا برای بعض باشد (یک) تعیین کل یا بعض به وسیله قرینه خارجیه است (دو) قدر متیقّنش جمله اخیر است (سه) این چنین نیست که اگر گفته شد به جمله اخیر برگردد یعنی استثنای بار عقیب جمل متعدّده برای جمله اخیر است این برای قدر متیقّن گیری است لذا اگر قرینه ای اقامه شده که به هر سه برمی گردد یا به دوتا برمی گردد این مزاحم با آن قدر متیقّن گیری نیست در اینجا قدر متیقّن گیری اش این است که به اخیر برمی گردد.

مطلب دیگر این است که اگر به اخیر برگشت به دومی هم برمی گردد چرا چون منشأ (لَا تَقْبَلُوا لَهُمْ شَهَادَةً أَبَداً) همان فِسق است دیگر خب اگر این عادل باشد چرا شهادتش در محاکم قضایی قبول نشود پس اگر به فسق برگشت یعنی (إِلَّا الَّذِینَ تَابُوا مِن بَعْدِ ذٰلِکَ وَأَصْلَحُوا) این دیگر فاسق نیست معلوم می شود دیگر مردودالشهاده هم نخواهد بود برای اینکه وجهی ندارد کسی که عادل است شهادتش در محکمه پذیرفته نشود.

پرسش:...

پاسخ: ابدا همان دیگر یعنی «لو لا التوبه» الآن در خود موارد دیگری که دارد قاتل, مشرک اینها حکم اصلی شان این است که دائماً در جهنم باشند حالا ـ اگر مشرکی توبه کرده است دیگر حکم برمی گردد دیگر, حکم اوّلی مشرک این است که این مخلَّد در نار است ابداً باید در نار باشد حالا این مشرک آمده توبه کرد و مسلمان شده این حکم برمی گردد دیگر خب.

پرسش:...

پاسخ: اجرای حد دیگر اگر شاهدی آوردیم که توبه کرده اجرای حد ساقط می شود, ساقط می شود دیگر این استثنا صلاحیّت دارد به هر سه برگردد این گفت من توبه کردم اشتباه کردم و اصلاح هم کرده گفت ببخشید من اشتباه کردم و نباید این حرف را می زدم خب اگر توبه کرده و اصلاح کرده آن مقذوفه هم پذیرفته چون حقّ او هم دخالت است اصلاح کرده فرض در این است که صلاح او را هم طلب کرده اگر قرینه ای اقامه شده که به اوّلی هم برمی گردد حد هم ساقط است غرض آن است که استثنای واقعِ عقیب جمل متعدّده هم صلاحیّت دارد به کل برگردد هم صلاحیّت دارد به بعض برگردد و اینها قرینه می طلبد قدر متیقّنش جمله اخیر است در خصوص مقام اگر به اخیر برگردد می شود عادل دیگر فاسق نیست وقتی عادل شد قهراً آن حکم دومی هم به تلازم عقلی برمی گردد دیگر خدای سبحان که انسان عادل را نمی گوید او مردود الشهاده است سرّ اینکه فرمود: (لَا تَقْبَلُوا لَهُمْ شَهَادَةً أَبَداً) برای اینکه معصیتی کرده حالا توبه کرده حقّ الله و حقّ الناس همه را اصلاح کرده خب.

پرسش:...

پاسخ: (وَلاَ تَقْبَلُوا لَهُمْ شَهَادَةً أَبَداً) یعنی مادامی که این وصف را دارد همین است دیگر, فاسق مادامی که فاسق است ابدا مقبول الشهاده نیست حالا موضوع برگشت خَمر بما أنّه خمر حرمت ابدی دارد دیگر حالا برگشت و خِل شد و سرکه شد دیگر خمر نیست این مزاحم با آن ابدیّت نیست مگر خمر حرمت موقّت دارد خب خمر حرمت دائمی دارد دیگر خمر بما أنّه خمر حرامٌ ابدا حالا آمده سرکه شده کلب بما أنّه کلبٌ نجسٌ ابدا حالا در نمک زار رفت صار مِلحاً دیگر کلب نیست غرض آن است که وقتی موضوع عوض شده است منافاتی با نفی ابدیّت ندارد برای اینکه موضوع عوض شده خب.

فرمود: (وَالَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحَصَنَاتِ ثُمَّ لَمْ يَأْتُوا بِأَرْبَعَهِ شُهَدَاءَ) اینها که رمی می کنند رامی گاهی مذکّر است گاهی مؤنث است گاهی عبد است گاهی اَمه است گاهی غلام است و مانند آن.

اطلاق (وَالَّذِينَ) همه را می گیرد مثل اینکه اطلاق (الزَّانِيَهُ وَالزَّانِی) همه را می گیرد لکن در خصوص عبد و امه آن استثنا قائل شدند چه اینکه در سوره مبارکه نساء که بحثش قبلاً گذشت آیه ۲۵ این بود که اگر عبد یا اَمه اگر اَمه به این بزهکاری آلوده شد آن نصف حد دارد یعنی اگر دیگران را آزاد را مثلاً صد تازیانه می زنند به او پنجاه تازیانه می زنند آیه ۲۵ سوره مبارکه نساء این بود (فَإِذَا أُحْصِنَّ) درباره عبید و اِما (وَمَن لَم يَسْتَطِعْ مِنكُمْ طَوْلاً أَن يَنكِحَ الْمُحْصَنَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ فَمِن مَا مَلَكَتْ أَيْمَانِكُم مِن فَتَيَاتِكُمُ الْمُؤْمِنَاتِ) درباره فَتیات مؤمنات فرمود: (فَإِذَا أُحْصِنَّ فَإِنْ أَتَيْنَ بِفَاحِشَهٍ فَعَلَيْهِنَّ نِصْفُ مَا عَلَى الْمُحْصَنَاتِ مِنَ الْعَذَابِ) اگر مُحصَن و محصنه نباشند پنجاه تازیانه و اگر محصن و محصنه باشند آن یک بحث دقیق فقهی دارد که نصف رجم چگونه ترسیم می شود چنین استثنایی درباره عبد و اَما آمده است ولی درباره قذف چنین استثنایی نیامده بنابراین اطلاق (وَالَّذِينَ يَرْمُونَ) شامل همه اینها خواهد شد چه عبد چه اَمه و مانند آن.

بنابراین اگر عبد یا امه این کار را کردند آن طور است درباره محصنات ظاهر آیه شامل نمی شود مردها را اما نصوص وارده می فرماید آن مقذوف چه مردِ آبرومند باشد چه زن آبرومند حکم قذف همین است منتها چون غالباً قذف را درباره زنها اِعمال می کردند محصنات یاد شده است حالا اگر این قاذف نسبت به مقذوف زن و شوهر بودند آن وقت ان آیه شش شروع می شود که فرمود: (وَالَّذِينَ يَرْمُونَ أَزْوَاجَهُمْ وَلَمْ يَكُن لَّهُمْ شُهَدَاءُ إِلَّا أَنفُسُهُمْ) که _ ان شاءالله _ روز بعد مطرح می شود.

«و الحمد لله ربّ العالمین»

آیات ۴ تا ۱۰ سوره نور ۹۰/۰۷/۲۵

.Your browser does not support the audio tag

(وَالَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ ثُمَّ لَمْ يَأْتُوا بِأَرْبَعَةِ شُهَدَاءَ فَاجْلِدُوهُمْ ثَمَانِينَ جَلْدَةً وَلَا تَقْبَلُوا لَهُمْ شَهَادَةً أَبَداً وَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ (۴) إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مِن بَعْدِ ذَلِكَ وَأَصْلَحُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ (۵) وَالَّذِينَ يَرْمُونَ أَزْوَاجَهُمْ وَلَمْ يَكُن لَّهُمْ شُهَدَاءُ إِلَّا أَنفُسُهُمْ فَشَهَادَةُ أَحَدِهِمْ أَرْبَعُ شَهَادَاتٍ بِاللَّهِ إِنَّهُ لَمِنَ الصَّادِقِينَ (۶) وَالْخَامِسَةُ أَنَّ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَيْهِ إِن كَانَ مِنَ الْكَاذِبِينَ (۷) وَيَدْرَؤُا عَنْهَا الْعَذَابَ أَن تَشْهَدَ أَرْبَعَ شَهَادَاتٍ بِاللَّهِ إِنَّهُ لَمِنَ الْكَاذِبِينَ (۸) وَالْخَامِسَةَ أَنَّ غَضَبَ اللَّهِ عَلَيْهَا إِن كَانَ مِنَ الصَّادِقِينَ (۹) وَلَوْ لَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ وَأَنَّ اللَّهَ تَوَّابٌ حَكِيمٌ (۱۰))

در این سور ه که بخش مهمّ آن مربوط به مسئله حجاب و عفاف و امثال اینهاست بعد از اینکه مسئله زنا و حکم صد تازیانه را ذکر فرمود, جریان قذف را ذکر کرد فرمود کسانی که زنان عفیف را رَمْی می کنند رمی گاهی به سرقت است گاهی به زناست گاهی به گناهان دیگر است لکن در اینجا چون محفوف به چند قرینه است مقصود رمی به زناست زیرا در آیه قبل که سخن از (الزَّانِيَةُ وَالزَّانِي) بود در دو آیه سیاق آیات مسئله زناست (این یک) تعبیر به محصَنات یعنی عفیف بودن ناظر به مسئله زناست برای اینکه این کاری به سرقت و امثال ذلک ندارد.

ص: ۱۸۳

قرینه سوم آن است که گفتند چهار شاهد بیاورید این شهود چهارگانه برای مسئله زناست در مسئله سرقت یا سایر گناهان مسئله چهار شاهد مطرح نیست این سه قرینه نشان می دهد که منظور از رمی, رمی به زناست.

(وَالَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ) بعد فرمود وقتی شاهد نداشتند سه حکم الهی بر اینها مترتّب است: یکی آن (فَاجْلِدُوهُمْ ثَمَانِينَ جَلْدَةً) است یکی اینکه هرگز شهادتهای اینها پذیرفته نمی شود در محاکم قضایی یکی اینکه اینها فاسق اند و کارهای مشروط به عدالت به اینها واگذار نمی شود گرچه درباره زانیه و زانی هم این مسائل مطرح است شهادت اینها مقبول نیست اینها هم فاسق اند هم صد تازیانه مطرح است هم عدم قبول شهادت هم حکم به فِسق.

درباره زانیه و زانی این سه حکم را مترتّب نکرد همان مسئله حد را مطرح کرد ولی درباره قذف این سختگیری به عمل آمده.

در اینکه این مقدّم است برای داستان اِفک که یکی از همسران پیامبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) ـــ معاذ الله ـــ را متّهم کردند این کار تنها یک کار عادی نیست برای اهمیّت به چنین کاری از طلیعه امر این احکام سه گانه را بار کردند.

فرمود: (وَالَّذِینَ یَرْمُونَ الْمُحَصَنَاتِ) این (وَالَّذِینَ) با عموم بیان شده (الزَّانِیَةُ وَالزَّانِی) با اطلاق بیان شده هر دو حجّت اند آن موارد فراوان را و مصادیق را با اطلاق می گیرد این با عموم شامل می شود فرقی از این جهت نیست هر دو حجّت اند یا بالاطلاق یا بالعموم.

(وَالَّذِینَ یَرْمُونَ الْمُحَصَنَاتِ ثُمَّ لَمْ یَأْتُوا بِأَرْبَعَهِ شُهَدَاءَ فَاجْلِدُوهُمْ ثَمَانِینَ جَلْدَهً) (یک) (وَلاَ تَقْبَلُوا لَهُمْ) این «لام» برای آن اضافه شده «و لا تقبل» در حالی که «الشهاده حاصله لهم» قبلًا اینها مقبول الشهاده بودند شهادتی که برای اینها حاصل بود دیگر از این به بعد نپذیرید اگر می فرمود «و لا تقبل شهادتهم» این معنا را ثابت نمی کرد که قبلاً اینها مقبول الشهاده بودند الآن مردود الشهاده اند اما این «لام» نشان می دهد که «الشهاده الحاصله لهم» در حالی که برای اینها شهادت حاصل بود «شهادةً حاصلةً لهم» این شهادتی که مقبول بود الآن مردود است به این مناسبت این کلمه «لام» را اضافه کرده خب.

فرمود اینها فاسق اند البته اختصاصی به مسئله قذف ندارد احکام دیگر هم برایشان بار است.

اینکه فرمود: (وَالَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحَصَنَاتِ) در باب رَجْم وقتی گفتند اگر کسی محصَن و محصَنه است این یعنی همسردار است ولی در باب قذف وقتی گفته شد محصنات یعنی عفیف اعم از اینکه ذات بعل باشد همسردار باشد یا نباشد اگر درباره مریم(سلام الله علیها) گفته شد (وَالَّتِي أَحْصَنَتْ) معلوم می شود این محصنه است با اینکه ذات بعل نیست کسی که عفیف است این محصنه است (وَالَّتِي أَحْصَنَتْ) بنابراین احصانی که در مسئله رجم مطرح است به همسر داشتن برمی گردد احصانی که در مسئله قذف مطرح است به عفیف بودن برمی گردد خواه این عفیف همسر داشته باشد خواه نداشته باشد.

(وَالَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحَصَنَاتِ ثُمَّ لَمْ يَأْتُوا بِأَرْبَعَهِ شُهَدَاءَ فَاجْلِدُوهُمْ ثَمَانِينَ جَلْدَهً) که حکمش گذشت اگر کسی توبه کرد چه در مسئله زنا چه در مسائل دیگر توبه برمی گرداند منتها همان لحظه توبه شاید شهادت بعدیِ او پذیرفته نشود بالأخره مدّتی باید بگذرد که تمرینِ عملی داشته باشد لذا فرمود: (إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مِن بَعْدِ ذلِكَ وَأَصْلَحُوا) بالأخره انسان باید آن مَلکه را یا حُسن ظاهر کاشف از مَلکه را تحصیل کند.

اگر این قذف بین دو بیگانه باشد حکمش همین است اما اگر بین زن و شوهر بود یعنی شوهر, زنش را قذف کرده است (وَالَّذِينَ يَرْمُونَ أَزْوَاجَهُمْ) مستحضرید که زوجه خیلی فصیح نیست هم مرد را می گویند زوج هم زن را می گویند زوج, زن را نمی گویند زوجه در لغت فصیح لذا در قرآن کریم زوجه و زوجات به کار نرفته ازواج به کار رفته به وجود مبارک آدم(سلام الله علیه) گفته شد (اسْكُنْ أَنْتَ وَزَوْجُكَ الْجَنَّهَ) چون با او دو نفر می شوند جفت.

ص: ۱۸۵

غرض این است که در لغت فصیح به زن نمی گوینـد زوجه می گوینـد زوج همـان طوری که به مرد می گوینـد زوج لـذا در قرآن کریم عنوان زوجه یا زوجات استعمال نشد.

خب فرمود: (وَالَّذِينَ يَرْمُونَ أَزْوَاجَهُمْ) مردهایی که زنهایشان را به زنا رمی می کننـد اینها هم حکم آن قذف عمومی را دارند که در محکمه بایـد چهار شاهـد اقامه کننـد حالا اگر چهار شاهد اقامه نکردند در صورتی که فرد عادی باشد شوهر نباشد حدّ قـذف بر قاذف و رامی ثابت است اما اگر شوهر باشـد و چهار شاهـد نتواند اقامه کند لِعان مطرح می شود این سوگندهای پنج گـانه در حکم شـهادت چهار شاهـد است (وَالَّذِينَ يَرْمُونَ أَزْوَاجَهُمْ وَلَمْ يَكُن لَّهُمْ شُهَدَاءُ إِلَّا أَنفُسُهُمْ) حادثه ای در منزل پیش آمـد و اینکه نمی توانست چهار شاهد را احضار کند گاهی هم می آمدند حضور پیامبر عرض می کردند که اگر ما حادثه ای را در منزل بـا بیگانه دیـدیم که نمی توانیم چهار شاهـد حاضـر کنیم که فرمود حکم همین است برای اثبات همان اربعه شـهود لازم است ولی اگر مردی زن خود را رمی کرده به آلودگی این بایـد چهار شاهد داشـته باشد اگر چهار شاهد نداشت خودش فقط حاضر بود باید چهار سوگند یاد کند قبل از آن سوگند پنجم.

این سوگنـدهای چهارگانه به منزله شـهادتهای چهارگانه چهار شاهدند این قسـمها کار شـهادتهای چهار شاهد را می کنند این قدر مهم است این مسئله قسم لذا از او به شهادت تعبیر شده است هم بر اساس قرینه مشاکله و هم اینکه کارِ قسم را انجام می دهـد اگر گفته شـد «البیّنه علی المـدّعی و الیمین علی مَن أنکر» این یمینِ منکر کار همان بیّنه را انجام می دهـد یمین یک امر آسـانی نیست این «تزر الـدیار بلاغه» در نصوص یمینِ کاذب مراجعه می فرماییـد مَثلی است در عرف می گوینـد وقتی که می خواهنـد کسـی را نفرین بکننـد یا کسـی را بگوینـد این خانه خراب شـده می گوینـد خانه او دیگر حالا سبزی می کارند یعنی دیگر ویرانه شده به صورت باغ و راغ در آمده این «تزر الدیار بلاغه» یعنی خانه را ویران می کند سرزمین صاف می کند خانه انسان را ویران خواهد کرد قسم دروغ این طور است این طور نیست که حالا کسی بگوید الفاظی را ما گفتیم.

ص: ۱۸۶

پس قسم در اسلام کار بیّنه را می کند «الیمین علی مَن الدّعیٰ و الیمین علی مَن أنکر» در جریان لعان اگر بیگانه قذف کرد باید چهار شاهد بیاورد و اگر شوهر قذف کرد و چهار شاهد نداشت چهار بار قسم یاد می کند که این قسمهای چهارگانه به منزلهٔ شهادتهای چهار شاهد است (إِلَّا أَنفُسُهُمْ فَشَهَادَةُ أَحَدِهِمْ أَرْبَعُ شَهَادَاتٍ) و نکتهٔ دیگری که از سوگند به شهادت تعبیر شده است این است که او می گوید «أُشهد الله» خدا را شاهد می گیرم که من خودم در صحنه بودم این صحنه اتفاق افتاده است (فَشَهَادَةُ أَحَدِهِمْ أَرْبَعُ شَهَادَاتٍ بِاللَّهِ إِنَّهُ لَمِنَ الصَّادِقِينَ) چهار بار سوگند یاد می کند که من راست می گویم یعنی من خودم این صحنه را مثلاً دیدم (وَالْخَامِسَةُ) یعنی شهادت پنجمش این است (أَنَّ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَيْهِ إِن كَانَ مِنَ الْكَاذِبِينَ) پس چهار بار می گوید «أُشهد الله» که «إنّی مِن الصادقین, إنّی صادقٌ» در بار پنجم می گوید (لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَيْهِ) آنجا می گوید بر من (إِن كَانَ مِنَ الْكَاذِبِينَ) اگر دروغ بگویم لعنت خدا بر من.

پرسش:...

پاسخ: الآن تعبیر غایب است دیگر.

پرسش:...

پاسخ: خدای سبحان دارد می فرماید این چهار بار همه اش ضمیر غایب است دیگر (فَشَهَادَةُ أَحَدِهِمْ) که (إِنَّهُ لَمِنَ الصَّادِقِينَ) خدای سبحان دارد دربارهٔ این شخص مُلاعِن که دارد لعان می کند درباره این شاهد می فرماید یکی از اینها چهار بار شهادت بدهد که او (مِنَ الصَّادِقِينَ) است اینجا حتماً باید ضمیر غایب باشد دیگر.

خب, (وَالْخَامِسَةُ أَنَّ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَيْهِ) اینجا هم حتماً باید ضمیر غایب باشد منتها وقتی آن شوهر دارد سوگند یاد می کند در هر بار می گوید «إنّی» یعنی آن چهار بار «إنّی مِن الصادقین» در سوگند پنجم می گوید «علیّ» دیگر ضمیر غایب نمی آورد خب (وَالْخَامِسَةُ أَنَّ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَيْهِ إِن كَانَ مِنَ الْكَاذِبِينَ) این لعان است.

وقتی این لعان حاصل شد شوهر تبرئه می شود (یک) اگر لعان نکرد نه شاهد داشت و نه سوگند ایراد کرد حدّ قذف بر این شوهر است و اگر شاهد ارائه کرد یا پنج بار سوگند یاد کرد حدّ قذف از این شوهر گرفته می شود این یک حکم.

حدّ زنا بر زن ثابت می شود این دو.

آنچه حدّ زنا را از زن درأ و دفع می کند لعانِ متقابل زن است که اگر زن هم سوگند یاد کرد عذاب و حدّ از او برداشته می شود این لعانِ متقابل را می گویند بِهال یک مباهله داخلی است در جریان مباهله آن است که خدا را می خواستند می گفتند (لَعْنَةَ اللّهِ عَلَی الْكَاذِبِینَ) آن هم لعنت است علی الکاذب این یک بِهال یک مباهله خانوادگی است بین زن و شوهر که «اللعان بهالٌ, الملاعنه مباهلةٌ خاصّه» هم به خدا سوگند یاد می کنند هم لعنت طلب می کنند خب.

پرسش:...

پاسخ: دیگر حالا عذاب الهی را چه کار خواهد کرد در جریان تازیانه و امثال ذلک اینها عذاب دنیایی است اما عذاب الهی که (خُذُوهُ فَغُلُّوهُ ۝ ثُمَّ الْجَحِیمَ صَلُّوهُ) که از بین نمی رود که خب.

وقتی شوهر بِهال کرد لعان کرد پنج بار سوگند یاد کرد این زن مستحقّ حدّ زناست این عذاب برای او شأنیّت دارد یعنی او استحقاق این عذاب را پیدا کرده است اگر بخواهد این عذاب و حدّ زنا را از خود دفع کند باید این کار را بکند (وَیَدْرَؤُا عَنْهَا الْعَذَابَ أَن تَشْهَدَ) یعنی شهادتِ این زن عذاب را از این زن درأ و دفع می کند که «ادرؤا الحدود بالشبهات» یا «تُدرؤأ الشهود بالشبهات» درأ یعنی دفع (وَیَدْرَؤُا) یعنی «یدفع» یدفع از زن عذاب حد و عذاب زنا را (أَن تَشْهَدَ) که فاعل (یَدْرَؤُا) است اگر شهادت بدهد بعد از تأویل مصدر این (أَن تَشْهَدَ) بعد از تأویل مصدر فاعل (یَدْرَؤُا) خواهد بود (أَن تَشْهَدَ أَرْبَعَ شَهَادَاتٍ بِاللَّهِ إِنَّهُ لَمِنَ الْكَاذِبِینَ) چهار بار باید خدا را شاهد بگیرد بگوید «اُشهد الله إنّه من الکاذبین» این شوهر دروغ می گوید (وَالْخَامِسَةَ) یعنی همان طوری که أربع منصوب است این خامسه هم منصوب است (وَالْخَامِسَةَ) یعنی «تَشهد شهاده خامسه» (وَالْخَامِسَةَ أَنَّ غَضَبَ اللَّهِ عَلَیْهَا إِن كَانَ مِنَ الصَّادِقِینَ) خدا را شاهد می گیرد که اگر این شوهر صادق باشد او مستحقّ غضب الهی و عذاب الهی باشد این بِهال و لعانِ متقابل زن عذاب حدّ زنا را از او برمی دارد خب.

اینها بایـد با همین الفاظ باشـد (یک) با همین ترتیب باشـد (دو) در محکمه حاکم شـرع باشـد (سه) وقتی در محکمه حاکم شرع این بِهال متقابل این لعان متقابل انجام شد این حکم طلاق را دارد با اضافه که این حرمت ابدی می آورد دیگر لازم نیست حاکم بگوید «حَکَمْتُ» اینها در محکمه حاکم شرع اگر بهال کردند لعان کردند زن و شوهر از یکدیگر جدا می شوند ابدا.

این بیان نورانی پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) است که «المُتلعان لاـ یَجتمعان» یعنی زن و شوهری که بهال کردند لعان کردند مباهله کردند ملاعنه کردند دیگر کنار هم جمع نخواهند شد.

خب پس بنابراین این نظیر صیغه طلاق لفظش مخصوص ترتیبش مخصوص در محکمه حاکم شرع انجام بگیرد وگرنه الفاظش غیر از این الفاظ قرآنی باشد ترتیبش غیر از ترتیب قرآن باشد نزد حاکم شرع نباشد دیگر بهال و لعان نیست و حکم طلاق را ندارد خب.

پرسش:...

پاسخ: خب بله این برای کسی که ﴿إِن کُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللّهِ﴾.

پرسش:...

پاسخ: بله خدای سبحان فرمود اول همین سور ه این است که ﴿إِن کُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللّهِ وَالْیَومِ الآخِرِ﴾.

﴿إِنَّ رَبَّکَ لَبِالْمِرْصَادِ﴾ یک چند روزی است این هفتاد هشتاد سال نسبت به مسئله برزخ و ساهره قیامت و جریان دوزخ اینها قابل قیاس نیست تمام نشد دنیا که خدای سبحان می فرماید کسی عجله می کند که بترسد آن طرف از دستش در می رود «انما یعجل» یا کسی که «یخاف الفوت» اما وقتی کسی در محضر اوست و دارد مرتّب در مسیر ادامه می کند حالا یا زود یا دیر خدای سبحان چه عجله ای دارد برای این کار خب.

ص: ۱۸۹

پرسش:...

پاسخ: نه دیگر آن برای سه طلاقه است این حرمت ابدی می آورد.

(وَالْخَامِسَةَ أَنَّ غَضَبَ اللَّهِ عَلَيْهَا إِن كَانَ مِنَ الصَّادِقِينَ) یعنی اگر این شوهر درست بگوید این عذاب خدا بر او باشد.

پرسش:...

پاسخ: بالأخره این شخص اصول خانواده را باید چیزی حفظ بکند دیگر گاهی خدای سبحان پرده را برمی دارد معجزاتی نشان می دهد آن لضروره المقام است وگرنه مردم با همین وضع با پرده پوشی دارند زندگی می کنند و در قیامت که شد بالأخره به حساب رسیدگی می شود الآن آنچه حاکم بر مردم است حجاب است و پرده داری و رازداری همین وگرنه زندگی سامان نمی پذیرد در بعضی از نصوص دارد که اگر اسرار کشف بشود شما حاضر نیستید خیلی از مرده هایتان را دفن کنید در این روایات مربوط به حفظ اسرار ببینید فرمود اگر باطن بعضیها کشف بشود شما حاضر نیستید «لأبین من الدفن» فعلاً باید این طور باشد دیگر آنکه خود پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) است دست به اسرار مردم نمی زند با اینکه دو آیه به صورت شفاف و روشن در سوره مبارکه «توبه» بحثش گذشت که (قُلِ اعْمَلُوا فَسَيَرَى اللّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ) این همه روایاتی که مسئله عرض اعمال را دارد در کنار این دو آیه قرآنی فرمود هر کاری که می کنید پیغمبر می بیند این سین, سین تحقیق است و نه تسویف (فَسَيَرَى اللّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ) اگر خدا می بیند دیگر سین تسویف که نیست که خدا بعداً می بیند که با یک جمله هم ذکر شد نفرمود «فیری الله فسیری رسوله» که (فَسَيَرَى اللّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ) خب ائمه هم همین طورند انسان در محضر خداست و گناه می کند خدا یقیناً می بیند پیغمبر یقیناً می بیند اهل بیت یقیناً می بینند خب همین پیغمبری که همه اعمال را می بیند خدا غریق حرمت کند کاشف الغطاء را این از فقهای نامی ماست این بالصراحه در همان کشف الغطاء که از کتابهای قیّم فقهی ماست می فرماید درست است پیغمبر می بیند امام می بیند ولی علم دو قسم است یک علم عادی است که اگر حاکم علم پیدا کرده در بخشی از محاکم قضایی و حقوق قضایی که بین حقّ الله و حقّ الناس فرق است حاکم می تواند مثلاً به علم خود عمل بکند اما علمِ ملکوتی و علم غیبی سند فقهی نیست بارها به عرضتان رسید دیگر نمی شود گفت به علی بن ابی طالب(سلام الله علیه) شما که می دانستی آن شب ابن ملجم می آید چرا رفتی یا به امام مجتبی(سلام الله علیه) عرض کرد شما که می دانستی این سمّ دارد چرا خوردی علمِ ملکوتی بالاتر و شریف تر و عزیزتر و عظیم تر است که نظیر علم فقهی بیاید که سند فقه باشد آن چیز دیگر است این فرمایش بلند مرحوم کاشف الغطاء است این است که پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) با حصر فرمود: «إنّما أقضی بینکم بالبیّنات و الأیمان» همین است فرمود مردم! ما بنا نداریم با علم ملکوتی محکمه را اداره کنیم ما با یمین و بیّنه محکمه اداره می کنیم و اگر کسی قسمِ دروغ خورد یا شاهد زور آورد در محکمه مِن پیغمبر من برابر سوگند یا بیّنه او مال را به او دادم مبادا بگوید من مال را از دست خود پیغمبر گرفتم از محکمه پیغمبر گرفتم این «قطعةٌ مِن النار» را دارد می برد ما بنایمان بر این نیست که اسرار را فاش کنیم بنای محاکم هم این نیست که به علم غیب عمل بکند حیف علم غیب نیست که در سطح فقه عمل بشود این یک امور اعتباری است گاهی برای حفظ اعجاز از آن علم ملکوتی استفاده می کنند اما علم ملکوتی کجا فقه و اصول کجا فرمود: «إنّما أقضی بینکم بالبیّنات و الأیمان» گاهی پرده را کنار می برند این در جرجی جرداق هست فعلاً یادم نیست کجا دیدم ولی آنجا هست که کسی در

جبهه های جنگ کشته شد و شهید شد عدّه ای آمدند به حضور حضرت عرض کردند که ما تبریک بگوییم یا تسلیت تبریک بگوییم که جوانی را طرزی تربیت کردی که جزء افسران شما شدند در جبهه جنگ شربت شهادت نوشیدند تسلیت بگوییم که یک نیروی فعّالی را از دست دادید فرمود نه, به من تسلیت بگویید آن طوری که من خواستم او تربیت نشد چرا «كلاّ إنّ الشمله الّتی أخذها مِن غنائم خیبر لتشتعل علیه نارا» در جنگ خیبر او یک سابقه سوئی دارد سرقتی کرده الآن آن سرقتی در کنار قبر همین شهید شعله دارد این پیغمبر است خب گاهی اسرار را کنار می برند از قبر خبر می دهند از سرقت چند سال قبل خبر می دهند اما بنا بر این نیست که جهان را با علم غیب اداره کنند اگر جهان را با علم غیب اداره می کردند ائمه(علیهم السلام) که دیگر کسی دست به خلاف نمی زد که باید مردم آزاد باشند (قُلِ الْحَقُّ مِن رَبِّكُمْ فَمَن شَاءَ فَلْيُؤْمِن وَمَن شَاءَ فَلْيَكْفُرْ) خب در جراین امام باقر هم این قصّه بارها به عرضتان رسید کسی وارد منزل شد کنیزك رفت دم در در را باز کند او نگاه نامحرمانه کرد وقتی کنیز در را باز کرد و این شخص آمد در درون حیاط گفت آیا هست یا نه گفت بله بیا, وجود مبارك امام باقر از اندرون با صدای بلند فرمود: «اُدخل لا اُمّ لك» ای کاش مادر تو را نمی زایید این چه کار بود کردی «أزعمت أن هذه الجُدران یحجب بین أبصارنا» تو خیال کردی این دیوار نمی گذارد ما پشت دیوار را ببینیم این چه کار بود کردی؟! خب گاهی این طور می کنند که بالأخره برای تعلیم و تربیت باشد گاهی هم نه, اسرار را حفظ می کنند

ز پیر راه گفتم چیست طریق نجات و خواست جام مِی و گفت راز پوشیدن

اسرار مردم را حفظ کردن راز مردم را حفظ کردن اینها را به خدا سپردن باعث امنیّت جامعه است پرده دری صدها مکافات دارد خدای سبحان آخر ما برای چه کسی می خواهیم این کار را بکنیم حکم خداست خدا خودش انجام می دهد دیگر دیر هم نشده فوت هم نشده.

پرسش:...

پاسخ: بله خب آن در مسئله قیامت است چون أرحم الرّاحمین است دیگر خب.

پرسش:...

پاسخ: خب برای اینکه عصر ظهور ثمربخشی جهان بشریّت است دیگر. بشریّت تاکنون میوه داد اما میوه کامل و شاداب و پربار نداد این همه انبیا و اولیا آمدند و این شجره طیّب را بارور کردند آبیاری کردند تا جامعه انسانی میوه عقل و عدل بدهد تاکنون نداد «أكثرهم كذا» ولی حضرت که ظهور می کند عقل مردم بالا می آید به برکت حضرت حالا «وضع الله سبحانه و تعال يده على رئوس العباد فيكمل بها أحملامهم و عقولهم» آن گاه برای اینکه دیگر از این به بعد به سراغ آلودگی نروند گاهی هم اسرار روشن می شود.

غرض این است که بنا بر این نیست که پرده دری بشود.

پرسش:...

پاسخ: نه, اجرای کامل وگرنه همیشه .. (قُلِ الْحَقُّ مِن رَبِّكُمْ فَمَن شَاءَ فَلْيُؤْمِن وَمَن شَاءَ فَلْيَكْفُرْ) این همه مردان صالح که هستند پس چیست؟

پرسش:...

پاسخ: حالا مسئله لعانی که فعلاً اینجا مطرح است مسئله قذف بالزناست مسئله نفی ولد مطلب دیگر است در آیات دیگر چون لعان دو بخش دارد یک بخش اش مربوط به قدف به زناست که در سوره «نور» مطرح است یک بخش اش مربوط به نفی ولد است که مربوط به آیات دیگر و روایات دیگر است که ان شاءالله به لعان نفی ولد رسیدیم حکم او جداگانه خواهد بود اما لعان مسئله قذف و حدّ زنا در این آیه مطرح است خب.

ص: ۱۹۱

فرمود اگر این کار را کرد (وَيَدْرَؤُا عَنْهَا الْعَذَابَ أَن تَشْهَدَ) این زن (أَرْبَعَ شَهَادَاتٍ) بگوید «اُشهد الله» خدا را شاهد می گیرم که این مرد دروغ می گوید (إِنَّهُ لَمِنَ الْكَاذِبِينَ), (وَالْخَامِسَةَ) یعنی «تَشهد» شهادت پنجمی می گوید «اُشهد الله» (أَنَّ غَضَبَ اللَّهِ عَلَيْهَا إِن كَانَ مِنَ الصَّادِقِينَ) با این خصوصیات یعنی الفاظ مخصوص ترتیب مخصوص در محکمه حاکم شرع به قصد انشاء این بهال و لعان محقّق می شود و حکم خاصّ‌ش که به منزله طلاق است لکن حرمت ابدی را به همراه دارد مترتّب می شود.

فرمود اینها راههایی است که می تواند جامعه را نجات بدهد (وَلَوْ لاَ فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ وَأَنَّ اللَّهَ تَوَّابٌ حَكِيمٌ) اگر این فضل و عنایت الهی نبود هرج و مرج راه پیدا می کرد درباره عدّه ای فرمود: (فَهُمْ فِي أَمْرٍ مَرِيجٍ) یعنی اینها در هرج و مرج دارند زندگی می کنند بالأخره نظمی, حسابی, یک محکمه عدل این چنین نیست آنها (فَهُمْ فِي أَمْرٍ مَرِيجٍ) هستند اما در دنیا که نشئه اعتبار است ذات اقدس الهی با این وضع جامعه را آرام کرده است.

«و الحمد لله ربّ العالمین»

آیات ۱۱ تا ۱۸ سوره نور ۹۰/۰۷/۲۶

.Your browser does not support the audio tag

(إِنَّ الَّذِينَ جَاؤُوا بِالْإِفْكِ عُصْبَةٌ مِنكُمْ لاَ تَحْسَبُوهُ شَرّاً لَّكُم بَلْ هُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ لِكُلِّ امْرِئٍ مِنْهُم مَا اكْتَسَبَ مِنَ الْإِثْمِ وَالَّذِي تَوَلَّى كِبْرَهُ مِنْهُمْ لَهُ عَذَابٌ عَظِيمٌ (۱۱) لَوْلاَ إِذْ سَمِعْتُمُوهُ ظَنَّ الْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بِأَنفُسِهِمْ خَيْراً وَقَالُوا هذَا إِفْكٌ مُبِينٌ (۱۲) لَوْلاَ جَاؤُوا وعَلَيْهِ بِأَرْبَعَهِ شُهَدَاءَ فَإِذْ لَمْ يَأْتُوا بِالشُّهَدَاءِ فَأُولئِكَ عِندَ اللَّهِ هُمُ الْكَاذِبُونَ (۱۳) وَلَوْلاَ فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَهِ لَمَسَّكُمْ فِي مَا أَفَضْتُمْ فِيهِ عَذَابٌ عَظِيمٌ (۱۴) إِذْ تَلَقَّوْنَهُ بِأَلْسِنَتِكُمْ وَتَقُولُونَ بِأَفْوَاهِكُم مَا لَيْسَ لَكُم بِهِ عِلْمٌ وَتَحْسَبُونَهُ هَيِّناً وَهُوَ عِندَ اللَّهِ عَظِيمٌ (۱۵) وَلَوْلاَ إِذْ سَمِعْتُمُوهُ قُلْتُم مَّا يَكُونُ لَنَا أَن نَّتَكَلَّمَ بِهذَا سُبْحَانَكَ هذَا بُهْتَانٌ عَظِيمٌ (۱۶) يَعِظُكُمُ اللَّهُ أَن تَعُودُوا لِمِثْلِهِ أَبَداً إِن كُنتُم مُّؤْمِنِينَ (۱۷) وَيُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمُ الآيَاتِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ (۱۸))

ص: ۱۹۲

یکی از نکاتی که در صدر این سور ه تعبیر شده است که (سُورَةٌ أَنزَلْنَاهَا وَفَرَضْنَاهَا وَأَنزَلْنَا فِيهَا آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ لَّعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ) اهمیت همین جریان اِفک است که مربوط به حریم وجود مبارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) رخ داد.

مستحضرید که طبق نقل مفسّران و مورّخان شیعه و سنّی وجود مبارک حضرت به یکی از این غزوه ها و سفرها مسافرت کردند و قرعه ای برقرار می کردند در انتخاب همسر و همراه در این سفر برخیها گفتند عایشه خدمت حضرت بودند وقتی پیروزمندانه حضرت از سفر برگشتند در بین راه خب در شب تار عایشه یا همسر دیگر برای قضای حاجت فاصله گرفت و موقع برگشتن چیزی را گُم کرده بود برای پیدا کردن آن گم شده شبِ تار بود رفت به سراغ آن, قافله هم حرکت کرد طبق این نقل.

وقتی که او برگشت گم شـده اش را پیدا کرد برگشت دید قافله رفت یکی از اعضای قافله که پشت سـر این قافله بود رسـید و او را شناخت و سوار بر مرکب کرد و او را به قافله رساند از اینکه او عایشه بود یا امّ ماریه بین مورّخان اختلاف است.

به هر تقدیر آن اصلِ مشترک این است که به حریم پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) رابطه داشت.

منافقـان که گروهی دسـیسه باز بودنـد از این فرصت سوء اسـتفاده کردنـد کسـی تهمتی را جعل کرد عـدّه ای هم این را رواج دادند اینها گروهی بودند که در جریان ترور رسول خدا(صلّی الله علیه و آله و سلّم) ناکام ماندند در کوشـش و سعی فراوانی خواسـتند نظـام اسـلامی به مقصـد نرسـد که در جنـگ احـد یـک سوم جمعیّت تقریباً منافقانه برگشـتند و حضـرت را همراهی نکردنـد در هیـچ کـدام از این صـحنه هـا موفق نشدنـد اخیراً به پَست ترین وصف انسـانی دست زدنـد و آن متّهم کردن حریم رسول خـدا(صـلّی الله علیه و آله و سـلّم) بود اینها گروهی بودنـد که قرآن از اینها به عنوان عُصْبَهِ یاد می کند و اینها مسـئولی داشتند و زیرمجموعه ای آن زیرمجموعه دارای درکات گوناگون بودند آن مسئول که متولّی کِبر و بزرگی این اتّهام و برترین قسـمت اتّهام را به عهـده داشت او عـذاب الیم دامنگیرش می شـد آنها که درکات میانی یا نازل داشـتند هر کـدام گرفتار گناه خاصّ خودشان شدند این گروه سعی کردند که حریم حضـرت را مسلوب الحیثیه کنند بعد از جریان قذف خدای سبحان این داسـتان را ذکر کرد قـذف اگر بین زن و شوهر باشـد که حکمش لِعان و بهال بود که گذشت و اگر بین زن و شوهر نباشد آن مقـذوفه سه حـال دارد یـا مُحصَنه است که حکمش همان (ثَمَانِینَ جَلْدَةً) است حکم قاذف که گـذشت یا غیر محصَنه و غیر عفیفه است غیر عفیفه دو گروه اند برخیها عفیف نیسـتند ولی مشهور به بزهکاری هم نیستند آنها که غیر عفیفه اند ولی مشهور به بزهکـاری نیسـتند حـد برای قـذف آنهـا نیست فقـط تعزیر است آنها که مشـهوره به بزهکاری انـد باکشان نیست از گفتن و شنیـدن این حرفها اگر کسـی قذفی کرد آنها را متّهم کرد به بزهکاری نه حد دارد و نه تعزیر, پس آن مقذوفه یا عفیفه است یا غیر عفیفه, غیر عفیفه هم دو گروه اند اگر محصـنه بود و عفیف بود که حدّ قذف همان (ثَمَانِینَ جَلْدَةً) است و اگر غیر عفیف بود ولی مشـهوره به بزهکاری نبود قذف با تعزیر همراه است سومی که غیر عفیفه است و مشـهوره به بزهکاری است قذفش نه حـد دارد و نه تعزیر. پس این مسائـل چهارگانه که یکی مربوط به لعان است بین زن و شوهر و آن سه مسـئله مربوط به قـذف غیر زن و شوهر است اینها همه مقدمه بود برای مسئله اِفک.

ص: ۱۹۳

در جریـان افـک قرآن کریم این آیـات فراوان را برای تبرئه حریم نبوّت ذکر کرده چون انبیـا با آبرو زنـدگی می کننـد ممکن است همسـر پیغمبر کافره باشـد ولی کفرِ همسـر باعث مسـلوب الحیثیه شـدن آن خاندان نیست جریان نوح این طور بود جریان لوط این طور بود (ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلاً لِلَّذِينَ كَفَرُوا امْرَأَهَ نُوحٍ وَامْرَأَهَ لُوطٍ) که (كَانَتَا تَحْتَ عَبْدَيْنِ مِنْ عِبَادِنَا صَالِحَيْنِ) و هر دو هم کافره بودند قرآن بالصراحه می گوید همسر نوح کافره بود همسر لوط کافره بود و این ننگ نیست برای اینکه حرف در او اثر نکرد امـا اگر آلوده باشـد این به حریم نبوّت و اصول خـانوادگی آسـیب می رسانـد هیـچ پیـامبری گرفتار حریم آلوده نبوده و نخواهد بود خب.

لـذا این مسئله آلودگی را این گروهی به دامن زدنـد لـذا قرآن فرمود اینها گروهی بودنـد که این کار را کردند آنکه متولّی کبر و بزرگی این اتّهام بود عـذاب الیم دارد آنهایی که مسئولیّت میانی را قبول کردنـد عـذاب میانی دارند آنها که مسـئولیت ضعیف تری را قبول کردند عذاب کمتری دارند.

بعد از این جریان وجود مبارک پیامبر نقل کردند که عدّه ای را حدّ قذف زده است.

مهم ترین حـادثه ای که وجود مبارک حضـرت امیر این را به اجمال بیان می کنـد و سیدناالاسـتاد(رضوان الله علیه) در یکی از مجلّدات گذشـته المیزان این را باز کرد و تشریح کرد این است که در صدر اسلام منافقین حضور فعّال داشتند و عدد اینها کم نبود زیرا در جریان جنگ احد تقریباً یک سوم جمعیّت برگشتند اینها همانهایی بودند که با نفاق زندگی می کردند یعنی هزار نفر که برای مبارزه با مشـرکین در جنگ احد شـرکت کردند سیصد و اندی در راه برگشـتند حاضـر نشدند که به صحنه احد بیایند خب.

ص: ۱۹۴

این گروه پس رقمشان کم نبود سوره‌ی مبارکه‌ی «منافقون» هم درباره اینهاست که اینها کارشکنی می کردند تحریم می کردند می گفتند: (

لا تنفوا عند رسول الله ینفذ)

خدای سبحان فرمود تحریم اینها اثر ندارد (وَلِلَّهِ مِيرَاثُ السَّماوَاتِ وَالْأَرْضِ) و مخازن الهی نامتناهی است و مانند آن.

پس رقم اینها کم نبود (یک) توطئه نظامی و جنگ علیه اسلام و کفر را اینها نقشه می کشیدند (دو) رابطه مرموزانه با مشرکان مکه هم داشتند (سه) در جریان ترور و رماندن شتر پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) در آن شب سهم بسزایی داشتند ولی موفق نشدند (این چهار) آخرین فتنه و بدنامی اینها همان جریان اِفک بود (پنج).

تحلیلی وجود مبارک حضرت امیر دارد آن تحلیل، متن است آن متن را سیدناالاستاد در یکی از مجلّدات تفسیریشان شرح کرده حضرت فرمود اینها با شرح سیدناالاستاد این است که این گروه کجا رفتند رقمشان که کم نبود یک سوم مردم مدینه بودند توطئه ترور هم که توطئه مشئوم و سنگینی بود داشتند آخرین توطئه هم که آلوده کردن حریم حضرت بود هم که اِبا نداشتند اینها با پیغمبر نساختند در سوره‌ی مبارکه‌ی «منافقون» هم برای افشاگری آمده بعد فرمود وقتی حضرت امیر را خانه نشین کردند غدیر را پوشاندند و سقیفه را به بار آوردند همه اینها دیگر دست از کارشکنی برداشتند دیگر منافعی نداشتند.

کار از این سه حال بیرون نیست یا همه این جمعیت یک دفعه مُردند اینکه نبود یا همه اینها برگشتند مثل سلمان و اباذر توبه کردند این هم که نبود یا با حکومت سقفی ساختند «و هو الحق» این تحلیل است منتها حضرت امیر متنش را ذکر کرده سیدناالاستاد در یکی از مجلّدات المیزان که بحثهای سابق گذشت این را باز کرده و شرح کرده خب بالأخره یک سوم مردم مدینه این کاره بودند دیگر چطور وقتی سقیفه تشکیل شد هیچ سخن از کارشکنی نبود هیچ منافقی حضور نداشت هیچ کارشکنی نبود آن را وجود مبارک حضرت امیر در خطبه ۲۱۰ بعد از اینکه کسی از حضرت سؤال کرد احادیث بدأ و ما فیه أیدی الناس من اختلاف چیست؟ حضرت فرمود: «إِنَّ فِي أَيْدِي النَّاسِ حَقّاً وَ بَاطِلاً وَصِدْقاً وَ كَذِباً و نَاسِخاً وَ مَنْسُوخاً وَعَامّاً وَ خَاصّاً وَ مُحْكَماً وَ مُتَشَابِهاً» که اینها را باید با اجتهاد بررسی کرد بعد فرمود: «رَجُلٌ مُنَافِقٌ مُظْهِرٌ لِلْإِيمَانِ مُتَصَنِّعٌ بِالْإِسْلَامِ لاَ يَتَأَثَّمُ وَ لاَ يَتَحَرَّجُ يَكْذِبُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه وآله وسلم مُتَعَمِّداً» علناً دروغ به پیغمبر می بندند «فَلَوْ عَلِمَ النَّاسُ أَنَّهُ مُنَافِقٌ كَاذِبٌ لَمْ يَقْبَلُوا مِنْهُ» اگر مردم بدانند که او منافق است که حرفش را نمی پذیرند «وَ لَمْ يُصَدِّقُوا قَوْلَهُ وَ لَكِنَّهُمْ قَالُوا صَاحِبُ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه وآله وسلم رَآهُ وَ سَمِعَ مِنْهُ وَ لَقِفَ عَنْهُ فَيَأْخُذُونَ بِقَوْلِهِ» اینها می گویند خب این شخص پیغمبر را دید در زمان پیغمبر بود از او نقل می کند لابد راست می گوید تا به اینجا می رسد می فرماید اینها یک عدّه که روی کار آمدند اینها را ابزار خودشان قرار دادند «فَأَكَلُوا بِهِمُ الدُّنْيَا وَ إِنَّمَا النَّاسُ مَعَ الْمُلُوكِ وَ الدُّنْيَا» آن ادیبی که گفت «الناس علی دین ملوکهم» را از همین جمله حضرت امیر گرفته فرمود: «إِنَّمَا النَّاسُ مَعَ الْمُلُوكِ وَ الدُّنْيَا إِلاَّ مَنْ عَصَمَ اللَّهُ» مگر کسی خدا او را حفظ بکند وگرنه مردم اکثریشان به دنبال دنیایند این متن را سیدناالاستاد به صورت دقیق شرح کرده که منافق یک نفر و دو نفر هم نبودند یک سوم مردم مدینه بودند و کارهای اینها در همه‌ی مواقع روشن بود که دارند چه کار می کنند و آن تحریم اقتصادی و امثال ذلک هم که مشخص بود در رماندن شتر پیامبر که حزیفه و امثال حزیفه آگاه شده بودند به تعلیم رسول خدا اینها دست داشتند.

آخرین بار هم مسلوب الحیثیه کردن حریم حضرت بود که بدترین و پَست ترین کار انسانی است چنین گروهی است.

بعد از اینکه حضرت امیر خانه نشین شد همه اینها فروکش کردند.

تحلیل سیدناالاستاد این است که یکی از این سه حال باید باشد یا باید بگوییم همه اینها از بین رفتند اینکه نیست یا همه اینها برگشتند مثل سلمان و اباذر شدند آدم صالح شدند که نیست یا با حکومت وقت ساختند «کما هو الحق» «إِنَّمَا النَّاسُ مَعَ الْمُلُوكِ وَ الدُّنْیَا».

پرسش:...

پاسخ: دو سوم دیگر که بودند دو سوم دیگر ضعیف الایمان بودند یک عدّه هم که یا تبعید شدند یا کشته شدند آن دو سوم دیگر مثل اباذر و اینها بودند که تبعید شدند تا آخر ایستادند دیگر.

پرسش:...

پاسخ: بله خب یک عدّه زیادی تبعید شدند یک عدّه زیادی هم ضعیف الایمان بودند.

این هم چندین بار گفته شد که این مجموعه کنزالقواعد کراجکی این رساله هست این رساله را آن بزرگوار نوشته رساله عنوان العجب یا التّعجّب است یعنی همان طوری که قوانین مرحوم میرزا قانون دارد یا فصول صاحب فصول فصلٌ فصلٌ دارد این کتاب عجبٌ عجبٌ دارد یک سلسله مطالب را نقل می کند بعد می گوید عجبٌ یا التّعجب.

فصلهای او معلّق به عجب است این رساله به نام التّعجب یا عجب است.

می گوید دختر پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) که به عظمت او همه آگاهی داشتند چندین شب و روز عدّه زیادی را دعوت کرد و در خانه آنها می رفت که بیایید علی بن ابی طالب را یاری کنید این یک زن بود یک زن دیگری از همین مدینه برخاست عدّه ای را دعوت کرد برای کشتن علی بن ابی طالب صدها نفر یا هزاران نفر صف کشیدند «عجبا» اصلاً این رساله به نام رساله عجب است همان طوری که فصلٌ فصلٌ یا اصلٌ اصلٌ دارد این تعجّب است که چطور دختر پیغمبر(صلوات الله علیهما) دعوت می کند نمی آیند، زنی مردم را برای کشتن وجود مبارک حضرت امیر دعوت می کند صدها نفر صف می کشند «إِنَّمَا النَّاسُ مَعَ الْمُلُوكِ وَ الدُّنْیَا» قلیل از آنها جزء اوحدی از مسلمانها بودند آنها یا تبعید می شدند یا محرومیّت داشتند یا شلاق خوردند و مانند آن.

بنابراین آنها کارشکن نبودند گرچه کارگشا نبودند ولی اینها که کارشکن بودند بعد از جریان سقیفه همه آرام شدند «إِنَّمَا النَّاسُ مَعَ الْمُلُوكِ وَ الدُّنْیَا».

پرسش:...

پاسخ: بله ساخته دیگر همانهایی که فهیم شدند شاهکار حضرت بود اما آنها که مشرک بودند همچنان به سوء اوّلیه شان باقی بودند دیگر نشانه اش هم همین است دیگر طوری نکشید که غدیر را به سقیفه تغییر کردند.

اینکه در صدر این سور ه با این هیمنه وارد شد (سُورَةٌ أَنزَلْنَاهَا وَفَرَضْنَاهَا وَأَنزَلْنَا فِيهَا آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ) این است خب.

اما اینکه گفته شد که در جریان آن آیه قبلی که (وَلَا تَقْبَلُوا لَهُمْ شَهَادَةً أَبَداً) چون مستحضرید «تأبید کلّ شیء بحسبه» اگر گفتند ابدا یعنی مادامی که این عنوان است این با اوست مثلاً درباره زمین گفتند این زمین وقف است خب وقف عبارت از حبس ابد است دیگر «تحبیس الأصل و تسبیل الثمره» حالا اگر این زمین در اثر رانش کوه و اینها از بین رفت خب وقفش هم از بین می رود یا خانه ای خراب شد خانه را می شود وقف کرد درخت را می شود وقف کرد یک عصا را می شود وقف کرد ابدیّت کلّ شیء بحسبه در این روستاها و اینها وقف درخت گردو و امثال اینها اصلاً رواج داشت فلان درخت گردو را وقف می کردند چه اینکه وقف خانه هم است با اینکه وقف، حبس ابدی است ابدیّت کلّ شیء بحسبه در اینجا که فرمود: (وَلَا تَقْبَلُوا لَهُمْ شَهَادَةً أَبَداً) یعنی «مادام کونهم فسّاقا» چند روایت هست که وقتی اگر کسی حد خورد و عادل شد و توبه کرد و اصلاح کرد شهادت او مقبول است بعضیها از ائمه(علیهم السلام) نقل کردند حکم فقهی اینها که جمع بندی آیات و روایات بود از یک سو، نظر فقها بود از سوی دیگر طبق بیان مرحوم صاحب جواهر خوانده شد که فقهای بعدی هم همان راه را رفتند.

ص: ۱۹۷

در تفسـیر کنزالدقائق جلد نُه صـفحه 251 این دو روایت هست وقتی از وجود مبـارک امـام صـادق(سـلام الله علیه) سؤال می شود که اگر کسـی قـذف کرد و حدّ قـذف بر او جاری شد و توبه کرد «ولا یُعلم منه الا خیرا أتجول شـهادته جواز نفوس» آیا شهـادت او نافـذ است «قـال(علیه السـلام) نعم» بعـد فرمود: «ما یُقال عنـدکم» نزد شـما آنها چه می گوینـد فقهای دیگر چه می گوینـد «قلتُ یقولون توبته فیما بینه و بین الله و لا تُقبل شـهادته ابدا» اینها می گویند توبه او عذاب اخروی را برطرف می کند ولی این حکم فقهی همچنـان بـاز است شـهادت او مقبول نیست «فقـال(علیه السـلام) بئس ما قالوا» چه حرفی است می زننـد؟! پـدرم یعنی امـام باقر می فرمود: «إذا تالوا و لم یُعلم منه الاّ خیرا جازت شـهادته» یعنی ما اهل بیت می گوییم شـهادت او مقبول است.

حدیث دوم که از مجمع البیان مرحوم طبرسی است در ذیل (وَلاَ تَقْبَلُوا لَهُمْ شَهَادَةً أَبَداً وَأُولئِکَ هُمُ الْفَاسِقُونَ إِلَّا الَّذِینَ تَابُوا) این چنین آمـده است اینجـا دو وجه است این اسـتثنا دو وجه است یکی اینکه «یرجع إلی الفسق» دوم اینکه اسـتثنای «یرجع الی الأمرین: فإذا تاب قُبلت شـهادته حُـدّ أم لم یُحد عن ابن عباس إلی قومه و هو قول أبی جعفرٍ(علیهما السـلام) و أبی عبدالله(علیه السـلام)» قول امام باقر و امام صادق(سلام الله علیهما) این است که اگر کسی توبه کرده همین قاذف شهادت او نافذ است پس بنابراین ابدیّت کلّ شیء بحسب عنوان آن شیء است وقتی عنوان عوض شد ابدیّت هم رخت برمی بندد و کسی که حدّ قذف بر او جـاری شـده او هـم تـوبه کرده و (أَصْلَحُوا) هـم شامـل حـال او بـود این تـوبه او مقبـول است «بینه و بین الله» این حکم کلامی، حکم فقهی هم این است که شهادت او نافذ است.

همه این بحثها مقدمه بود برای جریان افک که فرمود: (إِنَّ الَّذِينَ جَاؤُوا بِالْإِفْكِ عُصْبَةٌ مِنكُمْ) یک نفر این توطئه را راه نینداخت ولی بدانید این یک آزمون الهی است این کار، کار خیر است وضع نفاق و منافق روشن می شود آنها رسوا خواهند شد طهارت همسران پیغمبر مشخص می شود حدّ الهی نسبت به قاذفین جاری می شود شما نفاق و منافق را می شناسید که نفاق یعنی چه؟ منافقان یعنی چه؟ تا کجا حاضرند اینها هتّاکی کنند (لَا تَحْسَبُوهُ شَرّاً لَّكُم بَلْ هُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ) همان (عَسَى أَن تَكْرَهُوا شَيْئاً وَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ) است مبادا شما این را شرّ تلقّی کنید برای شما خیر است آن گاه فضای اجتماع را در ضمن این آیات مشخص می کند که جامعه اسلامی یک فضای امنیّتی دارد نه تنها امنیّت نظامی و مالی، امنیّت حیثیتی دارد همه باید آبروی یکدیگر را حفظ بکنند چیزی را که شنیدند فوراً منتشر نکنند و چیزی را که شنیدند تا می توانند کتمان کنند و اصلاح کنند تا امنیّت حیثیت و آبروی مردم در جامعه محفوظ بماند کارِ خدا را به خدا واگذار کنید دیر هم نشده (إِنَّ رَبَّكَ لَبِالْمِرْصَادِ) آتش جهنّم هم منتظر تبهکاران است ولی در دنیا که زندگی می کنید با یک خیال جمع و آبروی حفظ شده زندگی کنید محکمه ای هست هیچ چیزی هم فوت نمی شود روزی است که بر خدا چیزی مخفی نخواهد بود چه اینکه امروز هم مخفی نیست.

بعد فرمود اینها گروهی اند اینها دو سه درکه دارند دو سه مرتبه دارند (لِكُلِّ امْرِئٍ مِنْهُم مَا اكْتَسَبَ مِنَ الْإِثْمِ) هر کدام از اینها درکه بندی است یا درجه بندی است گناه خاصّ خودشان را دارند این «لام»، «لام» اختصاص است نه «لام» منفعت لذا با آن آیه (لَهَا مَا كَسَبَتْ وَعَلَيْهَا مَا اكْتَسَبَتْ) معارض نیست آنجا «لام»، «لام» ضرر است که در مقابل هم است فرمود: (تِلْكَ أُمَّةٌ قَدْ خَلَتْ لَهَا مَا كَسَبَتْ وَلَكُم مَا كَسَبْتُمْ) آنجا لام در برابر علیٰ است اینجا که می فرماید: (لِكُلِّ امْرِئٍ مِنْهُم مَا اكْتَسَبَ مِنَ الْإِثْمِ) لام لام اختصاص است نظیر آ نچه در سوره مبارکه «اسراء» گذشت که (إِنْ أَحْسَنتُمْ أَحْسَنتُمْ لِأَنفُسِكُمْ وَإِنْ أَسَأْتُمْ فَلَهَا) این لها برای مشاکله نیست چون لام در این گونه از موارد وقتی اختصاص است یعنی عمل مخصوص عامل است چه زشت چه زیبا نه اینکه برای مشاکله گفته شد (وَإِنْ أَسَأْتُمْ فَلَهَا) اینجا با اینکه سخن از مشاکله نیست فرمود: (لِكُلِّ امْرِئٍ مِنْهُم مَا اكْتَسَبَ مِنَ الْإِثْمِ) یعنی هر گناهی مختصّ به خود گناه است اما (وَالَّذِي تَوَلَّى كِبْرَهُ مِنْهُمْ) آنکه بزرگ ترین این توطئه را به عهده گرفته گذشته از اینکه حدّ قذف و امثال ذلک دامنگیر اوست (لَهُ عَذَابٌ عَظِيمٌ) اینها کسانی بودند که (يُحِبُّونَ أَن تَشِيعَ الْفَاحِشَةُ) که آیه نوزده همین سوره است که خواهد آمد اینها جعل کردند در بین چند نفر منتشر کردند به جامعه منتقل کردند چون (يُحِبُّونَ أَن تَشِيعَ الْفَاحِشَةُ) اینها این طور بودند.

ص: ۱۹۹

پرسش:...

پاسخ: اینها خیر نیستند یعنی این کار، این توطئه به سود شماست برای اینکه آنها رسوا می شوند طهارت حریم پیغمبر مشخص می شود برای آنها خیر نیست چون فرمود: ﴿لِكُلِّ امْرِئٍ مِنْهُم مَا اكْتَسَبَ مِنَ الْإِثْمِ﴾ و برای رهبر آنها هم عذاب عظیم است چه اینکه عذاب اخروی را هم مشخص کرده در آیه ۲۳ همین سوره که فرمود: ﴿إِنَّ الَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ الْغَافِلاَتِ الْمُؤْمِنَاتِ لُعِنُوا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ﴾ می بینید عذاب دنیا را دارد مکرّر دارد طردشان می کند حدّ قذف برایشان بار می کند مسلوب الحیثیه شان می کند اهل اِثم می داند تقریباً یک صفحه و نصف این بخش از سوره مبارکه «نور» در همین زمینه است تا امنیت اجتماعی حفظ بشود و آبرو (یک) و حریم نبوّت هم مصون بماند (دو).

پرسش:...

پاسخ: تساهل و تسامح مرزش گذشت اصل بر ستّار بودن است حُسن ظن است نه تسامح، تسامح آن است که در احکام خدا شما مسامحه کنید که بحثش گذشت که ﴿وَلاَ تَأْخُذْكُم بِهِمَا رَأْفَةٌ فِي دِينِ اللَّهِ﴾ سه فصل بود در دین خدا و احکام خدا جا برای تساهل و تسامح نیست ﴿وَلاَ تَأْخُذْكُم بِهِمَا رَأْفَةٌ فِي دِينِ اللَّهِ﴾ در حقوق متقابل قانون بر اساس عدل است ﴿جَزاءُ سَيِّئَةٍ سَيِّئَةٌ مِثْلُهَا﴾ فصل سوم یعنی فصل سوم، فصل سوم مسئله اخلاق بود که متمّم قانون است که انسان بالاتر از عدل عمل کند یعنی بالاتر از عدل که احسان است جامعه را اداره کند اینجاست که فرمود: ﴿وَيَدْرَءُونَ بِالْحَسَنَهِ السَّيِّئَهَ﴾ اگر ﴿وَيَدْرَءُونَ بِالْحَسَنَهِ السَّيِّئَهَ﴾ باشد دیگر پرونده ها این قدر انباشته نمی شود اگر ﴿فَمَنِ اعْتَدَى عَلَيْكُمْ فَاعْتَدُوا عَلَيْهِ بِمِثْلِ مَا اعْتَدَى عَلَيْكُمْ﴾ باشد قانون است عدل است ولی وضع همین است که می بینید خب.

فرمود: (وَالَّذِی تَوَلَّی کِبْرَهُ مِنْهُمْ لَهُ عَذَابٌ عَظِیمٌ ٭ لَوْلاَ إِذْ سَمِعْتُمُوهُ ظَنَّ الْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بِأَنفُسِهِمْ خَیْراً) شما یک روحید نفرمود نسبت به دیگر فرمود یک روز مثل (لاَ تَقْتُلُوا أَنْفُسَکُمْ) یا (فَإِذَا دَخَلْتُم بُیُوتاً فَسَلِّمُوا عَلَی أَنفُسِکُمْ) اصلش در سوره٭ مبارکه٭ «حجرات» به این صورت آمده است آیه ده سوره٭ «حجرات» (إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ) از این بالاتر همان آیه سوره٭ مبارکه٭ «نور» است که (سَلِّمُوا عَلَی أَنفُسِکُمْ تَحِیَّةً مِّنْ عِندِ اللَّهِ) گرچه در بعضی از نصوص وارد شده که اگر کسی وارد اتاق شد وارد منزل شد کسی در منزل نبود بگوید «السلام علینا و رحمه الله و برکاته» ولی اگر بود سلام بکند این سلام بر دیگری را سلام بر خود می داند جامعه یک روح است در حقیقت اگر جامعه یک روح است فرمود زنها و مردها چرا نسبت به خودشان حُسن ظن ندارند نسبت به خودشان یعنی آبروی دیگری آبروی شماست آبروی شما آبروی دیگری است به منزله٭ برادرید در یک مرحله، به منزله نفس واحدید در مرحله٭ دیگر.

فرمود چرا یا کار را نکردند با اینکه اینها یک نفس اند (لَوْلاَ إِذْ سَمِعْتُمُوهُ) آن افک را افک یعنی از حق به باطل رفتن، از صدق به کذب رفتن، از خیر به شرّ رفتن، از حسن به قبیح رفتند مصروف داشتن بیجا را می گویند افک فرمود چرا اینها وقتی این افک را شنیدند به خودشان حسن ظن نداشتند یعنی آبروی دیگری آبروی شماست چرا نسبت به خودتان حسن ظن ندارید نفرمود نسبت به دیگری (لَوْلاَ إِذْ سَمِعْتُمُوهُ ظَنَّ الْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بِأَنفُسِهِمْ خَیْراً) مثل (سَلِّمُوا عَلَی أَنفُسِکُمْ) شما یک روحید اگر یک روحید خب به خودتان سلام بکنید وقتی وارد اتاق شدید با اینکه انسان دارد به دیگری سلام می کند و چرا نگفتید این افکِ مُبین است چرا جلوی این تهمت را نگرفتید (لَوْلاَ جَاؤُوا وعَلَیْهِ بِأَرْبَعَهِ شُهَدَاءَ) اینها که تهمت زدند چرا چهار شاهد نیاوردند (فَإِذْ لَمْ یَأْتُوا بِالشُّهَدَاءِ فَأُولئِکَ عِندَ اللَّهِ هُمُ الْکَاذِبُونَ) اینها نزد خدا دروغگویند برای تأمین حیثیت جامعه اگر کسی واقعاً آگاه بود ولی چهار شاهد نداشت حق ندارد کسی را متّهم بکند برای اینکه این شخص ولو در مقام ثبوت صادق است ولی در مقام اثبات چون توان اثبات ندارد حدّ قذف بر او جاری می شود کاذب است با اینکه عادل است و درست گفته دیده ولی امنیّت حیثی جامعه باید محفوظ بماند و کار خدا را باید به خدا واگذار کرد (فَإِذْ لَمْ یَأْتُوا بِالشُّهَدَاءِ فَأُولئِکَ عِندَ اللَّهِ هُمُ الْکَاذِبُونَ ٭ وَلَوْلاَ فَضْلُ اللَّهِ عَلَیْکُمْ وَرَحْمَتُهُ فِی الدُّنْیَا وَالْآخِرَهِ لَمَسَّکُمْ فِی مَا أَفَضْتُمْ فِیهِ عَذَابٌ عَظِیمٌ).

«و الحمد لله ربّ العالمين»

آیات ۱۱ تا ۲۰ سوره نور ۹۰/۰۷/۲۷

.Your browser does not support the audio tag

(إِنَّ الَّذِينَ جَاؤُوا بِالْإِفْكِ عُصْبَةٌ مِنكُمْ لاَ تَحْسَبُوهُ شَرّاً لَّكُم بَلْ هُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ لِكُلِّ امْرِئٍ مِنْهُم مَا اكْتَسَبَ مِنَ الْإِثْمِ وَالَّذِي تَوَلَّى كِبْرَهُ مِنْهُمْ لَهُ عَذَابٌ عَظِيمٌ (۱۱) لَوْلاَ إِذْ سَمِعْتُمُوهُ ظَنَّ الْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بِأَنفُسِهِمْ خَيْراً وَقَالُوا هذَا إِفْكٌ مُّبِينٌ (۱۲) لَوْلاَ جَاؤُوا وعَلَيْهِ بِأَرْبَعَةِ شُهَدَاءَ فَإِذْ لَمْ يَأْتُوا بِالشُّهَدَاءِ فَأُولئِكَ عِندَ اللَّهِ هُمُ الْكَاذِبُونَ (۱۳) وَلَوْلاَ فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ لَمَسَّكُمْ فِي مَا أَفَضْتُمْ فِيهِ عَذَابٌ عَظِيمٌ (۱۴) إِذْ تَلَقَّوْنَهُ بِأَلْسِنَتِكُمْ وَتَقُولُونَ بِأَفْوَاهِكُم مَا لَيْسَ لَكُم بِهِ عِلْمٌ وَتَحْسَبُونَهُ هَيِّناً وَهُوَ عِندَ اللَّهِ عَظِيمٌ (۱۵) وَلَوْلاَ إِذْ سَمِعْتُمُوهُ قُلْتُم مَّا يَكُونُ لَنَا أَن نَّتَكَلَّمَ بِهذَا سُبْحَانَكَ هذَا بُهْتَانٌ عَظِيمٌ (۱۶) يَعِظُكُمُ اللَّهُ أَن تَعُودُوا لِمِثْلِهِ أَبَداً إِن كُنتُم مُّؤْمِنِينَ (۱۷) وَيُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمُ الآيَاتِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ (۱۸) إِنَّ الَّذِينَ يُحِبُّونَ أَن تَشِيعَ الْفَاحِشَةُ فِي الَّذِينَ آمَنُوا لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنتُمْ لاَ تَعْلَمُونَ (۱۹) وَلَوْلاَ فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ وَأَنَّ اللَّهَ رَؤُوفٌ رَحِيمٌ (۲۰))

بعد از اینکه در صدر این سور ه به عفاف دعوت کرد و از آلودگی و بزهکاری پرهیز داشت و جریان قذف را در چهار مورد مطرح کرد که اگر مردی زن خود را قذف کرد جریان بِهال و لعان مطرح است و حکم لعان هم مشخص شد که در محکمه حاکم شرع باید باشد و بعد تفرقه و حرمت ابدی می آید و اگر این قاذف با مقذوف نسبت زوجیّت نداشتند آن مقذوفه سه حال دارد یا محصنه است عفیفه است یا غیر عفیفه, غیر عفیفه یا مشهوره به بزهکاری است یا نیست اگر آن مقذوفه, مُحصنه بود که حدّ قذف بر قاذف جاری است و اگر محصنه نبود ولی شهرتی به زنا نداشت حکم به تعزیر می شود و اگر شهرتی به زنا داشت باکی از این حرفها نداشت دیگر نه حدّ قذف است و نه تعزیر.

ص: ۲۰۲

آنها یعنی جریان تحریم زنا و دعوت به عفاف و حجاب و حکم چهارگانه قذف و اینها زمینه است برای آن داستان تلخی که در صدر اسلام اتفاق افتاد.

عدّه ای اِفک یعنی دروغ را بافتند به تعبیر جناب زمخشری افک از کذب و افترا بدتر است یعنی آن درجه کامل تر دروغ و فریه را می گویند اِفک. دروغ گاهی نسبت به خود حادثه است نسبت به فردی که متعلّق حادثه است و مانند آن.

گاهی انسان یک امر عادی را دروغ می گوید این دیگر کذب است و کاذب می شود این شخص می شود کاذب آن هم کارش کذب است.

یک وقت است یک ادّعای سنگینی می کند با اینکه این یک کار باطل است این می شود کذّاب در جریان جعفر کذّاب گفتند او دروغگوی سابقه دار نبود شهرت به کذب هم نداشت اما همین ادّعای امامت که یک ادّعای سنگینی است او را کذّاب کرده است گاهی ممکن است یک خبر دروغ خیلی مهم باشد که این شخص می شود کذّاب.

جریان افّاک هم همین طور است گاهی انسان یک افک و فریه و کـذبی را به کسـی اسـناد می دهـد که این خیلی مهم نیسـت گاهی ممکن است یک حادثه سـخت و تلخی را به همراه داشته باشد این با اینکه یک دروغ است این شخص می شود کذّاب یا می شود افّاک بر چنین گروهی شـیطان سلطه دارد (أُنَبِّئُکُمْ عَلَی مَن تَنَزَّلُ الشَّیَاطِینُ تَنَزَّلُ عَلَی کُلِّ أَفَّاکٍ أَثِیمٍ) کسی که به خودش جرأت می دهـد به حرمِ امن نبوی(علیه و علی آله آلاف التحیّه و الثناء) جسارت کنـد این می شود افّاک این گروه این را ساختنـد اِفک را ساختنـد دست باف و دست ساخت اینها بود که فرمود: (إِنَّ الَّذِینَ جَاؤُوا بِالْإِفْکِ عُصْبَهٌ مِنکُمْ) اینها بیگانه نبودند اینها از دشمنان داخلی نظام اسلامی بودند از خود داخل ساخته شدند (این یک) و این هم برای تمیّز زشت و زیبا و حق و باطل و صـدق و کـذب و خیر و شرّ است لذا یک چیز خوبی است (لَا تَحْسَبُوهُ شَرّاً لَّکُم) برای اینکه خیر است پایانش خیر است عدّه ای رسوا می شوند آنها را می شناسـید کارها را به آنها واگذار نمی کنید از خطر آنها محفوظ می شوید (لَا تَحْسَبُوهُ شَرّاً لَّکُم بَلْ هُوَ خَیْرٌ لَّکُمْ) برای اینکه این گروهی که این افک را بافتنـد و ساختنـد هر کـدام از اینهـا یـک گنـاه مخصوصـی دامنگیر اینها می شود (یک) (وَالَّذِی تَوَلَّی کِبْرَهُ) عذاب عظیم دامنگیر او می شود (دو).

ص: ۲۰۳

اگر چنین حادثه ای پیدا شد عدّه ای دروغی را جعل کردند و منتشر کردند وظیفه□ جامعه اسلامی این است فرمود: (لَوْلاَ إِذْ سَمِعْتُمُوهُ ظَنَّ الْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بِأَنفُسِهِمْ خَيْراً) شما وقتی چنین حادثه تلخی شنیدید فوراً از خطاب به غیبت و از ضمیر به اسم ظاهر التفات پیدا شده فرمود: (لَوْلاَ إِذْ سَمِعْتُمُوهُ) دیگر نفرمود «ظَنَنْتم» که همان خطاب محفوظ باشد با ضمیر هم مطلب را اَدا نکرد هیچ کدام از این دو کار نشده التفات از خطاب به غیبت شده التفات از ضمیر به اسم ظاهر شده فرمود شما که مردانتان مؤمن اند زنانتان مؤمن هستید شما که در یک جامعه زندگی می کنید یکدیگر به منزله□ جان یکدیگرید چرا به خودتان گمان خیر نداشته و ندارید.

فرمود: (لَوْلاَ إِذْ سَمِعْتُمُوهُ ظَنَّ الْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بِأَنفُسِهِمْ خَيْراً) این بالاتر از آن آیه سوره□ «حجرات» است که (إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ) اینجا مثل اینکه فرموده باشد «إنّما المؤمنون نفسٌ واحدٌ» خودتان نظیر همان آیه (سَلِّمُوا عَلَى أَنفُسِكُمْ) وقتی وارد خانه ای شدید به خودتان سلام بکنید برای اینکه شما مؤمنین و مؤمنات به منزله نفس واحدید این ضمیری که آمده (بِأَنفُسِهِمْ) ناظر به وحدت امّت اسلامی است.

خب پس اسم ظاهر آورده (یک) عدول از خطاب به غیبت شده (دو) و جامعه اسلامی را عین یکدیگر و ذات یکدیگر دانسته نه برادران یکدیگرند بلکه ذات یکدیگرند خود یکدیگرند (بِأَنفُسِهِمْ خَيْراً) اولاً باید گمان خیر داشته باشید (یک) بعد این گمانتان را هم به لفظ در بیاورید و اظهار کنید و بگویید (هذَا إِفْكٌ مُّبِينٌ) (دو) این وظیفه شماست چرا این کار را نکردید.

آنها که افک آوردند اگر چهار شاهد عادل ارائه نکردند و اقامه نکردند باید بدانند که در فضای شریعت محکوم به کذب مخبری اند «إنّ الغنیٰ والفقر بعد العرض علی الله» چه چیزی حق است چه چیزی باطل است چه چیزی خیر است چه چیزی شرّ است در محکمه قیامت معلوم می شود ولی در دنیا حساب و کتابی دارد در فضای شریعت کسی که این حرف را زده است نزد خدا در فضای شریعت کاذب است ولو راست هم گفته باشد اگر راست گفته باشد در قیامت معلوم می شود او نباید چیزی را در جامعه منتشر کند که توان اثباتش را ندارد نفرمود این واقعاً کاذب است چه کذب مخبری چه کذب خبری این مخبر, مخبر کاذب است ولو کذب خبری نباشد فرمود: (لَوْلاَ جَاؤُوا وعَلَيْهِ بِأَرْبَعَهِ شُهَدَاءَ فَإِذْ لَمْ يَأْتُوا بِالشُّهَدَاءِ فَأُولئِكَ) این گروه افک آور در فضای شریعت کاذبِ مخبرند نه اینکه گزارش ایشان کذب خبری است ممکن است در بعضی از این قضایای اتفاق افتاده به معصومین می گفتند که اگر کسی مثلاً دید در منزلش بیگانه ای آمده خودش دید چه کار بکند و اینها فرمود خب باید شاهد اقامه بکند.

غرض آن است که ممکن است خبر دروغ نباشد ولی مخبر در فضای شریعت دروغگوست که بین کذب خبری و کذب مخبری در این گونه از مسائل کاملاً فرق است (فَأُولئِكَ عِندَ اللَّهِ هُمُ الْكَاذِبُونَ) در فضای شریعت محکوم به کاذب اند و حد جاری می شود.

این کلمه (وَلَوْلاَ) سه بار در همین بخش تکرار شده یکی آیه ده یکی آیه چهارده و یکی هم آیه بیست برای اهمیت مطلب فرمود اگر فضل الهی نبود خدای سبحان در برابر این سیّئه سنگین به شما مهلت نمی داد (وَلَوْلاَ فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَهِ) که او هم رحمانِ دنیاست هم رحمان آخرت هم رحیم دنیاست هم رحیم آخرت اگر این فضل خدا نبود (لَمَسَّكُمْ فِي مَا أَفَضْتُمْ فِيهِ عَذَابٌ عَظِيمٌ) شما که وارد می شوید «ثم افیض من حیث أفاض الناس» یعنی ورود و فوض در یکی افاضه در یکی یعنی خُذ در یکی «أفوضت» یعنی «خذت» اینکه در آن وارد شدی چون آگاهانه نبود دلیل هم نداشتی اگر فضل خدا نبود عذاب عظیم دامنگیرتان می شد هم عذاب دنیا هم عذاب آخرت.

چرا اگر فضل الهی نبود عذاب عظیم دامنگیرتان می شد؟ برای اینکه شما سه گناه سنگین کردید یک: (إِذْ تَلَقَّوْنَهُ بِأَلْسِنَتِكُمْ) هر کسی که دیدید می گویید چه خبر او هم همین را منتشر می کند ملاقاتیتان با همین است لقای یکدیگر نشرتان همین است خب این یکی که بگوید چه خبر آ ن دیگر این حرف را نباید بزند که چنین حادثه صفوان دیده و در بین راه اتفاده افتاده پس اوّلین گناهتان این است که وقتی به یکدیگر رسیدید بگویید چه خبر او هم جریان افک را بازگو می کند.

دوم (وَتَقُولُونَ بِأَفْوَاهِكُم مَا لَيْسَ لَكُم بِهِ عِلْمٌ) دین آمده جلوی این دهن را بست و برخی از بزرگان گفتند به ما ذکر دستور بدهید فرمود دستورمان این است که ذکر سکوت داشته باشید مگر آدم همیشه دهنش را باز می کند هر حرفی را می زند.

خب این ذکر سکوت معنایش این نیست که ساکت باشید معنایش این است که از باطل گویی ساکت باشید در بحثهای قبل هم داشتیم که انسان یا نفی می کند یا اثبات یا تصدیق می کند یا تکذیب در این دو طرف دو سیم خاردار از نظر قرآن کشیده شده که انسان نه به طرف باطل برو بی برهان که چیزی را تکذیب بکند نه در تصدیق و باور و قبول به طرف باطل برود چیزی را بی برهان بپذیرد اگر دین آمده دو طرف را سیم خاردار کشید خب انسان تربیت می شود دیگر فرمود ما به اینها گفتیم که شما بی برهان حرف نزنید (لاَ تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ) می خواهی تصدیق کنی باور کنی قبول کنی مرزش مشخص است بی برهان نپذیر می خواهی نکول کنی تکذیب کنی نفی کنی بی برهان نفی نکن ما به شما گفتیم.

ص: ۲۰۶

اینها چون برهان نداشتند آمدند تکذیب کردند و ذات اقدس الهی اینها را مذمّت کرد (بَلْ كَذَّبُوا بِمَا لَمْ يُحِيطُوا بِعِلْمِهِ) اینها را مذمّت کرد پس هم او را تحریم کرده هم این را تحریم کرده هم تکذیبِ غیر محقّقانه را تحریم کرده هم تصدیق غیر پژوهشگری را تحریم کرده خب انسان وقتی تصدیق و تکذیبش مهار شده باشد می شود آدم عاقل دیگر این می شود دین با این دو آیه مرزبندی کرده سی خاردار کشیده گفت نه آن طرف برو نه این طرف برو.

بخواهی تکذیب بکنی دلیل بیاور بخواهی تصدیق کنی دلیل بیاور آنهایی که تکذیب کردند بی برهان مشمول این طرزدند (بَلْ كَذَّبُوا بِمَا لَمْ يُحِيطُوا بِعِلْمِهِ) آنها که تصدیق کردند بی برهان مشمول آیه سوره «اسراء» هستند که (لَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ) خب آدم وقتی دو طرفش سیم خاردار باشد یک آدم محقّق در می آید دیگر.

فرمود شما که آن کار را نکردید لااقل اینجا ساکت باشید (وَتَقُولُونَ بِأَفْوَاهِكُم مَا لَيْسَ لَكُم بِهِ عِلْمٌ) این (مَا لَيْسَ لَكُم بِهِ عِلْمٌ) تقریباً وصف تأکیدی دهن است خب آدم با دهن حرف می زند دیگر مگر با چشم حرف می زند اینکه فرمود: (يَقُولُونَ بِأَفْوَاهِهِم) یعنی فقط این فوه است این دهن است قلب با او همراه نیست در سوره مبارکه «آل عمران» آیه ۱۶۷ به این صورت گذشت فرمود این منافقین (هُمْ لِلْكُفْرِ يَوْمَئِذٍ أَقْرَبُ مِنْهُمْ لِلْإِيمَانِ يَقُولُونَ بِأَفْوَاهِهِم مَا لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ) چیزی که در دلشان نیست می گویند خب یا معتقد نیستند می گویند یا عالِم نیستند می گویند اینه هم (تَقُولُونَ بِأَفْوَاهِكُم مَا لَيْسَ لَكُم بِهِ عِلْمٌ) چیزی که نمی دانید می گویید آنها هم چیزی که باور نداشتند می گویند اگر قلب با قالب مطابق نباشد این فقط دهنی حرف می زند وگرنه خب همه با دهن حرف می زنند دیگر.

پس دوم این است که (وَتَقُولُونَ بِأَفْوَاهِكُم مَّا لَيْسَ لَكُم بِهِ عِلْمٌ) سوم این است که این گناه عظیم را که عند الله عظیم است شما این را هیّن شمردید (وَتَحْسَبُونَهُ هَيِّناً وَهُوَ عِندَ اللَّهِ عَظِيمٌ) تحقیرِ معصیت کبیره خودش معصیةٌ این سه گناه را شما مرتکب شدید اگر فضل الهی نبود عذاب عظیم دامنگیر شما می شد.

خب پس تکلیف جامعه اسلامی در این گونه از گزارشها چیست فرمود: (وَلَوْلَا إِذْ سَمِعْتُمُوهُ قُلْتُم) اینجا دیگر جا برای التفات نبود در آن آیه دوازده التفات از تکلّم به غیبت بود التفات از ضمیر به اسم ظاهر بود و حکم را گذراند اینجا دیگر التفاتی به عمل نیامده فرمود: (وَلَوْلَا إِذْ سَمِعْتُمُوهُ قُلْتُم مَّا يَكُونُ لَنَا أَن نَّتَكَلَّمَ بِهذَا سُبْحَانَكَ هذَا بُهْتَانٌ عَظِيمٌ) چرا شما نگفتید این بهتان بزرگ است چرا خودتان را تبرئه نکردید چرا جامعه را تطهیر نکردید (يَعِظُكُمُ اللَّهُ أَن تَعُودُوا لِمِثْلِهِ أَبَداً) خدا موعظه می کند شما را.

در بحثهای سابق هم داشتید که وَعظ «جذب الخلق إلى الحق» است سخنرانی یا کسی مقاله ای نوشته سخن خوانی بکند این را نمی گویند موعظه اگر حرف کسی توانست جاذبه ای در مخاطب ایجاد کند خلق را به خالق جذب کند این را می گویند وعظ «الوعظ جذب الخلق الی الخالق» نه گوش مردم را با حرف پر کردن خدا فرمود من واعظم (إِنَّمَا أَعِظُكُم بِوَاحِدَةٍ) یا اینجا (يَعِظُكُمُ اللَّهُ) یا به رسول خودش(صلّی الله علیه و آله و سلّم) فرمود: (ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحِكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ) سخنرانی, سخن خوانی و امثال ذلک فراوان است اما وعظ کم است فرمود: (يَعِظُكُمُ اللَّهُ أَن تَعُودُوا لِمِثْلِهِ أَبَداً إِن كُنتُم مُّؤْمِنِينَ).

ص: ۲۰۸

برای تبیین این مطلب فرمود ما جزئیات را وصف فعل را وصف فاعل را همه را برای شما تبیین کردیم (وَيُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمُ الآيَاتِ) لذا فرمود: (فِيهِ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ) در اول این سور ه فرمود مسائل شفاف و روشن و محکم در این سور ه است چیزی متشابه نیست پیچیده نیست دو پهلو نیست و مانند آن (وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ) این گروهی که به یکدیگر می گفتند چه خبر یا می گفتند چه خبر او گزارش می داد یا همین که برخورد می کردند می گفتند شنیدی صفوان چه کار کرد (إِذْ تَلَقَّوْنَهُ بِأَلْسِنَتِكُمْ) یا آن سائل اول سؤال می کرد چه خبر این گزارش افکی می داد یا آن افّاك اثیم از همان اول وقتی کسی را می دید می گفت شنیدی صفوان چه کرد در بین راه این (يُحِبُّونَ أَن تَشِيعَ الْفَاحِشَةُ) است فرمود: (إِنَّ الَّذِينَ يُحِبُّونَ أَن تَشِيعَ الْفَاحِشَةُ فِي الَّذِينَ آمَنُوا لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ) عذاب الیم دنیا گاهی به صورت حدّ قذف است گاهی به صورتهای دیگر عذاب الیم آخرت هم که مشخص است (وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنتُمْ لاَ تَعْلَمُونَ) که اسرار را باید حفظ کرد امنیّت حیثیتی جامعه را باید حفظ کرد جامعه نباید مسلوب الحیثیه باشد کارِ آخرت را باید به آخرت سپرد وگرنه بسیاری از خطرات به دنبال این اشاعه فحشاست (وَلَوْلاَ فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ وَأَنَّ اللَّهَ رَؤُوفٌ رَحِيمٌ) این آیه بیست مانند آیه ده محذوف الجواب است و آنچه در آیه چهارده آمده می تواند جواب باشد و قرینه باشد بر آن جواب محذوفی که در آیه ده و در آیه بیست است این گزارش کوتاهی از جریان افک.

اما آنچه کتباً سؤال شده که در جریان وجود مبارك حضرت امیر که اگر مثلاً نسبی در کار بود همه تمکین می کردند به صورت یك اِجماع مرکّبی حاصل شده است برای اینکه _ معاذ الله _ نسبی برای حضرت نشد برای اینکه مهاجرین می گفتند «منّا امیر» انصار می گفتند «منّا امیر» دیگر اجماع مرکّبی بود که تو نباش! خب مستحضرید که الآن ما در فضایی زندگی می کنیم همیشه این طور بود مخصوصاً در شرایط کنونی که بیش از هر چیزی نیازمند به وحدتیم این وحدت ما برادرانه محفوظ است نه تنها (إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ) بلکه (بِأَنفُسِهِمْ خَيْراً) نه بالاتر از وحدت که در سوره «حجرات» است بلکه (بِأَنفُسِهِمْ خَيْراً) که در این سور ه است ما نه تنها برادریم بلکه جان یکدیگریم این وظیفه ما نسبت به دیگری.

ص: ۲۰۹

هیچ فرقی بین ما اهل ولایت و اهل بیت و برادران اهل سنّت نیست اینکه قرآن در صدر اسلام نازل شده است تنها سوره «حجرات» نیست که بگوید (إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ) بالاتر و برتر و عمیق تر و دقیق تر از سوره «حجرات» این سوره «نور» است که فرمود: (بِأَنفُسِهِمْ خَيْراً) امّت اسلامی یک نورند نه برادرند ما یک روحیم هر دو شهید دادیم هر دو این کشور را باید حفظ بکنیم و مانند آن اما بحثهای کلامی البته سر جایش محفوظ است.

پرسش: ایمان در روایات...

پاسخ: بله, اما آن یک مرحله اخروی است که حساب بهشت و امثال ذلک چیست, مرحله ای است در همین مسائل دنیا در مسائل دنیا ما وقتی که سوره مبارکه «نور» نازل شده است همین حرفها بود دیگر فرمود: (بِأَنفُسِهِمْ خَيْراً) خب.

ما یک روحیم بالأخره در این کشور یک کشور داریم و یک دین داریم و یک مکتب داریم همه ما باید آن را حفظ بکنیم این مسئله سیاسی و اجتماعی اما مسئله کلامی البته همچنان محفوظ است.

درباره مسئله کلامی من خواهشم این است کسی می خواهد در حوزه بماند مثل ما خب این خیلی اگر با قرآن و روایات سر و کار نداشتیم با همین فقه و اصول سر و کار داشتیم کارِ حوزوی می گردد اما خیلی از شما آقایان امامت جمعه امامت جماعت روحانیّت منطقه تبلیغ را داریم حتما یک دوره قرآن را کاملاً مسلّط باشید که در دست شما باشد حتماً حتماً یک دوره نهج البلاغه را مباحثه کنید که در دستتان باشد نهج البلاغه مثل کفایه و اینها نیست که با هفت هشت سال درس خواندن حل بشود آن خطبه های نفس گیر باشد شما بخواهید با آن خطبه ها همراه بشوید سنگین است وقتی قدری جلو رفتید خسته می شوید رها می کنید آن طور لازم نیست نه مردم از شما آن را می خواهند نه جامعه کنونی نیازمند آن معالی والاست سطوح متوسّط نهج البلاغه را دو نفر دو نفر با هم بحث کنید یک ترجمه کوتاهی یک شرح کوتاهی که هر جای نهج البلاغه را باز کردید اولاً بدانید چند خطبه دارد چند نامه دارد چند کلمه قصار دارد هر جا باز کردید یک کتاب شفافی باشد برای شما در دستتان باشد برای اینکه اینها ابزار هدایت مردم است.

در نهج البلاغه متأسفانه خود سیّدرضی(رضوان الله علیه) نتوانست همه فرمایشات حضرت امیر را نقل کند این کتاب شریف تمام نهج البلاغه را هم داشته باشید این نکته را در پرانتز عرض کنم شما با کافی مرحوم کلینی آشنا هستید ایشان خیلی کم حرف است محدّث است حدیث دارد شرحی ندارد ولی در همان جلد اول وقتی که در کتاب الحجّه خطبه های حضرت امیر را نقل می کند آن خطبه ای که حضرت در جریان استنحاض مجدّد سربازانش برای صفّین شروع کرده به خطبه خواندن خیلی آ ن خطبه با خطبه های دیگر فرق دارد ایشان می گوید که بعد از اینکه خطبه را نقل کرد این را کلینی در همان جلد اول کافی دارد اگر تمام جن و انس جمع بشوند و در بین اینها پیغمبر و امام نباشد و بخواهد خطبه ای ایراد کند مانند خطبه کسی که «بأبی و اُمّی» پدر و مادر من فدای او نمی تواند آن وقت این خطبه را نقل می کند می گوید پدر و مادرم فدای علی اگر همه بشر جمع بشوند ولی در آنها پیغمبر نباشد بخواهند مثل این خطبه ایراد کنند نمی توانند خب می دانید کلینی از فحول علمای ماست و آن خطبه عرض کردم خطبه ای نیست که کسی با هفت هشت سال درس که کفایه را می فهمد مکاسب را می فهمد آن را بفهمد این حواستان جمع باشد.

مرحوم صدرالمتألّهین حاشیه ای دارد در شرح همین بخش از اصول کافی می فرماید شمایی که گفتید اگر همه جن و انس جمع بشوند و در آنها پیغمبر نباشد این مطلق نیست باید مقیّد کنید پیغمبرِ مُرسَل نباشد یعنی پیغمبر غیر مرسل هم نمی تواند مثل علی حرف بزند بعد مجلسی اول مجلس دوم محدّثین دیگر هم همین راه را رفتند خب اینها کارشناس اند اینها کسانی اند که با ارسطوها و افلاطونها و اینها درگیرند نقد فراوان دارند آنجا ارسطو اشتباه کرده آنجا افلاطون اشتباه کرده آنجا فارابی اشتباه کرده آنجا بوعلی سینا اشتباه کرده این هر روز دست به یقه است با این فحول یونان و غیر یونان اما وقتی در برابر این نامه حضرت امیر خطبه حضرت امیر می رسد این طور ذلیلانه خاضع است می گوید پیغمبران دیگر هم خب حرفهایشان در قرآن آمده شما بگو اگر انبیای مرسل نباشد نمی توانند مثل این حرف بزنند خب این وضع حضرت امیر(سلام الله علیه) بود کسی توقّع ندارد شماها بدون درس آنها را بفهمید ولی بالأخره آنکه به درد مردم می خورد این است.

مطلب دیگر سیّدرضی(رضوان الله علیه) ابتکاری کرده که نهج البلاغه همه جا رفته اکثر شارحان نهج البلاغه علمای اهل سنّت اند هفتاد هشتاد شرح آنها کردند در ماها هم البته ما شارحان داریم ولی اکثری شروح برای آ نهاست سرّش این است که سیّد رضی خیلی عاقل بود مثل سیّد مرتضی وجود مبارک حضرت امیر گِله های فراوان داشت آن بخشهای گزنده گله آور تفرقه افکن را اصلاً نقل نکرد در نهج البلاغه سرّ ماندگاری نهج البلاغه و اینکه اکثر شرّاحش علمای اهل سنّت اند همین است ولی این تمام نهج البلاغه همه حرفهای حضرت امیر را آورده این روشن می نکد که مردم با غدیر چه کردند با سقیفه چه کردند گوشه ای که خود حضرت امیر بالصراحه ذکر می کند مرحوم سیّد رضی آمده به کنایه ذکر کرده حضرت فرمود: «وَ اللَّهِ لَقَدْ تَقَمَّصَها إبن أبی قحافه» ایشان آورده ابن فلان که مبادا تنش ایجاد بکند سرّ ماندگاری نهج البلاغه همین است.

خب در آنجا فرمود: «وَ اللَّهِ لَقَدْ تَقَمَّصَها فُلانٌ وَ إِنَّهُ لَيَعْلَمُ أَنَّ مَحَلِّي مِنْهَا مَحَلُّ الْقُطْبِ مِنَ الرَّحَى» من قطب سیاست مملکتم او هم می داند اما اجماع مرکّبی در کار نیست آن که می گفت «منّا امیر» این هم گفت «منّا امیر» وجود مبارک حضرت امیر جزء مهاجریان بود دیگر اگر مهاجرین می گفتند که «منّا امیر» آنها هم می گفتند بسیار خب از شما امیر شما یکی را انتخاب بکنید خب اینها ممکن بود حضرت امیر را انتخاب بکنند این را نمی گویند اجماع مرکّب.

در بخشهای دیگر وجود مبارک حضرت امیر می دانید مبادا کسی بگوید این همه مسلمانها چه کار کردند شما جریان بیت فاطمه(سلام الله علیها) را که شنیده اید همین مردم بودند جریان کربلایی که می دانیم همین مردم بودند در جریان کربلا وجود مبارک سیّدالشهداء خودش را معرفی کرده فرمود امروز در شرق و غرب عالَم پسر و دختر پیغمبر غیر از من نیست گفتند «بغضاً لأبیک» اینها هم از شام نیامدند اینها هم از کوفه آمدند پامنبر حضرت امیر بودند آن زنها هم در مجلس زنانه تفسیر حضرت زینب(سلام الله علیها) حضور داشتند اینها بیگانه نبودند اینها برای ثواب آخرت آمدند می شود مردم را شوراند می شود مردم را غافل کرد می شود مردم را خواباند.

ص: ۲۱۲

وجود مبارک حضـرت امام سجاد دارد «کلّ یتقرّب إلی الله بِدَم أبیه» اینها برای بهشت آمدند به اینها که کسی جایزه نداد اینها یک توبره جو گرفتند که به اسبهایشان بدهند اینها قربه الی الله آمدند خب پس اینها را می شود شوراند اینها را با شوراندن.

گفتند یک آخوندزاده ای را ما بفرستیم کربلا که قداست کربلا محفوظ باشد خیلیها ابن زیاد و اینها را می گفتند لیاقت کربلا را نـدارد یک بچه آخونـدی که از خانواده روحانی است او بایـد برود کربلا که نماز پنج وقت را به جماعت بخواند عمرسعد این طور بود صـبح و ظهرین و مغربین را به نماز جماعت می خواند مردم را با این وضع فریب دادند وجود مبارک سیّدالشهداء آن بیان نورانی که دارد فرمود: «النّاس عَبید الدنیا والدین لَعِقٌ علی ألسـنتهم» لَعِق و لعوق سابقاً در دوران کودکی ما چیزی بود به نام مَستکیّ الآن به عنوان آدامس است بعضـی آدامسـی مسـلمان اند مسلمانِ آدامسی اند سیّدالشهداء(سلام الله علیه) فرمود اینکه در دهن می گردانند که امروز می گویند آدامس تا مختصری مزه دارد می گردانند «یحیطون به ما دَرّت به معائشهم فإذا مُحسوا بالبلاـغ قلّت دیّانه» وقـتی به صورت پوست در آمـده تُف می کننـد می اندازنـد دور اکثریشـان فرمود این طورنـد خب مسـلمانِ آدامس جمع می شود کربلاـ برای اینکه بهشت برود حسـین بن علی را می کُشـد جمع می شود بیت فـاطمه(سـلام الله علیهـا) برای اینکه بهشت برود آتش می آورد جمع می شود برای اینکه بهشت برود علی(سـلام الله علیه) را بـا طنـاب می بنـدد می برد وگرنه جریان غدیر خدا رحمت کند این شهریار را در وصف مرحوم امینی را که الغدیر را خواست بستاید گفت

لاـ قلم إلاّـ أمین را رقم الاّ قـدیر□□□ بازویش از لا فتی□ منطقش از هل أتی□ این امینی این الغـدیر را نوشـته مگر الغـدیر کار کمی است بیش از صـد هزار نفر حضور داشـتند همه انکـار کردنـد چیز مخفی نبود می شود این مردم را با تهدیـد و تحبیب شوراند شمـا این نـامه وجود مبـارک حضـرت امیر را وقتی که مالک اشتر را به مصـر اعزام می کرد بخوانیـد در آن نامه به مالک اشتر فرمود مالک! ماییم و قرآن و عترت شـما می دانی با این دین چه کردنـد ما انقلاب نکردیم من نیامـدم که کارهای دیگر انجام بـدهم من آمـدم دست و پای این دینِ زنجیری را باز کنم یا مالک! در همین عهدنامه حضـرت است فرمود: «فَإِنَّ هذا الدِّیْنَ قَدْ کَانَ أَسِیْراً فِی أَیْدِی الْأَشْرَارِ» این در زمان چه کسی بود؟ اوّلی و دومی و سومی فرمود قرآن بود نماز جماعت بود حج بود حجّ اسـیر قرآن اسـیر نماز اسیر روزه□ اسیر این دین اسیر بود من زنجیر را از دست و پای این دین باز کردم «فَإِنَّ هذا الدِّیْنَ قَدْ کَانَ أَسِیْراً فِی أَیْدِی الْأَشْرَارِ یُعْمَلُ فِیْهِ بِالْهَوی وَ تُطْلَبُ بِهِ الدُّنْیا» خب این علی و آن هم وضع.

مردم اکثریشان آدامسـی مسـلمان انـد اگر جریان بیت فاطمه باشـد هورا می کشـند اگر جریان کربلا باشد هورا می کشـند اگر کتمان غدیر باشد هورا می کشند یک علی می خواهد که بگوید من زنجیر را از دست و پای این دین برداشتم.

در خطبه□ دیگری که متأسفانه سیّدرضی آن بخش را نقل نکرده در خطبه□ ۱۹۷ آنجا می گوید که چه کسی از من به پیغمبر نزدیـک تر است همه کارهـای پیغمـبر را من می کردم زمـان حیـات او رهـبری او را پـذیرفتم پرچمـدار رسـمی او بودم هر جا پیروزی بـود نـام علی بود این جمله را دارد در خطبه□ ۱۹۷ «فَمَن ذا أحقّ بِهِ مِنّی حیّاً و میّتـا» این هست, بعـد از این یک جمله نورانی دارد که در این تمـام نهـج البلاـغه هست در مصـادرش در مصانیـدش هست ولی سیّد رضـی نقل نکرده آن جمله این است که «و أیم الله» قسم به خـدا! «مـا اختلف امّه قـطّ بعـد نبیّهـا الاّـ ظَهَر أهـل باطلهـا علی أهـل حقّهـا» قسم به خـدا بعـد از هر پیغمبری که اختلاف رخنه کرد و درگیری داخلی پیش آمد باطل بر حق پیروز شد این حرفِ علی است خب این معصومِ مطلق است مطهّر مطلق است دیگر سـخن از اینکه چه شـد و ــ معاذ الله ــ او اگر حق داشت چنـدین بار خودش اسـتدلال کرد هم به غدیر اسـتدلال کرد به حدیث طیر مشوی اسـتدلال کرد به حدیث منزله استدلال کرد و اینهاست بنابراین مصلحت نیست که از پرده برون افتد راز ولی سخن غیر از اینهایی است که می توان گفت.

ص: ۲۱۴

«و الحمد لله ربّ العالمین»

آیات ۱۴ تا ۲۱ سوره نور ۹۰/۰۷/۳۰

.Your browser does not support the audio tag

(وَلَوْلاَ فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَهِ لَمَسَّكُمْ فِي مَا أَفَضْتُمْ فِيهِ عَذَابٌ عَظِيمٌ (۱۴) إِذْ تَلَقَّوْنَهُ بِأَلْسِنَتِكُمْ وَتَقُولُونَ بِأَفْوَاهِكُم مَا لَيْسَ لَكُم بِهِ عِلْمٌ وَتَحْسَبُونَهُ هَيِّناً وَهُوَ عِندَ اللَّهِ عَظِيمٌ (۱۵) وَلَوْلاَ إِذْ سَمِعْتُمُوهُ قُلْتُم مَّا يَكُونُ لَنَا أَن نَّتَكَلَّمَ بِهذَا سُبْحَانَكَ هذَا بُهْتَانٌ عَظِيمٌ (۱۶) يَعِظُكُمُ اللَّهُ أَن تَعُودُوا لِمِثْلِهِ أَبَداً إِن كُنتُم مُّؤْمِنِينَ (۱۷) وَيُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمُ الْآيَاتِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ (۱۸) إِنَّ الَّذِينَ يُحِبُّونَ أَن تَشِيعَ الْفَاحِشَهُ فِي الَّذِينَ آمَنُوا لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَهِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنتُمْ لاَ تَعْلَمُونَ (۱۹) وَلَوْلاَ فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ وَأَنَّ اللَّهَ رَؤُوفٌ رَحِيمٌ (۲۰) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لاَ تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ وَمَن يَتَّبِعْ خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ فَإِنَّهُ يَأْمُرُ بِالْفَحْشَاءِ وَالْمُنكَرِ وَلَوْلاَ فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ مَا زَكَى مِنكُم مِن أَحَدٍ أَبَداً وَلكِنَّ اللَّهَ يُزَكِّي مَن يَشَاءُ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ (۲۱))

یکی از نکاتی که باعث شد این سور ه را به عنوان (سُورَهٌ أَنزَلْنَاهَا وَفَرَضْنَاهَا وَأَنزَلْنَا فِيهَا آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ) معرفی کند آن است که امنیّت اجتماعی از بهترین نعمتهای الهی است که افراد جامعه و امّت اسلامی احساس امنیّت بکنند یعنی بدانند آبروی آنها محفوظ است. در جریان اِفکی که اتفاق افتاده است فرمود این یک بهتان عظیمی است شما دارید به حریم نبوی اهانت می کنید این یک چیز روشن و بیّن الغی است چرا نباید شما مواظب زبانتان باشید. چند نکته مربوط به مسائل گذشته است که توجه آنها بی اثر نیست. در جریان قذف زوج و زوجه که از او با لعان یاد شده است تعبیری که درباره مرد هست آن است که او چهار بار باید سوگند یاد کند و خدا را شاهد بگیرد بار پنجم بگوید لعنت خدا بر او اگر او دروغ می گوید ولی دربارهٴ زن فرمود چهار بار خدا را شاهد بگیرد و سوگند یاد کند که مرد دروغ می گوید بار پنجم بگوید که غضب خدا بر او اگر مرد صادق باشد. تفاوتی که در سوگندهای پنج گانه مرد و زن هست این است که دربارهٴ مرد فرمود: (وَالْخَامِسَهُ أَنَّ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَيْهِ) دربارهٴ زن فرمود: (وَالْخَامِسَهَ أَنَّ غَضَبَ اللَّهِ عَلَيْهَا) گرچه غضب و لعنت مفهوماً متفاوت اند و مترادف نیستند ولی گاهی ممکن است اتّحاد مصداقی داشته باشند ظاهراً در اینجا غضب برتر از لعنت است آن لعنِ خاص است زیرا این زن است که منشأ فتنه شده بیگانه را طمع انداخته و شوهر را در رِیْب و شک گرفتار کرده است لذا تعبیر غضب دربارهٴ زن شده است تعبیر لعنت دربارهٴ مرد.

ص: ۲۱۵

پرسش:...مهریه چطور می شود؟

پاسخ: حکم لعان از نظر قذف در این آیه مطرح است از نظر مهریه و از نظر نفی ولد اشاره شد که دو فرع جدا دارد حکم طلاق وقتی شد مهریه اگر طلاقِ باین باشد که حکم خاصّ خود را دارد طلاق رجعی باشد که حکم خاصّ خودش را دارد طلاق مبارات باشد که حکم خاصّ خودش را دارد حکم مهریه و حکم نفی ولد دو فرع جداست که در دو بخش دیگر آیات مطرح است فعلاً دربارهٴ اصل بینونت بین الزوج و الزوجه است.

درباره سوگند پنجم فرمود: (وَيَدْرَؤُا عَنْهَا الْعَذَابَ) این عذاب را با الف و لام ذکر کرده که ظاهراً ناظر است به همان الف و لام عهد ذکری که قبلاً فرمود: (فَاجْلِدُوا كُلَّ وَاحِدٍ مِّنْهُمَا) که حدّ زناست این حدّ زنا که عذاب معهود است از او با الف و لام یاد کرده است زیرا زن اگر سوگند یاد نکند و مرد با آن پنج بار سوگند خود را ادا کند بر زن حدّ زنا اجرا می شود و اگر زن سوگندهای پنج گانه یاد کند آن عذاب معهود را از خود دفع می کند. این نکته تفاوت مرد و زن که یک جا لعنت است یک جا غضب و اینکه چرا درباره زن با الف و لام ذکر شده است.

مطلب بعدی آن است که برای حفظ آبروی جامعه گفتند اگر کسی علاقه داشته باشد در بین مؤمنین فحشا رواج پیدا کند همین محبّت, عذاب عظیم الهی را به همراه دارد (إِنَّ الَّذِينَ يُحِبُّونَ أَن تَشِيعَ الْفَاحِشَةُ فِي الَّذِينَ آمَنُوا لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ) مستحضرید که در فقه می گویند صرف علاقه گناه نیست (یک) از علاقه وقتی به اراده رسید به همّت رسید جلوتر آمد قصد گناه, همّت گناه هم گناه نیست (این دو) وقتی به فعل خارجی رسید می شود معصیت اگر کسی اراده کرد که معصیت کند ولی یا پشیمان شد یا موفق نشد معصیت می گویند نیست. خب مسئله کلامی سرِ جایش محفوظ است که کشف از سوء سریره می کند نظیر تجرّی, کشف از خبث باطن می کند از صفای درون او می کاهد اینها سر جایش محفوظ است اما تهدید به عذاب در این گونه از مسائل اخلاقی مطرح نیست اما اینکه فرمود: (إِنَّ الَّذِينَ يُحِبُّونَ أَن تَشِيعَ الْفَاحِشَةُ) به تعبیر مرحوم شیخ طوسی در تبیان هنوز به اراده و تصمیم نرسیده این شخص گرفتار عذاب الیم است معلوم می شود یک نحوه عصیان است چون خدای سبحان تهدید کرده به عذاب الیم برای حفظ امنیّت جامعه و آبروی مردم دو مرحله قبل از عمل را گناه شمرده یکی صِرف علاقه گسترش فحشا در جامعه که این علاقه است هنوز به اراده و تصمیم نرسیده یکی اینکه از علاقه جلوتر آمده در صدد اجرای این مورد علاقه است اراده کرده همّت گماشته که این فحشا را گسترش بدهد خب اگر صِرف علاقه باعث عذاب الیم است اراده به طریق اُولی بر خلاف اینکه انسان قصد کرده که فلان کار را انجام بدهد اراده کرده که دروغ بگوید ولی خب یا پشیمان شده یا مخاطب نداشت می گویند صِرف اراده, معصیت نیست اما در این گونه از موارد که با حیثیت امّت اسلامی در ارتباط است این مرحله را خدای سبحان به عذاب الیم تهدید کرده و اگر صِرف محبّت, عذاب الیم را به همراه دارد یقیناً اراده به طریق اُولی.

پرسش: اینکه فعل مضارع به کار برده نمی رساند که کسانی هستند اصلاً اینها کارشان این است که اشاعه فحشا بکنند.

پاسخ: بله خب, یک وقت است جریان اِفک بود او تعبیر فرمود که (عُصْبَةٌ مِنكُمْ) اما حالا ـ این چنین نیست که یک گروه مخصوصی باشند نه هر گروهی حالا, هر کسی که (يُحِبُّونَ) صِرف حبّ این امر نفسانی حالا استمرار داشته باشد گناه بشود مستمر اگر مقطعی باشد گناه می شود مقطعی آنها که عذاب بیشتری دامنگیرشان می شود در اثر استمرار این محبّت است که این فعل مضارع کشف از استمرار می کند آنها که نه, یک بار علاقه پیدا کردند که این فحشا در جامعه گسترش پیدا کند وِزر کمتری دارند ولی اصلش محفوظ است خب.

مطلب بعدی آن است که دربارهٴ فضل الهی با رحمت الهی که تفاوت یاد شده است این است که هر فضلی رحمت است ولی هر رحمتی فضل نیست اگر کسی یک اندازه استحقاق داشت و ذات اقدس الهی بر اساس آن رحمتِ مطلقه اش به استحقاق او عنایت کرد و پاسخ مثبت داد این رحمت است ولی فضل نیست چون زائد بر مقدار استحقاق نیست ولی از منظر دیگر فضل است برای اینکه تمام عنایتهای الهی تفضّل است انسان استحقاق چیزی ندارد هر خدمتی که انسان انجام می دهد عبادتی که انجام می دهد در برابر نعمتهایی که دریافت کرده است به حساب آنها هم کوتاهی کرده چه رسد به اینکه استحقاق دریافت نعمت جدید داشته باشد این همه (مَا بِكُم مِّن نِّعْمَةٍ فَمِنَ اللَّهِ) در بیانات نورانی امام سجاد(سلام الله علیه) در صحیفه است که «مِننک ابتداء» همه نعمتهای تو ابتدایی است هیچ کدام مسبوق به استحقاق نیست که مثلاً ما بگوییم فلان شخص استحقاق این کار را داشته است و خدای سبحان به او عطا کرده نه, همهٴ نعمتهای الهی ابتدایی است «منّتک ابتداء» بنابراین انسان استحقاق هیچ اجری را ندارد بر اساس این منظر تمام عنایتهای الهی فضل است تفضّلی دارد ولی اگر برابر وعده های خدا باشد که خدای سبحان وعده داده که در برابر فلان کار خیر فلان عمل واجب فلان مقدار ثواب عطا کند اگر به همان مقدار ثواب عطا کرده خب این رحمت است ولی فضل نیست و اگر بیش از آن مقدار عطا کرده می شود فضل گرچه تمام پاداشهای الهی فضل است (مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَهِ فَلَهُ خَيْرٌ مِنْهَا) هست (مَن جَاءَ بِالْحَسَنَهِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا) هست تا برسد به هفتصد و هزار و چهارصدی که در سورهٴ مبارکهٴ «بقره» بود.

پرسش: (اللّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ) فرق انبیا و رسالت.....

پاسخ: خب حالا عدل الهی ذات اقدس الهی بر خلاف عدل نمی کند یعنی عدل, کفِ برنامه های الهی است نه سقف او بالاتر از عدل دارد که احسان است فرمود: (مَا أَصَابَكُم مِن مُصِيبَةٍ فَبِمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ) که عدل است و کفِ برنامه های الهی است اما (وَيَعْفُوا عَن كَثِيرٍ) این دعای معروف که «یا مَن یقبل الیسیر و یعفوا عن الکثیر» از همین آیه گرفته شده دیگر این (وَيَعْفُوا عَن كَثِيرٍ) می شود احسان در برابر انبیا و اولیا سِمتهایی که عطا می کند این بر اساس اینکه (اللّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ) ولی خدای سبحان غالباً بر محور احسان بشر را اداره می کند گاهی به صورت عدل, فقط در کیفرهاست که عدل است و کمتر از استحقاق, عذاب می کند ولی بیشتر از استحقاق هرگز عذاب نمی کند (جَزَاءً وِفَاقاً) ناظر به همین است خب.

این تفاوت بین فضل و رحمت از یک سو, تفاوت بین لعنت و غضب از سوی دیگر, تفاوت بین معرفه و نکره آوردن (الْعَذَابَ) از سوی دیگر, تفاوت اینکه چرا محبّت شیوع, عذاب الیم را دارد چه رسد به اراده با محبّتهای دیگر از این لحاظ است که حفظ امنیّت عِرضی و آبرویی جامعه نزد خدای سبحان خیلی معتبر و محترم است. اینکه فرمود: (هذَا بُهْتَانٌ عَظِيمٌ) برای اینکه شما باید مسئله رسالت و نبوّت را می شناختید حریم نبوّت را می شناختید گرچه این قصّه با قصّه خزیمهبن ثابت خیلی فرق دارد ولی بالأخره اگر کسی پیامبر را بشناسد حرم و حریم او را بشناسد می داند که این گونه نسبتها بهتان عظیم است بهتان را هم بهتان گفتند برای اینکه انسان کاری که نکرده به او اسناد بدهند او را مبهوت می کند دیگر, اگر باعث مبهوت شدن است از این جهت به آن می گویند بهتان کاری را کسی نکرده فوراً به او اسناد بدهند خب این باعث مبهوت شدن اوست. جریان خزیمهبن ثابت که مستحضرید آن اوایل کسی پیامبر(علیه و علی آله آلاف التحیّه و الثناء) را با آن جلال و شکوه نمی شناختند یا برخیها نمی شناختند درباره شتری کسی ادّعا کرد که این شتر برای من است حضرت فرمود من این شتر را خریدم برای من است از دور خزیمهبن ثابت داشت می آمد حضرت به این شخص مدّعی فرمود آیا حاضری ما به شهادت و گواهی خزیمهبن ثابت اکتفا کنیم و این نزاع فیصله پیدا کند گفت بله من خزیمه را به عنوان یک کارشناس صادق می شناسم. خزیمه که رسید حضرت اصل قصّه را مطرح کرد به خزیمه فرمود این شتر برای من است یا برای او من می گویم برای من است او می گوید برای او, عرض کرد یا رسول الله برای شماست آن شخص هم پذیرفت و این نزاع فیصله پیدا کرد. قصّه که گذشت حضرت به خزیمه فرمود تو در جریان بودی عرض کرد نه فرمود تو نمی دانستی این شتر برای من است عرض کرد نه من از کجا اطلاع داشتم فرمود چطور پس فیصله دادی و شهادت دادی عرض کرد من تو را به عنوان رسول خدا شناختم تو از آسمانها خبر می دهی از غیب خبر می دهی از گذشته خبر می دهی از آینده خبر می دهی من ایمان دارم تو درباره شتر اشتباه می کنی؟! یقیناً درست گفتی. از این به بعد بر اساس فهم خزیمهبن ثابت حضرت به او جایزه داد که او شده ذوالشهادتین یعنی در محاکم اسلامی که باید دو شاهد بیایند شهادت بدهند اگر خزیمه یک نفره می آمد شهادت می داد کار دو شاهد عادل را می کرد این مربوط به فهم اوست این مربوط به آن دین شناسی او نبوّت نشاسی او امامت شناسی اوست مگر می شود او اشتباه بکند خب آن قصّه اِفک مثل این نیست ولی خب باید بدانند که حریم نبوی محفوظ از آفتهای عِرضی است لذا فرمود شما همین که شنیدید درباره پیامبر است باید بگویید (هذَا بُهْتَانٌ عَظِيمٌ) مسئله کفر و ارتداد و امثال ذلک ننگ نیست جزء مُنفّرات نیست شما در کتابهای کلامی مستحضرید که می فرمایند نبیّ و وصیّ نبیّ(علیهم الصلاه و علیهم السلام) باید از منفّرات مصون بمانند خب حالا همسر پیامبری کفر ورزید و ارتداد پیدا کرد عذاب الیم دامنگیر اوست

ولی این ننگی برای پیغمبر نیست ولی مسئله عِرضی ننگ است لذا فرمود در اینجا شما می گفتید که (هذَا بُهْتَانٌ عَظِیمٌ).

پرسش:...

پاسخ: چرا حرمت دارند ولی دربارهٔ دیگران باید تحقیق کنند دربارهٔ رسول خدا همین که شنیدند باید بفهمند این دروغ است.

پرسش: طبق آیه (رَحْمَتِی وَسِعَتْ کُلَّ شَیْ ءٍ) رحمت, وسیله است نزد خداوند سبحان.

پاسخ: رحمت نه, گاهی خدای سبحان تعهّد می کند که رحمت کند وگرنه ذات اقدس الهی چه تعهّدی دارد.

پرسش: (رَحْمَتِی وَسِعَتْ کُلَّ شَیْ ءٍ).

پاسخ: بله آن رحمت رحمانیه است در جهنم هم هست اما این رحمت رحیمیه ای که در جهنم نیست این رحمت رحیمیه همه جا نیست آنکه حضرت امیر(سلام الله علیه) در نهج البلاغه دارد وقتی جهنم را معرفی می کند می فرماید: «دارٌ لیس فیها رحمه» این بیان نورانی حضرت است در نهج البلاغه یعنی در جهنم هیچ رحمتی نیست «دارٌ لیس فیها رحمه» اما آن (رَحْمَتِی وَسِعَتْ کُلَّ شَیْ ءٍ) رحمت رحمانیه است که قبلاً هم این حدیث شریف که از وجود مبارک امام سجاد(سلام الله علیه) رسیده است معنا شده رحمت خدا بیش از غضب خداست (یک) و پیش از غضب خداست (دو) این «رحمته سَبَقَت غضبه» معنایش این نیست که رحمت خدا بیشتر از غضب اوست معنایش این است که رحمت خدا پیش از غضب اوست نه بیش از غضب او, البته رحمت خدا بیش از غضب اوست بهشت هشت در دارند گفتند جهنم هفت در دارد و مانند آن. اما بیان نورانی امام سجاد این است که «یا مَن تَسعیٰ رحمته أمامَ غضبه» این معنای «یا مَن سبقت رحمته غضبه» را تشریح می کند یعنی مهندس کارهای الهی رحمت است جناب رحمت نقشه می کشد که کجا مِهر باشد و کجا قَهر اگر خدای سبحان جای قهرآمیزی به نام جهنم دارد این برابر نقشه مهندسانه رحمت است که آن رحمت مطلقه می گوید اینجا باید قهر و غضب باشد آنجا باید بهشت باشد سوزاندن تبهکار در جهنم رحمت به نظام الهی است حفظ نظام است برخورداری مؤمنان از شفای صدر به وسیلهٔ تعذیب کافران است این چنین نیست که یک جا را غضب کنند جهنم کنند یک جا را نعمت بدهند بهشت کنند بر اساس کدام مهندسی است وجود مبارک امام سجاد فرمود مهندسِ غضب و رحمتِ متقابل آن رحمتی است که مقابل ندارد «یا مَن تسعیٰ رحمته أمام غضبه» آن مهندس که رحمت مطلقه است جایی را جهنم می داند جایی را بهشت می داند ترسیم می کند جهنم هم رحمت است بهشت هم رحمت است شما وقتی سورهٔ مبارکهٔ «الرحمن» را تلاوت می کنید می بینید که این به به و چه چه که به صورت (فَبِأَیِّ آلاَءِ رَبِّکُمَا تُکَذِّبَانِ) مطرح است هم دربارهٔ بهشت است هم دربارهٔ جهنم فرمود: (مُدْهَامَّتَانِ ۝ فَبِأَیِّ آلاَءِ رَبِّکُمَا تُکَذِّبَانِ) یا در آن بخش (یُرْسَلُ عَلَیْکُمَا شُوَاظٌ مِن نَارٍ وَنُحَاسٌ فَلاَ تَنْتَصِرَانِ ۝ فَبِأَیِّ آلاَءِ رَبِّکُمَا تُکَذِّبَانِ) به به هم دربارهٔ جهنم است هم دربارهٔ بهشت است جهنم را که وصف می کند به به چه جای خوبی است خب اگر جهنم نباشد مگر می شود بشر را اداره کرد اکثری مردم «خوفاً مِن النار» دست و پایشان خطا نمی کند بنابراین رحمت خدا هم بیش از غضب خداست و هم پیش از غضب او که رهبری غضب را, نقشه غضب را رحمت به عهده دارد.

پرسش: کافر شدن بدتر از فحشاست اگر کافر شدن را احتیاط دارد.. اگر کافر بشود ننگ بر پیغمبر می شود.

پاسخ: بله خب این ننگ است و این ننگ درباره حریم حضرت جزء منفّرات است جامعه جدا می شوند از او, جزء منفّرات است برای خود شخص کفر بدتر از فحشاست عذاب الهی و خلود را در بردارد ولی آنچه مربوط به حریم نبوی است منفّر جامعه بودن است ننگ اجتماعی داشتن است.

فرمود: (لَوْلاَ فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ) فضل الهی مشخص است (لَمَسَّكُمْ فِي مَا أَفَضْتُمْ فِيهِ عَذَابٌ عَظِيمٌ) و این کار هم سه گناه سنگین دارد که در بحثهای قبل مطرح شد بعد فرمود شما که چنین چیزی شنیدید باید بدانید حریم نبوی محفوظ است و این بهتانِ عظیم است و خدای سبحان شما را موعظه می کند. در برخی از تفسیرها نظیر جامع قرطبی و امثال این آمده است که آیا می شود خدا را واعظ دانست برای اینکه فرمود: (يَعِظُكُمُ اللَّهُ أَن تَعُودُوا لِمِثْلِهِ أَبَداً) بعد گفتند نه, خدا را نمی شود به عنوان واعظ یا به عنوان معلّم نام برد به استناد اینکه فرمود: (عَلَّمَ الْإِنسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ) یا (يَعِظُكُمُ اللَّهُ) مستحضرید که بین تسمیه و وصف فرق است اسمای الهی البته گفتند توقیفی است گرچه برهان کامل در مسئله نیست ولی ادبِ دینی و احتیاط اقتضا می کند که انسان اسمی که در کتاب و سنّت اهل بیت(علیهم السلام) نیامده بر خدا اطلاق نکند اما وصف غیر از اسم است شما می بینید در تمام این مباحث عقلی و استدلالی می گویند خدا واجب الوجود است یا نه, ما واجب الوجودی داریم یا نه, اوّل الأوائل داریم یا نه, علّه العلل داریم یا نه, مرتّب این کلمات را بر زبان جاری می کنند به عنوان اوصاف نه به عنوان اسما که در دعا و غیر دعا از اینها استفاده کنند. این تحلیلی که مرحوم میرداماد کرده است تحلیل خوبی است که بین تسمیه و وصف فرق است در تسمیه ادبِ دینی اقتضا می کند که چیزی که وارد نشده ما درباره خدای سبحان اطلاق نکنیم اما وصف کردن و تعبیر کردن در فارسی و تازی به الفاظ گوناگون رواست. اینجا هم واعظ را اگر کسی بخواهد از اسمای حسنای الهی بداند بعید است اما به عنوان وصف و امثال ذلک عیب ندارد مخصوصاً قرآن کریم هم وعظ را به کار برد هم تعلیم را به کار برد (يَعِظُكُمُ اللَّهُ أَن تَعُودُوا لِمِثْلِهِ أَبَداً إِن كُنتُم مُّؤْمِنِينَ) در تبیین این مطلب هم فرمود هیچ ابهامی در آن نیست جزء متشابهات نیست خدایِ علیم حکیم این امور را برای شما تبیین کرده و بدانید حرمت جامعه و تأمین امنیت جامعه به قدری حساس است که صِرف محبّت شیوع فحشا, عذاب الیم را در بردارد محبّت ناامنی فرق نمی کند حالا این خصوص فحشا می شود القا خصوصیت کرد چیزی که در همین حد است یا بدتر او. ایجاد وحشت کردن شایعه پراکنی کردن امنیت جامعه را به هم زدن کاری کردن که جامعه از آن امنیت بیفتد امّت اسلامی در هراس باشند این عذاب الهی را به همراه دارد.

پرسش: محبّت طبق نظام غیر درونی نیست طبعاً عملکرد خودش است.

پاسخ: نه خب اگر عملکرد باشد که یقیناً معصیت فقهی هم هست یک وقت است که انسان محبّت دارد چیزی را که خوب نیست اما این گناه نیست (تُحِبُّونَ الْمَالَ حُبّاً جَمّاً) خیلی حریصی این دیگر نمی گویند عذاب الیم دارد مگر اینکه انسان به دنبال مال حرام باشد.

پرسش: همین طور که فرمودید کافره و.. یا نمی شود حمل بکنیم که مَلکه بشوند کسی که ملکه اش افشا بشود...

پاسخ: خب البته, این همان طوری که ایشان سؤال کردند گناه بیشتری دارد دیگر کسی که مَلکه اش این است اما اگر حالا کسی ملکه نبود این طور نیست که هیچ اثر سوء بر او بار نباشد که. خلاصه امنیت جامعه چه امنیت عِرضی چه امنیتهای اقتصادی چه امنیتهای نظامی کسی علاقه مند باشد که این جامعه همیشه لرزان باشد خب این عذاب الیم الهی دارد دیگر این امّت اسلامی همیشه در هراس باشند این عذاب الیم را در بردارد دیگر.

(إِنَّ الَّذِينَ يُحِبُّونَ أَن تَشِيعَ الْفَاحِشَةُ) یک وقت است که درباره یک شخص است حالا ممکن است که کسی او را مصداق عذاب الیم نداند اما می خواهد جامعه را بلرزاند امّت اسلامی را بلرزاند نظام اسلامی را همیشه در وحشت قرار بدهد خب این درست نیست دیگر. (إِنَّ الَّذِينَ يُحِبُّونَ أَن تَشِيعَ الْفَاحِشَةُ فِي الَّذِينَ آمَنُوا لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنتُمْ لاَ تَعْلَمُونَ) شما نمی دانید که به هم زدن امنیت جامعه چه پیامدهای تلخی را دارد خب. این درباره قصّه ای که برخیها نقل کردند که وجود مبارک پیامبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) عدّه ای را حد زده برخیها هم از اهل تفسیر انکار کردند که وجود مبارک پیامبر کسی از این افّاکین را حد نزده ولی بالأخره حکم آنها مشخص است.

ص: ۲۲۱

پرسش: در آیه۠ ۱۰۵... پیامبر جزء مؤمنات بوده

پاسخ: خب بله دیگر در فضای دنیایی جزء مؤمنات اند آخرت اند که ﴿وَامْتَازُوا الْیَوْمَ أَیُّهَا الْمُجْرِمُونَ﴾ (یک) ﴿یَمِیزَ الْخَبِیثَ مِنَ الطَّیِّبِ﴾ (دو) وگرنه در فضای دنیا کسی که ظاهراً این کار را کردند جزء مؤمنین و مؤمنات اند دیگر, در فضای دنیا انسان برابر احکام اسلامی عمل می کند خب. وجود مبارک حضرت هم کسی را به حسب ظاهر حد نزده آن حدّ قذف درباره۠ دیگران اجرا شده ولی درباره۠ قصّه پیامبر اجرا نشده.

مطلب دیگر اینکه فرمود: ﴿وَلَوْلاَ فَضْلُ اللَّهِ عَلَیْکُمْ وَرَحْمَتُهُ وَأَنَّ اللَّهَ رَؤُوفٌ رَحِیمٌ﴾ این سه بار تکرار شد این قسمت که اگر فضل الهی نباشد گذشت الهی نباشد رحمت الهی نباشد هم آن عذاب دنیایی که عذاب قذف است دامنگیر شما می شود هم مشکلات دیگر در دنیا هم عذاب آخرت اما راه توبه باز است راه همان اجرای حد خود لعان و سوگند یاد کردن باز است این راهها باعث رفع عذاب است نه حدّ ﴿مِائَةَ جَلْدَةٍ﴾ وارد می شود نه حدّ ﴿ثَمَانِینَ جَلْدَةً﴾ وارد می شود و نه عذاب قیامت اینها با توبه با اِنابه حل می شود.

پرسش:...

پاسخ: یا آن به محکمه نرسیده آن بزرگوارانی که می گویند حد جاری کرده است برای اینکه ثابت شده که اینها تهمت زدند برخی از مفسّران متأخّر که می گویند شخصاً حد نزده می گویند محکمه ای تشکیل نشده برای این کار.

پرسش: استاد با توجه به قرینه سیاق اینجا اوضاع خاص است یا مطلق.. آن فاحشه مطلق هوس است؟...

پاسخ: قدر متیقّن در مقام تخاطب همین فحشای عِرضی و جنسی است لکن خصوصیّتی برای این نیست برای اینکه آن امنیتها مثل آن گناهانی که مثل این است یا بدتر از این است مشمول این آیه است اما آنها که پایین تر است نیست غرض این است که ظاهر این فاحشه الف و لامش الف و لام عهد است ناظر به تتمّه قصّه افک است و اما اینها غالباً تمثیل است نه تعیین گناهانی که در همین حد یا بالاتر از این حدّند مشمول این آیه است. بعد فرمود این راه شیطنت است که اینها اداره می کنند ﴿یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لاَ تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّیْطَانِ وَمَن یَتَّبِعْ خُطُوَاتِ الشَّیْطَانِ فَإِنَّهُ یَأْمُرُ بِالْفَحْشَاءِ وَالْمُنکَرِ وَلَوْلاَ فَضْلُ اللَّهِ عَلَیْکُمْ وَرَحْمَتُهُ مَا زَکَی مِنکُم مِن أَحَدٍ أَبَداً وَلٰکِنَّ اللَّهَ یُزَکِّی مَن یَشَاءُ وَاللَّهُ سَمِیعٌ عَلِیمٌ﴾ این آیه ۲۱ که در سوره۠ مبارکه۠ «نور» است با آیه ای که قبلاً در سوره۠ مبارکه۠ «بقره» بحث شد یعنی آیه ۲۰۸ هماهنگ است که مسائلی که مربوط به این آیه است در ذیل آیه ۲۰۸ سوره۠ «بقره» گذشت آن آیه این است ﴿یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا ادْخُلُوا فِی السِّلْمِ کَافَّةً وَلاَ تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّیْطَانِ إِنَّهُ لَکُمْ عَدُوٌّ مُبِینٌ﴾ خُطْوه, گام غیر از قدم است از پاشنه۠ پا تا سرانگشت را می گویند قدم, قدم اول قدم دوم قدم راست قدم چپ بین این دو قدم این فاصله را می گویند خطوه, گام اینکه می گویند یک قدم بر خویشتن نه وان دگر در کوی دوست چون خدای سبحان قریب المرحله است «إن الراحل الیک قریب المسافه» بین عبدِ تائب و بین ورود در رحمت الهی بیش از دو قدم نیست یک قدم روی خویشتن می نهد توبه می کند آن قدم یعنی آن پا را در کوی دوست می گذارد غرض آن است که بین قدم و خطوه فرق است از پاشنه پا تا سرانگشت راست را می گویند قدم راست و همچنین درباره۠ قدم چپ از پاشنه پا تا سرانگشت را می گویند قدم چپ یک شخص که قدم می زند این پای راست را جلو می گذارد پای چپ را دنبال بین این دو

قدم را می گویند گام, خطوه. فرمود خطوه و گام شـیطان مقتدای شما نباشد آنجایی که او پا می گذارد آنجایی که او راه می رود خطّ مشی شما نباشد.

خب این جریان در آیه ۲۰۸ گذشت (وَلاَ تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّیطَانِ) در آن آیه ۲۰۸ آمده است که این عدوّ مبین است در آیه محلّ بحث فرمود این عدوّ مبین بودنش به این است که امر به منکر می کند و نهی از معروف در قبال عبادت خدا یعنی نماز که (تَنْهَی عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنکَرِ) شیطنتِ شیطان در امر منکر و نهی از معروف است (فَإِنَّهُ یَأْمُرُ بِالْفَحْشَاءِ وَالْمُنکَرِ) بعد فرمود: (وَلَوْلاَ فَضْلُ اللَّهِ عَلَیْکُمْ وَرَحْمَتُهُ مَا زَکَی مِنکُم مِن أَحَدٍ أَبَداً) شما با داشتن غرایز جنسی شهوت و غضب از یک سو و غالب شما هم در مرحله وهم و خیال به سر می برید از لحاظ اندیشه از سوی دیگر, اگر با این سرمایه اندک انگیزه و اندیشه یعنی شهوت و غضبِ انگیزه ای از یک سو, وهم و خیال اندیشه ای از سوی دیگر که دارید به سر می برید راه نجات برای شما سخت است آن عقل است که «به عُبِد الرحمن» که آن را فراهم نکردید اگر فضل الهی نباشد اکثری شما در زحمتید گرچه آن اوحدی و اقلّی هم به لطف الهی به مقصد می رسند (وَلَوْلاَ فَضْلُ اللَّهِ عَلَیْکُمْ وَرَحْمَتُهُ مَا زَکَی مِنکُم مِن أَحَدٍ أَبَداً وَلکِنَّ اللَّهَ یُزَکِّی مَن یَشَاءُ) تزکیه الهی گاهی با تعلیم است نظیر (یُعَلِّمُهُمُ الْکِتَابَ وَالْحِکْمَةَ وَیُزَکِّیهِمْ) گاهی با فعل است مستحضرید که وحی دو قسم است یک وحی علمی است که برای انبیا و اولیاست که خدای سبحان احکام را به انبیا از راه وحی می رساند یا به ائمه(علیهم السلام) علوم غیبی را افاضه می کند اما بخش دیگری که مخصوص انبیا نیست برای دیگران هم هست آن وحیِ فعل است این وحی فعل این است که انسان از صالح و سالم باشد یک قلب طیّب و طاهر داشته باشد می بیند دفعتاً در او گرایشی پیدا می شود تصمیمی پیدا می شود اراده ای پیدا می شود که فلان کار را انجام بدهد این وحی الفعل است نه وحی علم فرمود: (وَأَوْحَیْنَا إِلَیْهِمْ فِعْلَ الْخَیْرَاتِ) می بینید در چند نفر نشستند دفعتاً کسی می گوید صدای اذان است بلند بشویم نمازمان را اول وقت بخوانیم این فعل است این فعل را کسی القا کرده دیگر همان طوری که وسوسه فعل است کسی القا کرده (یُوَسْوِسُ فِی صُدُورِ النَّاسِ) گرایشی ایجاد بکند که انسان بد بگوید یا بد ببیند تصمیم کار خیر هم این شخص تصمیم می گیرد نماز شب بخواند این فعل است اراده است اینکه علم نیست فرمود: (وَأَوْحَیْنَا إِلَیْهِمْ فِعْلَ الْخَیْرَاتِ) اینکه فرمود: (جَعَلْنَاهُمْ أَئِمَّةً یَهْدُونَ بِأَمْرِنَا وَأَوْحَیْنَا إِلَیْهِمْ فِعْلَ الْخَیْرَاتِ) این گرایشها همان تزکیه عملی است فرمود اگر این تزکیه های عملی نباشد هیچ کدام شما نجات پیدا نمی کنید. مستحضرید در جریان قذف این نکته هم باید ملحوظ باشد که گروهی از دیرزمان سعی می کردند که حریم اهل وحی را حالا یا در خاندان موسی یا در خاندان عیسی یا در خاندان رسول خدا(علیهم الصلاه و علیهم السلام) در اثر تهمت اینها را منکوب کنند در جریان حضرت مریم در سوره مبارکه «مریم» گذشت که آنها گرچه بالصراحه نگفتند که تو آلوده ای گفتند: (مَا کَانَ أَبُوکِ امْرَأَ سَوْءٍ وَمَا کَانَتْ أُمُّکِ بَغِیّاً) خب این تصریح به قذف نیست ولی تَکنیه است کنایه است اینکه گفتند: (مَا کَانَ أَبُوکِ امْرَأَ سَوْءٍ وَمَا کَانَتْ أُمُّکِ بَغِیّاً) یعنی _ معاذ الله _ تو با آنها هماهنگ نیستی این آلودگی دامنگیر تو شد قذف بود در دوران حضرت عیسی بود دوران حضرت موسی بود گاهی بالتصریح گاهی بالکنایه که «أعاذنا الله من شرور أنفسنا و سیّئات أعمالنا».

«و الحمد لله ربّ العالمین»

آیات ۲۱ تا ۲۶ سوره نور ۹۰/۰۸/۰۱

.Your browser does not support the audio tag

(یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لاَ تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّیْطَانِ وَمَن یَتَّبِعْ خُطُوَاتِ الشَّیْطَانِ فَإِنَّهُ یَأْمُرُ بِالْفَحْشَاءِ وَالْمُنکَرِ وَلَوْلاَ فَضْلُ اللَّهِ عَلَیْکُمْ وَرَحْمَتُهُ مَا زَکَی مِنکُم مِن أَحَدٍ أَبَداً وَلکِنَّ اللَّهَ یُزَکِّی مَن یَشَاءُ وَاللَّهُ سَمِیعٌ عَلِیمٌ (۲۱) وَلاَ یَأْتَلِ أُولُوا الْفَضْلِ مِنکُمْ وَالسَّعَهِ أَن یُؤْتُوا أُولِی الْقُرْبَی وَالْمَسَاکِینَ وَالْمُهَاجِرِینَ فِی سَبِیلِ اللَّهِ وَلْیَعْفُوا وَلْیَصْفَحُوا أَلاَ تُحِبُّونَ أَن یَغْفِرَ اللَّهُ لَکُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِیمٌ (۲۲) إِنَّ الَّذِینَ یَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ الْغَافِلاَتِ الْمُؤْمِنَاتِ لُعِنُوا فِی الدُّنْیَا وَالْآخِرَهِ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِیمٌ (۲۳) یَوْمَ تَشْهَدُ عَلَیْهِمْ أَلْسِنَتُهُمْ وَأَیْدِیهِمْ وَأَرْجُلُهُم بِمَا کَانُوا یَعْمَلُونَ (۲۴) یَوْمَئِذٍ یُوَفِّیهِمُ اللَّهُ دِینَهُمُ الْحَقَّ وَیَعْلَمُونَ أَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ الْمُبِینُ (۲۵) الْخَبِیثَاتُ لِلْخَبِیثِینَ وَالْخَبِیثُونَ لِلْخَبِیثَاتِ وَالطَّیِّبَاتُ لِلطَّیِّبِینَ وَالطَّیِّبُونَ لِلطَّیِّبَاتِ أُولئِکَ مُبَرَّؤُونَ مِمَّا یَقُولُونَ لَهُم مَغْفِرَهٌ وَرِزْقٌ کَرِیمٌ (۲۶))

این بخش مبسوط ظاهراً مرتبط به همین قصّه افک است قصّه طولانی و مبسوطی است در این قصّه ذات اقدس الهی برای پاسداشت حرمت حریم نبویاز هر نظر آیات را متقن و محکم نازل کرد که فرمود: (أَنزَلْنَا فِیهَا آیَاتٍ بَیِّنَاتٍ)

بعد از اصل قصّه افک و هنوز به پایان نرسانده فرمود دو راه است یک راه منکر یک راه معروف, راه منکر همان است که شیطان پیروانش را به آن راه فرا می خواند راه معروف راهی است که ذات اقدس الهی جامعه بشری را به آن فرا می خواند (اولاً) و کسانی که صلاحیّت و استحقاق و استعداد داشته باشند آنها را تزکیه می کند (ثانیاً) و چون خدای سبحان برابر مشیئت و اراده خود کار می کند و اراده او حکیمانه است بی حکمت کار نمی کند (ثالثاً) تشخیص موارد استحقاق هم در اثر اینکه خدای سبحان سمیع است و علیم (رابعاً) خطا راه پیدا نمی کند. منکر چیزی است که نزد عقل و نزد نقل نکره باشد اگر چیزی نزد عقل و نزد نقل نکره بود معلوم می شود نزد شریعت نکره است و اگر نزد شریعت نکره بود معلوم می شود نزد خدای سبحان ناشناخته است یعنی خدا او را به رسمیّت نمی شناسد منکر معنایش مجهول نیست معنایش آن است که عقل او را به رسمیّت نمی شناسد نقل او را به رسمیّت نمی شناسد دلیل عقل و دلیل نقل که دو چراغ تشخیص صراط اند معلوم می شود شریعت او را به رسمیّت نمی شناسد چنین چیزی می شود منکر. معروف یعنی چیزی که عقل او را به رسمیّت می شناسد نقل او را به رسمیّت می شناسد عقل و نقل که دو چراغ کاشف از صراط شریعت اند روشن می کنند که نزد شریعت این به رسمیّت شناخته می شود وقتی نزد شریعت به رسمیّت شناخته شد معلوم می شود ذات اقدس الهی او را به رسمیّت می شناسد این معنای منکر آن هم معنای معروف. شیطان انسان را به سَمت منکر دعوت می کند یعنی جایی که عقل و نقل او را به رسمیّت نمی شناسد ذات اقدس الهی به معروف دعوت می کند و تزکیه می کند برابر مشیئت خودش مستحضرید که در بیان نورانی امام سجاد(سلام الله علیه) در صحیفه سجادیه دارد که خدای سبحان برابر با حکمت کار می کند و هیچ توسّل و وسیله ای مسیر حکمت خدا را عوض نمی کند «یا مَن لا تُبدّل حکمته الوسائل

ص: ۲۲۴

» کسی بخواهد وسیله بگیرد تقرّبی دعایی ناله ای که خدا _ معاذ الله _ کاری را بر خلاف حکمت انجام بدهد هرگز این

چنین نیست «یا مَن لا تُبدّل حکمته الوسائل

» پس او حکیمانه کار می کند برای اینکه روشن بشود چه کسی استحقاق دارد چه کسی استحقاق ندارد کجا صلاحیّت هست کجا صلاحیّت نیست فرمود: (وَاللَّهُ سَمِیعٌ عَلِیمٌ)

او اسرار را آگاه است اقوال را آگاه است درون را می داند بیرون را می داند گذشته را می داند آینده را می داند لذا می داند که کجا مصلحت است و کجا مصلحت نیست فرمود: (لَا تَتَّبِعُوا خُطُواتِ الشَّیْطانِ)

که بین گام و خطوه هم فرق بود که گذشت (وَمَن یَتَّبِعْ خُطُوَاتِ الشَّیْطَانِ)

این هنوز عِقاب را ذکر نکرده است راز این نهی را ذکر می کند چرا (لَا تَتَّبِعُوا)

برای اینکه او امر به منکر می کند در حقیقت شما به دنبال منکر نباید حرکت کنید (وَمَن یَتَّبِعْ خُطُوَاتِ الشَّیْطَانِ فَإِنَّهُ یَأْمُرُ بِالْفَحْشَاءِ وَالْمُنکَرِ)

در قبال نماز که (تَنْهَی عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنکَرِ)

است شیطان (یَأْمُرُ بِالْفَحْشَاءِ وَالْمُنکَرِ)

و خدای سبحان با همین هدایتهای قولی از یک سو با هدایتهای فعلی از سوی دیگر که گرایشی علاقه ای در قلب نسبت به معروف ایجاد می کند فضل خود را و رحمت خود را شامل این گروه می کند (وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَیْکُمْ وَرَحْمَتُهُ مَا زَکَی مِنکُم مِن أَحَدٍ أَبَداً)

چون انسانها غالباً هم گرفتار دشمن درون اند به نام شهوت و غضب و از طرفی وهم و خیال و هم مبتلا به دشمن بیرون اند که خود شیطان سوگند یاد کرد و خدا هم اعلام کرد که این عدوّ مبین است برای شما و سوگندش هم این بود که (فَبِعِزَّتِکَ لَأُغْوِیَنَّهُمْ أَجْمَعِینَ)

ص: ۲۲۵

اما رحمت خدا و فضل خدا دو قسم است: آن فضل ابتدایی که عام است (هُدیً لِلنَّاسِ)

است همگان را هدایت کرده به همگان جانِ آگاه داده که (فَأَلْهَمَهَا فُجورَهَا وَتَقْوَاهَا)

هم درون همه را با چراغِ نفس ملهمه روشن کرد (وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا فَأَلْهَمَهَا فُجورَهَا وَتَقْوَاهَا)

در درون هیچ کسی تاریکی روا نداشت و در درون همه چراغ نفس ملهمه را روشن کرد در بیرون هم چراغ را برای همه روشن نگه داشت فرمود: (شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِی أُنْزِلَ فِیهِ الْقُرْآنُ هُدیً لِلنَّاسِ)

اگر کعبه ساخت (قِیاماً لِلنَّاسِ)

است و اگر قرآن نازل کرد (هُدیً لِلنَّاسِ)

است برای همگان از درون و بیرون چراغ روشن کرده است پس فضل عمومی است. اما انی فضل خاص که پاداش و عنایت است آن دیگر برای همه نیست اگر کسی دستورهای الهی را اعتنا کرده چند قدم با دین رفته و عمل کرده از آن به بعد نسبت به او این مراحل دین آسان می شود (فَأَمَّا مَنْ أَعْطَی وَاتَّقَی وَصَدَّقَ بِالْحُسْنَی فَسَنُیَسِّرُهُ لِلْیُسْرَی)

این به آسانی نماز شب می خواند به آسانی نماز اول وقت می خواند به آسانی نماز با طمأنینه می خواند به آسانی از نامحرم می گذرد برای او سخت نیست (فَسَنُیَسِّرُهُ لِلْیُسْرَی)

اما او هم (وَأَمَّا مَنْ بَخِلَ وَاسْتَغْنَی وَكَذَّبَ بِالْحُسْنَی فَسَنُیَسِّرُهُ لِلْعُسْرَی)

این به جان کَندن به زحمت بخواهد خودش را از نامحرم حفظ بکند یا از مال حرام حفظ بکند می بیند خیلی سخت است برای او عقبه کعود است برای اینکه راه را نرفته خب این پاداشی که ذات اقدس الهی عطا می کند برابر مشیئت اوست و مشیئت او طبق حکمت است و هیچ عاملی حکمت او را دگرگون نمی کند و او هم تشخیص می دهد چون سمیعِ علیم است کجا مصلحت حکیمانه است (وَاللّهُ سَمِیعٌ عَلِیمٌ)

.

در جریان اِفک چند حادثه پیش آمد یکی درباره قصّه معروف همین درباره عایشه بود یکی هم درباره پدر عایشه آن کسی که این اِفک را دامن زد از بستگان ابی بکر بود (یک) جزء مهاجرین بود (دو) جزء فقرا و نیازمندان بود (سه) و این طوری که این مورّخین و یا برخی از مفسّرین نقل کردند مورد اعتنای ابی بکر بود ابی بکر به او کمک می کرد و احسان می کرد (چهار). بعد از این جریان افک ابی بکر تصمیم گرفت یا سوگند یاد کرد که احسانش را قطع کند به او کمک نکند طبق نظر بسیاری از مفسّران اهل سنّت آیه نازل شد که اولواالفضل ایتلا نکند ائتلا یعنی سوگند یاد کرد یا تقصیر کرد یا طرد کرد به هر سه معنایی که برای ائتلا که باب افتعال است اینجا می تواند روا باشد «لا یأتلوا» مجزوم فعل مضارع همین ایتلاست یعنی قسم نخورد ترک نکند تقصیر نکند آن کسی که دارای فضل مالی است اینکه گذشت کند احسان کند فقیر را دریابد و مانند آن (وَلَا یَأْتَلِ أُولُوا الْفَضْلِ مِنکُمْ وَالسَّعَهِ)

آنها که اهل بخشش بودند (یک) وضع مالی شان خوب بود (دو) اینها کوتاهی نکنند که ایتا کنند بدهند برسانند (أُولِی الْقُرْبَی)

را، مساکین را مهاجرین را. این کسی که در این قصّه اِفک دستی داشت از بستگان ابی بکر بود و نیازمند بود و جزء مهاجرین. (أُولِی الْقُرْبَی)

او را شامل می شود (الْمَسَاکِینَ)

او را شامل می شود (الْمُهَاجِرِینَ)

او را شامل می شود. در این آیه فرمود آنها که اهل فضل اند یعنی تفضّلی دارند گذشتی می کنند (یک) و اولواالسّعه هستند وضع مالی آنها خوب است گشاددست اند توانگرند (دو) اینها سوگند یاد نکنند کوتاهی نکنند ترک نکنند که ایتاء کنند برسانند بدهند مالی را به کسانی که جزء اولواالقربای آنها هستند کسانی که جزء مساکین اند کسانی که جزء مهاجرین اند البته فی سبیل الله این کار در راه خدا باشد (وَلْیَعْفُوا وَلْیَصْفَحُوا)

از لغزشهای اینها عفو کنند و صَفْح کنند که بالاتر از عفو است یک وقت انسان می گذرد یک وقت صفحه خاطرات را برمی گرداند اصولاً در این صفحه چیز دیگر نیست که صفح بالاتر از عفو است. خب چرا اینها کوتاهی نکنند برای اینکه اگر شما نسبت به دیگران احسان کردید ایتاء کردید عفو کردید صفح کردید, صفح روا داشتید ذات اقدس الهی لغزشهای شما را هم می بخشد (أَلَا تُحِبُّونَ أَن يَغْفِرَ اللَّهُ لَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ)

این دو صفت ممتاز برای خدا هست خدای سبحان اگر بخواهد از لغزشهای شما بگذرد شما هم از لغزشهای دیگران بگذرید بسیاری از مفسّران اهل سنّت گفتند این دربارهٔ ابی بکر نازل شده است ابی بکر هم از این به بعد گفت من دوست دارم خدای سبحان نسبت به ما محبت و لطف روا بدارد من هم از این بسته ما که در این قصّه افک دستی داشت گذشتم نسبت به او آن کمکهایی که روا می داشتم الآن روا می دارم.

دو نکته حسّاس و مهم است یکی اینکه در این بخشها ملاحظه فرمودید آیاتی هم که بعد می آید از همین قبیل است این (إِنَّ الَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ الْغَافِلَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ)

هم همین طور است یکی درباره عایشه است یکی دربارهٔ ابی بکر همه این تعبیرات جمع که گفته شد که فرمود محصنات را افک می کنند از آیات قبل داشتیم این آیه بعد هم داریم یا دربارهٔ (لَا يَأْتَلِ أُولُوا الْفَضْلِ)

که دربارهٔ ابی بکر است این دو جریان آیاتی است که با جمع مذکّر سالم دربارهٔ ابی بکر آمده با جمع مؤنث سالم دربارهٔ عایشه آمده. لفظ جمع, مفهوم جمع دارد (یک) معنای جمع در آن معنا و مفهوم جامع به کار می رود (این دو) این هیئت جمع الف و لامش این هیئت جمعش در آن مفهوم, لفظ در مفهوم استعمال می شود این دو بعد از اینکه لفظ در مفهوم استعمال شد بر مصداق منطبق می شود و مصداق تحت او مندرج می شود لفظ در مصداق خارجی استعمال نمی شود (این سه) خب همه اینها جمع است جریان ابی بکر یک نفر بود جریان افک عایشه یک نفر است اینجا که شد اشکال نمی کنند که چگونه جمع آورده اما آیه ولایت و آیه زکات مکرّر اشکال می کنند که خب (إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ)

اینها جمع است در حالی که علی بن ابی طالب(سلام الله علیه) یک نفر بود آنجا مرتب اشکال می کنند اما آنجا دو مورد, دو مورد یعنی دو مورد شما اینجا چطور حل می کنید شما می گویید درباره ابی بکر نازل شد ما هم قبول می کنیم شم می گویید درباره عایشه نازل شد ما هم قبول می کنیم اما همه اش جمع است مگر لفظ در مصداق خارجی استعمال می شود تا شما اشکال بکنید لفظ در مفهوم جامع استعمال می شود حالا مصداق قَلّ أو کَثُر یکی بود یکی نبود یک مصداق داشت یکی کم مصداق بود یکی بیشتر مصداق داشت در جریان افک غیر از عایشه کس دیگری نبود در جریان (وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ)

غیر از حضرت امیر کس دیگری نبود در جریان قسم خوردن اینکه دیگر چیزی به این شخصی که افک را دامن می زد غیر از ابی بکر کس دیگر نبود خب ما که حرفی نداریم لفظ در مفهوم استعمال می شود نه در مصداق خارجی چه مصداق داشته باشد چه نداشته باشد حالا- که مصداق دارد چه کم چه زیاد اگر شما در این مورد اشکال ندارید چه اینکه ما هم اشکال نداریم آنجا هم نباید اشکال کرد برای اینکه جا برای اشکال ادبی نیست اگر لفظ در مصداق استعمال می شد که مطلب بیّن الغیّ ای است خب اشکال شما وارد ما هم می پذیریم اما لفظ در مفهوم استعمال می شود می خواهد مصداق داشته باشد می خواهد نداشته باشد می خواهد مصداقش کم باشد می خواهد زیاد باشد خب این همه که (الْمُؤْمِنَاتِ)

است (الْمُحْصَنَاتِ)

است (الْغَافِلَاتِ)

است همه اینها درباره عایشه است این هفت هشت جمعی که در (لَا يَأْتَلِ)

ص: ۲۲۹

آمده همه اش درباره ابی بکر است (أَولُوا)

یک، (يُؤْتُوا)

دو، (وَلْيَعْفُوا)

سه، (وَلْيَصْفَحُوا)

چهار، (تُحِبُّونَ)

پنج، (لَكُمْ)

شش، خب شش ضمیر جمع اعم از ظاهر و غایب درباره ابی بکر آمده درباره آن کسی که این افک را دامن می زد او هم چند جمع آمده (أُولِي الْقُرْبَى)

آمده یک، (الْمَسَاكِينَ)

آمده دو، (الْمُهَاجِرِينَ)

آمده سه او هم یک نفر بود خب چطور آنجاها شما دهنتان بسته است اینجا می آیید درباره (إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللّهُ)

اشکال می کنید غرض آن است که هر دو جا درست است حالا برای ما فرق نمی کند که این شأن نزولی که شما گفتید فلان شخص بود یا نبود ما هم داعی نداریم بگوییم که نبود خب جزء بستگان او بود و این هم احساس کرد که این جزء اولواالقربای اوست جزء بستگان اوست چرا درباره دخترش چنین کاری کرده جای گِله هم داشته البته این دو مطلب مهمّی است که باید در اذهان شریفتان باشد.

پرسش: ابی بکر جزء اولواالفضل آورده چیست؟

پاسخ: فضل است نه فضیلت، از این فضلها زیاد است دیگر اولواالفضل یعنی مازاد.

پرسش:...

پاسخ: بله خب، یعنی کسانی که می بخشیدند دیگر.

پرسش:...

پاسخ: آن برای خدای سبحان است (وَاللّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ)

این درباره خدای سبحان است با وصف عظمت هم معروف شده با رحمت هم همراه است خب.

این سوگند یاد کرده که دیگر چیزی به این فامیلش ندهد فرمود شما مگر نمی خواهید خدا از لغزشهای شما بگذرد خب شما هم از لغزشهای او بگذرید اینکه فضیلت نیست این فضل است اولواالفضل والسّعه یک وقت است رحمت با فضل همراه است یک وقت سِعه با فضل همراه است آنها که وضع مالی شان خوب است سفره پهنی دارند اینها محروم نکنند بستگان فقیرشان را اینکه فضلیت نیست.

ص: ۲۳۰

پرسش:...

پاسخ: بله خب کسی که گناهی کرده بعد توبه کرده ذات اقدس الهی از او می گذرد وگرنه وجود مبارک حضرت نسبت به او حد جاری می کرد به آن حد نرسیده بود او چیزی شنیده گفته و ابابکر از فامیلش توقّع نداشت که چیزی را که شنیده بگوید او که دسیسه اوّلی را نداشت دسیسه اوّلی یک عدّه منافقین بودند این می گوید جزء بستگان شماست این منتها غفلت کرده آگاه نبوده مواظب زبانش نبوده چیزی را شنیده او هم گفته شما حالا چرا با او درگیر می شوید مگر نمی خواهید خدا از لغزشهای شما بگذرد اگر می خواهید از لغزشهای شما بگذرد شما هم از لغزشهای آنها بگذرید اما حالا آنهایی که دامن زنان این فتنه بودند ملاحظه بکنید خدا لعنت دنیا و لعنت آخرت را بر آنها کرده این معلوم می شود اینکه از بستگان ابی بکر بود جزء آن گروه نبود. ملاحظه فرمودید فرمود آنهایی که قذف کردند حدّ شرعیشان این است عذاب دنیویشان این است این یک. بعد هم فرمود اینها (لُعِنُوا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ)

این عذاب کلامی حکم کلامی شان این است حکم فقهی شان هم آن است چیزی را فروگذار نکرده حالا اگر در بین این جمعیت یک نفر هم مواظب زبانش نبود این آن طور نباید ابی بکر و امثال ابی بکر او را گرسنه بگذارند خب.

بنابراین این قسمتها کاملاً از هم جداست. مطلب دیگر اینکه درباره این حد که آیا وجود مبارک حضرت حد جاری کرد یا نه بعضی می گویند جاری کرد بعضی می گویند جاری نکرد اگر واقعاً این تعبیر سیدناالاستاد(رضوان الله علیه) احکام قذف قبلاً نازل شده بود خب چطور وجود مبارک پیغمبر این حد را جاری نکرد اینها که قذف کردند باید در محکمه چهار شاهد بیاورند اگر نیاوردند لعان مربوط به زن و شوهر است نه مربوط به قذف بیگانه باید حد جاری بشود دیگر لذا اگر در بعضی از روایات دارد که قذف حد جاری نشده شاید برای همین باشد که این آیات حدّ قذف بعداً نازل شده همان طوری که در سوره مبارکه «مائده» گذشت که (إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللّهُ)

در اوایل سوره «مائده» است (يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أَنْزِلَ إِلَيْکَ)

در اواسط این سوره است در حالی که این (بَلِّغْ)

خیلی قبل از (إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللّهُ)

نازل شـده ترتیب آیات به ترتیب نزول نیست چه اینکه ترتیب سوَر هم به ترتیب نزول نیست اگر حـدّ قـذف قبلاً نازل شده بود خب وجود مبارک پیامبر حـد جاری می کرد چه اینکه برخیها نقل کردنـد که حضـرت عـدّه ای را حـد زده اما آنهایی که می گویند رسول خدا حد جاری نکرد برای آن است که آیه قذف و حدّ قذف بعد از جریان افک نازل شده.

مطلب دیگر اینکه در آیه چهارم همین سوره مبارکه «نور» فرمود: (أُولئِکَ هُمُ الْفَاسِقُونَ)

ممکن است که کسـی درست باشد یعنی کسـی دیده ولی چهار شاهد نبود و نمی دانست که باید چهار شاهد بیاورد این قذف را کرده و از ارائه چهار شاهـد مانـده است این فاسق است ولو واقعاً صادق باشد منتها در فضای شـریعت محکوم به قِسط اسـت برای اینکه بایـد مواظب زبانش بود با آبروی افراد بی جهت بازی نکند اما در جریان افک چون واقعاً دروغ بود لذا فرمود اینها کاذب انـد قـدر متیقّن در مقام تخاطب هم همین بود که اینها کاذب بودنـد هم کـذب خبری بود هم کذب مُخبری لذا فرمود: (أُولئِکَ عِندَ اللَّهِ هُمُ الْكَاذِبُونَ)

تفـاوت آیه سـیزده و آیه چهـارده هم در همین بخش است. خب فرمـود: (وَلاَ يَأْتَلِ أُولُوا الْفَضْلِ مِنكُمْ وَالسَّعَهِ أَن يُؤْتُوا أُولِى الْقُرْبَى وَالْمَسَاكِينَ وَالْمُهَاجِرِينَ فِى سَبِيلِ اللَّهِ وَلْيَعْفُوا وَلْيَصْفَحُوا أَلاَ تُحِبُّونَ أَن يَغْفِرَ اللَّهُ لَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ)

ص: ۲۳۲

این را چه درباره ابی بکر باشد چه درباره غیر ابی بکر باشد مطلبی است حق فضیلتی برای آنها نیست خب.

پرسش:...

پاسخ: نه خب دیگر، غفران درجاتی دارد اصلِ خود غفران یعنی پوشاندن این مِغْفَر را کلاه خود را که می گویند مغفر برای اینکه سر را می پوشاند آن مسئله بخشش نهایی با مغفرت حاصل نیست ستّار بودنِ خدا به یک مرحله است غفّار بودن خدا به یک مرحله است عفوّ بودن خدا به یک مرحله است و ذوالفضل بودن او به مرحله دیگر این طور نیست که همه مراحل برای همه افراد باشد البته تا تمام این مراحل به پایان نرسد کسی وارد بهشت نمی شود حالا یا در برزخ مشکلاتش حل می شود یا در ساهره قیامت یا در دالان ورودی بالأخره بعد از اینکه تطهیر کامل شد وارد بهشت می شود آنجا (لَا لَغْوٌ فِيهَا وَلاَ تَأْثِيمٌ)

آنجا (الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِی أَذْهَبَ عَنَّا الْحَزَنَ)

آنجا هیچ یادی از گناه نیست الآن ما یعنی بشر هر قدر توانمند باشد نمی تواند کاری بکند که لغزشهای تائب برطرف بشود اگر کسی نسبت به یک انسان کامل و شریفی بد کرده باشد او حدّاکثر می تواند عفو کند صفح کند کاری به او نداشته باشد گِله ای هم نکند نام او را به زشتی نبرد (یک) بعد نسبت به او احسان هم بکند او را در کنار سفره اش بنشاند (دو) همین کارها را می کند اما هر چه احسان این شخص بیشتر می شود او در درون خود شرمنده تر خواهد شد این شخصی که نسبت به او بد شده بخواهد آن مشکل درونی آن تبهکار را برطرف کند مقدورش نیست چه کار بکند اما ذات اقدس الهی این کار را می کند یعنی صفحه قلب را شستشو می کند کسی که تبهکار بود توبه کرد مشرک بود بت پرست بود توبه کرد و در صدر اسلام مشرکین توبه می کردند و موحد می شدند اصلاً اینها یادشان نیست که در برابر بت سجده می کردند وگرنه شرمنده بودند در بهشت جا برای شرمندگی نیست.

ص: ۲۳۳

پرسش:...

پاسخ: حضرت حرّ(سلام الله علیه) یادش نیست که آن جنایت را کرده وگرنه بدترین عذاب بود برای او، او اصلاً در بهشت یادش نیست که این کار خلاف را کرده اگر یادش باشد که عذاب الیم است برای او این کار فقط از خدا برمی آید این مقلّب القلوب است شستشو می کند انساء می کند گاهی، تذکره دارد گاهی، صحنه� قلب را آن قدر تطهیر می کند که اصلاً یک تبهکار یادش نیست گناه می کرد آن بت پرست یادش نیست بت فروشی و بت سازی و بتکده را رواج می داد وگرنه در بهشت در عذاب الیم بود اگر (نَزَعْنَا مَا فِی صُدُورِهِم مِنْ غِلٍّ)

است «نزعنا ما فی صدورهم» از خاطرات بد از افکار بد از نیّات بد از سابقه� بد این تطهیر کامل می شود وارد بهشت خواهد شد اگر هم سخت باشد مشکلاتش را باید تحمل کند حالا یا در برزخ است یا در ساهره قیامت است این پنجاه هزار سال بودن به همین مناسبت است دیگر.

پرسش:...

پاسخ: بله دیگر هیچ حزنی ما نداریم الآن اینجا هیچ حزنی نداریم.

پرسش:...

پاسخ: بله، گذشته که در دنیا چه کردیم هست اما الآن یادش نیست که چه خلافی کردند الآن اینجا هیچ حزنی نداریم آن هم در طلیعه ورود می گویند حزنش این بود که آیا وارد بهشت می شوند یا نمی شوند بعد دارد (نَتَبَوَّأُ مِنَ الْجَنَّهِ حَیْثُ نَشَاءُ)

ما نگران بودیم که آیا بهشت می رویم یا نمی رویم این حزن را از ما برداشت ما را وارد بهشت کرد هر جا بخواهیم جایمان می دهند کنار آن جمله این جمله است دیگر (الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِی صَدَقَنَا وَعْدَهُ وَأَوْرَثَنَا الْأَرْضَ نَتَبَوَّأُ مِنَ الْجَنَّهِ حَیْثُ نَشَاءُ فَنِعْمَ أَجْرُ الْعَامِلِینَ)

مـا اول غمگین بودیم نمی دانستیم بالأـخره می آییم اینجـا یـا نه، این غم را از مـا برداشت ما را راه داد هر جا بخواهیم جایمان است نه اینکه فلان خاطره یادشان باشـد بعد بگویند آن خاطره از ما گرفته شد اصـلاً هیچ خاطره تلخی در ذهن بهشتیها نیسـت خب.

پرسش:...

پاسخ: حالیتان بشود غبطه برای اینجا نیست مثل سمع و بصر ده بار یعنی ده بار این مسائل گفته شد فرشته ها درجاتی دارد (وَمَا مِنَّا إِلَّا لَهُ مَقَامٌ مَعْلُومٌ)

هیچ یعنی هیچ فرشته ای غصّه ندارد که چرا فرشته است مگر گوش ما غصّه می خورد که چرا ما کار چشم را انجام نمی دهیم همه اینهـا طیّب و طـاهر می شونـد همه یعنی همه خیلی از کارهـاست که از چشم برمی آیـد از گـوش برنمی آیـد مؤمنـان در بهشت به منزله شـئون نفسی یک نفس کامل اند به منزله فرشتگان بهشت اند هیچ فرشته ای غبطه فرشته دیگر را نمی خورد (وَمَا مِنَّا إِلَّا لَهُ مَقَامٌ مَعْلُومٌ)

مگر اینهـا غصّه می خورنـد که چرا درجه آنهـا را ندارنـد مگر شـئون نفس ما غصّه می خورد که چرا من فاقـد شأن دیگری ام چنین طهارتی برای بهشتیها حاصل می شود خب.

(إِنَّ الَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ الْغَافِلَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ)

اینهـا همه دربـاره عایشه است این جمع است در جمع اسـتعمال شـده منتها مصـداقش یکی است البته مصادیق دیگری هم پیـدا بشود همین طور است (إِنَّ الَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ)

یک, (الْغَافِلَاتِ)

دو, (الْمُؤْمِنَاتِ)

سه. دو مطلب است که زمخشـری در کشـاف دارد یـک مطلبش این است که شـما چنـد بـار قرآن را دور بزنیـد هیـچ جایی به عظمت قصّه افـک ذات اقـدس الهی تهدیـد نکرده چنـدین آیه پشت سـر هم لعن دنیا لعن آخرت حـدّ قـذف همه اینها را ذکر کرده این برای آن است که حریم نبوی را حفظ بکنـد این ادّعا می کند که من در هیچ بخشـی از بخشـهای قرآن کریم درباره ملحدان, مشرکان, کفار, منافقین این طور ده دوازده آیه پشت سر هم ببینم که بخواهد عدّه ای را بکوبد نسبت به دنیا نسبت به آخرت تعبیرات فراوان داشـته باشـد برای اینکه حریم پیغمبر محفوظ بمانـد این یـک تعبیر ایشـان است در کشـاف تعبیر دیگر همـان مطلب لطیفی است که مرحوم خواجه طوسـی در شـرح اشارات بوعلی هم دارد که «أکثر أهل الجنّه البُهْل» نه البلهاء بُهل جمع أبله است «أکثر اهـل الجنّه البهـل» بهـل نه یعنی سـفیه نه یعنی کم خِرَد یعنی انسـان سـلیم الصـدر انسانی که اصـلاً به فکر دسـیسه و وسوسه و کینه و فتنه و دغـل بـازی و این بازیگریهـا نیست یـک انسـان وارسـته و خردمـدار و عاقلی است این را می گویند ابله, ابله یعنی سـلیم الصدر نه یعنی نابخرد این تفسـیر مرحوم خواجه است در اشارات و تنبیهات در آ ن نمط نهم و اینها

قبل از مرحوم خواجه جناب زمخشری در کشاف دارد همین این (الْغَافِلَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ)

ص: ۲۳۵

یعنی کسانی که در این فضاها نیستند اصلاً به فکر گناه نیستند این یک غفلتِ محمود و ممدوحی است اصلًا در فکر بازی نیست منظور از بُهل این است.

پرسش:...

پاسخ: اکثر اهل الجنّه این طور هستند اقلّشان کسانی اند که می توانند اما سعی می کنند خودشان را حفظ بکنند اما اکثر کسانی هستند که اصلاً به فکر اینها نیستند.

پرسش:...

پاسخ: سلیم الصدرند نه اینکه (إِذْ جَاءَ رَبَّهُ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ)

حضرت ابراهیم(سلام الله علیه) اصلاً به فکر گناه نیست مشغول کار خودش است اینها را می گویند سلیم الصدر کسانی که به فکر بازی نیستند نه به این فکرند که راه کسی را ببندند نه به این فکرند که بیراهه بروند کار خودشان را انجام می دهند اینها آدمهای سلیم الصدری اند یک وقت است که نه, کم و بیش به این فکر هستند منتها با زحمت و تلاش می گویند حالا چرا این کار را بکنیم بد است اما آنها اصلاً به این فکر نیستند که راه کسی را ببندند یا بیراهه بروند خب.

(إِنَّ الَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ)

را, اگر کسی محصنه ای را رَمْی بکند نشان مظلومیّت اوست دو (الْغَافِلَاتِ)

کسی که سلیم الصدر است اصلاً در این فضاها نیست که بگوید من فلان کار را بکنم بعد بگوید «أعوذ بالله من الشیطان الرجیم» اصلاً در این فضاها نیست (الْمُؤْمِنَاتِ)

با ایمان اند خب این سه وصف بر عایشه یا یک همسر دیگر پیامبر قابل تطبیق است این سه دلیل بر مظلومیّت است کسانی که این گروه را قذف می کنند گذشته از آن جریان حدّ قذف که مسئله فقهی است مسئله کلامی شان این است که (لُعِنُوا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ)

از اینکه چطور درباره عایشه که یک نفر است جمع آورده شده زمخشری می گوید این درباره ازواج نبی(علیه و علی آله آلاف التحیّه و الثناء) است لذا جمع آوردند یا عایشه چون اُمّ المؤمنین و المؤمنات است به این مناسبت جمع آورده شده ولی نیازی به هیچ کدام از آن جواب نیست جواب اساسی آن است که لفظ در معنای جامع خود به کار می رود مصداقش قلّ أو کَثُرَ. بعد فرمود تمام نشده هنوز قصّه افک اینها در محکمه الهی محکمه دنیا که حکمش حدّ قذف بود مشخص است (ثَمَانِینَ جَلْدَةً)

در محکمه الهی اینها اعضا و جوارحشان علیه اینها شهادت می دهد تا می روند انکار بکنند حرفی که زدند زبان شهادت می دهد کاری که کردند دست شهادت می دهد جایی که نباید می رفتند رفتند پا شهادت می دهد این دو تعبیر قرآنی نشان می دهد که مسئول, جان آدم است نه تن آدم یکی اینکه این اعضا و جوارح را شاهد معرفی می کند نه معترِف و مُقرّ اگر تبهکاری کاری را کرده باشد و آن کار را پذیرفته باشد می گویند اقرار کرد نمی گویند شهادت داد اگر دستی که سیلی زد زبانی که دروغ گفت یا قذف کرد پایی که به جایی رفت که نباید می رفت اگر پا گناه کرده باشد دست گناه کرده باشد دست گناه کرده باشد زبان گناه کرده باشد باید گفته می شد که اینها اقرار کردند در حالی که دارد اینها شهادت می دهند شهادت برای بیگانه است یعنی آن گنهکار کسی است شاهد دیگری است معلوم می شود اعضا و جوارح ابزار کارند فاعل و آن عامل و آن مسئول نفس است این یک قرینه, قرینه دیگر هم بالصراحه فرمود: (بِمَا کَانُوا یَعْمَلُونَ)

یعنی عمل برای خود شخص است زبان او, دست او, پای او ابزار کار اوست او با زبان دروغ گفت ولی او دروغ گفت نه زبان او با دست سیلی زد یا حرام گرفت ولی او حرام گرفت نه دست اگر دست گناه کرده بود می فرمود دست اقرار کرده اگر زبان گناه کرده بود می فرمود زبان اقرار کرده در حالی که دارد زبان شهادت می دهد دست شهادت می دهد پا شهادت می دهد معلوم می شود گنهکار نفسِ انسانی است گذشته از اینکه بالصراحه فرمود: (يَوْمَ تَشْهَدُ عَلَيْهِمْ)

علیه اینها شهادت می دهند (أَلْسِنَتُهُمْ وَأَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُم بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ)

این دو یعنی دو مطلب و قرینه جداست حالا گاهی در بعضی از آیات دارد که ما دهن اینها را مُهر می کنیم (نَخْتِمُ عَلَى أَفْوَاهِهِمْ)

که با این باید جمع بشود چگونه دهنِ مُهرشده حرف می زند آیا موقف فرق می کند یا راهی را که امین الاسلام و دیگران ارائه کردند آن راه رفتنی است.

«و الحمد لله ربّ العالمين»

آیات ۲۱ تا ۲۶ سوره نور ۹۰/۰۸/۰۲

.Your browser does not support the audio tag

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لاَ تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ وَمَن يَتَّبِعْ خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ فَإِنَّهُ يَأْمُرُ بِالْفَحْشَاءِ وَالْمُنكَرِ وَلَوْلاَ فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ مَا زَكَى مِنكُم مِن أَحَدٍ أَبَداً وَلكِنَّ اللَّهَ يُزَكِّي مَن يَشَاءُ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ (٢١) وَلاَ يَأْتَلِ أُولُوا الْفَضْلِ مِنكُمْ وَالسَّعَةِ أَن يُؤْتُوا أُولِي الْقُرْبَى وَالْمَسَاكِينَ وَالْمُهَاجِرِينَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلْيَعْفُوا وَلْيَصْفَحُوا أَلاَ تُحِبُّونَ أَن يَغْفِرَ اللَّهُ لَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ (٢٢) إِنَّ الَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ الْغَافِلاَتِ الْمُؤْمِنَاتِ لُعِنُوا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ (٢٣) يَوْمَ تَشْهَدُ عَلَيْهِمْ أَلْسِنَتُهُمْ وَأَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُم بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (٢۴) يَوْمَئِذٍ يُوَفِّيهِمُ اللَّهُ دِينَهُمُ الْحَقَّ وَيَعْلَمُونَ أَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ الْمُبِينُ (٢۵) الْخَبِيثَاتُ لِلْخَبِيثِينَ وَالْخَبِيثُونَ لِلْخَبِيثَاتِ وَالطَّيِّبَاتُ لِلطَّيِّبِينَ وَالطَّيِّبُونَ لِلطَّيِّبَاتِ أُولئِكَ مُبَرَّؤُونَ مِمَّا يَقُولُونَ لَهُم مَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ (٢۶))

ص: ۲۳۸

در طلیعه بحث اِفک دو نظر بود که اشاره شد اهل سنّت بر آن اند که قصّه افک مربوط به عایشه است معروف بین مفسّران و علمای شیعه این است که قصّه افک مربوط به ماریه قِبطیه مادر ابراهیم است که این دو جریان در طلیعه بحث گذشت. به استناد این دو جریان (إِنَّ الَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ الْغَافِلاَتِ الْمُؤْمِنَاتِ)

به نظر علمای شیعه ناظر به ماریه قِبطیه است به نظر اهل سنّت ناظر به عایشه است بنابراین اطلاق (الْمُحْصَنَاتِ الْغَافِلاَتِ الْمُؤْمِنَاتِ)

و انطباقش بر عایشه به نظر اهل سنّت است و انطباقش بر ماریه قبطیه به نظر ماست که این دو جریان در طلیعه بحث مبسوطاً

گذشت بنابراین منافاتی هم با جریان سوره□ «تحریم» ندارد برای اینکه «کلٌّ علی رأیه».

مطلب دوم آن است که اینکه فرمود فضل و رحمت الهی اگر نبود هیچ کس وارسته نمی شد برای آن است که فضل خدای سبحان و رحمت الهی دو قِسم است: یک فضل ابتدایی یک فضل پاداشی گرچه همه فضلهای الهی ابتدایی است آن فضل الهی و رحمت الهی که ابتدایی است عقل داده است فطرت داده است قرآن نازل کرد انبیا آورد که همه اینها فضلهای ابتدایی است به وسیله□ این عقل از درون و وحی از بیرون بشر را هدایت کرد که فرمود: (هُدیً لِلنَّاسِ)

این هدایت تشریعی و هدایت ابتدایی است که عام است. گروهی گوش به این هدایت می دهند و چند قدم همراه انبیا می روند هم از نظر اعتقاد عقیده□ صحیح دارند هم از نظر اخلاق متخلّق می شوند هم از نظر اعمال دارای عدل اند این گروه که مقداری اطاعت کردند پاداش دریافت می کنند پاداش الهی همان هدایت پاداشی است که گرایش است تَیسیر امور است توفیق است که فرمود: (فَأَمَّا مَنْ أَعْطَی وَاتَّقَی □ وَصَدَّقَ بِالْحُسْنَی □ فَسَنُیَسِّرُهُ لِلْیُسْرَی)

ص: ۲۳۹

یا در سوره مبارکه «تغابن» این چنین فرمود: (وَمَن يُؤْمِن بِاللَّهِ يَهْدِ قَلْبَهُ)

خب این اگر هدایت ابتدایی باشد که اتحاد مقدّم و تالی است این هدایت پاداشی است یعنی اگر کسی ایمان بیاورد متخلّق بشود عمل صالح داشته باشد به آن هدایت ابتدایی خدای سبحان بها بدهد خداوند پاداشی به او عطا می کند و آن هدایت پاداشی است (وَمَن يُؤْمِن بِاللَّهِ يَهْدِ قَلْبَهُ)

این گرایش و اهتدا و علاقه و محبّت که نسبت به اطاعت پیدا می کند این پاداشی است خدای سبحان به او داده این تزکیه پاداشی است پس تزکیه فضل رحمت اینها به دو قسم تقسیم می شود یکی ابتدایی که عموم است خدای سبحان همه را هدایت کرد همه را از نفس ملهمه برخوردار کرد همه را با وحی و نبوّت و رسالت آشنا کرد که (هُدىً لِلنَّاسِ)

است اگر کسی به این هدایت ابتدایی بها داد و اطاعت کرد خدا به او پاداش عطا می کند پاداشش این است (وَمَن يُؤْمِن بِاللَّهِ يَهْدِ قَلْبَهُ)

اگر کسی ایمان آورد خدای سبحان گذشته از جریان بهشت, قلب او را هم هدایت می کند توفیق عطا می کند رفیق خوب استاد خوب شاگرد خوب هم بحث خوب هم حجره خوب همسایه خوب همه اینها جزء توفیقات الهی است که خدا فراهم می کند آن گرایش دورنی را هم تأمین می کند که فرمود: (وَمَن يُؤْمِن بِاللَّهِ يَهْدِ قَلْبَهُ)

این هدایت پاداشی.

اما اِضلال قبلاً هم بحثش گذشت که اضلال ابتدایی اصلاً نیست که _ معاذ الله _ ابتدائاً خدای سبحان کسی را گمراه کرده باشد آنچه هست هدایت است اگر کسی با داشتن عقل و فطرت از درون, وحی و نبوّت از بیرون بیراهه رفت معصیت کرد و خدای سبحان به او مهلت داد راه توبه را باز کرد «أنت الّذی فَتَحْتَ باباً إلی عبدك و سَمَّیته التوبه

» این عمداً به سوء اختیار خود این درِ توبه را هم به روی خود بست مهلت خدا را هم با بی اعتنایی گذراند از آن به بعد خدا سبحان او را گمراه می کند این گمراهی اضلالِ کیفری است (اولاً) و امر وجودی نیست (ثانیاً) یعنی چیزی خدا در قلب او ایجاد بکند چیزی بر او وارد بکند به عنوان اِضلال نیست بلکه امر عدمی است و آن این است که توفیقش را برمی دارد او را به حال خود رها می کند (ثالثاً) این همان است که در آغاز سوره مبارکه «فاطر» آمده که فرمود یک وقت خدای سبحان فردی را برابر حکمت مصلحت می بیند که درِ رحمت را به روی او باز کند (مَّا يَفْتَحِ اللَّهُ لِلنَّاسِ مِن رَّحْمَةٍ فَلاَ مُمْسِكَ لَهَا)

دری را که خدای سبحان به عنوان رحمت به روی فرد یا امّتی باز کرد هیچ کس نمی تواند آن در را ببندد (فَلاَ مُمْسِكَ لَهَا)

اما (وَمَا يُمْسِكْ)

دری را که خدا باز نکرد لطفی را که خدا نداد (فَلاَ مُرْسِلَ)

خدا اگر فرمود کسی را گمراه می کند نه یعنی ـ معاذ الله ـ او را به سَمت فساد می کشاند لطفش را برمی دارد توفیقش را برمی دارد این همان است که وجود مبارک حضرت بارها عرض می کرد «إلهی لا تَکلنی إلی نفسی طرفه عین ابدا

» این یک امر وجودی نیست اضلال کیفری امر وجودی نیست فقط سلب توفیق است لطفی که تاکنون می داد حالا نمی دهد فرمود: (وَمَا يُمْسِكْ فَلاَ مُرْسِلَ)

دری را که خدا تا حال باز می کرد حالا باز نمی کند شخص را به حال خودش رها می کند خب این شخص مثل کودکی است که در آغوش پدر و مادر است اگر کسی او را رها بکند می افتد دیگر این چنین نیست که این کودک بتواند خودش را حفظ بکند انسان بتواند خودش را حفظ بکند که این قهراً می افتد در چاه پس بنابراین هدایت دو قسم است: ابتدایی و پاداشی هر دو به فضل و رحمت خداست اضلال یک قسم, یک قسم یعنی یک قسم فقط کیفری است اضلال ابتدایی نیست این دو مطلب اضلال هم امر عدمی است نه امر وجودی این سه مطلب که این مطالب سه گانه در ذیل آیه سوره مبارکه «بقره» مبسوطاً گذشت یعنی آیه ۲۶ سوره «بقره» این بود که (يُضِلُّ بِهِ كَثِيراً وَيَهْدِي بِهِ كَثِيراً وَمَا يُضِلُّ بِهِ إِلَّا الْفَاسِقِينَ)

خدای سبحان هدایت ابتدایی دارد (یک) هدایت پاداشی دارد (دو) اضلال کیفری دارد نه اضلال ابتدایی (سه) این اضلال کیفری فقط دامنگیر فاسقان و منحرفان از دین است (چهار). بنابراین اینکه فرمود: (لَوْلاَ فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ مَا زَكَى مِنكُم مِن أَحَدٍ)

معنای خاصّ خودش را پیدا می کند که فضل و رحمت و تزکیه الهی دو قسم است هم ابتدایی هم پاداشی ولی اضلال ذات اقدس الهی یک قسم است و آن اضلال کیفری است دیگر نه سخن از جبر است نه سخن از تفویض بلکه امرٌ بین الأمرین.

پرسش:...

پاسخ: عدمی است دیگر برای اینکه کلّ صفحه دل را خود شخص پر کرده و سیاه کرده نامه را چه موقع مُهر می کنند آن وقتی که تمام حرفها در نامه نوشته شده و مطلبی جا نمانده آن وقت ختم می کنند یعنی مُهر می کنند صحنه دل صفحه شفاف است نویسنده خود شخص است اگر خود شخص کلّ صحنه را سیاه کرد راهی هم بود به عنوان آبِ توبه این آبِ توبه یعنی خود توبه آبِ شستشوست نه یعنی بروی نزد کسی یک دَم بزنند شما بخوری آن خب یک آداب و مستحبّات آن یک حرف دیگر است ولی خود توبه آب است که شستشو می دهد. این آبِ توبه این اضافه وصف به موصوف است آب, توبه ای که آب است نه یعنی آن آبِ استکان را می گویند آبِ توبه خود توبه آبی است شستشو می کند خب این را طبق بیان نورانی امام سجاد فرمود این در باز است دیگر «أنت الّذی فتحت باباً إلی عبدک و سمّیته التوبه

» فرمود این توبه این هم آبِ توبه این را بخور شستشو بکن با توبه کردن کلّ صحنه را شستشو می کنی شفاف می کنی نکرد نکرد نکرد تا به آن آخر رسید دیگر بعد خدا مُهر می کند دیگر از آن به بعد دیگر خودشان می گویند (سَوَاءٌ عَلَيْنَا أَوَعَظْتَ أَمْ لَمْ تَكُن مِّنَ الْوَاعِظِينَ)

ص: ۲۴۲

و خدا هم تصدیق می کند (سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ ءَأَنذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لاَ يُؤْمِنُونَ)

اینهـا که صـریحاً به پیامبرشـان می گفتنـد چه بگـویی چه نگـویی برای مـا فرق نمی کنـد (سَوَاءٌ عَلَيْنَا أَوَعَظْتَ أَمْ لَمْ تَكُن مِّنَ الْوَاعِظِينَ)

نه «أم لم تَعِظ» اصـلاً می خواهیم جزء وعّاظ نباشـیم خب چنین آدمی وقتی که کلّ صـحنه را سـیاه کرده فقط یک امضاء می مانـد یـک مُهر می مانـد خـدا مُهر می کنـد دیگر, بنـابراین کـلّ صـحنه به دست خود انسـان است بعـد فرمود: (وَلاَ يَأْتَلِ أُولُوا الْفَضْلِ)

پس بنابراین نظر شیعه مشـخص شد نظر اهل سـنّت مشـخص شد در جریان اِفک وقتی جریان اِفک نظر شـیعه ها مشـخص شد دیگر آن قصّه (وَلاَ يَأْتَلِ أُولُوا الْفَضْلِ مِنكُمْ)

مشخص می شود که مربوط به ابی بکر نمی تواند باشد.

پرسش:...

پاسخ: اینها دفع بود دیگر نه رفع قد مرّ مراراً دعای اینها ناله اینها ضـجّه اینها استغفار پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) روزی هفتاد بار اینها دفع است یک وقت ماها استغفار می کنیم رفع است یعنی گناهِ آمده غبارِ آمده را می خواهیم شستشو کنیم یک وقت آنها دفع می کنند اینها مثل اینکه بادبزن مرتّب دستشان است که حشرات و مگس نیاید اینها مادامی که انسان اند مکلّف انـد در حوزه شـریعت انـد بـا دیگران از نظر شـریعت و تکلیف فرقی ندارنـد اینهـا مرتّب در کمین انـد که مبادا خـدای ناکرده غفلتی بشود و برای همیشه هم محفوظ ماندنـد اسـتغفار آنهـا نـاله آنها گریه آنها دفع غبار است نه رفع غبارِ آمـده. بنابراین این (لاَ يَأْتَلِ أُولُوا الْفَضْلِ)

وضعش مشخص می شود که به نظر اهل شیعه چه گروهی است به نظر اهل سنّت چه گروهی است.

ص: ۲۴۳

(وَلاَ يَأْتَلِ أَولُوا الْفَضْلِ مِنكَمْ وَالسَّعَهِ أَن يُؤْتُوا أَولِی الْقُرْبَی وَالْمَسَاکِینَ وَالْمُهَاجِرِینَ)

خب حالا اگر هم بنا بر اهل سنّت باشد و این شامل آن شخص باشد هر آیه ای هر پاداشی را که به همراه دارد حیثی است یعنی اگر کسی در این جهت از این لحاظ این کار خیر را انجام داده است برکت این کار خیر را می برد نه جمیع خیرات شامل حال او می شود (یک) نه اینکه بعداً هر خطا و خطیئه ای را مرتکب بشود بخشوده می شود (دو) خب این چه کار دارد با «ارتدّ الناس بعد النبیّ

» این چه کار دارد به حوادث سقیفه. هر آیه ای بر فرض اطلاق داشته باشد اطلاقش حیثی است یعنی در آن چیزی که در صدد مقام بیان است آن را مشخص می کند نه کارهای دیگر یعنی اگر کسی گفت روزه گرفت یا نماز خواند یا احسان کرد یا فلان کار خیر را انجام داد «فله الجنه» یعنی در همین محدوده نه اینکه بعداً هم اگر خلافی بکند باز «فله الجنه» بر فرض هم آن شأن نزول قصّه افک مربوط به آن بانو باشد (وَلاَ يَأْتَلِ أُولُوا الْفَضْلِ)

هم مربوط به ابی بکر باشد اطلاقش حیثی است نه عمومی که نسبت به جمیع جهات باشد (یک) و بعد از رحلت هم حادثه سقیفه پیش بیاید هم باز «فله الجنّه» (دو).

پرسش:...

پاسخ: اگر باشد توبه بکند بله دیگر, اگر هر کسی این همه مشرکین صدر اسلام بودند که توبه کردند عملشان قبول شد دیگر یک وقت است کسی بازی می کند خب این در حقیقت ایمان نیاورد دیگر اما اگر کسی واقعاً ایمان بیاورد توبه بکند این همه مشرکان و بت پرستان صدر اسلام بودند که ایمان آوردند و اهل بهشت شدند دیگر اما اگر کسی بخواهد بازی کند منافقانه سخن بگوید نه هیچ ضرورتی ندارد بلکه همین سیّئه ای است به سیّئات او. خدا غریق رحمت کند سیدناالاستاد را می فرماید بعضیها می گویند فلان کار را می کنیم حالا بعد استغفار می کنیم این دو گناه کرده یکی اینکه گناه فعلی را مرتکب شده یکی اینکه استغفار را به بازی گرفته این اهانت به استغفار است حالا این معصیت را می کنیم بعد استغفار می کنیم خب این بازی گرفتن استغفار است دیگر این دو گناه است به تعبیر ایشان.

خب فرمود اینها خطر دنیایی شان مشخص شد عمده آن است که فرمود این گروه (لُعِنُوا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَهِ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ)

خب چه موقع عذاب عظیم دامنگیر آنها می شود (يَوْمَ تَشْهَدُ عَلَيْهِمْ أَلْسِنَتُهُمْ وَأَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُم بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ)

در بحث دیروز اشاره شد که این دو قرینه است دو دلیل است که اعضا و جوارح گناه نمی کنند گناه برای نفس است چرا؟ برای اینکه اگر در محکمه عدل الهی زبانی که غیبت کرده یا دروغ گفته این گناه, گناه زبان باشد عامل زبان باشد مسئول خود زبان باشد باید گفته می شد زبان اقرار می کند نه شهادت می دهد دستی که سیلی زده یا رشوه داده یا رشوه گرفته اگر این دست عامل باشد این دست معصیت کرده است و اگر این دست در قیامت سخن بگوید باید گفته می شد اعتراف کرده است نه شهادت داد مثل اینکه خود نفس وقتی سخن می گوید اقرار است (فَاعْتَرَفُوا بِذَنبِهِمْ فَسُحْقاً لِأَصْحَابِ السَّعِيرِ)

خود نفس, اما اعضا و جوارح که حرف می زنند تعبیر قرآن این است که اینها شهادت می دهند معلوم می شود اینها مجرم نیستند اینها ابزار کارند مثل اینکه انسان با قلمی کار باطل می کند حرف باطل می زند ابزار کارند منتها آن مصنوعی است این طبیعی.

شاهد دوم و قرینه دوم (بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ)

که عمل را ذات اقدس الهی به اشخاص اسناد می دهد نه به اعضا و جوارح وگرنه می فرمود «بما عَمِلت» در بخشهای دیگر هم (بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ)

امثال ذلک است در سوره مبارکه «یس» آیه ۶۵ این است که (الْيَوْمَ نَخْتِمُ عَلَى أَفْوَاهِهِمْ وَتُكَلِّمُنَا أَيْدِيهِمْ وَتَشْهَدُ أَرْجُلُهُم بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ)

این دو قرینه در آیه ۶۵ سوره مبارکه «یس» هم هست منتها حالا یک شاهد جمعی جداگانه باید ارائه بشود که چگونه زبان شهادت می دهد در حالی که دهن بسته است آیا این راهی که امین الاسلام(رضوان الله علیه) و دیگران رفتند این راه تام است که خدای سبحان زبان را از فضای کام بیرون می آورد (یک) این کام را می بندد (دو) زبان در بیرون فضای دهن حرف می زند (سه) تا جمع بشود بین شهادت زبان و بسته شدن دهن که فرمود: (الْيَوْمَ نَخْتِمُ عَلَى أَفْوَاهِهِمْ)

خب اگر افواه, فوه, دهن بسته شد چگونه زبان شهادت می دهد آیا راه این است یا موقفها فرق می کند در بعضی از مواقف دهن باز است و زبان شهادت می دهد در موقف دیگر دهن بسته است و اعضا و جوارح شهادت می دهند بالأخره باید در سوره مبارکه «یس» رسیدیم این جمع و راه حل جمع بین آیات مشخص بشود. پس طبق این دو قرینه اعضا و جوارح ابزار کارند منتها اینها آن فهم را شاید نداشته باشند یعنی اثبات اینکه اینها می فهمند به وسیله این آیات آسان نیست اینها کاری که کردند شهادت می دهند یعنی در قیامت دست شهادت می دهد که من این پول را دادم یا این پول را گرفتم اما این رشوه است این حلال است این حرام است شاید ندانند آیا این اعضا و جوارح شهادت به عصیان می دهند یا شهادت به عمل می دهند محکمه الهی برگزار می شود می گویند چرا فلان حرف را زدی؟ این انکار می کند که من نگفتم زبان را خدای سبحان به حرف در می آورد زبان می گوید بله من این حرف را گفتم اما حالا این حرف اهانت است یا کذب است یا فِریه است این را شاید نداند البته کسی بگوید زبان نمی داند جرأت می طلبد ولی اثباتش دلیل می خواهد آن مقداری که از این آیات برمی آید این است که متن عمل را زبان می فهمد یعنی زبان می فهمد که این شخص دارد این حرف را می زند این دست می فهمد که این شخص در فلان روز دارد این پول را می دهد یا می گیرد این را کاملاً ـ می فهمد این فرش را می برد یا می گذارد اما این سرقت است این بیع است این شراء است این را شاید نداند یعنی اثبات معرفت طاعت و عصیان با این آیات آسان نیست اصل فعل را می بینند و شهادت هم می دهند از این آیات بیش از این مقدار برنمی آید البته از ادلّه دیگر که همه اینها آگاه اند سمیع اند بصیرند این شاید بتوان تشخیص داد آن وقت اگر اینها طاعت و عصیان را بفهمند قهراً خود اینها هم زیر سؤال می روند که شما که می دانستید این اطاعت است چرا انجام ندادید فلان کار معصیت است چرا انجام دادید؟

پرسش: جرأت نداشت انجام بدهد.

پاسخ: بسیار خب, این می توانست چون همـان خـدایی که به او علم داد همان خـدا از خـدا می خواهـد چرا مرا فلـج نکردی نگرفتی تو مسئولی ولی اثبات اینکه اینها عالِم به معصیت اند کار آسانی نیست از خود این آیات برنمی آید.

پرسش:...

پاسخ: المعرفه حق است دیگر خـدا را می شناسـند تسبیـح گوی خدایند اما حالا فلان کار معصـیت است فلان کار این به نیّت وابسته است چون دادن و گرفتن این به نیّت وابسته است یک وقت کسی جلوی دیگری بلند می شود برای اینکه او مؤمن است احترام مؤمن فضـیلت دارد بلند می شود یک وقت برای مسـخره بلند می شود این می شود معصیتِ کبیر خب حالا این معصیت است یا اطاعت است این را این زانوها شاید نفهمند اما زانو و پا و مچ اینها می فهمند که فلان شـخص در فلان مجلس در برابر فلان کس بلنـد شد اما حالا برای مسـخره بود یا برای احترام مؤمن بود شاید نتواند تشـخیص بدهد اما حکم به اینکه نمی فهمد هم کار آسانی نیست آن مقداری که از این آیات برمی آید این است.

مطلب مهم این است که در سوره‌ مبارکه‌ «اسراء» ما با معمّایی روبه رو بودیم این تفسیر (الَّذِینَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ)

اینها که علم نیست آنجا که علم است فقط بایـد گوش داد بعـد مطالعه کرد بعـد نقل کرد یک سؤال عمیق علمی ما آرزویمان شـد که شایـد گیرمـان بیایـد این معلوم می شود که شـما خیـال می کنیـد این همین درس عـادی است یک سؤال عمیق علمی آرزویمـان شـد. مـا در سـوره‌ مبـارکه‌ «اسـراء» بـا معمّـایی روبه رو بودیم و آن معمّـا این بود که خـدای سـبحان در سوره‌ مبـارکه‌ «اسـراء» فرمود همه اعضـا و جوارح در قیـامت مورد سؤال انـد خب سائـل مشـخص است مسـئول هم مشـخص اسـت مسـئول عنه هم مشـخص اما در تشـخیص و تطبیق مسـئول و مسـئول عنه ما با یک معمّا روبه رو بودیم آن آیه سوره‌ مبارکه‌ «اسراء» این است آیه‌ ۳۶ سوره‌ «اسراء» (وَلَا تَقْفُ مَا لَیْسَ لَکَ بِهِ عِلْمٌ)

چیزی که علم نـداری به دنبالش نرو محقّقانه و عالمانه سـخن بگو عالمانه قیام کن عالمانه قعود کن و مانند آن چرا (إِنَّ الْسَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤادَ کُلُّ أُوْلئِکَ کَانَ عَنْهُ مَسْؤُولاً)

آنهـایی که در این بحثهـا حضور داشـتند می دانسـتند مـا با فشاری رد شـدیم چرا برای اینکه ظاهر آیه این است که بـدون علم کاری نکن زیرا سـمع بصـر قلب همه اینها مسـئول عنه انـد خیلی از مفسّـرین همین طور یعنی همین طور گذشـتند خب ببینید مراجعه کنیـد تفسـیر را این «کـان» به چه کسـی برمی گردد این «عنه» به چه کسـی برمی گردد مـا در فارسـی اینها عربی قرآن عربی است کتابهای تفسـیر هم عربی است اینها عربی حرف می زننـد و فارسـی فکر می کنند ما در فارسـی می گوییم از فلان شخص بـپرس ایـن کلمه از را روی آن شـخص می آوریم در عربی چنین تعـبیری نیست این کلمه «عنه» که از او به «از» ترجمه می شود روی مطلب در می آید نه روی شخص (یَسْأَلُونَکَ عَنِ الرُّوحِ)

, (یَسْأَلونَکَ عَنِ الْأَهِلَّهِ)

, (یَسْأَلُونَکَ عَنِ المَحِیضِ)

شخص, مسئول است آن مطلب, مسئول عنه ولی در فارسی می گوییم از آقا بپرس خب اینکه فرمود: (کَانَ عَنْهُ)

یقیناً «عنه» به انسان برنمی گردد برای اینکه انسان مسـئول است نه مسـئول عنه سائل خداست و فرشـتگان اداره کننده محکمه معـاد مسـئول انسـان است مسـئول عنه اعضـا و جوارح او از انسـان سؤال می کننـد گوش را چه کردی از انسان سؤال می کنند چشم را چه کردی اینها را ما می فهمیم اما از انسان سؤال بکنند دلت را چه کردی قلبت را چه کردی فؤاد همان حقیقت انسان است آیا فؤاد مسـئول است یا مسـئول عنه از اعضا و جوارح انسان که سؤال نمی کننـد برای اینکه اینها مسـئول عنه اند مسـئول خود انسان است نه سـر انسان نه دست انسان نه چشم و گوش انسان نه اعضا و جوارح ریه و روده انسان خود انسان است خود انسان همان فؤاد اوست خب اگر خود انسان مسـئول است دیگر نمی توانـد مسئول عنه باشـد که از خود انسان سؤال می کنند خودت را چه کردی این است معنـایش یـا مـا دوتـا خود داریم یـک خود حیوانی داریم که بـا او داریم زنـدگی می کنیم یک خود الهی داریم که (نَفَخْتُ فِیهِ مِن رُّوحِی)

این ضمیر متکلّم وحده (رُّوحِی)

برای خداست این روح به آنجا برمی گردد این خودِ حیوانی ما که وهم و خیال است حیوانات هم دارند شهوت و غضب است حیوانات هم دارند این سیرک بازیها و تمرینهای طنزآمیزی که بعضی از انسانها دارند قوی ترش را شما می بینید درباره حیوانات به کار می برند آنها هم قابل تعلیم و تربیت این چنینی هستند ما یک خود حیوانی داریم که در سوره مبارکه «آل عمران» و نساء مشخص شد فرمود هر وقت صحبت جبهه و جنگ و حفظ نظام می شود اینها فقط به فکر خودشان اند (أَهَمَّتْهُمْ أَنْفُسُهُمْ)

همینهایی که قرآن می فرماید اینها فقط به فکر خودشان اند در سوره «حشر» فرمود اینها خودشان را فراموش کردند (لَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنسَاهُمْ أَنفُسَهُمْ)

معلوم می شود ما دوتا خود داریم یک خود الهی داریم که امانت خداست برای ما نیست یک خود حیوانی داریم که ماییم و مکلّف اینکه در تعبیرات قرآن کریم آمده است اینها به خودشان ظلم کردند در بحثهای قبل هم داشتیم که ظالم و مظلوم دو لفظ است دو مفهوم است الاّ ولابد دو مصداق می خواهد عالِم و معلوم دو لفظ است دو مفهوم است ممکن است یک مصداق بخواهد شخص به خودش عالم باشد اما شخص به خودش ظالم باشد مستحیل است زیرا ظالم حدّی دارد مظلوم محدوده ای دارد هر کس از حدّ خودش پا درازتر کند وارد گلیم مظلوم بشود این را می گویند ظلم تجاوز از حد است ما دو خود داریم یک خود حیوانی که همین عادی است و درک می کنیم و تکلیف هم با همین است یک خود الهی داریم که امانت الله است برای ما نیست آن چراغی است که خدا به ما داد تا ما با او راه را ببینیم چاه را تشخیص بدهیم اگر بر خلاف دستور الهی انجام دادیم به او ظلم کردیم و اگر بر خلاف دستور الهی انجام دادیم در قیامت ما را به محکمه می آورند می گویند با او چه کردی این فؤادی که من به تو دادم با او چه کردی؟ «کان الإنسان عن السمع مسئولا, عن البصر مسئولا, عن الفؤاد مسئولا» گاهی انسان به فؤاد ظلم می کن می شود (وَلكِنْ أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ)

گاهی باید پاسخ بدهد که این (رُّوحِی)

این یایی که به «روح» اضافه شده روحی که به یا اضافه شده این روح الله است روح الله را به ما تملیک نکردند به ما امانت دادند این چراغ را خدا روشن کرد که ما با این چراغ راه را ببینیم و راه را طی کنیم به ما می گویند چرا این فتیله را پایین کشیدی (قَدْ خَابَ مَن دَسَّاهَا)

به ما می گویند چرا این چراغ را دفن کردی (قَدْ خَابَ مَن دَسَّاهَا)

به ما می گویند چرا از نورش استفاده نکردی (كُلُّ أُوْلئِكَ)

یعنی «کلّ واحد من السمع و البصر و الفؤاد یکون مسئولٌ عنه و یسیر الانسان مسئولاً عن السمع عن البصر عن الفؤاد» حالا روشن شد که ما هر کاری که انجام می دهیم گذشته از اینکه اعضا و جوارح شاهدند داریم به آن روحی که روح الله است خیانت می کنیم ظلم می کنیم آن وقت از ما سؤال می کنند که این روح را چه کار کردی این می شود قرآن این می شود تفسیر قرآن این را شما دیگر در تبیان و مجمع البیان و امثال ذلک این حرفها که پیدا نمی کنید تفسیر قرآن برای همینهاست نه برای آن چهارتا حرفهای منبری که اگر کسی ایمان آورد عمل صالح کرد «فله الجنه» اینکه درس نمی خواهد اینکه درس نمی خواهد خیال کردند تفسیر همینهاست در همین جا فرمود شما مشکلتان این است که گاهی خلوت می روید که کسی شما را نبیند شما با انبوهی از شاهد حاضرید در سوره مبارکه «فصلت» فرمود شما می خواهید جایی پنهان بروید بسیار خب بروید ما حرفی نداریم جایی پنهان بروید ولی کجا جای پنهان است در سوره «فصلت» آیه نوزده به بعد این است که (وَيَوْمَ يُحْشَرُ أَعْدَاءُ اللَّهِ إِلَى النَّارِ فَهُمْ يُوزَعُونَ ۞ حَتَّى إِذَا مَا جَاءُوهَا شَهِدَ عَلَيْهِمْ سَمْعُهُمْ وَأَبْصَارُهُمْ وَجُلُودُهُم بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ)

همین دو قرینه است که اینها شـهادت است (یک) عمل را به افراد نسبت می دهند (دو) ﴿وَقَالُوا لِجُلُودِهِمْ لِمَ شَهِدتُّمْ عَلَيْنَا قَالُوا أَنطَقَنَا اللَّهُ الَّذِی أَنطَقَ كُلَّ شَیْ ءٍ﴾

نه «أعلمنـا» مـا را به حرف آورد مـا آن روز هم می دیـدیم تو داری چه کـار می کنی آن روز نتوانسـتیم حرف بزنیم امروز می توانیم حرف بزنیم اگر آن روز «أعلمنا الله» باشـد که در محکمه شـهادت پذیرفته نیست این شـخص می گوید خدایا تو به اینها گفتی اینها که نمی دانسـتند که خدا اعلام نمی کند تعلیم نمی دهد خدا اِنطاق می کند به نطق در می آورد عالِم آگاه را اینها می گوینـد خـدا مـا را به حرف آورد نه خـدا به مـا فهمانـد ﴿قَالُوا أَنطَقَنَا اللَّهُ الَّذِی أَنطَقَ كُلَّ شَیْ ءٍ وَهُوَ خَلَقَكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ﴾

فرمود: ﴿وَمَا كُنتُمْ تَسْتَتِرُونَ أَن يَشْهَدَ﴾

شما چرا نرفتید جایی که کسـی شـما را نبیند آنکه ممکن نبود که حالا چون دارند اذان می گویند تتمّه این آیه ان شاءالله برای فردا.

«و الحمد لله ربّ العالمین»

آیات ۲۴ تا ۲۶ سوره نور ۹۰/۰۸/۰۳

.Your browser does not support the audio tag

﴿يَوْمَ تَشْهَدُ عَلَيْهِمْ أَلْسِنَتُهُمْ وَأَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُم بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (۲۴) يَوْمَئِذٍ يُوَفِّيهِمُ اللَّهُ دِينَهُمُ الْحَقَّ وَيَعْلَمُونَ أَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ الْمُبِينُ (۲۵) الْخَبِيثَاتُ لِلْخَبِيثِينَ وَالْخَبِيثُونَ لِلْخَبِيثَاتِ وَالطَّيِّبَاتُ لِلطَّيِّبِينَ وَالطَّيِّبُونَ لِلطَّيِّبَاتِ أُولَئِكَ مُبَرَّؤُونَ مِمَّا يَقُولُونَ لَهُم مَّغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ (۲۶)﴾

بحثهـایی که مربوط به جریان اِفک بود مطالبی را در کنار خود داشت در این مجموعه چنـد آیه ای ذات اقـدس الهی جریان محبّت شیوع فساد در امّت اسلامی را جزء گناهان بزرگ شمرد یک وقت است انسان علاقه مند است که فلان شخص آسیب ببینـد مسلوب الحیثیه بشود و مانند آن. آن شـخص اگر محقون العِرض بود یعنی آبرویش محترم بود چنین علاقه ای کشف از فساد درون می کنـد از نظر کلامی مشـکل دارد ممکن است از جهت فقهی معصیت نباشد نظیر تجرّی که مستحضـرید گفتند تجرّی, کشف از سوء سـریره می کند ولو معصیت نباشد اگر کسی علاقه داشته باشد که فلان شخصی که آبروی او در اسلام محترم است این مسـلوب الحیثیه بشود ممکن است معصیت نباشد چون فعلِ خارجی نیست ولی کشف از سوء سـریره می کند اما اگر علاقه اش این بود که در نظام اسـلامی در امّت اسـلامی فسادی رخنه پیدا کند از آن جهت که این نظام, نظام اسـلامی است یا این امّت, امّت اسلامی است این گذشته از آن محذوری کلامی, محذور فقهی را هم به همراه دارد اینکه در آیه نوزده همین سوره مبارکه «نور» فرمود: ﴿إِنَّ الَّذِينَ يُحِبُّونَ أَن تَشِيعَ الْفَاحِشَةُ فِی الَّذِينَ آمَنُوا لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ فِی الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ﴾

این جزء گناهان کبیره است این غیر از آن است که انسان علاقه داشته باشد شخصی مثلاً مسلوب الحیثیه بشود اگر _ معاذ الله _ کسی در درون او این علاقه بود که نظام اسلامی آسیب ببیند امّت اسلامی مسلوب الحیثیه بشود این گناه بزرگ است عذاب الیم را در بردارد.

مطلب سوم آن است که این وصف که به سند حکم قرار گرفت تعلیق حکم به وصف شد مشعر به علیّت است ممکن است همین علاقه را انسان نسبت به یک امّت دیگر داشته باشد ولی این وعید الهی که (لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ)

را به همراه نداشته باشد تعلیق حکم بر وصف گفتند مشعر به علیّت است (إِنَّ الَّذِينَ يُحِبُّونَ أَن تَشِيعَ الْفَاحِشَةُ فِي الَّذِينَ آمَنُوا)

که قصّه افک از همین قبیل بود خواه آن طوری که اهل سنّت می گویند یا آن طوری که ما شیعه ها می گوییم که مربوط به ماریه قبطیه بود به هر تقدیر این منافقان سعی شان این بود که امّت اسلامی و حریم نبوی(صلّی الله علیه و آله و سلّم) آسیب ببیند این تعلیق حکم بر وصف مشعر به علیّت است فرمود در امّت اسلامی. مشابه این در سوره مبارکه «نساء» گذشت که اگر کسی برادر مسلمان را در اثر اختلاف میراث اختلاف مالی اختلاف حقوقی بکُشد خب قتل جزء گناهان بزرگ است (یک) قصاص دارد (دو) بخشی از کفّارات را هم به همراه دارد (سه) این حکم قتل عمد است و اگر توبه نکند عذاب جهنم را دارد (چهار) اما مخلّد در نار نیست چون بالأخره کافر که نیست مشرک که نیست این به اندازه جرمش در آتش می سوزد اما در آن آیه دارد که (وَمَن يَقْتُلْ مُؤْمِناً مُتَعَمِّداً فَجَزَاؤُهُ جَهَنَّمُ خَالِداً)

این اِشعار به علیّت دارد یعنی اگر کسی مؤمن را لإیمانه بکَشد خب البته این می شود مخلّد دیگر بنابراین این تعلیق حکم بر وصف مشعر به علیّت است اگر کسی علاقه اش این بود نظام آسیب ببیند یا امّت اسلامی مسلوب الحیثیه بشود این عذاب الیم را دارد چه اینکه قصّه افک از همین قبیل بود.

پرسش:...

پاسخ: آنجا هم در سوره مبارکه «بقره» هم در سوره «حج» روشن شد که عملی در فرهنگ قرآن صالح است که مطابق با حجّت آن عصر باشد امروز عمل یهود عمل مسیحی کجا می تواند صالح باشد عملی را قرآن کریم صالح می داند که مطابق با دستور حجّت عصر باشد حالا اگر کسی به طرف شرق نماز خواند این را قرآن عمل صالح می داند یا الیوم به طرف قدس نماز خواند این را قرآن عمل صالح می داند این چنین که نیست فرمود هر کس به خدا که مبدأ است به قیامت که معاد است اعتقاد داشته باشد (دو) و عمل صالح کند این عمل صالح دو نکته را در بردارد یکی اعتقاد به وحی و نبوّت آن پیامبری است که در آن عصر زندگی می کند یکی هم به دستور او عمل بکند چنین کسی در هر عصر و مصری باشد موفق است وگرنه الآن اگر کسی به شریعت و منهاج نسخ شده عمل بکند که قرآن کریم آن را عمل صالح نمی داند لذا در بخشهای دیگر فرمود: (فَإِن آمَنُوا بِمِثْلِ مَا آمَنْتُمْ بِهِ فَقَدِ اهتَدَوا)

نه اینکه به شریعتِ منسوخه عمل بکند خب.

مطلب دیگر اینکه گاهی ممکن است از بعضی از آیاتی که صِرف محبّت را منشأ عذاب می داند استدلال بشود در حالی که این چنین نیست البته از نظر کلامی مشکل جدّی دارد کشف از سوء سریره می کند ولی مشکل فقهی داشته باشد نیست. در سوره مبارکه «آل عمران» آیه ۱۸۸ این است (لاَ تَحْسَبَنَّ الَّذِینَ یَفْرَحُونَ بِمَا أَتَوْا وَیُحِبُّونَ أَن یُحْمَدُوا بِمَا لَمْ یَفْعَلُوا فَلاَ تَحْسَبَنَّهُم بِمَفَازَةٍ مِنَ الْعَذَابِ)

ممکن است گفته شود ظاهر این آیه این است که اگر کسی علاقه مند است محبّت دارد در برابر کارِ نکرده از او حمایت بشود او مورد حمد و ثنا و ستایش قرار بگیرد این گرفتار عذاب الیم است ولی این چنین نیست این آیه ۱۸۸ بعد از آیه ۱۸۷ و ۱۸۶ است در آیه ۱۸۶ جریان فساد اعتقادی و امثال ذلک مطرح شد در آیه ۱۸۷ فرمود: (وَإِذْ أَخَذَ اللّهُ مِيثَاقَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ لَتُبَيِّنُنَّهُ لِلنَّاسِ)

از علمای اهل کتاب پیمان گرفته شد که شما باید معارف تورات و انجیل را برای مردم تفسیر کنید بازگو کنید بشارت تورات و انجیل را به مردم ارائه بدهید ولی شما کتمان کردید تحریف کردید (وَلاَ تَكْتُمُونَهُ)

ولی (فَنَبَذُوهُ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ)

این را پشت سر انداختند (یک) (وَاشْتَرَوا بِهِ ثَمَناً قَلِيلاً)

معامله کردند (دو) با دین فروشی ثمن بَخسی را گرفتند (وَاشْتَرَوا بِهِ ثَمَناً قَلِيلاً)

آن گاه فرمود: (لاَ تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ يَفْرَحُونَ بِمَا أَتَوْا وَيُحِبُّونَ أَن يُحْمَدُوا بِمَا لَمْ يَفْعَلُوا فَلاَ تَحْسَبَنَّهُم بِمَفَازَةٍ مِنَ الْعَذَابِ)

اینها نسبت به آن تحریف و دسیسه کردند خوشحال اند نسبت به آن کارهایی که باید می کردند نکردند علاقه مندند که آنها را اِجلال کنند سپاسگزاری کنند شکوهی برای آنها قائل بشوند آن وقت فرمود اینها معذّب اند پس این چنین نیست که صِرف محبّت اینکه خلافی داشته باشد بر اساس همین محبّت عذاب بشود.

فتحصّل که محبّت گناه از نظر کلامی کشف از سوء سریره می کند دو: از نظر فقهی معصیت نیست اگر کسی همّت کرد که گناهی بکند اراده کرد گناهی انجام بدهد ولی ابزارش موفق نشد از نظر فقهی معصیت نیست ولی از نظر کلامی کشف از سوء سریره می کند (دو) سوم اینکه گاهی خود این محبّت, معصیت فقهی است گذشته از تجرّی کلامی و آن این است که اگر علاقه مند است که نظام الهی آسیب ببیند علاقه مند است که امّت اسلامی مسلوب الحیثیه بشود چنین چیزی جزء گناهان کبیره است قصّه افک از این قبیل بود. اما مسئله (لَوْلاَ فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ مَا زَكَى مِنكُم مِن أَحَدٍ أَبَداً)

در سوره.

پرسش:...

پاسخ: بله دیگر بعض نه کل, بعضی شان این طور می شود گناهی که بسیاری از مشکلات را به همراه دارد خب این البته اِثم است دیگر نه کلّ ظن بعضی ظن منطبق بر همین معاصی می شود دیگر.

پرسش:...

پاسخ: نه خب فرق می کند دیگر یک وقت است که همان جریان آیه سوره مبارکه «نساء» است که یک وقت برادر مسلمان را مؤمن را می کشد چون اختلاف در ارث دارند اختلاف در مال دارند این بله قصاص باید بشود کفّاره باید بدهد در قیامت جهنّم می رود ولی مخلّد نیست اما اگر کسی برادر مؤمن را لإیمانه بکُشد این می شود (مَن يَقْتُلْ مُؤْمِناً مُتَعَمِّداً فَجَزَاؤُهُ جَهَنَّمُ خَالِداً)

بنابراین این خیلی فرق می کند در اثر نیّت در اثر سوء سریره اگر کسی بخواهد امّت اسلامی مسلوب الحیثیه باشد.

اما جریان فضل خدا همه نعمتها به فضل الهی است البته, اما اضلال اشاره شد که اضلال ابتدایی نیست (یک) اضلال کیفری است (دو) اضلال کیفری هم به این معنا نیست که خدای سبحان کسی را عمداً بیراهه ببرد که بشود جبر بلکه اضلال الهی این است که فیض خاصّ خودش را می گیرد وقتی فیض خاصّ خودش را گرفت آن فیض عمومی سرِ جایش محفوظ است فطرت را هرگز نمی گیرد فرمود: (لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ)

به صورت لا نفی جنس به بهترین وجه انسان را آفرید (فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ)

فرمود هیچ کس این فطرت را عوض نمی کند نه خدا نه غیر خدا, غیر خدا عوض نمی کند چون قدرت ندارد خدا عوض نمی کند چون (لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ)

ص: ۲۵۵

به بهترین وجه آفرید از این بهتر که دیگر ممکن نیست اگر از این بهتر ممکن نیست عوض نمی کند.

پرسش:...

پاسخ: فطرت را نه, فطرت محفوظ است خود شخص این فتیله را پایین می کِشد یا دفن می کند این را از بین نمی برد این فطرت همچنان هست در درون انسان یک سیر خاموش دارد یک سیر کم نور دارد اما از بین نمی رود خاموشی به معنای از بین رفتن نیست (لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ)

به عنوان لا نفی جنس. دیگری بخواهد عوض کند که قدرت ندارد خود ذات اقدس الهی هم عوض نمی کند چون فرمود: (لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ)

از آن طرف هم (فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ)

از این بهتر دیگر ممکن نیست این چراغ قوی این فطرت قوی این عقل قوی این طهارت روح قوی این نفس ملهمه قوی همه این چراغها را ذات اقدس الهی در درون انسان روشن نگه داشت. اگر کسی با داشتن دو حجّت از درون و بیرون بیراهه رفت ذات اقدس الهی بارها به او مهلت داد راه توبه راه انابه همه را باز گذاشت او عمداً بست برابر این می شود آیه سوره مبارکه «فاطر» آیه دوم که فرمود: (مَّا يَفْتَحِ اللَّهُ لِلنَّاسِ مِن رَّحْمَةٍ فَلَا مُمْسِكَ لَهَا وَمَا يُمْسِكْ فَلَا مُرْسِلَ لَهُ)

از آن به بعد دیگر رحمت الهی را از او می گیرد همان رحمت رحمانیه و فیض عام است همان فطرت است همان عقل است همان هوش است اما این فیض خاصّ و گرایش مخصوص و دادن رفیق خوب و استاد خوب و شاگرد خوب و امکانات خوب که اینها توفیقات جنگی است اینها را برمی دارد شخص را به حال خود رها می کند وقتی به حال خود رها کرد او می شود و نفس مسوّله او و نفس امّاره او این نفس مسوّله اول زشتیها را زیبا, زیباییها را زشت به چشم نشان می دهد او را می فریبد وقتی فریب داد او را در جبهه جهاد درونی به اسارت می گیرد وقتی طبق بیان نورانی حضرت امیر «و کَم مِن عقلٍ أسیرٍ تحت هویً أمیر

» اسیر شد از آن به بعد هوس و هوا آمرانه و عالمانه بر او فرمانروایی می کنند می شود امّاره بالسّوء (إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةُ بِالسُّوءِ)

وگرنه اول که امیر نبود تا انسان اسیر نشود هوس امیر نخواهد شد اگر «و کَم مِن عقلٍ أسیرٍ تحت هوىً أمیر

» دامنگیرش شد از آن به بعد (إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةُ بِالسُّوءِ)

از آن به بعد عالماً عامداً گناه می کند چنین آدمی که عالماً عامداً در برابر دین می ایستد از آن به بعد ذات اقدس الهی شیطان را که به عنوان کلب معلَّم است برای گاز گرفتن و گزیدن او ارسال می کند در سوره مبارکه «اعراف» گذشت که (إِنَّا جَعَلْنَا الشَّيَاطِينَ أَوْلِيَاءَ لِلَّذِينَ لاَيُؤْمِنُونَ)

در سوره مبارکه «مریم» آن هم گذشت که (أَنَّا أَرْسَلْنَا الشَّيَاطِينَ عَلَى الْكَافِرِينَ تَؤُزُّهُمْ أَزّاً)

شیطان رسالت ما را دارد کلب معلّم است شیطان ولایتی که ما برای او قرار دادیم اِعمال می کند در سوره مبارکه «زخرف» هم فرمود: (وَمَن يَعْشُ عَن ذِكْرِ الرَّحْمنِ نُقَيِّضْ لَهُ شَيْطَاناً فَهُوَ لَهُ قَرِينٌ)

این کلب معلّم را می فرستد اما این کلب معلّم فقط می تواند گاز بگیرد کاری بیش از این ساخته نیست نه او را مسلوب الاختیار می کند نه مسلوب الاراده می کند احتجاج این کلب معلّم با انسان تبهکار هم در سوره مبارکه «ابراهیم» گذشت در آن سور ه وقتی صحنه معاد برگزار شد آیه ۲۲ سوره «ابراهیم» این است که (وَقَالَ الشَّيْطَانُ لَمَّا قُضِيَ الْأَمْرُ إِنَّ اللَّهَ وَعَدَكُمْ وَعْدَ الْحَقِّ وَوَعَدتُّكُمْ)

خدا وعده داد با انبیا با مرسلین با اهل بیت(علیهم السلام) با عقل با فطرت نامه دعوت نوشت این قرآن نامه دعوت است در حقیقت دیگر این همه روایات نامه دعوت است کارت دعوت است من هم کارت دعوت دادم خب می خواستی نیایی (إِنَّ اللَّهَ وَعَدَكُمْ وَعْدَ الْحَقِّ وَوَعَدتُّكُمْ)

من وعـده خلاف دادم او وعـده وِفاق می داد او وعـده می داد و عمل می کرد من وعـده می دادم و خلاف می کردم خب می خواستی آنجا بروی (إِنَّ اللَّهَ وَعَدَكُمْ وَعْدَ الْحَقِّ)

یعنی وعده می داد و عمل می کرد من وعده می دادم و عمل نمی کردم هر دو را هم شـما دیدید هر دو یعنی چهارتا را دیدید وعـده خـدا را دیدیـد انجاز وعـده او را دیدیـد وعـده مرا دیدیـد خلف وعـده مرا هم دیدید چندین بار این چهار امر را آزمودید خب می خواستید نیایید (إِنَّ اللَّهَ وَعَدَكُمْ وَعْدَ الْحَقِّ)

یعنی «وَعَدَ و أنْجَز», «أنجز وعده» که هنگام پیروزی اسـلام, پیروان رسول خدا(صـلّی الله علیه و آله و سـلّم) در صدر اسلام می گفتند همین بود (وَوَعَدتُّكُمْ)

(سه) (فَأَخْلَفْتُكُمْ)

این چهارتـا را دیدیـد من که شـما را مجبـور نکردم خب می خواستیـد نیاییـد (وَمَا كَانَ لِیَ عَلَيْكُم مِن سُلْطَانٍ إِلَّا أَن دَعَوْتُكُمْ فَاسْتَجَبْتُمْ لِی)

من یک سوت کشیدم آمدید خب می خواستید نیایید (فَلَا تَلُومُونِی وَلُومُوا أَنفُسَكُم مَّا أَنَا بِمُصْرِخِكُمْ وَمَا أَنتُم بِمُصْرِخِیَّ)

امروز نه من صـریخم نه شـما نه من به داد شـما می رسم نه شما به داد من می رسید هر دو گرفتار جهنمیم (فَلَا تَلُومُونِی وَلُومُوا أَنفُسَكُم مَّا أَنَا بِمُصْرِخِكُمْ وَمَا أَنتُم بِمُصْرِخِیَّ إِنِّی كَفَرْتُ بِمَا أَشْرَكْتُمُونِ مِن قَبْلُ إِنَّ الظَّالِمِينَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ)

بنابراین شـیطان بیش از کلب معلّم در نظام هستی کاری نمی کند اصل وجودش برکت است نسبت به کلّ نظام برای اینکه هر کس به هر مقامی رسـید در اثر مجاهده نفس رسید مراقبت نفس رسید یعنی وسوسه بود این با وسوسه نبرد کرد و پیروز شد و (الَّذِینَ جَاهَدُوا فِینَا)

ص: ۲۵۸

شد (لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا)

نصیبش شد وگرنه اگر جهاد نباشد و وسوسه نباشد و مبارزه نفس نباشد دیگر کسی به کمال نمی رسد که می شود یک زندگی حیوانی.

مطلب بعدی آن است که اینکه فرمود ذات اقدس الهی این اعضا شهادت می دهند ظاهر شهادت اگر حمل بر مجاز نشود این است که اینها آگاه اند اینها عالِم اند برای اینکه شهادت تنها به فعل نمی دهند شهادت به عصیان می دهند. اگر نزاع تبهکاران در قیامت این باشد که ما این کار را نکردیم چشم و گوش می گویند ما دیدیم او کار کرد دست و پا می گویند راست می گوید من مطیع او بودم انجام شد لذا در سوره مبارکه «فصلت» این انسان بزهکار و آلوده به جلود یعنی به دست و پا و این اعضا و جوارح نه به چشم و گوش به اینها می گوید شما چرا حرف زدید (قَالُوا لِجُلُودِهِمْ لِمَ شَهِدتُّمْ عَلَيْنَا)

با اینکه هر سه شهادت دادند یعنی چشم و گوش و جلود اینها با اینکه هر سه شهادت دادند ولی این تبهکاران فقط به جلودشان می گویند سوره مبارکه «فصلت» آیه بیست این است (حَتَّى إِذَا مَا جَاءُوهَا شَهِدَ عَلَيْهِمْ سَمْعُهُمْ وَأَبْصَارُهُمْ وَجُلُودُهُم بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ)

آن گاه اینها (وَقَالُوا لِجُلُودِهِمْ)

چشم و گوش می گویند ما دیدیم این فلان کار را کرده دست می گوید راست می گویند البته این بنا بر غالب است چون برخی از گناهان با خود چشم و گوش است گوش دادن غیبت گوش دادن آهنگ محرّم برای گوش است نگاه به نامحرم که حرام است برای چشم است این چنین نیست که آنجا دست و پا سهمی داشته باشند خود این چشم و گوش گاهی عامل عصیان اند ولی غالباً کار با اعضا و جوارح انجام می گیرد اینکه در بخشی از آیات فرمود: (بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ)

برای غلبه است وگرنه همه گناهان که با دست و پا نیست برخی از گناهان برای چشم و گوش است دیگر. خب پس بنابراین ظاهر این شهادت که اگر حمل بر مجاز نکنیم این است که اینها شهادت می دهند به آن عملِ معصیتی نه اینکه به عمل مشترک و عصیان را شهادت ندهند و شهادت هم در این آیات مربوط به اَداست نه مربوط به تحمّل. شهادتِ شاهدی مسموع است که این در ظرف حادثه حضور داشته باشد و عالمانه بفهمد و فراموش نکند به خاطر بسپارد و در محکمه آنچه را دید و به خاطر سپرد بدون کم و زیاد بیان کند. معلوم می شود چشم و گوش و اعضا و جوارح الآن در صحنه حاضرند و درک می کنند ما چه می کنیم و کاملاً به خاطر می سپارند و در محکمه اَدا می کنند چون اَدای شهادت در محکمه مسبوق به تحمّل شهادتِ شاهد است در متن حادثه اگر در متن حادثه تحمّل نکنند که در هنگام محکمه نمی توانند عمل بکنند که آن وقت خود متّهم می گوید که خدا به شما گفته ولی اینها می گویند نه, ما در متن حادثه حاضر بودیم تو این کار را کردی.

پرسش:...

پاسخ: عذاب به نفس وارد می شود به عضو اصلاً وارد نمی شود عضو عذاب درک نمی کند در سوره مبارکه «نساء» گذشت که اینها که سوخت و سوز دامنگیرشان شد پوستهایشان سوخت پوست جدید می رویانیم تا اینها عذاب را احساس کنند (كُلَّمَا نَضِجَتْ جُلُودُهُم بَدَّلْنَاهُمْ جُلُوداً غَيْرَهَا لِيَذُوقُوا الْعَذَابَ)

چون گرچه نیروی لامسه که از شئون نفس است در همه بدن حضور دارد ولی حضور نیروی لامسه در پوست از جای دیگر قوی تر است در گوش این نیروی لمس حضور دارد در استخوان هم این نیروی لمس حضور دارد درد استخوان را مشخص می کند درد گوش را مشخص می کند ولی قسمت مهمّ دردها در پوست است ذات اقدس الهی این پوست را حساس تر از گوشت و استخوان قرار داد تا انسان ناملایم را احساس کند و خودش را نجات بدهد این از بهترین نعمتهای الهی است فرمود وقتی پوستشان خاکستر شد ما پوست دیگر می رویانیم تا اینها عذاب بچشند نه پوست (كُلَّمَا نَضِجَتْ جُلُودُهُم بَدَّلْنَاهُمْ جُلُوداً غَيْرَهَا لِيَذُوقُوا)

نه «لتذقوا» نه اینکه این جلود و این اعضا عذاب بچشند نفس عذاب می چشد عذاب برای نفس است اگر شأن نفس که نیروی لمس باشد و ادراک باشد این را از عضو بگیرند این شخصی که در اتاق عمل رفته او را اربا اربا می کنند قطعه قطعه می کنند دردی احساس نمی کند درد برای نفس است برای شئون نفس است برای نیروی لامسه است نه برای دست و پا وقتی این نیروی لامسه تخدیر شد این بیمار را در اتاق عمل که اربا اربا می کنند اصلاً دردی احساس نمی کند همین که به هوش آمد و نیروی لمس به جایش برگشت تازه درد شروع می شود. غرض آن است که درد برای نفس است کار برای نفس است اینها اعضا و جوارح اند.

مطلب دیگر اینکه شهود تنها اعضا و جوارح نیستند (إِنَّ عَلَيْكُمْ لَحافِظِينَ كِراماً كاتِبِينَ)

فرشته ها هم شهادت می دهند در ذیل این آیاتی که فرشتگان شهادت می دهند روایاتی که از اهل بیت(علیهم السلام) رسیده است ملاحظه بفرمایید در آنجا از حضرت سؤال می کنند که ملائکه از کجا می فهمند این نگاهی که کرده این شخص حلال بود یا حرام گاهی انسان کسی را نگاه تحقیری می کند گاهی نگاه تکریمی می کند آن یک نگاه معصیت است یک نگاه عبادت است گفتند «النظر إلی وجه کذا عبادت» خب اگر همین را گاهی به صورت مسخره بکند می شود عصیان اگر همین را به عنوان احترام دینی نگاه کرد می شود عبادت. این نگاه با آن دو نیّت فرق می کند از حضرت سؤال کردند چگونه ملائکه می فهمند که این شخص معصیت کرده یا اطاعت, حضرت فرمود آیا بوی کَنیف و بوی روضه, روضه یعنی گلستان آیا بوی کنیف چاه و بوی گُل یکی است؟ عرض کرد نه, فرمود کار هم همین طور است نیّت هم همین طور است آنها از بو تشخیص می دهند که این شخص قصد بد داشت یا قصد خوب. اینکه از وجود مبارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) رسیده است «تعطّروا بالاستغفار لا تفضحنّکم روائح الذنوب

» همین است فرمود خودتان را با استغفار معطّر کنید حالا یا دفعاً یا رفعاً وگرنه گناه شما را مسلوب الحیثیه می کند بی آبرو می کنـد خب یک عـدّه شامّه شان بسـته است اما یک عـدّه که شامّه شان باز است به نام فرشـتگان و امثال فرشـتگان همان فرشـته هـایی که بالها را پهن می کننـد برای تکریم عالمان خب همانها حسّ بویایی خاص هم دارنـد دیگر. غرض این است که وقتی از امـام(علیه السـلام) سؤال می کننـد که ملائـکه از کجـا گنـاه و اطاعت را که امر قلبی و نیّت است می فهمنـد فرمود آیا بوی کنیف و بوی روضه یکی است؟ عرض کرد نه, فرمود آنهـا از بو تشـخیص می دهنـد بنـابراین خود انسان با همه آن صـحنه ها گذشته از اینکه (عَلِمَتْ نَفْسٌ مَا أَحْضَرَتْ)

می آید.

می مانـد مسـئله ظالم و مظلوم, عالم و معلوم, سائل و مسـئول, مسـئول و مسـئول عنه اینها همه متعدّدند. عالم و معلوم تعدّدشان فقـط مفهومی است ممکن است یک نفس در همان مرحله که عالم است به خودش علم داشـته باشـد نه به مرحله دیگر اگر به مرحله دیگر علم داشـته باشـد از بحث کنونی بیرون است هر مرحله از نفس به خودش عـالم است این اتحاد عالم و معلوم ولی در مسـئله ظالم و مظلوم الّا ولابـد ظالم بایـد مرزش جـدا و مظلوم باید مرزش جدا باشد هرگز مسـئله ظالم و مظلوم مثل عالم و معلوم نیست مسـئول و مسـئول عنه هم همین طور است مسئول یعنی بازخواست شده چون این در ذیل سوره مبارکه «اسراء» گذشت که سؤال سه قِسم است یک سؤال اسـتفهامی است که فرمود علم در خزینه ای است مخازنی دارد کلیدش سؤال است سؤال کنیـد چنـد نفر مأجور می شونـد هم خود سائل هم کسـی که جواب می دهد هم کسـی که مسـتمِع است این یک سؤال است که فضیلت است و عبادت این سؤال استفهامی است یک سؤال استعطایی است در قبال استفهام مثل اینکه فرمود: (وَسْأَلُوا اللّهَ مِن فَضْلِهِ)

ص: ۲۶۲

از خدا سؤال کنید استعطا کنید عطا طلب کنید درخواست کنید چیزی به شما عطا کند این سؤال استعطایی است که خوب است یک سؤال استیضاحی و توبیخی است که می گویند فلان شخص را سؤال کردند مجلس, فلان وزیر را زیر سؤال برد از او سؤال کرد این سؤال نه سؤال استفهامی است نه سؤال استعطایی بلکه سؤال می کنند یعنی چرا این کار را کردی این همان است که فرمود: (وَقِفُوهُمْ)

«قفوهم» یعنی اینها را بازداشت کنید (وَقِفُوهُمْ إِنَّهُم مَّسْؤُولُونَ)

در قیامت عدّه ای را بازداشت می کنند تا سؤال بکنند یعنی زیر سؤال رفته این زیر سؤال رفته یعنی سؤال اعتراضی. اینکه در سوره مبارکه «اسراء» فرمود: (كُلُّ أُوْلئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْؤُولاً)

سؤال استفهامی نیست سؤال استعطایی نیست زیر سؤال بردن است همه افراد زیر سؤال می روند خب از آنها سؤال می کنند مورد استیضاحش چیست موادّ استیضاحش چیست؟ می گویند چشم را چه کردی گوش را چه کردی فؤاد را چه کردی فؤاد یعنی قلب این قلب همان حقیقت ماست این مسئول چه کسی است این مسئول عنه چه کسی است (لاَ تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤادَ كُلُّ أُوْلئِكَ كَانَ)

یعنی کان الانسان (عَنْهُ مَسْؤُولاً)

انسان مسئول است سمع و بصر و فؤاد مسئول عنه اند در ذیل آن آیه گذشت که سمع مسئول عنه باشد مشخّص است از انسان سؤال می کنند گوش ات را در چه راه صرف کردی از انسان سؤال می کنند که چشمت را در چه راه صرف کردی از انسان سؤال می کنند که خودت را در چه راه صرف کردی چون حقیقت انسان, قلب اوست دیگر این قلبی که فرمود: (فِی قُلُوبِهِم مَّرَضٌ)

این قلب غیر از این قلبی است که در کنار قسمت چپ بدن انسان است و همه انسانها دارند منافق را ممکن است یک متخصّص قلب عکس برداری کند همه کارهای متخصّص قلب انجام بدهد ببیند این دل سالم است فشاری ندارد ضربانی ندارد زائد بر حدّ و مانند آن, اما قرآن می گوید این قلب مریض است این قلبِ مریض یا ممکن است کسی بیماری قلبی داشته باشد ولی چون مؤمن صالح است (مَنْ أَتَی اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِیمٍ)

باشد قرآن بگوید قلب او سالم است معلوم می شود قلب همان حقیقت انسان است و هویّت انسان است اینجاست که باید بررسی بشود مسئول کیست است مسئول عنه کیست ما دو لایه ایم نفسی است به ما دادند با او کار بکنیم به حسب ظاهر خود ماییم حتی البته قتل او را هم نداریم لذا انتحار جزء معاصی بزرگ است نفسی هم مرحله برین و برتر است که چراغ راه ماست این نفس که امانت الهی است ما نباید به او ظلم بکنیم این نفس که چراغ ماست این چراغ را باید در تشخیص صراط به کار ببریم نه چاه نه اینکه این چراغ را به ما دادند ببینیم چاه کجاست برویم در چاه این چراغ را به ما دادند ببینیم راه کجاست برویم این راه. بنابراین ما آن امانت الهی را باید سالم تحویل بدهیم ما مالك او نیستیم اگر _ خدای ناکرده _ گناه کردیم به او ظلم کردیم این فتیله چراغ را عمداً آوردیم پایین نباید بیاوریم پایین دروغ گفتیم به او ستم کردیم آن وقت از ما سؤال می کنند این چراغ نیّری که ما به شما دادیم این را چه کار کردی.

ص: ۲۶۴

«و الحمد لله ربّ العالمین»

آیات ۲۴ تا ۲۶ سوره نور ۹۰/۰۸/۰۴

.Your browser does not support the audio tag

(يَوْمَ تَشْهَدُ عَلَيْهِمْ أَلْسِنَتُهُمْ وَأَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُم بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (۲۴) يَوْمَئِذٍ يُوَفِّيهِمُ اللَّهُ دِينَهُمُ الْحَقَّ وَيَعْلَمُونَ أَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ الْمُبِينُ (۲۵) الْخَبِيثَاتُ لِلْخَبِيثِينَ وَالْخَبِيثُونَ لِلْخَبِيثَاتِ وَالطَّيِّبَاتُ لِلطَّيِّبِينَ وَالطَّيِّبُونَ لِلطَّيِّبَاتِ أُولَئِكَ مُبَرَّؤُونَ مِمَّا يَقُولُونَ لَهُم مَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ (۲۶))

تاکنون روشن شد که انسان موجودی است متفکّر و مختار هم جبر باطل است هم تفویض که این مطلب اول.

مطلب دوم اینکه ذات اقدس الهی انسان را با سرمایه های الهی آفرید صحنه قلب او یک لوح نانوشته نیست بلکه او را با نفس ملهمه آفرید که (وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا ٭ فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا)

به او فطرت داد نفس ملهمه داد در نهان او این چراغ را روشن کرد که بفهمد چه چیزی بد است چه چیزی خوب.

مطلب سوم آن است که انسان بالأخره در خانواده ای زندگی می کند از غذای حلال یا حرام آن خانواده استفاده می کند از رفتار و گفتار پدر و مادر طرْفی می بندد از دوستان نوجوانش نقشی می گیرد همه اینها در ساختن شاکله او سهمی دارد. وقتی که مکلّف شد اگر مراقب او نبودند این به آسانی گناه می کند و اگر مراقب او بودند به آسانی به طرف خیر می رود ولی در همه حالات اختیار از آن مسئول سلب نیست مسئولیّت او هست. برهانی که در سوره مبارکه «ابراهیم» بود حرف شیطان را در روز قیامت مشخص کرد که از شیطان و از هر عامل دیگری جز تهیّه مقدّمات و دعوت نامه کاری ساخته نیست تصمیم نهایی به عهده خود انسان است اینکه بعضی به طرف خیر می روند بعضی به طرف شرّ هر دو مختارانه می روند هیچ کدام مجبور نیستند منتها یکی آسان تر یکی سخت تر و دشوارتر.

ص: ۲۶۵

مطلب بعدی آن است که انسان یک واحدِ عددی نیست نظیر چهار پنج یک واحد شخصیِ تشکیکی است یعنی روحی دارد بدنی دارد اینها دو حقیقت جدا نیستند که انسان دو حقیقت باشد بلکه یک حقیقت ذات مراتب است آن مرحله عالیه اش عقل است و فطرت مراحل میانی اش خیال است و وهم و شهوت و غضب مراحل نازلش حس است و جوارح حسّی. این حقیقت گسترده به نام انسان است لکن هر کدام از این مراتب حکم خاصّی دارد آن مرتبه عالیه را به عنوان چراغ راه ذات اقدس الهی به ما عطا کرده به عنوان اینکه امینِ ما باشد مراقب ما باشد معلّم ما باشد و نماینده خدا باشد به اصطلاح صبغه خلافتی داشته باشد که خلیفه الله است. از آیات قرآن کریم چند عنوان برمی آید که از این عناوین متعدّد استفاده می شود که همه مراحل انسانی مِلک انسان نیست گرچه چیزی مِلک حقیقی انسان نخواهد بود ولی این مِلکهایی که ذات اقدس الهی به عنوان عاریه عطا می کند برخی را به عنوان مِلک عاریه ای عطا می کند بعضی را به عنوان معلّم و مربّی و چراغ راه آن مرحله بالا

که مرحله فطرت است نفس ملهمه است که صبغه خلافت الهی را داراست آن را به عنوان مراقب ما معلّم ما چراغ راه ما به ما امانت دادند ما امینیم نه مُستَعیر یک وقت چیزی را به شخصی به عنوان عاریه می دهند یک وقت به عنوان امانت می دهند یک وقت به عنوان ملکِ هبه ای موقّتاً می دهند و مانند آن. آن مرحله عالیه مِلک طلق ما نیست آن را به عنوان امانت, چراغ راه به ما عطا کردند. تعبیرهای قرآن کریم یکی اش این است که انسان گاهی به خود ظالم می شود ظلم به نفس دارد پس ما یک ظالم داریم یک مظلوم و این حتماً باید دو مرتبه باشد مذکور و مَنسی داریم که گاهی انسان به یاد خودش است گاهی به یاد خودش نیست آن انسانی که به یاد خودش است آن خودی که مذکور است که در سوره «آل عمران» یا «نساء» آمده است که (أَهَمَّتْهُمْ أَنْفُسُهُمْ)

اینها وقتی که جبهه و جنگ و مسائل اسلامی شد فقط به فکر خودشان اند و همینها نفس مَنسی دارند که در سوره «حشر» فرمود: (نَسُوا اللَّهَ فَأَنسَاهُمْ أَنفُسَهُمْ)

پس یکی مَنسی است و دیگر مذکور, یکی مذکور است و دیگری ظالم, یکی مسئول است و دیگری مسئول عنه که در سوره «اسراء» داشتیم که فرمود: (إِنَّ الْسَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤادَ کُلُّ أُوْلئِکَ کَانَ عَنْهُ مَسْؤُولاً)

یکی خلیفه الله است یکی (أُولئِکَ کَالْأَنْعَامِ)

این چهار طایفه از آیات نشان می دهد که یک بخش از مراحل والای ما که خلیفه الهی است که فطرت الله است که چراغ راه است که نفس ملهمه است او برای ما نیست او امانت به ما داده شد ما داریم به او ظلم می کنیم (قَدْ خَابَ مَن دَسَّاهَا)

تدسیس او و تدسیه او مُدسِّس و مدسّی غیر از مدسّا و مدسَّس است اینها انسان است که دارد این فتیله را پایین می کشد و او را دارد به تاریکی فرو می برد این هم طایفه پنجم. پس اینکه فرمود اینها فقط به فکر خودشان اند اینها خودشان را فراموش کردند اینها به خودشان ظلم می کنند اینها خودشان را تدسیس و تدسیه دارند همینها ظالم اند همینها مظلوم همینها مسئول اند همینها مسئول عنه نشان می دهد که آن مرحله والا برای ما نیست که ما هر کاری خواستیم به سرمان در بیاوریم این یک مرحله و آن می شود امانت الهی. اینکه فرمود: (نَفَخْتُ فِیهِ مِن رُّوحِی)

آنکه روح الله است و به اضافه تشریفی و اشراقی به ذات اقدس الهی استناد دارد آن دیگر به عنوان چراغ راه به ما داده شد برای ما نیست این مرحله ای که فرمود: (فَکَسَوْنَا الْعِظَامَ لَحْماً)

ص: ۲۶۷

بعد فرمود: (ثُمَّ أَنشَأْنَاهُ خَلْقاً آخَرَ)

آن بخشهایی که مربوط به حیات حیوانی است آن را به حسب ظاهر مِلک ما کردند اما آنکه روح الله است و خلیفه الله است و (إِنِّی جَاعِلٌ فِی الأَرْضِ خَلِیفَةً)

آن مِلک ما نیست آن نماینده خداست که ما را حفظ بکند اگر ما حرف نماینده الهی را گوش ندادیم دیگر انسان گرفتار (أُولئِکَ کَالْأَنْعَامِ)

می شود در بحثهای قبل مخصوصاً در سوره مبارکه «اسراء» گذشت که گرچه خدای سبحان فرمود: (لَقَدْ کَرَّمْنَا بَنِی آدَمَ)

ولی این آغاز یا میانه راه است چرا انسان مُکرَّم است برای اینکه خلیفه الله است خب خلیفه الله یعنی چه یعنی کسی که حرف خدا را می زند حرف مستخلف عنه را می زند اگر کسی در کنار سفره کرامت بنشیند کریم بشود محترم باشد حرف خودش را بزند که دیگر خلیفه الله نیست چنین انسانی را که حرف خودشان را می زنند (أَفَرَأَیْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلهَهُ هَوَاهُ)

فرمود: (أُولئِکَ کَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ)

خب اگر کسی قائم مقام یک مدیرکل بود قائم مقام یک مسئول محترم بود قائم مقام یک وزیر در وزارتخانه بود باید حرف او را بزند کار او را بکند قائم مقام زید باشد آن احترام قائم مقامی را داشته باشد ولی کار خودش را بکند این می شود (کَالْأَنْعَامِ)

پس اگر در سوره «اسراء» فرمود: (لَقَدْ کَرَّمْنَا بَنِی آدَمَ)

این حرفِ آخر نیست سند کرامت او خلافت اوست و کسی خلیفه است که کار مستخلف عنه را بکند حرف مستخلف عنه را بزند دستور مستخلف عنه را انجام بدهد اگر کسی نان خلافت را بخورد دستور خودش را انجام بدهد که این می شود (کَالْأَنْعَامِ)

ص: ۲۶۸

پس یـک مرحلـه عـالیه اسـت کـه خلیفـه الله اسـت یـک مرحله است که اگر کسـی حرف خلیفه الله را گـوش ندهـد می شـود (أُولئِکَ کَالْأَنْعَامِ)

قهراً مسـئول غیر از مسئول عنه است مسـئول عنه آن امانت الهی است و آن خود ماییم یعنی خودِ میانی ماییم که حیات ظاهری داریم و درکهای ظاهری داریم و مانند آن.

پرسش:...

پاسـخ: بـدن را که ذات اقدس الهی ابزار کار قرار داد او نه معصـیت می کند نه اطاعت ابزار کار است ابزار کار به تبع صاحب کار احترام می شود این بدن چیزی نیست این بدن را خدای سـبحان به حیوانات هم داد در سوره مبارکه «مؤمنون» گذشـت که همه کارهایی که درباره انسان صورت پذیرفت درباره حیوان هم پذیرفته یعنی اگر انسان نطفه بود عَلَقه شد عِظام شـد (فَکَسَوْنَا الْعِظَامَ لَحْماً)

شد جنین شد همه این مراحل در گاو و گوسفند هم هست اما وقتی جثم انشا خلقا آخر)

شد (فَتَبَارَکَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِینَ)

می آید وقتی (نَفَخْتُ فِیهِ مِن رُوحِی)

محقّق شد (فَتَبَارَکَ اللَّهُ)

می آید وگرنه تا آن بخش که مشترک بین انسان و دام بود.

این بخشـها را مـا ملاحظه بکنیم معلوم می شود انسـان یـک حقیقتِ ذات مراتبی است که آن مراحـل عـالیه اش مِلـک طلق ما نیست امانت خـداست و ما نسـبت به آنها ظلم می کنیم و مسـئولیم و در قیامت آنها مسـئول عنه اند ما مسـئولیم از ما سؤال می کنند به سؤال توبیخی که چرا حرف آن خلیفه الله را گوش ندادی چرا حرف نفس ملهمه را گوش ندادی چرا او را تدسـیس و تدسیه کردی (قَدْ خَابَ مَن دَسَّاهَا)

کردی و مانند آ ن.

بخش بعدی مربوط به شهادت است در جریان شهادت

پرسش:...

پاسخ: بله آنها پنج روح دارند که سوره‌ی مبارکه‌ی «مجادله» دارد که (وَأَیَّدَهُم بِروحٍ مِنْهُ)

چون انسان آن حقیقت والایش قابل شمارش نیست دیگران دارای ارواح اربعه هستند در ذیل همین (وَأَیَّدَهُم بِروحٍ مِنْهُ)

آنهایی هستند که (كَتَبَ فِی قُلُوبِهِمُ الْإِیمَانَ وَأَیَّدَهُم بِروحٍ مِنْهُ)

در ذیل آن آیه سوره‌ی «مجادله» روایاتی است که اهل بیت(علیهم السلام) دارای روح خامس اند آنها برتر از همه هستند و در همه موارد خلیفه الله اند لذا آنچه را که وجود مبارك ابراهیم فرمود همه اهل بیت می توانند بگویند و شایسته اند که (إِنَّ صَلَاتِی وَنُسُكِی وَمَحْیَایَ وَمَمَاتِی لِلّهِ رَبِّ الْعَالَمِینَ)

حیاتشان مماتشان به دستور ذات اقدس الهی تأمین می شود.

اما در جریان شهادت فرمود این اعضا و جوارح که شهادت می دهند ظاهراً این تمثیل است نه تعیین یعنی این چنین نیست که شهود در صحنه‌ی قیامت همین سه عضو باشند یعنی زبان باشد و دست و پا باشد این چنین نیست (تَشْهَدُ عَلَيْهِمْ أَلْسِنَتُهُمْ وَأَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُم)

اینها باشد بلکه ظاهرش این است که هر عضوی از اعضای بدن که کاری با او انجام گرفت شخص بخواهد انکار کند آن عضو شهادت می دهد حالا ـ اگر گوش بود سمع بود بصر بود شامّه بود لامسه بود ذائقه بود همه بود اینهاست اگر کسی بخواهد انکار کند یک مطلب ذوقی را ذائقه شهادت می دهد یک مطلب لمسی را لامسه شهادت می دهد یک مطلب سمعی و بصری را سامعه و باصره شهادت می دهند این حصر نیست که (تَشْهَدُ عَلَيْهِمْ أَلْسِنَتُهُمْ وَأَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُم)

أعینهم همین طور است أسماعهم همین طور است اگر او بخواهد بگوید من این غیبت را گوش ندادم سامعه شهادت می دهد بگوید من آن نامحرم را نگاه نکردم باصره شهادت می دهد این طور نیست که فقط لسان شهادت بدهد کارهایی که مربوط به زبان است این است. اگر این شد آن بخشهایی که مربوط به نیّت است که آیا اخلاص بود یا ریا و سِمعه بود این را آن بخشی که عهده دار تصمیم است و اخلاص و نیّت او شهادت می دهد که اینجا قصد ریا داشت یا قصد سُمعه داشت و مانند آن و اگر گوهر خود ذات سخن بگوید آن می شود اعتراف که (فَاعْتَرَفُوا بِذَنبِهِمْ فَسُحْقاً لِأَصْحَابِ السَّعِيرِ)

اینکه در دو جای سوره مبارکه «انعام» آمده و به تعبیر شهادت (عَلَى أَنْفُسِهِمْ)

است آیه ۱۳۰ سوره مبارکه «انعام» (قَالُوا شَهِدْنَا عَلَى أَنْفُسِنَا)

چون بالأخره اعضا و جوارح از نفس جدا نیستند انسان یک حقیقت است که این اعضا و جوارح را دارد یعنی «قالوا بألسنتهم شهدنا بألسنتهم علی أنفسنا» بنابراین شاهد غیر از مشهودعلیه است این (قَالُوا)

یعنی بألسنتهم آن (شَهِدْنَا)

هم همین طور است و اگر جایی این قرینه نباشد آنجا شهادت به معنی اقرار است وفاقاً لقوله سبحانه و تعالی (فَاعْتَرَفُوا بِذَنبِهِمْ فَسُحْقاً لِأَصْحَابِ السَّعِيرِ)

خب. پس انسان طبق این تعبیرهای چهار پنج گانه ای که در قرآن کریم است که یکی اش مذکور است دیگری مَنسی یکی مظلوم است دیگری ظالم یکی مسئول است دیگری مسئول عنه یکی خلیفه است دیگری مستخلف علیه اینها نشان می دهد که انسان حقیقت ذات مراتب است البته آنهایی که به ولایت کامله رسیدند مثل اهل بیت(علیهم السلام) می توانند به مقام (دَنَا فَتَدَلَّى)

هم راه پیـدا کننـد که فوق این مراحـل است وگرنه افراد میانی تا المسـتفاد و امثال ذلک راه پیـدا می کننـد و فرشـتگان هم که شاهدنـد و آخرین شاهد هم ذات اقدس الهی است که طبق بیان نورانی حضـرت امیر در نهج البلاغه فرمود: «اِتَّقُوا مَعَاصِیَ اللَّهِ فِی الْخَلَوَاتِ فَإِنَّ الشَّاهِدَ هُوَ الْحَاكِمُ

» از گنـاه در خلـوت بپرهیزیـد برای اینکه آن کسـی که امروز می بینـد داورِ فردا هم اوست کسـی حـاکم است که خودش در صحنه بود و نمی شود در برابر او انکار کرد و خود انسان هم که بالأخره شهادت می دهد.

مطلب دیگر اینکه بخشـی از شـهادت مربـوط به خود متن عمـل است نه نیّت عمـل مثـل اینکه زمین شـهادت می دهـد مسـجد شهـادت می دهـد فلاـن مکانی که حادثه در او اتفاق افتاده معصـیت یا اطاعت شـهادت می دهنـد اگر مکان شـهادت می دهد نسـبت به اصلِ فعل شـهادت می دهـد حالا بعید است که از آن اعماق فعل هم که نیّت و اخلاص است باخبر باشد گرچه نمی شود نفی کرد که اینها عالِم نیستند ولی اگر مدارِ قبول و نکول, اصل فعل باشد زمین شهادت می دهد مسجد شهادت می دهد یا شـکایت می کنـد اما اگر مـدار, نیّت و اخلاص و اینها باشـد ممکن است درون هم شـهادت بدهنـد جوانـح هم مثل جوارح شهادت بدهند که این شخص با اخلاص بود یا نبود قصد ریا و سِمعه داشت یا نداشت.

مطلب بعدی درباره (أَلَا تُحِبُّونَ أَن یَغْفِرَ اللَّهُ لَكُمْ)

بود که (أَلَا)

به معنی همان همزه استفهام و نفی معنا شده نه به معنای حرف تنبیه و امثال ذلک به این طور معنا نشده اصلاً.

ص: ۲۷۲

مطلب بعـدی آن است که هر موجودی البته مظهری از آیـات الهی است آیتی از آیـات الهی است هیـچ شـیئی نیست که مظهر نباشد آیت نباشد به تعبیر قرآن کریم لکن انسان بخشی آیت اسمای نازله اند بخشی آیت اسمای میانی اند بخشی هم درباره انسانهای کامل مظهر و آیت اسم عظیم اند بعضـیها هم مثل وجود مبارک پیغمبر و اهل بیت(علیهم السلام) مظهر اسم اعظم اند شمـا می بینیـد در این زیـارت جـامعه که تقریباً چهـارده زیـارت جـامعه را مرحوم مجلسـی(رضوان الله علیه) به برکت چهارده معصوم نقل کرد آن زیارت هفتمش دارد که خدایا! اینها مظاهر اسـمای تو هسـتند این عنوان مظاهر در آن زیارت جامعه هفتم هست خب اینها مظهر اسم اعظم انـد وماننـد آن برخیها مظاهر اسـمای ضـعیف ترنـد مثلاً اسم «شافی» زیرمجموعه اسم «رازق» است این دیگر اسم اعظم نیست رازق هم اسم اعظم نیست زیرمجموعه اسم خـالق است خالق هم اسم اعظم نیست زیرمجموعه قـادر است قـادر هم اسم اعظم نیست زیرمجموعه الله است که می گوینـد الله اسم اعظم است. بنـابراین هر موجودی مظهری از اسـمای خـدای سـبحان است شـیطان اگر مظهر مُضـلّ باشـد کـاری در عالَم انجام نمی دهـد فقط جز دعوت این برهان سوره مبـارکه «ابراهیم» یک برهان تامّی بود در قیامت او می گویـد که من جز دعوت کاری از من ساخته نبود آن هم مقـداری که امر وجودی است اضـلال نیست آنکه اضلال است امر وجودی نیست. بیان ذلک این است که ذات اقدس الهی برابر همان آیه دوم و سوم سوره مبـارکه «فـاطر» فرمود گـاهی مـا لطفمان را برمی داریم (مَّا یَفْتَحِ اللَّهُ لِلنَّاسِ مِن رَّحْمَهٍ فَلَا مُمْسِکَ لَهَا وَمَا یُمْسِکْ فَلَا مُرْسِلَ)

گـاهی خـدا فیض را برمی دارد وقتی فیض را برداشت انسـانی که معنـای حرفی است فقیر بالـذّات است به چه چیزی تکیه می کنـد قبلاً ـ هم معنای فقیر روشن شـد در سوره مبارکه «ابراهیم» آن کسـی که وضع مالی اش بـد است مال نـدارد به او نمی گوینـد فقیر او فاقـد اسـت لغتـاً فقیر این لطیفه از خیلیهـاست یکی هم مرحـوم شـیخ بهـایی فقیر یعنی کسـی که سـتون فقراتش شکسـته است و قدرت قیام ندارد چون کسی که گرفتار مسائل اقتصادی است قدرت مقاومت و ایستادگی نه ایستادنِ فیزیکی، قدرت ایستادگی ندارد به او گفتند فقیر مثل اینکه مسکین هم همین طور است زمین گیر است وگرنه مسکین که به معنی ندار نیست اگر کسـی که مال ندارد به او می گویند مسکین لمناسبتٍ است به او می گویند فقیر لمناسبتٍ است کسی که نمی تواند بایستد او فقیر است ستون فقراتش شکسته است فرمود: (یَا أَیُّهَا النَّاسُ أَنتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَی اللَّهِ)

خب اگر ذات اقدس الهی دست آدم را نگیرد این فیض را قطع کند و انسان را به حال خود رها کند می افتد دیگر (فَکَأَنَّمَا خَرَّ مِنَ السَّماءِ فَتَخْطَفُهُ الطَّیْرُ أَوْ تَهْوِی بِهِ الرِّیحُ فِی مَکَانٍ سَحیقٍ)

.

پرسش:...

پاسـخ: بله این هم مسلّح است این همه انبیـا و اولیا را آوردنـد اگر به ما پناهگاهی ذات اقـدس الهی داد فرمود این پناهگاه در دستت است در کنار دلت است اگر یک وقت دیدی شیطان حمله کرد (وَإِمَّا یَنزَغَنَّکَ مِنَ الشَّیْطَانِ نَزْغٌ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ)

آن ایّامی که مناطق مسکونی را بمباران می کردنـد این آژیر خطر که می کشـیدند معنایش این بود که برویـد در پناهگاه هر وقت انسان احساس خطر کرد که دارد حالا گناه می کنـد او می گوید این نامحرم را نگاه کن یا این غیبت را گوش بده یا این مال حرام را بگیر خب چطور یکی از نزدیک ترین افراد خانواده انسان می خواهنـد در اتاق عمل ببرند چطور «أمّن یجیب» می خوانیم مـا؟ مضـطرّانه «أمّن یجیب» می خوانیم دیگر. اگر کسـی دیدیـد الآن در معرض امتحان است بین بهشت و جهنم اسـت مکرّر شـیطان می گوید این گناه را بکن این مال را بگیر این زیرمیزی را بگیر این رومیزی را بگیر این دروغ را بگو این تهمت را بزن فرمـود فـوراً برو در پناهگـاه یـک «أمّن یجیب» بخـوان چطـور «أمّن یجیب» می خوانیم مـا وقـتی که مریض داریم (وَإِمَّا یَنزَغَنَّکَ مِنَ الشَّیْطَانِ نَزْغٌ فَاسْتَعِذْ)

یعنی پناه ببر نه بگو «أعوذ بالله من الشیطان الرجیم» ما وقتی آژیر خطر را می شنیدیم در خیابان می ایستادیم می گفتیم من می خواهم بروم پناهگاه! یا می دویدیم می رفتیم پناهگاه فرمود اگر وسوسه شد فوراً بگو «یا الله» با جزع بگو من همان جا نجاتت می دهم این کلمه «لا إله الاّ الله» حِصن من است دیگر حِصن یعنی پناهگاه من هم دژبان این حِصنم. آن طوری که مریض داری می گویی «یا الله» آن طور بگو «یا الله» من فوراً به دادت می رسد چه کسی می تواند بگوید من بی پناهگاهم این طور نیست که.

بنابراین تا آنجا که امر وجودی است اضلال نیست دعوت است آنجا که اضلال است امر وجودی نیست امر عدمی است خدا لطف خودش را برمی دارد بنابراین تا آخرین مرحله انسان مختار است. شهادتها هم مشخص است پس آ نجا که احتیاج دارد به شهادت بر ریا و سُمعه و امثال ذلک یا خود اعضا جوانحی شهادت می دهند یا فرشته ها شهادت می دهند یا «فَإِنَّ الشَّاهِدَ هُوَ الْحَاكِمُ

» شهادت می دهد یا خود انسان اعتراف می کند که (فَاعْتَرَفُوا بِذَنبِهِمْ)

چون در آن روز کلّ حقیقت روشن می شود که فرمود: (يَوْمَئِذٍ يُوَفِّيهِمُ اللَّهُ دِينَهُمُ الْحَقَّ)

هیچ وقت اختیار از انسان سلب نمی شود. در جریان بدن البته در برزخ با بدنِ برزخی همراهیم اما در معاد با همین بدن همراهیم به هر تقدیر بدن آن است که نفس او را بپذیرد همان طوری که در دنیا در هر شش هفت سال کلّ ذرّات بدن عوض می شود و ما همانیم که بودیم در قیامت هم بشرح ایضاً مثل دنیاست در دنیا اگر کسی سرقت بکند محکمه عدل اسلامی او را محکوم بکند که دستش باید قطع بشود ولی این شخص فرار کرده بیست سال یا بیش از بیست سال گریخته بود در طیّ این سالها چندین بار تصادف کرده دست او قطع شده پیوند دستی زدند پای او قطع شده پیوند پایی زدند قلب او را, کلیه او را کلاً عوض کردند این شخص بعد از بیست سال که گرفتار شد محکمه عدل الهی بخواهد دستش را قطع کند اینکه نمی تواند بگوید این دست من آن دست نبود که می گویند دست توست هر چه را که نفست بپذیرد و با او کار کند این دست توست و این محکمه عدل اسلامی هم دستش را قطع می کند این دیگر نمی تواند بگوید آقا این دست آن دست نیست که دستی دست آدم است که نفس او را بپذیرد الآن این دست ما که مثلاً پنجاه سال زندگی می کنیم پنج بار عوض شده حداقل کسی که هفتاد سال زندگی می کند هفت بار یقیناً تمام ذرّات بدن او عوض شده ما همانیم که هستیم بنابراین همان طور که در دنیا هست آخرت هم می تواند همان طور باشد دیگر.

وضع بعـدی آن است که این تمثیل, تعیین آور نیست که اعضا و جوارح شـهادت می دهنـد آن گاه فرمود کلّ این حقیقتهایی که قرآ ن کریم گفته در قیامت وضعش روشن می شود. چه موقع شهادت می دهند (يَوْمَئِذٍ يُوَفِّيهِمُ اللَّهُ دِينَهُمُ الْحَقَّ)

اگر دین به معنای جزا باشد بعد از اینکه محکمه پایان رسـید شهود شهادت دادند و شخص هم اقرار کرد محکمه او را محکوم کرد ذات اقـدس الهی دین یعنی جزای حقیقی او را خواهـد داد که «دنّـاهم کمـا دانوا» دانَ یعنی جزا داد دین یعنی جزا که می گوییم (مالِكِ يَوْمِ الدِّينِ)

یعنی مالـک یوم جزا یـا نه, معنـای دقیق تر و جـامع تری دارد آن دین حقیقی روشن می شود بالأخره مکتبها مختلف است آرا مختلف است جنـگ ۷۲ ملت کنـار می رود حقـانیّت اهـل بیت روشن می شـود این دین حقیقی آن روز روشن می شـود خب وقـتی دیـن روشـن شـد معنـای قرآن روشـن شـد در بخشـهای دیگر هـم خـدا فرمـود این قرآن تفسـیری دارد تعـبیری دارد که ائمه(علیهم السلام) برای شما می گویند که (وَأَنزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ)

تو مُبیّنی قرآن و عترت مبیّن یکدیگرند خب (لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ)

.

تأویلی دارد تأویل از سنخ تفسیر نیست در قبال تنزیل است تفسیر به باطن است نه تأویل (يَوْمَ يَأْتِي تَأْوِيلُهُ)

یعنی تأویل قرآن قول قرآن بازگشت قرآن در قیامت می آید از سـنخ لفظ نیست از سنخ مفهوم نیست از سنخ ماهیّت نیست از سنخ عین خـارجی است این قرآن تفسیری دارد که در کتابهای تفسـیری است و در گفتگوهای عادی است یک تأویلی دارد فرمود تأویـل قرآ ن فردا می آیـد فرمود وقتی دینِ حقیقی آمـد حقیقت قرآن حقیقت عترت فردا روشن می شود بالاـتر از همه اینها همگان می فهمنـد اینکه کلّ جهان را روشن کرده است خداست (يَوْمَئِذٍ يُوَفِّيهِمُ اللَّهُ دِينَهُمُ الْحَقَّ وَيَعْلَمُونَ أَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ الْمُبِينُ)

ص: ۲۷۶

اینجاست که سیدناالاستاد می فرماید این جزء غرر آیات است که خدا روشن ترین روشنهاست. یک روایت نورانی را مرحوم کلینی(رضوان الله علیه) در همان جلد اول اصول کافی نقل کرده در باب نسبت چون اصول کافی چند چاپ شده در این چاپی که مکتب صدوق چاپ کرده صفحه ۹۱ عنوان باب هم باب النسبه است اوایل جلد اول اصول کافی هم هست که یهود به محضر پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) شرفیاب شدند گفتند نَسَب خدا را برای ما معین کن بیان کن سه روز صبر کرد جوابی نیامد تا که سوره مبارکه «توحید» آمد بعد از وجود مبارک ابی عبدالله نقل کردند که از حضرت سؤال کردند (قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ)

یعنی چه؟ فرمود: «قل هو الله أحدٌ فقال» این (قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ)

«نسبهُ الله إلى خلقه» است «أحداً صمداً ازلياً صمدياً لا ضلّ له يُمسكه و هو يُمسك الأشياء بأضلّتها» تا به این جمله «عارفٌ بالمجهول» هر چه نزد دیگران غایب است و مجهول است خدا او را عالِم است «و معروفٌ عند كلّ جاهل

» هر ملحدی خداشناس است منتها نمی فهمد علم به علم ندارد هر مشرکی خداشناس است هر جاهلی خداشناس است منتها بیچاره نمی فهمد که به سراغ چه کسی دارد می رود علم به علم ندارد وقتی قیامت قیام کرد می فهمد ای! این همین بود که من قبولش داشتم عالَم بی حقیقت نیست این حقیقت همان خداست منتها این خیال می کند _ معاذ الله _ طبیعت است در حالی که کلّ صحنه خلقت مخلوق ذات اقدس الهی است.

«و الحمد لله ربّ العالمین»

آیات ۲۵ تا ۲۹ سوره نمل ۹۰/۰۸/۰۷

.Your browser does not support the audio tag

(يَوْمَئِذٍ يُوَفِّيهِمُ اللَّهُ دِينَهُمُ الْحَقَّ وَيَعْلَمُونَ أَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ الْمُبِينُ (۲۵) الْخَبِيثَاتُ لِلْخَبِيثِينَ وَالْخَبِيثُونَ لِلْخَبِيثَاتِ وَالطَّيِّبَاتُ لِلطَّيِّبِينَ وَالطَّيِّبُونَ لِلطَّيِّبَاتِ أُولئِكَ مُبَرَّؤُونَ مِمَّا يَقُولُونَ لَهُم مَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ (۲۶) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لاَ تَدْخُلُوا بُيُوتاً غَيْرَ بُيُوتِكُمْ حَتَّى تَسْتَأْنِسُوا وَتُسَلِّمُوا عَلَى أَهْلِهَا ذلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ (۲۷) فَإِن لَّمْ تَجِدُوا فِيهَا أَحَداً فَلاَ تَدْخُلُوهَا حَتَّى يُؤْذَنَ لَكُمْ وَإِن قِيلَ لَكُمُ ارْجِعُوا فَارْجِعُوا هُوَ أَزْكَى لَكُمْ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ (۲۸) لَّيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَن تَدْخُلُوا بُيُوتاً غَيْرَ مَسْكُونَةٍ فِيهَا مَتَاعٌ لَّكُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَمَا تَكْتُمُونَ (۲۹))

در اثنای آیاتی که مربوط به دعوت به حجاب و عفاف بود و طرح مسئله اِفک فرمود خدای سبحان حقّی است که زوال پذیر نیست (یک) جهل پذیر نیست (دو) چون (الْحَيِّ الَّذِي لاَ يَمُوتُ) است پس زوال پذیر نیست چون (نُورُ السَّماوَاتِ وَالْأَرْضِ) است جهل پذیر نیست اگر عدّه ای درباره ذات اقدس الهی شناختی ندارند این به نفی علم به علم برمی گردد نه اصلِ علم, اصلِ علم ذاتیِ هر موجودی است نسبت به ذات اقدس الهی برای اینکه هر موجودی را خدای سبحان آیت خود قرار داد در بحثهای قبل این مطلب روشن شد که آیت یعنی علامت و نشانه گاهی اعتباری است گاهی حقیقی. علامتهای اعتباری از بحث بیرون است مثل اینکه پرچم فلان کشور علامت خاص دارد و درجه فلان ارتشی یک علامت مخصوص دارد و مانند آن اینها علامتهای قراردادی است. اما اگر گفتند چمن علامت آب است یا دود علامت آتش است یعنی قراردادی نیست پس آیت و علامت بودن دو قسم است: یک آیت اعتباری و قراردادی که به اختلاف قراردادِ قراردادارندگان فرق می کند یک علامت تکوینی و حقیقی است که در هر زمان و زمینی باشد راهنماست و نشان می دهد. جهان آیت و علامت وجود ذات اقدس الهی است یعنی قراردادی نیستند تکوینی اند آن طوری که درخت علامت آب است چمن علامت آب است و مانند آن. اما این علامت بودن جهان که نشان خدای سبحان است به عنوان عرضِ قریب نیست که گاهی باشد گاهی نباشد به عنوان عرضِ ذاتی هم نیست که همیشه باشد ولی متأخّر از ذات باشد نظیر زوجیّت اربعه از این قبیل هم نیست زیرا گرچه زوجیّت اربعه عرض ذاتی و عرض لازم است و هرگز از اربعه جدا نمی شود ولی در حریم ذات اربعه نیست بالأخره لازمِ ذات است لازم از ملزوم جداست اربعه در مقوله کمّ است و زوجیّت در مقوله کیف از کیفیّات مختصّ به کمیّات است زوجیّت, فردیّت و مانند آن و هیچ لازمی در مرتبه ذات ملزوم نیست اگر آیت بودنِ ممکن نسبت به ذات اقدس الهی از قبیل زوجیّت اربعه باشد معنایش این است که در مقام ذات موجود امکانی آیت حق نیست همچنین آنچه در سوره مبارکه «ابراهیم» آمده است (يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ) فقر الی الله نه عرض قریب است نه عرض ذاتی وگرنه لازمه اش این بود که در حریم ذات راه نداشته باشد. وقتی آیت بودن و فقیر بودن عرضِ ذاتی نیست باید بدانیم که ذاتی است ذاتی هم دو مرحله دارد: یک ذاتی به معنای جنس و فصل ماهیّت یک ذاتی به معنای هویّت. آیت بودن ممکنات برای ذات اقدس الهی از قبیل حیوان ناطق بودن انسان هم نیست فقیر بودن موجودات نسبت به ذات اقدس الهی از قبیل حیوان ناطق بودن انسان نیست که ذاتی به معنای ماهیّت باشد زیرا ماهیّت چون امر اعتباری است و بعد از وجود است در رتبه وجود که اصیل و حقیقت دارد نیست ذات اقدس الهی هستی عطا می کند و از حریم این هستی ماهیّت انتزاع می شود آنچه حاکی از این هستی است ماهیّت است و حاکی در مرتبه مَحکی نیست اگر حاکی در مرتبه محکی نباشد پس ناطقیّت و حیوانیّت که ذاتیِ باب ایساغوجی به اصطلاح

ذاتی ماهو ی انـد در آن حرمِ امن هویّت راه ندارنـد در متن وجود راه ندارنـد برای اینکه تابع وجودند. آیت بودن و فقیر بودنِ موجـودات امکـانی نسبت به ذات اقـدس الهی از سـنخ حیوان و نـاطق انسـان هم نیست که تـابع هویّت باشـد. می مانـد مرحله چهـارم، پس عرض قریـب نیست عرض ذاتی نیست ذاتی بـاب ایسـاغوجی نیست می شـود ذاتی به معنی هـویّت خب اگر عین هـویّت موجودی نشـانِ آن بی نشـان باشـد ممکن نیست که از او آگـاه نباشـد و عـالِم نباشـد هیـچ موجودی نیست که خـدا را نشـناسد این روایت نورانی که روز چهارشـنبه از جلـد اول کافی مرحوم کلینی خوانـدیم که وجود مبارک امام(سـلام الله علیه) فرمود خداوند «عارفٌ بکلّ مجهول و معروفٌ عند کلّ جاهل» همین است هیچ ممکن نیست کسی خدا را نشناسد هیچ ملحدی هیچ مشرکی منتها در اثر آن رسوبات و غفلتها علم به علم ندارند وقتی این پرده ها و غفلتها کنار رفت این (یَعْلَمُونَ أَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ الْمُبِینُ) در سوره مبارکه «ق» فرمود ما تو را عالِم نکردیم بلکه پرده را برداشتیم (این یک) پرده را از روی اسـرار عالم برنـداشتیم از جلوی چشم تو برداشتیم (دو). این دو کار از سوره مبارکه «ق» به خوبی برمی آیـد آیه ۲۲ سوره مبارکه «ق» این است که مـا چیزی در قیـامت به شـما نفهمانـدیم که شـما را عالم بکنیم چیزی به شـما تعلیم بکنیم نبود و از واقعیّت و حقیقت اشـیاء پرده را برنداشتیم زیرا اشیاء بی پرده خلق شدند پرده ای روی اسرار عالم نیست فقط یک مطلب سومی است که مـا در قیـامت انجـام دادیم و آن این است که پرده ای که خودت جلوی چشم خودت آویختی مـا این پرده را کنـار زدیم (لَقَدْ کُنتَ فِی غَفْلَهٍ مِنْ هذَا) غفلت برای آن است که شیئی موجود باشد انسان به او توجه نداشته باشد فرمود فقط بی توجهی است نه بی علمی. این معلـوم، موجـود بـود (یـک) علم، موجود بود (دو) تو علم به علم نـداشتی غافـل بودی (سه) مـا این پرده را از جلوی چشم تو برداشتیم الآن فهمیـدی (أَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ الْمُبِینُ) (چهار). (لَقَـدْ کُنتَ فِی غَفْلَهٍ مِنْ هذَا فَکَشَـفْنَا عَنکَ غِطَاءَکَ) نه «عنّا غطائنا» یا «عن الواقع غطائه» واقع بی پرده است خـدا هم (نُورُ السَّماوَاتِ وَالْأَرْضِ) است (عَنکَ غِطَاءَکَ فَبَصَرُکَ الْیَوْمَ حَدِیدٌ) امروز چشم ات حِدّت دارد تیزبین است خیلی از جاها را می بیند.

ص: ۲۷۸

بنابراین در معاد برای همه روشن می شود آن حقیقتی که می دانستند ولی از او غفلت داشتند آن کیست و چیست (یعلمون ان الله.مبنی) ذات اقـدس الهی در معـاد بـا این دو اسمِ حَسَن تجلّی دارد یکی حق بودن او در بین اسـمای حسـنای الهی یکی حق است یکی مبین بودن او مبین یعنی آشـکار بر خلاف مُبیّن است که آشـکارکننده است مبین است یعنی شفاف است (وَیَعْلَمُونَ أَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ الْمُبِینُ).

بعد فرمود جامعه باید مواظب باشـند هم خودشان را بشناسند هم دیگران را بشناسند محفلی که مناسب آنها نیست نروند برنامه هایی که مناسب آنها نیست گوش ندهند برای اینکه (الطَّیِّبَاتُ لِلطَّیِّبِینَ) این ارشاد به آن غرایز مردمی است در درون هر کسـی یک گرایش و جاذبه ای هست فرمود خدای سبحان به شما توفیق طهارت داد خودتان را هر جا نبرید که آلوده بشوید آنهایی که آلوده شدنـد و حرف ما را گوش ندادنـد (الْخَبِیثَاتُ لِلْخَبِیثِینَ وَالْخَبِیثُونَ لِلْخَبِیثَاتِ) حرفهای طیّب و طاهر برای مردان و زنان طیّب و طـاهر، حرفهـا و کارهای ناپاک برای مردان و زنان ناپاک شـما که طیّب و طاهریـد حریمتان را حفظ بکنیـد (الْخَبِیثَاتُ لِلْخَبِیثِینَ وَالْخَبِیثُونَ لِلْخَبِیثَاتِ) بعد فرمود: (وَالطَّیِّبُونَ لِلطَّیِّبَاتِ) از جریان افک و امثال افک مبرّا هسـتند (یک) رزق کریم دارند (دو) که این کرامت یک وصف ممتازی است که ذات اقدس الهی به بندگان خاصّـش عطا می کند. بعد برای حضور دین در جامعه این دستورها را می دهد مستحضـرید که جامعه ما یک جامعه مسلمان است یعنی حسـینیه و مسـجد نماز و روزه حج و

عمره همه سر جایش محفوظ است ولی آن طوری که دین بایـد در متن زنـدگی حضور داشـته باشـد کم رنگ است حضور دارد ولی کم رنگ است خیلی از چیزها را با اینکه برنامه‌ رسـمی دین ماست در متن دین ما حضور نـدارد. یک تعبیر لطیفی زمخشـری در کشّاف ذیـل همین آیه دارد که می گویـد گویا بعضـی از این امور جزء دین ما نیسـتند یا جزء شـریعت منسوخه هسـتند در حـالی که این چنین نیست به عنوان نمونه این دیـد و بازدیـدهای مـا رفت و آمـدهای ما اذن و عـدم اذن ما را قرآن کریم در این سور ه مبسوطاً ذکر کرده بسـیاری از مسائـل مربوط به نماز و روزه را به وسـیله روایات به ما فهمانـده اما اینها که مسائل زنـدگی ماست در متن زنـدگی حضور دارد خودش عهـده دار شـده. می فرمایـد اولاً شـما بدون وقت قبلی خانه کسـی نرویـد دفتر کسـی نرویـد منزل کسـی نرویـد بـدون وقت قبلی و با قرار قبلی با اذن قبلی نرویـد حالا یک وقت بدون وقت قبلی رفتید در زدید صاحب خانه بود ولی کار داشت فرصت ملاقات نداشت به شـما گفت برگردید, برگردید به شـما برنخورد این در زنـدگی ما نیست یعنی اگر ما رفتیم در خانه دوسـتمان کوبه را کوباندیم زنگ را زدیم صاحب خانه بود گفت ببخشـید من الآـن فرصت ملاقات نـدارم ما هرگز تحمّل نمی کنیم این کتاب که آمـده فرمود: (وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُزَكِّيهِمْ) فرمود تزکیه‌ شـما طهارت جامعه در این است که اگر صاحب خانه بـدون وقت قبلی رفتیـد وقت ملاقات نگرفتید او فرصت نداشـت گفت (ارْجِعُوا فَارْجِعُوا) به شـما برنخورد ولی به مـا برمی خورد سـرّش این است که دین در زنـدگی ما نیامـده یعنی نماز می خـوانیم روزه می گیریم ممکن است نمـاز شب هم بخوانیم حـج و عمره مسـتحب هم داشـته باشـیم ولی این طوری که دین به عنوان یک گلاب در برگ گُلِ زنـدگی بیاید این طور نیست (وَإِن قِيلَ لَكُمُ ارْجِعُوا فَارْجِعُوا) خب او که قرار قبلی که نداشتید وقت ملاقـات هم که نگرفتیـد او هم خب کاری دارد بالأخره, فرصتی دارد یا حالش مناسب نیست اینها را در سوره‌ مبارکه‌ «نور» مشخص کرد فرمود اینها را به زنها بیاموزید به خانواده هایتان بیاموزید.

ص: ۲۷۹

پرسش: زیارت مؤمن که در روایت وارد شده که اگر کسی جلوی راه زیارت مؤمن اصلاً بحث اینکه اجازه بگیرد و وقت قبلی اصلاً از کجای آیه معلوم است؟

پاسخ: بله الآن همین آیه که می خوانیم معلوم می شود وقتی می خواهیم مؤمن را زیارت کنیم در اماکن عمومی زیارت می کنیم در محافل عمومی زیارت می کنیم با وقت قبلی زیارت می کنیم و مانند آن.

(یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لاَ تَدْخُلُوا بُیُوتاً غَیْرَ بُیُوتِکُمْ) این چرا (غَیْرَ بُیُوتِکُمْ) دارد این (غَیْرَ), (غَیْرَ) توضیحی است یک وقت انسان خانه است یک وقت اتاق است ممکن است در خانه ای چند اتاق داشته باشد هر اتاقی کسی زندگی کند که قبلاً این چنین بود فرمود در اتاق خاصّ خودتان مختارید که کلید در اختیار شماست و حتی در اتاق خاصّتان وقتی از بیرون هستید یک تَنحنهی در بعضی از تعبیرات مفسّران آمده است ذکری, تنحنهی و امثال ذلک بکنید. زمخشری نقل می کند کسی در محضر پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) عرض کرد که این دستور هست که ما وقتی وارد خانه ای می شویم اذن بگیریم من خانه ای دارم اتاقی دارم که فقط من هستم و مادرم باید استیذان کنم؟ فرمود بله. عرض کرد «لیس لها خادمٌ غیری» تنها خدمتگزار مادرم خود من هستم من هر وقت از بیرون می آیم باید اذن بگیرم اطلاع بدهم؟ فرمود بله, برای اینکه ممکن است او گرما و سرما داشته باشد بخواهد لباسش را عوض کند جامه اش را عوض کند دوست ندارد شما او را در حال تعویض لباس ببینید شما باید اذن بگیرید خب این دین است که مادر هست و خادمی هم غیر از پسرش ندارد فرمود بالأخره وارد حوزه□ مسائل شخصی انسان نشوید (لاَ تَدْخُلُوا بُیُوتاً غَیْرَ بُیُوتِکُمْ حَتَّی تَسْتَأْنِسُوا) این استیناس را به استیذان معنا کردند چه اینکه در موارد دیگری تعبیر به استیذان شده مثل اینکه درباره□ منزل شخص پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) آن طوری که در سوره□ مبارکه□ «احزاب» آمده فرمود شما آیه□ ۵۳ سوره□ «احزاب» (یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لاَ تَدْخُلُوا بُیُوتَ النَّبِیِّ إِلَّا أَن یُؤْذَنَ لَکُمْ) بدون اذن نروید یا وقت قبلی و ملاقات قبلی یا اگر رفتید دم در اذن بگیرید بعد اگر به شما اذن دادند وارد بشوید اینجا هم استیناس یعنی استیذان چه اینکه درباره فرزندان هم تعبیر کردند فرمودند پدر و مادر موظّف اند حالا در همان آیات بعدی همین سور ه است که طرزی در منزل زندگی کنند که اگر آن اتاق مشترک است که خب زن هست و شوهر هست و فرزندان اما اگر یک اتاق مختصّی است مربوط به پدر و مادر, فرزندها را یاد بدهید که بدون اینکه دقّ الباب کنند کوبه□ در را بزنند زنگ بزنند اذن بگیرند وارد اتاق شما نشوند که مبادا شما را در یک لباس آزاد ببینند این آیات هم در همین سور ه است می خوانیم. (حَتَّی تَسْتَأْنِسُوا) بعد (وَتُسَلِّمُوا عَلَی أَهْلِهَا) این ادب اجتماعی را رعایت کنید سلام تحیّت درخواست سلامت از طرف ذات اقدس الهی این را هدیه کنید (ذلِکُمْ خَیْرٌ لَّکُمْ لَعَلَّکُمْ تَذَکَّرُونَ) تا به دستورات الهی آشنا بشوید. (فَإِن لَّمْ تَجِدُوا فِیهَا أَحَداً) اگر آمدید دیدید کسی در خانه نیست در این اتاق نیست (فَلاَ تَدْخُلُوهَا) تا به وسیله اطلاع قبلی پیامی غیر پیامی به شما اذن بدهند تا وارد آن خانه بشوید (فَلاَ تَدْخُلُوهَا حَتَّی یُؤْذَنَ لَکُمْ) اگر به شما گفتند که نه, الآن ما وقت ملاقات نداریم یا الآن شما نمی توانید وارد آن اتاق بشوید (وَإِن قِیلَ لَکُمُ ارْجِعُوا فَارْجِعُوا هُوَ أَزْکَی لَکُمْ) این دین که آمده (یُعَلِّمُهُمُ الْکِتَابَ وَالْحِکْمَةَ وَیُزَکِّیهِمْ) مهم ترین و برجسته ترین راه تزکیه این است که این غرور و خودخواهی را از ما بگیرد خب چه دلیل دارد که اگر ما بدون وقت قبلی بدون اذن قبلی بدون دعوت قبلی رفتیم خانه کسی دق الباب کردیم او کار داشت گفت ببخشید وقت دیگر, ما بدمان بیاید هیچ دلیلی نیست مگر خودخواهی این (وَیُزَکِّیهِمْ) برای رفع این خودخواهیهاست همان طوری که ما مال را خیلی دوست داریم (تُحِبُّونَ الْمَالَ حُبّاً جَمّاً) این غرور ما هم محبوب ماست این جریان حبّ مال را در سوره□

مبارکه «توبه» ملاحظه فرمودید که فرمود با دادنِ زکات خودتان را تطهیر کنید آیه ۱۰۳ سوره مبارکه «توبه» این بود که (خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَتُزَكِّيهِم بِهَا) اگر گفته شد دین (يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ) است (وَيُزَكِّيهِمْ) است بهترین راه تزکیه این است که این (تُحِبُّونَ الْمَالَ حُبّاً جَمّاً) را تعدیل بکند خب وقتی انسان حقوقِ واجب را داد خود شخص پاک می شود نه مال را پاک می کند اینکه گاهی می گویند ما رفتیم نزد فلان مرجع مال را پاک کردیم این تعبیر صحیحی نیست باید گفت ما رفتیم نزد امام یا نایب امام خودمان را تطهیر کردیم این تعبیر قرآن این نیست که «تطهّرها» فرمود: (تُطَهِّرُهُمْ), (خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً) که صدقه مال را پاک نمی کند خود شخصی که باید وجوهات بدهد آلوده است پاک می شود (صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ) که این جمله (تُطَهِّرُهُمْ) در محل نصب است تا صفت باشد برای (صَدَقَةً) این وجوهات خود شخص را پاک می کند خود شخص را تزکیه می کند نه مال را پاک بکند مال طیّب و طاهر است نقصی ندارد که قدری اش برای امام است قدری اش برای خود شخص. خب پس خود شخص پاک می شود این (يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ) به اشخاص برمی گردد (وَيُزَكِّيهِمْ) به اشخاص برمی گردد پرداخت وجوه شخصیه خود اشخاص را پاک می کند این غرورشکنی خود اشخاص را پاک می کند فرمود: (فَارْجِعُوا هُوَ أَزْكَى لَكُمْ) برگردید به شما برنخورد بگذارید دین در متن زندگی شما راه پیدا کند و اگر خواستید وارد بشوید حتماً با اذن باشد.

ص: ۲۸۰

اگر وسط این بحث آمد که فرمود: ﴿هُوَ أَزْکَی لَکُمْ﴾ این برای شما باعث طهارت است معلوم می شود کسی که پرتوقّع است و مغرور است یک انسان خبیثی است حالا لازم نیست که انسان حتماً در مسائل جنسی جزء خبیثات باشد آدمی که وجوه نمی دهد جزء خبیثات است کسی که بگوید به من برخورد ما رفتیم دمِ در راهمان نداد جزء خبیثون است خبیث و طیّب مقابل هم اند مزکّا و غیر مزکّا مقابل هم اند این ﴿أَزْکَی لَکُمْ﴾ همین است خب اگر کسی غرورشکنی کرد می شود طیّب و طاهر. یک بیان لطیفی را حتماً ملاحظه بفرمایید که در جوامع روایی ما کجا هست ولی زمخشری این را در کشاف نقل کرده که «مَن سَبَقت عینه استأذانه فقد دَمَر» این هم از آن لطایف روایات است این حدیث است «مَن سَبَقت عینه استأذانه فقد دَمَر» کسی که چشمش قبل از گوش وارد صحنه می شود این به هلاکت رسیده خب هنوز صاحب خانه که به شما نگفت بفرمایید کجا را نگاه می کنی چرا اتاق را نگاه می کنی چرا حیات را نگاه می کنی این دین است این چشم باید عقب بیفتد گوش باید جلو بیفتد ببیند صاحب خانه می گوید بفرما! بعد او نگاه بکند برود. اگر چشم قبل از گوش راه افتاد «هَلَک» این می شود دین این دین همیشه ماندنی است دیگر شما این را در محیط کفار ملاحظه کنید قابل قبول است. اینکه در تفسیر المنار یک وقت نقل کردیم که ایشان از محمد عبدو نقل می کند که من وقتی رفتم در بعضی از کشورهای کفر آنجا اسلام را دیدم ولی کسی مسلمان نبود ولی در کشور ما مسلمان زیاد است ولی من اسلام نمی بینم همین است. فرمود همیشه باید چشم پشت سر گوش باشد اگر گوش شنید که صاحب خانه گفت بفرما! بعد او نگاه بکند برود «مَن سَبَقت عینه استأذانه فقد دَمَر» این برای این. خب نسبت به پسر و مادر هم که قصّه آن است نسبت به چشم و گوش هم که قصّه این است فرمود اگر به شما گفتند حالا این مسئله ورود نیست مسائل دیگر هم همین طور است اینها به عنوان تمثیل است نه تعیین. ما باید این غرور را بشکنیم تا ﴿وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِیمٌ﴾ دربارهٴ ما که می خواهد ما را تطهیر کند روشن بشود این مکرّر قرآن به ما دارد ﴿قَدْ أَفْلَحَ مَن تَزَکَّی﴾, ﴿قَدْ أَفْلَحَ مَن زَکَّاهَا﴾ خب راه تزکیه چیست اینها که کلی گویی است اگر گفت ﴿قَدْ أَفْلَحَ مَن زَکَّاهَا﴾ در سورهٴ «شمس» یا ﴿قَدْ أَفْلَحَ مَن تَزَکَّی﴾ در سورهٴ «اعلیٰ» و سایر سوَر اینها کلی گویی است راه اجرایی و عملیاتی اش هم در سورهٴ مبارکهٴ «توبه» است در سورهٴ مبارکهٴ «نور» است فرمود وجوهات شرعی تان را بدهید حقوق فقرا را بدهید تا پاک بشوید ادب اجتماعی را رعایت کنید تا پاک بشوید ﴿هُوَ أَزْکَی لَکُمْ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِیمٌ﴾ آن گاه اصرار قرآن کریم در این گونه از موارد این است که هم از یک طرف نهی می کند هم از یک طرف امر می کند. در بعضی از موارد یا امر است یا نهی کم اتفاق می افتد که بین امر به شیء و نهی از ضدّ او یکجا جمع بشود اینجا فرمود اگر کسی نبود اذنی نبود ﴿لَا تَدْخُلُوا﴾ این نهی است بعد فرمود حقّ ورود ندارید آنجا نایستید اگر به شما گفتند آقا چرا دمِ در می ایستید بروید زود بروید دیگر. سه مرحله است یک وقت ورود در خانه است این اذن می خواهد این امر اول, امر سوم رجوع و بازگشت است امر دوم در دم در معطّل شدن است فرمود اینجا نایستید دمِ در مردم برگردید ﴿وَإِن قِیلَ لَکُمُ ارْجِعُوا فَارْجِعُوا﴾ نهی از دخول یک مطلب, امر به رجوع مطلب سوم, مطلب وسط این است که نایستید اینجا. همین زمخشری نقل می کند از ابوعبیده که من هرگز درِ خانه عالِمی را نزدم «ما قرأت باب عالم قطّ» خب او را در محافل عمومی می دیدم اگر هم بود, اذن قبلی می گرفتیم با قرار قبلی می رفتیم درِ خانه اش همین طوری راه بیفتیم درِ خانهٴ این دارد مطالعه می کند کار دارد مکرّر زنگ می زنیم مکرّر وقت می خواهیم آخر اینکه ادبِ دینی نیست گفت «ما قرأت باباً علی عالِمٍ قطّ» این را هم ایشان نقل می کند. بنابراین نه تنها نهی از دخول است بلکه امر به رجوع است یعنی دمِ در بایستید تا صاحب خانه بیاید این چه کاری است می کنید این می شود ادبِ دینی. بسیاری از این امور است که روابط جامعه را تنظیم می کند و جزء اصول دین نیست جزء واجبات نیست ولی جزء امور تمدّنی است که خود قرآن آنها را به عهده گرفته اما بسیاری از مسائل نماز و روزه و حج عمره است که به وسیله روایات مشخص شده اما حالا فرمود اگر

مکـانی است در مسافرتیـد در حضـر یا سـفرید مکان عمومی است انبار است یا مسافرخانه عمومی است متاعی داریـد یا تمتّعی می خواهید استراحت کنید متاع هم به معنای کالا هم به معنی اسـتمتاع. بهره وری مقداری خسـتگی رفع کنید هیچ کسی آنجا نیسـت و جزء مشترکـات است و کسـی نیست بله آنجـا عیب نـدارد که برویـد (لَّيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَن تَدْخُلُوا بُيُوتاً) که (غَيْرَ مَسْكُونَةٍ) این عدم ملکه است یعنی کسـی در آن نیست نه اینکه فعلاً کسـی در آن نیست خانه غیر مسـکون عدم ملکه است یعنی اصلاً کسی اینجا زندگی نمی کند (فِيهَا مَتَاعٌ لَّكُمْ) حالا یا کالای شما آنجاست یا نه می خواهید مقداری آنجا استراحت کنیـد تمتّع و بهره برداری و اینهاست این عیب نـدارد ولی (وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَمَا تَكْتُمُونَ) در نهان و نهاد شـما چیست چه چیزی را اظهار می کنید چه چیزی را کتمان می کنید همه آنها را ذات اقدس الهی می داند.

«و الحمد لله ربّ العالمین»

آیات ۲۵ تا ۲۹ سوره نور ۹۰/۰۸/۰۸

Your browser does not support the audio tag.

(یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لاَ تَدْخُلُوا بُیُوتاً غَیْرَ بُیُوتِکُمْ حَتَّی تَسْتَأْنِسُوا وَتُسَلِّمُوا عَلَی أَهْلِهَا ذلِکُمْ خَیْرٌ لَّکُمْ لَعَلَّکُمْ تَذَکَّرُونَ (۲۷) فَإِن لَّمْ تَجِدُوا فِیهَا أَحَداً فَلاَ تَدْخُلُوهَا حَتَّی یُؤْذَنَ لَکُمْ وَإِن قِیلَ لَکُمُ ارْجِعُوا فَارْجِعُوا هُوَ أَزْکَی لَکُمْ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِیمٌ (۲۸) لَّیْسَ عَلَیْکُمْ جُنَاحٌ أَن تَدْخُلُوا بُیُوتاً غَیْرَ مَسْکُونَةٍ فِیهَا مَتَاعٌ لَّکُمْ وَاللَّهُ یَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَمَا تَکْتُمُونَ (۲۹) قُل لِّلْمُؤْمِنِینَ یَغُضُّوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ وَیَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ ذلِکَ أَزْکَی لَهُمْ إِنَّ اللَّهَ خَبِیرٌ بِمَا یَصْنَعُونَ(۳۰))

نکاتی که درباره آیات قبلی مانده است یکی اینکه در جریان قذف در آیه چهار فرمود: (وَالَّذِینَ یَرْمُونَ الْمُحَصَنَاتِ ثُمَّ لَمْ یَأْتُوا بِأَرْبَعَةِ شُهَدَاءَ) حکم جَلْد را ذکر فرمود. سه حکم را یکی حکم جلد است که حد است دوم عدم قبول شهادت است سوم محکومیّت اینها به فسق بعد استثنا کرد فرمود اگر کسی توبه کرد و خود را اصلاح کرد و حقوق را تأدیه کرد مورد رحمت الهی است, ولی در جریان قصّه اِفک با لعنِ دنیا و آخرت همراه کرد فرمود اینها که آیه ۲۳ (إِنَّ الَّذِینَ یَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ الْغَافِلاَتِ الْمُؤْمِنَاتِ لُعِنُوا فِی الدُّنْیَا وَالْآخِرَهِ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِیمٌ) سخن از توبه را اصلاً مطرح نکرد چون قذف آیه چهار یک قذف عادی است اما قذف آیه ۲۳ تتمّه قصّه اِفک است که کار منافقانه منافقون است و قصد اینها اهانت به حریم رسول خدا(صلّی الله علیه و آله و سلّم) بود بنابراین کار اینها لعن دنیا و آخرت را به همراه دارد چون منافق اند و اهل توبه نیستند اما قذف آیه چهار که قذف عادی است یک گنهکار طبیعی ممکن است دست به چنین کاری بزنند لذا راه برای توبه باز است تفاوت اساسی آیه چهار و آیه ۲۳ همین است.

ص: ۲۸۲

مطلب بعدی آن است که در مسائل قبلی گذشت که ذات اقدس الهی یک حقیقتِ بسیطِ نامتناهی است این حقیقتِ بسیطِ نامتناهی به ذهن کسی نمی آید چون از سنخ مفهوم نیست به شهود کسی نمی آید برای اینکه نامتناهی است تبعیض بردار نیست چون بسیط است لذا همه بزرگان اهل معرفت می گویند ذات اقدس الهی قابل شناخت نیست برای هیچ پیغمبری و برای هیچ وصیّ و ولیّ و امامی قابل شناخت نیست هیچ کس نمی تواند بگوید انبیا به مقدار خودشان خدا را درک می کنند برای اینکه او مقدار ندارد و این تعبیر که «آب دریا را اگر نتوان کشید» یک بیان اغنایی است که چندین بار گذشت. پس ذات اقدس الهی نه معقول کسی است چون از سنخ مفهوم نیست نه مشهود کسی است چون نامتناهی است و بسیط است کلّش قابل شهود نیست بعض هم که ندارد آن وقت تمام معارف شهودی و امثال آن به وجه خدا به فیض خدا به نور خدا که (نُورُ السَّماوَاتِ وَالْأَرْضِ) است برمی گردد ما اگر خواستیم مَثَلی ذکر بکنیم ـ معاذ الله ـ تشبیه نباشد تمثیل قاطع نباشد برای تقریب ذهن با آفتاب می توانیم یک بازگو داشته باشیم الآن همه ما آفتاب را می بینیم که یقین داریم که این آفتاب است ولی همه کارشناسان می گویند آنچه را شما می بینید نور آفتاب است وگرنه خود آفتاب که قابل دیدن نیست آن وقتی که مسئله کسوف رخ داد و قمر بین ما و بین آفتاب قرار گرفت و سایه قمر به زمین افتاد و زمین تاریک شد تازه ما بخواهیم با چشم غیر

مسلّح او را ببینیم کور می شویم آفتاب که قابل دیدن نیست اما همه ما یقین داریم آفتاب را می بینیم پس آنچه در آیه ۲۵ آمده است در قیامت خدا را روشن می بینند یعنی این ابرهایی که خودشان ایجاد کردند این غبارهایی که خودشان تولید کردند کنار می رود (نُورُ السَّماوَاتِ وَالْأَرْضِ) را می بینند نه الله را خدای سبحان روشنیِ آسمان و زمین است او را می بینند (وَيَعْلَمُونَ أَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ الْمُبِينُ) بارها به عرضتان رسید که هیچ مسئله ای در عرفان نیست که آن هویّتِ محضه موضوع بحث قرار بگیرد هر چه هست فیض خداست وجه خداست که مقامات امکان است و اگر مقامات امکان است آن گاه می شود گفت که فلان شیء با حق مرتبط است این حق همان حقّ مخلوق به است که فرمود ما آسمان و زمین را با حق خلق کردیم این حقّی که در سوره مبارکه «آل عمران» است (الْحَقُّ مِن رَّبِّكَ) با این حق می شود ارتباط برقرار کرد با این حق می شود متّحد شد اگر می گویند اتّحاد حق و خلق, خلق حق است مِن وجهٍ و خلق است من وجهٍ همان پیوند مطلق و مقیّد است پیوند فیض و مستفیض است وگرنه چند جا از المیزان عبارت آوردیم خواندیم که ذات اقدس الهی معرفتش مستحیل است که مستحیل. بیان لطیف سیدناالاستاد امام(رضوان الله علیه) را آوردیم خواندیم که ایشان بالصراحه می گوید خدای سبحان نه مشهود و معروف هیچ پیغمبری است هیچ پیغمبری خدا را درک نمی کند هیچ پیغمبری خدا را عبادت نمی کند هیچ پیغمبری خدا را طلب نمی کند او یک حقیقت نامتناهی فراگیر است به عقل کسی در نمی آید.

پرسش:...

پاسخ: این همان فیض خدا را نشان می دهد برای اینکه این بحثها چندین بار یعنی چندین بار گذشت الآن این جوشن کبیر را که ما می خوانیم ضمیر «هو» به الله برمی گردد می گوییم او حیّ است او قیّوم است او ازلی است او سرمدی است و مانند آن او ضارّ است او نافع است قضایایی که درباره ذات اقدس الهی است مانند سایر قضایا موضوع و محمول متّحدند اگر موضوع و محمول متّحد نباشند که قضیه نیست این اصل اول. اصل دوم آن است که تعیین محور اتّحاد به دست محمولِ قضیه است نه به دست موضوع قضیه اصل دوم یعنی اصل دوم هر وقت ما گفتیم «الف»، «با» است «الف» را نباید نگاه کنیم باید «با» را نگاه بکنیم ببینم با چیست. اصل سوم این است که ما سه قضیه داریم در هر سه قضیه موضوع و محمول متّحدند اما تعیین محور اتّحاد به دست محمولِ قضیه است نه موضوع قضیه اگر موضوع، ذات بود ما را نباید فریب بدهد اگر ضمیر بین موضوع و محمول به ذات برگشت ما را نباید فریب بدهد تمام همّت ما باید این باشد که محمول چیست ما الآن سه قضیه داریم هر سه قضیه صادق است در هر سه قضیه موضوع و محمول متّحدند اما محور اتّحاد را محمول تعیین می کند ما می گوییم «زیدٌ هو ناطقٌ» این یک قضیه است «زیدٌ هو عالمٌ» این یک قضیه است «زیدٌ هو قائمٌ» این یک قضیه است در هر سه قضیه موضوع زید است در هر سه قضیه ضمیر «هو» به «زید» برمی گردد اما جایگاه وحدت خیلی فرق می کند در قضیه اُولیٰ زید با ناطق در مدار ذات متّحد است در قضیه دوم زید با عالِم در مدار وصف متّحد است در قضیه سوم زید با قائم در مدار فعل متّحد است فعل کجا وصف کجا ذات کجا این جوشن کبیر که هزار و یک قضیه است همه قضایا موضوعش ذات حق است الله است ضمیر هم به الله برمی گردد اما محورها فرق می کند اگر گفتیم ﴿هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ﴾ این یک معنا دارد «هو الخالق» یک معنا دارد «هو الرازق» یک معنا دارد «هو الشافی» یک معنا دارد «هو النافع» یک معنا دارد این نافع پایین تر از همه است آن شافی بالاتر از نافع است آن رازق بالاتر از شافی است آن خالق بالاتر از رازق است که همه اینها در محدوده فعل اند و همه این افعال زیرمجموعه «هو القادر» است که قدرت عین ذات است. بنابراین اگر گفته شد «داخلٌ» یعنی فیض او لطف او کَرم او عنایت او نه اینکه ـ معاذ الله ـ خودش داخل است ما همان طوری که حرف می زنیم به شرطی که حرفهایمان را بفهمیم روایات را باید بفهمیم اگر حرفهایمان و قضایایمان و ارتکاضاتمان تحلیل عالمانه نشود با روایات هم جاهلانه برخورد می کنیم ما این سه قضیه ای را که داریم هر سه را به خوبی می فهمیم منتها کسی باید باشد که تحلیل بکند که فرق قضیه اول و دوم و سوم چیست چرا مدار اتّحاد در این سه قضیه فرق می کند حرف اول تعیین محور اتّحاد را موضوع می زند یا محمول اگر این قضایا را که خودمان روزانه با او سر و کار داریم عاقلانه تدبیر بکنیم آن وقت خدمت روایات هم رفتیم اگر داشتیم «داخلٌ»، «خارجٌ» و امثال ذلک به خوبی می فهمیم. فیض او و لطف او این ﴿الْحَقُّ﴾ که در چند جای قرآن آمده ﴿الْحَقُّ مِن رَبِّكَ﴾ این حق با خلق متّحد است مِن وجهٍ و غیر اوست مِن وجهٍ چون این حق، فیض خداست این حق، کار خداست از خداست نه خدا آن خدا مقابل ندارد ذات اقدس الهی ﴿ذلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ﴾ و در قبالش عدم محض است اما این حقّی که «مِن الله» است این حق است که علی(سلام الله علیه) در مدار اوست «علیٌّ مع الحق و الحقّ مع علی» نه آن حقّی که ﴿ذلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ﴾ چندین روایت است که خدا بود و احدی با او نبود الآن کما کان خدا در ازل بود خدا در لا یزال هست خدا بین الأزل و لا یزال هست کسی با او نبود و نخواهد بود فالیوم کما کان. آن حقّی که عین ذات اقدس الهی است رفیق و مصاحِب برنمی دارد «مع» برنمی دارد هر چه هست «منه» است نه «معه» اما این حقّی که فیض خداست آسمان و زمین با حق خلق شده است که اصطلاحاً می گویند حقّ مخلوق به علی و اولاد علی(علیهم السلام) با این حقّ اند و اگر ما خواستیم ببینیم چه چیزی

حق است باید ببینیم علی و اولاد علی کجایند.

ص: ۲۸۴

پرسش:...

پاسخ: علی حق است یعنی فیض الله است لـذا فرمود: «أنـا وجه الله, أنـا جنب الله» فعـل خـداست دیگر هیـچ فعلی بالاـتر از این نیست مرحوم مجلسی نقل کرد دیگران نقل کردند که وجود مبارک حضرت امیر فرمود: «ما لله آیةٌ أکبر مِنّی» از من بزرگ تر خدا مخلوقی ندارد.

پرسش:...

پاسخ: (هُوَ مَعَکُمْ) این محمول, تعیین کننده است دیگر وقتی گفتند با شماست نه شما با اویید او با شماست هر مطلقی با مقیّد است اما مقیّد که با مطلق نیست شـما با او نیستید او با شـماست وقتی این قضیه را تحلیل می کنید تعیین محور وحدت به دست محمول قضـیه است اگر گفتیم «الله مع زیـدٍ» یعنی «فی مقـام الفعـل» اگر گفتیم «زیـدٌ هو قـائمٌ» یعنی «فی مقام الفعل» این چنین نیست که «زیـدٌ قائم» قضـیه نباشـد یا موضوع و محمول متّحـد نباشـد موضوع و محمول در «زیـدٌ قائمٌ» متّحدنـد در «زیـدٌ عالمٌ» متّحدند در «زیدٌ ناطقٌ» هم متّحدند اما تعیین محور وحدت به دست محمول قضیه است دعای جوشن کبیر معنایش خب روشن می شود هزار و یک قضـیه است محمولات مشـخص انـد درجات طولانی دارنـد هیـچ کـدام یعنی هیـچ کـدام در هویّت ذات نیست از این اوصـاف فعلی ذات اقـدس الهی, بنـابراین این چنین نیست که «لاـ تنقض» درس بخواهـد اینها درس نخواهـد اینها قوی تر, عمیق تر, دقیق تر, رقیق تر از «لا تنقض» هسـتند «لا تنقض» اگر بحث سـطح و خارج می خواهد اینها به طریق اُولی هم بحث سطحی می خواهند هم بحث خارجی می خواهند.

پرسش:...

پاسـخ: قـادریّت است نه خـالق, خـالقٌ یعنی «قـادرٌ قبـل أن یَخلُق» بله, امـا خـالقیّت یـک امر اضـافی است وقتی خـالقیّت اسـت مخلوقیّت است البته بـا هم هسـتند لکن تقـدّم ذاتی برای خـالقیّت است مخلوقیّت مترتّب بر اوست برای اینکه فاعـل قبل از فعل است ذاتاً گرچه مع الفعل است بنابراین در ازل ذات اقدس الهی بود احدی با او نبود چیزی با او نبود الآن هم چیزی با او نیست در لا یزال هم چیزی با او نیست چندین روایت به همین مضـمون آمده خدا غریق رحمت کند مرحوم آخوند خراسانی را وقتی آن شعر عطار نیشابوری را از ایشان سؤال کردند آن طلبه سؤال کرد که

دائماً او پادشاه مطلق است □□□در مقام عزّ خود مستغرق است

او به سر ناید ز خود آنجا که اوست□□□ کی رسد عقلِ وجود آنجا که اوست

اول ایـن شـعر را برده نزد مرحـوم آخونـد, مرحـوم آخونـد سـه, چهـار سـطر جـواب عمیـق داد بعـد برد نزد مرحـوم آقـا شـیخ محمدحسـین اصـفهانی بعد نزد مرحوم ملاّ احمد کربلایی مجموعاً این طلبه خوش ذوق این سؤالها را چندین بار نزد این اعلام گردانـد یـک رساله عمیقی شـد به نام مکاتبات البته او هم یک آدم عادی نبود عطار نیشابوری که در شعر او این سه بزرگوار مرحوم آخوند فقط یک مقدار, آن دو بزرگوار عَلَمین بحثهای مبسوطی کردند جمعاً شده یک رساله□ وزین. غرض آن است که قادریّت, صـفت ذات است تازه تعیّن است و هویّت مطلقه اصـلاً در دسترس شـهود هیچ پیغمبری نیست همه آنها مکرّر این را ذکر کردند این جزء محکمات فنّ شریف عرفان است خب.

(وَيَعْلَمُونَ أَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ الْمُبِينُ) خب مثـل اینکه مـا می فهمیم آفتـاب چطور روشن است امـا حق, اسـمی از اسـمای او مبین, اسـمی است از اسمای او تازه ما می فهمیم آفتاب حق است اما خود جِرم آفتاب را چون نمی بینیم و شعاعش را می بینیم خیال می کنیم این اوست نه خیر این شـعاع از آفتـاب است مـا با شـعاع کار داریم بیش از این هم مقـدور ما نیست فقط می فهمیم با علم حصولی و برهان که این شعاع, صاحبی دارد برای ما همین مقدار بس است مقدور ما هم بیش از این نیست.

امـا نکته ای که مربوط به (الْخَبِيثَاتُ لِلْخَبِيثِينَ) است صـدر و ساقه این بحثها مربوط به قـذف بود بـددهنی بود فحش دادن بود هتـک حرمت بود (الْخَبِيثَاتُ) یعنی «الأقوال الخبیثه» این دو نکته بایـد ملحوظ بشود که چرا (الْخَبِيثَاتُ لِلْخَبِيثِينَ) مقـدّم شـد بر (الطَّيِّبَاتُ لِلطَّيِّبِينَ) و چرا (الْخَبِيثَاتُ) مقـدّم شـد بر (لِلْخَبِيثِينَ) سـرّش این است که بحث در قـذف است قـذف یک قول خبیث است این قول خبیث از یـک انسان خبیث نشأت می گیرد چون مسـئله□ قـذف و هتّاکی و قصّه اِفک بود این را مقـدم داشت و چون حرفِ بـد محور بحث بود این را بر گوینـده مقـدّم داشت که این دو نکته بایـد ملحوظ بمانـد یکی تقدیم خُبث بر طیب, یکی تقـدیم خبیثـات بر خبیثین (الْخَبِيثَاتُ) یعنی «الأقوال الخبیثه» کلمـات خبیثه, نوشـته های خبیثه اینها برای خبیثین است چه اینکه خبیثین برای این اقوال آمـاده انـد امـا کلمـات طیّبه کلمـات طـاهره برای مردان و زنان پاک است چه اینکه مردان و زنان پـاک شایسـته کلمـات پـاک انـد. (أُولَئِكَ) یعنی مردان پاک و زنان پاک از آن تهمتهای ناروا و کلمات خبیثه مبرّا هسـتند و چون سـخن از قذف به میان آمد و سخن از قصّه افک به میان آمد مسئله□ مواظب بودن چشم و گوش و حَرَم و حریم دیگران را بازگو می کنـد همینها زمینه قـذف را فراهم می کننـد انسان چه کار دارد خانه مردم را نگاه کنـد تا کسـی را ببینـد ناشـناس باشـد دهنش را بـاز کنـد بشود قـذف لـذا جلوگیری کرده فرمود: (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لاَ تَدْخُلُوا بُيُوتاً غَيْرَ بُيُوتِكُمْ) غیر از خانه هایتان نروید چندین قسم ذکر کرده خانه خودتان هم می خواهید بروید باید که اطلاع بدهید برای اینکه ممکن است کسی در خـانه بخواهـد لباسـش را عوض کنـد حالا غیر از زوجین اگر مـادر بود خواهر بود دختر بود بالأخره نگاه به بعض اعضا حرام است خب برای اینکه این حـادثه پیش نیایـد آن شرمِ متقابـل رخ ندهـد فرمود شـما بالأخره یک تنحنحی یک سـرفه ای یک ذکری یک یا الله ای یک استیـذانی که او خودش را جمع بکنـد گرچه عین روایتی که جناب زمخشـری نقل کرده است برخی از دوستان پیدا نکردند اما سعی شان مشکور مشابه این در روایات ما هست برای اینکه انسان مبتلا نشود به تهمت زدن و قذف فرمود جلوی چشـمتان را بگیرید جلوی گوشـتان را بگیرید جلوی زبانتان را بگیرید حتی خانه خودتان هم که می روید ذکری

بگوییـد سـرفه ای بکنیـد یا الله ای بگوییـد که آنها خودشان را جمع بکنند همه که زن و شوهر نیسـتند اعضای خانواده (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لاَ تَدْخُلُوا بُيُوتاً) این بیوت دو قسم است یـا بیت خود شـماست یا بیت دیگران است یا بیت غیر مسکون این چند قسم است خانه‌ غیر مسـکونی مثل این کاروانسـراهای در راه و حمّامات و اماکن عمومی نظیر پارک که خانه نیست ولی جزء اماکن عمومی است اینها یک حکم دارنـد و خانه های مسـکونی دیگران یک حکم دارند و خانه های خودتان هم یک حکم دیگر دارنـد. اگر خـانه برای خودتـان بود که حکمش همـان بود که زمخشـری نقل کرد روایات را, اما غیر خانه تان چنـد فرع دارد چنـد مسئله دارد که سه مسئله را اینجـا ذکر می کنـد: (لاَ تَدْخُلُوا بُيُوتاً غَيْرَ بُيُوتِكُمْ حَتَّى تَسْتَأْنِسُوا) اُنس بگیریـد یعنی استیـذان بکنیـد وقتی استیـذان کردیـد, اذن گرفتیـد بـدون سـلام وارد نشویـد ادبِ ورود, سـلام است ملاحظه فرمودید که آن جاهلیّت را قرآن کریم به جامعه متمـدّن و عقل برقرار کرد تنها مدینه گفتنِ مدینه این نیست که حالا نام عوض شده چون مهدِ تمـدّن شـد یثرب شده مدینه لذا وقتی قافله کربلائیها(سـلام الله علیهم) از کربلا برمی گشـتند فرمودند دیگر اینجا مدینه نیست تمـدّن و مـدنیّت و دینـداری و دین باوری رخت بربست شـما شدیـد اهل یثرب «یا اهل یثرب لا مُقام لکم» وقتی مـدینه بود که پیغمبر بود و دین بود و قرآن و عترت محترم بودنـد حالا که جاهلیّت آمـد دیگر شـما همان یثربیها هستید «یا اهل یثرب لا مُقام لکم» بنابراین اگر مدینه شد بر اساس مدنیّت و تمدّن است فرمود ما آمدیم شـما را متّحد کردیم. اتّحاد سفارشـی نیست موعظه نیست اخلاقی نیست دسـتوری نیست این چنین نیست دو عنصـر محوری دارد که جامعه می شود متّحـد: یکی ایمان است خب یک مؤمن, مؤمن دیگر را دوست دارد مراعات می کند همه شئون را همه آداب و سنن را, دوم دسـتورهایی است که دین داده از خـانواده شـروع کرده همسایه ها را اهل محل را اهل قبیله را ارحام را و کلّ جامعه را تک تک اینها را برنامه داد فرمود شـما پراکنـده بودیـد مـا شـما را متّحـد کردیـد این چنین نیست که همه اش بـا معجزه جامعه جاهلی شـده باشـد متّحـد. در آیه ۱۰۳ سـوره‌ مبـارکه‌ «آل عمران» که بحثش گـذشت فرمود: (وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللّهِ جَمِيعاً وَلاَ تَفَرَّقُوا وَاذْكُرُوا نِعْمَةَ اللّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ أَعْدَاءً فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ) البته خدا مقلّب القلوب است بر اساس آثار غیبی تألیف قلوب می کند (فَأَصْبَحْتُم بِنِعْمَتِهِ إِخْوَاناً) اما چطور تألیف قلوب کرده یعنی فقط معجزه یا اخلاق گفته دسـتور داده رعایت آن دسـتور را قوانین را لازم کرده فرمود شما جامعه اگر بخواهد کسـی را متّهم نکند خانه کسـی را نگاه نکند بدون اجازه وارد نشود وارد شد سلام بکند خب همین سلام, جـذب دل می کنـد ادبِ عمـومی است جـامعه بـا ادب زنـدگی می کنـد بـا عـاطفه زنـدگی می کنـد این وجود مبـارک امـام هشـتم(سـلام الله علیه) ملاحظه فرمودیـد این مَثل معروف که می گوینـد «سـنگ روی سـنگ بنـد نمی شود» همین است دیگر فرمود شما شیعه ها پیروان ما زیارت یکدیگر بروید ترک نکنید «تزاوروا» رابطه تان را حفظ بکنید چرا «فإنّ فی زیارتکم إحیاءً لأحادیثنا» شـما شیعه های ما هستیـد وقتی یک جا نشـستید بالأخره حرفهای ما را نقل می کنیـد کلمات ما را نقل می کنید این کلمات ما سـنگ را روی سـنگ بنـد می کنـد اینکه می گوییم «سـنگ روی سـنگ بنـد نمی شود» یعنی چه راست می گوییم دیگر شـما اگر یک سـنگ بگذاریـد یک سـنگ دیگر هم رویش بگذارید بند نمی شود که یک مَلات نَرم باید باشد که این سنگها را به هم جمع کند این ملات نرم, ادب است ادب اجتماعی عاطفه احسان گذشت بزرگواری ملاتی است که سـنگها را روی هم بنـد می کنـد وگرنه سـنگ که روی سـنگ بنـد نمی شود که فرمود زیارت بکنید «فإنّ فی زیارتکم إحیاءً لأحادیثنا و أحادیثنا تَعطف بعضـکم علی بعضٍ» عاطفه ایجاد می کنـد ادب ایجاد می کنـد آن وقت این سـنگها روی هم بند می شود, می شود برج. جامعه را شـما این ادب و احترام متقابل را بردارید سنگ روی سنگ بند نمی شود اینکه فرمود: (فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ) تنهـا بر اسـاس معجزه نیست یعنی دستورها مـا این چنین است الآن در سـوره‌ مبـارکه‌ «نور» هم فرمود مواظب چشم باشیـد مواظب گوش باشیـد این سه مسئله را رعایت بکنیـد اگر خانه مردم بخواهیـد برویـد سه حال دارد استیناس کنید استیذان کنید

اگر اذن دادند وارد بشوید با سلام, اگر مدّتی سه بار استیذان کردید کمتر و بیشتر کسی جواب نداد نروید اگر کسی را نیافتید نروید نه یافتید که کسی نبود این چقدر این کتاب شیرین است نفرمود که اگر دیدید کسی نیست نباید نگاه کنید نفرمود «فإن وَجَدْتم أن لا یکون فیه أحد» فرمود: (فَإِن لَّمْ تَجِدُوا) اگر نیافتید نه یافتید که کسی نیست یافتن یعنی انسان سَرک بکشد نگاه بکند ببیند کسی هست یا نیست بله بگوید یافتم که نبود, فرمود این کار را نکنید. اگر سه بار یا کمتر یا بیشتر استیذان کردید کسی را نیافتید حالا ـ یا خواب بود یا نبود (فَإِن لَّمْ تَجِدُوا) نه «و إن وجدتم أن لم یکن فیه أحد» خب این می شود ادبِ اجتماعی این همان ملات است که سنگ را روی سنگ بند می کند. قسم سوم این است که اگر صاحب خانه بود و گفت ببخشید من فرصت ملاقات ندارم برگردید پس استیذان است اگر اذن داد وارد می شوید با سلام یک مسئله, اگر دو سه بار استیذان کردید در زدید یا مثلاً «یا الله» گفتید کسی جوابتان را نداد برگردید اگر کسی جوابتان را داد گفت ببخشید من الآن فرصت ملاقات ندارم آنجا نایستید ملاحظه بفرمایید این ادب چگونه می تواند جامعه را متمدّن کند وگرنه می شود یثرب. فرمود: (فَأَصْبَحْتُم بِنِعْمَتِهِ إِخْوَاناً) چطوری اخوانا (یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لاَ تَدْخُلُوا بُیُوتاً غَیْرَ بُیُوتِکُمْ حَتَّی تَسْتَأْنِسُوا) اُنس بگیرید استیذان بگیرید مشخص بشود هست و به شما اجازه می دهند حالا که اجازه دادند (وَتُسَلِّمُوا عَلَی أَهْلِهَا) این یک (ذلِکُمْ خَیْرٌ لَّکُمْ لَعَلَّکُمْ تَذَکَّرُونَ), (فَإِن لَّمْ تَجِدُوا فِیهَا أَحَداً) نه «فإن وجدتم لا یکون فیه أحد» نه اینکه سَرک کشیدید پنجره و غیر پنجره را دیدید, دیدید کسی در آن نیست کسی را نیافتید حالا ممکن است خواب باشد ممکن است در حال استحمام باشد ممکن است در حال مطالعه باشد ممکن است در حال استراحت باشد شما نیافتید (فَلاَ تَدْخُلُوهَا) این فرع دوم مسئله دوم (حَتَّی یُؤْذَنَ لَکُمْ) و اگر کسی بود و گفت ببخشید برگردید الآن فرصت ندارم بدتان نیاید چه طلبی دارید آنجا از صاحب خانه (وَإِن قِیلَ لَکُمُ ارْجِعُوا فَارْجِعُوا هُوَ أَزْکَی لَکُمْ) این می شود جامعه متّحد. ما وقتی از دشمنِ درونمان بکاهیم می توانیم با دیگری زندگی داشته باشیم هیچ دشمنی بدتر از این نفسِ فریبکار نیست «مَکّاره می نشیند و محتاله می رود» این «أعدی عدوّکم نفسک الّتی بین جنبیک» فرمود: (وَإِن قِیلَ لَکُمُ ارْجِعُوا فَارْجِعُوا) اینکه ما گفتیم انبیا قرآن وجود مبارک(علیهم الصلاه و علیهم السلام) راهش همین است (هُوَ أَزْکَی لَکُمْ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِیمٌ). مسئله چهارم حالا ـ اماکن عمومی حمّامات پارکها کاروانسراها که مسئله چهارم است (لَّیْسَ عَلَیْکُمْ جُنَاحٌ أَن تَدْخُلُوا بُیُوتاً غَیْرَ مَسْکُونَةٍ) این عدم مَلکه است یعنی خانه کسی نیست همین که این مکان عمومی را این پارک را این جای عمومی را این سوله را برای عموم ساختند اذنی است از کسی که بیده الإذن به شما اذن داد شما می توانید بروید که (فِیهَا مَتَاعٌ لَّکُمْ) یعنی تَمتّع بهره برداری استراحت بخواهید کمی بخوابید آنجا برایتان جایز است اما تمام این ریز و درشت کارتان را خدا می داند (وَاللَّهُ یَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَمَا تَکْتُمُونَ) حالا این برای خانه مردم, در جامعه و خیابان و بیابان چطور فرمود: (قُل لِّلْمُؤْمِنِینَ یَغُضُّوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ وَیَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ) در جریان ابصار «مِن» آوردند که یا برای ابتداست یا برای تبعیض و اما درباره حفظ دیگر مطلق است دیگر فقط زن و شوهرند که مجازند وگرنه ارحام و محارم و همه اینها حفظش لازم است اما در تعبیر (فُرُوجَهُمْ) مستحضرید که کمتر لفظی به اندازه معانی قبیحه گسترده است معانی قبیحه الفاظ فراوانی دارند اینها که «یُستَقبَح ذکره» هستند جامعه از گفتن و شنیدن آ نها منزجر هست در لغات و ادبیات می بینید الفاظ فراوانی دارند. سرّش این است که آن معنای قبیح همه سعی می کنند که با الفاظ کنایی از او یاد بکنند (یک) این الفاظ کنایی بعد از چند صباح مجاز مشهور می شود کم کم به صورت وضع تعیّنی یا تعیینی در می آید می شود حقیقت (دو) این را می گذارند کنار یک لفظ دیگری انتخاب می کنند (سه) لذا برای معانی قبیحه شما در کتاب لغت الفاظ فراوانی می بینید آن روزی که کلمه «فروج» به کار رفته جزو معانی خیلی کنایی و دور بود الآن به صورت صریح در آمده غائط این چنین است غائط که در کتابهای فقهی هم ملاحظه فرمودید آن مکان پَست است نه معنی مدفوع (أَوْ جَاءَ

أَحَدٌ مِنكَم مِنَ الْغَائِطِ) آنجا در سفرها جای پستی که منظر دیگران نباشد و بادگیر نباشد آنجا می رفتند برای قضای حاجت این معنای کنایی کم کم شده مجاز مشهور و وضع تعیینی و تعیّنی و اینها پیدا کرده این را گذاشتند کنار حالا می گویند دستشویی اگر چند صباحی شد دیگر این دستشویی را هم عوض می کنند یک لفظ دیگر برایش می گذارند آن روز هم از همین قبیل بود (وَالَّتِی أَحْصَنَتْ) که درباره مریم(سلام الله علیها) به کار رفته او هم از همین قبیل است (وَیَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ ذلِکَ أَزْکَی) پس این (یُزَکِّیهِمْ) که هست این وحدت جماعی که هست با رعایت مسائل اخلاقی در گفتار و رفتار و نوشتار و مواظب مطبوعات و رسانه ها بودن حاصل می شود وگرنه با صِرف سفارش چنین امر گرانبهایی و دُرّ گرانبهایی حاصل نخواهد شد (إِنَّ اللَّهَ خَبِیرٌ بِمَا یَصْنَعُونَ).

ص: ۲۸۶

«و الحمد لله ربّ العالمین»

آیات ۳۰ تا ۳۱ سوره نور ۹۰/۰۸/۰۹

.Your browser does not support the audio tag

(قُل لِّلْمُؤْمِنِینَ یَغُضُّوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ وَیَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ ذلِکَ أَزْکَی لَهُمْ إِنَّ اللَّهَ خَبِیرٌ بِمَا یَصْنَعُونَ (۳۰) وَقُل لِّلْمُؤْمِنَاتِ یَغْضُضْنَ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ وَیَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ وَلاَ یُبْدِینَ زِینَتَهُنَّ إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَلْیَضْرِبْنَ بِخُمُرِهِنَّ عَلَی جُیُوبِهِنَّ وَلاَ یُبْدِینَ زِینَتَهُنَّ إِلَّا لِبُعُولَتِهِنَّ أَوْ آبَائِهِنَّ أَوْ آبَاءِ بُعُولَتِهِنَّ أَوْ أَبْنَائِهِنَّ أَوْ أَبْنَاءِ بُعُولَتِهِنَّ أَوْ إِخْوَانِهِنَّ أَوْ بَنِی إِخْوَانِهِنَّ أَوْ بَنِی أَخَوَاتِهِنَّ أَوْ نِسَائِهِنَّ أَوْ مَا مَلَکَتْ أَیْمَانُهُنَّ أَوِ التَّابِعِینَ غَیْرِ أُولِی الْإِرْبَةِ مِنَ الرِّجَالِ أَوِ الطِّفْلِ الَّذِینَ لَمْ یَظْهَرُوا عَلَی عَوْرَاتِ النِّسَاءِ وَلاَ یَضْرِبْنَ بِأَرْجُلِهِنَّ لِیُعْلَمَ مَا یُخْفِینَ مِن زِینَتِهِنَّ وَتُوبُوا إِلَی اللَّهِ جَمِیعاً أَیُّهَا الْمُؤْمِنُونَ لَعَلَّکُمْ تُفْلِحُونَ (۳۱))

سوره مبارکه «نور» بخش مهمّ مسائل حجاب و عفاف را به همراه دارد لذا در حفظ زبان و در حفظ چشم آیات فراوانی نازل کرده بخشی که مربوط به حفظ زبان بود گذشت بخشی که مربوط به ورود به منازل بود که اذن و استیذان لازم است آن هم گذشت این تعبیر جناب زمخشری در کشاف گرچه مضمونش مطابق با آیات است (یک) و روایات اهل بیت(علیهم السلام) هم همین مضمون را تأیید می کند (دو) لکن عین این عبارت در جوامع روایی ما پیدا نشده و اگر در جوامع روایی آنها باشد یک عبارت بسیار پسندیده ای است که «مَن سَبَقَت عینه استیذانه فقد دَمَر» کسی که چشمش قبل از عین وارد صحنه بشود این هلاک شده است این جمله را حتماً می توان از جوامع روایی آنها پیدا کرد و این گونه از جمله ها خیلی به منزله کلمات قصار است و آموزنده است و تقیّه هم در کار نیست برای اینکه مطلبی است حق مطابق قرآن روایات ما هم از ائمه(علیهم السلام) همین مضمون را فرمودند ولی این تعبیر و این لفظ جامع پیدا نشده خب. بر زمخشری هم که نقل کرده ولی خب این فاصله است با مفاتیح یعنی چند قرن قبل از مفاتیح است زمخشری در کشاف آن را دارد ولی در جوامع روایی آنها باشد.

ص: ۲۸۷

اما راجع به حفظ چشم و آثار آن فرمود: (قُل لِّلْمُؤْمِنِینَ یَغُضُّوا) به مؤمنین بگو که چشمهای خود را بپوشانند گرچه این حکم برای همه است ولی چون مؤمنین بهره می برند و امتثال می کنند مؤمن و مؤمنه را ذکر فرمود: (قُل لِّلْمُؤْمِنِینَ) این (قُل) مفادش روشن نیست به مؤمنین بگو, چه چیزی بگو «غُضّوا» در تعبیر است «قل للمؤمنین غضّوا مِن أبصارکم» آنها هم (یَغُضُّوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ) این (یَغُضُّوا) که مجزوم است و نونش افتاده چون جواب آن امری است که آن امر محذوف است «قل للمؤمنین غُضّوا من أبصارکم» آنها هم (یَغُضُّوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ) که این مجزوم بودنش چون جواب آن امر است و همچنین «قل للمؤمنین احفظوا فروجکم» آنها هم (یَحْفَظُوا) که نون می افتد (فُرُوجَهُمْ), (قُل لِّلْمُؤْمِنِینَ یَغُضُّوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ وَیَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ).

مطلب بعدی آن است که غضّ بصر و همچنین غمض بصر معنای کنایی آنها یعنی چشم پوشی منظور است نه اینکه چشمتان را بپوشید یعنی صرف نظر کنید یعنی نگاه نکنید اینکه می گویند چشم پوشی کرد یعنی صرف نظر کرد یعنی توجه نکرد. توجه نکنید به نامحرم و از نگاهتان بکاهید و خودتان را هم حفظ کنید نه نگاه کنید نه بگذارید کسی نگاه کند و عملاً هم

خودتان را حفظ بکنید (وَيَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ) و این راهِ تزکیه نفوس است یعنی اگر خدای سبحان فرمود قرآن برای این آمده است که (يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُزَكِّيهِمْ) راه تزکیه نفوس همین رعایت چشم و گوش و امثال اینهاست که اینها مقدّمات کار است وقتی این مبادی محفوظ ماند دلها هم محفوظ خواهد شد.

بعد فرمود: (إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا يَصْنَعُونَ) هر کاری که اینها انجام می دهند مؤمنین انجام می دهند ذات اقدس الهی آگاه است قصدشان چیست انجام می دهند نمی دهند نگاه می کنند نمی کنند چقدر نگاه می کنند همه را ذات اقدس الهی خبیر است. در بیانات نورانی حضرت امیر(سلام الله علیه) هم هست که «اتَّقُوا مَعَاصِيَ اللَّهِ فِي الْخَلَوَاتِ فَإِنَّ الشَّاهِدَ هُوَ الْحَاكِمُ» این درباره مردها. درباره زنها که وظیفه بیشتری دارند چون خدای سبحان آنها را سبکی آفریده که با جمال و شکوه همراه اند فرمود: (وَقُل لِّلْمُؤْمِنَاتِ يَغْضُضْنَ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ) یعنی شما هم به آنها بگویید امر حاضر کنید که «أُغضضن مِن أبصاركنّ» آنها هم (يَغْضُضْنَ) که این هم جواب آن امر مجزوم است (وَيَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ) حفظ بکنند خودشان را خب که عفاف در جامعه حاکم باشد بعد فرمود: (وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا) همان طوری که منظور از غَضّ و غَمض چشم یعنی چشم پوشی است این پوشیدنِ فیزیکی مراد نیست که انسان چشم را روی هم بگذارد مگر در مورد ضرورت, معیار چشم پوشی است یعنی عدم توجه به نامحرم است منظور از زینت هم مواضع زینت است گرچه برخی از فقها نظیر مرحوم فاضل سیوری فاضل مقداد ایشان می گوید خود زینت معیار است نه موضع زینت برای اینکه خود همین زینت طلیعه گناه خواهد بود ولی ظاهراً منظور ابداء مواضع زینت است.

ص: ۲۸۸

پرسش:...

پاسخ: بله دیگر, گاهی ظرافت کار مطرح است گاهی خبیر بودن مطرح است گاهی عملِ ظاهری نشان می دهد گاهی خیلی رقّت دارد مثلاً درباره قلب دارد که قلب مؤمن «بین اسبعین مِن أسابع الرحمن» است کارهای ظریف را معمولاً با سرانگشت انجام می دهند قلب از آن جهت که ظریف است نظیر ورق زدن صفحه کتاب است که انسان با سرانگشت انجام می دهد شما ببینید کارهای مهم را نظیر بنّایی نظیر آهنگری این را با کلّ دست انجام می دهند اما کارهای ظریف را نظیر زرگری اینها با سرانگشت انجام می دهند نه با دست و ساعد و عَضد و اینها قلب هم از آن جهت که خیلی ظریف است با انگشتهای خدا جابه جا می شود این گونه از امور هم که خیلی ظریف است با صنع و صنعت آمیخته است فرمود آنچه را که اینها به کار می برند با ریزه کاریهایشان مشهود خدای سبحان است خب.

فرمود: (وَلاَ يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ) یعنی مواضع زینت را (إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا) که معروف همان وجه و کَفّین و امثال ذلک است منظور خود زینت نیست چون خود زینت اگر بیرون بدن باشد که یقیناً نگاه به او حرام نیست به بدن متّصل باشد ممکن است که تحریک بکند لذا فاضل مقداد و امثال ایشان فتوا به حرمت دادند که گوشواری که در گوش نامحرم است نمی شود آن را نگاه کرد چون این نگاه, طلیعه معاصی دیگر است. تعبیر زمخشری در کشّاف این است که «النظرُ بَرید الزنا» برید یعنی قاصد نگاه به نامحرم این قاصد و پیام آور معصیت است ولی معروف این است که همان مواضع زینت معیار است (إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا) مگر آ ن مقداری که ظاهر باشد. یک بحث در این است که زن سَتْرش چقدر واجب است آیا می تواند دستش را وجه اش را بدون پوشش حرکت بدهد یک بحث در جواز نظر است اگر گفتند زن برای رفع حاجت می تواند با دستِ باز با روی باز حرکت کند معنایش این نیست که نامحرم هم می تواند به دست و صورت او نگاه کند این عدم وجوب سَتْر است نه جواز نظر برای مرد خب اگر ببیند مرد نگاه می کند که خب باید بپوشاند (وَلاَ يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا) بعد فرمود: (وَلْيَضْرِبْنَ بِخُمُرِهِنَّ عَلَى جُيُوبِهِنَّ) در جاهلیّت این طور نبود اینها گریبان و گردن را باز می گذاشتند اسلام آمده فرمود روسری بگذارید (یک) این روسری باید به قدری وسیع و جامع باشد که هم سر را بپوشاند (یک) هم جَیْد و گردن را بپوشاند (دو) هم جَیْب و گریبان را بپوشاند (سه) اینکه می گویند سینه را بپوشاند برای اینکه بین جَیْب و جَید فرق است آنکه در سوره «مسد» دارد حماله الحطب است (فِي جِيدِهَا حَبْلٌ مِن مَسَدٍ) جَیْد یعنی گردن, جید گردن که در نساء خواندید. خب جَیْب یعنی گریبان وقتی به وجود مبارک موسی فرمود: (وَأَدْخِلْ يَدَكَ فِي جَيْبِكَ) یعنی دستت را در گریبانت بگذار (تَخْرُجْ بَيْضَاءَ مِنْ غَيْرِ سُوءٍ) پس زن موظّف است رأس, جَیْب, جَیْد هر سه را بپوشاند (وَلْيَضْرِبْنَ بِخُمُرِهِنَّ عَلَى جُيُوبِهِنَّ) نه «علی جیودهنّ» جید که گردن را بپوشاند بلکه جیب یعنی گریبان را بپوشاند خب ولی در مفردات راغب متأسفانه جیْب قبل از جوی آمده با اینکه آن یایی است مؤخّر از واو است. به هر تقدیر فرمود: (وَلْيَضْرِبْنَ بِخُمُرِهِنَّ) خُمُر یعنی مقنعه (بِخُمُرِهِنَّ عَلَى جُيُوبِهِنَّ وَلاَ يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ) اینجا دو مسئله است و دو مطلب و سرّ تکرار (لَا يُبْدِينَ) هم همین دو مطلب است. یکی ناظر به این است که چقدر را باز کند برای عموم این برای زینت ظاهر است مواضع زینت است یکی اینکه مواضع زینت آن مقداری که حالا ظاهر نیست آن مقدار را برای چه کسی می تواند ظاهر کند برای محارم پس موضع ظاهر زینت را که وجه و کَفّان است می تواند ظاهر کند برای همه منتها نگاهِ همه جایز نیست این چنین نیست که این آیه درصدد تجویز نظر باشد درصدد عدم وجوب سَتْر است درصدد جواز ابداست اگر یک زن ببیند که نامحرمی دارد نگاه می کند آن وقت بر او لازم است که اِبدا نکند اما آن مواضع

خفیّه مثل خود گریبان مثل دست مثل بدن اینها که دیگر ما ظَهَر نیست ما بَطَن و ما خفیّ است آنها را برای چه کسی می تواند ظاهر بکند فرمود: (وَلاَ يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا) سرّ تکرار (لاَ يُبْدِينَ) برای اینکه دو مطلب کاملاً از هم جداست نمی شد با یک بار دو استثنایی که ناهماهنگ است کنار هم قرار بگیرند (وَلاَ يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا) (این یک) آن (مَا ظَهَرَ مِنْهَا) جاهلی معیار نیست (مَا ظَهَرَ مِنْهَا) اسلامی معیار است به شهادت اینکه در جاهلیّت گریبان باز بود ولی الآن فرمود: (وَلْيَضْرِبْنَ بِخُمُرِهِنَّ عَلَى جُيُوبِهِنَّ) پس منهای گردن منهای گریبان منهای سر هر چه ظاهر شده است جایز است می ماند وجه و کفّان که «فی القدمین نظر» خب اما درباره «ما بَطَن» پس اگر می فرمود «و لا یُبدین زینتهنّ الاّ ما ظهر منها» این منصرف می شد به فضای جاهلی, فضای جاهلی سر باز گردن باز گریبان باز فرمود این چنین نباشد آن قسمتهایی که باز بود آن سه قسمت کاملاً باید بسته باشد به استثنای این سه قسمت بقیه بدن که خب با لباس پوشیده است این سه قسمت باز بود یعنی موی سر معلوم بود گردن معلوم بود گریبان هم معلوم بود فرمود این سه قسمت را باید بپوشانید بقیه که دست تا مچ و صورت است این عیب ندارد یعنی اِبدایش عیب ندارد نه نظرِ نامحرم جایز است.

پرسش:...

پاسخ: خب بله همان مشکل هست دیگر, اگر کسی نامحرم بود او حقّ نگاه ندارد دو حرف است: یکی اینکه پوشیدن بر زن واجب است نه بر زن واجب نیست مگر در مواردی که ببیند نامحرم دارد نگاه می کند زن می تواند با دست تا مچ که پوشیده نیست و با صورت که پوشیده نیست برود در مجامع اما مرد می تواند نگاه کند نه, اگر مرد دارد نگاه می کند آن وقت اِبدا جایز نیست غرض آن است که تلازم نیست بین عدم وجوه اِبدا و جواز نظر, جواز نظر نیست اصلاً مگر اینکه برای رفع ضرورت به صورت عادی و بدون رِیْبه.

پرسش:...

پاسخ: تکلیف, حقّ الهی است البته.

(وَلاَ يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ) یعنی آن مواضع باطن (إِلَّا لِبُعُولَتِهِنَّ) برای همسران خودشان (أَوْ آبَائِهِنَّ) برای پدرانشان (أَوْ آبَاءِ بُعُولَتِهِنَّ) برای پدر شوهرشان (أَوْ أَبْنَائِهِنَّ) برای فرزندانشان (أَوْ أَبْنَاءِ بُعُولَتِهِنَّ) برای فرزندان شوهرهایشان (أَوْ إِخْوَانِهِنَّ) برای برادرانشان (أَوْ بَنِي إِخْوَانِهِنَّ) برای برادرزاده هایشان (أَوْ بَنِي أَخَوَاتِهِنَّ) برای خواهرزاده هایشان (أَوْ نِسَائِهِنَّ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُنَّ) در بین محارم اعمال و اعمام و اخوال مطرح نشدند نفرمود برای عموها و برای دایی ها با اینکه آنها هم محرم اند گفتند برای اینکه درست است که عمو محرم است دایی محرم است ولی عموزاده نامحرم است دایی زاده نامحرم است ممکن است عمو و دایی این خانم را ببینند و برای فرزاندانشان معرفی کنند که نامحرم از وضع اینها باخبر بشود برخی از محارم را هم قرآن کریم ذکر نکرده است گرچه آنها نباید چنین کاری بکنند یا نمی کنند ولی ادبِ دینی اقتضا می کند که فضای جامعه فضای عفّت باشد آن وقت این می شود یک جامعه دینی و راحت.

پرسش: داماد زن را اینجا ذکر نکرده؟

پاسخ: خب آن پیداست که بیگانه است دیگر اما اینها که محرمِ نَسبی هستند اینجاست ولی اگر برادر برای برادرزاده بخواهد وصل کند محرمی برای محرم وصل می کند (بَنِی أَخَوَاتِهِنَّ) هم همین طور است اگر بخواهد برادری برای برادر خودش یا دیگری که از همین قبیل است که آ ن هم محرم اند وصل بکند محرمی برای محرم وصل کرده است.

(أَوْ نِسَائِهِنَّ) زن درست است که برای زن محرم است ولی زنِ مسلمان مجاز نیست که خود را برای زنی که غیر مسلمان است نشان بدهد زیرا ممکن است آن زنِ کافره این زن مؤمنه را ببیند و برای نامحرمها وصل کند لذا حضور زنِ مسلمان در مهمانیهایی که زنِ غیر مسلمان حضور دارد باید طوری باشد که آن زنِ غیر مسلمان از کیفیت بدنی این زن مسلمان آگاه نباشد زنِ مسلمان برای زن مسلمان محرم است (أَوْ نِسَائِهِنَّ) این رعایت ادب و عفّت عمومی. (أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُنَّ) این (مَلَكَتْ أَيْمَانُهُنَّ) تکرار نیست زنهای مؤمن در برابر مردها همین صوَر استثنایی است که در آیات آمده و یا عمو و دایی است که در روایات هم آمده اما زن بخواهد خود را برای زنِ دیگر نشان بدهد و بیاراید اگر آن زن مسلمان باشد می تواند اما اگر آن زن مسلمان نبود کافره بود در صورتی که مِلکِ یَمین این زن باشد می تواند پس (مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُنَّ) خصوص اِما و کنیز مراد است نه خصوص عبید (یک) نه اعمّ از عبید و اِما (دو) بلکه خصوص کنیز مراد است دوم اینکه این تکرار نیست درست است کنیز, زن است و (نِسَائِهِنَّ) هم زن لکن (نِسَائِهِنَّ) زنهای مؤمن اند اِما اعم از مؤمنه و کافره است پس اگر زن کافره باشد در صورتی که کنیز این خانم باشد این می تواند خودش را به او نشان بدهد و اگر همین که کافره است کنیز او نباشد مشکل دارد که این زن خودش را نشان او بدهد.

ص: ۲۹۱

پرسش:...

پاسخ: بله, اینکه (نِسَائِهِنَّ) گفتند برای همین است دیگر, برای اینکه زن مؤمنه مواظب چشم و گوشش هست دیگر اول دستور چشم و گوش را داد به مؤمنات بعد فرمود در چنین فضایی زن مؤمنه می تواند زن مؤمنه دیگر را ببیند بعد از اینکه زبان را دستور داد چشم را دستور داد گوش را دستور داد آن گاه فرمود در چنین فضایی (أَوْ نِسَائِهِنَّ).

پرسش:...

پاسخ: خب حالا آن گسترهٔ کار را که با این تعبیری که در اول فرمود: (قُل لِّلْمُؤْمِنِينَ) شامل خواهد شد در فضایی که فرمود چشم باید امین باشد گوش باید امین باشد اعضای بدن باید امین باشد اینها را در این فضا فرمود محرم شما هستند می توانید به آنها نشان بدهند و آنها هم می توانند نگاه کنند خب.

پس (أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُنَّ) این اختصاص دارد به خصوص کنیزها چه اینکه در آیه شش سورهٔ مبارکهٔ «مؤمنون» هم همین طور بود در آیه پنج و شش سورهٔ «مؤمنون» به این صورت بود (وَالَّذِينَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حَافِظُونَ ۝ إِلَّا عَلَى أَزْوَاجِهِمْ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ) اگر کنیزِ مرد باشد این مستثناست اما اگر عبدِ یک زن باشد در عین حال که مِلك یمین است مستثنا نیست اینجا هم همین طور است (أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُنَّ) خصوص کنیزها را می گوید نه عمّ یا خصوص أب لذا در ردیف (نِسَائِهِنَّ) آمده این زنهایی که کنیز زنهای مؤمنه اند می توانند آنها را ببینند ولو کافره باشند اگر عبد بود در ردیف آ ن رجال استثنا می شد ولی چون اِماست در ردیف نساء استثنا شده است. (أَوْ نِسَائِهِنَّ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُنَّ أَوِ التَّابِعِينَ غَيْرِ أُولِي الْإِرْبَةِ مِنَ الرِّجَالِ) یا بعضیها هستند همراهانی اند که در اثر سفاهت در اثر ادراكِ کم اینها تشخیص نمی دهند و اهل شهوت نیستند و تشخیص نمی دهند اینها نگاه اینها با عدم نگاه اینها یکسان است چون صِرف نگاه حرمت ذاتی ندارد آن نگاهی که باعث تحریک می شود مشکل دارد اگر کسی در اثر سفاهت فقدان آن قوّه شهوی و ضعف درک, نگاه او مثل عدم نگاه است فرمود اینهایی که جزء همراهان خانوادگی شما هستند و فقط جزء خدمه اند کاری از آنها ساخته نیست فقط خدمتگزاری اینها هم می توانند ببینند چون دیدن اینها مثل عدم دیدن است.

پرسش:...

پاسخ: خب بله اگر نگاه به غیر اینها باشد نگاه با رِیْب باشد جزء آن موارد مستثنامنه است دیگر.

(التَّابِعِينَ) که (غَيْرِ أُولِي الْإِرْبَهِ) هستند اِرْبه یعنی حاجت جمعش هم اِرَب است این «منتهی الإرَب فی لغه العرب» اِرَب جمع اِربه است اربه یعنی حاجت اینها حاجتی به مسئله هم جنس و امثال ذلک جنس مخالف ندارند اصلاً (غَيْرِ أُولِي الْإِرْبَهِ مِنَ الرِّجَالِ) مرد هستند ولی اوصاف مردانگی و شهوت در اینها نیست (أَوِ الطِّفْلِ الَّذِينَ لَمْ يَظْهَرُوا عَلَى عَوْرَاتِ النِّسَاءِ) کودکانی که هنوز نمی فهمند زن و عورت زن و بدن زن و زیبایی زن یعنی چه چون اگر خود این کودک به حدّ تشخیص برسد در همین آیات بعدی این سوره مبارکه «نور» می فرماید به پدر و مادرها دستور می دهد که به فرزندانتان بگویید که سه وقت از اوقات شبانه روز وارد اتاق مخصوص پدر و مادر نشوند مگر اینکه اذن قبلی باشد که آنها خودشان را جمع کنند جامه را در بر بکنند آنها بیایند آن آیات مفصّلاً در همین سوره مبارکه «نور» خواهد آمد که حتّی بچه های آدم اگر اهل تمیز و ادراک بودند به آنها باید آموزش داد که سه وقت از شبانه روز وارد اتاق مخصوص پدر و مادر نشوند لذا فرمود: (أَوِ الطِّفْلِ الَّذِينَ لَمْ يَظْهَرُوا) یعنی اطلاع پیدا نکردند حالیشان نیست از این مسائل (عَلَى عَوْرَاتِ النِّسَاءِ) خب حالا این برای نشان دادن. نحوه مَشی و حرکت زنها در جامعه چگونه باشد فرمود اینها که راه می روند طرزی راه بروند همان طوری که مردانه باید حرف بزنند مردانه باید راه بروند زنانه حرف نزنند اینکه در سوره مبارکه «احزاب» فرمود: (فَلَا تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ فَيَطْمَعَ الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ وَقُلْنَ قَوْلاً مَعْرُوفاً) یعنی حرفِ خوب بزنید (یک) خوب حرف بزنید (دو) مردانه حرف بزنید نه زنانه (سه) با رقّت و نازک گفتاری و نازک رفتاری این طوری حرف نزنید ولو «مِن وراء حجاب» باشد خدای سبحان آن جاذبه ای که ایجاد کرده این ممکن است که در معرض فساد قرار بگیرد همان تعبیر زمخشری که «النظرُ بریدٌ» این پیام آور معصیت است فرمود حالا که می خواهند در جامعه راه بروند (وَلَا يَضْرِبْنَ بِأَرْجُلِهِنَّ لِيُعْلَمَ مَا يُخْفِينَ مِن زِينَتِهِنَّ) در فضای جاهلی زینتها را گاهی به دست گاهی به پا گاهی به گوش و گاهی به چهره و اینها نصب می کردند فرمود این خلخالی که در پا برای زینت گذاشتند طرزی راه نروند که این خلخالها حرکت کند صدا کند و بیگانه را تحریک کند (وَلَا يَضْرِبْنَ بِأَرْجُلِهِنَّ) پاها را محکم به زمین نزنند همان طوری که حرفهای اینها نباید رقیق باشد پاهای آنها نباید محرّک باشد در رفتن (وَلَا يَضْرِبْنَ بِأَرْجُلِهِنَّ لِيُعْلَمَ مَا يُخْفِينَ مِن زِينَتِهِنَّ) تا معلوم بشود که اینها دارای چنین زینتی اند و تحریک بشود.

مسئله نگاه نامحرم یک مرد به زن مشخص است اما زن به مرد که آیا می تواند نگاه کند یا نه, روایات فراوانی هست آن قصّه ابن اُمّ مکتوم که نابینا بود وارد محضر پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) شد دو نفر دو خانم آنجا بودند حضرت به هر دو فرمود: «احتجبا» رو بگیرید یعنی نگاه نکنید یا فاصله بگیرید عرض کردند او که نابیناست فرمود شما که بینایید از این روایت ابن امّ مکتوم نابینا معلوم می شود زن هم حق ندارد مرد را نگاه کند و گرچه این روایت را گفتند سند معتبری ندارد یا آنچه از صدیقه کبرا(سلام الله علیها) رسیده است که زینت زن در این است که کسی او را نبیند و هم نبیند این هم گفتند مرسله است سند فقهی نخواهد بود لکن از مجموعه اینها به دست می آید همان طوری که مرد نمی تواند نگاه کند مگر به طور عادی زن هم نمی تواند نگاه کند مگر به طوری عادی حالا اگر جوانی متأسفانه با دست لخت حرکت کرده آیا زن می تواند این بازوی لخت پسر جوان را ببیند یا نه؟ اگر به طور عادی باشد که (غَيْرِ أُولِي الْإِرْبَةِ) است محذوری ندارد اما اگر ببیند ـ خدای ناکرده ـ همین بیان لطیف زمخشری که «النظر برید الزنا» این است این هم نباید نگاه کند بالأخره خود او می داند و (إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا يَصْنَعُونَ).

پرسش: صدای زن عورت است یا نه؟

پاسخ: نه, مگر اینکه محرّک باشد خود صدای زن عورت نیست.

خب, (وَتُوبُوا إِلَى اللَّهِ جَمِيعاً أَيُّهَا الْمُؤْمِنُونَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ) اینجا مؤمنون در قبال مؤمنات نیست آنجا که وظایف خاصّه برای دو گروه بود وظیفه مؤمنین جدا وظیفه مؤمنات جدا اما اینجا که توبه إلی الله است رجوع الی الله است ادراک محضر ذات اقدس الهی است ادراک به اینکه (أَنَّ اللَّهَ يَرَى) اینها دیگر مخصوص به زن یا مرد نیست بنابراین این مؤمنون منظور اعم از مؤمنون و مؤمنات است بر خلاف آنچه در صدر آیه آمده (وَتُوبُوا إِلَى اللَّهِ جَمِيعاً أَيُّهَا الْمُؤْمِنُونَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ).

ص: ۲۹۴

«و الحمد لله ربّ العالمين»

آیات ۳۰ تا ۳۱ سوره نور ۹۰/۰۸/۱۰

Your browser does not support the audio tag.

(قُل لِّلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ وَيَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ ذلِكَ أَزْكَى لَهُمْ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا يَصْنَعُونَ (۳۰) وَقُل لِّلْمُؤْمِنَاتِ يَغْضُضْنَ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ وَيَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ وَلاَ يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَلْيَضْرِبْنَ بِخُمُرِهِنَّ عَلَى جُيُوبِهِنَّ وَلاَ يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا لِبُعُولَتِهِنَّ أَوْ آبَائِهِنَّ أَوْ آبَاءِ بُعُولَتِهِنَّ أَوْ أَبْنَائِهِنَّ أَوْ أَبْنَاءِ بُعُولَتِهِنَّ أَوْ إِخْوَانِهِنَّ أَوْ بَنِى إِخْوَانِهِنَّ أَوْ بَنِى أَخَوَاتِهِنَّ أَوْ نِسَائِهِنَّ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُنَّ أَوِ التَّابِعِينَ غَيْرِ أُولِى الْإِرْبَهِ مِنَ الرِّجَالِ أَوِ الطِّفْلِ الَّذِينَ لَمْ يَظْهَرُوا عَلَى عَوْرَاتِ النِّسَاءِ وَلاَ يَضْرِبْنَ بِأَرْجُلِهِنَّ لِيُعْلَمَ مَا يُخْفِينَ مِن زِينَتِهِنَّ وَتُوبُوا إِلَى اللَّهِ جَمِيعاً أَيُّهَا الْمُؤْمِنُونَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ (۳۱))

برخی از نکاتی که مربوط به بحثهای سابق بود این است که در جریان اِفک آنچه معیار بحث بود مقذوفه و مَرمیه بالقذف چون مؤنث بود در آیه ۲۳ و مانند آن تعبیر مؤنث آورد که (إِنَّ الَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ الْغَافِلاَتِ) لکن در آیهٔ ۲۶ به صورت جمع نهایی هم خبیثات و خبیثون را ذکر فرمود هم طیّبات و طیّبون را که حرفهای خبیث برای مردان خبیث است و افراد خبیث با حرفهای خبیث سر و کار دارند چه اینکه حرفهای طیّب برای مردان طیّب است و مردان طیّب با کلمات طیّبه سر و کار دارند. تعبیر «خبیثین» و «خبیثون» برای تَقلیب است که زنها را هم شامل می شود تعبیر «طیّبین» و «طیّبون» این هم تقلیب است مردها را هم شامل می شود سرّ مذکر آوردن این «طیّبین» برای آن است که در جریان اِفک تنها آن زن مقذوفه نبود صَفوان هم مقذوف بود لذا در قذف گذشته از اینکه سخن زن مطرح است مرد هم مقذوف می شود به فساد. تقلیباً جنبه مذکر رعایت شد فرمود: (أُولئِکَ مُبَرَّؤُونَ) نه اینکه «تلک» یا «اللّواتی مبرّئات» سرّ اینکه مذکّر آورد این است که در جریان افک و قذف صفوان و امثال صفوان هم مقذوف بودند تقلیباً بجانب الذکوره علی الاُنوثه مذکّر ذکر فرمود.

ص: ۲۹۵

مطلب بعدی آن است که کلمهٔ جَیْب به فتح بود و جِید به معنی گردن که در سورهٔ «مسد» است آن به کسر است البته (فِی جِیدِهَا حَبْلٌ مِن مَسَدٍ) یک طناب محکمی در جید و گردن اوست. اما مسائلی که مربوط به آیات تلاوت شده است. دو حکم فقهی در آیه سی برای مردها بیان کرده است فرمود اینها هم باید چشمشان را نگه دارند و چشم پوشی کنند و هم اندام تناسلی خودشان را مستور کنند این دو حکم وظیفهٔ مردهاست (قُل لِّلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ) و حذف متعلّق هم دلیل بر عموم است اینها به طور عام یا مطلق موظّف اند نگاه نکنند «الاّ ما خرج بالدلیل».

پرسش:...

پاسخ: نه خب, به مؤمنین بگو (يَغُضُّوا) آن جواب این نیست جواب امر محذوف است «قل للمؤمنين غُضّوا أبصاركم» جوابش (يَغُضُّوا) است که با جزم ساقط می شود وگرنه (يَغُضُّوا) که جواب (قُل) نیست.

خب پس این دو حکم فقهی برای مردهاست مرد اگر بخواهد چیزی را نگاه کند دلیل می خواهد «حذف متعلّق یدلّ علی العموم» یا بالعموم یا بالاطلاق (قُل لِّلْمُؤْمِنِينَ يُغُضُّوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ) اینها باید چشمشان را بپوشانند اینکه مُهمَل نیست مُجمَل نیست «حذف متعلّق یدُلّ علی العموم» اگر فقیهی خواست بگوید نظر به وجه و کفّین جایز است او باید دلیل بیاورد که با تخصیص یا تقیید از این عموم یا اطلاق خارج شده است که دلیلی ندارد پس (قُل لِّلْمُؤْمِنِينَ يُغُضُّوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ) اصل این است که این چشم پوشی کند «الاّ ما خرج بالدلیل».

حکم فقهی دیگر پوشیدن اندام تناسلی است در نماز و غیر نماز حکم مرد یکی است در همه حالات باید اعضای تناسلی را بپوشاند (وَيَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ) بیش از این محتاج به دلیل دیگر است این دو حکم فقهی برای مرد. مستحضرید که تمام احکامی که برای مسلمان هست غیر مسلمان هم در احکام شریک اند تنها در اصول دین نیستند حق این است که در فروع دین هم شریک اند لکن بعضی از احکام مخصوص حوزه اسلامی است وظیفه بین المللی نیست. در جریان نگاه کردن نگاه به زن مسلمان جایز نیست به موی او به بدن او جایز نیست ولو با رِیْب همراه نباشد به قصد تلذّذ هم نباشد نگاه به بدن و موی زن مسلمان جایز نیست برای اینکه او از حرمت خاص برخوردار است. دو گروه مستثنا هستند: یک گروه زن غیر مسلمان نگاه به مو و بدن زن غیر مسلمان اگر با ذلّت و رِیْبه همراه نباشد جایز است برای اینکه او محترم نیست حرمت ندارد. از اینجا معلوم می شود که نگاه به زن که جایز نیست برای آن است که او یک ذخیره اجتماعی است مثل خانه مردم, خانه مردم فرش که نامحرم نیست پرده که نامحرم نیست ولی آبروی اشخاص ایجاب می کند که انسان خانه آنها را نگاه نکند چرا نگاه به خانه مردم حرام است خب پرده نامحرم است فرش نامحرم است یخچال و تلویزیون نامحرم است یا حرمت مؤمن ایجاب می کند که آدم خانه اش را نگاه نکند این چنین نیست که تَطَلّع دور مؤمن حرام است برای اینکه آنجا نامحرم هست نه حالا عدّه ای نشستند فقط مردند ما یقین داریم در این خانه همسایه غیر از مرد کس دیگری نیست اینها نشستند جلسه دارند نگاه به اتاق آنها از راه پنجره حلال است یا حرام خب حرام است دیگر این حرمت برای نامحرمی نیست برای حرمت و احترام خانه مؤمن است زن مسلمان حرمتی دارد نمی شود مویش را نگاه کرد بدنش را نگاه کرد زن غیر مسلمان این حرمت را ندارد پس نباید گفت حالا اگر کسی قصد لذّت ندارد یا قصد ریبه ندارد می تواند به زن نامحرم نگاه کند این احترامی است برای او, زن غیر مسلمان این حرمت را ندارد این یک گروه اند. زنانی که اهل بادیه هستند که «اذا نُهِین لا يَنتهی» نهی از منکر می شوند ولی ترتیب اثر نمی دهند با همان موی باز با همان دست برهنه در جامعه ظهور دارند هر چه هم بگویی اثر نمی کند این گروه هم «اذا نُهِین لا یَنتهی» نگاه به موی اینها نگاه به بدن اینها بدون لذّت و با نجات خطر ریْبه حرام نیست. خب پس بنابراین نگاه معلوم می شود که یک قسمت حرمتش برای آن است که «سَهمٌ مِن سهام ابلیس» انسان در معرض خطر گناه قرار می گیرد یک مقدار برای اینکه حیثیت او و آبروی او و امنیت اجتماعی او آسیب می بیند همان طوری که نگاه به اتاق دیگران حرام است.

پرسش:...

پاسخ: اگر جزء «اذا نُهِین لا یَنتهی» باشند بله, که هر چه آدم به اینها بگوید اثر نمی کند خب اینها حرمت خودشان را از دست دادند اما معنایش این نیست که نگاه با لذّت یا در حال خطر رِیْبه جایز است آن مطلقا حرام است ولی نگاه به زن ولو همراه با لذّت نباشد ولو خطر «سَهمٌ مِن سهام ابلیس» نباشد نگاه به بدن او و موی او اهانت به شخصیت اوست این زن یک ذخیره است باید محفوظ بماند مثل نگاه به خانه مردم خب خانه مردم چرا نگاه به خانه مردم حرام است برای اینکه ما به امنیت اینها داریم آسیب می رسانیم با اینکه اینجا غیر از مرد کس دیگری نیست یا نه اصلاً کسی نیست فقط پرده و در و دیوار و یخچال است این چرا نگاه حرام است این نگاه برای لذّت یا ریبه نیست این حرمت نگاه برای آن است که امنیت مردم محفوظ باشد.

پرسش: تصرف نیست؟

پاسخ: تصرّف نیست, چه تصرّفی است منتها آسیب رساندن به شخصیت و حرمت و حیثیت صاحب خانه یا همسایه است و از این جهت حرام است که در روایات دارد اگر صاحب خانه هم بفهمد دیگری در خانه اش نگاه می کند چشمش را بِکَند جایز است از بس این کار حرام است خب «فَقَه عینه» برای اینکه به حیثیت مردم و امنیت مردم آسیب می رسد دیگر تنها سخن از نگاه نامحرمانه و تلذّذ جنسی نیست بنابراین اگر کسی بخواهد موی زن مسلمان بدن زن مسلمان را نگاه کند به حیثیت او آسیب رسانده از این جهت حرام است ولو با لذّت همراه نیست و این حرمت در زنهای غیر مسلمان نیست (یک) در زنانی که اهل بادیه اند «اذا نُهِین لا یَنتهی» نیست (دو) اگر آدم نگاه کرد که همراه با لذّت نبود خطر ریبه نبود جایز است (سه) اگر گفته شد (قُل لِّلْمُؤْمِنِینَ) گرچه احکام الهی برای همه است (هُدیً لِلنَّاسِ) است (یک) گرچه بهره وران از این خصوص مؤمنین اند متّقین اند که در سوره «بقره» و مانند آن فرمود: (هُدیً لِلْمُتَّقِینَ) یا (لَتَذْکِرَةٌ لِلْمُتَّقِینَ) (این دو) نه برای آن است که فقط مؤمنین بهره می برند فرمود: (هُدیً لِلْمُتَّقِینَ) بلکه این حکم مخصوص مؤمنین است ولو لذّت نیست ولو خطر ریبه نیست ولی به حیثیت او آسیب رساندن است به حرمت او آسیب رساندن است.

پرسش:...

پاسخ: خب اگر افراد طوری است که مصداق «اذا نُهِین لا یَنتهی» شدند عمداً حرمت خودشان را از دست دادند آن گاه است که اگر با لذّت همراه نباشد (یک) اگر خطر «سَهمٌ مِن سهام ابلیس» او را همراهی نکند (دو) مثل اینکه آدم دیوار را نگاه می کند (سه) بله این نگاه عیب ندارد اما آدم بداند که مثل اینکه دیوار را نگاه می کند.

درباره مردها این دو حکم مشخص شده پس نمی شود گفت مرد می تواند وجه و کفّین را نگاه کند این دلیل می خواهد نمی شود به تعبیر مرحوم آقای خویی که فرمودند اصل, برائت است به برائت تمسّک کرد این دلیل می خواهد برای اینکه حذف متعلّق «یَدُلّ علی العموم» این آیه که مُهمل نیست مُجمل نیست فرمود مردها چشمشان را بپوشانند خب معلوم است که منظور در و دیوار که نیست یعنی مردها چشمشان را از زنها بپوشانند این اگر بخواهد کسی فتوا بدهد که مرد می تواند وجه و کفّین زن را نگاه کند او باید دلیل بیاورد نه اینکه اصل, برائت است این آیه منع می کند دیگر معلوم است که منظور این نیست که آسمان و زمین را نگاه نکند در و دیوار را نگاه نکند این معلوم است دیگر. آنچه از این آیه برمی آید این است که به زن نگاه نکند این مطلق است حذف متعلّق هم «یدلّ علی العموم» اگر کسی خواست فتوا بدهد که نگاه به وجه و کفّین جایز است او باید دلیل بیاورد نه اینکه اصل, برائت است ﴿قُل لِّلْمُؤْمِنِینَ یَغُضُّوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ﴾ بالقول المطلق اینها نسبت به جنس مخالف باید چشم پوشی کنند آن وقت ﴿وَیَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ﴾ اندام تناسلی خودشان را هم باید حفظ بکنند بیش از این بر اینها واجب نیست اما بیش از این بر اینها واجب نیست معنایش این نیست که زنها هم می توانند بدن مرد را نگاه کنند می بینید در خیلی از موارد در آن مراسم عزاداری که لخت می شدند سینه می زدند خیلی از فقها احتیاط می کردند یا فتوا می دادند یا می گفتند اقواست که بالأخره زنها حضور نداشته باشند و نگاه نکنند و اگر در جایی زنها حضور دارند اینها لخت نشوند سینه بزنند این را گفتند دیگر. خب زنها هم ﴿یَغْضُضْنَ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ﴾ بالقول المطلق زن اگر بخواهد عضوی از اعضای مرد را نگاه کند او دلیل می خواهد چون معلوم است که منظور آیه این نیست که زن آسمان و زمین را نگاه نکند که منظور این است که زن نامحرم را نگاه نکند خب اگر حذف متعلّق «یدلّ علی العموم» اگر ما خواستیم فتوا بدهیم که زن می تواند بدن مرد را نگاه کند دلیل می طلبد پس زن هم باید مواظب چشم و گوشش باشد مرد هم باید مواظب چشم و گوشش باشد تا جامعه بشود طیّب و طاهر. این نگاه همان طوری که زمخشری نقل کرد پیام آور آن گناه است این بیان نورانی ائمه(علیهم السلام) که فرمودند: «النظرةُ سَهمٌ مِن سهام ابلیس» تیر است دیگر خب تیراندازی که همه اش لازم نیست برسد که در این تیراندازیها مگر همه اش به هدف می خورد گاهی می خورد گاهی نمی خورد ولی آدم باید در معرض تیر نباشد دیگر خب شاید خورد مگر همه تیرها به هدف می خورد خیلی از تیرهاست اشتباه می شود تیراندازی شیطان هم بشرح ایضاً خب آن وقتی که خورد چه باید کرد انسان در معرض تیر قرار نگیرد دیگر «النظرةُ سَهمٌ مِن سهام ابلیس» در همین روایات دارد که شما پشت سر شیر می توانی راه بروی ولی دنبال زن راه نرو یک راه دیگر برو خب این روایات مربوط به راه رفتن پشت سر زن در روایات نکاح هست دیگر زن دارد جلو می رود شما راهت را عوض بکن با اینکه پوشیده است این جاذبه ای که ذات اقدس الهی خلق کرده است این خطرآفرین است این را باید به جا مصرف کرد «النظرةُ سَهمٌ مِن سهام ابلیس» که یک روایت به دنبال شیر می توانی حرکت کنی ولی اگر زنی جلو رفته تو راهت را عوض بکن اینها برای پرهیز است دیگر.

پرسش: حاج آقا در جامعه ما موجب عُسر و حرج نیست؟

پاسخ: نه, البته عُسر و حرج را آنها بر جامعه تحمیل کردند یک وقت چشم برخورد می کند خب بله آن دیگر همه گفتند استثناست این نظیر سمع و استماع است دیگر اینکه نگاه کردن نیست نگاه می افتد.

خب پس این دو حکمی که مربوط به مردهاست روشن است تخصیص یا تقیید دلیل می خواهد این دو حکمی که اول ذکر شده برای زنها این هم روشن است (وَقُل لِّلْمُؤْمِنَاتِ يَغْضُضْنَ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ) این مطلق است (وَيَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ) مطلق است و هیچ استثنایی هم نشده.

مسئله بعدی آن است که دو سطر در اسلام مطرح است یک سَتْر نفسی است یک سَتْر عن الغیب است سَتْر نفسی همان است که در مسئله صلات مطرح است بر زن واجب است در موقع نماز خودش را بپوشاند چه کسی او را ببیند چه کسی او را نبیند یا بر مرد پوشاندن اندام تناسلی در نماز واجب است چه کسی او را ببیند چه کسی او را نبیند اما در غیر نماز که کسی می رود حمام و غیر حمام که وجوب نفسی ندارد این وجوب نفسیِ سَتْر بما أنّه ستر این مخصوص باب صلات است اما نسبت به غیر که اگر کسی غیر هست و نگاه می کند بله باید اندام تناسلی خودش را حفظ بکند این برای مرد است زن هم باید اندام تناسلی خودش را حفظ بکند بالقول المطلق این هم برای زن. اما می ماند دو حکم دیگر که مربوط به زن است که آن را دارد ذکر می کند.

پرسش:...

پاسخ: خب بله دیگر, احترام نماز نسبت به ذات اقدس الهی همین است دیگر.

پس این چهار حکم که دوتا برای مرد است دوتا برای زن این مسائل چهارگانه روشن است اما دو حکم دیگر که مربوط به زن است فرمود: (وَلَا یُبْدِینَ زِینَتَهُنَّ إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا) این ناظر به سَتْرِ نفسی است بر زن چقدر واجب است که بپوشاند نه اینکه نشان بدهد چقدر می تواند نپوشاند دو مطلب است یکی اینکه چقدر می تواند نشان بدهد که با «لام» ذکر شده آن سرّ تکرار (لَا یُبْدِینَ) برای آن است که اِبدا گاهی به معنای نپوشاندن است گاهی به معنای نشان دادن است آن اوّلی فرمود: (وَلَا یُبْدِینَ زِینَتَهُنَّ) اِبدا نکند یعنی واجب است بپوشاند مگر آن مقداری که ظاهر است حالا یا وجه و کفّین که به طور عادی این به معنی نشان دادن نیست «اَبدا» یعنی «أظهر» یعنی «لم یَستُر» بر زن پوشاندن واجب است مگر آن مقداری که ظاهر است که وجه و کفّین است اما حالا ـ به چه کسی می تواند نشان بدهد این را مشخص کرد دو مسئله و دو مقام کاملاً ـ یعنی کاملاً ـ از هم جداست تکرارش تنها طبق بیان مرحوم شیخ طوسی که فرمود برای تأکید است تأکید نیست این تأسیس است این دو مطلب کاملاً ـ از هم جداست. سؤال اول مسئله اُولی بر زن چقدر واجب است بپوشاند و نپوشاندن حرام است این مسئله اُولی (وَلَا یُبْدِینَ زِینَتَهُنَّ إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا) یعنی «یَجب علیهنّ سَتْر جمیع الأعضاء الاّ ما ظهر منها» مسئله ثانیه زن چقدر می تواند بدن خود را نشان بدهد اینجا دیگر فقط همین چند گروه اند اینجا دیگر به استثنای اندام تناسلی نسبت به اشخاصی که جزء محارم اند می تواند خود را نشان بدهد.

ص: ۳۰۰

پس فهاهنـا امران: یکی اینکه زن چقـدر را بایـد بپوشانـد همه را بایـد بپوشـند (إِلَّا مَا ظَهَرَ) مسـئله ثانیه به چه کسانی می تواند نشان بدهد به اشخاص معیّن لذا یک جا با «لام» ذکر شده یک جا بی «لام» ذکر شده.

پرسش:...

پاسـخ: بله امر به معروف است دیگر منتهـا امر به معروف مستحضـرید که چهار مرحله دارد امر به معروف و نهی از منکر چهار مرحله دارد مرحله اش آن انزجار قلبی است که بر همه ما واجب است قلباً از بی حجابی منزجر باشـیم و آثار این انزجار هم در برخورد ما مشـخص باشد. مسئله دوم و مرحله دوم امر کردن است نه نصیحت کردن و سخنرانی کردن و موعظه کردن, موعظه کردن نصیحت اینها از قبیل امر به معروف نیست اگر کسی نمی داند از باب تعلیم جاهل واجب است که بگوییم چقدر را باید بپوشـانی چقـدر واجب نیست و اینهـا تعلیم جاهـل کـاری به امر به معروف نـدارد یک وقت است کسـی غافل است تنبیه غافل مربوط به مسـئله امر به معروف نیست سوم کسی یادش رفته تذکره ناسی و ساهی کاری به امر به معروف ندارد چهارم کسی است عالماً عامـداً مسـئله را می دانـد متذکّر هم است غفلت نیست و حجاب را رعایت نمی کند اینجا جای امر است امر غیر از موعظه است غیر از تـذکره است غیر از تنبیه است تنبیه غافل است غیر از تعلیم است این امر, ولایتی است که ذات اقـدس الهی برای مؤمنین به عنوان ولاـیت متقابـل قرار داده که (الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ) اینها (بَعْضُهُمْ أَولِياءُ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ) اگر کسـی امر کرد و آن شخص به این امر مؤتمر نشد دو گناه, دو گناه یعنی دو معصیت کرده یکی اینکه حجاب را رعـایت نکرده یکی اینکه امر این مولاـ را اطاعت نکرده این یک ولایت متقابلی است چه کار دارد امر به معروف به موعظه و نصیحت و تنبیه و تذکره این فرمان است.

پرسش: نصیحت که بهتر است.

پاسخ: خب البته, آنکه نصیحت است و تذکره است و موعظه است و ارشاد غافل است و تنبیه غافل است و اینها که مقدمات کار است.

حالا اگر کسی عالماً عامداً دارد معصیت می کند اینجا جای فرمان است و اگر این فرمانِ مولای خود را اطاعت نکرد دو گناه کرد یکی اینکه آیه حجاب را عمل نکرد یکی اینکه آیه امر به معروف را عمل نکرد این یک ولایت متقابلی است که (بَعْضَ هُمْ أَولِیاءُ بَعْضٍ) نه «بعضهم مبلّغون و بعضهم معلّمون, بعضهم مرشدون, بعضهم ناصحون, بعضهم واعظون» آنها بحثش جداست امر به معروف چیز دیگر است آنها چیز دیگرند این دو مرحله بر همه ما واجب است می ماند مرحله سوم و چهارم آن جلوگیری و برخورد و حتی زدن این یک مرحله است که برای حکومت است بخش دیگر که مرحله اعدام است و قتل است که آن هم برای حکومت است. فرق تنبیهی که حکومت درباره امر به معروف و نهی از منکر می کند این است که در جریان زدن و گرفتن حالا کسی قصد انفجار دارد حرف را گوش هم نمی دهد خب پلیس که نمی شود اینجا نصیحت بکند یا او را بازداشت بکند که می بیند این الآن حالت انتحاری و انفجاری دارد الآن می رود عدّه ای را از پا در می آورد خب همان جا باید این را بکُشد دیگر این امر به معروف که مرحله چهارم است جلوی خلاف را گرفتن است این را می زند یا می کُشد تا فساد واقع نشود این کاری به دستگاه قضایی ندارد فرق جوهری مرحله سوم و چهارم امر به معروف با مسئله حدود و تعزیرات این است که قاضی می زند یا حکم اعدام می دهد که چرا کردی اما امر به معروف و نهی از منکر می زنند که نکن بنابراین مرحله سوم یا مرحله چهارم در اختیار حکومت اسلامی است تا جلوی فساد گرفته بشود و این هیچ احتیاجی به دستگاه قضایی ندارد امر به معروف چیز دیگر است. دستگاه قضایی برای جُرم واقع شده است اگر کاری معلوم شد که جُرم است (یک) این جُرم به این شخص استناد پیدا کرد (دو) استنادش هم به نحو عمد بود نه به نحو خطا (سه) دستگاه قضایی شروع می کند به حد (چهار) که چرا کردی پس آن زدن یا کشتن دستگاه قضایی برای بعد از ارتکاب جرم است آن زدن یا کشتن مأموران انتظامی قبل از جرم است که جلوی جرم را بگیرد حالا اگر کسی یقین شد و معلوم شد که این درصدد شهید کردن استاد شهریاریهاست خب پلیس وقتی یقین پیدا کرد این درصدد آن است نه تنها جایز است بر او واجب است که تیراندازی کند دیگر این ولایت است این مولاست این مولا دارد بنده خودش را هدایت می کند (وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضَ هُمْ أَولِیاءُ بَعْضٍ) این چه کار به آیه سوره «احزاب» دارد (الَّذِینَ یُبَلِّغُونَ) یا آیات دیگر یا (عَلِّمُهُمُ) امر به معروف چیز دیگر است.

خب, فرمود پس اگر کسی بخواهد اظهار کند این (يُبْدِينَ) دوم است اگر کسی بخواهد نپوشاند آن (يُبْدِينَ) اول است بر زنها واجب است بپوشانند (إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا) مثلاً وجه و کفّین بر زنها حرام است که نشان بدهند مگر نسبت به محارم لذا یک جا (يُبْدِينَ) با «لام» استعمال شده یک جا بی «لام».

مطلب دیگر اینکه اگر وجه و کفّین که جزء (مَا ظَهَرَ مِنْهَا) است پوشاندن واجب نبود معنایش این نیست که نگاه نامحرم هم واجب است کما تقدّم مراراً هیچ تلازمی بین عدم وجوب ستر از یک طرف و جواز نظر از طرف دیگر نیست گذشته از اینکه جواز نظر بالقول المطلق در آیه قبل ممنوع شده (قُل لِّلْمُؤْمِنِينَ يُغُضُّوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ) و گذشته از اینکه خیلی از موارد است که بزرگانی از فقها(رضوان الله علیهم) فتوا دادند که مرد پوشاندن بدن بر مرد واجب نیست حالا یا مشغول کارگری است یا نانواست یا کار یدی دارد یا بنّاست این با یک زیرپیرهن دارد بنّایی می کند دستش لخت است سینه اش لخت است بر این مرد پوشاندن واجب نیست اما معنایش این نیست که زن می تواند نگاه کند که عدم وجوب سَتْر مستلزم جواز نظر طرف مقابل نیست اگر از آیه (إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا) استفاده شد که وجه و کفّین را زن واجب نیست بپوشاند معنایش این نیست که پس مرد می تواند نگاه کند هیچ تلازمی هم بین آنها نیست (اولاً) و اطلاق (قُل لِّلْمُؤْمِنِينَ يُغُضُّوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ) که حذف متعلّق از آن منشأ اطلاق است (ثانیاً) دلیل بر منع است و شامل نمی شود (وَلاَ يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا) برخیها مثل مرحوم آقای خویی خواستند بگویند که (مَا ظَهَرَ مِنْهَا) خود زینت است به دلیل اینکه در پایان فرمود: (وَلاَ يَضْرِبْنَ بِأَرْجُلِهِنَّ لِيُعْلَمَ مَا يُخْفِينَ مِن زِينَتِهِنَّ) این زنها موقع راه رفتن آرام راه بروند پایشان را محکم به زمین نزنند که آن خلخال پایشان صدا بکند و معلوم بشود که پایشان خلخال است پس معلوم می شود که معیار زینت است دیگر ولی راه رفتن که ممنوع نیست محکم راه رفتن هم که ممنوع نیست دلیل منع از محکم راه رفتن این است که آن خلخال صدا می کند نامحرم می شنود نه می بیند پس معلوم می شود زینت معیار است. خب حالا شما چرا رفتید آخر آیه دارید قرینه می آورید در کنار همین که فرمود: (وَلْيَضْرِبْنَ بِخُمُرِهِنَّ عَلَى جُيُوبِهِنَّ) به صورت شفاف موضع زینت را مطرح کرده است این را قرینه نمی گیرید این را قرینه بگیرید که منظور از (زِينَتَهُنَّ) موضع زینت است برای اینکه این می گوید مقنعه را باید به سر بگذارد (یک) آن قدر وسیع باشد که جید و گردن را بپوشاند (دو) آن قدر وسیع باشد که جیب و گریبان را هم بپوشاند (سه).

«و الحمد لله ربّ العالمين»

آیات ۳۱ تا ۳۲ سوره نور ۹۰/۰۸/۱۱

.Your browser does not support the audio tag

(وَقُل لِّلْمُؤْمِنَاتِ يَغْضُضْنَ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ وَيَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَلْيَضْرِبْنَ بِخُمُرِهِنَّ عَلَى جُيُوبِهِنَّ وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا لِبُعُولَتِهِنَّ أَوْ آبَائِهِنَّ أَوْ آبَاءِ بُعُولَتِهِنَّ أَوْ أَبْنَائِهِنَّ أَوْ أَبْنَاءِ بُعُولَتِهِنَّ أَوْ إِخْوَانِهِنَّ أَوْ بَنِي إِخْوَانِهِنَّ أَوْ بَنِي أَخَوَاتِهِنَّ أَوْ نِسَائِهِنَّ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُنَّ أَوِ التَّابِعِينَ غَيْرِ أُولِي الْإِرْبَةِ مِنَ الرِّجَالِ أَوِ الطِّفْلِ الَّذِينَ لَمْ يَظْهَرُوا عَلَى عَوْرَاتِ النِّسَاءِ وَلَا يَضْرِبْنَ بِأَرْجُلِهِنَّ لِيُعْلَمَ مَا يُخْفِينَ مِن زِينَتِهِنَّ وَتُوبُوا إِلَى اللَّهِ جَمِيعاً أَيُّهَا الْمُؤْمِنُونَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ (۳۱) وَأَنكِحُوا الْأَيَامَى مِنكُمْ وَالصَّالِحِينَ مِنْ عِبَادِكُمْ وَإِمَائِكُمْ إِن يَكُونُوا فُقَرَاءَ يُغْنِهِمُ اللَّهُ مِن فَضْلِهِ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ (۳۲))

احکام اسلام مشترک بین زن و مرد است مگر آن احکامی که مخصوص مرد یا مخصوص زن است غالباً در احکام مشترک فقط به صورت جمع مذکّر سالم ذکر می شود نظیر آنچه در طلیعه سوره مبارکه «مؤمنون» آمد که (قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ) تا پایان که در آنجا زن و مرد هر دو مشمول آن آیات اند اختصاصی به مرد ندارد در محاوره وقتی می گویند مردم این چنین می گویند اعم از مردان و زنان است تعبیر عرفی عرب هم همین طور است یک وقت می گویند مردان در مقابل زنان است یک وقت می گویند مردم چنین می گویند مردم انقلاب کردند اینجا دیگر در قبال زن نیست. تعبیرات قرآن معمولاً ـ عربیهایش شبیه همین فارسی است که دیگر زن را در برابر مرد ذکر نمی کند مگر در احکام مختصّه زن که جدا مطرح می شود و مگر در احکام مهم مثلاً ـ جریان اقتصاد که در جاهلیّت برای زن یک استقلال اقتصادی قائل نبودند قرآن کریم بالصراحه برای زن یک استقلال اقتصادی قائل است جداگانه مردان را در برابر زنان قرار می دهد می فرماید: (لِلرِّجَالِ نَصِيبٌ مِمَّا اكْتَسَبُوا وَلِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ مِمَّا اكْتَسَبْنَ) که اینجا سخن از مردان و زنان اند نه سخنان از مردم. در بخشی از آیات برای اینکه روشن بشود خطوط کلی اسلامی مشترک بین زن و مرد است آنجا هم بالصراحه مسئله زنان را در برابر مردان ذکر می کند مثل آیه ۳۵ سوره مبارکه «احزاب» که فرمود: (إِنَّ الْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمَاتِ وَالْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَالْقَانِتِينَ وَالْقَانِتَاتِ وَالصَّادِقِينَ وَالصَّادِقَاتِ وَالصَّابِرِينَ وَالصَّابِرَاتِ وَالْخَاشِعِينَ وَالْخَاشِعَاتِ وَالْمُتَصَدِّقِينَ وَالْمُتَصَدِّقَاتِ وَالصَّائِمِينَ وَالصَّائِمَاتِ وَالْحَافِظِينَ فُرُوجَهُمْ وَالْحَافِظَاتِ وَالذَّاكِرِينَ اللَّهَ كَثِيراً وَالذَّاكِرَاتِ أَعَدَّ اللَّهُ لَهُم مَّغْفِرَةً وَأَجْراً عَظِيماً) که خطوط کلی اسلام را بیان فرمود که زن و مرد در احکام اسلامی مشترک اند و بازگشتش البته به نفی ذکورت و انوثت است نه اینکه حقیقت انسان دو صنف است یک صنفش مذکّر یک صنفش مؤنّث و اینها با هم برابرند بازگشتش به این است که روح انسان نه مذکر است نه مؤنث بدن انسان یا این چنین ساخته شده یا آن چنان و این احکام مشترک است ولی در جاهایی که خصوصیّت مطرح نیست به زبان مردم سخن می گوید مثل اول سوره مبارکه «مؤمنون» و مانند آن, اما در جریان حجاب و عفاف برای اهمیت مسئله اینها را جدای از هم و در دو آیه مستقل ذکر فرمود آیه سی همین سوره «نور» آن است (قُل لِّلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ) تا پایان آیه ۳۱ (وَقُل لِّلْمُؤْمِنَاتِ يَغْضُضْنَ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ).

مطلب دیگر آن است که از مجموع این بحثهای فروع چهارگانه به دست می آید که مرد نسبت به مرد, زن نسبت به زن, مرد نسبت به زن, زن نسبت به مرد حفاظش حجابش عفاف این فروع چهارگانه به خوبی از این آیات به دست می آید.

مطلب بعدی آن است که این حصرها حصرهای نسبی و اضافی است حصر مطلق و نفسی نیست اینکه فرمود: (وَلاَ يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا) این دوازده گروه را استثنا فرمود عمو و دایی را ذکر نکرد آسیبی نمی رساند چون درصدد حصر نفسی و مطلق نیست چه اینکه در بعضی از موارد کمتر از این مقدار دوازده گانه را ذکر کرد آیه ۵۵ سوره مبارکه «احزاب» این است که (لَا جُنَاحَ عَلَيْهِنَّ فِي آبَائِهِنَّ وَلاَ أَبْنَائِهِنَّ وَلاَ إِخْوَانِهِنَّ وَلاَ أَبْنَاءِ إِخْوَانِهِنَّ وَلاَ أَبْنَاءِ أَخَوَاتِهِنَّ وَلاَ نِسَائِهِنَّ) آن بقیه را ذکر نکرد شوهر و پدرشوهر را ذکر نکرد پس بنابراین دیگر آن نکته ای که حالا چون عمو و دایی اگر ببینند ممکن است برای پسرعمو و پسردایی ذکر بکنند آن یک نکته ذوقی است دلیل بر حصر نیست چون این حصرها, حصرهای اضافی است نه مطلق و نسبی است و نه نفسی به دلیل اینکه در آیات دیگر از این دوازده تا هم مقداری حذف شده و نقل نشده.

مطلب بعدی آن است که این اِبدا مستحضرید که دو بخش داشت یکی (وَلاَ يُبْدِينَ) بود که اِبدای نفسی است بدون «لام» استعمال شده دوم اِبدایی بود برای دیگران ابدای اول معنایش آن است که باید بپوشاند ابدای دوم این است که می تواند نشان بدهد ابدای اول که فرمود: (وَلاَ يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ) یعنی سَتْر واجب است مگر آن مقداری که به طور عرف و عادت ظاهر است نظیر وجه و کفّین به معنای نشان دادن نیست به معنای نپوشاندن است ولی اِبدای دوم که با «لام» به کار رفته فرمود: (وَلاَ يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا لِبُعُولَتِهِنَّ) این حق ندارد به دیگران نشان بدهد مگر برای این دوازده گروه لذا با «لام» به کار رفته. خب تلازمی بین وجوب حفظ و حرمت نظر هست هر جا گفتند زن باید آن را بپوشاند یعنی مرد نباید نگاه کند اینجا تلازم هست و اگر مرد می توانست نگاه کند خب زن چرا بپوشاند اگر گفتند زن حتماً باید مو را بپوشاند جِید و جَیْب گردن و گریبان هر دو را بپوشاند یعنی نگاه مرد به مو گردن گریبان حرام است اما اگر گفتند فلان عضو پوشاندنش واجب نیست معنایش این نیست که مرد می تواند نگاه کند ما چنین تلازمی را از کجا استفاده کنیم به دلیل اینکه بر مرد پوشاندن گردن و گریبان و امثال اینها واجب نیست اما بر زن نگاه جایز نیست ممکن است پوشاندن واجب نباشد ولی نگاه هم جایز نباشد پس بین این امور چهارگانه فرق است هر جا گفتند سَتْر واجب است در مقابلش نظر می شود حرام این دو امر هر جا گفتند ستر واجب نیست در مقابلش جواز نظر را ما نمی توانیم کشف بکنیم این امور چهارگانه. اما اینکه فرمود: (أَوْ نِسَائِهِنَّ) فخررازی نقل می کند که بعضی از عرفا بالصراحه دستور دادند که در حمامها زنهای مسیحی و یهودی با زنهای مسلمان یکجا شرکت نکنند حمامشان باید جدا باشد برای اینکه این (نِسَائِهِنَّ) نشان می دهد که زن مسلمان فقط می تواند خود را به زن مسلمان نشان بدهد به زن غیر مسلمان نمی تواند نشان بدهد لذا در آن بخش از حکومت اسلامی بالصراحه حمامها تفکیک شده یعنی حمامهای زنهای مسلمان با زنهای غیر مسلمان جدا شد اما در مردها این چنین نبود که حالا حمام مردانه مسلمان و غیر مسلمان جدا باشد ولی این را فخررازی نقل می کند که دستور رسیده است. (أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُنَّ) هم که ملاحظه فرمودید مخصوص کنیزان است نه اینکه عبد و غلام هم بتواند مولات خود و مالکه خود را نگاه کند.

کلمه «طفل» گرچه مفرد است ولی چون به منزله جنس است تعبیر جمعی درباره او به کار رفته (أَوِ الطِّفْلِ الَّذِينَ) نه «الذی» این (الَّذِينَ) نشان می دهد که این طفل کاربرد جنسی دارد نه فردی. مسئله توبه دو قسم است یک وقت انسان توبه می کند و استغفار می کند و صرف نظر می کند این دیگر توبه کرد و تمام شد و رفت اما آن ندامت و پشیمانی باید مستمر باشد این (تُوبُوا إِلَى اللَّهِ جَمِيعاً) یعنی استمرار بدهید مسئله ندامت را که «کفی بالنّدم توبه» حالا اگر کسی گناهی کرد استغفار کرد و طلب بخشش کرد از ذات اقدس الهی و از آن کار صرف نظر کرد و پشیمان هم بود اما حالا دیگر استغفار مرتّب واجب باشد این چنین نیست درخواست مغفرت همان بار اول کافی است لکن ندم و پشیمانی باید مستمر باشد این چنین نیست که نسبت به گناه بی تفاوت باشد یا دلش به آن گناه علاقه مند باشد این دیگر با توبه هماهنگ نیست پس بنابراین توبه یک فعل محدود دارد و یک وصف نامحدود, فعل محدودش همان درخواست مغفرت است ترک گناه است و مانند آن اما پشیمانی باید مستمر باشد. مرحوم مجلسی(رضوان الله علیه) در بحارالأنوار نقل می کند که اگر کسی بیست سال قبل گناهی کرده است الآن در یک مجلس وعظی نشسته است خدای سبحان آن گناه بیست سال قبل را به یاد این می آورد که این یک ندامت جدید داشته باشد درخواست مغفرت جدید داشته باشد تا فیض تازه ای نصیب او بشود او توبه کرده است دیگر بر او واجب نیست توبه چون توبه حاصل شد و صرف نظر کرد و امثال ذلک لکن این استغفار جدید مزید لطف است این ندم جدید مزید لطف است (وَتُوبُوا إِلَى اللَّهِ جَمِيعاً) این (جَمِيعاً) به همه این چهار گروه خطاب دارد که هر کدام لغزشی کرده اند یعنی مرد نسبت به مرد, زن نسبت به زن, مرد نسبت به زن, زن نسبت به مرد هر کدام از اینها لغزشی کردند توبه کنند (أَيُّهَا الْمُؤْمِنُونَ) این (أَيُّهَا الْمُؤْمِنُونَ) پایان این آیه نظیر (قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ) آغاز سوره مبارکه «مؤمنون» است که این به زبان محاوره عادی است مثل اینکه می گویند مردم نه مردان گرچه تعبیر, تعبیر مذکر است ولی مؤمنات را هم شامل می شود یعنی در آیه سی خصوص مردان مطرح شدند در آیه ۳۱ زنان مطرح شدند در پایان آیه ۳۱ مردم مطرح شدند که اعم از مردان و زنان اند (أَيُّهَا الْمُؤْمِنُونَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ).

در جریان استیذان مستحضرید فرمود تا به شما اذن نداند وارد نشوید در منزل پیغمبر(علیه و علی آله آلاف التحیّه و الثناء) ادب مجلس پیغمبر در سوره مبارکه «احزاب» آمده این است که سه دستور رسمی است برای شرفیابی که ــ ان شاءالله ــ در جای خودش مطرح می شود اما برای منزل افراد عادی قبلاً فرمود تا به شما اجازه ندادند وارد نشوید حالا که وارد شدید تمام اتاقها را بررسی نکنید که چطور ساخته شده چه کالایی در آن هست چطور هست این طور نباشد که با غضّ بصر وارد بشوید با غمض عین وارد بشوید گرچه برای کوی و برزن هم هست گرچه برای همه رفتارهای مرد در برابر زن هست ولی به دنبال استیذان ورود در منزل دیگران اگر اجازه ورود دادند به عنوان مهمان یا غیر مهمان رفتیم دیگر حالا تمام کالای اتاق را براندازی کنیم ببینیم که چه چیزی دارد چطور چیده این دیگر روا نیست اینکه فرمود: (قُل لِّلْمُؤْمِنِینَ یُغُضُّوا) بعد از جریان استیذان نشان همین است این یک ادب اجتماعی است این ادب اجتماعی باعث آن عفاف عمومی است.

مطلب دیگر آنکه فخررازی نقل می کند درست است انسان در حال صلات فقط باید خودش را به آن وضع اندام تناسلی را بپوشاند در غیر صلات هم چون در محضر ذات اقدس الهی است به عنوان ادبِ مع الله, «الله احق أن یستحییٰ منه» انسان شایسته است که خود را بپوشاند باز نباشد این ادب مع الله است که در پایان سوره مبارکه «علق» آمده که (أَلَمْ یَعْلَمْ بِأَنَّ اللَّهَ یَرَی) این ادب مع الله اقتضا می کند که انسان در غیر موارد قضای حاجت بالأخره خود را بپوشاند. روایتی که آمده است که هر جا که حفظ آمده حفظِ مِن السفاه و زناست مگر این آیه که راجع به حفظ مِن النظر است این هم یک حصر نسبی و اضافی است برای اینکه اختصاصی به نظر ندارد لمس را هم شامل می شود شنیدن صدای نامحرمانه نامحرم را هم شامل می شود گرچه صورت مرأه عورت نیست اما آهنگ ناروای او که عورت است بنابراین اگر در بعضی از نصوص آمده که هر جا سخن از حفظ است حفظ مِن الزناست مگر در اینجا که حفظ مِن النظر است این یک حصر نسبی است برای اینکه لمس را هم شامل می شود (إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤادَ) آنها را هم شامل می شود همه اینها را در برمی گیرد.

حالا راه حلی که قرآن کریم نشان می دهد چیست یک وقت است می گوید آ ن کار را نکنید بسیار خب نفی آسان است اما راه حلّی باید نشان داد فرمود راه حلّش این است که ازدواجتان را تأخیر نیندازید بیش از این هم غریزه نمی طلبد. این حرام نیست این حکمت الهی است انسان مثل فرشته نیست که بماند این نسل باید محفوظ بماند اوّلین هدف ازدواج هم (مَا تُقَدِّمُوا لِأَنفُسِكُم مِنْ خَيْرٍ) است یا (نِسَاؤُكُمْ حَرْثٌ لَكُمْ فَأْتوا حَرْثَكُمْ أَنَّى شِئْتُمْ وَقَدِّمُوا لِأَنْفُسِكُمْ) همه جا سخن از فرزند صالح است این (قَدِّمُوا لِأَنْفُسِكُمْ) یعنی به فکر فرزند صالح باشید خب انسان که مثل فرشته نیست از مرگ مصون باشد (كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ) برای حفظ نسل, نکاح را ذات اقدس الهی مقرّر کرده بیش از این هم نیاز نیست مثل غذا خوردن است بالأخره انسان یک مقدار معیّنی به غذا نیازمند است بقیه اشتهای کاذب است و مرض آور است نکاح را گفت سنّت من است نیمی از دین به وسیله ازدواج حاصل می شود «مَن تزوَّج فقد أحرز نصف دينه» و نکاح سنّت من است و ذات اقدس الهی زن را برای سَکینت و آرامش مرد آفریده (خَلَقَ لَكُم مِنْ أَنفُسِكُمْ أَزْوَاجاً لِّتَسْكُنُوا إِلَيْهَا) اگر این گونه از موارد جزء مَنهیات است محرّمات اسلام است آن هم راه حل نشان داد فرمود: (وَأَنكِحُوا الْأَيَامَى مِنكُمْ) ملاحظه می فرمایید که جامعه را مسئول قرار داده این (أَنكِحُوا) خطاب به امّت اسلامی است خطاب به جامعه است به جوان نمی گوید زن بگیر به دختر جوان نمی گوید شوهر انتخاب بکن آن آیات دیگر است و وظیفه دیگر و روایات دیگر اما این آیه که جامعه را دارد متمدّن می سازد که در خیابان و بیابان چطور رفتار کنند چطور نگاه کنند جامعه را مسئول قرار داده که امر ازدواج را تسهیل کنید اِنکاح کنید نکاح بدهید فرزندانتان را یک وقت است به پدر و مادر خطاب می کند آن یک مسئولیّت محدودتری است یک وقت امّت اسلامی را مخاطب قرار می دهد که شما وسیله ای فراهم کنید که جوانها ازدواج کنند هم جهیزیه و مهریه را تعدیل کرد فرمود آن محضری که مهریه اش بالاست مشئومه و باشئامت است بهترین زن و بهترین نکاح آن است که «أقلهنّ مَهراً» باشد و اگر مهریه بالاـ اثر می کرد دستور می دادند جهیزیه هم بشرح ایضاً این بیان نورانی حضرت امیر(سلام الله علیه) است که در ذیل آیه سوره «نحل» گذشت که فرمود اگر کسی باایمان بود (فَلَنُحْيِيَنَّهُ حَيَاةً طَيِّبَةً) حضرت فرمود: «هی القناعه» حیات طیّبه را خود انسان عقل مدار می سازد فرمود قناعت است. ما اگر بدانیم طرزی زندگی کردن که باری روی دوش جامعه و خود ما نباشد این حیات, حیات طیّبه است راحتیم منتها درک ما باید مقداری بالا بیاید اینها اول حیات طیّبه را معنا کردند بعد گفتند جهیزیه فراوان کمال نیست مهریه فراوان کمال نیست «أقلّهنّ مهراً» کامل است آن وقت جامعه را هم وادار کردند که جوانها اعم اغز دختر و پسر را انکاح کنند (وَأَنكِحُوا الْأَيَامَى) أیامیٰ جمع أَيِّم است أَيِّم جمع از دختر و پسر است یعنی آن کسی که عیال ندارد چه پسر باشد می گویند اَیِّم چه دختر باشد می گویند ایّم برخیها اَیّمه به کار بردند ولی اَیاما جمع أیّم است یعنی «مَن لا زوج له» نه «من لا زوجه له» زوجه خیلی فصیح نیست هم مرد زوج است هم زن زوج است زن زوجه نیست لذا در قرآن کریم هیچ جا زوجه به کار نرفته زوجات به کار نرفته همه اش ازواج به کار رفته خب (وَأَنكِحُوا الْأَيَامَى مِنكُمْ) برخیها این توفیق را داشتند که مقداری وقف می کردند برای مَهریه مقداری وقف می کردند برای جهیزیه و مانند آن این بیان نورانی حضرت امیر بارها خب شنیدیم که حضرت فرمود بالأخره انسان دو وصیّت دارد یک وصیّت عهدی دارد که بعد از مرگ من چه کسی غسل بدهد چه کسی تحنیت کند چه کسی تکفین کند چه کسی نماز بخواند کجا دفن کنید اینها را می گویند وصیتهای عهدی این گونه از وصیتهای عهدی نیازمند به وصیّ است چون مربوط به بعدالموت است قِسم دوم وصیّت تملیکی است که با ثلث من چه بکنید در وصیّت تملیکی که در مقابل وصیّت عهدی است وجود مبارک حضرت امیر فرمود: «کُن وصیّ نفسک» خودت وصیّ خودت باش همین ثلث را که بعد از مرگ بخواهند عمل بکنند که آیا بکنند یا نکنند در زمان حیات خودت عمل بکن حالاـ یا با وقف یا غیر وقف جامعه اگر بداند سعادت آنها در این است که به جوانها همسر بدهند این

وظیفه دین است این تعبیر قرآن کریم است ما نباید فقط به جوانها بگوییم چرا ازدواج نمی کنی به دختر بگوییم چرا همسر قبول نمی کنی ما هم نزد خدا مسئولیم که اینها را همسر بدهیم زندگی برایشان تأمین کنید فرمود: (وَأَنكِحُوا الْأَيَامَى مِنكُمْ) نه اینکه اینها نکاح بکنند البته اینها هم باید آمادگی شان را اعلام بکنند پدر و مادر هم باید زحمت بکشند ولی جامعه مسئول است حکومت اسلامی مسئول است (وَأَنكِحُوا الْأَيَامَى مِنكُمْ وَالصَّالِحِينَ مِنْ عِبَادِكُمْ) اینجا صالحین به معنای انسان وارسته و باتقوا نیست کسی قدرت اداره زندگی دارد صلاحیّت همسرگیری دارد کسی که همسر ندارد ولی قدرت اداره ندارد یا بیمار است یا ضعف فکری دارد آنها خیلی تحت امر نیستند اما آنهایی که تحت امرند کسی که شایسته است خانواده را اداره کند همسر را اداره کند این باشد (وَأَنكِحُوا الْأَيَامَى) این مطلق است (وَالصَّالِحِينَ مِنْ عِبَادِكُمْ وَإِمَائِكُمْ) آ ن روزی که متأسفانه بساط برده داری بود فرمود آنها هم نگذارید بی همسر باشند چه رسد به فرزندانتان این اَیاما غیر از عَبید و اِماست آنها که عبید و اِما هستند قدرت اداره دارند فرمود آنها هم نگذارید بی همسر باشند چون در جریان حفظ نظر که فرقی بین عبد و اَمه و حرّ نیست لذا در مسئله نکاح اول فرمود پسران و دخترانی که شما دارید جامعه دارند اَیّم و بی همسرند آنها را همسر بدهید اگر متأسفانه عصری بود که عصر عبد و اَمه بود آنها را هم همسر بدهید (وَالصَّالِحِينَ مِنْ عِبَادِكُمْ وَإِمَائِكُمْ) می ماند مشکل مالی.

پرسش:... پاسخ: نه, اینجا که دارد (مِنْ عِبَادِكُمْ وَإِمَائِكَمْ) چون آنها قدرت اداره کردن را ندارند باید اول قدرت اداره کردن به آنها داد وگرنه دشواری ایجاد می کند مسئله طلاق را در بردارد اول باید صلاحیّت تدبیر منزل را داشته باشد یا او را راهنمایی کرد به او کمک کرد که بتواند زندگی را اداره کند بعد به او همسر بدهند وگرنه مشکلی بر مشکلات افزوده می شود.

فرمود: (إِن يَكُونُوا فُقَرَاءَ يُغْنِهِمُ اللَّهُ مِن فَضْلِهِ) فرمود شما با خدا معامله کنید بالأخره این دختر خانم یک روزی دارد آن آقا پسر هم یک روزی دارد مجرای رزق اینها هم برمی گردد این یکی در این خانه زندگی می کند آن یکی در آن خانه زندگی می کند وقتی با هم زیر یک سقف رفتند مسیر رزق هم برمی گردد برای اینکه روزی هر کسی مشخص است این طور نیست که این اگر در خانه پدر باشد رزق داشته باشد وقتی به خانه همسر آمده رزق نداشته باشد این چنین نیست. در سوره□ مبارکه□ «ذاریات» هم فرمود: (إِنَّ اللَّهَ هُوَ الرَّزَّاقُ ذُو الْقُوَّةِ الْمَتِينُ) در سوره□ مبارکه□ «هود» هم فرمود در دفتر من تمام مار و عقرب هم سهمیه دارند (مَا مِن دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ إِلاَ عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا) هیچ ماری هیچ عقربی هیچ حیوان دریایی هیچ حیوان صحرایی نیست فرمود من متکفّلم اینها عائله من هستند این خداست! مگر می شود حیوانی در درّه ای دریایی تَه کوه غاری به تعبیر سعدی که

حاجت موری به علم غیب بداند□□□ در کوه غاری و صخره صمّا

فرمود اینها همه عائله من هستند در سوره□ مبارکه□ «هود» گذشت (إِلاَ عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا) منتها مقداری ما باید عاقلانه زندگی کنیم آن وقتی که لذّت زندگی است یعنی دهه سوم از بیست تا سی بعد دیگر از سی که گذشت کم کم فرود است دیگر حداکثر کسانی که هشتاد سال زندگی می کنند دوران غنیمت عمرشان تا چهل سالگی است از چهل سال به بعد دوران غرامت است مثل اینکه انسان چهل سال می رود بالای کوه چهل سال دیگر از آن طرف سرازیر می شود بیماریها و خوردن قرص و غصّه و اینها از چهل سال به بعد است دیگر, اگر زندگی لذّتی داشته باشد تا چهل سال اول است که غنیمت است آن چهل سال دوم دوران غرامت است فرمود بالأخره شما از زندگی بخواهید لذّت ببرید با آرامش (لِّتَسْكُنُوا إِلَيْهَا) باشد باید با قناعت زندگی کنید (إِن يَكُونُوا فُقَرَاءَ يُغْنِهِمُ اللَّهُ مِن فَضْلِهِ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ).

ص: ۳۰۹

پرسش:... پاسخ: آن روز این چنین بود دیگر, آن روز متأسفانه مسئله عباد و اَمه بود مثل خمر بود بعد کم کم به لطف الهی با گشودن باب عِتق در رِتق بسته شد با انحای گوناگون آمده فرمود اگر فلان کار را کردید باید بنده آزاد کنید فلان غفلت را کردید بنده آزاد کنید قتلی که شد بنده آزادی کنید روزه ای خوردید بنده آزاد کنید تا کم کم بساطش را برچید دیگر اما آن روز بالأخره لازم بود الآن بدتر از آن روز است آن روزها که حرمت عبد و اَمه محفوظ بود اهانت کردن به آ نها حرام بود اما امروز متأسفانه مستحضرید که این استکبار این صهیونیست بسیاری از اینها را فلّه فلّه به صورت برده در آوردند دیگر خب.

(إِن يَكُونُوا فُقَرَاءَ يُغْنِهِمُ اللَّهُ مِن فَضْلِهِ) خدا دو روزی داد: یکی روزی که فرمود اینها همه عائله من هستند در دفتر من حساب و کتابی است که در سوره مبارکه «هود» است یکی فرمود من یک بخشش زائدی هم دارد از آن بخشش زائدم به اینها می دهم آن مقداری که (إِلاَ عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا) آ ن را می دهم این استرقابه قصّه ای را از برخی از بزرگان صدر اسلام نقل می کند که اسمش هم آنجا هست یک وقت معاویه خواست مغالطه کند چون این تفکّر جبری را اینها رواج دادند و اشاعره را که متفکّران جبری بودند اینها را پروراندند معتزله که تفکّر آزادی داشتند و آزادمنشی اینها را سرکوب کردند خدا غریق رحمت کند مرحوم حاج آقا رضای همدانی را این قصّه را ایشان هم نقل کرده در بحث طهارت که جبریه پاک اند مفوّضه پاک اند اینها مسائل عمیق نظری است مرحوم کاشف الغطاء فتوا به نجاستِ جبری مفوّضه داد فرمود حالا شما یک خردمند و فقیه و حکیمید برای شما روشن است اما برای بسیاریها مسائل جبر و اختیار مسائل نظری است مسائل ضروری نیست بعد اضافه می کند می فرماید جریان جبر را خیلی از این سلاطین دامن زدند برای اینکه مسئله جبر مسئولیت حکّام را کم می کند همه مسئولیتها را متوجه الله می کند ــ معاذ الله ــ این شخص دید معاویه خواست مغالطه کند عدّه ای را جمع کرد یک تورّم و گرانی بود معاویه خواست این را توجیه کند گفت مردم ایّها الناس! شما معتقدید در مخزن الهی همه روزیها هست گفتند بله گفت معتقدید که در سوره مبارکه «حجر» خدا فرمود: (وَإِن مِّن شَيْ ءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَمَا نُنَزِّلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَعْلُومٍ) خدا به قَدَر معلوم نازل می کند گفتند بله, گفت خدا برای شما به همین قدر نازل کرده است خب خیلیها که تفکّر جبری داشتند یا ساده نگر بودند رفتند قانع شدند این بزرگوار طبق بیان استرقابه فی معرفه الصحابه برخاست گفت معاویه اینجا سه مسئله است و تو داری مغالطه می کنی مسئله اول این است که در مخزن الهی همه نعمتها هست کسی حرفی ندارد مطلب دوم آن است که به اندازه نیاز بشر هر چه را که خودش حکمت بداند نازل می کند (وَمَا نُنَزِّلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَعْلُومٍ) این هم ما حرفی نداریم مطلب سوم این است که ذات اقدس الهی به اندازه نیاز ما نازل کرده است تو به جای اینکه به ما بدهی به خزانه خودت ریختی ما قیاممان برای همین است الآن قیام ۹۹٪ مردم غرب هم همین است دیگر خدا به اندازه نیاز نازل کرده است آنها گرفتند در مخزن خودشان گفتند ما اشکالمان بر اساس این مطلب سوم است غرض این است که ذات اقدس الهی فرمود: (إِن يَكُونُوا فُقَرَاءَ يُغْنِهِمُ اللَّهُ مِن فَضْلِهِ) غیر از آن روزی که همگان سهمی دارند فضل الهی هست چون (وَاللَّهُ وَاسِعٌ) است منتها (عَلِيمٌ) است که به چه کسی عطا کند.

«و الحمد لله ربّ العالمين»

آيات ۳۲ تا ۳۴ سوره نور ۹۰/۰۸/۱۴

.Your browser does not support the audio tag

(وَأَنكِحُوا الْأَيَامَى مِنكُمْ وَالصَّالِحِينَ مِنْ عِبَادِكُمْ وَإِمَائِكُمْ إِن يَكُونُوا فُقَرَاءَ يُغْنِهِمُ اللَّهُ مِن فَضْلِهِ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ (۳۲) وَلْيَسْتَعْفِفِ الَّذِينَ لاَ يَجِدُونَ نِكَاحاً حَتَّى يُغْنِيَهُمُ اللَّهُ مِن فَضْلِهِ وَالَّذِينَ يَبْتَغُونَ الْكِتَابَ مِمَّا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ فَكَاتِبُوهُمْ إِنْ عَلِمْتُمْ فِيهِمْ خَيْراً وَآتُوهُم مِّن مَّالِ اللَّهِ الَّذِى آتَاكُمْ وَلاَ تُكْرِهُوا فَتَيَاتِكُمْ عَلَى الْبِغَاءِ إِنْ أَرَدْنَ تَحَصُّناً لِتَبْتَغُوا عَرَضَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَمَن يُكْرِههُّنَّ فَإِنَّ اللَّهَ مِن بَعْدِ إِكْرَاهِهِنَّ غَفُورٌ رَّحِيمٌ (۳۳) وَلَقَدَ أَنزَلْنَا إِلَيْكُمْ آيَاتٍ مُّبَيِّنَاتٍ وَمَثَلاً مِنَ الَّذِينَ خَلَوْا مِن قَبْلِكُمْ وَمَوْعِظَةً لِّلْمُتَّقِينَ (۳۴))

در جريان تشكيل خانواده و نكاح كه مقدّمه تشكيل يك خانواده بزرگ و امّت اسلامى است چندين مطلب را ذات اقدس الهى گاهى به صورت توصيه اخلاقى گاهى به صورت حكم الهى بيان فرمود بعد از جريان آن حدّ مشخص چهار امر را در بين مطرح فرمود اول رعايت حجاب و عفاف است كه هم زنها خود را بپوشانند هم مردها چشم پوشى كنند چه اينكه زنها هم بايد چشم پوشى كنند چشم پوشى از نامحرم از دو طرف اين اوّلين وظيفه اجتماعى است كه رعايت عفاف را به همراه دارد.

مطلب دوم فرمودند پدر و مادر دو طرف و همچنين جامعه مسئول تأمين ازدواج جوانها چه دختر چه پسر هستند كه در سنّ نكاح اند كه فرمود: (وَأَنكِحُوا الْأَيَامَى) اگر فرمود: «النكاح سنّتى» يا فرمود: «مَن تزوَّج فقد أحرز نصف دينه» كه اين تكليفها متوجّه به خود جوانهاى عَذَب است به اولياى آنها و همچنين جامعه و مسئولان يك نظام سفارش مى كند كه وسيله ازدواج جوانها را فراهم بكنيد (وَأَنكِحُوا الْأَيَامَى مِنكُمْ) فرقى بين آزاد و بنده نيست.

ص: ۳۱۱

مطلب سوم آن است كه تا آن نكاح فراهم بشود اينها خودشان را با عفّت اُنس بدهند نه تنها نگاه به نامحرم نكنند بلكه مَلكه عفّت را فراهم بكنند فرمود: (وَلْيَسْتَعْفِفِ) اين الف و سين و تاء منقوط استعفاف نظير استجابت نظير استكبار كه اين الف و سين براى تحقيق است در حقيقت نه براى طلب, با رغبت تمام با كوشش اين عفّت را به دست بياورند و تحصيل كنند اين غير از آن اوامر و نواهى آيات ۲۹ و بعد است كه (قُل لِّلْمُؤْمِنِينَ يُغُضُّوا), (قُل لِّلْمُؤْمِنَاتِ يَغْضُضْنَ) اين عفاف مَلكه اى است يك بيان نورانى حضرت امير(سلام الله عليه) در نهج البلاغه دارد كه «لَكَادَ الْعَفِيفُ أَنْ يَكُونَ مَلَكاً مِنَ الْمَلاَئِكَةِ» نزديك است كه انسانِ عفيف فرشته اى از فرشته هاى الهى باشد اين شبيه فرشته شدن به وسيله همين آداب است يك وقت است انسان كار حرام نمى كند يك وقت عفيف است اين عفّت يك ملكه است يك ملكه نفسانى است غير از غضّ بصر است آن هم با الف و سين و تاء كه نشانه تحقيق و تأكيد و امثال ذلك است اينكه مى گوييم «استجب لنا» يا (فَاسْتَجَابَ لَهُمْ رَبُّهُمْ أَنِّى لَا أُضِيعُ) اين نشانه تحقيق است اين (وَلْيَسْتَعْفِفِ) هم نشانه تحقيق است بكوشند كه به ملكه عفّت برسند يعنى شبيه فرشته بشوند اين در بيانات نورانى حضرت در نهج البلاغه هست كه «لَكَادَ الْعَفِيفُ أَنْ يَكُونَ مَلَكاً مِنَ الْمَلاَئِكَةِ» از اين تعبيرات روايى فقهاى ما هم(رضوان الله عليهم) استفاده كردند كه آن روز به عرضتان رسيد مرحوم صاحب جواهر در كتاب صوم جواهر دارد كه در فضيلت روزه همين بس كه انسان شبيه فرشته مى شود همين فرمايش مرحوم صاحب جواهر در عروه مرحوم آقا سيّد

محمـد کاظم هم آمـده در بحث روزه هـای مسـتحب در اول عروه این بحث نیست صاحب جواهر در اول بحث صوم دارد ولی مرحوم سیّد در بحث روزه هـای مسـتحبّی آنجـا این فرمایش را دارد که در فضـیلت روزه همین بس که انسان شبیه فرشـته می شود این اختصاصی به روزه گرفتن نیست درباره عفّت هم همین طور است فضایل دیگر هم همین طور است که انسان موظّف است یا مأمور است که تَشبّه به فرشته داشته باشد تخلّق به اخلاق فرشته داشته باشد.

غرض این است که فرمود اول آن اوامر و نواهی است که نگاه به نامحرم نباشد بعد دوم هم به مسئولان جامعه به پدر و مادر و مسئولان نظام به همه دستور می دهد که وسیله ازدواج جوانها را فراهم بکنند سوم هم به جوانها دستور می دهد تا اینکه ازدواج فراهم بشود خود را با عفّت آشنا کنند زیرا راحت می شوند مقداری اگر سختی تحمل بشود بقیه دیگر (فَأَمَّا مَنْ أَعْطَى وَاتَّقَى وَصَدَّقَ بِالْحُسْنَى فَسَنُيَسِّرُهُ لِلْيُسْرَى) ما او را برای کارهای خیر موفق می کنیم آسان می کنیم او به آسانی کارهای خیر را انجام می دهد و مانند آن.

مرحله چهارم آن است که هم به خود جوانها هم به اولیای جوانها به پدر و مادرِ پسر به پدر و مادرِ دختر می فرماید وعده الهی این است که با ازدواج, زندگی رونق بگیرد شما منتظر نباشید که زندگی رونق بگیرد بعد ازدواج کنید بلکه با ازدواج زندگی تان را رونق ببخشید. دو امر را ذات اقدس الهی گرچه امور فراوانی در این موضوع مطرح اند ولی در این بخش دو امر را وسیله سِعه رزق قرار داده است یکی همین مسئله نکاح است که فرمود: (إِن يَكُونُوا فُقَرَاءَ يُغْنِهِمُ اللَّهُ مِن فَضْلِهِ) خدا اینها را بی نیاز می کند این هم وعده است نسبت به جوانها هم وعده است نسبت به پدر و مادر هم وعده است نسبت به نظام, اگر مسئولین نظام بخشی از بودجه ها را در اختیار ازدواج جوانها قرار بدهند خداوند بودجه اینها را بیشتر می کند درآمد کشور را بیشتر می کند درآمد سرانه مملکت را بیشتر می کند این برای مملکت و نظام, پدر و مادر را هم می فرماید اگر (إِن يَكُونُوا فُقَرَاءَ يُغْنِهِمُ اللَّهُ) اِغنای فرزندان هم از راه اغنای پدر و مادر است این دو سوم هم به خود جوانها وعده جمیل داد که (إِن يَكُونُوا فُقَرَاءَ يُغْنِهِمُ اللَّهُ) هر کس نکاح کرد یا اِنکاح کرد مشمول این وعدِ جمیل الهی است که (إِن يَكُونُوا فُقَرَاءَ يُغْنِهِمُ اللَّهُ مِن فَضْلِهِ). قسمت دوم همان مسئله تقواست که در سوره مبارکه «طلاق» آنجا فرمود: (وَمَن يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَل لَهُ مَخْرَجاً وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لاَ يَحْتَسِبُ) آیه دوم و سوم سوره مبارکه «طلاق» این است (وَمَن يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَل لَهُ مَخْرَجاً) هیچ انسان باتقوایی در کار نمی ماند درست است که مشکلات ممکن است از هر طرف رو بیاورد ولی راه خروج هست در سوره مبارکه «مائده» و مانند آن که شیطان تهدید کرد گفت (لَآتِيَنَّهُم مِن بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَمِنْ خَلْفِهِمْ وَعَنْ أَيْمَانِهِمْ وَعَن شَمَائِلِهِمْ) فوق و تحت را مطرح نکرد در ذیل آن آیه بحث شد که چطور شیطان جهاد چهارگانه را گفته و جهت شش گانه را مطرح نکرده نگفت از بالا ـ و پایین می آیم گفت از جلو و دنبال و طرف راست و طرف چپ می آیم گفتند این بالا و پایین را ذات اقدس الهی اجازه نمی دهد که شیطان راه پیدا کند بالا این است که انسان سر بلند کند دست بلند کند به طرف خدا بگوید «یا الله» پایین این است که سر خم کند سجده کند به خاک بیفتد بگوید «یا الله» راه سجده باز است راه دعا باز است این راه دعا را او نمی بندد این راه سجده را او نمی بندد ممکن است از راه فرزند از راه آینده نگری باطل از راه چپی بودن راستی بودن اینها بیاید آدم را تقویت کند یا فریب بدهد ولی راه دعا را نمی بندد راه سجده را نمی بندد این دو راه اصلی باز است لذا ذات اقدس الهی این دو راه را همواره نگه داشت هیچ کسی این راه را بسته نمی بیند خب فرمود: (وَمَن يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَل لَهُ مَخْرَجاً وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لاَ يَحْتَسِبُ) این راه تقوا هست بنابراین از دو منظر ذات اقدس الهی وعده سِعه رزق داد.

فتحصّل که در مقدّمات امر با اوامر و نواهی دخترها و پسرها راه حجاب را ذکر کرد بعد از آن راه, مسئولیّت مسئولان را آگاه کرد به اِنکاح کردن. مطلب سوم هم اینها را گفت تا نکاح حاصل بشود گذشته از اینکه موظّفید غَضّ بصر کنید آن عفاف را آن حجاب را آن عفّت را به هر وسیله است تحصیل کنید. چهارم هم آن وعده جمیل است که فرمود خداوند اینها را بی نیاز می کند و کم نیست روایاتی که دلالت دارد بر اینکه افرادی که ازدواج کردند ذات اقدس الهی وعده اش را اِنجاز می کند عملی می کند مخصوصاً اگر فرزنددار بشوند منتها ساده زیستن, حیات طیّبه است قناعت, حیات طیّبه است بعد هم که پیدا شد آدم یک زندگی با آسایش را فراهم می کند بدون اِتراف و بدون اسراف. خب این امور چهارگانه را که بیان فرمود اینها جزء موعظاتی است که در این سور ه بیان شده جزء آیات مبیّنی است که در این سور ه بیان شده.

پرسش:...

پاسخ: البته, دعا که مفتاح همه کارهاست دیگر دعا اختصاصی به طلب مغفرت و امثال ذلک ندارد برای همه امور است ﴿وَسْأَلُوا اللّهَ مِن فَضْلِهِ﴾ هم دعا به معنای خواندن هم دعا به معنای خواستن این دعای به معنی خواستن را تصریح کرده فرمود: ﴿وَسْأَلُوا اللّهَ مِن فَضْلِهِ﴾ از فضل خدا بخواهید که مشکل شما را حل کند این راهِ خواستن است دیگر چون او مسبِّب امور است.

پرسش:...

پاسخ: برای اینکه این ﴿أَنكِحُوا﴾ چرا اِنکاح نمی کنند برای اینکه آن که مسئول انکاح است چرا انکاح نمی کند برای اینکه می گوید ما نداریم خب اگر ذات اقدس الهی این کار را محمود و ممدوح می داند و وسیله سِعه رزق می داند آن که این وسیله را فراهم می کند مشکلش برطرف می شود. اصولاً اصلِ جامع این است که نظام اسلامی را امّت مسلمان را مسئولین امر را و افراد را می فرماید از فقر نترسید در سوره مبارکه «توبه» این بحثش گذشت وقتی که رابطه با مشرکین را قطع فرمود, فرمود: ﴿إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ فَلاَ يَقْرَبُوا الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ بَعْدَ عَامِهِمْ هذَا﴾ اینها نباید بیایند اینجا یک عدّه می گفتند خب اینها وضع مالی شان خوب است می آیند اینجا کار تولید می شود شغل تولید می شود ما به حقوقی می رسیم و اینها در سوره مبارکه «توبه» فرمود اگر شما از فقر می ترسید از این تحریمها هراسی نداشته باشید آیه ۲۸ سوره مبارکه «توبه» این است ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ فَلاَ يَقْرَبُوا الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ بَعْدَ عَامِهِمْ هذَا﴾ حالا اگر گفتید اینها وضع مالی شان خوب است اینها که بیایند اینجا ما مسافرخانه کرایه می دهیم بارهای اینها را حمل و نقل می کنیم چیزی به اینها می فروشیم درآمد سالانه مان را از اینجا تأمین می کنیم فرمود این خیال را نکنید ﴿وَإِنْ خِفْتُمْ عَيْلَةً فَسَوْفَ يُغْنِيكُمُ اللّهُ مِن فَضْلِهِ﴾ عائله مند شدن عَیلَه یعنی فقر عائل یعنی نیازمند به انسانی که فقیر است می گویند عائله مند است صِرف عائله مندی که نشانه تنگدستی نیست از آن عَیله به معنی فقر گرفته شده فرمود اگر از فقر و عَیله و اینها می ترسید نگران نباشید چون او که مَقالید السماوات و الأرض به دست اوست او این دستور را دیده دیگر او کلید آسمانها و زمین به دست اوست. بنابراین اگر نظام می ترسد که کم بیاورد ﴿يُغْنِهِمُ اللَّهُ﴾ اگر پدر و مادر طرفین هراسناک اند ﴿يُغْنِهِمُ اللَّهُ﴾ اگر خود جوانها هراسناک اند ﴿يُغْنِهِمُ اللَّهُ﴾ اصل کلّی این است که به وعده الهی انسان باید اعتماد داشته باشد (یک) به دستور خدا عمل بکند و هراسناک روزی نباشد (دو) ﴿وَإِنْ خِفْتُمْ عَيْلَةً فَسَوْفَ يُغْنِيكُمُ اللّهُ مِن فَضْلِهِ إِن شَاءَ إِنَّ اللّهَ عَلِيمٌ حَكِيمٌ﴾ در مواردی که مسائل خیلی جزئی مطرح است ذات اقدس الهی مسئله خبیر را طرح می کند چه اینکه آیه سی همین سوره فرمود: ﴿إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ﴾ آگاه بودن, خبیر بودن به مسائل جزئی

نزدیک تر است تا مسئله علیم بودن و اینکه در آیه سوره مبارکه «نساء» آیه ۳۱ فرمود: (وَلاَ یُبْدِینَ زِینَتَهُنَّ إِلَّا لِبُعُولَتِهِنَّ أَوْ آبَائِهِنَّ أَوْ آبَاءِ بُعُولَتِهِنَّ أَوْ أَبْنَائِهِنَّ) این (آبَاءِ بُعُولَتِهِنَّ) را در کنار (بُعُولَتِهِنَّ) ذکر نکرد برای اینکه اگر آنجا ذکر می کرد باید ضمیر جمع مذکّر سالم می آورد آن وقت این انسجام آسیب می دیدید گذشته از اینکه این انسجام آسیب می دید آن دو ابناء هم کنار هم قرار نگرفت برای دو نکته: یکی اینکه ضمیر جمع مذکّر سالم که بیاید در برابر ضمیر جمع مؤنث سالم این انسجام را به هم می زند دوم اینکه این دو ابناء آ ن وقت کنار هم قرار نمی گرفت بر اساس این دو نکته است که مسئله (آبَاءِ بُعُولَتِهِنَّ) را جدا کرده. خب فرمود: (وَلْیَسْتَعْفِفِ الَّذِینَ لاَ یَجِدُونَ نِکَاحاً) این کارها را انجام بدهند تا اینکه مشکلات اینها حل بشود. عمده این است که انسان به وعده الهی اطمینان داشته باشد اگر طمأنینه داشته باشد با آرامش زندگی را شروع می کند و خدای سبحان هم که (لاَ یُخْلِفُ اللَّهُ وَعْدَهُ) خب.

ص: ۳۱۴

مطلب بعدی آن است که آن روزی که متأسفانه نظام برده داری رایج بود برای برده ها هم قرآن برنامه ریزی کرده که آنها هم باید همسر داشته باشند (یک) باید زمینه آزادی آنها فراهم بشود (دو) این دو مسئله را کنار هم ذکر کرد اما درباره ازدواج آنها فرمود: (وَالصَّالِحِينَ مِنْ عِبَادِكُمْ وَإِمَائِكُمْ) یعنی «أنكحوا» شما موظّفید این تنها اختصاصی به مالكان آنها ندارد نظام هم مسئول است جامعه هم مسئول اند که به این عَبید و اِما همسر بدهند. هم چون هر دو را مطرح فرمود یکی (الْأَيَامَى مِنكُمْ) یکی (الصَّالِحِينَ مِنْ عِبَادِكُمْ) صالحین آ نها که قدرت تشکیل خانواده دارند. بعد مسئله آزادی آنها را مطرح کرد فرمود: (وَالَّذِينَ يَبْتَغُونَ الْكِتَابَ مِمَّا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ) مسئله عِتق رَقبه که جزء سنن الهی است حرفی در آن نیست در خیلی از موارد که کفّاره است از مصادیق کفّاره عِتق رقبه است آن هم حرفی در آن نیست اما حالا اگر بنده ای با مولای خود تعهّد کرد و پیشنهاد آزادی داد گفت من قِسطی آزاد می شوم من را آزاد کن من ماهانه این مقدار می پردازم این را می گویند مکاتبه که شارع مقدّس این را ترسیم کرده مشروع کرده و مکاتبه بیع نیست (یک) عِتق نیست (دو) یک عقد است از سنخ ایقاعات نیست (سه) بین مولا و عبد برگزار می شود منتها این عبد باید بالغ باشد عاقل باشد که پیشنهاد بدهد ایجاب و قبول کند و امثال ذلک از سنخ بیع و شراء نیست برای اینکه خود عبد و اَمه مِلک بایع اند آن وقت دیگر اتحاد مشتری و مبیع یا اتحاد بایع و مبیع که فرض ندارد بنابراین اینها قرارداد می کنند نوشته می دهند که اگر ماهانه یا سالانه این مبلغ را بپردازی آزاد می کنیم این عِتق نیست برای اینکه عتق یک امر ایقاعی است تعلیق برنمی دارد اینها قرارداد می گذارند مکاتبه می کنند این ایجاب است آن قبول که اگر این مبلغ قِسطی داده شد مثلاً تا فلان قسط این را آزاد بکنند فرمود: (وَالَّذِينَ يَبْتَغُونَ) اِبتغا یعنی پیشنهاد می دهند درخواست مکاتبه می کنند در مِلک یمین شما (فَكَاتِبُوهُمْ) با اینکه مکاتبه کنید این عقدِ مکاتبه را که عقد مستقل است و زیرمجموعه کتاب عتق مطرح است این را انشاء کنید برقرار کنید البته (إِنْ عَلِمْتُمْ فِيهِمْ خَيْراً) یک وقت است مصلحت این عبد در این است که نه تحصیل کرده است نه قدرت مدیریت دارد که می تواند خودش را در جامعه اداره کند این باید در تحت تکفّل کسی باشد این (فَإِنْ آنَسْتُمْ مِنْهُمْ رُشْداً) نیست که در سوره مبارکه «نساء» درباره فرزندان خود آدم آمده درباره بچه های خود آدم فرمود وقتی اینها بالغ شدند صِرف بلوغ کافی نیست آن بلوغ اقتصادی و فکری هم باید رعایت بشود (فَإِنْ آنَسْتُمْ مِنْهُمْ رُشْداً فَادْفَعُوا إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ) در اوایل سوره مبارکه «نساء» فرمود مال مثل ستون فقرات جامعه است و این ستون فقرات را شما نشکنید مال را به دست هر کسی ندهید (وَلاَ تُؤْتُوا السُّفَهَاءَ أَمْوَالَكُمُ الَّتِي جَعَلَ اللّهُ لَكُمْ قِيَاماً) قیام یعنی مقاومت نه ایستادنِ فیزیکی خیلی از فقرا هستند که کنار دیوار می ایستند مرتب گدایی می کنند این نشسته است ایستاده نیست این قیام که در سوره «نساء» مطرح است یعنی ایستاد گی نه ایستادنِ فیزیکی فرمود ملّتی قدرت ایستاد گی دارد که از نظر اقتصاد به کفایت برسد مال باعث قیام و مقاومت ملّت است (وَلاَ تُؤْتُوا السُّفَهَاءَ أَمْوَالَكُمُ الَّتِي جَعَلَ اللّهُ لَكُمْ قِيَاماً) این مضمون خب به سفها ندهید گفتند کسی که شارب الخمر است سفیه است کسی که بی جا مصرف قمارباز است سفیه است بالأخره مال را هدر می دهد در همان جا هم دارد که اگر فرزندانتان مالی دارند یا ایتامی که زیر تدبیر شما هستند مالی دارند وقتی مال اینها را در اختیار اینها قرار بدهید که (فَإِنْ آنَسْتُمْ مِنْهُمْ رُشْداً) صِرف بلوغ پانزده سالگی کافی نیست باید این رشد اقتصادی داشته باشد که مال را هدر ندهد الآن هم که شما بخواهید با این عبد یا اَمه مکاتبه برقرار کنید آزاد کنید بدانید که این اگر آزاد بشود در اختیار بیگانگان قرار نمی گیرد و از او سوء استفاده نمی شود این بتواند خودش را اداره کند اگر توانست خودش را اداره کند (إِنْ عَلِمْتُمْ فِيهِمْ خَيْراً) این مکاتبه را بپذیرید وگرنه به عنوان یک سرپرست مهربان این را زیرمجموعه خودتان داشته باشید خیر منظور این چنین است نه خیر به معنی تقوا و امثال ذلک آن وظیفه عمومی است.

مطلب دیگر آن است که منظور از علم یعنی حجّت شرعی حالا ـ یا علم به معنای یقین است یا طمأنینه. منظور آن علم ریاضی نیست علمی که حجّت شرعی است حالا یا یقین ریاضی یا طمأنینه عقلایی (إِنْ عَلِمْتُمْ فِيهِمْ خَيْراً) بعد برای اینکه مسئله عِتق سامان بپذیرد فرمود اینها را کمک بکنید بخشی از بیت المال باید صرف آزادسازی بردگان و کنیزان بشود آن را در سوره مبارکه «توبه» آیه شصت بیان فرمود زکات خب یکی از مصارف مهمّ حکومت اسلامی و جامعه اسلامی است در آیه شصت سوره مبارکه «توبه» فرمود: (إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ وَالْمَسَاكِينِ وَالْعَامِلِينَ عَلَيْهَا وَالْمُؤَلَّفَةِ قُلُوبُهُمْ وَفِي الرِّقَابِ) رقاب همین رقبه ها که در عتق رقبه صرف می شود یکی از مصارف هشت گانه زکات صرف این است که درباره آزادسازی بردگان صرف بشود این یکی از مصادیق (وَآتُوهُم مِّن مَّالِ اللَّهِ الَّذِي آتَاكُمْ) است گذشته از اینکه مصارف دیگری هم می تواند درباره آزادسازی بردگان مطرح بشود اختصاصی به آن زکات ندارد.

مطلب مهم آن است که درست است که اسلام اصل مالکیّت را امضا کرده بر خلاف جریان بنشویکی و بالصراحه فرمود: (لِلرِّجَالِ نَصِيبٌ مِمَّا اكْتَسَبُوا وَلِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ مِمَّا اكْتَسَبْنَ) فرمود هر کسی کسب حلال کرد مِلک او می شود و انسان مالک او می شود و مکرّر مسئله ملک و مال را به اشخاص اسناد داده است که این ملک اوست, مال اوست, (مالهم), (أَمْوَالُكُمْ), (أَمْوَالُكُمْ) این را نسبت داد و «الناس مسلطون علی اموالهم» هم یکی از اصول پذیرفته شده در اسلام است. پس با این راههای فراوان, اصل مالکیّت را ذات اقدس الهی امضاء کرده است اسلام امضاء کرده است و هر کسی کسب حلال کرد مالک او می شود بلا ریبٍ. اما این اصل یک اصل متعامل و متقابلِ انسانها با یکدیگر است نه اصلی که حاکم باشد انسان را در برابر خدا هم مالک بداند اگر این باشد که می شود فکرِ قارونی, وقتی به قارون گفته بودند که (وَلاَ تَنسَ نَصِيبَكَ مِنَ الدُّنْيَا) این گفت من خودم با استقلال اقتصادی اینها را به دست آوردم زکات بدهم چیست وجوه بدهم چیست سهم بیت المال را تأمین کنم چیست مال برای من است. این فکر همان اسلامی حرف زدن و قارونی فکر کردن است فرمود درست است شما مالکید هر کسی کسب حلال کرد مِلک طلق اوست چیزی را ارث برد ملک طلق اوست چیزی را به او هِبه کردند ملک طلق اوست این مالکیّت کاملاً در اسلام محفوظ و محترم است اما انسان بالقیاس به ذات اقدس الهی هم باز مالک است که به خدا بگوید من مالکم اختیار خودم را دارم «الناس مسلّطون علی أموالهم» یا در برابر خدا باید همین آیه سوره مبارکه «نور» را مطرح کرد (وَآتُوهُم مِّن مَّالِ اللَّهِ الَّذِي آتَاكُمْ) این مال, مال خداست به شما داده به عنوان امانت بنابراین این چنین نیست که ما در برابر ذات اقدس الهی هم مالک باشیم بگوییم ما اختیار مالمان را داریم این وجوه را نمی دهیم ما در برابر یکدیگر بله مستقلّیم هر کسی هر کاری کرده کسب حلالی کرده مِلک طلق اوست و بدون رضایت او هم تصرّف است و حرام اما در برابر اراده خدا, خدا اگر دستوری داد ما بگوییم ما خودمان کسب کردیم حرف قارون را بزنیم این روا نیست فرمود: (وَآتُوهُم مِّن مَّالِ اللَّهِ الَّذِي آتَاكُمْ) از این شفاف تر و روشن تر فرمود اینکه امور اعتباری است مالکیّت اینها با قرارداد حل می شود آنکه تکوینی است به نام چشم و گوش آن ملک شما نیست چه رسد به مال که امر اعتباری است ما الآن یک ملک تکوینی داریم که اعضا و جوارح ما در اختیار ماست یک ملک اعتباری داریم مالی که کسب کردیم مال ماست که (لِلرِّجَالِ نَصِيبٌ مِمَّا اكْتَسَبُوا) عقد بیع و سایر عقود یک عناوین اعتباری است که باعث نقل و انتقال ملکی است ولی چشم و گوش در اختیار خود ماست ذات اقدس الهی نسبت به این چشم و گوشی که به حسب ظاهر ملک تکوینی ماست به ما فرمود ما مالکیم نه شما (أَمَّن يَمْلِكُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ) در آن بخش (أَمَّن يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ) همین است این (أَمَّن) یک «أم» منقطعه است با «مَن» وقتی ادغام شد می شود (أَمَّن) این «أم» منطقعه به معنی «بل» است یعنی آنها خدا نیستند این کسی که مضطرّ را می توانند نجات بدهد آن

خداست آنها خدا نیستند این کسی که مالك چشم و گوش شماست او خداست (أَمَّن یَمْلِكَ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ) لذا گاهی اجازه نمی دهد انسان چشم را ببندد با همان چشم باز جانش را می گیرد یا فرصت اینکه گوشش را تنظیم بکند اجازه نمی دهد درست است که ما تکویناً به حسب ظاهر در قبال یکدیگر مالك تکوینی چشم و گوشیم ولی نسبت به ذات اقدس الهی که مالك نیستیم این ملك تکوینی آن هم ملك اعتباری لذا فرمود: (وَآتُوهُم مِّن مَّالِ اللَّهِ الَّذِی آتَاکُمْ) بعد برده هایتان را هم نظیر جاهلی وادار به فحشا و منکر نکنید الیوم متأسفانه همین طور است دیگر این استکبار و صهیونیست می بینید فلّه فلّه بازار همین بردگی را دارند برای کسب درآمد فرمود شما مبادا کنیزانتان را وادار کنید به اینکه از راه بِغا و درآمد از این راه درآمدی برای شما فراهم کنند (وَلاَ تُکْرِهُوا فَتَیَاتِکُمْ عَلَی الْبِغَاءِ إِنْ أَرَدْنَ تَحَصُّناً) این برای مبالغه است وگرنه اگر (إِنْ أَرَدْنَ تَحَصُّناً) که دیگر اِکراه معنا ندارد خودشان دارند این کار را انجام می دهند که اکراه معنا ندارد خب فرمود مبادا این کار را بکنید (لِتَبْتَغُوا عَرَضَ الْحَیَاةِ الدُّنْیَا) درآمدی کسب بکنید این درآمد در برابر این کسب حرام است حالا اگر یك وقت اشتباهی کردید این راه را طی کردید و آ نها را وادار کردید این طور نیست که راه توبه بسته باشد (وَمَن یُکْرِههُّنَّ فَإِنَّ اللَّهَ مِن بَعْدِ إِکْرَاهِهِنَّ غَفُورٌ رَّحِیمٌ) توبه کنید راه بازگشت باز است راه برگشت باز است و مانند آن.

ما در این آیات بسیاری از احکام را به صورت شفاف برای شما روشن کردیم داستان گذشته ها را کم و بیش مطرح کردیم موعظه ذکر کردیم وَعظ همان طوری که قبلاً ملاحظه فرمودید «جذب الخَلق الی الحق» است واعظ «جاذب الخَلق الی الحق» است آن حالتی که در شنونده کِشش ایجاد می کند این اِتّعاظ شنونده است و وعظ گوینده که وعظ «جذب الخلق الی الحق» است همه مردم را ذات اقدس الهی موعظه می کند لکن پرهیزکاران طرْفی می بندند از این جهت فرمود: (وَمَوْعِظَةً لِّلْمُتَّقِينَ).

پرسش:...

پاسخ: هر دو دیگر, چون هر دو هم او گناه کرده هم این منتها (مِن بَعْدِ إِكْرَاهِهِنَّ) ناظر به مُکرهان است چون فرمود: (فَإِنَّ اللَّهَ مِن بَعْدِ إِكْرَاهِهِنَّ) البته چون آنها معصیت کردند خدا غفور و رحیم است بعد از اکراه اگر کاری انجام شد آنها اگر مُکرَه بودند که «رُفع القلم عن المکره» آ نها معصیتی نکردند معصیت برمی گردد به اکراه کنندگان.

«و الحمد لله ربّ العالمین»

پیرامون روز عرفه ۹۰/۰۸/۱۵

.Your browser does not support the audio tag

امروز عرفه است و عرفه از بهترین روزهای سال است و در ادعیه و روایات ما به عنوان روزی که خداوند او را عظیم و شریف و کریم قرار داد مطرح است همان تعبیرهایی که درباره ماه مبارك رمضان است که می گوییم «هذا شَهْرٌ عَظَّمْتَهُ وَكَرَّمْتَهُ وَشَرَّفْتَهُ وَفَضَّلْتَهُ عَلَى الشُّهُورِ» (۱) مشابه آن تعبیر درباره روز عرفه هم هست منتها «علی الأیّام» یا «علی الشهور» ندارد (۲) یعنی فی نفسه این روز عظیم شریف و کریم است. چون روز عرفه است و روز دعاست بحث را به دعای عرفه وجود مبارك امام سجاد(سلام الله علیه) در صحیفه نورانی سجادیه تبدیل می کنیم که لابد یا قرائت فرمودید یا بعد از ظهر همراه با دعای عرفه سالار شهیدان(سلام الله علیه) قرائت می کنید. این دعای نورانی که حدوداً هجده صفحه است از آن مصادیق بارز قرآن صاعد است اگر درباره دعا گفته شد که دعا قرآن صاعد است برای آن است که از بهترین مصادیق کلم طیّب است این اصل اول که صغرای مسئله است اصل دوم که کبرای مسئله است فرمود: (إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ) (۳) کلمات طیّب به طرف خدای سبحان صعود می کند پس دعا صاعد الی الله است.

ص: ۳۱۷

۱- (۱) . اقبال الأعمال, ص۲۴.

۲- (۲) . الصحیفه السجادیه, دعای ۴۷.

۳- (۳) . سوره فاطر, آیه ۱۰.

مطلب بعدی آن است که دعا از داعی جدا نیست این طور نیست که به نحو تجافی از زمین و مُلك و آسمان و ملکوت صعود کند بلکه به نحو تجلّی است یك وقت است دود بالا ـ می رود بخار بالا ـ می رود یك وقت دعا بالا می رود دعا آن طور بالا

نمی رود که بخار و دخان بالا می رونـد که به نحو تجافی باشـد دعا آن طوری بالا می رود که قرآن آن طور نازل شده اسـت اگر قرآن به نحو تجلّی نازل شـد نه تجافی اگر قرآن مثل باران نازل نشـد که خـدا او را به زمین بیندازد بلکه مثل حبل وثیق از بالاـ آویخته شـد نه انـداخته, در عین حـال که در بالاـست در مراحـل میـانی هست در عین حـال که در بالا و در مراحل میانی هست در مراحـل نـازل هست صـعود هم بشـرح ایضـاً این طور نیست که دعـا که قرآن صاعـد است بالا می رود نظیر بالا رفتن بخـار باشـد یـا دخان باشـد بلکه در عین حال که در زمین است آسـمانی می شود در عین حال که در مُلک است ملکوتی می شود و چون دعـا وصف داعی است و حـال داعی است هرگز داعی را رهـا نمی کنـد اگر دعا صـعود دارد و اگر کلمات طیّب صاعدند (إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ) [(۱)] متکلّم آن کلم طیّب هم صاعـد است داعیِ آن دعا هم صاعد است این طور نیست که آن داعی و دعا کننـده و خواهنده و خواننده در زمین باشد و دعای او بالا برود اگر در سوره مبارکه «حج» فرمود: (لَن يَنَالَ اللَّهَ لُحُومُهَا وَلَا دِمَاؤُهَا وَلَكِن يَنَالُهُ التَّقْوَى مِنكُمْ) [(۲)] آثـارش این است که متّقی هم بالاـ می رود زیرا اگر تقوا بالاـ می رود و تقوا وصف متّقی است پس خود متّقی هم بالاـ می رود این چنین نیست که تقوا مثـل دود یا دخان و بخار بالا برود و متّقی هم چنین در زمین بمانـد و مُلکی باشـد بنـابراین دعـا این خصـیصه را دارد که داعی را بالا می برد در عین حال که در مُلک و در زمین وجود دارد چون به نحو تجلّی است نه تجافی.

۱- (۴) . سوره فاطر, آیه ۱۰.

۲- (۵) . سوره حج, آیه ۳۷.

دعای نورانی امام سجاد(سلام الله علیه) که چهل و هفتمین دعای صحیفه سجادیه است چند بخش دارد بخش اوّلش به توحید برمی گردد وحدانیّت خدا ازلیّت خدا ابدیّت خدا اوّلیت خدا آخریّت خدا که اینها که عین هم اند مطرح اند خالقیّت خدا که جهان را بدون مادّه و مُدّه آفرید خدا بود و چیزی با او نبود بعد جهان را خلق کرد الگویی نداشت اُسوه ای نداشت مثالی نداشت صورتی نداشت که جهان را برابر با آنها بیافریند بلکه همه اینها نوآوری ذات اقدس الهی است.

بعد از اینکه این بخش توحید را که قسمت مهمّش به همین تسبیحات اربعه برمی گردد به «سبحان الله و الحمد لله و لا إله إلاّ الله و اللهُ أکبر» برمی گردد اشاره می کند حضرت که شما حقیقت نامتناهی هستی اگر خدای سبحان حقیقت نامتناهی است چه اینکه هست آن وقت در قبال خدا چیزی نیست مگر سایه او و عکس او که او را نشان بدهد نظیر صورت مرآتیه که طبق بیان نورانی امام رضا(سلام الله علیه) آن طوری که مرحوم صدوق در کتاب توحید نقل کرد در باب «ذکر مجلس الرضا(علیه السلام)» آنجا فرمود خلق به منزله صورت مرآتیه حقّ اند (۱) در برخی از خطبه های نهج البلاغه هم آمده است که خدای سبحان جهان را مَرائی خلق کرد (۲) ولی بالأخره سخن از مرآت است. منظور از مرآت این شیشه و جیوه و آن قاب نیست مرآتِ عرفی غیر از مرآت عرفانی است وقتی عرف می گوید مرآت یعنی این شیشه ای که پشتش جیوه است و قاب دارد به وسیله آن ما صورت را می بینیم این می شود مرآت, مرآت که اسم آلت است وسیله دیدن صورت است این معنای آینه در عرف ولی وقتی اهل معرفت می گویند مرآت به این شیشه ای که پشتش جیوه است و قطر و قاب دارد کاری ندارند منظورشان از مرآت, آن صورت است آن صورت, آلتِ رؤیتِ شاخص است آن صورت را می گویند آینه نه این شیشه را, این صورت است که شاخص را نشان می دهد و این صورت جا ندارد حجم ندارد وزن ندارد اما راست می گوید مثل سراب نیست سراب دروغ می گوید و فریب است صورتِ مرآتیه راست می گوید و حق است با اینکه چیزی نیست. این نور چشم بیننده وقتی به سطح شفاف آینه می تابد این نور منعکس می شود برمی گردد به آن شاخص حالا یا شخص است یا درخت یا غیر اینها آن وقت آن درخت را ما در این زاویه عطف می بینیم خیال می کنیم درخت را در آینه دیدیم در آینه هیچ چیزی نیست این طور نیست که عکسی همیشه در آینه باشد, اگر شما هستید, نور چشمتان تابید به صفحه شفاف آینه و این نور برگشت به انسان یا به شجر برخورد کرد آن وقت آن انسان یا آن شجر را در این زاویه انعطاف می بینیم خیال می کنیم در آینه دیدیم. خب این بیان نورانی امام رضا(سلام الله علیه) است که فرمود نه خدا در خلق است نه خلق در خدا, اشیا به منزله صورت آینه اند; حضرت به آن شخص فرمود: «أخْبرنی عن المرآه أنت فیها أم هی فیک» عرض کرد هیچ کدام, لذا فرمود نه خدا در خلق است نه خلق در خدا, خلق آن لیاقت را ندارد که حال یا محل باشد خلق مثل صورت مرآتیه است. (۳)

۱- (۶) . التوحید (شیخ صدوق), ص۴۳۴ و ۴۳۵.

۲- (۷) . ر.ک: نهج البلاغه, خطبه ۱۸۵; «تشهد له المرائی».

۳- (۸) . التوحید (شیخ صدوق), ص۴۳۴ و ۴۳۵.

خب این محصول چه حقیقتی است محصول نامتناهی بودن خدای سبحان است در خیلی از کلمات اهل بیت هست در چندین خطبه نهج البلاغه این مضمون هست مخصوصاً آن خطبه اول که دارد «مَنْ حَدَّهُ فَقَدْ عَدَّهُ» در اینجا وجود مبارك امام سجاد عرض می کند: «أَنْتَ الَّذِی لَا تُحَدُّ» بعد از آن حمدها و ازلیّت و ابدیّت و سرمدیّت و اینها را که فرمود, فرمود تو آن خدایی که حد نداری تا محدود بشوی «وَ لَمْ تُمَثَّلْ فَتَکُونَ مَوْجُوداً» موجود از «وَجَدَ» است یعنی یافتن, کسی تو را نمی یابد تو بعید المَنالی هیچ کس به تو دسترسی پیدا نمی کند «وَ لَمْ تَلِدْ فَتَکُونَ مَوْلُوداً» آن طوری که دیگران ـ معاذ الله ـ پنداشتند که خدای سبحان از کسی یا از چیزی متولّد شده است اگر دربارهٔ الوهیّت مسیح فکر می کردند الوهیّت عُزیر فکر می کردند یا مشکلاتی از این دست در بین هندیها مطرح بود و هست همه اینها را توحید اسلامی ابطال می کند فرمود شما حقیقت نامتناهی هستید «أَنْتَ الَّذِی لَا ضِدَّ مَعَکَ فَیُعَانِدَکَ وَ لَا عِدْلَ لَکَ فَیُکَاثِرَکَ وَ لَا نِدَّ لَکَ فَیُعَارِضَکَ» نه ضدّ داری نه شبیه داری نه مَثیل داری نه معاون داری اینها همه سالبه به انتفاء موضوع است برای اینکه تو حقیقت نامتناهی هستی هر چه در عالم فرض بشود سایه توست.

بعد از این «سُبْحَانَکَ», «سُبْحَانَکَ» که مربوط به اوصاف ذات اقدس الهی است اینها که به پایان می رسد و حمد الهی را به پایان می برد آن وقت عرض ادب به پیشگاه پیامبر و صلوات فرستادن بر پیامبر را شروع می کند ذات اقدس الهی مستحضرید که در سورهٔ مبارکهٔ «احزاب» هم خودش بر پیغمبر درود می فرستد هم ملائکه بر آن حضرت درود می فرستند. در همان سورهٔ مبارکهٔ «احزاب» هم خودش بر مؤمنین درود می فرستد هم ملائکه خدا بر مؤمنین درود می فرستند مرحوم خواجه طوسی روزی در اثنای درس از سیّد مرتضی(رضوان الله علیه) مطلبی را نقل کرد و بعد از اینکه نام شریف سیّد را برد گفت «صلوات الله علیه» شاگردان محضر ایشان تعجّب کردند که چطور ایشان بر سیّد مرتضی صلوات می فرستد بعد فرمود: «کیف لا یُصلّیٰ علی المرتضی» (۱) کسی که به مقام مرتضایی رسیده است چگونه بر او صلوات نفرستیم.

۱- (۹) . الکنی و الألقاب, ج۲, ص۴۸۲.

اصل مسئله را در سوره مبارکه «احزاب» می شود یافت; در سوره «احزاب» همین آیه معروف است که (إِنَّ اللَّهَ وَمَلاَئِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ) (۱) در همان سوره «احزاب» دارد که (هُوَ الَّذِی یُصَلِّی عَلَيْكُمْ وَمَلاَئِكَتُهُ لِيُخْرِجَكُم مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ) (۲) شما اگر مؤمن باشید خدا بر شما صلوات می فرستد ملائکه بر شما صلوات می فرستند حالا معلوم می شود ما چقدر خودمان را ارزان فروختیم این صلوات فرستادن مخصوص پیغمبر نیست این مثل نبوّت نیست این مثل رسالت نیست این مثل عصمت نیست این مثل خلافت کلّیه نیست هر دو آیه در سوره «احزاب» است هم (إِنَّ اللَّهَ وَمَلاَئِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ) در آن سور ه است هم (هُوَ الَّذِی یُصَلِّی عَلَيْكُمْ وَمَلاَئِكَتُهُ لِيُخْرِجَكُم مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ) در آن سور ه است حالا چقدر ما باید خودمان را ارزان بفروشیم [که آلوده به گناه شویم] مایی که می توانیم به جایی برسیم که خدا بر ما صلوات بفرستد ملائکه خدا بر ما صلوات بفرستند آن وقت خود را رایگان هدر بدهیم؟! ما باید ببینیم ما که می توانیم به جایی برسیم که ملائکه بر ما صلوات بفرستند خودمان را داریم به چه چیزی می فروشیم این روزهای عرفه و امثال عرفه چنین حال و هوایی را به همراه دارد.

آن وقت وجود مبارک حضرت درباره نبوّت و رسالت و خلافت و عظمت پیغمبر و مقام والای عصمت و مقام والای هدایت و مقام والای رهبری آن حضرت ذکر می کنند که مسئله نبوّت را به پایان می برند بعد وارد مسئله امامت می شوند بعد از مسئله توحید, نبوّت را مطرح فرمود بعد از مسئله نبوّت, مسئله امامت را مطرح می کند عرض می کند که «اللَّهُمَّ إِنَّكَ أَيَّدْتَ دِينَكَ فِي كُلِّ أَوَانٍ بِإِمَامٍ أَقَمْتَهُ عَلَماً لِعِبَادِكَ وَ مَنَاراً فِي بِلَادِكَ بَعْدَ أَنْ وَصَلْتَ حَبْلَهُ بِحَبْلِكَ وَ جَعَلْتَهُ الذَّرِيعَةَ إِلَى رِضْوَانِكَ وَ افْتَرَضْتَ طَاعَتَهُ وَ حَذَّرْتَ مَعْصِيَتَهُ وَ أَمَرْتَ بِامْتِثَالِ أَوَامِرِهِ وَ الِانْتِهَاءِ عِنْدَ نَهْيِهِ وَ أَلَّا يَتَقَدَّمَهُ مُتَقَدِّمٌ وَ لَا يَتَأَخَّرَ عَنْهُ مُتَأَخِّرٌ فَهُوَ عِصْمَةُ اللَّائِذِينَ وَ كَهْفُ الْمُؤْمِنِينَ وَ عُرْوَةُ الْمُتَمَسِّكِينَ وَ بَهَاءُ الْعَالَمِينَ» این را درباره امام ذکر می کند که در هر عصر و مصری تو ائمه(علیهم السلام) را که معصوم اند حبل آنها به حبل تو وصل است عروه وثقای دین اند مرجع مؤمنین اند اینها را قرار دادی تا دینت را حفظ بکنند «اللَّهُمَّ فَأَوْزِعْ لِوَلِيِّكَ شُكْرَ مَا أَنْعَمْتَ بِهِ عَلَيْهِ وَ أَوْزِعْنَا مِثْلَهُ فِيهِ وَ آتِهِ مِنْ لَدُنْكَ سُلْطَاناً نَصِيراً وَ افْتَحْ لَهُ فَتْحاً يَسِيراً وَ أَعِنْهُ بِرُكْنِكَ الْأَعَزِّ وَ اشْدُدْ أَزْرَهُ وَ قَوِّ عَضُدَهُ وَ رَاعِهِ بِعَيْنِكَ وَ احْمِهِ بِحِفْظِكَ وَ انْصُرْهُ بِمَلَائِكَتِكَ وَ امْدُدْهُ بِجُنْدِكَ الْأَغْلَبِ وَ أَقِمْ بِهِ كِتَابَكَ وَ حُدُودَكَ وَ شَرَائِعَكَ وَ سُنَنَ رَسُولِكَ صَلَوَاتُكَ اللَّهُمَّ عَلَيْهِ وَ آلِهِ» همین دعاهایی که در ماه مبارک رمضان هست در دعای «افتتاح» هست در پایان دعای «افتتاح» مربوط به اهل بیت عصمت و طهارت است همان دعا را شما می بینید وجود مبارک حضرت در روز عرفه مطرح می کند که بعد از توحید, مسئله نبوّت است بعد از نبوّت, اهل بیت است که وصل است حبل اینها به حبل نبوی(علیهم آلاف التحیّه و الثناء) بعد فرمود: «وَ أَحْيِ بِهِ مَا أَمَاتَهُ الظَّالِمُونَ مِنْ مَعَالِمِ دِينِكَ وَ اجْلُ بِهِ صَدَاءَ الْجَوْرِ عَنْ طَرِيقَتِكَ وَ أَبِنْ بِهِ الضَّرَّاءَ مِنْ سَبِيلِكَ وَ أَزِلْ بِهِ النَّاكِبِينَ عَنْ صِرَاطِكَ وَ امْحَقْ بِهِ بُغَاةَ قَصْدِكَ عِوَجاً وَ أَلِنْ جَانِبَهُ لِأَوْلِيَائِكَ وَ ابْسُطْ يَدَهُ عَلَى أَعْدَائِكَ وَ هَبْ لَنَا رَأْفَتَهُ وَ رَحْمَتَهُ وَ تَعَطُّفَهُ وَ تَحَنُّنَهُ» که بخشی از اینها در دعای «ندبه» مربوط به وجود مبارک ولیّ عصر است «وَ اجْعَلْنَا لَهُ سَامِعِينَ مُطِيعِينَ وَ فِي رِضَاهُ سَاعِينَ وَ إِلَى نُصْرَتِهِ وَ الْمُدَافَعَةِ عَنْهُ مُكْنِفِينَ وَ إِلَيْكَ وَ إِلَى رَسُولِكَ صَلَوَاتُكَ اللَّهُمَّ عَلَيْهِ وَ آلِهِ بِذَلِكَ مُتَقَرِّبِينَ» ما به تو نزدیک می شویم. مستحضرید راهی بالأخره گرچه ما حالا این راه را نرویم بالأخره حداقل آدرس این راه را باید بدانیم می گوییم ما کار را قربه الی الله انجام می دهیم این درست است یک عدّه مقرّبین الی الله اند این هم درست است از ما سؤال بکنند تقرّب به خدا به چیست؟ می گوییم زمانی نیست زمینی نیست این هم درست است اما با سلب و اوصاف سلبی که مشکل حل نمی شود, بالأخره راه حلّی باید نشان داد بین ما و خدا چقدر فاصله است چیست بالأخره؟ می گوییم معنوی است قرب معنوی است اینها هم درست است ولی اینها مشکل را حل

نمی کند یکٔ عالِم تا یکٔ معیار علمی نداشته باشد آرام نیست وقتی یکٔ معیار علمی داشت آرام می شود می فهمد راه هست منتها سعی می کند برود حالا- تا چه اندازه موفق شد حرف دیگر است ولی همین کلی گویی باشد که معنوی است قُرب معنوی است زمانی نیست زمینی نیست در این صورت فرق بین عالِم و جاهل نیست, خب توده مردم هم همین حرف را می زنند دیگر بین ما و خدا قرب معنوی است ولی وقتی در فضای علم مطرح شد بالأخره یکٔ اندیشمند از خود سؤال می کند ما یکٔ سلسله مفاهیم داریم یکٔ سلسله عناوین اعتباری داریم یکٔ سلسله ماهیات داریم یکٔ حقیقت وجودی داریم, دیگر غیر از این چیزی نیست, بین ما و خدا مفاهیم است نه عناوین اعتباری است نه ماهیّات است نه حقیقت هستی است بله, بین ما و او حقیقت هستی است خب این حقیقت هستی متباین است یا مشکِّکٔ؟ اگر متباین بود که بریده بریده بود راه نبود بین ما و خدا راه هست صراط مستقیم است (إِنَّکَ کَادِحٌ إِلَی رَبِّکَ کَدْحاً فَمُلاَقِیهِ) (۳) راه است اگر وجودات, حقایق متباینه بود گسیخته گسیخته, بریده بریده بود که راه نبود لابد مراتب است می شود تشکیکٔ پس بین ما و خدا یعنی بین صورت مرآتیه و شاخص آن اصل یادمان نرفته بین صورت مرآتیه و شاخص صورت مرآتیه های ریز و درشتی هست بعضی آینه های کوچکٔ اند تاریکٔ و باریکٔ, بعضی آینه های میانی اند بعضی آینه شفاف اند و بزرگ اند.

۱- (۱۰) . سوره احزاب, آیه ۵۶.

۲- (۱۱) . سوره احزاب, آیه ۴۳.

۳- (۱۲) . سوره انشقاق, آیه ۶.

آن بیان نورانی حضرت امیر(سلام الله علیه) این است که فرمود: «ما لله آیهٌ أکبر مِنّی» (۱) خدای سبحان از من آیت بزرگ تر خلق نکرده است, البته نه در درون نه در بیرون اما در درون برای اینکه اینها مِن نورٍ واحدند در درون اهل بیت کسی از اینها بزرگ تر نیست چون مِن نور واحدند حساب رسول خدا(صلّی الله علیه و آله و سلّم) جداست بیرون هم که هیچ کس نیست همتای اینها باشد لذا فرمود: «ما لله آیهٌ أکبر مِنّی» خب اینها می شوند آینه کبرای حق آیت کبرا یعنی آینه کبرا, مرآت کبرا. بین ما که یک صورت مرآتیه هستیم با ذات اقدس الهی این درجات وجودی هست و متّصل نه منقطع چون تباین نیست و تشکیک است باز ما قانع نخواهیم شد برای اینکه, اینکه درجات وجودی, مکانی نیست آدم سیر بکند زمانی نیست سیر بکند چطور ما این راه را سیر بکنیم این مسئله شدّت و ضعف مشکل ما را حل نمی کند ما به دنبال اِشتدادیم نه شدّت و ضعف, شدّت و ضعف یعنی این درجات فرق می کند بعضی ضعیف اند بعضی قوی اند بعضی اقوا, اما مشکل ما را اشتداد حل می کند یعنی حرکت جوهری وگرنه یکی ضعیف باشد یکی شدید باشد چطوری مشکل ما حل می شود ولی وقتی حرکت جوهری داشتیم اشتداد یعنی ضعیف می تواند شدید بشود شدید می تواند اشد بشود این راه باز است و هر اندازه که انسان جلوتر رفت دیگر خود را نمی بیند چون صورت مرآتیه مادامی که به مرآت وابسته است هیچ است اما وقتی که نشان می دهد بالأخره بهتر به آن ذوالصوره نزدیک می شود که این قرآن صاعد بودن می شود این.

۱- (۱۳) . بصائر الدرجات, ص۷۷.

اینکه حضرت عرض کرد مرا جزء مقرّبین قرار بدهید نماز قربانی است روزه قربانی است درباره نماز که وارد شده «الصلاه قربان کلّ تقی» (۱) درباره زکات هم وارد شده (۲) هر انسان باتقوایی به وسیله نماز قربانی دارد یعنی متقرّب می شود به وسیله زکات قربانی دارد یعنی متقرّب می شود. وجود مبارک امام سجاد عرض می کند ما را جزء متقرّبین قرار بدهید حالا که انسان به مقام قرب رسید از اسرار, خیلیها باخبر است این طور نیست که آگاه شدن به اعمال مردم و درون مردم مخصوص انبیا(علیهم السلام) یا اهل بیت(علیهم السلام) باشد آنها مقامات خیلی برتری دارند که اصلاً به ذهن ما نمی آید اینکه فرمود: «فَلَأَنَا بِطُرُقِ السَّمَاءِ أَعْلَمُ مِنِّی بِطُرُقِ الْأَرْضِ» (۳) اصلاً به ذهنمان نمی آید یعنی چه اگر کسی جزء مقرّبین شد اسرار دیگران را می فهمد اگر (إِنَّ كِتَابَ الأَبْرَارِ لَفِی عِلِّیِّینَ ۝ وَمَا أَدْرَاكَ مَا عِلِّیُّونَ ۝ كِتَابٌ مَرْقُومٌ) که (یَشْهَدُهُ الْمُقَرَّبُونَ) (۴) ابرار, مردان بزرگ اند مردان پاک اند نیّت صدق دارند اعمالشان عقایدشان اوصافشان اخلاقشان در کتاب است آن کتاب به نام علیّین است این علیّین, مشهود مقرّبین است انسان می تواند به اینجاها برسد آن وقت صاف خودش را ارزان بفروشد؟! اینکه حضرت عرض می کند مرا جزء متقرّبین قرار بدهید یعنی این.

بعد از چند سطر عرض می کند «اللَّهُمَّ هَذَا یَوْمُ عَرَفَهَ یَوْمٌ شَرَّفْتَهُ وَ كَرَّمْتَهُ وَ عَظَّمْتَهُ نَشَرْتَ فِیهِ رَحْمَتَكَ وَ مَنَنْتَ فِیهِ بِعَفْوِكَ وَ أَجْزَلْتَ فِیهِ عَطِیَّتَكَ وَ تَفَضَّلْتَ بِهِ عَلَى عِبَادِكَ» آن جمله های معروف مربوط به ماه مبارک رمضان آن چهار فعل است که به نحو تنازع یک متعلّق دارد «هذا شَهْرٌ عَظَّمْتَهُ وَكَرَّمْتَهُ وَشَرَّفْتَهُ وَفَضَّلْتَهُ عَلَى الشُّهُورِ» (۵) این «عَلَى الشُّهُورِ» مفعول واسطه است برای چهار فعل به نحو تنازع این وسط نباید قطع کرد این چهار فعل را باید با یک نفس خواند این «عَلَى الشُّهُورِ» متعلّق به همه است اینجا «علی» ندارد که این یوم عرفه «علی الشّهور» یا «علی الأیّام» افضل باشد این یک شرافت نفسی است یعنی خود این روز کریم است عظیم است شریف است نه بر دیگران رجحان دارد خودش عظیم است چون رحمت تو در این روز منتشر می شود.

ص: ۳۲۳

۱- (۱۴) . الکافی, ج۳, ص۲۶۵.

۲- (۱۵) . الکافی, ج۵, ص۳۷; نهج البلاغه, خطبه۝ ۱۹۹.

۳- (۱۶) . نهج البلاغه, خطبه۝ ۱۸۹.

۴- (۱۷) . سوره۝ مطففین, آیات ۱۸ _ ۲۱.

۵- (۱۸) . اقبال الأعمال, ص۲۴.

خب حالا- ما چه کاره ایم؟ «اللَّهُمَّ وَ أَنَا عَبْدُکَ الَّذِی أَنْعَمْتَ عَلَیْهِ قَبْلَ خَلْقِکَ» من که حضرت می فرماید «من» یعنی کلّ مخلوقات حالا خودش درک کرده این مطلب را ادراک کرده انسان سه مرحله را پشت سر گذاشت و یا با آنها همراه است در یک مرحله که «لا- شیء» بود که ذات اقدس الهی به زکریا فرمود تعجّب نکن (قَدْ خَلَقْتُکَ مِن قَبْلُ وَلَمْ تَکُ شَیْئًا) (۱) این «لیس» تامّه است این «کان»ی منفی این «کان»ای است که خبر ندارد فقط اسم دارد (لَمْ یَکُ شَیْئاً) (۲) یعنی معدوم بود از آن مرحله به بعد می رسد (أَلَمْ یَکُ نُطْفَهً مِن مَنِیٍّ یُمْنَی) (۳) که قابل ذکر نیست (هَلْ أَتَی عَلَی الْإِنسَانِ حِینٌ مِنَ الدَّهْرِ) که (لَمْ یَکُن شَیْئاً مَذْکُوراً) (۴) قابل ذکر نبود, کسی نام (مَنِیٍّ یُمْنَی) را که نمی برد این مرحله دوم; مرحله سوم آن است که حالا علقه شدیم مضغه شدیم و (فَتَبَارَکَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِینَ) (۵) شدیم بعد وقتی مکلّف شدیم دستورهایی دادی ما اطاعت نکردیم نهیی کردی منزجر نشدیم البته این را به لسان قوم می فرماید ولی الآن در حضور شما صاغراً ذلیلاً- حاضریم هر تصمیمی بگیری می توانی ما هم حاضریم «وَ هَا أَنَا ذَا بَیْنَ یَدَیْکَ صَاغِراً ذَلِیلًا خَاضِعاً خَاشِعاً خَائِفاً مُعْتَرِفاً بِعَظِیمٍ مِنَ الذُّنُوبِ تَحَمَّلْتُهُ وَ جَلِیلٍ مِنَ الْخَطَایَا اجْتَرَمْتُهُ مُسْتَجِیراً بِصَفْحِکَ لَائِذاً بِرَحْمَتِکَ مُوقِناً أَنَّهُ لَا یُجِیرُنِی مِنْکَ مُجِیرٌ وَ لَا یَمْنَعُنِی مِنْکَ مَانِعٌ» نه کسی ما را پناه می دهد نه اگر بخواهی ما را مشمول عفو نکنی کسی می تواند جلوی شما را بگیرد «فَعُدْ عَلَیَّ بِمَا تَعُودُ بِهِ عَلَی مَنِ اقْتَرَفَ مِنْ تَغَمُّدِکَ وَ جُدْ عَلَیَّ بِمَا تَجُودُ بِهِ عَلَی مَنْ أَلْقَی بِیَدِهِ إِلَیْکَ مِنْ عَفْوِکَ وَ امْنُنْ عَلَیَّ بِمَا لَا یَتَعَاظَمُکَ أَنْ تَمُنَّ بِهِ عَلَی مَنْ أَمَّلَکَ مِنْ غُفْرَانِکَ وَ اجْعَلْ لِی فِی هَذَا الْیَوْمِ نَصِیباً أَنَالُ بِهِ حَظّاً مِنْ رِضْوَانِکَ» مستحضرید همین امام وقتی در اوج سخن می گوید و حق می گوید آنجا که بالای منبر شام فرمود ما این هستیم همه اش حق است «أنا ابن مکّه و منی» (۶) ما رفتیم خانه ات را آباد کردیم و آمدیم اگر نبود جریان کربلا و اهل بیت, مکّه همان بتکده بود که بود.

۱- (۱۹) . سوره مریم, آیه ۹.

۲- (۲۰) . سوره مریم, آیه ۶۷.

۳- (۲۱) . سوره قیامت, آیه ۳۷.

۴- (۲۲) . سوره انسان, آیه ۱.

۵- (۲۳) . سوره مؤمنون, آیه ۱۴.

۶- (۲۴) . الاحتجاج, ج ۲, ص ۳۱۱.

وجود مبارک امام سجاد عرض می کند خدایا! ما آمدیم خانه ات را زنده کردیم مکّه را سرزمین وحی کردیم مطاف را, قبله را زنده کردیم گرچه ما مِنا نرفتیم ولی منا را زنده کردیم «أنا ابن مکّه و مِنیٰ» همه اینها درست است اینها مربوط به فراز بود که درست است اما در مقام فرود, عرض می کند: «وَ سَأَلْتُکَ مَسْأَلَهَ الْحَقِیرِ الذَّلِیلِ الْبَائِسِ الْفَقِیرِ الْخَائِفِ الْمُسْتَجِیرِ» من که خب یک ذرّه ام ترس هم دارم «وَ مَعَ ذَلِکَ خِیفَهً وَ تَضَرُّعاً وَ تَعَوُّذاً وَ تَلَوُّذاً لَا مُسْتَطِیلًا بِتَکَبُّرِ الْمُتَکَبِّرِینَ وَ لَا مُتَعَالِیاً بِدَالَّهِ الْمُطِیعِینَ وَ لَا مُسْتَطِیلًا بِشَفَاعَهِ الشَّافِعِینَ وَ أَنَا بَعْدُ» هنوز هم وضع من این است «أَقَلُّ الْأَقَلِّینَ وَ أَذَلُّ الْأَذَلِّینَ وَ مِثْلُ الذَّرَّهِ أَوْ دُونَهَا» خدایا! از من ضعیف تر و پَست تر موجودی نداری این یعنی چه؟ خب اگر همه این جلال و شکوه آینه به آن شاخص است اگر آن شاخص, قدری لطفش را بردارد صورت مرآتیه چیزی نیست «أَنَا بَعْدُ أَقَلُّ الْأَقَلِّینَ وَ أَذَلُّ الْأَذَلِّینَ وَ مِثْلُ الذَّرَّهِ أَوْ دُونَهَا» بعد درخواست کمک می کند عرض می کند خدایا! من بسته ام «أَنَا الْمُرْتَهَنُ بِبَلِیَّتِهِ أَنَا القَلِیلُ الْحَیَاءِ أَنَا الطَّوِیلُ الْعَنَاءِ» من بسته ام برای اینکه به تو بدهکارم (یک) اگر کسی حقّ الله را ضایع کرده است مدیون است (دو) هر مدیونی باید گِرو بدهد (سه) حقّ الناس را که آدم بدهکار است خانه و زمین را گِرو می دهد اما حقّ الله را که بدهکار بود خود آدم را گِرو می گیرند خانه را که گِرو نمی گیرند اینکه در قرآن فرمود: (کُلُّ نَفْسٍ بِمَا کَسَبَتْ رَهِینَهٌ) (۱) یا (کُلُّ امْرِئٍ بِمَا کَسَبَ رَهِینٌ) (۲) همین است خود انسان را به بند می کشند. اینکه می بینید بعضیها می گویند ما هر چه می خواهیم نماز شب بخوانیم نمی توانیم یا هر چه می خواهیم جلوی زبانمان را نگه بداریم نمی توانیم هر چه می خواهیم جلوی چشممان را نگه بداریم نمی توانیم راست می گویند بیچاره ها چون در بند هستند این رهین بودن همین است.

۱- (۲۵) . سوره مدثر, آیه ۳۸.

۲- (۲۶) . سوره طور, آیه ۲۱.

بعد عرض می کند خدایا! آن توفیق موحّدان را به من بده که خلاصی پیدا کردند «وَ تَوَحَّدْنِی بِمَا تَتَوَحَّدُ بِهِ مَنْ وَفَی بِعَهْدِکَ وَ أَتْعَبَ نَفْسَهُ فِی ذَاتِکَ وَ أَجْهَدَهَا فِی مَرْضَاتِکَ» بخشهای پایانی این هم طلب دعاست عرض می کند که قلب مرا به حبّ دنیا مشغول نکن همین من و ما, همین دنبال القاب گشتن و دنبال مرید گشتن و همین بازیها عرض کرد: «وَ انْزِعْ مِنْ قَلْبِی حُبَّ دُنْیَا دَنِیَّةٍ تَنْهَی عَمَّا عِنْدَکَ وَ تَصُدُّ عَنِ ابْتِغَاءِ الْوَسِیلَهِ إِلَیْکَ وَ تُذْهِلُ عَنِ التَّقَرُّبِ مِنْکَ» اگر نماز (تَنْهَی عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنکَرِ) (۱) دنیا هم «تَنهی عن العباده و التقرّب» اینها را وجود مبارک حضرت دارد تا می رسد به اینکه مرا جزء کسانی قرار بده که در قرآن وعده دادی که (نُورُهُمْ یَسْعَی بَیْنَ أَیْدِیهِمْ) (۲) من جزء آنها باشم «وَ أَمِتْنِی مِیتَهَ مَنْ یَسْعَی نُورُهُ بَیْنَ یَدَیْهِ وَ عَنْ یَمِینِهِ» تو که در قرآن فرمودی یک عدّه نور پیشاپیش آنها حرکت می کند نور خودشان است دیگر نور آفتاب و اینها که نیست چون بساط آفتاب برچیده شد (إِذَا الشَّمْسُ کُوِّرَتْ) (۳) شد, (إِذَا النُّجُومُ انکَدَرَتْ) (۴) شد (نُورُهُمْ یَسْعَی بَیْنَ أَیْدِیهِمْ) نه نور الشّمس نه برق است نه نور شمس و قمر, عرض می کند «وَ أَمِتْنِی مِیتَهَ مَنْ یَسْعَی نُورُهُ بَیْنَ یَدَیْهِ وَ عَنْ یَمِینِهِ» بعد در بخشهای نهایی «اجْعَلْ هَیْبَتِی فِی وَعِیدِکَ وَ حَذَرِی مِنْ إِعْذَارِکَ وَ إِنْذَارِکَ وَ رَهْبَتِی عِنْدَ تِلَاوَهِ آیَاتِکَ» آیاتی که تلاوت می کنم رهبانیّتی در من پیدا بشود هراسی در من پیدا بشود و توفیقی عطا کن «وَ اعْمُرْ لَیْلِی بِإِیقَاظِی فِیهِ لِعِبَادَتِکَ وَ تَفَرُّدِی بِالتَّهَجُّدِ لَکَ» شبم را با نماز شب زنده نگه بدارم اینها را در دعای عرفه از ذات اقدس الهی مسئلت می کنند آن مسئله بَرد الیقینی که در بعضی از کتابها هست در این دعای نورانی آمده «وَ أَوْجِدْنِی بَرْدَ عَفْوِکَ» و در بهشت هیچ کینه ای بهشتیان نسبت به هم ندارند در سوره مبارکه «حشر» هم دارد که اینها دعا می کنند به خدا عرض می کنند: (لاَ تَجْعَلْ فِی قُلُوبِنَا غِلّاً لِلَّذِینَ آمَنُوا) (۵) اینجا هم حضرت عرض می کند «وَ انْزِعِ الْغِلَّ مِنْ صَدْرِی لِلْمُؤْمِنِینَ» که من کینه هیچ کسی را در دل نداشته باشم در پایان دارد «وَ أَتْمِمْ لِی إِنْعَامَکَ إِنَّکَ خَیْرُ الْمُنْعِمِینَ وَ اجْعَلْ بَاقِیَ عُمُرِی فِی الْحَجِّ وَ الْعُمْرَهِ ابْتِغَاءَ وَجْهِکَ یَا رَبَّ الْعَالَمِینَ» که خدا _ ان شاءالله _ همه حاجیان ما و معتمران ما و زائران ما را با حجّ مقبول و عمره مقبول و زیارت مقبول و ادعیه مستجاب به اوطانشان برگرداند و توفیق قرائت این دعاها را به همه ما مرحمت بکند و همه این مضمون را برای مسلمانهای شرق و غرب عالم محقّق بفرماید.

۱- (۲۷) . سوره عنکبوت, آیه ۴۵.

۲- (۲۸) . سوره تحریم, آیه ۸.

۳- (۲۹) . سوره تکویر, آیه ۱.

۴- (۳۰) . سوره تکویر, آیه ۲.

۵- (۳۱) . سوره حشر, آیه ۱۰.

«و الحمد لله ربّ العالمین»

آیات ۳۲ تا ۳۵ سوره نور ۹۰/۰۸/۱۷

.Your browser does not support the audio tag

(وَأَنكِحُوا الْأَيَامَى مِنكُمْ وَالصَّالِحِينَ مِنْ عِبَادِكُمْ وَإِمَائِكُمْ إِن يَكُونُوا فُقَرَاءَ يُغْنِهِمُ اللَّهُ مِن فَضْلِهِ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ (۳۲) وَلْيَسْتَعْفِفِ الَّذِينَ لاَ يَجِدُونَ نِكَاحاً حَتَّى يُغْنِيَهُمُ اللَّهُ مِن فَضْلِهِ وَالَّذِينَ يَبْتَغُونَ الْكِتَابَ مِمَّا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ فَكَاتِبُوهُمْ إِنْ عَلِمْتُمْ فِيهِمْ خَيْراً وَآتُوهُم مِّن مَّالِ اللَّهِ الَّذِى آتَاكُمْ وَلاَ تُكْرِهُوا فَتَيَاتِكُمْ عَلَى الْبِغَاءِ إِنْ أَرَدْنَ تَحَصُّناً لِتَبْتَغُوا عَرَضَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَمَن يُكْرِههُّنَّ فَإِنَّ اللَّهَ مِن بَعْدِ إِكْرَاهِهِنَّ غَفُورٌ رَّحِيمٌ (۳۳) وَلَقَدْ أَنزَلْنَا إِلَيْكُمْ آيَاتٍ مُّبَيِّنَاتٍ وَمَثَلاً مِنَ الَّذِينَ خَلَوْا مِن قَبْلِكُمْ وَمَوْعِظَةً لِّلْمُتَّقِينَ (۳۴) اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مَثَلُ نُورِهِ كَمِشْكَاةٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ الْمِصْبَاحُ فِي زُجَاجَةٍ الزُّجَاجَةُ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ يُوقَدُ مِن شَجَرَةٍ مُبَارَكَةٍ زَيْتُونَةٍ لاَّ شَرْقِيَّةٍ وَلاَ غَرْبِيَّةٍ يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِىءُ وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ نُّورٌ عَلَى نُورٍ يَهْدِى اللَّهُ لِنُورِهِ مَن يَشَاءُ وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَىْءٍ عَلِيمٌ(۳۵))

بعد از اینکه جریان حفظ نظر را از یک جهت مطرح فرمود و سَتْر را از جهت دیگر طرح کرد ساختار جامعه را از نظر عفاف تأمین کرد یعنی جامعه ای که مردها مواظب چشمشان باشند زنها هم مواظب چشمشان باشند زنها هم مواظب حجابشان باشند چنین جامعه ای از گزند بی عفافی محفوظ است این فصل اول.

فصل دوم این است که انسان مثل فرشته نیست که مصون از مرگ باشد و قائم به شخص انسان محفوظ به نوع است نه به شخص (كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ) برای انسان است نه برای فرشته و مانند آن و برای حفظ نسل, نکاح مقدّر شده است نکاح برای لذّت نیست برای حفظ نسل است چه اینکه تغذیه برای لذّت نیست برای حفظ شخص است شخص بدون غذا محفوظ نمی ماند باید غذا بخورد تا بماند نوع بدون نکاح محفوظ نمی ماند باید نکاح کنند که نوع محفوظ بماند.

ص: ۳۲۷

فصل سوم این است که این کار, کار دشواری است انسان که مثل حیوان نیست غذای او در طبیعت آماده باشد حیوانات غذایشان بر اساس مائده طبیعی و سفره طبیعی آماده است اگر علف خوارند که غذایشان آماده است و اگر گوشت خوارند که نیازی به طبخ ندارد و غذایشان آماده است. انسان نیازمند به غذاست تهیّه اش آسان نیست رنج دارد برای تحمّل این رنج دو کار شده: یکی فشار گرسنگی که دردآور است, یکی لذّت خوردن که در فضای ذائقه و دهن متمثّل است و دیگر هیچ! انسان این مزد کارگری خود را در حلّ این دو نیاز می بیند یکی فرو نشاندن آن درد گرسنگی, یکی بهره برداری و کامیابی از لذّت خوردن این لذّت خوردن, مزد آن کارگری است رفع درد, مزد آن کارگری است افراد عادی خیال می کنند که غذا می خورند که لذّت ببرند در حالی که مزد کارشان را دارند می گیرند لذا به همان اندازه ای که بدن نیاز دارد باید غذا خورد کم نیست روایاتی که فرمودند انسان اگر بعد از سیر شدن باز غذا بخورد هوش و استعداد خودش را از دست می دهد زیرا این روح مشغول هضم آن غذای زاید و برنامه زاید است دیگر مشغول کار خودش نیست مثل اینکه شما یک انسان فقیه یا حکیمی را وادار کنید که زباله های شهر را جمع بکند او این کار را می کند ولی حیف است. روح را ما سرگرم کنیم برای

اینکه زباله بسازد و به دستشویی تحویل بدهد این واقعاً ظلم به روح است به همان اندازه که انسان نیازمند به غذاست آن را عاقلانه روح تأمین می کند. غرض آن است که این لـذّتی که در فضای کام است این مزد کارگری است آن فرو نشاندن درد گرسنگی این مزد کارگری است برای بهره برداری از آن این مزد را می گیرند.

ص: ۳۲۸

در جریان نکاح هم بشرح ایضاً تأمین زندگی ازدواج کردن اداره همسر تأمین مسکن کار آسانی نیست این کار سخت را ذات اقدس الهی بر انسان تحمیل کرد مزد این کارگری را آن لـذّت نکاح قرار داد اینها خیال می کننـد نکاح می کننـد برای التذاذ در حالی که نکاح می کنند برای (قَدِّمُوا لِأَنفُسِكُم) است (نِسَاؤُكُمْ حَرْثٌ لَكُمْ فَأْتوا حَرْثَكُمْ أَنَّى شِئْتُمْ وَقَدِّمُوا لِأَنْفُسِكُمْ) اینجا مزرعه است ولی به فکر نسل باشید بهترین دستوری که برای نکاح است تأمین نسل آینـده و فرزنـدان صالـح است که فرمود: (قَدِّمُوا لِأَنْفُسِكُمْ) بنابراین نکاح برای حفظ نسل است طبق این سه چهار فصل. دو مطلب را قرآن کریم در این آیات ۳۲ و ۳۳ مطرح کرد که گاهی خیال می کنند اینها با هم ناهماهنگ اند. در آیه ۳۲ فرمود اگر اینها فقیرند خدا اینها را بی نیاز می کند در آیه ۳۳ فرمود اگر کسی نـدارد که ازدواج بکند عفّت بورزد و خویشتن دار باشد خب اگر شـما وعده غنا دادید دیگر دستور به خویشتن داری برای چیست؟ گاهی خیال می شود که این جمله (إِن يَكُونُوا فُقَرَاءَ يُغْنِهِمُ اللَّهُ) که وعده است مثلاً با جمله (وَلْيَسْتَعْفِفِ الَّذِينَ لَا يَجِدُونَ نِكَاحاً) هماهنگ نیست خب اگر کسی ندارد خدا او را بی نیاز می کند دیگر چرا شما او را ترغیب می کنیـد دسـتور می دهیـد به خویشتن داری. پاسـخش این است که در تناقض که گفتند این دو آیه نقیض هم اند مستحضرید که یکی از این دو قضـیه حتماً بایـد کلی باشـد یعنی موجبه کلیه با سالبه جزئیه نقیض هم انـد سالبه کلیه با موجبه جزئیه نقیض هم اند دو موجبه جزئیه دو قضـیه جزئیه یکی موجبه یکی سالبه یا دو قضـیه مهمله هرگز نقیض هم نیسـتند این دو آیه تقریباً در حکم قضـیه جزئیه اند و هیچ کدام نقیض هم نیسـتند هیچ کلیّتی در آیه اول نیست که خدا هر فقیری را که قصـد ازدواج داشت بی نیاز می کند اگر آیه پیامش این بود که هر فقیری را که قصد ازدواج داشت خدا او را بی نیاز می کند با آیه بعدی ناهماهنگ بود که فرمود اگر کسی نداشت صبر کند خویشتن داری کند خب شما که وعده دادید خدا بی نیاز می کند دیگر چرا دستور خویشتن داری می دهید؟ سرّ اینکه آن اوّلی هم در حکم قضیه جزئیه است و دومی در حکم قضیه جزئیه این است که درباره اوّلی فرمود اگر کسی نتوانست خویشتن دار باشد بالأخره نکاح برای او لازم شد یا نزدیک به لزوم است و به سراغ کسی رفت که فرزندی دارد دَم بخت آنها در اثر فقرِ این داماد آینده او را رد نکنند خداوند مُهتَمَل است با امید به لطف الهی او را بی نیاز کنـد این وظیفه کسانی است که دختر دارنـد به آنها می فرمایـد اگر اینها آمدند و در منزل شـما و نیازمندند در اثر فقر اینها, اینها را رد نکنیـد برای اینکه ممکن است خـدا اینها را بی نیاز بکنـد (وَاللَّهُ وَاسِعٌ) است منتها (عَلِيمٌ) است که چقـدر بدهـد به چه کسـی بدهد چه موقع بدهد و مانند آن اما دومی مربوط به خود این جوانهاست این جوانها اگر وضع مالی شان مناسب نیست تا آنجا که ممکن است دست به آلودگی نزننـد و خویشـتن دار باشـند آیه بعـدی آیه ۳۳ وظیفه جوانها را مشخص می کند آیه ۳۲ که آیه قبلی است وظیفه اولیای دخترها را مشـخص می کند که اگر کسـی به سـراغ دختر شما آمد اگر صالـح بـود و شـرایط ازدواج را داشت به بهـانه اینکه او وضع مـالی اش ضـعیف است او را رد نکنیـد البته برخیهـا این امر (أَنكِحُوا) را حمل بر وجوب کردند برخیها حمل بر استحباب کردند ولی یک ترغیب اخلاقی است به تعبیر بعضـی از آقایانی که آیـات الأحکـام نویس انـد می گوینـد اکثر فقهـا بر این انـد که این امر برای وجوب نیست. نشـانش آن است که در جریان عَبیـد وإما آن امر برای وجوب نیست و همین یک امر است که تکرار شـده است فرمود: (وَأَنكِحُوا الْأَيَامَى مِنكُمْ) یعنی از خود شمـا یعنی آزادهـا و احرار (وَالصَّالِحِينَ مِنْ عِبَادِكُمْ وَإِمَائِكُمْ) خب انکـاحِ عبـد و اَمه که واجب نیست انکـاح ابرار هم واجب نخواهد بود برای اینکه این دو امر در کنار هم اند البته مستحضرید که در اثر عطف کردن این عطف به منزله تکرار آن عامل است مثل اینکه وقتی فرمود: «واغتسل للجمعه و الجنابه» منافات ندارد که یکی مستحب باشد و دیگری واجب چون این عطف به منزله تکرار عامـل است نه اینکه لفـظ در عکس از معنـا اسـتعمال شـده باشـد گرچه آن هم جـایز است «واغتسل بالجمعه, واغتسـل للجنـابه» ایـن «اغتسـل» دوم برای وجـوب است آن «اغتسـل» اول برای اسـتحباب است ایـن منافـات نـدارد اینجا هم

(وَأَنكِحُوا الْأَيَامَى مِنكُمْ) (يك), (وَالصَّالِحِينَ) يعنى «و أنكحوا الصالحين من عبادكم و امائكم» (دو).

ص: ۳۲۹

پرسش: ببخشید این لسان آیه لسان امتنان است چطور با جزئیت فرق می کند...

پاسخ: بله آخر نه حرف ایجاب در آن هست نه امتنان با (وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ) منافات دارد چون فرمود: (وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ) کجا را خدا اِغنا می کند ما چه می دانیم او می داند.

پرسش: اما حالا که دستور می دهد که می خواهند ازدواج کنند...

پاسخ: بله, اما نفرمود همه را خدا انفاق می کند فرمود او واسع است چون رزقش وسیع است اما او می داند به چه کسی بدهد اگر در ذیل آیه فرمود او می داند به چه کسی بدهد چه اینکه در بعضی از آیات دیگر دارد (لِمَن يَشَاءُ) معلوم می شود به مشیئت او وابسته است ما هم که به مشیئت او آگاه نیستیم بنابراین برای ما قضیه فی الجمله می شود نه بالجمله و قضیه فی الجمله یعنی قضیه مهمله در حکم قضیه جزئیه است دیگر ما نمی توانیم تناقض دو آیه را ثابت کنیم که در آیه قبل فرمود: (إِن يَكُونُوا فُقَرَاءَ) یعنی هر کس فقیر بود و قصد ازدواج داشت خدا او را بی نیاز می کند بعد هم فرمود اگر کسی نداشت خویشتن دار باشد تا بگوییم این دو آیه نقیض هم است. اینکه فرمود اگر فقیر بود خدا او را بی نیاز می کند خطاب به کسانی است که همان کسان مأمور به مخاطب به (وَأَنكِحُوا) هستند یعنی اولیا پدران دخترها و مانند آن به آنها می فرماید شما این فرزندانتان را, جوانهای جامعه را همسر بدهید و اگر صلاحیّت اداره خانواده داشتند به بهانه فقر اینها را رد نکنید امید است که خدا فقر اینها را ترمیم بکند چون او علیم است در آیه دیگر جوانها را مخاطب قرار داد که اگر شما نرفتید یک وقت ضرورت ایجاب می کند یک مطلب دیگر است اگر ضرورتی ایجاب نمی کند تا آنجا که ممکن است خویشتن دار باشید برای اینکه مبادا ـ خدای ناکرده ـ آن حریمتان و هویّتتان را آسیب برسانید به وسیله کار حرام.

خب مطلب دیگر این است که کلمه زوج هم درباره شوهر استعمال می شود هم درباره همسر و همه را می گویند زوج آنجا که قبلاً ضمیر مذکّر آورد معلوم می شود که شوهر مراد است آنجا که فرمود: (خَلَقَ لَكُم مِنْ أَنفُسِكُمْ أَزْوَاجاً) یعنی همسر چون این (أَزْوَاجاً) به معنی همسر شد زیرا مخاطب اوّلی مردان اند (خَلَقَ لَكُم مِنْ أَنفُسِكُمْ) این ضمیر جمع مذکر سالم نشان می دهد مخاطب مردند (أَزْوَاجاً) یعنی زنها آن گاه (لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا) ضمیر حتماً باید مؤنث باشد چه اینکه هست لذا آنجا اگر (أَزْوَاجاً) فرمود و ضمیر مؤنث آورد برای اینکه تفصیل قاطع شرکت است فرمود: (خَلَقَ لَكُم مِنْ أَنفُسِكُمْ أَزْوَاجاً) یقیناً این (أَزْوَاجاً) یعنی زنها دیگر آن وقت (لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا) ضمیر باید مؤنث باشد اما اینجا که فرمود صالحین برای تغلیب است چون صالح و صالحه داریم اما زوج و زوجه لغت فصیحی نیست یا اگر هم باشد قرآن به کار نبرده در هیچ جای قرآن سخن از زوجه و زوجات و اینها نیست. اینجا فرمود: (وَالصَّالِحِينَ) با اینکه اِما صالحات اند ولی تغلیباً فرمود: (وَالصَّالِحِينَ مِنْ عِبَادِكُمْ وَإِمَائِكُمْ).

فتحصّل که این انکاح, دستور اخلاقی یا اجتماعی است به اولیا به پدر و مادر به مسئولین نظام و مانند آن, حکم وجوبی نیست مگر یک وقت کسی احساس بکند که اگر اقدام نکند جامعه بالأخره آلوده می شود آن دیگر مطلب دیگر است وگرنه به حسب ظاهر نه وجوب عینی است نه وجوب کفایی چه اینکه برای افرادی که تنها بودن و عَذَب بودن برای آنها تحمل پذیر است نه واجب تعیینی است نه واجب تخییری بین ازدواج دائم و منقطع و مِلك یمین وقتی نتوانند و احتمال وقوع به حرام باشد آن وقت وجوب تعیینی یا تخییری مطرح است.

پرسش:...

پاسخ: اِنکاح یعنی خرج مهریه و جهیزیه و اینهاست دیگر. نکاح است دیگر حالا تبعات دیگر حساب دیگری دارد. قرطبی نقل می کند که در اثر فقر شوهری آن قاضی خواست بین اینها بینونت ایجاد کند اراده تفریق کرد دیگری گفت این بر خلاف قرآن است چون قرآن نفرمود «إن یکونوا فقراء یفرّقون بینهما» فرمود: (إِن يَكُونُوا فُقَرَاءَ يُغْنِهِمُ اللَّهُ) شما دارید در اثر فقر شوهر حکم طلاق صادر می کنید این حرف را قرطبی از برخیها نقل کرد که به قاضی نقد کردند البته این کار وارد نیست برای اینکه ذات اقدس الهی وعده نداد وعده الهی تخلّف ناپذیر است مثل اینکه فرمود هر کس ایمان آورد و عمل صالح کرد از عذاب مصون است اینجا وعده الهی است (إِنَّ اللّهَ لاَ يُخْلِفُ الْمِيعَادَ) و خلف وعده نمی کند و مانند آن اما اینجا در حدّ امید است نه در حدّ وعده بعد جریان مکاتبه بیش از آن مقداری که مطرح شده بود اینجا فعلاً نه لازم است نه مصلحت است برای اینکه به لطف الهی در اثر استقرار اسلام در سراسر کشور این بردگی رخت بربست خب.

برخیها گفتند که منظور از این فقر و غنا مربوط به عفاف است اگر کسی از نظر خویشتن داری فقیر بود او حکم خاص دارد این بعید است منظور از فقر و غنا همان مسائل مالی است نه مسائل قدرت خویشتن داری لکن عدّه ای استفاده کردند که عباد و اِما یعنی عبد و اَمه اینها مالک می شوند برای اینکه خدای سبحان فرمود: (إِن يَكُونُوا فُقَرَاءَ) معلوم می شود اینها گاهی فقیرند گاهی غنی, فقر و غنا عدم و ملکه اند عدم و ملکه بودن برای کسانی است که شأنیّت ملك داشته باشند اگر کسی مالك نیست نه فقیر است نه غنی, اگر عبد و اَمه مالك نمی شوند اینها نه فقیرند نه غنی, برای اینکه فقر و غنا رفعشان محال نیست نقیض هم نیستند عدم ملکه هستند مثل اعما و بصیر یك شجر نه اعماست نه بصیر, یك حجر نه اعماست نه بصیر اینها نقیض هم نیستند که رفعشان محال باشد فقیر و غنی این چنین است یك شجر نه فقیر است نه غنی اما بالأخره یا موجود است یا معدوم این چنین نیست که وجود و عدم رخت پذیر باشد. از اینکه فرمود اگر عباد و اِما فقیر بودند خدا بی نیاز می کند و مانند آن معلوم می شود اینها مالك اند لذا برخیها به این فکر افتادند که این (إِن يَكُونُوا فُقَرَاءَ) را مخصوص همان اَیاما بدانند یعنی مربوط به احرار است نه مربوط به عباد و اِما یا اگر فقرِ آنهاست به قرینه مکاتبه ای که بعد در پیش است اینها وقتی که مکاتَب شدند مسئول تأمین هزینه خودشان خواهند بود تا بنده هستند البته حساب خاصّ خودشان را دارند اما وقتی که در شُرُف آزاد شدن هستند باید بدانند که هزینه را خودشان باید تأمین بکنند.

عمـده آن است که اینهـا فرمود فقر و غنا آن فقر و غنای رایـجِ توانگر و تهیـدست نیست همین که بتواننـد زنـدگی خودشان را اداره بکنند.

پرسش:...

پاسـخ: نه آخر چون (إِن یَکُونُوا) خطاب به مأموران به انکاح نیست مأموران به همین عبـد و اِماست (وَأَنکِحُوا الْأَیَامَی) نفرمود «إن تکونوا فقرا» آنجـا خطـاب به اولیاست (وَأَنکِحُوا الْأَیَامَی مِنکُمْ وَالصَّالِحِینَ مِنْ عِبَادِکُمْ وَإِمَائِکُمْ إِن یَکُونُوا) یعنی آن ایاما یا عباد و اما دیگر.

مطلب بعدی آن است که این استفاده ای که برخیها کردند که قرطبی گفته البته این استفاده ضعیف است وعده ای هم در کار نیسـت وجـوب عینی یـا کفـایی هم در کـار نیست و تناقضـی هم در کـار نیست حالاـ مهم ترین بحث این بخش از سـور ه آیه مبـارکه‌ی نـور است که فرمـود: (اللَّهُ نُـورُ السَّمـاوَاتِ وَالأَـرْضِ) مستحضـرید که اگر قرآن همـان علیّ حکیم بود برای خیلی از خواص قابـل ادراک نبود چه رسـد برای توده مردم این کتـاب (هُـدی لِلنَّاسِ) است یعنی همگانی است و همیشگی, همگانی است چون (هُدی لِلنَّاسِ) است همیشـگی است (ذِکْرَی لِلْبَشَرِ) است وجود مبارک حضـرت خاتم انبیا(علیهم الصـلاه و علیهم السلام) است پس می شود همگانی و همیشگی. کتابی که برای توده مردم است باید زبانش طوری باشد که توده مردم بفهمند اگر این در حـدّ آن علیّ حکیم بـود آن معـارف بلنـد را می داشت غـالب مردم نمی فهمیدنـد و نمی توانسـتند ایمـان بیاورنـد. مطلـب دوم آن اسـت کـه در عیـن حـال کـه قرآ ن علیّ حکیـم اسـت (إِنَّا جَعَلْنَاهُ قُرْآنـاً عَرَبِیّـاً) در عین حـال که (لَا یَمَسُّهُ إِلاَّ الْمُطَهَّرُونَ) همـان مطـالب عمیقِ علیّ حکیم را به صورت قصّه داسـتان و از آنهـا نازل تری و رقیق تر به صورت تمثیل بیان می کنـد تا همه بفهمنـد لذا در قرآن آیاتی است که بسیاری از حکما و فقها حریم می گیرند که درباره اش وارد بشوند اما همان مطالب را قرآن کریم رقیق می کند به صورت قصّه به صورت داسـتان به صورت تمثیل آن قدر پایین می آورد تا دسترس همه مردم قرار بگیرد «و هـذا هو معنی الانزال و التنزیل» اگر کسـی خواست یک مطلب عقلی را یا فقهی را یا قاعـده عمیق را مطرح کنـد این برای اینکه مخاطبانشـان خوب بفهمنـد آن را به صورت یـک مَثل ذکر می کنـد از آن قاعـده عقلی تنزّل می دهـد به مرحله خیال و وهم از آنجا تنزّل می دهد به مرحله حس با مثال و اینها با مخاطبان خود روبه رو می شود قرآن کریم همین کار را کرده در بخشـهای وسـیعی آن مطالب عمیق را به صورت تمثیل ذکر کرده فرمود: (لَقَدْ ضَـرَبْنَا لِلنَّاسِ فِی هذَا الْقُرْآنِ مِن کُلِّ مَثَلٍ), (یَضْـرِبُ اللَّهُ لِلنَّاسِ أَمْثَالَهُمْ), (تِلْکَ الأَمْثَالُ نَضْـرِبُهَا لِلنَّاسِ وَمَا یَعْقِلُهَا إِلاّ الْعَالِمُونَ) لـذا با کتابهای علمی دیگر فرق دارد نور است در حقیقت که طوری است که همگان می فهمنـد هیـچ مطلبی در قرآن نیست که ساده ترین فرد جامعه نفهمـد قرآن آن را به صورت مثـال و قصّه بیـان کرده تـا همگان بفهمنـد این آیه که از غرر آیات این سوره‌ی مبارکه‌ی است و اینکه از غرر کـل آیـات قرآن است می فرمایـد ذات اقـدس الهی (نُورُ السَّمـاوَاتِ وَالأَرْضِ) است قبلاً گـذشت که موضوع و محمول با هم متّحدند (یک) تعیین محور اتحاد موضوع و محمول به دست محمول قضـیه است نه موضوع قضیه (این دو) اگر جوشن کبیر را قرائت می کنیم و می خوانیم در هر موردی نام مبارک الله برده شـد ضـمیر فصل هم آمـد ما را نبایـد مغرور کند که الله در این مرحلهـا ست تعیین اتّحـاد موضوع و محمول به دست محمول قضـیه است ضـارّ و نـافع فعـل خـداست گـاهی ضارّ است گـاهی نیست گـاهی نافع است گاهی نیست گاهی اغنیٰ و اقنیٰ گاهی مغنی است گاهی نیست گاهی مقنی است گاهی نیست خب به تعبیر مرحوم کلینی(رضوان الله علیه) در همان جلد اول کافی اگر اینها اوصاف ذات بود که تخلّف پذیر نبود اوصاف ذات عین

ذات است اگر اوصاف ذات بود چون ذات زوال پذیر نیست این اوصاف باید ازلی و ابدی باشد در حالی که گاهی شفا هست گـاهی نیست گاهی رزق هست گاهی نیست گاهی خلق هست گاهی نیست معلوم می شود اینها خارج از حوزه ذات انـد فعل ذات اقدس الهی اند ما با فعل خدا کار داریم و دیگر هیچ آنجا مقدور ما نیست.

ص: ۳۳۳

مطلب بعدی آن است که کلّ جهان را ذات اقدس الهی آفرید (اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ) ظهور هر چیزی به هستی آنهاست حتی ظهور نور به هستی اوست این کلمه نور یعنی نون و واو و راء یک لفظ است یک مفهوم دارد ممکن است ماهیّت هم داشته باشد ولی نه این لفظ روشن است نه مفهوم نور روشن است نه ماهیّت نور, اگر این نور هستی یافت موجود شد روشن می کند و اگر موجود نشد چیزی را روشن نمی کند مفهوم نور روشنگر نیست ماهیّت نور روشنگر نیست این وجود نور است که روشن می کند خب. خدا نور سماوات و ارض است در ذیل این هم روایاتی هست که ملاحظه فرمودید یعنی منوّر سماوات و ارض است و از نظر معنا, هادی موجودات آسمان و زمین است بالأخره ظهور اشیاء به وسیله خدای سبحان است که او ظاهر به ذات است و مُظهِر غیر. این نور عمومی است که به همه هستی عطا می کند برابر رحمت مطلق است که فرمود: (وَرَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ) این در صدر آیه بعد برای حفظ درجات که مدبّرات امر سهم دارند انبیا سهم دارند اهل بیت سهم دارند اولیا سهم دارند مثالهایی ذکر می کند که این مثالها آن نور را دریافت می کنند به ما می رسانند در حالی که هم دریافت کردن آن نور به عنایت الهی است هم رساندن آن نور به ما به عنایت الهی است هم او به ما از این دریافت کننده ها نزدیک تر است هم او به ما قدرتش برای رساندن از دریافت کننده ها قوی تر است حالا ـ این در اثنا روشن می شود ــ ان شاءالله ــ . فرمود فضای هستی را او روشن می کند بعد مثالی ذکر می کند که در این مثال می فرماید این نه شرقی است و نه غربی مستحضرید خیلی از شماها این باغها را دیدید این باغهایی که دارای اشجار است سه قسمت است آن درختهایی که کنار دیوار شرقی است مقداری از روز در سایه است از آفتاب محروم است لذا میوه شاداب تحویل نمی دهد آن درختهایی که در کنار دیوار غربی است مقداری از روز از شعاع شمس محروم است لذا میوه شاداب نمی دهد این شجره� ضاحیه یعنی شجره آفتاب گیر اینکه در وسط باغ است این نه شرقی است نه غربی, اگر آفتاب طلوع کرد او بهره دارد تا آفتاب هست او بهره دارد بهترین میوه را درختان وسط باغ می دهند. فرمود لطف خدا نه شرقی است نه غربی همیشه می تابد برای همه می تابد و اینها برای توده مردم است یک نور ویژه ای دارد که مردان الهی به سراغ آن می روند که آن فرمود: (يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ) نه «يهد الله له» این یک نور عمومی است که همگان بهره مندند اما یک نور خصوصی دارد که (يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَن يَشَاءُ) آن نور, رحمت خاصّه است آن نور در مسجد است آن نور در حسینیه است آن نور در حرم است آن نور در مسجدالحرام است آن نور در بقیع است که فرمود: (فِي بُيُوتٍ أَذِنَ اللَّهُ أَن تُرْفَعَ).

ص: ۳۳۴

فتحصّل أنّ هاهنا نورين یک نور عمومی است که همگان از او بهره می برند یک نور خصوصی است آن نور خصوصی را آدرس داده فرمود: (فِی بُیُوتٍ أَذِنَ اللَّهُ أَن تُرْفَعَ) آن نور خصوصی همه جا نیست که تتمّه اش ـ ان شاءالله ـ فردا.

«و الحمد لله ربّ العالمین»

آیات ۳۵ تا ۳۷ سوره نور ۹۰/۰۸/۱۸

.Your browser does not support the audio tag

(اللَّهُ نُورُ السَّماوَاتِ وَالْأَرْضِ مَثَلُ نُورِهِ کَمِشْکَاهٍ فِیهَا مِصْبَاحٌ الْمِصْبَاحُ فِی زُجَاجَهٍ الزُّجَاجَهُ کَأَنَّهَا کَوْکَبٌ دُرِّیٌّ یُوقَدُ مِن شَجَرَهٍ مُبَارَکَهٍ زَیْتُونَهٍ لاَّ شَرْقِیَّهٍ وَلاَ غَرْبِیَّهٍ یَکَادُ زَیْتُهَا یُضِیءُ وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ نُّورٌ عَلَی نُورٍ یَهْدِی اللَّهُ لِنُورِهِ مَن یَشَاءُ وَیَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ وَاللَّهُ بِکُلِّ شَیْءٍ عَلِیمٌ(۳۵) فِی بُیُوتٍ أَذِنَ اللَّهُ أَن تُرْفَعَ وَیُذْکَرَ فِیهَا اسْمُهُ یُسَبِّحُ لَهُ فِیهَا بِالْغُدُوِّ وَالآصَالِ (۳۶) رِجَالٌ لَّا تُلْهِیهِمْ تِجَارَهٌ وَلَا بَیْعٌ عَن ذِکْرِ اللَّهِ وَإِقَامِ الصَّلَاهِ وَإِیتَاءِ الزَّکَاهِ یَخَافُونَ یَوْماً تَتَقَلَّبُ فِیهِ الْقُلُوبُ وَالْأَبْصَارُ (۳۷))

چند نکته مربوط به آیه ۳۲ و ۳۳ مانده است که با بیان آنها این آیه نور ـ ان شاءالله ـ مطرح می شود. برخیها خواستند از (وَأَنکِحُوا الْأَیَامَی مِنکُمْ) ولایت اب و جد را استفاده کنند در حالی که این خطاب مخصوص اب و جد نیست (یک) و مسئولین جامعه را هم در برمی گیرد و ثانیاً اگر (أَنکِحُوا) دلیل بر ولایت باشد باید ولایت بر پسر بالغ رشید هم باشد در حالی که این چنین نیست و درباره دختر گفته شد بنابراین از (وَأَنکِحُوا) نمی شود عنوان ولایت استفاده کرد.

مطلب دوم آن است که این آیه ۳۲ و ۳۳ با هم هماهنگ اند نه متناقض در آیه ۳۲ فرمود: (إِن یَکُونُوا فُقَرَاءَ یُغْنِهِمُ اللَّهُ مِن فَضْلِهِ) اگر اینها نیازمندند خدا اینها را از فضل خود بی نیاز می کند این ناظر به مسئله انکاح است اگر کسی خواست دخترش را یا پسرش را برای آنها همسر انتخاب بکند یا پسر یا دختری به در خانه او آمدند این بخواهد انکاح کند این افراد را به بهانه فقر رد نکند یک وقت است که کفّ دینی و اخلاقی نیستند آن یک عذر موجّهی است اما اگر کفّ دینی و اخلاقی اند صِرف فقر دلیل نیست مجوّز نیست که پدر و مادر دختر یا پسر آن طرف را رد کنند این دستور برای انکاح است برای منکحان است کسانی که می خواهند جوانِ عَزَب را همسر بدهند به آنها می فرماید: (إِن یَکُونُوا) اگر این اَیاما این عباد این اِما اینها فقرا هستند (یُغْنِهِمُ اللَّهُ) آیه ۳۳ ناظر به خود جوانهاست فرمود اینها که (لَا یَجِدُونَ نِکَاحاً) این (لَا یَجِدُونَ نِکَاحاً) گرچه اطلاقش ممکن است شامل همه موارد بشود که یا همسر مناسبی نصیب او نشده یا همسر مناسب نصیب او شده ولی امکانات مالی ندارد همه اینها را ممکن است شامل بشود لکن به قرینه ذیل که فرمود: (حَتَّی یُغْنِیَهُمُ اللَّهُ مِن فَضْلِهِ) معلوم می شود این (لَا یَجِدُونَ نِکَاحاً) نه یعنی همسر پیدا نشده بلکه او قدرت ازدواج ندارد از نظر فقدان مسائل مالی.

ص: ۳۳۵

مطلب دیگر آن است که این عدم وجدان گاهی برای آن است که اصلاً طرف نیست یا مال نیست یا مال هست و او دسترسی ندارد نظیر آنچه درباره عدم وجدان آب آمده آیه شش سوره مبارکه «مائده» این است که (أَوْ لاَمَسْتُمُ النِّسَاءَ فَلَمْ تَجِدُوا مَاءً) این (فَلَمْ تَجِدُوا مَاءً) یا به این است که اصلاً آب نباشد مثل یک بیابان کویری یا آب هست ولی او توان آن را ندارد در

اثر اینکه دستش بیمار است زخمی است آب برای او ضرر دارد و مانند آن, پس عدم وجدان آب دو مصداق دارد اینجا هم عدم وجدان نکاح دو مصداق دارد. (لَا يَجِدُونَ نِكَاحاً) این دو مصداق دارد.

مطلب سوم آن است که گرچه در این آیه‌ی ۳۲ و ۳۳ کلمه‌ی «لعلّ», «عسی» که نشانه امید و رجا و امثال ذلک باشد نیست لکن تعبیرات قرآن کریم دو قسم است یک قسم آنچه مربوط به خود خدای سبحان است آن را بالصراحه با بیان قاطع ذکر می کند (إِن تَنصُرُوا اللَّهَ يَنصُرْكُمْ وَيُثَبِّتْ أَقْدَامَكُمْ), (كَتَبَ اللَّهُ لَأَغْلِبَنَّ أَنَا وَرُسُلِی) اینها دیگر «لعلّ» و «لیت» در آن نیست اما آنچه مربوط به خود مکلّفین است ممکن است در معرض زوال قرار بگیرد انسان تا زنده است مسئولیتی دارد (یک) و تا زنده است چون در بستر حرکت و دگرگونی است ممکن است وضعش عوض بشود (دو) لذا اگر چیزی را به انسان وعده دادند که کارِ انسان هم در او سهیم است با «لیت» و «لعلّ» همراه است (این سه). در جریان روزه گرفتن که خب این روزه ای که «جُنّهٌ من النّار» و از برترین عبادات است در سوره‌ی مبارکه‌ی «بقره» آیه‌ی ۱۸۳ به این صورت آمد (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ كَمَا كُتِبَ عَلَى الَّذِينَ مِن قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ) این چنین نیست که اگر کسی روزه گرفت حتماً بهشتی می شود چون تا نفس می کشد در معرض آزمون است پس بنابراین صِرف اینکه انسان روزه بگیرد نماز بخواند این شاید به بار می آورد نه باید آنجا که کارِ خداست باید است آنجا که کار بشر است شاید است چون جریان فقر و غنا با کسب بشر همراه است انسان مکلّف است کار کند تحصیل رزق بر انسان واجب است کار کردن برای تأمین نفقه واجب است لذا خدای سبحان در عین حال که وعده می دهد همان طوری که در طلیعه بحثهای این موضوع از آیه سوره‌ی مبارکه‌ی «توبه» کمک گرفته شده و معلوم شد که به امید وابسته است به مشیئت الهی وابسته است جای «لعلّ» و «لیت» است آیه ۲۸ سوره‌ی مبارکه‌ی «توبه» که در آغاز این بحث خوانده شد این بود فرمود: (وَإِنْ خِفْتُمْ عَيْلَةً فَسَوْفَ يُغْنِيكُمُ اللّهُ مِن فَضْلِهِ إِن شَاءَ) اگر از تحریم می ترسید از اینکه گفتیم مشرکان نجس اند حقّ ورود به سرزمین وحی را ندارند شما بگویید اینها وضع مالی شان خوب است اینها سرمایه دارند کالای تجاری می آورند یا کالای ما را می خرند اگر آنها نیایند ما به فقر مبتلا می شویم این حرف را نزنید (وَإِنْ خِفْتُمْ عَيْلَةً) عائله مند شدن یعنی از فقر هراسانید (فَسَوْفَ يُغْنِيكُمُ اللّهُ مِن فَضْلِهِ إِن شَاءَ) به قرینه (إِن شَاءَ) که در آن آیه آمده و «لیت» و «لعلّ» که در آیات مُسانخ این گونه از مسائل آمده آیات محلّ بحث با رجا همراه شده لذا هیچ کس نمی تواند بگوید که فلان شخص فقیر بود و ازدواج کرد و وضعش خوب نشد و ــ معاذ الله ــ خدا به وعده اش عمل نکرده چون شرایطی دارد همه این کارهایی که سهمی برای انسان هست وعده خدا بالجمله است نه فی الجمله به شهادت همان آیه سوره‌ی «توبه» لذا اگر در آیه ۳۲ محلّ بحث فرمود: (إِن يَكُونُوا فُقَرَاءَ يُغْنِهِمُ اللَّهُ مِن فَضْلِهِ) و در آیه ۳۳ هم فرمود: (حَتَّى يُغْنِيَهُمُ اللَّهُ مِن فَضْلِهِ) یعنی ان شاءالله لذا گاهی توانگری و رفاه در بینونت بین الزوج و الزوجه است لذا در بخشهایی از قرآن کریم فرمود: (وَإِن يَتَفَرَّقَا يُغْنِ اللّهُ كُلّاً مِن سَعَتِهِ) آیه ۱۳۰ سوره‌ی مبارکه‌ی «نساء» این است فرمود: (وَلَن تَسْتَطِيعُوا أَن تَعْدِلُوا بَيْنَ النِّسَاءِ وَلَوْ حَرَصْتُمْ فَلَا تَمِيلُوا كُلَّ الْمَيْلِ فَتَذَرُوهَا كَالْمُعَلَّقَةِ وَإِن تُصْلِحُوا وَتَتَّقُوا فَإِنَّ اللّهَ كَانَ غَفُوراً رَحِيماً ٭ وَإِن يَتَفَرَّقَا يُغْنِ اللّهُ كُلّاً مِن سَعَتِهِ) پس این چنین نیست که همه موارد اِغنای الهی و توانگر ساختن خدا در نکاح باشد گاهی در تفرقه است لذا همیشه به صورت فی الجمله است به صورت «لعلّ» است به صورت «لیت» است برای اینکه تتمیمش به کارِ خود شخص است بر خود شخص واجب است به دنبال کار برود بر خود شخص واجب است کاری که مناسب اوست انجام بدهد این به این فکر نباشد که حتماً میزی باشد دفتری باشد او را به کنار میز و دفتر ببرند آنکه هست کار کردن است تولید است به هر وضعی که باشد ما حالا ـ عادت کردیم میزی باشد و دفتری باشد و کنار او بنشینیم این معنای رزق و شغل نیست. پس تحصیل کار,

تحصیل رزق و اشتغال بر خود شخص واجب است اگر اینها را انجام داد همه علل و شرایط فراهم شد این شاید می شود باید.

ص: ۳۳۶

مطلب دیگر اینکه باز مربوط به مسائل قبل از این آیه است این است که اینکه فرمود: (إِنْ عَلِمْتُمْ فِيهِمْ خَيْراً) این خیر و آن صلاحی که در صالحین است همان صلاحیّتهای تدبیری است صلاحیّتهای اجتماعی است نه صلاحیّتهای تقوایی گاهی ممکن است انسان از نظر تقوا شایسته باشد ولی از نظر مدیریت فاقد شرایط مدیریت باشد شما مستحضرید که کمیل(رضوان الله تعالی علیه) از اصحاب خاصّ وجود مبارک حضرت امیر بود حضرت امیر که برای خیلیها وقت خصوصی صرف نمی کرد دست کمیل را از مسجد کوفه گرفت بیرون برد و آن تعبیرات بلند را که «یا کمیل إنّ هذه القلوب اوعیهٌ فخیرها اُوعاها» را به او تعلیم کرد دعای کمیل را او نقل می کند این از شاگردان مخصوص وجود مبارک حضرت امیر است ولی وقتی حکومت علوی مستقر شد منطقه ای است به نام هیط, هیط آن طوری که در نهج البلاغه هست منطقه ای است که در دسترس امویان هم بود این منطقه را وجود مبارک حضرت امیر در اختیار کمیل قرار داد که او مسئول آنجا بشود حالا یا فرماندار باشد یا بخشدار باشد مدیر آن منطقه باشد. امویان آمدند زدند بردند غارت کردند یک نامه گلایه آمیزی وجود مبارک حضرت امیر برای کمیل نوشت این نامه در نهج البلاغه هست که من به تو مأموریت دادم به تو قدرت دادم سلاح داشتی نیرو داشتی اینها آمدند زدند بردند چرا نتوانستی دفاع بکنی معلوم می شود بعضیها فقط به درد دعای کمیل می خورند نه به درد اداره یک منطقه خب کمیل که آدم کمی نبود این نامه هم که در بیهقی و ناسخ التواریخ نیست این نامه روشن وجود مبارک حضرت امیر است اگر کسی یک آدم خوبی بود باید در همان حوزه خوبیِ او به او سِمتی داد گِله حضرت امیر نسبت به کمیل در همین متن نهج البلاغه هست خب بنابراین این چنین نیست که اگر کسی صالح بود صلاحیّت تقوایی داشت اهل نماز شب بود بتوان به او سِمت داد اینجا هم که می فرماید: (وَالصَّالِحِينَ مِنْ عِبَادِكُمْ) آن صلاحیّت تدبیری و مدیریت زندگی است اینجا هم که درباره مکاتبه فرمود: (إِنْ عَلِمْتُمْ فِيهِمْ خَيْراً) این خیرِ مدیریت و تدبیر زندگی است که بتواند اقساط خودش را بدهد این عبدِ مکاتب.

خب درباره آیه نور که از غرر آیات است به تعبیر سیدناالاستاد.

پرسش: استاد ببخشید پس چرا در احکام ازدواج ظاهراً فرمودید که.. تولید نسل و بقای نسل است .بگوییم هدف نهایی ازدواج وسیله تقواست انسان باتقوا بشود.

پاسخ: آنکه در طلیعه گفته شد که «مَن تزوّج فقد أحرز نصف دینه» آن حدیث نورانی اول خوانده شد اما اساس کار در حفظ نظام که سنّت شد برای حفظ نسل است دیگر لذا در آن آیه ای که فرمود: ﴿نِسَاؤُكُمْ حَرْثٌ لَكُمْ فَأْتُوا حَرْثَكُمْ أَنَّى شِئْتُمْ وَقَدِّمُوا لِأَنْفُسِكُمْ﴾ اینجا جای مزرعه است اینجا جای کِشت است اینجا جای نهال پروری است ﴿وَقَدِّمُوا لِأَنْفُسِكُمْ﴾.

پرسش:... پاسخ: بله, اینکه فرمود: «تناکحوا تناسلوا فانی اباحی بکم الامم» همین است آنجا فرمود: ﴿نِسَاؤُكُمْ حَرْثٌ لَكُمْ﴾ برای تنها ارضای غریزه نیست اصل این کار را برای حفظ نسل بیان کرد که فرمود نساء مزرعه است ولی برای تأمین عفاف آن روایت نورانی خوانده شد که فرمود: «مَن تزوّج فقد أحرز نصف دینه» اینجا هم فرمود اگر کسی همسر پیدا نکرد یا امکانات مالی نداشت عفّت بورزد ولی اصل کار برای حفظ نسل است.

به هر تقدیر فرمود: ﴿اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾ سیدناالاستاد(رضوان الله علیه) در بخشهایی از تفسیر شریف المیزان آیات خاصّی را می فرمایند جزء غرر آیات است این آیه ﴿اللَّهُ نُورُ السَّماوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾ را می فرمایند جزء غرر آیات است آیه ای که قبلاً خواندیم برای اینها روشن می شود ﴿أَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ الْمُبِينُ﴾ در آن باره هم فرمود این جزء غرر آیات است چون اصلِ عالَم بر توحید است آنچه درباره ذات اقدس الهی است و آنچه نشان می دهد کلّ هستی به فیض خدای سبحان پدید آمد و به افاضه او اداره می شود و به اراده او تبدیل می شود به جهان معاد اینها جزء غرر آیات است که ناظر به اصول است. نه تنها مطلب آنها جزء اصول است بلکه سالك و عابد را هم به آن غرر معارف آشنا می کند انسان که سرگردان نیست (یک) به عقب هم که برنمی گردد (دو) این به جلو می رود آنها که خیلی جلو هستند مثل پیشوایان ما اینها راهشان را زودتر از دیگران طی کردند در مداری حرکت می کنند ماها که ـ ان شاءالله ـ پیروان آنهاییم این راه را طی می کنیم تا به مقصد برسیم اینها به مقصد رسیده اند (اولاً) و مقصود را یافتند (ثانیاً) و در مدار آن مقصود می گردند (ثالثاً) حرکت اینها حرکت استداره ای است نه استطاله ای. حرکت برای امام و مأموم حرکت, صراط مستقیم است اما صراط مستقیم غیر از صراط مستطیل است آن کسی که حول الحق حرکت می کند این «علی صراطٍ مستقیم» است آن کسی که إلی الحق حرکت می کند او هم «علی الصراط المستقیم» است صراط مستقیم غیر از صراط مستطیل است اگر گفته شد «علیٌّ مع الحق یدور معه حیث ما دار» حالا بنا بر اینکه «یدور» ضمیرش به حضرت علی برگردد «مداره» مدار حق باشد خب علی حق محور است حرکت او استداره ای است نه استطاله ای ولی حرکتش «علی صراط مستقیم» است صراط مستقیم علی قسمین است یک قسمتش مستطیل است مثل ﴿يَا أَيُّهَا الْإِنسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَى رَبِّكَ كَدْحاً فَمُلَاقِيهِ﴾ یک قسمتش مستدیر است مثل «علیّ مع الحق یدور معه حیث ما دار» اگر آن حقّ فعلی در مدار علی بگردد آن هم «علی صراطٍ مستقیم» است چون آن هم فعل خداست که در مدار ولیّ خدا می گردد. به هر تقدیر ما باید «علی صراط مستقیم» حرکت کنیم. آیاتی که این گونه از مطالب را به ما تفهیم می کند می شود جزء غرر آیات. آیاتی که می گوید نماز بخوانید زکات بدهید جهاد کنید حج بروید عمره بروید زیارت کنید دعا بخوانید اینها در سایه این آیات غرر معنا پیدا می کند فرمود ظهور آسمان و زمین به وسیله ذات اقدس الهی است الله باعث ظهور

آسمان و زمین است گرچه در بعضی از روایات این نور به معنای منوِّر آمده به معنای هادی آمده چون قبلاً این روایات هم خوانده شد وقتی که در ذیل آیه ﴿ثُمَّ لْيَقْضُوا تَفَثَهُمْ وَلْيُوفُوا نُذُورَهُمْ﴾ اینها رفتند دیدند که ضریح محاربی خدمت امام صادق(سلام الله علیه) رسیده و این آیه را به لقاء الامام معنا کرده زراره یا ابوبصیر اینها که از شاگردان سابقه دار حضرت بودند گفتند ما مدّتی خدمت حضرت بودیم ﴿ثُمَّ لْيَقْضُوا تَفَثَهُمْ وَلْيُوفُوا نُذُورَهُمْ﴾ را به لقای امام معنا نکردند این یعنی چه؟ شاید این شخص راوی اشتباه می کند. حضور حضرت شرفیاب شدند عرض کردند که فلان راوی از شما نقل کرده که ﴿ثُمَّ لْيَقْضُوا تَفَثَهُمْ وَلْيُوفُوا نُذُورَهُمْ﴾ یعنی لقاء الامام ما تا حال چنین تفسیری از شما نشنیدیم فرمود: «مَن يحتمل مِثل ما يحتمل ضريح» اینکه در زیارت جامعه که وجود مبارک امام هادی(سلام الله علیه) که این روزها میلاد آن حضرت است از برکت آن حضرت نصیب مسلمانها شده در آنجا دارد که بهترین خواسته ای که مؤمنین در مزار اهل بیت دارند همین جمله است که «مُحتملٌ لعلمكم» آن مقاماتی که برای آنها هست خب هست اما چه زائر می شود «بكم فتح الله, بكم يختم» بکم کذا این هست اما چه چیزی نصیب زائر می شود زائر اگر بیاید و زیارت بکند و برای طلب آمرزش خودش و پدران خودش که طرْفی نبسته این یک کار ساده ای است زائر در مزار ائمه مشرّف می شود که چیز یاد بگیرد بهترین یعنی بهترین جمله زیارت جامعه که نصیب زائر است این است که به پیشگاه امام عرض بکند من آمدم اینجا چیزی که مقبول دیگران نیست فقط انبیا می توانند یاد بگیرند اولیا می توانند یاد بگیرند ملائکه می توانند یاد بگیرند و اوحدیّ از اهل ایمان من جزء اوحدیّ اهل ایمان باشم از آنها چیزی به ما بدهی شما که فرمودید حدیث ما صعب مستصعب است علم ما صعب مستصعب است «يا يحتمل الاّ نبيٌّ مرسَل أو مَلكٌ مقرّب أو عبدٌ امتحن الله قلبه للتقوى» من امیدوارم که جزء این عبد باشم «محتملٌ لعلمكم» این جمله خبریه ای است که به داعی انشاء القا شده چون دعاست یعنی کاری بکنید که من علم شما را حمل بکنم آن حدیث صعب مستصعب را به ما مرحمت کنید این بهترین و برجسته ترین این زیارت نورانی جامعه کبیر است این برای همه است برای اینکه اینها می توانند کیمیاگری کنند اینها می توانند حرّ را شهید کنند همین حرّی که ممکن بود به صورت عمر سعد در بیاید خب فیض الهی است دیگر. بنابراین آدم که می رود آنجا چیزهای بلندی باید بخواهد آیاتی که این گونه از معارف را در قرآن به همراه دارد جزء غرر است در آیات قبلی هم که گذشت مشابه این تعبیر بود فرمود در قیامت برای برخیها یا مثلاً خواص روشن می شود ﴿أَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ الْمُبِينُ﴾ که این کلمه ﴿هُوَ﴾ و الف و لام داشتن این نشانه حصر است که در آنجا معلوم می شود خدا حق بود و لاغیر و ما سوای خدا اگر سهمی از حق داشتند به برکت الهی بود آیه ۲۵ همین سوره «نور» که قبلاً گذشت این بود ﴿يَوْمَئِذٍ يُوَفِّيهِمُ اللَّهُ دِينَهُمُ الْحَقَّ وَيَعْلَمُونَ أَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ الْمُبِينُ﴾ حالا بعضیها تا نمردند نمی بینند نمی فهمند که ﴿أَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ الْمُبِينُ﴾ بعضیها در اثر موت ارادی می فهمند ﴿أَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ الْمُبِينُ﴾ آن که عالم را دارد اداره می کند و روشن می کند یک نفر است اگر آن که عالم را دارد اداره می کند و روشن می کند یک نفر است اگر کسی به این مقام رسید هرگز بیراهه می رود نه راه کسی را می بندد شما می بینید در تمام برجستگیهایی که خدای سبحان برای ائمه قائل شده برای اولیا قائل شده برای انبیا قائل شده مسئله اذن را مطرح کرده فرمود اگر کسی مرده را زنده می کند به اذن ماست اگر کسی ابرص و اکمح را درمان می کند به اذن ماست ﴿وَإِذْ تَخْلُقُ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ بِإِذْنِي فَتَنفُخُ فِيهَا فَتَكُونُ طَيْراً بِإِذْنِي وَتُبْرِئُ الْأَكْمَهَ وَالْأَبْرَصَ بِإِذْنِي وَإِذْ تُخْرِجُ الْمَوْتَى بِإِذْنِي﴾ این اذن همان ظهور آسمان و زمین است همان هستی آسمان و زمین است همان هستی بخش آسمان و زمین است اگر آیاتی از این قبیل بود جزء غرر آیات است و اگر کسی به اینها بار یافت جزء اوحدی از مؤمنین است که می تواند به جایی برسد که ائمه(علیهم السلام) در زیارتهایی که نصیب این شخص می شود از علومشان چیزی به این عطا کنند که بشود «يحتمله عبدٌ امتحن الله قلبه للتقوى».

پرسش:... پاسخ: اصلِ مطلب جزء غرر است اگر کسی چشم بینا داشت غرّه بین است و اگر نداشت مغرور است مطلب, مطلب اساسی است جزء اصول است دیگر در دین هم ما یک اصول دین داریم یک فروع دین داریم اگر کسی بخواهد به برکت فروع دین برسد باید آن اصول را قبول داشته باشد دیگر در ناحیه قبول اصول است که این فروع برکات دارد درباره وحی و نبوّت هم همین طور است چرا در آن حدیث آمده اگر کسی بین رکن و مقام آن همه عبادت بکند و ولایت اهل بیت را نداشته باشد بی قبول است برای اینکه آنکه اصل را ندارد فرع چه به درد او می خورد. اصل ولایت به نبوّت برمی گردد اصل ولایت و توحید و خلافت و رسالت به توحید برمی گردد آیاتی که بگوید کلّ عالم را یک نفر دارد اداره می کند همه هم به اذن او دارند کار می کنند خب اگر کلّ عالم را ذات اقدس الهی دارد اداره می کند این شمس چه کاره است ما الآن هزاران برکت از شمس و قمر می گیریم ـ معاذ الله ـ کسی می گوید ما آفتاب پرستیم یا ماه پرستیم خب علی و اولاد علی که به مراتب از شمس و قمر بالاترند اگر از آنها کمک گرفتیم یعنی ـ معاذ الله ـ ما مبتلا به شرک شدیم؟! وهابیّت نه آن توحید را درک می کند نه ولایت را درک می کند نه اذن خدا را درک می کند نه ﴿نُورُ السَّماوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾ را درک می کند الآن شما صدها کار از شمس و قمر می خواهید دیگر هر وقت گرمتان شد یک راهی, سردتان شد یک راهی, نور خواستید از اینها یعنی ـ معاذ الله ـ شمس و قمر مؤثّرند یا او ﴿جَعَلَ الشَّمْسَ ضِياءً وَالْقَمَرَ نُوراً﴾ فرمود ما این کار را کردیم دیگر نه اینکه ما کار را کردیم حدوثاً و بقائاً رها کردیم حدوثاً و بقائاً ﴿جَعَلَ الشَّمْسَ ضِياءً﴾ «یجعل الشمس ضیاءً, جاعل الشمس ضیاءً», «والقمر نوراً, جعل القمر نوراً یجعل القمر نوراً جاعل القمر نوراً» گذشته و حال و آینده او شمس را ضیاء و قمر را نور کرد دیگر مگر ما تردید داریم که شمس و قمر هزارها برکت به اهل زمین می دهند مگر ما تردید داریم اینها هیچ کاره اند فقط به اذن خدا این کار را می کنند یک وقت اراده کرده می شود ﴿إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ﴾ یک وقت اراده کرده به پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) می فرماید: ﴿لَيْسَ لَكَ مِنَ الْأَمْرِ شَيْ‌ءٌ﴾ درست است هم ﴿لَيْسَ لَكَ مِنَ الْأَمْرِ شَيْ‌ءٌ﴾ که در قرآن بحثش گذشت و پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) می فرماید این حق است هم ﴿إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ﴾ حق است هم این شمس ظاهر را او آفرید و نورانی کرد هم آن شمس باطن را او آفرید و نورانی کرد خب چطور شما از آن شمس نور می گیرید و مشرک نیستید از این شمس که بالاتر از آن شمس است به مراتب بخواهیم نور بگیریم می شود ـ معاذ الله ـ غیر موحّد. سرّش این است که اینها واقعاً توحید را درک نکردند حضور و ظهور ذات اقدس الهی را در عالم درک نکردند اذن خدا را درک نکردند قُرب اولیای الهی اهل بیت را به الله درک نکردند. خب فرمود: ﴿اللَّهُ نُورُ السَّماوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾ یک مَثل ذکر می کند در بحثهای قبل ملاحظه فرمودید گرچه مطالب بلند در قرآن کریم فراوان است ولی این را با تمثیل با قصّه آن قدر رقیق می کند که در دسترس فهم همه باشد هیچ کس نیست که بگوید من از این قرآن بهره نمی برم ساده ترین شخص می تواند از مطالب قرآن استفاده کند چون خدای سبحان آن مطالب را به صورت مَثل و قصّه و داستان رقیق کرده تا در دسترس فهم همه قرار بگیرد.
فرمود حالا شما یک چراغی فرض کنید این چراغ در فضای باز نباشد که نورش پراکنده است در طاقچه ای باشد قبلاً در این دیوارها یک کوّه ای بود مداربسته برای اینکه چوب بستهایی که داشتند داربستهایی که داشتند قبلاً این داربستها را در همین لابه لای دیوار جاسازی می کردند این به صورت داربست فلزّی فعلی نبود که چیزی به نام طاقچه ولی کوچک نه بزرگ کوّه غیر نافذه که راه نداشته باشد پشت سرش بسته باشد که هر چه می گیرد جاسازی کند پراکنده نکند چنین طاقچه کوچکی در دیوار فرض کنید یک چراغ شفافی را در این طاقچه بگذاریم یک شیشه شفاف بدون غباری روی این چراغ بگذاریم یک روغن زیتونی که از بهترین درختها گرفته شده عصاره بهترین شجره زیتون است در جانفتی او جاروغنی او بگذاریم خب این چقدر شفاف می شود خود این روغن زیت خوش سوز است آن چراغ هم بدون نقص است آن زجاجه شفاف هم مایه

شفافیّت این نور است این کوّه و مشکات و طاقچه هم هر چه گرفت پس می دهد این می شود نورٌ علی نور این یک نور قوی است که انسان کاملاً می توانـد در سایه او زنـدگی کنـد تازه این یک گوشه نور است خب پس (اللَّهُ نُورُ السَّماوَاتِ وَالْأَرْضِ) (یـک) «مَثَلُه» نیست چون خـدا مَثل نـدارد (مَثَلُ نُورِهِ) پس یک نور عمومی است که او حساب و کتابش جـداست یک نوری برای این نور است (این دو) این نوری که برای نور خـداست «الله نور السـماوات والارض مثل نورِ نور الله» نه مَثل الله چون (فَلَا تَضْرِبُوا لِلَّهِ الْأَمْثَالَ) مَثل نورِ خـدا ضـمیر برمی گردد به نور نه به الله مَثل نور خـدا چنین جای شـفافی است (این دو) خب خـدا همین مقـدار نور دارد نه خیر یک نور ویژه دارد فرمود: (يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ) الله یک نور ویژه ای دارد که آن دیگر در طاقچه و در مصباح و در زجاجه و اینها نمی گنجد این در مسجد و حرم هست فقط این (فِي بُيُوتٍ أَذِنَ اللَّهُ أَن تُرْفَعَ) است این دیگر در کوّه باشد و در مصباح باشد و در زجاجه باشد با این مَثلها نیست این جاهای مخصوصی است (فِي بُيُوتٍ أَذِنَ اللَّهُ أَن تُرْفَعَ) این در مسـجد است در حرم است در بقیع است در حسینیه است این جاهاست خب چه کسی با او آشناست مردانی که شب و روز به یاد او هسـتند. فتحصّل که الله البته این الله اسـمی از اسـمای خداست نه هویّت مطلقه, هویّت مطلقه در هیچ جا موضوع بحث نیست الله که اسـمی از اسـمای الهی است موضوع قضیه است این مایه ظهور نظام هستی است این الله که مایه ظهور نظام هستی است این نور یـک نور دیگری دارد که مَثـل آن نور همین جریان مشـکاه و مصـباح و زجاجه و امثال ذلک است که این برای توده مردم است که فیض می برند یک نور ویژه ای دارد که در جاهای مخصوص است که (يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَن يَشَاءُ) آن نور کجاست (فِي بُيُوتٍ أَذِنَ اللَّهُ أَن تُرْفَعَ) وقتی قتاده خدمت امام باقر(سـلام الله علیه) رسید حضرت فرمود من شنیدم فتوا می دهی عرض کرد آری, فرمود بـه چه چیزی فتـوا می دهی؟ عرض کرد به قرآن, فرمـود: «کیـف تُفـتی بـالقرآن و مـا وَرَّثـک الله من القرآن حرفا» تو یـک درس خوانـدی ولی یک حرف را به عنوان علم الوارثه از قرآن اسـتفاده نکردی این قتاده مثل یک برده ضعیف در پیشـگاه امـام بـاقر حریم گرفته گفته من اینجا آمـدم خیلی مرعوب شـدم چه خبر است؟ فرمود: «أنت بین یـدی بیتٍ أذن الله أن تُرفع» تو اینجـا آمـدی چنین جـایی است من بیت الله نه تنهـا این مکـان مبـارک. بنابراین آن نور را خـدا آدرس داد فرمود: (فِي بُيُوتٍ أَذِنَ اللَّهُ أَن تُرْفَعَ) حالا این بحثها را ـ ان شاءالله ـ به طور عمیق مطالعه بفرمایید تا همه تان ـ ان شاءالله ـ از غرر آیات استفاده کنید.

«و الحمد لله ربّ العالمین»

آیات ۳۵ تا ۳۷ سوره نور ۹۰/۰۸/۲۱

.Your browser does not support the audio tag

(اللَّهُ نُورُ السَّماوَاتِ وَالْأَرْضِ مَثَلُ نُورِهِ كَمِشْكَاةٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ الْمِصْبَاحُ فِي زُجَاجَةٍ الزُّجَاجَةُ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ يُوقَدُ مِن شَجَرَةٍ مُبَارَكَةٍ زَيْتُونَةٍ لاَ شَرْقِيَّةٍ وَلاَ غَرْبِيَّةٍ يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِي ءُ وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ نُورٌ عَلَى نُورٍ يَهْدِی اللَّهُ لِنُورِهِ مَن يَشَاءُ وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْ ءٍ عَلِيمٌ (۳۵) فِي بُيُوتٍ أَذِنَ اللَّهُ أَن تُرْفَعَ وَيُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ يُسَبِّحُ لَهُ فِيهَا بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ (۳۶) رِجَالٌ لَّا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَن ذِكْرِ اللَّهِ وَإِقَامِ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءِ الزَّكَاةِ يَخَافُونَ يَوْماً تَتَقَلَّبُ فِيهِ الْقُلُوبُ وَالْأَبْصَارُ (۳۷))

یکی از نکاتی که مربوط به آیات قبل بود این است که گرچه ذات اقدس الهی فرمود: (نِسَاؤُكُمْ حَرْثٌ لَكُمْ)

گرچه هدف اصلی نکاح حفظ نسل است از یک طرف و حفظ دین و عفاف است از طرف دیگر لکن اینکه فرمود: (نِسَاؤُكُمْ حَرْثٌ لَكُمْ)

روشن است که مبنی بر غالب است زیرا در جهان مادّه و کثرت این چنین نیست که هیچ مزاحمتی و منعی در بین نباشد فرمود افرادی که ازدواج می کنند گاهی فقط از فرزند پسر و ذکور برخوردارند گاهی از فرزند اناث برخوردارند گاهی از مذکّر و مؤنث برخوردارند (يَهَبُ لِمَن يَشَاءُ إِنَاثاً وَيَهَبُ لِمَن يَشَاءُ الذُّكُورَ ۝ أَوْ يُزَوِّجُهُمْ ذُكْرَاناً وَإِنَاثاً وَيَجْعَلُ مَن يَشَاءُ عَقِيماً)

این مبنی بر غالب است نه مبنی بر دوام آن هم ذات اقدس الهی اعلم است می داند که در چه موردی چه حکمت و مصلحتی هست. اما در جریان (اللَّهُ نُورُ السَّماوَاتِ وَالْأَرْضِ)

ص: ۳۴۰

که به تعبیر سیدناالاستاد(رضوان الله علیه) جزء غرر آیات قرآن کریم است مستحضرید که الفاظ برای مفاهیم عام یا به اصطلاح دیگر برای روحِ معنا وضع شده است این کلمه۝ «نور» در طلیعه وضعش مصداق مادّی داشت نور آفتاب را نور چراغ را می گفتند نور ولی اطلاقش بر علم و معنویّت و موجودهای مجرّد عقلی, مجاز نیست مصداق مادّی با مجرّد فرق می کند نه اینکه مفهومها فرق بکند و این لفظ مشترک لفظی باشد و دارای چند مفهوم.

مطلب دوم آن است که خدا (نُورُ السَّماوَاتِ وَالْأَرْضِ)

است دو تعبیری که از ابن عباس و امثال ابن عباس نقل شده است که تعبیر (اللَّهُ نُورُ السَّماوَاتِ وَالْأَرْضِ)

به «الله هادی أهل السماوات و الأرض» یا «منوّر السماوات و الأرض» معنا شده است این با تکلّف همراه است البته اگر یک روایت صحیحی از معصوم(علیه السلام) برسد کاملاً قابل پذیرش است اما حرفی که از ابن عباس و امثال ابن عباس رسیده است مطابق با ظاهر آیه هم نیست وجهی ندارد که انسان آیه را بر آن حمل بکند آیات دیگری هست که خدا را به عنوان

هادی اهل سماوات و ارض می داند یا منوِّر شمس و قمر می داند که فرمود: (جَعَلَ الشَّمْسَ ضِياءً وَالْقَمَرَ نُوراً)

این «جَعل» همان تَنویر است اگر گفته شد (جَعَلَ الشَّمْسَ ضِياءً وَالْقَمَرَ نُوراً)

یعنی «منوّر الشمس و القمر» است اما اینجا که بالصراحه فرمود: (اللَّهُ نُورُ السَّماوَاتِ وَالْأَرْضِ)

می تواند به همان معنای ظاهری اش اخذ کرد که ظهور آسمان و زمین به وسیله خداست ظهور اینها هم با هستی اینهاست وقتی اینها معدوم اند تاریک اند وقتی اینها موجودند روشن اند که الله نور اینهاست و این مقام هم مقام سوم و فصل سوم است نه فصل اول که هویّت مطلقه ذات باشد که منطقه ممنوعه است نه فصل دوم که اکتناه صفات ذات باشد که آن هم مثل منطقه اول منطقه ممنوعه است بلکه فصل سوم مقام فیض و اظهار و افاضه و ایجاد و خلقت است که مقام فعل خداست فعل خدا یک موجود امکانی است گاهی این فعل هست گاهی این فعل نیست فعل که عین ذات نیست اگر عین ذات بود که زوال پذیر نبود از اینکه فعل گاهی هست گاهی نیست خلقت گاهی هست گاهی نیست افاضات گاهی هست گاهی نیست این معلوم می شود خارج از ذات است. خب پس ظهور آسمان و زمین یعنی کلّ هستی همان فیض خدای سبحان است.

مطلب بعدی آن است که هر جا سخن از سماوات و ارض است اگر «ما فیهنَّ», «ما بینهنّ» و مانند آن ذکر نشد منظور, مجموعه نظام خلقت است و اگر «ما فیهنَّ», «ما بینهنّ» و مانند آن ذکر شد منظور از سماوات خود سماوات است منظور از زمین خود زمین است چون ساکنان آسمان و ساکنان زمین جداگانه ذکر شدند. (اللَّهُ نُورُ السَّماوَاتِ وَالْأَرْضِ)

ظهور آسمان و زمین به وسیله فیض خداست وقتی این فیض را جمع بکنند مثل نفخه اول (صَعِقَ مَن فِی السَّماوَاتِ وَمَن فِی الْأَرْضِ)

همه سر به جَیْبِ و عدم در گشود همه اینها بالأخره به باطن می روند کجا می روند خود حق تعالی می داند دوباره که بساط خلقت را پهن کرد (ثُمَّ نُفِخَ فِیهِ أُخْرَی فَإِذَا هُمْ قِیَامٌ یَنظُرُونَ)

در نفخه دوم همه زنده می شوند همه موجود می شوند همه سر جای خودشان برمی گردند پس ظهور مجموعه نظام هستی به وسیله فیض ذات اقدس الهی است (اللَّهُ نُورُ السَّماوَاتِ وَالْأَرْضِ)

این برای مجموعه هستی.

آن گاه برای این نور مثالی ذکر می کند (مَثَلُ نُورِهِ)

نه «مَثَله» نه مَثل الله فرمود: (فَلَا تَضْرِبُوا لِلَّهِ الْأَمْثَالَ)

شما برای خدا مَثل ذکر نکنید و (لِلَّهِ الْمَثَلُ الْأَعْلَی)

الآن برای نور خدا مَثلی ذکر می کند نه برای خود خدا (مَثَلُ نُورِهِ کَمِشْکَاهٍ)

این مجموعه مشبّه به است که درجاتی دارد اگر ذات اقدس الهی (رَفِیعُ الدَّرَجَاتِ)

است (یک) و (ذُو الْعَرْشِ)

است (دو) برای این نور, درجاتی ذکر می کند (یک) ذوالعرش هم ذکر می کند (دو) عرشی که خدای سبحان دارد همان مقام تدبیر و فرمانروایی است که آن هم البته فعل خداست برای او در صحنه جهان خلقت قلبِ انسان است که قلب مؤمن عرش الرحمن است قلب مؤمن به منزله عرش است آن شئون علمی و عملی دیگر به منزله درجات رفیعه آن انسان صاحب قلب اگر خدا (رَفِیعُ الدَّرَجَاتِ)

است (یک) اگر ﴿ذُو الْعَرْشِ﴾

است (دو) مؤمنی که نسبت به خدا در حدّ خود خلیفه‌ی خداست او هم مظهر ﴿رَفِيعُ الدَّرَجاتِ﴾

است (یک) ﴿ذُو الْعَرْشِ﴾

است (دو) قلب او می شود عرش الرحمان, حالا بالاصاله انبیا و اهل بیت(علیهم السلام)اند بعد به تبع آنها مؤمنان و شاگردان آنها مطلب دیگر است. قبلاً هم این نکته گذشت که پیشینیان وقتی مطلبی را ذات اقدس الهی به آنها القا می کرد از آن مطلبی که از استاد نیاموخته بودند در کتاب ندیده بودند به عنوان حکمت عرشی یاد می کردند برای اینکه بر قلب اینها آمد (یک) و قلب مؤمن عرش الرّحمان است (دو), این گونه مطالب فاخر را حکمت عرشی می نامیدند (این سه). کم کم هر مطلب دقیقی را می گویند مطلب عرشی ولو دیگری گفته باشد ولی رسم پیشینیان این نبود. به هر تقدیر مؤمن قلبی دارد که عرش الرحمان است مظهر عرش ذات اقدس الهی است و دارای درجات رفیعه هم هست حالا این مطلب را خدای سبحان به صورت مَثل ذکر می کند. در نوبتهای قبل اشاره شد که گرچه در بخشی از آیات قرآن مطالب عمیقی هست آیات متقنی هست که حلّ آنها برای بسیاری از حکما دشوار است ولی همان آیات به برکت قصّه داستان مَثل, رقیق می شوند و در دسترس فهم همه قرار می گیرند خدای سبحان نور آسمان و زمین است یعنی چه؟ این را با مَثلی ذکر می کنند در منطقه ملاحظه فرمودید مَثل آن رقیق ترین معرّفی است که ممکن است انسان از او استفاده کند آن معرّفهای چهارگانه یک نصاب خاصّ علمی دارند یعنی حدّین و رسمین حدّ تام حدّ ناقص رسم تام رسم ناقص اینها یک معیار مشخصی دارند اما پنجمی که رقیق ترین و ضعیف ترین و نازل ترین معرّف است همان تمثیل است لذا شما ببینید در بسیاری از کتابهای منطق از تمثیل سخنی به میان نمی آید این تمثیل غیر از آن تمثیلی است که در باب حجّت مطرح است چون آنجا قیاس و تمثیل و استقرا آن باب استدلال و قیاس, باب تصدیق است کاری به آن تمثیل ندارد تمثیلی که در باب معرّف و قول شارح مطرح است رقیق ترین معرّف است می گویند مَثل روح در بدن مَثل سلطان در مدینه یا رُبّان در سفینه است ربّان این ناوخدا نه ناخدا این برای خفّت و سهولت در تعبیر می گویند ناخدا این اصلش ناوخداست ناو یعنی کشتی خدا هم یعنی مدبّر مثل کدخدا و مانند آن این ناوخدا که از او به ناخدا یاد می شود این سرپرست کشتی است برای اینکه به توده مردم بفهمانند رابطه روح و بدن چیست اگر در حدّی نبودند که از حدّین یا رسمین طرْفی ببندند از این مَثل استفاده می کنند می گویند همان طوری که سلطان مدینه مدبّر مدینه است و ناوخدای کشتی مدبّر کشتی است چیزی به نام روح وجود دارد که مدبّر بدن است این رقیق ترین معرّف و قول شارع است که از او به عنوان مَثل یاد می کند قرآن کریم از این رقیق ترین راه هم استفاده کرده تا همگان را بفهماند نوری در جهان هست (یک) درجاتی دارد (دو) این درجات را می شود یکی پس از دیگری طی کرد (سه) به آن نور اصلی نزدیک شد (چهار) جایش هم مشخص است آدرسش هم مشخص است درجاتش هم مشخص است راهش هم مشخص است جای او مسجد است و حسینیه است و حرم است و سرزمین وحی است و بقیع است و امثال ذلک ائمه راهنمایان اینها هستند عبادت ذکر اقامه صلات ایتاء زکات و مانند آن طیّ این راهند که انسان با این راهها می رود و کسانی که مشغول این راه رفتن اند طیّ این طریق اند نه عمداً به بیگانه ها گوش می دهند نه حواسشان نزد بیگانه هاست نه بیگانه ها به اینها دسترسی دارند این خصوصیت سالکان این راه است و زمان و ذکر و خصوصیّت سالک مشخص است این ﴿فِي بُيُوتٍ أَذِنَ اللَّهُ أَن تُرْفَعَ﴾

چه کسانی مدبّران این بیوت اند رجالی اند که نه تنها به طرف بازیچه و بازیگری نمی روند بلکه بازیچه و بازیگری نمی تواند به سراغ اینها بیاید در سوره مبارکه «مؤمنون» که بحثش گذشت فرمود اینها در میدان بازی نمی روند آنجا که بازی و لهو و لعب و سرگرمی است اینها از آن مرحله اِعراض می کنند (قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ ٭ الَّذِينَ هُمْ فِي صَلاَتِهِمْ خَاشِعُونَ ٭ وَالَّذِينَ هُمْ عَنِ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ)

حالا دارند می روند مشغول کار خودشان اند خب اینها نرفتند به سراغ بازی, بازی به سراغ اینها می آید؟ نه (لَّا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلاَ بَيْعٌ)

این (لاَّ تُلْهِيهِمْ)

غیر از (عَنِ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ)

است آنها هرگز به سراغ بازی نمی روند این در سوره «مؤمنون» بازی و بازیگران هم نمی توانند به اینها دسترسی پیدا کنند و اینها را سرگرم کنند که در این آیه آمده (لَّا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَن ذِكْرِ اللَّهِ)

نه اینها لاهی انـد نه مُلهی می تواند اینها را سرگرم کند اینها مستغرق در ذات اخلاص اند در همین بعضی از مقتلها آمده که وقتی حسن بن علی فرزندانش در کربلا بودند یکی از آنها به وجود مبارک سیّدالشهداء(سلام الله علیه) پیشنهاد داد که خِطبه ای کند به خواستگاری سکینه خاتون(سلام الله علیها) برود فرمود تو نمی توانی با او زندگی کند «کان الغا» چرا؟ برای اینکه «کان الغالب علیها الاستغراق فی ذات الله» این دخترم با دختران دیگر فرق دارد این غالباً غرق جمال و جلال الهی است تو همسری می خواهی که مثل خودت یک زندگی متوسط داشته باشد و او غالباً در جلال و جمال الهی است لذا در این قتلگاه خیلیها بودند ولی تنها کسی که شنید «شیعتی ما إن شربتم

» همین سکینه(سلام الله علیها) بود حساب اینها یکسان نیست. غرض این است که این گونه از مردان و زنان بازیچه را تودهنی کردند نه خودشان به طرف بازیچه می روند نه بازیگران می توانند به سراغ اینها بیایند خیلی حرف است که انسان نه لاهی باشد نه مُلها نه به طرف بازی برود نه بازی و بازیگران به خودشان جرأت بدهند به طرف اینها بیایند (رِجَالٌ لاَّ تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلاَ بَيْعٌ عَن ذِكْرِ اللَّهِ)

در متن زندگی هستند در جامعه هستند ولی بازی نمی کنند کسی را به بازی نمی گیرند به بازی دیگران هم بازیگری نمی کنند اینها نورند خب اینها هم می توانند درجات داشته باشند هم می توانند «قلب المؤمن عرش الرحمن

» باشند این مطالب را شما می بینید در بحثهای آیات دیگر کمتر این حرفهاست اگر سیدناالاستاد می فرماید این آیه جزء غرر آیات است برای همین نکات است با آیات دیگر می بینید سطحش خیلی فرق می کند طرز ورودش طرز خروجش انسان سازی اش فرق می کند ایشان در بعضی از مجلّدات گذشته تفسیر هم فرمودند انسان نزد جوامع بشری حقّ مسلّم دارد مهم ترین حقّی که جوامع بشری برای انسان قائل است حقّ حیات است اما قرآن کریم مهم ترین حقّی که برای انسان قائل است توحید است دیگران همین حیات (يَأْكُلُ الطَّعَامَ وَيَمْشِي فِي الْأَسْوَاقِ)

را می خواهند و آثار و لوازم و ملزومات و ملازمات این حیات حیوانی این را اصل می دانند ولی قرآن کریم مهم ترین حقّی که برای بشر قائل است حقّ حیات است اگر این هشتاد غزوه و سریه و اینها در اسلام پیش آمده برای اینکه این استکبار نگذاشت جامعه بشری به مهم ترین حقّ خودش برسد و وجود مبارک رسول خدا(صلّی الله علیه و آله و سلّم) قیام کرد تا حقّ مسلّم مردم را به آنها برساند. غرض آن است که در فرهنگ قرآن مهم ترین و برجسته ترین حقّ بشر یعنی جزء حقوق بشر همان حقّ توحیدی است نه حقّ حیات حیوانی آن حقّ توحیدی که محفوظ شد همه حقوق که مِن جمله آنها حقّ حیات حیوانی است هم محفوظ می شود.

پرسش:... پاسخ: بله خب, اما برای مؤمنین فرمود خود ذات اقدس الهی دخالت می کند (اللّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ)

خود خدا مستقیماً دخالت می کند تا جامعه را نورانی کند معلوم می شود که دخالت ذات اقدس الهی که همین راه هم به انبیا(علیهم السلام) رسیده است برای اینکه جامعه را نورانی کند نورانیّت جامعه به همان توحید است یک موحّد نه بیراهه می رود نه راه کسی را می بندد نه خودش به میدان بازی می رود نه گرد و خاک بازی به دامن او می نشیند هم (عَنِ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ)

هستند هم (لَّا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَن ذِكْرِ اللَّهِ)

هستند خب, (اللَّهُ نُورُ السَّماوَاتِ وَالْأَرْضِ)

مَثل نور خدا نه مَثل خدا (وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ)

مَثل نور خدا مِثل چراغدانی است مشکاتی است که در این مشکات و چراغدان چراغ باشد (فِيهَا مِصْبَاحٌ)

این مصباح هم در یک شیشه شفافی که مثل کوکب درّی تابان است باشد (الْمِصْبَاحُ فِي زُجَاجَةٍ)

که (الزُّجَاجَةُ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ)

این مصباح نیازمند به یک روغن است برخیها «توقَد» قرائت کردند که ضمیر «توقَد» به زجاجه برگردد برخیها یوقد قرائت کردند که معروف است تا ضمیر به مصباح برگردد ظاهراً این اصل است که یوقد است (یک) ضمیرش هم به مصباح برمی گردد (دو) این مصباح از یک شجر و درخت پربرکتی تغذیه می کند این شجره مبارکه را قرآن معیّن کرد که زیتون است برای اینکه روغن زیتون شفاف تر از روغنهای دیگر افروخته می شود حالا زمخشری و امثال زمخشری اینها در یک محدوده خاصّی فکر کردند گفتند این شجره مبار که در شام روئیده می شود چون درخت زیتون شام معروف تر از جای دیگر است این البته دلیل می خواهد در این مَثل آنچه را ذات اقدس الهی ذکر می کند این است که این روغن کاملاً برای افروختن آماده است سرّش این است که در سرزمینی این میوه زیتون به بار آمد و این درخت زیتون غَرس شد که نه افراط در آن بود نه تفریط آن معنایی که در روز قبل گذشت این بود که (لَّا شَرْقِيَّةٍ وَلَا غَرْبِيَّةٍ)

چون مستحضرید باغی که مشجّر است و محصول است حائط و دیوار دارد این درختهایی که در کنار دیوار شرقی باغ اند اوایل روز آفتاب نمی گیرند وقتی آفتاب بالا آمد بر آنها می تابد آن درختانی که در کنار دیوار غربی باغ اند در پایان روز آفتاب نمی گیرند و در سایه دیوارند آن درختانی که در وسط باغ اند می گویند «شجرةٌ ضاحیّه» که آفتاب بیشتری می گیرند وقتی آفتاب بیشتری گرفتند میوه هایشان شیرین تر و شاداب تر می شود این یک تفسیر. تعبیر یا تفسیر دیگر این است که (لاَّ شَرْقِيَّةٍ)

که زیاد آفتاب بگیرد (لاَ غَرْبِيَّةٍ)

که کم آفتاب بگیرد بلکه در وسط باغ است که هم آفتابش تعدیل شده است هم سایه اش تعدیل شده است به هر تقدیر ناظر به آن است که به مقدار لازم آفتاب می گیرد در غیر صورت لزوم در سایه است و پربارتر است (لاَّ شَرْقِيَّةٍ وَلاَ غَرْبِيَّةٍ)

این چون این چنین است (يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ)

روغن او به قدری شفاف است که اینکه شما می بینید در این پمپ بنزینها می گویند استعمال دخانیات ممنوع است برای اینکه تا کبریت از یک فاصله دور روشن بشود او جرقّه می زند با اینکه تماس نگرفته با او ولی خب اشتعال پذیری اش زیاد است. (يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ)

اشتعال پذیری او زیاد است و خوب هم افروخته می شود نیازی نیست که انسان از نزدیک شعله را به او برساند خب چنین نوری هست این چراغ همیشه افروخته است و روشن است و محذوری ندارد شفاف و صاف هم هست (يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ نُّورٌ عَلَى نُورٍ)

گفتند این زجاجه «کوکبٌ درّیٌّ» این نور مصباح هم که روی آن زجاجه آمده می شود (نُورٌ عَلَی نُورٍ)

اینها مَثل است برای نورانیّت فیض خدا که او (رَفِیعُ الدَّرَجَاتِ)

است این رفع را هم مستحضرید گاهی رفع حسّی است نظیر (وَإِذْ یَرْفَعُ إِبْرَاهِیمُ الْقَوَاعِدَ مِنَ الْبَیْتِ وَإِسْمَاعِیلُ)

گاهی رفع معنوی و عقلی است نظیر (یَرْفَعِ اللَّهُ الَّذِینَ آمَنُوا مِنکُمْ وَالَّذِینَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ)

که این دو جمله است و دو قضیه است و دو تمیز دارد (یَرْفَعِ اللَّهُ الَّذِینَ آمَنُوا مِنکُمْ)

این تمیز ندارد (وَالَّذِینَ أُوتُوا الْعِلْمَ)

تمیز دارد آن تمیزش (دَرَجَاتٍ)

است خب اگر مؤمن عالِم دارای درجات است تمیز جمله اول هم معلوم می شود (یَرْفَعِ اللَّهُ الَّذِینَ آمَنُوا مِنکُمْ)

درجةً مؤمن عادی یک درجه بالا می رود مؤمن عالِم چند درجه این (دَرَجَاتٍ)

که تمیز جمله دوم است می تواند قرینه باشد برای تمیز جمله اول که محذوف شد این رفع معنوی است. حالا ذات اقدس الهی که می خواهد رفع کند مؤمن را با این نورها رفع می کند نوری می فرستد که مؤمن راه خودش را ببیند فرمود: (جَاءَکُم مِنَ اللّهِ نُورٌ وَکِتَابٌ مُبِینٌ)

ما نور دادیم قرآن دادیم پیغمبر دادیم بعد فرمود شما که نور گرفتید (یَمْشِی بِهِ فِی النَّاسِ)

کسی که (جَعَلْنَا لَهُ نُوراً یَمْشِی بِهِ فِی النَّاسِ)

با این نور هم وارد صحنه برزخ و قیامت می شوید آن فضا را روشن می کنید (نُورُهُمْ یَسْعَی بَیْنَ أَیْدِیهِمْ)

نوری از طرف خدای سبحان آمده به نام قرآ ن و عترت که (جَاءَکُم مِنَ اللّهِ نُورٌ)

مؤمن از این نور بهره برداری می کند که در همین آیات مشخص شده است که (جَعَلْنَا لَهُ نُوراً يَمْشِى بِهِ فِى النَّاسِ)

با همین نور هم وارد صحنه برزخ و قیامت می شود که (نُورُهُمْ يَسْعَى بَيْنَ أَيْدِيهِمْ)

در آنجا شمس و قمر نیست برای اینکه (إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ)

شد, (وَإِذَا النُّجُومُ انكَدَرَتْ)

شد هیچ نوری در آنجا نیست مگر اینکه انسان به همراه خود ببرد لذا مؤمن همراه خود نور فراوان دارد آن کافری که در کنار او ایستاده است (ظُلُمَاتٌ بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ)

راه خودش را گم کرده این نور شمس نیست که اگر بتابد هر دو را روشن کند که این نوری است که مخصوص خود انسانهاست اگر نور مخصوص زید باشد عمرو که در کنار اوست در تاریکی به سر می برد همان طوری که در دنیا از او استفاده نکرده در قیامت هم از او بهره نمی برد. خب فرمود: (نُورٌ عَلَى نُورٍ)

این نورها کجاست؟ فرمود آن (نُورُ السَّماوَاتِ وَالْأَرْضِ)

که به همه داد آن ظهور خداست و هستی است و به همه عطا کرده است این نورهای اختصاصی (يَهْدِى اللَّهُ لِنُورِهِ مَن يَشَاءُ)

آن نور عمومی نظیر هدایت تشریعی عام که (هُدىً لِلنَّاسِ)

است به همه رسیده اما این نور پاداشی نور معنوی نور علم نور معرفت این را خدای سبحان به هر کسی که خواست عطا می کند و مشیئت او همان طوری که در بیانات نورانی امام سجاد(سلام الله علیه) آمده برابر با حکمت است دیگر آن از غرر فرمایشات امام سجاد است «یا مَن لا تبدّل الحکمته الوسائل

» ای خدایی که ما هر توسّلی هر وسیله ای هر ضریعه ای ارائه کنیم که شما ـ معاذ الله ـ بر خلاف حکمت کار بکنید این شدنی نیست هیچ وسیله ای نمی تواند مسیر حکمت شما را عوض کند که شما کار غیر حکیمانه بکنید این نیست پس مشیئت الهی برابر با حکمت اوست (يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَن يَشَاءُ)

باز این را تکرار می کند که این مَثل است ما می خواهیم از این مَثل به ممثّل پی ببریم حالا که یک نور عمومی دارد که کلّ هستی را روشن می کند یک نور خاص دارد که مردان الهی را با آن نور روشن می کند آن نور عمومی که فیض حق است به همه رسیده و می رسد اما آن نور خصوصی که داوطلب دارد آن جایش کجاست آن را الآن آدرس می دهند که کجاها هست (یک) بهره وران از آن نور چه کسانی اند (دو) شرایط بهره وری را هم مشخص می کند (سه) سایر لوازم را هم در کنارش بازگو می کند (چهار) بعد از اینکه فرمود: (وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْ ءٍ عَلِيمٌ)

حالا فإن قلت آن نور کجاست؟ (فِي بُيُوتٍ)

این در حرم هست این در مسجد هست این در حسینه هست این در سرزمین وحی است این در بقیع هست اینجاهاست. «و الحمد لله ربّ العالمین»

آیات ۳۶ تا ۳۸ سوره نور ۹۰/۰۸/۲۲

Your browser does not support the audio tag.

(اللَّهُ نُورُ السَّماوَاتِ وَالْأَرْضِ مَثَلُ نُورِهِ كَمِشْكَاةٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ الْمِصْبَاحُ فِي زُجَاجَةٍ الزُّجَاجَةُ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ يُوقَدُ مِن شَجَرَةٍ مُبَارَكَةٍ زَيْتُونَةٍ لاَ شَرْقِيَّةٍ وَلاَ غَرْبِيَّةٍ يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِي ءُ وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ نُّورٌ عَلَى نُورٍ يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَن يَشَاءُ وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْ ءٍ عَلِيمٌ (۳۵) فِي بُيُوتٍ أَذِنَ اللَّهُ أَن تُرْفَعَ وَيُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ يُسَبِّحُ لَهُ فِيهَا بِالْغُدُوِّ وَالآصَالِ (۳۶) رِجَالٌ لاَّ تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلاَ بَيْعٌ عَن ذِكْرِ اللَّهِ وَإِقَامِ الصَّلاَةِ وَإِيتَاءِ الزَّكَاةِ يَخَافُونَ يَوْماً تَتَقَلَّبُ فِيهِ الْقُلُوبُ وَالْأَبْصَارُ (۳۷) بینب لِيَجْزِيَهُمُ اللَّهُ أَحْسَنَ مَا عَمِلُوا وَيَزِيدَهُم مِن فَضْلِهِ وَاللَّهُ يَرْزُقُ مَن يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ (۳۸))

ص: ۳۵۰

بعد از اینکه بخشی از احکام اسلامی را فرمود و قبل از اینکه بقیه احکام را بفرماید مَثلی ذکر می کند مَثل را مستحضرید برای چند منظور ذکر می کنند یکی اینکه افراد متوسّط دستشان به این دامنه مطلب برسد تمثیل برای آن است که آن مطالب بلند را پایین بیاورند به حس نزدیک تر کنند تا در دسترس اوساط از مستمعان برسد. فایده دیگر آن است که همین مَثلی که از بالا به پایین آمده به عنوان یک حبل متین در دسترس دیگران است به صورت نردبان برای اوحدیّ از مخاطبان است که آن اوحدی همین مَثل را بگیرند و بالا بروند اگر گفته شد «اقرأ وارقی» ناظر به این بخش است. پس مَثل حداقل دو فایده را به همراه دارد یکی برای آن است که دامنه مطلب پایین بیاید تا هم افق دستِ اوساط مخاطبان قرار بگیرد آنها بفهمند. فایده دیگر آن است که همین مَثل پایین آمده دستاویزی باشد برای اوحدی که همین را بگیرند و بالا بروند آنجا که در قرآن کریم فرمود ما این مَثلها را می زنیم (لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ)، (لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ) این طایفه از آیات برای اوساط از مؤمنان است و اما آنچه در

سوره مبارکه «عنکبوت» بیان کرد آیه ۴۳ سوره «عنکبوت» فرمود: (وَتِلْكَ الْأَمْثَالُ نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ وَمَا يَعْقِلُهَا إِلَّا الْعَالِمُونَ) این ناظر به آن فایده دوم است. اولاً- باید کسی عالِم باشد عالِم به اصطلاح قرآنی نه عالم حوزوی و دانشگاهی عالم به اصطلاح قرآنی همان است که (إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَا) که علم و عمل با هم آمیخته باشد وگرنه صِرف آگاهی از مطالب را قرآن عالِم نمی داند. خب پس کسانی را قرآن عالم می داند که اهل خشیت باشند که (إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَا) اگر کسی عالِم شد اهل خشیت شد جزء اوساط از مخاطبان است در فرهنگ قرآن بر خلاف اوساط عمومی که بنای عقلاء و فهم عرف آن را همراهی می کند آن اوساط که بحثش در اول اشاره شد دیگرند و این اوساط قرآنی دیگرند. علما جزء متوسّطان از مخاطبان قرآ ن اند خب اینها که عالِم اند به اصطلاح قرآن که اهل خشیت اند اینها این طناب را می گیرند بالا می روند لذا فرمود: (وَمَا يَعْقِلُهَا إِلَّا الْعَالِمُونَ) عالِم اند که عاقل می شوند علما هستند که عقلا می شوند عقل همان است که «ما عُبد به الرحمن و اکتسب به الجنان» عقل آن است که انسان مالک بهشت بشود نه بهشتی آن که بهشتی است عالِم است آن که مالک بهشت است عاقل است می بینید در قرآن کریم دارد (لَهُمْ جَنَّاتِ) یک عدّه را دارد که (يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ) اهل جَنّت اند وارد بهشت می شوند یک عدّه مالک بهشت اند اینکه درباره آنها دارد (لَهُمْ جَنَّاتِ) غیر از کسانی است که اینها (فِي جَنَّاتٍ) کذا و کذا (إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ) این غیر از آن است که فرمود: (لَهُمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي) این (لَهُمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي) ملاحظه فرمودید که درباره گروه خاصّی آمده که «إنّ الجنّه تَشتاق إلی أربعه» یا خمس یا کمتر و بیشتر بهشت مشتاق سلمان است بهشت مشتاق اباذر است برای اینکه هر مملوکی مالک خودش را می خواهد بهشت را اینها ساختند. بنابراین عالِم به اصطلاح قرآنی متوسّط است عاقل به اصطلاح قرآنی جزء اوحدی است فرمود: (وَتِلْكَ الْأَمْثَالُ نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ) که آنها (لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ), (لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ) و بالأخره به سعادت برسند اما (وَمَا يَعْقِلُهَا إِلَّا الْعَالِمُونَ).

فهاهنا مراحل ثلاث: یکی مراحل ابتدایی است که هنوز عالِم قرآنی نشدند ولو عالِم حوزوی و دانشگاهی اند اینها به وسیله این امثال متذکّر می شوند متفکّرانه اهل خشیت می شوند, می شوند در ردیف علما. گروه دوم علما هستند که به تصدیق قرآن کریم اهل خشیت اند این گروه دوم مرحله سوم می رسند که می شوند عاقل (وَمَا يَعْقِلُهَا إِلَّا الْعَالِمُونَ) پس مَثل این سه فایده را برای این سه گروه دارد.

مطلب دیگر این است که اگر ذات اقدس الهی می خواست مَثل بزند انسان خیال می کرد به شمس مَثل بزند روشن تر است که مَثل نور خدا مثل آفتاب است اما حالا به چراغ دان و به کوّه در جدار و به مصباح و زجاجه مَثل می زند برای چه؟ برای اینکه ثابت کند از دلِ تاریکی ذات اقدس الهی نور در می آید (این یک) و قلب مؤمن به منزله مشکات است که در او مصباح می رود با زجاجه می رود با روغن زیتون می رود (نُورٌ عَلَى نُورٍ) می شود (این دو) وگرنه اگر صِرف فضای روشن بود یا روشن کردن فضا بود به شمس و قمر مثال می زد.

مطلب بعدی آن است که اگر شاخصی در برابر آینه قرار بگیرد ظهور این صورت در آینه به وسیله خود این شخص است تا این شخص ظاهر است این صورت در آینه هست دیده می شود و اگر باطن شد و غایب شد دیگر صورتی در آینه نیست. طبق بیان نورانی امام رضا(سلام الله علیه) که در پایان کتاب شریف توحید مرحوم صدوق آمده فرمود نه خدا در خلق است نه خلق در خدا مثل اینکه نه شاخص در آینه است نه آینه در شاخص ولی اگر شاخصی, شخصی وجود داشته باشد صورت او در آینه منعکس می شود یعنی صورت او را ما در آینه می بینیم خلق به منزله صوَر مرآتیه خدا هستند اگر ذات اقدس الهی به اسم «هو الظاهر» تجلّی کرد می شود (نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضِ) اگر به اسم «هو الباطن» تجلّی کرد (يَوْمَ نَطْوِي السَّمَاءَ كَطَيِّ السِّجِلِّ لِلْكُتُبِ) بساط این آسمانها جمع می شود بساط زمین جمع می شود این طومار را چطور جمع می کنند فرمود: (كَطَيِّ السِّجِلِّ لِلْكُتُبِ) سجل این طومار است دیگر این طومار حالا یا پارچه است یا کاغذ این باز است که در آن نوشته است و امضاست اما اگر کسی این را لوله بکند این وقتی لوله شده می شود طیّ این را اول می گویند طومار اول طومار است برای اینکه نوشته است وقتی لوله شده جمع شده می شود مَطوی که (وَالسَّمَاوَاتُ مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ), (يَوْمَ نَطْوِي السَّمَاءَ كَطَيِّ السِّجِلِّ لِلْكُتُبِ) سِجل یعنی طومار الآن همه نوشته ها در این صفحه هست در طومار هست ولی بسته است یوم النّشور که شد دوباره اینها را باز می کند خب بنابراین ذات اقدس الهی اگر به اسم «هو اظاهر» تجلّی کرد طبق بیانات نورانی حضرت امیر در نهج البلاغه که فرمود: «الحمد لله المتجلّی لِخَلقه بِخَلقه» می شود (نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضِ) اگر به اسم شریف «هو الباطن» تجلّی کرد (يَوْمَ نَطْوِي السَّمَاءَ كَطَيِّ السِّجِلِّ لِلْكُتُبِ) می شود پس ظهور آسمانها و زمین به وسیله ذات اقدس الهی است این اصل مطلب اما (نُورٌ عَلَى نُورٍ) مربوط به آن معارف است مربوط به آن عقاید است مربوط به آن علوم است مربوط به هدایتهاست و مانند آن.

مطلب دیگر این است که همـان طوری که در عالَم حس و ظاهر خداونـد آفتاب را سـراج وهّاج قرار داد که این آفتاب از چیز دیگری نور نمی گیرد اجرام دیگر از او نور می گیرند وگرنه خود او سـراج وهّاج است (جَعَلَ الشَّمْسَ سِرَاجاً) و مانند آن در ممثّل در نور معنوی هم قرآن را نور قرار داد پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) و اهل بیت را نور قرار داد اینکه می بینید نگار به مکتب نرفته انـد مثـل آن است که آفتـاب جایی نرفته تا نور بگیرد این قمر است که به مکتب می رود ولی شـمس به مکتب نمی رود قرآن به مکتب نمی رود اهل بیت به مکتب نمی روند بنابراین اگر کسی خواست خدمت قرآن برود حرف خودش را از زبان قرآن بزنـد این مثل اینکه شـمعی در دسـتش است می خواهـد با این شـمع آفتاب را پیـدا کند این درست نیست آفتاب محتاج به شـمعِ شـمّاع نیست قرآن احتیاجی به سرمایه گذاری مفسّر نیست مفسّر فقط باید ببیند همین! حرف خودش را از زبان قرآن منتقل بکنـد این مثل انیکه با شـمعب خواهـد نور آفتاب را پیدا کند در برابر اهل بیت نور اینها را زیاد کند اینها از کسـی چیز یـاد نمی گیرنـد مگر از ذات اقـدس الهی یکی از روایـاتی کـه سیدناالاسـتاد در المیزان می فرمایـد ایـن جزء غرر روایـات ماست آن است که از وجود مبارک حضرت امیر(سلام الله علیه) سؤال کردند به شما وحی می رسد؟ می فرماید نه, وحی به ما نمی رسـد مگر آنچه مـا از قرآن می گیریم خب این قرآن را ذات اقـدس الهی به همه آمـوخت ولی آن علـوم قرآنی را بـاطن قرآنی را حقـایق قرآنی را از راه وحی و الهام به اینها افاضه می کنـد یک چیز جدیـدی نیست فقط همین است خب این حرف بسـیار بلنـدی است یعنی مـا از جـای دیگر نمی گیریم هر چه داریم از همین قرآن داریم خب چـون این قرآن را قبلاً ملاحظه فرمودیـد ما با عربی مبین او سـروکار داریم حـداکثر این است که یک لایه هایی را هم مثلاً آدم به زحمت بفهمـد اما از عربی مبین تا علیّ حکیم همه اش قرآن است دیگر (إِنَّا جَعَلْنَاهُ قُرْآناً عَرَبِیّاً لَعَلَّکُمْ تَعْقِلُونَ ◻ وَإِنَّهُ فِی أُمِّ الْکِتَابِ لَدَیْنَا لَعَلِیٌّ حَکِیمٌ) این از علیّ حکیم تـا عربی مـبین, از عربی مـبین تـا علیّ حکیم قرآن است مـا حـداکثر بـا عربی مبینش سر و کـار داریم خب علیّ حکیمش آنجا نه عِبری است نه عربی اینکه می گویند علم لدنّی همین است دیگر علم لدنّی نظیر فقه و تفسـیر و فلسفه و کلام و اصول و اینها علمی نیست که موضوع داشته باشد محمول داشته باشد رابطه داشته باشد در آن بحث بکنند لَدُن یعنی نزد اگر همین معارفی که در جوامع بشـری از انبیا رسـیده است انسان همینها را دست اول از لـدن از نزد خدا بگیرد می شود علم لدنّی آن گاه حقیقت هست بدون مجاز, صافی هست بدون دُردی, اول و آخرش با هم است و مانند آن این می شود علم لدنّی لدن یعنی نزد. ما تَه چشـمه داریم آب می گیریم هزارها فرسخ این آب از راه لوله و غیر لوله رسـیده بعد به ما می رسد ما قدری از آن را می گیریم اما اگر کسـی برود سرچشـمه لـدن یعنی نزد که دقیق تر و رقیق تر از عند است ما در فارسـی آن قدر فرهنگ وسـیع نـداریم که این دو کلمه را بتوانیم درست ترجمه کنیم لـدن را هم ما به نزد ترجمه می کنیم عند را هم به نزد ترجمه می کنیم در حالی که عنـد اعم از لدن است اگر کتابی به دست انسان باشد نزد انسان باشد می گویند کتاب عندی حالا خواه فعلاً در دست او باشـد یا در قفسه های کتابخانه اش باشـد بالأخره می گویـد عنـدی نزد من است اما اگر فعلاً در دسـتش باشد نقد باشـد می گوینـد لدن لدی اللهی شدن علم لدنّی گرفتن غیر از علم عنداللهی شدن و عند الله گرفتن است آن پیشاپیش حضور بـدون غیبت و امثال ذلک. فرمود آنجا که لدی الله است این قرآن علیّ حکیم است خب کسـی که از علیّ حکیم بخواهد بهره ببرد دیگر بـا وحی همراه است دیگر این دیگر فرشـته که اینجـا حضور نـدارد این وحی مسـتقیم خـداست بنابراین این درجات هست که انسـان از این مَثل به آن ممثّل راه پیـدا کنـد و خـدای سـبحان می خواهـد این قلب به منزله◻ مشکات باشـد در آن مصباح افروخته بشود در آن زجاجه باشد نور باشد که بعد بفرماید (اللّهُ وَلِیُّ الَّذِینَ آمَنُوا یُخْرِجُهُم مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَی النُّورِ) مثل اینکه از مشکاتِ تاریـک از مصباحِ تاریک از زجاجه تاریک نوری متلألیء می شود و اگر مثال می زد به مسـئله شـمس این نکات ملحوظ نمی شد و رعایت نمی شد.

مطلب بعدی حقیقت و مجاز است در جریان حقیقت و مجاز ما با الفاظ و مفاهیم و معانی آشنا هستیم که لفظ در معنای حقیقی استعمال می شود یعنی چه در معنای مجازی استعمال می شود یعنی چه اینها را می فهمیم اما حقیقت و مجاز خارجی و مصداق کمتر با او مأنوسیم. ما وقتی می گوییم لفظ حقیقت و مجاز یعنی این لفظ اسد مثلاً ـ وضع شده است برای حیوان مفترس وقتی از محلّ خودش تجاوز بکند از آن معنای حقیقی تجاوز بکند به غیر معنا برسد این معنای دوم را می گویند معنای مجاز که اگر کسی خواست به حقیقت برسد از این رجل شجاع که مجاز است مَجوز است معبر است از این مجوز و معبر باید عبور کند به آن حقیقت برسد وگرنه اگر کسی بگوید «رأیت اسداً یرمی» این با مجاز مربوط است این با مَمرّ مربوط است نه با دارالقرار نه با مقرّ اینها را ما می فهمیم این لفظ در حقیقت استعمال شد یعنی چه در مجاز استعمال شد یعنی چه اما نور وقتی گفته می شود نور این اصلش برای ذات اقدس الهی است از آنجا به شمس و قمر رسیده است در مسائل حسّی از آنجا به قرآن رسیده است که فرمود: (جَاءَكُم مِنَ اللّهِ نُورٌ وَكِتَابٌ مُبِينٌ) از آنجا به پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) رسیده است فرمود: (يَاأَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِداً وَمُبَشِّراً وَنَذِيراً ۝ وَدَاعِياً) و کذا و کذا (وَسِرَاجاً مُّنِيراً) این سراج منیر بودن پیغمبر و آن سراج وهّاج بودن شمس یکی در طبیعت یکی در ماورای طبیعت یکی فیزیکی یکی متافیزیکی اینجا مجوز است معبر است که از این مجوز از این معبر از این ممرّ عبور بکنیم به (ذٰلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ) می رسیم که او می شود حقیقت اینها می شوند مجاز کلّ ماسوا می شود مجاز او می شود حقیقت برای اینکه از این راه به آنجا رسیدیم اینها عاریه است و ذات اقدس الهی آن مراحل ضعیف را نصیب مؤمنین عادی هم می کند که فرمود: (اللّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ) اگر در بعضی از روایات آمده است «اتقوا فراسه المؤمن فانّه یَنظر بنور الله» همین است یعنی شما اگر همین ایمان مؤمن را علم مؤمن را فراست مؤمن را بگیری و بالا ـ بروی به حق می رسی اینجا مجوز است معبر است این طور نیست که واقعاً مؤمن از خودش نور داشته باشد درست است اهل فراست است درست است خوش فکر است خوش بین است عاقبت اندیش است دوربین است دوراندیش است اما همه اینها عاریتی است تا انسان به حق برسد «اتقوا فراسه المؤمن فانّه یَنظر بنور الله» پس مَثلها تنها برای این نیست که ما بفهمیم بلکه برای این است که این مَثل را بگیریم به ممثّل برسیم وقتی بهشت را وصف می کند درست است می فرماید: (جَنَّاتٌ تَجْرِي مِن تَحْتِهَا الأنْهَارُ) ولی در آن سوره مبار که ای که به نام حضرت است یا سوره «فتح» می فرماید: (مَثَلُ الْجَنَّهِ الَّتِی وُعِدَ الْمُتَّقُونَ فِيهَا أَنْهَارٌ مِنْ ماءٍ غَيْرِ آسِنٍ وَأَنْهارٌ مِنْ لَبَنٍ لَمْ يَتَغَيَّرْ طَعْمُهُ وَأَنْهارٌ مِنْ خَمْرٍ) کذا (مِنْ عَسَلٍ) کذا (مِنْ ماءٍ) کذا مَثل بهشت این است که نهر عسل جاری است مَثل بهشت آن است که نهر خمر جاری است مَثل بهشت آن است آب جاری است که هرگز تغییرپذیر نیست مَثل بهشت جایی است که نهر شیر جاری است که اینها سِنه ندارند تغیّر ندارند بو نمی دهند و مانند آن خب ممثّل چیست؟ اگر (تَجْرِي مِن تَحْتِهَا الأنْهَارُ) مثل است خود بهشت پس چیست؟ اینها حق است بالاترش هم حق است می شود (نُورٌ عَلَى نُورٍ) یعنی برای اوساط از مردم همین بهشت جسمانی است جسمی است و بدنی است و نهری است و درختی است و (تَجْرِي مِن تَحْتِهَا الأنْهَارُ) اما برای اوحدیّ از اهل ایمان یک بهشت جسمانی است که (تَجْرِي مِن تَحْتِهَا الأنْهَارُ) یک بهشت است که (فَادْخُلِي فِي عِبَادِي ۝ وَادْخُلِي جَنَّتِي) است که جنّهاللقاء است آن وقت گفتند: (وَلِمَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ جَنَّتَانِ) باز هم (وَمِن دُونِهِمَا جَنَّتَانِ) چندین بهشت برای این گونه از افراد است یک بهشت فیزیکی یک بهشت متافیزیکی یک بهشت جسمانی یک بهشت روحانی آنجا که با اهل بیت اند که دیگر سخن از (تَجْرِي مِن تَحْتِهَا الأنْهَارُ) نیست نه اینکه آن را ندارند در عین حال که آن را دارند بالاتر می روند بارها این مثل ذکر می شد الآ ن ما در شبستان مسجد اعظمیم این حرفها را می زنیم این حرفها هم زمان دارد هم زمین یعنی کسی می گوید کسی می شنود این آهنگها این کلمات زمینی است و زمانی اما این معارف این مطالب که دیگر برای قم و غیر قم نیست مطالب برای زمین و

آسـمان نیست این مطـالب که بحث بشود خـدا نور است پیغمبر نور است اهل بیت نور است اینها که زمان و زمین نیست ما در عین حـال که حرف می زنیم در یـک زمـان در یک زمین چیزی می فهمیم که نه زمانی است نه زمینی ما با جانمان می فهمیم که او لاـ شـرقیّ است و لاـ غربی بـا گوشـمان می شـنویم بـا دهنمـان حرف می زنیم که جسم است و بـدن دارد. بنابراین برای اوسـاط (تَجْرِی مِن تَحْتِهَـا الأنْهَـارُ) برای اوحـدی همین (تَجْرِی مِن تَحْتِهَـا الأنْهَارُ) می شود مَثل (مَثَلُ الْجَنَّهِ الَّتِی وُعِـدَ الْمُتَّقُونَ تَجْرِی مِن تَحْتِهَـا الأنْهَارُ) من کـذا بنابراین مثل اینکه اصـحاب که می رفتنـد خـدمت وجود مبارک امام صادق(سـلام الله علیه) بعضـیها می گفتند روز عید است برویم خدمت حضرت دست حضـرت را ببوسـیم آنجا خرما بخوریم محضر حضرت را ببینیم بعضیها مثل اباذر و زراره و ابوبصیر و اینها می گفتند برویم محضر حضرت, حضرت را زیارت بکنیم از علمش هم استفاده می کنیم. ابوذر و زاره ها و ابوبصـیرها کسانی بودنـد که (له جنّتان) افراد عادی کسانی بودند که (تَجْرِی مِن تَحْتِهَا الأنْهَارُ) خب بنـابراین اینکه فرمـود: «اتقوا فراسه المؤمن فـانّه یَنظر بنور الله» این همـان نوری است که (یَهْـدِی اللَّهُ لِنُورِهِ مَن یَشَـاءُ) نه آن نور (نُورُ السَّماوَاتِ وَالأرْضِ) آن (نُورُ السَّماوَاتِ وَالأرْضِ) عمومی است.

ص: ۳۵۴

پرسش:...

پاسخ: بله دیگر اینها در قوس نزول یک فرمایشی دارند می فرمایند: «أول ما خلق الله نوری» اما در قوس صعود فرمایش دیگری دارند که می گویند (رَبِّ زِدْنِی عِلْماً) تا زنده بودند می فرمودند: (رَبِّ زِدْنِی عِلْماً) حساب قوس صعودشان که لحظه به لحظه باید بالا ـ بروند فرمود: (وَمِنَ الَّيْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ نَافِلَةً لَّكَ عَسَىٰ أَن يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَاماً مَّحمُوداً) باید عبادت بکنند باید سؤال بکنند باید بخواهند باید منتظر باشند تا ذات اقدس الهی دستور بدهد اینها بگویند ولی در قوس نزول که «اوّل ما خلق الله»اند همه چیز را می دانند اگر اینها برابر قوس صعود بخواهند حرکت کنند وظیفه شان این است که مرتب بگویند (رَبِّ زِدْنِی عِلْماً) اگر به لحاظ قوس نزول باشد که خب البته اینها در بارگاه (دَنَا فَتَدَلَّى) هستند بنابراین خدای سبحان این وعده را به مؤمنین هم داده که (اللّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ) این (يُخْرِجُهُم مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ) یعنی از آن مشکات درونشان ما یک چراغ افروخته می کنیم از همان جا زجاجه می زنیم روغن زیتون می دهیم که (يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ) می شود (نُورٌ عَلَى نُورٍ) می شود این می شود شرح صدر (أَوَمَن كَانَ مَيْتاً فَأَحْيَيْنَاهُ وَجَعَلْنَا لَهُ نُوراً يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ) این آیه ای که سیدناالاستاد می فرماید از غرر آیات است خیلی از بزرگان در زمینه خصوص این آیه یا رساله نوشتند یا بالاتر از رساله نوشتند غزالی از کسانی است که درباره خصوص این آیه نوشته ای دارد که عصاره آن نوشته را فخررازی در تفسیرشان نقل کردند و بعد البته اظهارنظر هم کردند این آیه از آیاتی است که روی آن خیلی از بزرگان کار کردند حکما هم تطبیق کردند نه تفسیر, در اشارات و تنبیهات مرحوم بوعلی در آ ن بخش نمط سوم در مسئله نفس قوای نفس و شئون نفس را تطبیق کردند این دیگر تفسیر نیست در حقیقت. خیلیها گفتند مشکات چیست مصباح چیست زجاجه چیست نور چیست (نُورٌ عَلَى نُورٍ) چیست این را به عنوان تطبیق ذکر کردند نه به عنوان تفسیر.

ص: ۳۵۵

پرسش:...

پاسخ: خب آنجا هم گاهی خسوف و کسوف هست غیبت هست همین که شب شد دیگر خبری نیست غلبه ظلمت بر نور خدا نیست هرگز (كَتَبَ اللَّهُ لَأَغْلِبَنَّ أَنَا وَرُسُلِي) اینها می روند در دیار تاریکی نه اینکه نور ذات اقدس الهی مغلوب بشود اینها مقهور ظلمت الهی اند فرمود: (جَاعِلِ الْمَلاَئِكَةِ) آنجا هم که رفتند در دیار ظلمت آن ظلمت هم آیت حق است در سوره مبارکه «اسراء» گذشت که فرمود من دو آیت دارم یک آیت الله تاریک یک آیت الله روشن (وَجَعَلْنَا اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ آيَتَيْنِ فَمَحَوْنَا آيَةَ اللَّيْلِ وَجَعَلْنَا آيَةَ النَّهَارِ مُبْصِرَةً) هر دو آیت الله هستند فرمود من آن را آیت تاریکی قرار دادم (وَجَعَلْنَا اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ آيَتَيْنِ فَمَحَوْنَا آيَةَ اللَّيْلِ وَجَعَلْنَا آيَةَ النَّهَارِ مُبْصِرَةً) آنها که ظلمت اند مقهور ظلمات الهی اند خب بنابراین ذات اقدس الهی نورهای فراوانی دارد نور حسّی دارد نور معنوی دارد نور حسّی درجاتی دارد نور معنوی درجاتی دارد و مشخصاتش هم گفته راه را هم نشان داده این طور نیست که کلّی گویی بکند راه را نشان ندهد راه را هم نشان داد آدرس را هم داد فرمود ما این مَثل را می زنیم برای چند گروه که بیان شد خب بالأخره این نورهای خصوصی شما کجاست شرایط ورود کجاست چه کسانی بهره می برند چه کسانی آگاه اند همه را بیان کرده فرمود: (فِي بُيُوتٍ أَذِنَ اللَّهُ أَن تُرْفَعَ) این اذن, اذن تکوینی است یک اذن تشریعی است که در سوره مبارکه «حج» فرمود مسلمانها که از مکّه به مدینه آمدند و حکومت تشکیل دادند و قدرت مرکزی پیدا کردند به آنها اجازه دفاع داده شد (أُذِنَ لِلَّذِينَ يُقَاتَلُونَ بِأَنَّهُمْ ظُلِمُوا) که در سوره مبارکه «حج» این اذن تشریعی گذشت خدا اذن داد که اینها بجنگند دفاع کنند از خودشان در مکّه سخن از زد و خورد نبود فقط خورد بود به اصطلاح همه اش سیزده سال در رنج بودند در مدینه که حکومت مرکزی شد از خودشان دفاع کردند این می شود اذن تشریعی اما فرمود این اذنهایی که من به حرم دادم به مسجد دادم اینها اذن تکوینی است هیچ کس نمی تواند عظمت مسجد را عظمت حرم را عظمت حسینیه را عظمت سرزمین وحی را عظیمت بقیع را کم بکند (فِي بُيُوتٍ أَذِنَ اللَّهُ أَن تُرْفَعَ) وگرنه آن اذن تشریعی که در هر خانه ای هست کدام خانه است که خدای سبحان اذن تشریعی نداد حتی امر کرده به همه خانه ها و صاحب خانه ها امر کرده که شما رفیع بشوید ذکر بگویید عبادت کنید (أَقِيمُوا الصَّلاَةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ) همه اینها را دستور داده پس هیچ خانه ای نیست که ذات اقدس الهی اذن تشریعی نداده باشد اما آن خانه ای که اذن تکوینی داد و احدی نمی تواند آن را ویران کند همین خانه هاست (فِي بُيُوتٍ أَذِنَ اللَّهُ أَن تُرْفَعَ) خب سرّ رفعتش چیست؟ فرمود مردان الهی در آن می روند این رجال در برابر نساء نیست معمولاً علم بر غلبه یعنی تعبیر غلبه است دیگر مردمی که خواه صدیقه طاهره باشد خواه مریم(سلام الله علیهما) باشد خواه زینب کبرا باشد خواه فاطمه معصومه(علیهنّ صلوات الله و سلامه) باشد بالأخره فرق نمی کند در این بیوتی که (أَذِنَ اللَّهُ أَن تُرْفَعَ) نام خدا و یاد خدا هست مردانی اند که نه بازی می کنند نه بازیگران آنها را می توانند به بازی سرگرم کنند که دیروز بحثش گذشت اینها نه خودشان عمداً به طرف بازی می روند که (وَالَّذِينَ هُمْ عَنِ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ) که در سوره «مؤمنون» بود نه هیچ بازیگری می توانند اینها را به بازی سرگرم بکند (رِجَالٌ لاَّ تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلاَ بَيْعٌ) مطلب دیگر این است که اینها بالأخره کار دارند بیکار نیستند کاسب اند حالا یا حوزوی اند یا دانشگاهی اند یا کاسب اند یا تاجرند یا کشاورزند یا دامدار فرق نمی کند اما آن حرفه شان مانع نیست (یک) گاهی خود حرفه مانع است مثل کاسبی که اهل کسب است ولی فعلاً مشتری نیامده این در مغازه نشسته است که هر وقت مشتری آمد به او کالا بفروشد این تاجر است این حرفه او تجارت است یک وقت است که نه, مشتری آمده در مغازه از او کالا خواست او دارد کالا وزن می کند که به او بدهد در حین داد و ستد است این را می گویند بیع آن را می گویند تجارت (رِجَالٌ لاَّ تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ) (یک) (وَلاَ بَيْعٌ)

(دو) نه این حرف مانع یاد خداست نه حین اشتغال به درآمد برخیها هم حرفه شان مانع است هم اشتغال, مخصوصاً آن حین اشتغال به درآمد از یاد خدا غافل می شوند گاهی کم فروشی است گاهی گران فروشی است گاهی ربا گرفتن است و مانند آن, فرمود مردان الهی نه تنها آن حرفه اینها را مانع نیست آن حین کسب درآمد هم مانع یاد خدا نیست (رِجَالٌ لاَّ تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلاَ بَيْعٌ عَن ذِكْرِ اللَّهِ) شما ببینید سالیان متمادی این نماز جمعه اینجا بود همین مردم متأسفانه کنار حرم سالیان متمادی می بینید این موقع نماز جمعه مغازه ها را باز می گذاشتند سالیان متمادی الآن هم همین طور است این نماز اول وقت چه فضیلتی برای اوست! مرحوم صدوق(رضوان الله علیه) این را در من لا یحضره الفقیه نقل می کند که وقتی اذن را می گویند فرشته ها ندا می دهند که آقایان برخیزید آن آتشها را خاموش کنید «قوموا إلى نيرانكم الّتى اوقدتموها على ظهوركم فأدفعوها بصلواتكم» این اذان فرشته هاست اذان یعنی اذان.

ص: ۳۵۶

بنابراین اینکه تمام فرشته ها یعنی فرشته های مسئول در تمام نمازهای اول وقت می گویند «قوموا إلی نیرانکم الّتی اوقدتموها علی ظهورکم فأدفعوها بصلواتکم» شما می بینید مرتب الآن ما که می رویم برای ادای نماز کلّ خیابان پر از جمعیت است این ندای فرشته ها را کسی نمی شنود اذان را کسی نمی شنود این دستور رسمی دین ماست که موقع نماز بالأخره آدم کارها را کم بکند این نباید توقّع داشته باشیم که خانه های ما از این قبیل باشد وقتی خانه های ما از این قبیل است که ما جزء کسانی باشیم که (لَّا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَن ذِكْرِ اللَّهِ) اما اینجا هم تجارت هم بیع متأسفانه ما را از یاد خدا و نام خدا غافل می کند به سراغ دیگر می رویم پس این خانه هست می شود فراهم کرد می شود ساخت چنین خانه ای (رِجَالٌ لَّا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَن ذِكْرِ اللَّهِ) این (ذِكْرِ اللَّهِ) عام است همه عبادات را شامل می شود ولی ذکر خاص بعد از عام برای عظمت و اهمیت است فرمود: (وَإِقَامِ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءِ الزَّكَاةِ) و سرّش هم (يَخَافُونَ يَوْماً تَتَقَلَّبُ فِيهِ الْقُلُوبُ وَالْأَبْصَارُ).

«و الحمد لله ربّ العالمین»

آیات ۳۵ تا ۳۸ سوره نور ۹۰/۰۸/۲۳

Your browser does not support the audio tag.

(اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مَثَلُ نُورِهِ كَمِشْكَاةٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ الْمِصْبَاحُ فِي زُجَاجَةٍ الزُّجَاجَةُ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ يُوقَدُ مِن شَجَرَةٍ مُبَارَكَةٍ زَيْتُونَةٍ لَا شَرْقِيَّةٍ وَلَا غَرْبِيَّةٍ يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ نُورٌ عَلَى نُورٍ يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَن يَشَاءُ وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ (۳۵) فِي بُيُوتٍ أَذِنَ اللَّهُ أَن تُرْفَعَ وَيُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ يُسَبِّحُ لَهُ فِيهَا بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ (۳۶) رِجَالٌ لَّا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَن ذِكْرِ اللَّهِ وَإِقَامِ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءِ الزَّكَاةِ يَخَافُونَ يَوْماً تَتَقَلَّبُ فِيهِ الْقُلُوبُ وَالْأَبْصَارُ (۳۷) بینب لِيَجْزِيَهُمُ اللَّهُ أَحْسَنَ مَا عَمِلُوا وَيَزِيدَهُم مِن فَضْلِهِ وَاللَّهُ يَرْزُقُ مَن يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ (۳۸))

ص: ۳۵۷

بعد از اینکه مسئله حق و باطل و ایمان و کفر و مانند آن را مطرح فرمود دو مطلب را درباره کلّ نظام هستی ذکر می کند تا این انشعابی که در جامعه بشری پیدا شده و هست یک عدّه موحّدند یک عدّه ملحد, یک عدّه مؤمن اند یک عدّه ای کافر, عدّه ای عادل اند عدّه ای ظالم سرانجام یک عدّه اهل بهشت اند یک عدّه اهل جهنّم وضعشان روشن بشود. تاکنون این گونه از مطالب روشن شد که فرمود: (اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ) سه مطلب درباره این جمله بود: مطلب اول اینکه اگر نور به معنای وجود باشد که وجود آسمان و زمین به وسیله خداست این همان طوری که در برخی از تعبیرها آمده که نور را به معنای منوّر گرفتند این درست است (اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ) یعنی «منوّر السّماوات و الأرض» یعنی «موجد السّماوات و الأرض» هستی آسمان و زمین باعث ظهور آنهاست و اگر معدوم باشند ظهوری ندارند و این هستی به افاضه خدای سبحان است پس خدا (نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ) است یعنی منوّر سماوات و الأرض و موجد سماوات و الأرض است این مطلب اول.

مطلب دوم اینکه اگر منظور از (اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ) یعنی وجود, ما بخواهیم بگوییم سماوات و ارض که موجود ممکن اند دارای وجودند و دارای ماهیّت که «کلّ ممکن زوجٌ ترکیبی له ماهیه الوجود» درخت هویّتی دارد و ماهیّتی انسان هویّتی دارد و ماهیّتی یک چیستی و یک هستی به اصطلاح آن وقت وجود سماوات و ارض خدا باشد این مستحیل است چون چنین چیزی

مستحیل است بنابراین آیه حتماً ناظر به آن نیست که جهان وجود دارد, شجر و حجر وجود دارند وجودشان الله است ماهیّتشان خودشان این مستحیل است که این شجری که مرکّب از وجود و ماهیّت است وجودشان همان الله و نور الله باشد و ماهیّتشان برای خودشان بلکه هر ممکنی دارای وجود امکانی است نه وجود وجوبی الله وجود شجر و حجر نیست الله موجد شجر و حجر است این مطلب دوم.

ص: ۳۵۸

مطلب سوم این بود که اگر ما آسمان و زمین را طبق بیان نورانی امام رضا(سلام الله علیه) صورت مرآتیه بدانیم برای اینها هستی قائل نباشیم صورت مرآتیه فقط شاخص را نشان می دهد اگر ما سماوات و ارض را مرآت حق بدانیم نه موجود در قبال حق آن گاه سماوات و ارض موجود به وجود خدایند باقی به بقای خدایند نه به ایجاد خدا و به اِبقای خدا زیرا چیزی در آینه نیست تا شاخص در برابر آینه هست ما صورتش را در برابر آینه می بینیم اگر شاخص به باطن رفت و غیبت کرد یا از نظر ما غایب شد دیگر چیزی در آینه نیست. این معنای سوم خیلی دقیق است و دیر به ذهن می آید گرچه وجود مبارک امام رضا(سلام الله علیه) در آن حدیث در جمع آن محفلهای علمی ذکر فرمود, این معنای سوم دیر به ذهن می آید معنای دوم که محال است معنای اول می شود حق یعنی «الله موجد السماوات و الأرض» خب.

پرسش:...

پاسخ: چرا دیگر, برای اینکه تعدّد نور است چیزی باعث نورانی شدن است آن ضیت افروخته شده روشن است آن وقت آن زجاجه را روشن می کند و مصباح را روشن می کند و آن مشکات را روشن می کند که می شود نورٌ علی نور.

پرسش:...

پاسخ: بالأخره هادی نسبت به انسانهاست منوّر نسبت به سماوات و الأرض است این معنی اول است البته معنای سوم که از روایت امام رضا(سلام الله علیه) به دست آمده است ادقّ است اما آن دیر به ذهن می آید تا انسان می رود چنین مطلبی را در جامعه مطرح کند با مشکل روبه روست در محافل خصوصی اهل علم که خیلی از مبادی برایشان روشن است طرح مسئله سوم عیب ندارد اما شما بخواهید این را در جامعه مطرح کنید جامعه که معنای حدیث وجود مبارک امام رضا را نمی فهمد که جامعه می گوید این درخت وجود دارد این شجر وجود دارد همان معنای اول را می فهمد. این است که وجود مبارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) فرمود: «نحن معاشر الأنبیاء بُعثنا علی أن نکلّم الناس علی قدر عقولهم» آدم هر چیزی را که بلد است که نمی گوید هر چیزی که نافع است باید بگوید. مرحوم کلینی(رضوان الله علیه) این را از وجود مبارک امام صادق نقل کرد که وجود مبارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) «ما کَلَّمَ رسول الله(صلّی الله علیه و آله و سلّم) العباد بکُنه عقله قطُّ» این روایت نورانی را مرحوم کلینی از وجود مبارک امام صادق نقل کرد که وجود مبارک پیامبر در تمام مدّت عمر با هیچ کس به اندازه فکر خودش حرف نزد که مرحوم صدرالمتألّهین در شرح اصول کافی در ذیل این آیه اهل بیت(علیهم السلام) را استثنا کرده بعد مجلسی اول, مجلسی دوم هم همین راه را طی کردند اهل بیت را استثنا کردند برای اینکه اینها بیگانه نبودند. حضرت با کُنه عقل خود با احدی سخن نگفت خود امام رضا(سلام الله علیه) هم برابر آن تحلیلی که در مجلس علمی برای خواص بیان فرمودند برای توده مردم که این طور سخن نگفتند که, توده مردم می گویند درخت موجود است, انسان موجود است, شجر موجود است اما درخت به منزله صورت مرآتیه باشد, انسان به منزله صورت مرآتیه باشد این برای خواص است بنابراین همان طوری که خود ائمه(علیهم السلام) شاگردانی داشتند و اصحابی, حرفی که برای شاگردانشان می گفتند برای توده مردم نمی گفتند عالمان و مبلّغان دین هم باید این چنین باشد حرفی را که در مجالس علمی می شود گفت آن حرف را که نمی شود برای توده مردم روی منابر گفت که. مطلب سوم حق است و ادقّ است اما خب مبانی دارد تا آدم تبیین کند دشوار است. مطلب اول مطلبی است حق و روشن نه اینکه مطلب باطلی باشد سومی از اوّلی دقیق تر است دومی البته

محال است خب.

ص: ۳۵۹

مطلب بعدی آن است که در مَثل در تشبیه که اگر این به تشبیه نزدیک تر باشد که «کاف», «کاف» تشبیه باشد همیشه مشبّه به قوی تر از مشبّه است اگر گفتید «زیدٌ کالأسد» اسد در شجاعت اقوای از زید است زید شجاع است ولی شجاعت اسد را ندارد لذا به شجاعت اسد تشبیه می شود مشبّه به اقوای از مشبّه است در اینجا مشبّه به جریان مشکات و مصباح و زجاجه و زِیت است مشبّه, نور خداست خب نور خدا که مراتب اقوای از مشبّه به است سرّش آن است که این تشبیه, تشبیه معقول به محسوس است در تشبیه معقول به محسوس معیار, مقدار معرفت است ماها محسوس را بهتر از معقول درک می کنیم برای ما یک امر حسّی و تجربه حسّی روشن تر از تجرید عقلی است لذا آن بحث نور خدا در عین حال که قوی تر است و غنی تر ولی نسبت به معرفت ما آن شهرت و شهور آن را ندارد لذا نور خدا به جریان مشکات و امثال اینها تشبیه شده است.

مطلب بعدی آن است که این (نُورٌ عَلَی نُورٍ) در مَثل به یک معناست در ممثّل به یک معنای دیگر در مَثل خب تعدّد نور ترکیب نور تراکم نور هر سه راه دارد برای اینکه آن مشکات می شود روشن مصباح می شود روشن زجاجه می شود روشن خود شعله فتیله می شود روشن اینها (نُورٌ عَلَی نُورٍ) است هم تعدّد نور است هم ترکیب نور است هم تراکب نور است این درباره مَثل اما ممثّل این چنین نیست که واقعاً تعدّد باشد این وقتی گفته می شود (نُورٌ عَلَی نُورٍ) یعنی یک نور قوی است یک تعبیر بیگانه هم نیست می گوییم این مطلب (نُورٌ عَلَی نُورٍ) است یعنی خیلی مطلب خوبی است خیلی مطلب شفّاف است فیض خدا (نُورٌ عَلَی نُورٍ) است یعنی خیلی شفاف روشن قوی غنی شدید اینهاست نه دو نور است نه نور مرکّب است نه نور متراکم است این چنین نیست نوری است شفاف روشن بیّن الرشد پس این (نُورٌ عَلَی نُورٍ) در مَثل به یک بیان است در ممثّل به بیان دیگر (نُورٌ عَلَی نُورٍ) خب.

مهم آن است که این مَثل را که ذات اقدس الهی دارد ذکر می کند و اصل جریان که کلّ سماوات و ارض با نور الهی روشن شده اند آن آیاتی که می گوید همه در تسبیح حقّ اند همه در تنزیه حقّ اند روشن می شود برای اینکه همه با نور الهی روشن شدند اگر همه با نور الهی روشن شدند منوّر خودشان را می شناسند خدای سبحان که علیم است خدای سبحان که حیّ است خدای سبحان که سمیع بصیر است نور این خدا سماوات و ارض را روشن کرد آن وقت سماوات و ارض می شوند سمیع بصیر حکیم علیم و مسبّح او هستند هیچ کدام بدون اذن او کار نمی کنند هیچ ظلم و تعدّی در نظام هستی نیست این انسان است که بیراهه می رود وگرنه آسمان سر جای خودش است زمین سر جای خودش است شمس با همه قدرت و شکوهی که دارد ذرّه ای جلو نمی رود این چنین نیست بگوید حالا ـ ماه را من روشن کردم چون من روشن کردم قدری جلوتر می روم تندتر می روم این طور نیست ﴿لاَـ الشَّمْسُ يَنْبَغِي لَهَا أَن تُدْرِكَ الْقَمَرَ وَلاَ اللَّيْلُ سَابِقُ النَّهَارِ﴾ حرکت آفتاب منظّم است حرکت قمر منظّم است وضع شب مشخص است وضع روز مشخص است فصول چهارگانه وضعشان مشخص است هیچ کدام معصیت نمی کنند ﴿قَالَتَا أَتَيْنَا طَائِعِينَ﴾ عدل محض است در عالَم ﴿بالعدل قامت السماوات و الأرض﴾ چون همه شان روشن اند همه شان سمیع اند همه شان بصیرند آن نورِ خدای حکیمِ علیمِ سمیعِ بصیر اینها را روشن کرده اینها می شوند مسبِّح حق منزّه حق حامد حق و مانند آن این انسان است که به دو گروه تقسیم شده است لذا فرمود آنها تسبیح گوی حقّ اند تحمیدگوی حقّ اند اما از این به بعد این زمینه برای آن توضیح است فرمود: ﴿يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ﴾ این نوره, نور دوم است که نور خاص است به اصطلاح رحمتِ رحیمیه است نور معرفت است نور ایمان است نور ایمان پاداشی است این ﴿لِنُورِهِ﴾ که در بالا ـ آمده ﴿مَثَلُ نُورِهِ﴾ این اضافه, اضافه لامیه است یعنی نوری که لله است این نور الهی گاهی به صورت کتاب آسمانی در می آید گاهی به صورت مکتب الهی در می آید گاهی به صورت نبوّت و رسالت در می آید گاهی به صورت ولایت و امامت در می آید و اگر درباره اهل بیت(علیهم السلام) می گوییم «کلامکم نور» از همین نور اختصاصی است خب ﴿يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ﴾ این یک نور ویژه است که ذات اقدس الهی به قرآن داد به تورات داد به انجیل داد به صحف ابراهیم داد به زبور داود داد اینها همه نور الهی اند این حرف, حرف جهان بینی است اختصاصی به اسلام ندارد قرآن یکی از کتابهاست و وجود مبارک پیغمبر, ائمه(علیهم السلام) هم برخی از انوار الهی اند از آدم تا حضرت خاتم و همه انبیا همه مرسلین همه اولواالعزم همه کتابهای آسمانی مشمول این نور ویژه است که اینها ﴿يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَن يَشَاءُ﴾ این یک اصل کلّی است اختصاصی به حوزه بعد از قرآن ندارد این ﴿يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ﴾ از ازل هم بوده یعنی از حضرت آدم بوده این چنین نیست که کفّار و منافقان فقط در اسلام به معنی خاص پیدا شده باشند عدّه ای می خواستند نور حضرت نوح را خاموش کنند نشد صریحاً گفتند: ﴿إِنَّا لَنَرَاكَ فِي سَفَاهَةٍ﴾ یا ﴿إِنَّا لَنَرَاكَ فِي ضَلاَلٍ مُبِينٍ﴾ تو ــ معاذ الله ــ سفیهی تو گمراهی گم شده ای خَرِفی ــ معاذ الله ــ همه را بالصراحه گفتند حضرت فرمود: ﴿يَا قَوْمِ لَيْسَ بِي سَفَاهَةٌ﴾ من گمراه نیستم من سفیه نیستم رعایت ادب را در جواب رعایت کرد. خب این بیان که فرمود خدای سبحان نرو خودش را ﴿وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ﴾ این مربوط به جهان بینی است یک اصل کلّی الهی است اختصاصی به حوزه اسلام ندارد عدّه ای خواستند مسیحیّت را در زمان حضرت عیسی از بین ببرند نشد عدّه ای خواستند یهودیّت را زمان حضرت موسی از بین ببرند نشد عدّه ای خواستند دین حنیف ابرهیم خلیل(سلام الله علیه) را در عصر او از بین ببرند نشد این اصل, اصل کلی است در سوره مبارکه «حج» این اصل جامع گذشت یعنی آیه چهل سوره مبارکه «حج» این بود فرمود: ﴿وَلَوْلاَ دَفْعُ اللَّهِ النَّاسَ بَعْضَهُم بِبَعْضٍ لَهُدِّمَتْ صَوَامِعُ وَبِيَعٌ وَصَلَوَاتٌ وَمَسَاجِدُ يُذْكَرُ فِيهَا اسْمُ اللَّهِ﴾ در بحثهای قبلی هم داشتیم که معارف قرآن کریم در سه حوزه خلاصه می شود یک حوزه محلّی یک حوزه منطقه ای یک حوزه بین المللی, حوزه محلّی مربوط به ما مسلمانهاست حوزه منطقه ای برای موحّدان عالَم است حوزه بین المللی

برای جوامع انسانی است چه ملحد چه مؤمن برای آنها هم برنامه دارد بالأخره. در حوزه توحیدی فرمود اگر ذات اقدس الهی از مکتب خود از دین خود دفاع نکند و حمایت نکند صومعه نمی ماند بِیَع نمی ماند عبادتگاه نمی ماند مسجد نمی ماند یعنی این یک امر عمومی است جزء سنّت خداست که ذات اقدس الهی دین خودش را حفظ می کند کم نبودند کسانی که در زمان حضرت ابراهیم یا انبیای دیگر(علیهم السلام) درصدد خاموش کردن نور وحی و نبوّت بودند و خدای سبحان همه آنها را سر جایشان نشانده. این مسئله که (اللَّهُ نُورُ السَّماوَاتِ وَالْأَرْضِ) یا (يَهْدِی اللَّهُ لِنُورِهِ مَن يَشَاءُ) یک امر کلّی است که مربوط به همه ادیان و مکاتب است فی کلّ عصرٍ و مصرٍ برابر حجّت آن عصر.

ص: ۳۶۱

پرسش: جناب استاد ببخشید نور خاصّ خداوند حتماً باید در بستر نور آسمانی بتابد؟

پاسخ: بله دیگر غیر از آسمانی دیگر نیست (فَمَاذَا بَعْدَ الْحَقِّ إِلَّا الضَّلَالُ) دیگر, اگر الله دینی را نفرستد (فَمَاذَا بَعْدَ الْحَقِّ إِلَّا الضَّلَالُ) کلّ جهان را خدا آفرید انسان را هم خدا آفرید راه را هم باید او مشخص بکند دیگر. آن که خالق است باید ربّ باشد آن که آفرید باید بپروراند پرورش انسانها به فکر است دیگر انسان را اگر بخواهند بپرورانند باید از راه فرهنگ و فکر و قانون بپرورانند دیگر این نظیر درخت نیست که با کود پرورش یابد که این باید با فکر پرورش یابد فکر فقط باید ذات اقدس الهی عطا کند.

خب پس بنابراین اینکه فرمود: (لَوْلاَ دَفْعُ اللَّهِ النَّاسَ) معلوم می شود این آیه جزء قوانین عامّه الهی است و اگر در آیه چهل سوره «حج» آمده است (وَمَسَاجِدُ يُذْكَرُ فِيهَا اسْمُ اللَّهِ) گرچه قیدی که بعد از چند جمله یا عنوان ذکر شده است روشن نیست که به همه یا به بعض برمی گردد و قدر متیقّن آن جمله عقیب است که استثنای جُمل متعدّده قدر متیقّنش جمله اخیر است لکن اینجا ما شاهدی داریم که به همه برمی گردد یعنی (وَمَسَاجِدُ يُذْكَرُ فِيهَا اسْمُ اللَّهِ) اختصاصی به مساجد ندارد در عصر وجود مبارک ابراهیم آن معبدش در عصر وجود مبارک موسی آ ن معبدش در عصر وجود مبارک عیسی آن معبدش در عصر وجود مبارک حضرت هم مسجد یعنی این مراکز مذهب جای عبادت است و خدای سبحان اینها را حفظ می کند چه اینکه تاکنون حفظ کرده لذا اگر در آیه محلّ بحث فرمود: (فِي بُيُوتٍ أَذِنَ اللَّهُ أَن تُرْفَعَ) بعد فرمود: (وَيُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ) اختصاصی به مسجد ندارد نعم, در زمان فعلی بله برای اینکه در زمانی که دین خاتَم و خاتِم آمده است حجّت عصر قرآن است هر علمی که مخالف قرآن باشد دیگر عمل صالح نیست عملی صالح است که مطابق با حجّت عصر باشد البته (يُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ) الآن می شود مسجد یعنی فی کلّ عصرٍ فی کلّ مصرٍ حکم خاصّ خودش را دارد. فرمود: (يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَن يَشَاءُ وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ) و در آیه سوره «عنکبوت» که در بحث دیروز قرائت شد فرمود: (وَمَا يَعْقِلُهَا إِلَّا الْعَالِمُونَ) این (يَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ) یک هدایت عامّه است نظیر (هُدىً لِلنَّاسِ) آن (وَمَا يَعْقِلُهَا إِلَّا الْعَالِمُونَ) نظیر (هُدىً لِلْمُتَّقِينَ) است که فقط متّقیان و مؤمنان و اولواالألباب و اولواالأبصار بهره می برند (وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ) خب این نور ویژه کجاست (فِي بُيُوتٍ أَذِنَ اللَّهُ أَن تُرْفَعَ وَيُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ) ذات اقدس الهی اذن داد که آن بیوت رفعت پیدا کنند و اذن داد که یاد خدا و نام خدا در آن بیوت مطرح بشود می شود مسجد که بهترین مصداقش البته مسجد است خدا غریق رحمت کند صاحب جواهر را می فرماید خود اهل بیت تنزیل شدند منزله پیغمبر(علیهم آلاف التحیّه و الثناء) خانه اهل بیت تنزیل شده است به خانه خدا این را در مکان مصلّی دارد در مکان مصَلی که نماز در حرم مثل نماز در مسجد ثواب دارد ما چنین نصّ خاصی که به صورت این طوری که در مسجد است مشخص فرمود که مسجدالحرام چقدر مسجدالنبی چقدر مسجد قبیله چقدر مسجد محلّه چقدر مسجد جامع چقدر مشخص کرد روایات که مساجد ثواب نماز در آنها چقدر است چنین روایت شفاف و روشنی که ما در حرم نداریم ولی ایشان می فرماید به برکت ادله دیگر خانه اهل بیت به خانه خدا ملحق شده است لذا نماز در حرم با اینکه قبرستان است کنار قبر معصوم است نظیر مسجد است و آن ثواب را دارد نه تنها مکروه نیست ثواب مسجد را دارد نماز در حرم.

پرسش:...

پاسخ: البته, این هم معنـایش همـان تمثیل است در این تعزیه های سابق برای اینکه به جامعه بفهماننـد تشبیهی مَثلی می کردند وقتی جریان سیّدالشـهداء(سـلام الله علیه) و گودال قتلگاه و اینها مطرح بود کبوتری را می آوردنـد این بال و پر کبوتر را با آن خون قتلگاه آغشـته می کردند و این کبوتر پرواز می کرد این مطلبی که در تعزیه ها حسّی می کردند برابر همان مطلبی است که در زبانها دور می زد که در مشرق عالم در مغرب عالم این کبوتری که از قتلگاه سیّدالشهداء رفت حرکت کرد هر جا قطره خونی ریخت آنجا مسجد شد و مرکز عبادت شد این یک تمثیل است وگرنه نه کبوتی بود نه مرغی بود نه پر و بالی بود یعنی هر جا مرکز عبادت است در اثر خون شهید است و اگر اینها نبود (لَوْلاَ دَفْعُ اللّهِ النَّاسَ بَعْضَهُم بِبَعْضٍ) همین است دیگر خدای سبحـان که فرمود اگر دفـاع ما نبود یعنی شـهادت نبود یعنی جهاد نبود یعنی مبارزه نبود یعنی کربلا نبود مسـجد و صومعه نبود الآن هم واقعاً شـما می بینیـد این انقلاب اسـلامی اگر نبود اگر این شـهادت شـهیدان نبود صومعه و کلیسایی نمی ماند که مگر این بلشیکها که در اتحاد جماهیر سوسـیالیستی شوروی که شـما اگر نقشه سابق را قبل از فروپاشـی می دیدیـد, می دیدید که بخشـی از آسـیا را و بخشـی از اروپا را اینها گرفته بودند بخش وسـیعی از جهان در اختیار اینها بود اتحاد جماهیر سوسـیالیستی شوروی این نقشه قبلی بود نه تنها با مسـجد و اهل مسجد می جنگیدند و مبارزه می کردند مثل موادّ مخدر با صومعه و با بیع و کلیسا هم می جنگیدند این طور نبود که مسیحیها آرام بودند که, این انقلاب اسـلامی بود که مسیحیّت را هم زنده کرده خدا رحمت کنـد مرحوم کـاشف الغطاء را که این حرف را ما چنـد بار از ایشان نقل کردیم مرحوم کاشف الغطاء در کشف الغطاء دارد که اگر الآن مسـیحیتی مانده یهودیّتی مانده به برکت اسلام است اسلام آمده عیسی را معرفی کرده موسی را معرفی کرده مریم را عَذرا معرفی کرده معصومه معرفی کرده مطهّره معرفی کرده وگرنه این عهدین تحریف شده ای که شـرب خمر و امثال اینها را ـ معاذ الله ـ به انبیا نسـبت می دهد کشتی گرفتن خدا با یعقوب را در بردارد این دین با پیشرفت علم ماندنی نبود یک خرافه ای بود و فسون و فسـانه قرآ ن آمـد انجیـل را معنـا کرد تورات را معنـا کرد انبیا را معنا کرد عصـمت اینها را روشن کرد عـذرا بودن مریم را معرفی کرد اینهـا را زنـده کرد یعنی مسـیحیت به وسـیله قرآن مانـده یهودیّت به وسـیله قرآن مانـده وگرنه چیزی نمی ماند. خب غرض این است که این اتحاد جماهیر سوسیالیستی شوروی سابق نه تنها با مسجد درگیر بودند با صومعه و بِیع هم درگیر بودند این آیه چهل سوره مبارکه «حج» می گوید اگر شهادت نباشد اگر دفاع نباشد اگر مبارزه نباشد هیچ کـدام از این مراکز دینی نمی مانـد (لَوْلاَ دَفْعُ اللَّهِ النَّاسَ بَعْضَهُم بِبَعْضٍ لَّهُدِّمَتْ صَوَامِعُ وَبِيَعٌ وَصَلَوَاتٌ وَمَسَاجِدُ يُذْكَرُ فِيهَا اسْمُ اللَّهِ) به برکت خون شـهید کلّ این سـرزمینها زنـده است این تمثیلی است وگرنه واقعاً نه کبوتری در کار بود نه پرواز و ریختن خونی.

خب فرمود: (فِي بُيُوتٍ أَذِنَ اللَّهُ أَن تُرْفَعَ) و أذن الله أن يُذكر خب این اذن تکوینی است دیگر وگرنه در هر خانه ای خدای سبحان نه تنها اذن داد بلکه امر کرد (وَيُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ يُسَبِّحُ لَهُ فِيهَا بِالْغُدُوِّ وَالآصَالِ) اینکه می گویند صبح و شام کنایه از دوام است نه اینکه صبحها و شامها فقط صبح و شام ممکن است ناظر به آن بحثهای نماز خاص که در صبح و غروب اینهاست مطرح باشد اما آ نجا که فرمود: (اذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْراً كَثِيراً) آنکه مربوط به صبح و شام نیست در جمله بعد دارد در آنجا خدا ذکر می شد خب ذکر خدا که مربوط به بامداد و شامگاه نیست بنابراین این بامداد و شامگاه غدوّ یعنی بامداد, آصال یعنی شامگاه عصر نزدیک شب عشیّه, اگر منظور عبادت خاص باشد این راجع به نماز است اما اگر منظور از بامداد و شامگاه یعنی دائماً این ناظر به ذکر است چون دو برنامه در کنارش آمده یکی ذکر خدا که فرمود: (يُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ) بعد هم آنجا فرمود: (رِجَالٌ لَّا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَن ذِكْرِ اللَّهِ) ذکر خدا را هم در سوره «جمعه» و مانند آن فرمود: (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْراً كَثِيراً) هر چیزی یک حد دارد مگر نام خدا و یاد خدا که دائماً انسان باید به یاد آنها باشد خب اگر ذکر کثیر است مربوط به بامداد و شامگاه نیست پس این (بِالْغُدُوِّ وَالآصَالِ) یا کنایه از دوام است که با ذکر الله سازگار است اگر منظور خصوص بامداد و خصوص شامگاه است با نماز و امثال ذلک سازگار است برای اینکه نماز که دائمی نیست نماز یک وقت مشخصی دارد (رِجَالٌ لَّا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَن ذِكْرِ اللَّهِ) اینجا یک امر حرفه ای است که مستمر است یک عبادت مستمر یک امر موقّت و محدود است یک عبادت محدود این چهار امر به تعبیر سیدناالاستاد(رضوان الله علیه) مقابل هم اند آن دو امری که یکی حرفه ای است و یکی موقّت همین که در بحثهای قبل آمده فرق بین تجارت و بیع است تجارت حرفه است یک شخص تاجر است در مغازه اش نشسته تاجر است دیگر صبح تا غروب تجارت می کند یعنی حرفه اش این است یک وقت بیع است آن وقتی که مشتری آمده کالا را قیمت کرده این دارد می فروشد می شود بیع این بیع یک امر محدود است که صبح تا غروب نیست هر وقت مشتری آمد بیع است اما تجارت این آقا تاجر است دیگر این ملکه است حرفه است و دائماً این شخص که در مغازه نشسته است حرفه اش این است پس این دو امر, آ ن دو امر دیگر یکی ذکر الله است که دائمی و مستمر است یکی اقامه صلات و ایتاء زکات است که وقت خاص دارد بنابراین آن دو امر در مقابل این دو امر است. این بزرگان که هیچ چیزی اینها را از نام خدا و یاد خدا باز نمی دارد اینها (يَخَافُونَ يَوْماً تَتَقَلَّبُ فِيهِ الْقُلُوبُ وَالْأَبْصَارُ) منظور از این ابصار همان بصائر است بصیرتهاست هیچ کسی در آن روز آرام نیست فقط یک عدّه هستند که مطمئن اند (لَا يَسْمَعُونَ حَسِيسَهَا وَهُمْ فِي مَا اشْتَهَتْ أَنفُسُهُمْ خَالِدُونَ) در روزی که بالأخره کلّ صحنه عوض می شود قبلاً ملاحظه فرمودید نمی شود گفت که در کدام تاریخ قیامت قیام می کند چون خود تاریخ رخت برمی بندد زمان و زمین رخت برمی بندد کی و کجا رخت برمی بندد فهاهنا امران: یکی اینکه ما نمی توانیم سؤال بکنیم قیامت چه موقع قیام می کند یا قیامت کجا قیام می کند برای اینکه هم کجا برداشته شد هم چه موقع برداشته شد چه موقع سؤال از زمان است اگر زمینی باشد به دور شمس بگردد یا به دور خود بگردد حرکتی باشد زمان تولید می شود اگر (وَالْأَرْضُ جَمِيعاً قَبْضَتُهُ يَوْمَ الْقِيَامَهِ) شد (وَالسَّمَاوَاتُ مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ) شد دیگر نه جای چه موقع است نه جای کجا این مطلب اول.

مطلب دوم آن است که این معنا مستلزم حصر معاد در روحانیّت نیست ــ معاذ الله ــ این معنا مستلزم نفی معاد جسمانی نیست ــ معاذ الله ــ این معنا منتها را مثل مبدأ می کند در جریان مبدأ هم همین طور است خدا اولین باری که می خواست آسمان و زمین را خلق کند نه چه موقع بود نه کجا او می خواست جسم خلق کند این خلق جسم نه چه موقع دارد کجا برای اینکه قبلاً جسمی نبود تا در مدار چیزی حرکت کند زمان تولید بشود قبلاً جسمی نبود تا مکان داشته باشیم پس نفی کی و کجا به معنای نفی جسمانیّت نیست نفی کی و کجا معنایش این است که این شیء مسبوق به زمان و زمین نیست خود زمان و زمین با همین دارد پیدا می شود همان حرفی که در مبدأ بود در معاد هم هست جسم هم هست روح هم هست بعداً هم کی پیدا می شود هم کجا پیدا می شود اما وقتی کلّ این صحنه با جهان لرزه نه با زمین لرزه (إِنَّ زَلْزَلَةَ السَّاعَةِ شَيْءٌ عَظِيمٌ) کلّ جهان لرزید (وَالْأَرْضُ جَمِيعاً قَبْضَتُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ) شد (وَالسَّمَاوَاتُ مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ) شد (إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ) شد, (إِذَا النُّجُومُ انكَدَرَتْ) شد کلّ نظام صحنه اش برداشته شد (تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ) شد ما دیگر تاریخ و کی و کجا نداریم ولی کی و کجا زمین با تبدیل خلقت الهی پیدا می شود.

فتحصّل أنّ هاهنا امرین: امر اول اینکه اگر معاد بخواهد برقرار بشود نمی شود گفت که معاد در فلان سال هجری شمسی یا هجری قمری یا میلادی اتفاق می افتد دوم اینکه جسم هست, جسم هست یعنی جسم هست آن وقت کسی آن را بشنود بگوید این حرف انکار معاد جسمانی است این است که برخیها چیز فهمیدن را مثل اینکه معصیت کبیره می دانند یا حرام ذاتیم ی دانند باید همه جهات را همه مطالب را همه عبارات را به خوبی گوش داد همان طوری که در مبدأ نه کی بود نه کجا ولی جسم خلق شد و جان خلق شد در معاد هم بشرح ایضاً.

«و الحمد لله ربّ العالمین»

آیات ۳۷ تا ۴۰ سوره نور ۹۰/۰۸/۲۵

.Your browser does not support the audio tag

(رِجَالٌ لاَّ تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلاَ بَيْعٌ عَن ذِكْرِ اللَّهِ وَإِقَامِ الصَّلاَةِ وَإِيتَاءِ الزَّكَاةِ يَخَافُونَ يَوْماً تَتَقَلَّبُ فِيهِ الْقُلُوبُ وَالْأَبْصَارُ (۳۷) لِيَجْزِيَهُمُ اللَّهُ أَحْسَنَ مَا عَمِلُوا وَيَزِيدَهُم مِن فَضْلِهِ وَاللَّهُ يَرْزُقُ مَن يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ (۳۸) وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَعْمَالُهُمْ كَسَرَابٍ بِقِيعَةٍ يَحْسَبُهُ الظَّمْآنُ مَاءً حَتَّى إِذَا جَاءَهُ لَمْ يَجِدْهُ شَيْئاً وَوَجَدَ اللَّهَ عِندَهُ فَوَفَّاهُ حِسَابَهُ وَاللَّهُ سَرِيعُ الْحِسَابِ (۳۹) أَوْ كَظُلُمَاتٍ فِي بَحْرٍ لُجِّيٍّ يَغْشَاهُ مَوْجٌ مِّن فَوْقِهِ مَوْجٌ مِن فَوْقِهِ سَحَابٌ ظُلُمَاتٌ بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ إِذَا أَخْرَجَ يَدَهُ لَمْ يَكَدْ يَرَاهَا وَمَن لَّمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُوراً فَمَا لَهُ مِن نُورٍ (۴۰))

آیه مبارکه نور همان طوری که قبلاً ملاحظه فرمودید طبق بیان سیدناالاستاد مرحوم علامه طباطبایی(رضوان الله تعالی علیه) که این ایام سالگرد ارتحال این مرد الهی است این از غرر آیات است و خود ایشان هم از مصادیق بارز (رِجَالٌ لاَّ تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلاَ بَيْعٌ عَن ذِكْرِ اللَّهِ) بود اینکه می بینید ماها در این مباحثات گاهی تند می شوید گاهی حرفهایی می زنیم در طی این ۲۵ سالی که ما در خدمتشان بودیم هرگز این برخورد را از ایشان مشاهده نکردیم نه با ما نه با دیگری چه آنهایی که اشکال وارد می کردند چه آنهایی که اشکال ناوارد می کردند یک انسان ملکوتی خودساخته بود یعنی دیگران باید تلاش و کوشش کنند صبر کنند خویشتن داری کنند تا آدم خوب باشند این اصلاً یک آدم خوب بود برای او زحمت نبود سخت نبود که حوادث را تحمل بکند چنین انسانی بود حشرش ان شاءالله با اولیای الهی باشد. ایشان این آیه (اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضِ) را نظیر بعضی از آیات دیگر قرآن کریم جزء غرر آیات می دانند تاکنون روشن شد که آیات قرآن کریم طبق یک تقسیم به محکم و متشابه مُنقسِم می شود که بعضی محکم اند بعضی متشابه و این تقسیم هم در اوایل سوره مبارکه «آل عمران» مبسوطاً گذشت.

ص: ۳۶۶

مطلب دوم آن است که در بین محکمات آیات به غرر و غیر غرر تقسیم می شوند آنها که محکمات اند بعضی از آنها جزء غرر آیات اند بعضیها جزء آیات عادی اند و جزء محکمات اند.

مطلب سوم این بود که غرر آیات, آیاتی اند که کلّ جهان را بر اساس توحید و نورانیّت ترسیم می کنند موجودات تکوینی را مشخص می کنند تکوین آنها را تبیین می کنند موجودات تشریعی و تشریع و شریعت آنها را بازگو می کنند گروههایی که در نظام تکوین اند یک دست اند و هرگز اختلافی ندارند گروههایی که در نظام تشریع اند دو دسته اند بعضی مهتدی اند بعضی ضالّ اند بعضی اهل بهشت اند بعضی اهل جهنم اند گروههایی که در نظام تشریع اند آنها که در صراط مستقیم اند بعضی نور دارند بعضی (نُّورٌ عَلَى نُورٍ) دارند آنهایی هم که بیراهه می روند برخیها ظلمت دارند برخی (ظُلُمَاتٌ بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ) دارند که همه اینها را ترسیم می کند این نقشه توحیدی جهان را این آیه (اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضِ) و آنچه مربوط به این است ترسیم می کند اگر آیه ای به این خصوصیّت بود جزء غرر آیات است و اگر آیه ای در این حدّ جهان بینی و مهندسی عالَم و نقشه جهان و تبیین تکوین و تشریع و به این اندازه نبود یا جزء غرر نیست یا اگر جزء غرر بود غرّه بودن و

روشن و شفاف بودن هم چون درجات دارد اینها در آن درجات میانی قرار دارند این هم یک سلسله مطالب.

مطلب بعدی آن است که ما اگر خواستیم از آیه ای مطلبی در بیاوریم همان طوری که قبلاً بیان شد دو راه دارد یکی راه سِباق است به اصطلاح و یکی راه سیاق روایاتی که در ذیل آیه است برای بیان مصداق است برای بیان شرح نزول است برای بیان ترجیح احدی الجهات است برای تخصیص عام است برای تقیید مطلق است که حجیّت آیه به وسیله آن روایات تأمین می شود اما از خود آیه اگر خواستیم مطلبی را به دست بیاوریم این به احد النحویین است که جمع را باید لحاظ بکنیم به نحو مانعهالخلو است حتماً جمعش ممکن است یکی سِباق به اصطلاح یکی سیاق. سباق همان است که در اصول ملاحظه فرمودید تبادل «ما یَنسبق مِن اللفظ الی الذهن» می شود سباق آیه. سیاق این است که کمک گرفتن از قبل از بعد این کمک گرفته می شود به شهادت آیات قبل به شهادت آیات بعد مطلبی را می شود از آیه استفاده کرد. این سیاق برای همه آیات نیست سباق برای همه آیات است سیاق وقتی برای آیه ای خواهد بود که با گذشته یا آینده ارتباط داشته باشد آًات از نظر سیاق به چهار گروه تقسیم می شود بعضی از آیات اند که با قبل و بعد یکجا نازل شدند نظیر سوره مبارکه «انعام» که این قبل و بعدش در هر آیه ای که حساب بشود قبل و بعدش با هم نازل شدند چون این سور ه دفعتاً نازل شد که می گویند هفتاد هزار فرشته این سور ه را بدرقه کردند با هم به قلب مطهّر حضرت وارد شدند سوره مبارکه «کوثر» این طور است سوره مبارکه «اخلاص» این طور است سوره مبارکه «حمد» این طور است اینها با هم نازل شدند لذا هم سباق دارند هم سیاق. برخی از آیات اند که تتمّه آیات قبل اند با آینده ارتباط ندارند سیاق اینها را باید با گذشته ملاحظه کرد این دو قِسم. برخی از آیات اند که سرفصل آیات آینده اند سیاق اینها را باید با آیات بعدی ملاحظه کرد نه قبلی چون آیات قبلی در یک عصر نازل شد این بخش در یک زمان دیگری در یک خصوصیّت دیگری نازل شد. قِسم چهارم آن است که خود این آیه به تنهایی نازل شده است نظیر آیه تطهیر و آیات دیگری که به قبل و بعد کار ندارد با قبل و بعد هم منسجم نیست این آیه که به تنهایی نازل شده است این فقط سباق دارد و سیاق ندارد البته بعد از تنظیم این گروههای چهارگانه این مطلب هم در ذهن خواهد بود که بالأخره به دستور پیامبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) این آیه در یک مقطع خاصّی از سور ه قرار گرفت این چنین نیست که گسیخته و گسسته از گذشته یا آینده باشد فی الجمله با قبل و بعد ارتباط دارد گرچه بالجمله مرتبط نیست بنابراین هر آیه ای را که ما بررسی می کنیم از این چهار قسم بیرون نیست اگر خواستیم از سیاق کمک بگیریم باید مشخص بشود نزول این یا با قبل و بعد بود یا با قبل بود یا با بعد بود یا به تنهایی که از این چهار حال بیرون نیست. این آیه ﴿اللَّهُ نُورُ السَّماوَاتِ وَالأَرْضِ﴾ گرچه خیلی روشن نیست با گذشته رابطه داشته باشد اما ارتباطش با آینده به خوبی مشخص است خدای سبحان کلّ نظام را ترسیم کرد که نظام, نظام نورانی است در این نظام نورانی یک نیّرِ بالذّات است که این نظام را حدوثاً و بقائاً روشن کرد و روشن نگه می دارد و همه موجودات ثناگوی او هستند

توحیدگوی او نه بنی آدم اند و بس□□□ هر بلبلی که زمزمه بر شاخسار کند

همین حرف را می زند. خب اگر همه موجودات موحّدند به استثنای نظام تشریع همه مسبّح اند همه منزّه اند حرف همه موجودات این است که این نیّر بالذّات سبّوح است و قدّوس هم منزّه از عیب است هم مبرّای از نقص. فرق نقص و عیب هم قبلاً بیان شد یک وقت است یک کالا معیب است مثل فرشی که یک گوشه اش سوخته است پاره شده است این فرش معیب است یک وقت است که این فرش نو و تازه بافته است و سالم است ولی ناقص است برای یک مساحت بیست متری فرش شانزده متری ناقص است عیبی ندارد ولی همه آن مساحت را پوشش نمی دهد پس نقص چیزی است و عیب چیز دیگر. تسبیح برای تنزیه از عیب است تقدیس برای تبرئه از نقص است کمالهایی که ممکنات دارند علمی که ممکن دارد حیات و قدرت و سمع و بصری که ممکن دارد این ناقص است زیرا این موجود ممکن, محدود است قهراً علم او محدود قدرت او محدود حیات او محدود برخیها جاهل اند یا جهل علمی دارند یا جهالت عملی دارند آنها عیب است ذات اقدس الهی هم از عیبِ مَعیبان منزّه است هم از نقص ناقصان لذا او سبّوح است یعنی هیچ عیبی ندارد قدّوس است یعنی هیچ نقصی ندارد اینکه فرشته ها عرض کردند ﴿نَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ﴾ ناظر به این دو مطلب است و اگر تسبیح در قبال تقدیس قرار نگیرد بگوییم سراسر جهان مسبّح حق ٔاند این هر دو مطلب را بیان می کند یعنی او هم منزّه از عیب است هم مبرّای از نقص قهراً می شود حقیقت نامتناهی زیرا اگر متناهی باشد می شود ناقص دیگر قدّوس نیست پس نوری است نامتناهی و کلّ جهان را دارد اداره می کند گذشته و حال و آینده را دارد تعیین می کند آینده هم با ابدیّت همراه است یعنی انسان که وقتی وارد بهشت شد دیگر تا و حتّی و متی□ و امثال ذلک ندارد انسان چند میلیارد سال در بهشت می ماند این حد ندارد انسان ابدیّ بالعرض است به آن ابدیّ بالذّات متّکی است اگر دلیلی داشتیم موجوداتی نظیر ارواح ائمه(علیهم السلام) قدّوسی عالین امثال ذلک اینها ازلی بودند ازلی بالعرض اند هیچ موجودی ازلی بالذّات نیست فقط ذات اقدس الهی است که ازلی بالذّات است اگر دائم الفضل یا «دائم الفیض علی البریّه» بود در دو طرف فیض او «لانقطاع له» بود محذور عقلی ندارد اگر «کلّ مَنّه قدیم» بود در دو طرف این چنین بود محذور علی ندارد در بهشت ابدیّت هست خود بهشت ابدی است مؤمنین در بهشت ابدی اند سخن از هزار میلیارد سال نیست سخن از میلیارد میلیارد سال نیست می شود ابدی, ابدی بالغیر ابدی بالعرض ابدی بالتّبع با امکان ذاتی هماهنگ است ولی ازلی بالغیر ازلی بالتّبع ازلی بالعرض اگر دلیلی داشتیم این برهان عقلی بر خلافش نیست فیض او دائمی است ازل و ابد عالَم حادث است زیرا جهان مادّه در حرکت است و موجود متحرّک بقا ندارد فضلاً از قِدَم ولی ارواح انبیا مقام عصمت مقام ولایت مقام نبوّت این گونه از مقامها اگر ازلی بالعرض باشند دلیلی داشته باشیم اثباتاً برهانی بر خلافش نیست. خب این نیّر حقیقی کلّ عالم را دارد اداره می کند ما اگر طعم ازلیّت را نچشیدیم ان شاءالله طعم ابدیّت را خواهیم چشید و برای ابد خواهیم ماند دیگر نظیر موجودات مادّی نیستیم که مرگ به سراغ ما بیاید وقتی آنجا رفتیم در عین حال که جسم داریم در عین حال که روح داریم در عین حال که مرکّب از جسم و روحیم دیگر ﴿لَا يَذُوقُونَ فِيهَا الْمَوْتَ إِلَّا الْمَوْتَةَ الْأُولَى﴾ چون مرگ را اماته می کنند مرگ را می میرانند در قیامت مرگ می میرد دیگر لا موت ابدا این نظام را با این آیات می شود تثبیت کرد لذا این می شود جزء غرر آیات با آیات دیگر خب خیلی فرق می کند. افرادی که به راه افتاده اند و در بیوتی هستند که ﴿أَذِنَ اللَّهُ أَن تُرْفَعَ﴾ تقریباً در حدود بیست صفحه روایات نورانی در این کتاب شریف کنزالدقائق آمده این بیش از تفسیر مرحوم فیض و امثال فیض این روایات را جمع کرده این بیست صفحه روایات قسمت مهمّش درباره این است که آیا بر اهل بیت(علیهم السلام) تطبیق شده یا ائمه فرمودند این آیه نور درباره□ ما نازل شده به هر تقدیر حصر ندارد آنها در

انـدراج تحت این آیه دارای مقام امامت انـد شاگردان اینها مأموماً منـدرج تحت این آیه انـد به برکت اینها مشـمول این آیات خواهنـد بود. خب حالا خـدای سـبحان دو گروه کرد بعـد از اینکه دو بحث کرد دو فصل یکی به لحاظ تکوین یکی به لحاظ تشریع به لحاظ تکوین فرمود همه در یک سطح اند هیچ کافری در نظام تکوین نیست همه مسبّح او هستند همه تنزیه کننده او هسـتند و ماننـد آن در نظام تشریع افراد و قسم انـد فرمود اینهایی که ﴿فِی بُیُوتٍ أَذِنَ اللَّهُ أَن تُرْفَعَ﴾ حالا یا مسجد است یا حرم است یا هر جایی را که مشمول این آیه باشد البته بهترین بیتی که مشمول این آیه است همان بیت الله است که بعضیها به دست ابراهیم و اسـماعیل(سـلام الله علیهما) ساخته شده بعضـیها به دست داود و سـلیمان مثل بیت المقدس ساخته شده بعضـیها باز به دست خود پیغمبر و اصـحاب آن حضـرت(علیه و علی آله آلاف التحیّه و الثناء) ساخته شـده نظیر مسـجد مـدینه و مسـجد قبا و امثـال ذلک و اینکه وجود مبارک نوح فرمود: ﴿وَلِمنَ دَخَلَ بَیْتِیَ﴾ آن بیت هم جزء بیوتی است که ﴿أَذِنَ اللَّهُ أَن تُرْفَعَ﴾ است. به هر تقدیر اگر کسـی وارد بیت النبوّه شد بیت الولایه شد بیت التوحید شد خدای سـبحان با او چند کار می کند اولاً تمام اعمال او را که حساب شـده پـاداش می دهـد (یـک) ثانیـاً وقتی می خواهـد پاداش بدهـد این طور نیست که برابر همان عمل پاداش بدهد بر اساس اصل کلّی که ﴿مَنْ جَاءَ بِالْحَسَـنَهِ فَلَهُ خَیْرٌ مِنْهَا﴾ (یک) بر اساس ﴿مَن جَاءَ بِالْحَسَنَهِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا﴾ (دو) بر اساس ﴿مَثَلُ الَّذِینَ یُنفِقُونَ﴾ (سه) ذات اقـدس الهی فرمود: ﴿لِیَجْزِیَهُمُ اللَّهُ أَحْسَنَ مَـا عَمِلُوا﴾ یعنی این چنین نیست که برابر همـان عمل پاداش بدهـد فرمود: ﴿لِیَجْزِیَهُمُ اللَّهُ أَحْسَنَ مَا عَمِلُوا﴾ اگر این شـخص در مدّت عمر که حالا هفتاد سال یا هشـتاد سال یا کمتر و بیشتر زندگی کرده این صد عمل خیر دارد این در این صد عمل یکی از همه بااخلاص تر است فرمود ما آن ۹۹ عمل او را که عمل صـحیح است ولی به درجه عالیه نرسیده همه آن ۹۹ عمل را مطابق با این احسن الأعمال جزاء می دهیم مثل اینکه کسـی بخواهد احسان بکند از یک میوه فروشـی که در طبق میوه او سه درجه سـیب هست سـیب ضـعیف و متوسّط و اقوا آن سـیب اقوا قیمتش گران تر است سـیب متوسّط ثمنش متوسّط است سیب ضعیف ثمنش ارزان تر اگر کسی خواست احسان بکند تمام این سـیبها را به قیمت آن بهترین سـیب بخرد می شود ﴿لِیَجْزِیَهُمُ اللَّهُ أَحْسَنَ مَـا عَمِلُوا﴾ این نهـایت احسـان است خب این اوّلین کاری است که ذات اقـدس الهی با مؤمنین می کنـد به همین انـدازه بسـنده بکند نه خیر این چنین نیست فرمود: ﴿وَیَزِیدَهُم مِن فَضْلِهِ﴾ گذشته از اینکه تمام اعمال را اگر این صد عمل دارد یکی خیلی بااخلاص است بقیه متوسط اند همه را برابر آن أحسن الأعمال جزا می دهـد گذشـته از این چیزهایی هم برابر فضل خود به او عنایت می کنـد شایـد آنچه را که خـدای سـبحان برابر فضـل او به او عطـا کرده است جزء آرزوهـای او بـود امـا برخی از امور است که جزء طبقه سوم است نه از سـنخ ﴿لِیَجْزِیَهُمُ اللَّهُ أَحْسَنَ مَا عَمِلُوا﴾ است (یک) و نه از سنخ ﴿وَیَزِیدَهُم مِن فَضْلِهِ﴾ که مورد توقّع او بود از آن هست (دو) بلکه چیزهایی است که مورد توقّع او هم نیست این است که در بعضـی از آیات فرمود در بهشت سه درجه نعمت هست یک درجه نعمت همان اسـت که در برابر اعمال اینهاست یک درجه فیض و فضل عنایت الهی که فوق اعمال اینهاست که اینها اصـلاً چنین کاری را نکردند یـک سلسـله مزایـایی است که اصـلاً فوق تصوّر اوست اینکه فرمود اینهـا که وارد بهشت شدنـد ﴿لَهُمْ فِیهَـا مَـا یَشَاءُونَ﴾ هر چه بخواهند حاصل است خب انسان مشـیئت او محدوده ای دارد به اندازه معرفت و شناخت, مشیئت دارد چیزهایی است که اصلاً نمی داند و تصوّر نمی کند تا بخواهد بارها این مَثل ذکر می شد که یک انسان کشاورز یک انسان دامدار یک انسان پیشه ور در تمام مدّت عمر هرگز چنین آرزویی ندارد که ای کاش من نسـخه خطّی تهذیب مرحوم شـیخ طوسـی را در خانه می داشتم این اصـلاً تهـذیب نشـنیده نسخه خطّی نشـنیده این چنین نیست که حالا در تمام مـدّت عمر چنین آرزویی داشـته باشد زیرا او اصـلاً اهل این کار نیست تا آرزو داشـته باشـد. در این بخش سوم فرمود چیزهایی است که فوق آرزوی شـماست ﴿لَهُمْ فِیهَا مَا یَشَـاءُونَ﴾ خیلی خب ﴿وَلَدَیْنَا مَزِیـدٌ﴾ یعنی فوق مشـیئت اینها چیزهایی نزد ماست واقعاً اینکه فرمودنـد ما «لا عین رأت و لا أذن

سَمعت و لا خطرَ علی قلب بشر» همین است دیگر, وقتی انسان چیزی را نمی داند چه آرزو بکند؟! فرمود این قسم سوم هم نزد ما هست (وَلَدَيْنَا مَزِيدٌ) ممکن است این (وَيَزِيدَهُم مِن فَضْلِهِ) ناظر به آن درجه دو باشد (یک) یا ناظر به درجه سه باشد (دو) یا ناظر به درجتین باشد (سه) هر دو را شامل می شود بالأخره چیزهایی را ذات اقدس الهی به انسان عطا می کند که انسا اصلاً فکرش را نمی کرد یعنی اصلاً درکش نبود چون او هر چه را از بهشت می شنید خیال می کرد نظیر باغهای دنیاست یا نظیر میوه های دنیاست. بعد فرمود چون روی این حساب است (وَاللَّهُ يَرْزُقُ مَن يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ), (بِغَيْرِ حِسَابٍ) به چند معناست یکی اینکه بی حساب می دهد _ معاذ الله _ خیر, چون فرمود: (كُلُّ شَيءٍ عِندَهُ بِمِقْدَارٍ) با نظم هندسی کار می کند این چنین نیست که بی حساب کار بکند اما دومی و سومی صحیح است این (بِغَيْرِ حِسَابٍ) سه فرض دارد که یکی اش باطل است دو فرضش صحیح است بی حساب _ معاذ الله _ کار خدا بی حساب نیست او حکیم است (كُلُّ شَيءٍ عِندَهُ بِمِقْدَارٍ) است (إِنَّا كُلَّ شَيْءٍ خَلَقْنَاهُ بِقَدَرٍ) است قَدَر و قَدر و اندازه و هندسه مسلّم است اما آن دو معنا صحیح است یعنی این قدر به برخیها عطا می کند که (لِيُوَفِّيَهُمْ أُجُورَهُمْ) به حساب در نمی آید (این یک). معنای سوم آن است که در محاسبه بالأخره انسان باید که چون «إنّ الناقد بصیر» باید دقیقاً محاسبه بکند خب اگر این مثالی که ما زدیم ممثّل را با همین مثال بسنجیم اگر کسی میوه یک دست فروشی را یک طبق داری را همه میوه را به قیمت آن احسن بخرد معلوم می شود بی حساب است دیگر یعنی به حساب نیست برای اینکه میوه های این طبق سه قسمت است انسان اگر بخواهد برابر محاسبه خرید و فروش کند باید سه حساب داشته باشد آن سیبهای ضعیف یک قیمت سیبهای متوسّط یک قیمت آن سیبهای شادات قیمت دیگر اگر کسی همه را بخواهد به قیمت سیب شاداب بخرد (بِغَيْرِ حِسَابٍ) است دیگر خب پس به غیر حساب بودن به معنای بی حسابی و بی نظمی باشد این نقص است و خدا فرمود: (كُلُّ شَيءٍ عِندَهُ بِمِقْدَارٍ) یکی اینکه دقّت در حساب بکند و کم بدهد در برابر کم این چنین نیست و به همین معنا که ذات اقدس الهی فراوان عطا می کند و خیلی دقیق بررسی نمی کند درباره این معناست که فرمود: (يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ يُرْزَقُونَ فِيهَا بغَيْرِ حِسَابٍ) یعنی دیگر اینها را معطّل نمی کنند اینها بی حساب وارد بهشت می شوند یعنی اگر بخواهند بررسی بکنند مقداری (وَقِفُوهُمْ إِنَّهُم مَّسْؤُولُونَ) در آن ایست های بازرسی که فرمود: (وَقِفُوهُمْ إِنَّهُم مَّسْؤُولُونَ) اینها را متوقّف کنید از آنها سؤال بکنید این باید معطّل بشوند ولی حالا یا در اثر شهادت است یا دعای پدر و مادر است یا دعای فرزند صالح است خصیصه ای پیش آمده که به اینها اجازه ورود به بهشت می دهند به غیر حساب (يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ يُرْزَقُونَ فِيهَا بغَيْرِ حِسَابٍ) یعنی این مناقشات در حسابهای ذات اقدس الهی نیست.

مطلب دیگری که طبق روایاتی که فرمودند اهل بیت(علیهم السلام) مصداق کامل این آیه اند ببینید مناسبتش هم همین است وجود مبارک حضرت امیر(سلام الله علیه) این آیات را حمل بر تمثیل می کرد نه تعیین اینکه فرمود: (رِجَالٌ لَّا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلاَ بَيْعٌ عَن ذِكْرِ اللَّهِ وَإِقَامِ الصَّلاَةِ وَإِيتَاءِ الزَّكَاةِ) این آیه را در جبهه های جنگ می خواند فرمود: (رِجَالٌ لَّا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَن ذِكْرِ اللَّهِ) و عن الجهاد و عن الحرب و عن القتال و عن المقاتله و عن الشهاده و مانند آن معلوم می شود (ذِكْرِ اللَّهِ) شامل همه اینها می شود (یک) (إِقَامِ الصَّلاَةِ وَإِيتَاءِ الزَّكَاةِ) تمثیل است و نه تعیین (دو) اینها را در جبهه ها می خواند یعنی هیچ چیزی مجاهدان فی سبیل الله را از جهاد و شهادت اِلها نمی کند باز نمی دارد خب اینها تمثیل است. این کلمه اِقام چون مصدرش اقامه است نه اِقام آن تا حذف شده و اضافه به صلات به جای آن تا نشسته چه اینکه اعلالی هم در وسط کلمه راه پیدا کرده خب این برای گروهی است که در بیوتی که (أَذِنَ اللَّهُ أَن تُرْفَعَ) یا صاحب خانه اند مثل خود ائمه(علیهم السلام) یا مهمانان صاحب خانه اند مثل شیعیان اینها که بالأخره در این بیت واردند در بیت الولایه واردند (وَلِمَنَ دَخَلَ بَيْتِيَ مُؤْمِناً) که نوح گفته از این قبیل اند در مقابل (والذین کفروا وَالَّذِينَ كَفَرُوا) هستند که اینها به دنبال سراب می گردند خیلیها هم هستند که در شرایط کنونی به دنبال سراب می روند آخرهای عمر که همه اعضا و جوارح را از دست دادند دیدند دستشان خالی است رهبران الهی هستند که گفتند آنچه شما می روید تکاثر است و نه کوثر شما تشنه مقامید تشنه کمالید تشنه معرفتید تشنه وجدانهای دیگر هستید اما آن راهی که شما می روید آن چشمه نیست اگر کسی حرف راهنما را گوش ندهد به جای اینکه به دنبال کوثر برود به دنبال تکاثر بدود تمام تلاش و کوشش اش را مصرف می کند آخرهای عمر اعضا و جوارح را از دست می دهد (یک) عطش روزافزون است (دو) آنجا می فهمد که خبری نیست سراب بود آب نما بود آب نبود (سه) راه برگشت نیست (چهار) خب کسی که تمام تلاشش را دوان دوان به دنبال سراب که کرانه افق است به امید آب حرکت بکند و تمام قدرتش را از دست بدهد وقتی به پایان افق رسید ببیند خبری نیست این راه برگشت ندارد که دستش افتاده پایش افتاده نفسش افتاده این چه راهی دارد فرمود: (أَعْمَالُهُمْ كَسَرَابٍ) که در قیعه است قیعه همان قاع صف صف این افق وسیعی که در اثر تابش آفتاب آن کرانه اش سبز و خرّم نشان می دهد این آب نمایی است که آب در آن نیست قیعه مثل قاع صف صف آن بیابان وسیع هموار را می گویند خب (بِقِيعَةٍ) که این با جزء کلمه نیست اگر در قیعه در قاع صف صف کسی سرابی را دید و حرف راهنما را گوش نداد آنها گفتند چشمه جای دیگر است آب در جای دیگر است این سمت که تو می روی به ترکستان است نه حجاز این گوش نمی دهد این وقتی پایان کار شد که (يَحْسَبُهُ الظَّمْآنُ مَاءً حَتَّى إِذَا جَاءَهُ لَمْ يَجِدْهُ شَيْئاً) نه «وَجده لا شیء» چون معدوم قابل وجدان نیست سراب قابل وجدان نیست نه اینکه انسان می یابد که سراب است امر عدمی قابل دید و یافت نیست این عدم الوجدان است نه وجدان العدم هیچ چیزی را نمی بیند آن گاه ذات اقدس الهی به حسابش همان جا می رسد و دردش همان جا شروع می شود که «أعاذنا الله من شرور أنفسنا و سیّئات أعمالنا».

«و الحمد لله ربّ العالمین»

آیات ۳۹ تا ۴۱ سوره نور ۹۰/۰۸/۲۸

.Your browser does not support the audio tag

(وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَعْمَالُهُمْ كَسَرَابٍ بِقِيعَةٍ يَحْسَبُهُ الظَّمْآنُ مَاءً حَتَّى إِذَا جَاءَهُ لَمْ يَجِدْهُ شَيْئاً وَوَجَدَ اللَّهَ عِندَهُ فَوَفَّاهُ حِسَابَهُ وَاللَّهُ سَرِيعُ الْحِسَابِ (۳۹) أَوْ كَظُلُمَاتٍ فِي بَحْرٍ لُّجِّيٍّ يَغْشَاهُ مَوْجٌ مِّن فَوْقِهِ مَوْجٌ مِن فَوْقِهِ سَحَابٌ ظُلُمَاتٌ بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ إِذَا أَخْرَجَ يَدَهُ لَمْ يَكَدْ يَرَاهَا وَمَن لَّمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُوراً فَمَا لَهُ مِن نُورٍ (۴۰) أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يُسَبِّحُ لَهُ مَن فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالطَّيْرُ صَافَّاتٍ كُلٌّ قَدْ عَلِمَ صَلاَتَهُ وَتَسْبِيحَهُ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِمَا يَفْعَلُونَ (۴۱))

بعد از اینکه نظام کلی را ترسیم فرمود که کلّ هستی به برکت ذات اقدس الهی روشن است و خداوند نور آسمان و زمین است در نظام تکوین به هر موجود مستعدّی هستی عطا می کند و در نظام تشریع انسان را به مقصد هدایت می کند و نورِ تشریع را در کنار نورِ تکوین در مراکز خاص مثل مسجد حرم مراکز عبادی قرار می دهد و عدّه ای از این نور بهره می برند و همواره به یاد خدایند در عین حال که در متن زندگی اند نه بیراهه می روند نه راه کسی را می بندند نه اهل بازی اند نه کسی را بازی می دهند نه بازیِ کسی در اینها اثر می گذارد از سه جهت منزّه از بازیگری اند اینها اعمالشان را خدای سبحان به بهترین وجه پاداش می دهد و از فضل خود اینها را برخوردار می کند به قدری به اینها پاداش عطا می کند که به حساب در نمی آیند لکن در همین نظام تکوین کسانی اند که در اثر سوء رفتار اول گرفتار مکروهات اند بعد معاصی صغیره بعد معاصی کبیره طوری که این گناه چرکی روی آینه دل اینها می شود (كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَى قُلُوبِهِم مَّا كَانُوا يَكْسِبُونَ) آن گاه یا اصلاً نمی بینند یا بد می بینند کسی که بدبین است یا نابین است این همواره در خطر است برای مردان الهی مثالی ذکر فرمود که آن مثال عبارت از مشکاتی است (فِيهَا مِصْبَاحٌ) مصباح در زجاجه است آن زجاجه مانند ستاره پرفروغ آسمان است این مصباح از شجره مبارکه تغذیه می کند و مانند آن. برای چنین افراد گمراهی دو مثال ذکر می کند یک مثال برای کسانی که بینا هستند ولی بدبین اند مثل انسانی که اَحول است مثل انسانی که اَعور است بی جا می بیند بد می بیند درست تشخیص نمی دهد یا نابیناست جا برای دیدن نیست. آن که در ظلمت است ظلمات متراکم اهل دیدن نیست آن که در بیابان بازی است و کرانه افق را که آب نماست آب می بیند و حرفِ راهنمایانی که در این منطقه وسیع حضور آگاهانه دارند گوش نمی دهد این دیدش ناصواب است برابر دید ناصواب حرکت بی جا می کند. دو مَثَل ذکر می کند برای اینکه آن ممثّل را تنزّل بدهد تا دستِ فکر توده مردم به این مطلب برسد آن مطلب این است که هر کسی بالأخره کمالی را می طلبد سعادتی را می طلبد (یک) برای وصول به آن کمال, کاری را انتخاب می کند (دو) به خیال خود این کار, رابط بین او و سعادت و کمال است (سه) هر چه صاحب نظران می گویند نه آنچه را که شما تشخیص دادی هدف است نه راهی که شما در پیش گرفتی شما را به مقصد می رساند شما هم ضالّید هم غاوی, غوایت یعنی بی هدفی ضلالت یعنی بی راهی بعضیها یکی را دارند بعضی گرفتار هر دو هستند بعضی نمی دانند کجا بروند اینها غاوی اند (مَا ضَلَّ صَاحِبُكُمْ وَمَا غَوَى) ناظر به این است که رهبر الهی شما هم اهل مقصد است هم اهل راه نه گرفتار ضلالت است که بیراهه برود نه گرفتار غوایت است که بی مقصد باشد او هدف مند است (یک) راه بلد است (دو) دیگران یا بی هدف اند نمی دانند برای چه خلق شدند یا اگر بدانند راه را گم کردند این گروه شیئی

را مقصد قرار دادند در حالی که مقصد نیست اموری را راه ارتباطی قرار دادند که به وسیله این امور به آن مقصد برسند در حالی که این چنین نیست عدّه ای عزّت می طلبند قدرت می طلبند کمال و سعادت می طلبند و فکر می کنند که بت پرستی یا کارهای دیگری که کفّار دارند این می تواند آنها را به مقصد صحیح برساند قرآن می فرماید کسی که این کار را انجام می دهد عملِ اینها دویدنِ بی جاست مقصد اینها موهون و سراب است اینها به دنبال سراب می دوند وقتی به سراب رسیدند به پایان راه رسیدند می بینند که خبری نیست نه به کمال رسیدند چون عطششان همچنان هست نه راه برگشت دارند چون تمام اعضا و جوارح را از دست دادند در پایان راه آن کسی که در کمینشان بود به نام خدا او را می بینند و ذات اقدس الهی در پایان راه کیفر تلخ اینها را به اینها می رساند این عصاره مَثل برای ملحدان مشرکان کافران منافقان و مانند آن است در قبال مَثلی که برای مؤمنان ذکر کرده بود مَثلی که برای مؤمنان ذکر کرده بود در آیه ۳۵ این بود که (مَثَلُ نُورِهِ كَمِشْكَاةٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ) بعد در آیه ۳۶ فرمود: (فِي بُيُوتٍ أَذِنَ اللَّهُ أَن تُرْفَعَ) و در آیه ۳۷ فرمود: (رِجَالٌ لَّا تُلْهِيهِمْ) در آیه ۳۸ پاداش اینها را ذکر کرد اما در آیه ۳۹ و بعد این دو مَثل را برای کفّار و ملحدان و مشرکان و منافقان ذکر می کند می فرماید: (وَالَّذِينَ كَفَرُوا) این کفر در مقابل ایمان است نه در مقابل شرک و الحاد همه آنها را شامل می شود کسی که مؤمن نیست خواه ملحد باشد خواه مشرک باشد خواه کافر باشد یعنی اهل کتاب باشد که به وحی و نبوّت خاص ایمان ندارد خواه منافق همه این گروههای چهارگانه را شامل می شود (أَعْمَالُهُمْ كَسَرَابٍ) عمل مثل سراب نیست مثل اینکه آنجا فرمود: (كَمِشْكَاةٍ) مجموعه آن قیودی که ذکر شد مشبّه به است و کار اینها مشبّه اینجا هم مجموعه اموری که ذکر شده است مشبّه است سراب برای اینها مقصد است آن عبادت بتها که (مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا) برای اینها دویدن و حرکت و کوشش است آن خدماتی که به خیال خود (إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا يُنفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ لِيَصُدُّوا عَن سَبِيلِ اللّهِ) این اعمال اینهاست اعمال اینها مثل سرابی است (بِقِيعَةٍ) قیعه و قاع نظیر تَمره و تَمر آن صحرای وسیعی است که در پایان کرانه آب به نظر می آید سبزه و سبزی به نظر می آید در حالی که آنجا نه سبزه و سبزی و چمن هست و نه آب قاع صف صف این است قیعه این است (كَسَرَابٍ بِقِيعَةٍ) خب خیلیها این سراب را می بینند ولی عاقل هیچ فکر نمی کند یا کسی که سیراب است به دنبال این نمی رود آن جاهلِ تشنه به سراغ این می رود چون جاهل است این را آب می بیند چون تشنه است به این سَمت می دود (يَحْسَبُهُ الظَّمْآنُ مَاءً) البته ضَمْآنی که کافر و جاهل باشد چون مَثل برای کفار است.

ص: ۳۷۰

خب لطیفه این تعبیر آن است که ذات اقدس الهی همان طوری که در آغاز سیر این کافران سخن می گوید در پایان کار کافران هم حضور دارد یک وقت است کسی فقط در مبدأ حضور دارد این یک طور باید حرف بزند یک وقت است کسی در آن پایان راه در کرانه افق حضور دارد او باید یک طور حرف بزند یک وقت است کسی همه جا حضور دارد (مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنتُمْ) این یک طور دیگر حرف می زند که راه سوم است. خدای سبحان وقتی از آغاز راه او سخن می گوید, می گوید این شخص تشنه از دور او را آب می بیند و حرکت می کند اگر خدای سبحان فقط در مبدأ با این شخص بود باید می فرمود «حتّی إذا بَلَغ» وقتی که رسید می بیند آب نیست اما خدا در پایان راه هم هست (إِنَّ رَبَّكَ لَبِالْمِرْصَادِ) فرمود: (حَتَّى إِذَا جَاءَهُ) وقتی آمد معلوم می شود آنجا هم خداست اگر کسی بخواهد مَثل ذکر کند می گوید یک جاهل تشنه از دور سراب می بیند و دوان دوان به آن سَمت حرکت می کند وقتی که رسید می بیند خبری نیست این طرز حرف زدن است اما نمی گوید وقتی

آمـد, خب شـما که در اول راهیـد نباید بگویید آمد باید بگویید وقتی که رفت اما چون ذات اقدس الهی (مَعَكَمْ أَيْنَ مَا كُنتُمْ) در آغـاز راه بـا او هست می فرمایـد: (يَحْسَبُهُ الظَّمْآنُ مَاءً) در پایان راه هم با او هست می فرمایـد: (حَتَّى إِذَا جَاءَهُ) وقتی اینجا آمد می بیند خبری نیست فقط ما را می بیند (حَتَّى إِذَا جَاءَهُ لَمْ يَجِدْهُ شَيْئاً) نه «وجده لا شیء» عدم قابل یافت نیست نمی شود گفت که یافت که نبود یافتن به عـدم تعلّق نمی گیرد عـدم تحت وجدان شـیئی قرار نمی گیرد لذا به صورت قضـیه سالبه ذکر فرمود, فرمود: (لَمْ يَجِدْهُ شَيْئاً) می بیند چیزی نیست (وَوَجَدَ اللَّهَ عِندَهُ) خدا را آن وقت آنجا می بینند انسان تا قدرت صوری و ظاهری دارد کسـی را نمی بیند وقتی کشف غطاء شد در سوره مبارکه ق دارد (فَكَشَفْنَا عَنكَ غِطَاءَكَ فَبَصَرُكَ الْيَوْمَ حَدِيدٌ) وقتی کشف غطاء شـد مثل عنـد الموت وماننـد آن آن گاه الله را می بیند در اینجا فرمود: (حَتَّى إِذَا جَاءَهُ لَمْ يَجِدْهُ شَيْئاً وَوَجَدَ اللَّهَ عِندَهُ) خـدا همه جـا حضور دارد ولی او در پایـان عمر خـدا را می بینـد (فَوَفَّاهُ حِسَابَهُ) حساب او را تسویه کرده. در برابر مؤمنـان که فرمود: (لِيَجْزِيَهُمُ اللَّهُ أَحْسَنَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ) اینجـا فرمود: (فَوَفَّاهُ حِسَابَهُ وَاللَّهُ سَرِيعُ الْحِسَابِ) چون اگر کسـی بخواهد اعمال گذشـته یک انسان هفتاد سال یا هشـتاد ساله را بررسـی کند طول می کشد اما وقتی کلّ شیء عنده حاضر باشد او سریع الحساب است همه اعمال را می تواند پیدا کند این یک مَثَل.

ص: ۳۷۱

پاسخ: اینها آثار دنیایی دارد در دنیا به مال می رسند به عزّت می رسند به قدرت می رسند اما اگر کاری را کسی برای بعد از مرگ نکرد و بعد از مرگ را منکر بود کار تا زمان مرگ ادامه دارد چون کار را نیّت پیش می برد اگر نیّت الهی بود برای آخرت بود این کار دوام دارد اما اگر کسی گفت ﴿إِنْ هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَنَحْيَا﴾ دیدِ او تا گور بود و کار او هم تا گور بود همه منافع کار او هم تا گور است مال پیدا می کند شهرت پیدا می کند احترام دنیایی پیدا می کند و مانند آن و اگر اهل حیله نباشد ممکن است این کارها باعث تخفیف عذاب او در جهنم بشود این دو اما اینها را به بهشت ببرند شدنی نیست برای اینکه کسی که معتقد نیست ماورای این عالَم عالمی هست چنین انسانی شایسته ورود به بهشت نیست. خب این برای کسی است که بینش دارد ولی بد می بیند حق را باطل می بیند باطل را حل می بیند. مثال دیگر آن است که اصلاً نمی بیند قدرت دید ندارد ﴿أَوْ كَظُلُمَاتٍ﴾ یعنی اعمال اینها و روش و سیره اینها مثل این است که در ظلمتهای متراکم باشد چندین ظلمت و تاریکی باشد که نگذارد او از نور استفاده کند ﴿أَوْ كَظُلُمَاتٍ﴾ چون ما برای دیدن هم نیروی بیننده می خواهیم و هم نورِ خارج وگرنه انسان در شب تار با اینکه چشمش سالم است جایی را نمی بیند ﴿أَوْ كَظُلُمَاتٍ فِي بَحْرٍ لُجِّيٍّ﴾ لُجّی را آن طوری که جناب زمخشری و امثال ایشان معنا کردند یعنی دریای عمیق پر آب لازمه چنین دریایی هم موّاج بودن است لُجّه بحر گاهی به معنای موج است اما بحر لُجّی یعنی دریای عمیق پرآب, اقیانوس این لُجّی موجی دارد خب این نشان می دهد که این ظلماتی که در اینجا آمده است ظلمات متفرّق و پراکنده نیست ظلمات متراکم است و متراکب. ﴿يَغْشَاهُ مَوْجٌ﴾ شخص در دریاست بالای دریا هم موجب است بالای موج هم موج است بالای این امواج هم ابر است خب اگر روز است این نور آفتاب را نمی بیند اگر شب است نور ماه و ستاره را نمی بیند بالأخره چه شب چه روز او در تاریکی است ﴿يَغْشَاهُ مَوْجٌ﴾ (یک) ﴿مِّن فَوْقِهِ مَوْجٌ﴾ (دو) ﴿مِن فَوْقِهِ سَحَابٌ﴾ (سه) لذا فرمود: ﴿ظُلُمَاتٌ بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ﴾ نه ظلمات پراکنده یک وقت است ابر است پراکنده است هر گوشه ای یک سحاب است یا دریایی است موّاج هر گوشه ای یک موج است اما اگر این امواج متراکب و سحاب هم متراکم باشد این به هیچ وجه دیدی ندارد چه روز باشد چه شب. این شخص به قدری در ظلمت فرو رفته است که ﴿إِذَا أَخْرَجَ يَدَهُ لَمْ يَكَدْ يَرَاهَا﴾ دست انسان عضوی است که کاملاً در اختیار انسان است یعنی قبض و بسطش بالا و پایین کردنش شمال و جنوب بردنش شرق و غرب بردنش دور و نزدیک کردنش همه و همه در اختیار انسان است این شخص هر چه می خواهد دست خود را ببیند نه تنها نمی بیند نزدیک دیدن هم نیست نفرمود «إذا أخرج يده لا يراها» فرمود: ﴿لَمْ يَكَدْ يَرَاهَا﴾ کادَ یعنی قُرب نزدیک دیدن هم نیست به هیچ وجه دست خودش را نمی بیند خب وقتی دست خودش را ندید چگونه می تواند فضای دیگر را ببیند و خودش را نجات بدهد گاهی انسان نزدیک ترین فامیل خود را نزدیک ترین عشیره و اقارب خود را نزدیک ترین ارحام خود را نزدیک ترین دوستان خود را در اثر آن بیماری درونی که دارد نمی بیند ﴿إِذَا أَخْرَجَ يَدَهُ لَمْ يَكَدْ يَرَاهَا﴾ این شخص از هیچ راهی نمی تواند نور بگیرد چرا, برای اینکه آن که ﴿نُورُ السَّماوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾ است الله است این شخص با ﴿نُورُ السَّماوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾ رابطه ای ندارد خب قهراً ﴿مَن لَّمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُوراً فَمَا لَهُ مِن نُورٍ﴾ اگر ذات اقدس الهی ﴿نُورُ السَّماوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾ است ــ كما هو الحق ــ کلّ روشنی به برکت الهی است اگر کسی با خدا رابطه نداشت چه نوری پیدا می کند. این دو مَثَل نشان می دهد که اینها یا اهل دیدن نیستند مثل جاهلهای اینها یا اگر اهل نظرند بد می بینند بی جا می بینند سراب را آب می بینند مثل دانشمندان آنها این مثالها را ذات اقدس الهی در موارد دیگر هم ذکر فرمود. در سوره مبارکه بقره آیه ۲۶۴ مثال کسی که بیراهه می رود گناه می کند مال خودش را در راه کفر صرف می کند یا در

راه فساد صرف می کند و مانند آن فرمود آیهٔ ۲۶۴ سورهٔ مباركهٔ بقره (فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ صَفْوَانٍ عَلَيْهِ تُرَابٌ فَأَصَابَهُ وَابِلٌ فَتَرَكَهُ صَلْداً لاَ يَقْدِرُونَ عَلَى شَيْ ءٍ مِمَّا كَسَبُوا) فرمود اينها كه بيراهه رفتند مال را از راه حرام به دست آوردند در راه حرام صرف كردند مثل آن است كه يك سنگ اَملص بزرگی يك جا باشد يك مختصر خاك و غباری روی اين سنگ باشد وابل يعنی آن تندباران باران فراوان در قبال طَل كه فرمود: (فَإِن لَمْ يُصِبْهَا وَابِلٌ فَطَلٌّ) آن رگبار را می گويند وابل اگر بارانِ رگبار تندی بيايد به اين سنگ اصابت كند (فَتَرَكَهُ صَلْداً) همه اين خاكها و غبارها را می شويد می برد ديگر چيزی نمی ماند كه اعمال اينها مثل يك مُشت خاك است روی چنين سنگی كه وقتی رگبار باران آمد همه را از بين می برد (فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ صَفْوَانٍ) يعنی سنگ صاف و بزرگ كه (عَلَيْهِ تُرَابٌ) يك مقدار خاك روی اين سنگ بزرگ باشد (فَأَصَابَهُ وَابِلٌ) باران رگباری تند درشت دانه به اين سنگ برسد (فَتَرَكَهُ صَلْداً) يك سنگ صاف می كند كه (لاَ يَقْدِرُونَ عَلَى شَيْ ءٍ مِمَّا كَسَبُوا) اين در يك مَثل. مَثل ديگری هم در سورهٔ مباركهٔ ابراهيم و مانند آن بيان كرده آيهٔ هجده سورهٔ مباركهٔ ابراهيم اين (مَثَلُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ أَعْمَالُهُمْ كَرَمَادٍ اشْتَدَّتْ بِهِ الرِّيحُ فِي يَوْمٍ عَاصِفٍ) مثل يك مشت خاكستری باشد كه بعد طوفان باد بوزد چيزی اين خاكستر را نمی گذارد كه يا بالأخره مثل آن خاك روی صفوان است يا يك مشت خاكستری است كه طوفان باد او را كاملاً پراكنده می كند (لاَّ يَقْدِرُونَ مِمَّا كَسَبُوا عَلَى شَيْ ءٍ) ديگر نمی توانند اين را جمع بكنند بنابراين گاهی به صورت سراب مثال می زنند گاهی به صورت (ظُلُمَاتٌ بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ) مثال می زنند گاهی به صورت صفوانی كه (عَلَيْهِ تُرَابٌ) مثال می زنند گاهی به صورت (كَرَمَادٍ اشْتَدَّتْ بِهِ الرِّيحُ) مثال می زنند يعنی چيزی دستشان را نمی گيرد بالأخره چون باطل همين طور است ديگر گاهی به صورت كَف آب درست می كند خود اين عمل كف آب است برای اينكه باطل باشد بی مغز است ديگر. اين مثالها را ذكر می كنند دربارهٔ اينها فرمود: (ظُلُمَاتٌ بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ) اما دربارهٔ مؤمنان فرمود: (نُورٌ عَلَى نُورٍ) اين (نُورٌ عَلَى نُورٍ) نور متراكب هست چه اينكه رحمتين را هم اينها دارند در سورهٔ مباركهٔ واقعه فرمود كِفلينی از رحمت را ذات اقدس الهی به اينها عطا می كند آيهٔ ۲۸ سورهٔ مباركهٔ حديد اين است (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَآمِنُوا بِرَسُولِهِ يُؤْتِكُمْ كِفْلَيْنِ مِن رَحْمَتِهِ) اگر رحمت قرآن و عترت باشد مضاعف است اگر رحمت عامّه و خاصّه باشد مضاعف است اينها دو رحمت دارند چون (نُورٌ عَلَى نُورٍ) هستند و قرآن و عترت با اينهاست رحتم عام و خاص با اينهاست و مانند اما آنها (ظُلُمَاتٌ بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ) در قبال اين مؤمنانی كه (يُؤْتِكُمْ كِفْلَيْنِ مِن رَحْمَتِهِ) يا رحمت عامّه را با رحمت خاصّه جمع می كنند چه اينكه در سورهٔ مباركهٔ جاثيه دارد خدا اينها را در رحمت خاصّ خودش داخل می كند آيهٔ سی سورهٔ مباركهٔ جاثيه اين است كه (فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَيُدْخِلُهُمْ رَبُّهُمْ فِي رَحْمَتِهِ) اين رحمت خاصّه است كه (ذلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْمُبِينُ) آن رحمت عامّه كه (وَسِعَتْ كُلَّ شَيْ ءٍ) شامل حال اينها هست اين رحمت خاصّه است كه (نُورٌ عَلَى نُورٍ) می شود. پس كفّار كافر به معنی اعم يعنی اعم از ملحد و مشرك و كسی كه به نبوّت خاصّه ايمان ندارد و منافق و مانند آن اينها (ظُلُمَاتٌ بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ) اما مؤمنان كه (نُورٌ عَلَى نُورٍ) است (كِفْلَيْنِ مِن رَحْمَتِهِ) دارند, (فَيُدْخِلُهُمْ رَبُّهُمْ فِي رَحْمَتِهِ) دارند چه اينكه در سورهٔ مباركهٔ اعراف وقتی آن رحمت عام را كه در آيه ۱۵۶ سورهٔ اعراف فرمود: (رَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْ ءٍ) فرمود: (فَسَأَكْتُبُهَا لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ) درست است كه اين ضمير به آن رحمت برمی گردد ولی يك شبه استخدامی هم در ارجاع ضمير هست آن رحمت عام كه (وَرَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْ ءٍ) اما آن رحمت خاصّه را من برای متّقيان لازم می دانم (فَسَأَكْتُبُهَا لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ) وگرنه آن رحمت كه (رَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْ ءٍ) ديگر متّقی و غير متّقی را در برمی گيرد ديگر. خب بنابراين برای كفّار اين دو مَثل را ذكر فرمودند اما دربارهٔ اينكه اينها چرا بيراهه رفتند اين به سوء اختيار خودشان است كه فرمود: (مَن لَّمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُوراً فَمَا لَهُ مِن نُورٍ) اما آنچه مربوط به مسئله قبل بود دربارهٔ قيامت و معاد آن ملاحظه

فرمودید که سه مقطع است یکی اینکه این آسمان و زمین تا چه موقع ادامه دارند البته تا آسمان هست و زمین هست «متیٰ» و «ایان» معنا دارد این یک مقطع دوم آن است که این آسمان و زمین برچیده می شوند که (يَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ وَالسَّماوَاتُ) در مقطع دوم که (وَالْأَرْضُ جَمِيعاً قَبْضَتُهُ يَوْمَ الْقِيَامَهِ وَالسَّمَاوَاتُ مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ) دیگر جا برای چه موقع و «متیٰ» و امثال ذلک نیست برای اینکه کلّ زمان دارد برچیده می شود کلّ مکان دارد برچیده می شود. مقطع سوم این است که دوباره می خواهد این بساط را پهن بکند زمین را ایجاد کند آسمان را ایجاد کند تا زمین را ایجاد نکرد تا آسمان را ایجاد نکرد نه چه موقع معنا دارد نه کجا معنا دارد مثل اینکه در آغاز امر قبل از اینکه آسمان را خلق کند زمین را خلق کند جسم را خلق کند نه چه موقع معنا داشت نه کجا معنا داشت به وسیله آسمان بعد از آسمان و زمین, زمان پیدا می شود مکان پیدا می شود اجسام اند که زمان و مکان را به همراه دارند پس سه مقطع است تا اینها هستند «ایّان» و «کیف» و «متیٰ» هست در مقطع دوم و سوم که اساس کار آنجاست چه موقع و «متیٰ» معنا ندارد برای مقطع اول اشراط الساعه ذکر کردند که انسان قُرب قیامت را قرب رجعت را قرب ظهور حضرت(سلام الله علیه) را با آن اشراط الساعه می تواند کم و بیش تشخیص بدهد برای اینها تا هستند اشراط الساعه ذکر کرد چون زمانی و زمینی اند اما درباره آن مسئله فقر و غنا, فقر و غنا غیر از مسئله «من بسط الله له الدنیا» است یک وقت است کسی بسط دنیا دارد که آ نجا حضرت فرمود این تحقیری را به همراه دارد وگرنه یک زندگی عادی آبرومندانه اینکه بسط دنیا نیست آن کسی که دائماً سفره رنگین دارد آن را حضرت فرمود: «مَن بسط الله فی الدنیا» این «فقد حقَّرَهُ الله» نه کسی که زندگی روزانه را در اثر اینکه حقوق عادی می گیرد یک زندگی دارد نیازمند به کسی هم نیست این را که نفرمود: «حقّره الله».

«و الحمد لله ربّ العالمین»

آیات ۳۹ تا ۴۳ سوره نور ۹۰/۰۸/۲۹

.Your browser does not support the audio tag

(وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَعْمَالُهُمْ كَسَرَابٍ بِقِيعَةٍ يَحْسَبُهُ الظَّمْآنُ مَاءً حَتَّى إِذَا جَاءَهُ لَمْ يَجِدْهُ شَيْئاً وَوَجَدَ اللَّهَ عِندَهُ فَوَفَّاهُ حِسَابَهُ وَاللَّهُ سَرِيعُ الْحِسَابِ (۳۹) أَوْ كَظُلُمَاتٍ فِي بَحْرٍ لُجِّيٍّ يَغْشَاهُ مَوْجٌ مِّن فَوْقِهِ مَوْجٌ مِّن فَوْقِهِ سَحَابٌ ظُلُمَاتٌ بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ إِذَا أَخْرَجَ يَدَهُ لَمْ يَكَدْ يَرَاهَا وَمَن لَّمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُوراً فَمَا لَهُ مِن نُورٍ (۴۰) أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يُسَبِّحُ لَهُ مَن فِي السَّماوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالطَّيْرُ صَافَّاتٍ كُلٌّ قَدْ عَلِمَ صَلاَتَهُ وَتَسْبِيحَهُ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِمَا يَفْعَلُونَ (۴۱) وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّماوَاتِ وَالْأَرْضِ وَإِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ (۴۲) أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يُزْجِي سَحَاباً ثُمَّ يُؤَلِّفُ بَيْنَهُ ثُمَّ يَجْعَلُهُ رُكَاماً فَتَرَى الْوَدْقَ يَخْرُجُ مِنْ خِلاَلِهِ وَيُنَزِّلُ مِنَ السَّماءِ مِن جِبَالٍ فِيهَا مِن بَرَدٍ فَيُصِيبُ بِهِ مَن يَشَاءُ وَيَصْرِفُهُ عَن مَن يَشَاءُ يَكَادُ سَنَا بَرْقِهِ يَذْهَبُ بِالْأَبْصَارِ (۴۳))

بعد از اینکه آن مطلب عمیق توحیدی را به صورت برهان مشخص فرمود همان مطلب را به صورت دو مَثل تنزّل داد تا در دسترس فهم همه قرار بگیرد اگر این کتابِ الهی برای خواص بود همان مطلب قبلی کافی بود لکن چون (هُدیً لِلنَّاسِ) است برای همه مردم است هم باید برهان ذکر بشود هم باید به صورت مَثل بیان بشود. مَثل ایمان و مؤمن را بیان فرمود اما مَثل کفر و کافران را با دو بخش تبیین کرد. فرمود اینها تلاش و کوشش شان بی ثمر است زیرا اینها هم غاوی اند هم ضالّ هم بی هدف اند هم راه گُم کرده اند اینها تشنه اند هیچ انسانی بدون عطش نیست انسان تشنه کمال است لکن هم در تشخیص کمال اشتباه می کند هم در راه تحصیل کمال گمراهی دامنگیرش می شود لذا فرمود این عملهایی که اینها انجام می دهند عبادتهایی که برای بتها می کنند و مانند آن مثل آن است که انسانِ تشنه ای به جای اینکه گوش به حرف راهنما بدهد و حرف راهنما را بپذیرد که کوثر کجاست به دنبال تکاثر می رود چون به دنبال تکاثر می رود تمام تلاش و کوشش را در این راه صرف می کند در پایان عمر می بیند عطش همچنان هست و به کمال نرسیده و راه ترمیم هم ندارد برای اینکه تمام توانش را از دست داده است (أَعْمَالُهُمْ كَسَرَابٍ بِقِيعَةٍ) مرحوم شیخ طوسی و هم فکران ایشان این قِیعه را جمع قاع می دانند عدّه ای این را مفرد تعبیر کردند نظیر تَمْر و تمره و مانند آن. این سراب را یک انسانِ تشنه آب می پندارد باید بین این دو تعبیر هماهنگی ایجاد کرد یا هماهنگیِ موجود را یافت یکی اینکه فرمود: (حَتَّى إِذَا جَاءَهُ) وقتی که آمد به سراغ آن سراب دوم اینکه (لَمْ يَجِدْهُ شَيْئاً) اگر این معدوم است چگونه (جَاءَهُ) را تحمل می کند اگر موجود است چگونه (لَمْ يَجِدْهُ شَيْئاً) را تحمل می کند. جمع بین این دو تعبیر به این است که از نظر مکان خب جای موجودی است کرانه افق است ولی از نظر آب (لَمْ يَجِدْهُ شَيْئاً) است معدوم است یعنی کسی که از دور کنار افق را به صورت چمنِ سبز می بیند آن مکان موجود است ولی چمنی در کار نیست آبی در کار نیست وقتی به سراغ آن مکان آمد می شود گفت (جَاءَهُ) وقتی آن آب را نمی بیند (لَمْ يَجِدْهُ) می شود خب (حَتَّى إِذَا جَاءَهُ لَمْ يَجِدْهُ شَيْئاً وَوَجَدَ اللَّهَ عِندَهُ) چرا (وَجَدَ اللَّهَ عِندَهُ) چرا متحیّر نیست آیا این ناظر به آن است که هر مضطرّ تشنه کامی وقتی از هر جا بریده شد و قطع طمع کرد خدا را می بیند ناظر به آن است _ کما لا یَبعد _ یا نه در کیفر او ذات اقدس الهی چون سریع الحساب است همان جا حسابش را رسیدگی می کند برخیها را به برزخ و قیامت ارجاع می دهند برخیها را در همان پایان دوران زندگی می گیرد او هم سریع الحساب است و هم صابر است و در فرصت

مناسب عِقاب می کند درباره این گروه سریع الحساب است برای اینکه اینها کافرانی بودند که با داشتن همه راههای هدایت عمداً بیراهه رفته اند به هر تقدیر ممکن است یک انسان مضطرّی وقتی از همه جا بُرید خدا را واقعاً می خواهد چرا دعای مضطرّ مستجاب است (أَمَّن) که بارها ملاحظه فرمودید این أم, أم منطقعه است با آن میم «مَن» کنار هم قرار گرفته ادغام شد «أم» منطقعه به معنی «بل» هست یعنی آنها خدا نیستند کسی که مشکل مضطرّ را حل می کند خداست «أم مَن یجیب المضطرّ إذا دعاه فیکشف السوء» او خداست خب اگر کسی مضطرّ شد واقعاً خدا را مشاهده می کند برای اینکه بالأخره این عالَم حقیقتی دارد یا ندارد کسی هست که بر کلّ عالَم مسلّط باشد یا نه این شخصی که در قعر دریا افتاده و تمام راههای نجات بسته است این ناامید نیست چرا برای اینکه در آن حال می یابد آن کسی که دریا را آفریده قادر بر دریاست در آن حال خدا را مشاهده می کند یا باور می کند لذا در آن حال فقط خدا را می خواند و خدا هم دعای موحّد را مستجاب می کند اینکه فرمود: (وَجَدَ اللَّهَ عِندَهُ) برای آن است که او مضطرّ است تشنه است از همه وسایل محروم شده آن گاه خدا را مشاهده می کند بله خدا را مشاهده می کند لکن دیگر حتی فرصت «یا الله» گفتنم هم ندارد تمام دشواریها برای کفار این است که در آن پایان خدا را حق را توحید را درک می کنند می فهمند ولی نمی توانند ایمان بیاورند یعنی بین ما و بین عمل, اراده فاصله است (یک) و این اراده تا زمان حیات است (دو) وقتی مرگ رسید بین ما و کشف حقیقت فاصله ای نیست خیلی از حقایق را ما بعد از مرگ می فهمیم اما بین ما و عمل هیچ راهی نیست تمام محرومیّت این است که انسان در قیامت حق برای او روشن می شود ولی نه می تواند توبه کند نه می تواند ایمان بیاورد چون «الیوم عملٌ و لا حساب و غداً حسابٌ و لا عمل» همه ما در دوران زندگی خواب را تجربه کردیم وقتی بیدار شدیم می گوییم ای کاش فلان مطلب را از فلان شخصی که در عالَم رؤیا دیدیم سؤال می کردیم این چنین نیست که در عالَم رؤیا سؤال در اختیار ما باشد سؤال در اختیار عقاید و مَلکات قبلی ماست.

ص: ۳۷۳

پرسش...

پاسخ: همین است دیگر انسان باید بیداری را مواظب باشد تا خوابِ خوب ببیند اگر در بیداری مالک حرفهای خود اندیشه های خود و آرای خود و اخلاق خود بود در خواب هم می تواند سؤالهای خوب داشته باشد وگرنه کسی که در بیداری مالک این عقاید و اخلاق و اعمال نیست بلکه در اختیار نفس مسوّل یا امّاره بالسّوء قرار دارد در عالَم خواب هم این چنین است خیلی از بزرگان را خواب می بیند یا مناظر خوبی خواب می بیند وقتی که بیدار شد می گوید ای کاش من فلان مطلب را می پرسیدم نمی شود گفت که انسان در عالَم خواب هم مثل عالَم بیداری سؤال در اختیار سائل باشد. خب بنابراین حسرت همین است این شخص خدا را در آن حال مشاهده می کند (وَوَجَدَ اللَّهَ عِندَهُ) اما خدا به عنوان قهّار برای او ظهور می کند «اشدّ المعاقبین» ظهور می کند نه «أرحم الراحمین» (وَوَجَدَ اللَّهَ عِندَهُ فَوَفَّاهُ حِسَابَهُ وَاللَّهُ سَرِیعُ الْحِسَابِ).

پرسش...

پاسخ: همین دیگر آن روایت هم آن روز نقل شده است این آیه در منزل زیدبن ارقم مطرح بود در منزل زیدبن ارقم که چند نفر نشسته بودند وجود مبارک حضرت داشتند تفسیر می کردند که فرمودند روز قیامت «خمسین الف سنه» حالا خود زید بن ارقم یا یکی از حاضران در آن محفل تفسیر به حضرت عرض کرد «ما أطول هذا الیوم» چه روز طولانی است فرمود: «والذی

نفسی بیده» قسم به ذات کسی که جانم در دست اوست این روز پنجاه هزار سال برای مؤمن به اندازه صلات مکتوبه است به اندازه یک نماز است حالا یک نماز چهار رکعتی انسان با همه مستحبّاتش حدّاکثر ده دقیقه طول می کشد فرمود این پنجاه هزار سال برای مؤمن هفت هشت دقیقه است برای اینکه همه کارها را کرده و دلیلی ندارد که معطّل بشود که حالا ـ یا پنجاه موقف است ایستگاه است ایست بازرسی است سؤال و جواب است یا راههای دیگر بنابراین در عین حال که پنجاه هزار سال است برای بعضی از مؤمنان پنج دقیقه است ولی در اینجا سخن از قیامت نیست سخن از همان حالت موت است خب.

ص: ۳۷۴

مطلب دیگر اینکه برخیها گرفتار جهل انـد و برخیها گرفتار جهالت انـد بعضـی گرفتار جهلین اند آنها که گرفتار جهل اند اگر جهلشان جهل بسیط باشـد که همان شک است راه درمان باز است ولی اگر جهل مرکّب باشد یعنی ندانند و ندانند که ندانند راه درمانش پیچیده است (این یک) اگر گذشته از جهلِ علمی گرفتار جهالتِ عملی هم بود یعنی هم در اندیشه مشکل داشت هم در انگیزه این می شود (ظُلُمَاتٌ بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ) جهـل مرکّب به آسانی درمـان پـذیر نیست جهالتِ عملی هم وقتی به درازا کشـید درمـان پـذیر نیست اگر جهـالتِ عملی بـا جهـلِ علمی کنـار هم قرار بگیرد دیگر (ظُلُمَاتٌ بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ) در بعضـی از آیات که در سوره مبارکه «انعام» گذشت آیه ۱۲۲ تعبیر این بود فرمود: (أَوَ مَن كَانَ مَيْتاً فَأَحْيَيْنَاهُ وَجَعَلْنَا لَهُ نُوراً يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ كَمَن مَثَلُهُ فِي الظُّلُمَاتِ لَيْسَ بِخَارِجٍ مِنْهَا) خب برخیها هستند که در بخش اندیشه عالِم اند (یک) در بخش انگیزه عادل و باتقوای اند (دو) این (نُورٌ عَلَى نُورٍ) است (سه) این شـخص هم عالِم است هم عادل در قبال عدّه ای هسـتند که (فِي الظُّلُمَاتِ)انـد هم در بخش علمی مشـکل دارنـد هم بخش عملی مشـکل دارنـد فرمود: (أَوَ مَن كَانَ مَيْتاً فَأَحْيَيْنَاهُ وَجَعَلْنَا لَهُ نُوراً يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ) در جامعه که حرکت می کنند با علمش افکار دانشـمندان را روشن می کند با سیره و عملش دلهای عدّه ای را پرفروغ می کند این با نور در جامعه حرکت می کند (كَمَن مَثَلُهُ فِي الظُّلُمَاتِ لَيْسَ بِخَارِجٍ مِنْهَا) آن شـخص با کسی که در ظلمتهـای متراکم است و خـارج شـدنی نیست یقیناً فرق می کنـد بنـابراین انسان اگر وارسته بود نور پیشاپیش او راه را شفاف و روشن می کنـد به برکت روشن شدن راه دیگران هم آن راه را طی می کنند اما این شـخص فرورفته در ظلمت اسـت بیرون بیاید نیست (لَيْسَ بِخَارِجٍ مِنْهَا كَذٰلِكَ زُيِّنَ لِلْكَافِرِينَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ) این گروه, مثالشان همان است که هرگز از ظلمت بیرون نمی آینـد و گاهی هم به انبیایشان(علیهم السلام) می گویند: (سَوَاءٌ عَلَيْنَا أَوَعَظْتَ أَمْ لَمْ تَكُن مِّنَ الْوَاعِظِينَ) اینها کسانی انـد که (ظُلُمَاتٌ بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ إِذَا أَخْرَجَ يَدَهُ لَمْ يَكَدْ يَرَاهَا) وقتی دست خودش را ندیـد دست یعنی قدرت حالا تنها این دست که نیست حالا ـ این چنین نیست که حالا ـ دست خودش را نبینـد پـای خودش را ببینـد و ماننـد آن دست کنایه از قـدرت است این قـدرت خودش را از دست داد هیـچ توانی نـدارد (وَمَن لَّمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُوراً فَمَا لَهُ مِن نُورٍ) برای اینکه در طلیعه آن آیـات سـرفصل این بخش اخیر آیه ۳۵ این چنین بـود (اللَّهُ نُورُ السَّمـاوَاتِ وَالْأَرْضِ) خب اگر این شـخص نورش را از خـدا نگیرد از کجا می تواند نور بگیرد. بعد می فرماید کلّ نظام را که شما نگاه کنید می بینید همه

تسبیح گوی او نه بنی آدم اند و بس□□□هر بلبلی که زمزمه بر شاخسار کرد

گرچه این خطاب می تواند متوجه به همه باشد لکن آنکه می بیند ذات مقدس پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم)اند و اهل بیت فرمود: (أَلَمْ تَرَ) مگر نمی بینی که همه موجودات آسمان و زمین و همه پرنده ها دارند تسبیح حق می گویند خب بالأخره این جِرم سنگین پرنده این باید اهرم جاذبه باشد به زمین بیفتد ولی گاهی هم پَر می زند ممکن است انسان بگوید که در حال دَفیف و پَر زدن ممکن است توانی داشته باشد در آسمان بماند اما آنجا که بی پَر است بالها را باز کرده پَرها را باز کرده صافّات است قدرت حق را بهتر می شود دید فرمود در تمام حالات این موجودات تسبیح گوی حقّ اند در سوره□ مبارکه□ «اسراء» گذشت هر موجودی مسبِّح حق است تسبیحش با تحمید آمیخته است (إِن مِن شَيْ ءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ) که تسبیح با تحمید آمیخته است آنجا بیان لطیف سیدناالاستاد این بود که هر موجودی نقص خودش را احساس می کند عجز خود را می بیند (یک) به کسی پناه می برد که سبّوح و قدّوس از نقص و عیب باشد چون یک ناقص به ناقص مراجعه نمی کند یک ناقص به کسی که منزّه از نقص است مراجعه می کند (این دو) وقتی آن منزّه از نقص نیاز این ناقص را برآورد این ثناگوی او می شود (این سه) مجموع این امور به این صورت در می آید (إِن مِن شَيْ ءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ) (چهار). این امور چهارگانه از آن آیه استفاده شد در اینجا هم فرمود همه دارند او را تسبیح می کنند اینکه همه دارند او را تسبیح می کنند چون همه محتاج اند به کسی مراجعه می کنند که منزّه از نقص و حاجت باشد چون اگر دیگری هم مثل اینها محتاج باشد که کاری از دست او برنمی آید لذا فرمود تو اگر درست بررسی کنی کاملاً می بینی در اوایل سوره□ مبارکه□ «بقره» که فرمود: (فَهِيَ كَالْحِجَارَةِ أَوْ أَشَدُّ قَسْوَةً) یا بعضی از سنگها هستند که (وَإِنَّ مِنْهَا لَمَا يَهْبِطُ مِنْ خَشْيَةِ اللّهِ) آنجا گویا این حدیث بود هم مرحوم شیخ طوسی(رضوان الله علیه) از ما هم جناب زمخشری از آقایان اهل سنّت هر دو نقل کردند که وجود مبارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) فرمود من قبل از اینکه به مقام رسالت و نبوّت مبعوث بشوم وقتی عبور می کردم آن سنگی که مخصوص است «و إنّی لأعرفه الآن» و الآن هم می شناسمش هر وقت مرا می دید سلام می کرد. یک روایت نورانی از حضرت امیر هست که ما وقتی از مدینه خارج شده بودیم هیچ درختی نبود هیچ سنگی نبود مگر اینکه به حضرت سلام عرض می کرد خب این را آنها می بینند بله اما این خطاب به همه نیست آنها می بینند به ما هم می گویند (أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يُسَبِّحُ لَهُ مَن فِي السَّماوَاتِ وَالْأَرْضِ) آن بیان لطیف مرحوم میرداماد این است که در جریان آن تسبیح حصاء و سنگ ریزه دست آن کافر معجزه پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) این نبود که سنگ ریزه را گویا کند اعجاز حضرت در این بود که پرده غفلت را از گوش آن کافر برداشت تا آن کافر بشنود وگرنه این تسبیح گویی همیشه هست خب (أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يُسَبِّحُ لَهُ مَن فِي السَّماوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالطَّيْرُ) در حالی که (صَافَّاتٍ)اند طیر در حال دَفیف هم این کار را می کند اما در حالی که پر نمی کشد بال نمی زند همین طور صاف در آسمان دارد راه می رود حالت اِعجاب انگیز است دیگر چگونه این جِرم سنگین سقوط نمی کند (مَا يُمْسِكُهُنَّ إِلَّا الرَّحْمنُ) هیچ کسی نمی تواند این را نگه بدارد مگر اراده الهی خب این اراده می بینید در خود ما اثر دارد یک گوشه ای را انسان «مَن عرف نفسه فَقَد عرف ربّه» این بدن بالأخره یا شصت کیلوست یا هفتاد کیلو یا کمتر و بیشتر اینها که می روند می پرند دو متر سه متر چهار متر می پرند کسی هست که بالأخره این لاشه شصت کیلویی را از اینجا به آنجا پرت می کند دیگر این همان نفس است دیگر روح این ورزشکار نفس این ورزشکار این لاشه را پرت می کند آنجا مثل اینکه کسی قدرتمند است یک بار شصت کیلو را پرت می کند تا هفت هشت متر بالأخره اینکه می گوییم می پرد می پرد چه کسی می پرد چه کسی می پراند چه کسی می برد آن روح این بدن را شصت کیلوگرم است یا هفتاد کیلوگرم است سه چهار متر

پرت می کند آن طرف تر پس می شود روحی بدنی را جابه جا بکند خود ما الآن با آیات الهی غرقیم و داریم زندگی می کنیم چه کسی این را می برد چه کسی این را می آورد چه کسی این را می نشاند چه کسی این را می خواباند یک روحی که این بدن را تدبیر می کند دیگر وقتی از این بدن فاصله گرفت این می شود یک لاشه سرد. کلّ جهان را اراده الهی دارد می گرداند که فرمود: (مَا يُمْسِكُهُنَّ إِلَّا الرَّحْمنُ) در اینجا هم فرمود او تسبیح گوی حق است. مرحوم شیخ طوسی متأسفانه این ضمیر (عَلِمَ) دو احتمال داد یکی اینکه (كُلٌّ قَدْ عَلِمَ) یعنی کلّ واحد از (مَن فِي السَّماوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالطَّيْرُ) اینها (كُلٌّ قَدْ عَلِمَ صَلَاتَهُ وَتَسْبِيحَهُ) این احتمال اول است که این را اَجود دانستند احتمال دوم که آن را اجود ندانستند آن است که ضمیر (عَلِمَ) به (كُلٌّ) در حالی که اجود همین است که ضمیر (عَلِمَ) به (كُلٌّ) برگردد همه می دانند دارند چه کار می کنند علم خدا همگانی است و همه شیئی است و در پایان آیه آمده است (وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِمَا يَفْعَلُونَ) این را نباید دلیلِ آن قول گرفت که ضمیر (عَلِمَ) به (اللَّهُ) برگردد این را باید دلیل آن قول گرفت که ضمیر (عَلِمَ) به (كُلٌّ) برگردد همه می دانند دارند چه کار می کنند و خدا هم به همه کارها عالِم است وگرنه آن می شد تکرار صولاً عن التکرار ضمیر (عَلِمَ) به (كُلٌّ) برمی گردد نه به (اللَّهُ) در پایان فرمود: (وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِمَا يَفْعَلُونَ) همه می دانند که دارند تسبیح می کنند تسبیح هم گاهی در مقابل تقدیس است گاهی جامع تقدیس اگر در مقابل تقدیس بود گفتیم «سبّوحٌ قدّوسٌ» یا آن چنان که ملائکه گفتند: (نَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ) تسبیح عبارت از تنزیه از عیب است تقدیس عبارت از تنزیه از نقص است بین عیب و نقص فرق فراوان است اگر اتاقی سه در چهار بود یک فرش دوازده متری که یک گوشه اش سوخته بود یا گوشه اش کهنه بود مُندرس بود می گویند این فرش مَعیب است این فرش عیب دارد اما اگر یک فرش دو در سه نو و تمیز گذاشتند نمی گویند این فرش معیب است می گویند این فرش ناقص است نقص یک کمال محدود است عیب آن است که همان مقداری که دارد زده است بین عیب و بین نقص فرق فراوانی است تسبیح, تنزیه از عیب است تقدیس, تنزیه از نقص است خدای سبحان همان طوری که منزّه از ظلم است منزّه از جهل است منزّه از عیوب دیگر است مقدّس از علمِ ملائکه است مقدّس از علم انبیاست مقدّس از علم اولیاست برای اینکه علمِ انبیا علمِ اولیا علمِ ملائکه مثل هستیِ اینها محدود است و ناقص است هر محدودی ناقص است و ذات اقدس الهی علمش نامتناهی است و ازلی بنابراین تنزیه از نقص را می گویند تقدیس, تنزیه از عیب را می گویند تسبیح این در صورتی است که تسبیح در مقابل تقدیس قرار بگیرد نظیر (سبّوح قدوس ربّ الملائکه و الروح) یا نظیر حرف فرشته ها که می گفتند: (نَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ).

ص: ۳۷۶

پاسخ: علم دارنـد دیگر به دلیل اینکه در بسیاری از روایات دارد اینها شـهادت می دهنـد خب اگر مکان ندانـد که چه کسـی آمده در اینجا نماز خوانده مسجد نداند چه کسی آمده و چه کسـی نیامده چگونه می تواند شـفاعت کند و شـهادت بدهد و شکایت کند آن همسایه هایی که نیامدند, مسـجد شکایت می کند آنهایی که آمدند, مسجد هم شهادت می دهد هم شفاعت می کنـد خب در قیـامت ظرفِ اَدای شـهادت است نه ظرف تحمّـِل شـهادت آن وقـتی مسـموع است که شاهـد در متن حـادثه حضور داشـته باشـد و درک بکنـد و تحمّل بکنـد و یادش نرود بعـد در محکمه اَدا کند خب اگر اینها در دنیا متوجّه نباشـند و ندانند در قیامت که خـدا اینها را عالِم بکنـد که این شـهادت نیست آن گاه خود متّهم می گویـد خدایا! تو یادشان دادی ولی اینها که در قیامت شـهادت می دهند زمین شـهادت می دهد آن مکانی که انسان گناه کرده شهادت می دهد یا آن مکانی که انسان نماز خوانـده اطاعت کرده شـهادت می دهد برای اینکه می فهمند دیگر. خب فرمود: (كُلٌّ قَدْ عَلِمَ صَلاَتَهُ وَتَسْبِيحَهُ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِمَا يَفْعَلُونَ) بعـد فرمود برای تتمیم مسـئله (وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّماوَاتِ وَالْأَرْضِ) او هم مالک است هم مَلک هم مِلک اوسـت برای اینکه او خلق کرده هم مُلک اوست یعنی نفوذ و سـلطنت دارد (تَبَارَكَ الَّذِي بِيَدِهِ الْمُلْكُ) همه مِلک او هستند و همه هم به او برمی گردند که مَصـیر همه به اوست مصـیر نه مسیر, مَسیر همان است که فرمود: (إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَى رَبِّكَ كَدْحاً فَمُلاَقِيهِ) مصـیر یعنی صـیرورت است انسان به جایی می رسـد که مظهر اسـمی از اسـمای ذات اقـدس الهی می شود به حدّی که امکان داشـته باشد بعد نمونه دیگری برای ربوبیّت و نورانیّت جهانی ذکر می کند می فرماید شـما مگر نمی بینید خب این دیگر قابل دیـدن است برای همه مخصوصاً برای هواشـناسان می فرمایـد یک هوای صاف و شـفافی است که همه تان داریـد از نقطه دور آن دورترین نقطه دریای مـدیترانه مثلاً نسیمی اول پیـدا می شود بعـد کم کم تنـد می شود کم کم ابر پیـدا می شود این ابرها چنـد گونه خواهند بود بعضـی نرند بعضـی مادّه اند بعد بین این ابرها یک نکاح و ازدواجی برقرار می شود تلقیح می شود این ابرها باردار می شونـد وقتی باردار شدند مأموریت پیدا می کنند که بارشان را به زمین بنهند و وضع حمل کنند در این صورت ذات اقـدس الهی برای اینها رَحِم درست می کنـد که اینها اگر بخواهنـد باران ببارنـد شـلنگی نبارنـد اگر بخواهند برف ببارند بهمن نبارنـد اگر این توده هـای سـنگین ابر اگر محصولشـان را که برف است بخواهنـد از غیر رَحِم برف ببارنـد خب می شود بهمن دیگر, بهمن که می گوینـد چون غالباً در ماه بهمن این حادثه رخ می دهد می گویند بهمن یک طوفان و یک گردبادی در این قلّه هـا و دامنه هـای کوه پیـدا می شود (یـک) چون به صورت گردبـاد است کـلّ این برفهای دامنه را جمع می کنـد به صورت یک گلوله در می آورد (دو) این گلوله چنـد تُنی می آیـد جادّه را می بنـدد (سه) می گویند فلان جا بهمن آمد چون غالباً در ماه بهمن است اگر ذات اقـدس الهی رَحِم درست نکنـد برای اینها قطره قطره ای نباشـد دانه دانه ای نباشد نه از شدّت شلنگ باران می شود زندگی کرد نه از بهمنِ ابر اینها را در این آیه ذکر می کنند اینکه ما می گوییم علوم اسلامی را می شود از قرآن اسـتفاده کرد یعنی این همان طوری که از «لا تنقض الیقین» که یک خط بیش نیست بیش از پنجاه شـصت جلـد کتاب را فقهای ما نوشـتند باد و باران هواشناسـی بادشناسـی برف شناسـی تگرگ شناسـی همه اینها را از این آیات می شود اسـتفاده کرد خب چطور «لا تنقض الیقین» یک خط می شود پنجاه شـصت جلد کتاب آ ن می شود اسـلامی اگر از این آیه و امثال این آیه ما هواشناسـی را در بیاوریم اسـلامی نیست؟! ما دلمان می خواهـد علم اسـلامی این باشـد که بگویـد (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا) همـان طوری که نمـاز اذان دارد و اقـامه دارد و رکعت اول و دوم و سـوم و چهـارم و شـکّیات همه را دارد این طور مـا بـاران شناسـی و هواشناسی بگوییم آن می شود عبادیات خب همه ما می دانیم برای قبل از صد سال را ما ذکر نمی کنیم از صد سال

قبـل تـا الآن تقریباً پنجاه شـصت جلـد کتاب از این یکٔ خط در آوردنـد دیگر این سـعیِ مشـکور عالِمان دین ماست در فقه و اصول «رُفِع امّتی» هم بیش از یکٔ خط نیست عقل است و عقل است و عقل, عقل جدیّت می کند تلاش می کند استخراج می کنـد اِنبات می کند و این می شود حجّت شـرعی ما دو اشـتباه کردیم یکی اینکه خیال می کنیم علمِ دینی همان طور است که نظیر صحیحه حمّاد روایات را از اذان و اقامه شروع می کند تا السلام علیکم آ ن طور وارد بشود تا فیزیکٔ و شیمی را به ما یاد بدهد (یکٔ) ثانیاً ما این عقل را بشـری می دانیم حرفِ اسلامی می زنیم و مثل قارون فکر می کنیم می گوییم اینها بشری است بشـر همان است که (أَلَمْ یَکُ نُطْفَةً مِن مَنِیٍّ یُمْنَی) آن بشـری است هر چه علم است و دانش است و نور است (عَلَّمَ الْإِنسَانَ مَا لَمْ یَعْلَمْ) است و می شود حجّت شـرعی مگر می شود انسان چیزی را بفهمد و حجّت شرعی نباشد مگر کسی می تواند بگوید من این علم را خودم تحصـیل کردم هر طوری خواسـتم به کـار می برم یا دیگری داد و دیگری از ما مسـئولیت می طلبـد اینکه چنـد برابر «لا تنقض الیقین بالشکّ» است که از این آیات درباره علوم طبیعی فراوان در قرآن کریم است فرمود مگر نمی بینید (أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ یُزْجِی) اِزجـا آن کـارِ انـدک است اینکه می گوینـد بضـاعتِ مُزجـات, مُزجات یعنی کم, بضاعت به معنی کم نیست این مزجـات به معنی کم است یعنی بضـاعت انـدک. اول نسـیم است اول کم است اول که طوفـان نیست تنـدباد نیست سونامی نیست اول یکٔ نسـیم کمی است این نسـیم کم ابر را آرام آرام حرکت می دهـد بعـد این ابرهای پراکنـده را جمع می کنـد کنار هم بعد اینها را رُکام قرار می دهد در بخشـهای دیگر دارد (وَأَرْسَلْنَا الرِّیَاحَ لَوَاقِحَ) که تلقیح می کند عقد نکاح می کنـد و اینها بعـد وقتی باردار شد می خواهد این بار را به زمین بنهد به صورت وَدْق در می آید نه شـلنگٔ و نه بهمن این وَدْق ایـن قطرات (مِنْ خِلاَلِهِ) این بیـان نـورانی ائمه(علیهم السـلام) این روایت هم ذیـل همین آیه است که غربـالی می بـارد و اگر غربـالی نبـارد (فَتَرَی الْوَدْقَ یَخْرُجُ مِنْ خِلَالِهِ) یعنی از لابه لای این ابر که این غربالی باریـدن برای صـیانت مزرعه هاست مرتع هاست و زندگی است (فَتَرَی الْوَدْقَ یَخْرُجُ مِنْ خِلَالِهِ وَیُنَزِّلُ مِنَ السَّماءِ مِن جِبَالٍ فِیهَا مِن بَرَدٍ).

«و الحمد لله ربّ العالمین»

آیات ۴۱ تا ۴۳ سوره نور ۹۰/۰۸/۳۰

.Your browser does not support the audio tag

(أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يُسَبِّحُ لَهُ مَن فِي السَّماوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالطَّيْرُ صَافَّاتٍ كُلٌّ قَدْ عَلِمَ صَلاَتَهُ وَتَسْبِيحَهُ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِمَا يَفْعَلُونَ (۴۱) وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّماوَاتِ وَالْأَرْضِ وَإِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ (۴۲) أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يُزْجِي سَحَاباً ثُمَّ يُؤَلِّفُ بَيْنَهُ ثُمَّ يَجْعَلُهُ رُكَاماً فَتَرَى الْوَدْقَ يَخْرُجُ مِنْ خِلاَلِهِ وَيُنَزِّلُ مِنَ السَّماءِ مِن جِبَالٍ فِيهَا مِن بَرَدٍ فَيُصِيبُ بِهِ مَن يَشَاءُ وَيَصْرِفُهُ عَن مَن يَشَاءُ يَكَادُ سَنَا بَرْقِهِ يَذْهَبُ بِالْأَبْصَارِ (۴۳))

بعد از اینکه فرمود کلّ هستی را ذات اقدس الهی آفرید و اداره می کند (اللَّهُ نُورُ السَّماوَاتِ وَالْأَرْضِ) و بعد از اینکه فرمود خداوند یک نور خاص دارد که عدّه ای از آن نور خاص بهره می برند این مدبّری بودن خدا و رحیم و رئوف بودن خدا و گاهی فقدان رحمت الهی را در آیات بعد ذکر فرمود. فرمود آنهایی که نور خاصّ الهی نصیبشان شد می فهمند که صدر و ساقه عالَم تسبیح گوی حقّ اند نه تنها می فهمند بلکه می شنوند آنها که نورِ رقیق نصیبشان شد با برهان می فهمند که سراسر عالَم تسبیح گوی حقّ اند آنها که از نور بیشتری برخوردارند با وجدان می یابند می شنوند و می بینند که اشیاء تسبیح گوی حقّ اند تحمیدگوی حقّ اند در پیشگاه حق خاضع و خاشع اند صدای تسبیح رَعد را می شنوند (وَيُسَبِّحُ الرَّعْدُ بِحَمْدِهِ) اگر کسی اهل آن نور خاص نباشد فقط یک خروش و صدا می شنود اگر کسی مقدار ضعیفی از آن نور نصیبش شد با برهان می فهمد که این رعد تسبیح گوی حق است و اگر نور بیشتری نصیب او شد واقعاً صدای تسبیح رعد را می شنود همان طوری که صدای تسبیح فرشته ها را می شنود. بنابراین برای برخیها این (أَلَمْ تَرَ) به معنای «ألم تَعلم» است یعنی مصداقاً برای شخص رسول خدا(صلّی الله علیه و آله و سلّم) اولیای الهی اهل بیت و شاگردان آنها همان رؤیت است که واقعاً می بینند اشیاء ساجد و خاضع اند و می شنوند صدای تسبیحات آنها را (أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يُسَبِّحُ لَهُ مَن فِي السَّماوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالطَّيْرُ) گرچه پرنده در همه حالات تسبیح گوی حق است اما در حالی که صَفیف دارد نه دَفیف پَر نمی زند صاف در فضا حرکت می کند این یک کرامت بالغه ای را نشان می دهد در آن حال هم تسبیح گوی حقّ اند چه اینکه خود آنها هم می فهمند که چه می کنند انسان است که گاهی (فَوَيْلٌ لِلْمُصَلِّينَ ٭ الَّذِينَ هُمْ عَن صَلاَتِهِمْ سَاهُونَ) نماز می خوانند ولی نمی فهمند چه می گویند اما این موجودات نماز می خوانند و می فهمند چه می گویند خب (كُلٌّ قَدْ عَلِمَ صَلاَتَهُ وَتَسْبِيحَهُ) نه یعنی نماز را می فهمند تسبیح را می فهمند بلکه حضور قلب دارند در حال نمانز حاضرالقلب اند در حال تسبیح حاضرالقلب اند (كُلٌّ قَدْ عَلِمَ صَلاَتَهُ وَتَسْبِيحَهُ) البته (وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِمَا يَفْعَلُونَ). بعد فرمود هم خالقیّت کلّ جهان به عهده خداست (یک) هم ربوبیّت کلّ جهان به عهده خداست (دو) و هم همگان به او توجّه دارند و به سَمت او در حرکت اند (سه) اینکه فرمود: (وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّماوَاتِ وَالْأَرْضِ) کسی مُلک دارد و نفوذ دارد که مالک باشد کسی مالک است که خالق باشد چون در کلّ جهان فرض دنارد که کسی غاصب باشد یا مانع باشد. در امور جزئی ممکن است موجودی مالک شیئی باشد ولی مَلک نباشد کسی از او غصب بکند و او را تحت قَهر قرار بدهد اما کلّ جهان جنود و ستاد الهی اند فرض ندارد که چیزی مانع اراده الهی باشد چون همه مخلوق او و مربوب او هستند بنابراین فرضِ مانع یک فرض مستحیل است هم مالک است چون خالق است هم مَلک است (تَبَارَكَ الَّذِي بِيَدِهِ الْمُلْكُ) چون کسی مانع نفوذ اراده الهی نیست لذا فرمود: (وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّماوَاتِ وَالْأَرْضِ) این تقدیم خبر هم مفید

حصر است پس او آفرید (یک) او تدبیر می کند (دو) همه هم به سَمت او هستند (سه). سیدناالاستاد(رضوان الله علیه) می فرماید این ناظر به معاد نیست بر خلاف آنچه جناب فخررازی و هم فکرانشان این (إِلَی اللّهِ الْمَصِیرُ) را به معاد برگرداندند آنها خیال کردند این آیه نظیر آیات دیگر ناظر به آن است که اشیاء به طرف خدا برمی گردند بله اشیاء به طرف خدا برمی گردند ولی از آیات دیگر استفاده می شود این آیه ناظر به این است که هر چیزی بالأخره به مبدأش برمی گردد کار را از او می خواهد اگر کلّ جهان تسبیح گوی حقّ اند تحمیدگوی حقّ اند فرمان را باید از چه کسی بگیرند از آن محمود و مسبَّح بگیرند دیگر به او مراجعه می کنند دستور را از او می گیرند یک وقت دستور می رسد که دهن باز کن و قارون را بگیر این زمین می گوید چَشم اگر فرمود: (فَخَسَفْنَا بِهِ وَبِدَارِهِ الْأَرْضَ) برای آن است که این زمین گوش به فرمان خداست آن دریا هم گوش به فرمان خداست آن سنگ هم گوش به فرمان خداست دستور می رسد که دوازده چشمه باید بجوشانی می گوید چشم, پس صیرورت و رجوع کلّ شیء الی ربّه است حرف او را گوش می دهند البته کلّ نظام وقتی که صحنه زلزله الساعه پدید آمد خب همه به طرف الله برمی گردند این (یَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَیْرَ الْأَرْضِ وَالسَّماوَاتُ) ناظر به حشر اکبر است آن درست است اما این گونه از آیات ناظر به این است که همه مطیع او هستند و به او مراجعه می کنند در تصمیم گیریها و در اطاعت و فرمانبری کجا ببارند کجا نبارند حالا الآن قصّه بارش باران و نفوذ این هوای سرد و گرم است اینها فقط منتظرند که دستور برسد کجا ببارند کجا نبارند این طور نیست که به میل خودشان هر جا خواستند ببارند که صاعقی دارند اگر صاعقی دارند و قاعدی دارند اگر موجودی کسی از جلو او را راهنمایی می کند می شود قاعد از پشت سر او را صوق می دهد می شود صاعق خب این منتظر است که قاعد چه می گوید صاعق چه می گوید دیگر. ذات اقدس الهی فرمود قاعد ماییم به اسمی از اسما صاعق ماییم به اسمی از اسما (مَا مِن دَابَّةٍ إِلَّا هُوَ آخِذٌ بِنَاصِيَتِهَا) ما پیشانی و پیشانوی هر چیزی را گرفتیم داریم می بریم یعنی ما قاعدیم حالا این اختصاصی به دابّه ندارد که پرنده ها هم همین طورند جمادات هم همین طورند گیاهان هم همین طورند پیشانوی هر چیزی به دست راهنما و قاعد است (مَا مِن دَابَّةٍ إِلَّا هُوَ آخِذٌ بِنَاصِيَتِهَا) سؤال حالا پیشانی را گرفتی کجا می بری؟ (إِنَّ رَبِّی عَلَی صِرَاطٍ مُسْتَقِیمٍ) من روی راه راست اینها را رهبری می کند خب در بخشهای دیگر فرمود این چنین نیست که من پیشاپیش اینها با فعلی از افعال خودم قیادتِ کل را به عهده بگیرم از پشت قافله و عقب مانده ها بی خبر باشم خیر (نَسُوقُ الْمَاءَ إِلَی الْأَرْضِ الْجُرُزِ) آ ن که قاعد است همان او صاعق است صاعق یعنی کسی که از پشت سر هدایت می کند از پشت سر می راند. فرمود همان طوری که خدا «هو الأوّل» است و همان خدا «هو الآخر» است خدایی که «هو الظاهر» است همان خدا «هو الباطن» است خدایی که قاعد است همان «هو القاعد», «هو الصاعق» است فرمود این چنین نیست که ما در دنباله این قافله ابرها نباشیم ما از پشت سر هم این ابرها را می رانیم تا آ نجا که مصلحت باشد (نَسُوقُ الْمَاءَ إِلَی الْأَرْضِ الْجُرُزِ) در بیانات نورانی امام سجاد(سلام الله علیه) هست که گاهی مصلحت نیست که ذات اقدس الهی این باران را به این مردم بده دستور می دهد که این ابرها بارانها را به دریاها منتقل می کنند خب این سلب نعمت است برای اینکه فرمود: (وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَی آمَنُوا وَاتَّقَوا لَفَتَحْنَا عَلَیْهِمْ بَرَکَاتٍ مِنَ السَّماءِ) حالا (وَلکِن کَذَّبُوا فَأَخَذْنَاهُمْ) تمام قطرات باران به اندازه نیازهای گیاهان روی زمین است ولی وقتی گروهی قابل و لایق نباشند فرمود خب این را ما به دریاها می دهیم پس بنابراین همان «هو القاعد», «هو الصاعق» است همان که پیشانوی اشیاء را گرفته همان او در پشت سر اشیاء را هم راهنمایی می کند لذا اشیاء بین (هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ) در این تنگه به دستور او دارند حرکت می کنند (نَسُوقُ الْمَاءَ إِلَی الْأَرْضِ الْجُرُزِ) به سرزمین تشنه و خشک خب اگر چنین چیزی باشد فرمود این را گاهی قاعد را می بینند صاعق را می بینند صدا را می شنوند اینها همانهایی هستند که (فِی بُیُوتٍ أَذِنَ اللَّهُ أَن تُرْفَعَ) از نورانیّت خاص استفاده می کنند گاهی نمی بینند ولی می فهمند خب با برهان می

فهمند این هم نوری است گاهی نه با وجدان مشاهده می کنند نه با برهان می فهمند اینها کسانی اند که ساهی اند و غافل اند فرمود: (وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّماوَاتِ وَالْأَرْضِ) حدوثاً (وَإِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ) بقائاً پس صیرورت و رجوع و فرمان گیری برای همه اشیاء به ذات اقدس الهی است این هم تقدیم (إِلَى اللَّهِ) هم باز مفید حصر است اشیاء دستورها را از ذات اقدس الهی می گیرند. این اصل کلی را که فرمود, گاهی یک اصل کلی را ذکر می کند به یک نمونه را این یک ترجیع بند گونه ای است که اصل کلی را ذکر می کند بعد موارد را ذکر می کند اول (اللَّهُ نُورُ السَّماوَاتِ وَالْأَرْضِ) بعد مؤمن و کافر را ذکر فرمود مثالهای آنها را ذکر فرمود بعد فرمود: (وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّماوَاتِ وَالْأَرْضِ) بعد جریان پیدایش ابر و باد و باران و ریزش و تگرگها و اینها را ذکر می کند بعد هم می فرماید به دنباله‌ی این (يُقَلِّبُ اللَّهُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ) که در آیه بعد است. به دنبال اینکه مُلک سماوات و ارض برای خداست فرمود: (أَلَمْ تَرَ) این (أَلَمْ تَرَ) هم یا ادراکِ مفهومی است که به وسیله‌ی برهان نظم و امثال نظم است که نصیب گروه خاص می شود یا مشاهده است که نصیب اوحدیّ از انسانهای موحّد است (أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يُزْجِي) این اِزجا یعنی سوق دادن یعنی راندن منتها آرام آرام کم کم گاهی جریان کشتی را می فرماید: (يُزْجِي لَكُمُ الْفُلْكَ) خداوند کشتی را به وسیله‌ی باد حرکت می دهد نه تند که شما آسیب ببینید اینکه می گویند بضاعتِ مزجات برای اینکه انسان کالایی را چیزی را کم کم تدریجاً به کسی می دهد اینکه می گویند بضاعت ما مزجات بود یعنی قلیل بود قلّت را از مزجات استفاده نمی کنند چون مزجات یعنی سرمایه یعنی مایه یعنی دست مایه و مانند آن این قلّت و کثرت را نمی فهماند از آن اِزجا, قلّت در می آید چون به تدریج است سهل است یسیر یسیر است می گویند بضاعت ما مزجات بود. خب این اِزجا گاهی به فلک و کشتی نسبت داده می شود در بعضی از آیات دارد نظیر آیه ۶۶ سوره‌ی مبارکه‌ی «اسراء» که قبلاً گذشت فرمود: (رَبُّكُمُ الَّذِي يُزْجِي لَكُمُ الْفُلْكَ فِي الْبَحْرِ) آرام آرام این کشتی را حرکت می دهد که شما گرفتار طوفان و تندباد و امثال ذلک نشوید (لِتَبْتَغُوا مِن فَضْلِهِ إِنَّهُ كَانَ بِكُمْ رَحِيماً) الآن اینجا می فرماید اول از نقطه‌ی دور این ابرها را به تدریج جمع می کند خب به چه وسیله این ابرها را آرام آرام حرکت می دهد به وسیله یک نسیم اول که طوفان و تندباد و اینها نیست اول نسیمی این نسیم آرام آرام این ابرها را بعد از اینکه خدای سبحان با یک سلسله اموری ابر تولید کرد حالا می خواهد این ابرها را مثل یک تولید دارد و یک مصرف یک صادرات دارد یک واردات حالا این ابرها را تولید کرده ابرها از دریاها برمی خیزد و مانند آن حالا کجا باید بروند مأموریتشان چیست چه کسی مأموریت را اجرا می کند بعد از تولید ابر از فضای اقیانوسها و دریاها و امثال ذلک به باد دستور می دهد آرام آرام اینها را جمع بکن این می شود اِزجاء سحاب که فرمود: (أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يُزْجِي سَحَاباً) به وسیله‌ی باد این ابرها را آرام آرام حرکت می دهد این ابرهایی که اول قطعه قطعه و پراکنده بودند و از تبخیر این آبِ دریا و مانند آن پدید آمدند این سحاب اینها را حرکت می دهد به هم نزدیک می کند وقتی نزدیک کرد می شود ابرهای فراوان وقتی ابرهای فراوان شد (ثُمَّ يُؤَلِّفُ بَيْنَهُ) مستحضرید که این کلمه‌ی «بین» دو طرف می خواهد نمی شود گفت بین الف خب بین الف و چه چیزی ولی اگر الف یک مجموعه پراکنده ای باشد می شود گفت بین الف ساماندهی کرده الفتی ایجاد کرده بین این جمعیّت الفتی ایجاد کرده لذا این «بین» دو ضلعی نیست که بینه و بین شیء آخر بلکه «بین السّحاب» معلوم می شود که این ابرهای پراکنده که حالا اسم جنس است و کثرت را به همراه دارد این ابرهای پراکنده را به وسیله این باد نزدیک هم کرد بعد الفتی بین اینها ایجاد می کند کم کم یک نکاح و ازدواجی بین اینها برقرار می شود اینها باردار می شوند حالا که باردار شدند بار را چه موقع و کجا باید وضع کنند و چطور وضع کنند آن را جداگانه ذکر فرمود, فرمود: (ثُمَّ يُؤَلِّفُ بَيْنَهُ) بعد: (ثُمَّ يَجْعَلُهُ رُكَاماً) وقتی که کاملاً الفت برقرار شد و آماده شدند و باردار شدند اینها متراکم هم اند رُکام یعنی متراکم متراکب به صورت یک کوه در می آیند حالا برای اینکه اینها شلنگی نبارند اگر بخواهند بارش باران داشته باشند یا بهمنی نازل نکنند

اگر بخواهند بارش برف داشته باشند برای اینها رَحِم درست می کند اینها را غربالی می کند برای اینها روزَنه فراهم می کند که از این روزنه باران ببارد یا برف ببارد (فَتَرَى الْوَدْقَ) یعنی این باران را (يَخْرُجُ) «منه» نیست (مِنْ خِلَالِهِ) یعنی بعد از اینکه وسطها را باز کرده یعنی برای این سحابِ نکاح شده، تلقیح شده، باردار شده رَحِم درست کرده آن گاه دستور بارش می دهد اینکه می گویند فلان شیء مختل است یعنی اتّصالش قطع شده است بین الف و با فاصله ای پیدا شده اگر این کار متّصل باشد و هماهنگ می گویند منسجم است اما اگر یک گوشه یک طرف یک گوشه طرف دیگر این وسط خالی باشد می گویند مختل شده است خلل پیدا کرده خلال دارد این ابر مختل می شود این ابر منسجم, مختل می شود رحم دار می شود تا قطره ای ببارد (فَتَرَى الْوَدْقَ يَخْرُجُ مِنْ خِلَالِهِ) این تعبیرها در سوره، مبارکه، «رعد» تا حدودی مبسوطاً گذشت سایر سوَر هم بود آیه، دوازده و سیزده سوره، مبارکه، «رعد» این بود (هُوَ الَّذِي يُرِيكُمُ الْبَرْقَ خَوْفاً وَطَمَعاً وَيُنشِئُ السَّحَابَ الثِّقَالَ) او ایجاد می کند ابرهای سنگین و باردار را آن گاه (وَيُسَبِّحُ الرَّعْدُ بِحَمْدِهِ وَالْمَلاَئِكَةُ مِنْ خِيفَتِهِ) در اینجا خوف و طمع, تبشیر و انذار, نعمت و نقمت کنار هم مطرح است گاهی خدا مصلحتش این است که گروهی را با صاعقه از پا در بیاورد آن را مطرح می کند گاهی مصلحتش این است که با تگرگ و برف و یخ بندان شدن و سرمای زودرس به یک عدّه آسیب برساند اینجا ذکر می کند گاهی مصلحت آن است که رحمت و نعمت را نصیب کسی کند اینجا مطرح می کند. در سوره، مبارکه، «رعد» و همچنین در محلّ بحث یعنی سوره، مبارکه، «نور» این آیات آمده فرمود: (وَيُسَبِّحُ الرَّعْدُ بِحَمْدِهِ وَالْمَلاَئِكَةُ مِنْ خِيفَتِهِ) به این قسمت باید توجه کرد فرمود: (وَيُرْسِلُ الصَّوَاعِقَ) صاعقه از همین تولید رعد و برق پدید می آید (فَيُصِيبُ بِهَا مَن يَشَاءُ) اگر کسی را خواست تنبیه کند با این صاعقه مصیبت زده می کند و این صاعقه را اصابت می دهد به کسی که حکمتِ او خواسته است در مقام ما هم فرمود: (وَيُنَزِّلُ مِنَ السَّماءِ مِن جِبَالٍ فِيهَا مِن بَرَدٍ فَيُصِيبُ بِهِ مَن يَشَاءُ وَيَصْرِفُهُ عَن مَن يَشَاءُ) تگرگها که میوه ها را از بین می برد به هر گروهی که مصلحت بداند اصابت می کند آنها را مصیبت زده می کند محصولشان را از بین می برد و گروهی که مورد عنایت حقّ اند این تگرگها و سرماهای زودرس را از آ نها منصرف می کند و نمی گذارد آنها آسیب ببینند خب پس هم نظام تکوینی و علمی اش را محقّق کرده که علوم تجربی در باد و باران شناسی در هواشناسی پیدایش باد از یک سو ابر از سوی دیگر تراکم ابر از سوی دیگر تلقیح ابر از سوی دیگر باردار شدن آنها بعد از تلقیح از سوی دیگر رَحِم دار شدن آ نها هنگام بارش از سوی دیگر خلال آنها بخواهد ببارد این را علم به عهده می گیرد که بارها به عرض رسید اینها به مراتب هم بیشتر از «رُفع عن امّتی» هستند هم برتر از «لا تنقض الیقین بالشکّ» است و هم راه دارد خب اگر با «لا تنقض» ما پنجاه شصت کتاب در طول این صد سال درست کردیم شده علم اصول با این آیات با این ادلّه نمی شود پنجاه شصت کتاب درست کرد به نام هواشناسی دینی و هواشناسی اسلامی ما دلمان می خواهد وقتی می گویند علم اسلامی است یعنی نظیر آن روایت حمّاد که از اول اذان تا آخر «والسلام علیکم» گفته این طور به ما بگویید تا بشود علم اسلامی خب شما جلد اول کفایه را که می بینید این کفایه جزء علوم اسلامی است یا نه اول تا آخر, آخر تا اول این کفایه هیچ آیه ای نیست هیچ روایتی نیست فقط به عقل و استدلال وابسته است بنای عقلا بر این است شارع مقدس دیده و رد نکرده می شود حجّت. امر دلالت بر وجوب دارد طبیعت نه معنا را می رساند نه تکرار را می رساند نه فوریّت را می رساند نه تراخی را می رساند همه و همه بر اساس همین بنای عقلاست روش عقلانی است شارع مقدس هم اینها را امضا کرده الآن اگر مساقات و مضارعه داشته باشیم صد نهاد صد شرکت با باغدارها و با کشاورزها پیمان مساقات بستند پیمان مضارعه بستند این صد شرکتی که باغدارها را دعوت کردند پیمان بستند عقد مساقات بستند این عقد مساقات شرعی است اینها باید باغداری کنند نهال داری کنند غرس نهال کنند هَرس کنند خب کجایش اسلامی است این عقد شرعی است یا نه دینی است یا نه اسلام در باغداری چه گفته چه وقت غرس

کنید چه وقت هرس کنید چقدر کود بدهید چقدر آب بدهید چقدر خاک بدهید خب صد درخت صد رشته مهندسی می خواهد بعضیها زمستانی اند بعضی تابستانی اند بعضی گلخانه ای اند بعضی بهارند این چهار فصل مگر همه اینها در یک فصل اند که یک رشته علمی بخواهد این صد مهندسِ تحصیل کرده بِفهم می خواهد تا این صد نوع علم را راهنمایی کند همه اینها اسلامی است چون درباره فعل خداست. کشاورزی هم همین طور حالا مزرعه اگر صد شرکتی با کشاورزان پیمان زراعی بستند برنج انواعی دارد گندم انواعی دارد جو انواعی دارد ذرّت انواعی دارد اینهایی که کشاورزی اند خب صد نوع کشاورزی صد مهندس تحصیل کرده می خواهد تا بفهمد اینها چطوری این مزرعه ها به ثمر می نشیند خب حالا این عقود اسلامی است اینها شرعی است اینها می خواهند برابر شرع مقدّس به این مضارعه به این مساقات عمل بکنند راهش غیر از جلد اول اصول کفایه است بنای عقلا این است شارع مقدس دیده و رد نکرده می شود دینی. این چنین نیست که عقل را بشر از خودش داشته باشد که عقل چراغی است مثل نقل خدا داد, خدا داد یعنی خدا داد مبادا ما خیال بکنیم که علمِ دینی علمی است که این امور چهارگانه را به همراه دارد این امور چهارگانه که الآن اشاره می شود همه اش لازم است و خوب است ولی کلًا از حریم بحث علم دینی بیرون است امور چهارگانه این است که اگر کسی بخواهد بگوید که این علوم اسلامی است یا دانشگاه را باید اسلامی کرد به این چهار امر هیچ کدام از اینها مربوط به اسلامی کردن دانشگاهها نیست امر اول: دین ما را به فراگیری علم دعوت کرده است بله این یک عملِ دینی است نه علمِ دینی دو: تعلیم اساتید باید قربه الی الله باشد این حق است ولی این یک عمل دِینی است نه علمِ دینی سه: شاگردان باید لله درس بخوانند این حق است ولی این یک عملِ دینی است نه علمِ دینی چهار: کاربرد دانشها باید در جهت حق باشد خیر باشد صلاح و فلاح باشد این صحیح است ولی این یک عملِ دینی است نه علمِ دینی, علم دینی مثل همین که موضوع و محمول اینها بررسی کار خداست و علم و دانش باید دینی باشد الآن ما که اینجا تفسیر بحث می کنیم به چه دلیل علمِ ما دینی است برای اینکه می گوییم خدا چنین گفت, خب آن استاد محترم هم در دانشگاه می گوید خدا چنین کرد آن وقت کارِ ما می شود دینی علمِ ما می شود دینی علم او دینی نیست؟! علم او اگر دینی تر از کار ما نباشد لااقل مثل کار ماست منتها فلسفه الهی صدر و ساقه عالم را مشخص می کند ثابت می کند جهان خدا دارد کلّ جهان مِلک و مُلک اوست (إِلَى اللَّهِ تَصِيرُ الْأُمُورُ) اگر این چنین شد آن وقت آن دانشگاه کلًا در تشریح فعل خدا سخن می گوید ما الآن درباره امام دو کار داریم درباره خدا یک کار داریم آن یکی مانده درباره امام ما هم درباره قول امام بحث می کنیم می شود دینی هم درباره فعل امام بحث می کنیم می شود دینی ولی درباره خدا فقط درباره قول خدا که بحث می کنیم می شود دینی و اما اگر درباره فعل خدا بحث کردیم می گوییم اینکه دینی نیست علم سکولار است علم که دینی و غیر دینی ندارد مشکل این است که آن مبدأ و منتها حل نشد (یک) دوم اینکه ما اسلامی حرف می زنیم و قارونی فکر می کنیم (دو) خیال می کنیم عقل برای خود ماست فهم برای خود ماست همان حرفی که قارون زده گفت: (إِنَّمَا أُوتِيتُهُ عَلَى عِلْمٍ عِندِي) ما اگر باور کردیم فهم و دانش مخلوقِ خداست عالِم و علم و معلوم هر سه را او آفرید جهان را او آفرید ما را او آفرید این فهم را هم که یک چراغ است او روشن کرد خب اگر فهم, فهم اوست دیگر نمی گوییم (إِنَّمَا أُوتِيتُهُ عَلَى عِلْمٍ عِندِي) من خودم زحمت کشیدم فراهم کردم می گوییم خدا را شکر که این را به ما داد پس علم, مخلوق حق است عالِم مخلوق حق است معلوم مخلوق حق است بررسی فعلِ خدا مثل بررسی قولِ خدا دینی است منتها یک الهیّات می خواهد که فضای دانشگاه را الهی کند آن عقیده آن استدلال آن برهان که صدر و ساقه جهان کارِ اوست و اساتید دانشگاه دارند با چراغی که خدا روشن کرده کارِ او را می بینند اگر از این منظر حرکت کردند آن گاه دانشگاه می شود اسلامی. فرمود: (وَيُنَزِّلُ مِنَ السَّماءِ مِن جِبَالٍ فِيهَا) خیلیها فکر می کردند که مثلًا در فضا کوههایی است که از آن کوهها

مثلاً- باران یا برف یا تگرگ نازل می شود در حالی که هر امر مُتقن و محکمی را می گویند جَبل اینکه اوصاف درونی که مستحکم باشد می گویند جِبلّی است برای همین است و اگر کوه را می گویند جَبل برای آن است که مستحکم و مُتقن است چون این چنین است می گویند جَبل این ابرها اگر نرم و سست باشد که دیگر تگرگ زا نیست این ابرِ بسته مستحکم سرد می شود جَبل و اگر سست باشد که یا باران ندارد یا ژاله ای دارد نَمی دارد این چنین نیست که تگرگ ببارد بَرَد یعنی تگرگ وقتی تگرگ می بارد که مثل جبل باشد ابر تا رکام نشود متراکم نشود مرکّب نشود سرد نشده یخ بسته نشود کوه نشود تگرگ زا نیست فرمود: (وَيُنَزِّلُ مِنَ السَّماءِ مِن جِبَالٍ فِيهَا) در سماء چه چیزی یُنزّل (مِن بَرَدٍ) این تگرگ است که محصول را می زند و از بین می برد خب این مصیبت دامن گیر چه کسی می شود هر کسی که بیراهه رفته از چه کسی منصرف می شود هر کسی مشمول رحمت الهی باشد (فَيُصِيبُ بِهِ مَن يَشَاءُ وَيَصْرِفُهُ عَن مَن يَشَاءُ يَكَادُ سَنَا بَرْقِهِ) سَنا که ممدود باشد یعنی ارتفاع سناءِ مقصور یعنی روشنی, روشنی برقِ این بَرد و بارش باران ممکن است که چشم را خیره کند این (يَخْطَفُ أَبْصَارَهُمْ) اختطاف یعنی ربودن که در سوره مبارکه «بقره» گذشت از همین قبیل است (يَكَادُ الْبَرْقُ يَخْطَفُ أَبْصَارَهُمْ) این «ذَهَبْتُ بزیدٍ» را در کتابهای ادبی ملاحظه فرمودید بعضیها می گویند فرق «أذهبه» و «ذهب به» این است «أذهبه» یعنی او را رها کرد فرستاد «ذهب به» یعنی به همراه او رفت او را برد ولی لازم نیست می گویند که «ذهب بزیدٍ» یعنی به همراه زید برود همین که زید را ببرد به دستور می گویند «ذهب بزیدٍ» و استشهاد می کنند به این که خداوند رعدی می فرستد که (يَذْهَبُ بِالْأَبْصَارِ) این طور نیست که همراه ابصار خودش برود.

حالا- بحثی مربوط به (يُقَلِّبُ اللَّهُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ) است که قبلاً گذشت تغلیب اللیل والنهار (یک) تکویر اللیل والنهار (دو) ایلاج اللیل فی النهار و النهار فی اللیل هر سه گذشت آنجا می بینید وقتی که اعتدالِ ربیعی یا خریفی شد یعنی اول پاییز یا اول بهار شب دوازده ساعت روز دوازده ساعت است قوس اللیل دوازده ساعت است قوس النهار هم دوازده ساعت حالا وقتی که می خواهد روز طولانی بشود از اول بهار و شب کوتاه بشود این (يُولِجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ) یعنی دو طرف قوس النهار را می آورد در قوس اللیل این قوس اللیل دوازده ساعت است قوس النهار هم دوازده ساعت این قوس النهار را از دو طرف صبح و غروب وارد محدوده شب می کند شب می شود کوتاه روز می شود روشن وقتی پاییز و زمستان می رسد (يُولِجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ) این قوس اللیل را که تاریک است وارد قوس النهار می کند از دو طرف یعنی هم از طرف صبح هم از طرف شام, غروب این شب وارد محدوده روز می شود قوس النهار می شود تاریک و کم, قوس اللیل می شود بلند این کارِ (يُقَلِّبُ اللَّهُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ) است یک چیز مربوط به ازدواج و تکثیر نسل بود که حالا بحثش گذشت در نظام تکوین اساس کار بر تولید است و اسلام هم قسمت مهمّ این را برابر نظام تکوین از وجود مبارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) رسیده است که «تناکحوا» برای اینکه فرزند پیدا کنید «إنّی اباهی بکم الامم» از نظر تشریع حکم فقهی خاصّ خودش را دارد که ازدواج چه وقت واجب است چه وقت مستحب است و امثال ذلک نفقه به عهده چه کسی است مهریه به عهده چه کسی است اینها نظام تشریع است ولی از نظر نظام تکوین برای حفظ نسل است چه اینکه در حیوانات هم همین طور است. حالا- ان شاءالله - بقیه برای بعد از دهه محرم. «و الحمد لله ربّ العالمین»

آیات ۴۵ تا ۴۶ سوره نور ۹۰/۰۹/۲۱

.Your browser does not support the audio tag

(وَاللَّهُ خَلَقَ كُلَّ دَابَّةٍ مِن مَاءٍ فَمِنْهُم مَن يَمْشِي عَلَى بَطْنِهِ وَمِنْهُم مَن يَمْشِي عَلَى رِجْلَيْنِ وَمِنْهُم مَن يَمْشِي عَلَى أَرْبَعٍ يَخْلُقُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (۴۵) لَقَدْ أَنزَلْنَا آيَاتٍ مُبَيِّنَاتٍ وَاللَّهُ يَهْدِي مَن يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ (۴۶))

در صدر این سور ه فرمود آیات بیّن و روشنی در این سور ه هست بخشی از آیاتی که مربوط به توحید بود علل اخلاقی و فقهی بود که گذشت در این آیه ۴۵ می فرماید خداوند هر جنبنده ای را از آب خلق کرد آیاتی که مربوط به خلقت خداست چند طایفه است: طایفه اُولیٰ آیاتی است که می فرماید هر چه ممکن است که هستیِ او عین ذات او نیست خدا خالق اوست (اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ) این موجبه کلیه است یعنی «کلّ ممکنٍ مخلوق الله سبحانه و تعالی» که این ناظر به کان تامّه است. طایفه دیگر آیاتی است که دلالت می کند بر اینکه خداوند هر چه را آفرید زیبا آفرید (الَّذِي أَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ خَلَقَهُ) هر چه خلق کرد زیبا خلق کرد که این ناظر به کان ناقصه است. منظور از زیبایی, زیبایی ظاهری نیست آن طوری که در طاووس و امثال طاووس است زیبایی حکمتِ نظری است یعنی هم به حق خلق شد هم با نظم آفریده شد نظم ریاضی در همه مشهود است که بشر علمش را مطابق با نظم جهان تنظیم می کند ما که می گوییم فلان شخص دانشمند است یعنی چه؟ یعنی گوشه ای از نظم آفرینش را فهمید یا در رشته کشاورزی یا در رشته دامداری یا در رشته های دیگر, علم هر کسی به این است که گوشه ای از اسرار عالَم را بفهمد پس زیبایيِ آفرینش کان ناقصه است ناظر به نظم علمی است از یک سو و حق است که حکمت نظری است از سوی دیگر, چیزی که باطل باشد بی هدف باشد زیبا نیست چیزی که هدف دارد ولی ابزار رسیدن به آن هدف را واجد نیست زیبا نیست اینکه فرمود: (أَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ خَلَقَهُ) که ناظر به کان ناقصه است یعنی هر چیزی را هدفمند آفرید (اولاً) وسایل پیمودن راه رسیدن به آن هدف را در اختیارش قرار داد (ثانیاً) می شود زیبا خواه به صورت خرچنگ باشد خواه به صورت طاووس این زیبایيِ هنری ظاهری معیار نیست آن زیبایی ریاضی و زیبایی عقلی معیار است این دو طایفه.

ص: ۳۸۰

طایفه سوم آیاتی است که درباره گوشه های عالم وارد شده است یا درباره آسمان و زمین است که فرمود: (خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ) یا درباره انسان است که فرمود: (خَلَقَكُم مِن نَفْسٍ وَاحِدَةٍ) یا درباره حیوانات است که در این آیهٔ ۴۵ سورهٔ «نور» به آنها اشاره کرد که فرمود: (وَاللَّهُ خَلَقَ كُلَّ دَابَّةٍ مِن مَاءٍ) هر جنبنده ای را از آب آفرید که اینها ناظر به مبدأ مادّی است. آن که فرمود: (إِنَّا كُلَّ شَيْءٍ خَلَقْنَاهُ بِقَدَرٍ) یعنی هر چیزی نظم ریاضی دارد چیزی را کم یا اضافه نمی بینید (مَا تَرَى فِي خَلْقِ الرَّحْمنِ مِن تَفَاوُتٍ) اینکه فرمود: (خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ) یعنی هر چیزی نظم ریاضی دارد چیزی را کم یا اضافه نمی کنیم (مَا تَرَى فِي خَلْقِ الرَّحْمنِ مِن تَفَاوُتٍ) اینکه فرمود: (خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ) یعنی همه چیز مقصدی دارند که به سراغ او می روند اینها راجع به مصالح ساختمانيِ عقلی اینهاست که این آدم با حق ساخته شد یعنی اگر بخواهید از منظر عقل نگاه کنید مصالح ساختمانی جهان حق است اگر بخواهید از منظر حس نگاه کنید مصالح ساختمانی اشیاء فرق می کنند جنبنده ها را از آب آفرید برخیها را از خاک آفرید برخیها را از آتش آفرید و مانند آن. اینکه فرمود: (وَاللَّهُ خَلَقَ كُلَّ دَابَّةٍ مِن مَاءٍ) یعنی آن جنبنده هایی که شما می بینید با آنها سر و کار دارید اینها از آب خلق شدند آب منظور نطفه نیست زیرا جنبنده

ها چند قسم اند که سه قسم اش را در همین آیه ۴۵ اشاره فرمودند بعضیها روی شکم راه می روند نظیر ماهی دریا یا مار و کِرم و مانند آن, بعضی روی دو پا راه می روند مثل مرغها بعضی روی چهار پا راه می روند چهار دست و پا مانند گوسفند و امثال اینها که البته حصر نیست نفرمود همه از این قبیل اند فرمود «منهم کذا» اما اینکه فرمود: ﴿وَاللَّهُ خَلَقَ كُلَّ دَابَّةٍ مِن مَاءٍ﴾ اگر منظور از آب, نطفه باشد شما مستحضرید این حیوانات از سه نوع متولّد می شوند یک قسم با داشتن پدر و مادر متولّد می شوند مثل گوسفند و اینها که در رَحِم جنین اند و بعد متولّد می شوند برخیها نظیر تخم گذاری مرغ و امثال مرغ متولّد می شوند بعضی از حیوانات اند که از راه نطفه و پدر و مادر نیستند نظیر کرمهای زیرزمین, کرمی که در میوه پیدا می شود اینها از سنخ نطفه و امثال نطفه متولّد نمی شوند بنابراین اینکه فرمودند: ﴿وَاللَّهُ خَلَقَ كُلَّ دَابَّةٍ مِن مَاءٍ﴾ منظور از «ماء» نمی تواند نطفه باشد. خب اگر این است که همه دابّه ها از آب اند آن وقت انسان هم جزء دوابی است که روی دو پا راه می رود آیا اینکه فرمود انسان را ما ﴿مِن صَلْصَالٍ كَالْفَخَّارِ﴾ آفریدیم یا ﴿إِنِّي خَالِقٌ بَشَراً مِن طِينٍ﴾ آفریدیم منظور چیست؟ این از خاک خلق شده اگر منظور این است پس چرا در سوره مبارکه «انبیاء» که قبلاً گذشت آیه سی فرمود: ﴿وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيٍّ﴾ هر زنده ای از آب خلق شده خب اینها تخصیص خورده به ﴿خَلَقَ الْإِنسَانَ مِن طِينٍ﴾ یا نه تخصیص نخورده؟ مرحوم شیخ طوسی در تبیان و برخی از مفسّران اهل سنّت این راه را طی کردند که اوّلین چیزی را که ذات اقدس الهی در نشئه مادّه آفرید آب است بعد آتش از او پیدا شده باد از او پیدا شده خاک از او پیدا شده و مانند آن خب این فرضی است که باید اثبات بشود اینکه گفته می شود علمِ دینی همان طوری که شما مستحضرید از «رُفع امّتی» یا از «لا تنقض» که هر کدامشان بیش از یک سطر نیستند از این «لا تنقض» در این صد سال اخیر پنجاه شصت جلد کتاب استخراج شده این عقل است که رفته خدمت این نقل و از آن این شصت جلد یا صد جلد کتاب را در آورده «رُفع امّتی» هم همین طور است این هم یک سطر بیش نیست این پنجاه شصت جلد کتابی که در طیّ این صد سال فقهای ما(رضوان الله علیهم) مرقوم فرمودند با به کارگیری عقل و طرح این مطالب در حوزه ها پنجاه شصت جلد کتاب از این یک سطر در آوردند. این آیات که می گوید هر شیء زنده ای از آب است بعد می فرماید انسان از خاک است جن از آتش است آیا اینها تخصیص است یا آن طوری که شیخ طوسی و دیگران فرمودند اصلِ موجودات آب است بعد از آب عناصر دیگر به دنیا آمده اینها کارِ تحقیقی علمی می خواهد اگر عقل در خدمت این نقل تلاش و کوشش کند از همین آیات هم پنجاه شصت جلد کتاب در می آورد می شود علمِ دینی این چنین نیست که علم دینی همه اش این باشد که ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا﴾ نماز ظهرتان این است نظیر روایت طولانی حمّاد چند طور علم, علم دینی است بنابراین اینکه آیات خلقت اگر بررسی بشود چه نتیجه ای می دهد یک مطلب است بررسی محقّقانه اینها هم علم دینی است مطلب دیگر, منتها علم آن قیاس و خیال و گمان و وهم را باید گذاشت کنار ضروری ترین کار برای حوزه های علمیه داشتن یک منطق قوی است با بنای عقلاـ و فهم عرف گوشه ای از این علوم تأمین می شود جهان بینی را, خلقت را با بنای عقلا و فهم عرف و لغت نمی شود حل کرد عقل است و عقل اگر عقل میدان دار شد این می تواند علم دینی داشته باشد وگرنه شما بخواهید این معنا را تبیین کنید که چگونه خدای سبحان یک جا می فرماید: ﴿مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيٍّ﴾ یک جا می فرماید انسان را از طین یک جا می فرماید جن را از آتش این را بخواهید با لغت و بنای عقلا و فهم عرف حل کنید این شدنی نیست فهم عرف و اینها برای همین احکام فقهیِ ما کارآمد است برای اینکه ائمه(علیهم السلام) و همچنین پیغمبر و همچنین ذات اقدس الهی با مردم طرزی حرف می زند که مردم بفهمند خب مردم وقتی بخواهند احکامشان را یاد بگیرند لغت است و بنای عقلاـ و فهم عرف دیگر, اما در جهان بینی که با مردم حرف نمی زنند که شما می بینید بین خطبه های حضرت امیر با خطابه هایش خیلی فرق می کند شما می بینید بین مناجات شعبانیه با این بیست جلد وسائل خیلی فرق می

کنـد شـما ممکـن است بیست جلـد وسائـل را مطـالعه کنیـد کمـتر احتیـاج داشـته باشـید بـه تحقیقـات لغـوی برای اینکه معصومین(علیهم السـلام) با مردم حرف می زننـد بایـد طرزی حرف بزنند که مردم بفهمند آن کسـی که می رود منبر حرفهای محقّقـانه و حرفهـای درس و بحثی می زنـد این حقّ منبر را ادا نکرده اگر رفته در ایام عاشورا یا ماه مبارک رمضان منبر مطالب علمی تهیه کرد که مسـتمعین نمی فهمنـد خب این حقّ خطابه را ادا نکرده این فقط بایـد این حرفها را در حوزه بگویـد وقتی با مردم حرف می زننـد بایـد مردم فهم باشد دیگر این بیست جلد وسائل یک طرف, مناجات شـعبانیه و خطبه های حضـرت امیر طرف دیگر شـما می بینیـد این مناجـات شـعبانیه قـدم به قـدم حرفهـای نفس گیر دارد انسـان می رود از منـادات به مناجات از مناجات می رود به لبه سکوت بعد به خدا عرض می کند خدایا نوبت من تمام شد حالا تو بگو من بشنوم این حرفها که با بنای عقلا حل نمی شود با لغت حل نمی شود اینها را نه قاموس می فهمد نه صاحب لسان المیزان و امثال ذلک.

بنابراین اگر این حرفها را به عقل بدهیم نه به لغت نه به بنای عقلا نه به فهم عرف آن وقت این هم می شود جهان بینی خوب این هم می شود زمین شناسی دینی این هم می شود جانورشناسی دینی پس بنابراین آیاتی که در این زمینه وارد شده باید بررسی بشود که واقعاً اینکه شیخ طوسی و امثال شیخ طوسی(رضوان الله علیه) فرمودند این درست است که اوّلین پدیده آب بود بعد از آب عناصر دیگر پدید آمد یا نه انسان را از طین و تراب خلق کرده است این تخصیص است از آیه سورهٔ «انبیاء» که فرمود: ﴿مِنَ الْمَاءِ کُلَّ شَيْ ءٍ حَيٍّ﴾ خب.

پرسش...

پاسخ: اگر کسی فعل خدا را بررسی می کند علم دینی است در الهیات فلسفه ثابت می کند کلّ جهان مخلوق خداست فعل خداست اگر ثابت شد کلّ جهان فعل خداست همان طوری که بررسی قول معصوم علم دینی است بررسی فعل معصوم علم دینی است بررسی قول خدا هم علم دینی است بررسی فعل خدا هم علم دینی است الآن ما که داریم تفسیر می کنیم علم ما علم دینی است چرا برای اینکه می گوییم خدا چنین گفت آن استاد دانشگاه که دارد زمین شناسی تدریس می کند می گوید خدا چنین کرد آن وقت تفسیر ما می شود دینی آن وقت علم آن آقا دینی نیست؟! منتها باید در این فضا فکر بکند که کلّ جهان فعل خداست و او دارد فعل خدا را تصریح می کند بعد هم این معنا را باید بپذیرد که عقل عطیّه الهی است نگوید این دانش ما بشری است بشر همان است که در سورهٔ مبارکهٔ «القیامه» مشخص کرده ﴿أَلَمْ یَکُ نُطْفَةً مِن مَنِیٍّ یُمْنَی﴾ آنکه سهم بشر است همان است اینکه ﴿عَلَّمَ الْإِنسَانَ مَا لَمْ یَعْلَمْ﴾ شد سهم الله است نه سهم بشر بارها به عرضتان رسید که مشکل ما حوزویان و عزیزان دانشگاهی این است که ما اسلامی حرف می زنیم ولی قارونی فکر می کنیم قارون هم غیر از این نمی گفت ما می گوییم چهل سال زحمت کشیدیم عالِم شدیم او هم می گفت که ﴿إِنَّمَا أُوتِیتُهُ عَلَی عِلْمٍ عِندِی﴾ من خودم زحمت کشیدم مال پیدا کردم چرا آن حرف محکوم است برای اینکه فرمود: ﴿مَا بِکُم مِّن نِّعْمَةٍ فَمِنَ اللَّهِ﴾ نگو من زحمت کشیدم پیدا کردم مال را خدا آفرید تو را خدا آفرید فهم را خدا آفرید کوشش را خدا آفرید قدرت را خدا آفرید اختیار را خدا آفرید منتها تو تلاش و کوشش کردی این راه را بروی نگو من پیدا کردم بگو «ما مِن نعمه فمنک» این آیه که ﴿مَا بِکُم مِّن نِّعْمَةٍ فَمِنَ اللَّهِ﴾ را گفتند در نمازها بخوانید در تعقیبات نماز بخوانید یکی از تعقیبات نماز همین است «اللهم ما بنا من نعمه فمنک» آن وقت این دانش می شود حجّت مگر می شود چیزی آدم بفهمد و حجّت شرعی نباشد هیچ دانشمندی مجاز است که بگوید من این مطلب را خودم کشف کردم و می خواهم برابر او هر چه دلم خواست عمل بکند می تواند بگوید یا نه هرگز نمی تواند بگوید چون این حجّت شرعی است برابر این دانش موظّف است در راه صحیح حرکت کند وگرنه جهنّم است خب چرا جهنّم است برای اینکه یک حجّت شرعی دارد مگر می شود علم حجّت نباشد بنابراین راه علم دینی این نیست که ما یک صحیحه حمّاد داشته باشیم که از اذان و اقامه شروع بکند تا «السلام علیکم» نماز را به حمّاد یاد بدهد تا بشود علم دینی ما اگر این قسم داشتیم که به صحیحه حمّاد معروف است می شود علم دینی اگر یک «لا تنقض» داشتیم که متفکّران دینی درباره او تلاش و کوشش کردند می شود علم دینی اگر هیچ یعنی هیچ دلیل نقلی نداشتیم عقل رفته خدمت این کوهها و کوهها را شناسایی کرده و فهمیده چگونه «لعل گردد در بدخشان یا عقیق اندر یمن» می شود علم دینی چون فعل خدا را دارد می بیند دیگر مگر می شود بررسی فعل خدا دینی نباشد آن وقت این علم حجّت شرعی است (یک) معلوم, مخلوق خداست علم مخلوق خداست عالِم مخلوق خداست و این علم حجّت شرعی است حالا این راهی را که مرحوم شیخ طوسی و امثال شیخ

طوسی نشان دادند یکی از احتمالات مسئله است که آیا اوّلین چیزی که در جهان خلق شده آب است بعد عناصر پیدا شدند قهراً آیه سوره مبارکه «انبیاء» بدون تخصیص می ماند یعنی آیه سی سوره «انبیاء» که فرمود: (وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَىْ ءٍ حَىٍّ).

ص: ۳۸۲

پرسش...

پاسخ: بالأخره فرمود هر چیزی از آب است خب اگر (كُلَّ شَيْءٍ حَيٍّ) انسان حیّ است دیگر انسان که حیّ است آیا از آب است یا (مِن تُرَابٍ).

پرسش..

پاسخ: بله انسان حیّ بودنش از آب است یا از تراب؟ حیّ بودن انسان به این است که این موجودی که از تراب خلق شده است حالاتی را پیدا کرده (ثُمَّ أَنشَأْنَاهُ خَلْقاً آخَرَ) زنده می شود اگر اصلش از تراب است آیا صادق است که ما بگوییم اصلش از آب است یا اگر آبِ به علاوه تراب, طین را درست می کند آیا صادق است که ما بگوییم اصلش از آب است با اینکه مخلوطی از آب و طین است اگر آن راه شیخ طوسی(رضوان الله علیه) است که باید ثابت بشود آیه سوره مبارکه «انبیاء» تخصیصی نخواهد خورد اگر نه این عناصر با هم آفریده شدند این حتماً تخصیص می خورد یا ناظر به تحوّل فی الجمله است اینکه فرمود همه از آب هستند یک وقت است که اصل کلّی و جامع را ذکر می کند لذا آن را به صورت معرفه یاد می کند آیه سی سوره مبارکه «انبیاء» این است (وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيٍّ) در اینجا هم که فرمود همه دابّه ها از آب اند اینجا دیگر با الف و لام نیست اینجا نکره است برای اینکه تنوّع مخلوقها را می خواهد ارائه کند در آیه ۴۵ همین سوره «نور» فرمود: (وَاللَّهُ خَلَقَ كُلَّ دَابَّةٍ مِن مَاءٍ) هر دابّه ای را از یک آب خلق کرده حالا این می تواند فی الجمله درباره نطفه ها باشد ولی درباره کِرمها و امثال اینها صادق نیست چون درباره انواع و اصناف و امثال ذلک است نکره آورده مشابه همین تعبیر را در سوره مبارکه «رعد» آیه چهار آنجا هم نکره ذکر کرده فرمود این بحث اختصاصی به انسان و حیوان ندارد در کشاورزیها و در باغداریها هم همین طور است در کشاورزی که مزرعه است در باغداری که درختکاری است می بینید یک قطعه زمین مثلاً یک هکتار زمین این قِطَع به قطعه های متجاور هست (یک) آب اینها یک هوای اینها یک آفتاب اینها یک مهتاب اینها یک باغبان اینها یک اما می بینید دو برگ شبیه هم نیست میوه های گوناگون طعمهای گوناگون لذّتهای گوناگون بوهای گوناگون در گلها و مانند آن, آن را در آیه چهار سوره مبارکه «رعد» قبلاً بحثش شد فرمود: (وَفِي الْأَرْضِ قِطَعٌ مُتَجَاوِرَاتٌ) در یک هکتار را که شما به چند قسمت بکنید ده قَبیضش بکنید هر کدام مجاور قطعه دیگر است (وَجَنَّاتٌ مِنْ أَعْنَابٍ وَزَرْعٌ وَنَخِيلٌ صِنْوَانٌ وَغَيْرُ صِنْوَانٍ يُسْقَى بِمَاءٍ وَاحِدٍ) بماء واحد بترابٍ واحد بهواء واحد بنورٍ واحد و مانند آن اما (وَنُفَضِّلُ بَعْضَهَا عَلَى بَعْضٍ فِي الْأُكُلِ) اُكُل یعنی خوراکی نه خوردن نه اَکل یعنی این میوه ها گوناگون است رنگهایشان گوناگون است طعمهایشان گوناگون است برگهای درختها گوناگون است رائحه گلها گوناگون است این صوَر کثیره را دیگری عطا می کند دیگر (إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ) خب اگر کسی بررسی کند که چگونه این درخت انگور این طور می شود این درخت سیب این طور می شود خب می شود علمِ دینی دیگر چون فعل خدا را دارد بررسی می کند ما تعجّب می کنیم که بررسی فعل معصوم را دینی می دانند اما بررسی فعل خدا را دینی نمی دانند خدا چنین کرد, خدا چنین کرد قرآن که اینها را دارد نقل می کند دینی بودن این حرفها به قول است یا بالقول و المقول الآن این حرفها که دینی است چون قول, قول خداست دینی است یا هم قول دینی است هم مقول. مطلب دینی است یا نیست چون خدا گفت این گفتن دینی است این گفتار دینی است یا آن مطلب هم دینی است اگر آن مطلب دینی است اگر ما از راه نقل نفهمیدیم از راه عقل فهمیدیم خب می شود دینی دیگر. آنچه در قرآن است هم قول دینی است هم مطلب و مقول نقل و منقول هر دو دینی

است و اگر کسی از راه عقل به آن مطلب برسد کسی است که موحّد نیست ولی با بررسی نظم عالَم مسلمان شد خب آن مطلبش دینی است یا نیست این اصلاً قرآن را ندیده یا خبری از این مطالب ندارد از بررسی آیات الهی موحّد شده آیا آن مطلب دینی است یا نیست این قرآن نقلاً و منقولاً دینی است حالا اگر کسی عقلاً و معقولاً به این مطالب رسیده هم دینی است دیگر.

به هر تقدیر فرمود در جریان باغداری این طور است در جریان کشاورزی هم همین طور است و اینکه فرمود «منهم کذا, منهم کذا» که ضمیر جمع مذکّر عاقل و سالم آوردند می گویند تغلیباً للعاقل علی غیر العاقل است این بر اساس دید ماست ولی بر اساس دید دیگران که (إِن مِن شَیْ ءٍ إِلَّا یُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلٰکِن لَّا تَفْقَهُونَ تَسْبِیحَهُمْ) این سخن از تغلیب نیست همه شان عاقل اند این ماییم که زبان اینها را متوجّه نمی شویم وگرنه همه اینها عاقل اند (کُلٌّ قَدْ عَلِمَ صَلاَتَهُ وَتَسْبِیحَهُ) در مجازات قرآن در متشابهات قرآن ما چگونه باید ارزیابی بکنیم آراء گوناگونی است برخیها می گویند دست به این ظاهر نزنید اینها حق است نگویید که تغلیب است چون بعضی از اینها عاقل اند بعضی از اینها غیر عاقل تغلیباً للعاقل علی غیر العاقل ضمیر جمع مذکّر سالم آورد فرمود: (مِنْهُم) نه همه شان عاقل اند به دلیل اینکه در همین سوره مبارکه «نور» قبلاً گذشت که فرمود: (کُلٌّ قَدْ عَلِمَ صَلاَتَهُ وَتَسْبِیحَهُ) همه اینها آیه ۴۱ همین سور ه این بود که (کُلٌّ قَدْ عَلِمَ صَلاَتَهُ وَتَسْبِیحَهُ) که ظاهراً این است که ضمیر (عَلِمَ) به کلّ واحد از این حیوانات برمی گردد نه «الله» چون در ذیلش جریان «الله» آمده که (وَاللَّهُ عَلِیمٌ بِمَا یَفْعَلُونَ) خب اگر سراسر جهان ادراک است و شعور است خرد است آگاهی است چرا تغلیب باشد همه اینها عاقل اند دیگر.

اما اینکه می بینید هزار پا داریم یا بعضی از حیوانات اند که بیش از چهار پا دارند اینجا را ممکن است که یا تغلیب باشد یا جهات دیگر که اکثر حیواناتی که بشر با آنها سر و کار دارد همین سه قسم است یا ماهی و مار و کِرم است که (یَمْشِی عَلَی بَطْنِهِ) یا مرغ و انسان و امثال اینهاست که (یَمْشِی عَلَی رِجْلَیْنِ) یا نظیر گوسفند و امثال گوسفند است که (یَمْشِی عَلَی أَرْبَعٍ) آنها که ضمن حفظ ظاهر از لطایف هم طرْفی می بندند می گویند آیات ظاهرش محفوظ است شکّی در آن نیست که (فَمِنْهُم مَن یَمْشِی عَلَی بَطْنِهِ) برای ماهی است و مار است و کِرم است و امثال ذلک اما راهی هم هست که ما از این ظاهر به باطن و بالاتر برویم نه همین ظاهر می گویند (فَمِنْهُم مَن یَمْشِی عَلَی بَطْنِهِ) یعنی برخیها خطّ مَشی شان شکم است فقط برای شکم کار می کنند خب این کاری با معنای اوّلی ندارد نه اینکه ـ معاذ الله ـ آن معنای اوّل را انکار بکنند اینکه می گویند: «اقرأ وارق» همین است شما می بینید این بیان نورانی از وجود مبارک حضرت امیر هست از وجود مبارک امام صادق(سلام الله علیهما) هست که مردم سه طور عبادت می کنند یک عدّه «خوفاً مِن النّار» یک عدّه «شوقاً الی الجنّه» یک عدّه «حبّا و شکرا» این عبادت تنها مربوط به نماز و روزه نیست درس و بحث هم عبادت است دیگر تفسیر خواندن و روایت خواندن و علم التفسیر و علم حدیث هم عبادت است بعضیها «خوفاً من النار» است بعضی «شوقاً الی الجنّه» است بعضی «حبّاً و شکراً» است که «لک عباده الأحرار» این قسم سوم را می گویند اهل طریقت آن دو قسم را می گویند اهل شریعت این شریعت با طریقت ممکن است همراه نباشد ولی هیچ طریقتی نیست مگر که در خدمت شریعت است همین نماز که شریعت است همین روزه که شریعت است یک عدّه اهل شریعت اند یعنی یا این سَمت می روند یا این سَمت یا فرار می کنند که نسوزند یا می دوند که بهشت نصیبشان بشود اینها سیر افقی دارند و بهشت هم می روند جهنّم هم نمی روند متشرّع هم هستند عادل هم هستند متدیّن هم هستند. اما یک عدّه اهل طریقت اند می گویند اینها را که به ما می دهد ما به سراغ محبوب برویم این عمودی حرکت می کند این بالا می رود این این طرف و آن طرف نمی دود می گوید جهنم که برای ما نیست بهشت هم که کمتر از آن است که او به ما می دهد اما ما خود او را می خواهیم در قیامت

گر مخیّر بکنندم به قیامت که چه خواهی ⁂ دوست ما را و همه نعمت فردوس

خب اینکه در پایان سورهٔ مبارکهٔ «قمر» دارد ﴿إِنَّ الْمُتَّقِینَ فِی جَنَّاتٍ وَنَهَرٍ ۝ فِی مَقْعَدِ صِدْقٍ عِندَ مَلِیكٍ مُقْتَدِرٍ﴾ اگر کسی اهل تقوای کامل بود یقیناً جنّات و نَهر را دارد آن «ممّا لا ریب فیه» است این می خواهد ﴿عِندَ مَلِیكٍ مُقْتَدِرٍ﴾ برسد این اهل طریقت است یعنی راه می رود عمودی می رود بالا می رود نه ـ معاذ الله ـ آن را رها می کند چون آن را رها کرده که همان جا سقوط می کند بنابراین بعضیها فقط متشرّع اند یعنی می دوند که نسوزند می دوند که به بهشت برسند بعضیها متطرّق اند عمودی فکر می کنند «حبّاً لله» درس می خوانند «شکراً لله» درس می خوانند می خواهند ﴿عِندَ مَلِیكٍ مُقْتَدِرٍ﴾ نصیبشان بشود اینها وقتی به این آیات رسیدند می گویند بله دو مطلب هست و در کنار این دو مطلب دهها مطلب هم هست حیوانات چند قسم اند بعضیها ﴿یَمْشِی عَلَی بَطْنِهِ﴾ مثل ماهی دریا مثل مار بیابان مثل کِرم زیر زمین و اینها قدری بالاتر می آیند می گویند همین مردم هم ﴿فَمِنْهُم مَن یَمْشِی عَلَی بَطْنِهِ﴾ یک عدّه روی شکم حرکت می کنند فقط برای همین, بهترین غذا را تهیّه کنند بعد هم همان بیان نورانی حضرت امیر(سلام الله علیه) که حکومت خلیفه سوم را تشریح کرد فرمود عصاره زندگی مسئولان عثمانی بین نَسیل و مُعتلف بود همین فرمود یک عدّه بین نسیل و معتلف دارند زندگی می کنند این می شود ﴿فَمِنْهُم مَن یَمْشِی عَلَی بَطْنِهِ﴾ معنایش این نیست که ـ معاذ الله ـ آن ﴿فَمِنْهُم مَن یَمْشِی عَلَی بَطْنِهِ﴾ که مربوط به حیوانات شکم خیز است نظیر مار را انکار کند آن می شود شریعت این می شود حقیقت. از اینها بالاتر اهل حقیقت اند اینها در طول هم هستند هیچ ممکن نیست متطرّقی متشرّع نباشد یک محقّق و متحقّقی متطرّق نباشد بنابراین ظاهر آیه همین است که ﴿فَمِنْهُم مَن یَمْشِی عَلَی بَطْنِهِ﴾ همین مقدار و نظم را اگر کسی بررسی کند می شود موحّد لذا بعد می فرماید ما آیاتی روشن را برای شما تشریح کردیم ﴿وَاللَّهُ خَلَقَ كُلَّ دَابَّةٍ مِن مَاءٍ فَمِنْهُم مَن یَمْشِی عَلَی بَطْنِهِ وَمِنْهُم مَن یَمْشِی عَلَی رِجْلَیْنِ﴾ آنها که گرفتار شهوت اند ﴿وَمِنْهُم مَن یَمْشِی عَلَی أَرْبَعٍ﴾ بعد نفرمود دابّه غیر از این نیست این ﴿مِنْهُم﴾ مفید حصر نیست بعد فرمود: ﴿یَخْلُقُ اللَّهُ مَا یَشَاءُ﴾ هر چه را بخواهد بنابراین اگر کسی بگوید ما سرطان, سرطان همین خرچنگ را می گویند سرطان ما در فارسی می گوییم خرچنگ آنها در عربی می گویند سرطان این بیماری صعب العلاج هم چون مثل خرچنگ از هر طرف ریشه می دوانند به آ ن گفتند سرطان اگر حیوانی نظیر خرچنگ چند دست و پا بود خدا فرمود: ﴿یَخْلُقُ اللَّهُ مَا یَشَاءُ﴾ اگر هزارپا داشتیم ﴿یَخْلُقُ اللَّهُ مَا یَشَاءُ﴾ در سورهٔ مبارکهٔ «نحل» هم شبیه این گونه از مطالب گذشت که فرمود: ﴿وَیَخْلُقُ مَا لاَ تَعْلَمُونَ﴾ آیه هشت سورهٔ مبارکهٔ «نحل» این بود فرمود: ﴿وَالْخَیْلَ وَالْبِغَالَ وَالْحَمِیرَ لِتَرْكَبُوهَا وَزِینَةً وَیَخْلُقُ مَا لاَ تَعْلَمُونَ﴾ خیلی از چیزهاست که شما نمی دانید و خدا می آفریند چه وقت کُرات دیگر کشف شده چه وقت تحت الأرض کشف شده چه وقت درون اشجار و احجار کشف شده که ما از همه حیوانات باخبر باشیم فرمود: ﴿وَیَخْلُقُ مَا لاَ تَعْلَمُونَ﴾ اینجا هم فرمود خدای سبحان آنچه را که بخواهد و مشیئت او هم حکیمانه است انجام می دهد چرا, چون ﴿إِنَّ اللَّهَ عَلَی كُلِّ شَیْءٍ قَدِیرٌ﴾ برای اهمیّت مطلب هم صدر آیه هم ذیل آیه به اسم جلاله شروع کرده و ختم کرده وگرنه در همه موارد با ضمیر می شد مطلب را بیان کنی چون در آیه ۴۴ این بود که ﴿یُقَلِّبُ اللَّهُ اللَّیْلَ وَالنَّهَارَ إِنَّ فِی ذٰلِكَ لَعِبْرَةً لِأُوْلِی الْأَبْصَارِ﴾ اگر می فرمود «و هو خَلق» خب کافی بود چون قبلاً نام مبارک الله آمده یا در ذیل همین آیه ۴۵ اگر بفرماید: «إنّه علی کلّ شیء قدیر» کافی بود برای اینکه قبلاً نام مبارک الله آمده تصریح به اسم جلاله در صدر و ذیل این آیه نشانه اهتمام به مطلب است بعد فرمود: ﴿لَقَدْ أَنزَلْنَا آیَاتٍ مُبَیِّنَاتٍ وَاللَّهُ یَهْدِی مَن یَشَاءُ إِلَی صِرَاطٍ مُسْتَقِیمٍ﴾ این جمله ﴿لَقَدْ أَنزَلْنَا﴾ شبیه ترجیع بند این سورهٔ مبارکهٔ «نور» است در صدر این سور ه ملاحظه فرمودید که فرمود ما این سور ه را نازل کردیم ﴿سُورَةٌ أَنزَلْنَاهَا وَفَرَضْنَاهَا وَأَنزَلْنَا فِیهَا آیَاتٍ بَیِّنَاتٍ﴾ بعد از چند آیه هم دوباره

فرمود ما برای شما تشریح کردیم آیه هجده (وَيُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمُ الآيَاتِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ) باز در بخشهای دیگر فرمود: (وَلَقَدَ أَنزَلْنَا إِلَيْكُمْ آيَاتٍ مُّبَيِّنَاتٍ) تا به این قسمت رسیدیم این چندمین بار است که می فرماید: (لَقَدْ أَنزَلْنَا آيَاتٍ مُبَيِّنَاتٍ وَاللَّهُ يَهْدِي مَن يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ) باز هم نرسیده به پایان این سوره مبار که باز هم همین تعبیر است این به منزله ترجیع بند است لذا می بینید سیدناالاستاد به این آیه که رسیدند دیگر این را معنا نکردند یعنی این آیه ۴۶ را دیگر معنا نکردند چون قبلاً گذشت فرمود ما اینها را برای شما شفاف و روشن کردیم اما حالا چه کسی به مقصد می رسد و چه کسی به مقصد نمی رسد ما راه را به هم نشان دادیم اگر کسی عاقلانه به این راه بنگرد نظمش را ببیند از یک سو حق بودن و هدفمند بودن خلقت را ببیند از سوی دیگر به توحید حق راه پیدا کند از سوی سوم از آن به بعد ما قلبش را گرایش می دهیم می بینید برخیها اصلاً بی تابی می کنند مواظب اند ساعت را نگاه می کنند که چه وقت اول وقت می شود نمازشان را بخوانند این برای چیست؟ با چه کسی می خواهند حرف بزنند چرا این قدر بی تابی می کنند این گرایش از کجا پیدا شده این برای سوختن جهنم که نیست برای اینکه تا آخر وقت هم فرصت هست این چرا دلش شور می زند که با محبوبش گفتگو بکند این (يَهْدِي مَن يَشَاءُ) از همین قبیل است گرایشها کششها تلاشها علاقه ها به دست کسی است که مقلّب القلوب است فرمود اینها اگر مقداری راه بیفتند من اینها را کمک می کنم (وَاللَّهُ يَهْدِي مَن يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ) این هدایت پاداشی است وگرنه هدایت عمومی که فرمود: (هُدىً لِلنَّاسِ) امیدواریم همه از این فیض برخوردار باشیم!

«و الحمد لله ربّ العالمین»

آیات ۴۵ تا ۵۰ سوره نور ۹۰/۰۹/۲۲

.Your browser does not support the audio tag

(وَاللَّهُ خَلَقَ كُلَّ دَابَّةٍ مِن مَاءٍ فَمِنْهُم مَن يَمْشِي عَلَى بَطْنِهِ وَمِنْهُم مَن يَمْشِي عَلَى رِجْلَيْنِ وَمِنْهُم مَن يَمْشِي عَلَى أَرْبَعٍ يَخْلُقُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (۴۵) لَقَدْ أَنزَلْنَا آيَاتٍ مُبَيِّنَاتٍ وَاللَّهُ يَهْدِي مَن يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ (۴۶) وَيَقُولُونَ آمَنَّا بِاللَّهِ وَبِالرَّسُولِ وَأَطَعْنَا ثُمَّ يَتَوَلَّى فَرِيقٌ مِّنْهُم مِن بَعْدِ ذلِكَ وَمَا أُولئِكَ بِالْمُؤْمِنِينَ (۴۷) وَإِذَا دُعُوا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ إِذَا فَرِيقٌ مِّنْهُم مُّعْرِضُونَ (۴۸) وَإِن يَكُن لَهُمُ الْحَقُّ يَأْتُوا إِلَيْهِ مُذْعِنِينَ (۴۹) أَفِي قُلُوبِهِم مَرَضٌ أَمِ ارْتَابُوا أَمْ يَخَافُونَ أَن يَحِيفَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَرَسُولُهُ بَلْ أُولئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ (۵۰))

بعد از اینکه جریان مُلک و مِلک آسمانها و زمین را برای خدا دانست در آیه ۴۱ و بعد از اینکه فرمود همه اینها در پیشگاه خدای سبحان ساجد و ذاکر و مصلّی و نمازگزارند (وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّماوَاتِ وَالْأَرْضِ) بعد از جریان تبیین پیدایش باد و باران و ابر و غربالی باریدن بارانها و بعد از ذکر تفاوت لیل و نهار جریان آفرینش دابّه ها را ذکر کرد. برخیها نظیر فخررازی این قول را احسن الأقوال تلقّی کردند که این کلمه (مِن مَاءٍ) متعلّق به دابّه باشد نه (خَلَقَ) (وَاللَّهُ خَلَقَ كُلَّ دَابَّةٍ مِن مَاءٍ) یعنی هر جنبنده ای که از آب است مخلوق خداست با اینکه این قول را ایشان احسن الأقوال تلقّی کردند یک قول صائبی نیست چون درصدد بیان این است که هر دابّه ای مخلوق خداست نه هر دابّه ای که از آب است و اگر درباره انسان گفته شد که انسان اصلش از طین است و نسلش از آب این بر اساس غلبه است و اگر وجود مبارک مسیح(سلام الله علیه) نه از طین بود نه از نطفه این مخالف آیات نیست چون آیات درصدد بیان غالب است نه کل, بیان عادت است نه معجزه. اینکه فرمود: (وَاللَّهُ خَلَقَ كُلَّ دَابَّةٍ مِن مَاءٍ) آن بیانی هم که مرحوم شیخ طوسی(رضوان الله علیه) در تبیان داشتند این منصوص نیست روایتی داشته باشیم که دلالت کند اصل این عناصر از آب است بعد آتش پیدا شد بعد هوا پیدا شد بعد خاک پیدا شد این منصوص نیست ایشان باید ثابت می کرد و اگر در روایات شما فحص کنید می بینید در تفسیر علی بن ابراهیم(رضوان الله علیه) فقط این مطلب هست که خیلی از دابّه ها از نطفه اند این سخنی است روشن بعد مطلب دیگری که در تفسیر علی بن ابراهیم است این است که این بیان غالب است که دابّه ها بعضیها روی شکم بعضیها روی دو پا بعضیها روی چهار پا حرکت می کنند در همان روایت از وجود مبارک امام صادق است که برخی از حیوانات با دست و پاهای بیشتری حرکت می کنند یعنی این محمول بر غالب است. اما برخیها خواستند بگویند که اطلاق مَشیْ بر قِسم اول که مثل ماهی مثل مار مثل کِرمهای زمینی و مانند آن این مثلاً مجاز است و مانند آن برای اینکه کودک وقتی مادامی که زَحف دارد زاحف یعنی آن که روی شکم راه می رود زَحف در مقابل مَشی است کودک وقتی که روی شکم روی سینه سینه خیز حرکت می کند نمی گویند مَشی وقتی ایستاد و به راه افتاد می گویند به راه افتاد معلوم می شود مشی در مقابل زَحف است این سخن ناصواب است برای اینکه نسبت به انسان و امثال انسان که حرکت اصلی شان بر مشی روی دو پاست یا بعضی از حیوانات مثل چهار پاست این اگر زحفی باشد یعنی سینه خیز باشد این ناظر به تطوّر دوران اوست که در دوران کودکی زحفی یعنی سینه خیز حرکت می کند وقتی رشد کرد قدری بالا آمد روی دو پا یا چهار پا حرکت می کند این معنایش این نیست که زحف, مشی نیست «مَشی کلّ دابّةٍ بحسبها» است بنابراین روی سینه

رفتن روی شکم رفتن هم حقیقتاً مشی است. بعد اینکه فرمود: (إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْ ءٍ قَدِيرٌ) ممتنعات لا شیءاند شیء نیستند مرحوم صدوق(رضوان الله علیه) در آن کتاب شریف توحید نقل می کند که کسی آمده خدمت امام صادق(سلام الله علیه) عرض کرد که آیا خدا می تواند کُره زمین را مثلاً ـ در یک جسم شبیه پوست تخم مرغ قرار بدهد بدون اینکه آن ظرف توسعه پیدا کند و بدون اینکه مظروف کوچک تر بشود آیا این چنین است یا نه؟ خب مستحضرید که سائلها یکسان نیستند در یک روایت حضرت یک جواب اقناعی داد که او خیلی خوشش آمد گفت بزرگ تر از زمین را یعنی آسمان و زمین آن مجموعه را خدا در چشم تو قرار داد او هم قانع شد و ساکت شد و رفت ولی آن کسی که آمد یک آدم دقیقی بود حضرت فرمود خدا «بکلّ شیء قدیر» است «والذی سألت لا یکون» خدا بر شیء قدیر است لا شیء که شیء نیست ممتنع, لا شیء است مظروفی در ظرف کوچک بدون اینکه ظرف توسعه پیدا کند یا مظروف کوچک تر بشود چنین چیزی محال است نظیر دو دوتا پنج تا بین محال عقلی و محال عادی فرق است محال عادی معجزه پذیر است اما محال عقلی ممکن نیست که شکافی در او راه پیدا کند فرمود آنکه تو سؤال کردی «لا ـ یکون» این کان, کان تامّه است «لا یکون» یعنی «لا شیء» بنابراین آیاتی که دارد از باب تخصیص چیزی خارج نشده همه اش تخصّصاً خارج شده (إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْ ءٍ قَدِيرٌ) ممتنعات لا شیءاند.

ص: ۳۸۶

مطلب دیگر اینکه فرمود تاکنون چهار جاست که می فرماید ما آیات مبیّن را یا آیات بیّن را نازل کردیم در سه جا خطابی در کار است اما در این جای چهارم یعنی آیه ۴۶ هیچ خطابی نیست نفرمود: «لقد أنزلنا الیکم آیات مبیّنات» آن سه قسمت با خطاب همراه است قسمت اول آیه اول همین سوره مبارکه «نور» است که فرمود: (سُورَةٌ أَنزَلْنَاهَا وَفَرَضْنَاهَا وَأَنزَلْنَا فِيهَا آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ لَّعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ) در آیه هجده همین سور ه فرمود: (وَيُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمُ الْآيَاتِ) در آیه ۳۴ که گذشت این بود که فرمود: (وَلَقَدْ أَنزَلْنَا إِلَيْكُمْ آيَاتٍ مُّبَيِّنَاتٍ) در هر سه قسمت مخاطبی دارد اما در این قسم چهارم در این آیه ۴۶ فرمود: (لَقَدْ أَنزَلْنَا آيَاتٍ مُّبَيِّنَاتٍ) دیگر خطابی در کار نیست سرّش همان طوری که سیدناالاستاد(رضوان الله علیه) اشاره فرمودند سرّش همین ذیل آیه است که فرمود: (وَاللَّهُ يَهْدِي مَن يَشَاءُ) اگر خطاب بود این هدایت هم به مخاطبین توجّه می کرد در حالی که این یک اصل عام است اختصاصی به مخاطبین ندارد تا روز قیامت اصل کلّی این است که (وَاللَّهُ يَهْدِي مَن يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُّسْتَقِيمٍ) این هدایت هم ملاحظه فرمودید هدایت پاداشی است نه هدایت به معنی ارائه طریق آن هدایت ارائه طریق که (هُدًى لِّلنَّاسِ) است خدای سبحان همگان را هدایت کرده است که (شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي أُنزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ هُدًى لِّلنَّاسِ) این برای همه مردم هدایت است اما چه در سوره مبارکه «نور» و «مؤمنون» چه در سوره مبارکه «طلاق» و «صف» و امثال ذلک فرمود: (وَمَن يُؤْمِن بِاللَّهِ يَهْدِ قَلْبَهُ) اگر کسی اهل ایمان بود اهل اعتقاد بود عمل صالح داشت از هدایت پاداشی طرْفی می بندد آن وقت قلبش شوق عبادت دارد این شوق بالأخره عطیّه الهی است دیگر بعضیها از گناه منزجرند این عطیّه الهی است این پاداش است این پاداش را خدا به هر کس نمی دهد فرمود: (إِن تُطِيعُوهُ تَهْتَدُوا) اگر هدایت ابتدایی باشد که این اتحاد مقدم و تالی است که این ضرورت بشرط المحمول است که خب معلوم است اگر کسی مطیع خدا باشد در هدایت است دیگر اما اینکه شرط و جزا دارد فرمود: (إِن تُطِيعُوهُ تَهْتَدُوا) معلوم می شود هدایت پاداشی است نه هدایت ابتدایی یا (مَن يُؤْمِن بِاللَّهِ يَهْدِ قَلْبَهُ) خب اگر هدایت ابتدایی باشد که با ایمان همراه است که فرمود اگر کسی بخواهد خدا قلبش را هدایت کند باید مؤمن باشد یعنی آن هدایت ابتدایی را باید تحصیل بکند تا از هدایت پاداشی طرْفی ببندد اینجا هم فرمود: (وَاللَّهُ يَهْدِي مَن يَشَاءُ إِلَى

صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ) این هدایت پاداشی است آن گرایشها آن علاقه ها آن میلهایی که هست فیض خداست آن انزجار از معصیتی که در افراد پیدا می شود این هم فیض خداست بعد حالا افراد را تقسیم می کند. از بیانات نورانی امام باقر(سلام الله علیه) قبلاً خواندیم که حضرت فرمود خودتان را بر قرآن عرضه کنید چون قرآن میزان است دیگر انسان آیا سبک وزن است سنگین وزن است چقدر وزن اوست چقدر سبک است آیا خالی است فرمود بعضیها وقتی خودشان را بر قرآن عرضه می کنند معلوم می شود یک ظرف خالی اند (وَأَفْئِدَتُهُمْ هَوَاءٌ) یعنی خالی است چیزی در دلشان نیست قلبشان نیست درونشان نیست لاشه ای دارند که بدن است که این هیچ در قلبشان که باید ایمان باشد خالی است اما یک عدّه وزین اند یک عدّه سنگین اند خودشان را باید بر قرآن عرضه کنند اینکه به ما گفتند محاسبه کنید این محاسبه مستحضرید فرع بر مراقبت است اولاً آدم باید مراقب باشد همه عقاید و رفتارها و گفتارها و نوشتارها و منش و کوشش خود را یادداشت کند این چنین نیست که در موقع محاسبه فقط آن کارهای خوب یادش باشد آن خسارتها یادش نباشد وگرنه این (فَمَا رَبِحَتْ تِجَارَتُهُمْ) می شود کدام تاجر نفع می برد و جزء (يَرْجُونَ تِجَارَةً لَن تَبُورَ) است آن تاجری که خسارتها را هم بنویسد درآمدها را هم بنویسد بعد جمع بندی کند اگر کسی خسارتها را ننویسد فقط درآمدها را بنویسد که تاجر نیست یک عدّه (فَمَا رَبِحَتْ تِجَارَتُهُمْ) چرا برای اینکه در بخش مراقبت و محاسبه البته یک عدّه که منافق و امثال ذلک اند که حسابشان جداست آنها که مراقب نیستند آن خطرات را یادداشت نمی کنند فقط عبادتها یادشان است در موقع محاسبه خودشان را طلبکار بهشت خطاب می کنند و این درست نیست آدم باید در موقع مراقبه آنچه سود اوست یادداشت کند آنچه زیان اوست یادداشت کند بعد اینکه گفتند هر شب قبل از خواب محاسبه کنید بررسی کند سود و زیانش را بسنجد در اینجا به ما فرمودند خودتان را بر قرآن عرضه کنید قرآن کریم بر اساس دقیق ترین راه مشکلات ما را حل می کند با صبر و تقسیم فرمود یک عدّه مؤمن اند یک عدّه کافرند یک عدّه منافق اند یک عدّه مریض القلب اند یک عدّه (خَلَطُوا عَمَلاً صَالِحاً وَآخَرَ سَيِّئاً) هستند راههای حل را هم نشان داد ما باید بفهمیم کدام یک از این چهار گروهیم راههای حلّمان هم مشخص است _ ان شاءالله _ مؤمنیم یا _ معاذ الله _ غیر مؤمنیم یا _ معاذ الله _ منافقیم یا ممکن است ضعیف الایمان باشیم اینها را دارد مشخص می کند می فرماید اینها به حسب ظاهر می گویند (آمَنَّا بِاللَّهِ) (یک) (وَبِالرَّسُولِ) (دو) دو مطلب است برای اینکه این «باء» تکرار شده اگر سخن از اطاعت باشد دیگر سخن از تکرار «باء» نیست برای اینکه اطاعت پیامبر همان اطاعت خداست دیگر ولی اگر ایمان باشد باید هم به توحید وجود خدا وحدانیّت خدا (لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ) و مانند آن ایمان بیاوریم (یک) بعد به وحی و نبوّت ایمان بیاوریم (دو) که وجود مبارک حضرت پیامبر است خاتم انبیاست دارای معجزه است کتابش هم قرآن است اینها مربوط به رسول است که (آمَنَّا بِاللَّهِ) (یک) (وَبِالرَّسُولِ) (دو) این وظیفه همه است در موقع عمل هم «آمنّا وصدقنا» اطاعت می کنیم. فرمود یک عدّه می گویند, اینکه فرمود: (وَيَقُولُونَ) درست است که این قول مفهوم ندارد ولی اگر در مقام تحدید باشد و قرینه او را همراهی کند یعنی فقط اینها با لقلقه لسان حرف می زنند (يَقُولُونَ) می گویند, آنچه در سوره مبارکه «حجرات» آمده همین را تأیید می کند در آنجا یا در سوره مبارکه «فتح» آمده آیه یازده سوره «فتح» این است که (سَيَقُولُ لَكَ الْمُخَلَّفُونَ مِنَ الْأَعْرَابِ شَغَلَتْنَا أَمْوَالُنَا وَأَهْلُونَا فَاسْتَغْفِرْ لَنَا يَقُولُونَ بِأَلْسِنَتِهِم مَا لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ) این (يَقُولُونَ) گاهی در مقابل «يفعلون» است گاهی فقط لقلقه لسان است اینجا فقط لقلقه لسان مراد است برابر آیه یازده سوره «فتح» اینها (وَيَقُولُونَ آمَنَّا بِاللَّهِ وَبِالرَّسُولِ وَأَطَعْنَا) اما در موقع عمل برمی گردند, برمی گردند یک وقت است که (خَلَطُوا عَمَلاً صَالِحاً وَآخَرَ سَيِّئاً) خب اینها «فی قلوبهم ضعفٌ» یک وقت است نه واقعاً معتقد نیستند اینها کسانی هستند که منافق اند (فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزَادَهُمُ اللَّهُ مَرَضاً) و مانند آن گاهی مرض قلب اطلاق می شود بر ضعف ایمان آن قرینه می خواهد آنجایی که (الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِم مَرَضٌ) در کنار منافقین وارد شده است

فرمود منـافقین پرهیز کننـد (وَالَّذِینَ فِی قُلُوبِهِم مَرَضٌ) هم احتراز کننـد اینجـا معلوم می شود که (لَئِن لَمْ یَنتَهِ الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِینَ فِی قُلُوبِهِم مَّرَضٌ) در کنـار منـافقین قرار گرفته معلوم می شود ضـعف ایمـان هم یـک نحوه مرض است نظیر آنچه در سوره مبارکه «احزاب» آمده است که فرمود: (فَلاَ تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ فَیَطْمَعَ الَّذِی فِی قَلْبِهِ مَرَضٌ وَقُلْنَ قَوْلاً مَعْرُوفاً) اگر کسی نگاهی به نـامحرم دارد و در نـامحرم طمع می کنـد این برابر آیه سوره مبارکه «احزاب» قلبش مرض دارد و این مریض است خب این دیگر نفـاق نیست پس گـاهی (الَّذِینَ فِی قُلُوبِهِم مَّرَضٌ) منظور افراد ضـعیف الایمـان انـد گـاهی هم منافق انـد این مرض قلب مشترک است مرحله شدیـدش که دیگر قابـل درمـان نیست نفـاق است مراحـل ابتـدایی اش که قابل علاج است همان ضـعف ایمان است فرمود اینها می گوینـد (آمَنَّا بِاللَّهِ) ما موحـدیم (یک) (وَبِالرَّسُولِ) مسـلمانیم (دو) اما موقع عمل می بینیـد رو برمی گرداننـد. منشأ این حرفها چیست؟ گفتنـد یکی از منافقین با یکی از یهودیها در مسائل حقوقی نزاعی داشـتند آن یهودی چون می دانست حق بـا اوست می گفت برویم در محکمه پیامبر شـما این می گفت که برویم نزد کعب الأهبار چون می دانسـتند او رشوه می گیرد و مسـئله را به سود این منافق حل می کند آن یهودی می دانست که وجود مبارک پیامبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) منزّه از رشوه و ارتشـاه است گفت برویم آنجـا. خب اینکه می گویـد (ثُمَّ یَتَوَلَّی فَرِیقٌ مِّنْهُم) این را تحلیل می کنـد قرآن کریم که چطور می شود که انسان در برابر فرمان خدا سرپیچی می کند منشأش چیست یا کفر است ـ معاذ الله ـ یا نفاق است یا ضعف ایمان چرا برای اینکه این سرپیچی کردن بر اساس صبر و تقسیم و به صورت قیاس استثنایی یا به این است که ـ معاذ الله ـ دسـتگاه دین جاهل است یا دستگاه دین غافل است یا دستگاه دین ساهی است یا دستگاه دین ناسی است یا دستگاه دین ـ معاذ الله ـ اهل رشوه و ارتشاه است والتالی بأثره محال پس اگر خطری است در اثر بیراهه رفتن اینهاست اینها یا منافق انـد یا (فِی قُلُوبِهِم مَرَضٌ) و هو الحق این صبر و تقسیم را از یـک سو تحلیـل قیاس اسـتثنایی از سوی دیگر حقّانیّت همه جانبه کتاب آسـمانی و شـریعت از سوی سوم نفـاق یـا (فِی قَلْبِهِ مَرَضٌ) که جامعشـان ظلم است از سوی چهـارم نـتیجه گیری می کنـد می فرمایـد آنهـا همه باطل است این یکی حق است و آن این است که اینها ظالم انـد دارنـد به خودشان ظلم می کننـد این عصاره این چند آیه ای است که باید بخوانیم.

پرسش: ببخشید مرز میان مقتضیات و حقیقت و ظرف ایمان چیست چون بعضی چیزها در ظاهر ظرف ایمان باشد یا مرض باشد ولی اقتضای در بین بشر این باشد؟

پاسخ: اقتضای طبیعی بشر را ذات اقدس الهی می داند و برابر آن هم حکم صادر می کند یک وقت است که ضرورت است خب ضرورت از هر طرفی بیاید حکم شارع هم از آنجا برداشته می شود «رُفع عن امّتی» حالا اگر الجاء است اضطرار است اکراه است سهو است نسیان است جهل است حکم برداشته می شود, می شود «رُفع» اما اگر چون انسان در سِعه قرار دارد (الناس فی سعه ما لاـ یعلمون) و اما اگر نه خواسته ای دارد همه خواسته ها را شارع مقدس جواب مثبت داد وجود مبارک حضرت امیر آن طوری که در نهج البلاغه است داشتند سخنرانی می کردند جمعیتی هم در خدمت حضرت بودند نامحرمی هم عبور کرد حضرت فرمود اگر یک وقت طمع کردید آن هم که در خانه دارید همین است شما بیش از این هم حاجت ندارید خب چرا خودتان را می سوزانید این چنین نیست که یک چیز دیگر باشد که آن که در خانه شماست هم همین است خب راه ازدواج را معیّن کرده ما دلمان می خواهد که همه سیّئات را داشته باشیم بعد بگوییم دین سخت گیری کرده این طور نیست این بیان شفاف را حضرت در نهج البلاغه دارد دیگر, اگر مال باشد فرمود بیش از این آخر شما دنبال چه چیزی می گردید آخر برای چه تلاش و کوشش بکنید بخواهید آن دستشوییها را پر کنید اینکه در روزهای قبل هم گفته شد که برخی از فرشتگان مأموریتشان این است که انسان که رفت عند قضاء حاجت سرش را خم کند بگوید ببین چه کار کردی اینکه گاهی انسان سر خم می کند آن دستگاه توالت را می بیند آن لگن را می بیند این بر اساس فشار فرشته هاست این در روایات هست که ببین چه کار کردی خب یا این است یا آن دیگر حضرت فرمود آن که در خانه دارید همین است این چنین نیست که این زنی که رد شده چیز دیگر باشد که خب تمام نیازها را شارع مقدس بیان کرده بقیه می شود باطل چه کسی محبوب تر و عزیزتر از خدا برای ماست.

خب فرمود اینها (ثُمَّ يَتَوَلَّى فَرِيقٌ مِّنْهُم مِن بَعْدِ ذلِكَ) می گویند (آمَنَّا بِاللَّهِ) یعنی موحّدیم و بر اساس تعدّد این متعلّق که وحی و رسالت غیر از مسئله توحید است این کلمه «باء» تکرار شده (آمَنَّا بِاللَّهِ وَبِالرَّسُولِ) اما در (أَطَعْنَا) دیگر «أطعنا الله و أطعنا الرسول» اینجاها دیگر جا برای تکرار نیست برای اینکه رسول هر چه می فرماید حکم خداست دیگر (ثُمَّ يَتَوَلَّى فَرِيقٌ مِّنْهُم) بعضیها موقع آزمون اعراض می کنند نه اینکه بعضیها اعراض نمی کنند بعضیها اعراض می کنند اینها هر کدامشان موقع امتحان بشود اینها اعراض می کنند اینکه فرمود: (وَمَا أُولئِكَ بِالْمُؤْمِنِينَ) برای همه شان است.

در قبال اینها آیه ۵۱ است که بعد می آید به خواست خدا (إِنَّمَا كَانَ قَوْلَ الْمُؤْمِنِينَ إِذَا دُعُوا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ) اینها می گویند ما آمنّا چه به خدا چه به پیامبر چه به احکام و شریعت او و عملاً هم اطاعت می کنند در قبال کافر و منافق و ضعیف الایمان, مؤمنین اند منتها اینجا سخن از کافر مطرح نیست یا سخن از منافق است یا سخن از ضعیف الایمان. فرمود: (وَإِذَا دُعُوا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ) ببینید اینجا دیگر ضمیر مفرد است وقتی اینها دعوت می شوند که بیایید به محکمه خدا و پیامبر خب محکمه خدا را پیامبر اداره می کند دیگر یعنی دین خدا را پیامبر اداره می کند دیگر لذا ضمیر مفرد است «لیحکما» نیست (لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ) مثل در سوره مبارکه «انفال» هم گذشت که (اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ) نه «دعواکم» سخن از تثنیه نیست چون دعوت خدا به وسیله پیامبر ابلاغ می شود دیگر. اینجا فرمود: (لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ) این (لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ) هم ذات اقدس الهی در سوره مبارکه «احزاب» و همچنین در سوره مبارکه «حجرات» اینها مشخص کرده که حکم اینها چیست خدا چطور حکم می کند به چه حکم می کند در سوره مبارکه «نساء» آنجا فرمود: (لِتَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ بِمَا أَرَاكَ اللَّهُ) این (لِتَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ بِمَا أَرَاكَ اللَّهُ) آیه ۱۰۵ سوره مبارکه «نساء» است (إِنَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِتَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ بِمَا أَرَاكَ اللّهُ) نه «بما رأیت» رأی آن حضرت که در دین دخالت ندارد ارائه الهی است تعلیم الهی است اشهاد الهی است این هم مشاهده می کند و بازگو می کند خب این گروه در حقیقت حرف خدا را طرد می کنند حالا رازش چیست؟ چرا حرف خدا را رد می کنند اینها بالأخره حرف چه کسی را می خواهند گوش بدهند؟ اینها حرف خودشان را می خواهند گوش بدهند در سوره مبارکه «انعام» گذشت که اینها اصلاً می آیند در مجلس شما که حرف خودشان را بزنند نه حرف تو را بشنوند «واذا جاءك الذين يجادلونك في آياتنا فقل» کذا و کذا فرمود رسول من! یک عدّه می آیند که فقط حرفهای خودشان را بزنند نه اینکه حرف تو را بشنوند آنها که می آیند حرفهای تو را بشنوند سلام ما را به آنها برسان (وَإِذَا جَاءَكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِنَا فَقُلْ سَلاَمٌ عَلَيْكُمْ كَتَبَ رَبُّكُمْ عَلَى نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ) که این شرحش در سوره مبارکه «انعام» گذشت قبلاً رسم بود که واعظها بالای منبر که می رفتند اول به مستمعین سلام می کردند بعد شروع می کردند الآن هم در خطبه های نمازجمعه این رسم است اصلش ادب قرآنی است که ذات اقدس الهی به پیامبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) فرمود وقتی می خواهی درس بگویی مجلس تعلیم کتاب و حکمت داشته باشی اینها که آمدند حرفهای خدا و پیامبر را بشنوند اول سلام بکن (وَإِذَا جَاءَكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِنَا فَقُلْ سَلاَمٌ عَلَيْكُمْ كَتَبَ رَبُّكُمْ عَلَى نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ) آن اوساط از مستمعان سلام را از تو تلقّی می کنند اوحدیّ از مستمعان سلام مرا از تو تلقّی می کنند این چنین نیست که انسان نیارزد یا نتواند سلام خدا را تلقّی کند انسان به جایی می رسد که می تواند سلام خدا را به دیگری برساند الآن ما در عزای پسر پیغمبریم ما به یکدیگر چه می گوییم به سیدالشهداء چه می گوییم, می گوییم «السلام علیك یا اباعبدالله» این سلام خودمان است «علیكَ منّی سلام الله» این کم مقام نیست به حضرت عرض می کنیم من امدم سلام خدا را به شما عرض کنم «السلام علیك یا اباعبدالله» این سلام خود ماست «علیك منّی سلام الله ابداً ما بقیت و بَقی اللیل والنهار» همه اینها درس است خب ما کجا, چه کسی ما را به اینجا رسانده چطور شده که ما حالا این لیاقت

را پیـدا کردیم که سـلام خـدا را بخواهیم به سیّدالشـهداء برسانیم این به برکت خود آنهاست دیگر پس مؤمن این قدر را دارد این دسـتور هست که اگر خودش را نبینـد و در حوزه نورانیّت آنهـا وارد بشود سـلام خـدا را تلقّی می کنـد (یـک) به پیشـگاه سالار شـهیدان تقدیم می کند (دو) «علیک منّی سـلام الله ابداً ما بقیت و بَقی اللیل والنهار» و این مقام آن قدر شـیرین است که عرض می کنیـم خـدایا این را هرگز از مـا نگیر «و لاـ جعله الله ابـداً آخر العهـد منّی لزیـارتکم» این هست حالاـ مـا خودمـان را رایگان می فروشیم مطلب دیگر است.

خب فرمود اینها برای چه این کار را می کنند چرا اعراض می کنند اینها مشکل جدّیشان چیست از چه چیزی می ترسند؟ فرمود: (وَإِذَا دُعُوا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ إِذَا فَرِيقٌ مِّنْهُم مُّعْرِضُونَ) چرا اعراض می کنند برای چه برمی گردند (وَإِن يَكُن لَهُمُ الْحَقُّ يَأْتُوا إِلَيْهِ مُذْعِنِينَ) اگر به سود آنها باشد که می آیند اگر به سود آنها نباشد نمی آیند پس معلوم می شود حق محور نیستند هوامحورند «يَحوم حوم نفسه» این «يَحوم حوم نفسه» همان «منهم ظالمٌ ومنهم مقتصدٌ ومنهم سابقٌ بالخيرات» این روایت نورانی که در ذیل این آیه سوره «فاطر» هست که فرمود: «منهم ظالمٌ ومنهم مقتصدٌ ومنهم سابقٌ بالخيرات» آن کسی که ظالم است «يَحوم حوم نفسه» فقط هوس محور است خودمحور است خودش را می خواهد اگر حق به سود او بود خب می آید اگر حق به سود او نبود نمی آید معلوم می شود (اتَّخَذَ إِلهَهُ هَوَاهُ) دیگر این هست. همه ما در هر کاری حالا ممکن است خدای ناکرده انسان در یک گوشه این طور باشد باز بالأخره این باید معالجه بشود دیگر اگر کسی دائماً این طور بود که معلوم می شود یا کافر است یا منافق اگر در یک مقطع این طور بود حکمش همین است فرمود: (وَإِن يَكُن لَهُمُ الْحَقُّ) حالا اینها را باید جمع بندی بکنیم صبر و تقسیمش مشخص بشود (یک) قیاس استثنایی اش هم مشخص بشود (دو) تا بشود آیه مبيَّن و مبيِّن و بيّنه (این سه) الآن تا حال چهار جا ما خواندیم که خدا فرمود ما شفاف حرف می زنیم شفاف یعنی منطقی یعنی دو دوتا چهارتا اگر قیاس استثنایی شد اگر صبر و تقسیم شد اگر تحلیل شد دیدیم که بین چهار امر است سه تای آن یقیناً باطل است یکی اش حق انسان می شود صبر و تقسیم و شفاف و روشن دیگر اینکه چهار بار تاکنون فرمود ما حرفهایمان شفاف است بر اساس همین تحلیل است دیگر. فرمود: (وَإِذَا دُعُوا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ إِذَا فَرِيقٌ مِّنْهُم مُّعْرِضُونَ ۝ وَإِن يَكُن لَهُمُ الْحَقُّ يَأْتُوا إِلَيْهِ مُذْعِنِينَ) در کمال اذعان و اقرار و خضوع با سرعت می آیند در محکمه خب چرا این طور است چرا اگر حق به سود اینها نبود نمی آیند به سود اینها بود می آیند (أَفِي قُلُوبِهِم مَرَضٌ) یعنی «إمّا أن یکون لمرضٍ فی قلبهم» (یک) که این معلوم می شود ضعف ایمان است «إمّا أن یکون للارتیاب فی قلبهم» این معلوم می شود نفاق است یا کفر که البته کفر باطنی است و ایمان ظاهری چون فعلاً آن کافر مطلق اصلاً محلّ بحث نیست (أَمْ يَخَافُونَ أَن يَحِيفَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَرَسُولُهُ) که این هم باز به ضعف ایمان یا به مرض نفاق برمی گردد از نظر روانی یعنی احتمال می دهید که ــ معاذ الله ــ پیامبر حیف «حاف» یعنی انحرف یعنی جار, جور کرده است می گویند حیف و میل کرد عَسف, حیف اینها همه به معنی جور است خب ائتساف همین حیف است خب فرمود می ترسید که ــ معاذ الله ــ پیامبر ظلم بکند جور بکند و منشأش هم حالا یا جهل است یا سهو است یا نسیان است یا رشاه و ارتشاه است ــ معاذ الله ــ این هم که محال است (أَن يَحِيفَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَرَسُولُهُ) پس «إمّا» آن, «إمّا» آن, «إمّا» آن پس تالی بأصره مستحیل (بَلْ أُولئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ) اینها دارند ظلم می کنند هم ظلم به شریعت می کنند هم ظلم به آن طرفی که ذی حق است می کنند هم ظلم به خودشان می کنند که در بخشهای قبلی گذشت که (وَمَا ظَلَمَهُمُ اللّهُ وَلكِنْ أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ) این (أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ) را قبلاً ملاحظه فرمودید که ظالم و مظلوم دو لفظ است دو مفهوم است دو مصداق می خواهد ما درباره خودمان عالِم و معلوم داریم که دو لفظ است دو مفهوم ولی یک مصداق ولی ظالم و مظلوم حتماً دو مصداق می خواهد معلوم می شود مرحله ای از درونمان را آن مرحله عالیه نفس ملکوتی را ذات اقدس الهی به عنوان چراغ به ما داد مِلک ما نکرد ما امینیم و هر خطری که متوجّه می شود داریم به او ظلم می کنیم یعنی این خود حیوانی دارد با آن خود انسانی ستم می کند وگرنه اتحاد ظالم و مظلوم که فرض صحیح ندارد که (أَفِي قُلُوبِهِم مَرَضٌ أَمِ ارْتَابُوا أَمْ يَخَافُونَ أَن يَحِيفَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَرَسُولُهُ) والتالی بأصره مستحیل لذا با «بل» اضرابیه فرمود: (بَلْ أُولئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ) «أعاذنا الله من شرور أنفسنا».

«و الحمد لله ربّ العالمين»

آیات ۴۶ تا ۵۲ سوره نور ۹۰/۰۹/۲۳

.Your browser does not support the audio tag

(وَاللَّهُ خَلَقَ كُلَّ دَابَّةٍ مِن مَاءٍ فَمِنْهُم مَن يَمْشِي عَلَى بَطْنِهِ وَمِنْهُم مَن يَمْشِي عَلَى رِجْلَيْنِ وَمِنْهُم مَن يَمْشِي عَلَى أَرْبَعٍ يَخْلُقُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (۴۵) لَقَدْ أَنزَلْنَا آيَاتٍ مُبَيِّنَاتٍ وَاللَّهُ يَهْدِي مَن يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ (۴۶) وَيَقُولُونَ آمَنَّا بِاللَّهِ وَبِالرَّسُولِ وَأَطَعْنَا ثُمَّ يَتَوَلَّى فَرِيقٌ مِّنْهُم مِن بَعْدِ ذلِكَ وَمَا أُولئِكَ بِالْمُؤْمِنِينَ (۴۷) وَإِذَا دُعُوا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ إِذَا فَرِيقٌ مِّنْهُم مُّعْرِضُونَ (۴۸) وَإِن يَكُن لَهُمُ الْحَقُّ يَأْتُوا إِلَيْهِ مُذْعِنِينَ (۴۹) أَفِي قُلُوبِهِم مَرَضٌ أَمِ ارْتَابُوا أَمْ يَخَافُونَ أَن يَحِيفَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَرَسُولُهُ بَلْ أُولئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ (۵۰) إِنَّمَا كَانَ قَوْلَ الْمُؤْمِنِينَ إِذَا دُعُوا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ أَن يَقُولُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا وَأُولئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ (۵۱) وَمَن يُطِعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَخْشَ اللَّهَ وَيَتَّقْهِ فَأُولئِكَ هُمُ الْفَائِزُونَ (۵۲))

بعد از بیان آفرینش آسمانها و زمین و تبیین کیفیت پیدایش و پرورش باد و باران و امثال اینها آفرینش حیوانات جنبنده را مطرح فرمود در نوبتهای قبل اشاره شد که حیوانات جنبنده بعضی روی توالدند مثل گوسفند و امثال گوسفند بعضیها بر اساس تخم گذاری اند مثل مرغ و امثال مرغ بعضیها هیچ کدام از این دو قسم تولید یا توالد نیستند نظیر کِرمهای زیرزمینی کِرمهایی که درون میوه پیدا می شوند و مانند آن این به معنای خَلق الساعه بودن کِرم نیست مدّتها طول می کشد تا ذرّات ریزی پیدا بشود (اولاً) تبدیل بشود به این حیوان (ثانیاً) ولی به هر تقدیر این نه توالد است نه تولید نه از سنخ گوسفند و امثال گوسفند است که در رَحِم مادر متولّد می شود نه از سنخ تخم گذاری زیر پَر مرغ است معنایش خلق الساعه بودن نیست معنایش بطلان قانون تکامل نیست.

ص: ۳۹۱

مطلب بعدی آن است که قرآن کریم گاهی فعلی را به خدا اسناد می دهد گاهی همان فعل را به قرآن اسناد می دهد گاهی همان فعل را به پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) اسناد می دهد اسنادش به ذات اقدس الهی بالاصاله است به قرآن و به پیامبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) بالتّبع است یا بالمظهریّت است جریان تبیین در این سور ه از همین قبیل است خداوند در همین سوره مبارکه «نور» آیه هجده تبیین آیات را به خود اسناد داد فرمود: (وَيُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمُ الآيَاتِ) خدا توضیح می دهد تشریح می کند با بیان شفاف شما را آگاه می کند وقتی خدا مبیّن آیات بود آیات می شود مبیَّن بالدرجه اُولی بعد می شود مبیِّن در درجه ثانیه اگر در همین سوره مبارکه «نور» آیه ۳۴ فرمود: (لَقَدْ أَنزَلْنَا آيَاتٍ مُبَيِّنَاتٍ) برای اینکه خدا آیات را تبیین کرد آیات می شود مبیَّن در درجه اُولی همین آیات مبیِّن احکام و حِکم را برای ما تبیین می کند می شود مبیِّن پس اگر در همین سوره «نور» آیه هجده فرمود: (يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمُ الآيَاتِ) بعد در آیه ۳۴ و همچنین در آیه ۴۶ فرمود: (لَقَدْ أَنزَلْنَا آيَاتٍ مُبَيِّنَاتٍ) برای اینکه خداوند آیات را تبیین کرد (یک) این آیات شده مبیَّن و شفاف (دو) این آیات مبیِّن احکام و حِکم را برای ما تبیین می کند می شود مبیِّن (سه) رابطه بین درجه دو و درجه سه را می توان در صدر همین سور ه و از صدر همین سور ه مشاهده کرد برای اینکه در صدر این سور ه فرمود: (سُورَةٌ أَنزَلْنَاهَا وَفَرَضْنَاهَا وَأَنزَلْنَا فِيهَا آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ) این آیات که ذاتاً

بیّن نیستند اگر ذاتاً بیّن بودند که مبیّن نمی خواستند خدای سبحان ذاتاً مبیِّن است (یک) وقتی مبیّن بود آیات می شود مبیَّن (دو) وقتی مبیَّن شد این آیاتی که مبیَّن است و بیّن و شفاف است احکام و معارف را برای جامعه بشری تبیین می کند می شود مبیّن (این سه مرحله) خب. پس مبیِّن بالاصل ذات اقدس الهی است آیات می شود مبیَّن بعد مبیِّن است برای ما لذا در صدر این سور ه از آیات به بیّنات یاد کرد بعد فرمود در برابر آیات مردم دو دسته اند یک عدّه اصلِ ایمان را دارند (یک) کمال ایمان را هم دارند (دو) تمام ایمان را هم دارند (سه) یعنی آن عناصر اصلی ایمان را که فارق بین ایمان و کفر است دارا هستند اجزایی که ارکان نیست اگر کم و زیاد بشود کفر نمی آورد ولی نقص می آورد اینها را هم دارا هستند (دو) میوه های این شجره طیّبه ایمان را هم دارند (این سه) اینها مؤمنین کامل اند ﴿أُولئِکَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾, ﴿فَأُولئِکَ هُمُ الْفَائِزُونَ﴾ اینها کسانی اند که اصول دین را دارند (یک) فروع واجب را دارند (دو) مستحبّات و سنن را هم دارند (این سه). در قبال این برخیها هستند که آن عناصر اصلی ایمان را ندارند لذا کافرند اگر به حسب ظاهر اظهار ایمان بکنند می شوند منافق که فعلاً آیات با این گروه کار دارند برخیها هستند که آن عناصر اصلی ایمان را دارند یعنی اصول دین را پذیرفتند لکن در فروع دین مشکلی دارند بعضی از واجبها را انجام نمی دهند بعضی از محرّمات را مرتکب می شوند اینها دینشان ناقص است برای اینکه فقط اصول را دارند فروع را ندارند برخیها هستند که نه اصول را دارند فروع را هم دارند ولی آن زوائد و مستحبّات و آن سنن را درک می کنند قرآن فعلاً با آنها کاری ندارد فقط با این گروه که یا منافق اند یا ضعیف الایمان با اینها کار دارد اینکه فرمود اینها مؤمن نیستند نسبت به منافق نفی حقیقت است مثل «لا صلاه الاّ بطهور» نسبت به ضعیف الایمان شبیه «لا صلاه الاّ بفاتحه الکتاب» است اما قسم سومش که از قبیل «لا صلاه لجار المسجد الاّ بالمسجد» اینجا نمونه ای ندارد برای اینکه فعلاً قرآن با کسانی که اصول را معتقدند فروع را انجام می دهند ولی مستحبّات و اینها را انجام می دهند با آنها کاری ندارد بنابراین این دو گروه مشمول ﴿وَمَا أُولئِکَ بِالْمُؤْمِنِینَ﴾ هستند اینها که یا منافق اند یا ضعیف الایمان. در سوره مبارکه «احزاب» به این دو گروه اشاره فرمود آیه شصت سوره «احزاب» این است ﴿لَئِن لَمْ یَنتَهِ الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِینَ فِی قُلُوبِهِم مَّرَضٌ وَالْمُرْجِفُونَ فِی الْمَدِینَهِ لَنُغْرِیَنَّکَ بِهِمْ﴾ در مدینه سه گروه بودند که با نظام مشکل داشتند یک عدّه منافق بودند یک عدّه ضعیف الایمان بودند یک عدّه کارشان نشر اراجیف بود این اراجیف که جمع است از «رَجْفه» سامان پذیرفت رجفه یعنی لرزه خبر اگر مطابق با واقع باشد ثابت است لرزه ای در او نیست ولی وقتی مطابق با واقع نبود تکیه گاهی ندارد لرزان است شناور است این اخباری که تکیه گاهی ندارد مطابق واقع نیست اینها را می گویند اراجیف نه اراجیف یعنی حرفهای مبتذل نه گاهی ممکن است خیلی حرف دقیق هم باشد ولی ساخته یک عدّه دانشمندان منحرف است که ﴿فِی قُلُوبِهِم مَّرَضٌ﴾ یا امثال ذلک. در مدینه کسانی که مخالف با نظام بودند این سه گروه بود فرمود این سه گروه باید دست بردارند وگرنه ذات اقدس الهی بالأخره صبر حسابی هم دارد ﴿لَئِن لَمْ یَنتَهِ الْمُنَافِقُونَ﴾ (یک) ﴿وَالَّذِینَ فِی قُلُوبِهِم مَّرَضٌ﴾ آنها مؤمن هستند مؤمن به معنای اینکه کافر باشند نیستند اما ضعیف الایمان اند ﴿وَالْمُرْجِفُونَ فِی الْمَدِینَهِ﴾ این مرجفون حالا یا در اثر نفاق است یا در اثر ضعف ایمان است درصدد نشر اراجیف اند این خبرهای بی پایه همان طوری که خودش شناور است جامعه را هم لرزان می کند فرمود اینها باید دست بردارند در این قسمت هم فرمود: ﴿وَمَا أُولئِکَ بِالْمُؤْمِنِینَ﴾ هر دو گروه یا سه گروه را می تواند شامل باشد این یک اصل جامع است در برابرش کسانی هستند که همین آیه سوره «نور» آیه ۵۱ عهده دار آنهاست که به خواست خدا به آن هم می رسیم ﴿إِنَّمَا کَانَ قَوْلَ الْمُؤْمِنِینَ﴾ یعنی مؤمنین کامل و حقیقی حرفهایشان چیست اما این گروه که در اثر نفاق یا در اثر ضعف ایمان حرف می زنند ولی عمل نمی کنند حکمشان چیست؟ این قولی که فرمود یعنی آیه ۴۷ فرمود: ﴿وَیَقُولُونَ﴾ می گویند, یعنی حرف می زنند این همان است که در بحث دیروز آیه ﴿یَقُولُونَ بِأَلْسِنَتِهِم مَا لَیْسَ فِی قُلُوبِهِمْ﴾ خوانده شد اما در آیه ۵۱ که

فرمود: (إِنَّمَا كَانَ قَوْلَ الْمُؤْمِنِينَ) بعد دارد (أَن يَقُولُوا) نه یعنی حرفشان این است منطقشان این است اگر گفتند قول مؤمن این است یعنی منطقش این است حالا چه بگوید چه نگوید اما وقتی گفتند قول منافق این است یعنی حرفش این است باطنش غیر از این است ولی ظاهرش این است این (يَقُولُوا), (قالُوا), (قُلْنَا) اینها به یک معنا نیست خب. پس منافقون و ضعیف الایمان و امثال ذلک اینها کسانی اند که (وَيَقُولُونَ آمَنَّا بِاللَّهِ) ما توحید را قبول داریم قرآن را هم قبول داریم (وَبِالرَّسُولِ) سنن او را هم قبول داریم هم فرض الله هم فرض النبی همه را قبول داریم و هم به حکم خدا گردن می نهیم هم به حکم پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) اما رو برمی گردانند این معلوم می شود حرف می زنند دیگر (يَقُولُونَ بِأَلْسِنَتِهِم مَا لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ) لذا اعراض می کنند (وَمَا أُولَئِكَ بِالْمُؤْمِنِينَ) این دو گروه مؤمن نیستند حالا یا در اثر نفاق یا در اثر ضعف ایمان این گرچه استعمال لفظ در عکس از معنا هیچ محذوری ندارد ولی این در آن معنای جامع به کار رفت یعنی ایمان اعم از اصل ایمان یا کمال ایمان برای اینها نیست. نشان این ضعف ایمان یا فقدان ایمان این است که اگر حادثه ای پیش بیاید گروهی از اینها به محکمه دعوت بشوند اینها حاضرند به محکمه یهودیها مراجعه کنند اما حاضر نیستند به محکمه اسلام مراجعه کنند چون در محکمه یهود رشاه و ارتشاه رسمیّت دارد اینجا رسمیّت ندارد (وَإِذَا دُعُوا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ) که در بحث دیروز اشاره شد که چرا ضمیر مفرد است (لِيَحْكُمَ) است «لیحکما» نیست برای اینکه حکم الرسول همان حکم الله است (مَا يَنطِقُ عَنِ الْهَوَى) است حکم جدیدی که ندارد (لِتَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ بِمَا أَرَاكَ اللّهُ) که در سوره «نساء» گذشت یعنی تو (بِمَا أَرَاكَ اللّهُ) حکم می کنید نه «بما رأیتَ» خب (لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ إِذَا فَرِيقٌ مِّنْهُم مُّعْرِضُونَ) اینها دیگر به محکمه الهی نمی آیند اینها به حکم قَضا تن در نمی دهند نه حکم حکومتی نه حکم قضایی هیچ کدام را حاضر نیستند تن در بدهند اما اگر بفهمند که حق با اینهاست به سود اینهاست فوراً می آیند (وَإِن يَكُن لَهُمُ الْحَقُّ يَأْتُوا إِلَيْهِ مُذْعِنِينَ) اگر در مخاصمه ای در پرونده ای به سود اینها حکم داده می شود می آیند اگر چون حق با اینها نیست حق با طرف دیگر است با حکم مخاصمه اینهاست به سود اینها حکم داده نمی شود نمی آیند معلوم می شود اینها هوامحورند دیگر «یحومون حوم نفسه» (وَإِذَا دُعُوا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ إِذَا فَرِيقٌ مِّنْهُم مُّعْرِضُونَ) اما (وَإِن يَكُن لَهُمُ الْحَقُّ يَأْتُوا إِلَيْهِ مُذْعِنِينَ) ممکن است در جمع اینها یک افراد ضعیف الایمانی باشد که سرپیچی نکنند و ضعف ایمانشان در مسائل دیگر باشد لذا فرمود: (إِذَا فَرِيقٌ مِّنْهُم مُّعْرِضُونَ) نه «إذا هم معرضون» اینجا هم فرمود: (وَإِن يَكُن لَهُمُ الْحَقُّ) یعنی نسبت به همین فریقی که اگر حق به سود اینها نبود رو برمی گردانند اگر حق به سود اینها بود سریعاً با اذعان و انقیاد وارد محکمه قضا می شوند و وارد حوزه حکومتی می شوند این سرّش چیست این یا با صبر و تقسیم باید حل بشود یا به صورت قیاس استثنایی باید حل بشود این برای چیست؟ آیا اینها درباره دین شک دارند یعنی درباره قرآن ـ معاذ الله ـ شک دارند آیا اینها درباره نبوّت پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) شک دارند آیا اینها درباره علم و عصمت پیغمبر شک دارند آیا اینها درباره درایت پیغمبر شک دارند چه شکّی دارند منشأش چیست بالأخره؟ هیچ راهی برای این امور نیست برای اینها بیّن الرشد شد که دین حق است پیغمبر حق است و اینها عالماً عامداً منحرف اند لذا اینها ظالم اند سخن از مرض نیست یک وقت است که شک داریم اگر آن مرض عمدی باشد که (فِي قُلُوبِهِم مَرَضٌ) این دیگر همان ظلم است این «بل» اعراض می کند یعنی در قلبشان مرض نیست در قلبشان رِیْب نیست در قلبشان خوف نیست برای همه روشن است که این پیغمبر است این قرآن هم کلام خداست هیچ شکّی رِیْبی هراسی در آن نیست این کلمه «حیف» در قرآن کریم همین یک مورد به کار رفت اینها ترس ندارند برای اینکه عقل ممثّل است وجود مبارک حضرت رسول(صلّی الله علیه و آله و سلّم) عالماً عامداً در مقابل دین می ایستند اگر این مرض همان نفاق بود دیگر جا برای «بل» اضرابیه نبود که بگوییم آن نیست بلکه اینها ظالم اند خب این مرض, مرض نفاق است و عین ظلم است دیگر این ریب همان نفاق است و عین ظلم است دیگر

این هراس از دین همان نفاق است و عین ظلم است دیگر بنابراین باید طرزی معنا بشود که حالا یا به صورت قیاس استثنایی یا به صورت صبر و تقسیم این ظلم در قبال آنها قرار بگیرد که آنها عامل توجیه کننده باشد که به آنها بهانه بدهد بعد فرمود بهانه ای در کار نیست همه اینها عالماً عامداً بیراهه می روند. در بحثهای قبل هم داشتیم که چگونه می شود عالِمی عمداً گناه می کند سرّش هم همان طوری که قبلاً ملاحظه فرمودید این است که دستگاهی که مربوط به اندیشه است کاملاً مرزش از دستگاه انگیزه جداست اینکه گفته می شود کاملاً- مرزها جداست معنایش این نیست که فاصله مکانی دور دارند هر دو مجرّدند و خیلی هم نزدیک هم اند ولی در آن تحلیل دقیق عقلی از هم فاصله دارند از باب تشبیه معقول به محسوس از باب تشبیه مجرّد به مادّی اگر این رگهای مویی قلب کسی که چندین رگ هست هر کدام یک مأموریت و مسئولیتی دارند کنار هم هم قرار دارند یکی از آن رگهای مویی ظریف دقیق گرفته باشد و قلب این بیمار آسیب ببیند آن متخصّص قلب فقط همان رگ بسته را درمان می کند و باز می کند می گوید این رگ کاری به رگهای دیگر ندارد اصلاً ارتباطی به رگهای دیگر ندارد اینکه او می گوید اصلاً ارتباطی ندارند با اینکه صدها کار مشترک دارند در جدار هم اند جوار هم اند دیوارهای اینها به هم وصل است اما این چون دقیق است و همین بسته است باید همین را باز کنند. در جریان عقل عملی که عهده دار عزم و اراده و اخلاص و نیّت و بالأخره کوشش است انگیزه حوزه اش کلاً در اختیار اوست عقل نظری که مسئله تصوّر و تصدیق و قطع و ظنّ و اینهاست اندیشه کلاً- در قلمرو عقل نظری است اینها در حوزه باطن در درون مثل چشم و گوش و دست و پا هستند در بیرون قبلاً داشتیم که افراد از لحاظ بیرونی چهار گروه اند بعضیها هم چشم و گوششان سالم است هم دست و پای اینها, اینها هم مار و عقرب را خوب می بینند هم وقتی احساس خطر کردند خوب فرار می کنند و نجات پیدا می کنند. گروه دوم کسانی اند که مجاری ادراکی اینها خیلی قوی است چشمشان سالم, گوششان سالم خوب می شنوند خوب می بینند ولی دست و پای اینها را عمداً بسته اند اینکه مار و عقرب را می بیند بعد نمی تواند فرار کند خب مسموم می شود نمی شود به او اعتراض کرد مگر ندیدی مگر چشم فرار می کند مگر گوش فرار می کند آنکه فرار می کند بسته است این گروه دوم است.

گروه سوم کسانی اند که دست و پای دونده قوی و نیرومند دارند لکن چشم و گوششان کَر و کور است اینها مسموم می شوند مار و عقرب اینها را می زند نمی شود به اینها اعتراض کرد که مگر پا نداشتی بدوی بله پا دارد ولی ندید بالأخره نمی بیند نه صدا را می شنود نه عقرب را می بیند.

گروه چهارم کسانی اند که اینها معلول مطلق اند هم دست و پای اینها فلج است هم چشم و گوششان کَر و کور است این از نظر بیرون, از نظر درون هم افراد چهار گروه اند بعضی عالِم عاقل اند عالم عادل اند یعنی هم خوب می فهمند هم باتقوایند هم می فهمند چه چیزی گناه است و حرام است هم قدرت تصمیم گیری دارند که آلوده نشوند برخیها چون جهاد نفس نکردند نفس امّاره نفس مسوّله از درون, ابلیس از بیرون این عقل عملی که مسئولیّت عزم و اراده و انگیزه به عهده اوست این را به زنجیر کشیده چون این را به زنجیر کشیده این در عین حال که ممکن است آیه (قُل لِّلْمُؤْمِنِينَ) را خوب تفسیر بکند سخنرانی بکند اما همین که از منبر پایین آمده نامحرمی را هم نگاه می کند نمی شود به او اعتراض کرد مگر تو نمی دانی آیه را نخواندی؟! آیه و خواندن آیه و تفسیر آیه که چشم را نمی بندد آنکه چشم را می بندد عقل عملی است و این عقل عملی اش زنجیری است این بیان نورانی حضرت امیر که فرمود: «کَم مِن عقلٍ أسیرٍ تحت هویً امیر» همین است دیگر این عقلشان این عقلی که باید اراده کند تصمیم بگیرد و فرمان بدهد به چشم که «قُضّوا أبصارکم» این زنجیری است رشوه همین طور است ارتشاء همین طور است ربا همین طور است هر معصیتی که انسان انجام می دهد نباید به این آقا گفت تو مگر نمی دانستی چون علم است کاری به عمل ندارد آن دستگاه عمل جداست.

گروه دیگر کسانی اند که دستگاه عملی شان خیلی قوی است اما نمی دانند چه کار بکنند برخیها از اساتید ما(رضوان الله علیهم) نقل می کردند که عدّه ای از این مقدّسین وقتی ماه مبارک رمضان می شد یک دوره زادالمعاد ختم می دادند خب زادالمعادی که آن روزها ایشان از سابق نقل می کردند قبل از مفاتیح مرحوم محدّث قمی(رضوان الله علیه) این اعمال دوازده ماهه است اینکه تنها برای ماه مبارک رمضان نیست این خیال می کرد هر چه عربی است و دعاست برای ماه مبارک رمضان است این خیال می کرد همان طوری که قرآن را باید ختم داد مثلاً ماه مبارک رمضان فضیلت دارد یک دوره زادالمعاد را هم باید ختم داد این پُرکار است اما نمی داند چه بخواند چه کار بکند آن اعمال یازده ماه دیگر را هم در ماه مبارک رمضان انجام می دهد.

گروه چهارم کسانی اند که جاهل متهتّک اند نه می فهمند چه کار باید کرد نه بر فرض که بفهمند, توان آن را دارند. در قرآن کریم به همه این اقوام و گروههای چهارگانه در مقطعهای گوناگون اشاره کرد فرمود اینها کسانی اند که مشکل علمی ندارند نه مرض دارند به نام شک نه در دین شک دارند نه در حقّانیّت پیغمبر شک دارند نه در نیروی اجرایی پیغمبر شک دارند نه در نزاهت پیغمبر از سهو و نسیان و عصیان و جهل و جهالت تردید دارند اینها عالماً عامداً بیراهه می روند «بل هم الظالمون» در بحثهای قبل هم داشتیم که ظلم در جریان نفس یک تبیین جدیدی می طلبد و آن این است که ظالم از محدوده خودش تعدّی می کند وارد حریم دیگری می شود انسان می تواند به دین ظلم بکند معنا دارد به دیگری ظلم بکند معنا دارد به جامعه ظلم بکند معنا دارد برای اینکه انسان حریمی دارد دین جامعه دیگری حریم خاص دارند اما انسان به خودش ظلم می کند یعنی چه؟ حریم ظالم کدام است حریم مظلوم کدام است فرمود: ﴿وَلٰكِنْ أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ﴾ ما ظلم نکردیم اینها به خودشان ظلم کردند. در بحثهای قبل شواهدی داشتیم که این ظلم به نفس را توجیه می کند شما می بینید این جدول خوابها کارتن خوابهای معتاد را خیلی از این جوانها می بینند این طور نیست که خطر اعتیاد را نفهمند این خطر را لمس می کنند اما باز به دنبال اعتیادند نمی شود به اینها گفت مگر شما جدول خواب را ندیدی کارتن خواب را ندیدی, پیاده خواب را ندیدی بله این دیده بیش از ما هم اطلاع دارد ولی آنکه باید تصمیم بگیرد یعنی عقل عملی این در اثر گناههای متراکم زنگ زده است خب از شمشیر زنگ زده کاری ساخته نیست که هر چه شما این را نشانش بدهید این بر علمش افزوده می شود ولی بر عملش افزوده نخواهد شد برای اینکه آن نیروی عَمّال بسته است اینجا هم وقتی که می خواهند ظلم بکنند به چه ظلم می کنند خدای سبحان فرمود من دو شیء به شما دادم یکی را موقّتاً تملیکتان کردیم یکی را به عنوان چراغ در درون شما روشن نگه داشتم این برای من است شما امین من هستید خلیفه من هستید این را من به شما ندادم که مِلك شما باشد آنکه به شما دادم به حسب ظاهر تملیکتان کردم که شما بگویید ﴿لَا أَمْلِكُ إِلَّا نَفْسِي﴾ و مانند آن همین حیات گیاهی و حیات حیوانی است حیات گیاهی این است که تغذیه کنید رشد کنید بالنده بشوید خرّم بشوید بخورامید مثل یک نهال حیات حیوانی در این است که مقامی داشته باشیم جایی داشته باشیم مطالبی طلب بکنید همین! اما آن خود انسانی که ملکوت شماست او به عنوان چراغ ﴿فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا﴾ من در درون شما افروخته شدم با روغ زِیْت شبیه روغن زیت این را مشتعل کردم انبیا را فرستادم که او را همیشه روشن نگه بدارند آن برای من است برای شما نیست شما اگر گناه کردید به او ستم کردید این گناه به سود خود حیوانی است و علیه خود انسانی این دو آیه ای که یکی در سوره مبارکه «حشر» است یکی در «آل عمران» یا «نساء» جمعش هم همین خواهد بود در سوره «حشر» دارد که ﴿نَسُوا اللَّهَ فَأَنسَاهُمْ أَنفُسَهُمْ﴾ اینها خدا را فراموش کردند خدا هم اینها را از یاد خودشان برد اینها به فکر خودشان نیستند در آیه دیگر فرمود اینها وقتی مسئله جبهه و جنگ و امثال ذلک می شود

فقط به فکر خودشان اند (أَهَمَّتْهُمْ أَنْفُسُهُمْ) خب این کدام نفس است که این اشخاص تبهکار برابر آن آیه فقط به فکر خودشان اند برابر آیه سوره «حشر» خودشان را فراموش کردند آن خودی که اینها به فکر او هستند همان خود حیوانی است آن خودِ مَنسی می شود مظلوم این خودِ مذکور می شود ظالم لذا فرمود اینها (كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ) به آن بیچاره ستم کردند به آن خودِ نفسانی به آن خودِ انسانی آنکه ملکوت ماست آنکه خلیفه الله است آنکه سراج منیر است آنکه (فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا) است آنکه امانت الهی است به او آسیب رسانده.

ص: ۳۹۴

پرسش...

پاسخ: خب بله این برای اینکه خودِ انسانی را چون خود انسانی هم خودش را حفظ می کند خود حیوانی را هم حفظ می کند اینکه باید تصمیم بگیرد که به خودِ گیاهی اش آسیب نرساند به خود حیوانی اش آسیب نرساند حقّ خود انسانی را هم حفظ بکند این فرمانروای کلّ قوا همان خود انسانی است این می شود مَنسی یا این می شود مظلوم وقتی این مظلوم شد کسی نیست که دست این جوان معتاد را بگیرد این درست است به خود گیاهی خودش هم آسیب می رساند این دیگر بالنده نیست به خود حیوانی اش هم آسیب می رساند دیگر اهل عاطفه و امثال ذلک نیست اما آنکه نمی گذارد این سه ستم را بکند همان خود انسانی است که مَنسیّ اوست و مظلوم او.

پرسش...

پاسخ: بله, سرّش این است که اوایل انسان یک مرحله جلو می رود و بین (خَلَطُوا عَمَلاً صَالِحاً وَآخَرَ سَيِّئاً) است این (خَلَطُوا عَمَلاً صَالِحاً وَآخَرَ سَيِّئاً) بین نفی و اثبات است و این چراغ وقتی فرمان داد که شما برگرد توبه کن اگر برگشت و توبه کرد می شود حُر(سلام الله علیه) وگرنه می شود تبهکاران دیگر بنابراین این همیشه هست ذات اقدس الهی درست است سریع الحساب است اما صبر را از نحوه سنّت الهی باید آموخت خدا مهلت می دهد, مهلت می دهد, مهلت می دهد این صفحه نامه را در اختیار خود ما قرار می دهد آن سطر آخر هم اگر ماند باز خدا امضا نمی کند بلکه _ ان شاءالله _ انسان برگردد اگر تا آخرین سطر را انسان سیاه کرد آن گاه خدا مُهر می کند می شود (خَتَمَ اللّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ) خب نامه را چه وقت مُهر می کنند نامه وقتی که همه حرفها نوشته شده دیگر اگر صحنه قلب مقداری شفاف و روشن باشد راه برای توبه باز باشد که خدا مُهر نمی کند که «أَنْتَ الَّذِی فَتَحْتَ لِعِبَادِکَ بَاباً إِلَی عَفْوِکَ وَ سَمَّیْتَهُ التَّوْبَهَ» این مضمون در بیانات نورانی امام سجاد(سلام الله علیه) در صحیفه هست خدایا تو درِ توبه را برای همیشه باز کردی کسی نمی داند چه وقت می میرد که آنمّای قبل الموت اگر توبه بکند و مسلمان بشود «الإسلام يَجُبّ ما قبله» یک «لا ـ اله الاّ ـ الله» می گوید می میرد همین بت پرست یک «لا ـ اله الاّ الله» و شهادت به وجود مبارک حضرت می دهد و می میرد و مستقیماً وارد بهشت می شود انسان که نمی داند چه وقت می میرد که.

پاسخ: نه «الاسلام یَجبّ ما قبله» آنچه را که اسلام آورد نه آنچه را که قبل از اسلام بود اگر کسی نسیه گرفته مال مردم خورده یک بیع اقساطی گرفته فرشی را اقساطی خریده و کافر بود حالا مسلمان شد این قانون جَبّ که او را تقویم نمی کند نمازهایی که نخوانده روزه هایی که نگرفته حجّ و عمره ای که نرفته آنچه را اسلام آورده اگر این شخص مسلمان بشود و هیچ کدام از اینها را قبلاً انجام نداده باشد این مستقیماً وارد بهشت می شود اما کسی که اقساطی چیز خریده مال مردم نزد اوست مدیون است این را که اسلام نیاورده یعنی اسلام مصطلح نیاورده.

خب پس ظلم همه موارد را شامل می شود اینها ظلم به دین کردند ظلم به جامعه کردند و ظلم به خودشان کردند در برابر این گروه, مردان الهی اند آنها چه کسانی اند که در همین سوره مبارکه «نور» بحثش گذشت که (رِجَالٌ لَّا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَن ذِكْرِ اللَّهِ), (إِنَّمَا كَانَ قَوْلَ الْمُؤْمِنِينَ) یعنی منطق اهل ایمان نه حرف اینها آنجا که فرمود: (يَقُولُونَ) برای منافقین یا ضعیف الایمان یعنی حرف می زنند (يَقُولُونَ بِأَلْسِنَتِهِم مَا لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ) اما اینجا که می فرماید: (إِنَّمَا كَانَ قَوْلَ الْمُؤْمِنِينَ) یعنی منطق اینها این است سنّت و سیره و روش اینها این است (إِنَّمَا كَانَ قَوْلَ الْمُؤْمِنِينَ إِذَا دُعُوا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ) قولشان این است که (أَن يَقُولُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا) و می گویند و می ایستند (وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ) این ضمیر فصل «هُم» با الف و لام نشانه فلاح کمال است فلاح در همین است بعد یک اصل کلّی را هم ذکر می کنند که بعضیها سؤال کردند کوتاه ترین آیه ای که می توان او را حفظ کرد (یک) و دستوری باشد برای نه دستورالعمل که یکی فارسی یکی عربی یک الف و لام وسط دستورِ عمل اگر دستور عمل باشد کار باشد ما با او عمل بکنیم چیست؟ زمخشری نقل می کند که این آیه را به او گفتند این یک جمله را ملاحظه بفرمایید عناصر چهارگانه را داراست (وَمَن يُطِعِ اللَّهَ) (یک) مربوط به فرض الله (وَرَسُولَهُ) سنن النبی(صلّی الله علیه و آله و سلّم) (وَيَخْشَ اللَّهَ) نسبت به ما مَضی (وَيَتَّقْهِ) نسبت به ما یأتی (فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَائِزُونَ) این یک سطر است و همه عقاید و اخلاق و فروع و اصول و همه اینها را داراست و کفی بذلک اعجازاً (وَمَن يُطِعِ اللَّهَ) «فی فرائضه» (وَرَسُولَهُ) «فی سننه» (وَيَخْشَ اللَّهَ) «فی ما مضی من ذنوبه» (وَيَتَّقْهِ) «فیما یأتی مِن الامور» (فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَائِزُونَ) اینها حصر است دیگر فرمود ما احکام را گفتیم مردم هم دو قسم است (إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِراً وَإِمَّا كَفُوراً).

اما بحثهایی که مربوط به علوم دینی بود مستحضرید که علم دینی غیر از عمل دینی است به عنوان نمونه چهار کار را می شود ذکر کرد که اینها جزء اعمال دینی اند عملِ دینی اند نه علمِ دینی یعنی اگر دانشگاهها بخواهد اسلامی بشود آموزش و پرورش بخواهد اسلامی بشود این چهار کار مشکل را حل نمی کند این چهار کار, عملِ دینی است آموزش و پرورش را دانشگاه را وقتی می شود اسلامی کرد که دانش بشود اسلامی, علم بشود دینی نه عملِ دینی داشته باشیم عمل دینی وظیفه همه ماست. امر اول از امور چهارگانه این است که دین ما را به فراگیری علم دعوت کرده است برای عالِم درجاتی قائل شد فراگیری علم هر قدمی که انسان برای علم برمی دارد (نَكْتُبُ مَا قَدَّمُوا) را هم بر این تطبیق کردند خب ما هم موظّفیم در نوشتارمان, گفتارمان جامعه را به فراگیری علم دعوت بکنیم این کار عملی است دینی حالا یا واجب یا مستحب.

مطلب دوم تعلیمی که اساتید حوزه و دانشگاه دارد باید به قصد قربت باشد با وضو بیایند به قصد قربت تدریس بکنند خودشان را نخواهند نشان بدهند در خلال نقد حرف دیگران ادب را رعایت کنند و اشکال پذیر باشند و امثال ذلک اینها روشهای دینی و عملهای دینی است که در حوزه تعلیم معلّمان مطرح است.

سوم: طلبه ها و دانشجوهای حوزه و دانشگاه که درس می خوانند باید قربه الی الله باشد با وضو سر کلاس باشند حرمت یکدیگر را داشته باشند حرمت علم را داشته باشند حرمت استاد را داشته باشند اینها عملِ دینی است.

چهارم: نتیجه و کاربرد این علوم هم باید در راه صحیح باشد کارِ باطل نکنند یعنی از این انرژی هسته ای که ایران دارد مثل ایران تلاش و کوشش بکنند که بهره صلح آمیز ببرند نه مثل بیگانه که بهره های سوء برند از علم بهره صحیح ببرند نه بهره فاسد این عملی است دینی این گونه از امور و امثال این امور که عملی است دینی در عین حال که واجب است و کمال است و منزّه است و قداست دارد کلاً از حریم بحث علم دینی بیرون است علم دینی یعنی علم دینی دانش خود دانش دینی باشد مسئله باید مسئله دینی باشد مسئله دینی الآن ما می گوییم خدا چنین کرد این مسئله دینی است این علم, علم دینی است اگر با فلسفه الهی ثابت شد که ما هیچ چیزی به نام طبیعت نداریم علوم طبیعی هم فسون است و فسانه هر چه داریم خلقت است و خلقت شناسی این دو علم است یک وقت است که انسان زمین را بررسی می کند از آن جهت که زمین حادث است مبدأ قدیم می خواهد یا امکان ماهوی دارد واجب می خواهد یا امکان فقری دارد غنیّ بالذّات می خواهد اینها بحث فلسفه و کلام است که در حوزه ها و در دانشگاهها جداگانه مطرح است یک وقت درباره پیدایش و پرورش زمین بحث می کنیم که قطر زمین چقدر است طول زمین چقدر است مساحت زمین چقدر است درون زمین چه خبر است بیرون زمین چه خبر است معادنش کجاست غیر معادن کجاست بحارش کجاست غیر بحارش کجاست کیفیت بهره برداری از معادنش چگونه است اینها علمی است که در دانشگاهها مطرح است اینها به خلقت شناسی برمی گردند خلقت شناسی مسئله اش دینی است یعنی موضوعش محمولش ربطش همه درباره کار خداست خدا زمین را این چنین خلق کرد فاصله بین اجزا را این چنین خلق کرد معادن را این چنین می پروراند این چنین نیست که خودبه خود «لعل گردد در بدخشان یا عقیق اندر یمن» خودبه خود چیزی بشود گاز خودبه خود چیزی بشود نفت این سالها وقت می خواهد عمر می خواهد راهِ علمی هم دارد مسئله یعنی موضوع مسئله محمول مسئله ربط مسئله هر سه کار خداست خلقت شناسی فرض ندارد که دینی نباشد اگر این چنین شد همان طوری که خود حوزه بدون اینکه به آنها بگویند کلاس دختر و پسر از هم جداست از هم جدایند نمازش را اول وقت می خواند با وضو به درس می آید دانشگاه هم این چنین خواهد بود زیرا خلقت شناسی فرض ندارد که دینی نباشد پس اعمال دینی را

باید کاملاً از مرز علم دینی جدا کرد (یک) در کمال صلابت طبیعت را و علوم طبیعیه را فسون و فسانه دانست (دو) خلقت را به جای طبیعت گذاشت (سه) مسئله را مسئله بررسی فعل خدا دانست (چهار) تا مجموعه این مسائل بشود علمِ دینی (پنج).

ص: ۳۹۷

«و الحمد لله ربّ العالمین»

آیات ۵۳ تا ۵۵ سوره نور ۹۰/۰۹/۲۶

.Your browser does not support the audio tag

(وَأَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ لَئِنْ أَمَرْتَهُمْ لَيَخْرُجُنَّ قُل لاَّ تُقْسِمُوا طَاعَةٌ مَّعْرُوفَةٌ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ (۵۳) قُلْ أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ فَإِن تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا عَلَيْهِ مَا حُمِّلَ وَعَلَيْكُم مَا حُمِّلْتُمْ وَإِن تُطِيعُوهُ تَهْتَدُوا وَمَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلاَغُ الْمُبِينُ (۵۴) وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُم مِّن بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْناً يَعْبُدُونَنِي لاَ يُشْرِكُونَ بِي شَيْئاً وَمَن كَفَرَ بَعْدَ ذلِكَ فَأُولئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ (۵۵))

بعد از بیان نظام تکوین فرمود مردم در برابر دستورهای الهی دو گروه اند: یک عدّه می گویند ما ایمان آوردیم و اطاعت کردیم و پایدارند یک عدّه هوامدارند هوس محورند اگر به سود اینها باشد حضور دارند اگر به سود مادّی اینها نباشد حاضر نیستند. همین گروه تظاهر به دین دارند و سوگندهای غلیظ و شدید ایراد می کنند که ما مؤمنیم (وَأَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ) که این مفعول مطلق نوعی است یعنی سوگند شدید قسم غلیظ که ما مؤمنیم «وَأَقْسَمُوا بِاللَّهِ قَسماً غلیظا جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ» أیمان که همان جمع یمین به معنای سوگند است. سوگند یاد می کنند که (لَئِنْ أَمَرْتَهُمْ لَيَخْرُجُنَّ) اگر جهادی پیش بیاید و تو دستور بدهی که اینها از شهر و روستا خارج بشوند حتماً شرکت می کنند و به جبهه می روند گرچه برخی این خروج را خروج از اموال و دیار معنا کردند لکن در خیلی از موارد خروج یعنی خروج برای جهاد از شهرشان از روستایشان برای جبهه خارج می شوند آیه ۴۶ و ۴۷ سوره مبارکه «توبه» این است (وَلَوْ أَرَادُوا الْخُرُوجَ لَأَعَدُّوا لَهُ عُدَّةً) آیه ۴۷ این است (لَوْ خَرَجُوا فِيكُمْ مَا زَادُوكُمْ إِلَّا خَبَالاً) خروج در این گونه از موارد یعنی از محلّشان خارج می شوند و به جبهه جهاد شرکت کنند اینجا هم که خدا فرمود که اینها می گویند (لَيَخْرُجُنَّ) یعنی به جبهه جهاد وارد می شوند و از منزل خارج می شوند. آن گاه خدای سبحان چند دستور داد فرمود اولاً نیازی به سوگند نیست مطلب حق روشن شد مطلب باطل روشن شد (قَد تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ) است «قد تبیّن الطوع من العصیان» است «قد تبیّن الإیمان و الکفر» است «قد تبیّن الخلوص و النفاق» است همه اینها بیّن الرشد شد (طَاعَةٌ مَّعْرُوفَةٌ) ایمانٌ معروفٌ و اطاعةٌ معروفةٌ و اخلاصٌ معروفٌ همه چیز روشن است دیگر نیازی به سوگند نیست (طَاعَةٌ مَّعْرُوفَةٌ) یعنی دستورهای ما یک طاعت روشنی دارد دین برنامه روشنی دارد نیازی به سوگند نیست (یک) نیازی هم به غلظت سوگند نیست (دو) چرا سوگندهای غلیظ یاد می کنید قسم هرگز دروغ را راست نمی کند کذبِ خبری را صدقِ خبری نمی کند کذب مخبری را صدق مخبری نمی کند قسم سهمی ندارد در راست کردن گزارش دروغ. (إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ) نه نیازی به سوگند هست و نه درونتان با سوگند مستور می شود زیرا غیبِ شما علن است برای خدای سبحان او درون شما را مثل بیرون آگاه است و می داند پس نه حاجت است به سوگند زیرا دین همه احکام و حِکمش بیّن الرشد شد (قَد تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ) و نه اثر دارد برای اینکه قسم, دروغ را راست نمی کند نه کتمان شما نسبت به ذات اقدس الهی ثمربخش است چون او خبیر است (بِمَا تَعْمَلُونَ) بنابراین یک کار لغوی است. خب پس چه باید کرد فرمود: (قُلْ أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ) به امّت اسلامی بگو دستورهای دینی دو قسم است یک قسمت فرض الله است یک قسمت فرض النبی است آن احکام و دستورهایی که خدای سبحان داد درباره نماز روزه حج عمره زکات خمس سایر مسائلی که در قرآن کریم آمده خداوند

دستور داد شما باید اطاعت کنید و بخشهایی که مربوط به مدیریت جامعه است تدبیر جامعه است دستورهای حکومتی است که پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) آنها را صادر می کند آنها را هم باید اطاعت کنید اینها حکم خداست زیرا پیامبر از طرف خدا می گوید این (أَطِيعُوا اللَّهَ) که معلوم است حکم خداست این (أَطِيعُوا الرَّسُولَ) به سه چهار قرینه حکم الله است قرینه اول این است که خود خدا می فرماید: (أَطِيعُوا الرَّسُولَ) اگر پیامبر بفرماید «أطیعونی» انسان باید دلیل اقامه بکند که پیامبر چون (مَا يَنطِقُ عَنِ الْهَوَى) است پس این فرمایش او از طرف خداست اما اینجا وقتی صریحاً خود خدا می فرماید به اینها بگو (أَطِيعُوا الرَّسُولَ) خب معلوم می شود حکم الله است دیگر (این یک) ثانیاً نفرمود «أطیعوا الله و أطیعونی» فرمود: (أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ) من هم از رسول اطاعت می کنم شما هم باید از رسول اطاعت کنید خود پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) یک شخصیّت حقیقی دارد که ابن عبدالله است یک شخصیت حقوقی دارد که رسول الله است از آن جهت که رسول الله است خود حضرت از رسالت خودش اطاعت می کند اینکه در نمازها حضرت تشهّد می خواند و در تشهّد به رسالت خود شهادت می دهد نشان همین است که خود ابن عبدالله از رسول الله اطاعت می کند یعنی شخصیّت حقوقی او حاکم بر شخصیت حقیقی اوست خودش اطاعت می کند بعد دیگران هم اطاعت می کنند لذا نفرمود «أطیعوا الله و أطیعونی» فرمود: (أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ) یعنی بر اساس شخصیت حقوقی من کار بکنید بعد خدا مستقیم به مردم خطاب می فرماید (فَإِن تَوَلَّوْا) اگر شما رو برگردانید یا مثلاً اگر التفاتی باشد اینها رو برگردانده باشند اصل کلّی این است که (فَإِنَّمَا عَلَيْهِ مَا حُمِّلَ وَعَلَيْكُم مَا حُمِّلْتُمْ) خدا به مردم خطاب می کند فرمود اگر شما رو برگرداندید آسیبی به هیچ جا نمی رسانید برای اینکه خود پیامبر رسالتش را انجام داد و می دهد شما باید اطاعت بکنید و نکردید (فَإِنَّمَا عَلَيْهِ مَا حُمِّلَ) آنچه بر او تحمیل شد او باید بارش را به مقصد برساند بار رسالت است آنچه بر شما تحمیل شد که باید بارش را به مقصد برسانید اطاعت از خدا و اطاعت از رسول است اگر اطاعت نکردید به مقصد نمی رسید. خب پس اطاعت از پیامبر تاکنون روشن شد که از دو جهت اطاعت خداست چون یکی اینکه خود خدا فرمود: (أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ) دوم اینکه نفرمود «و أطیعونی» بلکه فرمود: (أَطِيعُوا الرَّسُولَ) دو جهت دیگر هم مانده است که جمعاً چهار جهت, چهار قرینه است که اطاعت الرسول اطاعت الله است.

ص: ۳۹۸

پرسش: ولایت تکوینی دارند؟

پاسخ: البته دارند, ولی اینجا مربوط به امور تشریعی است دیگر, یعنی دستورهایی که برای اداره کشور می دهند باید اطاعت بشود.

(وَإِن تُطِيعُوهُ تَهْتَدُوا) این قرینه سوم فرمود اگر از پیامبر اطاعت کردید هدایت می شوید به مقصد می رسید البته این همان آیه ای است که در ردیف آیات دیگر ذکر می شود که این هدایت, هدایت پاداشی است چون اگر کسی از پیامبر اطاعت کند معنایش آن است که هدایت شد ایمان آورد خدا را قبول دارد دستور خدا را اطاعت می کند که طبق دستور خدا از پیامبر حرف شنوی دارد و اطاعت می کند خب پس هدایت اُولیٰ برای این شخص حاصل است این دیگر اتحاد مقدم و تالی است اتحاد شرط و جزاست اینکه فرمود اگر اطاعت کنید هدایت می شوید خب اینها هدایت شدند که اطاعت می کند دیگر معلوم می شود این (تَهْتَدُوا) هدایت ابتدایی نیست هدایت پاداشی است یعنی اگر از پیامبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) اطاعت کردید

آن هدایت پاداشی نصیب شما می شود آن ایصال به مطلوب است آن گرایش است آن علاقه است آن امکانات نِیل به مقصد است که بهره شما خواهد شد که فرمود: (يَهْدِي مَن يَشَاءُ) همان هدایت پاداشی است.

قرینه چهارم (وَمَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ) یعنی پیامبر ما کاری کرده است که برای شما حجّت را رسانده و بیّن الرشد کرده هم رسانده هم مُبین شده مُبین یعنی شفاف و روشن نورِ مبین یعنی نور خیلی شفاف و روشن. در بخشهایی از قرآن کریم آمده است که (وَقُل لَهُمْ فِي أَنْفُسِهِمْ قَوْلاً بَلِيغاً) یک وقت کسی سخنرانی می کند در یک مراسم آن وظیفه عادی اش را انجام داد ولی آن رسالت اساسی اش را انجام نداد برای اینکه حرف باید به جان مردم برسد نه به گوش مردم سخنرانی کردن حرف را به گوش مردم رساندن است و چیز نوشتن حرف را و نقوش کلمات را به چشم مردم رساندن است و اینها هرگز کافی نیست رسالت روحانیّت و عالمان دین این است که حرف را به جان مردم برسانند و این توجه دارید که مقدور هر کسی نیست تا از جان برنخیزد در جان نمی نشیند این حرف باید سنگین باشد از جای بلند بیاید تا به جای بلند برود (وَقُل لَهُمْ فِي أَنْفُسِهِمْ قَوْلاً بَلِيغاً) وجود مبارک رسول گرامی این بود حالا اگر شنونده ای به سوء اختیار خودش در دل را بست (كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَى قُلُوبِهِم مَّا كَانُوا يَكْسِبُونَ) این دیگر به سوء اختیار خودش است (أَفَلَا يَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا) این یک طبق میوه را این باغبان الهی آورده دم در دل این دل قفل بود خب دیگر تقصیر صاحب دل است که دل را قفل کرده فرمود: (أَفَلَا يَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا) خب اگر قلبی قفل بود و این طبق میوه را نگرفت تقصیر باغبان نیست فرمود ما کار را طرزی اَدا کردیم که به جان مردم تا دم در دل رساندیم حالا اگر قلب باز بود که می پذیرد و اگر نبود که نمی پذیرد این چهار قرینه نشان می دهد که اطاعت پیامبر اطاعت ذات اقدس الهی است. خب فرمود نیازی به سوگند نیست (طَاعَةٌ مَّعْرُوفَةٌ) همه چیز روشن شده است و ذات مقدس پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) هم به صورت بیّن الرشد حرفها را به شما انتقال می دهد در برابر این دستورهای شفاف افرادی که در مدینه بودند دو گروه بودند یک عدّه می آمدند بدون سوگند در محضر پیامبر حرفها را بشنوند که خدای سبحان می فرماید اینها که می آیند در مسجد حرفهای تو را بشنوند سلام ما را به آنها برسان یا بگو (سَلَامٌ عَلَيْكُمْ) فرمود: (وَإِذَا جَاءَكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِنَا فَقُلْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ) عدّه ای می آیند که حرفهای خودشان را بزنند نه حرفهای تو را بشنوند این دو قسمت در سوره مبارکه «انعام» گذشت گاهی در نقل این دو آیه به صورت نقل به مضمون اکتفا می شود گاهی هم عین عبارت خوانده می شود در سوره مبارکه «انعام» آنجا که مشخص می کند که اینها که می آیند حرفهای خودشان را می خواهند بزنند آیه ۲۵ سوره مبارکه «انعام» این است (وَمِنْهُم مَن يَسْتَمِعُ إِلَيْكَ وَجَعَلْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَن يَفْقَهُوهُ) که این هم یک اضلال کیفری است (وَفِي آذَانِهِمْ وَقْراً وَإِن يَرَوْا كُلَّ آيَةٍ لاَ يُؤْمِنُوا بِهَا) هر معجزه ای را که ببینند باز استنکاف می کنند (حَتَّى إِذَا جَاءُوكَ يُجَادِلُونَكَ يَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ هذَا إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ) یک عدّه اصلاً می آیند برای جدال که حرفهای خودشان را بزنند نه اینکه حرفهای تو را بشنوند (حَتَّى إِذَا جَاءُوكَ يُجَادِلُونَكَ) نه «إذا جاءوك یجادلونك» (حَتَّى إِذَا جَاءُوكَ يُجَادِلُونَكَ) چه می گویند (يَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ هذَا إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ) اینها می آیند فقط برای جدال اینها می گویند حرفهای تو اسطوره است اما گروه دیگر کسانی اند که باز در همان سوره مبارکه «انعام» آیه ۵۴ به این صورت است فرمود: (وَإِذَا جَاءَكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِنَا فَقُلْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ كَتَبَ رَبُّكُمْ عَلَى نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ أَنَّهُ مَنْ عَمِلَ مِنكُمْ سُوءاً بِجَهَالَةٍ ثُمَّ تَابَ مِن بَعْدِهِ وَأَصْلَحَ فَأَنَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ) این همان سنّتی است که وجود مبارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) طبق این آیه سوره مبارکه «انعام» داشت و قبلاً هم رسم بود که خطبا وقتی بالای منبر می رفتند قبل از شروع به سخنرانی سلام می کردند به مستمعین الآن هم خطبای نمازجمعه این کار را می کنند رسم اصلی

و دستور اصلی این بود که آن خطیب آن عالِم دینی آن مبلّغ الهی اول سلام بکند طبق همین آیه منتها اوساط از مستمعان سلام را از پیامبر دریافت می کردند اوحدیّ آنها سلام الله را تلقّی می کردند (وَإِذَا جَاءَكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِنَا فَقُلْ سَلاَمٌ عَلَيْكُمْ) حالا ـ یا «سلام الله علیکم» یا «سلامی علیکم» به هر تقدیر این دو گروه بودند. آنچه در سوره‌ی مبارکه‌ی «نور» مطرح است ناظر به آن منافقان و (الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِم مَرَضٌ) و امثال ذلک است که اینها می خواهند با قسم دروغ, دروغ و کذب را حل کنند لکن خدای سبحان راهها را مشخص کرد بعد فرمود ثمره‌ی شیرین ایمان و عمل صالح تنها در آخرت نیست بالأخره دنیا هم برای اینکه به عدل و عقل برسد مردان صالح و سالم می طلبد اگر کسی ایمان داشت از نظر عقیده و عمل صالح داشت از نظر رفتار, حکومت دینی نصیب او خواهد شد او می تواند حکومت دینی تشکیل بدهد در آن سرزمین این احکام و حِکَم را پیاده کند در کمال امانت و امنیت (وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ) در جمع شما اگر مردانی پیدا بشوند که از نظر عقیده مؤمن باشند از نظر کار دارای عمل صالح باشند وعده‌ی الهی این است که حتماً اینها را خلیفه قرار می دهد در زمین حکومت می کنند و این امور را که بعداً می فرماید نماز را اقامه می کنند زکات را ادا می کنند و مانند آن اگر متمکّن شدند (الَّذِينَ إِن مَكَّنَّاهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلاَةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ وَأَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ الْمُنكَرِ) که در بخشهای دیگر خواهد آمد نصیب همین گروه می شود خب (لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ) استخلاف در قرآن کریم گاهی به این است که اینها خلیفه الله باشند گاهی به این است که نه برخی از این حکومتهای صالح خلیفه حکومت صالح پیشین اند آنهایی که مربوط به خلافت الهی است برای انبیا و اولیای الهی است نظیر (إِنِّي جَاعِلٌ فِي الأَرْضِ خَلِيفَةً) که مربوط به آدم و انسان کامل است بالأخره یا نظیر جریان حضرت داود که فرمود: (يَا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ) در سوره‌ی «ص» و «صافات» درباره حضرت داود است یا درباره سلیمان که فرمود: (وَوَرِثَ سُلَيْمَانُ دَاوُدَ) خب اینها خلافت انبیاست از یکدیگر و جمع این خلافتها به خلافت الهی منتهی می شود گاهی هم خلافت مردان صالح است حکومت صالحان است که عدّه ای در زمین حکومت می کنند بعد از اینها یک عدّه دیگری به مقصد می رسد تا امر به وجود مبارک ولیّ عصر(ارواحنا فداه) برسد که کلّ جهان را با خلافت الهی اداره می کند البته خلافت وجود مبارک حضرت گذشته از اینکه خلافت انبیاست خلافت صالحین را هم به همراه دارد منتها خلافت در اینجا نسبت به حضرت به عنوان نیابت از افراد قبل نیست. خب این وعده الهی است فرمود: (وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنكُمْ) از جمع شما مسلمانها (وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ) صِرف ایمان کافی نیست عمل صالح هم لازم است خدا وعده داد که حتماً اینها را خلیفه در زمین قرار بدهد و خلیفه خدا باید حرف خدا را بزند در بحثهای قبل هم داشتیم که اگر خدا در سوره‌ی «اسراء» فرمود: (لَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ) سند کرامت انسان خلافت اوست که (إِنِّي جَاعِلٌ فِي الأَرْضِ خَلِيفَةً) یا (لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ) و مانند آن و خلیفه باید حرف مستخلف عنه را بزند و اگر حرف خودش را بزند و نان خلافت را بخورد می شود غصب آن گاه می شود (أُولئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ) دیگر (لَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ) نیست کرامتِ بنی آدم به استناد خلافت اوست این یک اصل, خلیفه آن است که حرف مستخلف عنه را بزند نه حرف خودش را اصل دوم. اگر کسی کرامت خلافت را چشید ولی حرف خودش را زد می شود (كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ) این چنین نیست که هر انسانی مشمول (لَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ) باشد فرمود: (لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ) افرادی هم قبل از شماها بودند که حکومت صالح داشتند و آنها هم خلیفه پیشینیان بودند یا به معنای عام خلیفه الله بودند چون خلافت این چنین نیست که به معنی نبوّت باشد همان طوری که نبوّت درجاتی دارد همان طوری که امامت درجاتی دارد رسالت درجاتی دارد, خلافت درجاتی دارد اوج خلافت برای معصومین است مرحله نازله اش برای مردان صالح است مردان عادل است ولو معصوم نباشند اگر سخن از امامت و رسالت باشد البته (اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ) مؤمن هرگز خلیفه خدا نیست اما اگر خلافت به

این معنا باشد که این شخص عادل است (یک) حرفهای خدا را می فهمد باور می کند عمل می کند بعد از فهم و ایمان و عمل به جامعه منتقل می کند این خلیفه الله است حرف خودش را نمی زند که اگر حرف خدا را دارد می زند خلیفه خداست دیگر منتها باید توجه داشته باشد که خلافت درباره ذات اقدس الهی معنای خاصّ خودش را دارد خلیفه آن است که از خَلف مستخلف عنه می آید یعنی در غیبت او در عدم حضور او, این می آید خدایی که «مع کل شیء» است همه جا حاضر است غیبتی ندارد خفایی ندارد تا کسی مِن وراء او بیاید قهراً این خلافت او از این جهت است که این ظاهراً مردم از حرف و پیام خدا خبری ندارند او دارد پیام خدا را می رساند وگرنه خلافت به آن معنا که از خَلف مستخلف عنه بیاید در غیبت او بیاید از پشت سر او بیاید به این معنا که درباره ذات اقدس الهی نیست حتی در جریان حضرت آدم که (إِنِّی جَاعِلٌ فِی الأَرْضِ خَلِیفَةً) وارد شد به این معنا نخواهد بود که برای اینکه خدای سبحان محیط بکلّ شیء است آن گاه (لَیَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِی الْأَرْضِ کَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِینَ مِن قَبْلِهِمْ وَلَیُمَکِّنَنَّ لَهُمْ دِینَهُمُ الَّذِی ارْتَضَی لَهُمْ) این وعده برای هر کسی نیست لذا فرمود: (مِنکُمْ) اگر کسی مسلمان بود اگر کسی در مصر در تونس در یمن در کشورهای دیگر حکومت اسلامی تشکیل داد لکن حکومتی نبود که در آنجا نهج البلاغه و صحیفه سجادیه و حسین بن علی و اهل بیت(علیهم السلام) حضور داشته باشند آنها مشمول این آیه نیست اگر زمخشری در کشاف خودش را به زحمت انداخت که گفت آیا خلفای ثلاث, خلفای صدر اسلام مشمول این هستند گفت بله «هم, هم» اینها همان هستند اینها یک راه باطل و ناصوابی است برای اینکه در این آیه دارد (وَلَیُمَکِّنَنَّ لَهُمْ دِینَهُمُ الَّذِی ارْتَضَی لَهُمْ) آن دین خداپسند دین مرتضی دین مرضیّ کدام دین مرضیّ خداست آنکه فرمود: (الْیَوْمَ أَکْمَلْتُ لَکُمْ دِینَکُمْ وَأَتْمَمْتُ عَلَیْکُمْ نِعْمَتِی وَرَضِیتُ لَکُمُ الْإِسْلاَمَ دِیناً) این اسلام خداپسند آن است که آن کمال را (یک) آن تمام را داشته باشد خب دینِ منهای غدیر دین مرضیّ نیست.

پرسش: الآن دست ما نیست که بگوییم مرضیّ رضای خدا باشد.

پاسخ: ما امیدواریم دست ما باشد چرا دست ما نیست.

پرسش: ما قائل به تخطئه هستیم.

پاسخ: نه, تخطئه با تصویب غیر از غدیر و سقیفه است ما غدیری هستیم چرا دست ما نیست منتها حالا باید تلاش و کوشش بکنیم بهتر اجرا بکنیم فرمود دینِ مرضی, دین مرضی همان است که در اول سوره مبارکه «مائده» مشخص شد که فرمود: (الْیَوْمَ أَکْمَلْتُ لَکُمْ دِینَکُمْ وَأَتْمَمْتُ عَلَیْکُمْ نِعْمَتِی وَرَضِیتُ لَکُمُ الْإِسْلاَمَ دِیناً) ما یک دین مرضی داریم ـ ان شاءالله ـ منتها باید بهتر تلاش و کوشش بکنیم بله این هست اما این چنین نیست که دینِ منهای غدیر بشود دین مرضی منتها اینها را باید توجه داد روشن کرد که ما یک دین مرضی هم داریم و آن در سقیفه نیست همین! خب (لَیَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِی الْأَرْضِ کَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِینَ مِن قَبْلِهِمْ وَلَیُمَکِّنَنَّ لَهُمْ دِینَهُمُ الَّذِی ارْتَضَی لَهُمْ) اگر سقیفه ـ معاذ الله ـ دین مرضی بود بله اما فقط غدیر مرضی است وقتی غدیر مرضی است باید اینها را راهنمایی کرد خیلی از این آقایان متشیّع اند منتها نرسیده به اینها شما بپذیرید که خیلی از اینها معذورند برای اینکه هر چه شنیدند و خواندند همان سخن از سقیفه بود یعنی وقتی ملّتی از هر جهت تبلیغات خلاف غدیر و خلاف واقع حالا هر چه هست به مردم رسانده بشود خب مردم حجّتی ندارند می شود جاهل قاصر دیگر این (لِیَهْلِکَ مَنْ هَلَکَ عَن بَیِّنَةٍ) دامنگیر اینها نیست واقعاً خیلیها نمی فهمند بیرون هم اگر کسی بخواهد تحقیق کند و مسلمان بشود هشتاد درصد کتابها, کتابهای سقفی است بیست درصدش کتابهای غدیری است این چنین نیست که خدا همه اینها را به جهنم ببرد حالا درجات عالیه بهشت نصیبشان نمی شود ولی خیلیها حق به دست آنها نرسیده. خب فرمود: (وَلَیُمَکِّنَنَّ لَهُمْ دِینَهُمُ الَّذِی ارْتَضَی لَهُمْ) اگر کسی مؤمن بود و عمل صالح داشت خدا او را به اینجا می رساند اینها سخن از دنیا و حکومت صالحه است و پیروان اهل بیت است آن اوجش در زمان ظهور وجود مبارک ولیّ عصر(ارواحنا فداه) است اختصاصی به آن حضرت ندارد (وَلَیُبَدِّلَنَّهُم مِّن بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْناً) اینها گرفتار تقیّه بودند گرفتار حکومتهای سقفی بودند و از غدیر محروم بودند خداوند اینها را بعد از خوف به امنیت می رساند (وَلَیُبَدِّلَنَّهُم مِّن بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْناً) لطیفه ای که در تفسیر قیّم المیزان است این است ملاحظه فرمودید می فرماید: (یَعْبُدُونَنِی لاَ یُشْرِکُونَ بِی شَیْئاً) اینها دو جمله فعلیه است بدون عطف, بدون عطف یعنی بدون عطف نفرمود: «یعبدوننی و لا یشرکون» اینکه عدم شرک را بر عبادت عطف نمی کند و در کنار او ذکر می کند یعنی یک واقعیّت است عبادتی که شرک در آن نیست گویا مفرد است و وصف آورده شده یعنی عبادت خالص (أَلاَ لِلَّهِ الدِّینُ الْخَالِصُ), (یَعْبُدُونَنِی لاَ یُشْرِکُونَ بِی شَیْئاً) وگرنه دو جمله فعلیه خب باید یکی را بر دیگری عطف کرد دیگر آن قدر نفی شرک در متن دین دخیل است که نیازی به عطف ندارد (یَعْبُدُونَنِی لاَ یُشْرِکُونَ بِی شَیْئاً) مثل اینکه بفرماید: (لِلَّهِ الدِّینُ الْخَالِصُ) ولی در آن بحثهای قبل داشتیم که اکثر مؤمنین مشرک اند (وَمَا یُؤْمِنُ أَکْثَرُهُم بِاللَّهِ إِلّا وَهُم مُشْرِکُونَ) حالا روایتی هم در ذیل آن آیه آمده است که از معصوم(سلام الله علیه) سؤال می کنند که چطور اکثر مؤمنین مشرک اند فرمود همین که می گویند «لولا فلان لهلکت» اگر فلان کس نبود مشکل ما حل نمی شد خب عرض کردند ما چه بگوییم؟ فرمود خدا را شکر بکنید که از آن راه مشکل ما را حل کرد نه اینکه اول خدا دوم فلان شخص یا اگر فلان شخص نبود ما مشکلمان حل نمی شد از نظر مسائل توحیدی هم پیداست که این آیه معنای دقیقی دارد (وَمَا یُؤْمِنُ أَکْثَرُهُم بِاللَّهِ إِلّا وَهُم مُشْرِکُونَ) در آن بیان نورانی که وجود مبارک امام صادق(سلام الله علیه) به عبدالأعلی دارد مرحوم صدوق این را در کتاب توحید نقل کرده

است این است که اگر کسی خدا را با صورت و مثال و حجاب بشناسد «فهو مشرک» «مَن عرف الله بصورهٍ أو مثالٍ أو حجابٍ فهو مشرک» خیلی از ماها گرفتار چنین معرفتی هستیم تازه آن که فیلسوف یا متکلّم است خدا را با برهان می شناسد این برهان این مفهوم این قیاس یک سلسله مفاهیم است این مثلاً کسی هزار برهان اقامه کند بر اساس همین دعای «جوشن کبیر» هر کدام را حدّ وسط قرار بدهد بگوید او رازق است و هر که رازق است خداست, او شافی است هر که شافی است خداست این هزار برهان درست است اما هزار مفهوم است هزار صورت ذهنی است هیچ کدام از اینها خدا نیست آنکه خداست که در خارج است به ذهن نمی آید خدا مثل شجر و امثال شجر نیست ـ معاذ الله ـ که به ذهن بیاید پس اینکه در ذهن است خدا نیست آنکه خداست در خارج است ما به او دسترسی نداریم ما اگر خیال می کنیم با همین برهان داریم خدا را می شناسیم آن طبق بیان امام صادق(سلام الله علیه) به عبدالأعلی این شرکی بیش نیست یک بیانی منتها آن سندش تام نیست وقتی از وجود مبارک امام عسکری(سلام الله علیه) سؤال کردند البته این حرف نیازی به سند ندارد آن قدر آیات و روایات در این زمینه هست که کافی است ولی آن برای روشن کردن ذهن رساست از امام عسکری(سلام الله علیه) کسی سؤال کرده که مرا به توحید و به خداشناسی راهنمایی بکن حضرت دید او اهل استدلال و امثال ذلک نیست فرمود آیا مسافرت کردی عرض کرد بله فرمود سفر دریایی کردی سوار کشتی شدی عرض کرد آری فرمود اگر اتفاقی افتاده کشتی شکسته باشد عرض کرد آری فرمود آن وقتی که کشتی شکست اگر دنبال تخته پاره ای چیزی گشتی نصیبت نشد گفت بله چنین اتفاقی افتاده است فرمود در آن حالت متوجّه چه بودی؟ گفت متوجّه قدرتی بودم که بر دریا بالای دریا پایین دریا سلطه کامل دارد فرمود همان خداست خدا را یک آدم مریض خوب می فهمد یک آدم محتاج خوب می فهمد یک آدم گرفتار خوب می فهمد نه یک فیلسوف و متکلّم, فیلسوف و متکلّم برای اینکه زمینه را قانع کنند جلوی تهاجم بیگانه ها را بگیرد هیچ راهی از راه مفهوم نمی شود خدا را شناخت این روایت هم مرسل است مرحوم میرداماد در قبسات نقل کرد دیگران هم نقل کردند ولی متأسفانه هنوز سند پیدا نشده از غرر روایات ماست از وجود مبارک امام باقر(سلام الله علیه) است که «کلّ ما» نه «کلّما», «کلّما میّز تُموهُ بأوهامکم من أدقّ المعانی فَهُو مخلُوقٌ مِثلُکم مردودٌ إلیکُمْ» یک صوَر ذهنی است الله مفهومی است در ذهن ما اینکه خدا نیست این هزار مفهومی که در جوشن کبیر است اینها خدا که به ذهن نمی آید اینها که خدا نیستند آن راه دل را که راه ایمان و عمل صالح است این مفاهیم شکوفا می کند یعنی آنچه را که انسان می یابد این مفهوم قدرت تبیین دارد از آن راه خداست بنابراین (وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُم بِاللَّهِ إِلَّا وَهُم مُشْرِكُونَ) از اینجا آن روایت نورانی که از امام صادق(سلام الله علیه) سؤال کردند که ما خیلی از موارد دعا می کنیم دعای ما مستجاب نمی شود با اینکه خدا فرمود: (ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ) سرّش چیست؟ فرمود: «لأنّکم تدعون مَن لاـ تعرفون» شما از کسی دعا می کنید از کسی چیز می خواهید که نمی شناسید خب این از شاگردان حضرت است دیگر فرمود راه حوزه و دانشگاه راه معرفت الله نیست اگر آن ضجّه نماز شب را داشتی بله آن راه خداست «لأنّکم تدعون مَن لا تعرفون» این به یکی از شاگردانش می گوید دیگر. خب بنابراین اگر کسی ایمان داشته باشد و خلیفه الله باشد و عمل صالح باشد این الاّ ولابد غدیری خواهد بود دیگر با سقیفه سازگار نیست (وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ) این طوری می شود این دین مرضی همان دین مرضی است ما دوتا دین مرضی که نداریم کوشش جناب زمخشری در کشاف به جایی نمی رسد بالأخره.

پرسش:... هم عمل صالح دارد هم ایمان دارد این چطور

پاسخ: خب بله این عذاب نمی شود اما ممکن است در اعراف یا درجات نازله بهشت خدای سبحان به او فیضی بدهد اما فیض خاص برای غدیر است دیگر از این راه باید بیایند یک وقت است کسی معذور است می شود «رُفع عن امّتی» اما دیگر جنّات عدن که نصیبش نمی شود البته از آن طرف (ذلِکَ فَضْلُ اللَّهِ) خدای سبحان بخواهد بدهد برهانی بر خلاف نیست اما این شخص طلبکار نیست ما حق نداریم بگوییم این شخص الاّ ولابد بهشتی است بله این مقداری که می توانیم بگوییم, بگوییم یقیناً عذاب نمی شود این را می شود گفت خب و یقیناً ذات اقدس الهی این را مورد لطف قرار می دهد اما به آن اوج لطف برساند که این را خلیفه خود قرار بدهد آن سند نداریم که. (وَلَيُبَدِّلَنَّهُم مِّن بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا) بعد از استقرار حکومت اسلامی در مدینه به وسیله پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) همین «وحده وحده وحده» را خواندند «أنجز وعده و نصر عهده» را خواندند که این دعا الآن رسمی است «وحده وحده وحده» هم که قبلاً بحث شد این تکرار نیست این ناظر به مراحل سه گانه توحید است «وحده ذاتاً, وحده وصفاً, وحده فعلاً» این تکرار نیست تأسیس است سه مرحله توحید است (وَلَيُبَدِّلَنَّهُم مِّن بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْناً يَعْبُدُونَنِي لاَ يُشْرِكُونَ بِي شَيْئاً) یعنی اصلاً در عبادت آمده که شرک در او راه ندارد این نکره هم در سیاق نفی است تنها سخن از ریا نیست حتی اگر کسی بخواهد عبادت را زمینه قرار بدهد که از جهنم نجات پیدا کند یا به بهشت برسد این دو گونه است یک وقت است که ـ معاذ الله ـ خدا را بهانه قرار می دهد وسیله قرار می دهد که به وسیله او از جهنم نجات پیدا کند یا به بهشت برسد در صحّت عبادت اینها افرادی مثل ابن طاووس و امثال ابن طاووس آن طوری که شیخ بهایی(رضوان الله علیهم) نقل کرده است اشکال کردند که اصلاً صحّت عبادت اینها مشکل است یک وقت است نه, غالباً یا همه شان این طورند خدا را عبادت می کنند نه اینکه خدا را وسیله قرار بدهند منتها نمی فهمند از خدا چه بخواهند از خدا نجات از جهنّم می خواهند از خدا رسیدن به بهشت می خواهند اینها عبادتشان صحیح است و این روایت تثلیثی هم ناظر به صحّت عبادت است عبادت را به سه قسم تقسیم کرده عابدان و عُبّاد را به سه قسم تقسیم کرده اینها کسانی اند که واقعاً خدا را عبادت می کنند منتها نمی فهمند از خدا چه بخواهند معبودشان خداست منتها از خدا وقتی بخواهند چیزی طلب بکنند برخیها خوفاً می گویند ما را نسوزان بعضیها شوقاً می گویند به ما بهشت بده اما بگویند که من تو را می طلبم لقای تو را می طلبم این عبادت احرار است.

گوشه ای از این حرفها را در سوره مبارکه «حجرات» آیه پانزده بیان کرد که فرمود: (إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ لَمْ يَرْتَابُوا وَجَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أُولٰئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ) همین مضمون را در همین سوره مبارکه «نور» که محلّ بحث است در آینده نزدیک _ ان شاءالله _ داریم در آنجا در بخش پایانی این سور ه آیه ۶۲ می فرماید: (إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَإِذَا كَانُوا مَعَهُ عَلَى أَمْرٍ جَامِعٍ لَّمْ يَذْهَبُوا) که قصّه حنظله قصیرالملائکه ذیل همین آیه است که به خواست خدا خواهد آمد.

مطلب بعدی آن است که مطلبی را قبلاً از مرحوم شیخ طوسی(رضوان الله علیه) نقل کردیم در ذیل اینکه خدای سبحان آیه ۴۵ که (وَاللَّهُ خَلَقَ كُلَّ دَابَّةٍ مَن مَاءٍ) مرحوم شیخ طوسی داشتند که اصلِ مخلوق در عالم طبیعت آب است بعد از آب باد و آتش و خاک پیدا شده است و سندی نقل نکردند در سوره مبارکه «انبیاء» که قبلاً گذشت فرمود: (وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيٍّ) آنجا هم مرحوم شیخ طوسی سند ارائه نکرده در تفسیر کنزالدقائق هم سند ارائه نشده اینجا که جایش هست در تفسیر کنزالدقائق هم سندی ارائه نکردند در ضمن گذشته که آنجا جایش بود نه اینجا آخرهای قرآن صاحب کنزالدقائق که شاگرد مرحوم فیض بود ایشان به روایت مرحوم کلینی در روضه کافی آخرهای قرآن دسترسی پیدا کرده در ضمن آیه ای که خیلی هم مناسب نیست آنجا نقل کرده در سوره مبارکه «نازعات» آیه سی (وَالْأَرْضَ بَعْدَ ذٰلِكَ دَحَاهَا) آنجا از روضه کافی نقل کرده اوّلین چیزی که خدا خلق کرد آب بود بعد باد بود بعد نار بود بعد از نار دخان بود بعد از دخان, سماوات را درست کرده این جمله که از دخان, آسمانها را به بار آورده این از خود قرآن برمی آید که (ثُمَّ اسْتَوَى إِلَى السَّمَاءِ وَهِيَ دُخَانٌ) کذا و کذا یعنی ما از یک مُشت دود این همه راههای شیری را درست کردیم یا از یک مُشت گاز این همه را درست کردیم اول دخان بود دود بود یا گاز بود این همه کواکب و راههای شیری و منظومه های شمسی را ما از یک مشت دود درست کردیم بعد هم بساطش را جمع می کنیم خب این روایت را ایشان مناسب بود که در ذیل آیه سوره مبارکه «انعام» نقل بکنند یا در ذیل سوره مبارکه «نور» که محلّ بحث است نقل بکنند چون خود ایشان دسترسی پیدا نکرده به آخر قرآن که رسیده این روایت را پیدا کرده از روضه کافی در ذیل آیه سی سوره مبارکه «نازعات» نقل کرده از این روایت کاملاً پیداست که اوّلین چیزی که خدا خلق کرده آب است البته این هم باید تحقیق بشود این هم مثل «لاـ تنقض» است که با ادله دیگر حوزه ها تحقیق کرده این را باید دانشگاهها بررسی کنند که آیا اوّلین موجود از این عناصر اوّلی این چهارصد پانصد عنصری یا کمتر و بیشتری که کشف شده آیا آب بود یا چیز دیگر مثل اینکه در سوره «انبیاء» فرمود این آسمان و زمین اول بسته بودند ما بعد باز کردیم (أَوَ لَمْ يَرَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ كَانَتَا رَتْقاً فَفَتَقْنَاهُمَا) این چنین نبود که ما یک زمین داشته باشیم جدا آسمان داشته باشیم جدا اینها بسته بودند ما باز کردیم رَتق بودند ما فَتق کردیم این را علمِ دینی دانشگاهها که تفسیر همین آیات است باید حل بکند منتها از بعضی از جمله ها برمی آید که حساب هوا غیر از حساب باد است و غیر از هوا چیز دیگر نبود لکن از مجموع آن روایت روضه کافی و سایر روایات برمی آید که اصل همه اینها آب بود.

ص: ۴۰۲

«و الحمد لله ربّ العالمین»

آیات ۵۵ تا ۵۶ سوره نور ۹۰/۰۹/۲۷

.Your browser does not support the audio tag

(وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُم مِّن بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْناً يَعْبُدُونَنِي لاَ يُشْرِكُونَ بِي شَيْئاً وَمَن كَفَرَ بَعْدَ ذلِكَ فَأُولئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ (۵۵) وَأَقِيمُوا الصَّلاَةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ (۵۶))

بعد از اینکه خطوط کلی اصول دین و فروع آن را مشخص فرمود و افراد را به دو صنف تقسیم کرد گذشته از جریان وعده به بهشت و وعید به دوزخ در جریان دنیا هم وعده تشکیل مدینه فاضله را داد که در دنیا به وسیله مردان صالح افراد مؤمن باایمان مدینه فاضله ای تشکیل می شود حکومت عادله ای ظهور می کند حالا بر کدام حکومت تطبیق شده یا تطبیق می شود یک بحث بعدی است. فرمود این وعده الهی است (وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنكُمْ) که این «مِن» تبعیض است یعنی از جامعه شما مؤمنان (وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ) این طور نباشد که ایمانشان بدون عمل باشد یا عملشان تبعیضی باشد که (خَلَطُوا عَمَلاً صَالِحاً وَآخَرَ سَيِّئاً) بلکه (عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ) باشد هر چه کار صالح است اینها انجام می دهند بعضی را ترک کنند بعضی را انجام بدهند این چنین نیست که لذا با جمع محلاّ به الف و لام ذکر فرمود (وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ) با لام قسم یعنی حتماً ذات اقدس الهی اینها را جانشین گذشتگان قرار می دهد چه اینکه گذشته ها را جانشین اقدمین قرار داده قدما را جانشین اقدم قرار داده متأخّرین را جانشین قدما قرار می دهد با این تفاوت که (وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ) این عنایت خاصّ خداست که به افراد مؤمن صالح عطا می کند و آن این است که دینی که مرضیّ خداست و خدا این دین را برای آنها پذیرفته است که اسناد دین به این مردم به معنای اسناد این فیض به مستفیض است نه به معنای اسناد فیض به فیّاض یک وقت می گوییم «دینُ الله» این دین اضافه است به ذات اقدس الهی اضافه ای که فیض به فیّاض دارد یک وقت می گوییم (لَكُمْ دِينُكُمْ وَلِيَ دِينِ) این اضافه فیض است به مستفیض اینجا که فرمود: (دِينَهُمُ) اضافه فیض به مستفیض است و خود این دین, دین حق است که اضافه موصوف به صفت است که (يُوَفِّيهِمُ اللَّهُ دِينَهُمُ الْحَقَّ) این دین اضافه ای دارد به آنها که اضافه فیض به مستفیض است و وصفی دارد که این حق, صفت دین است گاهی می فرماید: (وَلاَ يَدِينُونَ دِينَ الْحَقِّ) که این اضافه موصوف به صفت است به هر تقدیر فرمود: (وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ).

ص: ۴۰۳

پرسش...

پاسخ: اینها که متدیّن اند تدیّن دارند ولی آن قانون, دین است خدای سبحان دین مرتضی و مرضی را در سوره مبارکه «مائده» مشخص فرمود در آیه سوم سوره مبارکه «مائده» این است فرمود: (الْيَوْمَ يَئِسَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِن دِينِكُمْ فَلاَ تَخْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنِ الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلاَمَ دِيناً) این دینِ مرتضی دینِ مرضی دینِ خداپسند دینی است که قرآن و عترت را با هم دارد بعد از جریان غدیر و جریان ولایت دین مرضی مشخص شد کوشش

جناب زمخشری و امثال زمخشری که بخواهند این را بر جریان سقیفه حمل بکنند به جایی نمی رسد. خب دینی مرضیّ خدای سبحان است که مطابق آیه سه سوره مبارکه «مائده» باشد فرمود خداوند مؤمنانی که به عمل صالح موفق اند آنها را به تشکیل مدینه فاضله و حکومت عادله موفق می کند سوگند یاد کرده است (لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ) جریان خلافت در قرآن انحایی دارد یک قسم خلافه الله است که درباره جریان انسان کامل مثل حضرت آدم(سلام الله علیه) فرمود: (إِنِّي جَاعِلٌ فِي الأَرْضِ خَلِيفَةً) یک قسم خلافت انبیا بعضهم نسبت به بعض است اولیا بعضهم نسبت به بعض است نظیر جریان داود و سلیمان و امثال ذلک که (وَوَرِثَ سُلَيْمَانُ دَاوُدَ) و مانند آن. یک قسم خلافت و جانشینی به معنی اعم است که قوم عاد و ثمود و قوم نوح را قرآن کریم فرمود اینها خلیفه آنها بودند آنها خلیفه اقدمین بودند بین قوم نوح و عاد و ثمود خلافتی برقرار بود که به آن آیات هم اشاره می شود قسم چهارم خلافت از همین قبیل است که مؤمنان جانشین مؤمنان دیگرند با این خصیصه یا خلافت به معنای عام باشد که مؤمنین بعد از اقوام دیگر می آیند با این خصیصه, اینها که آمدند حکومت عادله تشکیل می دهند در حکومت عادله نه ترسی هست و نه اندوهی نه از داخل نه از خارج اینها موحّدانه دینشان را درک می کنند باور دارند عمل می کنند و به دیگران منتقل می کنند هیچ ترسی ندارند نه از داخل نه از خارج این در زمان پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) حاصل نشد برای اینکه اینها مرتّب در هراس بودند حالا اگر هراس داخلی کم بود هراس خارجی زیاد بود هراس داخلی هم بود برای اینکه عدّه زیادی از اینها سر از نفاق در آورده بودند یا یهودیهایی بودند که جاسوسی می کردند برای مشرکان یا منافقانی بودند که گزارشگر اهل شرک بودند در زمان خود حضرت این وعده انجاز نشده بعد هم تا زمان حضرت امیر(سلام الله علیه) دین مرضی پیدا نشده زمان حضرت امیر هم که نگذاشتند اینها چون عمل صالح نکردند نگذاشتند این بزرگوار آن دین الهی را پیاده کند لذا سه جنگ را بر آن حضرت تحمیل کردند که مرتب خونریزی و کشتار و امثال ذلک بود جنگ جمل بود جنگ صفین بود جنگ نهروان و خود حضرت امیر(سلام الله علیه) آن طوری که در خطبه قاصعه آمده است یک وقت هم همین خطبه قاصعه در این بحث مطرح شد فرمود در خاورمیانه مستکبران حکومتی داشتند وجود مبارک ابراهیم خلیل آمد با جریان بت شکنی و تبرگیری و احتجاج و درون آتش رفتن و آتش را گلستان کردن بالأخره خاورمیانه را امن کرد یعنی هیچ کسی در عصر وجود مبارک ابراهیم داعیه بت پرستی نداشت یا کلاً برطرف شد یا در حکم برطرف شدن بود و انبیای ابراهیمی هم تا حدودی قدرت داشتند حضرت اسحاق و امثال ذلک بعد کم کم (فَكَفَرَتْ بِأَنْعُمِ اللَّهِ) شد و باز شرک و بت پرستی برگشت وجود مبارک یوسف(سلام الله علیه) که بعدها به زندان افتاد با بت پرستی مبارزه کرد تا حدودی آ ن مصر را رفته روشن بکند همین مستکبران دوباره بر خاورمیانه مسلّط شدند آن بیان نورانی حضرت امیر(سلام الله علیه) در خطبه قاصعه این است که اکاسره و قیاصره مستحضرید که حجاز یک حیات خلوتی بود هم برای امپراطوری ایران هم برای امپراطوری روم کسی برای حجاز حساب خاص باز نمی کرد زیرا نه مرکز سیاست بود نه مرکز اقتصاد بود نه مرکز تجارت بود جایی نبود که امپراطوری ایران نسبت به او طمع کند یا امپراطوری روم نسبت به او طمع کند اما وقتی (بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولاً) شد وجود مبارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) ظهور کرد این دو امپراطوری را رام کرد و هر دو مسلمان شدند یا تسلیم شدند بعد از اینکه این دو امپراطوری تسلیم شدند اوضاع خاورمیانه آرام شد ولی قبل از اینکه اوضاع خاورمیانه آرام بشود جریان حضرت ابراهیم(سلام الله علیه) که مقداری گذشت بیان نورانی حضرت امیر این است که همین اکاسره ایران و همین قیاصره روم فرزندان ابراهیم را نوه های ابراهیم را این امام زاده ها را این پیغمبرزاده ها را اصحاب دَبَر و وَبر کردند اخوان وَبر کردند یعنی اینها را چاروادار کردند مستحضرید که این شتربانها و ساربانها را می گویند اصحاب دَبر و وَبر. دَبر یعنی این زخمهای پشت شتر را اینها دارند درمان می کنند با تیمار و امثال ذلک, وَبر این کُرکهای سینه شتر است این قسمت را می

گوینـد بَرَك پـارچه هـای بَرکی پـارچه هـایی است که از این پشم و قسـمتهای ظریف سـینه شتر باشـد این مَبارك اِبل که می گویند خواندن نماز در آن مَبارك اِبل مکروه است برای اینکه شتر با سینه در این قسـمتها می خوابد این قسـمت را می گویند بَرَك و شتر روی همین قسـمت می خوابد آن می شود مَبارك اِبل پشـمهای کُرکی که از این قسـمت سـینه گرفته می شود می گوینـد بَرَك قباهـای بَرکی, عباهـای برکی از این قسـمت سـاخته می شود فرمود شـما را اصـحاب و اخوان بَرك کردنـد یعنی چارودار کردنـد که اگر بخواهنـد این مو را بتراشـند این پشـمها را بتراشـند به وسـیله شـماها این کار را می کردند کار ساربان همین است دیگر. خب فرمود این ابراهیم خلیل(سـلام الله علیه) آمـد این خاورمیانه را تحت سـلطه علمی خود در آورد بعـد در اثر اختلاف و ناهماهنگی همین افرادی که بایـد حکومت را حفظ می کردند باعث شد که اکاسـره ایران و قیاصـره روم این دو ابرقدرت این پیغمبرزاده ها را گرفتند و چارودارشان کردند بعد فرمود من را تنها نگذارید اگر من تنها شدم و بیگانه مسلّط شد همان کاری که اکاسـره و قیاصـره نسـبت به فرزندان ابراهیم(سـلام الله علیه) کردند نسـبت به شـما هم می کنند که کم و بیش دیـدیم امویان چه کردند مروانیان چه کردند عباسـیان چه کردند اینکه می بینید تاریخ ۲۵۰۰ سال را می شـمارند همه اینها که قاجار و ساسانی و سامانی و هخامنشی و سلجوقی نبودند چندین سال عباسیان بودند همین بنی العباس از یک سو شبیه ساسانی و سامانی بودند از یک سو هم شبیه پهلوی و قجر بودند لذا این سلسـله, سلسله ۲۵۰۰ ساله است این سلسه منحوس در بین آنها مروانی هست عباسـی هست همه اینهـا که ایرانی نبودنـد آنهـا که در ایران حکومت می کردنـد که این مأموم بود که در ایران حکومت می کرد این امام کُش بود که در ایران حکومت می کرد اینها جزء ۲۵۰۰ ساله اند. فرمود اگر شما آن دین را درست نشناسید باور نکنید عمل نکنید و تبلیغ نکنید به همین روز سیاه مبتلا می شوید.

ص: ۴۰۴

خب خدای سبحان فرمود یک گروه مخصوصی اند که مورد وعده الهی اند خدا وعده داد که دینِ حق را که به اینها عطا کرده است متمکّن کند دین وقتی متمکّن می شود که قوانین او به خوبی شناخته بشود (یک) مورد باور باشد (دو) مورد عمل باشد (سه) تبلیغ بشود (چهار) این می شود دین متمکّن در چنین فضایی نه ترسی درونی است نه ترس بیرونی نه غم درونی است نه غم بیرونی اینکه فرمود: (وَلَيُبَدِّلَنَّهُم مِّن بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْناً) درست است که نکره در سیاق مثبت است و نه منفی ولی اطلاقش شامل هر دو قسم می شود یعنی اینها هراسی نداشتند نه در داخل نه در خارج, نه در داخل از یکدیگر می ترسیدند نه هراسی از بیگانه داشتند کشور شده کشور امن مستحضرید که اسلام اصراری ندارد و اصلاً بنای او بر این نیست که مزاحم دیگران باشد اما به ما می فرماید: (وَلْيَجِدُوا فِيكُمْ غِلْظَةً) اگر ــ خدای ناکرده ــ جنگی رخ داد در آن صحنه می فرماید: (يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ جَاهِدِ الْكُفَّارَ وَالْمُنَافِقِينَ وَاغْلُظْ عَلَيْهِمْ) در جبهه جنگ جز خشونت چیز دیگری نیست اما در حال عادی نفرمود شما خشن باشید فرمود طرزی زندگی کنید که دشمن درباره شما طمع نکند و شما را به عنوان یک دژ شکست ناپذیر تلقّی کند این امر است (یک) امر غایب است (دو) در حقیقت مأمور, دشمنان هستند (سه) فرمود طرزی شما زندگی کنید که حتماً آنها در شما استواری را احساس بکنند (وَلْيَجِدُوا فِيكُمْ غِلْظَةً) نه (وَاغْلُظْ عَلَيْهِمْ) فرمود شما طرزی زندگی کنید که دشمن طمع نکند این دستور غلظت نیست دستور استقامت و صلابت است مثل اینکه هیچ آدم عاقلی طمع نمی کند که با سلسله جبال البرز دربیفتد خب چکار کند شما با چهارتا کلنگ و بیل می خواهی به جنگ قلّه دماوند بروی فرمود شما سلسله کوه باشید که دشمن در شما غیر از صلابت چیز دیگر درک نکند (وَلْيَجِدُوا فِيكُمْ غِلْظَةً) این غیر از (وَاغْلُظْ عَلَيْهِمْ) است خب چه وقت ملّت به جایی می رسد که دشمن جدّاً باور کند که نمی شود با آنها در افتاد؟ آن وقتی که (يَعْبُدُونَنِي لاَ يُشْرِكُونَ بِي شَيْئاً) باشد (وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ) باشد دین مرضی با این ابعاد چهارگانه یاد شده اجرا بشود آن وقت نه ترس درون است نه ترس بیرون تاکنون چنین چیزی نشده است البته بالقول المطلق ممکن است مقطعی در گوشه ای چند صباحی چنین نعمتی نصیب اهل آن منطقه شده باشد ولی اگر بخواهد به صورت رسمی باشد باید به وسیله ظهور مبارک ولیّ عصر(ارواحنا فداه) باشد که (وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ) باشد.

درباره اصل استخلاف فرمود خدای سبحان بنای او بر این است که این زمین را دست به دست بگرداند و همین طور گروهی بیایند و گروهی بروند چه اینکه مخصوص گروه خاصّی نیست اصل خلافت را در جریان سوره مبارکه «اعراف» آیه ۶۹ و همچنین آیه ۷۴ نسبت به قوم هود و نسبت به عاد و ثمود بیان کرده در آیه ۶۹ سوره «اعراف» فرمود: (إِذْ جَعَلَكُمْ خُلَفَاءَ مِنْ بَعْدِ قَوْمِ نُوحٍ وَزَادَكُمْ فِي الْخَلْقِ) کذا و کذا بعد در آیه ۷۳ سخن از ثمود مطرح شد فرمود: (وَإِلَى ثَمُودَ أَخَاهُمْ صَالِحاً) بعد از قوم ثمود آیه ۷۴ فرمود: (وَاذْكُرُوا إِذْ جَعَلَكُمْ خُلَفَاءَ مِنْ بَعْدِ عَادٍ وَبَوَّأَكُمْ فِي الْأَرْضِ تَتَّخِذُونَ مِن سُهُولِهَا قُصُوراً وَتَنْحِتُونَ الْجِبَالَ بُيُوتاً) فرمود به قوم ثمود که شما بعد از عاد آمدید امکانات فراوانی ما به شما دادیم امکانات شما تنها این نبود که در منطقه های ییلاقی در دامنه های کوه ویلا بسازید امکانات شما به قدری بود که کوه را ویلا می ساختید یعنی این کوهها را می تراشیدید اتاق درست می کردید پذیرایی درست می کردید جای خواب درست می کردید جای مهمان درست می کردید این غیر از این است که انسان در دامنه کوه یک ویلا بسازد فرمود: (وَتَنْحِتُونَ الْجِبَالَ بُيُوتاً) این کار را کردید خب (فَارِهِينَ) را هم در بخشهای دیگر دارد الآن هم بعضی از آثار باستانی در این قلّه های شمال هست که اینها کوه را به صورت کاخ در می آوردند این کوه را می تراشیدند چندین اتاق, پذیرایی برای خود, مهمان, ورودی خروجی درست می کردند که بقایایش الآن جزء آثار باستانی است فرمود همه امکانات را ما به شما دادیم بعد طوری نکشید که مقهور الهی شدید و قهر خدا شما را از بین برد. در بخشهایی باز از سوره مبارکه «اعراف» جریان ارث گذاری را از زبان موسای کلیم بیان فرمود آیه ۱۲۸ سوره مبارکه «اعراف» این است که وجود مبارک موسی(سلام الله علیه) به قومش فرمود: (اسْتَعِينُوا بِاللّهِ وَاصْبِرُوا إِنَّ الْأَرْضَ لِلّهِ يُورِثُهَا مَنْ يَشَاءُ) این تبدّل هست گروهی می روند (إِن يَشَأْ يُذْهِبْكُمْ وَيَأْتِ بِخَلْقٍ جَدِيدٍ) این همیشه هست اما مدینه فاضله شرط اساسی اش ایمان است و عمل صالح, اگر گروهی واقعاً مؤمن بودند و واقعاً به اعمال صالح موفق شدند توفیق این را پیدا می کنند که حکومت صالحه و مدینه صالحه داشته باشند وگرنه صِرف میراث بردند گروهی بعد از گروه دیگر است در موارد دیگری هم در سوره مبارکه «شعراء» و اینها هم آمده درباره بنی اسرائیل که (وَنُرِيدُ أَن نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ) بعد هم (فَكَفَرَتْ بِأَنْعُمِ اللَّهِ) و مانند آن درآمد از آن.

خب بنابراین استخلاف گاهی نسبت انسان است به خدای سبحان که فعلاً از حریم بحث بیرون است ﴿إِنِّی جَاعِلٌ فِی الأَرْضِ خَلِیفَةً﴾ یا ﴿یَا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِیفَةً فِی الْأَرْضِ فَاحْکُم بَیْنَ النَّاسِ﴾ یا استخلافِ پیامبری نسبت به پیامبر دیگر است که ﴿وَوَرِثَ سُلَیْمَانُ دَاوُدَ﴾ و مانند آن یا استخلاف عاد و ثمود و قوم نوح نسبت به یکدیگر است که یک استخلاف مذمومی است یا استخلاف مؤمنین نسبت به یکدیگر است که این آیه می تواند دلیل آن باشد حالا یا قبلاً مؤمنانی بودند و مؤمنان فعلی خلیفه آن هستند یا نه قبلاً افراد غیر مؤمن بودند و اینها به جای آنها آمدند درباره بنی اسرائیل می فرماید: ﴿وَسَکَنتُمْ فِی مَسَاکِنِ الَّذِینَ ظَلَمُوا﴾ شما به جای ظالمین نشستید این به جای ظالمین نشستید تعلیق حکم بر وصف است که خطری را هم در گوش دارد مثل اینکه بگویند آقا شما روی صندلی لرزانی نشستی یعنی مواظب باش اینکه فرمود: ﴿وَسَکَنتُمْ فِی مَسَاکِنِ الَّذِینَ ظَلَمُوا﴾ یعنی عدّه ای اینجا نشسته بودند چون ظلم کردند ریشه کن شدند شما آمدید مواظب باشید ظلم نکنید وگرنه ریشه کن می شوید این ﴿وَسَکَنتُمْ فِی مَسَاکِنِ الَّذِینَ ظَلَمُوا﴾ این خطر را دارد مثل اینکه به یک آقا می گویند آقا اینجا صندلی لرزان است قبلاً کسی نشست و افتاد پایش شکست شما مواظب باشید. در بخشهای دیگر هم فرمود ما شما را به جای آنها نشاندیم گاهی به صورت متکلّم مع الغیر ﴿لِنَنْظُرَ﴾ گاهی به صورت فعل مغایب ﴿لِنَنْظُرَ کَیْفَ تَعْمَلُونَ﴾ اینها نسبت به اقوامی که تبهکارند. اما در خصوص این آیه محلّ بحث که فرمود ما این کار را کردیم ﴿وَلَیُمَکِّنَنَّ لَهُمْ دِینَهُمُ الَّذِی ارْتَضَی لَهُمْ﴾ این خصیصه ای دارد که در قسمتهای دیگر نیست آن خصیصه شبیه آیه ۱۰۵ سوره‌ٴ مبارکه‌ٴ «انبیاء» است که فرمود: ﴿وَلَقَدْ کَتَبْنَا فِی الزَّبُورِ مِن بَعْدِ الذِّکْرِ أَنَّ الْأَرْضَ یَرِثُهَا عِبَادِیَ الصَّالِحُونَ﴾ این عباد صالح همان است که ﴿الَّذِینَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ﴾ صالح بالاتر از ﴿عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ﴾ است زیرا ﴿عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ﴾ در حوزه عمل خبر می دهد صالح درباره حوزه ذات و عمل هر دو خبر می دهد کدام انسان صالح است آن انسانی که مؤمن باشد از نظر قلب و عقیده و کارهای صالحش را هم انجام بدهد تکلیفش را انجام بدهد اگر از نظر عقیده و قلب مشکل داشته باشد یا از نظر قلب مؤمن باشد ولی عمل صالح انجام نداد که انسان صالح نیست اینکه ﴿أَنَّ الْأَرْضَ یَرِثُهَا عِبَادِیَ الصَّالِحُونَ﴾ این یک تعبیر به تنهایی جامع آن ﴿الَّذِینَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ﴾ خواهد بود خب فرمود: ﴿أَنَّ الْأَرْضَ یَرِثُهَا عِبَادِیَ الصَّالِحُونَ﴾ و اگر این گروه به مقامی رسیدند که ما از آنها به عنوان مدینه فاضله مثلاً یاد می کنیم چه کار می کنند برابر آیه ۴۱ همان سوره‌ٴ «حج» فرمود: ﴿الَّذِینَ إِن مَکَّنَّاهُمْ فِی الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلاَةَ وَآتَوُا الزَّکَاةَ وَأَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ الْمُنکَرِ﴾ خب ماه پربرکت محرّم که در پایانش هستیم این اوایل این ماه به نام امر به معروف و نهی از منکر بود این امر به معروف و نهی از منکر که دو فریضه از فرایض الهی است بهترین عامل برای اصلاح جامعه است حالا هم حکومت وظیفه اش این است که در بخش سوم و چهارم امر به معروف و نهی از منکر فعّال باشد هم توده مردم وظیفه شان این است که در بخش اول و دوم فعال باشند البته بخش اول و دوم وظیفه مشترک امّت و حکومت است بخش اول انزجار قلبی و تنفّر برخوردی این یک بخش و تذکّر زبانی و دستور زبانی بخش دوم. اوّلین بخشی که بر همه ما واجب است این است که نگاه غضبان داشته باشیم نگاه نفرت آمیز داشته باشیم واجب است یعنی واجب است اگر کسی بی حجاب بود زنهای دیگر وقتی این را می بینند عبوسانه ببینند متنفرانه ببینند این خودش را جمع می کند این عبوسانه نگاه کردن متنفّرانه نگاه کردن غضبانانه نگاه کردن واجب است, واجب است یعنی واجب است آن مرحله بعدی اش این است که خانم لباست را حفظ بکن یا فلان شخص لباست را حفظ بکن اگر کسی مبتلاست به رومیزی و زیرمیزی گیری اعضای آن نهاد و ارگان و آن وزارتخانه بر همه آنها واجب است که سطل زباله را چطور نگاه می کنند سطل زباله را که با چهره باز و لبخند نگاه نمی کنند که یا بینی را می گیرند یا عبوس می کنند رد می شوند دیگر فرمود شما سطل زباله را چطور نگاه می کنید اینها را همین طور نگاه بکنید این اوّلین مرتبه وجوب است نه اینکه سرتان را خم بکنید بروید کنار خب این اوّلین مرتبه واجب است دیگر,

اگر یک مرد تبهکاری در خیابان رد می شود هشت, ده هزار نفر بالأخره او را می بینند همه او را به عنوان یک سطل زباله نگاه کنند خب یقیناً خودش را جمع می کند این اولین مرتبه امر به معروف و نهی از منکر است وجوه مُکفهرّه, غضبان, متنفّر حالا یک وقت است انسان گلدانی را می بیند با لبخند می بیند با چهره باز می بیند یک وقت سطل زباله را می بیند حالا یا بینی اش را می گیرد یا بالأخره به سرعت رد می شود دیگر. فرمود بر همه واجب است وقتی یک انسان تبهکار را می بینند با چهره دِژم او را نگاه بکنند این نصوص امر به معروف و نهی از منکر است در مرحله اول, آن انزجار قلبی که سر جایش محفوظ است که در او اثر نمی کند که آن انزجار قلبی وظیفه ای است بین ما و خدای ما اما این رایج ترین و نقدترین و آسان ترین کار همین وجوه مکفهرّه است که باید داشته باشیم اگر زنی اگر مردی تبهکارانه در جامعه بخواهد زندگی کند در خیابانی که چند هزار نفر می روند همه او را به عنوان یک سطل زباله نگاه کنند دیگر او اگر متّهم به سوء استفاده است خودش را جمع می کند اگر تبهکاری دیگر دارد خودش را جمع می کند اینها بر ما واجب است این چنین نیست که حالا کسی بی حجاب رد شده کسی هم بی تفاوت رد شده هیچ گناهی در نامه عمل او ننویسند نه خیر اگر درباره آن بی حجاب گناه می نویسند نسبت به این خانمهایی هم که هیچ نگاه مکفهرّانه نکردند گناه می نویسند دیگر خب. فرمود: (الَّذِينَ إِن مَكَّنَّاهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ وَأَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ الْمُنكَرِ) مدینه فاضله با این پیدا می شود دیگر (وَلِلَّهِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ) بنابراین اینکه فرمود: (وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ) دین مرضی را مشخص کرد دین در قلب اینجا جا افتاد و همین دینی که در قلب جا افتاد در جامعه هم جا افتاد که خودشان دست به تباهی نمی زنند یا اگر دستشان آلوده شد با امر به معروف و نهی از منکر دیگران اصلاح می شوند چنین جامعه ای می شود جامعه مهدوی(علیه آلاف التحیّه و الثناء) خب حالاـ همه ما موظفیم هر لحظه منتظر باشیم آن هم یک مطلب است اما این هم نباید خوش بینانه مسئله را حل کرد ما الآن بر فرض در ایران هفتاد میلیون هستیم همه ما هم اگر سلمان و اباذر بشویم نمی شود مطمئن شد که حضرت ظهور می کند برای اینکه ما تازه یک صدم عالمیم یک صدم یعنی یک صدم وجود مبارک حضرت که می آید جهانی حکومت تشکیل می دهد جهان هم هفت میلیارد است ما هم یک صدمیم با یک صدم هم با یک گل که عالم بهار نمی شود که ولی بالأخره ما هر لحظه منتظریم وظیفه ماست دستور ماست انتظار فرج, عبادت ماست اما نباید حالا خوش بینانه اگر ما هفتاد میلیون شدیم هفتاد میلیون سلمان و اباذر حالا حضرت فردا ظهور می کند بله اگر اکثریّت جامعه بشری عاقل شدند و ۳۱۳ شاگرد مثل امام پیدا شد بله حضرت یقیناً ظهور می کند برای اینکه او که نمی خواهد جهان را با دعا و امثال دعا حل کند که می خواهد با مدیریت جهان را رهبری کند. مرحوم سیّد رضی(رضوان الله علیه) این را بارها شنیدید در نهج البلاغه نامه ای را نقل می کند آن نامه این است که کمیل از اصحاب خاصّ حضرت بود که حضرت به افراد عادی وقت ملاقات نمی داد اما دست کمیل را گرفت و بیرون شهر کوفه برد و «یا کمیل إنّ القلوب اوعیه فخیرها اوعاها» آن بیان نورانی را فرمود. کمیل یکی از اصحاب سرّ است شاگرد مخصوص است در زمان حکومت حضرت امیر منطقه ای است به نام هیط, هیط جایی است که عدّه ای در آنجا زندگی می کردند و وجود مبارک حضرت مسئولیت آن منطقه را داده بود به کمیل امویان آمده بودند غارت کردند زدند بردند و کمیل نتوانست آن منطقه را اداره کند نامه گلایه آمیزی حضرت امیر در نهج البلاغه دارد که برای کمیل نوشت که آخر من این همه امکانات دادم قدرت دادم چرا نتوانستی دفاع بکنی خلاصه آن نامه این است که فقط بعضیها به درد دعای کمیل می خورند مدیریت چیز دیگر است خب کمیل که آدم کمی نبود چرا حضرت امیر از او گِله می کند بعضیها برای دعا خوب اند برای مناجات خوب اند برای سخنرانی خوب اند برای سخن خوانی خوب اند برای درس گفتن خوب اند برای بحث کردن خوب اند مدیریت یک نعمتی است فرمود تو چه کار می کردی؟! وجود مبارک حضرت که ظهور بکند لااقل ۳۱۳ نفر

شاگرد مثل امام می خواهد ولی ما هر لحظه باید منتظر باشیم یک وظیفه ای ما داریم یک وعده ای هم به جامعه بدهیم در وعده دادن به جامعه باید مواظب باشیم خب اگر حضرت(سلام الله علیه) ظهور کرد برابر این (وَأَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ الْمُنكَرِ) همه این چنین اند خب اگر انسانی متّهم بود مجرم بود این می خواهد در جامعه زندگی کند دیگر هر جا می رود می بیند نسبت به او بدبینانه نگاه می کنند خب آن زندگی تلخ است دیگر چنین کسی نمی تواند در جامعه زندگی کند که این اولین مرتبه امر به معروف و نهی از منکر است شما روایات امر به معروف و نهی از منکر را نگاه کنید در قرآن کریم دارد این مخصوص به گروه خاص نیست اولاً ما خواستیم در تورات و انجیل وجود مبارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) را معرفی کنیم فرمود: (الَّذِینَ یَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِیَّ الْأُمِّیَّ الَّذِی یَجِدُونَهُ مَکْتُوباً عِندَهُمْ فِی التَّوْرَاهِ وَالْإِنْجِیلِ یَأْمُرُهُم بِالْمَعْرُوفِ وَیَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْکَرِ) پیغمبر را وقتی می خواهد در تورات و انجیل معرفی کند می فرماید در آخرالزمان کسی می آید که امر به معروف و نهی از منکر را جدّی می گیرد درباره اقوام دیگر هم در سوره مبارکه «هود» این مضمون گذشت که چرا عدّه ای (مِنَ الْقُرُونِ مِن قَبْلِکُمْ أُولُوا بَقِیَّهٍ یَنْهَوْنَ عَنِ الْفَسَادِ) چرا اولوابقیّه اقدام نکردند مستحضرید بقیّهالله از القاب پربرکت وجود مبارک حضرت حجّت(سلام الله علیه) است وقتی حضرت ظهور کرد به دیوار کعبه تکیه داد می فرماید: «أنا بقیّه الله» چرا, چون وجه الله است (مَا عِندَکُمْ یَنفَدُ وَمَا عِندَ اللَّهِ بَاقٍ) ماندگارِ الهی است خب «أ نا بقیّه الله» عالمان دین را هم وجود مبارک حضرت امیر جزء بقیّهالله می دانند منتها بالتبع «العلماء باقون ما بَقی الدّهر» همین است دیگر چه کسی علما را نگه می دارد غیر از وجه الله اگر کسی صبغه (مَا عِندَکُمْ) داشت که (یَنفَدُ) صبغه ما عنداللّهی داشت که «یَبْقی» اگر «العلماء باقون ما بَقی الدّهر» این علما بقیّهالله اند بالتبع چون شاگرد آن بقیّهالله بالاصل اند این کم مقامی نیست این گونه افراد را قرآن کریم بالاتر از اولواالأبصار بالاتر از اولواالألباب می داند یک عدّه اولواالأبصارند در فرهنگ قرآن, یک عدّه اولواالألباب اند در فرهنگ قرآن, یک عدّه اولوابقیّه هستند یعنی والی بقای اند مولای بقای اند ولیّ بقای اند باقدارند ماندگارند خب آدم وقتی که می تواند بماند چرا بپوسد این علم دین است که انسان را بقیّهالله می کند مگر می شود شاگرد بقیّهالله, بقیّهالله نباشد مگر می شود شاگرد فقیه, فقیه نباشد مگر می شود شادگرد مهندس, مهندس نباشد خب شاگرد بقیّهالله هم می شود بقیّهالله پس اگر وجود مبارک حضرت امیر فرمود: «العلماء باقون ما بَقی الدّهر» اگر در سوره «هود» آمده است که چرا اولوابقیّه دفاع نکردند قیام نکردند معلوم می شود که عالمان دین اولوابقیّه اند مسئولیت اینها نسبت به دیگران, امر به معروف و مانند آن بیش از دیگران است. خب اینکه فرمود: (وَلَیُمَکِّنَنَّ لَهُمْ دِینَهُمُ الَّذِی ارْتَضَی لَهُمْ) این بالاتر از آیه پنج سوره مبارکه «قصص» است که فرمود: (وَنُرِیدُ أَن نَّمُنَّ عَلَی الَّذِینَ اسْتُضْعِفُوا فِی الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّهً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِینَ) برای اینکه آنها دوباره برگشتند (فَکَفَرَتْ بِأَنْعُمِ اللَّهِ) کردند این آیه نمی تواند نسبت به بنی اسرائیل باشد برای اینکه هنوز از دریا درآمدند آثار این معجزه در آنها هست به موسای کلیم گفتند که (اجْعَلْ لَنَا إِلهاً کَمَا لَهُمْ آلِهَهٌ) کامل ترین مصداقش همان طوری که سیدناالاستاد(رضوان الله علیه) فرمودند مربوط به وجود مبارک حضرت است لکن حصر نیست حالا اگر مدینه فاضله شرایطی داشت _ ان شاءالله _ در بحثهای بعدی مطرح می شود.

«و الحمد لله ربّ العالمین»

آیات ۵۵ تا ۵۷ سوره نور ۹۰/۰۹/۲۸

Your browser does not support the audio tag.

(وَعَدَ اللَّهُ الَّذِینَ آمَنُوا مِنکُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَیَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِی الْأَرْضِ کَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِینَ مِن قَبْلِهِمْ وَلَیُمَکِّنَنَّ لَهُمْ دِینَهُمُ الَّذِی ارْتَضَی لَهُمْ وَلَیُبَدِّلَنَّهُم مِّن بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْناً یَعْبُدُونَنِی لاَ یُشْرِکُونَ بِی شَیْئاً وَمَن کَفَرَ بَعْدَ ذلِکَ فَأُولئِکَ هُمُ الْفَاسِقُونَ (۵۵) وَأَقِیمُوا الصَّلاَةَ وَآتُوا الزَّکَاةَ وَأَطِیعُوا الرَّسُولَ لَعَلَّکُمْ تُرْحَمُونَ (۵۶) لاَ تَحْسَبَنَّ الَّذِینَ کَفَرُوا مُعْجِزِینَ فِی الْأَرْضِ وَمَأْوَاهُمُ النَّارُ وَلَبِئْسَ الْمَصِیرُ (۵۷))

بعد از بیان آن خطوط کلی توحید و سایر معارف فرمود ذات اقدس الهی با بشر نزدیک است چه اینکه بشر هم می تواند به خدا نزدیک بشود بر اساس بیان نورانی امام سجاد(سلام الله علیه) که این مضمون در صحیفه مبارکه هست «دانٍ فی دنوّه و عالٍ فی علوّه» خداوند هم در مسئله دعا و مناجات به بندگانش اجازه داد که با او منادات داشته باشند (اولاً) بعد مناجات داشته باشند (ثانیاً) بعد مستمع مناجات خدا باشند (ثالثاً) که خدا مناجات کند و اینها بشنوند اینها عصاره آن مناجات شعبانیه است اینها در مسئله دعا و نیایش. از نظر مسائل فقهی به بندگانش اجازه عهد داد این عهد و یمین و نذر یکی از اینها به نام عهد است که انسان با خدا معاهده برقرار می کند می گوید «عاهدت الله» من با خدا عهد بستم که فلان کار را انجام بدهم یا فلان خلاف را نکنم این تعهّد با خدا نشانه قرب الهی است که «إنّ الراحل إلیک قریب المسافه» آن قدر فیضش و لطفش به ما نزدیک است که به ما اجازه می دهد با او عهد ببندیم. مرحله سوم همین وعدی است که خدا به ما داده است خدا وعده می دهد به ما (وَعَدَ اللَّهُ الَّذِینَ آمَنُوا) از این وعده ها در قرآن کم نیست حالا یا مسائل عبادی است یا مسائل اجتماعی است یا مسائل جهادی است و مانند آن.

ص: ۴۰۸

پرسش....

پاسخ: بله وعده همین است دیگر اگر شرایط را ما رعایت بکنیم تخلّف ندارد دیگر (إِنَّ اللّهَ لاَ یُخْلِفُ الْمِیعَادَ).

پرسش...

پاسخ: بله آنجا خودش قرینه دارد که وعده بالصراحه به این صورت نیست وگرنه اصل کلی حاکم در آیات این است که (إِنَّ اللّهَ لاَ یُخْلِفُ الْمِیعَادَ) اما آنجا با قرینه همراه بود که گذشت اینجا هم بدون قرینه است اگر کسی این شرایط را رعایت بکند وعده خدا انجازپذیر است و تخلّف پذیر نیست (وَعَدَ اللَّهُ الَّذِینَ آمَنُوا مِنکُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ) این وعده نسبت به کسانی است که از نظر عقیده مؤمن اند و از نظر عمل کارهای لازم را انجام می دهند.

مسئله بعدی آن است که راجع به استخلاف است صِرف استخلاف کمال نیست که عدّه ای را خدا ببرد عدّه دیگر را جانشین

آنها قرار بدهد چه اینکه نمونه هایی از آن قبلاً گذشت بعد از جریان قوم نوح, عاد و ثمود مطرح شدند اینکه ثمود و عاد بعد از قوم نوح آمدند نه یعنی بعد از آن هشتاد نفر یعنی بعد از قوم نوح که به هلاکت رسیدند ثمود و عاد پدید آمدند.

پرسش...

پاسخ: این وعده است دیگر وعده جزء انشائیات است جزء ایقائات است جزء عقود که نیست مگر آن عهد جزء عقود است یا نذر جزء عقود است یا یمین جزء عقود است اینها همه یک طرفه است دیگر.

خب اصل استخلاف نشانه کمال نیست عمده آن شرایط و وعده هایی است که خدا بر اساس آن شرایط عطا می کند پس اصل استخلاف فرمود: (وجعلکم خلفاء من نوح) منظور از قوم نوح همانهایی بودند که هلاک شدند (أُغْرِقُوا فَأُدْخِلُوا نَاراً) نه هشتاد نفر یا کمتر و بیشتری که (وَجَعَلْنَا ذُرِّيَّتَهُ هُمُ الْبَاقِينَ) عمده در کمال این است که فرمود: (وَلَيُمَكِّنَنَّ) این امور را نصیب کسانی می کند که از نظر عقیده مؤمن اند و از نظر عمل واجبها را انجام می دهند و محرّمات را ترک می کنند (وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ) آن دین خداپسند را که فرمود: (رَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلاَمَ دِيناً) برای اینها متمکّن می کنند که اینها در همه ابعاد بتوانند این را پیاده کنند.

پرسش...

پاسخ: البته جزء مصادیق هست دیگر ولی روایاتی که در ذیل این آیه آمدند به کنزالدقائق که مراجعه می کنید مربوط به وجود مبارک حضرت حجّت(سلام الله علیه) است.

پرسش: آخر یک روایت هم نقل می کند از خود حضرت علی(علیه السلام) می فرماید هر کس به من نگوید خلیفه چهارم لعنت خدا بر او.

پاسخ: خب بله برای اینکه آن سه نفر را که دین امضا نکرده که غرض این است که روایاتی که در ذیل این آیه است آن طوری که در کنزالدقائق آمده مربوط به وجود مبارک حضرت حجّت است می بینید المیزان چقدر در مسیر روایت حرکت می کند با اینکه وجوه فراوانی در اینجا گفته شد ایشان سعی کردند همه این وجوه را بررسی کنند ضعف همه آنها را تبیین کنند بعد بفرمایند که «والذی تؤتیه الآیه» این است که منطبق می شود بر حضرت حجّت روایاتی که می بینید, می بینید که بر حضرت حجّت تطبیق شده این هماهنگی المیزان است با روایات منتها تمام وجوهش را بررسی می کند در هر جایی که روایت یک مطلب قابل اعتمادی دارد یک وقت یک روایت ضعیف است یا مرسل است با او نمی شود مسیر آیه را تعیین کرد یا تغییر داد ولی یک روایت معتبری باشد به هر وسیله است ایشان سعی می کنند مسیر آیه را با روایت هماهنگ کنند یکی از موارد هم همین جاست.

غرض این است که آنچه در روایات آمده که بر وجود مبارک حضرت تطبیق می شود این نکته ای را به همراه دارد و آن این است که اگر منظور این ارض کلّ ارض باشد بله همین روایت کنزالدقائق است که بر وجود مبارک حضرت حجّت منطبق می شود اما اگر «أرض کلّ عصرٍ و مصرٍ» ملاحظه بشود ممکن است که مصادیق دیگر هم داشته باشد منتها آن مصادیق دیگر فی الجمله است نه بالجمله آن طوری نیست که حالا گسترده باشد همه اقطار را بگیرد یا همه ازمان را بگیرد این دو اصل همگانی را همیشگی را به همراه داشته باشد اگر این چنین شد آدم احتمال می دهد که در منطقه ای اگر چند صباحی دین حاکم بود این هم مصداق آیه است ولی اگر فی الأرض را گفتیم ظاهرش کلّ ارض است بله این مخصوص حضرت می شود.

ص: ۴۱۰

خب ﴿كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ﴾ آن دین خداپسند همان راهی را که جناب زمخشری در کشّاف رفت همان راه را جناب فخررازی در تفسیر کبیرشان می روند خب مستحضرید که هر دو ناصواب است ﴿وَلَيُبَدِّلَنَّهُم مِّن بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْناً﴾ قبلاً هراسناک بودند دشمن داخلی داشتند دشمن خارجی داشتند امنیّتی در کار نبود حالا در کمال امنیّت اند امنیّت هم از بهترین نعمتهای الهی است ﴿وَلَيُبَدِّلَنَّهُم مِّن بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْناً﴾ مرحوم شیخ طوسی(رضوان الله علیه) در تبیان این بیان را دارد که برخیها خواستند این را بر خلیفه دوم تطبیق کنند برای اینکه ایشان تلاش و کوشش کرده است از مدائن کسرا تا خراسان و تا سجستان همه را فتح کرده است و حکومت اسلامی مستقر کرد بنابراین این مشمول آیه خواهد بود. نقد ایشان این است که خب اگر شما گستره اسلام ظاهری را می خواهید بگویید بعد از ایشان در عصر اموی ایام معاویه فتوحات که بیشتر بود اینها در غرب خیلی پیشرفت کردند در حالی که آنجا خبر از اسلام نبود این حرفها از این به بعد دیگر در فرمایش مرحوم شیخ طوسی نیست قبل از مرحوم شیخ طوسی جناب ابوریحان بیرونی این مطلب را نقل کرد جناب ابوالحسن عامری نقل کرد اینها قبل از مرحوم شیخ طوسی بودند نقل کردند که وقتی معاویه به حکومت رسید یک رابطه تجاری با سلاطین بت پرست هند برقرار کرد ببینید به عنوان حکومت اسلامی به عنوان خلیفه مسلمانها چطور بت فروشی و بت پرستی را ترویج می کردند خب این دو حکیم از بزرگان جهان اسلام اند هم ابوریحان بیرونی در تحقیق ماللهند این را فرمودند هم ابوالحسن عامری بالأخره در طیّ این هزار سال اینها به عظمت علمی شناخته شدند این دو بزرگوار نقل می کنند که وقتی معاویه به قدرت رسید بخشی از مغرب زمین را فتح کرد آن قسمتها بت پرستی رواج داشت سلاطین و حکّام صنمی و وثنی بودند بتهای زرّین داشتند این منطقه خاورمیانه بت پرستی در کار نبود هندِ دور این بت پرستی را داشت معاویه همین بتهایی که از بتکده های خصوصی سلاطین مغرب زمین به دست آورد اینها را مزیّن کرد مرصّع کرد به وسیله کشتی از قسمت شامات و اینها به سلاطین هند منتقل کرد و پول زیاد گرفت بت فروشی کرد یک خلیفه رسمی مسلمانها با این داشت حکومت می کرد حرف مرحوم شیخ طوسی در تبیان این است که صرف گسترش نظامی و پیروزی ظاهری مشمول این آیه نخواهد بود اگر شما بگویید دومی از مدائن کسرا تا خراسان و سجستان را فتح کرد خب مشابه این یا بیش از این طرف مغرب زمین را ایام معاویه فتح کردند. آن فرمایش دو بزرگواری که قبل از مرحوم شیخ طوسی بودند این است خب این چه اسلامی است که بتها را مزیّن می کند و مرصّع می کند و به سلاطین بت پرست هند می فروشد چنین دینی را داشتند ترویج می کردند دیگر خب پس بنابراین آنها یقیناً منظور نیست ﴿وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُم مِّن بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْناً﴾ که اینها در کمال امنیّت موحّدانه خدا را عبادت کنند ﴿يَعْبُدُونَنِي لاَ يُشْرِكُونَ بِي شَيْئاً﴾ که این نکته که جمله دوم بر جمله اول عطف نشده است و باهم ذکر شدند نظیر «لا إله إلاّ الله» خواهد بود ﴿يَعْبُدُونَنِي لاَ يُشْرِكُونَ بِي شَيْئاً﴾ بعد فرمود: ﴿وَمَن كَفَرَ بَعْدَ ذلِكَ فَأُولئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ﴾ خب فِسق ضعیف تر از کفر است چطور می فرماید اگر کسی کافر بود فاسق می شود یا منظور آن أفحش مراتب فسق است یا نه, منظور از کفر, کفران نعمت است بالأخره یا باید در کفر تصرّف کرد یا در فسق اگر کفر معنای معهود خود را دارد آن فسق, خروج أفحش است «فَسَق» یعنی «خَرج عن الصراط» خب اگر خروج درجاتی دارد و آن عالی ترین درجه اش که در درک اسفل قرار می گیرد در حقیقت پایین ترین درکه اش اینجا مراد است بله این می تواند بعد از کفر باشد بالأخره یا باید در کفر تصرّف کرد و گفت کفر, کفر در مقابل ایمان نیست یعنی بعد از اینکه ما این حکومت را این نعمت را این نظام اسلامی را به اینها دادیم اگر کسی کفران نعمت بکند می شود فاسق یا اگر در کفر تصرّف نکردیم در فسق باید تصرّف بکنیم. در سوره مبارکه «نحل» آنجا سخن از کفران نعمت مطرح شده که شاید در این روزهای قبل هم به آن اشاره شد آیه دوازده سوره مبارکه «نحل» این است که ﴿وَضَرَبَ اللَّهُ مَثَلاً قَرْيَةً كَانَتْ آمِنَةً مُّطْمَئِنَّةً يَأْتِيهَا رِزْقُهَا رَغَداً مِن كُلِّ مَكَانٍ

فَكَفَرَتْ بِأَنْعُمِ اللَّهِ) این کفران نعمت است در مقابل شکر این کفران نعمت منتهی به فسق خواهد شد یا خودش نوعی از فسق است به هر تقدیر در احدی اللفظین باید تأمّل کرد و آن را توجیه کرد. بعد فرمود: (يَعْبُدُونَنِي لاَ يُشْرِكُونَ بِي شَيْئاً وَمَن كَفَرَ بَعْدَ ذلِكَ فَأُولئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ) این فسق به معنای کفران نعمت و امتناع از شکرگزاری است (وَأَقِيمُوا الصَّلاَةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ) در چنین فضایی سه اصل را شما باید رعایت کنید که امور دیگر به همین سه اصل برمی گردد رابطه تان را با خدا باید همیشه مستحکم کنید که نماد این تحکیم ارتباط نماز است فرمود: (وَأَقِيمُوا الصَّلاَةَ) یعنی ارتباط با ذات اقدس الهی باید کاملاً محفوظ باشد (وَآتُوا الزَّكَاةَ) رابطه تان را با خلق خدا باید رعایت کنید این «زکات کلّ شیء بحسبه» وقتی که آیات زکات در سوَر مبارک مکّی نازل شد آنجا بحثش گذشت که منظور زکات مال نیست چون زکات فقهی مال در مدینه نازل شد در سوره مبارکه «مؤمنون» (قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ) کذا و کذا (وَالَّذِينَ هُمْ لِلزَّكَاةِ فَاعِلُونَ) این به تزکیه نفس تزکیه اخلاقی یا زکات مستحبّی و مانند آن برمی گردد وگرنه زکات فقهی در مدینه نازل شده در بخشی از آیات سوَر مکّی سخن از زکات مطرح است در حالی که زکات فقهی مراد نیست آنجا روایاتی هم که در زمینه «زکات کلّ شیء بحسبه» مطرح بود یادآور شد که «زكاتُ الجمال العفاف» هر کسی موظف است هر مکلّفی موظف است عفیف باشد آن کس که از جمال بیشتری برخوردار است وظیفه او بیشتر است هر کسی موظف است در راه خدا جهاد کند آن کسی که شجاعتش بیشتر است وظیفه اش بیشتر است «زکاه الشجاعه الجهاد فی سبیل الله» زکات علم, تعلیم است زکات جاه و قدرت, رسیدگی به امور دیگران است اینها را ائمه(علیهم السلام) فرمودند بنابراین اگر زکات به عنوان نماد ارتباط با این افراد جامعه است نظیر صلات این دو اصل را به همراه خواهد داشت یعنی در چنین نظامی انسان رابطه اش را با خدا صحیحاً برقرار می کند (یک) رابطه اش را با خلق خدا صحیحاً برقرار می کند (دو) رابطه اش را با حکومت اسلامی درست برقرار می کند (سه) که فرمود: (وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ) خب این (أَطِيعُوا الرَّسُولَ) ناظر به مسائل فقهی و عبادی و امثال ذلک که نیست چون آن را در صورت صلات و زکات و امثال ذلک بیان فرمود, فرمود آنچه را که پیامبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) فرمودند آن را اطاعت کنید. در سوره مبارکه «احزاب» اصل کلّی است که فرمود هرگز مؤمن حق ندارد وقتی چیزی را که پیامبر فرمود این امتناع بکند (وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ) آیه ۳۶ سوره مبارکه «احزاب» این است (وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلاَ مُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْراً أَن يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ وَمَن يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلاَلاً مُبِيناً) برای اهمیت مسئله نام زن را در کنار نام مرد جداگانه برد فرمود وقتی خدا پیامبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) حکمی کرد کسی حق ندارد بگوید من نظرم این است. خب پس این سه عنصر محوری همه دستورها را زیرمجموعه خود دارد آنچه به خدا برمی گردد آنچه به خلق خدا و امّت برمی گردد آنچه به حکومت برمی گردد اگر چنین نظامی مستقر شد دیگر کسی حق ندارد در هیچ کدام از این اضلاع سه گانه تخلّف بکند.

مطلب بعدی آن است که در سوره مبارکه «حج» که آیه اش قبلاً خوانده شد یعنی آیه ۴۱ سوره «حج» فرمود: (الَّذِينَ إِن مَكَّنَّاهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلاَةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ وَأَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ الْمُنكَرِ) نماز را هم فرمود: (تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنكَرِ) درباره نماز هم بارها ملاحظه فرمودید که سخن از اقامه نماز است یعنی ابزار و مصالح اوّلیه نماز که قرائت چیست رکوع چیست سجده چیست ذکر سجده چیست این در کتاب و سنّت آمده شما باید دو کار بکنید یکی اینکه این اجزا و شرایط را شناسایی بکنید و به هم مرتبط بکند دوم اینکه این را به صورت یک ستون نگه بدارید آن مطلبی که بارها تکرار شد این بود که شما می بینید هیچ جا سخن از خواندن نماز نیست برای اینکه اگر دین خود را به عنوان یک کتاب حکیم و مکتب حکیم معرفی کرد فرمود: (يس وَالْقُرْآنِ الْحَكِيمِ) حرفش باید حکیمانه باشد خب اگر دین خود را به حکمت معرفی کرد همین دین فرمود: «الصّلاه عمود الدین» بعد همین دین بخواهد بگوید نماز بخوان این دیگر سخن حکیمانه نیست برای اینکه ستون را کسی نمی خواند ستون خواندنی نیست اگر گفتی ستون است بگو (أَقِيمُوا الصَّلاَةَ) یا نگو نماز ستون دین است یا اگر گفتی نگو نماز بخوان برای اینکه ستون خواندنی نیست قرائت شدنی نیست ستون را اقامه می کنند لذا شما می بینید هر جا سخن از نماز است اقامه صلات است اگر (يَصْلَوْنَ) و (مُصَلِّينَ) و آنها هم دارد به همین معناست (مقیمین الصلاه), (يُقِيمُونَ الصَّلاَةَ), (أَقِمِ الصَّلاَةَ), (أَقِمِ الصَّلاَةَ لِدُلُوكِ الشَّمْسِ), (أَقِيمُوا الصَّلاَةَ) همه جا اقامه است فرمود ما این مصالح اوّلیه را به شما دادیم شما این را به صورت یک ستون در بیاورید.

مطلب بعـدی آن است که خب سـتون روی زمین سـتون برای چیست؟ برای اینکه تکیه بدهیم این را که نمی گویند سـتون که خیمه ای لازم است خـدا غریق رحمت کنـد مرحوم کـاشف الغطـاء را ایشـان در کشف الغطاء دارد که عمود دین نماز اسـت خیمه دین جهـاد است این جهـاد خیمه درست می کنـد این نمـاز سـتون این خیمه است حالا «جهـاد کلّ شـیء بحسبه» جهاد فرهنگی هست جهـاد اخلاقی هست جهادهای اصـغر هست اوسط هست اکبر هست و ماننـد آن بالأخره ما خیمه ای لازم داریم که در زیر این خیمه به برکت سـتون نمـاز زنـدگی کنیم اینکه تعبیر فرمـود: (أَقِيمُوا الصَّلاَةَ) برای همین جهت است (وَأَقِيمُوا الصَّلاَةَ).

پرسـش: یکی از دلائـل مظلومیت قرآن در حوزه های علمیه یا در تاریـخ شـیعه در مقابله فقه این نوع اسـتدلال نبوده که بگویم زکات در ..

پاسـخ: بالأخره فقهای بزرگوار کارهای خودشان را کردنـد ولی اینکه فرمودنـد: (يَا رَبِّ إِنَّ قَوْمِي اتَّخَذُوا هذَا الْقُرْآنَ مَهْجُوراً) مستحضرید که این مهجور به معنای متروک نیست ما یک هجرت و هَجر به معنی ترک داریم یک هُجر به معنای هزیان داریم که ــ معاذ الله ــ در جریان ارتحال حضـرت گفتنـد (إنّ الرجل) ــ معاذ الله ــ کذا این مهجور آن مهجور است برای اینکه قوم پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) در آن وقت قرآن را در جانشـان نگه می داشـتند همـان چنـد نفری که ایمـان آورده بودند قرآن را حفظ کردند سـحرها می خواندند در نمازها می خواندند خیلی از افراد در نماز قرآن می خواندند خیلی از افراد حافظ قرآن بودند آن روز کسـی قرآن را مهجور نکرد متروک نکرد منتها قوم یعنی قریش قرآن را به اسـتهزا گرفتند گفتند این هُجر است ــ معاذ الله ــ هزیان است فسون است و فسانه. قرآن متأسفانه مهجور بودن به معنی متروک بودن در حوزه ها هست دیگر یعنی مـا آمـدیم این دینی که به مـا گفته «طلب العلم فریضه» این دینی که به مـا گفته «اطلبـوا العلم ولـو بالسـین», «ولـو بخوض اللجج و سـفک المهج» این همه ترغیبی که کرده عالِم بشوید هم از زبان پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) هم از زبان وجود مبـارک امام صادق(سـلام الله علیه) این روایت را مرحوم کلینی نقل کرد دیگر در همان جلـد اول اصول کافی این دینی که به مـا گفته تحصـیل علم واجب است گفته چه بخوان گفته «إنّمـا العلم ثلاثه آیه محکمه فریضه عـادله سنّه قـائمه» ما گفتیم «آیه محکمه» فقه و اصول, «فریضه عـادله» فصـله و اصول, «سنّه قـائمه» فقه و اصول این حوزه تک بُعـدی ما به این صورت در آمد «آیه محکمه» چه کار به فقه و اصول دارد این مربوط به جهان بینی است فلسـفه است کلام است خدا هست یا نه, واحد هست یا نه, رابطه خلق و خالق چگونه است بعد معاد چگونه است بهشت چگونه است برزخ چگونه است دوزخ چگونه است اینها به «آیـه محکمـه» برمی گردد اینهـا در حـوزه هـا مطرح نیست فقه مطرح است البته آن هم فقه به همین صـورت که ملاحظه می فرماییـد ولی بالأخره این حرفهـا در کتابها آمـده دیگر اگر هر کـدام از ما بالأخره یک گوشه این علوم را بگیریم بعضـیها اگر رشـته تخصّصی داشتند آیه محکمه بعضیها فریضه عادله بعضیها سنّت قائمه حوزه به جامعیّت خودش می رسد ــ ان شاءالله ــ .
خب فرمود عمـده امر به معروف و نهی از منکر است که ما الآن در ماه پربرکت محرّم هستیم این ماه, ماه امر به معروف و نهی از منکر است. امر به معروف و نهی از منکر در بحث دیروز اشـاره شـد که این سـهل المعونه است خیلی هم اثر دارد یعنی اگر کسـی را مجرم شـد حالا یـا مجرم اقتصادی است یا مجرم اخلاقی است بالأخره روشن شـد یک جرم مشـهودی دارد مردم می دانند که او چه کاره است این اگر در جامعه زندگی می کند کسـی هیچ اعتراضـی نسبت به او نکند فقط این کار سبک را که آسـان را و نـازل ترین مرتبه امر به معروف است بر همه مـا واجب هم است که او را با یک چهره عبوس نگاه کنیم به او لبخند

نزنیم اینکه بر همه ما واجب است که مقدور همه ما هم است اگر یک زن بی حجابی دارد می گذرد تمام این خانمها وقتی او را نگاه می کنند با چهره غضبان نگاه کنند متنفرانه نگاه کنند خب او یقیناً خودش را جمع می کند دیگر این وجوه مکفهرّه که فرمودند همین است دیگر. این امر به معروف و نهی از منکر چند قسم است فرمود نماز جلوی منکر را می گیرد منکر یعنی چیزی که خدا او را به رسمیّت نشناخت قرآن او را به رسمیّت نشناخت اهل بیت آن را به رسمیّت نشناختند نزد اهل بیت نکره است نزد عقل نکره است معروف یعنی چیزی که خدا او را به رسمیّت شناخت نزد اهل بیت معرفه است نزد قرآن معرفه است نزد عقل معرفه است یعنی او را به رسمیّت شناختند نماز چنین کاری می کند جلوی منکر را می گیرد نهی می کند خب در اینکه نماز هر کسی ناهیِ اوست این حرفی در آن نیست ما حالا لازم نیست که بمیریم و ترازوی اعمالی نصب بکنند که بفهمیم اعمال ما قبول شد یا نه آن مرحله کامل است اما مراحل عادی اش دیگر خدا علامت را به ما داد دیگر فرمود من میزان نازل کردم یعنی قرآن ترازوست دیگر ما کاملاً می توانیم بفهمیم این نماز ظهر و عصری که خواندیم قبول شد یا قبول نشد اگر تا غروب ـ ان شاءالله ـ آلوده نشدیم معلوم می شود این قبول شد دیگر برای اینکه «الصلاه ما هی الشجر ما هو الانسان ما هو» جنس و فصلش را قرآن مشخص کرد فرمود نماز آن است که نهی از فحشا و منکر می کند ما خوشحالیم که تا عصر آلوده نشدیم و نماز ظهرین ما مقبول شد اما اگر ـ خدای ناکرده ـ آلوده شدیم بعد از اینکه از مسجد و حسینیه در آمدیم تن به تباهی دادیم این دیگر می فهمد که نماز مقبول نیست دیگر صحیح است قضا و اعاده ندارد اما قبول نشده آن حکم کلامی که ﴿تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنكَرِ﴾ در آن نیست این مشخصات را دین فرمود حالا آن اسرار و رموز این حقایق در قیامت عندالحساب روشن می شود ولی این خصوصیات را که خدا فرمود من ترازو فرستادم مشخص می شود. غرض این است که نماز افراد ناهی خود آن افراد است نماز جماعت ناهی آن جماعت است نماز جمعه ناهی جمعه است اگر فضای مملکت فضای نماز بود باید این فضا عطرآگین باشد این امّت را این مملکت را از فحشا و منکر باز بدارد اگر این نماز مقبول باشد اگر قبول شد نماز فُرادا نماز جماعت نماز جمعه کشور عطرآگین می شود و اگر ـ خدای ناکرده ـ آلوده شد معلوم می شود این نمازها مقبول نیست اینها معیارهای است که قرآن کریم مشخص فرمود, فرمود: ﴿وَأَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ الْمُنكَرِ وَلِلَّهِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ﴾ خب «زکات کلّ شیء بحسبه» زکات هر چیزی به حسب خودش است «زکات الشجاعه الجهاد فی سبیل الله» در اینجا که فرمود: ﴿وَأَقِيمُوا الصَّلاَةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ﴾ همه این مراتب را بازگو فرمود.

ص: ۴۱۳

می مانـد مطلب دیگری که بعضـیها خیال کردنـد با قدرتشان می توانند در برابر دین خدا بایسـتند فرمود اینها که کافرند بسـیار خب حالاـ قبول نکردنـد دین را نپذیرفتنـد ولی این را بایـد بفهمنـد که کـاری از آنهـا سـاخته نیست (لاَـ تَحْسَـبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا مُعْجِزِينَ) اینها چه کسـی را می خواهنـد از پا در بیاورنـد می خواهنـد دین را از پا در بیاورند مسـلمانها را از پا در بیاورند نظام اسـلامی را از پا در بیاورنـد از اینها کاری ساخته نیست اینها مُعجِز نیسـتند معجز به کسـی می گوینـد که دیگری را عاجز بکند فرمود اینها هیـچ چیزی در عالم پیـدا نمی شود که اراده خدا را عاجز بکند و هیچ چیزی در عالم پیدا نمی شود که جلو بیفتد و اراده خدا را عقب بزند این دو اصل را قرآن کریم بالصراحه بیان کرد فرمود ما هرگز عقب نمی افتیم (وَمَا نَحْنُ بِمَسْبُوقِينَ) که کسی جلو بزند ما عقب بیفتیم اراده او خواست او قدرت او جلوی مکتب ما دین ما را بگیرد این چنین نیست.

پرسش: کسی جلوی عمل صالح را بگیرد خداوند اراده عمل صالح را کرده و این جلوی آن را گرفته.

پاسخ: خب جلوی آن آقا را گرفته و آن آقا به مقصد رسیده است و ذات اقدس الهی از راه دیگری همین آقا را تأیید می کند و آن شخص را هم سر جایش می نشاند حالا آنکه آنها را سر جای خودشان می نشاند الآن آیاتش را می خوانیم.

در این قسـمت فرمود: (لَا تَحْسَـبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا) مبادا خیال بکنیـد آنها که قدرت دارند جلوی مکتب را بگیرند جلوی قرآن و عترت را بگیرنـد این شدنی نیست (لَا تَحْسَـبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا مُعْجِزِينَ فِي الْأَرْضِ) اینها در یک گوشه زمین بخواهند جلوی دین را بگیرنـد نمی شود مگر اینکه خود افراد دین دار نباشـند اگر افراد این شـرایطی که مـا گفتیم داشـتند هرگز بیگـانه نمی تواند اینها را به زانو در بیاورد مکتب را یعنی دین را عاجز بکند (لَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا مُعْجِزِينَ فِي الْأَرْضِ) اینکه کاری در دنیا از آنها ساخته نیست از لحاظ آخرت هم (وَمَأْوَاهُمُ النَّارُ وَلَبِئْسَ الْمَصِـيرُ) آتش جای اینهاست بعد مصیر اینها هم آتش است یعنی اینها مسـیر را که همان سیّئات و گناهان باشد طی می کنند تا می شوند آتش. اسـرار قیامت برای خیلی از ماها روشن نیست و دسترسـی هم نداریم اما بخشـی از این اسـرار را در آیات قیامت به خوبی می شود فهمید ما جریان جهنم را که شـنیدیم, ندیده بـاور داریم درکـات جهنم را که قرآن و روایـات فرمودنـد بـاور داریم شـعله هـای جهنم را بـاور داریم امـا درختِ نسوز جهنم چطور است که (إِنَّهَا شَـجَرَةٌ تَخْرُجُ فِي أَصْلِ الْجَحِيمِ) درختی است که با آتش آبیاری می شود اینها چطور است هیزمی اسـت که بـا آتش دوام پیـدا می کنـد و هیزمی است که آتش جهنم بـا آن هیزم مخصـوص افروخته می شود اینهـا را قرآن مشـخص کرده فرمود: (وَأَمَّا الْقَاسِـطُونَ فَكَانُوا لِجَهَنَّمَ حَطَباً) کسی که قاسط است اهل قَسط است قَسط یعنی جور در قبال قِسط به معنای عـدل قَسط به معنی جور یعنی هیزم جهنم خود این ظالمان انـد یعنی خود این ظالم گُر می گیرد این مقدار را که می فهمیم اما حالاـ هیزم دیگر دارد (فَاتَّقُوْا النَّارَ الَّتِي وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ) آن ناسـش را می فهمیم این حجاره همان حجاره ای است که در روایـات دارد بـه صـورت بـت در می آوردنـد می پرستیدنـد وماننـد آن ممکن است ولی غرض این است که این گـونه از آیات را آدم به خوبی می فهمد که بعضـی افراد گُر می گیرند و نمی سوزند, نمی سوزند یعنی خاکستر نمی شوند برای اینکه یک هیزم نسوزنـد هیزم نسوز مرتّب در سوخت و سوز است برای اینکه در سوره «نساء» گـذشت که (كُلَّمَا نَضِـجَتْ جُلُودُهُم بَـدَّلْنَاهُمْ جُلُـوداً غَيْرَهَـا لِيَـذُوقُوا الْعَـذَابَ) دیگر خـب این دائمـاً دارد می سـوزد دیگر این می شـود ائمه کفر این هم می شـوند ظالمین خب اینها را که آدم یعنی ظاهر اینها را که آدم می فهمد که شخص خودش مرتب می شود شعله فرمود می شود مَصیر پس بنابراین این مصـیر سر جایش محفوظ است سبیلِ غیّ هم مسیر است که آن هم سر جایش محفوظ است این کسی که راه گنـاه را دارد طی می کنـد این سبیـل غیّ است و مسـیر است وقتـی که به قیـامت رسـیده خود این شـخص می شود هیزم جهنم

(وَأَمَّا الْقَاسِطُونَ فَكَانُوا لِجَهَنَّمَ حَطَباً) هیزم جهنم می شود لذا این مصیر سر جایش محفوظ است. خب در سورهٴ مبارکهٴ «فاطر» هیچ چیزی در عالم نیست که جلوی اراده خدای سبحان را بگیرد آیه ۴۴ سورهٴ مبارکهٴ «فاطر» این است (أَوَلَمْ یَسِیرُوا فِی الْأَرْضِ فَیَنظُرُوا کَیْفَ کَانَ عَاقِبَةُ الَّذِینَ مِن قَبْلِهِمْ وَکَانُوا أَشَدَّ مِنْهُمْ قُوَّةً وَمَا کَانَ اللَّهُ لِیُعْجِزَهُ مِن شَیْ ءٍ فِی السَّمَاوَاتِ وَلاَ فِی الْأَرْضِ) آخر قدری اینها تاریخ بخوانند قدری آ باستانی ببینند کسانی را ما خاک کردیم که چند برابر اینها قدرت داشتند نه تنها آنها و شما بلکه چیزی در عالم پیدا نمی شود که در برابر اراده خدا بایستد (مَا کَانَ اللَّهُ لِیُعْجِزَهُ مِن شَیْ ءٍ فِی السَّمَاوَاتِ وَلاَ فِی الْأَرْضِ) چون او قدیر مطلق است, علیم محض است در سورهٴ مبارکهٴ «سبأ» وجود مبارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) فرمود این صنادید قریش مگر چقدر سرمایه دارند چقدر عِدّه و عُدّه دارند ما کسانی را خاک کردیم که اینها یک دهم قدرت آنها را ندارند در آیه ۴۵ سورهٴ مبارکهٴ «سبأ» فرمود: (وَکَذَّبَ الَّذِینَ مِن قَبْلِهِمْ وَمَا بَلَغُوا مِعْشَارَ مَا آتَیْنَاهُمْ) رسول من! کسانی قبل از این صنادید قریش انبیای گذشته را تکذیب کردند ما آنها را خاک کردیم که این صنادید مکه این سرمایه داران مکه یک دهم قدرت آنها را ندارند خود حجاز یک کشور یک وجبی است یک حیاط خلوتی برای این دو امپراطوری بود چه چیزی داشت حجاز که حالا اینها بنازند فرمود: (وَمَا بَلَغُوا مِعْشَارَ مَا آتَیْنَاهُمْ) این جریان عاد و ثمود که (لَمْ یُخْلَقْ مِثْلُهَا فِی الْبِلاَدِ) آنها را ما از بین بردیم اینها چه می خواهند بگویند (وَمَا بَلَغُوا مِعْشَارَ مَا آتَیْنَاهُمْ فَکَذَّبُوا رُسُلِی فَکَیْفَ کَانَ نَکِیرِ) وقتی من می خواهم بگیرم خوب می گیرم خب بنابراین اگر کسی بخواهد در برابر دین بایستد این پوزش به خاک مالیده می شود در اسرع وقت رسوا خواهد شد این خیال نکنند که با فردی طرف است این با حق طرف است این بیان نورانی حضرت امیر(سلام الله علیه) در نهج البلاغه هست که یک کشتی گیر است که پشت همه را به خاک می مالد و آن حق است «مَن صارع الحقّ صَرَعَه» مصارعه یعنی کشتی گیری اگر کسی بخواهد با حق کشتی بگیرد حتماً پشتش به خاک می افتد هر کس با حق کشتی گرفت شکست خورد «مَن صارع الحقّ صَرَعَه» حق او را به زمین می زند همه جا همین طور است حالا یک وقت در برابر اصل مکتب است یک وقت در برابر یک انسان مظلوم است که حق با اوست و انسان می خواهد او را از پا در بیاورد. بنابراین آنچه در بخشهای دیگر آمده ناظر به همین قسمتهاست که این آیه اصل کلی را مشخص کرد فرمود اصل کلی توحید است و اطاعت خداست از یک سو و اطاعت پیامبر است در فرمایشاتی که آن حضرت به ما فرمودند. اگر منظور از این ارض مقطعی باشد شامل خیلیها می شود و اگر منظور از ارض کلّش باشد مخصوص حضرت(سلام الله علیه) است و روایاتی که کنزالدقائق ذکر کرده همین جریان حضرت حجّت(سلام الله علیه) است منتها می ماند یک شبهه که این آیه که به صورت وعده ذکر شده (وَعَدَ اللَّهُ الَّذِینَ آمَنُوا) اگر درباره حضرت حجّت(سلام الله علیه) باشد هیچ کدام از آنها که در زمان نزول آیه نبودند آیه با چه کسی دارد حرف می زند این (مِنْکُم) خطاب با چه کسی است هیچ فردی هیچ جمعیّتی هیچ کدام از آنها که در زمان حضرت حضور دارند الآن نیستند و هیچ کدام از اینها که الآن هستند و به حسب ظاهر مخاطب اند آن وقت نیستند. سرّش این است که آیات الهی چند نحو است چند سنخ است چند قسم است یک قسم اش درباره اشخاص مخصوص است مثل قسمت مباهله مثل آیه تطهیر مثل آیه ولایت که اینها مخصوص است یک قسمت مخصوص به یک قوم خاص است مثل مهاجرین مثل انصار اینها هم مخاطب خاصّ خودش را دارد یک قسمت به عنوان قضیه حقیقیه است راجع به عنوان است شما دنبال چه کسی می گردید اگر کسی گفت «کلّ نارٍ حارّ» شما می گویید الآن اینجا که آتش نیست خب نباشد ما که نه قضیه شخصیه داریم (یک) نه قضیه خارجیه داریم (دو) یک قضیه حقیقیه است قضیه حقیقیه «کلّ نار حارّ» که احتیاج ندارد که الآن آتشی باشد که این به صورت یک قضیه حقیقیه است هر قومی هر عصر و مصری اگر این شرایط را داشت ذات اقدس الهی آنها را تأیید می کند منتها در عصر حضرت حجّت این شرایط حاصل می شود. فتحصّل که آیات قرآن گاهی مربوط به

شخص است یک نفر یا چند نفر مثل آیه مباهله یا آیه تطهیر یا آیه ولایت اینها مرزش مشخص است یک وقت است راجع به قوم است نظیر مهاجرین نظیر انصار آنها محورش مشخص است یکی یا قضیه شخصیه است نظیر آیه ولایت و تطهیر و مباهله یا قضیه خارجیه است نظیر مهاجرین و انصار و امثال ذلک یا قضیه حقیقیه است نظیر همین گونه از آیات این وعده های الهی که مخصوص یک گروه خاص نیست که این چنین نیست که مخصوص آنها باشد آنها موفق می شوند این را پیاده کنند الیوم اگر حضرت ظهور بکنند پیاده بکنند همین طور است قبلاً ـ هم اگر حضرت ظهور می کرد پیاده می کرد همین طور بود آیه مخصوص نیست آنها این توفیق را دارند که مشمول آیه باشند آیه به صورت قضیه حقیقیه است اگر کسی گفت هر وقت لامپ فلان روشن کردید فضا دیگر از تاریکی نجات پیدا می کند این یک قضیه حقیقیه است حالا الآن آن لامپ نیست یا الآن آن نورافکن نیست حساب دیگر است هر کسی موفق شد نورافکنی ایجاد کرد فضا را کاملاً ـ زیر نظر دارد آن وقت حضرت نورافکنی دارد (أَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا) و کلّ زمین _ ان شاءالله _ اصلاح می شود.

«و الحمد لله ربّ العالمين»

آیات ۵۶ تا ۵۸ سوره نور ۹۰/۰۹/۲۹

.Your browser does not support the audio tag

اعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

(وَأَقِيمُوا الصَّلاَةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ (۵۶) لاَ تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا مُعْجِزِينَ فِي الْأَرْضِ وَمَأْوَاهُمُ النَّارُ وَلَبِئْسَ الْمَصِيرُ (۵۷) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِيَسْتَأْذِنكُمُ الَّذِينَ مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ وَالَّذِينَ لَمْ يَبْلُغُوا الْحُلُم مِنْكُمْ ثَلاثَ مَرّاتٍ مِنْ قَبْلِ صَلاةِ الفَجْرِ وَحِينَ تَضَعُونَ ثِيَابَكُمْ مِن الظَّهِيرَةِ وَمِن بَعْدِ صَلاةِ الْعِشَاءِ ثَلاثُ عَوْرَاتٍ لَكُمْ لَيْسَ عَلَيْكُمْ وَلاَ عَلَيْهِمْ جُنَاحٌ بَعْدَهُنَّ طَوَّافُونَ عَلَيْكُم بَعْضُكُمْ عَلَى بَعْضٍ كَذلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمُ الآيَاتِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ(۵۸))

در بخشی از این سوره مبارکه «نور» آیات عفاف و حجاب و نزاهت اخلاقی را مطرح فرمود در طلیعه این بحث فرمود کسی حق ندارد بدون اجازه صاحب خانه وارد حریم خصوص کسی بشود آیه ۲۷ همین سوره مبارکه «نور» این بود (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لاَ تَدْخُلُوا بُيُوتاً غَيْرَ بُيُوتِكُمْ حَتَّى تَسْتَأْنِسُوا وَتُسَلِّمُوا عَلَى أَهْلِهَا ذلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ فَإِن لَّمْ تَجِدُوا فِيهَا أَحَداً فَلاَ تَدْخُلُوهَا حَتَّى يُؤْذَنَ لَكُمْ) بخواهید وارد منزل کسی بشوید بدون اذن وارد نشوید در این بخش از آیاتی که امروز قرائت شد مربوط به زندگی داخلی خود انسان است خانه دیگری نیست ولی خانه خود انسان است در خانه انسان افرادی زندگی می کنند که بعضی از این افراد کودک اند و برخی از این افراد جزء خدمه هستند و مانند آن. آن روز که مِلک یمین مطرح بود اگر اَمه ای مِلک یمین بود مَحرم بود برای آن مرد ولی اگر غلامی مِلک یمین بود محرم نبود برای مالکه و زن در چنین فضایی آیه نازل شد که به بچه های خردسالتان که تمییز می دهند زشت را از زیبا جدا می کنند دستور بدهید تربیتشان کنید که بدون اجازه شما وارد اتاق خصوص شما نشوند در سه وقت از شبانه روز حتماً با اجازه قبلی وارد بشوند که شما خودتان را آماده کنید برای ورود این کودکِ نابالغ ولی اهل تمییز اگر کسی در خانواده چنین ادب دینی را اِعمال کرد قهراً این نابالغ وقتی بالغ شد وارد فضای جامعه شد به ادبِ دینی مؤدّب است.

ص: ۴۱۵

قبل از توضیح این مطلب می رسیم به آن جریان امر به نماز و امر به اقامه نماز و ایتای زکات اینکه فرمود: (وَأَقِيمُوا الصَّلاَةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ) در بحث دیروز اشاره شد که نماز چون ستون دین است ستون را باید اقامه کرد اگر کسی نماز را اقامه نکرد این عمود دین که بر او واجب است این را امتثال نکرد و چون امتثال نکرد ممکن است مشمول آن تعییر و سرزنش سوره مبارکه «ماعون» بشود در سوره «ماعون» آیه چهار به بعد به این صورت آمده است (فَوَيْلٌ لِلْمُصَلِّينَ الَّذِينَ هُمْ عَن صَلاَتِهِمْ سَاهُونَ) وای بر بعضی از نمازگزارها که اینها در عین حال که دارند نماز می خوانند از نماز سهو می کنند بیرون اند یعنی ظاهراً قرائت دارند ولی ستون دین را اقامه نکردند پس قرائت نماز حمد و سور ه و مانند آن کافی نیست باید با اخلاص

بـا توجه با حضور قلب با توجه به آثار و برکات نماز این سـتون را اقامه کرد. در طلیعه سوره مبارکه «مؤمنون» قبلاً گذشـت که فرمود: (قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ الَّذِینَ هُمْ فِی صَلاَتِهِمْ خَاشِعُونَ) بنابراین مثبت و منفی هر دو را قرآن بیان کرده آن که ادب نمـاز را رعـایت می کنـد در سوره مبـارکه «مؤمنون» بیان کرده آن که آداب نماز را رعایت نمی کنـد در سوره مبارکه «مـاعون» بیـان کرده که فرمود: (فَوَیْلٌ لِلْمُصَلِّینَ) این نمـاز می خوانـد ولی نمـاز را اقامه نکرده است (الَّذِینَ هُمْ عَن صَلاَتِهِمْ سَاهُونَ) گـاهی هم اهـل ریـا و سـمعه و اینها خواهـد بود. بنابراین ما بحثی داریم که فقه می پـذیرد بحثی داریم که کلام باید بپذیرد اینکه می بینید بین صحّت و قبول فرق گذاشتند همین است ما موظّفیم به نمازِ مقبول نه نماز صحیح, نماز صحیح همین است که نه قضا دارد نه اعاده ولی این مشـکل را حل نمی کنـد آن نماز مقبول است که مشـکل را حل می کند که (تَنْهَی عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنکَرِ) آن نماز مقبول است که سـتون دین است وگرنه همین نمازی که انسان حواسـش جمع نیست فقط الفاظی را می خوانـد و رو به قبله ایسـتاده است این (تَنْهَی عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنکَرِ) نیست این قرائت نمـاز است نه اقـامه نماز و ما مأمور به اقامه نمازیم که فرمود: (وَأَقِیمُوا الصَّلاَةَ) برای اینکه این ستون را شما می خواهید سامان بدهید و زیر خیمه نگه بدارید.

ص: ۴۱۶

پرسش:.. وظیفه است و آن قدر اهمیت دارد چرا تکمیل نشده؟

پاسخ: مقدور خیلیها نیست برای اینکه ما بیرون نماز را باید مواظب باشیم که نیستیم و علاقه مان این است که در نماز حضور قلب داشته باشیم خب این نیست دیگر عمده بیرون نماز است ما وقتی بیرون نماز هر چه را خواستیم دیدیم شنیدیم گفتیم خندیدیم و همه اینها را به دل سپردیم این مصالح ساختمانی شیطنت را به شیطان دادیم آن وقت بیرون نماز که داریم حرفهای او را انجام می دهیم درون نماز او شروع می کند از این مصالح ساختمانی هر چه که دلش می خواهد خیالبافی می کند یک وقت انسان به «السلام علیکم» می رسد می بیند که چیزی از نماز یادش نیست اگر کسی بیرون نماز را مواظب باشد در درون نماز توفیق حضور قلب را دارد خب این کار هر کسی که نیست اگر واجب بود خیلیها ترک می کردند. بنابراین این کمال نماز در همان حضور قلب است در روایات نماز هم ملاحظه فرمودید که بعضی از نمازها هستند که همین که نمازگزار خواند این را می پیچند فرشتگانی هستند که این نماز را می پیچند به سرش می زنند این نماز به او می گوید خدا تو را ضایع کند همان طوری که تو مرا ضایع کردی اینها روایاتی است که در باب صلات است دیگر خب پس بنابراین ما مأمور به اقامه ستون دین هستیم نه مأمور به قرائت صلات اینکه می گویند فقه اصغر به همین مناسبت است وگرنه در مسائل کلامی ما به اقامه نماز مأموریم نه به قرائت حمد و سور ه خب ﴿وَأَقِيمُوا الصَّلاَةَ﴾ در جریان ﴿وَآتُوا الزَّكَاةَ﴾ این البته در مدینه نازل شد در مدینه زکاتِ مصطلح همان زکات بر نُه چیز است که واجب است ولی بسیاری از آیات زکات یا بخش قابل توجّهی از آیات زکات در سوَر مکّی است در مکّه زکات فقهی نبود زکات فقهی چون در مدینه نازل شد حکم خاصّ خودش را دارد اما زکات سوَر مکّی مربوط به مطلق صدقه و احسان و تعاون و امثال ذلک است شما به باب زکات که مراجعه می کنید می بینید که زکات دو قسم است زکات واجب همین زکات فقهی است و زکاتهای اخلاقی است تزکیه نفس است زکات خدمت رسانی به جامعه است و مانند آن. در بیانات نورانی حضرت امیر(سلام الله علیه) در نهج البلاغه در کلمات حکیمانه آن حضرت کلمات قصار رقم ۱۳۶ به این صورت است در نهج البلاغه فرمود: «وَ لِكُلِّ شَيْ ءٍ زَكَاةٌ وَ زَكَاةُ الْبَدَنِ الصِّيَامُ» روزه های مستحبّی زکات بدن است البته روزه واجب هم می تواند زکات بدن باشد ولی حضرت فرمود هر چیزی یک زکات دارد جاه و آبرو زکاتی دارد اگر کسی تواصی به خیرش تواصی به عمل صالحش توصیه اش اثر دارد این زکاتِ حیثیت خودش را آبروی خودش را وجیه الملّه بودن خودش را باید بپردازد زکات اخلاقی این است زکات خانواده مشخص است زکات جامعه مشخص است فرمود: «وَ لِكُلِّ شَيْ ءٍ زَكَاةٌ وَ زَكَاةُ الْبَدَنِ الصِّيَامُ» این روزه های مستحبّی زکات بدن است در بیان دیگر آن حضرت که در شماره ۲۱۱ آمده فرمود: «وَالعفوُ زکاتُ الظّفر» اگر بر رقیبت پیروز شدی گذشت, زکات این پیروزی است زکات این قدرت است همه اینها مشمول زکات است بخشی از اینها واجب است که در مدینه مشخص شد بخشی از اینها مستحب است یا توصیه اخلاقی است که در مکه هم بوده هیچ سندی نداریم که مستحب باید بعد از واجب باشد چیزی اول ممکن است مستحب باشد بعد بشود واجب یا اول اخلاقی باشد بعد بشود فقهی و حقوقی و مانند آن بنابراین زکاتی که در مکه بود همان زکاتهای اخلاقی و زکاتهای اجتماعی یا زکاتهای سیاسی و مانند آن بود. در سوره مبارکه «مؤمنون» این مطلب آ نجا اشاره شد که در همان سوره مبارکه «مؤمنون» آیه چهار فرمود: ﴿وَالَّذِينَ هُمْ لِلزَّكَاةِ فَاعِلُونَ﴾ آنجا نفرمود شما زکات بدهید می فرماید فاعل زکات باشید این یا زکات به معنی تزکیه است که انسان فاعل اوست یا زکاتهای مستحبی است سوره مبارکه «مؤمنون» در مکه نازل شد سخن از زکات هم هست منتها تعبیر قرآن کریم این است که اینها فاعل زکات اند نه مؤدّی زکات, زکات را اَدا کنند یا ایتاء کنند نیست زکات را به جا بیاورند این فاعل زکات بودن نشانه آن است که این زکاتِ مصطلح فقهی نیست. خب

ما موظّفیم چه در مکه چه در مـدینه این کارها را انجام بـدهیم هم رابطه خود را با خدا هم رابطه خودمان را با خلق خدا حفظ بکنیم. رابطه با خلق خـدا در سایه ارتباط با خـدا حفظ می شود یعنی آن حبل الله است که این پیونـد را مسـتحکم می کند بعد فرمود: (لَعَلَّکُمْ تُرْحَمُونَ) در غـالب موارد کلمه «لیت» و «لعـلّ» هست زیرا مـا تا نفس می کشـیم در معرض تحوّلیم این چنین نیست حالا ـ اگر کسـی نمـاز را اقامه کرده حقیقی هم کرده زکات را چه واجب چه مسـتحب, چه فقهی چه اخلاقی تأدیه کرده یا انجام داده این دیگر مقطوع السعاده باشد ما تا نفس می کشیم در معرض امتحانیم لذا همه جا سخن از «لیت», «لعلّ» وماننـد آن اسـت (کُتِبَ عَلَیْکُمُ الصِّیَامُ کَمَا کُتِبَ عَلَی الَّذِینَ مِن قَبْلِکُمْ لَعَلَّکُمْ تَتَّقُونَ) خب روزه «جُنّه مِن النـار» امـا این چنین نیست ما که روزه می گیریم دیگر هیـچ حادثه ای پیش نیایـد ما را عوض نکنـد که لـذا ما همیشه بین خوف و رجائیم نه اینکه اینها اثرشان با «لیت» و «لعلّ» است اینها اثرشان یقینی است اما آثار مشـئوم دیگری هم در راه است لـذا ما همیشه بین الخوف و الرجاء هستیم حالا اگر کسـی این وظایف را انجام داد نباید یقیناً مطمئن باشد که حُسن عاقبت دارد البته باید امیدوار باشد امید سر جـایش محفـوظ است پس اگر در آیه سوره مبـارکه «بقره» که راجع به روزه است که (کُتِبَ عَلَیْکُمُ الصِّیَامُ کَمَا کُتِبَ عَلَی الَّذِینَ مِن قَبْلِکُمْ) کـذا و کـذا (لَعَلَّکُمْ تَتَّقُونَ) یـا در اینجـا که فرمود: (وَأَقِیمُوا الصَّلاَةَ وَآتُوا الزَّکَاةَ وَأَطِیعُوا الرَّسُولَ لَعَلَّکُمْ تُرْحَمُونَ) برای این است که ما تا زنده ایم در معرض حوادثیم.

ص: ۴۱۷

مطلب بعدی آن است که حوزه رسالت و حوزه ولایت اهل بیت(علیهم السلام) حوزه عصمت است معنای حوزه عصمت بودن این است که آنچه به اینها برمی گردد معصومانه است اما ممکن است کاری که همینها انجام دادند خطا در بیاید اشتباه در بیاید و مانند آن. فرق بین اینکه کار ممکن است اشتباه در بیاید ولی آنها معصوم و مصون اند این است ما مادامی که در دنیا زندگی می کنیم قوانینی داریم این قوانین گاهی مطابق با واقع در می آید گاهی مطابق با واقع در نمی آید حالا چون غالب الموافقه است با یُسر و آسانی جامعه همراه است این قانون را خدا تصویب کرده یک صحنه ای هم هست به نام قیامت که حقّ محض آ نجا روشن می شود که آن آیه هم قبلاً گذشت (يَوْمَئِذٍ يُوَفِّيهِمُ اللَّهُ دِينَهُمُ الْحَقَّ) ما باید بین این دو حوزه جدایی بیندازیم آنچه به امامت اهل بیت(علیهم السلام) و رسالت پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) برمی گردد عصمت محض و صددرصد است (یک) گاهی هم ممکن است بعضی از کارهای اینها خلاف واقع در بیاید (دو) این یعنی چه؟ یعنی اینکه اینها چون معصوم اند یک سلسله قوانینی را از طرف ذات اقدس الهی القا می کنند اینها صددرصد معصومانه است چه چیزی واجب است چه چیزی حرام است چه چیزی مستحب است چه چیزی مکروه است اینها صددرصد معصومانه است (مَا يَنطِقُ عَنِ الْهَوَى) همه احکام را اینها از ذات اقدس الهی گرفتند معصومانه تلقّی کردند (یک) معصومانه در حافظه سپردند (دو) معصومانه به امّت اسلامی ابلاغ کردند (سه) یعنی از قلبشان که تلقّی کرد تا حافظه شان که نگهداری کرد تا لبان مطهّرشان که به مردم ابلاغ کرد این حوزه کلاً حوزه عصمت است این درباره احکام و علمِ غیبی که دارند ناظر به همین مطالب است که این مطالب را عالماً مِن الله سبحانه و تعالی آگاهانه می گیرند و حفظ می کنند و ابلاغ می کنند اما در موقع اجرا و عمل که بخواهند عمل بکنند علمِ غیب سند کار فقهی نیست این بحث مبسوطاً در بحث فقهی عبارت مرحوم کاشف الغطاء را آوردیم خواندیم در بحث تفسیری هم به طور اجمال گذشت مرحوم کاشف الغطاء(رضوان الله علیه) شاید فقهای دیگر هم تعرّض کرده باشند این بزرگوار همان است که مرحوم صاحب جواهر می گوید من به حدّت ذهن او فقیهی ندیدم مرحوم کاشف الغطاء در کتاب شریف کشف الغطاء این مطلب را بیان می کنند که آیا علمِ غیب سند حکم فقهی هست یا نه؟ می فرمایند نه آن برتر از آن است که سند حکم فقهی باشد یعنی کسی نمی تواند اشکال بکند بگوید که وجود مبارک حضرت امیر(سلام الله علیه) آیا می دانست که در شب قدر شهید می شود یا نه اگر نمی دانست که نقص است اگر می دانست که ابن ملجم او را شهید می کند چرا رفته مسجد وجود مبارک امام مجتبی(سلام الله علیه) آیا می دانست در آن کوزه سمّ است یا نه اگر نمی دانست که نقص است اگر می دانست چرا نوشید و همچنین جریان سیّدالشهداء ایشان می فرمایند علم غیب اجلّ از آن است که کاربرد فقهی داشته باشد کاربرد فقهی, علم عادی و علم بشری است آن علم برای فراگیری احکام الهی است (یک) و برای آن است که این احکام را مصونانه و معصومانه حفظ بکند (دو) و معصومانه به جامعه ابلاغ بکند (سه) علم غیب سند حکم فقهی نیست علم ملکوتی سبب انجام وظیفه نیست واجبها و محرّمها را باید با علمهای عادی انجام داد خدا غریق رحمت کند سیدناالاستاد مرحوم علامه طباطبایی را ایشان هر چه خواست این مطلب را به بعضی از نویسنده های آن شهید جاوید تفهیم کند مقدورش نبود که آ نها می گفتند چطور می شود حسین بن علی بداند که او را شهید می کنند مع ذلک زن و بچه را ببرد ایشان می فرمودند این علم غیب, علم ملکوتی سند حکم فقهی نیست نشانه ای که مرحوم کاشف الغطاء(رضوان الله علیه) ذکر می کند این است برهان مرحوم کاشف الغطاء این است که این یک اصل مسلّمی است که شیعه ها نقل کردند سنّیها نقل کردند و روش پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) هم همین بود که فرمود: «إنّما أقضی بینکم بالبیّنات و الأیمان» من در محکمه قضا درست است خدا در سوره مبارکه «احزاب» فرمود: (وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلاَ مُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْراً أَن يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ) همه باید صددرصد تسلیم باشید ولی من برابر شاهد و یمین داوری می کنم نه برابر علم غیب یعنی این دو

آیـه ای که در سـوره مبـارکه «تـوبه» است آن سـند حکم فقهی مـا نیست فرمـود: (قُلِ اعْمَلُوا فَسَيَرَى اللّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ) گذشـته از روایات فراوانی که همه اعمال ما را به پیشـگاه این ذوات قدسـی عرضه می کنند این دو آیه به صورت شفاف دلالت می کند که هر کاری شـما بکنید پیغمبر می بیند ائمه می بینند خب فرمود ما برابر علم غیب در محکمه ننشـستیم به صورت حصـر فرمود «إنّمـا أقضـی بینکم بالبیّنـات و الأیمـان» بعـد صـریحاً اعلام کرد فرمود مردم اگر کسـی با قسم دروغ یا شاهد زور وارد محکمه بشود مالی را در اثر شـهادت دروغِ شاهدان یا سوگند کذبِ قسم خورها در محکمه من, من به اسـتناد آن شـهادت و قسم حکم بکنم و مال را ببرد مبادا بگویـد من در محکمه پیغمبر از دست خود پیغمبر گرفتم این «قطعةٌ مِن النار» این را صـریحاً اعلام کرد فرمـود مـا بنایمـان این نیست که بـا علم غیب عمـل بکنیم اگر مـا بـا علم غیب عمـل بکنیم که شـما مجبوریـد اطاعت کنیـد ما گفتیم (لاَ إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ) می خواهیـد قبول می خواهیـد نکول. حسابی در قیامت باز است کمالِ انسانی در آزادی اوست ما جلوی آزادی شـما را نمی گیریم ما شما را آزاد گذاشتیم یعنی خدا شما را آزاد گذاشته (لِيَمِيزَ اللّهُ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ) ما بنا بر این نیست که آنچه می دانیم عمل بکنیم وجود مبارک امام باقر که خب این را بارها خودتان برای دیگران نقل کردیـد حضـرت در اتاقش نشسـته کسـی وارد دمِ در شـده کنیزی رفته در را باز بکند و او یک نگاه نامحرمانه ای کرده همین که وارد حیاط شـد خواست اجازه بگیرد حضـرت در اندرون اتاق فرمود: «اُدخل یا اُمّ لک» این هم خجالت کشـید عرض کرد من این کـار را کردم ببینم شـما متوجّه می شویم یـا نه, فرمود: «أزعمت أنّ هـذه الجُدران یحجب بین أبصارنـا» تو خیـال کردی ما پشت دیوار را نمی بینیم خب این امام اگر همیشه بخواهـد با علم غیب عمل بکنـد که همه ما مجبوریم اطاعت کنیم حضـرت به صورت حصـر فرمود ما در محاکم قضایی مان بر اساس قانون سوگند و یمین عمل می کنیم اگر کسـی قسـم دروغ خـورد یـا شـهادت کـذب داد و مـا مـالی را بـه او دادیـم ایـن قطعـه ای از آتش را دارد می برد خب بنـابراین این حکم, خطـاست یعنی چه خطـاست یعنی مال زیـد را عمرو غاصـبانه دارد می برد اما حکم پیغمبر حق است حکم حق است یعنی چه؟ یعنی برابر دسـتوری که ذات اقدس الهی داد ذرّه ای تخلّف نشد باید با یمین باشد بود, باید با بیّنه باشد بود چرا خدای سـبحان چنین قانونی را ترسیم کرده برای امتحان برای حفظ آزادی مردم (لِيَمِيزَ اللّهُ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ).

فتحصّیل که علم غیب سبب و سند حکم فقهی و کار فقهی نیست (اولاً) و این ذوات قدسی در فراگیری احکام در سه مقطع معصوم کامل اند (ثانیاً) در اجرای قانون معصوم اند (ثالثاً) قانون غالب المطابقه است نه دائم المطابقه (رابعاً) و اگر خللی هست در اجرای قانون به مجری برنمی گردد خود این قانون دست بعضیها را باز گذاشته تا ﴿لِيَمِيزَ اللّهُ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ﴾ بشود (خامساً) بنابراین آنچه به حوزه رسالت و امامت اهل بیت برمی گردد صددرصد عصمت است آنچه کار انجام می گیرد ممکن است همین کار در اثر تخلّف برخیها خلاف در بیاید ولی قانون, قانون واقعی است (یک) اجرایش اجرای واقعی است (دو) و سرّ اینکه خدا چنین قانونی را تصویب کرده برای اینکه غالب المطابقه است نه دائم المطابقه به تعبیر شیخ انصاری و دیگران (سه) تا امتحان, راهش برای آزادی مردم باز باشد صحنه ای باشد که ﴿لِيَمِيزَ اللّهُ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ﴾ بنابراین ﴿أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ﴾ که در اینجا ﴿أَطِيعُوا الرَّسُولَ﴾ به مسائل حکومتی دستورهای آن حضرت برمی گردد به این معناست آنچه از طرف آن ذات قدس است صددرصد عصمت است ولی خودِ کار ممکن است گاهی وفاق در بیاید گاهی خلاف این مربوط به آن قسمت است اما در جریان روایت حجاب و عفّت فرمود شما می خواهید جامعه عفیف داشته باشید خب از کودکی باید در منزل درس عفّت بدهید ببینید مستحضرید آن مسائلی که نماز ظهر چند رکعت است نماز عصر چند رکعت است نماز مغرب و عشاء چند رکعت است اینها را به روایات واگذار کرده اما تربیت بچه ها را شخصاً در قرآن کریم مطرح کرده انسان تعجّب می کند که چطور این آموزش سه مرحله شبانه روز را قرآن ذکر می کند اما جریان نماز با همه اهمیّتش به سنّت واگذار می کند برای اینکه این است که جامعه را حفظ می کند فرمود: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا﴾ این امر غایب است آنها حتماً این کار را باید بکنند خب حتماً این کار را باید بکنند امر غایب است امر غایب نسبت به آن عَبید و اِما که مکلّف اند قابل امتثال است اما نسبت به خردسالان نابالغ که آنها مکلّف نیستند یعنی چه اینکه فرمود حتماً بچه های شما باید اذن بگیرند که امر غایب است و دلالت وجوب دارد یعنی شما باید حتماً آنها را تربیت کنید که در سه وقت تا درِ اتاق را نزدند دقّ الباب نکردند با تلنگری در نزدند و شما خودتان را جمع نکردید و لباس مؤدّبانه نپوشیدید خودتان را جمع نکردید نپوشاندید اینها نیایند خب اگر چنین فضایی در داخله زندگی در خانواده مطرح باشد جامعه هم جامعه عفیف خواهد بود دیگر فرمود: ﴿لِيَسْتَأْذِنكُمُ﴾ این امر غایب است حتماً اینها باید وقتی وارد اتاق مخصوص پدر و مادر می شوند اذن بگیرند ﴿لِيَسْتَأْذِنكُمُ الَّذِينَ مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ﴾ اگر مرد بود نسبت به مالکه که زن است او نمی تواند نگاه بکند خب چه کسانی؟ این غلامها آ نهایی که ملک یمین شما هستند که الآن دیگر خوشبختانه این رخت بربست ﴿وَالَّذِينَ لَمْ يَبْلُغُوا الْحُلُم﴾ آ نها که بالغ اند که تکلیفشان قبلاً گذشت اینهایی که نابالغ اند حتماً باید با اجازه قبلی وارد اتاق مخصوص پدر و مادر بشوند ﴿وَالَّذِينَ لَمْ يَبْلُغُوا الْحُلُم مِنْكُمْ ثَلاثَ مَرّاتٍ﴾ این ﴿ثَلاثَ مَرّاتٍ﴾ تمثیل است بر اساس غلبه است نه تعیین حالا یک وقت پدر دارد لباس عوض می کند در این سه وقت نیست غیر از این سه وقت است خب نباید در اتاق مخصوصش بچه نابالغ وارد بشود یا مادر دارد لباسش را عوض می کند نباید او وارد بشود حالا اختصاصی به این سه وقت ندارد منتها این سه وقت حمل بر غالب است ﴿ثَلاثَ مَرّاتٍ﴾ یکی ﴿مِنْ قَبْلِ صَلاةِ الفَجْرِ﴾ که پدر و مادر در اتاق مخصوص خوابیدند و بلند شدند برای نماز صبح خب لباس خواب تنشان است لباس عادی تنشان نیست اینجا بچه حق ندارد وارد اتاق مخصوص پدر و مادر بشود مگر اذن بگیرد اینها خودشان را جمع کنند ﴿وَحِينَ تَضَعُونَ ثِيَابَكُمْ مِن الظَّهِيرَةِ﴾ ظَهیره یعنی نیم روز پدر خسته است نیم روز از محلّ کار آمده می خواهد لباسش را عوض کند بچه نابالغ همین که تشخیص می دهد و تمییز می دهد حق ندارد وارد اتاق پدر بشود یا مادر است اهل تدریس است در دبیرستانها و دبستان تدریس می کند وارد اتاق شده می خواهد لباسش را عوض بکند لباس منزل بپوشد این پسر نابالغ حق ندارد مادرش را به آن وضع ببیند ﴿حِينَ تَضَعُونَ ثِيَابَكُمْ مِن الظَّهِيرَةِ وَمِن بَعْدِ صَلاةِ الْعِشَاءِ﴾ که موقع خواب است که

لباس عادی را از تن بیرون می آورند و لباس خواب می پوشند چرا (ثَلَاثُ عَوْرَاتٍ لَكُمْ) این زمان اختلال است زمان برهنگی است عورت بودن همین است اَعور بودن از همین جاست این زمان برهنگی است زمان اختلال در جامه پوشیدن است خب اینها حتماً باید مواظب باشیم. اگر جامعه ای در دوران کودکی در داخله منزل پدر و مادر بچه ها را با این سبک تربیت کردند این جامعه می شود عفیف مادر حق ندارد هر طوری نزد بچه اش بنشیند پدر حق ندارد هر طوری نزد بچه اش بنشیند می بینید اهمیت این مسئله ایجاب کرده که خدای سبحان اینها را خودش در قرآن متعرّض بشود اما بسیاری از احکام را به پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) واگذار کرده که شما بگو نماز ظهر چند رکعت است به حضرت اعلام کرد حضرت هم فرمود, اینهاست که جامعه را می سازد اینهاست که مدینه فاضله را می سازد اینهاست که (لَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ) می سازد اینها که (لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ) می سازد خب.

ص: ۴۱۹

بعـد فرمود این مواقع که بالأـخره لبـاس خوب دربرتـان است و عـادی است حالاـ لاـزم نیست آنهـا اذن بگیرنـد اینها که بیگانه نیستند اینها بچه های شما هستند محرم شما هستند (لَيْسَ عَلَيْكُمْ وَلاَ عَلَيْهِمْ) باز هر دو را ذکر کرد فرمود اگر شما به اینها اجازه دادیـد خلاف نکردید اینها خودشان وارد اتاق شـما شدند خلاف نکردند معلوم می شود اینها چه (مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُم) چه (لَمْ يَبْلُغُوا الْحُلُم) خب (لَمْ يَبْلُغُوا الْحُلُم) که هیـچ جا جناح برایش نیست «رُفع القلم حتّی یحتلم» ولی باز اینجا بالصـراحه می فرماید جناحی و گناهی بر این بچه نیست معلوم می شود بچه را باید درست تربیت کرد فرمود بعد از این سه نوبت اگر وارد اتاق پدر و مادر شـد عیب نـدارد (لَيْسَ عَلَيْكُمْ وَلاَ عَلَيْهِمْ جُنَاحٌ بَعْدَهُنَّ) بعد از این سه مرتبه, غیر از این سه مرتبه هر وقت بخواهند وارد بشونـد لازم نیست اذن بگیرنـد اما این سه مرتبه حتماً بایـد در بسـته باشد (یک) اگر در باز است او را حالی کنید که بدون در زدن و دقّ الباب و تلنگور نیاید در اتاق مخصوص شـما (دو) چرا؟ برای اینکه اینها بچه های شـما هسـتند محرم شـما هسـتند با شما بایـد زندگی کنند (طَوَّافُونَ عَلَيْكُم بَعْضُكُمْ عَلَى بَعْضٍ) شـما می روید در اتاق آنها, آنها می آیند در اتاق شـما این چنین نیست که حالا هر وقت که بخواهنـد بیاینـد بایـد اذن بگیرنـد اینکه نمی شود ولی این سه وقت را باید مواظب باشـید (طَوَّافُونَ عَلَيْكُم بَعْضُكُمْ عَلَى بَعْضٍ كَذلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمُ الآيَاتِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ) این برای چندمین بار است که خدای سبحان فرمود مـا اینهـا را جزء به جزء برای شـما بیـان کردیم قبلاً ملاـحظه فرمودیـد که چگونه چهار موردش گـذشت که گاهی می فرماید آیات مُبیّن اند گاهی می فرماید خدا مبیّن است گاهی می فرماید آیات بیّن و شفاف اند البته مبیّن بالأصل خدای سبحان است چون بیان کرد آیات می شود بیّن و شـفاف چون آیات بیّن و شـفاف شـد خود این آیات می شود مبیّن که سه مرحله بود یک مرحله این است که (كَذلِكَ يُبَيِّنُ اللّهُ لَكُمُ الآيَاتِ) مرحله دوم این است که چـون خـدا تـبیین کرد این آیـات می شود بیّن و شفاف که در اول این سور ه آمـده است که (فِيهِ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ) چون آیات بیّن و شـفاف اند مبیّن احکام و حِکَم اند که فرمود: (آيَاتٍ مُّبَيِّنَاتٍ) بـاز هم به اصـل بر گشت فرمود اگر آیـات مبیّن است چون بیّن است اگر آیـات بیّن است چون مـا او را تبیین کردیم (كَذلِكَ يُبَيِّنُ اللّهُ لَكُمُ الآيَاتِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ) بنـابراین تعبیری در تفسـیر قرطبی هست اینهـا چون از وجود مبـارک حضـرت حجّت(سـلام الله علیه) محروم اند اصرارشان بر این است که این آیه ۵۵ را بر همان جریان خلفای صدر اسـلام منطبق کنند که (لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ) ایشان یعنی قرطبی در تفسیر این قسمت دارد که منظور خلفای صـدر اسـلام انـد مخصوصاً آن سه نفر اول چرا برای اینکه اگر آن نباشـد تاکنون که نشده از این به بعد هم که نمی شود خب شما درِ معرفت را بستید از این به بعد مربوط به وجود مبارک حضرت است شما در را بستید چرا نمی شود از این به بعد, اصلاً خدای سبحان جهان را می برد به صورتی که (وَأَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا) بشود تاکنون که درخت انسانیّت آن میوه شاداب را نـداد «أکثرهم کـذا و کـذا» روزی باید باشد که انسانیّت میوه بدهد و آن روز ظهور حضور حضـرت است دیگر بنابراین اینکه شما می گویید تا حال نشده ما هم باور داریم ولی از این به بعد هم نمی شود از کجا می گویید؟!

مطلب دیگر اینکه اگر بر بخشی از صدر اسلام که زمان حضور وجود مبارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) تطبیق بشود در مقطعی این منافات ندارد به اینکه, اینکه فرمود: (وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُم مِّن بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْناً يَعْبُدُونَنِي لاَ يُشْرِكُونَ بِي شَيْئاً) این منافات ندارد در مقطعی اینها هراسناک باشند چون در این آیه نفرمود اصلاً اینها خوف ندارند می فرماید خوفی دارند این خوف تبدیل به امن می شود پس اگر در سوره مبارکه «احزاب» آمده که اینها یک حوادث تلخی نظیر جنگ احزاب و امثال ذلک خندق و اینها را دارند (وَزُلْزِلُوا زِلْزَالاً شَدِيداً) این منافات ندارد که مشمول آیه باشد آیه یازده سوره مبارکه «احزاب» این است که (هُنَالِكَ ابْتُلِيَ الْمُؤْمِنُونَ وَزُلْزِلُوا زِلْزَالاً شَدِيداً) بعد هم با برکت نورانی حضرت امیر جنگ خندق به پیروزی رسید خب این خود آیه هم فرمود: (وَلَيُبَدِّلَنَّهُم مِّن بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْناً) نه اینکه اصلاً خوفی ندارند تطبیقش بر صدر اسلام بعید است ظاهراً منطبق است به همان وجود مبارک حضرت حجّت(سلام الله علیه) که روایات هم این را تأیید می کند ولی اگر تطبیق بشود بر زمان خود پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) این منافات ندارد که جنگ احزابی باشد و خوف و هراسی باشد و زلزال شدید باشد چون دارد که (وَزُلْزِلُوا زِلْزَالاً شَدِيداً) بعد در آیه فعلی هم دارد که (وَلَيُبَدِّلَنَّهُم مِّن بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْناً) در جریان جنگ بدر هم همین طور بود وجود مبارک حضرت امیر(سلام الله علیه) دارد در جنگ بدر که اوّلین جنگ نابرابر مسلمانها با کفار بود آ نها چند برابر ما بودند مسلّح بودند سواره بودند ما خیلی کمتر از آنها بودیم پیاده بودیم بی سلاح بودیم آ نها به سربازانشان گوشت شتر می دادند ما به سربازانمان خرما می دادیم اصلاً جنگ نابرابر بود و اوّلین جنگی هم بود که بر ما تحمیل کردند فرمود کسی خواب نداشت آن شب ولی وجود مبارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) تا صبح زیر درختی مشغول مناجات دعا تضرّع بود که گویا اصلاً فردا جنگ نیست درست است علی بن ابی طالب در بین امّت ثانی نداشت اما خود حضرت می فرماید هر وقت نائره جنگ ملتهب می شد ما کنار پیغمبر می رفتیم «كُنَّا إِذَا احْمَرَّ الْبَأْسُ اتَّقَيْنَا بِرَسُولِ اللَّه» این را در نهج البلاغه دارد فرمود وقتی نائره جنگ خیلی تنور جنگ داغ می شد و شعله ور بود ما هر وقت به پیغمبر نزدیک تر می شدیم مثل اینکه به سنگر رسیدیم ایشان می فرماید در آن شب حضرت تا صبح مشغول مناجات بود که گویا اصلاً جنگی نیست خب این دیگر خصیصه آ ن حضرت است غرض این است که اگر بر صدر اسلام نه بر خلفا در زمان خود پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) تطبیق بشود نمی شود گفت که آنها چنین زلزله ای داشتند چون آیه بحث دارد که خوف بود اما (وَلَيُبَدِّلَنَّهُم مِّن بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْناً). «و الحمد لله ربّ العالمین»

آیات ۵۸ تا ۶۰ سوره نور ۹۰/۱۰/۰۳

.Your browser does not support the audio tag

(یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لِیَسْتَأْذِنکُمُ الَّذِینَ مَلَکَتْ أَیْمَانُکُمْ وَالَّذِینَ لَمْ یَبْلُغُوا الْحُلُم مِنْکُمْ ثَلاثَ مَرَّاتٍ مِنْ قَبْلِ صَلاةِ الفَجْرِ وَحِینَ تَضَعُونَ ثِیَابَکُمْ مِن الظَّهِیرَهِ وَمِن بَعْدِ صَلاَهِ الْعِشَاءِ ثَلاَثُ عَوْرَاتٍ لَکُمْ لَیْسَ عَلَیْکُمْ وَلاَ عَلَیْهِمْ جُنَاحٌ بَعْدَهُنَّ طَوَّافُونَ عَلَیْکُم بَعْضُکُمْ عَلَی بَعْضٍ کَذلِکَ یُبَیِّنُ اللَّهُ لَکُمُ الآیَاتِ وَاللَّهُ عَلِیمٌ حَکِیمٌ(۵۸) وَإِذَا بَلَغَ الْأَطْفَالُ مِنکُمُ الْحُلُمَ فَلْیَسْتَأْذِنُوا کَمَا اسْتَأْذَنَ الَّذِینَ مِن قَبْلِهِمْ کَذلِکَ یُبَیِّنُ اللَّهُ لَکُمْ آیَاتِهِ وَاللَّهُ عَلِیمٌ حَکِیمٌ (۵۹) وَالْقَوَاعِدُ مِنَ النِّسَاءِ اللَّاتِی لاَ یَرْجُونَ نِکَاحاً فَلَیْسَ عَلَیْهِنَ جُنَاحٌ أَن یَضَعْنَ ثِیَابَهُنَّ غَیْرَ مُتَبَرِّجَاتٍ بِزِینَهٍ وَأَن یَسْتَعْفِفْنَ خَیْرٌ لَهُنَّ وَاللَّهُ سَمِیعٌ عَلِیمٌ (۶۰))

بعد از اینکه در آیه ۲۷ همین سوره مبارکه «نور» فرمود: (یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لاَ تَدْخُلُوا بُیُوتاً غَیْرَ بُیُوتِکُمْ حَتَّی تَسْتَأْنِسُوا) که ورود منزل را مربوط به اذن قرار داد عدّه ای را استثنا فرمود آنها که مِلک یمین اند و آنها که نابالغ اند درباره همین ملک یمین و همین افراد نابالغ سه مرتبه از شبانه روز را استثنا فرمود, فرمود: (یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا) آنها که غلام شمایند و آنها که نابالغ اند چه فرزند شما چه فرزند دیگران همین که نابالغ باشند اینها مستثنا هستند می توانند بدون اذن وارد بشوند اما سه وقت شبانه روز باید اجازه بگیرند این مرّه در مقابل دفعه نیست بحثی که در اصول ملاحظه می فرمایید که آیا امر مفید مرّه است یا تکرار آنجا مرّه به معنای یک دفعه است اینجا سه مرّه یعنی سه دفعه نیست یعنی سه وقت چون خود این مرّات را در جمله بعد به اوقات تفسیر فرمود که فرمود: (مِن بَعْدِ صَلاَهِ الْعِشَاءِ) و (مِنْ قَبْلِ صَلاهِ الفَجْرِ) و کذا و کذا پس (ثَلاثَ مَرّاتٍ) یعنی «ثلاث اوقات». عمده آن است که این مأمور کیست در این امر غایب اگر خصوص بالغان از (مَلَکَتْ أَیْمَانُکُمْ) باشد این درست است ولی در آیه گذشته از ملک یمین افراد نابالغ هم ذکر شدند افراد نابالغ که مأمور نیستند «رُفع القلم عن الصبیّ حتی یَحتم» پس مأمور کیست بر چه کسی واجب است که جریان استیذان را مطرح کند بر بالغان بر اولیا واجب است که طرزی این اطفال را تربیت کنند که اینها بدون اجازه وارد اتاق مخصوص پدر و مادر نشوند نظیر این امر در سوره مبارکه «توبه» گذشت در پایان سوره مبارکه «توبه» آیه ۱۲۳ به این صورت آمد (یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا قَاتِلُوا الَّذِینَ یَلُونَکُم مِنَ الْکُفَّارِ وَلْیَجِدُوا فِیکُمْ غِلْظَهً) یعنی مؤمنین! کفاری که مهاجم اند شما دفاع کنید و این جهاد دفاعی را حفظ کنید (وَلْیَجِدُوا فِیکُمْ غِلْظَهً) آنها حتماً باید در شما غلظت را استواری و صلابت را بیابند این امر غایب است مأمورش که کفار نیستند بر کفار واجب نیست که در شما احساس غلظت بکنند بلکه بر مسلمانها واجب است طرزی دارای صلابت سیاست و نظامی باشند که کفار در آنها احساس صلابت بکنند این صلابت را بیابند در معرکه جنگ (یَا أَیُّهَا النَّبِیُّ جَاهِدِ الْکُفَّارَ وَالْمُنَافِقِینَ وَاغْلُظْ عَلَیْهِمْ) حاکم است در زمان نبرد خب جای خشونت است اما در این جمله سخن از خشونت نیست که شما خشن باشید و غلیظ باشید بلکه شما آن قدر باید متصلّب و استوار باشید که حتماً بیگانه در شما احساس صلابت بکند این امر آن ضرورت و لزوم را می رساند منتها مأمور این امر, کفار نیستند مأمور این امر, جامعه اسلامی و امّت مسلمان است امّت مسلمان از نظر علمی سیاسی اقتصادی اجتماعی نظامی به قدری باید متصلّب باشد که بیگانه احساس طمع نکند و احساس هراس بکند مثل اینکه این سلسله جبال البرز دشمن کسی نیست با کسی هم خشونت رفتار نمی کند ولی همه می فهمند که نمی شود با کوه در افتاد این کوه آن قدر استوار است که اگر کسی با او در افتد خودش را گرفتار می کند همه از این سلسله جبال البرز برکتهای فراوانی را دریافت می کنند اما در او احساس غلظت می کنند کسی به جنگ قلّه دماوند نمی رود فرمود شما مثل سلسله جبال باشید در اثر وحدتتان امتیتان

درایتتان سیاستتان اقتصادتان اتّحادتان آن قدر مستحکم باشید که دشمنها در شما احساس صلابت و قدرت و صیانت بکنند این امرِ به امّت اسلامی است که اثرش در بیگانه ظهور می کند (وَلْيَجِدُوا فِيكُمْ غِلْظَةً) یعنی آن قدر شما باید متصلّب باشید که آنها این معنا را درک بکنند.

ص: ۴۲۲

پرسش..

پاسخ: نه آن در (اغْلُظْ عَلَيْهِمْ) است در صورت جنگ نظیر آن دفاع مقدس هشت ساله «ردّوا الحجر حیث جاء» که قبلاً گذشت آنجا بله جای غلظت است اما در حال عادی جامعه اسلامی آن قدر باید مستحکم باشد که بیگانه طمع نکند.

پرسش...

پاسخ: بله آ ن یکی بله, در میدان معرکه بله اما این امر غایب است آن امر حاضر خطابش به مسلمانهاست روشن است اما این امر غایب یعنی چه کفار که امر شارع مقدس را اطاعت نمی کنند این امر غایب هم مثل امر حاضر برای وجوب است بر آنها واجب است که در شما غلظت را بیابند یعنی شما باید غلیظ باشید دیگر. خب اینجا هم همین طور است (لِيَسْتَأْذِنكُمُ) بچه ها حتماً باید اذن بگیرند آنها که مکلّف نیستند تا اذن بگیرند یعنی شما باید طرزی آنها را بپرورانید که آنها به ادبِ اذن آشنا بشوند (لِيَسْتَأْذِنكُمُ الَّذِينَ مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ وَالَّذِينَ لَمْ يَبْلُغُوا الْحُلُم) پس پرورش کودک چه بچه های خود آدم چه بچه هایی که بالأخره در منزل آدم رفت و آمد می کنند آنها را طرزی باید تربیت کرد که در سه وقت از شبانه روز بدون اجازه وارد اتاق آن پدر و مادر یا بزرگ خانواده نشوند.

پرسش...

پاسخ: برای زنها و مردان هم هست منتها خطاب قرآن روی مردم است نه مردان.

پرسش...

پاسخ: همان چیزی است که همه ردّش کردند چه زن چه مرد برابر آیات قبلی و آیات بعدی این زن که حالا می خواهد لباس خواب بپوشد این طور نیست که رها باشد که هر کسی بتواند او را ببیند که حتی مِلک یمین او این ملک یمین در خصوص مرد استثنا شده است در خصوص زن که استثنا نشده یعنی اگر زنی مالک غلامی بود این غلام که نمی تواند او را نگاه کند که. خب خطاب قرآن به مردان نیست به مردم است این یک فرهنگ محاوره است آنجا که سخن از مرد در مقابل زن هست آنجا سخن از رجال و نساء است اگر دلیل بر تغلیب نداشتیم آنجا سخن از مردان در قبال زنان است وگرنه تعبیر قرآن کریم نظیر محاورات عمومی یک فرهنگ خاص دارد مثل تعبیر عمومی که خطاب به مردم است نه مردان می گوییم مردم رأی دادند مردم انقلاب کردند یعنی مرد و زن این مردم در قبال زنها نیستند مردان اند که در قبال زنان اند رجال اند که در قبال نساء هستند (لِيَسْتَأْذِنكُمُ) به پدر و مادر هر دو خطاب می کند بلکه مادر مهم تر است زن مهم تر است برای اینکه ملک یمین

اگر کنیز بود که خب زن است و اگر غلام بود با اینکه ملک یمین است حق ندارد مالکه خود را ببیند (لِیَسْتَأْذِنکَمُ الَّذِینَ مَلَکَتْ أَیْمَانُکُمْ وَالَّذِینَ لَمْ یَبْلُغُوا الْحُلُم مِنْکُمْ ثَلاثَ مَرّاتٍ) چه اینکه در آیه ای که قبلاً گذشت (یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لاَ تَدْخُلُوا بُیُوتاً غَیْرَ بُیُوتِکُمْ) این اختصاصی به مردان ندارد برای مردم است اعم از مردان و زنان اصلِ مطلب برای همه است خصوصیّات و موارد استثنایی اش هم برای همه است (وَالَّذِینَ لَمْ یَبْلُغُوا الْحُلُم مِنْکُمْ ثَلاثَ مَرّاتٍ) این تربیت عمومی ناظر به اولیاست در سوره□ مبارکه□ «تحریم» آمده آیه شش سوره□ مبارکه□ «تحریم» این است (یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا قُوا أَنفُسَکُمْ وَأَهْلِیکُمْ نَاراً) حالا بعضیها نارِ بالفعل دارند مثل فرزندان بالغ بعضی نار بالقوّه دارند نظیر فرزندان غیر بالغ این فرزند غیر بالغ اگر تربیت نشود وقتی بالغ شد خب به طرف فساد گرایش پیدا می کند دیگر اینکه فرمودند: «مروحٌ بالصلاه و هم أبناء سبع» همین است اینکه فرمود: «یفرق بینهم فی المضاجع إذا بلغوا سبع أو تسع سنین» همین طور است باید انسان از تشریفات زندگی کم بکند ولی بستر خواب بچه ها را کاملاً مستقل کند جدا کند دوتا بچه را چه دو برادر چه دو خواهر چه یک برادر و خواهر هفت هشت ساله اینها را در یک رختخواب نخوابانند فرمود: «یفرق بینهم فی المضاجع إذا بلغوا سبع أو تسع سنین» حالا بگویند دو برادرند هفت ساله یا یک برادر و خواهرند هفت ساله یا هشت ساله یا نُه ساله این را حتماً فرمود در رختخواب جدا بخوابانید اینجا جای تشریفات نیست اینجا اگر برای هر کدام یک رختخواب مستقلّی باشد اینجا را نمی گویند تجمّل باید از آن هزینه های زائد کم کرد بستر اینها را جدا و مستقل کرد. خب فرمود: (یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا قُوا أَنفُسَکُمْ وَأَهْلِیکُمْ نَاراً) که (وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَهُ) خب این (أَهْلِیکُمْ) درست است که بالغ را بالفعل شامل می شود ولی نابالغ را هم بالقوّه ای که قرینه مع فعل است شامل می شود پس بر پدر و مادر لازم است بر بزرگان لازم است که خردسالان را بپرورانند چه نسبت به فرزندان خودشان چه نسبت به فرزندان دیگر اگر همسایه ای رسماً حریم نگیرد و به کودکان مجاور نفهماند که شما باید وقتی وارد می شوید در این سه وقت اذن بگیرید خب این هم بی اذن وارد می شود مخصوصاً در بخشهایی که رابطه بیشتر هست نظیر بعضی از روستاها و مانند آن خب.

ص: ۴۲۳

پاسخ: بله خب دیگر بر پدر و مادر واجب است دیگر. شش قول در این آیه طبق حرف قرطبی نقل شده برخیها گفتند این آیه منسوخ است بعضی گفتند این امر, امر ندّی است و مانند آن ظاهرش وجوب است انسان باید اینها را تربیت کند دیگر. خب (لِيَسْتَأْذِنكُمُ الَّذِينَ مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ وَالَّذِينَ لَمْ يَبْلُغُوا الْحُلُم مِنْكُمْ ثَلاثَ مَرّاتٍ) در آن روز قبل به عرضتان رسید که جامعه وقتی تربیت می شود که از خردسالی عفیف به بار بیاید وگرنه اگر اینها را تا پانزده شانزده سال رها بکنیم بعد بگوییم بزرگ می شوند خودشان یاد می گیرند این چیزی نیست که انسان بعد از بلوغ یاد بگیرد این هفت سالی که کودک در اختیار پدر و مادر است یک دوره دانشکده هفت ساله است که همه عواطف و عادات و آداب را اینجا یاد می گیرند شما می بینید بعضی از شهرها که عاطفه در آنجا بیشتر حکومت می کند هر چه مسئولین یا بعضی از خیّرین رفتند تلاش بکنند که خانه سالمندان بسازند می بینند نشد می گویند مگر آدم می شود پدر یا مادر خودش را رها بکند به خانه سالمندان بدهد برای اینکه این بچه هفت سال دانشکده رفته این دانشکده همان آغوش مادر است دامن پدر است او عاطفه یاد گرفته این گریه سرمایه اوست و در فراغ آنها می نالد اما شما شهرهای بزرگ که این بچه ها در مهدکودک تربیت می شوند آن هفت سالی که باید عاطفه یاد بگیرند که یاد نگرفتند همین مقدار که پدر و مادرشان یک مقدار مشکل پیدا شد و سن بالا آمد فوراً خانه سالمندان می برند خب این محصول همان مهدکودک است دیگر این بچه عاطفه را از کجا یاد بگیرد فراغ مادر را چگونه دردآور بداند فراغ پدر را چگونه دردآور بداند اینکه درس خواندنی نیست این را که نمی شود در حوزه یا دانشگاه یاد گرفت که این فطری و تزریقی است و زمانش هم همان هفت سال اول است از این هفت سال گذشت دیگر دورانش گذشته است عاطفه را آن هفت ساله یاد می گیرند این پدر و این مادر اینکه قرآن فرمود: (إِمَّا يَبْلُغَنَّ عِندَكَ الْكِبَرَ أَحَدُهُمَا أَوْ كِلَاهُمَا فَلَا تَقُل لَهُمَا أُفٍّ) یا (وَاخْفِضْ لَهُمَا جَنَاحَ الذُّلِّ مِنَ الرَّحْمَةِ) همین است دیگر خب من این قصّه را هم یک وقت برای شما نقل کردم که دو سال قبل من دیدم کسی از این شهرهای استان دور آمده یک استکان آب هم دستش است سنّش هم از پنجاه گذشته بود با چه بی تابی آمده که آقا شما این آب را دهن بزنید حمدی بخوانید من مادرم مریض است خب این درست است که این کارش شاید درست نبود از راه دور آمده ولی این غرق عاطفه است این نشان می دهد که این حاضر نیست مادرش را به خانه سالمندان بدهد دیگر اصلاً به فکر چنین آدمی نیست که مادرش را رها کند این بهترین برکت است این بهترین نعمت است و اما دیگری که اصلاً آب دستش نمی گیرد که کسی دهن بزند که همین که پدرش یا مادرش کمی سن بالا رفته می برد خانه سالمندان از این طرف مهدکودک از آن طرف هم خانه سالمندان این هفت سال, هفت سال تعلیم و تربیت است هفت سال عاطفه است عاطفه خریداری نیست عاطفه در هیچ جا پیدا نمی شود فقط در دامن پدر و مادر هست. خب فرمود این را قدر بدانید این را (قُوا أَنفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ) یکی بعد فرمود: (طَوَّافُونَ عَلَيْكُم) اینها باید بیایند شما را ببینند شما باید اینها را بینی نمی شود که همیشه اذن بگیرند که فرمود در این سه وقت اینها آشنا بشوند مؤدّب بشوند که بدون اذن وارد نشوند دقّ الباب بکنند تلنگر بزنند شما لباستان را بپوشید خودتان را جمع بکنید با ادب اینها را بپذیرید.

پرسش...

پاسخ: بله یعنی او را تحکیم نکنید با جان گفتن و با عزیزم گفتن بپرورانید نه اینکه لوس بار بیاورید این لوس بار آوردن یک مطلب است یک وقت است که تحکیم نکنید قهر نکنید با عاطفه او را بپرورانید که او عاطفه یاد بگیرد دیگر خب.

فرمود این سه وقت را شما به آنها بیاموزید که اینها از شما اجازه بگیرند بعد از اجازه وارد بشوند (مِنْ قَبْلِ صَلاةِ الْفَجْرِ وَحينَ تَضَعُونَ ثِيابَكُمْ مِنَ الظَّهِيرَةِ وَمِن بَعْدِ صَلَاةِ الْعِشَاءِ) در نیم روز دو بار لازم نیست همان یک بار که شخص لباس را عوض می کند کافی است چون بار دیگر هم خودش روشن است که هنگام تعویض لباس کودک نیاید بعد مرقوم فرمود که این چنین نیست که فقط شما معصیت کرده باشید آنها هم مشکل پیدا می کنند آنها اگر جزء (الَّذِينَ مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ) باشند که بالفعل مشکل دارند چون بالغ اند اگر (لَمْ يَبْلُغُوا الْحُلُم) باشند بالقوّه القریبه من الفعل مشکل دارند چون این همین که بالغ شده است دیگر درکی ندارد حجاب و بی حجابی برای او یکسان است (لَيْسَ عَلَيْكُمْ وَلاَ عَلَيْهِمْ جُنَاحٌ بَعْدَهُنَّ) چرا برای اینکه (طَوَّافُونَ عَلَيْكُم) اینها باید با شما زندگی کنند اینها که نمی توانند هر لحظه اجازه بگیرند که این غلام (الَّذِينَ مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ) که مرتب باید کارهای شما را انجام بدهد یا بچه های شما که شما باید مرتب کار آنها را انجام بدهید اینها (طَوَّافُونَ عَلَيْكُم بَعْضُكُمْ عَلَى بَعْضٍ) آن وقت فرمود: (كَذلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمُ الآيَاتِ) این قرآنی که فرمود: (يس ۝ وَالْقُرْآنِ الْحَكِيم) برای اینکه کلام حکیم است در غالب این مسائل ذات اقدس الهی به عنوان علیم حکیم خودش را وصف می کند که اسمای حسنایی که در ذیل همین آیه است ضامن مضمون همان آیه است یعنی این دستورها برابر علم و حکمت است (وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ).

پرسش..

پاسخ: خب آنها بالغ اند دیگر بالغ وظیفه اش بیشتر است دیگر.

(وَإِذَا بَلَغَ الْأَطْفَالُ مِنكُمُ الْحُلُمَ) حالا اگر بالغ شدند داخل در همان مستثنامنه اند مستثنامنه که در آیه ۲۳ بود این بود که کسی وارد نشود مگر اینکه اذن بگیرد اگر از همسایه یا غیر همسایه کسی بالغ شد این (فَلْيَسْتَأْذِنُوا كَمَا اسْتَأْذَنَ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ) محارم در سوره مبارکه «نساء» و مانند آن حسابشان جدا شد که فرزند آدم, برادر آدم, برادرزاده ها اینها که محارم اند در سوره «نساء» حسابشان جدا شد الآن سخن از بالغ و نابالغ است و اگر کسی همسایه آدم بود و دوست بچه های آدم بود و بالغ شد حتماً باید اذن بگیرد مثل برابر آیه ۲۳ سوره «نساء» (وَإِذَا بَلَغَ الْأَطْفَالُ مِنكُمُ الْحُلُمَ فَلْيَسْتَأْذِنُوا) البته به برکت روایات علامت بلوغ چند قسم است یکی همین احتلام است که «رُفع القلم عن الصبیّ حتّی یحتلم» این حصر نیست اگر سن بود یا علائم دیگر بود آنها هم می توانند نشانه بلوغ باشند (فَلْيَسْتَأْذِنُوا كَمَا اسْتَأْذَنَ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ) این دیگر می تواند یک امر غایبی باشد که مأمورش همان افراد بالغ اند (كَذلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ) می بینید این مسائل اجتماعی که اینها مدینه فاضله می سازد پشت سر هم می گوید خدا این را می گوید, پشت سر هم می گوید خدا علیم است پشت سر هم می گوید خدا حکیم است شما این بیانات را در نماز و روزه ندارید که این طور قدم به قدم جزئیات را بگوید بعد بگوید خدای علیم خدای حکیم چون اینهاست که مدینها را فاضله می کند جامعه را ادب اداره می کند بارها به عرضتان رسید الآن این ده دوازده میلیون پرونده ای که هست هفت هشت میلیون مربوط به الفبای دین است این الفبای دین مسئله ای نیست که کسی نداند که همه ما می دانیم که بالأخره چک بی محل کشیدن بد است دروغ گفتن بد است خیانت کردن بد است کم فروشی بد است گران فروشی بد است احتکار بد است و به موقع تخلیه نکردن خانه و یا مغازه بد است همه این چیزها الفبای دین است دیگر اینها همه در رساله های عملیه نوشته است همه اینها جزء بیّنات ماست و مشکلات این هفت هشت میلیون پرونده هم همین است مشکل جامعه مشکل اخلاق است نه مشکل علم آن مشکلات عمیق علمی برای حوزه و دانشگاه است که به لطف الهی دارند کار خودشان را انجام می دهند آنکه کشور را مدینه فاضله می کند همین اخلاق است همین آداب است همین بی حجابی و بدحجابی و کثرت طلاق و کثرت مهر و کثرت جهیزیه و اینهاست لذا در غالب اینها بلافاصله می گوید خدا این چنین بیان کرده خدا عالِم به مصالح است خدا حکیم است تا جامعه راه بیفتد (كَذلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ) گفتند سوره مبارکه «نور» را همان طوری که آقایان می خوانند تفسیرشان را می فهمند به خانمها هم یاد بدهید تفسیرش را بفهمند بعد فرمود: (وَالْقَوَاعِدُ مِنَ النِّسَاءِ اللَّاتِي لاَ يَرْجُونَ نِكَاحاً) این درباره استیذان بود که آیه ۲۳ داشت که (لاَ تَدْخُلُوا بُيُوتاً غَيْرَ بُيُوتِكُمْ) در آیه ۲۷ بود (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لاَ تَدْخُلُوا بُيُوتاً غَيْرَ بُيُوتِكُمْ حَتَّى تَسْتَأْنِسُوا) اما بعدش در جریان حجاب آیه ۲۹ به بعد آیه سی به این صورت است (قُل لِّلْمُؤْمِنِينَ يُغُضُّوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ) تا می رسد به پایان همین بخش آیه ۳۱ که (وَلاَ يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا) از همین گروه که موظّف به عفاف و حجاب و سَترند زنهای سالمند را استثنا کرده فرمود: (وَالْقَوَاعِدُ مِنَ النِّسَاءِ) قواعد جمع قاعده است یعنی نشسته و اما اینجا قواعد جمع قاعد است نه جمع قاعده برای اینکه این قاعد یعنی «قاعد عن الحیض» همان طوری که حائضه نداریم, حامله نداریم چون تاء برای فرق مذکر و مؤنث است اما اگر صفتی مخصوص زن بود دیگر تاء فارقه نمی خواهد که تالفرقی که در سیوطی آمده یعنی تاء فارقه آن برای صفت مشترک است مثل عالِم و کاتب و امثال ذلک اما نمی گویند حائضه نمی گویند حامله نمی گویند قاعده می گویند قاعده یعنی «قعد عن

الحیض» (وَالْقَوَاعِدُ مِنَ النِّسَاءِ) یعنی آ نهایی که «قَعدْنَ عن الحیض» اینها اگر قدری روسری شان کنار رفت عیب ندارد خب با اینکه برای اینهـا رعـایت سَتر اُولاـست فرمود: (وَالْقَوَاعِـدُ مِنَ النِّسَـاءِ) حالاـ اگر منظور از (الْقَوَاعِـدُ مِنَ النِّسَاءِ) یعنی آنها که به فرتوتی و کهنسـالی رسـیدند که هیـچ احتمـال و علاـقه ای به نکاح در آنها نیست و با آنها نیست آن وقت این قیـد (لَا یَرْجُونَ نِکَاحاً) می شود توضـیحی. اگر آن اعم بود که هنوز به آن سن نرسـیدند این قیـد (لَا یَرْجُونَ نِکَاحاً) می شود احترازی. زنهای سالمنـدی که دیگر سـخن از ازدواج با آنها مطرح نیست اینها اگر مقـداری روسـری شان کنار رفت عیب نـدارد (وَالْقَوَاعِدُ مِنَ النِّسَـاءِ اللَّاتِی لَا یَرْجُونَ نِکَاحاً فَلَیْسَ عَلَیْهِنَ جُنَاحٌ أَن یَضَـعْنَ ثِیَابَهُنَّ) مقـداری اگر بی چادر رفتنـد یا کمی روسـری شان فاصـله گرفت اینهـا عیب نـدارد اما به این شـرط که (غَیْرَ مُتَبَرِّجَاتٍ بِزِینَهٍ) آن زینتهایی که گفتیم (لَا یُبْـدِینَ زِینَتَهُنَّ) آنها سـر جایشان محفوظ است برای اینکه آنها در مصـنوعیها هم ممکن است جوانی را تحریک کند در این چوبهایی که آنها را مزیّن می کنند با اینکه چوب است ممکن است کسـی را تحریک کنـد چه رسـد به زن فرمود: (غَیْرَ مُتَبَرِّجَاتٍ بِزِینَهٍ) بُرج آن بنای عالی را می گویند (فِی بُرُوجٍ مُشَیَّدَهٍ) یعنی بناهای مستحکم و یا گچ کاری شده و مانند آن تبرّج یعنی خودنمایی.

ص: ۴۲۶

پرسش..

پاسخ: این خطاب, وظیفه مردم است «إذا نُهین لا یَنتهین» حالا کسی وارد دوشنبه بازار, شنبه بازار و سه شنبه بازاری که در گوشه کنار این کشور هست روستائیهایی می آیند و «إذا نُهین لا یَنتهین» هر چه هم بگویی چون عادت نکردند با آن طهارت روحی که در روستای خودشان دارند خودشان را مرد می دانند اینجاست که اگر یک وقت مرد چشمش بیفتد عیب ندارد «إذا نُهین لا یَنتهین» اما وظیفه آنها این است که خودشان را بپوشانند دیگر این وظیفه زن را دارد ذکر می کند می گوید زن سالمند اگر کمی روسری اش کنار رفته عیب ندارد اما آن زنها که سالمند نیستند «اذا نهین وجب علیهنّ الانتهار» اما «لا ینتهین» «إذا نُهین لا یَنتهین» آ نها نگاه مرد عیب ندارد نه اینکه آنها کارشان حلال است آنها کارشان حرام است.

پرسش..

پاسخ: بله دیگر, لذا اگر خُمُر و امثال ذلک بود دیگر نمی فرمود: (غَیْرَ مُتَبَرِّجَاتٍ بِزِینَهٍ) می خواهد طرزی بفرماید که تبرّج را نهی کند اظهار زینت را نهی کند لذا فرمود آن ثیاب به معنای اعم حالا یا چادر ندارد یا بخشی از روسری رفته کنار این عیب ندارد برای اینکه اینها تحریک نمی کند آنهایی که تحریک می کند آنها را نباید اظهار بکند لذا فرمود: (غَیْرَ مُتَبَرِّجَاتٍ بِزِینَهٍ).

پرسش: به یک دختر گفتم, گفت نه.. روی سر نمی گذارند آقا باز دو مرتبه

پاسخ: خب حالا این همانهایی هستند که امر به معروف و نهی از منکر را اطاعت نمی کنند نه خیر, ما را ـ ان شاءالله ـ در قبر خودمان می گذارند او را در قبری که «حُفره مِن حُفَرِ النیران» می گذارند بله در یک قبر نمی گذارند درست است اما یکی «روضهٌ مِن ریاض الجنّه» یکی «حُفره مِن حُفَرِ النیران» خب.

ص: ۴۲۷

این بیـان هم سـخن درستی نیست که حالاـ هر کسـی کار خودش را انجام بدهـد آن بیان نورانی پیغمبر(صـلّی الله علیه و آله و سلّم) هست و درست است که هر کسـی را در قبر خودش می گذارند حالا یکی «روضهٌ مِن ریاض الجنّه» یکی «حُفره مِن حُفَرِ النیران» اما فرمود شـما مادامی که روی زمین هستید این حرف منطقی نیست که هر کسی, بله وقتی مردید هر کسی قبر خودش را دارد اما مادامی که روی زمین هستیـد سـخن از قبر نیست سـخن از سـفینه است فرمود افرادی که در یک سـفینه نشسـتند در یک کشتی نشسـتند صـندلیهای اینها فرق می کنـد اگر کسـی فرض کنیـد داسـی بگیرد زیر صـندلی خودش را بخواهد خراب بکند بگوید من صـندلی ام جدا شـما صـندلی تان جدا دیگران اگر دسـتش را گرفتند نگذاشـتند زیر صندلی خودش را خراب بکند همه نجات پیدا می کنند اما اگر دسـتش را نگرفتند این زیر صـندلی خودش را خراب کرده شـکافته شکسـته شده آب از زیر صـندلی او وارد کشـتی شـده کـلّ فضـای کشـتی را بـه هـم می زنـد همـه را هم غرق می کنـد این تمثیـل وجـود مبـارک پیغمبر(صـلّی الله علیه و آله و سـلّم) است نمی شود گفت به تو چه! باید گفت هم به من چه هم به تو چه, هم شـما مسـئولید به من بگویید هم من مسـئولم برای اینکه ما سرنشینان یک کشتی هستیم شما اگر این وضع ادامه بدهید درباره بچه های ما هم اثر می گذارد درباره فرزندان ما هم اثر می گذارد درباره بسـتگان ما هم اثر می گذارد هم به من چه هم به تو چه همه ما مسئولیم «کلّکم راع و کلّکم مسئولٌ عن رعیّته».

ص: ۴۲۸

پرسش: اینجا فرمود: (أَن يَضَعْنَ) اینجا در واقع بحث یک مقدار..رفتن نیست ظاهر آیه این است که.

پاسخ: اما خب به غرینه (غَيْرَ مُتَبَرِّجَاتٍ بِزِينَةٍ) همه آنچه را که تحریک کننده است بسته است دیگر بخواهد خودنمایی بکند ممنوع است کاری بکند که تحریک کننده باشد ممنوع است حالا یا روسری اش یک مقدار کنار رفته یا دستش یک مقدار پیدا شده.

پرسش: مراقب باشد روسری نگذارد اگر تبرّج نداشته باشد.

پاسخ: نه خب فرق می کند اگر پیرزنی باشد که هیچ اثر ندارد بله ممکن است که, اما در ذیل فرمود: (وَأَن يَسْتَعْفِفْنَ خَيْرٌ لَهُنَّ) این سه جمله را کنار هم فرمود با در نظر گرفتن جمله سوم که (وَأَن يَسْتَعْفِفْنَ خَيْرٌ لَهُنَّ) نشان می دهد که او هم باید مواظب فضای عفّت و اینها باشد خب اگر او طوری است که نوه او می گوید مادربزرگ که حالا بی روسری است یا بی چادر است من هم باید باشم این کار جایز است این فضا را آلوده می کند دیگر این (وَأَن يَسْتَعْفِفْنَ خَيْرٌ لَهُنَّ) همه این قسمتها را ترمیم می کند آن (غَيْرَ مُتَبَرِّجَاتٍ بِزِينَةٍ) بخشی را ترمیم می کند. فرمود: (وَأَن يَسْتَعْفِفْنَ خَيْرٌ لَهُنَّ) در بخشهایی از قرآن کریم ما را دستور داده که یک حکم الزامی دارید و یک حکم رجحانی دارید آن حکم رجحانی تان در سوره مبارکه «بقره» آیه ۲۳۷ و آیه دیگر مشخص شد در سوره مبارکه «بقره» آیه ۲۳۷ بعد از جریان طلاق و گرفتن نصف مهر فرمود: (إِلَّا أَن يَعْفُونَ أَوْ يَعْفُوَا الَّذِى بِيَدِهِ عُقْدَةُ النِّكَاحِ وَأَن تَعْفُوا أَقْرَبُ لِلتَّقْوَى) که مرحله کمال را هم نشان می دهد در همان سوره مبارکه «بقره» آیه ۲۸۰ فرمود: (وَإِن كَانَ ذُو عُسْرَةٍ فَنَظِرَةٌ إِلَى مَيْسَرَةٍ) اگر بدهکار است کسی, وضع مالی اش مناسب نبود که بپردازد باید مهلت داد تا وضعش خوب بشود فرمود: (وَأَن تَصَدَّقُوا) اگر ببخشی (خَيْرٌ لَكُمْ) بعضی از مسائل است که ما ساده می گیریم ولی چه فخررازی چه تفسیر قرطبی چه برخی از تفسیرهای دیگر از ابن عباس نقل کردند که چند آیه است که من یاد ندارم کسی به این آیات درست عمل کرده باشد یکی (إِنَّا خَلَقْنَاكُم مِن ذَكَرٍ وَأُنْثَى) است که در ذیل فرمود: (إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِندَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ) یعنی باور جامعه این باشد که معیارِ کرامت تقواست و هر که اتقا بود اکرم است ممکن است بعضیها فی الجمله بپذیرند اما فضای جامعه هنوز این را نپذیرفته که (إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِندَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ) آیه دومی که می گوید من تا حال ندیدم این جا آیه به خوبی در جامعه عمل بشود آیه هشت سوره مبارکه «نساء» است فرمود: (وَإِذَا حَضَرَ الْقِسْمَةَ أُولُوا الْقُرْبَى وَالْيَتَامَى وَالْمَسَاكِينُ فَارْزُقُوهُم مِنْهُ) در موقع توزیع میراث اگر این دو سه گروه وارد شدند اینها را محروم نکنید بعضی از بستگان شما هستند که اینها جزء طبقات ارث نیستند سهمی هم برای اینها قائل بشوید اگر ایتامی در موقع توزیع ارث شما آنجا راه پیدا کردند آنها را محروم نکنید مساکین را در هنگام توزیع ارث محروم نکنید سهمی به مساکین بدهید سهمی به ایتام بدهید سهمی هم به بستگان فقیرتان که یا بنا نیست فقیر باشند به بستگانتان که جزء طبقات ارث نیستند بدهید این سه آیه است که می گوید من هنوز جامعه را پیدا نکردم که به این سه آیه درست عمل بکنند یا اکثر جامعه یا غالب جامعه بالأخره به این آیات کمتر توجه می کنند اینهاست که بالأخره زندگی را می سازد فرمود: (وَأَن يَسْتَعْفِفْنَ خَيْرٌ).

پرسش: ببخشید استاد آیه سوم

پاسخ: آیه سوم همین آیه محلّ بحث است دیگر, آیه محل بحث است خب.

در جریان این (ثَلاثُ عَوْرَاتٍ لَكُمْ) این می گویند عورات, عورات بعضیها می بینید برای عذرتراشی چه در موقع چه در غیر جبهه می گویند خانه ما کسی نیست یا خانه ما در جایی است که ناامن است منطقه ای است که مثلاً آنجا هنوز دیوارکشی نشده امنیت محفوظ نیست در این گونه تعبیرها و بهانه آوردنها در صدر اسلام هم بود در سوره مبارکه «احزاب» آیه سیزده به این صورت است حالا دشمنها صف بستند با هم دارند می آیند و آمدند دارند حمله می کنند بعضیها می گویند ما خانه خلوت است کسی نیست بچه ها نیستند من باید بروم در چنین فضایی (وَإِذْ قَالَت طَّائِفَةٌ مِّنْهُمْ يَا أَهْلَ يَثْرِبَ لاَ مُقَامَ لَكُمْ فَارْجِعُوا) اما (وَيَسْتَأْذِنُ فَرِيقٌ مِّنْهُمُ النَّبِيَّ يَقُولُونَ إِنَّ بُيُوتَنَا عَوْرَةٌ) خانه خلوت است کسی نیست (وَمَا هِيَ بِعَوْرَةٍ) اینکه فرمود: (ثَلاَثُ عَوْرَاتٍ لَكُمْ) یعنی سه بار است که وضع مختلّ است سامان پذیر نیست نظم نیست در این سه مرحله شما باید با اذن وارد بشوید اینجا هم که می گوید: (إِنَّ بُيُوتَنَا عَوْرَةٌ) یعنی سامانی ندارد در محلّ تلفات است یا تهاجم است و مانند آن, این کلمه «عوره» که در آیه محلّ بحث آمده با توجه به آیه سوره مبارکه «احزاب» روشن تر می شود (وَالْقَوَاعِدُ مِنَ النِّسَاءِ اللَّاتِي لاَ يَرْجُونَ نِكَاحاً فَلَيْسَ عَلَيْهِنَ جُنَاحٌ أَن يَضَعْنَ ثِيَابَهُنَّ) در صورتی که این دو قید هم رعایت بکنند (غَيْرَ مُتَبَرِّجَاتٍ بِزِينَةٍ) و اینکه (وَأَن يَسْتَعْفِفْنَ خَيْرٌ لَهُنَّ) عفاف برای همه اینها خیر است نه برای خود او برای اینکه او که (لاَ يَرْجُونَ نِكَاحاً) برای او کاری می کند که جامعه را به عفاف دعوت می کند (وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ).

ص: ۴۳۰

«و الحمد لله ربّ العالمین»

آیات ۶۰ تا ۶۱ سوره نور ۹۰/۱۰/۰۴

.Your browser does not support the audio tag

(وَالْقَوَاعِدُ مِنَ النِّسَاءِ اللَّاتِی لاَ یَرْجُونَ نِکَاحاً فَلَیْسَ عَلَیْهِنَ جُنَاحٌ أَن یَضَعْنَ ثِیَابَهُنَّ غَیْرَ مُتَبَرِّجَاتٍ بِزِینَهٍ وَأَن یَسْتَعْفِفْنَ خَیْرٌ لَهُنَّ وَاللَّهُ سَمِیعٌ عَلِیمٌ (۶۰) لَیْسَ عَلَی الْأَعْمَی حَرَجٌ وَلاَ عَلَی الْأَعْرَجِ حَرَجٌ وَلاَ عَلَی الْمَرِیضِ حَرَجٌ وَلاَ عَلَی أَنفُسِکُمْ أَن تَأْکُلُوا مِنْ بُیُوتِکُمْ أَوْ بُیُوتِ آبَائِکُمْ أَوْ بُیُوتِ أُمَّهَاتِکُمْ أَوْ بُیُوتِ إِخْوَانِکُمْ أَوْ بُیُوتِ أَخَوَاتِکُمْ أَوْ بُیُوتِ أَعْمَامِکُمْ أَوْ بُیُوتِ عَمَّاتِکُمْ أَوْ بُیُوتِ أَخْوَالِکُمْ أَوْ بُیُوتِ خَالاَتِکُمْ أَوْ مَا مَلَکْتُم مَّفَاتِحَهُ أَوْ صَدِیقِکُمْ لَیْسَ عَلَیْکُمْ جُنَاحٌ أَن تَأْکُلُوا جَمِیعاً أَوْ أَشْتَاتاً فَإِذَا دَخَلْتُم بُیُوتاً فَسَلِّمُوا عَلَی أَنفُسِکُمْ تَحِیَّهً مِّنْ عِندِ اللَّهِ مُبَارَکَهً طَیِّبَهً کَذلِکَ یُبَیِّنُ اللَّهُ لَکُمُ الآیَاتِ لَعَلَّکُمْ تَعْقِلُونَ (۶۱))

در این سوره مبارکه «نور» بخش وسیعی از احکام عفاف و حجاب را مطرح فرمود. قبلاً فرمود که زنها موظّف اند خود را بپوشانند چه اینکه مردها موظّف اند چشمان خود را بپوشانند و نگاه نکنند. در مسئله وجوب سَتر نه مسئله جواب نگاه در مسئله وجوب ستر یک سلسله اموری استثنا شده همان طوری که در جریان وجه و کفّین برخیها استثنا کردند اما این استثنا ناظر به مسئله وجوب ستر است نه جواز نظر یعنی اگر فقیهی فتوا داد که پوشاندن صورت واجب نیست یا پوشاندن کفّین واجب نیست معنایش این نیست که نامحرم هم می تواند نگاه کند استثنای از وجوب ستر است نه استثنای از جواز نظر در اینجا هم استثنا از وجوب ستر است نه جواز نظر حالا اگر آیه ای, روایتی دلیل بود بر اینکه یک زن سالمند می تواند مقداری از روسری خود را کنار ببرد موی سرش پیدا بشود اما آیا این دلیل است بر اینکه دیگری هم می تواند نگاه کند یا نه, غرض آن است که استثنای از مسئله وجوب ستر مجوّز نگاه نامحرم نیست مثل همان مسئله جواز کشف وجه و کفّین که این مستلزم جواز نظر نامحرم نبود.

ص: ۴۳۱

مطلب دوم آن است که اگر گفتیم (وَالْقَوَاعِدُ مِنَ النِّسَاءِ) یعنی «والقواعد من الحیض و الحمل» آن وقت آن (لاَ یَرْجُونَ) می شود قید اعتراضی, اما گفتیم «والقواعد من الحیض و الحمل و النکاح» آن قید می شود توضیحی یعنی قید (لاَ یَرْجُونَ) (وَالْقَوَاعِدُ مِنَ النِّسَاءِ اللَّاتِی لاَ یَرْجُونَ نِکَاحاً فَلَیْسَ عَلَیْهِنَ جُنَاحٌ) بر آنها حرجی نیست که برخی از این سترها و پوششها را رعایت نکنند (أَن یَضَعْنَ ثِیَابَهُنَّ) در اینکه این ثیاب آیا جلواب است یا نه, خمار است یا نه, مقنعه است یا نه, وجوه فراوانی گفته شد که بخشی از آنها را باید روایات تأمین کند ولی اجمالاً آنکه فتوا بر این است, این است که بعضی از مواضع بدن را نمی تواند نپوشاند (این یک) مقداری از موی سر اگر پیدا شد مقداری از ذراء که فوق کفّ است پیدا شد مقداری از جِیْب که فوق وجه است یا دون وجه است پیدا شد این عیب ندارد تازه این درباره استثنای از وجوب ستر است اما جواز نظر باید دلیل خاصّ خودش را دید خب.

مرحوم شیخ طوسی(رضوان الله علیه) در تبیان بعد از این بیان می فرماید نظر جایز نیست فرمایش مرحوم شیخ طوسی در تبیان این است که نگاه جایز نیست حالا ستر هم بر او واجب نباشد نگاه به مو و مانند آن جایز نیست غرض این است که اگر کسی بخواهد جواز نظر را استنباط کند دلیل می طلبد آیه ناظر به آن نیست اصلاً اگر روایتی دلالت داشت همان طوری که گفته

صوت زن عورت نیست موی زن سالمند یا جیْب و گردن زن سالمند یا مقداری از ساق و ضراء زن سالمند عورت نباشد آن وقت نگاه جایز است این دو مبحث کاملاً از هم جداست همین شیخ طوسی که در تبیان آیه را به ظاهرش معنا کرده است که درباره وجوب ستر استثنا شده می فرماید نظر جایز نیست خب غرض اینکه جواز نظر دلیل می طلبد چون اطلاقات (قُل لِّلْمُؤْمِنِينَ يُغُضُّوا) نظر را منع کرده است. فرمود: (غَيْرَ مُتَبَرِّجَاتٍ بِزِينَةٍ).

پرسش...

پاسخ: بله, یک وقت است که خودِ نظر, نظر به مو ولو به ریبه هم نباشد جایز نیست این حرمتی است این می بینید احترام زن است چرا گفتند زنهایی که «إذا نهین لا ینتهین» نگاه به آنها جایز است چرا گفتند نگاه به زن کافره اگر لریبهٍ نباشد جایز است برای اینکه نگاه, ورود به حریم عفاف یک زن است و این حرمت شکنی است این باید مصون باشد این بی حرمتی به زن است اگر کسی او را نگاه کند و جایز نیست ولو به عنوان ریبه هم نباشد حالا مگر می شود کسی قصد ریبه ندارد طبیب و معالج هم نیست و هیچ اثر سوئی هم بر این نگاه بار نیست مگر می شود نگاه کرد؟! موی زن هم همین طور است غرض این است که شارع مقدس این را به عنوان حریم نگه داشته یک حرمت و احترامی است برای او برای زن کافر این احترام نیست که اگر کسی قصد ریبه نداشت می تواند مثل آدم عادی نگاه بکند آنها هم «إذا نهین لا ینتهین» این روستاییها که این طورند که حرف شنوی ندارند و نصیحت پذیر نیستند امر به معروف و نهی از منکر در آنها اثر نمی کند آنها هم حرمت خودشان را از دست دادند غرض این است که مسئله نگاه به ریبه حرام است ولو نسبت به کافره که انسان به فساد می افتد اگر نگاه ریبه نباشد نسبت به زن مسلمان نگاه جایز نیست مگر آن وجه و کفّینی که برخیها استثنا کردند لذا همین شیخ طوسی(رضوان الله علیه) در تبیان با اینکه (وَالْقَوَاعِدُ مِنَ النِّسَاءِ) را جزء مسئله استثنای از ستر معنا کرده است مانند سایر مفسّران فرمود نظر جایز نیست. خب (وَالْقَوَاعِدُ مِنَ النِّسَاءِ اللَّاتِی لاَ یَرْجُونَ نِکَاحاً فَلَیْسَ عَلَیْهِنَ جُنَاحٌ أَن یَضَعْنَ ثِیَابَهُنَّ غَیْرَ مُتَبَرِّجَاتٍ بِزِینَهٍ) ولی در همین حال هم اگر عفّتشان را حفظ بکنند (خَیْرٌ لَهُنَّ) معلوم می شود این ستر, عفاف است این عفاف را و این ملکه عفّت را باید حفظ کرد (وَأَن یَسْتَعْفِفْنَ خَیْرٌ لَهُنَّ وَاللَّهُ سَمِیعٌ عَلِیمٌ).

در جریـان ورود بر خانه ها فرمود وارد نشویـد مگر اینکه اذن بگیریـد که آیه ۲۷ همین سور ه این بود ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَدْخُلُوا بُيُوتاً غَيْرَ بُيُوتِكُمْ حَتَّى تَسْتَأْنِسُوا وَتُسَلِّمُوا عَلَى أَهْلِهَا﴾ الآن در موارد دخول در خانه ها هم ادب ورود را ذکر می کند (یک) و هـم بهره برداری از مـوادّ غـذایی در خـانه هـا را ذکر می کنـد (دو) و هـم اینکـه کسانی که در نشست و برخاست معذورنـد برای آنها گشایشی قائل است (سه) و هم اینکه این درود را معنا می کند (چهار) که قسمت مهم و مهم ترین بخش این آیه درباره این است که شما از طرف خدا سلام بفرستید که این باید جداگانه بحث بشود و معنا بشود خب. فرمود: ﴿لَيْسَ عَلَى الْأَعْمَى﴾ برخی از مفسّران ایـن را بـه جهـاد برگرداندنـد این مسئله حق است در ادله دیگر هست که جهاد بر این گروه واجب نیست بر کسی که معذور است ذوالأعذار حضورشان در معرکه قتال واجب نیست یعنی نابینا, لنگ, بیمار اینها می تواننـد جبهه نرونـد امـا بحث در مسئله جبهه و جنگ و جهاد و امثال ذلک نیست بحث در ورود در منازل یکدیگر است و استفاده از موادّ غذایی آیه ۲۶ و ۲۷ و اینها که قبلاً گذشت درباره ورود در منازل بود که بدون اذن وارد نشوید حالا در این آیه می فرماید ورود شما در این منازل مستثناست که بدون اذن وارد بشوید اذن جدید لازم نیست (یک) و در جریان هم سفره بودن هم کاسه شدن با این افراد ذوالأعذار محذوری ندارد نه شما حریم بگیرید که اینها را هم سفره قرار ندهید نه آنها شرمنده بشونـد و خجالت بکشند و با شما هم کاسه نشونـد با اینها هم کاسه بشوید هم سفره بشوید هم غذا بشوید هیچ محذوری هم ندارد درست است مسئله جهاد از اینها تکلیف برداشته شد ولی آیه درباره جهاد نیست ﴿لَيْسَ عَلَى الْأَعْمَى حَرَجٌ وَلاَ عَلَى الْأَعْرَجِ حَرَجٌ وَلاَ عَلَى الْمَرِيضِ حَرَجٌ وَلاَ عَلَى أَنفُسِكُمْ﴾ که چه ﴿أَن تَأْكُلُوا مِنْ بُيُوتِكُمْ﴾ این ﴿بُيُوتِكُمْ﴾ یعنی «بیوت أولادکم, بیوت أزواجکم» اگر خانه ای, اتاقی مخصوص پسر شماست مخصوص همسر شماست این را اگر بدون اذن وارد بشوید مجازید اینکه فرمود: ﴿مِنْ بُيُوتِكُمْ﴾ نه یعنی خانه خود شما این دیگر احتیاجی به وحی نبود که انسان وارد خانه خودش بشود حرجی ندارد از چه کسی اذن بگیرد این ﴿بُيُوتِكُمْ﴾ می بینید در این آیه ازواج اصلاً نیامده ابنا اصلاً نیامده سرّش این است که اینها داخل در ﴿بُيُوتِكُمْ﴾ هستند وگرنه خانه خود آدم که دیگر احتیاج به وحی نیست که, که خدا بفرماید عیب ندارد شما بروید در خانه تان اینکه ﴿مِنْ بُيُوتِكُمْ﴾ را فرمود بعد مسئله فرزند را ذکر نکرد مسئله همسر را ذکر نکرد معلوم می شود که ﴿بُيُوتِكُمْ﴾ یعنی «بیوت أبنائکم, بیوت أزواجکم» و مانند آن که اینها بیت شماست در حقیقت. خب در جریان ورود فرمود وارد خانه دیگران نشوید مگر اینکه مأنوس بشوید و سلام بکنید درباره اینها فرمود هیچ محذوری ندارد که ﴿أَن تَأْكُلُوا مِنْ بُيُوتِكُمْ﴾ خب أکل در بیوت فرع بر دخول است پس هم «لا تدخلوا بیوتکم الا أن یؤذن لکم» و مانند آن موارد استثنایی دارد که آنچه در همین سوره مبارکه «نور» بیان شده است یعنی آیه ۲۷ که فرمود: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَدْخُلُوا بُيُوتاً غَيْرَ بُيُوتِكُمْ حَتَّى تَسْتَأْنِسُوا وَتُسَلِّمُوا عَلَى أَهْلِهَا﴾ بعد هم فرمود: ﴿فَإِن لَّمْ تَجِدُوا فِيهَا أَحَداً فَلَا تَدْخُلُوهَا﴾ و تا اذن نگرفتید وارد نشوید این برای کسانی است که این هشت نُه گروه نباشند درباره این هشت نُه گروه استثنا شده سرّ استثنا آن است که انسان وقتی می خواهد در چیزی تصرّف بکند یا آن تصرّف متوقّف بر مِلک و مُلک است یا نه, تصرّف متوقّف بر مِلک و مُلک نیست صِرف اباحه کافی است برخی از تصرّفات است که انسان تا مالک نباشد (یک) و مَلک نباشد (دو) این تصرّف نافذ نیست نظیر بیع کردن, عتق کردن, وقف کردن و مانند آن این گونه از تصرّفات انسان باید هم مَلک باشد (یک) هم مالک باشد (دو) «لا بیع الاّ فی مِلکٍ لا بیع الاّ فی مُلکٍ» چیزی که انسان مالک نیست اگر بفروشد فضولی است یا چیزی که مالک است ولی مَلک نیست در دست دیگری است مالی است مسروق مِلک طلق اوست ولی دیگری برده سرقت کرده این درست است مالک است ولی مَلک نیست درست است مِلک دارد ولی مُلک ندارد این چه چیزی را می خواهد بفروشد. بنابراین اگر کسی خواست تصرّفِ بیع و امثال ذلک بکند اینها حتماً مِلک می خواهد مُلک می خواهد و مانند آن ولی اگر نظیر بیع نظیر وقف نظیر عِتق رقبه و

مانند آن کسی می خواهد کفّاره بدهد خب باید مال خودش را کفّاره بدهد. بخش دیگر از تصرّفات احتیاج به مِلک و مُلک نیست صرف اباحه تصرّف کافی است اگر یک وقت خواست تصرّف بکند که عینی را به دیگری بدهد که می شود بیع و امثال بیع این باید مالک باشد اگر خواست عین را ندهد منفعت عین را بدهد بالأخره باید مالک منفعت باشد ولو مالک عین نباشد مالک منفعت باشد وگرنه در حوزه نقل منفعت می شود فضولی مثل کسی که خانه ای را اجاره کرده به نحو مباشرت که خودش استفاده کند و حقّ انتقال به دیگری را ندارد ولی همین خانه را یا همین مغازه را که به نحو مباشرت اجاره کرده حالا می خواهد به دیگری واگذار کند این اجاره, فضولی است برای اینکه او حقّ انتقال نداشت اگر خواست اجاره بدهد باید مَلک باشد و مالک باشد نسبت به منفعت ولو نسبت به عین مالک منفعت نیست. قسم سوم مسئله مِلک عین نیست مِلک منفعت نیست مِلک انتفاع است نظیر عقد عاریه, عاریه عقد است عقد است یعنی عقد است غیر از اباحه تصرّف است یک ایجاب دارد یک قبول دارد آن مُعیر ایجاب می کند مستعیر قبول دارد و منفعت را مالک نمی شود انتفاع را مالک می شود لذا اگر کسی از دست این مستعیر گرفت به او چیزی بدهکار نیست برای اینکه او مالک منفعت نبود بر خلاف اینکه از دست مستأجر چیزی را بگیرد و غصب بکند آن بر اساس قاعده «علی الید» ضامن است و چون مالک منفعت همان مستأجر است و منفعت را این شخص غاصب تفویت کرده. این سه امر احتیاج به عقد دارد از این امور گذشته یعنی تملیک عین نیست تملیک منفعت نیست تملیک انتفاع نیست غرض مالکیّت نیست سخن از اباحه تصرّف باشد این هیچ عقدی نمی خواهد. اذن کافی است بلکه ضعیف تر از اذن, کشف رضا کافی است انسان اگر اذن فحوا هم احراز بکند طیب نفس هم احراز بکدن کافی است آیه محلّ بحث درباره این قسم چهارم و پنجم است یعنی می خواهد خانه ای بنشیند در اتومبیلی سوار بشود از اتومبیلی استفاده کند روی فرشی بنشیند غذایی بخورد هیچ کدام از اینها احتیاج به آن عقود سه گانه ندارند نه از قبیل بیع اند که نقل عین است نه از قبیل اجاره اند که نقل منفعت است نه از قبیل عاریه است که نقل انتفاع است و مانند آن صِرف اباحه تصرّف است در اضافه یعنی ضِیف را پذیرایی کردن مهمان را پذیرایی کردن اگر ظرف میوه ای را نزد مهمان گذاشتند این اباحه تصرّف است نه تملیک عین است نه تملیک منفعت است نه تملیک انتفاع لذا او حقّ بردن ندارد این ملک او نیست مگر اینکه خود صاحب خانه جداگانه تملیک کرده باشد فقط اباحه تصرّف است مهمان بیش از اباحه تصرّف از خانه میزبان سهمی ندارد این اباحه تصرّف گاهی با لفظ است گاهی با اذن قلبی است و مانند آن. آن گونه از مسائل که در محور تملیک است این ﴿لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُم بَيْنَكُم بِالْبَاطِلِ إِلَّا أَن تَكُونَ تِجَارَةً﴾ (یک) ﴿عَن تَرَاضٍ﴾ (دو) باید تجارتب اشد اما این بخشهای چهار و پنج بر اساس «لاـ یَحلّ مال امرىء مسلمٍ الاّ بطیب نفسه» است کاری به نقل و انتقال ندارد اگر کسی بخواهد در خانه دیگر بنشیند نماز بخواند روی فرشش بنشیند از غذای او استفاده کند باید مأذون باشد باید اباحه تصرّف باشد این آیه ناظر به اباحه تصرّف است وقتی که آیاتی آمده است که شما از مال حرام بپرهیزید خیلیها جدّی گرفتند و سعی می کردند که از این گونه از موارد به شدّت بپرهیزند آیه نازل شد که ما اگر گفتیم یعنی خدا که فرمود از مال دیگران استفاده نکنید یعنی از مال بیگانه ها نه از مال ارحام و قوم و خویشی که اذن فحوا اینها را همراهی می کند اصل بر اذن فحواست و رضایت است و اباحه تصرّف است در این گونه از موارد که شاهد حال حکایت می کند مگر اینکه دلیل خاص داشته باشیم بر خلافش. خب پس در این گونه از موارد اباحه تصرّف است و اباحه تصرّف هم غیر از تملیک است و کسی که مسافرت می کند کلیدش را به همسایه می دهد می گوید در اختیار شما مگر اینکه دلیل خاص بر خلافش اقامه شده باشد او می تواند چیزی در منزلش هست میل کند در منزلش برود بنشیند نماز بخواند استفاده کند کلید را به او داده گفته این هفته من می روم مسافرت این خانه در شما در این گونه از موارد حتی اذن هم لازم نیست طیب نفسی که کشف بشود کافی است چون آن بیان نورانی حضرت

این نیست که «لاـ یحلّ مال امریء مسلم الاّ باذنه» دارد «إلاّ بطیب نفسه» اگر ما رضای او را کشف کردیم ولو با اذن فحوا این مسئله حلال است این آیه ناظر به این بخشهای از تصرّفات خانوادگی است که فرمود اینها یعنی این بیماران این اعرج این اعما اینها با شما در این مسائل شریک اند یکسان اند برخیها می گفتند که اینها نیایند شرکت نکنند برای اینکه یک اعرج جای بیشتری می خواهد تفصّح در جا می خواهد یعنی جای وسیع تری می خواهد یا خود او خجل می شد شرکت نمی کرد یا بعضیها که متنفّر بودند می گفتند اینها نیایند آیه آمده که اعرج و غیر اعرج اعما و غیر اعما مریض و غیر مریض با هم باشید برای اینکه دیدن اینها خیلی از آثار و برکات را به همراه دارد هم این دل شکسته ها تأمین می شوند و هم از غرور شما می کاهد این حرجی نیست که با هم زندگی کنید در کنار سفره با هم بنشیند نه آنها احتجاب بکنند نه شما بی جا فاصله بگیرد اگر مسئله به همین صورت حل بشود با سیاق آیات هم سازگار است چه اینکه سیدناالاستاد(رضوان الله علیه) هم همین راه را طی کردند ﴿لَیْسَ عَلَی الْأَعْمَی حَرَجٌ وَلاَ عَلَی الْأَعْرَجِ حَرَجٌ وَلاَ عَلَی الْمَرِیضِ حَرَجٌ وَلاَ عَلَی أَنفُسِکُمْ﴾ که این کارها را انجام بدهید. خب می بینید اینها مدینه فاضله درست می کند خدا غریق رحمت کند مرحوم شهید را یک الفیه نوشته یک نفلیه نوشته الفیه هزار حکم واجب برای نماز است نفلیه سه هزار حکم مستحب برای نماز است بسیاری از احکام و حکم نماز را قرآن کریم ذکر نکرده اما اینها آداب زندگی است آداب اجتماعی است اینها عاطفه ایجاد می کند اینها محبّت ایجاد می کند اینها وحدت ایجاد می کند اینها جامعه را منسجم می کند اینها را قرآن ذکر کرده جامعه منسجم هزارها برکت را می تواند در خود احساس بکند برکات الهی را می تواند ببیند. تنها مسائل سیاسی نیست که بیگانه در اینها طمع نمی کند نظیر ﴿وَلْیَجِدُوا فِیکُمْ غِلْظَةً﴾ مسائل آداب و اخلاق و رفاه و امثال ذلک هم هست فرمود اینها با هم زندگی کنید خب اگر مسئله صِله رِحم نباشد اگر رفت و آمد نباشد اگر هر کسی باید کنار سفره خودش بنشیند چه اینکه غرب همین طور است که اگر مهمانی از بستگان بیاید باید که روزی خودش را سهیمه خودش را جیره خودش را همراه خودش بیاورد این طوری که مهمان بیاید در غرب که مثلاً کسی یک هفته بیاید مهمان پسرعمو باشد پسرخاله باشد این طور نیست که, اینها چنین نعمتی را به گور می برند این در فضای ماست این صِله رحم که خب یک گروه فراوانی را به هم منسجم می کند این نمی گذارد مشکلات اجتماعی پیش بیاید زد و خورد پیش بیاید دعوا پیش بیاید قهر پیش بیاید این قدر دین توسعه داده که آدم بدون اجازه عمو, خاله, دایی مجاز است برود خانه آنها غذا بخورد این معنایش همان عاطفه است انسجام است دیگر اگر این جامعه با این سَمت حرکت کند یعنی محیط خانوادگی با این وضع گسترده ای که هست هر کسی با سی چهل خانواده رابطه دارد بالأخره عموها و داییها و عمّه ها و خاله ها و برادرها و خواهرها و اینهاست دیگر آن وقت این می شود منسجم این بیان نورانی امام رضا(سلام الله علیه) که فرمود صِله رحم بکنید برای اینکه وقتی رفتید آنجا حرفهای ما را می زنید و حرفهای ما انسجام ایجاد می کند همین است فرمود: «تزاوروا فإنّ فی زیارتکم احیائاً لأحادیثنا و أحادیثنا تعطف بعضکم علی بعض» فرمود شما شیعه های ما وقتی کنار هم نشستید بالأخره حرفهای ما را می زنید روایات ما را نقل می کنید مکتب ما را بازگو می کنید مکتب ما عاطفه ایجاد می کند اینکه می بینید می گویند سنگ روی سنگ بند نمی شود که قبلاً هم بحثش گذشت همین است دیگر شما این برجهای رفیعی که می بینید این سنگ روی سنگ بند نمی شود که یک ملات نرمی می خواهد بالأخره, این ملات نرم است که این برج را حفظ می کند و این عاطفه است که جامعه واحد منسجم می سازد دیگر فرمود: «و أحادیثنا تَعطف بعضکم علی بعض» اینها را قرآن اصرار دارد که خودش بالصراحه شفاف به صورت باز بیان کند. خب ﴿أَن تَأْکُلُوا مِنْ بُیُوتِکُمْ﴾ این بیوتکم یعنی «بیوت أبنائکم و أزواجکم» لذا اینها را قرآن دیگر جداگانه ذکر نکرده اینها به منزله بیت خود آدم است دیگر ﴿أَوْ بُیُوتِ آبَائِکُمْ أَوْ بُیُوتِ أُمَّهَاتِکُمْ أَوْ بُیُوتِ إِخْوَانِکُمْ أَوْ بُیُوتِ أَخَوَاتِکُمْ أَوْ بُیُوتِ أَعْمَامِکُمْ أَوْ بُیُوتِ عَمَّاتِکُمْ أَوْ

بُيُوتِ أَخْوَالِكَمْ) قسمت مهمّ قهر و کینه ها متأسفانه در همین خانواده هاست اگر دین فرموده (وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللّهِ جَمِيعاً) راهش هم نشان داده بالأخره (أَوْ بُيُوتِ خَالاَتِكُمْ أَوْ مَا مَلَكْتُم مَّفَاتِحَهُ) همسایه ای است می خواهد به زیارت خانه خدا برود به حج و عمره یا عتبات مشرّف بشود کلید را می دهد به همسایه دیگر خب این هم سری می زند هم خانه همسایه را حفظ می کند و هم به منزله برادر او محسوب می شود (أَوْ مَا مَلَكْتُم مَّفَاتِحَهُ أَوْ صَدِيقِكُمْ) خب دیگر در جامعه چه کسی می ماند همه را با این عاطفه بست صدیق آن قدر مهم است که گاهی انسان در قیامت آرزو می کند که من ای کاش یک دوست مناسبی داشتم می فرماید: (فما لنا من شافعین صدیق حمیم فَمَا لَنَا مِن شَافِعِينَ ۝ وَلاَ صَدِيقٍ حَمِيمٍ) گاهی صدیق آن چنان مشکل انسان را حل می کند که از برادر نزدیک تر است بالأخره هر کسی در جامعه صدیقی دارد دیگر آن وقت این آیه این جامعه را بست آن وقت این جامعه می شود منسجم.

پرسش...

پاسخ: اصلش منع است دیگر اینها خرج بالدلیل است دیگر اینها ادلّه است اینها مخصّص و مقیّد آن اطلاقات است که «لا یحلّ مال امریء مسلمٍ الاـ بطیب نفسه» اینجاهاست در حقیقت این تخصّیصاً خارج است نه تخصیصاً در این موارد که بنفس است دیگر وقتی جامعه منسجم شد عاطفی شد رحامت شد صِله رحم شد این تخصّصاً خارج است تخصیصی در کار نیست تقییدی در کار نیست در همه موارد طیب نفس است دیگر.

پرسش: استاد ولی در آن موارد فقط در واقع بحث این است که شما مواظب داشته باشید ولی بحث..

پاسخ: خب این با قرینه همراه است اگر با قرینه همراه بود نه خیر نمی شود تصرّف کرد خب آن وقت چیزی هم باید به او بدهد این می شود اجیر این می شود مزدور این (مَا مَلَكْتُم مَّفَاتِحَهُ) قرآن نیست به کسی گفتند ما می رویم زیارت شما چند روزی خانه ما مواظب باشید خب عمل مؤمن محترم است چیزی هم باید به او بدهد دیگر اگر چیزی نگفت, اجرت المسمّا نبود اجرت المثل باید بدهد دیگر حالاـ خود این شخص اگر عفو کند و نگیرد مطلب دیگر است وگرنه امر کرده خود آن شخص همسایه که داوطلب نبود که این امر کرده وقتی امر کرد ضامن است اگر عقد اجاره بست باید اجرت المسمّی بدهد نشد اجرت المثل بدهد شرعاً بدهکار می شود اگر (مَا مَلَكْتُم مَّفَاتِحَهُ) یعنی کلید را به او داد گفت این منزل در اختیارش ما که غالباً نسبت به همسایه ها این چنین است این «لاـ جناح علیه أن یأکل مِن متاعه» و اگر از آن قبیل نبود گفت آقا خانه مرا مواظب باش خب شرعاً بدهکار است دیگر خب این چه حق داری مگر عبد و مولاست شما وقتی گفتی خانه مرا مواظب باش امر کردی, امر کردی فعل مسلم محترم است فعل مسلم محترم شد شما باید ضمان بدهی اگر ضمان ید بود نشد ضمان معاوضه خب.

فرمود: (أَوْ مَا مَلَكْتُم مَّفَاتِحَهُ أَوْ صَدِيقِكُمْ) آن وقت این جامعه را می شود منسجم کرد.

پرسش: جناب استاد ببخشید غیر از مقام صدیق از عمومیّت (مَا مَلَكْتُم مَّفَاتِحَهُ) مگر بالاتر نیست چرا فرمودند در .

پاسخ: آخر کلید را به او نداده درباره خانه است این کلید را به او نداده حالا کلید آن صدیق هم در اختیار خودش است آنجایی که (مَا مَلَكْتُم مَّفَاتِحَهُ) است کلید را به او داده در اختیار خودش است خودش رفته سفر عتبات یا زیارت حجّ عمره این آقا آمده کلید را گرفته در این خانه شب می خواهد بخوابد حالا درِ یخچال را باز کرده میوه ای هست مگر اینکه او منع کرده باشد همین که منع نکرده باشد تملیکِ کلید به منزله اباحه تصرّف است اما نسبت به صدیق اصلاً هیچ کاره است سخن از (مَا مَلَكْتُم مَّفَاتِحَهُ) و امثال ذلک هم نیست.

خب (لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَن تَأْكُلُوا) شما با هم (جَمِيعاً) در کنار یک سفره بنشینید (أَوْ أَشْتَاتاً) شَتیت یعنی پراکنده, شتّا یعنی پراکنده این گروههای یادشده که ذوی الآهات اند آهه ای دارند بیماری دارند یا اعرج اند یا اعمای اند و مانند آن با هم در کنار یک سفره بنشیند یا بی هم فرق نمی کند عمده آن است که فرمود: (فَإِذَا دَخَلْتُم بُيُوتاً فَسَلِّمُوا عَلَى أَنفُسِكُمْ تَحِيَّةً مِّنْ عِنْدِ اللَّهِ مُبَارَكَةً طَيِّبَةً) اگر کسی در خانه بود که خب سلام می کنید بر اهل خانه و چون «مؤمنون بعضهم من بعض»اند نظیر (فَاقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ) که آنجا گفته شد یعنی یکدیگر به منزل جان هستید آنجا در جریان قوم موسای کلیم که (فَتُوبُوا إِلَى بَارِئِكُمْ) در آنجا دارد (فَاقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ) یعنی «فالیقتل بعضکم بعضا» اینجا هم (فَسَلِّمُوا عَلَى أَنفُسِكُمْ) یعنی «فلیسلّم بعضکم علی بعضٍ» اگر کسی در خانه بود و اگر کسی در خانه نبود بگویید «السلام علینا» مثل اینکه در نماز این کار را می کنیم می گوییم «السلام علینا و علی عباد الله الصالحین» خب این «السلام علینا» این سلام که دعا نیست این سلام کلام آدمی است اگر دعا بود که مبطل نماز نبود که انسان در نماز اگر بخواهد در کسی سلام بکند عمداً نماز باطل است سهواً اگر سلام کرد سجده سهو دارد سلام, کلام آدمی است نه دعاست نه ذکر است نه قرآن است هیچ کدام از اینها نیست یک وقت است که یک جمله دعاعیه ای می خواند آیه ای از قرآن می خواند نظیر (سَلَامٌ عَلَى نُوحٍ فِي الْعَالَمِينَ) خب این قرآن است (سَلَامٌ عَلَى إِبْرَاهِيمَ) این قرآن است اما یک وقت می خواهد به کسی سلام بکند این اگر در نماز به کسی سلام کرد عالماً عامداً این سلام مثل کلام عمدی مبطل صلات است اگر سهواً سلام کرد که خب سجده سهو دارد برای اینکه این ذکر خدا نیست دعا نیست قرآن نیست هیچ چیز نیست کلام آدمی است حالا ـ این کلام آدمی یک وقت خود انسان تحیّت دارد می گوید درود عرض می کنم تحیّت عرض می کنم این می گوید «سلامٌ علیکم» یک وقت این است یک وقت می گوید نه (تَحِيَّةً مِّنْ عِنْدِ اللَّهِ) در نماز که ما می گوییم «السلام علینا و علی عباد الله الصالحین» خود ما به خودمان سلام می کنیم اینکه دعا نیست دعا انسان می تواند نسبت به خودش دعا بکند «اللهمّ اغفر لی» یا «اللهمّ اشفع لی, اللهمّ ارزقنی, اللهمّ زدنی علما» اینها دعاست اما تحیّت نسبت به ما خود سلام بکنیم یعنی چه؟ «السلام علیّ» این یعنی چه «السلام علینا» این یعنی چه؟ اینجاست که گفتند که این شخص نمازگزار شده خلیفهالله وقتی خلیفهالله شد ترجمان خداست در مقام فعل وقتی ترجمان خدا شد رسالت الهی را دارد این رسول الله است که دارد سلام خدا را می رساند اگر خدا بفرماید: (سَلَامٌ عَلَى نُوحٍ فِي الْعَالَمِينَ) این به جاست بفرماید: (سَلَامٌ عَلَى إِبْرَاهِيمَ) به جاست بفرماید: (سَلَامٌ عَلَى مُوسَى وَهَارُونَ) به جاست خدا بفرماید «سلام علی عباد الله الصالحین» به جاست همین خدا به نمازگزار اجازه می دهد می فرماید شما از طرف من به نمازگزاران عالَم سلام بفرست این کم مقامی نیست که (تَحِيَّةً مِّنْ عِنْدِ اللَّهِ) حالا آن مفسّران عادی می گویند اصلِ این تحیّت را خدای سبحان جعل کرده است چون خدا چنین قانونی وضع کرده

است این «تحیّةً مبارکةً مِن عند الله» اما وقتی قدری دقیق تر بشویم آن معنی اول مطلوب است یعنی یک نمازگزار خلیفهالله می شود و فرستاده خدا می شود کم نیست روایاتی که مرحوم کلینی در جلد دوم کافی نقل کرده که ذات اقدس الهی به برخی از انبیا فرمود آن وقتی که من بیمار شدم چرا به عیادت من نیامدید عرض کرد بارالها! شما که منزّه از مرض هستید, فرمود آن مؤمن که بیمار شده است آن فیض مرا آنجا شما باید مشاهده کنید. یک بیان نورانی حضرت امیر(سلام الله علیه) در نهج البلاغه دارد که اینها که فهرست موضوعی نهج البلاغه را تنظیم می کردند خیال می کردند این مربوط به رسول الله است حضرت امیر در نهج البلاغه دارد که «المسکین رسول الله» یعنی کسی که نیازمند واقعی است آمده به شما مراجعه کرده خدا این را فرستاده این رسول الله آن پیغمبر نیست رسول الله یعنی فرستاده خدا کسی که واقعاً نیازمند است به ما مراجعه کرد ما باید بدانیم کسی این را فرستاده آن کس خداست «المسکین رسول الله» خب اگر «المسکین رسول الله» شد «المعطی» هم رسول الله است او با یک دست می فرستد با دست دیگری پاسخ می دهد انسان نباید خودش را کم بگیرد خب اگر همین مستمند را خدا فرستاد آن مجیب را هم خدا فرستاد که مشکل این را حل بکند «المسکین رسول الله» آنها که این فهرست موضوعی نهج البلاغه را تنظیم می کردند خیال می کردند این مربوط به پیغمبر است اوصاف رسول الله را که ذکر می کردند این جمله را هم در آنجا ذکر کردند. خب پس مُصلّی می شود رسول الله این فرستاده خدا این خلیفه خدا بر همه نمازگزاران سلام می فرستد «السلام علینا و علی عباد الله الصالحین» این را چه کسی می گوید؟ رسول الله می گوید. اینجا هم فرمود: (فَإِذَا دَخَلْتُم بُيُوتاً فَسَلِّمُوا عَلَى أَنفُسِكُمْ تَحِيَّةً مِّنْ عِندِ اللَّهِ مُبَارَكَةً طَيِّبَةً) وگرنه انسان سلامی که خودش دارد به دیگری می فرستد که بگوید من تحیّت عرض می کنم سلام عرض می کنم دیگر (تَحِيَّةً مِّنْ عِندِ اللَّهِ مُبَارَكَةً طَيِّبَةً) نیست نعم تَقنینش این قانون سلام کردن را ذات اقدس الهی مشخّص کرده اما این خود این سلام تحیّت باشد پربرکت باشد طیّب باشد این باید (مِّنْ عِندِ اللَّهِ) بیاید دیگر.

پرسش:..

پاسخ: بله خب دیگر و همان بزرگان گفتند کسی که حضور قلب ندارد وقتی سلام می کند ما خجالت می کشیم چرا, برای اینکه انسان بر اساس اینکه نماز, تحریمه التکبیر است و تحلیله التسلیم این نماز معراج مؤمن است آن بیان نورانی که مرحوم ابن بابویه قمی در من لاـ یحضره الفقیه از حضرت نقل می کند که «إنّ المصلّی يناجی ربّه» همین است نمازگزار با خدای خودش مناجات می کند خلوت کرده با خدا چون خلوت کرده (یک) عروج کرده (دو) پس در این مسجد نیست در جمع مردم نیست وقتی که نزول دارد از آن معراج عرض ارادتش تمام شد عرض بندگی اش تمام شد حالا می خواهد وارد بشود این تازه آمده در مسجد وقتی تازه آمده در مسجد به مردم سلام می کند می گوید «السلام علیکم و رحمه الله» ایشان فرمایشش این است که کسی که حواسش نزد مردم است این معراج نکرده در مردم است حواسش نزد دیگران است این وقتی می گوید «السلام علیکم» ماها خجالت می کشیم مثل اینکه الآن ما اینجا نشستیم کسی به دیگری بگوید آقا سلام عرض می کنم خب این جای خجالت است دیگر ما که نرفتیم جایی غیبت نکردیم در حضور یکدیگریم آخر به یکدیگر سلام بکنیم؟! می گوید این آقا باید رویش بشود بگوید «السلام علیکم» این مگر کجا بود اینکه همین جا بود که نعم اگر عروج کرده باشد «الصلاه معراج المؤمن» باشد «إنّ المصلّی يناجی ربّه» باشد نجوا باشد خلوت باشد با خدای خودش گفتگو کرده باشد با ما نبود حالاـ که آمده پایین با ما آمده باید بگوید «السلام علیکم و رحمه الله» چون تازه وارد این بیت شده بعضی از آقایان مفسّران این بیت را بر مسجد هم تطبیق کردند البته نظر شریفشان حصر نیست مسجد هم جزء بیوت است به هر تقدیر فرمود: (كَذلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمُ الآيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ).

«و الحمد لله ربّ العالمین»

آیات ۶۲ تا ۶۴ سوره نور ۹۰/۱۰/۰۵

Your browser does not support the audio tag.

(إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَإِذَا كَانُوا مَعَهُ عَلَى أَمْرٍ جَامِعٍ لَمْ يَذْهَبُوا حَتَّى يَسْتَأْذِنُوهُ إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَأْذِنُونَكَ أُولَئِكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ فَإِذَا اسْتَأْذَنُوكَ لِبَعْضِ شَأْنِهِمْ فَأْذَنْ لِمَنْ شِئْتَ مِنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمُ اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۶۲) لَا تَجْعَلُوا دُعَاءَ الرَّسُولِ بَيْنَكُمْ كَدُعَاءِ بَعْضِكُمْ بَعْضاً قَدْ يَعْلَمُ اللَّهُ الَّذِينَ يَتَسَلَّلُونَ مِنكُمْ لِوَاذاً فَلْيَحْذَرِ الَّذِينَ يُخَالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ أَن تُصِيبَهُمْ فِتْنَةٌ أَوْ يُصِيبَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ (۶۳) أَلَا إِنَّ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ قَدْ يَعْلَمُ مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ وَيَوْمَ يُرْجَعُونَ إِلَيْهِ فَيُنَبِّئُهُمْ بِمَا عَمِلُوا وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ (۶۴))

در بخش پایانی سوره مبارکه «نور» آن مسائل نظامی و سیاسی که در مدینه اتفاق افتاده است مطرح فرمود چون در مکه مسئله نظامی و دفاع و جهاد مطرح نبود در مدینه در اثر هجوم بیگانه ها جنگهایی را علیه حکومت اسلامی تحمیل کردند ذات اقدس الهی محدوده حضور مردم را مشخص کرد فرمود در احکام الهی بر اساس (إِنِ الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ) عمل می شود در موضوعات مستنبطه دینی باز بر اساس (إِنِ الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ) عمل می شود در موضوعات عادی و عرفی که به اصطلاح از آنها به عنوان منطقهالفراق یاد می شود و انحا و اقسامی دارد به عنوان (وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ) (یک) (وَأَمْرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ) (دو) امتثال می شود. حکمی را بخواهند در جامعه اسلامی اجرا کنند خود حکم را خدا مشخص می فرماید آن موضوعات مستنبَط را هم خود دین مشخص می کند اما این شهر را چطوری اداره بکنیم این کشور را چطوری اداره بکنیم خیابان کشیهایش چطوری باشد مرکز تجاری اش کجا باشد درمانگاههایش کجا باشد دبستانها و مراکزی فرهنگی فکری اش کجا باشد اینها یک امور عادی است که در هر زمان و زمینی فرق می کند یک قاعده کلی ندارد حکمش را خدا مشخص فرمود موضوعات مستنبطه را مشخص فرمود می ماند امرالناس اینجا جای رأی گیری و مشورت است درست است در سوره مبارکه «آل عمران» فرمود: (وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ) اما این امر را مشخص فرمود در سوره «شوری» که (وَأَمْرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ) نه امرالله, امرالله را باید وحی مشخص بکند اگر حکم مشخص شد و اگر موضوعات مستنبطه دینی مشخص کرد که این دو منطقه, منطقه محدوده و ممنوعه است آن گاه در نحوه اجرایش باید با مردم مشورت کرد که چگونه این امور پیاده بشود پس مشورت کردن مرزش مشخص است این امری که در سوره مبارکه «آل عمران» فرمود: (وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ) همان (أَمْرُهُمْ) است که در سوره «شوری» بیان کرد که (وَأَمْرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ) نه امرالله امور دینی جای مشورت نیست.

ص: ۴۳۸

مطلب بعدی آن است که حالا اگر دشمن تهاجم کرد و بر مسلمانها دفاع واجب شد رهبر الهی وجود مبارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) این جامعه را دعوت کرد برای دفاع کردن در چنین زمینه ای بخشی از آیات در سوره مبارکه «توبه» نازل شده بخشی هم در همین سوره مبارکه «نور» فرمود هیچ کسی حقّ غیبت ندارد وقتی پیامبر فرمود: «الصلاه جامعةً» همه تان حضور پیدا کنید تا تصمیم لازم را به اطلاع شما برسانیم همه باید حاضر باشید. یک وقت کسی معذور است این معذور است

نبایـد خودش برای خودش عـذر موجّه صـادر کنـد و غیبت کنـد این بایـد بیایـد در حضور همه از حضـرت اذن بگیرد تا مردم بفهمند که سرّ غیبت او معذوربودن اوست (یک) همراه با مأذون بودن اوست (دو) هم او معذور است هم پیامبر اذن داد وگرنه هر کسی غیبت می کند می گوید من معذور بودم. بنابراین حضور همگان لازم است فرمود مؤمن کسی است که از نظر عقیده تـام باشـد به خـدا و قیامت عقیـده دارد در این گونه از امور اجتماعی هرگز پیغمبر و امام(علیهما السـلام) را رها نمی کنـد تنها نمی گـذارد حضور پیـدا می کند اگر عذر ندارد که حضورش را ادامه می دهد اگر عذر دارد به محضـر پیغمبر می رساند آن حضـرت تزاحم را بررسـی می کند اهم و مهم را بررسـی می کند گاهی بعضی افراد معذور هستند اما یک کار مهمّی در پیش است که آن کار از عذر او مهم تر است هم در جریان جنگ احد حضرت فرمود همان مجروحان و جانبازان فقط باید بیایند تا روشن بشود که امّت اسـلامی اگر مجروح هم باشـد از دینش دفـاع می کنـد بعـد از جریـان جنگ احـد همان زخمیها حرکت کردند رفتند, وقتی کفار دیدند که مسـلمانها دست بردار نیسـتند بعد برگشـتند حضـرت اجازه نداد حتی افراد دیگر بیایند خب درست است که انسـان معـذور است اما اینجا که تعارض ادلّه نیست که ما بیاییم ظاهر و اظهر کنیم و نصّ و ظاهر بکنیم تزاحم یعنی تزاحم, تعارض برای ادلّه است تزاحم برای ملاکات است اگر اصل دین و ماننـد آن در خطر باشـد دیگر نمی شود گفت فلان کس مریض است یک مقدار سـخت است پایش درد می کند خسـته است و مانند آن لذا هم باید در محضر پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سـلّم) حضور پیدا کند (یک) هم گزارش بدهد بگوید وضع من در این حد است (دو) تا تصـمیم گیری نهایی به عهـده خود پیغمبر باشـد که (فَإِذَا عَزَمْتَ) نه «إذا عزموا», (فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللّهِ) تصـمیم بگیرد که در شـرایط کنونی این شخص جانباز زخمی در مدینه باشد بهتر است یا وارد جبهه بشود این تزاحم است باید اهم و مهم بکند. بعضی از افراد که راحت طلب و رفاه طلب بودنـد اینها استیـذان می کردند بعضـیها واقعاً معذور بودند اذن می خواسـتند بعضـی منافق بودند نمی خواسـتند در جبهه شـرکت کنند درباره منافقان وجود مبارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) طبق دستور وحی ارزیابی می کرد می دید که این منافق که دارد استیذان می کند اگر پیغمبر به او اذن بدهد و این شـخص وارد جبهه نشود بهتر است لذا به اینهـا اجـازه می داد که اینهـا جبهه نرونـد برای اینکه اینها که می رفتنـد جبهه جاسوسـی می کردنـد برای بیگانه ها و اطلاعات نظامیها را به آنها می رساندند لذا در بخشـهایی از آیات سرّ اجازه دادن به این منافقین را هم ذکر فرمود, فرمود اگر اینها بیایند در جبهه وضع شـما را خراب می کننـد فوراً گزارش می دهنـد از مهمّـات شـما بـاخبر می شونـد به دشـمنان اطلاع می دهنـد. بنابراین این امور را ذات اقـدس الهی به پیغمبر فرمود که هیـچ کس حقّ غیبت نـدارد حضور بر همه واجب است حتی آنها که معذورند, آنها که معذورند باید بیایند و عذرشان را بگویند و حضـرت عذرشان را بررسـی کند اهم و مهم کند به بعضیها اذن می دهد به بعضـیها اذن نمی دهد جریان حنظله غسیل الملائکه که مستحضرید ذیل همین آیه است خب این تازه داماد شده از آن طرف هم در جریـان جنـگ احـد بیگانه حمله کرده این به حضـرت عرض کرد که امشب لیلهالزفاف من است به من اجازه بدهید من در مدینه بمانم صبح اول وقت خودم را می رسانم در این گونه از موارد دستور رسیده که به او اجازه بدهد حضرت به حنظله اجازه داد حنظله در لیلهالزفاف در مدینه ماند فردا با همان حال وارد صحنه جنگ شد و مبارزه کرد و شربت شهادت نوشـید و وجود مبارک پیغمبر فرمود من می بینم فرشـته ها دارنـد او را شسـتشو می دهنـد و غسل می دهنـد شده حنظله غسـیل الملائکه خب اینهـا را وجود مبارک پیغمبر(صـلّی الله علیه و آله و سـلّم) یکی پس از دیگری مشـخص کرد که محـدوده رأی مردم کجاست محـدوده مشورت با مردم کجاست محـدوده معـذور بودن کجاست محـدوده رفتن کجاست در طلیعه امر گاهی ذات مقـدس حضـرت در اثر آن خُلق عظیمی که داشت عنـایتی که داشت رأفت و رحمتی که داشت به برخیهـا اجـازه می داد دسـتور رسـید که درست است شما رئوف و مهربانید ولی دین اهمیّتش از همه اینها بیشتر است در شرایط کنونی آن روزی که

یک نفر باید در برابر بیست نفر بایستد آن روز جا برای این گونه از مهربانیها نیست بعدها که (الآنَ خَفَّفَ اللّهُ عَنكَمْ وَعَلِمَ أَنَّ فِيكُمْ ضَعْفاً) یک نفر در برابر دو نفر یک وقت است که یکی از بدترین گناهان و مهم ترین گناهان همان فرار از جبهه است فرار از زحف از گناهان کبیره است یک وقت است یک سرباز مسلمان باید در برابر بیست نفر بایستد اگر سی نفر شد بیست و پنج نفر شد آن وقت مجاز است فرار کند ولی در برابر بیست نفر حقّ فرار ندارد این یک نفر در برابر بیست نفر بعد وقتی قدرت اسلامی پیدا شد و از طرفی هم مسلمانها حوادثی برای آنها پیش آمد آیه نازل شده (الآنَ خَفَّفَ اللّهُ عَنكُمْ وَعَلِمَ أَنَّ فِيكُمْ ضَعْفاً) اگر یک نفر در برابر دو نفر قرار گرفت حقّ فرار ندارد اما اگر در برابر سه نفر یا چهار نفر شد می تواند فاصله بگیرد خب فرار از زحف از معاصی مهم است در درجه اول انسان باید در برابر بیست کافر بایستد کم کم اوضاع عوض شد انسان در برابر دو نفر باید بایستد اینجا سخن از تزاحم است سرّش این است که خدای سبحان به اینها عنایت کرد اینها هم باور کردند این مطلب هم حق است صددرصد اینها هم به این حقّ صددرصد رسیدند که انسان چیزی کم نمی آورد همان بیانات نورانی سیّدالشهداء(سلام الله علیه) فرمود: «صبراً بنی الکرام فما الموت إلاّ قنطره» یک پُل است بین شما و بهشت حق است حق یعنی حق اینها هم این را باور کردند این چنین نیست که حالا انسان به سختی بیفتد به زحمت بیفتد یک پل است آن طرفش بهشت است این طرفش میدان جنگ است دیگر حالا ـ اگر یک نفر در برابر بیست نفر بایستد بعد از مدّتی شربت شهادت بنوشد و دینش را یاری کند ضرر نکرده که لذا در سوره مبارکه «توبه» قبل از اینکه این مسائل خوب شفاف بشود به پیامبر فرمود با کمال مهربانی نه اینکه حضرت مثلاً ـ خلاف کرده باشد فرمود چرا اجازه دادی هنوز زود است در سوره مبارکه «توبه» آیه ۴۳ به این صورت فرمود: (عَفَا اللّهُ عَنكَ لِمَ أَذِنتَ لَهُمْ حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَتَعْلَمَ الْكَاذِبِينَ) خب شما اجازه دادی یک عدّه رفتند مناسب نبود برای اینکه این گروه منافقانه اذن می گیرند معذور نیستند (لاَ يَسْتَأْذِنُكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِاللّهِ وَالْيَوْمِ الآخِرِ أَن يُجَاهِدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ وَاللّهُ عَلِيمٌ بِالْمُتَّقِينَ) مردان با ایمان که اذن نمی گیرند که از جبهه فاصله بگیرند (إِنَّمَا يَسْتَأْذِنُكَ الَّذِينَ لاَيُؤْمِنُونَ بِاللّهِ وَالْيَوْمِ الآخِرِ وَارْتَابَتْ قُلُوبُهُمْ فَهُمْ فِي رَيْبِهِمْ يَتَرَدَّدُونَ ▯ وَلَوْ أَرَادُوا الْخُرُوجَ لَأَعَدُّوا لَهُ عُدَّةً وَلكِن كَرِهَ اللّهُ انْبِعَاثَهُمْ فَثَبَّطَهُمْ وَقِيلَ اقْعُدُوا مَعَ الْقَاعِدِينَ ▯ لَوْ خَرَجُوا فِيكُمْ مَا زَادُوكُمْ إِلَّا خَبَالاً وَلَأَوْضَعُوا خِلاَلَكُمْ يَبْغُونَكُمُ الْفِتْنَةَ) اینها خوب شد نیامدند اگر می آمدند در جبهه یک عدّه را تضعیف می کردند روحیه آنها را تضعیف می کردند (یک) اطلاعات جبهه را هم به بیگانه می دادند (دو) اینها امّت مفسدی اند گروه مفسدی اند. اما در سوره مبارکه «نور» که محلّ بحث است اینها سخن از استیذان مع العذر بود نظیر حنظله غسیل الملائکه اینکه فرمود: (إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ) این (إِنَّمَا) نسبت به خطوط کلی دین این حصر, حصر حقیقی است نسبت به کمال دین این حصر اضافی است (إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ) یعنی ایمان کامل برای این گروه است که از نظر عقیده به خدا و پیامبر مؤمن اند از نظر عمل در مسائل اجتماعی هرگز پیغمبر را تنها نمی گذارند (وَإِذَا كَانُوا مَعَهُ عَلَى أَمْرٍ جَامِعٍ لَّمْ يَذْهَبُوا حَتَّى يَسْتَأْذِنُوهُ) در مسائل اجتماعی اولاً ـ با پیامبر حضور دارند اگر هم معذورند برای خود برنامه تنظیم نمی کنند که خودشان را مجاز بدانند وارد محضر حضرت می شوند از حضرت اذن می گیرند تا همه بفهمند که این شخصی که غایب شده نیامده معذور بود (اولاً) و پیامبر هم عذر او را پذیرفتند (ثانیاً) فرمود اینها (لَّمْ يَذْهَبُوا حَتَّى يَسْتَأْذِنُوهُ) تا اذن بگیرند اینها وظیفه آنهاست. اما وظیفه خود پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) را قرآن مشخص کرد فرمود شما بررسی می کنید بعد از صدق معذور بودن این شخص مستأذن شما بررسی می کنید اهم و مهم می کنید به بعضیها اذن می دهید به بعضیها اذن نمی دهید به بعضیها می گویید شما با همین وضع خطرناکتان باید حرکت کنید یکی دیگری را کول گرفته در جریان جنگ احد که بروند به سراغ مشرکین تا آنها سر جایشان نشانده بشوند فرمود: (إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَأْذِنُونَكَ) اینها (أُولئِكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ) خب فضای این بخش از سوره «نور» با بخش سوره مبارکه

«توبه» خیلی فرق می کند آن فضا, فضای نفاق بود اینها (یُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ فَإِذَا اسْتَأْذَنُوکَ لِبَعْضِ شَأْنِهِمْ) برای هر کاری یک عدّه آن طوری که در بحث دیروز اشاره شد برابر آیات سوره «احزاب» می گویند (إِنَّ بُیُوتَنَا عَوْرَةٌ) می گویند خانه ما جایی ساخته شد که فعلاً جمعیّت کم است دیوار ندارد و امنیّت محلّه محفوظ نیست گشت محلّی نیست اینها را بهانه قرار می دهند فرمود: (وَمَا هِیَ بِعَوْرَةٍ) خانه شما مشکلی ندارد (إِن یُرِیدُونَ إِلَّا فِرَاراً) این در سوره مبارکه «احزاب» است اما درباره اینها فرمود: (لِبَعْضِ شَأْنِهِمْ) برای هر کاری که انسان اجازه نمی گیرد که جبهه نرود که (فَإِذَا اسْتَأْذَنُوکَ لِبَعْضِ شَأْنِهِمْ فَأْذَن لِمَن شِئْتَ مِنْهُمْ) پس بعضاً در بعضاً در بعض شد بعضیها مجازند (یک) نسبت به بعضی از شئون مجازند (دو) و پیغمبر هم همینها که استیذان می کند به بعضیها اذن می دهد به بعضیها اذن نمی دهد (این سه) برای اینکه اصل نظام که در خطر باشد دیگر جا برای اینکه فلان کس مریض است یا فلان کس آسیب دیده است نیست (فَأْذَن لِمَن شِئْتَ مِنْهُمْ) بعد هم به اینها توجه بدهد که این فضیلتی از اینها فوت شده است برای اینها طلب مغفرت بکن که ترمیم بشود آن فضیلتِ از دست رفته (وَاسْتَغْفِرْ لَهُمُ اللَّهَ) در اینجا با اینکه ضمیر کافی بود باز اسم ظاهر آوردند نفرمود «إنّه غفورٌ رحیم» فرمود: (إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِیمٌ) خب.

ص: ۴۳۹

در جریان حضور محضر پیغمبر وقتی محدوده مشورت مشخص شد محدوده دستور مشخص شد فرمود: (لَا تَجْعَلُوا دُعَاءَ الرَّسُولِ بَيْنَكُمْ كَدُعَاءِ بَعْضِكُم بَعْضاً) دو وجه را مرحوم شیخ طوسی در تبیان بیان فرمود که آن دو وجه را مفسّران بعدی هم ذکر کردند یک وجهش مطابق با روایت است اما وجه سومی هست که با ذیل آیه سازگارتر است آن روایت را هم باید توجیه کرد. آ ن دو وجهی که مرحوم شیخ طوسی(رضوان الله علیه) در تبیان فرمود این است که شما دعای پیامبر یعنی بخواهید پیامبر را به اسم صدا بزنید او را به اسم عادی صدا نزنید تسمیه آن حضرت با تسمیه افراد دیگر فرق می کند بگویید «یا رسول الله! یا نبیّ الله!» و مانند آن به اسم کوچک آن حضرت که بزرگ است حضرت را صدا نزنید (این یک) (لَا تَجْعَلُوا دُعَاءَ الرَّسُولِ بَيْنَكُمْ كَدُعَاءِ بَعْضِكُم بَعْضاً) همان طور که یکدیگر را می خوانید آن طور پیامبر را نخوانید. وجه دوم آن است که دعای پیامبر یعنی مسئلت پیامبر در پیشگاه خدا با دعای دیگران فرق می کند پیامبر مستجاب الدعوه است و بدانید وقتی پیامبر چیزی را از خدای سبحان بخواهد حتماً اجابت می شود دعای پیامبر با دعای دیگران فرق می کند این وجه دوم مطابق با بعضی از روایات است لکن آنچه اَنسب است یک وجه سوم است اگر وجه سوم با سیاق آیه سازگارتر بود مناسب این است که ما این لفظ را در آن معنای جامع به کار ببریم که هر سه مورد را شامل بشود.

پرسش...

پاسخ: بله, این بخشی که الآن اشاره شد در سوره مبارکه «نور» این در فضای نفاق نبود آنکه گذشتیم در سوره مبارکه «توبه» بود که در فضای نفاق بود درباره نفاق فرمود: (أَسْتَغْفَرْتَ لَهُمْ أَمْ لَمْ تَسْتَغْفِر لَهُمْ لَن يَغْفِرَ اللَّهُ) اما اینجا در فضای افرادی است که حنظله غسیل الملائکه و امثالهم در جمع اینها هستند در اینجا فرمود اینها معذورند عذرشان هم به جاست و شما به هر که صلاح می دانید اجازه بدهید اما در آنجا بالصراحه روشن فرمود اینها قصد عدم شرکت در جبهه دارند و منافق اند.

ص: ۴۴۰

خب بعد هم اصل کلّی هست ولو فضا هم فضای نفاق باشد پیغمبر مستجاب الدعوه است در آنجا هم خدا به پیغمبر فرمود برای آنها استغفار نکن برای اینکه استجابت دعا را باید خدا اجازه بدهد دیگر فرمود اگر هم برای منافقین طلب مغفرت بکنی بی اثر است اگر یک عبد صالحی مستجاب الدعوه است باذن الله مستجاب الدعوه است دیگر خب فرمود: ﴿لَا تَجْعَلُوا دُعَاءَ الرَّسُولِ بَيْنَكُمْ كَدُعَاءِ بَعْضِكُم بَعْضاً﴾ بعد از این به بعد فرمود زمینه نفاق در بین آنها پیدا می شود پس آن قسمت مربوط به جریان حنظله غسیل الملائکه و امثال ذلک است از این به بعد کم کم زمینه نفاق ظهور می کند. فرمود بعضیها هستند که منافق اند بعضیها هستند که ضعیف الایمان اند که در سوره مبارکه «احزاب» فرموده بود ﴿لَئِن لَمْ يَنتَهِ الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِم مَّرَضٌ﴾ این تقابل قاطع شرکت است تفصیل قاطع شرکت است این ﴿الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِم مَّرَضٌ﴾ ناظر به ضعیف الایمان است منافقون هم که معنایش روشن است. برخی از افراد که یا ضعیف الایمان بودند یا گرفتار نفاق بودند اینها می دانستند که اگر استیذان بکنند حضرت اذن نمی دهد ممکن بود به بعضیها اذن بدهد برای اینکه اینها یک آدم مفسدی بودند برابر آیات سوره «توبه» اگر وارد جبهه می شدند روحیه رزمنده ها را تضعیف می کردند (یک) اطلاعات نظامی را به بیگانه ها می رساندند (دو) این ﴿لَأَوْضَعُوا خِلَالَكُمْ يَبْغُونَكُمُ الْفِتْنَةَ﴾ بود ممکن بود به اینها اذن بدهد ولی برخیها مواظب بودند که پیغمبر به چه کسی اذن می دهد (یک) و چه کسی از وسط جمعیّت بلند می شود حرکت می کند به طرف در خروجی می رود (دو) تا خودش را کنار او آرام آرام به در خروجی برساند (سه) اینکه می گویند لِواذ یعنی این شخصی که مأذون شود مَلاذ او بشود پناهگاه او بشود این به او پناهنده بشود در پناهگاه این در سایه این در کنار این آن روز که فضای شب که این چنین نبود که همه جا روشن باشد این شخص که مأذون بود داشت حرکت می کرد آن منافق هم در سایه این در جوار این در لواذ این در پناهندگی این خودش را خارج می کرد آیه نازل شد که این را خدا می داند تَسلُّل یعنی خروج تدریجی اینکه شمشیر را آرام آرام از غلاف در می آورند می گویند: «سلّ سیفه مِن الغل» از غلاف به تدریج در آورده این «مَن سلّ سیف البغی قُتل به» سلّ یعنی همین سیفِ مَسلول یعنی سیفی که از غلاف در آمده خب این حالت را می گویند تسلّل اگر کسی تدریجاً خارج بشود می گویند «تَسلَّلَ» فرمود آنهایی که مأذون اند و اذن می گیرند دارند می روند افرادی که غیر مأذون اند گاهی هم شبانه در کنار سایه اینها خودشان را به درِ خروجی می رسانند این کار, کار حرامی است که خدا می داند, می داند ﴿قَدْ يَعْلَمُ اللَّهُ الَّذِينَ يَتَسَلَّلُونَ مِنكُمْ لِوَاذاً﴾ اینکه معذور است و مأذون است دارد می رود ملاذ و پناهگاه آن منافق قرار می گیرد آن منافق هم خود را در پناه این خارج می کند حالا یا با توطئه قبلی یا بی توطئه این کار می شد یا می خواست بشود که خداوند فرمود این کار, معلوم خداست و در محکمه الهی محاکمه خواهید شد ﴿قَدْ يَعْلَمُ اللَّهُ الَّذِينَ يَتَسَلَّلُونَ مِنكُمْ لِوَاذاً﴾ خب ﴿فَلْيَحْذَرِ الَّذِينَ يُخَالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ﴾ وقتی وجود مبارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) شما را در یک امر اجتماعی دعوت کرده است از مخالفت امر او بپرهیزید این ضمیر ﴿أَمْرِهِ﴾ یا به الله برمی گردد یا به رسول خدا به هر دو برگردد یک واقعیّت است ولی انسب آن است که به رسول خدا برگردد خب آنهایی که مخالفت می کنند با امر پیامبر این مخالفت گاهی در رأی گیری و مشورت است گاهی در اجرا و عمل است گاهی رأیشان را در قبال رأی پیغمبر می گویند, می گویند نظر ما این است و قصد مخالفت دارند نه ارائه طرح یک وقت است که نه, بعد از تصویب در مقام عمل مخالفت می کنند فرمود فرق نمی کند چه مخالفت در رأی باشد چه مخالفت در اجرا و عمل باشد ﴿فَلْيَحْذَرِ الَّذِينَ يُخَالِفُونَ عَنْ﴾ امر پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) اگر ضمیر به الله برگردد یعنی أمرالله چون امرالله هم به وسیله پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) به مردم ابلاغ می شود.

پرسش..

پاسخ: تحقیق است گاهی فعل مضارع کاری انجام می دهد که مثل فعل ماضی است قد روی فعل مضارع درباره ذات اقدس الهی کار قد روی فعل ماضی را می کند درباره فعل خدا خب (فَلْيَحْذَرِ الَّذِينَ يُخَالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ أَن تُصِيبَهُمْ فِتْنَةٌ) یا آشوب داخلی است یا آن طوری که زمخشری در کشّاف از وجود مبارک امام صادق(سلام الله علیه) نقل کرد حکومت جائری, سلطان جائری بر اینها مسلّط می شود (أَوْ يُصِيبَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ) زمخشری در کشّاف در ذیل این جمله آیه ۶۳ می فرماید وجود مبارک امام صادق(سلام الله علیه) فرمود: «يسلّط عليه سلطاناً جائر» خب اگر در هنگام جهاد در هنگام دفاع از نظام اسلامی دفاع نشود خب سلطان جائر مسلّط می شود دیگر همان بیان نورانی حضرت امیر(سلام الله علیه) در خطبه «قاصعه» است فرمود این شورش داخلی را بگذارید کنار انسجام را به هم نزنید وگرنه اکاسره و قیاصره می آیند بر شما مسلّط می شوند فرمود این چنین نیست که این کار بی سابقه باشد این کار سابقه دارد چند بار این خطبه «قاصعه» اشاره شده در همین بحثها, حضرت در خطبه «قاصعه» فرمود حضرت ابراهیم(سلام الله علیه) آمد و انقلاب کرد و حکومت تشکیل داده نظام اسلامی مستقر کرد بعد از او یک سلسله اختلافاتی متأسفانه رخنه کرد اکاسره و قیاصره که مستحضرید حجاز یک حیات خلوت بود برای این دو امپراطوری هم امپراطوری ایران در شرق حجاز بود یک قدرت غیر قابل انکار بود هم امپراطوری روم, حجاز در وسط چیزی نداشت اینها از دو طرف حمله کردند فرمودند اینها ابناء نبی را به صورت اصحاب دَبر و وَبر درآوردند یعنی پیغمبرزاده ها را آوردند چاروِدار کردند فرمود این تاریخ ماست ما در همین مکّه در همین مدینه در همین فلات در همین بخش خاورمیانه این کسراهای ایران از یک طرف, قیصرهای روم از طرف دیگر قیام کردند زحمت حضرت ابراهیم خلیل را هدر دادند خیلی از این پیغمبرزاده ها را, امام زاده ها را, انبیازاده ها را اصحاب دَبر و وَبر کردند «دَبر» زخم پشت شتر را می گویند خب یک چاروِدار کارش همین تیمار کردن و زخم روبی است دیگر وَبَر همین کُرک جلوی سینه شتر را می گویند پارچه های وَبری نرم است اینها را می گویند بَرَک برای اینکه لطیف ترین قسمت پشم شتر همان روی سینه اوست مَبارک اِبل می گویند نماز مکروه است لذا آ نجا که شتر با سینه می خوابد خب اینها را می گویند پارچه های بَرَکی, وَبر هم همین پشمهاست این کُرکهاست اینها را خب چاروِدارها همان طوری که گوسفندها را می تراشند پشمهایش را می گیرند بزها را می تراشند موی آنها را می گیرند این شترها را هم می تراشند وبر و کرکش را می گیرند دیگر فرمود اینها پیغمبرزاده ها را آوردند به این صورت در آوردند الیوم هم ــ معاذ الله ــ اگر اختلافی در این کشور پیدا بشود بیگانه رخنه کند خیلیها را ماشین شوی می کند این طور نیست که اگر بیگانه مسلّط شد به عدّه ای شغل بدهد که این است که با چنگ و دندان باید این نظام را حفظ کرد منتها همه باید عاقلانه رفتار بکنیم دیگر, اصل مسئله این است عقل است و عقل است و عقل این امانت الهی است در دست ما خب.

پرسش...

پاسخ: بله دیگر شامل همه الی یوم القیامه اینها جاری است دیگر, الی یوم القیامه این حرفها جاری است دیگر اگر نظر شریفتان باشد آن اعلامیه ای که ما دادیم در ده دوازده سال قبل همین آیه را ذکر کردیم در اعلامیه دیگر (إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ) غرض این است که بر همه ما لازم است عاقلانه این نظام را اداره کنیم تا ـ خدای ناکرده ـ لحظه ای غفلت بکنیم مَتیّت در کار باشد نظر خود را بخواهیم بر دین مقدّم بداریم خدا تحمّل نمی کند مصالح ساختمانی حق است فرمود ما این نظام را با حق آفریدیم حق با هیچ چیزی آشتی ندارد فرمود: (مَا خَلَقْنَا السَّماوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ), (مَا خَلَقْتَ هذَا بَاطِلًا) این مضمونها در چند جای قرآن هست گاهی به صورت قضیه سالبه گاهی به صورت قضیه موجبه, گاهی می فرماید این نظامی که من آفریدم حق است گاهی می فرماید در نظام آفرینش باطل راه ندارد انسان رأی خود را نظر خود را بگوید همین است و چیز دیگر نیست با اینکه مشکلی پیدا کرده است این باعث آسیب دیدن است دیگر خب این تا ظهور حضرت هست وجود مبارك حضرت هم که ظهور کرد عقل مردم کامل می شود این قدرتی دارد چه چیزی ذات اقدس الهی به آن حضرت داد که «وَضع الله یده علی رئوس الأنام فیکمل به أحلامهم» یا وضع آن حضرت باذن الله «یده علی رئوس الأنام فیکمل به أحلامهم» همین است عقل مردم که کامل شد ۳۱۳ شاگرد مثل امام(رضوان الله علیه) داشت خب اداره جهان سخت نیست الآن این هفت میلیارد اگر عاقل باشند و ۳۱۳ نفر شاگرد مثل امام پیدا بشود برای حضرت اداره اش دشوار نیست غرض این است که این الی یوم القیامه هست البته.

ص: ۴۴۳

(لَا تَجْعَلُوا دُعَاءَ الرَّسُولِ بَيْنَكُمْ كَدُعَاءِ بَعْضِكُم بَعْضاً قَدْ يَعْلَمُ اللَّهُ الَّذِينَ يَتَسَلَّلُونَ مِنكُمْ لِوَاذاً) الآن هم شما می بینید یک کار خیری می خواهند انجام بدهند می خواهند درمانگاه, مسجد, مدرسه کسی عذر می آورد من بیمارم خانه ام تنهاست کسی معذور بود دارد می رود این هم پشت سرش دارد می رود این همیشه هست دیگر ولی انسان باید بداند که مرگ پوسیدن نیست مرگ از پوست به در آمدن است این دو قدمی ماست «ما الموت الاّ قنطره» این مخصوص مجاهدان که نیست برای همه ما هم هست فرمود: «صبراً بنی الکرام فما الموت إلاّ قنطره» دو قدمی ما بهشت است یا _ خدای ناکرده _ دو قدمی ما گودال است این طور نیست که حالا منتظر باشند این شخص تشییع بشود و بیاورند حرم طواف بدهند و بعد بروند دفن بکنند و شب به حسابش برسند که این همین که مُرد لحظه رحلت از دنیا وارد برزخ می شود ما که نمی دانیم به این بیچاره چه می گذرد که اینکه جزع می کند ناله می زند و این در روایات است دیگر که به این مشیّعین به این تشییع کنندگان می گوید زود نبرید استغفار کنید برای من «لا إله الاّ الله» بگویید این جزع می زند ناله می کند که برای من طلب مغفرت کنید برای همین است اینکه می گویند شما وقتی وارد تشییع شدید به کسی سلام نکنید سلام کردن به مشیّعین مکروه است بگذارید او ذکرش را بگوید او «لا اله الاّ الله» را بگوید او عبرت بگیرد یک سکوتِ محض باشد سلامی که این همه مستحب است حالا نه انسان استاد خودش را رفیق خودش را بزرگ تر از خودش را در تشییع دید این سلام کردن به او مکروه است گفتن بگذارید این چند دقیقه ای که تشییع می کنند فقط «لا اله الاّ الله» و درود بر پیغمبر و درود بر علی و اولاد علی بگذارید همین باشد که این بیچاره یک مقدار نفسِ تازه بکشد این چنین نیست که مرگ یک امر آسانی باشد و اینها بنابراین اگر این مسائل روشن بشود کسی تسلّل نمی کند کسی به بهانه دیگری از مجلس بیرون نمی رود حالا جنگ شد جنگ نشد مسائل خیری دیگر فرمود: (فَلْيَحْذَرِ الَّذِينَ يُخَالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ أَن تُصِيبَهُمْ فِتْنَةٌ أَوْ يُصِيبَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ) که این یکی از مصادیقش را جناب زمخشری از وجود مبارک امام صادق(سلام الله علیه) فرمود.

پرسش..

پاسخ: برای اینکه (الَّذِينَ يُخَالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ) دیگر, این دعا می شود دعوت یعنی وقتی پیامبر شما را خواست شرکت کنید نه اینکه «لا تجعلوا دعاء الرسول» در تسمیه نام حضرت را نبرید (یک) یا دعای حضرت مستجاب است (دو) اینجا چون مناسبت ندارد مناسبت همان دعوت حضرت است حضرت شما را خواست بگوییم چشم لبیک برای اینکه این روایتی هم که نقل شده است که منظور استجابت دعاست آن هم عمل بشود اگر ما این دعا را در معنای جامع به کار ببریم هر سه مورد را شامل می شود ولی سیاق, سیاق امر است خب شما دعای پیامبر را مثل دعای خود قرار ندهید یعنی نگویید یا فلان بگویید «یا رسول الله» آن وقت در ذیل می فرماید کسانی که از امر او مخالفت می کنند فتنه می بینند آخر این امر با صدر آیه سازگار نیست معلوم می شود صدر آیه درباره دعوت پیامبر است و امر اجتماعی.

چون دعوت که فرمود شما را دعوت کردند شرکت کنید این امر هم یکی از مصادیق دعوت است یعنی خواندن, وقتی که بخوانند این باید شرکت کنند که اگر وقتی خوانده شدید شما حضور پیدا کنید این خواندن است دیگر منتها مصداق امر است (أَلاَ إِنَّ لِلَّهِ مَا فِي السَّماوَاتِ وَالْأَرْضِ قَدْ يَعْلَمُ مَا) اینجا هم همان جایی است که فعل مضارع کار فعل ماضی را می کند (قَدْ يَعْلَمُ مَا أَنتُمْ عَلَيْهِ وَيَوْمَ يُرْجَعُونَ إِلَيْهِ فَيُنَبِّئُهُمْ بِمَا عَمِلُوا وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْ ءٍ عَلِيمٌ) صدر این سور ه این بود که خدای سبحان آیات بیّنی در این سور ه نازل کرده است (سُورَةٌ أَنزَلْنَاهَا وَفَرَضْنَاهَا وَأَنزَلْنَا فِيهَا آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ لَّعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ) احکامی هم ذکر کرده این رجوع ذیل به صدر «ردّ العجز إلى الصدر» این تعلیل این صدر است (اولاً) و تعلیل مضامین این سور ه است (ثانیاً) که مِلک و مُلک این نظام برای خداست و کلّ این صحنه تبدیل می شود به محکمه پاداش و کیفر و هیچ چیزی فوت نمی شود بنابراین همه احکام و حِکمی هم که گفته شد برای بررسی در محکمه عدل الهی حاضر است آن (مَلَكَتْ أَيْمَانُكُم) که در تفسیر کنزالدقائق دو طایفه از نصوص نقل شد یک طایفه دارد که مخصوص مرد است چون کنیز دیگر لازم نیست اذن بگیرد و اگر غلام بود باید اذن بگیرد ولو مالک او زن باشد زیرا غلام درست است مِلک یمین است و اما نمی تواند به مالکه خود نگاه کند آن طایفه دیگر که دارد اعم است آن حمل بر رجحان می شود نه حمل بر وجوب این نحوه جمع این دو طایفه است فرمود: (قَدْ يَعْلَمُ مَا أَنتُمْ عَلَيْهِ وَيَوْمَ يُرْجَعُونَ إِلَيْهِ فَيُنَبِّئُهُمْ بِمَا عَمِلُوا وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْ ءٍ عَلِيمٌ) چیزی از علم ذات اقدس الهی غایب نیست (یک) هر کسی هم در برابر عملش مسئول است (دو) فاصله آی هم نیست (این سه) حالا یا «روضةٌ مِن رياض الجنّه» است یا «حُفرةٌ مِن حُفَر النيران» _ معاذ الله _ قریب است نزدیک است این طور نیست که فاصله زیاد باشد یان می تواند ضامن این بخش اخیر (یک) و ضامن محتوای کلّ این سور ه باشد (دو).

«و الحمد لله ربّ العالمين»

آیات ۶۲ تا ۶۴ سوره نور ۹۰/۱۰/۰۶

.Your browser does not support the audio tag

(إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَإِذَا كَانُوا مَعَهُ عَلَى أَمْرٍ جَامِعٍ لَّمْ يَذْهَبُوا حَتَّى يَسْتَأْذِنُوهُ إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَأْذِنُونَكَ أُولئِكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ فَإِذَا اسْتَأْذَنُوكَ لِبَعْضِ شَأْنِهِمْ فَأْذَن لِّمَن شِئْتَ مِنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمُ اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ (۶۲) لَا تَجْعَلُوا دُعَاءَ الرَّسُولِ بَيْنَكُمْ كَدُعَاءِ بَعْضِكُم بَعْضاً قَدْ يَعْلَمُ اللَّهُ الَّذِينَ يَتَسَلَّلُونَ مِنكُمْ لِوَاذاً فَلْيَحْذَرِ الَّذِينَ يُخَالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ أَن تُصِيبَهُمْ فِتْنَةٌ أَوْ يُصِيبَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ (۶۳) أَلَا إِنَّ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ قَدْ يَعْلَمُ مَا أَنتُمْ عَلَيْهِ وَيَوْمَ يُرْجَعُونَ إِلَيْهِ فَيُنَبِّئُهُم بِمَا عَمِلُوا وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْ ءٍ عَلِيمٌ (۶۴))

در بخش پایانی سوره‌ٔ مبارکه‌ٔ «نور» به صورت جمع بندی مؤمنانِ کامل و متدیّنین واقعی را معرفی فرمود, فرمود مؤمنان واقعی کسانی اند که گذشته از ایمان به مبدأ و وحی و رسالت دارای عمل صالح باشند و مهم ترین عمل صالح آن است که در مهم ترین کار اجتماعی پیامبر را تنها نگذارند فرمود: (إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ) توحیدشان تأمین می شود (وَرَسُولِهِ) وحی و نبوّت و ایمان به قرآنشان تأمین می شود (وَإِذَا كَانُوا مَعَهُ عَلَى أَمْرٍ جَامِعٍ) این دو کلمه «مع» و «علی» نشان می دهد که هم حضور همگان لازم است در محضر حضرت و هم اشراف بر آن امر لازم است آن حضور همگانی با کلمه «مع» تأمین شده است که فرمود: (إِذَا كَانُوا مَعَهُ) آن اشراف بر امر و سلطه بر آن امر با کلمه «علی» تأمین شده است که (عَلَى أَمْرٍ جَامِعٍ) درباره امر نه, نفرمود «فی أمرٍ جامع» یک وقت بحث در این است که این جلسه برای تصمیم گیری درباره فلان مطلب است اما وقتی مطلب مهم شد انسان باید بر او اشراف داشته باشد لذا به جای کلمه «فی» کلمه «علی» را به کار بردند. مؤمنان واقعی کسانی اند که در این گونه از موارد هرگز مجلس را ترک نمی کنند (یک) اگر معذور هستند بدون اذن مجلس را ترک نمی کنند (دو) (لَّمْ يَذْهَبُوا حَتَّى يَسْتَأْذِنُوهُ) چون اگر کسی مجلس را ترک بکند دیگران خیال می کنند که غیبت جایز است و حضور لازم نیست پس حتی اگر کسی معذور بود بدون اعلام قبلی و بالأخره بدون مرخصی مجلس را ترک نکند اگر کسی معذور بود و اذن گرفت آن گاه فرمود آن دو رکن اصلی اش محفوظ است (إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَأْذِنُونَكَ) اینها کسانی هستند که آن دو عنصر اصلی را دارا هستند (أُولئِكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ) یعنی اینها مؤمن واقعی اند. در صدر اسلام عدّه ای بودند که سعی می کردند محفل پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) را تضعیف کنند آنها که مشرک بودند توطئه داشتند عدّه ای را می فرستادند که چند لحظه ای در محضر حضرت بنشینند بعد بلند بشوند بروند بگویند ما رفتیم دیدیم خبری نبود مجلس علمی نبود مطالب مهمّی نبود این کارِ توطئه آمیز مشرکان بود که از بحث کنونی بیرون است اما یک عدّه که منافق بودند و ظاهراً حضور داشتند اینها سعی می کردند از هر فرصتی سوء استفاده کنند در سوره‌ٔ مبارکه‌ٔ «توبه» آیه‌ٔ ۱۲۷ قبلاً بحثش گذشت که فرمود: (وَإِذَا مَا أُنزِلَتْ سُورَةٌ) سوره ای نازل می شد دستور نظامی می آمد یا دستور مالی می آمد یا دستورهای دیگر (نَظَرَ بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ) همین منافقین یا افراد ضعیف الایمان یکدیگر را نگاه می کردند برای بررسی کردن که آیا کسی اینها را مواظب است یا مواظب نیست اگر می دیدند که همه مشغول گوش دادن به فرمایش حضرت اند در آن زمینه سؤال و جوابی دارند حواسشان به سخنرانی حضرت است سور ه جدید است آیه جدید است آرام مجلس را ترک می کردند چون کسی

مواظب اینها نبود اگر می فهمیدند که نه, دیگران اینها را می بینند فرصت برای رفتن نیست موقّتاً می ماندند (وَإِذا مَا أُنزِلَتْ سُورَةٌ نَظَرَ بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ هَلْ يَرَاكُم مِنْ أَحَدٍ) نگاه می کردند ببینند آیا کسی اینها را می بیند اگر نمی دیدند (ثُمَّ انصَرَفُوا) این انصراف همان است که باعث شده است این کلمه «عن» در (يُخَالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ) اینکه در آیه محلّ بحث فرمود: (يُخَالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ) چون اینجا مخالفت معنای اعراض و انصراف را به همراه دارد و تجاوز از محضر حضرت استفاده می شود کلمه «عن» را ذکر کرده (يُخَالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ) یعنی «یعرضون عن أمره» برای اینکه در آیه ۱۲۷ سوره مبارکه «توبه» فرمود: (ثُمَّ انصَرَفُوا) یعنی «انصرف عن محفله عن مجلسه» خب. بعد فرمود: (صَرَفَ اللّهُ قُلُوبَهُمْ) خدای سبحان دلِ اینها را از ادراک معارف منصرف کند می بینید بعضیها شما هر چه نصیحت می کنید می گویند ما نمی فهمیم این حرفها را حوصله گوش دادن نداریم اینها گرفتار عذاب الهی اند که معارف الهی احکام و حِکَم الهی به اینها عرضه می شود اینها با چهره عبوس می گویند ما حوصله این حرفها را نداریم (صَرَفَ اللّهُ قُلُوبَهُمْ) این یک کیفر الهی است. خب کیفر الهی که خدا قلب اینها را منصرف کرده چطور می شود به این است که (لَهُمْ قُلُوبٌ لاَ يَفْقَهُونَ) دیگر چیزی نمی فهمند اینها اول که به این صورت نبودند که (لَهُمْ قُلُوبٌ لاَ يَفْقَهُونَ) باشند که اول آدمهایی بودند مثل سایر افراد از (فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا) برخوردار بودند و چیز می فهمیدند وقتی انسان این نعمت الهی را که فهم است این را به کار نبرد (یک) درصدد خدعه و خیانت باشد (دو) این فهم گرفته می شود (سه) لذا (لَهُمْ قُلُوبٌ لاَ يَفْقَهُونَ) شد خب اینها مثل چوب خشک شدند درباره بتها فرمود: (وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لاَيُبْصِرُونَ بِهَا وَلَهُمْ آذَانٌ لاَيَسْمَعُونَ بِهَا) این چوبها کاره ای نیستند چیز نمی فهمند که این افراد منافق هم مثل این چوب خشک (لاَ يَفْقَهُونَ) شدند اینها (كَأَنَّهُمْ خُشُبٌ مُسَنَّدَةٌ) مثل یک چوب خشکی اند که به دیوار تکیه دادند وقتی خب کسی چیزی نمی فهمد با چوب و سنگ فرق ندارند که اگر در بخشهای دیگر فرمود اینها (كَأَنَّهُمْ خُشُبٌ مُسَنَّدَةٌ) مثل یک چوب خشکی اند که به دیوار تکیه دادند اینجا یعنی آیه ۱۲۷ سوره «توبه» فرمود: (صَرَفَ اللّهُ قُلُوبَهُمْ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لاَيَفْقَهُونَ) دیگر فهم را خدا از اینها می گیرد این بدترین کیفر است دیگر خب.

ص: ۴۴۶

پرسش...

پاسخ: بله خب دیگر کفار حقیقتاً مکلّف اند منتها در صدر اسلام همه مکلّف بودند همه شان کافر بودند مشرک بودند اینها تنها وظیفه شان این بود منتها بعضی از اینها ایمان آوردند که اصول است و به دستور عمل کردند که فروع است خب.

بنابراین این نیرنگی بود برای کسانی که منافق اند یا (فِي قُلُوبِهِم مَرَضٌ)اند که ضعیف الایمان اند اینها می دیدند که چه کسی می بیند چه کسی نمی بیند مجلس را ترک بکنند.

پرسش: استاد ظاهراً شما فرمودید که این مطلب را می فهمند عقل نظری اش تعطیل نیست عقل علمی که مرکز ایمان است تعطیل است ..

پاسخ: بله آن وقت کم کم این فهم هم از آ ن گرفته می شود کم کم این توفیق و این ادراک صحیح هم از اینها گرفته می شود دیگر اینها (لاَ تَعْمَى الْأَبْصَارُ وَلَكِن تَعْمَى الْقُلُوبُ الَّتِي فِي الصُّدُور) فرمود اینها کسانی اند که (كَأَنَّهُمْ خُشُبٌ مُسَنَّدَةٌ). خب

پس این خصیصه منافقین و خصیصه افراد ضعیف الایمان است که این کار را انجام می دهند.

مطلب دیگر درباره کلمه (فَإِذَا اسْتَأْذَنُوكَ لِبَعْضِ شَأْنِهِمْ فَأْذَن لِمَن شِئْتَ مِنْهُمْ) فرمود آنهایی هم که از این فیض محروم شدند برای اینها طلب مغفرت بکن این جمله طلب مغفرت بکن اگر به اذن خداست معلوم می شود وجود مبارک پیغمبر مستجاب الدعوه است یک دستور عمومی یک ترخیص عمومی است که خدای سبحان به هر فرد موحّدی دستور می دهد که دعا بکن به مؤمنین دستور می دهد استغفار بکن این دستورها اگر واجد شرایط باشد یقیناً خدای سبحان مستجاب می کند یک وقت دستور ویژه ای به شخص پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) می دهد این دستور ویژه نشان می دهد که استغفار آن حضرت برای بعضیها دعای آن حضرت برای بعضیها نیایش آن حضرت برای بعضیها با دعاهای دیگران و استغفار دیگران فرق می کند اگر فرمود: (لَا تَجْعَلُوا دُعَاءَ الرَّسُولِ بَيْنَكُمْ) که یکی از معانی چهارگانه اش همین دعای به معنای مستجاب شدن است با ذیل آیه قبل که فرمود: (وَاسْتَغْفِرْ لَهُمُ اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ) هماهنگ است چون درباره (لَا تَجْعَلُوا دُعَاءَ الرَّسُولِ) چهار وجه ذکر شد دیگر.

ص: ۴۴۷

خب پس فرمود اگر کسی معذور بود باید مأذون هم باشد تنها معذوربودن کافی نیست برای اینکه اگر کسی غیبت کرد دیگران که نمی دانند او عذر داشت خیال می کنند غیبت جایز است ولی وقتی استیذان بکنند معلوم می شود که معذور است (یک) و مأذون هم است (دو). کار ذات اقدس الهی نسبت به یک عدّه اذن است و نسبت به یک عدّه امر, برای اولیای خاصّ خدا اذن می دهد که شما این کار را انجام بدهید برای اینها حرمت قائل است می گوید شما مأذونید این کار را انجام بدهید به بعضیها می گوید نه, شما مأموريد این کار را انجام بدهید این طور نیست که مأمور و مأذون در یک حد باشند اذن و امر در یک حد باشد به هر تقدیر خدا فرمود استغفار بکن خب اگر این استغفار اثر نمی کرد که امر خاص نداشت لذا به پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) فرمود برای اینها استغفار بکن به این مردم فرمود دعای پیغمبر با دعای شما فرق می کند بالأخره در بعضی از روایات از وجود مبارک امام صادق(سلام الله علیه) سؤال کردند که با اینکه خدا فرمود: (ادْعُونِی أَسْتَجِبْ لَكُمْ) چگونه ما دعا می کنیم و مستجاب نمی شود فرمود: «لأنّکم تدعون مَن لا تعرفون» کسی را می خوانید که نمی شناسید خدا کیست ما چون خدا را با برهان و دلیل حوزه و دانشگاه می شناسیم این دلیل که بارها به عرضتان رسید اگر ما هزار و یک دلیل برابر جوشن کبیر اقامه بکنیم که می شود اقامه کرد و کار حوزه و دانشگاه همین است اینها براهین تامّی است رازق حقیقی اوست شافع حقیقی اوست ضارّ حقیقی اوست نافع حقیقی اوست ممیت حقیقی اوست محیی حقیقی هم اوست خب این هزارتا برهان است چرا برای اینکه هزارتا حدّ وسط است وحدت و کثرت براهین به وحدت و کثرت حدّ وسط است اگر دو برهان حدّ وسطش یکی باشد در لفظ فرق داشته باشد این دیگر دو برهان نیست یک برهان است تقریرش فرق می کند ولی اگر برهان الف برهان باء حدّ وسطشان واقعاً فرق کرده باشد می شود دو برهان این هزار و یک اسم واقعاً مفهومایشان فرق می کنند این طور نیست که مترادف باشند پس هزار و یک دلیل داریم که خدا هست اما هزار و یک دلیل صغرا و کبرا و اصغر و اوسط و اکبر و محمول و موضوع و یک سلسله مفاهیمی است انباری از مفاهیم در ذهن ماست طبق بیان نورانی امام باقر(سلام الله علیه) که به صورت مرسل در این کتابها آمده که فرمود: «کلّ ما میزّتموه بأدقّ أوهامکم فهم مخلوقٌ مثلکم مردودٌ الیکم» ما انباری از مفهوم در ذهن ماست حتی مفهوم «الله واجبٌ» این لفظی که می گوییم این مفهوم «الله», «الله» است به حمل اوّلی صورت ذهنی است به حمل شایع «واجبٌ» مفهومی است به حمل اوّلی و صورت ذهنی است به حمل شایع اگر کسی بگوید من با خارج کار دارم نه با ذهن این خارج یک دانه خ است و یک دانه الف است و یک دانه راء است و یک دانه جیم این خارج, خارج به حمل اوّلی است ذهن به حمل شایع است ما در فضای ذهن داریم طواف می کنیم هیچ کدام اینها الله نیستند ما هم با اینها مأنوسیم آن بیان نورانی امام صادق(سلام الله علیه) که به عبدالأعلی تعلیم داد و مرحوم صدوق آن را نقل کرد فرمود: «مَن زَعم أنّه یَعرف الله سبحانه و تعالی بصورةٍ أو مثالٍ أو حجابٍ فهو مشرکٌ» اکثری ما گرفتار همین هستیم اینکه در آیه فرمود: (وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُم بِاللَّهِ إِلَّا وَهُم مُّشْرِكُونَ) اکثر مؤمنین مشرک اند برای اینکه ما با براهین سر و کار داریم ما با مفهوم سر و کار داریم اما آن ضجّه و گرایشی که انسان می طلبد یک گمشده ای را می خواهد آن در حقیقت خداست این براهین زمینه فهمیدن او را فراهم می کند (یک) وقتی انسان به او رسید او را خوب می تواند تبیین کند تعلیل کند (دو) به جامعه ارائه کند (سه) راه اصلی همان است این راه اصلی راه (فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا) فرمود: «لأنّکم تدعون مَن لا تعرفون» کسی را می خوانید که نمی شناسید خب. پس بنابراین اینکه فرمود استغفار بکن فوراً فرمود استغفار پیغمبر با استغفار دیگران فرق می کند (لَا تَجْعَلُوا دُعَاءَ الرَّسُولِ بَيْنَكُمْ كَدُعَاءِ بَعْضِكُم بَعْضاً) اگر برخی این دعا را به معنای نیایش و امثال ذلک گرفتند برای اینکه با این (وَاسْتَغْفِرْ لَهُمُ) هماهنگ باشد حالا می رسیم به این (لَا تَجْعَلُوا) که چهار احتمال است این احتمالات چهارگانه برابر قرائن چهارگانه است احتمال اول این است که منظور از دعا همان دعوت باشد یعنی امر باشد برای اینکه

مسبوق است به امر ملحوق است به امر فضای این بخش فضای امر و دستور پیغمبر است و ذات اقدس الهی هم از چند جهت فرمود امر پیغمبر را گرامی بدارید هم به صورت قضیه اثباتی فرمود: (أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ) هم به صورت قضیه سلبی (فَلْيَحْذَرِ الَّذِينَ يُخَالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ) هم ما را به موافقت امر حضرت دعوت کرد هم ما را از مخالفت امر حضرت نهی کرد البته دوتا تکلیف نیست که دوتا عِقاب داشته باشد این چنین نیست که فعلش واجب و ترکش محرّم باشد لکن یکی واجب است نقلاًـ دیگری حرام است یک حکم دارد عقلاًـ در حقیقت بازگشتش به همان مطلب است برای تأکید. خب اینکه فرمود: (أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ) به جمله اثباتی ذکر کرد قضیه موجبه و مُثبته است اینکه فرمود: (فَلْيَحْذَرِ الَّذِينَ يُخَالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ) نهی از مخالفت اعراض است پس (لاَ تَجْعَلُوا دُعَاءَ الرَّسُولِ) این دعا به معنی دعوت یعنی فرمان یعنی امر برای اینکه قبلاً سخن از امر حضرت بود بعداً هم باز سخن از امر حضرت است احتمال دوم این است که این دعا به معنای خواندن باشد اگر این کلمه «دعاء» اضافه به فاعل بشود (دُعَاءَ الرَّسُولِ) یعنی دعایی که پیامبر دارد پیامبر دعا می کند این هم با دعوت سازگار است نظیر آیه سوره «انفال» که (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ) هم با دعای به معنای استجابت سازگار است که دعا به فاعل اضافه شده باشد اما اگر از سنخ اضافه مصدر به مفعول باشد که حضرت می شود مدعوّ نه داعی آن وقت دو احتمال دیگر مطرح است یکی اینکه وقتی حضرت را صدا می زنی در مقام تسمیه نام مبارک حضرت را نبرید آن لقب شریف حضرت را ببرید بگویید «یا نبیّ الله! یا رسول الله!» و امثال ذلک این در موقع خواندن این چنین باشد یکی مربوط به کیفیت صداست که با صدای بلند در محضر حضرت آن حضرت را نخوانید خب. فتحصّل که چهار احتمال شد اگر دعا اضافه اش به رسول اضافه به فاعل باشد دو احتمال در آن هست اضافه اش به مفعول باشد دو احتمال در آن هست اضافه اش به فاعل باشد یعنی رسول داعی است یعنی آمر است نظیر (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ) یا دعا به معنای دعا کردن و نیایش کردن است که حضرت دعا کند و خدا مستجاب کند برابر (وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ) است که دعای پیامبر مستجاب است پس اگر از باب اضافه مصدر به فاعل بود این دو احتمال مطرح است و اگر از باب اضافه مصدر به مفعول بود آن دو احتمال دیگر مطرح است که در بعضی از روایاتی که علی بن ابراهیم و دیگران نقل کردند که مجموع آن روایات را در کنزالدقائق ملاحظه می فرمایید فرمود پیامبر را به صورت عادی همان طوری که یکدیگر را صدا می زنید که دعای (بَعْضِكُم بَعْضاً) نباشد شما یکدیگر را به اسم صدا می زنید حضرت را هم می خواهید با اسم صدا بزنید این کار را نکنید این یکی, یکی درباره کیفیت صحبت کردن در محضر حضرت حالاـ بر فرض خواستید حضرت را با لقب پرافتخار نبوّت, رسالت صدا بزنید دیگر فریاد نزنید آن طوری که در منطقه های عادی مطرح است می بینید در منطقه های عادی مخصوصاً محیط کشاورزی می بینید در مجلس اینها که اینها دارند حرف می زنند با صدای بلند حرف می زنند برای اینکه اینها روزانه همه حرفهایشان بلند است در موقع آبیاری کردن در موقع تراشی کردن یکی این سمت باغ است یکی آن سمت باغ فاصله چندین متر این ناچار است با صدای بلند حرف بزند که او بشنود این کشاورز اصلاً حرفی که می زند بلند است برای اینکه با بلند حرف زدن باید مشکلش را حل کند در تقسیم آب در تقسیم کار در کیفیت درو کردن این یک طرف زمین است مخاطبش یک طرف دیگر است اینکه نمی تواند آرام حرف بزند که این آقایان با صدای بلند جحوری عادت کردند در مجلسشان هم که می نشینند در یک مسجد یا حسینیه یا خانه عادی هم بلند حرف می زنند اصلاً عادتشان همین است در آن فضا هم با صدای بلند حضرت را می خواندند فرمود هم در نام مواظب باشید غیر از آن لقب پرافتخار را نام نبرید و هم در کیفیت صدا هم (لاَ تَجْهَرُوا لَهُ بِالْقَوْلِ) که در اول سوره مبارکه «حجرات» به این صورت آمده است اول سوره مبارکه «حجرات» آیه دوم این است (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لاَ تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ وَلاَ تَجْهَرُوا لَهُ بِالْقَوْلِ

كَجَهْرِ بَعْضِكُمْ لِبَعْضٍ) خب شما كشاورزيد دامداريد كنار هم كه نيستيد با فاصله هاى زياد در بيابان وسيع يكديگر را صدا مى زنيد خب چاره جز اين نيست كه با صداى بلند صدا بزنيد ولى آن طور در مجلس حضرت با آن حضرت گفتگو نكنيد.

ص: ۴۴۸

پرسش..

پاسخ: خب البته, آن (وَاخْفِضْ لَهُمَا جَنَاحَ الذُّلِّ مِنَ الرَّحْمَهِ) این طور است صوتتان را بلند نکنید همین طور است.

حالا می رسیم به این روایت. روایتی در کتاب شریف مناقب درباره وجود مبارک حضرت صدیقه کبرا(سلام الله علیها) است که قبلاً حضرت یعنی وجود مبارک صدیقه کبرا وجود مبارک پیامبر را به همان «یا أب» و مانند آن صدا می زنند بعد از اینکه این آیه نازل شد آن طوری که از مناقب نقل شده است وجود مبارک صدیقه کبرا عرض می کرد «یا رسول الله!» بار اول پیغمبر حرفی نزد بار دوم حضرت حرفی نزد بعد از بار سوم فرمود این آیه درباره تو نیست تو بگویی «یا أب» دلم زنده می شود «أحیی للقلب» تو بگویی «یا أب! أرضی للرب» این چه کسی است؟! دل من زنده می شود خدا خوشش می آید تو بگویی «یا أب» به هر تقدیر این تأیید می کند یکی از معانی چهارگانه آیه این است که فرمود این برای شماها نیست «أنت مِنّی و أنا مِنکِ» اینها را مناقب نقل کرد خب این خیلی حرف است دلم زنده می شود خدا خوشش می آید تو بگویی «یا أب» ما فقط حضرت را برای اینکه بین در و دیوار آسیب دید و اینها مثلاً ـ گریه می کنیم این نیست شما نگاه کنید مرحوم کلینی(رضوان الله تعالی علیه) آن مقام را برای حضرت نقل کرد که جبرئیل نازل می شد آن مطالب عمیق را می گفت و وجود مبارک حضرت امیر کاتب وحی بود این هم وحی است دیگر منتها وحی تشریعی نیست جز مَلاهم است و صدیقه کبرا(سلام الله علیها) املا می کرد و حضرت امیر می نوشت این چه مقامی است؟! ما گریه مان برای اینهاست وگرنه مظلوم در عالَم زیاد است. خب و اگر واقعاً کار به دست اینها بود غدیر حاکم بود نظام ما جمعیّت ما جهان ما این طور نبود علوم ما این طور نبود بالأخره می بینید در همین یک آیه ما چهارتا احتمال می دهیم دیگر آن روز اگر بود که این طور احتمالات نبود که. خب پس بنابراین اگر از باب اضافه مصدر به فاعل باشد دو احتمال است اضافه مصدر به مفعول باشد دو احتمال است و اگر ما معنای جامعی داشته باشیم و می تواند این مصادیق چهارگانه را زیرمجموعه خود بگیرد این وجوه گوناگون, شواهد درونی هم دارد آنها که می گویند منظور از این امر, فرمان الهی است برای اینکه مسبوق و ملحوق به فرمان است آنها که می گویند منظور از این دعا, خواندن است تأیید روایی دارد آنها که می گویند منظور دعا به معنی نیایش است تأیید سیاقی دارند که فرمود: (وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ) برای اینکه (إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِیمٌ) هر کدام از اینها به وجهی بالأخره وابسته است.

ص: ۴۴۹

خب پس اینکه فرمود: (لَا تَجْعَلُوا دُعَاءَ الرَّسُولِ بَيْنَكُمْ كَدُعَاءِ بَعْضِكُم بَعْضاً) این هم تأیید می کند که یکدیگر را چطور صدا می زنید پیغمبر را این طور صدا نزنید اگر منظور از این دعا به معنای امر بود خب افراد که یکدیگر را امر نمی کنند که آنها که می گویند (لَا تَجْعَلُوا دُعَاءَ الرَّسُولِ) یعنی تسمیه و این روایت را شاهد می گیرند می گویند این تعبیری که دعای (بَعْضِكُم بَعْضاً) همین طور است شما یکدیگر را چطور صدا می زنید اول سوره مبارکه «حجرات» هم همین بود یعنی آیه دوم سوره مبارکه «حجرات» که آن طوری که با یکدیگر جهراً سخن می گویید در محضر حضرت آن طور جهراً سخن نگویید بالأخره این طور نیست که این احتمالات چهارگانه مثلاً یکی یقیناً مراد باشد و دیگری باطل باشد این طور نیست خب. (لَا تَجْعَلُوا دُعَاءَ الرَّسُولِ بَيْنَكُمْ كَدُعَاءِ بَعْضِكُم بَعْضاً) بعد فرمود اینها که کنار یکدیگر فاصله می گیرند نظیر آیه ۱۲۷ سوره مبارکه «توبه» که می بینند چه کسی اینها را می بیند چه کسی اینها را نمی بیند آرام مجلس را ترک کنند بالأخره خدا که (بِكُلِّ شَيْءٍ بَصِيرٌ) است دیگر خدا که می بیند شما اگر دیگری شما را ندید مجلس را ترک کردید خدا که می بیند که از مواردی است که برای تحقیق آمده با اینکه فعل مضارع است نظیر (قَدْ يَعْلَمُ اللَّهُ الْمُعَوِّقِينَ) آنجا همین بحث گذشت دیگر آنجا هم برای تحقیق بود دیگر (قَدْ يَعْلَمُ اللَّهُ الَّذِينَ يَتَسَلَّلُونَ مِنكُمْ لِوَاذاً) این «لواذ» مصدر باب مفاعله است مصدر ثلاثی مجرّد نیست «مُلاوذه» این است که یکی در سایه دیگری برود فرق لیاذ و لواذ با عوذ و استعاذه این است که در مسئله استعاذه که (كَانَ رِجَالٌ مِنَ الْإِنسِ يَعُوذُونَ بِرِجَالٍ مِنَ الْجِنِّ) آن وقت واقعاً پناهندگی است که از فکر او می خواهند استفاده کنند این می شود استعاذه پناه بردن به زید برای اینکه از کمک او کمک مالی او کمک فکری او استفاده کنند اما اینجا سخن از لواذ است اینها مثل چوب و پرده اند اگر چوبی را، پرده ای را، میزی را بخواهند از مسجد ببرند بالأخره یک جسمی است دیگر در کنار این جسم کسی خودش را پنهان می کند می رود این پناهندگی فکری یا سیاسی یا مالی و امثال ذلک نیست که کسی لواذ داشته باشد این بشود مَلاذ او مشکل او را حل بکند نه اینکه دارد می رود بالأخره سایه ای می افتد دیگران این را می بینند پشت این را که نمی بینند که آن دومی از این فرصت استفاده می کند در سایه این می رود چه اینکه این هم در سایه او می رود افرادی که در جای مسجد و حسینیه نشستند و می خواهند او را نبینند این در لواذ اوست بنابراین «لواذ» مصدر باب مفاعله است (یک) با عوذ و استعاذه فرق جوهری دارد در خصوص این مقام (دو) این به منزله پرده است پرده ای را بخواهند از مسجد ببرند بیرون چوبی را صندلی و میزی را می خواهند ببرند بیرون بالأخره این حاجب است یک عدّه پشت این را نمی بینند این شخص هم مثل یک چوب است این هم می تواند ساتر و حاجب آن رفیق باشد آن رفیق هم می تواند حاجب و ساتر این باشد (يَتَسَلَّلُونَ مِنكُمْ لِوَاذاً) که با همان آیه سوره مبارکه «توبه» یعنی آیه ۱۲۷ هماهنگ در می آید (فَلْيَحْذَرِ الَّذِينَ يُخَالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ) این امر برای افاده آن تجاوز است در سوره مبارکه «کهف» آیه پنجاه این مطلب گذشت که فرمود: (وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ كَانَ مِنَ الْجِنِّ فَفَسَقَ عَنْ أَمْرِ رَبِّهِ) این معلوم می شود که معنی اعراض را می خواهد بفهماند به قرینه کلمه «عن» اینجا هم (يُخَالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ) اعراض را می خواهد بفهماند امر هم گفته شد گاهی به معنی فرمان است که جمعش اوامر است گاهی به معنی شأن و جریان است که جمعش امور است امور پیغمبر یعنی فعلِ او قول او سنّت او سیرت او این حجّت شرعی است نه می شود از امری که جمعش اوامر است کسی تخطّی بکند نه می شود از امری که جمعش امور است فاصله بگیرد امور او یعنی سنّت او سیرت او قیام و قعود او برای ما حجّت است و اوامر او هم حجّت است شما می بینید در زیارت آل یاسین بر تک تک حالات حضرت صلوات می فرستیم دیگر «اَلسَّلامُ عَلَيْكَ حينَ تَقوُمُ اَلسَّلامُ عَلَيْكَ حينَ تَقْعُدُ اَلسَّلامُ عَلَيْكَ حينَ تَقْرَءُ وَتُبَيِّنُ» سلام بر شما وقتی که بلند می شوید سلام بر شما وقتی که می نشینید قیامش و قعودش و قرائتش و تحلیلش و تسبیحش و تکبیرش همه اینها ذکرالله است خب پس اگر سلام بر تک تک حالات این است

در زیارت آل یاسین معلوم می شود امری که جمعش امور است آن هم محترم خواهد بود گرچه ظاهر این امر همان فرمان است که جمعش اوامر است ولی اگر امر به معنای این باشد که جمعش امور است آن هم چون مربوط به شخص رسول اکرم(صلّی الله علیه و آله و سلّم) است آن هم معتبر است.

ص: ۴۵۰

مطلب دیگر این کلمه «أو» است که (أَن تُصِيبَهُمْ فِتْنَةٌ أَوْ يُصِيبَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ) این تردید نیست این جزم به تنافی است قبلاً هم ملاحظه فرمودید کلمه «أو» یا «إمّا» یک وقت جایی می آید که آن جمله را از جمله بودن و قضیه بودن و مسئله بودن می اندازد چون شک است اگر شَبَهی را انسان از دور ببیند بگوید «لست أدری زیدٌ أو أمر» این «أو» یا «إمّا» و مانند آن این را از قضیه بودن می اندازد از مسئله بودن می اندازد برای اینکه حکم در آن نیست می گوید «لیست أدری إمّا زیدٌ و إمّا أمر» اما یک وقت است این «أو» شک و تردید نیست جزم به تنافی است مثل «العدد إمّا زوجٌ و إمّا فرد» این «أو» این جمله را قضیه می کند مسئله می کند حکم در آن هست یعنی این شخص می گوید من جزم دارم که از این دو بیرون نیست این می شود مسئله این «إمّا»یی که در قضایای منفصله است چه مانعهالخلو چه مانعهالجمع چه حقیقیه اِمّایی است که قضیه ساز اما إمّایی که در مسئله «لست أدری» این شَبهی که من می بینم إمّا زید است و إمّا عمرو این جمله را از مسئله بودن می اندازد چون شک است حکم در آن نیست این «أو» در این گونه از موارد تردید نیست جزم به تقابل طرفین است این جزم به تقابل حالا یا با هم جمع می شوند یا با هم جمع نمی شوند اگر حقیقیه باشد جمع نمی شوند اگر مانعهالجمع باشد جمع نمی شوند مانعهالخلو باشد جمع می شوند این «أو» در این قسمت مانعهالخلو است یعنی یا فتنه دنیا یا عذاب آخرت که جمع را شاید در بخشهایی از آیات قرآن فرمود: (لَهُمْ خِزْىٌ فِى الدُّنْيَا), (وَيَوْمَ يَقُومُ الْأَشْهَادُ) اینها هم در دنیا رسوایند هم در آخرت پس معلوم می شود که گاهی عذاب خدا در دنیاست که در بعضی از روایات آمده «إنّ الله سبحانه و تعالی أکرم مِن أن یُعذّب عبده مرّتین» اگر کسی بیراهه رفته و خدای سبحان او را در دنیا تنبیه کرده به مقدار استحقاقش دیگر بعد از مرگ کاری با او ندارد و یا اگر در دنیا کاری به او نداشت در آخرت کاری به او دارد بعضیها هستند که سیّئاتشان به قدری متراکم است که (لَهُمْ خِزْىٌ فِى الدُّنْيَا وَلَهُمْ فِى الْآخِرَهِ عَذَابٌ عَظِيمٌ) هم در دنیا هم در آخرت خب اینکه فرمود: (أَن تُصِيبَهُمْ فِتْنَةٌ أَوْ يُصِيبَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ) این قابل تطبیق بر هر سه گروه است غرض این است که این «أو» برای تردید نیست آن وقت در پایان آنچه ضامن همه مسائل و معارف این سور ه است این است که (أَلاَ إِنَّ لِلَّهِ مَا فِى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ قَدْ يَعْلَمُ مَا أَنتُمْ عَلَيْهِ) از درون و بیرون شما باخبر است (وَيَوْمَ يُرْجَعُونَ إِلَيْهِ) که التفات از خطاب به غیبت است (فَيُنَبِّئُهُمْ بِمَا عَمِلُوا) خدا به تک تک اینها گزارش می دهد که اینها چه کردند چون (وَاللَّهُ بِكُلِّ شَىْ ءٍ عَلِيمٌ) در سوره «قیامت» دارد که (يَوْمَئِذٍ بِمَا قَدَّمَ وَأَخَّرَ) همه کارهای تازه و قدیمی و کهنه و نویش را خدای سبحان به او تَنبئه می کند نبأ و خبر را به او می دهد او هم (يُنَبَّؤُ الْإِنسَانُ) بعد می فرماید ما از بیرون دفتر گزارش نمی آوریم چه حاجت که ما بگوییم از درون آن حرفها در می آید (بَلِ الْإِنسَانُ عَلَى نَفْسِهِ بَصِيرَةٌ) اینکه فرمود: (يُنَبَّؤُ الْإِنسَانُ يَوْمَئِذٍ بِمَا قَدَّمَ وَأَخَّرَ) بعد با «بل» اضرابیه می فرماید: (بَلِ الْإِنسَانُ عَلَى نَفْسِهِ بَصِيرَةٌ) نه «بصیرٌ» که این تاء مبالغه استی عنی نیاز به اینکه ما از بیرون شواهدی بیاوریم دفتر بیاوریم نیست از درون او (نُخْرِجُ لَهُ يَوْمَ الْقِيَامَهِ كِتَاباً يَلْقَاهُ مَنشُوراً * اقْرَأْ كِتَابَكَ كَفَى بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ عَلَيْكَ حَسِيباً) (طَائِرُكُم مَعَكُمْ) این کتاب و نامه اعمال از درون شما پَر می کشد می آید بیرون همه را می بینید به هر تقدیر اگر در بعضی از آیات دارد که (فَيُنَبِّئُهُمْ بِمَا عَمِلُوا) نحوه تَنبئه, اِنباء, گزارش دادن در آیات دیگر روشن شد یکی از انحای تنبئه این است که آنچه در درون انسان مکتوم است و بسته است خدا این را نشر می دهد (نُخْرِجُ لَهُ يَوْمَ الْقِيَامَهِ كِتَاباً يَلْقَاهُ مَنشُوراً * اقْرَأْ كِتَابَكَ كَفَى بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ عَلَيْكَ حَسِيباً) «أعاذنا الله مِن شرور أنفسنا و سیّئات أعمالنا».«و الحمد لله ربّ العالمین»

آیات ۱ تا ۳ سوره فرقان ۹۰/۱۰/۰۷

.Your browser does not support the audio tag

(تَبَارَكَ الَّذِی نَزَّلَ الْفُرْقَانَ عَلَی عَبْدِهِ لِیكُونَ لِلْعَالَمِینَ نَذِیراً (۱) الَّذِی لَهُ مُلْكُ السَّماوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلَمْ یتَّخِذْ وَلَداً وَلَمْ یكُن لَهُ شَرِیكٌ فِی الْمُلْكِ وَخَلَقَ كُلَّ شَیْءٍ فَقَدَّرَهُ تَقْدِیراً (۲) وَاتَّخَذُوا مِن دُونِهِ آلِهَةً لاَ یخْلُقُونَ شَیئاً وَهُمْ یخْلَقُونَ وَلاَ یمْلِكُونَ لِأَنفُسِهِمْ ضَرّاً وَلاَ نَفْعاً وَلاَ یمْلِكُونَ مَوْتاً وَلاَ حَیاةً وَلاَ نُشُوراً (۳))

سوره مباركه «فرقان» همان طوری كه از محتوا و مضمون این سور ه معلوم است در مكّه نازل شد زیرا عناصر محوری مطالب این سور ه اصول دین است توحید است وحی است نبوّت است و مانند آن. مشكل مردم حجاز هم جهل علمی بود هم جهالت عملی هم از نظر اعتقاد مشكل جدّی داشتند زیرا مبتلا به وثنیّت بودند هم از نظر عملی و اخلاقی مبتلا به سیّئات. این سور ه مباركه آن بخشهای اساسی اصول دین را به همراه دارد یعنی توحید را اثبات می كند نزول قرآن و جریان وحی را به عهده دارد و حرفِ كسانی كه برای خدا شریك قائل شدند نقل می كند و ابطال می كند. برخیها گفتند كه سه آیه از آیات این سور ه در مدینه نازل شده است كه ناظر به مسئله حرمت خمر حرمت زنا و مانند آن است ولی آنچه معروف است در صدر اسلام در خود مكّه این امور به عنوان محرّمات اصلی معروف بودند یعنی حرمت خمر حرمت زنا معروف بودند این چنین نیست كه اینها در مدینه تثبیت شده باشد. عظمت قرآن را ذات اقدس الهی هم به لحاظ مبدأ فاعلی مشخص كرده هم به لحاظ مبدأ قابلی هم به لحاظ محتوا. مبدأ فاعلی اش خدایی است كه منشأ بركت است (تَبَارَكَ الَّذِی نَزَّلَ الْفُرْقَانَ) یعنی خدایی كه منشأ بركت است قرآن نازل كرد اگر فرمودند «نَزَّلَ الذی تبارك» یا (تَبَارَكَ الَّذِی نَزَّلَ) یعنی حوزه قرآن حوزه بركت است اگر در سوره مباركه «علق» فرمود: (اقْرَأْ وَرَبُّكَ الْأَكْرَمُ ٭ الَّذِی عَلَّمَ بِالْقَلَمِ) قبلاً هم اشاره شد كه اگر گفتند خدایِ اكرم دارد تعلیم می دهد یعنی درس كرامت می دهد اگر گفتند در فلان محفل یك فقیه تدریس می كند یعنی درس فقه می دهد در فلان محفل یك حكیم تدریس می كند یعنی درس حكمت می دهد اگر قرآن فرمود خدای اكرم تدریس می كند یعنی درس كرامت می دهد (اقْرَأْ وَرَبُّكَ الْأَكْرَمُ ٭ الَّذِی عَلَّمَ بِالْقَلَمِ) اگر در اول سوره مباركه «كهف» و همچنین در اول همین سوره مباركه «فرقان» سخن از نزول قرآن است مبدأ فاعلی را در این سور ه مشخص كرد فرمود: (تَبَارَكَ الَّذِی نَزَّلَ الْفُرْقَانَ) یعنی كسی كه فرقان را نازل كرده است یك مبدأ متبارك است یعنی منشأ بركت, قرآن نازل می كند یعنی قرآن منشأ بركت است درست است كه بركتهای فراوانی را به همراه دارد اما مهم ترین بركتی كه قرآن به همراه دارد همان معارف دینی است دیگر. پس بهترین بركت, معارف دینی و علوم الهی خواهد بود بركت را همان طوری كه این لغت شناسان مشخص كرده اند هم در كتابهای لغت شناسی جداگانه بیان شده هم در تفسیر كشّاف و امثال كشّاف كه به نكات ادبی می پردازند هم مورد عنایت شد كه چیزی كه خیرِ كثیر باشد می گویند بركت و چیزی كه می ماند و فایده دارد بركت است و اگر در حجاز آنجا كه آب كم بود باران كم بود بارانی می آمد در جایی جمع می شد عدّه ای از آن استفاده می كردند آن را می گفتند بركه بنابراین بركه و بروك اِبل و امثال ذلك هم خانواده اند كه منشأ بركت را هم به همراه دارند پس قرآن كتاب بركت است برای اینكه بهترین بركت, بركت علمی است و مشكل حجاز هم فقدان این بركت بود از این جهت فقیر بودند با این بركت توانگر شدند یعنی جهلِ علمی شان به علم تبدیل شد جهالت عملی اینها به عدل تبدیل شد (تَبَارَكَ الَّذِی نَزَّلَ الْفُرْقَانَ) اما مقصود از این فرقان چیست؟ منظور از این فرقان یقیناً قرآن كریم است چه اینكه در اول سوره مباركه

«کهف» فرمود: (الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِی أَنزَلَ عَلَی عَبْدِهِ الْكِتَابَ) منظور از کتاب هم همان قرآن است از این قرآن کریم گاهی به عنوان قرآن گاهی به عنوان کتاب گاهی به عنوان فرقان گاهی هم به القاب دیگر یاد می شود.

ص: ۴۵۲

حالا ـ منظور از این فرقان چیست؟ برخیها گفتند منظور از این فرقان همان است که در سوره مبارکه «اسراء» آنجا بیان شد چون متفرّقاً و متدرّجاً صوَرش از یکدیگر جدا نازل شده است از این جهت می گویند فرقان از آن جهت که معانی اش هماهنگ است منسجم است یا در مقطعی دفعتاً نازل شده است می گویند قرآن, قرآن این «نون» جزء کلمه نیست «قرأ» یعنی «جَمَع» چون مجموع است می گویند قرآن چون متدرّجاً و متفرّقاً سور ه به سور ه نازل شده است می گویند فرقان. در سوره مبارکه «اسراء» قبلاً گذشت آیه ۱۰۶ سوره «اسراء» این بود (وَبِالْحَقِّ أَنزَلْنَاهُ وَبالْحَقِّ نَزَلَ وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا مُبَشِّراً وَنَذِيراً) آن گاه فرمود: (وَقُرْآناً فَرَقْنَاهُ لِتَقْرَأَهُ عَلَى النَّاسِ عَلَى مُكْثٍ وَنَزَّلْنَاهُ تَنْزِيلاً) ما این کتاب را به تدریج نازل کردیم اگر یکجا نازل می کردیم و یکجا بر مردم می خواندی تحمّلش دشوار بود اما تدریجاً نازل کردیم که شما تدریجاً بخوانید آنها هم تدریجاً تحویل بگیرند. از این جهت از قرآن به فرقان یاد شده است (وَقُرْآناً فَرَقْنَاهُ لِتَقْرَأَهُ عَلَى النَّاسِ عَلَى مُكْثٍ). فخررازی نقل می کند که احتمال این مطلب هست که منظور از قرآن, فرقان باشد برای اینکه این کتاب تدریجاً نازل شده است آن گاه شاهدی هم که اقامه می کند این است که خدا فرمود: (تَبَارَكَ الَّذِی نَزَّلَ) نه «أنزل» بر اساس آن فرقی که بین انزال و تنزیل است که انزال برای نازل کردن دفعی, تنزیل برای نازل کردن تدریجی است تنزیل با فرقان مناسب است انزال با قرآن مناسب است لکن این سخن ناتمام است برای اینکه همین فرقان را قرآن کریم درباره تورات به کار برده همین کلمه را که فرمود ما به موسای کلیم فرقان دادیم با اینکه دفعتاً واحده در همان طور که به میقات رفته بود برای او تورات نازل شد به او تورات عطا کردیم تورات که سور ه سور ه اش, آیه آیه اش از هم جدا نازل نشده که دفعتاً کتابی به صورت الواح خدای سبحان به او مرحمت کرد. بنابراین منظور از این فرقان بر اساس این نکته نمی تواند همان جنبه نزول تدریجی قرآن باشد مناسب ترین راه این است که فرقان برای آن است که این کتاب فارق بین حق و باطل بین صدق و کذب بین خیر و شرّ و بالأخره بین حسن و قبیح طاعت و عصیان جهنم و بهشت تبشیر و انذار اینها را از هم جدا می کند حوزه هر کدام را از دیگری جدا می کند این می شود فرقان و ذات اقدس الهی همین فرقان را در مرحله رقیق و نازله اش به بندگان صالح عطا می کند که (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ) بعد هم فرمود اگر این راه صحیح را طی کردید (إِن تَتَّقُوا اللّهَ يَجْعَل لَكُمْ فُرْقَاناً), (يَجْعَل لَكُمْ فُرْقَاناً) یعنی نوری به شما عطا می کند که دیگر مردّد نیستید در شک و تردید و ابهام و اجمال به سر نمی برید خیلیها هستند که اصلاً سالیان متمادی دیگر بدون استخاره زندگی می کنند راه برایشان مشخص است در تصمیم گیری در انجام در امضا کردن در قبول و نکول راه برایشان مشخص است این نعمتی است که انسان بی تردید زندگی می کند می داند چه چیزی بد است چه چیزی خوب است چه کار خیر است چه کار شرّ است چه کار حسن است چه کار قبیح است چه کار صدق است چه کار کذب است اینها را می داند این نعمتی است است فرمود: (إِن تَتَّقُوا اللّهَ يَجْعَل لَكُمْ فُرْقَاناً) خب پس فرقان به معنای فرق بین حق و باطل است که قوی تر از کلمه «فرق» است (نَزَّلَ الْفُرْقَانَ عَلَى عَبْدِهِ) این کتاب از آن جهت که بین عقیده های حق و باطل اوصاف خیر و شرّ اعمال طاعت و عصیان فرق می گذارد می شود فرقان و اگر کسی به این کتاب عمل کرد مرزهایش هم مشخص می شود آن وقت ذات اقدس الهی افراد را هم برابر همین فرقان از هم جدا می کند (لِيَمِيزَ

اللّهُ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ).

ص: ۴۵۳

پرسش: آقا فرق انزال تدریج را قبول فرمودید که

پاسخ: تا حدودی گرچه مورد نقض دارد اما تا حدودی قرآن کریم وقتی به کار می برد تنزیل را در موارد تدریج و انزال را در موارد دفعی ولی موارد نقض هم دارد.

(تَبَارَكَ الَّذِی نَزَّلَ الْفُرْقَانَ عَلَی عَبْدِهِ) این کلمه «علی» نشان می دهد که از بالا به صورت اشراف و استعلا این کتاب نازل شده است گاهی با حرف مصاحبه ذکر می شود نظیر آیه ۱۰۵ سوره «اسراء» که فرمود: (بِالْحَقِّ أَنزَلْنَاهُ وَبِالْحَقِّ نَزَلَ) این «باء» یا «باء» مصاحبه است یا «باء» ملابسه است یعنی قرآن در صحبت حق است (یک) یا قرآن پیچیده به حق است (دو) (بِالْحَقِّ أَنزَلْنَاهُ وَبِالْحَقِّ نَزَلَ) ولی وقتی نسبت به قلب مطهّر پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) مطرح است فرمود: (نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِینُ عَلَی قَلْبِكَ) یعنی از بالا ـ به صورت استعلا که بر قلب مطهّر هم اشراف داشته باشد این کتاب نازل شده. در این گونه از موارد فرمود: (نَزِّلُ عَلَی عَبْدِهِ) چه در اول سوره «کهف» چه در اول سوره «فرقان» سخن از (نَزَّلَ الْفُرْقَانَ عَلَی عَبْدِهِ) است نزول قرآن بر عبد است صعود قرآن بر اساس عبودیّت است اگر (سُبْحَانَ الَّذِی أَسْرَی بِعَبْدِهِ) است اسرا و صعود و امثال ذلک محورش عبودیّت است و اگر محبط وحی شدن مطرح است مدارش باز عبودیّت است (عَلَی عَبْدِهِ) خب این کار را ذات اقدس الهی انجام داد برای اینکه این کتاب یا این پیغمبر این (لِیَكُونَ) اگر ضمیرش به قرآن برگردد مجری اش پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) است اگر ضمیرش به پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) برگردد مدارش قرآن است فرقی نمی کند لکن عبد هم نزدیک تر است و هم اجرائیات را باید به عبد اسناد داد (لِیَكُونَ) یعنی رسول و این عبد (لِلْعَالَمِینَ نَذِیراً) این ابدی بودن و جهانی بودن و خاتمیّت رسالت آن حضرت را می فهمانند دو اصل است که در رسالت آن حضرت به صورت بیّن قرآن کریم روشن فرمود یکی کلّی یکی دائم همگانی و همیشگی اگر چیزی همگانی بود یعنی هیچ فردی از او مستثنا نیست همیشگی بود هیچ زمان و زمینی هم از او مستثنا نیست قرآن کریم هم کلی است هم دائم, هم همگانی است و هم همیشگی آن وقت می شود خاتَم و خاتِم این (عَالَمِینَ) هم ناظر به همان است همه عوالم انسانیّت را در بردارد اگر چه عوالم دیگر از فیض آن حضرت بهره می برند ولی مسئله انذار و تبشیر ناظر به همان عوالم انسانیّت است درست است اگر گفتیم (الْحَمْدُ لِلّهِ رَبِّ الْعَالَمِینَ) شامل عالم جماد و نبات و حیوان و فرشته ها و امثال ذلک می شود اما اینجا به قرینه مقام, عوالم انسانیّت مراد است پس عالمینی که در این آیه است با عالمینی که در آیه (الْحَمْدُ لِلّهِ رَبِّ الْعَالَمِینَ) است خیلی فرق می کند آن نظام تکوین است و سماوات و ارضین و همه را شامل می شود جماد و نبات و حیوان و فرشته ها همه را شامل می شود اما اینجا درباره عوالم انسانیّت است.

مطلب دیگر اینکه قبلاً هم مشابه این گذشت که گرچه خدای سبحان انبیا را به عنوان مبشّر و نذیر معرّفی کرد ولی اثر انذار بیش از اثر تبشیر است بسیاری از مردم در اثر انذار و «خوفاً مِن النار» معصیت نمی کنند اما «شوقاً الی الجنّه» بهره همه نیست این همه فضایل که برای نماز شب ذکر شده است اگر کسی به سراغ «شوقاً إلی الجنّه» حرکت می کرد این نماز شب را مثل نماز صبح می خواند اما چون محرّکش در نماز صبح «شوقاً إلی الجنّه» نیست «خوفاً مِن النار» است نماز صبح را می خواند ولی از فیض نماز شب محروم است اکثری ماها بر اساس «خوفاً مِن النار» حرکت می کنیم لذا در قرآن کریم با اینکه حضرت هم مبشّر است هم مُنذِر هیچ جا به صورت حصر نیامده «إنّما أنت مبشّر» هیچ وقت هم به پیغمبر دستور داده نشد که بگو «إنّما أنا مبشّر» اما (إِنَّمَا أَنتَ مُنذِرٌ), (إِنَّمَا أَنَا مُنذِرٌ) این تعبیرات در قرآن کریم هست که حضرت دستور می یابد که بگوید من فقط کارم انذار است با اینکه او سه مرحله دارد هم انذار دارد برای افراد ضعیف, هم تبشیر دارد برای افراد میانی, هم لقاء الله دارد حُبّاً لله دارد برای اوحدی, اینکه دارد (إِن كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللّهَ فَاتَّبِعُونِی یُحْبِبْكُمُ اللّهُ) اینکه دیگر سخن از انذار و تبشیر نیست در نوبتهای قبل هم داشتیم که برخیها سیرشان افقی است یعنی یا از این طرف می دوند که جهنم آنها را نگیرد یا از این طرف می دوند که به بهشت برسند بالأخره یا یمین است یا یسار اوحدی از بندگان منزّه از دسترسی جهنم یا مبرّای از آن هستند که به طمع بهشت عبادت کنند اینها سیرشان عمودی است بالا می روند اینها بر مدار محبّت دارند عبادت می کنند نه بر مدار «خوفاً مِن النار» یا «شوقاً إلی الجنّه» اینها را می گویند اهل طریقت یعنی همه کارهایی را که متشرّعین دارند, دارند منتها هدف و معرفت و مقصد و مقصود فرق می کند همین نماز را برخیها می خوانند می دوند که جهنم اینها را نگیرد همین نماز را بعضی می خوانند می دوند که به بهشت برسند همین نماز را برخیها می خوانند منزّه از آن هستند که به فکر بهشت و جهنم باشند به فکر بهشت آفرین اند اینها را می گویند متطرّق اند طریقت دارند تا به آن حقیقت برسند که لقای خدای سبحان است نه ــ معاذ الله ــ طریقت در قبال شریعت باشد اگر شریعت نباشد که راه نیست خب. بنابراین اینکه فرمود: (عَلَی عَبْدِهِ لِیَكُونَ لِلْعَالَمِینَ) به لحاظ اکثر مردم است که اکثری بر اساس «خوفاً مِن النّار» حرکت می کنند.

پرسش: عالم جن نقل می شود آیه یا نه؟

پاسخ: خب بله دیگر برای اینکه این سَولان اند و محشور هم هستند و مأمور هم هستند همین که در سوره «احقاف» دارد که (إِنَّا سَمِعْنَا) مثلاً نبیّ ای که رسولی که (أُنزِلَ مِن بَعْدِ مُوسَىٰ) این معلوم می شود این جن کلیمی بود آمده در محضر حضرت و اسلام آورده و برگشت آنها هم مکلّف اند دیگر خب.

پرسش..

پاسخ: بله خب آن در حقیقت تحذیر بکند بشارت داده است که از جهنم نجات پیدا می کنی این هم بشارت به معنی اعم است نه بشارت در مقابل انذار اگر کسی جهنّمی فکر می کند کسی به او بگوید که شما نجات پیدا کردی این بشارت داده است به نجات مِن النار نه بشارت داده است به ورود به جنّت خب.

فرمود چرا ذات اقدس الهی این کتاب را فرستاد حالا چندتا برهان اقامه می کند چندتا اسم از اسمای حسنا را اینجا ذکر می کند چندتا توحید از توحیدهای الهی را اینجا مطرح می کند یکی از آنها توحید خالقیّت است که او خالق است وحده «لا شریک له فی الخِلقه» یکی اینکه او مقدِّر است «وحده لا شریک له فی التقدیر» یکی اینکه او مَلِک است و مالک است «وحده لا شریک له فی المالکیّه» یکی اینکه گذشته از مالک بودن مَلِک است و مقتدر است و ذی نفوذ است «لا شریک له فی المُلک» خب اگر همه این کارها برای ذات اقدس الهی است نه جا برای ولد و شریک است نه جا برای رها کردن جامعه بشری جا برای هیچ کدام از این دوتا نیست اما جا برای ولدگیری نیست برای اینکه انسان که فرزند می خواهد یا برای آن است که مشکلات کار او را فرزند او به عهده بگیرد یا برای اینکه خودش چون می میرد فرزند, نسل آینده باشد جای او را پُر کند اگر موجودی کاملِ محض بود خالقِ صِرف بود مَلِک و مالک محض بود مقدّر محض بود نیازی به فرزند ندارد «هو الحی الذی لا یموت» است نیازی به فرزند ندارد و اگر کسی شریک می خواهد برای اینکه مشکل کار او را حل کند کسی به تنهایی عهده دار مِلک و مُلک جهان هستی است کان تامّه و ناقصه کلّ ما سوا را اداره می کند او محتاج به شریک نیست می بینید حرفهای قرآن در این بخش حرفهایی است که هم توده مردم می فهمند هیچ کسی نیست که این حرفها را نفهمد اما از این دقیق تر هم دارد از این ادق هم دارد یک وقت می فرماید خدا فرزند ندارد برای اینکه فرزند برای آن است که جای پدر را بگیرد اگر کسی اهل مرگ نیست فرزند می خواهد چه کند و اگر کسی قادر مطلق است نیازی به فرزند ندارد اما وقتی سوره «توحید» می رسد می گوید او چون صمد است اصلاً اسم فرزند را نبرید یک حقیقتِ بیکرانِ بسیطِ محض که زاد و ولد ندارد که آن یک حساب دیگر است که فرمود سوره «توحید» را همگان متوجّه نمی شوند این یک تعبیر است با مردم انسان که حرف می زند باید حرفش پشتوانه علمی داشته باشد (یک) و قابل فهم باشد (دو) با مردم انسان حرفِ علمیِ محض بزند وظیفه خود را انجام نداده حالا کسی دعوت شده برای سخنرانی در یک حسینیه یا مسجدی این فقط حرفهای علمی می زند این اشتباه می کند حسینیه را با حوزه این حرفهای علمیِ ما آنجا جایش نیست شما دعوت شدید که به این مردم غذای فکری بدهید حرفی بزنید که اینها بفهمند حرفهای عمیق حوزه های علمی یا دانشگاهی را آنجا برای چه مطرح می کنید هر کسی یک قلم دست گرفته یا سخنی را می خواهد بگوید باید ببیند کجا دارد حرف می زند بالأخره باید بفهماند این رسالت همه است اگر حرفهای علمی دارید یا دانشگاه یا حوزه, حرفهایی که با مردم سر و کار دارید باید مردم فهم باشد لکن پشتوانه

علمی داشته باشد که اگر همان حرفها و سخنرانیهای مسجد و حسینیه را در حوزه از شما دلیل خواستند بتوانید ارائه کنید این طرز قرآن گویی است که منشأ برکت است این حرفها, حرفهای حق است اما برهان اساسی برای (لَمْ یَتَّخِذْ وَلَداً) این است که او حقیقتِ بسیطِ محض است اصلاً سؤال درست نیست که خدا فرزند دارد یا ندارد (وَلَمْ یَکُن لَّهُ شَرِیکٌ فِی الْمُلْکِ وَلَمْ یَکُن لَهُ وَلِیٌّ مِنَ الذُّلِّ) و مانند آن. خب به هر تقدیر چون خدا این چنین است قرآن نازل کرده خب چرا نازل کرده برای اینکه او مَلک است مالک است آفرید باید بپروراند اگر این درخت را خدا آفرید باید بپروراند دیگر پرورش درخت به این است که فصول چهارگانه بیاید بهار بیاید پاییز بیاید باران بیاید زمین آماده باشد زمان آماده باشد آفتاب بتابد مهتاب بتابد تا این درخت بار بدهد حالا انسان را آفرید این شجره انسانیّت باید بار بدهد یا ندهد پرورش انسان به چیست انسان یک موجود متفکّر مرید و مختار و عاقل است پرورشش به علم و عمل است دیگر باید به او فرهنگ بدهد به او تعلیم بدهد به او تزکیه بدهد وگرنه این عبس آفرینی است انسان را که عبس خلق نکرده که اگر خلق کرد باید آبیاری کند اگر فرمود: (وَاللَّهُ أَنبَتَکُم مِنَ الْأَرْضِ نَبَاتاً) این شجره طیّب و طوبا را باید آبیاری کند آبیاری انسان به عقل و عدل است دیگر فرمود چون او همه را آفرید و برای همه حساب باز کرد برای انسان هم حساب باز کرد خب از سابق هم می گفتند, می گفتند بالأخره این کسی که یک یخچال ساخته یک تلویزیون ساخته یک رادیو ساخته یک دفترچه راهنمایی دارد که چگونه شما از آن استفاده کنید کسی که انسان را آفریده یک دفترچه راهنمایی فرستاده به نام قرآن که از این انسان چگونه استفاده کنید این هم دفترچه راهنماست بالأخره کسی که این یخچال را خلق کرده ابتکار کرده همین طور می دهد به دست مردم یا یک دفترچه راهنمایی به او می دهد کسی که انسان را آفریده همین طور رها می کند یا دفترچه راهنمایی برایش دارد که بالأخره از مغزت, از قلبت, از چشمت, از گوشت کجا استفاده بکن, چطور استفاده بکن, چقدر استفاده بکن, برای چه استفاده بکن این دفترچه راهنماست خب پس این برهانها برای «أن نَزَّل علی عبده الفرقا ن» است حتماً باید این کار را می کرد و کرد این «یَجب عن الله» است نه «یَجب علی الله» ذات اقدس الهی الاّ ولابد باید انسان را بپروراند الاّ ولابد باید دامها را بپروراند معادن را بپروراند نباتات را بپروراند و می پروراند تدبیر و ربوبیّت کلّ شیء بحسبه اگر گیاهان و نباتات و باغ و بوستان و امور کشاورزی را باید اداره کند باران مناسب می خواهد اگر انسان را بخواهد اداره کند قرآن کامل لازم دارد لذا فرمود: (تَبَارَکَ الَّذِی نَزَّلَ الْفُرْقَانَ عَلَی عَبْدِهِ لِیَکُونَ لِلْعَالَمِینَ نَذِیراً) چرا این کار را کرده برای اینکه تنها او دارد عالم را اداره می کند دیگر. این پنج شش دلیل توحیدی برای آن است در نوبتهای قبل به عرض رسید که براهین توحیدی فقط در فضای ذهن انباری از مفاهیم است لکن ما گذشته از اینکه از بیرون یک سلسله مفاهیم می گیریم به صورت انبار در درون یک سلسله کوثری داریم به نام فطرت و خاصیّتها این حرفهایی که از بیرون ما به وسیله کتاب یا استاد می شنویم این کلید است که آن حرفها را درها را باز کند نگذارد این قفل بماند (أَفَلَا یَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَی قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا) خیلیها هستند که این درِ دل قفل است وقتی درِ دل قفل باشد آن گوهرها مثل اینکه درِ این معدن گاز یا معدن نفت درش بسته باشد و قفل باشد دیگر کشور به ویرانی می کشد دیگر اما یک کارشناس و معدن شناس وقتی این قفل را بردارد این خاک را بردارد و استخراج بکند این کشور را تأمین می کند.

پرسش: بعضی از عوام هستند که از این مفاهیم برخوردار نیستند ولی از لحاظ فطرت به نحو اکمل استفاده کردند

پاسخ: خب سرّش این است که اینها حرفهایی شنیدند که نگذاشتند آن درِ دل قفل بشود آنها شاگردان حسینیه و مسجدند حرفهای علما را شنیدند این چنین نیست که کسی حرفی نشنیده باشد عالِمی را ندیده باشد البته گاهی بعضی افراد بر اساس کرامتهایی که خدای سبحان نصیبشان می کند مکتب نرفته فیض می بینند ولی غالباً اینها در مکتب علمای بلادشان تربیت شدند همان حرفهایی که از وجود مبارک مسیح(سلام الله علیه) رسید به حضرت عرض کردند با چه کسی بنشینیم؟ فرمود: «مَن یُذکّرکم الله رؤیته» از همان حرفهای بلند نبوی است که حکمای ما بزرگان ما فرمودند: «مَن لا یَنفعک لحظه لا یَنفعک لفظه» این حرف برای صاحب عوارف المعارف است همین سهروردی همین سهرورد که یکی از روستای اطراف زنجان است چه برکتی از این روستا برخاست غالب این روستاها منشأ برکت اند این بزرگوار گفت کسی که خطّ مشی او, رفتار او, نگاه او در شما اثر نکرد حرف او هم بی اثر است «مَن لا یَنفعک لحظه لا یَنفعک لفظه» اگر می بینید یک انسان ساده درس خوانده ای از کوثر قرآن و عترت بهره گرفت از این پای منبرها تربیت شده بالأخره. به هر تقدیر خدای سبحان نظام را آفرید و باید هم اداره کند و تدبیر و اداره هر موجودی به اندازه خودش است موجودات سپهری را اداره می کند ﴿لاَ الشَّمْسُ يَنْبَغِي لَهَا أَن تُدْرِكَ الْقَمَرَ﴾ موجودات ارضی را هم اداره می کند ﴿قَدَّرَ فِيهَا أَقْوَاتَهَا فِي أَرْبَعَةِ أَيَّامٍ سَوَاءً لِلسَّائِلِينَ﴾ انسان را هم باید اداره کند ﴿تَبَارَكَ الَّذِي نَزَّلَ الْفُرْقَانَ عَلَى عَبْدِهِ﴾ پرورش انسان, تدبیر انسان به همین کتاب الهی است چرا؟ این پنج شش برهان برای تحکیم این مدّعاست اینها براهین توحیدی است که نقل کرده ﴿الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾ لذا ﴿هُوَ الَّذِي فِي السَّمَاءِ إِلٰهٌ وَفِي الْأَرْضِ إِلٰهٌ﴾ آسمان که از زمین جدا نیست آسمان بروی حرف همین است زمین بروی حرف همین است این طور نیست که حالا اینها که سوار سفینه های آسمان پیما شدند رفتند کُرات دیگری این احکام را نداشته باشند این احکام و حِکم برای مریخ هم هست برای زمین هم هست البته خصوصیتهای مکانی و زمانی و اینها تغییراتی در موضوعات دارد ولی در احکام که پیدا نمی شود ﴿الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾ (یک) چون این چنین است ولد می خواهد چه کند ﴿وَلَمْ يَتَّخِذْ وَلَداً﴾ با چه کسی دارد حرف می زند با کسانی که می گویند ﴿وَاتَّخَذُوا مِن دُونِهِ آلِهَةً﴾ با چه کسی دارد حرف می زند با کسانی که می گویند ﴿عُزَيْرٌ ابْنُ اللّهِ﴾ با چه کسی دارد حرف می زند با کسانی که می گویند ﴿الْمَسِيحُ ابْنُ اللّهِ﴾ با این افکار جهلی و جاهلی روبه روست دارد زمینه این جاهلیّتهای اعتقادی را برمی دارد و جاهلیّتهای صنمی و وثنی را هم می زداید. فرمود: ﴿وَلَمْ يَتَّخِذْ وَلَداً وَلَمْ يَكُن لَهُ شَرِيكٌ فِي الْمُلْكِ﴾ حالا برخیها قائل به ولد بودند یا می گفتند ﴿عُزَيْرٌ ابْنُ اللّهِ﴾ یا قائل به تثلیث بودند می گفتند ﴿الْمَسِيحُ ابْنُ اللّهِ﴾ یا درباره فرشته ها می گفتند «بَنات الله» یا نه, اصلاً برای خدا ــ معاذ الله ــ شریک قائل بودند فرمودند همه کارها را او آفرید آنچه را هم که شما به عنوان شریک خدا پنداشتید او هم مخلوق خداست و در تحت تدبیر خداست آنکه شما شریک پنداشتید مشکل خودش را حل نمی کند ﴿لاَ يَمْلِكُونَ مَوْتاً وَلاَ حَيَاةً وَلاَ نُشُوراً﴾ اینها معادی دارند مبدأیی دارند بقایی دارند غذایی دارند همه اینها را تازه خدا دارد تأمین می کند خب ﴿لَمْ يَكُن لَهُ شَرِيكٌ فِي الْمُلْكِ وَخَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ فَقَدَّرَهُ تَقْدِيراً﴾ اینکه بارها گفته می شد که این مفاهیم مشکل را حل نمی کند یعنی این مفاهیم کلیدند با کلید که انسان مشکل را حل نمی کند باید با کلید راه را باز کرد آن قفل را شناخت رفت دمِ در آن قفل را باز کرد وارد گنجینه شد آن گنجینه کجاست؟ آن گنجینه ای که همه اسرار لازم در او هست کجاست امروز چون زادروز میلاد وجود مبارک امام باقر(سلام الله علیه) است این جمله نورانی را از آن حضرت بخوانیم صاحب تحف العقول این بیان نورانی را از وجود مبارک امام باقر(سلام الله علیه) نقل کرد در وصیّتی که به جابر جوفی دارد فرمود: «ولا معرفه کمعرفه بنفسک» شما گوهری دارید این

گوهر دهن باز کرده هر لحظه می گوید خدا خدا, خدا خدا برو بشنو ببین این چه می گوید خب اگر کسی به سراغ درون برود صدای درون را می شنود که این چه می خواهد این تشنه چه می خواهد چرا هر کسی به دنبال هر چه رفت می بیند سیر نمی شود معلوم می شود نخواست دیگر کسی دنبال خانه می رود و خانه پیدا می کند می بیند سیر نشد معلوم می شود خانه نمی خواست یک چیز دیگر می خواست خیال می کرد خانه می خواهد علمی می خواست آن علم را پیدا کرده مدرکی پیدا کرده به بقا هم رسیده باز دنبال گمشده ای می رود معلوم می شود اینها را نمی خواست یک چیز دیگر می خواست تنها چیزی که آدم را آرام می کند (أَلاَ بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ) همان هدف است ما اگر این کریمه (يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ) را با همین بحثهای عقلی خوب تبیین کنیم بحثهای علیم اینکه فرمودند علم, مفتاح است برای همین است کلید است این بحثها کلید است انسان می رود دم در دل این در دل را باز می کند وقتی آن داخل رفت دیگر مشاهده است دیگر اسراری را می بیند ما که می گوییم فقیریم خیلی از ماها در حال عادی خودمان را بی نیاز تلقّی می کنیم تا برسد ـ معاذ الله ـ به جایی که (إِنَّ الْإِنسَانَ لَيَطْغَى ۝ أَن رَآهُ اسْتَغْنَى) اما اینکه خدا فرمود: (يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ) چرا امام باقر فرمود هیچ معرفتی به اندازه معرفت نفس نیست یعنی درست است که خدا فرمود: (سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْآفَاقِ وَفِي أَنفُسِهِمْ) اما اینها عِدل هم نیستند این یکی خیلی بالاست آن یکی اگر معرفت فلسفی یا کلامی باشد آن معرفت آفاقی است نه معرفت انفسی اگر کسی برهان اقامه کند که چون روح, ادراک دارد ادراک یک امر مجرّه است پس روح مجرّد است این از نفس حرف می زند ولی آفاقی فکر می کند اینکه معرفت نفس نیست اینها مفاهیمی است جدای از جان ما اگر مفهوم شد از جان ما جداست می شود آفاقی این را دیگر معرفت انفسی نمی گویند. معرفت انفسی این است که حرف نزند مفهوم نداشته باشد تصوّر نداشته باشد تصدیق نداشته باشد قضیه نداشته باشد مثل آدم غریق, آدم غریق با اینکه در دریا غرق است اصلاً آب یادش نیست این فقط نجات می خواهد با اینکه در دریا غرق است در آب غرق است این به فکر دریا نیست اصلاً دریا یادش نیست که این حیات یادش است این روایت حیف که مرسل است و مسند نیست آن وجود امام عسکری(سلام الله علیه) کسی رفته حضورش عرض کرد «دُلّني علی المعبود» حضرت فرمود آیا مسافرت کردی عرض کرد بله, فرمود سفر دریایی کردی عرض کرد بله, فرمود اتفاق افتاده کشتی بشکند عرض کرد بله, فرمود اگر کشتی شکست دنبال تخته پاره بودی تخته پاره گیرت نیامد چه حالتی داشتی عرض کرد فهمیدم, فرمود خدا همان است که در همان حالت به او متوجّه می شوی یک قدرت غیبی ازلی که بر دریا مسلّط است بر صحرا مسلّط است آن که در صحرا گم شده می گوید یا الله آن که سوار سفین سپهرپیما شده وارد کُره مریخ شده یک مشکل فنی پیدا شده می گوید یا الله (هُوَ الَّذِي فِي السَّمَاءِ إِلَهٌ وَفِي الْأَرْضِ إِلَهٌ) این بحثهای عقلی کلید است که آدم درِ این دل را باز کند ببیند چه می خواهد آن داخل همه چیز هست از اسمای حسنای الهی این هزار و یک اسمی که در جوشن کبیر خوانده آنجا می بیند هست برای اینکه این وابسته به اوست حالا چطور هست چطور بودنش در بحثهای قبل هم گذشت حالا به مناسبت بیان نورانی امام باقر(سلام الله علیه) که فرمود هیچ معرفتی به اندازه معرفت نفس نیست این بیان می شود. یک وقت است که انسان می گوید «الانسان فقیرٌ» اینکه خدا فرمود: (يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ) ما که می گوییم «الانسان فقیرٌ» نظیر اینکه «الماء حارٌّ» از این قبیل است که حرارت برای آب وصفی است منتها عَرَض مفارق گاهی هست گاهی نیست آیا فقر برای انسان عرض مفارق است نه, این چنین نیست آیا از قبیل «النارّ حارّ» است که حرارت برای نار عرض مفارق نیست عرض لازم است حرارت از نار جدا نیست آیا وقتی گفتیم «الانسان فقیرٌ» مثل آن است که گفته باشیم «النار حارّةٌ» نه این طور نیست برای اینکه حرارت, عین ذات نار نیست لازم ذات است هر لازمی از مرتبه ملزوم بیرون است نار در درون ذات خود به اصطلاح اینها جوهر است حرارت, کیفیت است و این کیف در حریم ذات نیست در

مقام جوهر نیست لازمه ذات است یک رتبه متأخّرتر است خب اگر فقر در درون ذات ما نباشد آنجا غنا راه پیدا می کند آن وقت درون ذات ما به خدا _ معاذ الله _ وابسته نیست پس اگر گفتیم «الانسان فقیرٌ» نظیر «النار حارّه» نیست. آیا اگر گفتیم «الانسان فقیرٌ» نظیر «الانسان حیوانٌ, الانسان ناطقٌ» است نه, نه یعنی نه, این هم نیست چرا برای اینکه ناطق, ذاتی ماست بله حیوانیّت ذاتی ماست اما ذاتی به معنی ماهیّت و ماهیّت یک مرتبه از هستی دور است ما ذاتی به معنی هویّت می خواهیم پس این سه مرحله همه را باید رفت و رو کرد گذاشت کنار, اگر گفتیم «الانسان فقیرٌ» مثل اینکه گفتیم «الوجود موجودٌ» این در متنِ هویّت اوست لفظاً دوتا, مفهوماً دوتا ولی هویّتاً یکی چطور می گوییم «الله غنیٌّ» آن غنا عین ذات اوست دیگر آنجا که ماهیّت نیست که ما هم فقر, عین ذات ماست اگر وصفی عین ذات بود نشانه فخر نیست باید دید آن وصف چه وصفی است اگر گفتیم «الله غنیٌّ» این غنا عین ذات اوست نشانه کمال است اما اگر گفتیم «الانسان فقیرٌ» این فقر هم عین ذات اوست نشانه نقص است خب انسان اگر این معنا را با علم حضوری بیابد می بیند به کجا وصل است مگر فقیر می تواند روی پای خود بایستد یا کسی دستش را گرفته اصلاً فقیر به تعبیر لطیف شیخ بهایی به معنی ندار که نیست که آن که ستون فقراتش شکسته است و نمی تواند بایستد کسی باید این را بلند کند به او می گویند فقیر چون یک انسان بیمار قدرت مقاومت و ایستادگی ندارد به او می گویند فقیر وگرنه فقر به معنی بیماری نیست خب پس (يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ) یعنی ستون فقراتتان شکسته است قدرت ایستادن ندارید کسی باید شما را نگه دارد این ذکر خاصّی که ما می گوییم «بحول الله تعالی و قوّته أقوم و أقعد» نه یعنی ما نه تنها نمی توانیم بایستیم تو باید دست ما را بگیری نه تنها نمی توانیم بنشینیم تو دست ما را باید بگیری نه تنها نمی توانیم استلقا کنیم امضا کنیم یمین و یسار تو دست ما را بگیری اصل هویّت ما دستگیری توست «بحول الله تعالی و قوّته أقوم و أقعد» نه در نماز این نماز, درس توحید است یکی از جاهایش هم همین نماز است این طور نیست که بیرون نماز حالا ـ ما اینجا که بحث تمام شد «بحولنا و بقوّتنا نقوم و نقعد» این طور که نیست که ما اصلاً در تمام امور «بحول الله و قوّته نقوم و نقعد» آ ن وقت این نغمه ماست اینکه امام باقر(سلام الله علیه) فرمود درست است خدا فرمود: (سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْآفَاقِ وَفِي أَنفُسِهِمْ) آن هم معرفت است آن هم اثر دارد درس و بحث کلامی و فلسفی اثر خاصّ خودش را دارد اما هیچ معرفتی به اندازه معرفت نفس نیست.

«و الحمد لله ربّ العالمين»

آیات ۱ تا ۶ سوره فرقان ۹۰/۱۰/۱۰

.Your browser does not support the audio tag

(تَبَارَكَ الَّذِي نَزَّلَ الْفُرْقَانَ عَلَى عَبْدِهِ لِيَكُونَ لِلْعَالَمِينَ نَذِيراً (۱) الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّماوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلَمْ يَتَّخِذْ وَلَداً وَلَمْ يَكُن لَهُ شَرِيكٌ فِي الْمُلْكِ وَخَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ فَقَدَّرَهُ تَقْدِيراً (۲) وَاتَّخَذُوا مِن دُونِهِ آلِهَةً لاَ يَخْلُقُونَ شَيْئاً وَهُمْ يُخْلَقُونَ وَلاَ يَمْلِكُونَ لِأَنفُسِهِمْ ضَرّاً وَلاَ نَفْعاً وَلاَ يَمْلِكُونَ مَوْتاً وَلاَ حَيَاةً وَلاَ نُشُوراً (۳) وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ هذَا إِلَّا إِفْكٌ افْتَرَاهُ وَأَعَانَهُ عَلَيْهِ قَوْمٌ آخَرُونَ فَقَدْ جَاؤُوا ظُلْماً وَزُوراً (۴) وَقَالُوا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ اكْتَتَبَهَا فَهِيَ تُمْلَى عَلَيْهِ بُكْرَةً وَأَصِيلاً (۵) قُلْ أَنزَلَهُ الَّذِي يَعْلَمُ السِّرَّ فِي السَّماوَاتِ وَالْأَرْضِ إِنَّهُ كَانَ غَفُوراً رَّحِيماً (۶))

سوره مباركه «فرقان» كه در مكه نازل شد عناصر محوری اش هم اصول دين و خطوط كلی اخلاق و حقوق است اين سور ه با اسم مبارك «تبارك» شروع شد بر خلاف سوره «اسراء» كه با «سبحان» شروع شد سور ه ای كه با «تبارك» شروع بشود آثار فيض و بركت در او ظاهرتر از سوَری است كه با تسبيح شروع بشود آن با قداست و تنزيه آميخته است. در رواياتی هم اين فرقان را تطبيق كردند بر اينكه قرآن كريم چون متفرّقاً و نجوماً نازل شده است فرقان است اين يكی از وجوه است دليل بر حصر نيست اما قسمت مهمّ نامگذاری قرآن به فرقان اين است كه او فارق بين حق و باطل صدق و كذب خير و شرّ و حَسن و قبيح است خب (تَبَارَكَ الَّذِي نَزَّلَ الْفُرْقَانَ عَلَى عَبْدِهِ) چون مشكل اساسی مردم مكه توحيد از يك سو, وحی و نبوّت از سوی ديگر بود در آغاز اين سور ه هم مسئله توحيد را به خوبی تبيين فرمود هم مسئله وحی و نبوّت را بعد شبهات آنها را درباره توحيد و وحی و نبوّت ذكر می كند و پاسخ می دهد. فرمود خدای سبحان منشأ بركت است و وجود مبارك پيغمبر(صلّی الله عليه و آله و سلّم) عبدِ محض. آن معبودِ صرف بر اين عبدِ محض فرقان نازل كرده است تا جهانيان را از باطل بيم بدهد به حق بياورد از كذب بيم بدهد به صدق بياورد از شرّ بيمناك كند به خير بياورد از قبيح انذارشان بدهد به حسن بياورد و مانند آن. كلمه «عالَمين» همان طوری كه قبلاً ملاحظه فرموديد در سوره مباركه «حمد» و امثال «حمد» كه دارد (اَلْحَمْدُ لِلّهِ رَبِّ الْعالَمِينَ ربعلا) اين شامل سماوات و ارضين و ما فی السماء و ما فی الأرض خواهند بود فرشتگان چه در آسمان چه در زمين, موجودات جمادی نباتی حيوانی معدن غير معدن همه اينها مشمول «العالَمين»اند در (الْحَمْدُ لِلّهِ رَبِّ الْعالَمِينَ) اما «العالَمين»ی كه در مسئله وحی و نبوّت است مربوط به جامعه ای است كه با فكر و اراده كار می كند مثل انسان جن و مانند آن كه اينها مسئول اند مختارند اطاعت و عصيان دارند, پس سماوات و فرشتگان و امثال ذلك را شامل نمی شود البته اين مربوط به نظام تشريع است ممكن است در اثر نظام تكوينی و ولايت كلّی كه انسان كامل دارد معلّم فرشته ها هم باشد اما آنچه مربوط به وحی و نبوّت است (يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ) است ولی آن مقامی كه (يَا آدَمُ أَنْبِئْهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ) كه اينها معلّم فرشته ها باشند البته سرِ جايش محفوظ است شامل جماد و نبات و حيوان و اينها هم نخواهد بود برای اينكه اينها متفكّر مختار و مسئول نيستند شامل اُمم و اقوام گذشته هم نخواهد بود برای اينكه قانون عطف بر ماسَبق نمی شود بنابراين ربّ العالمين منطقه اش خيلی وسيع است و اين «العالَمين»ی كه درباره وحی و نبوّت آمده است منطقه محدودی دارد گرچه ذات اقدس الهی هم رحيم است هم «أشدّ المعاقبين» است «فی موضع النكال و النقمه» هم «أرحم الراحمين» اما اينجا كه (نَذِيراً) را ذكر فرمود بعد از گذشت

چنـد جمله (إِنَّهُ كَانَ غَفُوراً رَّحِيماً) را هم ذکر می کنـد این طور نیست که فقط انـذار محض باشد یا تخویف صِرف (إِنَّهُ كَانَ غَفُوراً رَّحِيماً) که در آیه شش همین سور ه خواهد آمد اگر وجود مبارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) انذار می کند در حقیقت انـذار الهی و قهر الهی را ابلاغ می کند. خب خداوند چرا قرآن نازل کرد؟ برای اینکه او حق است «لا ریب فیه» (لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْ ءٌ) او خالق کلّ شیء است او ربّ کلّ شیء است اگر هر موجود ممکنی را او آفرید و هر موجود ممکنی را او باید بپروراند پرورش انسان متفکّر مختار هم به تعلیم و تزکیه است الاّ ولابـد باید برای انسان کتاب نازل کند دیگر چون (لَّهِ مُلْكُ السَّماوَاتِ وَالْأَرْضِ) است هم خالق است هم مَلک است هم مالک است و ماننـد آن کتاب نازل کرده برای اینکه جامعه را بپروراند و در این کار هم منزّه از شریک است کمبودی ندارد نقصی ندارد تا کسی معاون او باشد ظَهیر او باشد شریک او باشد دستیار او باشد که در سوره مبارکه «سبأ» این سه قِسمش کاملاً نفی شده که چند بار به مناسبتهایی آن آیات سوره «سبأ» خوانده شد که ذات اقدس الهی می فرماید غیر از خدا احدی مالک ذرّه ای از موجودات جهان امکان نیست (لَا يَمْلِكُونَ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ) یعنی موجودی پیدا بشود فرشته یا غیر فرشته که ذرّه ای را در عالَم بالاستقلال مالک باشد این نیست حتی آن مِلکهای تکوینی که انسان دارد نسبت به اعضا و جوارح این نسبت به خودمان در یک محدوده خاصّی به عنوان امانت به ما دادنـد وگرنـه فرمود این چشم شما هم مِلک من است این گوش شما هم مِلک من است این «أم», «أم» منقطعه است (أَمَّن يَمْلِكُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ) لذا گاهی اجازه نمی دهد که انسان چشم را ببندد با همان چشم باز می میرد این طور نیست که انسان مالک تکوینی باشد نسبت به اعضا و جوارح خودش نسبت به اعضا و جوارح خودش هم مالک نیست پس (لَا يَمْلِكُونَ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ) (این یک) (وَمَا لَهُمْ فِيهِمَا مِن شِرْكٍ) هیچ کسی شریک خدا هم نیست که مثلاً اگر بالاستقلال مالک نیست بالاشتراک مالک باشد (این دو) (وَمَا لَهُ مِنْهُم مِن ظَهِيرٍ) ظهیر و پشتیبان و دستیار خدا هم نیست زیرا او مستقل است و غنیّ محض است پس از غیر خدا به هیچ وجه کاری ساخته نیست خب اگر از غیر خدا به هیچ وجه کاری ساخته نیست چرا شما آنها را عبادت می کنید؟! پس (الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّماوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلَمْ يَتَّخِذْ وَلَداً) که اتّخاذ ولد غیر از (وَلَدَ اللَّهُ) است که در بعضی از آیات نفی شده (وَلَمْ يَكُن لَهُ شَرِيكٌ فِي الْمُلْكِ) برای اینکه او نیازی به شریک ندارد (یک) هم او بی نیاز از شریک است هم ما سوای او کمتر از آن هستند که مالک چیزی باشند یا شریک الباری باشند برای اینکه در بحثهای قبل داشتیم که اینکه ذات اقدس الهی می فرماید: (يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنتُمُ الْفُقَرَاءُ) (۱) اختصاصی به انسان ندارد یعنی «یا أیّها الممکن» حالا چه موجود زمینی باشد چه موجود آسمانی غیر از خدا فقیرِ الی الله اند این «فقیرٌ» نسبت به ما سوای خدا این محمول برای آن موضوع مشخص شد که در بین اقسام چهارگانه فقط یک قسم حق است یعنی وقتی ما می گوییم الانسان یا الأرض یا المَلَک یا الجن فقیرٌ اسناد فقیر به این انسان از قبیل «الماء حارٌّ» یا «الماء باردٌ» نیست برای اینکه حرارت و برودت از عوارض مفارق نار است گاهی هست گاهی نیست اما فقر این چنین نیست این یک قسم بود که منفی شد قسم دوم اینکه اگر گفته شد «الانسان فقیرٌ» از قبیل «الأربعه زوجٌ» یا «النار حارّةٌ» نیست که حالا لازمه ذات باشد یا لازمه وجود خارجی باشد و مانند آن برای اینکه درست است لازم, ملزوم را رها نمی کند در مسئله «الأربعه زوجٌ» اما لازم رتبةً از مرتبه ملزوم متأخّر است چون أربعه کمّ است داخل در یک مقوله است و زوجیّت کیف است داخل در مقوله دیگر است و هرگز زوجیّت در مرحله اربعه نیست متأخّر است. اگر فقر در مرحله ذات انسان نباشد معلوم می شود درون ذات انسان محتاج به مبدأ نیست ـ معاذ الله ـ این چنین که نیست. مرحله سوم این بود که اگر گفتیم «الانسان فقیرٌ» نظیر «الانسان حیوانٌ ناطقٌ» نیست که ذاتیِ به معنای ماهیّت او باشد زیرا ماهیّت ثابت شده است که در رتبه هویّت نیست متأخّر از هویّت است اصالتی ندارد آن فیض مستقیم ذات اقدس الهی هویّت است و از آن هویّت, ماهیّت انتزاع می شود اگر فقر برای انسان ذاتیِ باب ماهیّت بود به اصطلاح ایساقوجی بود و مانند آن یعنی نظیر

«الانسان ناطقٌ» بود لازمه اش این بود که در مقام هویّت و اصل هستی فرق نباشد در حالی که این چنین نیست پس این سه مرحله باطل خواهد بود می ماند هویّتش عین فقر و این صفت فقر برای انسان صفت عین ذات است مثل اینکه غنا عین ذات واجب تعالی است اگر صفتی عین ذات بود این نشانه فخر نیست باید دید آن صفت چه صفتی است اگر از قبیل غنا و امثال اینها باشد بله این صفت اگر عین ذات بود کمال خواهد بود اما اگر از سنخ عجز و فقر و نقصان و امثال اینها باشد اگر چنین صفتی عین ذات بود این کمالِ نقص را می رساند خب اگر الله غنیٌّ بتمام ذاته و ما سوی الله فقیرٌ بتمام ذاته این چگونه می تواند خالق باشد مالک باشد ولد باشد شریک باشد پس هیچ کاری از غیر خدا ساخته نیست این براهین را که ذات اقدس الهی اقامه کرده که هر کدام از اینها حدّ وسط است و هر حدّ وسطی برای خود برهان می سازد آن وقت نتیجه می گیرد که غیر خدا نه معبود است (یک) نه از غیر خدا تدبیر جامعه بشری ساخته است (دو) فرمود: (وَخَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ فَقَدَّرَهُ تَقْدِيراً).

ص: ۴۵۸

۱- (۱) . سوره فاطر, آیه ۱۵.

پرسش: .به چه معنا می شود؟

پاسخ: آن دیگر همان فقر الی الله می شود فخر است دیگر, همین فقر الی الله می شود فخر دیگر سرّش این است که ما این درک را نداریم که به چه کسی وابسته ایم اگر کسی بداند که محتاج به ذات اقدس الهی است نه به خود متّکی است نه به دیگری آن غنی هم که این فقیر را رها نمی کند (أَلَيْسَ اللَّهُ بِكَافٍ عَبْدَهُ) خب آن غنی که کافی است انسان به دنبال چه کسی برود؟! اگر ما احساس بکنیم که فقیر الی الله هستیم خدا هم که کافی است بنابراین نه به خودمان متّکی هستیم نه به غیر خدا تکیه می کنیم نه سرگردان و شناوریم (أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ) همین است دیگر, این ذکر گاهی اضافه به مفعول است در اوایل امر (أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ) یعنی «بذکر العبدِ اللهَ» این اضافه به مفعول است این یک مرحله یاد و طمأنینه می آورد بعد کم کم انسانِ ذاکر که قدری جلو رفت این (أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ) یک معنای دیگری بر او ظهور می کند که اضافه مصدر به فاعل است نه مفعول «ألا بذکر الله عبده موجبٌ لطمأنینه قلبه» چنین انسانی می شود صاحب نفس مطمئنّه و آرام می شود. خب فرمود این براهین برای ابطال شرک وثنیین حجاز است از یک سو و تهمت اِفک و فِریه و اسطوره و فسون و فسانه بودن وحی را ــ معاذ الله ــ هم از بین می برد از سوی دیگر (وَاتَّخَذُوا مِن دُونِهِ آلِهَةً) مستحضرید که ادبیات اقتضا می کند بالأخره یک ضمیر مرجعش مشخص بشود ذکر بشود مرجعی که اصلاً ذکر نشده این ضمیر به چه کسی برمی گردد ولی گاهی برای بی اعتنایی که اصلاً اینها قابل ذکر نیستند یک ضمیر بی مرجع ذکر می شود گاهی هم بر اساس شهرت و عظمت و جلال و شکوه می گویند نیازی به ذکر مرجع نیست. آنچه در اینجا ذکر شده (وَاتَّخَذُوا) خب مرجعی تا حال ذکر نشده این ضمیر «هم» به چه کسی برمی گردد اما می فرماید اصلاً قابل نیستند تا اینکه ما اسمشان را ببریم می گوییم چنین کاری کردند معلوم می شود یک عدّه مشرکین این کار را کردند در نقطه مقابل که گاهی بر اساس عظمت نام مرج برده نمی شود و ضمیر بی مرجع کار خودش را حل می کند نظیر (وَالشَّمْسِ وَضُحَاهَا ۝ وَالْقَمَرِ إِذَا تَلَاهَا ۝ وَالنَّهَارِ إِذَا جَلَّاهَا) که (وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَاهَا) چه کسی (جَلَّاهَا) نهار جلّی چه چیزی را؟ شما که اشیاء را قبلاً ذکر نکردید گفتید (وَالشَّمْسِ وَضُحَاهَا ۝ وَالْقَمَرِ إِذَا تَلَاهَا ۝ وَالنَّهَارِ إِذَا جَلَّاهَا) آن «ها» به چه کسی برمی گردد این مخلوقات الهی این مظاهر الهی دیگر همه آیات الهی اند دیگر روشن

است لـذا فرمود: (وَالنَّهَارِ إِذَا جَلاَّهَا) گاهی مرجع ذکر نشده ضمیر می آید برای روشن شدن گاهی برای تحقیر اینجا برای تحقیر ذکر شده (وَاتَّخَذُوا مِن دُونِهِ آلِهَةً) که این آلهه (لاَ يَخْلُقُونَ شَيْئاً) است (یک) (وَهُمْ يُخْلَقُونَ) است (دو) (وَلاَ يَمْلِكُونَ لِأَنفُسِهِمْ ضَرّاً) است (سه) (وَلاَ نَفْعاً) است (چهار) (وَلاَ يَمْلِكُونَ مَوْتاً) (چهار) (وَلاَ حَيَاةً) (پنج) (وَلاَ نُشُوراً) (شش) شش برهان است بر مسئله برای اینکه شما هر کدام از اینها مورد نیاز بشر است بالأخره دیگر شما آخر اینها را برای چه می پرستید یا نفع به دست اینهاست که جذب بکند یا ضرر به دست اینهاست که دفع بکند یا حیات به دست اینهاست که احیا کنند یا موت به دست اینهاست که مرگ را از شما بزدایند یا نشور به دست اینهاست آخر اینها چه کاره اند اگر هیچ یک از اینها از اینها برنمی آید آخر چرا اینها را می پرستید گذشته از اینکه خودشان هم مخلوق اند اصلش فرمود: (لاَ يَخْلُقُونَ شَيْئاً) شما یک اصل موجبه کلیه دارید به نام (اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ) یک سالبه یک کلیه دارید که نکره در سیاق نفی است که این وثن و صنم (لاَ يَخْلُقُونَ شَيْئاً) شما آن (خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ) با (لاَ يَخْلُقُونَ شَيْئاً) گِره زدید آخر این چه بی عقل است؟! لذا اصلاً شایسته نیستند که اسم اینها را ما ببریم لذا ضمیر بی مرجع را اینجا ذکر فرمود آخر شما کسی که (خَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ) آن را رها کردی او را نمی پرستید کسی که (لاَ يَخْلُقُونَ شَيْئاً) را می پرستید اینها الیوم هم هستند شما وقتی هند و امثال هند سری می زنید این فکر هم هست یعنی وقتی بشر از قرآن و عترت دور شد با وهم و خیال زندگی کرد همین وثن و صنم هم هست الآن که عصر علم است شما این حرفها را در هند می بینید دیگر.

ص: ۴۵۹

خب جناب زمخشری در کشّاف احتمال دادند که این (يَخْلُقُونَ) به معنای «يَختلقون» باشد خلق گاهی به معنی اختلاق است یعنی ساختگی (تَخْلُقُونَ إِفْكاً) یعنی اختلاق می کنید اختراع می کنید بدعت در می آورید در سوره‌ٔ مبارکه‌ٔ «عنکبوت» به این صورت آمده است که عدّه ای (تَخْلُقُونَ إِفْكاً) اِفک یعنی دروغ اینکه فرمود اِفک را ایجاد می کنید سوره‌ٔ مبارکه‌ٔ «عنکبوت» آیه هفده این است (إِنَّمَا تَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ أَوْثَاناً وَتَخْلُقُونَ إِفْكاً) می گویند اینها دروغ خلق کردند یعنی اختلاق کردند این اختلاق یعنی ساختگی خب. زمخشری احتمال دادند که اینجا (يَخْلُقُونَ شَيْئاً) یعنی «يختلقون» ولی نیازی به این کار نیست این همان برهانی است که در سوره‌ٔ مبارکه‌ٔ «نحل» مشابه این گذشت در سوره‌ٔ «نحل» فرمود شما خالق را رها کردید به غیر خالق تکیه کردید آیه هفده سوره‌ٔ مبارکه‌ٔ «نحل» این بود (أَفَمَن يَخْلُقُ كَمَن لاَّ يَخْلُقُ) خب خالق را باید عبادت کرد از غیر خالق شما چه توقّعی دارید؟! بنابراین نیازی نیست ما (يَخْلُقُونَ) را به معنای «يختلقون» بگیریم یعنی اینها اختلاق می کنند فریه می بندند و مانند آن این نیازی نیست خب. فرمود این بتها هیچ کاره اند (لَا يَخْلُقُونَ شَيْئاً) نکره در سیاق نفی (وَهُمْ يُخْلَقُونَ) این (يُخْلَقُونَ) را جناب زمخشری گفت (يُخْلَقُونَ) یعنی «يُختلقون» بت پرستان اینها را ساختند اینها یک آلهه ساختگی اند اینها مخلوق بت پرست اند یعنی مُختلَق بت پرست اند اما خب نه, اگر خلق هم به همین معنای آفرینش باشد درست است برای اینکه اینها مخلوق خدایند (خَلَقَكُمْ وَمَا تَعْمَلُونَ) آنچه را شما انجام می دهید آن را هم خدا خلق کرده البته آن ساختگیِ به معنای (أَتَعْبُدُونَ مَا تَنْحِتُونَ) در اینجاها درست است در بخشی از آیات فرمود شما چیزی را نَحت می کنید نحت همان نجاری به نجار می گویند ناحت و نحّات فرمود: (أَتَعْبُدُونَ مَا تَنْحِتُونَ) چیزی را می تراشید خب این سنگ را می تراشیدند چوب را می تراشیدند بت درست می کردند و عبادت می کردند به این معنا خلق به معنای اختلاق درست است اما نیازی نیست که ما این (يُخْلَقُونَ) را به معنای «يختلقون» بگیریم. خب پس اینها خودشان فقیرند کاری انجام ندادند از باب تفصیل بعد از اجمال نه «کان» تامّه در اختیار آنهاست تا بشوند خالق نه «کان» ناقصه در اختیار آنهاست تا بشوند مَلک و مالک و ربّ و اله یک وقت است چیزی را خلق کردند لذا قداستی دارند و باید پرستش بشوند اینکه نیست یک وقت چیزی را حالا خلق نکردند ولی می توانند اداره کنند تدبیر کنند این هم که نیست برای اینکه فرمود اینها مشکل خودشان را هم نمی توانند حل کنند (وَإِن يَسْلُبْهُمْ الذُّبَابُ شَيْئاً لَّا يَسْتَنقِذُوهُ مِنْهُ ضَعُفَ الطَّالِبُ وَالْمَطْلُوبُ) اینها مشکل خودشان را نمی توانند حل کنند چه رسد به مشکل شما (وَلاَ يَمْلِكُونَ لِأَنفُسِهِمْ ضَرّاً وَلاَ نَفْعاً وَلاَ يَمْلِكُونَ مَوْتاً) تا مرگ را ازش ما دور کنند (وَلاَ حَيَاةً) تا حیات و زندگی را برای شما جذب کنند (وَلاَ نُشُوراً) شما را بعد از مرگ زنده کنند به شما پاداش بدهند هیچ کاری از آنها ساخته نیست ربّ باید کسی باشد که خالق است و غیر خالق ممکن نیست ربّ باشد لوجهین یکی اینکه ربوبیّت عند التحلیل به خلقت برمی گردد دوم اینکه اگر هم به خلقت برنگشت بالتلازم در ظلّ خلقت است این دو برهان یکی رجوع ربوبیّت است عندالتحلیل به خلقت یکی هم تلازم, کسی ربّ است که خالق باشد ربّ یعنی چه کار می کند یعنی کمالی را به این شیء عطا می کند یعنی چه؟ یعنی وجود رابط یا رابطه چیزی را به او می دهند باز یعنی چه؟ یعنی امری را ایجاد می کند در محدوده او, علم را ایجاد می کند در محدوده او, مال را ایجاد می کند در محدوده او, کمال و جمال را ایجاد می کند در محدوده او هر ربوبیّتی به خلقت برمی گردد برای اینکه کمال یک امر عدمی که نیست اگر امر وجودی است مبدأ ایجادی می خواهد پس هر جا ربوبیّت است خلقت است اینکه قرآن می فرماید غیر از خالق کسی نمی تواند ربّ باشد برای اینکه ربوبیّت عندالتحلیل به خلقت برمی گردد. دوم اینکه اگر کسی خواست موجودی به نام الف ربّ او باشد مدبّر او باشد او را تربیب کند و در کنار تربیب, تربیت کند باید از او آگاهی داشته باشد دیگر خب کسی که الف را نیافریده چه می داند گوهر الف چیست خواسته الف چیست الف کجا آمده کجا می خواهد برود راهش چیست کمالش چیست بر اساس این تلازم حتماً ربّ

باید خالق باشد کسی که خالق نیست کاری از آنها ساخته نیست براهین قرآن کریم روی این دو حدّ وسط خیلی تکیه می کند بعد هم شبیه همین برهانی که در اوایل همین سوره مبارکه «فرقان» تبیین شده که اینها را به صورت صفر و خطّ فقر در آورده که هیچ کاره اند در سوره مبارکه «نجم» می فرماید همه آن مدّعاهای شما را ما ریختیم دور همه آن مسمّیات را ریختیم دور یک لفظ خالی فقط برای شما مانده شما این چوب را می گویید ربّ خب بگویید ربّ ولی این لفظ زیرش خالی است (إِنْ هِيَ إِلَّا أَسْمَاءٌ سَمَّيْتُمُوهَا أَنتُمْ وَآبَاؤُكُم مَا أَنزَلَ اللَّهُ بِهَا مِن سُلْطَانٍ) شما این ربّ را می گویید یک دانه «راء» است و یک «باء» مشدّد این لفظ را می گویید این معنا را در ذهن دارید ولی زیرش خالی است (إِنْ هِيَ إِلَّا أَسْمَاءٌ سَمَّيْتُمُوهَا) اسم بی مسمّاست بگویید ربّ بگویید معبود بگویید ولی لفظی است زیرش خالی است بالأخره برای اینکه ما این را لختش کردیم دیدید که چیزی نداشت که نه خالق است نه ربّ نه مالک است نه مَلک نه نافع است نه ضارّ نه محیی است نه ممیت آخر هیچ چیزی نیست چرا اینها را می پرستید؟! خب پس اگر در سوره مبارکه «نجم» هم فرمود: (إِنْ هِيَ إِلَّا أَسْمَاءٌ سَمَّيْتُمُوهَا أَنتُمْ وَآبَاؤُكُم) یعنی آیه ۲۳ سوره مبارکه «نجم» بعد از اینکه این را عور کرده بالأخره برهنه کرده فرمود این را شما خوب تحلیل کنید نه کان ناقصه از اینها ساخته است نه کان تامّه ساخته است خود اینها هم مخلوق اند و امثال ذلک.

پرسش..

پاسخ: نه خیر این فقط به خودش می خواهد بها بدهد این اگر غیرت داشت فقیر به غنی تکیه می کرد یک وجود رابط لرزان به چه کسی باید تکیه کند به همان معبودش باید تکیه کند در بحثهای سابق هم داشتیم که غیرت از بهترین برکات و فضایل ماست منتها غیرت وقتی تحلیل می شود به سه عنصر محوری برمی گردد اینها مفاهیمی هستند که این عناصر را در درون خود دارند از سنخ ماهیّت و جنس و فصل نیستند ولی بررسی معنای غیریت بدون ارزیابی این سه عنصر محوری ممکن نیست حالا اگر معنای غیرت مشخص بشود معلوم می شود بی غیرت تر از همه همین ابلیس است دیگر. غیرت این است که انسان هویّت خودش را بشناسد محدوده خودش را بشناسد مرزبندی کند (یک) بعد غیرزدایی کند نه وارد حریم غیر بشود (دو) نه غیر را وارد حریم خود بکند (سه) چنین آدمی می شود غیور پس غیرت بدون این سه عنصر حاصل نخواهد شد. آن کسی که مبتلا به دیاست است بیگانه را به حریم خود راه می دهد غیور نیست آن کسی که وارد حریم دیگری می شود این هم غیور نیست در بیانات نورانی حضرت امیر(صلوات الله علیه) در نهج البلاغه هست که «ما زَنیٰ غیورٌ قطّ» هرگز انسانِ باغیرت زنا نمی کند حالا- زنای بصر یا زنای سمع یا زنای رجلین «ما زَنیٰ غیورٌ قطّ» اینکه به ناموس دیگری نگاه می کند در همین محدوده بی غیرت است برای اینکه غیرت یعنی غیرزدایی آخر چرا وارد حریم غیر شدی؟! خب آن حضرت که فرمود: «ما زَنیٰ غیورٌ قطّ» زنا به مرحله اُولیٰ و وسطا و نازله هر سه را می گیرد دیگر, خب معنای غیرت این است کسی که نمی فهمد فقیرِ محض است و نمی فهمد باید به غنیّ صِرف تکیه کند تا اصلِ هویّت او تأمین بشود در برابر ذات اقدس الهی اظهارنظر می کند می گوید شما نظرتان این است که من سجده بکنم ولی من نظرم چیز دیگر است جُرمش این بود به تعبیر شیخناالاستاد حکیم الهی قمشه ای

جُرمش این بود که در آینه عکس تو ندید□□□ ورنه بر بوالبشری ترک سجود این همه نیست

اینکه او ملعونِ ازل و ابـد شـد نه برای اینکه حالا سـجده نکرد خیلیها نماز نمی خوانند ولی ملعون ازل و ابد نمی شوند جرمش این بود مستقیماً دهن به دهن گفت من نظرم این است خب از این گناه بدتر دیگر چیست؟! یک فقیر محض به غنیّ صرف که تمام هویّتش به اراده او وابسته است بگویـد شـما نظرتان این است ولی من نظرم این است (أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ) این اسـتکبار است که مشکل برای همه ایجاد می کند اول برای ابلیس دوم برای دیگران خب.

پرسش: استاد ببخشید جاهلِ قاصری که دسترسی به هدایت و قرآن ندارد چطور خداوند.

پاسخ: چرا به او فطرت داد سـرمایه داد به او به اندازه اینکه قاصر است ذات اقدس الهی مستضعفین را که نمی سوزاند ولی این بالأـخره تشـنه ای است که آب در کنـار اوست این می دانـد که چه کسـی او را آفریـده و البته به درجـات عالیه بهشت ممکن است نرسـید ولی یقیناً نمی سوزد مستضـعفین را که ذات اقدس الهی برای آنها وسـیله ای فراهم نکرد یا آنها دسترسی نداشتند که به جهنم نمی برد فرمود: (لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَن بَيِّنَةٍ) اگر کسی بیّنه ندارد که گرفتار عذاب نمی شود خب.

پس بعد از این چند برهان که پنج شـش برهان است این صنم و وثن لخت شدند وقتی لخت شدند در آیه ۲۳ سوره□ مبارکه□ «نجم» می فرماید اینها لفظ بی معنا هستند دیگر ما خانه تکانی کردیم آخر کاری از اینها ساخته نیست نشان بدهید ببینید از این بتهـا چه کـاری سـاخته است. فرمود حالاـ که این چنین است یعنی شـما اِفک و امثال ذلک را داریـد می پرستیـد ببینیم حرفتان چیست این بحث توحید تمام شد یعنی البته در این مقطع. درباره وحی و نبوّت فرمود: (وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا) چون در این قسمت هم مشـرکین دخیـل انـد هم یهودیهـا هم مسیحیها و ماننـد آن که منکر وحی و نبـوّت خـاصّه بودنـد (وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا) که مشرکین را هم در بربگیرد (إِنْ هذَا إِلَّا إِفْكٌ افْتَرَاهُ) ــ معاذ الله ــ این یک فریه است یک دروغ است این بسته است اینها الله را قبول داشـتند که الله هست واجب الوجود است خالق کل است مـدیر کل است اما مبتلا به ارباب متفرّقه بودنـد وحی و نبوّت را کـذب می پنداشـتند می گفتنـد اگر خدا برای ما رسولی می فرسـتد این رسول باید از جنس فرشـته باشد بشـر نمی شود رسول باشد این توهّم باطل آنها بعد هم در برابر این معجزات می گفتند این یک فریه دروغی است که خود او در آورده عدّه ای هم دور او جمع شدند این را کمک کردند و اینها اسـطوره گذشـتگان و پیشـینیان است (یک) مستورات قدماست (دو) که گفتند (إِنْ هـذَا إِلَّا أَسَـاطِيرُ الْأَوَّلِينَ)، (أَسَـاطِيرُ الْأَوَّلِينَ) گـاهی به معنـای اسـطوره ها و قصـص گذشـته هاست اینها شـنیدند رسـتم و اسفندیاری در ایران قصّه دارند و وجود مبارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) هم نوح و ابراهیم(سلام الله علیهما) را مطرح کرد گفت این همان قصّه های زرتشتیها و امثال ذلک است که اینها اسطوره گذشتگان اند.

یک احتمال دیگر این است که نه, از گذشته دور حرفهای خرافی مستور شد نوشته شد اساطیر و کتب گذشتگان است و وجود مبارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) ـ معاذ الله ـ بر اساس آنها رونویسی کرده «اکتتبها» رونویسی کرده استنساخ کرده حالا تحویل ما داده ادّعای نبوّت می کند این توهّم بی جای این دو گروه یعنی هم مشرکان هم گروهی از یهود و مسیح ﴿وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ هـٰذَا إِلَّا إِفْكٌ افْتَرَاهُ﴾ خودش فریه و دروغ بسته است ﴿وَأَعَانَهُ عَلَيْهِ قَوْمٌ آخَرُونَ﴾ یک عدّه هم دورش جمع شدند از این پابرهنه ها کمکش کردند ﴿وَأَعَانَهُ عَلَيْهِ قَوْمٌ آخَرُونَ فَقَدْ جَاؤُوا ظُلْماً وَزُوراً﴾ اینها از عدل و عقل فاصله گرفتند گرفتار زور و باطل شدند ما فرقان فرستادیم که عقل را از جهل جدا کند حق را از باطل جدا کند عدل را از زور جدا کند یا از ظلم جدا کند. این چندتا شبهه پشت سر هم مطرح است یا یک قبیله اینها را در زمانها و زمینهای گوناگون گفته اند یا قبایل متعدّد افراد متعدّد این تهمتها را زدند چندین تهمت چندین بهانه چندین شبهه در این بخش از آیات آمده حالا یا یک گروه یک باندی بودند که در فرصتهایی به این بهانه های متعدّد تمسّک می کردند یا نه گروههای متعدّد افراد متعدّد بودند که هر کدام یک تهمتی می زدند ﴿وَقَالُوا﴾ یا همانها یا گروه دیگر بالأخره کفار این حرف را زدند ﴿أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ﴾ یعنی آنچه را که پیامبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) آورد ـ معاذ الله ـ یا افسانه پیشینیان است اسطوره پیشینیان است یا مستورات قدماست که ﴿اكْتَتَبَهَا﴾ او رونویسی کرده یا نوشته ﴿فَهِيَ تُمْلَى عَلَيْهِ بُكْرَةً وَأَصِيلًا﴾ برای اینکه روشن بشود ضمناً که خیلی دروغ نگفتند چون اینها می دانستند پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) مکتب نرفته اهل خواندن و نوشتن نیست گفتند عدّه ای این اسطوره ها را املاء می کنند یک عدّه هم که ﴿أَعَانَهُ عَلَيْهِ قَوْمٌ آخَرُونَ﴾ برای او می نویسند به اصطلاح این کاتبان وحی را ﴿أَعَانَهُ عَلَيْهِ قَوْمٌ آخَرُونَ﴾ می پنداشتند. خب این حرفها را این اساطیر را دیگران املاء می کنند و کاتبان وحی به اصطلاح که ﴿أَعَانَهُ عَلَيْهِ قَوْمٌ آخَرُونَ﴾ برای او می نویسند این ـ معاذ الله ـ این فریه را می گوید وحی است ﴿فَهِيَ تُمْلَى عَلَيْهِ بُكْرَةً﴾ در بامداد ﴿أَصِيلًا﴾ در شامگاه. غروب را می گویند اصیل به تعبیر شیخ طوسی(رضوان الله علیه) در تبیان برای اینکه این اصل اللیل است ریشه شب از همان عصر شروع می شود از این جهت گاهی آصال تعبیر می شود گاهی اصیل تعبیر می شود خب در پایان فرمود: ﴿قُلْ أَنزَلَهُ الَّذِي يَعْلَمُ السِّرَّ فِي السَّماوَاتِ وَالْأَرْضِ إِنَّهُ كَانَ غَفُوراً رَّحِيماً﴾ این فِریه نیست (یک) اسطوره و فسون و فسانه نیست (دو) مستورات پیشینیان نیست (سه) این اسرار خلقت است که صاحب سرّ و عالِم به سرّ یعنی ذات اقدس الهی برای تعلیم و تزکیه جوامع بشری فرستاده است ﴿قُلْ أَنزَلَهُ الَّذِي يَعْلَمُ السِّرَّ﴾ آن در طلیعه این سوره مبارکه «فرقان» گذشت وقتی گفتند که در فلان مسجد یا فلان محفل یا فلان کلاس فقیه تدریس می کند یعنی درس فقه می دهد دیگر فلان جا مهندس تدریس می کند یعنی درس هندسه می دهد اگر گفتند در فلان جا صاحب سرّ تدریس می کند یعنی اسرار می گوید اگر گفتند فلان جا تبارک و مُتبارِک تدریس می کند یعنی درس برکت و کرامت می دهد نظیر همان اول سوره مبارکه «علق» که ﴿اقْرَأْ وَرَبُّكَ الْأَكْرَمُ﴾ یعنی خدای اکرم دارد تعلیم می دهد یعنی درس کرامت می دهد دیگر اگر گفتند اصولی دارد تدریس می کند معنایش این است که تعلیق حکم بر وصف مشعر است یعنی دارد اصول تدریس می کند دیگر اینجا هم خدا دارد سرّ یاد می دهد علن روزگار را که همه شما می بینید این ﴿يَأْكُلُ الطَّعَامَ وَيَمْشِي فِي الْأَسْوَاقِ﴾ را که می بینید اما سرّی هم در عالم هست که آن را نمی بینید که انسان از کجا آمده به کجا دارد می رود آغازش چیست انجامش چیست روح ملکوتی او چیست انسان که می خوابد این روح است که با آن بدن سیر و سفر خاص دارد آن چه کسی است این بدنی که برای اوست اینکه در بستر خواب است آن اسرار عالم چیست با چنین عالمی داریم رابطه برقرار می کنیم صاحب سرّ دارد قرآن نازل می کند یعنی اسرار می گوید. خب ﴿قُلْ أَنزَلَهُ الَّذِي يَعْلَمُ السِّرَّ فِي السَّماوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾ یعنی اسرار آسمان و زمین را دارد می گوید شما می بینید یک درس عمومی است که مربوط به کلّ عالم است می گوییم فقه است اصول است چه چیزی پاک

است چه چیزی نجس است خب معلوم است چه چیزی حرام است چه چیزی حلال است همه در این علم شریک اند می گویند این گوسفند پاک است و حلال آن خنزیر نجس است و حرام خب اینجا فرق است بین اشیا یکی زشت است یکی زیبا اینها را آدم درس می خواند در فقه و اصول می فهمد قدری جلوتر می رود می گوید که چه گوسفند چه خنزیر اگر برهان حدوث باشد هر دو حادث اند و مبدأ قدیم دارند اگر برهان امکان ماهوی باشد هر دو ممکن اند و واجب دارند اگر برهان امکان فقری باشد هر دو فقیرند و غنیّ دارند اینجا جای فلسفه و کلام است دیگر نمی شود گفت اینجا یکی نجس است آن یکی پاک است که بالأخره این حلال است آن حرام است بالأخره چه این حلال چه آن حرام چه این پاک چه آن نجس هر دو مخلوق اند این یک دید دیگر است. از این مرحله که گذشتیم یک دید وسیع تر دقیق تر عمیق تر که به سرّ برمی گردد چه گوسفند پاک و حلال چه خنزیر نجس و حرام (إِن مِن شَيْ ءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلكِن لَّا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ) همه ساجد و تسبیح گوی او هستند همه تکبیر گوی او هستند این را عرفان به عهده دارد اینجا دیگر نمی شود گفت این نجس است آن پاک است بله می گوید این نجس و آن پاک هر دو مسبّح حق اند اگر کسی دیدِ بسته و مدار تنگ داشته باشد این فقط در همان محور اول می ماند چه چیزی پاک است چه چیزی نجس است چه چیزی حلال است چه چیزی حرام قدری دید میانی داشته باشد از اینجا برمی گردد جلوتر, قدری دید وسیع تر باشد با آیه سوره «اسراء» کار دارد (إِن مِن شَيْ ءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلكِن لَّا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ) خب فرمود او سرّ عالم را دارد به شما می گوید شما قدری جلوتر بیایید غیر از این ظواهر چیزهای دیگر هم هست (يَعْلَمُ السِّرَّ فِي السَّماوَاتِ وَالْأَرْضِ) خب بعد فرمود مبادا وقتی ما اول گفتیم (لِيَكُونَ لِلْعَالَمِينَ نَذِيراً) همه اش سخن از بگیر و ببند و بکوب و به زنجیر بکش سخن از آنها نیست آن جایش محفوظ است (خُذُوهُ فَغُلُّوهُ ثُمَّ الْجَحِيمَ صَلُّوهُ) آنها سر جایش محفوظ است اما (إِنَّهُ كَانَ غَفُوراً رَّحِيماً) هم سر جایش محفوظ است این طور نیست که همه اش بگیر و ببند باشد ببخش و بگذر هم در آن هست (إِنَّهُ كَانَ غَفُوراً رَّحِيماً).

ص: ۴۶۳

«و الحمد لله ربّ العالمین»

آیات ۴ تا ۱۱ سوره فرقان ۹۰/۱۰/۱۱

.Your browser does not support the audio tag

(وَقَالَ الَّذِینَ کَفَرُوا إِنْ هـذَا إِلَّا إِفْکٌ افْتَرَاهُ وَأَعَانَهُ عَلَیْهِ قَوْمٌ آخَرُونَ فَقَـدْ جَاؤُوا ظُلْماً وَزُوراً (۴) وَقَالُوا أَسَاطِیرُ الْأَوَّلِینَ اکْتَتَبَهَا فَهِیَ تُمْلَی عَلَیْهِ بُکْرَةً وَأَصِـیلاً (۵) قُـلْ أَنزَلَهُ الَّذِی یَعْلَمُ السِّرَّ فِی السَّمـاوَاتِ وَالْأَرْضِ إِنَّهُ کَانَ غَفُوراً رَّحِیماً (۶) وَقَالُوا مَالِ هذَا الرَّسُولِ یَأْکُـلُ الطَّعَامَ وَیَمْشِـی فِی الْأَسْوَاقِ لَوْلاَ أُنزِلَ إِلَیْهِ مَلَکٌ فَیَکُونَ مَعَهُ نَـذِیراً (۷) أَوْ یُلْقَی إِلَیْهِ کَنزٌ أَوْ تَکُونُ لَهُ جَنَّةٌ یَأْکُـلُ مِنْهَـا وَقَالَ الظَّالِمُونَ إِن تَتَّبِعُونَ إِلَّا رَجُلاً مَّسْـحُوراً (۸) انظُرْ کَیْفَ ضَـرَبُوا لَکَ الْأَمْثَالَ فَضَـلُّوا فَلَا یَسْـتَطِیعُونَ سَبِیلاً (۹) تَبَـارَکَ الَّذِی إِن شَاءَ جَعَـلَ لَکَ خَیْراً مِّن ذلِکَ جَنَّاتٍ تَجْرِی مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ وَیَجْعَل لَّکَ قُصُوراً (۱۰) بَلْ کَذَّبُوا بِالسَّاعَهِ وَأَعْتَدْنَا لِمَن کَذَّبَ بِالسَّاعَهِ سَعِیراً (۱۱))

گرچه همه برکـات به وسـیله اهـل بیت(علیهم السـلام) است و ثواب همه درس و بحثهـا در درجه اول به ارواح مطهّره آنها می رسد ولی بحثهای امروز و ثواب بحثهای امروز مخصوص وجود مبارک امام مجتبی و امام کاظم(سلام الله علیهما) است. قبل از ورود به بحث یـک حـدیث نورانی از وجود مبـارک امـام مجتبی نقـل کنیم که مربوط به مسائـل دینی و عملی ماست. مرحوم کلینی(رضوان الله تعـالی علیه) در کتـاب قیّم کـافی از وجود مبارک امام مجتبی(سـلام الله علیه) نقل می کنـد که آن حضـرت فرمود: «کونوا أوعیه العلم و مصابیح الهدیٰ» به مؤمنان به شـیعیان به همه جوامع بشری نصیحت می کند می فرماید ظرف دانش باشید و چراغ هدایت جانتان ظرف اوهام و خیالات نباشد در ظرف دل معارف الهی را قرار بدهید وِعاء علم باشید.

ص: ۴۶۴

از بیانات نورانی امیرالمؤمنین(سـلام الله علیه) اسـتفاده می شود که دلها ظروف معارف اند حضـرت در آن جریان کمیل فرمود «یـا کمیـل! إنّ هـذه القلوب اوعیه فخیرهـا اوعاهـا» دلهـا ظروف علوم انـد و بهـترین دل آن قلبی است که ظرفیّتش برای علوم و معـارف بیشتر باشـد «إنّ هـذه القلوب اوعیه فخیرهـا أوعاهـا» بر اساس همان بیان وجود مبارک امام مجتبی فرمود: «کونوا أوعیه العلم» یعنی وِعاء دانش باشـید دلهای شـما خالی نباشـد که گرفتار مضـمون آیه (وَأَفْئِـدَتُهُمْ هَوَاءٌ) باشـد (یک) حرفهای باطل, افسـانه و خیالا‌ت را در دل جـا ندهیـد (دو) این دل را ظرف معارف قرار بدهیـد (سه) «کونوا أوعیه العلم» لکن برای اینکه این علم نـافع باشـد برابر این علم بـاور داشـته باشـید (اولاً) متخلّق باشـید (ثانیاً) عمل بکنیـد (ثالثاً) جامعه را روشن کنیـد (رابعاً) «و مصابیـح الهـدیٰ» چراغ هدایت باشـید. اگر چیزی روشن نباشد فضای خود را و راه خود را نبیند هرگز توان روشن گری جامعه را هـم نـدارد اینکـه ذات اقـدس الهی فرمـود: (وَجَعَلْنَا لَهُ نُـوراً یَمْشِـی بِهِ فِی النَّاسِ) نـاظر به همین علمِ نـافع است پس عصـاره فرمایش امام مجتبی(سـلام الله علیه) این شـد که جامعه وقتی به علمِ صائب و عملِ صالـح رسـید این جامعه به مقصـد می رسـد حالا وارد بحث بشویم.

در سوره مبـارکه «فرقـان» که در مکّه نـازل شـد مسائـل اصـلی دین یعنی توحیـد و وحی و نبوّت و معاد محور اصـلی بحث است. مشـرکان از یک طرف, اهل کتاب از طرف دیگر هم درباره اسلام از نظر توحید مشکل داشتند هم درباره وحی و نبوّت

و هم درباره جریان معاد. بعد از اینکه فرمود: (وَاتَّخَذُوا مِن دُونِهِ آلِهَةً) که ناظر به مشرکان است برای اینکه معلوم بشود ضمیر به آنها برنمی گردد اسم ظاهر آورده فرمود: (وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا) این اختصاصی به کسانی که اتّخاذ آلهه کردند ندارد کفّار عرب یا غیر عرب دو تهمت سنگین را روا داشتند دو فِریه و کذب را روا داشتند یکی اینکه گفتند مطالب قرآن ــ معاذ الله ــ اسطوره و افسانه است دوم اینکه گفتند برای اینکه این مطالب در جامعه مورد قبول بشود ــ معاذ الله ــ پیامبر روی افترا اینها را به خدا اسناد داد پس هم افسانه خبری است هم کذب مخبری یعنی این مطالب اسطوره است و افسانه است (یک) و اینها گفته خدا نیست و پیامبر ــ معاذ الله ــ اینها را روی افک و افترا به خدا اسناد داد که گفتند (إِنْ هذَا إِلَّا إِفْكٌ افْتَرَاهُ وَأَعَانَهُ عَلَيْهِ قَوْمٌ آخَرُونَ) درباره مطالب قرآن هم گفتند که این (أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ) است. ذات اقدس الهی به هر دو شبهه جواب داد هم درباره حکمت و حق بودن این کتاب که این منزّه از افسانه و اسطوره است هم درباره شخص پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) که این منزّه از افتراست. درباره حق بودن این کتاب فرمود این فرقان است فارق بین حقّ و باطل صدق و کذب خیر و شرّ حسن و قبیح است بین راه و چاه فرق می گذارد چنین کتابی حکمت است و این هم به وسیله وحی بر وجود مبارک پیغمبر نازل شده است اگر کمترین تردیدی در شما هست او که یک نفر است و درس نخوانده شما همه علما و دانشمندان کُره زمین را جمع بکنید یک سوره کوتاه مثل این بیاورید که در سوره مبارکه «اسراء» بحثش گذشت. در سوره «اسراء» صریحاً تحدّی فرمود که اگر شما شک دارید که این کتاب, کتاب الهی است همه تان جمع بشوید یک سور ه مثل این بیاورید آیه ۸۸ سوره مبارکه «اسراء» این بود (قُل لَّئِنِ اجْتَمَعَتِ الْإِنسُ وَالْجِنُّ عَلَى أَن يَأْتُوا بِمِثْلِ هـذَا الْقُرْآنِ لاَ يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيراً).

پرسش:..افرادی بودند که قصد اصلاح جامعه را داشتند ولی به خاطر اینکه حرفشان مقبول واقع بشود به خدا نسبت دادند.

پاسخ: نه خیر برای اینکه هیچ اصلاح طلبی از راه دروغ جامعه را اصلاح نمی کند بدترین فساد, کذب است دیگر چگونه ممکن است کسی انسان دروغگو باشد و درصدد اصلاح جامعه باشد اوّلین فساد دامنگیر خود این دروغگوست اگر چنین چیزی باشد ـ معاذ الله ـ خب این تحدّی کرده است دیگران باید بتوانند بیاورند دیگر همه کسانی که در رشته های گوناگون حرفی برای گفتن دارند همه شان اظهار عجز می کنند می گویند این عصاره فکر ماست شما اگر توانستید نقدی کنید از شما تمنّا می کنیم تکمیل کنید تتمیم کنید این حرف همه دانشمندان است تنها کسی که می گوید مثل ما احدی حرفی ندارد انبیایند شما ببینید از مرحوم فارابی گرفته تا حکمای متأخّر از قدیم ترین فقیه گرفته تا فقیه متأخّر همه شان می گویند نظر قاصر ما این است اگر اشکالی به نظرتان رسید بگویید تنها کسی که می گوید در جهان ما حرف می زنیم و مثل ما کسی نیست پیغمبران اند دیگر این حرف, حرف کمی نیست صریحاً هم اعلام می کنند دیگر (لَئِنِ اجْتَمَعَتِ الْإِنسُ وَالْجِنُّ عَلَى أَن يَأْتُوا بِمِثْلِ هذَا الْقُرْآنِ لاَ يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيراً) همه علما و دانشمندان گرفتار تجدید نظرند تکامل اند فتواهایی که قبلاً داشتند الآن تجدیدنظر می کنند اما تنها کتابی که می گوید (لَوْ كَانَ مِنْ عِندِ غَيْرِ اللّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلاَفاً كَثِيراً) وحی است دیگر بنابراین حرفهای آنها در این دو بخش نقل شد و هر دو بخش را قرآن رد کرد فرمود: (فَقَدْ جَاؤُوا ظُلْماً وَزُوراً) اینکه گفتند این کتاب ـ معاذ الله ـ اسطوره است این حرفِ زوری است زور یعنی باطل اینکه گفتند وجود مبارک پیامبر ـ معاذ الله ـ دروغ گفته است فِریه کرده است به خدا اسناد داد, ستم کردند به او (فَقَدْ جَاؤُوا ظُلْماً) (یک) (وَزُوراً) (دو) یکی مربوط به مُخبر یکی مربوط به خبر برای اینکه صریحاً اعلام کردند فرمودند خب اگر این است او یک نفر است و درس نخوانده شما همه علما و دانشمندان را جمع بکنید یک سور ه کوچک هم مثل این بیاورید. بعد فرمود این سخن اینها ما با اینکه فرقان نازل کرده ایم اینها بیراهه رفتند تعبیر (وَأَعَانَهُ عَلَيْهِ قَوْمٌ آخَرُونَ فَقَدْ جَاؤُوا ظُلْماً وَزُوراً) مشخص شد برای چیست (وَقَالُوا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ اكْتَتَبَهَا فَهِيَ تُمْلَى عَلَيْهِ بُكْرَةً وَأَصِيلاً) فخررازی از برخیها نقل کرد که این (فَهِيَ تُمْلَى) جواب است یعنی این طور نیست که اسطوره پیشینیان باشد یا مستور و مکتوب گذشتگان باشد بلکه وحی الهی است که بامداد و شامگاه بر او نازل می شود خود فخررازی پذیرفته است که حرف معروف در این آیه غیر از این حرفی است که برخیها گفتند این (فَهِيَ تُمْلَى) حرف همان کفار است که می گویند این کلماتی است که بامداد و شامگاه بر او املاء می کنند سیدناالاستاد(رضوان الله علیه) هم فرمودند این مطابق با سیاق نیست ظاهرش هم فرمایش همین آقایان است این مطابق با سیاق نیست این (فَهِيَ تُمْلَى عَلَيْهِ بُكْرَةً وَأَصِيلاً) جواب نیست بلکه تتمّه حرف آنهاست. در سوره مبارکه «نحل» این سخن گذشت که آن حرفهایی که شما به او نسبت می دهید که (عَلَيْهِ) بعضیها املاء می کنند بر او از جای دیگر آمدند و حرفها را به پیامبر می گویند آنها عرب زبان نیستند عربی نمی دانند و این کتاب عربیِ مبین است آیه ۱۰۳ سوره مبارکه «نحل» این است (وَلَقَدْ نَعْلَمُ أَنَّهُمْ يَقُولُونَ إِنَّمَا يُعَلِّمُهُ بَشَرٌ) شما می گویید که دیگران املاء کردند دیگر خب دیگران که عربی مبین نمی دانند این عربی مبین است (يَقُولُونَ إِنَّمَا يُعَلِّمُهُ بَشَرٌ لِّسَانُ الَّذِي يُلْحِدُونَ إِلَيْهِ أَعْجَمِيٌّ) در خود مکّه که کسی نیست این حرفها را بداند و آنها اهل سواد و اینها نبودند شما می گویید این قصّه ها را دیگری از جای دیگر آمده به پیامبر گفته خب بیگانه که از کشور دیگر آمده که عرب زبان نیست و اینها عربی است (وَهذَا لِسَانٌ عَرَبِيٌّ مُبِينٌ).

مطلب بعدی آن است که اینها برای اهانت به قرآن کریم ـ معاذ الله ـ تعبیر به کتاب و قرآن و امثال ذلک نمی کنند می گویند (إِنْ هذَا) بر اساس تحقیری که داشتند و اگر از شخص پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) به عنوان رسول یاد می کنند آن به صورت تحکّم و استهزاست نه اینکه حضرت را به عنوان رسول قبول داشته باشند اگر در تعبیراتی که بعد داریم که (وَقَالُوا مَالِ هذَا الرَّسُولِ) این بر اساس اعتقاد نیست بلکه بر اساس تحکّم و استهزا و مانند آن است خب خدای سبحان در جواب اینها گذشته از آن تحدّی عام فرمود این قرآن از مبدیی است که او عالِم سرّ است انسان یک حقیقت نامحسوسی دارد که جانِ ملکوتی اوست که (نَفَخْتُ فِیهِ مِن رُّوحِی) که حقیقتِ او را تشکیل می دهد و یک بدن محسوسی جهان هم یک حقیقت نامحسوسی دارد که بر اساس آن حقیقت نامحسوس مسبِّح خداست ساجد خداست مُسلِم و مطیع و منقاد خداست و در تمام حالات به دستور خدا حرکت می کند و یک بدنه محسوسی هم دارد که خب همه این بدنه محسوس را می بینند رابطه بین انسان و جهان هم بشرح ایضاً یک ربط ظاهری است و یک ربط ملکوتی کسی که انسان را آفرید جهان را آفرید پیوند انسان و جهان را آفرید باید عالِم باشد به ظاهر این مثلث و به باطن این مثلث آن کسی که به باطن این مثلث عالِم است یقیناً ظاهر مثلث را هم آگاه است فرمود کسی که سرّ عالم را سرّ آدم را سرّ پیوند عالم و آدم را می داند کتاب نازل کرده است تا بشر برابر آن سرّ هم با خودش رابطه برقرار کند هم با جهان ارتباط برقرار کند ما حق نداریم هر کاری را بکنیم لذا در بحثهای دیگر آیات قرآن کریم فرمود اینها به خودشان ظلم می کنند معلوم می شود یک لایه ای از درون ما امانت الهی است که ما اگر بد کردیم به او ظلم می کنیم او مِلک ما نیست این خودِ حیوانیِ ما را موقّتاً در اختیار ما قرار دادند آن خودِ ملکوتی ما به عنوان چراغ راهنما امانت الهی است ما حق نداریم نسبت به او تعدّی کنیم اگر گناه کردیم به او ظلم کردیم اینکه در قرآن دارد اینها به خودشان ظلم می کنند ظالم و مظلوم حتماً باید متعدّد باشند نظیر عالِم و معلوم نیست که ممکن است مفهوماً دوتا و مصداقاً یکی کسی به خودش علم داشته باشد ظالم یعنی از مرز خودش تجاوز کرده مظلوم یعنی کسی وارد مرز او شده محدوده ظالم مشخص, محدوده مظلوم مشخص اگر کسی از مرز خود بیرون برود وارد محدوده دیگری بشود می شود ظلم ما اگر به خودمان ظلم کردیم معلوم می شود یک لایه ای از خود که خودِ ملکوتی است (وَنَفَخْتُ فِیهِ مِن رُّوحِی) این چراغ الهی است این امانت الهی است این مال ما نیست لذا ما حق نداریم هر کاری بکنیم که به او آسیب برسد لذا فرمود: (وَمَا ظَلَمَهُمُ اللَّهُ وَلکِن کَانُوا أَنفُسَهُمْ یَظْلِمُونَ) خب کسی که سرّ ما را می داند سرّ جهان را می داند او باید کتابی نازل کند که هم مطابق با ظاهر هم مطابق با باطن باشد لذا می فرماید: (قُلْ أَنزَلَهُ الَّذِی یَعْلَمُ السِّرَّ) لذا فارق است فرقان بین حق و باطل است فرقان بین صدق و کذب است فرقان بین خیر و شرّ و حسن و قبیح است (یَعْلَمُ السِّرَّ فِی السَّماوَاتِ وَالْأَرْضِ إِنَّهُ کَانَ غَفُوراً رَّحِیماً) این ترغیبی است هم نسبت به مشرکان هم نسبت به کافران هم نسبت به دیگران که شما اگر به آن ندای فطرتتان توجه کنید این مطالب را می پذیرید هر وقت هم برگردید مشمول غفران و رحمت الهی هستید.

پرسش: خود پیمانی هم برای خداست.

پاسخ: البته, همه اش برای خداست منتها خدای سبحان به ما تملیک موقّت کرده است یا به ما عاریه داده است اینکه فرمود تملیک کرد مِلکِ شما کرد از ما هم می گیرد در همان محدوده چشم و گوش هم قبلاً گذشت که ذات اقدس الهی فرمود درست است که شما به حسب ظاهر مالک چشم و گوشید اما مُلک و مِلک این اعضا و جوارح ظاهری هم در حقیقت در تحت قدرت الهی است (أَمَّن يَمْلِكُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ) این «أم», «أم» منقطعه است نظیر (أَمَّن يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ) این أم منقطعه با میم مَن که کنار هم جمع شد مشدّد می شود (أَمَّن) یعنی «بل مَن یملک السّمع و الأبصار» خداست خدا چه کسی است او که مالک چشم و گوش است به چه دلیل مالک چشم و گوش است برای اینکه هم چشم و گوش را آفرید هم اینکه به خیلیها اجازه نمی دهد چشمش را ببندد تا بعد از بستن چشم بمیرد اینکه به وجود مبارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) عرض کردند چرا شما این قدر بی تابید فرمود این قدر قدرت خدا زیاد است من نمی دانم این چشمی که باز کردم می توانم ببندم و بمیرم یا با چشم باز می میرم لذا در حال احتضار اگر کسی چشم محتضر را نبندد یک حالت رعب آوری دارد یک منظره دلخراشی دارد اجازه نمی دهد آدم چشم را ببندد بمیرد این بدنِ ظاهر هم مِلک و مُلک اوست اما در محدوده اختیار عادی فرمودند این را ما به شما دادیم حالا یا عاریه است یا هر چه هست از آن استفاده کنیم اما آن را به شما ندادیم این فقط چراغ است دیگر این را نشکن این چراغی که (فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا) این (فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا) این استاد شماست معلّم شماست راهنمای شماست چراغ شماست به او کار نداشته باشد شما غذایی می خواهی, زندگی ای می خواهی, نکاحی می خواهی, تجارتی می خواهی با این محدوده انجام می گیرد آن هم که راهنمای شماست او را تیره نکن (قَدْ خَابَ مَن دَسَّاهَا) نشود و مانند آن.

پرسش:

پاسخ: خب بله دیگر این اصلاً منهای قرآن است در حقیقت, اگر ـ معاذ الله ـ کسی بگوید «حسبنا کتاب الله» یعنی قرآنِ منهای قرآن خب.

پرسش:

پاسخ: ما هستیم اما ما به عنوان امانت الهی هستیم چون خدا این امانت را به ما داد ما مادامی که امینیم می توانیم بگوییم که ماییم به او اشاره می کنیم اما در حقیقت اختیار به ما ندادند که هر کاری توانستیم هر بلایی به سر او در بیاوریم.

پرسش:

پاسخ:خب خدای سبحان محیط محض است دیگر.

حالا حرفهای آنها یعنی تبهکارانی که منکر وحی اند اینها شش حرف مبتذل دارند الآن هم که برخیها که منکر وحی و نبوّت اند ـ معاذ الله ـ حرفهایشان از همین قبیل است آنها که می گویند ﴿إِنْ هِیَ إِلَّا حَیَاتُنَا الدُّنْیَا نَمُوتُ وَنَحْیَا﴾ و مانند آن این سخنشان به همین صورت در می آید.

پرسش:

پاسخ: خب برای کسی که عِدل قرآن را گذاشته کنار فرمود: «لن یفترقا حتّی یردا علیّ الحوض» خب قرآنِ ناطق است آن قرآن ناطق از این جدا نمی شود یک حقیقت است به دو صورت در آمده حالا اگر کسی ـ معاذ الله ـ کسی گفته «حسبنا کتاب الله» عترت را گذاشته کنار یعنی در حقیقت قرآن را گذاشت کنار دیگر برای اینکه اینها که «لن یفترقا» اگر «لن یفترقا» و آ نجا عترت حضور ندارد پس در حقیقت قرآن حضور ندارد دیگر.

خب فرمود شش امر را اینها ذکر کردند که همه اش باطل است ﴿وَقَالُوا مَالِ هٰذَا الرَّسُولِ یَأْکُلُ الطَّعَامَ﴾ اینها که بر اساس ﴿إِنْ هِیَ إِلَّا حَیَاتُنَا الدُّنْیَا نَمُوتُ وَنَحْیَا﴾ (یک) بر اساس ﴿لَنْ نُؤْمِنَ لَکَ حَتَّی نَرَی اللّهَ جَهْرَةً﴾ (دو) یعنی معرفت شناسی اینها حس و تجربی است و از آن طرف هم آخرت را منکرند چه اینکه مبدأ را هم منکرند فقط دنیا را می پذیرند اینها اگر سخن از وحی و نبوّت باشند می گویند خب این پیامبر که در این پنج شش امر با ما شریک است چگونه می تواند با خدا رابطه داشته باشد خدایی که او ادّعا می کند و از طرف او قانون بیاورد این مثل ماها غذا می خورد اگر کسی از طرف خدا باشد فرضاً باید فرشته باید این مثل ما در بازار راه می رود تجارت می کند کسب می کند خب اگر کسی از طرف خداست باید فرشته باشد ﴿مَالِ هٰذَا الرَّسُولِ﴾ تعبیر به رسول هم به عنوان تحکّم و استهزاست ـ معاذ الله ـ ﴿یَأْکُلُ الطَّعَامَ﴾ یک گزافه ﴿وَیَمْشِی فِی الْأَسْوَاقِ﴾ گزافه دوم, سوم ﴿لَوْلاَ أُنزِلَ إِلَیْهِ مَلَکٌ﴾ خب حالا بر فرض رسول ما بشر بود اولاً رسول نیست بر فرض اگر باشد باید فرشته, رسول باشد اگر هم بشر رسول شد فرشته ای باید او را تصدیق کند و تأیید کند که این از طرف خدا آمده ﴿لَوْلاَ أُنزِلَ إِلَیْهِ مَلَکٌ فَیَکُونَ مَعَهُ نَذِیراً﴾ فرشته ای باید باشد دستیار او, معین او, معاون او که مردم را از باطل بهراساند ولی او همه کارها

را خودش انجام می دهـد چهارم (أَوْ يُلْقَى إِلَيْهِ كَنزٌ) بر اساس نظام باطل سـرمايه داری که ارزش را به مال می دادنـد گفتند او اگر بخواهـد در جامعه بر ما مسلّط باشـد یا حاکم باشـد یا مُطاع ما باشـد بایـد قدرت مالی بیشتری داشـته باشد گنجی, ثروتی داشـته باشـد که ما از او اطاعت کنیم. پنجم (أَوْ تَكُونُ لَهُ جَنَّةٌ يَأْكُلُ مِنْهَا) بالأخره یا تجارت داشـته باشد یا کشاورزی و زراعت داشـته باشـد که دیگر نیازی به کسـی نداشـته باشـد محتاج به کارهای عادی نباشد و مانند آن. عدّه ای در برابر این پنج شـبهه گفتنـد که اینها نیست این شـخص ــ معاذ الله ــ سِـحر شـده است حرفهای مسـحورانه دارد (وَقَالَ الظَّالِمُونَ إِن تَتَّبِعُونَ إِلَّا رَجُلًا مَّسْحُوراً) مستحضـرید که در بخش پایانی سوره مبارکه «اسراء» غالب این مطالب آمده در سوره مبارکه «اسراء» آیه ۹۱ به بعد آیه ۱۰۰ و اینها تقریباً بخش وسـیعش مربوط به همین است چه اینکه آیه ۸۹ به بعد همان سور ه هم درباره همین اسـت در سوره «اسراء» آیه ۸۹ و ۹۰ این است (وَقَالُوا لَن نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى تَفْجُرَ لَنَا مِنَ الْأَرْضِ يَنْبُوعاً ۝ أَوْ تَكُونَ لَكَ جَنَّةٌ مِن نَّخِيلٍ وَعِنَبٍ فَتُفَجِّرَ الْأَنْهَارَ خِلاَلَهَا تَفْجِيراً ۝ أَوْ تُسْقِطَ السَّماءَ كَمَا زَعَمْتَ عَلَيْنَا كِسَفاً أَوْ تَأْتِيَ بِاللَّهِ وَالْمَلاَئِكَهِ قَبِيلًا ۝ أَوْ يَكُونَ لَكَ بَيْتٌ مِن زُخْرُفٍ أَوْ تَرْقَى فِي السَّماءِ وَلَن نُّؤْمِنَ لِرُقِيِّكَ حَتَّى) کـذا و کـذا این شـبهاتش گذشت در آغاز سوره مبارکه «انعام» هم آیه شش به بعد به صورت مبسوط این شبهات ذکر شده آنجا گفتند که (وَقَالُوا لَوْلاَ أُنْزِلَ عَلَيْهِ مَلَكٌ) چرا فرشته ای به همراه او نیست اولاً بشـر نمی توانـد رسالت خـدا را داشـته باشـد بر فرض اگر بشـر رسول خدا باشد باید فرشـته ای او را تأیید کند آنجا شبهاتش نقل شـد و کاملاً به آن شـبهات ذات اقـدس الهی پاسخ داد اینجا هم بعد از نقل این شـش جهتِ باطل فرمود: (انظُرْ) نگـاه کن طرز فکر اینهـا را. مـا کتـابی فرسـتادیم مطـابق بـا حکمت همه را هم دعوت کردیم که این را مطالعه کنیـد افزایش و کاهشـش اگر مقدور شـماست نشان بدهید و همه تان هم جمع بشوید یک سور ه کوچک مثل این بیاورید اینها به جای اینکه از این کتاب بهره صـحیح ببرنـد کوثری فکر کننـد تکاثری اشـکال می کنند لذا به جایی نمی رسـند ما بر اینها کوثر فرسـتادیم اینها می گویند چرا تکاثر نداری چرا بیت و گنج نداری چرا باغ نداری چرا بوستان نداری خب ما از کجا حرف می زنیم اینها کجا حرف می زنند ما چه چیزی فرستادیم اینها چطور اشکال می کنند؟!

پرسش:

پاسخ: بله خب دیگر آنچه بر جهان باید حکم بکند باید الهی باشد دیگر.

(انظُرْ كَيْفَ ضَرَبُوا لَكَ الْأَمْثَالَ فَضَلُّوا) اصلاً بیراهه می روند ما اینها را به جهان دیگر دعوت می کنیم ما می گوییم مرگ, پوسیدن نیست از پوست به در آمدن است انسان مسافرخانه ای دارد چند روز بعد نابود نمی شود مهاجر است مهاجر که شد باید توشه تهیه کند توشه آنجا هم تقواست ببین اینها چطور حرف می زنند (انظُرْ كَيْفَ ضَرَبُوا لَكَ الْأَمْثَالَ فَضَلُّوا فَلَا يَسْتَطِيعُونَ سَبِيلاً) راه گم کردند دیگر همان طوری که در آغاز این سور ه فرمود: (تَبَارَكَ الَّذِي نَزَّلَ الْفُرْقَانَ) در آیه ده همین سور ه می فرماید: (تَبَارَكَ الَّذِي) خب اینها گفتند که چرا این باغ ندارد چرا گنج ندارد خب اگر ذات اقدس الهی بخواهد همان طوری که در عالم دیگر می آفریند اینجا هم می آفریند (تَبَارَكَ الَّذِي إِن شَاءَ جَعَلَ لَكَ خَيْراً مِّن ذلِكَ) برتر و بهتر از آنچه را که اینها پیشنهاد می دهند به تو می دهد (جَنَّاتٍ تَجْرِي مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ وَيَجْعَل لَّكَ قُصُوراً) کلّ این قصوری که دیگران دارند قصری که دیگران دارند باغی که دیگران دارند اینها را چه کسی به اینها داد فرمود: (وَاللَّهُ أَنبَتَكُم مِنَ الْأَرْضِ نَبَاتاً) شما یک قطره بودید این قطره آب را به این صورت در آوردیم دیگر (أَلَمْ يَكُ نُطْفَةً مِن مَنِيٍّ يُمْنَى), (وَأَنَّهُ هُوَ أَغْنَى وَأَقْنَى) او هم غنا داد هم قُنیه هم غنا داد بی نیازی داد هم غُنیه و سرمایه داد وگرنه شما اینها را که نداشتید که دیگران هر چه دارند هم با عطای الهی است دیگر (تَبَارَكَ الَّذِي إِن شَاءَ جَعَلَ لَكَ خَيْراً مِّن ذلِكَ جَنَّاتٍ) که (تَجْرِي مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ) بعد هم (وَيَجْعَل لَّكَ قُصُوراً) قصرهای فراوانی عطا کند چون مضمون این آیات در بحثهای قبلی هم چه در سوره مبارکه «اسراء» چه در سوره مبارکه «انعام» و مانند آن گذشت دیگر ما آنها را اینجا تکرار نمی کنیم لکن در پایان آن فرمایش نورانی امام مجتبی(سلام الله علیه) را نقل کنیم که باز ثواب همه این بحثها به روح مطهّر آن حضرت برسد. مرحوم محمدبن علی بن شهر آشوب این بزرگوار خب می دانید قبل از مرحوم علامه و اینها بود و راه نزدیک به شیخ طوسی داشت و کاری که شیخ طوسی(رضوان الله تعالی علیه) کرده بود ایشان به عنوان تتمیم و تکمیل کار شیخ طوسی تلاش و کوشش کرد خب شیخ طوسی از بزرگانی بود که سیّد مرتضی(رضوان الله علیه) او را خوب پروراند و حوزه نجف با مدیریت سیّد مرتضی خوب تدبیر شد مدیریت و عظمت و جلال و شکوه حوزه نجف تنها در این نیست که در جوار حضرت امیر است خب در جوار پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) در جوار ائمه بقیع(علیهم الصلاه و علیهم السلام) خبری از این معارف نبود یک انسان حکیم عاقلِ مدیرِ مدبّرِ فقیه نامی مثل سیّد مرتضی می خواهد تا حوزه را اداره کند حوزه تشکیل بدهد این چنین نیست که حالا نجف قداست دارد بله نجف قداست دارد ولی حرم نبوی هم بی قداست نیست بقیع هم بی قداست نیست آنجا خبری از این معارف نیست یک انسان عاقل است که جانشین امام است و می تواند حوزه را تدبیر کند جامعه را تدبیر کند علم را ترویج کند این سیّد مرتضی و آن سیّد رضی چقدر عاقل و خردمند بودند این سیّد مرتضی توانست آن چنان حوزه علمیه بی سابقه نجف را سابقه دار کند که شیخ طوسیها را بپروراند آن برادرش سیّد رضی هم خیلی آدم عاقلی بود این برادرش سیّد رضی(رضوان الله علیه) بیانات نورانی حضرت امیر را جمع کرد خب می دانید وجود مبارک حضرت امیر در حال عصبانیّت حرفهای حقّی دارد مثل خود قرآن کریم است دیگر قرآن کریم برای یک عدّه اصلاً آبرو باقی نگذاشت گاهی می فرماید: (فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ) گاهی می فرماید «مثلهم کمثل الذین فلان» (كَمَثَلِ الْحِمَارِ) آبرویی از یک عدّه کفار باقی نگذاشت وجود مبارک حضرت امیر هم همین طور بود برای سقیفه و اهل سقیفه آبرویی باقی نگذاشت ولی سیّد رضی(رضوان الله تعالی علیه) بعد از گذشت چند قرن از عصر

غـدیر و سـقیفه وقتی خواست بیانـات نورانی حضـرت امیر را جمع آوری کنـد فرمود مسائـل کلامی سـر جایش محفوظ اسـت حقّانیّت غـدیر و بطلان سـقیفه سـر جایش محفوظ است اما ما الآن به جان هم بیفتیم وجهی نـدارد آن قـدر دقیقانه و حکیمانه نهـج البلاغه را ترتیب داد که آن حرفهای تنـد و تیز را در نهـج البلاغه نقل نکرد اینکه می بینیـد نهـج البلاغه اگر صـدتا شـرح دارد هشتاد تای آ ن را سنّیها شرح کردند برای همین جهت است اگر آن اعتراضهای تند و تیز حضرت امیر در نهج البلاغه می آمـد این هم یـک کتاب منزوی بود این است که آدم مسائل کلامی را با مسائل اجتماعی نبایـد مخلوط کنـد ما با برادران اهل سنّت در یـک کشور در یـک خاورمیانه بـا هم زنـدگی می کنیم دوسـتان مشترک داریم دشـمنان مشترک داریم و بحثهـای کلامی جدّی هم داریم مـا غـدیر را حق می دانیم و لا ـغیر, سـقیفه را باطـل می دانیم و لا ـغیر, این بحثهـای کلامی ماست اما بالأخره با هم داریم زنـدگی می کنیم اگر نظامی به نام نظام اسـلامی مسـتقر شـد شـما می بینیـد هم برادران اهل سـنّت در این هشت سال شـهید دادنـد هم ما این چنین نیست که یک کشور را در اثر اینکه ـ خدای ناکرده ـ یک عدّه شـیعه اند یک عدّه سنّی بیگانه طمع بکند بخواهد اینها را ارباً اربا کند این کار سیّد رضـی ستودنی است لذا آن حرفهای تند و تیز حضرت امیر را نقل نکرد اما وجود مبارک سیّد مرتضی(رضوان الله علیه) شما ببینید مرحوم علامه, علامه بحرالعلوم یعنی علامه بحرالعلوم یک آدم کوچکی نیست ایشان در فوایـد الرجالیه نقل می کند وقتی خواجه نصـیر طوسـی در اثنای درس حرفی را از سیّد مرتضـی نقل می کرد می گفت «قال السیّد المرتضـی(صـلوات الله علیه)» بعضی از شاگردان تعجّب می کردند که مگر می شود بر سیّد مرتضـی صـلوات فرسـتاد؟! ایشـان فرمود: «کیف لا یصـلّی علی المرتضـی» این را بحرالعلوم نقل می کنـد حرف مرحوم خواجه طوسـی مسـتند به آیه سوره مبارکه «احزاب» است در آن سور ه ذات اقدس الهی دوتا صـلوات دارد یک صـلوات بر وجود مبارک پیامبر است که معروف است (إِنَّ اللَّهَ وَمَلاَئِکَتَهُ یُصَلُّونَ عَلَی النَّبِیِّ) در همان سور ه یک صـلوات نسبت به مؤمنین دارد فرمود: (هُوَ الَّذِی یُصَلِّی عَلَیْکُمْ وَمَلاَئِکَتُهُ لِیُخْرِجَکُم مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَی النُّورِ) خـدا بر شـما صـلوات می فرسـتد اگر اهل ولایت بودید اهل قرآن بودید اهل دیانت بودید این کم نیست که خدا بر مؤمنی صلوات بفرستد خواجه نصیر می گوید چگونه ما بر سیّد مرتضـی صـلوات نفرستیم «و کیف لا یصـلّی علی المرتضـی» همین سیّد مرتضی که وضع مالی اش هم خوب بود مقداری مـال را وقف لوازم التحریر و کتاب و قلم و کاغـذ طلّاب حوزه علمیه نجف کرد خب دیگری می بینیـد وقف طعام ظاهری می کنـد این وقف طعام و غـذای معنوی کرده غذای روح کرده آئین وقف کردن را یاد دیگران داده این کارِ سیّد مرتضـی اسـت همین بحرالعلوم نقل می کند که بارها این قصّه به عرضـتان رسید که ایشان نیروها را شـناسایی کرده طلبه ها را شناسایی کرده استعدادها را شـناسایی کرده دیده بعضـیها خیلی خوش اسـتعدادند اینها را جداگانه شهریه بیشتری می داد که اینها بیشتر درس بخوانند بیشتر پژوهش کنند بیشتر تحقیق کنند به یکی از اینها که اسـتعداد راقی داشت ماهی دوازده دینار شـهریه می داد و آن یکی که در درجه بعـد بود ماهی هشت دینار آن که ماهی دوازده دینار شهریه می گرفت شده شـیخ محمد حسن طوسـی این یکی که ماهی هشت دینار شـهریه می گرفت شـده قاضـی ابن البرّاج هر دو جزء فحول علمای شـیعه شدند همین شـیخ طوسـی وقـتی خـواست در جمع نویسـندگان کتب اربعه حضـور پیـدا کنـد یـک نفره دو کتـاب از کتابهـای اربعه را نوشت تهـذیب و اسـتبصار برای همین شـیخ طوسـی است وقتی خواست مسائل رجالی را و مسائل فهرست و کتب علمای شیعه را بنویسد بعضیها فقـط رجـال نوشـتند بعضـیها فقط فهرست نوشـتند این به تنهایی هم رجال نوشت هم فهرست هم رجال شـیعه را تنظیم کرد هم کتب علمای شیعه را به نام فهرست نوشت ما فهرست شیخ طوسی برای آثار و مؤلّفات و کتابهای علمی بزرگان شیعه است این رجالش هم که مشخص است لذا محمدبن علی بن شـهر آشوب سـعی کرد مع الواسطه از شیخ طوسی اجازه بگیرد چون عصر شیـخ طوسـی را ادراک نکرده گرچه او قبل از علامه و امثال علامه است سال ۴۸۸ هجری به دنیا آمده سال ۵۸۸ هجری تقریباً

قریب یکصد سال این مرد بزرگ زندگی کرده لذا می بینید مناقب شهر آشوب مورد اعتماد بسیاری از فتاحل علماست این بزرگوار در همان جلد دوم یا جلد چهارم این مناقب شهر آشوب جریان وجود مبارک امام مجتبی را نقل می کند می گوید که وجود مبارک امام مجتبی و همچنین سیّد الشهداء(سلام الله علیهما) اینها روی آتق و دوش پیغمبر سوار شده بودند مستحضرید این کار را پیغمبر تنها برای این نمی کرد که به اینها علاقه داشت یا اینها حرمت خاص داشتند برای همان جریان واقعه کربلاـ و امثال کربلاـ که پنجاه سال بعد از رحلت پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) اتفاق می افتاد علناً این کار را می کرد چون آنچه مربوط به حسنین بود اینها سیّدا شباب اهل الجنّه هستند امام دوم و سوم هستند همه اینها را فرموده بود خب اینها را به عنوان احادیث که اینها امام اند عِدل قرآن اند اینها را فرمود, کسانی که جزء اصحاب حضرت بودند این را می شنیدند اما اینها که شاگردان حضرت بودند اصحاب حضرت بودند صحابه حضرت بودند اینها که در جریان کربلا نیستند که برای اینکه اینها آن وقت هم بودند پنجاه شصت سال سنّش بود کم است کسی که صد و اندی سال زندگی کند آنها که شصت سال بودند هفتاد سال بودند یکی پس از دیگری مردند اینهایی که الآن بچه های ده دوازده ساله هستند بعد از پنجاه سال می شوند مرد شصت ساله آن وقت آنها زنده اند لذا وجود مبارک پیغمبر کاری می کرد که بچه های مدینه هم ببینند بچه های مدینه هم بفهمند اینها را گاهی روی آتق راست گاهی روی آتق چپ روی دوش اینها را سوار می کرد و حرکت می کرد تا اینها بفهمند بچه ها بفهمند که این قدر مورد علاقه پیغمبرند یک وقت حضرت روی منبر بود خب سخنرانی بود پیغمبر است سخنرانی است دفعتاً دیدند حضرت از منبر پایین آمد گفتند چه اتفاقی افتاده دیدند وجود مبارک حسین بن علی وارد شد حضرت این را بغل کرد آن وقت نیست آخر این کارها حضرت این را بغل کرد لبانش را بوسید روی منبر روی دامن خودش نشاند آخر این کار یعنی چه؟! در حضور این همه آدم این را که نمی فهمیدند برای چه حضرت این کار را کرده خب آخر این نوه را خیلیها داشتند بچه را خیلی داشتند با بچه های خودش که حضرت این کار را نکرده بود که اینها نمی فهمیدند که چرا وجود مبارک پیغمبر از بالای منبر پایین می آید و این بچه را در بغل می گیرد بالای منبر می برد در حضور مردم لبش را می بوسد. ابن شهر آشوب نقل می کند که وقتی وجود مبارک پیغمبر این دو نازدانه را روی دوش خودش سوار کرد یکی از اصحاب رسید به این دو بچه گفت که اسب خوبی دارید «نِعم الفرس لکما» چه اسب خوبی پیغمبر فرمود نه خیر, چه سواره خوبی «نِعم الفارسا» خب اینها برای چیست؟! اینهایی که اصحاب حضرت بودند اینها که بعد از پنجاه سال نیستند که آن جوانهایی که ده ساله دوازده ساله اینها هستند, اینها هستند که در مجلس شام به یزید می گویند چوب را بردار چون خودم دیدم پیغمبر این لب را می بوسد «إرفع غضیبک عن هاتین الشفتین فإنّی رأیت رسول الله یقبّلهما» من خودم دیدم پیغمبر اینها را می بوسد حضرت برای این, این کار را می کرد این چنین نیست که حالا سرّ دوست داشتن بچه وادار بشود خب در حضور خیلیها این دکمه را باز کند از گلو تا سینه را ببوسد خب برای چه؟! خب بالأخره این کار را آدم در خانه می تواند انجام بدهد هر کسی بالأخره بچه دارد نوه دارد این کار را می کند اما روی منبر در حضور همه دکمه را باز کن از گلو تا سینه, لذا وجود مبارک سیّدالشهداء به شمر(علیه اللعنه) فرمود هر که هستی بدان جای بلندی نشستی «لقد ارتقیت مرتقاً عظیما» خیلی جای بلندی نشستی «طال ما قَبّله رسول الله» اینجا را پیغمبر خیلی بوسید. خدایا! این عرض ادب را قبول بکن به پیشگاه حسن بن علی اهدا بکن.

«و السلام علیکم و رحمه الله و برکاته»

آیات ۷ تا ۱۶ سوره فرقان ۹۰/۱۰/۱۲

.Your browser does not support the audio tag

(وَقَالُوا مَالِ هذَا الرَّسُولِ يَأْكُلُ الطَّعَامَ وَيَمْشِي فِي الْأَسْوَاقِ لَوْلاَ أُنزِلَ إِلَيْهِ مَلَكٌ فَيَكُونَ مَعَهُ نَذِيراً (۷) أَوْ يُلْقَى إِلَيْهِ كَنزٌ أَوْ تَكُونُ لَهُ جَنَّةٌ يَأْكُلُ مِنْهَا وَقَالَ الظَّالِمُونَ إِن تَتَّبِعُونَ إِلَّا رَجُلاً مَّسْحُوراً (۸) انظُرْ كَيْفَ ضَرَبُوا لَكَ الْأَمْثَالَ فَضَلُّوا فَلاَ يَسْتَطِيعُونَ سَبِيلاً (۹) تَبَارَكَ الَّذِي إِن شَاءَ جَعَلَ لَكَ خَيْراً مِّن ذلِكَ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ وَيَجْعَل لَّكَ قُصُوراً (۱۰) بَلْ كَذَّبُوا بِالسَّاعَةِ وَأَعْتَدْنَا لِمَن كَذَّبَ بِالسَّاعَةِ سَعِيراً (۱۱) إِذَا رَأَتْهُم مِن مَكَانٍ بَعِيدٍ سَمِعُوا لَهَا تَغَيُّظاً وَزَفِيراً (۱۲) وَإِذَا أُلْقُوا مِنْهَا مَكَاناً ضَيِّقاً مُقَرَّنِينَ دَعَوْا هُنَالِكَ ثُبُوراً (۱۳) لاَ تَدْعُوا الْيَوْمَ ثُبُوراً وَاحِداً وَادْعُوا ثُبُوراً كَثِيراً (۱۴) قُلْ أَذلِكَ خَيْرٌ أَمْ جَنَّةُ الْخُلْدِ الَّتِي وُعِدَ الْمُتَّقُونَ كَانَتْ لَهُمْ جَزَاءً وَمَصِيراً (۱۵) لَهُمْ فِيهَا مَا يَشَاؤُونَ خَالِدِينَ كَانَ عَلَى رَبِّكَ وَعْداً مَسْؤُولاً (۱۶))

چون سوره مبارکه «فرقان» در مکه نازل شد و عناصر محوری سُوَر مکّی اصول دین است لذا در این بخش جریان توحید و وحی و نبوّت که برای بسیاری از مردم حجاز درست درک نشده بود بیان شد. در جریان توحید فرمود شما کسی را که عبادت می کنید یا باید برای این باشد که از خیرِ او طرْفی ببندید یا از شرّ او در امان باشید اگر موجودی نه منشأ خوف بود نه مبدأ رجا چرا می پرستید مردم بالأخره یا «خوفاً مِن النار» است یا «شوقاً إلی الجنّه» عبادت می کنند اوحدی از بندگان خدا «حبّاً لله» خدا را می پرستند در جمع مشرکان این اوحدی حضور ندارند افراد شرک ورز آدمهای عادی اند افراد عادی یا بالأخره برای ترس یا برای طمع عبادت می کنند فرمود از این بتهای شما که هیچ ساخته نیست برای اینکه نه مالک نفع اند نه مالک ضرر نه مالک حیات اند نه مالک موت.

ص: ۴۷۱

مطلب بعدی آن است که کسی را که عبادت می کنند اگر اطاعت کردند باید از او فیض ببرند و اگر عصیان کردند باید کیفر ببینند پاداش و کیفر در دنیا ممکن نیست چون در دنیا هر چه به انسان داده می شود با ابتلا و آزمون همراه است جزای محض نیست ممکن است برخی از پاداشها را خدا در دنیا عطا بکند ولی این پاداش محض نیست زیرا همین نعمت خداداد مسئولیّت را به همراه دارد و ابتلا را هم در بردارد پس این پاداش صِرف نیست پاداش صرف فقط در قیامت است اگر معبودی مالک نشور نبود مالک معاد نبود نتوانست مرده ها را زنده کند به عدل و داد حکم کند چنین موجودی شایسته پرستش نیست لذا تمام آن اوصافی که نفی شده هر کدام حدّ وسط برهان اند بتها چون نافع نیستند معبود نیستند چون ضارّ نیستند معبود نیستند چون حیات بخش نیستند معبود نیستند چون مرگ در اختیار آنها نیست معبود نیستند و چون مالک نشور نیستند معبود نیستند لذا اینکه فرمود: (لاَ يَمْلِكُونَ مَوْتاً وَلاَ حَيَاةً وَلاَ نُشُوراً) هر کدام از اینها حدّ وسط است برای برهان جدا, این اجمال بحث بود درباره توحید.

درباره وحی و نبوّت اینها می گفتند که وجود مبارک پیامبر اگر رسول است چرا همانند دیگران راه می رود و غذا می خورد و اگر همانند دیگران راه می رود و غذا می خورد چرا ادّعای رسالت می کند زیرا رسول باید فرشته باشد فرشته هم که اهل

اکل و شرب و امثال ذلک نیست. سرّش این است که آنها انسان را در همین (إِنِّی خَالِقٌ بَشَراً مِن طِینٍ) خلاصه می دیدند اما از (نَفَخْتُ فِیهِ مِن رُوحِی) باخبر نبودند از (إِنِّی جَاعِلٌ فِی الأَرْضِ خَلِیفَةً) باخبر نبودند اگر از آن باخبر نباشند لذا رسالت را مخصوص فرشته ها می دانند و انسان را محروم از رسالت. گاهی درباره وحی و کتاب الهی سخن باطل داشتند می گفتند که اینها اسطوره است اسطوره به دو معنا گاهی درباره شخص رسول گرامی این تعبیری که در جمله (وَقَالَ الظَّالِمُونَ) آمده (وَقَالَ الظَّالِمُونَ إِن تَتَّبِعُونَ إِلَّا رَجُلاً مَّسْحُوراً) این اسم ظاهر به جای ضمیر نشسته آیه هشت همین سور ه برای آن است که یا تبهکارترین اینها دهن به چنین حرفی باز کردند یا همینها در جمع بندی نهایی رسیدند به اینجایی که مثلاً رسول خدا مسحور است و گرنه همه اینها به «قالوا» با ضمیر اکتفا می شد اما اسم ظاهر آوردن در آیه هشت (وَقَالَ الظَّالِمُونَ إِن تَتَّبِعُونَ) برای آن جمع بندی نهایی است.

ص: ۴۷۲

مطلب دیگر این است که همین گروه یـا جمعی از این گروه می گفتنـد وجود مبارک حضـرت ـ معاذ الله ـ ساحر است چون دیدند کتابی آورده که دیگران از آوردن مثل او عاجزند گفتند تو سِحر کردی دیگران سِحر بلد نیستند. برخیها گفتند نه, او مسحور است نه ساحر, ساحرانی در او اثر سوء گذاشتند او دهن به ادّعای نبوّت باز کرد و گرنه مگر انسان می شود پیامبر باشد بنابراین یا گاهی می گفتند حضـرت ساحر است گاهی می گفتند مسحور یا گروهی می گفتند حضرت ساحر است ـ معاذ الله ـ گروه دیگر می گفتنـد مسحور ساحر بودن شاعر بودن کاهن بودن مُفتری بودن اینها را درباره آن حضـرت گفتنـد. ذات اقدس الهی می فرمایـد اینها نه جهان بینی درست دارند نه معرفت شناسی کامل لذا راه گُم کرده اند یک انسان راه گُم کرده گـاهی یمین می رود گاهی یسار, گاهی نفی می کنـد گاهی اثبات گاهی می گویـد ساحر بود گاهی می گویـد مسحور (إِن تَتَّبِعُونَ إِلَّا رَجُلاً مَّسْحُوراً) یا زمانهای مختلف این حرف را می زدند یا گروههای مختلف این سخن را داشتند.

در سوره مبارکه «اسراء» قدری بازتر همین مطالب بیان شده و آیه نود به بعد سوره مبارکه «اسراء» این بود بعد از اینکه خداونـد تحدّی عام کرد فرمود این کتاب و آن دانشـمندان شـرق و غرب شـما (لَّئِنِ اجْتَمَعَتِ الْإِنسُ وَالْجِنُّ عَلَى أَن يَأْتُوا بِمِثْلِ هـذَا الْقُرْآنِ) این تحدّی است شـما می گویید بالأخره مسـحور شد خب ساحرانتان را جمع کنید مثل این بیاورند دیگر اگر می گویید این مسـحور است بالأخره یک عدّه سـحر کردند آن ساحرانتان را جمع کنید ببینید می توانند چنین کتابی چنین حدیثی بیاورند یا نه, لذا اینها گاهی می گفتند که ارزش برای ثروت است بیش از این اصلاً نمی اندیشیدند در نظام جاهلی و در نظام طغیان ثروت معیار ارزش است در بیانات نورانی امام سـجاد(سـلام الله علیه) در صحیفه سجادیه این است خدایا آن توفیق را به من بده که من بفهمم «وَ اعْصِمْنِی مِنْ أَنْ أَظُنَّ بِذِی عَدَمٍ خَسَاسَةً أَوْ أَظُنَّ بِصَاحِبِ ثَرْوَةٍ فَضْلًا فَإِنَّ الشَّرِيفَ مَنْ شَرَّفَتْهُ طَاعَتُکَ وَ الْعَزِيزَ مَنْ أَعَزَّتْهُ عِبَادَتُکَ» عرض کرد خـدایا آن توفیق را بـده که من از نظر ادراک به نظام ارزشی راه پیدا کنم که بفهمم چه چیزی عزیز است و چه چیزی ذلیـل, چه چیزی مـایه عزّ ـ است چه چیزی مایه ذلّت, چه کسـی عزیز است چه کسـی ذلیل مبادا بگویـم کسـی که وضع مالی اش خوب است او شـریف است و کسـی که تهیـدست است او خصـیص است زیرا معیار شـرف و خسّت در اطـاعت و عصـیان است و نه در ثروت و این در جاهلیّت جدیـد هست در جاهلیّت کهنه بود در هر دو هست لـذا در بخشـهایی از سوره مبارکه «اسراء» که قبلاً گـذشت نظیر آیه نود به بعـد آنجا دارد (أَوْ يَكُونَ لَكَ بَيْتٌ مِن زُخْرُفٍ أَوْ تَرْقَى فِي السَّماءِ وَلَن نُّؤْمِنَ لِرُقِيِّكَ حَتَّى تُنَزِّلَ) کـذا و کـذا یا در سوره مبارکه «زخرف» دارد (لَوْلاَ نُزِّلَ هـذَا الْقُرْآنُ عَلَى رَجُلٍ مِنَ الْقَرْيَتَيْنِ عَظِيمٍ) و مانند آن. این نظام را ذات اقدس الهی ابطال کرد فرمود معیارِ شرف به روح است نه به تن و شرافت روح در تقوای اوست برای اینکه یـک انسـان وقتی راکـد باشـد جامـد باشـد خب درجـا می زنـد این دیگر اهـل ترقّی نیست ولی وقتی فهمیـد مقصـدی دارد (یـک) و مقصودی در آن مقصـد قرار دارد (دو) و بین این قاصـد و آن مقصـد راه است (سه) بـدون ره تـوشه ممکن نیست (چهـار) ره تـوشه را از آن مقصـود یـاد می گیرد (پنـج) آن مقصـود گفته (تَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَى) (شـش) این تقوا زادراه اوست حرکت می کنـد تا به مقصد برسد (هفت). یک انسان باتقوا دارد توشه تهیه می کند اگر کسـی واقعاً خواست ترقّی کنـد این از این سؤال بکنـد مـا چگونه عالِم بشویم چگونه ترقّی بکنیم چگونه به مقامات برسـیم چگونه با اولیـای الهی آشـنا بشویم این سؤال, سؤال تـامّی نیست برای اینکه اگر کسـی احسـاس کرد که مسافر است خب راهش همین تقواست (تَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَى) این راهی نظیر نـان سـنگگ نیست که فقـط آن را آدم بخورد که این هم راه است هم همراه است هم زاد است هم چراغ است خـود تقوا به آدم می گویـد کجا برو بـا چه کسـی برو چطور برو این چنین نیست که اگر کسـی زاد و توشه تهیه کرده یعنی تقوا تهیه کرده نفهمـد کجا برود این حقیقتاً چراغ است راه به آدم نشان می دهـد انسان

نسبت به بعضی از امور گرایش پیدا می کند از بعضی از امور بی میل می شود هر چه او را می خواهند به سمتی ببرند می بینند نه, این گرایش نـدارد میل ندارد. این بیان نورانی حضـرت امیر(سـلام الله علیه) که فرمود: «مَن عَمِلَ بما عَلِم اوتی علم ما یَعلم» همیـن است بنـابراین تقـوا که زاد است در سـوره «بقره» گـذشت (تَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَى) این نظیر زاد دنیـا نیست که حرف نزنـد زاد آخرت چراغ است چراغ راه را نشان می دهـد و گرایش هم ایجاد می کنـد. برخیها گفتنـد که یک مسافر اگر بخواهد حرکت کند اگر فقط با زاد بخواهد حرکت کند این لنگان لنگان به مقصد می رسد ولی اگر راحله داشته باشد زادش با راحله, راحله اش با زاد همراه باشـد زودتر می رسـد راحله این راه محبّت است علاقه, دوستی به خـدا و قرآن و عترت همان (إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى) این دوستی انسان را سواره به مقصـد می رسانـد یک وقت است آدم گناه نمی کنـد اطاعت می کنـد و آنها را هم در حـدّ مُطاع به همین انـدازه نسـبت به آنها احترام می کنـد اما بی تابی بکند که آنها را ندیده دلش نسـبت به آنها شور داشـته باشد این طور نیست این شـخص زاد دارد توشه دارد ولی راحله ندارد پیاده می رود ولی اگر محبّت داشت کِشش داشـت گرایش داشـت این سـواره می رود در عصـر خـود پیغمـبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) هم همین طـور بـود یـک وقت حضـرت دیـد شب است و کسـی در می زنـد بعـد اجازه داد در را باز کردند دیدند که یکی از حالا یا جوان یا میانسال عرض کرد من هر چه خواسـتم امشب شما را نبینم و بخوابم نتوانستم تحمّل نمی کنم باید حتماً شما را زیارت بکنم تا خوابم ببرد این یک دوستی یک چیز دیگر است علاقه یک چیز دیگر است این می شود مرکَب او می شود زاد اگر کسـی نه مرکب داشت نه زاد داشت خب می شود ابن السبیل, ابن السبیل وقتی که ماند دیگر یا این بیگانه او را می برد یا آن بیگانه او را می رباید دیگر (فَتَخْطَفُهُ الطَّيْرُ أَوْ تَهْوِي بِهِ الرِّيحُ فِي مَكَانٍ سَحِيقٍ) لذا اینها نه در مسئله توحید به مقصد رسیده بودند نه در مسئله وحی و نبوّت به مقصـد رسـیده بودنـد لـذا قرآن کریم می فرمایـد اینها در حدّی اند که (فَلَا يَسْتَطِيعُونَ سَبِيلًا) در طلیعه همین آیات سوره مبارکه «فرقان» فرمود اینها (فَضَلُّوا فَلَا يَسْتَطِيعُونَ سَبِيلًا) اصـلاً به هیـچ وجه راه را پیـدا نکردنـد و نمی توانند پیدا کنند و در توحید نظرشان این بود و در وحی و نبوّت هم همین بود لذا فرمود اینها (فَضَلُّوا فَلَا يَسْتَطِيعُونَ سَبِيلًا) خب.

ص: ۴۷۳

بعد فرمود این گروه که چنین ادّعایی دارند توقّعاتی هم دارند و ذات اقدس الهی به پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) فرمود اینها شایسته خطاب نیستند که ما جواب اینها را بدهیم برای اینکه اینها حرف برهانی ندارند لذا به خود حضرت خطاب کرد و جواب آنها را داد فرمود: (انظُرْ كَيْفَ ضَرَبُوا لَكَ الْأَمْثَالَ) ضرب مَثل یعنی وصف کردن, تو را که رسولی چگونه وصف می کنند می گویند به نحو مانعهالجمع است انسان یا باید اهل غذا و حرکت در زمین باشد یا اهل رسالت باشد در حالی که این جمع پذیر است انسان با بدنش (يَأْكُلُ الطَّعَامَ وَيَمْشِي فِي الْأَسْوَاقِ) است با روح ملکوتی اش وحی را تلقّی می کند و عمل می کند و به جامعه منتشر می کند خب.

مطلب دیگر اینکه اینها می گویند چرا رسول(صلّی الله علیه و آله و سلّم) این مزایای طبیعی را ندارد؟ خدای سبحان قدرت دارد بیش از آنچه آنها می گویند به تو عطا کند آنها گفتند چرا یک باغ یک بوستان ندارد که از درآمد آن باغ استفاده کند خدا می تواند به تو چندین جنّت عطا کند (جَنَّاتٍ تَجْرِي مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ) عطا کند جنّاتی که خودکفاست نهر از زیر درختانش جاری است عطا کند آنها گفتند چرا (أَوْ يَكُونَ لَكَ بَيْتٌ) که این تنوینش هم نشانه وحدت باشد یک باغ داشته باشد لااقل مشکلش حل بشود مشکل اقتصادی, فرمود: (تَبَارَكَ الَّذِي إِن شَاءَ جَعَلَ لَكَ خَيْراً مِّن ذٰلِكَ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ وَيَجْعَل لَّكَ قُصُوراً) بعد می فرماید اینها مشکل اساسی دارند در معرفت شناسی و آن این است که اینها ساعت را قیامت را منکرند وقتی قیامت مورد انکار قرار گرفت اول و آخر زندگی می شود گور و گهواره همین! از گهواره تا گور دیگر بعد خبری نیست می شود (إِنْ هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَنَحْيَا) خب اگر این باشد و اساس که مسئله قیامت است انکار شده باشد ــ معاذ الله ــ این نظام می شود پوچ برای اینکه هر که هر چه کرد, کرد چون حسابی نیست کتابی نیست پاداشی نیست کیفری نیست یک عالم پوچ جز پوچ گرایان کس دیگر را نمی پذیرد فرمود اینها اساس کارشان این است که (بَلْ كَذَّبُوا بِالسَّاعَةِ) اصرار آیات قرآن کریم این است که مسئله معاد را برای اینها تبیین کند وگرنه مسئله مبدأ یعنی صِرف اینکه کسی معتقد باشد واجب الوجودی هست و آن واجب الوجود کلّ عالم را خلق کرده (یک) مدیر کل است کلّ عالم را هم اداره می کند (دو) اما کاری با ما ندارد مسئولیتی ما در برابر او نداریم این همین یَله و رها شدن دنیاست این تمام خطر از همین جا شروع می شود برای اینکه وقتی حساب و کتابی نباشد هر کسی هر کاری کرد, کرد لذا با «بل» اضراب می فرماید تمام آن حرفهای قبلی یک طرف این یکی یک طرف (بَلْ كَذَّبُوا بِالسَّاعَةِ) اصلاً ساعت را و قیامت را اینها دروغ پنداشتند لذا رهایند.

پرسش: تفسیر قرآن ذیل این آیه دارد ساعت یعنی امیرالمؤمنین.

پاسخ: البته, مصادیقش چون اینها مبدأ توحیدی اینها هستند اینها تطبیق است نه تفسیر, تفسیر مفهومی نیست اما چون قیامت که قیام می کند وجود مبارک حضرت «قَسیم الجَنّه و النار» است دیگر اگر «قسیم الجنّه و النار» بود حرف اول را در قیامت اینها می زنند دیگر خب.

فرمود: (بَلْ كَذَّبُوا بِالسَّاعَةِ) در مسئله (أَعْتَدْنَا) قبلاً هم گذشت مرحوم شیخ طوسی در تبیان نظرش این است که این (أَعْتَدْنَا) اصلش «أعددنا» بود بعد تبدیل شد به «تاء» عَدَدَ بود شده عَتَدَ ولی اگر خود عَتید به معنای آماده است که (مَا يَلْفِظُ مِن قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ) عَتید یعنی آماده مستعد, اگر عَتَدَ به معنای آماده شدن است عتید یعنی آماده دیگر لازم نیست ما (أَعْتَدْنَا) را بگوییم اصلش «أعددنا» بود بلکه عتد یعنی آماده شدن أعتد یعنی آماده کرده است (أَعْتَدْنَا لِمَن كَذَّبَ بِالسَّاعَةِ سَعِيراً) این نشان می دهد ساعت الآن هست این ساعت الآن افروخته است که دارند (لِمَن كَذَّبَ بِالسَّاعَةِ) جهنم الآن هست آن نارِ افروخته را می گویند آن چیزی که نارِ افروخته دارد می گویند سَعیر خب اینکه فرمود: (أَعْتَدْنَا) ما آماده کردیم نظیر آنچه در بخشهای پاداش فرمود بهشت (أُزْلِفَتِ الْجَنَّةُ لِلْمُتَّقِينَ), (أُعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ) این (أُزْلِفَتِ) یعنی نقد است نزدیک شماست زُلفی یعنی نزدیکی, درجه نزدیکی یعنی انسان همین که مُرد وارد جنّت برزخی می شود ولو جسدش هنوز دفن نشده این چنین نیست که دور باشد همان طوری که ذات اقدس الهی (أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ) پاداشش هم همین است همین که انسان این نشئه را رها کرد (رَوْحٌ وَرَيْحَانٌ وَجَنَّتُ نَعِيمٍ) چه اینکه ـ معاذ الله ـ اگر تبهکار بود آن هم (أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ) این آماده است «فی حفره مِن حُفر النیران» بنابراین اینکه جزع می کنند می گویند قدری آرام تر بگذارید «لا اله الاّ الله» بیشتر بگویند و مکروه است که انسان به تشییع کننده سلام بکند برای اینکه او باید فقط ذکر بگوید هم خودش سلام ببرد هم آن متوفّا از فیض این توحید بهره ببرید برای همین جهت است.

پرسش:

پاسخ: نه, چه لزومی دارد اما استفاده اش به همین معناست که خوف از او محرِّك است شوق به بهشت محرّك است این معنا را دارد اگر چیزی آماده بود اثرگذار است خوف از او انسان را وادار می کند گناه نکند شوق به او محرّك انسان است که انسان اطاعت کند این مقدار هست.

پرسش:

پاسخ: خب خودش فرمود دیگر آن اراده الهی را ما از ظواهر آیات کشف می کنیم دیگر فرمود این سعیر دارد منتها یک سلسله کارهایی است که این به بعد موکول می شود آن را در آیه بعد دارد فعلاً فرمود این نارِ افروخته دارد اما نعره کشیدنش وقتی است که کفار بمیرند وارد صحنه قیامت بشوند از دور جهنم وقتی اینها را می بیند نعره می زند اما الآ ن نعره نمی زند خدای سبحان اراده اش را ما به وسیله همین آیات و روایات کشف می کنیم دیگر. فرمود یک جهنّمی است هم (أُعِدَّتْ) برای کفّار این جریان جهنم در جریان بهشت فرمود: (أُعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ), (أُزْلِفَتِ الْجَنَّةُ لِلْمُتَّقِينَ) اینها هست اما الآن اثری از آن جهنم از نظر حمله و نعره کشیدن و اینها نیست (إِذَا رَأَتْهُم مِن مَكَانٍ بَعِيدٍ سَمِعُوا لَهَا تَغَيُّظاً وَزَفِيراً) وقتی وارد صحنه قیامت شدند همین که جهنم جهنمی را از دور ببیند نعره می زند چطور این حیوان درنده وقتی بخواهد طعمه خود را بگیرد نعره می زند این هم همین طور است خب منتها لطیفه قرآن کریم این است که این جهنم هست صحنه آخرت صحنه حیات است یک چیز بی جان در آخرت نیست «ان الدار الآخره» دار نه فقط اهلش «إنّ الدار الآخره لهی الحیوان» هیچ موجودی در آخرت نیست که حیات نداشته باشد همه شان زنده اند چون این چنین است دیگر آن توجیه مرحوم شیخ طوسی در تبیان که می فرماید اسناد رؤیت به سعیر به نار مجاز است این تام نیست برای اینکه از کجا برای ما روشن شد که آتش قیامت نمی فهمد آتش قیامت می فهمد چون سراسر آخرت دارِ حیات است ظاهر آیه هم همین است اگر ما دلیلی بر خلاف داشتیم خب ظاهر را توجیه می کنیم اما اگر دلیل بر خلاف نداشتیم بلکه آیات دیگر هم این را توجیه می کنند ما همین طور نسبت می دهیم اما لطیفه آیه این است که جهنم از دور طعمه خود را می بیند (یک) جهنّمیها هم آن جهنّم را می بینند (دو) حمله ددمنشانه جهنم را می بینند (سه) نعره اش را می شنوند (چهار) ولی این مؤمنینی که در کنار اینها هستند اصلاً هیچ چیزی را نمی شنوند (پنج) همان طوری که مؤمن فضای وسیعی را روشن می کند این کافر که کنار او ایستاده است هیچ جا را نمی بیند (انظُرُونَا نَقْتَبِسْ مِن نُورِكُمْ قِيلَ ارْجِعُوا وَرَاءَكُمْ فَالْتَمِسُوا نُوراً) است آنها هم می گویند قدری نگاه کنید یا منتظر باشید یا به ما توجه کنید از شما نور بگیریم می گویند نورتان را باید از دنیا می گرفتید و کلّ صحنه قیامت تاریک است چون دیگر شمس و قمر همه تناسخ شدند دیگر (إِذَا دُكَّتِ الْأَرْضُ دَكّاً دَكّاً) قمر را گرفته شمس را گرفته طماست شده (إِذَا النُّجُومُ طُمِسَتْ) شده این (إِنَّ الْأَوَّلِينَ وَالآخِرِينَ لَمَجْمُوعُونَ إِلَى مِيقَاتِ يَوْمٍ مَعْلُومٍ) که در سوره مبارکه «واقعه» آمده است این همه در یک ساهره وسیع جمع اند آنجا نه برق است نه شمس است نه قمر هر کسی نور خود را باید داشته باشد دیگر اگر کسی با نور بود (جَعَلْنَا لَهُ نُوراً يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ) آنجا روشن است جایش هم روشن است اگر کسی اینجا نور به همراه نبرد آنجا دیگر (ظُلُمَاتٌ بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ) این طور نیست که برای آن آقا برق روشن کنند یا شمس و قمری باشد که چون بساط شمس (إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ) شد (إِذَا النُّجُومُ انكَدَرَتْ) شد و مانند آن. تعبیر لطیف قرآن این است که این چهار پنج امر برای کافر است بهشتی اصلاً جهنم را نمی بیند نعره اش را هم نمی شنود در سوره مبارکه «انبياء» گذشت که (لَا يَسْمَعُونَ حَسِيسَهَا وَهُمْ فِي مَا

اشْـتَهَتْ أَنفُسُـهُمْ خَالِدُونَ) آیه ۱۰۲ سـوره مبـارکه «انبیـاء» این بود خب این خیلی سـر وصـدا دارد جهنم دیگر حالا- چطور درباره بهشت دارد بوی بهشت پانصد فرسخ می رود و عاقّ والدین نمی شنود دیگر کسی که عاقّ والدین است با اینکه این بو پانصد فرسخ می رود خمس مأئه فرسخ می رود و این نمی شـنود خب دیگران می شنوند. در آیه ۱۰۲ سوره مبارکه «انبیاء» این بود که (إِنَّ الَّذِینَ سَـبَقَتْ لَهُم مِنَّا الْحُسْـنَى أُولئِکَ عَنْهَا مُبْعَدُونَ لاَ یَسْمَعُونَ حَسِیسَهَا وَهُمْ فِی مَا اشْتَهَتْ أَنفُسُهُمْ خَالِدُونَ) خب این همه نعره در یک باغ وحش هست و اصلاً مؤمن نمی شنود.

ص: ۴۷۶

پرسش: مؤمن نعره اینها را می شنود عذاب اینها را ببیند خب لذّت می برد

پاسخ: آن در مسئله خواستنِ خود مؤمن است که (فَالْیَوْمَ الَّذِینَ آمَنُوا مِنَ الْکُفَّارِ یَضْحَکُونَ) اینها ذات اقدس الهی برای تَشفّی گروهی آنهایی که به اینها ظلم کردند ستم کردند آنها را نشان می دهد تا مظلوم از کیفری که خدای سبحان به ظالم می دهد (یَضْحَکُونَ) باشد (فَالْیَوْمَ الَّذِینَ آمَنُوا مِنَ الْکُفَّارِ یَضْحَکُونَ) در آن روز تَشفّی قلوب مؤمنین است این به درخواست آنهاست در مقطع معیّنی اما صحنه نعره کشیدن و فریاد کشیدن و زفیر برآوردن و می بینید کسی که دویده نفس نفس می زند می خواهد با شدّت این نفس را بالا بیاورد این را می گویند زفیر جهنم مثل اینکه این گرگها که می خواهند حمله بکنند اینها هم زفیر دارند دیگر زفیرشان را, خشم آمیخته با آن نعره را فقط این کفار می بینند خشم, صوت نیست تا اینها بشنوند خشمِ درونی که وصف نفسانی است که قابل دیدن نیست اثار غضب که بیرونی است دیدنی است نه شنیدنی ولی آن وصف نفسانی و این اثر مشهود بدن, نعره تولید می کند وقتی نعره تولید کرد می شود مسموع لذا فرمود: (سَمِعُوا لَهَا تَغَیُّظاً وَزَفِیراً) وگرنه غیض و غضب و خشم را که انسان نمی بیند که می شنود آن نعره را می شنود خب پس از دور جهنم اینها را می بیند.

پرسش:

پاسخ: بله خب برای اینکه همین ظهور ملکات دنیاست که در آنجا روشن می کند وگرنه برابر سوره «انبیاء» آیه ۱۰۲ که بحثش گذشت اصلاً اینها احساس نمی کنند نعره جهنم را (لاَ یَسْمَعُونَ حَسِیسَهَا وَهُمْ فِی مَا اشْتَهَتْ أَنفُسُهُمْ خَالِدُونَ) خب.

ص: ۴۷۷

(إِنَّ الَّذِينَ سَبَقَتْ لَهُم مِنَّا الْحُسْنَى أُولئِكَ عَنْهَا مُبْعَدُونَ) یعنی از جریان جهنم دورند چون قبلش فرمود: (إِنَّكُمْ وَمَا تَعْبُدُونَ مِن دوُنِ اللَّهِ حَصَبُ جَهَنَّمَ أَنتُمْ لَهَا وَارِدُونَ) درباره خصوص جهنم است (لاَ يَحْزُنُهُمُ الْفَزَعُ الْأَكْبَرُ) هنوز مسئله بهشت مطرح نشد روز، روز فزع اکبر است همه می نالند ولی اینها راحت اند (لاَ يَحْزُنُهُمُ الْفَزَعُ الْأَكْبَرُ وَتَتَلَقَّاهُمُ الْمَلاَئِكَةُ هذَا يَوْمُكُمُ الَّذِي كُنتُمْ تُوعَدُونَ يَوْمَ نَطْوِي السَّماءَ كَطَيِّ السِّجِلِّ لِلْكُتُبِ كَمَا بَدَأْنَا أَوَّلَ خَلْقٍ نُعِيدُهُ وَعْداً عَلَيْنَا إِنَّا كُنَّا فَاعِلِينَ) این ترسیم صحنه قیامت است خب در آن روز وانفسا جهنم از راه دور کفار را می بیند (یک) نعره می زند (دو) اینها هم آثار خشم و نعره او را احساس می کنند (سه) بهشتیها هم در صحنه قیامت اند اصلاً نمی شنوند (چهار). در جریان آن بخشهای دیگر گذشت که بهشتیها در حدّی هستند که در دنیا بصیرند در آخرت بصیر جهنّمیها در دنیا بصیرند و در آخرت کور در بخش پایانی سوره مبارکه «طه» گذشت که همین جهنّمی که (نَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَى) به خدا عرض می کند که (رَبِّ لِمَ حَشَرْتَنِي أَعْمَى وَقَدْ كُنتُ بَصِيراً) من در دنیا چشم داشتم ولی اینجا کورم ذات اقدس الهی می فرماید ما هیچ کاری نکردیم (كَذلِكَ أَتَتْكَ آيَاتُنَا فَنَسِيتَهَا وَكَذلِكَ الْيَوْمَ تُنسَى) هر طوری که در دنیا بودی همان طور ما تو را آوردیم ما هیچ کاری نکردیم اینکه شما نمی بینی کوری این همه انبیا و اولیا و بهشت و درجات بهشت و مراتب بهشت و فرشتگان و مؤمنین و صدیقین و صلحا و شهدا اینها را نمی بینی در دنیا هم نمی دیدی جهنم را می بینی در دنیا مراکز فساد را می دیدی اینجا هم جهنم را می بینی جهنم را نشانت می دهیم می گوییم (أَفَسِحْرٌ هذَا أَمْ أَنتُمْ لاَ تُبْصِرُونَ) شما هم می گوییم (رَبَّنَا أَبْصَرْنَا وَسَمِعْنَا) ما شما را کور نکردیم شما بهشت را نمی بینی در دنیا هم مسجد و حسینیه و حوزه و اینها را نمی دیدی جای دیگر را که می دیدی که الآ ن هم جای دیگر را می بینی اینجا فقط بهشت را نمی بینی انبیا را نمی بینی اولیا را نمی بینی فقط خودت هم قبول داری که می گویی (رَبَّنَا أبْصَرْنَا وَسَمِعْنَا) همین کور می گوید خدایا من دیدم چه چیزی را می بیند نتیجه آن چیزی که در دنیا می دید دیگر، هیچ یعنی هیچ خلافی نسبت به دنیا نیست در دنیا یک عدّه چشمشان بسته است نسبت به نامحرم (قُل لِّلْمُؤْمِنِينَ يُغُضُّوا) در آخرت اصلاً جهنم را نمی بینند غیبت را نشنیدند تهمت را نشنیدند غنا را نشنیدند آهنگ حرام را نشنیدند اینجا هم (لاَ يَسْمَعُونَ حَسِيسَهَا) ندای الهی را مناجات الهی را اذان را دعوت انبیا را شنیدند اینجا هم حرفهای فرشته ها را می شنوند این طور نیست که چیزی در دنیا باشد خدا بر خلاف دنیا اینها را آنجا ببرد یک آدم بینایی را کور بکند خب همینها که می گویند (رَبِّ لِمَ حَشَرْتَنِي أَعْمَى وَقَدْ كُنتُ بَصِيراً) همینها می گویند (رَبَّنَا أبْصَرْنَا وَسَمِعْنَا) دیگر. پس بنابراین این خروش جهنم این قریب جهنم این نعره جهنم فقط برای یک عدّه است یک عدّه می شنوند یک عدّه نمی شنوند.

پرسش: حضرت استاد در سوره «مریم» می گوید..

پاسخ: آنجا گذشت که ورود به معنای اشراف است دیگر نظیر (لَمَّا وَرَدَ مَاءَ مَدْيَنَ).

خب اگر قیامت عصاره کار دنیا و عقاید و اوصاف دنیاست می شود (تُبْلَى السَّرَائِرُ) وقتی سریره هر کسی در آنجا روشن شد افراد کافر سریره شان چیست؟ سریره ظاهر می شود دیگر سریره را در سوره مبارکه «حج» بیان کرد فرمود: (لَا تَعْمَى الْأَبْصَارُ وَلَكِن تَعْمَى الْقُلُوبُ الَّتِي فِي الصُّدُور) آن چشمی که در دل باید باشد نیست آنجا هم همین طور است دیگر این باطن آنجا ظاهر می شود این شخص باطنش کور بود دیگر نمی دید (لَا تَعْمَى الْأَبْصَارُ وَلَكِن تَعْمَى الْقُلُوبُ الَّتِي فِي الصُّدُور) این چشمش که کور بود چه چیزی را نمی دید؟ این مسجد و حسینیه را نمی دید ولو جای دیگر را می دید که همان طور هم در آخرت محشور می شود از این طرف هم مؤمنین مسجد و حسینیه و مرکز قرآن و عترت را می دیدند مراکز فساد (قُل لِّلْمُؤْمِنِينَ) بود (يُغُضُّوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ) این هم نعمت است (لَا يَسْمَعُونَ حَسِيسَهَا) (یک) وقتی (لَا يَسْمَعُونَ) شد «لا یری» می شود «لا یَشمّ» می شود «لا یَلمس» می شود و امثال ذلک «لا یروا» جهنم را اصلاً جهنم را نمی بینند آن گاه گاهی برای تشفّی قلبشان به ذات اقدس الهی عرض می کنند کسانی که ما را مسخره می کردند ما می خواهیم از حالشان باخبر بشویم از یکدیگر سؤال می کردند (يَتَسَاءَلُونَ) از اهل جهنم که شما خبر ندارید چنین کسی بود همیشه ما را مسخره می کرد آن وقت (فَاطَّلَعَ فَرَآهُ فِي سَوَاءِ الْجَحِيمِ) در چنین موردی برای تشفّی هست خب. فرمود این گونه از موارد را که ذات اقدس الهی به اینها ارائه می کند نتیجه همان اعمال درونی اینهاست که ظاهر می شود و شکوفا می شود لذا در این بخش فرمود اینها چون اصل کار این است چون اینها قیامت را منکر شدند دیگر از نظر معرفت شناسی یا از نظر جهان بینی برای آنها فرق نمی کند.

ص: ۴۷۹

پرسش: استاد نمی شود گفت بهشت و جهنم ملکوت همین عالم دنیا هستند و یک حقیقت ..

پاسخ: چرا انفکـاک هست منتهـا انفکاک دو شـیء بیگانه نیست ظاهر و باطن انـد دیگر برای اینکه فرمود: (يَعْلَمُونَ ظَاهِراً مِنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا) (یک) (وَهُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غَافِلُونَ) (دو) این نشان می دهد آخرت, باطن همین عالم است این ظاهرش شما بیان نورانی حضـرت امیر به سلمان درباره زرق و برق دنیا همین بود دیگر فرمود مَثل حیات دنیا مثل مَثل حَیّه «لَيِّنٌ مَسُّهَا قَاتِلٌ سَمُّهَا» این ظـاهرش نَرم است دیگر همین نرم کُشـنده است به سـلمان فرمود این زرق و برق دنیا مثل این پشت مارِ اَبلق و نرم است که «لَيِّنٌ مَسُّهَا قَاتِلٌ سَمُّهَا» ظاهر این آیه که فرمود: (يَعْلَمُونَ ظَاهِراً مِنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غَافِلُونَ) یعنی «الآخره باطن الـدنیا» موقعیّت جغرافیـایی نیست که این طرف آب دنیا آن طرف آب آخرت أو بالعکس این ظاهرش دنیاست باطنش آخرت است خب.

فرمود آنها درباره باغ و بوسـتان پیشـنهاد دادند ما بهشتی داریم که (عَرْضُهَا السَّماوَاتُ وَالْأَرْضُ) در بعضـی از روایات ملاحظه فرمودیـد که این برای کل نیست بهشتِ هر کسـی به انـدازه ای است که اگر همه اهل دنیا مهمان او بشونـد جا دارد یعنی خانه ای است که الآن که هفت میلیارد بشر روی زمین زنـدگی می کنـد بخواهـد مهمـان او بشـود جـا دارد چنین چیزی است این روایات بهشت را ملاحظه بفرمایید. خب آیاتی که دارد (عَرْضُهَا السَّماوَاتُ وَالْأَرْضُ) آیا معنایش این است که مجموعه بهشت چنین مسـاحت است یـا بهشت هر نفری این مسـاحت را دارد؟ به هر تقـدیر در آنجـا روح و ریحـان است و سِعه است جهنّمی بیچاره در هر مـدار و محوری در فشار است این در دنیا که هست در فشار است در حال احتضار در فشار است در قبر در فشار است در جهنم چه جهنم برزخی چه جهنم کبرا هم در فشار است فشار جهنم را اینجا تصـریح کرد فرمود: (مَكَاناً ضَيِّقاً) (یک) (مُقَرَّنِينَ) (دو) اولاً در جهنم وقتی بنـا شـد این تبهکار یاغی را بسوزاننـد این طور نیست که جای وسـیعی به او بدهنـد بگوینـد اینجا باش و بسوز یک جای تنگی است که در همین جای تنگ بایـد بسوزد این طور نیست که با دست و بال باز بسوزد مُقرّن است به غُل و زنجیر بسـته است مقرون به غل است بسـته است (این دو) همه اینها نتیجه اعمال است این شخص در دنیا که بود دو جـدار او را فشـار می داد یکی حفـظ موجود یکی طلب مفقود, یکی این بود که فوراً این رباهـا را مرتب جمع بکنـد یکی اینکه آنچه را داشت بر صفرش بیفزاید این حفظ موجود یک فشار است آن طلب مفقود فشار دیگر است این بین این دو جدار در فشـار است الآن بـا اینکه امکانات زنـدگی به مراتب از گذشـته بیشتر شـد اما ایست قلبی و فشار قلبی و مرگهای زودرس و اینهـا خیلی بیشتر از گذشـته است برای اینکه این فشارها خودش کُشـنده است بین دیوار حفظ موجود و جـدار طلب مفقود در تلاش است همین دو خطر در حال احتضار او را فشار می دهد همین دو خطر در قبر او را فشار می دهد او می بیند که این لحد قبر بسـته شد و افسانه نیست حق می بیند منتها او می بیند نه دیگری, دیگری این طور نیست که اگر قبر را بشکافد ببیند لحد به هم بسـته شـد یا نشد این طور نیست این لحدها را او می بیند فشار می آورد به هم بسـته می شود با همین وضع هم که دست و پای دیگران را بست در قیامت هم مُقرَّنِ مَقرونِ بسته زنجیری جهنم خواهـد بود (مَكَاناً ضَيِّقاً مُقَرَّنِينَ) در بحثهای قبل هم ما داشتیم اسـرار قیامت بسـیاری از اینها پیچیـده است اما ظواهر بعضـی از آیات خیلی شـفاف و روشن است که فرمود ما جهنم را می آوریم (وَجِيءَ يَوْمَئِذٍ بِجَهَنَّمَ) ما اگر از آن جهنمِ غیر منقول خیلی باخبر نباشـیم از این جهنم منقول انسان می توانـد باخبر بشود در بخش پایـانی سوره مبـارکه «فجر» فرمود مـا جهنم را می آوریم جهنم آورده می شود روایـاتی که در ذیل این آیه است دارد که عـدّه ای از فرشـتگان بـا غل و زنجیر جهنم را کشان کشان می آورنـد این جهنم همان انسان ظالم طاغی رباخور

است برای اینکه در آیات سوره‌ی مبارکه‌ی «جن» بود (وَأَمَّا الْقَاسِطُونَ فَكَانُوا لِجَهَنَّمَ حَطَباً) ما خیلی از اسرار جهنم را نمی فهمیم اسرار بهشت را نمی فهمیم چون نه عقل راه دارد نه نقل خیلی برای ما شفاف کرده اما این مقدار از آیات که به صورت صریح دلالت دارد که هیزم جهنم را ما از جنگل نمی آوریم خود ظالم آنجا گُر می گیرد (وَأَمَّا الْقَاسِطُونَ فَكَانُوا لِجَهَنَّمَ حَطَباً) قاسِط کسی که اهل قَسط است نظیر همانهایی که قاسطین و ناکثین و مارقین بودند خب این می شود گُر می گیرد اینها که روشن است که دیگر احتیاجی به تأویل و احتیاجی به تفسیر ندارد که (وَأَمَّا الْقَاسِطُونَ فَكَانُوا لِجَهَنَّمَ حَطَباً) خود این شخص گُر می گیرد حالا وقتی که وارد این سوخت و سوز شد مرتب می گوید مُردم مرا نجات بدهیم مُردم یا درخواست هلاك می کند که بمیرم راحت بشوم یا می گوید مُردم و سوختم مرا نجات بدهید هیچ کدام از اینها نیست نه (لاَ يَمُوتُ فِيهَا وَلاَ يَحْيَى) نه می میرد که راحت بشود نه حیات طیّب و طاهر نصیبش می شود لذا در این بخش که ثُبور یعنی هلاك خواهان هلاك است می گوید ای کاش من بمیرم خودش می داند صدای او جواب داده نمی شود به فرشته های مسئول جهنم می گوید (يَا مَالِكُ لِيَقْضِ عَلَيْنَا رَبُّكَ) تو به خدایت بگو که جان ما را بگیرد جواب می آید که اینجا جای مرگ نیست چون خود مرگ, مُرده است در قیامت مرگ را می میرانند مرگ یعنی تحول. در این بخش از آیات سوره‌ی مبارکه‌ی «فرقان» فرمود: (لاَ تَدْعُوا الْيَوْمَ ثُبُوراً وَاحِداً وَادْعُوا ثُبُوراً كَثِيراً) یک بار بگویید اثر ندارد ده بار بگویید اثر ندارد چرا برای اینکه (كُلَّمَا نَضِجَتْ جُلُودُهُم بَدَّلْنَاهُمْ جُلُوداً غَيْرَهَا) هر باری یک عذاب است و هر عذابی یک فریاد را به همراه دارد هم از نظر رقم عذاب زیاد است هم از نظر اَمَد و مدّت عذاب زیاد است که «أعاذنا الله من شرور أنفسنا و سیّئات أعمالنا».

«و الحمد لله ربّ العالمين»

آيات ۱۲ تا ۱۸ سوره فرقان ۹۰/۱۰/۱۳

.Your browser does not support the audio tag

(إِذَا رَأَتْهُم مِن مَكَانٍ بَعِيدٍ سَمِعُوا لَهَا تَغَيُّظاً وَزَفِيراً (۱۲) وَإِذَا أُلْقُوا مِنْهَا مَكَاناً ضَيِّقاً مُقَرَّنِينَ دَعَوْا هُنَالِكَ ثُبُوراً (۱۳) لَا تَدْعُوا الْيَوْمَ ثُبُوراً وَاحِداً وَادْعُوا ثُبُوراً كَثِيراً (۱۴) قُلْ أَذلِكَ خَيْرٌ أَمْ جَنَّةُ الْخُلْدِ الَّتِي وُعِدَ الْمُتَّقُونَ كَانَتْ لَهُمْ جَزَاءً وَمَصِيراً (۱۵) لَهُمْ فِيهَا مَا يَشَاؤُونَ خَالِدِينَ كَانَ عَلَى رَبِّكَ وَعْداً مَسْؤُولاً (۱۶) وَيَوْمَ يَحْشُرُهُمْ وَمَا يَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ فَيَقُولُ أَأَنتُمْ أَضْلَلْتُمْ عِبَادِي هؤُلَاءِ أَمْ هُمْ ضَلُّوا السَّبِيلَ (۱۷) قَالُوا سُبْحَانَكَ مَا كَانَ يَنبَغِي لَنَا أَن نَتَّخِذَ مِن دُونِكَ مِنْ أَوْلِيَاءَ وَلكِن مَتَّعْتَهُمْ وَآبَاءَهُمْ حَتَّى نَسُوا الذِّكْرَ وَكَانُوا قَوْماً بُوراً (۱۸))

در طليعه اين سوره مباركه از انذار الهى سخن به ميان آمده كه فرمود وجود مبارك پيغمبر(صلّى الله عليه و آله و سلّم) (لِيَكُونَ لِلْعَالَمِينَ نَذِيراً) براى اينكه انذار, محض نباشد با تبشير همراه شد و در آيه شش همين سوره فرمود: (إِنَّهُ كَانَ غَفُوراً رَّحِيماً) اين غفورِ رحيم براى آن است كه تبشير با انذار كنار هم قرار بگيرد (اولاً) و راه را براى بازگشت تبهكاران فراهم بكند (ثانياً) كه اگر آنها موحد بشوند و دست از كار سيّء بردارند از غفران و رحمت الهى برخوردارند.

مطلب قبلى كه در قبل ثابت شد اين بود كه بهشت و جهنم اليوم موجودند منتها نه در دنيا موجودند در آخرت موجودند در آن نشئه بهشت الآن هست جهنم هست تعبير (أُعِدَّتْ) يا (أَعْتَدْنَا) كه در قرآن كريم آمده ناظر به آن است كه در آن مقطع هم بهشت آماده است و هم جهنم آماده است.

ص: ۴۸۱

مطلب بعدى آن است كه اينها در دنيا به جايى مى رسند كه موعظه در آنها اثر نمى كند و خودشان هم بالصراحه به رهبران الهى مى گويند (سَوَاءٌ عَلَيْنَا أَوَعَظْتَ أَمْ لَمْ تَكُن مِّنَ الْوَاعِظِينَ) چه موعظه بكنى چه اصلاً جزء واعظان نباشى براى ما بى تفاوت است آن قدر منحرف اند كه نمى گويند «سواء علينا أوعظتَ أم لم تَعِظ» مى گويند (أَمْ لَمْ تَكُن مِّنَ الْوَاعِظِينَ) همين گروه بى تفاوت در برابر دين در قيامت هم اقرار مى كنند مى گويند: (سَوَاءٌ عَلَيْنَا أَجَزِعْنَا) چه ناله بزنيم چه صبر بكنيم يكسان است اثرى ندارد. در چنين مقطعى ذات اقدس الهى مى فرمايد اينها وقتى وارد دوزخ شدند درخواست هلاكت مى كنند بعد فرمود: (لَا تَدْعُوا الْيَوْمَ ثُبُوراً وَاحِداً وَادْعُوا ثُبُوراً كَثِيراً) درخواست مكرّر هم بكنيد بى اثر است براى اينكه شما در دنيا بالصراحه به انبيايتان مى گفتيد (سَوَاءٌ عَلَيْنَا أَوَعَظْتَ أَمْ لَمْ تَكُن مِّنَ الْوَاعِظِينَ) به جايى هم رسيديد كه ما به پيامبران الهى(عليهم السلام) گفتيم (سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أَسْتَغْفَرْتَ لَهُمْ أَمْ لَمْ تَسْتَغْفِر لَهُمْ) خدا اينها را نمى آمرزد. بنابراين چه يك بار چه چند بار درخواست هلاكت بكنيد يا استغاثه بكنيد بى اثر است.

مطلب بعدى آن است كه در قرآن نسبت به اين گروه فرمود اينها گاهى حَطب جهنم اند نظير آيه سوره جن كه (وَأَمَّا الْقَاسِطُونَ فَكَانُوا لِجَهَنَّمَ حَطَباً) گاهى اصل كلّى را ذكر مى كند مى فرمايد: (قُوا أَنفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَاراً وَقُودُهَا النَّاسُ

وَالْحِجَارَةُ) که آن موادّ اول سوخت و سوزش یک مقدار سنگ است یک مقدار انسان که خود انسانها موادّ سوخت و سوزیِ جهنم اند بعد روشن می کند این انسانهایی که موادّ سوخت و سوز جهنم اند و آ ن سنگهایی که جزء موادّ سوخت و سوز جهنم است بتها و بت پرستان اند (إِنَّكُمْ وَمَا تَعْبُدُونَ مِن دوُنِ اللَّهِ حَصَبُ جَهَنَّمَ) این مضمون بخشی از آیات است حَصَب حَصْبا همان سنگ و سنگ ریزه پس اینکه فرمود: (فَاتَّقُوْا النَّارَ الَّتِي وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ) یا (قُوا أَنفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَاراً وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ) روشن می شود که موادّ سوخت و سوزی جهنم خود انسان است مثل اینکه با زغال سنگ کوره ها را پرآتش می کنند با افراد تبهکار کوره های جهنم را پرآتش می کنند این در طرف دوزخ, در طرف بهشت هم ظاهر آیات سوره مبارکه واقعه این است که مقرّبین خودشان را روح و ریحان اند (فَأَمَّا إِن كَانَ مِنَ الْمُقَرَّبِينَ فَرَوْحٌ وَرَيْحَانٌ وَجَنَّتُ نَعِيمٍ) نه «له جنّتٌ» ما حالا ـ چون درک این معنا برای ما دشوار است حتماً می گوییم «لام» حذف شده ما که از آنجا خبر نداریم از وضع مقرّبین و بهشت و اهل بهشت بی اطلاعیم فوراً بگوییم اینجا «لام» حذف شده یا (فَرَوْحٌ وَرَيْحَانٌ) یعنی «لهم روحٌ و ریحانٌ» آخر این تقدیر برای چه؟! اگر به ما گفتند «خویش را تأویل کن نه این ذکر را» ما به همین ظاهر آیه معنا می کنیم اگر دلیل عقلی یا نقلیِ معتبری بر خلاف اقامه شده باشد بعد می گوییم اینجا حرفی محذوف است و مانند آن وگرنه ظاهر آیات سوره مبارکه واقعه این است که اگر کسی جزء مقرّبین شد (فَرَوْحٌ وَرَيْحَانٌ وَجَنَّتُ نَعِيمٍ) نه «له روحٌ» نه «له ریحان» نه «له جنّاتٌ نعیم» آن وقت آن بیان نورانی پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) که مرحوم صدوق در امالی نقل کرد در ضمن آن احادیث بیست و هفت, هشت گانه ای که ایشان درباره «أنا مدینه العلم و أنت یا علیُّ بابها» آنجا یکی از احادیث این است که «أنا مدینه الحکمه و هی الجَنّه و أنت یا علیُّ بابها» خود حکمتی که خدای سبحان می فرماید: (فَقَدْ أُوتِيَ خَيْراً كَثِيراً) و یکی از مصادیق روشن کوثر است خود این کوثر خود این حکمت, جنّت است حالا ـ اگر برای ما دلیل عقلی یا دلیل نقلی معتبر اقامه شده است که کوثر نمی تواند جنّت باشد حکمت نمی تواند جنّت باشد جنّت الاّ ولابد یک قسم دارد و آن همان است که درخت داشته باشد آب داشته باشد قسم دیگر ندارد آن گاه می گوییم مثلاً «لام» محذوف است و امثال ذلک اما اگر گفته شد (وَمِن دُونِهِمَا جَنَّتَانِ), (وَلِمَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ جَنَّتَانِ) یا (وَمِن دُونِهِمَا جَنَّتَانِ) یا در بخش پایانی سوره قمر فرمود: (إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَنَهَرٍ فِي مَقْعَدِ صِدْقٍ عِندَ مَلِيكٍ مُقْتَدِرٍ) ما چرا آن (عِندَ مَلِيكٍ مُقْتَدِرٍ) را با (جَنَّاتٍ تَجْرِي مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ) یکی بدانیم در این مقطع (جَنَّاتٍ تَجْرِي مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ) که برای همه مؤمنین هست چه ابرار چه مقرّبین اما برای مقرّبین یک جنّات دیگر است که خود آنها می شوند جنّت خود آنها می شوند روح و ریحان اگر در این طرف سقوط و درکات بعضیها می شوند هیزم جهنم بعضیها می شوند سنگ جهنم (إِنَّكُمْ وَمَا تَعْبُدُونَ مِن دوُنِ اللَّهِ حَصَبُ جَهَنَّمَ) یا (وَأَمَّا الْقَاسِطُونَ فَكَانُوا لِجَهَنَّمَ حَطَباً) از این طرف حَصَب و از این طرف حَطب داریم از آن طرف هم روح و ریحان و جنّت نعیم داریم مناسب هم این است ادب هم همین را اقتضا می کند که ما این ظواهر را حفظ بکنیم مگر اینکه دلیل قطعی بر خلافش اقامه بشود.

پرسش:

پاسخ: همین سیّئات می شود آتش دیگر خود این شخص دارد گُر می گیرد این شخص با چه چیزی گُر می گیرد با ظلم گُر می گیرد این (نَارُ اللَّهِ الْمُوقَدَةُ ۝ الَّتِی تَطَّلِعُ عَلَی الْأَفْئِدَةِ) این شخص مشتعل می شود ظلمِ امروز به صورت آتشِ فردا در می آید چطور در رؤیاهای صادق اگر کسی خواب ببیند که آبِ زلال نوشیده است یا در استخر زلال شنا می کند علمِ صحیح نصیبش می شود اگر کسی خواب ببیند که شیرِ خالص به او داده اند حکمت نصیبش می شود اینها درست است اگر کسی هم معلوم بشود که حکمت یا علم بخواهد در عالم طبیعت به صورتی در بیاید به صورت آب زلال یا شیر در می آید اگر ظلم را بخواهند به عالم طبیعت در بیاورند می شود شعله لذا فرمود: (وَأَمَّا الْقَاسِطُونَ فَكَانُوا لِجَهَنَّمَ حَطَباً) خب اگر این چنین است که خود این شخص بت پرستی اش آتش است و این آتش از درون بت پرست در می آید و خودش را می سوزاند بدن هست حسّی هم هست جسم هم هست آتش هم هست منتها این آتش را از بنزین و گازوئیل نمی آورند از بت پرستی می آروند ما که نرفتیم آنجا از اوضاع آنجا خبر نداریم که ظاهر آیات هم این است آنهایی هم که گفتند ما دیدیم این طوری می گویند ما دیدیم بعضی از بزرگان هم که در کتابهای عرفانی حرف نوشتند و مورد قبول است آنها می گویند ما می بینیم بعضیها که حرف می زنند از دهنشان آتش در می آید اینکه می گویند «آتش بیار معرکه» این تشبیه محض نیست اینها هم دروغ نگفتند می گویند ما می بینیم کسانی که برخی از افراد فتنه گر برخی از افراد اختلاف انداز برخی از افراد دروغگو توطئه گر اینها که حرف می زنند از دهن اینها آتش در می آید می گویند ما اینها را دیدیم خب اینها که می گویند ما دیدیم همین طور ظواهر آیات هم که همین است اگر برای ما دلیل قطعی عقلی یا نقلِ معتبر شد بله می گوییم اینکه صیرورت اینها این است یا روح و ریحان این است یا جنّت نعیم این است یک «لام» تقدیر می گیریم اما وقتی که دلیل بر خلاف نیست و برخی هم همین را می گویند ما مشاهده کردیم ما به ظاهرش باید که عمل بکنیم. این حرفها برای آن است که این مصیر را ما دیگر عوض نکنیم فرمود: (أَذلِكَ خَيْرٌ أَمْ جَنَّةُ الْخُلْدِ الَّتِی وُعِدَ الْمُتَّقُونَ كَانَتْ لَهُمْ جَزَاءً وَمَصِيراً) این (لَهُمْ) هم سرِ جایش محفوظ است یعنی این جنّت برای اینها مصیر است یعنی اینها محلّ صیرورتشان پایان صیرورتشان بهشت است نه پایان سیرشان بهشت است نه اینکه اینها می روند بهشت اینها بهشت می شوند خب اگر صیرورت, بهشت است بهشت می شوند ما دلیلی بر خلاف نداریم بلکه دلیلی بر وفاق ادّعا شده است این ظواهر محفوظ است.

پرسش:

پاسخ: بهشت می شونـد بهشت معنوی می شوند آن (جَنَّاتٍ تَجْرِی مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ) که سرِ جایش محفوظ است اینکه انسان بهشت می شود یعنی چه؟ در بهشت جز طهـارت جز عـدل و عقـل جز احسـان و مهر و وفـا و صـفا چیز دیگر نیست. در جریان قیـامت ذات اقـدس الهی به صورت لاـی نفی جنس می فرمایـد این صـحنه قیامت که (إِنَّ الْأَوَّلِینَ وَالآخِرِینَ لَمَجْمُوعُونَ إِلَی مِیقَـاتِ یَوْمٍ مَعْلُومٍ) این صـحنه ای که اوّلین و آخرین حاضـرند (لَا ظُلْمَ الْیَوْمَ) این «لام», «لام» نفی جنس است یعنی امروز ظلم مرده است نه خدا به کسـی ظلم می کند نه فرشته ها به کسی ظلم می کنند نه کسی توان آن را دارد به کسی ظلم بکند صحنه قیامت صـحنه عدلِ محض است وقتی حساب بررسی شد اینها وارد بهشت شدند آنجا هم به صورت لای نفی جنس فرمود: (لَا لَغْوٌ فِیهَـا وَلاَـ تَأْثِیمٌ) اینکه مرفوع است برای اینکه لام تکرار شـده فرمود آنجا جای گناه نیست آنجا جای حرف لغو نیست نگاه لغو نیست خیال لغو نیست اگر گفتنـد آنجا (وِلْدَانٌ مُخَلَّدُونَ) هسـتند (لَا لَغْوٌ فِیهَا وَلاَ تَأْثِیمٌ) این چنین نیست که با اینکه حوری هسـتند مع ذلـک گفتنـد (قَاصِـرَاتُ الطَّرْفِ)انـد هیـچ بهشتی به حوری دیگر نگاه نمی کنـد با اینکه زیبایی حوری در مژه بلند است نه مژه کوتاه ولی قرآن وقتی وصف حوری را ذکر می کنـد می فرماید اینها مژه کوتاه اند گفتند این ناظر به آن است که اینها غیر از همسـرشان اصـلاً به احدی نگاه نمی کنند اینها کوته نظرند یعنی فقط همسربین اند (قَاصِرَاتُ الطَّرْفِ)اند در بهشت وقتی این چنین شـد نفی جنس شـد (لَا لَغْوٌ فِیهَا وَلاَ تَأْثِیمٌ) آن گاه می فرمایـد هر چه بخواهنـد به آنها می دهند معلوم می شود خلاـف نمی خواهنـد دیگر اگر فضـای بهشت فضای طهارت است این است حالا اگر کسـی به چنین مقامی رسـید خودش می شود بهشت اینکه حضـرت فرمود: «أنـا مـدینه الحکمه و هی الجنّه و أنت یـا علیُّ بابهـا» این برای آن است این می شود بهشـت معنوی این می شود بهشت عقلی این می شود بهشت روحـانی آن بهشتی که (جَنَّاتٍ تَجْرِی مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ) آن را که به همه مؤمنین می دهنـد اما می بینیـد وقتی قرآن کریم تعبیر می کند در پایان سوره مبارکه قمر می فرماید: (إِنَّ الْمُتَّقِینَ فِی جَنَّاتٍ وَنَهَرٍ فِی مَقْعَـدِ صِدْقٍ عِندَ مَلِیكٍ مُقْتَدِرٍ) اینها نزد خدایند نزد خدا دیگر سـخن از باغ و ارم نیست آنجا خودش جنّتِ معنوی است که (فَادْخُلِی فِی عِبَـادِی وَادْخُلِی جَنَّتِی) است نه (جَنَّاتٍ تَجْرِی مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ) جنّت الله که دیگر درخت نـدارد که جنّت الله عقل دارد و عـدل و آنها از اینکه همیشه چیز می فهمنـد همیشه درصـدد عقل و عـدل اند همیشه درصدد مِهر و وفا و صفاینـد همیشه در لـذّت انـد چنین حالتی دارند بنابراین اگر کلمه صـیرورت در این گونه از موارد به کار رفت این به ظاهرش محفوظ است.

ص: ۴۸۴

پرسش:

پاسخ: این برای (جَنَّاتٍ تَجْرِی مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ) است که وارد می شوند اما در بخش سوره مبارکه واقعه که مقرّبین را ذکر می کند می فرماید اگر کسی جزء مقرّبین بود (فَرَوْحٌ وَرَیْحَانٌ وَجَنَّتُ نَعِیمٍ) خود مقرّبین جزء روح و ریحان اند و جنّت نعیم اند نه اینکه برای مقرّبین روح و ریحان است برای مقرّبین جنّت نعیم است در پایان سوره مبارکه واقعه به این صورت آمده آیه ۸۸ سوره مبارکه واقعه (فَأَمَّا إِن كَانَ مِنَ الْمُقَرَّبِینَ فَرَوْحٌ وَرَیْحَانٌ وَجَنَّتُ نَعِیمٍ) نه «له جنّت نعیم» آنجا که درخت است و نهر است که برای اینهاست و دارند دیگران هم دارند ابرار هم دارند کسانی هم که مشمول شفاعت شدند وارد شدند آنها هم که (خَلَطُوا عَمَلاً صَالِحاً وَآخَرَ سَیِّئاً) آنها هم دارند وقتی با شفاعت وارد بشوند اما اینها که عنداللهی اند اینها که مشمول (فَادْخُلِی فِی عِبَادِی وَادْخُلِی جَنَّتِی)اند وارد جنّت الله شدند آنجا دیگر سخن از باغ و راغ نیست آنجا سخن از علم است و عقل است و طهارت است و عصمت است و ولایت است و شنیدن کلام الله است این می شود بهشت الآن انسان غذایی می خورد لذّت می برد مطلبی را می فهمد لذّت می برد مطلبی را ابتکاراً خودش تحصیل می کند لذّت می برد فنّی را ابتکاراً پدید می آورد لذّت می برد آیا این لذّت هست یا نه این لذّت, لذّت میوه درخت است یا لذّت علم و عقل است این خودش بهشت است اندوه هم دو نمونه است یک وقت دست کسی را می سوزانند یک وقت کسی کاری کرده شرمنده است و خجالت می کشد خوابش نمی برد این عذاب الیم است یا نه پس ما دو نمونه عذاب داریم یک عذاب جسمی داریم یک عذاب روحی دو نمونه نشاط داریم یک نشاط جسمی داریم یک نشاط روحی هر دو حکم جهنّم را دارند در بخش درد و رنج, هر دو حکم بهشت را دارند در بخش لذّت و گنج این چنین نیست که هر بهشتی در آن درخت باشد بهشتی که در آن درخت است در آنجا می فرماید: (لَهُمْ جَنَّاتٌ تَجْرِی مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ) بهشتِ بی درخت را دیگر با لام ذکر نمی کنند فرمود: (فَأَمَّا إِن كَانَ مِنَ الْمُقَرَّبِینَ فَرَوْحٌ وَرَیْحَانٌ وَجَنَّتُ نَعِیمٍ) خودِ این شخص جنّت نعیم است علم بهشت است عقل بهشت است رحمت و لطف بهشت است یک انسان رحیمِ عاقلِ عادل در بهشت دارد زندگی می کند و لذّت هم می برد.

پرسش: حاج آقا در دنیا؟

پاسخ: در دنیا مرحله ضعیفه اوست از اینجا کمی قوی تر در برزخ است ولی اصلش در قیامت است چون اینجا به هر که دادند آزمایش است ممکن است بگیرند اینجا جای جزا نیست اینجا جای آزمون است نعمتی است که خدا داده است انسان باید حق شناسی کند لذا ممکن است از او سلب بشود اینجا جای آن معنا نیست مگر کسی که بدنش در اینجا باشد روحش در جای دیگر که وجود مبارک حضرت امیر(سلام الله علیه) در نهج البلاغه دارد که «قُلُوبُهُمْ فِي الْجِنَانِ وَ أَجْسَادُهُمْ فِي الْعَمَلِ» این از بیانات نورانی حضرت است در نهج البلاغه فرمود بدنش مشغول نماز و روزه و احسان و عبادت و خدمات به مردم است اما روحش در بهشت است, روحش در بهشت است یعنی هم اکنون در بهشت است برای اینکه آنجایی که روح او مستقر است که در دسترس کسی نیست «قُلُوبُهُمْ فِي الْجِنَانِ وَ أَجْسَادُهُمْ فِي الْعَمَلِ» بنابراین این مصیر سر جایش محفوظ است معنای خاصّ خودش هم دارد صیرورت هم هست بدون اینکه ما بگوییم لامی تقدیر شده است و مانند آن.

پرسش:

پاسخ: خب البته, برای امام هر زمانی این طور است که «بِیُمنه رُزِق الوراء و بوجوده ثَبَتَتْ الأرض و السماء» امامِ هر عصری کلّ جمال و کمال مردم آن عصر به برکت اوست دیگر, امروز به برکت وجود مبارک ولیّ عصر است خب. بنابراین این (مَصِيراً) سر جایش محفوظ است. ذات اقدس الهی بعد از بیان این دو گروه و بیان پاداش و کیفر این دو گروه که در قیامت محقّق می شود به پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) فرمود: (أَذلِكَ خَيْرٌ أَمْ جَنَّةُ الْخُلْدِ) به اینها بگو کدام یک از این دو خوب است آن یا این؟ اگر بگویید ـ معاذ الله ـ بعد از مرگ خبری نیست عالَم می شود پوچ هر که هر چه کرد, کرد این را که عقل نمی پذیرد اگر عالم پوچ نیست یک حساب و کتابی دارد ـ کما هو الحق ـ پاداش شرک و کفر و ظلم همان است که (سَمِعُوا لَهَا تَغَيُّظاً وَزَفِيراً) پایان توحید و عقل و عدل همین است که (جَنَّةُ الْخُلْدِ الَّتِي وُعِدَ الْمُتَّقُونَ) بعد فرمود: (لَهُمْ فِيهَا مَا يَشَاؤُونَ) این تقدیم خبر هم نشانه آن است که این ویژگی برای مردان باتقواست که وارد صحنه بهشت شدند مشیئت را قرآن کریم منشأ پیدایش و پرورش و یا خواسته و تحقّق لذایذ بهشت قرار داد خب انسان چطور می شود به جایی برسد که هر چه بخواهد برای او حاصل است سرّش آن است که فرمود ما آنچه خیانت و خلاف و کینه و جفا و اینهاست از دلِ اینها کَندیم اگر داشتند که ما کَندیم نداشتند, نگذاشتیم وارد بشوند آنها که اهل کینه بودند اهل خلاف بودند اینها را عمل جرّاحی می کنند بالأخره این طور نیست که هر کسی را با هر خیال خامی بهشتی کنند اینها یا در دنیا فشار می بینند نشد در حال احتضار فشار می بینند نشد در برزخ آن قدر فشار می بینند که احدی از او خبر ندارد اگر در برزخ هم پاک نشدند در ساهره قیامت که پنجاه هزار سال است فشار می بینند تا بشوند طیّب و طاهر تا طیّب و طاهر نشدند به بهشت راه پیدا نمی کنند آنجا جا برای کسی که اهل خلاف است و اراده خلاف دارد نیست لذا در سوره مبارکه اعراف و مانند آن فرمود: (وَنَزَعْنَا مَا فِي صُدُورِهِم مِنْ غِلٍّ) حالا تنها غِلّ و خیانت و کینه و اینها نیست هر ناپاکی را ما از دل اینها کَندیم تا نکَنند و طیّب و طاهر نکنند وارد بهشت نمی شوند انسان وقتی که طیّب و طاهر شد بله آنجا که رفت هر چه بخواهد حاصل است منتها سه قسم مشیئت است یک قسم مشیئتهایی است برای (جَنَّاتٍ تَجْرِي مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ) که هر چه بخواهند در بهشت حاصل است از وجود مبارک امام رضا(سلام الله علیه) سؤال کردند در جریان بهشت آدم روایات مختلف است بعضی از روایات دارد که گندم بود بعضی از روایات دارد انگور بود بعضی روایات دارد مثلاً خرما بود کدام یک از اینها درست است فرمود همه اش درست است برای

اینکه درخت بهشت مثل درخت دنیا نیست که درخت انگور, خرما ندهد یا درخت خرما, گندم ندهد این برابر مشیئت و اراده بهشتی است او اگر بخواهد گندم بدهد گندم می گیرد خرما خواست خرما می گیرد چون او دیگر با کود و هرس و غرس که به دست نیامده او با عمل صالح حاصل شده فرمود همه اش درست است. آن بیان لطیفی را که مرحوم امین الاسلام(رضوان الله علیه) در مجمع البیان نقل کردند در ذیل آیه (یُفَجِّرُونَهَا تَفْجِیراً) فرمودند چشمه های بهشت را خود بهشتیها تفجیر می کنند ایشان این جریان را نقل می کند که با دست یک خط می کشند اینجا چشمه می جوشد این طور نیست نظیر دنیا باشد که هر جا چشمه است آنجا انسان ویلایی بسازد یا چادر بزنند که چشمه در اختیار بهشتیان است این برای یک مرحله است که (لَهُمْ فِیهَا مَا یَشَاؤُونَ) اما برای کسانی که (وَلِمَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ جَنَّتَانِ) یک بهشت دیگری دارند آنجا هم (لَهُمْ فِیهَا مَا یَشَاؤُونَ) هر علمی بخواهند هر سؤالی بخواهند خدا غریق رحمت کند شیخناالاستاد مرحوم حکیم الهی قمشه ای این بارها می گفت آرزوی ما این است که ما در بهشت نهج البلاغه را خدمت حضرت امیر بخوانیم این مکرّر در مکرّر می گفت این تکّه کلامش بود که ای کاش برویم آنجا و نهج البلاغه را خدمت حضرت بخوانیم این یک خواسته است آنجا علوم حاصل می شود ولی اعمال حاصل نمی شود یعنی کسی نمازی بخواند روزه ای بگیرد به جایی برسد کامل تر بشود این طور نیست کمالِ عملی نیست اما کمالِ علمی کاملاً- یکی پس از دیگری هست. خب این آرزوها, آرزوهای حقّی است (لَهُمْ فِیهَا مَا یَشَاؤُونَ) این برای کسی است که جزء ابرار است اما اگر جزء مقرّبین بود و روح و ریحان بود خودش بهشت بود باز هم (لَهُمْ فِیهَا مَا یَشَاؤُونَ) اینها از ذات اقدس الهی مراحل برتر طلب می کنند خود ائمه(علیهم السلام) خود اولیای الهی چون فاصله بین اینها و بین ذات اقدس الهی نامتناهی, نامتناهی یعنی نامتناهی است این طور نیست که فاصله بین اینها و خدای سبحان متناهی باشد وگرنه ـ معاذ الله ـ تناهی خدا لازم می آید زیرا اینها یک موجود محدود و متناهی اند (یک) فاصله بین اینها و ذات اقدس الهی ـ معاذ الله ـ اگر متناهی باشد (دو) مجموع دوتا متناهی می شود متناهی (سه) آن وقت لازمه اش این است که آن مبدأ اعلا بشود متناهی لذا فاصله بین صادر اول و ذات اقدس الهی نامتناهی است فاصله بین خلق و خالق نامتناهی است اینها (رَبِّ زِدْنِی عِلْماً) آنجا هم دارند هر چه از ذات اقدس الهی اسمای حسنا طلب بکنند اگر طلب بکنند شهود پیدا می کنند ذات اقدس الهی اشهاد دارد اعلان دارد ارائه ملکوت دارد ارائه جبروت دارد و مانند آن پس (لَهُمْ فِیهَا مَا یَشَاؤُونَ) هم برای کسانی که (لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِی مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ) است وارد است هم برای (وَلِمَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ جَنَّتَانِ) که فوق این است وارد است هم برای کسانی که وارد جنّتی شدند (فَادْخُلِی فِی عِبَادِی وَادْخُلِی جَنَّتِی) شدند هست و این اصل است (وَلَدَیْنَا مَزِیدٌ) برای هر سه گروه هست. فرمود ما چیزهایی داریم نزد ما هست که از قلمرو مشیئت اوّلیها از حوزه مشیئت دومیها از حوزه مشیئت سومیها بیرون است یک سلسله معارفی نزد ما هست که زائد بر مشیئت آنهاست.

بیان ذلک این است که بالأخره گروه اول مشیئتشان محدود است ما این مثال را قبلاً چند بار همین جا به عرضتان رساندیم که افراد عادی مشیئتشان محدود است اگر به یک کشاورز بگویند شما چه می خواهی هر چه بخواهی برای شما حاصل کنیم این غیر از قلمرو کشاورزی چیز دیگر آرزو نمی کند این هرگز آرزو نمی کند ای کاش نسخه خطّی تهذیب شیخ طوسی را من داشته باشم این اصلاً تهذیب نشنیده فقه نشنیده آرزوی او محدود است اما یک فقیه را اگر بگویند یکی از آرزوهایتان چیست می گوید ای کاش من نسخه خطّی کافی را می داشتم اینها جزء آرزوهای اوست آرزوی هر کسی به حوزه درک او وابسته است یک کشاورز یک دامدار یک پیشه ور یک تاجر یک کارمند یک کارگزار اینها آرزوهایشان محدود است فرمود: (لَهُم مَا يَشَاؤُونَ فِيهَا وَلَدَيْنَا مَزِيدٌ) چیزهایی هم نزد ما هست که آنها نمی توانند آرزو بکنند. گروه دوم که (فَرَوْحٌ وَرَيْحَانٌ وَجَنَّتُ نَعِيم) حالا شدند جزء مقرّبین اینها هم یک سلسله خواسته هایی دارند و یک سلسله اموری است که نمی دانند تا آنها را بخواهند گروه سوم هم که وارد (فَادْخُلِي فِي عِبَادِي وَادْخُلِي جَنَّتِي) شدند اینها هم یک سلسله چیزهایی دارند که درک می کنند یک سلسله چیزهایی هم لدی الله هست که اینها به آنجا نرسیدند و جزء اسما مستأثره است حالا اسما مستأثره را اینها خواستارند یا نمی خواهند سیدناالاستاد امام(رضوان الله علیه) که بی میل نیستند که بفرمایند اسمای مستأثره را اولیای الهی به اذن خدا می دانند ولی باز به اذن خدا می دانند آنجا هم ممکن است چیزهایی باشد که احدی به او دسترسی نداشته باشد مگر اینکه به مقام فنا برسد به هر تقدیر در همه این بخشها اینکه فرمود: (لَهُم مَا يَشَاؤُونَ فِيهَا) (یک) (وَلَدَيْنَا مَزِيدٌ) یعنی بیش از آن مقدار مشیئت هر چه بخواهند به آنها می دهیم بعضی از چیزهاست که اصلاً آنها نمی فهمند تا بخواهند این (وَلَدَيْنَا مَزِيدٌ) در بخشهایی از سوره مبارکه سجده و امثال «سجده» آمده است در سوره سجده این تعبیر نیست اما آیه هفده سوره سجده این است که (فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ ما أُخْفِيَ لَهُم) این نفس, نکره در سیاق نفی است هیچ کسی نمی داند ما اینجا چه چیزی ذخیره کردیم نه گروه اول نه گروه دوم نه گروه سوم, گروه اول که (جَنَّاتٍ تَجْرِي مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ) را دارند نمی فهمند که بیش از این باغ و بوستان چیزهای دیگر هم هست مستحضرید اینها در طول هم اند گروه اول (جَنَّاتٍ تَجْرِي مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ) را دارند اما مرحله دوم و سوم را ندارند گروه دوم مرحله اول و دوم را دارند ولی مرحله سوم را ندارند گروه سوم که وارد (جَنَّتِي) شدند اول و دوم را دارند سومی را هم دارند بنابراین این چنین نیست که آن (جَنَّاتٍ تَجْرِي مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ) ـ معاذ الله ـ برای بعضیها باشد نه این برای همه است منتها این وسطیها یا ابتداییها آن بالاییها را ندارند شما روایاتی که در ذیل آیات غرف مبنیه است وارد بشوید ملاحظه بفرمایید بخشی را مرحوم مجلسی(رضوان الله علیه) در بحارالأنوار نقل کرده این غرف مبنیه این برجهای بهشت نظیر برجهای دنیا نیست در برجهای دنیا اگر کسی در طبقه پنج است می تواند مهمان طبقه شش بشود و به آنجا رفت و آمد بکند ولی در بهشت این طور نیست اگر کسی جایش در طبقه پنج است نمی تواند برود بالا که وارد طبقه ششم بشود به همان دلیل که نتوانست در دنیا نماز شبش را حفظ بکند زبانش را حفظ بکند چشمش را حفظ بکند آنجا هم نمی تواند بالاتر برود این طور نیست که حالا نظیر برجهای دنیا باشد این غرف مبنیه این طور باشد بنابراین هر چه پایینیها دارند بالاییها دارند اما این طور نیست که هر چه بالاییها داشته باشند پایینیها هم دارند.

پرسش: حاج آقا به عنوان مهمان نمی توانند؟

پاسخ: نه, مهمانی که بکنند چیز بالاییها به اینها عطا می کنند در همان محدوده خودشان فیض می برند.

پرسش: پاسخ: خب اگر او را پایین بیاورد بله ولی او که وقتی وارد بهشت شد دیگر تحوّلی در آنجا دیگر نیست که او را مثلاً از بالا بیاورند پایین چون همان جا هست دیگر.

پرسش:

پاسخ: بله نمی تواند بالاتر برود دیگر به همان دلیلی که در دنیا درجاتی بود در قرآن کریم فرمود: ﴿لَهُمْ دَرَجَاتٌ﴾ (یک) ﴿هُمْ دَرَجَاتٍ﴾ (دو) بعضیها اصلاً تدرّج نکردند بالاتر بروند بعضیها برابر سوره انفال بالاتر رفتند شده ﴿لَهُمْ دَرَجَاتٌ﴾ برخیها آن قدر بالا رفتند که خود درجه شدند که در سوره آل عمران دیگر بدون «لام» آمده فرمود: ﴿هُمْ دَرَجَاتٍ﴾ این را شما وقتی به زمخشری یا به فخررازی می دهید می گوید اینجا «لام» محذوف است به دلیل اینکه در سوره انفال دارد ﴿لَهُمْ دَرَجَاتٌ﴾ خیر خویش را تأویل کن هیچ لامی هم حذف نشده بعضیها ﴿لَهُمْ دَرَجَاتٌ﴾ بعضیها ﴿هُمْ دَرَجَاتٍ﴾ هستند خب اگر اینجا خودشان درجه شدند یعنی مالک درجه شدند به مرحله والا بار یافتند دیگران را هم می توانند زیرمجموعه خودشان نگه بدارند.

پرسش: پاسخ: بله, این برای راه است فرمود: ﴿وَمَن يُطِعِ اللّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللّهُ عَلَيْهِم مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولئِكَ رَفِيقاً﴾ اینها در راه اند اما وقتی به مقصد رسیدند هر کدام جای خودشان را دارند دیگر در راه بله این طور است این محصول برکات خودش است این چنین نیست که حالا در قیامت کسی یک سور ه بخواند برود بالا در دنیا هر اندازه که خواند و درجه یافت در آخرت یکی پس از دیگری ظهور می کند تا به آن قلّه ای که در دنیا کسب کرده است برسد در دنیا گفتند «اقرأ وارقَ» بخوان, درجات بالاتر را کسب بکن اما در آخرت این طور نیست که کسی بخواهد ثواب ببرد سور ه ای بخواند درجه اش بالاتر برود این از بیانات نورانی پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) است و وجود مبارک حضرت امیر(علیه السلام) هم این را در نهج البلاغه نقل کرده فرمود: «الْيَوْمَ عَمَلٌ وَ لاَ حِسَابَ وَ غَداً حِسَابٌ وَ لاَ عَمَلَ» امروز جای کار است دیگر ولی فردا یعنی قیامت دیگر شریعتی نیست دیگر وحی و نبوّت و رسالت تشریعی نیست که کسی عملی انجام بدهد ثواب ببرد خب اگر آنجا عمل بود خب خیلیها توبه می کردند دیگر خیلیها ایمان می آوردند اصلاً ایمان ممکن نیست ایمان بین نفس و بین ایمان, اراده فاصله است و آن روز این کنترل شده است هیچ کس نمی تواند یک کار جدیدی بکند نه می تواند گناه بکند نه می تواند ثواب بکند منتها اسرار عالم یکی پس از دیگری برایش روشن می شود تکامل علمی فراوان است برای گروه خاصّی البته, اما تکامل عملی هیچ ممکن نیست.

پرسش:پاسخ: پاداش متّقیان محسوب می شود دیگر, اما کسی کاری انجام بدهد که این کار پاداش داشته باشد در قیامت ممکن نیست قیامت ظرف پاداشِ کارهای اینهاست در دنیا نه ظرف کارِ خیر باشد ظرف پاداش کارهای خیر نیکان است در دنیا خب.

در بهشت هر چه بهشتی بخواهد به او می دهند ولی تبهکاران در دنیا هر چه دلشان می خواست انجام می دادند که می گفتند (هـٰذِهِ الْأَنْهَارُ تَجْرِي مِن تَحْتِي) یعنی تحت قذفی هر چه دلشان می خواست می کردند اما وقتی که مُردند برابر آیه ۵۴ سوره مبارکه سبأ (وَحِيلَ بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ مَا يَشْتَهُونَ) آنچه را که می خواستند از آنها گرفته شد تعلّق مانده (یک) متعلَّق از دست اینها گرفته شد (دو) عذاب و فریاد شروع می شود (سه) چرا معتادها را گرفتند عذابشان شروع می شود برای اینکه مواد را از آنها می گیرند (یک) اعتیاد می ماند (دو) اعتیاد بدون متعلّق دردآور است (سه) چرا فشار مرگ هست فشار قبر هست برای اینکه این شخصِ معتاد به دنیا به مال و فرزند و زندگی طبیعی دل بسته است (یک) هنگام مرگ این متعلّق را از او گرفتند (دو) تعلّق مانده است (سه) فریاد شروع می شود (چهار) تا تک تک این تعلّقات گرفته نشود این شخص در جان کندن است خب (وَحِيلَ بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ مَا يَشْتَهُونَ كَمَا فُعِلَ بِأَشْيَاعِهِم مِن قَبْلُ) مشابه این تعبیرات را در سوره مبارکه ق هم از این قبیل بود یا سوره مبارکه شعراء که اینها هر چه می خواستند خدای سبحان به اینها می داد و بیش از آن مقداری که اینها طلب داشتند یعنی مسئلت داشتند ذات اقدس الهی به اینها عطا می کرد منتها خواسته اینها برابر درک اینها محدود بود در سوره مبارکه ق به این صورت بیان فرمود که اینها (وَأُزْلِفَتِ الْجَنَّةُ لِلْمُتَّقِينَ) تا می رسد به آیه ۳۵ سوره مبارکه ق (ادْخُلُوهَا بِسَلَامٍ ذَٰلِكَ يَوْمُ الْخُلُودِ لَهُم مَا يَشَاؤُونَ فِيهَا وَلَدَيْنَا مَزِيدٌ) یعنی یک سلسله کمالات و معنویات و لذایذ نزد ما هست که فوق مشیئت و اراده آنهاست خب الآن ما هم حدّاکثر حالا آن کشاورز نسخه خطّی نخواست ما نسخه خطّی می خواهیم حدّاکثر آن است که یک سلسله مطالب علمی و یک سلسله مسائل اخلاقی و امثال ذلک را طلب بکنیم دیگر محدود است دیگر, نمی دانیم نزد اهل بیت چه چیزی هست تا بخواهیم که بنابراین هر کدام از ماها هم مشیئت ما و ارادت ما به حوزه معرفت ما وابسته است و آن هم محدود است لذا بالقول المطلق ذات اقدس الهی فرمود: (لَهُم مَا يَشَاؤُونَ فِيهَا وَلَدَيْنَا مَزِيدٌ) آ نچه را که اینها می خواهند ما داریم و بیش از آن. در سوره مبارکه شوری آیه ۲۲ فرمود: (لَهُم مَا يَشَاؤُونَ عِندَ رَبِّهِمْ) این (عِندَ رَبِّهِمْ) در آیه محلّ بحث نیست در خیلی از جاها نیست اینها که برابر بخش پایانی سوره قمر به (عِندَ مَلِيكٍ مُقْتَدِرٍ) رسیده اند یک چیز زایدی خدا به آنها عطا می کند که آ نجا فرمود: (إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَنَهَرٍ فِي مَقْعَدِ صِدْقٍ عِندَ مَلِيكٍ مُقْتَدِرٍ) در آیه ۲۲ سوره مبارکه شوری می فرماید: (لَهُم مَا يَشَاءُونَ عِندَ رَبِّهِمْ ذَٰلِكَ هُوَ الْفَضْلُ الْكَبِيرُ) همان طوری که ما علم لدنّی داریم بهشت لدنّی هم داریم لدن یعنی نزد یک وقت انسان پایین است و این باران رحمت این کوثر رحمت می ریزد به وسیله اهل بیت(علیهم السلام) به شاگردانشان می رسد به وسیله کتابها و نوشته ها و درس و بحث تا به انسان برسد این صفّ نِعال است این دیگر لدنّی نیست مثل بارانی که از بالا بیاید تا به انسان تَه جوی برسد بالأخره آن باران اوّلیه نیست فیض هم همین طور برخیها قوص صعود را طی می کنند «اقرأ وارقَ» است بالا می روند تا عند ربّه می رسند آنجا می گیرند وقتی بگیرند می شود علم لدنّی, علم لدنّی علمی نیست در برابر فقه و اصول و فلسفه و کلام و عرفان اگر هر کدام از اینها را انسان لدی الله و عند الله بگیرد می شود علم لدنّی همین احکام صوم و صلات را که ما با صدها واسطه از اهل بیت(علهیم السلام) داریم درس می گیریم این علم عادی است علم کتاب و مدرسه است ولی همین (أَقِمِ الصَّلَاةَ لِدُلُوكِ الشَّمْسِ) را وجود مبارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) مِن عند الله گرفته این می شود علم لدن نه اینکه علم لدنّی علمی باشد موضوعی داشته باشد محمولی

داشته باشد البته, همه این حقایق که باطن این احکام و حِکم اند نزد خداست اسرار عالم نزد خداست بعضی از آن چیزها به صورت علومی است رسمی در می آید بعضی از آنها به صورت علم رسمی در نمی آید هر علمی را که انسان لدی الله که بالاتر از عندالله است و اگر نشد عندالله فرا گرفت می شود علم لدنّی در اینجا می فرماید آیه ۲۲ سوره شوری (لَهُم مَا يَشَاءُونَ عِندَ رَبِّهِمْ ذلِكَ هُوَ الْفَضْلُ الْكَبِيرُ) اما در آیه محلّ بحث سخن از عند ربّه نیست بعد می فرماید این وعده ای است که ما دادیم (یک) و عدّه ای هم از ما می خواهند خدایا تو که وعده دادی عمل بکن (این دو) هم فرشته ها می گویند هم مردان الهی اهل سحر می گویند خدایا آن وعده ای که دادی به ما عطا بکن! فرشته ها برابر آیه هشت سوره غافر به خدای سبحان عرض می کنند (رَبَّنَا وَأَدْخِلْهُمْ جَنَّاتِ عَدْنٍ الَّتِي وَعَدتَّهُمْ) این بهشتی که به اینها وعده دادی مرحمت بکن (وَمَن صَلَحَ مِنْ آبَائِهِمْ وَأَزْوَاجِهِمْ وَذُرِّيَّاتِهِمْ إِنَّكَ أَنتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ) در بخش پایانی سوره مبارکه آل عمران هم مؤمنان الهی آنها که (يَذْكُرُونَ اللّهَ قِيَاماً وَقُعُوداً وَعَلَى جُنُوبِهِمْ وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّماوَاتِ وَالْأَرْضِ) آنها هم عرض می کنند در آیه ۱۹۳ (رَبَّنَا إِنَّنَا سَمِعْنَا مُنَادِياً يُنَادِي لِلْإِيمَانِ أَنْ آمِنُوا بِرَبِّكُمْ فَآمَنَّا رَبَّنَا فَاغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَكَفِّرْ عَنَّا سَيِّآتِنَا وَتَوَفَّنَا مَعَ الْأَبْرَارِ رَبَّنَا وَآتِنَا مَا وَعَدْتَّنَا عَلَى رُسُلِكَ) وعده ای که به زبان انبیا(علیهم السلام) دادی آن وعده را اِنجاز بکن در همین بخش از آیات سوره مبارکه فرقان دارد که این (كَانَ عَلَى رَبِّكَ وَعْداً مَسْؤُولاً) یعنی ما وعده دادیم (یک) خدا هم که خُلف وعده نمی کند (دو) هم فرشته ها از ما سؤال می کنند که این وعده را انجاز کنید هم مؤمنان از ما طلب می کنند. «و الحمد لله ربّ العالمین»

آیات ۱۷ تا ۲۰ سوره فرقان ۹۰/۱۰/۱۴

.Your browser does not support the audio tag

(وَيَوْمَ يَحْشُرُهُمْ وَمَا يَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ فَيَقُولُ أَأَنتُمْ أَضْلَلْتُمْ عِبَادِي هؤُلَاءِ أَمْ هُمْ ضَلُّوا السَّبِيلَ (۱۷) قَالُوا سُبْحَانَكَ مَا كَانَ يَنبَغِي لَنَا أَن نَّتَّخِذَ مِن دُونِكَ مِنْ أَوْلِيَاءَ وَلكِن مَّتَّعْتَهُمْ وَآبَاءَهُمْ حَتَّى نَسُوا الذِّكْرَ وَكَانُوا قَوْماً بُوراً (۱۸) فَقَدْ كَذَّبُوكُم بِمَا تَقُولُونَ فَمَا تَسْتَطِيعُونَ صَرْفاً وَلَا نَصْراً وَمَن يَظْلِم مِنكُمْ نُذِقْهُ عَذَاباً كَبِيراً (۱۹) وَمَا أَرْسَلْنَا قَبْلَكَ مِنَ الْمُرْسَلِينَ إِلَّا إِنَّهُمْ لَيَأْكُلُونَ الطَّعَامَ وَيَمْشُونَ فِي الْأَسْوَاقِ وَجَعَلْنَا بَعْضَكُمْ لِبَعْضٍ فِتْنَةً أَتَصْبِرُونَ وَكَانَ رَبُّكَ بَصِيراً (۲۰))

بعد از اینکه برهانی بر توحید و نفی شرک اقامه فرمود و بعد از اینکه جریان وحی و نبوّت و رسالت را تبیین فرمود با مشرکان چنین خطاب می کند که نتیجه تلخ کفرِ اعتقادی و سیّئات عملیِ شما جهنّمی است که اگر شما را از دور ببیند شما صدای زفیر او را می شنوید (إِذَا رَأَتْهُم مِن مَكَانٍ بَعِيدٍ سَمِعُوا لَهَا تَغَيُّظاً وَزَفِيراً) در قبال شما مردان الهی هستند که وارد جنّت الْخُلد می شوند و این وعده ای است که خدا به متّقیان داد عدّه ای از خدای سبحان مسئلت می کنند که این وعده را انجاز کند هم مؤمنان در ذکر سحرهایشان از خدا مسئلت می کنند (رَبَّنَا وَآتِنَا مَا وَعَدْتَّنَا عَلَى رُسُلِكَ) هم فرشته ها به خدا عرض می کنند وعده ای که به مؤمنان دادید اِنجاز کنید (ربنا آتهم ما وعدتهم) هم ملائکه از خدا درخواست انجاز وعد دارند هم مؤمنان لذا فرمود این جنّت (كَانَ عَلَى رَبِّكَ وَعْداً مَسْؤُولاً) آن گاه می فرماید کافر در قیامت در چند محکمه محاکمه می شود تا هیچ بهانه ای برای او نباشد بعد مشخص بشود که تنها عامل انحراف این کافر و شرک این کافر یا سیّئه این کافر, سوء رفتار خود اوست و لاغیر هیچ کس مسئول محرومیّت افراد نیست مگر خود آن افراد. در چند محکمه قرآن کریم محاکمه اینها را بازگو می کند در یک محکمه اینها می گویند بهانه می آورند که شیطان ما را گمراه کرد وسوسه کرد ما را فریب داد محکمه ای تشکیل می شود شیطان یک طرف تبهکاران یک طرف گفتگو بین شیطان و تبهکاران است این تبهکاران و گنهکاران در آن محکمه محکوم می شوند. در یک محکمه بین مستضعفان و مستکبران محاکمه می شود مستضعفان می گویند مستکبران ما را منحرف کرده اند در آن محکمه مستکبر یک طرف مستضعف یک طرف گفتگو و احتجاجات برقرار می شود در آن محکمه هم مستضعف محکوم می شود برای اینکه مستضعف می گوید مستکبران ما را گمراه کردند مستکبران می گویند که انبیا آمدند برای همه ما عقل بود برای همه ما فطرت بود برای همه ما چطور حرف انبیا را گوش ندادید حرفهای ما را گوش دادید در نتیجه قرآن کریم می فرماید هم مستکبر هم مستضعف هر دو گرفتار جهنم اند یک وقت استضعاف به معنای ظلم و تحمیل اقتصادی و آنهاست آن یک مطلب دیگری است که مستکبر محکوم است یک وقت استضعاف فکری است یعنی مستکبران, مستضعفان فکری را به دنبال خودشان جذب می کنند در آن محکمه هر دو محکوم اند که به مناسبتهایی قبلاً بازگو شد اگر هم لازم بود گوشه ای از آن که در سوره «سبأ» و اینهاست بازگو بشود. در محکمه سوم بین عابدان و معبودان بین مشرکان و آلهه اینها محاکمه می شود آلهه اینها اگر از سنخ ملائکه باشند از سنخ قدّیسین بشر باشند در این محکمه حضور دارند اما اگر سنگ و چوب و گِل و امثال ذلک باشد در محکمه ابلیس آنجا محاکمه می شوند چون خود چوبها مشرکان را دعوت نکردند که ماها را بپرستید در حقیقت شیاطین اینها را وادار کردند که اصنام و اوثان را بپرستند. پس بتها دو قسم اند یک سلسله بتهای سنگ و گل اند که اینها در محکمه با ابلیس حضور دارند یک سلسله بتهای قدّیسین از فرشته ها و بشرند که یک عدّه فرشته ها را به عنوان بنات الله قبول کردند و پرستیدند یک عدّه قدّیسین بشر را مثل عزیر را مثل مسیح(سلام الله علیه)

را پرستیدند در این محکمه که قدّیسین از فرشته ها و بشر معبود شدند قرآن کریم در سوره‌ٔ مبارکه‌ٔ «فرقان» که محلّ بحث است محکمه تشکیل می دهد حالا آن دو محکمه هم اگر لازم بود مقداری مطرح می شود چون برخی از این محاکم قبلاً در سوره‌ٔ مبارکه‌ٔ «ابراهیم» بحث شد. در آیه هفده سوره‌ٔ «فرقان» می فرماید در معاد خداوند این وثنیها و بت پرستها را محشور می کند (یک) ﴿وَيَوْمَ يَحْشُرُهُمْ﴾ دو ﴿وَمَا يَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ﴾ آن معبودها را هم محشور می کند یعنی آن ملائکه را عزیر را عیسی(سلام الله علیهما) را اینها را هم محشور می کند معبودها را یک طرف عابدها را یک طرف محکمه تشکیل می دهد آن وقت در حضور این عابدها از معبودها سؤال می کند شما اینها را گمراه کردید شما اینها را به خودتان دعوت کردید شما اینها را به پرستش خودتان فرا خواندید ﴿فَيَقُولُ﴾ یعنی خدا می فرماید آن حاشر همان کسی که اینها را محشور کرد فرمود: ﴿وَيَوْمَ يَحْشُرُهُمْ﴾ این التفات از تکلّم به غیبت است یعنی «یوم نحشرهم» ما اینها را محشور می کنیم. آن حاشر خدای سبحان است خداوند در آن روز به عنوان داور نهایی عابد و معبود را در محکمه جمع می کند به معبودها می فرماید: ﴿أَأَنتُمْ أَضْلَلْتُمْ عِبَادِي هؤُلَاءِ﴾ همینها که اینجا قرار دارند این بت پرستها را شما گمراه کردید ﴿أَمْ هُمْ ضَلُّوا السَّبِيلَ﴾ یا اینها خودشان گرفتار ضلالت و گمراهی شدند شما مقصّرید یا اینها مقصّرند بت پرستی معلوم شد که باطل است برای اینکه ﴿دِينَهُمُ الْحَقَّ﴾ که در سوره‌ٔ مبارکه‌ٔ «مؤمنون» گذشت آن روز روشن می شود توحید آن روز روشن می شود. از این بت پرستها با چهار ضمیر غایب و یک اسم اشاره, اشاره شده است که اینها خیلی دور نیستند فرمود: ﴿وَيَوْمَ يَحْشُرُهُمْ﴾ یعنی این بت پرستها را ﴿وَمَا يَعْبُدُونَ﴾ آن «ما» یعنی معبودها ﴿يَعْبُدُونَ﴾ ضمیر جمع غایب است که باز به بت پرستها برمی گردد ﴿أَأَنتُمْ أَضْلَلْتُمْ عِبَادِي هؤُلَاءِ﴾ که این اسم اشاره به بت پرستهاست ﴿أَمْ هُمْ﴾ که باز ضمیر است به بت پرستها ﴿ضَلُّوا﴾ ضمیر مذکّر جمع سالم به همین بت پرستها برمی گردد پس چهار ضمیر است با یک اسم اشاره. خب در این محکمه خدای سبحان حاشر است و قاضی و داور طرفین را دعوت کرد به معبودها یعنی این ملائکه به قدّیسین بشر می فرماید شما این بت پرستها را گمراه کردید یا خودشان گمراه شدند آنها پاسخ می دهند قبل از اینکه جواب این سؤال را بدهند عرض ادب می کنند تسبیح می کنند ﴿قَالُوا سُبْحَانَكَ﴾ تو منزّه از آن هستی که شریک داشته باشی مبرّای از آن هستی که مَثیل داشته باشی ما به تسبیح تو معتقدیم ﴿قَالُوا سُبْحَانَكَ﴾ (این یک) نه تنها ما این کار را نکردیم اصلاً حق نداشتیم چنین کاری بکنیم ما خودمان غیر تو را نمی پرستیم آن وقت دیگری را به خودمان دعوت می کنیم ﴿مَا كَانَ يَنبَغِي لَنَا أَن نَّتَّخِذَ مِن دُونِكَ مِنْ أَوْلِيَاءَ﴾ اولیا بالقول المطلق ممنوع است هر جا اولیایی هستند باید اولیاءالله باشند تحت ولایت تو باشند ما چنین کاری نکردیم و چنین حقّی نداریم ما خودمان بنده تواییم چگونه دیگران را به بندگی دعوت بکنیم ﴿مَا كَانَ يَنبَغِي لَنَا﴾ این ﴿يَنبَغِي﴾ در قرآن معمولاً در موارد حتمی به کار برده می شود در بعضی از روایات ما هم همین است این اصطلاح قرآنی و روایی غیر از اصطلاح فقهی است در فقه وقتی فقیهی می گوید که «ینبغی» یا «لا ینبغی» از حدّ استحباب و کراهت بالاتر نمی رود اما نباید اصطلاح فقهی را با اصطلاح روایی یا قرآنی خلط کرد اگر در آیه ای در روایتی گفته شد «ینبغی» یا «لا ینبغی» نمی شود استحباب را فهمید یا کراهت فهمید اگر فرمود: (لا شمس ینبغی لها ان تدرک القمر) یعنی اصلاً شمس حق ندارد کسی به او اجازه نمی دهد بنابراین اصطلاح «ینبغی» یا «لا ینبغی» در قرآن و روایات غیر از اصطلاح این دو کلمه است در فقه ﴿مَا كَانَ يَنبَغِي﴾ ما اصلاً چنین حقّی نداریم نه برای ما مکروه است برای ما حرام بیّن است ﴿مَا كَانَ يَنبَغِي لَنَا أَن نَّتَّخِذَ مِن دُونِكَ مِنْ أَوْلِيَاءَ﴾ ما خودمان بنده تواییم برده تواییم چگونه دیگری را به خودمان دعوت بکنیم این چنین نیست خب پس منشأ انحراف اینها چه شد منشأ انحراف یک سلسله انحرافات معرفتی است که در آیات دیگر ذکر شده یک سلسله انحرافات عملی است و انگیزه ای نه اندیشه ای که در این آیات مطرح است یک جهت انحراف برای جاهلانِ از وثنیهاست (یک) یک جهت انحراف در معرفت شناسی برای پژوهشگران و به

اصطلاح عالمان آنهاست (دو) یک جهت مشترکی بین عالم و جاهل هست (سه) آن جهت معرفت شناسی که سبب انحراف جاهلان و مقلّدان است همین تقلید کور از گذشتگان که (إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَى أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَى آثَارِهِم مُقْتَدُونَ), (مُهْتَدُونَ) و مانند آن. افراد جاهل اینها به تبار و نیایشان اقتدا می کنند چه در تصدیق چه در تکذیب آنجا که می خواهند بگویند آری می بینند که نیاکانشان گفتند آری یا نه, آنجا که می خواهند بگویند نه می بینند نیاکانشان گفتند نه یا نه, وقتی از آنها سؤال می کنی چرا بت پرستید می گویند (إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَى أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَى آثَارِهِم مُقْتَدُونَ) یا (مُهْتَدُونَ) وقتی بگویند بیایید به سراغ توحیدی که انبیا دعوت می کنند می گویند (مَا سَمِعْنَا بِهَذا فِي آبَائِنَا الْأَوَّلِينَ) پدران ما که نکردند ما هم نمی کنیم پس سلب و اثبات اینها, ایجاب و نفی اینها, قبول و نکول اینها, تصدیق و تکذیب اینها در مدار حرفهای گذشتگان است هر دو را قرآن کریم نقل کرده است آنجا که تصدیق می کنند می گویند چون پدران ما گفتند آنجا که تکذیب می کنند می گویند چون پدران ما نگفتند آنجا که تصدیق می کنند می گویند (إِنَّا وَجَدْنَا) آ نجا که تکذیب می کنند می گویند (مَا سَمِعْنَا بِهَذا) این کار جاهلان تقلیدی است در معرفت شناسی. محقّقان آنها که به زعم خود اهل تحقیق اند اینها بین تکوین و تشریع خلط می کنند می گویند بت پرستی حق است چرا برای اینکه اگر باطل باشد خدا قدرت مطلق دارد باید جلوی ما را بگیرد و جلوی ما را نگرفته اگر (لَوْ شَاءَ اللّهُ مَا أَشْرَكْنَا وَلاَآبَاؤُنَا وَلاَحَرَّمْنَا مِن شَيْ ءٍ), (لَوْ شَاءَ اللّهُ) اگر خدا می خواست که ما بت پرست نباشیم خب جلوی ما را می گرفت دیگر این خلط بین تکوین و تشریع در خیلی از فضاها هست قرآن کریم می فرماید بله قدرت خدا مطلق است خدا اگر می خواست جلوی شما را می گرفت اما خدا شما را آزاد گذاشته ببیند که (وَهَدَيْنَاهُ النَّجْدَيْنِ), (إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِراً وَإِمَّا كَفُوراً), ما اصلاً شما را آزمودیم و شما را مختار قرار دادیم برای اینکه بیازماییم تا تکامل روشن بشود اگر ما بخواهیم در هر جا جلوی شما را بگیریم که کمال نیست انتخاب نیست. همین توهّم جاهلیّت کهن در جاهلیّت جدید هم هست شما می بینید خیلیها به این آیه آیهالکرسی تمسّک می کنند (لاَ إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ) خب (لاَ إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ) یعنی تشریعاً؟! که این ــ معاذ الله ــ می شود اباحه گری که اگر (لاَ إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ) یعنی اجباری نباشد امر به معروفی نهی از منکری نباشد تعزیری نباشد حدودی نباشد بگیر و ببندی نباشد هر که هر چه کار بخواهد بکند بکند این می شود اباحه گری که این دیگر دین نشد که این (لاَ إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ) برای تکوین است یعنی خدا شما را آزاد خلق کرده این هم جهنم این هم بهشت هر کدام می خواهید بروید, بروید اما به شما می گویند نروید طرف جهنم جلوی شما را می گیرند مثل اینکه جلوی این کارتن خوابها را می گیرند جلوی جدول خوابها را می گیرند می گویند اینجا خطر دارد پایانش جدول خوابی است پایانش کارتن خوابی است اعتیاد برای شما خطر دارد نروید به دنبال این. پس (لاَ إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ) که گروهی به آن تمسّک می کنند برای اباحه گری همان طرز تفکّر جاهلیّتی است که مشرکان داشتند گفتند (لَوْ شَاءَ اللّهُ مَا أَشْرَكْنَا وَلاَآبَاؤُنَا) خب اگر بت پرستی بد باشد خدا که قادر است جلوی ما را می گیرد اینها خدا را به عنوان واجب الوجود قرار دارند (یک) به عنوان خالق کل قبول دارند (دو) به عنوان مدیر کل و ربّ الأرباب و اله الآلهه قبول دارند (سه) اما ربوبیّت جزئی را به اشخاص و ملائکه و امثال ذلک می دهند (چهار) شرکشان در بخش چهارم است که گرفتار ارباب متفرّقه اند ضرر و نفع, شفا و مرض رزق امنیت آرامش ارزانی و گرامی بارانی و امثال بارانی را از این بتها می طلبد خب اگر کسی چنین توهّمی بکند که چون خدا قادر است و جلوی ما را نگرفته پس این کار مقبول خداست این خلط تکوین و تشریع است و قرآن کریم هم پاسخش را داد که در سوره مبارکه «انعام» و امثال ذلک گذشت.

پرسش:..عقلی است یا شرعی؟

پاسخ: عقلی است دیگر, عقل در مقابل نقل است این همان نقل, امضای عقل است یعنی شما که برده ای چه حق دارید درباره کلّ نظام سخن بگویید و مردم را به غیر خدا دعوت بکنید این چه کاری است این همه براهین توحیدی را ما برای شما نقل کردیم که از غیر خدا کاری ساخته نیست.

پرسش:

پاسخ: برای ما اصلاً سزاوار نیست ما چنین کاری بکنیم ما چنین حقّی نداریم خب. بنابراین که چنین حقّی به ما داده چه کسی به فقیر حق داده که ادّعای غنا بکند دیگری را به خود دعوت بکند فرمود ما به آنها می گوییم (أَأَنتُمْ أَضْلَلْتُمْ عِبَادِی هؤُلاَءِ أَمْ هُمْ ضَلُّوا السَّبِیلَ) این چهار ضمیر جمع مذکّر سالم به اضافه این اسم اشاره (هؤُلاَءِ) به این بت پرستها برمی گردد.

پرسش:

پاسخ: محاکمه است دیگر برای اینکه روشن بشود (لِیَهْلِکَ مَنْ هَلَکَ عَن بَیِّنَهٍ) نه امتحان با علم خدای سبحان مخالف است نه محاکمه, محاکمه برای اینکه این شخص معلوم بشود که معذور نبود در گناه و اگر محاکمه نشود می گویند ما معذور بودیم دیگر.

پرسش:

پاسخ: نه شیطان اعم از ابلیس است ابلیس آن شخص معهودِ واحد است شیاطین الانس والجن متعدّدند شیطان بر شیطان انسی بر شیطان جنّی هم اطلاق می شود ولی ابلیس همان موجود واحد است که از خدا درخواست بقا (إِلَی یَوْمِ یُبْعَثُونَ) کرده است که خدا فرمود: (قَالَ رَبِّ فَأَنظِرْنِی إِلَی یَوْمِ یُبْعَثُونَ قَالَ فَإِنَّکَ مِنَ الْمُنظَرِینَ إِلَی یَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ).

پرسش: مشرکین و کفار متفاوت هستند

پاسخ: بله خب شرک, عذابشان درکاتشان فرق می کند دیگر.

پرسش:

پاسخ: نه, بت پرستان حضور دارند چون می گوید شما اینها را به خودتان دعوت کردید یا اینها خودشان گمراه شدند در مسئله بت پرستی حساب دیگر است در مسئله استضعاف و استکبار حساب دیگر است در مسئله مطلق گناهان که هر کسی گناه کرده می گوید شیطان مرا وسوسه کرده حساب دیگر است در این محکمه عابد و معبود حضور دارد (قَالُوا سُبْحَانَکَ) تو منزّه از آن هستی که شریک داشته باشی اصلاً شریک نداری (یک) ما هم حق نداریم و حق نداشتیم که غیر تو را ولیّ قبول کنیم (دو) ما خودمان برده و بنده تو هستیم ملائکه حرفشان این است قدّیسین بشر حرفشان این است (مَا کَانَ یَنبَغِی لَنَا أَن نَّتَّخِذَ مِن دُونِکَ مِنْ أَوْلِیَاءَ) این «کان» منفی هم بالکل ریشه هر گونه استحقاق را می زند.

پرسش:.. شما فرموده بودید که من بتها و بت پرستها هر دو را.

پاسخ: آن چوبهاست (إِنَّکُمْ وَمَا تَعْبُدُونَ مِن دوُنِ اللَّهِ حَصَبُ جَهَنَّمَ) همان سنگها و چوبهاست وگرنه قدّیسین بشر که خودشان را تبرئه کرده بودند.

خب بنابراین از نظر معرفت شناسی, مشرکان دو قسم بودند آن جهله اینها گرفتار تقلید باطل بودند آن علما و محقّقانشان به اصطلاح داعیه دارانشان مبتلا به خلط بین تکوین و تشریع بودند لکن جامع مشترک بین دو گروه همین حبّ دنیا و غفلت از یاد خدا و غفلت از آن لایه اصلی نفس و امثال ذلک است اینها یعنی قدّیسین از بشر و همچنین فرشته ها به ذات اقدس الهی می گویند که اینها از چند لایه مقصّرند اولاً براهین توحیدی در عالم فراوان است (این یک) و ثانیاً نعمتهای شما به پدران اینها دادیم نعمتهای شما به خود اینها دادیم اینها گذشته از اینکه حق شناسی نکردند, نعمت را به نقمت تبدیل کردند شکر نعمت را به کفران نعمت تبدیل کردند یاد نعمت را به نسیان تبدیل کردند یاد ولیّ نعمت را به خدافراموشی تبدیل کردند همه این کارها را کردند بنابراین اینها مجرم چند لایه اند (وَلکِن مَّتَّعْتَهُمْ وَآبَاءَهُمْ) اینها در خانواده های مُترف و مُسرف به بار آمدند (حَتَّی نَسُوا الذِّکْرَ) آن قدر در نعمت غرق بودند که نعمت را به نقمت تبدیل کردند شکر نعمت را به کفر نعمت تبدیل کردند یاد ولیّ نعمت را به نسیان ولیّ نعمت تبدیل کردند یاد خدا از یادشان رفته (نَسُوا الذِّکْرَ) ذکرِ مطلق ذکر خدا و ذکر نعمت ذکر ولیّ نعمت همه اینها را که قرآن فرمود, اینها فراموش کردند (اذْکُرُوا نِعْمَتِیَ الَّتِی أَنْعَمْتُ عَلَیْکُمْ) خب انسان وقتی به یاد نعمت باشد شکر می کند از این بالاتر (فَاذْکُرُونِی أَذْکُرْکُمْ) به یاد ولیّ نعمت باید باشند اینها نه به یاد نعمت بودند نه به یاد ولیّ نعمت بودند (نَسُوا الذِّکْرَ) را, این را نعمت ندانستند شکر نکردند ولیّ نعمت را به یاد نیاوردند او را نپرستیدند (حَتَّی نَسُوا الذِّکْرَ).

پرسش: حاج آقا ببخشید نعمت ولایت مراد نیست؟

پاسخ: یکی از مصادیقش همین است وقتی توحید باشد نبوّت هست ولایت هست قرآن هست عترت هست اما اگر اصلش را ــ معاذ الله ــ فراموش کردند اگر کلمه لا ـ إله الاّ ـ الله را کسی فراموش بکند «و أنا مِن شروطها» را هم یقیناً فراموش می کند دیگر.

خب (وَكَانُوا قَوْمَاً بُوراً) اینها در اثر اترافی که داشتند اسرافی که داشتند نازپرده بی جای تنعّم بودند اینها یک ملّت بائری بودند. قرآن کریم یک عدّه را زنده می داند یک عدّه را مرده یک عدّه را جزء موات می داند یک عدّه را جزء مُحیا یک عدّه را جزء بائر می داند یک عدّه را جزء دائر. اصل جریان را قرآن کریم به این صورت یاد می کند که (وَاللَّهُ أَنبَتَكُم مِنَ الْأَرْضِ نَبَاتاً) خدا شما را در یک سرزمین دائری به عنوان یک شجره طوبا پروراند و آبیاری کرد این کار بقیه را داد دست خدا شما البته بلا تفویضٍ به شما گفت این هم آب حیات است این هم معرفت است این هم باغبان است به نام وحی و نبوّت و امامت و خلافت و رسالت و ولایت و اینها همه چیز را فرموده, شما این حیات را به ممات تبدیل کردید دائر را بائر کردید و شما یک ملّت بائر شدند همان طوری که زمین گاهی دائر است گاهی بائر زمینه زندگی هم گاهی دائر است گاهی بائر, تجارت و کسب هم گاهی دائر است گاهی بائر, بائر یعنی هالک جهنم را می گویند دارالبوار یعنی دارالهلاک زمینی که کشت و زرع نمی شود آب ندارد محصول به بار نمی آورد می گویند این بائر است یک سرزمین بائری است ملّت بائر هم همین است یعنی میوه نمی دهد سنگلاخ است فرمود: (وَكَانُوا قَوْمَاً بُوراً) در قبال یک عدّه مردان دائری اند زمینه شان دائر است زمینشان دائر است در برابر این گروه فرمود یک عدّه هستند که (يَرْجُونَ تِجَارَةً لَن تَبُورَ) اینها منتظرند به انتظار یک داد و ستدی به سر می برند که هرگز به هلاـکت مبتلاـ نمی شوند تجارت نافع است یک عدّه (فَمَا رَبِحَتْ تِجَارَتُهُمْ) چون بیان نورانی حضرت امام هادی(سلام الله علیه) این بود که «إنّما الدنیا سوق رَبِح فیها قومٌ و خَسِر فیها آخرون» دنیا یک داد و ستدی است دیگر برای اینکه انسان سرمایه عمر را می دهد یک چیزی می گیرد حالا یا با خدا و قرآن و عترت معامله می کند یک چیزی می دهد به حسب ظاهر یعنی وقت صرف می کند یک چیزی می گیرد اما در حقیقت روح تجارت با خدا روح هِبه است نه داد و ستد زیرا عوض و معوّض هر دو را خدا برمی گرداند این طور نیست که انسان چیزی به خدا بدهد و چیز دیگری را از خدا بگیرد بلکه آنچه را که داد مع الاضافه خدا برمی گرداند عوض و معوّض هر دو را انسان می برد اگر با ابلیس معامله کرد عوض و معوّض هر دو را او می برد این طور نیست که چیزی به آدم بدهد اگر چیزی به انسان بدهد مثل جویی است که به اسب می دهد چون سواری بدهد این طور نیست که در سوره مبارکه «اسراء» گذشت این اسب را تیمار می کند جو می دهد آب خنک هم به او می دهد آب خنک هم روی بدنش می مالد برای اینکه سواری بگیرد گفت (لَأَحْتَنِكَنَّ ذُرِّيَّتَهُ) من احتناک می کنم احتناک, کار آن سوارکار مسلّط و مسلّمی است که سوار بر اسب می شود (یک) دهنه می زند (دو) حنک و تحت حنک این اسب را کاملاـ در اختیار دارد (سه) این را می گویند احتناک شیطان بالصراحه در سوره مبارکه «اسراء» گفت من سواری می خواهم خب اگر کسی با چنین سوارکاری معامله کرد قدری جو گرفت دو توبره جو گرفت اینکه عوض و معوّض نیست چون خودش توانش را در اختیار او قرار می دهد این چنین نیست که اگر شیطان کام کسی را شیرین کرده چیزی به او داده این نظیر جویی است که به اسب می دهند عوض و معوّض هر دو را او می برد ولی اگر تجارتی با قرآن و عترت کرد عوض و معوّض هر دو را خدا به او برمی گرداند و آنها غنی اند چیزی از ما نمی خواهند که

عمر ما را کامل می کننـد به ما برمی گرداننـد حیات ما را پررونق می کنند به ما برمی گردانند می شود حیاتِ خالد. خب پس همـان طوری که زمینِ زنـدگی یـا دائر است یـا بـائر زمینه زنـدگی هم بشـرح ایضـاً یا دائر است یا بائر تجارتها کسـبها درس و بحثهای حوزه و دانشـگاه یا دائر است یا بائر یک عدّه ‏(كَانُوا قَوْمًا بُوراً) پایان امر دسـتشان خالی است یک عدّه ‏(يَرْجُونَ تِجَارَةً لَن تَبُورَ) دستشان پر است یک عدّه ‏(مَا رَبِحَتْ تِجَارَتُهُمْ) دستشان خالی است یک عدّه حیات و مماتشان نه تنها برایشان خوب است برای نظـام خوب است برای کشور خوب است خب این شـهدا کسـانی انـد که ‏(يَرْجُونَ تِجَارَةً لَن تَبُورَ) (یک) وقتی هم وارد یک سرزمین شدند خونشان کشور را پربرکت و معطّر می کند (دو) «طِبتم و طابت الأرض التی فیها دُفنتم» از این تجارت ‏(لَن تَبُورَ) بهتر چه چیزی نشان دارید آدم طوری زندگی بکند که وقتی هم که مُرد یک کشور را زنده می کند «طِبتم و طابت الأرض التی فیها دُفنتم» این نشانه ‏(يَرْجُونَ تِجَارَةً لَن تَبُورَ) است.

ص: ۴۹۳

پرسش:

پاسخ: خب به اذن حضرت و به تعبیر حضرت البته آن وقت به استثنای گروه اندکی که گرفتارند حتی در برابر حضرت می ایستند وگرنه (أَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا) دیگر, آن وقت عقل مردم چون بالا می رود در روایات است که «وضع الله یده علی رئوس العباد فجمع بها عقولهم و کَمَلَت به احلامُهم» (۱) همین است ملّتی که عاقل شد مردمی که عاقل شدند و در سایه وجود مبارک ولیّ عصر ۳۱۳ شاگرد مثل امام حضور داشته باشد آن وقت (یَرْجُونَ تِجَارَةً لَن تَبُورَ) دیگر.

خب فرمود اینها (وَكَانُوا قَوْماً بُوراً) در اثر آن رفاه زدگی. فتحصّل که جامعه شرک از نظر معرفت شناسی گرفتار دو خطر است از نظر انگیزه گرفتار یک امر مشترک است آن خطرهای معرفت شناسی این است که مقلّدان را تقلیدِ کور به جهنم برد آن مدّعیان تحقیق را خلط و مغالطه بین تکوین و تشریع به جهنم برد قدر مشترک بین این دو گروه همین دنیازدگی است که «حُبّ الدنیا رأس کلّ خطیئه» آن روز که روز عدل و حق است فرمایش این بزرگان در محکمه عدل الهی این است که خدایا هیچ کس اینها را گمراه نکرده اینها در اثر حبّ دنیا و تجمّلات دنیا و بهره بری اترافی به این دام افتادند (لكِن مَّتَّعْتَهُمْ وَآبَاءَهُمْ حَتَّى نَسُوا الذِّكْرَ وَكَانُوا قَوْماً بُوراً).

پرسش:

پاسخ: نه اصلاً انگیزه شان همین است دیگر منشأ فراموشی خدا و یاد قیامت همین اتراف است دیگر بخش اندیشه را اینجا مطرح نمی کنند بخش اندیشه را جای دیگر مطرح می کنند خب یک انسان مُترف انسان متنعّم انسانی که همه اش در لذّت به سر می برد دیگر یُنسی الآخر بیان نورانی حضرت هم همین است که «إِنَّ أَخْوَفَ مَا أَخَافُ عَلَيْكُمُ اثْنَتَانِ اتِّبَاعُ الْهَوَى وَ طُولُ الْأَمَلِ», «اتِّبَاعُ الْهَوَى» یُنسی الآخره و «طُولُ الْأَمَلِ» هم یَسدّ عن الهوی خب.

۱- (۱) . الکافی، ج ۱، ص ۲۵.

آنجـا در سوره مبـارکه «ابراهیم» آن محـاکمه ای که بین هر تبهکاری با ابلیس مطرح بود آنجا گـذشت در آنجا در سوره مبارکه «ابراهیم» آنها گفتنـد که شـیطان ما را گمراه کرده است ذات اقـدس الهی در آن محکمه ابلیس را حاضـر می کنـد و آنها را هم حاضـر می کنـد آیه ۲۱ به بعـد سوره مبارکه «ابراهیم» (وَقَالَ الشَّيْطَانُ لَمَّا قُضِيَ الْأَمْرُ إِنَّ اللَّهَ وَعَدَكُمْ وَعْدَ الْحَقِّ وَوَعَدتُّكُمْ فَأَخْلَفْتُكُمْ) اینهـا در قیـامت می گوینـد شـیطان مـا را گمراه کرده محکمه ای تشـکیل می شود شـیطان یـک طرف تبهکـاران یک طرف این تبهکار اعم از بت پرست و معصـیت کار و امثال ذلک است اختصاصـی به عابـد و معبود نـدارد اینها می گویند شـیطان ما را گمراه کرد شـیطان می گوید که هیچ تقصـیری از طرف من نیست من یک دعوت نامه نوشـتم انبیا هم یـک دعوت نامه نوشـتند عقل و فطرت شـما از درون با آن دعوت نامه انبیا موافق بود شـما با داشـتن عقل از درون با فطرت از درون, وحی و نبوّت و ولایت از بیرون آن دعوت نامه را جواب ندادیـد دعوت نامه مرا جواب دادید من کاری نکردم (إِنَّ اللَّهَ وَعَدَكُمْ وَعْدَ الْحَقِّ وَوَعَدتُّكُمْ) یعنی وعد باطل (فَأَخْلَفْتُكُمْ) من با وعده دروغین شـما را آوردم خدای سـبحان و انبیا و اولیا با وعده راست شـما را دعوت کردند (وَمَا كَانَ لِيَ عَلَيْكُم مِن سُلْطَانٍ إِلَّا أَن دَعَوْتُكُمْ) من فقط وسوسه کردم وسوسه یک دعوت نامه است هیچ اجباری در کار نبود خب (إِلَّا أَن دَعَوْتُكُمْ فَاسْتَجَبْتُمْ لِي فَلَا تَلُومُونِي وَلُومُوا أَنفُسَكُم) امروز نه من به داد شما می رسم نه شـما به داد ما «کلاهما فی النار» غرض این است که در این محکمه شیطان هم خودش را تبرئه می کند منتها می گوید من گناه خودم را دارم اینکه در قرآن فرمود: (لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنكَ وَمِمَّن تَبِعَكَ) بحث دیگری است هر دو «کلاهما فی النار» اما شیطان مقصّر نیست که کسـی را گمراه بکنـد تا کسـی بگویـد شـیطان باعث شـده است خب شـیطان دعوت می کنـد در حدّ وسوسه نه بیش از آن اصلاً بیش از آن حق ندارد خدای سبحان اختیار را, اراده را در اختیار کسی قرار نداد.

ص: ۴۹۵

پرسش:

پاسخ: نه, (مَا نِعَمْتُهُمْ) نعمت را, شما نعمت دادید آنجا به جای اینکه از این نعمت حُسن استفاده کنند در برابر نعمت شاکر باشند کفران نعمت کردند تو نعمت دادی آنها قدردانی نکردند تو محبّت کردی آنها حق شناسی نکردند تو لطف کردی آنها جفا کردند همین. در سوره مبارکه «سبأ» و امثال آن, آن جریان محاکمه بین مستضعف و مستکبر مطرح است در آنجا مستضعفان وقتی که وارد جهنم شدند چون فهمیدند که خلاف کردند باید عذاب ببینند می بینند مستکبر هم در جهنم است به خدا عرض می کنند که عذاب آنها را بیشتر کن برای اینکه آنها ما را گمراه کردند که ربنا عذاب آنها را دو برابر کنید برای اینکه آیه ۳۱ سوره مبارکه «سبأ» این است (وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَن نُؤْمِنَ بِهذَا الْقُرْآنِ وَلاَ بِالَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَلَوْ تَرَى إِذِ الظَّالِمُونَ مَوْقُوفُونَ عِندَ رَبِّهِمْ يَرْجِعُ بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ الْقَوْلَ يَقُولُ الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا لَوْلاَ أَنتُمْ لَكُنَّا مُؤْمِنِينَ) مستضعفان به مستکبران می گویند این دنباله روها به آن پیش روها می گویند شما ما را گمراه کردید آن گاه آنها در جواب می گویند (قَالَ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا لِلَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا أَنَحْنُ صَدَدْنَاكُمْ عَنِ الْهُدَى بَعْدَ إِذْ جَاءَكُم) خب انبیا آمدند هم برای ما هم برای شما, حرفهای آنها را هم ما شنیدیم هم شما, ما چه تقصیر داریم ما گفتیم بیایید انبیا هم گفتند بیایید شما دنبال ما آمدید حرف انبیا را گذاشتید کنار (إِذْ جَاءَكُم بَلْ كُنتُم مُّجْرِمِينَ) شما هم مثل ما مجرمید دیگر (وَقَالَ الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا بَلْ مَكْرُ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ) این کارها را کردید. در بخشهای دیگر که اینها به خدا عرض می کنند خدایا عذاب آنها را زیاد کن خدای سبحان می فرماید: (لِكُلٍّ ضِعْفٌ وَلكِن لاَ تَعْلَمُونَ) شما هم دوتا عذاب دارید آنها هم دوتا عذاب دارند منتها تحلیل نکردید چرا (لِكُلٍّ ضِعْفٌ) برای اینکه شما هم گناه کردید (یک) هم درِ خانه اهل بیت را بستید (دو) شما اگر نرفته بودید دنبال اموی و مروانی اینها که درِ خانه شان بسته نمی شد که اینکه فرمود: (لِكُلٍّ ضِعْفٌ وَلكِن لاَ تَعْلَمُونَ) همین است فرمود شما که یک گناه نکردید آنها دو گناه کردند شما هم دو گناه کردید آنها معصیت کردند (یک) درِ خانه اهل بیت را بستند سقیفه را به جای غدیر نشاندند (دو) دو گناه کردید شما هم همین دو گناه را کردید شما هم معصیت کردید هم اموی و مروانی و امثال اینها را تأیید کردید (لِكُلٍّ ضِعْفٌ وَلكِن لاَ تَعْلَمُونَ) شما چرا تحلیل نمی کنید حساب نمی کنید. خب پس سه محکمه است و سه محاکمه یک محکمه عمومی است که هر تبهکاری می گوید شیطان باعث شد در سوره مبارکه «ابراهیم» می فرماید شیطان می گوید من کاری نکردم من وسوسه کردم انبیا و اولیای الهی هم دعوت کردند آنها دعوت صدق داشتند من دعوت کذب داشتم شما می خواستی آنجا بروی یک محاکمه در سوره مبارکه «سبأ» و امثال «سبأ» است که بین مستضعف و مستکبر است خدا می فرماید: (لِكُلٍّ ضِعْفٌ وَلكِن لاَ تَعْلَمُونَ) خب شما رهبران الهی را گذاشتید کنار به دنبال رهبران کفر و ضلال رفتید شما دو گناه کردید دیگر (وَلكِن لاَ تَعْلَمُونَ) محاکمه ای هم بین عابد و معبود است که در این سوره مبارکه «فرقان» مطرح است که ذات اقدس الهی حق را به فرشتگان و حق را به قدّیسین بشر می دهد فرمود: (فَقَدْ كَذَّبُوكُم بِمَا تَقُولُونَ) آن وقت خدا پرونده را با این مختوم می کند خطاب می کند به بت پرستها می فرماید دیدید که این معبودها شما را دعوت نکردند شما به جای اینکه نعمت را حق شناسی کنید شکر کنید کفران کردید به جای توحید, شرک ورزیدید (فَقَدْ كَذَّبُوكُم) نگویید که اینها ما را گمراه کردند اینها که شما را تکذیب کردند امروز هیچ کاری از شما برنمی آید نه بالاستقلال می توانید مشکلتان را حل کنید نه بالنصره فرق ولایت و نصرت این بود یا فرق ولایت و شفاعت این بود اگر کسی ولیّ خودش باشد والی خودش باشد مشکل خودش را حل می کند اما اگر کسی ولیّ نباشد نه ولیّ خودش باشد یا ولیّ دیگری ناصر باشد یعنی دیگری درصدد حلّ مشکل خود است انسان به او کمک می کند اگر گفتند زید ولیّ عمرو

است یعنی همه کارهای عمرو را این زید حل می کند اما اگر گفتند زید, ناصر عمرو است یعنی بخشی از کارها را خود عمرو انجام می دهد زید او را کمک می کند فرمود نه کسی ولیّ شماست که کلّ کارهای شما را به عهده بگیرد نه کسی ناصر است که بخشی از کارها را شما به عهده بگیرد بخشی از کارها را او, در اینجا بعضی از قرائتها, قرائت ضمیر فعل غایب است به حسب ظاهر طبق آن روایات این قدری اَنسب به نظر می رسد یعنی این فرشته ها نه ولیّ شمایند نه ناصر شما نه ولیّ اند که همه کارهای شما را انجام بدهند که این عذاب را از شما منصرف بکنند نه ناصرند که بخشی از کارها را شما به عهده بگیرید آنها شما را کمک بکنند در صرف عذاب, اگر خطاب باشد چه اینکه هست معنایش این است که نه شما توان آن را دارید که عذاب را از خود منصرف کنید بالاستقلال, نه توان آن را دارید که دیگری عذاب را از شما منصرف کند و شما کمک او باشید (دو) (فَمَا تَسْتَطِیعُونَ صَرْفاً) یعنی صرف عذاب (وَلاَ نَصْراً).

ص: ۴۹۶

پرسش:

پاسخ: البته, یکی از مصادیقش این است دیگر آن روز که جا برای توبه نیست آن روز جا برای هیچ کاری نیست برای اینکه قیامت ظرف عمل نیست خب.

پرسش: پاسخ: بالأخره هر کسی در برابر دین خدا قرار بگیرد در یکی از این محاکم ثلاثه محکوم خواهد شد دیگر.

پرسش: پاسخ: این بله چون مواقف فرق می کند دیگر, پنجاه هزار سال است هر هزار سالی هم یک موقف است مثل در بحث اینکه (الْیَوْمَ نَخْتِمُ عَلَی أَفْوَاهِهِمْ) شد (یک) آنجا که در سوره□ مبارکه□ «یس» دارد که (الْیَوْمَ نَخْتِمُ عَلَی أَفْوَاهِهِمْ) در بحثهای قبل داشتیم که گاهی دهن را مُهر می کنند کسی حقّ حرف ندارد گاهی هم دارد که (یَوْمَ تَشْهَدُ عَلَیْهِمْ أَلْسِنَتُهُمْ) خب یا دست و پا شهادت می دهند اینها به زبان می آیند (وَقَالُوا لِجُلُودِهِمْ لِمَ شَهِدتُّمْ عَلَیْنَا) آنجا که جای مُهر کردن است موقف خاص است آنجا که جای گوشاندن است و حرف زدن است موقف مخصوص. در این بخشها فرمود: (وَمَن یَظْلِم مِنکُمْ نُذِقْهُ عَذَاباً کَبِیراً) البته اطلاق آیه شامل هر ظلمی می شود چه ظلم اعتقادی چه ظلم اخلاقی چه ظلم عملی لکن قدر متیقّن در مقام تخاطب همین مسئله شرک است چون با مشرکان دارد سخن می گوید که (إِنَّ الشِّرْکَ لَظُلْمٌ عَظِیمٌ) این مشرکانی که در همین سوره□ مبارکه□ «فرقان» بحث آنها گذشت اینها به عنوان عابد و بت پرست وقتی آنجا حضور پیدا کردند قدر متیقّن در مقام تخاطب همان ظلم شرکی است که (إِنَّ الشِّرْکَ لَظُلْمٌ عَظِیمٌ) اما اطلاق آیه گذشته از اینکه قدر متیقّن را شامل می شود موارد دیگر را هم در برمی گیرد این اصل کلی است که (وَمَن یَظْلِم مِنکُمْ نُذِقْهُ عَذَاباً کَبِیراً) «أعاذنا الله من شرور أنفسنا و سیّئات أعمالنا».

ص: ۴۹۷

«و الحمد لله ربّ العالمین»

آیات ۱۶ تا ۲۰ سوره فرقان ۹۰/۱۰/۱۷

.Your browser does not support the audio tag

(لَهُمْ فِيهَا مَا يَشَاؤُونَ خَالِدِينَ كَانَ عَلَى رَبِّكَ وَعْداً مَسْؤُولاً (۱۶) وَيَوْمَ يَحْشُرُهُمْ وَمَا يَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ فَيَقُولُ أَأَنتُمْ أَضْلَلْتُمْ عِبَادِي هؤُلَاءِ أَمْ هُمْ ضَلُّوا السَّبِيلَ (۱۷) قَالُوا سُبْحَانَكَ مَا كَانَ يَنبَغِي لَنَا أَن نَّتَّخِذَ مِن دُونِكَ مِنْ أَوْلِيَاءَ وَلكِن مَّتَّعْتَهُمْ وَآبَاءَهُمْ حَتَّى نَسُوا الذِّكْرَ وَكَانُوا قَوْماً بُوراً (۱۸) فَقَدْ كَذَّبُوكُم بِمَا تَقُولُونَ فَمَا تَسْتَطِيعُونَ صَرْفاً وَلَا نَصْراً وَمَن يَظْلِم مِنكُمْ نُذِقْهُ عَذَاباً كَبِيراً (۱۹) وَمَا أَرْسَلْنَا قَبْلَكَ مِنَ الْمُرْسَلِينَ إِلَّا إِنَّهُمْ لَيَأْكُلُونَ الطَّعَامَ وَيَمْشُونَ فِي الْأَسْوَاقِ وَجَعَلْنَا بَعْضَكُمْ لِبَعْضٍ فِتْنَةً أَتَصْبِرُونَ وَكَانَ رَبُّكَ بَصِيراً (۲۰))

در جریان جهنم و بهشت احاکم خاصّی را قرآن کریم مطرح می فرماید در خصوص آیه شانزده سوره «فرقان» فرمود بهشتیها بر اساس وعده وارد بهشت می شوند یعنی آیه پانزده و شانزده این دو مطلب را دارد نه بر اساس استحقاق زیرا انسان هر کار خیری انجام بدهد در برابر نعمتهای الهی هنوز بدهکار است اینکه گفتند خود را محاسبه کنید یعنی اعمال خیرتان را با سیّئات بسنجید اگر سیّئاتتان بیشتر بود که توبه کنید و ترمیم کنید و اگر حسناتتان بیشتر بود مغرور نباشید حسناتتان را با نعمتهای الهی بسنجید تا معلوم بشود هنوز بدهکارید. بعد از اینکه اعمال را سنجیدید از سنجش خاطرات هم غفلت نکنید آنچه در اذهان شما خطور می کند آنها را هم محاسبه کنید از جمع بندی اینها معلوم می شود که انسان طلبکار نیست که بگوید من استحقاق بهشت دارم ولی وعده الهی شامل حال چنین افرادی خواهد شد لذا تعبیر قرآن کریم در غالب این موارد این است که ما به متّقیان وعده دادیم و اگر تعبیر به جزا می کنیم این تعبیر تشویق آمیز است مثل تعبیر به اجر خب نباید گفت چون خدا تعبیر به جزا کرد پس انسان استحقاق دارد مثل اینکه تعبیر به اجر کرد خب اگر اجر باشد اجیر, مستحق است واقعاً این اجیر است و اجر است انسان برای خود کار می کند و از خدا مزد دریافت می کند این اجر است یا تعبیر تشویق آمیز است در بحثهای قبل داشتیم که معامله با خدا سودآور است برای اینکه خداوند عوض و معوّض هر دو یکجا به انسان می دهد اگر انسان با خدا بیع کرد و همین مناسبت بیع را می گویند بیعت که (فَاسْتَبْشِرُوا بِبَيْعِكُمُ الَّذِي بَايَعْتُم بِهِ) در جریان (إِنَّ اللّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُم) اگر انسان بیع کرد و جان خود و مال خود را به خدا فروخت اولاً مالک جان و مال نیست تا بفروشد و ثانیاً بر فرض که مالک باشد بفروشد خدا مال ما را, جان ما را تکمیل می کند می پروراند به کمال می رساند و به ما می دهد عوض و معوّض هر دو را به ما می دهد این چه بیعی است در مسئله اجاره که فرمود: (لِيُوَفِّيَهُمْ أُجُورَهُمْ) کذا و کذا یا (أَجْرُهُمْ عِندَ رَبِّهِمْ) این اجر یعنی ما برای خدا کار می کنیم و مزد می طلبیم یا برای خودمان کار می کنیم بنابراین تعبیر به بیع تعبیر به اشترا تعبیر به ثمن و مثمن تعبیر به اجر همه اینها تشویق آمیز است لذا نباید گفت چون در جمله قبل آیه پانزده فرمود جزا انسان از این کلمه جزا بخواهد استفاده کند که پس یک انسان مؤمن طلبکار می شود برای اینکه این توهّم طلبکاری پیش نیاید مکرّر تعبیر به وعده دارد قبلش وعده, بعدش وعده قبل از جمله جزا فرمود: (وُعِدَ الْمُتَّقُونَ) بعد از آن هم در آیه شانزده می فرماید: (كَانَ عَلَى رَبِّكَ وَعْداً مَسْؤُولاً) این وعده الهی است پس کسی طلبی از خدای سبحان ندارد مثل اینکه شما به فرزندانتان می گویید اگر این درس را خوب خواندی و اگر در امتحان موفق شدی من این پاداش را به شما می دهم درست

است تعبیر به پاداش می کنید ولی این تشویق آمیز است او برای خودش درس می خواند و موفق می شود کمالی نصیب او می شود ولی شما می گویید ما به شما پاداش می دهیم این تعبیر در ادبیات عرفی هم هست که تعبیر تشویق آمیز است برای اینکه کسی طلبکار نباشد و توهّم نکند که این تعبیر جزا نشانه استحقاق است مهفوف به دو جمله (وُعِدَ الْمُتَّقُونَ) قبل, (كَانَ عَلَى رَبِّكَ وَعْداً مَسْؤُولاً) بعد, این کلمه (لَهُمْ جَزَاءً وَمَصِيراً) مهفوف به دو وعده است تا انسان مطمئن باشد که طلبکار نیست خب وعده است.

ص: ۴۹۸

مطلب بعدی آن است که در بهشت که فرمود: (لَهُمْ فِيهَا مَا يَشَاؤُونَ) بعد از اینکه فرمود: (وَنَزَعْنَا مَا فِي صُدُورِهِم مِنْ غِلٍّ)اند که در سوره «اعراف» و مانند آن گذشت آنجا توضیح داده شد که در فضای بهشت نه تنها کینه و حِدق و عداوت در دل انسان نیست هرگز زیادی خواهی در دل انسان نیست هیچ نقصی که مربوط به نفسانیّات باشد در دل نیست (یک) انسان به قلب سلیم وارد می شود این (إِذْ جَاءَ رَبَّهُ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ) یا (يَوْمَ لاَ يَنفَعُ مَالٌ وَلاَ بَنُونَ إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ) یعنی قلبی که جز رضای خدا چیزی در او نیست یک انسان بهشتی دارای قلب سلیم است این قلب سلیم جز رضای خدا و پسندیدن کار خدا چیزی در او ندارد لذا هیچ مشکلی در بهشت برای بهشتیها نیست این امور را که شما مطرح می کنید می بینید نشانه سلامت قلب است در بهشت غرف مبنیّه هست درجات هست هرگز پایینی طمع درجه بالایی را نمی کند رَشک نمی برد قصّه نمی خورد و اگر گفته شد که حضرت سجاد(سلام الله علیه) فرمود: «إن لعمّی العبّاس درجةً يَغبطها بها يوم القيامه» حالا شاید در برزخ باشد در ساهره قیامت باشد نه در بهشت اگر هم در بهشت هست به معنای رشک و حسرت دنیایی نیست هرگز انسانی که در مرتبه هشتم است آرزو و تمنّی این را داشته باشد که به درجه نُه برسد نیست وگرنه یک عذاب و نگرانی بود در بهشت نظیر فرشته ها به سر می برد برای فرشته ها این اصل هست که (وَمَا مِنَّا إِلَّا لَهُ مَقَامٌ مَعْلُومٌ) اما هیچ فرشته ای غصّه نمی خورد که چرا درجه من ده است درجه دیگری دوازده (وَمَا مِنَّا إِلَّا لَهُ مَقَامٌ مَعْلُومٌ) مردان بهشت, زنان بهشت در بهشت همانند فرشته ها منزّه از حِقدند, کینه اند, حسرت اند و مانند آن این راجع به درجات. راجع به تبهکاریهای قبلی عدّه ای از این بهشتیان بالأخره از درِ توّابین وارد می شوند باب توّابین است خب خیلیها هستند که گناه کردند بعد توبه کردند و مشمول رحمت الهی شدند وارد بهشت شدند غیر از معصومین بالأخره خیلیها گرفتار لغزش هستند خب اینها که از در توّابین وارد می شوند احسان الهی را می بینند اگر یادشان باشد که در دنیا گناه کرده اند که آنجا شرمنده اند این همه بت پرستان که توبه کردند و موحّد شدند و اکنون وارد بهشت شدند اگر یادشان باشد که در دنیا در برابر صنم و وثن سجده می کردند که آنجا خجالت می کشند اصلاً تائب خود حرّ(سلام الله علیه) اصلاً یادش نیست که آن کار را کرده وگرنه خجالت می کشید و این یک عذاب و رنج است آن قدر ذات اقدس الهی در صحنه دل کارگزاری می کند مقلّب قلوب است اصلاً حرّ(سلام الله علیه) یادش نیست که آن بی ادبی را کرده است لذا در بهشت متنعّم است اگر ما یادمان باشد که در دنیا گناه کردیم و الآن در بهشتیم خب این شرم را چه بکنیم؟!

ص: ۴۹۹

مطلب سوم آن است که خیلیها هستند که بالأخره نظیر نوح(سلام الله علیه) که فرزندش در جهنم دارد می سوزد خب پدر در بهشت است پسر در جهنم دارد می سوزد اینجا چطور نگران نباشد اگر وجود مبارک نوح(سلام الله علیه) یادش باشد که چنین پسری داشت که خب در رنج است اصلاً در صحنه قلب نوح(سلام الله علیه) چنین خاطره ای نیست که پسری داشت همه افرادی که تبهکارانی از قوم خویش را داشتند اینها وقتی در بهشت اند اصلاً یادشان نیست که پسری, برادری, خواهری و مانند آن داشتند که الآن در سوخت و سوز است چنین عالمی است فرمود آنچه را که اینها می خواهند برای اینها حاصل است (لَا لَغْوٌ فِيهَا وَلَا تَأْثِيمٌ) وقتی بهشتی وارد چنین صحنه ای شد (الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي صَدَقَنَا وَعْدَهُ وَأَوْرَثَنَا الْأَرْضَ نَتَبَوَّأُ مِنَ الْجَنَّةِ حَيْثُ نَشَاءُ) هیچ غم و اندوهی در دل نیست چنین عالمی است آن گاه اگر سؤال بشود که خب خدای سبحان یقیناً به وعده خود عمل می کند حالا- چه حاجت که بهشت الآن موجود باشد یا جهنم الآن موجود باشد چون به وعیدش عمل می کند عندالمصلحه و الحکمه پاسخش این است که این آیات بهشت و جهنم در عین حال که اثر فقهی دارد اثر تبشیر و انذار و اخلاقی دارد اثر معرفتی هم دارد از بیانات نورانی امام رضا(سلام الله علیه) است روایات فراوانی هم هست از آیات فراوانی هم استفاده می شود آن بیان نورانی امام هشتم(سلام الله علیه) این است که «لیس منّا» از ما نیست کسی که بگوید بهشت و جهنم الآن خلق نشده اما این جهان بینی ما, شناخت ما را این آیات و روایات تأمین می کند بهشت الآن موجود است جهنم الآن موجود است کجا هست «لیست أدری» می بینید کلّ زمین وضعش عوض می شود یعنی به هم می خورد دوباره می سازد, کلّ آسمان وضعش به هم می خورد یعنی به هم می خورد دوباره می سازند در سوره مبارکه «ابراهیم» گذشت (يَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ وَالسَّمَاوَاتُ) یعنی «تبدّل السماوات غیر السماوات» و می شود جهان لرزه نه سخن از زمین لرزه یا آسمان لرزه است این (زَلْزَلَةَ السَّاعَةِ شَيْءٌ عَظِيمٌ) که در آغاز سوره «حج» بود یعنی کلّ جهان می لرزد ساختارش عوض می شود به هم می خورد اما بهشت همچنان موجود است جهنم همچنان موجود است این آدم را وادار می کند به معرفت که این کجاست زمین است نه, آسمان است نه؟ بیرون از آسمان و زمین است؟ بیرون کجاست؟ چیزی نیست که در صحنه قیامت ویران نشود و بازسازی نشود این معارف فراوانی را به همراه دارد اگر در آیه (كَلَّا لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْيَقِينِ ۝ لَتَرَوُنَّ الْجَحِيمَ) فرمود اگر علم الیقین داشته باشید هم اکنون جهنم را می بینید ناظر به همین است اگر در بیانات نورانی حضرت امیر در مقام «کأنّ» حضرت(سلام الله علیه) فرمود: «فَهُمْ وَ الْجَنَّةُ كَمَنْ قَدْرَآهَا» یا درباره جهنم «هُمْ وَ النَّارُ كَمَنْ قَدْرَآهَا فَهُمْ فِيهَا مُعَذَّبُونَ» درباره بهشت «فَهُمْ وَ الْجَنَّةُ كَمَنْ قَدْرَآهَا فَهُمْ فِيهَا مُنَعَّمُونَ» ما را وادار می کند که قدری فکر کنیم ببینیم این کجاست در زمین است؟ نه, در آسمانهای ده طبقه و صد طبقه است؟ نه, پس جایی هست که کلّ عالم به هم می خورد ولی بهشت به هم نمی خورد بهشت را که بازسازی نمی کنند جهنم را که بازسازی نمی کنند چه برزخی باشد چه قیامت کبرا چه بهشت و جهنم برزخی چه بهشت و جهنم قیامت کبرا اینها به هم نمی خورند اینها نه در آسمان اند نه در زمین وجود مبارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) در معراج اینها را دیده وارد بهشت شده جهنم را از نزدیک مورد نظر قرار داده اینها آدم را وادار می کند که بررسی کند که این کجاست آن جایی که نام ندارد کجاست اگر انسان این جهنم را بشناسد و این بهشت را بشناسد یقیناً دقیق تر درباره کارهای خودش در خاطرات ریز و درشت خودش تأمّل می کند اینها از نظر جهنم شناسی, بهشت شناسی سهم تعیین کننده ای دارد خب.

پرسش:

پاسخ: نه, جهنم دو قسم است بهشت هم دو قسم است هم (جَنَّاتٍ تَجْرِیْ مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ) جسم است بدن دارد هم درخت دارد هم این دست و پای انسان هست هم روح انسان هست که (عِندَ مَلِيكٍ مُقْتَدِرٍ) اما الآن شهدا در بهشت اند ولو بهشت برزخی اما این طور نیست که حالا که کلّ عالم عوض می شود زمین را عوض می کنند برای بازسازی, آسمان را می کوبند برای بازسازی, بهشت شهدا عوض بشود یا جهنم اشقیا عوض بشود اینها سر جایش محفوظ است چه برزخی اش چه قیامت کبرا چه جهنم صغرا چه جهنم کبرا, چه بهشت صغرا چه بهشت کبرا اینها جایی هستند که با اینکه کلّ عالم را بازسازی می کنند اینها تکان نمی خورند چنین جایی است.

پرسش: اگر بهشت و جهنم .. نیست پس معاد جسمانی ما چطور جمع می شود؟

پاسخ: جسمانی هست, همین درختی که هست جسم است, بدنی که هست جسم است همین شهدا دست دارند پا دارند لذّت می برند (عِندَ رَبِّهِمْ) هم هستند اما جسمی است که نه در آسمان است نه در زمین, بدنی است که نه در آسمان است نه در زمین, درختی است که نه در آسمان است نه در زمین این شواهد روایی که این را تأیید می کند بالأخره هم آیات هم روایات به صورت شفاف و روشن دلالت دارد که بهشت الآن موجود است جهنم الآن موجود است این یک اصل آیات فراوانی هست روایات فراوانی هست که در صحنه قیامت عالم بازسازی می شود (إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ) می شود (إِذَا النُّجُومُ انكَدَرَتْ) می شود (يَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ) می شود, (وَالسَّماوَاتُ) می شود زلزله الساعه کلّ عالم را به هم می زنند اما هیچ تحوّلی در بهشت پیدا نمی شود با اینکه بدن هست جسم هست درخت هست میوه هست جایی است که کاری به عالم طبیعت ندارد کاری به زمین و آسمان ندارد بالأخره خب.

پرسش:

پاسخ: بهشت دیگر بازسازی نمی کنند که.

پرسش:

پاسخ: بله خب, برای اینکه این دارالقرار است دیگر دارالقرار که دیگر دارالفرار نیست فرمود آخرت دارالقرار است این بهشت دارالقرار است دیگر بهشت را تخریب نمی کنند که جهنم را تخریب نمی کنند که خب.

پرسش:

پاسخ: بالأخره هر چه می سازد این اعمال ما موادّ اولیه می دهند ولی معمار و مهندس دیگری است آن فرشته ها که دارند می سازند, می سازند اعمال ما آن موادّ اولیه را عطا می کند ولی چنین چیزی هست این است که اگر ما بگوییم چه حاجت که خدا بهشت و جهنم را الآن خلق کرده باشد این یک اثر عمیق علمی دارد معرفتی دارد اعتقادی دارد بله وعده الهی حق است اگر بهشت و جهنم الآن خلق نشده بود بعداً هم خلق می کرد از نظر پاداش و کیفر فرق نمی کرد اما خیلی از مسائل را این مطلب معرفتی به همراه دارد که خداوند یک سلسله موجوداتی دارد که جسم دارند روح دارند اما نه در آسمان اند نه در زمین, بدن دارند جسمِ طول و عرض و عمق دار دارند درخت است میوه است اما نه در آسمان است نه در زمین خب.

(لَهُمْ فِيهَا مَا يَشَاؤُونَ خَالِدِينَ كَانَ عَلَى رَبِّكَ وَعْداً مَسْؤُولاً) بعد می فرماید ما که فتوا دادیم گفتیم (فَلَا يَسْتَطِيعُونَ سَبِيلًا) اینها راه گُم کرده اند ولی برای اینکه مسئله برای آنها بیّن الرشد بشود از یک سو, بیّن الغی بشود از سوی دیگر اینها را به محکمه دعوت می کنیم ممکن است همان انکاری که در دنیا داشتند در قیامت ظهور کند برای اینکه مبادا انکار بکنند ما یک محکمه عادلانه تشکیل می دهیم همه را حاضر می کنیم (یک) و متن عمل را هم حاضر می کنیم (دو) اعضا و جوارح اینها را هم به عنوان شهود حاضر می کنیم (سه و چهار) تا برای او روشن بشود که او مجرم است مع ذلک وقتی هم که وارد جهنم شد باز همان حرفهای دنیای خودش را تکرار می کند اگر در قیامت احتجاج به حجّت بالغه می رسد برای این است که همه این جوانب را رعایت کرده است فرمود: (وَيَوْمَ يَحْشُرُهُمْ) ذات اقدس الهی این بت پرستها را محشور می کند (وَمَا يَعْبُدُونَ) یعنی معبودهای اینها, چیزی که این بت پرستها (يَعْبُدُونَ) او را, آنها را هم محشور می کنند. این کلمه «ما» را برخیها خواستند بگویند که برای غیر ذوی العقول است لذا برای صنم و وثن خواهد بود و این تام نیست برای اینکه رواج این کلمه «ما» شاید متأخّر باشد وگرنه در لسان قرآن کریم کلمه «ما» برای ذات اقدس الهی به کار رفت برای اینکه فرمود: (وَالسَّمَاءِ وَمَا بَنَاهَا) آن بانی سماء غیر از خدا کس دیگری نیست که در بیانات نورانی وجود مبارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) که در سوره «کافرون» مطرح شد در آنجا دارد که (وَلَا أَنْتُمْ عَابِدُونَ مَا أَعْبُدُ) آنکه من می پرستم شما نمی پرستید از الله به «ما» یاد شده است نه به «مَن» از این تعبیرات در قرآن کریم کم نیست بنابراین اگر رواجی پیدا کرده که مثلاً ـ «ما» برای غیر ذوی العقول است «مَن» برای ذوی العقول این را باید با فرهنگ خود قرآن تطبیق کرد قرآن کریم این «ما» را گاهی برای ذوی العقول گاهی برای غیر ذوی العقول به کار می برد در اینجا به قرینه سؤال و جوابی که هست این «ما» ذوی العقول است یعنی یا ملائکه یا قدّیسین بشر (وَمَا يَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ) ذات اقدس الهی می فرماید اینها که گمراه اند راه گُم کرده اند بیّن الغی

بودن اینها روشن است الآن سخن در این نیست که آیا اینجا ضلالت است یا هدایت سخن در این است که این ضلالتِ قطعی مُضلّش چه کسی است از مبدأ فاعلی سؤال می شود نه اینکه از فعل سؤال بشود که آیا ضلالت است یا هدایت یا از وصف سؤال بشود (فَيَقُولُ أَأَنتُمْ أَضْلَلْتُمْ عِبَادِي هؤُلاَءِ) این مُضلّشان چه کسی است چه کسی اینها را گمراه کرده؟ حالا اینها بر فرض برایشان مسلّم شده باشد که بیراهه رفته اند ولی ممکن است که دیگری را متّهم کنند یا بهانه بیاورند که فلان کس ما را گمراه کرده فلان مبدأ فاعلی ما را گمراه کرده ما بی گناه بودیم اینجا هم محکمه تشکیل می شود پس یک محکمه برای این است که آیا اینها در راه بودند یا بیراهه یک محکمه برای این است که اینها مقصّر بودند یا بی تقصیر آن جریان محکمه که ضلالت است آن سر جایش محفوظ است چون روشن شد اینها هم می گویند (رَبَّنَا ابْصَرْنَا وَسَمِعْنَا), (وَمَن يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرّاً يَرَهُ) و مانند آن, اما حالا چه کسی مقصّر بود آیا کسی اینها را به بیراهه کشاند یا خودشان بیراهه رفتند (أَأَنتُمْ أَضْلَلْتُمْ) چون این محور اصلی مبدأ فاعلی است لذا مبدأ فاعلی را اول ذکر می کند (أَأَنتُمْ أَضْلَلْتُمْ عِبَادِي هؤُلاَءِ) یا نه خودشان مقصّرند (أَمْ هُمْ ضَلُّوا السَّبِيلَ) این کلمه (أَنتُمْ) از یک طرف (هُمْ) از طرف دیگر با اینکه اگر هر دو کلمه را بردارند مطلب درست است معلوم می شود محور سؤال, تعیین فاعل است که چه کسی اینها را گمراه کرده اگر می فرمود «أأضللتم» مطلب حل است «أم ضلّوا السبیل» مطلب تام است اما «أنتم» که ضمیر حاضر است «هم» که ضمیر غایب است برای اینکه این سؤال به دنبال فاعل می گردد «أأنتم أضللتم هؤلاء أم هم ضلّوا السبیل» ضلالت قطعی است اینها مقصّر بودند یا بی تقصیر فرشته ها در جواب عرض می کنند که اولاً ما دو نکته را باید عرض کنیم که عقیده ماست (سُبْحَانَكَ) تو منزّه از آن هستی که شریک داشته باشی هیچ کس حق ندارد برای تو شریک قائل بشود نه در ذات نه در صفت, معبود محضی «لا شریک له فی العباده» اله محضی «لا شریک لک فی الالهیّه» و مانند آن, اما همین وثنی و صنمی جاهلی در مراسم تلبیه حج صریحاً می گفتند «لبیک لا شریک لک الاّ هو لک تَملکه و ما مَلَک» این تلبیه آنها بود در هنگام احرام حج می گفتند تو شریک نداری مگر شریکی که آن شریک هم مِلک توست ـ معاذ الله ـ دین آمده کلّ این کلمات شرک آلود را ریخته کنار «لبیک اللهمّ لبیک لا شریک لک اللهمّ لبیک» خب این حرف که (سُبْحَانَكَ) در آغاز حرف این ملائکه و قدّیسین بشر است یعنی تو منزّه از آن هستی که شریک داشته باشی (یک) دو ما چنین حقّی نداریم ما برده محضیم بنده صِرفیم ما که مثل شیطان نیستیم به دنبال اولیای خاص برای خودمان مرید درست کنیم که در جای دیگر فرمود: (فَقَاتِلُوا أَوْلِيَاءَ الشَّيْطَانِ) بله شیطان برای خود اولیا درست کرده (وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِيَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُم مِنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ) برای خودشان اولیا درست کردند اما ما برای خودمان اولیا درست نکردیم نه اولیا داریم نه اولیایی به دنبال ما راه افتادند ما بندگان تو هستیم دیگران هم بردگان تو. خب (مَا كَانَ يَنبَغِي لَنَا أَن نَتَّخِذَ مِن دُونِكَ مِنْ أَوْلِيَاءَ) اگر در سوره «نساء» فرمود: (فَقَاتِلُوا أَوْلِيَاءَ الشَّيْطَانِ) یا در سوره «بقره» آیهالکرسی فرمود: (وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِيَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُم) یعنی این کار, کار شیطنت است ما که این کاره نیستیم این دو مطلب گذشت. درباره اینها یک مطلب ریشه دار را ذکر کرد یک مطلبی افزون بر این ریشه آن مطلب ریشه دار این است که به صورت فعل ماضی فرمود: (وَكَانُوا قَوْماً بُوراً) یک آدمهای منحرفی بودند نه شدند, بودند و به صورت کان مستمر هم ذکر می کند این دلیل مهم (وَكَانُوا قَوْماً بُوراً) این مهم ترین جواب. گذشته از اینکه آن قوم بور بودند شما این همه محبّت را کردی که آنها را به راه بیاوری راه نیامدند این (وَلكِن) افزون بر آن (وَكَانُوا قَوْماً بُوراً) شما لطف کردی, محبّت کردی به اینها و پدران اینها نعمت دادی به جای شکر نعمت کفران نعمت کردند به جای تذکره تو را فراموش کردند نه اینکه ـ معاذ الله ـ چون تو نعمت دادی اینها بیراهه رفتند و تو مقصّری ـ معاذ الله ـ اصلِ کار به (وَكَانُوا قَوْماً بُوراً) است که به صورت کان مستمر در آورده اصلاً آدمهای منحرفی بودند.

پرسش:

پاسخ: بله خب از اول که خدای سبحان بر اساس فطرت آفریده اما بر اساس (فَطَالَ عَلَيْهِمُ الْأَمَدُ فَقَسَتْ قُلُوبُهُمْ) اول مکروهات است بعد معاصی صغیره است بعد معاصی کبیره است بعد اکبرِ کبائر است فرمود: (فَطَالَ عَلَيْهِمُ الْأَمَدُ فَقَسَتْ قُلُوبُهُمْ) در سوره مبارکه «حدید» فرمود این گناهان اول از بورا که شروع نمی شود که, اول از قساوت قلب که شروع نمی شود اول یک کار مکروهی آدم می کند بعد معصیت صغیره را می کند بعد معصیت کبیره می کند ادامه که پیدا کرد (فَقَسَتْ قُلُوبُهُمْ) شما این چشمه هایی که املاح دارند می بینید آن چشمه هایی که کوثرگونه می جوشند شفاف اند الآن صدها سال است که بعضی از این چشمه های شفاف دامنه سلسله جبال البرز می جوشد آن ریگهای این چشمه سائیده شدند اول سنگ بزرگ بودند سائیده شدند در طیّ این چند قرن اما همچنان شفاف اند برای اینکه این آب, املاحی ندارد اما برخی از چشمه ها که با املاح می جوشند اول کاری که می کنند راه خودشان را می بندند یعنی کسانی که سنّ چهل پنجاه سال دارند می دیدند اینجا که اول چشمه آمده یک دشت سبزی بود این آب با املاح و رسوبات کم کم آمد راه را بست بعد از چهل پنجاه سال یک تلّی از سنگ شد فرمود: (فَطَالَ عَلَيْهِمُ الْأَمَدُ فَقَسَتْ قُلُوبُهُمْ) این گناهان کوچک بعد به گناهان بزرگ بعد به اکبرِ بزرگ وقتی درازمدت شد قلب قسی می شود, می شود (سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ ءَأَنذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ) در چنین فضایی فرمود: (كَانُوا قَوْمَاً بُوراً) تو نعمت دادی فطرت دادی همه چیز دادی بعد گذشته از همه آنها نسبت به اینها یک احسان مزیدی کردی که بلکه به راه بیایند به راه نیامدند همه نعمتها را نسبت به اینها روا داشتی به راه نیامدند ما چه تقصیر داریم ما کاری نکردیم (وَلَكِن مَّتَّعْتَهُمْ وَآبَاءَهُمْ) اینها آن قدر بیراهه رفتند که شکر نعمت را به کفران نعمت تبدیل کردند (یک) یاد و نام تو را به نسیان و سهو تبدیل کردند (دو) سرّش این است که اصولاً اینها با انحراف داشتند زندگی می کردند (وَكَانُوا قَوْمَاً بُوراً).

ص: ۵۰۳

پرسش:

پاسخ: بله خب آن وقتی که خدا می خواهد بگیرد آن وقتی که خدا می خواهد بگیرد به نحو موجبه کلیه نبود به نحو موجبه جزئیه فرمود ما اول اینها را به صورت عادی پروراندیم دیدیم بیراهه رفتند بعد اینها را گرفتیم یا به بیماری یا به حوادث تلخ یا به مشکلات اینها را گرفتیم دیدیم ناله نکردند گفتیم چرا (فَلَوْلاَ إِذْ جَاءَهُم بَأْسُنَا تَضَرَّعُوا) چرا ضراعت نکردند چرا اهل تضرّع نبودند خب ما یک قدری فشار دادیم که بگویند یا الله با فشار خواستیم بگویند یا الله نشد حالا که دیدیم قابل هدایت نیستند (فَتَحْنَا عَلَيْهِمْ أَبْوَابَ كُلِّ شَيْ ءٍ حَتَّى إِذَا فَرِحُوا بِمَا أُوتُوا) پر شدند در متن نعمت اینها را گرفتیم تا دادشان در بیاید خب ما از هر راهی خواستیم شما را موعظه بکنیم نشد دیگر انبیا فرستادیم وحی فرستادیم فطرت فرستادیم چهارتا بیماری فرستادیم چهارتا مشکلات مالی فرستادیم چهارتا مشکلات اجتماعی فرستادیم که بگوید یا الله نگفتید که, در سوره مبارکه «انعام» گذشت فرمود ما اینها را فشار دادیم (فَلَوْلاَ إِذْ جَاءَهُم بَأْسُنَا تَضَرَّعُوا) چرا ضراعت نکردند چرا ناله نکردند آن وقت هم که به دنبال زید و عمرو می گشتند ما اینها را فشار دادیم که بگویند یا الله چرا این کار را نکردند خب کسی که ضرّاء و ضرّاء مورد آزمون الهی است و نمی گوید یا الله دفعتاً خدا می فرماید آن قدر او را پر نعمت می کنیم نظیر کرم ابریشم که در وسط آن کارهای خودش غرق می شود (فَتَحْنَا عَلَيْهِمْ أَبْوَابَ كُلِّ شَيْ ءٍ حَتَّى إِذَا فَرِحُوا بِمَا أُوتُوا) وقتی باد کردند از نعمت آن وقت (أَخَذْنَاهُمْ بَغْتَةً) این است وگرنه موجبه کلیه نیست که خدا به هر که نعمت می دهد برای گرفتن است که.

پرسش:

پاسخ: ﴿مَا يَعْبُدُونَ﴾ همان ملائکه است و قدّیسین بشر است و امثال ذلک.

پرسش: ﴿قَوْمَاً بُوراً﴾ نتیجه ﴿نَسُوا الذِّكْرَ﴾ نیست؟

پاسخ: نه, اصلاً ﴿كَانُوا قَوْمَاً بُوراً﴾ لذا ﴿نَسُوا الذِّكْرَ﴾ چون «کان» مستمر است و قبلی است نه اینکه «ساروا قوماً بورا» ﴿كَانُوا قَوْمَاً بُوراً﴾ اینها اصلاً این طور بودند لذا حق شناسی نکردند به جای قدرشناسی و حق شناسی و نعمت شناسی و تذکره خدا, فراموش کردند خب. مشابه این بخش در پایان سوره مبارکه «مائده» آمده است که در سوره مبارکه «مائده» ذات اقدس الهی آیه ۱۱۶ سوره «مائده» این است که در صحنه قیامت به وجود مبارک عیسی(سلام الله علیه) می فرماید: ﴿ءَأَنْتَ قُلْتَ لِلنَّاسِ اتَّخِذُونِی وَأُمِّیَ إِلٰهَیْنِ مِن دُونِ اللّٰهِ﴾ اینها که گرفتار تثلیث یا امثال اینها بودند مقصّرند کار, کار بدی است با توحید سازگار نیست مقصّر اصلی چه کسی است؟ تو دعوت کردی اینها را به تثلیث یا خودشان بیراهه رفتند؟ ﴿ءَأَنْتَ قُلْتَ لِلنَّاسِ اتَّخِذُونِی وَأُمِّیَ إِلٰهَیْنِ مِن دُونِ اللّٰهِ قَالَ سُبْحَانَكَ﴾ دو مطلبی که اینجا هست آنجا هم در سوره مبارکه «مائده» هم بود اولاً تو منزّه از آن هستی که شریک داشته باشی ثانیاً ما چنین حرفی حق نداشتیم بزنیم ﴿قَالَ سُبْحَانَكَ﴾ (یک) دو ﴿مَا يَكُونُ لِی أَنْ أَقُولَ مَا لَيْسَ لِی بِحَقٍّ﴾ حرف انبیا حرف فرشته ها حرف قدّیسین بشر در این گونه از مقاطع دو نکته است یکی اینکه تو منزّه از آن هستی که شریک داشته باشی یکی اینکه ما چنین حقّی نداریم که بگوییم ما را بپرستید و ما به طرف خودمان دعوت بکنیم ﴿سُبْحَانَكَ﴾ (یک) ﴿مَا يَكُونُ لِی أَنْ أَقُولَ مَا لَيْسَ لِی بِحَقٍّ﴾ (دو) خب پس این صحنه برای همیشه هست و ذات اقدس الهی برای اینکه حجّت او بالغه بشود این محکمه را به راه انداخت حالا نتیجه می گیرند به بت پرستها خطاب می کنند که این معبودها که شما را تکذیب کردند شما محکوم شدید بالعذاب القطعی نه خودتان می توانید عذاب را از خود منصرف کنید بالاستقلال نه با کمک دیگری یا دیگران می توانید مشکل خود را حل کنید ﴿فَقَدْ كَذَّبُوكُم بِمَا تَقُولُونَ فَمَا تَسْتَطِيعُونَ صَرْفاً﴾ بالاستقلال یعنی عذاب را از خود منصرف کنید ﴿وَلَا نَصْراً﴾ یعنی با کمک, با کمک دیگری, دیگری بخواهد عذاب را از شما منصرف کند شما کمک او باشید یا شما بخواهید عذاب را از خود منصرف کنید دیگری ناصر شما باشد این چنین نیست اصل کلّی این است که هر ظالمی محکوم است منتها قدر متیقّن در مقام تخاطب همان ﴿إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ﴾ است لکن منحصر در او نیست اطلاق این آیه سر جایش محفوظ است ﴿وَمَن يَظْلِم مِنكُمْ نُذِقْهُ عَذَاباً كَبِيراً﴾ ما کمی می چشانیم این طور نیست که او بنوشد بلکه می چشد آن عذابی که ما بخواهیم او را در آن عذاب غرق کنیم که مقدور اینها نیست همین مختصری که ما به اینها می چشانیم برای اینها عذاب کبیر است خب بعد درباره وجود مبارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) می فرماید بحث در دو مقام است یکی در نبوّت عام یکی در نبوّت خاص, درباره نبوّت عام اینها که می گویند اصلاً بشریّت با رسالت سازگار نیست ما جواب نبوّت عام را خواهیم داد یکی اینکه درباره شخص پیغمبر اسلام(صلّی الله علیه و آله و سلّم) این حرف را دارند ما جواب مخصوص این رشته را می دهیم الآن چون آنها درباره اصل نبوّت بحث نکرده بودند درباره نبوّت خاص بحث کردند یعنی آیه هفت همین سور ه که قبلاً خوانده شد این بود که ﴿وَقَالُوا مَالِ هٰذَا الرَّسُولِ﴾ چرا این شخص این طور است از طرفی ادّعای نبوّت دارد از طرفی در بازار حرکت می کند غذا می خورد اهل غذا خوردن است اهل مَشی فی السوق است نمی گفتند که اصلاً رسالت با بشریّت سازگار نیست آن در آیات دیگر است قرآن کریم درباره نبوّت عامّه بحث مبسوط خاصّ خودش را دارد چون اینها درباره خصوص پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) این حرف را زدند آن

گـاه دربـاره این همـان آیه بیست می فرمایـد اصـلاً نبوّت کلی همین است ما بر فرض فرشـته ای را می فرسـتادیم بایـد او را به صورت بشـر در می آوردیم برای اینکه شما باید ببینید احتجاج کنید حرف او را بشنوید ﴿وَلَوْ جَعَلْنَاهُ مَلَكاً لَجَعَلْنَاهُ رَجُلاً وَلَلَبَسْنَا عَلَيْهِم مَا يَلْبِسُونَ﴾ که در اوایل سوره مبارکه «انعام» گـذشت اینجا می فرمایـد همه انبیا این طورنـد بشر بودنـد ﴿وَمَا أَرْسَلْنَا قَبْلَكَ مِنَ الْمُرْسَلِينَ إِلَّا إِنَّهُمْ لَيَأْكُلُونَ الطَّعَامَ﴾ (یک) ﴿وَيَمْشُونَ فِي الْأَسْوَاقِ﴾ (دو) تا حجّت باشـند برای شـما ﴿وَجَعَلْنَا بَعْضَكُمْ لِبَعْضٍ فِتْنَةً﴾ مـا می آزماییم کسـی که در بین شـماست به مقامی می رسـد تا ببینیم دیگران در برابر حق و عـدل و عقل خضوع دارند یا داعیه های باطلی دارند ما اینها را می آزماییم ﴿إِلَّا إِنَّهُمْ لَيَأْكُلُونَ الطَّعَامَ وَيَمْشُونَ فِي الْأَسْوَاقِ وَجَعَلْنَا بَعْضَكُمْ لِبَعْضٍ فِتْنَةً أَتَصْبِرُونَ وَكَانَ رَبُّكَ بَصِيراً﴾ ما کسـی که از خانه های متوسط است می بینیم که به هر درجه ای برسد صلاح و فلاح را حفظ می کنـد چون ﴿اللّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ﴾ پُستهای کلیـدی را ذات اقدس الهی فقط به کسانی می دهد که می داند اینها به هیچ وجه از مسـیر دین فاصله نمی گیرند ﴿اللّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ﴾ اما کرامت را, علم را به عنوان آزمون به هر کسی می دهـد گـاهی ممکن است نظیر بلعم بـاعور در بین آن در بیایـد که ﴿وَاتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ الَّذِي آتَيْنَاهُ آيَاتِنَا﴾ گاهی هم ممکن است ﴿مَثَلُ الَّذِينَ حُمِّلُوا التَّوْرَاةَ ثُمَّ لَمْ يَحْمِلُوهَا كَمَثَلِ الْحِمَارِ﴾ در بیاید ولی بالأخره پستهای کلیدی را ابداً ذات اقدس الهی به احدی که کشف خلاف در کارش راه پیـدا می کنـد عطا نمی کند ﴿اللّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ﴾. اما مقامات عادی به عنوان آزمون چرا ممکن است عطـا بکنـد فرمود: ﴿وَجَعَلْنَا بَعْضَكُمْ لِبَعْضٍ فِتْنَةً﴾ این هست که این کار را ما می کنیم و می آزماییم تا کسی نگوید که چرا فلان شخص به پیغمبری رسیده ما نرسیدیم ﴿لَوْلاَ نُزِّلَ هذَا الْقُرْآنُ عَلَى رَجُلٍ مِنَ الْقَرْيَتَيْنِ عَظِيمٍ﴾ و مانند آن که در سوره مبـارکه «زخرف» آمـده فرمود اینهـا آزمون است و معیـاری هم دارد در قرآن کریم فرمود یـک عـدّه با اینکه حق برایشان روشن شـده است انکار می کننـد ما کاری می کنیم که این از آنها گرفته بشود در دنیا برای فرعون بیّن الرشـد شد که وجود مبـارک موسـای کلیم پیغمبر است و کـار او معجزه است امـا مع ذلـک انکـار کرد همین معنـا برای اینکه مبادا در قیامت ظهور پیدا کند از هر طرف راه را خدا می بندد وجود مبارک موسای کلیم به فرعون ملعون فرمود آخر تو که برایت روشن شد ﴿لَقَدْ عَلِمْتَ مَا أَنزَلَ هؤُلاءِ إِلَّا رَبُّ السَّماوَاتِ وَالْأَرْضِ بَصَائِرَ﴾ تو برایت روشن شـد که اینها بصائر الهی است خب مشکلت چیست؟ در دنیا انسان با اینکه برای او صـد درصد مطلبی روشن می شود می تواند نپذیرد زیرا متولّی اندیشه, عقل نظر است و مسئول عمـل و عزم اراده, عقـل عمـل اگر در جهـاد درونی در جهاد نفس این عقل عمل به ره درآمـده به اسارت و زنجیر در آمده یک مطلب صد درصد علمی و حق و یقین را انکار می کند این خطر هست مثالش هم در بحثهای قبل داشتیم که مسئول اراده یـک چیز دیگر است مسـئول انـدیشه چیز دیگر است همان طوری که در صحنه بـدن مسـئول ادراک, چشم و گوش اند مسـئول حرکت, دست و پای اند اگر کسی به صورت شفاف مار و عقرب را ببیند این دیگر مار است و مار دمان و سمّی است دارد می آیـد عقرب را هم می بینـد اما دست و پای او که بسته باشـد این فرار نمی کنـد که نمی شود به او گفت مگر ندیدی چشم که فرار نمی کند علمِ حوزه و دانشگاه که فرار نمی کند آن عقلِ دینی است که از معصیت فرار می کند اینکه در جهاد اکبر, جهاد اکبر که حضرت فرمود, باید مواظب باشیم کسی آن نیروی تصمیم گیرنده و متولّی عزم و اراده و اخلاص را به بند نکشـد وگرنه شـما همین آیه را بخوان همین معنا در قیامت هم ظهور می کنـد منتها در قیامت همه جوانب را به قـدری خـدای سبحان شـفاف می کنـد که دست و پای آدم هم علیه آدم قیام می کنند آن وقت دیگر هیچ راهی برای انکار نیست «أعاذنا الله من شرور أنفسنا و سيّئات أعمالنا». «و الحمد لله ربّ العالمين»

آیات ۱۹ تا ۲۲ سوره فرقان ۹۰/۱۰/۱۸

.Your browser does not support the audio tag

(فَقَدْ كَذَّبُوكُم بِمَا تَقُولُونَ فَمَا تَسْتَطِيعُونَ صَرْفاً وَلاَ نَصْراً وَمَن يَظْلِم مِنكُمْ نُذِقْهُ عَذَاباً كَبِيراً (۱۹) وَمَا أَرْسَلْنَا قَبْلَكَ مِنَ الْمُرْسَلِينَ إِلَّا إِنَّهُمْ لَيَأْكُلُونَ الطَّعَامَ وَيَمْشُونَ فِي الْأَسْوَاقِ وَجَعَلْنَا بَعْضَكُمْ لِبَعْضٍ فِتْنَةً أَتَصْبِرُونَ وَكَانَ رَبُّكَ بَصِيراً (۲۰) وَقَالَ الَّذِينَ لاَ يَرْجُونَ لِقَاءَنَا لَوْلاَ أُنزِلَ عَلَيْنَا الْمَلاَئِكَةُ أَوْ نَرَى رَبَّنَا لَقَدِ اسْتَكْبَرُوا فِي أَنفُسِهِمْ وَعَتَوْ عُتُوّاً كَبِيراً (۲۱) يَوْمَ يَرَوْنَ الْمَلاَئِكَةَ لاَ بُشْرَى يَوْمَئِذٍ لِلْمُجْرِمِينَ وَيَقُولُونَ حِجْراً مَحْجُوراً (۲۲))

شبهاتی که مشرکان مکّه و کافران داشتند بخشی مربوط به توحید بود که اشاره شد بخشی هم مربوط به مسئله معاد بود و هست که بعضی گذشت و بعضی از این شبهات و پاسخها خواهد آمد بخشی هم مربوط به مسئله وحی و نبوّت بود. درباره وحی و نبوّت ملاحظه فرمودید که آنها گاهی درباره خود وحی و کتاب خدا و کلام خدا سخن داشتند گفتند این افسون و افسانه است اسطوره پیشینیان است قصص گذشتگان است مستورات گذشتگان است وحی نیست که (تُمْلَى عَلَيْهِ) و مانند آن (قَالُوا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ اكْتَتَبَهَا) ذات اقدس الهی این شبهه را جواب داد فرمود: (قُلْ أَنزَلَهُ الَّذِي يَعْلَمُ السِّرَّ فِي السَّماوَاتِ وَالْأَرْضِ) این اسرار خلقت است اسرار عالم است راه تعلیم و تزکیه است اسطوره نیست افسانه نیست و مانند آن.

برخی از شبهات آنها مربوط به پیامبر بود و عصاره آن شبهات هم این است که این پیغمبری یا کار ملکوتی است یا کار مُلکی اگر یک امر ملکوتی است نصیب بشر نمی شود اگر یک امر مُلکی است و بشر به او دسترسی پیدا می کند ما هم می توانیم به آن برسیم چرا فرشته بر ما نازل نمی شود و به نظر آنها این است که رسالت یک امر ملکوتی است فرشته باید رسول خدا باشد انسان نمی تواند ولی این تردید بین الأمرین را دارد چون نظر آنها این است که رسالت یک امر ملکوتی است و بشر نمی تواند رسول خدا باشد می گویند: (وَقَالُوا مَالِ هذَا الرَّسُولِ يَأْكُلُ الطَّعَامَ وَيَمْشِي فِي الْأَسْوَاقِ) اینکه مثل ما غذا می خورد اینکه مثل ما در بازار راه می رود در خیابان راه می رود اینکه نمی تواند رسول باشد این نظر آنهاست ولی از باب صبر و تقسیم می گویند بالأخره رسالت را شما مشخص کنید از چه قسم است اگر از سنخ ملکوت است که به بشر نمی رسد اگر از سنخ ملك است که ما هم می توانیم برسیم. ذات اقدس الهی همه این شبهات را بررسی کرد فرمود اگر انسان موجودی بود که فقط از طین بود از گِل بود فقط ابزار گوشت و پوست و بدن بود بله این نمی توانست به امر ملکوتی راه پیدا کند اما یک جهت او (إِنِّي خَالِقٌ بَشَراً مِّن طِينٍ) است یک جهتش هم (نَفَخْتُ فِيهِ مِن رُوحِي) است آنکه این (نَفَخْتُ فِيهِ مِن رُوحِي) این ودعیه ملکوتی را شکوفا کرده است لیاقت آن را پیدا می کند که با اسرار عالم تماس بگیرد برخی از آنها که (اللّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ) آنها را به مقام رسالت می رساند آن که (قَدْ خَابَ مَن دَسَّاهَا) و این فطرت را خاموش کرد این فطرت را دفن کرد دسیسه کرد مدسوس کرد آن فقط جنبه بشری دارد (ذَرْهُمْ يَأْكُلُوا وَيَتَمَتَّعُوا وَيُلْهِهِمُ الْأَمَلُ) این با (إِنْ هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا) این نمی تواند با امر ملکوتی رابطه برقرار کند پس بنابراین اشکال وارد نیست زیرا انسان یک جنبه اش (إِنِّي خَالِقٌ بَشَراً مِن طِينٍ) است یک جنبه اش (نَفَخْتُ فِيهِ مِن رُوحِي) یک جنبه اش فرد عادی است که (أَلَمْ يَكُ نُطْفَةً مِن مَنِيٍّ يُمْنَى) است یک جنبه اش هم (وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا) است اگر کسی آن جنبه (فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا) که در آغاز امر با الهام الهی آشنا شد این در مکتب الهام درس خواند اینکه تنها در حوزه و دانشگاه درس نمی خواند که این با الهام به دنیا

آمده اگر این ودیعه را این سرمایه را حفظ بکند می تواند به جاهایی برسد اما اگر خاک روی این سرمایه بریزد مدسوس کند بالاتر از دس, تدسیس یعنی تدسیس که صیغه باب تفعیل است و کثرت و مبالغه و شدّت را می رساند (قَدْ خَابَ مَن دَسَّاهَا) که اصلش «دَسَّسَ‌ها» بود این «دَسَّس» تفعیل همان «دسّ» است مدسوس کردن دسیسه کردن یک کار بدی است تدسیس بدتر است خب اگر کسی با تلاش و کوشش این جان مُلهم را تدسیس کرد دفن کرد در بین اغراض و غرایز این صدای فطرت را که نمی شنود که این حرف خودش را نمی شنود خب اگر حرف خودش را نشنید مدسوس شد مدسَّس شد چه توقّعی دارد که از وحی طرْفی ببندد ولی اگر کسی (قَدْ أَفْلَحَ مَن زَكَّاهَا) شد همان را شکوفا کرد همان را بالا آورد و روشن کرد این اگر ذات اقدس الهی صلاح بداند و از اسرار گذشته او باخبر باشد می تواند او را مصلحت بداند او را به جایی برساند پس بنابراین نگویید رسالت اگر امر ملکوتی است به بشر نمی رسد اگر امر ملکی است به ما هم باید برسد خیر یک امر ملکوتی است به بشر هم می رسد ولی شما بشر نیستید (إِنْ هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ) این تعارف ندارد که بالأخره انسان یا باید حرف وحی را گوش بدهد یا جزء اسراربین عالم باشد که چشم باطن را پیدا کند درون خیلیها را ببیند یا دو روز صبر کند ببیند که اینها به چه صورت در می آیند خب وجود مبارک امام سجاد این کار را کرده وجود مبارک امام باقر این کار را کرده هر دو امام همام در صحنه عرفات یک عدّه را نشان دادند دیگر آنها که گفتند «ما أكثر الحجيج و قلّ الضجيج» فرمود نه خیر «ما أكثر الضجيج و قلَّ الحجيج» می گویی نه ببین خب اگر کسی در برابر امام زمانش به خلاف حرکت کند همان در می آید که بنابراین یکی از این سه راه هست که جمع را شاید فرمود ما گفتیم بشر می تواند وحی بگیرد شما هم می گویید ما هم می توانیم وحی بگیریم شما (إِنْ هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ) هستید دیگر چه نقصی می کنید. اینها را ذات اقدس الهی در آیات متعدّد فرمود اینجا هم به پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) فرمود: (فَانظُرُوا) نگاه کن ببین اینها چطور اشکال می کنند در آیه نُه همین سوره «فرقان» که قبلاً گذشت این بود (فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ) نگاه کن چطور استدلال می کنند ما درباره انسان حرف می زنیم شما که انسان نیستید خب این یک راه با صرف نظر از این جواب دقیق به تک تک این شبهات پاسخ داده شد فرمود شما می گویید چرا او وضع مالی ندارد خب کلّ این جهان را مال و مِلک و مُلک را خدا آفرید می تواند به او بدهد دیگر این چرا کنز ندارد چرا باغ ندارد اگر بخواهد که (تَبَارَكَ الَّذِي إِن شَاءَ جَعَلَ لَكَ خَيْراً مِّن ذٰلِكَ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ) پس بنابراین هیچ کدام از این شبهات شما وارد نخواهد بود.

ص: ۵۰۶

می ماند مطلب بعدی که درباره این اموال که خدای سبحان به شما مال داد و به جای اینکه شکر کنید کفران کردید. مال در فرهنگ قرآن در پنج, شش آیه به صورتهای گوناگون ترسیم شد اصلِ مال خب نعمت الهی است این در یک بخشی از آیات که (أَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعَمَهُ ظَاهِرَةً وَبَاطِنَةً) اینها نعمت خداست. مطلب دوم که بخش دیگر از آیات است ذات اقدس الهی می فرماید ما هر چه دادیم به عنوان امتحان است تکریم نیست اجلال نیست اجلال و تکریم در قیامت است اگر به کسی مال دادیم با امتحان است این یک موجبه کلیه است یک اصل کلی است در خیلی از جاها یکی از اینها سوره مبارکه «تغابن» است که (إِنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ) فتنه یعنی آزمون که موجبه کلیه هم است بخش سوم, طایفه ثالثه آیاتی است که به نحو موجبه جزئیه است نه به نحو موجبه کلیه که فرمود: (إِنَّ مِنْ أَزْوَاجِكُمْ وَأَوْلَادِكُمْ عَدُوّاً لَّكُمْ) بعضیها از مالها, بعضی از فرزندها دشمن اند پس آنکه موجبه کلیه است فرمود: (إِنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ) این ابتلاست امتحان است یعنی «كلّ مالٍ

ابتلاء, کلّ ولدٍ ابتلاء» اما عدوّ و دشمن بودن این به نحو موجبه جزئیه است که فرمود: (إِنَّ مِنْ أَزْوَاجِكُمْ وَأَوْلَادِكُمْ عَدُوّاً لَّكُمْ) در مقام ما, ما دلیلی نداریم که این مربوط به عدوّ و دشمنی باشد فرمود آنها گفتند که (وَلٰكِن مَّتَّعْتَهُمْ وَآبَاءَهُمْ حَتَّى نَسُوا الذِّكْرَ) این حرف فرشته هاست در معاد که خدایا تو به آنها نعمتهای فراوانی دادی اینها به جای اینکه شکر کنند کفر ورزیدند دلیلی نیست که این آیه درباره عذاب باشد خب پس طایفه اُولیٰ به نحو موجبه کلیه این است که «کلّ مالٍ نعمةٌ» طایفه ثانیه این است که هر مالی که ذات اقدس الهی به کسی داد آزمون الهی است طایفه ثالثه دیگر موجبه کلیه نیست موجبه جزئیه است که بعضی از اموال بعضی از اولاد واقعاً دشمن انسان اند مقام ما هم بیش از مسئله ابتلا چیز دیگر نیست نعمتی است که خدا داد و البته باید در برابر این نعمت شکر کرد.

ص: ۵۰۷

پرسش:

پاسخ: دیگر حیات دنیا نه «زینتکم» در اوایل سوره «کهف» هم گذشت که هر چه که هست زینت زمین است (إِنَّا زَيَّنَّا السَّماءَ الدُّنْيَا بِزِينَةٍ الْكَوَاكِبِ) یا (زَيَّنَّا السَّماءَ) کذا و کذا فرمود آسمان بروید این شمس و قمر زینت السماء است نه زینت شما, زمین بروید این زینت الأرض است «انا زینا الارض» کذا, (الْمَالُ وَالْبَنُونَ زِينَةُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا) این زمین اینجا مزیّن شد این فضا اینجا مزیّن شد نه شما زینه الانسان در سوره مبارکه «حجرات» است که آنجا فرمود خدای سبحان (حَبَّبَ إِلَيْكُمُ الْإِيمَانَ وَزَيَّنَهُ فِي قُلُوبِكُمْ) زینت انسان, کمال اوست وگرنه زینت خانه و زندگی و فرش که آن باغ و آن زمین را مزیّن کرده است نه زینت انسان, زینت انسان آن است که با مزیّن همسفر باشد خب اگر در سوره «حجرات» دارد که (حَبَّبَ إِلَيْكُمُ الْإِيمَانَ) محبوب شما دین شماست (وَزَيَّنَهُ فِي قُلُوبِكُمْ) زینت شما همان علم و ادب و عقل و عدل شماست معلوم می شود باغ و راغ زینت الأرض است نه زینت انسان خب اگر این چنین است آسمان را هم فرمود ما با شمس و قمر مزیّن کردیم حالا بر فرض شما سوار سفینه شدید رفتید آسمان آنجا زندگی کردید آنجا هم مزیّن نیستید الاّ بالایمان, زینت انسان همان کمالات اوست حالا که این چنین است پس زینت الأرض مشخص شد که فرمود: (وَنَبْلُوكُم) مثلاً کذا که فرمود ما شما را با این زینتها می آزماییم لکن اگر کسی از این امتحان سرافراز بیرون آمد آن وقت همینها برای او روح و ریحان خواهد شد یعنی می تواند از اینها استفاده روح و ریحانی ببرد و اما اگر سرفراز بیرون نیامد از اینها سوء استفاده کرد کم کم با همینها خدا او را می گیرد آن گاه آیات سوره مبارکه «انعام» و دو بخش از سوره مبارکه «توبه» شاهد آن مسئله خواهد بود که قبلاً اشاره شد. در سوره مبارکه «انعام» فرمود ما اینها را که وقتی بخواهیم بگیریم غرق نعمت می کنیم در بحبوحه نعمت اینها را می گیریم آیه ۴۴ سوره مبارکه «انعام» این است (فَلَمَّا نَسُوا مَا ذُكِّرُوا بِهِ) ما قبلاً اینها را با فقر و بیماری و مشکلات قدری فشار دادیم که بگویند «یا الله» آیه ۴۳ این بود (فَلَوْلاَ إِذْ جَاءَهُم بَأْسُنَا تَضَرَّعُوا) آخر بأس ما, امتحان ما, آن تازیانه ای که آمد چرا ناله نکردند تضرّع نکردند زاری نکردند ما اینها را قدری فشار دادیم که بگویند «یا الله» نگفتند دیدیم لایق نیستند, این مشکلات را حل کردیم نعمتها را فراوان کردیم اینها را در غرق نعمت خفه کردیم (فَلَوْلاَ إِذْ جَاءَهُم بَأْسُنَا تَضَرَّعُوا وَلكِن قَسَتْ قُلُوبُهُمْ وَزَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ۝ فَلَمَّا نَسُوا مَاذُكِّرُوا بِهِ) ما آنها متذکّر کردیم ولی به یادشان نیامد (فَتَحْنَا عَلَيْهِمْ أَبْوَابَ كُلِّ شَيْءٍ حَتَّى إِذَا فَرِحُوا بِمَا أُوتُوا أَخَذْنَاهُمْ بَغْتَةً) چون در چنین حالتی سلب نعمت دردآورتر است دیگر بر اساس همین معیار در دو جای سوره مبارکه «توبه» فرمود اگر دیدید یک عدّه که کج راهه رفتند و کج راهه می روند ولی نعمتهای آنها افزون است شما در تعجّب نباشید برای اینکه ما اینها را می خواهیم بگیریم آیه ۵۵ سوره مبارکه «توبه» این است (فَلَا تُعْجِبْكَ أَمْوَالُهُمْ وَلَا أَوْلَادُهُمْ إِنَّما يُرِيدُ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُم بِهَا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَتَزْهَقَ أَنْفُسُهُمْ وَهُمْ كَافِرُونَ) در همان سوره مبارکه «توبه» آیه ۸۵ هم به این صورت است (وَلاَ تُعْجِبْكَ أَمْوَالُهُمْ وَأَوْلَادُهُمْ إِنَّما يُرِيدُ اللَّهُ أَن يُعَذِّبَهُم بِهَا فِي الْدُّنْيَا وَتَزْهَقَ أَنْفُسُهُمْ وَهُمْ كَافِرُونَ) اینها را ما می خواهیم در متن نعمت بگیریم تا عذابشان شدیدتر بشود بنابراین این پنج, شش طایفه مشخص می کند که مال در اسلام اصلش نعمت است دادنش امتحان است برخی از اینها دشمن است برخی از اینها برای آن است که انسان غرقِ او بشود و در بحبوحه غرق نعمت گرفتار عذاب الهی می شوند خب. اینکه فرمود: (وَمَا أَرْسَلْنَا قَبْلَكَ مِنَ الْمُرْسَلِينَ) پاسخش این است که به اینها بگو رسول الاّ ولابد باید بشر باشد برای اینکه با شما می خواهد حرف بزند می خواهد اسوه و الگوی شما باشد اگر بگوید من اسوه ام و مقتدای شمایم و قُدوه شمایم به من اقتدا کنید آخر بگویند تو فرشته ای تو که اهل شهوت و غضب نیستی ما چگونه به تو اقتدا کنیم رسول آن است که در اَمام مردم باشد و امامت را به عهده بگیرد فرشته که این چنین

نیست مردم نه حرف او را می شنوند نه او را می بینند لذا هیچ ممکن نیست رسولِ مردم فرشته باشد این برهانش در اوایل سوره مبارکه «انعام» گذشت بعد می فرماید اینکه شما می گویید ﴿يَأْكُلُ الطَّعَامَ وَيَمْشِي فِي الْأَسْوَاقِ﴾ منظور این نیست که پرخوری می کند یا بدخوری می کند یعنی اصلِ غذا خوردن را اینها اثبات کردند مَشی در اسواق هم اصل مشی را اثبات می کند نه اینکه بازارگرد است تا کسی بگوید که رفتن در بازار و زود رفتن و دیر آمدن و اینها کار شیطان است و اینها, غرض این نیست که اینها خیلی در بازار می گردند غرض این است که برای رفع حوائج می روند بازار چیز می خرند برای رفع حوائج غذا می خورند این طورند یعنی مثل ماها هستند نه اینکه زیاد اهل غذا هستند یا زیاد اهل سوق اند تا گفته بشود سوق مثلاً رفت و آمدش کذا و کذاشت خب فرمود: ﴿إِلَّا إِنَّهُمْ لَيَأْكُلُونَ الطَّعَامَ﴾ بعد به پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) می فرماید اینها نیش می زنند و خب شما هم باید صبر کنید صبر از بهترین ملکاتی است که انسان با او آزموده می شود ما دیگر چیزی بالاتر از نماز در فروع دین نداریم برای اینکه «الصلاه عمود الدین» و اما در جریان استعانت به نماز و صبر مسئله صبر مقدّم بر صلات ذکر شده است البته تقدیم لفظی ﴿وَاسْتَعِينُوْا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ﴾ صبر غیر از سکوت است ما که از گذشته خبر نداریم از آینده خبر نداریم ما در معرض امتحانیم هر حادثه ای که پیش آمد انسان جزع بکند این وجهی ندارد صبر بر ما لازم است همان طوری که نماز بر ما لازم است اگر بخواهیم بر مشکلات روزگار فائق بشویم صبر لازم است بر مشکلات جهنّم فائق بشویم صلات لازم است ﴿وَاسْتَعِينُوْا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ﴾ اینجا به وجود مبارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) فرمود صبر کنید ما شما را با یکدیگر می آزماییم در سوره مبارکه «آل عمران» هم فرمود شما باید که از صبر صرف نظر نکنید ما خیلی از شماها را با این وسایلی که تبهکارها نقل می کنند می آزماییم آیه ۱۸۶ سوره مبارکه «آل عمران» این است ﴿لَتُبْلَوُنَّ فِي أَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ وَلَتَسْمَعُنَّ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِن قَبْلِكُمْ وَمِنَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا أَذًى كَثِيراً وَإِن تَصْبِرُوا وَتَتَّقُوا فَإِنَّ ذٰلِكَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ﴾ اینکه لقمان فرمود: ﴿وَاصْبِرْ عَلَى مَا أَصَابَكَ إِنَّ ذٰلِكَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ﴾ یا در این بخش فرمود صبر کنید و باتقوا باشید ﴿فَإِنَّ ذٰلِكَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ﴾ عزم الامور یعنی «مِن الامور الّتی يَجب أن يُعْزَم عليها» اولاً ما هیچ کاری را بدون اداره نمی توانیم بکنیم اصلاً ما «خُلقنا مختارین و مریدین» اگر انسان مورد فعل بود دست کسی را گرفتن از جایی به جایی بردن اینکه مصدر فعل نیست این را بردند نه اینکه رفت ولی اگر کاری به انسان اسناد داده شد کار انسان بود حتماً ارادی است ما ممکن نیست کاری را بدون اراده انجام بدهیم همان طوری که دو دوتا پنج تا نیست دو دوتا سه تا نیست انسان هم قادر نیست کار غیر ارادی انجام بدهد ولو طنز بگوید ولو بخواهد بخندد خب شوخی کند هم بالأخره تصمیم می گیرد اراده می کند انسان اصولاً «خُلق مختاراً حرّاً مریداً» این طور خلق شده است ما مجبوریم که آزاد باشیم آزادی در اختیار ما نیست که آزادی را سلب بکنیم یک کار غیر ارادی انجام بدهیم این نیست ما را خدا آزاد خلق کرد مختار خلق کرد لذا مسئولیم لذا هر کاری را با اراده انجام می دهیم اما کارها فرق می کند یک وقت یک کار عادی است حالا یک ساعت یا دو ساعت بنشیند مشورت بکند با دوستان مشورت بکند خودش فکر بکند این طور نیست بلند می شود می رود منزل یا مسجد, اما اگر خواست همسر انتخاب بکند خواست منزل تهیه کند این کاری است که «مِن عزم الامور» است خودش می نشیند فکر می کند با دوستان مشورت می کند بالأخره با صاحب نظر مشورت می کند اینها را می گویند «مِن عزم الامور» یعنی «مِن الامور الّتی يَجب عن يُعزم عليها» باید تصمیم گرفت صبر «مِن عزم الامور» است یعنی «مِن الامور الّتی يَجب عن يُعزم عليها» حرف لقمان این است حرف سایر اولیای الهی و بزرگان این است چون حرف ذات اقدس الهی این است که فرمود: ﴿وَإِن تَصْبِرُوا وَتَتَّقُوا فَإِنَّ ذٰلِكَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ﴾.

پرسش: از آیه سوره «بقره» می شود استفاده کرد که احزاب ظاهری هم در قیامت نگران است

پاسخ: خب بله مکلّف است دیگر, حضرت تا زنده است با علم غیب که عمل نمی کنند که (إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ) در این بخشها همه احکام بر حضرت هم واجب است بر دیگران هم واجب است گاهی البته اگر ضرورت اقتضا بکند که معجزه ای اِعمال بکنند با علم غیب عمل می کنند ولی بنای آنها بر این است که با علم ظاهر عمل بکنند در همان فرمایشات مرحوم کاشف الغطاء که یک وقت خواندیم همین بود در جریان محکمه و داوری که حضرت فرمود: «إنّما أقضی بینکم بالأیمان و البیّنات» هم همین است حضرت با اینکه می داند مال برای چه کسی است حق, حقّ چه کسی است ولی برابر آن علم غیب و علم ملکوتی محکمه اسلامی اداره نمی شود فرمود ما با شاهد و با سوگند, داوری می کنیم و محکمه را پیش می بریم اگر کسی قسم دروغ خورد شاهد زور آورد در محکمه ما, ما به استناد آن شاهد یا سوگند مالی را به کسی دادیم او باید بداند که «قطعةٌ مِن النار» را دارد می برد این یک آتش دارد می برد مبادا بگوید محکمه پیغمبر بود من از دست خود پیغمبر گرفتم بنا بر این نیست که ما در دنیا برابر آن علم غیب عمل بکنیم.

پرسش:

پاسخ: خب بله دیگر فرد عادی اند اینها وضو می گیرند تطهیر می کنند.

پرسش:

پاسخ: آنکه مربوط به طهارت از ذنب است در عصمت است خب.

فرمودند این شبهات در اثر آن است که اینها معنای وحی و نبوّت و رسالت و امثال ذلک را بررسی نکردند می ماند جریان فرشته که گفتند که همان طور که فرشته بر شما نازل می شود ما هم باید فرشته را ببینیم یک بلندپروازی بی جا هم کردند که ما باید ربّمان را ببینیم اینها درباره ذات اقدس الهی به عنوان اینکه الله واجب الوجود است خالق کل است ربّ الأرباب است اله الآلهه است همه را قبول دارند منتها به عنوان اینکه ربّ ماست ما در برابر او مسئولیم شفای ما, رزق ما, سلامت ما, امنیت ما به دست ارباب متفرّقون است اینها واسطه اند که مشکلات ما را حل کنند که شرک از همین جا پیدا شده لذا آنها الله را به عنوان ربّ جزئی قبول نداشتند اگر هم می گفتند: (أَوْ نَرَى رَبَّنَا) یا منظور از این ربّ, ربّ الأرباب است یا نه مواشاتاً مع المخاطب این حرف را زدند وگرنه آنها ربّ خاصّ خودشان را داشتند عبادت می کردند اینها می گفتند یا ما باید فرشته را ببینیم یا الله را ـ معاذ الله ـ ببینیم در پاسخ ذات اقدس الهی می فرماید این یک استکبار در اندیشه است چه توقّع بی جایی دارید که یک آدم عادی فرشته ها را ببیند ولی صبر بکنید فرشته را می بینید روزی فرشته را می بینید که به شما سخت می گذرد در هنگام مرگ فرشته مرگ را می بینید البته خیلیها عزرائیل(سلام الله علیه) را نمی بینند آن ملائکه زیردست آنها(علیهم السلام) را می بینند که آنها که با قهر و غضب جان اینها را می گیرند که (إِذَا تَوَفَّتْهُمُ الْمَلاَئِكَةُ يَضْرِبُونَ وُجُوهَهُمْ وَأَدْبَارَهُمْ) با سیلی و لگد و مُشت جان اینها را می گیرند با این ملائکه روبه رو هستند فرمود بله صبر کنید شما هنگام مرگ ملائکه را می بینید اما ذات اقدس الهی که دیدنی نیست نه در دنیا نه در آخرت نه حین الموت نه بعدالموت نه در رؤیا نه در رؤیت او که منزّه از دیدن و امثال ذلک است (وَقَالَ الَّذِينَ لاَ يَرْجُونَ لِقَاءَنَا) اینها که امید آخرت ندارند می گویند (لَوْلاَ أُنزِلَ

عَلَيْنَا الْمَلاَئِكَةُ) اگر پیغمبر, این شخص مدّعی رسالت است می گوید فرشته بر ما نازل می شود خب بر ما هم نازل بشود (أَوْ نَرَی رَبَّنَا) ما هم الله را ـ معاذ الله ـ ببینیم پاسخ این است که (لَقَدِ اسْتَكْبَرُوا فِی أَنفُسِهِمْ وَعَتَوْ عُتُوّاً كَبِيراً) یک بلندپروازی بی جا دارید ولی یک چند روز صبر بکنید فرشته را هم می بینید (يَوْمَ يَرَوْنَ الْمَلاَئِكَةَ) در هنگام مرگ می بینید اما (لاَ بُشْرَی يَوْمَئِذٍ لِلْمُجْرِمِينَ) برای مؤمنین بُشراست ولی برای کفار و تبهکاران بشارتی نیست آن روز می گویید (وَيَقُولُونَ حِجْراً مَحْجُوراً) دست به دامن می شوید می گویید از ما صرف نظر کنید از ما فاصله بگیرید ما را رها کنید این حِجر یعنی منع, محجورها که در کتابهای فقه کتابی است به نام کتاب حَجر برای همینهاست یعنی محجورین اما آن مهجور به معنای متروک است هجرت است و اینکه ذات اقدس الهی(صلّی الله علیه و آله و سلّم) فرمود: (يَا رَبِّ إِنَّ قَوْمِی اتَّخَذُوا هذَا الْقُرْآنَ مَهْجُوراً) این (مَهْجُوراً) به معنای متروکا نیست که هجرت باشد تا گاهی انسان بگوید جامعه ما قرآن را ترک کرده است مهجور است این آیه را بخواند, منظور حضرت این نیست که قوم من قرآن را ترک کردند و از قرآن فاصله گرفتند قرآن در جامعه ما مهجور است آن وقتی که حضرت فرمود, قرآن در دلها بود هر کس مسلمان بود کاملاً قرآن را حفظ می کرد آیات فراوانی حفظ می کرد در نمازها می خواند در شبها و روزها آیات را می خواندند این مهجور از هجرت نیست این مهجور از هَجر به معنی ترک نیست این مهجور از هُجر به معنای هزیان است همان طوری که ـ معاذ الله ـ در هنگام رحلت حضرت گفتند: (ان الرجل لیهجر) از آن هجران است مهجور است یعنی قوم من این کتاب را ـ معاذ الله ـ هزیان می دانند (يَا رَبِّ إِنَّ قَوْمِی اتَّخَذُوا هذَا الْقُرْآنَ) که نور و وحی است می گویند این اسطوره است این هزیان است وگرنه آن وقتی که این آیه نازل شده بود مسلمانها کاملاً قرآن را می بوسیدند و قوم پیغمبر که یعنی همانهایی که اسلام آورده بودند که ترک نکرده بودند اما آن مشرکانی که در صف مقابل ایستاده بودند آنها می گفتند این هزیان است و افسون است و اسطوره است و امثال ذلک.

ص: ۵۰۹

پرسش: اینکه خداوند بشر را خلق کند یک سری علامتها را برای بشر روی کره و آسمانها قرار بدهد..با این نشانه ها به قیامت و مرگ ایمان بیاورید این یک مقدار سخت نیست برای عموم مردم که..

پاسخ: نه, برای اینکه نظام حق که پوچ نیست این نظام حق یاوه نیست (أَیَحْسَبُ الْإِنسَانُ أَن یُتْرَکَ سُدی) یعنی کلّ این نظام همین طور آمد بخورد و برود هر که هر چه کرد, کرد هر ظلمی کرد, کرد هیچ حساب و کتابی در عالم نیست (أَیَحْسَبُ الْإِنسَانُ أَن یُتْرَکَ سُدی) سُدیً یعنی یاوه این شدنی نیست.

پرسش:

پاسخ: بله, عقلی هم خدا به او داد که از همین محسوس به معقول سفر کند فرمود شما سفر کنید از محسوستان به معقول, تدبّر کنید (فَسِیرُوا فِی الْأَرْضِ فَانْظُرُوا کَیْفَ کَانَ عَاقِبَهُ) همین است نظریه بدهید فرمود شما فرزند کسی هستید که اهل رؤیت بود لااقل شما پسر همان پدر باشید اهل نظر باشید پدرتان ابراهیم خلیل که در بخش پایانی سوره مبارکه «حج» گذشت فرمود: (مِّلَّهَ أَبِیکُمْ) این منصوب به اغراست یعنی «خذوا» دین پدرتان را بگیرید (مِّلَّهَ أَبِیکُمْ إِبْرَاهِیمَ هُوَ سَمَّاکُمُ الْمُسْلِمِینَ مِن قَبْلُ) شما پسرِ چنین پدری هستید ما به پدرتان (کَذلِکَ نُرِی إِبْرَاهِیمَ مَلَکُوتَ السَّماوَاتِ وَالْأَرْضِ) به او نشان دادیم او دید شما پسر همان پدر هستید (أَوَ لَمْ یَنظُرُوا فِی مَلَکُوتِ السَّماوَاتِ وَالْأَرْضِ) شما نظر کنید او اهل رؤیت است شما نگاه کنید او اهل دیدن است گاهی نگاه به دیدن می رسد نظر به رؤیت می رسد ما را که این طور نیافریده که فرمود تو خلیفه من هستی (نَفَخْتُ فِیهِ مِن رُّوحِی) من تو را با سرمایه خلق کردم (فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا) اگر کسی این چراغ را خاموش نکند خیلی از چیزها را می تواند ببیند.

ص: ۵۱۰

به هر تقدیر فرمود اینها می بینند هنگام مرگ فرشته ها را می بینند چون جریان مرگ مطرح شد عدّه ای می خواهند اصلاً جلویشان آزاد باشد قرآن کریم بعد از نقل شبهات آنها و اجوبه آن شبهات می فرماید اینها حرفی برای گفتن ندارند هیچ شبهه علمی نزد مشرکان و کافران نیست (بَلْ يُرِيدُ الْإِنسَانُ لِيَفْجُرَ أَمَامَهُ) این می خواهد جلویش باز باشد این حرفی برای گفتن ندارد که, اگر قیامت باشد چه اینکه هست, سؤال و جوابی باشد چه اینکه هست او خودش را کنترل می کند ولی می خواهد جلویش باز باشد خب اگر کسی بخواهد جلویش باز باشد بهانه می طلبد (يُرِيدُ الْإِنسَانُ لِيَفْجُرَ أَمَامَهُ) هیچ بازرسی نداشته باشد ولی ما او را به بند می کشیم می گوییم (وَقِفُوهُمْ إِنَّهُم مَّسْؤُولُونَ) حرفهای آنها و شبهات آنها را نقل می کند و رد می کند بعد می فرماید اینها حرفِ گفتنی ندارند این (لِيَفْجُرَ أَمَامَهُ) می خواهد جلویش باز باشد. اما در جریان مرگ و برزخ این آیات و روایات را حالاـ یا به عنوان درس امکاناتی دارید مثلاً برای کسی درس بگویید یا جلسات خصوصی تان این چنین باشد یا لااقل خودتان دو به دو مباحثه بکنید این آیات و روایاتی که مربوط به معاد است مربوط به قبر است مربوط به برزخ است این را با فقه و اصول خلط نکنیم خب می بینید این همه روایاتی که درباره فقه و اصول هست و وجود مبارک امام باقر و امام صادق اینها را می گفتند به شاگردان چه چیزی حلال است چه چیزی حرام است چه چیزی پاک است چه چیزی نجس است چه چیزی صحیح است چه چیزی باطل است اینها همه را می گفتند اما حالاـ گریه بکنند که نبود که اما این روایات مربوط به برزخ را با گریه درس می گفتند با گریه یعنی با گریه این امام باقر است وقتی جریان قبر و برزخ را می گوید این نظیر ارکان صلات و واجبات صلات و قاعده لا تعاد این طور نیست که درس بگوید زراره بنویسد که این را با اشک این حرفها را می گوید حالا این روایات را نگاه کنید این کتاب شریف وافی مرحوم فیض(رضوان الله علیه) خب هم مفسّر نامی بود هم محدّث نامی بود هم حکیم نامی بود یک انسان جامع الأطرافی بود این کتاب شریف وافی را خب روایات کتب اربعه را جمع کرده روایات دیگری هم که مقدورش بود آنها را جمع کرده و برخی از روایات که لازم بود توضیح بدهند توضیح دادند این روایت را از روضه کافی چندین بار ما در همین بحث تفسیر آوردیم خواندیم از جلد هشت کافی مرحوم کلینی که آن را از روضه کافی چند بار خواندیم اما این وافی جلد ۲۵ این طبع جدید که اصفهان چاپ کرده جلد ۲۵ صفحه ۶۴۰ این با تعلیقه شیخناالاستاد مرحوم علامه شعرانی چاپ شده است جلد آخرش است ظاهراً جلد ۲۵ درباره ابواب ما بعد الموت در تنظیم کار مرحوم فیض این است که ایشان ابواب توحید را اول ذکر می کند بعد کم کم مسئله وحی و نبوت و رسالت را ذکر می کند بعد احکام فرعی را ذکر می کند بعد مسئله بیماری و وصیّت و عیادت مریض و اینها را بعد ذکر می کند بعد مسئله تجهیز و نماز میّت و دفن میّت و اینها را ذکر می کند بعد جریان برزخ را ذکر می کند بعد جریان معاد را این طور نیست که مسئله تجهیز و صلات میّت و امثال ذلک را در باب طهارت ذکر بکنند معمولاً در کتابهای فقهی در باب طهارت اینها را ذکر می کنند بعد وارد کتاب صلات و صوم می شوند ولی مرحوم فیض(رضوان الله علیه) با همان نظم طبیعی که در خارج هست آن بحثهای اوّلیه را یعنی اصول دین را ذکر می کنند فروع دین را ذکر می کنند آن وقت آخرها بحث وصیّت و تجهیز میّت و امثال ذلک را ذکر می کنند لذا این جلد ۲۵ که تقریباً آخرین جلد است در این قسمت است. در جلد ۲۵ در صفحه ۶۴۰ این روایت را که مرحوم کلینی(رضوان الله تعالی علیه) در جلد هشت کافی نقل کرده است ایشان نقل می کنند و آن روایت این است که مرحوم کلینی «عن بعض أصحابنا عن علی بن عباس عن الحسن بن عبدالرحمن عن أبی الحسن(علیه السلام)» حضرت امام کاظم(سلام الله علیه) می فرماید: «إنّ الأحلام لم تَكُن فیما مضی» بشر اوّلی می خوابید ولی خواب نمی دید «أحلام» یعنی رؤیاها «إنّ الأحلام لم تَكُن فیما مضی فی أوّل الْخَلْق و إنّما حَدَثَتْ» بشر اوّلی خواب نمی دید بعدها پیدا شد حسن بن عبدالرحمن عرض می کند که من به عرض أبی الحسن(علیه السلام) رساندم که «فقلتُ و ما العلّه فی ذلک» چطور شد که بشر

اوّلی خواب نمی دید رؤیا نداشته بود «فقال(علیه السلام) إنّ الله تعالی بَعث رسولاً ـ إلی أهل زمانه» از همان پیش کسوتان انبیا(علیهم السلام) «فدعاهم إلی عباده الله و طاعته» مردم را به توحید و وحی و نبوّت و عبادت و اطاعت دعوت کرد مردم عصر او به آن حضرت گفتند «إنْ فَعَلْنا ذلک فما لنا» اگر دستورات شما را عمل بکنیم چطور می شود؟ «فوالله ما أنت بأکثرنا مالاً و لا بأعزّنا عشیرتاً» آخر تو بر ما برتری نداری نه از ما سرمایه دارتری نه قوم و قبیله ات بیشتر است آخر ما چرا حرفت را گوش بدهیم «فقال(علیه السلام) إن أطعتمونی أدخلکمُ الله الجنّه» اگر اطاعت کردید خدا شما را به بهشت می برد «و إن عصیتم أدخلکم الله النار» اگر معصیت کردید خدا شما را به جهنم می برد «فقالوا و ما الجنّه والنار» بهشت چیست؟ جهنم چیست؟ آن پیامبر(علیه الصلاه و علیه السلام) بهشت و جهنم را برای اینها معنا کرد «فَوَصَف لهم ذلک قالوا متیٰ نصیرُ إلی ذلک» خب اگر اعمال را انجام دادیم چه وقت به بهشت می رویم؟ «فقال إذا مِتُّم» وقتی مردید بعد از مرگ وارد می شوید «فقالوا لقد رأینا أمواتنا صاروا عظاماً و رُفاتا» مرده ها که می پوسند و خاک می شوند اینها که برنمی گردند که «فازدادوا له تکذیباً و به استخفافاً» هم تکذیبشان افزوده شد هم سبک شماری اینها, آن گاه «فأحدث الله عزّ و جل فیهم الأحلام» خدا رؤیا را نصیب اینها کرد که اینها در عالم خواب چیزهایی را می دیدند خواب می دیدند که با بدنشان مسافرت کردند مناظر خوبی دیدند مناظر بدی دیدند «فأتوه فأخبروه بما رأوا» وقتی که بیدار می شدند می آمدند نزد پیامبرشان می گفتند اینها چیست که ما می بینیم تا حال این طور نبود اینها چیست که ما می بینیم؟! «فأخبروه بما رأوا و ما أنکروا من ذلک» یک چیزهای ناشناخته ای را دیده بودند دیگر برای آنها اوّلین بار بود نمی دانستند چه خبر است که «فقال(علیه السلام) إنّ الله عزّوجل أراد أن یحتجّ علیکم بهذا هکذا تکون أرواحکم إذا مِتُّم» شما چنین عالمی می روید چرا دنبال گورستان می روید «هکذا تکون أرواحکم إذا مِتُّم و إن بلیت أبدانکم تَصیر الارواح إلی عِقابٍ حتی تُبْعَثَ الابدان» تا در معاد دوباره ذات اقدس الهی شما را زنده کند اما آنکه وجود مبارک امام باقر با گریه این مطلب را می رساند این بود.

ص: ۵۱۱

پرسش:

پاسخ: با بـدن سـفر می کنـد دیگر, همین روح است دوتا روح نیست روح در حدّ مرحله گیاهی این بدن را در بستر اداره می کند لذا غذایی که انسان خورد هضم می شود نفس می کشد و اینها و مواظب این هم هست تا این استراحتش را بکند و بالای سر انسان هم هست کسـی انسان را صـدا می زند او می شـنود و این بدن را تکان می دهد بیدار می شود او می شـنود نه اینکه انسان اول بیدار بشود بعد بشـنود بلکه اول می شـنود بعد بدن بیدار می شود او قیّم ماست سـرپرست ماست ما را که رها نکرده اگر انسـانِ پرخور و بـدخور باشـد کسـی فقـط تمـام تلاش و کوشـش این روح بیچاره, روح ملکوتی این است که این لاشه را حفظ بکند این زباله را حفظ بکند مثل اینکه شما یک حکیم را بگویید فرقان دست بگیر شهر را تطهیر بکن می کند ولی خب این حیف است انسان آن قـدر غـذا بخورد که فقط کارش بین نَسـیل و معتلف باشد طبق بیان نورانی حضـرت امیر این بدترین خسـارت است دیگر و اگر انسـان وارسـته ای بود کم خور بود خوش خور بود طیّب و طاهر بود این روح فراغتی پیـدا می کند ضمن اینکه این بدن را در بستر اداره می کند با آن بدنِ خودساخته سـفر می کند حرم مشرّف می شود عتبات مشرّف می شود منازل خوب می بیند با افراد خوب صـحبت می کند رؤیای خوب نصـیبش می شود وجود مبارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) در همـان جلـد هشت کـافی که مرحـوم کلینی نقـل کرده این بود که روزهـا از شـاگردان سؤال می کرد «مـا المبشّـرات» دیشب چه دیدید؟ اینها می خوابیدند که بروند کلاس درس آن کسی که می خوابد که بخوابد همان است که در آیات دیگر قرآن از آنهـا یـاد کرده خب پس بنـابراین ما روحی داریم, یک بـدن برزخی داریم, یک بـدن مادّی داریم این بـدن مادّی در بستر هست آن بدن برزخی ابزار است ما با بدن سفر می کنیم دیگر خب بی بدن که سفر نمی کنیم دیگر این بدن را ساختیم و با او داریم سـفر می کنیم فرمود مُردیـد چنین وضـعی پیـدا می کنید در دنبال قبرسـتان کجا می گردی این شـخص می بیند که همین قبر همین لحـد آمـده و درست می بینـد منتها درباره او درست است دیگری خب آن کند و کاو بکند نمی بیند او همین قبر را می بینـد همین لحـد را می بیند فشار همین لحد را می بیند اگر کسـی را در فلان زمین قم دفن کردند او همان جا را می بینـد و درست هم می بیند, می بیند که این لحد را فشار دادند طوری که آن غذاهایش از لای ناخنهایش دارد می جوشد بیاید بیرون ولی او می بینـد نه دیگری فرمود: «هکـذا تکون أرواحکم» تا معاد برسـد ذات اقـدس الهی دوباره آن بـدن اوّلی را زنده کند.

ص: ۵۱۲

در صفحه ۶۰۸ یک بیان دیگری را از وجود مبارک امام باقر نقل می کند بعد از یک حدیث مفصّلی که قبلش آن حدیث مفصّل از وجود مبارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) است ولی در صفحه ۶۰۸ مرحوم کلینی از «محمدبن الحسین عن عمروبن عثمان عن جابر عن أبی جعفر(علیهما السلام)» نقل می کند آن حدیثی که در صفحات قبل از وجود مبارک پیغمبر نقل شده بود بعد می فرماید این شخص که وارد قبر شد وارد گور شد «فإذا دخل حُفرته رُدّت الروح فی جَسده و جاءه ملکاه القبر» این نونش به تثنیه افتاد این دو فرشته ای که سؤال و جواب قبر به عهده آنهاست می آیند «فأمتحناه» از او سؤال و جواب می کنند آن قدر مسئله مرگ و جریان قبر مهم است که بدیهی ترین بدیهی ما از یادمان می رود برای اینکه الفبای دین را از ما سؤال می کنند مشکلات فقه و فلسفه و اصول را که از ما سؤال نمی کنند می گویند خدایت کیست؟ دینت چیست؟ دیگر از این سؤال ابتدایی تر؟! از یک مسلمان سؤال می کنند دینت چیست؟ یادش نیست, یادش نیست یعنی یادش نیست مگر تامّه موت آن قدر آسان است که انسان مگر کسی مسلمان واقعی باشد دین مَلکه شده باشد برای او می گویند قبله ات کجاست؟ نمی داند کتابت چیست؟ نمی داند خیلیها هستند که مدّتها فشار می بینند تا یادشان بیاید خدا غریق رحمت کند اوّلین بار سیدناالاستاد امام(رضوان الله علیه) در همین مسجد همین شبستان مسجد اعظم آنجا منبر بود اوّلین بار ایشان همین را فرمودند بعدها ما روایتش را هم پیدا کردیم ایشان فرمودند در بعضی از روایات دارد که بعضی بعد از احقابی از عذاب تازه یادش می آید که وقتی سؤال می کنند «مَن نبیّک» تازه یادش می آید که نبیّ من کسی است که قرآن بر او نازل شده هنوز نام مبارک حضرت یادش نمی آید همین, بعد از هشتاد سال عذاب تازه یادش می آید که می گوید پیامبر من کسی است که قرآن بر او نازل شده است نه انجیل و تورات اما بالأخره اسمش چیست؟ اینکه نماز می خواند مرتب, شهادتین می دهد اذان و اقامه شهادتین می دهد همین که در قبر سؤال کردند «مَن نبیّک» نام مبارک حضرت را می برد نام اهل بیت(علیهم السلام) را می برد اما این کسی که اهل نماز و اینها نیست یادش نیست این تلقینی که می کنند اگر کسی دینش دین اسلامی نباشد یادش نیست یاد نمی گیرد اگر مسلمان بمیرد ولو عربی نداند همه کلمات عربی را می فهمد هر آیات قرآنی, هر سؤالی که آن تلقین کننده بگوید این کاملاً می فهمد چون زبان برمی گردد به همان زبان دین می شود. به هر تقدیر در اینجا محمدبن الحسین می گوید که وجود مبارک امام باقر این حرفها را «و کان أبوجعفر(علیهم السلام) یَبکی إذا ذَکَر هذا الحدیث» حضرت با گریه این حرفها را برای ما نقل می کرد.

ص: ۵۱۳

پرسش:

پاسخ: امتحان می کند نه خیر مشخص نیست تا جواب ندهد مشخص نیست برای سؤال کننده که مشخص است ولی برای این آقا باید جواب بدهد رد بشود این آقا نمی تواند جواب بدهد تا جواب ندهد همین جا گیر است «أعاذنا الله من شرور أنفسنا و سيّئات أعمالنا».

«و الحمد لله ربّ العالمين»

آيات ٢١ تا ٢٣ سوره فرقان ٩٠/١٠/١٩

Your browser does not support the audio tag.

(وَقَالَ الَّذِينَ لاَـ يَرْجُونَ لِقَاءَنَا لَوْلاَـ أُنزِلَ عَلَيْنَا الْمَلاَئِكَةُ أَوْ نَرَى رَبَّنَا لَقَدِ اسْتَكْبَرُوا فِي أَنفُسِهِمْ وَعَتَوْ عُتُوّاً كَبِيراً (٢١) يَوْمَ يَرَوْنَ الْمَلاَئِكَةَ لاَ بُشْرَى يَوْمَئِذٍ لِلْمُجْرِمِينَ وَيَقُولُونَ حِجْراً مَحْجُوراً (٢٢) وَقَدِمْنَا إِلَى مَا عَمِلُوا مِنْ عَمَلٍ فَجَعَلْنَاهُ هَبَاءً مَّنثُوراً (٢٣))

بعد از بيان عناصر محورى اصول دين و برخى از خطوط كلى فقه و اخلاق, شبهات منكران وحى و رسالت و همچنين منكران جريان معاد را يكى پس از ديگرى ذكر فرمود. در بخشهاى گذشته فرمود شبهه آنها اين است كه بين رسالت و بشريّت تنافى است اگر كسى رسول است حتماً بايد فرشته باشد و اگر كسى بشر است حتماً از رسالت محروم است اين تفكّر باطل وثنيها بعد مى گفتند كه اگر رسالت يك امر ملكوتى هست چه اينكه هست نبايد بر بشر نازل بشود يا بشر به او دسترسى پيدا كند و اگر بشر به او دسترسى پيدا مى كند ما هم بايد به او دسترسى پيدا كنيم چون «حُكم الأمثال فيما يجوز و فيما لا يجوز واحد» اگر شما بشرى هستيد مثل ما خب بر شما نازل مى شود بر ما هم نازل بشود اگر بر ما نازل نمى شود بر شما هم نازل نشود اين يك توهم و شبهه. شبهه ديگر مى گفتند كه اگر شما با فرشته ها رابطه داريد فرشته اى بيايد كه تأييد كند و ما هم آن فرشته را ببينيم لازم نيست بر ما نازل بشود همان فرشته اى كه بر شما نازل شده است و مدّعى هستيد كه فرشته بر ما نازل مى شود ما هم او را ببينيم كه با شما باشد و مصدّق و مؤيّد شما باشد. اين توهّمهاى گوناگونى بود كه تاكنون نقل شده است.

ص: ٥١۴

پاسخى كه ذات اقدس الهى به اينها مرحمت فرمودند چندتا بود كه بعضى از آن پاسخها گذشت. آنچه در اين آيه مطرح است كه (وَقَالَ الَّذِينَ لاَـ يَرْجُونَ) فرمودند فرشته را مى شود ديد ولى شما چشمتان را بستيد و كور كرديد اگر (لاَ تَعْمَى الْأَبْصَارُ وَلَكِن تَعْمَى الْقُلُوبُ الَّتِي فِي الصُّدُور) شما عمداً آن چشم قلب را كور كرديد خب فرشته را نمى بينيد وگرنه عدّه اى فرشته را مى بينند يك نابينا اگر بخواهد بگويد كه شما مى بينيد من هم بايد ببينم چون «حكم الأمثال فيما يجوز و فيما لا يجوز واحد» اوّلين پاسخ اين است كه «لا يستوى الحىّ والميّت, لا يستوى الأعمى و البصير», (هَلْ يَسْتَوِي الْأَعْمَى وَالْبَصِيرُ), «هل يستوى الحىّ والميّت» اين «حكم الأمثال» يك اصل كلّى است ولى شما مثل او نيستيد شما كوريد و وجود مبارك حضرت بيناست اگر برابر سوره «حج» كافران و مشركان كوردل اند و با چشم دل مى شود فرشته ها را ديد اين چه حكم الأمثالى است كه بى جا تطبيق كرديد.

بعد فرمود در جریان معاد هنگام مرگ شما فرشته ها را می بینید شما که به قیامت معتقد نیستید و مرگ را پایان راه می دانید و می گویید انسان که می میرد از بین می رود و می پوسد ولی بدانید هنگام مرگ فرشته را می بینید برای اینکه این چشمِ ظاهری شما بسته می شود آن چشم باطنی را باز می کنند و فرشته ها را می بینید اما فرشته رحمت را نمی بینید فرشته عذاب را می بینید آن روز, روز بشارت و مژده نیست (یک) نه تنها روز بشارت و مژده نیست روز تلخ کامی شما هم هست (دو) شما وقتی فرشته را دیدید می گویید ما به خدا از تو پناه می بریم, پناه می بریم به خدا از تو. زمخشری نقل می کند که سیبویه این اصطلاح را از عرب نقل کرد که وقتی در گذشته به کسی حرفی می زدند که آیا تو این کار را کردی می گفتند «حِجراً محجورا» به منزله ـ معاذ الله ـ است یعنی من به خدا پناه می برم از این کار, هرگز من این کار را نکردم این واژه «حِجراً محجورا» اصطلاحی بود که در عهد کهن بین اعراب رواج داشت آن طوری که زمخشری از سیبویه نقل می کند «حِجراً محجورا» یعنی «مَنعاً ممنوعا» از من دور باشید من پناه می برم به خدا از شما. پس ﴿وَقَالَ الَّذِینَ لاَ یَرْجُونَ لِقَاءَنَا﴾ در مسئله قیامت لقاء الله روشن می شود یعنی خدای سبحان که با چشم ظاهر دیده نمی شود در خواب هم دیده نمی شود در برزخ هم دیده نمی شود در قیامت هم دیده نمی شود نه با چشم ظاهر نه در حدّ تمثّل, در حدّ تعقّل درک می شود و مشاهده می شود و این برای کسی است که همه حجابها را برطرف کرده باشد آن وقت ﴿یَعْلَمُونَ أَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ الْمُبِینُ﴾ در دنیا خداوند آیات خود را نشان داد و با فعل مضارع هم تعبیر کرد ﴿سَنُرِیهِمْ﴾ مرتب آیات آفاقی و انفسی را نشان می دهد آنها که بینا هستند می بینند آنها که نابینا هستند ﴿وَکَأَیِّن مِنْ آیَةٍ﴾ چه در ارض چه در سماء ﴿یَمُرُّونَ عَلَیْهَا وَهُمْ عَنْهَا مُعْرِضُونَ﴾ اینها مرتّب آیات الهی از کنارشان رد می شود یا اینها از کنار آیات الهی می گذرند و نمی بینند. در قیامت این موانع برطرف می شود این مشاغل برطرف می شود آن اوهام باطل رخت برمی بندد ﴿یُوَفِّیهِمُ اللَّهُ دِینَهُمُ الْحَقَّ﴾ در آن روز ﴿یَعْلَمُونَ أَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ الْمُبِینُ﴾ در دو بخش از قرآن کریم یکی فرمود: ﴿دِینَهُمُ الْحَقَّ﴾ را خدا به اینها نشان می دهد یکی اینکه اینها بیّن الرشد بودن خدای سبحان را درک می کنند البته آن معارف برین نصیب اینها نمی شود آن مرحله عالی توحید را درک نمی کنند ﴿إِنَّهُمْ عَن رَبِّهِمْ یَوْمَئِذٍ لَمَحْجُوبُونَ﴾ آن حجاب همچنان هست که اینها بتوانند آ ن طوری که اوحدی مثلاً معنای ﴿قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ﴾ را در قیامت می بیند نه تنها بفهمد آن طور را کفار و مشرکین درک نمی کنند ﴿إِنَّهُمْ عَن رَبِّهِمْ یَوْمَئِذٍ لَمَحْجُوبُونَ﴾ اما جلال الهی را می بینند همان طوری که بهشتیها جمال الهی را در بهشت مشاهده می کنند دوزخیان جلال الهی را قهر الهی را انتقام الهی را در دوزخ می بینند که می گویند ﴿رَبَّنَا أَبْصَرْنَا وَسَمِعْنَا﴾ بنابراین اینها دو پیشنهاد داشتند یکی اینکه چرا ما ملائکه را نمی بینیم ﴿لَوْلاَ أُنزِلَ عَلَیْنَا الْمَلاَئِکَةُ﴾ یکی اینکه ﴿نَرَی رَبَّنَا﴾ درباره ربّ هیچ پاسخی خدای سبحان به آنها نداد برای اینکه این ممنوع بود و محال بود به آن اشاره ای نکردند که خدا دیدنی نیست اما درباره فرشته ها فرمود می بینید منتها با چشم برزخی می بینید در حال احتضار می بینید آن روز به شما سخت هم می گذرد. الآن توقّعشان این نیست که ملائکه را ما ببینیم می گویند ملائکه بر ما نازل بشود. در آن آیات قبلی که داشتیم (کان معه ملک) در همین سوره مبارکه «فرقان» در صفحه قبل که فرمود ای کاش بر او ﴿لَوْلاَ أُنزِلَ إِلَیْهِ مَلَکٌ فَیَکُونَ مَعَهُ نَذِیراً﴾ یعنی آیه هفت همین سوره «فرقان» اینها ادّعا نمی کردند که فرشته بر ما نازل بشود این فرشته ای که بر پیغمبر نازل می شود و او را تأیید می کند ما او را ببینیم یا یک فرشته مخصوصی بیاید برای تأیید او که ما آن فرشته را ببینیم اما الآن سخن از رؤیت فرشته نیست سخن از انزال ملائکه است بر آنها. در جریان نزول فرشته ها در هنگام مرگ چه در سوره مبارکه «نساء» چه در سوره مبارکه «انعام» این آیات گذشت که فرشته ها هنگام مرگ نازل می شوند و اشخاص هم هنگام مرگ این طور نیست که خودشان بمیرند اینها را می میرانند همین طور که حیات این طور نیست که خود انسان زنده بشود بلکه آنها را احیا می کنند البته همه اینها در تحت تدبیر خدای سبحان است لکن مسئول

احیا حضرت اسرافیل(سلام الله علیه) است مسئول اماته حضرت عزرائیل(سلام الله علیه) آن طور نیست که همه کسانی که حیات تحصیل می کنند زنده می شوند آنها حین حیات خدا را مشاهده کنند یا اسرافیل(سلام الله علیه) را مشاهده کنند اگر یک شهود ضعیفی هم هست نسبت به سَدنه و خدمه زیرمجموعه اسرافیل(سلام الله علیه) است در هنگام موت هم این چنین نیست که همه بتوانند عزرائیل(سلام الله علیه) را مشاهده کنند بسیاری از مردم از مشاهده حضرت عزرائیل(سلام الله علیه) محروم اند با همان سدنه و حفظه زیرمجموعه عزرائیل برخوردارند که ﴿تَوَفَّتْهُ رُسُلُنَا﴾ آن ﴿تَوَفَّتْهُ رُسُلُنَا﴾ مأمورانی هستند که زیرمجموعه حضرت عزرائیل اند اوحدیّ از مسلمانها و موحّدان اند که با عزرائیل(سلام الله علیه) رابطه دارند و جان را تسلیم می کنند نه حیات برای خود آنهاست که انسان خودبه خود زنده بشود نه موت در اختیار انسان است که انسان خودبه خود بمیرد بلکه حیات را به انسان عطا می کنند انسان می پذیرد, موت را که قبض روح است روح را از انسان می گیرند انسان هم به همراه می رود دیگر انسان در حقیقت به همراه می رود بدن را می گذارد تا دوباره برگردد او را می برند.

ص: ۵۱۵

پرسش:

پاسخ: مرگ را بله, اما این رفتن را که امر وجودی است این در اختیار او نیست (كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ) موت همان انتقال است انسان این مرگ را می چشد اما رفتن و بردن که قبض می کند قبض در اختیار قابض الأرواح است خب.

در آیه ۹۷ سوره مبارکه «نساء» فرمود: (إِنَّ الَّذِينَ تَوَفَّاهُمُ الْمَلاَئِكَةُ ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ) در هنگام مرگ با آنها گفتگویی دارند (قَالُوا فِيمَ كُنْتُمْ) در چه حالتی بودی در چه شرایطی بودی (قَالُوا كُنَّا مُسْتَضْعَفِينَ فِي الْأَرْضِ) ما مورد استضعاف قرار گرفته بودیم در زمین, فرشته ها پاسخ می دهند (أَلَمْ تَكُنْ أَرْضُ اللّهِ وَاسِعَةً) اینکه هجرت مثل جهاد واجب است و رفتن در سرزمین شرکی که انسان نتواند اعمال عبادی را انجام بدهد حرام است به همین مناسبت است اگر کسی برود در زمین کفر که نتواند احکام دینی اش را انجام بدهد یا در زمین کفر هست ولی نمی تواند اعمال دینی اش را انجام بدهد هجرت بر او واجب است فرشته ها در هنگام مرگ می گویند چرا در سرزمین کفر ماندید؟ اینها می گویند که ما مستضعف در زمین بودیم فرشته ها در هنگام قبض روح می گویند (أَلَمْ تَكُنْ أَرْضُ اللّهِ وَاسِعَةً فَتُهَاجِرُوا فِيهَا) خب زمین خدا که وسیع بود شما باید هجرت می کردید به جایی که بتوانید احکام دینی تان را انجام بدهید (فَأُولئِكَ مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَسَاءَتْ مَصِيراً) این گروه با این وضع روبه رو هستند و آسیب می بینند. در سوره مبارکه «انعام» آنجا به این صورت بیان فرمود که در هنگام مرگ یک برخورد تندی فرشته ها با تبهکارها دارند آیه ۹۳ سوره مبارکه «انعام» این است (وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى عَلَى اللّهِ كَذِباً أَوْ قَالَ أُوحِيَ إِلَيَّ وَلَمْ يُوحَ إِلَيْهِ شَيْءٌ وَمَن قَالَ سَأُنْزِلُ مِثْلَ مَا أَنْزَلَ اللّهُ وَلَوْ تَرَى إِذِ الظَّالِمُونَ فِي غَمَرَاتِ الْمَوْتِ وَالْمَلاَئِكَةُ بَاسِطُوا أَيْدِيهِمْ أَخْرِجُوا أَنْفُسَكُمُ الْيَوْمَ) هنگام مرگ فرشته ها با شدّت می گویند جان را بدهید اینها هم تسلیم می شوند قبض روح را با شدّت می گیرند سابقاً که تخدیر اعضا در کار نبود این دندان کشیدن خیلی صعب و دشوار بود چرا دندان کشیدن یا قطع کردن یک عضو سخت است برای اینکه این عضو این پوست این گوشت زنده است این دندان زنده است این زنده زنده را کسی می خواهد اماته کند بمیراند دیگر, مرگ این طور است تمام بدن را می میرانند آنجا دیگر تزریق نمی کنند انسان را بیهوش نمی کنند که انسان را تخدیر نمی کنند که این روح را از تمام اجزای بدن می گیرند حالا حساب کنید چقدر سخت می گذرد ولی اگر کسی قطع علاقه کند حواسش به جای دیگر باشد او مدهوش است نه بیهوش این مدهوش چیز دیگر است و هیچ احساس نمی کند غرض این است که اگر کشیدن دندان دردآور است برای اینکه یک موجود زنده ای را می خواهند بی روح کنند بریدن یک مقدار گوشت دست دردآور است برای اینکه یک موجود زنده ای را می خواهند بی روح کنند در هنگام مرگ همین طور است این روح را از تمام اجزای بدن می کشند بیاورند بیرون, اگر کسی مدهوش و نه بیهوش حواسش جای دیگر باشد این هیچ دردی را احساس نمی کند.

پرسش:

پاسخ: بله همین دیگر, مثل گوسفندی که زنده زنده این را پوست بکَنند سخت است دیگر.

پرسش:

پاسخ: نه خب برای اینکه اینها که اوحدی از انسانها هستند که همیشه تمنّی موت دارند راحت اند. غرض این است که اگر کسی در حال عادی باشد این می شود جان کندن که فشار جان کندن است فرشته ها به این ظالمین می فرمایند: (وَالْمَلاَئِكَةُ بَاسِطُوا أَيْدِيهِمْ أَخْرِجُوا أَنْفُسَكُمُ الْيَوْمَ تُجْزَوْنَ عَذَابَ الْهونِ بِمَا كُنتُمْ تَقُولُونَ عَلَى اللّهِ غَيْرَ الْحَقِّ وَكُنتُمْ عَنْ آيَاتِهِ تَسْتَكْبِرُونَ) ولی اگر کسی مدهوش حق باشد فرشته ها می آیند گُلی شبیه گل یاس به او می دهند او بو می کند و همه خاطرات را همه تعلّقات را از دست می دهد و هیچ علاقه ای ندارد و مشتاقانه سفر می کند که مرحوم کلینی و دیگران از ائمه(علیهم السلام) نقل کردند که هیچ لذّتی برای مؤمن به اندازه لذّت موت نیست. خب این گروه که (لاَ يَرْجُونَ لِقَاءَنَا) توقّع بی جایشان در این بخش از آیات این است که فرشته ها بر ما نازل بشوند نه فرشته بر پیغمبر نازل بشود به عنوان تصدیق کننده او و ما او را ببینیم (لَوْلاَ أُنزِلَ إِلَيْهِ مَلَكٌ فَيَكُونَ مَعَهُ نَذِيراً) آن آیه شش و هفت همین سور ه بود که گذشت, اما الآ ن مدّعی اند که بر ما نازل بشود آن گاه ذات اقدس الهی می فرماید شما که پرتوقّع اید یک وقت فرشته بر شما نازل می شود اما به شما سخت می گذرد. درباره (أَوْ نَرَى رَبَّنَا) هیچ پاسخی ندادند برای اینکه (لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ) و اگر «تدرکه القلوب بحقائق الإیمان» شما که حقایق ایمان را ندارید این گروه نه در دنیا نه در برزخ نه در قیامت از شهود حق طرْفی نمی بندند (إِنَّهُمْ عَن رَبِّهِمْ يَوْمَئِذٍ لَمَحْجُوبُونَ).

پرسش:

پاسخ: تعقّل خب بالأخره عقل که گرفته نمی شود درک هست دیگر, این مرحله عالیه درک هست.

پرسش:

پاسخ: بالأخره درک کلیّات در همه جا هست دیگر آنجا شهود هست شهود مانع درک که نیست خب.

فرمود: (أَوْ نَرَى رَبَّنَا لَقَدِ اسْتَكْبَرُوا فِي أَنفُسِهِمْ وَعَتَوْ عُتُوّاً كَبِيراً) اینها یک انسان مستکبر و از خودراضی بودند که در سوره مبارکه «غافر» از استکبار آنها و از خودرضایی آنها چنین یاد می کند که آیه ۵۵ سوره مبارکه «غافر» این است (إِنَّ الَّذِينَ يُجَادِلُونَ فِي آيَاتِ اللَّهِ بِغَيْرِ سُلْطَانٍ أَتَاهُمْ إِن فِي صُدُورِهِمْ أَلَّا كِبْرٌ) اینها بزرگواری می خواهند بزرگی می طلبند (مَا هُم بِبَالِغِيهِ) هرگز به آن نمی رسند توقّع بی جایی است (إِن فِي صُدُورِهِمْ أَلَّا كِبْرٌ مَا هُم بِبَالِغِيهِ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ) درباره همین گروهی که از خودراضی اند و خود را می بینند ذات اقدس الهی نسبت به اینها می فرماید زمینی که رویش راه می روید از شما بهتر است بزرگ تر است مستحکم تر است آسمانی که بالای سر شما سایه انداخت از شما بزرگ تر است بهتر است اما نسبت به مردان الهی می فرماید ما امانتی داشتیم هیچ کدام از سماوات و ارض توان حمل آن را نداشتند فقط انسان آن را حمل کرد اگر (إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ) هست آنها (فَأَبَيْنَ أَن يَحْمِلْنَهَا) و اِبای آنها هم اِبای اِشفاقی بود و نه ابای استکباری یک وقت است اِبا بر اساس استکبار است مثل اِبای شیطان که (أَبَى وَاسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ) یک وقت اِبای اشفاقی است که ما نمی توانیم, اظهار عجز می کنند (فَأَبَيْنَ أَن يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ) این اِبای اشفاقی مورد ترحّم ذات اقدس الهی است اما آن اِبای استکباری مورد خشم خداست این آسمان و زمین که اِبای اشفاقی داشتند کاری نتوانستند انجام بدهند که انسان می کند پس بنابراین انسانی که حامل امانت اله باشد از آسمان و زمین برتر و بالاتر است ولی اگر این امانت الهی را نپذیرفت یا خیانت کرد می فرماید: (ءَأَنتُمْ أَشَدُّ خَلْقاً أَمِ السَّمَاءُ بَنَاهَا), (لَخَلْقُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ أَكْبَرُ مِنْ خَلْقِ النَّاسِ), (إِنَّكَ لَن تَخْرِقَ الْأَرْضَ وَلَن تَبْلُغَ الْجِبَالَ طُولاً) شما اگر منهای آن امانت پذیری یک انسان عادی حساب بشوید که خلیفه خدا نیست امین الله نیست این زمینی که رویش راه می روی آن زمین از او محکم تر است آسمانی که بر او سایه می اندازد از او بالاتر است همین قرآنی که می فرماید: (إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ) همین قرآن می فرماید: (لَخَلْقُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ أَكْبَرُ مِنْ خَلْقِ النَّاسِ) این کدام ناس است خب این اگر انسان منهای (نَفَخْتُ فِيهِ مِن رُوحِي) باشد می شود همین که در تالار تشریح است البته آسمان و زمین از او بزرگ ترند اما اگر انسانی که (ثُمَّ أَنشَأْنَاهُ خَلْقاً آخَرَ) باشد, (فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ) را به همراه داشته باشد می شود (إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ) بنابراین این آیه ۵۷ سوره «غافر» که دارد آسمان از شما بزرگ تر است زمین از شما بزرگ تر است برای کسانی است که همان (يَأْكُلُ الطَّعَامَ وَيَمْشِي فِي الْأَسْوَاقِ) را فقط دارند این چنین نیست که حقایقی را که به عنوان امانت الهی است درک بکنند و تحمّل بکنند خب پس (إِن فِي صُدُورِهِمْ أَلَّا كِبْرٌ مَا هُم بِبَالِغِيهِ) درباره چنین گروهی فرمود: (لَخَلْقُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ أَكْبَرُ مِنْ خَلْقِ النَّاسِ) همین ناسی که این چنین اند دیگر.

پرسش:

پاسخ: نـه، آن امیـن، روح است امـانت چیز دیگر است امـانت را گفتنـد ولاـیت است، معرفت است، دین است، حقیقت قرآن است و بیـان نورانی حضـرت امیر که در نهـج البلاـغه بودیـد و خوانـدیم همین امانتهـاست فرمود آسـمان و زمین نرویـد همین امانتهایی که نزد یکدیگر می سپارند کمتر امینی است که مال مردم را حفظ بکند بیت المال به دست او برسد و او «علی ما هو حقّ» عمل بکند خود حضرت امیر(سلام الله علیه) آن طوری که نقل کردند هفته ای یک بار آنچه در بیت المال بود توزیع می کرد و «یَکنس» آن را جـارو می کرد یا می داد آن را جارو کننـد بعـد دو رکعت نماز شـکر می خوانـد که من دسـتم به اموال بیت المال دراز نشده شما حالا از صدر اسلام تا الآن پیدا نمی کنید کسی که خب بالأخره این کاری که حضرت امیر کرد این یک تکلیف الهی بود دیگر که با بیت المال این طور رفتار بکنـد بگویـد من با یک طلبه عادی فرقی نمی کنـد این را پیدا نمی کنید پس بنابراین در نهج البلاغه حضرت فرمود آسمان نروید نگویید «إنّا عرضنا الأمانه أی الولایه أی المعرفه أی حقیقته» آنها سر جـایش محفوظ است نه همین امانت را، فرمود نماز این طور است روزه این طور است امانت چیزی که خـدا درباره او فوراً می رویـد آسـمان خیال می کننـد این امانت داری کار آسانی است فوراً می رود ولایت، ولایت یک کار آسانی نیست که هر کسی تحمّل بکند که آنکه در نهج البلاغه است که چندبار همین جا خواندیم فرمود همین امانت مالی است این امانت مالی را آسـمان و زمین نمی توانـد حمـل بکنـد خب انسانهـا هم نمی تواننـد حمل بکننـد شـما این بیت المال را به هزار مرجع به هزار مجتهد بدهید علی از بین آنها در نمی آید همین است دیگر.

ص: ۵۱۹

خب بنابراین اگر انسان امین الله بود خب از آسـمان و زمین بالاتر است برای اینکه آسمان و زمین از بین رفتنی است و امین الله از بین رفتنی نیست.

پرسش:...

پاسخ: بله امتحـان می کنیم دیگر، امتحـان داریم دیگر بله (إِنَّهُ كَانَ ظَلُوماً جَهُولاً) چون امتحان است دیگر، یک عـدّه حمل کردند یک عدّه حمل نکردند اصلِ عرض امانت به عنوان امتحان است دیگر، یک عدّه حمل کردند شدند امین الله، یک عدّه حمل نکردند خیانت کردند (لَاتَخُونُوا اللّهَ وَالرَّسُولَ وَتَخُونُوا أَمَانَاتِكُمْ) خیانت خدا، خیانت پیغمبر و خیانتهای عادی سه قسم را در آیات دیگر مشـخص کرد آ نها که حمل کردند شدند امین الله. یکی از برجسـته ترین القابی که وجود مبارک حضرت امیر دارد در همین زیارت امین الله که لابـد هر روز شـما آقایان می خوانیـد عرض می کند «یا امین الله» خب این کم مقامی نیسـت اگر کسـی نظیر شیخ انصاری شد خب آدم می رود کنار قبرش می گوید «السلام علیك یا أمین الله» دیگر یا اگر بحرالعلوم شد یا اگر ابن طاوس شـد یا اگر آقای بهجت شـد یا اگر زید شد یا اگر عمرو شد می گوید «السـلام علیک یا امین الله» دیگر، این دیگر نظیر رسـالت نیست نظیر نبوّت نیست نظیر امـامت نیست که (اللّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ) آدم نتوانـد در غیر از چهارده معصوم این حرفها را بزند که اگر کسی واقعاً امین دین خدا بود کم و زیاد نکرده احکام خدا را کم و زیاد نکرده بیت المال را کم و زیاد نکرده می شود امین الله دیگر.

پرسش:...

پاسـخ: نه، مـا بایـد تابع کسـی باشـیم که تکلیف را رعایت کرده است و او علی(سـلام الله علیه) است آنها که نمی تواننـد باید پناهنده بشوند به کسی که می تواند آن چهارده نفر توانستند این کار را بکنند لذا آنها دستور می دهند، ما اطاعت می کنیم.

ص: ۵۲۰

خب بنـابراین انسـان اگر امین الله بـود بخش پایـانی سـوره مبـارکه «احزاب» شامـل حـالش می شود نبود خب آسـمان از او بزرگ تر است زمین از او بزرگ تر است در وصایـای لقمان این است که شـما چطور می خواهیـد راه برویـد (إِنَّکَ لَن تَخْرِقَ الْأَرْضَ وَلَن تَبْلُغَ الْجِبَالَ طُولاً) شـما با همین قـدرت بدنی زندگی می کنید آن معنویت را که از دست دادید خب اگر با قدرت بـدنی دارید زندگی می کنید با همین باربرداری دارید زندگی می کنید زمین از شـما سـنگین تر است کوه از شـما سـنگین تر است به چه چیزی می نازیـد؟! در این بخش از سـوره مبـارکه «غـافر» یعنی آیه ۵۷ می فرمایـد آسـمان از شـما بالاتر است زمین از شـما بالاـتر است اگر آن امین الله باشـد بله، شـما از آسـمان و زمین بالاـتری اما اگر امین الله نباشـد خب زمین از شـما بزرگ تر است شما همین جسم اید دیگر آن روح را که از دست دادید آن امانت را از دست دادید.

پرسش:...

پاسـخ: امانت مالی را هم شامل می شود، آنکه در نهـج البلاغه است که چندین بار آوردیم خواندیم که الآن شـما کلمه امانت را در نهـج البلاغه مراجعه کنید می بینید حضـرت فرمود صـلات حکمش این است، زکات حکمش این است، امانت مالی آن قدر مهم است که خدا فرمود: (إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَهَ عَلَی السَّماوَاتِ وَالْأَرْضِ) یکی از مصادیق امانت همین امانت است دیگر. خب بنـابراین اگر انسـان منهـای آن امانت الله و خلیفه الله باشـد زمین و زمان از او بالاترنـد و اگر امین الله بود از زمان و زمین بالاتر است می شود ولیّ زمان، می شود صاحب زمان نه تنها زمان، ولیّ زمین نه تنها ولیّ زمین، ولیّ آسـمان «بیمنه رُزِقَ الوری» ورا اختصاصی به زمین ندارد موجودات آسمانی هم همین طورند.

ص: ۵۲۱

خب این گروه پرتوقّع که (لاَ یَرْجُونَ لِقَاءَنَا) اینها اگر درخواست نزول فرشته داشتند خدا می فرماید فرشته بر شما نازل می شود در هنگام مرگ نازل می شود در دو جای قرآن هم دارد که (یَضْرِبُونَ وُجُوهَهُمْ وَأَدْبَارَهُمْ) فرشتگانی که موکّل امور دنیا هستند پشتشان را محکم می کوبند می گویند وقتت تمام شد نوبتت تمام شد برو بیرون، فرشته های موکّل برزخ هم می بینند این با دست خالی روی سیاه دارد می آید سیلی به صورتش می زنند که با این وضع کجا می آیی؟! این (إِذَا تَوَفَّتْهُمُ الْمَلاَئِکَةُ یَضْرِبُونَ وُجُوهَهُمْ وَأَدْبَارَهُمْ) را این طور معنا کردند.

خب فرمود: (لَقَدِ اسْتَکْبَرُوا فِی أَنفُسِهِمْ وَعَتَوْ عُتُوّاً کَبِیراً) درباره رؤیت خدا که اصلاً سخنی نفرمود چون (لَا تُدْرِکُهُ الْأَبْصَارُ) درباره رؤیت ملائکه فرمود: (یَوْمَ یَرَوْنَ الْمَلاَئِکَةَ لاَ بُشْرَی یَوْمَئِذٍ لِلْمُجْرِمِینَ) نسبت به مؤمنین بُشراست بشارت است (وَیَقُولُونَ) همین مجرمین (حِجْراً مَحْجُوراً) این (حِجْراً مَحْجُوراً) یعنی «عوذتاً» یعنی «معاذتاً» طبق نقلی که جناب زمخشری و سیبویه دارد بعد می فرماید اینها که می آیند یک مُشت اعمالی دارند که این اعمال همه را ما باید بریزیم دور (وَقَدِمْنَا إِلَی مَا عَمِلُوا مِنْ عَمَلٍ فَجَعَلْنَاهُ هَبَاءً مَّنثُوراً) حالا این (قَدِمْنَا) یعنی امروز که روز قیامت است یا امروز که صحنه برزخ است ما این کار را می کنیم یا نه همان وقتی که اینها انجام دادند، اینها چه کار کردند؟ اینها گفتند که (مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِیُقَرِّبُونَا إِلَی اللَّهِ زُلْفَی) اینها گفتند که (هؤُلاَءِ شُفَعَاؤُنَا عِندَ اللَّهِ) این اعمال شرک آلود را ما هباء منثور قرار دادیم در سوره مبارکه «نور» گذشت که (أَعْمَالُهُمْ کَسَرَابٍ بِقِیعَهٍ یَحْسَبُهُ الظَّمْآنُ مَاءً) آیه ۳۹ سوره مبارکه «نور» این بود (وَالَّذِینَ کَفَرُوا أَعْمَالُهُمْ کَسَرَابٍ بِقِیعَهٍ یَحْسَبُهُ الظَّمْآنُ مَاءً حَتَّی إِذَا جَاءَهُ لَمْ یَجِدْهُ شَیْئاً وَوَجَدَ اللَّهَ عِندَهُ فَوَفَّاهُ حِسَابَهُ وَاللَّهُ سَرِیعُ الْحِسَابِ أَوْ کَظُلُمَاتٍ فِی بَحْرٍ لُجِّیٍّ یَغْشَاهُ مَوْجٌ مِّن فَوْقِهِ مَوْجٌ مِن فَوْقِهِ سَحَابٌ ظُلُمَاتٌ بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ) این از همان اول بیراهه می رفت نه اینکه عملی بود حالا فرشته ها ثبت کردند و در قیامت این را هباء منثور قرار می دهد قیامت ظرف ظهور هباء منثور شدن این اعمال است اینها خیال می کنند دارند عبادت می کنند دارند خدمت می کنند اینها در جبهه های جنگ وقتی می خواستند در غزوه بدر و امثال بدر علیه نظام الهی لشگرکشی کنند آن توده مردم می رفتند کنار کعبه از بتهای عمومی کمک می گرفتند، خواصّشان که گذشته از بتهای عمومی، بتکده خصوصی در منزل داشتند از این بتهای خصوصی هم کمک می گرفتند که آ نها یاریشان کنند که اینها بیایند اسلام را از پا در بیاورند با چنین عقیده ای می آمدند دیگر یعنی از بتها کمک می گرفتند تضرّع می کردند ناله می کردند که ما را یاری کنید برویم دین را خاموش کنیم این کار را می کردند این اعمال اصلاً (کَسَرَابٍ بِقِیعَهٍ) بود، (ظُلُمَاتٌ بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ) بود همان وقت هباء منثور بود منتها اینکه ذات اقدس الهی می فرماید: (وَقَدِمْنَا إِلَی مَا عَمِلُوا) اگر ناظر به این باشد که ما امروز این کار را می کنیم امروز ظرف ظهور هباء منثورا است و اگر منظور این باشد که همان وقتی که اینها انجام دادند هباء منثور بود که فعل ماضی است ما این کار را کردیم برای آنها کشف نشد و برای اینها امروز کشف می شود که فرمود: (قَدِمْنَا) نه اینکه امروز ما این کار را می کنیم همان وقتی که اینها انجام دادند هباء منثور بود.

پرسش:...

پاسخ: چرا بـا فعـل ماضـی دارد دیگر برای آ نهـا ظهـور است نه اینکه برای خـدا ظهور باشـد اینکه فرمود: (وَقَـدِمْنَا) چه وقت (قَـدِمْنَا) چون فعل ماضـی است، همان وقتی که اینها انجام دادنـد (کَسَـرَابٍ بِقِیعَهٍ) بود کار خیری نبود مانـدگار نبود چون (مَا عِنـدَکُمْ یَنفَـدُ وَمَا عِنـدَ اللَّهِ بَاقٍ) اگر کاری عنـداللّهی نبود ما عنـد الناس بود خب (یَنفَـدُ)، (مَا عِنـدَکُمْ یَنفَـدُ وَمَا عِندَ اللَّهِ بَاقٍ) چیزی که چرک است کفر است الحـاد است این مانـدنی نیست همـان وقتی که اینهـا بتها را می پرستیدنـد هباء منثور بود منتها برای اینها روشن نبود اینکه فرمود: (جَعَلْنَا) اینکه فرمود: (قَدِمْنَا) چون هر دو فعل ماضی است یعنی ما قبلاً این کارها را کردیم حالا۔ برای مشـرکان امروز روشن می شود که اینهـا هبـاء منثور است (وَقَـدِمْنَا إِلَی مَـا عَمِلُوا مِنْ عَمَـلٍ) هر کاری که اینها انجام دادنـد این عمـل غیر از فعل است فعل را به غیر انسان هم اسـناد می دهنـد اما عمل را دیگر نمی گوینـد فلان سـنگ عمل کرد فلان درخت عمل کرد اما فعل به معنی اصل جامع کار را به غیر انسان هم اسناد می دهند.

پرسش:...

پاسخ: بله همین دیگر، این می بیننـد که دود شد بی جاست مثل سـراب است دیگر، خود این کاری که انجام می دهند قربانی می کنند قبلاً قربانی می کردند بخشـی از گوشت قربانی را به دیوار کعبه میخ کوب می کردند که خدا قبول کند خون قربانی را به دیوار کعبه می مالیدنـد که خـدا قبول کنـد آیه سوره حـج نـازل شـده است (لَن یَنَـالَ اللَّهَ لُحُومُهَـا وَلاَـ دِمَاؤُهَا وَلکِن یَنَالُهُ التَّقْوَی مِنکُمْ) همین دخیـل بسـتنهایی که هست از جاهلیّت هم بود فوراً قفلی می بندنـد فوراً یک پارچه می بندنـد آنها قربانی می کردنـد گوشت را فوراً آویزان می کردنـد به سـینه دیوار کعبه، خون را می مالیدنـد آیه نازل شد که خون و گوشت که به خـدا نمی رسـد چرا دیوار کعبه را آلوده می کنیـد (لَن یَنَـالَ اللَّهَ لُحُومُهَـا وَلاَـ دِمَاؤُهَـا وَلکِن یَنَالُهُ التَّقْوَی) که شـما نداریـد این شرک را دست بردارید توحید پیدا کنید تقوا پیدا کنید تا خدا قبول کند. خب ذات اقدس الهی باطن این کار را نشان می دهد باطن این کار هباء منثور است دیگر، باطن این کار سراب است دیگر.

پرسش:...

پاسخ: «لا شیء» است دیگر بله، منتها شیء نماست.

پرسش:...

پاسخ: بله، این هیچ چیزی نیست این هباء منثور تأکید منثور روی هباء برای آن است که ثابت کند این هم شبیه سراب است این (حِجْراً مَحْجُوراً) یا (هَبَاءً مَّنثُوراً) یا (كُونُوا قِرَدَةً خَاسِئِينَ) این گونه از اوصاف مضاعف و تأکیدی برای آن است که اصلاً آن شیء را کلا شیء قرار بدهند خب تعبیر به اینکه اینها بوزینه اند کم تعبیری نیست فرمود بوزینه خاسئه اند تعبیر به اینکه هباء است کم تعبیر نیست اما هباء منثور این ذرّات کنار هم، هم نیستند پراکنده اند کنار هم باشند ممکن است خیال تأثیر در آ نها باشد.

پرسش:...

پاسخ: بله، تشبیه یعنی تشبیه، شما دلتان می خواهد اگر گفتیم «زیدٌ اسدٌ» این یال و کوپال هم داشته باشد. این «زیدٌ اسدٌ» کاف ندارد آنجا که فرمود: (كَسَرَابٍ) کاف داشت اینجا که فرمود: (كُونُوا قِرَدَةً) دیگر کاف ندارد البته آنجا ملکوتشان نسخ شده بود اما اینجا فرمود: (كَسَرَابٍ) اینجا می فرماید: (هَبَاءً مَّنثُوراً) یعنی لاشیء اگر خدا بخواهد بفرماید این اعمال شدید و غلیظ اینها را ما لاشیء قرار می دهیم از این ادبی تر که ممکن نیست فرمود: (وَقَدِمْنَا إِلَى مَا عَمِلُوا مِنْ عَمَلٍ) این عمل که بود، این عمل یعنی بت پرستی بود سجده بود شکر بود قربانی کردن بود مسح بود مالیدن بود بوسیدن این صنم و وثن بود همه این اعمال باطنش لا شیء است لا شیء را گاهی به صورت سراب تعبیر می کنند گاهی به صورت هباء مضافاً إلیه منثورا یعنی گذشته از اینکه به منزله ذرّات است ذرّات منثور و پراکنده هم هست ما چنین کاری می کنیم.

پرسش:...

پاسخ: آن برای اینکه چون برای دنیا این کار را می کنند.

پرسش:...

پاسخ: گوش ابن گوش، چند بار گفته شد که اینها برای دنیا کار می کنند (یک) دنیا (قُلْ مَتَاعُ الدُّنْيَا قَلِيلٌ) (دو) روشن شد، اینها که برای آخرت کار نمی کنند که اینها برای دنیا کار می کنند دنیا چیست؟ (قُلْ مَتَاعُ الدُّنْيَا قَلِيلٌ) این طور نیست که اینها در آنجا یک اشکال عمیق شد اینها ذرّه ای برای خدا کار نمی کنند نه قلیل نه کثیر، مگر منافق خدا را قبول دارد مگر منافق برای خدا کار می کند منتها کم؟! منافق اصلاً خدا را قبول ندارد تا برای او کار کند این «کافرٌ فی باطنه» نه ذکر قلیل دارد نه ذکر کثیر، این از غرر روایات حضرت امیر(سلام الله علیه) است که در ذیل همین آیه آمده وجود مبارک حضرت امیر در ذیل این آیه دارد که اینها که برای خدا کار نکردند مگر منافق برای خدا کار می کند تا شما بگویید کم کار کرده منافق اصلاً خدا را قبول ندارد قیامت را قبول ندارد این «لا یعمل لله أصلاً و أبدا» پس برای چه عمل می کند؟ «للدنیا» (یک) (قُلْ مَتَاعُ الدُّنْيَا قَلِيلٌ) (دو) اینکه قرآن را باید با اهل بیت فهمید همین است این از غرر روایات ماست که در ذیل همین آیه از وجود مبارک حضرت امیر رسیده است که منافق ذرّه ای برای خدا کار نمی کند فقط برای دنیا کار می کند دنیا هم متاع قلیل است و اگر خدای سبحان فرمود اینها (لَا يَذْكُرُونَ اللَّهَ إِلَّا قَلِيلاً) بازگشتش به استثنای منقطع است نه استثنای متّصل چون منافق که اصلاً به یاد خدا نیست. خب بنابراین اینکه فرمود: (وَقَدِمْنَا إِلَى مَا عَمِلُوا مِنْ عَمَلٍ فَجَعَلْنَاهُ هَبَاءً مَّنْثُوراً) بازگشت این هباء منثور به همان است که در سوره مبارکه «نور» آیه ۳۹ به این صورت فرمود: (أَعْمَالُهُمْ كَسَرَابٍ بِقِيعَةٍ) یا اعمال آنها (كَظُلُمَاتٍ فِي بَحْرٍ لُجِّيٍّ يَغْشَاهُ مَوْجٌ مِّن فَوْقِهِ مَوْجٌ مِن فَوْقِهِ سَحَابٌ ظُلُمَاتٌ بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ إِذَا أَخْرَجَ يَدَهُ لَمْ يَكَدْ يَرَاهَا وَمَن لَّمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُوراً فَمَا لَهُ مِن نُورٍ) خب این کجا را می خواهد بگیرد این دست خودش را نمی تواند ببیند این می گوید انسان از گور تا گهواره است بعد خبری نیست چنین انسانی که کور است دلش می خواهد ملکوت را ببیند با اینکه ملکوت، چشم باطن می خواهد چنین انسانی که کور است دلش می خواهد وحی بر او نازل بشود چون خودش وحی را نمی بیند وحی پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) را هم انکار می کند لذا فرمود منشأ این کار اینها معرفت شناسی اینهاست اینها تازه ملائکه را هم که قبول دارند و الله را قبول دارند به عنوان مشفوع عنده، فرشته ها را هم که قبول دارند به عنوان ارباب و آلهه یک تندیسی، مجسّمه ای برای او می تراشند که او را ببینند اینها گرفتار چنین اصاله الحسّ و التجربه اند تنها مشرکین نبودند که این کار را می کردند همانها که تفکّر صهیونیستی و اسرائیلی هم داشتند به حضرت موسی می گفتند که (اجْعَلْ لَنَا إِلهاً كَمَا لَهُمْ آلِهَةٌ) اینها هستند که سامری می پرورانند سامری هم دید که اینها حس گرا هستند برای آنها گوساله پرستی را ترویج کرد همینها که ملائکه را قبول دارند می گویند ملائکه بنات الله هستند که خدا می فرماید شما دختر را برای خودتان قبول نمی کنید برای خدا دختر می پسندید (تِلْكَ إِذاً قِسْمَةٌ ضِيزَى) این یک تقسیم بدی است ناعادلانه است شما دخترداشتن را نقص می دانید برای خودتان نمی پسندید آن وقت می گویید ملائکه بنات الله هستند خب این (تِلْكَ إِذاً قِسْمَةٌ ضِيزَى) اینها ملائکه را قبول داشتند می گفتند بنات الله است آنها را شفیع قرار می دادند و می پرستیدند لکن برای اینکه ببینند برای همانها تدیس و مجسّمه درست می کردند یعنی این قدر گرفتار اصالهالحس بودند آن وقت این گروه اصالهالحسّی دلش می خواهد فرشته ها را با همین چشم ببیند یا ذات اقدس الهی را ــ معاذ الله ــ با همین چشم ببیند فرمود در آن صورت هیچ ممکن نیست اینها ببینند برای

اینکه اعمـالش هم ندارنـد (وَقَدِمْنَا إِلَى مَا عَمِلُوا مِنْ عَمَلٍ فَجَعَلْنَاهُ هَبَاءً مَّنْثُوراً) حالا چون ایام اربعین در پیش است که شـما بزرگواران برای تبلیغ تشریف می برید «جعلکم مبارکاً أینما کنتم» ان شاءالله پیام انبیا و اولیا را به سمت جامعه برسانید.

ص: ۵۲۵

«و الحمد لله ربّ العالمین»

آیات ۲۱ تا ۲۴ سوره فرقان ۹۰/۱۱/۰۹

Your browser does not support the audio tag.

(وَقَالَ الَّذِينَ لاَـ يَرْجُونَ لِقَاءَنَا لَوْلاَـ أُنزِلَ عَلَيْنَا الْمَلاَئِكَهُ أَوْ نَرَى رَبَّنَا لَقَدِ اسْتَكْبَرُوا فِي أَنفُسِهِمْ وَعَتَوْ عُتُوّاً كَبِيراً (۲۱) يَوْمَ يَرَوْنَ الْمَلاَئِكَهَ لاَـ بُشْرَى يَوْمَئِذٍ لِلْمُجْرِمِينَ وَيَقُولُونَ حِجْراً مَحْجُوراً (۲۲) وَقَدِمْنَا إِلَى مَا عَمِلُوا مِنْ عَمَلٍ فَجَعَلْنَاهُ هَبَاءً مَّنثُوراً (۲۳) أَصْحَابُ الْجَنَّهِ يَوْمَئِذٍ خَيْرٌ مُّسْتَقَرّاً وَأَحْسَنُ مَقِيلاً (۲۴))

بعد از بیان بخشی از آیات توحید و وحی و نبوّت به جریان معاد پرداختند عدّه ای که منکر معاد بودند فکر می کردند که معاد عبارت از رجوع مردم بعد از مرگ به دنیاست معاد را عود به دنیا فکر می کردند و چون مشاهده می کردند که مرده ها به دنیا برنمی گردند انکار آ نها بیشتر می شد می گفتند اگر خدایی هست ما باید ببینیم و اگر فرشته ای هست باید بر ما هم نازل بشود اینکه گفتند خدا را ما هم باید ببینیم حرف همه نیست حرف کسانی است که معرفت شناسی آنها در حدّ حس و تجربه است شبیه آنچه را که بنی اسرائیل به موسای کلیم(سلام الله علیه) می گفتند که (اجْعَلْ لَنَا إِلهاً كَمَا لَهُمْ آلِهَهٌ) (۱) یا می گفتند: (لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى نَرَى اللّهَ جَهْرَهً) (۲) چنین فکر و معرفت شناسی, تمنّی مشاهده خدا را با چشم ظاهر ـ معاذ الله ـ دارد. درباره فرشته ها می گفتند همان طوری که بر پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) ملائکه نازل می شود بر ما هم باید نازل بشود برای اینکه او هم بشر است ما هم بشریم و «حُکم الأمثال فیما یجوز و فیما لا یجوز واحد» در این بخش قرآن کریم بعد از نقل شبهات آنها درباره خدای سبحان فرمود اصلاً او دیدنی نیست نه تنها با چشم ظاهر دیدنی نیست با چشم مثالی هم دیدنی نیست فقط با چشم قلبی که با حقیقت ایمان است قابل دیدن است که شما آن را ندارید که (إِنَّهَا لاَ تَعْمَى الْأَبْصَارُ وَلَكِن تَعْمَى الْقُلُوبُ الَّتِي فِي الصُّدُور). (۳)

ص: ۵۲۶

۱- (۱) . سوره اعراف, آیه ۱۳۸.

۲- (۲) . سوره بقره, آیه ۵۵.

۳- (۳) . سوره حج, آیه ۴۶.

پرسش ...

پاسخ: اینها به برکت آن دو پیامبر, متمثّل شدند و بعضیها هم دیدند بر بشر که نازل نشدند اینها مهمانان این دو پیغمبر بودند بر این پیغمبرها وارد شدند نه برای آنها, آنها هم به برکت معجزه این دو پیامبر این وجودات مثالی را مشاهده می کردند شاهد اینکه اینها وجودشان وجود مثالی بود این بود که وقتی وجود مبارک ابراهیم(سلام الله علیه) مهمانی کرد و برای اینها غذا آورد (جَاءَ بِعِجْلٍ حَنِيذٍ) (۱) دید دست آنها به طرف طعام دراز نمی شود اهل غذا نیستند معلوم می شود که جسم و ماده و غذاخور و امثال ذلک نبودند پس برای آن دو پیغمبر نازل شدند (یک) و در اثر معجزه آن دو پیغمبر چشم مثالی عدّه ای باز

شد (دو) آنها چند لحظه ای دیدند (سه) نظیر جریان دحیه کلبی.

خب اینکه درباره خدای سبحان فرمود که خداوند اصلاً قابل دیدن نیست نه دیدن با چشم مادی نه دیدن با چشم مثالی; چشم مثالی همین است که انسان در حالت خواب سفرهایی می کند حرفهایی را می شنود مناظری را می بیند با اینکه این چشم مادی اش بسته است چنین دیدن مثالی و برزخی نسبت به ذات اقدس الهی محال است خدا را نه در دنیا نه در آخرت با چشم ظاهر نمی شود دید (یک) با چشم مثالی نمی شود دید (دو) فقط با حقیقت قلوب می شود شناخت آن هم برای گروه خاص است لذا درباره خدای سبحان او چون مفروق عنه بود جواب نداد. درباره فرشته ها فرمود فرشته بر شما نازل بشود که وحی ای بیاورد, این چنین نیست; اما اصلِ شهود فرشته ها برای شما هست وقتی که این چشم ظاهرتان از کار افتاد و چشم برزخی و مثالی شما باز شد یعنی در حال احتضار که شما می بینید هیچ چیزی را این شخص محتضر نمی بیند هیچ صدایی را نمی شنود ارتباطش از دنیا کلاً قطع شد وارد عالَم مثال شد همان روایتی که مرحوم کلینی(رضوان الله علیه) از ائمه(علیهم السلام) نقل کردند که مال او برای او متمثّل می شود فرزندان او برای او متمثّل می شوند و عمل او هم برای او متمثّل می شود (۲) در آن لحظه فرشته ها را می بینند البته فرشته ها را با قهر می بینند که در دو قسمت از آیات قرآن دارد که تبهکار وقتی فرشته ها را می بینند آنها این انسان محتضر را می زنند که (يَضْرِبُونَ وُجُوهَهُمْ وَأَدْبَارَهُمْ) (۳) که چرا چهره های اینها را می زنند چرا پشت اینها را می زنند هم در آیات قبلی گذشت. فرمود یک لحظه ای در مقطعی اینها فرشته ها را می بینند اما برای آنها خیلی سخت می گذرد اینها توقّع نداشته باشند که فرشته را ببینند و مشاهده کنند.

ص: ۵۲۷

۱- (۴) . سوره هود, آیه ۶۹.

۲- (۵) . الکافی, ج۳, ص ۲۳۱ _ ۲۳۳.

۳- (۶) . سوره انفال, آیه ۵۰; سوره محمد, آیه ۲۷.

مطلب بعدی آن است که همه به لقاء خدا می روند (يَا أَيُّهَا الْإِنسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَى رَبِّكَ كَدْحاً فَمُلاَقِيهِ) (۱) هیچ کس نیست که به لقاءالله نرود بعدالموت برای همه حق روشن می شود لکن تبهکاران, مشرکان, منافقان, کافران و امثال ذلک قهر الهی را می بینند خدا را با اسمای جلالیّه می بینند (إِنَّا مِنَ الْمُجْرِمِينَ مُنتَقِمُونَ) (۲) را می بینند و مؤمنان خدا را با رحمت و عنایت و لطف مشاهده می کنند با این تفاوت که گرچه برای ایمان, درجات هست و برای کفر, درکات لکن مؤمنان اسمای حسنا را می بینند برخی از آنها اسم اعظم را هم مشاهده می کنند ولی کافران فقط قهر الهی را می بینند قهرهای خدا در تحت اِشراف مِهر و رحمت خدای سبحان است ما یک اسم اعظم قهّار نداریم اما اسم اعظم رحمان داریم در بحثهای قبل هم گذشت که اگر گفته می شود رحمت خدا بیش از غضب خداست این یک بخش از مطلب است عمده آن است که رحمت خدا هم بیش از غضب اوست (یک) و هم پیش از غضب اوست (دو) آنچه مهم است دومی است «يا مَن سَبَقَتْ رَحْمَتُهُ غَضَبَه» (۳) نه یعنی «زادت رحمته علی غضبه» رحمت خدا پیش از غضب اوست نه بیش از غضب او یعنی مهندس و معمار و نقشه کشِ غضب, رحمت است; کجا باید سوزاند کجا باید عذاب کرد چه کسی باید دستور بدهد نقشه به دست چه کسی است مهندس چه کسی است معمار چه کسی است؟ جناب رحمت است آن رحمت است که می گوید فلان جا بسوزان فلان جا نسوزان «أنت الّذی سَبَقَتْ رَحْمَتُهُ غَضَبَه» این بیان نورانی امام سجاد(سلام الله علیه) که در صحیفه آمده ناظر به همین بخش است «أنت الّذی تَسعی رَحمتُهُ أمامَ غَضبه» (۴) خدایی که غضب او به امامتِ رحمت او ظهور می کند و رحمتِ او اَمام و اِمام غضب اوست; پیشاپیش, رحمت جلو می آید نقشه می کشد دستور می دهد که اینجا جای بهشت است آنجا جای جهنم است جای بگیر و ببند است. بنابراین رحمتْ مقابل ندارد این رحمت خاصّه است که مقابل دارد به نام غضب وگرنه رحمت مطلقه مقابل ندارد چون (رَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ) (۵) بنابراین کفار هرگز آن رحمت مطلقه را آن اسم اعظم را مشاهده نمی کنند.

۱- (۷) . سوره انشقاق, آیه ۶.

۲- (۸) . سوره سجده, آیه ۲۲.

۳- (۹) . مصباح المتهجّد, ص۶۹۶.

۴- (۱۰) . الصحیفه السجادیه, دعای ۱۶.

۵- (۱۱) . سوره اعراف, آیه ۱۵۶.

پاسخ: آن رحمت خاصّه است که مقابل غضب است آن رحمت مطلقه است که مقابل ندارد یک غضب مطلقی برای خدای سبحان نیست شما در هیچ آیه در هیچ روایت در هیچ دعا در هیچ زیارت نمی خوانید «و غضبه وسع کلّ شیء» اما فرمودند: (وَرَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْ ءٍ) همه جا سخن از رحمت واسع حق است «و برحمتك التي وسعت كل شيء», (۱) غضب مطلق برای خدا نیست آنچه برای خداست رحمت مطلقه است اگر رحمت مطلقه است پس غضبش طبق رحمت و عدل است یعنی خدای سبحان برای اینکه به جامعه رحمت بفرستد نظام را مرحوم خود قرار بدهد بگیر و ببندی هم دارد وگرنه می شود هرج و مرج این عدلِ رحیمانه خداست که عذاب را تنظیم می کند. خب اگر آن رحمت مطلقه باشد آن رحمت مطلقه را فقط مؤمنان می بینند کفار این غضب خاص را می بینند لذا نسبت به همین کفاری که در قیامت می گویند (رَبَّنَا ابْصَرْنَا وَسَمِعْنَا) (۲) درباره همین کافران هم آمده است که (إِنَّهُمْ عَن رَبِّهِمْ يَوْمَئِذٍ لَمَحْجُوبُونَ) (۳) آنها دیگر رحمت خاصّه را نمی بینند بهشت را نمی بینند طبق آن بیانی که قبلاً گذشت, اولیا را نمی بینند, مؤمنین را نمی بینند, مردان حق را نمی بینند و مانند آن رحمت واسعه را هم مشاهده نمی کنند برای اینکه اینها همه در گودال تنگ نظری و محدوده تنگ به سر بردند بنابراین همه خدا را ملاقات می کنند منتها بعضی جمال الهی را بعضی جلال الهی را آنهایی که جمال الهی را نگاه می کنند درجاتی دارند می توانند آن جمال مطلق را هم ببینند اما آنهایی که جلال و قهر الهی را می بینند درکاتی دارند هرگز اینها به درجه نمی رسند چه رسد به درجه عالیه لذا فرمود: (إِنَّهُمْ عَن رَبِّهِمْ يَوْمَئِذٍ لَمَحْجُوبُونَ), (يَوْمَ يَرَوْنَ الْمَلاَئِكَةَ لاَ بُشْرَى يَوْمَئِذٍ لِلْمُجْرِمِينَ وَيَقُولُونَ حِجْراً مَحْجُوراً) این (حِجْراً مَحْجُوراً) که چند وجه برای آن ذکر شده یکی از آن وجوه همین بود که جناب زمخشری از سیبویه نقل کرده که این (حِجْراً مَحْجُوراً) به منزله «معاذ الله» است یعنی از ما دور باد یعنی «منعاً ممنوعا». (۴)

۱- (۱۲) . الكافي, ج۴, ص۷۲; مصباح المتهجّد, ص۸۴۴.

۲- (۱۳) . سوره سجده, آیه ۱۲.

۳- (۱۴) . سوره مطففین, آیه ۱۵.

۴- (۱۵) . الكشاف, ج۳, ص۲۷۳ و ۲۷۴.

پرسش: جریان قوم لوط که عدّه ای ملائکه عذاب را مشاهده کردند آن هم تمثّل بوده؟

پاسخ: بله یعنی به برکت وجود مبارک لوط بود که مشاهده کردند, این لوط پیامبر است آن ابراهیم(سلام الله علیهما) پیامبر است این فرشته ها برای آنها نازل شدند گاهی به برکت پیغمبر هر عصری آن حالت تمثّل پیدا می شود نظیر دحیه کلبی, دحیه کلبی آمده در اتاق در محضر حضرت اما آن طوری نبود که اگر درِ اتاق را ببندند او نتواند برود بیرون این طور نیست نظیر انسان نیست که اگر وارد اتاق شد درِ اتاق را بستند او دیگر نتواند برود بیرون آن طور نیست به برکت آن پیغمبر این چنین هم هست البته ملائکهالأرض ممکن است احکام دیگر هم داشته باشند نازل تر از آنها هم باشند ما دلیلی بر حصر ملائکه در اقسام مجرّد محض یا مجرّد مُستکفی نداریم.

فرمود: (وَقَدِمْنَا إِلَی مَا عَمِلُوا مِنْ عَمَلٍ فَجَعَلْنَاهُ هَبَاءً مَّنْثُوراً) فرمود اینها کارهایی که کردند به حسب ظاهر اینها خودشان خیال می کردند کار خیر است (وَهُمْ یَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ یُحْسِنُونَ صُنْعاً) (۱) به نظر اینها این کارشان خیر بود عبادت بود می گفتند: (مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِیُقَرِّبُونَا إِلَی اللَّهِ زُلْفَی) (۲) ولی به نظر واقع این به دنبال سراب رفتن است در سوره مبارکه «نور» فرمود کفار عملی که انجام می دهند اعمال اینها سراب است (۳) سراب یعنی فِریه محض, سراب غیر از صورت مرآتیه است صورت مرآتیه چیزی در آینه نیست ولی راست می گوید هر چه را که صورت مرآتیه نشان می دهد حق است یعنی شاخصی در خارج هست و صورت مرآتیه, آن را نشان می دهد صورت مرآتیه دروغ نمی گوید کذب و فریه نیست اما سراب, کذب و فریه است اگر کسی راه بلد باشد و به این تشنه بگوید آنچه را که شما از دور می بینید سراب است آنجا آب نیست او تکاثر است نه کوثر, کوثر جای دیگر است این شخص گوش نمی دهد پشت سر هم با تلاش و کوشش به دنبال سراب می رود وقتی که اعضا و جوارحش از دست رفت دست و پایش فلج شد و شکست و به آخر عمر رسید می بیند خبری نیست حالا عطش هست (یک) برای او روشن شد که سراب است (دو) راه برگشت ندارد (سه) کسی هم آب به او نمی دهد (چهار) اینکه کافر تا زنده است مشرک تا زنده است بت را می پرستد آن روز برای او روشن می شود که سراب است اینکه در این آیه فرمود ما اعمال اینها را هباء منثور می کنیم این ظهور هباء منثور است این کشف است در حقیقت, نه اینکه اعمال اینها واقعیتی داشت حقیقتی داشت بعد ما این را هباء منثور می کنیم. در سوره مبارکه «ق» آمده است که ما آن روز پرده را از جلوی چشم این شخص برمی داریم (فَکَشَفْنَا عَنکَ غِطَاءَکَ فَبَصَرُکَ الْیَوْمَ حَدِیدٌ) (۴) نه «عنّا» یا «عن الواقع» خدای سبحان پرده ای ندارد چون او (نُورُ السَّماوَاتِ وَالْأَرْضِ) (۵) است اسرار عالم هم پرده ای ندارند چون آیات بیّن و شفاف و روشن اند این پرده جلوی چشم خود این کافر و مشرک و منافق است و دست بافت خود اوست خود او این پرده را بافت و جلوی چشم خودش آویخت و ما این پرده را کنار می زنیم که (أَعْیُنُهُمْ فِی غِطَاءٍ عَن ذِکْرِی) (۶) ما این غطاء را در قیامت برمی داریم نفرمود ما غطاء را از خودمان برمی داریم از پرده بیرون می آییم یا اسرار عالم را بی پرده نشان می دهیم آیات بیّن, معنایش بی پرده بودن است (نُورُ السَّماوَاتِ وَالْأَرْضِ) است معنایش بی پرده بودن است هم خدا (نُورُ السَّماوَاتِ وَالْأَرْضِ) است بی پرده به در آمده هم اسرار عالم بی پرده است اما این پرده جلوی چشم خود کافر و مشرک و منافق است که فرمود: (فَکَشَفْنَا عَنکَ غِطَاءَکَ فَبَصَرُکَ الْیَوْمَ حَدِیدٌ) حالا وقتی پرده کنار رفت معلوم می شود این به دنبال سراب می رفت نه اینکه واقعیتی بود خدای سبحان این را به صورت (هَبَاءً مَّنْثُوراً) در آورده گرچه بعضی از چیزهایی که ستبر و غلیظ و محکم اند آنها را هم خدای سبحان هباء مُنبث می کند نظیر آنچه در سوره مبارکه «واقعه» آمده (وَبُسَّتِ الْجِبَالُ بَسّاً فَکَانَتْ هَبَاءً مُّنبَثّاً) (۷) اینها

را هم آن کار را می کند یعنی خدای سبحان که وقتی بخواهد صحنه قیامت را ترسیم بکند اول این کوهها را به منزله رملِ یکجا جمع شده می کند شما می بینید این گردباد در این منطقه های کویری گاهی تلّی از شن درست می کند این کوه نیست چون ریشه ای نـدارد سنگی ندارد بادها یک گردباد یک مقدار شن را جمع کرده بالا آورده این (کَثِیباً مَّهِیلاً) (۸) است اول این کوههای ستبرِ ریشه دار سنگی را مثل تلّی از شن درست می کند که نه ریشه دارد نه سنگ است نه سنگین, از این ضعیف تر و رقیق تر می کنـد (كَالْعِهْنِ الْمَنفُوشِ) (۹) می کنـد مثل آن پنبه نـدّافی شده, از این ضعیف تر و رقیق تر می کند (فَكَانَتْ هَبَاءً مُّنبَثّاً) (۱۰) بعـد اگر سؤال کردنـد که قیامت که می خواهد برپا بشود خدا این کوهها را چه کار می کند (وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الْجِبَالِ فَقُلْ يَنسِفُهَا رَبِّي نَسْفاً) (۱۱) اینها را پودر می کنـد اول به صورت کثیب مهیل در می آورد بعد به صورت عِهن منفوش در می آورد بعـد به صورت پودر در می آورد بعـد هم معلوم می شود خبری نیست بنـابراین ممکن است چیزی که به حسب ظـاهر مستحکم است خـدا او را هبـاء منثور قرار بدهـد ولی در جریـان اعمال مشـرکین این چنین نبود که اعمال اینها مُتقن بود عمود بود عماد بود مستحکم بود بعـد خـدا این را هباء منثور قرار داد این سـراب بود وقتی کشف غطاء شد معلوم می شود که این هیـچ واقعیتی نـداشت (فَجَعَلْنَاهُ هَبَاءً مَّنثُوراً). از چنـد نظر با اهمیّت این مطلب را ذکر کرده فرمود ما به میدان می آییم خب اینکه فرمود ما به میـدان می آییم می خواهـد قـدرت نمایی کنـد دیگر (وَقَدِمْنَا إِلَى مَا عَمِلُوا) بعـد کلمه هَباء خودش پراکنده شدن است دیگر نیازی به (مَّنثُوراً) ندارد این هباء منثور نظیر (قِرَدَةً خَاسِئِينَ) (۱۲) است این یکی وصف است یکی موصوف برای تأکید و اهتمام, قِرده خاسیء خود قِرَده باعث خُسران و خسارت و تحقیر و خاسیء بودن و فرومایه بودن است دیگر, هباء یقیناً منثور و پراکنـده است ولی این تأکیدش برای اهمیت مسئله است پس هم از نظر مبدأ فاعلی با تأکید بیان شده فرمود ما به میدان می آییم, هم از نظر مبدأ قابلی فرمود آن را ما ذرّات ریز می کنیم بعد هم فرمود: (مَّنثُوراً).

۱- (۱۶) . سوره کهف, آیه ۱۰۴.

۲- (۱۷) . سوره زمر, آیه ۳.

۳- (۱۸) . سوره نور, آیه ۳۹.

۴- (۱۹) . سوره ق, آیه ۲۲.

۵- (۲۰) . سوره نور, آیه ۳۵.

۶- (۲۱) . سوره کهف, آیه ۱۰۱.

۷- (۲۲) . سوره واقعه, آیات ۵ و ۶.

۸- (۲۳) . سوره مزمل, آیه ۱۴.

۹- (۲۴) . سوره قارعه, آیه ۵.

۱۰- (۲۵) . سوره واقعه, آیه ۶.

۱۱- (۲۶) . سوره طه, آیه ۱۰۵.

۱۲- (۲۷) . سوره بقره, آیه ۶۵; سوره اعراف, آیه ۱۶۶.

مطلب دیگر اینکه فرمود در برابر اینها اصحاب جنّت اند اصحاب جنّت در آن روز جایگاهشان خوب است و قرارگاهشان خوب است این قیلوله نشان می دهد که این بخش مربوط به مسئله برزخ است قیلوله آن استراحت نیمه روز است در بعضی از آیات دارد که عذاب الهی آمده (هُمْ قَائِلُونَ) (۱) هنوز در خواب قیلوله بودند که عذاب الهی آمده در بهشت محض شاید اصلاً نومی در کار نباشد همه اش صحنه یقظه و بیداری است اما در بهشت برزخی چون جریان قیلوله و نوم مطرح است فرمود: (وَأَحْسَنُ مَقِيلاً) اما این کلمه «خیر» و کلمه «أحسن» این معنای افعل تفضیلی را ندارد که بهشتیها بهتر از جهنّمیها باشند یا جای بهشتیها بهتر از جای جهنّمیها باشد این طور نیست نظیر (أُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَى بِبَعْضٍ) (۲) که افعل تعیینی است و نه تفضیلی اینجا هم خیر به معنای خوب بودن است نه بهتر, أحسن به معنای حَسن است نه به معنای أحسن و اگر معنای تفضیلی داشته باشد به لحاظ گمان آنهاست; آنها گمان می کردند که کارشان خوب است خدا می فرماید بر فرض کار شما خوب باشد اصحاب جنّت کارشان بهتر از شماست, بر فرض جایتان خوب باشد جای اصحاب جنّت بهتر از شماست بنابراین این خیر و أحسن یا معنای تعیینی دارد نه تفضیلی یا اگر معنای تفضیلی دارد به لحاظ توهّم آنهاست.

مطلب دیگر اینکه مال فرزند ازواج, اینها گاهی فتنه اند گاهی دشمن اند گاهی هم خیرند مستحضرید که هیچ چیزی بیرون از جان آدم نیست که بالذّات ضارّ یا نافع باشد و اگر چیزی ضارّ یا نافع است تعلّق و وابستگی انسان است به او, اگر مال کسی که خیّر است در راه صحیح مصرف می کند خیر است خود آن مال ذاتاً خیر نیست این تعلّق عاقلانه این خیّر است که از آن مال بهره حُسن می برد و این مال او را پاک می کند که فرمود: (خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَتُزَكِّيهِم بِهَا) (۳) که در سوره مبارکه «توبه» گذشت که این (تُطَهِّرُهُمْ) این جمله در محلّ نصب است تا صفت باشد برای صدقه این صدقه یعنی همان زکات و وجوه شرعی این وجوه شرعی, پرداخت وجه شرعی و مال باعث طهارت صاحب مال است نه اینکه مال پاک می شود خود شخص پاک می شود مال که آلوده نیست اینکه فرمود: (صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ) نه «تُطَهِّرْهُمْ» معلوم می شود خود این صدقه این کار خیر باعث طهارت خود شخص می شود شخص اگر مشرك باشد که روشن است (إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ) (۴) و اگر مشرك نباشد موحّد باشد مؤمن باشد در حدّ خودش قبل از پرداخت وجوه شرعیه این نقص را دارد به هر تقدیر عمل درباره مال, کیفیت وابستگی و تعلّق به مال یا بد است یا خوب وگرنه خود مال, نعمت الهی است فرزند, نعمت الهی است ذاتاً اینها نه نافع اند و نه ضارّ اگر از راه حلال باشد این مال, خیر و رحمت و برکت است و مانند آن, اگر تعلّق از راه صحیح نباشد و آلوده باشد هم درباره مال هم درباره فرزند هم درباره زن آمده منتها در بعضی از آیات زن و فرزند آمده در بعضی از آیات مال و فرزند آمده اگر فرمود مال اینها باعث خسارت اینهاست فرزند اینها مایه خسارت اینهاست ناظر به همان بدرفتاری شخص نسبت به مال و فرزند است در بعضی از آیات نظیر آنچه در سوره مبارکه «نوح» آمده آیه ۲۱ سوره «نوح» این است که (قَالَ نُوحٌ رَّبِّ إِنَّهُمْ عَصَوْنِي وَاتَّبَعُوا مَن لَمْ يَزِدْهُ مَالُهُ وَوَلَدُهُ إِلَّا خَسَاراً) مال اینها دشمن اینهاست فرزند اینها دشمن اینهاست مایه خسارت اینهاست پس اگر در بعضی از آیات دارد که بعضی از ازواج و اولاد عدوّ شما هستند (۵) اینها حصر نیست که دشمن انسان فقط فرزند ناصالح باشد یا همسر ناصالحه باشد مال حرام هم دشمن انسان است. در سوره مبارکه «توبه» آنجا فرمود خدای سبحان با مال اینها می خواهد اینها را عذاب بکند فرمود مبادا از داشتن مال اینها شما در تعجّب باشید آیه ۵۵ سوره مبارکه «توبه» این است (فَلَا تُعْجِبْكَ أَمْوَالُهُمْ وَلَا أَوْلَادُهُمْ إِنَّمَا يُرِيدُ اللّهُ لِيُعَذِّبَهُم بِهَا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا) خدا می خواهد به وسیله مال و فرزند اینها را عذاب بکند خب اگر دشمنی نباشد اگر سوء برداشت نباشد اگر تعلّق سوء نباشد که اینها باعث عذاب نیست پس تعذیب شخص است به وسیله مال و به وسیله فرزند برای اینکه اینها مایه خسارت اند آنچه البته مایه

خسارت است تعلّق بی جا, کسب حرام و مانند آن است (وَتَزْهَقَ أَنْفُسُهُمْ وَهُمْ کَافِرُونَ) همینها باعث می شود که اینها در قیامت هم گرفتار این خواهند شد.

ص: ۵۳۱

۱- (۲۸) . سوره اعراف, آیه ۴.

۲- (۲۹) . سوره انفال, آیه ۷۵; سوره احزاب, آیه ۶.

۳- (۳۰) . سوره توبه, آیه ۱۰۳.

۴- (۳۱) . سوره توبه, آیه ۲۸.

۵- (۳۲) . سوره تغابن, آیه ۱۴.

در سوره مباركه «اسراء» هم آمده است كه آيه ۶۴ سوره «اسراء» آمد كه (وَاسْتَفْزِزْ مَنِ اسْتَطَعْتَ مِنْهُم بِصَوْتِكَ وَأَجْلِبْ عَلَيْهِمْ بِخَيْلِكَ وَرَجِلِكَ وَشَارِكْهُمْ فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلاَدِ) خب اگر انسان شريكى داشت به نام شيطان اين شريك مال بود و شريك ولد بود اين شريك چه سهمى دارد انسان را به كجا مى برد اگر كسى عينِ مال غير مخمّس را مَهريه زنش قرار بدهد مصداق «و شاركهم فى الأولاد» مى شود اين ولد ، مشترك بين پدر و شيطان است اين معنى اش است . خب اگر ولد مشترك بود بين انسان و شيطان چه مى كند با او؟ (وَشَارِكْهُمْ فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلاَدِ) در بعضى از تعبيرات آمده كه اگر كسى نامحرمى را ببيند به شوق رسيدن به او با همسرش هم بستر بشود مصداق «و شاركهم فى الأولاد» است اين چنين نيست كه آدم نگاه نامحرمانه بكند به بيگانه دل ببندد با حلال خودش جمع بشود و شيطان حضور نداشته باشد اين طور نيست كه اگر فرزندى ناصالح در آمد رايگان ناصالح در آمده باشد اين طور نيست خب (وَشَارِكْهُمْ فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلاَدِ وَعِدْهُمْ) اگر شريك مال شد چه كار مى كند؟ يا وعده مى دهد به باطل يا وعيد مى دهد از حق مى گويد اگر اين مال را در راه خير صرف كردى فقير مى شوى غافل از اينكه وجود مبارك حضرت امير(سلام الله عليه) فرمود اگر وضع مالى تان ضعيف شد «إذا أمْلَقْتُم فَتاجروا الله بالصّدقه» (۱) اگر ديديد مشكل مالى داريد به قرض افتاديد زندگى يك مقدار براى شما دشورا است تجارت كنيد با چه كسى تجارت كنيد با خدا, چطور تجارت كنيد يك مقدار صدقه بدهيد. خب باور كردن اين حرفها يك هنر دينى مى خواهد فرمود: «إذا أمْلَقْتُم» اِملاق كه در قرآن كريم در سوره مباركه «انعام» و امثال انعام آمده (۲) آنجا گذشت كه املاق به معنى فقر نيست (خَشْيَةَ إِمْلاَقٍ) (۳) به معنى «خشيه الفقر» نيست بلكه اين لازمِ آن فقر است چون انسان ندار كه دستش تهى است به تملّق مى افتد انسان متملّق گرفتار اِملاق فقيرانه است اگر گفتند (خَشْيَةَ إِمْلاَقٍ) يعنى «خشيه الفقر المنتهى إلى الاملاق, خشيه الفقر موجب للتملّق» انسان ندار تملّق مى كند بالأخره, اينكه گفتند تا مى توانيد يا مال پيدا كنيد يا استغناى طبع براى همين است اگر _ خداى ناكرده _ جامعه اى, كشورى يكى از اين دو را نداشته باشد وقتى بيگانه تهديد كرد او ناچار است تحمّل كند يا بايد آن هنر را داشته باشد كه مسائل اقتصادى اش را به نصاب برساند يا اگر آن هنر را نداشت از نظر قدرت روحى به استغنا برسد كه دومى بالاتر از اوّلى است انسان بتواند از چيزى بى نياز باشد بهتر از آن است كه به وسيله آن بى نياز باشد به هر تقدير اگر استغنا نشد لااقل قدرت غنا باشد. فرمود اگر مى ترسيد به چاپلوسى و تملّق بيفتيد با خدا تجارت كنيد او فرمود ارحامتان همسايه هايتان را دريابيد من كاملاً جبران مى كنم. اين است كه فرمود اگر _ خداى ناكرده _ كسى كسب حرام كرد شيطان شريك اوست (۴) و اگر عين آن مال حرام را نه ذمّه, مهريه قرار داد «شاركهم فى الأولاد» مى شود (يك) و اگر با نگاه نامحرمانه انگيزه اى پيدا كرد آن فرزند هم مصداق «شاركهم فى الأولاد» مى شود (دو). خب اينها را ذات اقدس الهى مشخص كرده كه اولاد و اموال فى نفسه بركت اند و خير و رحمت اند, كيفيت بهره بردارى آنها درآمد آنها هزينه آنها به دو قسم حلال و حرام تقسيم مى شود و اگر حرام بود (لَمْ يَزِدْهُ مَالُهُ وَوَلَدُهُ إِلَّا خَسَاراً) (۵) مى شود, (شَارِكْهُمْ فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلاَدِ) (۶) مى شود بعد آن آيه سوره مباركه «توبه» دامنگير مى شود كه (فَلاَ تُعْجِبْكَ أَمْوَالُهُمْ وَلاَ أَوْلاَدُهُمْ إِنَّما يُرِيدُ اللّهُ لِيُعَذِّبَهُم بِهَا فِي الْحَيَاهِ الدُّنْيَا) (يك) (وَتَزْهَقَ أَنْفُسُهُمْ وَهُمْ كَافِرُونَ) (۷) (دو). بنابراين اينها يعنى مشركان و كافران چه در بخش اعمال چه در بخش اولاد چه در بخش اموال مشكل جدّى داشتند و خدا فرمود: (وَقَدِمْنَا إِلَى مَا عَمِلُوا مِنْ عَمَلٍ فَجَعَلْنَاهُ هَبَاءً مَنْثُوراً أَصْحَابُ الْجَنَّهِ يَوْمَئِذٍ خَيْرٌ مُسْتَقَرّاً وَأَحْسَنُ مَقِيلاً).

۱- (۳۳) . نهج البلاغه, حکمت ۲۵۸.

۲- (۳۴) . سوره□ انعام, آیه□ ۱۵۱; سوره□ اسراء, آیه□ ۳۱.

۳- (۳۵) . سوره□ اسراء, آیه□ ۳۱.

۴- (۳۶) . تفسیر العیاشی, ج۲, ص۲۹۹ و ۳۰۰.

۵- (۳۷) . سوره□ نوح, آیه□ ۲۱.

۶- (۳۸) . سوره□ اسراء, آیه□ ۶۴.

۷- (۳۹) . سوره□ توبه, آیه□ ۵۵.

«و الحمد لله ربّ العالمین»

آیات ۲۳ تا ۲۹ سوره فرقان ۹۰/۱۱/۱۰

.Your browser does not support the audio tag

(وَقَدِمْنَا إِلَى مَا عَمِلُوا مِنْ عَمَلٍ فَجَعَلْنَاهُ هَبَاءً مَّنثُوراً (۲۳) أَصْحَابُ الْجَنَّةِ يَوْمَئِذٍ خَيْرٌ مُّسْتَقَرّاً وَأَحْسَنُ مَقِيلاً (۲۴) وَيَوْمَ تَشَقَّقُ السَّمَاءُ بِالْغَمَامِ وَنُزِّلَ الْمَلَائِكَةُ تَنزِيلاً (۲۵) الْمُلْكُ يَوْمَئِذٍ الْحَقُّ لِلرَّحْمنِ وَكَانَ يَوْماً عَلَى الْكَافِرِينَ عَسِيراً (۲۶) وَيَوْمَ يَعَضُّ الظَّالِمُ عَلَى يَدَيْهِ يَقُولُ يَا لَيْتَنِي اتَّخَذْتُ مَعَ الرَّسُولِ سَبِيلاً (۲۷) يَا وَيْلَتَى لَيْتَنِي لَمْ أَتَّخِذْ فُلَاناً خَلِيلاً (۲۸) لَقَدْ أَضَلَّنِي عَنِ الذِّكْرِ بَعْدَ إِذْ جَاءَنِي وَكَانَ الشَّيْطَانُ لِلْإِنسَانِ خَذُولاً (۲۹))

بعد از بیان معارف توحید و بخشی از وحی و نبوّت به جریان معاد پرداختند. مهم ترین مشکل مشرکان همان انکار معاد بود زیرا اگر کسی معاد را بپذیرد و خود را مسئول بداند در هر کاری صلاح و فلاح را به خوبی بررسی می کند. فرمود اینها که منکر معاد بودند و توحید ربوبی و الوهی را نپذیرفتند کاری را برای تقرّب به خدا انجام نمی دهند. عبادتهای اینها که برای بتهاست سراب است کارهای خیر دیگر اینها نظیر احسان, جود, صِله رَحِم, صدقات و مانند آن چون به قصد قربت نیست ثوابی ندارد اثر وضعی آنها هم احیاناً در دنیا ظهور می کند در آخرت از این کارها هیچ نفعی به آنها نمی رسد آثار دنیایی اینها را ممکن است بیابند احیاناً ممکن است در آخرت سهمی از تخفیف عذاب داشته باشند اما به وسیله اعمالی که در دنیا انجام می دهند از عذاب الهی برهند به بهشت برسند این چنین نیست: (وَقَدِمْنَا إِلَى مَا عَمِلُوا مِنْ عَمَلٍ فَجَعَلْنَاهُ هَبَاءً مَّنثُوراً) عمل هم غیر از فعل است فعل را به حیوان هم اسناد می دهند ولی عمل غالباً به انسان اسناد داده می شود.

ص: ۵۳۳

پرسش: حاج آقا ممکن است اصل عذاب برداشته شود کما اینکه برای حاتم طایی و دیگران...

پاسخ: حالا آن چون قبل از اسلام بود اینها معذور بودند کافرِ مستضعف بودند حجّتشان بالغ نبود و مانند آن اما بعد از اسلام (فَإِن آمَنُوا بِمِثْلِ مَا آمَنْتُمْ بِهِ فَقَدِ اهتَدَوا) (۱) و بعد از اسلام که حجّت الهی بالغ شده است اگر کسی ایمان نیاورد معذور نیست البته کافرِ مستضعف که حجّت الهی به او بالغ نشده است او معذّب نیست چون عذاب برای کسی است که (لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَن بَيِّنَهٍ). (۲)

آن گاه بخشی از آثار قیامت را ذکر می کنند می فرمایند این گروه توقّع دارند ملائکه را ببینند ملائکه که بر اینها نازل نمی شوند (یک) با چشم ظاهر هم که نمی شود ملائکه را دید (دو) آن وقتی که چشم دنیایی بسته شد چشم برزخی باز شد اینها ملائکه را در حین احتضار می بینند (سه) چه اینکه در قیامت هم می بینند (چهار) منتها برای تعذیب اینها نازل می شوند (پنج) (وَيَوْمَ تَشَقَّقُ السَّمَاءُ بِالْغَمَامِ) ابر را می گویند غَمام, سحاب را می گویند غمام چون غمام از غَمّ است و از سَتر است و پوشاندن است و ابر چون جلوی آفتاب را می گیرد و بخشی از آسمان یا فضا را می پوشاند گفتند غَمام, غمام به معنای ابر نیست ابر را می گویند غمام چون می پوشاند حالا اگر فرمود آسمان مُنشَق می شود به وسیله غمام حالا این غمام چه تیرگی

چه تاریکی چه پوشندگی چه پوشیدگی باشد ممکن است با ابر همراه نباشد نمی شود این غمام را همان سحاب و ابر دانست این از اشراط الساعه است روزی که قیامت قیام می کند بالأخره (وَالْأَرْضُ جَمِيعاً قَبْضَتُهُ يَوْمَ الْقِيَامَهِ) (۳) می شود (وَالسَّمَاوَاتُ مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ) (۴) می شود (إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ) (۵) می شود (إِذَا النُّجُومُ انكَدَرَتْ) (۶) می شود همه اینها بساطشان برچیده می شود تا نظام نو طراحی بشود در آن مقطع فرشته ها نازل می شوند اینها آن فرشته ها را هم می بینند منتها برای تعذیب است و برای مؤمنان هم رحمت است البته, (وَيَوْمَ تَشَقَّقُ السَّماءُ بِالْغَمَام) این (تَشَقَّقُ) اصلش «تَتَشَقَّقُ» بود گاهی می گویند «إِنْشَقَّتِ الأرض بالنّبات» گاهی می گویند «تَنشقّ الأرض عن النّبات» گاهی می بینید یک گیاه که می خواهد بروید این زمین شکافته می شود و دو طرف این خاک کنار می رود این گیاه خودش را روشن می کند کشاورز را هم که می گویند فلّاح برای اینکه او شکافنده است در حقیقت, گاهی این چنین نیست که این دو طرف خاک کنار برود و چیزی ظهور بکند بلکه از همان باطن که در می آید این زمینی که پوشیده است این خاک کنار می رود و این گیاه سر از خاک به در می آورد لذا گاهی می گویند «تَنشقُّ» یا «إنشقّت الأرض بالنّبات» گاهی می گویند «عن النبات» به هر تقدیر این اِنشقاق یعنی شکاف. (وَيَوْمَ تَشَقَّقُ السَّماءُ بِالْغَمَامِ وَنُزِّلَ الْمَلَائِكَهُ تَنزِيلًا) که صحنه معاد است در آن روز مِلکها و مُلکهای اعتباری رخت برمی بندد مِلك و مُلك حقیقی ظهور می کند مالکهای اعتباری و مَلکهای اعتباری کنار می روند مالك حقیقی و مَلك حقیقی ظهور می کند به نام خدا این چهار مطلب را از این کریمه می توان به دست آورد فرمود: (الْمُلْكُ يَوْمَئِذٍ الْحَقُّ) خب مِلکهای دنیا که مثلاً فلان زمین مِلك چه کسی است این یک امر اعتباری است مُلك یعنی نفوذ و سلطنت و قدرت این هم امر اعتباری است آن که دارای مِلك است می شود مالك آن که دارای مُلك است می شود مَلِك هم مِلك و مُلك در دنیا اعتباری است رخت برمی بندد هم مالك و مَلِك اعتباری اند و رخت برمی بندند این امور چهارگانه کنار می رود مِلك حقیقی و مُلك حقیقی ظهور می کند مالك حقیقی و مَلك حقیقی ظهور می کند فرمود: (الْمُلْكُ يَوْمَئِذٍ الْحَقُّ) نه «الْمُلك حقٌّ» در اوایل سوره مبارکه «اعراف» گذشت که آنجا در مسئله وزن نفرمود «والوزن حقّ» نه اینکه یک وزنی هست در قیامت, یک سنجشی هست اگر فرموده بود «والوزن حقّ» مثل «الموت حقٌّ, القبر حقٌّ, الجنّه حقٌّ, النّار حقٌّ» یعنی اینها هستند اما وقتی می فرماید: (وَالْوَزْنُ يَوْمَئِذٍ الْحَقُّ) (۷) با الف و لام ذکر می کند نه یعنی وزنی هست بلکه می خواهد بفرماید وزن حق است یعنی آنجا سنگ و متر و امثال ذلک نیست حق, وزن است عقاید و اخلاق و اعمال, موزون اند در دنیا نان و گوشت را با سنگ می سنجند در قیامت عقیده و اخلاق و اعمال را با حق می سنجند وزن در قبال موزون که کالاهما در میزان قرار می گیرند که امر ثالث است این وزن, حق است در دنیا وزن, سنگ است در آخرت وزن, حق است اینجا هم فرمود: (الْمُلْكُ يَوْمَئِذٍ الْحَقُّ) حق, مُلك است حق, مِلك است نه آسمان و زمین آن وقت حق دارد حکومت می کند خب این مثل زمین نیست خب حق برای چه کسی است (الْحَقُّ مِن رَبِّكَ) (۸) دیگر, سخن از زمین نیست سخن از آسمان نیست که زمین برای چه کسی است آسمان برای چه کسی است اینها چون بساطش برچیده شد مِلك چیست؟ مُلك چیست؟ درست است که مالك خداست مَلك خداست اما مِلك چیست؟ مُلك چیست؟ مِلك حق است مُلك حق است نه زمین, اگر حق دارد حکومت می کند پس زمین بر محور حق می گردد آن مواقف چندگانه بر محور حق می گردد صراط بر محور حق می گردد تطایر کتب بر مدار حق می گردد اِنطاق جوارح بر مدار حق می گردد (الْمُلْكُ يَوْمَئِذٍ الْحَقُّ) نه «الْمُلك حقٌّ» حق, مُلك است خب حق برای کسی نیست که, حق برای زید نیست حق برای عمرو نیست حق فقط برای الله است (الْمُلْكُ يَوْمَئِذٍ الْحَقُّ) نظیر (وَالْوَزْنُ يَوْمَئِذٍ الْحَقُّ) نه «والوزن حقٌّ» خب اگر این است این معلوم است (لِلرَّحْمنِ) است (الْمُلْكُ يَوْمَئِذٍ الْحَقُّ) خب (لِلرَّحْمنِ) حالا که این شد (وَكَانَ يَوْماً عَلَى الْكَافِرِينَ عَسِيراً) کافری که به دنبال باطل بود هیچ سهمی از آن روز ندارد دیگر, این روز برای او نیست این هیچ جا ندارد در

این روز هر جا برود در عـذاب الیم است (وَکَانَ یَوْماً عَلَی الْکَافِرِینَ عَسِیراً) آن گاه حسـرتش را تبیین می فرمایـد, می فرماید: (وَیَوْمَ یَعَضُّ الظَّالِمُ عَلَی یَدَیْهِ یَقُولُ یَا لَیْتَنِی اتَّخَذْتُ مَعَ الرَّسُولِ سَبِیلًا) در ذیل این آیه یکی دوتا روایت است که لابد ملاحظه فرمودیـد کسـی به پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) ایمان آورد آن رفیق مشـرکش به او اعتراض کرد که چرا ایمان آوردی گفت او مهمـان من بـود من برای او غـذا آوردم به او گفت من غـذا را نمی خورم مگر اینکه تو مسـلمان بشوی من هم اسـلام آوردم روی مثلاً شـرم و اینها, او هم گفت بایـد مرتـد بشوی و مرتـد هم شد (۹) و بالأـخره پایانش به ضـلالت و جهنم [منتهی شد], حالا این شأن نزول باعث اختصاص این آیه نیست که این شخص در قیامت می گوید که من یک رفیق بدی داشتم و مرا منحرف کرد بالأخره رفیق سوء این خطر را دارد حالا آن گوشه ای از مصادیق این آیه مطلق است.

ص: ۵۳۴

۱- (۱) . سوره بقره, آیه ۱۳۷.

۲- (۲) . سوره انفال, آیه ۴۲.

۳- (۳) . سوره زمر, آیه ۶۷.

۴- (۴) . سوره زمر, آیه ۶۷.

۵- (۵) . سوره تکویر, آیه ۱.

۶- (۶) . سوره تکویر, آیه ۲.

۷- (۷) . سوره اعراف, آیه ۸.

۸- (۸) . سوره بقره, آیه ۱۴۷.

۹- (۹) . التبیان فی تفسیر القرآن, ج۷, ص۴۸۶; التفسیر الکبیر, ج۲۴, ص۴۵۴.

ما در تعبیرات عرفی مان چه در فارسی چه در عربی می گوییم انسانی که پشیمان شده است این سبّابه خودش را گاز می گیرد در تعبیرات فارسی می گوید وقتی کسی که بخواهد مظلومیت خودش را ثابت کند می گوید همه ما را گاز می گیرند من مثل آن انگشت انسان پشیمانم خب انسان پشیمان انگشت بیچاره اش را گاز می گیرد در عربی می گویند سبّابه مُتندِّم, مُتندّم یعنی انسان نادم همین تعبیر سبّابه متندّم که در ادبیات عرب هست در تعبیرات فارسی ما در نثر و نظم آمده که من سرانگشت مردِ پشیمانم که انسان این انگشتش را گاز می گیرد ولی در قیامت ظالم هر دو دستش را گاز می گیرد از شدّت حسرت (يَوْمَ يَعَضُّ) گاز می گیرد ظالم هر دو دستش را از شدّت حسرت (وَيَوْمَ يَعَضُّ الظَّالِمُ عَلَى يَدَيْهِ) آن وقت داد می زند می گوید (يَا لَيْتَنِي اتَّخَذْتُ مَعَ الرَّسُولِ سَبِيلًا) ای کاش من با پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) یک راهی داشتم این رفقای بد مرا گرفتار کردند ای کاش با اینها نبودم اهل محفل اینها نبودم اهل مجلس اینها نبودم رفیق بد بالأخره انسان را گرفتار نار می کند. فرمود: (وَيَوْمَ يَعَضُّ الظَّالِمُ عَلَى يَدَيْهِ يَقُولُ) این ظالم (يَا لَيْتَنِي اتَّخَذْتُ مَعَ الرَّسُولِ سَبِيلًا) الف و لام این ظالم هم, الف و لام عهد نیست که برابر آن روایت آن شخصِ معیّن باشد چون کلّی است دیگر جنس است قابل تطبیق بر مورد نزول هست اما حصر در کار نیست هر انسان تبهکار و ستمکاری آن روز از شدّت ندامت دستهایش را گاز می گیرد (يَقُولُ يَا لَيْتَنِي اتَّخَذْتُ مَعَ الرَّسُولِ سَبِيلاً) بعد درخواست مرگ می کند (يَا وَيْلَتَى) این (يَا وَيْلَتَى) بالاتر از آن (يَا لَيْتَنِي) است در (يَا وَيْلَتَى) درخواست مرگ می کند (لَيْتَنِي) دیگر منادا ندارد خب (يَا وَيْلَتَى لَيْتَنِي لَمْ أَتَّخِذْ فُلَانًا خَلِيلًا) این اختصاصی به آن شخص معیّن ندارد این فلان یعنی فلان شخص, فلان رفیق بد حالا قابل تطبیق هست بر آن موردی که در روایت آمده که آن شخص میزبان حضرت بود و رفیقِ بد باعث انحراف او شد دیگران هم مشمول همین اصل کلی اند (يَا وَيْلَتَى لَيْتَنِي لَمْ أَتَّخِذْ فُلَانًا خَلِيلًا) اینکه می گویند در خُلّت و دوستی انسان مواظب باشد با هر کس رفاقت نکند برای همین است مخصوصاً برای جوانها. در این کتاب کلیله و دمنه که یک کتاب ادبی خوبی بود دارد جوانی که قابل پرورش خوب است اگر رفیق بد داشته باشد مثل درخت انگور است که در کنار یک درخت پرتیغ قرار بگیرد در آن کتاب این مَثل آمده اگر یک درخت قتادی یعنی پرتیغ جنگلی باشد یک درخت انگوری در کنارش باشد چون درخت انگور وقتی داربست نباشد قدرت ندارد خودش را حفظ بکند به همسایه می چسبد خب همسایه او که درخت پرتیغ است این تمام خوشه ها و شاخه هایش را به این همسایه می دهد و تمام میوه هایش هم در این درخت پرتیغ قرار می گیرد به هیچ وجه هم قابل استفاده نیست کسی که نمی تواند روی آن درخت پرتیغ برود از انگور استفاده کند, یک انسان شایسته اگر کنار رفیق بد باشد می گویند مثل درخت انگوری است که کنار درخت قتاد یعنی درخت پرتیغ قرار بگیرد که بی حاصل می شود.

پرسش:

پاسخ: هر خُلّتی دیگر, هر دوستی که باعث بشود انسان رابطه اش را از قرآن و عترت کم بکند چرا ای کاش با او رفاقت نمی کردم؟ دلیل مسئله شامل می شود چه زوج و زوجه باشد چه رفیق باشد چه همسایه باشد و مانند آن (لَقَدْ أَضَلَّنِی عَنِ الذِّکْرِ) او مرا از یاد خدا و نام خدا گمراه کرده است در قرآ ن کریم هم ذِکر مطرح است هم ذُکر مطرح است یعنی یاد خدا در دل نام خدا بر لب هم فرمود: (فِیهِ ذِکْرُکُمْ) (۱) یعنی شرف شما نام شما این است یک ملّت وقتی نامدار است نامور است مانا و پویاست که با دین باشد چون دین وجه الله است و می ماند ملّت متدیّن هم می ماند لذا فرمود: (فِیهِ ذِکْرُکُمْ) اگر از دین فاصله گرفت می شود غیر وجه الله می شود دنیا می شود (مَا عِندَکُمْ), (مَا عِندَکُمْ) هم (یَنفَدُ) (۲) اصل کلّی است که دامنگیر او می شود پس اگر کسی خواست شریف باشد شرف داشته باشد نام و یاد داشته باشد کتاب الهی و عترت است که فرمود: (فِیهِ ذِکْرُکُمْ) اینکه گفت: (لَقَدْ أَضَلَّنِی عَنِ الذِّکْرِ) شامل همه اینها می شود از نام خدا بر لب از یاد خدا در دل از شریف و نامدار شدنِ اجتماعی و سیاسی و فرهنگی و مانند آن, (بَعْدَ إِذْ جَاءَنِی) این یاد خدا آمد دیگر, خدا سبحان فرمود ما ذکر فرستادیم, قرآن فرستادیم (وَکَانَ الشَّیْطَانُ لِلْإِنسَانِ خَذُولاً) آیا این شیطان همان رفیق بد است؟ قابل تطبیق است آیا شیطان همان ابلیس است که گاهی مع الواسطه گاهی بلاواسطه باعث ضلالت می شود؟ قابل تطبیق است (وَکَانَ الشَّیْطَانُ لِلْإِنسَانِ خَذُولاً) انسان را رسوا می کند خِزی و رسوایی و فرومایگی دامنگیر انسان می کند و مانند آن. در جریان بهشت که فرمود: (أَصْحَابُ الْجَنَّهِ یَوْمَئِذٍ خَیْرٌ مُّسْتَقَرّ) و همچنین در جریان جهنم که در بخشی از این آیات آمده مستحضرید که بهشت و جهنم از حقایق بسیار عمیق و مستور از عقل ماست چون هم عقل ما دسترسی ندارد هم کمتر بحث شده, بنابراین حرف قاطع و حرف انحصاری درباره بهشت و جهنم از غیر معصوم ساخته نیست.

ص: ۵۳۶

۱- (۱۰) . سوره انبیاء, آیه ۱۰.

۲- (۱۱) . سوره نحل, آیه ۹۶.

مطلب بعدی آن است که در جریان بهشت فرمود: (لِمَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ جَنَّتَانِ) (١) (یک) بعد فرمود: (وَمِن دُونِهِمَا جَنَّتَانِ) (٢) (دو) بعد هم در پایان سوره مبارکه «فجر» [آیات ٢٧ تا ٣٠] فرمود اگر کسی آن سه رکن محوری را داشته باشد یعنی دارای نفس مطمئنّه باشد راضیه باشد مرضیه باشد ما بقیه راه را به او اجازه می دهیم می گوییم برگرد بیا تا جنّهاللقاء این کسی که به مقام مطمئنّه رسید به مقام راضیه رسید به مقام مرضیه رسید هنوز در راه است به مقصد نرسیده برای اینکه خدا می فرماید: (يَا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعِي) (٣) برگرد, خب اگر به مقصد رسیده باشد که دیگر جا برای رجوع نیست معلوم می شود راه آن قدر طولانی و بلند و عمیق و رفیع است که اگر کسی دارای این سه عنصر محوری بود هنوز در راه است! خب این کجا می خواهد برود؟ می خواهد به جنّه الله برسد آن جنّه الله دیگر (جَنَّاتٌ تَجْرِیْ مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ) (۴) نیست خب بنابراین جنّت حقیقتی دارد که نزد ما مستور است اقسامی دارد نزد ما مستور است انحایی دارد نزد ما مستور است اینها مُثبتات اند اگر آیه ای ظاهرش این بود که اگر کسی جزء مقرّبین بود (فَرَوْحٌ وَرَيْحَانٌ) (۵) ما دلیلی نداریم که بگوییم «فله روحٌ یا فله ریحانٌ» خود انسان ریحان است چه اینکه همین انسانی که خودش روح و ریحان است (جَنَّاتٌ تَجْرِیْ مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ) هم دارد مثل اینکه در جریان دوزخ اگر در سوره «جن» فرمود ظالمْ خودش هیزمِ گُر گرفته جهنم است (وَأَمَّا الْقَاسِطُونَ فَكَانُوا لِجَهَنَّمَ حَطَباً) (۶) این دلیلی نیست که در جهنم چیزهایی دیگری نیست این آیه دارد که خودش مثل یک هیزم گُر گرفته است حقیقتش هم همین است وقود نار هم باز همین انسانهای تبهکارند که فرمود: (كَدَأْبِ آلَ فِرْعَوْنَ) (٧) و اگر آیه ای دارد که (وَجَعَلْنَاهُمْ أَئِمَّةً يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ) (٨) معنایش این نیست که «الی المعاصی الّتی یوجب ارتکابها دخول النار» خیر, حقیقتِ معصیت, آتش است منتها حالا ـ ما نمی بینیم چطور آ نهایی که چشم برزخی دارند گفتند ما دیدیم کسانی که آتش بیار معرکه بودند حرفهای دو به هم زن می زدند می خواستند جامعه را به هم بزنند وقتی حرف می زدند ما می دیدیم که از دهانشان آتش در می آید (٩) خب این را بزرگان گفتند دیگر حقیقتِ گناه, آتش است حالا ما نمی بینیم نباید این آیه را تأویل بکنیم این آیه سر جایش محفوظ است آن آیاتی هم که می گوید معصیت باعث دخول در نار است اینها هم سر جایش محفوظ است اینها مُثبتان اند مثبتات را که شما مستحضرید که یکی را بر دیگری حمل نمی کنند روایتی که مرحوم صدوق(رضوان الله علیه) در امالی نقل کرد که فرمود: «أنا مدینه الحکمه و هی الجنّه و أنت یا علیُّ بابها» (١٠) خب ما هیچ دلیلی نداریم که «و هی الجنّه» یعنی معرفت و علم چیزی است که اگر کسی طبق آن عمل بکند «یدخل الجنّه» نه خیر این هم درست است آن هم درست است اگر اینها مثبتین اند و اگر دلیلی بر حصر نیامده وجهی برای تخصیص عام یا تقیید مطلق نیست «أنا مدینه الحکمه و هی الجنّه و أنت یا علیُّ بابها» الآن ما در بهشتیم آنکه حضرت امیر(سلام الله علیه) در نهج البلاغه دارد که «قلوبهم فی الجِنان و أجسادهم فی العمل» (١١)

١- (١٢) . سوره الرحمن, آیه ۴۶.

٢- (١٣) . سوره الرحمن, آیه ۶۲.

٣- (١۴) . سوره فجر, آیات ٢٧ و ٢٨.

۴- (١۵) . سوره آل عمران, آیه ١۵.

۵- (١۶) . سوره واقعه, آیه ٨٩.

۶- (۱۷) . سورهٔ جن, آیهٔ ۱۵.

۷- (۱۸) . سورهٔ آل عمران, آیهٔ ۱۱; سورهٔ انفال, آیات ۵۲ و ۵۴.

۸- (۱۹) . سورهٔ قصص, آیهٔ ۴۱.

۹- (۲۰) . الفتوحات (۱۴ جلدی), ج ۱۰, ص۳۰۲.

۱۰- (۲۱) . الامالی (شیخ صدوق), ص۳۸۸.

۱۱- (۲۲) . نهج البلاغه, خطبه ۱۹۲.

(۱) مردان الهی کسانی اند که دلهایشان در بهشت است بدنهایشان دارد کار می کند, خب اینکه دارد کار صالح انجام می دهد کار را با بدن انجام می دهد دلش در بهشت است یعنی دلش نزد بهشت است یا نه دلش الآن در بهشت است؟ هیچ دلیلی نداریم که بگوییم «قلوبهم فی الجنان» یعنی «قلوبهم متعلّقه بالجنان» این چنین نیست یک مرحله از بهشت را هم اکنون او داراست مرحله دیگر سر جایش محفوظ است در جریان دوزخ این طور است در جریان بهشت این طور است هیچ راهی برای حصر نیست بعضیها از محلّ کارشان تا منزل, از منزل تا محلّ کارشان سعی صفا و مروه دارند یعنی خانه شان محلّ عبادتشان است زندگی صالح و سالم دارند محل کارشان هم تولید است و خدمت به جامعه و نظام اسلامی این مثل اینکه دارد بین صفا و مروه سیر می کند دارد عبادت می کند می شود «الکاسب حبیب الله» یک کسی خانه اش هم مرکز فساد است محلّ کارش هم مرکز رباست این (يَطُوفُونَ بَيْنَهَا وَبَيْنَ حَمِيمٍ) (۲) این بین دو کانال آتش دارد راه می رود اگر کسی چشم باطن داشته باشد می بیند این آقا در آتش دارد راه می رود اگر چنین چیزی شد ما نباید بگوییم این نیست الّا ولابد جهنم در آخرت است بله آن هم هست این هم هست اینها مثبتان اند دلیلی بر حصر نیست نه درباره جنّت نه درباره جهنم.

پرسش:

پاسخ: بله دیگر چون فیضهای الهی, نعمتهای الهی متعدّد است دیگر همان طوری که فرمود: (وَلِمَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ جَنَّتَانِ) (۳) بعد از چند جمله فرمود: (وَمِن دُونِهِمَا جَنَّتَانِ) (۴) بعد هم در پایان سوره مبارکه «فجر» فرمود: (فَادْخُلِي فِي عِبَادِي وَادْخُلِي جَنَّتِي) (۵) جنّت درجاتی دارد مراتبی دارد اقسامی دارد حصری که در کار نیست اما به طرف ذات اقدس الهی رفتن نامتناهی است برای اینکه اگر به طرف خدا رفتن _ معاذ الله _ متناهی بود لازمه اش این بود که _ معاذ الله _ خدا متناهی باشد. بیان ذلک این است که انسان _ أیّ انسانٍ کان _ یک موجود ممکن است و محدود اگر فاصله بین این انسان ولو نبیّ یا ولیّ یا وصیّ(علیهم السلام) اگر فاصله وجودی بین او و ذات اقدس الهی محدود باشد مجموع دو متناهی می شود متناهی آن وقت لازمه اش این است که ذات اقدس الهی یک مقام محدود داشته باشد ولی اگر خدای سبحان نامتناهی است کما هو الحق فاصله بین محدود و غیر محدود هم نامتناهی است نه اینکه فاصله متناهی است اگر این فاصله متناهی باشد مجموع دو متناهی می شود متناهی و حال اینکه ذات اقدس الهی غیر متناهی است پس فاصله متناهی با غیر متناهی, غیر متناهی است این چنین نیست که حالا اگر کسی به مقام نبوّت رسید یک چند درجه ای با مقام الهی فاصله دارد این طور نیست.

۱- (۲۳) ۳.شرح اسماء الحسنی (ملّا هادی سبزواری) ، ص ۶۶۱ .

۲- (۲۴) ۴. سوره الرحمن, آیه ۴۴.

۳- (۲۵) . سوره الرحمن, آیه ۴۶.

۴- (۲۶) . سوره الرحمن, آیه ۶۲.

۵- (۲۷) . سوره فجر, آیات ۲۹ و ۳۰.

پرسش:

پاسخ: همین است دیگر, آنجا که می فرماید این مقدار بود تا آنجا که مقدور بشر است که به آن مقام راه پیدا کند این مقدار فاصله است وگرنه این طور نیست که فاصله بین یک انسان کامل و درجه وجودی ذات اقدس الهی فاصله ای متناهی باشد که مثلاً بگوییم ــ معاذ الله ــ خداوند فلان مقدار از انسان کامل بزرگ تر است آن دو روایت جزء غرر روایات ما بود که مرحوم صاحب وسائل نقل کرده چند بار آن روایات را خواندیم هر دو به این مضمون است که فرمود: «الله أكبر مِن أن يوصَف» (۱) آنجا هم روشن شد که این «أکبر» به عنوان موجبه معدوله المحمول نیست به عنوان سالبه محصّله است یعنی «الله لا يوصف» شما بخواهی مرزبندی کنی وصفی برایش ذکر بکنی او را زیر حیطه وصف بیاوری این چنین نیست همان بیان نورانی وجود مبارک امام رضا(سلام الله علیه) که در توحید مرحوم صدوق است که فرمود خدا اشیاء را آفرید و اشیاء مثل صورت مرآتیه اند (۲) صورت مرآتیه جا نمی خواهد اینکه همه اشیاء آیت اند یعنی علامت اند مرآت حقّ اند مرآتی که اهل معرفت می گویند همان است که از این حدیث استفاده کردند مرآت به معنای آینه یک معنای عرفی دارد یک معنای معرفتی دارد معنای عرفی مرآت و آینه همین است که در بازارها می فروشند یک شیشه است و جیوه ای است پشت شیشه و قابی است و آن را خرید و فروش می کنند می گویند این مرآت است که این اسم آلت است, آلت است و ابزار است که به وسیله این آلت, صورت را انسان در این شیشه می بیند این آینه عرفی است اما وقتی عارف می گوید مرآت کاری به شیشه و جیوه و قاب ندارد آن صورت را می گوید مرآت آن صورت, آلت دیدن صاحب صورت است اگر چنین چیزی در بیرون باشد چه اینکه سراسر عالم به دید این بزرگان این طورند صورت مرآتیه اند صورت مرآتیه جا نمی خواهد جای کسی را تنگ نمی کند اگر اشیاء آیت اند علامت اند در بحثهای قبل هم گذشت که این آیت بودن برای اشیاء از قبیل حرارت و برودت برای آب نیست که گاهی باشد گاهی نباشد این طور نیست و از قبیل زوجیّت اربعه هم نیست که لازمه ذات باشد برای اینکه اگر آیت بودنِ ارض و سماء لازمه ذات باشد نظیر زوجیّت اربعه هر لازمی از مرتبه ملزوم متأخّر است پس این آیت بودن در مقام ذات نیست پس در مقام ذات خدا را ــ معاذ الله ــ نشان نمی دهد آن وقت باید بشود مستقل از این مرحله هم جلوتر برویم بنا بر اینکه اصالت برای هستی است نه برای ماهیّت, آیت بودنِ اشیاء که انسان مثلاًـ آیت حق است آیت بودن ذاتی انسان هم نیست از باب ذاتیِ ماهیّت نظیر جنس و فصل زیرا اصالت برای هویّت است نه برای ماهیّت, اگر آیت بودن نظیر جنس و فصل باشد لازمه اش این است که در مقام هویّت, آیت نباشد پس این سه قسم باطل است فَبقی القسم الرابع آن قسم چهارم این است که هویّت انسان, آیت است خب اگر هویّت او خدا را نشان می دهد چیزی برای خود او نباید بماند دیگر این می شود همان بیان نورانی امام رضا(سلام الله علیه) که فرمود جهان مثل آن صورت است که شما در آینه نیستید آینه هم در شما نیست ولی شما را نشان می دهد اینکه گفته شد «داخلٌ فی الأشياء» (۳) حضرت آنجا معنا کرده که شما در آینه نیستید آینه هم در شما نیست ولی شما را نشان می دهد خدا در عالَم نیست عالَم هم در خدا نیست ولی عالم, خدا را دارد نشان می دهد این جا نمی خواهد خب اگر این دید باشد با این دید کسی بگوید (إِیّاکَ نَعْبُدُ وَإِیَّاکَ نَسْتَعِینُ) (۴) با دید دیگر خیلی فرق می کند.

ص: ۵۳۹

۱- (۲۸) . الکافی, ج۱, ص۱۱۷ و ۱۱۸; وسائل الشیعه, ج۷, ص۱۹۱.

۲- (۲۹) . ر.ك: التوحيد (شيخ صدوق), ص۴۳۴ و ۴۳۵.

۳- (۳۰) . الكافى, ج۱, ص۸۶.

۴- (۳۱) . سوره فاتحه الكتاب, آيه ۵.

«و الحمد لله ربّ العالمین»

آیات ۲۳ تا ۳۱ سوره فرقان ۹۰/۱۱/۱۱

.Your browser does not support the audio tag

(وَقَدِمْنَا إِلَى مَا عَمِلُوا مِنْ عَمَلٍ فَجَعَلْنَاهُ هَبَاءً مَنْثُوراً (۲۳) أَصْحَابُ الْجَنَّةِ يَوْمَئِذٍ خَيْرٌ مُسْتَقَرّاً وَأَحْسَنُ مَقِيلاً (۲۴) وَيَوْمَ تَشَقَّقُ السَّمَاءُ بِالْغَمَامِ وَنُزِّلَ الْمَلاَئِكَةُ تَنزِيلاً (۲۵) الْمُلْكُ يَوْمَئِذٍ الْحَقُّ لِلرَّحْمنِ وَكَانَ يَوْماً عَلَى الْكَافِرِينَ عَسِيراً (۲۶) وَيَوْمَ يَعَضُّ الظَّالِمُ عَلَى يَدَيْهِ يَقُولُ يَا لَيْتَنِي اتَّخَذْتُ مَعَ الرَّسُولِ سَبِيلاً (۲۷) يَا وَيْلَتَى لَيْتَنِي لَمْ أَتَّخِذْ فُلاَناً خَلِيلاً (۲۸) لَقَدْ أَضَلَّنِي عَنِ الذِّكْرِ بَعْدَ إِذْ جَاءَنِي وَكَانَ الشَّيْطَانُ لِلْإِنسَانِ خَذُولاً (۲۹) وَقَالَ الرَّسُولُ يَا رَبِّ إِنَّ قَوْمِي اتَّخَذُوا هذَا الْقُرْآنَ مَهْجُوراً (۳۰) وَكَذلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوّاً مِنَ الْمُجْرِمِينَ وَكَفَى بِرَبِّكَ هَادِياً وَنَصِيراً (۳۱))

چون عمل کافر چه بخش اعتقادی که عمل جانحه اوست چه بخش اخلاقی که عمل نفسانی اوست و چه اعمال ظاهری او که کردار بدنی اوست همه اینها باطل است فرمود ما این را هباء منثور قرار می دهیم یعنی این هباء منثور را برای اینها مکشوف می کنیم نمونه هایی از این را قرآن کریم در سوره مبارکه «ابراهیم» بیان فرمود آیه هجده سوره مبارکه «ابراهیم» این بود که (مَثَلُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ أَعْمَالُهُمْ كَرَمَادٍ اشْتَدَّتْ بِهِ الرِّيحُ فِي يَوْمٍ عَاصِفٍ لاَّ يَقْدِرُونَ مِمَّا كَسَبُوا عَلَى شَيْءٍ ذلِكَ هُوَ الضَّلاَلُ الْبَعِيدُ) (۱) اگر یک مقدار خاکستر روی یک سنگ بزرگ املسی باشد و باد تندی بوزد چیزی از این ذرّات نمی ماند در قیامت این حقیقت برای آنها روشن می شود. در قبال کافران, مؤمنانی هستند که اصحاب جنّت اند اصحاب جنّت در آن روز هم از استقرار خوبی برخوردارند هم از آسایشگاهی, این مَقیلْ اگر زمان قیلوله باشد با مستقر که اسم مکان است تفاوت پیدا می کند و اگر مَقیل به معنای مکان قیلوله باشد تفاوتش با مستقر این است که جایی که جای آسایش آنهاست و جایی که جای زندگی آنهاست هم جای آسایش آنها خیر است و حَسن هم جای زندگی آنها خیر است و حَسن بالأخره بین مقیل و مستقر فرقی باید باشد لکن مقیل به معنای زمان قیلوله یا مکان قیلوله نیست به معنی خوابِ وسط روز زیرا این در بهشت کبراست در برزخ ممکن است که این مسائل نظیر خواب و شبیه خواب مطرح باشد ولی در بهشت عدن, جنّت کبرا جا برای قیلوله و خواب و امثال ذلک نیست و اگر گفته شد مقیل این ناظر به آسایش و استراحت و امثال ذلک است وگرنه آنجا (لاَ يَرَوْنَ فِيهَا شَمْساً وَلاَ زَمْهَرِيراً) اگر ماه نیست و اگر آفتاب نیست دیگر شب و روزی نیست تا نیم روز مطرح بشود و آسایش یا خواب نیم روز مطرح بشود.

ص: ۵۴۰

۱- (۱) . سوره ابراهیم, آیه ۱۸.

در بخشهایی از قرآن فرمود: (لاَ يَرَوْنَ فِيهَا شَمْساً وَلاَ زَمْهَرِيراً) آیه سیزده سوره مبارکه «انسان» این است (مُتَّكِئِينَ فِيهَا عَلَى الْأَرَائِكِ لاَ يَرَوْنَ فِيهَا شَمْساً وَلاَ زَمْهَرِيراً) برای اینکه (إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ) (۱) شد, (إِذَا النُّجُومُ انكَدَرَتْ) (۲) شد و شمس و قمر بساطشان برچیده شد در بهشت جا برای آفتاب و ماه و امثال ذلک نیست قهراً جا برای شب و روز نیست زمان مطرح است

اما شب و روز مطرح نیست شب و روز به این است که بالأخره کُره ای باشد و دور خود بگردد شب و روز تولید بشود.

پرسش: خداوند متعال مگر دست از خلقت برمی دارد؟

پاسخ: خلقت الهی دائمی است منتها این مخلوق تبدیل می شود به مخلوق دیگر.

پرسش:

پاسخ: نه خب, آنجا شمس و قمرش نور و ایمان خود افراد است هر کس شمس و قمر را باید به همراه خودش ببرد, نشد در تاریکی است همان جریان سوره مبارکه «حدید» دارد که (ضُرِبَ بَیْنَهُم بِسُورٍ لَهُ بَابٌ بَاطِنُهُ فِیهِ الرَّحْمَهُ وَظَاهِرُهُ مِن قِبَلِهِ الْعَذَابُ) (۳) همین است دیگر; آنجا نور هست ولی نور را هر کسی به همراه خودش می برد اگر یک بیابان تاریکی باشد و کسی چراغ به همراه نبرد خب در تاریکی است دیگر آنجا نور را فقط خود مؤمن به همراه دارد که (نُورُهُمْ یَسْعَی بَیْنَ أَیْدِیهِمْ). (۴) بالأخره در قیامت وقتی بساط این دنیا برچیده شد و قیامت به پا شد آنجا شمس و قمری نیست هر کسی نور را از اینجا به همراه برد (نُورُهُمْ یَسْعَی بَیْنَ أَیْدِیهِمْ) است نشد در تاریکی است.

۱- (۲) . سوره تکویر, آیه ۱.

۲- (۳) . سوره تکویر, آیه ۲.

۳- (۴) . سوره حدید, آیه ۱۳.

۴- (۵) . سوره تحریم, آیه ۸.

بنابراین در سوره مبارکه «انسان» آیه سیزده فرمود: (لَا یَرَوْنَ فِیهَا شَمْساً وَلَا زَمْهَرِیراً) اگر شمس و قمر نیست پس لیل و نهار هم نیست اگر لیل و نهار نبود دیگر مقیل به این معنا نخواهد بود اگر جنّت, جنّت برزخی باشد که تمثّل لیل و نهار در آنجا راه دارد آن را ممکن است بفرماید (لَهُمْ رِزْقُهُمْ فِیهَا بُكْرَةً وَعَشِیّاً) در بعضی از آیات سوره مبارکه «مریم» گذشت که اینها رزقشان را در بامداد و شامگاه می یابند (جَنَّاتِ عَدْنٍ الَّتِی وَعَدَ الرَّحْمنُ عِبَادَهُ بِالْغَیْبِ إِنَّهُ كَانَ وَعْدُهُ مَأْتِیّاً لَّا یَسْمَعُونَ فِیهَا لَغْواً إِلَّا سَلَاماً وَلَهُمْ رِزْقُهُمْ فِیهَا بُكْرَةً وَعَشِیّاً) لکن این آیات یعنی آیات ۶۱ و ۶۲ سوره «مریم» هم به مناسبت اینکه فرمود: (جَنَّاتِ عَدْنٍ الَّتِی وَعَدَ الرَّحْمنُ) آن هم جنّت عدن است نه جنّت برزخی آنجا هم لیل و نهاری نیست ولی مع ذلک تعبیر به بُکره و عشیّ یعنی بامداد و شامگاه شده صبح را می گویند بُکره و غروب را می گویند عشیّ, این کنایه از دوام و استمرار است نه واقعاً آنجا صبحی هست و عصری هست و ظهری هست برای اینکه بالأخره اگر شب و روز نیست و اگر کُره ای به دور خودش نمی گردد لیل و نهاری پدید نمی آید, کنایه از دوام خواهد بود.

مطلب دیگر اینکه, اینکه فرمود: (خَیْرٌ مُّسْتَقَرّاً وَأَحْسَنُ مَقِیلاً) سیدناالاستاد(رضوان الله علیه) در اینجا فرمودند مَقیل به معنای نوم و امثال ذلک نیست و اینجا را به معنای جنّت برزخی معنا نکردند (۱) ولی در بحث روایی روایتی را مرحوم کلینی با دو سند نقل کرده که آنجا از وجود مبارک حضرت امیر(سلام الله علیه) است که به مؤمن در قبر می گویند: «نَم قَرین العین» یعنی با چشمِ روشن بخواب بعد, بعد از چند جمله حضرت این جمله را قرائت فرمود که (خَیْرٌ مُّسْتَقَرّاً وَأَحْسَنُ مَقِیلًا) (۲) در ذیل آن روایت چون وجود مبارک حضرت امیر(سلام الله علیه) صدرش دارد که وقتی وارد قبر شد به او می گویند «نَم قَرین العین» و در ذیلْ این آیه را فرمود, سیدناالاستاد(رضوان الله علیه) فرمود این اشاره است که این آیه راجع به جنّت برزخی است. (۳)

۱- (۶) . المیزان, ج۱۵, ص۲۰۱.

۲- (۷) . الکافی, ج۳, ص۲۳۲.

۳- (۸) . المیزان, ج۱۵, ص۲۰۷.

پس اینجا چند مطلب است یکی اینکه ایشان در بحث تفسیری, آیه را به برزخ معنا نکردند دوم اینکه در بحث روایی روایت را معنا کردند که روایت صدرش مربوط به قبر است و قبر همان برزخ است آن وقت برخی از متأخّران گفتند که مرحوم علامه در المیزان این آیه را به برزخ تطبیق کرده است به استناد دو روایت که هر دو ضعیف است در حالی که این چنین نیست ایشان در تفسیر این آیه, آیه را به برزخ معنا نکردند در تفسیر روایی روایت خب روایت را معنا کردند روایت روشنِ در باب برزخ است دیگر, حالا سند روایت ضعیف است مطلب دیگر است.

مطلب بعدی آن است که اینکه فرمود: (أَصْحَابُ الْجَنَّةِ يَوْمَئِذٍ خَيْرٌ مُّسْتَقَرّاً وَأَحْسَنُ مَقِيلًا) اگر این نسبت به دنیا و آخرت باشد یعنی کفار در دنیا در یک رفاه نسبی اند ولی مؤمنین در بهشت در رفاه مطلق اند اگر کسی خواست بین رفاه کفار در دنیا و راه مؤمنان در بهشت بسنجد آن وقت این (خَيْرٌ) معنای افعل تفضیلی می تواند داشته باشد آن (أَحْسَنُ) هم معنای افعل تفضیلی می تواند داشته باشد اما وقتی فضا, فضای قیامت شد یک طرفش جهنم است یک طرف بهشت آن (خَيْرٌ) و این (أَحْسَنُ) هیچ کدام معنای افعل تفضیلی را ندارند هر دو معنای تعیینی را دارند.

غرض این است که در جهنم سخن از خیر نیست تا ما بگوییم بهشت بهتر از جهنم است در قیامت اگر تعبیر به خیر شده است که بهشت بهتر از جهنم است این خیر, خیر تفضیلی نیست تعیینی است (این یک) یا به عنوان تهکّم و استهزاست (این دو). در سوره مبارکه «مریم» آنجا هم شبیه اینها گذشت که فرمود: (وَإِذَا تُتْلَى عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ آمَنُوا أَيُّ الْفَرِيقَيْنِ خَيْرٌ مَقَاماً وَأَحْسَنُ نَدِيّاً ٭ وَكَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُم مِن قَرْنٍ هُمْ أَحْسَنُ أَثَاثاً وَرِءْياً) (۱) نسبت به دنیا آنها می گویند که ما بهتریم یا شما اینجا جا برای خیر هست ولو به زعم آنها ولی در جریان قیامت که حالا روشن شد یکی بیّن الغی درآمد یکی بیّن الرشد آنجا دیگر خیر حتماً افعل تعیینی است و نه تفضیلی.

ص: ۵۴۳

۱- (۹) . سوره مریم, آیات ۷۳ و ۷۴.

بعد فرمود: (وَيَوْمَ تَشَقَّقُ السَّماءُ بِالْغَمَامِ وَنُزِّلَ الْمَلَائِكَهُ تَنزِيلًا) فرشته ها نازل می شوند برای اجرای مأموریتهایی که مربوط به حال انتقال است و اینجا که وصف را ذکر کرد تعلیق حکم بر وصف هم مُشعر به علیّت است در این آیه ۲۷ فرمود: (وَيَوْمَ يَعَضُّ الظَّالِمُ عَلَى يَدَيْهِ) و در آیه ۵۵ همین سور ه دارد که (وَكَانَ الْكَافِرُ عَلَى رَبِّهِ ظَهِيراً) ممکن است بعضی از مصادیق ظالم در اینجا و کافر در آنجا در روایات آمده باشد اما اینها تطبیق است و نه تفسیر مفهومی و سند (يَعَضُّ) هم ظلم است و سند ظهیر بودن هم کفر است آنجا کفر معیار است اینجا ظلم معیار است (وَيَوْمَ يَعَضُّ الظَّالِمُ عَلَى يَدَيْهِ) آن گاه (يَقُولُ) می گوید ای کاش ما در محضر پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) بودیم راهی به آن حضرت داشتیم که او ما را به قرآن هدایت می کرد البته چون حقیقت رسالت و حقیقت قرآن یک چیز است اگر سخن از نبوّت است قرآن مطرح است, اگر سخن از قرآن است نبوّت مطرح است لکن بالأخره قرآن را رسول و اهل بیت باید به جامعه معرّفی بکنند لذا این شخص می گوید ای کاش من در صحابت پیامبر بودم که او مرا به قرآن هدایت می کرد ولی این رفیق ظالم و منحرف مرا از قرآن جدا کرد این رسول خب معلوم است وجود مبارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) است آن ذکر ظاهرش همان قرآن کریم است برای اینکه فرمود بعد از (إِذْ جَاءَنِي) معمولاً دربارهٴ قرآن تعبیر به (جَاءَكُم) یا (جَاءَنِي) آمده که می گوید (قَدْ جَاءَكُم مِنَ اللّهِ نُورٌ وَكِتَابٌ مُبِينٌ) (۱) دربارهٴ پیامبر خیلی کم اطلاق شده که «جاءکم الرسول» اگر مَجیء به پیامبر اسناد داده شد آن با «باء» استعمال شده یعنی «جاءکم الرسول بالقرآن بالکتاب بالذکر بالوحی» پس اگر گفته شد «جاءنی الذکر» یعنی «جاءنی القرآن» چون در آیات دیگر آمده (جَاءَكُم مِنَ اللّهِ نُورٌ وَكِتَابٌ مُبِينٌ) دربارهٴ رسول سخن از ارسال است دربارهٴ رسول اگر مَجیء به کار رفت گفته می شود که «جاءکم الرسول بالقرآن» که آنجا «جاء» چون با «باء» استعمال شد به معنای ایتاء است یعنی آوردن نه اتیٰ یعنی آمدن. خب پیامبر قرآن را برای ما آورد کم استعمال شده باشد که مثلاً بگویند «جاءکم الرسول» مگر اینکه با «باء» آمده باشد به معنی «جاءکم الرسول بالوحی» اینجا چون دارد (بَعْدَ إِذْ جَاءَنِي) ظاهرش همان ذکر است یعنی قرآن (وَكَانَ الشَّيْطَانُ لِلْإِنسَانِ خَذُولاً) شیطان چه جنّی باشد چه انسی باشد مخالف عزّت انسان است و می خواهد انسان را فرومایه کند, رسوا کند و خاکسارش کند حالا شیطان چه شیطان انس باشد چه شیطان جن باشد (شَيَاطِينَ الْإِنْسِ وَالْجِنِّ) (۲) مشمول این هستند آن ابلیس اصلی هم که دست بردار نیست (وَكَانَ الشَّيْطَانُ لِلْإِنسَانِ خَذُولاً).

۱- (۱۰) . سورهٴ مائده, آیهٴ ۱۵.

۲- (۱۱) . سورهٴ انعام, آیهٴ ۱۱۲.

آن گاه فرمود: (وَقَالَ الرَّسُولُ يَا رَبِّ إِنَّ قَوْمِي اتَّخَذُوا هـذَا الْقُرْآنَ مَهْجُوراً) وجود مبارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) وقتی دید که این نور الهی در جامعه اثر نکرد بلکه آنها عکس العمل سوء انجام دادند به ذات اقدس الهی پناهنده شد با او مناجات کرد مناجات انبیا دو قسم است یک وقت است که شکوه است و درخواست عذاب نظیر آنچه وجود مبارک نوح داشت یک وقت درخواست تکلیف است نه درخواست عذاب آنچه در سوره‌ٔ مبارکه‌ٔ «نوح» آمده این است که اینها دیگر (وَلاَ يَلِدُوا إِلَّا فَاجِراً كَفَّاراً) در سوره‌ٔ مبارکه‌ٔ «نوح» آیه پنج به بعد این است که وجود مبارک نوح عرض کرد که (قَالَ رَبِّ إِنِّي دَعَوْتُ قَوْمِي لَيْلاً وَنَهَاراً ٭ فَلَمْ يَزِدْهُمْ دُعَائِي إِلَّا فِرَاراً ٭ وَإِنِّي كُلَّمَا دَعَوْتُهُمْ لِتَغْفِرَ لَهُمْ جَعَلُوا أَصَابِعَهُمْ فِي آذَانِهِمْ وَاسْتَغْشَوْا ثِيَابَهُمْ وَأَصَرُّوا وَاسْتَكْبَرُوا اسْتِكْبَاراً ٭ ثُمَّ إِنِّي دَعَوْتُهُمْ جِهَاراً ٭ ثُمَّ إِنِّي أَعْلَنْتُ لَهُمْ وَأَسْرَرْتُ لَهُمْ إِسْرَاراً) تا به اینجا می رسد که خدایا اینها دیگر ایمان نمی آورند و عذاب الهی را بر اینها نازل بکن و مانند آن (وَقَالَ نُوحٌ رَبِّ لاَ تَذَرْ عَلَى الْأَرْضِ مِنَ الْكَافِرِينَ دَيَّاراً). (۱)

بعد از عرض حال, درخواست نزول عذاب کرد اما وجود مبارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) در اینجا درخواست عذاب نکرد بلکه اصل جریان را به ذات اقدس الهی گزارش داد عرض کرد (يَا رَبِّ إِنَّ قَوْمِي اتَّخَذُوا هـذَا الْقُرْآنَ مَهْجُوراً) در بحثهای قبل نظیر سوره‌ٔ مبارکه‌ٔ «مؤمنون» گذشت که اگر با «حاء» باشد که همین سوره‌ٔ مبارکه‌ٔ «فرقان» آمده (حِجْراً مَحْجُوراً) (۲) آن یعنی «مَنعاً» که این حَجْر به معنای منع, [موضوع] کتابی از کتابهای فقه ماست که کتاب حَجر داریم چه کسی محجور است سفیه محجور است مفلّس محجور است صبیّ محجور است و امثال ذلک آن محجور یعنی ممنوع آن با «حاء» است اما اگر با «هاء» باشد این یا به معنی ترک است مثل هجرت و امثال ذلک یا به معنی هذیان و مسخره و امثال ذلک است اینکه وجود مبارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) عرض کرد (يَا رَبِّ إِنَّ قَوْمِي اتَّخَذُوا هذَا الْقُرْآنَ مَهْجُوراً) نه یعنی متروکا برای اینکه این سور ه و این بخش از آیات در مکه نازل شد در مکه آنها که مسلمان بودند اسلام آوردند که قرآن را حفظ می کردند و قرائت می کردند و احترام می کردند آنها که قوم حضرت بودند یعنی قریش و ایمان نیاورده بودند قرآن را ـ معاذ الله ـ سِحر و شعبده و جادو و امثال ذلک می دانستند مهجور به معنی متروک نبود مهجور از هجر به معنی هذیان بود همان تعبیر ناروایی که در هنگام رحلت حضرت گفته شده بود که ـ معاذ الله ـ «إنّ الرجل لیهجر» (۳) از همان قبیل است و خود سیدناالاستاد(رضوان الله علیه) همین معنا را در ذیل آیه سوره‌ٔ مبارکه‌ٔ «مؤمنون» که قبلاً گذشت آنجا قبول فرمودند (۴) یعنی آیه ۶۷ سوره‌ٔ مبارکه‌ٔ «مؤمنون» آنجا کاملاً شفاف و روشن است که هَجر به معنای هذیان است اما اینجا می فرمایند بعضیها این هجر را به معنی هذیان گرفتند و این ضعیف است. (۵) در آیه ۶۷ سوره‌ٔ مبارکه‌ٔ «مؤمنون» این است (مُسْتَكْبِرِينَ بِهِ سَامِراً تَهْجُرُونَ) شما مستکبرانه با وحی برخورد کردید اهل شب نشینی هستید «سَمیر» عضو شب نشین را می گویند منادمه ندیم بودن مسامره سمیر بودن [اشاره است به] اینها که دور هم می نشینند و گعده ای دارند این مفرد و جمع مشمول این سامِر است اینها در کنار کعبه یا غیر کعبه شبها می نشستند مسامره می کردند شب نشینی داشتند و قرآن را ـ معاذ الله ـ هذیان, سِحر, شعبده, جادو, شعر و اینها می دانستند برای اینکه اگر کسی بخواهد (تَهْجُرُونَ) را به معنی «تترکون» معنا کند که دیگر مربوط به شب نشینی نیست در شب نشینی جا برای اهانت کردن به قرآن است آنجا قبول فرمودند که هجر در آن آیه ۶۷ سوره‌ٔ مبارکه‌ٔ «مؤمنون» به معنای هذیان است (مُسْتَكْبِرِينَ بِهِ سَامِراً تَهْجُرُونَ) اما اینجا متأسفانه می فرماید برخیها گفتند که این هجر به معنای هذیان است و این ضعیف است. خب بنابراین اینکه فرمود: (يَا رَبِّ إِنَّ قَوْمِي اتَّخَذُوا هذَا الْقُرْآنَ مَهْجُوراً) به قرینه اینکه در مکه نازل شد و در مکه آنها که ایمان آوردند که قرآن را با جان می پذیرفتند آنها که ایمان

نیاوردند مسئله هجر و هذیان و سِحر و شعبده گفتند این مهجور به همان معنا خواهد بود نه مهجور به معنی متروک.

ص: ۵۴۵

۱- (۱۲) . سوره نوح, آیه ۲۶.

۲- (۱۳) . سوره فرقان, آیه ۲۲.

۳- (۱۴) . الطرائف, ج۲, ص۴۳۲.

۴- (۱۵) . المیزان, ج۱۵, ص۴۴.

۵- (۱۶) . المیزان, ج۱۵, ص۲۰۵.

پرسش: آیا این آیه سخن حضرت در قیامت نیست؟

پاسخ: نه, حضرت در دنیا این فرمایش را فرمود دیگر, بعد خدای سبحان هم تسلیت می دهد که شما باید صابر باشید برای اینکه انبیای دیگر دشمن داشتند بنای نظام عالم بر این است که انبیا دشمن داشته باشند تا آزموده بشوند دیگر, ما هر اندازه که عمر داریم به اندازه عمرمان در کلاس امتحانیم آن که ما را آفرید و نظام را آفرید قسم یاد کرد که این انسان در فشار است این لام, لام قسم است دیگر (لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنسَانَ فِی كَبَدٍ) (۱) سوگند یاد کرد فرمود ما انسان را در فشار آفریدیم بعضی شصت سال, بعضی هشتاد سال, بعضی نود سال, بعضی کمتر بعضی بیشتر باید امتحان بدهند اینجا جای آسایش نیست جای آسایش جای دیگر است که (خَيْرٌ مُّسْتَقَرّاً وَأَحْسَنُ مَقِيلًا) اینجا جای آزمون است هر مقامی که به ما دادند یا از ما گرفتند, هر حالی که پیش آمده قبض و بسط ما, غم و نشاط ما, سرور و اندوه ما همه و همه آزمون است ما مبتلا به سلامتیم و آن که در بیمارستان است مبتلا به مرض مبتلا یعنی ممتحن.

خب اینجا خدای سبحان فرمود تنها تو نیستی (وَكَذَلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوّاً) خب شما البته باید بسازید صابر باشید. عدّه ای «کدود کدود القزّ ینسجُ دائماً» (۲) بعضیها کدودند; کدّ و تلاش و کوشش دارند مثل کرم ابریشم در همان مجموعه ای که خودش جمع کرده همان جا دفن می شود و می میرد «کدود کدود القزّ ینسج دائماً» بعضی این طورند بعضیها هم با فقر و اینها آزموده می شوند به قرینه اینکه فرمود: (وَكَذَلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوّاً مِنَ الْمُجْرِمِينَ وَكَفَى بِرَبِّكَ هَادِياً وَنَصِيراً) این معلوم می شود که صحنه, صحنه دنیاست خب در دنیا پیغمبر اکرم(صلّی الله علیه و آله و سلّم) به ذات اقدس الهی ارائه کرده که من وحی و نبوّت شما را به اینها رساندم اینها در قبال گفتند این سِحر است و شعبده است و جادو هست و مسخره کردند چه کنم؟ فرمود باید صابر و بردبار باشی تا اینکه مسئله حل بشود.

۱- (۱۷) . سوره□ بلد, آیه□ ۴.

۲- (۱۸) . نهایه الأرب فی فنون الأدب, ج۵, ص۲۷۲.

مطلب دیگر این است که نظام هستی بدون علت و معلول نخواهد بود چه قبل از دنیا چه در دنیا چه بعد از دنیا بالأخره اشیاء به ذات اقدس الهی وابسته اند تصادف و شانس و گُتره و گزاف در هیچ گوشه عالَم نیست چه قبل از دنیا چه در دنیا چه در برزخ چه در قیامت هر چیزی سببی دارد از آن راه باید انجام بشود منتها اسباب فرق می کند آنچه را که ما در دنیا سبب می دانستیم این مقطعی سبب است ولی آنجا این سببیّت را از دست می دهد مثلاً- ما خیال می کنیم که آب آن است که خنک باشد یا آب مثلاً یک حدّ متوسّطی از برودت را دارد می گوییم «باردٌ» خب اگر ما در منطقه سردسیر زندگی بکنیم بله آب سرد است در منطقه گرمسیر زندگی بکنیم آب گرم است این طور نیست که حرارت و برودت, ذاتی آب باشد که تا هوا چطور باشد. ما خیال می کنیم که انسانْ وزین است و وزنی دارد و سنگین است قبل از اینکه مسئله جاذبه و خروج از مدار جاذبه و رفتن به فضای بی وزنی و اینها کشف بشود بشر خیال می کرد که وزن داشتن و سنگین بودن ذاتی یک جسم است بعد معلوم شد که در اثر فشار جوانب است که انسان احساس ثِقل می کند وقتی از مدار جاذبه رفت بالا در جای دیگر رفت وزنی ندارد پس این چنین نیست که وزن داشتن و سنگین بودن ذاتی جسم باشد اگر در این فضا زندگی کردیم آثارش این است شرایطش این است در جای دیگر زندگی کردیم شرایط دیگر است اما نظام عالَم نظام علّت و معلول است در بهشت علّت و معلولهایش فرق می کند در جهنم علّت و معلولهایش فرق می کند ولی این چنین نیست که اگر کسی را بخواهند بسوزانند با هر چیزی بسوزانند, نه (وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ) (۱) لازم است یا اگر کسی را بخواهند بنوازند با هر چیزی می شود نواخت, نه خیر, (خَيْرٌ مُّسْتَقَرّاً وَأَحْسَنُ مَقِيلًا) خواهد بود.

۱- (۱۹) . سوره بقره, آیه ۲۴; سوره تحریم, آیه ۶.

فتحصّل که نظام هستی بدون علت و معلول نیست گَتره و گزاف نیست منتها در هر زمان و زمینی علّتها فرق می کند ما مادامی که در زیر فشار جاذبه هستیم حتماً از جسم, سنگینی تراوش می کند لازمه او همین است از اینجا که بیرون رفتیم می بینیم نه وزنی نداریم ما مادامی که در دنیا هستیم می شود کسی مالک باشد دیگری مملوک باشد از دیگری غصب بکند بر دیگری حمل بکند و مانند آن, وقتی وارد صحنه قیامت شدیم می بینیم نه آنجا جز حق چیز دیگری حاکم نیست (الْمُلْکُ یَوْمَئِذٍ الْحَقُّ لِلرَّحْمنِ) این از آن غرر آیات است سخن از آسمان و زمین نیست سخن از حق بودن مِلک است در دنیا این طور نیست غصب هم راه دارد سرقت هم راه دارد.

این از غرر بیانات وجود مبارک حضرت امیر(سلام الله علیه) است شما این حرف را حتماً در نهج البلاغه نگاه کنید چرا مال حرام بی برکت است؟ برای اینکه مال دیگری است مال آدم که نیست, حضرت فرمود بعضی از علمها هم علم بی برکتی است فرمود ما درِ خانه علمیم خب حالا اگر کسی بخواهد وارد بیت العلم بشود باید از بابش وارد بشود دیگر فرمود ما اهل بیت درِ علمیم از این در باید وارد شد خدا هم فرمود: (وَأْتُوا الْبُیُوتَ مِن أَبْوَابِهِا) (۱) اگر کسی وارد خانه علم شد ولی از درِ اهل بیت وارد نشد «سُمّی سارقاً» (۲) این درس خوانده است ولی دزد است این چه حرفی می خواهد بگوید؟! منهای اهل بیت کسی وارد حرم علمِ پیغمبر بشود علم قرآن بشود بله ممکن است که درس هم بخواند و تفسیر هم بنویسد اما «سُمّی سارقاً» علمِ سرقتی خب معلوم می شود اثر ندارد دیگر این خیلی پیام دارد ما خیال می کنیم که همه اش فرش و در و دیوار غصب می شود نه خیر, علم هم علمِ غصبی است مثلاً کسی سی چهل سال زحمت کشیده تلاش و کوشش می کند تا کیفیت سرقت و اختلاس را یاد بگیرد بعد هم مال را به اختلاس می برد این هم محصول کار اوست اما مال, مال مسروقه است این مال مسروق بی برکت است درسها هم همین طور است علمها هم همین طور است این را حتماً مراجعه کنید به نهج البلاغه.

۱- (۲۰) . سوره بقره, آیه ۱۸۹.

۲- (۲۱) . نهج البلاغه, خطبه ۱۵۴.

پرسش: کسی تلاش کند با تلاش عقلی خودش به مطالب عرفانی و دینی می رسد.

پاسخ: بالأخره با راهنمایی قرآ ن و عترت است دیگر, اگر ــ معاذ الله ــ بگوید «حسبنا کتاب الله» (۱) این هم «سُمّی سارقاً» اگر ــ معاذ الله ــ این عقیده را نداشته باشد که «إنّی تارک فیکم الثقلین», (۲) «سُمّی سارقاً» این خیلی حرف بلندی است که فرمود خدا در قرآن فرمود: (وَأْتُوا الْبُیُوتَ مِن أَبْوَابِهَا) ما درِ این علمیم اگر کسی از راه ما چیزی را یاد نگیرد «سُمّی سارقاً» خب این سرقت در معاد راه ندارد.

پرسش:

پاسخ: علمِ حق دیگر; علمی که انبیا آوردند اما سِحر و شعبده و اینها دیگر علم نافع نیست اینکه ما در نمازها در تعقیبات هم علم نافع را از خدا می خواهیم هم به خدا از علمِ غیر نافع پناه می بریم «أعوذ بک مِن علم لا یَنفع» (۳) همین است دیگر, یک وقت است علم در جوهره خود, نافع نیست مثل سِحر و شعبده و جادو و طلسم و امثال ذلک که اصلاً این علم, علم نافعی نیست یک وقت است علم در جوهره خود نافع است فقه است فلسفه است تفسیر است کلام است اینها علمی است که فی نفسه نافع است ولی به حال این عالِم نافع نیست برای اینکه سرقتی است خب حالا چرا مال مردم را آدم بگیرد بی برکت است چون مال او نیست از در وارد نشده از دیوار وارد شده گرفته خب مالِ سرقتی است «سُمّی سارقاً» ; «أعوذ بک مِن علم لا یَنفع» شامل این گونه از مصادیق هم می شود ولی در قیامت خبری از این علمها و اعمال و اینها نیست (الْمُلْکُ یَوْمَئِذٍ الْحَقُّ لِلرَّحْمنِ) آنجا مگر جای سرقت است آنجا مگر جای خلاف است آنجا مگر جای تعدّی است؟! اصلاً در آنجا گناه ممکن نیست در آنجا تعدّی ممکن نیست (لَا ظُلْمَ الْیَوْمَ) (۴) این (لَا ظُلْمَ الْیَوْمَ) نفی جنس است دیگر آنجا تعدّی اصلاً راه ندارد پس هر مِلک و مُلکی در قیامت هست حق است گاهی این (الْمُلْکُ یَوْمَئِذٍ الْحَقُّ لِلرَّحْمنِ) وارد شده گاهی هم نه, دارد (الْمُلْکُ یَوْمَئِذٍ لِلَّهِ) آنجا هم (الْمُلْکُ) که الف و لامش می تواند الف و لام عهد باشد ناظر به مُلک حق است آنجا هیچ راه برای تعدّی و بطلان ندارد مُلک, مُلک حق است (یک) و مالک و مَلکش الله است (دو) این از غرر آیات است که فرمود: (الْمُلْکُ یَوْمَئِذٍ الْحَقُّ لِلرَّحْمنِ) در بعضی از آیات البته سخن از حق نیست اما خب آن الف و لامش می تواند عهد باشد آیه شانزده سوره مبارکه «غافر» این است که (یَوْمَ هُم بَارِزُونَ لَا یَخْفَی عَلَی اللَّهِ مِنْهُمْ شَیْ ءٌ لِمَنِ الْمُلْکُ الْیَوْمَ), (الْمُلْکُ) برای چه کسی است امروز؟ (لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ). الْمُلک الحق منحصراً از آنِ خداست اما مُلکهایی که در اختیار دیگران است ممزوج از حق و باطل است. در قیامت (لَا تَمْلِکُ نَفْسٌ لِنَفْسٍ شَیْئاً) (۵) هیچ کسی مالک چیزی نیست هم آنجا از نظر مِلک و مُلک منحصر در حق است هم از نظر مالک و مَلک منحصر در خداست که او (مالِکِ یَوْمِ الدِّینِ) (۶) است, «مَلک یوم الدین» است پس در آنجا مِلک و مُلک غیر حق یافت نمی شود مالک و مَلکی هم غیر از خدا یافت نمی شود.

ص: ۵۴۹

۱- (۲۲) . مسند احمد ج ۱, ص ۳۲۵; الصحیح (البخاری), ج ۵, ص ۱۳۸.

۲- (۲۳) . عیون اخبارالرضا, ج ۲, ص ۳۰ و ۳۱.

۳- (۲۴) . کنزالفوائد, ج ۱, ص ۳۸۵.

۴- (۲۵) . سوره‌ غافر, آیه‌ ۱۷.

۵- (۲۶) . سوره‌ انفطار, آیه‌ ۱۹.

۶- (۲۷) . سوره‌ فاتحهالکتاب, آیه‌ ۴.

فتحصّل چه قبل از دنیا چه در دنیا چه بعد از دنیا, نظام, نظام علّت و معلول است گَتره و گزاف نیست منتها علل فرق می کند اسباب فرق می کند شرایط فرق می کند بعضی از جاهاست که اثر دارد چون محدوده خاص است اما ذاتیِ به این معنا که این شیء فی أیّ زمانٍ و زَمَنٍ این اثر را دارد این کار آسانی نیست که ما بگوییم ذاتی جسم این است که سنگین باشد نه خیر این ضرورت بشرط المحمول است نه ضرورت ذاتی, جسم مادامی که زیرمجموعه دستگاه جاذبه است بله سنگین است خب.

فرمود: (وَكَذلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوّاً مِنَ الْمُجْرِمِينَ وَكَفَى بِرَبِّكَ هَادِياً وَنَصِيراً) او شما را هدایت کرده مؤمنین را هم هدایت کرده نصرت هم عطا کرده نصرت هم عطا می کند شما چه مشکل دارید مقداری که تلاش و کوششتان را ذات اقدس الهی ببیند که شما خوب امتحان دادید بعد (نُيَسِّرُكَ لِلْيُسْرَى) (۱) می شود به آسانی این بار را می برید (فَأَمَّا مَنْ أَعْطَى وَاتَّقَى ◌ وَصَدَّقَ بِالْحُسْنَى ◌ فَسَنُيَسِّرُهُ لِلْيُسْرَى) (۲) خیلی از افرادند که زندگی ساده را خیلی با سهولت تحمل می کنند بارهای سنگین را خیلی به سهولت می برند این برای اینکه (فَسَنُيَسِّرُهُ لِلْيُسْرَى) وجود مبارک موسای کلیم(سلام الله علیه) آن بار سنگین را با تَیسیر الهی پشت سر گذاشت که فرمود: (وَيَسِّرْ لِي أَمْرِي) (۳) فرمود بالاتر از آن به ذات مقدس پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) فرمود: (نُيَسِّرُكَ لِلْيُسْرَى) نه کار را برای تو آسان می کنم تو را آن قدر مقتدر می کنم که به آسانی کار را انجام بدهی نه «نیسّر الامور لک» بلکه «نُیسّرک للامور» این خیلی فرق دارد با آنچه به موسای کلیم دارد برای ما همین که (يَسِّرْ لِي أَمْرِي) باشد کافی است اما «یسّرنی» یا «یسّرنا للامور» آن یک مقام شامخ است شامل پیغمبر شده فرمود: (نُيَسِّرُكَ لِلْيُسْرَى) نه «نیسّر الامور لک» تو به قدری قوی هستی که به آسانی کار انجام می دهی نه در کار تصرّف می کنم که کار را برای شما کوچک بکنم تو را آسان می کنم که کار را انجام بدهی نه اینکه کار را برای تو آسان می کنم تو همین حدّی که هستی باشی من در تو تصرّف می کنم نه در کار, یک وقت در کار تصرّف می کنند همه مقدّماتش را فراهم می کنند کار برای آدم آسان می شود یک وقت در خود انسان تصرّف می کنند این را بالا می آورند به آسانی کار انجام می دهند. (لِلْيُسْرَى) یعنی «للخصله الیسری» اما درباره حضرت موسای کلیم که عرض کرد خدایا! (يَسِّرْ لِي أَمْرِي) یعنی کار را برای من آسان بکن خیلی فرق است تازه موسای کلیم از خدا خواست ولی خدا به حضرت رسول(صلّی الله علیه و آله و سلّم) فرمود: (أَلَمْ نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ) (۴) آن تفاوتش این است که موسای کلیم خواست اما درباره پیامبر اکرم(صلّی الله علیه و آله و سلّم) عطای ابتدایی است اما در مسئله تیسیر یک وقت باید کار را سبک بکنند به دست آدم بدهند بارِ سبکی را به آدم بدهند یک وقت انسان را بالا می آورند وزین می کنند که خودش می تواند این بار را به آسانی ببرد فرمود: (نُيَسِّرُكَ لِلْيُسْرَى) (۵) .

۱- (۲۸) . سوره اعلی, آیه ۸.

۲- (۲۹) . سوره لیل, آیات ۵ _ ۷.

۳- (۳۰) . سوره طه, آیه ۲۶.

۴- (۳۱) . سوره شرح, آیه ۱.

۵- (۳۲) . سوره اعلی، آیه ۸.

فرمود این اصل هست ما برای هر پیامبری دشمن قرار دادیم برای آزمون در سوره مبارکه «حج» گذشت (وَمَا أَرْسَلْنَا مِن قَبْلِكَ مِن رَّسُولٍ وَلاَ نَبِيٍّ إِلَّا إِذَا تَمَنَّى أَلْقَى الشَّيْطَانُ فِي أُمْنِيَّتِهِ) (۱) شیطان نمی گذارد اهداف انبیا(علیهم السلام) پیاده بشود این هست بنابراین هم جامعه هم مردم هم امّت باید تلاش و کوشش کنند مبارزه کنند هم رهبران الهی باید تلاش و کوشش کنند و صابر و بردبار باشند.

«و الحمد لله ربّ العالمین»

آیات ۳۰ تا ۳۴ سوره فرقان ۹۰/۱۱/۱۵

.Your browser does not support the audio tag

(وَقَالَ الرَّسُولُ يَا رَبِّ إِنَّ قَوْمِي اتَّخَذُوا هذَا الْقُرْآنَ مَهْجُوراً (۳۰) وَكَذلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوّاً مِنَ الْمُجْرِمِينَ وَكَفَى بِرَبِّكَ هَادِياً وَنَصِيراً (۳۱) وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْلاَ نُزِّلَ عَلَيْهِ الْقُرْآنُ جُمْلَةً وَاحِدَةً كَذلِكَ لِنُثَبِّتَ بِهِ فُؤَادَكَ وَرَتَّلْنَاهُ تَرْتِيلاً (۳۲) وَلاَ يَأْتُونَكَ بِمَثَلٍ إِلَّا جِئْنَاكَ بِالْحَقِّ وَأَحْسَنَ تَفْسِيراً (۳۳) الَّذِينَ يُحْشَرُونَ عَلَى وُجُوهِهِمْ إِلَى جَهَنَّمَ أُولئِكَ شَرٌّ مَكَاناً وَأَضَلُّ سَبِيلاً (۳۴))

بعد از اینکه شبهات منکران وحی و نبوّت را ذکر فرمود و پاسخ داد بر اساس همان بینش توحیدی وجود مبارک پیامبر(علیه و علی آله آلاف التحیّه و الثناء) با خدای خود مناجات کرد عرض کرد (يَا رَبِّ إِنَّ قَوْمِي اتَّخَذُوا هذَا الْقُرْآنَ مَهْجُوراً) این گزارش نیست این استغاثه و درخواست است تا نصرت الهی نازل بشود. در جریان مهجور بودن چهار وجه برای هَجر و هِجر و هجرت در قرآن کریم مطرح است یکی به معنای هذیان است که در سوره مبارکه «مؤمنون» آیه ۶۷ به این صورت گذشت (مُسْتَكْبِرِينَ بِهِ سَامِراً تَهْجُرُونَ), (تَهْجُرُونَ) یعنی شما هذیان می گویید, هذیان گفتن آنها به این است که درباره قرآن سخن باطلی داشتند می گفتند این ـ معاذ الله ـ سِحر است یا شعبده است یا کهانت است یا شعر است و مانند آن نه اینکه قرآن هذیان است اینها هذیان می گفتند (تَهْجُرُونَ) یعنی شما هذیان می گویید شما که می گویید قرآن سِحر است شعبده است کهانت است و مانند آن به قرآن اهانت می کنید شما هذیان می گویید و در آن قصّه که گفته شد ـ معاذ الله ـ «إنّ الرجل لیهجر» (۲) یعنی او هذیان می گوید نه قرآن هذیان است اگر سیدناالاستاد(رضوان الله علیه) (تَهْجُرُونَ) را در سوره «مؤمنون» به معنای هذیان گرفته اند (۳) و مهجور را در سوره «فرقان» به معنای متروک گرفته اند بعد فرمودند مهجور به معنای هذیان ضعیف است (۴) برای اینکه هَجر یعنی هذیان گفت اما مهجور یعنی متروک پس ممکن است کسی (تَهْجُرُونَ) سوره «مؤمنون» را به معنای هذیان بداند ولی مهجور سوره «فرقان» را به معنای متروک, چه اینکه ایشان این طور معنا کردند اما آنهایی که فروق اللغه نوشتند و درباره لغات قرآن موارد را استقصا کردند گفتند هَجَرَ به معنای هذیان آمده وقتی (تَهْجُرُونَ) سوره «مؤمنون» به معنای سَبّ باشد قهراً قرآن می شود مسبوب لذا مهجور سوره «فرقان» را به معنای مسبوب یعنی متعلّق سبّ یعنی فحش داده شده دشنام داده شده معنا کردند لذا می شود که مشترک باشد بین (تَهْجُرُونَ) و مهجور هر دو به معنای سبّ و هذیان و امثال ذلک است پس این قول ضعیف نیست که ایشان فرمودند مهجور را به معنای هذیان معنا کردن ضعیف است ولی قول خود ایشان راه دارد که کسی (تَهْجُرُونَ) را به معنای هذیان بگیرد و مهجور را به معنی متروک زیرا (تَهْجُرُونَ) یعنی شما در شب نشینیها حرفهای هذیان و باطل می زنید می گویید قرآن سِحر است می گویید قرآن ـ معاذ الله ـ شعبده

است.

ص: ۵۵۱

۱- (۳۳) . سوره حج, آیه ۵۲.

۲- (۱) . الطرائف, ج۲, ص۴۳۲.

۳- (۲) . المیزان, ج۱۵, ص۴۴.

۴- (۳) . المیزان, ج۱۵, ص۲۰۵.

مطلب دوم هَجر به معنای ترک است خدای سبحان به پیامبرش فرمود اینها را ترک بکن اما (وَاهْجُرْهُمْ هَجْراً جَمِیلًا) (۱) نه اینکه اینها را رها بکنی دیگر کاری به هدایت اینها نداشته باشی اینها را ترکِ جمیل بکن; مشکلات اینها را تحمل بکن سوء ادب اینها را تحمل بکن ولی تبلیغ و هدایت و ارشاد اینها را رها نکن این می شود هجر جمیل که عالمان دین در مصائب روزگار باید دارای هجر جمیل باشند چه اینکه موظف اند دارای صبر جمیل باشند.

قسم سوم معنای مهاجرت است که مهاجرون در برابر انصار کم استعمال نشده در قرآن, چهارم به معنای تحویل است [که] با ترک آمیخته نظیر (وَاهْجُرُوهُنَّ فِی الْمَضَاجِعِ) (۲) حالا یا مَضجعتان را تغییر بدهید یا نه, در همان مضجع واحد, صورتتان را برگردانید که هجر در مضاجع بر هر دو معنا قابل تطبیق است. پس این معانی چهارگانه است که در قرآن کریم درباره لغت هجر به کار رفته ولی عمده در جریان (مَهْجُوراً) آنچه به ذهن می رسد در سوره مبارکه «فرقان» همان «مسبوباً» و امثال ذلک است برای اینکه سوره مبارکه «فرقان» در مکه نازل شد مردم مکه هم دو قسمت بودند یک اقلیّت یک اکثریّت اقلیّت همان گروه اندکی بودند که ایمان آوردند آنهایی که ایمان آوردند قرآن را در کمال حرمت حفظ می کردند قرائت می کردند در شب, روز تلاوت می کردند و مانند آن. صنادید قریش و پیروان آنها که اکثریت را تشکیل می دادند نسبت به قرآن اهانت می کردند می گفتند این سِحر است شعبده است کهانت است و مانند آن, آنها قرآن را سبّ می کردند بنابراین اگر هَجر به معنای سبّ صحیح است مهجور به معنای مسبوب هم صحیح است چه اینکه متصدّیان فروق اللغه بیان کردند و وجود مبارک حضرت با خدای سبحان این مطلب را در میان می گذارد که اینها نسبت به قرآن اهانت را روا داشتند نه اینکه اینها قرآن را ترک کردند (یَا رَبِّ إِنَّ قَوْمِی اتَّخَذُوا هذَا الْقُرْآنَ مَهْجُوراً).

ص: ۵۵۲

۱- (۴) . سوره مزمل, آیه ۱۰.

۲- (۵) . سوره نساء, آیه ۳۴.

پرسش:

پاسخ: البته, تطبیق است دیگر این درست است اینها قرآن ناطق اند اینها را مهجور قرار دادند به همه معانی برای اینکه اینها همتای قرآن کریم اند و از یکدیگر جدا نمی شوند منتها اینها قرآن ناطق اند این قرآن که در خدمتش هستیم قرآن صامت و همان طوری که اینها قرآن صامت را مهجور کردند قرآن ناطق را هم مهجور کردند دیگر.

پرسش:

پاسخ: هم متروک است هم مسبوب, نسبت به حضرت امیر هم اهانتهای فراوانی کردند دیگر.

(وَقَالَ الرَّسُولُ يَا رَبِّ إِنَّ قَوْمِي اتَّخَذُوا هذَا الْقُرْآنَ مَهْجُوراً) نه اینکه او را ترک کردند او را اصلاً مهجور اتّخاذ کردند بعد فرمود: (وَكَذلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوّاً مِنَ الْمُجْرِمِينَ) در دنیا که دار ابتلاست آن کسی که انسان را آفرید سوگند یاد کرد که انسان تا زنده است در کلاس آزمون و بلواست (لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنسَانَ فِي كَبَدٍ) (۱) کَبد یعنی رنج و درد انسان در مُکابده و رنج خلق شده است خب آن که انسان را خلق کرد با لام قسم سوگند یاد کرد که انسان در رنج است رنج انبیا و اولیای الهی(علیهم السلام) مکتبی است رنج دیگران به صورت دیگر است. فرمود: (وَكَذلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوّاً مِنَ الْمُجْرِمِينَ) اصلِ این جریان در سوره مبارکه «انعام» آیه ۱۱۲ مبسوطاً گذشت; در آن آیه ۱۱۲ سوره «انعام» این چنین بود (وَكَذلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوّاً شَيَاطِينَ الْإِنْسِ وَالْجِنِّ يُوحِي بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ زُخْرُفَ الْقَوْلِ غُرُوراً وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ مَا فَعَلُوهُ فَذَرْهُمْ وَمَا يَفْتَرُونَ) فرمود اگر خدای سبحان می خواست جلوی اینها را می گرفت ولی برای آزمون رهبر اسلامی و امّت مسلمان ما برای اینها دشمن قرار دادیم ببینیم اینها تا چه اندازه حاضرند برای دینشان سرمایه گذاری کنند; این اصلِ کار; منتها انبیا(علیهم السلام) در دعاهایشان مسبوق به اذن الهی اند (یک) اذنهایی که خدای سبحان به انبیا می دهد برابر سِعه و ضیق قلمرو وحی و نبوّت اینهاست (دو) آن که (رَحْمَةً لِلْعَالَمِينَ) (۲) است اذن نفرین به او داده نمی شود (سه) آن که (رَحْمَةً لِلْعَالَمِينَ) نیست نظیر وجود مبارک نوح اذن نفرین به او داده می شود (چهار) اگر وجود مبارک نوح عرض کرد (رَّبِّ لَا تَذَرْ عَلَى الْأَرْضِ مِنَ الْكَافِرِينَ دَيَّاراً) برای اینکه (إِنَّكَ إِن تَذَرْهُمْ يُضِلُّوا عِبَادَكَ وَلَا يَلِدُوا إِلَّا فَاجِراً كَفَّاراً) (۳) که در سوره «نوح» است, در سوره مبارکه «هود» گذشت که خدای سبحان فرمود ما به نوح ابلاغ کردیم اعلام کردیم که (فَلَا تَبْتَئِسْ) (۴) از این به بعد دیگر کسی مسلمان نخواهد شد با این اعلام قبلی که خدا در سوره «هود» به وجود مبارک نوح فرمود, نوح عرض کرد (رَّبِّ لَا تَذَرْ عَلَى الْأَرْضِ مِنَ الْكَافِرِينَ دَيَّاراً) چرا؟ برای اینکه (إِنَّكَ إِن تَذَرْهُمْ يُضِلُّوا عِبَادَكَ وَلَا يَلِدُوا إِلَّا فَاجِراً كَفَّاراً) پس اذنها مختلف است برای اینکه (لَقَدْ فَضَّلْنَا بَعْضَ النَّبِيِّينَ عَلَى بَعْضٍ) (۵) است (تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ) (۶) است و مانند آن. در این قسمت فرمود: (وَكَذلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوّاً مِنَ الْمُجْرِمِينَ) اما هدایت برای خدای سبحان است چه به معنای هدایت ابتدایی چه به معنای هدایت پاداشی, نصرت هم که خدای سبحان نصیر است و اگر کسی را یاری کرد دیگری توان مخذول کردن او را ندارد (وَكَذلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوّاً مِنَ الْمُجْرِمِينَ) در هدایت ابتدایی خدا کافی است چون (هُدىً لِلنَّاسِ) (۷) است در هدایت پاداشی هم فرمود: (وَمَن يُؤْمِن بِاللَّهِ يَهْدِ قَلْبَهُ) (۸) و فرمود: (إِن تُطِيعُوهُ تَهْتَدُوا) (۹) که این دو آیه اخیر ناظر به هدایت پاداشی است آن آیه اول که (هُدىً لِلنَّاسِ) است هدایت ابتدایی است هم در هدایت ابتدایی خدا کافی است هم در هدایت پاداشی در نصرت و یاری رساندن هم خدا کافی است او اگر بخواهد کسی را یاری کند چه کسی می

تواند به خذلان او اقدام بکند.

ص: ۵۵۳

۱- (۶) . سوره بلد, آیه ۴.

۲- (۷) . سوره انبیاء, آیه ۱۰۷.

۳- (۸) . سوره نوح, آیات ۲۶ و ۲۷.

۴- (۹) . سوره هود, آیه ۳۶.

۵- (۱۰) . سوره اسراء, آیه ۵۵.

۶- (۱۱) . سوره بقره, آیه ۲۵۳.

۷- (۱۲) . سوره بقره, آیه ۱۸۵.

۸- (۱۳) . سوره تغابن, آیه ۱۱.

۹- (۱۴) . سوره نور, آیه ۵۴.

مطلب دیگری که کفار داشتند این مطلب را در قبال مطالب و اشکالات و شبهات دیگر نقل می کند بعد در جواب یک جمع بندی نهایی دارد.

در آیات قبلی شبهات اینها نقل شده است; در همین سوره مبارکه «فرقان» آیه چهارم این بود (وَقَالَ الَّذِینَ كَفَرُوا إِنْ هذَا إِلَّا إِفْكٌ افْتَرَاهُ وَأَعَانَهُ عَلَيْهِ قَوْمٌ آخَرُونَ) (این یک) در آیه پنجم فرمود: (وَقَالُوا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ اكْتَتَبَهَا فَهِيَ تُمْلَى عَلَيْهِ بُكْرَةً وَأَصِيلًا) (این دو) در آیه هفتم فرمود: (وَقَالُوا مَالِ هذَا الرَّسُولِ يَأْكُلُ الطَّعَامَ وَيَمْشِي فِي الْأَسْوَاقِ), بعد در آیه هشتم فرمود: (أَوْ يُلْقَى إِلَيْهِ كَنزٌ) این شبهات را از طرف آنها ذکر کرد بعد فرمود: (انظُرْ كَيْفَ ضَرَبُوا لَكَ الْأَمْثَالَ فَضَلُّوا) [(۱)] تک تک اینها را پاسخ داد در آیه شش پاسخ داد که این اِفک نیست دست بافت دیگران نیست جعل و وضع و کذب نیست وحی الهی است آن که عالِم اسرار خلقت است او نازل کرده است و اگر تردیدی دارید مثل این بیاورید. بعد رسیدند به شبهات دیگر که آنها را هم پاسخ دادند. الآن می رسند به این شبهه که در آیه ۳۲ همین سوره «فرقان» مطرح است (وَقَالَ الَّذِينَ كَفَروا لَوْلاَ نُزِّلَ عَلَيْهِ الْقُرْآنُ جُمْلَةً وَاحِدَةً) اینها اولاً در اصل وحی بودن قرآ ن اشکال کردند بعد گفتند بر فرض اینکه این وحی باشد خب چرا دفعةً واحده نمی آید خب مگر خدای سبحان, خدایی که شما مدّعی هستید صاحب کتاب است احتیاج به فکر و تأمّل و مطالعه دارد خب یک کتاب را دفعتاً واحده نازل کند این معلوم می شود شما هر وقت فکر کردید با دوستانتان مشورت کردید با عدّه ای مذاکره کردید آیه ای ــ معاذ الله ــ جعل می کنید خب اگر حرف خداست خدا که نیازی به مطالعه و تأمّل ندارد دفعتاً کتابی نازل کند (وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْلاَ نُزِّلَ عَلَيْهِ الْقُرْآنُ جُمْلَةً وَاحِدَةً) در این (نُزِّلَ عَلَيْهِ الْقُرْآنُ) چند نکته هست که جداگانه باید مطرح بشود یکی اینکه بین انزال و تنزیل معمولاً فرق می گذاشتند مخصوصاً در کتاب شریف المیزان انزال آن فرود آوردن دفعی است تنزیل آن فرود آوردن تدریجی است اگر تنزیل به معنای تدریج است و انزال به معنای دفعی است عدّه ای با همین آیه نقض کردند گفتند گاهی تنزیل به معنای دفعی است چه اینکه انزال هم ممکن است به معنای تدریجی باشد انزال به معنای فرود آوردن تدریجی باشد شواهدی برای آن اقامه کردند اما تنزیل به معنای فرود آوردن دفعی باشد به همین آیه استشهاد کردند گفتند خدا در قرآن فرمود: (لَوْلاَ نُزِّلَ عَلَيْهِ الْقُرْآنُ جُمْلَةً وَاحِدَةً) اگر تنزیل به معنای تفریق و تدریج باشد دیگر تدریج با (جُمْلَةً وَاحِدَةً) هماهنگ نیست مثل اینکه گفته بشود چرا این قرآن دفعةً واحدةً متفرّق نشد خب اگر دفعه واحده است دیگر جا برای تفرّق ندارد.

۱- (۱۵) . سوره فرقان, آیه ۹.

پرسش: جناب استاد مگر این مقول قول کفار نیست؟

پاسخ: بله, ولی قرآن کریم به افصح وجه بیان می کند نه اینکه هر حرفی را چه مطابق با فصاحت و بلاغت باشد چه نباشد این قرآن بیان کند آنچه بیان می کند چه حرف کافر چه حرف منافق چه حرف جن چه حرف انس این نقلْ به احسن وجه است ولو منقول یک امر باطلی باشد آنها حرف باطل زدند ولی این حرف باطل را به احسن وجه نقل می کند که این قول, قول فصیحانه و بلیغانه است مثل اینکه یک انسان خطّاط ماهر خوش خط اگر بخواهد حرف زشت دیگری را هم بنویسد با خطّ خوب می نویسد این کتاب, کتاب فصیح و بلیغ است حرف دیگران را ولو باطل هم باشد شرک هم باشد زشت هم باشد این به احسن وجه نقل می کند که با قواعدی هماهنگ باشد.

فرمود: (لَوْلاَ نُزِّلَ عَلَيْهِ الْقُرْآنُ جُمْلَةً وَاحِدَةً) آنها که می گفتند انزال به معنای فرود آوردن دفعی است و تنزیل به معنای فرود آوردن تدریجی است وقتی به این آیه می رسند می گویند اینجا تنزیل به معنای انزال است چرا؟ برای اینکه (جُمْلَةً وَاحِدَةً) با انزال به معنی دفعی هماهنگ است پس انزال معنای خودش را دارد یعنی دفعی, تنزیل معنای خودش را دارد یعنی تدریجی ولی گاهی احدهما به معنای دیگری استعمال می شود مثل همین آیه که تنزیل به معنای انزال است.

نقد سیدناالاستاد این است که نه خیر, تنزیل به معنای تدریج است اینجا به معنای دفعی نیست منتها تنزیل که به معنای تدریج است با خود قرآن هماهنگ است یک وقت خدای سبحان کتاب نازل می کند نظیر آنچه به موسای کلیم الواح داد این کتاب است کلام نیست ولی نسبت به وجود مبارک پیغمبر کلام است نه کتاب وقتی جمع کردند می شود کتاب. بیان ذلک این است که جبرئیل(سلام الله علیه) که می آمد این چنین نبود که برای پیامبر کتاب بیاورد برای پیامبر کلام می آورد کلمه کلمه از طرف خدای سبحان این کلمات را این سوَر را این آیات را قرائت می کرد و وجود مبارک پیامبر هم با گوش مبارکشان می شنیدند خب پس اصلِ وحی الهی به صورت کلام است (یک) کلام, الاّ ولابد تدریجی است (دو) منتها یک وقت است کسی یک ساعت سخنرانی می کند این تنزیل است «جمله واحده» یک وقت دو جمله را الآن می گوید دو جمله را دو روز دیگر می گوید دو جمله را سه روز دیگر می گوید این تنزیل است متفرقاً و نجوماً قرآن از همین قبیل است که چند آیه امروز چند آیه روز دیگر چند آیه روز دیگر, تنزیل بود یعنی کلام بود تکلّم بود چون تدریجی است این تدریج نظیر سخنرانی یک ساعته نبود که یک ساعت یا یک روز کلّ این قرآن را جبرئیل(سلام الله علیه) بخواند و حضرت بشنود بلکه دو آیه را امروز دو آیه را روز دیگر و هکذا. حرف آنها این بود که شما کلام دارید نه کتاب مثل موسای کلیم نیستید که کتاب بیاورید که الواح باشد که مهمانی چهل شبه شما نتیجه اش دریافت تورات باشد خدا به او کتاب داد به او تورات دارد این الواح همه چیز در آن نوشته شده بود و آورد اما به شما کلام داد این کلام یک امر تدریجی است اول مبتداست دوم خبر است سوم متعلّقات است و هکذا این تدریج یک وقت است که دفعی است یک وقت است که تدریجی است چون کلام است حتماً تنزیل است نه انزال, چون نجوماً در طیّ ۲۳ سال نازل شده است, «جمله واحده» نیست این خلاصه نظر سیدناالاستاد است (۱) که تا حدودی قابل پذیرش است دیگر این چنین نیست که ما تنزیل را به معنای انزال بگیریم. فرمایش ایشان این است که آنها که کتاب موسای کلیم را نپذیرفته بودند که این کتاب است و از طرف خدا آمده اینها منکر وحی و نبوّت بودند چه اینکه منکر معاد هم بودند این طور نبود که جریان کتاب موسی را به عنوان الواح قبول کرده باشند بعد بگویند که همان طوری که موسای کلیم الواحی آورد شما هم الواح بیاورید, (۲) اگر این اشکال از طرف یهودیها بود ممکن بود این توجیه روا باشد ولی

این سور ه در مکه نـازل شـد آنجـا یهودیهـا کمتر حضور داشـتند حضور رسـمی برای مشـرکان بود که اصـلاً بـا وحی و نبوّت هماهنگ نبودند.

ص: ۵۵۵

۱- (۱۶) . المیزان, ج۱۵, ص۲۰۹.

۲- (۱۷) . المیزان, ج۱۵, ص۲۰۹.

پرسش: نزول تدریجی قرآن کلماتش نبوده بلکه حقیقت آن

پاسخ: نه, آنجا هم باز ممکن است, آ نجا هم ممکن است که دفعتاً یکجا نازل شده باشد دیگر.

پرسش:

پاسخ: بله محکم است اما (ثُمَّ فُصِّلَتْ). (۱) آنجا که (أُحْكِمَتْ آيَاتُهُ), (۲) علیّ حکیم است اینجا که (فُصِّلَتْ), عربیّ مبین است در آغاز سوره مبارکه «زخرف» دارد که (إِنَّا جَعَلْنَاهُ قُرْآناً عَرَبِيّاً لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ وَإِنَّهُ فِي أُمِّ الْكِتَابِ لَدَيْنَا لَعَلِيٌّ حَكِيمٌ) (۳) آنجا که علیّ حکیم است (أُحْكِمَتْ آيَاتُهُ) است اینجا که عربیّ مبین است (ثُمَّ فُصِّلَتْ) است از علیّ حکیم تا عربیّ مبین, از عربیّ مبین تا علیّ حکیم همه اش قرآن است و این حبل متین است که آویخته شده نه انداخته شده. به هر تقدیر این (جُمْلَةً وَاحِدَةً) می تواند این باشد که قرآن که کلام خداست و شما ادّعا دارید و خدا نیازمند به مطالعه و تأمّل نیست چرا پراکنده نازل می شود چرا دفعتاً نازل نمی شود او که محتاج به مطالعه نیست بعد هم خلاصه حرفتان را اول و آخر را بگویید ما بدانیم چه می خواهید بگویید شما یک ماه صبر بکنید دو آیه می آورید دو ماه صبر بکنید دو آیه می آورید ما بالأخره نفهمیدیم که شما چه می خواهید بگویید خلاصه حرفتان, کتاب قانونتان را بیاورید ما بفهمیم چه می خواهید بگویید, این خلاصه شبهه و نقد مشرکان.

پاسخی که می دهد می فرماید پیامبر برای تعلیم و تزکیه آمده است ما یک کلاس درس داریم یک مدیریت اجتماعی و تدبیر جامعه; اگر طبیبی به تعبیر سیدناالاستاد(رضوان الله علیه) بخواهد کلاس درس داشته باشد این درسهای خود را که کتاب طبّ است ممکن است در یک ساعت یا کمتر و بیشتر به شاگردانش القا بکند که فلان بیماری دارویش این است فلان بیماری دارویش این است و هکذا اما اگر طبیبی خواست بیمار را معالجه کند او لحظه به لحظه روز به روز دارو می دهد دستور می دهد که عمل بشود. (۴) آیه ای نازل می شد حضرت مردم را جمع می کرد در مسجد برای اینها آیه را تلاوت می کرد (يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ) (۵) بعد (لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ) (۶) برای اینها تفسیر می کرد توجیه می کرد تشریح می کرد بعد با هم وارد صحنه جامعه می شدند عمل می شد بعد با هم وارد مسجد می شدند حضرت می گفت که این آیه را که دستور آمد و شما رفتید عمل کردید فلان جا موضع قوّت بود فلان جا موضع ضعف بود فلان جا را اصلاً یادتان رفته فلان جا را اصلاً عمل نکردید این را در مسجد می گفت, دوباره وارد صحنه جامعه می شدند حالا یا در غزوه یا در غیر غزوه یا در مسائل سیاسی یا مسائل اقتصادی با هم وارد جامعه می شدند آن کسریها را برطرف می کردند بار چهارم ـ یک مربّی این کار را می کند ـ با هم می آمدند مسجد می فرمودند آن نقطه قوّت محفوظ ماند آن نقاط ضعف برطرف شد آن نقاطی که کم رنگ بود پررنگ شد حالا یک آیه دیگری را شروع می کنیم. چنین مدیر و مدبّری باید به تدریج حرف بزند اینکه نمی خواهد درس بگوید اگر طبیب باشد دوره چند ساله دارد و درس طب را به شاگردانشان می دهد اما اگر معالج باشد باید لحظه ای باشد موردی باشد روزانه باشد عمل بکند و نتیجه بگیرد شما هر اندازه ای که احتیاج دارید می آورد, بقیه را بیاورد که شما فرصت مطالعه و عمل ندارید برای چه؟! مضافاً که این بخشها در مکه نازل شد در مکه آنهایی که مسلمان بودند که تهیدست بودند آنهایی که توانگر بودند که کافر و مشرک بودند خب آیات زکات برای چه کسی نازل بشود؟! شما توقّع دارید آیات خمس نازل بشود آیات زکات نازل بشود آیات صدقات نازل بشود بنابراین یک وقت یک کتاب علمی است می خواهد تدریس

بشود بله آن (جُمْلَةً وَاحِدَةً) لازم است اما یک وقت نسخه است این حتماً باید به تدریج باشد فرمود ما این کار را کردیم (لِنُثَبِّتَ بِهِ فُؤَادَکَ) تا تو را مکتب را جامعه را نظام را لحظه به لحظه تثبیت بکنیم این چه حرفی است که آنها می زنند اینها اگر شبهه دارند باید بدانند که ما این کار را کردیم (کَذلِکَ) ما تدریج کردیم (لِنُثَبِّتَ بِهِ فُؤَادَکَ) تو طبیب معالجی نه معلّم طب (لِنُثَبِّتَ بِهِ فُؤَادَکَ) بعد هم ما نمی گذاریم که فاصله زیاد بشود ما ترتیل داریم حفظ می کنیم قبل از اینکه گذشته از یادتان برود آینده را به گذشته مرتبط می کنیم این چنین نیست که ما یک مدّتی بخشی از آیات را نازل بکنیم وقتی از یادتان رفته آیات دیگر, اینکه ترتیل نشد ما موالات را حفظ می کنیم مقطع را حفظ می کنیم زمان و زمین را حفظ می کنیم تا جامعه با یک مکتب واحد, منسجم بشود و متّحد حرکت کند.

ص: ۵۵۶

۱- (۱۸) . سوره هود, آیه ۱.

۲- (۱۹) . سوره هود, آیه ۱.

۳- (۲۰) . سوره زخرف, آیات ۳ و ۴.

۴- (۲۱) . المیزان, ج۱۵, ص۲۱۰ و ۲۱۱.

۵- (۲۲) . سوره ال عمران, آیه ۱۶۴.

۶- (۲۳) . سوره نحل, آیه ۴۴.

فرمود: (لِنُثَبِّتَ بِهِ فُؤَادَکَ) اما طوری نیست که گذشته از آینده گسیخته باشد (وَرَتَّلْنَاهُ تَرْتِیلًا) موالات را حفظ می کنیم سبق و لحوق را حفظ می کنیم ماضـی و قابل را حفظ می کنیم فرمود تاکنون چنـدتا شـبهه اینها کردنـد ما به بهترین وجه پاسخ دادیم (وَلَا یَأْتُونَکَ بِمَثَلٍ إِلَّا جِئْنَاکَ بِالْحَقِّ) (یک) (وَأَحْسَنَ تَفْسِیراً) (دو) شما این شبهه را مطرح کردید گفتید که (إِنْ هذَا إِلَّا إِفْکٌ افْتَرَاهُ وَأَعَانَهُ عَلَیْهِ قَوْمٌ آخَرُونَ) بعـد گفتیـد اساطیر اوّلین است, ما گفتیم این وحی الهی است نشانه اش این است که شـما توان آن را نداریـد مثل این بیاورید (قُلْ أَنزَلَهُ الَّذِی یَعْلَمُ السِّرَّ فِی السَّماوَاتِ وَالْأَرْضِ إِنَّهُ کَانَ غَفُوراً رَّحِیماً) (۱) گفتید چرا این طعام می خـورد چرا در بـازار راه می رود مـا در جواب گفـتیم او از آن جهت که غـذا می خورد از آن جهت که بـازار می رود که پیغمبر نیست وحی نمی گیرد از آن جهت که دارای روح ملکوتی است وحی می گیرد و از آن جهت که غـذا می خورد و در بازار راه می رود برای اینکه شـما او را ببینیـد او شـما را ببینـد اسوه شـما باشـد با شـما حرف بزند احتجاج بکند جواب شـما را بدهد, پس هر شبهه ای که اینها آوردند ما حق را آوردیم (یک) به زیباترین وجه پاسخ دادیم (دو) (إِلَّا جِئْنَاکَ بِالْحَقِّ وَأَحْسَنَ تَفْسِیراً).

پرسش:

پاسـخ: بله برای او هست ولی همه خطابهـا که ظـاهرش متوجّه پیـامبر(صـلّی الله علیه و آله و سـلّم) است ولی یـا از باب «إیاک أعنی واسـمعی یا جار» است مثل (لَئِنْ أَشْـرَکْتَ لَیَحْبَطَنَّ عَمَلُکَ) (۲) وماننـد آن یـا نه شامـل او و دیگران می شود مثل همین آیه. خود وجود مبارک حضـرت (وَلَوْلَا أَن ثَبَّتْنَاکَ لَقَـدْ کِـدتَّ تَرْکَنُ) اینها ثابت اند اما به تثبیت الهی دیگر اینها همان طورند که (إِنَّکَ مَیِّتٌ وَإِنَّهُم مَیِّتُونَ) (۳) هر چه دارند به عنایت الهی دارند دیگر فرمود: (وَلَوْلَا أَن ثَبَّتْنَاکَ لَقَدْ کِدتَّ تَرْکَنُ إِلَیْهِمْ شَیْئاً قَلِیلًا) (۴) اگر فیض الهی نبود, تثبیت الهی نبود, توفیق الهی نبود شما این برکات را نداشتید.

۱- (۲۴) . سوره فرقان, آیه ۶.

۲- (۲۵) . سوره زمر, آیه ۶۵.

۳- (۲۶) . سوره زمر, آیه ۳۰.

۴- (۲۷) . سوره اسراء, آیه ۷۴.

پرسش: ظاهر آیه محوریّت خود پیامبر است

پاسخ: نه, آنها که با شخص پیامبر کار نداشتند با دین کار داشتند, پیامبر و امّت اسلامی هر دو باید دفاع بکنند و همه هم دفاع می کردند اینها مستقیماً با دین کار داشتند قهراً آن که آسیب می دید پیامبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) بود و امّت, اینها با شخص پیامبر که درگیر نبودند که با مکتب درگیر بودند و همه باید پاسخ بدهند خدای سبحان هم این مکتب را تدریجاً نازل کرد که هم پیامبر را تثبیت کرد هم امّت را تثبیت کرد.

(وَلَا يَأْتُونَكَ بِمَثَلٍ إِلَّا جِئْنَاكَ بِالْحَقِّ وَأَحْسَنَ تَفْسِيراً) آنها هم می گفتند که این اِفک است (وَأَعَانَهُ عَلَيْهِ قَوْمٌ آخَرُونَ) (۱) تنها پیامبر را محور اعتراض قرار نداده بودند گفتند یک عدّه افرادی هم دور او جمع شدند که به باطل دامن می زنند که (وَأَعَانَهُ عَلَيْهِ قَوْمٌ آخَرُونَ) قرآن آمده هم پیامبر را تطهیر کرده هم مؤمنان به حضرت را. فرمود: (وَلَا يَأْتُونَكَ بِمَثَلٍ) یعنی «بوصفٍ» (إِلَّا جِئْنَاكَ بِالْحَقِّ وَأَحْسَنَ تَفْسِيراً) اوّلین مفسّر خود ماییم یعنی کشف می کنیم, آنها درباره شما هر شبهه ای داشتند ما آن شبهه را نقل می کنیم می گوییم که نبوّت او از آن جهتی که بشر است نیست از آن جهتی که بشر است مثل شماست درست است «حکم الأمثال فیما یجوز و فیما لا یجوز واحد» اما چرا مغالطه می کنید او از جنبه بشری مثل شماست حکم الأمثال هم واحد است شما غذا می خورید او هم غذا می خورد شما در بازار راه می روید او هم در بازار راه می رود و مانند آن اما (يُوحَى) (۲) که امثال نیست از آن جهت که شما مثل او نیستید از آن جهت او هم مثل شما نیست بنابراین اگر حکم الأمثال باشد بله, بدن او با بدن شماست اَکل طعام و مَشی در اسواق است اگر از نظر روح باشد این شبیه انبیای دیگر است انبیا شبیه یکدیگرند (يُوحَى) کذا و کذا پس این تحلیل را قرآن ارائه می کند آنها باطل گفتند قرآن حق می گوید, آنها روشن و شفاف سخن نگفتند مبهم حرف زدند قرآن تفسیر کرد «فَسَّر» یعنی روشن کرد شفاف کرد اینهایی که بهیمه هستند مبهم گویند اگر قرآن درباره یک عدّه دارد که (إِنْ هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ) (۳) انعام را بهیمه گفتند برای اینکه حرفهای اینها مبهم است معلوم نیست دارند چه می گویند اینها هم که معلوم نیست چه می گویند حرفهایشان مبهم است دیگر اگر (إِنْ هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ) (۴) حرفهای اینها هم حرفهای مبهم است بالأخره اینها نمی دانند دارند چه می گویند گاهی اعتراض می کنند که چرا غذا می خوری یا بازار راه می روی خب اینکه اعتراض ندارد اگر او فرشته بود که شما او را نمی دیدید نمی توانستید با او حرف بزنید. بعد فرمود این گروه که چندین بهانه و شبهه مطرح کردند اینها (يُحْشَرُونَ عَلَى وُجُوهِهِمْ) در قیامت هم (إِذِ الْمُجْرِمُونَ نَاكِسُوا رُؤُوسِهِمْ) (۵) هستند اینها سر به زیرند مثل حیوانات محشور می شوند چون همّت اینها همان مسائل طبیعی و مادّی است.

۱- (۲۸) . سوره فرقان, آیه ۴.

۲- (۲۹) . سوره انعام, آیه ۵۰.

۳- (۳۰) . سوره فرقان, آیه ۴۴.

۴- (۳۱) ۱.سوره فرقان, آیه ۴۴.

۵- (۳۲) . سوره سجده, آیه ۱۲.

در بحثهای قبل هم داشتیم که بزرگان اهل حکمت گفتند هیچ درختی در مدّت عمر ترقّی نمی کند درخت مستحیل است ترقّی بکند برای اینکه آنکه بالا آمده که فروعات و شاخه اوست آنکه دهن اوست سر اوست مغز اوست در گِل است درخت اهل ترقّی نیست خیلیها درختی زندگی می کنند یعنی برج ساخته ترقّی کرده اما این فروعات زندگی اوست اما دلش نزد گِل است خب چنین آدمی که سر به گِل است که ترقّی نمی کند, اگر درخت همواره دهنش, مغزش, سرش, ریشه اش و عمقش در گِل است و اینکه بالا آمده فرع اوست انسانی این چنین زندگی بکند این نامِ بالفعل و حیوانٌ بالقوّه چه رسد به انسانیّت این هنوز حیوان نشده برای اینکه نه عاطفه دارد نه فرزندی و پدری و مادری دارد نه عاطفه غنی و فقیر دارد اگر مقداری در خیرات و در عواطف و اینها حرکت کرده می شود حیوانٌ بالفعل و انسانٌ بالقوّه انسان آن است که هم مرز فرشته باشد انسان چیز دیگر است فرمود اینها در قیامت هم سر به زیرند حیوان سر به زیر است.

در بحثهای شهادت گذشت که اعضا و جوارح شهادت می دهند این دو سنخ شهادت است یک شهادت قولی است که خب وقتی که از اعضا و جوارح سؤال بکنند (لِمَ شَهِدتُّمْ عَلَيْنَا), (قَالُوا أَنطَقَنَا اللَّهُ الَّذِی أَنطَقَ كُلَّ شَيْ ءٍ) (۱) این شهادت قولی است یک شهادت عملی است آنجا که (شَهِدُوا عَلَى أَنْفُسِهِمْ أَنَّهُمْ كَانُوا كَافِرِينَ) این شهادت, حرف نیست با صدر و ساقه اش است حالا اگر یک انسان درنده ظالمی به صورت گرگ در آمده این شهادت است دیگر, لازم نیست حرف بزند شما اگر گرگی را در باغ وحش دیدید این شهادت می دهد که درنده است دیگر این لازم نیست حرف بزند خب اگر به صورت گرگ در آمده خب این شهادت است دیگر, این (شَهِدُوا عَلَى أَنْفُسِهِمْ أَنَّهُمْ كَانُوا كَافِرِينَ) (۲) است.

ص: ۵۵۹

۱- (۳۳) . سوره فصلت, آیه ۲۱.

۲- (۳۴) . سوره انعام, آیه ۱۳۰; سوره اعراف, آیه ۳۷.

در ذیـل (فَتَأْتُونَ أَفْوَاجاً) فرمود عـدّه ای به صورت حیوانـات در می آینـد (۱) خب اینکه به صـورت حیوان در آمـد دیگر لازم نیست از او اسـتنطاق بکنند که چرا این کار را کردی او انکار بکند بعد دسـتش شـهادت بدهد این همه اش دارد شهادت می دهـد که درنـده است یا اگر به صورت مور در آمده همه هویّت او دارد شـهادت می دهد که یک موجود حریصـی است پس اینکه فرمود: (إِذِ الْمُجْرِمُونَ نَاكِسُوا رُؤُوسِهِمْ) (۲) سـر به زیرنـد نه خجل اند بله خب یک عدّه خجل اند به صورت انسان در آمدنـد و خجل اند اما آنها که (فَتَأْتُونَ أَفْوَاجاً) به صورت حیوان در آمدند این دیگر چیست این (نَاكِسُوا رُؤُوسِهِمْ) است دیگر این دیگر شـهادتش با تمام وجود است اگر به صورت مور در آمـده یا به صورت گرگ در آمده یا به صورت موش در آمده این با تمام هویّت شهادت می دهد که فلان کاره است.

(الَّذِينَ يُحْشَرُونَ عَلَى وُجُوهِهِمْ) می تواننـد چنـد بخش را شامل بشود; بعضـیها بر صورت اند ولی سـر به زیرند بعضـی به دَمر افتادنـد آنها که «أكبّوا على الـدنيا» اینها این طور محشور می شونـد با این وضع (إِلَى جَهَنَّمَ) محشور می شونـد این گروه (شَرٌّ مَكَاناً وَأَضَلُّ سَبِيلًا) چرا (أَضَلُّ سَبِيلًا) در سوره مبارکه «اسراء» گذشت که (وَمَن كَانَ فِي هذِهِ أَعْمَى فَهُوَ فِي الْآخِرَهِ أَعْمَى) (یک) (وَأَضَلُّ سَبِيلًا) (۳) (دو) چرا (أَضَلُّ سَبِيلًا) برای اینکه در دنیا اگر کسـی راه گُم کرده باشـد بالأخره امید نجات هسـت توبه هست راهنماییهای دیگران اثر بکند هست و مانند آن اما آنجا دیگر جا برای توبه نیست لذا اگر کسی اینجا کور بود آنجا کورتر است اینجا امید شـفا هست امید اینکه بصیر بشود هست امید اینکه اعما بودن او برطرف بشود هست اما آنجا که از اینها نیست که اینجا اگر کسـی گمراه بود امید اینکه مهتدی بشود هست اما آنجا اگر گمراه محشور شده دیگر هدایت پذیر نیسـت لـذا فرمود: (وَمَن كَانَ فِي هـذِهِ أَعْمَى فَهُوَ فِي الْآخِرَهِ أَعْمَى وَأَضَلُّ سَبِيلًا) یعنی گمراهیِ او در آخرت بیش از گمراهی او در دنیاست این کریمه ۳۴ سوره مبارکه «فرقان» هم همان را می تواند برساند که «أعاذنا الله من شرور أنفسنا و سيّئات أعمالنا».

ص: ۵۶۰

۱- (۳۶) . مجمع البیان, ج ۱۰, ص۶۴۲; الکشاف, ج۴, ص۶۸۷.

۲- (۳۷) . سوره سجده, آیه ۱۲.

۳- (۳۸) . سوره اسراء, آیه ۷۲.

«و الحمد لله ربّ العالمين»

آيات ۳۰ تا ۳۷ سوره فرقان ۹۰/۱۱/۱۶

.Your browser does not support the audio tag

(وَقَالَ الرَّسُولُ يَا رَبِّ إِنَّ قَوْمِي اتَّخَذُوا هَـذَا الْقُرْآنَ مَهْجُوراً (۳۰) وَكَذَلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوّاً مِنَ الْمُجْرِمِينَ وَكَفَى بِرَبِّكَ هَادِياً وَنَصِيراً (۳۱) وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْلاَ نُزِّلَ عَلَيْهِ الْقُرْآنُ جُمْلَةً وَاحِدَةً كَذَلِكَ لِنُثَبِّتَ بِهِ فُؤَادَكَ وَرَتَّلْنَاهُ تَرْتِيلاً (۳۲) وَلاَ يَأْتُونَكَ بِمَثَلٍ إِلَّا جِئْنَاكَ بِالْحَقِّ وَأَحْسَنَ تَفْسِيراً (۳۳) الَّذِينَ يُحْشَرُونَ عَلَى وُجُوهِهِمْ إِلَى جَهَنَّمَ أُولَئِكَ شَرٌّ مَكَاناً وَأَضَلُّ سَبِيلاً (۳۴) وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ وَجَعَلْنَا مَعَهُ أَخَاهُ هَارُونَ وَزِيراً (۳۵) فَقُلْنَا اذْهَبَا إِلَى الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا فَدَمَّرْنَاهُمْ تَدْمِيراً (۳۶) وَقَوْمَ نُوحٍ لَمَّا كَذَّبُوا الرُّسُلَ أَغْرَقْنَاهُمْ وَجَعَلْنَاهُمْ لِلنَّاسِ آيَةً وَأَعْتَدْنَا لِلظَّالِمِينَ عَذَاباً أَلِيماً (۳۷))

چون سوره مبارکه «فرقان» در مکه نازل شد و فضای مکه آلوده به شرک بود مشرکان گذشته از اینکه در مسئله توحید مشکل جدّی داشتند و در مسئله معاد مشکل جدّی داشتند در جریان وحی و نبوّت هم مشکل جدّی داشتند اینها گاهی درباره محتوای وحی اشکال می کردند گاهی درباره اصلِ رسالت که رسول باید فرشته باشد شبهه داشتند گاهی در اثر اینکه فکر می کردند فرشته ای باید رسالت بشر را تأیید کند چون همراه پیامبر فرشته ای را نمی دیدند اشکال داشتند گاهی بر اساس آن ارزش جاهلی که ثروت را معیار ارزش می پنداشتند و وجود مبارک حضرت هم از نظر مالی جزء طبقه اشراف نبود اشکال می کردند گاهی هم رسیدند به اینکه چرا قرآن تدریجاً نازل می شود. آن شبهات را یکی پس از دیگری در موطن خود جواب فرمودند لذا اصل کلی قرآن این است که اینها هرگز مطلبی نمی آورند (وَلاَ يَأْتُونَكَ بِمَثَلٍ إِلَّا جِئْنَاكَ بِالْحَقِّ وَأَحْسَنَ تَفْسِيراً) اگر روی نظام ارزشی اشکال داشتند پاسخ داده شد اگر اینکه بشر نمی تواند رسول باشد پاسخ داده شد اگر اینکه چرا فرشته همراه پیامبر نمی آید پاسخ داده شد و اگر درباره تنزیل تدریجی قرآن شبهه ای داشتند هم پاسخ داده شد.

ص: ۵۶۱

جناب زمخشری این تنزیل را به معنای انزال گرفتند گفتند چون در تنزیل, تدریج مأخوذ است اگر تنزیل به معنای تدریج باشد با (جُمْلَةً وَاحِدَةً) هماهنگ نیست لذا باید به معنی انزال باشد. (۱) بعد از جناب زمخشری مفسّران دیگر هم همین راه را رفتند اما پاسخ تحلیلی سیدناالاستاد کافی بود که تنزیل همان تدریج است چون تکلّم است نه کتاب این کلمات یکی پس از دیگری ادا می شود این قهراً تدریج است بر خلاف الواح موسای کلیم که دفعتاً نازل شده است و انزال است (۲) پس اگر کلام است و تکلّم است و الفاظ و حروف است قهراً تنزیل است و تدریج است گاهی شبهه آنها این بود که یکجا خدا سخن را با پیامبر در میان بگذارد دیگر تدریجاً نازل نشود (این شبهه).

پاسخ این شبهه این است که اگر یک کتاب, کتاب علمی باشد مثل اینکه می خواهد دستور طب بدهد بله این کتاب یا این درس چون قواعد کلی است ممکن است یکجا بیان بشود اگر کتاب, کتاب اخلاقی باشد نظیر زبور داوود(علیه السلام) مواعظ و اخلاقیّات باشد ممکن است کلیّاتش یکجا بیان بشود اما اگر کتابی است به عنوان کتاب قانون که سیاست را اجتماع را قضا و داوری را فقه و حقوق را به همراه دارد خب سؤالات مردم تدریجی است ناسخ و منسوخ هم هست تغییر قبله از همین قبیل

است خب کتـابی که ناسـخ و منسوخ دارد که نمی توانـد یکجـا نازل بشود کتابی که به عنوان نسـخه شـفابخش بیماران اسـت اینکه نمی تواند یکجا نازل بشود این کتاب طب نیست که کلیات را بیان کند یک قضـیه شخصـی اتفاق افتاده ما در این قضـیه شخصـی چه کار بکنیم؟ خب کتابی که پاسـخ به سؤالهای تـدریجی را به همراه دارد ناسخ و منسوخ را به همراه دارد جنگ و صلح را به همراه دارد این کتاب, کتاب مدیریت است این گذشته از آن قوانین ثابت کلی اصول دین و گذشته از خطوط کلی فقه و حقوق, قضایای موردی فراوانی هم دارد چنین کتابی چاره جز این نیست که تدریجاً نازل بشود گذشـته از اینکه حکمت و مصـلحت هـم در این است که در طیّ این ۲۳ سال فرشـته مرتب در ارتباط با پیامبر باشـد وحی را بیاورد درخواست پیامبر را ابلاغ بکند پیام خدا را ابلاغ بکند تا این تثبیت قلب پیامبر باشد.

ص: ۵۶۲

۱- (۱) . الکشاف, ج۳, ص۲۷۸.

۲- (۲) . المیزان, ج۱۵, ص۲۰۹.

حالاـ اگر کسی بگوید که این کتاب دفعتاً بر پیامبر نازل بشود و پیامبر تدریجاً به جامعه منتقل کند خب پیامبر که اُمّی است مصلحت و حکمت الهی در این است که او خوانا نباشد نویسا نباشد خب این کتاب در خانه آن حضرت ذخیره باشد برای چه؟! او که اهل خواندن نیست او باید از راه گوش بشنود نه از راه چشم ببیند اگر حکمت الهی این است مصلحت الهی این است که او خوانا و نویسا نباشد تا آنها تهمت نزنند نگویند این کتابی است که خودت نوشتی ـ فرمود: (وَمَا کُنتَ تَتْلُوا مِن قَبْلِهِ مِن کِتَابٍ وَلاَ تَخُطُّهُ بِیَمِینِکَ إِذاً لاَرْتَابَ الْمُبْطِلُونَ) (۱) تو اگر خوانا بودی نویسا بودی آنها به این زودی نمی پذیرفتند که این کتاب, وحی است می گفتند خودت نوشتی خب اگر حکمت الهی در این است که رسول گرامی اهل خواندن نباشد اهل نوشتن نباشد فقط از راه گوش باید بشنود ـ این کتاب حتماً تدریجی خواهد بود و اگر دفعتاً نازل بشود و در خانه بماند و به مردم ابلاغ نشود خب فرق چنین کتاب با کتابی که در البیت المعمور هست یا در عرش هست چیست؟! مردم که به تدریج باخبر می شوند بنابراین اینکه بگوییم دفعتاً بر حضرت نازل بشود منتها حضرت تدریجاً به مردم ابلاغ کند با چندین شبهه همراه است گذشته از اینکه این ترتیل [فوایدی دارد], ترتیل عبارت از نظم با فاصله است آن نظمِ بی فاصله را می گویند سَرد, مَسرود یعنی پشت سر هم, اما قرائت ترتیلی آن است که منظم باشد آهسته آهسته باشد شمرده شمرده باشد که بینش فاصله هست فرمود در هر فاصله ای فرشته وحی می آید قلب شما را تسدید می کند و جامعه را روشن می کند و مانند آ ن پس اینها منافعی است که در این نزول تدریجی قرآن کریم است.

۱- (۳) . سوره عنکبوت, آیه ۴۸.

پرسش:

پاسخ: آن نزول دفعی یعنی آن معانی و حقایقش یکجا بوده البته, آن را حضرت در قلب شریف خودشان یکجا درک کردند مثل اینکه در پایان عمر فرمودند که هر سال یک بار قرآن کریم بر من عرضه می شد و امسال دو بار بر من عرضه شد که معلوم می شود پایان عمر من است (۱) عرضه دفعیِ قرآن کریم مربوط به یک نشئه دیگر است همان طوری که درباره ابراهیم خلیل(سلام الله علیه) که وارد شده است (وَكَذٰلِكَ نُرِى إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّماوَاتِ وَالْأَرْضِ) (۲) از همین قبیل است وجود مبارک حضرت امیر(سلام الله علیه) دارد که پیامبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) یک میلیون مطلب را یکجا به من گفتند (۳) این یک میلیون مطلب یک وقت است که دفعتاً نازل می شود آن چنان که قرآن به آن صورت نازل شده اما یک وقت است که آیات پشت سر هم ناسخ و منسوخ پشت سر هم اینها باید به تدریج باشد کتاب نسخه ای است نسخه ای که طبیب برای درمان بیماران می دهد حتماً باید تدریجی باشد این نظیر الواح موسی نیست نظیر زبور داوود نیست و مانند آن.

پرسش:

پاسخ: (مِن قَبْلِ أَن يُقْضَى إِلَيْكَ وَحْيُهُ) (۴) آن برای آن است که آنها گفتند که چون نزول دفعی بود حضرت می خواست بخواند ولی ظاهرش این است که شما نگران چه هستید آنچه را که ما بر شما نازل کردیم شما این را به زبان نیاور چون فراموش نخواهی کرد (سَنُقْرِئُكَ فَلَا تَنسَى) (۵) شما اگر نگران این هستید که از یادتان برود این نگرانی برطرف شده است چون موقعیّت شما تثبیت شده است حافظه شما را خدای سبحان ضمانت کرده است و مانند آن پس بگذارید این آیه تمام بشود هر وقت مصلحت بود شما انشاد کنید و قرائت کنید نه اینکه ناظر باشد که آنچه را که قبلاً می دانستید (لَا تَعْجَلْ بِالْقُرْآنِ) خب آنکه هنگام نزول وحی که نبود همیشه این آیه صادق است که (لَا تَعْجَلْ بِالْقُرْآنِ مِن قَبْلِ أَن يُقْضَى) (۶) , بگذارید این آیه تمام بشود یا این سور ه تمام بشود بعد بخوانید اگر نگران این هستید که از یادتان برود ما چون حفظ شما را تضمین کرده ایم فراموش نمی کند پس نگران نباشید چون (سَنُقْرِئُكَ فَلَا تَنسَى).

۱- (۴) . اعلام الوری, ص ۱۳۴.

۲- (۵) . سوره انعام, آیه ۷۵.

۳- (۶) . الارشاد, ج ۱, ص ۳۴.

۴- (۷) . سوره طه, آیه ۱۱۴.

۵- (۸) . سوره اعلی, آیه ۶.

۶- (۹) . سوره طه ، آیه ۱۱۴.

پرسش: استاد به هر حال به دست ما این قرآن یکجا رسیده است.

پاسخ: کتاب شده است نه کلام, این کلام به تدریج به آ نهایی که در عصر حضرت بودند در طیّ ۲۳ سال رسیده است آن وقت وقتی که ناسخ و منسوخ مشخص شد نسخه ها مشخص شد جنگ و صلح مشخص شد قهر و مِهر مشخص شد تولّی و تبرّی مشخص شد می شود یک قانون یعنی دوره ۲۳ ساله دوره آزمون بود آن وقت جوامع بشری الی یوم القیامه مطابق این دوره ۲۳ ساله دارند عمل می کنند یک خطوط کلی در قرآن هست بعضی از اسرار را هم به ائمه(علیهم السلام) آموختند که به ما گفتند الی یوم القیامه شما با قرآن و عترت هستید و چون عترت مفسّر اصلی قرآن است و قرآن ناطق است او هم برای ما حکم طبیب را دارد که نسخه های روزانه عطا می کند.

بعد فرمود اینها که در مکه بودند و مسلمان شدند ممکن است بعضی از اینها منافق باشند لکن به حسب ظاهر قرآن را مهجور نکردند نه هَجر به معنی هذیان نه هَجر به معنی ترک حتی آنها که به حسب ظاهر منافق بودند و بعدها زمینه سقیفه و امثال سقیفه را فراهم کردند ظاهراً قرآن را ترک نکرده بودند چه در نماز و چه در غیر نماز. از ائمه(علیهم السلام) رسیده است که این عهد خداست روزی پنجاه آیه این عهد خدا را بخوانید (۱) چندین روایت است در ذیل این آیه که ما را ترغیب می کند به قرائت قرآن و حشر با قرآن و اینکه قرآن, عهد خداست و این عهد را روزانه پنجاه آیه بخوانیم. (۲)

ص: ۵۶۵

۱- (۱۰) . الکافی, ج۲, ص۶۰۹.
۲- (۱۱) . تفسیر کنزالدقائق, ج۹, ص ۳۹۰ _ ۳۹۲.

اما آن جریان بخش پایانی سوره مبارکه «شوریٰ» که کلام الهی را به سه قسم تقسیم کرده است این مطلق کلام الهی است اختصاصی به قرآن یا تورات یا انجیل یا زبور و مانند آن ندارد خدا از سه راه با بشر حرف می زند یا بلاواسطه یا به واسطه پیک الهی یا مِن وراء حجاب نظیر جریان شجر [در ماجرای حضرت موسی] و مانند آن حالا- آن حرف یا دفعی است یا تدریجی یا بالکتاب است یا بالکلام آنجا کلام در مقابل کتاب نیست کتاب را هم شامل می شود خب.

از اینکه فرمود: (وَكَذٰلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوّاً) این نشان می دهد که جامعه با ابتلا همراه است با صبر همراه است (یک) و همه هم یکسان فکر نمی کنند (این دو) و یک تسلّی و دلداری برای وجود مبارک پیامبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) و مؤمنان است (سه) به استناد این اصل کلّی جریان نوح را جریان موسی و هارون را ذکر می کند تا برسیم به جریان عاد و ثمود که اینکه فرمود: (وَكَذٰلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوّاً) قصّه حضرت نوح و وجود مبارک موسی و هارون(سلام الله علیهم اجمعین) را جداگانه ذکر می کند به مناسبت همین. پس (وَكَذٰلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوّاً مِنَ الْمُجْرِمِينَ) به همین مناسبت قصص انبیا را ذکر می کند بعد فرمود: (وَكَفَى بِرَبِّكَ هَادِياً وَنَصِيراً) که این ناظر به توحید در هدایت و نصرت است. قرآن کریم در خیلی از موارد این اسماء را این افعال را این اوصاف را به غیر خدا اسناد می دهد. خَلق را به غیر خدا اسناد می دهد خدا می شود (أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ) (۱) حفظ را به غیر خدا نسبت می دهد خدا می شود (خَيْرٌ حَافِظاً وَهُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ) (۲) رحمت را حفظ را خلق را رزق را عزّت را به غیر خدا نسبت می دهد قوّت را به غیر خدا نسبت می دهد (خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ) (۳) و مانند آن. چون کتاب, کتاب توحید است همه اینها را جمع بندی می کند زیر پوشش (أَنَّ الْقُوَّةَ لِلّٰهِ جَمِيعاً) (۴) , (إِنَّ الْعِزَّةَ لِلّٰهِ جَمِيعاً) (۵) در می آورد معلوم می شود که آنها یا بالتبع است یا بالعرض است یا بالمجاز یعنی اگر خلقت را به غیر خدا اسناد می دهد و اختصاصی به جریان حضرت عیسی ندارد به طور کلی می فرماید که او (أَحْسَنَ الْخَالِقِينَ) است معلوم می شود خالقینی هستند که خدا احسن است یا او (خَيْرُ الرَّازِقِينَ) (۶) است یا (خَيْرُ الْحَاكِمِينَ) (۷) است (خَيْرُ الْفَاصِلِينَ) (۸) است از این خیرها در قرآن کم نیست بعد همه اینها را جمع بندی می کند زیر پوشش توحید شما هیچ جا ندارید که کمالی را خدای سبحان به غیر خود اسناد بدهد بعد آن کمال را منحصراً برای خود نداند.

ص: ۵۶۶

۱- (۱۲) . سوره مؤمنون, آیه ۱۴.

۲- (۱۳) . سوره یوسف, آیه ۶۴.

۳- (۱۴) . سوره اعراف ، آیه ۱۷۱.

۴- (۱۵) . سوره بقره ، آیه ۱۶۵.

۵- (۱۶) . سوره یونس ، آیه ۶۵.

۶- (۱۷) . سوره جمعه، آیه ۱۱.

۷- (۱۸) . سوره اعراف، آیه ۸۷.

۸- (۱۹) . سوره انعام ، آیه ۵۷.

پس سه مطلب است یکی اینکه این کمال را خدا داراست یکی اینکه این کمال برای غیر خدا هست سوم اینکه آن که غیر خداست دارد به برکت الهی دارد و مظهر خداست و آیت خداست با توحید سازگار است (أَنَّ الْقُوَّةَ لِلّهِ جَمِیعاً) (۱) از این قبیل است (إِنَّ الْعِزَّةَ لِلّهِ جَمِیعاً) (۲) از این قبیل است (اللّهُ خَالِقُ کُلِّ شَیْ ءٍ) (۳) از همین قبیل است و مانند آن یعنی اگر ما گفتیم (أَحْسَنُ الْخَالِقِینَ) (۴) وجود مبارک عیسی و مانند آن به اذن خدا خالق اند خود عیسی و خَلقِ او که فعلِ اوست و مخلوق او که طیر است هر سه مخلوق خداست چون (اللّهُ خَالِقُ کُلِّ شَیْ ءٍ) و اگر گفتیم (وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِینَ) (۵) در جای دیگر حصر می کند که (إِنَّ الْعِزَّةَ لِلّهِ جَمِیعاً) یعنی عزّتی که پیامبر و اهل بیت(علیهم السلام) دارند عزّتی که مؤمنین دارند این به اِعزاز الهی است به عزّت بخشی خدای سبحان است در اینجا هم همین طور است مسئله هدایت را به غیر خدا اسناد داد که (فَبِهُدَاهُمُ اقْتَدِهْ) (۶) انبیا هادیان مردم اند یا نصرت را به غیر خدا اسناد داده است که (مَنْ أَنصَارِی إِلَی اللّهِ قَالَ الْحَوَارِیُّونَ نَحْنُ أَنصَارُ اللّهِ) این «هَل مِن ناصر»ی که وجود مبارک سیّدالشهداء فرمود چون وارث عیسای مسیح بود و این عیسای مسیح «هل من ناصر» را گفت وجود مبارک سیّدالشهداء هم صدای «هل مِن ناصر»ش بلند شد برای اینکه در پایان سوره مبارکه «صف» دارد که وجود مبارک عیسی(سلام الله علیه) (یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا کُونُوا أَنصَارَ اللَّهِ کَمَا قَالَ عِیسَی ابْنُ مَرْیَمَ لِلْحَوَارِیِّینَ مَنْ أَنصَارِی إِلَی اللَّهِ قَالَ الْحَوَارِیُّونَ نَحْنُ أَنصَارُ اللَّهِ فَآمَنَت طَائِفَةٌ مِنْ بَنِی إِسْرَائِیلَ وَکَفَرَت طَائِفَةٌ فَأَیَّدْنَا الَّذِینَ آمَنُوا عَلَی عَدُوِّهِمْ فَأَصْبَحُوا ظَاهِرِینَ) وجود مبارک عیسای مسیح در آن مبارزات فرمود: «هَل من ناصرٍ ینصرنی» آنها حواریّون گفتند که (نَحْنُ أَنصَارُ اللَّهِ) و وجود مبارک سیّدالشهداء هم وارث همین پیامبر و انبیای دیگر است او هم می گوید «هل مِن ناصرٍ» این «هل مِن ناصرٍ» حرف همه انبیاست خب اگر عدّه ای انصار خدا هستند نشان می دهد که این وصف برای غیر خدا هست اما در اینجا دارد (کَفَی بِرَبِّکَ هَادِیاً وَنَصِیراً) یعنی اگر ما گفتیم انبیا هادیند (فَبِهُدَاهُمُ اقْتَدِهْ) (۷) اگر حواریّین و امثال حواریّین ناصران الهی اند اگر گفته شد که (إِن تَنصُرُوا اللَّهَ یَنصُرْکُمْ) (۸) اگر گفته شد (وَلَیَنصُرَنَّ اللَّهُ مَن یَنصُرُهُ) (۹) همه اینها ناصران بالتّبع یا بالعرض یا بالمجازند (کَفَی بِرَبِّکَ هَادِیاً وَنَصِیراً) این می شود توحید در هدایت و توحید در نصرت آن (أَلَیْسَ اللَّهُ بِکَافٍ عَبْدَهُ) (۱۰) هم ناظر به همین قسمت است.

۱- (۲۰) . سوره بقره ، آیه ۱۶۵.

۲- (۲۱) . سوره یونس ، آیه ۶۵.

۳- (۲۲) . سوره زمر ، آیه ۶۲.

۴- (۲۳) . سوره مومنون ، آیه ۱۴.

۵- (۲۴) . سوره منافقون ، آیه ۸.

۶- (۲۵) . سوره انعام، آیه ۹۰.

۷- (۲۶) . سوره انعام ، آیه ۹۰.

۸- (۲۷) . سوره محمد ، آیه ۷.

۹- (۲۸) . سوره حج ، آیه ۴۰.

۱۰- (۲۹) . سوره زمر ، آیه ۳۶.

پرسش: ... پس مقبولیت انبیا هم باید به رأی گذاشته شود...

پاسخ: نه, دعوت می کند; مقبولیّت به رأی نیست مقبولیّت به کشف است خدای سبحان اینها را حجّت قرار داد صراط قرار داد چراغ هم داد فرمود با این چراغ با این سراج, این صراط را بشناسید قانون گذاری برای خداست و لاغیر (إِنِ الْحُكْمُ إِلَّا لِلّهِ) (۱) اما قانون شناسی برای عقل است برای جامعه است جامعه باید قانون شناس باشد و راه قانون شناسی را هم خدای سبحان از راه عقل و فطرت مرحمت کرده انبیا را هم با معجزه فرستاده دوتا چراغ در جامعه هست یکی چراغ عقل یکی چراغ نقل حتی خود روایات که زراره چنین گفت و حمران چنین گفت این روایات معتبره اینها سراج اند نه صراط, اینها قانون را به ما می شناسانند نه قانون گذار باشند قانون گذار خداست که حکم را بیان کرده جامعه ای که عقل دارد نقل دارد دو چراغ در دستش است «چندین چراغ دارد و بیراهه می رود» (۲) خب مشکل پیدا می کند بنابراین هیچ یعنی هیچ, سالبه کلیه است هیچ بشری در هیچ عصر و مصری حقّ قانون گذاری ندارد هیچ عقلی هم این حرف را نمی زند که من باید قانون وضع بکنم عقل, قانون شناس است نه قانون گذار طبیب هم همین طور است طبیب قانون گذار نیست طبیب می گوید دستگاه گوارش این بیمار را من می دانم آن غذاهایی که خورده می شناسم داروهایی که می تواند مشکل او را حل کند می شناسم محصول این معرفتهای خودم را در نسخه می نویسم طبیب نه حکم می کند زیرا نه موضوع را آفرید نه محمول را آفرید نه ربط موضوع و محمول را آفرید نه حقّ حکم دارد فقیه این چنین است فیلسوف این چنین است هیچ کسی در عالم حقّ قانون گذاری ندارد.

ص: ۵۶۸

۱- (۳۰) . سوره یوسف، آیه ۴۰.

۲- (۳۱) . مواعظ سعدی, غزل ۳۸.

پرسش:

پاسخ: خود منطقهالفراغ را صاحب منطقهالفراغ وسیع کرده دیگر ما که نمی گوییم اینجا منطقهالفراغ است به ما گفتند اینجا مباحات است در مباحات هم حالا ما می خواهیم در این مباحات خیمه بزنیم چطور خیمه بزنیم خطوط کلی را باید از آنجا که منطقه ممنوعه است بگیریم از آن عمومات از آن اطلاقات از آن ادلّه آن ابزار را بگیریم در منطقهالفراغ بتوانیم زندگی کنیم بنابراین این چراغی که در دست ماست به نام عقل و فطرت, آن چراغی که به ما دادند به نام نقل ما با این دو سراج, صراط الهی را می شناسیم هرگز ما مهندسی نمی کنیم که کجا منطقه ممنوعه است کجا منطقهالفراغ است آن قانون گذاری که ما را آفرید و صحنه را آفرید و پیوند ما و صحنه را آفرید می گوید آنجا حرام است و آنجا واجب است و آنجا مباح در این منطقه مباح می توانید کارها را انجام بدهید اما به این شرط که به وجوب و حرمت آسیبی نرسانید و ما به برکت عقل و نقل تشخیص می دهیم کجا منطقه ممنوعه است کجا منطقهالفراغ است کجا غرقگاه است که گفتند مکروهات, قرقگاه است برای اینکه اگر وارد این مکروهات بشوید کم کم به معاصی صغیره بعد کم کم به معاصی کبیره. (۱)

غرض این است که عقل چه در مسائل فلسفی چه در مسائل فقهی چه در مسائل حقوقی چه در مسائل تجربی, طبّی و مانند آن در همه موارد یک چراغ روشنی است مثل نقل معتبر که واقع را می شناساند و ما را باخبر می کند یعنی می گوید این چنین هست نه این چنین باید, اگر طبیب می گوید باید این کار را بکنی حرفِ آن هست و نیست را می زند معنای فرمان طبیب این است که این دستگاه شما فعلاً در این حالت است آن غذا در آن حالت است اگر آن غذا به این دستگاه گوارش شما برسد این آسیب می بیند و درد تولید می کند همین! برای اینکه آسیب نبینی و درد نکشی فلان دارو را مصرف کن فلان غذا را نخور این بخور و نخوری که می گوید این چراغ است این چراغ را روشن کرده سه چهار منطقه را نزد بیمار گذاشته دستگاه گوارش را نزدش گذاشته دستگاه غذا را گذاشته دستگاه دارو را گذاشته دستگاه سلامت و درد را هم گذاشته غرض این است که هیچ کسی حقّ فرمانروایی ندارد نعم, هر کدام از ما در حیطه شخصی خودمان مدیر و مدبّریم ما ولایت بر خود داریم اما نسبت به دیگری هیچ کسی والی نیست فقط قانون شناس است و راهنمایی می کند اگر کسی نبیّ و ولیّ بود نظیر وجود مبارک عیسی و موسی و حضرت رسول(علیهم الصلاه و علیهم السلام) به اذن خدا همان طوری که ما در داخله بدنمان دخل و تصرّف می کنیم دستمان را حرکت می دهیم بالا و پایین می بریم و مانند آن, آنها هم چون دارای معجزه اند گاهی درخت را از جا می کنند گاهی شقّ الأرض می کنند گاهی شقّ القمر می کنند گاهی شقّ البحر می کنند گاهی شقّ الشجر می کنند این می شود ولایت البته که او والی است مظهر «هو القادر» است حتی آنها هم قانون شناس اند نه قانون گذار فرمود: (لَا تُحَرِّكْ بِهِ لِسَانَكَ) (۲) زبانت را بدون وحی حرکت نده بگذار من بگویم تو بشنو به مردم برسان قانون برای کسی است که جهان را آفرید انبیا هم قانون شناس و قانون آورند تنها کسی که حقّ قانون گذاری دارد خدای سبحان است (إِنِ الْحُكْمُ إِلَّا لِلّهِ) (۳) اگر در جاهای دیگر دارد او (خَيْرُ الْحَاكِمِينَ) (۴) است بر اساس (إِنِ الْحُكْمُ إِلَّا لِلّهِ) (۵) حصر شده مثل عزّت مثل قوّت مثل رزق (إِنَّ اللَّهَ هُوَ الرَّزَّاقُ ذُو الْقُوَّهِ الْمَتِينُ) (۶) جریان هدایت همین طور است جریان نصرت همین طور است جریان کفایت همین طور است (أَلَيْسَ اللَّهُ بِكَافٍ عَبْدَهُ) (۷) درست است که یک عدّه کفایت امور دیگری را به عهده دارند اما اینها همه مَظهرند همه آیت اند همه مأمورند همه بالتّبع است یا بالعرض است و یا بالمجاز.

۱- (۳۲) . من لا یحضره الفقیه, ج۴, ص۷۵.

۲- (۳۳) . سوره قیامت ، آیه ۱۶.

۳- (۳۴) . سوره یوسف ، آیه ۴۰.

۴- (۳۵) . سوره اعراف، آیه ۸۷.

۵- (۳۶) . سوره یوسف ، آیه ۴۰.

۶- (۳۷) . سوره ذاریات، آیه ۵۸.

۷- (۳۸) . سوره زمر ، آیه ۳۶.

پرسش: انبیا ولایت تشریعی به هیچ وجهی ندارند؟

پاسخ: چرا دیگر, ولایت تشریعی را ذات اقدس الهی به آنها اجازه داد که فلان جا این کار را بکنید فلان جا این کار را نکنید اگر ذات اقدس الهی این دستور را ندهد که کسی این کار را نمی تواند بکند خدای سبحان احکام را به اینها تعلیم می دهد اینها به ما می رسانند اگر ـ معاذ الله ـ اینها از آن جهت که بشرند نه از آن جهت که وحی می گیرند احکامی بگویند این معلوم می شود بشر در قانون خدا در بخشی از امور به وحی محتاج نیست این با آن برهان نبوّت سازگار نیست برهان نبوّت این است که ما در وسط گذشته و آینده ایم از یک راه دوری آمدیم به یک راه دوری می رویم نه می دانیم گذشته چه خبر بود نه از آینده باخبریم لذا نمی دانیم زاد ما چیست توشه ما چیست آن کسی که ما را از راه دور آورد بعد به راه دور می برد زاد و توشه ما را او باید معیّن کند به نام دین, حالا اگر بخشی از دین را بشر برای ما معیّن کند بدون استمداد از وحی و الهام الهی این معلوم می شود بشر ـ معاذ الله ـ به وحی محتاج نیست دیگر, بنابراین چه تکوین چه تشریع هر چه انبیا دارند که معجزات الهی است به افاضه ذات اقدس الهی است خدای سبحان به اهل بیت داد خدای سبحان به انبیا داد خدای سبحان به معصومین داد آنها آنچه را که از ذات اقدس الهی از راه وحی و الهام دریافت کردند به ما ابلاغ می کنند.

ص: ۵۷۰

بارها این قصّه به عرضتان رسید که مرحوم مفید(رضوان الله تعالی علیه) در امالی نقل می کند که بعد از رحلت وجود مبارک امام باقر(سلام الله علیه) وفدی, هیئتی خدمت امام صادق(سلام الله علیه) مشرّف شدند برای عرض تسلیت هنوز از عظمت امام صادق باخبر نبودند. مرحوم مفید نقل می کند که این وفد این هیئت به نمایندگی سالم بن ابی حفصه وارد شدند سالم گفت من بروم خدمت حضرت تسلیت عرض کنم و برگردم جلو آمد و تسلیت عرض کرد گفت ما در غم کسی الآن متأثّریم یعنی درباره رحلت امام باقر(سلام الله علیه) این با اینکه وجود مبارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) را ندیده بود وقتی می گفت «قال رسول الله» کسی حقّ حرف نداشت ما چنین کسی را از دست دادیم دیگر کسی نمی گفت آقا شما که پیغمبر را ندیدی چطوری از پیغمبر نقل می کنی ما چنین کسی را از دست دادیم. مرحوم مفید در امالی نقل می کند که وقتی این حرف به عرض امام صادق(سلام الله علیه) رساند حضرت یک لحظه تأمّل کرد بعد سر بلند کرد فرمود: «قال الله عزّ و جلّ» از خدا بلاواسطه نقل کرد فرمود خدا چنین فرمود اگر کسی صدقه ای بدهد این صدقه را خدا چندین برابر کامل می کند می پروراند مثل اینکه شما برّه تان را بچه آهو را می پرورانید «یُربّی احدکم فِلوَهُ» یا «فُلُوَّه» این برّه را می پرورانید بزرگ می کنید او هم بزرگ می کند چند برابر می کند تحویل شما می دهد وقتی این بیان نورانی را امام صادق(سلام الله علیه) به سالم فرمود این سالم دست و پایش را جمع کرد آمد به هیئت گفت من رفتم از رحلت امام باقر تسلیت بگویم به امام صادق عرض کردم ما کسی را از دست دادیم که پیامبر را ندیده از او سخن نقل می کند اما دیدم الآن امام صادق مستقیماً از خدا نقل می کند (1) معلوم می شود این ارتباط هست دیگر این چنین نیست که ـ معاذ الله ـ این از نزد خودشان «بما أنّهم بشرٌ» بگویند «بما أنّهم ولیٌّ معصومٌ» می گویند پس از خدا می گیرند به ما منتقل می کنند این می شود نقلِ حکم نه قانون گذاری; آنها از راه وحی و الهام, قانون شناس اند بعد ما را آشنا می کنند منتها مسائل تشریع مستقیماً برای پیامبر است و از ناحیه پیامبر به امام می رسد در وحیهای غیر تشریعی ائمه(علیهم السلام) هم حضور و ظهور دارند.

ص: ۵۷۱

۱- (۳۹) . الامالی (شیخ مفید), ص۳۵۴.

فرمود ما این کار را کردیم این تدریج برای منافع چند جانبه است که گذشت (وَلاَ يَأْتُونَكَ بِمَثَلٍ إِلَّا جِئْنَاكَ بِالْحَقِّ) آنها حرف باطل می زنند ما حق می زنیم آنها می گویند چرا پیامبر سرمایه دار نیست چرا سرمایه داران را دور خودش جمع نکرده چرا فقرا را دور خودش راه داده این حرفها حرفهای باطلی است ما حرف حق می آوریم که در سوره «انبیاء» گذشت که ما حق می آوریم (فَيَدْمَغُهُ فَإِذَا هُوَ زَاهِقٌ) (۱) آنها حرف باطل می زنند ما حرف حق می زنیم این حرف حق دامغ است دامغ یعنی دَمغ کوب, دَمغ یعنی مغز, یعنی حرف ما مغزکوب است (فَيَدْمَغُهُ فَإِذَا هُوَ زَاهِقٌ) شما می بینید با اشاره ای مغز این حباب را می ترکانید این از بین می رود (فَيَدْمَغُهُ) یعنی این حق آن باطل را مدموغ می کند یعنی مغزکوب می کند (فَإِذَا هُوَ زَاهِقٌ) این برای حق, آنها مبهم می گویند ما حَسن می گوییم آنها حرف حسن بر فرض داشته باشند ما احسن داریم (إِلَّا جِئْنَاكَ بِالْحَقِّ وَأَحْسَنَ تَفْسِيراً) این درباره کلمات, درباره افراد هم اینها محشور (إِلَى جَهَنَّم) اند (عَلَى وُجُوهِهِمْ) لذا (شَرٌّ مَكَاناً وَأَضَلُّ سَبِيلاً) هستند اما آنها که پیروان دین تو هستند در آیه ۲۴ مشخص شد که (أَصْحَابُ الْجَنَّةِ يَوْمَئِذٍ خَيْرٌ مُسْتَقَرّاً وَأَحْسَنُ مَقِيلاً).

مطلب بعدی آن است که هدایت و ضلالت برای سالک است نه برای سبیل نمی گویند این راه, راه گم شده است آن رونده گمراه است نه راه منتها راه اگر به مقصد برسد راه هدایت است اگر به مقصد نرسد بیراهه است بیراهه را نمی گویند گُم شده, اگر گفته شد أضلّ است یعنی ضلالتش بیشتر است به لحاظ آن سالک است البته راهها هم فرق می کند بعضی از راهها فاصله شان از صراط مستقیم کم است بعضی از راهها فاصله شان از صراط مستقیم زیاد اینها هستند که (يُنَادَوْنَ مِن مَكَانٍ بَعِيدٍ) (۲) اینها تا بخواهند برگردند توبه کنند فرصت از دست رفته است اما برخیها هم از صراط مستقیم قدری فاصله گرفتند اینها ممکن است زودتر برگردند پس ضلالت و هدایت برای رونده است اگر به راه اسناد داده می شود به این مناسبت است فرمود: (لِكُلِّ نَبِيٍّ) ما دشمن قرار دادیم این بخشها که قبلاً مبسوطاً بحث شد حالا به اجمال از اینها می گذریم. فرمود: (وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ) چه اینکه به شما هم کتاب دادیم (وَجَعَلْنَا مَعَهُ أَخَاهُ هَارُونَ وَزِيراً) این گفته شد که خب هارون هم در جریان دریافت کتاب سهیم بود برای اینکه وجود مبارک موسای کلیم عرض کرد که هارون که برادر من است (أَشْرِكْهُ فِي أَمْرِي) (۳) و خدای سبحان هم بالصراحه در بعضی از آیات فرمود ما موسی و هارون را به طرف فرعون ارسال کردیم (۴) موسی هم رسول خداست و هارون هم رسول خداست اما اینجا از وزارت او بحث است این وزارت در قبال رسالت نیست که حالا کسی اشکال کند اینکه خودش رسول است خودش نبیّ است چگونه می شود وزیر؟ این وزیرِ لغوی است نه وزیر اصطلاحی, وزیر یعنی کسی که بار سنگین روی دوشش است وِزر یعنی بار سنگین, اَزیر و وَزیر هر دو به کسی می گویند که اِزر, وِزر یعنی بار سنگین مملکت روی دوشش باشد به آن کسی که بار سنگین روی دوشش است هم می گویند اَزیر هم می گویند وزیر اگر دارد که اوزارشان بر دوششان است (۵) یا (لَا وَزَرَ) (۶) وزر آن بار سنگین است و وجود مبارک هارون در عین حال که رسول است در عین حال که نبیّ است در عین حال که شریک وحی است بار سنگین تبلیغ را هم به دوش دارد و وزارت وجود مبارک موسای کلیم را هم تحمل دارد این وزارت در قبال رسالت نیست (فَقُلْنَا اذْهَبَا) معلوم می شود رسالت دارد دیگر (فَقُلْنَا اذْهَبَا إِلَى الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا) ما آنها را تدمیر کردیم به هلاکت رساندیم اینجا هم اعدای شما را به هلاکت می رسانیم.

۱- (۴۰) . سوره□ انبیاء ، آیه□ ۱۸.

۲- (۴۱) ۱. سوره□ فصلت ، آیه□ ۴۴.

۳- (۴۲) . سوره□ طه ، آیه□ ۳۲.

۴- (۴۳) . سوره□ مؤمنون, آیات ۴۵ و ۴۶.

۵- (۴۴) . سوره□ انعام, آیه□ ۳۱.

۶- (۴۵) . سوره□ قیامت ، آیه□ ۱۱.

بعدش هم قصّه نوح را ذکر کرد که این ترتیب نزول است نه ترتیب تاریخ (وَقَوْمَ نُوحٍ لَمَّا كَذَّبُوا الرُّسُلَ أَغْرَقْنَاهُمْ وَجَعَلْنَاهُمْ لِلنَّاسِ آيَةً وَأَعْتَدْنَا لِلظَّالِمِينَ عَذَاباً أَلِيماً) نوح یک پیامبر است اما قوم او (الرُّسُلَ) که جمع محلّا به الف و لام است را تکذیب کردند اینکه دارد (وَقَوْمَ نُوحٍ لَمَّا كَذَّبُوا الرُّسُلَ) وجوهی برای این جمع گفته شد یا برای آن است که اینها تفکّر براهمی داشتند که براهمه هند اصلاً منکر رسالت اند همه انبیا را تکذیب می کنند می گویند اصلِ وحی و نبوّت ـ معاذ الله ـ یک امر باطلی است بنابراین همه انبیا به زعم اینها باطل اند یا نه, حضرت نوح و انبیای گذشته و قبل از او را تکذیب کردند لذا جمع محلاّ ـ به الف و لام آورد یا نه, چون حرفِ یک پیغمبر حرف همه انبیاست این اختصاصی به مسئله نوح ندارد در جریان اصحاب حِجر هم همین طور است (لَقَدْ كَذَّبَ أَصْحَابُ الْحِجْرِ الْمُرْسَلِينَ) (۱) از این تعبیر در قرآن کم نیست یعنی اگر کسی حرف یک پیامبر را تکذیب بکند چون این انبیا (مُصَدِّقاً لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ) (۲) همه اینها یک حرف دارند دیگر, اگر کسی حرف یک پیامبر را ـ معاذ الله ـ تکذیب بکند حرف همه انبیا را تکذیب کرده است چون همه انبیا توحید آوردند معاد آوردند وحی و نبوّت آوردند لذا سخن از تصدیق بعضهم لبعضٍ است (مُصَدِّقاً لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ) اگر اختلافی بین انبیا هست در شریعت و منهاج است که آنها چند رکعت نماز بخوانند ما چند رکعت, کفار و مشرکین مشکلشان در شریعت و منهاج نبود در اصلِ وحی و نبوّت بود نه اینکه اصل وحی و نبوّت را قبول داشتند می گفتند حالا ما چند رکعت نماز یا به فلان طرف نماز خواندن را قبول نداریم.

۱- (۴۶) . سوره حجر ، آیه ۸۰.

۲- (۴۷) . سوره بقره, آیه ۹۷; سوره مائده, آیه ۴۶.

فتحصّل اگر کسی حرف یک پیامبر را پـذیرفت بایـد حرف همه انبیا را قبول بکنـد چون حرفهای آنها یکی است, حرف یک پیامبر را تکـذیب کرد همه انبیا را تکـذیب کرد چون حرف همه شان یکی است معیار وحـدت انبیا اصول دین است و خطوط کلی فقه و اخلاق و حقوق است نه ﴿لِكُلٍّ جَعَلْنَا مِنْكُمْ شِرْعَةً وَمِنْهَاجاً﴾ (۱) .

«و الحمد لله ربّ العالمین»

آیات ۳۲ تا ۴۰ سوره فرقان ۹۰/۱۱/۱۷

.Your browser does not support the audio tag

﴿وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْلاَ نُزِّلَ عَلَيْهِ الْقُرْآنُ جُمْلَةً وَاحِدَةً كَذٰلِكَ لِنُثَبِّتَ بِهِ فُؤَادَكَ وَرَتَّلْنَاهُ تَرْتِيلاً (۳۲) وَلاَ يَأْتُونَكَ بِمَثَلٍ إِلَّا جِئْنَاكَ بِالْحَقِّ وَأَحْسَنَ تَفْسِيراً (۳۳) الَّذِينَ يُحْشَرُونَ عَلَى وُجُوهِهِمْ إِلَى جَهَنَّمَ أُولٰئِكَ شَرٌّ مَكَاناً وَأَضَلُّ سَبِيلاً (۳۴) وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ وَجَعَلْنَا مَعَهُ أَخَاهُ هَارُونَ وَزِيراً (۳۵) فَقُلْنَا اذْهَبَا إِلَى الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا فَدَمَّرْنَاهُمْ تَدْمِيراً (۳۶) وَقَوْمَ نُوحٍ لَمَّا كَذَّبُوا الرُّسُلَ أَغْرَقْنَاهُمْ وَجَعَلْنَاهُمْ لِلنَّاسِ آيَةً وَأَعْتَدْنَا لِلظَّالِمِينَ عَذَاباً أَلِيماً (۳۷) وَعَاداً وَثَمُودَ وَأَصْحَابَ الرَّسِّ وَقُرُوناً بَيْنَ ذٰلِكَ كَثِيراً (۳۸) وَكُلّاً ضَرَبْنَا لَهُ الْأَمْثَالَ وَكُلّاً تَبَّرْنَا تَتْبِيراً (۳۹) وَلَقَدْ أَتَوْا عَلَى الْقَرْيَةِ الَّتِي أُمْطِرَتْ مَطَرَ السَّوْءِ أَفَلَمْ يَكُونُوا يَرَوْنَهَا بَلْ كَانُوا لاَ يَرْجُونَ نُشُوراً (۴۰)﴾

بسیاری از این آیات در سوره مبارکه «هود» و مانند آن بحثش گذشت عمده همین جریان تنزیل تدریجی قرآن کریم است این اشکال آنها یک اشکال سطحی است چون قرآن اگر دفعتاً نازل می شد اینها همین شبهه را داشتند که چرا تدریجاً نازل نشد و چون تدریجاً نازل شد می گویند چرا دفعتاً نازل نشد عمده آن است که خدای سبحان به وسیله قرآن تحدّی عام کرده ؛ فرمود مثل این بیاوریـد (۲) نشـد ده سوره مثل این بیاورید (۳) نشـد یک سور ه مثل این بیاورید (۴) حالا ـ چه این کتاب دفعتاً نازل شده باشد چه تدریجاً. ضرورتی که استحاله را به همراه داشته باشد در کار نیست ممکن بود چنین کتابی دفعتاً نازل بشود ولی آنچه بـاعث تثبیت قلب پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) و سـهولت امر تعلیم و تربیت است و آسان گیری در اجرایی و عملی کردن آن است همین نزول تـدریجی است لـذا سیدناالاسـتاد(رضوان الله علیه) بعـد از اینکه چند وجوه را از دیگران نقل کرده اند می فرمایند اینها ضعیف است (۵) آنها گاهی درباره خدای سبحان سخن داشتند که وقتی ما ایمان می آوریم که خدا را ببینیم فرمودند این محال است درباره فرشته ها که ما تا فرشته را نبینیم ایمان نمی آوریم جواب داده شد که فرشته را با چشم ظاهر در دنیا نمی توانیـد ببینیـد هنگام مرگ می بینید در برزخ می بینید در قیامت می بینید و مانند آن اما چرا قرآن دفعتاً نازل شده و تدریجاً نازل نشده است این اسـتحاله عقلی ندارد این سهولت در امر است هر حادثه ای که پیش می آید سؤال جدیدی داریـد جریان مباهله پیش می آیـد جریان اصـحاب کساء پیش می آید جریان غدیر پیش می آید اینها حوادث تدریجی اسـت احکام تدریجی دارد آیات تدریجی هم دارد و این کتابِ تعلیمی به این معنا که انسان درس طب بگوید نیست اگر ﴿وَنُنَزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِلْمُؤْمِنِينَ﴾ (۶) است این درمان است درمان ، تدریجی است اگر سـخن از تعلیمِ حصولی و یاد دادن باشد بله ممکن است کتابی را دفعتاً انسان به متعلِّمان ارائه کند ولی اگر خواست نسـخه بنویسد و تدریجاً درمان کند این نسخه ها تدریجی است دیگر.

۱- (۴۸) . سوره مائده ، آیه ۴۸.

۲- (۱) . سوره طور, آیه ۳۴.

۳- (۲) . سوره هود, آیه ۱۳.

۴- (۳) . سوره بقره, آیه ۲۳.

۵- (۴) . المیزان, ج۱۵, ص۲۱۲ _ ۲۱۴.

۶- (۵) . سوره اسراء, آیه ۸۲.

پرسش ...

پاسخ: نه, حالا ممکن است که کتاب دفعتاً نازل شده باشد آن وقت اول تحدّی کرده باشد (فَلْيَأْتُوا بِحَدِيثٍ مِثْلِهِ) (۱) بعد وقتی معلوم شد مقدورشان نیست فرمود: (فَأْتُوا بِعَشْرِ سُوَرٍ مِثْلِهِ مُفْتَرَيَاتٍ) (۲) بعد معلوم شد که مقدورشان نیست می فرماید: (فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِن مِثْلِهِ) (۳) اگر دفعتاً هم نازل می شد این تحدّی سه گانه هم جای خود را داشت، به هر تقدیر این محال نیست .

اما تورات وجود مبارک موسای کلیم بعد از مدتها از نبوّت او نازل شده است اوایل ، دستورها تدریجی بود بعد (وَوَاعَدْنَا مُوسَى ثَلَاثِينَ لَيْلَةً) شد (وَأَتْمَمْنَاهَا بِعَشْرٍ) (۴) شد این چهل شبانه روز که وجود مبارک موسای کلیم(سلام الله علیه) مهمان خدای سبحان بود در آن اربعین تورات نصیبش شده یک سلسله مواعظ کلّی و امثال ذلک وگرنه آن دستورهای جزئی (اذْهَبْ أَنتَ وَأَخُوكَ) (۵) یا (اذْهَبَا إِلَى فِرْعَوْنَ) (۶) و دستورهایی که پشت سر هم نازل می شد آنها آیات تدریجی بود دیگر, لذا سیدناالاستاد بعد از نقل بسیاری از آن وجوه فرمود اینها خالی از ضعف نیست اینها ضرورتِ تنزیل تدریجی را اثبات نمی کند.

بخشی از این مسائل در سوره مبارکه «اسراء» گذشت ؛ آیه ۱۰۵ و ۱۰۶ سوره «اسراء» این بود (وَبِالْحَقِّ أَنزَلْنَاهُ وَبِالْحَقِّ نَزَلَ وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا مُبَشِّراً وَنَذِيراً ۝ وَقُرْآناً فَرَقْنَاهُ لِتَقْرَأَهُ عَلَى النَّاسِ عَلَى مُكْثٍ وَنَزَّلْنَاهُ تَنْزِيلًا) تدریجاً اینها را یادشان بدهید و اگر تدریج باشد آنها آسان تر ایمان می آورند آنها باید به قرآن ایمان بیاورند اما اگر اول شش هزار و اندی آیه با احکام فراوان نازل می شد تحمل آنها دشوار بود ولی ایمان تدریجی در اثر نزول تدریجی ، این کار را آسان می کند که فرمود: (وَقُرْآناً فَرَقْنَاهُ لِتَقْرَأَهُ عَلَى النَّاسِ عَلَى مُكْثٍ وَنَزَّلْنَاهُ تَنْزِيلاً) بخش قابل توجّهی از راز نزول تدریجی قرآن در ذیل آیه ۱۰۶ سوره مبارکه «اسراء» گذشت اینجا هم وجوه فراوانی گفته شد که لابد ملاحظه فرمودید و می فرمایید. فرمود هم تثبیت فؤاد شماست که ما پشت سر هم با شما رابطه داریم هر وقت فرشته نازل می شود (بِالْحَقِّ أَنزَلْنَاهُ وَبِالْحَقِّ نَزَلَ) (۷) یا (نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ ۝ عَلَى قَلْبِكَ لِتَكُونَ مِنَ الْمُنذِرِينَ) (۸) همین باعث تثبیت قدم است باعث ثبات روحیه و طمأنینه است هم برای شما هم برای جامعه و ترتیل هم هست یعنی فاصله هست موالات هست نظم هست لذا جامعه فراموش نمی کند و از طرفی هر وقت آنها یک اشکال جدیدی ارائه کردند نقد تازه ای دارند ما پاسخ تازه می دهیم خب چنین کتابی باید تدریجی باشد دیگر (وَلَا يَأْتُونَكَ بِمَثَلٍ) یعنی بوصفٍ (إِلَّا جِئْنَاكَ بِالْحَقِّ وَأَحْسَنَ تَفْسِيراً) آنها یک مطلب باطلی آوردند ما با حق جوابشان را می دهیم

آ نها یک مطلب مبهمی را گفتند ما با تفسیر روشن جوابشان را می دهیم خب چنین کاری چنین صحنه ای مستلزم تدریج است دیگر, اشکال جدید نقد جدید اعتراض جدید, پاسخ جدید طلب می کند.

ص: ۵۷۵

۱- (۶) . سوره□ طور, آیه□ ۳۴.

۲- (۷) . سوره□ هود, آیه□ ۱۳.

۳- (۸) . سوره□ بقره, آیه□ ۲۳.

۴- (۹) . سوره□ اعراف, آیه□ ۱۴۲.

۵- (۱۰) . سوره□ طه, آیه□ ۴۲.

۶- (۱۱) . سوره□ طه, آیه□ ۴۳.

۷- (۱۲) . سوره□ اسراء, آیه ۱۰۵ .

۸- (۱۳) . سوره□ شعراء, آیات ۱۹۳ و ۱۹۴.

فرمود: (وَلاَ يَأْتُونَكَ بِمَثَلٍ إِلَّا جِئْنَاكَ بِالْحَقِّ وَأَحْسَنَ تَفْسِيراً) بعد فرمود اینها به دنبال بهانه می گردند. در سوره مبارکه «اسراء» همان طوری که جریان نزول تدریجی قرآن کریم مطرح شد حشر حیوان گونه اینها هم در آیه ۹۷ همان سوره مشخص شد ؛ در آیه ۹۷ همان سوره «اسراء» به این صورت آمده است (وَنَحْشُرُهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَهِ عَلَى وُجُوهِهِمْ عُمْياً وَبُكْماً وَصُمّاً) تقریباً حیوان گونه محشور می شوند دیگر از این گروه ، شاهد طلب نمی شود - چه اینکه در بحث دیروز گذشت - آنهایی که به صورت انسان محشور می شوند در صحنه محاکمه اعضای آنها و جوارح آنها علیه آنها شهادت می دهند, آن وقت اینها به جلودشان می گویند (لِمَ شَهِدتُّمْ عَلَيْنَا) ، (قَالُوا أَنطَقَنَا اللَّهُ الَّذِی أَنطَقَ كُلَّ شَیْ ءٍ) (۱) اما اگر کسی به صورت حیوان محشور شد کلّ هویّت او شهادت می دهد که این چه کاره است دیگر لازم نیست دست حرف بزند دستِ گرگ پای گرگ بدن گرگ شهادت می دهد که او درنده است این شهادتِ فعلی است نیازی به شهادت قولی نیست. بعد فرمود این گروهی که الآن اینجا هستند (شَرٌّ مَكَاناً وَأَضَلُّ سَبِيلًا) به سرنوشت اقوام گذشته مبتلا می شوند که بسیاری از آنها به غرق محکوم شدند.

سرّ اینکه جریان موسی و نوح(سلام الله علیهما) را کنار هم ذکر کرده است برای اینکه آن عذابِ رسمی این دو گروه غرق بود (وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ وَجَعَلْنَا مَعَهُ أَخَاهُ هَارُونَ وَزِيراً فَقُلْنَا اذْهَبَا إِلَى الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا فَدَمَّرْنَاهُمْ تَدْمِيراً) این تدمیر و اهلاک به همان غرق است فرمود ما اینها را گرفتیم انداختیم در دریا. در جریان قوم نوح(سلام الله علیه) هم که فرمود: (أُغْرِقُوا فَأُدْخِلُوا نَاراً) (۲) این دو گروه که تعذیبشان به غرق بود کنار هم ذکر فرمود.

۱- (۱۴) . سوره فصلت, آیه ۲۱.

۲- (۱۵) . سوره نوح, آیه ۲۵.

مطلب بعدی آن است که هر پیامبری وزیر است چون وزیر و اَزیر یعنی کسی که بار سنگین روی دوش اوست منتها این وزیر بودن این معنا را به همراه دارد که مثلاً برای کسی وزیر است نظیر اینکه در جریان هارون و موسی(سلام الله علیهما) فرمود: (وَجَعَلْنَا مَعَهُ أَخَاهُ هَارُونَ وَزِيراً) چه اینکه خود وجود مبارک موسای کلیم هم در آن درخواستهایی که داشت گفت : (أَشْرِكْهُ فِي أَمْرِي) (١) برادرم هارون را وزیر من قرار بده شریک در امر من قرار بده هر پیامبری حتی خود وجود مبارک موسای کلیم وزیر است اَزیر است یعنی بار سنگین روی دوش اوست اما وزیر برای کسی نیست خصیصه هارون آن است که این وزیر است برای موسی(سلام الله علیهما).

خب در جریان اینکه فرمود ما به موسی و هارون گفتیم (اذْهَبَا إِلَى الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا فَدَمَّرْنَاهُمْ تَدْمِيراً) این (فَدَمَّرْنَاهُمْ تَدْمِيراً) دیگر در تورات و اینها نیست قرآن کریم وقتی اصلِ وحی الهی را نسبت به موسی و هارون ذکر می کند می فرماید: (اذْهَبْ أَنتَ وَأَخُوكَ) (٢) نزد فرعون بروید و امثال ذلک اما وقتی قصّه موسی و هارون را در قرآن نقل می کند اصلِ جریان را با تعذیب نقل می کند این (فَدَمَّرْنَاهُمْ تَدْمِيراً) دیگر در تورات نیست آنجا در طلیعه امر فرمود: (وَلاَ تَنِيَا) وَنی و سستی به خود راه ندهید (وَلاَ تَنِيَا فِي ذِكْرِي) (٣) بروید نزد فرعون (فَقُولاَ لَهُ قَوْلاً لَّيِّناً لَّعَلَّهُ يَتَذَكَّرُ أَوْ يَخْشَى) (۴) دیگر (فَدَمَّرْنَاهُمْ تَدْمِيراً) در آن نیست اما وقتی قرآن کریم بخواهد قصّه موسی و هارون(سلام الله علیهما) را نقل کند عاقبت کار آنها را هم اینجا ذکر می کند می فرماید ما به موسی و هارون(سلام الله علیهما) گفتیم (اذْهَبَا إِلَى فِرْعَوْنَ) (۵) بروید آنجا و آنها را نصیحت کنید رفتند و نصیحت کردند و اثر نکرد و (فَدَمَّرْنَاهُمْ تَدْمِيراً) این (فَدَمَّرْنَاهُمْ تَدْمِيراً) در تورات و امثال تورات نیست (یک) بعد از آن نقل (اذْهَبَا) هم نیست (دو) چون فاصله زیادی شد اینها رفتند و او مقاومت کرد و مناظره کرد و محکوم شد و نپذیرفت تا عذاب دامنگیرشان شد این (فَدَمَّرْنَاهُمْ) گرچه در آیه ۳۶ همین سوره «فرقان» وصل به (اذْهَبَا) است ولی از قصّه وجود مبارک موسی و هارون منفصل بود (وَقَوْمَ نُوحٍ لَمَّا كَذَّبُوا الرُّسُلَ أَغْرَقْنَاهُمْ) همان طوری که قوم موسی و هارون «لمّا كذّبوهما فكانوا من المغرقين» (وَجَعَلْنَاهُمْ لِلنَّاسِ آيَةً) آنها هم آیت بودند و علامت بودند یعنی قوم موسی و هارون برای اینکه آنجا دارد (فَالْيَوْمَ نُنَجِّيكَ بِبَدَنِكَ لِتَكُونَ لِمَنْ خَلْفَكَ آيَةً) (۶) اما در اینجا فرمود این آیت جهانی است این نمی شود اختصاص داشته باشد به جریان قوم نوح برای اینکه آنها هم آیت بودند (وَجَعَلْنَاهُمْ لِلنَّاسِ آيَةً وَأَعْتَدْنَا لِلظَّالِمِينَ عَذَاباً أَلِيماً).

ص: ۵۷۷

۱- (۱۶) . سوره طه, آیه ۳۲.

۲- (۱۷) . سوره طه, آیه ۴۲.

۳- (۱۸) . سوره طه, آیه ۴۲.

۴- (۱۹) . سوره طه, آیه ۴۴.

۵- (۲۰) . سوره طه, آیه ۴۳.

۶- (۲۱) . سوره یونس, آیه ۹۲.

اما در جریان بحثهای دیروز که وجود مبارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) وحی الهی را دریافت می کند و قانون گذار فقط خدای سبحان است مستحضرید که عقل در مقابل وحی نیست عقل در مقابل الهام نیست عقل در مقابل نقل است یعنی روایت زراره و حمران و امثال ذلک که به دست ما می رسد این روایات اگر صحیح و حجّت و معتبر باشد می شود حجّت شرعی, برهان عقلی هم اگر واجد شرایط استدلال باشد می شود دلیل عقلی, دلیل عقلی در قبال روایت که دلیل نقلی است اینها کاشف اند هر دوِ اینها کشف می کنند که خدای سبحان به معصومین چه فرموده است وحی, مقابل ندارد هرگز عقل در مقابل وحی نیست عقل در مقابل نقل است یعنی روایت صحیح و معتبر با دلیل عقلی هر دو کاشف اند که خدا به پیامبر چه فرمود و از ما چه می خواهد.

انبیا(علیهم السلام) گاهی مطالب را با لفظ و معنا تلقّی می کنند مثل قرآن که لفظ هم معجزه است معنا هم که خب هست. گاهی لفظ و معنا هر دو را تلقّی می کنند ولی معنا, وحی الهی است لفظ, معجزه نیست مثل حدیث قدسی درباره حدیث قدسی تحدّی نشده گاهی معنا را خدای سبحان به اینها القا می کند از راه وحی و الهام, الفاظ را در اختیار خودشان قرار داده است مثل روایتهای معمولی بالأخره قوانین الهی احکام الهی از خداست و لاغیر چه در فرض النبی چه در فرض الله ؛ در فرض النبی که خدای سبحان کار را تفویض کرده معنایش این نیست که تو بما أنّک بشرٌ بخشی از دین را بیاور خب این معنایش این است که انسان در دین ، محتاج به خدا نیست دیگر, معنای تفویض این است که این معارف و احکام و حِکم را خدای سبحان از راه وحی و الهام به وجود مبارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) فرمود بعد فرمود اختیار به شما دادم در این محدوده بیان کنید با هر لفظی که خواستید بیان کنید نه این است که اینها ــ معاذ الله ــ من حیث انّهم بشرٌ یک سلسله احکامی برای ما قرار می دهند خیر! بدون وحی بدون الهام حکمی از احکام دین را بیان نمی کنند خب بنابراین دین که قانون است یک قانون گذار دارد و هو الله ﴿إِنِ الْحُکْمُ إِلَّا لِلّهِ﴾ (۱) قانون شناسِ اصیلِ معصوم پیامبر است آن هم از راه وحی نه در قانون گزاری کسی شریک خداست «لا شریک له» و نه در قانون شناسی کسی شریک پیغمبر است پیغمبر «لا شریک له» است در قانون شناسی.

۱- (۲۲) . سوره انعام, آیه ۵۷ ؛ سوره یوسف, آیات ۴۰ و ۶۷ .

اما کشف اینکه خدا به پیامبر چه فرمود این دو راه دارد یا برهان عقلی دارد یا دلیل نقلی, برهان عقلی کشف می کند که خدای سبحان به پیامبر چه فرمود, خبر صحیحه و مانند آن کشف می کند که ذات اقدس الهی به پیامبر چه فرمود به اهل بیت چه فرمود به وسیله پیامبر. عقل, قانون شناس است روایت, قانون شناس است هیچ کس قانون گذار نیست و حتی وجود مبارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) قانون شناس است منتها عدیل و شریک ندارد چون از راه وحی ، معصومانه می فهمد خدا چه فرمود و خدا هم با او سخن می گوید در وحی تشریعی, با دیگری سخن نمی گوید دیگری هر فیضی که دارد به وسیله پیامبر است که وحی تشریعی است.

مطلب بعدی انحای سه گانه ولایت بود ولایت تکوینی برای این ذوات قدسی پیامبر و اهل بیت(علیهم السلام) است چه اینکه برای انبیای دیگر هم بود اینها می توانند معجزه, کرامت احیای موتا شفای مریض و سایر معجزاتی که از اینها نقل شده است به اذن الله انجام بدهند یک ولایهالتشریع است که ولایت تشریع یعنی حقّ قانون گذاری چون قانون گذار خدای سبحان است به اینها قانون را یاد می دهد به اینها می فرماید چگونه این قانون را ابلاغ کنید با چه الفاظی بیان کنید مثل روایات, یک ولایت تشریعیه است نه ولایه التشریع, ولایهالتشریع به کار خود شارع برمی گردد که این قسمی از ولایت تکوین است ولایت تکوینی یعنی اینکه انسان والی و ولیّ کار خودش باشد مثل اینکه هر انسانی ولایت تکوینی دارد بدنش را حرکت می دهد دستش را حرکت می دهد او والی دست و پاست والی بدن است گاهی می بینید یک ورزشکار این بدن شصت هفتاد کیلو را دو سه متر پرت می کند آن طرف خب اینکه از اینجا برمی خیزد به آنجا مثل اینکه کسی باری را از جایی بردارد به جای دیگر بیندازد این روح است که بر این بدن ورزشکار مسلّط است با یک اراده قوی این شصت کیلو را پرت می کند آن طرف می اندازد اگر یک آدم نیرومندی باشد باری را شصت کیلوست از جایی به جایی پرت می کند این شخص ورزشکار هم این هیکل شصت کیلو را دو متر پرت می کند این کار, کار روح است که ولایت تکوینی نسبت به بدن دارد دیگران ضعیف ترش را دارند و یک ورزشکار قوی ترش اینها ولایت تکوینی است.

کـلّ عالَم نسـبت به انسان کامل مثل بـدن است همان طوری که ما در قبض و بسط در قُرب و بُعـد در فراز و فرود این بـدن در اختیـار مـاست کـلّ عالَم نسـبت به انسان کامل این چنین است چه در احیای موتا چه در شقّ الأرض شقّ البحر شقّ الشـجر شـقّ الحجر اینهـا این طوری است آن می شود ولا‌ـیت تکوینی, اگر کسـی در بـدن خودش خواست تصـرّف کنـد می شود ولا‌ـیت تکوینی منتها ما که ضـعیفیم بدنمان همین بدن محسوس است آن انسان کامل که قوی است کلّ این جهان, بدن اوست به اذن الله همـان طوری که مـا دست و پایمان را حرکت می دهیم به اذن خـدا, وجود مبارک پیغمبر(صـلّی الله علیه و آله و سـلّم) آن طوری که در نهج البلاغه حضرت امیر(سلام الله علیه) آمده درختی را از جای خودش در مکه کَند و سر جا آورد با آن دو سه مرحله (۱) که قبلاًـ خوانـده شـد این درخت به منزله عضوی از اعضـای بـدن انسان کامل است این ولایت دارد بر کار خودش ولایهالتشـریع برگشـتش به ولایت تکوینیه است اما ولایت تشـریعیه یعنی مـدیریت جامعه ؛ جامعه را چطور اداره بکند جنگ و صلـح را قبض و بسط را دعوا را توزیع را مسائل انفال را مسائل فیء را سـرپرستی جامعه تـدبیر جامعه این را می گوینـد ولایت تشـریعیه خب اینهـا به دسـتور ذات اقـدس الهی یـا تکویناً یا تشـریعاً به وجود مبارک پیغمبر و اهل بیت(علیهم الصـلاه و علیهم السـلام) داده شـد هیـچ وقت مـا حق نـداریم عقل را در مقابل وحی قرار بـدهیم برای اینکه این با علم حصولی است آن با علم شهودی است این خطـا دارد آن منزّه از خطـاست این قابـل سـنجش نیست امـا عقـل را در برابر روایت زراره و امثال زراره می شود قرار داد برای اینکه آن هم گاهی اشتباه دارد گاهی کم دارد گاهی زیاد دارد مثل عقل است هر دو علم حصولی است هر دو خطاپذیر است هر دو سهوپذیر است نقص پذیر است این گونه اند و مقابل هم اند.

ص: ۵۸۰

۱- (۲۳) . نهج البلاغه, خطبه ۱۹۲؛ lt; قالوا تدعو لنا هذه الشجره ... gt; .

پرسش:

پاسخ: او از طرف ذات اقدس الهی مأمور بود قوانینی را ابلاغ بکند و ابلاغ کرد چون وجود مبارک نوح و انبیای دیگر از طرف خدا پیام خدا را می رسانند و اگر کسی در برابر وحی خدای سبحان مقاومت کرد خدا مهلت توبه و بازگشت می دهد اگر او باز مقاومت کرد تمرّد کرد فرمود: (وَلَا تُخَاطِبْنِي فِي الَّذِينَ ظَلَمُوا) (۱) تو درباره ظالمین با من گفتگو نکن اینها محکوم به غرق اند بنابراین وجود مبارک نوح(سلام الله علیه) ولایت تکوینی خود را باید به اذن خدا اِعمال بکند دیگر, اگر حضرت عیسی(سلام الله علیه) احیای موتا دارد همه به اذن الله است دیگر به اذن خدای سبحان وجود مبارک نوح این کار را انجام می دهد و خدای سبحان درباره پسر او فرمود اصلاً با من درباره او سخن نگو برای اینکه ما به اندازه کافی مهلت دادیم. فرمود عاد و ثمود و اصحاب رسّ اینها هم سرنوشت قوم حضرت نوح و موسی و هارون را داشتند عاد و ثمود که بحث اینها در سوره مبارکه «هود» و امثال ذلک مبسوطاً گذشت. رَسّ برخیها گفتند اسم چاه است (۲) برخیها گفتند نهری است به نام رسّ که در روایات عیون اخبار الرضا از وجود مبارک امام رضا(سلام الله علیه) هست که وجود مبارک حضرت امیر(سلام الله علیه) بیان فرمود که رسّ یک نهر طولانی است که در کنارش قریه های آبادی است مردم آنها بت پرست بودند آن طوری که در عیون اخبار الرضا هست و سیدناالاستاد هم این را در المیزان نقل کرده در بحثهای روایی تفسیرهایی روایی هم هست آنها درختی را به نام صنوبر که به فارسی از آن به شاه درخت تعبیر می شد می پرستیدند در امتداد این نهر, قریه های دوازده گانه معموری بود که اسامی آن قریه ها همین اسامی است که ایرانیها ماههای خود را به این اسامی انتخاب کردند . این دوازده ماه در این روایت عیون اخبار الرضا هست که دوازده قریه در امتداد این رودِ روشن به این دوازده اسم بود که عَجم اسامی ماههای خود را از این اسامی قُرای دوازده گانه گرفتند این روایت در تفسیرهای روایی آمده از عیون اخبار الرضا در المیزان هم آمده (۳) .

ص: ۵۸۱

۱- (۲۴) . سوره هود, آیه ۳۷ ؛ سوره مومنون, آیه ۲۷.

۲- (۲۵) . ر.ک : التبیان فی تفسیر القرآن, ج۷, ص۴۹۱;ر.ک : التفسیر الکبیر, ج۲۴, ص۴۵۹.

۳- (۲۶) . عیون اخبارالرضا, ج۱, ص۲۰۵-۲۰۷ ; تفسیر نور الثقلین ،ج ۴، ص ۱۶و۱۷ ؛ المیزان, ج۱۵; ص۲۱۹.

رسّ به استناد این بخش از روایات اسم آن نهر است برخیها خواستند بگویند که رسّ اسم چاه است ، آنکه در نهج البلاغه حضرت امیر(سلام الله علیه) است تأیید می کند که افراد ساکن اطراف رسّ انبیای خود را شهید کردند ؛ در خطبه ۱۸۲ نهج البلاغه آمده است که «أَیْنَ الْعَمَالِقَهُ وَ أَبْنَاءُ الْعَمَالِقَهِ أَیْنَ الْفَرَاعِنَهُ وَ أَبْنَاءُ الْفَرَاعِنَهِ أَیْنَ أَصْحَابُ مَدَائِنِ الرَّسِّ الَّذِینَ قَتَلُوا النَّبِیِّینَ وَ أَطْفَأُوا سُنَنَ الْمُرْسَلِینَ وَ أَحْیَوْا سُنَنَ الْجَبَّارِینَ أَیْنَ الَّذِینَ سَارُوا بِالْجُیُوشِ وَ هَزَمُوا بِالْأُلُوفِ وَ عَسْکَرُوا الْعَسَاکِرَ وَ مَدَّنُوا الْمَدَائِنَ» اینکه گفتند انبیای خود را شهید کردند که برخیها این را نقل کردند (۱) این دیگر در عیون اخبار الرضا نیست ولی این بیان نهج البلاغه او را تأیید می کند چون این قیدی که بعد از چند جمله آمده قدر متیقّنش جمله اخیر است دیگر اگر عمالقه و ابناء العمالقه, فراعنه و ابناء الفراعنه آمده اصحاب الرسّ هم آمده این «الَّذِینَ قَتَلُوا النَّبِیِّینَ» قدر متیقّنش برای اصحاب الرسّ است حالاـ ممکن است که عمالقه را هم شامل بشود فراعنه را هم شامل بشود چه اینکه احتمالش هم هست ولی قدر متیقّنش این است بنابراین این رسّ منطقه ای بود یا اسم بئر است یا نهر ممتد است که اینها انبیای خود را شهید کردند و ذات اقدس الهی می فرماید این گروه به عذاب الهی معذّب شدند مانند قوم فرعون و قوم نوح.

(وَعَاداً وَثَمُودَ وَأَصْحَابَ الرَّسِّ وَقُرُوناً بَیْنَ ذلِکَ کَثِیراً وَکُلّاً ضَرَبْنَا لَهُ الْأَمْثَالَ وَکُلّاً تَبَّرْنَا تَتْبِیراً) ما هیچ کسی را بدون حجّت هلاک نکردیم مطالب را به طور عمیق و عقلی برایشان بیان کردیم برای اینکه تنزّل پیدا کند در دسترس فهم توده مردم باشد آن برهان عقلی را به صورت مَثل ذکر کردیم. مستحضرید این قرآن کریم چون برای همه نازل شده است آن براهین عقلی را به وسیله قصّه ها و داستانها برای همگان قابل فهم می کند حالا اگر کسی خواست برای مردم سخنرانی کند این فقط با برهان روی منبر حرف بزند این وظیفه خود را انجام نداد برای اینکه برهان برای حوزه ها و دانشگاههاست که فقط مُبرهِنین به سر می برند توده مردم را با آن حرف متقن اول باید آگاه کرد که براهینی هست بعد آن براهین را به وسیله قصّه ها داستانها و امثال باید تنزّل داد تا در دسترس فهم شنونده باشد همین کاری که قرآن کریم کرده این همه قصّه هایی که در قرآن کریم هست این همه امثالی که در قرآن کریم هست برای اینکه همه اینها یک مصادیق عینی نشان می دهند (یک) یا مَثلی ذکر می کنند که سطح مطلب را پایین بیاورد (دو) مطلب تا پایین نیاید در دسترس مخاطب قرار نگیرد که او نمی فهمد پس اگر سخنرانی فقط رفته جایی یا خواسته خودش را ــ معاذ الله ــ نشان بدهد یا نه, خیال کرده که اینجا حوزه و دانشگاه است مطالب علمی گفته این به رسالت خودش که تبلیغ دین باشد عمل نکرده این باید حرف را برساند به جان مردم قلمبه گویی که مخاطب نفهمد این (وَقُل لَهُمْ فِی أَنْفُسِهِمْ قَوْلاً بَلِیغاً) (۲) نیست به ما نگفتند «قولوا فی آذانهم» گفتند (وَقُل لَهُمْ فِی أَنْفُسِهِمْ) حرف باید طوری باشد انسان به جان مخاطب برساند خب شما که حرف علمی گفتید او هم نمی فهمد چه توقّعی دارید او هم اگر آمده بود حوزه مثل ما یا بهتر از ما می شد ما هم اگر این توفیق را نداشتیم و حوزه نیامده بودیم مثل او یا پایین تر از او می شدیم این است که قرآن کریم آن براهین عقلی را خیلی رقیق می کند عینی می کند به صورت داستان در می آورد آنجایی که سخن از داستان نیست با مَثل مسئله را حل می کند که مخاطب به جانش برساند از آن به بعد می شود (لِیَهْلِکَ مَنْ هَلَکَ عَن بَیِّنَهٍ وَیَحْیَی مَنْ حَیَّ عَنْ بَیِّنَهٍ) (۳) فرمود ما برای همه مَثل زدیم هیچ کس نیست مطلب را نفهمد برهان گفتیم قصه گفتیم مَثل هم زدیم (وَکُلّاً ضَرَبْنَا لَهُ الْأَمْثَالَ) بعد (وَکُلّاً تَبَّرْنَا تَتْبِیراً).

۱- (۲۷) . مجمع البیان, ج۷, ص۲۶۶.

۲- (۲۸) . سوره نساء, آیه ۶۳.

۳- (۲۹) . سوره انفال, آیه ۴۲.

پاسخ: بله صدق است دیگر کذب نیست منتها کسی فحش داده بسیار خب فحش داده ولی یک خطّاط ماهری به بهترین وجه آن فحش را نقل می کند این هنر در خطاطی است نمی گویند او که این قدر زیبا نبود بله او این قدر زیبا نبود ولی حرف او را ما داریم نقل می کنیم بعضیها عبری است بعضیها عربی است بعضی سریانی است بعضی تازی است بعضی فارسی است بعضی ترکی است بعضی رومی است خب آن صهیب رومی و بلال حبشی که عربی حرف نمی زدند یا فراعنه ای که عِبری زبان بودند یا زبانهای دیگر داشتند اینها که عربی حرف نمی زدند ﴿وَكُلّاً ضَرَبْنَا لَهُ الْأَمْثَالَ وَكُلّاً تَبَّرْنَا تَتْبِيراً﴾ ما هلاک کردیم اینها را به یک هلاکِ قطعیِ تشدیدی و مانند آن.

اصحاب رسّ را گفتند گرفتار مساحقه بودند (۱) همان طوری که قریه لوط گرفتار عمل مقابل بودند ؛ اینها در مردها آنها در زنها این هم یکی از محتملات و اقوالی است که در جریان اصحاب رسّ گفته شد فرمود: ﴿وَلَقَدْ أَتَوْا﴾ فرشتگان الهی ﴿عَلَى الْقَرْيَةِ الَّتِي أُمْطِرَتْ مَطَرَ السَّوْءِ﴾ مَطر یعنی باران گاهی قطرات آب نازل می شود گاهی سنگ باران است این سنگ باران, سنگ باران یک تعبیر ادبی و محاوره ای است که ما هم در فارسی داریم آنها هم در تازی دارند اینکه در جریان قوم لوط آمده است این قریه ﴿أُمْطِرَتْ مَطَرَ السَّوْءِ﴾ یعنی سنگ بارانشان کردیم این یک تعبیر رایج تقریباً بین المللی است نه اینکه حالا باران آمده بعد فرمود: ﴿أَفَلَمْ يَكُونُوا يَرَوْنَهَا بَلْ كَانُوا لاَ يَرْجُونَ نُشُوراً﴾ ما آیات الهی را یکی پس از دیگری به اینها نشان دادیم آن آیات تکوینی را نشان دادیم این آیات لفظی، مفسِّر آن آیات تکوینی است اینها را برایشان بیان کردیم نظم عالم را بیان کردیم و گفتیم شما مسافرید که به دیار ابد سفر می کنید هیچ اثر نکرده در اینها چون اینها فکر می کردند که مرگ پایان راه است این از بهترین ره آورد انبیای الهی مخصوصاً قرآن کریم است که این حرف معادل ندارد که انسان مرگ را می میراند نه مرگ, انسان را این حرف هیچ معادل ندارد ماییم که مرگ را از پای در می آوریم و مرگ را می چشیم و مرگ را هضم می کنیم و دیگر مرگی نیست و برای همیشه ما می مانیم ﴿كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ﴾ (۲) نه «کلّ نفس یذوقها الموت» مرگ ما را هضم نمی کند ما مرگ را هضم می کنیم این حرفی نیست که غیر از انبیا کسی گفته باشد همه می گویند انسان که می میرد تمام می شود تسلیمِ مرگ می شود اینها آمدند گفتند خیر مرگ تسلیمِ شماست شما مرگ را می چشید اگر کسی یک لیوان آب یا یک لیوان شربت را ذوق کند و بچشد این ذائق آن مذوق را هضم می کند و در خودش لِه می کند نه مذوق, ذائق را فرمود مرگ یعنی تحول یعنی دگرگونی شما این دگرگونی را در خود هضم می کنید و برای ابد یکدست می مانید این حرف هیچ معادل ندارد.

۱- (۳۰) . الجامع لأحكام القرآن, ج۱۴, ص۳۳.

۲- (۳۱) . سوره آل عمران, آیه ۱۸۵؛ سوره انبیاء, آیه ۳۵؛ سوره عنکبوت, آیه ۵۷.

پاسخ: آن هم همین طور است دیگر, (ذُقْ إِنَّکَ أَنتَ الْعَزِیزُ الْکَرِیمُ) (۱) هم همین طور است اینها عذاب را می چشند در خودشان ناچارند هضم بکنند این شربت تلخ را بعد تمام شدنی نیست (کُلَّمَا نَضِجَتْ جُلُودُهُم بَدَّلْنَاهُمْ جُلُوداً غَیْرَهَا) (۲) یک شربت تلخ, یک شربت تلخ, یک شربت تلخ پشت سر هم باید این سمّ را بچشد (ثُمَّ لاَ یَمُوتُ فِیهَا وَلاَ یَحْیَی) (۳) جهنّمی است که درخت از آن با آتش سبز می شود(إِنَّهَا شَجَرَةٌ تَخْرُجُ فِی أَصْلِ الْجَحِیمِ) در دنیا درخت با آب سبز می شود در جهنم درخت با آتش سبز می شود به هر تقدیر آنجا هم همین طور است (ذُقْ إِنَّکَ أَنتَ الْعَزِیزُ الْکَرِیمُ) انسان این را می چشد یک شربت دیگر, یک شربت دیگر (کُلَّمَا نَضِجَتْ جُلُودُهُم بَدَّلْنَاهُمْ جُلُوداً غَیْرَهَا) «أعاذنا الله من شرور أنفسنا و سیّئات أعمالنا».

«و الحمد لله ربّ العالمین»

آیات ۳۷ تا ۴۱ سوره فرقان ۹۰/۱۱/۱۸

Your browser does not support the audio tag.

(وَقَوْمَ نُوحٍ لَمَّا کَذَّبُوا الرُّسُلَ أَغْرَقْنَاهُمْ وَجَعَلْنَاهُمْ لِلنَّاسِ آیَةً وَأَعْتَدْنَا لِلظَّالِمِینَ عَذَاباً أَلِیماً (۳۷) وَعَاداً وَثَمُودَ وَأَصْحَابَ الرَّسِّ وَقُرُوناً بَیْنَ ذلِکَ کَثِیراً (۳۸) وَکُلّاً ضَرَبْنَا لَهُ الْأَمْثَالَ وَکُلّاً تَبَّرْنَا تَتْبِیراً (۳۹) وَلَقَدْ أَتَوْا عَلَی الْقَرْیَهِ الَّتِی أُمْطِرَتْ مَطَرَ السَّوْءِ أَفَلَمْ یَکُونُوا یَرَوْنَهَا بَلْ کَانُوا لاَ یَرْجُونَ نُشُوراً (۴۰) وَإِذَا رَأَوْکَ إِن یَتَّخِذُونَکَ إِلَّا هُزُواً أَهذَا الَّذِی بَعَثَ اللَّهُ رَسُولاً (۴۱))

بعد از اینکه براهین وحی و نبوّت را اقامه فرمود و شبهات آنها را پاسخ داد به این آخرین شبهه رسیدیم که آنها گفتند چرا قرآن تدریجاً نازل شد. پاسخ فراوانی داده شد که برخی از آن پاسخها خالی از ضعف نیست و مهم ترین جوابش این است که قرآن کریم یک کتاب تدوینیِ درسیِ رسمی نیست نظیر کتاب طب که آن مؤلّف بخواهد قوانین طبّ را به شاگردان بیاموزاند این طور نیست بلکه یک طبّ بالینی و شفای روزانه است اگر طبیب بخواهد با مریض رفتار کند آن نسخه های او باید ترتیلی باشد یعنی در هر فرصت مناسبی یک نسخه, فاصله بین نسخه ها باید منظّم باشد نه چسبیده باشد که دو نسخه را او یکجا عمل کند نه فاصله زیاد در کار باشد که اثر نسخه قبلی از بین رفته باشد ترتیل معنایش این است که نه آن چنان دومی به اوّلی متّصل است که اوّلی خوانا نباشد یا قابل شنیدن نباشد نه این قدر از او فاصله دارد که گسسته و گسیخته باشد (این می شود ترتیل). درمان هم باید ترتیل باشد یعنی هر نسخه در زمان خاصّ خود باشد آن نسخه دوم نه چسبیده به نسخه اول باشد که داروها مخلوط بشود نه آن قدر فاصله داشته باشد که اثر داروی قبلی از بین رفته باشد. شفا وقتی حاصل می شود که آن طبیب بالینی درمانش را ترتیلی داشته باشد بنابراین اگر کسی در کلاس درس برای دانشجویان پزشکی بخواهد قوانین طب را تدریس کند کتابی که آغاز و انجامش تألیف شده است در اختیار آنها قرار می دهد ولی اگر طبیبی به بیمارستان رفت خواست بیماران را درمان کند او ناچار است نسخه ترتیلی داشته باشد و قرآن کریم هم شفا بودن خود را مشخص کرد هم بیمار بودن افراد زیاد جامعه را. شفا بودنش را مشخص کرد فرمود: (وَنُنَزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ) (۴) بیمار بودن افراد را در سوره «احزاب» در سوره «مائده» فرمود آنهایی که به نامحرم نگاه می کنند مریض اند آنهایی که به بیگانه ها دل سپرده اند مریض اند (فَلاَ تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ فَیَطْمَعَ الَّذِی فِی قَلْبِهِ مَرَضٌ وَقُلْنَ قَوْلاً مَعْرُوفاً) (۵) حالا-اینها به عنوان تمثیل است نه

تعیین یعنی این چنین نیست که آن کسی که رشوه می گیرد یا در مال وقف تصرّف می کند یا در مال شریک اثر سوء می گذارد او مریض نباشد ولی اگر کسی به نامحرم نگاه کرد مریض باشد خیر, همه اینها مرض است منتها در بعضی از موارد تصریح به مرض شد در بعضی از موارد تصریح به مرض نشد. اگر در سوره «احزاب» فرمود آن که به نامحرم طمع می کند مریض است (فَيَطْمَعَ الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ) و اگر در سوره «مائده» فرمود آن که چشم به بیگانه دوخته است مریض است (فَتَرَى الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِم مَرَضٌ يُسَارِعُونَ فِيهِمْ) (۶) اینها تمثیل است نه تعیین یعنی معنایش این نیست که مرض فقط همین دو قسم است سایر معاصی مرض نیست در حالی که در روایات بسیاری از معاصی را به عنوان مرض مشخص کردند. پس قرآن, شفاست طبق (وَنُنَزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ) معاصی, امراض اند طبق این شواهد و وجود مبارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) و همچنین اهل بیت(علیهم السلام) اطبّایند که «طبیبٌ دوّارٌ بطبّه» (۷) اگر پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) طبیب است و اگر قرآن داروی شفابخش است و اگر معاصی, امراض است باید این نسخه ترتیلی باشد این آیات ترتیلی باشد این آیات یکی پس از دیگری نازل بشود تا جامعه با این نسخه های ترتیلی درمان بشود.

۱- (۳۲) . سوره دخان, آیه ۴۹.

۲- (۳۳) . سوره نساء, آیه ۵۶.

۳- (۳۴) . سوره اعلی, آیه ۱۳.

۴- (۱) . سوره اسراء, آیه ۸۲.

۵- (۲) . سوره احزاب, آیه ۳۲.

۶- (۳) . سوره مائده, آیه ۵۲.

۷- (۴) . نهج البلاغه, خطبه ۱۰۸.

پرسش: حاج آقا اینکه فرمودید, مربوط به زمان نزول است.

پاسخ: بله اینها تجربه شده است حالا کتاب طبّ تجربه شده ای را به ما دادند چون تدریجاً که آمده تدریجاً که محو نمی شود تدریجاً آمده که بماند.

می ماند مسئله (لِنُثَبِّتَ بِهِ فُؤَادَكَ) (۱) که قرآن کریم را ذات اقدس الهی ترتیلاً و تنجیماً نازل کرده است برای تثبیت قلب مطهّر پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) سرّش آن است که حوادثی که برای پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) یکی پس از دیگری رخ می داد نیاز به تثبیت موقعیّت داشت جدیداً, یک وقت است دشمن می خواهد حمله کند خب درست است که وجود مبارک پیامبر از ناحیه وحی, کتاب الهی را دریافت کرده است اما اگر چند سال قبل آیه ای آمده که شما باید جهاد کنید الآن بیگانه حمله کرده است و همه مسلمانان چشمشان به خود پیغمبر است اگر فرشته در چنین زمینه ای بیاید آیه ای تازه نازل بکند وعده نصرت بدهد موقعیّت پیغمبر تثبیت می شود این چنین نیست که اینها ذاتاً ثابت باشند اینها به تثبیت الهی ثابت اند. در شب حمله وقتی وجود مبارک پیامبر می بیند فرشته آمده وعده نصرت می دهد او آرام می شود در توطئه های پشت

جبهه وقتی فرشته می آید آیه نازل می کند او تثبیت می شود در مسافرتهایی که غیر قابل پیش بینی است وقتی فرشته می آید دستور می دهد حادثه را طرح می کند پیامبر آرام می شود این چنین نیست که اینها ذاتاً مثل ذات اقدس الهی ثابت باشند اینها به وسیله (عَلَّمَهُ شَدِیدُ الْقُوَی) (۲) قوی می شوند اگر (شَدِیدُ الْقُوَی) به خود ذات اقدس الهی برگشت برای اینکه (إِنَّ اللَّهَ هُوَ الرَّزَّاقُ ذُو الْقُوَّهِ الْمَتِینُ) (۳) آن (شَدِیدُ الْقُوَی) شاگردی را تقویت می کند که او پیروز بشود و اگر منظور از (شَدِیدُ الْقُوَی) جبرئیل باشد او به تعلیم الهی به تقویت الهی (شَدِیدُ الْقُوَی) خواهد بود به هر تقدیر در روز خطر وقتی فرشته نازل می شود پیام خدا را می آورد یقیناً موقعیّت پیغمبر تثبیت خواهد شد. پس جریان شخص پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) نیاز به تثبیت موردی دارد.

۱- (۵) . سوره فرقان, آیه ۳۲.

۲- (۶) . سوره نجم, آیه ۵.

۳- (۷) . سوره ذاریات, آیه ۵۸.

در جریـان بشـر عـادی که بیمارنـد درمـان آنها نیازی به ترتیل دارد گاهی سـخن از شـفا و دارو و درمان است گاهی سـخن از (وَاللَّهُ أَنبَتَكُم مِنَ الْأَرْضِ نَبَاتاً) (۱) است در جریـان (وَاللَّهُ أَنبَتَكُم مِنَ الْأَرْضِ نَبَاتاً) هم همین طور است یک وقت است کسـی دانشـجوی دانشکده کشاورزی است استاد یک قوانین کلی کشاورزی را می خواهد تدریس کند او یک کتاب جامعی برایش کافی است یک وقت یک باغـدار است یک باغبان است می خواهد باغ احداث کند عملیاتی کند کاربردی کند چنین باغبانی چنین باغـداری چنین مهندسـی که می خواهـد باغ سبز کند او که نمی تواند همه آنچه را که بلد است یکجا پیاده کند این بعد از شیار به تدریج بذرافشانی می کند به تدریج آبیاری می کند به تدریج کود می دهد بعد کم کم هرس می کند تا این به بار بنشـیند بنابراین نبایـد گفت چرا قرآن تدریجاً نازل شد برای ماها که بعد از آزمون وجود مبارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) یک کتاب است اما در طلیعه امر آنجا شـما بیمارسـتانی را ترسـیم بکنید که یک طبیب بالینی دارد مریضـها را درمان می کنـد باغی را ترسـیم بکنیـد که یک مهنـدس کشاورزی دارد باغ احداث می کند آبیاری می کند می پروراند تا میوه بدهد در آن مقطع چاره جز تدریج نیست لذا این وجوه فراوانی که دیگران ذکر کردند چون قرآن مشتمل بر ناسخ و منسوخ و مانند آن است پس حتماً بایـد تدریجی باشد سیدناالاسـتاد(رضوان الله علیه) و دیگران نقد کردند که نسخ در کلمات الهی به تخصـیص ازمـانی برمی گردد (۲) روحِ نسـخ در ماهـا به این است که قـانونی را تصویب می کنیم بعـد در موقع آزمون و عمـل می بینیم چنـدان کارآمـد نیست یا کارآمـدی اش گـذشت و تاریخ مصـرفش سپری شد این قانون را کنار می گذاریم یک قانون دیگر وضع می کنیم اما نسـبت به ذات اقدس الهی که به همه زمان و زمینها آگاه است روح نسخ درباره خدای سـبحان به تخصیص ازمانی برمی گردد لـذا خـدای سـبحان از همان اول می توانـد بفرمایـد تا فلان مقطع فلان قانون را عملی کنید نظیر اسـتقبال به قدس را از آن تاریخ به بعد وقتی وارد مدینه شدید قبله شـما کعبه باشد این نسخی که تخصیص ازمانی است از همان اول قابل پیش بینی است بنابراین نمی شود گفت چون قرآ ن مشـتمل بر ناسـخ و منسوخ است الاّ ولابـد بایـد تـدریجی باشد این جوابها قابل دفع است و اما آن دو بیان و امثال آن دو بیان قبال قبول, لذا تثبیت را خدای سـبحان گاهی به جامعه اسناد می دهد گاهی به خود پیغمبر در سوره مبارکه «اسـراء» هم مشابه این گـذشت که اگر تثبیت الهی نبود ممکن بود دیگران در شما نفوذ پیدا کننـد (وَلَوْلاَ أَن ثَبَّتْنَاكَ لَقَدْ كِدتَّ تَرْكَنُ إِلَيْهِمْ شَيْئاً قَلِيلاً) (۳) یک عـدّه آمدنـد توطئه کردنـد ما فوراً جبرئیل را فرسـتادیم و پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) را از راه وحی توجیه کردیم که اینها غرض سوء دارند اینها فتنه گرند اینها هدف بد دارند می خواهنـد تهدیـد کننـد می خواهنـد تطمیع کننـد می خواهنـد تحبیب کننـد حرفهای اینها را نپـذیر خب این آمدنِ تدریجی, موقعیّت پیامبر را تثبیت می کند به او اطلاع جدید می دهد آرامش می بخشد لذا فرمود: (وَلَوْلاَ أَن ثَبَّتْنَاكَ) این گونه از موارد تثبیتی هست.

۱- (۸) . سوره نوح, آیه ۱۷.

۲- (۹) . المیزان, ج۱۵, ص۲۱۲ _ ۲۱۴.

۳- (۱۰) . سوره اسراء, آیه ۷۴.

مطلب دیگر این است که همان طوری که اینها در مسائل استقامت به اقامه الهی و تثبیت الهی ثابت قدم اند و قائم به قِسط در مسائل علمی هم همین طور است نمی شود گفت که بخشی از دین فرض الله است بخشی از دین فرض النبی, فرض النبی که معروف است همین رکعت سوم و چهارم نماز است که می گویند این بخشها فرض النبی است آن دو رکعت اول فرض الله است. (۱) عقل در کیفیت عبادت در اینکه بعد از مرگ از ما چه می خواهند به هیچ وجه عالِم نیست عقل در بعضی از موارد سلطان قضیه است بدیهیات را خوب می فهمد (یک) از این بدیهیات قوانین نظری که نزدیک به بدیهی است می سازد (دو) با این سرپلْ اصلِ مبدأ را ثابت می کند (سه) توحیدِ مبدأ را صفات ذاتی مبدأ را اتحاد صفات با هم عینیّت صفات با ذات همه اینها را عقل ثابت می کند چون مربوط به جهان بینی است, اصل وحی را اصل عصمت را اصل معجزه را فرق معجزه با سِحر و شعبده و جادو را عقل در کمال استقلال ثابت می کند (چهار, پنج و مانند آن). دهها مسئله است که عقل ثابت می کند و عقل در اثبات این مسائل به هیچ وجه محتاج به وحی نیست برای اینکه هنوز وحی ای ثابت نشده هنوز خدایی ثابت نشده با این براهین می فهمد خدایی هست قیامتی هست وحی ای هست نبوّتی هست اینها حوزه استقلال عقل است از اینها به عنوان مستقلّات عقلیه یاد می کنند اینها رأساً خارج از حوزه بحث بود و هست اما حالا نماز ظهر باید چهار رکعت باشد دو رکعت را خدا می گوید دو رکعت را پیغمبر! این اصلاً قابل قبول نیست یعنی بخشی از دین را پیغمبر می گوید این تفویض شده که پیغمبر بگوید.

۱- (۱۱) . الکافی, ج۱, ص۲۶۶.

خب پیغمبر بگوید یعنی چه؟ یعنی «بما أنّه یوحی الیه» می گوید بله, چه اینکه این چنین است سمعاً و طاعتاً بازگشتش به بیان خدای سبحان است اما «بما أنّه بشرٌ یأکل و یَمشی» است هرگز چنین چیزی نیست او «بما أنّه بشرٌ» یک عقل عادی دارد عقل عادی از کجا می فهمد که نماز ظهر چهار رکعت است دو رکعتش را خدا باید بگوید دو رکعتش را ما می گوییم؟! بنابراین آنچه در روایات هست مرحوم کلینی و دیگران نقل کردند که بعضی از قسمتهای تشریع را خدا به پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) واگذار کرد «فَوَّض إلیه» امورِ احکامی را (۱) (یک) فرض النبی در قبال فرض الله داریم (۲) (دو) همه اینها حق است و صِدق اما «بما أنّه یوحی إلیه أنّه کذا و کذا و کذا لا بما أنّه بشرٌ یأکل و یمشی» چون عقل این جزیئات را هرگز نمی تواند بفهمد پس مرزها جداست.

پرسش: بالأخره با دیگران که قطعاً فرق دارد.

پاسخ: بله خب دیگران فرق دارد اما «بما أنّه یوحی الیه» فرق دارد دیگر «بما أنّه بشرٌ, لولا الوحی کأحدٍ من الناس» است دیگر.

خب بنابراین یک وقت است که در مسائل هوش و امثال هوش ممکن است که بعضیها با بعضی فرق کنند اما از غیب می خواهد خبر بدهد می خواهد بگوید آن طرف اینها را می خواهند عقل به هیچ وجه از آن طرف عالم خبر ندارد چون یک جزئی است (یک) قابل اقامه برهان نیست (دو) این غیب است در برزخ این طور سؤال می کنند قیامت پنجاه هزار سال است فلان جا موقف است فلان جا تطایر کتب است فلان جا انطاق جوارح است این طور سؤال می کنند این طور جواب می دهند این طور می سوزانند آن طور می سوزانند اینها را عقل به هیچ وجه نمی تواند بفهمد بعد از اینکه آنها گفتند هم به زحمت عقل می فهمد بله کلیات را خطوط کلی را اصلِ حشر را اصلِ عدل را اصلِ محکمه را اصلِ حساب و کتاب را اصلِ پاداش و کیفر را بله عقل می فهمد اما حالا نماز ظهر چهار رکعت است دو رکعتش را خدا بگوید دو رکعتش را پیغمبر بگوید ـ معاذ الله ـ «بما أنّه بشرٌ» هرگز نیست «بل بما أنّه یوحی الیه» از آن جهت بله سمعاً و طاعتاً.

ص: ۵۸۸

۱- (۱۲) . الکافی, ج۱, ص۲۶۵ و ۲۶۶; الاختصاص, ص۳۳۰.

۲- (۱۳) . الکافی, ج۱, ص۲۶۶; من لا یحضره الفقیه, ج۱, ص۴۵۴.

پرسش: دو رکعت اول را ما چطوری می فهمیم؟

پاسخ: چون او می گوید دو رکعت اول را خدا گفته دو رکعت دوم را من می گویم, این دو رکعت دوم را من می گویم یعنی خدای سبحان به من گفته این دو رکعت را این طور بگو وگرنه دو رکعت اول را هم او خودش نقل کرده می شود فرض النبی که در معراج ثابت شده در معراج, نماز دو رکعتی ثابت شده در معراجی که با اینکه چند لحظه شبانه حضرت رفتند و برگشتند در همان لحظه شبانه که برخیها گفتند این چِفت در هنوز آن لرزشش بود و آرام نشد که پیغمبر برگشت:

چنان رفته و آمده باز پس□□□ که ناید در اندیشه هیچ کس (۱)

آنجا صبح شده حضرت نماز صبح خوانده شب شده نماز شب خوانده ظهر شده نماز ظهر خوانده عصر شده نماز عصر خوانده, نماز پنج وقت را وجود مبارک همان جا خوانده نه یاد گرفته, چنین صحنه ای است با اینکه چند دقیقه شب بیشتر نگذشت (سُبْحَانَ الَّذِی أَسْرَی بِعَبْدِهِ لَیْلًا) (۲) همین لیل روز شد همین لیل ظهر شد همین لیل صبح شد همین لیل, لیل شد چنین چیزی است چنین چیزی را عقل کجا می تواند بفهمد؟!

خب بنابراین اگر در روایات ما که این روایات را کلینی نقل کرد دیگران هم نقل کردند در مجامع معتبر ما آمده که ما فرض النبی داریم فرض الله داریم نظیر روایت قرآن خب این همه روایاتی که در مجلّدات وسائل هست اینها احکام الهی است دیگر فرقشان با قرآن این است که قرآن لفظاً و معنیً از خدای سبحان است اینها معنیً از خدا هستند یعنی اصل احکام را خدا فرمود, الفاظ را در اختیار اینها قرار داد وگرنه این طور نیست که اینها ـ معاذ الله ـ «مِن حیث انّهم بشرٌ» به ما بگویند چه چیزی واجب است چه چیزی حلال است چه چیزی حرام است, اگر این باشد «مِن حیث انّهم بشرٌ» باشد معنایش این است که انسان در بسیاری از مسائل دینی محتاج به وحی نیست اما اگر «مِن حیث انّهم یوحیٰ الیهم» باشد ـ کما هو الحق ـ یعنی کلّ دین مِن الله سبحانه و تعالی است که (إِنِ الْحُکْمُ إِلَّا لِلّهِ) (۳) پس تثبیتش به این دو وجه بود و وجوه دیگری که به همینها برمی گردد و القای وحی هم از همین قبیل بود لذا فرمود: (لَا تُحَرِّکْ بِهِ لِسَانَکَ) (۴) تا اینکه خدا بگوید و شما انجام دهید.

۱- (۱۴) . خمسه نظامی, شرف نامه, بخش ۴.

۲- (۱۵) . سوره□ اسراء, آیه□ ۱.

۳- (۱۶) . سوره□ انعام, آیه□ ۵۷; سوره□ یوسف, آیات ۴۰ و ۶۷.

۴- (۱۷) . سوره□ قیامت, آیه□ ۱۶.

مطلب بعدی آن است که ذات اقدس الهی کاربردی کرده ؛ احکام را بیان کرده شبهات را پاسخ داده مدّتی صبر کرده که این منحرفین برگردنـد, برنگشت اینها را هلاک کرده شهرشان را ویران کرده بعد به مردم جاهلی حجاز فرمود جریان شهر لوط و امثال لوط سر راهتان است شما که در هر سفری دو بار اینجا ویرانه ها را می بینید خب قدری عبرت بگیرید شما می دانید اینجا کجاست (لَقَدْ أَتَوْا عَلَى الْقَرْيَةِ الَّتِي أُمْطِرَتْ مَطَرَ السَّوْءِ) شما در این ویرانه ها می روید, این ویرانه ها که می روید خب چرا عبرت نمی گیرید؟! ما که جای دیگر اینها را دفن نکردیم همین سرِ راهتان است این راه بزرگ را ما می گوییم بزرگراه آنها می گویند اتوبان قرآ ن می گوید امام, امام آن بزرگراهی را می گویند که اگر کسی وارد شد دیگر لازم نیست از این و آن بپرسد قطعاً به مقصد می رسد. راههای فرعی را نمی گویند امام آن بزرگراه آن صراط مستقیم که اگر کسی وارد آن صحنه شد دیگر لازم نیست از زید و عمرو بپرسد یقیناً به مقصد می رسد آن را می گویند امام. در سوره مبارکه «حجر» که بحثش قبلاً گذشت فرمود ما این دو شهری را که ویران کردیم برِ امام است یعنی برِ بزرگراه است شما که وقتی قافله از حجاز به شام می رود از این بزرگراه رسمی رفت و آمد می کنید در هر سفری دو بار شما این ویرانه ها را می بینید خب عبرت بگیرید دیگر.

آنجا که محلّ بحث است در همین آیه سوره مبارکه «فرقان» این است که فرمود: (وَلَقَدْ أَتَوْا عَلَى الْقَرْيَةِ الَّتِي أُمْطِرَتْ مَطَرَ السَّوْءِ) جریان قوم لوط که (أَمْطَرْنَا عَلَيْهِمْ حِجَارَةً مِن سجيل) (۱) سرِ راهتان است شما هم این قافله تان که از حجاز به شام می رود در رفت و برگشت این را می بینید ولی خب عبرت نمی گیرید. در سوره مبارکه «حجر» که بحثش قبلاً گذشت فرمود: (إِنَّ فِي ذلِكَ لَآيَاتٍ لِلْمُتَوَسِّمِينَ ۞ وَإِنَّهَا لَبِسَبِيلٍ مُّقِيمٍ ۞ إِنَّ فِي ذلِكَ لَآيَةً لِّلْمُؤْمِنِينَ ۞ وَإِن كَانَ أَصْحَابُ الْأَيْكَةِ لَظَالِمِينَ ۞ فَانتَقَمْنَا مِنْهُمْ وَإِنَّهُمَا لَبِإِمَامٍ مُّبِينٍ) (۲) در اینجا یک امامِ مبین داریم یک (لَآيَةً لِّلْمُؤْمِنِينَ) داریم یک آیات ـ آیات یعنی آیات که جمع است ـ (لِلْمُتَوَسِّمِينَ) داریم اصلِ آیه چون جنس است فرمود اگر کسی اهل ایمان باشد اینها آیه الهی اند اما متوسّم که بحثش قبلاً گذشت یعنی وَسمه شناس یعنی سیماشناس سیما به معنی صورت نیست سیما یعنی علامت است موسوم یعنی علامت دار, سیما یعنی علامت حالا چون خیلی از علامتها در چهره است خیال می شود که سیما به معنی صورت است فرمود اگر کسی سیماشناس باشد وَسمه شناس باشد موسوم شناس باشد یعنی میراث فرهنگی شناس باشد آثار باستانی شناس باشد می بیند اینها برای چند سال قبل است (إِنَّ فِي ذلِكَ لَآيَاتٍ لِلْمُتَوَسِّمِينَ) متوسِّم کسی است که کارشناس میراث فرهنگی است خب خیلیها متوسِّم نیستند تماشاچی اند نمی داند برای چند سال قبل است نمی داند برای کدام عصر و مصر است فرمود آنها که زمان شناس اند زمین شناس اند متوسّم اند وَسمه شناس اند سیماشناس اند میراث فرهنگی بلدند آنها می دانند این برای چند سال قبل است و سرِ راه شما هم هست بعد, بعد از اینکه فرمود: (إِنَّ فِي ذلِكَ لَآيَاتٍ لِلْمُتَوَسِّمِينَ ۞ وَإِنَّهَا لَبِسَبِيلٍ مُّقِيمٍ) می فرماید ما از اینها انتقام گرفتیم و این دو شهر را ویران کردیم (وَإِنَّهُمَا لَبِإِمَامٍ مُّبِينٍ) سرِ بزرگراهتان است خب شما همیشه رد می شوید دیگر خب چرا عبرت نمی گیرید؟! اگر این چنین باشد منشأش این است که اینها خواب اند اینها تماشا می کنند نه عبرت بگیرند وقتی انسان از جهلِ علمی به علم, از جهالتِ عملی به عمل و عقل عبور کند می گویند عبرت گرفته وگرنه اگر برود صحنه هایی را ببیند که آموزنده است و عبور نکند این تماشا کرده نه عبرت گرفته فرمود اگر شما اهل درایتید باید عبرت بگیرید عبور بکنید سرِ راهتان است ولی شما چون خیال می کنید مرگ, آخر خط است و آخر راه است از قیامت هیچ سهمی ندارید باکتان نیست می گویید خب انسان که می میرد می پوسد ما چرا لذّت نبریم برهان مسئله در سوره مبارکه «فرقان» که محلّ بحث است این است که اینها خیال می کنند مرگ, تمام شدن است (بَلْ كَانُوا لاَ يَرْجُونَ نُشُوراً) دیگران چرا

بار تکلیف را تحمل می کننـد چرا خودشان را از لـذّت و شـهوتهای کاذب نجات می دهند مواظب اند تکلیفهای الهی را عمل بکننـد چون به امیـد معادنـد دیگر به امیـد پـاداش انـد چرا اینهـا زحمتهـای دینی را تحمل می کننـد چون «یرجون نشورا» خب کسانی که (لَا یَرْجُونَ نُشُوراً) داعی ندارند این زحمات و تکلیفها را عمل بکنند سرّش این است که اینها چون به قیامت معتقد نیستند رهایند مؤمنین چون به قیامت معتقدند و می گویند زود یا دیر ما به صحنه پاداش می رسیم لذا باید راهنمای خودمان را گرامی بداریم و از راهنمایی اش استفاده کنیم برهان مسئله این است که (بَلْ کَانُوا لاَ یَرْجُونَ نُشُوراً).

۱- (۱۸) . سوره حجر, آیه ۷۴.

۲- (۱۹) . سوره حجر, آیات ۷۵ _ ۷۹.

پرسش: جریان قوم لوط در زمان حضرت ابراهیم بود یعنی قبل از حضرت موسی و عیسی ... اینها که از این خرابه ها رد می شدند چطور...

پاسخ: چون یکی پس از دیگری مانده یک وقت است شهری به طور عادی ویران می شود یک وقت است نه, عذابی می آید این عذاب سینه به سینه, دست به دست, کتاب به کتاب به دیگران می رسد موسای کلیم آمد این حرفهای را گفته, عیسای مسیح آمد این حرفها را گفته (قُرُوناً بَيْنَ ذٰلِكَ) آمدند این حرفها را سینه به سینه گفتند همه این انبیا آمدند قصص پیشینیان را برای مردم نقل کردند این طور نیست که اینها دفن شده باشد در کتابهای تاریخ هر کدام از این انبیای ابراهیمی(علیهم السلام) که آمدند قصّه گذشتگان را نقل کردند این (مُصَدِّقاً لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ) (۱) از همین قبیل است اینها حرفهای یکدیگر را نقل کردند (یک) تصدیق کردند (دو) نفس به نفس سینه به سینه کلام به کلام, انبیای ابراهیمی این حرفها را در خاورمیانه نگه داشتند و حفظ کردند.

پرسش:

پاسخ: خب نه, بالأخره بشر شهوتی دارد که برابر آن دارای جاذبه است و جذب می کند غضبی دارد که خوف و ترس و امثال ذلک در این بخش است دافعه ای دارد که فرار می کند. قرآن کریم گاهی برای جذب ملایم گاهی برای دفع منافی گاهی از آیات بهشت گاهی از آیات جهنم نقل می کند بعد عقلی دارد که لذّت عقلی می برد انسان از خوردن و نوشیدن و پوشیدن جامه های خوب و مانند آن لذّت می برد اینها لذایذ جسمانی است از حوادث تلخ رنج می برد و سعی می کند که خود را از آنها حفظ بکند اینها کارهایی است که قوّه غضبیه و دفاع دارد از فهمیدن مطالب از عدل از احسان از اینکه خیری نسبت به جامعه انجام دهد یا مطلب نویی را کشف بکند لذّتی می برد که اینها لذّتهای عقلی و روحی است اگر کسی ابتکاری داشت نوآوری داشت مطلبی را کشف کرد دوایی را کشف کرد جواب سؤالی را کشف کرد یک لذّت عقلی می برد این سه جهت در انسان هست قرآن کریم هم برابر همین سه جهت وعده داد وعید داد تبشیر کرد انذار کرد گاهی به (فَادْخُلِي فِي عِبَادِي وَادْخُلِي جَنَّتِي) (۲) وعده می دهد که وعده عقلی است گاهی (عِندَ مَلِيكٍ مُقْتَدِرٍ) (۳) می فرماید که وعده عقلی است گاهی (جَنَّاتٌ تَجْرِي مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ) (۴) دارد که لذّتهای جسمانی است گاهی (يُحْشَرُونَ عَلَى وُجُوهِهِمْ) (۵) دارد که عذاب جسمانی است همه را فرموده دیگر خب.

۱- (۲۰) . سوره بقره, آیه ۹۷; سوره مائده, آیه ۴۶.

۲- (۲۱) . سوره فجر, آیات ۲۹ و ۳۰.

۳- (۲۲) . سوره قمر, آیه ۵۵.

۴- (۲۳) . سوره آل عمران, آیه ۱۵.

۵- (۲۴) . سوره فرقان, آیه ۳۴.

این (وَعَاداً) عطف می تواند باشد بر ضمیر منصوب در (أَغْرَقْنَاهُمْ وَجَعَلْنَاهُمْ) آنجا دارد (أَغْرَقْنَاهُمْ وَجَعَلْنَاهُمْ) بعد فرمود: (وَعَاداً وَثَمُودَ) اینها منصوب است یعنی عاد را هلاک کردیم ثمود را هلاک کردیم بعد اینکه فرمود: (وَأَصْحَابَ الرَّسِّ وَقُرُوناً بَيْنَ ذٰلِكَ كَثِيراً) اینها می توانند عطف باشند بر آن ضمیر منصوب در (أَغْرَقْنَاهُمْ وَجَعَلْنَاهُمْ) از این جهت نصب است اما (وَكُلّاً ضَرَبْنَا لَهُ الْأَمْثَالَ وَكُلّاً تَبَّرْنَا تَتْبِيراً) اینها منصوب اند به فعل بعدی.

مطلب بعدی آن است که اول و آخر این قصّه را ذکر کرده جریان قوم نوح را ذکر کرده با هلاکتش, جریان قوم موسی و هارون(سلام الله علیهما) را ذکر کرده با هلاکتش این وسطها را دیگر در سوره مبارکه «هود» و سایر سوَر گذرانده; فرمود قوم نوح نصایح او را نشنیدند ما هلاک کردیم, قوم موسی و هارون نصایحش را نشنیدند ما هلاک کردیم (قُرُوناً بَيْنَ ذٰلِكَ كَثِيراً) و گوش ندادند ما هلاک کردیم ما همه اوصاف تعلیمها تربیتها را روا داشتیم (كُلّاً ضَرَبْنَا لَهُ الْأَمْثَالَ) اما چون عمل نکردند (تَبَّرْنَا تَتْبِيراً) این براده های ریز و ظریف طلا نقره آهن این براده ها را می گویند تِبْر (تِبْر این براده های ریز را می گویند) «تَتْبیر» یعنی ما اینها را ریزشان کردیم اگر براده ای را شما ببینید می بینید این یک ذرّه ریزی از یک جسم بزرگ است فرمود ما همه اینها را تتبیر کردیم به صورت تِبْر در آوردیم نظیر (هَبَاءً مَنْثُوراً) [(۱)] که ریزشان کردیم خردشان کردیم (وَكُلّاً تَبَّرْنَا تَتْبِيراً) «تَبَّرَهُ» یعنی «جَعله و سيّره تِبراً» او را ظریف ضعیف ریز دقیق پودر نازک و امثال ذلک کردیم. بعد فرمود اینها که این صحنه را می بینند و متّعظ نمی شوند برای آن است که می گویند مرگ, پایان کار است خب اینها مردند ما هم می میریم (وَلَقَدْ أَتَوْا عَلَى الْقَرْيَةِ الَّتِي أُمْطِرَتْ مَطَرَ السَّوْءِ) این ویرانه ها را می بینند به وسیله انبیای ابراهیمی آگاه شدند سینه به سینه نفس به نفس به اینها رسیده که اینها یک قوم فاسدی بودند ذات اقدس الهی اینها را از پای در آورده و مع ذلک عبرت نمی گیرند می گویند اینها مردند ما هم می میریم همین! چرا متّعظ نمی شوند (أَفَلَمْ يَكُونُوا يَرَوْنَهَا) مگر ندیدند اینها را ولی خب چرا عبرت نمی گیرند برای اینکه (بَلْ كَانُوا لاَ يَرْجُونَ نُشُوراً) عبرت گرفتن یعنی چه عبور کنند از چه به چه و برای چه؟! اینها لذّت نقد می خواهند مرگ را هم که پایان راه می دانند و اگر کسی از حیات بعدالموت خبر بدهد اینها تعجّب می کنند می گویند یک خبر جدیدی آمده شنیدی کسی آمده می گوید شما هنگامی که (مُزِّقْتُمْ كُلَّ مُمَزَّقٍ) دوباره زنده می شوید [(۲)] با پوزخند این حرف را رد می کردند فرمود منشأ اصلی این است.

۱- (۲۵) . سوره فرقان, آیه ۲۳.

۲- (۲۶) . سوره سبا, آیه ۷.

خب, بنابراین مشخص می شود که عقل کاربردش کجاست نقل کاربردش کجاست همه اینها زیرمجموعه در بحثهایی هم که عقـل اسـتقلال دارد منهای آن خطوط کلی که عقلیِ محض است مثل اصل اثبات خـدا اصل اثبات وحی و نبوّت و امثال ذلک در حوزه مادون, عقل اگر بخواهد از گذشـته خبر بدهد از آینده خبر بدهد مستقل نیست حتماً از نقل کمک می گیرد که اگر چیزی مخالفش از نقل ثابت نشـده آن وقت می پذیرد همان طوری که در کتابهای اصول ملاحظه فرمودید تمسّک به عام قبل از فحص از مخصِّـص, تمسّـک به مطلق قبـل از فحص از مقیِّـد روا نیست تمسّـک به دلیل عقلی قبل از فحص از دلیل نقلی در مواردی که عقـل مسـتقل نیست هم روا نیست در مسئله اصل اثبات خـدا اصل اثبات وحی اصل اثبات نبوّت اینها که متفرّع بر وحی نیست بلکه به وسـیله اینها تازه دین ثابت می شود بله عقل اگر خطا نکنـد و از بیّن به مبیَّن برسد و راه را درست طی کند نیـازی به حرفی نیست مستحضـرید که راه, معصـوم است این رونـده است که اشـتباه می کنـد یعنی بین معلـوم و مجهـول یک سرپل یقینی است یک صـراط مسـتقیم است این چنین نیست که انسان اگر بخواهد از معلوم به مجهول برسد راه نباشد اگر راه نباشـد که تأمّل و تفکّر باطل است اینکه قرآن دعوت می کنـد تأمّل کنیـد. تـدبّر کنیـد مطالعه کنیـد معلوم می شود راه هسـت دیگر یعنی می شود از مطلب معلوم به یـک مجهول رسـید به مقصـد بـار یافت این راه هست این مطلب اول. آیا این راه گاهی هست و گاهی نیست یا نه همیشه هست؟ همیشه هست, آیا این راه گاهی به مقصـد می رسانـد گاهی اشـتباه می کند؟ نه هیچ وقت اشـتباه نمی کند راه, معصوم است ولی رونده است که گاهی اشتباه می کند گاهی اشتباه نمی کند بین دلیل و مدلول بین قیاس و نتیجه بین معلوم و مجهول, صـراط مسـتقیم معصومی خـدا قرار داد بعـد به ما گفت که نلغز و مواظب باش و این راه را طی کـن اینکـه در تعلیمـات منطـق می گوینـد منطـق «آلهٌ قـانونیهٌ تَعصم مراعاتهـا الـذهن عن الخطأ فی الفکر» برای اینکه راه, معصوم است آیـا در عـالَم راه هست برای اینکه ما مجهول را معلوم بکنیم یا نیست اگر راه نیست پس این دسـتور تأمّل و تـدبّر برای چیست اگر راه هست و خود راه هم معصوم نیست و اشتباه می کند پس برای راه یک راه دیگری باید باشد آن راهنمایی که مـا را راهنمـایی می کنـد او کـدام راه را دارد طی می کنـد پس معلـوم می شود راهی هست که آن راه معصوم است یعنی رابطه دلیل و مـدلول, معصوم است رابطه معلول و مجهول, معصوم است این رونـده بایـد نلغزد مواظب باشد اگر رونده این راه را درست طی کرد به مقصد می رسد و اگر درست طی نکرد (عَنِ الصِّرَاطِ لَنَاکِبُونَ) (۱) بنابراین راه هست اما در زیرمجموعه آن قوانین کلی هر جـا سـخن از عقـل هست بایـد از نقـل کمک بگیرد که اگر مخالف نقل نبود آ ن وقت فتوای عقل درسـت است اما در خطوط کلی جهان بینی که اصل وحی و نبوّت را می خواهد ثابت کند اصل مبدأ را می خواهد ثابت کند آن البته نیازی به وحی و امثال ذلک ندارد چون هنوز وحی ای ثابت نشده.

۱- (۲۷) . سوره مؤمنون, آیه ۷۴.

مطلب بعدی آن است که اینکه فرمود: (وَإِذَا رَأَوْکَ إِن یَتَّخِذُونَکَ إِلَّا هُزُواً) مطابق آن جهان بینی باطل خودشان است اینها چون خیال کردند بعد از مرگ خبری نیست (یک) و پنداشتند رابطه انسان و خدا قطع است (دو) و اگر رسالتی هست الاّ ولابد فرشته باید رسالت الهی را به عهده بگیرد (سه) بر اساس این مبانی پندار باطل وقتی به وجود مبارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) می رسیدند و همچنین در هر عصری به پیامبر آن عصر می رسیدند _ معاذ الله _ مسخره می کردند می گفتند این می گوید من با خدا رابطه دارم استهزایشان از همین جا شروع می شد (وَإِذَا رَأَوْکَ إِن یَتَّخِذُونَکَ إِلَّا هُزُواً أَهذَا الَّذِی بَعَثَ اللَّهُ رَسُولاً).

«و الحمد لله ربّ العالمین»

آیات ۴۰ تا ۴۴ سوره فرقان ۹۰/۱۱/۱۹

.Your browser does not support the audio tag

(وَلَقَدْ أَتَوْا عَلَی الْقَرْیَهِ الَّتِی أُمْطِرَتْ مَطَرَ السَّوْءِ أَفَلَمْ یَکُونُوا یَرَوْنَهَا بَلْ کَانُوا لاَ یَرْجُونَ نُشُوراً (۴۰) وَإِذَا رَأَوْکَ إِن یَتَّخِذُونَکَ إِلَّا هُزُواً أَهذَا الَّذِی بَعَثَ اللَّهُ رَسُولاً (۴۱) إِن کَادَ لَیُضِلُّنَا عَنْ آلِهَتِنَا لَوْلاَ أَن صَبَرْنَا عَلَیْهَا وَسَوْفَ یَعْلَمُونَ حِینَ یَرَوْنَ الْعَذَابَ مَنْ أَضَلُّ سَبِیلًا (۴۲) أَرَأَیْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلهَهُ هَوَاهُ أَفَأَنتَ تَکُونُ عَلَیْهِ وَکِیلاً (۴۳) أَمْ تَحْسَبُ أَنَّ أَکْثَرَهُمْ یَسْمَعُونَ أَوْ یَعْقِلُونَ إِنْ هُمْ إِلَّا کَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِیلًا (۴۴))

پرسش: ببخشید صفاتی که اهل بیت عصمت و طهارت به خودشان اختصاص می دهند می شود بر دیگران هم تطبیق کردی؟

پاسخ: آنچه مربوط به مقام است مثل نبوّت رسالت امامت اینها بر اساس (اللّهُ أَعْلَمُ حَیْثُ یَجْعَلُ رِسَالَتَهُ) (۱) مخصوص اینهاست احدی سهمی ندارد آنچه مربوط به مقام نیست سِمت الهی نیست بلکه کمال انسانی است که خدا عطا کرده است این ممکن است دیگران هم دارای آن مرحله باشند نظیر عصمت, عصمت یک سِمت رسمی نظیر نبوّت رسالت امامت نیست که غیر از این چهارده نفر کسی نداشته باشد ممکن است بخشی از عصمت مرحله ای از مراحل عصمت را دیگران داشته باشند کمالاتی که برای ائمه(علیهم السلام) هست اگر سِمتها و پُستهای کلیدی باشد بر اساس (اللّهُ أَعْلَمُ حَیْثُ یَجْعَلُ رِسَالَتَهُ) و همچنین «اعلم حیث یجعل امامته و خلافته و نبوّته» و مانند آن مخصوص این چهارده نفر است ولی اگر یک کمال انسانی باشد نظیر عصمت نظیر شفاعت نظیر وسیله بودن این بالأصاله برای آن چهارده نفر است ممکن است تربیت شده های آنها هم به بخشی از این مقامات برسند گاهی درباره سلمان گفته می شود «مِنّا أهلَ البیت» (۲) بعضی از رجال قم هم بودند که درباره آنها هم وارد شده است که فلان شخص «مِنّا أهلَ البیت» (۳) اینها ممکن است.

۱- (۱) . سوره انعام, آیه ۱۲۴.

۲- (۲) . الکافی, ج۱, ص ۴۰۱.

۳- (۳) . رجال الکشی, ص ۳۳۲.

فرمود شبهات اینها مشخص شد شهوتهای اینها مشخص شد چه در بخش توحید چه در بخش وحی و نبوّت, اینها مشکل اصلی شان بعد از جریان توحید همان مسئله معاد است چون اینها معاد را منکرند و مرگ را پایان راه می دانند نه راهی معتقدند نه راهنمایی زیرا وقتی مقصدی در کار نیست قهراً راه هم نیست راهنما هم نیست یعنی دینی هم نیست پیغمبری هم نیست برای اینکه دین, صراط است راه است پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) راهنماست اگر مقصدی در کار نباشد انسان با مرگ نابود می شود نه به جایی می رسد وقتی مقصدی نیست خب راهی نیست وقتی راهی نبود راهنمایی نیست. سرّ اینکه اینها دین را که صراط مستقیم است منکرند وحی و نبوّت را هم که راهنمایی را به عهده دارد منکرند برای آن است که پایان را منکرند لذا در همین سوره مبارکه «فرقان» قبلاً در آیه یازده بعد از اینکه شبهات آنها را نقل فرمود و جواب داد فرمود: (بَلْ كَذَّبُوا بِالسَّاعَةِ) مشکل اصلی اینها این است که منکر معادند خب اگر بعد از مرگ خبری نباشد راهی نیست راه برای آن است که انسان به جایی برود وقتی جایی در کار نباشد راهی نیست وقتی راه نبود راهنمایی هم نیست.

بعد از اینکه در آن بخش آیه یازده فرمود مشکل اصلی اینها انکار قیامت است در مقام ما هم در آیه چهل فرمود مشکل اصلی اینها این است (بَلْ كَانُوا لاَ يَرْجُونَ نُشُوراً) خب واقع اگر ـ معاذ الله ـ خبری بعد از مرگ نباشد, دین می شود فسون و فسانه بنابراین اینها یک سلسله شبهاتی درباره این داشتند که اصلاً انسان نمی تواند پیامبر باشد با خدا رابطه داشته باشد چون بشری است مثل ما که این شبهات نقل شد و پاسخ داده شد یک سلسله شبهات داشتند که نظام ارزشی برای ثروت است برای قبیله است برای قومیّت است برای کثرت عِدّه و عُدّه است کسی که یتیم است کسی که فقیر است کسی که قدرت مالی ندارد او چگونه می تواند زعیم باشد یک سلسله توهّمات این چنینی داشتند بر اساس این توهّمها وقتی می بینند کسی داعیه نبوّت دارد ـ معاذ الله ـ او را به سُخریه می گیرند.

اصلِ حرف در بخشهای وسیعی از این سوره مبارکه «فرقان» مربوط به کفار بود از آیه چهار به بعد سخن از این است (قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا) كذا و كذا این حرفها را نقل می کند بعد از این, شبهات فراوانی از اینها نقل شده است و پاسخ داده شد تا رسیدیم به بخش اخیر که آیه ۳۲ همین سور ه است (وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا) هر سرفصلی با (وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا) شروع می شود در آیه چهار با (وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا) بخشی از شبهات آنها نقل شد و پاسخ داده شد و پایانش این بود که چون منکر معادند این شبهات را دارند. در آیه ۳۲ سرفصلش این است (وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْلاَ نُزِّلَ عَلَيْهِ الْقُرْآنُ) شبهات اینها را پاسخ داد بعد فرمود منشأش این است که (بَلْ كَانُوا لاَ يَرْجُونَ نُشُوراً) پس محور اصلی بحث همان نقل شبهات کفار است و پاسخ آنها.

در خلال پاسخ شبهات کفار فرمود ما جریان نوح را تشریح کردیم جریان موسی و هارون را تشریح کردیم و همچنین قوم اینها را بازگو کردیم قوم عاد و ثمود را بازگو کردیم (وَعَاداً وَثَمُودَ وَأَصْحَابَ الرَّسِّ وَقُرُوناً بَيْنَ ذٰلِكَ كَثِيراً) (۱) همه اینها را به وسیله انبیای ابراهیمی برای اینها تشریح کردیم (وَكُلّاً ضَرَبْنَا لَهُ الْأَمْثَالَ وَكُلّاً تَبَّرْنَا تَتْبِيراً ◌ وَلَقَدْ أَتَوْا) (۲) یعنی همین کفار و مشرکان حجاز از کنار شهرهای ویران شده اقوام و ملل گذشته, گذشتند و عبرت نگرفتند لذا این (أَتَوْا) به همین کفار و مشرکان حجاز برمی گردد. بعد همان طوری که در قسمتهای فضیلت گاهی مصدر به جای مشتق می نشیند می گوییم «زيدٌ عدلٌ» گاهی در طرف نقص هم مصدر به جای مشتق می نشیند اینکه فرمود: (وَإِذَا رَأَوْكَ إِن يَتَّخِذُونَكَ إِلَّا هُزُواً) که (هُزُواً) مصدر است این «هُزُو» به جای «مَهزو» نشسته است مبالغتاً, وجود مبارک حضرت سخریه نیست مورد سخریه است ولی مبالغتاً چون خیلی این دهن کجی را داشتند از «مَهزوّ» به «هُزُو» تعبیر شده است فرمود: (وَإِذَا رَأَوْكَ إِن يَتَّخِذُونَكَ إِلَّا هُزُواً) نه «يَستهزئونك» این را ابزار دست قرار می دادند برای اینکه نظام ارزشی آنها را پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) طبق وحی الهی از بین برد. نظام فکری اینها را ابطال کرد توهّم باطل اینها را درباره مرگ و بعد از مرگ از بین برد فرمود انسان هرگز زائل نمی شود از بین نمی رود پس مقصدی هست اگر مقصدی هست دو عنصر را باید بپذیرید یکی صراط, راه, یکی راهنما به نام پیغمبر, دین و آورنده دین (وَإِذَا رَأَوْكَ إِن يَتَّخِذُونَكَ إِلَّا هُزُواً) نمی گویند آیا این همان کسی است که ادّعای نبوّت دارد آیا این همان است که خیال می کند پیامبر است می گویند این همان کسی است که خدا او را پیامبر کرده؟! این می شود مسخره دیگر, شما که قبول ندارید اگر یک وقت بخواهند حرف پیامبر را نقل کنند می گویند این همان کسی است که مدّعی است؟! خب این مسخره نیست این همان کسی است که خیال می کند پیامبر است این مسخره نیست منتها خیال را به او نسبت می دهند اما وقتی گفتند: (أَهٰذَا الَّذِي بَعَثَ اللَّهُ رَسُولاً) این را به عنوان مسخره می گویند دیگر اینها که معتقد نیستند که ذات اقدس الهی وجود مبارک حضرت را به عنوان پیامبر مبعوث کرد لذا بین «يَزعمُ» یا «يَتخيّل» یا «يَدّعی» و اینکه هیچ کدام از این عناوین نیست مستقیماً سخن از بعثت است فرق اساسی است.

۱- (۴) . سوره فرقان, آیه ۳۸.

۲- (۵) . سوره فرقان, آیات ۳۹ و ۴۰.

(أَهـذَا الَّذِي بَعَثَ اللَّهُ رَسُولاً) بعد با خودشان می گفتند که این نزدیک بود در اثر آن دعوتها و دعواهای فراوانی که داشت و دارد ما را گمراه کند اینها خودشان را حق می پنداشتند وثنیّت را صنمیّت را حق می پنداشتند می گفتند که توحید, ضلالت است اعتقاد به معاد, ضلالت است فقیر و غنی یکسان باشند ضلالت است همه اینها را ضلالت می دانستند و پیامبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) که آنها را به این اصول دعوت می کرد او را مُضلّ می پنداشتند پس این امور ضلالت است (یک) پیامبری که جامعه را به این امور دعوت می کند می شود مضلّ (دو) لازمه اش این است که ــ معاذ الله ــ خودش ضالّ باشد (سه) برای اینکه اگر کسی مُضلّ غیر است معلوم می شود فی نفسه ضالّ است دیگر پس گرچه ضلالت و ضالّ بودن را مستقیماً به پیامبر اسناد ندادند اما وقتی که خدا می فرماید فردا معلوم می شود که چه کسی اضلّ است یعنی شما فکر می کردید که شما مهتدی هستید و ــ معاذ الله ــ رسول خدا ضالّ است فردا که حق روشن می شود معلوم خواهد شد که چه کسی ضالّ است چه کسی غیر ضالّ. خب اینها می گفتند که ما مقاومت کردیم بر بت پرستی مان وگرنه نزدیک بود او ما را موحّد کند نزدیک بود او ما را مسلمان کند ما خیلی تلاش کردیم روی دین خودمان ایستادیم.

گفتند: (وَإِذَا رَأَوْكَ إِن يَتَّخِذُونَكَ) این «إن», «إن» نافیه است یعنی اتخّاذ نمی کنند (إِلَّا هُزُواً) اما «إن» در (إِن كَادَ) این مخففّه از مثقّله است یعنی «إنّه کاد لیضلّنا» نزدیک بود ما را گمراه کند از خدایان ما و از آلهه ما, ما را منصرف کند منتها ما مقاومت کردیم (لَوْلاَ أَن صَبَرْنَا عَلَيْهَا) اگر ما بر شرک مقاومت نمی کردیم او ما را موحّد می کرد. خب الآن اینجا سخن از ضلالت دین مطرح نیست سخن از ضالّ بودن پیامبر مطرح نیست سخن در این است که اگر کسی از شرک فاصله بگیرد می شود ضالّ و مضلّ اینها هم مثل شخص پیامبر خب اگر شخص پیامبر ــ معاذ الله ــ مضلّ باشد باید فی نفسه ضالّ باشد دیگر, لازمه این تعبیر آن است که ما ضالّی داریم و آن ضالّ, مردم مکّه نیستند آن رهبر الهی است که اینها را به توحید دعوت می کند آن گاه فرمود در قیامت روشن می شود که چه کسی ضالّ است چه کسی ضالّ نیست این أضلّ هم از تفضیل منسلخ است.

(وَسَوْفَ يَعْلَمُونَ حِينَ يَرَوْنَ الْعَذَابَ مَنْ أَضَلُّ سَبِيلًا) این دو نکته باید محفوظ بماند که اینجا (أَضَلُّ) از تفضیل منسلِخ است (یک) و اینکه ضالّی وجود دارد به زعم آنها و آن ضال _ معاذ الله _ پیامبر است (دو) و خودشان مهتدی اند (سه) خدا می فرماید در قیامت روشن می شود چه کسی ضال است چه کسی مهتدی (إِنَّا أَوْ إِيَّاكُمْ لَعَلَى هُدىً أَوْ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ) (۱) اینکه گفتند: (لَيُضِلُّنَا) معلوم می شود آن کسی که مُضلّ است فی نفسه ضالّ است دیگر.

خب بعد می فرماید منشأ همه اینها هواست هوا یک زعیم جاهلی است که نه خودش حرفی برای گفتن دارد نه صاحب خودش را به کسی که حرفی برای گفتن دارد دعوت می کند. اگر کسی گرفتار هوا و هوس شد این هوا او را کورکورانه به خودش دعوت می کند ولی اگر کسی اهل درایت و عقل بود این عقل دو کار می کند اگر خودش چیزی را بلد است که کاملاً راهنمایی می کند اگر چیزی را بلد نیست و مستقل نیست می فهمد که مستقل نیست و بلد نیست (یک) و عادل است (دو) می فهمد که علم نزد چه کسی است (سه) شخص را به آن طرف هدایت می کند (چهار) این کار عقل است عقل در مستقلّاتش چیزهایی که می فهمد فتوا می دهد در امور نقلی در امور غیبی در امور ماورای طبیعت در امور بعد از مرگ در احکام و شریعت در خیلی از چیزها که نمی داند می گوید من نمی دانم (یک) کسی هست که می داند به نام پیامبر (دو) باید به او مراجعه کنی (سه) هیچ نعمتی بالاتر از عقل نیست این یک چراغ است این چراغ تا آنجا که فضا را روشن می کند راهی را هدایت می کند آنجا که روشن نیست به این راهی می گوید از چراغ دیگر کمک بگیر این حرفِ چراغ است دیگر می گوید اینکه الآن شما می بینی اینجا راحتی به چاه نیفتادی برای اینکه یک نوری کنار شماست شما محتاج به نوری برو ببین نور دیگر کجاست منتها چراغ این حرف را نمی زند که برق کجاست ولی عقل این حرف را می زند که وحی, برق است از من خیلی قوی تر است من تا اینجا دست شما را گرفتم که به وحی راهنمایی کنم بگویم وحی همه چیز را بلد است بروید از آن کمک بگیرید این دو کار را عقل می کند. نقل در قبال عقل است اما نه همتای عقل.

۱- (۶) . سوره سبا, آیه ۲۴.

شما می بینید خدای سبحان می فرماید یا سمع یا عقل (۱) نمی فرماید یا عقل یا شرع, عقل در مقابل شرع نیست عقل در مقابل سمع است و سمع را هم خود عقل رهبری می کند انسان حرف را یا به برهان تامّ عقلی می زند مثل اینکه می گوید خدایی هست قیامتی هست وحی ای هست نبوّتی هست (اینها را عقل می گوید) یا به راهنمایی عقل به سراغ نقل می رود عقل می گوید قیامتی هست انسان از بین نمی رود نمی پوسد یک جایی هست اما من نمی دانم آنجا چه خبر است برو ببین آن کسی که از آنجا آمده می داند چه خبر است عقل ما را به نقل راهنمایی می کند عقل می گوید پاداشی هست کیفری هست اما آنجا چه خبر است چطور است روز پنجاه هزار سال یعنی چه؟ صراط مستقیم یعنی چه؟

شما مثلاً می بینید در همین آیه سوره مبارکه «فجر» که فرمود: (وَجِی ءَ یَوْمَئِذٍ بِجَهَنَّمَ یَوْمَئِذٍ یَتَذَکَّرُ الْإِنسَانُ وَأَنَّی لَهُ الذِّکْرَی) (۲) ظاهر آیه این است که جهنم را می آورند (وَجِی ءَ یَوْمَئِذٍ بِجَهَنَّمَ) با فعل مجهول هم یاد شده این جهنم را کشان کشان می آورند بعد صراط مستقیم را روی آن می کِشند (۳) اینها حرفهایی نیست که عقل بفهمد که جهنم را می آورند یعنی چه؟ صراط را روی جهنم می کشند یعنی چه؟ چطور جهنم منقول است آیا جهنم فقط منقول است یا همین طور که چندتا بهشت داریم چندتا جهنم هم داریم جهنم منقول داریم جهنم غیر منقول داریم اینها حرفهایی نیست که عقل بفهمد عقل فقط می فهمد که پاداشی هست کیفری هست خدای عادل, محاکمه ای می کند اما همین عقل دو مطلب دارد یکی اینکه من نمی فهمم یکی اینکه می فهمم که به کجا باید مراجعه کرد این است که هیچ نعمتی بالاتر از عقل نیست و هیچ فیضی بالاتر از عقل نیست دو فتوای خوب می دهد تا آنجا که مستقلّات عقلی اوست با برهان سخن می گوید, می گوید حرف این است از آن محدوده گذشته که به جزئیات برمی گردد یا به غیب برمی گردد دو فتوای شفاف و روشن دارد می گوید من نمی دانم, کسی هست که می داند و باید به او مراجعه کرد و آن وحی است حتماً هست بدون تردید هست چون ضرورت وحی را عقل ثابت می کند دیگر, لذا عقل در مقابل سمع است نه در مقابل شرع, آن شریعت را گاهی ما با عقل کشف می کنیم گاهی با نقل کشف می کنیم نه اینکه عقل ــ معاذ الله ــ در قبال شریعت باشد بگوییم عقلاً و شرعاً یا ــ معاذ الله ــ در قبال وحی باشد بگوییم بالوحی است یا بالعقل است عقل هرگز آن صلاحیّت را ندارد که در برابر شریعت باشد یا در برابر وحی باشد عقل مثل روایت معتبر زیرمجموعه وحی است و کاشف شریعت.

۱- (۷) . سوره فرقان, آیه ۴۴; سوره ملک, آیه ۱۰.

۲- (۸) . سوره فجر, آیه ۲۳.

۳- (۹) . الامالی (شیخ صدوق), ص۱۷۶.

در قیامت هم یک عدّه اعتراف می کنند می گویند: (لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ) (۱) بالأخره ما باید از یکی از این دو چراغ استفاده می کردیم یا باید خودمان می فهمیدیم چه چیزی بد است چه چیزی خوب است یا باید گوش می دادیم آنهایی که بلدند به ما بگویند آنهایی که بلدند یا خودشان پیامبر و امام(علیهم السلام) هستند یا از پیامبر و امام نقل می کنند بالأخره ما ای کاش یا می فهمیدیم یا گوش می دادیم (لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ) در آیه محلّ بحث هم همین طور است فرمود این گروه در دنیا که هستند نه اهل سمع اند نه اهل عقل (أَمْ تَحْسَبُ أَنَّ أَكْثَرَهُمْ يَسْمَعُونَ أَوْ يَعْقِلُونَ) اینها نه با عقل کار دارند نه با نقل خب بیش از دو چراغ که نیست اگر کسی روشش نه به استناد عقل بود نه به استناد نقل بود این کاری با شریعت ندارد لذا فرمود اکثری اینها بیراهه رفتند البته در اینها ممکن است کسانی باشند که سیّءالورود باشند و حَسن الخروج, طلیعه امرشان بد باشد پایان کار به توبه موفق بشوند اما اکثریشان بیراهه رفتند (أَمْ تَحْسَبُ أَنَّ أَكْثَرَهُمْ يَسْمَعُونَ أَوْ يَعْقِلُونَ إِنْ هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ).

خب بنابراین اینکه فرمود وقتی که عذاب را دیدند برایشان روشن می شود (مَنْ أَضَلُّ سَبِيلًا) یعنی معلوم می شود چه کسی مهتدی است چه کسی ضال است وگرنه اضلّ به معنای افعل تفضیلی در کار نیست (أَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ) اینجا مستحضرید که این دو مفعول را بعضیها خیال کردند که اله مفعول دوم است و برای اهمیّت مقدم شد و هوا مفعول اول است (۲) عدّه ای هم که منهم سیدناالاستاد(رضوان الله علیه) می گویند نه, تقدیم و تأخیری در کار نیست اله مفعول اول است و هوا مفعول دوم (۳) بالأخره انسان باید از قانونی پیروی کند دیگر, نظمی قانونی یک حساب و کتابی باید باشد آن حساب و کتاب یا هوای خودشان است یا هوای دیگری این حکومت استبدادی این است که انسان (اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ) حکومت مردم بر مردم هم [یعنی انسان] «إتّخذ» اهوای دیگران را آلهه خود اما حکومت الله بر مردم «اتخذ الله ربّه» این چنین نیست که انسان بدون قانون بتواند زندگی کند بدون نظم زندگی کند این نظم را یا میل و هوا و خواسته خود شخص تنظیم می کند این می شود حکومت استبدادی حالا یا در درون فرد و خانواده یا در درون جامعه فرق نمی کند یا شورایی زندگی می کند که «اتخذ اله أهواء عِدّهٍ» که هر چه این گروه گفتند ما عمل می کنیم این در داخله منزل باشد به این وضع است در داخله قبیله باشد که نظام سابق نظام قبیلگی بود به این سبک است یا نظام کنونی در کشورهای غیر الهی باشد حکومت مردم بر مردم حکومت مردم سالاری باشد از همین قبیل است اما اگر نظام اسلامی شد حکومت الله است و اگر گفته شد مردم سالاری یعنی مردم سالاری دینی مردمی که قرآن و عترت را قبول کردند فتوای قرآن و عترت بر آنها می شود حاکم هیچ کسی بی اله نیست برای اینکه بالأخره تابع چیزی باید باشد دیگر ولو تابع مِیل خودش اینکه می گوید ما هر چه بخواهیم می کنیم این همین است من هر چه دلم بخواهد می گویم و می کنم این (اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ) بدون اله نمی شود یعنی بدون نظم و قانون نمی شود بنابراین بر اساس نظر دوم اله می شود مفعول اول هوا می شود مفعول دوم ولی برخیها می گویند از بس مسئله اتّخاذ اله مهم بود مفعول دوم را مقدّم ذکر کرد مفعول اول را متأخّر.

۱- (۱۰) . سوره ملک, آیه ۱۰.

۲- (۱۱) . انوارالتنزیل, ج۴, ص۱۲۵.

۳- (۱۲) . مجمع البیان, ج۷, ص۲۶۹; المیزان, ج۱۵, ص۲۲۳.

فرمود اینها وضعشان این است اینها نظمی دارند قانونی دارند یا مستبدّند یا دموکراسی غیر دینی بالأخره اله اینها یا هوای خود شخص واحد است یا اهوای جمع, همین! این بارها به عرضتان رسید این حقوق بشری که اینها تدوین کردند هیچ پایگاه علمی ندارند حقوق را مستحضرید مثل فقه این سه مقطع دارد اینها در مقطع سوم گیرند هر کشوری قانونی دارد که رساله عملیه آنهاست یک سلسله مواد است در رساله های عملی به صورت مسئله مسئله در مصوّبات مجلس یک کشور به عنوان مادّه مادّه قانون, این مواد که در رساله های عملیه است یا مصوّبات مجلس هر کشور است متّخذ از مبانی است از یک فقیه سؤال بکنید که این موادّ و فتاوا را از کجا گرفتی؟ می گوید بر اساس مبنای خودم گرفتم من مبنایم این است که خبر واحد حجّت است من مبنایم این است که با شکّ در مقتضی می شود استصحاب کرد, من مبنایم این است که در اقلّ و اکثر برائتی هستیم من مبنایم این است که در اطراف علم اجمالی, مخالفت قطعیّه حرام است نه موافقت قطعیّه این مبانی من است این مبانی من در اصول ثابت شده به استناد آن مبانی من استنباط می کنم فتوا می دهم.

در قوانین کشورها هم همین طور است آن موادّ قانونی کشورها را که مجلس آنها تصویب می کند از یک مبانی گرفته شده آن مبانی, قانون اساسی آنهاست از آن مبانی به عنوان اصول یاد می شود از مصوّبات مجلسشان به عنوان مواد این دو مرحله درست است عمده آن است که آن مبانی را از کجا می گیرید آنها دستشان خالی است اما کسی که اسلامی فکر می کند دستش پر است می گوید من مواد را از مبانی می گیرم مبانی را از منبع, ــ منبع یعنی منبع! ــ من از وحی و قرآن و عترت می گیرم این دستش پر است آن که ما را آفرید عالم را آفرید ربط ما و عالم را آفرید دستوری داد ما از این منابع, مبانی را استنباط می کنیم از این مبانی, مواد را استخراج می کنیم و عمل می کنیم و به دیگران می گوییم. مجلس شورای اسلامی ایران هم همین طور است کشورهای اسلامی هم باید این طور باشد موادّی که مجلس تصویب می کند از مبانی می گیرد این مبانی در قانون اساسی هست به نام اصول, اصول قانون اساسی از قرآن و عترت گرفته شده همین طوری که ساخته نشده آنها که مردم سالاری دینی برایشان مطرح نیست مقطع مواد را دارند مرحله مبانی را دارند اما [در قسمت] منابع دستشان خالی است مثلاً این موادّ حقوقی رایج حقوق بشر را از یک سلسله مبانی می گیرند مثل آزادی, عدالت, امنیت اجتماعی, امانت, حُسن تفاهم, زندگی مسالمت آمیز, رعایت کنوانسیون بین الملل, میثاق بین الملل, حقوق متقابل, احترام متقابل اینها مبانی است از این مبانی, موادّ حقوقی را استنباط می کنند اینها درست است اما مهم ترین این مبانی مسئله عدل است که عدل, شاخصِ اینهاست و شاه کلید است عدل مفهومش هم خیلی شفاف و روشن است عدل یعنی «وضع کلّ شیءٍ فی موضعه» اینجا هم حرفی نیست اما جای اشیاء کجاست جای اشخاص کجاست زن جایش کجاست مرد جایش کجاست شراب جایش کجاست سرکه جایش کجاست گوسفند جایش کجاست خوک جایش کجاست دستشان خالی است درست است که شما از عدل گرفتید درست است که عدل «وضع کلّ شیء فی موضعه» معنایش همین است ما هم چیز دیگر نمی گوییم اما اشیاء جایشان کجاست اشخاص جایشان کجاست این است که می شود (اتَّخَذَ إِلٰهَهُ هَوَاهُ) هر جا که خودشان خواستند می گویند جای اشیاء این است لذا اگر دفاع را گفتند ترور می شود ترور, اگر مدافعین و مجاهدین را گفتند تروریست می شوند تروریست! دستشان خالی است این حقوق بشر غربی به هیچ وجه پایه علمی ــ پایه علمی یعنی پایه علمی! ــ ندارد ******خب جای اشیاء کجاست عدل یعنی چه دفاع یعنی چه استقلال یعنی چه؟ همه اینها حق است هر ملّتی باید مستقل باشد اما «الاستقلال ما هو؟ الحریّه ما هی؟ العدل ما هو؟ العمل ما هو»؟ شما می بینید اینها امضای دو طرف را عقد را ایقاع می دانند «وَ کفی بذلک ظلما» این رعایت عدل است دیگر خب اگر رعایت عدل است هر جا شما میلتان نبود به هم می زنید خب چندین قطع نامه علیه

اسرائیل امضا شده تصویب شده عمل نکردند یعنی گویا این حقوق مردم را هِبه کردند بعد پس می گیرند اینها هبه نیست اینها تعهّد متقابل است.

ص: ۶۰۱

بنابراین حرفِ اساسی را عقل می زند; عقل می گوید تا آنجا که من می فهمم راهنمایی می کنم آنجا که نمی فهمم دو فتوا می دهم یعنی اینکه من بلد نیستم کسی هست که بلد است دوم اینکه آن که بلد است از خدا می گیرد و صاحب وحی است آن قرآن و عترت است و اهل بیت این حرف عقل است. از این بگذریم می شود سفه می بینید قرآن کریم وقتی جریان ابراهیم(سلام الله علیه) را مطرح می کند می فرماید: (وَمَن يَرْغَبُ عَن مِلَّةِ إِبْرَاهِيمَ إِلَّا مَن سَفِهَ نَفْسَهُ) (۱) الآن شما می بینید بسیاری از بانکها کارشان را خردمندی اقتصادی می دانند و همین قرآن کریم اینها را دیوانه می داند می گوید ما مال را ندادیم که شما انباشته کنید یک عدّه را به جان هم بیندازید و آبروی یک عدّه را در اثر همین رباخوری ببرید اینکه فرمود کسی که ربا می خورد (الَّذِينَ يَأْكُلُونَ الرِّبَا لاَ يَقُومُونَ إِلاَّ كَمَا يَقُومُ الَّذِي يَتَخَبَّطُهُ الشَّيْطَانُ مِنَ الْمَسِّ) (۲) شما می بینید بانکداری ربوی را یک عدّه خرد و عقل و دانش می دانند همین را قرآ ن جنون می داند می گوید اینها مخبّطانه قیام دارند مال برای این نیست که شما یک جا انباشته کنی به تعبیر عدّه ای یک درصد یک طرف, نود و نُه درصد یک طرف دیگر خب دست اینها خالی است این می شود (اتَّخَذَ إِلهَهُ هَوَاهُ) هر چه میلشان هست اینها برابر همان میل عمل می کنند.

در جریان انعام هم فرمود انعام یک مقصد علمی داشته باشند به مقصد علمی برسند این طور نیست اگر هزارها سال قبل اسب و حمار یک روش خاص داشتند الآن هم همان طورند این طور نیست که به مقصد برسند تکامل پیدا کنند اینها بین نَثیل و معتلف اند همان بیان نورانی حضرت امیر(سلام الله علیه) که در همان اوایل نهج البلاغه است که حکومت سومی را تشریح می کند می فرماید بین نَثیل و معتلف بودند. (۳) شتر بین این دو حد دارد زندگی می کند دیگر حدّ سومی ندارد یا در علفزار در معتلف, علف تغذیه می کند یا ـ جسارت است ـ آنجایی که باید مدفوع دفع کند هست همین! گفت خیلیها بین آشپزخانه و دستشویی زندگی می کنند خب این همان است دیگر, تمام تلاششان این است که غذایی مصرف بکنند و بعد [دفع کنند], اینکه در بین دو حدّند اینها رشدی ندارند از این جهت اینها به مقصد نمی رسند همین حدّی که هستند, هستند و عدّه ای هم واقعاً حیوان محشور می شوند اما چرا از حیوان گمراه ترند برای اینکه از حیوان هیچ توقّعی نیست حیوان همین است دیگر.

۱- (۱۳) . سوره بقره, آیه ۱۳۰.

۲- (۱۴) . سوره بقره, آیه ۲۷۵.

۳- (۱۵) . نهج البلاغه, خطبه ۳.

در نظام تکوین که در سوره مبارکه «نور» گذشت اینها اهل تسبیح اند اینها اهل صلات اند (۱) کار خودشان را انجام می دهند. در نظام تشریع هم که تکلیف ندارند این انسان است با داشتن فطرت و عقل از درون و وحی و امامت و رسالت از بیرون کارِ حیوان را دارد می کند خب آن که حضرت امیر فرمود بین نَثیل و معتلف بودند خب از شتر به مراتب بدترند یعنی اینجا هم اضلّ منسلِخ از معنای تفضیلی است مگر به لسان تکوین در لسان تکوین اینها به مقصد نمی رسند کمال پیدا نمی کنند و کفّار و مشرکان و دنیامدارند هم همین طور است این درصدد مذمّت آنها نیست فرمود: (أَمْ تَحْسَبُ أَنَّ أَكْثَرَهُمْ يَسْمَعُونَ أَوْ يَعْقِلُونَ) این چنین نیست (إِنْ هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا) مشابه این را ذات اقدس الهی فرمود ما شما را وکیل اینها قرار ندادیم (أَفَأَنْتَ تَكُونُ عَلَيْهِ وَكِيلًا) شما وکیلِ بر اینها نیستید ولیّ اینها هستی وکیلِ بر اینها نیستی که اینها را به اجبار به راه بیاوری یک وقت است می گوییم شما وکیل از طرف فلان کس هستید وکیل هستید عنه یا وکیل هستید له اینجا معنای اجبار را نمی فهماند اما اگر گفتیم شما وکیل علیه نیستید یعنی بر اینها مسلّط نیستید که اینها را به اجبار به سمتی بکشانید آن گاه معنای این آیه که فرمود: (أَفَأَنْتَ تَكُونُ عَلَيْهِ وَكِيلاً) مشابه آیه ۴۵ سوره «ق» است که (نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَا يَقُولُونَ وَمَا أَنتَ عَلَيْهِم بِجَبَّارٍ) که بتوانی با جبر, اینها را به راه بیاوری این طور نیست اینها آزادند (لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ) (۲) بشر آزاد خلق شده است نه (لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ) معنایش این است که کسی امر به معروف نکند نهی از منکر نکند وگرنه آ ن می شود ـ معاذ الله ـ اباحی گری یعنی بشر در نظام تکوین آزاد است و گذشته از این, دین که امر قلبی است اجبارپذیر نیست اما در مقام عمل بالأخره امر به معروف است نهی از منکر است حدّ است تعزیر است و مانند آن. مردم طبعاً آزادند نمی شود جلوی آزادی تکوینی را گرفت اما تشریعاً بنده خدایند اگر ـ معاذ الله ـ تشریعاً هم کسی بگوید (لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ) این می شود اباحی گری این می شود هرج و مرج فرمود شما جبّار نیستید که به زور, اینها را به اسلام دعوت کنید چه اینکه در سوره مبارکه «غاشیه» به این صورت بیان فرمود: (فَذَكِّرْ إِنَّمَا أَنتَ مُذَكِّرٌ لَسْتَ عَلَيْهِم بِمُصَيْطِرٍ) (۳) تو صیطره نداری که به اجبار اینها را مسلمان بکنی شما می گویی فرمود: (قُلِ الْحَقُّ) (۴) حالا یا قبول می کنند یا نکول, این راه تربیت صحیح است که ذات اقدس الهی این راه را برای همه مشخص فرمود اینجا هم فرمود: (أَفَأَنْتَ تَكُونُ عَلَيْهِ وَكِيلًا).

۱- (۱۶) . سوره نور, آیه ۴۱.

۲- (۱۷) . سوره بقره, آیه ۲۵۶.

۳- (۱۸) . سوره غاشیه, آیات ۲۱ و ۲۲.

۴- (۱۹) . سوره کهف, آیه ۲۹.

«و الحمد لله ربّ العالمین»

آیات ۴۱ تا ۴۹ سوره فرقان ۹۰/۱۱/۲۳

.Your browser does not support the audio tag

(وَإِذَا رَأَوْكَ إِن يَتَّخِذُونَكَ إِلَّا هُزُواً أَهـٰذَا الَّذِى بَعَثَ اللَّهُ رَسُولاً (۴۱) إِن كَادَ لَيُضِلُّنَا عَنْ آلِهَتِنَا لَوْلاَ أَن صَبَرْنَا عَلَيْهَا وَسَوْفَ يَعْلَمُونَ حِينَ يَرَوْنَ الْعَذَابَ مَنْ أَضَلُّ سَبِيلًا (۴۲) أَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلهَهُ هَوَاهُ أَفَأَنتَ تَكُونُ عَلَيْهِ وَكِيلًا (۴۳) أَمْ تَحْسَبُ أَنَّ أَكْثَرَهُمْ يَسْمَعُونَ أَوْ يَعْقِلُونَ إِنْ هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلاً (۴۴) أَلَمْ تَرَ إِلَى رَبِّكَ كَيْفَ مَدَّ الظِّلَّ وَلَوْ شَاءَ لَجَعَلَهُ سَاكِناً ثُمَّ جَعَلْنَا الشَّمْسَ عَلَيْهِ دَلِيلًا (۴۵) ثُمَّ قَبَضْنَاهُ إِلَيْنَا قَبْضاً يَسِيراً (۴۶) وَهُوَ الَّذِى جَعَلَ لَكُمُ اللَّيْلَ لِبَاساً وَالنَّوْمَ سُبَاتاً وَجَعَلَ النَّهَارَ نُشُوراً (۴۷) وَهُوَ الَّذِى أَرْسَلَ الرِّيَاحَ بُشْراً بَيْنَ يَدَىْ رَحْمَتِهِ وَأَنزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً طَهُوراً (۴۸) لِنُحْيِىَ بِهِ بَلْدَةً مَيْتاً وَنُسْقِيَهُ مِمَّا خَلَقْنَا أَنْعَاماً وَأَنَاسِىَّ كَثِيراً (۴۹))

در همین سوره مبارکه «فرقان» که ملاحظه فرمودید در مکه نازل شد عناصر محوری این سور ه, توحید و وحی و نبوّت و معاد بود و هست و خطوط کلی اخلاق و حقوق و فقه را هم در بردارد و چون نظام ارزشی آنها این بود که اگر کسی از نظر مسائل مالی متمکّن است می تواند صاحب سِمت باشد و سِمتها را هم در مسائل مادّی منحصر می پنداشتند لذا خیال می کردند رسالت هم یک امر مادّی است و نظام ارزشیِ مادّی را باید داشته باشد و سرمایه دارترین مرد باید رسالت داشته باشد اگر رسالت بشر ممکن باشد, لذا وجود مبارک رسول گرامی(صلّی الله علیه و آله و سلّم) را ــ معاذ الله ــ استهزا می کردند و خود را مهتدی و آن حضرت را ضالّ می پنداشتند برای اینکه می گفتند: (إِن كَادَ لَيُضِلُّنَا عَنْ آلِهَتِنَا) اگر ما استقامت نمی کردیم این شخصی که مدّعی رسالت است مُضلّ ما بود ما را از بت پرستی که امر شریف و خوب است گمراه می کرد. خب اگر اسناد اضلال به حضرت صحیح باشد و حضرت ــ معاذ الله ــ مُضلّ باشد پس فی نفسه ضالّ است زیرا اگر کسی ضالّ نباشد که مُضلّ نیست پس درست است که اضلال را به آن حضرت نسبت دادند ولی لازمه اش آن است که آن حضرت فی نفسه ضالّ باشد لذا در پاسخ ذات اقدس الهی می فرماید وقتی اینها در معاد, عذاب الهی را دیدند می فهمند که (مَنْ أَضَلُّ سَبِيلاً) اینجا این (أَضَلُّ) گفته شد منسلخ از معنای تفضیل است زیرا حضرت در متن هدایت است که (إِنَّكَ عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ) (۱) آن حضرت در متن هدایت است ضلالتی اصلاً ندارد لذا اضلّ به معنای گمراه تر در برابر گمراه نیست.

۱- (۱) . سوره زخرف, آیه ۴۳.

مطلب دیگر اینکه نمی شود گفت که این (أَضَلُّ) به معنای افعل تفضیل است برای اینکه آنها در ضلالت شدید هستند. تعبیر قرآن درباره ضلالت شدیدِ آنها جای خود را دارد که می فرماید: (ضَلَالٍ بَعِيدٍ), (۱) (ضَلَالٍ مُبِينٍ), (۲) (يُنَادَوْنَ مِن مَكَانٍ بَعِيدٍ) (۳) این تعبیرات درست است اما کلمه (أَضَلُّ) که افعل تفضیل است یک امر قیاسی و نسبی است یعنی دو طرف هر دو ضالّ اند منتها یکی گمراه تر است لذا (أَضَلُّ) به معنای «اشدّ ضلالةً» نیست زیرا آنجایی که افعل تفضیل فاقد شرایط فضیلت

باشد آن دیگر نسبی در کار نیست آن افعل تفضیلهایی که صیغه افعل از آنها بسته نمی شود, لذا اینجا به معنای افعل تفضیلی نخواهد بود تعبیری نظیر (ضَلَالٍ بَعِیدٍ), (ضَلَالٍ مُبِینٍ) و امثال ذلک را خواهد داشت دیگر افعل تفضیل در کار نیست.

مطلب بعدی آن است که ذات مقدس پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) دربارهٔ اینها یقین نداشت که اینها اهل استدلال عقلی یا نقلی اند مظنّه هم نداشت که اینها اهل استدلال عقلی یا نقلی اند خداوند یقین او را نفی نکرد چون (أَمْ تَحْسَبُ) یعنی «لاـ تحسبْ» این اقلّ مراتب داوری آن حضرت درباره کفار است یک وقت است که آن حضرت یقین دارد, خدا یقین او را نفی می کند از این قبیل نیست یک وقت حضرت مظنّه و گمان دارد و خدا گمان او را نفی می کند از این قبیل نیست کمترین نظر درباره آنها فقط پندار است می فرماید پندار هم نداشته باش بنابراین اینجا جای یقین یا مظنّه و امثال ذلک نیست مدحی هم هست یعنی این پنداری هم که داری این درست نیست آنها نه اهل عقل اند نه اهل نقل اند.

ص: ۶۰۵

۱- (۲) . سورهٔ ابراهیم, آیهٔ ۳; سورهٔ شوری, آیهٔ ۱۸; سورهٔ ق, آیهٔ ۲۷.

۲- (۳) . سورهٔ آل عمران, آیهٔ ۱۶۴.

۳- (۴) . سورهٔ فصلت, آیهٔ ۴۴.

اما درباره عقل و نقل قرآن کریم گاهی سمع را بر قلب مقدّم می دارد (۱) گاهی به عکس, (۲) گاهی سمع را بر عقل مقدّم می دارد (۳) نظیر این گونه از موارد که تقدیم لفظی است گاهی هم قلب را بر سمع مقدّم می دارد (خَتَمَ اللّهُ عَلَی قُلُوبِهِمْ وَعَلَی سَمْعِهِمْ وَعَلَی أَبْصَارِهِمْ غِشَاوَهٌ) (۴) که در آ ن گونه از آیات قلب بر سمع مقدّم است این تقدیم لفظی به لحاظ خصوصیتهای موردی است نه برای آن است که سمع مقدّم بر عقل است.

مطلب دیگر آن است که پشتوانه سمع, عقل است چرا سمع حجّت است چرا قول پیامبر حجّت است برای اینکه ما برهان عقلی داریم خدای سبحان حکیم است انسان را که آفرید و انسان راهی دارد و مقصدی دارد راهنما لازم دارد که آن راهنما باید بیاید راه را مشخص کند مقصد را معیّن کند به وسیله عقل, ما ضرورت وحی و نبوّت را می فهمیم پشتوانه حجیّت قول پیغمبر, دلیل عقل است خود عقل می گوید من این مسائل را به خوبی می فهمم که بشر نیازمند به راهنماست و خودش نمی تواند مشکل راهنمایی خود را حل کند الاّ ولابد پیامبر معصوم می خواهد, آن گاه حرف پیامبر معصوم را کاملاً می پذیرد. پس پشتوانه نقل, عقل است که به دلیل عقل, سمع می شود حجّت. فرمود اینها نه اهل سمع اند نه اهل عقل (إِنْ هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ) منتها اینجا به لحاظ تکوین می توان گفت که اصل معنای خاصّ خودش را دارد یعنی افعل تفضیل است اینها از حیوانات گمراه ترند حیوان قدرت استدلال ندارد استقلال فکری ندارد نتیجه گیری نمی کند و مانند آن و همّت او هم بطن اوست غیر از این کار دیگر ندارد آنها در این جهت از حیوانات هم گمراه ترند برای اینکه حیوان سرمایه عقلی ندارد دلیل نقلی هم ندارد لذا در حدّ همان حیات حیوانی به سر می برد انسان با اینکه دارای دلیل عقلی است دارای دلیل نقلی است کار حیوانی انجام می دهد لذا (أَضَلُّ سَبِيلًا) است.

۱- (۵) . سوره نحل, آیه ۷۸.

۲- (۶) . سوره ق, آیه ۳۷.

۳- (۷) . سوره فرقان, آیه ۴۴.

۴- (۸) . سوره بقره, آیه ۷.

اما سرّ اینکه چرا نسخ و امثال نسخ در قرآن راه پیدا می کند بازگشتش به همان حرفهای قبلی است که قرآن یک کتاب علمیِ محض نیست نظیر یک کتاب طب و مانند آن, کتابِ درمان بالینی است شفای بالینی است یا [بر اساس] (وَاللَّهُ أَنبَتَكُم مِنَ الْأَرْضِ نَبَاتاً) (۱) یک رویش بالینی است به تدریج می خواهد جامعه را برویاند یا به تدریج می خواهد جامعه بیمار را درمان کند ناچار چنین کتابی نسخه های زمانی و زمینی دارد گاهی نسخه این است که انسان به طرف قدس نماز بخواند بشود قبله اول, گاهی باید به طرف کعبه نماز بخواند می شود قبله دوم, این چه به صورت نسخ بیاید چه به صورت تخصیص که بازگشت نسخ به تخصیص ازمانی است حتماً باید تدریجی باشد بنابراین سرّ وجود نسخ یا تخصیص ازمانی این است که به تدریج دارد جامعه را به مقصد می رساند اگر نسخه هست اگر درمان هست اگر طبّ بالینی است یا کشاورزی بالینی است حتماً باید تدریجی باشد.

پرسش: استاد ببخشید چطور حیوان با اینکه عقل و نقل ندارد ولی اینجا ضالّ محسوب می شود چون (أَضَلُّ) به معنای گمراه تر است پس حیوان باید ضالّ باشد؟

پاسخ: بله دیگر, نظام تکوینی همین است مقصدی ندارد که استدلال کند به مقصد برسد. در نظام تکوین حیوان هزار سال قبل با حیوان هزار سال بعد یکی است این دیگر بخواهد ترقّی کند و مقصدی داشته باشد راهی را طی کند استدلالی داشته باشد نیست وضعش همین است بعضیها هم در تمام مدّت عمر حیات حیوانی دارند اگر سنّشان به هفتاد سال رسید یک کودک هفتاد ساله هستند الآن هم که حرف می زنند همان حرف کودکانه است فقط از خوردن و خوابیدن و مانند آن سخن می گویند خب این از حیوان گمراه تر است برای اینکه حیوان دلیل عقلی و نقلی برای تکامل نداشت ولی انسان با داشتن دلیل عقلی و نقلی (فَنَبَذُوهُ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ) (۲) کردند.

ص: ۶۰۷

۱- (۹) . سوره نوح, آیه ۱۷.

۲- (۱۰) . سوره آل عمران, آیه ۱۸۷.

پرسش: استاد ببخشید با پذیرش پندار برای معصوم مقدمه برای سهو ایجاد نمی شود؟

پاسخ: نه, چون کارِ اینها دفع است نه رفع, خدای سبحان اینها را به وسیله مَلکه عصمت و فضایل دیگری که داد این ملکات حافظ اینها هستند از سهو و خطا و خطیئه و نسیان و امثال ذلک, اینکه فرمود: (سَنُقْرِئُکَ فَلَا تَنسَى) (۱) یعنی دیگر فراموش نمی کنیم این رعایت کردن برای پرهیز از سهو و نسیان است و خدای سبحان این ملکات را به آنها عطا کرده است و آنها واجد این ملکات اند خب.

پرسش: در جریان هدهد و امثال ذلک آیا ...حیوانی بود یا بالاتر از حیوانی بود.

پاسخ: آن هم به تعلیم وجود مبارک سلیمان بود این می بینید همه هدهدها همه حیوانات از این سنخ فکر طرْفی نمی بندند خدای سبحان به کوهها دستور داد همراه داوود نماز جماعت بخوانند (یَا جِبَالُ أَوِّبِی مَعَهُ), (۲) (إِنَّا سَخَّرْنَا الْجِبَالَ مَعَهُ) (۳) یک تسبیح تکوینی است که همیشه کوه و زمین و زمان دارند بر اساس آیه سوره «اسراء» که (إِن مِن شَیْ ءٍ إِلَّا یُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلٰکِن لَّا تَفْقَهُونَ تَسْبِیحَهُمْ) (۴) همه موجودات تسبیح گوی حقّ اند (یُسَبِّحُ لِلَّهِ مَا فِی السَّمَاوَاتِ وَمَا فِی الْأَرْضِ) (۵) یک تسبیح خاص است که کوهها و پرنده ها به دستور خدای سبحان همراه داوود و سلیمان دارند (وَوَرِثَ سُلَیْمَانُ دَاوُدَ وَقَالَ یَا أَیُّهَا النَّاسُ عُلِّمْنَا مَنطِقَ الطَّیْرِ), (۶) (إِنَّا سَخَّرْنَا الْجِبَالَ مَعَهُ یُسَبِّحْنَ بِالْعَشِیِّ وَالْإِشْرَاقِ), (۷) (یَا جِبَالُ أَوِّبِی مَعَهُ) (۸) این اَوّاب بودن این ناله کننده بودن را خدا به انبیا اسناد داد به انسانهای کامل اسناد داد و کوههای تحت تدبیر هم اسناد داد این کوهها و آن پرنده ها که (عُلِّمْنَا مَنطِقَ الطَّیْرِ) اینها به وسیله هدایت برین وجود مبارک سلیمان و داوود به اینجا رسیدند.

۱- (۱۱) . سوره اعلی, آیه ۶.

۲- (۱۲) . سوره سبأ, آیه ۱۰.

۳- (۱۳) . سوره ص, آیه ۱۸.

۴- (۱۴) . سوره اسراء, آیه ۴۴.

۵- (۱۵) . سوره جمعه, آیه ۱; سوره تغابن, آیه ۱.

۶- (۱۶) . سوره نمل, آیه ۱۶.

۷- (۱۷) . سوره ص, آیه ۱۸.

۸- (۱۸) . سوره سبأ, آیه ۱۰.

فرمود: (أَلَمْ تَرَ إِلَى رَبِّكَ كَيْفَ مَدَّ الظِّلَّ وَلَوْ شَاءَ لَجَعَلَهُ سَاكِناً ثُمَّ جَعَلْنَا الشَّمْسَ عَلَيْهِ دَلِيلاً) این از آن غرر آیات است سیدناالاستاد(رضوان الله علیه) می فرماید این ناظر به مسائل توحیدی و برهان بر توحید و امثال ذلک نیست این تتمّه و تنظیری است نسبت به مطالب گذشته _ حالا ببینیم آیا از این قبیل است یا ناظر به مسائل توحیدی است _ ایشان نُه آیه را همه را می فرمایند در یک سیاق است می فرمایند همان طوری که ما یک ظل داریم یک ظلمت داریم یک نور داریم در جهان تکوین, در جهان تشریع هم یک دین داریم یک سایه دین داریم یک ظلمت داریم که کفار و منافقان و مشرکان در ظلمت قرار دارند که با آیات قبل هماهنگ است اینها که (إِن يَتَّخِذُونَكَ إِلَّا هُزُواً) آنها که (أَضَلُّ سَبِيلاً) آنها که (اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ) آنها در ظلمت اند از شمسِ قرآن و عترت بهره ای ندارند و مانند آن که این با گذشته هماهنگ است حالا ببینیم با گذشته هماهنگ است (۱) یا سرفصل توحیدی است که با سایر آیات توحیدی هماهنگ است.

فرمود: (أَلَمْ تَرَ إِلَى رَبِّكَ كَيْفَ مَدَّ الظِّلَّ) این رؤیت در قرآن کریم گاهی با «إلی» استعمال می شود که بمعنی نظر دارد مثل «نظرتُ إلی القمر فلم أره», گاهی بدون «إلی» استعمال می شود (أَلَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِعَادٍ) (۲) , (أَلَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِأَصْحَابِ الْفِيلِ) (۳) در آن گونه از موارد این (أَلَمْ تَرَ) با «إلی» استعمال نشده به معنای همان رؤیت است اینجاها که با «إلی» استعمال شده تقریباً معنای نظر را می دهد به این طرف نگاه نکردی یا به این طرف نگاه بکن (أَلَمْ تَرَ إِلَى رَبِّكَ كَيْفَ مَدَّ الظِّلَّ) اگر زندگی افراد همه اش با آفتاب همراه بود خب در زحمت بودند اگر همه اش سایه و بدون آفتاب بود آن هم در زحمت بودند فرمودند برای استراحت و آسایش مردم, ما منطقه ها را طرزی تعبیه کردیم که برخی از مواقع و مواضع سایه است بعضی از مواضع روشن. سایه برای این است که خنک باشد معتدل باشد خود آنها زندگی کنند دامهایشان را آنجا ببرند آسایش و استراحت داشته باشند شب از همین قبیل است سایه از همین قبیل است منتها, دلیل اصلی سایه وجود آفتاب است اگر آفتاب نباشد که بر چیزی نمی تابد تا سایه ای برای آن پیدا بشود. عنصر اصلی پیدایش سایه, آفتاب است اما آن جِرم کثیف نظیر دیوار یا نظیر درخت که سایه دارد این در حقیقت مانع تابش نور است چون مانع تابش نور است سایه پدید می آید از او سخنی به میان نیامده یعنی از این شاخص به نام درخت یا دیوار سخنی به میان نیامده از حرکت سایه سخن به میان آمده حرکت سایه را قرآن به شمس اسناد نداد تا بگوییم که این با زمین محوری سازگار است نه با شمس محوری و جریان زمین محوری بر اساس هیئت بطلمیوسی است و باطل شده شمس محوری حق است شمس که حرکت نمی کند تا اینکه ما بگوییم به وسیله حرکت شمس, سایه حرکت می کند بلکه زمین حرکت می کند به وسیله حرکت زمین, سایه جابه جا می شود لذا قرآن اصلِ وجود سایه را به شمس اسناد داد نه حرکت سایه را, این یک مطلب.

۱- (۱۹) . المیزان, ج۱۵, ص۲۲۵.

۲- (۲۰) . سوره فجر، آیه 6

۳- (۲۱) . سوره فیل ، آیه 1

مطلب دیگر در سوره مبارکه «بقره» و مانند آن گذشت که علم یک اصطلاح دارد فرهنگِ محاوره اصطلاح دیگری دارد درست است که زمین حرکت می کند و شمس محورِ حرکت است و متحرّک, زمین است و علم همین مطلب را ثابت کرده است اما همینها که برای آنها در مسائل هیئت و نجوم مسلّم شد که زمین حرکت می کند وقتی می خواهند حرف بزنند می گویند وقتی که آفتاب طلوع کرده الآن شما در همه کشورها وقتی که می خواهید حرفِ شب و روز را بزنید می بینید همه می گویند چه وقت آفتاب طلوع می کند با اینکه اینها یقین دارند زمین طلوع می کند نه آفتاب, اگر آفتاب حرکت ندارد نه طلوع دارد نه غروب, این کُره زمین وقتی به دور خود می گردد آن بخشی که روبه روی آفتاب است می شود روز آن بخشی که پشت به آفتاب است می شود شب وقتی که این زمین دارد حرکت می کند در حقیقت این بخش از زمین طلوع کرده ما طلوع می کنیم نه آفتاب ولی وقتی بخواهیم حرف بزنیم چه می گوییم؟ می گوییم طلوع آفتاب فلان ساعت است این اختصاصی به شرقی یا غربی, شمالی یا جنوبی ندارد فرهنگ محاوره یک چیز است بحثهای علمی چیز دیگر است همانهایی که این مطلب را کشف کردند و در کلاسهای دانشگاهی شان تدریس می کنند که زمین حرکت می کند نه آفتاب وقتی می خواهند حرف بزنند می گویند وقتی که آفتاب طلوع کرده ما فلان ملاقات را داریم غرض آن است که محاوره یک حساب است بحثهای علمی حساب دیگر در سوره مبارکه «بقره» وقتی که فرمود: (فَإِنَّ اللّهَ يَأْتِي بِالشَّمْسِ مِنَ الْمَشْرِقِ فَأْتِ بِهَا مِنَ الْمَغْرِبِ) (۱) آنجا بیان شده که این مخالف با پیشرفت علم نیست مخالف با آخرین تحقیقات علمی نیست زبان محاوره یک چیز است زبان علم چیز دیگر بنابراین اگر همین دانشمندان می گویند آفتاب چه وقت طلوع می کند معنایش این نیست که از حرف خودشان در کلاس تدریس برگشتند و گفتند زمین حرکت نمی کند آفتاب حرکت می کند.

۱- (۲۲) . سوره بقره, آیه ۲۵۸.

پس روشن شد که سبب وجود سایه, آفتاب است (این یک) پیدایش سایه در اثر یک شاخص ظلمانی است (دو) منتها نامی از آن برده نشده, به وسیله حرکتِ زمین در اوقات گوناگون شب و روز, سایه کوتاه و بلند می شود (سه) در قرآن کریم فرمود ما شمس را دلیل سایه قرار دادیم یعنی سبب وجود سایه, شمس است; به چه دلیل سایه موجود است؟ به سبب شمس منتها در فرهنگ محاوره گفتند که شمس از دائرهالنهار زائل شد شما مثلاً نماز ظهر را بخوانید (أَقِمِ الصَّلاَةَ لِدُلُوكِ الشَّمْسِ إِلَى غَسَقِ اللَّيْلِ) (۱) زوال شمس را هنگام نماز ظهر قرار دادند از راه پیدایش ظِل و حرکت سایه از طرف مشرق به طرف مغرب معلوم می شود شمس از دایره نصف النهار زائل شده است آن وقت مثلاً نماز ظهر شروع می شود. این سایه که به وسیله شمس تولید می شود مطلب دقیقی را می فهماند که جهان, سایه خداست ظلّ الهی است اما این ظل, دلیل وجود شمس نیست بلکه شمس دلیل وجود ظِل است آنها که از راه مخلوق پی به خالق می برند بر اساس برهان «إن» از سایه به شمس پی می برند آنها که دقیق ترند از شمس به سایه پی می برند می گویند چون شمس فلان وضع را پیدا کرده است سایه هم جابه جا می شود ولی افراد عادی از سایه پی به شمس می برند در حقیقت شمس دلیل بر ظِل است نه به عکس یعنی برهان «لِمّی» اصل است نه برهان «إنّی».

مطلب بعدی آن است که این سایه که از شاخصی پدید می آید وقتی که آفتاب از طرف شرق طلوع کرد سایه این شاخص به طرف غرب است اول طولانی است بعد کوتاه, یک درخت اول صبح سایه اش طولانی است کم کم کوتاه می شود بعد از زوال این ظل تبدیل به فِیء می شود گرچه ظل گاهی به معنای فیء است گاهی به معنای خودش لکن در حقیقت سایه قبل از زوال را می گویند ظِل, سایه برگشت را می گویند فِیء «فاء» یعنی «رَجع» آن سایه برگشت را می گویند فیء «فإنّ الدنیا کفیء زائل» (۲) دنیا آن قدر ضعیف است که حتی نمی شود آن را به ظل تشبیه کرد بلکه آن را باید به فیء تشبیه کرد آفتاب بعد از ظهر خیلی دوامی ندارد سایه بعد از ظهر هم بشرح ایضاً «فاءَ» یعنی «رَجع» فِیء آن ظلّ حادث بعد از زوال است اگر در قبال ظِل قرار بگیرد. اما اینکه درباره بهشت وارد شده است که در بهشت ظِل است (۳) نه یعنی آنجا شمس است و شیء شاخصی هست و سایه ای پیدا شده چون آنجا (لاَ يَرَوْنَ فِيهَا شَمْساً وَلاَ زَمْهَرِيراً) (۴) سایه یعنی جای خنک و آرام و معتدل, یعنی فضای بهشت فضای سایه است فضای معتدل و خنک و گواراست. شمس دلیل بر ظِل است نه ظل دلیل بر شمس, این سایه در صبح برای این درخت و مانند درخت در طرف مغرب هست اول طولانی است بعد کم می شود در منطقه های استوایی اصلاً نابود می شود بعداً این سایه پدید می آید بعد از ظهر که فیء است که آفتاب به طرف مغرب حرکت می کند این سایه به طرف شرق حرکت می کند لحظه به لحظه این سایه طولانی می شود وقتی که به غروب رسید شمس غروب کرد دیگر سایه نیست آیا سایه نیست سایه معدوم شد یا چیزی در عالَم ولو در حدّ سایه هم باشد معدوم شدنی نیست به جایی برمی گردد می فرماید این سایه معدوم نمی شود (ثُمَّ قَبَضْنَاهُ إِلَيْنَا قَبْضاً يَسِيراً) یعنی هیچ چیز ولو در حدّ ضعیف ترین موجود به نام سایه باشد نابود نمی شود بلکه به اصلش برمی گردد.

۱- (۲۳) . سوره اسراء, آیه ۷۸.

۲- (۲۴) . الکافی, ج۸, ص ۱۴۱.

۳- (۲۵) . الکافی, ج۸, ص۹۹; «...یتنعّمون فی جنّاتهم فی ظلٍّ ممدود...».

۴- (۲۶) . سوره انسان, آیه ۱۳.

مطلب بعدی آن است که سایه حرکت نمی کند چون سایه لحظه به لحظه پدید می آید و لحظه به لحظه قبض می شود این طور نیست که این سایه ای که در لحظه قبل ثانیه قبل در فلان مکان بود او جای خودش را حرکت بدهد شما الآن وقتی چیزی را در برابر این چراغ برق قرار می دهید مادامی که در این قسمت ایستاده اید سایه اینجاست وقتی رفتید جای دیگر نه اینکه سایه شما به همراه شما حرکت کرد این همان سایه قبلی باشد این ظِل لحظه به لحظه حادث می شود هر کدام از اینها یک سایه جدیدند مثل این لامپهای ریزی که روشن می شود و متحرّک نشان می دهد این طور نیست این صدها یا دهها لامپ ریز است هر لحظه یکی روشن می شود چون متّصل است ما خیال می کنیم این نور قبلی بود اینجا آمده سایه حرکت نمی کند هر لحظه به لحظه یک سایه جدیدی تولید می شود آن هم در اثر حرکت زمین خود شخص هم که دارد حرکت می کند سایه به دنبال او می آید این موالاتِ اشیاء منقطع است ما خیال می کنیم اینها یک شیء است دارد حرکت می کند بالأخره زمین حرکت می کند و در هر لحظه یک گوشه قرار دارد و سایه جدید پیدا می شود.

ذات اقدس الهی فرمود این نظم ریاضی که شما می بینید ناظمی دارد که با این نظم دانشمندان هیئت و نجوم کار دارند اما بهره وری از این سایه برای دامدار و کشاورز و امثال ذلک است که اگر آفتاب مستقیم بتابد انسان و دام در زحمت اند اما اگر یک جا سایه باشد جای آسایش و استراحت است. مشابه این تعبیر را درباره شب و روز دارد که خدا شب را آفرید به عنوان لباس و سکونت شما روز را آفرید برای کارِ شما, در آیه محلّ بحث فرمود: ﴿وَلَوْ شَاءَ لَجَعَلَهُ سَاكِناً﴾ اگر این زمین را ساکن قرار می داد در اثر سکون زمین این سایه ساکن بود یا شمس را به زعم عدّه ای ساکن قرار می داد و در اثر سکونِ شمس, سایه ساکن بود همیشه اینجا سایه بود آفتاب اگر نتابد گیاه رشد نمی کند انسان حیاتش را باز نمی یابد و مانند آن لذا فرمود گاهی سایه است گاهی سایه نیست مثل اینکه گاهی شب است گاهی روز.

ص: ۶۱۲

فرمود: (ثُمَّ قَبَضْنَاهُ إِلَيْنَا قَبْضاً يَسِيراً) در جریان یَسیر سه وجه ذکر شده که این وجوه سه گانه را مرحوم شیخ طوسی در تبیان بیان کرده لکن وجه اول همان وجه ظاهر است که (یَسِیراً) یعنی «سهلاً», (۱) «یُسر» در برابر «عُسر» است فرمود برای ما آسان است. دو نمونه را ذات اقدس الهی در قرآن کریم ذکر می کند یکی ساده ترین موجودات و یکی دشوارترین موجودات هر دو را می فرماید برای ما آسان است. ساده ترین موجودات همین سایه است فرمود: برچیدن بساط سایه برای ما خیلی آسان است (ثُمَّ قَبَضْنَاهُ إِلَيْنَا قَبْضاً يَسِيراً). مشکل ترین کار هم جریان قیامت کبراست در قیامت کبرا کلّ جهان را به هم می زند دوباره می سازد خب اگر (وَالْأَرْضُ جَمِيعاً قَبْضَتُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَالسَّمَاوَاتُ مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ) (۲) کلّ این نظام را به هم می زند دوباره می سازد می فرماید: (ذٰلِكَ حَشْرٌ عَلَيْنَا يَسِيرٌ) (۳) این حشر اکبر برای خدای سبحان یَسیر و آسان است سرّش این است که خدای سبحان با ابزار و اَدوات و جوارح و امثال ذلک ـ معاذ الله ـ کار نمی کند, اگر طبق بیان نورانی حضرت امیر(سلام الله علیه) «فاعلٌ لا بمعنی الحرکات» (۴) او با اراده کار می کند کسی اراده کند که کلّ نظام را به هم بزند دوباره بسازد یا اراده کند که این سایه را جمع بکند یکسان است الآن شما با اراده تصوّر می کنید یک قطره آب را با اراده تصوّر می کنید اقیانوس اطلس را هر دو را یکسان بدون زحمت تصوّر کردید چون با اراده کسی بخواهد کاری انجام بدهد رنج بدنی و ابزاری ندارد فرمود هم آن کار (حَشْرٌ عَلَيْنَا يَسِيرٌ) هم این کار (قَبَضْنَاهُ إِلَيْنَا قَبْضاً يَسِيراً) اما (يَسِيراً) به معنای «تدریجاً» یا معانی دیگر این قدری با آیه شاید هماهنگ نباشد.

ص: ۶۱۳

۱- (۲۷) . التبیان فی تفسیر القرآن, ج۷, ص۴۹۴.

۲- (۲۸) . سوره زمر, آیه ۶۷.

۳- (۲۹) . سوره ق, آیه ۴۴.

۴- (۳۰) . نهج البلاغه, خطبه ۱.

پرسش: حضرت استاد اگر سایه عدم الشخص یا...

پاسخ: عدم ملکه است دیگر غیر از ظلمت است ظلمت عدم صِرف است ما سه قضیه داریم یکی نور داریم یکی ظلمت داریم یکی ظِل, اگر گفتیم این نور است که موجبه محصّله است اگر گفتیم این ظلمت است که سالبه محصّله است اگر گفتیم ظل است که موجبه معدوله المحمول است. در سوره مبارکه «قصص» به همین جریان لیل و نهار سرمدی اشاره کرده در آیه ۷۱ فرمود: (قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِن جَعَلَ اللَّهُ عَلَيْكُمُ اللَّيْلَ سَرْمَداً إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَهِ مَنْ إِلهٌ غَيْرُ اللَّهِ يَأْتِيكُم بِضِيَاءٍ أَفَلاَ تَسْمَعُونَ) هم در آیه ۷۲ فرمود: (إِن جَعَلَ اللَّهُ عَلَيْكُمُ النَّهَارَ سَرْمَداً إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَهِ مَنْ إِلهٌ غَيْرُ اللَّهِ يَأْتِيكُم بِلَيْلٍ) اگر خداوند طرزی این عالم را آفریده بود که شب و روزی در کار نبود همیشه شب بود یا همیشه روز بود این دیگر زندگی ممکن نبود. بعد فرمود شب و روز را منظّم آفرید که زندگی تأمین بشود شب را برای آسایش و استراحتتان خلق کرد روز را برای کارتان خلق کرد اینجا هم مسئله ظل و شمس از همین قبیل است ظل را آفرید ظل هم در شب هست هم در روز به آن معنا, آنجا که دارد (قَبَضْنَاهُ إِلَيْنَا قَبْضاً يَسِيراً) ناظر به همین ظلّ عصر و قبل از ظهر و بعد از ظهر است که اشاره شد. غرض این است که سایه را برای بخشی از زندگی آفتاب را برای بخشی از زندگی شب را برای بخشی از زندگی روز را برای بخشی از زندگی [خلق کرد]. هم نشان نظم دقیق ریاضی است که الآن اگر یک منجّم دقیقی باشد کاملاً می تواند مشخص کند که تا هزار سال ــ حالا بیشتر هم ممکن است ــ چندتا کسوف اتفاق می افتد چندتا خسوف, چندتا کلی است چندتا جزئی چه اینکه از این طرف هم اگر دقیق باشد می تواند حساب کند که در طیّ هزار سال گذشته چندتا خسوف اتفاق افتاد چندتا کسوف از بس عالم منظّم است اگر عالم با نظم دقیق ریاضی آفریده شده پس یک ناظم حکیمی دارد و اگر منافع و مصالح همه جانبه در نظر گرفته شده پس یک مبدأ رئوف و مهربان و حکیم و مصلحت اندیشی دارد گاهی قرآن کریم بر اساس نظم ریاضی موجودات سپهری سخن می گوید گاهی بر اساس منافع مردمی که در این نظم نهفته است سخن می گوید در سوره مبارکه «قصص» در آیات ۷۱ و ۷۲ و ۷۳ به مصلحت و حکمتی که در این کار است اشاره کرد.

اما در جریان ظِلال و فِیء که در سوره مبارکه «نحل» گذشت آنجا فرمود اینها هم ساجدند اینها هم خاضع اند در سوره مبارکه «نحل» در آیه ۴۸ فرمود: (أَوَ لَم یَرَوْا إِلَی مَا خَلَقَ اللَّهُ مِن شَیْ ءٍ یَتَفَیَّؤُا ظِلاَلُهُ عَنِ الْیَمِینِ وَالشَّمَائِلِ سُجَّداً لِلَّهِ وَهُمْ دَاخِرُونَ) سجده گاه ظِلال صبحها به طرف غرب است سجده گاه ظلال بعد از ظهر به طرف شرق است اینها داخرند خاضع اند مسبِّح اند خب ظل اگر یک امر عدمی محض بود که دیگر سجده نمی کرد ظِل غیر از ظلمت است یک وجود ضعیفی دارد و این وجود ضعیف در پیشگاه ذات اقدس الهی خاضع است خضوع تکوینی _ همان طوری که هر موجودی هم تکویناً خاضع تکوینی است _ تابع نظم است این چنین نیست که آنجا که باید طولانی باشد کوتاه بیاید آنجا که باید کوتاه بشود طولانی بشود تابع نظم ریاضی است در همه امور آن خالق خود و ناظم خود را تسبیح می کند.

«و الحمد لله ربّ العالمین»

آیات ۴۵ تا ۵۰ سوره فرقان ۹۰/۱۱/۲۴

.Your browser does not support the audio tag

(أَلَمْ تَرَ إِلَی رَبِّکَ کَیْفَ مَدَّ الظِّلَّ وَلَوْ شَاءَ لَجَعَلَهُ سَاکِناً ثُمَّ جَعَلْنَا الشَّمْسَ عَلَیْهِ دَلِیلاً (۴۵) ثُمَّ قَبَضْنَاهُ إِلَیْنَا قَبْضاً یَسِیراً (۴۶) وَهُوَ الَّذِی جَعَلَ لَکُمُ اللَّیْلَ لِبَاساً وَالنَّوْمَ سُبَاتاً وَجَعَلَ النَّهَارَ نُشُوراً (۴۷) وَهُوَ الَّذِی أَرْسَلَ الرِّیَاحَ بُشْراً بَیْنَ یَدَیْ رَحْمَتِهِ وَأَنزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً طَهُوراً (۴۸) لِنُحْیِیَ بِهِ بَلْدَةً مَیْتاً وَنُسْقِیَهُ مِمَّا خَلَقْنَا أَنْعَاماً وَأَنَاسِیَّ کَثِیراً (۴۹) وَلَقَدْ صَرَّفْنَاهُ بَیْنَهُمْ لِیَذَّکَّرُوا فَأَبَی أَکْثَرُ النَّاسِ إِلَّا کُفُوراً (۵۰))

چون سوره مبارکه «فرقان» در مکه نازل شد و عناصر محوری سوَر مکّی اصول دین است یعنی توحید و وحی و نبوّت و خطوط کلی اخلاق و حقوق هم در آن مطرح است بعد از بیان بخشهایی از مسائل توحیدی و وحی و نبوّت به این قسمت مسائل توحیدی هم اشاره فرمودند. نظر شریف سیدناالاستاد(رضوان الله علیه) این است که این آیات با چند آیه قبل هماهنگ است (۱) آیات قبل این بود که افراد برخی مؤمن اند برخی جاهل اند بعضی در جهالت اند بعضی در ضلالت اند بعضی روشن اند بعضی تیره و تاریک اند چه اینکه در نظام تکوین هم یک جا ظلمت است یک جا ظِل است یک جا نور است یک جا شب است یک جا روز است و مانند آن. این یک تفطّن خوبی است و ایشان هم از سیاق استفاده می کنند لکن سیاق به شهادت اینکه در پایان هم باز مسئله توحید را مطرح می کنند این است که این ناظر به جریان توحید باید باشد.

۱- (۱) . المیزان, ج۱۵, ص۲۲۵.

مطلب دیگر آن است که آیات توحیدی متعدّد است برای اینکه مؤمنان و اهل نظر و اهل بصر یکسان نیستند گاهی می فرماید شما این آیات را اگر بررسی کنید پی به خدا می برید به زمین نگاه کنید به آسمان نگاه کنید به درخت نگاه کنید اینها آیات الهی اند شما را به آفریدگار و ناظم این عالَم هدایت می کنند گاهی مستقیماً ما را دعوت می کنند می فرمایند که ببین خدا دارد چه کار می کند نه اینکه زمین را نگاه کن (وَفِی الْأَرْضِ آیَاتٌ لِلْمُوقِنِینَ) (۱) از آیات زمین پی به الله ببری [بلکه] ما را

مستقیماً دعوت می کند می گوید ببین خدا دارد چه کار می کند!

این ببین خدا دارد چه کار می کند دو نکته را به همراه دارد یکی اینکه رؤیت حتماً باید رؤیت قلب باشد یکی اینکه مخاطب, شخص پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) است تا از نور او و فروغ او جامعه هم به این نورانیّت برسد ببین خدا دارد چه کار می کند این کارِ هر کسی نیست که ببیند لذا تاکنون سخن از متکلّم مع الغیر بود الآن سخن از غیبت است نه آن آیاتی که دارد (آتَیْنَا), (۲) (جَعَلْنَا), (۳) (فَقُلْنَا), (۴) اینها همه اش متکلّم مع الغیر است که قبلاً گذشت الآن از همه این متکلّمهای مع الغیر به ربّ که حضور را نمی رساند تبدیل شده است خب ببین خدا دارد چه کار می کند این معلوم می شود رؤیت بصری نیست رؤیت قلب است و یک بیننده خاص می خواهد (اولاً) به برکت آن بیننده, سایر افراد هم ممکن است ببینند (ثانیاً).

ص: ۶۱۶

۱- (۲) . سوره ذاریات, آیه ۲۰.

۲- (۳) . سوره فرقان, آیه ۳۵.

۳- (۴) . سوره فرقان, آیات ۲۰ و ۳۱ و ۳۵.

۴- (۵) . سوره فرقان, آیه ۳۶.

(أَلَمْ تَرَ إِلَى رَبِّكَ) خب یک وقت (سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْآفَاقِ) است که مرحله ضعیف است (وَفِي أَنفُسِهِمْ) (۱) است که مرحله قوی است بالا‌تر از همه اینها این است که مستقیماً ما را به ذی الآیه دعوت می کنند نه اینکه آیه ای هست و از آیه به الله پی ببریم مستقیماً کارهای اعجاز را می گویند ببین خدا چه کرده است اصلاً این کار, کار غیر خدا نیست (أَلَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِأَصْحَابِ الْفِيلِ) (۲) خب اینکه یک مقدار پرنده را بر فیلِ مسلّح مسلّط کند کار غیر او نیست اگر کسی بخواهد این کار را ببیند یقیناً فاعل این کار را هم خواهد دید بنابراین مراحل ابتدایی این است که (وَفِي الْأَرْضِ آيَاتٌ لِّلْمُوقِنِينَ) بعد (وَفِي أَنفُسِكُمْ أَفَلَا تُبْصِرُونَ) (۳) بعد می گوید این چنین نیست که حالا شما از آیه پی به ذی الآیه ببرید از سایه پی به شمس ببرید از خود شمس, شمس را بشناس که «آفتاب آمد دلیل آفتاب» (۴) بعد از شمس, سایه را بشناس (ثُمَّ جَعَلْنَا الشَّمْسَ عَلَيْهِ دَلِيلًا) چرا حالا از سایه پی به شمس می بری اینهایی که کارهای نجومی انجام می دهند و همه ما این طوریم که وقتی سایه شاخص مشخص شد که از طرف شرق به طرف غرب آمده پی می بریم که آفتاب از دایره نصف النهار زائل شده است از سایه پی به حرکت می بریم البته خود شمس برای ما روشن است. اما ذات اقدس الهی می فرماید این چنین نیست که شما شاخصی نصب بکنی سایه را مواظب باشی بعد ببینی وقتی این سایه از شرق به طرف غرب رفت پی ببری که شمس از نصف النهار زائل شده است خیر, چون شمس از نصف النهار زائل شده است سایه برگشت چرا به دنبال «إن» هستی از «لِم» کمک بگیر (أَلَمْ تَرَ إِلَى رَبِّكَ) نمی بینی خدا دارد چه کار می کند؟! این برای بخش سوم است برای کسانی که اهل رؤیت قلب اند چنین خطابی مخاطب خاص می خواهد و آن شخص مبارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) است (أَلَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ) (۵) مگر نمی بینی خدا دارد چه کار می کند؟!

۱- (۶) . سوره فصلت, آیه ۵۳.

۲- (۷) . سوره فیل, آیه ۱.

۳- (۸) . سوره ذاریات, آیات ۲۰ و ۲۱.

۴- (۹) . مثنوی معنوی, دفتر اول, بخش ۶.

۵- (۱۰) . سوره فجر, آیه ۶; سوره فیل, آیه ۱.

پرسش ...

پاسخ: همه جا که این طور باشـد از همین قبیل است آنجا که مستقیم ما را دعوت می کنـد به کار خـدا که ببین خدا دارد چه کـار می کنـد نه اینکه نظم عـالم را ببین بعـد پی به ناظم ببر از همان اول ناظم را ببین, ببین او چه کار محیّرالعقولی دارد انجام می دهـد (أَلَمْ تَرَ إِلَی رَبِّکَ کَیْفَ مَـدَّ الظِّلَّ وَلَوْ شَـاءَ لَجَعَلَهُ) آن ظِل را (ثُمَّ جَعَلْنَا الشَّمْسَ عَلَیْهِ دَلِیلًا) آفتاب دلیلِ سایه است نه سایه دلیل آفتاب, خدا دلیل بر ممکنات است نه ممکنات دلیل بر خدا اوست که ممکنات را آفرید اوست که ممکنات را تأمین می کند و هدایت می کند و به مقصد می رساند (ثُمَّ جَعَلْنَا الشَّمْسَ عَلَیْهِ دَلِیلًا ٭ ثُمَّ قَبَضْـنَاهُ إِلَیْنَا قَبْضاً یَسِـیراً) این (یَسِـیراً) سه وجه معنا شده (۱) در اینجا به همان معنای آسان بودن است.

پرسش: در زمان حضرت بقیه الله اگر ما بخواهیم...

پاسخ: خب الآن هم وجود مبارک حضرت هست خود ائمه همیشه این طور بودند وجود مبارک امام صادق(سلام الله علیه) این آیه را خواندنـد (بَـلْ هُوَ آیَـاتٌ بَیِّنَاتٌ فِی صُـدُورِ الَّذِینَ أُوتُوا الْعِلْمَ) (۲) فرمود مـاییم (۳) همیشه بودنـد دیگر, الآـن هم وجود مبارک حضـرت است در زمان آن یازده امام دیگر آن ذوات قدسـی بودند اینها البته اصلِ کار است وجود مبارک امام صادق فرمود به دنبـال چه چیزی می گردی می خواهی دلیل مفهومی اقامه کنی از آسـمان و زمین پی به خـدا ببری؟! اگر خـدا غایب بود بله غایب را از راه صـفات و اسـماء و علائم باید شناخت اگر کسی اینجا حاضر نباشد شما بخواهی به دیگری معرفی بکنی می گویی این چه کسـی است می گویی این پسـر فلاـن کس است برادر فلاـن کس است فلاـن اشـتغال را دارد فلان درس را خوانـده فلان جا زنـدگی می کنـد با این اوصاف او را می شـناسانی اما اگر در کنار شـما باشـد اول او را می بینی می شناسـی معرفت پیدا می کنی بعد اوصافش را می شناسـی این طور نیست که اگر کسـی حضور شما نشسته باشد به وسیله اوصاف او را بشناسـی که قدّش فلان است قیافه اش فلان است لهجه اش فلان است این را می بینی می شناسی بعد به اوصافش پی می بری. وجود مبـارک امام صادق فرمود خـدا که غایب نیست دنبال چه می گردی؟! خـدا را اول بشـناس ببین بعـد به اوصافش پی ببر این را از کجـا حضـرت اسـتفاده کرده؟ فرمود مگر برادران یوسف این کار را نکردنـد برادران یوسف در آن جریان نهایی که وجود مبارک یوسف آن کار را کرد اینها گفتند (أَإِنَّکَ لَأَنتَ یُوسُفُ) (۴) جنابعالی یوسفید؟ نگفتند یوسف تویی, گفتند تو, «أنت» را بر «یوسف» مقدم داشـتند (أَإِنَّکَ لَأَنتَ یُوسُفُ) جنابعالی یوسفی؟ گفت وقتی که شما کسی را می بینی اول او را می شناسـی بعد به اسـمش پی می بری به وصـفش پی می بری به خانواده اش پی می بری می گویی جنابعالی اسمتان چیست پسر چه کسی هستید اول خود شخص را می شناسید وجود مبارک امام صادق فرمود برادران یوسف اول خودش را شناختند گفتند «أنت», «أنت» یعنی «أنت» یعنی ما تو را دیدیم دیگر می شناسـیم تو یوسـفی نه اینکه آن یوسـفی که ما گُم کرده ایم تویی اول اسم یوسف را نبردنـد بعد از یوسف به «أنت» پی ببرند اول «أنت» را دیدند تا بعد به یوسف پی ببرند (۵) خب این قرآنی است که همه می خوانند دیگر, یک امام صادق(سـلام الله علیه) می خواهد این طور استفاده کند غرض این است که وقتی او حاضر است به دنبال چه می گردی؟! بایـد دستی به چشم جان کشـید این چشم جان را بیدار کرد او را دید بعد ببینند او دارد چه کار می کنـد. این بخشـها چون هر مخـاطبی توان کشـیدن این بـار را ندارنـد مسـتقیماً به خود پیغمبر خطـاب می شود بعـد از آ نجا سرریز می کنـد به دیگران می رسـد دیدیـد این آبشارهای مهم اول روی دوش سـنگهای بزرگ می آید بعد به دامنه این کوه می ریزد آن آبشار مهم را هر درختی هر زمینی هر گیاهی نمی تواند تحمل کند این آبشارهای مهم اول روی دوش او می آید

بعـد پخش می شود به دیگران می رسـد این خطابهای مهم اول به شـخص پیغمبر(صـلّی الله علیه و آله و سـلّم) متوجّه می شود بعـد شـعاعش به دیگران می رسد فرمود ببین خدا دارد چه کار می کند خب این ببین خدا دارد چه کار می کند یک شـخص خاص می خواهـد دیگر (أَلَمْ تَرَ إِلَی رَبِّکَ کَیْفَ مَدَّ الظِّلَّ) آن بخشـهای دیگر هم همین طور است در جریان اصـحاب فیل هم همین طور است ببین چه کـار کرده بـا چنـدتا پرنـده جلوی همه این کارهـای ابرهه را گرفته. خب (أَلَمْ تَرَ إِلَی رَبِّکَ کَیْفَ مَدَّ الظِّلَّ) غرض این است که اختصاصی به وجود مبارک ولیّ عصر(ارواحنا فداه) ندارد همه ائمه را شامل می شود.

۱- (۱۱) . التبیان فی تفسیر القرآن, ج۷, ص۴۹۴.

۲- (۱۲) . سوره عنکبوت, آیه ۴۹.

۳- (۱۳) . الکافی, ج۱, ص۲۱۴.

۴- (۱۴) . سوره یوسف, آیه ۹۰.

۵- (۱۵) . ر.ک: تحف العقول, ص۳۲۸.

خب فرمود: (وَلَوْ شَاءَ لَجَعَلَهُ سَاكِناً ثُمَّ جَعَلْنَا الشَّمْسَ عَلَيْهِ دَلِيلًا) خدا دلیل بر ممکنات است نه ممکنات دلیل بر او, شـمس دلیل بر ظل است نه ظل دلیل بر شمس بله حالا کسی دسترسی ندارد شمس را ببیند از سایه کمک می گیرد فرمود: (ثُمَّ قَبَضْنَاهُ إِلَيْنَا قَبْضاً يَسِيراً). فرمود همان طوری که ما ظل را قرار دادیم برای اینکه بهشت گونه باشـد برای شـما جا برای آسایش و استراحت باشـد حالا یکی از مصادیق ظل همان بین الطلوعین است که آرام و لطیف و ملایم است یا جای خنکی است که انسان [در آن به سـر می برد] الآن ما در زیر این سـقف هستیم در ظلّیم در سایه ایم در آفتاب زندگی کردن کار آسانی نیست فرمود بهشت هم ظلّ ممدود دارد (۱) با اینکه شمس و قمری در کار نیست همه جایش سایه گونه است یعنی فضای نرم و معتدل و دلپذیر و قابـل زیست است. در بعضـی از تعبیراتی که مربوط به دوزخیان است فرمود اینها ظَلیل ندارنـد یعنی سایه بان ندارنـد (لاَ ظَلِيلٍ وَلاَ يُغْنِي مِنَ اللَّهَبِ) (۲) نه چیزی هست که آنهـا را از آن التهـاب آتش نجـات بدهـد نه سـایه بانی دارنـد خب با اینکه آنجا شمسی هم در کار نیست که سایه به این صورت داشته باشد ظَلیل یعنی سایه بان فرمود جهنّمیها ظلیل ندارند.

فرمود: (وَهُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الَّيْلَ لِبَاساً) نه اینکه شب را تاریک قرار داد نه اصـلاً برای شـما لباس دوخت شـما مرتّب بخواهید کار بکنید که نمی شود شـما در روایات کسب این روایات را به وسائل مراجعه فرمودید که اگر کسـی روز هم کار بکند شب هم کار بکنـد حقّ چشم را اَدا نکنـد تعبیر به حرمت شده است, (۳) حرمت یعنی حرمت! در روایات تعبیر به حرمت شـده یک انسان زراندوز طمّاع که شب کار می کند روز هم کار می کند آسایش هم ندارد به مزاج خودش و بچه هایش رحم نمی کند تعبیر به حرمت شـده, حرمت شده نه یعنی آن مال حرام است آن یک حکم وضـعی است اما این کار, کار حرام است اگر هم حرمت, حرمت تکلیفی باشـد یعنی خود این کـار حرام است اگر نباشـد حمـل بر کراهت بشود کراهتش شدیـد است یعنی این کار که انسان روز کار بکند شب هم کار بکند حقّ چشم را ادا نکند به مزاجش آسـیب برساند سـلامتش را رعایت نکند تعبیر به حرمت شده فرمود روز را کار کنید شب را استراحت و آسایش داشـته باشـید ما برای آسایش شـما جامه برای شـما دوختیم این لبـاس است برای شـما و خـواب را هم که جزء بهـترین برکـات است برای سـبات و آرامش قرار دادیم این شـنبه را که می گویند سَبت یعنی تعطیل (يَومَ سَبْتِهِمْ) (۴) یعنی روزی که تعطیـل بـود فرمود نوم برای تعطیلی این اعضـاست که قـدری آرام بگیرنـد بعد با نشاط بیشتری کار کنند ولی (وَجَعَلَ النَّهَارَ نُشُوراً) این نظم است روز برای چیست شب برای چیست خواب برای چیست بیـداری برای چیست این خواب و بیـداری هم نموداری از حیـات و ممات است انسان که می خوابـد یک مرگ موقّت است که (اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنفُسَ حِينَ مَوْتِهَا وَالَّتِي لَمْ تَمُتْ فِي مَنَامِهَا) (۵) در سوره مبـارکه «انعام» هم گـذشت که (هُوَ الَّذِي يَتَوَفَّاكُم بِاللَّيْلِ وَيَعْلَمُ مَا جَرَحْتُم بِالنَّهَارِ) (۶) هر شب مـا می میریم منتهـا یـک مرگِ موقّت روح را تقـدیم می کنیم بعـد به ما برمی گرداننـد لـذا مستحب است که انسان وقتی بیـدار شد بگوید «الحمد لله الذی أحیانی بعد ما أماتنی و إلیه النشور» (۷) این دعای هنگام بیـداری است دیگر, وقتی انسان از خواب برخاست اول صـبح می گویـد «الحمـد لله الذی أحیانی بعد ما أماتنی و إلیه النشور» خب این نوم یـک مرگ موقّتی است که انسـان بـا آن مرگ دائم آشـنا بشود بعـد فرمود: (وَهُوَ الَّذِي أَرْسَلَ الرِّيَاحَ بُشْراً بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ) یکی از مصادیق رحمت الهی باران است که امیـدواریم خـدای سبحان کشورهای اسلامی مخصوصاً کشور ما را از این رحمت خاصّ خودش برخوردار بفرماید!

۱- (۱۶) . سوره□ واقعه, آیه□ ۳۰.

۲- (۱۷) . سوره□ مرسلات, آیه□ ۳۱.

۳- (۱۸) . الکافی, ج۵, ص۱۲۷; وسائل الشیعه, ج۱۷, ص۱۶۴.

۴- (۱۹) . سوره□ اعراف, آیه□ ۱۶۳.

۵- (۲۰) . سوره□ زمر, آیه□ ۴۲.

۶- (۲۱) . سوره□ انعام, آیه□ ۶۰.

۷- (۲۲) . الکافی, ج۲, ص۵۳۹; مصباح المتهجّد, ص۱۲۷.

فرمود باران, رحمت است پیشاپیش رحمت, ریاح می آید که بشارت باران را به همراه دارد قبل از اینکه باران بیاید پیش درآمد باران, ریاح است که بشارت دهنده و مژده دهنده باران است. معمولاً در قرآن کریم هر جا سخن از رحمت و نعمت و بشارت است با جمع به کار می رود «ریاح» هر جا سخن از عذاب است مفرد به کار برده می شود طوری که مرحوم شیخ طوسی هم در تبیان این را دارند لکن ایشان نفرمودند غالباً, طرزی ذکر کردند که از آن دوام برمی آید (۱) لکن در قرآن کریم کلمه ریح به نحو مفرد آن هم برای رحمت و امثال ذلک به کار برده شد (وَجَرَيْنَ بِهِم بِرِيحٍ طَيِّبَةٍ) (۲) از همین قبیل است و در جریان سلیمان هم غالباً ریح به کار رفته که مفرد است نه ریاح برای سلیمان ما ریح را مسخّر کرده ایم (۳) و مانند آن (۴) .

بنابراین در بیان قرآ ن کریم غالباً نه دائماً از آن بادهای بشارت دهنده رحمت به جمع یاد شده است که «ریاح» فرمودند و از آن بادی که (سَخَّرَهَا عَلَيْهِمْ سَبْعَ لَيَالٍ وَثَمَانِيَةَ أَيَّام) (۵) آن گونه از عذابها به «ریح» که مفرد است تعبیر شده گاهی هم ریح طیّبه است گاهی هم برای سلیمان ریح قرار دادیم که معجزه اوست اینها مفرد است.

بعد فرمود: (وَهُوَ الَّذِی أَرْسَلَ الرِّيَاحَ بُشْراً بَيْنَ يَدَیْ رَحْمَتِهِ) پیشاپیش باران این بادها می آید. این ریاح هم بُشر است هم نَشر هم بشارت دهنده رحمت اند هم ناشر گیاهان اند ناشر هوایند ناشر درختهایند خیلی از چیزها را منتشر می کنند. در سوره مبارکه «مرسلات» آیه سه از آن ریاح به عنوان (وَالنَّاشِرَاتِ نَشْراً) یاد کرده است آغاز سور ه این است که (وَالْمُرْسَلَاتِ عُرْفاً فَالْعَاصِفَاتِ عَصْفاً وَالنَّاشِرَاتِ نَشْراً) این ناشرات همان بادهایی هستند که پراکنده می کنند گاهی برای تلقیح است گاهی برای تصفیه هواست اگر این بادها نوزد بعضی از این هواهای آلوده ممکن است اهلش را آسیب برسانند بنابراین اینها هم بُشرند هم نَشر هم بشارت دهنده اند و هم منتشرکننده آن خواصّ گیاهان یا خواصّ فضای دیگر (وَأَنزَلْنَا مِنَ السَّماءِ مَاءً) خب این ماء طهور که رحمت الهی است پیشاپیش اینها ریاحِ مُبشّرات می وزد.

ص: ۶۲۰

۱- (۲۳) . التبیان فی تفسیر القرآن, ج۷, ص۴۹۶.

۲- (۲۴) . سوره یونس, آیه ۲۲.

۳- (۲۵) . سوره انبیاء, آیه ۸۱.

۴- (۲۶) . سوره سبا, آیه ۱۲.

۵- (۲۷) . سوره حاقه, آیه ۷.

در جریان ریاح مبشّرات سوره‌ٔ مبارکه‌ٔ «اعراف» بحثش قبلاً گذشت; آیه ۵۷ سوره‌ٔ مبارکه‌ٔ «اعراف» این بود (وَهُوَ الَّذِی یُرْسِلُ الرِّیَاحَ بُشْراً بَیْنَ یَدَیْ رَحْمَتِهِ حَتَّی إِذَا أَقَلَّتْ سَحَاباً ثِقَالاً سُقْنَاهُ لِبَلَدٍ مَیِّتٍ) این بادها یک وسیله نقلیه اند ابرها را روی دوش خودشان می گیرند نظیر این فرقون دارها که این کالا را می برند این بادهای تند این ابرهای سنگین را روی دوششان می گیرند اِقلال یعنی به دوش گرفتن اینکه می گویند: «ما أقلّت الغَبراء و لا أظلّت الخضراء» همین است که در وصف اباذر(رضوان الله علیه) نقل شده «ما أقلّت الغَبراء» یعنی زمینِ خاکستری رنگ, هیچ کسی را روی دوش نگرفته «و لا أظلّت الخضراء» آسمانِ سبزرنگ بر کسی سایه نینداخته که «أصدق مِن ابی ذر» (۱) باشد اِقلال یعنی روی دوش گرفتن سیدناالاستاد(رضوان الله علیه) تعبیر رایجی داشت می فرمود آن بحبوحه مسلّط شدن توده ایها بر ایران و سلطه آنها بر آذربایجان می فرمود: «لم یکن لنا أرضٌ تُقلّنا و لا سماءٌ تُظِلُّنا» با اینکه آن چند سال چندین رساله سنگین نوشتند می فرمودند ما نه زمینی داشتیم که بتواند ما را روی دوش خود نگهدارد نه آسمانی داشتیم که سایه نرمی [بر سر ما بگستراند] بحبوحه قدرت پیشه وری و کمونیستی بود تمام مسجدها و حسینیه ها و سقّاخانه ها را اینها تبدیل کرده بودند به کلوپهای حزب توده.

در اینجا که دارد (حَتَّی إِذَا أَقَلَّتْ سَحَاباً) (۲) یعنی این بادهای تند این ابرها را روی دوش خود می گیرند خب اینها مأموریت دارند کجا ببرند در جایی که ذات اقدس الهی دستور می دهد چون اینها مأموران الهی اند سایه سجده می کند چه رسد به غیر سایه در مسئله (یَتَفَیَّؤُا ظِلاَلُهُ عَنِ الْیَمِینِ وَالشَّمَائِلِ) (۳) یا بخشهای دیگری که قبلاً داشتیم (۴) سایه دارد سجده می کند منتها ما خبر نداریم از همین قبیل است فرمود: (حَتَّی إِذَا أَقَلَّتْ سَحَاباً ثِقَالاً سُقْنَاهُ لِبَلَدٍ مَیِّتٍ فَأَنْزَلْنَا بِهِ الْمَاءَ فَأَخْرَجْنَا بِهِ مِن کُلِّ الثَّمَرَاتِ کَذٰلِکَ نُخْرِجُ الْمَوْتَی) (۵) لسان آن آیه این است که همان طوری که خدا زمینِ مرده را زنده می کند انسانهای مرده را هم زنده می کند چون در بهار دو کار انجام می شود یکی اینکه خوابیده ها بیدار می شوند یکی اینکه مرده ها زنده می شوند درختها در زمستان به خواب اند برخی از درختان در زمستان هم بیدارند مثل درختهای مرکّبات و اینها لذا وقتی سرما می آید آنها آسیب می بینند چون بیدارند آنکه بیدار است آسیب می بیند آنکه خواب است آسیب نمی بیند آنها خیلی آسیب پذیرند اگر سرما تند باشد بعضیها خواب اند بیدار می شوند بعضی مرده اند در بهار زنده می شوند درختها که خشک نشدند نمردند منتها خواب اند وقتی بهار که شد اینها بیدار می شوند اما آن کودی که زیر درخت است آن خاکی که زیر درخت است این مرده است دیگر مرده یعنی مرده اینکه دیگر جانی ندارد این دیگر جماد است وقتی باران نازل شد این درختهای خوابیده بیدار شدند رجوع می کنند به بالندگی و تغذیه هم خودشان بالا می آیند هم این خاکهای مرده را جذب می کنند در بدنه گیاه و این خاکِ مرده را روح می دهند استدلال قرآن به این نیست که این درخت بالنده شد این درخت که خواب بود این خاکِ مرده را فرمود ما زنده کردیم (اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ یُحْیِی الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا) (۶) زمینِ مرده را زنده می کند نه درختِ خوابیده را بیدار کند برهان معاد این است که این خاک مرده است و خدا آن را زنده می کند همین خاک را می کند خوشه و شاخه و میوه این امواتی هم که در قبرستان اند همین طور اینها را بیدار می کند دیگر شما هر سال دارید زنده شدن مرده ها را می بینید خب هیچ وقت سؤال نکردید که این خاکِ مرده چطور شده زنده؟! فرمود: (اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ یُحْیِی الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا) اینجا هم [یعنی در آیه ۵۷ سوره‌ٔ «اعراف»] فرمود ما این مرده ها را زنده کردیم (کَذٰلِکَ نُخْرِجُ الْمَوْتَی لَعَلَّکُمْ تَذَکَّرُونَ) بعد هم در آیه ۵۸ فرمود: (وَالْبَلَدُ الطَّیِّبُ یَخْرُجُ نَبَاتُهُ) این بلد طیّب نشان می دهد که اگر یک جا بَلْدِه گفته شد و مؤنث آورده شد نباید انتظار داشت که صفتش هم حتماً مؤنث باشد چون منظور از آن بَلْده همان بَلَد است در آیه محلّ بحث که فرمود ما بَلْدِه میّت و مَیت را زنده کردیم از همین قبیل است فرمود: (لِنُحْیِیَ بِهِ بَلْدَةً مَیْتاً) منظور از این بَلْده یا مکان است یا

بَلَد که مذکّر است به دلیل آیه سوره «اعراف» که فرمود: (وَالْبَلَدُ الطَّیِّبُ یَخْرُجُ نَبَاتُهُ) یا جای دیگر هم دارد که ما بَلَد میّت را و مَیْت را زنده کردیم. (۷)

۱- (۲۸) . الامالی (شیخ طوسی), ص۵۳.

۲- (۲۹) . سوره اعراف, آیه ۵۷.

۳- (۳۰) . سوره نحل, آیه ۴۸.

۴- (۳۱) . سوره رعد, آیه ۱۵.

۵- (۳۲) . سوره اعراف, آیه ۵۷.

۶- (۳۳) . سوره حدید, آیه ۱۷.

۷- (۳۴) . سوره فاطر, آیه ۹.

فرمـود این آب, آب طهور است یـک بحث مبسوط فقهی جنـاب فخررازی در ذیـل این آیه ذکر کردنـد کیفیت طـاهر بودن و اینکه با ماء مُستعمل در حَدَث اکبر آیا می شود دوباره وضو گرفت یا نه (۱) که این بحث مبسوط فقهی است و از حریم تفسیر بیرون است. (وَأَنزَلْنَا مِنَ السَّماءِ مَاءً طَهُوراً ٭ لِنُحْیِیَ بِهِ بَلْدَةً مَیْتاً) یعنی سرزمین موات را ما زنده بکنیم (یک) (وَنُسْقِیَهُ مِمَّا خَلَقْنَا أَنْعَاماً) (دو) (وَأَنَاسِیَّ کَثِیراً) (سه). انسان را بعـد از این دو امر ذکر کرد زمین که زنـده می شود با باغداری و کشاورزی زنده می شود پس باغداری و کشاورزی که موادّ غذایی جامعه را تأمین می کنند زنده شدند حیوانات هم که دامداری اند و وسایل نقلیه گذشـته بودند اینها زنده شدند چنین سـرزمینی قابل زیست است از این جهت انسان را بعد ذکر کرده. این تقدیم و تأخیر به لحاظ اینکه اگر جامعه انسانی بخواهـد در سـرزمینی زنـدگی کنـد بایـد زمین, میّت نباشد موات نباشد بایر نباشد دایر باشـد وقتی دایر شـد کشاورزی دارد باغداری دارد و مانند آن, پس از این جهت تأمین است دامداری اش هم که تأمین شده است به وسـیله (مِمَّا خَلَقْنَا أَنْعَاماً) آن وقت جا برای زیست انسان است که فرمود: (وَأَنَاسِیَّ کَثِیراً) از طیر هم استفاده می کنند از وحش هم اسـتفاده می کننـد اما آنها این چنین نیست که جزء عناصـر محوری حیات یک جامعه باشـند لـذا از طیر و وحش سـخنی به میان نیامده از کشاورزی و دامداری سخن به میان آمده برای اینکه احتیاجات با آن رفع می شود.

پرسش ...

۱- (۳۵) . التفسیر الکبیر, ج۲۴, ص۴۶۷ _ ۴۷۳.

پاسخ: همین, الفتات است. برای اینکه کارهایی که خدای سبحان می خواهد انجام بدهد یا اسم ظاهر است که خطاب نیست یا با ضـمیر غایب است مثل «هو» بعـد وقتی که اصلِ مطلب جا گرفت و در ذهن افتاد آن گاه خودش را نشان می دهـد به ضـمیر متکلّم مع الغیر در می آورد آنجا هم همین طور بود دیگر (أَلَمْ تَرَ إِلَی رَبِّکَ) که «ربّ» اسم است (کَیْفَ مَـدَّ الظِّلَّ) این (مَـدَّ) است که فعل غایب است (وَلَوْ شَاءَ لَجَعَلَهُ) است که فعل غایب است (ثُمَّ جَعَلْنَا) با سه تا فعل غایب خدا را نشان داد بعد ضمیر متکلّم مع الغیر را بیـان کرد که التفات از غیبت به حضور است گرچه «جعلنا» خطاب نیست ولی حضور را می رسانـد اینجا هم همین طور است (وَهُوَ الَّذِی جَعَـلَ لَکُمُ الَّیْلَ) است (وَجَعَلَ النَّهَارَ نُشُوراً) است (وَهُوَ الَّذِی أَرْسَلَ الرِّیَاحَ بُشْـراً بَیْنَ یَـدَیْ) اسـت بعد (وَأَنزَلْنَا) است بعد (لِنُحْیِیَ) است اول با چند فعل غایب یا ضـمیر غایب مسـئله را مطرح می کنند و ذهن را آماده می کنند بعـد از اینکه ذهن به حضور پروردگارش بار یافت آن وقت ضـمیر متکلّم مع الغیر مطرح است (لِنُحْیِیَ بِهِ بَلْدَةً مَیْتاً وَنُسْـقِیَهُ مِمَّا خَلَقْنَـا أَنْعَاماً وَأَنَاسِـیَّ کَثِیراً) این اَناسـی که جمع انسان است جمع انسان گاهی به اَناسـین است که خیلی کم اسـتعمال می شود نظیر بوسـتان که به بَساتین جمع بسـته می شود غالب جمع انسان همان اَناسی است که از اِنس مثلاً گرفته بشود (وَأَنَاسِیَّ کَثِیراً) این مفرد آوردن کثیر برای آن است که گـاهی فَعیـل معنـای جمع را می رسانـد مثل (حَسُنَ أُولئِکَ رَفِیقاً) (۱) قبلاً هم داشتیم (وَقُرُونـاً بَیْنَ ذلِکَ کَثِیراً) آیه ۳۸ همین سور ه این بود که (وَعَـاداً وَثَمُودَ وَأَصْـحَابَ الرَّسِّ وَقُرُونـاً بَیْنَ ذلِکَ کَثِیراً) چون گاهی فَعیل معنای جمع را می رساند (وَأَنَاسِیَّ کَثِیراً).

۱- (۳۶) . سوره نساء, آیه ۶۹.

بعد فرمود این باران را ما در فصول گوناگون در زمانهای متنوّع به سرزمینهای مختلف می رسانیم این طور نیست که همه جا در یک زمان, زمستان باشد در یک زمان, پائیز باشد درست است زمستان هست اما زمستانی که شمس مایل باشد نه عمود همه جا نیست اگر برای منطقه شمالی ما شمس مایل می تابد برای یک عدّه عمود می تابد الآن در طرفهای قطب جنوب تابستان است دیگر, این چنین نیست که شمس آنجا هم مایل بتابد آنجا عمود می تابد و تابستان است بالأخره.

پرسش ...

پاسخ: خب البته دیگر, بالاتر از همه این است که انسان در فعلِ خدا دارد حرف می زند قبلاً ملاحظه فرمودید که چهار بخشْ دینی است ولو همه اینها از علمِ دینی بیرون است آن چهار بخشی که دینی هست ولی از علمِ دینی بیرون است این است که ما بگوییم اسلام ما را به فراگیری علم دعوت کرده است ما هم موظّفیم به جامعه بگوییم «طلبَ العلم فریضه» (۱) موظّفیم بگوییم «اطلبوا العلم ولو بالصین» (۲) این ترغیب به فراگیری علم است عملی است دینی و از حوزه بحث بیرون است تعلیم باید برای رضای خدا باشد استاد حوزه و دانشگاه باید برای رضای خدا درس بگویند این تعلیم, فعلی است دینی این را نمی گویند علمِ دینی, دانشجو و طلبه در حوزه و دانشگاه باید برای رضای خدا درس بخوانند این عملی است دینی این را نمی گویند علمِ دینی چهارم کاربرد علوم باید دینی باشد یعنی محصول بهداشت و درمان ساختن داروهای حلال است یا محصول و کار کسانی که در دانشکده کشاورزی اند پرورش گیاهان است پرورش درختهاست پرورش گلهاست کاربرد اینها و عملیات اینها باید در خدمت جامعه باشد نه در مراکز فساد این چهارتا اعمالی است دینی اینها را نمی گویند اسلامی کردن دانشگاه آن پنج تا علمِ دینی است هر علمی که درباره وجود خداست دینی است هر علمی که درباره صفات خداست دینی است هر علمی که درباره عینیّت صفات با هم و عینیّت صفات خدا با ذات خداست دینی است هر علمی که درباره اقوال خدا, علوم الهی است مثل تفسیر و امثال تفسیر دینی است هر علمی که درباره افعال خداست که خدا چه کرد چه می کند این دینی است این پنج تا دینی است همه اینها یا در حوزه است یا در دانشگاه, دانشگاه درباره افعال خدا بحث می کند حالا کسی غافل است مطلب دیگر است فرض ندارد کسی زمین شناس باشد یا فیزیکدان باشد یا شیمیدان باشد و علمش الهی نباشد حالا او غافل است مطلب دیگر است وگرنه او دارد درباره فعل خدا بحث می کند خدا چنین کرد خدا چنین کرد, خب اگر کسی در قم دارد می گوید خدا چنین گفت این می شود دینی ولی اگر در دانشگاه گفت خدا چنین کرد دینی نیست او اگر دینی تر از این نباشد خب لااقل مثل این است منتها باید توجه داشته باشند که ما علمِ غیر دینی نداریم مگر کسی ـ معاذ الله ـ اصل مبدأ را منکر باشد بله اصل مبدأ را که منکر بود می شود لائیک آ ن وقت همه علوم هم می شود فسون و فسانه.

۱- (۳۷) . الکافی, ج۱, ص۳۰؛ کنزالفوائد, ج۲, ص۱۰۷.

۲- (۳۸) . روضه الواعظین, ج۱, ص۱۱.

خب فرمود: (وَلَقَدْ صَرَّفْنَاهُ بَيْنَهُمْ) ما این باران را اگر یکجا جاری کردیم همان جا نگه نمی داریم که در زمین فرو برود این را به صورت نهر تا بحر هدایت می کنیم و اگر در مکانهای متعدّد باراندیم آن هم تصریف است این (تَصْرِيفِ الرِّيَاحِ) (۱) زمینه «تصریف المیاه» است اینکه در ریاح تصرّف کردیم او را جابه جا کردیم برای اینکه ابرها را جابه جا بکند بارانها را جابه جا بکند پس اگر یک جا باران باراندیم او را نهرگونه می بریم اگر روی کوه دامنه کوه باران آمد با نهر این را تا بحر هدایت می کنیم که تمام اطراف را مشروب کند و تشنه ها را سیراب کند و اگر خود باران را در جاهای مختلف باراندیم برای آن است که مردم هر زمان و زمینی هم بهره ببرند (وَلَقَدْ صَرَّفْنَاهُ بَيْنَهُمْ لِيَذَّكَّرُوا) این نشان می دهد که این آیات, آیات توحیدی است ولی متأسفانه (فَأَبَى أَكْثَرُ النَّاسِ إِلَّا كُفُوراً) خیلیها گرفتار حس و تجربه اند خب وقتی معرفت شناسی آنها حس و تجربه بود از خودشان خبر ندارند چه رسد از امور غیبی اینها همان بیرون دروازه را دارند آباد می کنند.

در بحثهای قبلی هم یک بیان لطیفی از صدرالمتألهین(رضوان الله علیه) نقل شده است که هیچ انسان مادّی که درخت گونه زندگی می کند ترقّی نمی کند خیلیها حیاتشان حیات گاهی است یعنی خوب غذا می خورند خوب جامه در برمی کنند خوب بالنده اند مدتها در برابر آینه سرگرم اند تا خودشان را بیارایند و بیایند بیرون, این یک نهال خوبی است. بعد فرمودند که هیچ, هیچ یعنی به نحو سالبه کلیه هیچ درختی در عالَم ترقّی نمی کند آنکه بالا آمده فروعات اوست وگرنه دهن او ریشه او سرِ او در لجن است مگر درخت ترقّی می کند ریشه او دهن او در گِل و لای است اینکه بیرون آمده فروعات اوست شاخه, فرعِ آن ریشه است خیلیها هستند که درخت گونه زندگی می کنند اینها «نامٍ بالفعل و حیوانٌ بالقوّه» هنوز حیوان نشدند چه رسد به مراحل عالیه انسانیّت فرمود: (فَأَبَى أَكْثَرُ النَّاسِ إِلَّا كُفُوراً).

ص: ۶۲۵

۱- (۳۹) . سوره بقره, آیه ۱۶۴; سوره جاثیه, آیه ۵.

«و الحمد لله ربّ العالمین»

آیات ۴۵ تا ۵۴ سوره فرقان ۹۰/۱۱/۲۵

.Your browser does not support the audio tag

(أَلَمْ تَرَ إِلَی رَبِّکَ کَیْفَ مَدَّ الظِّلَّ وَلَوْ شَاءَ لَجَعَلَهُ سَاکِناً ثُمَّ جَعَلْنَا الشَّمْسَ عَلَیْهِ دَلِیلاً (۴۵) ثُمَّ قَبَضْنَاهُ إِلَیْنَا قَبْضاً یَسِیراً (۴۶) وَهُوَ الَّذِی جَعَلَ لَکُمُ اللَّیْلَ لِبَاساً وَالنَّوْمَ سُبَاتاً وَجَعَلَ النَّهَارَ نُشُوراً (۴۷) وَهُوَ الَّذِی أَرْسَلَ الرِّیَاحَ بُشْراً بَیْنَ یَدَیْ رَحْمَتِهِ وَأَنزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً طَهُوراً (۴۸) لِنُحْیِیَ بِهِ بَلْدَةً مَیْتاً وَنُسْقِیَهُ مِمَّا خَلَقْنَا أَنْعَاماً وَأَنَاسِیَّ کَثِیراً (۴۹) وَلَقَدْ صَرَّفْنَاهُ بَیْنَهُمْ لِیَذَّکَّرُوا فَأَبَی أَکْثَرُ النَّاسِ إِلَّا کُفُوراً (۵۰) وَلَوْ شِئْنَا لَبَعَثْنَا فِی کُلِّ قَرْیَةٍ نَّذِیراً (۵۱) فَلا تُطِعِ الْکَافِرِینَ وَجَاهِدْهُم بِهِ جِهَاداً کَبِیراً (۵۲) وَهُوَ الَّذِی مَرَجَ الْبَحْرَیْنِ هذَا عَذْبٌ فُرَاتٌ وَهذَا مِلْحٌ أُجَاجٌ وَجَعَلَ بَیْنَهُمَا بَرْزَخاً وَحِجْراً مَّحْجُوراً (۵۳) وَهُوَ الَّذِی خَلَقَ مِنَ الْمَاءِ بَشَراً فَجَعَلَهُ نَسَباً وَصِهْراً وَکَانَ رَبُّکَ قَدِیراً (۵۴))

درباره آیه (أَلَمْ تَرَ إِلَی رَبِّکَ) سه مطلب را باید در نظر داشت مطلب اول اینکه این آیه و همچنین آیات بعدی درصدد بیان توحید و ادلّه وحدانیّت خدا و نظم عالم است دوم اینکه بعد از اینکه این آیات روشن شد که شمسی هستی بعضی جاها ظل است بعضی جاها نور بعضی جاها تاریک است بعضی جاها روشن بعضی جاها شب است بعضی جاها روز و بحرینی هست بعضی جاها شور است بعضی جاها شیرین بعضی جاها تلخ است بعضی جاها شیرین همان طوری که نظام تکوین این طور است نظام تشریع هم این طور است یک شمس حقیقتی است به نام وجود مبارک پیغمبر و اهل بیت(علیهم السلام) اینها فضای جامعه را روشن کردند بعضی در ظلمت اند بعضی در ظلّ اند بعضی در شب اند بعضی در فضای روشن اند بعضی تلخ و ترش و شورند بعضی شیرین اند بعضی شفاف اند و مانند آن. اگر کسی این چنین تفسیر بکند که آیات ۴۵ به بعد درصدد بیان توحید الهی است و تا پایان نظم را درست تقریر کند و از وجود نظم به ناظم پی ببرد و خداوند علّت پیدایش این نظام شفاف است (یک) و این نظام شفاف, علامت وجود خداست (دو) این نسبت متقابل که از یک طرف علّت است از طرف دیگر علامت محفوظ بماند بعد در بخش بعدی بگوید که همان طوری که در نظام تشریع, دینی هست و نبوّتی هست و امامتی هست بعضی در ظلمت اند بعضی در ظلّ اند بعضی روشن اند یعنی بعضی کافرند بعضی مؤمن اند بعضی منافق اند بعضی تلخ اند بعضی ترش اند بعضی شیرین اند یک تفسیر مقارن و تطبیقی داشته باشد این ممکن است اما بخواهد بگوید که نه, این آیات مستقیماً ناظر به تنظیر است یعنی همان طوری که در نظام تشریع بعضی مؤمن اند بعضی کافر بعضی نورانی اند بعضی ظلمانی, در نظام تکوینی هم یک جا شب است یک روز است یک جا ظلمت است یک جا روشن است این قدری بعید است. پس هاهنا امور ثلاثه اول اینکه این آیات درصدد بیان توحید است که خدا علّت است و نظم عالم, علامت; دوم اینکه مفسّر می تواند یک برداشت ذوقی و تطبیقی داشته باشد بگوید همان طوری که در تکوین یک جا روشن است یک جا تاریک یک جا ظلمت است یک جا ظل یک جا شیرین است یک جا تلخ و شور, در نظام تشریع هم همین طور است; سوم اینکه بگوییم این آیات فقط درصدد بیان تنظیر است این سومی مشکل است.

مطلب بعدی آن است که فرمود: (أَلَمْ تَرَ إِلَی رَبِّکَ کَیْفَ مَدَّ الظِّلَّ) به حسب ظاهر, انسان احساس می کند که این سایه درخت کم کم به درخت نزدیک می شود و تمام می شود یا سایه دیوار غروب که شد کم کم به طرف دیوار تمام می شود ولی خدا می فرماید سایه به طرف ما برمی گردد این معلوم می شود که (أَلاَ إِلَی اللَّهِ تَصِیرُ الْأُمُورُ), (۱) (وَإِلَی اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ) (۲) در حقیقت یا (إِنَّا لِلّهِ وإِنَّا إِلَیهِ رَاجِعُونَ) (۳) یک اصل کلی است هیچ چیزی خودبه خود پدید نمی آید و چیزی هم معدوم نمی شود اگر به حسب ظاهر به خفا می رود در تحت قبضه قدرت خدای سبحان خواهد بود فرمود ما او را به طرف خودمان جمع می کنیم (ثُمَّ قَبَضْنَاهُ إِلَیْنَا قَبْضاً یَسِیراً) نه اینکه خودبه خود این سایه تمام می شود یا به شاخص اصلی اش برمی گردد (ثُمَّ قَبَضْنَاهُ إِلَیْنَا قَبْضاً یَسِیراً).

جریان لیل و نهار هم این «لام» در (لَکُمُ) به همه می تواند متعلّق باشد یعنی (وَهُوَ الَّذِی جَعَلَ لَکُمُ الَّیْلَ لِبَاساً) «جعل لکم النوم سُباتا, جعل لکم النهار نشورا» این نظم به سود شماست که یک وقت کار بکنید یک وقت استراحت داشته باشید یک وقت به تجارت بپردازید یک وقت به عبادت بپردازید این (لَکُمُ) سرفصل است برای همه این عناوین و اینکه نظم عالم را ارائه کرد که سبب پیدایش باران چیست به ما هم یاد می دهد که ما چگونه باران ایجاد بکنیم سبب پیدایش و پرورش گیاه چیست به ما هم یاد می دهد که ما میوه های گلخانه ای داشته باشیم سبب پیدایش و پرورش انسان چیست به ما هم جریان سلولهای بنیادی را یاد می دهد اینها تعلیم است اگر سلولهای بنیادی مطرح شده است اگر میوه های گلخانه ای مطرح شده است بارانهای مصنوعی مطرح شده است برای اینکه خدا می فرماید من از این ابزار, فلان چیز را ایجاد می کنم یعنی شما رابطه این ابزار با فلان چیز را بفهمید (یک) دست به کار بشوید (دو) و ایجاد بکنید مشکلتان را حل بکنید (سه) این طور نیست که اگر سلولهای بنیادی مطرح شد یا بارانهای مصنوعی مطرح شد مشکلی ایجاد بشود اصلاً آیات, تعلیم این امور را به عهده دارد میوه های غیر فصل را با ایجاد شرایط در زمستان ایجاد می کنند قبلاً فکر می کردند که فلان میوه حتماً باید در تابستان رشد بکند اگر همان شرایط تابستانی را در گلخانه در زمستان انجام بدهند همان میوه را می دهد دیگر, قبلاً فکر می کردند که این کودک حتماً باید در رَحِم باشد اگر بیرون مثلاً باشد شدنی نیست بعد معلوم شد که بیرون هم شدنی است. قرآن چند کار را به ما یاد می دهد اصلِ اینکه ممکن دارای علّت است و آن علّت, ممکن آفرین است (یک) ممکن علامت وجود آن علت است (دو) و این راه, راه علمی است راه معجزه نیست چون راه عادی است (این سه) راه علمی راه عادی قابل تعلیم و تعلّم است و راه فکری دارد (چهار).

۱- (۱) . سوره شوری, آیه ۵۳.

۲- (۲) . سوره بقره, آیه ۲۱۰.

۳- (۳) . سوره بقره, آیه ۱۵۶.

پرسش: جناب استاد اگر بیان نمی شد توسط قرآن کریم آیا با تجربه بشر دست پیدا نمی کرد؟

پاسخ: اگر با تجربه دست پیدا می کرد بر اساس (عَلَّمَ الْإِنسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ) (۱) بود دیگر, ما نباید قارونی حرف بزنیم بگوییم بشر, بشر بی بشر! هر چه انسان دارد به تعلیم الهی است دیگر اگر ما قارونی فکر بکنیم هرگز به جایی نمی رسیم خیلیها هستند که اسلامی حرف می زنند ولی قارونی فکر می کنند می گویند ما خودمان کسب کردیم ما خودمان درس خواندیم (إِنَّمَا أُوتِيتُهُ عَلَى عِلْمٍ عِندِي) (۲) این را که شما باز بکنید با توحید هماهنگ نیست انسان را, بشر را, جامعه را بخواهید بفهمید به این بخش پایانی سوره مبارکه «قیامت» مراجعه کنید تا شناسنامه انسان را مشخص کند فرمود انسان (أَلَمْ يَكُ نُطْفَةً مِن مَنِيٍّ يُمْنَى) (۳) انسان را بخواهید سوره «نحل» مراجعه کنید (وَاللَّهُ أَخْرَجَكُم مِّن بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ لاَ تَعْلَمُونَ شَيْئاً) (۴) انسان را بخواهید ببینید آن بخش دیگر آیات را که (وَمِنكُم مَّن يُرَدُّ إِلَى أَرْذَلِ الْعُمُرِ لِكَيْلاَ يَعْلَمَ مِن بَعْدِ عِلْمٍ شَيْئاً) (۵) بسیاری از فقهای بزرگ ما بقای بر تقلید میّت را اشکال می کردند می گفتند که خیلی از این فقها و مراجع آخر عمر که شده این مسائل یادشان نیست حالاً بعد از مرگ یادشان است؟! شما می خواهی از فتوا تقلید کنید بله علم مردنی نیست شما که نمی خواهی از فتوا تقلید کنی شما می خواهی از این مرجع تقلید کنی باقی باشی بر فتوای مرجع, اگر می خواهی باقی باشی بر فتوای مرجع سه امر را ـ سه امر یعنی سه امر! ـ باید احراز کنی آن مرجع از بین نرفته این فتوا و علم از بین نرفته رابطه بین این دو هم محفوظ است شما رابطه را از کجا حفظ می کنی چقدر این استصحاب توان دارد که ثابت کند این بعد از مرگ هم این علم را دارد شما می خواهید از علم و فتوا تقلید کنی علم و فتوا که مرجع نیست از آن مرجع خشک و خالی می خواهی تقلید کنی او که مرجع نیست از یک مرجع عالِم بخواهی تقلید کنی باید احراز کنی که این شخص همان طوری که در دنیا صاحب رأی بود هم اکنون صاحب رأی است این خیلی آسان نیست انسان با استصحاب بتواند ثابت کند خیلی از مراجع اند که آخرهای عمر «من هر چه خوانده ام همه از یاد من برفت» (۶) شما این سه ضلع را ـ سه ضلع یعنی سه ضلع! ـ تا احراز نکردید نمی توانید بگویید بقا جایز است. غرض این است که انسان را بخواهید آیات, مشخص کرده شناسنامه انسان را در کفِ دستش داده پس هیچ به نحو سالبه کلیه هیچ کسی حق ندارد بگوید که بشر فهمیده اگر علم و دانش است بله (عَلَّمَ الْإِنسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ) (۷) ذات اقدس الهی گاهی از راه نقل به انسان چیز می فهماند گاهی از راه فطرت و عقل می فهماند این عقل چراغ خوبی است این فطرت چراغ خوبی است این (عَلَّمَ الْإِنسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ) چراغ خوبی است این (فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا) (۸) چراغ خوبی است آن قارونی حرف زدن یک ظلمتِ بدی است هیچ کس نمی تواند و مجاز نیست بگوید من خودم سی, چهل سال زحمت کشیدم به اینجا رسیدم. بنابراین قرآن کریم چندتا کار می کند ساخت و ساز بشر را به ما یاد داد ساخت و ساز گیاه را به ما یاد داد ساخت و ساز باران را به ما یاد داد ساخت و ساز امتزاج بحرین را به ما یاد داد آدم هم انجام می دهد.

۱- (۴) . سوره علق, آیه ۵.

۲- (۵) . سوره قصص, آیه ۷۸.

۳- (۶) . سوره قیامت, آیه ۳۷.

۴- (۷) . سوره نحل, آیه ۷۸.

۵- (۸) . سوره□ حج, آیه□ ۵.

۶- (۹) . دیوان سعدی, غزل ۴۲۱.

۷- (۱۰) . سوره□ علق, آیه□ ۵.

۸- (۱۱) . سوره□ شمس, آیه□ ۸.

پرسش: برخی آقایان به جواز تقلید از میّت قائل اند در عین حال این مشکل است واقعاً...

پاسخ: خب به زحمت ثابت می کنند خب فقیه فحلی مثل آخوند اشکال می کند مثل آقای نائینی اشکال می کند مرحوم آقا ضیاء به زحمت افتاده گاهی استصحاب در مسئله اصولی می کند می گوید حجیّت رأی را استصحاب می کنیم گاهی در مسئله فقهی استصحاب می کند, فحلی مثل آخوند مخالف است فحلی مثل نائینی مخالف است گذشته از این, آنها که دین را از سیاست جدا می دانند یک مرجع بی دخالت را با مرده یکسان می دانند لذا تقلید از هر دو را جایز می دانند از آن طرف شما می گویید خیلیها به آن استدلال می کردند «أمّا الحوادث الواقعه فارجعوا فیها إلی رُواه حدیثنا» (۱) از این طرف می گویید «مَجاری الامور بید العلماء» (۲) آن بیچاره که مُرده است که مقبوض الید است یدی ندارد تا شما به او مراجعه کنید اگر دلیل شما «مَجاری الامور بید العلماء» است اینکه بی دست است اگر «أمّا الحوادث الواقعه فارجعوا فیها إلی رُواه حدیثنا» اینکه بی زبان است اگر بنایتان بر این است که سیاست از دیانت جداست ما فقط فتوا می خواهیم تا حدودی مجازید لذا نائینی, آخوند این فحول از علما, بزرگان از علما(رضوان الله علیهم اجمعین) موافق با بقا نیستند اگر کسی بخواهد فتوا به بقا بدهد به نحو جزم باید این اضلاع سه گانه مثلث را احراز کند.

غرض این است که انسان این است پس هیچ یعنی هیچ! کسی حق ندارد بگوید اینها بشری است اگر وحی ای نبود, اگر وحی ای نبود یعنی اگر تعلیم الهی نبود [آن وقت] انسان می شد همان (مَنِیٍّ یُمْنَی) (۳) دیگر, بنابراین اگر کسی توانست با سلولهای بنیادی بشر بسازد این به تعلیم الهی است اگر میوه تابستانی را در زمستان در گلخانه پروراند به تعلیم قرآنی است هوشِ الهی باشد به تعلیم الهی است نقل باشد هماهنگ با عقل, تعلیمِ الهی است اینها را قرآن یاد داده پس این طور نیست که اگر چیزی را قرآن یاد داده و ما را هم تشویق کرده ما بنازیم بگوییم ما این کار را کردیم بله, معجزه این چنین نیست که کسی درس بخواند معجزه بیاورد علم, موضوع دارد محمول دارد نسبت دارد راه فکری دارد ممکن است کسی استاد باشد ممکن است کسی شاگرد باشد استاد مطالب فکری را از راه گفتن و نوشتن به شاگرد منتقل کند این راه فکری دارد اما معجزه به هیچ وجه راه فکری ندارد یعنی کسی سالهای سال صدها سال نزد وجود مبارک ابراهیم خلیل(سلام الله علیه) درس بخواند که شما چه کار کردید که مرده را زنده کردید [این ممکن نیست بتواند معجزه بیاورد] این به قداست روح وابسته است این علم نیست که موضوع داشته باشد محمول داشته باشد نسبت داشته باشد دلیل داشته باشد مدّعا داشته باشد این روح وقتی طیّب و طاهر شد وقتی اراده کرد مُرده زنده می شود معجزه درس نیست, کرامت درس نیست به قداست روح وابسته است از سنخ علوم نیست از سنخ مفاهیم نیست از سنخ موضوع و محمول و مسئله نیست روح که طیّب و طاهر شد وقتی اراده کرد درخت از جایش کَنده می شود خب بنابراین اینها هم صِبغه علمی دارد (یک) هم صبغه تعلیمی دارد (دو) و هم اگر کسی این کار را کرده است از سلولهای بنیادی بشر ساخت باید شاکر باشد که قرآن به او چیزی یاد داد او هم راه قرآن را ادامه داد (سه) این کارها را قرآن یکی پس از دیگری کرد.

۱- (۱۲) . کمال الدین, ج ۲, ص ۴۸۴.

۲- (۱۳) . ر.ک: تحف العقول, ص ۲۳۸.

۳- (۱۴) . سوره□ قیامت, آیه□ ۳۷.

پرسش:...

پاسخ: الآن هم همین طور است دیگر, در همین تابستان و زمستان به طور عادی که انسان باغی را آبیاری می کند و میوه می دهد مؤثّرْ اوست همه اینها ابزارند فاعل به معنای مابه اند نه فاعل به معنی ما مِنه آن که هستی می دهد همیشه خداست حتی این کاری هم که ما می کنیم آبی که می نوشیم این سیرابی پیدا می شود آن نشاط پیدا می شود خالقْ دیگری است اوست که اِنبات لَحم می کند فاعل اوست دیگران ابزار کارند در امور عادی هم همین طور است نه اینکه حالا در امور عادی ما خالق باشیم و در امور غیر عادی خدا خالق باشد که ما ابزار کار اوییم ما را به کار گرفته دارد این کارها را انجام می دهد.

این بیان نورانی حضرت امیر(سلام الله علیه) که تنها مسائل اخلاقی را بیان نکرده فرمود: «جَوَارِحُكُمْ جُنُودُهُ» (۱) اینها یک صبغه اخلاقی هم دارد که فرمود اعضا و جوارح شما سربازان خدایند مواظب باشید اگر بیراهه رفتید دیگر خدا از جای دیگر سرباز کِشی و لشکرکشی نمی کند ما را ــ خدای ناکرده ــ با زبان ما با دست ما می گیرد حرفی می زنیم که آبروی ما می رود کاری را می کنیم که آبروی ما می رود جایی می رویم که آبروی ما می رود فرمود این کار را نکنید بیراهه نروید اگر بیراهه رفتید خدا از جای دیگر لشکرکشی نمی کند اعضای شما سربازان او هستند «جَوَارِحُكُمْ جُنُودُهُ» اگر خواست بگیرد حالا یا رومیزی یا زیرمیزی می گیرید آبرویتان می رود این برای مسائل اخلاقی. خب اگر جوارح ما و جوانح ما سربازان او هستند کسی می تواند بگوید من نوآوری دارم من خودم ابتکار کردم من این درخت را به بار آوردم خب اعضا و جوارح که حق ندارد بگوید من آبیاری کردم من درخت رویاندم اوست که انسان را هدایت می کند (قَدَّرَ فَهَدَى) (۲) این اعضا را راه اندازی کرده آن آب را راه اندازی کرده این درختها را رویانده و سرزمینها برای اوست همه امور این طور است.

ص: ۶۳۰

۱- (۱۵) . نهج البلاغه, خطبه ۱۹۹.

۲- (۱۶) . سوره اعلی, آیه ۳.

پرسش: اگر این ابزارآلات عملی به فرماندهی عقل قدسی و وحی و شریعت عمل نکنند جنود الشیطان اند؟

پاسخ: در معاصی, این جنود شیطان است لکن در نظام کل خود شیطان هم یکی از سربازان خدای سبحان است منتها کلب معلَّم است شیطان را ذات اقدس الهی دو مأموریت داد هر دو در کمال زیبایی است یک مأموریت عمومی داد که وسوسه کند. وسوسه از بهترین و مقدس ترین چیزهای عالم است هر کس به جایی رسید از راه وسوسه رسید اگر وسوسه ای نباشد تحریکی نباشد جهاد اکبری نیست پیروزی در کار نیست انسان می شود فرشته, خب فرشته دیگر کمالی ندارد از این فرشته ها خدا زیاد آفرید انسانی که بخواهد «بار دیگر از مَلک قُربان شوم» یا «پرّان شوم» (۱) باید وسوسه داشته باشد (یک) با وسوسه بجنگد (دو) پیروز بشود (سه) از مَلک قُربان شود و مقرّب تر بشود (چهار) در نظام عالَم وسوسه چیز خوبی است بیش از این هم مسلّط نیست و حقّ دخالت هم ندارد لذا در سوره مبارکه «ابراهیم» می فرماید شیطان در قیامت می گوید من دعوت نامه نوشتم, انبیا دعوت نامه نوشتند اولیا دعوت نامه نوشتند عترت طاهرین دعوت نامه نوشتند عقل و فطرت دعوت نامه نوشتند این همه دعوت نامه را آنها نوشتند من هم دعوت نامه نوشتم می خواستید نیایید, همین! (۲) قسمت دوم چون کلب معلّم است این کلب معلّم و سگ تربیت شده هیچ کسی را گاز نمی گیرد مگر به دستور صاحبش! خب حالا صاحبش ذات اقدس الهی است فرمود یک عدّه هستند که ما همه نعمتها را به آنها دادیم بیراهه رفتند همه فرصتها را دادیم آنها بیراهه رفتند مهلت دادیم برای توبه و اِنابه بیراهه رفتند از آن به بعد این سگ معلّم را به جان اینها می اندازیم (أَنَّا أَرْسَلْنَا الشَّيَاطِينَ عَلَى الْكَافِرِينَ تَؤُزُّهُمْ أَزّاً), (۳) (إِنَّا جَعَلْنَا الشَّيَاطِينَ أَوْلِيَاءَ لِلَّذِينَ لاَ يُؤْمِنُونَ) (۴) اینها می بینید مرتب گرفتار وسوسه و شورش اند البته اختیار را از اینها نگرفته این هم کار بسیار مقدّسی است تنها نقص شیطان این است که «جُرمش این بود که در آینه عکس تو ندید» به تعبیر شیخناالاستاد مرحوم الهی قمشه ای و آنجا سجده نکرد و گرفتار ضلالت ابدی شد چون در برابر خدا ایستاد نسبت به ذات اقدس الهی ادّعای ربوبیّت کرده گفته جنابعالی نظرتان این است ولی من نظرم چیز دیگر است! خب این دیگر قابل بخشش نیست دو کار را خدا برای شیطان معیّن کرده هر دو در نظام احسن خوب است کاری به کسی ندارد لذا اگر کسی تحت اِضلال شیطان قرار گرفت در نظام تکوین دارد خدا را سجده می کند برای اینکه (لِلَّهِ يَسْجُدُ مَن فِي السَّماوَاتِ وَالْأَرْضِ) (۵) که استثناپذیر نیست بله در نظام تشریع که اختیار دارد و معصیت کرده است اهل دوزخ و جهنّم است. بنابراین اگر نعمتهای خدا را خدا به ما یاد داد و ما عمل کردیم و مشابه آن را ساختیم باید شاکر باشیم که این مکتب را قرآن فراسوی ما نصب کرد ولی کرامت معجزه و امثال ذلک که راه فکری ندارد راه علمی و مفهومی و ذهنی و علم حصولی و موضوع و محمول [و مانند] اینها ندارد راه تعلیم و تعلّم نیست.

۱- (۱۷) . مثنوی معنوی, دفتر سوم, بخش ۱۸۷.

۲- (۱۸) . سوره ابراهیم, آیه ۲۲.

۳- (۱۹) . سوره مریم, آیه ۸۳.

۴- (۲۰) . سوره اعراف, آیه ۲۷.

۵- (۲۱) . سوره رعد, آیه ۱۵.

فرمود: (وَهُوَ الَّذِی أَرْسَلَ الرِّیَاحَ بُشْراً بَیْنَ یَدَیْ رَحْمَتِهِ وَأَنزَلْنَا مِنَ السَّماءِ مَاءً طَهُوراً) این (مَاءً طَهُوراً) دو مطلب را می فهماند یکی اینکه طهارتهای شما را تأمین می کند چه طهارت حَدَثی چه طهارت خَبثی یکی سیراب شدن شما را, سیراب شدن انسان را در کنار سیراب شدن حیوان و سیراب شدن گیاه قرار داد طهارت را جداگانه ذکر کرد یک سلسله نعمتهای مادّی است که انسان و دام شریک اند اینکه فرمود ما درختها را باثمر کردیم میوه ها رویاندیم مزرعه و مرتع را رویاندیم (مَتَاعاً لَکُمْ وَلِأَنْعَامِکُمْ), [(۱)] (کُلُوا وَارْعَوْا أَنْعَامَکُمْ) [(۲)] این آیات نشان می دهد که انسان در بهره برداری از این گونه مواهب مادّی خداوند, با دام مشترکاتی دارد اما آ نجا که طبق بیان نورانی امام سجاد(سلام الله علیه) مربوط به علم و معرفت است آنجا مرز مشترک انسان و فرشته هاست دیگر دام در آنجا حضور ندارد امام سجاد(سلام الله علیه) به استناد آیه سوره مبارکه «آل عمران» که بحثش قبلاً گذشت فرمود در فضل علوم الهی همین بس که خداوند ملائکه و علما را یکجا ذکر می کند (شَهِدَ اللّهُ أَنَّهُ لاَ إِلهَ إِلَّا هُوَ وَالْمَلاَئِکَهُ وَأُولُوا الْعِلْمِ قَائِماً بِالْقِسْطِ) [(۳)] این استنباط امام سجاد(سلام الله علیه) نشان می دهد که انسان یک مرز مشترکی با فرشته ها دارد از همین استنباط می توان بهره دیگر برد و اینکه انسان یک مرز مشترکی با دام دارد که فرمود: (کُلُوا وَارْعَوْا أَنْعَامَکُمْ), (مَتَاعاً لَکُمْ وَلِأَنْعَامِکُمْ) اینجا هم یک مرز مشترکی بین انسان و دام هست فرمود شما را سیراب می کنیم انعامتان را سیراب می کنیم باغهایتان را سیراب می کنیم اما آن (طَهُوراً) مطلب دیگر است آنجا که شما را با وضو طاهر می کند با غسل طاهر می کند یا طهارتهای حَدثی را به شما می آموزاند آنجا دیگر مطلب دیگر است. فرمود: (وَأَنزَلْنَا مِنَ السَّماءِ مَاءً طَهُوراً) آنجا دیگر اگر طهور به معنای پاک کردن رذایل خَبثی باشد این هم مشترک است اما حدثی باشد دیگر مشترک نیست سقی مشترک است. جناب زمخشری در کشاف دو احتمال می دهد درباره ضمیر (لَقَدْ صَرَّفْنَاهُ بَیْنَهُمْ) یکی همین احتمالی است که در بحث دیروز گذشت که (صَرَّفْنَاهُ) یعنی ما این آب را جابه جا کردیم به همه برسد یا روی دامنه های کوه و ارتفاعات یک منطقه که بارید این برف یا تگرگ یا باران بارید به وسیله رودخانه ما به همه جا می رسانیم یعنی این را جابه جا می کنیم یا اینکه ما به وسیله باد این ابرهای پربار را دستور می دهیم در مناطق گوناگون ببارند در فصول گوناگون ببارند که ضمیر (صَرَّفْنَاهُ) به آن مَطَر برگردد. احتمالی که ایشان مطرح می کند به عنوان یکی از دو احتمال این است که (وَلَقَدْ صَرَّفْنَاهُ) یعنی این قول را, ما این مطلب را در جای جای قرآن می گوییم در کتابهای انبیای پیشین(علیهم السلام) گفتیم تا روشن بشود که این نظم یک ناظمی دارد [(۴)] (وَلَقَدْ صَرَّفْنَاهُ بَیْنَهُمْ لِیَذَّکَّرُوا) از این (لِیَذَّکَّرُوا) کمک گرفتند که منظور این است که ما این قول را این مطلب را به طور متنوّع در موارد گوناگون گفتیم (فَأَبَی أَکْثَرُ النَّاسِ إِلَّا کُفُوراً) آنها چون معرفت شناسی شان حس و تجربه است چیزی که محسوس آنهاست و با حس تجربه کردند می پذیرند و چیزی که معقول آ نهاست متأسفانه ادراک نمی کنند و نمی پذیرند لذا گرفتار کفر شدند فرمود: (فَلا تُطِعِ الْکَافِرِینَ وَجَاهِدْهُم بِهِ جِهَاداً کَبِیراً) شاید سرّ اینکه جناب زمخشری در کشّاف ضمیر (صَرَّفْنَاهُ) به قول الهی برگرداند برای اینکه با آیات بعدی نظیر (وَجَاهِدْهُم بِهِ) که ضمیر (بِهِ) به این کتاب و قول الهی و تعلیم الهی برمی گردد هماهنگ است. جهاد یک جهاد صغیر است یک جهاد کبیر یا یک جهاد اصغر است یک جهاد اکبر, جهاد صغیر با همین آهن است و دشمن بیرون را طرد کردن, جهاد اکبر همان مبارزه با نفس است که طبق آن روایات نورانی پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) فرمودند, [(۵)] جهاد با دشمن بیرونی, جهاد نظامی جهاد صغیر است و جهاد فرهنگی جهاد کبیر. جهاد نظامی یعنی کسی با یک زور بیشتری یک قدرت بیشتری رقیب را از پای در بیاورد جهاد فرهنگی استدلال می خواهد تقریر می خواهد برهان می خواهد تعلیم می خواهد مقدّمات مناظره می خواهد و مانند آن لذا این جهاد فرهنگی نسبت به جهاد نظامی بزرگ است آن جهاد نظامی جهاد صغیر (وَجَاهِدْهُم بِهِ جِهَاداً کَبِیراً) اثنای بحث توحید, مسئله رسالت را و ابلاغ پیام الهی را مطرح فرمود بعد به دنباله مطالب نظم الهی

و دلیل توحید حق, جریان دریاها را یا رودخانه های بزرگی که شبیه دریاست ذکر فرمود ﴿وَهُوَ الَّذِی مَرَجَ الْبَحْرَیْنِ هـذَا عَذْبٌ فُرَاتٌ وَهـذَا مِلْحٌ أُجَاجٌ﴾ مَرْج مخلوط کردن است حالا در اجسام خشک مثل گندم و اینها می گویند مخلوط شده است در مایعات می گویند ممزوج شده است ﴿مَرَجَ الْبَحْرَیْنِ﴾ چون اینها آب اند باید ممزوج شده باشد لکن به قرینه اینکه فرمود: ﴿وَجَعَلَ بَیْنَهُمَا بَرْزَخاً﴾ یعنی مقارن هم اند کنار هم اند ممزوج نشدند به دلیل اینکه فرمود برزخی بین اینهاست حاجز بین اینهاست ﴿حِجْراً مَّحْجُوراً﴾ در کار است. در بخشهایی از قرآن فرمود: ﴿فَهُمْ فِی أَمْرٍ مَرِیجٍ﴾ اینها در امر مریج اند هرج و مرج که می گویند یعنی همین, در سوره مبارکه «ق» آیه پنج این است ﴿بَلْ کَذَّبُوا بِالْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُمْ فَهُمْ فِی أَمْرٍ مَرِیجٍ﴾ امرِ مریج همین است که ما می گوییم قاطی کرده یعنی موضوعها را اشتباه کرده محمولها را اشتباه کرده احکام را اشتباه کرده اینکه قاطی کرده یعنی نظم علمی در گفتار او نیست موضوع از محمول خودش جدا شد محمول از موضوع خودش جدا شد با بیگانه پیوست می گوییم قاطی کرده تعبیر قرآن کریم این است که ﴿فَهُمْ فِی أَمْرٍ مَرِیجٍ﴾ اینها قاطی کردند برای اینکه اگر یک قضیه علمی باشد موضوع برای همین محمول باید باشد محمول باید برای همین موضوع باشد نسبتشان محفوظ باشد تا قضیه سامان بپذیرد اگر کسی مخلوط فکر می کند قاطی کرده باشد می گویند ﴿فَهُمْ فِی أَمْرٍ مَرِیجٍ﴾ در اینجا قاطی نشده به اصطلاح, ممزوج نشده مخلوط نشده به دلیل اینکه در آیه محلّ بحث فرمود: ﴿وَجَعَلَ بَیْنَهُمَا بَرْزَخاً﴾ و در سوره مبارکه «الرحمن» هم فرمود: ﴿مَرَجَ الْبَحْرَیْنِ یَلْتَقِیَانِ ٭ بَیْنَهُمَا بَرْزَخٌ لاَ یَبْغِیَانِ﴾ (۶) هیچ کدام بَغی دیگری ندارد هیچ کدام طلب دیگری ندارد هیچ کدام در حریم دیگری وارد نمی شود پس اختلاط نیست امتزاج نیست قاطی کردن نیست چون کلمه مَرْج قاطی کردن و اختلاط را می فهماند فوراً فرمود: ﴿بَیْنَهُمَا بَرْزَخٌ لاَ یَبْغِیَانِ﴾ منتها همان طوری که ﴿رَفَعَ السَّماوَاتِ بِغَیْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا﴾ (۷) یعنی آن عَمَد دیگر مرئی نیست اینجا هم ﴿جَعَلَ بَیْنَهُمَا بَرْزَخاً﴾ که «لا ترونها» آن برزخ چیست؟ آن اراده الهی است که دیدنی نیست اصلِ برزخ و حاجز هست که اینها مرزهایشان جداست اما چه چیزی نمی گذارد که اینها مخلوط هم بشوند ممزوج هم بشوند با اینکه هر دو مایع اند «لا ترونها» برزخی نیست که شما ببینید پس «جعل بینهما برزخاً بغیر برزخٍ ترونها» یعنی یک برزخ غیر مرئی دارد مثل اینکه آنجا فرمودند یک ستون غیر مرئی دارد حالا اراده الهی است یا تعبیرات دیگر, بنابراین اینجا که فرمود: ﴿جَعَلَ بَیْنَهُمَا بَرْزَخاً﴾ برای آن است که این محفوف است بما یَصلح للقرینیّه و مَرْج را به معنای خلط نگرفته به معنای مَزج نگرفته به معنای قاطی کردن نگرفته مرزها کاملاً از هم جدا هستند فرمود: ﴿وَهُوَ الَّذِی مَرَجَ الْبَحْرَیْنِ هـذَا عَذْبٌ فُرَاتٌ﴾ این ﴿هـذَا﴾ تصویر آن حادثه است گاهی یک قضیه گذشته را برای اینکه خوب برای مخاطب ترسیم بکنند تصویر بکنند او را به ذهن او این چنین می آورند به جای اینکه بگویند «أحدهما کذا و الآخر کذا» می گویند «هذا کذا و ذاک کذا» در جریان حضرت موسی(سلام الله علیه) که موسی دید یکی از قوم فرعون می خواست ستم بکند نسبت به آن مظلوم بنی اسرائیل به جای اینکه بفرماید «أحدهما کذا و الآخر کذا» فرمود: ﴿هذَا مِن شِیعَتِهِ وَهذَا مِنْ عَدُوِّهِ﴾ (۸) این ترسیم و تصویر صحنه واقعه است تا مخاطب خوب درک بکند این یک نکته ادبی است که اینها را لابد در مطوّل ملاحظه فرمودید آ نجا سخن از هذا و هذا نیست الآن قرنها از قصّه موسی و دو نفر که یکی را کُشت و دیگری زنده ماند گذشت اما برای ترسیم و تصویر آن واقعه که برای مخاطب حسّی بشود به جای اینکه بفرماید «أحدهما من شیعته و الآخر من عدوّه» یا کذا و کذا فرمود: ﴿هذَا مِن شِیعَتِهِ وَهذَا مِنْ عَدُوِّهِ﴾ اینجا هم همین طور است الآن ما دریا را نمی بینیم نزد ما حاضر نیست اما برای ترسیم و تصویر آن صحنه نزد مخاطب که اینها را مشهود ببیند فرمود این یکی شیرین است آن یکی تلخ است ﴿هُوَ الَّذِی مَرَجَ الْبَحْرَیْنِ هـذَا عَذْبٌ فُرَاتٌ﴾ فُرات یعنی شیرین ﴿وَهذَا مِلْحٌ أُجَاجٌ﴾ تلخ و شور اما آن مَرَج به معنای خَلَط نیست به معنای مَزَجَ نیست قاطی کردن نیست برای اینکه فرمود: ﴿وَجَعَلَ بَیْنَهُمَا بَرْزَخاً وَحِجْراً مَّحْجُوراً﴾ گویا آن برزخ به آن بحر دست راستی می گوید جلو نیا به بحر دست چپی

می گوید جلو نیا یا بحر شمالی می گوید جلو نیا به بحر جنوبی می گوید جلو نیا (حِجْراً مَّحْجُوراً) حِجر یعنی منع, محجور یعنی ممنوع این کتاب حَجر که در فقه هست [درباره] آ نها که ممنوع التصرّف اند است آن بحثی که قبلاً داشتیم با هاء بود یعنی متروک یا به معنای هذیان که (مُسْتَکْبِرِینَ بِهِ سَامِراً تَهْجُرُونَ) (۹) که آن قصّه _ معاذ الله _ «إنّ الرجل لیهجر» (۱۰) از این قبیل است آن با هاء است اما اینکه یکی از کتابهای فقه ما کتاب حَجر است یعنی منع, سفیه محجور است مُفلّس محجور است صبیّ محجور است یعنی ممنوع التصرّف است آن برزخ و حاجز به دو طرف به هر کدام تشر می زند (حِجْراً مَّحْجُوراً) یعنی نیا جلو به این طرف هم می گوید (حِجْراً مَّحْجُوراً) یا کلّ واحد از طرفین به یکدیگر می گویند من به مرز شما نمی آیم شما هم وارد محدوده من نشوید (وَجَعَلَ بَیْنَهُمَا بَرْزَخاً) که آن برزخ می گوید (حِجْراً مَّحْجُوراً) یا کلّ واحد از بحرین به یکدیگر می گویند (حِجْراً مَّحْجُوراً) در تتمّه براهین بر توحید فرمود: (وَهُوَ الَّذِی خَلَقَ مِنَ الْمَاءِ بَشَراً).

۱- (۲۲) . سوره نازعات, آیه ۳۳; سوره عبس, آیه ۳۲.

۲- (۲۳) . سوره طه, آیه ۵۴.

۳- (۲۴) . (سوره آل عمران, آیه ۱۸) تفسیر الامام العسکری, ص۶۲۵.

۴- (۲۵) . ر.ک: الکشاف, ج۳, ص۲۸۵.

۵- (۲۶) . الکافی, ج۵, ص۱۲.

۶- (۲۷) . سوره الرحمن, آیات ۱۹ و ۲۰.

۷- (۲۸) . سوره رعد, آیه ۲.

۸- (۲۹) . سوره قصص, آیه ۱۵.

۹- (۳۰) . سوره مؤمنون, آیه ۶۷.

۱۰- (۳۱) . الطرائف (سیدبن طاووس), ج۲, ص۴۳۲.

در اینجا دو احتمال هست یکی اینکه این ماء همان است که در سوره «انبیاء» بود که (وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْ ءٍ حَيٍّ) (۱) یا در سوره مبارکه «نور» بود که (وَاللَّهُ خَلَقَ كُلَّ دَابَّةٍ مَن مَاءٍ) (۲) یا نه منظور از این ماء, نطفه است که خداوند از نطفه بشر آفرید و جریان انساب و اسباب را راه اندازی کرد اگر فرزند انسان باشد خواهر انسان باشد پدر و مادر انسان باشد اینها با هم رابطه نسبی دارند بستگان داماد یا بستگان عروس باشند نسبت مصاهره ای برقرار است که از آنها به عنوان سبب یاد می شود فرمود: (وَهُوَ الَّذِی خَلَقَ مِنَ الْمَاءِ بَشَراً فَجَعَلَهُ) علی قسمین یکی مرد است که عامل نسب است یکی عروس و زن است که مصاهره و دامادی را به همراه دارد.

پرسش: حاج آقا خلقت حضرت آدم و حضرت حوّا و حضرت عیسی نسبت به ماء ...

پاسخ: آن دیگر نطفه نبود فرمود: (إِنِّی خَالِقٌ بَشَراً مِن طِینٍ فَإِذَا سَوَّیْتُهُ وَنَفَخْتُ فِیهِ مِن رُوحِی) (۳) و فرمود انسان اصلش (مِن طِینٍ) است نسلش (مِن ماءٍ) است (۴) حالا این نسل را دارد بیان می کند اگر منظور از این ماء همان باشد که در سوره «انبیاء» است آدم و حضرت عیسی و اینها هم در آن ماء شریک اند که (وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْ ءٍ حَيٍّ) اگر منظور از این ماء نطفه باشد اینها درباره فرزندان حضرت آدم(سلام الله علیه) است به استثنای حضرت عیسی.

۱- (۳۲) . سوره انبیاء, آیه ۳۰.

۲- (۳۳) . سوره نور, آیه ۴۵.

۳- (۳۴) . سوره ص, آیات ۷۱ و ۷۲.

۴- (۳۵) . سوره سجده, آیات ۷ و ۸.

فرمود: (وَهُوَ الَّذِی خَلَقَ مِنَ الْمَـاءِ بَشَـراً) آن گـاه این بشـر را دو قسم کرد یک قسـمت مردنـد که نَسب به همراه آنهاست یک قسـمت زن اند که صِهر و دامادی به همراه آنهاست و دوباره بر گشتند به صدر این سرفصل در این سرفصل فرمود: (أَلَمْ تَرَ إِلَی رَبِّکَ) این مطلب را با پیغمبر در میان گـذاشت گرچه همگان مأمورنـد تا حـدودی مقدور همگان است موظّف هم هسـتند اما خطاب مستقیم بـه پیغمبر(صلّی الله علیه و آلـه و سلّم) است که فرمـود نمی بینی خـدا چه کـار کرد؟! در بخش پایـانی این پاراگراف این مجموعه فرمود: (وَکَانَ رَبُّکَ قَدِیراً) این ردّ العجز الی الصدر است صدر این محدوده (أَلَمْ تَرَ إِلَی رَبِّکَ) اسـت ذیل این محدوده (وَکَانَ رَبُّکَ قَدِیراً) است.

«و الحمد لله ربّ العالمین»

آیات ۵۲ تا ۵۸ سوره فرقان ۹۰/۱۱/۲۶

.Your browser does not support the audio tag

(وَلَوْ شِـئْنَا لَبَعَثْنَا فِی کُلِّ قَرْیَةٍ نَّذِیراً (۵۱) فَلاَ تُطِعِ الْکَافِرِینَ وَجَاهِـدْهُم بِهِ جِهَاداً کَبِیراً (۵۲) وَهُوَ الَّذِی مَرَجَ الْبَحْرَیْنِ هـذَا عَذْبٌ فُرَاتٌ وَهـذَا مِلْحٌ أُجَاجٌ وَجَعَلَ بَیْنَهُمَا بَرْزَخاً وَحِجْراً مَّحْجُوراً (۵۳) وَهُوَ الَّذِی خَلَقَ مِنَ الْمَاءِ بَشَـراً فَجَعَلَهُ نَسَـباً وَصِهْراً وَکَانَ رَبُّکَ قَدِیراً (۵۴) وَیَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ مَا لاَ یَنفَعُهُمْ وَلاَ یَضُرُّهُمْ وَکَانَ الْکَافِرُ عَلَی رَبِّهِ ظَهِیراً (۵۵) وَمَا أَرْسَلْنَاکَ إِلَّا مُبَشِّراً وَنَذِیراً (۵۶) قُلْ مَا أَسْأَلُکُمْ عَلَیْهِ مِنْ أَجْرٍ إِلَّا مَن شَاءَ أَن یَتَّخِـذَ إِلَی رَبِّهِ سَبِیلاً (۵۷) وَتَوَکَّلْ عَلَی الْحَیِّ الَّذِی لاَ یَمُوتُ وَسَـبِّحْ بِحَمْدِهِ وَکَفَی بِهِ بِذُنُوبِ عِبَادِهِ خَبِیراً (۵۸))

چون سوره مبارکه «فرقان» در مکه نازل شد و مسئله وحی هم از مسائل محوری سوَر مکّی بود در آیه ۵۱ فرمود: (وَلَوْ شِئْنَا لَبَعَثْنَا فِی کُلِّ قَرْیَةٍ نَّذِیراً) اگر خـدا می خـواست می تـوانست برای هر محلّی یـک پیـامبری اعزام بکنـد لکـن وجـود مبـارک پیامبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) را برای کلّ این منطقه مبعوث کرد و بار سنگین را روی دوش آن حضرت قرار داد فرمود بار تو سـنگین است ما اگر می خواستیم می توانستیم ولی شأنیّت تو, شخصـیّتی که به تو دادیم باعث شده است که آن بار سنگین را روی دوش تو بگذاریم که کلّ این منطقه به رسالت تو احیا بشود لذا باید یک جهاد کبیر بکنی یک جهاد سنگین بکنی هم جهاد فرهنگی سـنگین تر از جهاد نظامی است هم وسـعت حوزه مسئولیّت تو باعث جهاد کبیر است لـذا فرمود: (وَجَاهِدْهُم بِهِ جِهَاداً کَبِیراً) منظور از این جهاد نمی توانـد جهاد نظامی باشـد زیرا این سور ه در مکه نازل شـده است در مکه سـخن از جهاد نبود حکومتی تشـکیل نشده بود نیروهای نظامی در اختیار نداشتند تا بتوانند جهاد کنند فقط یا در تقیّه بودند یا صبر و بردباری و مظلومیّت به سر می بردنـد و اگر این سور ه در مـدینه نازل می شد ممکن بود ناظر به جهاد نظامی باشد بنابراین طبق این دو قرینه ای که هست یکی اینکه منـاسب با آن آیه (لَوْ شِـئْنَا لَبَعَثْنَا فِی کُلِّ قَرْیَةٍ نَّذِیراً) است (یک) و از طرفی هم در مکه جا برای جهـاد نظـامی نبـود (دو) معلـوم می شـود که منظـور از این جهـادِ کـبیر, تحمّـل تبلیـغ دشوار تعلیم دشوار و تزکیه دشوار اسـت (وَجَاهِدْهُم بِهِ جِهَاداً کَبِیراً).

ص: ۶۳۴

مطلب دیگر این است که ذات اقدس الهی چند کار را در عالم انجام می دهد بعضی از کارهاست که مخصوص اوست احدی

توان آن را نـدارد چه اینکه بعضـی از اشـخاص اند که مخصوص به سِمَتهایی هسـتند که دیگران فاقد آن ارزش و سِمَت اند. خـدای سـبحان انبیـا را مبعوث می کنـد به وسـیله آنها ائمه(علیهم السـلام) را مشـخص می کنـد که این کار مخصوص خـدای سبحـان است افرادی هم در اثر داشـتن عصـمت, شایسـته دریـافت نبوّت و رسالت و امامت انـد که این هم بر اساس (اللّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ) (۱) در اختیار خدای سـبحان است و گروه مخصوصـی به عنوان مبدأ قابلی. معجزاتی هم خدای سبحان به انبیا و اولیایش عطا کرده است که این معجزات هم مخصوص ذات اقـدس الهی است راه فکری نـدارد جزء علوم نیست ـ جزء علوم نیست یعنی جزء علوم نیست! ـ نمی شود یاد گرفت این کار را انجام داد به قداست روح وابسته است ممکن نیست کسی سالیان متمادی درس بخوانـد بتوانـد مرده را زنده کند یا با یک سوره مبارکه «حمد» بیماری را درمان کند یا ابرص و اکمه و اعما را درمان کنـد این چنین نیست اینها راه فکری نـدارد راه درس و بحث و موضوع و محمول و عرض ذاتی و اینها نیست به قداست روح وابسـته است مثل اینکه پیوندهای نسبی با درس و بحث نیست اگر زید پسر عمرو است دیگر پسـر عمرو است کسـی نمی توانـد با درس و بحث پسر عمرو بشود این راه فکری نـدارد یک پیونـد خارجی است جریان معجزات هم از همین قبیـل است امـا به اسـتثنای این امور, کارهای عادی که ذات اقـدس الهی انجام می دهـد این راه تعلیم هم هست یعنی به وسـیله نسیم کم کم باد تولید می شود بعد ابر تولید می شود ابر نکاح می شود در اثر تناکح ابرها بعضی از ابرها تلقیح شده باردار می شونـد رسالتی پیـدا می کننـد بر منطقه ای ببارند گیاه برویانند گیاه را به ثمر برسانند اینها همه کارهای علمی است ذات اقدس الهی این کارها را مرتب انجام داده و می دهـد در آیات الهی اینها را مشـخص می کنـد بشـر را هم دعوت می کند که اینها را یاد بگیریـد مثل این انجام بدهیـد و انجام می دهند این چنین نیست که اینها ممنوع باشد بلکه اینها راهنماییهای الهی است پس اگر سـلولهای بنیـادی مطرح شـد یـا میوه هـای گلخـانه ای مطرح شـد همه اینهـا برگرفته از نظـام خلقت است نه نظام طبیعت و خدای سبحان این کارها را به بشر آموخت.

۱- (۱) . سوره انعام, آیه ۱۲۴.

اما در جریان بحر غالباً آبهای دریا شور است اگر منظور از این بحر همان دریا باشد باید کشف کرد آن دریایی که دو قسمت است یک قسمت آب شیرین دارد یک قسمت آب شور کدام است اگر منظور از این بحر آن نهر بزرگ باشد که این نهرهای بزرگ را هم بحر تعبیر می کنند نظیر رود نیل که در کلمه بحر هم بر او اطلاق شده است اگر این باشد رودخانه شیرین هست در عالم کم نیست اما بحر باشد باید جستجو کرد که بحر شیرین کدام است یعنی کدام دریایی است که یک مقدارش شیرین است یک مقدارش شور و اما آن برزخ و حاجز, مرئی نیست هر کدام از دو طرف به یکدیگر می گویند (حِجْراً مَّحْجُوراً) یعنی نزدیک ما نیا نظیر آنچه در آیه ۲۲ همین سوره «فرقان» گذشت که (يَوْمَ يَرَوْنَ الْمَلاَئِكَةَ لاَ بُشْرَى يَوْمَئِذٍ لِلْمُجْرِمِينَ وَيَقُولُونَ حِجْراً مَحْجُوراً) چون آن ملائکه عذاب را که می بینند می گویند نزدیک نیایید ما از شما به خدا پناه می بریم این (حِجْراً مَّحْجُوراً) یعنی نزدیک ما نیایید اینجا هم کلّ واحد از این دو بحر به دیگری می گویند (حِجْراً مَّحْجُوراً) آن برزخ هم حاجز است.

خب (وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ مِنَ الْمَاءِ بَشَراً فَجَعَلَهُ نَسَباً وَصِهْراً) اینها را ذات اقدس الهی معجزه ندانست اینها را جزء علوم عادی دانست که به دیگران هم یاد می دهد که پیوندهای نسبی باشد پیوندهای سببی باشد مصاهره باشد (وَكَانَ رَبُّكَ قَدِيراً) که اشاره شد همان طوری که در سرفصل این بخش از آیات پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) را مخاطب قرار داد فرمود: (أَلَمْ تَرَ إِلَى رَبِّكَ كَيْفَ مَدَّ الظِّلَّ) (۱) اینجا هم در پایان این بخش فرمود: (وَكَانَ رَبُّكَ قَدِيراً) بعد می فرماید در برابر این همه نِعم و ادلّه توحیدی یک عدّه بتها را می پرستند کسانی را و اشیائی را می پرستند که آنها نه نافع اند و نه ضارّ عبادت آنها زیان بار است ولی معبود نه ضارّ است نه نافع (وَيَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ) معبودی را که آن معبود نه نافع است نه ضارّ ولی عبادت آنها ضارّ است چون شرک است.

ص: ۶۳۶

۱- (۲) . سوره فرقان, آیه ۴۵.

مسئله نفع و ضرر به لحاظ غالب مردم است غالب مردم که عبادت می کنند یا «خوفاً من النار» است یا «شوقاً إلی الجنّه» آن اوحدی از بندگان الهی اند که «حبّاً» (۱) و «شکراً» (۲) و ذکراً معبود را عبادت می کنند وگرنه غالب مردم یا برای ترس از جهنم است یا برای شوق به بهشت به همین مناسبت هم سِمت پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) را به عنوان بشیر و نذیر ذکر کرد و ذکر می کند چه اینکه در آیه ۵۶ همین سور ه فرمود: (وَمَا أَرْسَلْنَاکَ إِلَّا مُبَشِّراً وَنَذِیراً) پس توده مردم عبادتشان یا در اثر شهوت است یا در اثر غضب; یا در اثر غضب هست که می خواهند از خود دفاع کنند و خطر را دفع کنند «خوفاً من النار» عبادت می کنند یا در اثر شهوت و جاذبه نعمتهای بهشت خدا را عبادت می کنند یا «شوقاً إلی الجنّه» است که با تبشیر هماهنگ است یا «خوفاً مِن النار» است که با انذار هماهنگ است این کارِ غالب مردم است کم اند بندگانی که لله خالصاً و «حبّاً» و ذکراً و «شکراً» و فکراً عبادت کنند بنابراین عبادت توده مردم یا برای دفع خطر است یا جلب منفعت.

ذات اقدس الهی هم به مشرکان می فرماید عبادت بتها نه دافع خطر است (یک) نه جالب منفعت است (دو) یعنی آن معبودها نه برای شما خطری را دفع می کنند نه منفعتی را جلب می کنند بلکه عبادت آنها جز ضرر چیز دیگر نیست لذا می فرماید: (وَیَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ مَا لاَ یَنفَعُهُمْ) اگر شما بخواهید برای شوق عبادت کنید (وَلاَ یَضُرُّهُمْ) اگر بخواهید برای خوف عبادت کنید لکن عبادت اینها سبب ورود در جهنم است برای اینکه شما دارید علیه دین تلاش و کوشش می کنید (وَکَانَ الْکَافِرُ عَلَی رَبِّهِ ظَهِیراً) ذات اقدس الهی چون غنیّ محض است و قدیر صِرف نه نیازی به کمک دارد و نه می شود به او آسیب رساند یا به او کمک کرد دین او مکتب او راه او آسیب پذیر است یعنی کسی می تواند آسیبی ایجاد کند چند صباحی مانع دیگران بشود که راه خدا را طی نکنند همان طوری که نصرت دین خدا فرض دارد که (إِن تَنصُرُوا اللَّهَ یَنصُرْکُمْ), (۳) (وَلَیَنصُرَنَّ اللَّهُ مَن یَنصُرُهُ) (۴) آسیب رساندن به دین خدا هم فرض دارد گرچه سرانجام (وَالْعَاقِبَهُ لِلْمُتَّقِینَ) (۵) پایان کار به سود اهل تقواست ولی کسی ممکن است چند روزی جلوی پیشرفت دین را بگیرد همان طوری که نصرت دین خدا رواست یعنی ممکن است (إِن تَنصُرُوا اللَّهَ) رواست آسیب رساندن به پیشرفت دین خدا هم ممکن است یعنی محال نیست لذا فرمود: (وَکَانَ الْکَافِرُ عَلَی رَبِّهِ ظَهِیراً) یعنی «علی دینه و علی مکتبه ظهیرا» ظَهیر یعنی پشتوانه و پشتیبان برخیها پشتیبان و پشتوانه حقّ اند برخیها پشتیبان و پشتوانه باطل اند کافر پشتوانه و پشتیبان باطل است که علیه دین تلاش و کوشش می کند.

ص: ۶۳۷

۱- (۳) . الکافی, ج۲, ص۸۴.

۲- (۴) . نهج البلاغه, حکمت ۲۳۷.

۳- (۵) . سوره محمد, آیه ۷.

۴- (۶) . سوره حج, آیه ۴۰.

۵- (۷) . سوره اعراف, آیه ۱۲۸ ؛ سوره قصص, آیه ۸۳.

پس این آیه چند نکته را به همراه دارد یکی اینکه عبادت یا خوفاً است که عبادت بتها از این قبیل نمی تواند باشد چون بتها ضارّ نیستند یا شوقاً إلی المنفعه است که عبادت بتها نمی تواند چنین باشد زیرا بتها نافع نیستند ولی عبادت اینها جز ضرر چیز دیگر نیست چون انسان می شود کافر و همین انسانِ کافر با بت پرستی اش علیه دین دارد پشتوانه تأمین می کند یا پشتیبان می شود (وَكَانَ الْكَافِرُ عَلَى رَبِّهِ ظَهِيراً) آن گاه فرمود جهنمی هست قیامتی هست حسابرسی هست چند روزی اینها ممکن است میدان دار باشند و تو که رسول خدا هستی سِمت تو جز تبشیر و انذار نیست نه وکیل بر آنها هستی نه وکیلِ علیه اینها هستی (۱) که اینها را سرکوب کنی, نه مُصیطر بر اینها هستی (۲) که سرکوب کنی, نه جبّار بر اینها هستی (۳) که طبق این سه طایفه آیه که قبلاً خوانده شد سلطه ای نداری دین هم اینها را آزاد گذاشته در نظام تکوین نه در نظام تشریع, در نظام تشریع جا برای آزادی نیست وگرنه می شود اباحه گری, واجباتی هست محرّماتی هست حدودی هست فرمود: (مَن يَتَعَدَّ حُدُودَ اللّهِ فَأُولئِكَ) (۴) كذا و كذا یک مرزبندی هست و مانند آن, اما در نظام تکوین, انسان آزاد است چون همین آزادی باعث کمال است و شما جلوی آزادی تکوینی آ نها را نمی توانی بگیری (یک) مسئولیت شما هم بیش از تبشیر و انذار نیست (دو) (وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا مُبَشِّراً وَنَذِيراً) ولی با مردم خردمندانه و عاقلانه این مطالب را در میان بگذار بگو که شما بالأخره عمری را دارید می گذرانید چه بخواهید چه نخواهید در سوداگری هستید «الدنیا سوق ربح فیها قومٌ و خَسر آخرون» (۵) که بیان نورانی امام هادی(سلام الله علیه) است شما بالأخره دارید عمر و وقت را صرف می کنید (این یک اصل) در قبال این صرف عمر که سرمایه است چیزی باید بگیرید (این دو) با کسی تجارت کنید که عوض و معوّض هر دو را به شما بدهد (سه) با کسی سوداگری نکنید که عوض و معوّض هر دو را خودش بگیرد (چهار) اگر این کار را کردید مغبون می شوید و در یوم التغابن غَبنتان ظهور می کند (پنج و شش).

ص: ۶۳۸

۱- (۸) . سوره اسراء, آیه ۵۴.

۲- (۹) . سوره غاشیه, آیه ۲۲.

۳- (۱۰) . سوره ق, آیه ۴۵.

۴- (۱۱) . سوره بقره, آیه ۲۲۹.

۵- (۱۲) . تحف العقول, ص۴۸۳.

اما مطلب اول این روشن است بالأخره انسان هر لحظه دارد سرمایه می دهد دیگر «نفس المرء خُطاه إلی أجله» (۱) این بیان نورانی حضرت امیر(سلام الله علیه) است که انسان هر دَمی که برمی آورد هر نفسی که می کشد یک قدم به قبر نزدیک می شود پس سرمایه را دارد می دهد این سرمایه را با چه کسی معامله کند درباره چه بدهد اگر با خدا معامله کرد که (إِنَّ اللّهَ اشْتَرَی مِنَ الْمُؤْمِنِینَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُم) (۲) و مانند آن خدای سبحان دو کار می کند هم این مثمن را می پروراند بالا می برد جان را کامل می کند هم ثمنِ سنگینی به او عطا می کند به نام بهشت حالا یا (جَنَّاتٍ تَجْرِی مِن تَحْتِها الْأَنْهَارُ) (۳) است یا گذشته از (جَنَّاتٌ تَجْرِی مِن تَحْتِها الْأَنْهَارُ), (عِندَ مَلِیکٍ مُقْتَدِرٍ) (۴) است که افراد فرق می کنند آن وقت این عوض و معوّض هر دو را به خود انسان می دهد انسان مالک خودش می شود و مالک بهشت می شود تعبیر (لَهُمْ جَنَّاتٌ) (۵) هم ارشاد به همین است که جنّت, للمؤمن است که با لام تعبیر کرده نه اینکه ما اینها را وارد بهشت می کنیم, ما اینها را وارد بهشت می کنیم آیات دیگر است اما (لَهُمْ جَنَّاتٌ) سِمت اختیاری به اینها می دهد لذا اینها حقّ شفاعت دارند گروهی که (لَهُمْ جَنَّاتٌ) شدند اینها می توانند شفیع هم باشند خب پس عوض و معوّض هر دو را خدا به انسان داده از این جهت (وَمَنْ أَوْفَی بِعَهْدِهِ مِنَ اللّهِ فَاسْتَبْشِرُوا بِبَیْعِکُمُ الَّذِی بَایَعْتُم بِهِ) (۶) فرمود به شما تبریک می گوییم بشارت به شما چه داد و ستدی از این بهتر که عوض و معوّض هر دو را شما داشته باشید ولی اگر کسی ــ معاذ الله ــ با شیطان معامله کرد شیطان کلّ هویّت را تسخیر می کند و از انسان سواری می خواهد عوضی که شیطان به انسان می دهد بردگی خود انسان است که این عوض مثل معوّض در اختیار خود شیطان است در سوره مبارکه «اسراء» گذشت که من سواری می خواهم من مقداری اینها را فریب می دهم با چهارتا گناه با چهارتا معصیت با چهارتا کارهای شهوی و غضبی اینها را به دام می کشم وقتی به دام کشیدم خود اینها مِلک طلق من می شوند وقتی ملک طلق من شدند آن چیزهایی که من می خواهم و به آ نها دادم باید در خدمت من به کار بگیرند لذا در آن بخش از سوره «اسراء» فرمود: (لَأَحْتَنِکَنَّ ذُرِّیَّتَهُ) (۷) من احتناک می کنم «احتنک الفرس» به آن سوارکار مسلّطی می گویند که بر اسب سوار بشود حنک و تحت حنک او را در اختیار بگیرد هر جا می خواهد ببرد هر طور می خواهد براند گفت (لَأَحْتَنِکَنَّ ذُرِّیَّتَهُ) من سواری می خواهم این عوض و معوّض هر دو برای شیطان می شود این طور نیست که حالا اگر کسی بردگی شیطان را پذیرفت دوباره بخواهد برگردد مقدورش باشد می بینید بعضیها می گویند ما هر چه می خواهیم برگردیم نمی توانیم, نمی توانیم برای اینکه به بند کشیده شدند خب بنابراین انسان مرتب دارد سرمایه گذاری می کند چه بهتر که با خدا سرمایه گذاری کند که عوض و معوّض هر دو را می برد. در این بخش فرمود با پیغمبر خدا هم که اگر شما معامله کردید این چون رسول خداست حرف خدا را دارد می زند آن عوض و معوّض هر دو را به شما می دهد یعنی شما آزاد می شوید مالک می شوید مَلک می شوید و این همه فضایل دنیا و برزخ و قیامت برای شماست من از شما چیزی می خواهم که آن چیز را می خواهم به شما بدهم اینکه می گویند ما چیزی از شما نمی خواهیم مگر اینکه شما به راه بیفتید یعنی آن مُزدی که می خواهید به ما بدهید آن مُزد هم به شما برمی گردد (مَا سَأَلْتُکُم مِنْ أَجْرٍ فَهُوَ لَکُمْ) (۸) یعنی این عوض هم مثل معوّض برای شماست ما چیزی نمی خواهیم این تعبیر در قرآن وصف همه انبیا آمده یعنی ما هیچ چیزی از شما نمی خواهیم اما اینکه از شما چیزی می خواهیم که به شما برگردانیم در حقیقت رشد شما, اجر ماست یعنی عوض و معوّض هر دو برای خود شماست آن تعبیر (لاَ أَسْأَلُکُمْ عَلَیْهِ أَجْراً) حرف همه انبیاست تعبیرشان این است که ما از شما چیزی نمی خواهیم اما چند تعبیر درباره پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) است که دارد ما از شما چیزی می خواهیم (لاَ أَسْأَلُکُمْ عَلَیْهِ أَجْراً إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِی الْقُرْبَی) (۹) یعنی ولایت اهل بیت, اجر من است من این را از شما می خواهم بعد هم فرمود: (مَا سَأَلْتُکُم مِنْ أَجْرٍ فَهُوَ لَکُمْ) ما که اجر مادّی از شما نخواستیم اینها هستند که حرف ما را می زنند اینها هستند که جای ما می نشینند اینها هستند که کار ما

را می کننـد بنابراین ما چیز زایدی از شـما نخواستیم لذا سه مطلب را قرآن کریم در کنار هم ذکر می کند اول نفی اجر بالقول المطلق که (لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْراً) دوم و سوم این دو طایفه از آیات, مخصّـِص یا مقیّد نیستند اینها یک استثنای منقطع اند شبیه متّصـل فرمودنـد مـا از شـما اجر نمی خواهیم مگر مودّت اهـل قربـا, خب مودّت اهل قربا که به سود پیغمبر نیست به سود خود مردم مـؤمن است یـا در همین آیه محلّ بحث یعنی آیه ۵۷ فرمود: (قُـلْ مَـا أَسْـأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِلَّا مَن شَاءَ أَن يَتَّخِذَ إِلَى رَبِّهِ سَبِيلًا) این یک استثنای منقطع است شبیه متّصل شما از شما اجری نمی خواهیم مگر اینکه شما کامل بشوید خب این «مگر» به حسب ظـاهر اسـتثنای متّصل است ولی در حقیقت اسـتثنای منقطع است چون اجر و خود شـخص هر دو برای خود شـخص می شوند چیزی به پیغمبر برنمی گردد.

ص: ۶۳۹

۱- (۱۳) . نهج البلاغه, حکمت ۷۴.

۲- (۱۴) . سوره توبه, آیه ۱۱۱.

۳- (۱۵) . سوره آل عمران, آیه ۱۵.

۴- (۱۶) . سوره قمر, آیه ۵۵.

۵- (۱۷) . سوره آل عمران, آیه ۱۹۸.

۶- (۱۸) ۶.سوره توبه, آیه ۱۱۱.

۷- (۱۹) . سوره اسراء, آیه ۶۲.

۸- (۲۰) . سوره سبأ, آیه ۴۷.

۹- (۲۱) . سوره شوری, آیه ۲۳.

پرسش:

پاسخ: نه خب مبادی اختیاری دارد دیگر, درست است نسیان یک امر اختیاری نیست ولی مبادی اختیاری دارد دیگر چون مبادی اختیاری دارد حفظ از همین قبیل است ترکش نسیان, محبّت از این قبیل است عداوت از این قبیل است مبادی اختیاری دارد مبادی اختیاری این است که ادراک داشتن معرفت داشتن بحث کردن جستجو کردن اینکه راه مشخص بشود حالا اگر راه مشخص شد یقیناً انسان محبّت پیدا می کند دیگر اگر معلوم بشود چه چیزی سمّ است چه چیزی عسل است خب یقیناً انسان نسبت به عسل محبّت پیدا می کند و نسبت به سمّ نفرت پیدا می کند ولی بعد از اینکه مشخص شد کسی معتاد بشود خب به سوء اختیار خودش, خودش را به موادّ مخدّر مبتلاـ کرده. بنابراین تولّی و تبرّی محبّت و عداوت اینها چون مبادی اختیاری دارند قابل تکلیف اند.

این آیه یعنی آیه ۵۷ سوره «فرقان» که محلّ بحث است و همچنین آیه ۲۳ سوره «شوری» که فرمود: (لاَ أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْراً إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى) و آیه دیگری که فرمود: (مَا سَأَلْتُكُم مِنْ أَجْرٍ فَهُوَ لَكُمْ) (1) هیچ کدام مخصِّص یا مقیّد عموم یا اطلاق (لاَ أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْراً) نیست چون اجر آن است که به آن شخص مستأجر برگردد نه به اجیر الآن شخصی دیگری را اجیر می کند که خانه او را بسازد این صاحب کار می شود مستأجر و این بنّا می شود اجیر خب این بنّا کاری را به سود مستأجر انجام می دهد اجرتی هم می گیرد اما اگر شما به فرزندتان گفتید که اگر درس خواندی این قدر مثلاً به شما می دهم اگر در امتحان موفّق شدید این مقدار من به شما می دهم این عوض و معوّض هر دو به سود فرزند است این طور نیست که حالا او که عالِم شد کامل شود به سود غیر خودش باشد ممکن است در این مثال خدشه ای پیدا بشود که گاهی فرزند دانشمند به سود پدر خواهد بود ولی نسبت به ذات اقدس الهی یا پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) که غنیّ اند بی نیازند از کار ما, این جا برای استدراک نیست.

۱- (۲۲) . سوره سبأ, آیه ۴۷.

خب پس خدا فرمود بیع کنید ولی هر دو را به شما می دهیم برای اینکه جان شما را سالم نگه می داریم بهشت را هم به جان سالم عطا می کنیم و خودتان حیات پیدا می کنید پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) هم همین حرف را دارد می فرماید ما از شما چیزی نمی خواهیم اگر گفتیم چیزی می خواهیم آن به حسب ظاهر تعبیر استثناست ولی واقعش استثنای منقطع است در سوره مبارکه «شوری» تعبیر این است که من از شما اجری می طلبم و آن مودّت اهل بیت است; آیه ۲۳ سوره مبارکه «شوری» این است که (قُل لاَ أَسْأَلُکُمْ عَلَیْهِ أَجْراً إِلَّا الْمَوَدَّهَ فِی الْقُرْبَی) خب بعد فرمود: (مَن یَقْتَرِفْ حَسَنَهً نَّزِدْ لَهُ فِیهَا حُسْناً) مصداق شفاف و روشن حَسنه در اینجا ولایت است برای اینکه این محفوف است بما یَصلح للقرینیّه درست است که خیرات دیگر حسنه است اما از اینکه فرمود من از شما مودّت اهل بیت می خواهم بعد هر کس حسنه داشته باشد من حسنه او را اضافه می کنم مصداق روشنش ولایت است دیگر خب پس (مَن یَقْتَرِفْ حَسَنَهً نَّزِدْ لَهُ فِیهَا حُسْناً) تولّی این خاندان(علیهم السلام) حسنه است اگر کسی تولّی پیدا کرد ذات اقدس الهی این حسنه را حسنات می کند و شکوفا می کند و به خود آدم برمی گرداند اگر به خود آدم برگرداند معلوم می شود اینکه فرمود: (لاَ أَسْأَلُکُمْ عَلَیْهِ أَجْراً إِلَّا الْمَوَدَّهَ فِی الْقُرْبَی) به حسب ظاهر متّصل است ولی در واقع استثنای منقطع است این اجر نیست در آیه محلّ بحث هم که فرمود: (إِلاَّ مَن شَاءَ أَن یَتَّخِذَ إِلَی رَبِّهِ سَبِیلاً) این به حسب ظاهر استثنا متّصل است ولی واقعاً استثنا منفصل است چون طیّ سبیل خدا که به سود پیغمبر نیست به سود خدای سبحان نیست لذا در بخشهای دیگر فرمود: (مَا سَأَلْتُکُم مِنْ أَجْرٍ فَهُوَ لَکُمْ) (۱) به صورت شفاف بیان کرد این (مَا سَأَلْتُکُم مِنْ أَجْرٍ فَهُوَ لَکُمْ) بیان این است که نه ما آن عام را تخصیص دادیم نه آ ن مطلق را تقیید کردیم نه از شما چیزی خواستیم عوض و معوّض هر دو برای شماست اگر گفتیم بیع کنید یعنی بیعت کنید ثمن و مثمن هر دو برای شما, اگر گفتیم اجیر بشوید ما مستأجریم شما را اجیر می کنیم که این کار را انجام بدهید اجرت و منفعت هر دو برای شماست ما چیزی از شما نخواستیم.

۱- (۲۳) . سوره سبأ, آیه ۴۷.

پرسش: استاد اینکه فرمودید اتّخاذ سبیل حق به سود پیامبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) و خداوند نیست به سود دین حق که هست.

پاسخ: دین برای خود انسان است دیگر; دین صراط است دیگر. این دین هر چه شفاف تر باشد سالک آسان تر می رود صراط را این راه را هر چه غبارروبی بکنند توسعه بدهند شفاف بکنند مانع را بردارند آن سالك و رونده آسان تر می رود دیگر, این راه را آسان می کنند اما به سود رونده است.

در بخشهایی از سوره مبارکه «قلم» فرمود اینها چه بهانه ای دارند مگر یک بار سنگینی روی دوش آنهاست چیزی از آنها می خواهی که برای آنها گران و سنگین است; آیه ۴۶ سوره مبارکه «قلم» این است (أَمْ تَسْأَلُهُمْ أَجْراً فَهُم مِن مَغْرَمٍ مُثْقَلُونَ) اینها زیر بار غرامت می روند؟! چیزهایی اگر از آنها می خواستی به عنوان اجرت تعلیم مزد تعلیم و مانند آن آنها می توانستند بگویند این یك غرامت است اما چیزی از اینها نمی خواهی حالا که چیزی از اینها نمی خواهی و مرتب داری به اینها خدمات ارائه می کنی آن اجری هم که تعبیر شده است به نام ولایت اهل بیت آن اجر مثل منفعت کار هر دو به خود اجیر برمی گردد یعنی عوض و معوّض هر دو در اختیار اجیر خواهد بود لذا از او به عنوان حسنه یاد کرد در آیه محلّ بحث هم همین است.

در سوره مبارکه «ص» آیه ۸۶ این است (مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ وَمَا أَنَا مِنَ الْمُتَكَلِّفِينَ) سایر انبیا هم همین حرف را زدند در سوره «یس» ذکر شهیدی هست همان طوری که ما در زیارت <وارث> به شهدا عرض می کنیم «فیا لیتنی کنّتُ معکم» (۱) ای کاش با شما بودیم شهدا هم می گویند ای کاش با ما بودید می دیدید اینجا چه خبر است منتها این حرفِ شهید و حرفِ این شهید در سوره مبارکه «یس» هست که در آ نجا در آیه ۲۶ و ۲۷ می گوید: (یَا لَیْتَ قَوْمِی یَعْلَمُونَ بِمَا غَفَرَ لِی رَبِّی وَجَعَلَنِی مِنَ الْمُکْرَمِینَ) همان طوری که بازمانده های شهدا به شهدا می گویند «یا لیتنا کنّا معکم» شهدا هم می گویند ای کاش با ما بودید می دیدید اینجا چه خبر است ما همین مقدار را می دانیم که آنها دین را کمک کردند به فیضی رسیدند اما فیضشان چیست نمی دانیم که (لَهُم مَا یَشَاؤُنَ) (۲) است (لَا تَعْلَمُ نَفْسٌ ما أُخْفِیَ لَهُم مِن قُرَّةِ أَعْیُنٍ) (۳) است نیست شهید هم می گوید ای کاش بودید اینجا می دیدید که خدا با ما چه کرد (قِیلَ ادْخُلِ الْجَنَّةَ قَالَ یَا لَیْتَ قَوْمِی یَعْلَمُونَ بِمَا غَفَرَ لِی رَبِّی وَجَعَلَنِی مِنَ الْمُکْرَمِینَ) (۴) همین شهید سوره «یس» قبل از شهادتش به جامعه اش گفته که از انبیا پیروی کنید لوجهین اینها دو کار می کنند یکی اینکه خوب حرف می زنند حرفِ خوب می زنند غرض ندارند یکی اینکه عوض نمی خواهند خب اگر کسی خدمات رایگان می دهد خوب هم خدمت می کند چیزی هم نمی خواهد خب گوش بدهید (اتَّبِعُوا) کسی را که این دو صفت را دارد (اتَّبِعُوا مَن لَا یَسْأَلُکُمْ أَجْراً) (یک) (وَهُم مُهْتَدُونَ) (۵) (دو) خب حالا۔ اگر طبیبی باشد رایگان دارد خدماتی را می دهد یك طبیب حاذقی است خب کدام عاقلی است که حرفش را گوش نمی دهد حرف شهید سوره «یس» این است که انبیا با دو عنصر محوری آمدند یکی اینکه خوب خدمت ارائه می کنند یکی اینکه رایگان است خب اگر مهندسی معماری بنّایی طبیبی داروسازی خدمات صادقانه و حاذقانه ارائه کند (یک) رایگان باشد (دو) هر عاقلی قبول می کند (سه), (اتَّبِعُوا) کسی را که این دو مطلب را دارد (اتَّبِعُوا مَن لَا یَسْأَلُکُمْ أَجْراً) (یک) (وَهُم مُهْتَدُونَ) این (دو) همه انبیا این طورند.

۱- (۲۴) ۱.اقبال الاعمال، ص۵۷۲.

۲- (۲۵) . سوره□ زمر, آیه□ ۳۴؛ . سوره□ شوری, آیه□ ۲۲؛ . سوره□ ق, آیه□ ۳۵.

۳- (۲۶) . سوره□ سجده, آیه□ ۱۷.

۴- (۲۷) . سوره□ یس, آیات۲۶و۲۷.

۵- (۲۸) . سوره□ یس, آیه□ ۲۱.

خب پس عقلا و شهدا حرفشان همین است که انسان باید بپذیرد و عصاره حرف شهدا که بر گرفته از تعلیم انبیاست این است که آقایان حرف کسی را گوش بدهید با کسی معامله کنید با کسی بیعت کنید و عقد بیع ببندید که عوض و معوّض هر دو را به شما می دهد این بیعت را که بیعت می گویند چون بیع است دیگر منتها یک تاء اضافه شده انسان تا بیع نکند نفروشد که نمی گویند بیعت حرف این شهید همان حرف انبیاست که یاد گرفته که با کسی بیعت کنید که عوض و معوّض هر دو را به شما می دهد (اتَّبِعُوا مَن لَا يَسْأَلُكُمْ أَجْراً وَهُم مُّهْتَدُونَ).

اما آنچه در بحث دیروز اشاره شده راجع به تقلید ـ حالا بحث, بحث فقهی نیست بحث تفسیری است لکن [ضرورتاً اشاره ای می شود که] ما که نمی خواهیم از مُرده یا کسی که مانند مرده است تقلید کنیم مرجع را برای فتوا نمی خواهند اگر دین از سیاست جدا بود و اگر مرجع مُرده و زنده بیکار یکی بود بله, سخن از اعلم بودن شیخ انصاری یقینی است اما نمی گویند مستقیماً به شیخ انصاری مراجعه کرد ما کسی را می خواهیم که «مجاری الامور بید العلماء» (۱) کسی را می خواهیم که «أمّا الحوادث الواقعه فارجعوا فیها الی رواه حدیثنا» (۲) کسی را می خواهیم که مثل مُرده نباشد خب مادامی که حوزه در تعلیم ـ در تعلیم یعنی در تعلیم! ـ باقیِ بر تقلید از میّت است توده مردم مملکت هم در تقلید, باقی بر تقلید از میّت اند ولو از رساله زنده عمل بگیرند برای اینکه این در تعلیم, تابع مرده است حرفِ جدیدی ندارد درس خارج هم مجموع چندتا سطح نیست که کسی چندتا سطر را چندتا حاشیه را مطالعه کند بگوید من دارم درس خارج می گویم, درس خارج یعنی خارج از آنچه دیگری گفته با نوآوری باید همراه باشد یک حرف تازه است مجموع چندتا سطح نمی شود درس خارج این اصل اول, وقتی رهبران فکری حوزه در تعلیم, باقیِ بر تقلید از میّت اند جامعه هم در تقلید باقیِ بر تقلید از میّت است ولو به حسب ظاهر رساله زید را گرفته دارد حرف زید را گوش می دهد, بنابراین حوزه بالندگی خودش را باید حفظ بکند البته هستند مردان بزرگ و بزرگواری که بالنده اند حرفهای نو دارند خارجِ حقیقی دارند و مانند آن ولی باید به هر وسیله توسعه پیدا کند.

ص: ۶۴۳

۱- (۲۹) ۱.ر.ک:تحف العقول،ص ۲۳۸.

۲- (۳۰) ۲.کمال الدین،ج ۲،ص ۴۸۴.

«و الحمد لله ربّ العالمین»

آیات ۵۵ تا ۵۹ سوره فرقان ۹۰/۱۱/۲۹

.Your browser does not support the audio tag

(وَيَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ مَا لاَ يَنفَعُهُمْ وَلاَ يَضُرُّهُمْ وَكَانَ الْكَافِرُ عَلَى رَبِّهِ ظَهِيراً (۵۵) وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا مُبَشِّراً وَنَذِيراً (۵۶) قُلْ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِلَّا مَن شَاءَ أَن يَتَّخِذَ إِلَى رَبِّهِ سَبِيلاً (۵۷) وَتَوَكَّلْ عَلَى الْحَيِّ الَّذِى لاَ يَمُوتُ وَسَبِّحْ بِحَمْدِهِ وَكَفَى بِهِ بِذُنُوبِ عِبَادِهِ خَبِيراً (۵۸)الَّذِى خَلَقَ السَّماوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا فِى سِتَّهِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ الرَّحْمنُ فَسْأَلْ بِهِ خَبِيراً (۵۹))

بعد از اینکه بخشی از آیات معارفی را در سوره مبارکه «فرقان» ذکر فرمود, فرمود حجّت الهی بر اینها تمام شد ولی اینها جاهلاً به غیر خدا پناهنده می شوند و غیر خدا را می پرستند. پرستش یا برای جلب منفعت است یا برای دفع ضرر, از بتها نه جلب منفعت متوقّع است نه دفع ضرر زیرا اینها نه نافع اند نه ضار اگر عبادت برای محبّت و شکر و ذکر باشد که در حدّ این افراد نیست (اولاً) و آن اصنام و اوثان هم شایسته چنین چیزی نیستند (ثانیاً) عبادت غالب عبادت کننده ها یا «خوفاً من النار» است که دفع ضرر است یا «شوقاً الی الجنّه» است که جلب نفع است این بت پرستها که به بهشت و جهنم معتقد نیستند ولی اصلِ جذب نفع و دفع ضرر برای هر بشری متصوَّر است.

پرسش: آیا در این بت پرستی چیزی دیده بودند که ادامه می دادند مثلاً جلب نفعی یا دفع ضرری؟

پاسخ: آنها که معرفت شناسی شان در اثر حس و تجربه است یا منکر اصل عبادت اند یا معبودی را می پرستند که محسوس باشد که می گفتند: (اجْعَلْ لَنَا إِلهاً كَمَا لَهُمْ آلِهَةٌ) (۱) اینها که در مدار حس و تجربه زندگی می کنند اینها حساسِ بالفعل اند متخیّل بالقوّه اگر به مقامات خیالی رسیدند «متخیّلٌ بالفعل و عاقلٌ بالقوّه» و اگر اوحدیّ آنها به مرحله تعقّل رسید می شود انسان اینها حساس اند یعنی در مرحله حس دارند زندگی می کنند نشاط اینها غم اینها هم در محدوده حس است فرمود شما که برای جذب نفع یا دفع ضرر کار می کنید از این وثن و صنم کاری ساخته نیست ولی شما بدانید که عبادتِ شما جزء بدترین گناهان است و دارید به دین خدا آسیب می رسانید (وَكَانَ الْكَافِرُ عَلَى رَبِّهِ ظَهِيراً) این «کافر» چون جنس است شامل همه کفار می شود کلمه «ظَهیر» هم بر وزن فعیل است به حسب ظاهر مفرد است لکن جمع را هم در بردارد شما در سوره مبارکه «تحریم» آیه چهار ملاحظه می فرمایید فرمود: (إِن تَتُوبَا إِلَى اللَّهِ فَقَدْ صَغَتْ قُلُوبُكُمَا وَإِن تَظَاهَرَا عَلَيْهِ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ مَوْلاَهُ وَجِبْرِيلُ وَصَالِحُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمَلاَئِكَهُ بَعْدَ ذلِكَ ظَهِيرٌ)خب این ملائکه جمع است و ظَهیر مفرد, اگر کافر جنس شد و شامل افراد کثیر شد این ظهیر می تواند معنای جمع را بفهماند و با آن کثرتِ کافر هماهنگ باشد. بعد فرمود حجّت الهی بر اینها تمام شد تو هم غیر از تبشیر و انذار سِمتی نداری اینها هم در وادی جهلِ علمی و جهالتِ عملی به سر می برند کسی باید باشد که اینها را تنبیه کند و آن خدای توست به خدای خودت توکّل بکن.

۱- (۱) سوره اعراف, آیه ۱۳۸.

فتحصّل أنّ هاهنا اموراً یک: براهین برای توحید تام است دو: انسان که خدا را عبادت می کند یا برای جذب نفع است یا دفع ضرر و یا «شوقاً الی الجنّه» است یا «خوفاً مِن النار» از غیر خدا چون نه ضارّ است نه نافع هیچ کدام از این دو ساخته نیست سه و چهار, اگر کسی با تمامیّت حجّتْ توحید را رها کرد به دام شرک افتاد دارد علیه دین خدا قیام می کند که ظَهیرِ علی الدین است. پنج: خدای سبحان اینها را باید تنبیه بکند شش: رسالت پیامبر برای چیست؟ پیامبر چه مسئولیتی دارد؟ می فرماید مسئولیت شما تبشیر است انذار است بعد از اتمام حجّت; به اینها بشارت بدهید که اگر به دنبال منفعت دنیا و آخرتید خدا, اگر برای نجات از ضرر دنیا و آخرتید توحید الهی, این تبشیر و آن انذار اگر کسی با اقامه همه این بیّنات بیراهه رفته است خدای سبحان به پیامبر فرمود شما تبشیر و انذارتان را به تمامیّت برسان بعد برای تنبیه آنها به خدایی توکّل کن که همه کاره است (کَفَی بِهِ بِذُنُوبِ عِبَادِهِ خَبِیراً) او می داند چه کسی تبهکار است او می داند چه کسی بعد از تمامیّت حجّت, بیراهه رفته.

پرسش...

پاسخ: خب بله آن ولایت حساب دیگری است اما فرمود شما آنها را نمی توانی مجبور کنی چون بشر آزاد خلق شده است با اجبار کردن که کمالی در کار نیست اگر کسی با اجبار به طرف دین حرکت کرد کمالی در او نیست.

فرمود: (وَمَا أَرْسَلْنَاکَ إِلَّا مُبَشِّراً وَنَذِیراً) جریان تبشیر و انذار در قرآن کریم به صوَر گوناگون استعمال شده ولی کلمه نَذیر بیش از مُنذِر و مُنذَر به کار رفته بعضی از الفاظ و صیغه ها هستند که کثیرالاستعمال اند بعضی یا اصلاً استعمال نشدند یا قلیل الاستعمال اند. شما می بینید در جریان صیغه محبّت, ثلاثی مجرّدش استعمال نمی شود می گوییم «حَبَّ یَحبُّ حابٌّ فهو محبوب» این ثلاثی مزیدش استعمال می شود می گویند «أحبَّ یُحبُّ فهو محبوب» آنجا دیگر «فهو مُحَبّ» نمی گویند از این تعبیرات برای قلّت یا کثرت استعمال هست.

ص: ۶۴۵

فرمود تو چند مطلب را با آنها در میان بگذار بگو این تعلیم من رایگان است (یک) ولی شما بدانید نظام عالَم حسابی دارد شما را همین طور رها بکنند هم نیست (دو) من هم به کسی تکیه کردم که ﴿كَفَى بِهِ بِذُنُوبِ عِبَادِهِ خَبِيراً﴾این (سه) و از شما هم انتقام خواهد گرفت (چهار) اما اینکه فرمود: ﴿قُلْ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ﴾ یعنی تعلیم من رایگان است چیزی از شما طلب نمی کنم شما کاری نمی توانید بکنید که به سود من باشد من هم از شما چیزی طلب ندارم.

می ماند دو مطلب یکی اینکه این مسائل مالی که به حضرت تقدیم می کردند چگونه توجیه می شود دوم این عرض ادبها و صلواتها و دعاها و زیارتها و قرائت قرآن و اهدای ثواب به ارواح مطهّره آنها چه نقشی دارد آیا اینها اثر دارد یا اثر ندارد می تواند اجر آنها باشد یا نه؟ اما آن جریان مسائل مالی مستحضرید که هیچ کسی مال خود را به امام و پیغمبر نمی دهد. خدای سبحان مالک سماوات و ارض و همه اموال است بالذّات و بالاصاله آن مقداری که به ما داده است که فرمود: ﴿آتُوهُم مِّن مَّالِ اللَّهِ الَّذِي آتَاكُمْ﴾ (۱) در درآمدها چهار پنجم را به ما داد پنج پنجم را به ما نداد, آن کسی که خمس می دهد مال خود را نمی دهد مالِ شریک را به امام می دهد آن یک پنجم مال او نیست نه اینکه کسی مال خود را به امام می دهد وجوه شرعیه از این قبیل است زکوات هم از همین قبیل است; این طور نیست که انسان مالک کلّ مال باشد آن وقت از مال خود به عنوان یک دهم یا یک بیستم زکات عطا کند خدای سبحان فقرا را شریک مال اغنیا قرار داده است در زکات, خدای سبحان اهل بیت(علیهم السلام) و مکتب را شریکِ مال اغنیا قرار داده است در خمس یعنی این بیست درصد یعنی این یک پنجم مال کسی نیست تا اینکه به امام بدهد به عنوان وجوه شرعی این دِیْن است این شرکت است حالا چون خمس یک کسر مشاع است این مقدار یقینی است که به مال تعلّق می گیرد این یک دِیْن در ذمّه نیست یعنی کسی که وجوه شرعی بدهکار است این طور نیست که در ذمّه او چیزی باشد بخواهد بپردازد که قبل از پرداخت و تطهیر ما فی الذمّه بتواند در اموالش تصرّف بکند نظیر دِیه نیست اگر کسی مال کسی را از بین برد یا در تصادفهای خطایی دیه بدهکار شد ذمّه اش مشغول است «مَن أتلف مال الغير فهو له ضامن» (۲) یا «على اليد ما أخذت حتّى تؤدّي» (۳) اموال این شخص غایب, متعلّق مال نیست ذمّه این غاصب یا مُتلِف مشغول است اما مسئله زکات این چنین نیست مسئله خمس این چنین نیست خود مال گیر است عمده آن است که آیا این خمس که تعلّق می گیرد به اموال کسی که زاید بر درآمد دارد به نحو کلّی فی المعیّن است یا کسر مشاع؟

ص: ۶۴۶

۱- (۲) _سوره□ نور, آیه□ ۳۳.

۲- (۳) .حاشیه مکاسب (حاج آقا رضا همدانی), ص۳۶.

۳- (۴) .الخلاف, ج۴, ص۱۷۴.

برخیها نظر شریفشان این است که این به نحو کلّی فی المعیّن است یعنی اگر کسی مقداری مال دارد قبل از تطهیر مالش می تواند در این مال تصرّف بکند مکّه برود حج برود لباس احرام بگیرد لباس برای خودش برای نماز و اینها بگیرد و اگر به آن بخش نهایی رسید یعنی بیست درصد مانده آن الاّ ولابد به عنوان وجوه شرعی است به نحو کلی فی المعیّن است اما بسیاری از بزرگان نظر شریفشان این است که خمس, کسر مشاع است کسر مشاع یعنی کسر مشاع یعنی یک پنجم کلّ مال شریک است هیچ کس نمی تواند در مال خودش وقتی سال مالی او رسید تصرّف بکند مگر اینکه حقّ شریک را بدهد و اگر فرشی را خرید یک پنجمش فضولی است اگر نانی خرید به ده تومان دو تومانش فضولی است تمام معاملات اینها می شود فضولی, خدای سبحان این بیست درصد را این یک پنجم را مال کسی نکرد تا اینها بخواهند مال خودشان را به پیغمبر یا امام(علیهم السلام) بدهند به عنوان اجر. در جریان انفال که اصلاً مال کسی نیست مال در اسلام یا درآمدهای شخصی است یا مِلک ملّی و عمومی است آنجا که فِیء مسلمین است یا انفال است که مِلک مکتب است قلل جبال بطون اودیه, معادن اینها برای مکتب است نه برای ملّت آن اموال عمومی یعنی مفتوح العنوه و مانند آن ملّی است وگرنه انفال ملّی نیست برای مکتب است بنابراین از نظر مالی کسی چیزی به پیغمبر و اهل بیت(علیهم السلام) نمی دهد تا بگوییم اجر است.

می ماند زیارتها و درودها و صلواتها و اذکاری که ما می فرستیم. این ذوات قدسی از آن جهت که نور واحدند و از آن جهت که صادر اول اند در قوس نزول همه کمالات را به عنایت الهی دارند در قوس صعود بر اساس (رَبِّ زِدْنِی عِلْماً) (۱) لحظه به لحظه کامل می شوند منتها به تکمیل الهی به افاضه الهی به عنایت الهی, کاری که ما انجام می دهیم یک عرض ادبی است که باعث تکامل خود ماست نه باعث تکامل آنها, این صلواتها این عرض ادبها این حضور آنها شرفیاب شدن ها این اهدای ثواب قرائت قرآن ها تکاملی است برای خود ما و تأدّب و تقرّبی است برای خود ما نه اینکه ما واسطه فیض بشویم به واسطه این کارِ ما کمالی به آنها برسد این مثال بارها از سیدناالاستاد مرحوم علامه و دیگران نقل شده است که اگر کسی باغی داشته باشد باغبانی داشته باشد آن باغبان را تأمین کند باغ برای او درختها برای او میوه برای او باغبان را هم او دارد تأمین می کند اگر این باغبان در روز عید یک دسته گُلی یا یک سبد میوه ای از باغ او بچیند و به او تقدیم بکند خود باغبان می شود مؤدّب نه اینکه آن مالک چیزی را پیدا کند که نداشت چون همه اینها از باغ اوست از بوستان اوست این طور نیست که این باغبان از مال خود چیزی به صاحب باغ داده باشد ما حدّاکثر باغبانی هستیم که باغِ دینی آن حضرت را داریم نگهداری می کنیم به ما گفتند (خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ), (۲) (وَأَعِدُّوا لَهُم مَااستَطَعْتُم مِن قُوَّةٍ) (۳) و کذا و کذا.

ص: ۶۴۷

۱- (۵) .سوره طه, آیه ۱۱۴.

۲- (۶) .سوره بقره, آیات ۶۳ و ۹۳; سوره اعراف, آیه ۱۷۱.

۳- (۷) .سوره انفال, آیه ۶۰.

پرسش...

پاسخ: همین دیگر, این رفع درجه یعنی خود ما مثل اینکه یک سبد میوه به آنها دادیم نه اینکه ما بین خدا و پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) قرار بگیریم که بشویم واسطه در فیض به وسیله دعای ما یک شیء جدیدی به پیغمبر برسد این طور نیست ما همیشه در صف آخریم و صف نعال, این عرض ادب ها برای تقرّب خود ماست ولی ذات اقدس الهی نسبت به اینها دائماً افاضه دارد اینها را بالا می برد فرمود: (وَمِنَ الَّیْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ نَافِلَةً لَّکَ عَسَی أَن یَبْعَثَکَ رَبُّکَ مَقَاماً مَّحْمُوداً) (۱) او مرتّب دارد بالا می رود (یک) خدای سبحان مرتّب دارد او را بالا می برد (دو) ما هر چه داریم از بوستان و باغ آن حضرت داریم (سه) برای تقرّبمان عرض ادب می کنیم یا دعا می کنیم یا صلوات می فرستیم (چهار) بنابراین ما چیزی به عنوان اجر به آنها نخواهیم داد.

پرسش:

پاسخ: همین دیگر, به ما گفتند این الفاظ را بگویید تا خودتان به شفاعت آن حضرت برسید و این الفاظ را بگویید و عبادت کنید تا خودتان تقرّب پیدا کنید نه اینکه انسان بین خدا و پیغمبر واسطه باشد و مجرای فیض باشد و وسیله قرار بگیرد که به وسیله او ـ معاذ الله ـ خدا فیض جدیدی به پیغمبر برساند اینکه نیست ما هر چه داریم به مثابه همان باغبانی است که از بوستان اینها داریم.

خب پس (قُلْ مَا أَسْأَلُکُمْ عَلَیْهِ مِنْ أَجْرٍ) در سوره مبارکه «سبأ» آیه ۴۷ هم فرمود: (قُلْ مَا سَأَلْتُکُم مِنْ أَجْرٍ فَهُوَ لَکُمْ) فرمود ما گفتیم که (لاَ أَسْأَلُکُمْ عَلَیْهِ أَجْراً إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِی الْقُرْبَی) (۲) اما این طور نیست که حالا مودّت در قربا به سود ما باشد مودّت در قربا به سود شماست شما همان طوری که در باغ پیغمبرید در باغ علی و اولاد علی(علیهم الصلاه و علیهم السلام) هستید همین! اگر می خواهید بیکاره باشید بروید بیرون اگر می خواهید در باغ زندگی کنید که «روضةٌ مِن ریاض الجنّه» باید در باغ امامت, ولایت, رسالت, نبوّت باشید بنابراین ما از شما چیزی نخواستیم مسائل مالی که مال شما نیست خدا اصلاً مال شما نکرده شما موظّفید حقّ شریک را بدهید مسائل عبادی هم شما به ما نزدیک می شوید نه اینکه شما واسطه فیض باشید که به واسطه شما فیضی از خدا به ما برسد که ما به برکت شما برویم بالا این چنین نیست.

۱- (۸) .سوره اسراء, آیه ۷۹.

۲- (۹) .سوره شوری, آیه ۲۳.

خب فرمود بنابراین (قُلْ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِلَّا مَن شَاءَ أَن يَتَّخِذَ إِلَى رَبِّهِ سَبِيلًا) مستحضرید که در همه موارد سخن از استثنای فعل است اما اینجا برای اثبات آزاد بودن انسانها که هیچ نحوه اجباری در کار نیست برای اینکه فرمود تو وکیل بر آنها نیستی تو جز تبشیر و انذار سِمت دیگری نداری اینها در کمال آزادی به سر می برند مخصوصاً فضا هم فضای مکّه است فرمود: (إِلَّا مَن شَاءَ أَن يَتَّخِذَ إِلَى رَبِّهِ سَبِيلًا) اگر می فرمود «الاّ مَن اتّخذ الی ربّه سبیلا» خب کافی بود اما این مشیئت را اضافه کرده تا معلوم بشود انسان در کمال آزادی و انتخاب و اختیار می تواند به مقصد برسد هیچ اجباری در کار نیست خب حالا همین طور اینها را باید رها کرد؟! اینها با اقامه همه این بیّنات خدا را رها کردند و به دنبال صنم و وثن راه افتادند اینها را باید همین طور رها کرد؟!

برخیها گفتند که (وَكَانَ الْكَافِرُ عَلَى رَبِّهِ ظَهِيراً) از سنخ (فَنَبَذُوهُ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ) (۱) است [ولی] ظاهراً از آن سنخ نیست خب بالأخره چه کار باید کرد یعنی هیچ نظمی در عالم نیست حساب و کتابی نیست فرمود نه, نظم هست حساب و کتابی هست اینها اگر توبه نکردند به حُسن عاقبت بار نیافتند کیفر می بینند تنبیه می شوند ولی تو وظیفه ات این است که توکّل کنی به چه کسی توکّل کنی به خدایی که همه صفات کمالیه را دارد (یک) از همه اوصاف نقص منزّه است (دو) از همه اوصاف عیب, عیب یعنی عیب که بین عیب و نقص کاملاً فرق است مبرّاست (سه) و از همه عیوب اینها خبیر است (چهار) دست بردار هم نیست (پنج) بنابراین یک حساب و کتابی دارد شما نگران چه چیزی هستید (وَتَوَكَّلْ) بر کسی که این هفت, هشت وصف را داراست یک:(عَلَى الْحَيِّ) آنها یک مُرده ای را دارند عبادت می کنند این صنم و وثن که زنده نیستند تو به حیّ توکّل کن این حیّ هم یک حیّ دائمی است (الْحَيِّ الَّذِي لاَ يَمُوتُ) است (دو) و از همه عیوب منزّه است (سه) از همه نقایص مبرّاست (چهار) به چه دلیل؟ به دلیل (وَسَبِّحْ) اگر موجودی گوشه ای از گوشه های او نقص بود او سبّوح نیست گوشه ای از گوشه های او عیب بود او سبّوح نیست تو داری بالقول المطلق او را تنزیه می کنی (وَسَبِّحْ) برخی موجودات ممکن است که عیب نداشته باشند نقص نداشته باشند اما مشکل کسی را حل نکنند فقط کار خودشان را انجام می دهند مثل ملائکه ای که می گویند اصلاً خبر ندارند که خدا عالَم و آدمی خلقی کرد یا نه, خب چنین موجودی مشغول کار خودش است فرمود نه, خدا این طور نیست که فقط نقص ندارد فقط عیب ندارد که این چهارمی می شود «حیّ» است (یک) «لا یموت» است (دو) منزّه از عیب است (سه) مبرّای از نقص است (چهار) اما همه نعمتها هم از اوست به دلیل اینکه فرمود: (بِحَمْدِهِ) ما چه کسی را حمد می کنیم؟ کسی که مشکل ما را حل کند دیگر, اینکه در سوره مبارکه «اسراء» گذشت (إِن مِن شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ) (۲) برای اینکه همه موجودات به نقص یا عیب خودشان آگاه اند (یک) باید به کسی مراجعه کنند که بی نقص و عیب باشد (دو) چون اگر او هم ناقص یا معیب باشد که مشکل گشا نیست بعد از مراجعه به او از او فیضی دریافت می کنند (سه) در برابر دریافت فیض باید شکرگزار باشند (چهار) لذا تسبیح با تحمید هماهنگ است (إِن مِن شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ) اینجا هم فرمود: (وَسَبِّحْ) اما (بِحَمْدِهِ) این باء یا باء مصاحبه است یا ملابسه است بالأخره این تسبیح معنایش این نیست که خدا بی نقص است خدا بی عیب است بله بی نقص است بی عیب است ولی مُنعِم است مُفضِل است مُکرِم است خالق است رازق است مشکل ما را هم حل می کند لذا حمد می کنیم خب فرمود چنین موجودی به نام ذات اقدس الهی است به او توکّل کن کار به اینها تمام نمی شود (وَتَوَكَّلْ عَلَى الْحَيِّ) (یک) (الَّذِي لاَ يَمُوتُ) (دو) (وَسَبِّحْ) (سه و چهار) (بِحَمْدِهِ) (پنج) برای اینکه او درست است منزّه از نقص مبرّای از عیب است ولی رازق است خالق است مُفضِل است مُنعِم است مُکرِم است همه را عطا می کند دیگر. خب حالا او مشکل ما را حل کرد چگونه از اینها انتقام بگیریم فرمود: (وَكَفَى بِهِ بِذُنُوبِ عِبَادِهِ خَبِيراً) او می داند چه

کسی بد کرده خب او را وکیل قرار بده شما نگرانی که چرا عدّه ای بیراهه رفتند و حرف تو را گوش ندادند تو کار خودت را انجام بـده خدای سـبحان که خبیر است کیفر را به اینها خواهد داد (وَکَفَی بِهِ) یعنی «کفی بالله» که این «باء», «باء» زائده اسـت لتأکیـد یعنی «کَفی الله», «کفی الله بذنوب عباده خبیرا» کار به اینها تمام می شود نه, (الَّذِی خَلَقَ السَّماوَاتِ وَالْأَرْضَ) آن کسـی که مشـکل همه را حل می کنـد لـذا محمود همه است کسـی است که کلّ نظام را آفریـد (یک) می پروراند (دو) (الَّذِی خَلَقَ السَّمـاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَـا بَیْنَهُمَـا) کـلّ این مجموعه را آفریـد. اما این (فِی سِتَّهِ أَیَّامٍ) بعضـی از مسائل هست که در قرآن کریم تقریباً مخصوص پیغمبر و اهل بیت(علیهم السـلام) است که بین آنها و خـدایشان است و بعـد از اینکه آنها فهمیدنـد به دیگران منتقل می کنند.

ص: ۶۴۹

۱- (۱۰) .سوره آل عمران, آیه ۱۸۷.

۲- (۱۱) .سوره اسراء, آیه ۴۴.

فرمود: (فِی سِتَّهِ أَیَّام) در اینکه منظور از این (أَیَّامٍ) یوم در مقابل شب نیست حرفی نیست یوم به معنای مجموع شب و روز هم نیست مثل اینکه می گویند صلوات یومیه این هم نیست نه یوم در مقابل شب است نه یوم به معنای مجموع شب و روز که می گوییم صلات یومیه یعنی مجموع این هفده رکعت زیرا این شب و روز از اینجا پیدا می شود که شمسی باشد زمین باشد این زمین وقتی به دور خود می گردد یک قسمتش شب است یک قسمتش روز اما وقتی شمسی نباشد زمینی نباشد زمینی حرکت وضعی نداشته باشد شب و روز به این معنا نیست اما اصلِ زمان هست حالا آن شش روز به معنای شش مرحله است چگونه مراحل به شش قسمت تقسیم شد این را در بخش پایانی فرمود این را فقط از خدا بپرس نه برای شما نافع است نه اثبات آن آسان است فرمود: (فِی سِتَّهِ أَیَّام) خب این خالقیّت خدای سبحان است که (اللَّهُ خَالِقُ کُلِّ شَیْ ءٍ) (۱) اما ربوبیّت او چیست او بعد از اینکه آفرید باید بپروراند (ثُمَّ اسْتَوَی عَلَی الْعَرْشِ الرَّحْمنُ) بر تخت فرمانروایی مستقر شد مستولی شد که دارد اداره می کند این عرش, مقام فرمانروایی است که اگر نموداری از آن عرش را انسان بخواهد بفهمد می گویند «قلب المؤمن عرش الرحمن» این یک عرشِ تختی باشد از فلز یا از چوب یا از جِرم دیگر که نیست آن مقام شامخ فرمانروایی را می گویند عرش الرحمان که حقیقت انسانیّت آن قلب انسان آن لطیفه الهی آن روح مجرّد اگر علماً و عملاً کامل شد نمودار عرش الرحمان است «قلب المؤمن عرش الرحمن» خب پس او آفرید (یک) می پروراند (دو) این (الرَّحْمنُ) یا خبر است برای (الَّذِی) که عدّه ای بر آن اند یا خبر است برای مبتدای محذوف (۲) یعنی «هو الرحمن» خب عرش چیست استوای علی العرش چیست آن lt; ستّه أیام gt; چیست فرمود: (فَسْأَلْ بِهِ خَبِیراً) از خدا بپرس او می داند چیست اینها آیاتی نیست که درکش برای همه بلاواسطه آسان باشد آنها می فهمند, به اندازه ای که به وسیله روایات به ما رسیده است ما می فهمیم منتها متأسفانه کسانی در صدر اسلام نبودند که پیگیر این گونه از مسائل باشند و متأسفانه درِ آن مدینه علم بسته بود و اگر این در باز بود خیلی از چیزها را انسان می فهمید (فَسْأَلْ بِهِ خَبِیراً) او چون خبیر است او چون علیم است او چون همه چیزها را آشناست برای شما کاملاً بیان می کند خب.

ص: ۶۵۰

۱- (۱۲) .سوره رعد, آیه ۱۶; سوره زمر, آیه ۶۲.

۲- (۱۳) .انوار التنزیل و اسرار التأویل, ج۴, ص۱۲۹.

پرسش...

پاسخ: چرا هست اما مستحضرید ما مشکل روایی خیلی نداریم ولی رجال (یک) درایه (دو) این دو رشته درباره روایات تفسیری فعال نبود درباره روایات مقتل فعال نبود درباره روایات تاریخ مطرح نبود درباره روایات اخلاق مطرح نبود فقط درباره روایتهای فقهی بزرگان ما خیلی کوشش کردند سعی کردند سعیشان مشکور الحمدلله راه باز شده اما خیلی از بحثهای روایی همین طور مانده البته اینها مقصّر نیستند برای اینکه بالأخره شیعه که به برکت کوشش امام راحل و خونهای پاک شهدا هم ایران اسلامی را روشن کرد و هم خاورمیانه را دارد بیدار می کند الآن کم و بیش مسئله حدیث شناسی و روایات قرآنی و روایات اخلاقی و روایات مقتلی و روایات تاریخی درباره اش دارد کار می شود وگرنه آن وقت یا در زندان بودند یا مسموم بودند یا شهید بودند شاگردانشان هم متواری, غرض این است که این چهار بخش کار نشده و اگر کسی خواست درباره اینها کار کند نظیر روایات فقهی باید روی آن کار بکند صِرف اینکه روایتی وارد شده است که این درباره فلان موضوع است می دانید بحث, بحث علمی است بحث عملی نیست بحث فقهی نیست چون فقه هم به این روایات کارش حل می شود هم به کمتر از روایات کارش حل می شود یعنی اگر ما اماره ای نداشتیم با اصلِ عملی کار فقهی ما سامان می پذیرد اما بحث روایی که (سِتَّةِ أَيَّامٍ) چیست «عرش» چیست چگونه خدا بر عرش مستقر شد اینها باید مفید علم باشد و این یا باید متواتر باشد سنداً یا حداقل مستفیض.

پرسش...

پاسخ: خب اینها نه کتابتی بود نه حوزه ای بود خیلی از چیزها را اینها یاد گرفتند بعد به همراه خودشان بردند یک امام باقر و امام صادق(صلوات الله علیهما) می خواهد که حوزه علمیه داشته باشند ما مشکل فقهی نداریم گرچه اگر روایات همه به دست ما می رسید فقه پربارتر می شد ولی اگر روایت هم نباشد با اصلِ عملی فقه سامان می پذیرد اما دینِ ما تنها فقه نیست که بخشی از فروعات زندگی ماست ما بحثهای عمیق تفسیری داریم بحثهای اقتصادی داریم بحثهای نظامی داریم بحثهای سیاسی داریم بحثهای فرهنگی داریم که اینها مسئله فقهی نیست که با خبر واحد حل بشود این آقایانی که در بحثهای حدیث کار می کنند در بحثهای رجال و درایه حدیثی کار می کنند بارها به اینها عرض کردیم که سیدناالاستاد مرحوم محقّق داماد یک مطلب عمیقی داشتند و آن این است که مشکل جدّی ما این است که الآن شما می بینید مطلبی در هزار کتاب نوشته شده مخصوصاً الآن که دیگر بازار نشر فراوان شده روایتی است که شما الآن در مجلاّت و کتابها فراوان می بینید مثلاً در هزار جاست وقتی صد سال جلوتر می روید می بینید این هزارتا کتاب می شود مثلاً پانصد کتاب, دویست سال جلوتر می روید می بینید این پانصد کتاب می شود دویست کتاب چون همه اینها از آن منابع نقل می کنند وقتی به عصر مجلسی اول و دوم(رضوان الله علیهما) می رسید می بینید این هزار کتابی که اینجا هست آنجا که رسیده می شود پنجاه کتاب وقتی صد سال از مجلسیها(رضوان الله علیهما) می گذرید می بینید همین پنجاه تا شده پانزده تا, بیست تا می رسید به عصر ابن ادریس می بینید کمتر شده می رسید به عصر شیخ طوسی و کلینی می بینید این هزارتا کتابی که الآن ما می دیدیم شده چهارتا کتاب یعنی کتب اربعه, قدری جلوتر می روید می بینید این کتب اربعه هم برای چهار نفر نیست برای سه نفر است زیرا تهذیب و استبصار را شیخ طوسی نوشته قدری جلوتر می روید می بینید که همین شیخ طوسی گاهی روایت را از صدوق یا مرحوم کلینی نقل می کنند این سه نفر شده دو نفر, قدری جلوتر می روید می بینید همین روایت را کلینی و صدوق(رضوان الله

علیهما) از زراره نقل کردند شده خبر واحد, خبر واحد یعنی خبر واحد با خبر واحد نمی شود دین را نگهداشت تمام تلاش و کوشش حوزه باید برای پر کردن آن خلأ به کار برود یعنی فاصله کتب اربعه تا اصول اربع مائه باید مشخص بشود دست خیلی از ماها خالی است ما مسئله امام زمان را داریم ظهور را داریم ولایت را داریم اینها که نظیر فقه نیست که با خبر واحد حل بشود اینها را باید با آن پر کردن خلأ بین کتب اربعه و اصول اربع مائه حل کرد آن بزرگان در عصر باقرین و صادقین(سلام الله علیهما) با جان کَندن حل کردند یعنی می رفتند حضور حضرت استنساخ می کردند مثل جانِ شیرین نگه می داشتند نزد استاد این را قدم به قدم می خواندند هر روز تاریخ گذاری می کردند در حاشیه نسخه خطّی شان می نوشتند «بَلغ قبالاً, بلغ قرائةً, بلغ مقابلةً» یعنی اینجا, اینجا رسیده این حدیث را خدمت زراره خواندیم زراره از حضرت شنیده و تصحیح کردیم بعد از اینکه این رساله که مثلاً حالا یا صد حدیث بود یا کمتر یا بیشتر از استاد اجازه می گرفتند که [استاد می گفت] این کتابی است صد حدیث دارد اوّلش آن است وسطش آن است آخرش آن است این شخص نزد ما خوانده «و أَجَزْتُ له روایته» اجازه روایی اینجا صادر می شود الآن اجازه روایی به عنوان تبرّک است آن روز سند بود ما چند اصل از اصول اربع مائه داریم که به بازار ورّاقان جعّال نرفته و کم و زیاد نشده این یک جان کندن می خواهد این طور نبود که وجود مبارک امام صادق آزادانه بتواند حوزه علمیه داشته باشد کسی مسئله فقهی داشت خب می خواست برود حضور حضرت آنجا هم که جاسوسان عباسی بودند و چه کار بکند مسئله ای بود مربوط به طلاق و سه طلاقه مسئله خانوادگی و مسئله حساس و مهم هم بود این به این خیار فروش طبق دار سر کوچه گفته این طبق خیار و این لباس خیارفروشی را به من بده همین کار را کرده این طبق خیار را روی سر گذاشته لباس خیارفروش را پوشانده داد می زد چه کسی خیار می خرد. وجود مبارک امام صادق که باخبر است به خادمش فرمود این خیارفروش نیست این مسئله شرعی دارد این شیعه ماست این نمی تواند بیاید اینجا برو بگو ما خیار می خواهیم این او را آورد و او آمد مسئله شرعی اش را سؤال کرد و جوابش را گرفت. (۱) دین با این وضع حاصل شد شما می گویید سلمان و اباذر ما داریم الآن وظیفه ما این است که نسخه خطّی ها را پیدا کنیم فاصله بین کتب اربع و اصول اربع مائه را پیدا کنیم تا با دست پر بگوییم امام زمان یعنی این, امام صادق یعنی این, امام کاظم یعنی این, آیه یعنی این اما خیلی از ماها الآن در خلأ حرف می زنیم. الآن هم به برکت خونهای پاک شهدا این کار شدنی است. فرمود از اینها بپرس.

ص: ۶۵۱

۱- (۱۴) .الخرائج و الجرائح, ج۲, ص۶۴۲.

در جریـان آیات هم آیات قرآن کریم چنـد قسم است بخشـی از آیات عمومی است نظیر اوایل سوره مبارکه «رعـد» فرمود یـک تکّه زمین است (وَفِی الْأَرْضِ قِطَعٌ مُتَجاوِرَاتٌ) مثلاً یک هکتار زمین در این یک هکتار زمین قطعات گوناگونی هسـت درختهـای گونـاگونی هست آب یکی هوا یکی شـمس یکی خاک یکی باغبان یکی اما میوه های رنگارنگ میوه های دارای طعمهـای مختلف دارای شـکلهای مختلف دارای انـدازه های مختلف که (نُفَضِّلُ بَعْضَهَا عَلَی بَعْضٍ فِی الْأُکُلِ) (۱) این آیه ای است که قابـل تبیین برای خیلیهاست. بخشـی از آیات مربوط به سـتاره شِعراست که(وَأَنَّهُ هُوَ رَبُّ الشِّعْرَی) (۲) که اوحدیّ از نجومیها باید بفهمند که ستاره شِعرا چیست و سیر آن چگونه است حرکت آن چگونه است این خمسه متحیّره چه چیزی هستند اینها آیات الهی است که خواص به وسـیله رصـدخانه ها می فهمنـد بین این دو طایفه آیات هم مراتب, جریان (مَرَجَ الْبَحْرَیْنِ) (۳) هم از همین قبیل است یک آیه عمومی نیست که همگان بفهمنـد خواص فهمیدنـد و می فهمند عکس برداری هم کردند شاید همین عکسـهایی که نشان دادند [باشد که] دریایی است که مشخص است مرزبندی شده نه آن آب شیرین به طرف آب شور می رود نه آب شور ممزوج آب شـیرین می شود آن کـار را هم کردنـد البته, حالا جزم به اینکه این دریا همان است که فرمود: (مَرَجَ الْبَحْرَیْنِ) البته کار آسانی نیست خب فرمود: (ثُمَّ اسْتَوَی عَلَی الْعَرْشِ الرَّحْمنُ فَسْأَلْ بِهِ خَبِیراً).

«و الحمد لله ربّ العالمین»

۱- (۱۵) _سوره رعد, آیه ۴.

۲- (۱۶) _سوره نجم, آیه ۴۹.

۳- (۱۷) _سوره فرقان, آیه ۵۳.

آیات ۵۸ تا۶۲۴۴ سوره فرقان ۹۰/۱۱/۳۰

Your browser does not support the audio tag.

(وَتَوَکَّلْ عَلَى الْحَیِّ الَّذِی لَا یَمُوتُ وَسَبِّحْ بِحَمْدِهِ وَکَفَى بِهِ بِذُنُوبِ عِبَادِهِ خَبِیراً (۵۸) الَّذِی خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَیْنَهُمَا فِی سِتَّةِ أَیَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ الرَّحْمنُ فَسْأَلْ بِهِ خَبِیراً (۵۹) وَإِذَا قِیلَ لَهُمُ اسْجُدُوا لِلرَّحْمنِ قَالُوا وَمَا الرَّحْمنُ أَنَسْجُدُ لِمَا تَأْمُرُنَا وَزَادَهُمْ نُفُوراً (۶۰) تَبَارَکَ الَّذِی جَعَلَ فِی السَّماءِ بُرُوجاً وَجَعَلَ فِیها سِرَاجاً وَقَمَراً مُنِیراً (۶۱) وَهُوَ الَّذِی جَعَلَ اللَّیْلَ وَالنَّهَارَ خِلْفَةً لِمَنْ أَرَادَ أَن یَذَّکَّرَ أَوْ أَرَادَ شُکُوراً (۶۲))

بعد از بیان عناصر محوری اصول دین یعنی توحید و وحی و نبوّت و پاسخ دادن به برخی از اشکالات آنها فرمود اینها کسانی اند که در اثر رکون به همان صنمیّت و وثنیّت از توحید فاصله گرفتند شما سِمتی جز تبشیر و انذار ندارید مسئول هدایت آنها از نظر تکوین نیستی آنها تکویناً آزادند (مَن شَاءَ أَن یَتَّخِذَ إِلَى رَبِّهِ سَبِیلاً) (۱) آزادانه دین را می پذیرد ولی تو بدان که خدای سبحان هیچ کدام اینها را رها نمی کند توکّل بکن بر خدایی که دارای این اسمای کمال و جمال و جلال است. معنای توکّل این نیست که تا آنجا که به حسب ظاهر معلوم و مقدور انسان است بگوید من خودم انجام می دهم آن حوادث پیش بینی نشده را به خدا واگذار کند این تبعیض در توکّل است که با توحید سازگار نیست . توکّل معنایش این است که انسان خدا را وکیل خود قرار بدهد هر آدم عاقلی وقتی می خواهد کاری را انجام بدهد که به همه شئون آن کار آگاهی ندارد (یک) بر فرض آگاهی, توان آن را ندارد (دو) وکیل می گیرد (سه) ما نسبت به همه کارهایمان این سه امر را باید رعایت کنیم چون هیچ کاری نیست که ما به جمیع شئونش آگاه باشیم هیچ کاری نیست که ما نسبت به جمیع شئون آن توانمند باشیم چون به جمیع شئون علم نداریم و به جمیع شئون آن کار توانایی نداریم چاره جز این نیست که وکیل بگیریم (وَکَفَى بِاللَّهِ وَکِیلاً) (۲) پس معنای توکل این نیست که آن مقداری که می توانیم به خودمان اسناد بدهیم آن مقداری که نمی دانیم و نمی توانیم توکّل کنیم . اگر ما در همه امور به خدای سبحان توکّل کردیم آن گاه آن مدیر و مدبّر گاهی خود ما را اداره می کند آن بخشی که به حسب ظاهر معلوم و مقدور ماست گاهی دیگران را تسخیر می کند آن بخشی که معلوم و مقدور ما نیست آن وقت اگر ما به او توکّل کردیم و او را وکیلِ مفوَّض و مطلق قرار دادیم او شروع می کند به کار ؛ او خود ما را تدبیر می کند دیگران را تدبیر می کند از مجموعه این دو تدبیر آن مقصد صحیح به دست می آید لذا در سوره□ lt;طلاقgt; فرمود:(وَمَن یَتَوَکَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ) پس معنای توکّل, تبعیض یا تشریک در کار نیست اگر در سوره□ lt;طلاقgt; فرمود:(وَمَن یَتَّقِ اللَّهَ یَجْعَل لَهُ مَخْرَجاً □ وَیَرْزُقْهُ مِنْ حَیْثُ لاَ یَحْتَسِبُ وَمَن یَتَوَکَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ) (۳) برای اینکه (إِنَّ اللَّهَ بَالِغُ أَمْرِهِ قَدْ جَعَلَ اللَّهُ لِکُلِّ شَیْءٍ قَدْراً) آن وقت توکّل ما ثمربخش می شود پس توکّل, تبعیض در وظیفه نیست که بخشی از کارها را خودمان انجام بدهیم آن مقداری که مقدور ما نیست به عنوان حوادث پیش بینی نشده توکّل کنیم. چرا خدا کافی است برای دو جهت, چرا (مَن یَتَوَکَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ) برای دو جهت یکی اینکه (إِنَّ اللَّهَ بَالِغُ أَمْرِهِ) یکی اینکه (قد جَعَلَ اللَّهُ لِکُلِّ شَیْءٍ قَدْراً) او مهندسی عالم را به عهده گرفته برای هر چیزی یک اندازه مشخص قرار داده (یک) نسبت به همه چیز هم قدرت مطلق دارد (دو) خب پس خود ما هم از این دو نظر زیرمجموعه این دو اصلیم یعنی اینکه فرمود: (قَدْ جَعَلَ اللَّهُ لِکُلِّ شَیْءٍ قَدْراً) برای ما هم یک قدر مشخّصی است که او قرار داده اگر فرمود: (إِنَّ اللَّهَ بَالِغُ أَمْرِهِ) خدای سبحان مقصد خود را بالأخره می رسد و می رساند ما هم جزء مقاصد او هستیم در مقام سوم یعنی مقام فعل, بنابراین اگر کسی خدا را وکیل مطلق قرار داد

چه اینکه باید او را وکیل مطلق قرار بدهیم, خود ما را او دارد اداره می کند وقتی ما را او دارد اداره می کند ما دیگر نباید نگران باشیم این معنی توکّل است که فرمود: (وَتَوَکَّلْ).

ص: ۶۵۳

۱- (۱) . سوره فرقان, آیه ۵۷.

۲- (۲) . سوره نساء, آیات ۸۱، ۱۳۲، ۱۷۱ ؛ سوره احزاب, آیات ۳ و ۴۸ .

۳- (۳) . سوره طلاق, آیات ۲ و ۳ .

اما نسبت به آن اوصافی که در بحث دیروز گذشت . درباره حیات و ممات به حسب ظاهر ما خیال می کنیم انسانی که در دنیا هست زنده است وقتی از دنیا می رود می میرد و مرگ را فنا تلقّی می کنیم در حالی که حقیقت حیات و ممات به عدم و مَلکه و امثال ذلک برنمی گردد هر دو امر وجودی است موت, هجرت از دنیا به آخرت است یک نحوه حرکت است حیات, بقای در دنیاست نه بقای در دنیا امر عدمی است نه هجرت از دنیا به آخرت امر عدمی است ولی از آن جهت که ما این مهاجر و مسافر را در دنیا نمی بینیم این فقدان شهود و دیدن را یک امر عدمی تلقّی می کنیم بنابراین انسان یا در دنیا می ماند یا مسافر است مثل اینکه کسی در شهر خود یا مقیم است یا مسافر ؛ نه مسافرت امر عدمی است نه اقامه امر عدمی است.

مطلب دیگر اینکه اگر از بالا کسی مسئله مرگ و حیات را نگاه کند می بیند که خدای سبحان که روح را به خود اضافه داد به عنوان اضافه تشریفی که فرمود: (وَنَفَخْتُ فِیهِ مِن رُوحِی) (۱) این روح که به خدای سبحان اضافه تشریفی دارد در تحت تدبیر و مأموریت اوست چند روزی به او مأموریت می دهد که بدن دنیایی را اداره کند چند روزی او را مأموریت می دهد که بدن برزخی را اداره کند بالأخره ما وقتی که از این دنیا به برزخ می رویم با یک بدن برزخی می رویم تا در قیامت به آن بدن اصلی برگردیم این مأموریت روح است که خدای سبحان گاهی به او دستور می دهد بدن دنیا را اداره کند گاهی دستور می دهد بدن آخرت را اداره کند این نحوه مأموریت و عزل و نصب نسبی است در حقیقت, امر عدمی در کار نیست.

ص: ۶۵۴

۱- (۴) . سوره حجر, آیه ۲۹؛ سوره ص, آیه ۷۲.

نسبت به ذات اقدس الهی که حیات عین ذات اوست موت نه به معنای تغییر مأموریت نه به معنای هجرت هیچ کدام از اینها آنجا راه ندارد لذا فرمود: (وَتَوَكَّلْ عَلَى الْحَيِّ الَّذِي لاَ يَمُوتُ) او سبّوح است قدّوس است از هر نقص از هر عیب و هر کمالی را هم داراست و هر نعمتی هم از اوست لذا محمود مطلق است و از تبهکاران باخبر است و دیگر نیازی نیست که کسی او را باخبر کند یا پیشنهاد انتقام بدهد برای اینکه (وَكَفَى بِهِ بِذُنُوبِ عِبَادِهِ خَبِيراً).

پرسش: در همین آیه دلیل بر این است که دیگران می میرند آن وقت خدا ...

(خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ) (۱) موت یا به معنی مهاجرت است که از دنیا به برزخ رفتن است « تَنتقلون مِن دارٍ الی دار» (۲) که در روایات ماست یا نه, قدری بالاتر از این انتقال, تغییر مأموریت است این روح چند صباحی مأمور است از طرف خدا که بدن دنیایی را اداره کند چند صباحی مأمور است که بدن اخروی را اداره کند تا در قیامت به آن بدن اصلی برگردد در هر سه نشئه مأموریت الهی را دارد انجام می دهد.

پرسش:..هم جبری می شویم هم تفویضی

پاسخ: نه, نه جبری می شویم نه تفویضی بلکه امر بین امرین است دیگر, توحید افعالی یعنی توحید افعالی, جبر باطل است تفویض باطل است منتها فرمود بین جبر و تفویض, «أوسع ممّا بین الأرض و السماء» (۳) خب پس جبر باطل, تفویض باطل, امر بین امرین حق است این امر بین امرین که حضرت فرمود فاصله بین جبر و تفویض «أوسع ممّا بین الأرض و السماء» برخیها در تقریر اختیار طوری اند که به محدوده جبر نزدیک اند ولی خب جبر نیست برخیها طوری اند که به محدوده تفویض نزدیک اند اما خب تفویض نیست آن هسته مرکزی بین جبر و تفویض را می گویند توحید افعالی ، این توحید افعالی این است که در عین حال که همه کارها به تدبیر الهی است انسان آزاد است این همان صراط مستقیم است که درکش «أدقّ مِن الشعر» است و پیمودن آن هم «أحدّ مِن السیف» (۴) بنابراین تمام کارها را او دارد انجام می دهد اختیار ما هم با تدبیر او دارد می گردد

۱- (۵) . سوره ملک, آیه ۲.

۲- (۶) . بحارالانوار،ج۳۷،ص۱۴۶.

۳- (۷) . الکافی،ج۱،ص ۱۶۰.

۴- (۸) . ر.ک:الکافی،ج۸ص۳۱۲.

مویی نجنبد از سر ما جز به اختیار آن اختیار هم به کف اختیار اوست

این طور نیست که ما در اختیار, مختار باشیم ما مجبوریم که آزاد باشیم و این آزادی برای ما ضروری است جبر، مستحیل است اختیار یعنی lt; امر بین امرین gt; ضروری است اما خدا مختار است بالذّات, ما مختاریم بالاضطرار «خُلقنا مختارین» ما اگر بخواهیم کاری را به نحو جبر انجام بدهیم نه حرام است نه بعید است بلکه مستحیل است همان طوری که دو دوتا پنج تا مستحیل است جبر مستحیل است نه جبر حرام است یا جبر بد است تفویض هم بشرح ایضاً همان طوری که دو دوتا سه تا مستحیل است تفویض مستحیل است یک انسان بخواهد کاری را مستقل انجام بدهد خب اگر بخواهد در ایجاد مستقل باشد ایجاد فرع بر وجود است باید باشد تا اینکه کار انجام بدهد دیگر وجودش که به دست دیگری است چه کسی می تواند بگوید من مالک هستی خودم هستم پس تفویض ، مستحیل است جبر هم معنایش بی ارادگی است بی اختیاری است بی فکری است مگر می شود ما کاری را بی فکر و اراده انجام بدهیم کسی بخواهد طنز بگوید بخواهد شوخی کند فکر می کند یک وقت است دست کسی را می گیرند از جایی به جایی بیرون می برند این مورد فعل است نه مصدر فعل این نه جبر است نه تفویض نه اختیار برای اینکه فاعل نیست جبر و تفویض و اختیار و توحید افعالی اقسام چهارگانه فاعلیّتِ فاعل است اگر زید را از جایی گرفتند بیرون بردند این مورد فعل است این فاعل نیست این نه جبر است نه تفویض است نه اختیار است نه توحید افعالی اما اگر بخواهد کار انجام بدهد مصدر فعل باشد فاعل باشد مستحیل است, مستحیل یعنی مستحیل این محال است کاری را بی اراده انجام بدهد. بنابراین ما مجبوریم که آزاد باشیم این آزادی را به ما دادند آن طوری که دو دوتا چهارتا را دادند هیچ ممکن نیست کسی بگوید من مضطرّ بودم اختیار از دست من گرفته شد یک وقت است انسان مضطر می شود واجبی را ترک کند یا حرامی را مرتکب بشود اما این کار, کار اختیاری است از آن طرف آن حرمت برداشته شد «رُفع عن امّتی تسع» (۱) ولی انسان اگر کاری را انجام بدهد که فاعل باشد الاّـ ولابد اختیار است یعنی جبر مستحیل است تفویض مستحیل است و lt; امر بین امرین gt; (۲) حق است منتها آنهایی که توحید کامل تری دارند به این هسته مرکزی lt;بین امرین gt; نزدیک اند یا در متن این lt;امر بین امرین gt; اند دیگران یک مقدار به تفویض یک مقدار به جبر نزدیک اند خب.

ص: ۶۵۶

۱- (۹) ۱.تحف العقول،ص ۵۰.

۲- (۱۰) ۲.الکافی،ج ۱،ص ۱۶۰.

پرسش ...

پاسخ: این تثبیت اختیار است , تأکید اختیار است ما را مختار خلق کردند اگر ما مضطرّیم که آزاد باشیم این تثبیت اختیار است تأکید اختیار است اختیار محال است از ما زائل بشود آزادی محال است از ما زائل بشود ما آزادیم چه در معصیت چه در اطاعت.

فرمود این خدای سبحان گذشته از آن اوصاف کمالی یاد شده کلّ سپهر را آفرید (یک) همه در پیشگاه او خاضع و خاشع اند (دو) همان طوری که سیدناالاستاد مرحوم علامه(رضوان الله علیه) در ذیل آیه ۴۵ به بعد مطلبی فرمودند که مورد نظر بود اینجا هم همان مطلب را می فرمایند . ایشان در ذیل آیه ۴۵ فرمودند: ﴿أَلَمْ تَرَ إِلَى رَبِّكَ﴾ تا نُه آیه بعد درصدد بیان توحید و اسرار توحید و نظم توحید و پی بردن به وحدانیّت خدا نیست الآن اینجا در ذیل آیه ﴿تَبَارَكَ الَّذِی جَعَلَ فِی السَّماءِ بُرُوجاً﴾ هم همین فرمایش را می فرمایند, می فرمایند سیاق آیات درصدد نظم توحیدی نیست که برهان توحید اقامه کند که مسئله بشود مسئله کلامی بلکه سیاق در این جهت است که پیامبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) اینها را به سجده و اسلام دعوت می کنند اینها مستکبرانه جواب منفی می دهند در حالی که همه موجودات دارند خدا را عبادت می کنند اگر اینها خدا را عبادت نکردند آسیبی نمی رسد برای اینکه کلّ نظام برده و بنده خداست سیاق ، درصدد استغنای الهی و غنای الهی و عظمت و جلال الهی است که مسجود همگان است نه سیاق ، درصدد این باشد که برهان کلامی اقامه کند که خدا هست.

در آ نجا سه مطلب بود که به عرض رسید ممکن است که عنصر محوری همان مسئله کلامی باشد ولی اینها در سایه آنها حل بشوند اینجا هم همان مطالب قابل طرح است یعنی مقصود اصلی می تواند مسئله کلامی باشد برهان بر توحید الهی باشد و آن اهداف و مقصودهای طیّب و طاهری که ایشان فرمودند در ضمن اینها حل بشود لذا فرمود خدای سبحان سماوات و ارض و (ما بینهما) را در شش روز آفرید جریان خلقت سماء و ارض در شش روز در [آیه ۵۴]سوره□ lt;اعرافgt; گذشت در[آیه ۳] سوره□ lt;یونسgt; گذشت در[آیه ۷] سوره□ lt;هودgt; گذشت دیگر اینجا نیازی به توضیح جدید نیست.

(فَسْأَلْ بِهِ خَبِيراً) شما اگر بخواهی از کلّ نظام و ساختار سؤال بکنی که چه کسی حق است چه کسی باطل است چه کسی در ضلالت است چه کسی در هدایت است کجا باید سجده کرد به چه کسی باید سجده کرد از خدای سبحان که سؤال بکنی خدا خبیرِ مطلق است.

پرسش ...

پاسخ: اصول اربعه مائه به وسیله خبر واحد رسیده دیگر, فاصله بین اینها و اصول اربعه مائه خبر واحد است دیگر یعنی کتب اربعه می گوید حدّثنی فلان شیخ, فلان شیخ, فلان شیخ از زراره که به خبر واحد می رسد با خبر واحد مشکل فقه حل می شود بلکه کمتر از خبر واحد که خبر واحد اماره است کمتر از خبر واحد که اصل عملی باشد مشکل فقه را حل می کند اما مسائل ما در فقه اکبر است امامت, ولایت, نبوّت, آیات قرآ ن, درباره وجود مبارک ولیّ عصر, کیفیت حکومت او, کیفیت اشراف او, کیفیت عرضه اعمال به او هر روز اعمال ما را به پیشگاه حضرت می برند مخصوصاً هفته ای دو روز اینها مطالبی نیست که با خبر واحد بشود حل کرد .

ص: ۶۵۸

(وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ اسْجُدُوا لِلرَّحْمنِ) قائل ، وجود مبارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) است که به اینها فرمود: (اسْجُدُوا لِلرَّحْمنِ) ، (قَالُوا وَمَا الرَّحْمنُ) حالا یا برای آن است که اوّلین بار است دارند می شوند که الله را می گویند رحمان چون اینها الله را می دانستند الله را معتقد بودند می گفتند ما به الله دسترسی نداریم این بتها را می پرستیم تا ما را به الله نزدیک بکنند (مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَى) (۱) یا (هؤُلاَءِ شُفَعَاؤُنَا عِنْدَ اللَّهِ) (۲) الرحمان برای آ نها شناخته شده نبود لذا از او به(ما) تعبیر کردند نه به lt;مَنgt; بنا بر اینکه lt;ماgt; برای غیر ذوی العقول باشد و lt;مَنgt; برای ذوی العقول گرچه گاهی به عکس هم استعمال می شود تعبیر به lt;ماgt; در این دو مورد که (قَالُوا وَمَا الرَّحْمنُ انَسْجُدُ لِمَا) دیگر تعبیر به lt;مَنgt; نکردند نگفتند «و مَن الرحمن» یا «أنسجد لمن تأمرنا» شاید قصد هتک و اهانت هم داشتند ولی به هر تقدیر رحمان برای آنها شناخته شده نبود الله شناخته شده بود و معتقد بودند که الله موجود است شریک هم ندارد خالق کل اوست ربّ کل هم اوست اله الآلهه هم اوست منتها مشکلات ما را ارباب متفرّقه حل می کنند و واسط بین ما و الله همین ارباب متفرّقه است که این شرک در ربوبیّت بود . وقتی ذات مقدس حضرت فرمود بر پیشگاه حضرت باری فقط باید خضوع کرد آنها می گفتند ما الرحمان را نمی شناسیم (انَسْجُدُ لِمَا تَأْمُرُنَا) از این (تَأْمُرُنَا) که خطاب است معلوم می شود قائل، شخص حضرت است که (وَإِذَا قِيلَ) یعنی شخص پیامبر(علیه و علی آله آلاف التحیّه و الثناء) قائل ، آن حضرت است و اینها به آن حضرت عرض کردند: (انَسْجُدُ لِمَا تَأْمُرُنَا) اینها همیشه از توحید فاصله داشتند وقتی دعوت نامه جدیدی را می دیدند نفور و رمیدن اینها اضافه می شد (وَزَادَهُمْ نُفُوراً) .

۱- (۱۱) . سوره زمر, آیه ۳.

۲- (۱۲) . سوره یونس, آیه ۱۸.

چه اینکه در بحثهای دیگر هم فرمود اینها همیشه اگر سخن از کثرت باشد و شرک باشد همراه اند (وَإِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَحْدَهُ اشْمَأَزَّتْ قُلُوبُ الَّذِينَ لاَ يُؤْمِنُونَ) (۱) سخن از توحید که به میان بیاید اینها مُشمئز می شوند سخن از کثرت آلهه و ارباب به میان بیاید اینها شاداب اند اما وقتی سخن از توحید به میان آمده (وَإِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَحْدَهُ اشْمَأَزَّتْ قُلُوبُ الَّذِينَ لاَ يُؤْمِنُونَ) اینجا هم (زَادَهُمْ نُفُوراً) در قبال آن (زَادَتْهُمْ إِيمَاناً) که مردان الهی داشتند اینها (زَادَهُمْ نُفُوراً) است. (تَبَارَكَ الَّذِى جَعَلَ فِى السَّماءِ بُرُوجاً) این هم می تواند ناظر به مسئله توحید و برهان کلامی باشد و هم اینکه آ نچه را سیدناالاستاد(رضوان الله علیه) فرمود باشد. ایشان فرمود سیاق درباره توحید نیست سیاق درباره این است که اینها خاضع و خاشع نیستند در حالی که کلّ نظام خاضع و خاشع اند.

مطلب دیگر آن است که جریان آفرینش شب و روز را قرآن کریم از چند منظر در آیات گوناگون مطرح فرمود یکی بهره های کلامی و عقلی می خواهد ببرد که اینها نظم دقیق ریاضی دارند (این یک) این نظم دقیق حکایت می کند از وجود ناظم حکیم و مدبّر (دو) پس الله موجودٌ (سه) این بخشی از آیاتی است که خلقت آسمان و زمین و شب و روز را تأمین می کند که اینها را به عنوان آیات می شمارند. بخش دیگر برای منافع و بهره برداری بشر است که شب برای استراحت است روز برای کار است اگر همیشه شب بود کار مشکل بود اگر همیشه روز بود کارمشکل بود این منفعتِ توزیع وقت به شب و روز است.

۱- (۱۳) . سوره زمر, آیه ۴۵.

بخش سوم از آیات که روایات ضمن آن تأیید می کند آن است که عبادتهای شب و عبادتهای روز موظّف است و اگر کسی در شب به آن اعمالش نرسید روز می تواند جبران کند یا اگر اعمال مستحبّی روز را نتوانست انجام بدهد شب می تواند تدارک کند اینکه فرمود: (جَعَلَ الَّيْلَ وَالنَّهَارَ خِلْفَةً) این کلمه (خِلْفَةً) یک جا در قرآن ذکر شد و آن همین جاست در ذیل این, آن روایت نورانی امام(سلام الله علیه) است که فرمود اگر نماز شبی در شب قضا شد بالأخره روز انجام بدهید دریابید این طور نیست که حالا که شب گذشت بگویید گذشت می شود آن ذکر و عبادت و تسبیح و سجود شب را در روز انجام داد و بالعکس .

پرسش ...

پاسخ: خِلْفه یعنی جانشین دیگر, این جانشین اوست او جانشین اوست اختلاف لیل و النهار که در سوره مبارکه lt;بقرهgt; بحث شد آن هم همین است دیگر, در سوره مبارکه lt;بقرهgt; آیه ۱۶۴ آنجا مشخص شد که (إِنَّ فِی خَلْقِ السَّماواتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّیلِ وَالنَّهَارِ) این یعنی چه؟ اختلاف یعنی رفت و آمد اینکه دارد «السلام علیکم یا مختلَف الملائکه » (۱) مختلف ملائکه اند یا حرم مختلف ملائکه است یعنی مکان اختلاف فرشته ها ، اختلاف یعنی یک گروه می روند یک گروه دیگر می آیند اینکه فرمود: «اختلاف امّتی رحمه» (۲) یعنی رفت و آمد مختلف ملائکه یعنی رفت و آمد یک عدّه ملائکه لیل اند یک عدّه ملائکه نهارند مأموریتهایشان فرق می کند اینها می شود مختلف ملائکه, خِلفه هم همین است یعنی پشت سر هم منتها یکی خلیفه دیگری است چون یک وقت است که سخن از موالات است یعنی یک, دو, سه, چهار, پنج این عنوان اختلاف عنوان خِلفه او را نمی رساند موالات یعنی ترتیب آیات درصدد این نیست که یک شب است و روز است و شب است و روز, آیه به این جهت خلیفه بودن و خلفه بودن و رفت و آمد نظر دارد فرمود آن جانشین این است اگر نماز شبتان در شب فوت شده است روز می توانی انجام بدهی به قرینه (لِمَنْ أَرَادَ أَن یَذَّکَّرَ أَوْ أَرَادَ شُکُوراً) آن روایت را در ذیل این حتماً ملاحظه می فرمایید.

ص: ۶۶۱

۱- (۱۴) . ر.ک:من لا یحضره الفقیه،ص ۶۱۰.

۲- (۱۵) . علل الشرائع،۱،ص۸۵ .

درباره درود و ذکر و صلوات و اینها که نسبت به ائمه داریم بحثش گذشت اما صدقاتی که نسبت به وجود مبارک ولیّ عصر داریم این آیا اثر دارد یا ندارد این هم مثل همان درودی است که ما به اهل بیت می فرستیم ما واسط فیض باشیم که به وسیله دعای ما یا کار ما «اللهم کن لولیک» قائد باش ناصر باش حافظ باش به وسیله کار خود دعای خود بین ذات اقدس الهی و وجود مبارک ولیّ عصر قرار بگیریم که واسط در فیض باشیم مسیر فیض باشیم چنین چیزی نیست ما هر چه داریم در کنار مائده و مأدبه این بزرگواران داریم برای خود ما تأدّبی است که این عرض ادب ها را داشته باشیم اما از آن طرف اینها ذات اقدس الهی نسبت به اینها lt; دائم الفیضgt; است اینها هم نسبت به خدای سبحان دائم العبادت اند البته در قوس صعود (رَبِّ زِدْنِی عِلْماً) (١) را مرتب می گویند کمالشان را همیشه دارند یا درباره خود رسول خدا دارد که (وَمِنَ الَّیْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ نَافِلَةً لَّکَ عَسَی أَن یَبْعَثَکَ رَبُّکَ مَقَاماً مَّحمُوداً) (٢) غرض این است که این دعاهای ما این صدقات ما تقرّبی است برای خود ما وگرنه ما با دعای خود یا کار خود بین وجود مبارک ولیّ عصر و خدای سبحان قرار بگیریم که مجرای فیض باشیم واسط در فیض باشیم به وسیله ما فیضی به این ذوات قدسی برسد این چنین نیست.

فرمود: (تَبَارَکَ الَّذِی جَعَلَ فِی السَّمَاءِ بُرُوجاً وَجَعَلَ فِیها سِرَاجاً وَقَمَراً مُّنِیراً) بُروج یعنی مسکن و منزل در سوره مبارکه lt;حجرgt; آنجا گذشت که خداوند بروجی را در آسمان قرار داد ؛ آیه شانزده سوره lt;حجرgt; این بود که (وَلَقَدْ جَعَلْنَا فِی السَّمَاءِ بُرُوجاً وَزَیَّنَّاهَا لِلنَّاظِرِینَ) برج حمل و ثور و جوزا و سرطان و اسد و سنبله و تا این دوازده برج, برج یعنی مسکن و مأوا . چند ستاره در یک منزل اند این ستاره ها گاهی به صورت گاوند می گویند برج ثور گاهی به صورت گوسفندند می گویند برج حمل گاهی به صورت ترازو هستند می گویند برج میزان گاهی به صورت خرچنگ اند می گویند برج سرطان گاهی به صورت شیرند می گویند برج اسد گاهی به صورت ماهی اند که حوت است و مانند اینها . این ستاره ها گاهی دورند گاهی نزدیک اند میلیونها فرسخ از هم فاصله دارند ولی ما از دور اینها را نزدیک می بینیم شکل اینها که به صورت ترازو هست یا به صورت ماهی هست یا به صورت خوشه گندم هست باعث شده است که برای اینها نام گذاشتند مثلا می گویند قمر در برج عقرب است اگر این ماه در آن سیری که دارد یا زمین نسبت به او این سیری را که به ما نشان می دهد ما ماه را در برج عقرب ببینیم این می گویند در مسافرت در عقد ازدواج مثلاً مناسب نیست اگر در برج دیگر باشد این مثلاً بی نقص است بنابراین بروجی در آسمان هست یعنی منازل (یک) ستاره ها در آن بروج در آنجا قرار دارند (دو) و اشکال گوناگون ستاره ها برای آن است که از دور این چنین دیده می شود (این سه) لذا این دوازده برج نام گذاری شده است برای آن صوری که ما از دور می بینیم (چهار) . فرمود: (تَبَارَکَ الَّذِی جَعَلَ فِی السَّماءِ بُرُوجاً وَجَعَلَ فِیها سِرَاجاً وَقَمَراً مُّنِیراً) چون سخن از لیل و نهار بود آنچه روز را روشن می کند به نام سراج و آنچه شب را روشن می کند به عنوان قمر را ذکر کردند . در سوره مبارکه lt;نوحgt; از شمس تعبیر به سراج کرده است که فرمود :(أَلَمْ تَرَوْا کَیْفَ خَلَقَ اللَّهُ سَبْعَ سَمَوَاتٍ طِبَاقاً وَجَعَلَ الْقَمَرَ فِیهِنَّ نُوراً وَجَعَلَ الشَّمْسَ سِرَاجاً) (٣) .

ص: ۶۶۲

١- (١۶) . سوره طه, آیه ١١۴.

٢- (١٧) . سوره اسراء, آیه ٧٩.

۳- (۱۸) . سوره نوح, آیات ۱۵ و۱۶.

بنابراین منظور از سراج در این آیه همان شمس است فرمود خداوند در آسمانها سراج آفرید و قمر را هم آفرید, اما اساس کار این است که این شمس و قمر با همه این زیبایی و جلال و شکوهی که دارند اصلِ اینها یک مشت دودی بود در سوره مبارکهlt; فصلتgt; آیه یازده به بعد به این صورت فرمود: (ثُمَّ اسْتَوَى إِلَى السَّمَاءِ) یعنی بعد از اینکه زمین را خلق کرد (ثُمَّ اسْتَوَى إِلَى السَّماءِ وَهِيَ دُخَانٌ) یک مشت گاز و دود بود خداوند به این سماء و به زمین فرمود: (ائْتِيَا طَوْعاً أَوْ كَرْهاً قَالَتَا أَتَيْنَا طَائِعِينَ) نه «طائعین» با اینکه تثنیه است از جمع خبر دادند یعنی من و او, او و من یعنی زمین و آسمان (أَتَيْنَا) همراه همه موجودات دیگر (طَائِعِينَ) همه ما با طوع و رغبت در پیشگاه تو حاضریم خب همین آسمان که هنوز ساخته نشده فرمود: (ثُمَّ اسْتَوَى إِلَى السَّماءِ وَهِيَ دُخَانٌ) همین دخان را (فَقَضَاهُنَّ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ) دو روزه هفت آسمان راههای شیری شمس و قمر را آفرید از همین یک مشت دود شمس و قمر آفرید این طور نیست که از جای دیگر نور آورده باشد از برلیان ساخته باشد همین دود است که شمس و قمر کرد یک روز دیگر هم باز همین شمس و قمر را به صورت دود در می آورد (فَقَضَاهُنَّ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ) همه این ستاره های ثابت و سیّار همه این شمس و قمر را از یک مشت دود ساخت (فَقَضَاهُنَّ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ فِي يَوْمَيْنِ وَأَوْحَى فِي كُلِّ سَمَاءٍ أَمْرَهَا) تدبیر هر آسمانی را به مسئول همان آسمان سپرد (وَزَيَّنَّا السَّماءَ الدُّنْيَا بِمَصَابِيحَ وَحِفْظاً ذٰلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ) گاهی کوکبها را به مصباح تشبیه می کند گاهی مصباح را به کوکب تشبیه می کند به تعبیر مرحوم شیخ طوسی در تبیان فرمود اینجا تشبیه کوکب است به مصباح که فرمود: (وَزَيَّنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِمَصَابِيحَ) آنچه در سوره مبارکه lt;نورgt; گذشت که فرمود: (اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مَثَلُ نُورِهِ كَمِشْكَاةٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ الْمِصْبَاحُ فِي زُجَاجَةٍ الزُّجَاجَةُ كانها) این زجاجه (كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ) (۱) این زجاجه به لحاظ آن مصباح کوکب درّی است پس گاهی مصباح یا زجاجه مصباح به کوکب تشبیه می شود گاهی هم کواکب به مصابیح تشبیه می شود از جهت نور دادن (وَهُوَ الَّذِي جَعَلَ الَّيْلَ وَالنَّهَارَ خِلْفَةً لِمَنْ أَرَادَ أَن يَذَّكَّرَ أَوْ أَرَادَ شُكُوراً).

۱- (۱۹) . سوره نور, آیه ۳۵.

«و الحمد لله ربّ العالمین»

آیات ۵۸ تا ۶۴ سوره فرقان ۹۰/۱۲/۰۱

Your browser does not support the audio tag.

(وَتَوَكَّلْ عَلَى الْحَيِّ الَّذِی لاَ يَمُوتُ وَسَبِّحْ بِحَمْدِهِ وَكَفَى بِهِ بِذُنُوبِ عِبَادِهِ خَبِيراً (۵۸) الَّذِی خَلَقَ السَّماوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا فِی سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ الرَّحْمنُ فَسْأَلْ بِهِ خَبِيراً (۵۹) وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ اسْجُدُوا لِلرَّحْمنِ قَالُوا وَمَا الرَّحْمنُ أَنَسْجُدُ لِمَا تَأْمُرُنَا وَزَادَهُمْ نُفُوراً (۶۰) تَبَارَكَ الَّذِی جَعَلَ فِی السَّماءِ بُرُوجاً وَجَعَلَ فِيها سِرَاجاً وَقَمَراً مُنِيراً (۶۱) وَهُوَ الَّذِی جَعَلَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ خِلْفَةً لِمَنْ أَرَادَ أَن يَذَّكَّرَ أَوْ أَرَادَ شُكُوراً (۶۲) وَعِبَادُ الرَّحْمنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرضِ هَوْناً وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلاَماً (۶۳) وَالَّذِينَ يَبِيتُونَ لِرَبِّهِمْ سُجَّداً وَقِيَاماً (۶۴))

در جریان توکل باید توجه داشت که توکل نه به معنی تعطیل است (یک) نه به معنی تقسیم کار است (دو) اگر کسی توکل کند یعنی بگوید من کارها را به خدا واگذار کردم و خودش گرفتار عُطله و تنبلی بشود این ترک واجب کرده است این توکل نیست و اگر تقسیم بکند بگوید که یک مقدار قدرت برای من است یک مقدار قدرت برای خدا ، آن مقداری که برای من است خودم انجام می دهم آن مقداری که مقدور من نیست به خدا توکل کنم این یک شرک خفی است این تشریک در کار است این توکل نیست معنایش این است که من مقداری را به حول و قوّه خودم انجام می دهم بقیه را به حول و قوّه خدا واگذار می کنم این با توحید سازگار نیست زیرا یک موحد همه با حول و قوّه الهی کار می کند نه خود را به تنبلی و عُطله محکوم می کند نه کار را از ذات اقدس الهی جدا می داند می گوید در همه امور «بحول الله و قوّته أقوم و أقعد» (۱) این ذکر نورانی مخصوص نماز نیست در حال نماز ، توحید را به ما آموختند نه یعنی نمازگزار در قیام و قعود به حول و قوّه الهی حرکت می کند بلکه معنای این ذکر این است که نمازگزار می گوید من معتقدم قیام من و قعود من به حول و قوّه الهی است «بحول الله و قوّته تعالی فی جمیع اموری آناء اللیل و أطراف النهار أقوم و أقعد» نه یعنی قیام و قعود نماز من به حول و قوّه الهی است.

۱- (۱) . الکافی, ج۳, ص۳۳۸.

بنابراین یک انسان متوکّل به وظایف شرعی اش عمل می کند در تمام فرصتها مشغول کار است و ترک واجب نمی کند چه اینکه مستحب را هم ترک نمی کند (این یک) در تأمین هزینه در خدمات فردی و جمعی کوشاست (این دو) ولی در تمام این امور می گوید خدایا من تو را وکیل کردم تو وکیل من هستی وکیلِ مطلق در کلّ عالم اثر دارد اگر (وَمَا يَعْلَمُ جُنُودَ رَبِّكَ إِلَّا هُوَ) (۱) اگر (لِلَّهِ جُنُودُ السَّماوَاتِ والْأَرْضِ) (۲) یک انسان متوکّل عرض می کند خدایا من و همه موجودات جزء سربازان آماده شماییم (لِلَّهِ جُنُودُ السَّماوَاتِ والْأَرْضِ) من شما را وکیل کرده ام (این دو) شما کار مرا با آن جنودی که داری انجام بده (سه) خود من هم در خدمت سربازان شما هستم (چهار) بنابراین اگر کسی توکل کرد و موفق شد نمی گوید بخشی برای من

بود بخشی برای خدا می گوید (مَا بِکُم مِّن نِّعْمَهٍ فَمِنَ اللَّهِ) (۳) خدا را شاکرم که خدا به وسیله سربازان کار مرا انجام داد و من هم یکی از سربازان الهی بودم نه اینکه تقسیم بکنند بگوید تا این مرز برای من از آن به بعد برای خدا این یک شرک مشهور اگر نباشد لااقل یک شرک مستور است آن وقت خودش در متن کار است و خود را سرباز الهی می بیند چرا چون خود را به وکیل سپرده است و سراسر عالم هم سربازان الهی اند این چنین نیست که این شخص متوکّل جزء جنودالرحمان نباشد.

۱- (۲) . سوره مدثر, آیه ۳۱.

۲- (۳) . سوره فتح،آیات۴و۷.

۳- (۴) . سوره نحل, آیه ۵۳.

آن بیان نورانی حضرت امیر(سلام الله علیه) هم مؤیّد همین آیه است اگر در آیه دارد (لِلَّهِ جُنُودُ السَّماوَاتِ وَالْأَرْضِ) (۱) آن بیان نورانی حضرت امیر(سلام الله علیه) این است که «وَ جَوَارِحُكُمْ جُنُودُهُ»دست و پای شما سربازان خداست ؛ این چنین نیست که شما اگر وقتی کاری انجام دادید موفق شدید بگویید من این کار را کردم نه خیر جنود الهی این کار را کردند چه اینکه اگر کسی خدای ناکرده کج راهه رفت بیراهه رفت راه دیگران را بست اگر خدا بخواهد او را تنبیه کند با دست او, او را می گیرد با زبان او, او را می گیرد حرفی می زند رسوا می شود کاری می کند رسوا می شود این طور نیست که لازم باشد خدا از جای دیگر سربازکشی بکند فرمود: «وَ جَوَارِحُكُمْ جُنُودُهُ» دست و پای شما سربازان اوست خب پس ما نه در مثبت نه در منفی حق نداریم بگوییم ما مستقلّیم اگر یک کار خیری انجام دادیم حرف خوبی زدیم مطلب خوبی نوشتیم خدمت خوبی کردیم اقدام خوبی داشتیم بر اساس (مَا بِكُم مِّن نِّعْمَةٍ فَمِنَ اللَّهِ) (۲) باید شاکر باشیم که خدای سبحان با سربازان داخلی آبروی ما را حفظ کرد و اگر خدای ناکرده بیراهه رفتیم باید این خطر را احساس کنیم که گاهی با سربازان داخلی گاهی با سربازان خارجی می گیرد پس معنای توکل, عُطله و تعطیلی و تنبلی نیست معنای توکّل تقسیم کار نیست که تا بخشی برای ما باشد بخش دیگر برای خدا باشد اینکه می شود استقلال این می شود شریک داشتن اینکه با توحید سازگار نیست بنابراین یک انسان متوکّل می گوید: (إِنَّ صَلاَتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ) (۳) آن وقت می گوید:«اُفوّض امری کله الی الله سبحانه و تعالی» آن وقت شروع به فعالیت می کند این معنی توکل است.

۱- (۵) . سوره فتح،آیات۴و۷.

۲- (۶) . سوره نحل, آیه ۵۳.

۳- (۷) . سوره انعام, آیه ۱۶۲.

پاسخ: بله دیگر, «بحول الله و قوّته أقول و أقعد, أتکلّم و أشـکُت اُجاهد و اُدافع أکتب و أسمع و اُدرّس و أتدرّس» و مانند آن ، این مکتبی است که ائمه(علیهم السـلام) به ما آموختند. آن که جبری است می گوید «لا حول و لا قوّه الاّ لله» آن که تفویضی است می گوید «لا حول و لا قوّه لله» آن که امر بین الأمرینی است مثل ما به ما آموختند بگویید «لا حول و لا قوّه إلاّ بالله» (۱) , «بحول الله و قوّته أقوم و أقعد» (۲) انسان کار را با اختیار انجام می دهد اما «آن اختیار هم به کفِ اختیار اوست» خب.

امـا معنـای صـلوات, دعـا, طلب مغفرت همه اینهـا هر موجود دانی نسـبت به بالا انجام بدهـد همین طور است این صـلواتی که وجود مبارک امام سـجاد(سلام الله علیه) انجام داد (۳) خود حضـرت انجام می دهـد یک حساب دیگری دارد خب این انسان کامل معصوم است می تواند واسـطه فیض باشد برای فرشـته ها و اینها اما این صلواتی که حضرت به ما آموخت ما این صحیفه سجادیه را قرائت و تلاوت می کنیم نه نسـبت به ملائکه آن سِـمت را داریم که واسـطه فیض باشـیم یعنی بین خـدا و فرشـته ها قرار بگیریم فیضی را از خدا دریافت بکنیم و به ملائکه برسانیم نه نسبت به اهل بیت(علیهم السلام), ما آن صلاحیّت و لیاقت و درجه وجودی را نـداریم که بین خدا و ائمه قرار بگیریم بین خدا و پیغمبر قرار بگیریم بین خدا و فرشـته قرار بگیریم نعم, یک مؤمن ممکن است نسبت به مؤمنان دیگر این چنین باشـد یک واسـطه در فیض باشد آن ممکن است عالِمی یک مؤمن برتری که رفعت درجه دارد این ممکن است که واسـطه فیض باشد به برکت او و به وساطت او فیضـی به دیگران برسد وجود مبارک امام رضا(سـلام الله علیه) به همین زکریابن آدم که در شـیخان دفن است فرمود در قم باش خـدا به برکت تو خیلی از عذابها را برمی دارد (۴) این ممکن است امـا حالا ـ مؤمنی واسطه بشود که فیضـی را از خـدا دریـافت کنـد به وجود مبارک ولیّ عصر برسانـد یـا به ائمه برسانـد یـا به ملائکه برسانـد این چنین نیست آن وقت تمام این صـلواتهایی که می فرستیم یک تقرّبی است برای مـا همـان مثـالی که سیدناالاسـتاد و دیگران داشـتند مثل آن است که در روز عیـد ، باغبانِ کسـی یک ظرف میوه یا یک دسـته گل از باغِ صاحب باغ به پیشگاه صاحب باغ ببرد این طور نیست که چیزی از خودش به صاحب باغ داده باشد یا از جای دیگر آورده باشـد به صـاحب بـاغ داده باشـد میوه باغ اهل بیت را که همین دعا و صـلوات و طلب مغفرت و «وتقبّل شـفاعته و قرب وسیلته» (۵) همین ادعیه و اینهـاست اینهـا میوه باغ اینهاست این میوه ها را انسان به پیشگاه اینها تقـدیم می کنـد از انسان چیزی به این ذوات قدسی نمی رسد ولی خود انسان ، متقرّب می شود متکامل می شود و مانند آن.

۱- (۸) . الکافی،ج۱،ص ۲۳۰.

۲- (۹) . الکافی،ج۳،ص۳۳۸.

۳- (۱۰) . الصحیفه السجادیه،دعای۳.

۴- (۱۱) .ر.ک:الاختصاص،ص۸۷.

۵- (۱۲) . الصحیفه السجادیه،دعای۴۲ ؛ مصباح المتهجد،ص۴۹۵ و ۵۲۲.

پرسش ...

پاسخ: بله دیگر نه اینکه من واسطه بشوم و سلام را از خدا دریافت بکنم قبل از شما بعد به شما برسانم که شما بعد از ما باشید این طور نیست این برکاتی که از طرف خدا به آنها می رسد ما همین برکات را از ذات اقدس الهی مسئلت بکنیم که خودمان متقرّب بشویم در آن مثال اگر کسی از باغِ صاحب باغ یک سبد میوه ای یا یک دسته گُلی روز عید چیده و به آنها داد این طور نیست که چیزی از خودش به صاحب باغ داده باشد این نیست که این دسته گل را یا این سبد میوه را از جای دیگر آورده باشد به صاحب باغ داده باشد بلکه میوه و گل صاحب باغ است که به پیشگاه صاحب باغ تقدیم می شود خود این باغبان متقرّب می شود نه اینکه صاحب باغ به برکت و وساطت این باغبان به جایی برسد.

پرسش ...

پاسخ: بله همه اینها تقرّب خود شخص است نه اینکه این شخص واسطه فیض باشد بین خدا و امام زمان یا ائمه دیگر(علیهم السلام) که اینها صادر اول اند نور واحدند.

پرسش ...

پاسخ: یقیناً به وجود مبارک ولیّ عصر هر لحظه فیض می رسد مخصوصاً در شبهای جمعه این یک رابطه ای است بین خدا و امام زمان بین خدا و اهل بیت(علیهم السلام) مخصوصاً شبهای جمعه اما ما هیچ کاره ایم این طور نیست که ما بین خدا و امام زمان _ معاذ الله _ واسطه باشیم که ما فیضی را از خدا بگیریم به امام زمان بدهیم .

بنابراین فرمود: (الَّذِی خَلَقَ السَّماوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَیْنَهُمَا فِی سِتَّهِ أَیَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَی عَلَی الْعَرْشِ الرَّحْمنُ) که این (الرَّحْمنُ) هم می تواند فاعل (اسْتَوَی) باشد هم خبر برای مبتدای محذوف. سرّ طرح نام مبارک (الرَّحْمنُ) برای آن است که در فضای جاهلی الرّحمان معروف نبود شناخته شده نبود اینها الله را می شناختند می گفتند الله موجود است شریک ندارد واجب الوجود است کلّ عالَم را او خلق کرد کلّ عالم را او تدبیر می کند او اله الآلهه است ربّ العالمین است ربّ الأرباب است و مانند آن اما کارهای دریا و صحرا و بشر و امثال بشر را ارباب متفرّقه اداره می کنند این ارباب متفرّقه را ما می پرستیم تا ما را به الله نزدیک کنند (مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِیُقَرِّبُونَا إِلَی اللَّهِ) اینها الله را قبول داشتند می گفتند ما به الله دسترسی نداریم این بتها واسطه فیض ما هستند بدون اینها نمی شود خدا را عبادت کرد بدون اینها نمی شود از خدا کمک گرفت (مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِیُقَرِّبُونَا إِلَی اللَّهِ زُلْفَی) (۱) (یک) (هؤُلَاءِ شُفَعَاؤُنَا عِندَ اللَّهِ) (۲) (دو) اینها الله را می شناختند الله را قبول داشتند و مانند آن, اما (الرَّحْمنُ) برای اینها شناخته شده نبود وقتی وجود مبارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) فرمود (الرَّحْمنُ) را عبادت کنید (الرَّحْمنُ) است که بر عرش مستوی (۳) است یعنی آن موجود مطلقی که شما او را به عنوان الله قبول دارید او دارای وصف جامع رحمانیّت است عالم را(الرَّحْمنُ) دارد اداره می کند اگر(الرَّحْمنُ) دارد اداره می کند رحمتش (وَسِعَتْ کُلَّ شَیْءٍ) (۴) شما نیازی به بت و امثال بت ندارید اینها الرحمان را نمی فهمیدند لذا می گفتند رحمان کیست به «ما» هم تعبیر می کردند که اهانت آمیز باشد که برای غیر ذوی العقول است.

۱- (۱۳) . سوره زمر, آیه ۳.

۲- (۱۴) . سوره یونس, آیه ۱۸.

۳- (۱۵) . سوره طه, آیه ۵.

۴- (۱۶) . سوره اعراف, آیه ۱۵۶.

ذات اقدس الهی در چند آیه رحمان را معنا کرد فرمود اولاً الرحمان در کنار الله نام مبارک همان حقیقت نامتناهی است که در سوره مبارکه «اسراء» مبسوطاً گذشت ؛ آیه ۱۱۰ سوره مبارکه «اسراء» همین مباحث گذشت که (قُلِ ادْعُوا اللَّهَ أَوِ ادْعُوا الرَّحْمَانَ أَيّاً مَا تَدْعُوا فَلَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى) که آنجا گذشت که آیا این «له» به آن ذات برمی گردد یا به (أيّاً) برمی گردد (قُلِ ادْعُوا اللَّهَ) الله را بخوانید (یک) (أَوِ ادْعُوا الرَّحْمَانَ) رحمان را بخوانید (دو) (أَيّاً مَا تَدْعُوا) یعنی «أيّاً ما تدعوا من الاسمین من الله و من الرحمن» چه بگویید الله چه بگویید الرحمان (فَلَهُ) این له به (أيّاً) برمی گردد یعنی اگر بگویی الله همه اسما را داراست چون الله اسم اعظم است اگر بگویی الرحمان همه اسما را دارد چون الرحمان اسم اعظم است اما آنچه معهود است معروف است و متبادر به ذهن است این است که ضمیر به همان ذات برمی گردد چه از آن ذات به (الله) تعبیر کنید چه از آن ذات به (الرَّحْمَانَ) تعبیر کنید آن ذات دارای اسمای حسناست غرض آن است که الرحمان برای مردم حجاز شناخته شده نبود و قرآن کریم با این تعبیرات الرحمان را کاملاً توضیح داد.

در تفسیر علی بن ابراهیم این روایت هست که آنها که گفتند (مَا الرَّحْمَانَ) خدای سبحان بخش اول سوره مبارکه «الرحمن» را نازل کرد اگر شما بخواهید بدانید الرحمان کیست (الرَّحْمنُ عَلَّمَ الْقُرْآنَ خَلَقَ الْإِنسَانَ عَلَّمَهُ الْبَيَانَ) (۱) اینها همه وصف الرحمان است تا آنهایی که گفتند (مَا الرَّحْمنُ) بفهمند که رحمان چه کسی است. اما در جریان قیامت چه اینکه در همین سوره مبارکه «فرقان» گذشت که (الْمُلْكُ يَوْمَئِذٍ الْحَقُّ لِلرَّحْمنِ) یعنی آیه ۲۶ همین سور ه ، قبلاً در سوره مبارکه «حج» آیه ۵۶ گذشت (الْمُلْكُ يَوْمَئِذٍ لِلَّهِ) برابر آیه سوره مبارکه «اسراء» که (قُلِ ادْعُوا اللَّهَ أَوِ ادْعُوا الرَّحْمَانَ) (۲) گرداننده اصلی صحنه قیامت گاهی از او به الله یاد می شود نظیر آیه ۵۶ سوره «حج» که فرمود: (الْمُلْكُ يَوْمَئِذٍ لِلَّهِ) گاهی از او به الرحمان یاد می شود نظیر آیه ۲۶ همین سوره مبارکه «فرقان» که فرمود: (الْمُلْكُ يَوْمَئِذٍ الْحَقُّ لِلرَّحْمنِ) مُلك, حق است سخن از آسمان نیست در قیامت مالك یوم الدین کیست مَلك یوم الدین کیست الله ، خب مِلك چیست مُلك چیست آسمان و زمین مِلك و مُلك است یا حق مِلك و مُلك است فرمود نگو آسمان نگو زمین ؛ آسمان و زمین ظهور حقّ فعلی اند آنچه در قیامت مطرح است حق است (الْمُلْكُ يَوْمَئِذٍ الْحَقُّ لِلرَّحْمنِ) سخن از آسمان و زمین نیست تا شما بگویید زمین برای کیست آسمان برای کیست حق است که به صورت آسمان و زمین ظهور کرده به دلیل اینکه همه اسرار را این زمین می داند و می گوید در طلیعه قیامت که (يَوْمَئِذٍ تُحَدِّثُ أَخْبَارَهَا) همین است (إِذَا زُلْزِلَتِ الْأَرْضُ زِلْزَالَهَا وَأَخْرَجَتِ الْأَرْضُ أَثْقَالَهَا) (۳) در آن روز (يَوْمَئِذٍ تُحَدِّثُ أَخْبَارَهَا بِأَنَّ رَبَّكَ أَوْحَى لَهَا) (۴) همان طوری که در دنیا فرمود: (وَأَوْحَى فِي كُلِّ سَمَاءٍ أَمْرَهَا) (۵) این زمین گیرنده وحی است اسراری که دارد تا آن روز نگه می دارد و هر سرّی را که خدا فرمود آشکار کن آشکار می کند و زمین دهن باز می کند می گوید فلان شخص در فلان لحظه این کار را کرده پس سخن از زمان و زمین نیست تا بگویند متری چند (الْمُلْكُ يَوْمَئِذٍ الْحَقُّ لِلرَّحْمنِ) (۶) نه اینکه مِلك حق است نه خیر حق, مِلك است آن وقت آن حق می شود زمین آن حقّ فعلی است دیگر آن حق می شود آسمان و کاملاً اسرار را بازگو می کند و آنچه را که نباید بگوید نمی گوید آنچه را که باید بگوید می گوید هر اندازه که باید سخن بگوید سخن می گوید. غرض این است که الرحمان را خدای سبحان برای اینها تشریح کرده که رحمان این است در کنار الله است اسم اعظم است معلّم قرآن است معلّم بیان است خالق انسان است این کان ناقصه و کان تامّه را الرحمان عطا کرده .

۱- (۱۷) .(سوره□ الرحمن, آیات ۱-۴) تفسیر القمی، ج ۲،ص ۱۱۵.

۲- (۱۸) . سوره□ اسراء، آیه□ ۱۱۰.

۳- (۱۹) . سوره□ زلزله, آیات ۱و ۲.

۴- (۲۰) . سوره□ زلزله, آیات ۴و ۵.

۵- (۲۱) . سوره□ فصلت, آیه□ ۱۲.

۶- (۲۲) . سوره□ فرقان, آیه□ ۲۶.

(تَبَارَکَ الَّذِی جَعَلَ فِی السَّماءِ بُرُوجاً وَجَعَلَ فِیها سِرَاجاً وَقَمَراً مُنِیراً) در توضیح شمس و قمر برخیها خواستند بگویند که فرق ضیاء و نور این است که اگر بالاصاله و بالذّات باشد می گویند ضیاء و اگر اعم باشد می گویند نور آنجا که دارد خدای سبحان شمس را ضیاء قرار داد و قمر را نور قرار داد آیه پنج سوره مبارکه «یونس» ناظر به همین مطلب است (هُوَ الَّذِی جَعَلَ الشَّمْسَ ضِیاءً وَالْقَمَرَ نُوراً) می گویند نور اعم از آن است که برای خود منیر باشد یا از جای دیگر گرفته باشد ولی ضیاء آن است که از خود شیء باشد لذا در سوره مبارکه «شمس» فرمود: (وَالشَّمْسِ وَضُحَاهَا وَالْقَمَرِ إِذَا تَلاَهَا) (۱) که قمر در تِلو شمس قرار می گیرد و از همان ضحای شمس استفاده می کند (وَهُوَ الَّذِی جَعَلَ الَّیْلَ وَالنَّهَارَ خِلْفَةً لِمَنْ أَرَادَ أَن یَذَّکَّرَ أَوْ أَرَادَ شُکُوراً) که این روایتی که از وجود مبارک امام صادق(سلام الله علیه) رسیده است یک تطبیق خوبی است که اگر کسی عبادتهای شب از دستش رفته قضا شده می تواند در روز انجام بدهد که اگر کسی به نماز شب نرسیده لااقل روز همانها را قضا به جا بیاورد (۲) که لیل خِلْفه روز است روز خلفه شب است برخیها به فکر مشغول اند بعضیها به ذکر مشغول اند بعضیها به شکر مشغول اند و انسان موحّد تام به هر سه مشغول است آنچه در بخش پایانی سوره مبارکه «آل عمران» گذشت این بود (الَّذِینَ یَذْکُرُونَ اللّهَ قِیَاماً وَقُعُوداً وَعَلَی جُنُوبِهِمْ وَیَتَفَکَّرُونَ فِی خَلْقِ السَّماوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هذَا بَاطِلًا) (۳) بعد سخن از عبادت آنهاست.

ص: ۶۷۰

۱- (۲۳) . سوره شمس, آیات۱و۲.

۲- (۲۴) . من لا یحضره الفقیه،ج۱،ص۴۹۶؛تهذیب الاحکام،ج۲،ص۲۷۵.

۳- (۲۵) . سوره آل عمران, آیه ۱۹۱.

اما آنچه در بخش پایانی این سوره مبارکه «فرقان» می آید همان مسئله ذکر و شکر است این ذکر و این شکر مسبوق به آن فکری است که در بخش پایانی سوره مبارکه «آل عمران» آمده (وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّماوَاتِ وَالْأَرْضِ) این مجموعه را با یک اسم اشاره مفرد تعبیر می کند (رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هذَا) نه هذه این واحد حقیقی حق است (يَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّماوَاتِ وَالْأَرْضِ) چه می گویند می گویند: (رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هذَا) نه هذه (بَاطِلًا). حالا در قبال آن کفاری که با کج دهنی بددهنی از الرحمان جلّ جلاله با اهانت یاد می کردند می گفتند: (وَمَا الرَّحْمنُ انَسْجُدُ لِمَا تَأْمُرُنَا) در قبال آنها مردان موحد الهی اند که بندگان رحمان اند (وَعِبَادُ الرَّحْمنِ) این چند آیه در وصف انسانهای متکاملی است که بندگان الرحمان اند پس یک وقت انسان در جاهلیّت است می گوید (مَا الرَّحْمنُ) یک وقت در عقلانیّت است می شود (وَعِبَادُ الرَّحْمنِ) این (عِبَادُ الرَّحْمنِ) یک رابطه ای با خودشان دارند که خودشان را مدیریت می کنند یک مدیریت جمعی دارند که با جامعه رفتار می کنند یک پیوند ناگسستنی عبادی با خالقشان دارند که شبها مخصوصاً آن کار را انجام می دهند و فضایلی دارند از مسالب و مطاعن مصون اند واجبها را انجام می دهند از محرّمات پرهیز می کنند این اوصاف کمال را ذکر می کنند بعد می فرمایند: (أُولئِكَ يُجْزَوْنَ الْغُرْفَةَ) (۱) این (أُولئِكَ) یا خبر است برای (عِبَادُ الرَّحْمنِ) که (وَعِبَادُ الرَّحْمنِ) این (الَّذِينَ) به بعد اوصاف آنها باشد (وَعِبَادُ الرَّحْمنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ) کذا و کذا (أُولئِكَ يُجْزَوْنَ الْغُرْفَةَ) که آیه ۷۵ همین سوره است ولی اگر این (الَّذِينَ) خبر بود آن دیگر خبر دوم است (وَعِبَادُ الرَّحْمنِ) چه کسانی هستند (الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرضِ هَوْناً) فرومایه نیستند ولی فروتنانه زندگی می کنند هَيِّن یعنی با اهانت نیستند سست نیستند ولی فروتنانه به سر می برند یک انسان فرومایه ، سست است یک انسان فروتن ، مُتقن و محکم است ولی آرام به سر می برد (وَعِبَادُ الرَّحْمنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرضِ هَوْناً) .

۱- (۲۶) . سوره فرقان, آیه ۷۵.

در بخشهای دیگر هم فرمود: (إِنَّکَ لَن تَخْرِقَ الْأَرْضَ وَلَن تَبْلُغَ الْجِبَالَ طُولاً) (۱) گردن کشی بکنی که چه؟! اگر از نظر جسم باشی که این زمین از تو سنگین تر است این کوهها و تپه ماهورها از تو بلندترند ستبرترند اگر بخواهی معنویّت داشته باشی البته کاری از تو ساخته است که آسمان آن بار را نمی تواند بکشد پس اگر آن معنویّت و خلافت الهی باشد که راه دیگر است مشمول بخش آیه پایانی سوره مبارکه «احزاب» خواهید بود که (إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَهَ عَلَی السَّماوَاتِ) (۲) اگر بخواهید بر اساس بدنی و جِرمی و جسمی فکر بکنید زمینی که روی آن راه می روی از تو سنگین تر است کوهی که در کنارش قدم می زنی از تو سنگین تر است (إِنَّکَ لَن تَخْرِقَ الْأَرْضَ وَلَن تَبْلُغَ الْجِبَالَ طُولاً) خب پس عبادالرحمان کسانی اند که (یَمْشُونَ عَلَی الْأَرضِ هَوْناً) نه تنها مَشی فیزیکی یعنی خطّ مشی شان این است نه بیراهه می روند نه راه کسی را می بندند نه بددهن اند نه توهینی می کنند نه کسی را می رنجانند و اگر جاهلی با آنها برخورد کرد اینها بهشتی گونه رفتار می کنند بهشتی چه کار می کند در بهشت چه خبر است در بهشت که جا برای لغو و حرف زشت و حرف تلخ نیست این شخص بهشتی در جامعه بهشتی گونه رفتار می کند در دنیا جهنّمیها هم هستند اگر یک جهنّمی در دنیا نسبت به اینها دهن کجی کرد اینها بهشتی گونه جواب می دهند (وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ) این تعلیق حکم بر وصف ، مشعر به آن نحوه کار است جاهل وقتی با اینها حرف بزند بر اساس جاهلیّت حرف می زند دیگر فحش می گوید اهانت می کند بددهنی دارد دروغ می گوید تهمت می زند این کارها را می کند چون اسناد فعل به موصوف به یک وصف نشان آن است که آن فعل از چه سنخ خواهد بود (إِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ) یعنی خطاباً جاهلیّه خطاب بر اساس جهل علمی یا جهالت عملی اگر جاهلی خطاب جهل علمی داشت یا خطاب جاهلیّت عملی داشت به اینها اهانت کرد اینها مانند مردان بهشت بهشتی گونه پاسخ می دهند (وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَاماً) یعنی «قالوا قولاً سالماً سلیماً» سخنی که از هر گزند و اُفت و آفتی سالم است اینها جواب بد نمی دهند.

ص: ۶۷۲

۱- (۲۷) . سوره اسراء, آیه ۳۷.

۲- (۲۸) . سوره احزاب, آیه ۷۲.

(وَعِبَادُ الرَّحْمنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرضِ هَوْناً وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا) قولاً سليماً سالما, قالوا قولاً سديدا, قالوا قولاً حقّا . در سوره مباركه «واقعه» آنجا دارد كه (لَا يَسْمَعُونَ فِيهَا لَغْواً وَلَا تَأْثِيماً إِلَّا قِيلًا سَلَاماً سَلَاماً) (۱) قيل يعنى قول در بهشت جز حرف سلامت آميز حرف سِلم حرف نرم حرف حق چيز ديگرى نيست مردان بهشتى هم جز حق چيزى نمى گويند و اگر كسى نسبت به اينها دهن كجى بكند اينها (قَالُوا سَلَاماً) اين خطّ مشى شان مشخص شد (يك) روابط اجتماعى شان مشخص شد (دو) حالا رابطه عبادى شان با خدا را مشخص مى كند (وَالَّذِينَ يَبِيتُونَ لِرَبِّهِمْ سُجَّداً وَقِيَاماً) بيتوته به معنى خواب نيست يعنى شب را گذراندن تَبييت به معناى خوابيدن در شب نيست بات يعنى شب را گذراند اينكه در اين اتاق بيتوته مى كند يعنى شب را در اينجا به سر مى برد خواه بخوابد خواه بيدار باشد خواه تلفيقى از نوم و يقظه باشد اينها شب در پيشگاه پروردگار يا ساجدند يا قائم يا در حال قيام مشغول عبادت اند يا در حال سجده مشغول ذكر (يَبِيتُونَ لِرَبِّهِمْ سُجَّداً وَقِيَاماً) اين بزرگوارها كسانى اند كه (يَقُولُونَ رَبَّنَا اصْرِفْ عَنَّا عَذَابَ جَهَنَّمَ) (۲) .

در بخشهايى كه گفته شد بدن كافر سجده مى كند سايه كافر سجده مى كند اين سجده تكوينى است مثل زمين و همه اجزاى زمين ؛ خود كافر ملحد است منكر است در ساحت تشريع هيچ ذكرى ندارد اما بدن او مثل بدن ساير موجودات مثل ساير اجرام و اجسام در تسبيح حق است وقتى هم كه مُرد در قبر رفت اين بدن او چه خاك بشود چه نشود مثل ساير موجودات تسبيح مى كند آن لسان تكوين آن تسبيح تكوينى سودى به لسان تشريع ندارد بنابراين اينكه هرموجودى اهل تسبيح اهل سجده اهل حمد اهل اسلام و انقياد در پيشگاه خداى سبحان است ،اين شامل بدن كافر هم مى شود چه زنده چه مرده اما هيچ ثوابى عائد خود كافر نخواهد شد مگر از راه كارهاى تشريعى او.

ص: ۶۷۳

۱- (۲۹) . سوره واقعه, آيات۲۵و۲۶.

۲- (۳۰) . سوره فرقان, آيه ۶۵.

پاسخ: خضوع دارد دیگر حالا رو به قبله باشد یا پشت به قبله چون بر اساس (فَأَیْنَما تُوَلُّوْا فَثَمَّ وَجْهُ اللّهِ) (۱) این سجده صادق است منتها اگر نماز بود البته قبله اش باید مشخص باشد اما در حال غیر نماز اگر کسی خواست سجده شکر بکند افضلش ممکن است رو به قبله باشد اما این چنین نیست که اگر کسی به خاک افتاد و سجده کرد ـ سجده شکر البته ـ این درست نباشد.

(وَالَّذِینَ یَقُولُونَ رَبَّنَا اصْرِفْ عَنَّا عَذَابَ جَهَنَّمَ إِنَّ عَذَابَهَا کَانَ غَرَاماً) (۲) انسان وقتی بدهکار بود طلبکار او را رها نمی کند طلبکار را می گویند غَریم یعنی آدم را رها نمی کند ملازم آدم است. جهنم ، طلبکار انسان تبهکار است می شود غَریم آدم غارم آدم یعنی ملازم آدم ، عذاب آن هم غرام است لِزام است لازم است دست بردار نیست عرض می کنند خدایا عذاب آن دست بردار نیست عذاب جهنم را از ما به دور دارا! اینها در عین حال که خطّ مشی شان تواضع و فروتنی است رفتارشان با جامعه بر اساس زندگی مسالمت آمیز است رفتارشان نسبت به ذات اقدس الهی خاضعانه و ساجدانه و قائمانه است مرتب از ذات اقدس الهی درخواست نجات از عذاب می کنند که مبادا بلغزند و گرفتار آن عذاب بشوند که «أعاذنا الله من شرور أنفسنا و سیّئات أعمالنا».

«و الحمد لله ربّ العالمین»

آیات ۶۳ تا ۷۰ سوره فرقان ۹۰/۱۲/۰۲

.Your browser does not support the audio tag

(وَعِبَادُ الرَّحْمنِ الَّذِینَ یَمْشُونَ عَلَی الْأَرضِ هَوْناً وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَاماً (۶۳) وَالَّذِینَ یَبِیتُونَ لِرَبِّهِمْ سُجَّداً وَقِیَاماً (۶۴) وَالَّذِینَ یَقُولُونَ رَبَّنَا اصْرِفْ عَنَّا عَذَابَ جَهَنَّمَ إِنَّ عَذَابَهَا کَانَ غَرَاماً (۶۵) إِنَّهَا سَاءَتْ مُسْتَقَرّاً وَمُقَاماً (۶۶) وَالَّذِینَ إِذَا أَنفَقُوا لَمْ یُسْرِفُوا وَلَمْ یَقْتُرُوا وَکَانَ بَیْنَ ذلِکَ قَوَاماً (۶۷) وَالَّذِینَ لاَ یَدْعُونَ مَعَ اللَّهِ إِلهاً آخَرَ وَلاَ یَقْتُلُونَ النَّفْسَ الَّتِی حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ وَلاَ یَزْنُونَ وَمَن یَفْعَلْ ذلِکَ یَلْقَ أَثَاماً (۶۸) یُضَاعَفْ لَهُ الْعَذَابُ یَوْمَ الْقِیَامَهِ وَیَخْلُدْ فِیهِ مُهَاناً (۶۹) إِلَّا مَن تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ عَمَلاً صَالِحاً فَأُولئِکَ یُبَدِّلُ اللَّهُ سَیِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ وَکَانَ اللَّهُ غَفُوراً رَحِیماً (۷۰))

ص: ۶۷۴

۱- (۳۱) . سوره بقره, آیه ۱۱۵.

۲- (۳۲) . سوره فرقان, آیه ۶۵.

بعد از بیان معارف توحیدی از یک سو و نقل اشکالات یا شبهات ملحدان از سوی دیگر و پاسخ صحیح از شبهات و اشکالات آنها، در جمع بندی، بندگان صالح و مطیع و باتقوای الهی را معرفی می کند این اوصافی که به صورت جمله خبریه ذکر شده است گرچه وصف بندگان است اما به داعی انشاء هم القا شد یعنی صِبغه دستوری را هم دارد اینکه فرمود: (عِبَادُ الرَّحْمنِ

الَّذِینَ یَمْشُونَ عَلَی الْأَرضِ هَوْناً) یعنی «إمشوا علی الأرض هونا» که این جمله خبریه معنای انشاء را هم به همراه دارد. یکی از روایات نورانی امام سجاد(سلام الله علیه) در ذیل آیه سوره مبارکه «آل عمران» گذشت که خداوند عالمان دین را با فرشته ها یکجا ذکر می کند که فرمود: (شَهِدَ اللّهُ أَنَّهُ لاَ إِلهَ إِلَّا هُوَ وَالْمَلاَئِکَةُ وَأُولُوا الْعِلْمِ قَائِماً بِالْقِسْطِ) (۱) که عالمان توحیدی در ردیف ملائکه موحّدانه گواهی می دهند اما خود ذات اقدس الهی گذشته از اینکه عالمان دین را در کنار فرشته ذکر می کند اوصاف فرشتگان و بندگان مخلِص و مخلَص را مشترک می داند آن مقداری که قابل اشتراک است. در این آیه ۶۳ به بعد سوره مبارکه «فرقان» که محلّ بحث است فرمود عبادالرحمان این چنین اند در بخشی از آیات فرشته ها را هم عبادالرحمان می داند که آنها هم بندگان الهی اند از آنها تعبیر به عبادالرحمان می کند (۲) این تعبیر عبادالرحمان در قرآن کریم مشترک بین مؤمنان خالص و فرشته هاست همان طوری که شهادت توحیدی مشترک بین عالمان توحیدی و فرشته هاست آنجا فرمود: (شَهِدَ اللّهُ أَنَّهُ لاَ إِلهَ إِلَّا هُوَ وَالْمَلاَئِکَةُ وَأُولُوا الْعِلْمِ) طبق بیان نورانی امام سجاد(سلام الله علیه) این عالمان توحیدی را با فرشته ها یکجا ذکر کرد اینجا در دو آیه در دو سور ه هم فرشته ها را عبادالرحمان می داند هم مؤمنان خالص و مخلِص و مخلَص را. خب اینکه فرمود: (وَعِبَادُ الرَّحْمنِ) خطّ مشی شان این است یعنی در عین حال که اوصاف آنها را ذکر می کند دستور هم می دهد که این چنین باشید.

ص: ۶۷۵

۱- (۱) _ (سوره آل عمران, آیه ۱۸(تفسیرالامام العسکری، ص۶۲۵.

۲- (۲) _ سوره زخرف, آیه ۱۹.

مطلب بعدی آن است که این مَشی اینها منظور مشی ظاهری در قبال قیام و قعود نیست یعنی خطّ مشی اینها این است اینها با هَون زندگی می کنند نه با هُون گرچه این مادّه هاء و واو و نون مشترک است مادّه مشترک است ولی صورت اگر مفتوح باشد هَون است معنای فضیلت را دارد یعنی فروتنانه اگر مضموم باشد معنی ذلّت و خواری که (أَيُمْسِكُهُ عَلَى هُونٍ) (۱) یا عذاب می شوند (عَذَابَ الْهُونِ) (۲) آن هُون خواری و رسواری و خزی است این هَون که با فتح هاء است به معنای سبک بالی نه سبک ساری, سبک بالی است و سَکینت و وقار است در عین حال که اینها با سکینت و وقارند سبک بال اند آماده پروازند هُون به کار می رود یعنی خواری و ذلّت پس (أَيُمْسِكُهُ عَلَى هُونٍ) یا (عَذَابَ الْهُونِ) به ضمّ هاء است به معنای خواری و رسوایی این به فتح هاء است به معنای سبک بالی نه سبک سری یا سبک مغزی. فرمود: (يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْناً) خطّ مشی شان این است برخی از خطّ مشیهای اینها را ذکر فرمود, فرمود: (وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلاَماً) اینها در جامعه زندگی می کنند افراد جاهل را می بینند افراد سفیه را می بینند اما وقتی با عالمان و متدیّنان و خردمداران برخورد می کنند خب می گویند مصافحه راجح است دست می دهند با آنها گفتگو می کنند مذاکره می کنند اما مسافحه مکروه و مرجوح است آن مصافحه ای که راجح است با صاد است این مسافحه ای که مکروه و مرجوح است با سین است یعنی برخورد سفیهانه اگر سفیهی با آدم برخورد کرد آدم اگر مسافحه کند یعنی سفیهانه جواب بدهد مرجوح است اما (إِذَا مَرُّوا بِاللَّغْوِ مَرُّوا كِرَاماً) بزرگواری از سفاهت گذشتن است بنابراین کسی با جاهل, جاهلانه برخورد کند می شود مسافحه و مرجوح, با عاقل، خردمندانه برخورد کند می شود مصافحه و راجح (إِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ) اگر حرف جاهلانه جاهل به آنها گفته بشود آنها حرفهای سلیمانه و سالمانه دارند اگر قابل گفتگو نباشد فوراً خداحافظی می کنند این چنین نیست که آن حرف را ادامه بدهند.

۱- (۳) _ سوره نحل, آیه ۵۹.

۲- (۴) _ سوره انعام, آیه ۹۳؛ سوره احقاف, آیه ۲۰.

پس خردمندان یعنی (عِبَادُ الرَّحْمنِ) چندتا کار می کنند مشی شان روی زمین بر اساس سکینه و وقار و تواضع است علی هونٍ است سبک بالی است نه سبک سری برخوردشان با دیگران این است اگر آنها عاقلانه برخورد کردند اینها هم عاقلانه برخورد می کنند و اگر جاهلانه برخورد کردند اینها عاقلانه برخورد می کنند اگر اثر نکرد فوراً خداحافظی می کنند این فوراً خداحافظی می کنند را در سور ه های دیگر فرمود: (سَلَامٌ عَلَيْكُمْ) این (سَلَامٌ عَلَيْكُمْ) یعنی خداحافظ! نه سلام می کنند به آنها تکریم می کنند گرامی می دارند این طور نیست آنکه در سوره دیگر دارد که اگر مشرکین با اینها برخورد کردند اینها نسبت به اینها دهن کجی کردند اینها در جواب می گویند (لَنَا أَعْمَالُنَا وَلَكُمْ أَعْمَالُكُمْ) شما کارتان را انجام بدهید ما کارمان را انجام می دهیم (سَلَامٌ عَلَيْكُمْ) (۱) . در عربی بین اعراب این هست کسی بخواهد خداحافظی کند می گوید سلام علیکم نه سلام علیکم که در ابتدای برخورد نشانه تکریم و تحیّت باشد نسبت به اینها تحیّتی ندارند اما سفیهانه هم برخورد نمی کنند این کارِ (عِبَادُ الرَّحْمنِ) است که مشابه این کار را فرشتگان دارند خب بنابراین (عِبَادُ الرَّحْمنِ) کسانی اند که خطّ مشی شان سبک بالی است و برخوردشان هم با جاهلان, سالمانه و سلیمانه است.

در جریان برخورد خردمندانه نسبت به مردم که فرمود خط مشی شان این است، برخیها گفتند این آیه نسخ شده است به آیه جهاد به تعبیر مرحوم شیخ طوسی سخن از نسخ نیست این طور نیست که (يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْناً وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَاماً) این با آیه جهاد نسخ شده باشد در جهاد هم سرِ جایش محفوظ است (قَالُوا سَلَاماً) است اینها عاقلانه و خردمندانه دفاع می کنند تجاوز نمی کنند. حضرت امیر(سلام الله علیه) در نهج البلاغه به پیشگاه خدای سبحان عرض می کند خدایا ما به قضا و قدر تو راضی هستیم به امر تو راضی هستیم اگر مصلحت در این است که آنها پیروز بشوند مرگ ما را مرگ شهیدانه قرار بده «إِنْ أَظْهَرْتَنَا عَلَى عَدُوِّنَا فَجَنِّبْنَا الْبَغْيَ وَ سَدِّدْنَا لِلْحَقِّ وَإِنْ أَظْهَرْتَهُمْ عَلَيْنَا فَارْزُقْنَا الشَّهَادَةَ» (۲) خدایا اگر مصلحت شد که ما پیروز بشویم آن توفیق را به ما بده که ما از عدل نگذریم بالأخره اینها کافرند و حربی اند و باید کُشته بشوند حقّی هم دارند دیگر چطور بکُشیم آیا مُثله بکنیم آیا آتش بزنیم آیا بیش از اندازه اقدامی بکنیم نه, آنها در جنگ اند کُشته شدند خب رهایشان می کنیم دیگر از آن به بعد کسی را مُثله بکنیم بسوزانیم و اموال آنها را آتش بزنیم این کار را نکنیم خدایا توفیقی بده که اگر ما پیروز شدیم از عدل نگذریم این می شود «مَشیهم التواضع» (۳) دیگر این می شود (يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْناً) این جا برای نسخ نیست که ما در داخله خب بر اساس (وَيَدْرَءُونَ بِالْحَسَنَةِ السيئه) (۴) عمل بکنیم نسبت به بیگانه بر اساس «ردّوا الحجر مِن حیث جاء» (۵) عمل بکنیم اما حالا آنها یک سنگ زدند ما دو سنگ بزنیم دیگر نه «ردّوا الحجر مِن حیث جاء» ظلم ولو نسبت به کلب هم حرام است معصیت شرعی است این طور نیست که آدم حق داشته باشد نسبت به مار ظلم بکند نسبت به کلب ظلم بکند یک وقت دارد از خود دفاع می کند خب مار حمله کرده است کلب حمله کرده است انسان دفاع می کند ولی بخواهد ظلم بکند ظلم جایز نیست ولو حیوان, بنابراین این طور نیست که این آیه با آیه جهاد یا آیه دفاع و امثال ذلک نسخ شده باشد این آیه محکم است جزء مطلقات قرآنی است (وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَاماً) این باید خطّ مشی همه ما باشد چه رسانه ها چه صدا و سیما الآن شما می بینید خب آنها دهن کجی می کنند حتی نسبت به وجود مبارک پیغمبر و ائمه(علیهم الصلاه و علیهم السلام) اهانت می کنند کاریکاتورهای زشت می کِشند خب آنها کافرند از آ نها توقّعی نیست ولی ما باید خیلی خردمندانه عاقلانه سنگین برخورد بکنیم حالا ـ ما برای اینکه چهار نفر بخندند صدا و سیمای ما عکسهای آنها را به صورت زشتی در بیاورد که چهار نفر بخندند این جواب جهل را با جهل دادن است این با نظامی که نظام عبادالرحمان است هماهنگ نیست ما نوشته های ما گفته های ما رفتارهای ما صدا و سیمای ما روزنامه های ما باید خیلی

عاقلانه و فرشته منش باشد بالأخره این طور نیست که اگر کسی این کار را کرد بیگانه نداند که اینها دارند کریمانه برخورد می کنند یا ذات اقدس الهی جبران نکند بلکه جبران می کند و ترمیم هم می کند و بالأخره عقلای جهان هم می فهمند که نظام اسلامی دارد به عنوان عبادالرحمان عمل می کند و نگاه نمی کند آنها چه بی ادبی کردند نسبت به مسئولان ما یا نسبت به مقامات دیگر.

ص: ۶۷۷

۱- (۵) _ سوره□ قصص, آیه□ ۵۵.

۲- (۶) _ نهج البلاغه، خطبه ۱۷۱.

۳- (۷) _ نهج البلاغه، خطبه۱۹۳.

۴- (۸) _ سوره□ رعد, آیه□ ۲۲؛ سوره□ قصص, آیه□ ۵۴.

۵- (۹) _ نهج البلاغه،حکمت۳۱۴.

خب (یَمْشُونَ عَلَی الْأَرضِ هَوْناً وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَاماً) مثل مؤمنان در بهشت که (قِیلًا سَلَاماً سَلَاماً) (۱) آ ن طور رفتار می کنند. ارتباطشان هم با ذات اقدس الهی در شب با سجده و خضوع است (وَالَّذِینَ یَبِیتُونَ لِرَبِّهِمْ سُجَّداً وَقِیَاماً) شب را با خدای خود راز و نیاز دارند بیتوته می کنند شب را به خواب نمی گذرانند آسایش آنها در این است که با محبوبشان گفتگو کنند و لذّتی که اینها از سجده و همچنین نماز می برند خیلی بیش از لذّتی است که یک انسان در اثر خوردن یا خوابیدن می برد.

قرآن کریم همان طوری که الله را می خواهد بازگو کند در اذهان مردم جا بیندازد الرحمان هم این چنین است می بینید وقتی سخن از آفرینش است می فرماید: (مَا تَرَی فِی خَلْقِ الرَّحْمنِ) (۲) این الرحمان که اسم اعظم است مثل الله در سوره مبارکه «اسراء» گذشت که حاوی سایر اسمای حسنا هستند (قُلِ ادْعُوا اللَّهَ أَوِ ادْعُوا الرَّحْمَانَ) (۳) درست است اسمای ذاتی خدا عین هم اند (یک) و عین ذات اند (دو) اما سخن در این نیست که جهان مخلوقِ علیم است مخلوقِ قدیر است مخلوق فلان اسم است بلکه مخلوق الله است مخلوق الرحمان است (مَا تَرَی فِی خَلْقِ الرَّحْمنِ مِن تَفَاوُتٍ) در جریان نگهداری پرنده ها در فضا می فرماید: (مَا یُمْسِکُهُنَّ إِلَّا الرَّحْمنُ) (۴) این (مَا تَرَی فِی خَلْقِ الرَّحْمنِ) یا (مَا یُمْسِکُهُنَّ إِلَّا الرَّحْمنُ) یا (هُم بِذِکْرِ الرَّحْمنِ هُمْ کَافِرُونَ) (۵) برای آن است که الرحمان را مثل الله برای مردم کاملاً معرفی کند. اما اینکه در اوایل سوَر (بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ) است آنها چطور نسبت به الرحمان هیچ حساسیّتی نشان نمی دادند آنها کلّ قرآن را ــ معاذ الله ــ سِحر و شعبده و کهانت و جادو و اینها می دانستند اما وقتی به آنها گفته می شد که (اسْجُدُوا لِلرَّحْمنِ) می گفتند: (وَمَا الرَّحْمنُ) (۶) ما که رحمان را نمی شناسیم اینها الله را می شناختند و خیلی هم به الله احترام می کردند و بتها را می پرستیدند که آنها را به پیشگاه الله نزدیک بکند (مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِیُقَرِّبُونَا إِلَی اللَّهِ) (۷) دین آمده بفرماید که الله, رحمان است و با الرحمان بودن دارد عالم را اداره می کند. عبادِ الرحمان باید بر عرش مستقر بشوند و کار الرحمان را انجام بدهند قبلاً هم این بحث گذشت که رسم پیشینیان این بود اگر یک مطلب حکیمانه و عمیقانه علمی نصیب عالِمی می شد و جزء نوآوری او بود این شخص مجاز بود که از آن مطلب عمیق علمی به عنوان حکمت عرشی یاد کند زیرا «ان قلب المؤمن عرش الرحمن» (۸) (یک) و این مطلب به قلب او القا شد نه به قلوب دیگران (دو) می شود حکمت عرشی (سه) بعدها دیگر رایج شده است هر کسی هر مطلب علمی را از هر که شنیده از هر جا دیده می گوید حکمت عرشی, مطلب عرشی ولی قبلاً بنا این طور نبود خب اگر انسان دارای قلبی است که «عرش الرحمن» است و اگر کسی این قلب را برنجاند عرش خدا می لرزد که اگر کسی مؤمنی را یا یتیمی را یا مظلومی را برنجاند عرش خدا می لرزد در حقیقت خود این هم مظهر همان عرش است خب الرحمان چه کار می کند؟ الرحمان (عَلَی الْعَرْشِ اسْتَوَی) (۹) و کاری که انجام می دهد بر اساس هندسه ای است که مهندسش رحمت است عبادِ الرحمان هم همین کار را می کنند حالا معلوم می شود که چرا مرحوم شیخ طوسی و سایرین قبول نکردند که آیه جهاد ناسخِ این باشد.

۱- (۱۰) ــ سوره واقعه, آیه ۲۶.

۲- (۱۱) ــ سوره ملک, آیه ۳.

۳- (۱۲) _ سورهٔ اسراء, آیهٔ ۱۱۰.

۴- (۱۳) _ سورهٔ ملک, آیهٔ ۱۹.

۵- (۱۴) _ سورهٔ انبیاء, آیهٔ ۳۶.

۶- (۱۵) _ سورهٔ فرقان, آیهٔ ۶۰.

۷- (۱۶) _ سورهٔ زمر, آیهٔ ۳.

۸- (۱۷) _ بحارالانوار، ج۵۵، ص۳۹.

۹- (۱۸) _ سورهٔ طه, آیهٔ ۵.

بیان ذلک این است که ذات اقدس الهی الرحمان است قبلاً- هم گذشت که رحمتِ او سابق بر غضب اوست یعنی پیش از غضب اوست نه بیش از غضب او, بیش از غضب اوست از روایات و ادله دیگر استفاده می شود که یقیناً رحمت خدا به مراتب بیشتر از غضب اوست اما اینکه دارد سَبَقَت رحمته سبقت یعنی سبقت نه یعنی زادَتْ آن بیان نورانی امام سجاد در صحیفه که فرمود: «تَسعیٰ رَحمته أمامَ غضبه» (۱) یعنی همه غضبها و اوصاف غضبی او اگر مُنتقم است او اگر غضب دارد او اگر سَخط دارد او اگر عذاب می کند همه اینها در صف جماعتی اند که امام جماعتشان رحمان است رحمان اَمام غضب است رحمان اِمام غضب است هر جا رحمان دستور غضب بدهد غضب شروع می شود نه رحمت او بیش از غضب اوست البته رحمت او بیش از غضب اوست اما آنچه نکته عمیق عریق علمی است این نیست که رحمت او بیش از غضب اوست آن است که رحمت او پیش, پیش یعنی پیش رحمت او پیش از غضب اوست رحمت در اینجا دستور می دهد که اینها باید عذاب بشوند رحمان دارد عذاب می کند چرا چون او خدای کل است رحم کردن به عدل به چیست رحم کردن به مظلوم به چیست رحم کردن به نظام حق به چیست به این است که کافر عذاب ببیند دیگر باید به نظام رحم کرد یا نه باید به دین رحم کرد یا نه باید به مظلوم رحم کرد یا نه این رحمت اقتضا می کند فتوا می دهد که کافر عذاب بشود «تَسعیٰ رَحمته أمامَ غضبه», «یا مَن سَبَقَت رحمته غضبه» (۲) نه سَبق زمانی دارد یا سبق زمینی سبق رتبی و فرمانروایی دارد اگر این است انسان هم همین طور خواهد بود بنابراین روشن می شود که چرا شیخ طوسی قبول نکردند که آیه جهاد ناسخ این باشد این با رحمت منافات ندارد, مگر این ظلم است یا بر خلاف رحمت است رحمت اقتضا می کند که دین بماند رحمت اقتضا می کند که نظام بماند رحمت اقتضا می کند که حقّ مظلوم از ظالم گرفته بشود چون این چنین است جهاد هم از رحمت است دفاع هم از رحمت است الرحمان دارد اداره می کند آن وقت عبادِ الرحمان دارای قلبی اند که این قلب, عرش خداست و این عباد روی این عرش مستقرّند و روی این عرش فرمانروایی رحمت را امضا می کنند و مطابق رحمت می جنگند یک وقت اقتضا می کند که حضرت بفرماید: «اذهبوا فانتم الطلقاء» (۳) خب این رحمت است که دستور چنین کاری می دهد این دعای نورانی حضرت امیر همین است در آن خطبه دویست هم فرمود آن رحمانیّت مطلقه جلوی ما را گرفته وگرنه مگر معاویه از ما سیاستمدارتر بود؟! اگر عنایت الهی نبود اگر دستور الهی نبود اگر فرمان خاصّ ذات اقدس الهی نبود نه «لکنتُ من أدهی العرب», «لَکُنْتُ مِنْ أَدْهَی النَّاسِ» برای اینکه علم باشد ما داریم همه شرایط را بلدیم قدرتش هم که داریم در خطبه دویست فرمایششان این است «وَ اللَّهِ مَا مُعَاوِیَهُ بِأَدْهَی مِنِّی وَ لکِنَّهُ یَغْدِرُ وَ یَفْجُرُ وَ لَوْ لاَ- کَرَاهِیَهُ الْغَدْرِ لَکُنْتُ مِنْ أَدْهَی النَّاسِ» نه «أدهی من العرب» «وَ اللَّهِ» و اما بدانید این چنین نیست که حالا- ما مکر نمی کنیم مکر بتوانند در ما اثر کنند فریب بخوریم آن هم نیست «وَ اللَّهِ مَا أُسْتَغْفَلُ بِالْمَکِیدَهِ وَ لاَ أُسْتَغْمَزُ بِالشَّدِیدَهِ» (۴) قسم به خدا هیچ کسی نمی تواند ما را فریب بدهد منتها ما فریب نمی دهیم برای اینکه فریب دادن یک چیز بدی است نه اینکه ما ساده باشیم یا فریب کسی را بخوریم قسم به خدا احدی نمی تواند علی را فریب بدهد ولی ما فریب نمی دهیم این می شود علی! خب این می شود عبادالرحمان دیگر همان کاری که فرشته ها دارند البته فرشته در این حد نیست.

۱- (۱۹) _ الصحیفه السجادیه، دعای۱۶.

۲- (۲۰) _ مصباح المتهجد، ص۶۹۶.

۳- (۲۱) _ الکافی، ج۳، ص۵۱۳.
۴- (۲۲) _ نهج البلاغه، ۲۰۰.

پرسش: نیرنگ در جهاد چطوری توجیه می شود؟

پاسخ: یعنی ضربه فنّی کردن, ضربه فنّی کردن نیرنگ نیست نه اینکه خیانت بکنند قبلا مبارزه تن به تن بود اگر بنا شد یک نفر از آنها یک نفر از ما خب یک نفر از آنها آمده اینکه آمده دو نفر اینجا حمله بکنند این بر خلاف شریعت است و حرام هم است. «المؤمنون عند شروطهم» (۱) یک حکم محلّی محض نیست (یک) حکم منطقه ای هم نیست (دو) حکم بین المللی است یعنی با هر که تعهّد کردی باید وفادار باشی ولو طرفت ملحد باشد دیگر این چنین نیست که مؤمنی یا نظام اسلامی با کفار با مشرکین تعهّدی پیدا کرده بتواند زیر تعهّدش را بزند اما ضربه فنّی جزء مکر نیست یک هنرهای نظامی است.

پرسش: استاد ببخشید در مواقعی که از اصل غافل گیری استفاده می کنند برای نابود کردن دشمن

پاسخ: همان ضربه فنّی است دیگر فرمود ما مکر نمی کنیم خب او باید غافل نباشد حضرت امیر (سلام الله علیه) فرمود: «مَنْ نَامَ لَمْ یُنَمْ عَنْهُ» (۲) اگر کسی بخوابد غفلت کند دشمنِ بیدار حمله می کند شما باید همیشه بیدار باشید وقتی هم که بخواهید بخوابید چطور می خوابید الآن در خانه هایتان دارید می خوابید اینجا سنگر نیست ولی مثل یک جوان مبارز سنگری بخوابید او وقتی می خواهد بخوابد چطور می خوابد اگر روزه داری بخواهد وضو بگیرد چطور آب را در دهن می گذارد آیا آب را فرو می برد یا چون روزه دارد و روزه با نوشیدن آب سازگار نیست در حال روزه وقتی بخواهد وضو بگیرد آب را در دهن مضمضه می کند و می گرداند فرمود شما هم مثل آدم روزه دار که وضو می گیرد آب را در دهن مضمضه می کند خواب را هم در فضای چشمتان بگردانید نه اینکه خواب را فرو ببرید که بخوابید فرمود: «وَ لَا تَذُوقُوا النَّوْمَ إِلَّا غِرَاراً او مضمضه» (۳) پس اصل اول این است که نخوابید «مَنْ نَامَ لَمْ یُنَمْ عَنْهُ» اصل دوم این است که حالا ـ که می خواهید بخوابید در حدّ مضمضه بخوابید خواب را در چشمتان مضمضه بکنید این همان است که زراره سؤال کرد که آیا یک چُرت زدن دو چرت زدن وضو را باطل می کند یا نه؟ حضرت فرمود اگر صدا را می شنود نه, باطل نمی کند معلوم می شود خواب نرفته دیگر در همان حد خب این معنایش این نیست که شما نخوابید که معنایش این است که آن قدر هوشیار باشید که گویا این غفلت چند لحظه حال خواب به منزله مضمضه کردن آب در فضای دهن روزه دار است یعنی فریب نخورید دیگر یعنی ضربه فنّی نشوید خب عبادالرحمان این چنین اند.

ص: ۶۸۰

۱- (۲۳) _ تهذیب الاحکام، ج۷، ص۳۷۱.

۲- (۲۴) _ نهج البلاغه، نامه۶۲.

۳- (۲۵) _ نهج البلاغه، نامه۱۱.

پرسش ...

پاسخ: بله خب آن هم برای اینکه به دین می خواهد رحمت کند به مظلومین می خواهد رحمت کند اینهایی که مظلومین غزّه و فلسطین اند اینها چه وقت باید دلهایشان تشفّی پیدا کند بالأخره اینها هم باید خوشحال بشوند دیگر حقّ اینها هم باید گرفته بشود دیگر حقّ اینها وقتی گرفته می شود که آن صهیونیست به عذاب الهی گرفتار بشود این چنین نیست که ذات اقدس الهی رحمت یک جانبه داشته باشد که این رحیمِ مطلق است دیگر جهنم هم با رحمت خلق شده است با اینکه «دارٌ لیس فیها رحمه» (۱) که در بیانات حضرت امیر در نهج البلاغه هست که یعنی جهنم نسبت به بهشت وقتی سنجیده می شود بله جای عذاب است القهّار المنتقم نسبت به الرّحیم اگر سنجیده بشود بله اما القهّار اسم عظیم است نه اسم اعظم, الرحیم اسم عظیم است نه اسم اعظم هر دو زیر پوشش الرحمان اند که اسم اعظم است الرحمان گاهی دستور می دهد المنتقم القهّار و مانند آن ظهور کنند گاهی دستور می دهد الرئوف العفوّ الرحیم ظهور کنند آن بزرگواری که گفت:

پیر ما گفت خطا بر قلم صنع نرفت□□□آفرین بر نظر پاک خطاپوشش باد (۲)

همین است قبلاً این کتاب حافظ را مثل رسائل و مکاسب درس می خواندند منتها یک عرفان فارسی است حافظ در این بیت می گوید که استاد ما گفت عالَم هیچ جا اشتباه نیست هیچ جا عذاب نیست هیچ جا درد نیست هیچ جا رنج نیست خب شما این دردها و عذابها را نمی بینید یا می بینید نه نیست چرا برای اینکه آن درد و عذاب یک طرف این نشاط و سرور یک طرف هر دو زیر پوشش الرحمان اند شما اگر این درد را ببینید بله می رنجید می گویید مصیبت است و باید صبر کرد آن نشاط را ببینید می گویید نعمت است و باید شکر کرد ولی الرحمان را که ببینید این الرحمان هم آن جهنم و قهر و انتقام خدا را پوشش می دهد هم این مِهر و لطف و صفا و وفای الهی را پوشش می دهد «پیر ما گفت خطا بر قلم صنع نرفت» هیچ جا قهری نیست هیچ جا عذابی نیست «آفرین بر نظر پاکِ خطا پوشش باشد» بر آن نظر که الرحمان را دید آن الرحمان هم المنتقم و القهّار را پوشش می دهد هم الرّحیم و اللطیف را پوشش می دهد بنابراین عالَم با رحمانیّت دارد می گردد اگر استادِ ما مرحوم آقا میرزا محمود قمی می گفت:

۱- (۲۶) _ نهج البلاغه، نامه۲۷.

۲- (۲۷) _ دیوان حافظ، غزل۱۰۵.

مویی نجنبد از سر ما جز به اختیار آن اختیار هم به کف اختیار اوست

گر وعده دوزخ است و یا خلد غم مخور بیرون نمی برند تو را از دیار دوست

بر اساس این مبناست وگرنه جهنم سر جایش محفوظ است بهشت سر جایش محفوظ است آن (خُذُوهُ فَغُلُّوهُ ثُمَّ الْجَحِيمَ صَلُّوهُ) (۱) سر جایش محفوظ است اما (خُذُوهُ فَغُلُّوهُ) را چه کسی فرمان می دهد البته المنتقم فرمان می دهد (إِنَّا مِنَ الْمُجْرِمِينَ مُنتَقِمُونَ) (۲) اما این بین راه است نه پایان راه المنتقم اسم عظیم است یا اسم اعظم؟ اسم عظیم است این عظیم از کدام اسم اعظم پیروی می کند از الرحمان پیروی می کند آن وقت کلّ عالم با رحمت دارد اداره می شود لذا اگر کسی وارد آن صحنه هم بشود رحمتِ رحمانیّه الهی را هم که ببیند می بیند مهندس جهان با دستگاه رحمت دارد کار می کند.

غرض آن است که در سوره مبارکه «قصص» آیه ۵۵ که فرمود: (وَإِذَا سَمِعُوا اللَّغْوَ أَعْرَضُوا عَنْهُ وَقَالُوا لَنَا أَعْمَالُنَا وَلَكُمْ أَعْمَالُكُمْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ لاَ نَبْتَغِي الْجَاهِلِينَ) یعنی خداحافظ! آنجا (إِذَا مَرُّوا بِاللَّغْوِ مَرُّوا كِرَاماً) یعنی از نظر فعل وگرنه به آنها سلام بکنند و امثال ذلک نیست.

«و الحمد لله ربّ العالمین»

آیات ۶۳ تا ۷۱ سوره فرقان ۹۰/۱۲/۰۳

.Your browser does not support the audio tag

(وَعِبَادُ الرَّحْمنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرضِ هَوْناً وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلاَماً (۶۳) وَالَّذِينَ يَبِيتُونَ لِرَبِّهِمْ سُجَّداً وَقِيَاماً (۶۴) وَالَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا اصْرِفْ عَنَّا عَذَابَ جَهَنَّمَ إِنَّ عَذَابَهَا كَانَ غَرَاماً (۶۵) إِنَّهَا سَاءَتْ مُسْتَقَرّاً وَمُقَاماً (۶۶) وَالَّذِينَ إِذَا أَنفَقُوا لَمْ يُسْرِفُوا وَلَمْ يَقْتُرُوا وَكَانَ بَيْنَ ذلِكَ قَوَاماً (۶۷) وَالَّذِينَ لاَ يَدْعُونَ مَعَ اللَّهِ إِلهاً آخَرَ وَلاَ يَقْتُلُونَ النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ وَلاَ يَزْنُونَ وَمَن يَفْعَلْ ذلِكَ يَلْقَ أَثَاماً (۶۸) يُضَاعَفْ لَهُ الْعَذَابُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَيَخْلُدْ فِيهِ مُهَاناً (۶۹) إِلَّا مَن تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ عَمَلاً صَالِحاً فَأُولئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ وَكَانَ اللَّهُ غَفُوراً رَحِيماً (۷۰) وَمَن تَابَ وَعَمِلَ صَالِحاً فَإِنَّهُ يَتُوبُ إِلَى اللَّهِ مَتَاباً (۷۱))

ص: ۶۸۲

۱- (۲۸) _ سوره حاقه, آیات ۳۰ و ۳۱.

۲- (۲۹) _ سوره سجده, آیه ۲۲.

قرآن کریم خدای سبحان را مبدأ همه هستی می داند (اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ) (۱) اصل دوم قرآن این است که خدا غنیّ محض است (۲) اصل سوم آن است که نه تنها غنی است بلکه ماسوا فقیر به سوی اویند (۳) معلوم می شود هر ناقصی به طرف کمال مطلق باید حرکت کند و هو الله سبحانه و تعالی طبق این اصول خدا می شود کمال نامتناهی اگر کمال نامتناهی خواست کاری انجام بدهد برای چیزی کار نمی کند چون کمال نامتناهی است کار از او صادر می شود. اصل پنجم این می شود که آنچه در بخش پایانی سوره مبارکه «ذاریات» و همچنین بخش پایانی سوره مبارکه «طلاق» آمده این هدفِ مخلوق قرار می گیرد

نه هـدف خالق. اگر در بخش پایانی سوره «ذاریات» فرمود: (مَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ) (۴) عبادت, هدف مخلوق است نه هـدف خالق یعنی اگر مخلوق عبادت نکنـد به کمال نمی رسـد نه اینکه اگر مخلوق عبادت نکنـد خالق به هدف نمی رسـد زیرا خـالق خودش هـدف است خودش کمـال است. موجود غیر کامـل کار را انجام می دهـد که به وسیله کار به کمال برسـد این را می گوینـد غرض زایـد بر ذات ولی اگر خود آن مبـدأ کمـال مطلق بود و کمال مطلق داشت کاری انجام می داد آن کمال مطلق برای چیزی کار نمی کند بلکه چون کمال مطلق است کار می کند.

۱- (۱) _ سوره رعد, آیه ۱۶; سوره زمر, آیه ۶۲.

۲- (۲) _ سوره فاطر, آیه ۱۵.

۳- (۳) _ سوره ابراهیم, آیه ۸; سوره عنکبوت, آیه ۶.

۴- (۴) _ سوره ذاریات, آیه ۵۶.

آیه پایانی سوره مبارکه «طلاق» هـدف خلقت را علم معرفی کرده فرمود: (اللَّهُ الَّذِی خَلَقَ سَبْعَ سَماوَاتٍ وَمِنَ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ یَتَنَزَّلُ الْأَمْرُ بَیْنَهُنَّ لِتَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ عَلَی کُلِّ شَیءٍ قَدِیرٌ وَأَنَّ اللَّهَ قَدْ أَحَاطَ بِکُلِّ شَیءٍ عِلْمَاً) برای اینکه جامعه بشری علم پیدا کند که خـدا علیم محض است و قـدیر صِرف مـا این نظـام را خلق کردیم. پس آیه سوره «ذاریات» هـدف مخلوق را عبادت می دانـد آیه پایانی سوره «طلاق» هدف مخلوق را عالِم شدن می داند پس غرض خلقت آن است که جوامع بشـری عابد و عالم بشونـد «العبـاده ما هی؟ العلم ما هو؟» عبادت را در آیات فراوانی مشـخص کرد که بخش قابل توجّهی از آنها در پایان سوره مبـارکه «فرقـان» است که محلّ بحث است علم را هم در بسـیاری از آیات مشـخص کرد علم توحیـدی یعنی چه علم به عالم بودن خدا یعنی چه قدرت خدا یعنی چه «علم» خدا چه می کند قدرت خدا چه می کند این تقریباً تفسیر و شرح آن دو هدف است.

بنابراین این آیه ۶۳ به بعد دارد آن عبادت را شـرح می دهد که اگر در بخش پایانی سوره «ذاریات» فرمود هدف خلقت آن است که بشـر عبادت کند (۱) حالا دارد عبادت را شـرح می دهـد در بحث دیروز گـذشت که گرچه اینها جمله خبری است و وصف بندگان الهی است لکن به داعی انشاء القا شده یعنی بندگان خدا باید این چنین باشند.

مطلب دیگر آن است که در کتابهای اخلاقی یا منازل السائرین آنها عابـد را در قبال زاهـد نام می برنـد عبادت را در قبال زهد ذکر می کننـد و اوصاف هر کـدام را جـدا مطرح می کننـد ولی قرآن کریم این کار را نکرده و نمی کنـد که زهـد را در قبال عبادت ذکر بکنـد عابدان را در قبال زاهدان ذکر بکند چیزی در فرهنگ قرآن به عنوان زاهد و زاهدان ما نداریم فقط یک بار کلمه زهد به کار رفته آن هم به معنای بی رغبتی چون کلمه زهد اگر با فی استعمال بشود بی رغبتی را نشان می دهد که قصه یوسف(سلام الله علیه) است که (کَانُوا فِیهِ مِنَ الزَّاهِدِینَ) (۲) اما این زهـد مصـطلح که در قبال عبادت است و زاهد که گروه خاصّی از بندگان الهی اند و بی رغبت به دنیا هسـتند این کمالات زیرمجموعه عبادت ذکر می شود اصطلاح قرآنی این است اما روایات و کتابهای اخلاقی مسئله زهد و زاهد را در کنار عبادت و عابد ذکر می کند خب.

۱- (۵) _ سوره ذاریات, آیه ۵۶.

۲- (۶) _ سوره یوسف, آیه ۲۰.

(عِبَادُ الرَّحْمنِ) کسانی اند که این دو خصیصه را دارند از نظر جمعی به کسی آزار نمی رسانند (یک) بی مهری دیگران را تحمل می کنند (دو) و اگر دیگران بی مهری کردند آنها با خداحافظیِ محترمانه آنها را رها می کنند اگر در آن آیه دیروز که خوانده شد آنها می گویند: (سَلاَمٌ عَلَيْكُمْ لاَ نَبْتَغِي الْجَاهِلِينَ) (۱) این سلام تودیع است یا اگر آزر عموی وجود مبارک ابراهیم(سلام الله علیه) بت پرستی را رها نکرد و وجود مبارک حضرت ابراهیم او را دعوت کرد او نپذیرفت جوابی که حضرت ابراهیم به آزر دارد فرمود: (سَلاَمٌ عَلَيْكَ) (۲) این سلام، سلام خداحافظی است یعنی خداحافظ شما! ما در تعبیرات عرفی می گوییم خداحافظ عرب می گوید سلام علیکم این سلام دوستی و تحیّت و تکریم و امثال ذلک نیست این سلامٌ علیکم وجود مبارک ابراهیم همین (إِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلاَماً) است آن (سَلاَمٌ عَلَيْكُمْ لاَ نَبْتَغِي الْجَاهِلِينَ) (۳) از همین قبیل است که (إِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلاَماً) و این امور را که شما جمع بندی کنید می شود هَجر جمیل اگر در سوره «مزمل» ذات اقدس الهی به رسولش(صلّی الله علیه و آله و سلّم) دستور داد (وَاهْجُرْهُمْ هَجْراً جَمِيلاً) (۴) همین است یک وقت انسان قوم خود را ترک می کند از آنها قهر می کند این کار انبیا نیست یک وقت از قوم فاصله فکری و فرهنگی می گیرد یعنی آنها را آزار نمی کند (یک) بی مهری آنها را تحمل می کند (دو) فاصله برقرار نمی کند (سه) همیشه با آنها در ارتباط است حرفهای الهی را ابلاغ می کند این می شود هَجر جمیل (وَاهْجُرْهُمْ هَجْراً جَمِيلاً).

۱- (۷) _ سوره قصص، آیه ۵۵.

۲- (۸) _ سوره مریم، آیه ۴۷.

۳- (۹) _ سوره قصص، آیه ۵۵.

۴- (۱۰) _ سوره مزمل، آیه ۱۰.

پرسش ...

پاسخ: در جریان حضرت یونس فقط قرآن کریم به همه انبیا این هشدار را می دهد به وجود مبارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) هم می فرماید: (لَا تَکُن کَصَاحِبِ الْحُوتِ) (۱) مثل یونس نباش که هَجری کرده است که به ترک اُولیٰ شبیه تر است درباره انبیای دیگر فرمود: (وَاذْکُرْ فِی الْکِتَابِ إِبْرَاهِیمَ)، (۲) (وَاذْکُرْ فِی الْکِتَابِ مُوسَی)، (۳) کذا و کذا یعنی به یاد آنها باش همان روشی که ما به آنها آموختیم به تو هم می آموزیم اما درباره یونس فرمود: (وَلَا تَکُن کَصَاحِبِ الْحُوتِ) خب.

(وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَاماً) این نحوه ارتباطش با جامعه و مردم است که اگر عالمان دین ورثه انبیا هستند این گونه رفتار می کنند اینها وارثان انبیایند انبیا هم همین طور بودند انبیا هجر جمیل داشتند وارثان انبیا که عبادالرحمان اند هم همین طورند (وَالَّذِینَ یَبِیتُونَ لِرَبِّهِمْ سُجَّداً وَقِیَاماً) شب را به بهترین وجه برگزار می کنند ساجد و خاضع و یا در حال ایستادن اند یا در حال سجده اند و عبادت می کنند لذتی که از این کار می برند به مراتب بیش از لذّتی است که دیگران از کارهای بدنی می برند (کَانُوا قَلِیلاً مِنَ اللَّیْلِ مَا یَهْجَعُونَ) (۴) خیلی نمی خوابند مقداری می خوابند فاصله می گیرند البته وجود مبارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) که خب شبها را کمتر استراحت می کردند لکن این طور نبود که نماز شب که مثلاً یازده رکعت است این یازده رکعت را پشت سر هم بخوانند یک خواب طولانی نداشتند این مثل انسانی که در سنگر است همان طوری که حضرت امیر(سلام الله علیه) فرمود نوم را در چشمتان غَراره کنید مضمضه کنید هرگز نگذارید خواب در چشمتان فرو برود (۵) انسان سنگربان همین طور است وجود مبارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) همین طور بود این یازده رکعت نماز را پشت سر هم در یک وقت بخواند این طور نبود.

ص: ۶۸۶

۱- (۱۱) _ سوره قلم، آیه ۴۸.

۲- (۱۲) _ سوره مریم، آیه ۴۱.

۳- (۱۳) _ سوره مریم، آیه ۵۱.

۴- (۱۴) _ سوره ذاریات، آیه ۱۷.

۵- (۱۵) _ نهج البلاغه، نامه ۱۱.

پرسش ...

پاسخ: بله خب استراحت اینها در چیز دیگر است اینها با همان رابطه الهی قدرت تأمین می کنند استراحت دارند منتها روح و ریحان بودنشان در همین سجده و قیام و اینهاست البته از ما نخواستند که مثل وجود مبارک حضرت باشیم ولی راهی که حضرت طی می کرد این بود.

(وَالَّذِینَ یَبِیتُونَ لِرَبِّهِمْ سُجَّداً وَقِیَاماً) این قیام مفرد نیست (وَالَّذِینَ یَقُولُونَ رَبَّنَا اصْرِفْ عَنَّا عَذَابَ جَهَنَّمَ إِنَّ عَذَابَهَا کَانَ غَرَاماً إِنَّهَا سَاءَتْ مُسْتَقَرّاً وَمُقَاماً) اینها در سجده و در قیام از خدا چه می خواهند؟ اینها از خدای سبحان نجات از عذاب را می طلبند که اگر _ خدای ناکرده _ گرفتار گناه بود عذاب را با این جمله ها رفع کند و اگر _ ان شاءالله _ موفق بود که هیچ گناهی نداشته باشد با این جمله ها عذاب را دفع می کند برای اینکه همین تعبیرها باعث می شود که انسان آلوده نشود یا دفع عذاب است برای غیر مرتکبها یا رفع عذاب است برای کسانی که لغزیدند.

این جمله که (رَبَّنَا اصْرِفْ عَنَّا عَذَابَ جَهَنَّمَ) حرف آنهاست و دعای آنهاست اما آن دو جمله (إِنَّ عَذَابَهَا کَانَ غَرَاماً) (یک) (إِنَّهَا سَاءَتْ مُسْتَقَرّاً وَمُقَاماً) (دو) یکی مربوط به عذاب است یکی مربوط به جهنم آیا این دو جمله تتمّه دعای عبادالرحمان در سجده و قیام است یا کلام الله است اگر کلام الله باشد که خب حق است و صدق و اگر حرف عبادالرحمان باشد با تصدیق الهی همراه است عبادالرحمان در سجده و قیام می گویند: (رَبَّنَا اصْرِفْ عَنَّا عَذَابَ جَهَنَّمَ) بعد می گویند چون عذاب جهنم غرام و خالص است چون «دارٌ لیس فیها رحمه» (1) و خود جهنم هم یک مستقرّ بدی است یک مُقام و جایگاه بدی است (این دو) اینها را آیا بندگان خدا در سجده و قیام دارند که جزء تتمّه دعای آنهاست یا نه, گفته ذات اقدس الهی است هر کدام باشد حق است منتها یکی بلاواسطه و دیگری مع الواسطه. مسائل انفاقی را فرمود اینها در هزینه کردن از افراط و تفریط می پرهیزند حرام ولو یک درهمش هم که باشد اسراف است چون از مرز شریعت گذشته حلال است که دو قسم است یا افراط می شود یا تفریط یا همان هسته مرکزی آ نهایی که با مال حلال انفاق می کنند سعی می کنند از حد نگذرند اسراف نمی کنند و سخت گیری بیجا هم نمی کنند انسان طبعاً قتور و مُمسک است این قتور بودن و ممسک بودن به تفریط می رساند فرمود نه اهل تفریط باشید که طبعاً (وَکَانَ الْإِنسَانُ قَتُوراً) (2) برای اینکه اگر خزائن الهی را هم به او بدهند این ذخیره می کند خیال می کند که تمام می شود نه اهل اسراف باشد چه اینکه به وجود مبارک پیغمبر هم در سوره مبارکه «اسراء» فرمود شما این هسته مرکزی را حفظ بکنید آیه ۲۹ سوره مبارکه «اسراء» این بود (وَلاَ تَجْعَلْ یَدَکَ مَغْلُولَةً إِلَی عُنُقِکَ وَلاَ تَبْسُطْهَا کُلَّ الْبَسْطِ فَتَقْعُدَ مَلُوماً مَّحْسُوراً) بین افراط و تفریط باشد.

۱- (۱۶) _ نهج البلاغه, نامه ۲۷.

۲- (۱۷) _ سوره اسراء, آیه ۱۰۰.

اسراف, تعدّی از حد است که خود این اسراف, تبذیر است تبذیر یعنی بذرافشانی بیجا اگر کشاورزی بود خواست این بذر را بیفشاند باید زمین را شناسایی بکند شیار بکند آماده بکند بعد بذر را بیفشاند روی سنگلاخها روی شوره زارها آنجاها اگر بخواهد بذرافشانی کند این می شود تبذیر, تبذیر یعنی بذل بذر در جای غیر مستعد اگر بذر را انسان بیجا بپاشد تبذیر کرده است بذر را به جا بپاشد تبذیر نکرده است اگر کسی هزینه را بیجا کرده است این بذرافشانی بیجاست.

پرسش: آن آیه ای که فرمودید (وَلَا تَبْسُطْهَا كُلَّ الْبَسْطِ)...

پاسخ: بله دیگر در بحثهای قبل هم ما داشتیم که وجود مبارک امام حسن(سلام الله علیه) گاهی تمام اموال را گاهی نیم اموال را در راه خدا داد (۱) عمده آن است که انسان در صراط مستقیم باشد این دو اصل قبلاً گذشت که اصلی است به عنوان «خیر الامور اوسطها» (۲) یک اصل است به عنوان «خیر الامور أکثرها و أوفرها و أشدّها و أعلاها» شما می بینید وقتی در دعای lt; کمیل gt; انسان با خدای خود گفتگو می کند دیگر أوسطها را نمی خواهد مرتّب آن قلّه را طلب می کند مرا «و أقربهم منزله منک و أخصّهم زلفهً لدیک» (۳) ببر بالا, ببر بالا سرّش این است که انسان تا تشخیص بدهد کجا صراط مستقیم است که «الیمین و الشمال مضلّه و الطریق الوسطی هی الجاده» (۴) که بیان نورانی حضرت امیر(سلام الله علیه) در نهج البلاغه است آن کار مشکلی است اما وقتی وارد صراط مستقیم شد که خود معصوم صراط مستقیم است, کلّ مال را هم که ببخشد این صراط مستقیم است اینجا جایی است که حضرت باید کلّ مال را ببخشد مثل جایی است که سیّدالشهداء(سلام الله علیه) کلّ دارایی را عطا کرده این کار آسانی نیست که کسی تشخیص بدهد که صراط مستقیم چیست برای ماها تشخیص دادنش مشکل است به همان اندازه که تشخیص می دهیم یمین و شمال مضلّه است «و الطریق الوسطی هی الجادّه» ما با «خیر الامور أوسطها» داریم زندگی می کنیم بر فرض که جزء عبادالرحمان باشیم اما آنها حالا که خودشان صراط مستقیم اند «أنتم الصراط الأقوم» (۵) که در زیارت «جامعه» می خوانیم اینها هر چه سریع تر هر چه کامل تر, بهتر که حالا ما در بخش پایانی همین سوره مبارکه «فرقان» خواهیم داشت که اینها کسانی اند که به خدا عرض می کنند (وَاجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ إِمَاماً) (۶) ما موظفیم که خیلی سریع نباشیم خیلی به این سبک نباشیم که سبقت بگیریم مگر در محدوده خاص اما اگر کسی خودش صراط مستقیم شد دیگر یمین و یسار ندارد تا مضلّه باشد اینجا جای «خیر الامور أکثرها و أوفرها و أشدّها و أعلاها» اینجا جای توقف نیست اینجا جای تصادف نیست.

ص: ۶۸۸

۱- (۱۸) _ اسد الغابه, ج۱, ص ۴۹۰.

۲- (۱۹) _ الکافی, ج۶, ص ۵۴۱.

۳- (۲۰) _ مصباح المتهجّد, ص ۸۵۰.

۴- (۲۱) _ نهج البلاغه, خطبه ۱۶.

۵- (۲۲) _ من لا یحضره الفقیه, ج۲, ص۶۱۳.

۶- (۲۳) _ سوره فرقان. ایه ۷۴.

پرسش: ...

پاسخ: بله دیگر آن برای آن است که به ما بفهمانند که چه باشیم اما وقتی که خود صراط مستقیم شد می بینید اینها چه در مسائل مالی چه در مسائل جهادی دیگر چیزی فروگذار نکردند خب انسان سهمیه خودش سهمیه واجب النفقه اش را به یک کافر می دهد کافر یعنی کافر این (وَيُطْعِمُونَ الطَّعَامَ عَلَى حُبِّهِ مِسْكِيناً وَيَتِيماً وَأَسِيراً) (۱) این اسیر، کافر بود دیگر چون مسلمان که در مدینه اسیر نمی شد در جنگهایی که با مشرکان مکه داشتند اینها اسیر می دادند آنها هم اسیر می دادند خب این مشرکی که به اسارت در آمده در مدینه اسیر بود این اسیر را وجود مبارک حضرت امیر و اهل بیت(علیهم السلام) با سهمیه افطار خودشان تأمین کردند. اینها دومی ندارند در عالم برای اینکه اینها صراط مستقیم اند می بینند الآن اسلام نیاز به این کار دارد بنابراین اگر کسی خودش صراط مستقیم بود به صراط مستقیم که نمی گویند مستقیم باش که در صراط مستقیم می گویند تندتر ما هم از خدا می خواهیم در دعای lt; کمیل gt; که به صراط مستقیم برسیم و تندتر «أقربهم منزله منك و أخصّهم زلفه لديك» (۲) اما آنجا جای «أحسن الامور أكثرها و أوفرها» است برای کسی که نمی داند راه کجاست بله «خير الأمور اوسطها» (۳) یک بیان نورانی وجود مبارک حضرت امیر در نهج البلاغه دارند که «لا يُقاس بآل محمد(صلّى الله عليه و آله و سلّم) من هذه الامه أحد» (۴) این «أحد» نکره در سیاق نفی است خیلیها خیال می کنند احد یعنی جن و انس به نظر ما این أحد ، ملائکه را هم شامل می شود هیچ کسی مثل اینها نیست «لا يُقاس بآل محمدٍ(صلّى الله عليه و آله و سلّم) من هذه الامه أحدٌ» این است این در نهج البلاغه صریحاً هست و مسبوق است به بیان نورانی پیامبر (۵) چون خود اینها صراط مستقیم اند آن وقت نمی شود به اینها گفت آقا چرا این قدر تند می روی.

۱- (۲۴) _ سوره انسان, آیه ۸.

۲- (۲۵) _ مصباح المتهجّد, ص ۸۵۰.

۳- (۲۶) _ الکافی, ج۶, ص ۵۴۱.

۴- (۲۷) _ نهج البلاغه, خطبه ۲.

۵- (۲۸) _ بحارالأنوار, ج۶۵, ص ۴۵.

بنابراین در سوره مبارکه «اسراء» آن را که فرمود (۱) در حدّ متوسط است و برای توده مردم اما در این قسمتها فرمود اینها کارشان قَوام است قَوام به فتح عدل است بین افراط و تفریط بر خلاف قِوام که پایه و ما یُقام به الشیء را می گویند قِوام که «قِوام الدین بأربعه», (۲) آن را می گویند قِوام یعنی پایه اما این را می گویند قَوام یعنی هسته مرکزی. در بحثهای قبل هم داشتیم که الرحمان در قبال الله در قرآ ن کاملاً مطرح است نه تنها اینجا محلّ بحث است می گویند عبادالرحمان در خیلی از موارد است می گویند: (وَهُم بِذِكْرِ الرَّحْمنِ هُمْ كَافِرُونَ) (۳) یا آیه ۴۵ سوره «مریم» این است که (يَا أَبَتِ إِنِّي أَخَافُ أَن يَمَسَّكَ عَذَابٌ مِنَ الرَّحْمنِ) یا در همان سوره مبارکه «مریم» آیه ۵۸ دارد که (إِذَا تُتْلَى عَلَيْهِمْ آيَاتُ الرَّحْمنِ) آیه ۶۹ دارد (أَيُّهُمْ أَشَدُّ عَلَى الرَّحْمنِ) این «الرحمن» با «الله» این دوتایی با اسمای حسنای دیگر فرق می کنند لذا اینجا به عنوان عبادالرحمان مطرح است چه اینکه در بعضی از موارد به عنوان (عِبادُ الله) (۴) بندگان خدا یا (عِبَادِيَ) (۵) ضمیر متکلّم وحده مطرح است خب اینها در موارد انفاق این طورند (وَالَّذِينَ إِذَا أَنفَقُوا لَمْ يُسْرِفُوا وَلَمْ يَقْتُرُوا وَكَانَ) این انفاق آنها بین اسراف و تقتیر (قَوَاماً) یعنی عدلاً. خب این کارها حُسن فعلی است ممکن است برخیها چنین کارهایی هم داشته باشند ولی این ملاک نیست اینها هدف خلقت نیست هدف خلقت آن توحید است و معرفت است به ضمیمه اینها ، لذا فرمود عبادالرحمان نه تنها کارهای خوب می کنند بلکه آدمهای خوب هم هستند یعنی حُسن فعلی از یک طرف, حُسن فاعلی از طرف دیگر؛ حسن فاعلی شان این است که (وَالَّذِينَ لاَ يَدْعُونَ مَعَ اللَّهِ إِلهاً آخَرَ) موحّد ناب اند در همه امور موحّدند در سوره مبارکه «احزاب» دارد که اینها از غیر خدا نمی ترسند (الَّذِينَ يُبَلِّغُونَ رِسَالاَتِ اللَّهِ وَيَخْشَوْنَهُ وَلا يَخْشَون أحَداً إلاَّ الله) (۶) امید هم همین طور است «لا يرجُونَّ احد منكم إلاّ ربه», (۷) (وَيَرْجُوا رَحْمَةَ رَبِّهِ) (۸) در رجا موحّدند در خوف موحّدند اگر در رجا و خوف موحّدند در سایر مسائل هم اهل توحیدند این می شود حُسن فاعلی این حُسن فاعلی با آن حُسن فعلی اینها که جمع بشوند شخص را عبدالرحمان می کند اینها جزء عبادالرحمان می شوند.

ص: ۶۹۰

۱- (۲۹) _ سوره اسراء, آیه ۲۹.

۲- (۳۰) _ الخصال, ج ۱, ص۱۹۷.

۳- (۳۱) _ سوره انبیاء, آیه ۳۶.

۴- (۳۲) _ سوره انسان, آیه ۶.

۵- (۳۳) _ سوره بقره, آیه ۱۸۶.

۶- (۳۴) _ سوره احزاب, آیه ۳۹.

۷- (۳۵) _ نهج البلاغه, حکمت ۸۲.

۸- (۳۶) _ سوره زمر, آیه ۹.

در سوره مبارکه «اسراء» که بخش وسیعی از گناهان را آنجا ذکر فرمود بعد فرمود اینها حکمت الهی است که ما داریم بیان می کنیم (ذلِکَ مِمَّا أَوْحَی إِلَیْکَ رَبُّکَ مِنَ الْحِکْمَهِ). در سوره مبارکه «اسراء» که بحثش قبلاً گذشت فرمود: (لَا تَجْعَلْ مَعَ اللَّهِ إِلهاً آخَرَ فَتَقْعُدَ مَذْمُوماً مَخْذُولاً) بعد از جریان توحید، مسئله احترام پدر و مادر را ذکر می کند (۱) بعد (وَآتِ ذَا الْقُرْبَی حَقَّهُ) (۲) را مطرح می کند بعد تبذیر را نهی می کند (إِنَّ الْمُبَذِّرِینَ کَانُوا إِخْوَانَ الشَّیَاطِینِ وَکَانَ الشَّیْطَانُ لِرَبِّهِ کَفُوراً) (۳) را مطرح می کند بعد مسئله اعتدال در انفاق را مطرح می کند (۴) بعد (وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَکُمْ خَشْیَهَ إِمْلَاقٍ) (۵) را بعد (وَلَا تَقْرَبُوا الزِّنَی) (۶) را بعد (وَلَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِی حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ) (۷) را ذکر می کند بعد می فرماید اینها حکمت الهی است. در فضای جاهلی ، طرح این مسائل ضروری بود نمی شود گفت که حالا چرا به عبادالرحمان می گویند شما قتل نفس نکنید زنا نکنید مگر عبادالرحمان این کاره اند؟! خب سور ه در مکه نازل شد گناه رایج آنها آدم کشی و آلودگی دامن بود این باید برطرف بشود دیگر بنابراین اگر مسئله نهی از قتل نفس و آلودگی دامن در کنار مسئله توحید چه در بخش پایانی سوره «فرقان» و چه در سوره مبارکه «اسراء» ذکر شد بر اساس همین نکته است فرمود مردان الهی این عبادالرحمان هرگز این کارها را نمی کنند چه اینکه در سوره مبارکه «مؤمنون» هم وقتی بخشی از اوصاف مؤمنون را ذکر فرمود, فرمود: (إِنَّ الَّذِینَ هُم مِنْ خَشْیَهِ رَبِّهِم مُشْفِقُونَ وَالَّذِینَ هُم بِآیَاتِ رَبِّهِمْ یُؤْمِنُونَ وَالَّذِینَ هُم بِرَبِّهِمْ لَا یُشْرِکُونَ وَالَّذِینَ یُؤْتُونَ مَا آتَوْا وَقُلُوبُهُمْ وَجِلَهٌ أَنَّهُمْ إِلَی رَبِّهِمْ رَاجِعُونَ أُولئِکَ یُسَارِعُونَ فِی الْخَیْرَاتِ) (۸) که گوشه ای از اسرار عبادالرحمان را آنجا ذکر فرمود آنجا حسن فاعلی را با حسن فعلی کنار هم ذکر کرد در فضای جاهلی ذکر اینها در کنار هم لازم بود. فرمود اینها خونی را که خدای سبحان ریختنش را حرام کرد آن نفس محترم است آن خون را نمی ریزند (وَلاَ یَقْتُلُونَ النَّفْسَ الَّتِی حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ) یا در قصاص است یا در حدود است و مانند آن به استثنای قصاص و حدود و امثال ذلک هرگز دست به خونریزی نمی زنند .

۱- (۳۷) _ سوره اسراء, آیات ۲۳ و ۲۴.

۲- (۳۸) _ سوره اسراء, آیه ۲۶.

۳- (۳۹) _ سوره اسراء, آیه ۲۷.

۴- (۴۰) _ سوره اسراء, آیه ۲۹.

۵- (۴۱) _ سوره اسراء, آیه ۳۱.

۶- (۴۲) _ سوره اسراء, آیه ۳۲.

۷- (۴۳) _ سوره اسراء, آیه ۳۳.

۸- (۴۴) _ سوره مؤمنون, آیات ۵۷ _ ۶۱.

(وَلاَ یَزْنُونَ) در مسئله زنا قبلاً گذشت که این به غیرت وابسته است اسلام خیلی روی غیرت تکیه می کند غیرت از سه عنصر محوری تشکیل شد غیرت یعنی غیرزدایی اگر کسی این سه اصل را نداشته باشد غیور نیست غیرت عنصر اوّلش این است که انسان هویّت خودش را بشناسد حالا یا هویّت خانوادگی یا هویّت محلّی یا هویّت منطقه ای وقتی هویّت نظام را شناخت هویّت شخص را شناخت هویّت خانواده را شناخت دوتا غیر را می زداید یکی اینکه خودش وارد حریم غیر نمی شود برای اینکه کار انسان غیور غیرزدایی است اگر وارد حریم دیگری بشود که این غیرت ندارد برای اینکه غیر را ترک نکرد و اگر بیگانه ای به حریم او تعدّی کرد او آرام نشست این هم غیرت ندارد برای اینکه غیرت یعنی جلوی غیر را آدم باید بگیرد دیگر اگر کسی بی تفاوت بود به بیان نورانی حضرت امیر عمل نکرد «ردّوا الحجر من حیث جاء» (۱) را عمل نکرد یک انسان بی غیرتی است یا یک مملکت بی غیرتی است و اگر نه, خودش تعدّی کرد مثل استکبار و صهیونیست این هم بی غیرت است برای اینکه غیرت یعنی وارد حریم غیر نشویم.

این بیان نورانی حضرت امیر در نهج البلاغه که فرمود: «ما زنیٰ غیور قطّ» (۲) همین است یعنی فرمود هیچ انسان باغیرتی زنا نکرده برای اینکه آخر زنا یعنی به حریم غیر تعدّی کردن دیگر غیرت هم یعنی انسان جلوی غیر را بگیرد دیگر خب این چطوری است؟ می بینید وجود مبارک حضرت امیر چطور غیرت را معنا می کند این از کلمات نورانی حضرت است در نهج البلاغه دیگر فرمود: «ما زنیٰ غیور قطّ» نگاه به نامحرم هم همین طور است هیچ انسان باغیرتی نامحرم را نگاه نمی کند این دین است, این دین است یعنی این دین است «ما زنیٰ غیور قطّ» فرمود: (وَلاَ یَزْنُونَ) یکی از بهترین اوصاف الهی غیرت است که خدا غیور را دوست دارد (وَلاَ یَزْنُونَ وَمَن یَفْعَلْ ذٰلِکَ یَلْقَ أَثَاماً) کسی این کار را بکند با اِثم و گناه روبه رو است.

ص: ۶۹۲

۱- (۴۵) _ نهج البلاغه, حکمت ۳۱۴.

۲- (۴۶) _ نهج البلاغه, حکمت ۳۰۵.

پاسخ: بله دیگر دوتـا حرف است غیرت یـک محمود داریم یک مـذموم, غیرت محمود آن است که جلوی شـریعت را نگیرد خب بالأخره این نمی توانـد تمام نیازهای مرد را برطرف کنـد اگر شوهر به دنبال یک حلال دیگر رفت نباید او بساط خانواده را به هم بزنـد این یک غیرت بیجایی است یعنی جلوی غیر را گرفته بیجا هم جلوی غیر را گرفته (مَن يَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ فأولئكَ هُم الظَّالِمون) (۱) کجا آشناست و کجا غیر است را خدا باید معیّن کند دیگر .

در بحثهای فقه و حقوق بشر هم گـذشت که الآن این حقوق بشـر صبغه علمی ندارد که برای اینکه حقوق مثل فقه مثل قانون این سه مرحله دارد مواد حقوقی دارد این مواد را از مبـانی می گیرنـد آن مبانی را از منابع می گیرنـد یک فقیه وقتی رساله می نویسـد این موادّ فقهی اش در رساله است اینها را از یک مبانی می گیرد که در اصول فقه این مبانی برای این فقیه روشن شـده است می گویـد در اطراف علم اجمـالی موافقت قطعیّه واجب است یـا مخـالفت قطعیّه حرام است با شکّ در مقتضـی می شود استصـحاب کرد اینهـا مبـانی است در اصول می گیرد این مبـانی را از منـابع استـنباط می کنـد یعنی از قرآن و عترت و عقل از منـابع, مبـانی می گیرد از مبـانی, موادّ حقوقی فقه این طور است اخلاـق این طور است حقوق این طور است در نظام اسـلامی, الآن این حقوق بشـر بارها توجه کردیـد که مبنای علمی نـدارد حالا چند ماده است به عنوان حقوق بشـر این مواد را از چه می گیرنـد از مبـانی پـذیرفته شـده می گیرنـد از آزادی از اسـتقلال از امنیت از عـدالت از امـانت از زنـدگی مسالمت آمیز حُسـن همجواری تفاهم متقابل اینها یک مبانی پـذیرفته شـده است از این مبانی آن موادّ حقوقی را اسـتنباط می کننـد می شود حقوق بشـر مهم ترین مبنا در بین اینها مسئله عـدل است که عـدل از همه اینها شـیرین تر بالاتر عمیق تر است و معنای عدل هم خیلی شفاف و روشن است عدل یعنی «وضع کلّ شـیء بحسبه» اما تمام ابهام از این به بعد است جای اشـیاء کجاست جای اشـخاص کجاست شـما که منبع وحیانی ندارید آنکه اشیاء را آفرید آنکه اشخاص را آفرید می داند جایشان کجاست او جای زن و مرد را مشـخص کرده او جای شـراب و سـرکه را مشـخص کرده او جای گوسفند و خوک را مشخص کرده که جای این کجاست جای آن کجاست جای زن کجاست جای مرد کجاست شـما که منبع نداریـد اگر منبع نداشتید حرف علمی برای گفتن ندارید بارها شـنیده ایـد که الآن اینها این مجاهـدان و مـدافعان فلسـطین و غزّه را می گویند تروریست چون تروریست را خودش باید معنا کنـد دیگر اینکه دفاع نمی فهمـد یعنی چه که اینکه جهاد نمی فهمـد یعنی چه که اگر عـدل, مبنای حقوقی است و معنای عدل هم «وضع کلّ شـیء فی موضـعه» هست که معنای روشنی است جای اشیاء کجاست جای اشخاص کجاست جای جهاد و دفـاع کجاست جای ترور کجاست می بینیـد دهنشان باز است هم اینها را تروریست می داننـد هم بن لادن و القاعـده را مـدافع می دانند این وضع حقوق بشـر است نه تنها ظلم است حرف علمی نیست بالأخره این اشـیاء باید جایش مشخص باشد اشخاص باید جایش مشـخص باشد ذات اقدس الهی برای زن وظیفه معیّن کرده برای مرد وظیفه معیّن کرده فرمود این حدود الهی است (تِلْكَ حُدُودُ اللّهِ) (۲) آن وقت غیرت از این به بعد شـروع می شود انسانی که نه اشیاء را آفرید نه از جای اشیاء باخبر است نه اشـخاص را آفرید نه از جای اشـخاص باخبر است این چگونه می تواند غیرت را معنا کند لذا اگر کسـی از داشـتن یک همسر دیگری جلوگیری بکنـد خب این یک غیرت کاذب است فرمود مردان الهی این کار را نمی کنند وگرنه (يُضَاعَفْ لَهُ الْعَذَابُ) دوتا عـذاب دارنـد یک عـذاب قبح فعلی یک عذاب قبح فاعلی عذاب هرگز مضاعف نیست مگر اینکه گناه مضاعف باشد ما در تمـام قرآن یـک جا داریم آن هم مربوط به همین کیفر تلـخ تبهکاران است که (جَزَاءً وِفَاقاً), (۳) (جَزَاءً وِفَاقاً) یعنی هرگز

کیفر الهی بیش از عذاب نیست چنین تعبیری درباره حسنات که نداریم (جَزَاءً وِفَاقاً) نه, فرمود: (مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَهِ فَلَهُ خَیْرٌ مِنْهَا) (۴) (یک), (مَن جَاءَ بِالْحَسَنَهِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا) (۵) (دو) (مَثَلُ الَّذِینَ یُنفِقُونَ) (۶) (سه) گاهی دو برابر گاهی ده برابر گاهی صد برابر حسنات را پاداش می دهد این طور نیست که حسنات وِفاق عمل باشد که بلکه چند برابر است لکن کیفر سیّئات هرگز از سیّئه نمی گذرد اگر یک وقت کیفر مضاعف شد برای اینکه معصیت مضاعف است مثل اینکه به زنان پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) فرمود اگر شما یک گناه کردید دو عقاب می بینید (۷) برای اینکه هم خودتان گناه کردید هم حیثیت بیت نبوی را رعایت نکردید.

۱- (۴۷) _ سوره بقره, آیه ۲۲۹.

۲- (۴۸) _ سوره بقره, آیه ۲۲۹; سوره طلاق, آیه ۱.

۳- (۴۹) _ سوره نبأ, آیه ۲۶.

۴- (۵۰) _ سوره نمل, آیه ۸۹; سوره قصص, آیه ۸۴.

۵- (۵۱) _ سوره انعام, آیه ۱۶۰.

۶- (۵۲) _ سوره بقره, آیه ۲۶۱.

۷- (۵۳) _ سوره احزاب, آیه ۳۰.

«و الحمد لله ربّ العالمین»

آیات ۶۷ تا ۷۲ سوره فرقان ۹۰/۱۲/۰۶

.Your browser does not support the audio tag

(وَالَّذِینَ إِذَا أَنفَقُوا لَمْ یُسْرِفُوا وَلَمْ یَقْتُرُوا وَکَانَ بَیْنَ ذلِکَ قَوَاماً (۶۷) وَالَّذِینَ لاَ یَدْعُونَ مَعَ اللَّهِ إِلهاً آخَرَ وَلاَ یَقْتُلُونَ النَّفْسَ الَّتِی حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ وَلاَ یَزْنُونَ وَمَن یَفْعَلْ ذلِکَ یَلْقَ أَثَاماً (۶۸) یُضَاعَفْ لَهُ الْعَذَابُ یَوْمَ الْقِیَامَهِ وَیَخْلُدْ فِیهِ مُهَاناً (۶۹) إِلَّا مَن تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ عَمَلاً صَالِحاً فَأُولئِکَ یُبَدِّلُ اللَّهُ سَیِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ وَکَانَ اللَّهُ غَفُوراً رَحِیماً (۷۰) وَمَن تَابَ وَعَمِلَ صَالِحاً فَإِنَّهُ یَتُوبُ إِلَی اللَّهِ مَتَاباً (۷۱) وَالَّذِینَ لاَ یَشْهَدُونَ الزُّورَ وَإِذَا مَرُّوا بِاللَّغْوِ مَرُّوا کِرَاماً (۷۲))

چون سوره مبارکه «فرقان» در مکه نازل شد و مشکل اساسی مردم مکه شرک بود از نظر اعتقاد و قتل نفس و ناپاکی بود از نظر عمل این سه عنوان را ذکر فرمود. قبلاً هم اشاره شد که ذات اقدس الهی در سوره مبارکه «زخرف» فرشتگان را عبادالرحمان می داند یعنی آیه نوزده سوره «زخرف» این است (وَجَعَلُوا الْمَلاَئِکَهَ الَّذِینَ هُمْ عِبَادُ الرَّحْمنِ) این وصف, مشترک بین فرشته ها و انسانهای خاص است کسانی عبادالرحمان اند که عبادت برای آنها راسخ باشد عدّه ای راسخ در علم اند عدّه ای راسخ در عبادت اند عبادالرحمان آن گروهی اند که راسخان در عبادت اند برخی از اوصاف این عباد را قبلاً ذکر فرمود در آیه ۶۷ چنین فرمود: (وَالَّذِینَ إِذَا أَنفَقُوا) نه یعنی اگر بخواهند انفاق کنند [بلکه] آنها مرتباً انفاق می کنند هم مسائل مالی را انفاق می کنند هم نعمتهای دیگری را که خدا به آ نها داد انفاق می کنند چون (مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ یُنْفِقُونَ) (۱) اند این (إِذَا أَنفَقُوا) ناظر به این نیست که اینها انفاق نمی کنند ولی اگر خواستند انفاق بکنند هسته مرکزی عدل را رعایت می کنند (وَالَّذِینَ إِذَا أَنفَقُوا لَمْ یُسْرِفُوا وَلَمْ یَقْتُرُوا وَکَانَ بَیْنَ ذلِکَ قَوَاماً).

۱- (۱) _ سوره بقره, آیه ۳.

یک وقت است که انفاق بین الافراط و التفریط است یک وقت کلّ کارهای اینها بین الافراط و التفریط است یک وقت قوای علمی و عملی اینها بین الافراط و التفریط است اینها سه مطلب است که از هم جداست. انفاق اینها البته منزّه از افراط و تفریط, اسراف و تقتیر و مانند آن هستند اما این نمونه آن است که اینها در هسته مرکزی عدل زندگی می کنند آنچه فضیلت است عدل است یعنی انسان بداند جای اشیاء کجاست جای اشخاص کجاست جای افعال کجاست هر شیء هر فعل هر شخصی را در جای خود قرار بدهد مستحضرید که عدل از بهترین فضایل نفسانی و اخلاقی است و مبنای بسیاری از مسائل حقوقی است و مفهوم عدل هم کاملاً شفاف و روشن است اما حقیقت العدل فی غایه الخفاء است زیرا عدل معنای شفاف و روشنش این است که «وضع کلّ شیء بحسبه» اما جای اشیاء کجاست جای اشخاص کجاست جای افعال کجاست غیر از اشیاءآفرین و اشخاص آفرین کسی می تواند عادل باشد؟ جای زن کجاست جای مرد کجاست جای عالم کجاست جای غیر عالم کجاست جای موحّد کجاست جای ملحد کجاست جای شراب کجاست جای سرکه کجاست جای گوسفند کجاست جای خوک

کجاست آیا اینها هر دو حلال اند آیا هر دو حرام اند جای اشیاء جای اشخاص جای افعال را کسی می داند که خالق باشد و هو الله لذا هیچ کس نمی تواند بگوید قانون من عدل محور است الاّ ـ در فضای شریعت در بحثهای قبل هم داشتیم که این جریان حقوق بشر موادّ حقوقی دارد (یک) مبنای حقوقی دارد (دو) ولی چون فاقد منبع حقوقی است صبغه علمی ندارد (سه) یعنی پای این حقوق بشر به جایی بند نیست مبانی حقوق عبارت از عدل است استقلال است آزادی است زندگی مسالمت آمیز است حُسن همجواری است [حفظ] فضای زیست است [حفظ] محیط زیست است اینها مبانی حقوقی است از این مبانی آن مواد را استنباط می کنند برجسته ترین مبنا مسئله عدل است که از همه مهم تر و دلپذیرتر است و مفهوم عدل هم خیلی شفاف و روشن است اما «و کُنهه فی غایه الخفاء» (1) حقیقت عدل از پیچیده ترین حقایق است زیرا حقیقت عدل عبارت از «وضع کلّ شیء فی موضعه» است و جای اشیاء را غیر از خالق اشیاء کسی نمی داند.

۱- (۲) ــ این مصرع در بیان حکیم سبزواری درباره مفهوم وجود آمده است: شرح المنظومه, ج۲, ص۵۹.

این بنـدگان رحمان در هسته مرکزی عـدل زنـدگی می کنند و عدل فضـیلت است نه اعتدال الآن شـما می بینید نظام سـرمایه داری غرب بر اسـاس اعتـدال است نه بر اساس عـدل یکی از مبانی اقتصادی آنها تقاضا و عرضه است اگر تقاضا زیاد بود کالا گران تر می شود تقاضا کمتر بود کالا ارزان می شود این کار کاری است بر خلاف عدل روزی الهی را باید به طور متوسط با یک سود معقول مقبول در اختیار بشـر قرار داد اگر یک وقت مردم محتاج شدند شـما گران تر بفروشـید وقتی احتیاجتان کمتر شـد ارزان تر بفروشـی ایـن یقه مردم را گرفتن است این حلقـوم مردم را گرفتن است این فشـار بر مردم آوردن است از اصـول بسیار بد, مسئله تقاضا و عرضه است این تقاضا و عرضه, اعتدال است اما اگر ما بر اساس عدل زندگی بکنیم نیاز جامعه را باید برآورده کرد این چنین نیست که حالا در ایام عید تقاضا زیاد شد ما کالا را گران بکنیم یا مسکن را گران بکنیم یا وسیله نقلیه را گران بکنیم اینها بر اساس اعتدال است که بسیار مذموم است آنچه بسیار محمود و ممدوح است عدل است که مشکل مردم را می توانـد حل بکنـد اگر کسـی عبادالرحمان شـد بیش از آن مقـداری که دیگران از زراندوزی لذّت می برند اینها از انفاق لـذّت می برنـد (إِذَا أَنفَقُوا لَمْ يُسْـرِفُوا وَلَمْ يَقْتُرُوا) بر اینها تحمیل نیست بر اینها تشـریف است ما موظّفیم عادل باشـیم نه معتدلِ غربی یعنی بر اساس تقاضا و عرضه زندگی کنیم کسی بار زایدی را بر سر و صورتش حمل بکند برای اینکه مردم یا عوام این طور قیـافه را قبول دارنـد خب این چه عـدلی است این چه عقلی است این چه عبادالرحمـانی است؟! غرض این است که انسان بایـد عاقلانه و عادلانه زنـدگی بکنـد بر محور عـدل زنـدگی بکنـد نه بر محور اعتـدال حالا او گران می فروشد چون تقاضا و عرضه است این یکی قیـافه اش را این طـور در می آورد بر اسـاس تقاضـا و عرضه است چون این طور عوام می پسـندند خیلی فرق است بین عدل و اعتدال.

ص: ۶۹۶

مطلب اوّلی درباره انفاق بود دومی فرق عدل و اعتدال بود سومی آن است که ما گذشته از اینکه موظّفیم عادل باشیم در مقام وصف باید بکوشیم عادل باشیم در مقام قوا البته آن خیلی مقدور ما نیست ولی تا آنجا که ممکن است باید در تحصیل آن بکوشیم. عدل در قوا مستحضرید غیر از عدل در اوصاف است غیر از عدل در افعال است عدل در قوا این است که برخیها این نیروهای علمی و عملی که دارند برخیها افراطی اند بعضی تفریطی اند بعضی در هسته مرکزی عدل قرار دارند در مسئله استعداد و فهمیدن مطلب بعضیها افراطی اند بعضی تفریطی اند بعضی در هسته مرکزی عدل اند می بینید بعضیها دارای جُربزه اند جُربزه از بدترین چیزهای درس خواندن است جربزه این است که این ذهن انسان مثل یک گنجشک نوظهور از شاخ به شاخ از شاخه به شاخه از مطلب به مطلب قبل از اینکه حقّ این شاخه را عملی بکند از این مطلب به مطلب دیگر می پردازد ذهن آرام نیست هنوز استاد مطلبی را طرح نکرده اشکال می کند هنوز جواب را نشنیده وارد یک شعبه دیگر می شود این چنین طلبه یا دانشجویی به زحمت دانشمند بشود برای اینکه ذهن آرامی ندارد این ذهن زودپرواز او را به زحمت می اندازد. ذهن دیرپرواز هم که افراد کودن اند آنها هم بعید است به جایی برسند کُندپرواز نظیر آن پرنده های بال و پر شکسته اند که به زحمت کسی باید دست اینها را بگیرد از شاخه ای به شاخه دیگر ببرد این کودنی مانع رشد است آن جربزه مانع رشد است آن استعدادی که در هسته مرکزی عدل باشد به آن می گویند حکمت این حکمت نه حکمت نظری است نه حکمت عملی است از سنخ معرفت و دانش نیست از سنخ قوّه است این نیرو اگر یک نیروی عادلی باشد حرف را تا خوب بررسی نکرده نه تصدیق می کند نه تکذیب و تا حرف استاد یا آن طرف تمام نشده شروع نمی کند به اعتراض یا قبول یا نکول, چنین کسی چه در حوزه چه در دانشگاه بالأخره موفق می شود و دانشمند آینده خواهد بود این از بهترین برکات الهی است که انسان دارای استعدادی باشد صابر نه خودش صابر باشد این استعداد صابر باشد زود تصدیق نکند زود تکذیب نکند زودپرواز نباشد دیرپرواز نباشد نه کودن باشد نه جربزه ای این بخش حکمت است. در بخش انفاق کردن همین طور است در بخش نکاح همین طور است در شهوت این طور است در غضب همین طور است یک وقت است می بینید کسی طبق مصالحی برای پیشرفت کیان اسلام با افرادی از قبایلی ازدواج می کند مثل وجود مبارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) یک وقت است نه, کسی شَرِه است ولو حلال اگر حلال هم باشد از نظر تحلیلات دقیق عقلی او عادل نیست به یک زن و دو زن و سه زن و اینها اکتفا نمی کند به منقطع و دائم اکتفا نمی کند این کسی است که در شهوت گرفتار طغیان است این ولو حلال است معصیت نکرده اهل بهشت است اهل جهنّم نیست ولی در تحلیلات دقیق فلسفی او عادل نیست یعنی این قوّه شهوتش سرکش است در اقتصاد هم همین طور است در جنگ و مبارزه هم همین طور است بعضیها اصلاً نترس اند متهوّرند این تهوّر یک چیز بسیار بدی است یعنی خود را به خطر انداختن بی جهت; همان طوری که یک انسان خائف گرفتار ضعف قوّه دفاعی است یک انسان متهوّر هتّاک هم که باکش نیست این گرفتار افراط قوّه دفاعی است در قوّه دفاعی دو طرف است در قوّه شهوی دو طرف است در قوّه اقتصاد دو طرف است در قوّه شهوت و نکاح دو طرف است که آنها خارج از بحث ماست و در قوّه فهم و استدلال و استنباط هم دو طرف است ذهنِ زودپرواز هرگز محقّق نمی شود و ذهن کودن دیرپرواز هم هرگز محقّق نخواهد شد البته لطف الهی در تغییر و تبدیل همیشه همراه بندگان صالح است. غرض آن است که ما یک هسته مرکزی عدل داریم در قوا که بحثش در این آیات نیست یک هسته مرکزی عدل داریم در اوصاف و افعال که بحث عبادالرحمان شامل آن می شود یک تفاوت عمیق اخلاقی یا فقهی و حقوقی بین عدل و اعتدال است که اشاره شده عبادالرحمان عادل اند نه معتدل و این عدلشان هم در همه این اوصاف است هم از افراط می پرهیزند هم از تفریط, این دو نمونه که ذکر شده است به عنوان حصر نیست به عنوان تمثیل است.

پرسش:

پاسخ: خب نه, آن می شود نزاع لفظی آن اعتدالی که الآن مذموم است همان اعتدال تقاضا و عرضه است حالا اگر عرضه زیاد شد این باید تقاضا کند؟ اگر عادل باشد نمی کند دیگر می گوید این مقدار برای من بس است این زراندوزی برای چیست؟! این تعدّد ازدواج منقطع و دائم برای چیست؟! این اسراف در مال و زندگی برای چیست ولو حلال, ولو حلال باشد مگر آدم باید هر چه در سر سفره است مصرف بکند؟! خب بزرگان اخلاقی ما که می گویند اعتدال منظورشان از اعتدال همین عدل است اما نظام سرمایه داری غرب می گوید عدل بی عدل ما کاری به عدل نداریم ما کار به اعتدال داریم ما تقاضا و عرضه می خواهیم می گوییم آقا این گران می شود ظلم است می گوید من چه کار دارم ظلم می شود من کار به تقاضا و عرضه دارم شما بگویید ایام فروردین است مسافرت زیاد است این ظلم است [که کرایه زیاد بگیری] این ندارد این قدر کرایه بدهد می گوید من چه کار دارم این اعتدال یعنی تقاضا و عرضه آنکه بزرگان اخلاقی ما می گویند این عبارت اُخرای از عدل است آن کاری به تقاضا و عرضه ندارد این وقتی می بیند چیزی مشتری زیاد شد بازار کم شد بازار سیاه شد چه ارز باشد چه غیر ارز باشد گران می گوید, دارو وقتی کم شد گران می دهد می گوید این ندارد بیمار است در حال خطر است می گوید به من چه این با تقاضا و عرضه می خواهد مال جمع بکند و صریح هم می گویند این نظام سرمایه داری غرب می گویند ما چه کار داریم او ندارد ما با تقاضا و عرضه داریم زندگی می کنیم و همین طور هم اداره می کنند دیگر نفس را بند می آورند تا گران بفروشند اینکه دارو قاچاق می کند بعد گران می فروشد بر اساس چه حساب است بر اساس اعتدال است دیگر یعنی بر اساس تقاضا و عرضه است دیگر, پس این سه چهار مسئله از هم جدا شد.

مطلب بعدی آن است که فرمود در فضای جاهلی, شرک محلّ ابتلا بود قتل نفس محلّ ابتلا بود آلودگی دامن محلّ ابتلا بود این سه گناه بزرگ را که برخی اعتقادی و برخی عملی است مطرح فرمود, فرمود کسانی که با خدا اله دیگر را نمی خوانند در سوره مبارکه «مؤمنون» آمده است که اصلاً شرک برهان پذیر نیست یعنی عبارت آیه این بود که ﴿وَمَن یَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلهاً آخَرَ لاَ بُرْهَانَ لَهُ بِهِ فَإِنَّمَا حِسَابُهُ عِندَ رَبِّهِ﴾ (۱) این ﴿لاَ بُرْهَانَ لَهُ بِهِ﴾وصفِ لازم ﴿إِلهاً آخَرَ﴾ است مثل اینکه کسی بگوید اگر کسی ادّعا کند دو دوتا پنج تا که دلیل ندارد حرف او کذا و کذاست این «که دلیل ندارد» لازمه ذاتی دو دوتا پنج تاست ﴿وَمَن یَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلهاً آخَرَ لاَ بُرْهَانَ لَهُ بِهِ﴾ اینجا [یعنی بعد از ﴿آخَرَ﴾] اینجا نباید وقف کرد ﴿وَمَن یَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلهاً آخَرَ لاَ بُرْهَانَ لَهُ بِهِ﴾, ﴿فَإِنَّمَا﴾ این ﴿فَإِنَّمَا﴾ جزاست یا جواب است اصلاً اله دیگر برهان پذیر نیست برای اینکه یک حقیقت نامتناهی است اگر خدا ـــ معاذ الله ـــ محدود بود خب این یک خدا, خدای دیگری هم در کنارش هست ولی اگر حقیقت نامتناهی است نامتناهی جا برای خدای دیگر نمی گذارد که پس ﴿وَمَن یَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلهاً آخَرَ لاَ بُرْهَانَ لَهُ بِهِ فَإِنَّمَا حِسَابُهُ عِندَ رَبِّهِ﴾ در چنین فضایی یک عدّه غیر از الله اله دیگر را می خواندند اینها از نظر اعتقاد مشرک بودند برای اینکه معبودی غیر از خدا, ربّی غیر از خدا قائل بودند اما دعا و دعوت اینها موحّدانه بود اینها این طور نبودند که هم خدا را بخواهند هم بت را اینها فقط بتها را می خواستند اینها توحید در شرک داشتند این طور نبود که قدری خدا را عبادت کنند قدری غیر خدا را یک روز خدا را عبادت کنند یک روز صنم و وثن را یا نظیر ریاکار نبودند که هم خدا هم غیر خدا اینها فقط بتها را می پرستیدند می گفتند ما دسترسی به الله نداریم این بتها را عبادت می کنیم تا ما را به الله نزدیک کنند و شفیع ما باشند ﴿مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَى﴾, (۲) ﴿هؤُلاَءِ شُفَعَاؤُنَا عِندَ اللَّهِ﴾ (۳) اینکه فرمود: ﴿وَالَّذِينَ لاَ يَدْعُونَ مَعَ اللَّهِ إِلهاً آخَرَ﴾ سه وجه توجیه شد برخیها گفتند که اینها خدای دریا را غیر از خدای خشکی می دانستند در حال عادی بتها را می پرستیدند ﴿فَإِذَا رَكِبُوا فِي الْفُلْكِ دَعَوُا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ﴾ (۴) بنابراین اینها شرک در عبادتشان به نحو توزیع بود این هم درست نیست برای اینکه اینها در دریا و صحرا بتها را می خواستند ولی وقتی به کام غرق تهدید شدند و دستشان از بتها کوتاه بود ﴿دَعَوُا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ﴾ بهترین توجیهی که به تعبیر سیدناالاستاد در بین این سه وجهی که گفته شد این است که با بودِ خدا اینها غیر خدا را می خواهند (۵) نه اینکه هم خدا را می خوانند هم غیر خدا را اینها اصلاً خدا را عبادت نمی کنند فقط بتها را عبادت می کردند این راجع به شرکشان. قتل نفس در چهار بخش دامنگیر اینها بود آن غارتگریها و قتال جنگجویانه و اینها که بود آن راهزنیها و قطّاع طریق بودن که بود این قتل بود این هیچ, در داخله زندگی گرفتار سه قتل حرام بودند یکی قتل دخترها بود که اینها را زنده به گور می کردند البته بعضی از قبایل نه همه قبایل, یکی قتل فرزند بود اعم از دختر و پسر در سال گرانی و قحطی و خشکسالی که فرمود: ﴿وَلاَ تَقْتُلُوا أَوْلاَدَكُمْ خَشْيَةَ إِمْلاَقٍ﴾ (۶) این ﴿خَشْيَةَ إِمْلاَقٍ﴾ یعنی برای هراس از فقر, فرزندانتان را نکُشید املاق هم که قبلاً گذشت به معنای فقر نیست چون انسان تهیدست به تملّق می افتد گرفتار املاق می شود از این جهت حالت فقر را به حالت املاق تعبیر فرمودند وگرنه أملق به معنای فَقر نیست افتقر نیست ﴿لاَ تَقْتُلُوا أَوْلاَدَكُمْ خَشْيَةَ إِمْلاَقٍ﴾ سوم برای تضحیه و قربانی بود که در اثر جاهلیّت جهلا گاهی فرزندشان را قربانی بتها می کردند که بتها به اینها خدمتی بکنند و مشکل اینها را حل بکنند و باران بیاورند و امثال ذلک این سه قتل فجیع در جاهلیت بود گذشته از آن قتل غارتگرانه قطّاع الطریق در چنین فضایی فرمود قتل نفس نکنید آلودگی دامن هم که برای عدّه ای رسمیّت داشت و پرچم داشتند این دو, سه کار رسمی بود لذا قرآن کریم در سوره «فرقان» که در مکه نازل شد اینها را صریحاً مطرح فرمود, فرمود این کارها را نکنید اگر کسی هر سه کار را کرد مخلّد در نار است این خلود به معنای ابدیّت خواهد بود معنای خاصّ خودش را دارد که فرمود: ﴿وَمَن يَفْعَلْ ذلِكَ يَلْقَ أَثَاماً * يُضَاعَفْ لَهُ الْعَذَابُ﴾ چرا عذابش مضاعف است؟ برای اینکه کفر اعتقادی از یک سو, عمل سیّء و گناه

بـدنی از سوی دیگر, گناهان مکرّر عـذاب مضاعف دارد این برای (یُضَاعَفْ) چرا خلود دارند خب برای اینکه مشـرک اند اما اگر این (وَمَن یَفْعَلْ ذلِکَ) به این اخیریها برگردد یعنی به قتل و زنا برگردد نه به شـرک آن گاه مضاعف بودنش برای اینکه قتل از یک سو, زنا از یک سو و خلود به معنای مکث طویل خواهد بود نه به معنای ابدیّت به همین وزان هم توبه تقسـیم شده است.

ص: ۶۹۹

۱- (۳) _ سوره مؤمنون, آیه ۱۱۷.

۲- (۴) _ سوره زمر, آیه ۳.

۳- (۵) _ سوره یونس, آیه ۱۸.

۴- (۶) _ سوره عنکبوت, آیه ۶۵.

۵- (۷) _ المیزان, ج۱۵, ص۲۴۱.

۶- (۸) _ سوره اسراء, آیه ۳۱.

در جریـان توبه فرمود: (إِلَّا مَن تَـابَ وَآمَنَ وَعَمِـلَ عَمَلاً صَالِحاً) اگر گرفتار شـرک بود توبه اش به این است که ایمان بیاورد (یک) عمل صالح انجام بدهد (دو) اگر گرفتار شرک نبود توبه اش مشمول آیه ۷۱ است که فرمود: (وَمَن تَابَ وَعَمِلَ صَالِحاً) دیگر سـخن از آمن نیست اینکه تکرار شـده است توبه هم در آیه ۷۰ هم در آیه ۷۱ برای اینکه سـیّئات فرق می کند اگر سیّئه اعتقـادی داشـتند توبه شـان با ایمان است و عمل صالـح اگر سـیّئه اعتقادی نداشـتند فقط سیّئه عملی داشـتند توبه شان به عمل صالـح است فرمود: (إِلَّا مَن تَـابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ عَمَلاً صَالِحاً) در آیه ۷۱ هم فرمود: (وَمَن تَـابَ وَعَمِلَ صَالِحاً فَإِنَّهُ يَتُوبُ إِلَى اللَّهِ مَتَاباً).

پیچیده ترین مطلبی که در این بخش است مسئله تبدیل سیّئه به حسنه است خدا سیّئه را به حسنه تبدیل می کند یعنی چه؟ بدی را به خوبی تبـدیل می کنـد یعنی چه؟ افرادی نظیر جناب زمخشـری در کشّاف و هم فکرانشان اینها این آیه را به محو و اثبات برگرداندند (۱) در بخشی از آیات است که (يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثْبِتُ) (۲) خدا بعضی چیزها را محو می کند بعضی چیزها را ثابت نگه می دارد این تبدیل سیّئه به حسنه به صورت محو و اثبات تفسیر شده است یعنی سیّئات اینها را محو می کند حسنات اینها را اثبات می کند این معنی تبدیل سـیّئه به حسنه است خب ولی این تصرّف در ظاهر است این بر خلاف ظاهر عمل کردن است آیـا تنها راه این است که ما تبـدیل سیّئه به حسـنه را به محو و اثبات برگردانیم یا راه دیگری دارد اینکه فرمود: (فأولئکَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ) سیّئه را حسنه می کند این یعنی چه؟

۱- (۹) _ الکشاف, ج۳, ص۲۹۴.

۲- (۱۰) _ سوره رعد, آیه ۳۹.

پرسش:

پاسخ: تَکفیر با ستّار بودن سازگار است کَفر و کُفر یعنی پوشاندن. کَفَر یعنی سَتر و اگر کسی که معتقد به حق نیست به او می گوینـد کافر برای اینکه او حق را پوشانـده وگرنه اصل لغت کَفَرَ به معنای اینکه خدا را منکر شده نیست کَفر یعنی سَتر, تکفیر هم مسـتور کردن است خدا (یُکَفِّر) سـیئات را یعنی می پوشاند او به عنوان سـتّار مطرح است که خدا سـتّار است ستّار بودن او یـک حسـاب است غفّار بودن او یـک حساب است اینها معنای روشـنی دارد عفو کردن او, سَـفح کردن او هم معنای روشـنی دارد امـا تبـدیل سـیّئه به حسـنه یعنی چه؟ اگر آنچه را که زمخشـری معنـا کرده است و هم فکران زمخشـری که (یُبَـدِّلُ) یعنی (یَمْحُو الله مَا یَشاءُ ویُثْبِت) (۱) او ماحی و مُثبت است آن حق است اما چه دلیلی چه ضرورتی که تبدیل به معنی محو باشد چه ضرورتی که تبدیل به معنی تکفیر باشد چه ضـرورتی که تبدیل به معنی سَتر باشد خدا «مبدّل السیّئات حسنات» (۲) است «غافرَ الخطیئات» (۳) است «مُکفّر السیّئات» (۴) است و امثال ذلک اینها الفاظی است که مفاهیم متعـدّد دارد مترادف هم نیسـتند اگر مترادف هم نیستند و ما هیچ راهی نداشتیم که تبدیل سیّئه به حسنه را معنا کنیم آن گاه ممکن است یا تبدیل به معنی سَتر باشد یا تبدیل به معنی محو باشد و مانند آن.

ص: ۷۰۱

۱- (۱۱) _ سوره رعد, آیه ۳۹.

۲- (۱۲) _ مصباح المتهجد, ص۸۷.

۳- (۱۳) _ البلد الأمین, ص۴۰۲; المصباح (کفعمی), ص۲۴۷.

۴- (۱۴) _ المصباح (کفعمی), ص۳۵۹.

خب اینکه فرمود: (فَأُولئِکَ یُبَدِّلُ اللَّهُ سَیِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ) تعبیری که سیدناالاستاد(رضوان الله علیه) دارند این است که ما چیزی به عنوان سیّئه در خارج که یک وجود خارجی داشته باشد نداریم در خارج هر چه هست افعالی است حرکاتی است مشترک بین حلال و حرام این خوردن غذا یا نشستن روی فرش یک فعل خارجی است اگر این غذا حلال بود این فرش طیّب و طاهر بود این می شود طاعت اما اگر غصب بود می شود معصیت در خارج, معصیت و طاعت, سیّئه و حسنه یک وجود خارجی جدا داشته باشند نیست یک فعل مشترکی است که این فعل اگر موافق با قانون الهی باشد می شود حسنه, مخالف قانون الهی باشد می شود سیّئه کسی دارد یک نان حرامی را می خورد همه کارهای فیزیکی خوردن نان حرام با کسی که دارد نان حلال می خورد یکی است گرفتن است جویدن است بلع کردن است هضم کردن است اینها در هر دو یکی است این چنین نیست که یکی به نام سیئه دیگری به نام حسنه غیر از این حرکات خارجی یک چیزی ما داشته باشیم یکی از اینها موافق با قانون است دیگری مخالف با قانون الهی آنکه موافق با قانون الهی است می شود طاعت و حسنه آنکه مخالف قانون الهی است می شود سیّئه.

خب قدری جلوتر می رویم می بینیم که اینها از یک نفس طیّب و طاهر برنمی خیزد اینها از دو نفر برمی خیزد یا از یک شخص در دو حالت طیّب و خبیث برمی خیزد یعنی یک منشأ نفسانی دارد این شخص شقیّ سعی می کند غصب بکند و حرام بخورد آن شخص سعید سعی می کند کار بکند و حلال بخورد پس سیّئه و حسنه که وصف این فعل اند وجود خارجی ندارند از انطباق و عدم انطباق این فعل به قانون شرع انتزاع می شوند منشأ پیدایش چنین کاری هم خصوصیتهای گوناگون نفس است و این نفس هم کاملاً قابل تغییر و تبدیل است. در عالم طبیعت مادامی که انسان در محدوده دنیا زندگی می کند قابل تغییر و تبدیل است بد خوب می شود خوب بد می شود یک کود بدبویی می شود گل یاس همین گل یاس امروز که معطّر است و دماغ پرور است بعد از اینکه پوسیده شد بدبو می شود گاهی بدبو خوش بو می شود گاهی خوش بو بدبو می شود این دنیا جای تغییر و تبدیل است اگر یک کود بدبو شده میوه شیرین یا یاس معطّر یک انسان بدنیّتی بد اراده ای با توبه, طیّب و طاهر می شود یا ــ معاذ الله ــ انسان بدعاقبت مثل این میوه ای است که می پوسد و متعفّن می شود تبدیل در نظام خلقت وقتی به روح و نفس و وجودات خارجی برگردد کار روزانه عالم هستی است اگر کسی خود را به باغبان خوب بسپارد و هو الله بر اساس (وَاللَّهُ أَنبَتَکُم مِنَ الْأَرْضِ نَبَاتاً) (۱) او یک خبیثی را طیّب می کند و همین طور نگه می دارد اما اگر خود را به خبیث بسپارد به نام شیطان (وَالَّذِینَ کَفَرُوا أَوْلِیَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ) اولیایشان شیطان است (یُخْرِجُونَهُم مِنَ النُّورِ إِلَی الظُّلُمَاتِ) (۲) این یک میوه معطّر و شیرینی را یک گل یاس دماغ پروری را به صورتی بدبو در می آورد نفس, قابل تغییر است این نفس و این اراده که تغییرپذیر شد منشأ تبدّل و گوناگونی افعال است وگرنه ما فعلی داشته باشیم در خارج به نام سیّئه نیست فعلی داشته باشیم به نام حسنه نیست این کسی که دارد غذای حلال می خورد آن کسی که دارد غذای حرام می خورد کارهای طبیعی و وجود خارجی هر دو یکی است منتها یک کار موافق با شریعت است که از آن حسنه انتزاع می شود یک کار مخالف شریعت است که از آن سیّئه انتزاع می شود منشأ این وفاق و خلاف هم آن اراده خوب و بد است منشأ اراده خوب و بد آن خصوصیّت نفسانی است که یا طیّب است یا خبیث او اگر اصلاح بشود اراده ها اصلاح می شود اراده ها که اصلاح شد افعال اصلاح می شود این نظر سیدناالاستاد(رضوان الله تعالی علیه) است. (۳)

۱- (۱۵) _ سوره□ نوح, آیه□ ۱۷.

۲- (۱۶) _ سوره□ بقره, آیه□ ۲۵۷.

۳- (۱۷) _ ر.ك: الميزان, ج۱۵, ص۲۴۳.

«و الحمد لله ربّ العالمين»

آیات ۷۲ تا ۷۵ سوره فرقان ۹۰/۱۲/۰۷

.Your browser does not support the audio tag

(وَالَّذِينَ لاَ يَشْهَدُونَ الزُّورَ وَإِذَا مَرُّوا بِاللَّغْوِ مَرُّوا كِراماً (۷۲) وَالَّذِينَ إِذَا ذُكِّرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ لَمْ يَخِرُّوا عَلَيْهَا صُمّاً وَعُمْيَاناً (۷۳) وَالَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا هَبْ لَنَا مِنْ أَزْوَاجِنَا وَذُرِّيَّاتِنَا قُرَّةَ أَعْيُنٍ وَاجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ إِمَاماً (۷۴) أُولئِكَ يُجْزَوْنَ الْغُرْفَهَ بِمَا صَبَرُوا وَيُلَقَّوْنَ فِيهَا تَحِيَّةً وَسَلَاماً (۷۵))

در بخش پایانی در آیه ۶۳ فرمود: (وَعِبَادُ الرَّحْمنِ) خداوند فرشته ها را عبادالرحمان می داند که (وَجَعَلُوا الْمَلاَئِكَهَ الَّذِينَ هُمْ عِبَادُ الرَّحْمنِ) (۱) پس خداوند فرشته ها را عبادالرحمان می داند و بندگان خاصّ و خالص خود را هم عبادالرحمان می داند لذا اوصاف مشترک هر دو گروه را ذکر می کند اگر فرشته ها را به کرامت وصف می کند که (بِأَيْدِي سَفَرَةٍ ‌ كِرَامٍ بَرَرَةٍ) (۲) یا در سوره‌ی «انفطار» دارد (إِنَّ عَلَيْكُمْ لَحَافِظِينَ ‌ كِرَاماً كَاتِبِينَ) (۳) همین کِرام را وصف مؤمنان قرار می دهد همین کرامت را خُلق و خوی عبادالرحمان قرار می دهد که می فرماید: (وَالَّذِينَ لاَ يَشْهَدُونَ الزُّورَ وَإِذَا مَرُّوا بِاللَّغْوِ مَرُّوا كِرَاماً) خب این وصف فرشته که (إِنَّ عَلَيْكُمْ لَحَافِظِينَ ‌ كِرَاماً كَاتِبِينَ) برای عبادالرحمان آمده حالا اینها نسبت به فضایل اخلاقی در چه پایگاهی هستند که فرشته خوی شدند؟ خداوند فضایل اینها را ذکر کرد بعد فرمود اینها دست به گناه نمی زنند اما آنها که دست به گناه زدند راه برای برگشت باز است یک وقت کسی در اثر اینکه می بیند فلان کار ضرر دارد نمی کند یا در اثر پیری و کهنسالی دست از گناه برداشته است این یک توبه قهری است این توبه ای نیست که فضیلت را به همراه داشته باشد آن توبه ای فضیلت دارد که جهت دار باشد یعنی انصراف از گناه و اقبال و توجّه الی الله لذا این دو قسم را در کنار هم ذکر فرمود در آیه ۷۱ فرمود: (وَمَن تَابَ وَعَمِلَ صَالِحاً فَإِنَّهُ يَتُوبُ) یعنی «یَرجع» (إلی الله) پس صِرف دست برداشتن از گناه نیست اگر کسی از گناه دست بردارد ولی به طرف الله رجوع نکند این دیگر توبه نیست فرمود توبه حقیقی آن است که انسان از سیّئات دست بردارد و به طرف الله رجوع کند پس آن که می بیند فلان کار برای او ضرر دارد از این جهت نمی کند یا در اثر کهنسالی دیگر توان آن کار را ندارد این یک توبه طبیعی و قهری است این توبه ای نیست که فضیلت باشد آن توبه ای فضیلت است که (يَتُوبُ إِلَى اللَّهِ) را به همراه داشته باشد.

ص: ۷۰۳

۱- (۱) . سوره‌ی زخرف, آیه‌ی ۱۹.

۲- (۲) . سوره‌ی عبس, آیات ۱۵ و ۱۶.

۳- (۳) . سوره‌ی انفطار, آیات ۱۰ و ۱۱.

مطلب مهمّ بحث دیروز تبدیل سیّئات به حسنات بود چندین روایت در تفسیر شریف کنزالدقائق هست که مربوط به همین تبدیل سیّئه به حسنه است (۱) ولی هیچ کدام از آنها این مشکل را حل نمی کند. مسئله محو سیّئات و اثبات حسنات یک چیز

آسانی است قابل درک است در روایات آن باب آمده است که خداوند در قیامت تبهکارانی که توبه کرده اند به جای سیّئات پاداش حسنات به آنها می دهد این تعویض است نه تبدیل یعنی سیّئات را رها کردن و عوض سیّئات, پاداش حسنات دادن است این یک چیز روشن و سهل التناولی است اما تبدیل سیّئه به حسنه یک مادّه مشترک می خواهد خود سیّئه با حسنه مادّه مشترک ندارند مگر در فضای نفس, نفسی که گاهی عصیان دارد گاهی اطاعت مادامی که در دنیاست به بدن تعلّق دارد قابل قبول و نکول است این دو چهره است وقتی از این دنیا رخت بربست دیگر تبدیل آنجا وجهی ندارد که وصف نقصی گرفته بشود تبدیل بشود به کمال به صورت یک فعل این چنین نیست اما مادامی که در دنیاست ذات اقدس الهی می تواند این نفس و این قلب و این هویّت ناپاک را پاک کند تبدیل کند به یک انسان طیّب و طاهر از طیّب و طاهر, فضایل طیّب و طاهر صادر می شود این ممکن است خود حسنه و سیّئه به لحاظ مبدأ فاعلی یک مبدأ مشترکی دارند اما شرک و توحید اینها یک مبدأ مشترکی ندارند که نمی شود شرک را به توحید تبدیل کرد حرام را به حلال تبدیل کرد مگر به لحاظ آن مبدأ قابلی یعنی نفس که این نفس مادامی که در دنیاست قابل تغییر و تحوّل و تکامل و صعود و نزول است تبدیل پذیر است تغییرپذیر است و مانند آن اینکه فرمود: (إِنَّ اللَّهَ لاَ يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُوا مَا بِأَنفُسِهِمْ) (۲) همین طور است انسان می تواند عوض بشود تبدیل بشود البته خود این تبدیل چون فضیلت و نعمت است بر اساس (مَا بِكُم مِّن نِّعْمَةٍ فَمِنَ اللَّهِ) (۳) به فیض الهی وابسته است اما درباره انسان امکان پذیر است ولی شرک, توحید بشود حرام, حلال بشود این عناوین مادّه مشترک ندارند پس تعویض سهل التناول هست که در روایات کنزالدقائق آمده که به جای سیّئات پاداش حسنات می دهند این روشن است اما سیّئه تبدیل به حسنه بشود توجیه می خواهد.

ص: ۷۰۴

۱- (۴) . تفسیر کنزالدقائق, ج۹, ص۴۳۱ _ ۴۴۲.

۲- (۵) . سوره رعد, آیه ۱۱.

۳- (۶) . سوره نحل, آیه ۵۳.

پرسش...

پاسخ: بله, خداوند به جای سیّئات آنها حسنات عطا می کند آنکه در بحث دیروز گذشت که چرا آیه هفتاد (آمَنَ) دارد برای اینکه درباره گناه شرک است در آیه ۷۱ «آمن» ندارد برای اینکه این درباره آن گناه دوم و سوم است یعنی قتل و زناست نه شرک اما مادّه مشترک این است که چه مشرک چه غیر مشرک, سیّئه چه شرک چه قتل چه غیبت و مانند آن چگونه به حسنه تبدیل می شود؟ آنچه در روایات کنزالدقائق است این است که به جای سیّئه خداوند پاداش حسنه می دهد (۱) خب این چیز روشنی است درکش آسان است اما سیّئه بخواهد تبدیل بشود به حسنه این تبدیل یک مادّه مشترک می خواهد یک وقت است می گویند که این الف از بین می رود و باء پیدا می شود این می شود محو و اثبات این قابل درک است دوم اینکه الف که بد بود شخص از آن الف صرفنظر می کند به جای اینکه به الف کیفر بدهد پاداش عطا می کند این عوض است این هم قابل درک است اما یک وقت بگویند که الف که شرک است این شرک را تبدیل می کنند به باء یعنی توحید, زنا را تبدیل می کنند به نکاح غیبت را تبدیل می کنند به نصیحت این معصیت را تبدیل می کنند به اطاعت این توجیه می خواهد اینها که مادّه مشترک ندارند مگر به لحاظ نفس که نفس وقتی زیر و رو شد عوض شد وقتی سیّء عوض شد به حسن, سیّئه هم به حسنه تبدیل می شود که بالأخره یک راه توجیهی داشته باشد دیگر.

ص: ۷۰۵

۱- (۷) . تفسیر کنزالدقائق, ج۹, ص۴۳۳.

پرسش...

پاسخ: شرک چطوری تبدیل می شود به توحید؟! اما عامل که مشرک است کاملاً منقلب می شود چون نفس است دیگر در دار تغییر و تبدیل است دیگر (إِنَّ اللَّهَ لاَ يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُوا مَا بِأَنفُسِهِمْ) (۱) تغییرپذیر است دیگر این با توبه عوض می شود.

پرسش...

پاسخ: وقتی که این شخص توبه کرد از این به بعد دیگر آنچه از این نفس طیّب و طاهر صادر می شود حسنه است.

پرسش...

پاسخ: اعمال قبل را ذات اقدس الهی از بین می برد تبدیل سیّئه به حسنه به تبدیل سیّء به حسن است یعنی این نفس خبیث شده طیّب و طاهر آن گاه اگر تعبیر به محو و اثبات بشود که زمخشری و امثال ایشان دارند (۲) این قابل قبول است اگر تعویض بشود که روایت کنزالدقائق است (۳) این قابل درک است ولی جایگاه تبدیل باید یک مادّه مشترک داشته باشد که چیزی از صورتی به صورت دیگر در بیاید و این فقط نفس است خب.

فرمود: (وَالَّذِينَ لاَ يَشْهَدُونَ الزُّورَ وَإِذَا مَرُّوا بِاللَّغْوِ مَرُّوا كِرَاماً) اینها شاهد زور نیستند یکی از مصادیق روشن شهادت زور این است که در محکمه حاضر بشوند شهادت باطل بدهند لکن آیه ناظر به آن نیست ناظر به یک امر جامع و مطلقی است که آن را هم زیر پوشش خود می تواند بگیرد یعنی اینها در محفل باطل, کار باطل, حرف لغو حضور ندارند زور یعنی باطل اینها آنجا حضور ندارند نه خودشان کار باطل می کنند چون (عَنِ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ)اند نه در محفل باطل حضور پیدا می کنند (لاَ يَشْهَدُونَ الزُّورَ) اگر همایشی کنفرانسی گردهمایی جایی باشد که فساد باشد اختلاط باشد آهنگهای حرام باشد این گونه از محافل آنها حضور ندارند پس مجلس معصیت آنها حضور ندارند عصیانهای شخصی را هم مرتکب نمی شوند نموداری از این فضیلت در آیه ۶۸ سوره مبارکه «انعام» گذشت که ذات اقدس الهی به وجود مبارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) فرمود: (وَإِذَا رَأَيْتَ الَّذِينَ يَخُوضُونَ فِي آيَاتِنَا فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ حَتَّى يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ) اگر اینها در کنار کعبه یا جای دیگر نشستند نسبت به دین اهانت می کنند شما آنجا حضور پیدا نکن البته خطاب به حضرت است لکن مخاطب اصلی اش مردم اند لذا در بخشهای دیگر فرمود ما قبلاً به شما گفتیم که شما در مجلس حرام شرکت نکنید (۴) با اینکه در هیچ جای قرآن نگفته مگر اینجا و اینجا هم خطاب به پیغمبر است پس اینکه در جای دیگر به مردم خطاب می کند می فرماید ما قبلاً به شما گفتیم معلوم می شود آنکه به پیغمبر فرمود, مخاطب اصلی مردم اند. در آغاز سوره مبارکه «مؤمنون» هم این بود که مردان الهی از لغو گریزان اند (وَالَّذِينَ هُمْ عَنِ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ) (۵) در بخشهای دیگر هم فرمود اینها اگر لغو را بشنوند از آن فاصله می گیرند و می گویند: (لَنَا أَعْمَالُنَا وَلَكُمْ أَعْمَالُكُمْ) آیه ۵۵ سوره مبارکه «قصص» این بود (وَإِذَا سَمِعُوا اللَّغْوَ أَعْرَضُوا عَنْهُ وَقَالُوا لَنَا أَعْمَالُنَا وَلَكُمْ أَعْمَالُكُمْ سَلاَمٌ عَلَيْكُمْ لاَ نَبْتَغِي الْجَاهِلِينَ).

۱- (۸) . سوره□ رعد, آیه□ ۱۱.

۲- (۹) . الکشاف, ج۳, ص۲۹۴.

۳- (۱۰) . تفسیر کنزالدقائق, ج۹, ص۴۳۳.

۴- (۱۱) . سوره□ نساء, آیه□ ۱۴۰.

۵- (۱۲) . سوره□ مؤمنون, آیه□ ۳.

خب این «لاـ یقومون», «لاـ یقعـدون», «لاـ یجلسون» نیست (لاَـ یَشْـهَدُونَ) است یـک وقت است کسـی در نماز یا غیر نماز این خاطرات را به ذهن می آورد این هم شـهود زور است اگر کسی با خاطرات حرام هم سرگرم باشد این دیگر جزء عبادالرحمان نیست این (مَرُّوا کِرَامـاً) نیست اگر کسـی نه در علم نه در عین با زور و باطل و حرام انسـی نـدارد این جزء عبادالرحمان اسـت این قوّه خیال که آرام نمی گیرد خواب هم نـدارد چون سـهمی از تجرّد برای اوست این در بیـداری بیـدار است در خواب هم بیـدار است این خوابهای ناروا که انسان می بیند بر اساس فعالیّت همین قوّه خیال است دیگر, این خدمتگزار شـهوت و غضـب است اگر عقـل این را کنـترل بکنـد از بهـترین برکـات الهی است و اگر این را کنترل نکنـد شـهوت و غضب این را می گیرند اینکه می بینید اگر زیدی با عمرو ناسازگار بود دائماً دارد برای او نقشه می کشد این قوّه خیال دارد نقشه می کشد که او را به چاه بیندازد تا قوّه غضبیه خوشـش بیاید یا اگر کسـی گرفتار شـهوت است دائماً این قوّه خیال دارد صوَری را ترسیم می کند تا قوّه شهویه را ارضاء کند این آرام نمی گیرد چه در خواب چه در بیداری, اگر کسی این را مهار نکرد همیشه در زحمت است ولی اگر مهـار کرد از بهـترین برکـات الهی است چـون هر چـه که عقـل دسـتور داد او تنظیم می کنـد صـورت گری می کند صورت سازی می کند و مانند آن, بنابراین شـهادت زور یکی از مصادیقش حضور در محکمه قضاست و شـهادت باطل دادن این یکی از زیرمجمـوعه این شـهادت زور است و این مقصود نیست مقصود این است که این در کـار باطـل حضور نـدارد آن معنای جامع شـهادت زور محکمه را هم در برمی گیرد و شـهادت زور اعم از شـهادت عینی و علمی است آن که در خارج در محفل گناه شـرکت می کنـد شاهـد زور است آن که دائماً مراحل علمی و حضور ذهنی و خاطرات تلخ را می گذراند این هم گرفتار شـهادت زور است عبادالرحمان از این رذائل مصون انـد (لاَ یَشْـهَدُونَ الزُّورَ) خب اینها خودشان که نمی رونـد اگر هم یک وقت عبورشان بیفتـد سـعی می کننـد (مَرُّوا کِراماً); (وَالَّذِینَ لاَ یَشْـهَدُونَ الزُّورَ وَإِذَا مَرُّوا بِاللَّغْوِ مَرُّوا کِرَاماً) شـما می بینید زنبور عسل این هرگز به سراغ سطل زباله نمی رود این همه اش در بوستان و گلستان می رود بلبلان هم همین طورند هنوز هوا گرم نشـده اینها می خوانند و در باغهای تمیز و پاک روی شاخه ها می نشـینند جایی که آلوده باشد زباله باشد اصـلاً بلبل راه ندارد آ نجا, زنبور عسل آ نجا راه ندارد درباره زنبور عسل گفتند که اگر یک وقت عبورش بیفتد کنار سـطل زباله به سـرعت می گذرد نحل کارش عسل دادن است عبادالرحمان کارش شیرین کام کردن جامعه است این اصلاً در رذایل راه ندارد بنشیند بـد کسـی را بگویـد کینه کسـی را در دل بپرورانـد نقشه بکشـد این چنین نیست مثـل زنبور عسـل است (وَإِذَا مَرُّوا بِـاللَّغْوِ مَرُّوا کِرَامـاً) خب اینهـا کسـانی انـد که آیـات الهی را می شـنوند خوب گوش می دهنـد. در سوره مبارکه «مریم» گـذشت اینها کسـانی انـد که وقتی آیات الهی بر آنها خوانـده بشود آیه ۵۸ سوره مبـارکه «مریم» این بود (إِذَا تُتْلَی عَلَیْهِمْ آیَاتُ الرَّحْمنِ خَرُّوا سُـجَّداً وَبُکِیّاً) هم می فهمنـد هم به سـجده می افتنـد هم اشک می ریزنـد اینها ساجـداً باکیاً آیات الهی را تلقّی می کنند همان معنا که به صورت وصف ثبوتی در سوره مبارکه «مریم» گذشت به صورت صـفت سلبی در آیه ۷۳ این سور ه مطرح است که (وَالَّذِینَ إِذَا ذُکِّرُوا بِآیَاتِ رَبِّهِمْ لَمْ یَخِرُّوا عَلَیْهَا صُمّاً وَعُمْیَاناً) بعضیها اصمّ و اعمایند اصلاً معنای آیه را نه می فهمند نه می شـنوند ممکن است یـک ترجمه ای را درک بکننـد اما اینها این طور نیسـتند بلکه (خَرُّوا سُـجَّداً وَبُکِیّاً) باکیاً به سـجده می افتند خرور یعنی از بالا به پایین آمدن.

خب عمده آن است که اینها خودشان را اصلاح کردند اهل بیتشان را اصلاح می کنند بخش محلّی را اصلاح می کنند بخش منطقه ای را اصلاح می کنند بخش بین المللی را اصلاح می کنند الآن شما می بینید سخن از بیداری مسلمانهاست در خاورمیانه, همه اینها به برکت امام و خونهای پاک شهداست این دین چطور ما را تربیت می کند حالا این آیه را نگاه کنید این از غرر آیات ماست که الآن حرف روز خاورمیانه است فرمود عبادالرحمان کسانی اند که عرض می کنند (وَالَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا هَبْ لَنَا مِنْ أَزْوَاجِنَا) درست است ما موظّفیم تعلیم بدهیم تزکیه کنیم نصیحت کنیم سفارش کنیم (قُوا أَنفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَاراً) (۱) ما موظّفیم اما همه اینها به هِبه و بخشش و کرم تو وابسته است (هَبْ لَنَا مِنْ أَزْوَاجِنَا) داشتن همسران باایمان چون این مادر است که فرزند صالح تربیت می کند و باید بدانند که تربیت کردن فرزند صالح و انسان نمونه از هر مدرکی افضل است (هَبْ لَنَا مِنْ أَزْوَاجِنَا وَذُرِّيَّاتِنَا قُرَّةَ أَعْيُنٍ) اینها قرّهالعین باشند برای ما قُرّه به معنای روشنی چشم تفسیر می شود ولی تفسیر به لازم است چون قرّه یا از قَرّه است یا از قَریر هوای سرد را می گویند قریر هوای قارّ, اشکی که از چشم بیرون می آید دو قسم است یک انسان غمگین و دلسوخته اشکش گرم است انسانی که عزیز سفرکرده اش از سفر آمده این خوشحال می شود اشک شوق می ریزد این اشک خنک است وقتی می گویند قَرّه الأعین نه یعنی چشم شما روشن یعنی اشک شوق بریزید فضیلتی نصیبتان بشود عزیزتان برگردد به کمالی برسید محبوبتان مقصودتان برسد که شما اشک شوق بریزید اشک خنک این معنای قرّهالعین است یعنی به مقصد برسید مقصودتان را در آن مقصد ببینید و اشک شوق بریزید که این اشک, اشک قارّ و خنک است یا نه, از قَرّه است یعنی آرام بگیرید انسان یا مضطرّ است که در آن حال مضطرب است یا طمأنینه دارد و قرار گرفته است این هم در صورتی است که به مقصد برسد در قرار است اگر در بین راه باشد و ابن السبیل باشد که قراری ندارد این قرّه أعین یا از آن هوای قارّ است یا از قرار بالأخره یک موفقیّتی است و نعمت الهی. تعبیر فخررازی این است که گفته نشده قرّه عیون گفته شد قرّه أعین جمع قلّه آوردند برای اینکه مردان الهی که جزء عبادالرحمان باشند قلیل اند (قَلِيلٌ مِنْ عِبَادِيَ الشَّكُورُ) (۲) لذا جمع قلّه آوردند (۳) خب عمده این جمله است (وَاجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ إِمَاماً) خدایا! آن توفیق را بده که مردان پاک جامعه به دنبال ما راه بیفتند این دعای امام و شهداست که خاورمیانه را به راه انداخته این کم هنر نیست یک وقت است عدّه ای بیگانه یا افراد میانی کاری را می کنند که دیگری کرده است اما یک وقت اسلام خواهانه کلّ خاورمیانه را دارند بیدار می کنند این معنایش آن است که امام, امام خاورمیانه است امام, امام مسلمین به پا خاسته است این شهدا, امام خاورمیانه اند این شهدا, امام مسلمین به پا خاسته اند اینها امام تونس اند امام مصرند امام بحرین اند امام یمن اند امام عربستان اند این همّت بلند را قرآن به اینها آموخت انسان همیشه مأموم باشد که هنر نیست دنباله رو باشد که هنر نیست یا یک عدّه آدمهای عوام به دنبال آدم راه بیفتند که هنر نیست این دعا را خدا به این عبادالرحمان آموخت به اینها اجازه داد که به خدا این حرفها را بزنند خدایا! آن توفیق را بده که متّقیان به ما اقتدا کنند این کم کمال است؟! نگفته که در ایران که نگفته در زمان و زمین خود ما که, متّقیان این جمع محلاّ به الف و لام است مردان پاک و باتقوا به ما اقتدا کنند این دین است دیگر خب حالا روشن شده که هر خدمتی که الآن در خاورمیانه این عزیزان دارند می کنند اول ثواب را در نامه عمل امام و شهدای ایران اسلامی می نویسند بعد برای آنها وگرنه اینها همان گروهی بودند که سالیان متمادی در خواب بودند دیگر این (وَاجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ إِمَاماً) این روح بلندپروازی را دین به ما یاد می دهد این دین است نفرمود همه اش به دنبال دیگری برو خب چه وقت انسان امام متّقیان می شود؟ در صورتی که مراحل چهارگانه قبلی را پشت سر گذاشته باشد اول معرفت صحیح بعد از معرفت, هجرت است (وَالرُّجْزَ فَاهْجُرْ) (۴) از رجس هجرت بکن بعد از هجرت, سرعت است فرمود وقتی که مهاجر شدی داری حرکت می کنی توقّف نکن می دانید این (وَالَّذِينَ لاَ يَشْهَدُونَ الزُّورَ) همه اش درباره مجلس حرام نیست نگاه کردن بعضی از

سریالها این طور است خواندن روزنامه های بی اثر همین طور است یک دانشجو یا یک طلبه تا نفس می کشد باید به دنبال علم برود اگر چیزی مفید علمی نیست خب چرا آدم وقت صرف بکند این (لاَ یَشْهَدُونَ الزُّورَ) آن را شامل می شود. فرمود اگر معرفت شد قدم دوم هجرت است اگر هجرت شد سرعت است اینجا جای این نیست که بگویند فلان مقدار بروید که اگر کسی در راه افتاد صراط مستقیم افتاد اینجا جای «خیر الامور اوسطها» (۵) نیست اینجا جای «خیر الامور أشدّها و أکثرها و أوفرها و أعلاها» است که در دعای کمیل می خوانیم «و أقربهم منزله منک و أخصّهم زلفه لدیک» (۶) اگر کسی در راه باشد پس قدم اول معرفت است مرحله دوم هجرت است مرحله سوم سرعت است که فرمود: (وَسَارِعُوا) (۷) نگفت آرام آرام بروید که فرمود اگر راه را پیدا کردید خب تندتر بروید. مرحله چهارم سبقت است اینکه جلوتر بروند اینکه بالا و پایین نشستن نیست که اینکه ریاست و مرئوسیّت نیست که مذموم باشد این دین است و تقواست خب اگر کسی در هسته عدل و تقوا دارد حرکت می کند این اگر جلوتر برود نقص نیست خیلیها عادل اند این می خواهد اعدل باشد خیلیها متّقی اند این می خواهد اتقا باشد می بینید مرحوم آخوند صاحب کفایه دارد تقلید افضل, (۸) تقلید افضل یعنی افضل بعد کم کم آمده شده تقلید اعلم, پیشینیان اصلاً اعلم را مطرح نمی کردند می گفتند این علم یک طرف, تقوا یک طرف, عبادالرحمان بودن یک طرف این مجموعه را اگر کسی داشت می شود افضل. عبارت مرحوم آخوند در کفایه مطابق با عبارت شیخ بهایی است در زبدهالاصول که آن بزرگوار هم دارد «تقلید الأفضل متعیّن عندنا» (۹) بعد کم کم رنگ باخته شده تقلید اعلم خب عبادالرحمان این چنین اند (سَابِقُوا), (۱۰) یعنی جلوتر بروید خب اگر کسی متواضع است دیگری می کوشد متواضع تر باشد اینکه چیز بدی نیست دیگران متّقی اند این می کوشد اتقا باشد اینکه چیز بدی نیست اینکه دنیا نیست که بد باشد که. خب پس اول معرفت است بعد هجرت است بعد سرعت است بعد سبقت حالا که سابق شد احساس مسئولیت باید بکند نه اینکه همان جا بایستد و متوقّف بشود و راکد باشد باید رهبری دیگران را هم به عهده بگیرد از خدا بخواهد که یک عدّه پرهیزکاران حرف او را گوش بدهند (وَاجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِینَ إِمَاماً) اگر به این درجه نرسید مأموم شد طبق بعضی از روایاتی که هست «واجعل لنا من المتّقین اماما» (۱۱) این برای مأمومین است اما روح بلند قرآن کریم این است که خدایا! تو که دینت را حفظ می کنی تو که جامعه را بدون امام نگه نمی داری تو که بدون پیشرو نگه نمی داری خب ما جلو بیفتیم دیگران به دنبال ما, ما که نمی خواهیم فخرفروشی بکنیم که این چیزی نیست که بد باشد که تو خودت به ما دستور دادی که عبادالرحمان این طورند, این طورند جمله آخری که گفتی, فرمودی عبادالرحمان می گویند خدایا ما را پیشوای مردان باتقوا قرار بده که متّقیان جامعه به ما اقتدا کنند (وَاجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِینَ إِمَاماً) این می شود عبادالرحمان.

۱- (۱۳) . سوره تحریم, آیه ۶.

۲- (۱۴) . سوره سبأ, آیه ۱۳.

۳- (۱۵) . التفسیر الکبیر, ج۲۴, ص۴۸۷.

۴- (۱۶) . سوره مدثر, آیه ۵.

۵- (۱۷) . الکافی, ج۶, ص۵۴۱.

۶- (۱۸) . مصباح المتهجّد, ص ۸۵۰.

۷- (۱۹) . سوره□ آل عمران, آیه□ ۱۳۳.

۸- (۲۰) . کفایه الاصول, ص۴۷۴.

۹- (۲۱) . زبده الاصول, ص۱۶۵.

۱۰- (۲۲) . سوره□ حدید, آیه□ ۲۱.

۱۱- (۲۳) . مصباح المتهجّد, ص۷۵۱.

حالا فتحصّل که نه تنها حضور در انتخابات خدمت کردن به نظام و شهدا و امام است بلکه باعث می شود که دیگران هم به ما اقتدا کنند چرا ما دنباله رو باشیم مگر تقلید و دنباله رو بودن و مأموم بودن فضیلت است آنچه فضیلت است پیشرو بودن است فرمود شما رائد باشید قائد باشید امام باشید (وَاجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ إِمَاماً) این چه کتابی است! (وَالَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا هَبْ لَنَا مِنْ أَزْوَاجِنَا وَذُرِّيَّاتِنَا قُرَّةَ أَعْيُنٍ وَاجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ إِمَاماً).

«و الحمد لله ربّ العالمین»

آیات ۷۲ تا ۷۷ سوره فرقان ۹۰/۱۲/۰۸

.Your browser does not support the audio tag

(إِلَّا مَن تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ عَمَلاً صَالِحاً فَأُولئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ وَكَانَ اللَّهُ غَفُوراً رَحِيماً (۷۰) وَمَن تَابَ وَعَمِلَ صَالِحاً فَإِنَّهُ يَتُوبُ إِلَى اللَّهِ مَتَاباً (۷۱) وَالَّذِينَ لاَ يَشْهَدُونَ الزُّورَ وَإِذَا مَرُّوا بِاللَّغْوِ مَرُّوا كِرَاماً (۷۲) وَالَّذِينَ إِذَا ذُكِّرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ لَمْ يَخِرُّوا عَلَيْهَا صُمّاً وَعُمْيَاناً (۷۳) وَالَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا هَبْ لَنَا مِنْ أَزْوَاجِنَا وَذُرِّيَّاتِنَا قُرَّةَ أَعْيُنٍ وَاجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ إِمَاماً (۷۴) أُولئِكَ يُجْزَوْنَ الْغُرْفَةَ بِمَا صَبَرُوا وَيُلَقَّوْنَ فِيهَا تَحِيَّةً وَسَلاَماً (۷۵) خَالِدِينَ فِيهَا حَسُنَتْ مُسْتَقَرّاً وَمُقَاماً (۷۶) قُلْ مَا يَعْبَؤُا بِكُمْ رَبِّي لَوْلاَ دُعَاؤُكُمْ فَقَدْ كَذَّبْتُمْ فَسَوْفَ يَكُونُ لِزَاماً (۷۷))

قرآن کریم هدف خلقت جهان را دو چیز دانست یکی عبادت و دیگری معرفت قبلاً گذشت که برابر بخش پایانی سوره مبارکه «طلاق» هدف خلقت, معرفت توحیدی بشر است (اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَمِنَ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ يَتَنَزَّلُ الْأَمْرُ بَيْنَهُنَّ لِتَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ وَأَنَّ اللَّهَ قَدْ أَحَاطَ بِكُلِّ شَيْءٍ عِلْمَاً) (۱) فرمود ما این نظام آسمان و زمین را آفریدیم فرمان الهی از همه این مسیر عبور می کند تا شما موحّدانه بدانید خدا (بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ) (۲) است خدا (عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ) (۳) است. در بخش پایانی سوره مبارکه «ذاریات» همان آیه معروف است که (وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ) (۴) پس هدف مخلوق نه هدف خالق چون خالق خودش هدف است کمال است هر فاعلی, فعلی را انجام می دهد برای وصول به کمال خود کمال مطلق اگر خواست کاری بکند دیگر کمالی خارج از این حقیقت نامتناهی فرض ندارد چون کمال است و عین علم و اختیار و قدرت و اراده است فعل عالَم مراداً و مختاراً از او صادر می شود خب پس هدف به مخلوق برمی گردد نه به خالق اگر هدف خلقت, معرفت باشد که در پایان سوره «طلاق» است در سوره مبارکه «آل عمران» اولواالألباب که اهل معرفت اند به مقصد رسیده اند حرفهای آنها را نقل کرد که اولی الألباب (وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّماوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هذَا بَاطِلاً) (۵) آنها اهل فکرند اهل بحث اند اهل استدلال اند اهل معرفت اند اهل شهودند حق بودن عالم را می فهمند حق بودن عالم را می بینند اینها اولواالألباب اند. مطابق آیه سوره مبارکه «ذاریات» که هدف خلقت یعنی هدف مخلوق, عبادت است (۶) بخش پایانی سوره مبارکه «فرقان» مطرح است که فرمود: (وَعِبَادُ الرَّحْمنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ) (۷) تا پایان بحث که آیه ۷۵ همین سور ه است عبادالرحمان اوصافشان این است اوصاف ثبوتی دارند اوصاف سلبی دارند و مانند آن, چون همه این بحثهایی که از آیه ۶۳ به بعد است مربوط به عبادالرحمان است عبادالرحمان افراد ضعیف و متوسط و قوی دارند بالاترین رتبه برای معصومان(علیهم الصلاه و علیهم السلام) است که وجود مبارک حضرت امیر(سلام الله علیه) در آن بیان نورانی نهج البلاغه فرمود: «فأنزلوهم بأحسن منازل القرآن» (۸) یعنی اگر قرآن برای مؤمنان برای متّقیان برای مقرّبان درجات

ذکر می کند آن قلّه اش برای اهل بیت است آن مراحل میانی برای دیگران است «فأنزلوهم بأحسن منازل القرآن» یا «فیهم کرائم القرآن» (۹) آن قلّه برای اهل بیت است این بخشهای میانی و پایین برای دیگران, اگر این چنین شد هم بخش پایانی سوره مبارکه «آل عمران» آنها و مأمومان و شاگردان و پیروان آنها را شامل می شود هم بخش پایانی سوره مبارکه «فرقان» که محلّ بحث است آنها و شاگردان و پیروان آنها را شامل می شود لذا آنها اگر به خدا عرض می کنند (وَاجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِینَ إِمَاماً) یعنی «اماماً مطلقاً معصوماً مطهّراً طیّباً» و مانند آن است. شاگردان آنها اگر می گویند (وَاجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِینَ إِمَاماً) یعنی اماماً عادلاً نه اماماً معصوما و اگر روایاتی در کنزالدقائق و مانند آن نقل شده است (۱۰) با حفظ این مراتب است وگرنه صدر و ساقه این بحث مربوط به عبادالرحمان است اختصاصی به ائمه(علیهم السلام) ندارد آنجا که مخصوص ائمه است و احدی راه ندارد آیه تطهیر است (۱۱) آیه مباهله است (۱۲) آیه (إِنَّمَا وَلِیُّکُمُ اللّهُ) (۱۳) است و مانند آن, اما این آیات که بخش پایانی سوره مبارکه «آل عمران» (۱۴) یا بخش پایانی سوره مبارکه «فرقان» است همه را شامل می شود منتها آنها در قلّه اند و شاگردان اینها در مراحل میانی و متوسط یا نازل.

۱- (۱) . سوره طلاق, آیه ۱۲.

۲- (۲) . سوره بقره, آیه ۲۹.

۳- (۳) . سوره بقره, آیه ۲۰.

۴- (۴) . سوره ذاریات, آیه ۵۶.

۵- (۵) . سوره آل عمران, آیه ۱۹۱.

۶- (۶) . سوره ذاریات, آیه ۵۶.

۷- (۷) . سوره فرقان, آیه ۶۳.

۸- (۸) . نهج البلاغه, خطبه ۸۷.

۹- (۹) . نهج البلاغه, خطبه ۱۵۴.

۱۰- (۱۰) . تفسیر نور الثقلین, ج۴, ص۴۳ و ۴۴; تفسیر کنزالدقائق, ج۹, ص۴۴۵ _ ۴۴۷.

۱۱- (۱۱) . سوره احزاب, آیه ۳۳.

۱۲- (۱۲) . سوره آل عمران, آیه ۶۱.

۱۳- (۱۳) . سوره مائده, آیه ۵۵.

۱۴- (۱۴) . سوره آل عمران, آیه ۱۹۱.

مطلب بعدی آن است که آ نچه در همین سور ه آیه ۶۹ به بعد گذشت که (وَیَخْلُدْ فِیهِ مُهَاناً) این قید یا به همه برمی گردد آنکه در اصول ملاحظه فرمودید استثنای عقیب چند جمله, قید عقیب چند جمله, شرط عقیب چند جمله یا به همه برمی گردد یا به اخیر قدر متیقّنش اخیر است اگر این (مَن یَفْعَلْ ذلِکَ) (۱) به همه برگردد یعنی به مشرک و به قاتل و به زانی برگردد خب این خلود معنای خاصّ خودش را دارد یعنی همان ابدیّت اما اگر به اخیر برگشت نه به شرک این خلود به معنای مکث

طویل است چون موحّد, مسلمان برابر اسلامی که دارد ایمان و توحیدی که دارد نمی تواند مخلَّد باشد خلود برای غیر موحّد است و اگر در سوره مبارکه «نساء» تهدید به خلود شده است که قاتل مؤمن مخلَّد در نار است آنجا گذشت که دوتا توجیه برای آن آیه است آیه ۹۳ سوره مبارکه «نساء» که دارد (وَمَن يَقْتُلْ مُؤْمِناً مُتَعَمِّداً فَجَزَاؤُهُ جَهَنَّمُ خَالِداً فِيهَا) آنجا دوتا توجیه شده یکی اینکه تعلیق حکم بر وصف مشعر به علیّت است اگر کسی مؤمن را بما أنّه مؤمن بکشد یعنی لإیمانه بکشد خب این قاتل می شود مرتد و مخلّد به معنای ابدیت است دیگر اما اگر نه, از باب تعلیق حکم بر وصف مشعر به علیّت نباشد به عنوان مُشیر باشد یک نزاع مالی بود غیر مالی بود آنجا خلود یقیناً به معنی ابدیّت نیست به معنی مکث طویل است زیرا معصیت کبیره غیر از ارتداد است معصیت کبیره غیر از شرک است و امثال ذلک این دو وجه توجیهی در آیه ۹۳ سوره «نساء» گذشت. خب بنابراین (مَن يَفْعَلْ ذلِكَ) (۲) به هر کدام برگردد حکم خاصّ خودش را دارد.

ص: ۷۱۰

۱- (۱۵) . سوره فرقان, آیه ۶۸.

۲- (۱۶) . سوره فرقان, آیه ۶۸.

پرسش: دلیل مضاعف شدن عذاب چیست؟

پاسخ: برای اینکه چندتا گناه دارد یا گناه کرده و در برابر پیغمبر هم ایستاده وگرنه در یک جای قرآن فقط آمده فرمود: (جَزَاءً وِفَاقاً) (۱) و آن درباره کیفر است درباره پاداش جزاء وفاق نیست درباره پاداش (مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَهِ فَلَهُ خَيْرٌ مِنْهَا) (۲) است (یک) (مَن جَاءَ بِالْحَسَنَهِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا) (۳) است (دو) (كَمَثَلِ حَبَّهٍ) (۴) است (سه) و مانند آن, ولی تنها جایی که (جَزَاءً وِفَاقاً) است برای کیفر است دیگر یعنی بیش از حدّ گناهِ او کیفر نمی بینند این تحدید هم به لحاظ نفی مافوق است نه نفی مادون مستحضرید گاهی حد دو جانبه است نظیر حدّ عادت زنان و امثال اینها که کمتر از ده روز حکمش چیست بیشتر از ده روز حکمش چیست و مانند آن, گاهی به لحاظ احدالطرفین است نه به لحاظ طرف دیگر اینکه در حدّ مسافت هشت فرسخ است نه یعنی بیشتر ضرر دارد کمتر از این نباشد اگر در حدّ کُر گفتند آن مقدار از نظر وزن آن مقدار از نظر حجم باید باشد یعنی کمتر نباید باشد بیشتر شد, شد. در جریان (جَزَاءً وِفَاقاً) حد به لحاظ نفی زاید است یعنی بیشتر از ظلم آنها کیفری نیست اما خب کمتر شاید باشد (وَيَعْفُوا عَن كَثِيرٍ) (۵) به هر تقدیر اینکه فرمود اگر کسی توبه کند و عمل صالح انجام بدهد خداوند سیّئات اینها را به حسنات تبدیل می کند یک وقت است که ما می خواهیم تبدیل را به معنی تعویض بگیریم محو بگیریم غفران بگیریم عفو بگیریم صفح بگیریم که خیلی از مفسّران این چنین معنا کردند زمخشری در کشاف این را به صورت محو و اثبات معنا کرده است (۶) خب این یک راه است این دیگر تبدیل نیست. یک وقت می خواهیم معنای تبدیل را حفظ بکنیم اگر خواستیم معنای تبدیل را حفظ بکنیم اگر گفتیم الف تبدیل می شود به باء باید یک وجه مشترکی باشد اگر الف کلًا از بین برود باء پدید بیاید می گویند «زال الألف و حَدَث الباء» نمی گویند «تبدّل الألف بالباء» تبدیل جایی است که ماده مشترک محفوظ باشد اگر مادّه مشترک محفوظ نباشد اوّلی از بین برود دومی پدید بیاید می گویند زوال اوّلی به حدوث دومی در تبدیل الّا ولابد مادّه مشترک معتبر است.

ص: ۷۱۱

۱- (۱۷) . سوره نبأ, آیه ۲۶.

۲- (۱۸) . سوره نمل, آیه ۸۹; سوره قصص, آیه ۸۴.

۳- (۱۹) . سوره انعام, آیه ۱۶۰.

۴- (۲۰) . سوره بقره, آیه ۲۶۱.

۵- (۲۱) . سوره مائده, آیه ۱۵; سوره شوری, آیه ۳۰.

۶- (۲۲) . الکشاف, ج۳, ص۲۹۴.

مطلب سوم آن است که اگر چیزی مادّه مشترک نداشته باشد تبدیل پذیر نیست ما ممکن است خیال بکنیم به تقطیع به تبدیل به تنصیف به تربیع ولی او تکان نمی خورد الآن صوَر ذهنیه شما, شما سطحی را خطی را در ذهنتان ترسیم می کنیم بعد بر اساس محاسبات ریاضی این را نصف می کنید ثلث می کنید می گویید این خط یک متری به دو نیم متر تقسیم می شود یا این سطح مثلث یا سطح مربع را ما به دو قسم تقسیم می کنیم و مانند آن این تخیّل قسمت است نه تقسیم زیرا در تقسیم اگر شما خطی را تقسیم کردید یک خط یک متری را به دو نیم متر دیگر یک متری وجود ندارد اگر یک سطح پنج متری را تقسیم کردید به دوتا دو متر و نیم دیگر سطح پنج متری وجود ندارد لکن شما هر کاری بخواهید بکنید در فضای ذهن تقسیم ریاضی انجام بدهید می بینید ممکن نیست این یک خط یک متری را شما به دو نیم متر تقسیم کردید دوتا نیم متر ایجاد کردید خیال کردید که آن اوّلی را تقسیم کردید به دلیل اینکه آن اوّلی هنوز سر جایش محفوظ است اصلاً ممکن نیست چیزی که مادّه ندارد این را بشود کار ریاضی روی آن کرد تقسیم کرد این تخیّل قسمت است شما اگر شجری را بی برگ کردید آن شجر اوّلی سر جایش محفوظ است یک درخت بی برگ ایجاد کردید خیال می کنید که او را تقسیم کردید اگر آن را تقسیم کردید که نباید در ذهنتان آن باشد که, بنابراین اگر کسی خط یک متری را به دوتا نیم متر دارد تقسیم می کند خیال می کند که دارد قسمت می کند وگرنه قسمتی نیست به دلیل اینکه او سر جایش همچنان محفوظ است اگر چیزی تقسیم شد آن مَقسَم نباید بعد از انقسام وجود داشته باشد چیزی که مادّه ندارد تبدیل پذیر نیست نعم تعویض پذیر است محوپذیر است عفوپذیر است صفح پذیر است و اینها.

پرسش:

پاسخ: آن عمل که جامع ذهنی است آن را که کسی جابه جا نمی کند این غصب یک وجود خارجی است این غصب که حرام است چگونه به حلال تبدیل بشود العمل که مفهوم کلی است له أفرادٌ کثیره بعضی سیّئه است بعضی حسنه اما هذا العمل الخارجیّ الذی وقع عصیاناً این تبدیل بشود به حسنه یک وقت است آدم می بیند هیچ راهی ندارد خب می گوید تبدیل یعنی تغییر یعنی عفو یعنی تعویض و مانند آن خب. بنابراین باید ببینیم که در فرهنگ قرآن تبدیل تا کجا راه دارد صورت ذهنی به هیچ وجه تبدیل پذیر نیست به همین شاهدی که گفته شد یعنی این سر جایش محفوظ است اگر شما [در ذهن] خطّ یک متری را به دو نیم متر تقسیم کردید خیال کردید قسمت کردید وگرنه او تقسیم نشده نشانه اش این است که همچنان سر جایش محفوظ است پس چیزی که مادّه ندارد تبدیل پذیر نیست نعم, آنچه در ذیل آیه آمده است (وَکَانَ اللَّهُ غَفُوراً رَحِیماً) شاید امثال زمخشری را وادار کرده باشد که منظور از تبدیل همان مغفرت است منظور از این تبدیل همان رحمت است خدای سبحان کسی را که گناه کرده به جای اینکه او را کیفر بدهد چون توبه کرده است پاداش می دهد این یک راهی است که به قرینه ذیل آیه که سخن از مغفرت است ما تبدیل را به غفران معنا بکنیم.

حالا کم کم جلوتر برویم ببینیم که همه جا تبدیل مادّه مشترک می طلبد یا خصوصیّت آن مورد تبدیل را معنا می کند تبدیل کلّ شیء بحسبه.

پرسش:

پاسخ: بله اینجا هم همین طور است دیگر حسد «إنّ الحسدَ یأکل الایمانَ کما تأکلُ النارُ الحطبَ» (۱) این تشبیه است یا تمثیل این تشبیه است دیگر در تشبیه لازم نیست اگر گفتند «زیدٌ کالأسد» او هم یال و کوپال داشته باشد اما تمثیل یعنی این فرد است برای آن کلّی اما تشبیه چیز دیگر است تمثیل چیز دیگر است زید که مثال برای اسد نیست که شبیه اسد است مثال این است که زید مثال است برای انسان, انسان کیست؟ مثل زید است مثال, فرد کلّی است تشبیه فرد او نیست در بعضی از اوصاف شبیه اوست ما یک تمثیل داریم و یک تشبیه خب اگر آنجا فرمود تشبیه است دیگر درباره حسد هم همین طور است که حسد «یأکل الإیمان کما تأکل النار الحطبَ» این تشبیهی است این کاف, کاف تشبیه است اما اینجا سخن از تشبیه نیست سخن از تمثیل نیست نفرمود مثل کذا فرمود تبدیل می کند. تبدیل کلّ شیء بحسبه آیا در هر جا تبدیل که استعمال شد مادّه مشترک لازم است یا نه تبدیل کلّ شیء بحسبه. اینجایی که سیدناالاستاد(رضوان الله علیه) به نفس برگرداندند (۲) برای اینکه یک شباهتی نه مثال, شباهتی با سوره مبارکه «نور» دارد آنجا البته محفوف به قرینه است آنجا شفاف است آنجا هیچ مشکلی نداشتیم چه اینکه در آنجا هم بدون اشکال مسئله گذشت آیه ۵۵ سوره مبارکه «نور» این بود که (وَعَدَ اللَّهُ الَّذِینَ آمَنُوا مِنکُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَیَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِی الْأَرْضِ کَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِینَ مِن قَبْلِهِمْ وَلَیُمَکِّنَنَّ لَهُمْ دِینَهُمُ الَّذِی ارْتَضَی لَهُمْ وَلَیُبَدِّلَنَّهُم مِّن بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْناً) نفرمود ما خوفشان را امن می کنیم اگر آنجا این طور می فرمود باز هم می گفتیم نمی فهمیم این یعنی چه؟! خوف قبل از هجرت را چگونه به امن بعد از هجرت تبدیل کردید آن خوف که زمان قبل بود و گذشت الآن یک زمان امن است آن خوف که به این امن تبدیل نشد نفرمود ما خوفشان را به امن تبدیل می کنیم فرمود ما خائفان را به صورت آمنان در می آوریم فرمود: (وَلَیُبَدِّلَنَّهُم مِّن بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْناً) یعنی «نُزیل منهم الخوف و نعطیهم الأمن» اینها یک مادّه

مشترک دارنـد و آن نفس اینهـاست اما اگر ما چنین تعبیری می داشتیم اینجا هم مثل آیه ۵۵ سوره مبارکه «نور» شفاف بود اما اینجا دارد که سیّئه را به حسنه تبدیل می کنیم این سیّئه به حسنه تبدیل بشود توجیه می خواهد وگرنه به نار می فرماید: (کُونِی بَرْداً وَسَلاَماً) (۳) آسان است به چوب بفرماید اژدها بشو آسان است به سنگ بفرماید حرکت بکن اینجا چشمه بشو آسان است به آب بفرماید نیا بایست آسان است, آسان است یعنی درکش آسان است چون ماده مشترک دارند و مقدور هم هست اما چیزی که مادّه مشترک ندارد شما هر کاری بکنید می بینید این سر جایش محفوظ است این را چطوری تبدیل می کنند بنابراین اگر راهی برای او نبود آن وقت این تبدیل می شود تعویض می شود عفو می شود محو می شود مغفرت و مانند آن اگر خواستیم یک راه حلّی پیدا کنیم بله این راه که سیدناالاستاد طی کردند (۴) نظیر آنچه در آیه ۵۵ سوره مبارکه «نور» گذشت قابل حل است ولی اگر گفتیم تبدیل کلّ شیء بحسبه در تبدیل, مادّه مشترک وقتی لازم است که طرفین تبدیل مادّی باشند شما در همین قرآن کریم در سوره مبارکه «بقره» چطور توجیه می کنید آیه ۱۸۱ سوره مبارکه «بقره» درباره تبدیل وصیّت است کسی وصیّت نامه نوشته وصیّت کرده که این خانه برای ایتام باشد این وصیّت کرده کسی آمده غصب کرده ایتام را راه نداده یا بیرون کرده خودش رفته آنجا نشسته اگر این کار را کرد (فَمَن بَدَّلَهُ بَعْدَ مَا سَمِعَهُ فَإِنَّمَا إِثْمُهُ عَلَی الَّذِینَ یُبَدِّلُونَهُ) این وصیّت را تبدیل کرد, این وصیّت را تبدیل کرده یعنی چه؟ خانه که همان خانه است آن کاغذ هم که همان کاغذ است آن مرکّب که همان مرکّب است این عناوین اعتباری که تبدیل پذیر نیست چه چیزی را به چه چیزی تبدیل کرده می گوییم وصیّت را تبدیل کرده یعنی به وصیّت عمل نکرده اگر شما تبدیل را در قرآن در این گونه از معانی هم دارید که می گویند وصیّت را تبدیل کرده وقف را تبدیل کرده در پایان این وقف نامه ها هم می نویسند دیگر همین که درباره وصیّت است در وقف هم می نویسند (فَمَن بَدَّلَهُ بَعْدَمَا سَمِعَهُ فَإِنَّمَا إِثْمُهُ عَلَی الَّذِینَ یُبَدِّلُونَهُ) پس تبدیل کلّ شیء بحسبه حالا یا مجاز است قرآن هم استعمال کرده یا نه حقیقت است بر اساس اینکه تبدیل کلّ شیء بحسبه اگر گفتیم تبدیل کلّ شیء بحسبه این دیگر مجاز نیست اگر گفتیم مجاز است دلیل این تجوّز را هم داریم چون خود قرآن استعمال کرده قرآنی که می گوید اینها که به وصیّت عمل نکردند وصیّت را تبدیل کردند یعنی چه؟ چه چیزی به چه چیزی تبدیل شد؟ چه چیزی بدل چیز دیگر شد اینکه عناوین اعتباری است وصیّت که امر اعتباری است وجود خارجی ندارد آنکه وجود خارجی دارد یک سوادٌ علی بیاضٍ است یک کاغذ سفید است و چند جمله خط.

ص: ۷۱۳

۱- (۲۳) . الکافی, ج۲, ص۳۰۶.

۲- (۲۴) . المیزان, ج۱۵, ص۲۴۲.

۳- (۲۵) . سوره انبیاء, آیه ۶۹.

۴- (۲۶) . المیزان, ج۱۵, ص۲۴۲ _ ۲۴۳.

پرسش: عناوین اعتباری آثار خارجی که دارند.

پاسخ: بسیار خب پس معلوم می شود که عنوان اعتباری را می شود تبدیل کرد به لحاظ خارج اینجا هم سیّئه و حسنه را می شود تبدیل کرد به لحاظ خارج. ما نباید توقع داشته باشیم که حتماً هر جا تبدیل است یک مادّه مشترک باشد چون تبدیل کلّ شیء بحسبه این یک و قرآن کریم هم در مواردی تبدیل را به کار برده است که مادّه مشترک ندارد اصلاً مادی نیست این دو بر اساس این معیار (یُبَدِّلُ اللَّهُ سَیِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ) هم درست است.

پرسش:

پاسخ: خب بالأخره (فَمَن یَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّهٍ خَیْراً یَرَهُ) (۱) این شخص موحد که مرتد نشده که مرتد بله مخلَّد است اما این اختلاف مالی دارد یک مسلمانی را کشته این باید قصاص بشود در دنیا و در آخرت هم معذّب می شود اگر بی توبه رفته اما دیگر مخلّد نیست که آنجا فرمود: (مَن یَقْتُلْ مُؤْمِناً مُتَعَمِّداً) (۲) یعنی کسی مؤمنی را لإیمانه بکشد بله مخلّد است اما اگر مؤمن عنوان مُشیر باشد نه از باب تعلیق حکم بر وصف مشعر به علیّت باشد آنجا گفته شد خلود به معنای مکث طویل است دیگر.

پرسش:

پاسخ: نه, این تهدید است خب البته عفو الهی ممکن است باشد چون اینها وعید است وعید, خبر که نیست که انشاء است خُلف وعید مخالف حکمت نیست مخالف عدل نیست مخالف احسان الهی هم نیست آن خلف وعده است که مشکل دارد این جمله ها هم جمله خبریه نیست اینها همه شان وعید است و جمله انشائیه است و اگر ذات اقدس الهی عفو بکند بر اساس (وَیَعْفُوا عَن کَثِیرٍ) (۳) آسیبی به جایی نمی رسد.

۱- (۲۷) . سوره زلزله, آیه ۷.

۲- (۲۸) . سوره نساء, آیه ۹۳.

۳- (۲۹) . سوره مائده, آیه ۱۵; سوره شوری, آیه ۳۰.

فرمود: (وَالَّذِينَ لاَ يَشْهَدُونَ الزُّورَ وَإِذَا مَرُّوا بِاللَّغْوِ مَرُّوا كِرَاماً ۝ وَالَّذِينَ إِذَا ذُكِّرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ لَمْ يَخِرُّوا عَلَيْهَا صُمّاً وَعُمْيَاناً) اینها را که نمی شود گفت درباره ائمه معصوم است که اینها اوصاف سلبیه است و نازل ترین مرحله ایمانی است آن وقت چگونه ما بتوانیم برابر آن روایتی که مثلاً در کنزالدقائق هست (۱) بگوییم (وَالَّذِينَ يَقُولُونَ) منحصراً برای ائمه(علیهم السلام) است چون این طبق تعبیر دیگر که (أُولئِکَ) یعنی آیه ۷۵ که فرمود: (أُولئِکَ) این خبر است برای مبتدا یعنی (وَعِبَادُ الرَّحْمنِ) (۲) مبتداست و این (أُولئِکَ) خبر است همه اینها اوصاف عبادالرحمان است آن وقت همه اینها که اوصاف عبادالرحمان است ما یک گوشه اش را بگوییم مخصوص ائمه(علیهم السلام) است و بقیه برای دیگران این تفکیک نارواست ولی بگوییم طبق بیان نورانی حضرت امیر(سلام الله علیه) که فرمود: «فأنزلوهم بأحسن منازل القرآن» (۳) این قابل پذیرش است که این درجاتی دارد قلّه اش برای آنهاست وسط و ذیلش برای پیروان آنها خب.

فرمود: (وَالَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا هَبْ لَنَا مِنْ أَزْوَاجِنَا وَذُرِّيَّاتِنَا قُرَّةَ أَعْيُنٍ وَاجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ إِمَاماً) آن گاه همین اوساط یا ضعاف که نسبت به دیگران امام اند خود اینها عرض می کنند که «و اجعل لنا مِن المتّقین اماماً» (۴) یعنی این ضعاف نسبت به اوساط مأموم اند ضعاف و اوساط نسبت به آن اوحدی یعنی اهل بیت(علیهم السلام) مأموم اند این امکان دارد که در نظام داخلی هم بعضها امام بعضها مأموم باشند ولی بالأخره عبادالرحمان الگوی دیگران اند این امام به معنای پیشوا به معنای الگو بودن اختصاصی به معصوم ندارد یک انسان عادلی, انسان وارسته ای می تواند الگو باشد همان طوری که در بحث دیروز گذشت. خود کلمه امام را مستحضرید که بعضیها گفتند که این امام جمع آم است نظیر صیام که جمع صائم است (۵) آم با الف و همزه شبیه فاعل احتمال دیگر آن است که این جنس باشد بنابراین با جمع سازگار است (وَاجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ إِمَاماً) چون امام جنس است می تواند با جمع هماهنگ باشد.

ص: ۷۱۵

۱- (۳۰) . تفسیر کنزالدقائق, ج۹, ص۴۴۵ _ ۴۴۷.

۲- (۳۱) . سوره فرقان, آیه ۶۳.

۳- (۳۲) . نهج البلاغه, خطبه ۸۷.

۴- (۳۳) . مصباح المتهجّد, ص۷۵۱.

۵- (۳۴) . الکشاف, ج۳, ص۲۹۶.

مطلب دیگر اینکه در بخشهای قبلی فرمودنـد عبادالرحمان این اوصاف را دارنـد این کارها را نمی کنند آنها که عادل اند این کارها را نمی کننـد دفعاً, اگر در بین اینها کسـی ــ معاذ الله ــ مرتکب شـد رفعاً با توبه ترمیم می کند. در روایات ما هست که هرگز انسان تبهکـار حین تبهکـاری مؤمن نیست «لا یزنی الزانی و هو مؤمن», (۱) و مانند آن (۲) این نفی ایمـان نفی اعتقادی نیست این کفر عملی است نه کفر اعتقـادی دارد «لاـ یزنی الزانی و هو مؤمن» نظیر (لِلّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلاً وَمَن كَفَرَ فَإِنَّ اللّهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ) (۳) این کفر, کفر عملی است دیگر کفر اعتقـادی که نیست همان طوری که ایمان بخش اعتقـاد دارد بخش اقرار دارد و بخش عمـل, کفر هم سه مرحله دارد کفر اعتقـادی ــ معاذ الله ــ مشـخص است چیست, کفر قولی و کفر فعلی این است که زباناً معصیت بکند یا با دست و پا معصیت بکند اینها کفر عملی است آن روایاتی که دارد «لاـ یزنی الزانی و هو مؤمن» این کفرهـای عملی است نه کفرهـای اعتقـادی بنـابراین جـا برای خلود دیگر نخواهـد بود اگر این چنین شـد (أُولَئِكَ يُجْزَوْنَ الْغُرْفَةَ بِمَا صَبَرُوا) مستحضـرید که این صبر جامع همه حسـناتی است که گفته شـد برای اینکه شـما همه این فضایل را شـمردید و سندش را هم صبر ذکر کردید خب معلوم می شود اقسام سه گانه صبر را زیر پوشش یک عنوان ذکر کردیـد صبر «عن المعصیه» صبر «عنـد المصـیبه» صبر «علی الطـاعه» سه قسم صبر است, (۴) انجـام دادن واجبهای مالی و بـدنی دشوار است خب انسان بایـد صابر باشـد تحمل کنـد هنگام مصیبت نبایـد جزع کند عندالمصیبه باید صابر باشد هنگام ابتلای به گناه باید صبر عن المعصیه داشته باشد این (بِمَا صَبَرُوا) شامل همه اینها می شود برای اینکه اوصافی که ذکر شده (لَا يَزْنُونَ) (۵) است (لَا يَقْتُلُونَ) (۶) است (يَبِيتُونَ) (۷) است پس صبر «علی الطاعه» است صبر «عن المعصـیه» است وماننـد آن, این صبر باید عام باشد. فرمود: (بِمَا صَبَرُوا) نفرمود «بما آمنوا» برای اینکه این صبر همه فضایل را دارد و مسئله صبر در ردیف ستون دین است که فرمود: (اسْتَعِينُوْا بِالصَّبْرِ وَالصَّلاَةِ) (۸) این از بهترین برکـات فضـیلت است مـا واقع نمی دانیم کـار را چه کسـی دارد اداره می کنـد درست است که ما به انـدازه خودمان با هم فکری دیگری بایـد که وضع را تدبیر بکنیم اما این طور نیست که اگر چیزی پیش نیامـد ما جزع کنیم فزع کنیم اوضاع را بهم بزنیم نمی دانیم چه کسـی دارد اداره می کند لذا فرمود: (وَاسْتَعِينُوْا بِالصَّبْرِ وَالصَّلاَةِ) این چنین نیست که روزگار همه اش باید به کام ما باشد به سود ما باشد خیلی از چیزهاست که ما نمی دانیم فرمود: (عَسَى أَن تَكْرَهُوا شَيْئاً وَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ وَعَسَى أَن تُحِبُّوا شَيْئاً وَهُوَ شَرٌّ لَكُمْ) (۹) بنـابراین صبر کردن با انجام دادن وظایف لازم از بهترین فضایل است (وَيُلَقَّوْنَ فِيهَا تَحِيَّةً وَسَلاَماً). در جریان غرفه آن غُرف مبنیه که قبلاً هم گذشت برای افراد که (لَهُمْ دَرَجَاتٌ) (۱۰) (یـک) (هُمْ دَرَجَاتٌ) (۱۱) (دو) آنکه در سوره «آل عمران» است بـا آنکه در سوره «انفـال» است کاملاً فرق می کند بعضـی دارای درجه اند بعضی خودشان درجه اند آنهایی که خودشان درجه اند دیگر در آن آیه لام محـذوف نیست (هُمْ دَرَجَاتٌ) آنهـا که جزء اوسـاط از اهل ایمان انـد لام ذکر شـده فرمود: (لَهُمْ دَرَجَاتٌ) جنّت هم فرق می کنـد در جنّتهـای جسـمانی این مشترک بین ابرار و مقرّبـان است در جنّتهـای روحـانی یک مِیْز کاملی بین ابرار و متّقیان اسـت همـان سوره مبارکه «واقعه» که به خواست خـدا بعـداً خواهـد آمـد آنجا یک اوصاف مشترکی بین مقرّبان و اصـحاب یمین ذکر فرمودند که مشـخص است یک سلسله اوصاف مختص, در سوره مبارکه «واقعه» جریان سابقون را ذکر کردند فرمود: (وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ) (۱۲) اوصـاف و فضـایلی که برای مقرّبون ذکر می کنـد تقریبـاً مشـترک است بین مقرّبون و اصـحاب یمین که جزء ابرارنـد البته در این قسـمت مشترک هم غرف اینهـا و درجات اینها فرق می کنـد فرمود اینها (فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ)انـد (ثُلَّةٌ مِنَ الْأَوَّلِينَ وَقَلِيلٌ مِنَ الْآخِرِينَ عَلَى سُرُرٍ مَوْضُونَةٍ مُتَّكِئِينَ عَلَيْهَا مُتَقَابِلِينَ) (۱۳) در اثنـای اوصاف مشترک وصفی را ذکر کرد که مخصوص آنهاست فرمود این همه مقرّبین روی صندلیها هستند همه روبه رو, روبه رو یعنی روبه رو همه روبه روی هم انـد شـما کجا داریـد که هزار نفر یکجا بنشـینند همه روبه روی هم باشند بالأخره اگر صـف

مستطیل است آن که آخر صف نشسته با اینکه این طرف نشسته روبه روی هم نیستند که ما که نمی دانیم رقم آنها چقدر است که اگر در همین سوره «واقعه» دارد (إِنَّ الْأَوَّلِینَ وَالآخِرِینَ لَمَجْمُوعُونَ إِلَی مِیقَاتِ یَوْمٍ مَعْلُومٍ) (۱۴) خب مقرّبین شاید میلیونها نفر باشند تا قیامت ما نمی دانیم چند نفر مقرّبین هستند که خب این میلیونها نفر همه _ همه یعنی همه! _ روبه روی هم اند شما نگاه کنید در ذیل این آیه بزرگانی که گفتند, گفتند این وقتی است که به حضور الله می رسند آنجا دیگر غیبت نیست همه یکدیگر را می بینند همه روبه روی هم اند وگرنه شما صف بندی کنی صندلی بگذاری میز بگذاری یک میز جرمی و جسمانی بگذاری بالأخره پنج شش نفر مقابل هم اند هر دو نفر مقابل دو نفرند آن که آخر صف نشسته این که این طرف نشسته که این را نمی بیند که اینها بعضی متقابل اند بعضی یمین اند بعضی یسارند بعضی خلف اند اما یک میلیون را شما حداقل یکجا جمع بکنید که همه روبه روی هم اند همه یکدیگر را می بینند این فقط می گویند عند حضور الله که رسیدند و در بخش پایانی سوره مبارکه «قمر» دارد که (إِنَّ الْمُتَّقِینَ فِی جَنَّاتٍ وَنَهَرٍ فِی مَقْعَدِ صِدْقٍ عِندَ مَلِیكٍ مُّقْتَدِرٍ) (۱۵) وقتی به حضور الله رسیدند همه روبه روی هم اند خب این دیگر نصیب اصحاب یمین که نخواهد شد البته کسی نمی داند آنها می رسند یا نمی رسند.

۱- (۳۵) . الکافی, ج ۲, ص ۲۸۵.

۲- (۳۶) . الکافی, ج ۲, ص ۲۸۵.

۳- (۳۷) . سوره آل عمران, آیه ۹۷.

۴- (۳۸) . الکافی, ج ۲, ص ۹۱.

۵- (۳۹) . سوره فرقان, آیه ۶۸.

۶- (۴۰) . سوره فرقان, آیه ۶۸.

۷- (۴۱) . سوره فرقان, آیه ۶۴.

۸- (۴۲) . سوره بقره, آیات ۴۵ و ۱۵۳.

۹- (۴۳) . سوره بقره, آیه ۲۱۶.

۱۰- (۴۴) . سوره انفال, آیه ۴.

۱۱- (۴۵) . سوره آل عمران, آیه ۱۶۳.

۱۲- (۴۶) . سوره واقعه, آیات ۱۰ و ۱۱.

۱۳- (۴۷) . سوره واقعه, آیات ۱۲ _ ۱۶.

۱۴- (۴۸) . سوره واقعه, آیات ۴۹ و ۵۰.

۱۵- (۴۹) . سوره قمر, آیات ۵۴ و ۵۵.

پرسش:

پاسخ: بله الآن ما جسم هم داریم در مسجد اعظم نشستیم این حرفها را داریم این حرفها نه در این زمان است نه در این زمین، حرف را که انسان می گوید در یک زمان است کسی که می شنود در یک زمان است اما آن معارف بلند که زمان و زمین ندارد که الآن ما چطور هستیم جسم ما در مسجد اعظم است گفتن و شنیدن در مسجد اعظم است اما این مطالب در مسجد اعظم است؟! ما از عرش روی فرش داریم سخن می گوییم اینکه مسجد اعظم نیست که الآن هم همین طوریم الآن اینجا نشسته ایم از گفتن و شنیدن لذّت می بریم اینها در مکان است و در قم است و اینها اما آن مطلب در قم است آن حرفها در قم است آن مطالب در قم است این طور که نیست که الآن هم همین طور است آنجا فرمود: (فِي مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِيكٍ مُقْتَدِرٍ) در جریان معراج اینکه می گویند معراج روحانی است نه یعنی ـ معاذ الله ـ حضرت جسم نداشت جسم داشت در همه مراحل اما (دَنَا فَتَدَلَّى) (۱) جسمانی نیست نه اینکه او جسم نداشت او با جسم (دَنَا فَتَدَلَّى) اما (دَنَا فَتَدَلَّى)اش دیگر جسمانی نیست مثل (عِنْدَ مَلِيكٍ مُقْتَدِرٍ) (۲) است مثل الآن که ما اینجا حرف می زنیم این مطالب که دیگر مطالب جسمانی نیست.

آنجا دارد که همه مقرّبین روبه روی هم اند این فرض ندارد مگر به لحاظ آن جریان جنّت روحانی که (فَرَوْحٌ وَرَيْحَانٌ وَجَنَّتُ نَعِيمٍ) (۳) خب فرمود: (لَا يَسْمَعُونَ فِيهَا لَغْواً وَلَا تَأْثِيماً ۞ إِلَّا قِيلاً سَلَاماً سَلَاماً) (۴) این تا اینجا مربوط به مقرّبین (وَأَصْحَابُ الْيَمِينِ مَا أَصْحَابُ الْيَمِينِ ۞ فِي سِدْرٍ مَخْضُودٍ ۞ وَطَلْحٍ مَنْضُودٍ ۞ وَظِلٍّ مَمْدُودٍ ۞ وَمَاءٍ مَسْكُوبٍ ۞ وَفَاكِهَةٍ كَثِيرَةٍ) (۵) این هم شبیه آ نهاست این مشترک بین مقرّبین و اصحاب یمین است اما در بخش پایانی سوره مبارکه «واقعه» آنجا دیگر مختصّات مقرّبین را ذکر کرده فرمود: (فَأَمَّا إِنْ كَانَ مِنَ الْمُقَرَّبِينَ ۞ فَرَوْحٌ وَرَيْحَانٌ وَجَنَّتُ نَعِيمٍ) (۶) نه «فله روحٌ» خودش روح است خودش ریحان است آنها را که دارد آن (جَنَّاتٌ) (۷) را دارد (وِلْدَانٌ مُخَلَّدُونَ) (۸) را دارد (اللُّؤْلُؤِ الْمَكْنُونِ) (۹) را دارد همه اینها را دارد نظیر آنچه در سوره مبارکه «قمر» هست که همه لذایذ جسمانی را دارد عندالله هم هست (۱۰) این عنداللّهی جای همه نیست ابرار را آنجا راه نمی دهند مقرّبین را آنجا راه می دهند خب شما در این غرف مبنیه ملاحظه بفرمایید کسی که اهل غرفه پنجم است این نمی تواند به غرفه بالا برود این نظیر دنیا نیست ولی کسانی که در بالا هستند می توانند پایین بیایند مهمان اینها بشوند در دنیا این آقا که اهل نماز شب نبود آنجا هم طبقه بالا نمی تواند برود و غصّه هم نمی خورد عبادالرحمان را فرمود: (جَعَلُوا الْمَلَائِكَةَ الَّذِينَ هُمْ عِبَادُ الرَّحْمٰنِ) (۱۱) پس ملائکه عبادالرحمان اند مؤمنین هم عبادالرحمان اند در ملائکه هم که (وَمَا مِنَّا إِلَّا لَهُ مَقَامٌ مَعْلُومٌ) (۱۲) کسی غصّه ندارد کسی حسد ندارد هر کدام راضی اند به آنچه خدا به اینها داده مگر ملائکه نسبت به یکدیگر رشک می برند غصّه می خورند حسد دارند بهشتیها هم همین طورند دیگر.

۱- (۵۰) . سوره نجم، آیه ۸.

۲- (۵۱) . سوره قمر، آیه ۵۵.

۳- (۵۲) . سوره واقعه، آیه ۸۹.

۴- (۵۳) . سوره واقعه، ایات ۲۵ و ۲۶.

۵- (۵۴) . سوره واقعه، آیات ۲۷ ـ ۳۲.

۶- (۵۵) . سوره□ واقعه, آيات ۸۸ و ۸۹.

۷- (۵۶) . سوره□ آل عمران, آيه□ ۱۵.

۸- (۵۷) . سوره□ واقعه, آيه□ ۱۷.

۹- (۵۸) . سوره□ واقعه, آيه□ ۲۳.

۱۰- (۵۹) . سوره□ قمر, آيات ۵۴ و ۵۵.

۱۱- (۶۰) . سوره□ زخرف, آيه□ ۱۹.

۱۲- (۶۱) . سوره□ صافات, آيه□ ۱۶۴.

پرسش:

پاسخ: آنها با اینها هستند نه اینها با آنها, خیلیها بودند که در محضر پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) بودند و قرآن می فرماید اینها نگاه می کنند ولی تو را نمی بینند (وَتَرَاهُمْ يَنظُرُونَ إِلَيْكَ وَهُمْ لاَيُبْصِرُونَ) (۱) اینها با بدن پیغمبرند البته با بدن پیغمبر بودن, با بدن امام بودن, با مرحله نازله امام بودن اینها سر جایش محفوظ است در بهشت با آنها محشور بشوند سر جایش محفوظ است اما آن منزلتی که اینها دارند آنها ندارند الآن ممکن است یک مسافر زائری هم بیاید کنار شما بنشیند این از نظر بدن کنار شما نشسته اما این حرفها را که درک نمی کند که لذّتی که شما از این آیات می برید که آن زائری که کنار شما نشسته نمی برد که این هم می گوید من رفتم قم و زیارت کردم و مسجد اعظم رفتم و پای تفسیر نشستم این آمده اما با هم بودند در یک بخش, بی هم بودند در بخش دیگر فرمود اینها با هم نیستند که (وَتَرَاهُمْ يَنظُرُونَ إِلَيْكَ وَهُمْ لاَيُبْصِرُونَ).

مرحوم صدوق(رضوان الله علیه) در امالی در جریان «یا علی أنا مدینه العلم و أنت بابها» (۲) نقل می کند که وجود مبارک پیغمبر به حضرت امیر(سلام الله علیهما) فرمود: «أنا مدینه الحکمه و هی الجنّه و أنت یا علیّ بابها» (۳) اینها مُثبتان اند اینها معارض هم نیستند که ما بگوییم آنجا چون «مدینه الحکمه» است اینها «مدینه العلم» است اینها چطور جمع می شوند نه آن هم هست این هم هست آن مرحله هم هست این مرحله هم هست خود مقرّبین, روح و ریحان اند (یک) خود مقرّبین جنّت نعیم اند (دو) برای مقرّبین روح و ریحان است (سه) برای مقرّبین جنّت نعیم است (چهار) این برای جسمشان است آن برای روحشان است این برای مرحله نازله شان است آن برای مرحله عالیه شان است اینها منافاتی با هم ندارند که ما ناچار بشویم بگوییم (فَرَوْحٌ وَرَيْحَانٌ) (۴) یعنی «فلهم روحٌ و ریحانٌ».

ص: ۷۱۸

۱- (۶۲) . سوره اعراف, آیه ۱۹۸.

۲- (۶۳) . الامالی (شیخ صدوق), ص ۵۶۱.

۳- (۶۴) . الامالی (شیخ صدوق), ص۳۸۸.

۴- (۶۵) . سوره واقعه, آیه ۸۹.

«و الحمد لله ربّ العالمين»

آیات ۷۴ تا ۷۷ سوره فرقان ۹۰/۱۲/۰۹

.Your browser does not support the audio tag

(وَالَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا هَبْ لَنَا مِنْ أَزْوَاجِنَا وَذُرِّيَّاتِنَا قُرَّةَ أَعْيُنٍ وَاجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ إِمَاماً (۷۴) أُولئِكَ يُجْزَوْنَ الْغُرْفَةَ بِمَا صَبَرُوا وَيُلَقَّوْنَ فِيهَا تَحِيَّةً وَسَلاَماً (۷۵) خَالِدِينَ فِيهَا حَسُنَتْ مُسْتَقَرّاً وَمُقَاماً (۷۶) قُلْ مَا يَعْبَؤُا بِكُمْ رَبِّي لَوْلاَ دُعَاؤُكُمْ فَقَدْ كَذَّبْتُمْ فَسَوْفَ يَكُونُ لِزَاماً (۷۷))

پرسش: استاد در رابطه با تبدیل سیّئه به حسنه ..در واقع زمانی صورت می گیرد که..شما فرمودید بین سیّئه و حسنه باید یک مادّه مشترکی باشد تا تبدیل صورت بگیرد.

پاسخ: اشاره شد که تبدیل خارجی در صورتی است که مادّه مشترکی باشد اگر مادّه مشترک نباشد احتیاج به توضیح دارد تبدیل گاهی به لحاظ خود آن صفت است که این احتیاج به توضیح و توجیه دارد گاهی مادّه خارجی را عوض می کنند گاهی شخص را عوض می کنند این سه قسم تبدیل یکسان نیست اگر شیء خارجی را بخواهند تبدیل بکنند خب همان طوری که در جریان تبدیل نار به گلستان تبدیل عصا به اژدها و مانند آن گذشت این هم امکان عقلی دارد هم واقع شده چه اینکه تبدیل جان انسان یک جان خبیث را به طیّب تبدیل بکنند این امکان دارد برای اینکه درست است روح مجرّد است ولی در مقام فعل و تدبیر به بدن وابسته است احکام بدن را دارد سهو و نسیان نشان می دهد که او تغییرپذیر است از نظر ارتباط به بدن, قسم سوم بود که احتیاج به توجیه داشت که صفتی را تبدیل به صفت بکنند سیّئه ای را به حسنه تبدیل بکنند این احتیاج به توجیه داشت. در سوره مبارکه «نور» (وَلَيُبَدِّلَنَّهُم) (۱) آنجا روشن شد که تبدیل به لحاظ خود شخص است یعنی این مؤمنین خائف را مؤمنان مطمئن کرد یعنی یک انسان خائف را آمِن کرد این ممکن است یا در جریان معاد در سوره مبارکه «نساء» گذشت که (نَضِجَتْ جُلُودُهُم بَدَّلْنَاهُمْ جُلُوداً غَيْرَهَا) (۲) این تبدیل چه در سوره «نور» چه در سوره «نساء» به اشخاص تعلّق گرفته (بَدَّلْنَاهُمْ) اینجا می شود به معنی تعویض باشد یعنی به جای آن جلود یک جلود دیگری به اینها دادیم چه در سوره «نور» چه در سوره «نساء» تبدیل به اشخاص و نفوس تعلّق گرفته اما در آیه محلّ بحث تبدیل سیّئه به حسنه است این است که توجیه می خواهد و توجیهش به همین راههایی بود که گذشت.

ص: ۷۱۹

۱- (۱) . سوره نور, آیه ۵۵.

۲- (۲) . سوره نساء, آیه ۵۶.

فرمود این گروهی که (وَعِبَادُ الرَّحْمنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرضِ هَوْناً وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلاَماً) (۱) پاداش آنها این است که (أُولئِكَ يُجْزَوْنَ الْغُرْفَةَ) اینها کسانی اند که تنها به فکر خودشان نیستند یعنی مراحل پنج گانه را پشت سر گذاشتند معرفت پیدا کردند به دین و قرآن و عترت و معارف الهی هجرت پیدا کردند از جهل علمی به علم از جهالت عملی به عدل

هجرت کردند در این هجرت هم سرعت گرفتند در این سرعت هم سبقت گرفتند بعد از گذشت این مراحل چهارگانه از خدا می خواهند خدایا ما که سریعاً به توفیق شما آمدیم و جلو افتادیم و پیشگام شدیم پشت سریها را هم دریابیم این توفیق را به ما بده (وَاجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ إِمَاماً) عدّه ای که غالباً تفکّر ادبی دارند به این فکرند که چطور این امام کلمه مفرد است و آن «نا» که ضمیر متکلّم مع الغیر است کثرت را نشان می دهد نگفتند «واجعلنا للمتّقین ائمه» به این فکر بودند که یا امام جنس است همه را شامل می شود یا امام بر وزن صیام جمع عام است نظیر صیام که جمع صائم است جمع مکسّر (۲) این دو وجه, وجه ادبی است و قابل قبول اما آن نکته های اساسی که قرآن به آن سمت سوق می دهد آنها قدری مغفول واقع شد و آن این است که این کثرت به وحدت برمی گردد هیچ کثرتی بین اینها نیست اینها یک واقعیّت اند اگر درباره اهل بیت(علیهم السلام) وارد شده است که اینها از نور واحدند درست است که در آن مراحل مخزن الهی کثرت نیست ولی بالأخره اینها کثیرند دیگر, اما همه اینها یک حقیقت اند هیچ اختلافی بین اینها نیست هر کدام به جای دیگری اگر بود همان کار را انجام می داد بنابراین چه شما بفرمایید که اینها چهارده نفرند درست گفتید, چه بفرمایید یک نفرند درست گفتید «کلّهم من نور واحد» (۳) نه یک مفهوم دارند یا در مخزن الهی یک چیزند خب در مخزن الهی خیلی از چیزها یک چیز است. این قسم از آیات دارد که مردان الهی یک واقعیّت اند اینکه گفته شد «متّحد جانهای شیران خداست» (۴) همین است مثل اینکه شما همه حقایق را هر چه آن زید می گوید این عمرو می گوید, هر چه را این عمرو می گوید آن زید می گوید چون اینها از خودشان که ندارند از وحی الهی دارند از مکتب الهی دارند نه مکتب الهی کثرت پذیر است نه اینها شِقاق و نفاق و اختلافی دارند پس جا برای کثرت نیست درست است که اینها چهارده نفرند یا ۱۲۴۰۰۰ نفرند ولی بالأخره یک واقعیّت اند. یک تعبیر لطیفی سیدناالاستاد(رضوان الله علیه) دارد که اینها یک صفّ اند (۵) این یک صف که ایشان در المیزان تعبیر کرده می تواند ناظر به این بخش باشد اینها یک واقعیّت اند یک نورند خب اگر شما اختلاف محمود را بگذاری و اختلاف مذموم را برداری می شوند یک واقعیّت دیگر. در ذیل آیه ۲۱۳ سوره مبارکه «بقره» گذشت که اختلاف دو قسم است یک اختلاف مذموم است و یک اختلاف محمود و ممدوح, اختلاف ممدوح و محمود آن است که هر کدام گوشه ای از عالم را دارند اداره می کنند چشم و گوش اختلاف دارند اما اختلاف محمود و ممدوح یکی مسئول شنیدن است یکی مسئول دیدن است اینها هر کدام کار خودشان را می کنند این چنین نیست که با هم درگیر باشند (وَمَا مِنَّا إِلَّا لَهُ مَقَامٌ مَعْلُومٌ) این اختلاف محمود است یک قسم دیگر از اختلاف است که آن هم محمود و ممدوح است که این در ذیل همان آیه ۲۱۳ مشخص شد مثل اختلاف کَفّتی المیزان به تعبیر سیدناالاستاد (۶) این ترازو این میزان یک شاهینی دارد و دوتا کفّه در یک کفّه وزن می گذارند در یک کفّه موزون مثلاً در یک کفّه سنگ می گذارند در کفّه دیگر نان این دو کفّه اگر وزن و موزون با هم یکسان بود یعنی یک کیلو سنگ گذاشتند یک کیلو نان اینها با هم هماهنگ اند اما اگر وزن بیشتر بود یا موزون بیشتر بود اینها مختلف اند و این اختلاف, اختلاف مقدّس و منزّه است اختلاف بدی نیست چون هر دو می گویند که باید عدل محفوظ باشد اگر وزن سنگین تر بود موزون را همراهی نمی کند می گوید شما کم داری باید اضافه کنی اگر موزون بیشتر بود وزن کمتر بود موزون وزن را همراهی نمی کند می گوید من نمی آیم همراه شما, شما برو بالا من همین جا هستم پایین هستم مگر اینکه بر شما بیفزایند. اگر بین کفّتی المیزان اختلاف است یک اختلاف محمود و ممدوحی است چون هر دو خواهان عدل اند این طور نیست که این مخالف او باشد او مخالف این باشد هر دو می گویند ما می خواهیم عدل برقرار بشود مساوات برقرار بشود مواسات برقرار بشود این یک اختلاف محمود است اما اگر میزان درست بود وزن درست بود موزون درست بود یک فروشنده ای آمده تطفیف طَف کرده قلیل کرده شده مُطفّف از این به بعد (وَيْلٌ لِلْمُطَفِّفِينَ) (۷) این ترازو را دست کاری کرده این یا

وزن را کم کرده یا موزون را کم کرده از این به بعد یک اختلاف مذمومی پیش می آید فرمود: (وَمَا اخْتَلَفَ فِيهِ إِلَّا الَّذِينَ أُوتُوهُ مِن بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمُ الْبَيِّنَاتُ بَغْياً بَيْنَهُمْ) (۸) از این به بعد یک اختلاف مذموم است اما دو نفر که دارند بحث می کنند تا حق روشن بشود یک مناظره خوبی است یک اختلاف خوبی است اختلاف نظر است تا حق روشن بشود بنابراین اختلاف اگر قبل العلم باشد محمود و ممدوح است بعدالعلم باشد مذموم است این ذوات قدسی عالمانه دین را می شناسند و عادلانه و معصومانه عمل می کنند لذا هیچ اختلافی بینشان نیست نور واحدند شاگردان آنها هم نور واحدند اینهایی که می گویند ما را رهبران متّقیان قرار بده درست است که اگر می فرمود در آیه «واجعلنا للمتّقين ائمه» به حسب ظاهر آن جمع با متکلّم مع الغیر هماهنگ بود اما اینها یک حرف دارند یک مقصد دارند یک راه دارند اینها امامین نیستند چه رسد به ائمه لذا مفرد آورده شده اینکه می بینید در قرآن کریم هر وقت سخن از انبیا آمده فرمود: (مُصَدِّقاً لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ) (۹) یعنی این ۱۲۴۰۰۰ نفر یک نفرند چون همه از یک جا آمدند ما را به یک جا دعوت می کنند خودشان هم نه عیب دارند نه نقص بنابراین جا برای کثرت نیست لذا هر لاحقی مصدّق سابق است (مُصَدِّقاً لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ), (مُصَدِّقاً لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ) این می شود که مفرد آورده فرمود: (وَاجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ إِمَاماً) این گونه افراد آن غُرف مبنیه بهشت برای اینهاست (یک) مخلّد در آنها هستند (دو) هم قرّه العین اینهاست به نحو دوام هم قرارگاه اینهاست به نحو دوام (سه و چهار) جای خوبی هم هست هم به یکدیگر که می رسند (دَعْوَاهُمْ فِيهَا سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ وَتَحِيَّتُهُمْ فِيهَا سَلاَمٌ) (۱۰) هم از آن طرف (وَالْمَلاَئِكَةُ يَدْخُلُونَ عَلَيْهِم مِن كُلِّ بَابٍ □ سَلاَمٌ عَلَيْكُم) (۱۱) هم فرشته ها سلام دارند هم خود اینها نسبت به یکدیگر سلام دارند این تنوین (تَحِيَّةً وَسَلاَماً) یا تنکیر (تَحِيَّةً وَسَلاَماً) برای تفخیم است و تعظیم اینها با این جلال و شکوه هستند و در نشئه ای هستند که اگر میلیونها سال یا میلیاردها سال بمانند خسته نمی شوند هیچ خستگی نیست یعنی نشئه ای است که منزّه از آثار حرکت و خستگی و امثال ذلک است. (خَالِدِينَ فِيهَا حَسُنَتْ مُسْتَقَرّاً وَمُقَاماً) آن گاه چون در فضای مکه این سور ه نازل شد و حکومت رسمی آنها حکومت جهل علمی و جاهلیّت عملی بود در پایان نسبت به همین مشرکان و کفار و بت پرستان مکه و کج رویهای آنها فرمود: (قُلْ مَا يَعْبَؤُا بِكُمْ رَبِّي لَوْلاَ دُعَاؤُكُمْ) فرمود به اینها بگو حالا این (مَا) یا «ما»ی استفهام انکاری است یا «ما»ی نافیه است فرمود ما چهار مطلب را با شما درمیان گذاشتیم دوتا ثبوتی دوتا سلبی ما گفتیم آن وزن و وزین بودن و مُتقن بودن برای وحی و علوم الهی است و این وحیِ وزین و سنگین دلپذیر است آسان است فطرت پذیر است هم این وحی و این قول, قول ثقیل و وزین است (إِنَّا سَنُلْقِي عَلَيْكَ قَوْلاً ثَقِيلاً) (۱۲) أی وزیناً که «إنّی تارک فیکم الثقلین» (۱۳) از این قبیل ثقل و وزنه است و هم دلپذیر است چون مطابق با فطرت است با درون شما هماهنگ است (وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِن مُدَّكِرٍ) (۱۴) ما چیزی بر شما تحمیل نکردیم اگر یک آب گوارایی به شما می دهیم چون عطش دارید اگر یک نان حلالی به شما بدهیم چون گرسنه هستید آن گرسنگی این نان را به خوبی جذب می کند آن تشنگی این آب را به خوبی جذب می کند ما یک چیز زایدی به شما ندادیم بر شما تحمل نکردیم این می شود آسان این دو صفت از اوصاف ثبوتی قرآن کریم است دو صفت از اوصاف سلبی قرآن کریم هم ذکر کرد فرمود ما قول ثقیل دادیم قول وزین دادیم این وزنه دارد این سنگین است اما دشوار نیست این مثل سنگ نیست که حمل کردنش سخت باشد این سخت نیست (یک) و سست نیست آسان است (این دو) فرمود این کتاب خفیف و تهی مغز و سبک مایه نیست (وَلاَ يَسْتَخِفَّنَّكَ الَّذِينَ) (۱۵) کذا و کذا در جریان قوم فرعون هم فرمود فرعون (فَاسْتَخَفَّ قَوْمَهُ) (۱۶) خفیف یعنی سبک, سبک سر, سبک مایه, تهی مغز فرمود این قرآن آسان است ولی سبک نیست سنگین است ولی سخت نیست این یَسیر و آسان بودن آن و عُسر نداشتن آن دو صفت سلبی را به همراه دارد یکی اینکه سبک مغز نیست خفیف نیست در عین حال که آسان است یکی اینکه سخت نیست در عین حال که وزین است پس وزین

است و آسان دو صفت ثبوتی, سخت نیست و سست نیست دو صفت سلبی فرمود ما این کتاب را به شما دادیم این کتاب جامعه را سنگین کرده آنها که با این کتاب نیستند گاهی می فرمایند: (وَقَدِمْنَا إِلَى مَا عَمِلُوا مِنْ عَمَلٍ فَجَعَلْنَاهُ هَبَاءً مَّنْثُوراً) (۱۷) که در همین سور ه خواندیم در سوره مبارکه «نور» فرمود: (أَعْمَالُهُمْ كَسَرَابٍ بِقِيعَةٍ يَحْسَبُهُ الظَّمْآنُ مَاءً) (۱۸) که قبلاً گذشت در بخش پایانی سوره مبارکه «کهف» فرمود ما در روز قیامت برای اینها ترازو وضع نمی کنیم (فَلَا نُقِيمُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَهِ وَزْناً) (۱۹) خب ما ترازو نصب بکنیم که چه چیزی را بسنجیم اگر اینها عملی داشته باشند بله خب می سنجیم اما کسی با دست خالی آمده ترازو برای چه نصب بکنیم؟! نعم یک ترازوی خاص است که درکات اینها را می سنجد که کدام شخص در درکه پنجم در درکه ششم در درکه اسفل قرار بگیرد آن کفر و سیّئه و نفاق و شقاق و آ نها را با یک ترازوی دیگر می سنجیم اما حالا آن ترازویی که خیرات و عقاید حقّه و علوم الهی و اعمال صالحه را می سنجند برای اینها ما چه نصب بکنیم بر خلاف کسانی که (خَلَطُوا عَمَلاً صَالِحاً وَآخَرَ سَيِّئاً) (۲۰) برای آنها ترازو نصب می کنیم اما برای مشرکی که با دست خالی آمده (وَأَفْئِدَتُهُمْ هَوَاءٌ) (۲۱) دلهای تهی و مغز تهی و دست خالی آمدند ما چه چیزی را بسنجیم؟! لذا فرمود: (فَلَا نُقِيمُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَهِ وَزْناً) (۲۲) برای اینها ترازوی سنجش حسنات نیست البته ترازوی سنجش درکات و سیّئات هست این می شود قرآن پس اگر کسی با قرآن بود می شود وزین ثقیل ثَقل خود قرآن ثقل است عترت ثقل است و مانند آن. متّقیان کسانی اند که این امور را انجام دادند می شوند افراد سنگین و وزین جامعه را هم به همین ثِقل دعوت می کنند الآن شما می بینید در فضایی زندگی می کنید که شنیدن این اخبار دردآور است چه اینکه انسان از نزدیک ببیند _ معاذ الله _ قرآن را مثلاً اهانت می کنند همین استکبار همین سربازان استکبار در همین افغانستان آنها که اول اجازه نداشتند جرأت نمی کردند به قرآن اهانت بکنند که آنها اول یک سلسله افرادی به نام طالبان ساختند به نام القاعده ساختند به نام بن لادن ساختند به نام منافقین ساختند هر جنایتی را به دست اینها عمل کردند و نشان دادند و اسلام هراسی را در بین مردم رواج دادند گفتند اسلام یعنی طالبان اسلام یعنی القاعده اسلام یعنی بن لادن اسلام یعنی منافقین بعد دست زدند به قرآن سوزی این چنین نبود که اینها اول به خودشان اجازه بدهند که قرآن بسوزانند که البته اینها باید بدانند که ممکن است که طولی نکشد که اوباما و امثال اوباما گرفتار سرنوشت قذّافی و امثال قذّافی بشوند (إِنَّ رَبَّکَ لَبِالْمِرْصَادِ) (۲۳) همان خدایی است که حالا یا به برکت امام هشتم(سلام الله علیه) بود یا خونهای پاک شهدا یا هر دو در همان منطقه طبس دوتا کار را کرد دیگر یکی با شن یک مقدار مشکل را حل کرد یکی هم جریان همین هواپیمای جاسوسی بی سرنشین خب اینها که نمی شود گفت _ معاذ الله _ اتفاق است و دری به دیوار خورد و این طور شد که مگر در جریان جنگ احزاب غیر از این بود مگر در آنجا غیر از اینکه یک مُشت شن مسئله را حل کرد اینجا که کسی خبر نداشت که خود امام(رضوان الله علیه) فرمود ما هیچ خبر نداشتیم این شن آمده مأموریت خودش را انجام داده در جریان طبس کار را حل کرده حالا فرق نمی کند برکت قرآن باشد عترت باشد نزدیک ثامن الحجج است به برکت امام هشتم باشد خونهای پاک شهدا باشد بالأخره (إِنَّ رَبَّکَ لَبِالْمِرْصَادِ). (۲۴)

۱- (۳) . سوره فرقان, آیه ۶۳.

۲- (۴) . الکشاف, ج۳, ص۲۹۶.

۳- (۵) . ر.ک: الامالی (شیخ صدوق), ص۲۳۶; ر.ک: الغیبه (نعمانی), ص۹۳.

۴- (۶) . مثنوی معنوی, دفتر چهارم, بخش ۱۷.

۵- (۷) . المیزان, ج۱۵, ص۲۴۵.

۶- (۸) . المیزان, ج۸, ص ۱۵۸ و ... .

۷- (۹) . سوره□ مطففین, آیه□ ۱.

۸- (۱۰) . سوره□ بقره, آیه□ ۲۱۳.

۹- (۱۱) . سوره□ بقره, آیه□ ۹۷; سوره□ مائده, آیه□ ۴۶.

۱۰- (۱۲) . سوره□ یونس, آیه□ ۱۰.

۱۱- (۱۳) . سوره□ رعد, آیات ۲۳ و ۲۴.

۱۲- (۱۴) . سوره□ مزمل, آیه□ ۵.

۱۳- (۱۵) . الامالی (شیخ صدوق)، ص ۴۱۵.

۱۴- (۱۶) . سوره□ قمر, آیات ۱۷, ۲۲, ۳۲ و ۴۰.

۱۵- (۱۷) . سوره□ روم, آیه□ ۶۰.

۱۶- (۱۸) . سوره□ زخرف, آیه□ ۵۴.

۱۷- (۱۹) . سوره□ فرقان, آیه□ ۲۳.

۱۸- (۲۰) . سوره□ نور, آیه□ ۳۹.

۱۹- (۲۱) . سوره□ کهف, آیه□ ۱۰۵.

۲۰- (۲۲) . سوره□ توبه, آیه□ ۱۰۲.

۲۱- (۲۳) . سوره□ ابراهیم, آیه□ ۴۳.

۲۲- (۲۴) . سوره□ کهف, آیه□ ۱۰۵.

۲۳- (۲۵) . سوره□ فجر, آیه□ ۱۴.

۲۴- (۲۶) . سوره□ فجر, آیه□ ۱۴.

پرسش:

پاسخ: نه, کم حوصله نیستیم ما وظیفه هم داریم که آن دومی است که می خواهم عرض کنم. اوّلی این است که او باید بداند یعنی سران استکبار باید بدانند که سرنوشت قذّافی آنها را تعقیب می کند این کتاب, کتابی نیست که بشود با او بازی کرد ما قبلاً ـ خواندیم از مرحوم کاشف الغطاء که از بزرگان فقهای ماست(رضوان الله علیه) که مرحوم صاحب جواهر درباره او می گوید من فقیهی به حدّت ذهن کاشف الغطاء ندیدم ایشان در کتاب قیّم کشف الغطاء می گوید این قرآن آمده مسیحیّت را آبرو داده کلیمیّت را آبرو داده اگر قرآن نبود نه مسیحیّت می ماند نه کلیمیّت این آمده مریم(سلام الله علیها) را به عنوان عذرا معرفی کرده مطهّره معرفی کرده عیسی را موسی را اینها را به عنوان معصوم معرفی کرده با وحی معرفی کرده خدا را منزّه از آن دانسته که پایین بیاید با یعقوب کشتی بگیرد (۱) آن تورات محرّف و آن انجیل دست خورده نمی توانست بماند و دین را نگهدارد الآن هم کلیسا اگر مانده است به برکت مسجد مانده است الآن اگر مسیحیّت و یهودیّت مانده است به برکت اسلام مانده است انبیا را معرفی کرده عصمت را ثابت کرده ماورای طبیعت را ثابت کرده وحی را ثابت کرده لذا مسیحیّت را نگه داشته یهودیّت را نگه داشته مریم را با عظمت نگه داشته چنین کتابی است! حالا کسی بیاید ـ معاذ الله ـ با او بازی کند این را مطمئن باشند (إِنَّ رَبَّکَ لَبِالْمِرْصَادِ) این عقیده ماست درباره ذات اقدس الهی.

اما وظیفه ما چیست؟ به ما ذات اقدس الهی فرمود نه بیراهه بروید نه راه کسی را ببندید به کسی حمله نکنید تجاوز نکنید تعدّی نکنید اما استوار باشید مقاوم باشید عاقل باشید خردمدار باشید (وَلْیَجِدُوا فِیکُمْ غِلْظَةً) (۲) که به مناسبتی هم در همین زمینه بحث شد این (وَلْیَجِدُوا فِیکُمْ غِلْظَةً) امر غایب است یعنی حتماً باید آنها احساس بکنند شما ستبرید خب اگر کسی مثل سلسله جبال البرز بود که کسی نمی تواند با کلنگ و بیل به جنگ این سلسله برود که فرمود شما آن قدر باید نیرومند و قوی باشید که دشمن بفهمد نمی شود با شما کنار نیامد باید آرام بگیرد این (وَلْیَجِدُوا) یعنی (وَلْیَجِدُوا) این درست است امر غایب است آنها که خدا را قبول ندارند چه برسد به اینکه امر او را اطاعت کنند فرمود شما باید طرزی باشید که الاّ ولابد به حس آنها بیاید که شما کوهید اگر ـ خدای ناکرده ـ در بین شما اختلافی باشد ـ خدای ناکرده ـ ناامنی باشد آنها احساس هراس نمی کنند احساس استقلال نمی کنند.

ص: ۷۲۱

۱- (۲۷) . ر.ک: کشف الغطاء (ط.الحدیثه), ج۴, ص۳۲۳.

۲- (۲۸) . سوره توبه, آیه ۱۲۳.

الآن موقع انتخابات است ما از همه باید قدردانی کنیم همه را باید دعا کنیم هم مسئولان را هم آن بزرگوارانی که کاندیدا شدند هم مردمی که دارند رأی می دهند که همه اینها ان شاءالله مشمول ادعیه ذاکیه ولیّ عصر باشند که با جلال و شکوه انتخابات برگزار بشود اما و صد اما باید مواظب زبانمان باشیم ــ خدای ناکرده ــ پشت سر کسی حرف نزنیم اوصاف ثبوتی خودمان را بگوییم خدمات خودمان را بگوییم برنامه های خودمان را بگوییم هیچ کسی را اهانت نکنیم تخریب نکنیم این نمی ماند ــ نمی ماند یعنی نمی ماند! ــ این عالم حسابی دارد کتابی دارد اگر کسی ــ خدای ناکرده ــ بی حساب وارد شد باحساب بیرونش می کنند مگر همین مجلس نبود, همین مجلس نیست که عدّه ای حَسن الورود شدند و سیّءالخروج خب چرا صلاحیّت بعضیها را در اثر اتّهام شرکت در این اختلاس سه هزار میلیاردی رد کردند خب چطور می شود یک انسان حَسن الورود می شود و سیّءالخروج می شود با خوش نامی وارد می شود با بدنامی بیرونش می کند این هست اگر هست ما در تمام لحظات باید طیّب و طاهر باشیم مواظب زبانمان, گفتارمان, چشممان باشیم همه اش حساب دارد این طور نیست که رقم نفحات ما را فرمود بدانید ذات اقدس الهی عدد انفاس شما را حساب می کند چندتا نفس کشیدیم چطور داریم نفس می کشیم برای چه کسی داریم نفس می کشیم یک وقت است یک کسی حرف کسی را نزد کسی آورده طوری نفس می کشد که بگوید او کار بد کرده حرف ما در او اثر نمی کند بر اساس این نفس, عقاب می شود این نفس حساب دارد چه رسد به قدم و اِقدام و قلم و اینها بنابراین چه چیزی بهتر از این نورانیّت خب به ما نگفتند شما بروید زیارت وارث بخوانید به ما نگفتند در زیارت وارث به شهدا عرض کنید شما آمدید این ایران را طیّب و طاهر کردید «طِبتم و طابت الأرض الّتی فیها دُفنتم» (۱) اینکه مخصوص سیّدالشهداء(سلام الله علیه) نیست که بعضی از زیارتها خب البته مخصوص خود سیّدالشهداء است که کسی در آنجا شرکت ندارد اما بالأخره افرادی که جزء شاگردان حضرت بودند همینها هستند دیگر ما به اینها عرض می کنیم سلام ما بر شما, شما این کشور را طیّب و طاهر کردید خب کشوری که ــ معاذ الله ــ در آن دروغ باشد خیانت باشد تهمت باشد افترا باشد این طیّب و طاهر است؟! امر خالی از این دو نیست یا ــ معاذ الله ــ این کشور طیّب و طاهر نیست یا ــ خدای ناکرده ــ بساط ما را جمع می کنند ما از دومی باید بترسیم کشور, کشور طیّب و طاهری است یعنی این عزیزانی که رفتند شهید شدند هرگز به این فکر نبودند که به مقامی برسند آنها صریحاً وقتی که مسئولین می گفتند ما دیگر امکاناتمان بیش از این نیست می گفتند یا اعدام یا اعزام آن که شناسنامه اش را دست کاری می کند تا سنّش بالغ بشود مثلاً برود آنجا خون بدهد این آمده این کشور را طیّب کرده طاهر کرده این دین ماست این مثل نماز ماست این مثل قرآن ماست به اینها عرض می کنیم شما این کشور را طیّب کردید خب حالا کشور طیّب را به ما دادند دیگر ما باید این طهارت را حفظ بکنیم طهارتش این است که مسئولین ما در صلاحیّت, طیّبانه و طاهرانه باشند, خود عزیزانی که کاندیدا شدند, طیّبانه و طاهرانه باشند, آن بزرگوارانی که شرکت می کنند و رأی می دهند, طیّبانه و طاهرانه باشند, آنهایی که تبلیغ می کنند, طیّبانه و طاهرانه باشند تا اینکه ما راه شهدا را ادامه بدهیم روسفید باشیم این می شود ﴿وَلْیَجِدُوا فِیکُمْ غِلْظَةً﴾ (۲) این کشور را ستبر می کند آن وقت اوباما کیست آمریکا کیست؟! مگر کسی ممکن بود انگلیس را گوشش را بگیرد بیرون بکند همین مجلس این کار را کرده همین ایران این کار را کرده مگر ممکن بود کسی با انگلیس این طور حرف بزند سفیر انگلیس را احضار بکند [بگوید] برو بیرون, [بگوید] چشم! این اصلاً در افسانه بود برای ایران این قدرت از کجا پیش آمد همین ﴿وَلْیَجِدُوا فِیکُمْ غِلْظَةً﴾ است دیگر خب چرا ما شاکر نباشیم؟! بنابراین هر کسی حرف ما را گوش می دهد در هر جا هستیم در روستا هستیم در شهر هستیم در حوزه هستیم در دانشگاه هستیم به عزیزان و دوستانمان سفارش بکنیم که مواظب زبانشان, قلمشان, قدمشان باشند تا نظام الهی طیّب و طاهر به دست صاحب اصلی اش برسد ان شاءالله.

۱- (۲۹) . مصباح المتهجّد, ص۷۲۳.

۲- (۳۰) . سوره توبه, آیه ۱۲۳.

«و الحمد لله ربّ العالمین»

آیات ۷۴ تا ۷۷ سوره فرقان ۹۰/۱۲/۱۰

.Your browser does not support the audio tag

(وَالَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا هَبْ لَنَا مِنْ أَزْوَاجِنَا وَذُرِّيَّاتِنَا قُرَّةَ أَعْيُنٍ وَاجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ إِمَاماً (۷۴) أُولئِكَ يُجْزَوْنَ الْغُرْفَةَ بِمَا صَبَرُوا وَيُلَقَّوْنَ فِيهَا تَحِيَّةً وَسَلاَماً (۷۵) خَالِدِينَ فِيهَا حَسُنَتْ مُسْتَقَرّاً وَمُقَاماً (۷۶) قُلْ مَا يَعْبَؤُا بِكُمْ رَبِّي لَوْلاَ دُعَاؤُكُمْ فَقَدْ كَذَّبْتُمْ فَسَوْفَ يَكُونُ لِزَاماً (۷۷))

عصاره سوره مبارکه «فرقان» این شد که عناصر محوری اصول دین را بیان فرمود براهینش را هم اقامه فرمود برخورد مستکبرانه و جاهلانه کفّار حجاز را هم ذکر کرد و برخورد مؤمنان خاضع و خاشع را هم ذکر کرد نتیجه هر کدام را اعم از پاداش و کیفر بیان فرمود در جریان عبادالرحمان بعد از اینکه اوصاف علمی و عملی فراوانی از اینها ذکر کرد نقل فرمود که اینها از ذات اقدس الهی گذشته از صلاح و سَداد خانوادگی, امامت جامعه را هم خواستند. در سوره مبارکه «شعراء» آیه ۸۴ از وجود مبارک ابراهیم جریان (وَاجْعَل لِي لِسَانَ صِدْقٍ فِي الْآخِرِينَ) را هم نقل کرد که انسان از ذات اقدس الهی درخواست می کند که ماندگار باشد نام او بماند سیره و سنّت او بماند این «الْعُلَمَاءُ بَاقُونَ مَا بَقِيَ الدَّهْرُ» [(۱)] را از خدا مسئلت می کند اینکه فرمود: (وَاجْعَل لِي لِسَانَ صِدْقٍ فِي الْآخِرِينَ) یعنی در بین آیندگان من خوش نام باشم نام حق نام صدق نام عدل و نام فضیلتِ من مطرح باشد این همان است که «الْعُلَمَاءُ بَاقُونَ مَا بَقِيَ الدَّهْرُ» مستحضرید که یکی از بهترین القاب وجود مبارک ولیّ عصر(ارواحنا فداه) همین بقیّهالله است اما این بقیّهالله قبل از اسلام هم مطرح بود در اسلام هم مطرح است منتها خاتِم و خاتَمش وجود مبارک امام زمان است قرآن کریم از عالمان دین در ادوار گذشته به عنوان (أُولُوا بَقِيَّةٍ) [(۲)] یاد می کند عالمان دین روحانیون بقیّهالله اند منتها وجود مبارک ولیّ عصر بالاصاله است اینها بالتبع, آنها در نظام خلقت بین مخلوقها بالذّات اند اینها بالعرض آن حضرت بالحقیقت است اینها بالمجاز یک روحانی می تواند بقیّهالله باشد زیرا او لله فکر می کند لله عمل می کند لوجه الله سخن می گوید و وجه الله هم ماندنی است در قرآن کریم از علمای پیشین چنین یاد کرد (أُولُوا بَقِيَّةٍ) بعضیها جزء اولواالألباب اند بعضی جزء اولواالأبصارند بعضی کذا و کذا بعضی جزء اولوا بقیّه اند کسانی که صاحب مقام بقیّهاللّهی اند اینها جزء اولوابقیّه اند یعنی والی بقایند مالک بقایند خدا بقا را به اینها تملیک کرده است چون این بیان در قرآن کریم آمد وجود مبارک حضرت امیر(سلام الله علیه) فرمود: «الْعُلَمَاءُ بَاقُونَ مَا بَقِيَ الدَّهْرُ» [(۳)] خب چه چیزی بهتر از اینکه انسان نمیرد و از بین نرود گرچه هیچ کس از بین نمی رود ولی از خاطره ها محو می شوند و نسیاً منسیاً می شوند اما عالمان دین می بینید همچنان زنده اند شما الآن در حوزه های علمیه روزی هزارها بار افراد می گویند قال الشهید(رحمه الله), قال الشهید(رحمه الله) خب این لسان صدق است دیگر این بقیّهالله است دیگر منتها آن حضرت بالأصل بقیّه الله است اینها بالتّبع آن حضرت بالأصل امام است اینها بالتّبع امام اند بنابراین این مقامی است که خواستنش از ذات اقدس الهی نقص نیست این ریاست دنیایی و مادّی نیست که انسان از خدا طلب نکند این (وَاجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ إِمَاماً) یعنی ما را امام متّقیان قرار بده ما را بقیّهالله قرار بده ما را ماء معین قرار بده یکی از القاب وجود مبارک حضرت ماء معین است همین ماء معین را درباره عالمان دین هم می گویند ماء معین مائی است که «تَناله الدلاء و تراه العیون» آن آبی که در زیر زمین مدفون است دیگر مَعین نیست

اما آن آبی که عین و چشم او را می بیند و در دسترس تشنگان است و جاری است می گویند ماء معین در ذیل آیه (قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَصْبَحَ مَاؤُكُمْ غَوْراً فَمَن يَأْتِيكُم بِمَاءٍ مَعِينٍ) (۴) آنجا روایاتی هست که بر وجود مبارک حضرت تطبیق شده (۵) از القاب عالمان دین هم این است که اینها ماء معین اند اینها با کتاب نوشتنشان با درسشان با بحثشان با امامتشان با موعظه شان معارف دین را در جامعه جریان می دهند خب چه نعمتی بهتر از این اینکه مقام دنیا نیست که اگر کسی بخواهد به دنبال دنیا رفته است که این یک مقام معنوی است قرآن هم تجلیل کرده اِجلال کرده تجویز کرده اکرام کرده که اینها بگویند خدایا (وَاجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ إِمَاماً) در بیانات نورانی حضرت امیر هست که کسی که امام یک جمعیّت شد حالا امام جماعت شد امام جمعه شد امام یک شهر شد هر چه شد این «فَلْيَبْدَأْ بِتَعْلِيمِ نَفْسِهِ قَبْلَ تَعْلِيمِ غَيْرِهِ» (۶) اینها برابر همین آیات محلّ بحث سوره مبارکه «فرقان» یعنی از آیه ۶۳ به بعد عمل کردند دیگر عبادالرحمان این اوصاف را داراست اگر حضرت امیر فرمود: «فَلْيَبْدَأْ بِتَعْلِيمِ نَفْسِهِ قَبْلَ تَعْلِيمِ غَيْرِهِ» اینها شروع کردند به تعلیم نفس و تأدیب نفس و در نهج البلاغه وجود مبارک حضرت امیر، رسول خدا(صلّی الله علیه و آله و سلّم) را به امام مَن اتّقی وصف کرد فرمود: «فهو إمامُ مَن اتّقی» (۷) امام متّقیان است خب این لقب پرافتخار بالأصاله برای آن حضرت است بالتّبع برای شاگردان آنها، اگر روایاتی در کنزالدقائق و امثال ذلک آمده است که این درباره ما اهل بیت است (۸) این حق است چون بالأصاله برای آنهاست شعاع آن برکت آن ریزش آن به شاگردانشان هم می رسد خب همین قرآن است که از عالمان امّتهای گذشته به (أُولُوا بَقِيَّةٍ) (۹) یاد می کند دیگر (أُولُوا بَقِيَّةٍ) یعنی بقیّهالله چه چیزی را قرآن کریم باقی می داند آنچه عند الله است باقی می داند برابر آیه سوره «نحل» که فرمود: (مَا عِندَكُمْ يَنفَدُ وَمَا عِندَ اللَّهِ بَاقٍ) (۱۰) اگر کسی الهی فکر کرد و الهی عمل کرد چه در امّتهای گذشته چه در این امّت می شود (أُولُوا بَقِيَّةٍ) (۱۱) یعنی بقیّهالله منتها شاگرد امام زمان خودش است شاگرد پیغمبر عصر خودش است آن علمای قبلی که اولوابقیّه بودند شاگرد پیغمبر زمانشان بودند الآن اگر کسی جزء (أُولُوا بَقِيَّةٍ) باشد جزء شاگردان وجود مبارک حضرت است این خاصیّتها را دارد.

۱- (۱) . نهج البلاغه، حکمت ۱۴۷.

۲- (۲) . سوره هود، آیه ۱۱۶.

۳- (۳) . نهج البلاغه، حکمت ۱۴۷.

۴- (۴) . سوره ملک، آیه ۳۰.

۵- (۵) . الکافی، ج ۱، ص ۳۴۰.

۶- (۶) . نهج البلاغه، حکمت ۷۳.

۷- (۷) . نهج البلاغه، خطبه ۹۴.

۸- (۸) . تفسیر القمی، ج ۲، ص ۱۱۷؛ تفسیر کنزالدقائق، ج ۹، ص ۴۴۶ و ۴۴۷.

۹- (۹) . سوره هود، آیه ۱۱۶.

۱۰- (۱۰) . سوره نحل، آیه ۹۶.

۱۱- (۱۱) . سوره هود، آیه ۱۱۶.

مطلب بعدی آن است که در این آیه کلمه (وَيَخْلُدْ فِيهِ) (۱) استثنائاً فیه خوانده می شود مثلاً این طور نیست که حالا اگر کسی فیه بخوانـد غلط ادبی باشد این طور نیست ولی خب این طور قرائت شده. بحث قرائت آیات جزء علوم القرآن است یک بحث ساده مختصر یک روز و دو روز و یک هفته نیست اگر ان شاءالله فرصتی مناسب شد در بحثهای علوم القرآن وارد شد آن باید جداگانه بحث بشود که آیا قرائت متواتر است یا متواتر نیست بر فرضی که متواتر نباشد اصلاً متواتر نیست و بعضی مثل حفص و امثال حفص متواترنـد که بحث خاصّ خودش را دارد امـا در جریـان خلود چه از آیات چه از روایات برمی آیـد که موحّد مخلّد در نـار نیست اگر کسـی خـدا را قبـول داشت قیـامت را قبول داشت وحی و نبوّت را قبول داشت همه این اصول را قبول داشت منتها مبتلا شـد به قتل نفس این به انـدازه اینکه این سـیّئه سـنگین آثار تلخ دارد باید عذاب الهی را تحمل کند بعد جزء «عتقاء الله من النار» (۲) می شود دیگر ممکن نیست یـک گناه غیر اعتقادی یعنی گناه جارحه و دست و پا منتهی بشود به خلود به معنای ابدیّت. در روایات است که عدّه ای که به عذاب الهی گرفتار شدند و موحّد بودند اینها از جهنّم نجات پیدا می کنند و روی پیشـنهاد اینها نوشـته است «هولاء الجهنّميون عتقاء الرحمن» اینها بعد عرض می کنند خدایا این وسیله شرمندگی ماست این هم محو می شود و دیگر این «هولاء الجهنّميون عتقاء الرحمن» نوشـته نمی شود (۳) اگر در ذیل آیه حج دارد (وَمَن كَفَرَ) (۴) یعنی کفرِ عملی, کفر عملی یـک عـذاب مـوقّت دارد عـذاب دائم نیست لـذا آیه سوره مبـارکه «نسـاء» را غالبـاً توجیه کردنـد به یکی از دو امری که گـذشت که (مَن يَقْتُلْ مُؤْمِناً) (۵) این یـا از باب تعلیق حکم بر وصف مشعر به علیّت است می باشـد یعنی «مَن قتـل مؤمنـاً لإيمـانه» خب البته این خلود ابـدیّت دارد اما اگر کسـی قتل مؤمناً برای نزاع مالی و امثال مالی آنجا گفتنـد خلود به معنـای مکث طویـل است وگرنه یک گناه از کسـی که موّحـد است معتقـد است همه اصول دین را قبول دارد اصول مـذهب را قبول دارد این نمی شود کیفر ابدی داشـته باشد اما آن (جَزَاءً وِفَاقاً) (۶) که وارد شده است یعنی کیفر مطابق با عمل است و تحدیـد به لحاظ نفی زایـد است نه نفی اقل برای اینکه خـدای سبحان از خیلی از سیّئات عفو می کند تخفیف می دهد (وَيَعْفُوا عَن كَثِيرٍ) (۷) این با آیه سوره «فصلت» منافاتی ندارد در آیه ۲۷ سوره «فصلت» این چنین آمده (فَلَنُذِيقَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا عَـذَاباً شَدِيـداً وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَسْوَأَ الَّذِي كَانُوا يَعْمَلُونَ) این (أَسْوَأَ الَّذِي كَانُوا يَعْمَلُونَ) نه یعنی کیفر ما أسوأ از عمل اینهاست بلکه اینها عمل سیّء دارند و اسوأ گناه صغیر دارند گناه کبیر دارند گناه اکبر, این کلمه (أَسْوَأَ) یا منسلخ از تفضیل است کمـا قیـل یـا به این معناست که ما اینها را به کیفر بـدترین گناهشان می گیریم (۸) نسبت به گناهان میانی کبیر یا صغیر بحث نکردنـد نسبت به گنـاه اکبرشـان بحث کردنـد فرمود مـا اینها را به گناه اکبرشان می گیریم أسوأ آنچه را که اینها انجام دادنـد کیفر می بیننـد نه اسوأ از آنچه انجـام دادنـد یعنی آنهـا گناه کبیر کردنـد ولی ما کیفر گناه اکبر را به اینها می دهیم این معنای آیه نیست یا آنها مبتلا به گناه صغیر شدند ما کیفر گناه کبیر را بر آنها تحمیل می کنیم این چنین نیست «أسوأ من الذی کـانوا یعملون» نیست (أَسْوَأَ الَّذِي كَانُوا يَعْمَلُونَ) بنابراین این کلمه (أَسْوَأَ) یا منسلخ از تفضیـل است کما ذهب الیه بعض یا به این معناست که ما سـنگین ترین کار آنها را در نظر داریم یک وقت است که از آن گناه سـنگین صـرف نظر می کند تخفیف می دهـد به گنـاه صـغیر یـا گنـاه کبیر می گیرد نه گناه اکبر یک وقت است نه, چنین کسانی که در برابر قرآن ایسـتاده انـد به بزرگ ترین گناهشان کیفر داده می شوند از گناهان مادون ساکت است این راجع به (جَزَاءً وِفَاقاً).

ص: ۷۲۴

۱- (۱۲) . سوره فرقان, آیه ۶۹.

۲- (۱۳) . الامالی (شیخ طوسی), ص ۱۸۰.

۳- (۱۴) . تفسیر القرآن العظیم (ابن ابی حاتم), ج۷, ص۲۲۵۶ و ۲۲۵۷.

۴- (۱۵) . سوره آل عمران, آیه ۹۷.

۵- (۱۶) . سوره نساء, آیه ۹۳.

۶- (۱۷) . سوره نبأ, آیه ۲۶.

۷- (۱۸) . سوره مائده, آیه ۱۵; سوره شوری, آیه ۳۰.

۸- (۱۹) . المیزان, ج۱۷, ص۳۸۸.

پرسش: خداوند در جاهایی وعده قطعی داده... آیه ای که دارد (یَقْتُلونَ النّبیینَ بِغیر حقٍّ) بعد دنبالش دارد (وَیَقْتُلونَ الّذینَ یأمرونَ بالقِسطِ مِن النّاس) را به عمد می کُشد آنها اصلاً اعمالشان حبط است (۱) کسی که حبط اعمال است همیشه جایش در جهنم است.

پاسخ: نه خب اگر کسی اعمالش حبط شد عقایدش که حبط نمی شود البته اگر کسی پیغمبر را کُشت که دیگر موحد نیست.

پرسش: اگر آمر به معروف را کشت.

پاسخ: بله آمر به معروف را اگر کشت عذابش محدود است دیگر, آمر به معروف هم دو قسم است یک وقت آمر به معروف را للأمر بالمعروف و النهی عن المنکر می کشد خب بله این که دیگر مسلمان نیست یک وقت نه, در اثر اختلاف مالی می کشد همان آیه سوره «نساء» همین بود دیگر یک وقت است که (مَنْ یَقْتُل مُؤمناً) (۲) أی «لإیمانه» خب بله این مخلّد است «من یقتل الآمر بالمعروف و الناهی عن المنکر للأمر بالمعروف و للنهی عن المنکر» این با دین مخالف است و می کشد بله مخلّد است اما اگر نه, با این یک مشکل مالی دارد این عنوان آمر به معروف و ناهی از منکر عنوان مشیر است نه علّت حکم او که مخلّد به معنای ابدی نیست .

مطلب بعدی آن است که اینها که می گویند (هَبْ لَنَا مِنْ أَزْوَاجِنَا وَذُرِّيَّاتِنَا قُرَّةَ أَعْيُنٍ وَاجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ إِمَاماً) راه انبیا(علیهم السلام) را دارند می روند در دو جای نهج البلاغه هست که وجود مبارک حضرت امیر فرمود حضرت رسول(صلّی الله علیه و آله و سلّم) «امامُ مَن اتّقی» (۳) با اینکه امام همه است چرا قرآن (هُدیً لِلْمُتَّقِینَ) (۴) است برای اینکه (هُدیً لِلنَّاسِ) (۵) است برای اینکه متّقیان و مؤمنان از آن استفاده می برند پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) امام همه مردم است منتها متّقیان استفاده می کنند علما و مراجع و روحانیّت امام همه مردم اند منتها متّقیان از اینها استفاده می کنند منتها اینها امام مردم اند امام متّقیان اند نه ائمه, این تعبیر این چنین نیست که حالا ما به دنبال حرف زمخشری و امثال زمخشری بگردیم که محتمل است این «امام» جمع آمّ باشد نظیر صیام جمع صائم (۶) این می خواهد بفرماید علما حرفشان یکی است مراجع حرفشان یکی است روحانیّت حرفشان یکی است اگر امام متّقیان اند حرفشان باید یکی باشد اگر ـ معاذ الله ـ اختلافی با هم داشتند معلوم می شود امام متّقیان نیستند ائمه اند اگر ائمه شدند این فضیلت را ندارند تعبیر وحدت برای آن است که روشن بشود اینها از یک نفر حرف می گیرند برای یک نفر حرف می زنند در یک مسیر حرکت می کنند لذا همه شان امام اند.

۱- (۲۰) . سوره آل عمران, آیات ۲۱ و ۲۲.

۲- (۲۱) . سوره نساء, آیه ۹۳.

۳- (۲۲) . نهج البلاغه, خطبه های ۹۴ و ۱۱۶.

۴- (۲۳) . سوره بقره, آیه ۲.

۵- (۲۴) . سوره بقره, آیه ۱۸۵.

۶- (۲۵) . الکشاف, ج۳, ص۲۹۶.

مطلب بعـدی آن است که اینکه فرمود: (وَاجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ إِمَاماً) پاداشـش این است که اینهـا در غرفه بهشتی تحیّت و سـلام را تلقّی می کننـد در قبـال کفّار که در آیه ۶۸ همین سور ه گـذشت فرمود: (وَمَن يَفْعَلْ ذٰلِكَ يَلْقَ أَثَاماً) لـذا اینجا [یعنی در آیه ۷۵] «یَلْقَون» هم خوانـده شد (۱) آنهـا (يَلْقَ أَثَاماً) اینهـا «یَلقَونَ» یا (يُلَقَّوْنَ فِيهَا تَحِيَّةً وَسَلَاماً) درباره دوزخیان آیه ۶۶ این بود (إِنَّهَا سَاءَتْ مُسْتَقَرّاً وَمُقَاماً) درباره عبادالرحمان دارد که (خَالِدِينَ فِيهَا حَسُنَتْ مُسْتَقَرّاً وَمُقَاماً) بعـد در جمع بندی این سور ه فرمود شـما خودتان حساب بکنیـد اگر فضل الهی نباشـد چقـدر می ارزیـد چقدر وزن دارید در بحثهای قبل گذشت که اینکه خـدای سـبحان فرمود: (يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ) (۲) می گـوییم «الانسـان فقیرٌ» آیـا این محمـول برای موضوع نظیر حرارت و برودت برای آب است که می گوییم «المـاء حـارٌّ أو المـاء باردٌ» که عرض مفارق باشـد نه این چنین نیست آب گرم ممکن است سـرد بشود آب سـرد ممکن است گرم بشود چون عرض مفارق است اما (أَنتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ) «الانسان فقیر» این طور نیست که این محمول گاهی باشـد گاهی نباشـد آیا وزان «الانسان فقیر» وزان «الأربعه زوجٌ» است که لازمه ذات باشـد نه, برای اینکه لازمه ذات گرچه ذات را رها نمی کنـد ولی متأخّر از ذات است در مقام ذات نیست أربع به اصـطلاح در مقوله کمّ است چون مقـدار است زوجیّت از کیفیّات مختصّ به کمّیات است در مقوله کیف است دو چیزنـد دو مطلب انـد در دو مقوله انـد (یـک) و یکی متـأخّر است و یکی متقـدّم (دو) چون زوجیّت, لازم ذات است هر لازمی از مقام ملزوم متأخّر است پس در مقام ملزوم نیست فقر, لازم ذات نیست که در مقام ذات نباشـد اگر فقر در مقام ذات نبود آنجا غنا راه پیـدا می کند دیگر برای اینکه شـیء یـا فقیر است یـا غنی, اگر فقر راه پیـدا نکرد می شود غنی, سوم آیـا وقتی می گوییم «الانسـان فقیر» نظیر «الانسـان حیوانٌ ناطق» است یا نه, نه یعنی نه زیرا حیوانیّت و ناطقیّت برای ماهیّت اوست و ماهیّت از هستی او متأخّر است اول هستی می یابـد بعـد ماهیّت از او ظهور می کند اگر فقر برای انسان از قبیل حیوان ناطق باشد یعنی ذاتی به معنای ماهیّت و جنس و فصـل باشـد نه ذاتی به معنی هویّت معنایش این است که در هویّت او فقر راه نـدارد چهار اگر گفتیم «الانسان فقیرٌ» مثل آن است که بگوییم «الانسان موجودٌ» بله از همین قبیل است یعنی هستیِ او هستی فقیرانه است خب اگر هستی او هستی فقیرانه بود می شود معنـایِ حرفی اگر این هسـتیِ فقیر بـا آن غنی رابطه نداشته باشـد می شود هیـچ دیگر, فرمود شـما «عِبء» یعنی وزن یعنی ثِقل یعنی سـنگینی هیـچ نداریـد اگر رابطه تان را قطع کردید هیچ هستید این (يَعْبَؤُا) که در قرآن فقط یک جا اسـتعمال شده و آن همین است این بار سـنگین را می گویند «عِبء» اینکه می گویند تعبیه کرده یعنی جاسازی کرده فرمود اگر شـما رابطه نداشته باشـید آخر وزنی ندارید چیزی نیستیـد رقمی نیستیـد ولی متأسـفانه شـما این رابطه را از اول تـا الآن بهم زدیـد ما درباره معاد گفتیم (وَمَن يَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلهاً آخَرَ) (۳) شما با بودِ خدا دیگری را اراده کردید ما پیغمبر فرستادیم شما گفتید ــ معاذ الله ــ (إِنْ هـذَا إِلَّا إِفْكٌ افْتَرَاهُ وَأَعَانَهُ عَلَيْهِ قَوْمٌ آخَرُونَ) ما از قیامت سـخن گفتیم شـما گرفتار (بَلْ كَذَّبُوا بِالسَّاعَةِ) شدید این صـفحه اول همین سوره مبارکه «فرقان» را که گذشت ملاحظه بفرمایید در آیه دو فرمود: (لَمْ يَكُن لَهُ شَرِيكٌ فِي الْمُلْكِ وَخَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ فَقَدَّرَهُ تَقْدِيراً) اما شـما (وَاتَّخَذُوا مِن دُونِهِ آلِهَةً) (۴) که هیـچ کـاری از آنها ساخته نیست ما پیامبر فرسـتادیم شـما برابر آیه چهار گفتیـد که (إِنْ هـذَا إِلَّا إِفْكٌ افْتَرَاهُ وَأَعَانَهُ عَلَيْهِ قَوْمٌ آخَرُونَ) گفتید (أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ اكْتَتَبَهَا) (۵) گفتید (مَالِ هذَا الرَّسُولِ يَأْكُلُ الطَّعَامَ) (۶) گفتیـد کـه (أَوْ يُلْقَى إِلَيْهِ كَنزٌ) (۷) در آیه یازده معاد را تکـذیب کردیـد (بَلْ كَذَّبُوا بِالسَّاعَةِ) (۸) خب شما چیزی را فروگذار نکردید که هر چه ما گفتیم شما به هم زدید تکذیب کردید لذا در بخش پایانی که جمع بندی می کند می فرماید شما بی ارزشید چرا؟ برای اینکه شما ارزشتان در تصدیق سخنان ماست ولی هر چه ما گفتیم شما تصدیق نکردید دیگر (قُلْ مَا يَعْبَؤُا) حالا این (مَا) یا «ما» اسـتفهام انکاری است یا نافیه است «عَبأً بکم» یعنی با دیـد سـنگین شـما را نگاه بکند با وزن نگاه بکند اعتنا بکند به شما خب به شما اعتنا نمی کند برای اینکه وزنی ندارید وزنتان در تصدیق است شما که (فَقَدْ كَذَّبْتُمْ).

حالا (لَوْلَا دُعَاؤُكُمْ) این از باب اضافه مصدر به مفعول است یا اضافه مصدر به فاعل است اگر دعای شما نباشد ارزش ندارید یا اگر ذات اقدس الهی شما را نخواند بی ارزشید این چنین نیست که اضافه «دعا» به «کُم» اضافه به فاعل باشد یعنی اگر شما خدا را نخوانید بی ارزشید خیر, اگر او دستتان را نگیرد بی ارزشید اضافه به مفعول است یعنی «لو لا دعاء الله ایاکم» اگر او پیغمبر نفرستد هدایتتان نکند دین پیدا نکنید می شوید لا شیء نه اینکه اگر شما خدا را نخوانید می شوید لا شیء شما خودتان می خواهید خدا را بخوانید یا کسی شما را باید جذب بکند؟ اول از طرف ذات اقدس الهی باید شما را بخوانند تا حقّ حیات پیدا کنید وگرنه خودتان که خدا را نمی خوانید.

۱- (۲۶) . التبیان فی تفسیر القرآن, ج۷, ص۵۱۰.

۲- (۲۷) . سوره فاطر, آیه ۱۵.

۳- (۲۸) . سوره مؤمنون, آیه ۱۱۷.

۴- (۲۹) . سوره فرقان, آیه ۳.

۵- (۳۰) . سوره فرقان, آیه ۵.

۶- (۳۱) . سوره فرقان, آیه ۷.

۷- (۳۲) . سوره فرقان, آیه ۸.

۸- (۳۳) . سوره فرقان, آیه ۱۱.

غرض این است که این اضافه به مفعول است نه اضافه به فاعل, گرچه اضافه به فاعل هم باز به یک وجهی قابل توجیه است «قُلْ مَا يَعْبَؤُا بِكُمْ رَبِّى لَوْلاَ دُعَائه ايّاكم» اگر او شما را نمی خواند که وزنی نداشتید که پس وزنتان به این است که این امور را تصدیق کنید رابطه را حفظ بکنید ولی متأسفانه (فَقَدْ كَذَّبْتُمْ) حالا که (كَذَّبْتُمْ) پس بی وزنید همین عذاب الهی و کیفر تلخ الهی برای شما می شود لازم (فَسَوْفَ يَكُونُ) همین تکذیب که به صورت عذاب در می آید از شما دست بردار نیست چون در حقیقت همین عمل است که به این صورت در می آید که «أعاذنا الله من شرور أنفسنا و سيّئات أعمالنا».

«و الحمد لله ربّ العالمين»

آیات ۱ تا ۹ سوره شعراء ۹۰/۱۲/۱۳

.Your browser does not support the audio tag

(طسم (١) تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْمُبِينِ (٢) لَعَلَّكَ بَاخِعٌ نَفْسَكَ أَلَّا يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ (٣) إِن نَشَأْ نُنَزِّلْ عَلَيْهِم مِنَ السَّماءِ آيَةً فَظَلَّتْ أَعْنَاقُهُمْ لَهَا خَاضِعِينَ (۴) وَمَا يَأْتِيهِم مِّن ذِكْرٍ مِنَ الرَّحْمنِ مُحْدَثٍ إِلَّا كَانُوا عَنْهُ مُعْرِضينَ (۵) فَقَدْ كَذَّبُوا فَسَيَأْتِيهِمْ أَنبَاءُ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ (۶) أَوَلَمْ يَرَوْا إِلَى الْأَرْضِ كَمْ أَنبَتْنَا فِيهَا مِن كُلِّ زَوْجٍ كَرِيمٍ (٧) إِنَّ فِي ذلِكَ لَآيَةً وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُم مُؤْمِنِينَ (٨) وَإِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ (٩))

بحث امروز کلاً ثوابش نثار روح مطهّر کریمه اهل بیت(سلام الله علیها) است. سوره مبارکه «شعراء» در مکّه نازل شد بهترین راه برای بررسی اینکه این سور ه در چه فضایی نازل شد ارزیابی عناصر محوری مطالب آن سور ه است این سور ه درباره اصول دین و خطوط کلی اخلاق و فقه مطرح است مسائل جنگ جهاد زکات و امثال ذلک که در مدینه نازل شد در این گونه از سوَر مکّی نیست. معنای این حروف مقطّعه هم در اول سوره مبارکه «بقره» گذشت همان طوری که در آن سور ه دارد (ذلِكَ الْكِتَابُ) (١) اشاره به دور است اینجا هم (تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ) اشاره به دور است و منظور بُعد منزلت و ارتفاع مکانت است و گرنه «هذا الکتاب» است که فرمود: (هذَا الْقُرْآنُ) (٢) و مانند آن, پس تعبیر به (تِلْكَ) که مخاطب حاضر است ولی مشار الیه دور است وقتی گفتیم «ذاک» یا «ذلک» این نشانه اشاره است از یک طرف, مخاطب است از طرف دیگر ما یک مخاطبی داریم و یک اشاره ای با مخاطب حرف می زنیم و مطلبی را به او نشان می دهیم مخاطب در همه حال حاضر است آن مشار الیه گاهی نزدیک است گاهی میانی است گاهی دور ما در فارسی اینجا و آنجا داریم این و آن داریم یعنی نزدیک و دور داریم در تعبیرات از افراد هم مفرد و جمع داریم این عربی است که آن اقتدار همه جانبه را دارد تثنیه دارد که ما در فارسی نداریم میانی دارد که ما در فارسی نداریم ما در فارسی موقع اشاره کردن می گوییم این و آن اما در عربی در هنگام اشاره کردن می گویند «هذا ذاک ذلک» اگر نزدیک باشد می گوییم «هذا» میانی باشد می گوییم «ذاک» دور باشد می گوییم «ذلک» همچنین بین مفرد و جمع در فارسی ما لغتی و کلمه ای نداریم به یک نفر می گوییم «تو» به دو نفر هم می گوییم «شما» به چند نفر هم می گوییم «شما» اما این عربی است که بین مفرد و جمع, تثنیه دارد چه اینکه بین نزدیک و دور هم اسم اشاره دارد. «تلک» اشاره به دور است و منظور ارتفاع رفعت و منزلت است و گرنه کتاب حاضر است و بشر در خدمت اوست.

۱- (۱) . سوره بقره, آیه ۲.

۲- (۲) . سوره انعام, آیه ۱۹.

مطلب بعدی آن است که این کتاب مبین است مبین غیر از مُبیّن است مبین است یعنی شفاف و روشن است مطالبش شفاف و روشن است پیچیده نیست مبهم نیست استنادش به مبدأ فاعلی شفاف و روشن است ارتباطش به مبدأ غایی و هدف که قیامت باشد شفاف و روشن است پس کتابی است که صدر و وسط و پایان او مُبین و شفاف و روشن است و منزلت والایی دارد لذا فرمود: (تِلْکَ آیَاتُ الْکِتَابِ الْمُبِینِ). بعد فرمود شما حالا این گوهرها را آوردی و آنها نمی پذیرند آنها را مرتّب هدایت می کنی به مبدأشان نمی پذیرند هدایت می کنی به مقصدشان نمی پذیرند و چون این هدایتهای گرانبهای شما را نمی پذیرند شما متأثّری متأسفی مثل اینکه داری قالب تهی می کنی مثل اینکه داری جان می دهی این کار را نکن (لَعَلَّکَ بَاخِعٌ نَفْسَکَ أَلَّا یَکُونُوا مُؤْمِنِینَ) این بُخوع نفس در سوره مبارکه «کهف» مبسوطاً بیان شده آیه شش سوره مبارکه «کهف» این بود (فَلَعَلَّکَ بَاخِعٌ نَّفْسَکَ عَلَی آثَارِهِم إِن لَّمْ یُؤْمِنُوا بِهذَا الْحَدِیثِ أَسَفاً) یعنی «لعلّک باخعٌ نفسک أسفاً» از بس متأسف و متأثری داری جان می دهی خب حالا نپذیرفتند, نپذیرفتند. این تسلیت را ذات اقدس الهی در سوره مبارکه «کهف» داد در همین سور ه هم می دهد در سوره مبارکه «فاطر» هم که در پیش داریم به خواست خدا آنجا هم همین فرمایش را می فرماید که (فَلاَ تَذْهَبْ نَفْسُکَ عَلَیْهِمْ حَسَرَاتٍ) این طور نباشد که برای اینکه اینها ایمان نمی آورند جان بدهی آیه هشت سوره مبارکه «فاطر» این است (أَفَمَن زُیِّنَ لَهُ سُوءُ عَمَلِهِ فَرَآهُ حَسَناً فَإِنَّ اللَّهَ یُضِلُّ مَن یَشَاءُ وَیَهْدِی مَن یَشَاءُ فَلاَ تَذْهَبْ نَفْسُکَ عَلَیْهِمْ حَسَرَاتٍ) مثل اینکه داری جان می دهی قالب تهی می کنی این کار را نکن نپذیرفتند, نپذیرفتند. پس وجود مبارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) هم از نظر برهان مُبیّن آیات الهی است هم از نظر معجزه آیات فراوان آورده هم از نظر عاطفی نسبت به اینها مهربان است مثل پدر اینهاست اینکه فرمود: «أنا و علیّ أبوا هذه الامّه» (۱) این پدرانه عطوفانه مهربانانه این مطالب را با آنها در میان می گذارد تنها تدریس نیست تعلیم است و تزکیه لذا با عاطفه آمیخته است هم در سوره «کهف» هم در سوره «شعراء» و هم در سوره «فاطر» این مضمون با تعبیرات گوناگون آمده (لَعَلَّکَ) این «لعلّ» هم در حدّ اشواق است (لَعَلَّکَ بَاخِعٌ نَفْسَکَ أَلَّا یَکُونُوا مُؤْمِنِینَ) بعد می فرماید ما می توانیم یک معجزه کمرشکنِ سرافکنی ناظر کنیم نظیر (سَخَّرَهَا عَلَیْهِمْ سَبْعَ لَیَالٍ وَثَمَانِیَةَ أَیَّامٍ) (۲) گردن کشی اینها را به خضوع تبدیل بکنیم ولی بنا بر این نیست بنا بر این است که اینها با اختیار خودشان ایمان بیاورند (إِن نَشَأْ نُنَزِّلْ عَلَیْهِم مِنَ السَّماءِ آیَةً فَظَلَّتْ أَعْنَاقُهُمْ لَهَا خَاضِعِینَ) خضوع برای گردن نیست برای خود انسان است انسان وقتی که چیزی را پذیرفت, تسلیم شد می گویند خاضع است ولی وقتی که تسلیم شد سرافکنده شد سر به زیر شد نشان سر به زیری علامت سرافکندگی این تنزّل گردن است گردن وقتی خضوع کرد یعنی پایین آمد سر پایین می آید انسان سرافکنده می شود لذا فرمود: (أَعْنَاقُهُمْ لَهَا خَاضِعِینَ) گاهی تعبیر به نَکس رئوس دارد (نُکِسُوا عَلَی رُؤُوسِهِمْ) (۳) سرافکنده می شوند گاهی به لحاظ گردن تعبیر می کند که فرمود: (فَظَلَّتْ أَعْنَاقُهُمْ لَهَا خَاضِعِینَ) وگرنه می فرمود «ظلّت أعناقهم لها خاضعةً» به همان دلیل که «ظَلَّتْ» فرمود نه «ظلّ» اگر تأنیث «ظلّت» به لحاظ «أعناق» است «خاضعه» باید می فرمود به لحاظ «أعناق» لکن چون خضوع عُنق به مناسبت خضوع این افراد است از این جهت تعبیر به خاضعین فرمود و چون خضوع یک امر عقلی است حکم ذوی العقول را به أعناق داده است فرمود: (فَظَلَّتْ أَعْنَاقُهُمْ لَهَا

خَاضِعِينَ) فرمود اینها استکبارشان استمرار پیدا کرده است در مسائل توحیدی هر برهانی که ارائه بشود اینها رو برگردان اند در مسائل وحیانی, نبوّت و رسالت هر آیه ای که نازل بشود اینها رو برگردان اند وقتی رو برگرداندند و بی اعتنایی کردند کم کم زمینه استهزاء فراهم می شود چون نزد اینها کم ارزش است وقتی کم ارزش شد او را به سخریه می گیرند فرمود: (وَمَا يَأْتِيهِم مِّن ذِكْرٍ مِنَ الرَّحْمنِ مُحْدَثٍ إِلَّا كَانُوا عَنْهُ مُعْرِضِينَ ٭ فَقَدْ كَذَّبُوا فَسَيَأْتِيهِمْ أَنبَاءُ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ) نه «ما كانوا عنه يعرضون» اول اعراض است بعد استهزاء. فرمود این نام شماست شما نامدارید ناموريد هرگز از بين نمى رويد بعضيها اسمشان فقط در قبور کتابهای تاریخی دفن می شود یک پژوهشگر تاریخی باید نبش قبر بکند و آن کتابها را ورق بزند تا اسم اینها را بیابد و بگوید در فلان عصری چنین چیزی بوده است ذات اقدس الهی می فرماید بعضیها را ما همین کار را کردیم خیلی از سلاطین بودند حکّام بودند افراد ستمگر و طاغی بودند که ما اینها را جزء احادیث قرار دادیم (وَجَعَلْنَاهُمْ أَحَادِيثَ) (۴) می گویند روزی در این مملکت ساسانی بود سامانی بود هخامنشی بود بنی امیّه بود بنی عباس بود بنی مروان بود ما اینها را حدیث قرار دادیم (وَجَعَلْنَاهُمْ أَحَادِيثَ) دیگر خبری از آنها نیست فقط اسمشان در کتابهای تاریخ دفن شده اما بعضیها ماندگارند صاحب نام اند ذکر است الآن می بینید نام انبیای ابراهیمی زنده است یهودیها از آنها به عظمت اسم می برند مسیحیها از آنها به عظمت اسم می برند مسلمانها از آنها به عظمت اسم می برند میلیاردها بشر از این چند نفر به عظمت اسم می برند اینها دارای ذکرند نام اند مانا هستند پویا هستند و مانند آن پس بنابراین بعضیها را خدا جزء اُحدوثه قرار می دهد فرمود: (جَعَلْنَاهُمْ أَحَادِيثَ) خبری از آنها نیست اما بعضیها صاحب نام اند صاحب ذکرند فرمود قرآن شما را صاحب نام می کند صاحب ذکر می کند ماندگار می کند آثارتان می ماند ولی شما گوش نمی دهید (وَمَا يَأْتِيهِم مِّن ذِكْرٍ مِنَ الرَّحْمنِ) سخن از متکلّم نیست سخن از رحمان است سخن از کسی است که منشأ رحمت مطلقه است از آن منشأ رحمت مطلقه چنین ذکری آمده این ذکر رحمت است وقتی که آمد تازه هم هست هر وقت ذکر تازه ای بیاید اینها اعراض می کنند در مسائل توحیدی هم مشابه این تعبیر ما داشتیم در سوره مبارکه «یوسف» آیه ۱۰۵ هم این بود (وَكَأَيِّن مِنْ آيَةٍ فِي السَّماوَاتِ وَالْأَرْضِ يَمُرُّونَ عَلَيْهَا وَهُمْ عَنْهَا مُعْرِضُونَ) بسیاری از آیات الهی است آیات توحیدی و مانند آن است یا آیات آسمانی است یا آیات زمینی است که برایشان شفاف و روشن می شود ولی آنها رو برگردان اند نگاه نمی کنند اعتنا نمی کنند در اول سوره مبارکه «انبیاء» هم مشابه این تعبیر گذشت آیه دو سوره مبارکه «انبیاء» این بود (مَا يَأْتِيهِم مِن ذِكْرٍ مِن رَبِّهِم مُحْدَثٍ إِلَّا اسْتَمَعُوهُ وَهُمْ يَلْعَبُونَ) بازی می کنند با این در ذیل همان آیه (يَلْعَبُونَ) گذشته است که این لعب را این بازی را که گفتند لعب برای اینکه مثل لعاب دهن است این کسی را سیر نمی کند الآن یک عدّه زیادی هنوز هم کودکی فکر می کنند سرمایه های سنگینی بودجه های سنگینی بهترین نیروی جوانی را در حساس ترین دوران زندگی صرف بازی می کنند بازی برای تقویت روحیه است روزی یک ساعت نه اینکه انسان حرفه اش را بازی قرار بدهد. به هر تقدیر فرمود لعب را لعب گفتند برای اینکه مثل لعاب است لعاب دهن هرگز تشنه را سیراب نمی کند کمی لب را تَر می کند و بعد می خشکد اصلاً لعب را به همین مناسبت لعب گفتند دیگر این دیگر ریشه دقیق عقلی که ندارد این مثل لعاب دهن است مگر هیچ کس با لعاب دهن عطشش را می تواند رفع بکند یا این لعاب دهن مگر می ماند این مختصری لب را تر می کند بعد خشک می شود بازیها هم همین طور است این است که الآن واقع بشر نمی فهمد کجا دارد می رود این بودجه های سنگین در سطح بین الملل اختصاصی به شرق یا غرب که ندارد بالأخره فکری باید باشد اینها را بیدار کند الآن هم همین طور است دیگر شما هر چه بگویید اعراض می کنند حرفهای قرآن حرفهای روز است و به روز است و تازه است و نو است بالأخره فرمود: (مَا يَأْتِيهِم مِن ذِكْرٍ مِن رَبِّهِم مُحْدَثٍ إِلَّا اسْتَمَعُوهُ وَهُمْ يَلْعَبُونَ) (۵) این را به بازی گرفتند (لَاهِيَةً قُلُوبُهُمْ) (۶) خب بنابراین این معنا که

فرمودك (وَمَا يَأْتِيهِم مِّن ذِكْرٍ مِنَ الرَّحْمنِ مُحْدَثٍ إِلَّا كَانُوا عَنْهُ مُعْرِضِينَ) ناظر به همين است در سوره مباركه «قمر» هم مشابه اين هست آيه دو سوره مباركه «قمر» هم همين است (وَإِن يَرَوْا آيَةً يُعْرِضُوا وَيَقُولُوا سِحْرٌ مُّسْتَمِرٌّ) خب اينها دارند اعراض مى كنند وقتى اعراض كردند به زعم اينها اين كم ارزش است وقتى كم ارزش شد مايه سخريه و مسخره است (فَقَدْ كَذَّبُوا فَسَيَأْتِيهِمْ أَنبَاءُ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ) پس سرّ اينكه قبلاً آيه پنج تعبير به اعراض فرمود در آيه شش تعبير به استهزا فرمود اين ترتّبى است كه بين استهزا و اعراض هست وقتى اعراض كردند نزد اينها كم ارزش مى شود وقتى كم ارزش شد مورد استهزاست.

ص: ۷۲۸

۱- (۳) . علل الشرائع, ج۱, ص۱۲۷.

۲- (۴) . سوره حاقه, آيه ۷.

۳- (۵) . سوره انبياء, آيه ۶۵.

۴- (۶) . سوره مؤمنون, آيه ۴۴.

۵- (۷) . سوره انبياء, آيه ۲.

۶- (۸) . سوره انبياء, آيه ۳.

مطلب بعدی آن است که این تهدید الهی یک تهدید محاوره ای هم هست اگر یک عاقلی خردمندی به کسی چند بار نصیحت کرد و او گوش نداد این به او می گوید بالأخره نتیجه اش را می بینی این بالأخره نتیجه اش را می بینی تعبیر محاوره ای است در این آیه هم همان تعبیر محاوره ای به کار رفته فرمود شما تکذیب کردید ولی خب اثرش به شما می رسد دیگر بعد می بینید که چه خواهد شد (فَسَيَأْتِيهِمْ أَنبَاءُ) نبأ آن خبر مهم است حالا یا تلخ یا شیرین خبرهای عادی را شاید به نبأ تعبیر نکنند (عَمَّ يَتَسَاءَلُونَ ۝ عَنِ النَّبَإِ الْعَظِيمِ) (۱) اگر وصف عظیم داشته باشد که معلوم می شود خیلی مهم است اگر هم نباشد خبر عادی را شاید نبأ نگویند بالأخره خبر قابل اعتنا را نبأ می گویند حالا یا به سود یا به ضرر فرمود خبرش به گوش اینها می رسد اثر تلخ اعراض کردن از آیات الهی و مسخره کردن آیات الهی به اینها خواهد رسید (فَسَيَأْتِيهِمْ أَنبَاءُ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ) اینها در مسئله توحید مشکل دارند در مسئله وحی و نبوّت مشکل دارند در مسئله معاد مشکل دارند حالا درباره مسئله توحید (أَوَلَمْ يَرَوْا إِلَى الْأَرْضِ كَمْ أَنبَتْنَا فِيهَا مِن كُلِّ زَوْجٍ كَرِيمٍ) شما اگر در فنّ شریف گیاه شناسی کار بکنید یک مهندس کشاورزی باشید گیاهان را بشناسید نهالها را بشناسید درختها را بشناسید آثار و خواصّ دارویی این گیاهها را بشناسید به حیرت می افتید یک مدبّری دارد یک مربّی دارد یک ناظمی دارد اینها کریم اند اولاً نر و مادّه دارند تلقیح دارند ازدواج دارند تولید دارند اینها زوج اند و آن بادهای موسمی هم که می وزد ابرها را تولید می کند این بادها مثل اینکه دارند صیغه عقد زناشویی بین این گیاهان می خوانند که (وَأَرْسَلْنَا الرِّيَاحَ لَوَاقِحَ) (۲) تلقیح کردن باردار کردن این درختها برگها گیاهان این کارها را می کند با این عقد مناکحه اینها باردار می شوند هم موادّ غذایی بشر را تأمین می کنند هم موادّ دارویی را بالأخره این بشر غذای او از همین گیاه است همان طوری که انسانی که بخواهد در تغذیه کار کند درس تغذیه باید بخواند که چه غذایی از این گیاهان برای انسان خوب است داروهای گیاهی هم بشرح ایضاً این هم یک فنّ دقیق طبّی است چه گیاهی عصاره اش برای تهیه کدام دارو خوب است در چه حدّی خوب است در چه زمانی خوب است در چه زمینی خوب است و مانند آن خب این بدن به استثنای مسئله نمک از موادّ شیمیایی بهره نمی گیرد یعنی تمام بدن را گیاهان دارند اداره می کنند یا باواسطه یا بی واسطه یا سبزیها و میوه ها و امثال اینهاست که گیاه بلاواسطه اند یا لبنیات و گوشت است که مع الواسطه اند آنها هم از این گیاهان بالا آمدند دیگر کلّ بدن انسان را گیاه دارد اداره می کند خب بیماریهایش هم با گیاه باید درمان بشود منتها همان طوری که تغذیه یک فنّ عمیق علمی و حساب شده است داروشناسی و درمان هم بشرح ایضاً فرمود: (أَوَلَمْ يَرَوْا إِلَى الْأَرْضِ كَمْ أَنبَتْنَا فِيهَا مِن كُلِّ زَوْجٍ كَرِيمٍ) مستحضرید اینجا بین «کم» و «کلّ» جمع شده تا کثرت را, تنوّع گیاهان را گیاهان تغذیه ای را گیاهان دارویی را اشاره بکند وگرنه یکی از اینها کافی بود اگر می فرمود «أولم یروا الی الأرض کم أنبتنا فیها من زوج کریم» کافی بود یا می فرمود «أولم یروا الی الأرض أنبتنا فیها من کلّ زوجٍ کریم» کافی بود لازم بود بین «کم» و «کلّ» جمع بشود مگر برای افاده تکثیر و تنوّع انواع گیاهان تغذیه ای و دارویی و اینها هم کریم اند یعنی عمیقِ علمی اند با نظم خاص روئیده می شوند البته کریم بودن گیاه نظیر کریم بودن جماد که می گویند طلا حَجر کریم است نقره حجر کریم است اینها احجار کریم اند در حدّ خودشان است اما کرامتِ والاـ همان کرامت انسانی است. اینها گرچه آیات است تعبیر به آیات در صدر آمده که (تِلْكَ آيَاتُ) مربوط به آیات قرآن است اینجا هم فرمود: (مَا يَأْتِيهِم مِّن ذِكْرٍ) که کثرت را نشان می دهد اما اینکه فرمود: (إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً) این جنس است همه اینها را زیرمجموعه خود دارد فرمود ما این آیات توحید را نازل کردیم اینها در توحید ربوبی جدّاً مشکل دارند (وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُم مُّؤْمِنِينَ) البته برخیها ایمان دارند و قرآن کریم حقوق همه را حفظ کرده (وَإِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ) درست است که ذات اقدس الهی مهربان است آنجا هم فرمود: (مِّن ذِكْرٍ مِنَ الرَّحْمنِ) اینجا هم فرمود بر اساس رحمت الهی این آیات را نازل کرد و به وجود مبارک پیغمبر(صلّی الله

علیه و آله و سلّم) هم تسلیت می دهد که شما این قدر به خودت فشار نیاور همه این کارها را ذات اقدس الهی بر اساس رحمت می کند اما عزیزانه رحمت می کند یک وقت است کسی چاره ندارد عفو می کند یک وقت است کسی آن قدرت والا را در دست ندارد لذا رحیمانه رفتار می کند اما ذات اقدس الهی این چنین نیست که چاره نداشته باشد یا فاقد قدرت والا باشد بلکه عزیز است و عزیزانه رحمت می کند گاهی می فرمود غفور رحیم است (۳) خب آنجا جای دوتا اسم از اسمای حسناست اما برای اینکه به مشرکان بخواهد رحمت بکند می فهماند که او با اینکه می تواند تنبیهتان کند آن اقتدار را دارد عفو می کند و صفح می کند (وَإِنَّ رَبَّکَ لَهُوَ الْعَزِیزُ الرَّحِیمُ) بنابراین آنجاها که سخن از غفور رحیم است بخشش مضاعف است حالا تفاوتی هم هست بین مغفرت و عفو بین مغفرت و رحمت و مانند آن, اما نسبت به کفار که فعلاً رحم کرده آیه ای نفرستاده نظیر قوم عاد و ثمود که اینها را زیر و رو کند یا نظیر اقوام دیگری که اینها را به عذاب الیم گرفتار کند برای اینکه وجود مبارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) (رَحْمَةً لِلْعَالَمِینَ) (۴) است دو چیز است که عامل رفع عذاب است طبق بیان نورانی حضرت امیر(سلام الله علیه) یکی استغفار مردم یکی وجود مبارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) در بین مردم (۵) تا حضرت در بین هست آن عذاب نازل نمی شود پس رحمت الهی در کنار عزّت و اقتدار اوست نه اینکه حالا شما قدرتی داشته باشید یا او ضعف داشته باشد یا جهات دیگری ملاحظه بکند (وَإِنَّ رَبَّکَ لَهُوَ الْعَزِیزُ الرَّحِیمُ) نمونه هایی از اینها این است یکی فرمود: (فَسَيَأْتِيهِمْ أَنبَاءُ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ) این انباء هم درباره خود انسانهای تبهکار است هم درباره تبهکارانی همانند خود اینها آن گاه دارد قصّه نوح را می گوید قصّه ابراهیم را می گوید قصّه موسی و هارون را می گوید قصّه شعیب را می گوید قصّه لوط را می گوید اینها را گزارش می کند بعد می فرماید این اصل حاکم ما این است اصل حاکم الهی این است که انبیا می فرستند معجزه می فرستند تذکّر می دهند راه توبه را باز می کنند اگر همه این راهها را آنها به سوء اختیار خودشان بستند آن وقت (إِنَّ رَبَّکَ لَبِالْمِرْصَادِ). (۶)

۱- (۹) . سوره نبأ, آیات ۱ و ۲.

۲- (۱۰) . سوره حجر, آیه ۲۲.

۳- (۱۱) . سوره بقره, آیه ۱۷۳ و... .

۴- (۱۲) . سوره انبیاء, آیه ۱۰۷.

۵- (۱۳) . نهج البلاغه, حکمت ۸۸.

۶- (۱۴) . سوره فجر, آیه ۱۴.

«و الحمد لله ربّ العالمين»

آیات ۵ تا ۱۵ سوره شعراء ۹۰/۱۲/۱۴

.Your browser does not support the audio tag

(وَمَا يَأْتِيهِم مِّن ذِكْرٍ مِنَ الرَّحْمنِ مُحْدَثٍ إِلَّا كَانُوا عَنْهُ مُعْرِضِينَ (۵) فَقَدْ كَذَّبُوا فَسَيَأْتِيهِمْ أَنبَاءُ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ (۶) أَوَلَمْ يَرَوْا إِلَى الْأَرْضِ كَمْ أَنبَتْنَا فِيهَا مِن كُلِّ زَوْجٍ كَرِيمٍ (۷) إِنَّ فِي ذلِكَ لَآيَةً وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُم مُؤْمِنِينَ (۸) وَإِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ (۹) وَإِذْ نَادَى رَبُّكَ مُوسَى أَنِ ائْتِ الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ (۱۰) قَوْمَ فِرْعَوْنَ أَلاَ يَتَّقُونَ (۱۱) قَالَ رَبِّ إِنِّي أَخَافُ أَن يُكَذِّبُونِ (۱۲) وَيَضِيقُ صَدْرِي وَلاَ يَنطَلِقُ لِسَانِي فَأَرْسِلْ إِلَى هَارُونَ (۱۳) وَلَهُمْ عَلَيَّ ذَنبٌ فَأَخَافُ أَن يَقْتُلُونِ (۱۴) قَالَ كَلّا فَاذْهَبَا بِآيَاتِنَا إِنَّا مَعَكُم مُسْتَمِعُونَ (۱۵))

نکته ای مربوط به بخش پایانی سوره مبارکه «فرقان» یعنی آیه ۷۷ سوره مبارکه «فرقان» هست که فرمود: (قُلْ مَا يَعْبَؤُا بِكُمْ رَبِّي لَوْلاَ دُعَاؤُكُمْ فَقَدْ كَذَّبْتُمْ فَسَوْفَ يَكُونُ لِزَاماً) چندتا روایتی که در ذیل این آیه آمده است (۱) این خطاب را به خصوص کفار نمی داند به انسانها می داند اعم از کافر و مؤمن می فرماید أیّها الناس اگر شما به خدا توجه نکنید و از خدا چیز نخواهید او را عبادت نکنید او را دعا نکنید مورد اعتماد و اعتنای او نیستید وزنی ندارید به اصطلاح رقم و عددی نیستید عَبء یعنی یک شیء سنگین و وزین اگر شما خدا را نخوانید بی ارزشید نظیر (وَقَدِمْنَا إِلَى مَا عَمِلُوا مِنْ عَمَلٍ فَجَعَلْنَاهُ هَبَاءً مَّنْثُوراً) (۲) یا (فَلاَ نُقِيمُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَزْناً) (۳) پس ایّها الناس! اگر شما خدا را نپرستید و خدا را نخوانید و نخواهید بی ارزشید اختصاصی به کفار ندارد برابر چند روایتی که در ذیل این آیه است. اما چون خطاب این آیه با خیلی از آیات این سور ه ناظر به مشرکان مکه است می فرماید ذات اقدس الهی به شما احترام کرده برای شما دعوت نامه فرستاده اگر او شما را احترام نمی کرد که دعوت نمی کرد (مَا يَعْبَؤُا بِكُمْ رَبِّي لَوْلاَ دُعَاؤُكُمْ) (۴) اگر او شما را دعوت نمی کرد معلوم می شود مورد احترام او نبودید. اینکه اضافه «دعاء» به «کُم» اضافه به مفعول است یا اضافه به فاعل بحث بود طبق آن روایات اضافه این «دعاء» به «کُم» اضافه به فاعل است یعنی اگر شما خدا را نخوانید شما داعی نباشید عابد نباشید رقمی نیستید لکن طبق آن برداشت دیگر اضافه «دعاء» به «کُم» اضافه مفعول است یعنی «لولا دعاء الله إیّاکم» خدا شما را دعوت کرد اگر او شما را دعوت نمی کرد ارزشی نداشتید سرّ ترجیح اضافه به مفعول بر اضافه به فاعل که آیا داعی خداست یا داعی بنده است این فاء (فَقَدْ كَذَّبْتُمْ) (۵) است اگر واو بود «و قد کذّبتم» ممکن بود بگوییم اضافه «دعاء» به «کُم» اضافه به فاعل است اما فاء است یعنی اگر خدا شما را دعوت نمی کرد شما بی ارزش بودید ولی متأسفانه شما این را تکذیب کردید یعنی ارزشتان را از بین بردید بنابراین اگر این واو بود معنایش این بود که اگر بشر خدا را نخواند بی ارزش است; در تقریر این هم مسئله فقر و غنا مطرح شد که انسان فقیر ارزشش به ارتباط با غنی است دیگر, ارزش انسان که فقیر است به ارتباط با غنی است ارتباطش هم به دعاست و عبادت که این دعا اعم از عبادت است و امثال ذلک. اگر یک موجود فقیر که معنایِ حرفی است به حقیقتِ اسمی تکیه نکند هستی ندارد پس (مَا يَعْبَؤُا بِكُمْ لَولاَ دُعَاؤُكُمْ) یعنی «لا وزن لکم لولا دعائکم» اگر بخواهید وزن پیدا کنید باید عبادت کنید. اما از آن جهت که این دعا به مفعول اضافه شده یعنی دعای خدا نسبت به شما تأییدش آ ن فاء است که (فَقَدْ كَذَّبْتُمْ) فرمود نه «و قد کذّبتم» هر دو راه پذیرش دارد نظیر اینکه گاهی می فرماید: (أَقِمِ الصَّلاَةَ لِذِكْرِي) (۶) گاهی هم

می فرماید: (وَلَذِكْرُ اللَّهِ أَكْبَرُ) (۷) آیا ذکر الله اضافه مصدر به مفعول است یعنی «ذکرکم الله, أکبر من العباده» یا اضافه به فاعل است که «ذکر الله لکم أکبر من عبادتکم» آنجا هم دو وجه بیان شده آنجا شاید قرینه تعیین کننده ای نباشد اما اینجا چون فاء دارد به قرینه فاء که فرمود: (فَقَدْ كَذَّبْتُمْ) (۸) این گفته شد که اضافه دعا به مفعول ارجح است.

ص: ۷۳۰

۱- (۱) _ تفسیر کنزالدقائق, ج۹, ص۴۴۹ و ۴۵۰.

۲- (۲) _ سوره فرقان, آیه ۲۳.

۳- (۳) _ سوره کهف, آیه ۱۰۵.

۴- (۴) _ سوره فرقان. آیه ۷۷.

۵- (۵) _ سوره فرقان, آیه ۷۷.

۶- (۶) _ سوره طه, آیه ۱۴.

۷- (۷) _ سوره عنکبوت, آیه ۴۵.

۸- (۸) _ سوره فرقان, آیه ۷۷.

اما در جریان آیات محلّ بحث فرمود اینها تکذیب کردند لکن تکذیب اینها مستقیماً به خبر برمی گردد غیر مستقیم به مُخبِر برمی گردد یک وقت است که انسان مخبر را تکذیب می کند یعنی او یک آدم دروغگوست یک آدم دروغگو (إِن جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَإٍ فَتَبَيَّنُوا) (۱) اعتنا به خبر نکنید بروید تحقیق کنید این گزارشگر مورد اعتماد نیست یک وقت است انسان مستقیماً خبر را تکذیب می کند که این داستان دروغ است حالا آن شخص مخبِر خواه عالم باشد خواه جاهل باشد خواه ساهی و ناسی و خاطی باشد اعتنایی به مخبر نیست اینها در درجه اول یعنی مشرکین خبر را تکذیب کردند یعنی _ معاذ الله _ توحید ربوبی نیست وحی و نبوّت نیست معاد نیست و مانند آن, بالتّبع مخبر را هم تکذیب کردند لذا در درجه اول خود گزارش را مورد استهزا قرار می دهند در درجه دوم گزارشگر را (فَقَدْ كَذَّبُوا) یعنی خبر را, (فَسَيَأْتِيهِمْ أَنبَاءُ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ) خب در سوره مبارکه «انعام» گذشت که هر جریانی یک موعد مقرّری دارد برای هر شخصی اجل معیّن است برای هر شیئی اجل معیّن است برای هر گزارشی اجل معیّن است (لِكُلِّ نَبَإٍ مُسْتَقَرٌّ) (۲) همان طوری که (لِكُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ) (۳) یا «لکلّ شخصٍ أجل» هر فردی یک زمان معیّنی تاریخ مصرفش می گذرد هر امّت و ملّتی تاریخ مصرفی دارد هر شیئی هم تاریخ معیّنی دارد آ نجا که فرمود: (لِكُلِّ نَبَإٍ مُسْتَقَرٌّ) اختصاصی به وعده یا وعید ندارد. گاهی در فرصتهای مناسب درباره وعده خبر می دهد گاهی در فرصتهای مناسب درباره وعید خبر می دهد این آیه شش سوره مبارکه «شعراء» که محلّ بحث است درباره وعید است فرمود: (فَسَيَأْتِيهِمْ أَنبَاءُ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ).

ص: ۷۳۱

۱- (۹) _ سوره حجرات, آیه ۶.

۲- (۱۰) _ سوره انعام, آیه ۶۷.

۳- (۱۱) _ سوره□ اعراف, آیه□ ۳۴; سوره□ یونس, آیه□ ۴۹.

مطلب بعدی آن است که وجود مبارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) از دو جهت احساس رنج می کردند یکی هم از نظر مسائل سیاسی, اجتماعی و مانند آن, یکی هم از نظر مسائل عاطفی. از نظر مسائل سیاسی, اجتماعی خب می دید اینها صریحاً در برابر حکومت اسلامی دارند می ایستند گرچه هنوز حکومتی نبود در برابر دین خدا در برابر این مکتب می ایستند یا در سوره «انعام» به طور روشن به این بخش اشاره شده آیه ۳۵ سوره مبارکه «انعام» این بود (وَإِن كَانَ كَبُرَ عَلَيْكَ إِعْرَاضُهُمْ) اگر برای شما سخت است که آنها رو برگرداندند قبول نکردند (فَإِنِ اسْتَطَعْتَ أَن تَبْتَغِيَ نَفَقاً فِي الْأَرْضِ أَوْ سُلَّماً فِي السَّمَاءِ فَتَأْتِيَهُم بِآيَةٍ وَلَوْ شَاءَ اللّهُ لَجَمَعَهُمْ عَلَى الْهُدَى فَلاَ تَكُونَنَّ مِنَ الْجَاهِلِينَ) آسمان بروی زمین بروی ممکن است آیه بیاوری ولی اینها با این وضعی که دارند ایمان نمی آورند یک وقت است که نه, رنج آن حضرت از نظر مسائل عاطفی است که وجود مبارک می بیند که اینها مرتب با سرعت دارند به طرف دوزخ می روند خب این رنج می برد (بَاخِعٌ نَّفْسَكَ عَلَى آثَارِهِم) (۱) داری قالب تهی می کنی داری جان می دهی که ایمان نیاوردند خب نیاوردند که نیاوردند, پس هم از آن جهت که جلوی ایمان جامعه را می گیرند همین صنادید قریش و نمی گذارند مکتب رواج پیدا کند هم از نظر عاطفی ذات اقدس الهی به حضرتش این تسلیت را می دهد هم آنجا می فرماید اینها خوی مستکبرانه دارند هم اینجا می فرماید شما این قدر عطوف نباش حساب خاصّ خودش را دارد.

پرسش:...

ص: ۷۳۲

۱- (۱۲) _ سوره کهف, آیه ۶.

پاسخ: بله در سوره «انعام» کلّ جریان را (لِكُلِّ نَبَإٍ مُسْتَقَرٌّ) (۱) فرمود, در سوره «انعام» آیه ۳۴ فرمود: (وَلَقَدْ كُذِّبَتْ رُسُلٌ مِّن قَبْلِكَ) فرمود تنها تو نیستی آنها هم تکذیب شدند صبر کردند تو هم تکذیب شدی باید استقامت کنی اینکه گاهی به صورت خصوصی ذکر می کند می فرماید: (وَاذْكُرْ فِي الْكِتَابِ إِبْرَاهِيمَ), (۲) (وَاذْكُرْ فِي الْكِتَابِ مُوسَى), (۳) (وَاذْكُرْ فِي الْكِتَابِ إِدْرِيسَ) (۴) یعنی به یاد اینها باش اینها را ببین اما (وَلَا تَكُن كَصَاحِبِ الْحُوتِ) مثل ذوالنّون نباش مثل صاحب حوت نباش این (وَاذْكُرْ), (وَاذْكُرْ) یعنی جریان آنها الگوست نه قصّه یونس, گاهی به صورت جمع ذکر می کند می فرماید انبیا آمدند و تکذیب شدند تو هم در ردیف اینهایی آنها صبر کردند تو هم باید صبر بکنی البته نه به این معناست که تو به آنها اقتدا بکنی در همان سوره مبارکه «انعام» گذشت که فرمود تو به هیچ کدام از آنها مأمور به اقتدا نیستی تو به آن مکتبی مأمور به اقتدایی که ما به اینها آموختیم. بعد از ذکر انبیا(علیهم السلام) نفرمود «فبهم اقتده» فرمود: (فَبِهُدَاهُمُ اقْتَدِهْ) (۵) یعنی تو مأمور نیستی دنبال حضرت ابراهیم و نوح بروی تو مأموری دنبال مکتبی بروی که آنها به دنبال همان مکتب رفتند. خیلی فرق است که بفرماید «بهم اقتده» یا بفرماید: (فَبِهُدَاهُمُ اقْتَدِهْ) آنجا فرق این دو مطلب روشن شد که هیچ پیغمبری از انبیای گذشته(علیهم السلام) مقتدا و قُدوه و اُسوه پیغمبر اسلام(صلّی الله علیه و آله و سلّم) نبودند این مکتب است که هم برای آنها بود هم برای حضرت. فرمود آنها تکذیب شدند صبر کردند تو هم باید صبر بکنی بنابراین این دو هر رنج قابل درمان است. همه مسائل دین اگر تحلیل بشود ریشه اش توحید است ساقه اش وحی و نبوّت است آن وقت شاخه و برگ و میوه اش فروعات و اخلاق اگر از بالا شروع بکنی میوه است و برگ است و خوشه و شاخه است و ساقه است و ریشه اگر از پایین شروع بکنی ریشه است و ساقه است و شاخه است و برگ و میوه همه اینها به توحید برمی گردد لذا قبل از جریان وحی و نبوّت و قصّه وجود مبارک موسی و هارون(سلام الله علیهما) فرمود کلّ جهان را همان طوری که خدا آفرید خدا دارد اداره می کند خب انسان را هم خدا آفرید همان خدا باید اداره بکند درخت را آسمان را زمین را چه کسی اداره می کند؟ آفریدگار آ نها, خب انسان را هم باید آفریدگار او اداره کند انسانی که نه از گذشته باخبر است نه از آینده باخبر است نه از حقیقت و هویّت خودش مستحضر است نه از کلّ جهان اطلاع صحیحی دارد از هر جهت محفوف به جهل است خب بالأخره یک راهنما می خواهد دیگر (أَوَلَمْ يَرَوْا إِلَى الْأَرْضِ كَمْ أَنبَتْنَا فِيهَا مِن كُلِّ زَوْجٍ كَرِيمٍ ۞ إِنَّ فِي ذلِكَ لَآيَةً وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُم مُؤْمِنِينَ ۞ وَإِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ) این جمله اخیر به منزله ترجیع بند سوره مبارکه «شعراء» است نظیر (فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ) (۶) بعد حالا شروع می کند می فرماید شما را تکذیب کردند باید استقامت کنی قبل از شما هم انبیایی بودند آنها را تکذیب کردند و آن انبیا استقامت کردند و موفق شدند (وَإِذْ) یعنی «واذکر» این ظرف را این داستان را (وَإِذْ نَادَى رَبُّكَ مُوسَى) همان خدایی که امروز به تو می گوید به طرف مشرکین حجاز حرکت بکن همان خدا به موسای کلیم(سلام الله علیه) هم فرمود: (أَنِ ائْتِ الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ) این تعلیق حکم بر وصف مشعر به علیّت است شما برای استقرار عدل باید با ظالمین گفتگو کنی نفرمود قوم فرعون, قوم قِبطی و قوم مصر و امثال ذلک چون از این جهت دخیل نیست و از آن جهت که (إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ) (۷) بدترین ظلم همان مسئله اعتقادی است بعد هم مسئله ظلم به مستضعفان است و محرومان بنی اسرائیل فرمود دو کار را باید بکنی یکی اینکه عقل اینها را آزاد بکنی از جهل علمی به در بیایند توحید را خوب بفهمند یکی اینکه آن عقل عملی را از جهالت عملی آزاد بکنی اوّلین کاری که موسای کلیم(سلام الله علیه) کرد توحید بود بعد آزادی مردم بعد از اینکه فرمود: (رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى) (۸) فرمود: (أَنْ أَرْسِلْ مَعَنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ) (۹) من تحریر بنی اسرائیل را می خواهم آزادی این مردم خب پس آن ظلم اعتقادی را در درجه اول قرار داد که (إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ) با (رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى) با آن مبارزه کرد این ظلم مردمی را هم فرمود: (أَنْ أَرْسِلْ مَعَنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ) ما کاری به کشتیرانی تو و سرمایه های تو و این رود

نیل و اینها نداریم ما با زمان و زمین کار نداریم ما آمدیم برای آزادی مردم وقتی مردم آزاد شدند راه خودشان را طی می کنند دیگر این ﴿أَنْ أَرْسِلْ﴾ این شعار رسمی وجود مبارک موسای کلیم بود دیگر هم از آن طرف توحید را ترمیم کرد هم از این طرف تحریر بنی اسرائیل آزادسازی بنی اسرائیل را در دستور کار قرار داد ﴿وَإِذْ نَادَى رَبُّكَ مُوسَى أَنِ ائْتِ الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ﴾ وقتی می گویند «أکرم هذا الشخص» دلیل می خواهد چرا اکرام بکنیم می گوییم «لانّه عالمٌ» اما اگر گفتیم «أکرم هذا العالم» این دیگر دلیل نمی خواهد «أکرم هذا الهاشمی» این دیگر دلیل نمی خواهد معلوم می شود سیادتِ او علّت است دیگر یا علمِ او علّت است پس اگر گفتیم «أکرم هذا الشخص» باید تعلیل کنیم یا بالعلم یا بالسیّاده و مانند آن اما اگر گفتیم «أکرم هذا العالم, أکرم هذا الهاشمی» خب این دیگر دلیل نمی خواهد اینکه فرمود: ﴿أَنِ ائْتِ الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ﴾ این دیگر دلیل نمی خواهد یعنی برای رفع ظلم باید بروی ظلمها هم اعتقادی و ظلمهای مردمی هر دو را بیان فرمود. ﴿قَوْمَ فِرْعَوْنَ أَلَا يَتَّقُونَ﴾ اینها نه تقوای اعتقادی و عبادی دارند نه تقوای سیاسی ﴿قَالَ رَبِّ إِنِّي أَخَافُ أَن يُكَذِّبُونِ﴾ من می ترسم مرا تکذیب کنند و حرفِ تو زمین بخورد من حرفی ندارم اگر گفتند ــ معاذ الله ــ این دروغ است وحی دروغ است توحید دروغ است معاد دروغ است آن وقت من چه کنم حرف شما زمین می ماند. خب اگر تکذیب کردند من نه قدرت فکر دارم نه قدرت مشورت دارم نه در فضای باز می توانم اراده کنم مستحضرید کسی که با یک گروه مخاصم بداندیش مهاجم روبه رو شد این راه فکر و ذکرش تنگ می شود شرح صدر از بهترین نعمتهای الهی است ما یک طریقی داریم این طریق بیرونی یک سلوک درونی هم داریم ما در راه بیرونی اگر بخواهیم آزاد برویم تصادف نکنیم راحت برویم چه کار باید بکنیم؟ باید مانع نباشد راه تنگ نباشد دیگر, یک راه وسیعی می خواهیم که آزادانه تردّد کنیم این برای راه بیرونی, راه درونی ما اندیشه های فراوانی داریم (یک) انگیزه های فراوانی هم داریم (دو) راه اندیشه را چه کسی باید باز کند راه انگیزه را چه کسی باید باز کند بیرون خیلی روشن است که انسان اگر بخواهد راهی را طی کند باید کاملاً راه باز باشد دیگر اگر راه تنگ باشد که جا برای رفتن نیست که, در درون ما, ما اگر مطلبی را بخواهیم انجام بدهیم این مطلب اگر عادی و ساده باشد خب انسان خیلی نیاز به مشورت و فکر و تدبیر و عاقبت اندیشی ندارد حالا می خواهد همین جا بنشیند خب می نشیند دیگر اما اگر خواست کاری بکند که ﴿مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ﴾ باشد طبق بیان لطیف لقمان که فرمود: ﴿إِنَّ ذلِكَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ﴾, (۱۰) ﴿مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ﴾ یعنی «مِن الامور الّتی یَجب أن یُعزم علیها», «مِن الامور الّتی یَجب أن یُعزم علیها» یعنی خیلی باید روی آن کار بشود مگر می شود بشر کاری را بدون عزم انجام بدهد در بحثهای قبل هم داشتیم که محال است یعنی محال که انسان کاری بی اراده بکند اصلاً انسان مجبور است آزاد باشد آزادی انسان در اختیار او نیست که کسی بخواهد بی اراده کار بکند بی آزادی کار بکند این شدنی نیست این از بهترین برکات الهی است که انسان «خُلق مختاراً» آزادی برای انسان ضروری است به هیچ وجه قابل سلب نیست اگر یک وقت دست انسان را گرفتند از جایی بیرون بردند آ ن مصدر فعل نیست آن مورد فعل است دیگر کاری انجام نداد وگرنه کاری که انسان انجام می دهد محال است که مختار نباشد و مجبور باشد ما آزاد خلق شدیم خب. این کار اگر جزء مسائل مهم بود ﴿مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ﴾ بود فکر می خواهد مشورت می خواهد فکر وقتی هست که انسان طرف اثبات و نفی را در صفحه ذهن بریزد مثل پژوهشگری است که می خواهد مطالعه کند یک مطلب دقیقی را این ناچار است چندتا کتاب را بیاورد باز کند تورّق کند به مقصد برسد این اگر جایش تنگ باشد فقط خودش باید دوزانو جایی بنشیند جا برای کتاب نباشد که جا برای مطالعه نیست اگر کسی خواست در بخش اندیشه تحقیق کند باید میدان وسیعی داشته باشد افکار را بیاورد ادلّه را بیاورد نفی و اثبات را بیاورد نقض و ابرام را بیاورد حرف دیگران را بیاورد داوری کند تا به نتیجه برسد این یک میدان وسیعی می خواهد این را می گویند شرح صدر اگر کسی غمگین باشد این ابر را می گویند غمامه برای اینکه این فضای بالای سر انسان را می بندد اگر

کسی غمگین باشد غصّه داشته باشد این مدار قلبش بسته است این جا برای تحقیق اندیشه و آرای دیگران ندارد این شرح صدر ندارد این در اندیشه و فکر موفق نیست این مشکل خودش را نمی تواند حل کند چه رسد به اینکه از آرای دیگران کمک بگیرد و همچنین در بخش انگیزه آنجا که بخواهد بین امور مختلف یکی را راجح بداند یکی را مرجوح بداند بعد تصمیم بگیرد اراده کند و شروع بکند خب این یک میدان وسیعی می خواهد هم در میدان انگیزه باید شرح صدر داشته باشد هم در بخش اندیشه, اگر کسی غمگین بود مصیبت زده بود هر دو محور بسته است نه قدرت فکر صحیح دارد نه قدرت تصمیم, تصمیم کاملاً مرزش از مرز فکر جداست مثل همان نمونه هایی که قبلاً گفتیم ما با چشم و گوش چیزی را درک می کنیم با دست و پا حرکت می کنیم که اینها مرزهایشان کاملاً فرق می کند وجود مبارک موسای کلیم عرض کرد خدایا این کار مسئولیت سنگینی است من هم در بخش علم و امثال ذلک نیازمند به میدان وسیعم هم در بخش اراده و تصمیم و نیّت محتاج به میدان وسیعم پس به من شرح صدر بده فرمود بسیار خب شرح صدر دادم عرض کرد که خب من تنهایم و نزد اینها طبق پندار اینها سابقه خوبی ندارم (وَلَهُمْ عَلَيَّ ذَنبٌ) یعنی بزعمهم نه اینکه من کار بدی کرده باشم خدایا من مأموریتت را با جان می پذیرم ولی به جبرئیل(سلام الله علیه) بگو که درِ خانه هارون را هم بزند او را هم وزیر من قرار بدهد عرض نکرد خدایا «أرسل هارون» هارون را رسول خود قرار بده عرض کرد (فَأَرْسِلْ إِلَى هَارُونَ) یعنی آنچه به من فرمودی اطاعت می کنم ولی به جبرئیل بگو پیام شما را به او هم برساند این چنین نبود که ــ معاذ الله ــ وجود مبارک موسای کلیم عرض کند خدایا این مأموریت را به هارون بده عرض کرد من پذیرفتم ولی به این پیک آسمانیتان امر کنید که به سراغ برادرم برود او را وزیر من قرار بدهد برای اینکه بهترین ابزار یک پیامبر برای نشر دین, تبلیغ است و برادر من از من شیرین تر حرف می زند بهتر از من حرف می زند آن مبلّغی موفق است آن نویسنده ای موفق است آن گوینده ای موفق است آن سراینده ای موفق است که ادیبانه تر سخن بگوید (أَفْصَحُ مِنِّی لِسَاناً) (۱۱) من که نمی خواهم فقط درس بگویم که من می خواهم حرف تو را به جامعه برسانم مردم که تنها علم نمی خواهند مردم دانایی تنها را نمی طلبند آرایش را هم می طلبند شما هیچ وقت دیدید وقتی می خواستید بروید یک قبا تهیه کنید یا عبا تهیه کنید همین که یک پارچه را به شما نشان دادند بپذیرید هیچ عاقلی این کار را نمی کند ده تا پارچه را نشان بدهد برای اینکه ما هم باید آن درکمان را تأمین بکنیم هم آن زیباپذیریمان را تأمین کنیم می خواهید ظرف بخرید هر ظرفی را که به شما نشان دادند که نمی خرید که برای اینکه شما همان طوری که غذا می خواهید همان طوری که احتیاج به پوشاک دارید احتیاج دارید آن ذائقه تان آن ذوقتان آن آرایشتان آن زیبایی تان تأمین بشود لذا چندین ظرف را می آورند شما یکی را انتخاب می کنید چندین رنگ را می آورند شما یکی را انتخاب می کنید ماییم و آرایش از یک سو و دانایی و اندیشه از سوی دیگر و جامعه را یعنی مردم را اگر کسی بخواهد با علمِ محض اداره کند کم توفیق است باید این را در یک ظرف خوبی حالا یا بیان خوبی یا بنان خوبی به جامعه ارائه کند عرض کرد او از من شیرین تر حرف می زند (أَفْصَحُ مِنِّی لِسَاناً) (۱۲) عرض نکرد من قبول نمی کنم عرض نکرد این مأموریت را به برادرم بده فرمود: (فَأَرْسِلْ إِلَى هَارُونَ) نه «أرسل هارون» در سوره مبارکه «طه» این نمودار و این گونه از مسائل کاملاً آنجا گذشت که وجود مبارک موسای کلیم به ذات اقدس الهی عرض کرد که این مأموریت را ضمن اینکه به من مرحمت کردی به هارون هم این مأموریت را بده (فَأَرْسِلْ إِلَى هَارُونَ) یا (وَاجْعَل لِی وَزِیراً) (۱۳) این (وَاجْعَل لِی وَزِیراً) یعنی او را اَزیر و وزیر من قرار بده هر دو تقریباً به یک معناست آن که بار سنگین روی دوش اوست وِزر مملکت روی دوش اوست می گویند وزیر بار تبلیغ را او باید ببرد برای اینکه (أَفْصَحُ مِنِّی لِسَاناً) خب.

۱- (۱۳) _ سوره□ انعام, آیه□ ۶۷.

۲- (۱۴) _ سوره□ مریم, آیه□ ۴۱.

۳- (۱۵) _ سوره□ مریم, آیه□ ۵۱.

۴- (۱۶) _ سوره□ مریم, آیه□ ۵۶.

۵- (۱۷) _ سوره□ انعام, آیه□ ۹۰.

۶- (۱۸) _ سوره□ الرحمن, آیه□ ۱۳ و... .

۷- (۱۹) _ سوره□ لقمان, آیه□ ۱۳.

۸- (۲۰) _ سوره□ طه, آیه□ ۵۰.

۹- (۲۱) _ سوره□ شعراء, آیه□ ۱۷.

۱۰- (۲۲) _ سوره□ لقمان, آیه□ ۱۷.

۱۱- (۲۳) _ سوره□ قصص, آیه□ ۳۴.

۱۲- (۲۴) _ سوره□ قصص, آیه□ ۳۴.

۱۳- (۲۵) _ سوره□ طه, آیه□ ۲۹.

پرسش: آیا أفصح الناس نبودن نقص نیست؟

پاسخ: نه, نقص نیست برای اینکه همه کمالات را دارا هستند فصیح باید باشند نه أفصح, فصیح باید باشد اگر کسی فصیح نبود بله ناقص است اما أفصح نبود ناقص نیست عرض کرد برادرم أفصح از من است چه اینکه أفصح از دیگران هم است.

پرسش: چرا [حضرت موسی] این را برای خودش نخواست؟

پاسخ: شرح صدر خواست حلّ عُقده را خواست آن مقدار را هم برای اینکه اگر مرا کشتند لااقل او بماند تنها این نیست که او شیرین تر از من حرف می زند من می خواهم پیام شما, مکتب شما زمین نماند که اگر من از بین رفتم لااقل این, فرمایش شما را به مردم برساند منتها اگر نکشتند او (أَفْصَحُ مِنِّی لِسَاناً) است اگر کُشتند بالأخره او پیام رسان است دیگر این پیام الهی حیف است زمین بماند ما آماده ایم برای هر کار.

آنچه در سوره مبارکه «طه» آمده خدای سبحان همه خواسته های او را انجام داد که (وَاجْعَل لِی وَزِیراً مِنْ أَهْلِی هَارُونَ أَخِی اشْدُدْ بِهِ أَزْرِی وَأَشْرِكْهُ فِی أَمْرِی) (1) تا اینکه ما با هم این کار را انجام بدهیم بعد ذات اقدس الهی فرمود: (اذْهَبْ أَنتَ وَأَخُوكَ بِآيَاتِی وَلاَ تَنِيَا) (2) وَنی یعنی سستی, «تَنیا» نهی آمده رویش یعنی سستی نکنید در اقامه نام من و یاد من پس آنچه در سوره مبارکه «شعراء» فعلاً محلّ بحث است که وجود مبارک موسای کلیم عرض کرد برادرم را اعزام بکن (فَأَرْسِلْ إِلَی هَارُونَ) یعنی آیه سیزده همین سوره مبارکه «شعراء» است ناظر به این است که من می پذیرم ولی به جبرئیل(سلام الله علیه) بگو که پیام شما را به برادر من هم برساند من می ترسم از تنهایی با سابقه ای که نزد اینها دارم شرح صدر نداشته باشم آن وقت وقتی شرح صدر نداشتم نه در اندیشه موفقم و نه در انگیزه اینکه (قَالَ رَبِّ إِنِّی أَخَافُ أَن يُكَذِّبُونِ وَيَضِيقُ صَدْرِی) این شرح صدر را هم در سوره «طه» گذراند (3) هم اینجا (وَلاَ يَنطَلِقُ لِسَانِی) خب یک انسان مداربسته زبانش هم می گیرد تنها برای (وَاحْلُلْ عُقْدَةً مِن لِسَانِی) (4) نیست می بینید انسان در کلاس امتحان چرا زبانش می گیرد برای اینکه آن غم و غصّه در یک مدار بسته ای او را وادار به فکر می کند او اصلاً سؤال ممتحن را خوب درک نمی کند این اگر بخواهد فردا بحث بکند کاملاً میدان باز دارد و آزاد زبانش هم باز است اما وقتی که مدار بسته بود زبان بند می آید دست هم می لرزد این طور نیست که دست و زبان مستقل باشند و از مغز فرمان نگیرند فرمود: (وَلاَ يَنطَلِقُ لِسَانِی) نه برای (وَاحْلُلْ عُقْدَةً مِن لِسَانِی) که از آن جهت باشد.

۱- (۲۶) _ سوره طه, آیات ۲۹ _ ۳۲.

۲- (۲۷) _ سوره طه, آیه ۴۲.

۳- (۲۸) _ سوره طه, آیه ۲۵.

۴- (۲۹) _ سوره طه, آیه ۲۷.

پرسش: هر پیامبری که در هر عصری است باید از حیث جمال ظاهری و جمال باطنی از دیگران افضل باشند.

پاسخ: طوری باید باشد که جامعه بی رغبت نباشند نه جامعه به بهانه مال او یا جمال او و امثال ذلک به دور او جمع بشوند نقصی نداشته باشند چیزی که جامعه را برنجاند و برماند نباشد دیگر لازم نیست اعلا از هر جهت باشد.

پرسش:...

پاسخ: آن در سوره مبارکه «قصص» است که به خواست خدا می آید نه اینکه حالا این أفصح بودن به آن جهت باشد در سوره مبارکه «قصص» در آیه پانزده به این صورت آمده است: (وَدَخَلَ الْمَدِينَةَ عَلَى حِينِ غَفْلَةٍ مِنْ أَهْلِهَا فَوَجَدَ) وجود مبارک موسای کلیم (فِيهَا) در آ ن مدینه (رَجُلَيْنِ يَقْتَتِلاَنِ هـذَا مِن شِيعَتِهِ وَهـذَا مِنْ عَدُوِّهِ) که اینها را در مطوّل ملاحظه فرمودید ترسیم و تصویر واقعه است تا انسان خوب مسئله را بفهمد به جای اینکه بفرماید یکی از دوستان او و پیروان او بود, یکی از مخالفان او «أحدهما کذا و الآخر کذا» آن قصّه را خوب مجسّم کرد فرمود: (هـذَا) با اینکه مدّتها گذشت الآن آنچه در قرآن کریم است فرمود: (هـذَا) این بعد از گذشت چندین قرن است دیگر اما برای ما ترسیم کرده این قضیّه را فرمود این یکی از دوستان او, آن یکی از دشمنان او (هذَا مِن شِيعَتِهِ وَهذَا مِنْ عَدُوِّهِ فَاسْتَغَاثَهُ الَّذِی مِن شِيعَتِهِ عَلَى الَّذِی مِنْ عَدُوِّهِ فَوَكَزَهُ مُوسَى فَقَضَى عَلَيْهِ) با یک مُشت او را از پای در آورد با اینکه آن شخص به حق کشته شد چون ظالم بود می خواست این محروم بنی اسرائیل را آسیب برساند اما وجود مبارک موسی هم فرمود: (وَلَهُمْ عَلَيَّ ذَنبٌ فَأَخَافُ أَن يَقْتُلُونِ) نظیر آنچه در سوره «فتح» آمده (إِنَّا فَتَحْنَا لَکَ فَتْحاً مُبِيناً ＊ لِيَغْفِرَ لَکَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِن ذَنْبِکَ وَمَا تأَخَّرَ) (۱) خب مستحضرید فتح مکّه شکر دارد این سبب مغفرت ذنوب که نیست فرمود ما مکه را فتح کردیم تا گناه تو بخشوده شود این چه ارتباطی دارد مقدم و تالی با هم یا موضوع و محمول با هم (إِنَّا فَتَحْنَا لَکَ فَتْحاً مُبِيناً ＊ لِيَغْفِرَ لَکَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِن ذَنْبِکَ وَمَا تَأَخَّرَ) یعنی گناهانی که آنها می پنداشتند کهنه و تازه, گناهان قدیمی گناهان جدیدی در جنگ بدر و حنین و احزاب از آنها کُشتی نزد آنها مذنب تلقّی می شدی اکنون که فاتحانه و حاکمانه وارد مکه شدی وقتی فرمودی: «اذهبوا فأنتم الطّلقاء» (۲) همه آن کینه ها رد شد (لِيَغْفِرَ لَکَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِن ذَنْبِکَ وَمَا تَأَخَّرَ) و گرنه گناه را فقط توبه می بخشد دیگر.

۱- (۳۰) _ سوره فتح, آیات ۱ و ۲.

۲- (۳۱) _ الکافی, ج۳, ص۵۱۳.

پرسش:...

پاسخ: بله آن به حق بود اولاً قبل از نبوّت بود (یک) و ثانیاً این قوم ظالم اگر دارند محرومی را از پای در می آورند باید دفاع بکنند دیگر, آنها عدّه زیادی از این بنی اسرائیل را کشتند سر بریدند. این ماجرای وجود مبارک موسای کلیم قبل از نبوّت بود بعد وقتی که تشریف بردند مدین و نزد وجود مبارک شعیب(سلام الله علیهما) بودند و بعد عائله دار شدند و بعد با شعیب از مدین به طرف مصر می آمدند در بین راه مقام نبوّت نصیبش شد این سالهای متمادی قبل از نبوّت بود آن هم در فضایی که حاکمان قِبطی یعنی فرعون مدّتهای مدید این بنی اسرائیل بیچاره را داشتند می کشتند. حالا اگر ان شاءالله به سورهٔ مبارکهٔ «قصص» رسیدیم ممکن است توضیحات بیشتری در آن زمینه داده بشود. (وَلَهُمْ عَلَيَّ ذَنبٌ) ناظر به آن است فرمود: (كَلّا) هیچ کدام از اینها محال نیست آنچه را که خواستی ما انجام می دهیم آنها بخواهند جلوی رشد مکتبت را بگیرند نمی توانند شما را آسیب برسانند نمی توانند باعث ضیق صدر شما بشوند نمی توانند باعث عدم انطلاق لسان شما بشوند نمی توانند همه این نِعم را ما به شما می دهیم و از آنها هم جلوگیری می کنیم (كَلّا فَاذْهَبَا بِآيَاتِنَا إِنَّا مَعَكُم مُسْتَمِعُونَ) ما همه جا حاضریم گاهی تعبیر «إنّی» لازم است گاهی تعبیر «إنّا» لازم است حالا این متکلّم مع الغیر به لحاظ اینکه مدبّران الهی جنود الهی در خدمت حضرت اند یا نه, ما مقتدرانه [حاضریم] گاهی تعبیر به «نحن» است گاهی تعبیر به «إنّا» است متکلّم مع الغیر ما حضور داریم حاضریم با شما دو نفر برای تأیید, حاضریم با او برای اهلاک لذا جمع آورده نفرمود «معکما» [بلکه فرمود] من هر دو جا حاضرم چون سه قِسم معیّت در قرآن کریم هست یک معیّت مطلقه است که (هُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنتُمْ) (۱) مع کلّ انسان است یک معیّت خاصّه و ویژه است که آن معیّت خاصّه و ویژه برای مؤمنین است (إِنَّ اللَّهَ مَعَ الَّذِينَ اتَّقَوْا), (۲) (إِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ) (۳) این معیّت خاصّه با دیگران نیست (كَلّا إِنَّ مَعِيَ رَبِّي سَيَهْدِينِ), (۴) (إِنَّ اللّهَ مَعَنَا) (۵) حرف موسای کلیم این بود حرف وجود مبارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) در جریان غار این طور بود این یک معیّت دوم, دوم یعنی دوم این معیّت ویژه است که مخصوص انبیا و اولیا و مؤمنین است یک معیّت خاصه است کنار کافر و مشرک است که همان جا اینها را خفه کند این معیّت قهّاریه است پس سه قسم معیّت در قرآن کریم است یک معیّت مطلقه است که در سورهٔ «حدید» آمده (هُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنتُمْ) یک معیّت خاصّه است که (إِنَّ اللَّهَ مَعَ الَّذِينَ اتَّقَوْا) یک معیّت قهریه است که فرمود با کفار هستیم که (إِنَّ رَبَّكَ لَبِالْمِرْصَادِ) (۶) اینجا که فرمود: (إِنَّا مَعَكُم) تلفیقی از دو قسم معیّت است با شما هستم برای تأیید, با فرعون هستم برای اهلاک که ذات اقدس الهی همان جا او را هلاک کند.

ص: ۷۳۶

۱- (۳۲) _ سورهٔ حدید, آیهٔ ۴.

۲- (۳۳) _ سورهٔ نحل, آیهٔ ۱۲۸.

۳- (۳۴) _ سورهٔ عنکبوت, آیهٔ ۶۹.

۴- (۳۵) _ سورهٔ شعراء, آیهٔ ۶۲.

۵- (۳۶) _ سورهٔ توبه, آیهٔ ۴۰.

۶- (۳۷) _ سورهٔ فجر, آیهٔ ۱۴.

«و الحمد لله ربّ العالمین»

آیات ۱۰ تا ۱۸ سوره شعراء ۹۰/۱۲/۱۵

Your browser does not support the audio tag.

(وَإِذْ نَادَى رَبُّکَ مُوسَی أَنِ ائْتِ الْقَوْمَ الظَّالِمِینَ (۱۰) قَوْمَ فِرْعَوْنَ أَلاَ یَتَّقُونَ (۱۱) قَالَ رَبِّ إِنِّی أَخَافُ أَن یُکَذِّبُونِ (۱۲) وَیَضِیقُ صَدْرِی وَلاَ یَنطَلِقُ لِسَانِی فَأَرْسِلْ إِلَی هَارُونَ (۱۳) وَلَهُمْ عَلَیَّ ذَنبٌ فَأَخَافُ أَن یَقْتُلُونِ (۱۴) قَالَ کَلّا فَاذْهَبَا بِآیَاتِنَا إِنَّا مَعَکُم مُسْتَمِعُونَ (۱۵) فَأْتِیَا فِرْعَوْنَ فَقُولاَ إِنَّا رَسُولُ رَبِّ الْعَالَمِینَ (۱۶) أَنْ أَرْسِلْ مَعَنَا بَنِی إِسْرَائِیلَ (۱۷) قَالَ أَلَمْ نُرَبِّکَ فِینَا وَلِیداً وَلَبِثْتَ فِینَا مِنْ عُمُرِکَ سِنِینَ (۱۸))

بعضی از مطالبی که مربوط به سؤالهای قبلی است عبارت از این است که ائمه(علیهم السلام) مثل فرشتگان اند همان طوری که فرشته ها سخنشان این است (وَمَا مِنَّا إِلَّا لَهُ مَقَامٌ مَعْلُومٌ) (۱) ائمه(علیهم السلام) هم مقام و برنامه های خاصّی دارند گرچه همه اینها از نظر نصاب امامت واجد شرایط و یکسان اند اما تفاوتهایی هم بین آنها هست برنامه هایی هست برای اینکه خصوصیت زمانها و زمینها فرق می کند بنابراین تفاوت هست ولی تنافی و تباین و امثال ذلک نیست.

مطلب دوم آن است که معارف قرآن کریم همگانی است و همیشگی لذا جاودانه است و اگر برخی از قضایا شخصی نقل شده است از آن قضایای شخصی یک ضابطه کلّی استنباط می شود که هر وقت در طول تاریخ مثل آن قضیه اتفاق افتاد همان قانون جاری است این طور نیست که یک قضیه شخصیه ای در قرآن نقل شده باشد که تاریخ مصرف داشته باشد. قضایای شخصی عبارت از آن است که خصوصیتهایی در موضوع دخیل است که قضیه را از محصور بودن می اندازد قضیه شخصی در علوم به هیچ وجه معتبر نیست بر خلاف قضیه جزئی است قضیه جزئی یعنی زیر یک پوشش کلی است بعضی از این کلّیها این حکم را دارند می گویند «بعض الحیوان ناطقٌ» این می شود قضیه موجبه جزئیه اما «زیدٌ قائم» در علوم معتبر نیست برای اینکه زید یک موضوع شخصی است با خصوصیات و با مرگش رخت برمی بندد این دیگر قابل طرح در علوم نیست لذا قضایایی که در علوم معتبرند قضایای محصوره اند یا موجبه کلیه یا جزئیه یا سالبه کلیه یا جزئیه, قرآن هم یک کتاب عمیق علمی است که (یُعَلِّمُهُمُ الْکِتَابَ وَالْحِکْمَةَ) (۲) قضایای آ ن یا موجبه است یا سالبه بالأخره محصوره است قضیه شخصیه که هیچ ربطی با قضایای معارف کلّی نداشته باشد در قرآن نیست اگر یک داستان شخصی واقع شد یک قانون کلی شامل آن می شود که هر وقت مشابه آن اتفاق افتاد آن قانون کلی مرجع است.

۱- (۱) _ سوره صافات،آیه ۱۶۴.

۲- (۲) _ سوره بقره, آیه ۱۲۹; سوره آل عمران, آیه ۱۶۴; سوره جمعه, آیه ۲.

مطلب سوم آن است که نسخ در قرآن کریم به تخصیص ازمانی برمی گردد یک وقت است نسخ مصطلح است معنایش آن است که آن قانون شناس یا قانون گذار آشنا نبود که این مطلب تام نیست در تجربه ناکارآمدی این قانون مشخص شد این

قانون را نسـخ می کنند این کشف از آن می کند که قانون شـناس محیط نبود نسخ به معنای ابطال گذشـته این به هیچ وجه در شریعت نیست اما نسـخی که بازگشتش به تخصیص ازمانی است این در شرایع فراوان است اسلام سر جایش محفوظ است که انبیای بعـدی و انبیای قبلی همان را آوردنـد و در محـدوده اسـلام سـخن از (مُصَدِّقاً لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ) (۱) است ولی در محـدوده (لِكُلٍّ جَعَلْنَا مِنْكُمْ شِرْعَةً وَمِنْهَاجاً) (۲) این شِرعه و منهاج محـدوده زمان و زمین دارنـد آنها چقـدر باید عبادت می کردند به کدام سـمت باید نماز می خواندند محدود بود عصـرهای بعدی حکم خاصّ خودش را دارد این نسخ بازگشـتش به تخصـیص ازمانی است یعنی مصـلحت و رعایت تربیت جامعه به این است که در آن محـدوده عبادتشان به این سـبک باشـد در محـدوده دیگر عبادتشان به سبک دیگر باشد نه اینکه عبادت پیشینیان باطل باشد یا به آن سمت باطل باشد نسخ به معنای ابطال گذشته نیست به معنای پایان بخشیدن به مدّت گذشته است ولی نقل احکام منسوخه نشان آن است که پیشینه این حکم چه بوده است و چگونه ذات اقدس الهی در آن وقت چنین حکمی را برابر مصـلحت دستور داد ذکر آن و حفظ آن در قرآن کریم با مصالح همراه است.

۱- (۳) _ سوره بقره, آیه ۹۷.

۲- (۴) _ سوره مائده, آیه ۴۸.

مطلب بعدی آن است که انسانهای کامل انبیا ائمه(علیهم السلام) اینها درست است در قوس نزول حالا یا خلق اوّل اند نور اوّل اند هر چه هستند از هر نقص و عیبی به اذن الهی و به عنایت الهی معصوم اند ولی در قوس صعود برابر (رَبِّ زِدْنِی عِلْماً) (۱) متکامل اند لحظه به لحظه فیض الهی می آید اینها را می پروراند اگر در اینجا آیه ای داریم که (لَعَلَّکَ بَاخِعٌ) (۲) یا موارد دیگر نهی شده است (۳) برای اینکه وجود مبارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) با همین امر و نهی ها بالا می آید در قوس نزول به عنایت الهی هر چه باید داشته باشند دارند ولی در قوس صعود بر اساس (رَبِّ زِدْنِی عِلْماً) کامل می شوند نباید گفت که چرا در آنجا این آیه نازل شد با اینکه او انسان کامل به مقام بقای بعد از فنا رسید برای اینکه همه اینها هم به افاضه لحظه به لحظه ای خداست اگر ذات اقدس الهی این افاضات مستمرّ را قطع کند (وَلَوْلاَ أَن ثَبَّتْنَاکَ لَقَدْ کِدتَّ تَرْکَنُ إِلَیْهِمْ شَیْئاً قَلِیلًا) (۴) بنابراین بین قوس نزول و صعود باید فرق گذاشت (یک) و در قوس صعود وجود مبارک حضرت لحظه به لحظه به عنایت الهی متکامل می شود (دو) اگر امری, نهی ای, دستوری آمده که (فَلاَ تَذْهَبْ نَفْسُکَ عَلَیْهِمْ حَسَرَاتٍ) (۵) یا (فَلَعَلَّکَ بَاخِعٌ نَّفْسَکَ عَلَی آثَارِهِم إِن لَّمْ یُؤْمِنُوا بِهذَا الْحَدِیثِ أَسَفاً) (۶) با همین امر و نهی ها حضرت متکامل می شود و بالا می آید.

۱- (۵) _ سوره طه, آیه ۱۱۴.

۲- (۶) _ سوره شعراء, آیه ۳.

۳- (۷) _ سوره کهف, آیه ۶; سوره فاطر, آیه ۸.

۴- (۸) _ سوره اسراء, آیه ۷۴.

۵- (۹) _ سوره فاطر, آیه ۸.

۶- (۱۰) _ سوره کهف, آیه ۶.

در جریان حضرت موسی و هارون(سلام الله علیهما) بار سنگین روی دوش موسای کلیم(سلام الله علیه) است نه بار روی دوش هارون بالأخره مسئولیت اصلی به دوش وجود مبارک موسای کلیم است این دستور داد این بنی اسرائیل به دنبال حضرت حرکت کردند که بروند خب آن ارتش جرّار فرعون هم فهمید اینها می خواهند از شهر بیرون بروند اینها را تعقیب کردند اینها رسیدند به ساحل رود نیل خب رود نیل گرچه به حسب ظاهر رود است اما جای کشتیرانی است یک دریاست تعبیر قرآن هم از این رود به عنوان بحر است (۱) دیگر نه نهر جای خطر هم هست همراهان وجود مبارک موسی عرض کردند که خب جلو که دریاست غرق است پشت سر هم که ارتش جرّار فرعون است اینجا چه جایی بود که ما را آوردی؟! خب این مسئولیت و حفظ خود و دیگران بین دو خطر مرگ این کار آسانی نیست این یک قدرت الهی می خواهد که از شرح صدر کمک گرفته است فرمود نه, هیچ خطری نیست نه جلو خطر هست نه پشت سر ما منتظر دستور خدای سبحانیم (کَلّا إِنَّ مَعِیَ رَبِّی سَیَهْدِینِ), (۲) خب اگر (إِنَّ مَعِیَ رَبِّی سَیَهْدِینِ) است به ما دستور بدهد برگردیم, برمی گردیم ما می شویم پیروز به ما فرمان بدهد دریا بروید ما از دریا عبور می کنیم ما می شویم پیروز خب همه این خطرها را وجود مبارک موسی تحمل کرد عصا باید به دست موسی باشد شاید به دست هارون بود هم به این قدرت نبود ما آن اثر را ندیدیم باید با معجزه باشد البته ذات اقدس الهی به هر پیغمبری که عطا کند می شود ولی بالأخره موسای کلیم لازم است که با عصا بتواند دریا را خشک کند این کارهای اساسی برای وجود مبارک موسای کلیم بود. این تعبیر که (وَمَا کَانَ أَکْثَرُهُم مُؤْمِنِینَ) این یک ترجیع بندگونه ای است در سوره مبارکه «شعراء» قرآن کریم بعد از بیان آن اصل جامع به نقل چند قصّه پرداخت قصّه حضرت موسی و هارون از یک سو بعد قصّه حضرت ابراهیم بعد قصّه نوح بعد قصّه حضرت هود بعد قصّه حضرت صالح بعد قصّه حضرت لوط بعد قصّه حضرت شعیب در پایان سوره «شعراء» هم جریان پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) را نقل می کند که این از باب ردّ العجز الی الصدر است خب این قصص را نقل می کند که آن اصل کلی را ثابت بکند. ترجیع بندگونه همه این چند قصّه این است که (إِنَّ فِی ذلِکَ لَآیَةً وَمَا کَانَ أَکْثَرُهُم مُؤْمِنِینَ ٭ وَإِنَّ رَبَّکَ لَهُوَ الْعَزِیزُ الرَّحِیمُ) (۳) این تفکّر جبری اشاعره تنها در سخنان افرادی مثل فخررازی و اینها از پیشینیان نبود در بین متأخّرین هم در تفسیر آلوسی و امثال آلوسی این تفکّر جبری فراوان است معتزله که یک مقدار آزاداندیش بودند در اثر قهر بنی العباس اینها قلع و قمع شدند بسیاری از این متفکّران معتزلی در زمان متوکّل عباسی و اینها کُشته شدند و آن تفکّر آزاداندیشی اعتزال تقریباً رخت بربست و آنچه حاکم بین اهل سنّت است همان تفکّر اشعری است اینها گرچه در فقه دارای مذاهب چندگانه اند حنفی اند شافعی اند مالکی اند و حنبلی ولی غالباً در مسائل کلامی اشعری اند. آلوسی در ذیل این آیه (وَمَا کَانَ أَکْثَرُهُم مُؤْمِنِینَ) راه فخررازی و امثال فخررازی را که جریان جبری بودن است ذکر می کند اینجا اگر ایشان طرح نکرده بود سیدناالاستاد(رضوان الله علیه) این را در المیزان هم ذیل این بحث طرح نمی کرد و ما هم طرح نمی کردیم برای اینکه چند بار مسئله بطلان جبر گذشت. شبهه فخررازی و امثال فخررازی از پیشینیان و آلوسی از متأخّران این است که ذات اقدس الهی در ازل می دانست که زید مؤمن است و عمرو کافر, نمی شود گفت که خدا نمی دانست، او در ازل می دانست که فلان شخص مؤمن است و فلان شخص کافر این مطلب اول. در لایزال آن شخص حتماً باید مؤمن باشد کفر نخواهد داشت و این شخص حتماً باید کافر باشد ایمان نخواهد داشت چرا؟ برای اینکه در ازل معلوم بود که زید مؤمن است و عمرو کافر این ذاتشان این است و خدای سبحان هم در ازل می دانست که زید مؤمن است و عمرو کافر اگر در لایزال زید مؤمن نباشد و عمرو کافر نشود «علم خدا جهل بوَد» (۴) چون علم خدا جهل شدنی نیست پس یقیناً حتماً جبراً زید می شود مؤمن عمرو می شود کافر این توهّم ناصواب فخررازی و امثال فخررازی که در این درازمدّت ادامه پیدا کرد تا به تفسیر روح المعانی آلوسی و امثال آلوسی رسید (۵) نقدی که گذشت و قبلاً بیان شد و

سیدناالاستاد(رضوان الله علیه) اینجا مطرح می کنند می فرمایند شما این امور سه گانه را باید اول ترسیم بکنید بگویید که ماهیّت زید ذاتاً مؤمن است و ماهیّت عمرو ذاتاً کافر (این یک, این مرحله اُولیٰ), علم خدا به این ماهیّت تعلّق گرفته است به ماهیّت زید که ذاتاً مؤمن است به ماهیّت عمرو که ذاتاً کافر است (این دو) مرحله سوم آن است که آنچه در خارج وجود پیدا می کند مطابق با علم خداست و گرنه علم خدا جهل بوَد; اما در مطلب اول, آن ماهیّت بدون ایجاد ذات اقدس الهی تقرّر دارد و موجود است و اقتضایی دارد؟ چنین صحنه ای را شما کجا ترسیم می کنید که این ماهیّت ذاتاً این است؟ خب ماهیّت تا وجود پیدا نکند که اقتضایی ندارد گذشته از اینکه ماهیّت زید و عمرو هم یکی است آن خصوصیتهای شخصی فرق می کند آنکه ماهیّت است ماهیّت انسان است و انسان لااقتضاست پس بنابراین این چنین نیست که ماهیّت زید قبل از علم خدا در عالَمی وجود داشته باشد بعد خدا به او علم پیدا کند بسیاری از اینها خدا را ــ معاذ الله ــ در حدّ یک انسان کامل می دانند همان طوری که علمِ ما تابع معلوم است یعنی چیزی هست ما به او علم پیدا می کنیم به علم حصولی «العلم هو الصوره الحاصله من الشیء لدی الذهن» ــ معاذ الله ــ بسیاری از آنها علم خدا را بما عدیٰ همین طور می دانند یک علم مفهومی حصولی می دانند حالا ـ اگر این زید قبلاً ـ بود بالماهیّت بود در کدام عالم بود در کدام وعاء بود آیا بی وجود بود که می شود معدوم, معدوم که اقتضایی ندارد آیا با وجود بود خب چه کسی او را موجود کرد (اولاً) علم ذات اقدس الهی از سنخ علم حصولی و مفهومی نیست که صورت گیری بکند(ثانیا) اما می ماند مطلب مهم, ما پذیرفتیم که هر چه معلوم است خدا به او علم دارد اما علم دارد «علی ما هو علیه من المبادی و المنابع و المبانی» نه اصلِ فعل را علم داشته باشد خدا به هر چیزی که در جهان هست علم دارد (این یک) و به آثار آنها هم علم دارد (این دو) و به روش و منش آنها هم علم دارد (سه) به عنوان نمونه ذات اقدس الهی علم دارد که کدام خاک «لعل گردد در بدخشان یا عقیق اندر یمن» (۶) این را می داند کدام بذر کدام حبّه کدام هسته می شود خوشه یا شاخه این را هم می داند آن در جماد این در نبات, کدام حیوان در کدام سرزمین به دنیا می آید با خصیصه های حیوانی این هم که بخش سوم است را می داند کدام انسان در کدام سرزمین به دنیا می آید راه خیر را یا راه شرّ را طی می کند این را هم می داند (این چهار) هر چهارتا را می داند اما خود این ذوات را می داند و کارها را می داند و بس یا ذوات را می داند کارها را می داند روش و منش اینها را هم می داند یعنی خدا می داند که فلان خاک اگر با گذشت میلیونها سال سنگ شد بعد لعل شد در بدخشان یا عقیق شد در کوههای یمن می داند راه علمی اش چیست یا نمی داند چگونه این خاکها را جذب می کنند هر خاکی لعل نمی شود هر خاکی عقیق نمی شود کیفیّت جذب خاک مناسب برای لعل و عقیق شدن را هم می داند یا نمی داند پس اصل هستی را می داند اوصاف را می داند افعال را می داند مبانی را می داند منابع را می داند مبادی را می داند همه را می داند. حالا می رسیم به نبات همین طور می رسیم به حیوان همین طور تا می رسیم به انسان, ذات اقدس الهی می داند که فلان شخص در فلان وقت این کار را می کند و می داند که قبلاً فکر کرده با چه کسی مشورت کرده چه کسی او را هدایت کرده چه کسی او را راهنمایی کرده چه کسی مقدّماتش را فراهم کرده می داند, می داند که او می تواند آن راه خیر را انجام ندهد ولی بین خیر و شرّ مطالعه کرده خیر را انتخاب کرده این را هم می داند بعد می داند که فلان شخص در فلان وقت با اینکه می داند و می تواند به طرف شرّ برود به حُسن اختیار خودش به طرف خیر می رود می شود کمیل بن زیاد نخعی، برادرش می شود حارثهبن زیاد نخعی که قاتل فرزندان مسلم(سلام الله علیه) است خدا می داند که این شخص می تواند راه خیر برود می تواند راه شرّ را انتخاب بکند هر دو راه را بلد است هر دو راه را می تواند چه کسی او را اغوا کرده می داند این می داند که می توانست در برابر اغوا بایستد همه اینها را خدا می داند یعنی می داند کمیل بن زیاد با اختیار خود می شود از صحابه حضرت و می داند که حارثهبن زیاد نخعی با اختیار خود می شود از اصحاب اموی «گر

می خوردن من حق ز ازل می دانست» (۷) اختیـار مرا هم حق ز ازل می دانست, اراده مرا هم حق ز ازل می دانست آن وقت اگر اختیاری نباشـد «علمِ خـدا جهل بوَد» اگر اختیار ثابت نباشد علم خدا جهل می شود پس این شـخص مؤمنِ بالاختیار اسـت بالضـروره نه مؤمن بالضـروره, مؤمن بالاختیار است بالجبر یعنی انسان مجبور است که آزاد باشـد این مؤکّد حریّت اوست هیچ انسانی ممکن نیست کاری را بدون اختیار و انتخاب و آزادی و حریّت انجام بدهد اصـلاً «خُلق الانسان مختاراً» اگر انسان را از جایی به جایی بردنـد این فعل انسان نیست این قبول انسان است انسان در آنجا مورد فعل است نه مصـدر فعل و از حریم بحث بیرون است بحث در فـاعلیّت انسـان است نه منفعل بودن او لـذا همان طوری که دو دوتا پنـج تا مسـتحیل است نه قبیـح مجبور بودن انسان هم مسـتحیل است نه قبیح ممکن نیست انسان کاری را بدون اراده بکند در مرید بودن و مختار بودن و قاصد بودن او مضـطرّ است یعنی خدا او را آزاد خلق کرد اگر کسـی را خدا آزاد خلق کرده باشد بر خلاف آزادی کاری از او صادر نمی شود .آن که گفته بود

ص: ۷۴۰

۱- (۱۱) ـ سوره بقره, آیه ۵۰; سوره اعراف, آیه ۱۳۸ و... .

۲- (۱۲) ـ سوره شعراء, آیه ۶۲.

۳- (۱۳) ـ سوره شعراء, آیات ۸ و ۹, ۶۷ و ۶۸, ۱۰۳ و ۱۰۴, ۱۲۱ و ۱۲۲, ۱۳۹و ۱۴۰, ۱۵۸ و۱۵۹, ۱۷۴ و ۱۷۵, ۱۹۰ و ۱۹۱.

۴- (۱۴) ـ منسوب به خیام.

۵- (۱۵) ـ روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم, ج۱۰, ص۶۳.

۶- (۱۶) ـ دیوان سنایی, قصیده ۱۳۴.

۷- (۱۷) ـ منسوب به خیام.

مِی خوردن من حق ز ازل می دانست؟؟؟ گر مِی نخورم علمِ خدا جهل بوَد (۱)

پاسخ دادند که

علمِ ازلی علّت عصیان بودن ؟؟؟در نزد حکیم غایت جهل بوَد

(که این پاسخ منسوب به جناب محقق طوسی است) بله خدا در ازل می داند که فلان شخص فلان کار را می کند اما می داند با اختیار می کند می داند به او گفتند نکن ولی عمداً گوش نداد می داند که می توانست نکند ولی کرد اینها را هم می داند پس علمِ ازلی اگر به شیئی تعلّق گرفته است با حفظ مبادی اختیاری تعلّق گرفته پس آن فعل می شود ضروری الوقوع مختاراً این حرفِ قبلاً هم بحث شد و جواب داده شد ولی چون جناب آلوسی اینجا مطرح کرده و سیدناالاستاد(رضوان الله علیه) یک بحث عقلی برای ابطال حرف آلوسی اینجا ذکر کردند (۲) اینجا طرح شده.

پرسش: این هم استفاده می شود که بالأخره آزادی انسان مطلق نیست آزادی خدا مطلق است.

پاسخ: خب بله دیگر آزادی هر کسی به اندازه هویّت اوست دیگر هویّت انسان را چه کسی به او داد خدا آزادی انسان را هم خدا به او داد دیگر این خداست که در آزادی آزاد است آزادی اش نامتناهی است چون هستی اش را کسی به او نداد ولی ما مجبوریم که آزاد باشیم یعنی اصلاً محال است کسی بخواهد کاری را بی اراده انجام بدهد این شدنی نیست بی اختیار انجام بدهد شدنی نیست می خواهد طنز بگوید شوخی بکند حتماً اختیار دارد که این شوخی را بگویم این حرف را بگویم اینجا بگویم یا نگویم ما را خدا آزاد خلق کرده هیچ راهی برای جبر نیست لذا چون ما را آزاد خلق کرده همان طوری که جبر محال است تفویض هم محال است نه تفویض بد است کار را به ما واگذار نکرده اگر واگذار کرده بود که ما می شدیم مستقل همان طوری که ما در حدوث محتاج به ذات اقدس الهیم در بقا هم هستیم. غرض این است که چون اینکه فرمود: (وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُم مُؤْمِنِينَ) در پایان غالب این قصّه ها این تعبیر آمده که اکثر اینها مؤمن نبودند این ترجیع بندگونه جناب آلوسی را در روح المعانی وادار کرده مسئله جبر را طرح کند و سیدناالاستاد را هم آن را به این سبک ابطال کردند.

۱- (۱۸) _ منسوب به خیام.

۲- (۱۹) _ المیزان, ۱۵, ص۲۵۲ _ ۲۵۴.

پرسش:...

پاسخ: چون دارد (وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُم مُؤْمِنِينَ) چون خدا خبر داد پس ایمان نیاوردن اینها می شود واجب دیگر, غافل از اینکه بله ایمان نیاوردن اینها می شود واجب اما ایمان نیاوردنِ اختیاری اینها واجب است چون خدا بالصراحه فرمود: (إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ), فرمود: (وَهَدَيْنَاهُ النَّجْدَيْنِ) (۱) ما اصلاً انسان را سرِ دو راه خلق کردیم یک راهه نیست یک طرفه نیست این نشان می دهد که انسان همیشه سر دو راه است ما راه یک طرفه نیست همیشه دو طرفه است (وَهَدَيْنَاهُ النَّجْدَيْنِ), (إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِراً وَإِمَّا كَفُوراً) (۲) این منطق رایج قرآن کریم است اما حالا زید کدام راه را انتخاب می کند خدا می داند, می داند که این کمیل با اختیار علوی می شود و می تواند اموی بشود و می داند برادرش با اختیار اموی می شود و می تواند علوی بشود . هیچ کسی از همین جبریها در قیامت هم به خدای سبحان نمی گویند آخر تو ما را مجبور کردی، در هیچ جای قرآن نیست در هیچ جای روایات نیست خب اگر این جبر ـ معاذ الله ـ حق بود اینها استدلال می کردند می گفتند آخر تو ما را وادار کردی چرا ما را عذاب می کنی حتی در جهنم هم که هستند سخن از این است که ما بد کردیم خب این استدلال خوبی است اگر جبر حق بود بالأخره یک گوشه اش در می آمد دیگر این همه داد و فریاد جهنّمیها که بلند است هیچ کدامشان نگفتند و نمی گویند خدایا تو ما را وادار کردی این معلوم می شود اصلاً مسئله جبر به ذهن کسی نمی آید در جهنم سوخت و سوز دارند ولی یکدیگر را فحش می دهند (كُلَّمَا دَخَلَتْ أُمَّةٌ لَعَنَتْ أُخْتَهَا) (۳) خب اگر همه شان مجبورند به آن مسئول جهنم بگویند آخر ما را چرا آوردی اینجا شما باعث شدی ما این کار را کردیم ما چرا آوردید اینجا؟! ولی هیچ کدام این کار را نمی کنند همه اش دارند خودشان را عِقاب می کنند و یکدیگر را لعن می کنند.

۱- (۲۰) ـ سوره بلد, آیه ۱۰.

۲- (۲۱) ـ سوره انسان, آیه ۳.

۳- (۲۲) ـ سوره اعراف, آیه ۳۸.

پرسش: اگر شرایط خاص باعث آثار خاص بشود و آن شرایط تحت اختیار بشر نباشد آیا این خود یک نحو جبر نیست؟

پاسخ: نه آن اضطرار است که «رُفع عن امّتی تسع» (۱) این اگر ضرورتی بیاید که بر انسان حاکم باشد خود ائمه فرمودند: «رُفع عن امّتی تسع» سهو است نسیان است اضطرار است اجبار است اگر کسی وادارش کردند که روزه بخورد خب کفّاره ندارد معصیت هم نکرده اگر کسی دهنش را باز کردند آب ریختند این هم روزه اش صحیح است نه تنها معصیت نکرده روزه اش هم باطل نشده چون نوشیدن روزه را باطل می کند نه نوشاندن, خوردن روزه را باطل می کند نه خوراندن, خوراندن که روزه را باطل نمی کند که بنابراین اگر اضطرار بیاید بر اساس حدیث رفع آن حکم تکلیفی برداشته می شود البته وضعی اش سر جایش محفوظ است انسان باید حقّ الناس را مثلاً ادا کند.

فرمود: (وَإِذْ نَادَی رَبُّکَ) این ندا چه نحو بود بلاواسطه بود یا مع الواسطه در پایان سوره «شوری» آنجا فرمود ذات اقدس الهی با یکی از سه راه با بشر حرف می زند یا بلاواسطه یا (مِن وَرَاءِ حِجَابٍ) یا (یُرْسِلُ رَسولاً) (۲) این به یکی از آن انحا بود لکن به قرینه کلمه ندا معلوم می شود از دور بود از نزدیک نبود چون اگر نزدیک بود دیگر ندا ندارد تعبیر (وَإِذْ نَادَی) از بُعد حکایت می کند بُعد هم گاهی ممکن است مع الواسطه باشد یا مع حجاب باشد (وَإِذْ نَادَی رَبُّکَ مُوسَی أَنِ ائْتِ الْقَوْمَ الظَّالِمِینَ) که در بحث دیروز اشاره شد (قَوْمَ فِرْعَوْنَ أَلاَ یَتَّقُونَ). وجود مبارک موسای کلیم عذر خودش را گفت فرمود حیف این تبلیغ و رسالت است که با ناکامی همراه بشود من چند عذر دارم : (إِنِّی أَخَافُ أَن یُکَذِّبُونِ)(یک) آن وقت بار سنگین رسالت به مقصد نمی رسد چون خائفم (یَضِیقُ صَدْرِی) (دو) (لاَ یَنطَلِقُ لِسَانِی) (سه) یک انسان خائف قدرت اندیشه و انگیزه او بر مدار بسته است نه می تواند درست فکر بکند نه می تواند درست تصمیم بگیرد اگر پژوهشگری در فضای رعب آوری بخواهد مطلبی را تحقیق کند کامیاب نیست یک انسان مصمّمی بخواهد در فضای خوف تصمیم بگیرد موفق نیست نه اراده و نیّت و عزم و قصد کارایی دارد نه تصوّر و تصدیق و جزم و علم کارایی دارد هم در بخش علم انسانِ خائف مشکل دارد هم در بخش عمل.

۱- (۲۳) _ تحف العقول, ص ۵۰.

۲- (۲۴) _ سوره شوری, آیه ۵۱.

بعد فرمود: (فَأَرْسِلْ إِلَى هَارُونَ) اینجا دیگر فاء است این عذر چهارم نیست عذر چهارم بعد می آید در چنین فضایی می گوید خدایا من کمک می خواهم هرگز وجود مبارک موسای کلیم عرض نکرد که من این مسئولیت را نمی پذیرم معذورم دیگری را بفرست نفرمود «أرسل هارون» فرمود: (فَأَرْسِلْ إِلَى هَارُونَ) یعنی آن فرشته را بگو که همین پیام را به هارون برساند تا اینکه آن هارون وزیر من باشد بخشی از این شواهد در سوره «طه» است بخشی از این شواهد در سوره «قصص» است بخشی از این شواهد هم در متن همین آیات محلّ بحث. در سوره مبارکه «طه» که گذشت آنجا وجود مبارک موسی عرض کرد که (وَاحْلُلْ عُقْدَةً مِن لِسَانِی یَفْقَهُوا قَوْلِی وَاجْعَل لِی وَزِیراً مِنْ أَهْلِی هَارُونَ أَخِی) (۱) خب این معلوم می شود که رسالت را قبول کرده منتها مُعین و معاون و اَزیر و وزیر می طلبد این در سوره مبارکه «طه» در سوره «قصص» که مشابه همین بخشها خواهد آمد آنجا هم موسی عرض کرد (رَبِّ إِنِّی قَتَلْتُ مِنْهُمْ نَفْساً فَأَخَافُ أَن یَقْتُلُونِ) من می ترسم مرا بکُشند آن وقت این پیام شما به مقصد نرسد برای اینکه این پیام شما به مقصد برسد (وَأَخِی هَارُونُ هُوَ أَفْصَحُ مِنِّی لِسَاناً فَأَرْسِلْهُ مَعِیَ) نه «أرسله» نه اینکه من معذورم او را بفرست نه خیر او را با من بفرست من قبول می کنم (فَأَرْسِلْهُ مَعِیَ رِدْءاً یُصَدِّقُنِی إِنِّی أَخَافُ أَن یُکَذِّبُونِ قَالَ سَنَشُدُّ عَضُدَکَ بِأَخِیکَ). (۲)

۱- (۲۵) _ سوره طه, آیات ۲۷ _ ۳۰.

۲- (۲۶) _ سوره قصص, آیات ۳۳ _ ۳۵.

در همین آیه محلّ بحث سوره «شعراء» فرمود: (فَأَرْسِلْ إِلَى هَارُونَ) سه عذر را ذکر فرمود هنوز حرف تمام نشده عرض کرد که هارون را رفیق من قرار بده چهارم: (وَلَهُمْ عَلَيَّ ذَنبٌ فَأَخَافُ أَن يَقْتُلُونِ) من در اثر اینکه قبل از نبوّتم از یک مظلوم و مستضعفی حمایت کردم و ظالمی را از پای در آوردم آنها کینه مرا دارند ممکن است مرا بکشند آن وقت پیام شما ناکام بماند خب اگر کسی قصد استعفا دارد قصد استنکاف دارد ادلّه خود را اول ذکر می کند بعد می گوید من طبق این ادلّه معذورم اما اگر چهار دلیل دارد سه دلیل را قبلاً ذکر می کند قبل از دلیل چهارم آن حرف خودش را بزند معلوم می شود نمی خواهد استعفا بدهد برای اینکه ایشان عرض کرد خدایا من می ترسم تکذیب کنند پیام شما ناکام بماند (یک) چون خائفم (يَضِيقُ صَدْرِي) (دو) چون خائفم (لاَ يَنطَلِقُ لِسَانِي) (سه) پس برادرم را به عنوان کمک بفرست این دیگر چهار نیست چهارمی این است که من یک سابقه قتلی هم دارم خب اگر کسی در مقام استدلال است استعفا است استنکاف است باید همه بهانه ها را همه ادله را ذکر بکند بعد بگوید من طبق این چهار دلیل معذورم این طور نیست که وسط حرفها بگوید دیگری را کمک من بفرستم معلوم می شود درصدد استعفا نیست درصدد استنکاف نیست عرض کرد (إِنِّي أَخَافُ أَن يُكَذِّبُونِ) (یک) (وَيَضِيقُ صَدْرِي) (دو) (وَلاَ يَنطَلِقُ لِسَانِي) (سه) (فَأَرْسِلْ إِلَى هَارُونَ) بعد عذر چهارم را ذکر می کند (وَلَهُمْ عَلَيَّ ذَنبٌ فَأَخَافُ أَن يَقْتُلُونِ) معلوم می شود نمی خواهد بهانه بیاورد نمی خواهد استنکاف بکند نمی خواهد استعفا بدهد خب دوتا خواسته دارد یکی اینکه من مشکل دارم یکی اینکه وزیر می طلبم ذات اقدس الهی با یک جمله کوتاه به هر دو پاسخ داد این تعبیر (كَلَّا) یعنی هیچ کدام از این اعذار چهارگانه مانع نیست اینکه گفتی برادرم را بفرست (فَاذْهَبَا) این تثنیه یعنی قبول کردم او را پیغمبر قرار دادم به همراه تو هم می فرستم (فَاذْهَبَا) این می شود معجزه قرآن، این چه قول ثقیلی است! خب (إِنَّا سَنُلْقِي عَلَيْكَ قَوْلاً ثَقِيلاً) (۱) این چهارتا بهانه آورد و یک خواسته این پنج تا را با (كَلَّا فَاذْهَبَا) پاسخ داد فرمود آن چهارتا هیچ کدام عذر نیست چون من همه را تأمین می کنم خواسته دیگری که پنجمین مطلب بود این بود که برادرت وزیر بشود (فَاذْهَبَا), (فَاذْهَبَا) یعنی قبول کردم دیگر یعنی او را سِمت دادم دیگر چه کتابی است! خوب نگاه کنید عرض کرد (رَبِّ إِنِّي أَخَافُ أَن يُكَذِّبُونِ) عذر اول, دوم اینکه (وَيَضِيقُ صَدْرِي) سوم اینکه (وَلاَ يَنطَلِقُ لِسَانِي) چهارم اینکه (وَلَهُمْ عَلَيَّ ذَنبٌ فَأَخَافُ أَن يَقْتُلُونِ) من چهارتا عذر دارم خواسته من که مطلب پنجم است این است که برادر مرا برای کمک بفرستی این پنج مطلب, فرمود: (كَلَّا) آن چهارتا هیچ همه رفع می شود، با یک (كَلَّا) گفتن همه آنها رفع شد چون (إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئاً أَن يَقُولَ لَهُ كُن فَيَكُونُ) (۲) قلبش مطمئن شد شرح صدر حاصل شد لسانش منطلق شد خوف قتل برطرف شد با یک دانه (كَلَّا) اما آن پنجمی که خواستی برادرت همراهت باشد (فَاذْهَبَا) یعنی قبول کردم به او سِمت دادم دوتایی پیغمبرید بروید (كَلَّا فَاذْهَبَا) یک وقت در حضور سیدناالاستاد مرحوم علامه طباطبایی مطرح شده بود که چطور نهج البلاغه که خیلی فصیح است اما کار قرآن را نمی کند شما ببینید در مهم ترین شفاف ترین شیرین ترین فصیح ترین بلیغ ترین خطبه های نهج البلاغه یک جمله قرآن باشد خودش را نشان می دهد ایشان می فرمودند در جنگ جهانی اول که بالأخره کلّ جهان داشت می سوخت حتی مسیحیها حتی بالأخره غیر مسلمانها آنها که موحّد بودند قرآن تلاوت می کردند می گفتند انجیل به زبان نمی آید نهج البلاغه فصیح است اما این را بخواهید به صورت قرائت قرآن ترتیلی بخوانید یا آهنگین بخوانید به آهنگ در نمی آید ولو عبدالباسط هم بخواهد بخواند در نمی آید وقتی جنگ جهانی شد خواستند به کلامی توسّل بجویند و تمسّک و اعتصام بجویند حتی غیر مسلمانها هم سعی می کردند قرآن بخوانند می گفتند انجیل به آهنگ در نمی آید چنین کتابی است (فَاقْرَءُوا مَا تَيَسَّرَ مِنَ الْقُرآنِ) (۳) شما همین جمله (إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ) (۴) این را بگذارید در خطبه «قاصعه» می بینید همین یک جمله کلّ خطبه را می کِشد [و تحت الشعاع قرار می دهد] عظمتی دارد! فرمود (قَالَ كَلَّا فَاذْهَبَا).

۱- (۲۷) _ سوره□ مزمل, آیه□ ۵.

۲- (۲۸) _ سوره□ یس, آیه□ ۸۲.

۳- (۲۹) _ سوره□ مزمل, آیه□ ۲۰.

۴- (۳۰) _ سوره□ بقره, آیه□ ۲۷۷.

«و الحمد لله ربّ العالمين»

آیات ۱۰ تا ۲۱ سوره شعراء ۹۰/۱۲/۱۶

.Your browser does not support the audio tag

(وَإِذْ نَادَى رَبُّكَ مُوسَى أَنِ ائْتِ الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ (۱۰) قَوْمَ فِرْعَوْنَ أَلاَ يَتَّقُونَ (۱۱) قَالَ رَبِّ إِنِّي أَخَافُ أَن يُكَذِّبُونِ (۱۲) وَيَضِيقُ صَدْرِي وَلاَ يَنطَلِقُ لِسَانِي فَأَرْسِلْ إِلَى هَارُونَ (۱۳) وَلَهُمْ عَلَيَّ ذَنبٌ فَأَخَافُ أَن يَقْتُلُونِ (۱۴) قَالَ كَلّا فَاذْهَبَا بِآيَاتِنَا إِنَّا مَعَكُم مُسْتَمِعُونَ (۱۵) فَأْتِيَا فِرْعَوْنَ فَقُولاَ إِنَّا رَسُولُ رَبِّ الْعَالَمِينَ (۱۶) أَنْ أَرْسِلْ مَعَنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ (۱۷) قَالَ أَلَمْ نُرَبِّكَ فِينَا وَلِيداً وَلَبِثْتَ فِينَا مِنْ عُمُرِكَ سِنِينَ (۱۸) وَفَعَلْتَ فَعْلَتَكَ الَّتِي فَعَلْتَ وَأَنتَ مِنَ الْكَافِرِينَ (۱۹) قَالَ فَعَلْتُهَا إِذاً وَأَنَا مِنَ الضَّالِّينَ (۲۰) فَفَرَرْتُ مِنكُمْ لَمَّا خِفْتُكُمْ فَوَهَبَ لِي رَبِّي حُكْماً وَجَعَلَنِي مِنَ الْمُرْسَلِينَ (۲۱))

در این بخش که ذات اقدس الهی به موسای کلیم خطاب کرد از ظاهرش پیداست که این ندا از دور است چون اوایل امر است بعد ممکن است که (وَقَرَّبْنَاهُ نَجِيّاً) (۱) آنجا که سخن از تقرّب نجوایی است دیگر سخن از نجواست نه ندا در بخشهای کوه طور فرمود: (وَقَرَّبْنَاهُ نَجِيّاً) یعنی با او مناجات کردیم او با ما مناجات می کند و مانند آن. از اینکه فرمود ما به موسی گفتیم (ائْتِ الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ) این قوم ظالم را بدون واو به صورت عطف بیان مشخص کرد که قوم فرعون است که گویا ظالمین و قوم فرعون دوتا لفظ اند به یک معنا لذا با واو عطف نکرده با فاء عطف نکرده عطف بیان شده از بس ظلم دودمان فرعون شهرت یافت که بگویند ظالمین یا بگویند قوم فرعون یکی است این می شود عطف بیان آن; فرمود: (أَنِ ائْتِ الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ قَوْمَ فِرْعَوْنَ) قوم فرعون. خب این عطف بیان بودن روشن می کند که چرا وجود مبارک موسای کلیم مکرّر هراس داشت و قرآن کریم از خوف آن حضرت یاد کرد. خوف موسای کلیم و هارون(سلام الله علیهما) یک خوف مشترکی بود گذشته از اینکه وجود مبارک موسای کلیم یک خوف خاص داشت. خوف مشترک این دو پیامبر از همین قوم ظالم بود گذشته از اینکه خود فرعون داعیه ربوبیّت داشت بلکه داعیه ربوبیّت اعلا داشت بلکه داعیه توحید در ربوبیّت داشت این مراحل را قرآن کریم از او نقل کرد که (مَا عَلِمْتُ لَكُم مِنْ إِلٰهٍ غَيْرِي) (۲) هست که این می شود توحید در الوهیّت یعنی غیر از من اله دیگری نیست یعنی «لا إله الاّ أنا» آن (أَنَا رَبُّكُمُ الْأَعْلَى) (۳) را هم که داشت اینکه گفت: (مَا عَلِمْتُ لَكُم مِنْ إِلٰهٍ غَيْرِي) یعنی «لا إله الاّ أنا» چنین حکومت خشنی مگر می شود یک انسان عادی برود آنجا بدون ضیق صدر با انطلاق لسان سخن بگوید خب قطعاً هراس خواهد داشت این خوفی است معقول و عادی این مشترک بین وجود مبارک موسای کلیم و هارون(سلام الله علیهما) است چه اینکه در سوره مبارکه «طه» آیه ۴۵ سوره مبارکه «طه» این بود (قَالاَ رَبَّنَا إِنَّنَا نَخَافُ أَن يَفْرُطَ عَلَيْنَا) این خوف مشترک بود بین این دو پیامبر اما آن خوفی که مخصوص وجود مبارک موسای کلیم بود که در قرآن کریم چند جا از ازاله خوف سخن گفته شد یکی خوف مربوط به سابقه قتل بود که وجود مبارک موسای کلیم قبل از نبوّت به حمایت یک مظلومی, ظالمی را از پا در آورد و نزد حکومت فرعون متّهم شد به ظلم و مذنب بودن که گفت (لَهُمْ عَلَيَّ ذَنبٌ فَأَخَافُ أَن يَقْتُلُونِ) این خوف مخصوص.

۱- (۱) ـ سوره مریم, آیه ۵۲.

۲- (۲) ـ سوره قصص, آیه ۳۸.

۳- (۳) ـ سوره نازعات, آیه ۲۴.

برسیم به سراغ خوف دوم, وجود مبارک موسای کلیم وقتی که از مدین برمی گشتند به مصر در کوه طور آن حادثه پیش آمد بالأخره خواست به قصد اینکه نار بیاورد نور نصیبش شد و شنید که خدای سبحان به او می فرماید: (مَا تِلْکَ بِيَمِينِکَ يَا مُوسَی) عرض کرد (هِيَ عَصَايَ) فرمود: (أَلْقِها يَا مُوسی) (۱) فرمود آن عصا که در دستت است بینداز اگر خدا اراده کرده باشد آن چوب باشد چوب است و اگر اراده کرده باشد آن بشود مار می شود مار اینجا وقتی وجود مبارک موسای کلیم آن چوب را انداخت شد (فَإِذَا هِيَ حَيَّةٌ تَسْعَی) خب ترسید این برای اوّلین بار است دیگر یک ترس معقولِ مقبولِ بجاست خدا فرمود: (لَا تَخَفْ سَنُعِيدُهَا سِيرَتَهَا الْأُولَی) (۲) این یک خوف معقولی بود به جا هم بود برای اینکه در بحث دیروز داشتیم که اینها در قوس صعود لحظه به لحظه به افاضه الهی مستفیض می شوند ذاتاً که از خودشان چیزی ندارند اگر خوف برطرف می شود اگر امن و امنیّت می آید به عنایت الهی می آید وقتی خدا فرمود: (خُذْهَا وَلَا تَخَفْ) عرض کرد چشم و دست آورد و مار را گرفت و شده چوب از آن به بعد دیگر ترسی نبود پس آن خوفی که در اثر قتل قبل از نبوّت بود یک خوف معقول و به جایی بود آن هم از حکومت خشن این خوف کوه طور هم یک خوف معقول و مقبولی بود از آن به بعد دیگر خوفی نبود وقتی خواستند مأموریت پیدا کنند با فرعون درگیر بشوند هدایتش کنند گفتند: (إِنَّنَا نَخَافُ أَن يَفْرُطَ عَلَيْنَا أَوْ أَن يَطْغَی) (۳) این خوفی است معقول فرمود ممکن است که ما را بکُشند حرف شما زمین بماند ما برای خودمان که حرف نداریم اما برای اینکه این حرف زمین نماند خب اگر ما را کشتند این رسالت از بین رفت چه بکنیم این خوفی است معقول. می ماند در آن صحنه مبارزه که فرمود میعاد شما (يَوْمُ الزِّينَهِ وَأَن يُحْشَرَ النَّاسُ ضُحی) (۴) فرعون و حکومت فرعونی دستور دادند همه ساحران دور و نزدیک جمع بشوند در آن میدان مبارزه آن ساحران هم طنابها و چوبها را آماده کردند تماشاچیان هم چون روز عید بود دور تا دور این میدان را گرفتند این ساحران هم میدان را پر از مار کردند شده میدان مار حالا وجود مبارک موسی باید عصا را بیندازد بشود مار اینجا (فَأَوْجَسَ فِي نَفْسِهِ خِيفَةً مُّوسَی) (۵) موسای کلیم ترسید این را در خطبه چهارم نهج البلاغه وجود مبارک حضرت امیر شرح دادند که بحثش هم قبلاً گذشت حضرت فرمود موسی می دانست آنها سِحرند و سحر کاری نمی کند و می دانست که عصای او معجزه است منتها ترس موسای کلیم این بود که به خدا عرض کرد که اگر این میدان پر از مار من هم این عصا را بیندازم بشود مار این تماشاچی های جاهل نتوانند بین معجزه من و سِحر ساحران فرق بگذارند چه کنم؟! (فَأَوْجَسَ فِي نَفْسِهِ خِيفَةً مُّوسَی) وجود مبارک حضرت امیر در آن خطبه فرمود برای خودش نترسید این «اشفقَ مِن غلبه الجهّال و دُوَل الضلال» (۶) خب اگر مردم نتوانستند بین معجزه من و سِحر ساحران فرق بگذارند چه کنم؟ خدا فرمود این کار را بکن (لا تَخَف اِنَّکَ اَنتَ الاَعلی) (۷) در این صحنه تو پیروز می شوی وجود مبارک موسای کلیم این عصا را انداخت شده مار واقعی کار معجزه ابطال سِحر است و همه آن طنابها و چوبهایی که به صورت مار در آمده بودند سِحر آنها را معجزه بلعید مردم دیدند قبلاً پر از مار بود و جهندگی می کردند ولی وقتی موسای کلیم عصا را انداخت سِحر همه باطل شد یک مُشت چوب افتاد و یک مُشت طناب افتاد و همه دیدند که یک مار است در این میدان دارد می جهد بقیه چوبها هستند یک گوشه افتادند و طنابها هستند یک گوشه افتادند سِحر را بلعید نه چوب را, سِحر را بلعید نه طناب را فرمود: (أَلْقِ مَا فِي يَمِينِکَ تَلْقَفْ مَا صَنَعُوا إِنَّمَا صَنَعُوا کَيْدُ سَاحِرٍ) که متأسفانه الآن این متّصل نوشته شده (إِنَّمَا) نوشته شده (إِنَّمَا

صَنَعُوا كَيْدُ سَاحِرٍ وَلاَ يُفْلِحُ السَّاحِرُ حَيْثُ أَتَی) (۸) کید را بلعید نه چوب را کید را بلعید نه طناب را بنابراین خوف حضرت موسی در هر مرحله ای اتفاق افتاد خوف معقول و مقبول و به جایی بود آنجایی که نباید بترسد نمی ترسید آنجایی که باید بترسد یا ترس برای خود نبود از ضعفِ مردم نگران بود یا ترس برای این بود که مبادا پیام الهی در وسط بماند.

۱- (۴) _ سوره طه, آیات ۱۷ _ ۱۹.

۲- (۵) _ سوره طه, آیات ۲۰ و ۲۱.

۳- (۶) _ سوره طه, آیه ۴۵.

۴- (۷) _ سوره طه, آیه ۵۹.

۵- (۸) . سوره طه, آیه ۶۷.

۶- (۹) . نهج البلاغه، خطبه۴

۷- (۱۰) . سوره طه، آیه۶۸

۸- (۱۱) . سوره طه، آیه۶۹

مطلب بعدی آن است که فرمود شما بروید و به آنها بگویید این حرف را بگویید که (أَلَا يَتَّقُونَ). (قَالَ رَبِّ إِنِّي أَخَافُ أَن يُكَذِّبُونِ ۝ وَيَضِيقُ صَدْرِي وَلَا يَنطَلِقُ لِسَانِي فَأَرْسِلْ إِلَى هَارُونَ ۝ وَلَهُمْ عَلَيَّ ذَنبٌ فَأَخَافُ أَن يَقْتُلُونِ) که این دو خوف معقول بود و به جا (قَالَ كَلَّا) یعنی هیچ عذری از اعذار گذشته پذیرفته نیست چون همه را ما ترمیم کردیم گفتی برادر تو را وزیر قرار بدهم رسول قرار بدهم آن این کار را هم کردم لذا (فَاذْهَبَا) برای اینکه تمام آن ضعفا ترمیم بشود (بِآيَاتِنَا) یعنی با معجزات ما می روی درباره معجزات فراوان موسای کلیم دارد که آیات بیّن و شفاف و روشن به او دادیم خب عصا بشود اژدها ید بیضا داشته باشد اینها دیگر آیات بیّن است.

پرسش: استاد ببخشید مگر فاصله بین اعجاز و شعبده آن قدر زیاد نیست که یقین برای موسی ایجاد بکند.

پاسخ: موسی که یقین دارد آن سِحر است و باطل و معجزه بر حق است این بیان نورانی حضرت امیر که در خطبه چهار است این است که فرمود من نگرانم که این مردم اگر تشخیص ندهند چه کنم خب من هم یک مار ایجاد کردم آ نها هم مار آوردند اینها نمی فهمند کار من معجزه است و کار ساحران سِحر است آن وقت ما چه کنیم.

پرسش: خب مردم هم مگر چنین فاصله ای وجود ندارد که رؤیت کنند.

پاسخ: نه

پرسش: این چه اعجازی است، اگر این قدر فاصلهاش با شعبده زیاد نیست؟

پاسخ: این می شود مار واقعی آن می شود صورت مار آن کسی که بین معقول و متخیّل فرق بگذارد امروز هم کم دارید بین عقل و خیال عقل و وهم شما اوحدیّ از متفکّران را پیدا می کنید که فرق بگذارند خب این کار دشواری است فرمود نترس (لاَ تَخَفْ إِنَّكَ أَنتَ الْأَعْلَى) (۱) تو پیروز می شوی تو وقتی این عصا را بیندازی مار واقعی می شود معجزه سِحر را بلع می کند نه چوب را (تَلْقَفْ مَا صَنَعُوا إِنَّمَا صَنَعُوا كَيْدُ سَاحِرٍ) (۲) این صغرا و کبرا شفاف است یعنی «تلقف الکید, تبلع الکید, تأکل الکید» کید را می خورد مردم همه شان دیدند که یک مار دارد در میدان حرکت می کند یک مقدار چوبها آنجا افتاده یک مقدار طنابها آنجا افتاده اول کسی که فهمید کار آنها سِحر است و کار موسای کلیم معجزه است آن کارشناسان سحر بودند که پذیرفتند که حاضر شدند شهید بشوند و کفر آل فرعون را امضا نکنند او گفت (لَأُصَلِّبَنَّكُمْ فِي جُذُوعِ النَّخْلِ) گفتند (فَاقْضِ مَا أَنتَ قَاضٍ إِنَّمَا تَقْضِي هذِهِ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا) (۳) خب آمار متنبیان کمتر از آمار انبیا نیست این بهائیّت بود که چهارتا کتاب در آورده عدّه زیادی هم قبول کردند نتوانستند بین کتاب بهائیّت و قرآن فرق بگذارند الیوم با اینکه عصر علم است الآن اگر عصر علم نباشد چه وقت عصر علم است شما می بینید بهائیّتی که برای ما جعل کردند وهابیّتی که برای آنها جعل کردند همین است این وهابیّت را در برابر عترت طاهرین جعل کردند این بهائیّت را در برابر قرآن جعل کردند آن کتابِ مجعول را در برابر قرآن جعل کردند یک عدّه گفتند بله این هم وحی است! وجود مبارک امام صادق فرمود شهری هستی باش روستایی هستی باش هر جا می خواهی زندگی کنی اول ببین آنجا یک روحانی بفهم هست یا نه اگر یک روحانی بفهم یک روستا یا شهری است نرو (۴) چون دینت در خطر است خب این بهائیّت رفته یک عدّه گفتند آری این وهابیّت رفته یک عدّه گفتند آری بالأخره کسی می خواهد یا علامه عسکری می خواهد یا علامه شرف الدین می خواهد یا آقاسیّد محسن می

خواهد یا علامه طباطبایی می خواهد یا علامه امینی می خواهد که بالأخره فحل میدان باشد بگوید سِحر چیست معجزه چیست وهابیّت چیست تشیّع چیست بهائیت چیست قرآن چیست این طور نیست که خریدار نداشته باشد متاع کفر دین همیشه در هر فضایی هست.

ص: ۷۴۸

۱- (۱۲) . سوره طه، آیه۶۸

۲- (۱۳) . سوره طه، آیه۶۹

۳- (۱۴) . سوره طه، آیات ۷۱و۷۲

۴- (۱۵) . ر.ک: تحف العقول، ص۳۲۱

خب فرمود: (فَاذْهَبَا بِآیَاتِنَا) شما معجزات دارید نه اینکه من به شما معجزه دادم رهایتان کنم حدوثاً و بقائاً هم با شما هستم (إِنَّا مَعَکُم مُسْتَمِعُونَ) خواسته های شما را برآورده کردم معجزات هم دادم با شما هم هستم لذا با طمأنینه وجود مبارک موسی و هارون(سلام الله علیهما) حرکت کردند مگر اینها راه می دادند سالیان متمادی قربانی کردن کودکان رسم اینها بود کسی که داعیه (أَنَا رَبُّکُمُ الْأَعْلَی) (۱) دارد داعیه (مَا عَلِمْتُ لَکُم مِنْ إِلٰهٍ غَیْرِی) (۲) دارد چنین کسی مگر موسی(سلام الله علیه) را می پذیرد؟! فرمود: (فَأْتِیَا فِرْعَوْنَ فَقُولاَ إِنَّا رَسُولُ رَبِّ الْعَالَمِینَ) بروید بگویید ما از طرف خدا آمدیم گاهی توحید آن قدر جلوه می کند که در رسالت هم ظهور پیدا می کند گاهی کم رنگ تر است تعبیر در سوره مبارکه «شعراء» با «طه» فرق می کند در سوره مبارکه «طه» آیه ۴۷ فرمود: (فَأْتِیَاهُ فَقُولا إِنَّا رَسُولاَ رَبِّکَ) ما پیامبران خداییم فرستادگان از طرف خداییم که تثنیه ذکر کرد اما در محلّ بحث یعنی سوره «شعراء» مفرد آورد فرمود: (إِنَّا رَسُولُ رَبِّ الْعَالَمِینَ) ما فرستاده ایم نه فرستادگان ما فرستاده خدای تواییم نه فرستادگان کم نیست آیاتی که نقل می کند که فلان مردم مرسلین را تکذیب کردند درباره قوم نوح این چنین است (۳) درباره اصحاب حِجر این چنین است (۴) درباره بسیاری از اقوام گذشته این چنین است (۵) وقتی می خواهد نقل کند که اینها حرف پیامبرشان مثل حضرت نوح یا حضرت شعیب یا حضرت کذا و کذا را تکذیب کردند می فرماید مردم آن محل همه انبیا را تکذیب کردند سرّش این است که حرف همه انبیا یکی است این (لاَ نُفَرِّقُ بَیْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ) (۶) هم همین است دیگر چون هر کدام مصدّق حرف قبلی اند آنها در شریعت و منهاج اختلاف دارند وگرنه در (إِنَّ الدِّینَ عِندَ اللّهِ الْإِسْلاَمُ) (۷) که اختلاف ندارند دین الهی تثنیه پذیر نیست چه رسد به جمع ما دوتا دین نداریم چه رسد به ادیان این ادیان که می فرمایند این به مذاهب برمی گردد وگرنه (إِنَّ الدِّینَ عِندَ اللّهِ الْإِسْلاَمُ) از حضرت آدم تا حضرت خاتم(علیهم الصلاه و علیهم السلام) همه اسلام آوردند البته (لِکُلٍّ جَعَلْنَا مِنْکُمْ شِرْعَةً وَمِنْهَاجاً) (۸) آن شرایع و منهاج که فلان ملّت و فلان نحله و فلان قوم چند رکعت نماز بخوانند به کدام طرف نماز بخوانند سالی چند روز روزه بگیرند اینها البته مختلف است اما اصول دین خطوط معاد خطوط وحی و رسالت اینها یکی است. فرمود: (إِنَّا رَسُولُ رَبِّ الْعَالَمِینَ) آنجا که کثرت مشهود است در آیه ۴۷ سوره مبارکه «طه» تثنیه است (إِنَّا رَسُولاَ رَبِّکَ) هر کدام ما یک مأموریت خاص داریم یکی کوه طور می رود یکی حافظ قوم است اینها مأموریتهای خاصّی است که ما داریم اینجا جای تثنیه است و اما اینجا هر دو حرفمان یکی است و ربّ العالمین ما را فرستاده خب ما آمدیم چه بگوییم چون از طرف ربّ العالمین آمدیم شما باید معتقد باشید که ربوبیّت برای الله است و لاغیر اوّلین وظیفه ما آزادسازی مردم است و اوّلین تکلیف تو هم دست برداری از استعباد است (أَنْ أَرْسِلْ مَعَنَا بَنِی إِسْرَائِیلَ) ما آمدیم مردم را هدایت بکنیم اینها را باید به ما بدهی اینها را به بند کشیدی ما آمدیم اینها را آزاد کنیم تا (یُعَلِّمُهُمُ الْکِتَابَ وَالْحِکْمَةَ) (۹) را درباره اینها پیاده کنیم اوّلین وظیفه ما این است آزادسازی بنی اسرائیل این حرف, حرف همه انبیاست لذا وجود مبارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) وقتی حکومت تشکیل داد اوّلین کارش آزادسازی مؤمنان از حجاز بود افراد ضعیف از حجاز بود مستکبران را سر جایشان نشاندند از طرف خدا مأمور شدند که مردم را هدایت بکنند خب مردم را باید در اختیار داشته باشند با مردم گفتگو بکنند تا آنها را هدایت بکنند (أَنْ أَرْسِلْ مَعَنَا بَنِی إِسْرَائِیلَ).

۱- (۱۶) . سوره نازعات، آیه۲۴

۲- (۱۷) . سوره قصص، آیه۳۸

۳- (۱۸) . سوره شعراء، آیه۱۰۵

۴- (۱۹) . سوره حجر، آیه۸۰

۵- (۲۰) . سوره شعراء، آیات۱۲۳،۱۴۱،۱۶۰،۱۷۶

۶- (۲۱) . سوره بقره، آیه۱۳۶؛ سوره آل عمران، آیه۸۴

۷- (۲۲) . سوره آل عمران، آیه۱۹

۸- (۲۳) . سوره مائده، آیه۴۸

۹- (۲۴) . سوره بقره، آیه۱۲۹؛ سوره آل عمران، آیه۱۶۴؛ سوره جمعه، آیه۲

پرسش: ببخشید چرا آزادی همه را نخواست فقط بنی اسرائیل را خواست؟

پاسخ: مثل وجود مبارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) وجود مبارک پیغمبر رسالتش جهانی بود اما قدم به قدم اول (أَنذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ) (۱) است بعد کم کم همشهریان است بعد همین تقسیمات سه گانه محلّی و منطقه ای و بین المللی همین است وقتی حجاز را آرام کرد آن وقت نامه برای دو امپراطوری آن روز نوشت در خاورمیانه غیر از دو امپراطوری رسمی شرق و غرب حجاز کس دیگری نبود اما اوّلین حرفی که خدا به او می زند (أَنذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ) بعد برای خسروپرویز از یک سو, برای قیصر روم از سوی دیگر حضرت نامه می نویسد دستور می دهد که باید اسلام بیاورید انقیاد کنید باید مانع را برطرف کنید ما با مردم حرف بزنیم و اینها, وجود مبارک موسای کلیم هم همین طور بود طلیعه امر برای قوم خودشان است بعد دیگر توسعه پیدا می کند.

(أَنْ أَرْسِلْ مَعَنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ قَالَ أَلَمْ نُرَبِّكَ فِينَا وَلِيداً وَلَبِثْتَ فِينَا مِنْ عُمُرِكَ سِنِينَ) چون بحث (وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُم مُؤْمِنِينَ) (۲) به عنوان ترجیع بند در پایان این هفت, هشت قصّه است و به همین مناسبت جناب آلوسی مسئله جبر را طرح کرد (۳) و به همین مناسبت سیدناالاستاد(رضوان الله علیه) یک بحث عقلی و کلامی نسبت به مسئله جبر طرح کردند (۴) توضیحی هم درباره مسئله جبر بدهیم و این بحث را خاتمه یافته تلقّی کنیم چون قبلاً هم مشابه این گذشت.

ص: ۷۵۰

۱- (۲۵) . سوره شعرا، آیه۲۱۴

۲- (۲۶) . سوره شعراء، آیه۸

۳- (۲۷) . روح المعانی فی تفسیرالقرآن العظیم، ج ۱۰، ص۶۳

۴- (۲۸) . المیزان، ج۱۵، ص۲۵۲و۲۵۴

مستحضرید که انسان را خدای سبحان مختار آفرید یعنی او کاری را که می خواهد انجام بدهد فکر می کند همه جوانب را بررسی می کند بعد مشورت می کند اگر آن کار خوب در آمد خود را تشویق می کند و اگر بد در آمد خود را سرزنش می کند همه اینها نشانه آزادی اوست خب, اما درباره علمِ ازلی خداوند، ذات اقدس الهی در قرآن فرمود که من انسان را مختار قرار دادم مختار یعنی حقّ انتخاب دارد غیر از انتخاب است انسان در برابر هر کاری در مرز دو طرف ایستاده است این اصل اول که آیا این کار را بکند یا نکند این کارِ خیر را انجام بدهد یا آن کار شرّ را انجام بدهد آیا اطاعت بکند یا اطاعت نکند آیا معصیت بکند یا معصیت نکند بین دو امر است وقتی در این هسته مرکزی ایستاد دو قضیه ممکنه شکل می گیرد می گوییم «زیدٌ مطیعٌ بالامکان, زیدٌ عاصٍ بالامکان» وقتی در آن هسته مرکزی ایستاده هنوز دارد فکر می کند هنوز دارد مشورت می کند هنوز دارد بررسی می کند دو قضیه ممکنه شکل می گیرد که می گوییم «زیدٌ مطیعٌ بالامکان, زیدٌ عاصٍ بالامکان» مادامی که در این هسته مرکزی ایستاده است و دو قضیه ممکنه به زید اسناد داده می شود اینجا جای تکلیف است که شارع مقدس او را مکلّف می کند با دلیل عقلی یا نقلی که فلان کار واجب است فلان کار حرام است تکلیف در جایی است که فعل ممکن باشد ترک ممکن باشد اینجا جای تکلیف است یعنی گذشته از دو قضیه ممکنه که «زیدٌ عاصٍ بالامکان, زیدٌ مطیعٌ بالامکان», «زیدٌ مکلّفٌ بالضروره» زید مکلّف است که راه خیر را برود و راه شرّ را ترک کند وقتی زید بررسی کرد همه جانبه دید عقلش را بر شهوت ترجیح داد شروع به اطاعت کرد این تکلیف دیگر رخت برمی بندد چون تکلیف با امتثال ساقط می شود اگر به سوء اختیار خودش شهوت یا غضب را بر عقل ترجیح داد شروع به عصیان کرد این تکلیف رخت برمی بندد چون تکلیف با عصیان هم ساقط می شود تکلیف در یک حال ثابت است و آن قبل از شروع به عمل یا اطاعت یا عصیان است ولی وقتی شروع به اطاعت کرد یا شروع به عصیان کرد تکلیف یا با امتثال ساقط می شود یا با عصیان ساقط می شود به کسی که دارد نماز می خواند که نمی گویند نماز بخوان می گویند ادامه بده که نسبت به آینده است نسبت به کسی که دارد دروغ می گوید که نمی گویند دروغ نگو که این تکلیف ساقط شد بالعصیان. پس انسان در هسته مرکزی اختیار است یعنی اراده و مشورت و تصمیم گیری است که دو طرف قضیه نسبت به او بالامکان اند وقتی یک طرفه شد [اگر انجام داد] می شود ضرورت اما ضروری بالاختیار, اگر ترک کرد آن هم می شود ممتنع بالاختیار «الامتناع بالاختیار لا ینافی الاختیار, الضروری بالاختیار» هم «لا ینافی الاختیار» این هسته مرکزی جای دو قضیه ممکنه است و تکلیف هم جایش اینجاست ولی وقتی شروع به اطاعت کرد یا شروع به عصیان کرد این تکلیف ساقط می شود اما اختیار از بین نمی رود چون امتناع به اختیار «لا ینافی الاختیار» ضروری به اختیار هم «لا ینافی الاختیار» کسی که خود را از بالای یک ساختمان یا برج دارد پرت می کند این بین آن سقف و کف که دارد می آید با اختیار دارد می آید معنای اختیار این است که مبادی اختیاریه داشت الآن گرچه نمی تواند خودش را کنترل کند اما «الامتناع بالاختیار لا ینافی الاختیار» این فضای بیرون, این فضای بیرون را ذات اقدس الهی در ازل می داند, در ازل می داند که زید در هسته مرکزی بین نفی و اثبات است (یک) تصمیم می گیرد مشورت می کند (دو) دو طرف نسبت به او ممکن است (سه) در این هسته مرکزی جا برای تکلیف است (چهار) بعد یا عقل خود را ترجیح می دهد یا شهوت و غضب را ترجیح می دهد (پنج) شروع به اطاعت یا عصیان می کند (شش) به هر طرف برود تکلیف ساقط می شود (هفت) و همه اینها حوزه, حوزه اختیار است (هشت) این را خدا در ازل می داند. مرحوم آخوند(رضوان الله علیه) در کفایه خب این فحل علمی بود حشرش با انبیا و اولیا اما خب کتاب, کتاب اصولی است نه فلسفی و کلامی لذا فرمودند ما دیگر بحث را نمی توانیم ادامه بدهیم شما اگر با تفکّرات مرحوم آخوند آشنا باشید که در لابه لای مسائل اصولی کجا مسئله عقلی را مطرح کرده است به نبوغ علمی این بزرگوار پی می برید آنجا چون مسئله اصولی است در اصول جای این حرفها

نیست در فقه جای این حرفها نیست این حرفها میدانش فلسفه است و کلام است و تفسیر و امثال ذلک اینها درباره اختیار ماست و خدای سبحان همین را با همین وضع می داند و اگر لحظه به لحظه اراده ما عوض می شود ذات اقدس الهی می داند, می داند که شما این کار را کردید لذا کاملاً فعل را خدای سبحان در قرآن کریم به ما اسناد می دهد (بِمَا كَسَبُوا) (۱) , (لَها ما كَسَبَت) (۲) ، (عَلَيْهَا مَا اكْتَسَبَتْ) (۳) , با اینکه می داند که این کار ضروری است به اختیار, مع ذلک به ما اسناد می دهد برای اینکه «ضروری بالاختیار لا ینافی الاختیار» او می داند که ما با اراده داریم کار می کنیم خب کار با اراده می شود واجب. معیار در جبر و اختیار، آن کار است نه اختیار ما مجبوریم آزاد باشیم اصلاً ما آزاد خلق شدیم آزاد معنایش این است که دو طرف نسبت به ما ممکن است تصمیم می گیریم هر طرف را خودمان ترجیح دادیم عمل می کنیم می توانیم برگردیم می توانیم دوباره به حالت اوّلی بیاییم می توانیم ادامه بدهیم این حالت را می گویند حالت اختیار هیچ کسی نمی تواند کاری را بی اختیار و بی اراده انجام بدهد این طور خلق شدن که ما مضطرّ در آزادی هستیم این مؤکّد آزادی است انسان آزاد خلق شده لذا وقتی جهنم هم که می رود خودش را سرزنش می کند در جهنم هم فرشته ها می گویند مگر انبیا نیامدند ائمه نیامدند روحانی نیامد مسجد نداشته حسینیه نداشتی (أَلَمْ يَأْتِكُمْ نَذِيرٌ) (۴) این (أَلَمْ يَأْتِكُمْ نَذِيرٌ) معنایش این نیست که پیغمبر درِ خانه ات نیامد معنایش این نیست که امیرالمؤمنین در خانه ات نیامد معنایش این است که این روحانی این امام جماعت این سخنران حسینیه مگر به تو نگفت مگر برای هر کسی پیغمبر می آید برای هر کسی امام می رود البته روحانی حرفهایش را از وجود مبارک پیغمبر و اهل بیت دارد دیگر اما اینکه در جهنم بگویند (أَلَمْ يَأْتِكُمْ نَذِيرٌ) یعنی تو مگر مسجد نداشته مگر در محلّه ات مسجد نبود مگر امام جماعت نبود مگر به تو نگفتند نه یعنی علی و اولاد علی نیامدند مگر برای تک تک افراد موسی و هارون می رونـد برای افراد همین روحانی همین شماها می روید خب وقتی که شما حرف موسی و هارون را نقل می کنید برای فرعون عصر یا حرف علی و اولاد علی(علیهم السلام) را نقل می کنید برای معاویه و مروان، نذیرید دیگر, در قیامت برای افراد وقتی احتجاج می کنند علیه آنها نمی گویند که حالا مگر پیغمبر نیامد حالا آن وقتی هم که جمعیّت کم بود مگر وجود مبارک پیغمبر در خانه تک تک افراد می رفت همین که در سوره مبارکه «توبه» است که (فَلَوْلاَ نَفَرَ مِن كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَلِيُنذِرُوا) (۵) این می شود نذیر مگر منذرین نیامدند این نذیرها نیامدند این علما نیامدند به شما نگفتند؟! همین است دیگر بنابراین فعل انسان به اختیار اوست اما lt;این اختیار هم به کف اختیار اوستgt; ما مجبوریم آزاد باشیم و این مؤکّد حریّت ماست ولی ذات اقدس الهی در آزادی, آزاد است کسی این آزادی را به او نداد که او ذاتاً آزاد است ذاتاً مختار است.

ص: ۷۵۱

۱- (۲۹) . سوره نساء، آیه۸۸

۲- (۳۰) . سوره بقره،آیات۱۳۴، ۱۴۱، ۲۸۶

۳- (۳۱) . سوره بقره، آیه۲۸۶

۴- (۳۲) . سوره ملک، آیه۸

۵- (۳۳) . سوره توبه، آیه۱۲۲

پرسش: ببخشید کسی که معتقد باشد که انسان است چطوری می شود قائل به جبر باشد...

پاسخ: نه او اصلاً حُسن و قبح را چون منکر است می گوید هر چه او انجام بدهد خوب است دیگر وقتی که عقلائیّت شیعه نباشد همین است دیگر.

پرسش: اینکه آخوند گفت قلم اینجا رسید سر بشکست آیا حرکت جدیدی در عقیده ایجاد شد

پاسخ: نه, حالا آنجا که ایشان می فرمایند «سر بشکست» یعنی فرصت تحقیق نیست فرمایشات ایشان در مسائل کلامی و اینها مشخص است اما در اصول دیگر خب بیش از این جا برای بحث نیست.

«و الحمد لله ربّ العالمین»

آیات ۱۲ تا ۲۲ سوره شعراء ۹۰/۱۲/۱۷

Your browser does not support the audio tag.

(قَالَ رَبِّ إِنِّی أَخَافُ أَن یُکَذِّبُونِ (۱۲) وَیَضِیقُ صَدْرِی وَلاَ یَنطَلِقُ لِسَانِی فَأَرْسِلْ إِلَی هَارُونَ (۱۳) وَلَهُمْ عَلَیَّ ذَنبٌ فَأَخَافُ أَن یَقْتُلُونِ (۱۴) قَالَ کَلَّا فَاذْهَبَا بِآیَاتِنَا إِنَّا مَعَکُم مُسْتَمِعُونَ (۱۵) فَأْتِیَا فِرْعَوْنَ فَقُولاَ إِنَّا رَسُولُ رَبِّ الْعَالَمِینَ (۱۶) أَنْ أَرْسِلْ مَعَنَا بَنِی إِسْرَائِیلَ (۱۷) قَالَ أَلَمْ نُرَبِّکَ فِینَا وَلِیداً وَلَبِثْتَ فِینَا مِنْ عُمُرِکَ سِنِینَ (۱۸) وَفَعَلْتَ فَعْلَتَکَ الَّتِی فَعَلْتَ وَأَنتَ مِنَ الْکَافِرِینَ (۱۹) قَالَ فَعَلْتُهَا إِذاً وَأَنَا مِنَ الضَّالِّینَ (۲۰) فَفَرَرْتُ مِنکُمْ لَمَّا خِفْتُکُمْ فَوَهَبَ لِی رَبِّی حُکْماً وَجَعَلَنِی مِنَ الْمُرْسَلِینَ (۲۱) وَتِلْکَ نِعْمَةٌ تَمُنُّهَا عَلَیَّ أَنْ عَبَّدتَّ بَنِی إِسْرَائِیلَ (۲۲))

در جریان آفرینش انسان و جهان هرگز در روایات این چنین نیامده که خداوند اشیاء را از عدم خلق کرد بلکه تعبیرات روایی این است که «خَلق الأشیاء لا مِن شیء» (۱) نه «مِن لا شیء» بنابراین آفرینش انسان یا جهان از عدم نیست «مِن لا شیء» نیست تا محال باشد «لا مِن شیء» است یعنی ابتکاری است.

ص: ۷۵۲

۱- (۱) ـ علل الشرائع, ج۲, ص۶۰۷.

مطلب دوم آن است که انسانها با سرمایه خلق شدند هیچ انسانی بدون سرمایه آفریده نشده هم سرمایه معرفتی و شناخت دارد هم سرمایه گرایشی و روش مند بودن هم بخش اندیشه را با سرمایه مجهّز کرد که او با فطرت توحیدی خلق شد (فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِی فَطَرَ النَّاسَ عَلَیْهَا) (۱) هم بخش انگیزه را با گرایش آفرید (فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا) (۲) آن علوم حوزوی و دانشگاهی است کسبی است اما این دانش توحیدی و گرایش اخلاقی این در درون همه هست هم سوره «روم» انسان را از نظر اندیشه سرمایه دار معرفی کرد فرمود: (فَأَقِمْ وَجْهَکَ لِلدِّینِ حَنِیفاً فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِی فَطَرَ النَّاسَ عَلَیْهَا) (۳) هم سوره مبارکه «شمس» انسان را با گرایش معرفی کرد فرمود: (وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا) (۴) بنابراین انسان جاهلاً به دنیا نیامده

(یک) بی تفاوت هم خلق نشده (دو) هم با سرمایه دانشی خلق شده هم با گرایش ارزشی انبیا هم آمدند این بخش دانش او را اثاره کردند ثوره کردند شکوفا کردند «ویثیروا لهم دفائن العقول» (۵) هم آن بخش گرایشش را بنابراین نظام نمی تواند جبر باشد چه اینکه نمی تواند تفویض باشد و تحمیلی هم بر انسان نیست.

مطلب سوم این است که این اصول درباره همه انسانها در هر عصر و مصری هست یعنی هم کلی است هم دائم هیچ انسانی نیست که این دو سرمایه را نداشته باشد چه در گذشته چه در حال چه در آینده کلیّت و دوام دو اصل قرآنی است یعنی «کلّ انسانٍ فی کلّ زمانٍ» هم از نظر دانش سرمایه دار است هم از نظر گرایش لذا همه به اندازه سرمایه مکلّف اند. اصل چهارم این است که این سرمایه ها یکسان نیست این بیان نورانی که مرحوم کلینی در جلد هشت کافی یعنی روضه کافی نقل کرد همین است که «الناس معادن کمعادن الذّهب والفضّه» (۶) استعدادها مختلف است دانشها مختلف است گرایشها مختلف است بعضی تیزهوش اند بعضی متوسط اند بعضی ضعیف اند از نظر گرایشها هم همین طور است ولی آن نصاب لازم تکلیف را همه دارند اگر یک وقت در اثر علل و عواملی برخی از این نصابها آسیب ببینند تکلیف هم رخت برمی بندد بر اساس «رُفعَ عن امّتی تسعٌ» (۷) اگر سهو بود نسیان بود جهل قصوری بود اضطرار بود الجاء بود اجبار بود «رُفع عن امّتی» وگرنه تکلیف است.

۱- (۲) _ سوره روم, آیه ۳۰.

۲- (۳) _ سوره شمس, آیه ۸.

۳- (۴) _ سوره روم, آیه ۳۰.

۴- (۵) _ سوره شمس, آیات ۷ و ۸.

۵- (۶) _ نهج البلاغه, خطبه ۱.

۶- (۷) _ الکافی, ج۸, ص۱۷۷.

۷- (۸) _ تحف العقول, ص ۵۰.

اصل پنجم این است که این اختلاف از بهترین برکات حُسن نظام عالم است یعنی اگر گرایش مردم همه در یک حد بود و یک چیز بود همه استعداد مهندسی می داشتند و این گرایش را می داشتند خب همه می شدند مهندس و اوّلین نقص جامعه این است که همه یک رشته دارند همه می شدند روحانی, همه می شدند طبیب, همه می شدند کشاورز, همه می شدند دامدار همه در یک حد باشند نقص یک نظام است جامعه همه مشاغل را می خواهد و مشاغل را نمی شود بر مردم تحمیل کرد که شما حتماً باید این کار را داشته باشید کارها را جامعه و افراد مطابق ذوق و گرایش خود آزادانه انتخاب می کنند «کلٌّ مُیَسَّرٌ لِما خُلقَ له» (۱) و این از بهترین برکات الهی است و هیچ کدام از اینها هم باعث فخر نیست ذات اقدس الهی این نظام را با این وضع متنوّع آفرید تا نظام, نظام احسن باشد حالا چه کسی سواره به مقصد می رسد چه کسی پیاده در دنیا روشن نیست یکی از بیانات نورانی حضرت امیر(سلام الله علیه) که در نهج البلاغه است این است که «الغنیٰ و الفقرُ بعدَ العرض علی الله» (۲) چه کسی سواره است چه کسی پیاده است چه کسی موفق است چه کسی کم توفیق است این در (یَوْمَ الْحِساب) (۳) معلوم می شود ممکن است کسی در حوزه شهرتی داشته باشد ولی در آخرت پیاده بیاید یک روحانی زحمتکش در روستایی به بیان احکام شرعی و اداره امور مردم آن منطقه می پردازد این در قیامت سواره بیاید اینها در دنیا روشن نیست «الغنیٰ و الفقرُ بعدَ العرض علی الله» بنابراین اختلاف, ضروری است اگر همه ذوق فقهی داشته باشند ذوق اصولی داشته باشند همه ذوق طبّی داشته باشند اولین نقص جامعه است بالأخره جامعه همه این رشته ها را می خواهد و هر کسی برابر آن اندازه ای که خدا به او داد مسئول است هرگز کسی که دارای درجه ده استعداد است از او خدا توقّع ندارد که چرا کار درجه یازده یا دوازده را نکردی تکلیف هر کسی هم مطابق با آنچه است خدای سبحان داده است, خب چه نظامی از این بهتر! نظامی از این زیباتر و احسن ممکن نیست. می ماند استعدادهای شخصی اگر کسی سؤال بکند که چرا فلان کس استعدادش پنج درجه است فلان کس استعدادش ده درجه می گوییم بسیار خب حالا ما عوض می کنیم آن که استعدادش ده درجه است می شود پنج درجه آن که استعدادش پنج درجه است بشود ده درجه تازه اول سؤال است بگوییم همه در یک حد باشند این تساوی باعث نقص است چرا او کم این است زیاد بسیار خب, این کم باشد آن زیاد الاشکال, الاشکال; خصوصیتهای موردی که در بحثهای کلی نمی گنجد خانواده اثر دارد محیط اثر دارد تربیت فامیلها اثر دارد اینها باعث می شود کسی در جایی که امکانات پرورش کم است امکانات آموزش کم است امکانات تهذیب و تزکیه کم است متوسط در بیاید. اینها پاسخ بعضی از سؤالات گذشته است.

۱- (۹) _ بحارالأنوار, ج۴, ص۲۸۲; مسند احدم, ج۱, ص۶.

۲- (۱۰) _ نهج البلاغه, حکمت ۴۵۲.

۳- (۱۱) _ سوره ص, آیه ۲۶.

آنچه مربوط به سؤالات این بخش است که (وَیَضِیقُ صَدْرِی وَلَا یَنطَلِقُ لِسَانِی), اینکه حضرت به خدای سبحان عرض کرد زبانم باز نیست, این حصر نشده که علّتش فقط آن (عُقْدَهً مِن لِسَانِی) (۱) باشد گاهی ممکن است انسان در اثر عقده ای که در زبان اوست زبانش باز و شفاف نباشد گاهی در اثر خوف و هراس سیاسی یا اجتماعی که بر او تحمیل شده ممکن است زبانش گویا نباشد خب همین عدم انطلاق لسان که زبان باز نیست تا حرف بزند برای هارون(سلام الله علیه) هم بود با اینکه او طبق بیان حضرت موسی(سلام الله علیه) (أَفْصَحُ مِنِّی لِسَاناً) (۲) بود وقتی سامری آن فتنه را به پا کرده وجود مبارک هارون ساکت شد هیچ حرفی نزد وقتی وجود مبارک موسی(سلام الله علیهما) گفت چرا اعتراض نکردی؟ عرض کرد (خَشِیتُ أَن تَقُولَ فَرَّقْتَ بَیْنَ بَنِی إِسْرائِیلَ) (۳) من می ترسیدم که تو بعد اعتراض کنی که چرا بین اینها اختلاف انداختی خب این خوف باعث عدم انطلاق زبان هارون شد با اینکه طبق بیان حضرت موسی(علیهما السلام)(أَفْصَحُ مِنِّی لِسَاناً) بود معنای عدم انطلاق این نیست که من با لکنت حرف می زنم گاهی زبانم بسته است این بسته بودن زبان گاهی در اثر عقده فی لسان است گاهی در اثر هراس است گاهی در اثر تحمیل سیاسی, اجتماعی یا امور و علل دیگر است هرگز (لَا یَنطَلِقُ لِسَانِی) مفید حصر نیست که مثلاً تنها سبب همان (عُقْدَهً مِن لِسَانِی) باشد.

ص: ۷۵۵

۱- (۱۲) _ سوره طه, آیه ۲۷.

۲- (۱۳) _ سوره قصص, آیه ۳۴.

۳- (۱۴) _ سوره طه, آیه ۹۴.

اینکه وجود مبارک موسی به خدا عرض کرد (إِنِّی أَخَافُ أَن یُکَذِّبُونِ ۝ وَیَضِیقُ صَدْرِی وَلاَ یَنطَلِقُ لِسَانِی) این دو امر را در کنار آن ذکر کرده یعنی وقتی که من رفتم آنجا زبانم بند می آید. خصوصیت فرعون هم این است که او (ذِی الأَوْتَادِ) بود اصلاً به میخ می بست با دیگر سلاطین فرق می کرد (فِرْعَوْنُ ذِی الأَوْتَادِ) (۱) همین است میخکوب می کرد به میخ می بست هیچ کدام از آن حکّام به «ذی الاوتاد» بودن که شهرت نیافتند اینکه خدا فرمود: (إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلاَ فِی الْأَرْضِ) (۲) همین بود سالیان متمادی این بنی اسرائیل را به عنوان برده نگه می داشت طرزی قصر ساخته که (هذِهِ الْأَنْهَارُ تَجْرِی مِن تَحْتِی) (۳) خب چنین قدرتی که ذی الأوتاد باشد (عَلاَ فِی الْأَرْضِ) باشد جزء طغات و مفسدین باشد یک آدم ساده بخواهد برود آنجا حرف بزند خب زبان بند می آید دیگر ولی وقتی ذات اقدس الهی فرمود: (کَلَّا) اینها رفتند در کمال فصاحت و شهامت حرفهایشان را زدند اگر این فیض الهی نباشد اولاً ـ راهش نمی دهند بعد آن جلال و جبروت این را می گیرد خدا فرمود: (کَلّا فَاذْهَبَا بِآیَاتِنَا) رفتند و در کمال فصاحت این حرفهایشان را زدند دیگر زبان بند نیامد با اینکه عقده در لسانش بود بیش از صد بار قرآن کریم نام مبارک موسی را برده در هیچ جا ندارد که او در گفتگو کم آورده باشد که این طور نیست بعد از اینکه فرمود: (کَلّا فَاذْهَبَا بِآیَاتِنَا) این قاهرانه و مقتدرانه رفته. این وقتی که رفته وجود مبارک هارون هم در این خوف سهیم بود اینها وقتی مأموریت پیدا کردند که بروند هر دو گفتند ما می ترسیم این (إِنَّنَا نَخَافُ أَن یَفْرُطَ عَلَیْنَا أَوْ أَن یَطْغَی) این در سوره۝ مبارکه۝ «طه» برای هر دو است اختصاصی به وجود مبارک موسای کلیم ندارد در سوره۝ «طه» فرمود: (اذْهَبَا إِلَی فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَی ۝ فَقُولاَ لَهُ قَوْلاً لَّیِّناً لَّعَلَّهُ یَتَذَکَّرُ أَوْ یَخْشَی ۝ قَالاَ رَبَّنَا إِنَّنَا نَخَافُ) خب با اینکه هارون کاری نکرده موسای کلیم یک سابقه قتل قِبطی را در پرونده داشت ولی وجود مبارک هارون کاری نکرده گفتند (إِنَّنَا نَخَافُ أَن یَفْرُطَ عَلَیْنَا أَوْ أَن یَطْغَی) (۴) ما می ترسیم که برویم و برنامه شما به مقصد نرسد راه چاره چیست؟ عمده این بود که برنامه الهی را درست اجرا کنند در آیه ۹۴ سوره۝ مبارکه۝ «طه» فرمود: (قَالَ یَبْنَؤُمَّ لاَ تَأْخُذْ بِلِحْیَتِی وَلاَ بِرَأْسِی إِنِّی خَشِیتُ أَن تَقُولَ فَرَّقْتَ بَیْنَ بَنِی إِسْرائِیلَ وَلَمْ تَرْقُبْ قَوْلِی) و اینها آنجا اعتراض کرد وجود مبارک موسی به هارون(سلام الله علیهما) (قَالَ یَا هَارُونُ مَا مَنَعَکَ إِذْ رَأَیْتَهُمْ ضَلُّوا) (۵) چرا جلوی اینها را نگرفتی چرا اعتراض نکردی عرض کرد که این خوف وادار کرد که من ساکت باشم. بنابراین آن (وَاحْلُلْ عُقْدَةً مِن لِسَانِی) (۶) یکی از علل و اسباب است تنها سببِ منحصر نیست وقتی خوف سیاسی اجتماعی هم باشد جلوی شرح صدر را می گیرد جلوی انطلاق لسان را می گیرد و مانند آن بعد هم به ذات اقدس الهی عرض کردند که وضع این است ما چه بکنیم خدا فرمود من تأییدتان می کنم اینها آمدند و حرفهایشان را زدند اوّلین حرف این بود که ربّ العالمین هست ما رسول ربّ العالمین هستیم یعنی توحید حق است وحی و نبوّت حق است بعد وقتی این دو اصل از اصول اساسی اسلام را ذکر فرمودند, فرمودند: (أَنْ أَرْسِلْ مَعَنَا بَنِی إِسْرَائِیلَ) بنی اسرائیل را آزاد بکن مردم را باید آزاد بکنی حالا ارسال کن (مَعَنَا) یعنی با ما, ما چه بکنیم؟ ما آزادانه اینجا زندگی بکنیم (یک) بخواهیم به سرزمین نیاکانمان برگردیم بتوانیم (دو) حالا یا آنها را آزاد کن ما آزادانه در همین مصر زندگی کنیم یا اگر خواستیم از مصر برویم سرزمین نیاکانمان اما این معنایش این نیست که اسرائیل امروز بگوید سرزمین نیاکان ماست الآن ما همه ایرانی هستیم قبلاً نیاکان ما زرتشت بودند ما اسلام آوردیم حالا زرتشتیان می توانند بگویند شما مسلمانها از اینجا بروید بیرون؟! خب این سرزمین ماست ما هزارها سال اینجا زندگی کردیم پدران ما اینجا زندگی کردند منتها ما اسلام آوردیم همین جا ماندیم آنها هم اسلام آوردند در کنعان و فلسطین و غزّه ماندند نه اینکه از جای دیگر آمده باشند این طور نیست که حالا بگویند اینجا سرزمین نیاکان ماست ارض موعود ماست اینها اینجا بودند دیگر. غرض این است که اگر گفته شد ما می خواهیم به سرزمین موعود برگردیم برای اینکه آبا و اجداد ما بودند همین آبا و اجداد اینها که در فلسطین و غزّه و امثال ذلک بودند بعداً وقتی که اسلام آمده با آغوش باز اسلام را قبول کردند

یـک عـدّه لجاجت کردنـد و ماندنـد. (أَنْ أَرْسِلْ مَعَنَا بَنِی إِسْرَائِیلَ) خیلی شـفاف و روشن سه اصل را ذکر کردنـد یک اصـل توحید ذکر کردند اصل دوم اصل وحی و نبوّت ذکر کردند اصل سوم آزادسازی مردم را ذکر کردند.

۱- (۱۵) _ سوره فجر, آیه ۱۰.

۲- (۱۶) _ سوره قصص, آیه ۴.

۳- (۱۷) _ سوره زخرف, آیه ۵۱.

۴- (۱۸) _ سوره طه, آیات ۴۳ _ ۴۵.

۵- (۱۹) _ سوره طه, آیه ۹۲.

۶- (۲۰) _ سوره طه, آیه ۲۷.

پرسش:...

پاسخ: برای اینکه این کسی که (ذِی الأَوْتَادِ) است با این (ذِی الأَوْتَادِ) با ابزار عادی که نمی شود درافتاد که اما (إِنَّ رَبَّکَ لَبِالْمِرْصَادِ) (۱) اگر خدای سبحان توفیق بدهد آن دیگر خوف عقلانی به امنیّت عقلانی تبدیل می شود یک آدم عاقل با دست خالی با (ذِی الأَوْتَادِ) درگیر نمی شود که مگر (یُذَبِّحُونَ أَبْنَاءَکُمْ) (۲) کم بود (إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلاَ فِی الْأَرْضِ) (۳) کم بود (أَنْ عَبَّدتَّ بَنِی إِسْرَائِیلَ) کم بود کارش همین بود خب این کشتار روزانه اش که مشهود بود, کسی که زندان رسمی اش به میخ بستن باشد خب ترس از چنین آدمی ترس معقول است دیگر ولی وقتی ذات اقدس الهی فرمود برو این خوف عقلی می شود امن عقلی گفتند چشم! دیگر با ترس که نرفتند آ نجا که رفتند با امنیّت رفتند با قدرت رفتند بالاتر از قدرت, با اقتدار رفتند حرفهایشان را زدند در اصول سه گانه توحید بود نبوّت بود اینها امور دینی, آزادسازی مردم بود حقّ الناس.

حرف فرعون این بود (أَلَمْ نُرَبِّکَ فِینَا وَلِیداً) چندتا حرف زده وجود مبارک موسای کلیم دید که اینها جواب نداد یک حرفش قابل جواب بود آن را جواب تحلیلی داد (قَالَ أَلَمْ نُرَبِّکَ فِینَا وَلِیداً) حالا فرعون شناخت که این همان کودک در جعبه ای بود که ذات اقدس الهی به مادر موسی(سلام الله علیهما) دستور داد که (فَاقْذِفِیهِ فِی الْیَمِّ فَلْیُلْقِهِ الْیَمُّ بِالسَّاحِلِ یَأْخُذْهُ عَدُوٌّ لِّی وَعَدُوٌّ لَهُ) (۴) من دستور می دهم این آب مستقیماً این را ببرد زیر قصر فرعون, دستور می دهم مأموران فرعون او را بگیرند وارد اتاق فرعون بشود همین کارها را کرده فرعون گفت شما یک بچّه شیرخوار بودی وَلید بودی ما پروراندیم (یک) سالیان متمادی هم در دربار ما رشد کردی (دو) این دو امر را به عنوان نعمت ذکر می کند (أَلَمْ نُرَبِّکَ فِینَا وَلِیداً) (یک) (وَلَبِثْتَ فِینَا مِنْ عُمُرِکَ سِنِینَ) (دو) این کارها را کردیم پس ما ولی نعمت تو هستیم تو باید حقّ این نعمت را ادا بکنی به جای اینکه حقّ نعمت را ادا بکنی رفتی یکی از اقوام ما را کشتی (وَفَعَلْتَ فَعْلَتَکَ الَّتِی فَعَلْتَ) این تکرار «فَعلَ» و «فعلتَ» برای اهتمام به آن است آن کار سنگین را هم کردی باز ما کاری نداشتیم می توانستیم بالأخره تعقیب بکنیم تو را بگیریم (وَفَعَلْتَ فَعْلَتَکَ الَّتِی فَعَلْتَ وَأَنتَ مِنَ الْکَافِرِینَ) یعنی «من الکافرین بنعمتی علیک» نه ــ معاذ الله ــ کافر مصطلح یعنی مؤمن نیستی خب او که اصلاً ایمانی نداشت و ایمانی در کار نبود آنها اصلاً خدا را قبول نداشتند.

۱- (۲۱) ــ سوره فجر, آیه ۱۰.

۲- (۲۲) ــ سوره بقره, آیه ۴۹; سوره ابراهیم, آیه ۶.

۳- (۲۳) ــ سوره قصص, آیه ۴.

۴- (۲۴) ــ سوره طه, آیه ۳۹.

در بحثهای قبل هم ما داشتیم که این بشر همیشه درصدد بدلی سازی است درصدد جعلی سازی است بسیاری از همین حکّام بسیاری از این افراد مُسرف و مُترف اینها مبدأ و معادی را قائل نیستند این پنج بخشی که قبلاً گذشت الآن بازگو کنیم انبیا(علیهم السلام) وقتی آمدند گفتند خدایی هست او تربیب و تربیت ما را به عهده دارد همین طاغیان و باغیان و یاغیان جلوی آنها ایستادند گفتند ربوبیّت یعنی چه؟! وقتی فکر ربوبیّت در جامعه جا افتاد اینها گفتند ربوبیّت حق است ولی ما رب هستیم خب خیلی فرق است بین این دو نگاه و دو کار آنها که اول ربوبیّت نمی پذیرفتند بعد از اینکه انبیا(علیهم السلام) تلاش و کوشش کردند فکر ربوبیّت را در جامعه جا انداختند اینها گفتند: (مَا عَلِمْتُ لَكُم مِنْ إِلهٍ غَيْرِى), (۱) (أَنَا رَبُّكُمُ الْأَعْلَى) (۲) یا (أَنَا أُحْيِى وَأُمِيتُ) (۳) که نمرود گفته و مانند آن این بخش اول بود که مربوط به ربوبیّت است.

بخش دوم که مسئله رسالت و وحی و نبوّت و امثال ذلک است باز همین مستکبران مخالفت کردند گفتند مگر می شود بشر پیغمبر بشود وقتی فکر نبوّت و وحی و رسالت به وسیله کوشش انبیا در جامعه جا افتاد اینها متنبّیان را راه اندازی کردند گفتند وحی حق است نبوّت حق است رسالت حق است ولی مُسیلمه کذّاب پیغمبر است نه وجود مبارک حضرت اینها جعلی و بدلی را بعد ساختند. بخش سوم مسئله خلافت است و امامت است و جانشینی پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) است تا توانستند منکر شدند بعد از اینکه دیدند نه, نمی شود کسی این تلاش و کوشش خود را این مکتب خود را این امّت را همین طور بدون سرپرست رها بکند وقتی این فکر جا افتاد گفتند خلافت حق است جانشینی حق است ولی غدیر نیست و سقیفه است این است این بخش سوم. بخش چهارم مربوط به روحانیّت و علما و مراجع و امثال ذلک است که مردم تقلید می خواهند مردم مرجع می خواهند مردم روحانی می خواهند از دیرزمان می گفتند اسلامِ منهای روحانیّت اسلام منهای مرجعیّت اسلام منهای حوزه ولی وقتی که دیدند نه این فکر جا افتاد مگر می شود کسی مکتب داشته باشد مکتب شناس نداشته باشد آن علمای درباری و مشایخ سوء را تربیت کردند گفتند بله ما روحانی می خواهیم اما شریح باید باشد نمی دانم ابوهریره باید باشد فلانی باید باشد فلانی باید باشد.

ص: ۷۵۸

۱- (۲۵) _ سوره قصص, آیه ۳۸.

۲- (۲۶) _ سوره نازعات, آیه ۲۴.

۳- (۲۷) _ سوره بقره, آیه ۲۵۸.

خدا غریق رحمت کند مرحوم علامه عسکری را دیگران هم این کار را کردند ایشان زحمت کشیدند نه تنها افراد بدنام را به عنوان مرجع دینی معرفی کردند ۱۵۰ راوی و محدّث معدوم العین را جعل کردند که ایشان ۱۵۰ تای آن را کشف کرده که گفتند اینها راوی اند خب حالا وقتی فرد جعلی درست کرده باشند چند حدیث از او جعل می کنند خدا می داند! بخش پنجم هم بخش مؤمنین است که می گفتند افراد باید مؤمن باشد به خدا و قیامت ایمان بیاورد اینها می گفتند این چیست مگر کسی تقلید می کند مگر کسی ـ معاذ الله ـ فلان حیوان است تقلید بکند ایمان یعنی چه وقتی فکر ایمان در جامعه جا افتاد بخش پنجم یعنی بخش پنجم منافقین جاسازی کردند که بله ایمان حق است باید ایمان آورد ولی ما مؤمن هستیم این منافق اول که با ایمان موافق نبود که وقتی که دید نه, جامعه افراد مؤمن را می پذیرد آمدند گفتند ما مؤمنیم. تمام این پنج بخش کارشان جعلی و بدلی ساختن بود از بدلیِ ربوبیّت گرفته که بخش اول است تا بدلیِ ایمان که بخش پنجم است کارشان همین است اینکه گفتند: (وَأَنتَ مِنَ الْكَافِرِينَ) یعنی کفران نعمت کردی اینها مِلك ما هستند ما مالکیم این همه نعمتهایی که ما دادیم چرا کفران نعمت کردی حالا وجود مبارك موسای کلیم دارد پاسخ می دهد.

پرسش: کفر را نمی شود گفت کفر به الوهیت و ربوبیت...

پاسخ: آن طوری که شفاف و روشن است این است که کفر نعمت کردی برای اینکه همه اینها را ردیف کرده بعد گفته (أَنتَ مِنَ الْكَافِرِينَ).

چون شـما در دوران شـیرخوارگی کنار سـفره ما زنـده ماندی و در سالیان متمادی غذای ما را خوردی و فلان کار را کردی ما صرف نظر کردیم حالا کفران نعمت کردی و در برابر ما خودت را عَلَم کردی وگرنه این صـدر و ساق با هم هماهنگ نیسـت یعنی بگوید تو به ربوبیّت ما کافری, به چه دلیل؟ به دلیل اینکه در دوران شیرخوارگی ما تو را پروراندیم یا به دلیل اینکه چند سـال در خـانه مـا نان و نمک خوردی؟! این مقـدم و تالی یا موضوع و محمول با هم مرتبط نیسـتند. خب پس یعنی این کفران نعمت را مرتکب شـد گذشـته از این, بهترین نعمت آن بود که مـا صـرف نظر کردیم تعقیبت نکردیم تا بگیریم. وجود مبارک موسای کلیم دیـد آن حرفها, حرفهای لغو و لهو است و او نمی توانـد به فرعون بفهماند که دیگری ما را آورده کسـی انداخت مـادرم بود کسـی گرفت دست مـأموران الهی بود او وادار کرده که تو [تحت سـرپرستی خود اداره کنی] (وَأَلْقَيْتُ عَلَيْكَ مَحَبَّةً مِنِّی) (۱) این معارف را که وجود مبارک موسی نمی تواند به او بفهماند لذا از آ نها هیچ پاسخی نداد فرمود: (فَعَلْتُهَا) بله, من آن روز که قصـد کشـتن نداشـتم این قبل از نبوّت بود (یک) از مظلومی دفاع کردم (دو) این هم کشـته شد (سه) این شبیه قتل خطأیی است البته [از نظر] اسـرار درونی حق با موسای کلیم است برای اینکه نمی شود گفت که او مسـئله را نمی دانست چون در سوره مبارکه «قصـص» که به خواست خـدا خواهـد آمـد قبل از نبوّتش به عنوان یک انسان فرزانه و حکیم سـتوده شـده فرمود: (وَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَاسْتَوَى آتَيْنَاهُ حُكْماً وَعِلْماً وَكَذلِكَ نَجْزِى الْمُحْسِنِينَ وَدَخَلَ الْمَدِينَةَ عَلَى حِينِ غَفْلَةٍ مِنْ أَهْلِهَا فَوَجَدَ فِيهَا رَجُلَيْنِ يَقْتَتِلاَنِ هذَا مِن شِيعَتِهِ وَهذَا مِنْ عَدُوِّهِ فَاسْتَغَاثَهُ الَّذِى مِن شِيعَتِهِ عَلَى الَّذِى مِنْ عَدُوِّهِ فَوَكَزَهُ مُوسَى فَقَضَى عَلَيْهِ) (۲) این کسـی نیست که جاهلانه کار کرده باشـد بگویـد (أَنَا مِنَ الضَّالِّينَ) من گمراه بودم, نه خیر, حکیمانه کرد عالمانه کار کرد این کـار را بایـد می کرد و کرد منتها منتهی شـد به مرگ آن فرد مسـئله شـرعی را می دانست حکم شـرعی را می دانست اگر یک وقت تخلّفی شد در تطبیق آن کلی بر جزئی آن را هم می دانست ولی منتهی شدنِ این زدن به مرگ, آن ممکن است که مورد غفلت باشـد خب این قبل از نبوّت است و هنوز پیغمبر نشـده و هنوز مسـئولیت خاص پیدا نکرده فرمود من یک ضـلالت موضوعی داشـتم نه ضلالت حکمی یعنی این نبود که مسئله را نمی دانستم حکیم نبودم عالم نبودم این طور نیست چون قبل از اینکه قصّه مُشت زدن را خـدا نقـل کنـد فرمود: (وَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَاسْتَوَى آتَيْنَاهُ حُكْماً وَعِلْماً وَكَذلِكَ نَجْزِى الْمُحسِنين) بعد فرمود این کار را کردم این چه دلیلی است که شـما دارید می آورید چه حقّی است که شما بر ما دارید فرمود: (فَعَلْتُهَا إِذاً وَأَنَا مِنَ الضَّالِّينَ) بعـد هم احسـاس امنیت نکردم از آنجـا بلنـد شـدم رفتم مـدین (فَفَرَرْتُ مِنكُمْ لَمَّا خِفْتُكُمْ) بعـد پیامبرانه برگشـتم (فَوَهَبَ لِى رَبِّى حُكْماً وَجَعَلَنِى مِنَ الْمُرْسَلِينَ) این حکم غیر از آن حکم آیه چهـارده سوره «قصـص» است که برای قبـل از نبوّت است فرمود من رفتم الآن پیامبرم این را می گویند: (فَاذْهَبَا بِآيَاتِنَا إِنَّا مَعَكُم مُسْتَمِعُونَ).

۱- (۲۸) _ سوره طه, آیه ۳۹.

۲- (۲۹) _ سوره قصص, آیات ۱۴ و ۱۵.

پرسش: آیا لقمه حرام تأثیر وضعی ندارد [یعنی لقمه حرام فرعون در حضرت موسی تأثیر وضعی نداشت]؟

پاسخ: نه این برای حضرت موسی طیّب و طاهر بود برای فرعون حرام بود فرعون حرام می خورد این مال, طیّب و طاهر بود برای موسای کلیم غذا برای ذات اقدس الهی است چطور وجود مبارک سیّدالشهداء اموال اموی را مصادره کرد در آن راه؟ مصادره کرد دیگر, این ولیّ مطلق بود حاکم مطلق بود بیت المال برای او بود دستور داد مصادره کنید, خود وجود مبارک پیغمبر هم در جریان جنگ بدر مصادره کرد; این مِلک طلق حکومت اسلامی است آنها حرام می خوردند نه وجود مبارک موسای کلیم.

بنابراین آن غذای طیّب و طاهر را خورده و موحّدی را که جزء پیروان انبیای بنی اسرائیل بود او را نجات داده و بت پرستی را از پا در آورده اینها چیزی نیست اما حالا برای حفظ نظم یک کشور فرمود ما که نمی دانستیم به کشتن منتهی می شود وگرنه انسان بخواهد از موحّدی حمایت کند بت پرستی را از پا در بیاورد که این نه ضلالت است نه جهالت است نه جهل است نه سفاهت است فرمود این کارها را من کردم شما الآن چه حرف دارید ﴿وَتِلْكَ نِعْمَةٌ تَمُنُّهَا عَلَيَّ أَنْ عَبَّدتَّ بَنِي إِسْرَائِيلَ﴾ آنها را اصلاً ذکر نکرده فرمود اصلاً برای تو نبود دیگری مرا آورده آنجا, دیگری مرا پرورانده آنکه بر دریا مسلّط است آنکه تو را وادار کرده مرا تربیت کنی تو را نوکر من کرده دیگری است اصلاً آن حرفها را نیاورده فرمود دریا نوکر ما بود صحرا نوکر ما بود تو نوکر ما بودی اینها را آن دیگری کرده, اما ﴿تِلْكَ نِعْمَةٌ تَمُنُّهَا عَلَيَّ أَنْ عَبَّدتَّ بَنِي إِسْرَائِيلَ﴾ اینکه شما اینها را به فشار آوردی اینها را به بردگی کشیدی این هم نعمت شد که تو می گویی من کفران نعمت کردم مرا در برابر این نعمت داری محکوم می کنی شما اینها را برده قرار دادی من آمدم اینها را آزاد کنم اوّلین کار من این است ﴿وَتِلْكَ نِعْمَةٌ تَمُنُّهَا عَلَيَّ أَنْ عَبَّدتَّ بَنِي إِسْرَائِيلَ﴾.

ص: ۷۶۱

بارها گفته شد حیف وجود مبارک موسای کلیم است که گرفتار این یهودیها و صهیونیستها شده اوست که اربعین کلیمی را دارد اوست که اربعین گیری را در جهان باب کرده و عملی کرده و تنها چهل شبانه روز نه خوابید نه غذا خورد نه حرفی زد فقط با ذات اقدس الهی گفتگو می کرد اگر وجود مبارک کلیم را امّت اسلامی و شیعیان می داشتند چه کارها که نمی کردند حیف کلیم است که گرفتار این یهودیها و صهاینه شد! الآن مهم ترین مشکلی که در کلّ جهان عموماً در خاورمیانه خصوصاً می بینید همین تفکّر فرعونی است آنچه اینها مکرّر پشت سر هم زبان می چرخانند می گویند همه گزینه ها روی میز است همین است فرقی بین فرعونِ دیروز و امروز نیست اصرار قرآن کریم بر طرح قصّه فرعون همین است که اینها یا استکبار غرب است یا استکبار شرق همیشه می گویند جنگ, گزینه روی میز است تحریم کردن گزینه روی میز است همین است دیگر اگر جریان نمرود و اصحاب ایکه و شعیب و مدین و اینها را قرآن کم گفته برای اینکه اینها قصّه هایشان در عالم کم است اما قصّه رایج و دارج همین است خب قرآن که کتاب جهانی است و هر روز زنده است و به روز سخن می گوید باید آنچه در هر عصر و مصری مکرّر اتفاق می افتد آن را مکرّر ذکر کند و همین طوری که ذات اقدسی الهی اینها را ریخته به دریا امیدواریم این مستکبران و صهیونیستها را هم بریزد به دریا!

«و الحمد لله ربّ العالمین»

آیات ۱۵ تا ۲۹ سوره شعراء ۹۰/۱۲/۲۰

.Your browser does not support the audio tag

(قَالَ كَلَّا فَاذْهَبَا بِآيَاتِنَا إِنَّا مَعَكُم مُسْتَمِعُونَ (۱۵) فَأْتِيَا فِرْعَوْنَ فَقُولاَ إِنَّا رَسُولُ رَبِّ الْعَالَمِينَ (۱۶) أَنْ أَرْسِلْ مَعَنَا بَنِی إِسْرَائِيلَ (۱۷) قَالَ أَلَمْ نُرَبِّكَ فِينَا وَلِيداً وَلَبِثْتَ فِينَا مِنْ عُمُرِكَ سِنِينَ (۱۸) وَفَعَلْتَ فَعْلَتَكَ الَّتِی فَعَلْتَ وَأَنتَ مِنَ الْكَافِرِينَ (۱۹) قَالَ فَعَلْتُهَا إِذاً وَأَنَا مِنَ الضَّالِّينَ (۲۰) فَفَرَرْتُ مِنكُمْ لَمَّا خِفْتُكُمْ فَوَهَبَ لِی رَبِّی حُكْماً وَجَعَلَنِی مِنَ الْمُرْسَلِينَ (۲۱) وَتِلْكَ نِعْمَةٌ تَمُنُّهَا عَلَیَّ أَنْ عَبَّدتَّ بَنِی إِسْرَائِيلَ (۲۲) قَالَ فِرْعَوْنُ وَمَا رَبُّ الْعَالَمِينَ (۲۳) قَالَ رَبُّ السَّماوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا إِن كُنتُم مُوقِنِينَ (۲۴) قَالَ لِمَنْ حَوْلَهُ أَلا تَسْتَمِعُونَ (۲۵) قَالَ رَبُّكُمْ وَرَبُّ آبَائِكُمُ الْأَوَّلِينَ (۲۶) قَالَ إِنَّ رَسُولَكُمُ الَّذِی أُرْسِلَ إِلَيْكُمْ لَمَجْنُونٌ (۲۷) قَالَ رَبُّ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَمَا بَيْنَهُمَا إِن كُنتُمْ تَعْقِلُونَ (۲۸) قَالَ لَئِنِ اتَّخَذْتَ إِلهاً غَيْرِی لَأَجْعَلَنَّكَ مِنَ الْمَسْجُونِينَ (۲۹))

ص: ۷۶۲

بعد از اینکه وجود مبارک موسای کلیم(سلام الله علیه) این سِمت را دریافت کرد و با برادرش هارون(سلام الله علیهما) به این رسالت رسیدند خداوند فرمود هرگز آنها به شما آسیب نمی رسانند آن را با (كَلَّا) تعبیر کرد به این دو بزرگوار مأموریت داد فرمود: (فَاذْهَبَا) آ نها را مسلّح به معجزه کرد فرمود: (بِآيَاتِنَا) این سه مطلب را با این سه لفظ بیان فرمود (كَلَّا فَاذْهَبَا بِآيَاتِنَا).

بعد اینکه فرمود: (إِنَّا مَعَكُم مُسْتَمِعُونَ) یعنی این تأییدها حدوثی نیست بقایی هم است این تأیید الهی و طرد آنها حدوثی و بقایی است همان طوری که ما آنها را حدوثاً طرد کردیم بقائاً طرد می کنیم رسالت را به شما دادیم رسالت را ابقا می کنیم معجزات را به شما دادیم معجزات را ابقا می کنیم این (إِنَّا مَعَكُم مُسْتَمِعُونَ) تأیید ابقای آن مطالب سه گانه است بعد حوزه رسالت اینها را مشخص فرمود, فرمود شما دو مطلب را با فرعون درمیان بگذارید یکی توحید و یکی آزادسازی آن نظام و

ابطال نظام برده داری (فَأْتِیا فِرْعَوْنَ فَقُولاَ إِنَّا رَسُولُ رَبِّ الْعَالَمِینَ) (این یک) (أَنْ أَرْسِلْ مَعَنَا بَنِی إِسْرَائِیلَ) (این دو).

خاورمیانه در آن روز یا گرفتار الحاد بود یا وثنیّت؛ انبیا(علیهم السلام) آمدند هر دو را ابطال کردند سرسلسله انبیای خاورمیانه وجود مبارک ابراهیم(سلام الله علیه) بود حضرت براهین فراوانی اقامه کرد (لَا أُحِبُّ الآفِلِینَ) (۱) فرمود بسیار کم اثر کرد بعد دست به تبر برد و (فَجَعَلَهُمْ جُذَاذاً إِلَّا کَبِیراً لَّهُمْ) (۲) شاید بخشی را هم متنبّه کرد اما قسمت مهمّ بت پرستها بیدار نشدند مبارزه کرد مناظره کرد اثر نکرد تهدید کردند وجود مبارک را به آتش سوزی که (حِرِّقُوهُ وَانصُرُوا آلِهَتَکُمْ) (۳) وجود مبارک ابراهیم خلیل کاملاً این مطلب را از طرف خدای سبحان پذیرفت وقتی ندای (یَا نَارُ کُونِی بَرْداً وَسَلَاماً عَلی ابراهِیم) (۴) آمد بسیاری از آنها برگشتند خاورمیانه تقریباً دیگر از لوح الحاد و شرک پاک شد در کلّ خاورمیانه این طور بود منتها آن کشورها و شهرهایی که عالمان دینی داشتند که وارثان انبیا بودند اینها این توحید را حفظ کردند وحی و نبوّت را حفظ کردند آن بخشی که دسترسی نداشتند یا کم کاری کردند توحید و ربوبیّت و وحیانی حفظ نشد به شرکشان ادامه دادند حرف جناب ابوریحان بیرونی که قبلاً هم بازگو شد در کتاب شریف تحقیق ماللهند این است که فرق یونان و هند این است که در یونان مردان بزرگی قیام کردند و برای توحید کشته شدند و بالأخره توحید را حفظ کردند این سقراط بود که قیام کرد و برای توحید کشته شد بعد افلاطون و ارسطو تربیت کرد در هند چون عالمان بزرگی که در راه توحید شهید بشوند نداشت لذا وثنیّت و بت پرستی و برهما و بودا در بین آنها ماند (۵) هنوز هم هست که هست این تأثیر عالمان دین است و یونان هم در شمال غربی مصر است وجود مبارک موسای کلیم هم این کارها را که در مصر کرد در کشورهای مجاور هم اثر می کرد آن روز آنچه در خاورمیانه عموماً و در بخش مصر و امثال مصر بود خصوصاً یا الحاد بود یا بت پرستی خود فرعون هم بت پرست بود برای اینکه درباریان فرعون به فرعون گفتند که موسای کلیم(سلام الله علیه) که قیام کرد (یَذَرَکَ وَآلِهَتَکَ) (۶) تو و خدایان تو را می خواهد از بین ببرد خود فرعون گرفتار وثنیّت بود و بتهای فراوانی داشتند منتها از نظر تدبیر امور مردم می گفتند که مردم را ما با اندیشه خودمان باید اداره کنیم اینکه می گفت: (أَنَا رَبُّکُمُ الْأَعْلَی) (۷) یا (مَا عَلِمْتُ لَکُم مِنْ إِلهٍ غَیْرِی) (۸) یا (إِنِّی أَخَافُ أَن یُبَدِّلَ دِینَکُمْ) من می ترسم موسای کلیم دین شما را عوض کند این دینی که در بین مردم مصر رایج بود بخشی به همان اعتقادات وثنی برمی گشت بخشی هم به تدبیر کشورداری با اندیشه و فکر خود فرعون، دینی که بتواند مردم را اداره کند همان اندیشه فرعون بود دینی که بتواند رابطه معنوی مردم را برقرار کند همان بت پرستی بود گفت: (إِنِّی أَخَافُ أَن یُبَدِّلَ دِینَکُمْ أَوْ أَن یُظْهِرَ فِی الْأَرْضِ الْفَسَادَ) (۹) فرعون این چند حرف را زد یک مقدار را خود او, یک مقدار را هم درباریان او آنها گفتند: (یَذَرَکَ وَآلِهَتَکَ) این هم می گفت: (مَا عَلِمْتُ لَکُم مِنْ إِلهٍ غَیْرِی), (أَنَا رَبُّکُمُ الْأَعْلَی), (إِنِّی أَخَافُ أَن یُبَدِّلَ دِینَکُمْ أَوْ أَن یُظْهِرَ فِی الْأَرْضِ الْفَسَادَ).

۱- (۱) . سوره انعام, آیه ۷۶.

۲- (۲) . سوره انبیاء, آیه ۵۸.

۳- (۳) . سوره انبیاء, آیه ۶۸.

۴- (۴) . سوره انبیاء, آیه ۶۹.

۵- (۵) . تحقق ماللهند, ص ۲۱.

۶- (۶) . سوره□ اعراف, آیه□ ۱۲۷.

۷- (۷) . سوره□ نازعات, آیه□ ۲۴.

۸- (۸) . سوره□ قصص, آیه□ ۳۸.

۹- (۹) . سوره□ غافر, آیه□ ۲۶.

وجود مبارک موسای کلیم طبق این مأموریت هم توحید را تبیین کرد هم رسالت را و هم حوزه رسالت را مشخص کرد که اول کار، ابطال نظام برده داری است اینکه فرمود: (أَنْ أَرْسِلْ مَعَنَا بَنِی إِسْرَائِیلَ) یعنی اینها را آزاد کن ما هر جا خواستیم برویم اینها را به صورت برده درآوردی برای چه؟! فرعون قبل از اینکه مسئله ربّ العالمین را مطرح کند رسالت او را زیر سؤال برد چون موسای کلیم(سلام الله علیه) فرمود از طرف خدا مأموریت پیدا کردم (إِنَّا رَسُولُ رَبِّ الْعَالَمِینَ) ما فرستاده ربّ العالمین هستیم فرعون اول درباره رسالت اینها صحبت کرد بعد درباره ربّ العالمین.

درباره رسالت اینها گفت که شما نمی توانید رسالت داشته باشید برای اینکه تحت پوشش منّت ما بودید ما عنایتهای فراوانی کردیم چنین کسی که نمی تواند رسول باشد اینها بر فرض که رسالت را می پذیرفتند می گفتند باید رسول, فرشته باشد اگر هم در بین انسانها کسی به سِمت رسالت می رسید باید کسی باشد که ذو مالٍ و بنین باشد از اشراف باشد از سرمایه داران باشد نظیر همان توهّمی که می گفتند چرا این قرآن (عَلَی رَجُلٍ مِنَ الْقَرْیَتَیْنِ عَظِیمٍ) (۱) نازل نشد یک سرمایه دار مکّی یا مدنی یا یک سرمایه دار طائفی و مکّی باید پیامبر بشود اینها افکار باطلشان بود. این سه, چهار شبهه ای که درباره رسالت بود مقام اول بحث است آن جریان (مَا رَبُّ الْعَالَمِینَ) مقام ثانی بحث است لذا فرعون در جریان رسالت تعبیر نکرد که رسالت یعنی چه گفت تو که نمی توانی رسول باشی ولی درباره توحید سؤالش این بود (وَمَا رَبُّ الْعَالَمِینَ) لذا در مقام اول که سخن از رسالت است او را با تحقیر و استهزا و تصغیر و امثال ذلک یاد کرد نگفت اصلاً رسالت چیست گفت تو که نمی توانی رسول باشی این سه, چهار وجه در تو هست یکی اینکه ما بچه های بنی اسرائیل را می کُشتیم در همان زادروزشان تو سالم ماندی (این یک) و در دوران کودکی هم در بیت ما تربیت شدی (این دو) سالیان متمادی هم کنار سفره ما زندگی کردی (این سه) چنین آدمی که نمی تواند پیغمبر بشود خب بعد هم در دوران جوانی آن کار را کردی که نباید می کردی برای اینکه بنی اسرائیل بردگان ما هستند ما قِبطیان, موالیان آنها هستیم (یک) یک برده یک مولی, کسی از موالیان خود را بکشد خب جرمش سنگین است (این دو) این جرم سنگین که گفت: (وَفَعَلْتَ فَعْلَتَكَ الَّتِی فَعَلْتَ وَأَنتَ مِنَ الْكَافِرِینَ) نشان می دهد که مجموعه اینها استدلالی است که فرعون کرده بر نفی رسالت وجود مبارک موسای کلیم; گفت تو به نعمتهای ما کفر ورزیدی و این سوابق را هم داری تو که نمی توانی رسول باشی.

۱- (۱۰) . سوره زخرف, آیه ۳۱.

اما وجود مبارك موسای کلیم پاسخی که داد از آن جریان (وَفَعَلْتَ فَعْلَتَكَ الَّتِی فَعَلْتَ) شروع کرده آن جریان دوران شیرخوارگی و امثال ذلک را زیر پوشش آن نعمت عام ذکر کرده فرمود: (فَعَلْتُهَا إِذاً وَأَنَا مِنَ الضَّالِّينَ) من یک کاری کردم اما ماندم کجا فرار کنم نه اینکه ماندم چرا چنین کاری کردم این کار را کردم کار بسیار خوبی هم بود من از دست شما نمی دانستم چه کنم بمانم که می کشید بروم عذرخواهی بکنم که من کار عاقلانه و مجاهدانه کردم کار خوبی کردم، ماندم چه بکنم به من گفتند که راه فرار هست من راه فرار را انتخاب کردم ضلالت به معنای محبّت نیست که نظیر آنچه توهّم کردند درباره نوح(سلام الله علیه) که (إِنَّا لَنَرَاكَ فِی ضَلاَلٍ مُبِینٍ) (۱) آنجا هم به معنی محبّت نیست ضلالت به معنای نسیان و فراموشی نیست که زنها در شهادت دو نفر باید باشند برای اینکه (أَن تَضِلَّ إِحْدَاهُمَا فَتُذَكِّرَ إِحْدَاهُمَا الْأُخْرَى) (۲) اگر یکی فراموش کرده دیگری یادش بیاورد که ضلالت به معنی نسیان باشد ضلالت یعنی اینکه من راهم را گم کردم کاری بود مجاهدانه کردم بخواهم بروم عذرخواهی بکنم و حلیّت طلب بکنم که من ظالمی را از پا در آوردم بخواهم بمانم که دستگاه حکومت مشورت کردند شورای امنیّت تشکیل دادند علیه من که مرا بگیرند بکشند من ماندم چه کنم لذا فرار کردم (قَالَ فَعَلْتُهَا إِذاً وَأَنَا مِنَ الضَّالِّينَ ۞ فَفَرَرْتُ) متفرّع بر آن است کارش خیلی عاقلانه و مجاهدانه بود برای اینکه در سوره۞ مبارکه۞ «قصص» آیه چهارده به بعد گذشت که (وَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَاسْتَوَى آتَيْنَاهُ حُكْماً وَعِلْماً) حکیم بود عالم بود بعد وارد شهر شد (دَخَلَ الْمَدِینَةَ عَلَى حِينِ غَفْلَةٍ مِنْ أَهْلِهَا فَوَجَدَ فِيهَا رَجُلَيْنِ يَقْتَتِلاَنِ هذَا مِن شِيعَتِهِ وَهذَا مِنْ عَدُوِّهِ فَاسْتَغَاثَهُ الَّذِی مِن شِيعَتِهِ عَلَى الَّذِی مِنْ عَدُوِّهِ فَوَكَزَهُ مُوسَى فَقَضَى عَلَيْهِ) این کشته شد.

ص: ۷۶۵

۱- (۱۱) . سوره۞ اعراف, آیه۞ ۵۹.

۲- (۱۲) . سوره۞ بقره, آیه۞ ۲۸۲.

در همان سوره مبارکه «قصص» آیه ۲۰ و ۲۱ این است که عدّه ای تصمیم گرفتند شورای امنیت تشکیل دادند که وجود مبارک موسی را از بین ببرند بکشند (جَاءَ رَجُلٌ مِنْ اقْصَی الْمَدِینَهِ یَسْعَی) با سرعت آمد به موسای کلیم گفت که اینها تصمیم گرفتند تو را اعدام کنند (یَا مُوسَی إِنَّ الْمَلَأَ یَأْتَمِرُونَ بِکَ) lt;مؤتَمرgt; یعنی محفل مشورتی یعنی نشستِ مشورتی (یَأْتَمِرُونَ) یعنی شورای امنیت تشکیل دادند تو را از پای در بیاورند (لِیَقْتُلُوکَ فَاخْرُجْ إِنِّی لَکَ مِنَ النَّاصِحِینَ فَخَرَجَ مِنْهَا خَائِفاً یَتَرَقَّبُ قَالَ رَبِّ نَجِّنِی مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِینَ) خود را عادل می داند می گوید اینها ظالم اند اینها قصد کشتن مرا دارند من مجاهدانه از مظلومی دفاع کردم پس بنابراین خودش را مجرم نمی داند منتها حالا مانده چه کند فرمود: (أَنَا مِنَ الضَّالِّینَ) نه ـ معاذالله ـ ضلالت دینی یا ضلالت فکری یا ضلالت اعتقادی, خیر, برای اینکه در آیه چهارده سوره مبارکه «قصص» فرمود این را خدا حکمت داد علم داد بعد آن قصّه قتل قبطی را ذکر می کند بعد هم در هنگام فرار گفت خدایا مرا از قوم ظالم نجات بده نگفت من اشتباه کردم مرا ببخش این طور نبود خب بنابراین این ضلالت به معنای جهالت و امثال ذلک نیست به معنای انحراف از وظیفه نیست کار مجاهدانه و مدافعانه کرده.

پرسش: در آیه پانزده [سوره «قصص»] می فرماید: (هذَا مِنْ عَمَلِ الشَّیْطَانِ).

پاسخ: بله اما این حرف کیست این کار, این شورای امنیت (مِنْ عَمَلِ الشَّیْطَانِ) است یا به هم زدن اوضاع داخلی (مِنْ عَمَلِ الشَّیْطَانِ) است وگرنه کار خودش عمل رحمان بود و (رَبِّ نَجِّنِی مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِینَ) خب این می شود عادل آنها می شوند ظالم، بنابراین اینکه فرمود: (قَالَ فَعَلْتُهَا إِذاً وَأَنَا مِنَ الضَّالِّینَ) یعنی گُم شدم چه بکنم چون هیچ راهی نداشتم (فَفَرَرْتُ مِنکُمْ) از شما فرار کردم شما باید امنیت مرا تأمین می کردید و نکردید من کار بدی نکردم اینکه می گویید (وَفَعَلْتَ فَعْلَتَکَ الَّتِی فَعَلْتَ) یعنی «جاهدت حقّ الجهاد» بله من جهاد کردم این چه اعتراضی است می کنید (لَمَّا خِفْتُکُمْ فَوَهَبَ لِی رَبِّی حُکْماً) من محفوف به حکمت الهی ام. در آیه چهارده سوره مبارکه «قصص» قبل از جریان قبطی کشی خدا فرمود ما به او حکم و علم دادیم بعد از این جریان، وجود مبارک موسای کلیم فرمود: (فَوَهَبَ لِی رَبِّی حُکْماً) البته (وَجَعَلَنِی مِنَ الْمُرْسَلِینَ) این حکمت غیر از مسئله نبوّت و رسالت است برای اینکه تفصیل قاطع شرکت است بعد از غرق فرعون و رفتن به طور و دریافت تورات در تورات هم ذات اقدس الهی فرمود حکم الهی است و این حکم الهی که در تورات هست باید دیگران مطابق آن حکم الهی کار کنند؛ آیه ۴۳ سوره مبارکه «مائده» این است که فرمود: (وَکَیْفَ یُحَکِّمُونَکَ وَعِنْدَهُمُ التَّوْرَاهُ فِیهَا حُکْمُ اللّهِ) (۱) پس او محفوف به حکم و حکمت الهی است یک موجود معصومِ پربرکتی که قبل از حادثه قبطی کُشی از حکم و علم برخوردار بود بعد هم خدا به او حکم و رسالت داد بعد از غرق فرعون هم به او تورات داد که (فِیهَا حُکْمُ اللّهِ) این نشان می دهد او محفوف به حکمت است.

ص: ۷۶۶

۱- (۱۳) . سوره مائده, آیه ۴۳.

پرسش...

پاسخ: بله خب این (ظَلَمْتُ نَفْسِی) (۱) را همه انبیا می گویند در بحثهای قبل هم داشتیم که برای انبیا این دفع است نه رفع. غرض این است که سخن از عصمت نیست اما کار, کار عاقلانه و عادلانه است اشتباه که نبود مظلومی را از ظالم نجات داد برای اینکه خودش می گوید خدایا مرا از قوم ظالم نجات بده اگر کار او اشتباه بود خب باید مراجعه می کرد از ولیّ دم عذرخواهی می کرد.

پرسش...

پاسخ: نه, منظور آن است که آن لوازم بعدی که مترتّب بر این کار است آنکه عمدی نبود حالا ـ بر فرض هم وجود مبارک موسای کلیم بخواهد یک آدم بت پرستی را که درصدد آسیب رساندن به یک مظلوم است از پای در بیاورد و این نهی از منکر منتهی به قتل بشود که آسیبی نمی رساند ما قتلی داریم که قاضی دارد قتلی داریم که ناهی از منکر دارد قاضی که حکم اعدام را صادر می کند برای آن است که به مجرم می گوید چرا این کار را کردی ناهی از منکر که (فَوَكَزَهُ مُوسَی فَقَضَی عَلَيْهِ) (۲) می گوید این کار را نکن نهی از منکر ولو منتهی به قتل آن مجرم بشود برای جلوگیری از فساد است قاضی که حکم اعدام می کند برای آن است که چرا کردی حالا اگر کسی خواست جلوی ظالمی را بگیرد و این ظالم دست بردار نبود (هذَا مِن شِیعَتِهِ وَهذَا مِنْ عَدُوِّهِ) (۳) خواست مظلومی را از پای در بیاورد و ایشان دفاع کرده و منتهی به از بین رفتن آن بت پرست شده اینکه جرم نیست وجود مبارک موسای کلیم خود را عالم و عادل معرفی کرد و آنها را ظالم، خب اگر این کار قتلِ خطئی بود اگر کسی بخواهد قاتل خطئی را به جرم خطئی که کرده است محکوم کند که این عدل است اما از اینکه می فرماید: (فَخَرَجَ مِنْهَا خَائِفاً يَتَرَقَّبُ قَالَ رَبِّ نَجِّنِي مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ) (۴) معلوم می شود همچنان خود را عادل می داند پس کارِ موسای کلیم محفوف به حکمت و عدل است در همه ابعاد، آن لحظه ای هم که فرار می کند می گوید خدایا مرا از ظالمین نجات بده خودش هم که آنجا فرمود: (فَعَلْتُهَا إِذاً وَأَنَا مِنَ الضَّالِّينَ) یعنی ماندم چه کنم نه اینکه ضلالتی هست وجود مبارک موسای کلیم به فرعون فرمود من این کار را کردم از شما ترسیدم این اشکال به شما وارد است.

۱- (۱۴) . سوره قصص, آیه ۱۶.

۲- (۱۵) . سوره قصص, آیه ۱۵.

۳- (۱۶) . سوره قصص, آیه ۱۵.

۴- (۱۷) . سوره قصص, آیه ۲۱.

حکمت را هم قرآن کریم در سوره مبارکه «آل عمران» در مقابل نبوّت قرار داده آیه ۷۹ سوره مبارکه «آل عمران» این است که ﴿مَا كَانَ لِبَشَرٍ أَن يُؤْتِيَهُ اللّهُ الْكِتَابَ وَالْحُكْمَ وَالنُّبُوَّةَ ثُمَّ يَقُولَ لِلنَّاسِ﴾ این معلوم می شود مقامی است رشته ای است که غیر از نبوّت است انبیا این را دارند غیر انبیا هم این را دارند خب درباره لقمان هم فرمود: ﴿وَلَقَدْ آتَيْنَا لُقْمَانَ الْحِكْمَةَ﴾ (۱) و مانند آن.

بنابراین اینکه فرمود: ﴿فَعَلْتُهَا إِذاً وَأَنَا مِنَ الضَّالِّينَ﴾ این پاسخ برخی از شبهات قبلی است فرمود: ﴿فَوَهَبَ لِي رَبِّي حُكْماً وَجَعَلَنِي مِنَ الْمُرْسَلِينَ﴾ این درباره رسالت اوست گفت: ﴿إِنَّا رَسُولُ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾ هنوز به ربّ العالمین نرسیدند بعد به آن سؤال پاسخ می دهد به آن نکته می پردازد که من حوزه رسالتم ابطال نظام برده داری است گفت: ﴿أَنْ أَرْسِلْ مَعَنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ﴾ خب این چه نعمتی است که شما ممنونمان کردی ﴿وَتِلْكَ نِعْمَةٌ تَمُنُّهَا عَلَيَّ أَنْ عَبَّدتَّ بَنِي إِسْرَائِيلَ﴾ در جریان قبل ضمیر جمع مخاطب آورد فرمود: ﴿فَفَرَرْتُ مِنكُمْ لَمَّا خِفْتُكُمْ﴾ سرّش همان است که در سوره «قصص» آن کسی که ﴿جَاءَ رَجُلٌ مِنْ اقْصَى الْمَدِينَهِ﴾ گفت: ﴿إِنَّ الْمَلَأَ يَأْتَمِرُونَ بِكَ لِيَقْتُلُوكَ﴾ (۲) اینها شورای امنیت تشکیل دادند تو را اعدام کنند لذا جمع بود ایشان هم جمع تعبیر کرد فرمود: ﴿فَفَرَرْتُ مِنكُمْ لَمَّا خِفْتُكُمْ﴾ اما این نظام برده داری و آن حرفهای سه, چهارگانه ای که گفت همه اش زیر نظر فرعون بود دیگر لذا اینجا ضمیر را مفرد آورد خطاب مفرد است فرمود: ﴿وَتِلْكَ نِعْمَةٌ تَمُنُّهَا عَلَيَّ أَنْ عَبَّدتَّ بَنِي إِسْرَائِيلَ﴾ این حرفهایی که شما می زنید که ما را نکشتید اینها جنایت توست نه نعمت، ما ممنون تو نیستیم ﴿تِلْكَ نِعْمَةٌ تَمُنُّهَا عَلَيَّ أَنْ عَبَّدتَّ بَنِي إِسْرَائِيلَ﴾ اینها را برده کردی دیگر این نظام برده داری را تو راه انداختی دیگر این چه منّتی است بنابراین رسالت مشخص شد حوزه رسالت مشخص شد توهّمات فرعون ابطال شد حالا مانده ربّ العالمین چون آنها فرمودند: ﴿إِنَّا رَسُولُ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾ حوزه رسالت ما هم ابطال نظام برده داری است ﴿قَالَ فِرْعَوْنُ وَمَا رَبُّ الْعَالَمِينَ﴾ این ربّ العالمین که تو را فرستاده کیست؟ چون آنها معتقد بودند که اگر خدایی هست کاری با عالم ندارد الله را قبول داشتند اما او ربّ باشد تدبیر مردم تدبیر نظام به عهده او باشد قبول نداشتند آنکه وجود مبارک ابراهیم(سلام الله علیه) می گفت که ﴿رَبِّيَ الَّذِي يُحْيِيْ وَيُمِيتُ﴾ نمرود گفته بود ﴿أَنَا أُحْيِي وَأُمِيتُ﴾ (۳) برای اینکه اینها ربوبیّت را قبول نداشتند وجود مبارک ابراهیم خود را محکوم ندید, دید در این محکمه افرادی که تشخیص بدهند کم اند نظیر آنچه را وجود مبارک موسای کلیم هراس داشت هراس موسای کلیم طبق بیان نورانی حضرت امیر(سلام الله علیه) در نهج البلاغه که فرمود اگر خداوند درباره موسای کلیم در آ ن مناظره و مسابقه میدان مار فرمود: ﴿فَأَوْجَسَ فِي نَفْسِهِ خِيفَةً مُّوسَى﴾ (۴) ترس موسی از این نبود که این مارها به او آسیب برسانند ترس موسای کلیم از جهل مردم بود که اگر مردم نتوانند بین معجزه من و سِحر ساحران فرق بگذارند چه بکنیم (۵) آنجا خداوند به صورت شفاف فرمود که کار تو سِحر را از بین می برد، وجود مبارک ابراهیم(سلام الله علیه) هم در آن مناظره توحیدی با نمرود وقتی فرمود: ﴿رَبِّيَ الَّذِي يُحْيِيْ وَيُمِيتُ﴾ بعد نمرود گفت ﴿أَنَا أُحْيِي وَأُمِيتُ﴾ دستور داد دو زندانی را از زندان در آوردند یکی را اعدام کردند یکی را آزاد کرد گفت من هم احیا و اماته دارم حضرت دست از برهان قبل برنداشت که بگوید آن برهان قبل ـ معاذ الله ـ باطل بود یک برهان شفاف تر و روشن تر نظیر همان برهان آورد گفت: ﴿فَإِنَّ اللّهَ يَأْتِي بِالشَّمْسِ مِنَ الْمَشْرِقِ فَأْتِ بِهَا مِنَ الْمَغْرِبِ﴾ این معنایش این نیست که آن برهان قبلی درست نبود برهانی آورد که دیگر نمرود نتواند عوام فریبی بکند دیگر ﴿فَبُهِتَ الَّذِي كَفَرَ﴾ (۶) وجود مبارک موسای کلیم هم در آن صحنه همین کار را کرد ابراهیم(سلام الله علیه) هم همان کار را کرد اینجا حالا فرعون می گوید این ربّ العالمین کیست که تو را فرستاده فرمود ربّ العالمین کسی که ربّ جهانیان است تدبیر, تربیب و تربیت همه در اختیار اوست ربّ السماوات است, ربّ الأرض است, ربّ بین الأرض و السّماوات است

اگر شما اهل یقین هستید اگر می توانید یقین پیدا کنید یعنی یقینِ اعتقادی نه, بلکه یقین عملی برای اینکه برهان که حق است ولی شما نمی پذیرید.

ص: ۷۶۸

۱- (۱۸) . سوره□ لقمان, آیه□ ۱۲.

۲- (۱۹) . سوره□ قصص, آیه□ ۲۰.

۳- (۲۰) . سوره□ بقره, آیه□ ۲۵۸.

۴- (۲۱) . سوره□ طه, آیه□ ۶۷.

۵- (۲۲) . نهج البلاغه, خطبه□ ۴.

۶- (۲۳) . سوره□ بقره, آیه□ ۲۵۸.

فرعون به اطرافیانش رو کرد که نمی شوید این چه می گوید (قَالَ لِمَنْ حَوْلَهُ أَلا تَسْتَمِعُونَ) بت پرستها می گفتند خدا جهان را خلق کرد ولی ارباب متفرّقه دارند اداره می کنند هیچ کاری خدا با جهان ندارد فرعون گفت: (أَلا تَسْتَمِعُونَ) وجود مبارک موسای کلیم این را بازتر کرد مُجمل را مفصّل کرد فرمود: (رَبُّكُمْ وَرَبُّ آبَائِكُمُ الْأَوَّلِينَ) شما را و گذشتگان شما را هم خدا دارد تدبیر, تربیب و اداره می کند و اداره کرده است از این به بعد فرعون برآشفت (قَالَ إِنَّ رَسُولَكُمُ الَّذِی أُرْسِلَ إِلَيْكُمْ لَمَجْنُونٌ) اینها سفاهت را عقل پنداشتند به وجود مبارک نوح می گفتند: (إِنَّا لَنَرَاكَ فِی ضَلَالٍ مُبِينٍ) (۱) به خیلی از انبیا می گفتند یا در ضلالتی یا در سفاهتی قرآن کریم می فرماید کسی از روش انبیا فاصله بگیرد سفیه است (وَمَن يَرْغَبُ عَن مِلَّةِ إِبْرَاهِيمَ إِلَّا مَن سَفِهَ نَفْسَهُ) (۲) این جریان اتّهام و رمی به جنون برای همه انبیا بود درباره وجود مبارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) هم بود که گفتند این _ معاذالله _ مجنون است که خدای سبحان سوگند یاد کرد که تو منزّه از جنونی (۳) ، اینجا هم فرعون به درباریانش استهزا گفت نه «رسولنا» (یک) نه «الرسول» (دو) (رَسُولَكُمُ) اینکه شما خیال می کنید او برای شما رسالت آورده و او خیال می کند رسول شماست (إِنَّ رَسُولَكُمُ الَّذِی أُرْسِلَ إِلَيْكُمْ) همه تعبیر استهزایی است نه الرسول را قبول دارد نه رسولِ ربّ العالمین را می گوید اینکه برای شما آمده این _ معاذ الله _ آدم مجنونی است بعد وجود مبارک موسای کلیم این اهانت را تحمل کرد فرمود: (رَبُّ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَمَا بَيْنَهُمَا) اینجا که رسید (قَالَ رَبُّ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَمَا بَيْنَهُمَا) اگر عاقل هستید; قبلاً فرمود مطلب روشن است ولی شما نمی پذیرید اگر اهل یقین هستید یعنی یقین عملی باید بپذیرید بعد اینجا نفرمود شما جنون دارید فرمود اگر عقل دارید بپذیرید نفرمود جنون برای شماست دیگر از این به بعد فرعون برآشفت (قَالَ لَئِنِ اتَّخَذْتَ إِلَهاً غَيْرِی لَأَجْعَلَنَّكَ مِنَ الْمَسْجُونِينَ) تنها اله منم وثنیها می گفتند الله کلّ عالم را آفرید اما ربوبیّتش به ارباب و بتها سپرده شده یا از بزرگان بشرند یا از بزرگان فرشته اند یا علل و عوامل دیگری اند که تدبیر این کارها به عهده آ نها سپرده شده آنها که از قداست برخوردار بودند گرفتار تثلیث شدند _ معاذ الله _ عیسای مسیح(سلام الله علیه) را سِمت ربوبیّت دادند گروهی از کلیمیها عُزیر را ابن الله می پنداشتند آنها که سهمی از قداست البته قداست موهوم داشتند [این طور بودند], اینها که سهمی از قداست ندارند خودشان را ربّ می پندارند (مَا عَلِمْتُ لَكُم مِنْ إِلهٍ غَيْرِی) (۴) می گویند, (أَنَا رَبُّكُمُ الْأَعْلَى) (۵) می گویند, (إِنِّی أَخَافُ أَن يُبَدِّلَ دِينَكُمْ) (۶) می گویند, دین اینها یعنی قوانینی که بتواند کشور اینها را اداره کند قانونی که بتواند کشور اینها را اداره کند باید محصول فکر همینها باشد اینها دینشان است این حرفها را که وجود مبارک موسای کلیم شنید فرمود خب رسول باید معجزه داشته باشد چون خدای سبحان فرمود: (كَلَّا فَاذْهَبَا بِآيَاتِنَا) حالا این (بِآيَاتِنَا) را که خدای سبحان به اینها داد این را می خواهد مطرح کند اینها گفتند: (إِنَّا رَسُولُ) (یک) (رَبِّ الْعَالَمِينَ) (دو) (أَنْ أَرْسِلْ مَعَنَا بَنِی إِسْرَائِيلَ) و نظام برده داری را باید ابطال بکنیم (سه) این سه مطلب را گفتند اما آن یکی مانده خدای سبحان که فرمود: (كَلَّا فَاذْهَبَا بِآيَاتِنَا) یعنی برو بگو من معجزه دارم. فرمود ما که گفتیم رسول هستیم, ربّ العالمین هم که گفتیم, (أَنْ أَرْسِلْ مَعَنَا) را که گفتیم حالا نوبت به آیاتناست ما با معجزه آمدیم.

۱- (۲۴) . سوره اعراف, آیه ۶۰.

۲- (۲۵) . سوره بقره, آیه ۱۳۰.

۳- (۲۶) . سوره قلم, آیات ۱و ۲.

۴- (۲۷) . سوره□ قصص, آیه□ ۳۸.

۵- (۲۸) . سوره□ نازعات, آیه□ ۲۴.

۶- (۲۹) . سوره□ غافر, آیه□ ۲۶.

فرمود اینکه شما تهدید می کنید (لَئِنِ اتَّخَذْتَ إِلهاً غَيْرِی لَأَجْعَلَنَّکَ مِنَ الْمَسْجُونِينَ) می گویید, (أَوَلَوْ جِئْتُکَ بِشَيْ ءٍ مُبِينٍ) (۱) باز هم این حرفها را می زنید؟! معجزه یعنی کاری که راه علمی ندارد راه فکری ندارد این مطلب بارها گذشت؛ کسی ممکن نیست سالیان متمادی درس بخواند یا ریاضت بکشد بتواند معجزه بیاورد معجزه جزء علوم نیست که موضوع داشته باشد محمول داشته باشد نسبت داشته باشد انسان با درس خواندن معجزه بیاورد بر خلاف علوم غریبه همه علوم غریبه نظیر علوم قریبه موضوع دارد محمول دارد رابطه دارد نسبت دارد دلیل دارد با درس خواندن می شود ساحر شد شعبده باز شد کاهن شد مُشعبِد شد و مانند آن همه اینها علم است حالا منتها حرام است اما معجزه راه علمی ندارد که کسی بگوید موضوعش این است محمولش این است اگر این چنین بکنی این چنین می شود این به قداست روح وابسته است این قداست روح که امر تعلیمی نیست آن کسی که ـ گرچه این نه تنها تمثیل نیست تشبیه بسیار ضعیفی هم است ـ جمال یوسفی دارد این که نمی شود با مشّاطه گری بشود یوسف یا آهنگ داوودی دارد کسی این طور نیست که درس بخواند بشود داوود این درسی نیست این کرامتی است که به خودش شخص وابسته است ممکن است آدم این راهها را یاد بگیرد ولی آن کار به قداست شخص وابسته است معجزه بالاتر از اینهاست راه فکری به هیچ وجه ندارد خب این عصا دست خیلیها بود مگر می توانستند دست به این عصا بزنند بشود اژدها این طور که نبود همان عصا را هم اگر کسی دست می زد اژدها نمی شد.

ص: ۷۷۰

۱- (۳۰) . سوره شعراء، آیه ۳۰.

پرسش...

پاسخ: بله آن راه علمی دارد و در برابر معجزه هم شکست پذیر است دو خصوصیت دارد یکی اینکه راه علمی دارد یک انسان می تواند یاد بگیرد که این مرتاض در طیّ این بیست یا سی سال چه کار کرد همان راه را ادامه بدهد بعد چنین آثاری هم می آورد (یک) دوم اینکه شرق و غرب عالم همه بشوند مراتضه و مرتاضانه بر خلاف عادت کار انجام بدهند در برابر کوچک ترین معجزه از پای در می آیند (دو) این دو ویژگی هست فرمود: (إِنَّ جُنْدَنَا لَهُمْ الْغَالِبُونَ) (۱) تمام شد و رفت هیچ ممکن نیست که کسی در برابر معجزه بتواند مثلاً مبارزه کند این طور نیست همه اینها نظیر آن سِحر و شعبده و امثال ذلک اند.

پرسش...

پاسخ: بله آنها علمی است ولی این علمی نیست یعنی این کاری که به قداست روح وابسته است به اراده الهی تکیه می کند اراده الهی فوق این طبیعت است چطور می شود که آتش گلستان بشود اینکه راه علمی نیست فرمود: (یَا نَارُ کُونِی بَرْداً وَسَلَاماً) (۲) چطور می شود که یک سدّ آبی می شود درست کرد که راه علمی نیست فرمود: (اضْرِب بِعَصَاکَ الْبَحْرَ) (۳) آبهای رفته, رفته آبهای نیامده, نیامده روی هم سدّ آبی درست کردند این دریای به عظمت این رود نیل که جای کشتیرانی است طوری شد که جادّه خاکی و خشک شد که پای اینها تر نشد (فَاضْرِبْ لَهُمْ طَرِیقاً فِی الْبَحْرِ یَبَساً), (۴) (یَبَساً) یعنی (یَبَساً) این راه علمی ندارد این به اراده الهی وابسته است به قداست روح وابسته است اگر کسی نخواهد آنچه را که خدا نمی خواهد و بخواهد آنچه را خدا می خواهد آن وقت در عالم اثر می کند دیگر علوم چه قریب چه غریب همه علم است موضوع دارد محمول دارد حالا بعضی حرام است بعضی حلال، وجود مبارک موسای کلیم فرمود من این سه, چهار کاری که خدای سبحان دستور داد آن سه را گفتم اما یکی مانده فرمود: (کَلّا) ما پذیرفتیم فرمود بروید بگویید (إِنَّا رَسُولُ) گفتیم, [فرمود بگویید] (رَبِّ الْعَالَمِینَ) گفتیم, [فرمود بگویید] (أَرْسِلْ مَعَنَا بَنِی إِسْرَائِیلَ) گفتیم, این (بِآیَاتِنَا) مانده من با معجزه آمدم; فرمود: (أَوَلَوْ جِئْتُکَ بِشَیْ ءٍ مُبِینٍ) یک شیء شفاف و روشن همراهم است (قَالَ فَأْتِ بِهِ إِن کُنتَ مِنَ الصَّادِقِینَ). (۵)

۱- (۳۱) . سوره صافات, آیه ۱۷۳.

۲- (۳۲) . سوره انبیاء, آیه ۶۹.

۳- (۳۳) . سوره شعراء, آیه ۶۳.

۴- (۳۴) . سوره طه, آیه ۷۷.

۵- (۳۵) . سوره شعراء, آیات ۳۰ و ۳۱.

«و الحمد لله ربّ العالمین»

آیات ۲۳ تا ۴۸ سوره شعراء ۹۰/۱۲/۲۱

.Your browser does not support the audio tag

(قَالَ فِرْعَوْنُ وَمَا رَبُّ الْعَالَمِينَ (۲۳) قَالَ رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا إِن كُنتُم مُوقِنِينَ (۲۴) قَالَ لِمَنْ حَوْلَهُ أَلا تَسْتَمِعُونَ
(۲۵) قَالَ رَبُّكُمْ وَرَبُّ آبَائِكُمُ الْأَوَّلِينَ (۲۶) قَالَ إِنَّ رَسُولَكُمُ الَّذِي أُرْسِلَ إِلَيْكُمْ لَمَجْنُونٌ (۲۷) قَالَ رَبُّ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَمَا
بَيْنَهُمَا إِن كُنتُمْ تَعْقِلُونَ (۲۸) قَالَ لَئِنِ اتَّخَذْتَ إِلهاً غَيْرِي لَأَجْعَلَنَّكَ مِنَ الْمَسْجُونِينَ (۲۹) قَالَ أَوَلَوْ جِئْتُكَ بِشَيْءٍ مُبِينٍ (۳۰) قَالَ
فَأْتِ بِهِ إِن كُنتَ مِنَ الصَّادِقِينَ (۳۱) فَأَلْقَى عَصَاهُ فَإِذَا هِيَ ثُعْبَانٌ مُبِينٌ (۳۲) وَنَزَعَ يَدَهُ فَإِذَا هِيَ بَيْضَاءُ لِلنَّاظِرِينَ (۳۳) قَالَ لِلْمَلَإِ حَوْلَهُ
إِنَّ هذَا لَسَاحِرٌ عَلِيمٌ (۳۴) يُرِيدُ أَن يُخْرِجَكُم مِنْ أَرْضِكُم بِسِحْرِهِ فَمَاذَا تَأْمُرُونَ (۳۵) قَالُوا أَرْجِهْ وَأَخَاهُ وَابْعَثْ فِي الْمَدَائِنِ حَاشِرِينَ
(۳۶) يَأْتُوكَ بِكُلِّ سَحَّارٍ عَلِيمٍ (۳۷) فَجُمِعَ السَّحَرَةُ لِمِيقَاتِ يَوْمٍ مَعْلُومٍ (۳۸) وَقِيلَ لِلنَّاسِ هَلْ أَنتُم مُجْتَمِعُونَ (۳۹) لَعَلَّنَا نَتَّبِعُ السَّحَرَةَ
إِن كَانُوا هُمُ الْغَالِبِينَ (۴۰) فَلَمَّا جَاءَ السَّحَرَةُ قَالُوا لِفِرْعَوْنَ أَءِنَّ لَنَا لَأَجْراً إِن كُنَّا نَحْنُ الْغَالِبِينَ (۴۱) قَالَ نَعَمْ وَإِنَّكُمْ إِذاً لَمِنَ
الْمُقَرَّبِينَ (۴۲) قَالَ لَهُم مُوسَى أَلْقُوا مَا أَنتُم مُلْقُونَ (۴۳) فَأَلْقَوْا حِبَالَهُمْ وَعِصِيَّهُمْ وَقَالُوا بِعِزَّةِ فِرْعَوْنَ إِنَّا لَنَحْنُ الْغَالِبُونَ (۴۴) فَأَلْقَى
مُوسَى عَصَاهُ فَإِذَا هِيَ تَلْقَفُ مَا يَأْفِكُونَ (۴۵) فَأُلْقِيَ السَّحَرَةُ سَاجِدِينَ (۴۶) قَالُوا آمَنَّا بِرَبِّ الْعَالَمِينَ (۴۷) رَبِّ مُوسَى وَهَارُونَ
(۴۸))

پرسش...

پاسخ: قرآن کریم جریان برخورد وجود مبارک موسای کلیم و هارون(سلام الله علیهما) را با فرعون در موارد متعددی ذکر کرده آن (فَقُولاَ لَهُ قَوْلاً لَّيِّناً) (۱) را هم ذکر کردند از این روان تر و شفاف تر که فرض ندارد در کمال بزرگواری و کرامت او را دعوت کردند او برخورد خشن داشت می گفت: (الَّذِي أُرْسِلَ إِلَيْكُمْ لَمَجْنُونٌ) و مانند آن, آنها قول لیّن داشتند دیگر.

۱- (۱) . سوره طه, آیه ۴۴.

وقتی وجود مبارک موسای کلیم وارد شد مأموریت اینها این بود که بگویند: (إِنَّا رَسُولُ رَبِّ الْعَالَمِينَ أَنْ أَرْسِلْ مَعَنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ) (۱) مأموریت آنها همراه با معجزات بود آنها آن سه, چهار کار را کردند یعنی رفتند و گفتند ما رسول هستیم (یک) از طرف ربّ العالمین آمدیم (دو) حوزه رسالت ما هم ابطال نظام برده داری است (سه) و آزادسازی خصوص بنی اسرائیل است (چهار) این گفته ها انجام شد منتها او نپذیرفت. مانده مسئله (بِآيَاتِنَا) (۲) وقتی وجود مبارک موسای کلیم این دعوتها را ذکر کرد فرمود ما دعوتمان با یک ادّعا همراه است ما شما را به توحید دعوت کردیم و مدّعی رسالت هستیم و ادّعای ما هم با معجزه ثابت می شود ما اگر معجزه بیاوریم باز حرفی دارید.

(أَوَلَوْ جِئْتُكَ بِشَيْءٍ مُبِينٍ) وثنیها و بت پرستها خدا را قبول داشتند می گفتند خدا ربّ الأرباب است اله الآلهه است واجب

الوجود است «لاـ شریک له» خالق کلّ است «لا شریک له» ربّ کل است «لا شریک له» اله کل است «لا شریک له» اما آلهه جزئی در کارند ارباب متفرّقه و جزئی در کارند که ما را به او نزدیک می کنند این توهّم باطل را انبیا رد کردند آن اصول حق را تثبیت کردند. وجود مبارک موسای کلیم فرمود شما اگر اهل یقین هستید خدا را به عنوان مبدأ کل قبول دارید او با معجزه ما را اعزام کرد فرعون این را نفی نکرد نگفت معجزه افسون است و افیون، گفت اگر راست می گویید معجزه بیاورید. جناب زمخشری می گوید که فرعون پذیرفته که بین اعجاز و صدق دعوای مدّعی، تلازم هست ولی گروهی از اهل قبله یعنی اشاعره چون خودش از معتزلیهاست گروهی از اهل قبله این تلازم را قبول ندارند (۳) آن که منکر حُسن و قبح عقلی است هیچ تلازم عقلی قائل نیست بین اعجاز و صدق دعوا برای اینکه منشأ این استقلال عقل, در اینکه «العدلُ حسنٌ, الظلم قبیحٌ» و مانند آن است و اینها این را قبول ندارند. آن روز این معنای بدیهی عقلی، مقبول فراعنه بود لذا وقتی وجود مبارک موسای کلیم فرمود: (أَوَلَوْ جِئْتُكَ بِشَيْءٍ مُبِينٍ), (قَالَ فَأْتِ بِهِ إِن كُنتَ مِنَ الصَّادِقِينَ) منتها اشکال آل فرعون در صغرا بود می گفتند این معجزه نیست این سِحر است برای اینکه نپذیرند می گفتند این معجزه نیست ولی اگر می پذیرفتند که معجزه بود بین اِتیان معجزه و صدقِ دعوا تلازم است چرا برای اینکه اگر کسی قدرتی پیدا کند کاری انجام بدهد که احدی نسبت به انجام کار او قدرت نداشته باشد و کار او هم جزء پیشرفته ترین رشته های علمی همان عصر باشد که متخصّصان فراوانی هم در آن زمینه هستند و چنین کاری هم در جامعه رسوخ دارد و نفوذ دارد مردم می پذیرند اگر چنین کسی پیغمبر نباشد ولی بتواند چنین کاری بکند این اغرای به جهل است و این از ذات اقدس الهی قبیح است چنین قدرتی را به غیر انبیا نخواهد داد و بین معجزه و علوم غریبه هم فرق است علوم غریبه, علوم موضوع و محمول و رابطه داری اند ولو افراد کم می توانند درس بخوانند و آن علوم غریبه را فراهم کنند و بیاورند ولی اگر خدا به کسی قدرتی بدهد که احدی مثل او نیست نه در گذشته نه آینده، معجزه معنایش همین است دیگر یعنی آن کاری که وجود مبارک صالح کرد از زمان آدم تا آن عصر هیچ کس این کار را نمی توانست بکند از زمان خود حضرت صالح(سلام الله علیه) الی یوم القیامه هم هیچ کسی نمی توانند چنین کاری بکند که از کوه ناقه در بیاورد البته انبیا می توانند این کار را بکنند معجزه مربوط به خصوص مردم آن عصر نیست گذشته و آینده را هم در برمی گیرد احدی از غیر انبیا و معصومین(علیهم السلام) قدرت ندارند آن کار را بکنند یعنی راه علمی نیست آن وقت چنین قدرت شگفت آوری را خدا به دست یک آدم دروغگو بدهد این کار قبیح است دیگر و قبیح از خدای سبحان صادر نخواهد شد پس بین اِتیان معجزه و صدقِ دعوای معجزه آور تلازم عقلی است.

۱- (۲) . سوره شعراء, آیات ۱۶ و ۱۷.

۲- (۳) . سوره شعراء, آیه ۱۵.

۳- (۴) . الکشاف, ج۳, ص۳۰۹.

وجود مبارک موسای کلیم فرمود قبول دارید گفت اگر راست می گویی بیاور. حرف جناب زمخشری این است که آن روز این تلازم عقلی مقبول بود ولی متأسفانه برخی اهل قبله یعنی اشاعره منکر حُسن و قبح عقلی اند و این را نمی پذیرند (۱) اگر کسی حسن و قبح عقلی را نپذیرفت بسیاری از مسائل همین طور در دستش می ماند بالأخره راهی برای حل نیست. وجود مبارک موسای کلیم فرمود: (أَوَلَوْ جِئْتُكَ بِشَيْءٍ مُبِينٍ), (قَالَ فَأْتِ بِهِ إِن كُنتَ مِنَ الصَّادِقِينَ) آنجا که وجود مبارک موسای کلیم فرمود: (إِن كُنتُم مُوقِنِينَ) یعنی اگر شما در برابر برهان سرِ تسلیم فرود می آورید خب این دلیل است دیگر بالأخره عالم با این نظم عمیق و عریقی که دارد خودساخته که نیست تصادفی هم که نیست طبق بیان نورانی حضرت امیر(سلام الله علیه) در نهج البلاغه که این مثل علف هرز باشد; (۲) هیچ زرعی بدون زارع نیست هیچ بنایی بدون بنّا نیست و مانند آن. این حرفها را وجود مبارک موسای کلیم درباره توحید اقامه کرده است درباره دعوا این سخن را آورد که (أَوَلَوْ جِئْتُكَ بِشَيْءٍ مُبِينٍ) پس دعوتش به توحید است با آن بیان, دعوای او به رسالت است با این معجزه.

پرسش: فیض روح القدس ار باز مدد فرماید□□□ دیگران هم بکنند آنچه مسیحا می کرد. (۳)

پاسخ: دیگران یعنی انبیا و اولیا وگرنه فیض روح القدس که به غیر پیغمبر معجزه نمی دهد که کرامت مسئله دیگر است ممکن است کسی دعایی بکند نماز استسقایی بخواند باران بیاید دعایی بکند مستجاب بشود از اینها کم نیست اما معجزه بکند که احدی نتواند مثل او بیاورد نه در گذشته و نه الی یوم القیامه این فقط برای انبیا و معصومین(علیهم الصلاه و علیهم السلام) است.

ص: ۷۷۴

۱- (۵) ۱. الکشاف, ج۳, ص۳۰۹.

۲- (۶) . نهج البلاغه, خطبه ۱۸۵; «... زعموا أنّهم کالنّبات ما لهم زارعٌ...».

۳- (۷) . دیوان حافظ, غزل ۱۴۳.

فرمود: (أَوَلَوْ جِئْتُکَ بِشَيْ ءٍ مُبِينٍ), (قَالَ فَأْتِ بِهِ إِن كُنتَ مِنَ الصَّادِقِينَ) یعنی تو دعوتی داشتی و دعوایی, دعوتت را که ما نپذیرفتیم گفتیم که _ معاذ الله _ مجنون است بعد تهدید به زندان هم کردیم آن هم چه زندانی! نگفت که «لأسجننّک» زندانت می برم گفت: (لَأَجْعَلَنَّکَ مِنَ الْمَسْجُونِينَ) گویا سلولهای انفرادی داشتند در زندان, گفت همانند سایر افرادی که در سلولهای انفرادی اند تو را هم به آنجا می برم وگرنه تعبیر قرآن این بود که من تو را زندانی می کنم نه تو را از زندانیها قرار می دهم خب این راجع به دعوت بود, راجع به دعوا هم فرمود من معجزه دارم گفت بیاور اگر راست می گویی. این حرفها را عقل ثابت می کند یعنی انبیا باید معجزه بیاورند (یک) حقیقت اعجاز از سنخ علوم نیست و راه فکری ندارد (دو) تلازم ضروری و عقلی هست بین اتیان معجزه و صدق دعوای مدّعی (سه) معجزه با همه علوم غریبه فرق دارد (چهار) فرقش را هم خود عقل می فهمد (پنج) اینها همه مسائل عقلی محض اند.

خب (قَالَ فَأْتِ بِهِ إِن كُنتَ مِنَ الصَّادِقِينَ فَأَلْقَى عَصَاهُ) آن چوبی که در دستش بود آن را انداخت اِلقا کرد (فَإِذَا هِيَ ثُعْبَانٌ) اما (ثُعْبَانٌ مُبِينٌ) نه به صورت, ثعبان شد واقعاً ثعبان شد ثعبان شفّاف. حالا یک معجزه دیگر طلب کرد یا هم زمان معجزه دیگر را ارائه کرد در این بخش از آیات نیست وقتی عصا را القا کرد شده ثعبان مبین وقتی دست در جیب و گریبان گذاشت و دست را از جیب و گریبان به در آورد (وَنَزَعَ يَدَهُ فَإِذَا هِيَ بَيْضَاءُ لِلنَّاظِرِينَ) این دست مثل آفتاب می درخشید (اسْلُکْ يَدَکَ فِي جَيْبِکَ تَخْرُجْ بَيْضَاءَ مِنْ غَيْرِ سُوءٍ) (۱) یعنی دستت را در جیبت بگذار آن روز گذشت که انسان باید دستش را در جَیب خودش بگذارد نه در جیب دیگری و نه کیف دیگری آن که چشمش به جیب زید است و کیف دیگری او هرگز به جایی نمی رسد آن که دستش به جَیب خودش است و چشمش به گریبان خودش است او بالأخره می تواند وارث موسای کلیم باشد.

ص: ۷۷۵

۱- (۸) . سوره قصص, آیه ۳۲.

(وَنَزَعَ يَدَهُ فَإِذَا هِيَ بَيْضَاءُ لِلنَّاظِرِينَ) کاملاً دیدند که شفاف و روشن است. در بخشهایی از سوره مبارکه lt;طهgt; و مانند آن آمده است که (مِنْ غَيْرِ سُوءٍ) (۱) این (مِنْ غَيْرِ سُوءٍ) شبیه آنچه است که در اول سوره مبارکه lt;مریمgt; آمده است آنجا وجود مبارك زکریا به خدا عرض کرد من چه وقت بفهمم که پدر می شوم من که خودم پیرم و همسر من هم که پیر است آن وقتی هم که جوان بود نازا بود (وَكَانَتِ امْرَأَتِي عَاقِراً) (۲) در بخشی از آیات داشت که (وَامْرَأَتِي عَاقِرٌ) (۳) یعنی همسرم نازاست در بخشی از آیات دارد که (وَكَانَتِ امْرَأَتِي عَاقِراً) آن وقتی که جوان بود نازا بود الآن که پیر است فرمود آن وقتی که (أَلَّا تُكَلِّمَ النَّاسَ ثَلَاثَ لَيَالٍ سَوِيّاً) (۴) آن وقتی که سالم هستی اما زبانت بند می آید نمی توانی حرف بزنی آن وقت علامت این است اینکه نمی توانی حرف بزنی در حالی که (سَوِيّاً) یعنی بیماری روی ناطقه تو عارض نشده زبانت مشکل طبّی و آفت طبّی و آسیب طبّی ندارد زبانت سالم است نشانه اش این است که می توانی مناجات کنی ذکر بگویی دعا بخوانی نماز بخوانی اطاعت بکنی با من حرف بزنی اما با مردم نمی توانی حرف بزنی این کلمه (سَوِيّاً) برای همین است نشانه اش این است که همه حرفها و دعاها و ذکرها و ثناها را با خدا داری اما با مردم بخواهی حرف بزنی نمی توانی این معلوم می شود معجزه است دیگر.

۱- (۹) . سوره طه, آیه ۲۲; سوره نمل, آیه ۱۲; سوره قصص, آیه ۳۲.

۲- (۱۰) . سوره مریم, آیات ۵ و ۸.

۳- (۱۱) . سوره آل عمران, آیه ۴۰.

۴- (۱۲) . سوره مریم, آیه ۱۰.

اینجا هم همین طور است فرمود: (اسْلُکْ یَدَکَ فِی جَیْبِکَ تَخْرُجْ بَیْضَاءَ) (۱) اما (مِنْ غَیْرِ سُوءٍ) این نظیر برص و امثال برص نیست بیماری نیست مشکل طبّی نیست این دست سالم سالم است اما مثل آفتاب می درخشد این معجزه دوم. خب او در معجزه بودن اشکال کرد نه اینکه معجزه است ولی آورنده اش پیغمبر نیست این در صغرا اشکال کرد گفت این سِحر است آن روز هم سِحر در مصر رواج داشت (قَالَ لِلْمَلَإِ حَوْلَهُ) ملأ همان افرادی هستند که چشم پر کن اند متمکّنان درباری هستند که به آنها می گویند ملأ که چشم را پر می کنند آدمهای عادی را نمی گویند ملأ به آن اطرافیانش گفت: (إِنَّ هذَا لَسَاحِرٌ) (یک) و در رشته خودش هم متخصّص است (دو) این دو نوع سِحر را ـ معاذ الله ـ آورده و با سِحر می خواهد که شما را از کشورتان بیرون کند (یُرِیدُ أَن یُخْرِجَکُم مِنْ أَرْضِکُم بِسِحْرِهِ) این می خواهد با سِحر، مصر را بگیرد شما را از سرزمینتان بیرون کند مهم ترین حربه اینها همین بود خب وجود مبارک موسی(سلام الله علیه) و برادرش را به سحر متّهم کردند به اینکه اینها در سحر کارشناس ورزیده هستند اینها را متّهم کردند هدف سوء اینها هم اشغال مصر بود اینها را به این هم متّهم کردند بیرون راندن قبطیها از سرزمین مصر بود اینها را به این هم متّهم کردند این تهمتها را گفتند و مصریها را تحریک کردند. بعد از آنها خواست (فَمَاذَا تَأْمُرُونَ), (تَأْمُرُونَ) معنایش این نیست که شما چه امر می کنید برای اینکه آنها زیرمجموعه فرعون بودند فرعونی که می گوید: (أَنَا رَبُّکُمُ الْأَعْلَی), (۲) (مَا عَلِمْتُ لَکُم مِنْ إِلهٍ غَیْرِی) (۳) و مانند آن اینکه مأمور نیست که آنها بشوند آمر[بلکه] این (تَأْمُرُونَ) همان «تأتمرون» است (إِنَّ الْمَلَأَ یَأْتَمِرُونَ) (۴) مؤتَمَر یعنی نشستِ مشاوره ای (إِنَّ الْمَلَأَ یَأْتَمِرُونَ) یعنی این ائتمار، مؤتمِر، مؤتَمَر در آن فضای نشستِ مشورتی است اینجا هم که فرعون گفت (فَمَاذَا تَأْمُرُونَ) یعنی «تأتمرون» بروید مشورت کنید نظر نهایی تان را اعلام کنید که ما چه بکنیم آنها هم سه, چهارتا پیشنهاد دادند در طول هم البته نه در عرض هم.

۱- (۱۳) . سوره قصص, آیه ۳۲.

۲- (۱۴) . سوره نازعات, آیه ۲۴.

۳- (۱۵) . سوره قصص, آیه ۳۸.

۴- (۱۶) . سوره قصص, آیه ۲۰.

(قَالُوا) آنها گفتند این کار را بکن حالا چه وقت رفتند مطالعه کردند و خلاصه جلسه مشورت ایشان را رساندند دیگر در آیه نیست آنها بعد از ائتمار و نشستِ مشورتی و تشکیل شورای امنیت این چند مطلب را گفتند. یک: (أَرْجِهْ) اِرجاء یعنی تأخیر مُرجئه همان مؤخّره را می گویند (أَرْجِهْ) یعنی «أخّره» او را حبس کن یا نگهدار یا بازداشت کن (یک) برادرش هم بازداشت کن (دو) که اینها با مردم تماس نگیرند خب شما چون گفتید اینها ساحرند ما هم مثلاً تأیید می کنیم (وَابْعَثْ فِی الْمَدَائِنِ حَاشِرِینَ) حاشِر یعنی جامع, حاشرین یعنی جامعه یعنی افرادی را در سراسر کشور پهناور مصر بفرست که اینها ساحران را جمع بکنند محشور کنند مجموع کنند اینها بروند همه شهرها آن کارشناس ترین ساحر را جمع بکنند پس مأموریت بده به عدّه ای که اینها حاشر باشند جامع باشند حرف اینها را ساحران گوش بدهند اینها که رفتند در هر شهری وقتی به ساحر گفتند بیا او بگوید چشم (وَابْعَثْ فِی الْمَدَائِنِ) گروهی که ذی نفوذ باشند و از طرف تو بروند و این سحره را جمع بکنند (حَاشِرِینَ) یعنی «جامعین» خب چه کسانی را جمع بکنند (يَأْتُوكَ بِكُلِّ سَحَّارٍ عَلِيمٍ) این حاشرین این جامعین این مأموران گردآوری ساحران بروند هر ساحری را نیاورند[بلکه] سَحّار را بیاورند نه ساحر را شما گفتید این دو نفر ساحرند ما برای پیروز شدن حکومت تو باید سحّار را بیاوریم که با اینها مناظره و مبارزه بکنند و پیروز بشوند وگرنه ساحر را بیاورید پیروزی نخواهد داشت.

پرسش: وقتی ... هست هر دو برابر نیستند؟

پاسخ: این (عَلِيمٍ) را به عنوان مشترک ذکر کردند لکن علیم بودن ساحر به اندازه سحر اوست علیم بودن سحّار هم به اندازه سحّار بودن اوست درست است هر دو صفت مشبهه هستند اما وقتی گفتند ساحرِ علیم بعد گفتند سحّار علیم یعنی آن ساحر در حوزه سِحر خود علیم است این سحّار در قلمرو سحّار بودن خود علیم است پس علیمها هم فرق می کنند ساحرها هم فرق می کنند (يَأْتُوكَ بِكُلِّ سَحَّارٍ عَلِيمٍ).

این پیشنهاد وقتی به اطلاع و عرض فرعون رسید او دستور داد و عدّه ای حاشِر و جامع از طرف او در سراسر مصر رفتند و سحّار را آوردند (فَجُمِعَ السَّحَرَةُ) همه جمع شدند محشور شدند؛ در یک روز معیّن (لِمِيقَاتِ يَوْمٍ مَّعْلُوم) حالا یا روز عید بود یا روز تعطیل بود (وَأَن يُحْشَرَ النَّاسُ ضُحى) (۱) در وقت چاشت, چاشت همان ساعت ده و اینهاست آن وقتی که آفتاب بالا آمده و فضا کاملاً روشن شده.

این سه, چهار پیشنهاد بود اما پیشنهادِ مردمی; به مردم هم طبق رسانه های آن روز گفت شما باید حضور داشته باشید منتها به زبان مردمی گفتند تا آنها کاملاً شرکت کنند امر نکردند برای اینکه آ نها بتوانند به حسب ظاهر آزادانه حضور پیدا کنند (وَقِيلَ لِلنَّاسِ هَلْ أَنتُم مُّجْتَمِعُونَ) به آ نها گفت آیا شما حاضرید در این صحنه شرکت کنید برای اینکه دو نفر پیدا شدند می خواهند شما را از کشورتان ببرند مصر را با سِحرشان اشغال کنند و شما را از شهرتان بیرون کنند نسبت به مردم از راه ملّی گرایی وارد شدند نه مسئله دین و امثال ذلک.

پرسش: خود فرعون اعتقاد به معجزه بودن آنچه حضرت موسی آورد داشت یا نه؟

پاسخ: اعتقاد نه, عالِم بود این (وَجَحَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنفُسُهُمْ) (۲) همین بود که بحثش گذشت این برای او شفاف بود روشن شد که خدا مدیر کل است ربّ کل است (یک) و وجود مبارک موسی پیامبر است (دو) آنچه را که آورد سحر نیست معجزه است (سه) اما عالماً عامداً انکار کردند (وَجَحَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنفُسُهُمْ). بیان نورانی حضرت موسی هم این بود که (لَقَدْ عَلِمْتَ مَا أَنزَلَ هؤُلاءِ إِلَّا رَبُّ السَّماوَاتِ وَالْأَرْضِ بَصَائِرَ) (۳) فرمود آخر برایتان روشن شد که اینها معجزه است. در بحثهای سابق که انسان عالماً عامداً گاهی معصیت می کند آن روز مثال زده شد که ممکن است کسی تدریس بکند تفسیر بکند تألیف بکند تصنیف بکند کتاب بنویسد سخنرانی بکند سخن خوانی بکند (قُل لِّلْمُؤْمِنِينَ) (۴) را برای همه مردم بگوید وقتی از مجلس بیرون رفت نامحرمی را نگاه بکند خب چرا این طور است یا (أَكَّالُونَ لِلسُّحْتِ) (۵) را تفسیر می کند در این زمینه سخنرانی می کند که رشوه گرفتن رومیزی زیرمیزی پوست آدم را می کَند انسانِ بی حیثیت دیگر در جامعه نمی تواند زندگی کند این درختها را می بینید اگر پوستش را کَندند حیوانی آمد پوست این درخت را کَند این دیگر خشک می شود این از راه پوست نفس می کشد این کار را می گویند اِسحات, اسحات یعنی پوستش را می کَنند (فَيُسْحِتَكُم) (۶) یعنی پوستتان را می کَند خب درختِ پوست کنده که دیگر میوه نمی دهد (أَكَّالُونَ لِلسُّحْتِ) رشوه را سُحت گفتند چون پوست آدم را می کَند آبروی آدم را می برد، اینها را می گوید بعد هم می بینیم دستش [به رشوه] دراز است!

ص: ۷۷۹

۱- (۱۷) . سوره طه, آیه ۵۹.

۲- (۱۸) . سوره نمل, آیه ۱۴.

۳- (۱۹) . سوره اسراء, آیه ۱۰۲.

۴- (۲۰) . سوره نور, آیه ۳۰.

۵- (۲۱) . سوره مائده, آیه ۴۲.

۶- (۲۲) . سوره□ طه, آیه□ ۶۱.

در بحثهای قبل گذشت که آنکه باید تصمیم بگیرد آن مریض است اینکه باید عالم باشد که مشکلی ندارد مثال این بود که انسان در فضای بیرون چهار قسم است یعنی یک قسم کسانی اند که مجاری ادراکی شان شفاف و سالم است چشم و گوششان سالم است دست و پایشان که مجاری تحریکی است سالم است اینها وقتی می بینند مار و عقرب دارد می آید خب فرار می کنند اتومبیل دارد می آید خب فرار می کنند این هم خوب می فهمد هم خوب می دود اما گروه دوم کسانی اند که چشم و گوششان سالم است خوب می بینند و می شنوند اما دست و پایشان فلج است این اگر مار و عقرب را دید که نمی تواند فرار بکند این همین جا می نشیند و نیش می خورد مکرّر به او اعتراض بکنند مگر ندیدی مار دارد می آید خب بله این دید ولی مگر چشم فرار می کند دست و پا فرار می کند که دست بسته است پا بسته است.

بیان نورانی حضرت امیر(سلام الله علیه) هم در این بخش این است که «کم مِن عقلٍ أسیرٍ تحت هویً أمیر» (۱) آن عقل عملی که «عُبِدَ بِهِ الرّحمن واکْتُسِبَ بِهِ الجِنان» (۲) او زنجیر است حالا ـ شما بگویی مگر نمی دانستی خب مگر عقل نظری که متولّی اندیشه و درک و تصوّر و تصدیق و اجتهاد است می دود؟! این یک شأن دیگر است یک کار دیگر است. قسم سوم این است که دست و پا باز است ولی چشم و گوش بسته است یک انسان نابینا خب وقتی مار و عقرب بیاید مسمومش می کند. گروه چهارم کسانی اند که هم دست و پایشان فلج است هم چشم و گوششان در فضای درون هم همین طور است بعضیها هستند که آن بخش اندیشه شان سالم است بخش انگیزه شان سالم است اینها می شوند عالم عادل؛ هم خوب می فهمد هم خوب تقوا را رعایت می کند. گروه دوم کسانی اند که نتوانستند در جهاد درونی این نیروی تصمیم و اراده و عزم را آزاد نگه بدارند این به بردگی کشیده شده خب شما مکرّر آیه بخوان, مکرّر روایت بخوان خب این بخشی که باید بفهمد که فهمیده خودش این حرفها را برای دیگران می گوید مگر عقل نظری مگر قوّه علاّمه مگر بخش اندیشه تصمیم می گیرد آنکه تصمیم می گیرد «ما عُبِدَ به الرحمن واکْتُسِبَ به الجِنان» است که در جبهه جهاد درونی به بند کشیده شده خب این عالماً عامداً معصیت می کند برخیها هستند که این بخش عملی شان خوب است اما بخش نظری شان ضعیف است این مقدّسِ بی درک است این هر چه به او بگویند عمل می کند اما چه چیزی را باید عمل بکند نمی داند. گروه چهارم کسانی اند که هم در بخش اندیشه شان مشکل دارند هم در بخش انگیزه شان مشکل دارند نه درست می فهمند نه درست تصمیم می گیرند. وجود مبارک موسای کلیم گفت آن بخشی که متولّی عزم و اراده و تصمیم است را بستی برای تو مسلّم شد من پیغمبرم (لَقَدْ عَلِمْتَ مَا أَنزَلَ هؤُلاءِ إِلَّا رَبُّ السَّماوَاتِ وَالْأَرْضِ بَصَائِرَ) (۳) برای تو مثل دو دوتا چهارتا روشن شد که اینها معجزه است من پیغمبرم فقط خدا فرستاده اما آن بخش تصمیم گیری تو فلج است این (جَحَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنفُسُهُمْ) (۴) هم همین است دیگر یعنی با اینکه از نظر علمی یقین دارند اما از نظر عملی انکار می کنند برای اینکه ما تنها بخش علمی مان مشکل ما را حل نمی کند مثل اینکه تنها چشم و گوش مشکل آدم را حل نمی کند چشم و گوش برای اینکه بفهمند اما دست و پا برای اینکه بدوند ما باید دست و پایمان را سالم نگه بداریم این دست و پای ما همان عقل عملی است.

۱- (۲۳) . نهج البلاغه, حکمت ۲۱۱.

۲- (۲۴) . الکافی, ج ۱, ص ۱۱.

۳- (۲۵) . سوره اسراء, آیه ۱۰۲.

۴- (۲۶) . سوره نمل, آیه ۱۴.

پرسش: فرمودند که حضرت موسی بیش از هر پیغمبری معجزه داشت با اینکه بیش از هر پیغمبری معجزه داشت حتی قومش هم ایمان نیاوردند؟

پاسخ: خب بله قومشان همین فرعون به بند کشیده (فَاسْتَخَفَّ قَوْمَهُ فَأَطَاعُوهُ) (۱) شست وشوی مغزی در فرهنگ قرآن همین است دیگر قرآن کریم فرمود: (فَاسْتَخَفَّ قَوْمَهُ) خفیف کرد سبک کرد تهی مغز کرد (فَأَطَاعُوهُ) خب همین است دیگر وقتی ده بار, بیست بار, سی بار مطلبی را به کسی بگویند که قدرت تحلیل ندارد آن بخش روشنی هم که داشت از او بگیرند این می شود تهی مغز خب تهی مغز را به هر سَمت فوت کنی حرکت می کند دیگر. در بخشهای دیگر قرآن کریم فرمود: (أَفْئِدَتُهُمْ هَوَاءٌ) (۲) یعنی خالی است خب وقتی مغز خالی بود تهی مغز بود این هم از این طرف گفت این می خواهد شما را از کشورتان بیرون کند خب آنها را به یدک می کشد دیگر عمده آن است که (فَاسْتَخَفَّ قَوْمَهُ فَأَطَاعُوهُ) خب این حرفها را وجود مبارک موسای کلیم گفت, گفت آخر برایتان روشن شد برای چه کسی بهانه می گیرید فرعون دستور داد که اینها جمع بشوند در میدان مبارزه و مناظره.

پرسش: آیا او می دانست شکست می خورد؟

پاسخ: نه, شکست می خورد نه, گفت ما با اینها به هر وسیله است با سِحر جلوی معجزه را می گیریم این تحلیل عقلی برای کسی است که در فضای شرح صدر زندگی کند کسی که محدوده اش بسته است (أَفْئِدَتُهُمْ هَوَاءٌ) (۳) شد یا آلهه اینها اهوای اینها شد (اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ) (۴) این هوسش را می خواهد این دو قدم دورتر را که نمی بیند.

ص: ۷۸۱

۱- (۲۷) . سوره زخرف, آیه ۵۴.

۲- (۲۸) . سوره ابراهیم, آیه ۴۳.

۳- (۲۹) . سوره ابراهیم, آیه ۴۳.

۴- (۳۰) . سوره فرقان, آیه ۴۳; سوره جاثیه, آیه ۲۳.

(لَعَلَّنَا نَتَّبِعُ السَّحَرَةَ إِن كَانُوا هُمُ الْغَالِبِينَ) در چنین فضایی نیامدند نام فرعون را مطرح کنند گفتند ساحران کشور ما می خواهند این کشور را حفظ بکننـد ما را از خطر دشـمنان نجات بدهنـد اگر اینها پیروز شدند ما حرف اینها را گوش می دهیم سـخن از فرعون نبود تـا بگوینـد که او هم به مـا کم ظلم نکرده سـخن از پیروی ساحران است پیروی ساحران ــ معاذ الله ــ یعنی تقـدیم ساحران بر وجود مبارک موسی و هارون ما پیرو آنها باشیم در تشخیص و اظهارنظر وگرنه کشور را فرعون دارد اداره می کند ما که نمی خواهیم پیرو ساحر باشیم ساحران هم که مدّعی حکومت نیستند تا ما از آنها پیروی کنیم وقتی میدان مبارزه تشکیل شـد و تماشاچیها حضور پیـدا کردند و سـحّاران و سـحره حضور پیدا کردند و کارشـناسان حضور پیدا کردند و وجود مبارک موسای کلیم حضور پیـدا کرد (فَلَمَّا جَاءَ السَّحَرَةُ قَالُوا لِفِرْعَوْنَ) به فرعون گفتنـد ما از راه دور آمدیم بالأخره چیزی عاید ما می شود یا نمی شود؟! گفتنـد بله چیزی عایـد شـما می شود اجرت سـنگینی داریـد (یک) و جزء مقرّبان دربار ما هم خواهید شـد (دو) بیش از آن مقداری که شما توقّع دارید من به شما می دهم (قَالُوا لِفِرْعَوْنَ أَءِنَّ لَنَا لَأَجْراً إِن كُنَّا نَحْنُ الْغَالِبِينَ) اگر ما پیروز شـدیم بایـد همـان کـار رعیتی را بکنیم یـا بالأـخره چیزی به ما می دهیـد؟ فرعون دو مطلب را به اینها گفت, گفت (نَعَمْ) اجر دارید (یک) (وَإِنَّكُمْ إِذاً لَمِنَ الْمُقَرَّبِينَ) جزء درباریان من و مقرّب دسـتگاه من خواهید بود (دو) حالا همه در صـحنه مناظره و مبارزه حاضـر شدند وجود مبارک موسای کلیم در اثر آن اقتدار الهی که داشت گفت خب شما اول کارهایتان را انجام بدهید بیندازید (قَالَ لَهُم مُوسَى أَلْقُوا مَا أَنتُم مُلْقُونَ) هر چه همراهتان آوردید بیندازید آنها هم به عنوان پیش رو حاضر شدند (فَأَلْقَوْا حِبَالَهُمْ وَعِصِيَّهُمْ) آن طنابهایی که داشتند انداختند آن چوبهایی که داشتند انداختند میدان شده میدان مار اینجا بود که قبلاً در سوره مبارکه lt;طهgt; بحث شد که (فَأَوْجَسَ فِي نَفْسِهِ خِيفَةً مُوسَى) (۱) که وجود مبارک موسی ترسید و وجود مبارک حضـرت امیر(سـلام الله علیه) دارد که ترس موسای کلیم از سحر که نبود او می دانست که این معجزه حافظ اوست منتها فرمود مردمی که شست شوی مغزی شدند که (فَاسْتَخَفَّ قَوْمَهُ فَأَطَاعُوهُ) (۲) اگر نتوانستند تشخیص بدهند بین معجزه من و سِحر آنها آن وقت چه بایـد کرد؟ (۳) خـدا فرمود: (لَا تَخَفْ إِنَّكَ أَنتَ الْأَعْلَى) (۴) تو پیروز می شوی که این در بخشـهای قبل گذشت در اینجـا فرمود: (فَأَلْقَى مُوسَـى عَصَاهُ فَإِذَا هِيَ تَلْقَفُ مَا يَأْفِكُونَ) همین که عصا را انـداخت (تَلْقَفُ مَا يَأْفِكُونَ) اِفک و دروغ و فریه و کذب اینها را بلع کرد نه چوب و عصا و طناب را, همین که وجود مبارک موسای کلیم عصا را انداخت مردم تماشاچی اطراف میـدان مار دیدنـد که یک مار دمان است که موسای کلیم(سـلام الله علیه) آن را انـداخت بقیه مقـداری چوب خشـک افتـاده یـک مقـدار طنـاب خشـک افتاده دست از پا درازتر خجالت کشـیدند نه اینکه این چوبها را خورده این مارها را خورده خب اگر یک مار بزرگی مار کوچک را بخورد این هر دو سِـحر است; سحر را خورده نه چوب را اِفک را خورده نه طناب را آنجا هم در تعبیر آیات این بود که (تَلْقَفْ مَا صَـنَعُوا إِنَّمَا صَنَعُوا) که متأسفانه آنجا متّصل نوشته می شود (تَلْقَفْ مَا صَنَعُوا إِنَّمَا صَنَعُوا كَيْدُ سَاحِرٍ وَلَا يُفْلِحُ السَّاحِرُ حَيْثُ أَتَى) (۵) یعنی «تَلقف الکید» نه «تلقف الحبل» حالا جریان حضرت امام رضا(سلام الله علیـه) و آن قصّه شیر (۶) جـداگانه بحث شـد فرمود: (فَأَلْقَى مُوسَـى عَصَاهُ فَإِذَا هِيَ تَلْقَفُ مَا يَأْفِكُونَ) یعنی «ما یَسحرون, أی السِـحر, أی الإفک» اول کسـی که تشـخیص داد خود کارشـناسان سحر بودند اینها سحّار بودند دیگر سحّار علیم بودند (فَأُلْقِيَ السَّحَرَةُ سَاجِـدِينَ) اینهـا فهمیدنـد این از سـنخ سـحر نیست اینکه معجزه هر پیغمبری بـا پیشـرفته ترین رشـته علمی همان عصـر هماهنگ است برای همین است دیگر که مردم به متخصّصان و نخبگان مراجعه می کنند ببینند این از آ ن سنخ هست یا از آ ن سنخ نیست.

۱- (۳۱) . سوره□ طه, آیه□ ۶۷.

۲- (۳۲) . سوره□ زخرف, آیه□ ۵۴.

۳- (۳۳) ۳. نهج البلاغه،خطبه۴.

۴- (۳۴) . سوره□ طه, آیه□ ۶۸.

۵- (۳۵) . سوره□ طه, آیه□ ۶۹.

۶- (۳۶) . عیون أخبار الرّضا، ج ۲ ص ۱۷۱و ۱۷۲.

پرسش...

پاسخ: اگر ید بیضا بود می گفتند که آن یک سحر دیگر است ما یک سحر دیگر داریم اما از سنخ همینها باید معجزه بیاورد که مناظره صدق بکند وگرنه ـ معاذ الله ـ می گفتند آن یک سحر دیگر است ما یک سحر دیگر داریم اما وقتی از سنخ آنها باشد و سحر را ابطال بکند نه اینکه چوب را بخورد یا طناب را بخورد, این معلوم می شود که معجزه است همان که در سوره مبارکه lt;انبیاءgt; گذشت که ما حق را بر باطل پیروز می کنیم ﴿فَیَدْمَغُهُ فَإِذَا هُوَ زَاهِقٌ﴾ (۱) «یَدمغُ» یعنی دِماغ و مغز او را از پا در می آورد مثل این حبابهای روی آب که اگر دستی به سر این حباب برسد مغزکوب می شوند فرمود: ﴿فَیَدْمَغُهُ فَإِذَا هُوَ زَاهِقٌ﴾ ما حق را مغزکوبِ باطل می کنیم باطل از بین می رود آن وقت اینها سجده کردند و اول گروهی که پذیرفتند همین سحره بودند.

«و الحمد لله ربّ العالمین»

آیات ۴۱ تا ۵۰ سوره شعراء ۹۰/۱۲/۲۲

.Your browser does not support the audio tag

﴿فَلَمَّا جَاءَ السَّحَرَةُ قَالُوا لِفِرْعَوْنَ أَءِنَّ لَنَا لَأَجْراً إِن كُنَّا نَحْنُ الْغَالِبِینَ (۴۱) قَالَ نَعَمْ وَإِنَّكُمْ إِذاً لَمِنَ الْمُقَرَّبِینَ (۴۲) قَالَ لَهُم مُوسَی أَلْقُوا مَا أَنتُم مُلْقُونَ (۴۳) فَأَلْقَوْا حِبَالَهُمْ وَعِصِیَّهُمْ وَقَالُوا بِعِزَّةِ فِرْعَوْنَ إِنَّا لَنَحْنُ الْغَالِبُونَ (۴۴) فَأَلْقَی مُوسَی عَصَاهُ فَإِذَا هِیَ تَلْقَفُ مَا یَأْفِكُونَ (۴۵) فَأُلْقِیَ السَّحَرَةُ سَاجِدِینَ (۴۶) قَالُوا آمَنَّا بِرَبِّ الْعَالَمِینَ (۴۷) رَبِّ مُوسَی وَهَارُونَ (۴۸) قَالَ آمَنتُمْ لَهُ قَبْلَ أَنْ ءَاذَنَ لَكُمْ إِنَّهُ لَكَبِیرُكُمُ الَّذِی عَلَّمَكُمُ السِّحْرَ فَلَسَوْفَ تَعْلَمُونَ لَأُقَطِّعَنَّ أَیْدِیَكُمْ وَأَرْجُلَكُم مِنْ خِلَافٍ وَلَأُصَلِّبَنَّكُمْ أَجْمَعِینَ (۴۹) قَالُوا لَا ضَیْرَ إِنَّا إِلَی رَبِّنَا مُنقَلِبُونَ (۵۰)﴾

ص: ۷۸۳

۱- (۳۷) . سوره انبیاء, آیه ۱۸.

مطالبی که مربوط به بحثهای امروز است یکی این است که فرق بین کرامت و معجزه و کارهای مراتضه این است کرامت برای غیر پیغمبر و غیر امام(علیهم السلام) هم است و همراه با تحدّی نیست ولی معجزه مخصوص پیغمبر و امام(علیهم السلام) است و همراه با تحدّی است تحدّی یعنی مبارز طلب کردن اگر کسی ادّعایی الهی داشته باشد, ادّعای نبوّت و رسالت و امامت داشته باشد و مبارز طلب کند بگوید اگر شما حرفِ مرا نمی پذیرید کاری که من می کنم شما بکنید این را می گویند تحدّی یعنی ادّعای مقامی بکند و مبارز طلب کند بگوید من این هستم و شما نیستید شاهد اینکه من امامم شما نیستید من پیغمبرم شما نیستید این است که من کاری می کنم شما نمی توانید بکنید این کار هم کار الهی است که معجزه هم آیه الهی است هم آیه وحی و نبوّت و امامت است اما اگر همراه با تحدّی نباشد این می تواند کرامت باشد لکن حق است ولی کاری که مراتضه می کنند در اثر ارتباط با جن و امثال اینهاست لذا گاهی صواب در می آید گاهی خطا در می آید گاهی معصیت است گاهی اطاعت است فرق جوهری دارد با کرامت و با معجزه, آنها از سنخ ﴿إِنَّ الشَّیَاطِینَ لَیُوحُونَ إِلَی أَوْلِیَائِهِمْ لِیُجَادِلُوكُمْ﴾ (۱) هستند

خود جن این قـدرت را دارد که بگویـد فاصـله طولانـی یمن تا فلسـطین را من در کوتاه ترین مـدّت طی می کنم خب اگر آن جنّی که تحت تـدبیر وجود مبـارک سـلیمان است چنین حرفی را زد و قـدرت هم داشت آن (عِفْرِیتٌ مِّنَ الْجِنِّ) (۲) که چنین کـاری دارد علمِ این چنین غیب هم دارد این گونه از علوم غیب گـاهی اصـابت دارد گاهی خطا دارد گاهی با معصـیت همراه است گاهی با اطاعت همراه است مراتضه در چنین حوزه ای رشـد می کنند بنابراین یک فرق جوهری است بین کار مراتضه و اولیایی که از کرامت برخوردارند و انبیا(علیهم السلام) که دارای معجزه اند اینها سه فصل جدای کاملاً متمایز از یکدیگرند.

۱- (۱) . سوره انعام, آیه ۱۲۱.

۲- (۲) . سوره نمل, آیه ۳۹.

مطلب بعدی آن است که وجود مبارک موسای کلیم که آن شخص را کُشت برابر سوره «قصص» بعد از آن بود که خدا به او علم عطا کرد حکمت عطا کرد [ولی] هنوز رسول نشده بود آنچه در سوره مبارکه «قصص» است این است که وجود مبارک موسای کلیم بعد از اینکه از علم و حکمت الهی برخوردار بود این کار را کرد یعنی آن شخص را از پا در آورد و کشت (وَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَاسْتَوَى آتَيْنَاهُ حُكْماً وَعِلماً) بعد (دَخَلَ الْمَدِينَةَ عَلَى حِينِ غَفْلَةٍ مِنْ أَهْلِهَا) و آن جریان پیدا شد و (فَوَكَزَهُ مُوسَى) (۱) و کشته شد. بنابراین این حکم و این علم این حکمت و دانایی به او داده شد بعد هم وقتی که وجود مبارک موسای کلیم به مقام نبوّت رسید در آنجا هم دارد که وقتی آمد به دربار فرعون گفت خدا به من (فَوَهَبَ لِي رَبِّي حُكْماً وَجَعَلَنِي مِنَ الْمُرْسَلِينَ) (۲) بعد از اینکه فرعون هلاک شد ایشان به کوه طور رفتند تورات را گرفتند هم باز (فِيهَا حُكْمُ اللّهِ) (۳) حالا ـ در اینکه حکم غیر از نبوّت است غیر از تورات است این تردیدی در آن نیست اما آیا این سه حکم سه نوع است یا یک نوع است و سه درجه آن مطلب دیگر است.

پرسش...

پاسخ: نه, نفرمود من از عاقبت کار بی خبرم دیروز اشاره شد که (وَأَنَا مِنَ الضَّالِّينَ) (۴) یعنی ماندم چه بکنم بمانم که آن شورای امنیت تشکیل جلسه داد قصد اعدام مرا دارد بروم عذرخواهی بکنم من که کار بدی نکردم ماندم چه بکنم چاره نداشتم مگر اینکه از شهر فرار کنم این یک کار حکیمانه است. در جریان (وَأَنَا مِنَ الضَّالِّينَ) برخیها گفتند که اگر ضلالت به معنای گمراهی باشد نظیر (وَلَهُمْ عَلَيَّ ذَنبٌ فَأَخَافُ أَن يَقْتُلُونِ) (۵) است یعنی همان طوری که من نزد اینها مذنبم ولی واقعاً ذنبی ندارم من نزد اینها ضالّ و گمراهم وگرنه مهتدی ام و هدایت شده ام من کار بدی نکردم همان طوری که (وَلَهُمْ عَلَيَّ ذَنبٌ) بزعمهم لا ـ واقعاً, (وَأَنَا مِنَ الضَّالِّينَ) بزعمهم لا ـ واقعاً, اینکه وجود مبارک موسای کلیم می فرماید من ذنب دارم ذنب الهی که ندارد به قرینه اینکه فرمود: (وَلَهُمْ عَلَيَّ ذَنبٌ) و خودش را هم مُحق می داند اگر این خلاف بود ـ خدای ناکرده ـ خب بالأخره می رفت استحلال می کرد یا دیه می داد و جبران می کرد دیگر و وجود مبارک شعیب هم کار او را تصحیح نمی کرد وجود مبارک موسی قصّه اش را بر حضرت شعیب عرضه کرد حضرت هم او را تخطئه نکرد; نفرمود چرا آدم کشی کردی اینکه وجود مبارک موسای کلیم جریان خود را بر پیغمبر عصرش عرضه کرد و او این را تخطئه نکرد معلوم می شود کار حکیمانه کرده از مظلومی دفاع کرده و از یک قوم مستکبر خون آشامی انتقام گرفته اما اینکه (فَفَرَرْتُ مِنكُمْ لَمَّا خِفْتُكُمْ) (۶) بر اساس همین جهت است خب یک آدم عاقلی که مسلوب الحریّه است درصدد نجات خودش است دیگر.

۱- (۳) . سوره قصص, آیات ۱۴ و ۱۵.

۲- (۴) . سوره شعراء, آیه ۲۱.

۳- (۵) . سوره مائده, آیه ۴۳.

۴- (۶) . سوره شعراء, آیه ۲۰.

۵- (۷) . سوره شعراء, آیه ۱۴.

۶- (۸) . سوره شعراء, آیه ۲۱.

پرسش: هدف حضرت نبود که آن فرد کشته شود؟

پاسخ: شاید هم هدفش بوده خب شاید این یکی از همان مأموران فرعون بود که به کودک کشی اشتغال داشت ما چه می دانیم ولی آن که دارای حکم و حکمت و علم بود این کار را کرد و خود را مذنب نمی دانست می گوید من نزد آنها مذنبم گناهکارم.

پرسش: درخواست مغفرت موسی از خدا برای چیست؟

پاسخ: همیشه مغفرت می خواهند این همه استغفاری که انبیا می کنند دفع است نه رفع اینجا چون وجود مبارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) هم روزی هفتاد بار استغفار می کرد استغفار اینها برای دفع است نه برای رفع یعنی اینها دائماً این سپر تقوا و وقایت و جُنّه و اینها را در دست دارند که مبادا آسیبی به اینها برسد از دشمنی درون یا بیرون نه اینکه اینها گناهی دارند برای رفع آن گناه استغفار می کنند.

مطلب بعدی آن است که وقتی وجود مبارک موسای کلیم فرمود من از طرف ربّ العالمین آمدم فرعون تمام همّتش را روی این جهت صرف می کند که ربّ کیست, وجود مبارک موسای کلیم تمام همّتش را صرف می کند که عالَمین را تشریح کند یعنی اصلاً ربّ تحت سؤال نیست. وقتی وجود مبارک موسی می فرماید: (إِنَّا) یعنی من و برادرم (رَسُولُ رَبِّ الْعَالَمِینَ) (۱) تمام تلاش و کوشش فرعون این است که بفهمد ربّ العالمین کیست تمام پاسخهای وجود مبارک موسی در این جهت خلاصه می شود که عالَمین چیست؛ هیچ دقت کردید که او چه سؤال می کند این چه جواب می دهد؟ وجود مبارک موسی عالمین را تفسیر کرده در سه بخش سماوات, ارض و ما بینهما; شما و آبایتان; مشرق, مغرب و ما بینهما; تمام اینها تفسیر عالمین است او سؤال می کند این ربّ العالمین کیست؟ وجود مبارک موسی می فرماید آن اصلاً قابل سؤال نیست من چطور تعریف بکنم او نه ماهیّت دارد نه وجود محدود دارد شما از نظم پی به ناظم ببر از مربوب پی به رب ببر بالأخره این نظام محیّرالعقول یک واحد هماهنگ کننده دارد یا ندارد وقتی موسای کلیم(سلام الله علیه) شنیده که فرعون می گوید (مَا رَبُّ الْعَالَمِینَ) (۲) آن هم با (مَا) تعبیر کرده در تمام این سه بخش وجود مبارک موسای کلیم سعی کرد مسیر سؤال و جواب را هدایت کند از رب هیچ سخنی به میان نیامده مربوبها را در سه فصل بیان کرده فرمود: (رَبُّ السَّماوَاتِ وَالأَرْضِ وَمَا بَیْنَهُمَا إِن کُنتُم مُوقِنِینَ) (۳) لذا فرعون به اطرافیانش خطاب کرد (أَلا تَسْتَمِعُونَ) (۴) این جواب مرا نداد من می گویم رب کیست او مربوب را جواب می دهد بعد فرمود: (رَبُّکُمْ وَرَبُّ آبَائِکُمُ الأَوَّلِینَ) (۵) فرعون گفت که این ـ معاذ الله ـ مجنون است باز وجود مبارک موسای کلیم در فصل سوم فرمود: (رَبُّ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَمَا بَیْنَهُمَا) (۶) یعنی بفهم! الله تحت سؤال نیست آن یک حقیقت نامتناهی که فیض او چه رسد به خود او, فیض او نامتناهی است علم و عالم و معلوم را در هم گرفته و فرو برده اصلاً قابل سؤال نیست شما چه چیزی را می خواهی سؤال بکنی اگر حقیقتی باشد که فهم را چُماله و مچاله کرده فهیم را چُماله و مچاله کرده مفهوم را چُماله و مچاله کرده مثل کسی که در دریا غرق است این با انگشت می خواهد اقیانوس نامتناهی را اشاره کند اقیانوس نامتناهی کجاست آب که انگشتش را گرفته خودش را گرفته پشت و رویش را گرفته بالا و پایینش را گرفته این به کجا می خواهد اشاره بکند این تازه مَثل است لذا وقتی فرعون می گوید (مَا رَبُّ الْعَالَمِینَ) (۷) در سه فصل جداگانه وجود مبارک موسای کلیم عالَمین را شرح می دهد می گوید او اصلاً قابل سؤال نیست, بالأخره این نظم

ناظمی دارد یا نه؟ شما و آبایتان آفریده ای دارید یا نه؟ شرق و غرب آفریننده ای دارد یا نه؟ او که تحت ذهن ما نمی آید او که به سؤال نمی آید او که به جواب نمی آید او محیط بکلّ شیء است (۸) محیط به سؤال و سائل است محیط به جواب و مُجیب است محیط به بین سائل و مجیب است او که تحت سؤال نمی آید خب او بالأخره نفهمید که وجود مبارک موسای کلیم چرا به طرف مربوب می رود و از رب فاصله می گیرد می گوید او اصلاً قابل سؤال نیست تو این نور را می بینی, پس نیّری هست بالأخره, اگر (نُورُ السَّماوَاتِ وَالأَرْضِ) (۹) را می بینی نیّری هست آن نیّر قابل شناخت نیست, همین! در تمام این بخشها وجود مبارک موسای کلیم هدایت کرده راهنمایی کرده که شما از خالق سؤال نکنید مخلوقها این است نظم را که شما می بینید, ناظم با آن یقینی است این حرفهایی که گفته او دیگر هیچ چاره نداشت مگر اینکه دست به همان تَفرعن بزنند.

۱- (۹) . سوره شعراء, آیه ۱۶.

۲- (۱۰) . سوره شعراء, آیه ۲۳.

۳- (۱۱) . سوره شعراء, آیه ۲۴.

۴- (۱۲) . سوره شعراء, آیه ۲۵.

۵- (۱۳) . سوره شعراء, آیه ۲۶.

۶- (۱۴) . سوره شعراء, آیه ۲۸.

۷- (۱۵) ۱.سوره شعراء, آیه ۲۳.

۸- (۱۶) . ر.ک: سوره فصلت, آیه ۵۴.

۹- (۱۷) . سوره نور, آیه ۳۵.

مطلب دیگر درباره انقلاب عصا به ثعبان است وقتی چاه نفت یا چاه گاز مخصوصاً نفت یا چاههای آب یا چشمه های آب که فراوان است می جوشد این حالت انفجار (اولاً) انبساط (ثانیاً) را می گویند ثُعبان چیزی که دفعتاً بجوشد و فراگیر بشود این حالت در این چوب پیدا شده لذا تعبیر کرده به ثعبان وقتی چاه نفت فوران می کند اول می جوشد بعد اطرافش را پر می کند این حالت را می گویند حالت ثعبان این «ثَعبْتَ الماء» یعنی «فجّرته» هم همین است این عصا را که انداختند دیدند این منفجر شد به صورت یک مار دمان در آمد و اطرافش را گرفت این شده ثعبان. در جریان موسای کلیم آنچه قرآن نقل می کند سه بار در سوره مبارکه «طه» نقل می کند دو بار در سوره مبارکه «شعراء» که محلّ بحث است نقل می کند.

در سوره «شعراء» که محلّ بحث است دو بار نقل کرد یکی اینکه وقتی فرمود: (أَوَلَوْ جِئْتُکَ بِشَیْ ءٍ مُبِینٍ) فرعون گفت: (فَأْتِ بِهِ إِن کُنتَ مِنَ الصَّادِقِینَ) این (فَأَلْقَی عَصَاهُ فَإِذَا هِیَ ثُعْبَانٌ مُبِینٌ) (1) این یک بار, بار دیگر هم در همان میدان مبارزه بود هست ولی در سوره مبارکه «طه» که قبلاً گذشت سه بار مطرح بود اعم از تصریح و تلویح, تصریحش در سوره مبارکه «طه» آن وقتی که برای اوّلین بار وجود مبارک موسای کلیم(سلام الله علیه) وارد آن منطقه شد برای گرفتن آتش به امید نار رفت ولی نور نصیبش شد خدا فرمود: (وَمَا تِلْکَ بِیَمِینِکَ یَا مُوسَی * قَالَ هِیَ عَصَایَ أَتَوَکَّؤُا عَلَیْهَا وَأَهُشُّ بِهَا عَلَی غَنَمِی وَلِیَ فِیهَا مَآرِبُ أُخْرَی * قَالَ أَلْقِهَا یَا مُوسَی * فَأَلْقَاهَا فَإِذَا هِیَ حَیَّةٌ تَسْعَی) (2) این بار اول, بار دوم هم در جریان برخورد با فرعون(علیه اللعنه) بود بار سوم هم در جریان آن مناظره بود که هر سه جریان در سوره مبارکه «طه» مبسوطاً گذشت. در سوره «طه» آن قصّه مناظره است و قبلش هم با فرعون برخوردی که کرد فرمود: (وَلَقَدْ أَرَیْنَاهُ آیَاتِنَا کُلَّهَا فَکَذَّبَ وَأَبَی) که آیه ۵۶ است این سه بار در سوره مبارکه «طه» بود که گذشت در سوره «شعراء» دو بارش مطرح است یک بار برخورد با فرعون یک بار هم در آن صحنه مناظره که این روشن کرد.

۱- (۱۸) . سوره شعراء, آیات ۳۰ _ ۳۲.

۲- (۱۹) . سوره طه, آیات ۱۷ _ ۲۰.

در سوره «طه» دارد که ما آیات فراوانی را به فرعون نشان دادیم اما در سوره مبارکه «شعراء» که محلّ بحث است همین دو آیه را ذکر می کند مسئله ثعبان و مسئله ید بیضا اینها را اینجا ذکر می کند و گرنه در سوره مبارکه «طه» آنجا فرمود; آیه ۵۶ این بود (وَلَقَدْ أَرَيْنَاهُ آيَاتِنَا كُلَّهَا فَكَذَّبَ وَأَبَى) معلوم می شود غیر از جریان عصا و غیر از جریان ید بیضا آیات دیگری هم نشان داد در جریان عصا هم یک معجزه نیست چندین معجزه است برای اینکه عصا که تبدیل به مار دمان می شود معجزه است مار دمان [که] تبدیل به چوب می شود معجزه است این یک کار که نیست دوتا کار است این یک مار واقعی را انسان چوب بکند معجزه است یک چوب واقعی را مار واقعی بکند معجزه است دیگر این طور نیست که فقط یک معجزه باشد این ید عادی را بیضا بکند یک معجزه است بیضا را ید عادی بکند هم یک معجزه است اینها هبوط و صعودشان هر کدامش معجزه است خب اما اگر آنچه را غیر انبیا می آورند معجزه باشد دیگر دلیلی برای اثبات وحی و نبوّت نیست چرا؟ برای اینکه یک فرد عادی اگر بتواند کاری انجام بدهد که پیغمبر و امام(علیهم السلام) می کنند آنها مدّعی مقام الهی اند می گویند ما نبیّ هستیم یا وصیّ نبیّ هستیم و دلیل ما همین معجزه است آنکه نه وصیّ است نه نبیّ است حالا ـ یا مرتاض است یا غیر مرتاض اگر چنین کاری بکند این لازِم اعم است صِرف اینکه شما چنین کاری کردید دیگری هم می تواند بکند دلیل نیست که شما پیغمبرید به دلیل اینکه آن که پیغمبر نیست هم این کار را انجام می دهد لذا معجزه نه تنها مغلوب نمی شود مشابه پذیر هم نیست چون اگر مشابه پذیر باشد شکست خورده است یک وقت است که چیزی شکست می خورد نظیر کاری که سَحره کردند و موسای کلیم با معجزه آنها را شکست داد لَقف کرد یک وقت است نه, او را از بین نمی برد او را سر جایش نگه می دارد کاری به او ندارد ولی مثل او می آورد همین که مثل او آورد او را شکست داد اگر کسی ادّعای نبوّت بکند ادّعای امامت بکند بعد یک خرق عادتی هم انجام بدهد کسی که نه نبیّ است نه وصیّ او هم آن خرق عادت را انجام بدهد کار این را شکست داد یعنی این معجزه نیست نه کار او را ابطال کرد پس شکست گاهی به صورت ابطال است گاهی به اِتیان مثل است اینکه فرمود: (فَلْيَأْتُوا بِحَدِيثٍ مِثْلِهِ) [(۱)](#) اگر مثل قرآن ـ معاذ الله ـ کسی بیاورد دیگر قرآن شکست خورده است لازم نیست قرآن را ابطال کند یک وقت است ـ معاذ الله ـ کسی دلیل می آورد که فلان آیه با فلان آیه هماهنگ نیست و این نمی تواند کلام الهی باشد (لَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلاَفاً كَثِيراً) [(۲)](#) بگویند ـ معاذ الله ـ ما اختلاف کثیر یافتیم پس مِن عند الله نیست این یک راه ابطال است. یک راه هم این است که اگر مثل قرآن بیاورد او را ابطال کرده است یعنی دیگر معجزه نیست.

۱- (۲۰) . سوره طور, آیه ۳۴.

۲- (۲۱) . سوره نساء, آیه ۸۲.

پرسش: هر دو مار شدند هر دو هم تبدیل به چوب شدند تشخیصش چگونه است؟

پاسخ: نه, این مار نشد وجود مبارک موسای کلیم با ابطال سِحر به اینها نشان داد که اینها مار نبودند چوبها بودند (سَحَرُوا أَعْيُنَ النَّاسِ وَاسْتَرْهَبُوهُمْ), (۱) (يُخَيَّلُ إِلَيْهِ مِن سِحْرِهِمْ أَنَّها تَسْعَى) (۲) جلوی قوّه خیال اینها را گرفته اینها باصره شان قوی شده دیدند این چوب است اینها مار می دیدند نه مار بود (سَحَرُوا أَعْيُنَ النَّاسِ وَاسْتَرْهَبُوهُمْ), (يُخَيَّلُ إِلَيْهِ مِن سِحْرِهِمْ أَنَّها تَسْعَى) این آمده قوّه خیال اینها را تنظیم کرده باصره اینها را تنظیم کرده اینها در باصره و خیال بیننده و تماشاچی اثر گذاشته و قهراً اینها را همان طوری که بودند می دیدند اما کار خودش واقعاً عصا تبدیل به مار شد واقعاً مارِ واقعی تبدیل به عصا شد این دو معجزه است. به هر تقدیر اگر کاری که انبیا و ائمه(علیهم السلام) انجام می دهند در قبال دعوای نبوّت و امامت که می کنند معجزه ای بیاورند, آن گاه یک فرد عادی بتواند مثل اینها بیاورد این ابطال کرده است معجزه بودن آن را قهراً دلیل را که باطل کرد مدّعا هم ــ معاذ الله ــ باطل می شود لذا معجزه نه تنها مغلوب نمی شود شبیه پذیر هم نیست. این بیان نورانی خدا که فرمود: (إِنَّ جُنْدَنَا لَهُمْ الْغَالِبُونَ) (۳) یا (كَتَبَ اللَّهُ لَأَغْلِبَنَّ أَنَا وَرُسُلِي) (۴) این نشان می دهد که رسالت, ابطال پذیر نیست امامت ابطال پذیر نیست معجزه ابطال پذیر نیست ابطال بأیّ نحو کان یا به مقهور کردن یا به ایجاد مماثل; به هیچ وجه نبوّت رسالت معجزه نه برتر دارند نه مماثل دارند لذا کار موسای کلیم این بود و خدای سبحان هم با بیان قاطع فرمود: (كَلَّا فَاذْهَبَا بِآيَاتِنَا) (۵) برای اینکه شما پیروزید.

۱- (۲۲) . سوره اعراف, آیه ۱۱۶.

۲- (۲۳) . سوره طه, آیه ۶۶.

۳- (۲۴) . سوره صافات, آیه ۱۷۳.

۴- (۲۵) . سوره مجادله, آیه ۲۱.

۵- (۲۶) . سوره شعراء, آیه ۱۵.

پرسش: ید بیضا چه موضوعی را ابطال می کرد؟

پاسخ: بعد از اینکه وجود مبارک موسای کلیم از خدای سبحان شرح صدر خواست (رَبِّ اشْرَحْ لِی صَدْرِی) (۱) این صدر مشروح است این صدرِ مشروح جا برای غیر خدا و اسمای الهی نیست وقتی این صدر مشروح جا برای غیر خدا نبود اگر به این صدر دست برسد این دست شفاف می شود نورِ آن صدر, این دست را بیضا می کند در جِیب که نمی گذارد در جَیْب می گذارد در گریبان نه گردن, آن جَید به معنی گردن است این جیب, گریبان است این صدر مشروح که خدا فرمود: (قَدْ أُوتِیتَ سُؤْلَکَ یَا مُوسَی) (۲) اگر دست به آن برسد و دستِ موسای کلیم باشد این می شود شفاف; این نور است دوباره برمی گردد به حالت عادی خب این معجزه ای است که مشابه پذیر نیست البته غیر از انبیا و اولیا(علیهم السلام) کس دیگر ندارد فقط انبیا و ائمه(علیهم السلام) چون یک سنخ اند یک حقیقت اند (مُصَدِّقاً لِّمَا بَیْنَ یَدَیْهِ) (۳) هستند اینها را دارا هستند. حالا فرعون در برابر این معجزات که قرار گرفت شروع به تهدید کرد آن سحره آمدند و اول گروهی که تشخیص دادند این سنخ, سنخ سحر نیست این سنخ, سنخ معجزه است خود ساحران بودند کلّ واحد از این ساحرینی که شربت شهادت نوشیدند زبان حال آنها این بود که «أصبحتُ ساحراً و أمسیتُ شهیدا» لذا کاملاً سجده شکر به جا آوردند.

ص: ۷۹۰

۱- (۲۷) . سوره طه, آیه ۲۵.

۲- (۲۸) . سوره طه, آیه ۳۶.

۳- (۲۹) . سوره بقره, آیه ۹۷ ؛ سوره مائده, آیه ۴۶.

خب (فَأَلْقِيَ السَّحَرَهُ سَاجِدِينَ) این (فَأَلْقِيَ) نه تنها در سوره مباركه «شعراء» مطرح است در سوره «طه» هم آیه هفتاد این است (فَأُلْقِيَ السَّحَرَهُ سُجَّداً) مرتّب به سجده افتادند دیگر هیچ فاصله ای نبود حالا ـ فاعل این «القی» کیست چون اینجا به صورت فعل مجهول است آیا الله این توفیق را داد که اینها به سجده بیفتند که بالاصل همان است یا ایمان اینها اینها را وادار کرده است که به سجده بیفتند یُحتمل, بالأخره فاعلی دارد که در روح اینها اثر گذاشته قابلی دارد که بدن اینها باشد لذا هم در آیه محلّ بحث سوره «شعراء» هم در آیه هفتاد سوره «طه» که گذشت سخن از القاست چرا حالا ـ تعبیر به «خروا له سجدا» نکردند حرف جناب زمخشری در کشاف این است که سیاق, سیاق القاست برای اینکه مشاکله ادبی حفظ بشود این فصاحت ملحوظ بشود چند جا تعبیر اِلقا و اَلقا و اینها یاد شده اینجا هم با القا تعبیر فرمود. (۱)

در سوره مباركه «طه» آیه ۶۵ این است که (قَالُوا يَا مُوسَى إِمَّا أَن تُلْقِيَ وَإِمَّا أَن نَّكُونَ أَوَّلَ مَنْ أَلْقَى) تو اول عصا را القا می کنی یا ما القا بکنیم. دو بار کلمه القا در آن آیه ۶۵ ذکر شد جوابی که وجود مبارک موسای کلیم داد در آیه ۶۶ باز القاست فرمود: (بَلْ أَلْقُوا فَإِذَا حِبَالُهُمْ وَعِصِيُّهُمْ) کذا سه بار کلمه القا اینجا بازگو شد در آیه ۶۹ هم که فرمود: (وَأَلْقِ مَا فِي يَمِينِكَ تَلْقَفْ مَا صَنَعُوا) بار چهارم هم که القا ذکر شد در این دو, سه آیه کوتاه چهار بار واژه القا مطرح شد برای مشاکله و هماهنگی و هم آوایی با این لغت آیه هفتاد (فَأُلْقِيَ السَّحَرَهُ سُجَّداً) ذکر شد در همین سوره «شعراء» هم چند بار تکرار شد یعنی وجود مبارک موسای کلیم فرمود شما اول القا بکنید آیه ۴۳ سوره مباركه «شعراء» این است که (قَالَ لَهُم مُوسَى أَلْقُوا مَا أَنتُم مُلْقُونَ) این دو بار, آیه ۴۴ (فَأَلْقَوْا حِبَالَهُمْ وَعِصِيَّهُمْ) این سومین بار, آیه ۴۵ (فَأَلْقَى مُوسَى عَصَاهُ) چهارمین بار هم آنجا چهار بار هم اینجا چهار بار این مشاکله اقتضا می کرد که سحره «خروا ساجدین» نباشد (فَأُلْقِيَ السَّحَرَهُ سَاجِدِينَ).

ص: ۷۹۱

۱- (۳۰) . الکشاف, ج۳, ص۳۱۳.

پرسش: نایب فاعل می خواهد نه فاعل چون مجهول است, نتیجه آن اعجاز این شده.

پاسخ: بله دیگر, این نایب فاعل که خودش مشخص است «سحره» نایب فاعل است فاعلش یا الله است که بالاصاله آن است یا ایمانِ اینها چون اگر اینها باور نکنند که به سجده نمی افتند آن معجزه که در اینها اثر غیر اختیاری نگذاشت آن معجزه که یک حقیقت بود باعث شد که اینها فهمیدند این معجزه است حالا که فهمیدند با اختیار, خودشان را به زمین انداختند ایمانِ قلبی اینها باعث خرور و القای بدنی اینها شد این دو وجه بالأخره فاعل بالاصاله ذات اقدس الهی است که توفیق داد آن مباشر هم همان ایمان اینهاست منشأ ایمان هم معجزه وجود مبارک موسای کلیم است (فَأُلْقِيَ السَّحَرَةُ سَاجِدِينَ) و این چنین نبود که بدون تبلیغ باشد خودشان را دریابند گفتند: (آمَنَّا) به همان که موسای کلیم از طرف او آمده موسای کلیم گفت (إِنَّا رَسُولُ رَبِّ الْعَالَمِينَ), (۱) اینها گفتند: (آمَنَّا بِرَبِّ الْعَالَمِينَ) این ربّ العالمین را چه کسی تبلیغ کرد؟ موسی و هارون لذا گفتند: (رَبِّ مُوسَى وَهَارُونَ) این بیان کرده که مبادا فرعون خیال کند (أَنَا رَبُّكُمُ الأعْلَى) (۲) که دارد اینها به آن رب ایمان آوردند یا (مَا عَلِمْتُ لَكُم مِنْ إِلهٍ غَيْرِي) (۳) دارد اینها به فرعون ایمان آوردند حرف گزاف فرعون گاهی به صورت (أَنَا رَبُّكُمُ الأعْلَى) است گاهی به صورت (مَا عَلِمْتُ لَكُم مِنْ إِلهٍ غَيْرِي) است که این هم کمتر از (أَنَا رَبُّكُمُ الأعْلَى) نیست سرّش این است که افراد عادی اگر چیزی را ندانند دلیل بر نبودن نیست اینکه می گویند «عدم الوجدان لا یدلّ علی عدم الوجود» همین طور است «عدم العلم لا یدلّ علی عدم المعلوم» اگر یک فرد عادی چیزی را ندانست دلیل نبودن آن معلوم که نیست اگر یک فرد عادی چیزی را نیافت دلیل نبودن آن شیء نیست نه «عدم الوجدان», «یدلّ علی عدم الوجود» نه «عدم العلم», «یدلّ علی عدم المعلوم», این قاعده ای است که پذیرفته شده است اما اگر این گوینده الله باشد الله بگوید من نیافتم یعنی نیست دیگر, الله بگوید من نمی دانم یعنی نیست دیگر فرمود: (أَتُنَبِّؤُنَ اللَّهَ بِمَا لاَ يَعلَمُ) (۴) حرفی می زند که خدا نمی داند یعنی نیست نه اینکه هست و خدا نمی داند اگر بفرماید من نیافریدم یعنی وجود ندارد اگر بفرماید من نمی دانم یعنی نیست (أَتُنَبِّؤُنَ اللَّهَ بِمَا لاَ يَعلَمُ) یعنی نیست چنین دعوای گزافی را فرعون دارد گفت: (مَا عَلِمْتُ لَكُم مِنْ إِلهٍ غَيْرِي) (۵) من غیر از خود خدایی نمی دانم یعنی نیست این تعبیر (مَا عَلِمْتُ لَكُم مِنْ إِلهٍ غَيْرِي) همتای (أَنَا رَبُّكُمُ الأعْلَى) (۶) است چنین ادّعای گزافی دارد خب اگر چنین ادّعای گزافی دارد و شهرت رسمی ربوبیّت هم در سرزمین مصر و اطراف مصر برای فرعون بود این سحره ای که به شهادت رسیده اند اینها باید بالصراحه تصریح کنند که ما به چه کسی ایمان آوردیم خودشان که می دانند اما برای اینکه دیگران را هدایت کنند (قَالُوا آمَنَّا بِرَبِّ الْعَالَمِينَ رَبِّ مُوسَى وَهَارُونَ).

۱- (۳۱) . سوره شعراء, آیه ۱۶.

۲- (۳۲) . سوره نازعات, آیه ۲۴.

۳- (۳۳) . سوره قصص, آیه ۳۸.

۴- (۳۴) . سوره یونس, آیه ۱۸.

۵- (۳۵) . سوره قصص, آیه ۳۸.

۶- (۳۶) . سوره نازعات, آیه ۲۴.

«و الحمد لله ربّ العالمین»

آیات ۴۵ تا ۵۱ سوره شعراء ۹۰/۱۲/۲۳

.Your browser does not support the audio tag

(فَأَلْقَی مُوسَی عَصَاهُ فَإِذَا هِیَ تَلْقَفُ مَا یَأْفِکُونَ (۴۵) فَأُلْقِیَ السَّحَرَهُ سَاجِدِینَ (۴۶) قَالُوا آمَنَّا بِرَبِّ الْعَالَمِینَ (۴۷) رَبِّ مُوسَی وَهَارُونَ (۴۸) قَالَ آمَنتُمْ لَهُ قَبْلَ أَنْ ءَاذَنَ لَکُمْ إِنَّهُ لَکَبِیرُکُمُ الَّذِی عَلَّمَکُمُ السِّحْرَ فَلَسَوْفَ تَعْلَمُونَ لَأُقَطِّعَنَّ أَیْدِیَکُمْ وَأَرْجُلَکُم مِنْ خِلَافٍ وَلَأُصَلِّبَنَّکُمْ أَجْمَعِینَ (۴۹) قَالُوا لاَ ضَیْرَ إِنَّا إِلَی رَبِّنَا مُنقَلِبُونَ (۵۰) إِنَّا نَطْمَعُ أَن یَغْفِرَ لَنَا رَبُّنَا خَطَایَانَا أَن کُنَّا أَوَّلَ الْمُؤْمِنِینَ (۵۱))

در ترسیم مطالب قرآنی چند نکته مهم مطرح است که غالب این نکات بازگو شد قرآن کتابی نیست که کسی بخواهد او را شرح کند آن طوری که متنِ کتابی را دیگران شرح می کنند الآن متن شرایع را بسیاری از فقها شرح کردند شهید شرح کرده صاحب مدارک شرح کرده صاحب جواهر شرح کرده ماتن حرفی دارد شارح حرفی دارد شارح مجتهداً حرف ماتن را تفسیر می کند بسیاری از اینها هم تفسیر به رأی در می آید گاهی اشکال می کند گاهی تأیید می کند این خاصیّت شرح متن است. مفسِّر, شارح قرآن نیست که قرآن متن باشد و این بخواهد شرح کند از این قبیل نیست که متنی باشد دیگری بخواهد آن را شرح کند قرآن را خود قرآن باید شرح کند «معنی قرآن ز قرآن پرس و بس» (۱) یعنی قرآن «یُفسّر بعضه بعضا» (۲) البته این حرف برای قبل از هزار سال است یعنی طبری که از او به عنوان امام المفسّرین یاد می کنند او [این مضمون را] داشت که قرآن «یفسّر بعضه بعضا» (۳) منتها طیّ این سالیان متمادی این رواج نداشت و در المیزان سیدناالاستاد(رضوان الله علیه) این را ترویج کرده بنابراین اگر کسی خواست قرآن را تفسیر کند هیچ چاره ای ندارد مگر اینکه متن را خطوط کلی را زوایا را قرائن را از خود قرآن در بیاورد و سخنگوی قرآن باشد اگر حرفی برای خودش دارد آن تحصیلاتش به عنوان ظرفیت او محسوب بشود نه به عنوان شرح که از خودش چیزی بگوید این اصل اول.

ص: ۷۹۳

۱- (۱) . مثنوی معنوی, دفتر پنجم, بخش ۱۳۴.

۲- (۲) . الکشاف, ج۲, ص ۴۳۰.

۳- (۳) . ر.ک: جامع البیان فی تفسیر القرآن, ج۵, ص۱۱۴ و ر.ک: ج۷, ص ۲۰۰.

اصل دوم در جریان حضرت موسای کلیم قرآن کریم در دو حوزه بحث کرد یک حوزه مربوط به قبل از نبوّت و رسالت آن حضرت است یک حوزه مربوط به بعد از رسالت؛ در جریان بعد از رسالت متن را مشخص می کند در ذیل آن متن, شرح را بازگو می کند که با آن متن هماهنگ باشد در حوزه قبل از رسالت و نبوّت هم بشرح ایضاً آن متن را ذکر می کند قصّه را ذیل آن متن ذکر می کند تا تمام این قصّه با آن متن هماهنگ باشد این هم دو مطلب.

در جریان حوزه رسالت در سوره مبارکه «مریم» به این صورت بیان فرمود که وجود مبارک موسای کلیم دارای این سه

اصل است رسالت نبوّت مخلَص بودن, مخلَص یعنی مخلَص نه مخلِص این متن است؛ در آیه ۵۱ سوره مبارکه «مریم» فرمود: (وَاذْكُرْ فِي الْكِتَابِ) یعنی جریان موسی را در قرآن با این سه اصل تفسیر کنید: (وَاذْكُرْ فِي الْكِتَابِ مُوسَى إِنَّهُ كَانَ مُخْلَصاً) (یک) (وَكَانَ رَسُولاً) (دو) (نَبِيّاً) (سه) این جزء محکمات است این سرفصل است این یک مدار بسته است به اصطلاح خط قرمز؛ هر قصّه و آیه ای که در جریان نبوّت و حوزه رسالت آن حضرت است باید زیرمجموعه مخلَص نه مخلِص مخلَص بودن او رسول بودن او نبی بودن او جا بگیرد اگر ـ معاذ الله ـ چیزی با مخلَص بودن او سازگار نیست این می شود تفسیر به رأی مخلَص چه کسی است؟ مخلَص کسی است که خود شیطان اعتراف می کند که من به آنها دسترسی ندارم (إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ) (۱) برای اینکه آنها چیزی می خواهند که من نه دارم نه می فهمم آنکه من دارم و می فهمم و می سازم که اینها زیر پایشان گذاشتند آنها چیزی می خواهند که من اصلاً نمی فهمم آنجا چه خبر است آن بالاها اصلاً شیطان راه ندارد وقتی راه ندارد چطوری فریب بدهد, بدلی بسازد اصلاً مقدورش نیست, لذا حریم می گیرد و قرآن کریم وقتی که فرمود موسی مخلَص است یعنی موسای کلیم دنبال چیزی است که اصلاً شیطان نه می فهمد و نه توان آن را دارد نه اینکه شیطان دلسوزی بکند می گوید من اصلاً مقدورم نیست برای اینکه آن بالاها مرا رجم می کنند نمی گذارند من بروم بالا خب اگر چنین چیز است یک آیه ای یک ظاهری با مخلَص بودن او هماهنگ نباشد با رسالت او هماهنگ نباشد با نبوّت او هماهنگ نباشد این می شود تفسیر به رأی این برای بعد از رسالت برای قبل از رسالت که آن جریان زدن و کشتن و از پا در آوردن است آن را در سوره مبارکه «قصص» سرفصلی ذکر کرد هندسه آن بحث را مشخص کرد مدار بسته آن بحث را مشخص کرد و به این صورت فرمود: (وَأَوْحَيْنَا إِلَى أُمِّ مُوسَى أَنْ أَرْضِعِيهِ) (۲) بعد هم به مادر موسی گفتیم تو تحویل ما دادی نگران نباش و ما هم این را به مقامات عالی می رسانیم به تو برمی گردانیم. خب از آیه هفت این قصّه شروع شد و تمام کارها را کرد تا اینکه وجود مبارك موسی به مادرش برگردد برگشت (وَحَرَّمْنَا عَلَيْهِ الْمَرَاضِعَ) (۳) این تحریم, تحریم تکوینی است (وَحَرَّمْنَا عَلَيْهِ الْمَرَاضِعَ) آنها را به ستوه آورده گریه می کند گرسنه است هیچ پستانی را هم قبول نمی کند، بالأخره به مادرش برگشت این کار خداست وقتی جوان شد و بالغ شد و بارور شد فرمود ما دو چیز به او دادیم؛ آیه چهارده به بعد سوره «قصص» این است (وَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَاسْتَوَى آتَيْنَاهُ حُكْماً) (یک) (وَعِلْماً) (دو) (وَكَذلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ) (سه) یعنی او چون محسِن بود ما این دو فضل را به او دادیم این شده سرفصل. در این هندسه آن وقت قصّه ورود به شهر و حمایت از یکی از پیروان خودش یعنی بنی اسرائیل و زدن آن قِبطی ظالم و از پا در آوردن مطرح شد (وَدَخَلَ الْمَدِينَةَ عَلَى حِينِ غَفْلَةٍ مِنْ أَهْلِهَا فَوَجَدَ فِيهَا رَجُلَيْنِ يَقْتَتِلاَنِ هذَا مِن شِيعَتِهِ وَهذَا مِنْ عَدُوِّهِ فَاسْتَغَاثَهُ الَّذِي مِن شِيعَتِهِ عَلَى الَّذِي مِنْ عَدُوِّهِ فَوَكَزَهُ مُوسَى) وَکْز را آن طوری که زمخشری در کشاف معنا می کند دفع به اطراف اصابع است «و قیل بجمع الکف» (۴) این چنین نیست که معنای قطعی وَکز مُشت باشد تقریباً سیلی زدن با انگشتان یا مشت زدن این کُشنده نیست ولی خب منتهی شد به مرگِ او لکن موسای کلیم از اینجا نگران نیست نه جاهل بود نه ظالم بود نه ضال بود نشانه اش تتمّه این جریان است (فَقَضَى عَلَيْهِ) اگر خدا به او حکم داد و اگر خدا به او علم داد و اگر خدا احسان او را امضا کرد معلوم می شود اینکه گفته شد (هذَا مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ) (۵) به زعم دیگران است اینکه فرمود: (إِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي) (۶) به زعم دیگران است نظیر (لَهُمْ عَلَيَّ ذَنبٌ) (۷) این (لَهُمْ عَلَيَّ ذَنبٌ) شفاف است دیگر من مُذنب نیستم ولی نزد اینها مذنبم به چه دلیل خود را ظالم و مذنب و امثال ذلک نمی داند به دلیل اینکه فردا هم همین صحنه پیش آمد باز رفت مشت بزند این معلوم شد که همین اسرائیلیها که امروز در فلسطین و غزّه این طور کشتار می کنند آن روز هم همین قبطیها بودند تنها فرعون نبود که کودکان را ذبح می کرد (يُذَبِّحُونَ), (۸) (يُذَبِّحُونَ) یعنی (يُذَبِّحُونَ) نه تنها «یَذبح» این قبطیها این طور بودند کودك را سر می بریدند سالیان متمادی همین طور

(يُذَبِّحُونَ), (يُذَبِّحُونَ) بود ديگر اين فعل مضارع هم دلالت بر استمرار دارد اينها مهدورالدم بودند وجود مبارک موسای کليم فردا هم که ديد باز رفت مشت بزند اين چنين نيست که او خود را تبهکار بداند براى اينکه فرمود: (فَإِذَا الَّذِى اسْتَنصَرَهُ بِالْأَمْسِ يَسْتَصْرِخُهُ قَالَ لَهُ مُوسَى إِنَّک لَغَوِيٌّ مُّبِينٌ ۝ فَلَمَّا أَنْ أَرَادَ أَن يَبْطِشَ بِالَّذِى هُوَ عَدُوٌّ لَهُمَا قَالَ يَا مُوسَى أَتُرِيدُ أَنْ تَقْتُلَنِى كَمَا قَتَلْتَ) (۹) تا رفت مُشت بزند آن کسى که خواست مشت بخورد به موسای کليم عرض کرد که شما به عنوان يک فرد اصلاح گر و مُصلح و آمر به معروف و ناهى از منکر و چنين شخصيتى شناخته شديد باز مى خواهيد قتل ديگر انجام بدهيد خب اين معلوم مى شود پشيمان نشده راهى که به ما نشان دادند همين راه است الآن چرا ما مى گوييم حزب الله [و] مقاومت, راه دين را دارد طى مى کند براى اينکه ما در نماز چه مى گوييم, مى گوييم (صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ) خب اين (أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ) چه کسانى هستند؟ اين (أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ) را در سوره۝ مبارکه۝ «نساء» مشخص کرده که (وَمَن يُطِعِ اللّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولئِک مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللّهُ عَلَيْهِم مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولئِک رَفِيقاً). (۱۰)

۱- (۴) . سوره۝ حجر, آيه۝ ۴۰; سوره۝ ص, آيه۝ ۸۳.

۲- (۵) . سوره۝ قصص, آيه۝ ۷.

۳- (۶) . سوره۝ قصص, آيه۝ ۱۲.

۴- (۷) . الکشاف, ج۳, ص۳۹۸.

۵- (۸) . سوره۝ قصص, آيه۝ ۱۵.

۶- (۹) . سوره۝ قصص, آيه۝ ۱۶.

۷- (۱۰) . سوره۝ شعراء, آيه۝ ۱۴.

۸- (۱۱) . سوره۝ بقره, آيه۝ ۴۹; سوره۝ ابراهيم, آيه۝ ۶.

۹- (۱۲) . سوره۝ قصص, آيات ۱۸ و ۱۹.

۱۰- (۱۳) . سوره۝ فاتحهالکتاب, آيه۝ ۷.

خب پس اصل اول این است که ما می گوییم (صِرَاطَ الَّذِینَ أَنْعَمْتَ عَلَیْهِمْ) (۱) اصل دوم این است که مُنعم علیهم اینها هستند سوم اینکه راه آنها چیست راه آنها در سوره «قصص» مشخص شده یکی از منعم علیهم وجود مبارک موسای کلیم است موسای کلیم عرض می کند خدایا تو به ما نعمت دادی ما را موحد کردی ما را آشنا به وحی و نبوّت کردی ما را معتقد به معاد کردی آن توفیق را بده که ما کمکِ ظالم نباشیم (رَبِّ بِمَا أَنْعَمْتَ عَلَیَّ فَلَنْ أَکُونَ ظَهِیراً لِّلْمُجْرِمِینَ) (۲) ما این راه را می خواهیم در نماز آیه هفده سوره «قصص» (رَبِّ بِمَا أَنْعَمْتَ عَلَیَّ فَلَنْ) «لن» برای رفع تأکید است نه تَعبید, هرگز من حامی ظالم نیستم ما این راه را در نماز می خواهیم حزب الله لبنان این است ایران این است فلسطین همین است اصلاً نماز به ما می گوید (صِرَاطَ الَّذِینَ أَنْعَمْتَ عَلَیْهِمْ), (أَنْعَمْتَ عَلَیْهِمْ) چه کسانی هستند؟ انبیا هستند حرف آنها چیست؟ حرف آنها این است که خدایا تو به ما نعمت وحی و نبوّت و رسالت و اخلاص و احسان دادی ما از ظالم حمایت نکنیم ما این راه را در نماز می خواهیم (رَبِّ بِمَا أَنْعَمْتَ عَلَیَّ فَلَنْ أَکُونَ ظَهِیراً لِّلْمُجْرِمِینَ) (۳) خب اگر وجود مبارک موسای کلیم از کار دیروزش پشیمان می شد که این حرف را نمی زد اگر کسی مشت بزند یک نفر از این صهیونیستها را به هلاکت بیندازد این نه ضال است نه ظالم است نه جاهل است, ولو قصد کشتن هم نداشت ولی او مهدورالدم است لذا وقتی وجود مبارک موسای کلیم وارد صحنه مناظره با فرعون شد اوّلین جوابی که موسای کلیم داد گفت: (فَعَلْتُهَا) (۴) بله من کردم از دست شما ترسیدم من که انکار نمی کنم فرعون گفت: (وَفَعَلْتَ فَعْلَتَکَ الَّتِی فَعَلْتَ) (۵) اوّلین جوابی که وجود مبارک موسای کلیم داد گفت بله من کردم این کار را از دست شما فرار کردم.

۱- (۱۴) . سوره نساء, آیه ۶۹.

۲- (۱۵) . سوره قصص, آیه ۱۷.

۳- (۱۶) . سوره قصص, آیه ۱۷.

۴- (۱۷) . سوره شعراء, آیه ۲۰.

۵- (۱۸) . سوره شعراء, آیه ۱۹.

پرسش:...این جمله (هذَا مِنْ عَمَلِ الشَّیْطَانِ) (۱) اسناد به کیست؟

پاسخ: به وجود مبارک موسای کلیم [البته] به زعم آنهاست; (وَلَهُمْ عَلَیَّ ذَنبٌ) (۲) هم لسان وجود مبارک موسای کلیم است دیگر فرمود من مذنب هستم نزد اینها نه نزد تو، برای اینکه فردا هم همین کار را خواست بکند با اینکه این دعا را دارد (رَبِّ بِمَا أَنْعَمْتَ عَلَیَّ فَلَنْ أَکُونَ ظَهِیراً لِّلْمُجْرِمِینَ) فردا هم که وارد خیابان شد دید که یک نفر از این قبطیها با یک بنی اسرائیلی از همین مستضعفین باز دارد درگیر می شود باز دوباره رفت مشت بزند خب اگر کسی دیروز کار خود را ظلم می دانست جهل می دانست ضلالت می دانست امروز که با مشت زنی شروع نمی کرد مثل اینکه دیروز انسان یکی از این صهیونیستها را به هلاکت برساند امروز هم بخواهد برساند این دیگر ظلم و جهل و ضلالت نیست این می شود موسای کلیم.

در سوره مبارکه «فتح» ذات اقدس الهی به پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) فرمود: (إِنَّا فَتَحْنَا لَکَ فَتْحاً مُبِیناً) چرا (لِیَغْفِرَ لَکَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِن ذَنْبِکَ وَمَا تَأَخَّرَ) (۳) آن وقت چه ربطی بین مقدم و تالی و صدر و ذیل و موضوع و محمول هست؟ فرمود ما مکّه را فتح کردیم تو را فاتحانه به مکه وارد کردیم تا خدا گناهانت را ببخشد خب آنکه مایه بخشش گناه است توبه است نه فتح مکه (إِنَّا فَتَحْنَا لَکَ فَتْحاً مُبِیناً لِیَغْفِرَ لَکَ) خب این هیچ ارتباطی بین مقدم و تالی و موضوع و محمول نیست ما این نعمت را به تو دادیم تا گناهانت را ببخشیم یا نه, تو نزد مردم مکه مذنب بودی از اینها خیلی کُشتی امروز که فاتحانه و مقتدرانه وارد می شوید و می فرمایید: «إذهبوا فأنتم الطلقاء» (۴) تمام آن کینه ها و گناهانی که به زعم آنها داشتی بخشوده شد, این می شود. همان طوری که موسای کلیم وقتی که وارد شد و محبّت کرد (لَهُمْ عَلَیَّ ذَنبٌ) (۵) بخشوده شد وگرنه مگر گناه انسان با پیروزی بخشیده می شود گناه انسان با استغفار و با توبه و با انابه بخشیده می شود بخشش گناه آینده و گذشته که یک اباحه گری است اگر ــ معاذ الله ــ خدا به کسی وعده بدهد گناهان گذشته و آینده ات بخشوده می شود این یعنی نفی شریعت، گناه آینده بخشوده می شود یعنی چه یعنی شریعتی نیست دیگر یعنی اباحه گری اصلاً این حرف قابل گفتن نیست پس (مَا تَأَخَّرَ) نه یعنی آینده یعنی گناهان تازه آن هم گناه کهنه و تازه که با فتح بخشیده نمی شود با استغفار و توبه بخشیده می شود ما تو را فاتحانه وارد مکه کردیم که تمام آن احقاد گرفته بشود وجود مبارک موسای کلیم هم همین طور بود. پس حضرت می فرماید: (إِنِّی ظَلَمْتُ) (۶) حضرت می فرماید: (أَنَا مِنَ الضَّالِّینَ) (۷) اما به زعم شما اگر کسی خود را بدهکار و تبهکار و گناهکار ببیند که این طور شجاعانه قبل از هر چیزی از این دفاع نمی کند غرض این است که سرفصل این قصّه حکمت و علم است زیرمجموعه این هیچ تفسیری هیچ رأیی هیچ احتمالی نباید با این سه عنصر مخالف باشد که فرمود: (آتَیْنَاهُ حُکْماً وَعِلْماً وَکَذلِکَ نَجْزِی الْمُحْسِنِینَ) (۸) یعنی او چون محسن بود ما به او این دو امر را دادیم پس این باید زیرمجموعه لإحسانه و لحکمته و لعلمه تفسیر بشود.

۱- (۱۹) . سوره قصص, آیه ۱۵.

۲- (۲۰) . سوره شعراء, آیه ۱۴.

۳- (۲۱) . سوره فتح, آیات ۱ و ۲.

۴- (۲۲) . الکافی, ج۳, ص۵۱۳.

۵- (۲۳) . سوره□ شعراء, آیه□ ۱۴.

۶- (۲۴) . سوره□ قصص, آیه□ ۱۶.

۷- (۲۵) . سوره□ شعراء, آیه□ ۲۰.

۸- (۲۶) . سوره□ قصص, آیه□ ۱۴.

پرسش...

پاسخ: اینکه قبل از نبوّت بود (یک) باید با علم و حکمت هماهنگ باشد بود (دو) ما تقسیم این دو حوزه برای همین جهت بود دیگر این وجود مبارک موسای کلیم هنوز به مقام نبوّت نرسید اما علم داشت حکمت داشت نه این قتل, قتل عادی بود یعنی وَکز حالا خواه به تفسیر اوّلی باشد که دفع بأطراف الأصابع است یا بجمع الکف باشد یعنی مُشت هیچ کدام از اینها سبب قتل نیست بنابراین اگر کسی قصد تنبیه داشته باشد قصد دفاع داشته باشد کاری کرده ولو «إنجرّ إلی القتل» او مقصّر نیست برای اینکه قصد دفاع داشت از مظلومی خواست دفاع بکند دفاع از مظلوم هم کاری خردمندانه و حکیمانه و عادلانه است فردا هم خواست همین کار را بکند غرض اینکه «صَدر مِن أهله و وَقع فی محلّه» پس قبل از نبوّت بود (یک) کار, کاری نبود که به طور عادی به قتل برسد (دو) حضرت هم قصد قتل نداشت (سه) «إنجرّ إلی القتل» (چهار) چنین فضایی, فضایی نیست که کسی این را ظلم تلقّی کند ذنب تلقّی کند منتها آنها این را ظلم و ذنب و امثال ذلک می دانستند که فرمود: (وَلَهُمْ عَلَيَّ ذَنبٌ) (۱) خب بنابراین این بخشی که فرمود ما این کار را کردیم خدای سبحان فرمود برو ما دفاع می کنیم هیچ کاری نمی توانند بکنند و وجود مبارک موسای کلیم هم اوّلین حرفی که زد فرمود: (فَعَلْتُهَا إِذاً وَأَنَا مِنَ الضَّالِّينَ) (۲) ما که این را انکار نکردیم ما این را پذیرفتیم و از دست شما ترسیدیم شما قصد کشتن داشتید این کار ما کار حق بود نشانه اش این است که فردایش هم خواستم همان کار را بکنم اگر کسی این کار را خلاف می دانست فردا که دیگر همین کار را ادامه نمی دهد خب چون در همان سوره مبارکه «قصص» دارد که فردا هم داشت همین کار را می کرد. (۳)

ص: ۷۹۷

۱- (۲۷) . سوره شعراء, آیه ۱۴.

۲- (۲۸) . سوره شعراء, آیه ۲۰.

۳- (۲۹) . سوره قصص, آیات ۱۸ و ۱۹.

پرسش...

پاسخ: قرآن یک عربی مبین دارد یک علیّ حکیم دارد قرآن را خدا مثل باران که نینداخت به زمین قرآن حبلِ متین است حبل متین را آویخت, یک طرفش دست خداست یک طرفش دست شما (۱) باران را خدا نازل کرد یعنی انداخت به زمین, قرآن را نازل کرد یعنی آویخت به زمین یک طرفش عربی مبین است یک طرفش علیّ حکیم (وَإِنَّهُ فِی أُمِّ الْکِتَابِ لَدَیْنَا لَعَلِیٌّ حَکِیمٌ) (۲) این ضمیر در اول سوره "زخرف" هم به قرآن برمی گردد فرمود یک طرفش علیّ حکیم است که نه عِبری است نه عربی یک طرفش عربی مبین است دست شماست اینکه به ما گفتند: «إقرأ وارقَ» بخوان و بالا بیا همین است دیگر اگر قرآن مثل فقه و اصول رایج بود و از مهجوریّت و غربت به در می آمد این حرفها دیگر حرفهای عادی بود.

شما می بینید بعد از مرحوم شیخ طوسی سالیانی گذشت تا امین الاسلام طبرسی یک مجمع نوشت. بعد از امین الاسلام تا مرحوم فیض صدها سال ترک شده بود بعد از مرحوم فیض حدود سیصد سال ترک شده بود تا یک المیزان نوشته شد ما هر سیصد سال هر چهارصد سال به سراغ قرآن می رفتیم قرآن می خواندیم قرآن به سر می گذاشتیم اما قرآن را به عنوان تبرّک می دانستیم قرآن که کتاب درسی نبود. خدا غریق رحمت کند سیدناالاستاد را! می فرمود هر چند سالی یک المیزان لازم است این کتاب وقتی سیصد سال چهارصد سال عرضه می شود به این صورت در می آید دیگر اینها جزء بدیهیات و الفبای قرآن است لدی اهل تحقیق اما وقتی رایج نباشد خیال می کنیم این حرفها, حرفهای نوبر است ما دیر به سراغ قرآن رفتیم وگرنه بین تفسیر صافی مرحوم فیض و المیزان که سیصد سال فاصله نمی شد این وسطها هم کتابهایی نوشته شده که یا شاگردان فیض نوشتند که همان حرفهاست با چندتا روایت بیشتر یا روایتها را جمع کردند. متأسفانه این روایاتی هم که جمع کردند با اینکه کلام اهل بیت است و نور است بر اساس این روایات تفسیری هم کار نشده ما مشکل جدّی داریم درباره روایات تفسیری مثل اینکه مشکل جدّی داریم درباره روایات تاریخ و مقتل و اخلاق؛ اینها جایش خالی است الآن شما ببینید از سابق در این اوایل طلبگی به ما می گفتند که اگر کسی بخواهد فتوا بدهد که ناخن گرفتن در روز پنج شنبه مستحب است یا نه یک روایت معتبر می خواهد ما وقتی به آیات می رسیم بدون کمترین دقّت می بینیم تفسیر نورالثقلین چنین روایتی نقل کرده خب برای ناخن گرفتن این روایات را عمل نمی کنند شما در تفسیر آیات می گویید چون نورالثقلین نقل کرده چون تفسیر برهان نقل کرده! این رجال می خواهد درایه می خواهد سند می خواهد بررسی می خواهد بنابراین کتابی که هر دویست سیصد سال در حوزه مطرح می شود همین در می آید اگر روشن بشود معلوم می شود این حرفها حرفهای ابتدایی است حکما طور دیگر می گویند آنها این قدر رشد دارند که به آن علیّ حکیم نزدیک بشوند. در همان روایت نورانی که «إنّی تارک فیکم الثقلین» مگر این نیست که «سبب طرفه بید الله و طرف بأیدیکم تعملون فیه کذا و کذا إلاّ و هو القرآن» (۳) اینکه متواتر است یعنی این قرآن حبلِ متین است یک طرفش دست خداست یک طرفش دست شما بگیرید و بالا بروید اگر قرآن یک حبل متین است خدا آن را آویخت نه انداخت پس یک طرفش دست ماست یک طرفش لدی الله العلیّ الحکیم است آن وقت اگر کسی بخواهد تا آن بالا برود باید پایین را حفظ بکند که اگر ــ معاذ الله ــ مرحله ای از این ظواهر را رها بکند می افتد چون همه اینها مثل پلّه های نردبان است اگر کسی بالا رفت منکر این ظواهر شد همان جا سقوط می کند چون بالأخره این ظواهر پایه آنهاست این ظواهر را این عربی مبین را این قواعد عربی را این ادبیات روایی را این شواهد روایی را اینها را باید حفظ بکند بگیرد بگیرد برود بالا. اینها که از جای دیگر نیامد به ما گفتند (صِرَاطَ الَّذِینَ أَنْعَمْتَ عَلَیْهِمْ) (۴) خیلی

خب (أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ) هم که در سوره «نساء» مشخص شد که (وَمَن يُطِعِ اللّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللّهُ عَلَيْهِم مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ) (۵) یکی از مُنعم علیهم وجود مبارک موسای کلیم است موسای کلیم هم گفت که به من نعمت دادی من هرگز پشتیبان ظالم نیستم (۶) نظام اسلامی هم همین است حرف شهدا این است حرف امام همین است حرف جانبازان همین است منتها حالا اینها به صورت تفسیر نمی گویند مگر ما نباید از ظالم حمایت کرد این حرف روزانه ماست در عبادات ما از جای دیگر که نیامده بر فرض ما نتوانیم این ظالمین و ضالّین و اینها را معنا کنیم می گوییم علمش را به اهلش واگذار می کنیم تا کسی بیاید و بفهمد اما طوری تفسیر نمی کنیم که ـ معاذ الله ـ با حمکت او با علم او با عظمت او با سداد و صلاح او هماهنگ نباشد حداکثر این است که ما این را نمی فهمیم به دیگری ارجاع می دهیم اما یک طور معنا بکنیم که ضالّین ـ معاذ الله ـ مخالف با حکمت و علم موسای کلیم در بیاید (ظَلَمْتُ نَفْسِي) (۷) را طور دیگر معنا بکنیم این مجاز نیستیم یا طبق شواهد می فهمیم و مطابق روایات نظر می دهیم یا اگر نفهمیدیم علمش را به اهلش واگذار می کنیم دیگر نمی گوییم او ضلالت دارد ظلم بنفسه کرده است ـ معاذ الله ـ و امثال ذلک.

۱- (۳۰) . الامالی (شیخ مفید), ص۱۳۵.

۲- (۳۱) . سوره زخرف, آیه ۴.

۳- (۳۲) . الامالی (شیخ مفید), ص۱۳۵.

۴- (۳۳) . سوره فاتحهالکتاب, آیه ۷.

۵- (۳۴) . سوره نساء, آیه ۶۹.

۶- (۳۵) . سوره قصص, آیه ۱۷.

۷- (۳۶) . سوره قصص, آیه ۱۶.

وقتی وجود مبارک موسای کلیم این کار را کرد اوّلین کاری که سَحره کردند این بود که ایمان آوردند به سه اصل؛ ایمان آورند به توحید (آمَنَّا بِرَبِّ الْعَالَمِينَ) ایمان آوردند به وحی و نبوّت (رَبِّ مُوسَى وَهَارُونَ) ایمان آوردند به معاد (آمَنَّا بِرَبِّنَا لِيَغْفِرَ لَنَا خَطَايَانَا) (۱) به اصول سه گانه ایمان آوردند در چنین فضایی آن قدر حق برای اینها روشن شد که هیچ تهدیدی نتوانست اینها را از پا در بیاورد وقتی آنها به اصول سه گانه ایمان آوردند فرعون گفت (آمَنْتُمْ بِهِ قَبْلَ أَنْ آذَنَ لَكُمْ) (۲) این (قَبْلَ أَنْ آذَنَ لَكُمْ) نه یعنی من باید اذن می دادم چرا قبل از اذن, احترام مرا نگه نداشتید یعنی من که اذن نمی دادم این (قَبْلَ أَنْ آذَنَ) یعنی بلا اذن.

اینکه ذات اقدس الهی فرمود: (لَنَفِدَ الْبَحْرُ قَبْلَ أَن تَنفَدَ كَلِمَاتُ رَبِّي) (۳) معنایش این نیست که کلمات الهی تمام می شود ولی دریا زودتر از کلمات الهی تمام می شود چون کلمات الهی تمام شدنی نیست این (قَبْلَ أَن تَنفَدَ) یعنی «مِن دون أن تنفد» یعنی بحر يَنفد و کلمات الله لا تَنفد. حرف فرعون هم از همین قبیل است می گوید قبل از اینکه من اذن بدهم چرا ایمان آوردید یعنی من که اذن نمی دهم نه اینکه می خواستید صبر بکنید من اذن بدهم مگر فرعون اذن می داد؟! پس این (قَبْلَ أَنْ آذَنَ) این است بعد خود وجود مبارک موسای کلیم را متّهم کرده که این معلّم ساحران است (إِنَّهُ لَكَبِيرُكُمُ الَّذِي عَلَّمَكُمُ السِّحْرَ فَلَسَوْفَ تَعْلَمُونَ) می دانید که من چه کار می کنم کارم این است (لَأُقَطِّعَنَّ أَيْدِيَكُمْ وَأَرْجُلَكُم مِنْ خِلاَفٍ) همان کاری که برای محاربین است یعنی دست راست و پای چپ یا دست چپ و پای راست را قطع می کنم و به دار آویزان می کنم مصلوبتان می کنم آنها گفتند (لاَ ضَيْرَ) به نحو نفی جنس, باکی نیست ضرری نیست برای اینکه ما موحّد شدیم (یک) به وحی و نبوّت ایمان آوردیم (دو) به قیامت و معاد اعتقاد داریم (سه) (إِنَّا إِلَى رَبِّنَا مُنقَلِبُونَ) ما سعی می کنیم اوّلین این جزء پیشکسوتان انقلاب باشیم.

ص: ۷۹۹

۱- (۳۷) . سوره طه, آیه ۷۳.

۲- (۳۸) . سوره اعراف, آیه ۱۲۳.

۳- (۳۹) . سوره کهف, آیه ۱۰۹.

می بینید در خیلی از روایات ما در وصف وجود مبارک حضرت امیر(سلام الله علیه) است که او اول کسی است که اسلام آورد (۱) نه اینکه حضرت خدیجه در بین زنها اول بود وجود مبارک حضرت امیر در بین مردها اول بود حضرت امیر اول بود بالقول المطلق این اول یک اوّلیت زمانی نیست که مثلاً در مسجد باز است کسی زودتر می آید خب یک مختصر ثواب بیشتری می برد این طور نیست. اینکه درباره حضرت امیر دارد که «اوّل المسلمین» (۲) است یعنی روزی که تشخیص حق و باطل دشوار بود او تشخیص داد روزی که اسلام آوردن خطر داشت او اسلام آورد روزی که اسلام آوردن محرومیّتهای سیاسی اجتماعی و امثال ذلک داشت او اسلام آورد چنین کسی می شود «اوّل المسلمین» و این می شود کفی بذلک فخرا وگرنه اوّلیت زمانی و تاریخی که شرف آور نیست. ساحران گفتند این کاری که وجود مبارک موسای کلیم کرد بالأخره عالَم گیر خواهد شد خیلیها مسلمان می شوند ولی ما دلمان می خواهد که جزء پیشکسوتان این انقلاب باشیم این کار را هم کردند پس به این سه اصل ایمان آوردند (یک) و خواستند جزء پیشگامان انقلاب اسلامی باشند (دو) چون اینها همه اسلام آوردند. شرح مبسوط این در سوره مبارکه «اعراف» گذشت از آیه ۱۰۳ سوره مبارکه «اعراف» شروع می شود تا ۱۲۵ به بعد که این قسمت دعوت کردن و مناظره کردن و مبارزه کردن و آیات آوردن و سحره را آشنا کردن و ایمان آوردن سحره و تهدید فرعون اینها بیش از بیست آیه است منتها در سوره مبارکه «اعراف» اول کسانی که گفتند این ساحرِ علیم است ملأ بودند (قَالَ المَلأُ مِن قَومِ فِرعونِ إِنَّ هذَا لَسَاحِرٌ عَلِيمٌ) (۳) ولی در سوره «شعراء» که محلّ بحث است اول کسی که گفت این ساحر علیم است خود فرعون است (۴) ظاهراً خود فرعون گفته آنها بعد یاد گرفتند این حرف را زدند اگر در سوره «اعراف» این قول را به ملأ اسناد می دهد و در سوره «شعراء» این قول را به فرعون نسبت می دهد برای اینکه این یک دور باطل است اول فرعون گفته بعد آنها گفتند همین طور دهن به دهن می گشت; اول حرف را خود فرعون زد بعد آنها گفتند. آ نها تعبیر به ساحر کردند که ساحران را بیاورید (۵) اینجا تعبیر به سحّار شده که سحّاران را بیاورید (۶) اینها تفاوت تعبیری سوره مبارکه «اعراف» است با سوره مبارکه «شعراء».

۱- (۴۰) . الامالی (شیخ صدوق), ص۱۵۹; الامالی (شیخ طوسی), ص۵۶۳.

۲- (۴۱) . المناقب (ابن شهر آشوب), ج۲, ص۶.

۳- (۴۲) . سوره اعراف, آیه ۱۰۹.

۴- (۴۳) . سوره شعراء, آیه ۳۴.

۵- (۴۴) . سوره اعراف, آیه ۱۱۲.

۶- (۴۵) . سوره شعراء, آیه ۳۷.

پرسش: ... چند جمله ای بفرمایید که استفاده کنیم و ان شاءالله عمل کنیم.

پاسخ: ما هم التماس دعا داریم همه ما مواظب باشیم بالأخره بعضیها بر اساس جهل بعضیها بر اساس سوء نیّت این جریان عید را که بالأخره صِله رحم است و فضای روشنی برای شهر و کشور است این را می خواهند با چهارشنبه سوری و امثال ذلک بر اساس بی خردی و بی عقلی آلوده کنند ضمن تشکّر از مسئولین که تلاش و کوشش می کنند همه را به عقل و خردمندی دعوت بکنید بالأخره راه دور نیست که ما از کجا شروع بکنیم در درون ما این هست ما باید تلاش و کوشش بکنیم این آینه را شفاف نگه بداریم (یک) بعد بدانیم به کدام سمت نگه بداریم (دو) بقیه حل است این چنین نیست که این صحنه دل یک سنگ خارا و چدن و زغال سنگ باشد این آینه است به تعبیر شیخنا الاستاد مرحوم حکیم الهی قمشه ای که می فرمود «آینه شو» درست است درس و بحث کمک می کند اما این درس و بحث برای گردگیری است نه کینه کسی را نه خلاف را نه طمع چیزی را در دل راه ندهید این را شفاف نگه بدارید و هر روز هم مواظب باشید این را رِین و غبار نگیرد بعد هم این آینه را به طرف قرآن و اهل بیت نگه بداریم اگر این آینه شفاف را کسی به سمتی نگه بدارد خب همان در آن می تابد اگر کسی این جوانش را برای تفریح ببرد باغ وحش خب این آینه را به طرف گرگ و گراز نگه داشته خب همان را نشان می دهد اما اگر به بچه اش بگوید سر بالا کن ستاره ها را شب ببین روز آفتاب را ببین شمس و قمر را ببین خب در این آینه شمس و قمر می تابد ما به کدام سمت رو می کنیم هدف ما هر جا هست همان در آینه می تابد اگر واقعاً هدف ما این است که قرآن را یاد بگیریم (یک) باور کنیم (دو) عمل کنیم (سه) منتشر کنیم (چهار) هدف ما این باشد که احادیث را یاد بگیریم باور کنیم عمل کنیم منتشر کنیم همان طوری که قرآن به سر می گیریم حدیث به سر می گیریم قرآن به دل می گیریم حدیث به دل می گیریم این راحت می شود اگر کسی نتوانست به مقامات آن اوحدیّ برسد بالأخره در همین قم و امثال قم کسانی بودند که ائمه فرمودند: «منّا أهل البیت» اینکه مخصوص به سلمان (1) نیست شما این مضمون «منّا أهل البیت» را ملاحظه فرمایید هم درباره زنها آمده (2) هم درباره مردها آمده (3) درباره برخی بزرگان همین قم هم آمده (4) خب همین حرف را وجود مبارک ولیّ عصر هم امروز هم ممکن است بگوید این شدنی است آن وقت انسان نه بیراهه می رود نه راه کسی را می بندد لذّت هم از همین جا شروع می شود وگرنه دنیا جای لذّت نیست آن که این عالَم را آفرید ما را آفرید قسم خورد که اینجا جای خوشی نیست (لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنسَانَ فِي كَبَدٍ) (5) از خدا راستگوتر چه کسی است (6) ؟! این «لام» هم «لام» قسم است ذات اقدسی الهی قسم خورد اینجا جای راحتی نیست اگر کسی بخواهد راحت باشد معلوم می شود اینجایی نیست دیگر اگر اینجایی نبود راحت است که رزقنا الله و إیّاکم به حقّ قرآن و عترت.

ص: ۸۰۱

۱- (۴۶) . عیون اخبارالرضا, ج۲, ص۶۴.

۲- (۴۷) . ر.ک: الثاقب فی المناقب, ص۲۸۱; «اللهمّ بارک لنا فی فضّتنا».

۳- (۴۸) . رجال الکشی, ص۳۳۲.

۴- (۴۹) . الامالی (شیخ طوسی), ص۴۵ و ۵۲۵; رجال الکشی, ص۲۱۴; ر.ک: الاختصاص (شیخ مفید), ص۲۲۳.

۵- (۵۰) . سوره بلد, آیه ۴.

۶- (۵۱) ۶. سوره□ نساء، آیات۸۷ و۱۲۲.

«و الحمد لله ربّ العالمين»

آیات ۵۲ تا ۶۷ سوره شعراء ۹۱/۰۱/۱۴

.Your browser does not support the audio tag

(وَأَوْحَيْنَا إِلَى مُوسَى أَنْ أَسْرِ بِعِبَادِي إِنَّكُم مُّتَّبَعُونَ (۵۲) فَأَرْسَلَ فِرْعَوْنُ فِي الْمَدَائِنِ حَاشِرِينَ (۵۳) إِنَّ هٰؤُلَاءِ لَشِرْذِمَةٌ قَلِيلُونَ (۵۴) وَإِنَّهُمْ لَنَا لَغَائِظُونَ (۵۵) وَإِنَّا لَجَمِيعٌ حَاذِرُونَ (۵۶) فَأَخْرَجْنَاهُم مِّن جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ (۵۷) وَكُنُوزٍ وَمَقَامٍ كَرِيمٍ (۵۸) كَذٰلِكَ وَأَوْرَثْنَاهَا بَنِي إِسْرَائِيلَ (۵۹) فَأَتْبَعُوهُم مُّشْرِقِينَ (۶۰) فَلَمَّا تَرَاءَى الْجَمْعَانِ قَالَ أَصْحَابُ مُوسَى إِنَّا لَمُدْرَكُونَ (۶۱) قَالَ كَلَّا إِنَّ مَعِيَ رَبِّي سَيَهْدِينِ (۶۲) فَأَوْحَيْنَا إِلَى مُوسَى أَنِ اضْرِب بِّعَصَاكَ الْبَحْرَ فَانفَلَقَ فَكَانَ كُلُّ فِرْقٍ كَالطَّوْدِ الْعَظِيمِ (۶۳) وَأَزْلَفْنَا ثَمَّ الْآخَرِينَ (۶۴) وَأَنجَيْنَا مُوسَى وَمَن مَّعَهُ أَجْمَعِينَ (۶۵) ثُمَّ أَغْرَقْنَا الْآخَرِينَ (۶۶) إِنَّ فِي ذٰلِكَ لَآيَةً وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُم مُّؤْمِنِينَ (۶۷) وَإِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ (۶۸))

بخش دیگری از جریان موسای کلیم(سلام الله علیه) و آل فرعون مطرح شد بعد از آن اتمام حجّت و جریان مناظره معجزه و سِحر و پیروزی معجزه و ایمان آوردن کارشناسان سِحر و اعدام آنها به اشدّ انحای عذاب به وسیله فرعون, ذات اقدس الهی برای نجات بنی اسرائیل از ستم آل فرعون و برای هلاکت آل فرعون یک دستور خاص داد در طیّ این چهارده آیه که به ضمیمه آن دو آیه می شود شانزده آیه که آن دو آیه به منزله ترجیع بند سوره مبارکه «شعراء» است که هشت بار تکرار شده که (إِنَّ فِي ذٰلِكَ لَآيَةً وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُم مُّؤْمِنِينَ وَإِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ) این به استثنای این دو آیه آن چهارده آیه جمعاً عهده دار این قصّه است. مشابه این در سوره مبارکه «طه» گذشت لکن در سوره «طه» از آیه ۷۷ به بعد که این قصّه آمده بعضی از نکاتی که مربوط به این قصّه است و در سوره مبارکه «طه» بیان نشده در سوره «شعراء» بیان شده فرمود ما به وجود مبارک موسای کلیم وحی فرستادیم که بندگان ما را شبانه حرکت بدهد گاهی از همین مؤمنان به موسای کلیم(علیه السلام) تعبیر به بنی اسرائیل دارد گاهی تعبیر به عبادی در این موارد که تعبیر به عبادی دارد یک عنایت خاصّ کلامی هم آن را همراهی می کند چه اینکه خود موسای کلیم(سلام الله علیه) هم فرمود: (أَنْ أَدُّوا إِلَيَّ عِبَادَ اللَّهِ) (۱) من آزادی بندگان خدا را می خواهم حالا آن مسائل رفاهی و مسائل بیت المال و آنها مطلب بعدی است عمده آزادی ملّت مسلمان و موحّد است (أَنْ أَدُّوا إِلَيَّ عِبَادَ اللَّهِ) اینجا هم فرمود: (وَأَوْحَيْنَا إِلَى مُوسَى أَنْ أَسْرِ بِعِبَادِي) اِسرا همان سیر شب است که (سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ) (۲) یعنی شبانه وجود مبارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) را سیر داد فرمود شما هم شبانه بندگان مرا این مؤمنان بنی اسرائیل را سیر بدهید چون عدّه ای هم می خواهند به دنبال شما بیایند شما اگر صبح حرکت کنید حرکت کردنِ شما برخورد می کند با حرکت آنها ولی وقتی شبانه حرکت بکنید یک مقدار جلوتر هستید آنها صبح حرکت می کنند و پشت سر شما می آیند شما می شوید متبوع اینها می شوند تابع ما برای همین یک برنامه ریزی کردیم که شما پیشاپیش باشید و اینها دنبال شما تا در جریان نجات شما و غرق اینها کار هماهنگ باشد (وَأَوْحَيْنَا إِلَى مُوسَى أَنْ أَسْرِ بِعِبَادِي) شما شبانه حرکت کنید به دلیل اینکه (إِنَّكُم مُّتَّبَعُونَ) آنها صبح به دنبال شما حرکت می کنند شما شبانه حرکت بکنید برای اینکه آنها به دنبال شما حرکت کنند (إِنَّكُم مُّتَّبَعُونَ) و این برنامه است برای نجات شما و هلاکت آنها, وقتی وجود مبارک موسای کلیم(سلام الله علیه) دستور داد این بنی اسرائیل شبانه از منزلها بیرون آمدند که به طرف نیل حرکت کنند فرعون هم باخبر شد

و دستگاه اطلاعاتی که داشتند دستور دادند نیروهای نظامی اینها از هر گوشه و کناری حرکت کنند از هر محلّه ای حرکت کنند وارد منطقه خاصی بشوند (فَأَرْسَلَ فِرْعَوْنُ فِی الْمَدَائِنِ) در شهرها چه گروهی را فرستاد (حَاشِرِینَ) عدّه ای را فرستاد که مردم را حرکت بدهند محشور کنند جمع کنند به یک منطقه خاصّی. این فرستاده های فرعون حاشِر بودند هر کدام جامع بودند افراد زیادی از نظامیها را جمع کرده بودند (فَأَرْسَلَ فِرْعَوْنُ فِی الْمَدَائِنِ حَاشِرِینَ) که این حاشرین مردم را جمع کردند و این حاشرین با مردم سه مطلب را با هم گفتگو می کردند یکی اینکه به اینها گفته شد شما بگویید اینها هم باور کردند گفتند که پیروان موسای کلیم(سلام الله علیه) شِرذمه اند یعنی گروه اندکی اند این لباس که پاره می شود قطعه قطعه می شود تکّه تکّه می شود اینها را می گویند شراذِم, شِرذمه یعنی گروه کم این شرذمه که لغتاً به معنای اندک است با وصف قلیل تأکید شده است (لَشِرْذِمَهٌ قَلِیلُونَ) و این جمع مکسّر بسته نشد جمع سالم بسته شد که جمع سالم یکی از اقسام جمع قلّه است پس بنابراین از این گروه به عنوان شِرذمه یاد شده است (اولاً) با وصف قلّت موصوف شده است (ثانیاً) آن وصف قلّت هم با جمع قلّه جمع بسته شده است (ثالثاً) و گفته شد که منظور از این قلیلٌ قلّت کمّی نیست قلّت معنوی است یعنی حقارت و ذلّت و امثال ذلک را به همراه دارد (رابعاً) خود این حاشران و مردمی که به وسیله حاشران جمع شده بودند درباره پیروان وجود مبارک موسای کلیم می گفتند که (إِنَّ هؤُلَاءِ لَشِرْذِمَهٌ قَلِیلُونَ) اینها چند قبیله اند هر کدامشان کم اند چند حزب اند هر کدامشان کم اند یعنی اگر ده قبیله اند هر کدام از این قبیله اندک اند ده گروه و حزب اند همه این گروهها و احزاب اندک اند که قلیل به (قَلِیلُونَ) جمع بسته شد آن وقت درباره خودشان گفتند که اینها ما را به خشم آوردند اینها با اینکه جمعیّت کمی اند و ما جمعیّت زیادی هستیم آنها با اینکه حقیرند ما با اینکه عظیمیم اینها کارهایی می کنند ما را به خشم بیاورند (وَإِنَّهُمْ لَنَا لَغَائِظُونَ) (این یک) (وَإِنَّا لَجَمِیعٌ) ما جمعیّت زیادی داریم پراکنده نیستیم جمیعیم (دو) حاذریم ما هوشمندیم برحذریم از خطر مصونیم آنها این چنین نیستند ما عظیمیم در اثر برحذر بودن از آنها, آنها قلیل اند در اثر ضعف آنها درباره خودشان این اوصاف مثلاً ـ مدح را روا داشتند (وَإِنَّهُمْ لَنَا لَغَائِظُونَ وَإِنَّا لَجَمِیعٌ حَاذِرُونَ) اهل حذر و خردمندی و هوش و پرهیز از خطریم این باور باطل آل فرعون بود.

ص: ۸۰۲

۱- (۱) . سوره دخان, آیه ۱۸.

۲- (۲) . سوره اسراء, آیه ۱.

اما سهم تدبیر الهی این است فرمود وقتی موسای کلیم(سلام الله علیه) حرکت کرد بنی اسرائیل هم یعنی بندگان خدا طبق این تعبیر به دنبال موسای کلیم حرکت کردند خدا فرمود ما آنها را یعنی آل فرعون را از باغها و راغها و منازل مجلّل و ثروت و سرمایه و چشمه سارهایی که داشتند و مُترف و مُسرف بودند از آن منطقه اینها را بیرون کشیدیم آوردیم که به دنبال موسای کلیم و بنی اسرائیل حرکت کنند (فَأَخْرَجْنَاهُم) ما اینها را حرکت دادیم چون می خواهیم به عذاب اَلیم گرفتار کنیم (مِّن جَنَّاتٍ وَعُیُونٍ) اینها در باغها بودند در چشمه ها بودند آبهای فراوانی داشتند خب مصر آب فراوان دارد هم منطقه ای است که بالأخره نیل از آن می گذرد منطقه ای است که سرسبز است کوه دارد باران فراوان دارد (فَأَخْرَجْنَاهُم مِّن جَنَّاتٍ وَعُیُونٍ وَکُنُوزٍ وَمَقَامٍ کَرِیمٍ) آن سرمایه هایی که اینها ذخیره کرده بودند اکتناز کردند از همه آن امکانات رفاهی اینها را بیرون

کشیدیم و این کار را ما نسبت به دیگران هم کردیم که اگر یک وقت یک قدرت محدودی به کسی دادیم و آزمودیم که آنها به درستی عمل نمی کنند (کَذٰلِکَ) این چنین اینها را گرفتار می کنیم در قرآن فرمود ما تبهکاران را بردیم و شما را به جای آنها نشاندیم تا ببینیم چه می کنید (۱) گاهی تعبیر است که (وَسَکَنتُمْ فِی مَسَاکِنِ الَّذِینَ ظَلَمُوا) (۲) این تعلیق حکم بر وصف مشعر به علیّت است یعنی شما به جای ظالمین نشستید اینکه فرمود شما به جای ظالمین نشستید یعنی هشداری است و هوشیار باشید اینجا جای خطر است عدّه ای قبل از شما بودند در اثر ظلم به هلاکت رسیدند شما اکنون به جای آنها نشستید گاهی به صورت متکلّم مع الغیر گاهی به صورت ضمیر غایب گاهی می فرماید: (فَیَنْظُرَ کَیْفَ تَعْمَلُونَ) (۳) گاهی (لِنَنْظُرَ کَیْفَ تَعْمَلُونَ) (۴) یعنی تا خدا ببیند چه می کنید آیا مثل ظالمین کار می کنید که گرفتار سرنوشت آنها بشوید یا مؤمنانه و عادلانه کار می کنید که راحت باشید حَسنه دنیا و آخرت داشته باشید. اینجا هم می فرماید: (کَذٰلِکَ) این کار را می کنیم.

ص: ۸۰۳

۱- (۳) . سوره یونس, آیات ۱۳ و ۱۴.

۲- (۴) . سوره ابراهیم, آیه ۴۵.

۳- (۵) . سوره اعراف, آیه ۱۲۹.

۴- (۶) . سوره یونس, آیه ۱۴.

پرسش:...

پاسخ: برای اینکه کرامت که منظور کرامت معنوی (لَقَدْ کَرَّمْنَا بَنِی آدَمَ) (۱) نیست که نظیر کرامت (ذُقْ إِنَّکَ أَنتَ الْعَزِیزُ الْکَرِیمُ) (۲) است در قیامت به طبقه مُترف مُسرف می گویند تو که در دنیا خود را کریم می پنداشتی اکنون این عذاب را بچش (ذُقْ إِنَّکَ أَنتَ الْعَزِیزُ الْکَرِیمُ) أی بزعمك و بزعم قومك وگرنه کرامت را خدا برای متّقیان می داند که (إِنَّ أَکْرَمَکُمْ عِندَ اللَّهِ أَتْقَاکُمْ) (۳) مدار کرامت, تقواست اگر تقوا نبود انسان گرفتار (إِنْ هُمْ إِلَّا کَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ) (۴) می شود پس یك وقت کرامت واقعی است خب بر اساس (إِنَّ أَکْرَمَکُمْ عِندَ اللَّهِ أَتْقَاکُمْ) تفسیر می شود یك وقت کرامت زعمی است چه اینکه در جهنم به تبهکار می گویند (ذُقْ إِنَّکَ أَنتَ الْعَزِیزُ الْکَرِیمُ) أی العزیز الکریم بزعمك و بزعم قومك. مقام کریم هم مقام دنیایی است نه مقام معنوی.

(کَذٰلِکَ) این کار را کردیم (وَأَوْرَثْنَاهَا بَنِی إِسْرَائِیلَ) ما این جنّات را این عیون را این مقام کریم را این کنوز را به بنی اسرائیل دادیم چون وقتی اینها به هلاکت رسیدند, به عنایت الهی موسای کلیم برگشت به مصر و بنی اسرائیل وارد مصر شدند و این سرزمین در اختیار آنها قرار گرفت شده میراث بنی اسرائیل که فرمود: (وَأَوْرَثْنَاهَا بَنِی إِسْرَائِیلَ) در بخشهای دیگر هم قبلاً گذشت که (وَأَوْرَثْنَا) بنی اسرائیل را (مَشَارِقَ الْأَرْضِ وَمَغَارِبَهَا) (۵) بعد از آن آوارگی مشرق و مغرب آن منطقه در اختیار بنی اسرائیل قرار گرفت. وقتی وجود مبارك موسای کلیم اینها را شبانه حرکت داد صبح فرعون و آل فرعون حرکت کردند (فَأَتْبَعُوهُم مُّشْرِقِینَ) همین که مُشرق شدند داخل در شروق شمس شدند داخل در طلوع آفتاب شدند مطلع الشمس شد اینها حرکت کردند خب پس وجود مبارك موسی اِسرا داشت یعنی سیر شبانه داشت و فرعون و آل فرعون اِشراق داشتند یعنی وقتی وارد در طلوع آفتاب شدند حرکت کردند (فَأَتْبَعُوهُم مُّشْرِقِینَ) در حالی که وارد در شروق شمس شدند یعنی طلوع آفتاب, از آن وقت به دنبال موسی حرکت کردند که فاصله محفوظ باشد. وجود مبارك موسای کلیم طبق دستور الهی با قومش حرکت کردند به طرف نیل آمدند و فرعونیان هم پشت سر اینها, اینها از دور یکدیگر را دیدند وقتی که دیدند بنی اسرائیل به وجود مبارك موسای کلیم گفتند اینها پشت سر ما, ما را دارند تعقیب می کنند با این ارتش جرّاری که فرعون دارد ما را دستگیر می کنند به ما می رسند (فَلَمَّا تَرَاءَی الْجَمْعَانِ) وقتی صبح اینها حرکت کردند از دور بنی اسرائیل, آل فرعون را دیدند آن نِبطیها این قِبطیها را دیدند همین بنی اسرائیل به وجود مبارك موسای کلیم عرض کردند اینها می آیند پشت سر ما, ما را تعقیب می کنند می گیرند (فَلَمَّا تَرَاءَی الْجَمْعَانِ) یعنی این دو گروه یکدیگر را دیدند (قَالَ أَصْحَابُ مُوسَی إِنَّا لَمُدْرَکُونَ) ما را می گیرند اِدراك می کنند به ما می رسند. در چنین حالتی به وجود مبارك موسای کلیم اعتراض کردند که جلو که خطر هست پشت سر هم که ارتش جرّار فرعون است اینجا جای مناسبی نبود که ما آمدیم ما قبل از شما در زحمت بودیم الآن هم در زحمتیم در سوره مبارکه «اعراف» گوشه ای از این اعتراض گذشت که آنها در سوره «اعراف» آیه ۱۲۹ به این صورت به موسای کلیم عرض کردند (قَالُوا أُوذِینَا مِنْ قَبْلِ أَنْ تَأْتِیَنَا وَمِنْ بَعْدِ مَا جِئْتَنَا) قبل از آمدن شما سخن از (یُذَبِّحُونَ أَبْنَاءَکُمْ وَیَسْتَحْیُونَ نِسَاءَکُمْ) (۶) و اینها بود بعد هم که در این خطر قرار گرفتیم راه علاج نیست شما اصرار دارید که ما حرکت کنیم بیاییم در برابر آل فرعون بایستیم باید یك جای مناسبی ما را می بردی اینجا که جلو خطر غرق است و پشت سر هم که ارتش جرّار فرعون اینجا جای مناسبی نبود مثلاً (قَالَ أَصْحَابُ مُوسَی إِنَّا لَمُدْرَکُونَ) ما کم کم گرفتار اینها می شویم اینها ما را دستگیر می کنند لکن وجود مبارك موسای کلیم با ضرس قاطع فرمود: (کَلَّا) چه حرفی است می زنید چرا

برای اینکه (إِنَّ مَعِيَ رَبِّي سَيَهْدِينِ) خدای من به من دستور داد که این راه را بروم به طرف دریا حرکت کنم خب او هدایت می کند اگر بنا شد که راه دریایی را طی کنیم دریا را برای ما آرام می کند, برگردیم با اینها مبارزه بکنیم ما را پیروز می کند بنابراین ما نگران نیستیم این ایمان قطعی رسول خداست که در بین دو خطر احساس امنیّت و آرامش می کند آن هم با جمله اسمیه آن هم با تأکید «إنّ» (إِنَّ مَعِيَ رَبِّي سَيَهْدِينِ) خب (كَلَّا إِنَّ مَعِيَ رَبِّي سَيَهْدِينِ) در چنین حالی ذات اقدس الهی می فرماید ما به موسای کلیم وحی فرستادیم (فَأَوْحَيْنَا إِلَى مُوسَى أَنِ اضْرِب بِّعَصَاكَ الْبَحْرَ) در جریان سوره مبارکه «طه» آنجا آیه ۷۷ سخن از اینکه آل فرعون صبح حرکت می کنند به شما می رسند نبود آنجا آیه ۷۷ به این صورت بود که (وَلَقَدْ أَوْحَيْنَا إِلَى مُوسَى أَنْ أَسْرِ بِعِبَادِي فَاضْرِبْ لَهُمْ طَرِيقاً فِي الْبَحْرِ يَبَساً لَّا تَخَافُ دَرَكاً وَلَا تَخْشَى) ما به موسای کلیم این نکته را گفتیم که شما عصا را به دریا بزن نه از دریا خطری به شما می رسد نه از صحرا, نه از ارتش آسیبی نه از دریای توفنده (لَّا تَخَافُ دَرَكاً وَلَا تَخْشَى) آنها هم به شما نمی رسند دریا هم برای شما رام می شود مثل جادّه خاکی این تعبیر در سوره مبارکه «طه» گذشت در این سوره «شعراء» که محلّ بحث است تعبیر این است (فَأَوْحَيْنَا إِلَى مُوسَى أَنِ اضْرِب بِّعَصَاكَ الْبَحْرَ) وقتی که وجود مبارک موسی به فرمان الهی این عصا را به دریا زد دریا شکافته شد آبهای نیامده که نیامد آبهای رفته هم که رفت این عصا را که حضرت به دریا زدند یک سدّ آبی فراهم شده این آبها همین طور روی هم, روی هم, روی هم ماند به صورت یک سدّ آبی درآمده وسطش هم جادّه خشک شد اینها حرکت می کردند می رفتند در تعبیرات قرآن این است که (فَاضْرِبْ لَهُمْ طَرِيقاً فِي الْبَحْرِ يَبَساً) (۷) نه اینکه قدری آب بود که اینها ناچار می شدند نظیر رودخانه های ضعیف قدری پاورچین حرکت کنند و پای آنها تر بشود این طور نبود یک طریق یَبس یک جادّه خشک در دریا پیدا شده اینها به طور عادی مثل روی زمین حرکت کردند که عمده یَبس بودن است در اینجا فرمود: (فَانفَلَقَ فَكَانَ كُلُّ فِرْقٍ كَالطَّوْدِ الْعَظِيمِ) برای اینکه اینها زود بگذرند چندین راه فراهم شده چندین سدّ آبی فراهم شده چندین کوچه فراهم شده هر کدام از این قبیله از یک کوچه از یک راه می گذشتند که زودتر به مقصد برسند (فَكَانَ كُلُّ فِرْقٍ كَالطَّوْدِ الْعَظِيمِ) دریا هر قسمتش مثل یک کوه عظیم شده بود طُود یعنی کوه, عظیم هم که اشاره به عظمت آن است بین این دو سد این کوچه خشکی بود که بنی اسرائیل از آنجا حرکت می کردند بعد فرمود: (وَأَزْلَفْنَا ثَمَّ الْآخَرِينَ) آل فرعون که به دنبال موسویان آمده بودند اینها را جلوتر آوردیم زُلفی یعنی نزدیکی «أخصّهم زلفه لدیک» (۸) زُلفیٰ یعنی قُرب (أُزْلِفَتِ الْجَنَّةُ لِلْمُتَّقِينَ) (۹) یعنی نزدیک شد آماده شد (أَزْلَفْنَا) یعنی نزدیک کردیم. بنی اسرائیل که جلو می رفتند آل فرعون را ما نزدیک کردیم که اینها هم فکر می کردند که جادّه خشک برای اینها هم جادّه خشک است اینها هم وارد همین کوچه های خشکی و مسیر خشک این دریا شدند وقتی (أَزْلَفْنَا ثَمَّ الْآخَرِينَ) یعنی در آنجا ما این آل فرعون را که گروه دیگرند اینها را نزدیک بنی اسرائیل کردیم و هر دو وارد این کوچه های خشک دریایی شدند فاصله کم بود همین که بنی اسرائیل آخرین فردشان از این کوچه و جادّه خاکی بیرون رفت به ساحل رسید (فَغَشِيَهُم مِنَ الْيَمِّ مَا غَشِيَهُمْ) (۱۰) به این امواج آب این طودها به این سدهای آبی دستور داده شد به هم بریزند آن وقت همه اینها را غرق کردند فرمود: (وَأَزْلَفْنَا ثَمَّ الْآخَرِينَ ۞ وَأَنجَيْنَا مُوسَى وَمَن مَّعَهُ أَجْمَعِينَ) همه بنی اسرائیل را ما نجات دادیم هیچ کدام از اینها غرق نشدند (ثُمَّ أَغْرَقْنَا الْآخَرِينَ) همین که بنی اسرائیل از این جادّه های خاکی به ساحل رسیدند همه این گروههایی که جزء ارتش فرعون بودند را غرق کردیم تا اینجا چهارده آیه است که مجموعاً این قصّه را بیان می کند بعد می فرماید: (إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُم مُّؤْمِنِينَ ۞ وَإِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ) بعد از هر جریانی این دو آیه را ذکر می کند این دو آیه تقریباً هشت بار در سوره مبارکه «شعراء» تکرار شده است یعنی در هر موردی که یکی از این قصص و داستانها را نقل می کند می فرماید اینها آیه الهی اند لکن کسانی که این آیه الهی را ببینند و باور کنند کم اند (إِنَّ فِي ذَلِكَ

لَآيَةً وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُم مُؤْمِنِينَ وَإِنَّ رَبَّکَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ) اين شرح كوتاهى بود مربوط به اين چهارده آيه.

۱- (۷) . سوره اسراء, آيه ۷۰.

۲- (۸) . سوره دخان, آيه ۴۹.

۳- (۹) . سوره حجرات, آيه ۱۳.

۴- (۱۰) . سوره فرقان, آيه ۴۴.

۵- (۱۱) . سوره اعراف, آيه ۱۳۷.

۶- (۱۲) . سوره بقره, آيه ۴۹; سوره ابراهيم, آيه ۶.

۷- (۱۳) . سوره طه, آيه ۷۷.

۸- (۱۴) . مصباح المتهجّد, ص ۸۵۰.

۹- (۱۵) . سوره شعراء, آيه ۹۰; سوره ق, آيه ۳۱.

۱۰- (۱۶) . سوره طه, آيه ۷۸.

اما سؤالهایی که مربوط به قبل از تعطیلات این ایام بود آنها بخشی از آن سؤالات با جوابهای قبلی قابل حل است و اگر سؤالی بی جواب مانده حالاـ ان شاءالله در طیّ مطالب بعدی مطرح می شود اما یک نکته هست و آن این است که این صراط مستقیمی که دین ما را به صراط مستقیم دعوت می کند که کارِ خدا هم بر صراط مستقیم است (إِنَّ رَبِّی عَلَی صِرَاطٍ مُسْتَقِیمٍ) (۱) یا انبیا و اولیا(علیهم السلام) صراط مستقیم اند مخصوصاً وجود مبارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) (عَلَی صِرَاطٍ مُسْتَقِیمٍ) است که (إِنَّکَ عَلَی صِرَاطٍ مُسْتَقِیمٍ) (۲) منظور از صراط مستقیم آن راه عمودی یا افقیِ یک جانبه نیست نظیر خطّ مستقیم نیست که خطّ منحنی و دایره را صراط مستقیم نگویند, آنچه از روایات و همچنین از آیات برمی آید این است که این دو قوس است انسان از همان قوس نزول شروع می کند تا دوباره برگردد با قوس صعود به لقاءالله برسد درباره وجود مبارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) هست که حضرت «أوّل ما خَلق» (۳) است بعد وارد عالَم طبیعت می شوند بعد از عالم طبیعت به عالم برزخ و عالم معاد و (إِنَّکَ کَادِحٌ إِلَی رَبِّکَ کَدْحاً فَمُلاَقِیهِ) (۴) اینکه دو سرِ خطّ حلقه هستی ذکر شده است که

دو سرِ خطّ حلقه هستی

به حقیقت به هم تو پیوستی (۵) این دایره است همین دایره, صراط مستقیم است ما یک خطّ مستقیم داریم یک صراط مستقیم, خطّ مستقیم یک بُعدی است حالا یا افقی است یا عمودی است مستقیم است دیگر انحنا در آن نیست اما فیض خدا که بر صراط مستقیم است معنایش این نیست که خطّ مستقیم است به صورت افقی یا عمودی[بلکه] معنایش این است که نه اختلاف در آن هست نه تخلّف ؛ صراط مستقیم آن است که اجزای آن با هم هماهنگ باشند اختلاف نداشته باشند تخلّف هم نباشد که بعضی از جاها بسته باشد راه بُریده باشد.

ص: ۸۰۵

۱- (۱۷) . سوره هود, آیه ۵۶.

۲- (۱۸) . سوره زخرف, آیه ۴۳.

۳- (۱۹) . بحارالأنوار, ج۱۵, ص۲۴.

۴- (۲۰) . سوره انشقاق, آیه ۶.

۵- (۲۱) . مثنوی جام جم, اوحدی مراغه ای.

فرق اختلاف و تخلّف این است که در اختلاف همه این اجزاء وجود دارنـد ولی ناهماهنگ اند در تخلّف این است که بعضـی از جاها بریده است اصـلاً راه نیست فیض خدا که از قوس نزول شروع می شود تا به قوس صعود نه اختلافی در این فیض است نه تخلّف، اگر (إِنَّ رَبِّی عَلَی صِرَاطٍ مُسْتَقِیم) (۱) گفته شـد کار خـدا بر صـراط مسـتقیم است یعنی کار خـدا هیچ جا تخلّف نـدارد که ترک بشود قطع فیض بشود (این یکً) اختلاف هم نـدارد که ناهماهنگ باشـد (دو) صـراط مسـتقیم آن است که نه تخلّف پـذیر باشد نه اختلاف پذیر و فیض خدا این چنین است اسـفار چهارگانه این چنین است قوس صـعود و نزول این چنین است.

در بیانـات نـورانی حضـرت امیر(سـلام الله علیه) که فرمود: «إِنَّ قَوْلَنَا (إِنَّا لِلَّهِ) (۲) إِقْرَارٌ عَلَی أَنْفُسِنَا بِالْمُلْکِ وَ قولنـا (وَإِنَّا إِلَیْهِ رَاجِعُونَ) (۳) إِقَرارٌ عَلی أَنْفُسِنَا بِالْهُلْکِ» (۴) ناظر به همین است؛ ما که می گوییم (إِنَّا لِلَّهِ) یعنی این فیض و فوز از ذات اقدس الهی است وقتی می گوییم (إِنَّا إِلَیْهِ رَاجِعُونَ) یعنی نشـئه دنیایی ما به هلاکت می رسـد بعـد ما به طرف ذات اقدس الهی برمی گردیم که «إِنَّ قَوْلَنَا (إِنَّا لِلَّهِ) إِقْرَارٌ عَلَی أَنْفُسِنَا بِالْمُلْکِ وَ قولنا (وَإِنَّا إِلَیْهِ رَاجِعُونَ) إِقرارٌ عَلی أَنْفُسِنَا بِالْهُلْکِ».

فتحصّل معنای صـراط مسـتقیم غیر از خطّ مسـتقیم است این دو قوس صـعود و نزول یا اسفار چهارگانه چون واجد خصوصیّت صراط مستقیم اند که نه اختلاف در آنهاست و نه تخلّف می گویند خدای سبحان فیضش بر صراط مستقیم است.

۱- (۲۲) . سوره هود, آیه ۵۶.

۲- (۲۳) . سوره بقره, آیه ۱۵۶.

۳- (۲۴) . سوره بقره, آیه ۱۵۶.

۴- (۲۵) . نهج البلاغه, حکمت ۹۹.

«و الحمد لله ربّ العالمین»

آیات ۵۲ تا ۶۸ سوره شعراء ۹۱/۰۱/۱۵

.Your browser does not support the audio tag

(وَأَوْحَيْنَا إِلَى مُوسَى أَنْ أَسْرِ بِعِبَادِي إِنَّكُم مُّتَّبَعُونَ (۵۲) فَأَرْسَلَ فِرْعَوْنُ فِي الْمَدَائِنِ حَاشِرِينَ (۵۳) إِنَّ هَؤُلَاءِ لَشِرْذِمَةٌ قَلِيلُونَ (۵۴) وَإِنَّهُمْ لَنَا لَغَائِظُونَ (۵۵) وَإِنَّا لَجَمِيعٌ حَاذِرُونَ (۵۶) فَأَخْرَجْنَاهُم مِّن جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ (۵۷) وَكُنُوزٍ وَمَقَامٍ كَرِيمٍ (۵۸) كَذَلِكَ وَأَوْرَثْنَاهَا بَنِي إِسْرَائِيلَ (۵۹) فَأَتْبَعُوهُم مُّشْرِقِينَ (۶۰) فَلَمَّا تَرَاءَى الْجَمْعَانِ قَالَ أَصْحَابُ مُوسَى إِنَّا لَمُدْرَكُونَ (۶۱) قَالَ كَلَّا إِنَّ مَعِيَ رَبِّي سَيَهْدِينِ (۶۲) فَأَوْحَيْنَا إِلَى مُوسَى أَنِ اضْرِب بِّعَصَاكَ الْبَحْرَ فَانفَلَقَ فَكَانَ كُلُّ فِرْقٍ كَالطَّوْدِ الْعَظِيمِ (۶۳) وَأَزْلَفْنَا ثَمَّ الْآخَرِينَ (۶۴) وَأَنجَيْنَا مُوسَى وَمَن مَّعَهُ أَجْمَعِينَ (۶۵) ثُمَّ أَغْرَقْنَا الْآخَرِينَ (۶۶) إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُم مُّؤْمِنِينَ (۶۷) وَإِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ (۶۸))

جریان موسای کلیم(سلام الله علیه) و فرعون در بخشهای متعدد قرآن کریم آمده آنجایی که جریان متصل است عطف یک جریان بر جریان دیگر با «فاء» است آنجا که جریان منفصل است گاهی با «ثمّ» عطف می شود گاهی با «واو» که برای مطلق جمع است بین جریان مناظره علمی وجود مبارک موسای کلیم با سحره ـ که تحدّی کرد و آنها خواستند مماثل بیاورند و شکست خوردند ـ و جریان خروج از مصر خیلی فاصله است لذا در سوره مبارکه «طه» با «واو» عطف کردند (۱) نه با «فاء». در اینجا هم بین جریان حرکت موسای کلیم (سلام الله علیه) و بنی اسرائیل از مصر و جریان مناظره با سحره با «واو» عطف شده است نه با «فاء» که فرمود: (وَأَوْحَيْنَا) آن قصه ای که در سوره مبارکه «اعراف» بود نشان می دهد که بین جریان مناظره وجود مبارک موسی (علیه السلام) با سحره فرعون و این جریان خروج حضرت خیلی فاصله بود برای اینکه بعد از اینکه فرمود در سوره مبارکه «اعراف» (وَجَاءَ السَّحَرَةُ فِرْعَوْنَ قَالُوا إِنَّ لَنَا لَأَجْراً إِنْ كُنَّا نَحْنُ الْغالِبِينَ) (۲) این صحنه را مبسوطاً در سوره مبارکه «اعراف» نقل می کند بعد جریان عذابهای گوناگونی که رود نیل برای بنی اسرائیل آب گوارا بود برای فرعون خون بود آن ضفادع و آن دم و امثال ذلک که آیات متعددی بوند این وسط واقع شده است؛ آیه ۱۳۳ سوره «اعراف» این است: (فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمُ الطُّوفَانَ وَالْجَرَادَ وَالْقُمَّلَ وَالضَّفَادِعَ وَالدَّمَ آيَاتٍ مُفَصَّلَاتٍ فَاسْتَكْبَرُوا وَكَانُوا قَوْماً مُجْرِمِينَ) بین جریان مناظره و جریان خروج موسای کلیم (علیه السلام) و بنی اسرائیل از مصر، این جریان آیات بیّن اتفاق افتاد که طوفان بود جراد و آن ملخها مزرعه اینها را از بین می بردند قمّل دامنگیر اینها شد ضفادع دامنگیر شد این وسط بود لذا در جریان خروج وجود مبارک موسای کلیم از مصر با بنی اسرائیل و جریان مناظره با سحره چون خیلی فاصله بود فرمود: (وَأَوْحَيْنَا) امّا آنجا که جریان پشت سر هم هست با «فاء» عطف می کند.

ص: ۸۰۷

۱- (۱) . سوره طه, آیه ۷۷.

۲- (۲) . سوره اعراف, آیه ۱۱۳.

مطلب بعدی آن است که در بحثهای قبل گذشت که وحی الهی گاهی به آن بخش اندیشه انسان کامل است گاهی به آن

بخش انگیزه همه ما از این دو بخش برخورداریم با یک بخش می فهمیم که مسئله تصور تصدیق و جزم و قطع و ظن و شک برای این بخش است. در بخش دیگر تصمیم می گیریم که اراده و عزم و نیّت و اخلاص در آن بخش است اینها با اینکه پیوند عمیق دارند ولی در تحلیل نهایی هر کدام متولی کار خودش است مثل اینکه چشم و گوش متولّی دیدن و شنیدن هستند دست و پا متولی حرکت کردن هستند. در نوبتهای قبل داشتیم که اگر دست و پای کسی بسته باشد و چشم و گوشش باز باشد این خطر را می فهمد ولی قدرت فرار ندارد عالم بی عمل مشکل علمی ندارد یعنی کاملاً آیات را می فهمد روایات را می فهمد حلال و حرام را می فهمد امّا آن بخش تصمیم و عمل و اراده در اثر اینکه نتوانست در جهاد نفس موفق بشود [ناتوان است] طبق بیان نورانی حضرت امیر (سلام الله علیه) فرمود: «کم مِن عقل اسیر تحت هوی امیر» (۱) این عقل اسیر است یعنی این نیروی اراده که باید تصمیم بگیرد و کار بکند این زنجیری است لذا عالماً عامداً خلاف می کند معصیت می کند.

ما یک بخش اندیشه داریم که مرزش کاملاً جداست یک بخش انگیزه داریم که اراده و نیّت مربوط به آن است که بخشش جداست. وحی الهی گاهی مربوط به علم است که حکمی را اِخبار غیبی را جریانی را ذات اقدس الهی به یکی از انسانهای کامل انبیا ائمّه (علیهم السلام) وحی می فرستد گاهی هم متوجّه بخش عملی اوست تصمیم را در قلب او القا می کند اراده را اخلاص را در قلب او القا می کند البته همه اینها حکیمانه است و حساب شده است. اینکه فرمود ما به مادر موسی وحی فرستادیم که این کودک را در صندوقچه بگذار و او را بینداز به دریا این وحی فعل است نه وحی حکم. بارزترین آیه ای که وحی فعل را می فهماند همان آیه (وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ) (۲) است در آن آیه فرمود ما تصمیم را فعل را اراده را در قلب اینها القا می کنیم گاهی به انسان علمی یاد می دهد گاهی عمل را و اراده عملی را در قلب انسان ایجاد می کند؛ درباره مادر موسی این چنین بود او وحی علمی نبود وحی فعل بود اینجا هم درباره موسای کلیم (سلام الله علیه) دوتا وحی دارد یک وحی علمی دارد یک وحی عملی؛ وحی عملی اش این است که شما شبانه حرکت کنید وجود مبارک موسی در قلبش این وحی را یافت که خدای سبحان این اراده را در دل او ایجاد کرده این شبانه تصمیم گرفته حرکت کند یک وحی علمی هم به آن حضرت فرستاد فرمود شما که حرکت کردید درباریان فرعون با آن ارتشی که دارند به دنبال شما راه می افتند (إِنَّكُم مُّتَّبَعُونَ)؛ این (إِنَّكُم مُّتَّبَعُونَ) وحی علمی است. بنابراین اینکه در آیه ۵۲ درباره موسای کلیم فرمود: (وَأَوْحَيْنَا إِلَى مُوسَى أَنْ أَسْرِ) این وحی فعل است (إِنَّكُم مُّتَّبَعُونَ) وحی علم است یعنی به موسای کلیم (سلام الله علیه) دوتا فیض رساند یکی بخش عملی که اراده و تصمیم به عهده آن است که ما در بخش عملی او تصرّف کردیم به او گفتیم تصمیم بگیر برای حرکت شبانه یکی هم وحی علمی است که به او گفتیم شما که حرکت کردید آل فرعون به دنبال شما می آیند و حرکت می کنند خب وجود مبارک انسان کامل هم کاملاً احساس می کند که این انگیزه و این اراده به وحی الهی در قلبش حاصل شده است همان طوری که علم غیب را احساس می کنند که علمی را خدا به وسیله فرشته یا بلاواسطه در قلب اینها القا می کند (وَأَوْحَيْنَا إِلَى مُوسَى أَنْ أَسْرِ بِعِبَادِي) چرا؟ برای اینکه (إِنَّكُم مُّتَّبَعُونَ).

۱- (۳) . نهج البلاغه, حکمت ۲۱۱.

۲- (۴) . سوره انبیاء, آیه ۷۳.

مطلب بعدی آن است که فرعون عدّه ای را به عنوان جمع کردن ارتش فرستاده یک بخش برای این است که معلوم بشود اینها کدام طرف حرکت کردند هیچ احتمال نمی دادند که اینها به طرف دریای احمر حرکت کنند مستحضرید که رود نیل رود بزرگی است که البته قابل کشتیرانی است منظور موسی(علیه السلام) و همراهان موسی این نبود که اینها از نیل بگذرند چون هر دو طرف نیل در تحت سلطه فرعون بود اینها خواستند از بحر احمر همان دریای قلزم بگذرند چون خواستند از دریای احمر بگذرند تعبیر به مشرقین می تواند دو معنا را به ذهن بیاورد یکی همان که در بحث دیروز گذشت (فَأَتْبَعُوهُم مُّشْرِقِينَ) یعنی صبح که شد آل فرعون به دنبال اینها راه افتادند تا اینها را دستگیر کنند این مُشرِق یعنی «دخل فی شروق الشمس» یا نه مُشرِق یعنی کسی که به طرف شرق حرکت می کند موسای کلیم (سلام الله علیه) و همراهان ایشان از دریای قلزم از بحر احمر گذشتند به شرق رسیدند چون دریای احمر در شرق مصر است و صحرای شام و بخش اردن و اینها هم در شمال شرقی مصر است به این معنا مشرقین یعنی به طرف شرق حرکت کردند و هیچ احتمال نمی دادند که موسای کلیم (سلام الله علیه) با همراهانشان بیایند کنار دریای قلزم برای اینکه آنجا جا برای نجات و فرار نبود.

اینکه فرمود: (فَأَرْسَلَ فِرْعَوْنُ فِي الْمَدَائِنِ حَاشِرِينَ) برای اینکه معلوم بشود راهشان کدام طرف است که حرکت کنند بعد (إِنَّ هؤُلاَءِ لَشِرْذِمَةٌ قَلِيلُونَ * وَإِنَّهُمْ لَنَا لَغَائِظُونَ) که این در بحث دیروز روشن شد امّا (وَإِنَّا لَجَمِيعٌ حَاذِرُونَ) این ناظر به هوش سیاسی خودشان و پیروان خودشان و مسئولان خودشان است که ما یک انسان خردمدار و تیزهوش هستیم بالأخره هم می فهمیم اینها کجا رفتند هم می توانیم اینها را بازداشت کنیم و وجود مبارک موسای کلیم از همان اوّل فرمود این بنی اسرائیل را آزاد کن که ما برویم به جایی که تحت سلطه تو نباشیم. خب این (إِنَّا لَجَمِيعٌ حَاذِرُونَ) ما مردم تیزهوش هستیم از خطر برحذریم از اینکه کسی بخواهد علیه ما توطئه کند برحذریم این خودش و درباریانش و همه پیروانش را شامل می شود.

عمده این اشکال است فرمود: (فَأَخْرَجْنَاهُم مِّن جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ) خب خدای سبحان همان طوری که یک وحی هدایتی علمی و عملی خاص نسبت به اولیا دارد یک القائات زیانبار هم نسبت به دشمنان دارد حالا آنکه خدای سبحان یک القای زیانباری به دشمنان دارد به وسیله هر نیرویی که باشد صادق است چون مبدأ اصلیش خداست فرمود ما به اینها دستور دادیم از این باغها و گلستانها و بوستانها که تهیه کردید از اینجا فاصله بگیرید ما اینها را بیرون کردیم در حالی که اینها خودشان تصمیم گرفتند معلوم می شود که آن خدای سبحان قلب موسای کلیم را در مسیر هدایت با اراده تأمین کرد قلب فرعون و فرعونیان را در مسیر سقوط و هلاکت هدایت کرده است.

پرسش: حاج آقا ممکن است حاشرین همان بلعم باعورا را ... و از جنت و نعیم مثلا اسم اعظم اینها را خارج کردند؟

پاسخ: ممکن است حالا با عناوین مختلف ولی سیاق آیات این است که تمام نیروها را اینها جمع کردند یک عدّه که رفتند حاشر بودند یعنی جامع بودند آن محشورها نیروهای نظامی بودند آن نیروهای نظامی را یک عدّه به عنوان حاشر و جامع رفتند از گوشه کنار مملکت آوردند تا با فشار، بنی اسرائیل را در مصر نگه بدارند. خب (فَأَخْرَجْنَاهُم مِّن جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ وَكُنُوزٍ وَمَقَامٍ كَرِيمٍ كَذٰلِكَ وَأَوْرَثْنَاهَا بَنِي إِسْرَائِيلَ) تمام این پیچیدگیها در این جمله است فرمود ما فرعون و فرعونیان را از این تشکیلات سلطنتی بیرون آوردیم از آن باغ و راغ و کاخ بیرون آوردیم اینها را به هلاکت رساندیم و این سرزمین مصر را به بنی اسرائیل ارث دادیم آیا این بنی اسرائیل دوباره از بحر احمر برگشتند آمدند وارد مصر شدند چه وقت آمدند چطور شد آمدند. اگر آیه محل بحث نظیر آیه سوره مبارکه «دخان» بود که اینجا مشکلی نداشت. در سوره مبارکه «دخان» بعد از جریان هلاکت فرمود ما این سرزمین را به عده ای ارث دادیم؛ آیه ۲۴ به بعد سوره مبارکه «دخان» این است: (وَاتْرُكِ الْبَحْرَ رَهْواً) این دریا زیر دست شما نرم است به صورت عادی از این می گذرید (إِنَّهُمْ جُندٌ مُّغْرَقُونَ) شما به آسانی از دریای احمر می گذرید اینها غرق می شوند بعد فرمود: (كَمْ تَرَكُوا مِن جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ وَزُرُوعٍ وَمَقَامٍ كَرِيمٍ وَنَعْمَةٍ كَانُوا فِيهَا فَاكِهِينَ كَذٰلِكَ وَأَوْرَثْنَاهَا قَوْماً آخَرِينَ) خب این چیز شفاف روشنی است محذوری ندارد یعنی آل فرعون اینها به هلاکت رفتند ما همه این امکانات را به یک عدّه دیگر ارث دادیم خب (إِنَّ الْأَرْضَ لِلّٰهِ يُورِثُهَا مَنْ يَشَاءُ) (۱) این مشکلی ندارد چون قوم آخرین معلوم نیست چه کسانی هستند امّا آیه محل بحث سوال برانگیز است آیا بنی اسرائیل دوباره از سرزمین سینا یا از شام یا از فلسطین و امثال ذلک برگشتند آمدند مصر [و] مالک آن امکانات شدند یا نه اگر خواستند برگردند یقیناً با معجزه برنگشتند آنجا جای کشتیرانی بود دریای قلزم بحر احمر همان کشتیرانی بود که در سوره مبارکه «کهف» بحثش گذشت وجود مبارک موسی و خضر (سلام الله علیهما) که خواستند به آن مجمع البحرین برسند و سوار کشتی شدند و وجود مبارک خضر (سلام الله علیه) کشتی را سوراخ کرد بعد فرمود: (و كانَ وراءَهُم مَلِكٌ يَأخُذُ كُلَّ سَفينَةٍ غَصبا) (۲) معلوم می شود این بحر قلزم جای کشتیرانی بود به صورت عادی، عدّه ای کارگرهای این کشتی بودند یک عدّه از راه کشتی که وسیله نقلیه بود تغذیه می کردند که فرمود: (أَمَّا السَّفِينَةُ فَكَانَتْ لِمَسَاكِينَ يَعْمَلُونَ فِي الْبَحْرِ فَأَرَدتُّ أَنْ أَعِيبَهَا) (۳) همان طور که کسی یک اتوبوس دارد کرایه می دهد یک تاکسی دارد کرایه می دهد اینها هم یک کشتی داشتند کرایه می دادند و از همین راه ارتزاق می کردند کشتیرانی در بحر قلزم یک امر رایجی بوده است وجود مبارک موسی و خضر (سلام الله علیهما) هم سوار این کشتی شدند از بحر قلزم گذشتند نه از رود نیل، پس رواج داشت جریان کشتیرانی در بحر قلزم اینکه بنی اسرائیل دوباره به مصر آمده باشند [یا نه] باید شما آقایان تحقیق کنید این مربوط به کشتیرانی و اینهاست اینها هم

بخشهای مانده تفسیر است که شما یکی از شما بزرگواران می توانید پایان نامه تحصیلاتیتان را در همین زمینه بنویسید و این سهم تعیین کننده دارد، بالأخره این بنی اسرائیل در این خاورمیانه چه جایگاهی داشته اند اینها اصلاً مالک فلسطین و غزّه بودند یا اینها مثل مسلمانهایی که اهل فلسطین و غزّه اند آنجا بودند منتها اینها اسلام نیاوردند دیگران اسلام آوردند نمی شود گفت که شما را باید از این سرزمین بیرون بکینم بارها مثال زده می شد مثل اینکه زرتشتیها دیگر حق ندارند به ما بگویند شما از ایران بیرون بروید خب ما هم در این سرزمین بودیم هزارها سال قبل پدران ما اهل تشخیص بودند اسلام را با ولایت پذیرفتند ما شدیم شیعه اهل بیت (علیهم السلام) شما همچنان زرتشتی هستید ما همه ایرانی بودیم دیگر اینجا خانه ماست دیگر زرتشتی نمی تواند به ما بگوید شما از اینجا بروید بیرون هرگز اسرائیل حق ندارد که کسی را از سرزمینش بیرون کند چون جای آنهاست آنها اگر به صورت یک پایان نامه باشد بالأخره حرف روز است و انسان دستش بازتر است.

۱- (۵) . سوره اعراف, آیه ۱۲۸.

۲- (۶) ۱. سوره کهف, آیه ۷۹.

۳- (۷) ۲. سوره کهف, آیه ۷۹.

بعد فرمود: ﴿فَأَتْبَعُوهُم مُّشْرِقِينَ﴾ که مشرقین به دو معنا احتمال داده شد یکی در بحث دیروز یکی در بحث امروز؛ مشرقین یعنی «دخلوا فی شروق الشمس» وقتی که آفتاب طلوع کرد اینها راه افتادند یا نه مشرقین یعنی به طرف شرق حرکت کردند پس این دریا منظور رود نیل نیست آن دریای احمر و بحر قلزم است و بحر قلزم دریای احمر در شرق مصر قرار دارد اینها عازم شمال شرقی مصر بودند یعنی سرزمین سینا سرزمین شام سرزمین اردن سوریه این قسمتها.

خب بعد فرمود اینها حرکت کردند ﴿فَلَمَّا تَرَاءَی الْجَمْعَانِ قَالَ أَصْحَابُ مُوسَی إِنَّا لَمُدْرَكُونَ﴾ هرگز فرعونیان فکر نمی کردند اینها می آیند ساحل دریای قلزم خب اینجا برای چه چیزی بیایند اینجا که راه فرار نیست دیگر نمی دانستند که عنایت الهی بر این هست که اینها از دریا بگذارند اینها را در ساحل دیدند از دور آل فرعون بنی اسرائیل را دیدند و بنی اسرائیل هم از دور الآن فرعون را دیدند گفتند ﴿إِنَّا لَمُدْرَكُونَ﴾ اینها می آیند ما را می گیرند، فرمود: ﴿كَلَّا إِنَّ مَعِيَ رَبِّي سَيَهْدِينِ﴾. معیّت قبلاً هم گذشت که سه بخش دارد یک معیّت مطلق و عام است که در سوره مبارکه «حدید» بیان کرد فرمود: ﴿هُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنتُمْ﴾ (۱) هر جا باشید ذات اقدس الهی به شما احاطه دارد؛ یک معیّت خاصه است که برای مومنین است ﴿إِنَّ اللَّهَ مَعَ الَّذِينَ اتَّقَوْا﴾ (۲) این یک معیّت ویژه است؛ یک معیّت تهدیدی و انتقامی است که ﴿إِنَّ رَبَّكَ لَبِالْمِرْصَادِ﴾. (۳) اینجا وجود مبارک موسی (سلام الله علیه) فرمود: ﴿إِنَّ مَعِيَ رَبِّي سَيَهْدِينِ﴾ این یک معیّت ویژه است که با این معیّت، خدا با هر کسی نیست مثل کلام الهی خدا یک تکلّم عمومی دارد که کلّ نظام کلام اوست قرآن کلام اوست با همه حرف می زند ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ﴾ (۴) می گوید ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا﴾ (۵) می گوید ﴿يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ﴾ (۶) می گوید اینها هست این مطلق تکلّم است یک تکلّم تشریفی است که ﴿وَكَلَّمَ اللَّهُ مُوسَی تَكْلِيماً﴾ و مانند آن، این تکلّم تشریفی از کفّار سلب شده است که فرمود: ﴿لاَ يُكَلِّمُهُمُ اللَّهُ وَلاَ يَنْظُرُ إِلَيْهِمْ يَومَ الْقِيامَه﴾ (۷) خدای سبحان هرگز تکلّم تشریفی با او ندارد اگر هم گفتگو داشته باشد تحقیری است ﴿قَالَ اخْسَئُوا﴾ (۸) و امثال ذلک است وگرنه تکلّم تشریفی نیست اینجا هم که فرمود: ﴿إِنَّ مَعِيَ رَبِّي سَيَهْدِينِ﴾ این معیّت ویژه است که معیّت با هدایت است. بعد فرمود: ﴿فَأَوْحَيْنَا﴾ حالا اینجا با «فاء» عطف کردند برای اینکه اینجا دیگر فاصله ای نیست اینجا بعد از اینکه حرکت کردند آمدند ساحل بحر قلزم فرمود ما به موسای کلیم دستور دادیم که عصا را بزن این وحی فعل است ما همان طوری که یک علم حصولی شفاف داریم مثل اینکه الآن روز است ما در روز بودن شک نداریم یک علم شهودی شفاف داریم اگر کسی تشنه است این عطش را می یابد نه می فهمد کسی که گرسنه است این گرسنگی را می یابد نه بفهمد کسی که درد دارد این درد را با علم شهودی درک می کند نه به علم حصولی وقتی به مطب طبیب رفت گفت دندانم درد می کند یا سرم درد می کند طبیب به این درد, علم حصولی دارد ولی مریض به درد, علم شهودی دارد خب اگر کسی دندانش درد می کند دستش درد می کند این درد را می یابد دیگر این دیگر شک ندارد این درد است دیگر. گاهی انسان علم شهودی دارد و هیچ تردیدی هم ندارد آنچه را که انسان کامل به وسیله وحی درک می کند با علم شهودی است و هیچ تردیدپذیر هم نیست ما علم شهودی غیر قابل تردید فراوان داریم اصل علم ما همان علم شهودی است ما علم حصولی را بعد یاد می گیریم ما اوّل سیری و گرسنگی را ترس را درد را نشاط را سلامت را غم و غصّه را اینها را در دوران کودکی با خودمان داریم اینها علم شهودی ماست ما هیچ تردیدی نداریم بعد از اینها به علم حصولی تعبیر می کنیم می گوییم دستم درد می کند دندانم درد می کند من تشنه ام من گرسنه ام کسی که اینها را می شنود علم حصولی پیدا می کند یا ما آن علوم شهودی را تبدیل به علوم حصولی می کنیم خودمان مفهوم سازی می کنیم می شود علم حصولی وگرنه آن اصلش علم حضوری است وجود مبارک موسای کلیم اراده را در خودش یافت که خدای سبحان به او می گوید این عصا را بزن به دریا

این را می یابد بدون کمترین تردید با علم شهودی نه علم حصولی و تردید پذیر هم نیست ما از این علم شهودی غیر قابل تردید فروان داریم منتها در محدوده خودمان است گرسنه ایم سیریم تشنه ایم درد داریم نشاط داریم یا ترس داریم اینها همه علم شهودی است دیگر که ما اوّل با مشهودات روبه رور هستیم بعد مشهودات ما علوم حضوری ما تبدیل می شود به علوم حصولی وجود مبارک موسای کلیم (سلام الله علیه) بالوجدان یافت که خدای سبحان می گوید عصا را بزن دیگر تردید ندارد این چیز شک پذیر هم نیست که آن کسی که دریا را آفرید دریا را هم مورد قهر خود قرار می دهد (فَأَوْحَيْنَا إِلَى مُوسَى أَنِ اضْرِب بِعَصَاكَ الْبَحْرَ) این دریای قلزم را این بحر احمر را تو با عصا بشکاف این شد شق البحر خب وجود مبارک موسای کلیم هم این کار را کرد دریا هم شکافته شد (فانفَلَقَ فَكانَ كُلُّ فِرقٍ كالطَّودِ العَظيم) که در بحث دیروز گذشت وقتی که این جادّه خاکی در دریا پیدا شد یک سد آبی از دو طرف شد آبهای رفته رفته آبهای نیامده ایستاد به صورت کوچه ای شد اینها از این راه که به صورت جادّه خشک شد عبور کردند (فَاضرِب لَهُم طَريقًا فِى البَحرِ يَبَسًا) (۹) _ یعنی جاده خشک _ اینها از آن جادّه خشک عبور کردند بعد فراعنه هم خیال می کردند این دریا برای آنها هم جاده خشک خواهد بود ذات اقدس الهی اینها را هم تحریک کرده بیاورد تا اینها را وسط دریا بعد غرقشان کند فرمود: (وَأَزلَفنا ثَمَّ الآخَرين).

ص: ۸۱۱

۱- (۸) . سوره حدید, آیه ۴.

۲- (۹) . سوره نحل, آیه ۱۲۸.

۳- (۱۰) . سوره فجر, آیه ۱۴.

۴- (۱۱) . سوره بقره, آیه ۲۱ و... .

۵- (۱۲) . سوره بقره, آیه ۱۰۴ و... .

۶- (۱۳) . سوره کافرون, آیه ۱.

۷- (۱۴) . سوره آل عمران, آیه ۷۷.

۸- (۱۵) . سوره مؤمنون, آیه ۱۰۸.

۹- (۱۶) . سوره طه, آیه ۷۷.

اینها خیال کردند که این دریایی که کوچه شده و جادّه خاکی شده برای اینها هم جادّه خاکی است اینها آمدند، تا آن آخرین نفری که تابع حضرت موسای کلیم بود وقتی از دریا گذشت این آبهایی که روی هم انباشته شده (فَغَشِيَهُم مِنَ اليَمّ ما غَشِيَهُم) (۱) فرمود: (وَاَزلَفنا ثَمَّ الآخَرين) بعد (وَأَنجَيْنَا مُوسَىٰ وَمَن مَّعَهُ أَجْمَعِينَ) هیچ کدام از بنی اسرائیل آسیب ندیدند (ثُمَّ اَغرَقنَا الآخَرين) وقتی که فاصله شد اینها کاملاً از دریا گذشتند و آخرین نفر آل فرعون هم وارد این دریا شد همه اینها که در دریا بودند (أَغْرَقْنا) این یک فاصله می خواهد برای اینکه این جمعیت زیاد تا همه اینها وارد این جادّه خاکی دریا بشوند خب طول می کشد همه اینها آمدند وقتی همه اینها آمدند دستور رسید که این امواج فرو بریزد و همه اینها را فرو ببرد (وَأَزْلَفْنا ثَمَّ الْأَخَرِينَ ۝ وَأَنجَيْنا مُوسَىٰ وَمَن مَّعَهُ أَجْمَعِينَ ۝ ثُمَّ أَغْرَقْنا الْآخَرِينَ) دیگران را ما غرق کردیم و چیزی از آنها نمانده.

پرسش: اگر بحر احمر بوده که جریانی در آنجا نیست.

پاسخ: چرا وقتی که آبهایش سد شده این آبی که می ریزد خب روی آبهای دیگر حرکت می کند دیگر. این دریای احمر اگر به حال عادی باشد جریان ندارد امّا وقتی که بخش وسیعی حالا گفتند دوازده کوچه شده (۲) حالا- آن دیگر به بحث روایی مربوط است این آب بالا می آید، بعد می ایستد این به صورت یک سدّ آبی می ایستد موج پنجاه متری شصت متری کمتر و بیشتر هست تمام این وسط باید جادّه خاکی باشد که اینها تا آن آخرین نفر بیایند آن وقت این موج عظیم وقتی که فرو می ریزد حرکتی هست.

ص: ۸۱۲

۱- (۱۷) . سوره طه, آیه ۷۸.

۲- (۱۸) . تفسیر القمی, ج۲, ص۱۲۲.

خب عمده این است که فرعونیها هیچ فکر نمی کردند که اینها می آیند ساحل بحر قلزم برای اینکه اینجا جا برای فرار نیست همان طوری که خود بنی اسرائیل می گفتند الآن ما بین دو خطر قرار داریم جلو غرق است و پشت سر ارتش جرّار فرعون. وجود مبارک موسای کلیم فرمود: (کَلّا اِنَّ مَعِی رَبّی سَیَهدین) خود آل فرعون هم هرگز فکر نمی کردند که بنی اسرائیل به طرف بحر قلزم، دریای احمر حرکت می کنند می گفتند خب راه نیست خب در این قسمت فرمود: (وَاَزلَفنا ثَمَّ الآخَرین).

بخشی از اینها در سوره مبارکه «اعراف» گذشت بخشی هم در سوره مبارکه «طه»؛ در سوره مبارکه «اعراف» از آیه ۱۰۳ این قصه شروع می شود (ثُمَّ بَعَثْنَا مِنْ بَعْدِهِمْ مُوسَی بِآیَاتِنَا إِلَی فِرْعَوْنَ وَمَلَائِهِ) چند بخش و جریان را در سوره مبارکه «اعراف» پشت سر هم ذکر می کند مبارزه حضرت با سحره را ذکر می کند پذیرش ایمان سحره را هم ذکر می کند آن گاه اعتراضی که فرعون به وجود مبارک موسای کلیم داشت که (إِنَّ هذَا لَمَکْرٌ مَکَرْتُمُوهُ فِی الْمَدِینَهِ لِتُخْرِجُوا مِنْهَا أَهْلَهَا) (۱) این هم در سوره مبارکه «اعراف» مبسوطاً گذشت. درباریان فرعون هم به او گفتند شما اگر به موسی مهلت بدهی این دین شما را که همان آیین وثنیت و بت پرستی است برمی دارد (یَذَرَکَ وَآلِهَتَکَ) (۲) لذا تصمیم گرفتند وجود مبارک موسای کلیم را از بین ببرند. این وسطها چندین معجزه وجود مبارک موسای کلیم از ذات اقدس الهی درخواست کرد یا بدون درخواست آن حضرت خدا انجام داد که بلکه آ ل فرعون نجات پیدا کنند؛ آیه ۱۳۰ سوره مبارکه «اعراف» این بود که (وَلَقَدْ أَخَذْنَا آلَ فِرْعَوْنَ بِالسِّنِینَ) «سنه» همان فقر و تنگدستی و قحطی در چند سال (وَنَقْصٍ مِنَ الثَّمَرَاتِ لَعَلَّهُمْ یَذَّکَّرُونَ) بعد غیر از آنها (فَأَرْسَلْنَا عَلَیْهِمُ الطُّوفَانَ وَالْجَرَادَ وَالْقُمَّلَ وَالضَّفَادِعَ) (۳) اینها هیچ کدام اثر نکرده چون اثر نکرد (فَانْتَقَمْنَا مِنْهُمْ فَأَغْرَقْنَاهُمْ فِی الْیَمِّ) «یم» هم آن جای پرآب را می گویند (بِأَنَّهُمْ کَذَّبُوا بِآیَاتِنَا وَکَانُوا عَنْهَا غَافِلِینَ ٭ وَأَوْرَثْنَا الْقَوْمَ الَّذِینَ کَانُوا یُسْتَضْعَفُونَ مَشَارِقَ الْأَرْضِ وَمَغَارِبَهَا) (۴) در ذیل این آیه سوره مبارکه «اعراف» گذشت که احتمال اینکه این مستضعفین همان بنی اسرائیل باشند که دوباره برگشته باشند مدّتی به مصر هست برای اینکه آنجا جای کشتیرانی بود دیگر نمی شود گفت به اینکه بار اوّل را با معجزه موسی آمدند بار دوم را چگونه برگشتند جای کشتیرانی بود اگر این آیه بود یعنی آیه سوره مبارکه «اعراف» که فرمود: (وَأَوْرَثْنَا الْقَوْمَ الَّذِینَ کَانُوا یُسْتَضْعَفُونَ) و آیه محل بحث که دارد (وَأَوْرَثْنَاهَا بَنِی إِسْرَائِیلَ) که اینها هماهنگ هستند اگر این دو آیه بود باید پاسخ داده بشود که چگونه بنی اسرائیل دوباره آمدند سرزمین مصر را گرفتند ولی اگر برابر سوره مبارکه «دخان» باشد آنجا فرمود: (وَأَوْرَثْنَاهَا قَوْماً آخَرِینَ) (۵) ممکن است یک ملّت دیگر باشند امّا اینکه فرمود: (وَاَورَثنَا القَومَ الَّذینَ کانوا یُستَضعَفونَ) این (کانوا یُستَضعَفونَ) همین بنی اسرائیل بودند دیگر (مَشَارِقَ الْأَرْضِ وَمَغَارِبَهَا الَّتِی بَارَکْنَا فِیهَا وَتَمَّتْ کَلِمَتُ رَبِّکَ الْحُسْنَی عَلَی بَنِی إِسْرَائِیلَ بِمَا صَبَرُوا) (۶) این هم تأیید می کند یعنی آیه سوره «اعراف» مشابه آیه محل بحث سوره «شعراء» است که سرزمین مصر را بنی اسرائیل آمدند گرفتند.

۱- (۱۹) . سوره اعراف, آیه ۱۲۳.

۲- (۲۰) . سوره اعراف, آیه ۱۲۷.

۳- (۲۱) . سوره اعراف, آیه ۱۳۳.

۴- (۲۲) . سوره□ اعراف, آیات ۱۳۶ و ۱۳۷.

۵- (۲۳) . سوره□ دخان, آیه□ ۲۸.

۶- (۲۴) . سوره□ اعراف, آیه□ ۱۳۷.

«و الحمد لله ربّ العالمین»

آیات ۶۹ تا ۸۶ سوره شعراء ۹۱/۰۱/۱۶

.Your browser does not support the audio tag

(وَاتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ إِبْرَاهِيمَ (۶۹) إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ وَقَوْمِهِ مَا تَعْبُدُونَ (۷۰) قَالُوا نَعْبُدُ أَصْنَاماً فَنَظَلُّ لَهَا عَاكِفِينَ (۷۱) قَالَ هَلْ يَسْمَعُونَكُمْ إِذْ تَدْعُونَ (۷۲) أَوْ يَنفَعُونَكُمْ أَوْ يَضُرُّونَ (۷۳) قَالُوا بَلْ وَجَدْنَا آبَاءَنَا كَذٰلِكَ يَفْعَلُونَ (۷۴) قَالَ أَفَرَأَيْتُم مَا كُنتُمْ تَعْبُدُونَ (۷۵) أَنتُمْ وَآبَاؤُكُمُ الْأَقْدَمُونَ (۷۶) فَإِنَّهُمْ عَدُوٌّ لِي إِلَّا رَبَّ الْعَالَمِينَ (۷۷) الَّذِي خَلَقَنِي فَهُوَ يَهْدِينِ (۷۸) وَالَّذِي هُوَ يُطْعِمُنِي وَيَسْقِينِ (۷۹) وَإِذَا مَرِضْتُ فَهُوَ يَشْفِينِ (۸۰) وَالَّذِي يُمِيتُنِي ثُمَّ يُحْيِينِ (۸۱) وَالَّذِي أَطْمَعُ أَن يَغْفِرَ لِي خَطِيئَتِي يَوْمَ الدِّينِ (۸۲) رَبِّ هَبْ لِي حُكْماً وَأَلْحِقْنِي بِالصَّالِحِينَ (۸۳) وَاجْعَل لِي لِسَانَ صِدْقٍ فِي الْآخِرِينَ (۸۴) وَاجْعَلْنِي مِن وَرَثَةِ جَنَّةِ النَّعِيمِ (۸۵) وَاغْفِرْ لِأَبِي إِنَّهُ كَانَ مِنَ الضَّالِّينَ (۸۶))

جریان موسای کلیم (سلام الله علیه) در چند جا مبسوطاً بحث شد بیش از آنچه که در سوره «شعرا» است قسمت قابل توجهش سوره مبارکه «اعراف» بود از آیه ۱۰۳ که فرمود: (ثُمَّ بَعَثْنا مِنْ بَعْدِهِمْ مُوسى بِآياتِنا إِلى فِرْعَوْنَ وَمَلَائِهِ) در سوره مبارکه «کهف» [در آیات ۶۵ تا ۸۲] جریان موسی و خضر (علیهما السلام) مطرح شد. در جریان سوره مبارکه «طه» آیه نُه (وَهَلْ أَتاكَ حَدِيثُ مُوسى) تا آیه ۹۷ درباره همین جریان حضرت موسای کلیم است. آن نکته مبهم این است که آیا بین مصر و شام یک راه خاکی وجود دارد یا وجود ندارد اگر الآن یک راه خاکی وجود داشته باشد مهم نیست آیا در آن زمان بین مصر و شام راه خاکی وجود داشت یا نداشت اگر راه خاکی وجود نداشت معلوم می شود وجود مبارک موسای کلیم چند بار این بحر احمر را این بحر قلزم به اصطلاح این دریای سرخ را طی کرده و اصل سرنوشت و سرگذشت وجود مبارک موسای کلیم با خطرات آب روبه رو بود اوّلین بار که دوران کودکی آن حضرت بود به دستور خدای سبحان که به مادرش وحی شد (سلام الله علیهما) او را در صندوقچه ای گذاشت و انداخت به رود نیل این رود نیل به فرمان الهی حرکت داد تا کنار قصر فرعون و آن سرنوشت کودکی او.

ص: ۸۱۴

بعد از دوران کودکی وقتی دوران جوانی اش رسید آن حمایت را از یک مظلوم مسلمان انجام داد و آن فرد قبطی را از پا درآورد مجبور شد که برای حفظ جان از مصر خارج بشود چون هر جای مصر اگر بود این را می گرفتند حضرت مجبور شد از حوزه اقتدار فرعون خارج بشود یعنی از کل مصر خارج شد و به طرف مدین رفت، مدین هم در قسمت شرق مصر است و باید از دریای احمر می گذشت آنچه در سوره مبارکه «کهف» آمده که وجود مبارک موسی و خضر (سلام الله علیهما) سوار کشتی شدند و وجود مبارک خضر (سلام الله علیه) آن کشتی را سوراخ کرد فرمود: (أَمَّا السَّفِينَةُ فَكانَتْ لِمَساكِينَ يَعْمَلُونَ فِي الْبَحْرِ) (۱) یک کشتی کرایه ای بود که وسیله ارتزاق عدّه ای بود؛ این هم یک سفر دریایی است اکنون که به فرمان پروردگار قرار شد بنی اسرائیل را از مصر بیرون ببرد این هم یک سفر دریایی است وجود مبارک موسای کلیم وقتی که رفت به طرف مدین اگر جاده خاکی بود با بچه های خود از جاده خاکی به مصر می آمد و اگر راه خاکی نباشد، بالأخره سوار

کشتی کرایه ای شده با بچه هایش از مدین به طرف مصر آمد. آخرین باری که از بحر احمر گذشت بنی اسرائیل را همان جا گذاشت و جریان کوه طور و میقات چهل شبانه روزی و دریافت تورات و اینها همه در آن طرف آب بود یعنی آن طرف بحر احمر که به ما نزدیک تر است یعنی شرق مصر در صحرای سینا در بخش شام و مانند آن جریان سامری هم همان جا اتفاق افتاد. آیا دوباره بنی اسرائیل بر گشتند به مصر اگر بنی اسرائیل اصلاً به مصر برنگشته باشند این آیه سوره مبارکه «شعرا» باید توجیه بشود که فرمود: (کَذلِکَ وَأَوْرَثْناها بَنِی إِسْرائِیلَ) (۲) یعنی ما فرعون و درباریان فرعون را از این باغ و راغشان بیرون کردیم و اینها را به هلاکت رساندیم و میراث اینها را یعنی این باغها را این خانه ها را به بنی اسرائیل دادیم آیا همه بنی اسرائیل به همراه موسی رفتند یا یک عدّه ماندند آیا بخشی از بنی اسرائیل بعد از جریان صحرای سینا و شام دوباره بر گشتند از راه بحر احمر به مصر که بالأخره این باید توجیه بشود. آن آیه ای که دارد (وَأَوْرَثْنَا الْقَوْمَ الَّذِینَ کانُوا یُسْتَضْعَفُونَ مَشارِقَ الْأَرْضِ) (۳) باز ناظر به همین بنی اسرائیل است اینها بودند که مستضعف بودند و آل فرعون اینها را به بند کشیده بودند این باید تحقیقی بشود نقطه مبهم دو جاست که آیا یک راه خاکی بین مصر و صحرای سینا و شام و مدین و امثال ذلک بود یا نه؟ آیا بنی اسرائیل بعد از واقعه غرق فرعون همه اینها یا بعضی از اینها بر گشتند به مصر یا نه.

۱- (۱) . سوره کهف, آیه ۷۹.

۲- (۲) . سوره شعراء, آیه ۵۹.

۳- (۳) . سوره اعراف, آیه ۳۷.

اینکه وجود مبارک موسای کلیم طبق وحی الهی مأمور شد با هارون همکاری بکنند خانه های اینها را رو درروی هم بسازند (وَاجْعَلُوا بُيُوتَكُمْ قِبْلَةً) (۱) یعنی خانه های شما بنی اسرائیل باید روبه روی هم باشد مقابل هم باشد که از وضع یکدیگر باخبر باشید که آیا قبطیها دارند تجاوز می کنند نمی کنند شما را آسیب می رسانند یا نمی رسانند اینها خانه هایشان در مصر مقابل هم بود آیا دوباره برخی از بنی اسرائیل برگشتند به سرزمینشان به خانه هایشان تا خدا بفرماید (وَأَوْرَثْناهَا بَنِي إِسْرائِيلَ) یا نه اینها اگر تحقیق بشود می تواند راه گشای بحث تاریخی باشد. امّا مستحضرید که قرآن کتاب تاریخ و قصه مصطلح نیست اصلاً آن زمان و زمین را نقل نمی کند، خب شما می بینید قصص انبیا (علیهم السلام) در قرآن بسیار نقل شده و آن عنصر محوری تاریخ هم آن زمان است امّا در هیچ جای قرآن از زمان سخن نمی گوید که در کدام تاریخ فلان قضیه اتفاق افتاده است معلوم می شود قرآن کار تاریخی ندارد کار قصه سرایی ندارد آن هدف اصلی قصّه که پیروزی حق بر باطل است و استقرار سنّت الهی که صدق بر کذب همیشه مظفر است را نقل می کند. اگر منظور، قصه سرایی بود قرآن باید این زمان را ذکر می کرد مکان را ذکر می کرد مگر آن جاهایی که آن سرزمین خودش معروف و مشهور باشد.

پرسش: (إهْبِطوا مِصراً) (۲) آیا فقط ...

پاسخ: این (مِصْراً) منصرف است آن مصری که محل بحث است غیر منصرف است ما دوتا مصر داریم یک مصر معنی شهر که جمعش امصار است و منصرف هم است تنوین قبول می کند این مصری که فرعون در آن بود این غیر منصرف است این را دیگر قرآن با تنوین ندارد اینکه فرمود: (إهْبِطوا مِصراً) یعنی وارد شهر بشوید هر شهری را می گویند مصر، می گویند مدینه امّا این مصر معهود که فرعون در آن بود و وجود مبارک موسای کلیم در آنجا به مبارزه برخاست این غیر منصرف است این را دیگر «مصراً» نمی گویند. خب بعد از این جریان جریان حضرت ابراهیم را نقل می کند از نظر نظم تاریخی، قصه حضرت نوح اوّل است و بعد حضرت ابراهیم بعد اسحاق و یعقوب اینها تا می رسد به حضرت موسی ولی گاهی در نقل داستان اوّل جریان حضرت موسی و هارون را نقل می کند بعد جریان حضرت ابراهیم را با اینکه فاصله زمانی خیلی است و جریان حضرت ابراهیم قبل بود فرمود: (وَاتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ إِبْراهِيمَ) آن خبرهای مهم را می گویند نبأ.

۱- (۴) . سوره یونس, آیه ۸۷.

۲- (۵) . سوره بقره, آیه ۶۱.

در سوره مبارکه «انعام» مبسوطاً این مرزها را جدا کرده احتجاج وجود مبارک ابراهیم با عموی خود آزر جداگانه مطرح شد احتجاج وجود مبارک ابراهیم (علیه السلام) با قوم خود که ستاره پرست بودند یا بت پرست دیگر بودند جداگانه مطرح شد امّا هر دوی اینها را این طور جمع بندی کرد جمع بندی کردند فرمودند که (إِذْ قالَ لِأَبِيهِ وَقَوْمِهِ) این (لِأَبِيهِ) یک بخش مبسوطی دارد که منظور آزر است و عموی آن حضرت است نه پدر او و قوم او هم یک بخش مخصوصی دارد ولی اینجا دوتا را جمع بندی کرده است و یکجا ذکر فرمود: (إِذْ قالَ لِأَبِيهِ وَقَوْمِهِ ما تَعْبُدُونَ). بارها این نکته به عرضتان رسید که خاورمیانه بعد از جریان حضرت نوح مبتلا بود به دو خطر یا الحاد یا شرک یا اصلاً خدا را قبول نداشتند ملحد بودند یا اگر خدا را قبول داشتند بت پرست بودند و مشرک بودند و بتها را می پرستیدند به عنوان ارباب متفرقه که وجود مبارک یوسف هم با اینها در زندان به احتجاج پرداخت که شما چرا گرفتار ارباب متفرقه هستید (۱) یا بت پرستی بود یا الحاد، این خطری بود که آن روز خاورمیانه را تهدید می کرد. وجود مبارک ابراهیم (سلام الله علیه) این بذر توحید را پاشانده احتجاج کرده کم اثر کرده دست به تبر برد (فَجَعَلَهُمْ جُذاذاً إِلاَّ كَبِيراً لَهُمْ) (۲) کم اثر کرده داستان (حَرِّقُوهُ وَانْصُرُوا آلِهَتَكُمْ) (۳) مطرح شد وجود مبارک ابراهیم گفت من این را می پذیرم آن امواج خروشان آتش هیچ گاه باعث رعب حضرت نشد وارد آتش شد به فرمان الهی, آتش (بَرْداً وَسَلاماً) (۴) شد این خبری نبود که در آن بخش محدوده نمرودنشین بماند طولی نکشید که کلّ خاورمیانه را این صحنه گرفته. درست است که خبررسانی و اطلاع رسانی آن روز دشوار بود امّا این خبر مهم به قدری حساس بود که در سریع ترین وقت کل خاورمیانه را گرفت آن وقت اصل توحید به جای خود نشست. آن کشورهایی که علما و دانشمندان بزرگ داشتند این توحید را حفظ کردند آنجایی که علمای بزرگ نداشتند یا اگر داشتند خیلی فعال نبودند آنجا همچنان الحاد یا وثنیّت بود ابوریحان بیرونی که از قدرهای اوّل آسمان علم و دانش ایران اسلامی است در آن تحقیق ماللهند می گوید در یونان افرادی مثل سقراط قیام کردند و اعدام شدند و توحید را حفظ کردند بعد از سقراط شاگردانی مثل ارسطو و افلاطون پیدا شدند و توحید در یونان و امثال یونان محفوظ ماند هند با همه اقتداری که داشت دانشمندانشان نتوانستند این توحید را حفظ بکنند لذا وثنیّت و صنمیّت همچنان در هند هست. گِله ای که ابوریحان بیرونی در کتاب تحقیق ماللهند دارد این است که اگر هند هم مردان بزرگی می داشت که حاضر بودند مثل سقراط سَم بنوشند زهر بنوشند و توحید را حفظ کنند آنجا هم جای پرورش ارسطو و افلاطون بود (۵) من سال ۱۳۳۴ بود یعنی شهریور ۱۳۳۴ که خواستم از تهران به قم بیایم رفتم خدمت استادمان مرحوم آقای آقا شیخ محمد تقی آملی ــ آملی بزرگ ــ به ایشان عرض کردم که من عازم قم هستم تشویق کردند عرض کردم چه چیزی بخوانم چه کار بکنم فرمود یک فقه، یک اصول، یک معقول، بعد فرمود قم جای بابرکتی است تنها حوزه علمیه نیست آنجا کریمه اهل بیت است بزرگانی آنجا مدفون اند مراجعی مدفون اند فقهای بزرگ حکمای بزرگ کنار قبر اینها منشأ برکت است آن وقت این قصّه را برای ما نقل کردند. فرمودند که شاگردان ارسطو هر وقت مشکل علمی داشتند می رفتند کنار قبر ارسطو می نشستند بحث می کردند این مشکل برایشان حل می شد. آنجا بزرگان فراوانی مدفون اند کنار قبور آنها منشأ برکت است آقا شیخ محمد تقی آملی کسی است که تقریراتشان از مکاسب آقای نائینی که نوشته شد مرحوم آقای نائینی تقریظی نوشتند که این با تقریرات ایشان چاپ شد نوشت شیخ محمد تقی آملی «صفوه المجتهدین العظام» است (۶) این تقریظی است که مرحوم آقای نائینی بر تقریرات ایشان نوشت هم از شاگردان خوب مرحوم قاضی بود هم از فحول شاگردان مرحوم آقا سیّد ابوالحسن و آقای نائینی است. ایشان که این فرمایش را فرمودند ما می خواستیم مدرکی برای این فرمایش پیدا کنیم با قبسات مرحوم میرداماد که مأنوس تر شدیم دیدیم این فرمایش را مرحوم میرداماد در قبسات دارد؛ مرحوم میرداماد در قبسات می گوید شاگردان ارسطو هر وقت مشکل علمی داشتند می رفتند کنار

قبر ارسطو بحث می کردند مشکلشان حل می شد میرداماد این حرف را از خودش نقل نکرده از فخررازی نقل کرده و گفته فخررازی در کتاب المطالب العالیه این را گفته است (۷) این طور نیست که قبر یک روحانی قبر یک عالم قبر یک استاد با قبور دیگر فرق نداشته باشد.

ص: ۸۱۷

۱- (۶) . سوره یوسف, آیه ۳۹.

۲- (۷) . سوره انبیاء, آیه ۵۸.

۳- (۸) . سوره انبیاء, آیه ۶۸.

۴- (۹) . سوره انبیاء, آیه ۶۹.

۵- (۱۰) . تحقیق ماللهند, ص۲۱.

۶- (۱۱) . المکاسب و البیع (شیخ محمدتقی آملی), ابتدای جلد اول.

۷- (۱۲) . القبسات, ص۴۵۶.

منظور گِله‌ی جناب ابوریحان بیرونی است که اگر هند هم بزرگانی مثل یونان می داشت آنجا هم مهد علوم عقلی و معارف توحیدی بود چون هند این بزرگان را نداشت یا آنها کوشش نکردند وثنیّت و صنمیّت همچنان در هند باقی است امروز با اینکه عصر، عصر علم است شما می بینید موش پرستی در هند رایج است. همین هند با اینکه سالیان متمادی اتمی شدند وقتی شما وارد این کشور می شوید از موش پرستی و غیر موش پرستی فراوان آثار می بینید. این علما و دانشمندان بزرگ اند که حافظ افکار الهی اند میراث انبیا را حفظ کردند. غرض این است که خاورمیانه گرفتار الحاد یا وثنیّت بود و اصل خاورمیانه را وجود مبارک ابراهیم خلیل زنده کرد با ورودش در آتش بالأخره فکر توحیدی را حفظ کرد وگرنه قبل از آن بزرگوار در جریان نوح، خب نُه قرن و نِیم وجود مبارک نوح تلاش و کوشش کرد و یک گروه اندکی به او ایمان آوردند عمر حضرت بیش از ۹۵۰ سال بود ولی دوران نبوتش ۹۵۰ سال بود. این جریان حضرت ابراهیم که بالأخره خاورمیانه دینش را مدیون حضرت ابراهیم می داند در چند جای قرآن آمده یکی هم همین جاست فرمود شما چه چیزی را می پرستید گفتند که ما این بتها را حضرت فرمود که معبود باید مناجات شما عبادتهای شما دعاهای شما را بشوند اینها که این چنین نیستند باید به شما خیر برساند اینها که این چنین نیستند باید ضرر را از شما دفع کنند اینها که این چنین نیستند باید طوری باشد که اگر شما تخلّف کردید نافرمانی کردید به شما آسیب برسانند اینها که این چنین نیستند خب چرا یک موجود بی اثر را عبادت می کنید؟ عبادت بالأخره یک هدف دارد باید کسی را عبادت کنید کار به دست اوست امّا من کسی را عبادت می کنم که همه‌ی کارها به دست اوست؛ نظام دست اوست من به دست او هستم رابطه‌ی من و نظام به دست اوست این مثلث را او دارد اداره می کند شما آخر چیزهایی را می پرستید که هیچ کاره است خب فرمود: ﴿إِذْ قالَ لِأَبِيهِ وَقَوْمِهِ ما تَعْبُدُونَ ۝ قالُوا نَعْبُدُ أَصْناماً﴾ ما این بتها را می پرستیم. البته اوّل سخن از پرستش سنگ و چوب نبود اوّل پرستش فرشته ها یا قدیسین بشر یا امثال اینها بود بعد کم کم تندیسی نمادی مجسمه ای برای گرامیداشت او ساختند بعد کم کم خود این اجسام و اصنام و اوثان را پرستیدند ﴿قالُوا نَعْبُدُ أَصْناماً فَنَظَلُّ لَها عاكِفِينَ﴾ ما عکوف داریم خضوع داریم دائماً در برابر این بتها. آن گاه وجود مبارک ابراهیم استدلال کرد فرمود معبود باید کسی باشد که مناجات شما را بشنود درک بکند خیر به شما برساند مشکلات را از برطرف بکند یک کاری باید بکند هیچ کدام از این کارها از این صنم و وثن ساخته نیست ﴿قالُوا نَعْبُدُ أَصْناماً فَنَظَلُّ لَها عاكِفِينَ ۝ قالَ هَلْ يَسْمَعُونَكُمْ إِذْ تَدْعُونَ﴾ شما که اینها را می خوانید و اینها را عبادت می کنید اینها می شنوند درک می کنند این که نیست برابر شکل ثانی، معبود باید سمیع باشد اینها سمیع نیستند پس معبود نیستند معبود باید نافع باشد اینها نافع نیستند پس اینها معبود نیستند معبود باید بتواند ضرر برساند انتقام بگیرد از مجرمین, اینها نمی توانند منتقم باشند و از مجرمین انتقام بگیرند پس معبود نیستند همه‌ی اینها بر اساس شکل ثانی که اختلاف مقدمتین در ایجاب و سلب از مهم ترین شرایط آن است به این صورت بیان شده ﴿هَلْ يَسْمَعُونَكُمْ إِذْ تَدْعُونَ ۝ أَوْ يَنْفَعُونَكُمْ﴾ اگر عبادت بکنید ﴿أَوْ يَضُرُّونَ﴾ اگر معصیت بکنید اینها تصدیق و تکذیبشان در مدار پدرانشان است وقتی می خواهند چیزی را بپذیرند می گویند چون پدران ما کردند، وقتی بخواهند چیزی را نپذیرند می گویند چون پدران ما نکردند این چهار مطلب را قرآن کریم به صورت شفاف از اینها ذکر کرده؛ چهار مطلب عبارت از آن است که اینها یک سلسله مطالبی را تصدیق می کنند باور دارند، سند تصدیق اینها هم کار پدران اینهاست چون پدران اینها این کار را می کردند اینها هم این کار را می کنند می گویند: ﴿بَلْ وَجَدْنا آباءَنا كَذٰلِكَ يَفْعَلُونَ﴾ (این دو) یعنی اعمالی که اینها انجام می دادند مستنِد بود به رفتار نیاکانشان; سه و چهار: یک چیزهایی را تکذیب می کردند رد می کردند, سند تکذیب و رد اینها تکذیب نیاکانشان بود یعنی چون پدرانشان این کار را نمی کردند اینها هم نمی کردند. وجود مبارک امام صادق (سلام الله علیه) فرمود: «انّ الله خصّ» یا «حضّ» یا «حصّن» به سه نسخه نقل شد خدای

سبحان مومنین را در دو حصن قرار داد یا به دو مطلب تحضیض کرد تشویق کرد یا دو مطلب را مختص اینها قرار داد اگر بخواهند تصدیق بکنند باید عالمانه و محققانه باشد بخواهند تکذیب بکنند باید عالمانه و محققانه باشد. (۱) فرمود شما سر بالا می برید تکذیب می کنید باید برهان داشته باشید سر خم می کنید تصدیق می کنید باید برهان داشته باشید مومن آن است که تصدیق او به برهان تکیه کند تکذیب او به برهان تکیه کند امّا وثنی و صنمیِ جاهلیت، تصدیق اینها به تقلید تکیه می کرد تکذیب اینها به تقلید تکیه می کرد، از اینها می پرسیدند چرا این کار را می کنید می گفتند: (وَجَدْنَا آباءَنَا كَذٰلِكَ يَفْعَلُونَ) از اینها سؤال می کردند چرا وحی و نبوت را قبول ندارید می گفتند چون (ما سَمِعْنا بِهذا فِي آبائِنَا الْأَوَّلِينَ) (۲) پدران ما که نکردند اینها نفیشان به تقلید تکیه می کرد اثباتشان هم به تقلید تکیه می کرد خب اسلام آمده این چهار کار را نظم داد فرمود تصدیقتان به برهان، تکذیبتان به برهان هر دو را هم وجود مبارک امام صادق (سلام الله علیه) از این آیات استفاده کرد (قالُوا بَلْ وَجَدْنا آباءَنا كَذٰلِكَ يَفْعَلُونَ) چون نیاکان ما این کار را می کردند ما هم این کار را می کنیم.

ص: ۸۱۸

۱- (۱۳) . الکافی, ج۱, ص۴۳; بحارالأنوار, ج۲, ص۱۸۶; الحاشیه علی اصول الکافی (رفیع الدین نائینی), ص۱۳۶.

۲- (۱۴) . سوره مؤمنون, آیه ۲۴; سوره قصص, آیه ۳۶.

بعـد وجود مبارک ابراهیم فرمود: (أَ فَرَأَیْتُم ما کُنْتُمْ تَعْبُـدُونَ ٭ أَنْتُمْ وَآباؤُکُمُ الْأَقْدَمُونَ) حالا دیدید که شـما و پدرانتان عبادتی دارید که هیچ پشـتوانه‌ٔ علمی ندارد این معبودتان نه سمیع است نه ضار است نه نافع چه عبادت بکنید چه عبادت نکنید آن نه می فهمد نه می تواند کار شما را انجام بدهد بنابراین شما آن هوستان را دارید عبادت می کنید آن هوا را دارید می پرستید (أَ فَرَأَیْتُمْ ما کُنْتُمْ تَعْبُدُونَ ٭ أَنْتُمْ وَآباؤُکُمُ الْأَقْدَمُونَ) اینها همه دشـمنان ما هسـتند این اصـنام و اوثان و اینها همه دشـمن ما هستند برای اینکه رهزن هسـتند یعنی این تفکر رهزن است خـود حضـرت ابراهیم (سـلام الله علیه) آن طوری که در سوره‌ٔ مبـارکه‌ٔ «ابراهیم» گذشت به خدای سـبحان عرض کرد که این اصـنام و این بتها (أَضْلَلْنَ کَثِیراً مِنَ النَّاسِ) البته خود این بتها ضار نیستند مضـلّ نیسـتند امّـا این تفکر بت پرسـتی است که بـاعث ضـلالت و گمراهی است (رَبِّ إِنَّهُنَّ أَضْـلَلْنَ کَثِیراً مِن النّـاسِ) (۱) که وجود مبارک ابراهیم درباره‌ٔ بتها فرمود از همین سـنخ است یعنی این تفکر وثنی و صـنمی باعث ضلالت است فرمود: (فَإِنَّهُمْ عَـدُوٌّ لِی) فقط ربّ العالمین است که دوست ماست. آن گاه چنـدتا برهان اقامه می کنـد که خدا باید معبود باشد اوّل اینکه او ربّ عالمین است عالمین چه انسان چه جماد چه نبات چه فرشـته چه دنیا و آخرت اینها مربوب خدا هستند خدا تربیب می کند ربّ مضـاعف است نه نـاقص یا اجوف «رَبَیَ» معنای لازم ربّ است ربّ که مضاعف است و ناقص واوی یا ناقص یایی نیسـت کاری به تربیت نـدارد کار به تربیب دارد تربیب یعنی تـدبیر او ربّ است مدبّر است تربیب ما نه تربیت ما؛ تربیب ما به وسـیله‌ٔ ربّ مـاست آن گـاه یکی از لوازم مـا تربیب، تربیت است او ربّ عـالمین است انسانهـا را جهـان را رابطه‌ٔ انسان و جهان را او دارد محققـانه تـدبیر می کنـد بر همـان اساس خالق ما هم است چون رب است معبود است چون خالق است معبود است، چون هادی است معبود است، چون مطعم است معبود است، چون ساقی است معبود است، چون شافی است معبود است، چون ممیت است معبود است، او چون محیی است معبود است اینها حد وسط است در وحدت و تعدد براهین، معیار تعیین کننده‌ٔ کثرت و وحـدت برهان, آن حـد وسط است اگر حد وسط پنج تا بود این می شود پنج تا دلیل. گاهی ممکن است انسان یک مطلب را با پنـج بیان تقریر کنـد این یک برهان است نه پنـج برهان امّا اگر حـد وسط واقعاً فرق کرد براهین هم فرق می کنند موضوع و محمول یکی است عمـده آن حـدود وسطاست اگر مـا پنـج تا حـد وسط داشتیم می شود پنـج تا برهان هر کاری که ما داریم انجـام می دهیم کسـی دارد می گردانـد این چنین نیست که مـا بر اساس نظام علّی و معلولی بگوییم چون تسـلسل محال است سرآغاز به خـدا برسـیم خیر چون او حقیقت نامتناهی است هر جایی حضور دارد اگر طبیبی درمان ما را به عهـده دارد آن خدا از طبیب به ما نزدیک تر است آن خدا از دارو به ما نزدیک تر است اگر «أقرب إلینا مِن حبل الورید» (۲) است اگر (یَحُولُ بَیْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِه) (۳) است اوست که در حقیقت شِفا می دهد نه اینکه ما اگر بخواهیم بیماریم شفا پیدا کنیم این نظام علّی را انکار کنیم علم را منکر بشویم مراجعه نکنیم بلکه بـدانیم آنکه اینها را اداره می کنـد و مـدبّر است خدای سـبحان است و اینها جنود الهی انـد. حـداقل فایـده ای که دعا برای بیمار دارد این است که در پنـج بخش کمک می کنـد اگر کسـی بیمار شد حالا می خواهـد شِـفا پیـدا کنـد مبادا ـ معاذ الله ـ کسـی بگوید دعا چه اثر دارد این الآن به طبیب مراجعه می کند و شِـفا پیدا می کند وقتی که می خواهـد به طبیب مراجعه کنـد بایـد متوجه باشـد به کدام طبیب مراجعه کند اطبا زیادند بعضـیها محقق اند بعضـی حـاذق انـد بعضـی سـابقه‌ٔ بیشـتری دارنـد این دعـا فکر او را هـدایت می کنـد که به کـدام طبیب مراجعه کنـد وقتی به طبیب مشـخص مراجعه کرد طبیب گاهی اشـتباه می کند گاهی تحقیق می کند گاهی به مقصد می رسد گاهی نمی رسد این دعا اثر دومش آن است که فکر طبیب را به تشخیص مرض هدایت می کند. در بخش سوم فکر طبیب را به تشخیص دارو هدایت می کنـد داروها زیاد است کـدام دارو برای شـفای این بیماری اثر دارد وقتی که نسـخه نوشت دعا فکر آن شـخص را هـدایت می کنـد که به کـدام داروخانه برود که مبادا او تاریخ مصـرف گذشـته را به این شـخص بدهد اینها هدایتهای الهی است وقتی که

فکرش هـدایت شده رفته داروخانه ای که داروی صـحیح دارد مصـرف گذشـته نیست این دارو را به او می دهد در موقع عمل کردن، فکر آن پرسـتار را چه پرستار داخلی چه پرستار بیمارستانی هدایت می کند که اشتباه نکند به موقع این داروها را بدهد این پنج مرحله که با دعا تأمین شد می بینیم شخصـی که به بیماری صـعب العلاج مبتلا بود در مدّت کوتاهی شفا پیدا کرد این نبایـد بگویـد که من دارو خوردم شـفا پیـدا کردم درست است دارو خوردم شـفا پیـدا کردم امّا اگر طبیب در تشـخیص مرض اشـتباه می کرد اگر در تشـخیص دارو اشتباه می کرد اگر آن دارو فروش در دادن دارو اشتباه می کرد اگر پرستار به موقع نمی رسـید و اشـتباه می کرد هرگز این بیماری شـفا پیـدا نمی کرد. حالا این بخشـهای پنـج گانه را ما به عنوان مثال ذکر کردیم در کارهـای عـادی دیگر هم همین طور است وجود مبـارک ابراهیم خلیـل می گویـد او مطعم است و او ساقی است اگر او مطعم است این غذا را چه کسـی آفرید این دستگاه بلع را چه کسی آفرید گاهی آب گلوگیر می شود و انسان خفه می شود بنابراین وجود مبارک ابراهیم خلیل که می گوید: (إِنَّ صَـلاتِی وَنُسُـکِی وَمَحْیایَ وَمَماتِی لِلَّهِ رَبِّ الْعالَمِینَ) (۴) ـ همه انبیا مخصوصاً وجود مبارک پیغمبر (علیهم الصـلاه و علیهم السـلام) این حرف را دارنـد ـ می گویـد حیات و ممات ما به عنایت الهی است برای اینکه او دارد می گردانـد او اگر ربّ عالمین است این چنین نیست که حـدوثاً ربوبیت به عهـده او باشـد بقائاً عالَم را به موجودات دیگر واگذار کرده باشد.

ص: ۸۱۹

۱- (۱۵) . سوره ابراهیم, آیه ۳۶.

۲- (۱۶) . ر.ک: سوره ق, آیه ۱۶

۳- (۱۷) . سوره انفال, آیه ۲۴.

۴- (۱۸) . سوره انعام, آیه ۱۶۲.

پرسش: جناب استاد ببخشید تقلید در نیاکان مگر جهل نیست جنابعالی فرمودید هوا و هوس است.

پاسخ: بله دیگر این هم جهل است دیگر، هوا می گوید که شما تقلید بکن در حقیقت (أَفَرَأَیْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلهَهُ هَواهُ) (۱) چرا نیاکان شما این حرف را می زدند چون خودشان مایل بودند به شعیب پیغمبر می گفتند که (أَ صَلاتُکَ تَأْمُرُکَ أَنْ نَتْرُکَ ما یَعْبُدُ آباؤُنا أَوْ أَنْ نَفْعَلَ فِی أَمْوالِنا ما نَشؤُا) (۲) آیا این عبادت شما نمی گذارد که ما در مالمان هر چه خواستیم تصرف بکنیم یعنی ما انسان هوسمند و هوامداریم ما می خواهیم برابر میلمان کار بکینم انسانی که برابر میل خود کار می کند میل او را وادار می کند به تقلید کور به تقلید باطل می شود یک چیزی به عنوان میراث فرهنگی یک کشور, خب میراث فرهنگی را دین باید امضا بکند دیگر و گرنه این میراثها را که دیگران قوی تر و بیشتر دارند خب فرمود او رب است او خالق است او هادی است او مطعم است او ساقی است او شافی است او م_میت است او محیی است و امید ما هم این است که اشتباهات ما را ذات اقدس الهی در قیامت ترمیم بکند (وَالَّذِی أَطْمَعُ أَنْ یَغْفِرَ لِی خَطِیئَتِی یَوْمَ الدِّینِ) بعد با خدایش مناجات می کند (رَبِّ هَبْ لِی حُکْماً وَأَلْحِقْنِی بِالصَّالِحِینَ).

«و الحمد لله رب العالمین»

آیات ۶۹ تا ۸۹ سوره شعراء ۹۱/۰۱/۲۰

.Your browser does not support the audio tag

(وَاتْلُ عَلَیْهِمْ نَبَأَ إِبْرَاهِیمَ (۶۹) إِذْ قَالَ لِأَبِیهِ وَقَوْمِهِ مَا تَعْبُدُونَ (۷۰) قَالُوا نَعْبُدُ أَصْنَاماً فَنَظَلُّ لَهَا عَاکِفِینَ (۷۱) قَالَ هَلْ یَسْمَعُونَکُمْ إِذْ تَدْعُونَ (۷۲) أَوْ یَنفَعُونَکُمْ أَوْ یَضُرُّونَ (۷۳) قَالُوا بَلْ وَجَدْنَا آبَاءَنَا کَذٰلِکَ یَفْعَلُونَ (۷۴) قَالَ أَفَرَأَیْتُم مَا کُنتُمْ تَعْبُدُونَ (۷۵) أَنتُمْ وَآبَاؤُکُمُ الْأَقْدَمُونَ (۷۶) فَإِنَّهُمْ عَدُوٌّ لِی إِلَّا رَبَّ الْعَالَمِینَ (۷۷) الَّذِی خَلَقَنِی فَهُوَ یَهْدِینِ (۷۸) وَالَّذِی هُوَ یُطْعِمُنِی وَیَسْقِینِ (۷۹) وَإِذَا مَرِضْتُ فَهُوَ یَشْفِینِ (۸۰) وَالَّذِی یُمِیتُنِی ثُمَّ یُحْیِینِ (۸۱) وَالَّذِی أَطْمَعُ أَن یَغْفِرَ لِی خَطِیئَتِی یَوْمَ الدِّینِ (۸۲) رَبِّ هَبْ لِی حُکْماً وَأَلْحِقْنِی بِالصَّالِحِینَ (۸۳) وَاجْعَل لِی لِسَانَ صِدْقٍ فِی الْآخِرِینَ (۸۴) وَاجْعَلْنِی مِن وَرَثَةِ جَنَّةِ النَّعِیمِ (۸۵) وَاغْفِرْ لِأَبِی إِنَّهُ کَانَ مِنَ الضَّالِّینَ (۸۶) وَلَا تُخْزِنِی یَوْمَ یُبْعَثُونَ (۸۷) یَوْمَ لَا یَنفَعُ مَالٌ وَلَا بَنُونَ (۸۸) إِلَّا مَنْ أَتَی اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِیمٍ (۸۹))

ص: ۸۲۰

۱- (۱۹) . سوره جاثیه, آیه ۲۳.

۲- (۲۰) . سوره هود, آیه ۸۷.

آنچه مربوط به سؤالهای قبلی بود در آیه ۵۹ گفته شد که (وَأَوْرَثْنَاهَا بَنِی إِسْرَائِیلَ) ظاهر آیه این است که سرزمین مصر را خدای سبحان به بنی اسرائیل ارث داد. از بخشی از آیات قرآن هم برمی آید که مستضعفین وارد مشرق و مغرب آن قسمت خاورمیانه شدند (وَأَوْرَثْنَا الْقَوْمَ الَّذِینَ کَانُوا یُسْتَضْعَفُونَ مَشَارِقَ الْأَرْضِ وَمَغَارِبَهَا) (۱) سؤال این بود که بنی اسرائیلی که از راه معجزه از دریای احمر گذشتند آیا دوباره از راه کشتی و امثال کشتی از دریای احمر عبور کردند به مصر آمدند یا نه و اگر به مصر نیامدند چگونه وارث سرزمین مصر می شوند؟ احتمال اینکه اینها در خارج مصر باشند و به مصر نیامده باشند ولی مصر

را به ارث برده باشند این احتمال بعید نیست ولی باید بنی اسرائیل یک امپراطوری بزرگی در این خاورمیانه تشکیل می دادند که این مصرِ پهناور زیر پوشش حکومت آنها قرار می گرفت تا گفته بشود که مصر را اینها به ارث بردند، چنین قدرت و حکومتی هم برای بنی اسرائیل نبود بنابراین باید درباره (وَأَوْرَثْنَاهَا بَنِی إِسْرَائِیلَ) (۲) یک بحث دیگری کرد این بحث همچنان باز است.

درباره علم ذات اقدس الهی که به اشیاء عالم است در نقد سخنان جناب فخررازی گفته شد خدای سبحان علمش حضوری است نه حصولی؛ علم حصولی آن است که از صورت ذهنی شیئی, مفهوم شیئی به ذهن بیاید ذات اقدس الهی منزّه از ذهن است (یک) منزّه از مفهوم یابی است (دو) حقیقت هر چیزی نزد او معلوم است. اشیائی که در خارج موجودند بذواتها و حقائقها عندالله حاضرند این علم حضوری است این روشن است اما قبل از اینکه این اشیاء در عالم خارج یافت بشوند در مخزن ربوبی وجود دارند طبق آیه ای که در سوره مبارکه «حجر» گذشت که فرمود: (إِن مِّن شَیْ ءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَمَا نُنَزِّلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَعْلُومٍ) (۳) هر شیئی که در عالم طبیعت یعنی عالم مادّه یافت می شود در مخزن الهی وجود دارد به وجود جمعی و نوری (یک) خواص و احکام و لوازم و ملازمات و اوصاف به نحو عینیّت همراه آنهاست (دو) منتها به نحوی که مناسب با آن مخزن ربوبی باشد (سه) خدای سبحان به همه اشیاء در مخزن ربوبی علم دارد به علم حضوری، به لوازمشان علم دارد به علم حضوری این لوازم اشیاء که در مخزن حق وجود دارند در آنجا به علم حضوری معلوم اند وقتی هم تنزّل کردند به علم حضوری معلوم اند پس هم قبلاً به علم حضوری معلوم بودند هم بعداً به علم حضوری معلوم اند منتها آن علم حضوری قبل از وجود با علم حضوری بعد از وجود فرق می کند این دو مطلب راجع به مسائل گذشته.

۱- (۱) ۱.سوره اعراف, آیه ۱۳۷.

۲- (۲) ۱. سوره شعراء, آیه ۱۱۳.

۳- (۳) ۲. سوره حجر, آیه ۲۱.

اما جریان حضرت ابراهیم(سلام الله علیه) با جریان حضرت موسی(سلام الله علیه) خیلی فرق می کند در جریان حضرت موسی در آیه ده همین سوره «شعراء» فرمود: (وَإِذْ نَادَی رَبُّکَ مُوسَی) اما در جریان حضرت ابراهیم فرمود: (وَاتْلُ عَلَیْهِمْ نَبَأَ إِبْرَاهِیمَ) برای اینکه اینها عرب اند فرزندان ابراهیم اند و ابراهیم(سلام الله علیه) جدّ اینهاست بنیان گذار کعبه است این سرزمین به وسیله ابراهیم و فرزند ابراهیم, اسماعیل(سلام الله علیهما) آباد شده اینها به حضرت ابراهیم خیلی علاقه مندند احترام می گذارند فرمود جریان حضرت ابراهیم را ــ که جدّ این اعراب است از راه اسماعیل ــ بخوان که این آمده توحید را در این سرزمین احیا کرده لذا بین طرح قصّه حضرت ابراهیم با طرح قصّه حضرت موسی خیلی فرق است. فرمود شما الآن بتها را می پرستید وضعی که شما و نیاکانتان دارید همین وضع را وجود مبارک ابراهیم دید که مردم آن سرزمین نسبت به نیاکانشان داشتند شما و پدرانتان بتها را می پرستید وجود مبارک ابراهیم آمد دید گروهی هستند که خود آنها و اجداد و آباء آنها بتها را می پرستیدند حضرت ابراهیم به آنها فرمود شما چه می کنید هم با خود قومش استدلال کرد هم با عموی خودش استدلال کرد در دو بخش، جداگانه در سوره مبارکه «انعام» استدلال حضرت ابراهیم گذشت اما در سوره «شعراء» جمع بندی کرد فرمود حضرت ابراهیم به عموی خود و به قوم خود اعتراض کرد که چرا بتها را می پرستید (إِذْ قَالَ لِأَبِیهِ وَقَوْمِهِ مَا تَعْبُدُونَ) آنها بتها را می پرستیدند. وجود مبارک حضرت ابراهیم در دو بخش، جداگانه با اینها استدلال کرد. آنها که به اصطلاح محقّقینشان بودند گرفتار خلط تکوین و تشریع بودند آنها که توده مردم بودند گرفتار تقلید از نیاکان و گذشتگان بودند. آن توده مردم در اثبات, مقلِّد و در نفی, مقلِّد, در تصدیق, مقلّد و در تکذیب, مقلّد بودند اگر می خواستند چیزی را بپذیرند می گفتند چون نیاکان ما قبول داشتند اگر می خواستند چیزی را نپذیرند می گفتند چون نیاکان ما قبول نداشتند وقتی در بخش اثبات سخن می گفتند, می گفتند: (إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَی أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَی آثَارِهِم مُّقْتَدُونَ) (۱) در بخش نفی می خواستند سخن بگویند می گفتند: (مَا سَمِعْنَا بِهَذَا فِی آبَائِنَا الْأَوَّلِینَ) (۲) نیاکان ما که چنین حرفی نداشتند، بنابراین تصدیقشان تقلیدی تکذیبشان تقلیدی, اثباتشان تقلیدی نفی شان تقلیدی، این گروه مقلِّد.

۱- (۴) ۱. سوره زخرف, آیه ۲۵۶.

۲- (۵) ۲. سوره قصص, آیه ۳۶؛ سوره مومنون, آیه ۲۴.

اما محقّقان آنها بین تکوین و تشریع خلط می کردند محقّقانشان می گفتند که خدا عالم است قادر است وضع ما را می بیند اگر بت پرستی بد باشد خب جلوی ما را می گیرد (لَوْ شَاءَ اللّٰهُ مَا أَشْرَکْنَا وَلاَ آبَاؤُنَا وَلاَحَرَّمْنَا مِن شَيْ ءٍ) مگر خدا نمی داند مگر خدا نمی بیند این کار ما خوب است دیگر اگر بد باشد خب جلوی ما را می گیرد انبیا آمدند گفتند خدا تکویناً عالم است قادر است تشریعاً نهی کرده گفته این کار را نکنید شما را آزاد گذاشته تا شما با آزادی به مقصد برسید (لَوْ شَاءَ اللّٰهُ مَا أَشْرَکْنَا وَلاَ آبَاؤُنَا وَلاَحَرَّمْنَا مِن شَيْ ءٍ) (۱) یعنی چه؟! این معنایش اباحه گری است یعنی هر کاری جایز است! آدم کشی جایز است راهزنی جایز است قتل نفس جایز است سرقت جایز است اینکه اباحه گری است این نفی مذهب است ذات اقدس الهی در نظام تکوین، بکلّ شيء عالم است و بکلّ شيء قادر است. در نظام تشریع بکلّ شيء عالم است و بکلّ شيء قادر است ولی به ما گفته ما شما را آزاد گذاشتیم هیچ اجباری در کار نیست یا قبول یا نکول, کمال در این است که انسان آزاد باشد (لاَ إِکْرَاهَ فِي الدِّينِ) (۲) ما اگر شما را مجبور بکنیم به پذیرش دیگر که کمال نیست فرمود: (قُلِ الْحَقُّ مِن رَبِّکُمْ فَمَن شَاءَ فَلْيُؤْمِن وَمَن شَاءَ فَلْيَکْفُرْ) (۳) ولی به شما می گوییم بیراهه نروید خودتان را به سوختن ندهید آنجا (خُذُوهُ فَغُلُّوهُ) (۴) در کار است (ثُمَّ الْجَحِيمَ صَلُّوهُ) (۵) در کار است خب اگر اباحه گری باشد هر دو طرف جایز باشد دیگر بگیر و ببند برای چیست این (لاَ إِکْرَاهَ فِي الدِّينِ) (۶) برای تکوین است آن بگیر و ببند برای تشریع است فرمود ما حرفهایمان را می زنیم یک طرف بهشت است یک طرف جهنم (وَهَدَيْنَاهُ النَّجْدَيْنِ) (۷) , (لاَ إِکْرَاهَ فِي الدِّينِ) آزادید اما آن طرف رفتید بگیر و ببند است (خُذُوهُ فَغُلُّوهُ) (۸) است (ثُمَّ الْجَحِيمَ صَلُّوهُ) (۹) است اگر ما شما را یک طرفه بند می کشیدیم که کمال نبود، کمال انسان در این است که (لاَ إِکْرَاهَ فِي الدِّينِ) آزادانه به یک طرف برود چرا بین تشریع و تکوین خلط می کنید.

۱- (۶) ۳. سوره انعام, آیه ۱۴۸.

۲- (۷) ۴. سوره بقره, آیه ۲۵۶.

۳- (۸) ۵. سوره کهف, آیه ۲۹.

۴- (۹) ۶. سوره حاقه, آیه ۳۰.

۵- (۱۰) ۱.سوره حاقه, آیه ۳۱.

۶- (۱۱) ۲. سوره بقره, آیه ۲۵۶.

۷- (۱۲) ۳. سوره بلد, آیه ۱۰.

۸- (۱۳) ۴.سوره حاقه, آیه ۳۰.

۹- (۱۴) ۵.سوره حاقه, آیه ۳۱.

حرف محقّقانشان را قرآن کریم جداگانه طرح کرد جداگانه جواب داد حرفهای عوامهای اینها را جداگانه طرح کرد جداگانه جواب داد حالا با این عوامها می فرماید شما و نیاکانتان، بالأخره منطقی باید داشته باشید برای پذیرش بت پرستی؛ شما اینها را برای چه می پرستید؟ یک انسان عاقل کاری که می کند یا برای جلب منفعت است یا برای دفع مضرّت هر کدام از آنها باشد برهان کاملی است لذا با «أو» عطف کرده نه با «واو» فرمود اینها یا باید این کار را بکنند یا باید آن کار را بکنند هیچ کدام از این کارها نیست به صورت قیاس استثنایی ترسیم بکنیم می گویند اگر اینها بت باشند یا باید نافع باشند یا باید ضارّ باشند یا باید مُمیت باشند یا باید مُحیی باشند و التالی بأسره محال هیچ کاری از اینها ساخته نیست خب چرا می پرستید؟! این برهانی است که با آنها و با نیاکان آنها در میان می گذارد که هم تقلید را باطل می کند و هم بی برهان چیزی را قبول کردن را باطل می کند پرستش بی جا را باطل می کند.

برخیها فکر می کردند که این اصنام و اوثان قبله است نه معبود در حالی که هم معبودٌله بود هم معبودٌإلیه اول ارواح فرشته ها یا شمس و قمر و کواکب آسمانی را می پرستیدند بعد دیدند که گاهی شب است گاهی روز است گاهی غروب دارند گاهی طلوع دارند مجسّمه هایی برای آنها درست کردند که به یاد آنها باشند کم کم همین مجسّمه ها را می پرستیدند به دلیل اینکه استدلال انبیا متوجّه همین چوب و سنگ است فرمود: (أَلَهُمْ أَرْجُلٌ يَمْشُونَ بِهَا أَمْ لَهُمْ أَيْدٍ يَبْطِشُونَ بِهَا) (۱) خب اگر آنها می گفتند ما که اینها را نمی پرستیم اینها برای تندیس و تقدیس است و امثال ذلک خب این استدلال تام نبود استدلال انبیا وقتی تام است که این اصنام و اوثان معبود آنها باشند و همین طور هم بود خب اینها می پرستیدند.

۱- (۱۵) ۱. سوره اعراف، آیه ۱۹۵.

بعد می فرمایند اینها یکی از این کارها را باید بکنند به نحو «أو» ذکر کرده نه به نحو «واو» آیا اینها حرفهای شما را می شنوند که شما اگر چیزی گفتید آنها اجابت کنند تکریم کردید آنها بپذیرند یا نمی شنوند اگر اینها سمیع نیستند چرا عبادت می کنید اگر اینها نافع نیستند چرا عبادت می کنید اگر اینها ضارّ نیستند چرا عبادت می کنید اول که نفرمود: (أُفٍّ لَّكُمْ وَلِمَا تَعْبُدُونَ) (۱) اول که دست به تبر نبرد بعدها فرمود: (أُفٍّ لَّكُمْ وَلِمَا تَعْبُدُونَ) بعد دست به تبر برد (فَجَعَلَهُمْ جُذَاذاً إِلَّا كَبِيراً لَّهُمْ) (۲) اول این استدلالها بود. فرمود: (إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ وَقَوْمِهِ مَا تَعْبُدُونَ قَالُوا نَعْبُدُ أَصْنَاماً) (این یک) (فَنَظَلُّ لَهَا عَاكِفِينَ) و دائماً هم این سنّت و سیرت ماست (دو) ظَلّ یعنی دائم خود آنها از اصنام با ضمیر مؤنث یاد کردند ولی ادب را وجود مبارک حضرت ابراهیم حفظ کرد از همه اینها با جمع مذکّر سالم یاد کرد فرمود: (هَلْ يَسْمَعُونَكُمْ إِذْ تَدْعُونَ) (این یک) (أَوْ يَنفَعُونَكُمْ) (این دو) (أَوْ يَضُرُّونَ) (این سه) یکی از امور باید باشد والتالی بأسره محال اینها هیچ کاره اند، نفرمود اینها باید هم سمیع باشند هم بصیر باشند هم نافع باشند هم ضارّ فرمود یکی از اینها هم باشد بهانه دارید برای پرستش اما اینها هیچ کاره اند آنها گفتند که ما برهانمان همان تقلید ماست؛ در پذیرش, مقلِّد و در نفی هم مقلِّد, در پذیرش می گوییم (بَلْ وَجَدْنَا آبَاءَنَا كَذَلِكَ يَفْعَلُونَ) در نفی هم در جای دیگر گفتند: (مَا سَمِعْنَا بِهَذَا فِي آبَائِنَا الْأَوَّلِينَ) (۳) . آن گاه وجود مبارک حضرت ابراهیم(سلام الله علیه) فرمود ما که با شخص بحث نداریم ما با فکر و مکتب بحث داریم لذا ما شما و نیاکانتان همه را با یک مکتب داریم می بینیم هیچ کدامتان حرفی برای گفتن ندارید بعد فرمود: (أَفَرَأَيْتُم مَا كُنتُمْ تَعْبُدُونَ) (كُنتُمْ) یعنی «أنتم و آبائکم» برای اینکه بالصراحه ذکر فرمود: (أَنتُمْ وَآبَاؤُكُمُ الْأَقْدَمُونَ) چون آنها هم حرف تحقیقی ندارند آنها هم اگر بخواهند برهانی اقامه بکنند باید بگویند که این معبودهای ما یا سمیع اند یا نافع اند یا ضارّند یک کاری از آنها ساخته است هیچ کاری از آنها ساخته نیست.

۱- (۱۶) ۲. سوره انبیاء، آیه ۶۷.

۲- (۱۷) ۳. سوره انبیاء، آیه ۵۸.

۳- (۱۸) ۱. سوره مؤمنون، آیه ۲۴.

بعد فرمود ما که انسانیم که نمی توانیم به هر چیزی گرایش داشته باشیم یا از هر چیزی جدا باشیم ما یک جذب و دفع داریم این جذب و دفع در هر موجودی هست این جذب و دفع در خاکها هست اگر خاکی بخواهد «لعل گردد در بدخشان یا عقیق اندر یمن» (1) این طور نیست که هر خاکی کنار هر خاکی جمع بشود, بشود لعل یا عقیق، بالأخره خاکها مناسب اند این خاکهای مناسب دور هم جمع می شوند, می شود عقیق می شود لعل و مانند آن این جذب و دفع در خاک هم هست در گیاهان هم هست. حالا اگر گیاهی بخواهد رشد بکند خوش رنگ بشود خوش طعم بشود زیبا بشود این دیگر هر خاکی را جذب نمی کند این جذب و دفع در گیاهان هم هست بالاتر از گیاهان در سطح حیوانات هم هست منتها به صورت شهوت و غضب است این شهوت و غضب قدری که رقیق تر شد به صورت محبّت و عداوت در می آید قدری که لطیف تر شد به صورت ارادت و کراهت در می آید وقتی خیلی ناب و تمیز و خالص شد به صورت تولّی و تبرّی در می آید این تولّی و تبرّیِ امروز همان جذب و دفع چند قرن قبل است منتها در جماد که هست جذب و دفع است در حیوان که هست شهوت و غضب است قدری بالاتر که آمد محبّت و عداوت است قدری که رقیق تر شد ارادت و کراهت است یک وقت ناب شد و انسانی شد می شود تولّی و تبرّی. فرمود ما یک تولّی داریم یک تبرّی داریم, تولّی من به ربّ العالمین است از او که بگذریم من تبرّی دارم ﴿فَإِنَّهُمْ عَدُوٌّ لِي إِلَّا رَبَّ الْعَالَمِينَ﴾ من جاذبه ام به ربّ العالمین است دافعه ام به ماعدای اوست هر چه از خدا نیست من دفعش می کنم هر چه خدایی است می پذیرم آن وقت این ربّ العالمین را به عنوان متن قرار داد اوصافی را به عنوان حدود وسطا قرار داد که هر کدام از اینها می توانند حدّ وسط یک برهان باشند آن وقت آن ربّ العالمین را که ربّ جهان است (یک) ربّ انسان است (دو) ربّ پیوند انسان و جهان است (سه) مفهومش را باز کرده فرمود اصلِ کان تامّه ما او, کان ناقصه ما او هستیِ ما او هدایتِ ما او ابقای ما او اطعام ما او محسوسات ما او معقولالت ما او همه را او دارد اداره می کند چون او دارد اداره می کند به آن سمت گرایش داریم از غیر او کاری ساخته نیست اینها دشمن من اند یعنی گرایش به آنها زیانبار است من از آنها مُتبرّی ام و به ذات اقدس الهی و اسمای حسنای او و وحی و نبوّت و امامت و اهل بیت و اینها که همه به طرف ذات اقدس الهی دعوت می کنند ما نسبت به اینها تولّی داریم فرمود: ﴿أَفَرَأَيْتُم مَا كُنتُمْ تَعْبُدُونَ ۝ أَنتُمْ وَآبَاؤُكُمُ الْأَقْدَمُونَ﴾ دیدید که چیزی از آن در نیامده دستتان خالی است اما من ﴿فَإِنَّهُمْ عَدُوٌّ لِي﴾ از همه اینها بیزارم از شما و فکرتان از نیاکانتان و فکرشان از بتها و بت فروشها و بت تراشها و بت پرستان همه بیزارم چون همه اینها دشمنان ما هستند ﴿إِلَّا رَبَّ الْعَالَمِينَ﴾ آن وقت ربّ العالمین، سلسله انبیا در آن هست, اولیا در آن هست ائمه در آن هست کتابهای آسمانی در آن هست مراکز مذهب در آن هست اینها در آن هست ﴿إِلَّا رَبَّ الْعَالَمِينَ﴾ خب ربّ العالمین چه کار کرده این ربّ العالمین متن است.

ص: ۸۲۶

۱- (۱۹) ۲. دیوان سنایی، قصیده ۱۳۴.

وجود مبارک موسای کلیم آن متن را اول فرمود بعد کم کم در طیّ بحثهایی آن را شرح داد؛ در سوره مبارکه «طه» وقتی آنها سؤال کردند (مَن رَبُّكُمَا يَا مُوسَى) (۱) فرمود ــ در آیه پنجاه سوره «طه» ــ (رَبُّنَا الَّذِي) این سه نظام را انجام داد یک: (أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ) او می شود مُعطی این می شود نظام فاعلی, دو: (خَلْقَهُ) نظام داخلی را داد, سه: نظام غایی را داد (ثُمَّ هَدَى) (۲) این کوتاه ترین آیه و جامع ترین آیه است از لحاظ در برداشتن سه نظام؛ نظام فاعلی نظام داخلی نظام غایی. نظام فاعلی آن است که کلّ جهان را یک نفر دارد اداره می کند نظام داخلی آن است که هر چیزی را هماهنگ خلق کرده یعنی اگر در انسان، هزارها سلول و ذرّات و اجزاء و جزئیات است همه با هم هماهنگ اند این را می گویند نظام داخلی اگر در درخت هزارها جزء است اگر در حیوان اگر در آب اگر در سنگ اگر در جماد اگر در موجودات دیگر اجزای فراوانی هست اینها با هم هماهنگ اند هیچ جزئی مخالف جزء دیگر نیست نظام داخلی را خیلی منسجم و هماهنگ آفریده سوم نظام غایی است خب برای چه آفریده هدفی دارد. این نظام غایی آخرین نظام است که فرمود: (ثُمَّ هَدَى) آن (خَلْقَهُ) نظام داخلی است (أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ) (۳) نظام فاعلی است این آیه کوچک این سه نظام را در برداشت وجود مبارک حضرت موسی این را به عنوان متن قرار داد در آیات دیگر آن را شرح کرد اما وجود مبارک حضرت ابراهیم(سلام الله علیه) که فرمود: (إِلَّا رَبَّ الْعَالَمِينَ) این را متن قرار داد بعد در همین جا این را شرح می کند نسبت به ما چه کار کرد خالق ماست «کان» تامّه ما را داد (یک) (فَهُوَ يَهْدِينِ) «کان» ناقصه ما کمالات ما تکامل ما راه رسیدن به کمال اینها را به ما آموخت (دو) تأمین مسائل حسّی که مورد نیاز شماست محسوس شماست باید شما از همین راه کم کم به مبادی بالاتر راه پیدا کنید آن را هم او خلق کرده (سه) (وَالَّذِي هُوَ يُطْعِمُنِي) دستگاه گوارش را طوری آفرید که غذاهای مناسب را جذب می کند و غذاها را هم طرزی قرار داد که بتوان تحویل این دستگاه گوارش داد این دستگاه گوارش را عاقلانه و عادلانه اداره می کند که این غذایی که انسان می خورد این دستگاه گوارش به وسیله رهبری نفس سهم همه را بدهد سهم ناخن را بدهد سهم مو را بدهد سهم استخوان را بدهد سهم پوست را بدهد سهم گوشت را بدهد سهم بینایی چشم را بدهد سهم شنوایی گوش را بدهد او باید آن قدر دقیق باشد که بفهمد که گوش چه می خواهد و چشم چه می خواهد آن پرده های هفت گانه رقیق چشم چه می خواهند چطور می خواهند چقدر می خواهند که به همه شان بدهد خب الآن هزارها سال است که طب راه افتاده شما مجموع اطبّا را هم اگر جمع بکنید بخش وسیعی از مجهولات هنوز مانده که چگونه این نفس این یک تکّه نان را آن قدر تقسیم می کند که اگر یک گوشه دست رنگش فرق می کند همان گوشه آنجا که خال دارد این یک تکّه نان به صورتی در می آید که آن خال هم غذای خودش را بخورد کسی که دستش در دوران کودکی خال دارد این خیال می کند همان خال بیست سال قبل یا سی سال قبل است در حالی که چندین بار عوض شده خب این خالی که در صورتش است خالی که در دستش است این غذا می خواهد این غذایی می خواهد مناسب خودش باشد باید مشکی باشد گرد باشد کذا و کذا باشد همه اینها را مدبّرانه نفس دارد انجام می دهد این است که گفتند: «مَن عرف نفسه فقد عرف ربّه» (۴) خب این تازه گوشه ای از اسرار عالم است فرمود خدا این کار را می کند کسی را من می پرستم این چنین باشد همه اینها حدّ وسط اند. در آنجا «أو» را ذکر کرده به جای «واو» در اینجا «الّذی» را تکرار کرده هر کدام از این «الّذی» به منزله حدّ وسط است خدا (الَّذِي خَلَقَنِي) فهو معبود «الّذی یهدینی فهو معبود, الّذی یُطعمنی فهو معبود, الّذی یَسقینی فهو معبود, الّذی یشفینی فهو معبود, الّذی یُمیتنی فهو معبود, الّذی یحیینی فهو معبود, الّذی أطمع أن یغفر لی خطیئتی فهو معبود» تکرار «الّذی» برای اینکه هر کدام از اینها یک حدّ وسط است هر که این کاره است معبود است و این کار از غیر خدا ساخته نیست لذا فرمود: (فَإِنَّهُمْ عَدُوٌّ لِي إِلَّا رَبَّ الْعَالَمِينَ), (رَبَّ الْعَالَمِينَ) متن است چه کسی است (الَّذِي خَلَقَنِي) این به عنوان مثال است یعنی «خلقنی و خلقکم و خلق آبائکم و خلق الأرض و السماء»

(فَهُوَ يَهْدِينِ) «يهـدينی يهـديكم يهدی آبائكم يهدی كذا و كذا» (وَالَّذِی هُوَ يُطْعِمُنِی) «و يطعمكم و يطعم آبائكم» (يَسْقِينِ) «يسقيكم يسقی آبائكم» حالا اينها به عنوان مثال است (وَإِذَا مَرِضْتُ فَهُوَ يَشْفِينِ).

ص: ۸۲۷

۱- (۲۰) ۱. سوره طه، آيه ۴۹.

۲- (۲۱) ۲. سوره طه، آيه ۵۰.

۳- (۲۲) ۳. سوره طه، آيه ۵۰.

۴- (۲۳) ۱. متشابه القرآن، ج ۱، ص ۴۴.

بیانی سیدناالاستاد(رضوان الله علیه) دارد که وجود مبارک حضرت ابراهیم درصدد شمارش نعمتهای خداست چون بیماری, زوال نعمت و سلب نعمت است این را به خدا اسناد نداد لذا به خودش اسناد داد بعد می فرماید اینکه برخیها گفتند نقص را [با اینکه از خداست, تأدّباً] به خود اسناد داد «فلیس بذاک» (۱) در حالی که بعضی از بزرگان اهل معرفت از کُمّلین اهل معرفت این فرمایش را فرمودند, جمع بین هر دو نکته اُولاست یکی اینکه (إِذَا مَرِضْتُ) چون زوال نعمت است این را به خود اسناد داد دوم اینکه تأدّب در گفتار را هم رعایت کرد در جمله بعد فرمود: (وَالَّذِی یُمِیتُنِی), (یُمِیتُنِی) خب زوال نعمت حیات است اینجا به خودش اسناد نداد به خدا اسناد داد اما چون اماته این طور نیست که من مُردم چون موت در اختیار دیگری است اینجا به خودش اسناد نداد مرض را می شود انسان به خودش اسناد بدهد اما موت (خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَیَاةَ) (۲) موت به دست کسی است که حیات به دست اوست.

پرسش: مگر موت ورود به نشئه دیگر نیست, چرا زوال نعمت است؟

پاسخ: خب زوال مطلق که لازم نیست باشد زوال از این نعمت هست دیگر, اگر موت را ما به لحاظ آخرت و برزخ بسنجیم می شود حیات دیگر موت نیست آن چهره زوال از این دنیا را می گویند موت.

خب (وَإِذَا مَرِضْتُ فَهُوَ یَشْفِینِ وَالَّذِی یُمِیتُنِی ثُمَّ یُحْیِینِ) یعنی «یُمیتنی و ایّاکم و آبائکم, یحیینی و ایّاکم و آبائکم» در جریان مغفرت وجود مبارک حضرت ابراهیم جزء مخلَصین است این ذنبی ندارد و خدای سبحان به برخی از اینها یک جایزه ویژه هم داد مخلِصین یک مرحله هستند مخلَصین بالاتر از مخلِصین اند مخلَصین کسانی اند که ذات اقدس الهی در بین افراد مخلِص یک عدّه را برای خود برچین می کند «استخلصهم الله لنفسه» در این مخلِصین یک افراد برجسته ای پیدا می شوند, می شوند مخلَص، در مخلَصین برخیها جایزه ویژه ای دارند درباره حضرت ابراهیم و حضرت اسحاق و حضرت یعقوب می فرماید: (إِنَّا أَخْلَصْنَاهُم بِخَالِصَهٍ) ما اینها را یک جایزه ویژه دادیم (إِنَّا أَخْلَصْنَاهُم بِخَالِصَهٍ) که این جایزه, جایزه ویژه است. سؤال: «ما تلك الخالصه»؟ جواب: (ذِکْرَی الدَّارِ) (۳) اینها به یاد خانه شان اند خیلیها گاهی به یاد خانه شان اند می گویند ظهر شده برویم خانه, بعضیها دائماً به یاد خانه اند کسی که دائماً به یاد خانه باشد او ذکر ویژه دارد خانه ما که آخرت است دیگر اینجا که مسافرخانه است ما خانه ای داریم برای ما ساختند یا خودمان ساختیم به اذن خدا آن (ذِکْرَی الدَّارِ) دار همان آخرت است اینجا مسافرخانه است اگر کسی به یاد مسافرخانه باشد خب از خانه خودش و از وطن خودش غفلت کرده اما کسی که به یاد خانه اش است همیشه درصدد آباد کردن آنجاست دیگر، فرمود ما این جایزه ویژه را به این چند نفر دادیم (إِنَّا أَخْلَصْنَاهُم بِخَالِصَهٍ) سؤال: «ما تلك الخالصه»؟ جواب: (ذِکْرَی الدَّارِ) اینها به یاد خانه شان اند خب اگر کسی دائماً به یاد خانه باشد سعی می کند بالأخره آن را از دست ندهد آنجا را خراب نکند این یک جایزه ویژه است که ذات اقدس الهی به حضرت ابراهیم و اینها داد.

۱- (۲۴) ۱. المیزان، ج ۱۵، ص ۲۸۴.

۲- (۲۵) ۱. سوره ملك، آیه ۲.

۳– (۲۶) ۲. سوره ص، آیه ۴۶.

پرسش...

پاسخ: خب آنکه نسبت به دیگران که این را نداد بالاتر است، این به ذکر صاحب دار بود برای اینکه گفت (إِلَّا رَبَّ الْعَالَمِينَ) که خودش را گِره زده به تولّی توحیدی این تمام شد. در این مراحلی که [خودش را] به تولّی توحیدی گِره زده که فرمود: (فَإِنَّهُمْ عَدُوٌّ لِي إِلَّا رَبَّ الْعَالَمِينَ) زیرمجموعه این، درجاتی است مراتبی است فضایلی است که بعضها فوق بعض یکی از آ نهایی که فوق بعض است همان (ذِكْرَى الدَّارِ) است فرمود: (وَالَّذِي أَطْمَعُ أَن يَغْفِرَ لِي خَطِيئَتِي يَوْمَ الدِّينِ) اشتغال اینها به مباحات همین چند لحظه که به غذا خوردن به خوابیدن و مانند آن مشغول اند از باب «حسنات الأبرار سيّئات المقرّبين» (۱) همین را خطیئه تلقّی می کنند وگرنه اگر کسی جزء مخلِصین بود (اولاً) بعد مخلَص شد (ثانیاً) بعد جایزه ویژه دریافت کرد (ثالثاً) اینکه خطیئه ای ندارد اما همین که گاهی مشغول مباحات بشوند همین را احیاناً خطیئه تلقّی می کنند فرمودند: (وَالَّذِي أَطْمَعُ أَن يَغْفِرَ لِي خَطِيئَتِي يَوْمَ الدِّينِ) آن روز ما را ببخشند!

اینجا که فرمود: (وَالَّذِي أَطْمَعُ) دو مطلب است این چون حدّ وسط است برای برهان توحید دیگر, قدرتِ او بر مغفرت، حدّ وسط توحیدی است خدا کسی است که قادر باشد بر بخشش و این چون قادر بر بخشش است پس خداست اما درباره خود که من آیا شایسته ام مورد مِهر حق قرار بگیرم به صورت رجا و امید ذکر کرده است دیگر اینجا برهان نیست آنکه برهان است این است که چرا شما خدا را می پرستید برای اینکه او قادر مطلق است بر غفران خطیئه اما من امیدوارم که مرا ببخشد این دیگر مربوط به خود شخص است (وَالَّذِي أَطْمَعُ أَن يَغْفِرَ لِي خَطِيئَتِي يَوْمَ الدِّينِ) آن گاه عرض کرد: (رَبِّ هَبْ لِي حُكْماً وَأَلْحِقْنِي بِالصَّالِحِينَ) در بخشهای دیگر هم در جریان حضرت ابراهیم هست که (وَإِنَّهُ فِي الْآخِرَهِ لَمِنَ الصَّالِحِينَ) بین صالحین با (عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ) خیلی فرق است.

ص: ۸۲۹

۱- (۲۷) ۱. بحارالانوار، ج ۲۵، ص ۲۰۵.

«و الحمد لله ربّ العالمین»

آیات ۸۳ تا ۹۱ سوره شعراء ۹۱/۰۱/۲۱

.Your browser does not support the audio tag

(رَبِّ هَبْ لِی حُکْماً وَأَلْحِقْنِی بِالصَّالِحِینَ (۸۳) وَاجْعَل لِی لِسَانَ صِدْقٍ فِی الْآخِرِینَ (۸۴) وَاجْعَلْنِی مِن وَرَثَةِ جَنَّةِ النَّعِیمِ (۸۵) وَاغْفِرْ لِأَبِی إِنَّهُ کَانَ مِنَ الضَّالِّینَ (۸۶) وَلاَ تُخْزِنِی یَوْمَ یُبْعَثُونَ (۸۷) یَوْمَ لاَ یَنفَعُ مَالٌ وَلاَ بَنُونَ (۸۸) إِلَّا مَنْ أَتَی اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِیمٍ (۸۹) وَأُزْلِفَتِ الْجَنَّةُ لِلْمُتَّقِینَ (۹۰) وَبُرِّزَتِ الْجَحِیمُ لِلْغَاوِینَ (۹۱))

در صدر این سوره مبارکه «شعراء» آیه سوم فرمود: (لَعَلَّکَ بَاخِعٌ نَفْسَکَ أَلَّا یَکُونُوا مُؤْمِنِینَ) از اینکه گروهی ایمان نیاوردند و نمی آورند شما متأثّر نباش. در سوره هایی که لسانش لسانس تسلّی و دلداری پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) است غالباً قصص انبیا را مطرح می کند که انبیای الهی قبل از شما بودند این مشکلات را داشتند و تحمل کردند و پیروز شدند شما هم با این مشکلات روبه رو هستید تحمّل کنید پیروز می شوید جریان حضرت موسی و هارونی که قبلاً ذکر فرمود از همین قبیل است جریان حضرت ابراهیمی که الآن شروع کردیم که فرمود: (وَاتْلُ عَلَیْهِمْ نَبَأَ إِبْرَاهِیمَ) از همین قبیل است داستان برخی از انبیای دیگر(علیهم السلام) را که ذکر می فرمایند از همین قبیل است آیه ۶۹ همین سوره «شعراء» که فرمود: (وَاتْلُ عَلَیْهِمْ نَبَأَ إِبْرَاهِیمَ) از همین جریان است که شما نگران نباشید، بالأخره عدّه ای گرفتار حسّ اند و محسوس و مشهود برای آنها معیار است و اگر شما اینها را بخواهید به عالم غیب دعوت بکنید به دشواری می فهمند و تحمل می کنند.

بعد از اینکه استدلال وجود مبارک ابراهیم بر بطلان بت پرستی را ذکر فرمود و براهین حضرت بر توحید را نقل کرد درخواستهای آن حضرت را هم ذکر می کند و جریان معاد را هم تشریح می کند. بت پرستها با یک ابتهاجی از بت پرستی نام می بردند وجود مبارک ابراهیم(سلام الله علیه) که (قَالَ لِأَبِیهِ وَقَوْمِهِ مَا تَعْبُدُونَ) آنها گفتند: (نَعْبُدُ أَصْنَاماً) بعد این جمله را اضافه کردند (فَنَظَلُّ لَهَا عَاکِفِینَ) (۱) یعنی ما مرتّب در پیشگاه این بتها خاضعیم آن جمله اول که (نَعْبُدُ أَصْنَاماً) کافی بود اما با ابتهاج این جمله دوم را ذکر کردند که (فَنَظَلُّ لَهَا عَاکِفِینَ)، وجود مبارک ابراهیم(سلام الله علیه) هم اصل بت پرستی را ابطال کرد و هم استمرار عکوف در برابر آنها را خطر بزرگ اعلام کرد گاهی تعبیر این است که اینها ضدّ شما هستند (۲) گاهی تعبیر این است که اینها دشمن شما هستند. در سوره «شعراء» که محلّ بحث است تعبیر فرمود: (فَإِنَّهُمْ عَدُوٌّ لِی إِلَّا رَبَّ الْعَالَمِینَ) (۳) همین بتها علیه بت پرستها در قیامت شهادت می دهند (یَکْفُرُونَ بِشِرْکِکُمْ) (۴) و مانند آن در قیامت مطرح است. اگر اینها به ضدّ شما شهادت می دهند اگر اینها علیه شما سخن می گویند پس پرستش اینها باطل است و استمرار عکوف و خضوع در برابر اینها زیانبارتر است آن گاه به ذات اقدس الهی عرض کرد: (رَبِّ هَبْ لِی حُکْماً) تمام نعمتهای الهی, هبه است این طور نیست که کسی استحقاق چیزی داشته باشد بگوید ما خودمان زحمت کشیدیم تلاش کردیم مستحقّ این شدیم برای اینکه آن توفیق هم باز به نعمت الهی است. آن بیان نورانی امام سجاد(سلام الله علیه) در صحیفه که فرمود: «مِنتک ابتداء» (۵) همین است هر چه را ذات اقدس الهی عطا کند نعمت ابتدایی اوست کسی نمی تواند بگوید ما خودمان زحمت کشیدیم به اینجا رسیدیم آن زحمت کشیدن آن قدرت بر زحمت آن توفیق آن ادراک همه اینها نعمتهایی است که خدا عطا کرده.

۱- (۱) . سوره شعراء, آیات ۷۰ و ۷۱.

۲- (۲) . سوره مریم, آیه ۸۲.

۳- (۳) . سوره شعراء, آیه ۷۷.

۴- (۴) . سوره فاطر, آیه ۱۴.

۵- (۵) . الصحیفه السجادیه, دعای ۴۵.

آن گاه وجود مبارک حضرت ابراهیم به خدا عرض می کند به من حکم بده حکمت عطا بکن هم حکمت عملی عطا بکن هم حکمت نظری, هم ادراک صحیح هم تصمیم سالم همان که وجود مبارک حضرت موسی گفت؛ آیه ۲۱ همین سوره مبارکه «شعراء» گذشت که موسی(سلام الله علیه) گفت: (فَوَهَبَ لِی رَبِّی حُکْماً وَجَعَلَنِی مِنَ الْمُرْسَلِینَ) اینها از خدای سبحان هبه می خواستند بخششِ حکمت را می خواستند و خدا هم به اینها حکمت می داد علمِ صائب و اراده صالح هر دو حکمت است.

در بحثهای قبل هم داشتیم که گاهی خدای سبحان یک مطلب علمی را وحی می فرستد که فلان مطلب این است حکم این است یا مربوط به اخبار غیب است و اینها یک وقت است اراده, نیّت, اخلاص, تصمیم اینها را در قلب القا می کند اینها وحیِ فعل است نه وحی علم (وَأَوْحَیْنَا إِلَی أُمِّ مُوسَی أَنْ أَرْضِعِیهِ) (۱) تا پایان, اینها وحی فعل است (أَوْحَیْنَا إِلَی مُوسَی أَنْ أَسْرِ) (۲) که شبانه حرکت بکن وحی فعل است (وَأَوْحَیْنَا إِلَیْهِمْ فِعْلَ الْخَیْرَاتِ وَإِقَامَ الصَّلاَهِ) (۳) وحی فعل است گاهی انسان تصمیم می گیرد که کاری انجام بدهد خیال می کند این تصمیم خودبه خود پیدا شده یا به دست خودش است این تصمیم این اراده این عزم, فیض خاصّ الهی است که از آنجا القا شده گاهی یک مطلب علمی در قلب کسی القا می شود این خیال می کند که با کوشش خودش به آن رسیده گاهی اراده صائب و صالح در قلب کسی پیدا می شود که فلان کار را بکن این خیال می کند خودش این کار را کرده در حالی که هم آن علم را فرشتگان رحمت عطا کردند هم این اراده را فرشتگان حکمت الهی افاضه کردند (وَأَوْحَیْنَا إِلَیْهِمْ فِعْلَ الْخَیْرَاتِ) نه علمِ به حکم نه حکمِ افعال که فلان چیز واجب است یا فلان چیز، اینکه مادر موسی تصمیم می گیرد این بچه را در صندوقچه ای بگذارد و صندوقچه را به رود نیل بیندازد اینها اراده است تصمیم است اینها که حکم شرعی نیست که وحی بفرستد که فلان چیز واجب است فلان چیز حرام است که بشود شریعت و وحی تشریعی طلب بکند اینها ارادات و تصمیمهای خاص است که ذات اقدس الهی در قلوب مؤمنین القا می کند جامع اینها همان آیه (وَأَوْحَیْنَا إِلَیْهِمْ فِعْلَ الْخَیْرَاتِ) است.

۱- (۶) . سوره قصص, آیه ۷.

۲- (۷) . سوره طه, آیه ۷۷; سوره شعراء, آیه ۵۲.

۳- (۸) . سوره انبیاء, آیه ۷۳.

آنکه وجود مبارک موسای کلیم گفت: (فَوَهَبَ لِی رَبِّی حُکْماً) (۱) شامل هر دو قسم می شود، آنچه وجود مبارک ابراهیم در آیه ۸۳ از ذات اقدس الهی مسئلت می کند (رَبِّ هَبْ لِی حُکْماً) شامل هر دو قسم می شود، بعد عرض می کند (وَأَلْحِقْنِی بِالصَّالِحِینَ) ما تاکنون عمل صالح داشتیم اما توفیقی به ما بده که ما خودمان صالح باشیم. یک وقت انسان جزء (عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ) است کارِ خوب می کند حالا یا این عمل صالح انجام دادن برای او حال است گاهی برای او مَلکه و وصف لازم است گاهی هم نه, مقوّم هویّت اوست که این شخص، صالح است نه جزء (عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ) (۲) مادامی که در مرز (عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ)اند یعنی کارهای خوب می کنند ممکن است این کار خوب کردن در گوهر ذات ایشان نباشد اما وقتی خود ذات جزء صالحین شد دیگر از ذات صالح جز کار صالح نشأت نمی گیرد وجود مبارک ابراهیم از خدای سبحان خواست که تاکنون توفیقی دادید که ما عمل صالح انجام می دادیم اکنون توفیقی عطا کن که گوهر ذات ما صالح بشود که یقیناً عمل صالح هم از او صادر خواهد شد.

در سه جای قرآن خدای سبحان فرمود: (إِنَّهُ فِی الْآخِرَهِ لَمِنَ الصَّالِحِینَ) (۳) اینکه عرض کرد (وَأَلْحِقْنِی بِالصَّالِحِینَ) معلوم می شود گروهی پیشگام بودند جزء صالحین اند و وجود مبارک ابراهیم(سلام الله علیه) از خدا درخواست می کند که مرا به آنها ملحق بکن. اینکه فرمود: (وَإِنَّ مِن شِیعَتِهِ لَإِبْرَاهِیمَ) (۴) وجود مبارک ابراهیم پیرو حضرت نوح بود معلوم می شود یک عدّه پیشگامانی هستند که جزء صالحین اند و حضرت ابراهیم(سلام الله علیه) لحوق به آنها را درخواست می کند؛ آیه ۱۳۰ سوره مبارکه «بقره» این بود (وَمَن یَرْغَبُ عَن مِلَّهِ إِبْرَاهِیمَ إِلَّا مَن سَفِهَ نَفْسَهُ وَلَقَدِ اصْطَفَیْنَاهُ فِی الدُّنْیَا وَإِنَّهُ فِی الْآخِرَهِ لَمِنَ الصَّالِحِینَ) این چطور در دنیا جزء صالحین نبود اینکه در آخرت، ابراهیم از صالحین می شود آنها چه کسانی اند؟ مقام شامخ اهل بیت طوری است که اینها ملحق به آن مقام می شوند اینها جزء صالحین اند و بسیاری از بزرگان رسالت و نبوّت، در قیامت به مقام ولایت اهل بیت(علیهم السلام) ملحق می شوند. خب پس اینکه در این چند جا فرمود: (وَإِنَّهُ فِی الْآخِرَهِ لَمِنَ الصَّالِحِینَ) نشان می دهد که مثلاً هنوز در دنیا آن مرتبه نهایی حاصل نشده.

۱- (۹) . سوره شعراء, آیه ۲۱.

۲- (۱۰) . سوره بقره, آیه ۲۵.

۳- (۱۱) . سوره بقره, آیه ۱۳۰; سوره نحل, آیه ۱۲۲; سوره عنکبوت, آیه ۲۷.

۴- (۱۲) . سوره صافات, آیه ۸۳.

پرسش...

پاسخ: خب اصطفا هم مراتبی دارد صالح هم مراتبی دارد؛ همان طوری که درباره مرسلین فرمود: (تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ) (۱) درباره انبیا فرمود: (لَقَدْ فَضَّلْنَا بَعْضَ النَّبِيِّينَ عَلَى بَعْضٍ) (۲) صالحین هم بشرح ایضاً. این تفصیل، قاطع شرکت است برای اینکه در سوره «بقره» آیه ۱۳۰ فرمود: (وَلَقَدِ اصْطَفَيْنَاهُ فِي الدُّنْيَا وَإِنَّهُ فِي الْآخِرَةِ لَمِنَ الصَّالِحِينَ) در بخشهای دیگری هم نظیر سوره مبارکه «عنبکوت» و مانند آن آنجا هم باز دارد که این در آخرت از صالحین است نه اینکه در دنیا از صالحین باشد این تفصیل که این در آخرت از صالحین است و در دنیا چنین وعده ای نداده معلوم می شود که مقام خاصّی است که ممکن است کسی در مرحله پایین تر در دنیا جزء صالحین باشد ولی از لحاظ مقام برترِ صالحین در آخرت به آنها ملحق بشود.

پرسش...

پاسخ: نه اینکه از راه عمل ملحق بشود باید این عقبه های کئودِ احتضار و برزخ و ساهره قیامت را تحمل بکند تا به آنها برسد. درباره ذریّه مردان صالح هم همین است فرمود: (أَلْحَقْنَا بِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ) (۳) این طور نیست که هر کسی در هر جایی باشد در دنیا هم به آن مقام می رسد این طور نیست برخیها باید این عقبه های کئود و این سختیها و دشواریهای برزخ و ساهره قیامت و مواقف قیامت و امثال اینها را تحمل بکنند تا شایسته آن فیض باشند این طور نیست که هر کسی در هر مرتبه ای که باشد می تواند با صالحین محشور بشود این طور نیست.

۱- (۱۳) . سوره بقره, آیه ۲۵۳.

۲- (۱۴) . سوره اسراء, آیه ۵۵.

۳- (۱۵) . سوره طور, آیه ۲۱.

پرسش: قیامت ظرف ظهور دنیاست.

پاسخ: بله, ظرف ظهور دنیاست نه ظرف حدوث اما این شخص بخواهد آن باطنش ظاهر بشود این عقبه های کئود را باید طی کند؛ این چنین نیست که بدون پیمودن این عقبه های کئود آن درون ظاهر بشود. یک وقت است که شخص بدون معطّلی این مقام را دارد یک وقت است نه, باید با دشواریهایی به این مقام برسد. در جریان سوره مبارکه «یوسف» گذشت اینکه وجود مبارک یعقوب(سلام الله علیه) با جمله اسمیه با تأکید «إنّ» با ضرس قاطع می فرماید: (إِنِّي لَأَجِدُ رِيحَ يُوسُفَ لَوْلاَ أَن تُفَنِّدُونِ) (۱) خب همین یعقوب بود آن هم همین یوسف بود چند کیلومتری کنعان این بچه را انداختند در چاه این ندید اما الآن از هشتاد فرسخی به صورت جملیه اسمیه می گوید من بوی یوسف می شنوم این مجّانی و آسانی به کسی نمی دهند ولو یعقوب باشد یک جان کَندن صبر و تحمل و آزمون الهی می خواهد تا آن شامّه باز بشود بوی هشت پسر را از هشتاد فرسخی بشنود وگرنه این یعقوب همان یعقوب بود این یوسف همان یوسف بود چند متری اش در کنعان او را در چاه انداختند خبر نداشت این طور نیست که رایگان هر فیضی را به هر کسی بدهند این تحمل می خواهد آزمون می خواهد صبر می خواهد وقتی که بلیّه و آزمون و اینها شد آن وقت ذات اقدس الهی عطا می کند (رَبِّ هَبْ لِي حُكْماً وَأَلْحِقْنِي بِالصَّالِحِينَ).

پرسش: عرض کرد در دنیا مرا از صالحین قرار بده حکم هم به من بده.

پاسخ: بله, ولی پاسخش این است که (وَإِنَّهُ فِي الْآخِرَةِ لَمِنَ الصَّالِحِينَ) (۲) پاسخش نشان می دهد که این خواسته در دنیا مستجاب نشد در آخرت مستجاب می شود.

۱- (۱۶) . سوره یوسف, آیه ۹۴.

۲- (۱۷) . سوره بقره, آیه ۱۳۰; سوره نحل, آیه ۱۲۲; سوره عنکبوت, آیه ۲۷.

(وَاجْعَل لِي لِسَانَ صِدْقٍ فِي الْآخِرِينَ) وجود مبارك ابراهيم(سلام الله علیه) از ذات اقدس الهی مسئلت کرده که این توفیقی که دادی حالا ـ ما جزء انبیای اولواالعزم شدیم نام ما یاد ما مکتب ما فراموش نشود اعقاب, نسلهای آینده بیایند حرف ما را بزنند فکر ما را بگویند دین ما را احیا کنند مرام ما را احیا کنند تا خودم زنده هستم یک زبان صادق داشته باشم هم صدق خبری هم صدق مُخبری, صدق خبری آن است که گفته های من مطابق با واقع باشد صدق مخبری این است که بین زبان من و قلب من توافق باشد.

گاهی برخیها صادقِ مخبری اند ولی صدق خبری ندارند کسی راستگوست ولی گزارش دروغی به او دادند این دروغگو نیست این یک آدم صادق مطمئنّی است سلیم النفس کسی یک خبر دروغی به او داده ایشان هم نقل کرده یک وقت است که نه, مخبر یک آدم بدطینت و کاذبی است ــ که کذب مخبری است ــ خبری را جعل کرده و گفته ولی اتفاقاً درست بود ولی او بدون اینکه از صدق جریان باخبر باشد چیزی را جعل کرده که فتنه ایجاد کند خودش شده کاذب ولی خبرش صادق است یک وقت هم خبر کاذب است هم مخبر کاذب, کسی عالِم است که این گزارش دروغ است این را هم نقل می کند هم کذب خبری است هم کذب مخبری یک وقت است که نه, هم صدق خبری است هم صدق مخبری وجود مبارک ابراهیم صدق خبری و مخبری را از ذات اقدس الهی مسئلت می کند که گزارشهای من مطابق با واقع باشد (یک) لسان من هم مطابق با قلبم باشد (دو) من صادق باشم خبر من هم صدق و دیگران هم سخنگوی من باشند زبان من باشند اگر کسی بعد از قرنها چیزی می نویسد از زبان من, لسان صدق من باشد سخنرانی می کند مطالب مرا به جامعه منتقل می کند لسان صدق من باشد این طور نباشد که ما بعد از مدّتی بمیریم ما می خواهیم بقیّهالله باشیم این بقیّهالله بودن از بهترین برکاتی است که انبیا این را طلب می کردند همه انبیا بقیّهالله اند همه ائمه بقیّهالله اند منتها آن که گل سرسبد است و قلّه همه اینهاست و کلّ جهان را اداره می کند وجود مبارک حضرت حجّت است وگرنه بقیّهالله بودن سِمت و صفت انبیای الهی است ائمه الهی است و به دنبال آنها علما بقیّهالله اند شما می بینید در قرآن کریم وقتی از شعیب سخن به میان می آید گفته بود که (بَقِيَّتُ اللَّهِ خَيْرٌ لَكُمْ إِن كُنتُم مُؤْمِنِينَ) (۱) وقتی از علما و دانشمندان قرآن سخن به میان می آورد می فرماید این علما که (أُولُوا بَقِيَّةٍ)اند چرا جلوی مردم را نمی گیرند (أُولُوا بَقِيَّةٍ) مثل (أُولُوا الْأَلْبَابِ) مثل «اولوا الأبصار» مثل «اولوا العقول» یعنی صاحبان بقا, تعبیر (أُولُوا بَقِيَّةٍ) اگر از بقیّهالله سنگین تر نباشد کم تر نیست. در سوره مبارکه «هود» هم جریان شعیب گذشت که او فرمود: (بَقِيَّتُ اللَّهِ خَيْرٌ لَكُمْ إِن كُنتُم مُؤْمِنِينَ) هم درباره عالمان دین تعبیر شده است که چرا اولوا بقیّه جلوی فساد را نگرفتند. درباره خود حضرت شعیب آیه ۸۶ سوره «هود» این بود که (بَقِيَّتُ اللَّهِ خَيْرٌ لَكُمْ إِن كُنتُم مُؤْمِنِينَ وَمَا أَنَا عَلَيْكُم بِحَفِيظٍ). در همان سوره مبارکه «هود» آیه ۱۱۶ این است (فَلَوْلاَ كَانَ مِنَ الْقُرُونِ مِن قَبْلِكُمْ أُولُوا بَقِيَّةٍ يَنْهَوْنَ عَنِ الْفَسَادِ فِي الْأَرْضِ) چرا علما جلوی فساد را نگرفتند می دانید سخنرانی ده درصد اثر دارد کتاب نوشتن تفسیر گفتن فلسفه گفتن فقه گفتن فتوا گفتن بیست درصد اثر دارد عمل, عمل, عمل این (جَعَلْنَا لَهُ نُوراً يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ) (۲) چند هزار روحانی الآن در این مملکت هستند دیگر چند هزار چراغ خب کشور را نورانی می کند اینها بقیّهالله اند, بقیّهالله یعنی کسی که دین را نگه دارد دین که با حرف نگه داشته نمی شود این مردم جانی دارند که نورپذیر است هر جا نور ببینند به دنبالش راه می افتند هر چقدر هم شقیّ باشند وقتی لطافت عمل ببینند یقیناً برمی گردند فرمود چرا این بقیّهالله ها مردم را اداره نکردند چرا یک عدّه بقیّهالله نبودند چرا (أُولُوا بَقِيَّةٍ) نبودند نه یعنی چرا درس نخواندند مجتهد نشدند حکیم نشدند مرجع نشدند اینها آسان است به دلیل اینکه خیلی از آقایان هستند دیگر آدم چهل پنجاه سال زحمت می کشد می شود فیلسوف مفسّر حکیم مرجع چه اینکه خیلیها این طورند اما

بقیّهالله شـدن جان کنـدن می خواهـد فرمود چرا یک عـدّه بقیّهالله نشدنـد که جلوی فساد را بگیرنـد (فَلَوْلاَ كَانَ مِنَ الْقُرُونِ مِن قَبْلِكُمْ أُولُوا بَقِيَّةٍ يَنْهَوْنَ عَنِ الْفَسَادِ فِي الْأَرْضِ) خب اگر اولوابقیّه باشـند بقیّهالله باشـند که جلوی فساد را می گیرنـد دیگر خـدا بقیّهـالله می خواهـد بالأـخره و علما بقیّهالله انـد اینکه فرمود چرا یک عـدّه بقیّهالله نشدنـد معلوم می شود بقیّهالله شـدنی نیسـت دیگر.

ص: ۸۳۵

۱- (۱۸) . سوره هود, آیه ۸۶.

۲- (۱۹) . سوره انعام, آیه ۱۲۲.

پس آنها که قلّه اند بالاصاله اند آن سِمتهای خاص را دارند آنها البته (اللّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ) (۱) نبوّته، خلافته، امامته آن مخصوص انسانهای معصوم است اما شاگردانشان همین طور دیگر ماء مَعین چطور است ذیل این آیه (قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَصْبَحَ مَاؤُكُمْ غَوْراً فَمَن يَأْتِيكُم بِمَاءٍ مَعِينٍ) (۲) آنجا روایاتش ملاحظه بفرمایید ماء معین چه کسی است یکی از القاب وجود مبارک حضرت حجّت(سلام الله علیه) ماء معین است (۳) ، خب اینکه مخصوص حضرت نیست عالِم دین را می گویند ماء معین منتها او دریاست اینها یک نهر کوچک اند به آن دریا وصل اند ماء معین آبی است که «تراه العیون و تناله الدلاء» آبی که چشم آن را ببینند دلو به آن برسد این را می گویند ماء معین، آبی که در زیرزمین است و ذخیره است که نه چشم آن را می بیند نه دسترس کسی است که آب معین نیست فرمود اگر شما بیراهه رفتید این چشمه ها و قناتها و چاههایی که ماء معین است چشم شما می بیند در دسترس شماست اگر ما به اینها بگوییم قدری پایین تر بروید چند کیلومتر پایین تر بروید اگر ــ معاذ الله ــ قهر خدا طوری بشود که این نفت و گاز را بگوید چند کیلومتر پایین تر بروید خب این کشور می شود کشور فلاکت زده دیگر (قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَصْبَحَ مَاؤُكُمْ غَوْراً) اگر این آبها فرو برود چند متری پایین تر برود که دستگاه صنعت نتواند استخراج کند (فَمَن يَأْتِيكُم بِمَاءٍ مَعِينٍ) این ماء معین یکی از القاب وجود مبارک حجّت(سلام الله علیه) است عالمان دین را هم می گویند ماء معین منتها یک وقت کسی دریاست یک وقت چشمه ای است که از آن دریا گرفته شده یک نهر کوچکی است که از آن دریا گرفته شده ماء معین این طور است بقیّهالله این طور است.

ص: ۸۳۶

۱- (۲۰) . سوره انعام, آیه ۱۲۴.

۲- (۲۱) . سوره ملک, آیه ۳۰.

۳- (۲۲) . الکافی, ج ۱, ص ۳۴۰; کمال الدین, ج ۱, ص ۳۲۶.

فرمود چرا بقیّهالله نشدید که جلوی فساد را بگیرید وگرنه امر به معروف و نهی از منکر که فراوان است که فرمود: (وَلِتَكُن مِنكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ), (۱) (الَّذِينَ إِن مَكَّنَّاهُمْ فِى الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلاَةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ وَأَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ الْمُنكَرِ) (۲) اما آن که می توانـد قطب امر به معروف و نهی از منکر بشود بقیّهالله است هر عالمی هم بقیّهالله نیست مردم حرف هر کسی را هم گوش نمی دهنـد این حواسـمان جمع باشد. (أُولُوا بَقِيَّةٍ يَنْهَوْنَ عَنِ الْفَسَادِ فِى الْأَرْضِ إِلَّا قَلِيلاً مِمَّنْ أَنْجَيْنَا مِنْهُمْ) (۳) خب پس (أُولُوا بَقِيَّةٍ) این است.

وجود مبارک ابراهیم عرض می کند مرا بقیّهالله بکن خدایا هزارها سال, صدها سال کمتر و بیشتر بیایند حرف مرا بزنند مکتب مرا پیروی کننـد کتـاب مرا بنویسـند (وَاجْعَل لِى لِسَانَ صِدْقٍ فِى الْآخِرِينَ) الآن هم ما می گوییم «قال ابراهیم(سـلام الله علیه) کـذا» الآـن روزانه حـداقل بیش از ده هزار نفر می گوینـد شـهید(رحمه الله) چنین فرمود, علاـمه(رحمه الله) چنین فرمود, شـیخ طوسـی(رحمه الله) چنین فرمود اینها بقیّهالله اند دیگر اینها (لِسَانَ صِدْقٍ فِى الْآخِرِينَ)اند دیگر, یک عدّه هم قبل از مرگ مرده اند. در بیانات نورانی حضرت امیر در نهج البلاغه هست که «فالصورهُ صورهُ انسانٍ و القلبُ قلبُ حیوانٍ... و ذلک میّت الأحیاء» (۴) این یـک جنازه عمودی است بعـد می شود جنازه افقی؛ این در زنـده ها هست ولی مرده است «و ذلک میّت الأحیاء» خب خیلی فرق است آن راه هم می شـود رفت دیگر این چنین نیست که این راه، مخصوص انبیـا باشـد البته آن بالاـیش آن ارفعش آن قلّه اش برای اینهاست. عرض کرد (وَاجْعَل لِى لِسَانَ صِدْقٍ فِى الْآخِرِينَ) این دعای همه ما هم باید باشد هم این جمله ها را بگوییم و هم راهمان این باشد (وَاجْعَل لِى لِسَانَ صِدْقٍ فِى الْآخِرِينَ) که ما فراموش نشویم (وَاجْعَلْنِى مِن وَرَثَةِ جَنَّةِ النَّعِيمِ).

۱- (۲۳) . سوره آل عمران, آیه ۱۰۴.

۲- (۲۴) . سوره حج, آیه ۴۱.

۳- (۲۵) . سوره هود, آیه ۱۱۶.

۴- (۲۶) . نهج البلاغه, خطبه ۸۷.

سیدناالاستاد(رضوان الله علیه) بیان لطیفی دارند که نعمت در قرآن کریم دو قسم است یک وقت نعمت مقیّد است نعمت مضاف است مثل نعمت ارض نعمت شمس نعمت روزی نعمت سلامت, یک وقت نعمت، مطلق است نعمت عندالاطلاق نعمت ولایت است (۱) اینجا هم که دارد (وَاجْعَلْنِی مِن وَرَثَهِ جَنَّهِ النَّعِیمِ) همان نعمت ولایت است آنجا که اولیای تو آنجا سهم دارند مرا جزء وارثان آنجا قرار بده.

در بحثهای میراث هم گذشت که میراث یک وقت میراث مادّی است در میراث مادّی مرگ مورِّث شرط است تا مورّث نمیرد چیزی به وارث نمی رسد. در میراثهای معنوی تا وارث ــ تا وارث یعنی تا وارث ــ نمیرد چیزی به او نمی دهند این «مُوتوا قبل أن تَموتوا» برای ارث معنوی است اگر گفتند: «إنّ العلماء وَرثهُ الأنبیاء» (۲) آن عالِمی وارث انبیا می شود که این «مُوتوا قبل أن تَموتوا» (۳) را عمل بکند این مال نیست که منتظر باشد کسی بمیرد تا به او برسد این یک علم است؛ تا با موت ارادی این وارث نمیرد چیزی از مورّث به او نمی رسد در ذیل آیه (لَتُسْأَلُنَّ یَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِیمِ) (۴) آنجا یک روایت نورانی از وجود مبارک امام صادق(سلام الله علیه) است که فرمود: «نحن النَّعیم» (۵) امامت, نعمت است ولایت, نعمت است. خب اینکه عرض می کند (وَاجْعَلْنِی مِن وَرَثَهِ جَنَّهِ النَّعِیمِ) ناظر به آن است. اینکه عرض کرد (وَاجْعَل لِی لِسَانَ صِدْقٍ فِی الْآخِرِینَ) ناظر به آن است بعد نسبت به عموی خودش هم طلب مغفرت می کند چون به او وعده داد موقع خداحافظی گفت حالا که برهان در شما اثر نکرد من امیدوارم برای شما از خدا طلب مغفرت بکنم که عرض کرد (وَاغْفِرْ لِأَبِی إِنَّهُ کَانَ مِنَ الضَّالِّینَ) بعد از اینکه معلوم شد عمویش قابل هدایت نیست یعنی کفر را بر ایمان ترجیح داد و ذات اقدس الهی فرمود حق ندارید برای کفار طلب مغفرت بکنید (فَلَمَّا تَبَیَّنَ لَهُ أَنَّهُ عَدُوٌّ لِلّهِ تَبَرَّأَ مِنْهُ) (۶) .

۱- (۲۷) . ر.ک: المیزان, ج۴, ص۶۲.

۲- (۲۸) . الکافی, ج۱, ص۳۲.

۳- (۲۹) . بحارالأنوار, ج۶۹, ص۵۹; تفسیر المحیط الأعظم, ج۱, ص۵۹.

۴- (۳۰) . سوره تکاثر, آیه ۸.

۵- (۳۱) . بحارالأنوار, ج۲۴, ص۵۲; شواهد التنزیل, ج۲, ص۴۷۶.

۶- (۳۲) . سوره توبه, آیه ۱۱۴.

بنابراین چند مرحله وجود مبارک ابراهیم با عمویش داشت یکی استدلال بود یکی موقع خداحافظی گفت (سَلَامٌ عَلَيْكَ سَأَسْتَغْفِرُ لَكَ) (۱) وعده درخواست مغفرت بود, یکی درخواست مغفرت بود, یکی هم بعد از اینکه روشن شد او کافر است و مغفرت پذیر نیست دیگر (تَبَرَّأَ مِنْهُ) این برای آن مقطع وسطی است که عرض کرد (وَاغْفِرْ لِأَبِي إِنَّهُ كَانَ مِنَ الضَّالِّينَ) اما در بخشهایی دارد (فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ أَنَّهُ عَدُوٌّ لِلّهِ تَبَرَّأَ مِنْهُ) (۲) .

عمده این مسئله قیامت است که وجود مبارک ابراهیم این را شرح می دهد که عرض می کند (وَلَا تُخْزِنِي يَوْمَ يُبْعَثُونَ) ما را در قیامت رسوا نکن. جریان قیامت یک کار آسانی نیست مهم ترین عامل تربیتی مسئله قیامت است مسئله توحید درست است اهمّ مطالب است اما مسئله توحید اگر مسئله معاد نباشد سازندگی ندارد شما می بینید غالب مشرکین حجاز و غیر حجاز خدا را به عنوان واجب الوجود قبول داشتند (یک) در وجوبِ وجود شریک قائل نبودند (دو) در خالقیّت مطلق هم شریک قائل نبودند (سه) در ربوبیّت مطلق هم موحّد بودند؛ می گفتند دوتا ربّ العالمین نداریم (چهار) اما در ارباب متفرّقه مشرک بودند می گفتند حیات ما, ممات ما, ضرر ما, نفع ما, زمین ما, کشاورزی ما, دامداری ما, دریا و صحرای ما به این بتها وابسته است؛ خدا را ربّ الأرباب می پنداشتند اله الآلهه می پنداشتند دربارهٴ اله الآلهه و ربّ الأرباب مشرک نبودند اما این کارها را به ارباب متفرّقه می سپردند تمام خطر از اینجا شروع شده بود بعد منکر معاد بودند می گفتند انسان با مردن می پوسد، دین آمده بگوید که شما با مردن از پوست به در می آیید تمام مشکلات اخلاقی جوامع در اثر انکار معاد یا غفلت از معاد است آدم اگر بداند عمل, زنده است و دامنگیر انسان می شود و انسان مسئول است خب یک قرنطینه است برای او, دست به هر کاری نمی زند چون هر لحظه ای احتمال مرگ است (یک) و این عمل دامنگیر اوست (دو).

۱- (۳۳) . سورهٴ مریم, آیهٴ ۴۷.

۲- (۳۴) ۲ .سورهٴ توبه, آیهٴ ۱۱۴.

برهان وجود مبارک حضرت ابراهیم این است که خدایا آن روز, روز پرخطری است برای اینکه ما هستیم جسم داریم روح داریم تمام نیازهای ما هست. ما مسکن می خواهیم غذا می خواهیم لباس می خواهیم همه نیازهای ما هست. در دنیا نیازها را با یکی از دو عامل برطرف می کنیم یا با ضابطه یا با رابطه یا با خرید و فروش و اجاره و عقود اسلامی یا با رابطه کسی پدر کسی است کسی پسر کسی است کسی رَحِم کسی است کسی دوست کسی است بالأخره مشکلات دنیا با أحدالأمرین حل است دیگر اگر کسی کودک است پدر او را اداره می کند اگر سالمند است پسر او را اداره می کند نیازهای دنیا با أحدالعاملین برطرف می شود یا ضوابط یا روابط. در قیامت همه این نیازها هست (یک) ضابطه نیست (دو) رابطه نیست (سه) انسان نیازهایش را باید از چه راه تأمین کند باید از اینجا ببرد (چهار) فرمود: (لاَ بَيْعٌ فِيهِ وَلاَ خُلَّةٌ) (۱) این بیع ناظر به اصل اقتصاد است خُلّت یعنی خلیل و دوست و رابطه که بالأخره پدری پسری هست رحامت است و مانند آن. در آنجا بالقول المطلق جا برای خرید و فروش نیست یعنی جا برای ضابطه نیست که کسی اجاره کند یا چیزی را بخرد چیزی را بفروشد جا برای رابطه هم نیست برای اینکه همه از خاک برمی خیزد کسی پدر کسی نیست کسی پسر کسی نیست چنین عالمی را اگر آدم باور بکند خب مواظب گفتار خودش است دیگر.

وجود مبارک ابراهیم حضرت کرد آن روز, روز رسوایی است برای اینکه همه ما با همه این خصوصیّات محشور می شویم این طور نیست که احتیاجاتمان کم بشود ما مسکن می خواهیم لباس می خواهیم غذا می خواهیم تشنه ایم آب می خواهیم همه نیازها هست خصوصیات روحی فضایل روحی ملکات روحی به آنها هم نیازمندیم ما با انبوهی از نیازها وارد می شویم آنجا هم هیچ خبری نیست اگر روزی است که به نحو نفی جنس بیان شده (لَا بَيْعٌ فِيهِ وَلاَ خُلَّةٌ) اصلاً خبر خرید و فروش نیست (كُلُّهُمْ آتِيهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَرْداً) (۲) جمع هستند ولی اجتماع در کار نیست آنکه در سوره مبارکه «واقعه» دارد این است که (إِنَّ الْأَوَّلِينَ وَالآخِرِينَ لَمَجْمُوعُونَ إِلَى مِيقَاتِ يَوْمٍ مَعْلُومٍ) (۳) اما (كُلُّهُمْ آتِيهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَرْداً) جمع هستند اما اجتماعی در کار نیست تعاونی در کار نیست کسی مشکل کسی را حل کند نیست هر کسی مهمان سفره خودش است به خدای سبحان عرض کرد (وَلاَ تُخْزِنِي يَوْمَ يُبْعَثُونَ) برای اینکه آن روز [مال و بنون نفعی ندارند] این سالبه به انتفاء موضوع است (يَوْمَ لاَ يَنفَعُ مَالٌ وَلاَ بَنُونَ) یعنی نه ضابطه است نه رابطه، نه اینکه مال هست و به درد کسی نمی خورد اینجا جای تجارت نیست این (بَنُونَ) مثال است آن (مَالٌ) هم مثال است اینها تمثیل است نه تعیین (لاَ يَنفَعُ مَالٌ وَلا بَنُونَ) و لا اخوان و لا أخوات و لا آباء و لا امّهات و لا أجداد و لا جدّات, لا مال و لا أرض و لا ضیاء و لا عِقار و لا کذا و لا کذا همان طوری که (لَا بَيْعٌ فِيهِ وَلاَ خُلَّةٌ) (۴) دو عنوان است برای ضابطه و رابطه اینجا هم دو عنوان است برای ضابطه و رابطه نه اینکه حالا مال اثر ندارد ولی رابطه اثر دارد سفارش اثر دارد تقاضا اثر دارد نه این چنین نیست هیچ چیزی اثر ندارد هر کسی هم تنها می آید (يَوْمَ لاَ يَنفَعُ مَالٌ وَلاَ بَنُونَ) این خطاب چقدر شیرین است.

ص: ۸۴۰

۱- (۳۵) . سوره بقره, آیه ۲۵۴.

۲- (۳۶) . سوره مریم, آیه ۹۵.

۳- (۳۷) . سوره واقعه, آیات ۴۹ و ۵۰.

۴- (۳۸) . سوره بقره, آیه ۲۵۴.

می بینید گاهی آن منقطع بودن به مراتب بالاتر از متّصل بودن است البته در تفسیرهای دیگر هم هست اما سیدناالاستاد(رضوان الله علیه) در المیزان اینها را خوب پرورانـده این را به عنوان یک حکم کلیدی مطرح کردند ذات اقدس الهی گاهی اصلاً نظم را به هم می زند برای برقراری نظم؛ می بینید گاهی سخن از وصف است گاهی سخن از فعل است اما موصوف را استثنا می کند عامل را استثنا می کند (لَیْسَ الْبِرَّ أَنْ تُوَلُّوا وُجُوهَکُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَلکِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللّهِ) (۱) خب این به حسب ظاهر مطابق با قوانین ادب نیست شما دارید برّ را معنا می کنید اما چرا بارّ را استثنا می کنید می گویید لکن خوبی، کسی است که خب نباید بگویید خوبی کسی است که باید بگویید خوبی، عدل است (لَیْسَ الْبِرَّ أَنْ تُوَلُّوا وُجُوهَکُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَلکِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللّهِ) وقتی به زمخشری و امثال زمخشری مراجعه می کنید می بینید می گوید یا اینجا مضاف محذوف است یا آنجا مضاف محذوف است (لکِنَّ الْبِرَّ مَن آمَنَ) یعنی «لکن صاحب البرّ مَن آمن» یا نه, (لکِنَّ الْبِرَّ مَن آمَنَ) یعنی «لکن البرّ بِرّ مَن آمن» (۲) این کوششِ بی جایی است که آن بزرگان دارند.

مرحوم علامه فرمودند خودت را به زحمت نینداز نه مضافی محذوف است نه چیز دیگری قرآن که نمی خواهد نیکی را معرفی کند قرآن می خواهد نیکان را بپروراند شما حالا بیا اوصاف را مشخص بکن, اوصاف را مشخص بکنی یک کتاب تئوری است قرآن می خواهد بارّ بپروراند نه برّ را معنا کند (۳) (وَلکِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللّهِ) از این تعبیرات فراوان است یکی از مشابه آن تعبیرات همین محلّ بحث است فرمود: (لاَ یَنفَعُ مَالٌ وَلاَ بَنُونَ) باید می فرمود الاّ عمل صالح اما الاّ عمل صالح نفرمود, فرمود: (إِلَّا مَنْ أَتَی اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِیمٍ) ما انسان صالح می خواهیم ما می خواهیم انسان صالح بپرورانیم نه بگوییم عمل صالح چیز خوبی است این می شود تئوری (لاَ یَنفَعُ مَالٌ وَلاَ بَنُونَ ۝ إِلَّا مَنْ أَتَی اللَّهَ) وقتی به کشّاف و اینها می دهید می گوید الاّ عمل کسی که (أَتَی اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِیمٍ) ایشان می گویند نه خیر, قرآن نمی خواهد بگوید که عمل صالح خوب است می گوید من آدم خوب می خواهم این یک راه کلیدی است (یَوْمَ لاَ یَنفَعُ مَالٌ وَلاَ بَنُونَ ۝ إِلَّا مَنْ أَتَی اللَّهَ) با قلب سلیم بیاید. این شخص، همه نعمتها در اختیار اوست هر چه بخواهد هست مشکل دیگران را هم می تواند حل کند به اذن خدا البته (إِلَّا مَنْ أَتَی اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِیمٍ) درباره اینها فرمود بهشت نقد است جلوی دستش است زُلفا یعنی تقرّب (وَأُزْلِفَتِ الْجَنَّةُ) یعنی نزدیک شد در سوره۝ مبارکه۝ «ق» دارد که نزدیک است دور هم نیست (وَأُزْلِفَتِ الْجَنَّةُ لِلْمُتَّقِینَ) آنجا کلمه (غَیْرَ بَعِیدٍ) هم دارد؛ آیه ۳۱ سوره۝ «ق» این است که (وَأُزْلِفَتِ الْجَنَّةُ لِلْمُتَّقِینَ غَیْرَ بَعِیدٍ) این همین که چشم را بست در بهشت است خیلیها معطّلی برزخ ندارند آنها که جزء اوساط اند در برزخ مشکل دارند ذیل این آیه که روز قیامت (خمسین أَلْفَ سَنَةٍ) است کسی از وجود مبارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) سؤال کرد که «ما أطول هذا الیوم» خیلی روز طولانی است یک روز پنجاه هزار سال؟ فرمود: «والذی نفس محمد بیده» قسم به ذات کسی که جانم در دست اوست این پنجاه هزار سال برای کسی که مؤمنِ صالح باشد کوتاه تر از [زمان اقامه] صلات مکتوبه است (۴) یک نماز ظهر انسان با تمام مستحبّاتش اقامه کند خیلی هم طول بکشد ده, پانزده دقیقه می شود فرمود این پنجاه هزار سال برای مؤمنین صالح ده, پانزده دقیقه است این برای چه معطّل بشود این معطّلی ندارد, این (أُزْلِفَتِ الْجَنَّةُ لِلْمُتَّقِینَ) (یک) (غَیْرَ بَعِیدٍ) (دو) نزدیک است دَم دستش است (وَأُزْلِفَتِ الْجَنَّةُ لِلْمُتَّقِینَ غَیْرَ بَعِیدٍ ۝ هذَا مَا تُوعَدُونَ لِکُلِّ أَوَّابٍ حَفِیظٍ ۝ مَنْ خَشِیَ الرَّحْمنَ بِالْغَیْبِ وَجَاءَ بِقَلْبٍ مُنِیبٍ) (۵) پس آنکه در سوره۝ مبارکه۝ «ق» آمده است تأکید شده است که (أُزْلِفَتِ الْجَنَّةُ لِلْمُتَّقِینَ غَیْرَ بَعِیدٍ) اینجا دارد که (أُزْلِفَتِ الْجَنَّةُ لِلْمُتَّقِینَ) دیگر (غَیْرَ بَعِیدٍ) را البته ندارد ولی از آن طرف (وَبُرِّزَتِ الْجَحِیمُ لِلْغَاوِینَ) «أعاذنا الله من شرور أنفسنا و سیّئات أعمالنا».

۱- (۳۹) . سوره□ بقره, آیه□ ۱۷۷.

۲- (۴۰) . الکشاف, ج ۱, ص۲۱۸.

۳- (۴۱) . ر.ک: المیزان, ج ۱, ص۴۲۸.

۴- (۴۲) ۱.مجمع البیان،ج ۱۰،ص ۵۳۱.

۵- (۴۳) . سوره□ ق, آیات ۳۱ _ ۳۳.

«و الحمد لله ربّ العالمین»

آیات ۸۳ تا ۱۰۴ سوره شعراء ۹۱/۰۱/۲۲

.Your browser does not support the audio tag

(رَبِّ هَبْ لِی حُکْماً وَأَلْحِقْنِی بِالصَّالِحِینَ (۸۳) وَاجْعَل لِی لِسَانَ صِدْقٍ فِی الْآخِرِینَ (۸۴) وَاجْعَلْنِی مِن وَرَثَهِ جَنَّهِ النَّعِیمِ (۸۵) وَاغْفِرْ لِأَبِی إِنَّهُ کَانَ مِنَ الضَّالِّینَ (۸۶) وَلاَ تُخْزِنِی یَوْمَ یُبْعَثُونَ (۸۷) یَوْمَ لاَ یَنفَعُ مَالٌ وَلاَ بَنُونَ (۸۸) إِلَّا مَنْ أَتَی اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِیمٍ (۸۹) وَأُزْلِفَتِ الْجَنَّهُ لِلْمُتَّقِینَ (۹۰) وَبُرِّزَتِ الْجَحِیمُ لِلْغَاوِینَ (۹۱) وَقِیلَ لَهُمْ أَیْنَ مَا کُنتُمْ تَعْبُدُونَ (۹۲) مِن دُونِ اللَّهِ هَلْ یَنصُرُونَکُمْ أَوْ یَنتَصِرُونَ (۹۳) فَکُبْکِبُوا فِیهَا هُمْ وَالْغَاوُونَ (۹۴) وَجُنُودُ إِبْلِیسَ أَجْمَعُونَ (۹۵) قَالُوا وَهُمْ فِیهَا یَخْتَصِمُونَ (۹۶) تَاللَّهِ إِن کُنَّا لَفِی ضَلاَلٍ مُّبِینٍ (۹۷) إِذْ نُسَوِّیکُم بِرَبِّ الْعَالَمِینَ (۹۸) وَمَا أَضَلَّنَا إِلَّا الْمُجْرِمُونَ (۹۹) فَمَا لَنَا مِن شَافِعِینَ (۱۰۰) وَلاَ صَدِیقٍ حَمِیمٍ (۱۰۱) فَلَوْ أَنَّ لَنَا کَرَّهً فَنَکُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِینَ (۱۰۲) إِنَّ فِی ذٰلِکَ لَآیَهً وَمَا کَانَ أَکْثَرُهُم مُّؤْمِنِینَ (۱۰۳) وَإِنَّ رَبَّکَ لَهُوَ الْعَزِیزُ الرَّحِیمُ (۱۰۴))

وجود مبارک حضرت ابراهیم(سلام الله علیه) وقتی با معارف بلند توحیدی روبه روست بیانش این است (فَإِنَّهُمْ عَدُوٌّ لِی إِلَّا رَبَّ الْعَالَمِینَ) (۱) وقتی در نشئه کثرت همراه با مؤمنین مشغول دعا و نیایش است سخن از (رَبِّ هَبْ لِی) مطرح می کند این اضافه «ربّ» به یاء متکلّم برای جذب عنایت است وگرنه وجود مبارک ابراهیم(سلام الله علیه) با ربّ العالمین کار دارد این (رَبِّ) گفتن یعنی ربّی, برای جذب عنایت است.

مطلب دوم آن است که معرفت, مقدمه عمل است لذا عرض کرد: (رَبِّ هَبْ لِی حُکْماً وَأَلْحِقْنِی بِالصَّالِحِینَ) در چند جای قرآن سوره مبارکه «عنکبوت», «بقره» و مانند آن دارد (وَإِنَّهُ فِی الْآخِرَهِ لَمِنَ الصَّالِحِینَ) (۲) با اینکه در سوره مبارکه «انعام» بسیاری از انبیا(علیهم السلام) را نام می برد می فرماید: (کُلٌّ مِنَ الصَّالِحِینَ) (۳) اینها با اینکه جزء بندگان صالح اند ولی در آخرت جزء صالحین اند برای اینکه صالحین هم مثل خود انبیا مثل مرسلین درجاتی دارند اگر فرمود: (تِلْکَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَی بَعْضٍ) (۴) یک آیه, (لَقَدْ فَضَّلْنَا بَعْضَ النَّبِیِّینَ عَلَی بَعْضٍ) (۵) دو آیه, هم انبیا با هم تفاوت دارند هم مرسلین, صالحین هم بشرح ایضاً اگر کسی در دنیا جزء صالحین بود و در آخرت به اهل بیت(علیهم السلام) ملحق شد یعنی درجه صلاح او برتر شد به گروهی که صالح ترند و برجسته ترند می رسد لذا اگر کسی در دنیا صالح بود بعد بفرماید: (وَأَلْحِقْنِی بِالصَّالِحِینَ) و در آیات دیگر بیاید (وَإِنَّهُ فِی الْآخِرَهِ لَمِنَ الصَّالِحِینَ) این بر ترفیع درجه حمل می شود.

ص: ۸۴۲

۱- (۱) . سوره شعراء, آیه ۷۷.

۲- (۲) . سوره بقره, آیه ۱۳۰; سوره نحل, آیه ۱۲۲; سوره عنکبوت, آیه ۲۷.

۳- (۳) . سوره انعام, آیه ۸۵.

۴- (۴) . سوره بقره, آیه ۲۵۳.

۵- (۵) . سوره اسراء, آیه ۵۵.

پرسش: ولی به هر حال ایشان این سؤال را کرد؟

پاسخ: نه, دیگران هم می تواننـد این سؤال را بکننـد منتها نقل نشده این لسان که لسان حصـر نیست از دیگران نقل نشده یا ما دسترسی پیدا نکردیم.

اما اینکه فرمود: (وَاجْعَل لِی لِسَانَ صِدْقٍ فِی الْآخِرِینَ) در بعضـی از روایات ما به حضـرت امیر(سلام الله علیه) تطبیق شده است این حق است البته به عنـوان تطـبیق و نه تفسـیر مفهومی, عمـده آن است که آن بیـان نورانی حضـرت امیر(سـلام الله علیه) که فرمود: «العلماء باقون ما بَقِی الـدهر» (۱) این سه پیـام را به همراه دارد در طول هم, یکی ظـاهرش جمله خبریه است که مادامی که دین الهی هست مادامی که وجه الله هست عالمان دین که لوجه الله کار کرده انـد مانـدنی اند برای اینکه اینها لوجه الله کار کرده انـد (یـک) وجه الله برای همیشه مانـدنی است (دو) پس عالمانی که لوجه الله کار کرده انـد مانـدنی انـد «ما بَقِی الـدهر» (سه) این معنای روشن که جمله خبریه است. اما دو معنای انشایی هم در طول هم از خود این جمله می شود استفاده کرد یکی خطـاب به خود عالمـان دین است یکی خطـاب به امّت اسـلامی است. خطـاب به عالمان دین که «العلماء باقون ما بَقِی الـدهر» یعنی أیّها العلما! راه هست که شـما ابدی باشید خودتان را ارزان نفروشید اگر لوجه الله تعلیم کردید و تعلّم کردید و به علمتان عمل کردید و منتشر کردید چنین کسی «دُعِی فی ملکوت السماوات عظیما» اگر ـ معاذ الله ـ به دنبال این و آن می گردی که در دنیا بگویند عُظما یا قبل از مرگ می میری یا بعد از مرگ از یاد می روی.

ص: ۸۴۳

۱- (۶) . نهج البلاغه, حکمت ۱۴۷.

آن بیانی که مرحوم کلینی نقل کرد این است که اگر کسی «تَعلَّم لله, عَلَّم لله, عَمِل لله» که این «لله» به نحو تنازع به هر سه فعل متعلّق است «مَن تعلَّم العلمَ و عَمِـل بِه و عَلَّمَ لله دُعِیَ فی ملکوت السماوات عظیما» (۱) آن وقت فرشته ها می گویند این آیت الله عظماست آن وقت این می ماند اگر می خواهی بمانی کاری بکن که آنها بگویند عظما وگرنه این بازیها قبل از اینکه بمیری از تو گرفته می شود این انشاء است به خود علما یعنی أیّها العلما! بکوشید این چنین باشید. سوم خطاب به امت اسلامی است که امّت اسلامی! شما نام بزرگانتان را حفظ بکنید این همایشها این تذکره ها این بزرگداشتها این کنگره ها از برکات الهی است که بالأخره نام اینها زنده است آثار اینها زنده است برکات اینها زنده است که «العلماء باقون ما بَقِی الدهر» معنای سومش انشایی است متوجّه به خود امت اسلامی، اینکه عرض کرد (وَاجْعَل لِی لِسَانَ صِدْقٍ فِی الْآخِرِینَ) می تواند الگویی باشد برای همه ما در این بخشهای سه گانه.

در سوره مبارکه «مؤمنون» (الَّذِینَ یَرِثُونَ الْفِرْدَوْسَ) (۲) چگونه انسان وارث فردوس می شود چگونه ارث می برد با اینکه مثلاً از دیگری به او نرسیده و مانند آن آنجا توضیح داده شد اینجا هم (وَاجْعَلْنِی مِن وَرَثَهِ جَنَّهِ النَّعِیمِ) این (جَنَّهِ النَّعِیمِ) ظاهراً بالاتر از آن فردوس است. (وَاغْفِرْ لِأَبِی إِنَّهُ کَانَ مِنَ الضَّالِّینَ) که در بحث دیروز گذشت وعده ای بود به عموی خود داد بعد (فَلَمَّا تَبَیَّنَ لَهُ أَنَّهُ عَدُوٌّ لِلّهِ تَبَرَّأَ مِنْهُ) (۳) عمده تشریح مسئله قیامت است که المعاد ما هو؟

۱- (۷) . الکافی, ج۱, ص۳۵.

۲- (۸) . سوره مؤمنون, آیه ۱۱.

۳- (۹) . سوره توبه, آیه ۱۱۴.

در جریان قیامت ذات اقدس الهی چندین آیه برای تبیین مسئله معاد دارد گاهی به صورت سخنان انبیا(علیهم السلام) گاهی مستقیماً از طرف خودش. اینکه وجود مبارک ابراهیم(سلام الله علیه) عرض کرد (وَلاَ تُخْزِنِی یَوْمَ یُبْعَثُونَ), (یَوْمَ یُبْعَثُونَ) را معنا کرده است. در جریان بَعث و روز قیامت که (إِنَّ الْأَوَّلِینَ وَالآخِرِینَ لَمَجْمُوعُونَ إِلَی مِیقَاتِ یَوْمٍ مَعْلُومٍ) (۱) این یوم الجمع است (یَوْمَ یَجْمَعُکُمْ لِیَوْمِ الْجَمْعِ ذلِکَ یَوْمُ التَّغَابُنِ) (۲) این یوم الجمع است اما یوم الاجتماع نیست. در سوره مبارکه «کهف» گذشت که (الْمَالُ وَالْبَنُونَ زِینَهُ الْحَیَاهِ الدُّنْیَا) (۳) یعنی مال و بنون در آنجا سهمی ندارند یا سالبه به انتفاء موضوع است یا سالبه به انتفاء محمول؛ نسبت به بنون سالبه به انتفاء موضوع است اصلاً آنجا اِبنی نیست اَبی نیست همه از خاک برمی خیزند اگر (فَلاَ أَنسَابَ بَیْنَهُمْ) (۴) شد کسی از کسی متولّد نمی شود تا یکی ابن باشد یکی أب آن علاقه «مَا انقضی عنه المبدأ» هم که گذشت این برای دنیا بود نسبتها و پیوندها هم که (فَلاَ أَنسَابَ بَیْنَهُمْ) و مانند آن, می ماند مسئله مال که زمین هست و مانند آن هست اما مِلک کسی نیست مال کسی نیست در اختیار کسی نیست این ذوات این جواهر و این موجودات هستند اما برای کسی نیست همین پولها را حاضر می کنند و گداخته می کنند و به پیشانی و پهلو و چهره زراندوزان می زنند (یَوْمَ یُحْمَی عَلَیْهَا فِی نَارِ جَهَنَّمَ فَتُکْوَی بِهَا جِبَاهُهُمْ وَجُنُوبُهُمْ وَظُهُورُهُمْ هذَا مَا کَنَزْتُمْ لأَنْفُسِکُمْ) (۵) بنابراین درباره بنون، سالبه به انتفاء موضوع است درباره مال، سالبه به انتفاء محمول است.

۱- (۱۰) . سوره واقعه, آیات ۴۹ و ۵۰.

۲- (۱۱) . سوره تغابن, آیه ۹.

۳- (۱۲) . سوره کهف, آیه ۴۶.

۴- (۱۳) . سوره مؤمنون, آیه ۱۰۱.

۵- (۱۴) . سوره توبه, آیه ۳۵.

پرسش: ببخشید فرزندان صغیری که از دنیا می روند و در روایت آمده شفاعت پدر و مادر را می کنند چه می شود؟

پاسخ: اینها هم بر اساس (أَلْحَقْنَا بِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ) (۱) به علاقه ما کان است وگرنه همه از خاک برمی خیزند دیگر، کسی والد باشد و کسی ولد که نیست. شهدا از آبائشان از دیگران شفاعت می کنند پدر از پسر شفاعت می کند پسر از پدر شفاعت می کند اگر اولاد صالح باشد اینها به علاقه ما کان است وگرنه در آخرت که کسی از کسی به دنیا نمی آید خب پس اینها به لحاظ دنیاست اگر روابط حسنه را حفظ بکنند بله جزء شُفعاء خواهند بود.

پرسش: فرمود: (يَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ وَأُمِّهِ وَأَبِيهِ). (۲)

پاسخ: یعنی به علاقه ما کان دیگر وگرنه وقتی که ذات اقدس الهی بساط قیامت را پهن می کند (يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ) (۳) هر کسی را به نام امامشان صدا می زنند و اگر گفتند علویها بیایند ان شاءالله ما صف بکشیم و اگر نام دیگری را بردند.

حشر محبّان علی با علیحشر محبّان دگر با دگرآنها صف می کشند ولی اینها همه به علاقه ما کان است اگر عمل صالحی باشد البته آنجا کمک می کند (أَلْحَقْنَا بِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ) می شود یعنی «ذریّتهم الّتی کان فی الدنیا ذریّةً» وگرنه همه از خاک برخاستند.

عمده این است که فرمود آن روز, روز اجتماع و اعتبار نیست که کسی مالک چیزی باشد مِلکی داشته باشد آنها که جامه از تن دیگران گرفتند لخت محشور می شوند آنها که آبروی دیگران را حفظ کردند مستوراً محشور می شوند، بالأخره هر چه هست انسان از دنیا باید ببرد.

۱- (۱۵) . سوره طور, آیه ۲۱.

۲- (۱۶) . سوره عبس, آیات ۳۴ و ۳۵.

۳- (۱۷) . سوره اسراء, آیه ۷۱.

این مال و بنون همان طوری که در بحث دیروز اشاره شده نظیر بیع و خُلّه است که (لاَـ بَيْعٌ فِيهِ وَلاَـ خُلَّةٌ) (۱) یعنی نه رابطه است نه ضابطه؛ هیچ ممکن نیست در قیامت انسان با عقدی از عقود اسلامی مشکلش را حل کند چیزی بخرد یا چیزی بفروشد و نیز ممکن نیست در قیامت با رابطه ای از روابط خانوادگی و اجتماعی مشکلش را حل کند می ماند مسئله شفاعت آن هم به اذن خداست. (يَوْمَ لاَـ يَنفَعُ مَالٌ وَلاَ بَنُونَ ۝ إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ) تنها کسانی که سلیم القلب اند محفوظ اند یعنی «سَلیم القلبِ مِن حبّ الدنیا» روایاتی که ذیل این آیه آمده لابد ملاحظه فرمودید اگر کسی از محبّت دنیا قلبش سالم بود نجات پیدا می کند. (۲) یک وقت انسان ابزاری به چیزی علاقه مند است مثل اینکه مسافرت کرده خب مسافرخانه را در حدّ یک ابزار دوست دارد که چند روزی که اینجا هست این را کثیف نکند و زندگی بکند و بعد برود در همین حد, اگر واقعاً دنیا را در حدّ مسافرخانه نگه داشت این دیگر حبّ دنیا نیست اما اگر خیال کرده اینجا خانه است نه مسافرخانه خب اینجا مشکل پیدا می شود.

پرسش: محک این امر را چگونه در خود داشته باشیم؟

پاسخ: کاملاً روشن است دیگر بیننا و بین الله هر کسی بین خود و خدای خود و بین خود و قلب خود حاکم امینی است دیگر. این تعبیر لطیف قرآنی این است که بعد از اینکه در سوره «القیامه» فرمود: (يُنَبَّؤُ الْإِنسَانُ يَوْمَئِذٍ بِمَا قَدَّمَ وَأَخَّرَ) (۳) تَنبئه مثل اِنباء یکی باب تفعیل است یکی باب افعال یعنی ما نبأ و خبرها را به او گزارش می دهیم. بعد استدراک می کند که چرا ما تَنبئه بکنیم چرا خبر بدهیم (بَلِ الْإِنسَانُ عَلَى نَفْسِهِ بَصِيرَةٌ ۝ وَلَوْ أَلْقَى مَعَاذِيرَهُ) (۴) خب ما چرا خبر بدهیم مگر او خودش نمی داند؟! لطیفه قرآن کریم این است که فرمود: (بَلِ الْإِنسَانُ عَلَى نَفْسِهِ بَصِيرَةٌ) نه «بصیرٌ» این «تاء» در (بَصِيرَةٌ) «تاء» مبالغه است دیگر, «تاء» تأنیث که نیست آن مبتدا مذکّر آن خبر که نمی تواند مؤنث باشد (بَلِ الْإِنسَانُ عَلَى نَفْسِهِ بَصِيرَةٌ) یعنی «علاّمةٌ» او خیلی خودش را می شناسد (وَلَوْ أَلْقَى مَعَاذِيرَهُ) ولو خیلی نزد دیگران بخواهد عذرتراشی بکند ولی خودش را می شناسد دیگر، آن قدر ذات اقدس الهی ما را نسبت به خودمان بصیر قرار داد که حجّت بالغه الهی تمام است هیچ کس نمی تواند بگوید که من نمی فهمم یا نمی فهمیدم یا اشتباه کردم بیننا و بین الله ما علامه ایم برای اینکه این (بَصِيرَةٌ) یعنی «علاّمةٌ» همه ما خودمان را می شناسیم دیگر، این مشکل عملی داریم نه مشکل علمی.

۱- (۱۸) . سوره بقره, آیه ۲۵۴.

۲- (۱۹) . مجمع البیان, ج۷, ص۳۰۵.

۳- (۲۰) . سوره قیامت, آیه ۱۳.

۴- (۲۱) . سوره قیامت, آیات ۱۴ و ۱۵.

شما این تفسیر المیزان را که مطالعه می فرمایید آن بحث روایی را حتماً مطالعه کنید در همه جا نه اختصاص به اینجا چون خیلی از فرمایشات ایشان در بحث روایی هست که به آیه برمی گردد ولی در ضمن روایی ذکر می شود. آنجا ایشان یک بحث لطیف در ضمن بحث روایی دارند که در قیامت چرا حق روشن شده انسان نمی تواند کار انجام بدهد؟ فرمایش ایشان این است که در قیامت جا برای عمل صالح نیست ایمان می آید ولی عمل صالح نمی آید (۱) ، پذیرش این فرمایش آسان نیست شاید منظور شریفشان هم این مطلب نباشد.

بیان ذلک این است که در قیامت صفحه علم روشن می شود تکامل علمی هست یعنی خیلی از ماها خیلی از چیزها را که نمی دانیم در قیامت برای ما روشن می شود جهنم روشن می شود بهشت روشن می شود تطایر کتب روشن می شود صراط روشن می شود حساب روشن می شود وزن و موزون و میزان روشن می شود همه اینها برای ما روشن می شود که ما هم کاملاً می فهمیم مشاهده می کنیم تمام یعنی تمام دشواریها و مشکل این است که حق روشن می شود آدم می خواهد تصدیق کند نمی تواند, نمی تواند تصدیق کند یعنی چه؟ چون بارها عرض شد که ما نیرویی داریم که عهده دار اندیشه و علم و تصوّر و تصدیق و جزم است نیرویی داریم که عهده دار عزم و اراده و نیّت است ما اگر فهمیدیم که زید قائم است اینجا یک تصوّر کردیم یک تصدیق کردیم, تصدیق کردیم یعنی گفتیم این محمول برای این موضوع است آن موضوع دارای این محمول است چطور در منطق ملاحظه فرمودید «و تُسمّی القضیه عقداً» این قضیه را می گویند عقد یعنی ما با دست عقل نظری که عهده دار اندیشه است بین موضوع و محمول گِره زدیم این گِره در عربی همان «هو» است می گوییم «زیدٌ هو قائمٌ» این گِره در فارسی «است» است که می گوییم زید ایستاده است این گِره اسم شریفش «است» است این را می گویند عقد.

۱- (۲۲) . المیزان, ج۱۵, ص۲۹۴.

عمـده آن است که ما عصاره این قضـیه را به جانمان هم گِره بزنیم عقیده پیدا کنیم این کارِ عقل نظری نیست این کار حوزه و دانشـگاه نیست این کار علم نیست این کار اندیشه نیست این کار فهم نیست این کار عقل عملی است که «ما عُبِدَ به الرحمن و اکتُسِبَ به الجِنان» (۱) است ممکن است انسان صـد درصـد به صورت جزم بدانـد زید ایسـتاده است ولی باور نکند چرا چون یک کار جدیدی است باید عصاره این قضیه را به جان خودش گِره بزند عقیده پیدا کند نه عَقد باید مؤمن بشود این می تواند نشود. می بینید دو طلبه در حاشیه همان اتاقشان دارند سیوطی مباحثه می کنند برای یکی روشن شده که حق با رفیق اوست اما تمـام کوشـش او این است که خودش را غـالب نشان بدهـد این مشـکلش علم نیست، فهمیـد اما نمی خواهـد باور کنـد, چنین خطری وقتی از دو نفره آمده به اجتماع می شود منشأ فتنه ما بسـیاری از مشـکلاتمان این است که عقد علمی هست ولی عقیده نیسـت یعنی بـه جانمـان گِره نزدیم این را می گوینـد ایمـان خب چه کسـی بایـد گِره بزنـد عقـل عملی که «عُبِـد به الرحمن و اکتسب به الجِنان» این چطور گره می زنـد این دستی دارد پایی دارد گوشـی دارد چشـمی دارد این عقل علمی اعضا و جوارح دارد اگر ــ معـاذ الله ــ در آن جهـاد نفس آن دشـمن آمـد دست و پای عقل عملی را بست طبق بیان نورانی حضـرت امیر که فرمود: «کَم مِن عقلٍ أسیرٍ تحت هوی أمیر» (۲) این عقـل عملی بیچاره این دست و پایش بسـته است این زنجیری است خب با دست زنجیری چگونه می شود عصـاره علم را به جان گِره زد گِره نمی خورد, وجود مبارک موسای کلیم به فرعون گفت که برای تو دو دوتـا چهارتا روشن شـد (عَلِمْتَ) یعنی (عَلِمْتَ), (لَقَـدْ عَلِمْتَ مَا أَنزَلَ هؤُلاءِ إِلَّا رَبُّ السَّماوَاتِ وَالْأَرْضِ بَصَائِرَ) (۳) از این شفاف تر؟! همه کارشناسان باور کردند آخر تو چه می گویی تو نه کارشناسی نه سِحرشناسی نه معجزه شناسی همه آن کارشـناسان گفتنـد اینکه من آوردم معجزه است آنها سِـحر است خب چرا قبول نمی کنی؟! (لَقَدْ عَلِمْتَ مَا أَنزَلَ هؤُلاءِ إِلَّا رَبُّ السَّمـاوَاتِ وَالْأَرْضِ بَصَـائِرَ) این (وَجَحَـدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنفُسُـهُمْ) (۴) هـم یـک آیـه دیگر اسـت اِسـتَیْقَن یعنی اسـتیقنَ یعنی صددرصـد برایشان روشن شد که حق با چه کسـی است خب باور نکردند انکار کردند چرا چون عقد نیمی از راه است عقیده نیم دیگر است یعنی عصـاره این علم را بایـد به جان گِره بزنـد خب این دست بسـته است و فلـج است چرا این معتادان با اینکه اینها هم کارتن و کارتن خواب را می بیننـد هم جـدول و جـدول خواب را می بینند این طور نیست که مسـتور باشد که چرا به دنبال موادّ مخـدّر می رونـد اینها مشـکل علمی دارنـد؟! صددرصد یعنی صددرصد می دانند پایانش تفاله شدن است اما آنکه باید تصمیم بگیرد آن عقل علمی است و آن زنجیری است شهوت او را بست حالا که بست می گوید تو همین لذّت زودگذر را باید تعقیب بکنی «کَم مِن عقلٍ أسیرٍ تحت هوی أمیر» همین است.

۱- (۲۳) . الکافی, ج۱, ص۱۱.

۲- (۲۴) . نهج البلاغه, حکمت ۲۱۱.

۳- (۲۵) . سوره اسراء, آیه ۱۰۲.

۴- (۲۶) . سوره نمل, آیه ۱۴.

در بحثهای سابق هم ما داشتیم کسی (قُل لِّلْمُؤْمِنِینَ) (۱) را تفسیر می کند کتاب می نویسد مقاله می نویسد اما نامحرم که دید نگاه می کنـد این مشـکل علمی نـدارد این مشـکل جزم و تصدیق و تصوّر و اینها ندارد این مشـکل عملی دارد آنکه باید باور کنـد این علم را به جان خود گره بزنـد عقیـده پیـدا کنـد آخر با دست فلج که نمی شود گره زد حضـرت فرمود دسـتش بسـته است، این «کَم مِن عقلٍ أسیرٍ تحت هوی أمیر» همین است خب پس (وَجَحَدُوا بِهَا وَاسْتَیْقَنَتْهَا أَنفُسُهُمْ) (یک) (لَقَدْ عَلِمْتَ مَا أَنزَلَ هؤُلاءِ إِلَّا رَبُّ السَّماوَاتِ وَالْأَرْضِ بَصَائِرَ) (دو) خیلیها اعتراض می کننـد مگر تو نمی دانستی آخر علم که کاری پیش نمی برد فقـط کـار تصوّر و تصـدیق دارد در بحثهای سابق هم یعنی سال گذشـته این مثال را داشتیم اگر کسـی دست و پای او فلج باشـد یـا زنجیری باشـد چشم و گوشـش سالم است دوربین دارد تلسـکوپ دارد میکروسـکوپ دارد نزدیک بین دارد دوربین دارد همه چیز دارد مار و عقرب را هم به خوبی می بیند خب این مار می آید او را می گزد و مسموم می کند برای اینکه چشم که فرار نمی کنـد آنکه فرار می کنـد پاست, پا هم بسـته است فلج است دست, سـنگ می گیرد می زند چشم که سـنگ نمی زنـد شـما پشت سـر هم اعتراض بکن بگو مگر ندیـدی خب بله دیـد امـا چشم فرار نمی کنـد پا فرار می کنـد پا بسـته است ما عضـوی داریم که مسـئول عمـل است عضوی داریم مسـئول علم است به آنکه مسئول علم است می گوینـد عقـل نظر به آنکه مسـئول عمل است می گوینـد عقلی که «ما عُبِـد به الرحمن و اکتسب به الجِنان» (۲) همه را این خانـدان فرمودند و شـیطان در جهاد درون اوّلین کاری که می کنـد می خواهد این را فلج کند این شـهوت و غضب را به جنگ این می آورد و این را به دام می کشـد و اسـیر می گیرد حالا که اسـیر گرفت آدم هر چه هم علم پیدا کند اثر ندارد، اینکه ما می بینیم یک عدّه دنبال موادّ مخدّر می روند مشکلشان بحث اراده است.

۱- (۲۷) . سوره نور, آیه ۳۰.

۲- (۲۸) . الکافی, ج۱, ص۱۱.

در جریان قیامت، انسان این طور است حق برایش روشن است ولی نمی تواند ایمان بیاورد اگر ایمان بیاورد که می شود مؤمن, مؤمن که شد مخلَّد در نار نیست اگر ایمان ممکن باشد می شود واجب, ترک ایمان می شود حرام تازه می شود دنیا این دیگر آخرت نیست. اگر چیزی واجب باشد ترکش حرام باشد این وحی می خواهد نبوّت می خواهد رسالت می خواهد شریعت می خواهد امر و نهی می خواهد این دیگر می شود دنیا, این دیگر آخرت نیست. نموداری از این را ما در عالم رؤیا داریم. این روایتی که مرحوم کلینی(رضوان الله علیه) در جلد هشت کافی یعنی روضه کافی نقل کرد در طیّ این چند سال چند بار این روایت خوانده شد که بشر اوّلی می خوابید ولی رؤیا نداشت حرف انبیا را هم قبول نمی کردند به انبیا می گفتند اگر ما حرفهای شما را گوش بدهیم چه می شود می فرمودند حسابی است کتابی است بعد از مرگ پاداشی هست کیفری هست آنها انکارشان زیاد می شد می گفتند انسان که می میرد می پوسد کسی از قبرستان برنمی گردد, بعد خدای سبحان رؤیا را نصیب اینها کرده اینها می آمدند نزد پیامبرشان می گفتند اینها چیست که ما در خواب می بینیم؟ فرمودند اینها نمونه آن چیزهایی است که ما به شما می گوییم (1) شما توقّع نداشته باشید مرده هایتان از قبرستان زنده بشوند ما چنین عالمی داریم نظیر این که البته این برزخ است خب همه ما رؤیا را داریم در رؤیا چه اتفاق می افتد در رؤیا خیلی از موارد است انسان بزرگانی را می بیند دوستانی را می بیند ارحام را می بیند دلش می خواهد چیزهایی سؤال بکند ولی نمی تواند وقتی بیدار می شود می گوید ای کاش من این مطلب را سؤال می کردم خب مگر رؤیا در اختیار خود ماست که ما سؤال بکنیم رؤیا در اختیار سوابق ماست «کژ روی جفّ القلم کژ آیدت» (2) به قول فردوسی(رضوان الله علیه)

۱- (۲۹) . الکافی, ج۸, ص۹۰.

۲- (۳۰) . مثنوی معنوی, دفتر پنجم.

اگر بار خارست خود کِشته ایو گر پرنیان است خود رشته ای (۱) این از اشعار بلند مرحوم فردوسی است که از بزرگان شیعه است آن روزی که بردن نام مبارک حضرت امیر جرم نابخشودنی بود این بزرگوار بالصراحه گفت:

که من شهر علمم علی ام در استدرست این سخن قول پیغمبر است (۲) آن روز خیلی سخت بود کسی نام مبارک حضرت را ببرد. ما در عالم رؤیا کاملاً می بینیم خیلی از چیزهاست می خواهیم سؤال بکنیم می گوییم ای کاش این را سؤال می کردیم مگر آنجا در اختیار خود ماست ما در روز هر چه کِشتیم و کاشتیم و عمل کردیم در رؤیا همان را می چینیم این طور نیست که به دلخواه خودمان در رؤیا اگر کسی را دیدیم بتوانیم سؤال بکنیم این طور نیست پس این نمونه را خیلی از ماها در طول زندگی مکرّر داشتیم و داریم که یک چیزی است حق, خوب, می خواهیم سؤال کنیم نمی توانیم چرا این نموداری از صحنه قیامت و معاد است که انسان حق را می بیند مطلب صحیح را می بیند می خواهد رازش را بپرسد نمی تواند سؤال نمی تواند بکند ایمان هم نمی تواند بیاورد فقط تماشا می کند لذا تمام کوشش این تبهکاران این است که به خدا عرض بکنند خدایا ما را برگردان دنیا که ایمان بیاوریم نه اینکه آنجا ایمان ممکن است ولی عمل صالح ممکن نیست چون خود ایمان, عمل است عمل جانحه و قلب است در قبال عمل جارحه این طور نیست که ایمان ممکن باشد و عمل صالح ممکن نباشد اگر ایمان ممکن باشد که این شخص کافر می شود مؤمن، وقتی مؤمن شد دیگر به اندازه گناهش باید عذاب ببیند این دیگر مخلّد در نار نیست خب همه اینها می شوند مؤمن اگر مؤمن شدند یقیناً مخلّد در نار نیستند البته به اندازه معصیتشان باید عذاب بشوند اما تمام دشواریها این است که این یک محدوده، بسته است.

ص: ۸۵۲

۱- (۳۱) . شاهنامه فردوسی, فریدون, بخش ۲۰.

۲- (۳۲) . شاهنامه فردوسی, آغاز کتاب, بخش ۷.

شما در این روایاتی که اگر کسی دو همسر داشته باشد و عادلانه بین اینها رفتار نکند این روایت نبوی را ملاحظه فرمودید که «جاء یوم القیامه أحد شقّیه ساقط» (۱) این یعنی چه؟ فرمود اگر کسی دو همسر داشته باشد و بینشان عدالت رفتار نکند این نیم تنه می آید یعنی با یک چشم می آید با یک گوش می آید با یک دست می آید برای اینکه او عدل را رعایت نکرده این یک تشبیه معقول به محسوس است این یک تشبیه باطن به ظاهر است و مانند آن, خیلی از افراد یک طرفه می آیند یعنی فقط با عقل نظر می آیند برای اینکه حق را می بینند اما نمی توانند کاری کنند برای اینکه با دست بسته مردند آنجا کسی نیست که دست آدم را باز کند با عقلِ عملی که بسته بود با عقل عملی زنجیری رفتند خب آنجا چه کسی این زنجیر را باز می کند همان طوری که در دنیا حق مشخص بود ولی این زید نمی پذیرفت در آخرت هم جهنم مشخص است بهشت مشخص است توحید مشخص است ولی نمی تواند ایمان بیاورد.

پرسش: استاد در سوره‌ lt;یسgt; می گوید: (هذَا مَا وَعَدَ الرَّحْمنُ وَصَدَقَ الْمُرْسَلُونَ). (۲)

پاسخ: همان تصدیقِ علمی است یعنی شما راست گفتید اما من باور بکنم این را این چنین نیست این تصدیق علمی است یعنی نسبت محمول به موضوع است این گِره را می بندد این حجّت بر او تمام می شود حسرتش هم بیشتر می شود که چیزی حق است آدم می خواهد ایمان بیاورد نمی تواند.

ص: ۸۵۳

۱- (۳۳) . جامع البیان فی تفسیر القرآن (طبری), ج۵, ص۲۰۳.

۲- (۳۴) . سوره‌ یس, آیه‌ ۵۲.

پرسش: ایمان حاصل می شود اما اثر ندارد.

پاسخ: نه, اگر ایمان داشته باشد یقیناً ایمان اثر دارد (فَمَن یَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَیْراً یَرَهُ) (۱) جای قبول و نکول نیست آنجا فقط جای نفی و اثبات است که چه چیزی هست چه چیزی نیست در قیامت می فرماید: (أَفَسِحْرٌ هـذَا أَمْ أَنتُمْ لاَ تُبْصِرُونَ) (۲) یا (رَبَّنَا ابْصَرْنَا) اما همینهایی که می گویند: (رَبَّنَا ابْصَرْنَا) همینهایی هستند که کورند (وَنَحْشُرُهُ یَوْمَ الْقِیَامَهِ أَعْمَی) (۳) چرا، برای اینکه آن عقل عملی که باید ایمان بیاورد او کور است این عقل نظری که می فهمد بله این (ابْصَرْنَا) خب خدا به چه کسی می گوید (نَحْشُرُهُ یَوْمَ الْقِیَامَهِ أَعْمَی) به همینهایی که می گویند (رَبَّنَا ابْصَرْنَا وَسَمِعْنَا) (۴) اینها جهنم را می بینند اما بهشت را نمی توانند ببینند همان طوری که در دنیا مراکز فساد را می دیدند مسجد و حسینیه را نمی دیدند خب مسجد و حسینیه بود دیگر.

پرسش: (حَتَّی یاتیک الْیَقِینُ) (۵) یکی از مصادیقش یعنی مردن (۶) [پس اینها پس از مرگ یقین می کنند].

پاسخ: بله درست است اما یقین علمی (وَجَحَدُوا بِهَا) اما (وَاسْتَیْقَنَتْهَا أَنفُسُهُمْ) (۷) یقین علمی دارند اما (وَجَحَدُوا بِهَا) با اینها فرعون و آل فرعون صددرصد می دانستند وجود مبارک موسای کلیم حق می گوید در خواب چطور است ما یقین علمی داریم ولی ایمان نداریم یقین عملی نداریم ایمان نداریم لذا می گویند ما را برگردانید که ما ایمان بیاوریم.

۱- (۳۵) . سوره زلزله, آیه ۷.

۲- (۳۶) . سوره طور, آیه ۱۵.

۳- (۳۷) . سوره طه, آیه ۱۲۴.

۴- (۳۸) . سوره سجده, آیه ۱۲.

۵- (۳۹) . سوره حجر, آیه ۹۹.

۶- (۴۰) . مجمع البیان, ج۶, ص۵۳۴.

۷- (۴۱) . سوره نمل, آیه ۱۴.

عمده تفاوت دنیا و آخرت است این تفاوتها چند بخش است بعضـی از بخشـهایش تا حدودی روشن است که در دنیا جا برای جمع است و اجتماع ولی در آخرت جا برای جمع است جا برای اجتماع نیست تعاون نیست زندگی اعتباری, حاکم و محکوم, رئیس و مرئوس, قبیله و امثال ذلک نیست زندگی اجتماعی نیست (وَکُلُّهُمْ آتِیهِ یَوْمَ الْقِیَامَهِ فَرْداً) (۱) با اینکه (یَوْمَ یَجْمَعُکُمْ لِیَوْمِ الْجَمْعِ) (۲) با اینکه (إِنَّ الْأَوَّلِینَ وَالآخِرِینَ لَمَجْمُوعُونَ إِلَی مِیقَاتِ یَوْمٍ مَعْلُوم) (۳) اما (کُلُّهُمْ آتِیهِ یَوْمَ الْقِیَامَهِ فَرْداً) این تا حدودی روشن است (الْمَالُ وَالْبَنُونَ زِینَهُ الْحَیَاهِ الدُّنْیا) (۴) که در سوره «کهف» بود اینجا فرمود: (یَوْمَ لاَ یَنفَعُ مَالٌ وَلاَ بَنُونَ) این روشن است (لاَ بَیْعٌ فِیهِ وَلاَ خُلَّهٌ) (۵) که نفی جنس است این روشن است.

عمده آن است که در قیامت حق برایشان روشن می شود می گویند: (فَارْجِعْنا نَعْمَلْ صَالِحاً) (۶) خدا می فرماید نه خیر اینها در دنیا هم برگردند (وَلَوْ رُدُّوا لَعَادُوا لِمَا نُهُوا عَنْهُ) (۷) این است که حق برایشان روشن می شود اما آن نیرویی که بخواهد عزم و اراده و نیّت و اخلاص داشته باشد این مطلب را به جان خود گِره بزند این نیست یعنی اینها در قیامت مثل فرعون اند که (جَحَدُوا بِهَا) اما (وَاسْتَیْقَنَتْهَا أَنفُسُهُمْ) (۸) آن هم «اِستیقَنَ» این الف و سین و تاء نظیر استکبر آن تأیید و تأکید را می رساند یقین پیدا کردند صددرصد وجود مبارک حضرت موسی هم فرمود تو یقین پیدا کردی که حق با من است (لَقَدْ عَلِمْتَ مَا أَنزَلَ هؤُلاَءِ إِلَّا رَبُّ السَّماوَاتِ وَالأَرضِ) (۹) این همه معجزات را فقط خدا انجام می دهد چرا خب باور نمی کنی؟! هر کسی بالأخره در درونش تفرعنی دارد.

۱- (۴۲) . سوره مریم, آیه ۹۵.

۲- (۴۳) . سوره تغابن, آیه ۹.

۳- (۴۴) . سوره واقعه, آیات ۴۹ و ۵۰.

۴- (۴۵) . سوره کهف, آیه ۴۶.

۵- (۴۶) . سوره بقره, آیه ۲۵۴.

۶- (۴۷) . سوره سجده, آیه ۱۲.

۷- (۴۸) . سوره انعام, آیه ۲۸.

۸- (۴۹) . سوره نمل, آیه ۱۴.

۹- (۵۰) . سوره اسراء, آیه ۱۰۲.

پرسش...

پاسخ: خب این دیگر حال اضطرار است ایمان در حال اضطرار، مقبول نیست [درست است که] قیامت نشد اما این در حال اضطرار است الآن هم اگر از غرق نجات پیدا کند باز همان تفرعن را دارد این هنوز به قیامت نرسیده بعضیها هستند که واقعاً جاهل بودند در حال اضطرار ممکن است مشمول عنایت الهی باشند اما اگر کسی بر اساس عناد بر اساس تفرعن نپذیرفت مگر در حال خطر، این را ذات اقدس الهی قبول نمی کند.

فرمود: (وَأُزْلِفَتِ الْجَنَّةُ لِلْمُتَّقِينَ وَبُرِّزَتِ الْجَحِيمُ لِلْغَاوِينَ) این زُلفا و قرب و نزدیکی، اختصاصی به بهشت ندارد برای جهنّمیها هم زلفه هست؛ در سوره مبارکه «ملک» به این صورت آمده است: (وَيَقُولُونَ مَتَى هـذَا الْوَعْدُ إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ قُلْ إِنَّمَا الْعِلْمُ عِندَ اللَّهِ وَإِنَّمَا أَنَا نَذِيرٌ مُبِينٌ فَلَمَّا رَأَوْهُ زُلْفَةً) یعنی این جهنم را نزدیک دیدند (سِيئَتْ وُجُوهُ الَّذِينَ كَفَرُوْا وَقِيلَ هذَا الَّذِى كُنتُم بِهِ تَدَّعُونَ) (۱) بنابراین زُلفا یعنی نزدیکی، اختصاصی به بهشت ندارد.

پرسش: (يَوْمَ لاَ يَنفَعُ مَالٌ وَلاَ بَنُونَ)؟

پاسخ: بله (يَوْم) یعنی ظهور قبلاً گفته شد که یوم گاهی در برابر لیل است گاهی مجموع لیل و نهار را می گویند, مثل اینکه می گویند صلاتٍ یومیه گاهی می گوییم یوم جمعه در قبال لیل جمعه است گاهی می گوییم صلوات یومیه یعنی مجموع نماز روز و شب گاهی یوم یعنی روزگار اما این (يَوْمِ) یعنی ظهور مثل (كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِى شَأْنٍ) (۲) یا (خَلَقَ السَّماوَاتِ وَالْأَرْضَ فِى سِتَّةِ أَيَّامٍ) (۳) بالأخره زمینی باید باشد آفتابی باید باشد این زمین به دور خود بگردد شب و روز تولید بشود به دور آفتاب بگردد سال تولید بشود اما زمان به آن معنای جامع هست ولی به معنی شب و روز در آن قسمتها نیست خب.

۱- (۵۱) . سوره ملک, آیات ۲۵ _ ۲۷.

۲- (۵۲) . سوره الرحمن, آیه ۲۹.

۳- (۵۳) . سوره اعراف, آیه ۵۴.

فرمود: (وَأَزْلِفَتِ الْجَنَّهُ لِلْمُتَّقِينَ وَبُرِّزَتِ الْجَحِيمُ لِلْغَاوِينَ) حالا به این غاوین به افراد گرفتار غوایت و بی هـدفی گفته می شود که (أَيْنَ مَا كُنتُمْ تَعْبُدُونَ) آن معبودهایتان کجا رفتند؟! خود این یک تحقیر است البته این یک تَخسـیر است روی تقصـیر اینها یعنی خسارتی است روی تقصیر اینهـا و گرنه در هنگـام احتجاج، همه اینها گفته شـد می گوینـد حالا کجا هسـتند برای اینکه عـذابی فوق عـذاب باشـد این حرف را می زننـد چرا, برای اینکه همان چوبهایی که اینها می پرستیدند الآن دارد شـعله ور می شود اینهـا را می سوزانـد درست است خـدای سـبحان ممکن است چوبهـای دیگر هم بیاورد اما فرمود: (إِنَّكُمْ وَمَا تَعْبُـدُونَ مِن دوُنِ اللَّهِ حَصَـبُ جَهَنَّمَ) (۱) نه اینکه می خواهـد آن چوبهـا را عـذاب بکنـد برای اینکه چوبی که به صورت بت در آمـده این تعـذیبی نـدارد اینکه احساسـی نـدارد این نظیر هیزمهـای معمولی است که در مطبخهـا هست اما سوزانـدن این چوبهایی که به صورت بت هست تعذیبی است به بت پرسـتها نظیر (فَجَعَلَهُمْ جُذَاذاً إِلَّا كَبِيراً لَّهُمْ) (۲) فرمود: (أَيْنَ مَا كُنتُمْ تَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ) از این بتها چه ساخته است شـما را می تواننـد یاری کننـد نه, خودشان را می تواننـد یاری کنند که نسوزند نه, نه نصـرت هست نه انتصار. نصرت یعنی دیگری را کمک کردن انتصار یعنی از خود دفاع کردن اینها نه مشکل خودشان را حل می کنند نه مشـکل شـما را نظیر (وَإِن يَسْـلُبْهُمُ الـذُّبَابُ شَـيْئاً لَّا يَسْـتَنقِذُوهُ مِنْهُ ضَـعُفَ الطَّالِبُ وَالْمَطْلُوبُ) (۳) (هَـلْ يَنصُـرُونَكُمْ) نه, (أَوْ يَنتَصِرُونَ) نه, این سه گروه فرمود همه دارید می سوزید: بت پرستها, خود بتها و شیاطینی که اینها را اغوا می کردند قرین اینها بودنـد (فَكُبْكِبُوا) كَبْكَبه مثل زلزله مثل دبـدبه آن زلّت و لغزش و عـذاب مکرّر را در اثر تکرار این حرف می فهمند (فَكُبْكِبُوا فِيهَـا) در این نار (هُمْ) این بتها (وَالْغَاوُونَ) گروه دوم (وَجُنُودُ إِبْلِيسَ أَجْمَعُونَ) جنود ابلیس همینها هسـتند که (وَمَن يَعْشُ عَن ذِكْرِ الرَّحْمنِ نُقَيِّضْ لَهُ شَـيْطَاناً فَهُـوَ لَهُ قَرِينٌ) (۴) خب حالا اینها که رفتنـد در جهنم با یکـدیگر گفتگو دارنـد (قَالُوا وَهُمْ فِيهَا) یعنی همین بت پرسـتها که بـا بتهـا دارنـد می سوزنـد بـا این جنود ابلیس، اینها در دوزخ که هسـتند بر اساس (كُلَّمَا دَخَلَتْ أُمَّهٌ لَعَنَتْ أُخْتَهَا) (۵) یا آنچه مستکبران و مستضعفان زیر سلطه با یکدیگر درگیر بودند اینها هم یک گفتگو دارند (قَالُوا) این بت پرسـتها در حـالی که در دوزخ انـد بـا سایر دوزخیان مخاصـمه دارنـد اختصام دارنـد از جاهایی که افتعال معنای مفاعله را می رساند همین اختصم است اختلف است (وَهُمْ فِيهَا يَخْتَصِـمُونَ) چه می گویند؟ می گویند (تَاللَّهِ إِن) این (إِن) مخفّف از مثقّله است (إِن كُنَّا لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ) اعتراف می کنند که ما در گمراهی روشنی بودیم چرا؟ برای اینکه (إِذْ نُسَوِّيكُم بِرَبِّ الْعَالَمِينَ) مـا شـما بتهـا را همتـای ربّ العـالمین می دانستیم از ربّ العـالمین می خواستیم رزق بخواهیم حیات و ممات بخواهیم سـلامت بخواهیم حلّ مشکلات بخواهیم از شما می خواستیم شما را مساوی ربّ العالمین می پنداشتیم شما خصم ما هستید ما هم خصم شما هستیم.

۱- (۵۴) . سوره انبياء, آيه ۹۸.

۲- (۵۵) . سوره انبياء, آيه ۵۸.

۳- (۵۶) . سوره حج, آيه ۷۳.

۴- (۵۷) . سوره زخرف, آيه ۳۶.

۵- (۵۸) . سوره اعراف, آيه ۳۸.

(وَمَا أَضَلَّنَا إِلَّا الْمُجْرِمُونَ) تبهکارها ما را به دام شما انداختند شما را معبود ما قرار دادند (فَمَا لَنَا مِن شَافِعِينَ) اینها از یک طرف نگاه می کنند می بینند ملائکه هستند مؤمنین هستند انبیا و اینها هستند که شافعین اند از یک طرف می بینند خودشان محروم اند می گویند (فَمَا لَنَا مِن شَافِعِينَ) اینجا جمع آوردند بعد می گویند نه تنها هیچ کدام از اینها به داد ما نمی رسند ما یک دوست هم نداریم که مشکل ما را حل کند صدیق را مفرد آوردند اما شافعین جمع است (فَمَا تَنفَعُهُمْ شَفَاعَةُ الشَّافِعِينَ) (۱) آنجا هم جمع است برای اینکه ملائکه هستند صدّیقین هستند صلحا هستند شهدا هستند مؤمنین هستند اینها شفعایند اما اینها که آن شافعین فراوان را می بینند می گویند ما که شافع نداریم صدیقی هم نداریم لذا صدیق را مفرد آوردند یک دوست هم نداریم مشکل ما را حل کند حمّام را که حمّام می گویند برای اینکه خیلی گرم است, صدیق حمیم, صدیق گرم اگر حمیم باشد اهتمام می کند (فَلَوْ أَنَّ لَنَا كَرَّةً فَنَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ) اینجا فرمایش سیدناالاستاد در بحث روایی قدری تام نیست اصلاً ایمان ممکن نیست تمام دشواریهای معاد این است که حق روشن است آدم نمی تواند [ایمان بیاورد] برای اینکه با کدام دست به جان گِره بزند؟! (فَلَوْ أَنَّ لَنَا كَرَّةً فَنَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ) «أعاذنا الله من شرور أنفسنا و سيّئات أعمالنا».

«و الحمد لله ربّ العالمين»

آیات ۱۰۵ تا ۱۲۲ سوره شعراء ۹۱/۰۱/۲۶

.Your browser does not support the audio tag

(كَذَّبَتْ قَوْمُ نُوحٍ الْمُرْسَلِينَ (۱۰۵) إِذْ قَالَ لَهُمْ أَخُوهُمْ نُوحٌ أَلَا تَتَّقُونَ (۱۰۶) إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ (۱۰۷) فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُونِ (۱۰۸) وَمَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى رَبِّ الْعَالَمِينَ (۱۰۹) فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُونِ (۱۱۰) قَالُوا أَنُؤْمِنُ لَكَ وَاتَّبَعَكَ الْأَرْذَلُونَ (۱۱۱) قَالَ وَمَا عِلْمِي بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (۱۱۲) إِنْ حِسَابُهُمْ إِلَّا عَلَى رَبِّي لَوْ تَشْعُرُونَ (۱۱۳) وَمَا أَنَا بِطَارِدِ الْمُؤْمِنِينَ (۱۱۴) إِنْ أَنَا إِلَّا نَذِيرٌ مُبِينٌ (۱۱۵) قَالُوا لَئِن لَّمْ تَنتَهِ يَا نُوحُ لَتَكُونَنَّ مِنَ الْمَرْجُومِينَ (۱۱۶) قَالَ رَبِّ إِنَّ قَوْمِي كَذَّبُونِ (۱۱۷) فَافْتَحْ بَيْنِي وَبَيْنَهُمْ فَتْحاً وَنَجِّنِي وَمَن مَّعِيَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ (۱۱۸) فَأَنجَيْنَاهُ وَمَن مَّعَهُ فِي الْفُلْكِ الْمَشْحُونِ (۱۱۹) ثُمَّ أَغْرَقْنَا بَعْدُ الْبَاقِينَ (۱۲۰) إِنَّ فِي ذلِكَ لَآيَةً وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُم مُؤْمِنِينَ (۱۲۱) وَإِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ (۱۲۲))

۱- (۵۹) . سوره مدثر, آیه ۴۸.

پرسش: چرا اینکه حضرت ابراهیم فرمود: (وَاجْعَل لِي لِسَانَ صِدْقٍ فِي الْآخِرِينَ) (۱) این لسان صدق به امیرالمؤمنین(علیه السلام) تأویل شد؟

پاسخ: برای اینکه همان مطالب وجود مبارک ابراهیم خلیل(سلام الله علیه) را اهل بیت بیان می کنند سخنگوی انبیای ابراهیمی در امّت خاتم همین اهل بیت(علیهم السلام)اند. اینکه ذات اقدس الهی در سوره مبارکه «زخرف» فرمود: (وَجَعَلَهَا كَلِمَةً بَاقِيَةً فِي عَقِبِهِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ) (۲) این کلمه باقیه در نسل وجود مبارک ابراهیم خلیل(علیه السلام) همین اهل بیت اند که لسان صدق اند و سخن گوی وجود مبارک ابراهیم و انبیای ابراهیمی هستند دیگر خب البته این روایتی که دارد [لسان صدق یعنی]

امیرالمؤمنین(سلام الله علیه) منظور شخص حضرت نیست منظور اهل بیت اند.

در سوره مبارکه «شعراء» همان طوری که ملاحظه فرمودید در صدر این سور ه آیه سوم فرمود: (لَعَلَّکَ بَاخِعٌ نَفْسَکَ أَلَّا یَکُونُوا مُؤْمِنِینَ) (۳) شما بسیار اظهار اسف می کنید از اینکه اینها نپذیرفتند و نمی پذیرند لذا داستان و جریان انبیای اولواالعزم و غیر اولواالعزم(علیهم السلام) را نقل می کند تا معلوم بشود سنّت الهی چیست (یک) مردم روزگار چگونه فکر می کنند (دو) انبیا(علیهم السلام) روششان در برخورد با مردم چه بود (سه) راه پیشرفت انبیا در تبلیغات الهی چه بود (چهار) اینها را ذکر می کنند. در جریان حضرت موسای کلیم سخن از ربّ العالمین بود؛ آیه شانزده این بود (فَأْتِیَا فِرْعَوْنَ فَقُولاَ إِنَّا رَسُولُ رَبِّ الْعَالَمِینَ) آیه ۲۳ این است که (قَالَ فِرْعَوْنُ وَمَا رَبُّ الْعَالَمِینَ) جریان ربّ العالمین را وجود مبارک موسای کلیم تبیین می کند و در موارد لازم که جذب عنایت الهی مطرح است (رَبِّی) (۴) و (رَبُّ) (۵) طرح می شود.

ص: ۸۵۹

۱- (۱) . سوره شعراء, آیه ۸۴.

۲- (۲) . سوره زخرف, آیه ۲۸.

۳- (۳) . سوره شعراء, آیه ۳.

۴- (۴) . سوره شعراء, آیه ۲۱.

۵- (۵) . سوره شعراء, آیه ۱۲.

در جریان حضرت ابراهیم هم همین طور بود یعنی آیه ۶۹ که فرمود: (وَاتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ إِبْرَاهِيمَ) وجود مبارک حضرت ابراهیم اول فرمود: (فَإِنَّهُمْ عَدُوٌّ لِي إِلَّا رَبَّ الْعَالَمِينَ) (۱) بعد در آیه ۸۳ فرمود: (رَبِّ هَبْ لِي حُكْماً وَأَلْحِقْنِي بِالصَّالِحِينَ) الآن جریان حضرت نوح را ذکر می کنند آن هم سخن از (رَبِّ الْعَالَمِينَ) است (اولاً) بعد سخن از (رَبِّي) و (رَبِّ) است که برای جذب عنایت است (ثانیاً) وجود مبارک حضرت نوح اول در آیه ۱۰۹ می فرماید: (إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى رَبِّ الْعَالَمِينَ) در آن بخش پایانی آیه ۱۱۷ می فرماید: (رَبِّ إِنَّ قَوْمِي كَذَّبُونِ) برای بیان کردن اینکه ربوبیّت با توحید همراه است در همه عوالم یک ذات اقدس الهی هست که دارد تدبیر و تربیب می کند این را در سرلوحه برنامه هایشان قرار بدهند که ربّ العالمین خداست و (لَا شَرِيكَ لَهُ) (۲) آن گاه در موارد خاصّه برای جذب عنایت می فرماید: (رَبِّ) یا می فرماید: (رَبِّي).

پرسش: استاد آنجا که آمده (أَلْحِقْنِي بِالصَّالِحِينَ) (۳) و در جای دیگر آمده (إِنَّهُ فِي الْآخِرَةِ لَمِنَ الصَّالِحِينَ) (۴) این دو صالحین چه فرقی می کنند؟

پاسخ: خب درجاتشان فرق می کند همان طوری که طبق یک آیه انبیا با هم فرق می کنند طبق آیه دیگر مرسلین فرق می کنند (لَقَدْ فَضَّلْنَا بَعْضَ النَّبِيِّينَ عَلَى بَعْضٍ) (۵) (یک) (تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ) (۶) (دو) صالحین هم درجاتی دارند دیگر, هر پیامبری صلاحش به اندازه کتاب اوست اینکه در سوره «انعام» فرمود: (كُلٌّ مِنَ الصَّالِحِينَ) (۷) این درست است یعنی آن نصاب لازم صلاح ذاتی را به عنایت الهی دارا هستند اما هر پیامبری به اندازه کتاب خودش صالح است؛ هیچ پیامبری بالاتر از کتاب خودش که نیست موسای کلیم علم او, اعجاز او, صلاح او, فلاح او به اندازه تورات است، عیسای مسیح(سلام الله علیه) همه این کمالات علمی و عملی آن حضرت به اندازه انجیل است. اگر ما کتابی داشتیم که گذشته از تصدیق, هیمنه داشت تنها (مُصَدِّقاً لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ) (۸) نبود بلکه (مُهَيْمِناً عَلَيْهِ) (۹) بود این هیمنه این سیطره این سلطنت مقام بالاتری دارد شما درباره انبیا هیچ کدام مُهیمِن ندارید درباره کتابهای آسمانی هیچ کدام مهیمن ندارید اگر موسی و عیسی(سلام الله علیهما) مطرح اند وجود مبارک مسیح آمده مصدِّق است وجود مبارک کلیم آمده مصدِّق است اما درباره قرآن کریم گذشته از اینکه دارد مصدِّق کتابهای آسمانی است دارد (وَمُهَيْمِناً عَلَيْهِ) خب این هیمنه نشان می دهد یک مقام برتری است دیگر, اگر هیمنه برای قرآن است نسبت به انجیل و تورات، آورنده قرآن مهیمن هم مهیمن است بر آورنده تورات و انجیل دیگر.

۱- (۶) . سوره شعراء, آیه ۷۷.

۲- (۷) . سوره انعام, آیه ۱۶۳.

۳- (۸) . سوره شعراء, آیه ۸۳.

۴- (۹) . سوره بقره, آیه ۱۳۰; سوره نحل, آیه ۱۲۲; سوره عنکبوت, آیه ۲۷.

۵- (۱۰) . سوره اسراء, آیه ۵۵.

۶- (۱۱) . سوره بقره, آیه ۲۵۳.

۷- (۱۲) . سوره انعام, آیه ۸۵.

۸- (۱۳) . سوره□ مائده, آیه□ ۴۸.

۹- (۱۴) . سوره□ مائده, آیه□ ۴۸.

اگر انبیا بعضیشان اولواالعزم است بعضی غیر اولواالعزم معلوم می شود آن که اولواالعزم است مهیمن است دیگر برای اینکه خود لوط از انبیاست مع ذلک به حضرت ابراهیم(سلام الله علیهما) ایمان آورده (فَآمَنَ لَهُ لُوطٌ) (۱) خب این لوطِ پیغمبر است که به وجود مبارک حضرت ابراهیم ایمان آورده دیگر، آن وقت ابراهیم می شود مهیمن بر لوط اگر کسی جزء انبیای اولواالعزم شد و دیگران حافظ شریعت او شدند خودشان شریعت نیاوردند معلوم می شود آن پیامبر قبلی مهیمن است .

قصّه حضرت ابراهیم که تمام شد فرمود اکثر اینها ایمان نمی آورند و خدا رحمان و رحیم است این دو آیه تقریباً ترجیع بندی است در همین سوره مبارکه «شعراء» (إِنَّ فِي ذلِكَ لَآيَةً وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُم مُؤْمِنِينَ وَإِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ) در اوایل ورود بحث در این سوره «شعراء» گذشت که هشت بار این دو آیه تکرار شده است این به منزله ترجیع بند این سوره مبارکه «شعراء» است مستحضرید که نه «بسم الله» در قرآن تکرار شده نه در سوره «قمر» که دارد (لَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِن مُدَّكِرٍ) (۲) تکرار شده نه (فَبِأَيِّ آلاَءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ) (۳) سوره «الرحمن» تکرار شده نه این دو آیه سوره مبارکه «شعراء» اینها فقط تکرار لفظی است؛ در هر جا معنای خاصّ خودش را دارد دیگر, این «بسم الله» که ۱۱۳ بار در آغاز سور ه نازل شد و یک بار هم در اثنای سوره مبارکه «نمل» نازل شده ۱۱۴ بار نازل شده ۱۱۴ معنا دارد منتها لفظهایش شبیه هم است اینجا بعد از جریان حضرت موسی آن ویژگی حضرت موسی را که ذکر کرد این دو آیه راجع به آن است جریان حضرت ابراهیم را که ذکر کرد این دو آیه راجع به آن است جریان حضرت نوح را که ذکر می کند بشرح ایضاً اینها الفاظشان مکرّر و شبیه هم است مگر سوره مبارکه «الرحمن» (فَبِأَيِّ آلاَءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ) تکرار است هر نعمت خاصّی که شمرده بعدش می فرماید کدام یک از اینها را می خواهی تکذیب بکنی؟! خب اگر مطلب فرق کرده و لفظ همان بود معلوم می شود تکرار, تکرار لفظی است دیگر نه تکرار معنوی. اینجا هم همین طور است فرمود: (إِنَّ فِي ذلِكَ لَآيَةً وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُم مُؤْمِنِينَ وَإِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ) که جمع بین قهر و مِهر است.

۱- (۱۵) . سوره عنکبوت, آیه ۲۶.

۲- (۱۶) . سوره قمر, آیات ۱۷, ۲۲, ۳۲ و ۴۰.

۳- (۱۷) . سوره الرحمن, آیات ۱۳, ۱۶ و... .

(كَذَّبَتْ قَوْمُ) این قوم گرچه در مقابل نساء است (لاَ يَسْخَرْ قَوْمٌ مِن قَوْمٍ عَسَى أَن يَكُونُوا خَيْراً مِنْهُمْ وَلاَ نِسَاءٌ مِن نِسَاءٍ عَسَى أَن يَكُنَّ خَيْراً مِنْهُنَّ) (۱) اما این قوم یا به مناسبت جماعت، تأنیث دارد که مرحوم شیخ طوسی در تبیان دارد (۲) یا تأنیث سماعی دارد که زمخشری معتقد است که چون تصغیر آن قُوَیْمِه است ـ و در تصغیر و جمع حکم روشن می شود ـ از این جهت قوم، مؤنث است (۳) چون مؤنث است (كَذَّبَتْ) ذکر فرمود, (كَذَّبَتْ قَوْمُ نُوحٍ الْمُرْسَلِينَ) این (الْمُرْسَلِينَ) که جمع محلاّ به الف و لام است درباره غیر نوح هم آمده در سوره مبارکه «حجر» هم گذشت که (لَقَدْ كَذَّبَ أَصْحَابُ الْحِجْرِ الْمُرْسَلِينَ) (۴) خیلی از موارد است که یک پیغمبر و یک قصّه و یک شهر مطرح است ولی تعبیر قرآن به صورت جمع محلاّ به الف و لام است این یا برای آن است که آنها نظیر این براهمه و امثال براهمه گرفتار شبهه استقلال عقل و تمامیّت عقل و کفایت عقل اند که می گویند بشر را عقل اداره می کند همین توهّمی که براهمه داشتند و منکر وحی و نبوّت بودند و در کتابهای کلامی نظیر تجرید مرحوم خواجه و مانند آن هم هست آنها می گویند انبیا حرفی که می آورند یا موافق عقل است یا مخالف عقل اگر موافق عقل بود که خود عقل کافی است اگر مخالف عقل بود که مردود است حکمای الهی متکلّمین الهی پاسخ دادند که خیلی از چیزهاست که انبیا آوردند عقل اصلاً نمی فهمد (۵) این مخالف و موافق که نقیض هم نیستند اینها عدم و مَلکه اند آدم اگر چیزی را نفهمید نه موافق است نه مخالف این نظیر وجود و عدم نیست که ثالث نداشته باشد الآن سؤال می کنند شما راجع به فلان مطلبی که مرحوم بوعلی در فلان مسئله گفته موافقید یا مخالف این می گوید «لا أدری» وقتی که «لست أدری» شد انسان نه موافق است نه مخالف, بسیاری از اسرار مربوط به آینده است که اصلاً عقل نمی فهمد چون عقل می فهمد که نمی فهمد که می گوید من راهنما می خواهم مشکل آنها این سلب مرکّب است نمی فهمند که در آینده چه خبر است (یک) نمی فهمند که باید بفهمند و محتاج به راهنما هستند (دو) لذا منکر وحی و نبوّت اند (سه) این شبهه براهمه برای همین است اینها اولاً ـ خیال کردند موافقت و مخالفت نقیض هم اند در حالی که عدم و ملکه اند اجتماعشان محال است ولی ارتفاعشان محال نیست آدم چیزی را که نمی فهمد نه موافق است نه مخالف و اگر بخواهد دقت کند انسان اسرار فراوانی در پیش دارد و می فهمد که نسبت به آنها آگاه نیست یک راهنما می خواهد لذا اینها یا شبهه براهمه را دارند که اصل وحی و نبوّت را منکرند اختصاصی به حضرت نوح ندارد یا نه, چون حرف همه انبیا یکی است توحید است و اینها مشرک و وثنی و صنمی اند اگر یک پیامبر(علیه السلام) را تکذیب کردند حرف همه انبیا که یکی است (مُصَدِّقاً لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ) (۶) است گویا حرف همه انبیا را تکذیب کردند.

ص: ۸۶۲

۱- (۱۸) . سوره حجرات, آیه ۱۱.

۲- (۱۹) . التبیان فی تفسیر القرآن, ج۸, ص۳۹.

۳- (۲۰) . الکشاف, ج۳, ص۳۲۳.

۴- (۲۱) . سوره حجر, آیه ۸۰.

۵- (۲۲) . کشف المراد (تعلیقات علامه حسن زاده), ص۳۴۸; شرح المواقف (نشر شریف رضی), ج۸, ص۲۳۴ و ۲۳۵.

۶- (۲۳) . سوره بقره, آیه ۹۷; سوره مائده, آیه ۴۶.

مستحضرید در سوره مبارکه «نساء» گذشت که اینها خواستند بعضی انبیا را بپذیرند بعضی انبیا را نپذیرند، فرمودند انبیا همه شان یکی اند (نُؤْمِنُ بِبَعْضٍ وَنَكْفُرُ بِبَعْضٍ) ندارد همه حرفهایشان یکی است شما اگر یکی را رد کردید همه را رد کردید (إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ بِاللّهِ وَرُسُلِهِ وَيُرِيدُونَ أَن يُفَرِّقُوا بَيْنَ اللّهِ وَرُسُلِهِ وَيَقُولُونَ نُؤْمِنُ بِبَعْضٍ وَنَكْفُرُ بِبَعْضٍ وَيُرِيدُونَ أَن يَتَّخِذُوا بَيْنَ ذلِكَ سَبِيلاً أُوْلئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ حَقّاً وَأَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ عَذَاباً مُهِيناً) برای اینکه اینها یک حرف دارند اما (والَّذِينَ آمَنُوا بِاللّهِ وَرُسُلِهِ وَلَمْ يُفَرِّقُوا بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ أُولئِكَ سَوْفَ يُؤْتِيهِمْ أُجورَهُم) (۱) حرف همه انبیا یکی است.

در سوره مبارکه «اعراف» بخشی از قصّه حضرت نوح(سلام الله علیه) آمده است آیه ۵۹ به بعد سوره مبارکه «اعراف» این بود: (لَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحاً إِلَى قَوْمِهِ فَقَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلهٍ غَيْرُهُ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ) آنها دهن کجی کردند گفتند: (إِنَّا لَنَرَاكَ فِي ضَلاَلٍ مُبِينٍ) گاهی هم به بعضی از انبیا می گفتند: (إِنَّا لَنَرَاكَ فِي سَفَاهَةٍ) (۲) این بی ادبیها را وجود مبارک نوح و امثال نوح تحمل می کردند می گفتند: (يَا قَوْمِ لَيْسَ بِي ضَلاَلَةٌ) (۳) یا (لَيْسَ بِي سَفَاهَةٌ) (۴) خیلی اینها تحمل می کردند لذا خدای سبحان می فرماید جریان انبیا را بازگو کن چرا (فَلَعَلَّكَ بَاخِعٌ نَّفْسَكَ عَلَى آثَارِهِم إِن لَّمْ يُؤْمِنُوا بِهذَا الْحَدِيثِ أَسَفاً) (۵) .

۱- (۲۴) . سوره نساء, آیات ۱۵۰ _ ۱۵۲.

۲- (۲۵) ۳. سوره اعراف, آیه ۶۶.

۳- (۲۶) ۴. سوره اعراف, آیه ۶۱.

۴- (۲۷) ۵. سوره اعراف, آیه ۶۷.

۵- (۲۸) ۶. سوره کهف, آیه ۶.

در سوره مبارکه «هود» بخش وسیعی از جریان حضرت نوح را آنجا ذکر فرمود؛ آیه ۲۵ به بعد سوره مبارکه «هود» این بود (وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحاً إِلَى قَوْمِهِ إِنِّي لَكُمْ نَذِيرٌ مُبِينٌ أَن لاَ تَعْبُدُوا إِلَّا اللَّهَ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ أَلِيمٍ) آن گاه آنها یک مشکل اعتقادی داشتند که یا الحاد بود یا وثنیّت بود یا استقلال عقل بود, یک مشکل ارزشی داشتند که می گفتند نظام ارزشی, نظام سرمایه داری است اینها که اطراف پیامبر جمع شدند افراد بی بضاعت اند قدرت مالی ندارند، اینها نه قدرت مالی دارند بنابراین از ارزش بهره ای ندارند نه تحقیق علمی کردند پژوهش علمی کردند همین طور یک شعاری شنیدند و ایمان آوردند اینها هم اراذل اند (یک) هم بادی الرأی اند؛ ابتدایی بدون تحقیق و پژوهش قبول کردند (دو) این حرفها را در سوره مبارکه «هود» بیان کرد (فَقَالَ الْمَلأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِن قَوْمِهِ مَا نَرَاكَ إِلَّا بَشَراً مِثْلَنَا) پس نمی توانی پیامبر باشی (یک) (وَمَا نَرَاكَ اتَّبَعَكَ إِلَّا الَّذِينَ هُمْ أَرَاذِلُنَا) (دو) (بَادِيَ الرَّأْيِ) (سه) اینها همین طور شعاری شنیدند و قبول کردند تحقیقی نکردند آن وقت همه این جریانها را وجود مبارک نوح جواب داد فرمود بله خب ما بشری هستیم مثل شما برای اینکه با شما می خواهیم حرف بزنیم احتجاج کنیم اما ما که از جنبه بشری دعوی رسالت نداریم از جنبه بشری پیام الهی را به شما القا می کنیم اما اینکه گفتید (أَرَاذِلُنَا) (۱) اینها رذل نیستند اینها (تَزْدَرِي أَعْيُنُكُمْ) (۲) شما اینها را تحقیر می کنید وگرنه اینها چه رذالتی دارند اما اینکه اینها تحقیق کردند یا نکردند (وَمَا عِلْمِي بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ) نه من می دانم نه شما که اینها بی تحقیق آمدند از کجا می گویید بی تحقیق آمدند اینها سؤال کردند تحقیق کردند معجزه دیدند سنّت و سیرت ما را دیدند ما عمری امتحان دادیم این جریان امین بودن اختصاصی به وجود مبارک پیغمبر ندارد. درست است وجود مبارک حضرت به امین معروف شده بود اما نوح هم همین طور بود درباره نوح که دارد (إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ) نه یعنی در رسالت امینم فرمود من عمری امتحانِ امانت دادم شما عمری ما را می شناسید استدلال عقلی است که مردم را می پروراند این جمهوری اسلامی نه یعنی جمهوریّت ظرف است یا شکل است برای مردم است و اسلام را وحی آورده نه خیر، جمهوریّت را هم اسلام آورده برای اینکه پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) فرمود مردم باید تشخیص بدهند ما هم عمری امتحان دادیم (فَقَدْ لَبِثْتُ فِيكُمْ عُمُراً مِن قَبْلِهِ) من چهل سال دارم امتحان می دهم این می شود جمهور، نه این است که جمهور بدون تحقیق و بدون تشخیص اولیای الهی ظرفی است اسلام را در این ظرف می ریزند خود اسلام جمهوریّت را آورده.

۱- (۲۹) ۱. سوره هود, آیه۲۷.

۲- (۳۰) ۲. سوره هود, آیه۳۱.

فرمود شما مردم سابقه مرا مگر نمی دانید (فَقَدْ لَبِثْتُ فیکَمْ عُمُراً مِن قَبْلِهِ) ما که چنین ادّعایی نداشتیم نه داعیه ای داشتیم مثل شما زندگی می کردیم خب خیلی سخت است انسان چهل سال در شرایط گوناگون یک طور زندگی کند دیگر, وجود مبارک نوح هم همین طور فرمود: (إِنِّی لَکُمْ رَسُولٌ أَمِینٌ) این لقب پرافتخار امانت، مخصوص وجود مبارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) نیست نوح هم امین بود ابراهیم هم امین بود اینها عمری در بین مردم به امانت زندگی کردند وجود مبارک نوح یک استدلال سه ضلعی دارد می فرماید حرف مرا بررسی کنید (یک) سابقه مرا بررسی کنید (دو) لاحقه مرا بررسی کنید (سه) این مثلث، شما را به این سمت می کشاند که بپذیرید من یک حُسن فعلی دارم دو حُسن فاعلی, حسن فعلی من این است که شما را به حق, عدل, عقل, خیر, صلاح, فلاح دعوت می کنم دعوت من برهانی است حسن فاعلی من دوتاست سابقه درخشان من که من امین بودم لاحقه درخشان من هم این است که نه غرض دارم نه عوض می خواهم خب چه چیزی بهتر از این؟! خدمتگزاری که سابقه خوب دارد حرفِ خوب می زند لاحقه خوب هم دارد لاحقه چیست؟ ما هر روز داریم امتحان می دهیم دیگر (مَا أَسْأَلُکُمْ عَلَیْهِ مِن أَجْرٍ) نه از شما ریاست می خواهیم نه غرضی دارم نه عوضی می خواهم هیچ چیزی نمی خواهم خب اگر کسی حق می آورد خیر و صلاح و فلاح می آورد عمری را هم به نیکی امتحان داده آینده اش هم طیّب و طاهر است باید [حرفش را] پذیرفت دیگر فرمود من از شما چه می خواهم غرض داریم عوضی می خواهم نه, گذشته ما مشکل داشت نه, حرف من مشکل دارد نه, خب از این مثلث بهتر چیست؟! این استدلال وجود مبارک نوح است، این امین بودن مخصوص پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) نیست (إِنِّی لَکُمْ رَسُولٌ أَمِینٌ) نه این است که من در رسالت, امانت دارم تا آنها بگویند اول کلام است می گوید من رسولم (این یک) نه تنها رسولم «إلیکم» رسولم (لَکُمْ) به سود شماست معمولاً رسالت با «إلی» استعمال می شود اما اینجا با «لام» استعمال شده من به سود شما حرف می زنم شما این را بررسی کنید ببینید کجایش مشکل دارد.

ص: ۸۶۵

در سوره مبارکه «یس» هم حرف آن بزرگوار که او شهید سوره «یس» است همین است شهید سوره «یس» که گفت: (اتَّبِعُوا مَن لَا یَسْأَلُکُمْ أَجْراً وَهُم مُّهْتَدُونَ) همین است دیگر, این بیان نورانی که در سوره مبارکه «یس» هست و آن بزرگوار هم شربت شهادت نوشید این است؛ آیه بیست به بعد سوره «یس» (وَجَاءَ مِنْ أَقْصَی الْمَدِینَهِ رَجُلٌ یَسْعَی قَالَ یَا قَوْمِ اتَّبِعُوا الْمُرْسَلِینَ) چرا؟ به دو دلیل (اتَّبِعُوا مَن لَا یَسْأَلُکُمْ أَجْراً) حُسن فاعلی دارد (وَهُم مُّهْتَدُونَ) حرفهای خوب می زند خب کسی که حرف خوب می زند غرض ندارد عوض نمی خواهد چرا حرفش را گوش نمی دهید؟! منتها در جریان امین بودن، ضلع سوم را هم وجود مبارک نوح ذکر کرده درباره پیغمبر اسلام(صلّی الله علیه و آله و سلّم) هم هست این ضلع سوم را پیغمبر فرمود: (فَقَدْ لَبِثْتُ فیکُمْ عُمُراً مِن قَبْلِهِ) (۱) سالیان متمادی من به طهارت زندگی کردم پس سابقه ما درخشان, لاحقه ما درخشان, حرفِ ما هم نور مبین خب چرا نمی پذیرید؟!

در این قسمت که فرمود: (إِنِّی لَکُمْ رَسُولٌ أَمِینٌ) حرفهای خودشان را تشریح کردند فرمودند من رسول امینم و خدا مرا به طرف شما فرستاد (یک) و برای شما هم فرستاده (دو) (فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِیعُونِ) از خدایی که خالق شماست ربّ العالمین است گذشته و حال و آینده شما را تأمین می کند از او بپرهیزید و از من که از طرف او آمدم و حکم او را دارم ابلاغ می کنم اطاعت کنید (وَمَا أَسْأَلُکُمْ عَلَیْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِیَ إِلَّا عَلَی رَبِّ الْعَالَمِینَ) آنکه اصلاً نه عوض می خواهد نه غرض دارد آن ذات اقدس الهی است چون خودش هدف است اما اینها که هیچ هدفی ندارند مگر رضای الهی و قرب الهی اینها انبیایند (إِنْ أَجْرِیَ إِلَّا عَلَی رَبِّ الْعَالَمِینَ) لذا مسئله تقوا را تکرار و اطاعت را هم بازگو کرد اصلِ دین را, تصدیق پیغمبر را, پرهیز از تکذیب را اینها را در قبال هم ذکر کرد. خب آنها چه گفتند؟ گفتند (أَنُؤْمِنُ لَکَ) در حالی که (وَاتَّبَعَکَ الْأَرْذَلُونَ) ما باید در کنار ارذلون بنشینیم خب این چیزی است که طبق وهم است این اراذل همان افراد پَست و اینها هستند این اصطلاح اراذل و اوباش. اراذل در قرآن کریم ذکر شده اما اوباش در روایات است.

ص: ۸۶۶

۱- (۳۱) ۱. سوره یونس, آیه ۱۶.

اوباش جمع وَبْش و وَبَش است این سفیدیهای روی ناخن را می گویند وَبَش, ظُفْرِ وَبِش یعنی ناخنی که رویش این سفیدیها آمده اوباش یعنی اخلاط مردم که در حقیقت، چرک جامعه هستند. در احادیث هست که اراذل این طور (۱) اوباش این طور (۲) این اصطلاح حدیثی است از حدیث به علم کلام رفته بعد هم دیگر اصطلاح رایج سیاسی و اجتماعی شد اراذل به افراد پَست می گویند وجود مبارک نوح فرمود اینها رذل نیستند اینها ﴿تَزْدَرِی أَعْیُنُکُمْ﴾ (۳) به چشمِ شما پَست اند اینها نزد خدا عزیزند.

در ذیل آن آیه ای که فرشتگان الهی ﴿یَسْتَغْفِرُونَ لِمَن فِی الْأَرْضِ﴾ (۴) آنجا این سؤال مطرح شد که خب در قرآن راجع به استغفار فرشته ها دو آیه است یکی اینکه ﴿یَسْتَغْفِرُونَ لِلَّذِینَ آمَنُوا﴾ (۵) آن سؤال برانگیز نیست یکی این آیه که ﴿یَسْتَغْفِرُونَ لِمَن فِی الْأَرْضِ﴾ خب فرشتگان برای «مَن فی الأرض» استغفار نمی کنند. یک جواب این است که اینها مطلق و مقیّدند آن آیه ﴿لِلَّذِینَ آمَنُوا﴾ مقیِّد این «مَن فی الأرض» است یعنی «یستغفرون للمؤمنین فی الأرض» نه برای هر کسی که در زمین است. پاسخ دیگری که دادند این است که فرشتگان برای کسانی طلب مغفرت می کنند که آنها را در زمین می بینند و افراد تبهکار چون تیره و تاریک اند دیده نمی شوند فرشته ها آنها را اصلاً نمی بینند اینها هستند که «تَزْدَری أعین الملائکه» نسبت به اینها, فرشته یک سرمایه دار منحرف کم خرد را که نمی بیند که او اصلاً جزء من فی الأرض نیست وجود مبارک نوح فرمود شما اینها را اراذل می دانید ﴿تَزْدَرِی أَعْیُنُکُمْ﴾ تحقیر می کنید وگرنه مردان الهی نزد فرشتگان حرمت خاص دارند. ﴿قَالَ وَمَا عِلْمِی بِمَا کَانُوا یَعْمَلُونَ﴾ این دو قسمت است یک قسمتش در سوره مبارکه «هود» جواب داده شد که شما اینها را تحقیر کنید چه کسی گفت اینها حقیرند (۶) اما اینکه گفتید بادی الرأی من چه می دانم اینها بادی الرأی اند غیر بادی الرأی اند اسرار اینها را که ما نمی دانیم باطن اینها را که نمی دانیم ما یک شعار حق دادیم اینها هم قبول کردند شما هم بیایید بحث کنید سؤال کنید اشکال کنید جواب بشنوید ﴿وَمَا عِلْمِی بِمَا کَانُوا یَعْمَلُونَ ٭ إِنْ حِسَابُهُمْ إِلَّا عَلَی رَبِّی لَوْ تَشْعُرُونَ﴾ اسرار عالم اسرار مردم را که ما موظّفیم بررسی کنیم این «ان الغنی والفقر بعد العرض علی الله» (۷) قیامت برای همین است دیگر؛ ماییم و ظواهر اعمال مردم, گاهی انبیا و اهل بیت(علیهم السلام) برای حفظ معجزه یا اساس دیگر خب از درون یا بیرون خبر می دهند اما بنا بر این نیست که اسرار مردم روشن بشود فرمود: ﴿وَمَا عِلْمِی بِمَا کَانُوا یَعْمَلُونَ﴾ اولاً ما دلیل نداریم اینها آدمهای بدی اند و ثانیاً سابقه افراد را ما چه می دانیم هر کسی کاری کرد بالأخره یوم الحسابی هم هست دیگر شما چرا بهانه گرفتید ﴿إِنْ حِسَابُهُمْ إِلَّا عَلَی رَبِّی لَوْ تَشْعُرُونَ﴾.

ص: ۸۶۷

۱- (۳۲) ۱. من لا یحضره الفقیه، ج ۳، ص ۳۸۴؛ الغارات، ج ۲، ص ۴۲۹.

۲- (۳۳) ۲. الغارات، ج ۲، ص ۲۷۳.

۳- (۳۴) ۳. سوره هود, آیه ۳۱.

۴- (۳۵) . سوره شوری. آیه ۵.

۵- (۳۶) . سوره غافر, آیه ۷.

۶- (۳۷) . ر.ک: سوره هود, آیه ۳۱.

۷- (۳۸) ۴. نهج البلاغه، حکمت ۴۵۲.

پاسخ: نه این نفی علم کنایه از آن است که شما از کجا می گویید اینها تحقیقی نکردند من اگر بخواهم, من عالمم باید اثبات بکنم من می گویم ما که نمی دانیم خـدا می دانـد, حرف من حق است اینها هم پذیرفتنـد اگر پذیرفتنـد, حرف هم حق اسـت منتها وضع مالی شان ضعیف است (تَزْدَرِی أَعْيُنُكُمْ) (۱) در چشم شما حقیرند ما هم که حق آوردیم اینها هم حق قبول کردند (إِنْ حِسَابُهُمْ إِلَّا عَلَى رَبِّی لَوْ تَشْعُرُونَ وَمَا أَنَا بِطَارِدِ الْمُؤْمِنِينَ إِنْ أَنَا إِلَّا نَـذِيرٌ مُّبِينٌ) خب این برای آن است که اکثری مردم از راه انـذار ممکن است به راه بیایند، تبشیر منحصر نشد. نظام آنها هم متأسـفانه نظام سـرمایه داری بود، چه اینکه در سوره مبـارکه «نوح» قرآن کریم جریـان حضـرت نوح را به این صورت تـبیین کرد (قَالَ نُوحٌ رَّبِّ إِنَّهُمْ عَصَوْنِی وَاتَّبَعُوا مَن لَمْ يَزِدْهُ مَالُهُ وَوَلَدُهُ إِلَّا خَسَاراً وَمَكَرُوا مَكْراً كُبَّاراً) (۲) اینها به دنبال قبیله انـد به دنبال مال زیادنـد به دنبال فرزندنـد همین امور, این نشان می دهد که نظام ارزشـی آنها نظام مادی بود آن فکرِ پوسـیده آنها هم فکر انکار توحید و وحی و نبوّت بود. این قسـمت که بالصـراحه تهدیـد کردنـد معلـوم می شـود که در بخش پایـانی دعـوت حضـرت بـود (قَالُوا لَئِن لَّمْ تَنتَهِ يَا نُوحُ لَتَكُونَنَّ مِنَ الْمَرْجُومِينَ) ما رجم می کنیم سنگسارت می کنیم.

برخیها گفتند این رجیم یعنی مشتوم (۳) این را خیلیها نپذیرفتند آن گاه وجود مبارک حضـرت نوح استغاثه کرد, (قَالَ رَبِّ إِنَّ قَوْمِی كَذَّبُونِ) سـخن در این نیست که می خواهند مرا سنگسار کنند سخن آن است که اینها حرف مرا گوش نمی دهند محور نیایش و شـکوای وجود مبارک نوح(سـلام الله علیه) آن است که من پیام شـما را آوردم اینها تکـذیب کردند نه اینکه اینها مرا تهدیـد کردند به رجم (فَافْتَحْ بَيْنِی وَبَيْنَهُمْ فَتْحاً) که این تنوین (فَتْحاً) این تأکید برای تثبیت و تأیید مطلب است بعد عرض کرد (وَنَجِّنِی) (یـک) (وَمَن مَّعِیَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ) درست است که شـخص حضـرت نـوح را تهدیـد کردنـد ولی مؤمنین هم در امـان نبودنـد آن گـاه خـدا می فرمایـد مـا ایـن دعـای او را مسـتجاب کردیم (فَأَنجَيْنَاهُ وَمَن مَّعَهُ فِی الْفُلْكِ الْمَشْحُونِ). در سـوره مبـارکه «هود» و ماننـد آن جریـان کشتی و (وَاصْنَعِ الْفُلْكَ بِأَعْيُنِنَا) و اینها گـذشت. (۴) فرمود مـا در کشـتیِ مشـحون اینها را حفـظ کردیم مشـحون به معنی پُر است امـا اینجـا این مشـحون از شَـحْنه است نه یعنی تنها پر از جمعیّت است یعنی جای خالی برای بیگانه نیست شَـحنه را شحنه می گویند برای اینکه این جای خالی نمی گذارد نه اینکه کوچه و پَس کوچه پر از نیروست اگر جالی خالی و حاشـیه امن برای بیگانه نباشد این پلیس می شود شـحنه وگرنه اگر این پلیس یک گوشه است آن سارق هم یک گوشه دیگر است اینکه شـحنه نیست اینکه این کجا را پر کرده امنیت را بایـد پر کرد تا بشود شـحنه نه اینکه یک کوچه گشتی داشته باشد که اوّلش گشت است آخرش سرقت این را نمی گویند شحنه, [بلکه] شحنه به آن گشتی می گویند که حاشیه امن نگذارد (یک) آن منطقه را پر از امنیت کند (دو) ذات اقدس الهی فرمود کشتی نوح کشتی شـحنه بود جا برای غرق نبود جای امنی بود نه اینکه حالا جمعیّت زیاد بودند مگر چقدر در کشتی جمع شدند اما این کشتی, کشتی شحنه بود یعنی جای امن بود بیگانه احتمال خطر, احتمال غرق, احتمال ناامنیهای دیگر در هیـچ گوشه این کشتی پیدا نمی شد (فِی الْفُلْكِ الْمَشْحُونِ) اینها را مـا در کشتی که جـای امن بود نگه داشتیم (ثُمَّ أَغْرَقْنَا بَعْدُ الْبَاقِينَ) آن گاه در این زمینه می فرمایـد: (إِنَّ فِی ذٰلِكَ لَآيَةً وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُم مُّؤْمِنِينَ وَإِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ).

۱- (۳۹) ۱. سوره□ هود, آیه□۳۱.

۲- (۴۰) ۲. سوره□ نوح, آیات ۲۱و۲۲.

۳- (۴۱) . جامع البیان فی تفسیر القرآن (طبری), ج۱۹, ص۵۷.

۴- (۴۲) . سوره□ هود, آیه□ ۳۷; سوره□ مؤمنون, آیه□ ۲۷.

«و الحمد لله ربّ العالمین»

آیات ۱۲۳ تا ۱۴۰ سوره شعراء ۹۱/۰۱/۲۶

.Your browser does not support the audio tag

(كَذَّبَتْ عَادٌ الْمُرْسَلِينَ (١٢٣) إِذْ قَالَ لَهُمْ أَخُوهُمْ هُودٌ أَلَّا تَتَّقُونَ (١٢٤) إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ (١٢٥) فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُونِ (١٢٦) وَمَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى رَبِّ الْعَالَمِينَ (١٢٧) أَتَبْنُونَ بِكُلِّ رِيعٍ آيَةً تَعْبَثُونَ (١٢٨) وَتَتَّخِذُونَ مَصَانِعَ لَعَلَّكُمْ تَخْلُدُونَ (١٢٩) وَإِذَا بَطَشْتُم بَطَشْتُمْ جَبَّارِينَ (١٣٠) فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُونِ (١٣١) وَاتَّقُوا الَّذِي أَمَدَّكُم بِمَا تَعْلَمُونَ (١٣٢) أَمَدَّكُمْ بِأَنْعَامٍ وَبَنِينَ (١٣٣) وَجَنَّاتٍ وَعُيُونٍ (١٣٤) إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ (١٣٥) قَالُوا سَوَاءٌ عَلَيْنَا أَوَعَظْتَ أَمْ لَمْ تَكُن مِّنَ الْوَاعِظِينَ (١٣٦) إِنْ هَذَا إِلَّا خُلُقُ الْأَوَّلِينَ (١٣٧) وَمَا نَحْنُ بِمُعَذَّبِينَ (١٣٨) فَكَذَّبُوهُ فَأَهْلَكْنَاهُمْ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُم مُّؤْمِنِينَ (١٣٩) وَإِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ(١٤٠))

چون سوره مبارکه «شعراء» در مکه نازل شد و وجود مبارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) با بیان معارف الهی با تکذیب صنادید قریش روبه رو می شد در این سور ه چند قصّه بیان شد که هم تسلّی وجود مبارک آن حضرت است هم هشدار و ایقاظی نسبت به مردم حجاز؛ نسبت به خود حضرت تسلّی است برای اینکه در طلیعه این سور ه فرمود: (لَعَلَّكَ بَاخِعٌ نَفْسَكَ أَلَّا يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ) (۱) برای رفع این تأسف فرمود انبیای فراوانی آمدند رنجهای زیادی تحمل کردند شما هم باید همین سیره و سنّت را داشته باشید. برای هشدار مردم حجاز می فرماید اقوام و مللی قبل از شما آمدند هم بیش از شما بودند هم قدرتمندتر از شما بودند هم متنعّم تر از شما بودند ما همه آنها را خاک کردیم. در سوره مبارکه «سبأ» فرمود: (وَمَا بَلَغُوا مِعْشَارَ مَا آتَيْنَاهُمْ) (۲) شما یک دهم قدرتهای قبلی را ندارید (مِعْشَارَ) یعنی یک دهم (وَمَا بَلَغُوا مِعْشَارَ مَا آتَيْنَاهُمْ) شما با اینکه یک دهم ثروت و قدرت گذشتگان را ندارید ما آنها را از بین بردیم از بین بردن شما کار آسانی است.

۱- (۱) . سوره شعراء, آیه ۳.

۲- (۲) . سوره سبأ, آیه ۴۵.

در این سوره مبارکه «شعراء» گذشته از اینکه قصص انبیا را ذکر می کند یک نظم و هماهنگی بین این قصص است هم در آغاز و صدر این قصص هم در پایان و انجام این قصص. صدر این قصّه ها می فرماید به یاد اینها باشید انبیایی آمدند به اینها گفتند ما این سه عنصر محوری را داریم گذشته درخشان داشتیم, آینده آزمون خوبی پس می دهیم, فعلاً حرف ما معقول است. گذشته ما, ما رسول امینیم همه شما ما را به امانت می شناسید نسبت به آینده هم نه عوضی می طلبیم نه غرضی داریم آنچه بین گذشته درخشان و آینده روشن است این است که ما حرف برهانی و معقول داریم می گوییم تمام این نعمتها از خداست او را بپرستید نه بیراهه بروید نه راه کسی را ببندید این اصول مشترک و عناصر مشترک بین این انبیا را ذات اقدس الهی در صدر و ساقه این پنج قصّه نقل می کند؛ قصّه حضرت نوح این بود قصّه حضرت هود این است قصّه حضرت صالح

این است [و همین طور قصه حضرت لوط و شعیب]; همه به عنوان ما رسول امینیم نه تنها در رسالت امینیم چون اینها از نظر رسالت که تردید داشتند از نظر سابقه درخشان هم ما چهل سال یا کمتر و بیشتر امتحان دادیم همه ما هم به امانت معروفیم حرفی هم که الآن می زنیم چیزی از شما طلب نداریم نه غرضی داریم و نه عوضی می طلبیم حرفهای ما هم که برهانی است آن گاه اگر کسی در برابر این سه عنصر الهی خشونت اِعمال کند بیراهه برود گرفتار عذاب الهی خواهد شد در پایان این چند قصّه هم این است که (إِنَّ فِي ذٰلِكَ لَآيَةً وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُم مُؤْمِنِينَ), پس سرّ هماهنگی (إِنَّ فِي ذٰلِكَ لَآيَةً وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُم مُؤْمِنِينَ ▯ وَإِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ) که در پایان قصّه آمده است با آنچه در صدر قصّه آمده است که ما رسول امینیم (فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُونِ) ذکر نعمتهای الهی برای آن است که این چند قصّه یک واقعیت است به صورتهای گوناگون و همه اینها هم می تواند تسلّی وجود مبارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) باشد به مناسبت آیه سه همین سوره▯ «شعراء» که فرمود: (لَعَلَّكَ بَاخِعٌ نَفْسَكَ أَلَّا يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ) هم می تواند هشدار نسبت به مردم حجاز باشد.

مطلب بعدی آن است که در جریان حضرت هود(سلام الله علیه) که برای قوم عاد مبعوث شده است بحث مبسوطی از این وجود مبارک در سوره مبارکه «اعراف» گذشت؛ آیه ۶۵ سوره «اعراف» این بود: (وَإِلَی عَادٍ أَخَاهُمْ هُوداً). برخی از آنچه در سوره «اعراف» و سوره «هود» آمده در سوره «شعراء» مطرح شد لکن آنچه در سوره «اعراف» و سوره «هود» و سوره «شعراء» مطرح است یک مابه الامتیازی هم بین این سه جریان هست؛ در سوره مبارکه «اعراف» آیه ۶۵ این است که (وَإِلَی عَادٍ أَخَاهُمْ هُوداً) عاد هم ریشه عربی دارد در جزیرهالعرب به سر می بردند و لذا منصرف است و تنوین قبول کرد لکن وجود مبارک هود برادر قبیلگی اینها بود نه برادر دینی اینها اخوّتی که قرآن کریم اسناد می دهد یا اخوّت نسبی است که دو نفر برادرند از یک پدر و مادرند مثلاً- یا اخوّت قبیله ای است مثل اینکه در همین جا دارد هود را ما به برادرشان عاد فرستادیم یا اخوّت ایمانی است نظیر (إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ) (۱) یا اخوّت انسانی است نظیر لوط خودش که از قوم آنها نبود آن قوم نه با لوط برادر نسبی بودند نه برادر دینی بودند همان برادر انسانی بودند که «الانسان أخ الانسان أحبَّ أو کَرِهَ» اگر سندی برای این پیدا بشود از آن جوامع الکلم است که بشریّت را به برادری دعوت می کند «الانسان أخ الانسان أحبَّ أو کَرِهَ» اینکه در قرآن فرمود: (قُولُوا لِلنَّاسِ حُسْناً) (۲) با مردم سخنِ درست بگویید این قول در مقابل فعل نیست یعنی گفتارتان, رفتارتان, نوشتارتان, برخوردتان با هر انسانی باید خوب باشد حالا اگر او بد کرد شما دو راه دارید یا عفو یا انتقام ولی برخورد اوّلیه بشر با بشر باید خوب باشد (قُولُوا لِلنَّاسِ حُسْناً). در سوره «اعراف» فرمود ما او را فرستادیم آن گاه آن اشراف و سرمایه داران مُسرف و مُترف قبیله عاد هم دهن کجی کردند وجود مبارک هود را تسفیه کردند به سفاهت اسناد دادند گفتند: (إِنَّا لَنَرَاکَ فِی سَفَاهَةٍ) (۳) هم تکذیب کردند به کذب و دروغ اسناد دادند گفتند: (إِنَّا لَنَظُنُّکَ مِنَ الْکَاذِبِینَ) (۴) و هم در سوره «هود» بیان کردند که (إِن نَقُولُ إِلَّا اعْتَرَاکَ بَعْضُ آلِهَتِنَا بِسُوءٍ) (۵) تو نسبت به خدایان ما بدگویی کردی ما فکر می کنیم خدایان ما در تو اثر کردند اما وجود مبارک هود(سلام الله علیه) در پاسخ فرمود من سفیه نیستم من کاذب نیستم من ناصحِ امینم کاری هم از بتهای شما ساخته نیست (لَیْسَ بِی سَفَاهَةٌ وَلکِنِّی رَسُولٌ مِن رَبِّ الْعَالَمِینَ) (۶) من ناصح امینم هم گذشته صاحب امانت بودم هم الآن در رساندن پیام الهی امینم و اگر یک خبر راستی بیاید شما باید بپذیرید نه تکذیب کنیم آن گاه آنها گفتند: (أَجِئْتَنَا لِنَعْبُدَ اللّهَ وَحْدَهُ وَنَذَرَ مَا کَانَ یَعْبُدُ آبَاؤُنَا) (۷) که به حرفهای گذشتگان و تقلید تمسّک کردند اینها قبلاً هم گذشت که در تصدیق یک مطلب اگر خواستند چیزی را بپذیرند می گفتند: (إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَی أُمَّةٍ) (۸) در تکذیب یک مطلب می خواستند چیزی را نفی کنند می گفتند: (مَا سَمِعْنَا بِهذَا فِی آبَائِنَا الْأَوَّلِینَ), (۹) (مَا سَمِعْنَا) نه یعنی یک چیز بی سابقه است پدران ما نشنیدند ما در زمان آنها نشنیدیم بلکه منظور آن است که ما نشنیدیم که پدران ما این را باور کرده باشند همین دعوتها قبلاً هم بوده ما نشنیدیم پدران ما قبول کرده باشند این (مَا سَمِعْنَا) یعنی چون آنها نپذیرفتند ما هم نمی پذیریم نه اینکه یک کارِ بی سابقه است.

۱- (۳) . سوره حجرات, آیه ۱۰.

۲- (۴) . سوره بقره, آیه ۸۳.

۳- (۵) . سوره اعراف, آیه ۶۶.

۴- (۶) . سوره اعراف, آیه ۶۶.

۵- (۷) . سوره□ هود, آیه□ ۵۴.

۶- (۸) . سوره□ اعراف, آیه□ ۶۷.

۷- (۹) . سوره□ اعراف, آیه□ ۷۰.

۸- (۱۰) . سوره□ زخرف, آیات ۲۲ و ۲۳.

۹- (۱۱) . سوره□ مؤمنون, آیه□ ۲۴; سوره□ قصص, آیه□ ۳۶.

این تا پایان این جریان هست آن گاه وجود مبارک هود(سلام الله علیه) فرمود قبل از شما قوم نوح بودند قبل از من خود نوح(سلام الله علیه) بود شما جانشینان قوم نوح هستید و اگر بیراهه رفتید به همان خطر گرفتار خواهید شد (وَاذْکُرُوا إِذْ جَعَلَکُمْ خُلَفَاءَ مِنْ بَعْدِ قَوْمِ نُوحٍ وَزَادَکُمْ فِی الْخَلْقِ بَصْطَةً) (۱) شما امکاناتی را دارید که قوم نوح نداشت. بخشی از امکانات در همین سوره مبارکه «شعراء» مطرح شد بخشی در سوره «هود» بخشی هم در سوره «فجر». در سوره محلّ بحث آمده است که (أَتَبْنُونَ بِکُلِّ رِیعٍ آیَةً تَعْبَثُونَ وَتَتَّخِذُونَ مَصَانِعَ لَعَلَّکُمْ تَخْلُدُونَ) شما هر جای بلندی روی هر کوهی هر جای مرتفع که از آن به رِیع یاد می کنند در هر جای بلندی یک سلسله علامتهای بازی گذاشتید ابزار بازی گذاشتید که بازی کنید حالا آن علامتهای بازی چه بود مربوط به آن عصر و مصر بود فرمود هر جای بلندی را شما برای تفریح انتخاب کردید (یک) روی سینه های کوه و دامنه های کوه, قلعه های محکم ساختید که گویا می خواهید ابداً بمانید مخلَّدید مرگ برای شما نیست (این دو) این (تَخْلُدُونَ) ناظر به آن است فرمود شما این کارها را انجام می دهید فکر می کنید که دائماً می مانید، بعد آنها گفتند: (أَجِئْتَنَا لِنَعْبُدَ اللّهَ وَحْدَهُ) (۲) بعد در پایان خدای سبحان می فرماید ما عذاب فرستادیم و حضرت هود و مؤمنان به او را نجات دادیم (وَقَطَعْنَا دَابِرَ الَّذِینَ کَذَّبُوا بِآیَاتِنَا وَمَا کَانُوا مُؤْمِنِینَ) (۳) این بخشی بود در سوره مبارکه «اعراف».

۱- (۱۲) . سوره اعراف, آیه ۶۹.

۲- (۱۳) . سوره اعراف, آیه ۷۰.

۳- (۱۴) . سوره اعراف, آیه ۷۲.

در سوره مبارکه «فجر» آنجا آیه شش به بعد فرمود: (أَلَمْ تَرَ کَیْفَ فَعَلَ رَبُّکَ بِعَادٍ إِرَمَ ذَاتِ الْعِمَادِ الَّتِی لَمْ یُخْلَقْ مِثْلُهَا فِی الْبِلاَدِ وَثَمُودَ الَّذِینَ جَابُوا الصَّخْرَ بِالْوَادِ) عاد و ثمود این طور بودند؛ در جریان عاد فرمود اینها خانه هایی ساختند که روی زمین سابقه ندارد اگر یک فرد عادی بگوید این در دنیا سابقه ندارد خب بله این را بر یک احتمال حمل می کردند چون خیلی از جاها را این شخص ندید اما اگر ذات اقدس الهی بفرماید: (لَمْ یُخْلَقْ مِثْلُهَا فِی الْبِلاَدِ) یعنی اصلاً روی کُره زمین چنین چیزهایی نیست الآن این اهرام مصر خب الآن روشن شد که روی کُره زمین چیزی مثل اینها نیست مشابه این را برخیها در قصرهای دیگر می ساختند می فرماید این (لَمْ یُخْلَقْ مِثْلُهَا فِی الْبِلاَدِ) درباره ثمود فرمود: (جَابُوا الصَّخْرَ بِالْوَادِ) عاد و ثمود شبیه هم اند نزدیک هم اند. پس در سوره مبارکه «فجر» فرمود کاری که عاد کرده بود در کُره زمین بی سابقه بود. در سوره مبارکه «هود» بخشی از جریان عاد را بعد از قصّه حضرت نوح و قوم نوح ذکر می کند؛ آیه پنجاه به بعد سوره مبارکه «هود» این بود که (وَإِلَی عَادٍ أَخَاهُمْ هُوداً قَالَ یَاقَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَکُم مِنْ إِلهٍ غَیْرُهُ إِنْ أَنتُمْ إِلَّا مُفْتَرُونَ) بعد فرمود: (یَا قَوْمِ لاَ أَسْأَلُکُمْ عَلَیْهِ أَجْراً إِنْ أَجْرِیَ إِلَّا عَلَی الَّذِی فَطَرَنِی أَفَلاَ تَعْقِلُونَ) در آیه بعد فرمود استغفار کنید و مانند آن. آنها در جواب گفتند که شما بیّنه ای نیاوردید و ما دست از روش نیاکان برنمی داریم (إِن نَقُولُ إِلَّا اعْتَرَاکَ بَعْضُ آلِهَتِنَا بِسُوءٍ) (۱) پس یا اهانت بود به سفاهت یا اهانت بود به تکذیب یا اهانت بود به مشکل روانی که آلهه ما در تو اثر سوء گذاشتند تو مثلاً مشکل روانی داری. آن گاه وجود مبارک هود طبق دستور الهی فرمود: (تَوَکَّلْتُ عَلَی اللَّهِ رَبِّی وَرَبِّکُم) (۲) بعد عذاب الهی آمده (وَلَمَّا جَاءَ أَمْرُنَا نَجَّیْنَا هُوداً وَالَّذِینَ آمَنُوا مَعَهُ بِرَحْمَةٍ مِنَّا وَنَجَّیْنَاهُم مِنْ عَذَابٍ غَلِیظٍ تِلْکَ عَادٌ جَحَدُوا بِآیَاتِ رَبِّهِمْ وَعَصَوْا رُسُلَهُ وَاتَّبَعُوا أَمْرَ کُلِّ جَبَّارٍ عَنِیدٍ) (۳) آنها را به هلاکت رساندیم.

۱- (۱۵) . سوره هود, آیه ۵۴.

۲- (۱۶) . سوره هود, آیه ۵۶.

۳- (۱۷) . سوره هود, آیات ۵۸ و ۵۹.

در آیه محلّ بحث هم همین طور است فرمود ما برای قوم عاد, هود را فرستادیم این عاد چون منظور امّت است فعل، مؤنث شد (کَذَّبَتْ عَادٌ الْمُرْسَلِينَ) چه وقت تکذیب کردند حرف همه انبیا را؟ برای اینکه حرف همه انبیا ملاحظه فرمودید که یکی است گذشته از اینکه این وجود مبارک هود اینها را متوجه کرد که قبل از شما حضرت نوحی بود مثلاً, قوم او تکذیب کردند و گرفتار عذاب شدند (إِذْ قَالَ لَهُمْ أَخُوهُمْ هُودٌ أَلَّا تَتَّقُونَ إِنِّی لَکُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُونِ وَمَا أَسْأَلُکُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى رَبِّ الْعَالَمِينَ) این سه عنصر محوری را وجود مبارک هود بیان کرده, سابقه درخشان من امانت بود لاحقه ام این است که من به طور رایگان دارم شما را هدایت می کنم و بین آن سابق و این لاحق هم این است که حرف برهانی و معقول دارم. این سه اصل را همه این انبیایی که در این سور ه و یا سایر سوَر مطرح شد دارند. بعد در اعتراض, فرمود: شما در شهوت افراط دارید در غضب افراط دارید حرفهای معقولی هم که ندارید از نظر شهوت, اسراف دارید برای اینکه (أَتَبْنُونَ بِکُلِّ رِيعٍ آيَةً تَعْبَثُونَ وَتَتَّخِذُونَ مَصَانِعَ لَعَلَّکُمْ تَخْلُدُونَ) هر جای بلندی هر کوه بلندی را شما برای اسباب بازی انتخاب می کنید رِیع یعنی مکان مرتفع, آیه یعنی علامت, (تَعْبَثُونَ) هم یعنی بازی می کنید تنها برای بچه ها که اسباب بازی درست نمی کنید خودتان دارید بازی می کنید کودکانه زندگی می کنید این برای بازی شما شهوت رانی شما و افراط در این قوّه جزم (وَتَتَّخِذُونَ مَصَانِعَ لَعَلَّکُمْ تَخْلُدُونَ) هم تتمّه [اشاره به] آن قوّه شهوت است؛ قلعه های محکم قصرهای محکم می سازید به این خیال که ابدی باشید این طور نیست از نظر قوّه غضب هم هر وقت عصبانی شدید خیلی هتّاک و فتّاک هستید (وَإِذَا بَطَشْتُم بَطَشْتُمْ جَبَّارِينَ) پس هم در بخش شهوت افراط گری دارید هم در بخش غضب و انتقام افراط دارید بَطش الهی که (إِنَّ بَطْشَ رَبِّکَ لَشَدِيد) (1) باید این چنین باشد که در قبال آن کسی نتواند مقاومت کند اما شما چرا جبّارانه بَطش دارید (فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُونِ) لحظه به لحظه در برابر افراط شهوت (فَاتَّقُوا اللَّهَ) در برابر افراط در غضب (فَاتَّقُوا اللَّهَ) این هست.

۱- (۱۸) . سوره بروج, آیه ۱۲.

(وَاتَّقُوا الَّذِي أَمَدَّكُم بِمَا تَعْلَمُونَ) بالأخره این نعمتها که برای شما نبود خدای سبحان به شما نعمتهای فراوانی داده است این (أَمَدَّكُم بِمَا تَعْلَمُونَ) به منزله متن است بعد این را شرح فرمود: (أَمَدَّكُمْ بِأَنْعَامٍ وَبَنِينَ) این دامداریهای فراوان و فرزندانی که بتواند این دامها را سرپرستی کنند و اداره کنند خدا به شما داد هم این دامها را به شما داد هم نگهبان و نگهدار این دامها را به شما عطا کرده است (أَمَدَّكُمْ بِأَنْعَامٍ وَبَنِينَ) هم از نظر کشاورزی و باغداری شما را مرفّه کرده است (وَجَنَّاتٍ وَعُيُونٍ) پس بنابراین از هر نظر شما متنعّم هستید به نعمتهای الهی هم از نظر کشاورزی هم از نظر باغداری هم از نظر آبیاری هم از نظر نگهبان و نگهدار این اموال فراوان، همه اینها را خدا به شما داده است آن گاه (إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ) هم در دنیا ممکن است چنین خطری شما را تهدید کند هم در آخرت, این عصاره نصیحت و تعلیم و تبلیغ وجود مبارک حضرت هود نسبت به قوم عاد.

آنها در پاسخ در سوره «اعراف» به یک صورت در سوره «هود» به یک صورت در اینجا به صورت دیگر _ گرچه قدر مشترکی هم دارند _ پاسخ دادند. به حضرت هود عرض کردند (سَوَاءٌ عَلَيْنَا أَوَعَظْتَ أَمْ لَمْ تَكُن مِّنَ الْوَاعِظِينَ) چه بگویی چه نگویی برای ما یکسان است حرفی که جناب زمخشری در کشاف گفته بعد مورد پذیرش فخررازی و سایر مفسّران بعدی شده این است که آنها نگفتند «سواء علینا أوعظت أم لم تَعظ» نظم طبیعی این بود که گفته بشود «سواء علینا أوعظت أم لم تعظ» چه موعظه بکنی چه موعظه نکنی اما آنها گفتند: (سَوَاءٌ عَلَيْنَا أَوَعَظْتَ أَمْ لَمْ تَكُن مِّنَ الْوَاعِظِينَ) که این اَبلغ از آن تعبیر است چه بگویی چه اصلاً جزء واعظین نباشی برای ما بی اثر است چرا برای آن حرفی که در سوره «اعراف» گذشت برای آن حرفی که در سوره «هود» گذشت اینها از نظر بی ادبی و جسارت وجود مبارک هود را تسفیه می کردند گفتند: (إِنَّا لَنَرَاكَ فِي سَفَاهَةٍ) (۱) تکذیب می کردند می گفتند: (إِنَّا لَنَظُنُّكَ مِنَ الْكَاذِبِينَ) (۲) تَجنین می کردند مُنتسب به جنون می کردند جنون را به او اسناد می دادند می گفتند: (إِن نَقُولُ إِلَّا اعْتَرَاكَ بَعْضُ آلِهَتِنَا بِسُوءٍ) (۳) خب کسی که بین سفاهت و کذب و جنون متّهم است و مَرمی است این جزء واعظین یا نباشد برای این گروه بی اثر است (۴)، گفتند: (سَوَاءٌ عَلَيْنَا أَوَعَظْتَ أَمْ لَمْ تَكُن مِّنَ الْوَاعِظِينَ) (این یک) بعد (إِنْ هذَا إِلَّا خُلُقُ الْأَوَّلِينَ) خواه «خَلْق» خواه «خُلُق» به این چند معنا تفسیر شده یعنی این روشی که تو داری خیلی از کسانی که مدّعیان نبوّت بودند داشتند (إِنْ هذا إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ) (۵) این اسطوره است شما می آیید داستان نوح را نقل می کنید این نظیر داستان افسانه ای است که در قصص قوم و ملّت و نحله ای هست یا نه, روشی که ما داریم روش پدران ماست پدران ما این را نپذیرفتند ما هم نمی پذیریم یا نه (إِنْ هذَا إِلَّا خُلُقُ الْأَوَّلِينَ) یعنی اِختلاقها و اختراعهای سفیهانه گذشتگان است که شبیه همان (أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ) در می آید.

۱- (۱۹) . سوره اعراف, آیه ۶۶.

۲- (۲۰) . سوره اعراف, آیه ۶۶.

۳- (۲۱) . سوره هود, آیه ۵۴.

۴- (۲۲) . ر.ک: الکشاف, ج۳, ص۳۲۷; ر.ک: التفسیر الکبیر, ج۲۴, ص۵۲۳.

۵- (۲۳) . سوره انعام, آیه ۲۵.

معنای دیگری که برای (إِنْ هـذَا إِلَّا خُلُقُ الْأَوَّلِینَ) گفتنـد این است که در دوران گذشته یک عـدّه زندگی می کردند بعد می مردنـد ما هم زنـدگی می کنیم بعـد می میریم نه آنها بعـد از مرگ زنده شدند نه ما بعد از مرگ زنده می شویم خبری بعد از مرگ نیست (۱) (إِنْ هذَا إِلَّا خُلُقُ الْأَوَّلِینَ وَمَا نَحْنُ بِمُعَذَّبِینَ) ما عذاب نمی بینیم عذاب قیامت که _ معاذ الله _ قیامتی نیست اما عـذاب دنیا که تو قـدرتی نـداری برای اینکه خودشان را هم از نظر مسائل مالی مقتـدر می دیدنـد هم از نظر مسائل دفاعی (وَمَا نَحْنُ بِمُعَـذَّبِینَ فَکَذَّبُوهُ) طبق این جهات. آن گاه خدای سبحان می فرماید: (فَأَهْلَکْنَاهُمْ) ما اینها را به هلاکت رساندیم (إِنَّ فِی ذلِکَ لَآیَةً وَمَا کَانَ أَکْثَرُهُم مُؤْمِنِینَ وَإِنَّ رَبَّکَ لَهُوَ الْعَزِیزُ الرَّحِیمُ) که هم یک تسلّی است برای وجود مبارک پیغمبر هم هشداری است نسبت به صنادید حجاز.

اما مطالبی که مربوط به سؤالات بحثهای قبل است. در قرآن کریم بارها به عرض رسید که ما هیچ حصری نداریم که جهنّم و آتش جهنّم فقط در حـدود انسان و کارهای انسانی است این مقدار هست که ظالمین، هیزم جهنم اند اما چیزهای دیگری جزء موادّ سوختی جهنم نیست آن را که ما دلیل نـداریم بلکه شواهـد بر خلافش است. خود ظالمین در جهنم گُر می گیرنـد که فرمود: (وَأَمَّا الْقَاسِطُونَ فَکَانُوا لِجَهَنَّمَ حَطَباً) (۲) آنها که اهل قَسط اند اهل جورند هیزم جهنم اند اما چیز دیگری به عنوان موادّ سوختی در قیامت نیست که ما چنین دلیلی نداریم بلکه دلیل بر خلافش است برای اینکه فرمود: (فأَتَّقُوا النَّارَ الَّتِی وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ) (۳) حالا ـ یا «وقود» آتش زنه است یا آتش گیره یک بخشش انسان است یک بخشش هم آن سنگها حالا کدام سنگها, آن سنگهایی که به صورت بت در آمده که (أَتَعْبُدُونَ مَا تَنْحِتُونَ), (۴) مُحتمل است.

ص: ۸۷۶

۱- (۲۴) . التبیان فی تفسیر القرآن, ج۸, ص۴۶; مجمع البیان, ج۷, ص۳۱۱; الکشاف, ج۳, ص۳۲۷; التفسیر الکبیر, ج۲۴, ص۵۲۳.

۲- (۲۵) . سوره جن, آیه ۱۵.

۳- (۲۶) . سوره بقره, آیه ۲۴.

۴- (۲۷) . سوره صافات, آیه ۹۵.

در آن آیه که فرمود: (إِنَّكُمْ وَمَا تَعْبُدُونَ مِن دوُنِ اللَّهِ حَصَبُ جَهَنَّمَ) (۱) همین است عابـد و معبود هر دو را می سوزانند. این سوزانـدن آن چوبها که به صورت بت در آمده برای تعذیب چوب نیست خب این چوبی است که در مطبخها سوخته می شود دیگر این چوب اگر سوخته بشود عذابی برای این چوب نیست لکن سوزاندن این چوبهایی که به صورت بت در آمده تعذیبی است تحقیری است نسبت به خود بت پرست. الآن وجود مبارک ابراهیم(سلام الله علیه) که دست به تبر کرده این بتها را شکست (فَجَعَلَهُمْ جُذَاذاً إِلَّا كَبِيراً لَّهُمْ) (۲) این تعذیب بتها که نبود این یک تنبیه و تعذیبی بود نسبت به بت پرست وگرنه چوبها را چه بتراشند چه نتراشند چه بسوزانند چه نسوزانند برای آنها فرقی ندارد خب پس در جهنم انواع و اقسام عذابها هم هست یک جهنم است که جایی است مشخص و یک جهنم منقول است که فرمود: (وَجِيءَ يَوْمَئِذٍ بِجَهَنَّمَ) (۳) که اینها درکش آسان نیست اما آن جهنم غیرمنقول که جایی باشد (أَلْقِيَا فِي جَهَنَّمَ كُلَّ كَفَّارٍ عَنِيدٍ) (۴) این قابل درک است اما جهنم را می آورند [درکش دشوار است] در ذیل همان آیه سوره «فجر» که فرمود: (وَجِيءَ يَوْمَئِذٍ بِجَهَنَّمَ) جهنم را می آورند روایتی است که دارد فرشته ها با غُل و زنجیر جهنم را می کِشند می آورند (۵) این جهنم کیست؟ این جهنم چیست؟ این جهنم منقول چه کسی است؟ چه کسانی اند؟!

۱- (۲۸) . سوره انبیاء, آیه ۹۸.

۲- (۲۹) . سوره انبیاء, آیه ۵۸.

۳- (۳۰) . سوره فجر, آیه ۲۳.

۴- (۳۱) . سوره ق, آیه ۲۴.

۵- (۳۲) . الامالی (شیخ صدوق), ص۱۷۶.

جهنم غیرمنقول سر جایش محفوظ است معلوم است غرض آن است که (خُذُوهُ فَغُلُّوهُ) (۱) که [درباره تبهکاران] وارد شده درباره جهنم هم چنین تعبیری هست که با زنجیر می کشند می آورند این یک تعبیر، آن جهنم غیرمنقول با هیزمهای آن و موادّ سوختی آن هم سر جایش محفوظ است اسرار قیامت که نه ما درسش را خواندیم نه کسی برای ما بیان کرده برای اینکه آیات فراوانی هست که خیلی از اسرار قیامت در درک شما نیست بنابراین ما وظیفه مان جز ایمان آوردن چیز دیگری نیست البته بخشی از کلیّات را عقل می فهمد و نقل تأیید می کند اصل تعذیب, اصل انتقام, اصل عدل, اصل ترازو, اصل بهشت و جهنم بله این کلیات را عقل می فهمد روایات هم شفاف است اما خصوصیاتش را که روشن نکرده.

مطلب بعدی درباره اَنساب است در انساب, عقل و نقل هر دو حاکی اند که در قیامت شناسنامه ای نیست والد و ولدی نیست و مانند آن برای اینکه همه خاک شدند همه یکسره از خاک برمی خیز دیگر نه توالدی هست نه تولیدی هست هیچ چیزی نیست بنابراین والد و ولد و امثال ذلک نیست این برهان عقلی. برهان نقلی هم در سوره مبارکه «مؤمنون» گذشت که فرمود در آن روز (فَلاَ أَنسَابَ بَيْنَهُمْ) آیه ۱۰۱ سوره مبارکه «مؤمنون» این است که (فَإِذَا نُفِخَ فِي الصُّورِ فَلاَ أَنسَابَ بَيْنَهُمْ) خب پس عقلاً و نقلاً حسب و نسبی در کار نیست اما آنچه از وجود مبارک رسول اکرم(صلّی الله علیه و آله و سلّم) نقل شده که هر حسب و نسبی [در قیامت] منقطع است مگر حسب و نسب من (۲) اینها به علاقه ما کان است همین علاقه ما کان را قرآن کریم امضا کرده است ریشه قرآنی اش مشخص است ریشه روایی اش هم مشخص.

۱- (۳۳) . سوره حاقه, آیه ۳۰.

۲- (۳۴) . متشابه القرآن, ج۲, ص۶۳; شواهد التنزیل, ج۱, ص۵۳۰.

ریشه قرآنی اش در سوره مبارکه «طور» آیه ۲۱ به این صورت است (وَالَّذِينَ آمَنُوا وَاتَّبَعَتْهُمْ ذُرِّيَّتُهُم بِإِيمَانٍ أَلْحَقْنَا بِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ) مردان الهی که مواظب خانواده شان بودند خدا فرمود: (قُوا أَنفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَاراً) (۱) آنها مواظب خانواده شان بودند مواظب ذراری شان بودند مواظب بچه های شان بودند اینها را هم خوب تربیت کردند در قیامت ما ذریّه اینها را, فرزندان اینها را به اینها ملحق می کنیم خب این لذّتی است فوق لذّتهای عادی که در بهشت هست وقتی کسی ببیند که اثر تبلیغی او نسبت به فرزندانش اثر کرده فرزندان او هم وارد بهشت شدند و در کنار او هستند این لذّتی است فوق لذّت, بله اگر حرف کسی در فرزندش اثر نکرد و آن فرزند در جهنم مشغول سوختن است و پدر در بهشت مشغول تنعّم است چون در بهشت جا برای حزن و اندوه و غم نیست وقتی بهشتی وارد شده می گوید: (الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَذْهَبَ عَنَّا الْحَزَنَ) (۲) بالقول المطلق در آنجا رنج و حزنی نیست اصلاً پدر یادش نیست چنین فرزندی داشته اصلاً یاد وجود مبارك نوح نیست که چنین پسری داشت وگرنه خب رنجی است برای پدر که خودش در بهشت متنعّم باشد پسر مرتّب در آتش دست و پا بزند. اگر کسی فرزندی, برادری, پدری, قوم و خویش ناصالح داشت و اینها در جهنم بودند خاصیّت بهشت این است که ذات اقدس الهی کلّ آن خاطرات تلخ را از یاد آن فرد می برد اصلاً یادش نیست که چنین فرزندی [یا چنین بستگانی] داشت.

ص: ۸۷۹

۱- (۳۵) . سوره تحریم, آیه ۶.

۲- (۳۶) . سوره فاطر, آیه ۳۴.

پرسش: پس (یَوْمَ یَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِیهِ) چطور است؟

پاسخ: این برای صحنه قیامت است الآن حُر(سلام الله علیه) اصلاً یعنی اصلاً یادش نیست که آن جنایت را کرده است و اگر چنین چیزی باشد که بهشت برای او جهنم می شود، اصلاً یادش نیست که سرِ راه پسر پیغمبر را گرفته تائبین همین طورند دیگر، تائبین آنهایی که واقعاً توبه کرده اند ذات اقدس الهی از خاطره آنها محو می کند که اینها سابقه سوء داشتند و بدکاری کردند این مشرکینی که در صدر اسلام سالیان متمادی در برابر بت خضوع می کردند بعد ایمان آوردند و به پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) وصل شدند در بهشت اصلاً یادشان نیست که در برابر بتها خضوع می کردند این کار فقط از خدا ساخته است برای ما اصلاً چنین کاری مقدور نیست اگر کسی نسبت به انسان بد بکند حداکثر این است که این انتقام نگیرد گِله نکند نزد کسی نگوید این کارها را بکند بعد هم به روی او نیاورد نسبت به او احسان بکند محبّت بکند اینها برمی آید اما هر چه نسبت به او احسان بکند او شرمنده تر می شود برای اینکه یادش است که نسبت به این بد کرده این شخص بخواهد آن رنج درونی را از بین ببرد مقدورش نیست چه کار بکند تنها خداست که از یاد این شخص تبهکار می برد که چنین سابقه ای داشت بنابراین اصلاً وجود مبارک نوح یادش نیست که در دنیا یک فرزند طالحی داشت. در صحنه قیامت که عذاب الهی است آن بَلواست هر کسی به فکر خودش است (یَوْمَ یَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِیهِ وَأُمِّهِ وَأَبِیه) (۱) است همه اینها به علاقه ما کان است در آنجا «انقضی عنه المبدأ» است نه برادری هست نه پدری هست نه قوم و قبیله ای هست یعنی این که در دنیا برای او تلاش و کوشش می کرد امروز اگر او را ببیند فرار می کند هیچ کسی به فکر دیگری نیست (الأَخِلَّاءُ یَوْمَئِذٍ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ إِلاّ الْمُتَّقِینَ) (۲) غرض آن است که در آنجا چنین صحنه ای است اینکه وجود مبارک پیغمبر(صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود هر نسب و سببی قطع می شود مگر نسب ما مطابق همین آیه ۲۱ سوره مبارکه «طور» است که فرمود: (وَالَّذِینَ آمَنُوا وَاتَّبَعَتْهُمْ ذُرِّیَّتُهُم بِإِیمَانٍ أَلْحَقْنَا بِهِمْ ذُرِّیَّتَهُمْ).

۱- (۳۷) . سوره عبس, آیات ۳۴ و ۳۵.

۲- (۳۸) . سوره زخرف, آیه ۶۷.

«و الحمد لله ربّ العالمين»

آيات ۱۴۱ تا ۱۵۹ سوره شعراء ۹۱/۰۱/۲۷

Your browser does not support the audio tag.

(كَذَّبَتْ ثَمُودُ الْمُرْسَلِينَ (۱۴۱) إِذْ قَالَ لَهُمْ أَخُوهُمْ صَالِحٌ أَلَّا تَتَّقُونَ (۱۴۲) إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ (۱۴۳) فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُونِ (۱۴۴) وَمَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى رَبِّ الْعَالَمِينَ (۱۴۵) أَتُتْرَكُونَ فِي مَا هَاهُنَا آمِنِينَ (۱۴۶) فِي جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ (۱۴۷) وَزُرُوعٍ وَنَخْلٍ طَلْعُهَا هَضِيمٌ (۱۴۸) وَتَنْحِتُونَ مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتاً فَارِهِينَ (۱۴۹) فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُونِ (۱۵۰) وَلاَ تُطِيعُوا أَمْرَ الْمُسْرِفِينَ (۱۵۱) الَّذِينَ يُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ وَلاَ يُصْلِحُونَ (۱۵۲) قَالُوا إِنَّمَا أَنتَ مِنَ الْمُسَحَّرِينَ (۱۵۳) مَا أَنتَ إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُنَا فَأْتِ بِآيَةٍ إِن كُنتَ مِنَ الصَّادِقِينَ (۱۵۴) قَالَ هذِهِ نَاقَةٌ لَّهَا شِرْبٌ وَلَكُمْ شِرْبُ يَوْمٍ مَّعْلُومٍ (۱۵۵) وَلاَ تَمَسُّوهَا بِسُوءٍ فَيَأْخُذَكُمْ عَذَابُ يَوْمٍ عَظِيمٍ (۱۵۶) فَعَقَرُوهَا فَأَصْبَحُوا نَادِمِينَ (۱۵۷) فَأَخَذَهُمُ الْعَذَابُ إِنَّ فِي ذلِكَ لَآيَةً وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُم مُّؤْمِنِينَ (۱۵۸) وَإِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ (۱۵۹))

چون سوره مباركه «شعراء» در مكه نازل شد و فضاى حاكم مكه، استكبار يك عدّه و رنج فراوان پيغمبر(صلّى الله عليه و آله و سلّم) بود لذا در طليعه اين سور ه فرمود: (لَعَلَّكَ بَاخِعٌ نَفْسَكَ أَلَّا يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ) (۱) براى تسليت و تشفّى قلب آن حضرت احكام فراوان و ادلّه فراوانى ارائه فرمود كه يكى از آنها نقل جريان انبياى گذشته است.

جريان انبياى گذشته بركات فراوانى دارد يكى معارف توحيدى را به همراه دارد يكى تسلّى قلب مطهّر آن حضرت است يكى بيدار كردن و ايقاظ و تنبيه مردم مكه است كه بدانند اگر با انبيا در بيفتند در برابر وحى الهى مقاوت كنند سرنوشت تلخى دنبال آنهاست، جريان نوح را قبلاً فرمودند و جريان قوم عاد را كه حضرت هود به سراغ آنها رفته بود آنها را بيان كردند الآن قصّه ثمود است كه حضرت صالح به طرف آنها رفت.

۱- (۱) . سوره شعراء, آيه ۳.

در بخشهايى كه مربوط به قصّه ثمود است سوره مباركه «هود» تقريباً از بعضى از جهات جامع تر است. سوره مباركه «اعراف» آن نكات فراوانى را كه بايد داشته باشد در برندارد؛ آيه ۷۳ به بعد سوره مباركه «اعراف» اين است (وَإِلَى ثَمُودَ أَخَاهُمْ صَالِحاً قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللّهَ مَا لَكُمْ مِن إِلهٍ غَيْرُهُ) تا پايان آيه ۷۹ كه قصّه حضرت صالح است و جريان ناقه ثمود است و امثال ذلك. وجود مبارك حضرت صالح با اين سه عنصرى كه انبياى قبل خودشان را معرفى كردند, اين معرفى كرد. عنصر اول سابقه درخشان بود عنصر دوم لاحقه درخشان است كه ما بدون غرض و بدون عوض در خدمت دينى شما هستيم عنصر سوم هم رهآورد وحيانى است. در سوره مباركه «يس» آن شهيد سوره «يس» اين حرف را زد (اتَّبِعُوا مَن لَا يَسْأَلُكُمْ أَجْراً وَهُم مُّهْتَدُونَ) (۱) اگر مردانى به حق سخن مى گويند و غرضى ندارند عوضى نمى خواهند خب بايد حرفهاى آنها را گوش داد ديگر (اتَّبِعُوا) كسى را كه اين دو عنصر را دارد هم حُسن فعلى هم حُسن فاعلى, هم آدم خوبى است هم حرف خوبى مى

زند غرضی ندارد عوضی نمی خواهد این حُسن فاعلی, خودش در مسیر است مردم را به مسیر دعوت می کند این حُسن فعلی, اگر گوینده ای حُسن فاعلی داشت حُسن فعلی داشت خودش آدم خوبی بود حرفش هم خوب بود خب باید شنید دیگر. وجود مبارک نوح این حرف را داشتند صالح این حرف را داشتند انبیای دیگر این حرف را داشتند که ما سه فضیلت داریم سابقه طیّب و طاهر, لاحقه طیّب و طاهر, حرف طیّب و طاهر این امین بودن مخصوص وجود مبارک پیغمبر ما(صلّی الله علیه و آله و سلّم) نیست، اینکه انبیا می گفتند: (إِنِّی لَکُمْ رَسُولٌ أَمِینٌ) یعنی امانت ما را که شما می دانید الآن ما رسولیم نه تنها در رسالت امینیم کم و زیاد نمی کنیم بلکه سوابق ما هم نشان می دهد لذا به وجود مبارک صالح می گفتند که تو امید آینده ما بودی (قَدْ کُنتَ فِینَا مَرْجُوّاً قَبْلَ هذَا) (۲) تو امید آینده ما بودی که کار مملکت را وضع مملکت را ما به تو بسپاریم به علم تو به فرهنگ تو به دیانت تو به امانت تو ما اطمینان داشتیم، تو سابقه خوبی داشتی الآن این چه حرفی است می زنی؟!

۱- (۲) . سوره یس, آیه ۲۱.

۲- (۳) . سوره هود, آیه ۶۲.

خب اگر کسی سابقه فرهنگی خوبی عقل خوبی درایت خوبی مدیریت خوبی امانت خوبی نداشته باشد که امید آینده نیست قوم ثمود به وجود مبارک صالح گفته بودند ما به تو دل بسته بودیم که آینده ما را تو اداره کنی. بنابراین این اختصاصی به وجود مبارک حضرت ندارد البته همان طوری که حضرت از انبیای گذشته افضل است در این جهت هم ممکن است فضیلت داشته باشد لکن شهرت انبیای قبلی به امانت و صداقت و عدل و عقل و درایت این باید باشد چرا (وَمَا أَرْسَلْنَا مِن رَّسُولٍ إِلَّا بِلِسَانِ قَوْمِهِ) (۱) ؟ نه تنها برای آن است که به فرهنگ آ نها حرف بزند به زبان آنها حرف بزند ولو در آ نجا زندگی نکند این استدلال وجود مبارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) استدلال بر جمهوریّت است که قبلاً هم خوانده شد فرمود: (فَقَدْ لَبِثْتُ فیكُمْ عُمُراً مِن قَبْلِهِ) (۲) من عمری امتحان دادم این معنی جمهوریّت است نه یعنی جمهوریّت را مردم آوردند اسلام را انبیا آوردند خیر, انبیا هم جمهوریّت آوردند هم اسلام آوردند مردم هم پذیرفتند فرمودند پیغمبر باید سابقه خوب داشته باشد من که چهل سال تقریباً یک عمر امتحان دادم (فَقَدْ لَبِثْتُ فیكُمْ عُمُراً مِن قَبْلِهِ) حالا ـ یا پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) جمهوریّت را استدلال می کند یا از طرف خود مردم جمهوریّت ارائه می شود که (قَدْ كُنتَ فِينَا مَرْجُوّاً قَبْلَ هذَا) (۳) تو امید آینده ما بودی خب این معنا را که ذات اقدس الهی از آنها نقل می کند و امضا می کند معلوم می شود که جمهوریّت, اسلامی است نه جمهوریّت, مردمی است [و] اسلام محتواست هر دو را خدای سبحان آورده محتوا حق است مردم باید بفهمند و بپذیرند اینکه مردم بفهمند و بپذیرند حرف مردم نیست حرف خداست ذات اقدس الهی همین مطلب را گاهی به زبان فطرت و عقل مردم ارائه می کند گاهی به صورت وحی و نقل ارائه می کند. خب اینکه قوم ثمود به وجود مبارک حضرت صالح گفتند تو امید آینده ما بودی یعنی امتحان خوبی دادی دیگر, اصل کلی که (وَمَا أَرْسَلْنَا مِن رَّسُولٍ إِلَّا بِلِسَانِ قَوْمِهِ) (۴) هم همین است تا مردم کسی را نشناسند که کشورشان را به او نمی سپارند پیغمبر نیامده که مسئله بگوید آمده کشور را اداره کند خب مردم کشورشان را به چه کسی می دهند به کسی که فقط هم زبان آنها باشد ولو عمری در جای دیگر زندگی کرده باشد؟! معنایش این است که هم زبان آنها, هم زمان آنها, هم فرهنگ آنها, هم تجربه آنها, هم تجرید آنها, هم سابقه آنها, هم لاحقه آنها باشد دیگر این (فَقَدْ لَبِثْتُ فیكُمْ عُمُراً مِن قَبْلِهِ) حرف همه انبیاست منتها در بیان نورانی حضرت تبیین شده. غرض این است که اینکه فرمود: (وَمَا أَرْسَلْنَا مِن رَّسُولٍ إِلَّا بِلِسَانِ قَوْمِهِ) یعنی او باید در این زمان و زمین باشد تا مردم به او ایمان بیاورند.

ص: ۸۸۳

۱- (۴) . سوره ابراهیم, آیه ۴.

۲- (۵) . سوره یونس, آیه ۱۶.

۳- (۶) . سوره هود, آیه ۶۲.

۴- (۷) ۲. سوره ابراهیم, آیه ۴.

خب پس این چنین نیست که اسلام را انبیا آورده باشند جمهوریّت را مردم. خدای سبحان حرف خود را گاهی از راه عقل می گوید گاهی از راه نقل می گوید مشکل ما این است که ما در بسیاری از مسائل، اسلامی حرف می زنیم و طور دیگر فکر می کنیم ما خیال می کنیم آنچه را می فهمیم برای خود ماست دیگر (عَلَّمَ الْإِنسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ) (۱) را در نظر نمی گیریم (فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا) (۲) را در نظر نمی گیریم یک دستگاه تَقنینی به ما داد در نظر نمی گیریم یک دستگاه قضایی به ما داد در نظر نمی گیریم فرمود من یک دستگاه تقنینی ساختم یک دستگاه قضایی ساختم بر اساس دستگاه تقنینی، فقه را بلدید اخلاق را بلدید حقوق را بلدید منتها در حدّ آن دست مایه اوّلی (فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا) (۳) یک دستگاه قضایی هم خلق کردم که اگر کار بدی کردید شما را سرزنش بکند که دیگر تکرار نکنید (لَا أُقْسِمُ بِيَوْمِ الْقِيَامَةِ وَلَا أُقْسِمُ بِالنَّفْسِ اللَّوَّامَةِ) (۴) از این زیباتر از این بهتر؟! خب اگر نظامی را ذات اقدس الهی خلق کرد یک گوشه اش فقه و فقاهت است یک گوشه اش دستگاه قضایی است فرمود من شما را فقیهانه خلق کردم دست به فقه تان نزنید بگذارید این فتوا, فتوای روشن باشد من شما را حاکمانه و قاضیانه خلق کردم که اگر یک وقت غفلت کردید خودتان, خودتان را سرزنش می کنید قاضی از خودتان، فقیه از خودتان شما خودکفایید خودتان را هدر ندهید قسم یاد کرده به نفس لوّامه خب این کم نعمت است؟! این کم فضیلت است اینکه می گویند هیچ معمّایی بالاتر از انسان نیست.

ص: ۸۸۴

۱- (۸) . سوره علق, آیه ۵.

۲- (۹) . سوره روم, آیه ۳۰.

۳- (۱۰) . سوره شمس, آیه ۸.

۴- (۱۱) . سوره قیامت, آیات ۱ و ۲.

خب ما حالا هر چه کم آوردیم می گوییم مال ماست خب بالأخره مال ماست که درست است ما داریم اما چه کسی به ما داد (یک) حجّت است یا نه (دو) او به ما داد حجّت ما هم است علیه ما هم احتجاج می کنند خب چیست که ما نمی دانیم آن مشکلات و پیچیده ها را بله نمی دانیم خب باید یاد بگیریم ولی مشکلات ما نه شبهه ابن کمونه است که فیلسوف حل کند نه مشکل ترتّب است که اصولی حل کند مشکل ما همین الفبای دین است همین اخلاقیّات است الآ ن مشکل جامعه ما چیست در همین الفبای دین است یکی خلاف گفته یکی دروغ گفته یکی چک بی محل کشیده یکی تخلیه نکرده یکی گران فروشی کرده یکی کم فروشی کرده اینها الفبای دین است دیگر, همه اینها را ما می دانیم (یک) اگر بد کردیم این قاضی در درون ما, ما را سرزنش می کند (دو) ما نه حرف آن فقیه را گوش می دهیم نه حرف این قاضی را (سه) وضع ما به این صورت در می آید (چهار). خب بنابراین جمهوریّت را هم دین آورده اسلام آورده نه اینکه جمهوریّت را مردم آورده باشند.

سوره مبارکه «اعراف» قبلاً مبسوطاً بحث شد. در سوره مبارکه «هود» تعبیری دارد که از مقدّس ترین تعبیرات قرآ ن کریم است و به دست همین استکبار جزء منحوس ترین واژه ها درآمده و آن کلمه استعمار است. بیان ذلک این است که ذات اقدس الهی درباره همین قوم ثمود از زبان حضرت صالح(سلام الله علیه) نقل می کند خدا شما را استعمار کرد (هُوَ أَنشَأَكُم مِنَ الْأَرْضِ وَاسْتَعْمَرَكُمْ فِيها) (۱) استعمار قرآنی عبارت از این است که ذات اقدس الهی زمان و زمین را خلق کرد آماده کرد همه موادّ اوّلیه را آفرید انسان را با همه امکانات علمی و عملی آفرید فرمود کلّ زمان و زمین را من برای شما مسخّر کردم چیزی نیست که شما بخواهید از او بهره بگیرید او تحاشی کند (سَخَّرَ لَكُم مَا فِي السَّماوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ) (۲) اگر هنر داشتید رفتید کُره مریخ آنجا هم مسخّر شماست آنجا هم می توانید باغ و راغ درست کنید اگر نشد, چیز دیگر استفاده کنید از خاکش بهره بگیرید هر چه دارد در اختیار شماست اگر ندارد که خب ندارد اگر در آنجا آب نیست اگر در آنجا مثلاً موادّ دیگر نیست خب نیست ولی هر چه دارد می توانید از آن استفاده کنید چیزی در آسمان و زمین نیست که برای شما مسخّر نباشد خب پس این مجموعه سفره الهی است خدا خلق کرد به انسان هم هوش و توانایی علمی و عملی داد بعد فرمود من به جِدّ [عمران و آبادانی را] از شما طلب می کنم این الف و سین و تاء تأکید را می رساند فرمود من استعمار می کنم یعنی از شما طلب می کنم که این نظام را آباد کنید و آقای خود باشید نه بیراهه بروید نه راه کسی را ببندید. خب از این زیباتر چیست همه اش رایگان است دیگر انسان را رایگان آفرید آسمان را رایگان آفرید زمین را رایگان آفرید نِعم فراوان آسمان و زمین را رایگان آفرید همه را هم نرم کرد سُخره کرد مسخّر کرد آماده کرد به ما فرمود «بسم الله» بهره بگیر نه بیراهه برو نه راه کسی را ببند آقای خود باش این معنای استعمار قرآنی است که در سوره مبارکه «هود» مبسوطاً بحثش گذشت آیه ۶۱ این بود که (وَإِلَى ثَمُودَ أَخَاهُمْ صَالِحاً قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُم مِنْ إِلهٍ غَيْرُهُ هُوَ أَنشَأَكُم مِنَ الْأَرْضِ وَاسْتَعْمَرَكُمْ فِيها) خدا استعمار کرده یعنی به شدّت خواسته که شما زمین را آباد کنید (فَاسْتَغْفِرُوهُ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ إِنَّ رَبِّي قَرِيبٌ مُجِيبٌ) این واژه مقدس وحیانی پربرکت را استکبار آمده به صورت نحس در آورده. استعمار استکباری این است که کشور از شما آب از شما خاک از شما معدن نفت و گاز و مس و همه چیز از شما نیروی انسانی برای شما عقل و هوش و درایت از شما اما شما برای ما کار کنید بشوید برده ما, بشوید ژاندارم منطقه! استعمار به این صورت در آمده یعنی همه نعمتها برای خود شما, خود شما هم که برای شما, ولی همه شما برای ما کار کنید قبلاً این طور بود دیگر؛ در جنگ جهانی اول این طور بود در جنگ جهانی دوم این طور بود در کودتای ننگین ۲۸ مرداد این طور بود اما وقتی [نوبت] روحانیت شد و مسجد و حسینیه شد و مراجع شد و امام راحل شد و شهدا شد و حسین حسین شد و کربلا کربلا شد آنها ناچار شدند دُمشان را جمع کنند بروند این به برکت همین

دین است آن وقت خود کشور استعمار الهی را دارند گوش می دهند یعنی ذات اقدس الهی فرمود کشورتان را آباد کنید آقای خودتان باشید اینها هم می گویند چشم!

۱- (۱۲) . سوره هود, آیه ۶۱.

۲- (۱۳) . سوره لقمان, آیه ۲۰; سوره جاثیه, آیه ۱۳.

بنابراین این استعماری که وجود مبارک صالح بیان کرد و قرآن کریم در سوره «هود» از او با جلال و عظمت نقل کرد از مقدس ترین واژه های قرآنی است که کلّ نظام سفره الهی است بشر از این سفره استفاده کند نه بیراهه برود نه راه کسی را ببندد آقای خود باشد اما همین را آوردند تبدیل کردند به صورت نحس. وجود مبارک صالح(سلام الله علیه) در سوره مبارکه «هود» آن طوری که ذات اقدس الهی قصّه اش را شروع کرده از آیه ۶۱ به بعد (وَإِلَى ثَمُودَ أَخَاهُمْ صَالِحاً) این فرمایشات را گفته, بعد وقتی این فرمایشات را فرمود آنها گفتند: (يَا صَالِحُ قَدْ كُنتَ فِينَا مَرْجُوّاً قَبْلَ هذَا) (۱) تو امید آینده ما بودی ما به درایتت, مدیریتت, به عقل و هوشت دل بسته بودیم چرا از روش گذشتگان ما, ما را نهی می کنی؟! معلوم می شود معنای اینکه فرمود: (وَمَا أَرْسَلْنَا مِن رَّسُولٍ إِلَّا بِلِسَانِ قَوْمِهِ) (۲) یعنی کسی که سالیان متمادی آنجا امتحان بدهد نه تنها هم زبان او باشد ولو از جای دیگر آمده باشد وقتی از جای دیگر آمده باشد آدم سابقه اش را ندارد اما اینکه گفته: (فَقَدْ لَبِثْتُ فيكُمْ عُمُراً مِّن قَبْلِهِ) (۳) (یک) اینکه صالح(سلام الله علیه) مورد اعتماد مردم بود گفت: (قَدْ كُنتَ فِينَا مَرْجُوّاً قَبْلَ هـذَا) (دو) این امین, امین که همه انبیا گفتند (سه) معنی اش این نیست که از این به بعد امینیم آنها در رسالتش اشکال داشتند. بنابراین اینکه می فرماید رسول امینیم یعنی ما در امور عادی امین بودیم چه رسد به کلام الهی، این امانت برای همه انبیاست یعنی جمهوریّت را همه انبیا آوردند. عقل را ذات اقدس الهی داد اگر قیاس و خیال و گمان و وهم باشد که حجّت نیست اگر علم باشد ــ علم یعنی علم ــ یعنی واقعاً برهان باشد عقل باشد علم باشد این عطای الهی است مگر می شود کسی درباره مطلبی برهان عقلی اقامه بکند و در برابر آن مخالفت بکند و به جهنم نرود؟! خب چرا جهنم می رود؟ برای اینکه حجّت شرعی است دیگر مگر می شود کسی, چه آسمان برود چه زمین, چه زمین برود چه دریا و چه صحرا بگوید من این را خودم کشف کردم نمی خواهم مطابق این عمل بکنم می تواند بگوید یا نمی تواند بگوید؟! هرگز نمی تواند بگوید, جهنم می رود معلوم می شود این حجّت شرعی است اگر حجّت شرعی نباشد کسی بر خلاف علم عمل بکند که نباید تازیانه بخورد.

ص: ۸۸۶

۱- (۱۴) . سوره هود, آیه ۶۲.

۲- (۱۵) . سوره ابراهیم, آیه ۴.

۳- (۱۶) . سوره یونس, آیه ۱۶.

بارها به عرض رسید که مشکل ما این است که ما اسلامی حرف می زنیم و قارونی فکر می کنیم آن بیچاره هم همین حرف را می زد می گفت: (إِنَّمَا أُوتِيتُهُ عَلَى عِلْمٍ عِندِی) (۱) من خودم زحمت کشیدم پیدا کردم موسای کلیم فرمود این نعمتی است خدا به تو داد معلوم را خدا داد عالِم را خدا داد علم را خدا داد آخر تو چه داری که در برابر خدا می ایستی؟! آنچه در خارج است معلوم است که مخلوق خداست تو هم که مخلوق خدایی علم هم که فیض خداست (عَلَّمَ الْإِنسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ) (۲) تو که روزی به دنیا آمدی (وَاللَّهُ أَخْرَجَكُم مِّن بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ لاَ تَعْلَمُونَ شَيْئاً) (۳) از این علوم حصولی, فطرتی خدا به تو داد یک نفس لوّامه خدا به تو داد آ نها که عطای الهی است تو چه داری بالأخره؟! بنابراین هیچ ممکن نیست کسی مطلبی برای او حل بشود الاّ اینکه حجّه شرعیّه اگر حجّت شرعی است از دین خدا کشف می کند دیگر. این براهین را که وجود مبارک صالح اقامه کرده آنها در برابر این ایستادند حرفهایی که در سوره مبارکه «شعراء» هست در سوره مبارکه «اعراف» هست در سوره مبارکه «هود» هم هست که آنچه در سوره مبارکه «هود» هست دیگر لازم نیست بخوانیم.

در اینجا یعنی سوره مبارکه «شعراء» وقتی این بیانات نورانی را وجود مبارک صالح به ثمود فرمود: (كَذَّبَتْ ثَمُودُ الْمُرْسَلِينَ) تأنیث (كَذَّبَتْ) به مناسبت جماعت و امّت است و ضمیرهای جمع مذکّر سالم که بعداً برمی گردد برای اینکه اینها به عنوان قوم مطرح اند (إِذْ قَالَ لَهُمْ أَخُوهُمْ) همان برادر قبیلگی اینها بود (أَلَّا تَتَّقُونَ إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ) آ نها درباره امانت سخن نگفتند فقط درباره رسالت سخن گفتند. درباره رسالت این سه عنصر را گفت سابقه من این است لاحقه من این است حرف من هم این است (فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُونِ) بعد فرمود شما الآن غرق نعمت هستید شما بعد از قوم عاد آمدید سرزمینی را به ارث بردید و خودتان هم (تَنْحِتُونَ مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتاً فَارِهِينَ) و مرفّه و آسایش طلب هستید فرق شما هم با قوم عاد این است که آنها قدری استعلاطلب بودند روی قلّه های کوه قلعه می ساختند شما آن طور نیستید که استعلاطلب باشید از طرفی خوی استکباری و درندگی آنها بیشتر از شما بود برای اینکه به آنها خدا فرمود: (وَإِذَا بَطَشْتُم بَطَشْتُمْ جَبَّارِينَ) (۴) شما این طور نیستید شما به خوش گذرانی سرگرم هستید برای لذّتهای دامداری و لذّتهای کشاورزی و باغداری وقت صرف می کنید (وَإِذَا بَطَشْتُم بَطَشْتُمْ جَبَّارِينَ) نیستید ولی بالأخره سعی می کنید که در این باغها خوش گذرانی کنید ولی آیا همیشه همین طور است [و] به شما مهلت می دهند؟ (أَتُتْرَكُونَ فِي مَا هَاهُنَا آمِنِينَ) به شما مهلت می دهند که سالیان متمادی بخورید و بیارمید همین! خطری شما را تعقیب نمی کند (أَتُتْرَكُونَ فِي مَا هَاهُنَا آمِنِينَ) این به صورت اجمال همان طوری که در جریان قصه عاد، اول اجمال بود بعد تفصیل, اول متن بود بعد شرح، اینجا هم اول متن است بعد شرح (هَاهُنَا) یعنی چه؟ یعنی (فِي جَنَّاتٍ) (یک) (وَعُيُونٍ) (دو) (وَزُرُوعٍ) (سه) (وَنَخْلٍ) (چهار).

۱- (۱۷) . سوره قصص, آیه ۷۸.

۲- (۱۸) . سوره علق, آیه ۵.

۳- (۱۹) . سوره نحل, آیه ۷۸.

۴- (۲۰) . سوره شعراء, آیه ۱۳۰.

نخل یعنی درخت خرما, بعد از جنّات بعد از باغ, ذکرش لازم نبود، بالأخره یا مسئله باغ است یا مسئله کشاورزی یا مسئله جو و گندم و برنج و این طور چیزهاست یا مسئله میوه است فرمود هم جنّات است هم زروع. اینکه می بینید مساقات و مزارعه دو باب است برای همان فرقی که بین باغداری و کشاورزی است. برای اهمیّتش نخل را جداگانه در کنار باغ ذکر کرده وقتی باغ باشد مهم ترین باغ همان باغ خرماست نخل را جدا ذکر کرده برای اهمیّت و این شکوفه اش لطیف است لطافتِ طَلْع و شکوفه کنایه از آن است که میوه های خوبی عطا می کند که قابل هضم است لطیف است و مانند آن (طَلْعُهَا هَضِیمٌ) یعنی شکوفه های آن لطیف است. از نظر ساختمانی و مهندسی هم (وَتَنْحِتُونَ مِنَ الْجِبَالِ بُیُوتاً فَارِهِینَ) شما این سنگهای کوهها را می تراشید اتاقهای خوب و خانه های خوب درست می کنید.

فرمود: (وَتَنْحِتُونَ مِنَ الْجِبَالِ بُیُوتاً فَارِهِینَ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِیعُونِ وَلاَ تُطِیعُوا أَمْرَ الْمُسْرِفِینَ) این امر یا در مقابل نهی است یا به معنی کار یعنی این اغنیا مُترف اند دیگران هم که تابع همین مُترفان هستند اینها مُسرِف اند افراط گرند به حدّ لازم بسنده نمی کنند طغیان گرند، اینها چه در مسائل جنّات چه در مسائل عیون چه در مسائل نخل چه در مسائل دیگر طغیان گری داشتند که قرآن کریم از اینها به طغیان یاد کرده است (کَذَّبَتْ ثَمُودُ بِطَغْوَاهَا) طغوا در قبال تقواست, طغوا یعنی طغیان گری (کَذَّبَتْ ثَمُودُ بِطَغْوَاهَا) این اسراف گری اینها همان طغیان گری آنهاست هم طغیان گری داشتند در مسائل رفاهی, هم طغیان گری داشتند در مقابله کردن با وجود مبارک صالح. اینها مُسرف بودند دیگران هم تابع اینها بودند اسراف اینها هم اسراف محض بود برخیها هستند که (خَلَطُوا عَمَلاً صَالِحاً وَآخَرَ سَیِّئاً) (۱) گاهی مصلح اند گاهی مسرف اند اینها از سنخ (خَلَطُوا عَمَلاً صَالِحاً وَآخَرَ سَیِّئاً) نبودند برای اینکه هم فساد اینها را بالصراحه ذکر فرمود, هم صلاح را بالصراحه از اینها نفی کرد فرمود: (الَّذِینَ یُفْسِدُونَ فِی الْأَرْضِ) (یک) (وَلاَ یُصْلِحُونَ) (دو) پس از سنخ (خَلَطُوا عَمَلاً صَالِحاً وَآخَرَ سَیِّئاً) نبودند می شود مسرف محض، می شود (کَذَّبَتْ ثَمُودُ بِطَغْوَاهَا) (۲) در چنین شرایطی آنها به وجود مبارک صالح این حرف را زدند.

۱- (۲۱) . سوره توبه, آیه ۱۰۲.

۲- (۲۲) . سوره شمس, آیه ۱۱.

پرسش: عذاب فقط برای مسرف محض است؟

پاسخ: نه دیگر, اینها که مطیعِ مسرف اند هم همین طور است. برخی از همین طبقه ضعیف که جزء مستضعفِ دنباله رو مستکبرند اینها در جهنم به خدای سبحان عرض می کنند (فَآتِهِمْ عَذاباً ضِعفاً مِن النّارِ) این مستکبران را دو برابر عذاب کن چرا ما را با ایشان در یک جا عذاب می کنید. دو برابر عذاب بکن برای اینکه اینها هم معصیت کردند هم ما را وادار به گناه کردند. ذات اقدس الهی می فرماید: (لِکُلٍّ ضِعْفٌ وَلکِن لاَ تَعْلَمُونَ) (۱) شما عذابتان با عذاب مستکبران یکی است آنها دو گناه کردند شما هم دو گناه کردید یک گناهتان این بود که اصلِ فساد را مرتکب شدید گناه دیگر این بود که با داشتن رهبران الهی آنها را رها کردید به دنبال مستکبران رفتید شما هم یک گناه نکردید که فرمود: (لِکُلٍّ ضِعْفٌ وَلکِن لاَ تَعْلَمُونَ) شما دو گناه کردید عذاب شما دو برابر است آنها دو گناه کردند عذابشان دو برابر است.

پرسش: در دنیا عرض کردم, آیا در دنیا عذاب مسرف...

پاسخ: آن دیگر مصلحت الهی است ذات اقدس الهی گاهی در دنیا عذاب می کند آن دیگر برهان عقلی راه ندارد عقل فقط می گوید خدا می تواند عذاب بکند (یک) اینها استحقاق دارند (دو) اما خدا چه وقت عذاب می کند اینجا عقل اصلاً راه ندارد اسرار عالم چیست مصلحت چیست عقل راه ندارد.

(قَالُوا إِنَّمَا أَنتَ مِنَ الْمُسَحَّرِينَ) بی ادبی قوم ثمود نسبت به وجود مبارک حضرت صالح این است که نه تنها تو مَسحوری بلکه مسحَّری این باب تفعیل که مبالغه و تشدید و کثرت را نشان می دهد یعنی چند بار سِحر شدی چند بار که سحر شدی دیگر حالا چیزی از عقلت ـ معاذ الله ـ نمانده است (۲) . برخیها مُسحَّر را معنا کردند که یعنی همانند سایر بشر هستی (۳) این شاید درست نباشد برای اینکه تعبیر بشر بودن و مثل ما هستی در آیه بعد آمده (مَا أَنتَ إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُنَا) چرا جزء مسحَّرانی؟ برای اینکه «حکم الأمثال فیما یجوز و فیما لا یجوز واحد» تو بشری هستی مِثل ما, ما هم بشری هستیم مثل تو, اگر بر تو وحی نازل شد بر ما هم باید وحی نازل بشود بر ما نازل نمی شود بر تو هم نباید نازل بشود این خیال بود اینها خیال می کردند بشر همین بدن است. فرمود اینها گفتند: (مَا أَنتَ إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُنَا) برای اینکه ثابت بکنی که پیامبر هستی معجزه بیاور (فَأْتِ بِآيَةٍ إِن كُنتَ مِنَ الصَّادِقِينَ) اگر راست می گویی پیامبر هستی معجزه بیاور. فرمود بسیار خوب (قَالَ هٰذِهِ نَاقَةٌ) این یک شتر ماده ای است که (لَّهَا شِرْبٌ وَلَكُمْ شِرْبُ يَوْمٍ مَّعْلُومٍ) این آبِ این محل را باید تقیسم بکنید یک روز برای او یک روز هم سهم دامهای شما, شما کاری به این شتر نداشته باشید آسیبی به آن نرسانید حالا نحوه پیدایش و پرورش این ناقه چه بود در این گونه از آیات نیامده.

ص: ۸۸۹

۱- (۲۳) . سوره اعراف, آیه ۳۸.

۲- (۲۴) . التبیان فی تفسیر القرآن, ج۸, ص۵۱; الکشاف, ج۳, ص۳۲۸.

۳- (۲۵) . ر.ک:مجمع البیان, ج۷, ص۳۱۳; ر.ک:الکشاف, ج۳, ص۳۲۸.

در بحثهای قبل که در سوره مبارکه «اعراف» و سوره «هود» گذشت آنجا این مطلب روشن شد که معجزه هیچ پیامبری نه در گذشته سابقه دارد نه در آینده الی یوم القیامه به وسیله بشر عادی انجام خواهد شد. اگر پیامبری در یک عصر و مصری معجزه آورد این معجزه یک امر الهی است نه در گذشته دور بشری می توانست مثل او بیاورد نه الی یوم القیامه بشری مثل این می تواند بیاورد البته انبیا و اولیا می توانند مثل این بیاورند زیرا اگر یک بشر عادی در گذشته این کار را می کرد یا در آینده مثلاً بتواند از سینه کوه شتری خارج بکند معلوم می شود این علم است راه فکری دارد اگر علم بود و راه فکری داشت و کسی مدّعی نبوّت بود و این را آورد می گفتند تو این علم را داشتی تو این درس را خواندی یا این فکر را داشتی دیگران نداشتند محال یعنی محال تنها قرآن نیست که هیچ کس مثل او نمی تواند بیاورد عصای موسی این چنین است راه عیسی این چنین است راه نوح این چنین است هیچ ممکن نیست که معجزه را یک بشر عادی بتواند بیاورد وگرنه می شود علم. خب این ناقه به هر وسیله ای بود که حالا قرآن کریم در این بخشها به صورت تفصیل آنها را ذکر نمی کند شده معجزه فرمود آب این محل یک روز نوبت این ناقه است حالا همه اش را می خورد در برابر این آب فراوان شیر فراوانی هم بدهد آنها دیگر جزئیات کار است شما کاری به این شتر نداشته باشید آنها برای اینکه هر روز آب داشته باشند یا برای اینکه خواستند معجزه وجود مبارک صالح را از پا در بیاورند و پِی بکنند به سراغ ناقه رفتند .

ص: ۸۹۰

(وَلاَ تَمَسُّوهَا بِسُوءٍ فَيَأْخُذَكُمْ عَذَابُ يَوْمٍ عَظِيمٍ) این (عَظِیم) وصف (یَوْم) است اگر یوم به عظمت وصف شد معلوم می شود آن عذاب خیلی است به قدری آن عذاب عظیم است که یوم را عظیم کرده ظرف را عظیم کرده. اگر بفرماید «عذاب یوم عظیمٌ» این نشان آن است که آن عذاب, عظیم است اما وقتی که فرمود: (عَذَابُ يَوْمٍ عَظِيمٍ) معلوم می شود که آن عذاب به قدری عظیم است که این یوم را هم عظیم کرده لذا (عَظِیم) خواندن که هست بهتر از «عظیمٌ» است که در قرآن نیست (فَعَقَرُوهَا) این عَقْر را در همان بیان نورانی حضرت امیر(سلام الله علیه) در نهج البلاغه فرمود: «إِنَّما یَجْمَعُ النَّاسَ الرِّضا وَ السُّخْطُ» [(۱)](#) برای اینکه اگر یک نفر عَقر کرده است عدّه ای تصمیم گرفتند تصویب کردند کسی اجرا کرده است. در سوره مبارکه «شمس» دارد که آن کسی که عَقر کرده است یک نفر بود؛ آیه یازده به بعد سوره «شمس» این است (كَذَّبَتْ ثَمُودُ بِطَغْوَاهَا ۝ إِذِ انبَعَثَ أَشْقَاهَا ۝ فَقَالَ لَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ نَاقَةَ اللَّهِ) که منصوب به تحذیر است یعنی «بَعِّدوا أنفسکم ناقه الله» از این فاصله بگیرید (وَسُقْيَاهَا ۝ فَكَذَّبُوهُ) که جمع است (فَعَقَرُوهَا) که جمع است با اینکه (إِذِ انبَعَثَ أَشْقَاهَا) یک نفر است (فَدَمْدَمَ عَلَيْهِمْ رَبُّهُم بِذَنبِهِمْ فَسَوَّاهَا ۝ وَلاَ يَخَافُ عُقْبَاهَا) آنجا (إِذِ انبَعَثَ أَشْقَاهَا) یک نفر, در آیات دیگر هم دارد که (فَنَادَوْا صَاحِبَهُمْ فَتَعَاطَى فَعَقَرَ) یعنی مسئول اجرا یک نفر بود که عقر کرده است اما چون دیگران تصویب کردند مشورت کردند رأی دادند و امضا کردند قرآن کریم این فعل را به همه آ نها اسناد داده است.

۱- (۲۶) . نهج البلاغه، خطبه ۲۰۱.

در سوره مبارکه «اسراء» گذشت که این یک آیه حسّی بود (وَآتَيْنَا ثَمُودَ النَّاقَةَ مُبْصِرَةً) یک معجزه روشن بود یک معجزه حسّی بود در [آیه ۲۸] سوره مبارکه «قمر» دارد که (وَنَبِّئْهُمْ أَنَّ الْمَاءَ قِسْمَةٌ بَيْنَهُمْ كُلُّ شِرْبٍ مُحْتَضَرٌ) آیه ۲۹ سوره «قمر» این است که (فَنَادَوْا صَاحِبَهُمْ فَتَعَاطَى فَعَقَرَ) یعنی قوم ثمود آن مسئول اجرا را فراخواندند و به او ابلاغ کردند و او هم این ناقه را پی کرده (فَتَعَاطَى فَعَقَرَ) خب در این بخش، ذات اقدس الهی فرمود: (فَعَقَرُوهَا فَأَصْبَحُوا نَادِمِينَ) این نَدَم به معنی توبه نیست درست است که «کفی بالندم توبه» (۱) اما ندامت یک وقت است که انسان پشیمان می شود که چرا این کار را کرده یک وقت نادم است که الآن عذاب می آید ما چه کنیم این ندم و ندامت برای خوف از عذاب است نه برای زشتیِ کارهای قبل.
در سوره مبارکه «نساء» قبلاً گذشت که توبه محدوده ای دارد؛ آیه هفده سوره «نساء» این بود: (إِنَّمَا التَّوْبَةُ عَلَى اللّهِ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السُّوءَ بِجَهَالَةٍ ثُمَّ يَتُوبُونَ مِن قَرِيبٍ) آیه هجده دارد که (وَلَيْسَتِ التَّوْبَةُ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ حَتَّى إِذَا حَضَرَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ إِنِّي تُبْتُ الآنَ) حالا خطر رسیده بگوید من توبه کردم بنابراین این نَدَم یا توبه نیست یا اگر توبه بود توبه دیرهنگام است این (فَأَصْبَحُوا نَادِمِينَ) أحدالوجهین است یا پشیمان اند برای اینکه الآن خطر دارد می آید یا نه, پشیمانی شان دیرهنگام است لذا اثر نکرده (فَأَخَذَهُمُ الْعَذَابُ إِنَّ فِي ذلِكَ لَآيَةً وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُم مُّؤْمِنِينَ ◻ وَإِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ).

«و الحمد لله ربّ العالمین»

ص: ۸۹۲

۱- (۲۷) . الکافی، ج ۲، ص ۴۲۶.

آیات ۱۶۰ تا ۱۷۵ سوره شعراء ۹۱/۰۱/۲۸

Your browser does not support the audio tag.

(كَذَّبَتْ قَوْمُ لُوطٍ الْمُرْسَلِينَ (۱۶۰) إِذْ قَالَ لَهُمْ أَخُوهُمْ لُوطٌ أَلاَ تَتَّقُونَ (۱۶۱) إِنِّی لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ (۱۶۲) فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُونِ (۱۶۳) وَمَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِیَ إِلَّا عَلَی رَبِّ الْعَالَمِينَ (۱۶۴) أَتَأْتُونَ الذُّكْرَانَ مِنَ الْعَالَمِينَ (۱۶۵) وَتَذَرُونَ مَا خَلَقَ لَكُمْ رَبُّكُم مِّنْ أَزْوَاجِكُم بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ عَادُونَ (۱۶۶) قَالُوا لَئِن لَمْ تَنتَهِ يَا لُوطُ لَتَكُونَنَّ مِنَ الْمُخْرَجِينَ (۱۶۷) قَالَ إِنِّی لِعَمَلِكُم مِنَ الْقَالِينَ (۱۶۸) رَبِّ نَجِّنِی وَأَهْلِی مِمَّا يَعْمَلُونَ (۱۶۹) فَنَجَّيْنَاهُ وَأَهْلَهُ أَجْمَعِينَ (۱۷۰) إِلَّا عَجُوزاً فِی الْغَابِرِينَ (۱۷۱) ثُمَّ دَمَّرْنَا الْآخَرِينَ (۱۷۲) وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهِم مَّطَراً فَسَاءَ مَطَرُ الْمُنذَرِينَ (۱۷۳) إِنَّ فِی ذلِكَ لَآيَةً وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُم مُّؤْمِنِينَ (۱۷۴) وَإِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ (۱۷۵))

چون سوره مباركه «شعراء» در مكه نازل شد و عدّه زيادی از مردم مكه مخصوصاً آن ملأ و صناديد قريش در برابر وحی الهی مقاومت می كردند و كارشكنی می كردند و دهن كجی و اهانت می كردند وجود مبارك پيغمبر(صلّی الله عليه و آله و سلّم) نگران بود كه چرا مردم ايمان نمی آورند كه در صدر همين سور ه خدا فرمود: (لَعَلَّكَ بَاخِعٌ نَّفْسَكَ) (۱) برای تسلّی قلب مطهّر آن حضرت از يک سو و هشدار به مردم مكه از سوی ديگر, قصص فراوانی را در اين سوره مباركه «شعراء» بيان كردند كه بخش پايانی همه اين قصص, تنبيه و تعذيب تبهكاران است تا مردم مكه متوجه بشوند و بيدار بشوند. يكی از آن اقوامی كه قصّه شان در اين سوره مباركه «شعراء» آمده است جريان قوم لوط است.

ص: ۸۹۳

۱- (۱) ۱ . سوره شعراء, آيه ۳.

در بحث ديروز اشاره شد كه قوم ثمود، ناقه حضرت صالح را عَقْر كردند كُشتند. گاهی ممكن است اين سؤال مطرح بشود كه چگونه ناقه ای كه معجزه است به وسيله افراد عادی كشته می شود. معجزه آن است كه مانند ندارد كسی نمی تواند مانند آن بياورد ولی از بين بردن آن در حقيقت معجزه دخيل نيست افرادی را كه وجود مبارك عيسای مسيح به عنايت الهی زنده می كردند كه فرمود: (وَأُحْيِی الْمَوْتَی بِإِذْنِ اللّهِ) (۱) اگر مرده ای را وجود مبارك مسيح زنده می كرد اين كار معجزه بود اگر كسی يک فرد عادی باشد مرده ای را زنده كند آن وقت اين نقض اعجاز مسيح(سلام الله عليه) است اما اگر كسی را وجود مبارك مسيح با معجزه احيا كند ديگری او را بكُشد اينكه مخالف با اعجاز نيست برای اينكه آن كسی كه با معجزه حضرت مسيح(سلام الله عليه) زنده شد بعد از مدّتی با موت طبيعی می ميرد كُشتن كسی كه با معجزه حضرت زنده شد اين مخالف با اعجاز نيست اين ناقه هم بعد از مدّتی می مرد حالا كشتن اين ناقه, عقر اين ناقه كه مخالف معجزه نيست اگر كسی بتواند از سينه اين سنگ صمّاء شتری در بياورد بله آن مخالف معجزه است.

مطلب ديگر درباره قوم ثمود بود كه دو تعبير درباره اينها آمده است در آيه ۱۵۱ و ۱۵۲ خدا فرمود: (وَلاَ تُطِيعُوا أَمْرَ الْمُسْرِفِينَ ٭ الَّذِينَ يُفْسِدُونَ فِی الْأَرْضِ وَلاَ يُصْلِحُونَ) اينها جمع كردند بين فساد و نفی اصلاح يعنی همه كارهای زشت را انجام می

دادند هیچ کارهای خوب هم انجام نمی دادند قهراً کارهایی را که قوم عاد داشتند اینها هم داشتند درست است که از اطلاق این آیه استفاده می شود که اینها در فساد اسراف داشتند هیچ کار صالحی انجام نمی دادند و خلافهایی که قوم عاد داشتند اینها مرتکب می شدند انجام می دادند لکن ویژگی قوم عاد در این بود که (أَتَبْنُونَ بِكُلِّ رِيعٍ آيَةً تَعْبَثُونَ وَتَتَّخِذُونَ مَصَانِعَ لَعَلَّكُمْ تَخْلُدُونَ وَإِذَا بَطَشْتُم بَطَشْتُمْ جَبَّارِينَ) (۲) این ویژگیها را نداشتند نه اینکه اصل این خلاف را نمی کردند پس اگر از اطلاق آن دو آیه ما استفاده کنیم که هر گونه فسادی را قوم ثمود می کردند این منافات ندارد که برخی از فسادها جزء ویژگیهای قوم عاد بوده یعنی آنها در آن جهت افراط داشتند خب حالا برسیم به بحث امروز.

ص: ۸۹۴

۱- (۲) ۱ . سوره آل عمران, آیه ۴۹.

۲- (۳) ۱. سوره شعراء, آیات ۱۲۸-۱۳۰.

تأنیث (کَذَّبَتْ) به مناسبت همان امّت و جماعت و اینهاست و اما تذکیر همه ضمیرهایی که به عنوان ضمیر جمع مذکّر سالم به قوم برمی گردد به لحاظ لفظ قوم است و حضرت لوط(سلام الله علیه) اهل آن منطقه نبود خارج از آن منطقه بود و اگر قرآن کریم از لوط(سلام الله علیه) به عنوان برادر قوم یاد می کند فرمود: (إِذْ قَالَ لَهُمْ أَخُوهُمْ لُوطٌ) اخوّت قبلاً گذشت که گاهی اخوّت نسبی است گاهی ایمانی است گاهی قبیلگی است گاهی انسانی و اجتماعی است اگر کسی مدّتی در جامعه ای زندگی کرد جزء برادران اجتماعی آن قوم خواهد بود و اگر در همین آیه فرمود: (أَخُوهُمْ لُوطٌ) یا در بخشی از آیات دیگر فرمود: (وَإِخْوَانُ لُوطٍ) (۱) نشان می دهد که این برادر اجتماعی اینها بود نه برادر دینی یا قبیلگی یا نسبی.

مطلب دیگر مشترک بین همه این انبیا(علیهم السلام) است که قصصشان در این بخش آمده و آن این است که همه اینها از خودشان تعریف کردند با سه عنصر؛ همه فرمودند ما سابقه درخشان داشتیم همه فرمودند ما لاحقه درخشان داریم همه فرمودند ما مقامی داریم که دیگران ندارند این خودستاییِ نابه جا نیست اگر کسی از طرف ذات اقدس الهی مأمور شد و پذیرش مأموریت او به این است که هم حرف معقول بزند هم خودش مقبولیّت اجتماعی داشته باشد تا مشروعیّت و مقبولیّت هر دو را جمع بکند این خودستایی بی جا نیست انبیا باید بگویند که ما حرفمان معقول است و خود ما مقبول, حرف ما معقول است چون مطابق با برهان است خود ما مقبولیم برای اینکه سوابق درخشان داشتیم لاحقه درخشان هم داریم پس این یک خودستایی ناروا نیست اگر قرآن کریم از انبیا(علیهم السلام) این سه مطلب را بازگو می کند که همه اینها فرمودند ما گذشته خوبی داشتیم همه اینها فرمودند ما آینده خوبی داریم همه اینها فرمودند ما حرف خوبی می زنیم این برای آن است که در موقع پذیرش مردم دو عنصر لازم است یکی مشروعیّتش که از طرف خدای سبحان است یکی مقبولیّتش که شناخت مردم است طبق سابقه و امثال ذلک و لوط گرچه از آن قوم نبود ولی مدّتها در بین آن مردم زندگی کرد مردم هم او را به عظمت شناختند که مقبولیّت رهبران از همین راه تأمین می شود.

۱- (۴) ۲. سوره ق, آیه ۱۳.

پرسش: جناب استاد اینکه نام قوم لوط را نبرده جهت خاصی داشته؟

پاسخ: قوم لوط به پیغمبرشان اسناد داده شد در قوم نوح مگر اسمشان را برده حالا قوم عاد و ثمود در اثر شهرت تاریخی که داشتند درباره عاد فرمود: (إِرَمَ ذَاتِ الْعِمَادِ) (۱) یا درباره ثمود (الَّذِینَ جَابُوا الصَّخْرَ بِالْوَادِ) (۲) که شهره تاریخ بودند اما آنهایی که شهره تاریخ نبودند مثل قوم نوح مگر اسم آنها را برده.

بنابراین این خودستایی, محمود است نه مذموم (إِنِّی لَکُمْ رَسُولٌ أَمِینٌ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِیعُونِ وَمَا أَسْأَلُکُمْ عَلَیْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِیَ إِلَّا عَلَی رَبِّ الْعَالَمِینَ) اما توجّه و تنبّهی که وجود مبارك لوط به آن موضع درد و فساد اجتماعی قومش گذاشت این بود حالاـ آن مسائل دیگر که در جریان عاد و ثمود و اینها بود آنها با آن جمله ها گذشت و همان نصایح کافی بود اما آنچه مشکل ویژه قوم لوط بود همین است. یک بیان نورانی از امام رضا(سلام الله علیه) است که حضرت فرمود: «کلّما أحدثَ العبادُ مِن الذّنوب ما لم یَکونوا یعمَلون أحدَثَ الله لهم مِن البلاء ما لم یکونوا یَعرِفون» (۳) این از بیانات نورانی آن حضرت است که مرحوم کلینی نقل کرده یعنی هر وقت مردم یک گناه بی سابقه انجام بدهند یک بلا و عذاب بی سابقه ای هم دامنگیر آنها می شود الآن شما ببینید این مشکل ایدز و امثال ایدز این بیماریها خب قبلاًـ اصلاً سابقه نداشت نه اینکه قبلاً بود و نمی توانستند معالجه کنند گناهان بی سابقه باعث این عذابها و دردها و بلاهای بی سابقه است این چنین نیست که انسان یک چیز جدایی در عالَم باشد حوادث عالم در انسان مؤثر است اعمال انسان در حوادث مؤثر است این طور نیست که این بیگانه باشد و عالم از او بیگانه همان طوری که رخدادهای جهان در تصمیم گیریهای انسان در کیفیت زندگی انسان مؤثر است اعمال انسان هم در پیدایش حوادث مؤثر است.

ص: ۸۹۶

۱- (۵) ۱. سوره فجر, آیه ۷.

۲- (۶) ۲. سوره فجر, آیه ۹.

۳- (۷) ۱. الکافی،ج۲،ص ۲۷۵.

این بخش مکرّر در قرآن کریم گذشت که فرمود اگر مردم عمل صالح داشته باشند ایمان داشته باشند بیراهه نروند راه کسی را نبندند ما باران به موقع می فرستیم برکات آسمانی برکات زمینی نصیبشان می کنیم (وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَی آمَنُوا وَاتَّقَوا لَفَتَحْنَا عَلَیْهِمْ بَرَکَاتٍ مِنَ السَّماءِ وَالْأَرْضِ وَلکِن کَذَّبُوا فَأَخَذْنَاهُمْ) (۱) فرمود اگر اینها مردان صالح باشند به خدا و قیامت اعتقاد داشته باشند ایمان داشته باشند ما فصول چهارگانه اینها را تنظیم می کنیم.

خب اگر فرمود: (وَقَدَّرَ فِیهَا اقْوَاتَهَا فِی أَرْبَعَهِ أَیَّام) (۲) یعنی «فی أربعه فصول» در قرآن فرمود اگر شما به راه بودید این نعمتها هست خدا به عدد عطش هر گیاهی یک قطره می فرستد منتها اگر یک جامعه لایق بودند این باران را برای آنها می فرستد وگرنه به دریاها راهنمایی می کند فرمود ما باید فرمان بدهیم به این بادها که ابرهای باردار را کجا زایمان کنند (وَأَرْسَلْنَا الرِّیَاحَ لَوَاقِحَ) (۳) کار ماست بنابراین این چنین نیست که دعای باران بی اثر باشد نماز استقا بی اثر باشد سخن صریح ذات اقدس الهی این است که اینها چون بیراهه رفتند ما نعمتهایمان را کم کردیم اگر به راه باشند (لَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَی آمَنُوا وَاتَّقَوا لَفَتَحْنَا عَلَیْهِمْ بَرَکَاتٍ مِنَ السَّماءِ) خب این هست حالا که این چنین است بیان نورانی امام رضا(سلام الله علیه) این است که اگر یک وقت جامعه ای گناه جدید انجام داد گرفتار یک عذاب جدید می شود لوط(سلام الله علیه) به قومش فرمود این گناهتان بی سابقه است این (مِنَ الْعَالَمِینَ) ما در (اَلْحَمْدُ لِلّهِ رَبِّ الْعالَمِینَ) (۴) از کلمه (الْعالَمِینَ) چه می فهمیم؟ یعنی عالَم انسانها یا نه, مطلق عوالم؛ عالم جن یک صورت دارد عالم حیوانات دریایی یک صورت دارد پرندگان یک صورت دارند حیوانات وحشی یک صورت دارند حیوانات حلال گوشت یک صورت دارند هر کدام یک عالمی دارند خدا ربّ العالمین است بیان نورانی حضرت لوط(سلام الله علیه) این بود که کاری شما کردید که هیچ کس نکرده و نمی کند نه جنها می کنند نه سگها می کنند نه خوکها می کنند شما از این حیوان شناس ها سؤال کنید آیا سگ نر با سگ نر جمع می شود یا نه؟! بیان حضرت لوط این بود که کاری کردید که هیچ کسی نمی کند نه تنها انسانها; (مِنَ الْعَالَمِینَ) یعنی (مِنَ الْعَالَمِینَ). اینکه ذات اقدس الهی درباره برخی از انسانها فرمود: (أُولئِکَ کَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ) (۵) همین است. شما حالا بررسی کنید ببینید حیوانی پیدا می شود که این کار را بکند آن وقت در شرایط کنونی یک عدّه طرح به مجلسشان می برند که بگویند این کار قانونی است! خب این قرآن است که می فرماید: (بَلْ هُمْ أَضَلُّ) لوط(سلام الله علیه) فرمود شما که اصلاً نمی فهمید این کار برای چیست اصلِ ازدواج برای حفظ نسل است ذات اقدس الهی در همه اینهایی که یاد شده این ازدواج را مقرّر کرد برای اینکه نسل بماند فرشته ها این کار را ندارند برای اینکه اینها مرگ و میر ندارند تا زاد و ولد داشته باشند اما جنها این طورند انسانها این طورند پرنده ها این طورند وحشیها این طورند ماهیها این طورند چه توالدی چه تولّدی بالأخره آنکه تخم می کند بعد از نکاح تخم می کند دیگر حالا یا حیوانات تولیدی اند نظیر مرغها که تخم گذاری می کنند یا توالدی اند نظیر گوسفندان بالأخره بعد از نکاح است دیگر خب انسان مثل فرشته نیست که بشخصه بماند این به نوع باید بماند این نسل باید حفظ بشود طرزی ذات اقدس الهی انسانها را حیوانها را پرنده ها را جهنده ها را آفرید که اینها نر و ماده دارند برای حفظ نسل چه در آبزی چه در غیر آبزی فرمود ما این کار را کردیم برای حفظ نسل همان طوری که غذا خوردن برای آن است که شخص بماند و فرشته نیازی به غذا ندارد همان طور ذات اقدس الهی نکاح را برای حفظ نسل خلق کرده و فرشته ها نیازی به نکاح ندارند چون مرگ و میر ندارند.

۱- (۸) ۲ . سوره□ اعراف, آیه□ ۹۶.

۲- (۹) ۳. سوره□ فصلت, آیه□ ۱۰.

۳- (۱۰) ۱. سوره□ حجر, آیه□ ۲۲.

۴- (۱۱) ۲. سوره□ فاتحه, آیه□ ۲.

۵- (۱۲) ۳. سوره□ اعراف, آیه□ ۱۷۹.

بیان لطیف حکما این است که انسان که غـذا می خورد غـذای انسان مثل غـذای حیوان در طبیعت آماده نیست این یک سـعی فراوان و کوشش زیاد می خواهد تا غذا تهیه کند خب اگر لذّتی از این کار نبرد این غذا را تهیه نمی کند و قهراً می میرد ذات اقـدس الهی لذّتی در غذا خوردن به انسان داده این لذّت تَغذّی به منزله مُزد کارگری اوست این خیال می کند که انسان برای اینکه غـذا بخورد لذّت می برد و چون نمی فهمد و مغالطه می کند و خیال می کند غذا خوردن برای لذّت بردن است تا لذّت در فضـای کـام او هست دهن می جنبانـد غـذا می خورد اکثر بیماریهای انسان در اثر بـدخوری و پرخوری است خب آدم این قدر می خورد که در مجلس آروغ بزند و بارها این حدیث از وجود مبارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) نقل شد که در مجلس آن حضـرت کسـی آروغ زده بود با آن ادبِ الهی که حضـرت داشت فرمود مواظب دهنت باش مگر آدم این قدر غذا می خورد که در حضور دیگری آروغ بزنـد «أقصـر مِن جَشا�ک» (۱) یـک انسان پرخور که خوش فهم در نمی آیـد (۲) این محقّق شـدنی نیست خوش درس بشود نیست چه حوزوی چه دانشـگاهی انسـانی که همیشه سـیر باشـد هرگز عاقـل و خردمند نخواهد شد به میزانی که انسان غذا لازم دارد غذا می خورد دیگر همان طوری که تفریط بد است افراط هم بد است خب اگر گفتند تا اشـتها به غذا نداشتی کنار سـفره نرو یک مختصـر مانده سیر بشوی بلندشو برای اینکه شما می خواهی جا برای درک داشـته باشی این روح شما این را سرگرم کردی که این غذاهایی که خوردی پرخوری کردی این را تبدیل بکند به زباله و حل کنـد دیگر جا برای فکر برایش نگـذاشتی شـما حکیمی را وادار کردی که بیاید زباله های شـهر را جمع بکند خب بله این می کند ولی خب حیف است دیگر, اگر فقیهی را حکیمی را اسـتادی را طبیبی را بگویی تو باید این زباله های شهر را جمع بکنی مجبورش بکنی خب می کنـد ولی بالأـخره او کـار مهم تری دارد این روح, حکیم است فقیه است طـبیب است بزرگوار اسـت آدم این را تمام برنامه ها را بدهد که این غذاهایی را که خوردیم را هضم بکند تحویل دسـتشویی بدهد خب این ظلم به روح است دیگر, به مقـداری که این بـدن نیاز دارد انسان غـذا می دهـد و این غذا را همین نفس تبدیل می کند چرا انسانی که مرد این غـذا دیگر هضم نمی شود چون خود بـدن از آن جهت که بدن است غذا هضم نمی کند خب پس این روح که خلق شده است خلیفه الهی باشـد عالِم باشـد محقّق باشـد او را که انسان وقف کار بی جا نمی کنـد. غـذا خوردن حسابی دارد نکاح هم حسابی دارد غذا برای حفظ شـخص است به مقدار معقول و نکاح برای حفظ نسل است به مقدار معقول فرمود ما زن آفریدیم مرد آفریـدیم نر و ماده آفریـدیم دریایی این طور است صـحرایی این طور است پرنده ها این طور است جنها این طورند انسانها این طورند که نسل بماند شـما کاری کردید که نه پرنده می کند نه درنده می کند نه صحرایی می کند نه دریایی می کند (مَا سَبَقَکُم بِهَا مِنْ أَحَـدٍ مِنَ الْعَالَمِینَ) آخر این چه کاری است داریـد می کنیـد؟! این (فَلَیُغَیِّرُنَّ خَلْقَ اللّهِ) (۳) را که شیطان تهدید کرده احیاناً می توانـد یکی از مصادیق تغییر خلقت هم همین کار باشـد در قرآن کریم فرمود: (تَقْطَعُونَ السَّبِیلَ) (۴) راه را می بندید برای اینکه ازدواج و نکاح برای حفظ نسل است اینکه نسل تولید نمی کند.

۱- (۱۳) ۱. مجمع الزوائد(هیثمی)،ج۵،ص۳۱.

۲- (۱۴) . غررالحکم و دررالکلم, ص ۳۶۰, ح ۸۱۵۱, ۸۱۵۳, ۸۱۵۷ و ۸۱۶۷.

۳- (۱۵) ۱ . سوره� نساء, آیه� ۱۱۹.

۴- (۱۶) ۲. سوره� عنکبوت، آیه� ۲۹.

خب اینکه قرآن کریم فرمود: (بَلْ هُمْ أَضَلُّ) برای آن است که حیوانها به انـدازه هوشـی که دارند درنده اند و بیراهه می روند به حسب ظاهر; ولی انسان چون هوشـش بیش از حیوانات است اگر این هوش وافر را در راه انحراف صرف بکند خب یقیناً از هر حیوانی بدتر است دیگر لذا فرمود: (أُولئِکَ کَالْأَنْعامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ) (۱) وجود مبارک لوط فرمود کارتان بی سابقه بود آخر شما ببینیـد جنها این کار را می کننـد پرنـده ها این کار را می کننـد درنـده ها این کار را می کننـد کلاب این کار را می کنند خنازیر این کار را می کننـد (مَا سَبَقَکُم بِهَا مِنْ أَحَدٍ مِنَ الْعَالَمِینَ) این را گفت. تمام تلاش و کوششـی که وجود مبارک لوط کرد یک خانواده به او ایمان آوردند هم خانواده خودش بود به استثنای زن خانواده اینکه شـما می بینید علوم تجربی پیشـرفت کرده و چون معرفت شناسـی شان تجربی است و نه تجریـدی اینها یک دور باطلی از حس به خیال از خیال به حس دارنـد این دور باطـل مثـل همین چرخ فلـک است این هرگز انسان را به جایی نمی برد این یک دور باطلی است سینماها این طور است هنرهـا این طور است علوم روز این طور است این طور نیستند که این علوم اگر تجریـد در آن نباشـد انسـان را به جایی برساند این از حس به خیال, از خیال به حس همان طور دور باطلی است که دارد در بعضـی از روایات ما فرمودنـد «کحمار الطاحونه» (۲) طاحونه یعنی آسـیاب که طحن می کرد این گندم را آرد می کرد حمار برای اینکه بگردد و این آسیاب را بگرداند ـ قبلاً آسـیاب بـا آب نمی گشت به وسـیله همین حیوانات می گشت ـ و بتوانـد این گنـدمها را آرد بکنـد چون حرکتش دوری بود چشـمش را می بستند چون چشـمش را می بستند او را می راندند این خیال می کرد صبح تا غروب چند کیلومتر راه رفته بعد که غروب چشـمش را بـاز می کردنـد می بینـد سر جـای خودش است اینها با چشم بسته دارنـد حرکت می کننـد مکرّر دور خودشان می گردنـد, دور خودشان می گردنـد یک فلان صـنعتی اختراع می کننـد که در فلان کار پیشـرفت بیشتری کننـد از حسّـِی به حسّی از خیالی به حسّی از حسی به خیالی در همین دور باطل می گردند چون معرفت شناسی اینها فقط تجربی است چیزی را که نبیننـد نمی پذیرنـد همـان ابطـال پـذیریشان همین است گفتنـد ما چیزی را قبول می کنیم که محسوس باشـد قابل ابطـال باشـد قابـل اثبـات باشـد خب قابل ابطال و اثبات بایـد باشـد اما نه تنها با تجربه, نیمه تجربی هم است بالاتر از آن است, تجریدی فلسفه و کلام است بالاتر از آن است, تجریدی ناب عرفان نظری است بالاتر از آن است, شهود عرفانی است که فوق همه اینهاست, وحی انبیاست که فوق کل است اینها راههاست. اینها همان «دیوار پس ده دیـده انـد» خیال می کننـد علم همین است غرض این است که اگر وجود مبارک لوط فرمود: (مَا سَبَقَکُم بِهَا مِنْ أَحَدٍ مِنَ الْعَالَمِینَ) این (الْعَالَمِینَ) همان (الْعالَمِینَ) است که ما می گوییم (الْحَمْدُ لِلّهِ رَبِّ الْعالَمِینَ) نه تنها جوامع انسانی الآن که اینجا می فرماید: (أَتَأْتُونَ الذُّکْرَانَ مِنَ الْعَالَمِینَ) یعنی «أتـأتون من العـالمین من الـذکران» یعنی در بین جهانیـان همین فقط شـمایید که نر با نر جمع می شود همین، اینکه انسان این کتـاب را می بوسـد این حـدیث را می بوسـد در و دیوار حرم را می بوسـد برای اینکه اینهـا واقعاً ما را آدم کردنـد مرحوم علامه طباطبایی این طور بود ما هم خب به تبع ایشان این طوریم این در و دیوار حرم را آدم می بوسد اینها نه تنها چیز به ما یاد دادند اینها ما را آدم کردند ـ آدم یعنی آدم ـ وگرنه ما هم همان طور می شدیم ایران را که نگذاشتند از نظر صنعت پیشرفت بکند بر فرض از نظر صنعت پیشرفت بکند مثل این کشورها می شد که الآن این قانون را بردند به مجلس!

۱- (۱۷) ۳. سوره انعام, آیه ۱۷۹.

۲- (۱۸) ۴ .غررالحکم و دررالکلم، ص۴۱،ح۹.

پرسش: دنیای خودشان را آباد کردند.

پاسخ: چه وقت دنیا را آباد کردند روزانه در عذاب الیم اند این چه آبادی است خب شما می بینید باغ وحش هم هست در جنگل هم این حیوانات خوب دارند زندگی می کنند این کجای آبادی است مگر این درنده ها بد زندگی می کنند بد می خورند بد می نازند بد بازی می کنند فرمود: (إِنْ هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ) (۱) با اینکه قرآن کتابِ ادب است هیچ کسی را فحش نمی دهد در سوره مبارکه «انعام» فرمود مبادا به مقدّسات کسی فحش بدهید اگر به مقدّسات کسی فحش دادی او هم برمی گردد فحش می دهد مرتب جنگ و کشتار داخلی است همین کتاب که می فرماید: (وَلاَتَسُبُّوا الَّذِينَ يَدْعُونَ مِن دُونِ اللّهِ فَيَسُبُّوا اللّهَ عَدْوًا بِغَيْرِ عِلْمٍ) (۲) فرمود: (إِنْ هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ) بعد فرمود سه راه دارد یا برهان یعنی تحقیق کنید می بینید که همین در می آید یا حرفِ وحی را گوش بدهید یا دو روز صبر کنید ببینید اینها به چه صورت محشور می شوند اگر راه برهان است ثابت می کند اینها حیوان اند همین, اگر راه نقل است انبیا فرمودند اینها حیوان اند, اگر نه راه نقل است نه راه عقل دو روز صبر کنید می میرید می بینید که چه کسی حیوان محشور می شود چه کسی حیوان محشور نمی شود این زندگی, زندگی حیوان است همه اینها الآن می بینند که شصت سال است یک عدّه را از شهرشان آواره کردند آنها در اردوگاه متولّد می شوند نکاح می کنند می میرند همان جا دفن می شوند احدی هم زبانش باز نیست خب این چه انسانیّتی است؟! شما می بینید آ ناءاللیل و اطراف النهار در مرئای همه است در منظر همه است هیچ کسی هم زبانش باز نیست خب این چه انسانیّتی است چه علمی است؟!

۱- (۱۹) ۱. سوره فرقان, آیه ۴۴.

۲- (۲۰) ۲. سوره انعام, آیه ۱۰۸.

وجود مبارک لوط فرمود در همه عوالم شما بگردید این کار را نمی بینید اگر [حضرت لوط] پیغمبر نبود که خب آدم می گفت شما از کجا می گویید در حیوانات نیست در جنها نیست این چون کلام الله است دیگر همان طوری که در سوره «فجر» فرمود: (الَّتِي لَمْ يُخْلَقْ مِثْلُهَا فِي الْبِلَادِ) (۱) ما با ضرس قاطع پذیرفتیم چرا چون کلام کسی است که از کلّ جهان خبر دارد او فرمود در جهان این طرزی که عاد ساخته بودند بی سابقه است ما هم می گوییم سمعاً و طاعتاً این بیان مبارک لوط پیغمبر که فرمود احدی از عالمین این کار را کرده و نمی کند می گوییم حق است و درست است برای اینکه این از وحی خبر می دهد از تجربه خبر نمی دهد که تا شما بگویید این طرف آب چیست آن طرف آب چیست آنکه فرمود: (مَا سَبَقَكُم بِهَا مِنْ أَحَدٍ مِنَ العَالَمين) قرینه است که این آیه (أَتَأْتُونَ الذُّكْرَانَ مِنَ الْعَالَمِينَ) یعنی «أتأتون» شما «مِن العالمين» با «ذُکران» کاری که احدی از عالمین نکرده و نمی کند شما دارید می کنید خب (وَتَذَرُونَ مَا خَلَقَ لَكُمْ رَبُّكُم مِّنْ أَزْوَاجِكُم) شما اگر برای اطفاء غریزه است که خدای سبحان طرزی نر و ماده را آفرید سازمان آفرینش اینها را مجهّز کرد طرزی مردها را طرزی زنها را مجهّز کرد آماده کرد که اینها برای تأمین نیازهای مشروع یکدیگر خلق شدند تعبیر «أزواج» هم به قرینه ما یأتی است به قرینه أوْل است وگرنه اینها که بالفعل زوج نیستند.

مستحضرید که زوجه مثل زوج آن فصاحت را ندارد لذا در قرآن کریم اصلاً کلمه زوجه یا زوجات به کار نرفته همه اش زوج و ازواج به کار رفته (اسْكُنْ أَنْتَ وَزَوْجُكَ) (۲) کلّ واحد وقتی ضمیمه دیگری بشود می شود زوج، مرد زوج زن است زن زوج مرد است در فارسی نیازی به تاء نیست در عربی هم بعضی از کلمات نیازی به تاء نیست حالا ـ ما خیال کردیم همان طوری که عمّه را عمّه می گوییم بگوییم خواهر را باید همشیره بگوییم آخر حتماً باید غلط بگوییم خب مگر فارسی تاء تأنیث قبول می کند همشیر دیگر, در عمو و عمه خب چون عمه عربی است بله جا برای تاء تأنیث است اما در همشیر تاء تأنیث برای چه؟! زوج هم معنایش این است که اگر کنار او قرار بگیرد می شود دوتا خب هر کدام همین طورند دیگر؛ مرد زوج زن است زن زوج مردم است حالا گاهی هم برای اینکه اشتباه نشود زوجه می گویند ولی غرض این است که تعبیر صحیح همان زوج است. فرمود ازواج شما این ازواج یعنی ازواج آینده به قرینه أوْل بعد با بل اضرابیه نشان می دهد که اصلاً شما یک آدم متجاوزی هستید نه «عَدوتم» نه «کنتم عادین» (بَلْ أَنتُمْ قَوْمٌ عَادُونَ) این با جمله اسمیه با تعبیر (عَادُونَ) نشان می دهد که این نهایت مبالغه است در تعدّی و تجاوز اینها همان کاری که شیطان گفته که من اینها را می گویم (فَلَيُغَيِّرُنَّ خَلْقَ اللّهِ) (۳) این یکی از مصادیق تغییر نظام خلقت است.

ص: ۹۰۱

۱- (۲۱) ۱. سوره فجر, آیه ۸.

۲- (۲۲) ۱ . سوره بقره, آیه ۳۵؛ سوره اعراف, آیه ۱۹.

۳- (۲۳) ۲ . سوره نساء, آیه ۱۱۹.

درباره نوح چون هم شهریشان بود برای آن منطقه بود گفتند اگر دست برنداری (لَتَكُونَنَّ مِنَ الْمَرْجُومِينَ) (۱) اما نسبت به لوط چون اهل این شهر نبود و مهمان این شهر بود گفتند: (لَتَكُونَنَّ مِنَ الْمُخْرَجِينَ) تو را از شهرمان بیرون می کنیم فرق این تهدید با تهدید نوح و مانند آن همین است گفتند: (لَئِن لَمْ تَنتَهِ يَا لُوطُ لَتَكُونَنَّ مِنَ الْمُخْرَجِينَ) حضرت فرمود: (إِنِّی لِعَمَلِكُم مِنَ الْقَالِينَ) من دشمن رسمی این کارم بعد به خدا عرض کرد (رَبِّ نَجِّنی وَأَهْلِی) که به من ایمان آوردند (مِمَّا يَعْمَلُونَ) خدای سبحان دعای او را مستجاب کرد به استثنای همسرش که کافره بود (فَنَجَّيْنَاهُ وَأَهْلَهُ أَجْمَعِينَ ۝ إِلَّا عَجُوزاً فِی الْغَابِرِينَ) که مانده است (ثُمَّ دَمَّرْنَا الْآخَرِينَ) تَدمیر همان اهلاک است دمارشان را در آوردیم هم سنگ بارانشان کردیم هم زمین دهن باز کرد و اینها را فرو برد (ثُمَّ دَمَّرْنَا الْآخَرِينَ ۝ وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهِم مَّطَراً فَسَاءَ مَطَرُ الْمُنذَرِينَ) در سوره۝ «اعراف» در سوره۝ «هود» در سوره۝ «حجر» این امطار و امثال امطار کاملاً مطرح شد دیگر نیازی به تکرار نیست (إِنَّ فِی ذٰلِكَ لَآيَةً وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُم مُّؤْمِنِينَ ۝ وَإِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ).

«و الحمد لله ربّ العالمین»

آیات ۱۷۶ تا ۱۹۱ سوره شعراء ۹۱/۰۱/۳۱

.Your browser does not support the audio tag

(كَذَّبَ أَصْحَابُ الْأَيْكَهِ الْمُرْسَلِينَ (۱۷۶) إِذْ قَالَ لَهُمْ شُعَيْبٌ أَلَا تَتَّقُونَ (۱۷۷) إِنِّی لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ (۱۷۸) فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُونِ (۱۷۹) وَمَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِیَ إِلَّا عَلَى رَبِّ الْعَالَمِينَ (۱۸۰) أَوْفُوا الْكَيْلَ وَلَا تَكُونُوا مِنَ الْمُخْسِرِينَ (۱۸۱) وَزِنُوا بِالْقِسْطَاسِ الْمُسْتَقِيمِ (۱۸۲) وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ وَلَا تَعْثَوْا فِی الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ (۱۸۳) وَاتَّقُوا الَّذِی خَلَقَكُمْ وَالْجِبِلَّهَ الْأَوَّلِينَ (۱۸۴) قَالُوا إِنَّمَا أَنتَ مِنَ الْمُسَحَّرِينَ (۱۸۵) وَمَا أَنتَ إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُنَا وَإِن نَظُنُّكَ لَمِنَ الْكَاذِبِينَ (۱۸۶) فَأَسْقِطْ عَلَيْنَا كِسَفاً مِنَ السَّمَاءِ إِن كُنتَ مِنَ الصَّادِقِينَ (۱۸۷) قَالَ رَبِّی أَعْلَمُ بِمَا تَعْمَلُونَ (۱۸۸) فَكَذَّبُوهُ فَأَخَذَهُمْ عَذَابُ يَوْمِ الظُّلَّهِ إِنَّهُ كَانَ عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ (۱۸۹) إِنَّ فِی ذٰلِكَ لَآيَةً وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُم مُؤْمِنِينَ (۱۹۰) وَإِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ (۱۹۱))

ص: ۹۰۲

۱- (۲۴) ۳. سوره۝ شعراء, آیه۝ ۱۱۶.

در سوره۝ مبارکه۝ «شعراء» ضمن بیان معارف کلی, قصه هفت پیغمبر از پیغمبران الهی(علیهم السلام) را بازگو فرمود تا تسلّی باشد برای قلب مطهّر پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) و هشدار و ایقاظی باشد برای امّت و جامعه اسلامی. جریان نوح را جریان ابراهیم را جریان موسی را جریان هود را جریان صالح را جریان لوط را و جریان شعیب را این هفت پیغمبر را ذکر فرمود صدر و ساقه این قصص هفت گانه هم واقعیّتی بود که همه این انبیا خود را به سه اصل اساسی معرّفی کردند که سوابق ما درخشان بود لاحقه کار ما هم شفاف و روشن است بین آن سابق و این لاحق هم حرفهای ما معقول و مقبول است شما نه می توانید درباره سابقه ما نقدی داشته باشید نه درباره آینده ما نگران باشید نه در فعلیّت ما حرفی دارید پایان تلخی که دامنگیر تبهکاران شد و پایان شیرینی که بهره انبیا و پیروانش شد اینها را هم ذکر فرمود تا هم نسبت به پیغمبر و اهل

بیتش(علیهم السلام) بشارتی باشد, نسبت به مؤمنانِ به این خاندان بشارتی باشد و نسبت به تبهکاران و منحرفان هشداری. در جریان حضرت شعیب چه در سوره مبارکه «اعراف» چه در سوره مبارکه «هود» و در بخشی از سوَر دیگر تعبیر قرآن کریم این است که ما شعیب را که برادر آنها بود بر آنها فرستادیم که خب این اخوّت باید اخوّت قبیله ای و نژادی باشد.

وقتی نوبت به اصحاب اِیکه فرا می رسد سخن از برادر نیست حوزه مأموریت وجود مبارک شعیب(سلام الله علیه) هم بخش مدین بود هم اَیکه, ایکه یک منطقه پردرختی است که درختهای او ملفوف و مُلتف و پیچیده و درهم است مردم آن منطقه پیوند نژادی با وجود مبارک شعیب نداشتند ولی مردم منطقه مدین پیوند نژادی داشتند آنجا که سخن از مدین است می فرماید: (وَإِلَی مَدْیَنَ أَخَاهُمْ شُعَیْباً) آنجا که سخن از ایکه است سخن از مدین نیست تعبیر به برادر نکرده مثل همین سوره مبارکه «شعراء» که فرمود: (کَذَّبَ أَصْحَابُ الْأَیْکَهِ الْمُرْسَلِینَ ٭ إِذْ قَالَ لَهُمْ شُعَیْبٌ) اما آنچه در سوره مبارکه «هود» و مانند آن آمده است سخن از مدین است؛ آیه ۸۴ سوره «هود» این است (وَإِلَی مَدْیَنَ أَخَاهُمْ شُعَیْباً) در سوره مبارکه «اعراف» آیه ۱۸۵ این است (وَإِلَی مَدْیَنَ أَخَاهُمْ شُعَیْباً) [و نیز در آیه ۳۶ سوره «عنکبوت»] بنابراین حوزه رسالت وجود مبارک شعیب دو بخش داشت بخشی جزء هم نژادیها و قومیّت وجود مبارک شعیب بودند که اهل مدین اند تعبیر به برادر شده بخش دیگر که اصحاب ایکه بودند تعبیر به برادر نشده.

خب (أَصْحَابُ الْأَيْكَهِ) را مذکر آورد برای اینکه بر خلاف قوم است قوم به تعبیر جناب زمخشری چون تصغیرش «قُوَیْمِه» است تأنیث سماعی دارد و نیز به معنای جماعت و امّت است فعل مؤنث آورده شد فرمود: (كَذَّبَتْ قَوْمُ لُوطٍ) اما (أَصْحَابُ) نه تأنیث سماعی دارد نه تصغیر سماعی دارد و مانند آن لذا ضمیر مذکّر آورد فرمود: (كَذَّبَ أَصْحَابُ الْأَيْكَهِ الْمُرْسَلِينَ إِذْ قَالَ لَهُمْ شُعَيْبٌ أَلاَ تَتَّقُونَ إِنِّى لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُونِ وَمَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِىَ إِلَّا عَلَى رَبِّ الْعَالَمينَ).

مشکل اصلی مردم مدین و اِیکه کم فروشی بود حالا گاهی گران فروشی مشکل است گاهی کم فروشی مشکل است کالاها را اجناس را یا با حجم می فروختند یا با وزن می فروختند اگر با حجم می فروختند می شد کِیل اگر با وزن می فروختند می شد ترازو، اینها هم در حجم فروشی مشکل داشتند هم در وزن فروشی مشکل داشتند. در حجم فروشی کِیل و پیمانه هایشان دو گونه بود با پیمانه های پر می گرفتند با پیمانه های کم می دادند در وزن فروشی هم بشرح ایضاً قرآن کریم درباره قوم مدین این دو خطر را گوشزد کرد و در سوره مبارکه «اسراء» هم این را به عنوان اصل کلی بیان کرد (۱) در سوره مبارکه «تطفیف» یا «مطففین» به عنوان (وَيْلٌ لِلْمُطَفِّفِينَ) این را به صورت همگانی بیان کرده که عذاب الهی منتظر گرفتن کم فروشان و بدفروشان اند (وَيْلٌ لِلْمُطَفِّفِينَ) این مُطفّفین چه کسانی اند (الَّذِينَ إِذَا اكْتَالُوا عَلَى النَّاسِ يَسْتَوْفُونَ) عندالاکتیال پُر می گیرند اِکتالَ یعنی کالا-را از این روستایی با کیل گرفت با پیمانه گرفت «اِکتالَ» تحویل گرفت چون مفاعله است با پیمانه تحویل گرفت (إِذَا اكْتَالُوا عَلَى النَّاسِ يَسْتَوْفُونَ) با اکتیالِ پر می گیرند اما (وَإِذَا كَالُوهُمْ) بخواهند به دیگران بدهند با یک کیل ناقص می دهند (وَإِذَا كَالُوهُمْ أَو وَزَنُوهُمْ يُخْسِرُونَ) (۲) أخسَر یعنی خسارت وارد کرد، اینها کارشان این است این باسکولها هم همین طور است گاهی اکتیالش تام است کیلش ناقص, گاهی اتّزانش تام است وزنش ناقص آن وقتی که می خواهند تحویل بگیرند پر تحویل می گیرند آن وقتی که می خواهند تحویل بدهند کم تحویل می دهند (إِذَا اكْتَالُوا عَلَى النَّاسِ يَسْتَوْفُونَ) اما (وَإِذَا كَالُوهُمْ أَو وَزَنُوهُمْ يُخْسِرُونَ) این خطری است که ذات اقدس الهی گذشته از ضرر دنیایی, تهدید جهنم را هم در سوره مبارکه «مطففین» بیان کرده (۳) و اینها جزء حکمتهای عملی است.

۱- (۱) . سوره اسراء, آیه ۳۵.

۲- (۲) . سوره مطففین, آیات ۱ _ ۳.

۳- (۳) . سوره مطففین, آیه ۷.

در سوره مبارکه «اسراء» گذشت که فرمود اینکه می گویند حکمت, حکمت دو قسم است مقداری به نظر و جهان بینی برمی گردد که خدایی هست و قیامتی هست و وحی و نبوّتی هست و امامتی هست و رسالتی هست و ولایت اهل بیت است اینها به جهان بینی برمی گردد یک مقدار به حکمت عملی برمی گردد که جهان داری است که چگونه با مردم رفتار کنید چگونه با خودتان رفتار کنید چگونه با نظام رفتار کنید چگونه با جامعه رفتار کنید بعد از اینکه در سوره مبارکه «اسراء» بخش آن جهان بینی و توحید و اینها را ذکر فرمود, آیه ۳۵ فرمود: (وَأَوْفُوا الْكَيْلَ إِذَا كِلْتُمْ وَزِنُوا بِالْقِسْطَاسِ الْمُسْتَقِيمِ ذٰلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلاً) بعد از چند آیه فرمود: (ذٰلِكَ مِمَّا أَوْحَى إِلَيْكَ رَبُّكَ مِنَ الْحِكْمَةِ) (۱) اینکه فرمود: (يُؤْتِي الْحِكْمَةَ مَن يَشَاءُ) این همه اش فلسفه و کلام نیست یعنی کاسبی که عندالاکتیال و الکیل, عند الاتّزان و الوزن امین باشد در این چهار جهت او حکیم است لازم نیست کسی حالا فلسفه بخواند لازم نیست تفسیر بخواند اگر کسی به دین عمل کرده حکیم است حکمت عملی است دیگر حالا حکمت نظری نداشت, نداشت اینکه فرمود: (يُؤْتِي الْحِكْمَةَ مَن يَشَاءُ وَمَن يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْراً كَثِيراً) (۲) همه اش مربوط به اندیشه و نظر نیست یک کاسبِ امین، خیرِ کثیر دارد یک کارمند امین، خیر کثیر دارد برای اینکه در چهار بخش پاک است هم در گرفتن و در دادن کِیلی هم در گرفتن و دادنِ وزنی، فرمود: (ذٰلِكَ مِمَّا أَوْحَى إِلَيْكَ رَبُّكَ مِنَ الْحِكْمَةِ) اگر خدا فرمود: (يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ) (۳) پاکیِ جامعه هم, طهارت جامعه هم, تقوای جامعه هم حکمت است منتها حکمت عملی است جامعه ای که کم فروشی نکنند گران فروشی نکنند جامعه حکیم است این جامعه یقیناً روی صلاح و فلاح را می بینند. وجود مبارک شعیب فرمود: (أَوْفُوا الْكَيْلَ وَلَا تَكُونُوا مِنَ الْمُخْسِرِينَ) نفرمود «و لا تخسرون» فرمود اصلاً این کاره نباشید که پُر بگیرید و کم بدهید رازق، دیگری است مشکل آنها این بود مشکل عصر دیگر گران فروشی است فرمود: (أَوْفُوا الْكَيْلَ وَلَا تَكُونُوا مِنَ الْمُخْسِرِينَ) اصلاً جزء مُخسِرین نباشید که به مردم خسارت برسانید (وَزِنُوا بِالْقِسْطَاسِ الْمُسْتَقِيمِ) با ترازویِ صاف بگیرید با ترازوی صاف بدهید کم ندهید. بعد سخن از کیل و وزن نیست حالا آنها که با مساحت چیز می فروشند نظیر پارچه فروشها آنهایی که با درجه و امثال ذلک می فروشند اینها که دیگر کِیل و وزن نیست این از جوامع الکلم قرآن کریم است جوامع الکلم کلماتی است که برای بشر مِن الأولین و الآخرین نافع است، اختصاصی به مسلمان و یهودی و مسیحی و زرتشتی و اینها ندارد هر که انسان است این اصل برای او خوب است. این تعبیر جزء جوامع الکلم است فرمود: (وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ) با هر کسی معامله می کنی چه مسلمان چه غیر مسلمان می خواهی درس بگویی بی مطالعه نرو همین طور انبار کرده حرف نزن سخنرانی بکنی بی مطالعه نرو, چیزی می خواهی بنویسی بی مطالعه ننویس, اهل رسانه ای بی تحقیق دهن باز نکن (وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ) چه مسلمان چه کافر (أَشْيَاءَهُمْ), (أَشْيَاءَهُمْ) یعنی (أَشْيَاءَهُمْ) سخن از خوراکی و پوشاکی و نوشاکی و اینها نیست خب کسی است بدون مطالعه رفته سر کلاس، این مشمول این نهی است دیگر بی مطالعه رفته منبر, بی مطالعه دست به قلم کرده, بی مطالعه رفته روی میز کارمندی نشسته, با اینکه متخصّص نیست رفته آنجا دکان باز کرده این جزء جوامع الکلم است فرمود مسلمانی باش, کافری باش, کم نده کم نیاور! این است که این کتاب را آدم می بوسد (وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ).

۱- (۴) . سوره اسراء, آیه ۳۹.

۲- (۵) . سوره بقره, آیه ۲۶۹.

۳- (۶) . سوره□ بقره, آیه□ ۱۲۹; سوره□ آل عمران, آیه□ ۱۶۴; سوره□ جمعه, آیه□ ۲.

اما آنچه در بحث دیروز گرچه باید در پایان مطرح بشود در جریان قوم لوط مستحضرید اینکه قرآن فرمود: (إِن جَاءَکُمْ فَاسِقٌ بِنَبَإٍ فَتَبَیَّنُوا) (۱) این هم جزء جوامع الکلم است منتها نبأ را به عنوان تمثیل ذکر کرده نه به عنوان تعیین یعنی «إن جاءکم بی بی سی بنبأ فتبیّنوا, إن جاءکم بی بی سی بفیلم فتبیّنوا, إن جاءکم بی بی سی بسریال فتبیّنوا, إن جاءکم سایت بخبر فتبیّنوا» خب شما در شرایط کنونی می بینید جایزه صلح نوبل را به اشقی الأشقیاء می دهند شما توقّع دارید جریان قوم لوط را اینها همین طور بی فرهنگ سازی ترویج کنند اول می گویند این خواسته بشر است فطرت بشر است. باخبر هستید یا نیستید یک مؤسسه رسمی در همین کشورهای اروپایی بود که حالا نمی خواهم نامش را ببرم بالصراحه یک عدّه از مهندسین آنجا ثبت نام کرده بودند و بالصراحه در چهره این ساختمان نوشته بود که شما ما را درک نمی کنید همین قوم لوط ها خب اول فرهنگ سازی می کنند بعد می گویند فلان حیوان این کار را کرده, فلان حیوان این کار را کرده, حیوانها می کنند انسانها می کنند شما ما را درک نمی کنید این همان حرف خود قوم لوط است که گفته شما مقدس نمایی می کنید (إِنَّهُمْ أُنَاسٌ یَتَطَهَّرُونَ) (۲) خب اینها که به حضرت لوط(سلام الله علیه) و مؤمنان به او اهانت می کردند چه می گفتند؟ جریانش را که در سوره مبارکه «اعراف» و اینها خواندیم فرمود شما مقدس نمایی می کنید شما عقب افتاده اید شما چه حرف می زنید حرفی برای گفتن ندارید بی خود خودتان را به طهارت می زنید این یک امر فطری است امر علمی است بشر پذیرفته آن وقت هم همین حرف را می گفتند خب این دنیایی که جایزه صلح نوبل را به اشقی الأشقیا می دهد حقوق بشر را هم به اشقی الأشقیا می دهد خب این شما توقع دارید فرهنگ سازی نکنند کار قوم لوط را رایج نکنند علمی نکنند. قصّه ای را مرحوم بوعلی نقل کردند که برخی از حیوانات چشمشان را بستند که با محارمشان جمع بشوند وقتی این حیوان چشم باز کرد آن قدر خودش را به زمین زد تا هلاک شد حیوانات هم این کار را نمی کنند. آری ممکن است همان طوری که چهارتا انسان را در اثر بدآموزی بیراهه ببرند چهارتا حیوان دست آموز را هم ممکن است بیراهه ببرند اما کفی بذلك فخرا, حرفی از حرف وحی بالاتر نیست فرمود: (مَنْ أَصْدَقُ مِنَ اللّهِ قِیلاً) (۳) این می فرماید این بر خلاف فطرت است فطرت نیازی دارد ذات اقدس الهی آن را هم آفریده (تَذَرُونَ مَا خَلَقَ لَکُمْ) (۴) این نیازها را از راه صحیح برطرف کرده حالا اینها آمدند از راه غیر صحیح دارند نیازشان را به نحو کاذب برطرف می کنند بنابراین اگر قرآن فرمود: (إِن جَاءَکُمْ فَاسِقٌ بِنَبَإٍ فَتَبَیَّنُوا) فیلم بشرح ایضاً سایت بشرح ایضاً سریال بشرح ایضاً رسانه بشرح ایضاً مناظره بشرح ایضاً اگر بی بی سی و امثال بی بی سی چیزی نشان داد (فَتَبَیَّنُوا) برای اینکه شما الآ ن می بینید اینها یک بیّن الغی را بیّن الرشد می کنند خب جایزه صلح نوبل را باید به چه کسی بدهند به کسی که آتش افروز و آتش بیار معرکه است و دست به انفجار دارد و تروریست بین الملل دارد و تروریست دولتی دارد و عدّه زیادی را آواره می کند این بیچاره ها که بارها به عرضتان رسید اینها در طیّ این پنجاه, شصت سال در همان اردوگاه به دنیا می آیند درس می خوانند ازدواج می کنند زندگی می کنند می میرند همان جا دفن می شوند آن وقت این بشر، کسانی را که اینها را به این روز سیاه نشانده به او جایزه صلح نوبل می دهد این است دنیا! لذا فرمود اگر چیزی شنیدید روزنامه ای خواندید ماهواره ای دیدید در اینترنت دیدید در سایتها دیدید (فَتَبَیَّنُوا) این بحثهای مربوط به دیروز.

ص: ۹۰۶

۱- (۷) . سوره حجرات, آیه ۶.

۲- (۸) . سوره اعراف, آیه ۸۲; سوره نمل, آیه ۵۶.

۳- (۹) . سوره نساء, آیه ۱۲۲.

۴- (۱۰) . سوره شعراء, آیه ۱۶۶.

فرمود: (أَوْفُوا الْكَيْلَ وَلاَ تَكَونُوا مِنَ الْمُخْسِرِينَ ٭ وَزِنُوا بِالْقِسْطَاسِ الْمُسْتَقِيمِ) آنها حرفهای کلی و جامع است آن هم نافع است اما این جزء جوامع الکلم است (وَلاَ تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ).

(وَلاَ تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ) حالا صادرات چطور؟ یک وقت است که کافر حربی است در میدان جنگ است البته مالش فیء مسلمین است اما حالا کسی با کشور کفر دارد معامله می کند کم فروشی کند گران فروشی کند زیر و روی جعبه دو گونه باشد خب این را قرآن نهی کرده فرمود می خواهی میوه بدهی به کافری به ملحدی به بت پرستی زیر و رویش یکی باشد درست بفروش (وَلاَ تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ) کفی بذلک نورا! کافر حربی در میدان حرب مالش فیء مسلمین است حرفِ دیگر است اما در تجارتها همه اینها مشمول این اصل است (وَلاَ تَعْثَوْا فِي الْأَرْضِ) عَثوْ و عِیث هر دو به معنی فساد است این (مُفْسِدِينَ) حالِ تأکیدی است (وَلاَ تَعْثَوْا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ) بعد می فرماید این حرفها, حرفهای تازه نیست حرفهای همه انبیاست اگر قبل از این نسل, انسانهایی بودند ازدواج نمی کردند یا بعد از این نسل, انسانهایی بیایند ازدواج نکنند حتماً نظیر فرشته می مانند مرگ پذیر نیستند و اگر موجودی باشد که مرگ پذیر باشد ناچار است که نسل را از راه ازدواج حفظ کند تعبیر قرآن کریم درباره همسرداری دو مسئله است یکی مسائل اخلاقی و اجتماعی و تعاون و آنها فرمود دو چیز است که اساس زندگی را حفظ می کند یکی محبّت عاقلانه و یکی رحم و مهربانی عطوفانه اینها دو عنصری اند که زندگی را نگه می دارند آن مسئله جهیزیه و مهریه سهم تعیین کننده ندارد هر چه زندگی ساده تر, بهتر. فرمود: (خَلَقَ لَكُم مِنْ أَنفُسِكُمْ أَزْوَاجاً لِّتَسْكُنُوا إِلَيْهَا وَجَعَلَ بَيْنَكُم مَوَدَّةً وَرَحْمَةً) (۱) اگر دوستی بر اساس غریزه باشد همین که سن بالا آمده غریزه اُفت کرده خانواده متلاشی می شود چه اینکه غرب همین طور است یا شدّت طلاق و کثرت طلاق همین است اما اگر دوستی بر اساس عقل و دین باشد زندگی هر چه بالاتر می آید سن بالاتر می آید محبّت بیشتر می شود غیر معصومین(علیهم السلام) دچار لغزش و اشتباه می شوند فرمود هر کدام از دو طرف لغزیدند و اشتباه کردند طرف دیگر فوراً مهربانانه ترمیم بکند این دو اصل است که خانواده را حفظ می کند (خَلَقَ لَكُم مِنْ أَنفُسِكُمْ أَزْوَاجاً لِّتَسْكُنُوا إِلَيْهَا وَجَعَلَ بَيْنَكُم مَوَدَّةً وَرَحْمَةً) مسکن را مرد باید تهیه کند ولی سَکینت را به عهده زن گذاشت آرامش منزل, سکینت منزل با تولیت زن است مسکن را که آشیانه است مرد باید تهیه کند اینها طرز زندگی است اما آن بحث غرایز جنسی و حفظ نسل را در آیه دیگر فرمود: (نِسَاؤُكُمْ حَرْثٌ لَكُمْ فَأْتوْا حَرْثَكُمْ أَنَّى شِئْتُمْ) یک مزرعه است اما سعی کنید (وَقَدِّمُوا لأَنْفُسِكُمْ) (۲) به فکر فرزند صالح باشید درست است (نِسَاؤُكُمْ حَرْثٌ لَكُمْ) درست است (فَأْتوْا حَرْثَكُمْ أَنَّى شِئْتُمْ) اما (قَدِّمُوا لأَنْفُسِكُمْ) به فکر فرزند خوب باشید این درباره حفظ نسل است، آیات بخشی مربوط به حفظ نسل است بخشی مربوط به اصول خانوادگی است این اصول را ذات اقدس الهی فرمود ما در درون افراد تعبیه کردیم به وسیله انبیا از بیرون گفتیم این انبیا آمدند این چراغ درونی مردم را با بالا کشیدن فتیله مشتعل تر و شفاف تر کردند که «یُثیروا لهم دفائنَ العقول» (۳) فرمود: (وَاتَّقُوا الَّذِي خَلَقَكُمْ) (یک) (وَالْجِبِلَّةَ الْأَوَّلِينَ) (دو) جِبلّه یعنی ذوی الجبلّه, ذوی الجبلّه یعنی ذوی الفطره؛ می گویند این وصف جبلّی است.

۱- (۱۱) . سوره٭ روم, آیه٭ ۲۱.

۲- (۱۲) . سوره٭ بقره, آیه٭ ۲۲۳.

۳- (۱۳) . نهج البلاغه, خطبه□ ۱.

خدا غریق رحمت کند سید مرتضی را این تعبیر از ایشان است که فرمود چرا می گویند فلان وصف جبلّی است اگر وصفی زودگذر باشد عاریه باشد نمی گویند جبلّی اگر مثل جَبل اگر مثل کوه باشد به این آسانی از بین نرود (یک) و نگهدار و نگهبان حوزه زندگی انسان باشد (دو) به چنین وصفی می گویند جِبلّی، کار جبل چیست؟ جبل غیر از تپه هایی است که در کویر پدید می آیند این را نمی گویند جبل, جبل آن است که مستحکم باشد ریشه در زمین داشته باشد مانع نوسان و اضطراب زمین باشد (یک) در دل خودْ معدن بپروراند (دو) همه سرماها و تگرگها و برفها را با سینه بخرد (سه) اینها را در درون خود جاسازی کند به صورت یک چشمه (چهار) از دامنه خود در دشت پراکنده کند (پنج) اینها کار جبل است اگر وصفی در درون ما این اوصاف خمسه را داشت می شود جِبلّی و اگر وصف زودگذر بود نظیر تپه هایی که در کویر در اثر یک گردباد پدید می آید آن شنها یک جا جمع بشوند این را نمی گویند کوه این را نمی گویند جبل پس وصفی جبلّی است که در درون ریشه داشته باشد ذات اقدس الهی می فرماید این حرفهایی که من می گویم در درون انسانها ریشه دارد اینها را من خلق کردم ﴿وَاتَّقُوا الَّذِی خَلَقَكُمْ﴾ (یک) «و ذوی الجبلّه الأوّلین» (دو) این «ذَوی» محذوف است ﴿وَالْجِبِلَّهَ الْأَوَّلِینَ﴾ یعنی صاحبان جبلّه که این صاحبانْ در گذشته بودند یعنی گذشته این طور بود حال هم این طور است آینده هم همین طور است حرفِ ما تبیین آن طوری است که در درون شماست ما چیزی بیرونی که تحمیل بر شما باشد نگفتیم و نمی گوییم اگر گفتیم زن و مرد وضعشان این است این مطابق جِبلّت است اگر گفتیم کم فروشی و بدفروشی خلاف است این مطابق جبلّت است اگر گفتیم در اکتیال و کیل یکسان بیندیشید در اتّزان و وزن یکسان بیندیشید بر اساس همین جهت است این حرفهایی است که به دیگران هم گفتیم ﴿وَاتَّقُوا الَّذِی خَلَقَكُمْ وَالْجِبِلَّهَ الْأَوَّلِینَ﴾ این فرمایش وجود مبارک شعیب(سلام الله علیه) است.

آنها چه گفتند؟ آنها گفتند تو سه مشکل داری اولاً مسحوری بلکه مُسحَّری جادوشده ای, جن زده ای همین بتها یا غیربتها تَسحیر کردند که «تسحیر» قبلاً گذشت صیغه مبالغه است تشدید و کثرت را می رساند مُسحَّر شدیدتر از مسحور است (این یک) (وَمَا أَنتَ إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُنَا) بشر نمی تواند پیغمبر باشد اگر پیغمبری هست باید مثلاً فرشته باشد (دو) سوم اینکه گمان ما این است که تو ـ معاذ الله ـ دروغ می گویی (وَإِن نَّظُنُّکَ) این «إن» مخفّف از مثقّله است (وَإِن نَّظُنُّکَ لَمِنَ الْکَاذِبِینَ) پیشنهاد می دهیم اگر راست می گویی پیغمبری یک گوشه از آسمان، بالای سر ما ساقط بشود حالا یا منظور آسمان است یا ابرهای بزرگ که به منزله کوههاست که خدا در قرآن در سوره مبارکه «نور» از این ابرهای حجیم فضایی تعبیر به کوه کرده فرمود: (وَیُنَزِّلُ مِنَ السَّماءِ مِن جِبَالٍ فِیهَا مِن بَرَدٍ) (۱) ما این تگرگها را از کوههای آسمانی می آوریم آنچه بالای سر ماست از او به سماء یاد می شود این ابرهای غلیظ انباشته را می گویند جَبل, جبل فضایی, کوه فضایی این یک تعبیر رایج عربی هم است (وَیُنَزِّلُ مِنَ السَّماءِ مِن جِبَالٍ فِیهَا مِن بَرَدٍ) این تگرگ را از آنجا می آوریم وگرنه این هواپیمایی که رد می شوند بالای این کوههای فضایی هستند.

فرمود اینها این چنین گفتند (فَأَسْقِطْ عَلَیْنَا کِسَفاً مِنَ السَّماءِ إِن کُنتَ مِنَ الصَّادِقِینَ) وجود مبارک شعیب(سلام الله علیه) فرمود: (رَبِّی أَعْلَمُ بِمَا تَعْمَلُونَ) اولاً ـ تمام کارهای شما را خدا می داند (یک) درباره آوردن معجزه هم [سخن ما این است که] ما رسولیم مأموریم هر وقت خدا اراده فرمود ما می آوریم نفرمود ما نمی آوریم (رَبِّی أَعْلَمُ بِمَا تَعْمَلُونَ فَکَذَّبُوهُ) اینها تکذیب کردند یا در اثر تَسحیر یا در اثر بشر بودن یا در اثر احتمال دروغ یا در اثر تعجیزی که داشتند گفت حالا که این معجزه را نیاوردی مثلاً ـ معاذ الله ـ کاذبی. آن گاه ذات اقدس الهی فرمود: (فَأَخَذَهُمْ عَذَابُ یَوْمِ الظُّلَّهِ) ابرهای سنگینی تلّی از ابر آمده به حیات اینها خاتمه داده با آن باران عذاب بر اینها بارید و حیات اینها خاتمه داد و از چنین روزی تعبیر به عظیم فرمود نه از عذابش تعبیر به عظیم فرموده باشد قبلاً هم گذشت که این مبالغه اش بیشتر است یک وقت می فرماید عذاب عظیم است یک وقت می فرماید (عَذَابَ یَوْمٍ عَظِیمٍ) معلوم می شود آن عذاب به قدری عظیم است که آن روز را هم عظیم کرده این تعبیر (إِنَّهُ کَانَ عَذَابَ یَوْمٍ عَظِیمٍ) قوی تر از آن است که بفرماید «إنّه کان عذاباً عظیما», (عَذَابَ یَوْمٍ عَظِیمٍ إِنَّ فِی ذلِکَ لَآیَةً وَمَا کَانَ أَکْثَرُهُم مُّؤْمِنِینَ وَإِنَّ رَبَّکَ لَهُوَ الْعَزِیزُ الرَّحِیمُ).

۱- (۱۴) . سوره نور, آیه ۴۳.

«و الحمد لله ربّ العالمين»

آیات ۱۹۳ تا ۲۰۰ سوره شعراء ۹۱/۰۱/۳۰

.Your browser does not support the audio tag

(وَإِنَّهُ لَتَنزِيلُ رَبِّ الْعَالَمِينَ (۱۹۲) نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ (۱۹۳) عَلَى قَلْبِكَ لِتَكُونَ مِنَ الْمُنذِرِينَ (۱۹۴) بِلِسَانٍ عَرَبِيٍّ مُبِينٍ (۱۹۵) وَإِنَّهُ لَفِي زُبُرِ الْأَوَّلِينَ (۱۹۶) أَوَ لَمْ يَكُن لَهُمْ آيَةً أَن يَعْلَمَهُ عُلَمَاءُ بَنِي إِسْرَائِيلَ (۱۹۷) وَلَوْ نَزَّلْنَاهُ عَلَى بَعْضِ الْأَعْجَمِينَ (۱۹۸) فَقَرَأَهُ عَلَيْهِم مَا كَانُوا بِهِ مُؤْمِنِينَ (۱۹۹) كَذلِكَ سَلَكْنَاهُ فِي قُلُوبِ الْمُجْرِمِينَ (۲۰۰))

در صدر این سوره مبارکه «شعراء» از عظمت قرآن و کتاب مبین بودن آن سخن به میان آمد فرمود: (طسم تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْمُبِينِ) (۱) بعد از بیان این قصص هفت گانه و اتحاد صدر و ساقه این قصص هفت گانه و تبیین قدر مشترک بین انبیا و اُمم برگشتند به اصل مسئله تنزیل. فرمود قرآن کریم یک کتاب نازل نیست یک کتاب متنزّل است فرق نازل و متنزّل این است که نازل یعنی حرفِ سطحی و بی محتوا, متنزّل یعنی حرفی است که از جای بلند آمده مسیری را طی کرده پیامی دارد تا شنونده را با همین مسیر به مقام برتر و بالاتر برساند. فرمود این کتاب نازل نیست یک کتاب سطحی نیست کتابی است که همه اگر تدبّر کنند معارف فراوانی از آن استفاده می شود این تنزیل است و تنزّل یافته است نه نازل.

مطلب دوم آن است که نزول همان طوری که در بحثهای قبل گذشت گاهی به صورت انداختن است گاهی به صورت آویختن, باران را خدای متعال نازل کرد یعنی قطرات را به زمین انداخت قرآن را خدای سبحان نازل کرد یعنی این آیات را که بمثابه حبل متین اند به زمین آویخت, آویخت یعنی آویخت نه انداخت ارتباطش همچنان با نازل کننده محفوظ است لذا باران, حبل متین نیست ولی قرآن حبل متین است اگر قرآن را ـ معاذ الله ـ به زمین انداخته باشد هرگز جا برای اعتصام به این کتاب نیست برای اینکه حبلی و طنابی که در گوشه ای افتاده است اعتصام به آن مشکلی را حل نمی کند یک طناب انداخته شده در گوشه مغازه مشکل خودش را حل نمی کند چه رسد مشکل معتصمان را, آن حبلِ آویخته به سقف بلند است که مشکل معتصمان را حل می کند فرمود: (وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللّهِ) (۲) برای اینکه این به جای بلند وابسته است.

ص: ۹۱۰

۱- (۱) - سوره شعراء، آیات۱و۲.

۲- (۲) - سوره آل عمران، آیه۱۰۳.

در این روایات نورانی حدیث ثقلین که «إنّی تارک فیکم الثقلین»، قرآن کریم را که در آن حدیث می خواهد مشخص کند فرمود قرآن کریم حبلی است, کتابی است که« طرفه بید الله وطرف بأیدیکم» (۱) یک طرف این کتاب به دستِ بی دستی خداست یک طرف این کتاب به دست شماست بنابراین کسی که قرآن می خواند با قرآن در پیوند است طنابی را گرفته و تکان می دهد که یک طرفش به دست خداست پس این می تواند اگر بفهمد و عمل کند بالا برود و قربةً الی الله هم معنایش همین خواهد بود که راه هست رفتن ممکن است رونده هایی هم رفتند به ما گفتند بیایید، درست است که می گوییم معنای

قربةً إلی الله که در نماز در روزه در حج در زکات در سایر عبادات مطرح است قُرب معنوی است نه قرب مادّی اما این حرف علمی نیست قرب معنوی است یعنی چه؟ اگر گفتیم مادی نیست و معنوی است مشکلی را حل نکردیم راه حل نشان ندادیم بالأخره علمی هست که بگوید این راه چیست یقیناً معنوی است مادی نیست اما معنا چیست؟ از سنخ مفاهیم است مفهوم که واقعیّت عینی ندارد از سنخ ماهیّت است ماهیّت بر فرضی که اصیل باشد و واقعیّت داشته باشد گسیخته گسیخته است مثار کثرت است هر ماهیّتی از ماهیّت دیگر جداست زیرا ماهیّت، جنس و فصل دارد حد دارد حد یعنی حد؛ اگر گفتند انسان محدود به جنس و فصل است یعنی انسان نه از طرف عموم می تواند از جنس بیرون برود نه از طرف خصوص می تواند از فصل بگذرد در این محدوده بند است لذا محدود به حدّین است به آن می گویند حدّ تام, اگر محدود است هیچ ماهیّتی با ماهیّت دیگر ارتباط ندارد همه اینها محدودند هر کدامی از حدّ خودش بیرون نمی رود و گسیخته است پس اگر این راه, مفهوم باشد مفهوم که واقعیّت خارجی ندارد اگر ماهیّت باشد ماهیّت که گسیخته گسیخته است راه نیست و اگر هستی باشد بنا بر تباینی که برخی از حکما بر آن اند هستیِ متباین اگر حقیقتهای متباینه باشند هر حقیقتی بایِن و جدا و مباین حقیقت دیگر است گسیخته است راه نیست اگر این حقیقت, حقیقت واحده تشکیکی باشد کم کم ذهن می پذیرد که پس راهی در خارج هست وجود دارد عینیّت دارد حقیقت دارد و وحدت دارد برای اینکه یک راه است حالا تشکیک شد شدّت و ضعف شد آیا اشتداد ـ اشتداد یعنی اشتداد ـ شدّت و ضعف یعنی بعضی ضعیف ترند بعضی ضعیف, بعضی قوی ترند بعضی قوی این درجات فرق می کند اما اشتداد معنایش این است که ضعیف می تواند قوی بشود قوی می تواند اقوا بشود هر جا سخن از شدّت و ضعف است معنای تشکیک را به همراه دارد هر جا سخن از اشتداد است معنای حرکت جوهری را به همراه دارد وقتی گفتند اشتداد یعنی این ضعیف می تواند شدید بشود این شدید می تواند اشد بشود پس راه هست (یک) واقعیّت عینی دارد نه امر ذهنی (دو) متّصل و پیوسته است گسیخته نیست (سه) این راه افقی نیست بلکه عمودی است (چهار) برای اینکه بعضیها فوق بعض اند، طی کردن و پیمودن راه عمودی به اشتداد و حرکت جوهری و حرکت درون انسان است (پنج) این می شود تقرّب حالا ـ کسی می خواهد برود یا نرود ولی معنایش معلوم است اگر گفته شد صراط مستقیم است اگر گفته شد (كَادِحٌ إِلَى رَبِّكَ) (۲) هستند اگر گفته شد عدّه ای مقرّب اند اگر انسان در موقع نماز می گوید قُربةً إلی الله یک معنای معقولی دارد بالأخره، حالا یا انسان می رود یا نمی رود یا دیر می رسد یا زود می رسد ولی یک حرف قابل قبول و پذیرش است یعنی این حکمت می تواند معنای تقرّب إلی الله را تبیین کند حالا چه کسی می رسد چه کسی نمی رسد مطلب دیگر است. حالا که راه هست درجات دارد ترقّی و تنزّل ممکن است قرآن کریم بر اساس این مبانی می فرماید این معارف از جای بلند آویخته شد, آویخته شد, آویخته شد تا به گوش شما رسید از آن به بعد یا قبول یا نکول، ما حرف را معصومانه گفتیم (یک) در تمام این مسیر فرشتگان اسکورت کرده اند که کسی کم یا زیاد نکند (دو) به قلب مطهّر پیغمبر معصوم(علیه آلاف التحیّه و الثناء) رسید (سه) از لبان معصومانه آن حضرت به سطح جامعه رسید بدون تحریف بدون کم یا زیاد (چهار) از آن به بعد یا ایمان یا کفر همان چیزی که از زبان بی زبانی ذات اقدس الهی صادر شده است عین آن به گوش مردم رسید حالا از آن به بعد یا می پذیرند یا نمی پذیرند این طور نیست که ـ معاذ الله ـ این وسطها کم شده باشد زیاد شده باشد تحریف شده باشد از آن به بعد که به مردم رسیده است مردم مختارند.

۱- (۳) - الامالی(شیخ مفید)، ص۱۳۵.
۲- (۴) - سوره انشقاق، آیه۶.

شما ببینید در ادبیات برخیها نازلانه شعر می گویند بعضیها متنزّلانه شعر می گویند. کسی ممکن است که انواع و اقسام مرغها را شناسایی کرده برگها را شناسایی کرده درختها را شناسایی کرده آهنگها را شناسایی کرده گلها را شناسایی کرده میوه ها را شناسایی کرده قطعه ای قصیده ای غزلی دارد پر از این حرفها، عدّه ای هم ممکن است بگویند به به! اما این شعر, شعر نازل است این پیامی ندارد اما یک وقت است کسی معنای معقولی را در کارگاه خیال می پروراند از کارگاه خیال به سامعه و ناطقه می دهد که خروجیِ او جمال محسوس است می شود دیوان حافظ این یک پیام دارد این از راه بلند آمده از راه دور آمده از راه دور که آمده انسان را هم به جایگاه دور می برد این می شود متنزّل، آنهایی که می گویند «هر چه کردم همه از دولت قرآن کردم» (۱) سعی کردند که ادبیاتشان متنزّل باشد نه نازل لذا گفتارشان رفتارشان نوشتارشان متنزّلانه است غالب شما تدریس می کنید حالا یا فقه یا اصول یا فلسفه یا تفسیر, تدریس می کنید یعنی چه کار می کنید؟ یعنی مطلبی را حالا یا فقهی یا اصولی یا تفسیری در هنگام مطالعه در عاقله تان خوب می پرورانید این قاعده فقهی را یا اصولی را یا فلسفی را یا تفسیری را آنجا که شما در ذهنتان می پرورانید یک قاعده علمی است آنجا نه عِبری است نه عربی, نه فارسی است نه عربی آنجا دیگر لفظ در آن نیست بعد حالا به این فکرید که این را به صورت مقاله در بیاورید یا تدریس کنید حالا برای اینکه خواستید بنویسید یا تدریس کنید فارسی بنویسید یا عربی بنویسید برخیها می گویند ما عربی بنویسیم بهتر است برخیها می گویند فارسی بنویسیم بهتر است این را می دهید در کارگاه خیالتان اگر خواستید عربی بنویسید خصوصیات عربی اش را تنظیم می کنید اگر خواستید فارسی بنویسید خصوصیات فارسی اش را تنظیم می کنید که یک مقدمه دارد پنج تا فصل دارد یک نتیجه دارد یک منبع دارد یک فهرست دارد اینها را بررسی می کنید در کارگاه خیالتان، بعد دست به قلم می کنید می نویسید یا موقع تدریس شروع می کنید به درس گفتن این می شود خروجی اش یک جمال محسوس که متنزِّل است برای اینکه از عاقله تان تنزّل کرده و دستگاه خیال منظّم شده و از دستگاه خیال تنزّل کرده به ناطقه تان با بنانتان یا بیانتان منتشر شد.

۱- (۵) - دیوان حافظ، غزل۳۱۹.

آن استادی موفق است که بین عقل و حس او، خیال، فعّال باشد می بینید چرا درس بعضیها شلوغ است درس بعضیها شلوغ نیست ممکن است هر دو عالم باشند برای اینکه او حرف معقول می زند معقول را محسوس می کند بدون کارگاه خیال بدون اینکه نظم بدهد همین طور فلّه ای حرف می زند این به جایی نمی رسد اگر بخواهد سخن بگوید کسی نمی فهمد بخواهد بنویسد کسی نمی فهمد این قدرت خیال را ذات اقدس الهی آفریده بین عقل و حس این مهندس خوبی است این نقشه بردار خوبی است این طرّاح خوبی است این ورودی و خروجی مشخصی دارد انسان همین طور فلّه ای درس بگوید موفق نیست فلّه ای بنویسد موفق نیست خیلیها بودند که همین طور مردند با اینکه عالم بودند برای اینکه از خیال بهره نگرفتند. ذات اقدس الهی می فرماید ما از عربی مبین که نازل ترین مرحله است که جمال محسوس است تا علیّ حکیم و از علیّ حکیم تا عربی مبین این را مهندسی کردیم (إِنَّا جَعَلْنَاهُ قُرْآناً عَرَبِيّاً لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ وَإِنَّهُ فِي أُمِّ الْكِتَابِ لَدَيْنَا لَعَلِيٌّ حَكِيمٌ) (۱) ما علیّ حکیم را عربی مبین کردیم خب علیّ حکیم بخواهد عربی مبین بشود مراحل عالم مثال را هم طی می کند. بعد فرمود در تمام این مراحل ما فرشتگانی را اسکورت کردیم یعنی (مِن بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ) رصد گماشتیم (لِيَعْلَمَ أَن قَدْ أَبْلَغُوا رِسَالاَتِ رَبِّهِمْ) (۲) در بخش پایانی سوره مبارکه «جن» فرمود ما رصد کردیم اسکورت فرستادیم که علیّ حکیم به درستی عربی مبین بشود اگر کسی عربی مبین را گرفته چون این حبل متین آویخته است این می تواند به علیّ حکیم برسد. فرمود این تنزیل است نازل نیست متنزِّل است و برای تنزّل این علیّ حکیم به عربی مبین من مهم ترین فرشته را فرستادم که روح امین است جبرئیل(سلام الله علیه) است جبرئیل این را از بالاـ آورده پایین (نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ) فرودگاه این هم, مهبط این وحی هم, منزل این متنزّل هم قلب مطهّر توست تو هم معنا را می فهمی هم لفظ را می شنوی هم جبرئیل را می بینی همه را با قلب می بینی اینها در کارگاه قلب تو آمدند کسانی که در حضور تو هستند کنار تو نشستند آنها نمی شنوند گاهی که معجزه ایجاب بکند می توانید جبرئیل(سلام الله علیه) را به صورت دحیه کلبی به دیگران نشان بدهی دیگران هم ببینند اما غالباً وحی را تو می بینی حرف را تو می شنوی تو صدای ما را می شنوی برای اینکه (فَإِذَا قَرَأْنَاهُ فَاتَّبِعْ قُرْآنَهُ) (۳)

۱- (۶) - سوره زخرف، آیات۳و۴.

۲- (۷) - سوره جن، آیات۲۷و۲۸.

۳- (۸) - سوره قیامت، آیه۱۸.

تو می فهمی کلام, کلام خداست (یک) تکلّم, تکلّم الهی است (دو) گوینده خداست (سه) این گوینده خداست یعنی چه؟ وجود مبارک موسای کلیم در همان کنار شجره از طرف راست و چپ, جلو و دنبال, بالا و پایین (إِنِّی أَنَا اللَّهُ) (۱) می شنید فرمود: (فَإِذَا قَرَأْنَاهُ فَاتَّبِعْ قُرْآنَهُ) تمام این بحثها می دانید در منطقهالفراغ است یعنی در مقام ذات نیست که منطقه ممنوعه است (یک) در صفات ذاتی که عین ذات است نیست که منطقه ممنوعه است (دو) کلام خدا, فعل خداست تنزیل, فعل خداست ارسال, فعل خداست همه اینها در حوزه فعل خداست که فصل سوم است و مقام امکان است و وجه الله است اینجا را وجود مبارک حضرت رسول(صلّی الله علیه و آله و سلّم) کاملاً می شناسد می فهمد ذرّه یعنی ذرّه ای از اول تا آخر قرآن کریم سهم پیغمبر نیست او فقط گیرنده خوبی است سازنده, گوینده, تنظیم کننده همه و همه خدای سبحان است حضرت می شنود تحویل می گیرد از عربی مبین تا علیّ حکیم از علیّ حکیم تا عربی مبین همه را تحویل می گیرد می فهمد باور می کند و منتشر می کند این طور نیست که ـ معاذ الله ـ یک بخش اش را خودش بگوید یک بخش اش را دیگری از این به بعد این حقایق را که گرفته, می پروراند تنظیم می کند تدریس می کند تعلیم می کند اما در این عمود هیچ سهمی ندارد فقط پذیراست و مستمع خوبی است (نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِینُ ﴿﴾ عَلَی قَلْبِکَ).

در سوره مبارکه «قیامت» هم فرمود زبانت را بدون اجازه ما حرکت نده (لَا تُحَرِّکْ بِهِ لِسَانَکَ لِتَعْجَلَ بِهِ ﴿﴾ إِنَّ عَلَیْنَا جَمْعَهُ وَقُرْآنَهُ) (۲) اگر این چنین شد آن وقت همان طوری که در مقام رَمی در جبهه های جنگ (مَا رَمَیْتَ إِذْ رَمَیْتَ وَلکِنَّ اللّهَ رَمَی) (۳) مطرح است بر اساس قُربین مخصوصاً قرب نوافل (مَا یَنطِقُ عَنِ الْهَوَی ﴿﴾ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْیٌ یُوحَی) (۴) یعنی «ما نَطَقْتَ إذ نَطقتْ و لکن الله نَطق» کلام, کلام خداست این کلام به قدری قداست دارد که اگر کسی کلمه «کلب» را که در قرآن کریم آمده (وَکَلْبُهُمْ بَاسِطٌ ذِرَاعَیْهِ بِالْوَصِیدِ) (۵) بدون وضو بخواهد ببوسد حرام است چنین کتابی است چون نه گفته بشر است نه گفته جبرئیل است نه گفته سَفره کرام است نه گفته بالاتر است نه گفته پایین تر است (إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْیٌ یُوحَی) (۶) فرمود: (وَإِنَّهُ لَتَنزِیلُ رَبِّ الْعَالَمِینَ ﴿﴾ نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِینُ ﴿﴾ عَلَی قَلْبِکَ لِتَکُونَ مِنَ الْمُنذِرِینَ) ما هم (بِلِسَانٍ عَرَبِیٍّ مُبِینٍ) فرستادیم این دو وجهی که جناب زمخشری در کشاف نقل می کند که این (بِلِسَانٍ عَرَبِیٍّ مُبِینٍ) مفعول واسطه است برای (الْمُنذِرِینَ) یا مفعول واسطه است برای (لَتَنزِیلُ) اینکه دارد (عَلَی قَلْبِکَ لِتَکُونَ مِنَ الْمُنذِرِینَ بِلِسَانٍ عَرَبِیٍّ مُبِینٍ) این (بِلِسَانٍ) مفعول واسطه است برای (الْمُنذِرِینَ) یا مفعول واسطه است برای (لَتَنزِیلُ رَبِّ الْعَالَمِینَ) حق این است که به او متعلّق است گرچه این قرب ظاهری دارد معنایش این نیست که پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) به لسان عربی مبین انذار کند معنایش این است که ما به لسان عربی مبین فرستادیم برای اینکه در اول سوره مبارکه «زخرف» این است که این کتاب را ما عربی قرار دادیم.

۱- (۹) - سوره قصص، آیه ۳۰.

۲- (۱۰) - سوره قیامت، آیات۱۶و۱۷.

۳- (۱۱) - سوره انفال، آیه۱۷.

۴- (۱۲) - سوره نجم، آیات۳و۴.

۵- (۱۳) - سوره کهف، آیه۱۸.

۶- (۱۴) - سوره نجم، آیه۴.

پرسش ...

پاسخ: بله خب مفاهیم یک وقت است که معانی کلیّه را القا می کند نظیر روایات؛ یک سلسله معانی است که نازل شده است نظیر روایات, یک سلسله معانی است نازل شده نظیر حدیث قدسی یک سلسله معانی است نازل شده نظیر قرآن کریم. روایات، معارف و احکام و حِکمی است که ذات اقدس الهی به خود حضرت و به اهل بیت به وسیله پیغمبر فرمود آن وقت الفاظش را خود اینها مطابق مصالحی که می دانند تنظیم می کنند و می گویند لذا لفظها معجزه نیست لذا روایات را انسان بی وضو می تواند دست بزند حدیث قدسی هم بشرح ایضاً منتها حدیث قدسی معانی اش هست لفظش هم از طرف ذات اقدس الهی است علی المشهور لکن لفظها معجزه نیست. قسم سوم قرآن کریم است که معنا برای خدا, لفظ برای خدا و لفظ هم معجزه است فرق جوهری قرآن و حدیث قدسی و احادیث و روایات همین است دیگر وگرنه همه حکم خداست این طور نیست که بشر عادی به ما بگوید که «الطواف بالبیت صلاه» (۱) اینها دین است دین را که نمی شود بشر عادی بگوید اگر این دین در روایات ما هست دین را فقط خدا باید تنظیم بکند و کرده مسائل اعتقادی و مسائل دینی را که مربوط به گذشته و آینده است این را فقط باید ذات اقدس الهی بیان بکند و خدا هم بیان کرد. بنابراین معارف را خدا داده, الفاظ را خدا داده, صورت سازی را به وسیله مرحله مثال ذات اقدس الهی مشخص کرده و بهترین پیک که رسولِ امین است جبرئیل امین است (مُطَاعٍ ثَمَّ أَمِینٍ) (۲) او را اعزام کرده بـه همراه او (بِأَیْـدِی سَـفَرَهٍ ۝ کِرَامٍ بَرَرَهٍ) (۳) فرشتگان فراوانی زیرمجموعه حضرت جبرئیل(سلام الله علیه) بوده و هستند, همه اینها سفرای کرام اند به دست اینها آمده از دست اینها عبور کرده با اسکورت اینها عبور کرده از علیّ حکیم تا عربی مبین فرمود: (فَإِنَّهُ یَسْلُکُ مِن بَیْنِ یَدَیْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ رَصَداً ۝ لِیَعْلَمَ أَن قَدْ أَبْلَغُوا رِسَالاَتِ رَبِّهِمْ) (۴) ما رصد کردیم اسکورت فرستادیم هیچ کس هیچ عاملی کم و زیاد نکرده عین آنچه را که ما گفتیم به گوش مردم رسیده حالا از آن به بعد مردم یا می پذیرند یا نمی پذیرند.

ص: ۹۱۵

۱- (۱۵) - الخلاف(شیخ طوسی)، ج۲، ص۳۲۳.

۲- (۱۶) - سوره تکویر، آیه۲۱.

۳- (۱۷) - سوره عبس، آیات۱۵و۱۶.

۴- (۱۸) - سوره جن، آیات۲۷و۲۸.

پرسش: اگر عین همان کلمات است چه اشکالی داشت که اطرافیان پیغمبر هم بشنوند

پاسخ: خب بله با این زبان مادّی و جسمانی که نبود عین همان کلمات است منتها فرمود بر قلب نازل شده نه بر گوش، این چنین نیست که دیگری حرف می زند با همین آهنگ مادی حرف می زند خب همه می شنوند و اما وقتی وجود مبارک موسای کلیم (إِنِّی أَنَا اللَّهُ) (۱) می شنود خیلی از همراهانش که آنجا بودند خب نمی شنیدند آن نار را فقط موسای کلیم دید دیگران نمی بینند اگر از درون است نه از بیرون خب دیگری چطور بشنود منتها وجود مبارک یعقوب(سلام الله علیه) شامّه درونی اش می گوید (إِنِّی لَأَجِدُ رِیحَ یُوسُفَ لَوْلاَ أَن تُفَنِّدُونِ) (۲) اینکه با شامّه بیرونی استشمام نکرده اگر شامّه بیرونی بود آنها که پیراهن دستشان بود هنوز نشناختند آنها که دیدند نشناختند بعدها خود حضرت را شناختند آنها دیدند و نشناختند پیراهن دستشان بود نشناختند, پیراهن را تحویل گرفتند نشناختند این از هشتاد فرسخی می گوید من بوی یوسف می شنوم این معلوم می شود با شامّه بیرونی نیست دیگر. آنکه در سوره مبارکه «حج» دارد که (فَإِنَّهَا لاَ تَعْمَی الْأَبْصَارُ وَلَکِن تَعْمَی الْقُلُوبُ الَّتِی فِی الصُّدُور) (۳) همین است دیگر؛ چشمِ باطن وقتی بینا باشد آدم می بیند گوش باطن وقتی شنوا باشد می شنود شامّه باطن وقتی بویایی داشته باشد استشمام می کند فرمود این مجموعه ای که یک طرفش علیّ حکیم یک طرفش عربی مبین است این مجموعه در قلب مطهّر تو آمده (نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِینُ عَلَی قَلْبِکَ لِتَکُونَ مِنَ الْمُنذِرِینَ).

ص: ۹۱۶

۱- (۱۹) - سوره قصص، آیه ۳۰.

۲- (۲۰) - سوره یوسف، آیه۹۴.

۳- (۲۱) - سوره حج، آیه۴۶.

در سوره مبارکه «حجر» گذشت که همه اشیایی را که شما می بینید یک ریشه ملکوتی دارد (إِن مِّن شَیْ ءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَمَا نُنَزِّلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَعْلُومٍ) در سوره مبارکه «حجر» تا حدودی مبسوطاً این قسمت مطرح شد یعنی آیه ۲۱ سوره مبارکه «حجر» این بود (وَإِن مِّن شَیْ ءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَمَا نُنَزِّلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَعْلُومٍ) همه چیز یک ریشه الهی دارد از آنجا آمده دیگر قبلاً چیزی که در زمین نبود خود زمین و موجودات زمینی را ذات اقدس الهی آفرید پس اول علمش را داشت آن معلوم را در خارج محقّق کرده است زمین و موجودات زمینی این طور بودند آسمان و موجودات آسمانی این طور بودند همه کرات این طور بودند فرمود: (وَإِن مِّن شَیْ ءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَمَا نُنَزِّلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَعْلُومٍ).

در سوره مبارکه «زمر» که به خواست خدا در پیش داریم آنجا هم در آیه ششم می فرماید: (خَلَقَكُم مِن نَفْسٍ وَاحِدَةٍ ثُمَّ جَعَلَ مِنْهَا زَوْجَهَا وَأَنزَلَ لَكُم مِنَ الْأَنْعَامِ ثَمَانِيَةَ أَزْوَاجٍ يَخْلُقُكُمْ فِي بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ خَلْقاً مِن بَعْدِ خَلْقٍ فِي ظُلُمَاتٍ ثَلاَثٍ ذٰلِكُمُ اللَّهُ رَبُّكُمْ لَهُ الْمُلْكُ لاَ إِلٰهَ إِلَّا هُوَ فَأَنَّى تُصْرَفُونَ) در سوره مبارکه «حدید» دارد (وَأَنزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ) (۱) در سوره «زمر» دارد که (أَنزَلَ لَكُم مِنَ الْأَنْعَامِ ثَمَانِيَةَ أَزْوَاجٍ) در سوره مبارکه «حجر» دارد که هر چه در دست شماست ما از جای دیگر نازل کردیم خب اینها ریشه ملکوتی دارند مخزن الهی دارند نه یک مخزن چون جمع بست فرمود: (إِن مِّن شَیْ ءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ) هر شیئی چندین خزینه دارد قضا و قدر عالم بر اساس همین جهت است اسرار عالم بر اساس همین جهت است از آنجا تنزّل می کنند ذات اقدس الهی اول عالِم است بعد معلوم را محقّق خارج می کند پس [معلوم] قبلاً یک وجود علمی دارد در مخزن حق، [اینها را] از آنجا تنزّل می دهند چون [اینها را] تنزّل می دهند [اینها] می توانند ما را به آن بالا آشنا بکنند لذا هر چیزی می شود آیه حق اما اگر چیزی نازل باشد ریشه ای نداشته باشد ما را هدایت نمی کند.

۱- (۲۲) - سوره حدید، آیه۲۵.

غرض آن است که فرق است بین حرفِ نازل و حرف متنزِّل آن کسی که عاقلانه و عالمانه سخن می گوید حرفش متنزّل است یعنی یک قاعده فقهی یا اصولی یا تفسیری یا فلسفیِ عقلی دارد آن را در کارگاه خیال مهندسی می کند بعد خروجی اش هم یک جمال محسوس است یا مقاله خوب می نویسد یا سخنرانی خوب می کند دلپذیر است و اثرگذار فرمود ما حرفهایمان متنزّلاً نه است تنزیلاً ـ سخن گفتیم حالا ـ فرقی هم بین تنزیل و انزال هست البته، فرق غالبی است نه فرق دائمی که تنزیل در امور تدریجی است و انزال در امور دفعی گاهی هم موارد عکس دارد فرمود: (إِنَّهُ لَتَنزِيلُ رَبِّ الْعَالَمِينَ) گرچه ربّ العالمین را مشرکان حجاز می پذیرفتند ولی می گفتند این کارهای جزئی برای ارباب متفرّقون است رب العالمین را به عنوان رب الارباب قبول داشتند ولی ذات اقدس الهی فرمود نه خیر این کار جزئی هم که یک سخن است از ذات اقدس الهی است (إِنَّهُ لَتَنزِيلُ رَبِّ الْعَالَمِينَ) که (نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ عَلَى قَلْبِكَ) پس مبدأ مشخص, منتها مشخص, مسیر مشخص, پیک مشخص, زبان و معنا هم مشخص (بِلِسَانٍ عَرَبِيٍّ مُبِينٍ) تا مردم را انذار کنیم.

اگر گفتند علما ورثه انبیا هستند به علما هم گفتند: (فَلَوْلاَ نَفَرَ مِن كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَلِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ) (۱) به وجود مبارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) می فرمود: (قُمْ فَأَنذِرْ) (۲) یا (لِتَكُونَ مِنَ الْمُنذِرِينَ) درباره علمایی هم که وارثان انبیا(علیهم السلام)اند فرمود: (لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ) منتها کفار همان طوری که در بحثهای قبل در همین سور ه گذشت یک کذب خبری اسناد می دادند یک کذب مُخبری, درباره حضرت شعیب یا انبیای دیگر(علیهم السلام) چون تعبیر بی ادبانه داشتند گفتند از مسحَّرینی (۳) که مسحَّر بالاتر و شدیدتر از مسحور است بعد گفتند در اثر اینکه بشر هستی نمی توانی پیامبر باشی چون مسحَّر هستی ممکن است کذب مخبری نداشته باشی اما خبرت یقیناً کذب است یعنی این خبر مطابق با واقع نیست پس اگر جایی بالصراحه می گویند ما قطع داریم تو دروغ می گویی یعنی این خبر دروغ است برای اینکه یک انسان مسحّر که نمی تواند از واقع خبر بدهد یا بشر که نمی تواند از غیب خبر بدهد به گمان باطل اینها, اگر به لحاظ مخبر باشد می گویند گمان ما این است که تو کاذب باشی.

ص: ۹۱۸

۱- (۲۳) - سوره توبه، آیه ۱۲۲.

۲- (۲۴) - سوره مدثر، آیه۲.

۳- (۲۵) - سوره شعراء، آیات۱۵۳و۱۸۵.

بنـابراین اینکه فرمود: (لِتَكُونَ مِنَ الْمُنـذِرِينَ بِلِسَـانٍ عَرَبِيٍّ مُبِينٍ) فرمود این حرفهـا را ما در کتابهای انبیای قبلی هم گفتیم هم اصلِ مطالب را گفتیم هم جریان قرآن را که در آخرالزمان قرآنی خواهد آمد در کتابهای انبیای قبلی گفتیم اگر شـما می بینید وجود مبارک مسـیح(سـلام الله علیه) (مُبَشِّرَاً بِرَسُولٍ يَأْتِي مِن بَعْدِي اسْـمُهُ أَحْمَدُ) (۱) همین است(صـلّی الله علیه و آله و سـلّم). مبشِّـر به کسی می گویند که حرفِ جدید دارد فرمود قرآن یک حرف جدیدی دارد نظیر تورات نیست نظیر انجیل نیست نظیر صُحف نیست نظیر زبور نیست اگر همان حرفها باشد که تبشـیر ندارد اگر وجود مبارک مسیح(سلام الله علیه) بشارت می دهد برای آن است که در اسـلام یـک خبر جدیـدی است یـک مطلب تـازه ای است اگر عین همان مطالب قبلی باشـد که جا برای تبشیر ندارد به تعبیر سیدناالاستاد(رضوان الله تعالی علیه) اگر کتابی است خب مشابه همین کتاب مطالب همین کتاب بدون کم و زیاد یکی دیگر هم نوشـته خب دیگر بشارت, بشارت نـدارد اما وقتی می گوینـد بشارت بـده, مژده بده معلوم می شود یک خبر جدیدی است یک مطلب تازه ای است. فرمود مطلبی است که انبیای قبلی بشارت دادند معلوم می شود چیز تازه ای اسـت که در قرآن است و در کتابهـای انبیای قبلی نیامـده یعنی نه تنها رسالت و نبوّت ادامه دارد حرف جدیـدی را هم به همراه دارد فرمود: (إِنَّهُ لَفِي زُبُرِ الْأَوَّلِينَ) در زبورها و کتابهای انبیای گذشـته آمده علمای بنی اسرائیل هم می دانند پس حرفی است که ما گذشـته گفتیم و همین جریـان را خبر دادیم و انبیـای قبلی هم باخبر بودنـد و به امّتهایشان هم گفتنـد و بشارت هم دادنـد منتها حالا بعضی از قصّه ها در قرآن کریم آمده بعضیها نیامده.

۱- (۲۶) - سوره صف، آیه۶.

هاهنا امران: یکی اینکه قصص بعضی از انبیا آمده بعضی از انبیای دیگر نیامده این را در چند جای قرآن فرمود (۱) اصلِ کلی این است که (إِن مِنْ أُمَّةٍ إِلَّا خَلاَ فِیهَا نَذِیرٌ) (۲) اما (مِنْهُم مَن قَصَصْنَا عَلَیْکَ وَمِنْهُم مَن لَمْ نَقْصُصْ عَلَیْکَ) (۳) انبیا فراوان اند آنها که آن طرف آب شرقی اند یا آن طرف آب غربی اند شما دسترسی ندارید ما قصّه آنها را برای شما بگوییم ما قصّه انبیایی را مطرح می کنیم که به شما بگوییم (فسِیرُوا فِی الْأَرْضِ فَیَنظُرُوا کَیْفَ کَانَ) (۴) شما عبرت بگیرید خب اگر آن طرف آب غرب آن طرف آب شرق انبیایی بودند چه اینکه یقیناً بودند شما چگونه دسترسی دارید که ما بگوییم آن طرف اقیانوس اطلس یا آن طرف اقیانوس کبیر کسانی بودند لذا قصص آنها را فرمود ما برای شما نگفتیم و آنهایی هم که قصّه هایشان در قرآن کریم آمده همه جریانها را نفرمود.

این نکته دوم برای آن است اگر جریان تبشیر در خصوص مسیح(سلام الله علیه) است که آن حضرت گفت (مُبَشِّراً) و از زبان حضرت موسی و حضرت ابراهیم و لوط و شعیب و نوح و اینها نبود برای اینکه آنها دورتر بودند (یک) و نزدیک ترین پیامبر اولواالعزم همین وجود مبارک مسیح(سلام الله علیه) است (دو) این (مُبَشِّراً بِرَسُولٍ) را از ایشان نقل کرده وگرنه انبیای دیگر هم این حرفها را داشتند به قرینه اینکه (وَإِنَّهُ لَفِی زُبُرِ الْأَوَّلِینَ).

۱- (۲۷) - سوره نساء، آیه۱۶۴؛ سوره غافر، آیه۷۸.

۲- (۲۸) - سوره فاطر، آیه۲۴.

۳- (۲۹) - سوره غافر، آیه۷۸.

۴- (۳۰) - سوره نحل، آیه۳۶.

جناب زمخشری در کشاف نقل می کند که به همین آیه استدلال شده که قرائت در نماز به فارسی و غیر عربی جایز است چرا؟ برای اینکه خدا در قرآن فرمود ما قرآن را در کتابهای انبیای پیشین گفتیم این اصل اول, کتابهای انبیای پیشین یا عِبری بود یا سریانی بود یا بالأخره عربی نبود این دو, اینکه خدا می فرماید ما قرآن را در کتابهای دیگر گفتیم معلوم می شود که بیان قرآن به زبان غیر عربی هم قرآن است این سه و ما هم موظفیم در نماز قرآن بخوانیم یعنی حمد بخوانیم این چهار پس اگر کسی حمد را به عِبری یا سریانی بخواند قرآن خوانده است این پنج این توهّم ناروایی است که جناب زمخشری این را در کشاف نقل کرده (۱) منتها البته پذیرش نکردند. این استدلال, استدلال ناتمام است (وَإِنَّهُ) یعنی ما مطالب قرآن را در کتابهای دیگر گفتیم یا در کتابهای انبیا گفتیم قرآنی با آن شرایط خواهد آمد معنایش این نیست که ما مطالب این سوَر را در کتابهای انبیای قبلی گفتیم تا شما بگوییـد که اگر این مطالب به زبان عِبری یا زبان سریانی [یا غیر اینها] گفته بشود باز قرآن است این استدلال ناتمام است به هر تقدیر فرمود علمای بنی اسرائیل می دانند منتها کتمان می کنند.

«غفر الله لنا و لکم و الحمد لله ربّ العالمین»

آیات ۱۹۲ تا ۲۰۴ سوره شعراء ۹۱/۰۲/۰۲

.Your browser does not support the audio tag

(وَإِنَّهُ لَتَنزِيلُ رَبِّ الْعَالَمِينَ (۱۹۲) نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ (۱۹۳) عَلَى قَلْبِكَ لِتَكُونَ مِنَ الْمُنذِرِينَ (۱۹۴) بِلِسَانٍ عَرَبِيٍّ مُبِينٍ (۱۹۵) وَإِنَّهُ لَفِي زُبُرِ الْأَوَّلِينَ (۱۹۶) أَوَ لَمْ يَكُن لَهُمْ آيَةً أَن يَعْلَمَهُ عُلَمَاءُ بَنِي إِسْرَائِيلَ (۱۹۷) وَلَوْ نَزَّلْنَاهُ عَلَى بَعْضِ الْأَعْجَمِينَ (۱۹۸) فَقَرَأَهُ عَلَيْهِم مَا كَانُوا بِهِ مُؤْمِنِينَ (۱۹۹) كَذلِكَ سَلَكْنَاهُ فِي قُلُوبِ الْمُجْرِمِينَ (۲۰۰) لاَ يُؤْمِنُونَ بِهِ حَتَّى يَرَوُا الْعَذَابَ الْأَلِيمَ (۲۰۱) فَيَأْتِيَهُم بَغْتَةً وَهُمْ لاَ يَشْعُرُونَ (۲۰۲) فَيَقُولُوا هَلْ نَحْنُ مُنظَرُونَ (۲۰۳) أَفَبِعَذَابِنَا يَسْتَعْجِلُونَ (۲۰۴))

۱- (۳۱) - الکشاف، ج۳، ص۳۳۵.

پرسش...

پاسخ: بله دیگر انسان از اصل آمده باید به اصل برگردد به وطن اصلی اش برگردد این «حُبّ الوطن» (۱) زمینی که نیست حبّ وطن زمینی یک دستور ظاهری است که همه باید احترام بگذارند انسان از جایی که آمده باید به شهر خودش برگردد حضرت سیّدالشهداء فرمود شما بالأخره وطنتان را دوست داشته باشید هر جایی که هستید باید به همان جا برگردید «مَن کان باذلاً ـ فینا مُهجته ومُوَطّناً علی لقاء الله نفسه فلیرحل معنا» (۲) شما چرا شهر خودتان را گُم کردید شما باید توطین کنید وطن شناس باشید وطنی باشید به کشورتان علاقه مند باشید کشورتان لقاءالله است مگر از آنجا نیامدید «مُوَطّناً علی لقاء الله نفسه فلیرحل معنا» شما که زمینی نیستید مگر (نَفَخْتُ فِيهِ مِن رُّوحِي) (۳) نیامده مگر از آنجا نیامدید خب باید به آنجا برگردید. خب فرمود: (وَإِنَّهُ لَتَنزِيلُ رَبِّ الْعَالَمِينَ) در صدر این سوره مبار که دو عنوان مطرح فرمود که این دو عنوان به منزله متن است و بقیه آیات این سور ه به منزله شرح این دو متن, متن اول این است که (تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْمُبِينِ) (۴) این وحی است

کتاب الهی است دوم سیره و سنّت وجود مبارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) است که فرمود: (لَعَلَّکَ بَاخِعٌ نَفْسَکَ أَلَّا یَکُونُوا مُؤْمِنِینَ) (۵) قسمت دوم را در طیّ قصص هفت گانه تبیین کرد فرمود جریان نوح این طور است هود این طور است صالح این طور است ابراهیم این طور است موسی این طور است لوط این طور است شعیب این طور است این قصص هفت گانه را در تبیین (لَعَلَّکَ بَاخِعٌ نَفْسَکَ أَلَّا یَکُونُوا مُؤْمِنِینَ) فرمود, که شما باید صابر باشید بردبار باشید استقامت داشته باشید اندوهگین نباشید غصّه نخورید کم حوصله نباشید, برای اینکه انبیای قبل از شما بودند بعضیها نهصد سال بعضیها کمتر این مشکلات را تحمل کردند و راه را ادامه دادند.

۱- (۱) - تفسیرابن عربی، ج۲، ص۳۲۹.

۲- (۲) - اللهوف،ص۶۱.

۳- (۳) - سوره حجر، آیه۲۹؛ سوره جن، آیه۷۲.

۴- (۴) - سوره شعراء، آیه۲.

۵- (۵) - سوره شعراء، آیه۳.

با گذشت آن قصص هفت گانه این بخش دوم که (لَعَلَّکَ بَاخِعٌ نَفْسَکَ أَلَّا یَکُونُوا مُؤْمِنِینَ) گذشت. فرمود انبیا در عالم فراوان بودند ما بخشی از آنها را گفتیم (مِنْهُم مَن قَصَصْنَا عَلَیْکَ وَمِنْهُم مَن لَمْ نَقْصُصْ عَلَیْکَ) (۱) برای اینکه ما اگر از خاوردور یا باختردور نقل می کردیم شما که دسترسی نداشتید. آن وقتی که این آیات نازل شده بود دسترسی نبود الآن که دسترسی هست آنها از بین رفتند و خاک شدند سودی ندارد اگر می فرمود ما چند هزار سال قبل در خاوردور یا باختردور امّتی را داشتیم الآن که راه برای تحقیق نیست بنابراین نه برای سابقین اثر داشت نه برای لاحقین سودمند بود این قصّه ها را فرمود ما نگفتیم.

پرسش: اسلام دین همیشگی است، خب الان که دسترسی هست؟

پاسخ: بله حرفِ همیشگی هم زده, دسترسی هست برای چه؟ برای آثار باستانی؟! اگر الآ ن می فرمود ده هزار سال قبل قومی بودند و پیغمبری بود و خاک شدند بعد بفرماید: (فَسِیرُوا فِی الْأَرْضِ فَانظُرُوا کَیْفَ کَانَ عَاقِبَةُ الْمُکَذِّبِینَ) (۲) این فقط به درد باستان شناسی می خورد پس نه آن وقت اثر داشت نه الآن, منتها اصل کلی را بیان کرده هیچ جایی نیست که اندیشه باشد و وحی نباشد برای اینکه اگر اندیشمندی هست یعنی انسانی هست راهنما می خواهد دیگر, انسان اندیشه اش و عقلش یک چراغ خوبی است خب چراغ بدون صراط مشکل را حل نمی کند شما حالا آفتابی هم در دستتان باشد وقتی راه نباشد کجا را می خواهی ببینی عقل ذرّه ای در مهندسی دین سهمی ندارد ذرّه یعنی ذرّه؛ نه موضوع را آفریده نه محمول را آفریده نه رابطه موضوع و محمول را می شناسد عقل که دین ساز نیست قانون گذار نیست عقل یک چراغ خوبی است راه را انبیا نشان می دهند موضوعات را خدا آفرید محمولات را خدا آفرید انسان را خدا آفرید رابطه انسان با جهان را خدا آفرید رابطه جهان بعضها با بعض را خدا آفرید او باید دین تعیین کند ذرّه ای از ذرّات دین به دست عقل نیست عقل یک چراغ خوبی است نه عقل قانون گذار, عقل یک قانون شناس خوبی است حالا قانون شناس چراغِ خوب, سراج منیر اگر راه نباشد او کجا را ببیند بنابراین تا اندیشه هست تا فکر هست, وحی هست این اصل کلّی، ممکن نیست جایی بشر زندگی کند و وحی الهی نباشد این ممکن نیست در کرات دیگر هم همین طور است اگر منظومه ای, سیّاره ای کشف بشود و بعد معلوم بشود که در آن اندیشمندی زندگی می کند یقیناً پیغمبر دارد این اصل کلی بعد فرمود یک مقدار را گفتیم یک مقدار را نگفتیم آن وقتی که اینها بودند شما دسترسی نداشتید تا ما بگوییم (فَسِیرُوا فِی الْأَرْضِ فَانظُرُوا کَیْفَ کَانَ) کذا و کذا, الآن که دسترسی دارید آنها خاک شدند شما که آثار باستانی نمی شناسید که ببینید که چند هزار سال قبل چه کسی اینجا بود که بنابراین (مِنْهُم مَّن قَصَصْنَا عَلَیْکَ وَمِنْهُم مَن لَمْ نَقْصُصْ عَلَیْکَ) (۳) این برای جریان وجود مبارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) که فرمود: (لَعَلَّکَ بَاخِعٌ نَفْسَکَ أَلَّا یَکُونُوا مُؤْمِنِینَ) (۴) که این فصل دوم بود با قصص هفت گانه گذشت ممکن است بعضی از مباحث تأییدی هم بیاید.

۱- (۶) - سوره غافر، آیه۷۸.

۲- (۷) - سوره آل عمران، آیه۱۳۷؛ سوره نحل، آیه۳۶.

۳- (۸) - سوره غافر، آیه۷۸.

۴– (۹) – سوره شعراء، آیه۳.

امـا فصل اول که مربوط به قرآن است و وحیانی بودن قرآن است که (تِلْکَ آیَاتُ الْکِتَابِ الْمُبِینِ) (۱) از این بخش شروع می شود که فرمود: (إِنَّهُ لَتنزِیلُ رَبِّ الْعَالَمِینَ) فرمود الفاظش برای خـدا معانیاش برای خـدا ارسالش برای خدا آورندگان, مأموران الهی قلب مطهّر پیغمبر فقـط تحویل گیرنـده است از آن به بعـد اسـتخراجش اسـتنباطش ارجاع آیات به آیاتش تطبیق اصول بر فروع انـدراج فروع تحت اصول همه اینهـا بـا علمِ فراوان وجود مبـارک پیغمبر(صـلّی الله علیه و آله و سـلّم) است برای اینکه او اوّلین مُـبیّن است اوّلین مفسّـِر است اسـتنباط اصول کلّی در اختیـار اوست تطـبیق اصول بر فروع در اختیـار اوست انـدراج فروع تحت اصول در اختیـار اوست این دریـای علم را ذات اقـدس الهی از این اقیـانوس به پیغمبر داد فرمود الفـاظش برای من اسـت حروفش برای من است معنـایش برای من است تو فقـط گیرنـده خوبی از آن به بعـد یک دریای موّاج و اقیانوس متلاطمی این حرفها برای ماست.

پرسش...

پاسـخ: بله سه قسم در بحث دیروز گذشت یعنی خواه قرآن خواه حدیث قدسـی خواه احکام اما کیفیت تبیینش کیفیت اندراج مصـادیق تحت قـوانین کلی کیفیت تطـبیق قوانین کلی بر این, این تفسـیر است و تعلیم است و کـار اسـتاد است فرمود این کـار توست (لِتُبَیِّنَ لِلنَّاسِ مَـا نُزِّلَ إِلَیْهِمْ) (۲) امـا قوانین و احکـام در سه بخش یعنی قرآن حـدیث قدسـی روایـات, اینهـا کلاًّ برای خـداست امـا گفتـن و تـبیین کردن و تطـبیق کلی بر جزیی و انـدراج جزیی تحـت کلی کـه تـدریس اسـت برای تـوست و این جوشانـدن می خواهـد که انسان جزئیات را تحت کلی منـدرج کنـد در انـدراج جزیی تحت کلی خطا نکنـد در تطبیق کلی بر جزئیـات خطـا نکنـد این اقیانوس موّاج، علم اهل بیت است خب فرمود اینها برای توست. الفاظ را در سوره□ مبارکه□ «قیامت» گذشت که فرمود اینها را ما می خوانیم تو صبر بکن بعد از قرائت ما بخوان آیه هفده به بعد سوره□ «قیامت» این بود: (إِنَّ عَلَیْنَا جَمْعَهُ وَقُرْآنَهُ □ فَـإِذَا قَرَأْنَاهُ فَاتَّبِعْ قُرْآنَهُ □ ثُمَّ إِنَّ عَلَیْنَا بَیَانَهُ) (۳) بعـد که یاد می گیری برای دیگران تبیین می کنی فرمود (تِلْکَ آیَـاتُ اللّهِ نَتْلُوهَـا عَلَیْکَ) (۴) این طـور نیست ــ معـاذ الله ــ مـا معـانی را به تـو بـدهیم الفـاظ در اختیـار تو باشـد آن می شود روایـات، دیگر قرآن نیست دیگر معجزه نیست پس این تنزیـل است منتها به صورت آویختن است نه انـداختن و اگر کسـی بنا شد که قرآن را با قرآن تفسیر کند در بخشهای گوناگون باید همراه باشد.

ص: ۹۲۴

۱- (۱۰) - سوره شعراء، آیه۲.

۲- (۱۱) - سوره نحل، آیه۴۴.

۳- (۱۲) - سوره قیامت، آیات۱۷-۱۹.

۴- (۱۳) - سوره بقره، آیه۲۵۲؛ سوره آل عمران، آیه۱۰۸؛ سوره جاثیه، آیه۶.

در بحثهای قبل هم داشتیم که از کتاب جناب طبری که از او به عنوان امام المفسّرین یاد می کنند تا نوشته المنار تمام این تفسیرها شما ببینید هر کدام از آنها به نوبه خود دارند «قرآن یفسّر بعضه بعضا» این حرف هم در تفسیر طبری هست که از قدیمی ترین تفسیرهای رایج است و هم در المنار که جزء متأخّرین است تا آنجا که ما دیدیم همه این را گفتند اما برخیها فقط در برخی از محدوده عربی مبین ارجاعاتی دادند آن هم در حدّ ضعیف, هرگز با علیّ حکیم رابطه نداشتند علیّ حکیمها را به هم مرتبط کنند مقدورشان نبود عربی مبین را تحت علیّ حکیم مندرج کنند مقدورشان نبود علیّ حکیم را بر عربی مبین منطبق کنند مقدورشان نبود این کارها فقط از فحلی مثل علامه طباطبایی ساخته است فرمود از قدما در این زمینه مطالب کمی به ما رسیده است ما مثل کسی که می خواهیم میدان جنگ برویم و اسلحه نداریم این را در طلیعه رسالهالمعادشان گفتند اما بالأخره تا آنجا که ممکن بود موفق شدند.

در آغاز سوره مبارکه «زخرف» دارد که (إِنَّا جَعَلْنَاهُ قُرْآناً عَرَبِيّاً لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ وَإِنَّهُ فِي أُمِّ الْكِتَابِ لَدَيْنَا لَعَلِيٌّ حَكِيمٌ) (۱) انسان تا علیّ حکیم را نداند عربی مبین را همین طوری ترجمه می کند ولو در یک آیه ده صفحه چیز بنویسد این ترجمه است اما وقتی علیّ حکیم پشتوانه عربی مبین بود آن وقت این می شود تفسیر آن وقت علیّ حکیمها را به هم مرتبط می کند عربی مبینها را به هم مرتبط می کند علیّ حکیمها را بر عربی مبین منطبق می کند عربی مبین را تحت علیّ حکیم مندرج می کند این می شود المیزان، فرمود این تَنزیل ربّ العالمین است از جای دور هم آمده ما این را آویختیم نه انداختیم یک طرفش هم به دست ماست که « طرفه بید الله» (۲) بعد فرمود ما مستقیماً این طناب را در قلب مطهّر تو انداختیم چه کسی این طناب را آورده؟ جبرئیل آورده اما تو هم به همراه این طنابی نه اینکه آنجا که جبرئیل آوردی فقط تو درک می کنی تو همین طناب را گرفتی بالا آمدی تا آنجا که دستِ من است نزدیک شدی آنجا که در دست و در دسترس جبرئیل نبود تو آمدی برای اینکه جبرئیل گفت: «لو دنوت انمله لاحترقت» (۳) چون « طرفه بید الله» است طبق آن حدیث ثقلین, بنابراین تو (وَإِنَّكَ لَتُلَقَّى الْقُرْآنَ مِن لَدُنْ حَكِيمٍ عَلِيمٍ) (۴) که این می شود علم لدنّی ــ علم لدنّی یعنی علم لدنّی ــ یعنی آنجایی که بین خالق و مخلوق هیچ کسی واسطه نیست وگرنه می شود «عند» نه «لَدُن», «لدن» یعنی سرچشمه یعنی آنجایی که بین عبد و معبود هیچ بیگانه ای واسطه نیست فرمود آنجا این را تو تلقّی می کنی ما به تو می گوییم.

۱- (۱۴) - سوره زخرف، آیات۳و۴.

۲- (۱۵) - الامالی(شیخ مفید)، ص۱۳۵.

۳- (۱۶) - المناقب، ج۱، ص۱۷۹.

۴- (۱۷) - سوره نمل، آیه۶.

اینکه مرحوم کلینی از وجود مبارک امام صادق(سلام الله علیه) نقل کرده که وجود مبارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) در تمام مدّت عمر با احدی به اندازه عمق فکر خود حرف نزد روی همین جهت بود که «ما کَلَّمَ رسول الله(صلّی الله علیه و آله و سلّم) العبادَ بِکُنه عقله قَطُّ» (۱) منتها حالا اهل بیت(علیهم السلام) چون نور واحدند با پیغمبر، هر چه پیامبر اکرم می فرمود اینها ادراک می کردند. غرض این است که آنجایی که علیّ حکیم است آنجا را جبرئیل هم نیاورده آنجا را مستقیماً ذات اقدس الهی به قلب مطهّر پیغمبر القا کرده تا این عربی مبین.

فرمود این کتاب، خودش معجزه است برای تحدّی مکرّری که ما کردیم از کلّ قرآن از ده سور ه از یک سور ه اینها عاجز شدند (این یک) اخبار غیبی را ما در اینجا آوردیم آن درس خوانده ها اخبار غیبی ندارند چه رسد به وجود مبارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) (این دو) سوم هم این است که علما و دانشمندان اهل کتاب که ایمان آوردند همه شان می دانند ﴿أَوَ لَمْ یَکُن لَهُمْ آیَةً أَن یَعْلَمَهُ عُلَمَاءُ بَنِی إِسْرَائِیلَ﴾ خب اینها که ایمان آوردند این یهودیها که ایمان آوردند این مسیحیها که ایمان آوردند کم نبودند اینها همه شان می دانند که این حرفها در تورات بود در انجیل بود. در سوره مبارکه اعراف فرمود ما این حرفها را در تورات گفتیم در انجیل گفتیم تورات شناسها می دانند انجیل شناسها می دانند فرمود: ﴿الَّذِینَ یَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِیَّ الْأُمِّیَّ الَّذِی یَجِدُونَهُ مَکْتُوباً عِندَهُمْ فِی التَّوْرَاةِ وَالْإِنْجِیلِ﴾ (۲) بعضی از احکام فقهی که اسلام گفته بود و وجود مبارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) فرمودند در تورات بود آن وقت چاپ که نبود کتاب در دسترس همه نبود برخی از عالمان یهود این را پنهان کرده بودند آیه نازل شد که ﴿فَأْتُوا بِالتَّوْرَاةِ فَاتْلُوهَا إِن کُنْتُمْ صَادِقِینَ﴾ (۳) خب چرا این توراتها را در خانه هایتان پنهان کردید در بیاورید ببینید همین که ما می گوییم هست یا نیست؟! شما اگر اهل توراتاید خب نشان بدهید دیگر شما که این را در خانه هایتان پنهان کردید ﴿فَأْتُوا بِالتَّوْرَاةِ فَاتْلُوهَا إِن کُنْتُمْ صَادِقِینَ﴾ خب کسی که اُمّی است از گذشته خبر می دهد از چند هزار سال قبل خبر می دهد خبرهایی که در کتابهای شما هست پس عالمان یهود و مسیحی که منصف بودند و ایمان آوردند اینها شهادت می دهند پس اِخبار غیب از یک سو, وجود این مطالب در تورات و انجیل از سوی دیگر, گواهی علمای یهود از سوی دیگر, خود معجز بودن قرآن کریم از سوی دیگر، اینها کافی است نشان می دهد که این «تَنزیل ربّ العالمین» است لذا در صدر این سور ه که فرمود: ﴿تِلْکَ آیَاتُ الْکِتَابِ الْمُبِینِ﴾ (۴) با این بیانات آن متن شرح می شود ﴿وَإِنَّهُ لَتَنزِیلُ رَبِّ الْعَالَمِینَ ٭ نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِینُ ٭ عَلَی قَلْبِکَ﴾ خب برای اینکه چه کار بکنی؟ برای اینکه جامعه را هدایت بکنی بهترین راه هدایت هم اِنذار است چون مسئله قیامت است که مسئولیت را به همراه می آورد ﴿لِتَکُونَ مِنَ الْمُنذِرِینَ﴾ این کتاب به لسان عربی مبین آمده یعنی اینها هیچ بهانه ای ندارند معجزه است و قابل فهم هم هست و شفاف هم هست هیچ پیچیدگی در آن ندارد ﴿وَإِنَّهُ لَفِی زُبُرِ الْأَوَّلِینَ﴾ زُبُر جمع زبور است زبور یعنی کتاب در کتابهای انبیای گذشته هست. گذشته از اینکه عدّه زیادی از علمای بنی اسرائیل علمای یهود علمای مسیحی که اسلام را پذیرفتند اینها هم گواهی می دهند که این حرفها در کتابهای آسمانی گذشته هست ﴿أَوَ لَمْ یَکُن لَهُمْ آیَةً أَن یَعْلَمَهُ عُلَمَاءُ بَنِی إِسْرَائِیلَ﴾ کِتابت علما به واو نظیر کتابت صلات و زکات است که با واو نوشته می شود بعد فرمود اینها به قدری خشن اند که ما همه بهانه ها را از دست اینها گرفتیم اگر همین کتاب را به زبان دیگر نازل می کردیم اینها بهانه می آورند که اینکه عجمی است اینکه عربی نیست ما این را نمی فهمیم اما این بهانه را هم از دست اینها گرفتیم اینها کاملاً می فهمند به زبان اینها حرف زدیم ما که از اینها آن علیّ حکیم را نخواستیم ما از اینها همین عربی مبین را خواستیم که شرک باطل است ظلم باطل است انحراف باطل است کذب باطل است همه اینها باطل است دین حق است پذیرش توحید حق است عدالت حق است رعایت حقوق دیگران حق است اینها را

خواستیم اگر ما این کتاب را بر یک انسان غیر عرب نازل می کردیم که قهراً غیر عربی بود اینها می گفتند ما نمی فهمیم یک بهانه می آوردند در حالی که این بهانه نیست برای اینکه الآن برای ما فارسی زبانها که قرآن نور است و فارسی نیست خب می فهمیم به ما فهماندند و ایمان می آوریم جهانی است دیگر, اگر کتابی جهانی بود مطلبش باید جهانی باشد نه زبانش منتها به زبان جهانیان باید سخن بگوید و آن فطرت است نه واژه, عمده آن زبان فطرت است فرهنگ فطرت است فرهنگ قلبی است نه زبان, زبان بالأخره یا تازی یا فارسی یا غیر اینها فرمود ما با زبان فطرت سخن گفتیم منتها حالا فطرت و دستگاه و ساختار انسان را ما شرح بدهیم و کسی هم آمده این ساختار را ویران کرده آن را هم به شما بگوییم ما الآن دو کار را باید بکنیم این دو کار قبلی را تمام بکنیم تا آن دو کار بعدی را شروع بکنیم.

ص: ۹۲۶

۱- (۱۸) - الکافی، ج۱، ص۲۳.

۲- (۱۹) - سوره اعراف، آیه۱۵۷.

۳- (۲۰) - سوره آل عمران، آیه۹۳.

۴- (۲۱) - سوره شعرا، آیه۲.

کـار قبلی اوّلی این بود که مـا به لسـان عربی مبین معـارف را آوردیم و شـما هیـچ بهانه ای ندارید اگر همین کتاب را بر یک پیغمبر غیر عرب یعنی اعجم نـازل می کردیم به زبـان عربی مبین نبود به زبـان عجمی بود شـما بهـانه می آوردیـد در حالی که بهـانه ای نیست برای اینکه ما برای مسیحیها و یهودیها, عِبری و سـریانی حرف می زننـد همین قرآن را حجّت بالغه قرار دادیم خیلیها هم ایمان آوردند منتها شما در اثر لجبازیهایتان بهانه بی جا دارید اگر ما این را بر یک پیغمبر غیر عرب نازل می کردیم (یـک) به زبـان غیر عربی نازل می کردیم (دو) شـما بهانه بی جا می آوردیـد (سه) در سوره مبارکه «فصلت» این مضـمون هست؛ آیه ۴۴ سوره «فصلت» این است (وَلَوْ جَعَلْنَاهُ قُرْآناً أَعْجَمِيّاً لَقَالُوا لَوْلاَ فُصِّلَتْ آيَاتُهُ ءَأَعْجَمِيٌّ وَعَرَبِيٌّ) یعنی آیا عربی و عجمی همتای هم اند ما عربی می فهمیم اینکه عجمی است (قُلْ هُوَ لِلَّذِينَ آمَنُوا هُدىً وَشِفَاءٌ وَالَّذِينَ لاَ يُؤْمِنُونَ فِي آذَانِهِمْ وَقْرٌ وَهُوَ عَلَيْهِمْ عَمىً أُولئِكَ يُنَادَوْنَ مِن مَكَانٍ بَعِيدٍ) فرمود اگر ما غیر عربی می آوردیم اینها بهانه داشـتند در حالی که هیچ حجتی ندارنـد برای اینکه مـا بـا زبـان فطرت حرف زدیم مـا می گـوییم ظلم نکنیـد اینکه فارسـی و تـازی نـدارد می گوییم موحّدانه زنـدگی کنیـد خداونـد را عبادت کنیـد شـما را آفریده جهان را آفریده این دیگر تازی و فارسـی ندارد اینکه عبری و سـریانی ندارد ما با زبان فطرت سـخن گفتیم و این زبان فطرت دلپذیر است و شـما باید می پذیرفتید ولی ما در اثر لجوج بودن شما این بهـانه را هم از دست شـما گرفتیم به زبـان عربی مبین سـخن گفتیم خب پس این دو کـار شـده یعنی قرآن به زبان عربی است فرهنگش هم به زبان فطرت است این دو کار را کردیم حالا آن بیگانه آمده هم زبان فطرت را گرفت هم این عربی مبین را در اثر اِزاله آن زبان فطرت, بیگانه نشان داد اساس کار این است که ما این مهندسیِ انسانیّت و ساختار شما را خوب تشریح بکنیم که شـما را خدا چطور آفرید بعد بگوییم با زبان شـما حرف زدیم فرمود ما شـما را که بدون سـرمایه خلق نکردیم ما شـما را با سرمایه اوّلیه خلق کردیم (یک) این حرفهای ما هم هماهنگ با زبان فطرت شـماست (دو) به شـما گفتیم سـرمایه را دادیم کالا را می دهیم بـا این تجـارت کنیـد (هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَى تِجَارَةٍ تُنجِيكُم مِنْ عَذَابٍ أَلِيمٍ) [(۱)](#) (این سه) یک عـدّه (يَرْجُونَ تِجَارَةً لَن تَبُورَ) [(۲)](#) (چهار) یک عدّه متأسفانه (فَمَا رَبِحَتْ تِجَارَتُهُمْ) [(۳)](#) (پنج) ما شما را با سرمایه خلق کردیم سرمایه هم این است که قانون به شـما دادیم قانون شناسـی به شـما دادیم چراغ دادیم که قانون بشـناسد دسـتگاه تَقنین شما را فقاهت شما را راه اندازی کردیم (یک) دسـتگاه اجرایی هم به شـما دادیم (دو) دسـتگاه قضایی هم به شما دادیم که بین آن قانون و این اجرا تطبیق کند که اگر یک وقت کم بود یا زیاد بود جلوی شـما را بگیرد (سه) خب یک کشور وقتی موفق است که قانون خوب داشـته باشد (یک) مجری خوب داشـته باشـد (دو) داور خوبی هم داشـته باشد (سه) که بین اجرا و قانون, توازن برقرار کند ببیند آیا مطابق قانون اجرا شده یا نشده این هر سه کار را فرمود من در نهاد شـما کردم به شـما روحی دادم که این روح مستوی الخِلقه است نقصی در او نیست (وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا) [(۴)](#) ممکن است دست و پای کسی کج و معوج باشد ولی روح افراد این چنین نیست.

۱- (۲۲) - سوره صف، آیه۱۰.

۲- (۲۳) - سوره فاطر، آیه۲۹.

۳- (۲۴) - سوره بقره، آیه۱۶.

۴- (۲۵) - سوره شمس، آیه۷.

خب سؤال: استوای خلقت روح به چیست؟ روحی که مجرّد است دست و پا نـدارد مستوی الخلقه است یعنی چه؟ او را با فاء تفسیریه بیـان کرده (وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا) معنای تسویه و استوای آفرینش روح این است (فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا) (۱) من این روح را با سرمایه خلق کردم این می فهمـد ظلم بد است این می فهمد عدل خوب است این کودک چرا از ظلم بدش می آید گریه می کند چرا از نوازش و عدل و احسان خوشش می آید می خندد برای اینکه دارای سرمایه است این چنین نیست که او لوح نانوشته باشد ما این سرمایه را به او دادیم حالا این سرمایه را باید بگیرد و تحصیل کند و بالا بیاید وگرنه ما الهام کردیم (یک) در اثر شهوت و غضب یعنی جاذبه و دافعه گرایشها و گریزهای فراوانی دادیم که آ ن مصوّبات الهی را که به نام الهام است و نفس ملهمه این را به تعلیم الهی می شناسد و یاد می گیرد, اجرا کند پس فقاهت دادیم قانون شناسی دادیم فقه شناسی دادیم اخلاق شناسی دادیم او این را عالِم آفریدیم بخشهای گریز و گرایش هم به او دادیم که در جذب و دفع در عمل برابر آ نها عمل کنـد (این دو) یک دستگاه دیگری هم در نهادش گذاشتیم یک کرسی قضا و داوری گذاشتیم به عنوان نفس لوّامه خب چرا انسـان اگر در کـاری موفق بشود خوشحال است اگر در کـاری کامیاب نباشـد پژمرده و افسرده است این افسردگی برای چیست؟ چه کسـی انسان را افسرده می کند چه کسی خوشحال می کند اگر کار بدی کردیم چه کسی ما را سرزنش می کند این کیست این همان نفس لوّامه است این قاضـی الهی است پس دستگاه قضا را جدا آفریده دستگاه اجرا را جدا آفریده دستگاه فقاهت را جدا آفریده روح دارای همه این شئون است «فی وحدتها کلّ القوی» (۲) این می شود روحِ انسـانی. از این زیبـاتر دیگر ممکن نیست فرمود: (فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ) (۳) بعـد بیگانه می آیـد اول در اجرا اثر می گـذارد بعـد در قـانون گـذاری, در اثر رشوه دادن به قاضـی این نفس لوّامه را از کـار می انـدازد (یک) بعـد وارونه از او فتوا می خواهـد نظیر شریح قاضـی (دو) به طوری که نفس لوّامه، انسان را در انجام کار خیر ملامت می کند می گوید چرا توبه کردی چرا این کار خیر را انجـام دادی خب اگر این کـار را کردی بچه هـا چه بکننـد آینـده چه می شـود چرا خودت را به خطر انـداختی؟ همین نفس لوّامه که فرشته الهی است و در برابر زشتیهـا انسـان را ملامـت می کنـد در اثر رشوه دادنهای مکرّر درون و بیرون همین نفس لوّامه، انسـان را در برابر خوبیهـا سـرزنش می کنـد کلّ مهندسـی نظام را عوض کرده است اینها کسانی انـد که (فَلَيُغَيِّرُنَّ خَلْقَ اللَّهِ) (۴) شـیطان گفت من طرزی وسوسه می کنم اول مکروهـات بعـد معاصـی صـغیره بعـد معاصـی کبیره این گرایشـها طوری می شود که آن علم را از کار می اندازد چون بخش علمی فقط عهده دار اندیشه و فتواست عمل را قوّه عملیه انجام می دهد.

۱- (۲۶) - سوره شمس، آیه۸.

۲- (۲۷) - اسرارالحکم، ص ۳۲۰.

۳- (۲۸) - سوره مؤمنون، آیه۱۴.

۴- (۲۹) - سوره نساء،آیه۱۱۹.

در بحثهـای قبل هم گفتیم اینهایی که معتادنـد این طور نیست که کارتن و کارتن خواب را نبیننـد, جـدول و جـدول خواب را نبینند علم نیمی از قضـیه است بخش اندیشه که کار به دست او نیست آن بخش انگیزه است که فعال است آن بخش انگیزه را شیطان فلج کرده بسته مثل انسانی که مار و عقرب را می بینـد ولی قدرت فرار ندارد چون دست و پایش بسـته است همان جا می نشیند و مسموم می شود اینکه می بینید عالم بی عمل داریم برای همین است شاید دهها بار این گفته شد چرا یک کسـی آیه (قُـلْ لِلْمُؤمِنِینَ) (۱) را خوب معنا می کنـد تفسـیر می کنـد تـدریس می کنـد بعـد نامحرم را دید نگاه می کند برای اینکه علمش تـام است امـا آن نیروی اراده و عزم و اخلاصـش زنجیری است خب می شود عـالم فـاسق مکرّر اعـتراض بکنی مگر تو نمی دانستی, تو که می دانی خب مثل کسـی که دست و پایش زنجیری است این تلسـکوپ دارد میکروسـکوپ دارد دوربین دارد عینـک دارد دور و نزدیـک و همـه را می بینـد کـه کجـا مـار حرکـت کرده کجا عقرب حرکـت کرده آن عقربی که از سوراخش حرکت کرده دارد می آیـد از راه دور این می بینـد اما آنکه فرار می کنـد دست و پاست که زنجیری است عالم بی عمل علمش مشـکلی ندارد اما نیروی اراده و تصـمیم و اخلاصش که عقل «ما عُبد به الرحمن واکْتُسِب به الجِنان» (۲) زنجیری است این ابلیس این (شَیَاطِینَ الْإِنْسِ وَالْجِنِّ) (۳) اول در اثر گناهـان و لـذّت کـاذبه، ایـن بخش عملی را می گیرنـد این را به زنجیر می کشـند بعد کم کم به دستگاه فقهی و قانون شناسی می رسند آنهایی اند که (وَهُمْ یَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ یُحْسِنُونَ صُنْعاً) (۴) بد را خوب نشان می دهند خوب را بد نشان می دهند بعد این نفس لوّامه که قاضـی و داور است در اثر ارتشاء طرفین به جایی می رسد که اول معزول از حکم می شود بعد هم کرسـی قضا را وارونه می کند روی کرسـی قضا می نشیند انسان را در انجام کار خیر ملامت می کنـد نمی گذارد کار خیر انجام بدهند ابلیس هم گفت من این کار را می کنم (فَلَیُغَیِّرُنَّ خَلْقَ اللّهِ) (۵) این ساختار را به هم می زنم حالا که ساختار را به هم زد خدای سبحان فرمود آنهایی که ساختارشان به دست خودشان ویران شده (کَذلِکَ سَـلَکْنَاهُ فِی قُلُوبِ الْمُجْرِمِینَ) ما این آیات را در گذشته رساندیم, حال می رسانیم, در آینده می رسانیم آن که مجرم و تبهکار است دسـتگاه قضایی را عوض کرده دسـتگاه اجرایی را عوض کرده دسـتگاه قانون شناسی را عوض کرده این آیات می رود در دلش اما بی اثر است (کَذلِکَ سَـلَکْنَاهُ فِی قُلُوبِ الْمُجْرِمِینَ) این تعلیق حکم بر وصف مشعر به علیّت است این آب زلال را ما دادیم ولی خب این لوله آلوده است این مسـیر آلوده است لجن است شما کوثر را هم اگر در مسیر لجن بریزی خب ایـن آلـوده می شـود دیگر. ایـن در بیانـات نـورانی پیغمـبر(صـلّی الله علیه و آله و سـلّم) هست که «طهّروا أفـواهکم فإنّهـا طُرُق القرآن» (۶) این دهن را پاک کنید نه بگذارید حرف بد از این دهن بیرون بیاید نه اجازه بدهید غذای بد از این دهن فرو برود این مجرا را پـاک کنیـد برای اینکه قرآن می خواهـد اینجـا عبـور کنـد خب این قرآن که طیّب و طـاهر است از این دهن عبور کرده این دهن اگر آلوده باشد خب آب طیّب و طاهر از یک لوله آلوده خب اثرش کم است دیگر یا بی اثر است.

ص: ۹۲۹

۱- (۳۰) - سوره نور، آیه ۳۰.

۲- (۳۱) - الکافی، ج۱، ص۱۱.

۳- (۳۲) - سوره انعام، آیه۱۱۲.

۴- (۳۳) - سوره کهف،آیه۱۰۴.

۵- (۳۴) - سوره نساء، آیه۱۱۹.

۶- (۳۵) - ارشاد القلوب، ج ۱، ص ۱۸۴.

پاسخ: خب البته, این دیگر زنجیر کرده این خطبه نهج البلاغه را یک روز مفصّل اینجا خواندیم در برابر قُرب نوافل یک بُعد دینی هم هست در برابر قرب نوافل که آن حدیث را فریقین نقل کردند (۱) یک بیان نورانی از حضرت امیر(سلام الله علیه) است که شیطان اولاً اِحرام می بندد همین حرامی این حرامی احرام می بندد تا وارد قلب بشود به استناد همان آیه (إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا فَإِذَا هُم مُبْصِرُونَ) (۲) افرادی که بینا هستند اهل بصیرت اند و عقلشان تام است اینها همیشه کشیک می دهند مراقب اند دیگر، می بینند این کسی که احرام بست و دارد طواف می کند دور کعبه دل این حرامی است (إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا فَإِذَا هُم مُبْصِرُونَ) با استعاذه به هر وسیله است شیطان را طرد می کنند این کعبه را و این حرم و این حریم را حفظ می کنند اما بیگانه ای که غافل است می بیند همین حرامی احرام بسته دارد اطراف کعبه دل طواف می کند (طَائِفٌ مِنَ الشَّيْطَانِ) تا ببیند چه وقت در کعبه باز می شود وقتی وارد کعبه دل شد این بیان نورانی حضرت امیر بود در نهج البلاغه که اولاً آشیانه می سازد مرغی که بخواهد جایی تخم گذاری بکند آشیانه می سازد, آشیانه می سازد «فَباض» آنجا بیضه و تخم گذاری می کند «و فَرَّخ» این بیضه و این تخم را به صورت جوجه در می آورد وقتی آشیانه ساخت، تخم گذاری کرد و این تخمها را جوجه کرد، «و دَبَّ و دَرَج» اینکه می بینید بعضیها هیچ آرامش ندارند نه در نماز نه در غیر نماز خاطرات از این طرف از آن طرف می لولد این دَبیبِ وساوس شیطانی است دَبَّ یعنی دابّه گونه یعنی همین طور که می بینید یک مرغ این طرف و آن طرف می کند یک بچه این طرف و آن طرف می کند این را می گویند دابّه, دبّ یعنی دابّه گونه فضای قلب را گرفته «و دَرَج» این دابّه ها این دارجها کلّ فضای ذهن را آشفته می کنند وقتی که آشفته کردند فضای دل را مسخّر کردند تمام این نیروها را تسخیر می کنند وقتی تسخیر کردند آن گاه «فَنظر بأعینهم و نَطَق بألسنتهم» (۳) آنجا ذات اقدس الهی می فرماید: «کنت سمعه ... و بصره» (۴) کذا و کذا, اینجا هم «صار الشیطان سمعه و بصره» «فَنظر بأعینهم» از آن به بعد شیطان با چشم اینها نگاه می کند چون اینها را به بند کشیده دیگر «و نَطَق بألسنتهم» در بعضی از بیاناتی که به وجود مبارک حضرت امیر اعتراض کردند که این در خطبه دیگر است حضرت فرمود شیطان با زبان تو حرف زد (۵) این مسائل چون در حوزه ها بسیار کم است و در زاویه است افسانه است برای خیلیها که شیطان تخم گذاری می کند «نَظر بأعینهم» اینها افسانه است حداکثر این است که ما ترجمه اش را می خوانیم اما واقعاً این طور است شیطان موجودی است نفوذ می کند نفس هم محلّ نفوذ اوست همان طوری که فرشته ها نفوذ می کنند صحنه قلب را پر می کنند شیاطین واقعاً نفوذ می کنند وسوسه می کنند آرامش را از آدم می گیرند «فنظر بأعینهم و نَطق بألسنتهم» با زبان اینها حرف می زند گاهی انسان, شیطانی سخن می گوید شیطانی عمل می کند.

۱- (۳۶) - الکافی، ج۲، ص۳۵۲؛ الصحیح البخاری، ج۷، ص ۱۹۰.

۲- (۳۷) - سوره اعراف، آیه۲۰۱.

۳- (۳۸) - نهج البلاغه، خطبه۷.

۴- (۳۹) - الکافی، ج۲، ص۳۵۲؛ الصحیح البخاری، ج۷، ص ۱۹۰.

۵- (۴۰) - نهج البلاغه، بعدازنقل خطبه۱۹۳.

به هر تقدیر فرمود: (کَذلِکَ سَلَکْنَاهُ فِی قُلُوبِ الْمُجْرِمِینَ) ما این کوثر را دادیم هیچ قلبی نیست که این حرفها نرفته باشد چون (لِیَهْلِکَ مَنْ هَلَکَ عَن بَیِّنَهٍ وَیَحْیَی مَنْ حَیَّ عَنْ بَیِّنَهٍ) (۱) فرمود ما در قلب مجرمین این حرفها را راه دادیم منتها اینها بالا آوردند «أعاذنا الله من شرور أنفسنا و سیّئات أعمالنا».

«و الحمد لله ربّ العالمین»

آیات ۲۰۰ تا ۲۰۹ سوره شعراء ۹۱/۰۲/۰۳

Your browser does not support the audio tag.

(کَذلِکَ سَلَکْنَاهُ فِی قُلُوبِ الْمُجْرِمِینَ (۲۰۰) لاَ یُؤْمِنُونَ بِهِ حَتَّی یَرَوُا الْعَذَابَ الْأَلِیمَ (۲۰۱) فَیَأْتِیَهُم بَغْتَهً وَهُمْ لاَ یَشْعُرُونَ (۲۰۲) فَیَقُولُوا هَلْ نَحْنُ مُنظَرُونَ (۲۰۳) أَفَبِعَذَابِنَا یَسْتَعْجِلُونَ (۲۰۴) أَفَرَأَیْتَ إِن مَّتَّعْنَاهُمْ سِنِینَ (۲۰۵) ثُمَّ جَاءَهُم مَّا کَانُوا یُوعَدُونَ (۲۰۶) مَا أَغْنَی عَنْهُم مَّا کَانُوا یُمَتَّعُونَ (۲۰۷) وَمَا أَهْلَکْنَا مِن قَرْیَهٍ إِلَّا لَهَا مُنذِرُونَ (۲۰۸) ذِکْرَی وَمَا کُنَّا ظَالِمِینَ (۲۰۹))

در صدر این سوره مبارکه «شعراء» دو مطلب اساسی را به عنوان متن ذکر فرمود بعد در اثنای این سور ه آن دو مطلب را مبسوطاً شرح فرمود یکی مسئله تنزیل کتاب آسمانی نزول قرآن کریم؛ یکی هم عنایت خاصّ پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) به هدایت مردم. برای تبیین آن قسمت دوم هفت قصّه از قصص انبیا(علیهم السلام) را ذکر فرمود تا از جریان آنها روشن بشود که وظیفه پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) چیست درباره جریان قرآن کریم هم از آیه ۱۹۲ به بعد مبسوطاً مسئله تنزیل قرآن را شرح فرمود بعد در بخشی از مطالب این سور ه پیوند این دو مطلب را کنار هم ذکر کرد که رابطه نزول قرآن با دلهای مشرکین چگونه است.

ص: ۹۳۱

۱- (۴۱) – سوره انفال، آیه۴۲.

در جریان نزول قرآن روشن شد که این قرآن کریم که مطابق اول سوره مبارکه «زخرف» از علیّ حکیم شروع می شود تا به عربی مبین (إِنَّا جَعَلْنَاهُ قُرْآناً عَرَبِیّاً لَعَلَّکُمْ تَعْقِلُونَ ٭ وَإِنَّهُ فِی أُمِّ الْکِتَابِ لَدَیْنَا لَعَلِیٌّ حَکِیمٌ) (۱) یک حبل متین است این حبل متین از ذات اقدس الهی برای هدایت مردم به زمین آویخته شد نه انداخته, پس نزول قرآن نظیر نزول حبل متین است نه نظیر نزول باران و از علیّ حکیم تا عربی مبین همه را وجود مبارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) کاملاً تلقّی می کند در همه مراحل وجود مبارک آن حضرت مستمعِ محض است هیچ کلمه ای و حرفی از خود پیغمبر نیست منتها همه این معارف از علیّ حکیم تا عربی مبین به منزله جوامع الکلم است به منزله قواعد کلی است از قواعد کلی صدها مسئله در می آید از این به بعد این اقیانوس جوشان با تعلیم الهی از این جوامع الکلم مطلب در می آورد آن جوامع الکلمی که ذات اقدس الهی به پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) تعلیم کرد میلیونها مطلب الی یوم القیامه به برکت اهل بیت از آن در می آید. این چنین نیست که ــ معاذ الله ــ معنا برای خدا باشد الفاظ برای پیغمبر یا بخشی از مراحل عالیه وجود پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) مطلب را به مرحله نازله او القا کرده باشد درست است که حضرت بالاتر از جبرئیل است تنها گوینده خداست و تنها

شنونده پیغمبر است منتها در بخشی از مراحل، جبرئیل حضور دارد در بخشی از مراحل (بِأَیْدِی سَفَرَهٍ کِرَامٍ بَرَرَهٍ) (۲) حضور دارنـد اگر فرمود: (مَا کَانَ لِبَشَرٍ أَن یُکَلِّمَهُ اللَّهُ إِلَّا وَحْیاً أَوْ مِن وَرَاءِ حِجَابٍ أَوْ یُرْسِلَ رَسُولاً فَیُوحِیَ بِإِذْنِهِ) (۳) همه مراحل سه گـانه، متکلّم خـداست و لاـغیر دیگران آورنـده انـد منتها هر کسـی به انـدازه خودش ادراک می کنـد «إنّ هـذه القلوب أوعیهٌ فخیرها أوعاها» (۴) .

۱- (۱) - سوره زخرف، آیات ۳و۴.

۲- (۲) - سوره عبس، آیات۱۵ و۱۶.

۳- (۳) - سوره شوری، آیه ۵۱.

۴- (۴) - نهج البلاغه، حکمت ۱۴۷.

در بخشی از مراحل قرآن کریم جبرئیل(سلام الله علیه) حضور دارد در بخشی از مراحل برتر و بالاتر جبرئیل(سلام الله علیه) حضور ندارد آنجا که فرمود: (وَمَا کَانَ لِبَشَرٍ أَن یُکَلِّمَهُ اللَّهُ إِلَّا وَحْیاً أَوْ مِن وَرَاءِ حِجَابٍ أَوْ یُرْسِلَ رَسُولاً) (۱) معلوم می شود که بعضی از مراحل بلاواسطه است بعضی مِن وراء حجاب است نظیر آنچه برای موسای کلیم(سلام الله علیه) اتفاق افتاده برخی از مراحل هم از قبیل ارسال رسول است نظیر توفّی که هر کس می میرد جان او را خدا می گیرد فقط ذات اقدس الهی مُمیت بالاصاله و متوفّی بالاصاله است منتها برخی از متوفّاها خدا را مشاهده می کنند نظیر خود پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) و اهل بیت(علیهم السلام) برخیها عزرائیل(سلام الله علیه) را مشاهده می کنند برخیها فرستاده ها و مأمورانی که زیرنظر عزرائیل(سلام الله علیه)اند را مشاهده می کنند که فرمود:(تَوَفَّتْهُ رُسُلُنَا) (۲) بنابراین در بخشهای وحی یابی هیچ سهمی برای غیر خدا نیست فقط این قوانین کلی و اصول کلی که معارف غیبی است به وسیله ذات اقدس الهی به قلب مطهّر پیغمبر القا شده است بخشی به وساطت جبرئیل, بخشی بلاواسطه و از این اصول کلی و قواعد کلی, معارف غیبی و دینی الی یوم القیامه قابل استنتاج است.

پرسش...

پاسخ: برای دیگران نطق می کند وگرنه خودش مستمِع است همان طوری که به ما گفتند: (إِذَا قُرِئَ الْقُرْآنُ فَاسْتَمِعُوا لَهُ وَأَنْصِتُوا) (۳) سکوتِ محض باشید ذات اقدس الهی هم به آن حضرت می فرماید وقتی گفته می شود تابع قرائت باش (فَإِذَا قَرَأْنَاهُ فَاتَّبِعْ قُرْآنَهُ) (۴) او هم «إِذَا قُرِئَ الْقُرْآنُ فَاسْتَمِعْ لَهُ وَأَنْصِتْ» به هر تقدیر این معارف در جامعه در کمال عصمت به سطح مردم می رسد یعنی از علیّ حکیم تا عربی مبین در قلب مطهر حضرت معصومانه وارد می شود چون فرمود: (إِنَّکَ لَتُلَقَّی الْقُرْآنَ مِن لَدُنْ حَکِیمٍ عَلِیمٍ) (۵) نگهداری, نگهبانی, ضبط و حفظ آن حضرت هم معصومانه است (سَنُقْرِئُکَ فَلَا تَنسَی) (۶) بعد از دریافت معصومانه (یک) و ضبط و نگهداری معصومانه (دو) نوبت به ابلاغ و املاء و انشاء می رسد لبان مطهر آن حضرت معصوم است (وَمَا یَنطِقُ عَنِ الْهَوَی ۞ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْیٌ یُوحَی) (۷) (سه) این مراحل سه گانه که معصومانه شد این وحی، معصومانه به جامعه رسیده است بدون کم و بدون زیاد از آن به بعد مردم یا می پذیرند یا نمی پذیرند این طور نیست که ــ معاذ الله ــ وحی محرَّفی به جامعه رسیده باشد.

ص: ۹۳۳

۱- (۵) - سوره شوری، آیه۵۱.

۲- (۶) - سوره انعام، آیه۶۱.

۳- (۷) - سوره اعراف، آیه۲۰۴.

۴- (۸) - سوره قیامت، آیه۱۸.

۵- (۹) - سوره نمل، آیه۶.

۶- (۱۰) - سوره اعلی، آیه۶.

۷- (۱۱) - سوره نجم، آیات۳و۴.

پرسش:مگر جملات دیگر پیامبرهمین حکم را ندارد؟

پاسخ: بله خب آنچه مربوط به حضرت است از نظر حکم, وحی است منتها بین روایات و احادیث قدسی و قرآن فرق است که در بحثها گذشت حکم که حکم خداست همین حکم را دارد ولی الفاظ فرق می کند قرآن لفظش معجزه است و از طرف ذات اقدس الهی است. وقتی به جامعه معصومانه منتقل شد آن گاه از آن به بعد ممکن است کسی بپذیرد کسی نپذیرند کسی کم بکند کسی زیاد بکند ولی به سطح جامعه معصومانه رسیده است این درباره وحی اما آنها که مؤمن اند که هیچ, درباره آنها که کافرند فرمود ما این کوثر را در قلب اینها جریان دادیم همان طوری که آب شفاف و صافی را ذات اقدس الهی در زیر زمین راهنمایی می کند دو راهه است سه راهه است چهارراهه است ورود ممنوع است بزرگراه است کوچک راه است فرمود: (فَسَلَكَهُ يَنَابِيعَ فِي الْأَرْضِ) (۱) این باران که می آید ذات اقدس الهی این باران را به دل خاک راه می دهد برای اینها سه راه و چهار راه و بزرگراه و کوچک راه مشخص می کند کجا باید ذخیره بشود به صورت چاه و قنات در بیاید کجا باید ذخیره بشود به صورت چشمه در بیاید همه اینها را فرمود ما مَسلکهای اینها, معبرهای اینها را زیر زمین مشخص می کنیم بعد بین سنگ و گِل آب شفاف در می آوریم شما این چشمه ها را که می بینید اینها واقعاً معجزه است برای اینکه این طور نیست دستگاه تصفیه در زیر زمین باشد یا لوله کشی شده باشد، از گِل و لای در می آید ولی هیچ آلوده نمی شود همان طوری که شیر شفاف و صاف را از بین فرث و دم در می آورد و آلوده نمی شود بعد که در آمد البته می شود آن را آلوده کرد.

۱- (۱۲) - سوره زمر، آیه۲۱.

فرمود ما همین کاری را که درباره زیرزمین کردیم و آب را جاری می کنیم این کوثر را این معارف قرآنی را در دلهای کفار جاری می کنیم یعنی برای آنها با دلیل عقلی روشن می شود این حقٌّ لا ریب فیه, با دلیل نقلی روشن می شود این حقٌّ لا ریب فیه, به طوری که (قَد تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ) (۱) این در بخش اندیشه و علم اما آنکه باید قبول بکند ایمان بیاورد بخش انگیزه و عقل عملی است اینها چون در جریان جهاد با دشمن درون شکست خوردند و این بخش انگیزه و بخش اراده و عزم و تصمیم گیری به اسارت رفته است اینها سدّی برای قبول به سوء اختیار خود ایجاد کردند می توانند این سد را بشکنند ولی الآن بسته است مطلب برایشان روشن شده است یعنی صددرصد فرعون فهمید که حق با موسای کلیم است وجود مبارک موسای کلیم هم بالصراحه فرمود: (لَقَدْ عَلِمْتَ مَا أَنزَلَ هؤُلاءِ إِلَّا رَبُّ السَّماوَاتِ وَالْأَرْضِ بَصَائِرَ) (۲) برای تو صد درصد روشن شد که کار من معجزه است سِحر نیست قرآن هم فرمود: (جَحَدُوا بِهَا) اما (وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنفُسُهُمْ) (۳) این یقینِ علمی کار اندیشه را تمام می کند اما اراده و تصمیمْ بسته است فرمود ما در دلهای مجرمین این را راه دادیم اما قبول نکردند, مثل آدم تشنه ای که دهن خودش را خودش بست ما آب زلال را آوردیم تا لب دهنش خب ما که نباید دهنش را باز کنیم به اجبار آب را در دهنش بریزیم این می شود جبر، ما آب آوردیم دم دهنش این دست خودش را با سوء اختیار خودش بست دهن خودش را بست تشنه می میرد فرمود ما بردیم تا دلِ او بردیم این طور نیست که ما فقط به گوش او رسانده باشیم اگر به گوش او رسانده باشیم به دل او نرسانده باشیم این می شود کافر مستضعف، اینکه جهنم نمی رود اینکه درک نکرده حجّت خدا بر او بالغ نشده اما اینها که درک کردند مشرکین مکه و مانند آنها این مجرمین این تبهکاران حق برایشان روشن شد ولی عالِم شدن نیمی از جریان است بین نفس و این مراحل علمی چیزی است به نام عقل عملی که باید به جان گِره بزنند قبلاً فرق بین قضیه و عقیده گذشت؛ قضیه را عقد می گویند زیرا بین موضوع و محمول دستِ اندیشه گِره می زند اما عصاره قضیه با جان به دست عقل عملی ـ عقل عملی یعنی عقل عملی ـ یعنی «ما عُبِد به الرحمن واکتسب به الجنان» (۴) باید گِره بخورد که این شخص بشود معتقد. سرّ اینکه ما عالم بی عمل داریم برای اینکه او بین موضوع و محمول توانست گِره بزند عالم بشود اما این عصاره علم را با جان خود گره نزد که بشود آدم عادل فرمود ما این را در دلهای اینها عبور دادیم (كَذلِكَ سَلَكْنَاهُ فِي قُلُوبِ الْمُجْرِمِينَ).

۱- (۱۳) - سوره بقره، آیه۲۵۶.

۲- (۱۴) - سوره اسراء، آیه۱۰۲.

۳- (۱۵) - سوره نمل، آیه۱۴.

۴- (۱۶) - الکافی، ج۱، ص۱۱.

در سوره مبارکه «حجر» مشابه این مبسوطاً گذشت آنجا با تعبیر (نَسْلُکَهُ) که فعل مضارع است یاد شده است فرمود: (وَمَا يَأْتِيهِم مِّن رَّسُولٍ إِلَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِءُونَ ۝ كَذٰلِكَ نَسْلُكُهُ فِي قُلُوبِ الْمُجْرِمِينَ) (۱) این سنّت ماست ما هیچ کسی را بدون حجّت بالغه عذاب نمی کنیم ما این را بردیم در دلهای اینها فرمود دلیل عقلی داریم (یک) دلیل نقلی داریم (دو)؛ دلیل عقلی داریم برای اینکه تحدّی کردیم معجزه ثابت شد, دلیل نقلی داریم برای اینکه علمای بنی اسرائیل آمدند گواهی دادند که حقانیّت اسلام در کتابهای آسمانی آمده و اگر شما هم دلیل عقلی دارید هم دلیل نقلی دارید جمع بین معقول و منقول کردید علماً خب قبول کنید دیگر.

پرسش...

پاسخ: بله قلب همان عقل عملی است دیگر, قلب همان «ما عُبِد به الرحمن واکتسب به الجنان» است اما اینجا قلب همان (فِي قُلُوبِهِم مَّرَضٌ) (۲) است این را به قلب بدهند یعنی چه؟ این اصطلاح قلب که فرمود قلبشان مریض است خب وقتی قلب مریض است چه چیزی را قبول می کند عقلشان یعنی اندیشه شان مریض نیست برای اینکه (قَد تَّبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ) (۳) اما آنکه باید بپذیرد مریض است (فِي قُلُوبِهِم مَّرَضٌ) مرضِ قلب هم این چنین نیست که اگر شما نوار قلب بگیرید بگویید که این شخص چون منافق است نوار قلب بد نشان می دهد نه خیر, جوانی است سالم از هر نظر قلبش هم آن پالایش خونش تشکیلات خونش کارهای فیزیکی اش کارهای طبّی اش صددرصد سالم است اما دین را نمی پذیرد اینکه (فِي قُلُوبِهِم مَّرَضٌ) این چنین است اگر قلب کسی سالم باشد (إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ) (۴) این بسته نیست این در رهن شیطان نیست این قبول می کند وقتی قبول کرد یعنی این علم را به جان خود گره زد آن وقت می شود معتقد, می شود عالم عادل. بنابراین فصلی از این مباحث مربوط به وحی است که (تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْمُبِينِ) (۵) که در صدر این سور ه است بخشی مربوط به نبوّت و رسالت انبیا(علیهم السلام) است که (لَعَلَّكَ بَاخِعٌ) (۶) است و آن قصّه های هفت گانه مربوط به آن است, بخشی برای هماهنگی این دو قسمت است که فرمود این وحی را ما بردیم در دلهای اینها خب حالا اگر کسی تب داشته باشد خب غذای سالم را قبول نمی کند برمی گرداند این نه برای آن است که غذا سالم نیست بلکه او نمی پذیرد اینجا دو برهان اقامه فرمود یکی برهان عقلی و یکی برهان نقلی هر دو را فرمود.

۱- (۱۷) - سوره حجر، آیات۱۱و۱۲.

۲- (۱۸) - سوره بقره، آیه ۱۰.

۳- (۱۹) - سوره بقره، آیه۲۵۶.

۴- (۲۰) - سوره شعراء، آیه۸۹.

۵- (۲۱) - سوره شعراء، آیه۲.

۶- (۲۲) - سوره شعراء، آیه۳.

مطلب بعدی درباره ایمان است مادامی که انسان در دنیاست و خطری او را تهدید نکرده مختار است بین ایمان و کفر هر کدام را بپذیرد بالاختیار است هم ایمان او قبول است و هم کفر او علیه او نوشته می شود ولی اگر خطر را دید اضطراب را دید غرق را دید نظیر جریان فرعون، این ایمانِ اضطراری است. اگر یک فرد عادی بود در اثر گناه و امثال ذلک تا حال ایمان نیاورد الآن که خطر را دید ایمان آورد این ایمان در حال اضطرار را خدا قول نداد که قبول کند لکن اگر عنایت الهی شامل حال بشود نظیر قوم یونس بله ممکن است خدا قبول کند اما اگر کسی (إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلَا فِي الْأَرْضِ) (۱) , (فَأَكْثَرُوا فِيهَا الْفَسَادَ) (۲) , (طغَوْا فِي الْبِلَادِ) (۳) این تا توانست آدم کُشت شد الآن که خطر را احساس کرد گفت: (آمَنْتُ) (۴) به او گفته می شود (آلْآنَ وَقَدْ عَصَيْتَ قَبْلُ وَكُنْتَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ) (۵) .

پس ایمان تاکنون دو مرحله اش روشن شد؛ در حال اختیار ایمان قبول است در حال اضطرار ممکن است قبول باشد ممکن است قبول نباشد. اگر کسی گناهش عادی بود ممکن است مورد عنایت الهی بشود و قبول بشود مثل قوم یونس که خدا فرمود ما ایمان آنها را قبول کردیم (۶) اما اگر کسی در اثر طغیان گری که اگر هم بعد برگردد از قبیل (لَوْ رُدُّوا لَعَادُوا لِمَا نُهُوا عَنْهُ) (۷) ممکن است بشود این تا آنجا که ممکن بود آدم کشت حالا که خطر را دید دارد ایمان می آورد به او می گویند: (آلْآنَ وَقَدْ عَصَيْتَ قَبْلُ وَكُنْتَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ) اما قسم سوم ایمان در صحنه قیامت است ایمان در صحنه قیامت مُمتنِع ــ ممتنع یعنی ممتنع ــ است برای اینکه دار قیامت دار عمل نیست اگر آنجا ایمان ممکن باشد خب بر انسان واجب است ایمان بیاورد وقتی وجوب شد می شود دار تکلیف, دار تکلیف که شد می شود دار وحی و نبوّت و رسالت, دار وحی و نبوّت شد می شود دنیا دیگر آخرت نیست. در قیامت، خطر این است که انسان حق را می بیند نمی تواند ایمان بیاورد نمونه هایش را همه ما در خواب دیدیم خیلی از چیزهاست که انسان در عالم رؤیا می بیند بعد وقتی بیدار شد می گوید ای کاش من فلان مطلب را سؤال می کردم یا فلان کار را می کردم خب این ای کاش که فایده ندارد ما باید قبلاً بیداریهایمان را مواظب باشیم تا در عالم رؤیا به استناد آن ملکات بیداری بتوانیم سؤال خوب داشته باشیم وگرنه ما در عالم رؤیا هر سؤالی که داریم نتیجه ملکات قبلی ماست ما که فعل اختیاری نداریم چرا در عالم رؤیا اگر کسی فحش بدهد گناه نیست برای اینکه فعل اختیاری نیست یک انسانِ بددهن در عالم خواب هم که حرف می زند فحش می دهد یک انسان متهجّد ذاکر در عالم خواب هم می خواهد حرف بزند «لا إله الاّ الله» می گوید این «لا إله الاّ الله» ثواب ندارد اما نتیجه ملکات قبلی اوست این فعل اختیاری نیست ذکری نیست که ثواب داشته باشد بنابراین در صحنه قیامت تمام خطر این است که انسان حق را می بیند راه برای ایمان نیست اگر واقعاً راه برای ایمان باشد این شخص مؤمن می شود البته عمل صالح نیست نماز و روزه و اینها نیست اطاعت و حقّ الله و حقّ الناس و اینها انجام بدهد نیست ولی اگر مؤمن شد واقعاً موحّد شد دیگر مخلّد در نار نیست در حالی که این کفار، مخلّد در نارند. این ایمان جلوی آن خلود را می گیرد گرچه جلوی اصل ورود به جهنم را نمی گیرد. پس فتحصّل که سه مرحله است در دنیا ایمان اختیاری ممکن است و اثربخش, در حال اضطرار ممکن است ولی به عنایت الهی وابسته است گاهی قبول می کند گاهی قبول نمی کند, در آخرت اصلاً ایمان ممکن نیست.

۱- (۲۳) - سوره قصص، آیه۴.

۲- (۲۴) - سوره فجر، آیه۱۲.

۳- (۲۵) - سوره فجر، آیه۱۱.

۴- (۲۶) - سوره یونس، آیه۹۰.

۵- (۲۷) - سوره یونس، آیه۹۱.

۶- (۲۸) - سوره یونس، آیه۹۸.

۷- (۲۹) - سوره انعام، آیه۲۸.

پرسش:آنجا که میفرماید:(رَبِّ ارجِعون لَعَلّی اَعمَلُ صالِحا) چرا نمی گوید مرا برگردان تا مؤمن شوم؟ پاسخ: همان عمل صالح اعم از جارحه و جانحه است دیگر (أَعْمَلُ صَالِحاً) (۱) چون ایمان، مِن الأعمال است دیگر مِن العلوم که نیست. ما یک علم داریم یک ایمان, علم همان رابطه موضوع و محمول است ایمان, قبولِ آن و گره زدن آن به جان است این عملِ قلبی است؛ ایمان، عملِ جانحه و قلب است اقرار زبان را هم به همراه دارد عمل ارکان را هم به همراه دارد اگر گفته شد عمل, جامع بین عملِ جانحه و عملِ جارحه و اقرار لسان است.

اما اینکه از کفار گاهی ــ این راجع به مسائل سابق است ــ ربا گرفته می شود ولی تطفیف و کم فروشی حرام است برای اینکه ربا یک امر دارج بین خود آنهاست چون ربا دارج بین خود آنهاست بر اساس lt;الزِموهم بما الزَموا انفسهم(۲) gt; گرفتن ربا از آنها عیب ندارد ولی کم فروشی نزد همه محکوم است از این جهت قرآن کریم کم فروشی به کفار را تحریم کرده ولی گرفتن ربا را منع نکرده.

در سوره مبارکه «انعام» بخش پایانی اش یعنی آیه ۱۵۸ فرمود: (يَوْمَ يَأْتِي بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ لَا يَنْفَعُ نَفْساً إِيمَانُهَا لَمْ تَكُنْ آمَنَتْ مِن قَبْلُ أَوْ كَسَبَتْ فِي إِيمَانِهَا خَيْراً قُلِ انتَظِرُوا إِنَّا مُنتَظِرُونَ) بعد در جای دیگر فرمود: (إِلَّا قَوْمَ يُونُسَ) (۳) که ما ایمان آنها را قبول کردیم بر اساس اضطراری که آنها داشتند ما ایمانشان را قبول کردیم. فرمود (لَا يُؤْمِنُونَ بِهِ حَتَّى يَرَوُا الْعَذَابَ الْأَلِيمَ) آن وقت آن ایمان, ایمان اضطراری است ایمان اضطراری مقبول نیست (فَيَأْتِيَهُم بَغْتَةً وَهُمْ لاَ يَشْعُرُونَ) عذاب الهی دفعتاً می آید و اینها شعور ندارند شعور همان ادراک لطیف است نظیر شَعْر آن مو که رقیق است. آن گاه بعد نظیر همان فرعون که مهلت می طلبند (فَيَقُولُوا هَلْ نَحْنُ مُنظَرُونَ) آیا انظار, مهلت ممکن است یا نه؟ فرمود نه, چطور مهلت بدهیم سالیان متمادی ما به شما مهلت دادیم اثر نکرد (أَفَبِعَذَابِنَا يَسْتَعْجِلُونَ أَفَرَأَيْتَ إِن مَّتَّعْنَاهُمْ سِنِينَ) بر فرض سالیان متمادی ما به اینها مهلت بدهیم باز همین وضع است دیگر (ثُمَّ جَاءَهُم مَّا كَانُوا يُوعَدُونَ مَا أَغْنَى عَنْهُم مَّا كَانُوا يُمَتَّعُونَ) آن تمتّعها و لذایذ قبلی که اثر نکرد الآن هم بر فرض ده سال بمانید لذّت ببرید چطور می شود بالأخره؟! بعد فرمود ما هیچ گروهی را هلاک نکردیم الاّ اینکه حجّت الهی بر اینها بالغ شده است و ما هرگز ستم نکردیم.

ص: ۹۳۸

۱- (۳۰) - سوره مؤمنون، آیات۹۹و۱۰۰.

۲- (۳۱) - تهذیب الاحکام، ج۹، ص۳۲۲.

۳- (۳۲) - سوره یونس، آیه۹۸.

حالا چون در آستانه فاطمیه صدیقه کبرا(سلام الله علیها) هستیم عنایت کنید که وجود مبارک آن حضرت طوری برای اهل بیت(علیهم الصلاه و علیهم السلام) روشن بود که این حجّت بالغه الهی بود صاحب عصمت کبرا بود و اهل بیت(علیهم السلام) وجود مبارک صدیقه کبرا را به عنوان اینکه مَهبط وحیِ تَسدیدی و اعلام غیب و اخبار غیبیه است معرفی می کردند و عظمت آن حضرت هم برای خیلی از این سقیفه ایها روشن شده بود آن وقت امّت را تحریک کردند برای منزوی کردن حضرت حالا تنها سخن از فدک و امثال فدک نیست حالا این روایت مرحوم کلینی را ملاحظه بفرمایید.

مرحوم کلینی در جلد اول کافی باب مولد الزهراء(صلوات الله و سلامه علیها) چند روایت نقل می کند این کلمه «سَبعین» با «تسعین» ممکن است در نوشتنها فرق بشود گاهی ۷۵ روز است گاهی ۹۵ همان طوری که مرحوم کلینی یک نظر خاصّی در میلاد پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) دارد که میلاد حضرت را دوازده ربیع می داند (۱) و خیلیها هفده می دانند ایشان اینجا به صورت ۷۵ روز نقل کردند. از وجود مبارک امام صادق(سلام الله علیه) نقل می کنند «إنّ فاطمه(علیها السلام) مَکَثَتْ بعد رسول الله(صلّی الله علیه و آله و سلّم) خمسه و سبعین یوماً و کان دخلها حُزنٌ شدیدٌ علی أبیها و کان یأتیها» این استمرار را نشان می دهد «و کان یأتیها جبرئیل» این خیلی حرف است نه یک بار آمد در تمام این ۷۵ روز به طور مستمر جبرئیل(سلام الله علیه) می آمد «و کان یأتیها جبرئیل» آن «کان» با این «یأتی» که مضارع است و مفید استمرار, نشان استمرار این فعل است «فیُحسِنُ عزائها علی أبیها و یُتَطیّب نَفسها و یُخبرها عن أبیها ومکانِهِ» مکان وجود مبارک پیغمبر «و یُخبرُها بما یکونُ بعدَها فی ذریّتها» همه این گزارشها را داد «و کان علیٌّ(علیه السلام) یَکتبُ ذلک» (۲) .

۱- (۳۳) - الکافی، ج ۱، ص ۴۳۹.

۲- (۳۴) - الکافی، ج ۱، ص ۴۵۸.

روایت دوم این است «عن أبی الحسن» وجود مبارک امام هفتم فرمود: «إنّ فاطمةَ(علیها السلام) صدیقةٌ شهیدةٌ » (۱) این روایت دوم. روایت سومی که ایشان نقل می کند این است که وجود مبارک ابی عبدالله حسین بن علی(علیهما الصلاه و علیهما السلام) دارد که «لما قُبِضَت فاطمه(علیها السلام) دَفَنها امیرالمؤمنین سرّاً و عَفا علی موضِع قَبرها» نه تنها جای قبر مشخص نبود, اثر قبر هم مشخص نبود تا کسی بفهمد «ثمّ قامَ فَحوَّل وجهه إلی قبر رسول الله(صلّی الله علیه و آله و سلّم)» که این نشان می دهد که در همان نزدیکهای قبر پیغمبر بود «فقال» حالا سیّدالشهداء(سلام الله علیه) نقل می کند که پدرم علی بن ابی طالب بعد از اینکه مادرم را دفن کرد (یک) اثر قبر را محو کرد (دو) خطاب به پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) کرد (سه) فرمود: «السّلامُ علیک یا رسول الله عنّی و السلام علیک عن ابنتک و زائرتکَ و البائته فی الثری بِبُقعَتکَ و المختارِ اللهُ لَها سُرعةَ اللحاقَ بِکَ» ذات اقدس الهی خواست او سریع تر از دیگران به شما ملحق بشود حالا ملاحظه بفرمایید «قَلّ یا رسول الله عن صَفِیّتک صَبری و عَفا عن سیّده نساء العالمین» خب این علی است دیگر می گوید فاطمه سیّده نساء عالمین است «و عَفا عن سیّده نساء العالمین تَجلُّدی إلاّ أنّ لی فی التّأسّی بِسُنّتک فی فُرقَتک موضِعَ تَعزٍّ» ما شما را که از دست دادیم دیگر حالا باید کم کم تحمل این سختیها را بکنیم «فقد وسّدتک فی ملحوده قبرک و فاضَت نفسُکَ بین نَحری و صدری» یا رسول الله تو سر مطهّرت روی سینه من بود رحلت کردی تو را من به خاک سپردم خب از این به بعد ما باید این سختیها را تحمل بکنیم بعد فرمود: «بلیَ و فی کتاب الله أنعمُ القبول» ذات اقدس الهی بهترین سفارش را به ما کرده که ما مطابق آن صابر و بردباریم و آن این است که فرمود: (إِنَّا لِلّهِ وإِنّا إِلَیهِ رَاجِعُونَ) (۲) بعد فرمود: «قد اسْتُرْجِعَت الودیعهُ و اُخِذَت الرهینهُ».

ص: ۹۴۰

۱- (۳۵) - الکافی، ج ۱، ص ۴۵۸.

۲- (۳۶) ۱. سوره بقره، آیه ۱۵۶.

مستحضرید آن جریان امانت و ودیعه وجود مبارک پیغمبر در لیلهالزفاف سرِ جایش محفوظ, اما انسانها را می گویند: lt;رَهائنُ القبورlt , (۱) ;gt;رهائن القبورgt; یعنی قبر طلبی دارد (یک) رهن و گِرو می خواهد (دو) ماها, بدنهای ما گِرو قبر است (این سه) از انسانها تعبیر به lt;رهائن القبورgt; می شود برای اینکه ما بدهکاریم این بدهکار را گرو می گیرند در دنیا اگر کسی بدهکار داشته باشد بالأخره خانه, فرش, مال منقول یا غیر منقول را گرو می دهند اما در مسائل آخرت و قیامت و دین خود شخص را گرو می گیرند نه خانه را اینکه فرمود: (كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِينَةٌ) این فَعیل به معنی مفعول است دیگر یعنی «كلّ نفس بما كسبت مرهونةٌ» (إِلَّا أَصْحَابَ الْيَمِينِ) (۲) , (كُلُّ امْرِئٍ بِمَا كَسَبَ رَهِينٌ) (۳) یعنی «مرهونٌ» خود ما را به گرو می گیرند نه مال و امثال ذلك را لذا انسانها رهائن القبورند اینکه فرمود: «اُخذت الرهينه» هم ناظر به آن قصّه لیلهالزفاف می تواند باشد هم ناظر به اصل کلی.

بعد فرمود: «و اُخلِسَتِ الزهراء» ولایت را اینها اختلاس کردند «فَما أقبحَ الخضراءَ و الغَبراءَ یا رسول الله» نه آسمانِ خضرا زیباست نه زمینِ غَبرا زیباست چرا؟ برای اینکه «أمّا حُزنی فسَرْمَد و أمّا لیلی فمُسَهَّد و هَمٌّ لا یَبرحُ مِن قلبی أو یختار الله لی دارکَ الّتی أنت فیها مُقیمٌ» قلبِ من مُقیّح است و مهیّج است «سرعانَ ما فرّق بیننا و إلی الله أشکو» از این به بعد ملاحظه بفرمایید چرا این همه ناله ها را من می کنم برای اینکه «سَتنبّئك إبنتكَ بِتَظافُر امّتك علی هَضمها» ما کاری نکردیم حالا سخن از فدك و امثال فدك نیست همه اینها جمع شدند اجماع کردند که زهرا را منزوی کنند این یعنی چه؟! سخن از در و پیکر نیست سخن از آتش زدن در نیست امّت جمع شدند که زهرا را منزوی کنند این یعنی چه؟! نه مرا منزوی کنند اگر من را منزوی می کردند و او را منزوی نمی کردند او با خطبه خودش در مسجد غوغا به پا می کرد یك بار رفته خطبه بخواند همین کلینی نقل می کند که فرمود اگر من دعا کنم باگناه و بی گناه عذاب می شوند اما من نمی خواهم (۴) ! همین کلینی نقل می کند اگر بچه های بیگناه, زنهای بیگانه, مردم بیگناه نبود آن وقت معلوم می شد من چه می کردم این زهراست! «سَتنبّئك ابنتك بتظافر امّتك علی هضمها» همه خواستند زهرا را خانه نشین کنند این تنها برای زهد و مقامات و اینها نبود این برای اینکه این دارای ولایت کلیه الهی بود «فأحفها السؤال واستخبرها الحال فكم مِن غليل معتلجٍ بصدرها لم تَجد إلی بثّه سبيلا و سَتقول و يَحكم الله و هو خير الحاكمين سلام مودِّعٍ لا قال و لا سَئم» (۵) امیدواریم که همه جهان اسلام به برکت آن حضرت از حقایق استفاده کنند!

۱- (۳۷) - نهج البلاغه، نامه۴۵.

۲- (۳۸) - سوره مدثر، آیات۳۸و۳۹.

۳- (۳۹) - سوره طور، آیه۲۱.

۴- (۴۰) - الکافی، ج۱، ص ۴۶۰.

۵- (۴۱) - الکافی، ج۱، ص۴۵۸و۴۵۹.

«و الحمد لله ربّ العالمین»

آیات ۲۰۰ تا ۲۱۲ سوره شعراء ۹۱/۰۲/۰۹

.Your browser does not support the audio tag

(كَذلِكَ سَلَكْنَاهُ فِي قُلُوبِ الْمُجْرِمِينَ (۲۰۰) لاَ يُؤْمِنُونَ بِهِ حَتَّى يَرَوُا الْعَذَابَ الْأَلِيمَ (۲۰۱) فَيَأْتِيَهُم بَغْتَةً وَهُمْ لاَ يَشْعُرُونَ (۲۰۲) فَيَقُولُوا هَلْ نَحْنُ مُنظَرُونَ (۲۰۳) أَفَبِعَذَابِنَا يَسْتَعْجِلُونَ (۲۰۴) أَفَرَأَيْتَ إِن مَّتَّعْنَاهُمْ سِنِينَ (۲۰۵) ثُمَّ جَاءَهُم مَّا كَانُوا يُوعَدُونَ (۲۰۶) مَا أَغْنَى عَنْهُم مَّا كَانُوا يُمَتَّعُونَ (۲۰۷) وَمَا أَهْلَكْنَا مِن قَرْيَةٍ إِلَّا لَهَا مُنذِرُونَ (۲۰۸) ذِكْرَى وَمَا كُنَّا ظَالِمِينَ (۲۰۹) وَمَا تَنَزَّلَتْ بِهِ الشَّيَاطِينُ (۲۱۰) وَمَا يَنبَغِي لَهُمْ وَمَا يَسْتَطِيعُونَ (۲۱۱) إِنَّهُمْ عَنِ السَّمْعِ لَمَعْزُولُونَ (۲۱۲))

بعد از اینکه فرمود ما همه معارف را برای مردم بیان کردیم عدّه ای پذیرا شدند گروهی که مستکبرانه و مُسرفانه و مُترفانه به سر می بردند نپذیرفتند ما این حرفها را به دلهای آنها رساندیم حجّت ما بالغ شد اما (قَسَت قُلوبُهُم) (۱) ما این حرفها را در دلهای اینها جریان دادیم ولی به سوء اختیار خود نپذیرفتند. اینها سه حالت دارند: در دنیا که متنعّم اند سرگرم خوش گذرانی اند فکر می کنند که این وضع برای همیشه هست (يَحْسَبُ أَنَّ مَالَهُ أَخْلَدَهُ) (۲) فکر نمی کنند که این زودگذر است و پایان عمر هم جریان برزخ است این حالت اُولای آنها. حالت ثانی اینها لحظه پایانی عمر اینهاست حالا یا عذاب برزخی به سراغ اینها می آید یا عذابهایی نظیر جنگ بدر و احد و خندق به سراغ اینها می آید در حال خطر و در حال اضطرار می خواهند یک ایمان صوری بیاورند این ایمان صوری در حال اضطرار اثری ندارد زیرا اگر اضطرار برطرف شد و اختیار آمد اینها همچنان (يَحْسَبُ أَنَّ مَالَهُ أَخْلَدَهُ) هستند این حالت دوم که در حال اضطرار، ایمان ممکن است اما دراثر ترس, ایمانِ در اثر ترس ممکن است ولی مقبول نیست. حالت سوم در جریان بعد از مرگ است که وارد صحنه برزخ شدند و بعد از برزخ, در آن حالت ایمان ممکن نیست یعنی فعلِ اختیاری به نام ایمان متمشّی نمی شود جریان بعد از مرگ جریان حساب است نه عمل اگر آنجا هم ایمان و کفر ممکن بود اطاعت و عصیان ممکن بود آنجا هم مثل دنیا دار تکلیف بود شریعتی می خواست وحی و نبوّتی می خواست در حالی که آنجا نه اطاعت ممکن است نه معصیت زیرا نشئه, نشئه حساب است نه نشئه تکلیف و کار، در قیامت یعنی بعد از مرگ چه قیامت صغرا چه قیامت کبرا جا برای ایمان نیست و اگر گفته شد جا برای عمل صالح نیست منظور از عمل صالح اعم از عمل جانحه و جارحه است چه عمل قلب چه عمل قالب ممکن نیست کسی در آن نشئه، بعد از مرگ یعنی برزخ به بعد یک کار اختیاری انجام دهد لذا اینها در برزخ می گویند که ما را برگردان که ایمان بیاوریم (رَبِّ ارْجِعُونِ ۝ لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحاً) (۳) اما در حال اضطرار ایمان می آورند لکن خدای سبحان می فرماید: (آلْآنَ وَقَدْ عَصَيْتَ قَبْلُ وَكُنْتَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ) (۴) یعنی این ایمانی که می آورید این ایمان گرچه ممکن است ولی مقبول نیست چون در اثر ترس است ولی در جریان برزخ، آنها ممکن نیست در آ نجا ایمان بیاورند می گویند: (رَبِّ ارْجِعُونِ ۝ لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحاً) نه خدایا خطر را از ما بردار تا ما ایمان بیاوریم.

۱- (۱) - سوره انعام، آیه۴۳.

۲- (۲) - سوره همزه، آیه۳.

۳- (۳) - سوره مؤمنون، آیات۹۹و۱۰۰.

۴- (۴) - سوره یونس، آیه۹۱.

فتحصّل که این گروه سه حالت داشتند و دارند در دنیا متنعّمانه و مسرفانه و مترفانه به سر می برند (يَحْسَبُ أَنَّ مَالَهُ أَخْلَدَهُ) (۱) و عـذاب را به استهزا می گیرند و مانند آن, ایمان نمی آورند. در حالت خطر، ایمان ممکن است ولی ایمانِ اضـطراری نافع و مقبـول نیست زیرا همین که خطر برطرف شـد اینهـا به حـالت اول برمی گردنـد. در حـالت سـوم که بعـد از مرگ است ایمـان ممکن نیست نظیر اینکه انسـان در عـالم خواب کـار اختیـاری از او ممکن نیست وقتی بیـدار شـد می گویـد ای کاش من فلان مطلب را می پرسیدم فلان حرف را می زدم در حالی که کاری که انسان در عالم خواب انجام می دهـد محصول ملکات قبلی اوست و فعل اختیاری از او صادر نمی شود.

پرسش...

پاسخ: نه, می خواهند عذرخواهی کنند که مقداری سبک بشوند فرمود: (لاَ يُؤْذَنُ لَهُمْ فَيَعْتَذِرُونَ) (۲) از نظر روانی اگر کسی عـذرخواهی بکنـد یـک مقـدار سـبک می شود میفرمایـد مـا اذن اعتـذار هم به آنها نمی دهیم نه اینکه ایمان بیاورنـد و ما اذن نمیـدهیم اگر تبهکاری بخواهـد عـذرخواهی کنـد از آن عـذاب درونی خود راحت تر می شود می فرماید ما چنین اذنی هم به آنها نخواهیم داد.

فرمود: (كَذلِكَ سَلَكْنَاهُ فِي قُلُوبِ الْمُجْرِمِينَ) که این (سَلَكْنَاهُ) نظیر (نَسْلُكُهُ) که در اوایل سوره مبارکه «حجر» گذشـت بحثش روشن شد. اینها (لاَ يُؤْمِنُونَ بِهِ) این حالت اوّلشان (حَتَّى يَرَوُا الْعَذَابَ الْأَلِيمَ) این حالت دومشان در حالت اضـطرار, اینها در حال اختیار ایمان نمی آورند تا عذاب الیم را ببینند که در آنجا ایمان اضـطراری است آن وقتی که ایمان هم ممکن است و هم نـافع، اینهـا ایمان نمی آورنـد در حال عـذاب الیم که ایمان ممکن است ولی نافع نیست حاضـرند ایمان بیاورنـد در جریان مرگ و بعـد دیگر اصـلاً ایمـان ممکن نیست. این عـذاب الیم اگر منظور عـذاب قیـامت صـغرا یا کبرا باشـد در آنجا هم ایمان ممکن نیست.

۱- (۵) - سوره همزه، آیه۳.

۲- (۶) - سوره مرسلات، آیه۳۶.

آن گاه این عذاب دفعتاً و بغتتاً می آید و اینها درک نمی کنند. شعور آن درکِ لطیف است نظیر این شَعْر و موی باریک می گویند <شَعَرَ> است مُشعِر شد یعنی باریک بین شد، مطلبی که مثل موی باریک است درک می کند. آن گاه این افراد که به عذاب الیم گرفتار شدند اگر این عذاب, عذاب دنیایی باشد اختیار محفوظ است ایمان ممکن است ولی نافع نیست اگر عذاب بعد از مرگ باشد که ممکن نیست آن وقت (فَيَقُولُوا هَلْ نَحْنُ مُنظَرُونَ) وقتی آن عذاب آمد اگر درباره دنیا باشد اینها می گویند آیا اِنظار یعنی مهلت دادن ممکن است که به ما مهلت بدهید ما چند روزی زنده باشیم یا نه؟ خدای سبحان می فرماید بر فرض ما مهلت بدهیم شما از این مهلت بهره صحیح نمی برید ما سالیان متمادی به شما مهلت دادیم شما متمّعانه بیراهه رفتید اینها می گویند (هَلْ نَحْنُ مُنظَرُونَ) این جمله خبریه ای است که به داعی انشاء القا شده این کلمه «هل» جمله را از خبریه بودن الغا می کند این جمله می شود جمله انشایی در حقیقت درخواست انظار و اِمهال است.

بعد ذات اقدس الهی می فرماید الآن که مسرفانه و مترفانه به سر می برند الآن که دارند عذاب را مسخره می کنند (أَفَبِعَذَابِنَا يَسْتَعْجِلُونَ) اینها به نوح یا سایر انبیا(سلام الله علیهم اجمعین) می گفتند: اگر راست می گویید عذابی بیاورید (۱) خب این بر اساس استهزا و مسخره کردن است (أَفَرَأَيْتَ إِن مَّتَّعْنَاهُمْ سِنِينَ) حالا اینها می گویند (هَلْ نَحْنُ مُنظَرُونَ) بسیار خوب ما به اینها مهلت بدهیم چند سالی هم برگردند آن چند سالی هم که برگردند مثل همین چند سالی که پشت سر گذاشتند همین طور است دیگر، این نظیر همان آیه سوره مبارکه «انعام» است که فرمود: (لَوْ رُدُّوا لَعَادُوا لِمَا نُهُوا عَنْهُ) (۲) بر فرض اینها از جهنم بیرون بیایند به دنیا برگردند که چنین فرضی محال است برای اینکه دنیا منقرض شد (يَوْمَ تُبَدَّلُ الأَرْضُ غَيْرَ الأَرْضِ وَالسَّماوَاتُ) (۳) دنیایی نیست تا اینها به دنیا برگردند بر فرض محال اینها به دنیا برگردند (لَوْ رُدُّوا لَعَادُوا لِمَا نُهُوا عَنْهُ) اینجا هم می فرماید: (أَفَرَأَيْتَ) یعنی «أخبرنی» (إِن مَّتَّعْنَاهُمْ سِنِينَ) حالا بر فرض ما چند سال هم به اینها مهلت بدهیم اینها مثل همان دوران گذشته متمّعانه به سر می برند دیگر (أَفَرَأَيْتَ إِن مَّتَّعْنَاهُمْ سِنِينَ) حالا یا اینهایی که از ما مهلت خواستند اینها را چند سال مهلت بدهیم یا نه, درباره همین افراد فعلی می فرماید این افراد فعلی و موجودین، وضعشان را بررسی کنید اینها بر فرض سالیان متمادی متمّعانه و مسرفانه به سر ببرند وقتی عذاب الهی آمد چه کاری از اینها ساخته است (ثُمَّ جَاءَهُم مَّا كَانُوا يُوعَدُونَ مَا أَغْنَى عَنْهُم مَّا كَانُوا يُمَتَّعُونَ) کاری از اینها برنمی آید همان که گفتند: (مَا أَغْنَى عَنِّي مَالِيَهْ هَلَكَ عَنِّي سُلْطَانِيَهْ) (۴) کاری از این مال برنمی آید بین انسان و مال انسان, بین انسان و اولاد و قبیله و عشیره انسان این حادثه تلخ عذاب الیم فاصله می اندازد نه گذشته اینها گذشته خوبی بود که به داد اینها برسد نه موجودیِ اینها موجودی ای است که توان داشته باشد مشکل اینها را حل کند زیرا سابقه اینها تلخ بود (یک) موجودی اینها هم بیگانه از اینهاست (دو) اگر کسی سابقه تلخ داشت موجودی او هم از او بیگانه بود پس چیزی مشکل او را حل نخواهد کرد (مَا أَغْنَى عَنْهُم مَّا كَانُوا يُمَتَّعُونَ) این وضع اینهاست.

۱- (۷) - سوره اعراف، آیه۷۰؛ سوره هود، آیه۳۲؛ سوره عنکبوت، آیه۲۹.

۲- (۸) - سوره انعام، آیه۲۸.

۳- (۹) - سوره ابراهیم، آیه۴۸.

۴– (۱۰) – سوره حاقه، آیات ۲۸و۲۹.

پس اینها سه حالت دارند حالت دنیا که در رفاه اند حالت عذاب و حالت برزخ و بعد, در دنیا در حال عادی ایمان هم ممکن است هم مقبول و هم نافع اینها نمی آورند در حال عذاب شدید در دنیا ایمان ممکن است ولی نافع نیست بعد از مرگ ایمان اصلاً ممکن نیست این مراحل را بخشی در سوره مبارکه «انعام» بیان فرمود بخشی را هم در سوره مبارکه «یونس»؛ در سوره مبارکه «انعام» آیه ۱۵۸ این بود (هَلْ یَنْظُرُونَ إِلَّا أَن تَأْتِیَهُمُ الْمَلاَئِکَهُ أَوْ یَأْتِیَ رَبُّکَ أَوْ یَأْتِیَ بَعْضُ آیاتِ رَبِّکَ یَوْمَ یَأْتِی بَعْضُ آیَاتِ رَبِّکَ لَا یَنْفَعُ نَفْساً إِیمَانُهَا لَمْ تَکُنْ آمَنَتْ مِن قَبْلُ أَوْ کَسَبَتْ فِی إِیمَانِهَا خَیْراً) که این عطف بر منفی است اگر آن لحظه آیات الهی آمد یا ایمان اصلاً ممکن نیست یا کسی که قبلاً ایمان آورد ولی عمل صالحی ایمانِ او را همراهی نکرد آن روز طرْفی نمی بندد. در سوره مبارکه «یونس» راجع به عذاب دنیا که ایمان ممکن است و نافع نیست ذکر فرمود منتها قوم یونس را استثنا کرد؛ آیه ۹۸ سوره مبارکه «یونس» این است که (فَلَوْلاَ کَانَتْ قَرْیَهٌ آمَنَتْ فَنَفَعَها إِیمَانُهَا إِلَّا قَوْمَ یُونُسَ لَمَّا آمَنُوا کَشَفْنَا عَنْهُمْ عَذَابَ الْخِزْیِ فِی الْحَیَاهِ الدُّنْیَا) البته این هم مربوط به افرادی است که نظیر فرعون و نمرود و اینها نباشند، کسانی که معاصی عادی مبتلا هستند وگرنه کسانی که (طغَوْا فِی الْبِلَادِ فَأَکْثَرُوا فِیهَا الْفَسَادَ) (۱) این گروه در حال عذاب الیم ایمانشان گرچه ممکن است ولی نافع نیست. درباره قوم یونس(سلام الله علیه) اگر ایمان پذیرفته شد برای اینکه تبهکاری آنها از سنخ تبهکاری آل فرعون نبود. در این بخش می فرماید این نظام ما این است ما یک اصل کلی به عنوان قرآن کریم نازل کردیم که در فصل اول شرح حال آن مطرح است.

ص: ۹۴۵

۱- (۱۱) - سوره فجر، آیات ۱۱و۱۲.

در فصل دوم که قصص هفت گانه انبیا یعنی وجود مبارک نوح, ابراهیم, هود, صالح وجود مبارک موسای کلیم, لوط, شعیب (قصص این انبیای هفت گانه را) گفتیم وضع همه را شرح دادیم که چه کسی معاقب شد چه کسی معاقب نشد در دو فصل، بحثهای سوره مبارکه «شعراء» را طی کردند و دارند ادامه می دهند. می فرمایند اگر ما کسانی را به هلاکت محکوم کردیم عادلانه است ظالمانه نیست بعد از قیامْ حجّت است صِرف فرستادن کافی نیست تا حرف ما به گوش مردم نرسد و به جان آنها فرو نرود که آ نها خوب درک بکنند ما کسی را عذاب نمی کنیم چون (كَذلِكَ سَلَكْنَاهُ فِي قُلُوبِ الْمُجْرِمِينَ) اگر کسی کافرِ مستضعف باشد کسی نشنیده یا شنیده و نفهمیده, حجّت الهی بر او بالغ نیست (لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَن بَيِّنَةٍ) (۱) نیست ما بعد از اینکه انبیا و اولیا و معصومین را فرستادیم بعد از اینکه اینها علما را از طرف خودشان فرستادند حرف دین به مردم رسید از آن به بعد اگر مردم به سوء اختیار خود این حرفها را رد کردند جا برای تنبیه است فرمود این اصل کلی است که (وَمَا أَهْلَكْنَا مِن قَرْيَةٍ إِلَّا لَهَا مُنذِرُونَ) منظور انذار هم در بحثهای قبل گذشت بالأخره یا خود پیغمبر(علیه الصلاه و علیه السلام) است یا امام معصوم است یا عالمان دین که از طرف اینها می روند چون مستحضرید برای هر منطقه, برای هر شهر و روستا, برای هر خانه و اهل خانه یک پیغمبر و یک امام معصوم(علیهم السلام) که نیست اینکه در سوره مبارکه «توبه» فرمود: (فَلَوْلاَ نَفَرَ مِن كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَلِيُنذِرُوا) (۲) این (لِيُنذِرُوا) یکی از مصادیق مُنذرون خواهد بود همان کاری که وجود مبارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) می کند (قُمْ فَأَنذِرْ) (۳) عالمان دین از طرف آن حضرت با حفظ مراحل علم و عدلشان می کنند اگر از طرف دین, عالمان دین, مطلبی به کسی رسید و حجّت الهی بالغ شد و آن شخص به سوء اختیار خود نپذیرفت می شود (لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَن بَيِّنَةٍ) فرمود ما هیچ طایفه ای را هیچ ملّتی را هیچ شهر و روستایی را هلاک نمی کنیم مگر اینکه انذار به حدّ نصاب برسد. (ذکری) یعنی «هذه ذکری» یک تذکره است.

۱- (۱۲) - سوره انفال، آیه۴۲.

۲- (۱۳) - سوره توبه، آیه۱۲۲.

۳- (۱۴) - سوره مدثر، آیه۲.

مستحضـرید قرآن کریم از نظر معرفت شناسـی از تجربی گرفته تا تجریـدی محض و از تفکّر گرفته تا تـذکّر همه را در بردارد بعضـی از مطالب حسّـِی و تجربی است می فرماید از راه تجربه ما مردم را آگاه کردیم و تجربه را محترم شـمردیم نظیر (فَبَعَثَ اللّهُ غُرَابـاً یَبْحَثُ فِی الأَرْضِ لِیُرِیَهُ کَیْفَ یُوَارِی سَوْءَهَ أَخِیهِ) (۱) این راه تجربه است که قرآن کریم هم تجربه را نشـان می دهد هم تجربه را امضا می کنـد. در بحثهای دیگر در مسائل سیاسـی, مسائل اجتماعی، تجربه را کافی می دانـد حجّت می داند می فرماید شـما قبل از آمدن وجود مبارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) دشمن یکدیگر بودید اختلاف داشتید به یاد باشید (إذ کُنتُم اَعـداءً فَاَلَّفَ بَینَ قُلوبِکُم) (۲) این یـک تجربه سیاسـی و تـاریخی و اجتماعی است بنابراین قرآن هم تجربه در مسائل عـادیِ مـادّی روزانه را مطرح می کنـد و حجّت می دانـد هم تجربه در مسائـل اجتماعی, اخلاقی, سیاسـی را مطرح می کنـد و حجّت می دانـد؛ می گویـد شـما سالیان متمادی اوس و خزرج و سایر قبایل و فِرَق درگیر هم بودید و دین شـما را متّحد کرده است این تجربه پربرکت را از راه دین داریـد، مسائل عقلی و اسـتدلالی فراوانی هم که در قرآن هست گـاهی هم مسائل تفکّر است که حرفهـای نـویی را که قرآن کریم مطرح می کنـد می فرمایـد: (لِقَوْمٍ یَتَفَکَّرُونَ) (۳) , (لِقَـوْمٍ یَعْقِلُونَ) (۴) گاهی هم حرفهای درون ما را شـفافانه بازگو می کنـد که می فرمایـد: (وَلَقَـدْ یَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلـذِّکْرِ فَهَلْ مِن مُدَّکِرٍ) (۵) این انواع و اقسـام معرفت شناسـی چه تجربی, چه نیمه تجربی, چه تجریدیِ فلسـفه و کلامی, چه تجریدیِ ناب عرفان نظری چه تفکّر و چه تذکّر این هفت, هشت قسم معرفت شناسی را کاملاً قرآن مطرح کرده امضا کرده رواج داده آن شهودی را هم که در جایگاه خاصّ خودش رواج داده فرمود این کارِ ماست این حرفها بعضـیهایش ذکراست بعضیهایش فکر است بعضیهایش ذکر است یعنی اگر بررسـی کنیـد به یادتان می آید ما خیلی از این حرفها را در درونتان نهادینه کردیم این (فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا) (۶) خیلی از مطالب را به همراه دارد چون همان مطالب به زبان وحی گفته می شود, قرآن می شود تذکره, می شود ذکرا (فَهَلْ مِن مُدَّکِرٍ) وماننـد آن فرمود: (ذِکْرَی) یعنی «هـذه ذکری» امـا (وَمَـا کُنَّا ظَالِمِینَ) این <کان>ی منفی در(وَمَـا کُنَّا ظَـالِمِینَ) نشان آن است که سنّت و سیره الهی منزّه از ظلم است.

۱- (۱۵) - سوره مائده، آیه۳۱.

۲- (۱۶) - سوره آل عمران، آیه۱۰۳.

۳- (۱۷) - سوره یونس، آیه۲۴.

۴- (۱۸) - سوره بقره، آیه۱۶۴.

۵- (۱۹) - سوره قمر،آیات۱۷،۲۲،۳۲،۴۰.

۶- (۲۰) - سوره شمس، آیه۸.

در سوره مبارکه «اسراء» مشابه این گذشت در آنجا همین آیه ای که در اصول هم از او نام می برند؛ آیه پانزده سوره مبارکه «اسراء» این است که (وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّى نَبْعَثَ رَسُولاً) این «کان» منفی سیره الهی را نشان می دهد می فرماید ما هیچ کسی را عذاب نمی کنیم تا اینکه حجّت الهی بالغ بشود ما اصلاً به کسی ظلم نمی کنیم دیگر این استثنا ندارد بر خلاف (وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّى نَبْعَثَ رَسُولاً) عذاب محدود است ما قبل از تمامیّت حجّت کسی را عذاب نمی کنیم بعد از تمامیّت حجّت عذاب می کنیم اما ظلم مغیّا نیست تا مثلاً ـ تا فلان تاریخ ما ظلم نمی کنیم بعد ـ معاذ الله ـ ظلم می کنیم این طور نیست این آیه پانزده سوره مبارکه «اسراء» محدود است حدّ دارد مغیّاست غایت دارد فرمود: (وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّى نَبْعَثَ رَسُولاً) ولی آیه محلّ بحث که فرمود: (وَمَا كُنَّا ظَالِمِينَ) این سالبه کلیّه است بالقول المطلق اصلاً ظلم درباره ذات اقدس الهی محال است یقیناً خدا ظلم نمی کند نه نباید ظلم بکند که «یَمتنع علیه» باشد بلکه «یَمتنع عن الله» است. ما یک کتاب قانونی نوشته در خارج نداریم که قانون باشد قانون گذاری باشد برنامه ای باشد آن قانون بر ذات اقدس الهی حاکم باشد و خداوند ـ معاذ الله ـ مجبور باشد مطابق آن قانون پیش نوشته و پیش ساخته عمل بکند این چنین نیست «کان الله و لم یکن معه شیء» (۱) خدا بود و هیچ چیزی نبود بعد کلّ نظام را آفرید دیگر فرض ندارد که کارِ خدا را برابر یک قانون پیش فرض شده یا پیش ساخته ما برنامه ریزی بکنیم بگوییم خدا باید کار خودش را مطابق با آن قانون انجام بدهد هر قانونی هم که باشد مخلوق اوست لکن خدا چون حکمتِ محض است علمِ محض است و از این علم و حکمتِ محض جز عدلِ محض صادر نمی شود «یَمتنع عن الله» است نه «یمتنع علی الله»، «یجب عن الله» است نه «یجب علی الله».

۱- (۲۱) - طبقات الشافعیه، ج۳، ص۳۶۴؛ اعجاز البیان فی تفسیرام القرآن، ص۱۰۲.

فرق ممتاز بین ما امامیه و معتزله آن است آنها متفکّرانشان می گوینـد «یجب علی الله» که این کار را بکند ما می گوییم «یجب عن الله» یقیناً خـدا عـدل می کنـد یقیناً خـدا ظلم نمی کنـد برای اینکه کمـالِ محض است اراده و اختیـار هم که در متنِ ذات اوست. اگر موجودی کمالِ محض بود قـدرتِ محض بود این اراده و مشیئت در درون قـدرت اخذ شده بود چنین ذاتی محال است ظلم از او صـادر بشود ظلم یعنی اینکه کاری که خودش تنظیم کرده است که عـدلِ محض است بر خلاف این کاری که خودش کرده بیگناهی را به عـذاب الیم گرفتار کند این چنین نیست, پس خدا یقیناً ظلم نمی کند نه یعنی حتماً نباید ظلم بکند که ما یک قانون پیش ساخته داشته باشیم و آن بر خدا حکم بکند خب چرا کمال, نقص ندارد؟ برای اینکه با ذات او سازگار نیست نمی شـود گفت جبر است برای اینکه اختیـار در متن این کمـال است اراده در متن این کمـال است قـدرت در متن این کمـال است اگر کمـالی بسیط بود (یک) نامتناهی بود (دو) و همه کمالات محـدود و غیر محـدود در متن او مأخوذ بود (سه) چنین کمالی «یمتنع عن یصـدر منه النقص» نه «یمتنع علیه أن یصـیر مبـدأ للنقص» ما قانونی از جای دیگر داشـته باشـیم بر خـدا حاکم باشـد این طور نیست لـذا می فرماید: (وَمَا كُنَّا ظَالِمِينَ) این از جوامع الکلم قرآن کریم است (وَلاَ يِظْلِمُ رَبُّكَ أَحَد) (۱) از همین قبیل است.

قبلاًـ هـم بـه عرضـتان رسـید مجـامعی کـه بـه فکر تـدوین حقـوق بشـرند نـه حقـوق دوسـتانه کـه آن یـک مطلب جزئی است زیرمجموعه همین اصل است آنهایی که درصدد تدوین حقوق بشـرند قانون بشـری می خواهند درست کنند منبع و ریشه های علمی برای قـانون اینهـا نیست برای اینکه مستحضـرید این کتـاب قـانون, رسـاله قانون هر چه هست یک موادّ حقوقی و قانونی دارد این موادّ قـانونی از مبـانی گرفته می شود آن مبـانی بایـد از یک منابع گرفته بشود الآن شـما فقه می بینیـد این طور است اصول این طور است حقوق و فقه و قـانون و اخلاـق مـا این طور است مـا یـک موادّ فقهی داریم که در رساله های ماست یک مبـانی فقهی داریم که در کتـاب اصول مـاست یـک منـابع داریم به نام قرآن و عترت و عقل که این مبانی از آن منابع ــ منابع یعنی منابع ــ استنباط می شود اینها که قانون دارنـد حقوق بشـر دارنـد و ماننـد آن یک موادّی ترسـیم کردند این مواد از یک مبانی گرفته شـده مثل عـدالت مثل آزادی مثل وفای به عهـد مثل زنـدگی مسالمت آمیز مثل زندگی سالم مثل محیط سالم مثل عدم تجاوز مثل رعایت امنیّت رعایت امانت اینها یک مبانی پذیرفته شده ای است که این موادّ حقوقی از آن مبانی گرفته شده مهم ترین مبنا در بین اینها همان عـدل است درست است امنیت, امانت, محیط زیست همه اینها جزء مبانی پـذیرفته شـده اسـت ولی امّ المبانی مسئله عدل است عدل هم یک مفهوم شـفاف و روشنی دارد عدل یعنی چه؟ یعنی «وضع کلّ شیء فی موضعه» هر چیزی را انسان در جای خود قرار بدهد تا اینجا روشن است اما جای اشـیاء کجاست جای اشخاص کجاست اگر منبع وحی ای داشـته باشـیم این مبنا را از منبع وحی می گیریم می گوییم خدایی که خالق اشـیاء است خالق روابط اشـیاء و اشخاص است جـای اینهـا را معیّن کرده زن جـایش کجـاست مرد جـایش کجـاست گوسـفند جـای کجاست خوک جایش کجاست شـراب جـایش کجـاست سرکه جـایش کجـاست همه را مشـخص کرده اگر آن منـابع را نداشـته باشـیم جـای اشـیاء کجـاست؟ جای اشـخاص کجاست؟ می بینید وقتی که منبع نباشد تعیین جای اشـیاء و جای اشـخاص به عهده خود اشخاص قرار می گیرد اینها می گوینـد حرف اسرائیل این است که مـا یـک نژاد برتریم اگر یـک نفر در یـک روسـتا یـا یـک شـهر خودبزرگ بین باشـد زنـدگی کردن بـا او مشـکل است و اگر قبیله ای, نژادی خودبزرگ بین باشـند بگوینـد ما نژاد برتریم آن وقت زنـدگی با اینها بسیار سـخت است, اینها حرفشان این است که ما بهتریم و جای ما بهتر خب چه کسـی این حرف را بایـد بزنـد آن که شـما را آفریـد باید بزند او که گفته (إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِندَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ) (۲) می بینید بالصـراحه قرآن کریم حرف اینها را نقل می کند می

گوینـد: (لَيْسَ عَلَيْنَا فِي الْأُمِّيِّينَ سَبِيلٌ) (۳) مـا هر چه تاخت و تاز کردیم نسـبت به عربها و غیر عربها برای ما رواست این حرف اسـرائیلیهاست دیگر، اینکه می گوینـد (لَيْسَ عَلَيْنَا فِي الْأُمِّيِّينَ سَبِيلٌ) همین است خب با اینها نمی شود زنـدگی کرد با اینها در روی کُره زمین به هیـچ وجه نمی شود زنـدگی کرد برای اینکه اینها ظالمانه خودبزرگ بین انـد بنابراین تنظیم و تدوین حقوق بشـر نه حقوق بشردوسـتانه که یک مطلب دیگر است مبنای علمی ندارد برای اینکه موادّ حقوقی را از مبانی می گیرند این بین راه است مبانی را بایـد از منابع بگیرند مهم ترین مبنای حقوقی, عدل است همه هم قبول داریم معنای عدل هم روشن است که «وضع کلّ شـیء فی موضعه» این را هم قبول داریم اما «وکُنهه فی غایه الخفاء» (۴) اشیاء جایشان کجاست زن جایش کجاست مرد جـایش کجـاست ایـن اول نزاع, آن کـه تـابع وحی است می گویـد جـای اینهـا را وحی مشـخص کرده خـدایی که آفرید مشخص کرده آن که تابع وحی نیست (أَفَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ) (۵) می گوید جای اشیاء را خودم باید مشخص بکنم این است که حقوق بشـر سامـان نمی پـذیرد قابـل اجرا نیست مخصوصـاً کسانی که خودبزرگ بین انـد و حرفشان این است (لَيْسَ عَلَيْنَا فِي الْأُمِّيِّينَ سَبِيلٌ) با اینها شـما چطور می توانیـد زنـدگی کنیـد این کسـی است حق را باطل می بینـد شـرّ را خیر می داند کـذب را صـدق می دانـد قبیـح را حَسن می داند اما قرآن می فرماید: (مَا كُنَّا ظَالِمِينَ) ما قراری گذاشتیم مطابق این قرار عمل می کنیم جـای اشـیاء را مشـخص کردیم هیـچ کـدام از این اشـیاء را از جایشـان بیرون نمی بریم این می شود عـدلِ محض که «بالعدل قامت السماوات والارض» (۶) جهان با عـدل دارد اداره می شود لـذا (وَلَا يَظْلِمُ رَبُّكَ أَحَدًا) (۷) این است, (وَمَا رَبُّكَ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ) (۸) این است, (وَمَا كُنَّا ظَالِمِينَ) این است.

۱- (۲۲) - سوره کهف،آیه۴۹.

۲- (۲۳) - سوره حجرات، آیه۱۳.

۳- (۲۴) - سوره آل عمران، آیه۷۵.

۴- (۲۵) - شرح المنظومه، ج۲، ص۵۹؛ جناب سبزواری صاحب شـرح منظومه، این مصرع را درباره وجود فرمودند و استاد آن را درباره عدل استفاده نمودند.

۵- (۲۶) - سوره جاثیه، آیه۲۳.

۶- (۲۷) - عوالی اللّآلی، ج۴، ص۱۰۳؛ تفسیرالصافی، ج۵، ص۱۰۷.

۷- (۲۸) - سوره کهف، آیه۴۹.

۸- (۲۹) - سوره فصلت، آیه۴۶.

خدا غریق رحمت کند سیدناالاستاد مرحوم علامه طباطبایی را می بینید در المیزان این مسئله را مطرح می کند که حکومت بر اساس عدل الهی است جامعه حکومت می خواهد اینجا هم یک بحث مبسوطی دارند که نه فرد می تواند بر جامعه حکومت کند نه افراد می توانند حکومت کنند نه حکومت دموکراسی حق است نه حکومت استبدادی حق است حکومت الله و مکتب ــ مکتب یعنی مکتب نه یعنی شخص ــ حکومت مکتب حق است همه در برابر مکتب علی وزانٍ سواء هستند در ذیل همین آیه محلّ بحث مطلبی دارند که چگونه خدا ظالم نیست چرا ظلم نمی کند معنای عدل الهی چیست آن وقت جریان حکومت اجتماعی و سیاست اجتماعی را هم همین جا طرح می کنند. (۱) فرمود: (وَمَا کُنَّا ظَالِمِینَ) بعد می رسند به فصل اول. در فصل اول همین سوره مبارکه «شعراء» این مطلب بود فرمود: (طسم تِلْکَ آیَاتُ الْکِتَابِ الْمُبِینِ) (۲) فصل دومش (لَعَلَّکَ بَاخِعٌ نَفْسَکَ أَلَّا یَکُونُوا مُؤْمِنِینَ) (۳) در جریان فصل دوم این قصص هفت گانه را با آن وضعی که گذشت بیان فرمودند, در جریان کتاب مبین آیات مبسوطی گذشت تا اینکه در این بخشهای نهایی فرمود: (وَإِنَّهُ لَتَنزِیلُ رَبِّ الْعَالَمِینَ نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِینُ عَلَی قَلْبِکَ لِتَکُونَ مِنَ الْمُنذِرِینَ بِلِسَانٍ عَرَبِیٍّ مُبِینٍ وَإِنَّهُ لَفِی زُبُرِ الْأَوَّلِینَ أَوَ لَمْ یَکُن لَهُمْ آیَةً أَن یَعْلَمَهُ عُلَمَاءُ بَنِی إِسْرَائِیلَ) (۴) یعنی دلیل عقلی داریم قرآن حق است دلیل نقلی داریم قرآن حق است. الآن می پردازند به این, می فرمایند برخیها خیال کردند این حرفهای ــ معاذ الله ــ جن است. شیطان که بخشی از جن هستند آن شرور جن اند اینها کارشان شرّ است نه خیر, کارشان باطل است نه حق, کارشان کذب است نه صدق, کارشان قبیح است نه حَسن قرآن حق است و صدق است و خیر است و حَسن، اصلاً اینها آیات قرآن بیاورند یعنی چه؟! این با آنها اصلاً سازگار نیست شیطان ما را به عدل دعوت کند به صدق دعوت کند به خیر دعوت کند به حسن دعوت کند این سازگار نیست لذا فرمود: (وَمَا تَنَزَّلَتْ بِهِ الشَّیَاطِینُ وَمَا یَنبَغِی لَهُمْ) اصلاً کار آنها نیست شما دلتان می خواهد سم کار عسل بکند؟! آخر این شیطان بر اساس شیطنت, تشیطنه، بَغی و ستم و ظلمی که دارد جز کار شرّ و قبیح و کذب و باطل کار دیگر ندارد یعنی شما دلتان می خواهد که این شیرینی از سم در آمده باشد اینکه شدنی نیست (مَا یَنبَغِی) این بُغیه اینها نیست. دلیل اول این است که (وَمَا یَنبَغِی لَهُمْ) این یکی. می ماند نفوذ، این شیطان از کجا این حرفها را می آورد؟ (وَمَا یَسْتَطِیعُونَ) این حرفها از لوح محفوظ الهی است (یک) از لدی الله که علیّ حکیم است این حبل بخواهد آویخته بشود (دو) تا برسد به لسان عربی مبین، در تمام این محدوده دو طرف فرشتگانی اند (بِأَیْدِی سَفَرَةٍ کِرَامٍ بَرَرَةٍ) (۵) فرمود این کتاب الهی از لدی الله که علیّ حکیم است تا عربی مبین که به صورت حبل آویخته است دو طرفش اسکورت فرشته هاست در بخش پایانی سوره مبارکه «جن» فرمود خداوند اعزام کرد (مِن بَیْنِ یَدَیْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ رَصَداً لِیَعْلَمَ أَن قَدْ أَبْلَغُوا رِسَالاَتِ رَبِّهِمْ) (۶) رَصد, اسکورت, مراقب, مواظب از عالی ترین مرتبه تا لبان مطهّر پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) فرمود این معصوم است تا به سطح عقل مردم و هوش مردم برسد از آن به بعد دیگر مردم مختارند فرمود ما رصد فرستادیم دو طرف نفوذناپذیر است اگر هم یک وقت اینها که برخی از اخبار غیبی را دارند بخواهند چیزی را گوش بدهند (وَجَعَلْنَاهَا رُجُوماً لِلشَّیَاطِینِ) (۷) پس توان آن را ندارند اما این بحثهای عمیق مخاطبش شخص پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) است آنها که این حرفها را درک نمی کنند که رصد یعنی چه فرشته ها یعنی چه اسکورت مخصوص یعنی چه (فَإِنَّهُ یَسْلُکُ مِن بَیْنِ یَدَیْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ رَصَداً) یعنی پیشاپیش این وحی, فرشته ها هستند دنبال این وحی, فرشته ها هستند این محفوف به رصد است کسی که ارسال کرده (مِن بَیْنِ یَدَیْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ رَصَداً) خب دیگر جا برای شیطان نیست این حرفها را چون آنها نمی فهمند ذات اقدس الهی به پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) خطاب کرده که می فرماید این طور است.

۱- (۳۰) - المیزان، ج۱۵، ص۳۲۴-۳۲۶.

۲- (۳۱) - سوره شعراء، آیات۱و۲.

۳- (۳۲) - سوره شعراء، آیه۳.

۴- (۳۳) - سوره شعراء، آیات۱۹۲-۱۹۷.

۵- (۳۴) - سوره عبس، آیات۱۵و۱۶.

۶- (۳۵) - سوره جن، آیات۲۷و۲۸.

۷- (۳۶) - سوره ملک، آیه۵.

پس اولاً برهان درونی آن است که قرآن حق است و نور است و خیر است و حسن است و عدل این کارها بُغیه شیطان نیست (وَمَا يَنبَغِي لَهُمْ) اینها کارشان نیست این برهان اول. برهان دوم اینکه این حرفها را از کجا می خواهد بگیرد این حرفها که با رصد و اسکورت دارد می آید بنابراین (وَمَا يَسْتَطِيعُونَ إِنَّهُمْ عَنِ السَّمْعِ لَمَعْزُولُونَ) خودشان بیایند بالا بشنوند که (وَجَعَلْنَاهَا رُجُوماً لِلشَّيَاطِينِ) (۱) اینها کجا می خواهند بیایند اینها تجرّدشان در حدّ وهم است. منشأ صدور این وحی «لدی الله علیّ حیکم» است اینها که آنجا راه ندارند این شیاطین تا آن قلّه راه ندارند در بین راه هم اگر بخواهند نفوذ پیدا کنند که اسکورت است اینها کجا بتوانند راه پیدا کنند؟ پس سه برهان است یکی اینکه این اصلاً بُغیه آنها نیست قرآن حق است و خیر است و صلاح است و فلاح است و عدل است و امثال ذلک، اینکه بُغیه شیطان نیست (وَمَا يَنبَغِي لَهُمْ)، ثانیاً (وَمَا يَسْتَطِيعُونَ) اینها بخواهند نفوذ پیدا کنند که رصد داریم ثالثاً خودشان بشنوند که (إِنَّهُمْ عَنِ السَّمْعِ لَمَعْزُولُونَ) بنابراین این صددرصد حق است از لدی الله که علیّ حکیم است این قرآن تا لبان مطهّر پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) معصومِ محض است حالا از آن به بعد مردم یا قبول یا نکول.

«و الحمد لله ربّ العالمین»

آیات ۲۱۰ تا ۲۱۹ سوره شعراء ۹۱/۰۲/۱۰

Your browser does not support the audio tag.

(و ما تَنَزَّلَت بِهِ الشَّیـاطین (۲۱۰) و ما یَنبَغی لَهُم و ما یَستَطیعون (۲۱۱) اِنَّهُم عَنِ السَّمعِ لَمَعزولون (۲۱۲) فَلا تَدعُ مَعَ الله اِلٰـهًا ءاخَرَ فَتَـکونَ مِنَ المُعَذَّبین (۲۱۳) و اَنذِر عَشیرَتَکَ الاَقرَبین (۲۱۴) و اخفِض جَناحَکَ لِمَنِ اتَّبَعَکَ مِنَ المؤمِنین (۲۱۵) فَاِن عَصَوکَ فَقُل اِنّی بَریءٌ مِمّا تَعمَلون (۲۱۶) و تَوَکَّل عَلَی العَزیزِ الرَّحیم (۲۱۷) الَّذی یَر اکَ حینَ تَقوم (۲۱۸) و تَقَلُّبَکَ فِی السّـاجِدین (۲۱۹))

ص: ۹۵۱

۱- (۳۷) - سوره ملک، آیه۵.

چون عناصر محوری سوره مبارکه «شعرا» جریان توحید از یک سو و وحی و نبوت از سوی دیگر بود لذا در دو مقام آیات فراوانی نازل شد. در بخش اخیر که مسئله وحی و نبوت برمی گشت فرمود (و ما تَنَزَّلَت بِهِ الشَّیاطین) چهار چیز را نسبت به شیطان نفی کرد چه اینکه همین امور چهارگانه را نسبت به انسانهای عادی نفی کرد یکی اینکه این وحی از آن مبدأ عالی که علی حکیم است نازل می شود آنجا جا برای شیطنت شیطان نیست هیچ شیطانی آنجا راه ندارد سقف وجودی شیطان تا آن تجرّد وهمی است هرگز شیطان به مقام مخلَصین راه ندارد اینکه اعتراف کرد گفت من مخلَصین را فریب نمی دهم نه برای اینکه نسبت به آنها ترحّم دارد یا احترام دارد بلکه نسبت به آنها قدرت ندارد زیرا آنها چیزی می طلبند که شیطان درک نمی کند شیطان کالایی دارد که متروک آنهاست بنابراین جا برای فریب نیست نه می تواند بدلی بسازد و نه می تواند اصلی که در اختیار دارد برای آنها زیبا نشان بدهد لذا صریحاً اعتراف کرد که (اِلاّ عِبادَکَ مِنهُمُ المُخلَصین) (۱) پس در آن مقام جا برای

شیطنت شیطان نیست در وسطها هم جا برای نفوذ او نیست برای اینکه (إِنَّهُمْ عَنِ السَّمْعِ لَمَعْزُولُونَ) از آن طرف هم فرمود: (وَجَعَلْنَاهَا) این نجوم را (رُجُوماً لِلشَّيَاطِينِ) (۲) و مانند آن پس نه در آنجا حضور دارد و نه در بین راه می تواند نفوذ پیدا کند این دو امر و نه می تواند در حرم امن رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلّم) نفوذ پیدا کند که چیزی را کم کند یا زیاد کند و نه می تواند مثل این بیاورد.

۱- (۱) - سوره حجر، آیه ۴۰؛ سوره ص، آیه۸۳ .

۲- (۲) - سوره ملک، آیه۵.

در سوره مبارکه «اسرا» فرمود جن و انسان جمع بشوند مثل این مقدورشان نیست؛ آیه ۸۸ سوره مبارکه «اسرا» این بود (قُل لَّئِنِ اجْتَمَعَتِ الْإِنسُ وَالْجِنُّ عَلَى أَن يَأْتُوا بِمِثْلِ هـذَا الْقُرْآنِ لاَ يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيراً) شیاطین با هم انسانها با هم شیاطین و انسانها و انسانها و شیاطین با هم بخواهند مثل قرآن بیاورند مقدورشان نیست پس نه در اصل صدور و نزول قرآن آنجا راه دارند که بشنوند و بیایند بگویند نه در بین راه قدرت نفوذ دارند نه خودشان به تنهایی مثل قرآن می توانند بیاورند و نه با اجتماع یکدیگر می توانند بیاورند این امور چهارگانه و مانند آن نه مقدور انسان عادی است نه مقدور جن است بالقول المطلق بنابراین (ما تَنَزَّلَت بِهِ الشَّيـاطين) شیطان و همچنین انسان عادی این کار را نمی کنند دشمنان وحی و نبوت گاهی می گفتند این ـ معاذ الله ـ جن زده است یا [این حرفها] حرف شیاطین است و مانند آن گاهی می گفتند این حرفها را ایشان از برخی از ایرانیها آموختند یا برخی از رومیها آموختند که قرآن در آیات قبل فرمود آن زبانی که اینها قرآن را به آن متهّم می کنند آنها که عربی مبین نیست و این قرآن عربی مبین است آن افراد که اصلاً عربی حرف نمی زنند عربی نمی فهمند (لِّسَانُ الَّذِی يُلْحِدُونَ إِلَيْهِ أَعْجَمِيٌّ وَهـذَا لِسَانٌ عَرَبِيٌّ مُّبِينٌ) (۱) این چه نسبتی است که شما می دهید می گویید فلان دانشمند ایرانی یا فلان دانشمند رومی این حرفها را به پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلّم) ـ معاذ الله ـ آموخت خب پس از هر طرف این توهم شما بیّن الغی است.

۱- (۳) - سوره نحل، آیه۱۰۳.

در این قسمت فرمود: (و ما تَنَزَّلَت بِهِ الشَّیـٰطین) نه اینها نازل کردند نه توانستند اصلاً بشنوند و علم پیدا کنند چه رسد به اینکه معلوم خود را اظهار کنند و بیان کنند (ما تَنَزَّلَت بِهِ الشَّیـاطین و ما یَنبَغی لَهُم) که در بحث دیروز گذشت که این گونه از معارف بُغیه و مطلوب و هدف شیطان نیست چون قرآن به عقل و عدل و خیر و حسن دعوت می کند شیطان به شرّ و قبیح و ظلم و زشتی دعوت می کند.

پرسش...

برای اینکه شیطان حرفش این است که (أَنَا خَیْرٌ مِنْه) (۱) در برابر خدا می ایستد می گوید شما گفتید باید سجده کرد ولی به نظر من نباید سجده کرد هر جا سخن از (أَنَا خَیْرٌ مِنْهُ) است معلوم می شود حرف شیطنت است دیگر. کفر تنها مشکل شیطان نبود که او کافر بود و اطاعت نکرد مهم ترین مشکل شیطنت همان استکبار است مستکبر در برابر ذات اقدس الهی می ایستد می گوید شما گفتید که باید سجده کرد ولی به نظر من نه (أَنَا خَیْرٌ مِنْهُ) هر جا سخن از (أَنَا خَیْرٌ مِنْهُ) است نظیر آنچه در بخش پایانی سوره مبارکه «بقره» گذشت که (نَحْنُ أَحَقُّ بِالْمُلْكِ مِنْهُ) (۲) یا «أنا اعلم منه» «أنا اعدل منه» «أنا افقه منه» هر جا این ترّهات است این حرف شیطان است امّا هر جا(مَا بِکُم مِّن نِّعْمَةٍ فَمِنَ اللَّهِ) (۳) هست حرف رحمان است. به هر تقدیر فرمود: (إِنَّهُمْ عَنِ السَّمْعِ لَمَعْزُولُونَ) پس آن امور چهارگانه نه مقدور انسان است نه مقدور شیطان. ذات اقدس الهی به وجود مبارک پیغمبر (صلّی الله علیه و آله و سلّم) می فرماید این معارف داده شده است و کسی نه مثل این می تواند بیاورد نه در این می تواند نفوذ پیدا کند اینها همه تسلّی مستقیم حضرت رسول است و جواب دندان شکن نسبت به افرادی که گفتند این حرفها حرفهای شیطنت است.

۱- (۴) - سوره اعراف، آیه۱۲؛ سوره ص، آیه۷۶.

۲- (۵) - سوره بقره آیه۲۴۷.

۳- (۶) - سوره نحل، آیه۵۳.

بعد رسیدند به اصل مسئله که توحید باشد فرمود حالا که این چنین است (فَلَا تَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلهاً آخَرَ) این (مع الله) که قبلًا هم گذشت یعنی خدا مفروغ عنه است. یکی از غرر بیانات سیدنا الاستاد در المیزان این است که از اوّل تا آخر از آخر تا اوّل قرآن هیچ جا دلیلی نیامد که خدا وجود دارد او را بیّن می داند می گوید اصلاً قابل استدلال نیست همه بیانات درباره توحید است یعنی او شریک ندارد فرمایش ایشان این است که ما اصلًا در هیچ جای قرآن دلیل نداریم برای اینکه ثابت کند خدا هست [(۱)](#) خدا شک پذیر نیست بله دومی ندارد. در سوره مبارکه «مومنون» که دارد (وَمَن يَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلهاً آخَرَ لَا بُرْهَانَ لَهُ بِهِ فَإِنَّمَا حِسَابُهُ عِندَ رَبِّهِ) [(۲)](#) نباید این را وقف کرد این (لَا بُرْهَانَ لَهُ بِهِ) وصف لازم (إِلهاً آخَرَ) است (وَمَن يَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلهاً آخَرَ لَا بُرْهَانَ لَهُ بِهِ فَإِنَّمَا حِسَابُهُ عِندَ رَبِّهِ) مثل اینکه کسی بگوید اگر کسی ادعا کند که دو، دوتا پنج تاست که دلیل ندارد «فانّما کذا و کذا» اینکه دلیل ندارد لازمه ذات دو، دوتا پنج تاست (وَمَن يَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلهاً آخَرَ لَا بُرْهَانَ لَهُ بِهِ) این (لَا بُرْهَانَ لَهُ بِهِ) صفت ضروری و لازم (إِلهاً آخَرَ) است مثل اینکه برهان نداشتن صفت ضروری دو، دوتا پنج تاست شرک برهان پذیر نیست اصل وجود مبدأ هم نیازی به دلیل ندارد عمده بحثهای قرآن درباره توحید است لذا در اینجا فرمود خدای سبحان که مفروغ عنه است البته ممکن است کسی نداند خدا چیست و کیست ولی اصل حقیقت که ذات اقدس الهی است انکارپذیر نیست. می بینید سرّ اینکه مرحوم شهید ثانی مانده است تنها برای شهادت او نیست خب البته خیلیها شهید شدند ایشان هم در راه تشیّع شهید شد امّا فقیه متکلم فیلسوف عمیقی است آمد این مقدمه شرح لمعه چون علمی یعنی علمی است این مقدمه در سطح خود شرح لمعه یا در سطح مکاسب نیست لذا غالباً خوانده نمی شود شما مراجعه بکنید ببینید که ایشان «لا اله الّا الله» را در مقدمه چطور معنا می کند بازگشت این معانی به این است که این کلمه الّا به معنای غیر است [(۳)](#) مرحوم آخوند به زحمت افتاده که آیا در «لا اله الّا الله» این کلمه «الّا» ادات حصر مفهوم دارد یا مفهوم ندارد به زحمت افتاده شما در باب مفهوم و منطوق فرمایش مرحوم آخوند صاحب کفایه که «لا اله الّا الله» را معنا می کند خوب ــ خوب یعنی خوب ــ بفهمید و بررسی کنید (یک) برگردید به مقدّمه شهید در شرح لمعه آن را هم ارزیابی کنید (دو) ببینید فاصله فرمایش مرحوم شهید با آخوند چقدر است (سه) که این «لا اله الّا الله» را چطور معنا کرده این به دنبال مفهوم است و خیال کرده که «الّا» حرف استثناء است و ما یک مستثنا داریم و یک مستثنا منه داریم دو جمله داریم و امثال ذلک به فکر حصر بود ولی شهید می فرماید این «الّا» به معنای غیر است وقتی «الّا» به معنای غیر شد یک جمله، یک جمله یعنی یک جمله است یعنی «لا اله» غیر همین یکی که مفروغ عنه است غیر از خدایی که مفروغ عنه است و دلپذیر است و فطرت پذیر است و قابل انکار نیست دیگران نه، یک جمله است دوتا جمله نیست تا شما مفهوم و منطوق درست کنید به زحمت بیفتید برای اینکه روشن بشود فرق علمی شهید با آخوند خراسانی در کجاست شما به مفهوم و منطوق کفایه مراجعه کنید در بخش مفهوم حصر ببینید مرحوم آخوند به چه زحمتی می خواهد مفهوم حصر را از «لا اله الّا الله» درست کند آن مستثنا منه چیست اگر بگوییم «لا اله واجب» یک مشکل دارد «لا اله موجود» یک مشکل دیگر دارد به زحمت افتاده چون خیال کرده «الّا» به معنای «الّا» است امّا شهید می فرماید این «الّا» وصف است غیر است که سیدنا الاستاد در المیزان غالباً همین راهها را طی کرده که «الّا» به معنای غیر است [(۴)](#) وقتی غیر شد معنای استثنایی ندارد یعنی غیر از اللهی که مفروغ عنه است دیگران نه لذا اینجا می فرماید که (فَلَا تَدْعُ مَعَ) مع اللهی که مفروغ عنه است و مورد قطعی است دیگری را; نه اینکه نگو دو خداست یک خدا هست و دومی نیست, یکی دلیل نمی خواهد چون یقینی است. اگر فرمود: (أَفِي اللَّهِ شَكٌّ) [(۵)](#) یعنی خدا شک پذیر نیست مگر می شود آدم بگوید عالم حقیقتی ندارد منتها نمی دانند که این خدا کسیت و چیست بالأخره اصل حقیقت هست و آن حقیقت, مطلق است نه محدود و نظام به او وابسته است «و هو الله» (ذلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ وَأَنَّ مَا يَدْعُونَ مِن دُونِهِ هُوَ الْبَاطِلُ) [(۶)](#) فرمود: (فَلَا تَدْعُ مَعَ اللَّهِ)

یعنی اللهی که مفروغ عنه است (إِلهاً آخَرَ) خب اگر _ معاذ الله _ گرفتار شرک شدی (فَتَكُونَ مِنَ الْمُعَذَّبِينَ).

ص: ۹۵۵

۱- (۷) - المیزان، ج۱، ص۳۹۵.

۲- (۸) - سوره مؤمنون، آیه۱۱۷.

۳- (۹) - الروضه البهیه(ط- الحدیثه)، ج۱، ص۲۲۹.

۴- (۱۰) . المیزان, ج۱, ص۳۹۵.

۵- (۱۱) . سوره ابراهیم, آیه ۱۰.

۶- (۱۲) . سوره حج, آیه ۶۲.

مستحضرید که عصمت باعث امتناع عادی معصیت است نه امتناع ذاتی، اگر امتناع ذاتی باشد که شخص مکلف نیست معصوم می توانـد گناه بکنـد ولی یقیناً نمی کنـد برای اینکه مطلب برای او بین الرشـد است از طرف اطاعت و بیّن الغی است از طرف معصیت لذا دست به چنین کاری نمی زند ولی مکلف است لکن بخشی از آیات قرآن بر اساس «ایّاک أعنی واسمعی یا جاره» نازل شده است (۱) بنابراین برخیها خیال کردنـد انسان برای اینکه به مقام عصـمت و کمال برسـد عبادت می کنـد حالا که به مقام عصـمت و کمال رسـید دیگر چرا تکلیف داشـته باشـد و عبادت کند غافل از اینکه اطاعت خدا و ترک معصـیت, سُـلّم و نردبـان ترقّی است اگر کسـی روی نردبـان قرار داشت پله هـای نردبـان را طی کرد و رفت بالاـ و دسـتش به سـقف رسـید اگر بگویـد نردبان چیست که همان جا سـقوط می کنـد این چون روی نردبان است بالاست این چون عامل به تکلیف و اطاعت از فرمان خداست معصوم است اگر ـ معاذ الله ـ لحظه ای غفلت کند بگوید تکلیف چیست که همانجا سـقوط می کند پس اگر گفته شـد این عبادتهـا برای آن است که انسـان به مقـام برسـد یعنی حـدوثاً و بقائاً آن کمال متوقف بر اطاعت است و پرهیز از معصیت.

پرسش: می فرماید عصمت مانع امر و نهی است؟

پاسـخ: نه مانع عصـیان است مانع امر و نهی نیست. یک وقت است کسـی خیال می کند که نامحرم نگاه بکند بعد اسـتعاذه می کنـد منصـرف می شود امّـا نسـبت به محـارمش اصـلاً فکر باطل نکرده تا بگویـد چه کار بـدی است اینکه فرمودنـد معصومین (علیهم السلام) فکر باطل هم ندارند همین است بخشی از ماها در بخشی از گناه ها یقیناً معصومیم به همین معنا خب مگر اینها معصیت نیست بله هست این چنین نیست که کسی تصور بکند بعد بگوید این چه کاری است اصلاً به ذهن کسی نمی آید در سوره مبارکه «انعام» گذشت که همه انبیا این طورند.

۱- (۱۳) . تفسیر العیاشی, ج۱, ص۱۰.

پرسش...

پاسخ: بله منافات نـدارد یعنی مکلف هسـتند ولی عصـمت نمی گـذارد که اینها گناه بکننـد مثل اینکه ما مکلفیم که با محارم خلاف نکنیم و معصومیم در این گناه برای اینکه زشتی این کار برای ما به قدری روشن است که اصلاً به ذهن ما نمی آید. در سوره مبـارکه «انعـام» نسبت به همه انبیـا این فرمایش را فرمودنـد، فرمودنـد: (وَمِنْ آبَائِهِمْ وَذُرِّيَّاتِهِمْ وَإِخْوَانِهِمْ وَاجْتَبَيْنَاهُمْ وَهَدَيْنَاهُمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ذلِكَ هُدَى اللّهِ يَهْدِي بِهِ مَن يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَلَوْ أَشْرَكُوا) یعنی این سلسله انبیا (وَلَوْ أَشْرَكُوا لَحَبِطَ عَنْهُم مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ أُولئِكَ الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ وَالْحُكْمَ وَالنُّبُوَّةَ) (۱) همه انبیـا این طورنـد مکلف به پرهیز از شرک انـد و اگر در سوره مبـارکه «زمر» دربـاره خصوص پیغمبر (صلّی الله علیه و آله و سلّم) فرمود آن هم همین است؛ آیه ۶۵ سوره مبارکه «زمر» این است که (وَلَقَدْ أُوحِيَ إِلَيْكَ وَإِلَى الَّذِينَ مِن قَبْلِكَ) که چه چیزی (لَئِنْ أَشْرَكْتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ) این (وَإِلَى الَّذِينَ مِن قَبْلِكَ) همان آیات سوره مبارکه «انعام» است که وصف همه انبیاست فرمود: (لَوْ أَشْرَكُوا لَحَبِطَ عَنْهُم) کذا و کذا (أُولئِكَ الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ وَالْحُكْمَ وَالنُّبُوَّةَ) بنابراین انبیا مکلف هستند منتها عصـمت مانع عصیان است. خب در اینجا هم فرمود: (فَلاَ تَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلهاً آخَرَ) آن گاه (فَتَكُونَ مِنَ الْمُعَذَّبِينَ).

پرسش ...

پاسخ: خب مـا اسـمای حسـنای خـدا را می خواهیم مـا که این الفـاظ را نمی گوییم شـخص اینها را نمی گوییم اینها انسانهای کامل هسـتند که فرمودند: «نحن الأسـماء الحسنی» (۲) مـا ولایـت را می گـوییم نبـوت را می گوییم رسـالت را می گوییم این نبوت و رسالت و ولایت اسـمای حسـناست ما مقام اینها را می گوییم نه شـخص اینها را اگر خود اینها فرمودند: «نحن الأسـماء الحسـنی» و اگر ما در «جوشن کبیر» سایر ادعیه اسـمای حسـنای خدا را می خواهیم ما اسمای الهی را می خواهیم اسمای خدا دو قسم است یـک اسم ذاتی است که عین ذات است مـا به آن دسترسـی نـداریم امّـا غـالب این اسـمائی که در «جوشن کبیر» آمـده اسـمای فعلی است «یـا شـافی» «یـا رازق» «یـا خـالق» «یـا باسـط» «یـا قـابض» اینهـا همه افعال خـداست اینها همه ممکنات الوجودند اینها که عین ذات نیستند اینها واجب الوجود نیستند .

۱- (۱۴) . سوره انعام, آیات ۸۷ _ ۸۹.

۲- (۱۵) . بحارالأنوار, ج۲۵, ص۵ و ج۲۷, ص۳۸.

خدا غریق رحمت کند مرحوم کلینی را مرحوم کلینی با اینکه کم حرف است در اصول کافی درباره صفت ذات و صفت فعل ضابطه‌ی خوبی ذکر کرده. در همان جلد اوّل کافی فرمود صفتی که سلب و اثبات پذیر نیست بالقول المطلق موجبه است این صفت ذات است امّا صفتی که گاهی هست گاهی نیست یک جا سلب است یک جا اثبات است آن صفت فعل است (۱) مثلاً حیات را نمی شود گفت خدا گاهی هست و گاهی نیست قدرت را نمی شود گفت گاهی و گاهی ندارد گاهی دارد گاهی ندارد علم را نمی شود گفت گاهی دارد گاهی ندارد اینها موجبه‌ی مطلقه است و می شود صفت ذات امّا خالق بودن رازق بودن شافی بودن «قد یخلق قد لا یخلق قد یرزق قد لا یرزق قد یشفی قد لا یشفی قد یقبض قد لا یقبض قد یبسط قد لا یبسط» اینها صفت فعل است چون اگر ـ معاذ الله ـ اینها صفت ذات باشد آن وقتی که سلب شده ذات سلب می شود اینها خارج از ذات است خارج از ذات که شد می شود ممکن وقتی ممکن شد همان طوری که می گوییم «یا خالق یا رازق یا شافی», «یا علی» «یا محّمد»(صلّی الله علیه و آله و سلّم) هم جایز است ما که این اشخاص را نمی گوییم این مقام را می خواهیم اگر کسی آن روایات نورانی مرحوم صدوق را بررسی کند خود حضرت فرمود اگر کسی اسم را عبادت بکند که مشرک است مفهوم را عبادت بکند که مشرک است (۲) ما الله را عبادت می کنیم یعنی چه؟ الفاظ را عبادت می کنیم ـ معاذ الله ـ نه مفهوم را عبادت می کنیم خب مفهوم یک صورت ذهنی ماست این را که عبادت نمی کنیم ما آن حقیقت را عبادت می کنیم اگر در «جوشن کبیر» غالب این هزار اسم بخش وسیعی از اینها اسماء فعلی است و ممکنات است آنها را می خوانیم خب رسالت هم اسماء الهی است ولایت هم از اسماء الهی است امامت هم از اسماء الهی است خب اینها فعل خدایند وجه خدایند «نحن وجه الله» (۳) است ما وجه الله را می خواهیم «أین وجهُ الله الّذی یَتَوجّه إلیه الأولیاء» (۴) ما که شخص را نمی خوانیم.

۱- (۱۶) . الکافی, ج۱, ص۱۱۱ و ۱۱۲.

۲- (۱۷) ۲. التوحید(شیخ صدوق)، ص۱۴۲، ۱۴۳و۱۹۲.

۳- (۱۸) . الکافی, ج۱, ص۱۴۳ و ۱۴۵.

۴- (۱۹) . بحارالأنوار, ج۹۹, ص۱۰۷.

به هر تقـدیر فرمود: (وَأَنذِرْ عَشِیرَتَکَ الْأَقْرَبِینَ) انذار بسـتگان نزدیک بر اساس شـش وجه تاریخی و قرآنی است یک وجهش این است که خب همـان طوری که خودتـان را حفـظ می کنیـد بسـتگان نزدیکتـان را هم از خطر حفـظ بکنیـد (قُوا أَنفُسَکُمْ وَأَهْلِیکُمْ نَاراً وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَهُ) (۱) خب انسان همان طوری که خودش را از آتش حفظ می کند فرزند خودش بستگان خـودش نزدیکـان خـودش را خـب در درجه اوّل برای او مهـم اسـت که حفـظ بکنـد (این وجه اوّل). دوم اینکه این جریـان سلطنت و ملوکیت و امثال ذلک نیست این احکام برای بسـتگان حاکم نباشـد نه بسـتگان حاکم با دیگران فرقی ندارنـد (أَنـذِرْ عَشِیرَتَکَ الْأَقْرَبِینَ) همان طوری که دیگران را انذار می کنی عشیره اقربینت را هم انذار بکن. سوم اینکه درست است که تو را ما بشیر و نـذیر معرفی کردیم گفتیم (قُمْ فَأَنْذِر) (۲) امّـا پیشاپیش بسـتگان نزدیکت را انـذار بکن تا در دیگران اثر بیشتری داشـته باشد نظیر (قَاتِلُوا الَّذِینَ یَلُونَکُم مِنَ الْکُفَّارِ) (۳) شـما که می خواهید جهاد کنید اوّل با این کفّار نزدیکتان جهاد کنید نه اینکه اینها را بگذارید بروید به کفار دور دست شـما که می خواهید جهاد فرهنگی علمی تبلیغ داشته باشید اوّل نزدیکهایتان را اصـلاح بکنیـد این سه وجه که (أَنـذِرْ عَشِیرَتَکَ الْأَقْرَبِینَ) نظیر (قَاتِلُوا الَّذِینَ یَلُونَکُم مِنَ الْکُفَّارِ) بر اساس این وجوه سه گانه وجود مبارک پیغمبر (صلّی الله علیه و آله و سلّم) اوّل تا آخر همین را عمل می کرد وقتی مکه را فتح کردند وارد مکه شدند همان طوری که بتها را فروریختنـد آن تفکر بت پرستی و تفکر جاهلی را فرو ریختنـد برای اینکه اقتصاد, اسـلامی بشود فرمود تمام این رباهای جاهلی مُلغاست اگر کسی ربایی می گرفت آن بدهکار دیگر از این به بعد بدهکار نیست آن طلبکار دیگر از این به بعـد طلبکـار نیست بعـد فرمود «و اوّل موضوعٍ منه ربا العبّاس بن عبـدالمطّلب» (۴) خب عبـاس در جاهلیت وضع مالیش خوب بود ربا می گرفت خب یک امر بـدی بود در جاهلیت فرمود اوّل ربایی که من زیر پا می گـذارم روی آن پا می گـذارم ربا و طلبها و قرضـهای ربوی عموی من است این از باب (أَنذِرْ عَشِیرَتَکَ الْأَقْرَبِینَ) است. بالای کوه صفا رفت که مطلب پنجم است فرمود «یـا بنی عبـد المطلب» «یـا بنی عبـد منـاف» «یـا عباس بن عبـدالمطّلب» «یا صـفیه عمه رسول الله» ای عموی من! ای عمّه من! بدانید «لا اغنی عنکم من الله شیئا» (۵) من به داد شـما نمی رسم شما به فکر خودتان باشید این را صریحاً روی کوه صفـا اعلاـم کرد. مطلب شـشم این است که بسـتگان خودش را فرزنـدان عبـدالمطلب را بنی اعمـام که تقریباً چهـل نفر بودند دعوت کرد در منزل که حـدیث یوم الدار و انذار یوم الدار معروف است همه اینها را دعوت کرد بعد از اینکه اینها غذایشان را خوردنـد حضـرت فرمودنـد خـدا این است جهنّم این است بهشت این است این امور شـش گانه و امثال آن به مطلب (أَنـذِرْ عَشِیرَتَکَ الْأَقْرَبِینَ) برمی گردد خب این نسبت به بستگان امّا نسبت به توده مردم چه؟ فرمود نسبت به توده مردم (وَاخْفِضْ جَنَاحَکَ لِمَنِ اتَّبَعَکَ مِنَ الْمُؤْمِنِینَ) به فکر سـرمایه داران و مسـرفین و مترفین نباش این مومنینی که به سـراغ تو آمدنـد اینها را طرد نکن در سور قبلی دربـاره احترام به پـدر و مادر گـذشت که ما دو صورت خفض جناح داریم از نظر قرآنی یکی خفض جناح للترحم است یکی خفض جناح للاحترام نسبت به پدر و مادر فرمود (وَاخْفِضْ لَهُمَا جَنَاحَ الذُّلِّ مِنَ الرَّحْمَهِ) (۶) اگر پدر یا مادر سنی از او گذشت عمری از او گذشت سالمند شد این را فوراً تحویل خانه سالمندان ندهید چند بار به عرضتان رسید این دوره شـش، هفت سال نخست از عمر فرزند بهترین دوره عاطفه آموزی فرزند است این عاطفه را در این دانشـگاه شش، هفت ساله یاد می گیرد اگر بچه، بچه مهـد کودک شـد چون او عاطفه نچشـید همین که پدر و مادر مسن شدند فوراً تحویل خانه سالمنـدان می دهـد آن وقت یک مرگ تدریجی برای آن پدر و مادر است امّا اگر این هفت سال آغوش مادر دید مهر پدری دید این ممکن نیست پدر و مادر را رها کند.

۱- (۲۰) . سوره□ تحریم, آیه□ ۶.

۲- (۲۱) . سوره□ مدّثر, آیه□ ۲.

۳- (۲۲) . سوره□ توبه, آیه□ ۱۲۳.

۴- (۲۳) . تفسیر القمی, ج۱, ص۱۷۱.

۵- (۲۴) . ارشاد القلوب, ج۱, ص۳۲ و ۳۳; صحیح البخاری, ج۳, ص۱۹۰; صحیح مسلم, ج۱, ص۱۳۴.

۶- (۲۵) . سوره□ اسراء, آیه□ ۲۴.

من این قصه را چند بار به عرضتان رساندم یکی دو سال قبل بود در همین دماوند تابستان من دیدم کسی نزدیک شصت سالش است بین پنجاه و شصت سالش است از یک راه دور آمده یک شیشه آب هم دستش است که حاج آقا شما این را دم بزنید مادرم مریض است خوب بشود خب وقتی خودش در آستانه شصت سال است مادرش هم در آستانه نود سال است خب این از راه دور آمده که یک حمدی خوانده بشود برود به مادرش بدهد مادرش شفا پیدا کند چنین آدمی هرگز حاضر نیست مادرش را به خانه سالمندان ببرد اگر کسی بچه مهد کودک شد این بعدها با خانه سالمندان رابطه دارد این طور نیست که پدر و مادر توقع داشته باشند که بعد از اینکه سالمند شدند بچه از آنها نگهداری کند این عاطفه نه در حوزه است نه در دانشگاه هست نه در کوی است نه در برزن، این عاطفه هفت سال در آغوش پدر و مادر است ممکن نیست بچه ای که در شش، هفت ساله دانشگاهی منزل, آغوش پدر و مادر دید او راضی بشود پدر و مادرش را به خانه سالمندان بدهد خب این فرمود: (وَاخْفِضْ لَهُمَا جَنَاحَ الذُّلِّ مِنَ الرَّحْمَهِ) (۱) امّا درباره وجود مبارک پیغمبر (صلّی الله علیه و آله و سلّم) فرمود این خفض جناح ترحمی است یعنی تو که قدرت پرواز داری می توانی معراج بروی (دَنَا فَتَدَلَّى) سمت توست اوج نگیر مردم را رها نکن اینها را زیر بال بگیر زیر پر بگیر (وَاخْفِضْ جَنَاحَكَ لِمَنِ اتَّبَعَكَ) اینها را زیر پر بگیر تا اینها رشد بکنند پر در بیاورند و پرواز کردن یاد بگیرند وقتی پر درآورند و پرواز کردن یاد گرفتند حالا آزادند امّا آن پر پهن کردنی که در روایات ما هست که هم مرحوم کلینی نقل کرد هم در معالم مرحوم صاحب معالم هست که «انّ الـملائکه لتضع اجنحتها لطلاب العلم» (۲) فرمودند فرشته ها پرها را پهن می کنند برای طالبان علم خب برای چه چیزی پر پهن می کنند اینها همانها هستند که در سوره مبارکه «فاطر» فرمود: (أُوْلِي أَجْنِحَهٍ مَّثْنَى وَثُلَاثَ وَرُبَاعَ) (۳) بعضی دوباله اند بعضی سه باله اند بعضی چهارباله اند این بالها را برای چه چیزی پهن می کنند آن صاحب دلان و صاحب بصران که فوق صاحب نظران اند گفتند به اینکه این بالها را زیر پای طالبان علوم دین پهن می کنند لامورٍ; یک: به این طلبه بفهمانند که تو باید پر در بیاوری; دو: باید پرواز یاد بگیری; سه: که از همه مهم تر است این است که از جهت پرواز کنی نه در جهت. این مرغها در جهت پرواز می کند هر وقت آذوقه شان کم شد از شرق به غرب از شمال به جنوب به طمع طعمه حرکت می کنند اینها در جهت حرکت می کنند امّا اگر کسی مرغ باغ ملکوت شد از جهت حرکت می کند نه در جهت آن وقت چنین روحانی (جَعَلْنَا لَهُ نُوراً يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ) (۴) است نورانیتی در جامعه است که یک روحانی که فضل متوسط دارد ولی تقوای صد درصد این یک شهری را بیمه می کند ان شاءالله امیدواریم همه ما این چنین باشیم!

۱- (۲۶) . سوره اسراء, آیه ۲۴.

۲- (۲۷) . الکافی, ج۱, ص۳۴; معالم الدین, ص۱۱.

۳- (۲۸) . سوره فاطر, آیه ۱.

۴- (۲۹) . سوره انعام, آیه ۱۲۲.

«و الحمد لله ربّ العالمین»

آیات ۲۱۴ تا ۲۲۷ سوره شعراء ۹۱/۰۲/۱۱

.Your browser does not support the audio tag

(وَأَنذِرْ عَشِيرَتَکَ الْأَقْرَبِينَ (۲۱۴) وَاخْفِضْ جَنَاحَکَ لِمَنِ اتَّبَعَکَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ (۱۲۵) فَإِنْ عَصَوْکَ فَقُلْ إِنِّی بَرِی ءٌ مِّمَّا تَعْمَلُونَ (۲۱۶) وَتَوَکَّلْ عَلَى الْعَزِيزِ الرَّحِيمِ (۲۱۷) الَّذِی يَرَاکَ حِينَ تَقُومُ (۲۱۸) وَتَقَلُّبَکَ فِی السَّاجِدِينَ (۲۱۹) إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ (۲۲۰) هَلْ أُنَبِّئُکُمْ عَلَى مَن تَنَزَّلُ الشَّيَاطِينُ (۲۲۱) تَنَزَّلُ عَلَى کُلِّ أَفَّاکٍ أَثِيمٍ (۲۲۲) يُلْقُونَ السَّمْعَ وَأَکْثَرُهُمْ کَاذِبُونَ (۲۲۳) وَالشُّعَرَاءُ يَتَّبِعُهُمُ الْغَاوُونَ (۲۲۴) أَلَمْ تَرَ أَنَّهُمْ فِی کُلِّ وَادٍ يَهِيمُونَ (۲۲۵) وَأَنَّهُمْ يَقُولُونَ مَا لاَ يَفْعَلُونَ (۲۲۶) إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَذَکَرُوا اللَّهَ کَثِيراً وَانتَصَرُوا مِن بَعْدِ مَا ظُلِمُوا وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَیَّ مُنقَلَبٍ يَنقَلِبُونَ(۲۲۷))

سوره مبارکه «شعراء» که در مکه نازل شد عناصر محوری آن یکی توحید بود و یکی هم وحی و نبوت لذا مطالب مهم این سوره درباره این دو مطلب بود که تا حدودی گذشت. به این بخش رسیدیم که فرمود بستگان نزدیکت را انذار بکن البته انذار با تبشیر همراه است و شش مطلب درباره (وَأَنذِرْ عَشِيرَتَکَ الْأَقْرَبِينَ) مطرح شده بود که چطور رسول خدا(صلّی الله علیه و آله و سلّم) مأمور شد به انذار عشیره، احادیث و روایات نورانی فراوانی ذیل این آیه آمده است که جریان حدیث «یوم الدار» حدیث «یوم الانذار» آنجا کاملاً مطرح است که وجود مبارک رسول خدا (صلّی الله علیه و آله و سلّم) چندین معجزه آنجا نشان داد و ابولهب گفت ـ معاذ الله ـ سحر است بعد حضرت فرمود اوّل کسی که به من ایمان بیاورد و به من جواب مثبت بدهد این وزیر من می شود نایب من می شود خلیفه من می شود سه بار این فرمایش را فرمود. وجود مبارک حضرت امیر (سلام الله علیه) فرمود من این کار را می کنم که ابولهب به ابی طالب طعن زد گفت حالا تو باید از پسرت دستور بگیری (۱) فرمود اگر کسانی به تو ایمان آورده اند نسبت به آنها در کمال مهربانی و تواضع رفتار بکن ولی اگر معصیت کرده اند کار آنها را توجیه نکن (یک) آنها را به خود مرتبط ندان (دو) صریحاً تبرّی بجوی (سه) این طور نباشد که چون اینها مومن اند به تو وابسته اند خود را در حاشیه امن ببینند این طور نباشد این تولّی و تبرّی هم برای امام و پیامبر (علیهم السلام) مطرح است هم برای پیروان آنها فرمود: (وَاخْفِضْ جَنَاحَکَ لِمَنِ اتَّبَعَکَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ) این می شود تولّی (فَإِنْ عَصَوْکَ فَقُلْ إِنِّی بَرِی ءٌ مِّمَّا تَعْمَلُونَ) این می شود تبرّی.

ص: ۹۶۱

۱- (۱) . الامالی (شیخ طوسی), ص۵۸۲ و ۵۸۳; سعدالسعود, ص۱۰۵ و ۱۰۶.

در جریان حضرت ابراهیم (سلام الله علیه) هم همین طور بود که فرمود: (إِنَّا بُرَآؤُا مِنکُمْ) (۱) در قرآن کریم هم فرمود مومنان به حضرت ابراهیم تأسّی دارند که فرمود: (قَدْ کَانَتْ لَکُمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ فِی إِبْرَاهِيمَ وَالَّذِينَ مَعَهُ) (۲) یا (إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لَلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ وَهذَا النَّبِیُّ وَالَّذِينَ آمَنُوا) (۳) تناسب ما با وجود مبارک حضرت ابراهیم (سلام الله علیه) در محورهای فراوانی است که یکی از آن مهم ترین محور همین است که فرمود: (إِنَّا بُرَآؤُا مِنکُمْ) که در این بخش فرمود مو منین به حضرت

ابراهیم(سلام الله علیه) تأسّی دارند. بنابراین مسئله تبرّی باعث می شود که مؤمنین اگر لغزشی مرتکب شدند خود را در حاشیه امن نبینند اگر کسی مرتبط به حکومت بود یا به حاکم اسلامی بود احساس امنیت کاذب نکنند. فرمود: (فَإِنْ عَصَوْكَ فَقُلْ إِنِّی بَرِیءٌ مِّمَّا تَعْمَلُونَ) در تمام این بخشها اعتمادت به ذات اقدس الهی باشد تکیه گاهت به کسی باشد که هم مقتدر است و هم نسبت به مؤمنان مهربان است هم دارای عزّت است نفوذناپذیری است اقتدار است پس می شود به او اعتماد کرد هم می توان از لطف او مدد جست چون رحیم است این طور نیست که او فقط عزیز باشد مقتدر باشد قدرتمند باشد بلکه مهمان و سایه افکن هم هست بر چنین ذاتی اعتماد بکن و کارها را انجام بده.

چند مطلب مربوط به سوالات بحثهای قبلی بود در بحثهای قبل به این نتیجه رسیدیم که انسان مادامی که در دنیا هست مختار است بین ایمان و کفر مختار است (قَد تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَیِّ) (۴) است (فَمَن شَاءَ فَلْيُؤْمِن وَمَن شَاءَ فَلْيَكْفُرْ) (۵) است و مانند آن، ایمان او هم مقبول است و اگر حالت اضطرار پیش آمد نظیر آنچه برای فرعون پیش آمد این ایمان چون روی ترس است روی اجبار و اضطرار است مقبول نیست این دو. در چنین حالتی البته لطف ذات اقدس الهی بسته نیست ممکن است همین ایمان را هم بپذیرد ولی مربوط است به سیّئات گذشته انسان تائب اگر جزء (الَّذِينَ طَغَوْا فِی الْبِلَادِ) (۶) باشد (فَأَكْثَرُوا فِيهَا الْفَسَادَ) (۷) باشد (يُذَبِّحُونَ أَبْنَاءَكُمْ وَيَسْتَحْيُونَ نِسَاءَكُمْ) (۸) باشد به او می فرمایند: (آلْآنَ وَقَدْ عَصَيْتَ قَبْلُ) (۹) امّا اگر نظیر قوم یونس باشد سیّئاتشان در آن حد نباشد ممکن ذات اقدس الهی بپذیرد غرض آن است که در حال اضطرار، خدای سبحان وعده قبول نداد ممکن است بپذیرد ممکن است نپذیرد و صریحاً هم اعلام کرد بر ما ضرورتی تحمیل نیست که بپذیریم.

۱- (۲) . سوره ممتحنه, آیه ۴.

۲- (۳) . سوره ممتحنه, آیه ۴.

۳- (۴) . سوره آل عمران, آیه ۶۸.

۴- (۵) . سوره بقره, آیه ۲۵۶.

۵- (۶) . سوره کهف, آیه ۲۹.

۶- (۷) . سوره فجر, آیه ۱۱.

۷- (۸) . سوره فجر, آیه ۱۲.

۸- (۹) . سوره بقره, آیه ۴۹; سوره ابراهیم, آیه ۶.

۹- (۱۰) . سوره یونس, آیه ۹۱.

قسم سوم در جریان بعد از مرگ است در جریان بعد از مرگ، ایمان ممکن نیست یعنی بین انسان و ایمان سدّ عمیقی و عظیمی بسته می شود که انسان دیگر فعل اختیاری ندارد تکامل علمی فراوان است خیلی از چیزها را که در دنیا متوجه نبود آنجا می فهمد یا اگر به علم حصولی می دانست به علم حضوری می یابد یا اگر به علم حضوری ضعیف می یافت به علم حضوری قوی می یابد تکامل علمی کاملاً آنجا مقدور است امّا تکامل عملی که کاری انجام بدهد که به کمال برسد این در برزخ ممکن نیست وگرنه آنجا می شد عالم تکلیف و وحی و نبوت و رسالت. در جریان جهنّم هم که اینها درخواست می کنند که ما را برگردان خدا می فرماید (وَلَوْ رُدُّوا لَعَادُوا لِمَا نُهُوا عَنْهُ) (۱) اینها با اینکه جهنّم را دیدند سوخت و سوز را دیدند اگر برگردند در دنیا باز گرفتار تباهی و سیاهی می شوند سرّش آن است که اینها از نظر علم به صد درصد رسیدند نه تنها علم حصولی و برهانی شان صد درصد شد علم شهودی شان هم صد درصد شد منتها بارها ملاحظه فرمودید آن که کار انجام می دهد بخش اندیشه و علم نیست انسان ممکن است چیزی را صددرصد بداند خودش هم آزموده تجربه کرده طبیب است می داند که خمر برای همه دستگاه او زیانبار است و مانند آن امّا آن که متصدی عمل است متوّلی کار است بخش انگیزه و اراده است اراده یک متولی دیگر دارد یک دستگاه دیگر دارد یک شأن دیگر دارد کاملاً از بخش علم جداست آن اگر از کار افتاده باشد شما هر چه هم بر علم آن بیفزایید مشکلش حل نمی شود نظیر همین مثالی که مکرر ذکر می شد ما همان طوری که در دستگاه بیرونی ما یک سلسله مجاری ادراکی داریم به نام چشم و گوش یک سلسله مجاری تحریکی داریم به نام دست و پا و از این منظر به چهار قسم تقسیم می شویم بعضیها هر دو بخش شان سالم است بعضی هر دو بخش شان مریض است بعضی بخش اداراکیشان سالم است و تحریکیشان بیمار بخشی به عکس چهار گروه اند اگر کسی مجاری ادراکی اش سالم مجاری تحریکیاش سالم دست و پایش هم باز و سالم چشم و گوش اش هم باز و سالم این اگر مار و عقرب را دید خب فرار می کند دیگر این علم دارد به ضرر و با حرکت، خودش را نجات می دهد ولی اگر همین شخص کاری کرد که دست و پای او فلج شد این مار را می بیند عقرب را می بیند امّا قدرت فرار ندارد شما مرتب به او دوربین بده عینک بده تلسکوپ بده میکروسکوپ بده دور را ببیند نزدیک را ببیند ریز را ببیند درشت را ببیند چشم فرار نمی کند آن که فرار می کند دست و پاست دست و پا فلج است عالم بی عمل یعنی کسی که مسئله علمی او تصور او تصدیق او ادراک او جزم او کاملاً شفاف و روشن است می فهمد چه چیزی حلال است چه چیزی حرام امّا بخش علم متولی علم عمل صالح ندارد آن بخش اراده است که به تعبیر روایات نورانی ما عقل «ما عبد به الرحمن و اکتسب به الجنان» (۲) است شیطان در جریان جهاد نفس این بخش عقل «ما عبد به الرحمن واکتسب به الجنان» را به زنجیر می کشد.

۱- (۱۱) . سوره انعام, آیه ۲۸.

۲- (۱۲) . الکافی, ج۱, ص۱۱.

این بیان نورانی حضرت امیر (سلام الله علیه) است که «کم من عقل اسیر تحت هوی امیر» (۱) خب این بخش اراده بخش عزم بخش نیّت بخش اخلاص بخش قصد بخش تصمیم، اینها متولیان مخصوص دارند شیطان اینها را به بند کشیده زنجیری کرده خب شما مرتب آیه بخوان مرتب روایت بخوانی بگویی مگر نمی دانستی بله می دانست امّا علم پنجاه درصد قضیه را حل می کند بخش دیگرش مربوط به اراده است که زنجیری است الآن اینها که ـ معاذ الله ـ معتادند اینها هم کارتن و کارتن خواب را می بینند هم جدول و جدول خواب را می بینند هم زندان و زندانیها را می بینند مع ذلک دست بردار نیستند از زندان هم که در آمده یا از جدول هم که درآمده یا از کارتن هم که درآمده باز به دنبال قاچاق مواد می گردد.

پرسش: جناب استاد به هر حال شدت یقین, اراده را تقویت می کند.

پاسخ: نه اگر اراده ای به بند کشیده شده باشد اگر اراده ای در اسارت شیطان باشد چه کار می تواند بکند مگر اینکه نیم بند باشد. الآن اینها که زندان می روند از کارتن بیرون می آیند از جدول بیرون می آیند باز به دنبال قاچاق اند اینها مشکل علمی ندارند خطر را دیدند بارها چشیدند صد درصد چشیدند امّا آن که باید تصمیم بگیرد فلج است این «کم من عقل اسیر تحت هوی امیر» بیان نورانی حضرت امیر (سلام الله علیه) این عقل نظری را که نمی گوید این عقل عملی که «ما عبد به الرحمن و اکتسب به الجنان» (۲) را می گوید خب این زنجیری است شما مرتب آیه بخوان مرتب روایت بخوان. ذات اقدس الهی می فرماید این بخش اراده خود را زنجیری کرده است در اثر اسارت شیطان و از جهنم هم دربیاید باز همان گناه را انجام می دهد ﴿وَلَوْ رُدُّوا لَعَادُوا لِمَا نُهُوا عَنْهُ﴾ (۳) که در سوره مبارکه «انعام» بود.

ص: ۹۶۴

۱- (۱۳) . نهج البلاغه, حکمت ۲۱۱.

۲- (۱۴) . الکافی, ج۱, ص۱۱.

۳- (۱۵) . سوره انعام, آیه ۲۸.

بنابراین بخش وسیعی از مراقبت در این است که این آسیب نبیند یعنی انسان به آسانی کار خیر انجام بدهد به آسانی از گناه چشم بپوشد مراقب بودن همین است یک وقت است اول انسان مکروهات را انجام می دهد بعد معاصی صغیره انجام می دهد بعد معاصی عادی بعد اکبر الکبائر. غرض این است که اگر این نیرویی که متوّلی تصمیم و اراده است به اسارت گرفته بشود از علم هیچ کاری برنمی آید ولو انسان جهنم برود از نزدیک هم ببیند وگرنه ممکن نیست که کسی اراده اش باز باشد دستگاه تصمیم و اخلاص و قصد و نیّتش فعال باشد و این از جهنم دربیاید دوباره معصیت بکند امّا آنچه مربوط به جریان حضرت آدم (سلام الله علیه) هست که توبه آدم اگر جریان حضرت آدم (سلام الله علیه) در همین دنیا بود که «ذهب الیه بعض المفسرین» خب در دنیا انسان یک ترک اولایی می کند بعد توبه می کند امّا اگر جریان برزخی باشد که مثلًا برخی دیگر از مفسران بر آن هستند و از برخی از تعبیرات سیدنا الاستاد (رضوان الله علیه) هم برمی آید این اولاً در برزخ نزولی است نه در برزخ صعودی و حکم برزخ نزولی با صعودی در بعضی از موارد فرق می کند و ثانیاً اینکه آن بزرگان فرمودند، فرمودند از سنخ تمثّل برزخی است نه واقعاً معصیتی شده بعد حضرت توبه کرده ولو ترک اولی، می فرمایند اصلًا آنجا شریعتی نیامده چون می فرماید (اهبطوا) (۱) از این به بعد دینی می آید که اگر کسی مطیع بود کذا عاصی بود کذا قبل از دین بود قبل از دین یعنی قبل از دین عالَمی باید فرض کرد در آنجا دین نبود آن عالمی که دین نبود همان تمثل برزخی است دیگر یا یک نشئات دیگری که بالأخره تفسیرش درست مثلًا برای ما حل نشده. غرض آن است که قصه حضرت آدم (سلام الله علیه) اگر در دنیا بود خب یک ترک اولایی بود و یک توبه اگر برزخ بود در برزخ نزولی بود و اگر گفته های المیزان و امثال المیزان است تمثل برزخی بود چون از فرمایش ایشان برمی آید که داستان جریان بهشت رفتن حضرت آدم و خروجش از بهشت این قبل از شریعت و دین بود فضای شریعت نبود. (۲)

۱- (۱۶) . سوره بقره, آیه ۳۸.

۲- (۱۷) . المیزان, ج۱, ص۱۳۴ و ۱۳۵.

پرسش: استاد در هر حال فرمان است.

خب نه خب فرمان تکوینی داریم تشریعی داریم تمثل فرمان داریم فرمود بروید زمین اگر دینی آمد کذا و کذا, معلوم می شود آنجا دینی نبود.

پرسش: حاج آقا در عصیان شیطان آیا آنجا هم اطاعت بود هم عصیان یا.....

پاسخ: نه آنجا هم همین است چون فرمود: (اهبطوا) ضمیر جمع است نه تثنیه یعنی آدم و حوا و شیطان (فَإِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّى هُدىً) (۱) این (فَإِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّى) هم در سوره مبارکه «بقره» است هم در سوره مبارکه «طه» یعنی اگر دستورات دینی آمده هر که فلان کرد کذا هر که بهمان کرد کذا، ظاهرش این است که آن قصه قبل از جریان تدوین دین بود.

آن جریان حدیث «یوم الدار» را حتماً ملاحظه بفرمایید گرچه خب مکرر اینها را برای دیگران گفتید ولی توجه به اینکه در حدیث انذار «یوم الدار» چه گذشت برکات خاصی است.

مطلب دیگر مربوط به نزول شیاطین است. در جریان نزول شیاطین فرمود شما گفتید این حرفها ـ معاذ الله ـ حرفهایی است که شیطان نازل کرده گاهی می گویید فلان شخص این داستانها را برای حضرت گفته ما گفتیم (لِسانُ الَّذِی يُلْحِدُونَ إِلَيْهِ أَعْجَمِيٌّ وَهذَا لِسَانٌ عَرَبِيٌّ مُبِينٌ) (۲) که گذشت برخیها گفتند این کهانت است برخیها گفتند شعر است برخیها گفتند این القائات شیطان است. جریان شعر و القائات شیطان را در این بخش پایانی سوره مبارکه «شعراء» حل می کند که این شعر نیست برای اینکه شعر مشخصاتی دارد شعرا مشخصاتی دارند پیروان شعرا مشخصاتی دارند صالحان آنها مشخص اند طالحان آنها مشخص اند و مانند آن که بحثش خواهد آمد امّا جریان شیطان می فرماید می دانید شیطان بر چه کسی نازل می شود؟ بر انسان افّاک، افک یعنی زیر و رو کردن وارونه کردن تحریف کردن کسی که حق را باطل می کند زشت را زیبا نشان می دهد خیر را شر نشان می دهد صدق را کذب نشان می دهد و بالعکس این را می گویند افّاک، افک یعنی انصراف و انحراف. فرمود اوّلاً ـ چنین آدمهایی اینها مهبط شیاطین اند که شیطان بر آنها وارد می شود در حالی که وجود مبارک پیغمبر (صلّی الله علیه و آله و سلّم) همه شما عمری را به عظمت و امانت او را آزمودید او افّاک نیست او اثیم نیست و مانند آن پس او (تَنَزَّلُ عَلَى كُلِّ أَفَّاكٍ أَثِيمٍ) و حرفهای آنها هم حرفهای دروغ است امّا وجود مبارک پیغمبر حرفهایی زده که این حرفهایش را هم دلیل عقل قبول کرده هم دلیل نقل قبول کرده آنچه مطالب جهان بینی است با برهان عقلی هماهنگ بود آنچه مطالب نقلی است علمای بنی اسرائیل تأیید کردند صاحبان کتاب تأیید کردند مسیحیها تأیید کردند یهودیها تأیید کردند فرمودند در تورات این چنین است در انجیل این چنین است بعضیها تصدیق کردند بعضی کتاب را پنهان کردند آیات نازل شد (فَأْتُوا بِالتَّوْرَاةِ فَاتْلُوهَا إِن كُنْتُمْ صَادِقِينَ) (۳) خب این توراتها را در خانه هایتان برای چه چیزی پنهان کردید دربیاورید ببینید همین حرفی که من می گویم هست یا نیست لذا فرمود علمای بنی اسرائیل تأیید کردند پس اگر حرف نقلی است که علمای بنی اسرائیل تأیید می کنند تورات و انجیل تأیید می کنند اگر حرف عقلی است که برهان عقلی آن را تأیید می کند پس اینها کذب نیستند شیاطین کذب می آورند اینها کذب نیستند پس اینها حرف شیاطین نیستند شیاطین بر (أَفَّاكٍ أَثِيمٍ) نازل می شوند وجود مبارک حضرت، امین است پس بر او نازل نمی شوند همه اینها به صورت شکل ثانی منطقی است که از دو مقدمه تشکیل می شود یکی موجبه یکی سالبه و حرفهای او کذب است و وجود مبارک رسول خدا حرفهایش حق است

و صدق بنابراین جا برای این توهم نیست امّا این بخشی که فرمود عدّه ای می گویند شعرا این حرف را زدند آن را می فرماید شعرا بحثهای خاص خودشان را دارند که الآن ما باید در سه، چهار بخش آنها را مطرح کنیم.

۱- (۱۸) . سوره بقره, آیه ۳۸.

۲- (۱۹) . سوره نحل, آیه ۱۰۳.

۳- (۲۰) . سوره آل عمران, آیه ۹۳.

گاهی سوال می شود که اگر ذات اقدس الهی عزیز است رحیم است سایر اسمای حسنا را دارند و جهان امکان, آیت و آینه اوست خب چگونه خودش فقیر محض است هیچ چیز ندارد و مع ذلک عزّت را نشان می دهد رحمت را نشان می دهد اسمای حسنا را نشان می دهد قدرت و حیات ابد را نشان می دهد. سرّش این است که اگر چیزی آینه باشد نشان می دهد امّا اگر یک چیز تابلوی نقاشی شده باشد که جایی را نشان نمی دهد این تابلوی نقاشی شده باشد که جایی را نشان نمی هد این تابلوی نقاشی فقط نقشهای خودش را نشان می دهد آن که باید آیت باشد علامت باشد چیز دیگر را نشان بدهد نباید در خودش هیچ چیز باشد و تمام قدرتهایی که علمهایی که کمالهایی که در انسان هست همه آینه است دیگر انسان کم کمالی ندارد چیزی در عالم نیست که انسان نتواند آن را تسخیر کند به اذن خدا, فرمود من زمین را برای شما آسمان را برای شما همه را برای شما آماده کردم الآن شما می بینید به صورت عادی بشر در صدد ساخت ترمینال در دورترین کره است در زحل می خواهد حالا ـ آنجا یک ترمینال درست کند این هم شدنی است خب این تسخیر فضا به عنایت الهی است دیگر فرمود: (سَخَّرَ لَكُم مَا فِي السَّماوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ) (۱) امّا همه اینها قدرت او را نشان می دهد نه قدرت برای خود انسان باشد اگر انسان چیزی از خودش داشته باشد که آیت او نیست و اگر در درون انسان و گوهر ذات انسان یک هستی حقیقتی کمالی باشد دیگر او را نشان نمی دهد امّا همه این کمالاتی که هست برای اوست و انسان، آینه دار کمال و جمال اوست یعنی این زید که قدرت دارد یک آینه خوبی است که قدرت خدا را دارد نشان می دهد برای اینکه این قدرتها حدوثاً و بقائاً به عنایت الهی است یک لحظه اگر او دیر بجنبد ممکن است حیات به او نرسد همین که وجود مبارک پیغمبر (صلّی الله علیه و آله و سلّم) فرمود چشمی که باز است من نمی دانم که می توانم این چشم را ببندم و بمیرم یا با چشم باز می میرم (۲) خب من اینم! سؤال کردند چرا این قدر بی تابی فرمود: «إلّا أكون عبداً شكوراً» (۳) همه ما همین طوریم اگر چیزی برای خودمان باشد که دیگر آیت دیگری نیست.

۱- (۲۱) . سوره لقمان, آیه ۲۰; سوره جاثیه, آیه ۱۳.

۲- (۲۲) . مجموعه ورّام, ج۱, ص۲۷۲.

۳- (۲۳) . الکافی, ج۲, ص۹۵.

دیگر بارها به عرضتان رسید که اگر گفته شد موجودات، آیت حق اند هر چه در آسمان است هر چه در زمین است آیات حق است (سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْآفَاقِ وَفِي أَنفُسِهِمْ حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ) (۱) اگر گفته شد که «زید آیه الحق» «الأرض آیه الحق»این چهارتا قضیه دارد که سه تایش درست نیست یکی اش درست است این آیت بودن برای حق که می گوییم «الأرض آیه الحق، السماء آیه الحق، الانسان آیه الحق» آیا این محمول برای موضوع عرض مفارق است یعنی گاهی هست و گاهی نیست نظیر «الماء حارٌ» نه این چنین نیست برای اینکه انسان دائماً آیت حق است پس این قضیه اولی کاذب است آیا «الارض آیه الحق الانسان آیه الحق» از سنخ «الأربعه زوجٌ» است که عرض ذاتی و عرض لازم باشد نه این چنین نیست زیرا درست است زوجیت, اربعه را رها نمی کند لازمه ذات است امّا هر لازمی از مرتبه ملزوم متأخر است اربعه که در مقام ذات به صورت جنس و فصل، زوجیت ندارد زوجیت داخل در مقوله کیف است از کیفیات مختص به کمیات است اربعه از مقوله کم است بینهما بونٌ بعید آن یک چیز دیگر است این یک چیز دیگر است و هر لازمی از مرتبه ملزوم متأخر است پس اگر گفتیم «الأرض آیه الحق» نظیر «الأربعه زوج» این هم قضیه کاذبه است.

سوم آیا اگر گفتیم « الأرض آیه الحق، السماء آیه الحق، الانسان آیه الحق» نظیر «الانسان حیوانٌ ناطق» است که ذاتی آن باشد؟ نه ـ نه یعنی نه ـ این حرف دیگر حرف حکیم است ما اگر خواستیم قضایا را معنا بکنیم نباید از ادیب بپرسیم که این اسناد، حقیقی است یا اسناد مجازی؛ ادیب فقط می گوید این کلمه برای هر معنا که استعمال شد استعمالش در «غیر ما وضع له» مجاز است مجاز علاقه می خواهد مجاز مرسل داریم استعاره داریم اینها کار ادیبانه ادیب است و اگر محمول برای موضوع نبود «اسناد الی غیر ما هو له» بود این اسناد می شود مجاز پس ما یا حقیقت داریم یا مجاز، مجاز یا لغوی است یا عقلی این کار ادیب است امّا حالا در فلان قضیه که می گو ییم «الف» «باء» است این مجاز است یا نه این دیگر کار ادیب نیست این کار حکیم است یا کار ریاضیدان است آیا این محمول برای این موضوع است یا نه ادیب می گوید اگر محمول برای موضوع نبود اسنادش حقیقی نیست اسنادش مجازی است این یکی دوتا مثالی که در مطول دارد به عنوان نمونه ذکر کرده است و گرنه کار ادیب نیست که «انبت الله البقل» یا «انبت الربیع البقل» که این دوتا مثال در مطول ملاحظه بفرمایید هست.

۱- (۲۴) . سوره فصلت, آیه ۵۳.

ادیب هرگز توان آن را ندارد که بگوید این محمول برای این موضوع است یا نیست باید دید این چه قضیه ای است این قضیه در هر علمی که باشد صاحب آن علم باید فتوا بدهد در اینجا حکیم باید فتوا بدهد نه ادیب اگر گفته شد «الانسان آیه الحق، الارض آیه الحق» آن طوری که می گوییم «الانسان حیوان ناطق» است که این آیت بودن ذاتی انسان است نظیر اینکه حیوان ناطق ذاتی انسان است آیا این درست است یا نه؟ حکیم می گوید نه چون آن که اصیل است هستی است نه ماهیت اگر آیت بودن در حوزه ماهیت باشد یعنی در حوزه یک امر اعتباری است آن که اصیل است و واقعیت دارد هستی است که فیض خداست و خدا هستی بخش است و از هستی ما ماهیت را انتزاع می کنیم اگر شما آیت بودن را به ماهیت دادید نه به هویت معلوم می شود در مقام هویت مستقل است پس آن سه قضیه باطل است یک قضیه حق است و آن اینکه «الانسان آیه الحق هویّتاً» یعنی ذات به معنای هویت و هستی نه ذات به معنای ماهیت «الانسان آیه الحق، الارض آیه الحق» همین حکیم می گوید وقتی شما خواستید «الانسان موجود» را ترکیب کنید نمی توانید بگویید «الانسان» مبتدا «موجود» خبر بلکه باید بگویید «الانسان» خبر مقدم «موجودٌ» مبتدای موخّر زیرا هستی است که به تعیّن انسانیت درمی آید نه اینکه موضوع اوّل باشد به نام انسان بعد ما هستی را بر او حمل بکنیم مگر انسان معدوم هستی پذیر است انسانیت تابع هستی است نه هستی تابع انسانیت خب «ببین تفاوت ره از کجاست تا به کجا» (۱) .

ص: ۹۶۹

۱- (۲۵) . دیوان حافظ, غزل ۲.

غرض این است که وقتی ذات اقدس الهی کل جهان را مسخّر ما کرده است ما می توانیم در همه این امور اثر کنیم ولی همه این قدرتها او را نشان می دهد حتّی در مقام هویتمان فقیریم اگر گفته شد (یَا أَیُّهَا النَّاسُ أَنتُمُ الْفُقَرَاءُ) (۱) این «الانسان فقیر» از قبیل آن قضیه چهارم است نه سه قضیه یاد شده فقر برای انسان عرض مفارق نیست عرض ذاتی نیست جنس و فصل نیست بلکه در حریم هویت او و متن هویت اوست چنین موجودی هر چه دارد خدا را نشان می دهد لذا سراسر عالم آینه حق است اگر وجود مبارک عیسای مسیح فرمود: (وَأُحْیِ الْمَوْتَی) (۲) این آینه است آن احیای محیی حقیقی را دارد نشان می دهد و اگر وجود مبارک موسای کلیم بر اساس (أَنْ اضْرِب بِعَصَاکَ الْبَحْرَ) (۳) دریا را خشک کرد آن قدرت الهی را دارد نشان می دهد این طور نیست که انسانی که آیت حق است خودش باید چیزی داشته باشد خب مقام بعدی که بحث شعر است گفتند اینها شعر است می فرماید من شعر را معنا کنم شاعر را معنا کنم همراهان شاعر را معنا کنم تا معلوم بشود که گفته پیامبر شعر نیست پیامبر شاعر نیست همراهان او هم همراهان شاعر نیستند.

پرسش...

پاسخ: خب آن یکی از برکاتش است فرمود: (کَأَیِّن مِنْ آیَهٍ فِی السَّماوَاتِ وَالْأَرْضِ یَمُرُّونَ عَلَیْهَا وَهُمْ عَنْهَا مُعْرِضُونَ) (۴) اینها خیال می کنند با طبیعت سر و کار دارند این که می بینید غرب زیر این بار نمی رود و غرب زده زیر این بار نمی رود که علم، الهی است ما علم غیر الهی نداریم اینها می کنند طبیعت، محل بحث است در علوم فیزیک و شیمی و امثال ذلک می گویند فیزیک که اسلامی و غیر اسلامی ندارد زمین شناسی که اسلامی و غیر اسلامی ندارد خب شما آمدید این زمینی که فعل خداست خلقت است این خلقت را از آن خلع کردید لباس غصبی طبیعت را بر پیکر او پوشاندید خب معلوم است طبیعت شناسی دینی و غیر دینی ندارد.

۱- (۲۶) . سوره فاطر, آیه ۱۵.

۲- (۲۷) . سوره آل عمران, آیه ۴۹.

۳- (۲۸) . سوره شعراء, آیه ۶۳.

۴- (۲۹) . سوره یوسف, آیه ۱۰۵.

این بیان چقدر زیباست در فرمایشات وجود مبارک حضرت امیر (سلام الله علیه) فرمود اگر کسی حرفی دارد ولی به ما ارتباط ندارد «سمّی سارقاً» (۱) چقدر این حرف زیباست فرمود درست است کسی چهارتا مطلب یاد گرفت ولی اصلش برای ما بود ما گفتیم دیگر حالا به ما اسناد نمی دهد به فلان زید و ابوحنیفه و به طلحه و اینها نسبت می دهد این می شود سارق دیگر خب اگر شما یک فرش دستباف ابریشمی پرنیانی یک بافنده خوب را گرفتید به جای دیگر بردید شرح دادید این بافندگی و شرح ترکّب این فرش از تار و پود ابریشم و اینها که جدا نیست ولی این کار، کار سرقتی است برای شما نیست برای دیگری است حضرت فرمود چهارتا کلمه یاد گرفتید گفتید بله خب گفتید چهارتا آیه را معنا کردید چهارتا روایت را معنا کردید ولی اصلش از ما بود دیگر، درِ خانه ما را بستید به دیگری اسناد دادید می گویید «قال کذا و قال کذا» حتماً یعنی حتماً این را به نهج البلاغه مراجعه کنید که فرمود اگر کسی به غیر بیت ما چیزی را بگوید و بشنود «سمّی سارقا» نه این علمش باطل است ولی بالأخره برای ماست ما گفتیم اگر ما نگفته بودیم شما که جای دیگر بودید شما سوابقتان که جای دیگر است تا دیروز هم داشتید بت پرستی می کردید.

این علامه دوّانی یک حرف لطیفی در آن رساله دارد که چرا درباره وجود مبارک حضرت امیر می گویند «کرّم الله وجهه» (۲) فرمود شما تا دیروز داشتید بت پرستی می کردید شما این حرفها را بلد نبودید حالا از ما گرفتید و نقل کردید الآن دانشگاه ها خلقت را کردند طبیعت، خب بله طبیعت دینی و غیر دینی ندارد شما اوّل را گرفتید آخر را گرفتید فعل را گرفتید طبیعت را جایش گذاشتید الآن ـ معاذ الله ـ اگر «قال الله» را بگیری «انزل الله» را بگیری «نزّل الله» را بگیرید از این کتاب, این می شود یک کتاب عربی خب کتاب عربی دیگر قرآن نیست آن وقت شما بگویید قرآن تفسیر قرآن که دینی نیست خب بله دیگر شما همه چیزش را گرفتید الآن کسی ـ معاذ الله ـ «الله» را بگیرد «انزل» و «نزّل» و اینها را بگیرد خب می شود کتاب عربی دیگر این به درد نحو و صرف می خورد شما خلقت را گرفتید کار خدا را گرفتید تسخیر خدا را گرفتید گفتید طبیعت یعنی زمین لخت خب زمین لخت معلوم می شود که دینی و غیر دینی ندارد امّا اگر گفتید این فعل خداست چطور در حوزه اگر بگویند بحث در قول معصوم است بحث دینی است بحث در فعل معصوم است دینی است یعنی اگر کسی بحث بکند که امام صادق (سلام الله علیه) چه چیزی فرمود می شود دینی امام صادق (سلام الله علیه) چه کار کرد می شود دینی پس بحث در فعل معصوم دینی است بحث در قول معصوم دینی است چه اینکه بحث در تقریر معصوم دینی است.

۱- (۳۰) ۲. نهج البلاغه، خطبه ۱۵۴.

۲- (۳۱) . الرسائل المختاره, (رساله نور الهدایه), ص۱۲۲.

حالا بحث در قول خدا دینی است بحث در فعل خدا، فعل خدا یعنی فعل خدا بحث در فعل خدا دینی نیست؟ فرض ندارد کسی بخواهد فعل خدا را تفسیر کند و دینی نباشد ما دانش غیر دینی نداریم علم غیر دینی نداریم اینها آمدند خلقت را طرد کردند طبیعت را به جای آن آوردند خب البته «سمّی سارقا» این مال مسروقه را در میدان مسروقه می خرند ولی مالشناس که نمی خرد آیت بودن معنایش همین است اگر کسی کاری که خدا کرده به نام خودش اسناد داد خب داعیه «أنا الله» دارد و گرنه آنچه را که انسان انجام می دهد بر اساس (مَا بِكُم مِّن نِّعْمَةٍ فَمِنَ اللَّهِ) (۱) مربوط به ذات اقدس الهی است.

«و الحمد لله ربّ العالمین»

آیات ۲۱۶ تا ۲۲۸ سوره شعراء ۹۱/۰۲/۱۲

Your browser does not support the audio tag.

(وَاخْفِضْ جَنَاحَكَ لِمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ (۲۱۶) فَإِنْ عَصَوْكَ فَقُلْ إِنِّي بَرِيءٌ مِّمَّا تَعْمَلُونَ (۲۱۷) وَتَوَكَّلْ عَلَى الْعَزِيزِ الرَّحِيمِ (۲۱۸) الَّذِي يَرَاكَ حِينَ تَقُومُ (۲۱۹) وَتَقَلُّبَكَ فِي السَّاجِدِينَ (۲۲۰) إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ (۲۲۱) هَلْ أُنَبِّئُكُمْ عَلَى مَن تَنَزَّلُ الشَّيَاطِينُ (۲۲۲) تَنَزَّلُ عَلَى كُلِّ أَفَّاكٍ أَثِيمٍ (۲۲۳) يُلْقُونَ السَّمْعَ وَأَكْثَرُهُمْ كَاذِبُونَ (۲۲۴) وَالشُّعَرَاءُ يَتَّبِعُهُمُ الْغَاوُونَ (۲۲۵) أَلَمْ تَرَ أَنَّهُمْ فِي كُلِّ وَادٍ يَهِيمُونَ (۲۲۶) وَأَنَّهُمْ يَقُولُونَ مَا لَا يَفْعَلُونَ (۲۲۷) إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَذَكَرُوا اللَّهَ كَثِيراً وَانتَصَرُوا مِن بَعْدِ مَا ظُلِمُوا وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنقَلَبٍ يَنقَلِبُونَ (۲۲۸))

امروز دوازده اردیبهشت ۱۳۹۱ هجری شمسی است که سالروز گرامیداشت و اجلال معلمان است و سالروز شهادت آیت الله مطهری (قدس الله نفسه الزکیه) است که امیدواریم ذات اقدس الهی آن شهید را و سایر شهدا را و همه مجاهدان در راه دین را با انبیا و اولیا محشور بفرماید و شما و همه معلمان حوزوی و دانشگاهی را که در صراط تعلیم حکمت و کتاب الهی و تزکیه نفوس تلاش و کوشش کردید و کردند و می کنند _ ان شاء الله _ خداوند مشمول عنایت خاص خود قرار بدهد و این نظام را این رهبر را این حوزه ها را این مراجع را تا ظهور صاحب اصلی اش از هر گزندی محافظت بفرماید و ثواب بحث امروز به ارواح مطهر همه شهدا مخصوصاً روح مطهر شهید مطهری (قدس الله نفسه الزکیه) اهدا بشود ان شاء الله!

۱- (۳۲) . سوره نحل, آیه ۵۳.

در سوره مبارکه «شعراء» چون محور اصلی این سوره دو چیز بود یکی جریان توحید یکی وحی و نبوت، کلمه وحی را تنزیل را مصونیت قرآن را در آیاتِ مکرر ذکر فرمود. در این بخشهای پایانی راجع به تنزیل سه آیه است یکی اینکه در آیه ۱۹۲ فرمود:(وَإِنَّهُ لَتَنزِيلُ رَبِّ الْعَالَمِينَ) مصدر نزول این را که خدای سبحان است مشخص کرد مهبط این وحی را که قلب مطهر پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلّم) است مشخص کرد آورندگان اینکه روح امین اند مشخص کرد پس قرآن کریم و مجید و حکیم صدر و ساقهاش معصوم خواهد بود. در قبال تهمت تبهکاران قریش دو آیه دیگر نازل کرد آیه ۲۱۰ فرمود: (وَمَا تَنَزَّلَتْ بِهِ الشَّيَاطِينُ) اینها گاهی می گفتند این شعر است گاهی می گفتند این کهانت است و مانند آن.

دربـاره شـرک در بخش پایـانی این سوره آیـاتی نـازل شـد درباره کهانت و جریان جن زدگی و حرف جن این آیه ۲۱۰ است که این حرفهـا حرفهای شـیطان نیست برای اینکه نه شـیطان توان ادراک اینها را دارد (یک) و نه شـیطان به خیر و فلاح و صلاح و حق و صـدق و خیر دعوت می کنـد (دو) شیطان به کـذب و باطل و شـر و قبیـح فرا می خواند و قرآن در مقابل آنها است لذا فرمود: (وَمَا تَنَزَّلَتْ بِهِ الشَّيَاطِينُ) برای اینکه بغیه اینها نیست در مسـیر کار اینها نیست شـیطنت شیطان در فتنه است و در بطلان است و در کـذب است و در شـر است و در قبیـح، کارهایش همین است و قرآن حکیم از اوّل تا آخرش خیر است و حق است و حسن است و زیبـاست و فلاـح است و صـلاح پس اصـلاً در بغیه شـیطان نیست در کار شـیطان نیست گذشـته از اینکه فرمـود: (إِنَّهُمْ عَنِ السَّمْعِ لَمَعْزُولُونَ) (۱) . در سوره مبـارکه «جن» آمـده است که قبلاًـ بخشـی از اخبـار غیب را اینها ممکن بود دسترسی پیدا کنند بعد دستکاری کنند کم و زیاد کنند ولی الآن با نزول قرآن کریم جا برای دسترسی اینها به وحی نیست.

ص: ۹۷۳

۱- (۱) - سوره شعراء، آیه۲۱۲.

در سوره مبارکه «جن» به این صورت آمده است که (وَأَنَّا لَمَسْنَا السَّماءَ فَوَجَدْنَاهَا مُلِئَتْ حَرَساً شَدِيداً وَشُهُباً وَأَنَّا كُنَّا نَقْعُدُ مِنْهَا مَقَاعِدَ لِلسَّمْعِ فَمَن يَسْتَمِعِ الْآنَ يَجِدْ لَهُ شِهَاباً رَصَداً وَأَنَّا لاَ نَدْرِى أَشَرٌّ أُرِيدَ بِمَن فِى الْأَرْضِ أَمْ أَرَادَ بِهِمْ رَبُّهُمْ رَشَداً) (۱) گفتند ما قبلاً دسترسی پیدا می کردیم امّا الآن معزولیم به ما اجازه نمی دهند حرس نگهبانان هستند مسئولین صیانت و حفظ دستگاه سپهری و نظامی هستند الآن هیچ نمی شنویم بنابراین اینکه فرمود: (إِنَّهُمْ عَنِ السَّمْعِ لَمَعْزُولُونَ) (۲) یعنی کلًا در این صحنه آنها حقّی از مطالب الهی نخواهند داشت گاهی اخبار غیبی را که مربوط به وحی و امثال وحی نیست مربوط به دودمان و زندگی عادی خود بشر است دسترسی پیدا می کنند امّا همین را مخلوط به کذب القا می کنند به جن گیرها (یک) خود جن گیرها هم اکثرشان مخلوط به کذباند (دو) لذا فرمود افاك اند و اکثر اینها هم کاذب اند گاهی خبرهایی که خودشان می سازند می گویند جن به ما گفته گاهی هم خبرهایی هم که از جن دریافت می کنند هم جنها مخلوط می کنند هم خود اینها بنابراین می شود (أَكْثَرُهُمْ كَاذِبُونَ) جایی برای اعتماد نیست.

بنابراین تحلیلی که فرمود، فرمود خود قرآن مبدأ نزولی دارد که با مبدأ نزول آنچه نزد شیاطین است فرق می کند یک مهبط نزول دارد که با آنچه نزد شیاطین است فرق می کند یک مطلب دقیق دارد که حکمت و مجد و کرامت دارد می شود، قرآن کریم قرآن مجید قرآن حکیم که حرفهای آنها این چنین نیست حکمت و مجد و کرامت ندارد پس از سه نظر قرآن با حرفهایی که شما می گویید این کهانت است یا حرفهای جن است و مانند اینها فرق می کند خیلی فرق می کند. بعد در بخش پایانی هم فرمود که این قرآن کریم که نازل شده است شما باید پیروان این قرآن را گرامی بدارید (وَاخْفِضْ جَنَاحَكَ لِمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ) جمع بین اِتّباع و ایمان تقریباً جمع بین علّت و معلول است به این معنا که (وَاخْفِضْ جَنَاحَكَ لِمَنِ اتَّبَعَكَ) چرا؟ «لانّهم مومنون» مثل (وَلاَ طَائِرٌ يَطِيرُ بِجَنَاحَيْهِ) (۳) است و گرنه اتباع با همان ایمان و پیروی عملی همراه است هر مؤمنی متّبع است هر مُتَّبِعی مومن است جمع بین اِتّباع و ایمان برای آن است که می فرماید (وَاخْفِضْ جَنَاحَكَ لِمَنِ اتَّبَعَكَ) چرا؟ lt;لانهم مؤمنونgt;.

ص: ۹۷۴

۱- (۲) - سوره جن، آیات ۸-۱۰.

۲- (۳) - سوره شعراء، آیه۲۱۲.

۳- (۴) - سوره انعام،آیه۳۸.

خب بعد فرمود تکیه گاه تو خدایی باشد که هم قدرت دارد هم مهربانی و عنایت ویژه دارد و تو را در بین نمازگزارها می بیند (الَّذِی یَرَاکَ حِینَ تَقُومُ □ وَتَقَلُّبَکَ فِی السَّاجِدِینَ). رو□یت الهی و نظر الهی دو قسم است یک رو□یت عام رحمانی است که خب همه را می بیند دیگر این (بِکُلِّ شَی ءٍ بَصِیرٌ) (۱) است یک رو□یت ویژه است که نظر تشریفی است. ذات اقدس الهی یک عدّه را نگاه نمی کند با یک عدّه حرف نمی زند با اینکه (بِکُلِّ شَی ءٍ بَصِیرٌ) است فرمود: (وَلاَ یُکَلِّمُهُمُ اللّهُ وَلاَ یَنْظُرُ إِلَیْهِمْ یَوْمَ الْقِیَامَهِ) (۲) یک نظر تشریفی است دیگر خدای سبحان یک عدّه را نگاه می کند یک عدّه را نگاه نمی کند با اینکه او (بِکُلِّ شَی ءٍ بَصِیرٌ) است. اینکه فرمود: (یَرَاکَ) تو را می بیند یعنی رو□یت تشریفی دارد یعنی (فانک بِأَعْیُنِنَا) (۳) است نظیر اینکه به حضرت نوح فرمود تو در دید ما هستی (۴) خب همه چیز در دید خدای سبحان است امّا وقتی خدا میفرماید ما شما را می بینیم یعنی نگاه تشریفی داریم فرمود ما نگاه تشریفی و رو□یت تشریفی به شما داریم وقتی که در نمازگزارها هستید یا در بین ساجدین از انبیا و اولیا که«لم تلبّسک من مدع ما ثبها» هستند lt;لم تُنجّسک الجاهلیه بانجاسها ولم تُلبِسک مِن مدلهمات ثیابها(۵) gt;از دوره□ آدم تا این عصر کنون در اصلاب و ارحام مطهر آمدی این یک معنا در بین نماز شب خوانها در حال سجدهای این دو معنا در نماز جماعت، امام آنهایی و تقلبات رکوع و سجود و قیام و قعودت را خدای سبحان نگاه ویژه دارد این سه معنا. اگر این معنای سوم باشد که با نماز جماعت هماهنگ است و شاید این در مدینه نازل شده چون در مکه یک نماز جماعت این چنینی نبود ممکن است که به صورت مخفی بوده ولی نماز جماعت رسمی نبود.

۱- (۵) - سوره ملک، آیه۱۹.

۲- (۶) - سوره آل عمران، آیه۷۷.

۳- (۷) - سوره طور، آیه۴۸.

۴- (۸) - سوره هود، آیه۳۷؛ سوره مؤمنون، آیه۲۷.

۵- (۹) - مصباح المتهجد، ص۷۲۱.

مطلب مهم آن است که در عین حال که نماز ستون دین است (۱) مهم ترین جزء نماز مسئله سجده است که حتّی از رکوع هم بالاتر است لذا سجده را دوبار تکرار کردند و درباره رکوع گفتند یک بار کافی است ما در هر رکعت دوتا سجده داریم و یک رکوع به احترام اینکه سجده اعظم رکناً است اشرف رکناً است اعلی و اجل رکناً است تکرار شده است برای اینکه انسان به ذات اقدس الهی نزدیک تر بشود. آن آیه ای که قرائتش سجده واجب دارد همین پیام را می رساند که سجده بکن و نزدیک شو! (۲) غرض آن است که انسان در نماز در همه حالات در قرب الهی است لکن در سجده اقرب ما یمکن است لذا سجده در هر رکعت دو بار تکرار شده است و در این آیه فرمود: (وَتَقَلُّبَکَ فِی السَّاجِدِینَ) نه القارئین نه فی القائمین نه فی الراکعین فرمود: (تَقَلُّبَکَ فِی السَّاجِدِینَ) بعد فرمود خدایی که عزیز و رحیم است تکیه گاهش این است که او سمیع و علیم است خب اگر کسی سمیع باشد عزّتش پشتوانه دارد اگر کسی علیم باشد رحم اش پشتوانه دارد بعد فرمود: (هَلْ أُنَبِّئُکُمْ عَلَى مَن تَنَزَّلُ الشَّيَاطِينُ ۞ تَنَزَّلُ عَلَى کُلِّ أَفَّاکٍ أَثِيمٍ ۞ يُلْقُونَ السَّمْعَ وَأَکْثَرُهُمْ کَاذِبُونَ) فرمود این تحلیل سه ضلعی که مصدر نزول، مهبط نزول و خود شئ نازل در قرآن همه اش حق است و صدق است و خیر است و فلاح و صلاح ولی درباره شیطان هر سه جهتش باطل است برای این است که مهبط نزول شیاطین افرادی اند که پراکندهگویند (یک) حرفهایی می زنند که عمل نمی کنند (دو) آنچه عمل می کنند به زبان نمی آورند (سه) یک عدّه افراد هوچی به دنبال اینها راه می افتند (چهار) این حوزه شعر است خب پس جوهر شعر با جوهر وحی فرق دارد از هر جهت.

ص: ۹۷۶

۱- (۱۰) . الکافی، ج۲، ص۱۹؛ الامالی(شیخ طوسی)، ص۵۲۹.

۲- (۱۱) ۲. سوره علق، آیه ۱۹.

فرمود : (هَلْ أُنَبِّئُكُمْ عَلَى مَن تَنَزَّلُ الشَّيَاطِينُ) درباره مبدأ فاعلی که در آن آیات قبل بود درباره مبدأ قابلی فرمود: (تَنَزَّلُ عَلَى كُلِّ أَفَّاكٍ أَثِيمٍ) آن شیاطین، سمع را القا می کنند (يُلْقُونَ السَّمْعَ) یعنی «یلقون المسموع» یعنی خبر اگر از خبر که مسموع است به سمع یاد می کنند بر اساس تناسبی که بین سمع و مسموع است مثل لفظ می گویند ملفوظ اراده میکنند خلق می گویند مخلوق اراده می کنند می گویند این لفظ خوبی نبود خب لفظ وصف لافظ است یعنی تلفظ این کلمه را که لفظ نمی گویند این ملفوظ است این زید را که خلق نمی گویند زید مخلوق است خلق، فعل خالق است همان طوری که ما خلق را به معنای مخلوق داریم لفظ به معنای ملفوظ داریم سمع هم به معنی مسموع است (يُلْقُونَ السَّمْعَ) و اکثر این افّاکین کاذب اند (یک) اکثر آن شیاطین کاذب اند (دو) هم آنهایی که می آورند اکثرشان دروغ می گویند هم اینهایی که می گیرند جن گیرها اکثرشان دروغ می گویند خب آن بخش کهانت و جن گیری و اینها تمام شد نشانه دیگرش اینکه شما گفتید که این شعر است این را هم از سه جهت و سه ضلع تحلیل فرمودند شعر یک فرق جوهری با قرآن دارد قرآن حکمت است و مجد است و کرامت که (يس وَالْقُرْآنِ الْحَكِيمِ) (۱) شعر خیالبافی است برهان در آن نیست جوهره شعر با جوهره وحی فرق می کند چون این خیالبافی است برهان در آن نیست قرآن برهان محض است (قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِنْ كُنتُمْ صَادِقِينَ) (۲) هم حرف قرآن است هم خودش برهانی سخن می گوید هم مردم را به برهان دعوت می کند جوهر شعر با جوهره قرآن فرق می کند آورنده شعر که شاعر است او پراکنده اندیش است تأثیر شعر هم در حوزه کسانی است که غاوون اند و اهل غوایت اند و اهل ضلالت اند پس از هر سه جهت یعنی مبدأ نزول و مهبط نزول و اثر خارجی اش با قرآن کریم فرق می کند (وَالشُّعَرَاءُ يَتَّبِعُهُمُ الْغَاوُونَ أَلَمْ تَرَ) که خود این شعرا (فِي كُلِّ وَادٍ يَهِيمُونَ) آن غاوون هم پراکنده اندیش اند که «هَمَجٌ رَعَاعٌ أَتْبَاعُ كُلِّ نَاعِقٍ» هر جا بوقی درآمد اینها حاضرند «يَمِيلُونَ مَعَ كُلِّ رِيحٍ» (۳) (يَقُولُونَ مَا لاَ يَفْعَلُونَ) این (يقولُونَ مَا لاَ يَفْعَلُون) که در سوره مبارکه «صف» هم آمده است (كَبُرَ مَقْتاً عِندَ اللَّهِ أَن تَقُولُوا مَا لاَ تَفْعَلُونَ) این غیر از نفاق است نفاق آن است که چیزی را که انسان معتقد است نمی گوید چیزی را که معتقد نیست می گوید و برخلاف عقیده اصرار دارد جریان قول بلافعل یا فعل بلاقول این کاری به نفاق ندارد ممکن است بر نفاق تطبیق بشود ولی واعظ غیر متعظ منافق نیست امّا می گوید و عمل نمی کند فرمود: (لِمَ تَقُولُونَ مَا لاَ تَفْعَلُونَكَبُرَ مَقْتاً عِندَ اللَّهِ أَن تَقُولُوا مَا لاَ تَفْعَلُونَ) (۴) این واعظ غیر متعظ مشمول قائل بلافعل است نه اینکه منافق باشد این مسلمان است نه اینکه باطنش کافر باشد قبول دارد منتها گرفتار معصیتهای عملی است (وَأَنَّهُمْ يَقُولُونَ مَا لاَ يَفْعَلُونَ) امّا در قبال این گروهی از شعرا را استثنا فرمود، فرمود مگر شعرایی که مومن اند از نظر عقیده سالمند (یک) و در کنار عقیده سالم عمل صالح دارند (دو) چون مستحضرید برای ورود به بهشت دو عنصر لازم است یکی حسن فاعلی یکی حسن فعلی؛ حسن فاعلی همان عقیده سالم داشتن و مومن بودن حسن فعلی یعنی کار خوب کردن اگر کسی حسن فاعلی داشته باشد ولی حسن فعلی نداشته باشد مدتها باید عذاب ببیند تا اینکه رها بشود و اگر کسی حسن فعلی داشت و حسن فاعلی نداشت یعنی مومن نبود او راه به بهشت ندارد خب (إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ).

۱- (۱۲) - سوره یس، آیات ۱ و ۲.

۲- (۱۳) - سوره بقره، آیه ۱۱۱؛ سوره نمل، آیه ۶۴.

۳- (۱۴) - نهج البلاغه، حکمت ۱۴۷.

۴- (۱۵) - سوره صف، آیات ۲و۳.

پرسش: حسن فاعلی به ایمان اطلاق می شود.

پاسخ: بله دیگر در برابر عمل صالح چون تفصیل قاطع شرکت است اگر عمل صالح در کنار ایمان نباشد همان است که گفتند ایمان سه رکن دارد اعتقاد قلبی، اقرار لسانی، عمل بالارکان امّا اگر در قبال ایمان، عمل صالح آوردند که عمل صالح اعم از اقرار لسانی و عمل ارکان است معلوم می شود این به حُسن فاعلی برمی گردد و گرنه اگر عند الاطلاق ایمان ذکر شده است چه اینکه در برخی از آیات به ندرت ایمان ذکر شد و عمل صالح ذکر نشد آنجا ایمان مجموع سه ضلع است یعنی حسن فاعلی به نام اعتقاد قلبی اقرار لسانی و عمل به ارکان.

فرمود: (إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وذکروا وَذَكَرَ اللَّهَ كَثِيراً) اعمال و مناسک و مراسم عبادی هر کدام مشخص است که آدم شب و روز چقدر نماز بخواند در سال چقدر روزه بگیرد مناسک حج و عمره و اینها مشخص است امّا ذکر خدا مشخص نیست فرمود: (اذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْراً كَثِيراً) (۱) و منظور از ذکر، نام خدا نیست یاد خداست در غیر معصوم دائم الذکر بودن بسیار سخت است گاهی ممکن است انسان غفلت بکند ولی ذکر کثیر داشته باشد اهل نجات است منظور، نام خدا نیست منظور یاد خداست. این ذکر خدا که می گویند هر کاری می کنید به یاد خدا باشید تا آن کار ابتر نباشد یک قرنطینه است انسان هر غذایی را می خواهد بخورد هر جا لباسی را می خواهد و هر حرفی را می خواهد بزند هر کاری که می خواهد بکند باید طوری باشد که خجالت نکشد که بگوید خدایا به نام تو! این کار یا واجب یا مستحب چون آدم حرام یا مکروه را که نمی تواند بگوید خدایا به نام تو! بنابراین اینکه می گویند هر کاری که می کنید بگویید به نام خدا یعنی انسان باید بتواند و خجالت نکشد که بگوید خدا به نام تو این بهترین قرنطینه است و بهترین مراقبت است کاری که آدم نمی تواند بگوید خدایا به نام تو! خب نکند اگر به ما گفتند «کل امر ذی بال لم یذکر ببسم الله» شروع نشود ابتر و بی نتیجه است (۲) این راهش است نه معنایش این است که انسان هر کاری که می خواهد بکند، بگوید «بسم الله الرحمن الرحیم» آن کار چه حلال باشد چه غیر حلال چه مشکوک کار مشکوک را چطوری می شود گفت خدایا به نام تو! پس اینکه فرمود: (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْراً كَثِيراً) (۳) و در اینجا فرمود: (وَذْكُرُوا اللَّهَ كَثِيراً) ناظر به همان است، البته اگر کسی بسم الله بگوید ثواب دارد حالا اگر نگفته آن ثواب را نمی برد ولی به دستور عمل کرده یعنی بررسی کرده مطالعه کرده این کاری که می خواهد وارد بشود این غذایی که می خواهد بخورد این پولی که می خواهد بگیرد این جایی می خواهد برود می تواند بگوید خدایا به نام تو یا نه اگر شک دارد خب نمی رود دیگر این راهش است خب مقداری که ما این راه را برویم برای ما عادی می شود دیگر.

۱- (۱۶) - سوره احزاب،آیه ۴۱.

۲- (۱۷) - تفسیرالامام العسکری، ص ۲۵.

۳- (۱۸) - سوره احزاب، آیه ۴۱.

(وَانتَصَرُوا مِن بَعْدِ مَا ظُلِمُوا) این شعرا ذات اقدس الهی به اینها قدرتی داد اینها می توانند انگیزه ایجاد کنند در برابر هر نعمتی مسئولیتی است اگر کسی بیان خوبی دارد، بنان خوبی دارد، خوش قلم است، خوش بیان است، خوش حنجره است به این کسی که خوش حنجره است خدا این حنجره را نداد که او برای نمی دانم پفکنمکی تبلیغ کند او باید چیز دیگر بگوید این واقع حیف است شما حالاـ خط میرخانی را خدا به شما داد شما چه چیزی می خواهی بنویسید این حیف نیست که حرفهای مبتذل را انسان بنویسد یا در فلان بنر برای فلان کالا این خط زیبا را انسان مصرف بکند فرمود: (وَانتَصَرُوا مِن بَعْدِ مَا ظُلِمُوا) اگر کسی شاعر شد هنر شعر دارد باید انتقام بگیرد از بیگانه ها، این همه قصاید محرّمی که علیه پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلّم) سرودند خب شما هم مثل حسّان باش دفاع بکن این پیام آیه است نه اینکه اینها مدح می کنند بله امّا انتصار، انتصار یعنی انتقام، هنرمند باید انتقام بگیرد فیلم ساز باید انتقام بگیرد از چه کسی انتقام بگیرد از تحریم انتقام بگیرد از تروریسم باید انتقام بگیرد از بیگانه باید انتقام بگیرد از منافق باید انتقام بگیرد هنری را که ذات اقدس الهی به انسان داد در برابر این هنر مسئولیتی می خواهد مگر هر کسی را به صورت یوسف در می آورند این جمال، الهی است مگر هر کسی به صورت سَحبان درمی آید؟

شما می بینید هزارها نفر حنجره هایشان گویش شان این دهانشان طوری است که به صورت عادی حرف می زنند در بین هر ده هزار نفر صد هزار نفر کسی تُن صوتش زیباست خب این نعمتی است دیگر زیبایی کار خداست هنرمندی کار مخلوق است زیبایی، دینی و غیر دینی ندارد چون فعل نیست خدا این گل را زیبا آفرید اگر به خالق اسناد بدهیم بله (أَحْسَنَ کُلَّ شَیْ ءٍ خَلَقَهُ) (۱) امّا حالا گل زیباست فلان یاس معطر است فلان چمن سبز است فلان سرو معتدل و مخروطی است بله هنر، فعل فاعل را به همراه دارد چون فعل است یا دینی است یا غیر دینی دیگر امّا زیبایی که فعل نیست فرمود شما هم چهارتا شعر بگو آبروی پیغمبر را حفظ بکن این همه شعر گفتند علیه پیغمبر هجو کردند شما هم چهارتا شعر بگو.

۱- (۱۹) - سوره سجده، آیه۷.

خدا غریق رحمت کند علامه امینی را او را با مولایش محشور بکند! خب این اشعاری که ایشان در الغدیر جمع کرده این برای چه کسی است این شعرا چه کسانیاند اینها آمدند به حمایت از ولایت قسمت مهم الغدیر را ادبیات فراهم کرده، همین بخش پایانی آیه است انتصار یعنی انتصار سخن از نصرت نیست یک وقت سخن از این است که شما ابتدائاً شعر بگویید دین را یاری بکنید بله این نصرت دین است امّا حالا آمدند علیه دین شعر گفتند فیلم ساختند تئاتر ساختند نمایشگاه راه انداختند این هنرمندان وظیفه شان انتصار است، انتصار یعنی انتقام، خب اینها هم چهارتا فیلم بسازند بیگانه نسبت به وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلّم) دهن کجی کرده اینها هم چهارتا فیلم بسازند در مدح پیغمبر جلال پیغمبر جمال پیغمبر فرمود شعرا که هنرمندان این کشورند یا کشورهای دیگر ما این نعمتی که به اینها دادیم توقع داریم آن توقعات شخصی که خب سر جایش محفوظ است اینها که به یاد خدا باشند معصیت نکنند امّا توقعات سیاسی و اجتماعی هم داریم از اینها (وَانتَصَرُوا مِن بَعْدِ مَا ظُلِمُوا) خب اینها که آمدند پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلّم) را هجو کردند ملّت اسلامی را هجو کردند دیگر، آبروی مسلمانها را بردند دیگر وقتی حسان بن ثابت آن شعر را گفت پیغمبر چه چیزی فرمود، فرمود فرشته وحی تو را تأیید کند (۱) چه دعایی بالاتر از این!

به پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلّم) عرض کردند که شعر بگوییم یا نگوییم؟ فرمود این مثل تیر اثر می کند چرا نگوییم این ادبیات است اگر کسی نویسنده خوبی است اگر کسی سراینده خوبی است اگر کسی خواننده خوبی است خب حیف نیست انسان این شعر را درباره چیزهایی مصرف کند که نه خیر دنیا دارد نه خیر آخرت! گاهی ممکن است انسان عمری این هنر را به پای چهارتا دختر جوان چهارتا پسر جوان بریزد بعد با حسرت بمیرد مگر مرگ چیز آسانی است؟! فرمود ما این نعمت را به هر کس ندادیم به هر کسی هم نمی دهیم. شما می بینید صدها نفر می آیند می روند بخواهند خودشان را با فشار چماله و مچاله کنند یک بیت بگویند نمی توانند امّا یک عدّه راه می ر وند شعر می گویند این نعمت خاصی این دست کسی نیست مگر جمال یوسف را کسی با مشاطه گری می تواند حاصل کند یا این حنجره زیبا که برخیها دارند مگر کسی می تواند با تقلید به دست بیاورد این نیست طرزی تار صوت حنجره ها را ذات اقدس الهی آفرید که این صدا دلپذیر و گوشنواز است فرمود من این نعمتی که دادم شما از دین دفاع کنید (وَانتَصَرُوا مِن بَعْدِ مَا ظُلِمُوا) این اساس شعر است منتها شعر منطقی با شعر ادبی عام و خاص من وجه اند شعر منطقی یعنی خیالیات تشبیهات تنزیلات تمثیلات خیال بافی است شعری که در ادبیات مطرح است نظمی دارد مطابق فن شریف عروض قافیه ای دارد مطابق علم شریف قافیه دو رشته از رشته های ادبی یکی عهده دار عروض است یکی عهده دار قافیه است اینها فن است گاهی چیزی هم شعر منطقی است هم شعر ادبی که آنی است که خیالبافیها هست و با عروض و قافیه ادا شده گاهی شعر ادبی است ولی شعر این عند المنطق نیست نظیر دره نجفیه مرحوم بحرالعلوم در فقه نظیر منظومه حکیم سبزواری (رضوان الله علیه) در فلسفه نظیر الفیه ابن مالک در نحو، اینها که شعر منطقی نیست اینها خیالبافی نیست اینها قواعد علمی مطالب علمی است با نظم خاص بنابراین اینها دو سالبه جزئیه یعنی مورد افتراق دارند یک موجبه جزئیه یعنی مورد اتفاق شعر عند المنطقی علم نیست چون خیالبافی است.

۱- (۲۰) - دعائم الاسلام، ج ۲، ص ۳۲۳.

خـدا غریـق رحمت کنـد مرحوم خواجه نصـیر را و غریق رحمت کنـد شـاگردش مرحوم علامه حلی را! مرحوم خواجه خب علامه را خوب پروراند در شئون گوناگون پروراند در فلسفه و کلام پروراند در منطق پروراند در ریاضیات هم پروراند علامه هم خب یـک عـالم کم نظیری بـود البته در همه این بخشـها توانست شـاگرد خوبی باشـد متن تجریـد الاعتقـاد را که مرحوم علامه شـرح کرد به نام کشف المراد شد متن الجوهر النضـید نه جوهر النضید الجوهر النضید را مرحوم خواجه نوشت در منطق که یـک منطق قوی است مرحوم علامه شـرح کرد قسـمت مهم منطق همان بحث قیاسات و قضایا است که ما چطور علم پیـدا کنیم با ترکیب چه مقـدمهای ما قیاس تشـکیل بـدهیم که علم آور باشـد مقـدماتی که مفیـد یقین اند که بیست و چند قسم اند اینها را شـمردند که بعضـیها متوسط انـد بعضـی خیلی قوی انـد آنها را ذکر کردنـد برهان لمّی و انّی را ذکر کردنـد محـدوه برهان را ذکر کردنـد بعـد به محـدوده جـدل می رسـند جـدل یک صـنعت علمی است جدل باید از مقدمات حق که معقول است (یک) مقبول طرفین هم است (دو).

جـدال باطل که دین تحریم کرده این است که انسان حقی را به صورت باطل دربیاورد از ضـعف طرف بخواهـد اسـتفاده کند خب این می شود مراء که باطـل است دیگر. امّا این جـدال حق که (وَجَادِلْهُم بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ) (۱) آن است که مقدماتی که درست است (یک) یک یعنی یک، این باید درست باشد مقبول طرفین است (دو) و اینکه می گوییم «و لئن سلّمنا» یعنی مسیر استدلال از برهان سرازیر شـده به جدل رسیده چون در برهان دیگر سلّمنا لازم نیست طرف چه قبول بکند چه نکول، مبرهِن حرف خودش را می زنـد چه او بپـذیرد چه نپذیرد چه مقدماتْ مورد قبول او باشـد چه نباشد جای «سلّمنا» نیست اینکه گفتند «لئن سلّمنا، لئن سلّمنا» یعنی از آن برهان تنزّل کرده به جدل رسیده جدل هم یک صنعت علمی است یک مبادی خاص دارد یک نتایج مخصوص، خطابه و وعظ که انسان بخواهد مردم را به حق تربیت کند از راه باطل که نمی شود مردم را به راه آورد خطـابه هم یـک فن علمی است حق است حالاـ یا یقینآور است یا مظنه طمأنینه بخش؛ خطابه یک فن علمی است جـدل یک فن علمی است مثل برهان امّا شعر علم نیست علم نیست یعنی علم نیست چون مبادی خاص ندارد با خیالبافی است. این نکته را مرحوم خواجه رعایت کرده در متن، مرحوم علامه در شرح الجوهر النضید رعایت کرده.

ص: ۹۸۱

۱- (۲۱) - سوره نحل، آیه۱۲۵.

شما ببینید در الجوهر النضید در صناعات خمس وقتی جدل را مرحوم خواجه معنا می کند می فرماید «الفصل السادس فی الجدل. الجدل صناعه علمیّهٌ یقتدر معها علی اقامه الحجّه من المقدمات المسلّمه» (۱) یک صعنت علمی است تا پایان این فصل مسئلهٔ جدل را با این حل می کنند. وقتی به خطابه می رسند در مسئلهٔ خطابه می فرمایند: «الفصل الثامن فی الخطابه» خطابه غیر از روضه خوانی کم سوادی است که هر قصه و هر خوابی را نقل می کند این خطابه نیست اینکه در قرآن فرمود: (ادْعُ إِلَی سَبِیلِ رَبِّکَ بِالْحِکْمَهِ وَالْمَوْعِظَهِ الْحَسَنَهِ وَجَادِلْهُم) (۲) منبری باید حساب شده حرف بزند حرف خوب بزند خوب حرف بزند منتها حالا یقینی نشد برهانی نشد با خبر واحد می خواهد حل کند خب حل کند این چنین نیست که حالا از او توقع برهان داشته باشند منتها روایت باید معتبر باشد دیگر اگر روایت معتبر باشد بیش از مظنّه نمی آورد خب همین حجّت در خطابات است دیگر. شما در مواعظ در نصایح که برهان نمی خواهی مثل توحید نیست که صد درصد قطع بیاوری می خواهد بگوید مواظب باش رعایت بکن کم فروشی نکن گرانفروشی نکن روایتی هم می خوانی که روایت صحیحهٔ زراره است خب کافی است حسنه است کافی است یک مرسلهٔ مورد عمل اصحاب است کافی است امّا به جایی بالأخره باید بند باشد. فرمود «الخطابه صناعه علمیّه یمکن معها اقناع الجمهور» (۳) شما می خواهید مردم را قانع کنید باید حرف صحیح بزنید مردم را قانع کنید این دربارهٔ فصل هشتم تا پایان مسئلهٔ خطابه که مطالب فروانی دارد.

ص: ۹۸۲

۱- (۲۲) - الجوهر النصید، ص۲۳۲.

۲- (۲۳) - سوره نحل، آیه۱۲۵.

۳- (۲۴) - الجوهرالنضید، ص۲۷۶.

امّا فصل نهم در شعر فرمایش مرحوم خواجه در متن الجوهر النضید این است که «صناعه الشعر» (۱) دیگر ندارد «صناعهٌ علمیّه» چون خیالبـافی است دیگر، الفیه ابن مالک خیالبافی نیست منظومه حکیم سبزواری خیالبافی نیست درّه نجفیه خیالبافی نیست قصـیده عینیه ابن سـینا خیالبافی نیست قصـیده بلند میرفندرسکی اینها خیالبافی نیست امّا آنجا که خیالبافی است چون علم نیست یک صـنعت است فرمود «صـناعه الشـعر» نه «صناعه علمیه» مرحوم علامه (رضوان الله علیه) به همین نکته عنایت می کند می فرماید به اینکه فرق این است «فلهذا صدّر الفصل هنا بقوله صـناعه الشعر و لم یقل کما قال فی الجدل و الخطابه إنّها صناعه علمیه» (۲) خب شـعر مصـطلح از کـدام مقـدمات بایـد اسـتفاده بکند؟ هر چیزی که خیال انگیز باشد، بنابراین این معنای شـعر منطقی است آن معنای شعر ادبی.

مطلب دیگر اینکه مرحوم علامه (رضوان الله علیه) در همـان الجوهر النضـید می فرماینـد شـعر ادبی که عروض یک فن اسـت قـافیه فن دیگر است دارای وزن خـاص پایـان مخصوص است این در لغت عرب سابقه دارد در لغت فارس سابقه دارد در لغت ترک سابقه دارد «هـذا متفق علیه فی لغه العرب و الفرس و الترک و امّا فی الامم القدیمه من الیونانیین و العبرانیین و السـریانیین فلم ینقلوا عن قـدمائهم شـعراً موزوناً بهـذه الاوزان العروضـیه بل باوزانٍ هی بالنثر اشـبه و قوافیها غیر متوفقه» شبیه شـعر نویی که اخیراً پیدا شده در یونان باسـتان بود در عبری بود در سـریانی بود. مرحوم علامه می فرماید که از یونانیها از عبریها از سـریانیها شعری که عربها دارنـد و فارسـها دارنـد و آذری زبانها دارنـد نقل نشـده شـعری نقل شده که به شـعر نو شبیه تر است حالا این بحث برای آن است که شـما بزرگواران تلاش و کوشـش کنید این شـعری که در شبهای جمعه روز جمعه در مسجدها مکروه است شعر عند المنطق و منطقی است یا عند الادیب و الادبیات است اگر خیالبافیهاست هم آن شعر مکروه است هم آن نثرهای خیالبافی و قصه پردازی مکروه است اگر شعرهای مصطلح ادبی باشد بله این شعرها را انسان باید بحث بکند که آیا کراهت به معنای اقل ثواباً است یا نه؟ ببینید وقتی لبید - لبید اسم عدّه ای از شعراست - می گوید:

۱- (۲۵) - الجوهرالنضید، ص۲۹۹.

۲- (۲۶) - الجوهرالنضید، ص۲۹۹.

الا کل شیء ما خلا الله باطل و کل نعیم لا محاله زائل

وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلّم) می فرماید «اصدق کلمهٍ قالتها العرب کلمه لبید» (۱) خب این اصدق کلمه بالاتر از او همتای او در شعرای تازی و فارسی هست اگر کسی قصیده توحیدی قصیده نبوی قصیده ولوی قصیده فاطمی را در مسجد شب جمعه روز جمعه بخواند چرا مکروه است اگر کراهت داشت باید به معنای اقل ثواباً باشد نه اینکه کراهت به معنای حزازت و اینها باشد. در پایان فرمود: (وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنقَلَبٍ يَنقَلِبُونَ) که امیدواریم این نظام به برکت خونهای پاک شهدایی چون شهید مطهری (رضوان الله علیهم اجمعین) به پیروزی نهایی خود برسد ان شاء الله!

«و الحمد لله ربّ العالمین»

آیات ۱ تا ۶ سوره نمل ۹۱/۰۲/۱۳

.Your browser does not support the audio tag

(طس تِلْكَ آيَاتُ الْقُرْآنِ وَكِتَابٍ مُبِينٍ (۱) هُدىً وَبُشْرَى لِلْمُؤْمِنِينَ (۲) الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلاَةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُم بِالْآخِرَهِ هُمْ يُوقِنُونَ (۳) إِنَّ الَّذِينَ لاَ يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَهِ زَيَّنَّا لَهُمْ أَعْمَالَهُمْ فَهُمْ يَعْمَهُونَ (۴) أُولئِكَ الَّذِينَ لَهُمْ سُوءُ الْعَذَابِ وَهُمْ فِي الْآخِرَهِ هُمُ الْأَخْسَرُونَ (۵) وَإِنَّكَ لَتُلَقَّى الْقُرْآنَ مِن لَدُنْ حَكِيمٍ عَلِيمٍ (۶))

سوره مبارکه «نمل» که معروف به همین نام است که می گویند سوره «نمل» این ظاهراً جزء اعلام بالغلبه است در برخی از تفسیرهایی که علمای شیعه یا اهل سنّت نوشتند می گویند «السوره الّتی یُذکر فیها النمل» (۲) البته آن سوَری که در روایات اسامی شان آمده مثل «لا صلاه الا بفاتحه الکتاب» (۳) یا سوره «یس» (۴) و مانند آن که در روایات آمده نام خاصّ آنهاست ولی این سور ه ها که روایات معتبری در تَسمیه آنها وارد نشده اینها اعلام بالغلبه است البته در برخی از روایات هم جریان احتمال علم بالغلبه مطرح است یعنی آنچه بین مسلمین شهرت پیدا کرده می گویند سوره «منافقون» سوره «جمعه» و مانند آن این احتمال علم بالغلبه است. در بین این عَلَم بالغلبه, غلبه نمل بر هدهد نشان داد که این دیگر سوره هدهد نباشد وگرنه این سور ه به سه نام معروف بود یعنی از نظر شهرت غلبه ای می گفتند سوره النمل, سوره الهدهد برای اینکه غیر از این سور ه در هیچ سور ه ای نام نمل نیامده یا نام هدهد نیامده و از طرفی آن طوری که در سوره «نمل» قصّه سلیمان(سلام الله علیه) به طور مبسوط بیان شده در هیچ سور ه ای بیان نشده از این جهت این سور ه به نام مبارک سلیمان هم شهرت پیدا کرد می گویند سوره سلیمان. (۵) این گونه از مناسبتها تَسمیه واقعی را به همراه ندارد.

۱- (۲۷) - مصباح الشریعه، ص ۶۰؛ ر.ک: مسند اسحاق ابن راهویه، ج ۱، ص ۳۶۲.

۲- (۱) . تفسیر التستری, ص۱۱۶; تلخیص البیان عن مجازات القرآن, ص ۲۶۰; لطایف الاشارات, ج۳, ص۲۳.

۳- (۲) . فقه القرآن, ج۱, ص۱۰۲.

۴- (۳) . الکافی, ج۲, ص۶۳۲.

۵- (۴) . التحرير و التنوير, ج۱۹, ص۲۱۶.

مطلب دیگر این است که آنچه از سوره مبارکه «فرقان» شروع شده بعد «شعراء» بعد هم «نمل» بعد هم سوره مبارکه «قصص» که در پیش است همه این سوَر، مُصدّر به تکریم قرآن اند این قدر مشترک این چند سور ه است یعنی سوره «فرقان» سوره «شعراء» سوره «نمل» سوره «قصص» این چنین است البته برخی از سایر سوَر هم نظیر سوره «حجر» آن هم مصدّر به همین مطالب است اما این چهار سور ه که در کنار هم اند مصدّر به عظمت قرآن اند. در سوره مبارکه «فرقان» آیه اوّلش این است: (تَبَارَکَ الَّذِی نَزَّلَ الْفُرْقَانَ عَلَی عَبْدِهِ لِیَکُونَ لِلْعَالَمِینَ نَذِیراً) در سوره مبارکه «شعراء» اوّلش این است: (طسم تِلْکَ آیَاتُ الْکِتَابِ الْمُبِینِ) در سوره مبارکه «نمل» که محل بحث است فرمود: (طس تِلْکَ آیَاتُ الْقُرْآنِ وَکِتَابٍ مُبِینٍ) در سوره مبارکه «قصص» که به خواست خدا در پیش است فرمود: (طسم تِلْکَ آیَاتُ الْکِتَابِ الْمُبِینِ).

فرمود: (طس) این حروف مقطّع که در سوَر قرار گرفت که بحث مبسوطش در همان اول سوره مبارکه «بقره» گذشت چند قسمت اند بعضیها به تنهایی یک آیه اند نظیر آنچه در سوره مبارکه «شعراء» گذشت که آیه اوّلش همان (طسم) است برخیها جزء آیه اوّل اند نظیر آنچه در این سوره «نمل» مطرح است که فرمود: (طس تِلْکَ آیَاتُ الْقُرْآنِ) که جزء آیه اُولاست بعضیها دو آیه اند نظیر (حم عسق) (۱) یکی آیه اول است یکی آیه دوم بنابراین این حروف مقطّع گاهی جزء آیه اند گاهی یک آیه اند گاهی دو آیه. فرمود: (طس تِلْکَ آیَاتُ الْقُرْآنِ) این (تِلْکَ) که مؤنث است برای اینکه (آیَاتُ) مؤنث است بر خلاف (ذلِکَ) که اشاره به کتاب است (الم ذلِکَ الْکِتَابُ لاَ رَیْبَ فِیهِ) (۲) آن (ذلِکَ) که اشاره به دور است این (تِلْکَ) هم که اشاره به دور است ناظر به بعید المنال بودن و رفعت منزلت و مقام آیات قرآن کریم و کتاب الهی است با اینکه گفته می شود (هَذَا کِتَابٌ) (۳) از این جهت که انسان در خدمت آن است گفته می شود (هذا) و از آن جهت که منزلت رفیعی دارد می فرمایند (تِلْکَ) یا (ذلِکَ).

۱- (۵) . سوره شوری, آیات ۱ و ۲.

۲- (۶) ۲. سوره بقره, آیات ۱ و ۲.

۳- (۷) . سوره انعام, آیه ۹۲.

مطلب بعدی آن است که گاهی در نام گذاری این فقط قرآن مطرح است گاهی کتاب مطرح است گاهی قرآن و کتاب باهم مطرح است آنجا که گفته شد (الم ذلِکَ الْکِتَابُ لاَ رَیْبَ فِیهِ) آنجا فقط سخن از کتاب است از قرآن سخنی به میان نیامده گاهی سخن از قرآن است کتاب ذکر نمی شود گاهی جمع بین کتاب و قرآن است مثل اینجا و مثل آیه سوره «حجر» در مواردی که جمع بین قرآن و کتاب است گاهی کتاب مقدّم بر قرآن ذکر می شود که در سوره «حجر» آمده گاهی قرآن قبل از کتاب ذکر می شود که در محلّ بحث آمده. در اول سوره «حجر» دارد (الر تِلْکَ آیَاتُ الْکِتَابِ وَقُرْآنٍ مُّبِینٍ) که قرآن بعد از کتاب ذکر شده اما در سوره «نمل» که محلّ بحث است فرمود: (تِلْکَ آیَاتُ الْقُرْآنِ وَکِتَابٍ مُبِینٍ) خب اول قرآن هست بعد کتاب, جریان قرآن نظیر الواح موسای کلیم نیست که به صورت لوح و کتابِ نوشته نازل شده باشد اول این معارف در قلب مقدس پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) نازل شده است که (بِالْحَقِّ أَنزَلْنَاهُ وَبِالْحَقِّ نَزَلَ) (۱) بعد هم فرمود: (نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِینُ عَلَی قَلْبِکَ) (۲) بعد هم فرمود: (وَمَا یَنطِقُ عَنِ الْهَوَی إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْیٌ یُوحَی) (۳) بعد حضرت املاء می فرمود و حضرت امیر(سلام الله علیه) و سایر کَتبه وحی می نوشتند می شد کتاب, پس اول قرآن است «قَرأ» خواندن «جَمَع» و مانند آن است بعد به صورت کتابت در می آید گرچه حرف «واو» برای ترتیب نیست ولی تقدیمِ ذکری ناظر به آن است که اول قرآن است بعد کتاب.

۱- (۸) . سوره اسراء, آیه ۱۰۵.

۲- (۹) . سوره شعراء, آیات ۱۹۳ و ۱۹۴.

۳- (۱۰) . سوره نجم, آیات ۳ و ۴.

در سورهٴ مبارکهٴ «شعراء» فقط کتاب ذکر شده (تِلْکَ آیَاتُ الْکِتَابِ الْمُبِینِ) (۱) برای اینکه آنچه فعلاًـ در دست مسلمین است کتاب است قرائتی در کار نیست و تلاوتی در کار نیست که وجود مبارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) قرائت بکند تلاوت بکند اما «قَرأ» به معنای «جَمَع» که همین باعث شده است که اجزای منسجم او به صورت یک کتاب در بیاید او البته همیشه هست لذا می شود گفت (قُرآنٌ مُبِینٌ) (۲) اینکه در سورهٴ «نمل» که محلّ بحث است اول کلمه قرآن آمده بعد کتابِ مبین برای آن است که آن نظم طبیعی رعایت بشود اما در سورهٴ مبارکهٴ «حجر» که اول کتاب است بعد قرآن آنجا گفتند آن قرآن عطف بیان است نه وصف وقتی عطف بیان شد آن وقت مُبیِّن کتاب است مفسِّر کتاب است از این جهت می تواند بعد از او ذکر بشود بدل نیست وصف نیست برای اینکه عطف بیان است. (تِلْکَ آیَاتُ الْقُرْآنِ وَکِتَابٍ مُبِینٍ) این کتاب و همچنین مبین نکره ذکر شده است برای اینکه تنوینها, تنوینهای تفخیم و تعظیم است نظیر آیه پایانی سورهٴ مبارکهٴ «قمر» که فرمود: (فِی مَقْعَدِ صِدْقٍ عِندَ مَلِیکٍ مُقْتَدِرٍ) (۳) دیگر «عند الملیک المقتدر» یعنی با الف و لام ذکر نشده خدای سبحان مَلیک است خدای سبحان مقتدر است تنوینهای (مَلِیکٍ) و (مُقْتَدِرٍ) نشانه عظمت و فَخامت آن ملیک مقتدر است این تنوین (مُبِینٌ) تنوین (کِتابٌ) اینها نشانه تفخیم مسئله است نشانه اش آیه شش همین سور ه است که فرمود: (وَإِنَّکَ لَتُلَقَّی الْقُرْآنَ مِن لَدُنْ حَکِیمٍ عَلِیمٍ) این گونه از تنوینها که برای تفخیم و تعظیم است نیازی دیگر به الف و لام نیست با آن فخامت و عظمتی که از این تنوینها استفاده می شود. این سور ه هم چون در مکه نازل شد قسمت مهمّش بیان حقیقت قرآن است از نظر اضلاع سه گانه این مثلث که مبدأ نزول این کتاب کیست؟ مهبط این کتاب کیست؟ و خود این کتاب چیست؟ مبدأ نزولش حکیمِ علیم است مهبطش هم رسول امین(صلّی الله علیه و آله و سلّم) است خودش هم که کتاب است و نور است و مبین است و هدایت است و بُشرا است و امثال ذلک که الآن اوصاف آن را دارد ذکر می کند مبدأ فاعلی را ذکر می کند مبدأ قابلی را ذکر می کند نظام داخلی را هم ذکر می کند این گونه از عناصر را هم در صدر این سور ه ذکر می کنند هم در آیات پایانی این سور ه؛ آیات پایانی این سور ه از آیه ۸۹ شروع می شود تا ۹۳ که (مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَهِ فَلَهُ خَیْرٌ مِنْهَا وَمَن جَاءَ بِالسَّیِّئَهِ) کذا در آیه ۹۲ دارد (فَمَنِ اهْتَدَی فَإِنَّمَا یَهْتَدِی لِنَفْسِهِ) که این از باب ردّ العجز الی الصدر، بخش پایانی سوره به اول برمی گردد که اگر متکلّمی, نویسنده ای در نوشتن و گفتن ماهر بود در پایان جمع بندی می کند می گوید فتحصّل این فتحصّل یا فانقدح که در کتابها هست نشانه آن است که آن مؤلف حَسَن الورود و حَسن الخروج است او فهمیده چگونه وارد دالان مطلب بشود و چگونه از مطلب خارج بشود و چیزی در دستش هست که بالأخره ما چه گفتیم چه شده این «فتبیّن, فانقدح, فتحصّل» برای آن حُسن خروج است برای متکلّم یا نویسنده یا گویندهٴ حَسن الورود، این بخش پایانی سورهٴ مبارکهٴ «نمل» هم (وَأَنْ أَتْلُوَا الْقُرْآنَ) (۴) که این برگشتش به صدر سور ه است این باعث حُسن خروج از این سور ه است که معلوم می شود محور اصلی این سور ه چیست.

۱- (۱۱) . سورهٴ شعراء, آیهٴ ۲.

۲- (۱۲) . سورهٴ حجر, آیهٴ ۱; سورهٴ یس, آیهٴ ۶۹.

۳- (۱۳) . سورهٴ قمر, آیهٴ ۵۵.

۴- (۱۴) . سورهٴ نمل, آیهٴ ۹۲.

در این بخش نام مؤمنین را برد فرمود: (هُدیً وَبُشْرَی لِلْمُؤْمِنِینَ) با اینکه این کتاب (هُدیً لِلنَّاسِ) است اختصاصی به مؤمنین ندارد. در همان آغاز سوره مبارکه «بقره» گذشت که اگر گفته شد این کتاب (هُدیً لِلْمُتَّقِینَ) (۱) است با اینکه فرمود: (شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِی أُنْزِلَ فِیهِ الْقُرْآنُ هُدیً لِلنَّاسِ) (۲) این برای آن است که مؤمنین بهره بیشتری می برند این یک جهت یا نه, نه تنها مؤمنین بهره بیشتری می برند از این جهت فرمود: (هُدیً لِلْمُتَّقِینَ) برای اینکه هدایت زائد را هم اینها می برند نه اصلِ هدایت و بهره برداری برای اینها باشد. اگر فرمود: (إِذَا تُلِیَتْ عَلَیْهِمْ آیَاتُهُ زَادَتْهُمْ إِیمَاناً) (۳) اینها معلوم می شود پیشگامان اند هم اینها بهره می برند دیگران یا بهره نمی برند یا اگر بهره بردند بعد از اینها هستند و هم اینها روزانه در ترقّی اند که (زَادَتْهُمْ إِیمَاناً) دیگران این چنین نیستند لذا این (هُدیً) و (بُشْرَی) هر دو متعلّق به «مؤمنین» اند علی التنازع یعنی این (لِلْمُؤْمِنِینَ) متعلّق به (هُدیً) و (بُشْرَی) است علی التنازع, مفعول واسطه است برای هر دو «هدی للمؤمنین», (بُشْرَی لِلْمُؤْمِنِینَ) انذار هم هست البته (هُدیً وَ بُشْرَی لِلْمُؤْمِنِینَ).

مؤمنین کسانی اند که بین عقیده سالم و اقرار زبانی و عملِ ارکانی جمع کرده باشند. جریان عقیده که با ایمان مطرح شد. مهم ترین عمل دو بخش است یک بخش رابطه با خداست که از آن با (یُقِیمُونَ الصَّلاَةَ) یاد شده است یک بخش هم رابطه با مردم است که مسائل مالی و حقوق مالی را ادا می کند که به عنوان (یُؤْتُونَ الزَّکَاةَ) مطرح شد این را بارها ملاحظه فرمودید کتاب چون حکیم است فرمود: (وَالْقُرْآنِ الْحَکِیمِ) (۴) یک مطلب و دین, صلات را به عنوان عمود مطرح کرده است که «الصلاه عمود الدین» (۵) دو مطلب, لذا قرآن کریم هر جا سخن از نماز به میان می آورد مسئله اقامه نماز است سخن از قرائت نماز نیست. درباره قرآن و تلاوت و قرائت و اینها مطلب دیگر است اما وقتی دین بنا شد نماز را ستون بداند خب ستون را که نمی خوانند ستون را اقامه می کنند. فرمود: (یُقِیمُوا الصَّلاةَ), (أَقِیمُوا الصَّلاَةَ), (۶) (أَقِمِ الصَّلاَةَ), (۷) (وَالْمُقِیمِینَ الصَّلاَةَ) (۸) چه به صورت فعل ماضی چه مضارع چه امر چه وصف همه سخن از اقامه است که با عمود بودن دین هماهنگ باشد آنجا که دارد (صَلَّی) (۹) و مانند آن, آن موارد هم به معنای اقامه صلات است خب اگر کسی ستون دین را نگه داشت این خیمه را به پا داشت زیر این خیمه می رود و حکم این خیمه را رعایت می کند که مسئله زکات هم مطرح است در بحثهای قبلی عنایت فرمودید که سوَری که در مکه نازل شده است آنجا سخن از زکات فقهی که در مدینه مطرح است که (إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ) (۱۰) نیست در آن نُه چیز زکات واجب است زکات مال واجب است زکات فطر در پایان ماه مبارک رمضان واجب است اینها در مدینه نازل شده پس اگر سخن از زکات در سوَر مکّی هست به معنی مطلق صدقات مالی است که هر توانگری, توانمندی, کسی که مقدورش است باید به مشکلات فقرا برسد این در مکه هم بود این زکاتی که در سوره مبارکه «مؤمنون» گذشت که (وَالَّذِینَ هُمْ لِلزَّکَاةِ فَاعِلُونَ) (۱۱) آنجا هم به معنی تزکیه معنا شد هم به معنی مطلق صدقات مالی برای اینکه صدقات فقهی یعنی زکات مال زکات فطر اینها در مدینه نازل شد و همه آیاتی که مشکلات زکات دارد و در مکه نازل شد این درباره تأمین نیازمندیهای فقراست که بر مسلمانها واجب است که این کارها را بکنند حالا لازم نیست به عنوان زکات باشد، بالأخره حلّ مشکل مردم واجب است یا واجب نیست این چنین نیست که حالا حتماً مخصوص به آن زکات باشد آن زکات خب مصارف هشت گانه دارد انسان می تواند مسجد بسازد حسینیه بسازد مدرسه بسازد مجاهدین را یاری کند جبهه ها را تقویت کند فی سبیل الله باشد قرضِ قرض دارها را ادا کند و مانند آن این مصارف هشت گانه اختصاصی به زکات مال ندارد زکات فطر هم همین طور است انسان فطریه خودش هم می تواند به مجاهد بدهد قرض قرض دارها را ادا بکند این زندانیهای بی گناه را آزاد بکند بالأخره اینها بدهکارند دیگر. غارمین یکی از مصارف هشت گانه زکات فطر است یکی از

مصـارف هشت گانه زکات مال است وماننـد آن. اینها احکامی است که در فقه برای بعـد از هجرت مشـخص کردنـد اما این آیاتی که در سوَر مکّی هست ناظر به مطلق رفع نیازمنـدیهای نیازمندان است فرمود کسانی که این خیمه دین را نگه می دارند اقـامه می کننـد خب اگر خیمه دین نگهـداری شـد خیمه سرِ پـا شـد اینها زیر این خیمه زنـدگی می کننـد وقتی زیر این خیمه زندگی کردند باید مشکلات مستمندان را هم برطرف کنند (وَیُؤْتُونَ الزَّکَاهَ).

۱- (۱۵) . سوره بقره, آیه ۲.

۲- (۱۶) . سوره بقره, آیه ۱۸۵.

۳- (۱۷) . سوره انفال, آیه ۲.

۴- (۱۸) . سوره یس, آیه ۲.

۵- (۱۹) . الامالی (شیخ طوسی), ص۵۲۹.

۶- (۲۰) . سوره بقره, آیه ۴۳.

۷- (۲۱) . سوره هود, آیه ۱۱۴.

۸- (۲۲) . سوره نساء, آیه ۱۶۲.

۹- (۲۳) . سوره قیامت, آیه ۳۱; سوره علق, آیه ۱۰.

۱۰- (۲۴) . سوره توبه, آیه ۶۰.

۱۱- (۲۵) . سوره مؤمنون, آیه ۴.

اهمیت مطلب باعث شد که این کلمه (هُمْ) دو بار تکرار بشود در یک جمله کوتاه، فرمود: (وَهُم بِالْآخِرَهِ هُمْ يُوقِنُونَ) چون هیچ چیزی به اندازه ایمان به آخرت ضامن اجرا نیست حتی مسئله توحید، خب بالأخره خدا هست خب خدا هست را این مشرکین هم قبول داشتند دیگر خدا هست ولی ما هم در برابر خدا مسئول هستیم یا نه یک سؤال و جوابی هست یا نه؟! می گویند نه, تا مسئله معاد نباشد مسئولیّت انسان نباشد احکام دین ضامن اجرا ندارد این همه مشرکینی که در عالم بودند اینها خدا را که قبول داشتند اصرار قرآن کریم بر جریان معاد این است که بسیار خب, همین خدا روزی از شما سؤال می کند یا نمی کند شما در برابر خدا مسئول هستید یا نیستید می گویند نه, (ذٰلِكَ رَجْعٌ بَعِيدٌ) (۱) یعنی چه وقتی انسان مُرد, مُرد دیگر, اصرار قرآن در یک جمله کوتاه با تکرار کلمه (هُمْ) نشان می دهد این آقایان به قیامت معتقدند چون همین اعتقاد به قیامت است که ضامن اجراست دیگر.

پرسش: اگر توحید, توحید مثل باشد مثل توحید حضرت ابراهیم از قیامت هم مؤثرتر است...

پاسخ: خب البته, وقتی که ابراهیمِ ملکوتی باشد آن را همراه دارد چون (هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ) (۲) هست آن قیامت را به همراه دارد اما این توحیدی که در مردم هست در مشرکین هم بود می گفتند: «هو الأول».

پرسش: در اینها که نبود.

پاسخ: نه اینها در مسئله وجوبِ وجود موحّد بودند که خدا شریک ندارد در وجوبِ وجود, خدا خالق است شریک ندارد خدا ربّ الأرباب است شریک ندارد اله الآلهه است و مدیر کل است شریک ندارد اما تدبیر امور جزیی به ارباب متفرّقون وابسته است. خب البته کسی توقّع داشته باشد که توحیدش نظیر توحید ابراهیمی(سلام الله علیه) باشد بعد مع ذلک نقص آخرت داشته باشد که این جمع نیست برای اینکه آن (هُوَ الأوّل) آن عین «هو الآخر» (۳) است اگر «هو الآخر» شد یعنی معاد دیگر, آ ن معنا مخصوص اوحدی از موحّدان است ولی برای توده مردم سخن از قیامت نیست (وَهُمْ عَنِ الْآخِرَهِ هُمْ غَافِلُونَ) (۴) است.

۱- (۲۶) . سوره ق, آیه ۳.

۲- (۲۷) . سوره حدید, آیه ۳.

۳- (۲۸) . الکافی, ج۱, ص۱۱۵.

۴- (۲۹) . سوره روم, آیه ۷.

وجود مبارک حضرت امیر بعضی از بیاناتشان را مثلاً سالی یک بار یا دو بار ذکر می کردند اما بعضی از مطالبشان را هر شب ذکر می کردند آخر یک مطلبی را انسان هر شب ذکر بکند یعنی چه؟! سرّ اینکه موعظه تکرارپذیر است و خسته کننده نیست مطلب علمی خسته کننده است چیست؟ مطلب علمی برای اینکه آدم یک مطلب را عالِم بشود خب عالم شد, شد دیگر شما روزی که تدریس کردید همان مطلب را روز دوم برای شنونده هایتان بگویید می بینید اینها احساس خستگی می کنند اما مطلب موعظه شما مجالس وعظ می روید یا خودتان یا دیگران وعظ می کنند انسان یک موعظه را ده جا هم بشنود باز حاضر است بشنود موعظه تکرارپذیر است چرا؟ برای اینکه آن فشار آن آسیب تکرارپذیر است هر روز هر لحظه دارد (يُوَسْوِسُ فِي صُدُورِ النَّاسِ مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ) (۱) خب این موعظه دارد آن را مرهم می گذارد دیگر این وسوسه یک نیش است دیگر خب آن هم مرهمی است لذا انسان در تمام این روضه خوانیها می رود در تمام این مجالس می رود نام اهل بیت هست این تکرارپذیر است موعظه, دستور تقوا تکرارپذیر است برای اینکه از آن طرف دارد نیش می خورد از این طرف یک مرهم لازم است دیگر, موعظه تکرارپذیر است خب وجود مبارک حضرت امیر هر شب بعد از نماز عشاء وقتی نماز عشاء تمام می شد نمازگزارها می خواستند بروند این جمله را می فرمود آقایان بارهایتان را ببندید «تَجهّزوا رَحِمَکم الله» (۲) این «تجهّزوا» یعنی جهازتان را ببندید بارهایتان را ببندید را هر شب بعد از نماز عشاء می فرمود «تَجهّزوا رَحِمَکم الله» برای اینکه این مشکل را حل می کند اگر کسی در حدّ ابراهیم خلیل(سلام الله علیه) و انبیای دیگر بود البته او توحیدش تام است آن (هُوَ الأَوَّل) (۳) او با «هو الآخر» (۴) است و مانند آن, اما در این گونه از موارد در یک جمله کوتاه دوباره کلمه (هُمْ) را ذکر کرد چه اینکه در مقابلش هم در یک جمله کوتاه دو بار کلمه «هم» را ذکر کرد در این آیه یعنی آیه سوم فرمود: (وَهُم بِالْآخِرَهِ هُمْ يُوقِنُونَ) در آیه پنج فرمود: (وَهُمْ فِي الْآخِرَهِ هُمُ الْأَخْسَرُونَ) برای اهمیّت مسئله است فرمود آنهایی که به یاد قیامت نبودند در دنیا شرک ورزیدند مشرکانه زندگی کردند اینها بیش از دیگران خسارت می بینند برای اینکه دیگران یا مؤمن اند که خسارت نمی بینند یا اگر طالح اند (خَلَطُوا عَمَلاً صَالِحاً وَآخَرَ سَيِّئاً) (۵) بالأخره حسابی است کتابی است یک ارزیابی است یک بررسی است و خسارت اگر دیدند نفع هم بردند اما اینها که (بِالآخِرَهِ كَافِرُونَ)اند اینها تمام اعمال خیرشان حابِط است چون وقتی انسان در قیامت کنار میزان الهی می رود که عملی برای ارزیابی و برای توزین داشته باشد عمل وقتی قابل توزین است که این دو خصوصیّت را داشته باشد خود عمل حَسن باشد (یک) با حُسن فاعلی همراه باشد (دو) آدم خوب اگر کار خوب بکند وارد صحنه ترازو می شود آدم خوب یعنی مؤمن حالا کسی که به خدا و قیامت ـ معاذ الله ـ ایمان ندارد عمل خیر انجام بدهد این بهره مادّی و دنیایی می برد در دنیا شهرتی پیدا می کند برکات مالی و دنیایی ممکن است نصیبش بشود اما سهمی از آخرت ندارد, اگر حُسن فاعلی و حُسن فعلی ضمیمه نشد و انسان ـ معاذ الله ـ کافر بود در همان بخش پایانی سوره مبارکه «کهف» فرمود: (فَلَا نُقِيمُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَهِ وَزْناً) (۶) ما برای او ترازو نمی آوریم آخر چه چیزی را بسنجیم؟! اگر (وَقَدِمْنَا إِلَى مَا عَمِلُوا مِنْ عَمَلٍ فَجَعَلْنَاهُ هَبَاءً مَّنثُوراً) (۷) خب ترازوی چه چیزی را بسنجیم البته ترازویی هست که درکات را می سنجد آن را می فرماید: (إِنَّ الْمُنَافِقِينَ فِي الدَّرْكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ) (۸) بله آن هست اما برای حسنات و درجات، او چیزی نیاورده ما بسنجیم.

۱- (۳۰) . سوره ناس, آیات ۵ و ۶.

۲- (۳۱) . الامالی (شیخ صدوق), ص۴۹۸; نهج البلاغه, خطبه ۲۰۴.

۳- (۳۲) ۳. سوره حدید, آیه ۳.

۴- (۳۳) ۴. الکافی، ج۱، ص ۱۱۵.

۵- (۳۴) . سوره توبه, آیه ۱۰۲.

۶- (۳۵) . سوره کهف, آیه ۱۰۵.

۷- (۳۶) . سوره فرقان. آیه ۲۳.

۸- (۳۷) . سوره نساء, آیه ۱۴۵.

پرسش...

پاسخ: بله آنها اگر غافل باشند ممکن است ذات اقدس الهی در آخرت به آنها پاداش هم بدهد اما اگر کافرِ عنود باشند و ملحد باشند اینها دیگر «خسرت صَفقه عبد» (۱) اینها بهره اخروی ندارند بهره های دنیایی دارند خودشان فرزندانشان و بازماندگانشان.

فرمود: (إِنَّ الَّذِينَ لاَ يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَهِ) ما هم به اینها کیفر می دهیم (زَيَّنَّا لَهُمْ أَعْمَالَهُمْ فَهُمْ يَعْمَهُونَ) ما اولاً انسان را طوری خلق کردیم که زیباپسند است و جهان را زیبا قرار دادیم زمینِ زیر پای او را زیبا قرار دادیم (إِنَّا جَعَلْنَا مَا عَلَى الْأَرْضِ زِينَهً لَّهَا) (۲) نه «لکم» که در سوره «کهف» گذشت آنچه روی زمین است اینها جامه پرنیانی و زیبای زمین است (إِنَّا جَعَلْنَا مَا عَلَى الْأَرْضِ زِينَهً لَّهَا) سقفی دارد به نام آسمان که (وَزَيَّنَّا السَّماءَ الدُّنْيَا بِمَصَابِيحَ) (۳) یا (بِزِينَهٍ الْكَوَاكِبِ) (۴) سقف خانه او را مزیّن کردیم کفِ خانه او را مزیّن کردیم گفتیم این زندگی خوب داشته باشد اما به او گفتیم سر بالا کنی آنها برای تو نیست سر پایین بیاوری اینها برای تو نیست تو از زمینی که روی آن پا گذاشتی بزرگ تری از آسمانی که بالای سرت قرار دارد تو بالاتری تو یک زینت دیگری داری آن را در سوره مبارکه «حجرات» مشخص کرد فرمود: (حَبَّبَ إِلَيْكُمُ الْإِيمَانَ وَزَيَّنَهُ فِي قُلُوبِكُمْ) (۵) زینتت آن است خب حالا اگر کسی زینت خودش یعنی زینت انسان را فراموش کرد زینت الأرض را به حساب خود آورد زینت السماء را به حساب خود آورد حرف انبیا را گوش نداد حرف اولیا را گوش نداد «نَبذوا كِتَابَ اللّهِ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ» (۶) از این به بعد ما او را گرفتار کیفر می کنیم چه کار می کنیم؟ ما همین تلخیها, کج فهمیها, کج رویهای او را نزد او زیبا نشان می دهیم این تزیین کیفری است نه تزیین ابتدایی.

۱- (۳۸) . بحارالأنوار, ج۶۴, ص۱۴۲ و ج۹۵, ص۲۲۶.

۲- (۳۹) . سوره کهف, آیه ۷.

۳- (۴۰) . سوره فصلت, آیه ۱۲; سوره ملک, آیه ۵.

۴- (۴۱) . سوره صافات, آیه ۶.

۵- (۴۲) . سوره حجرات, آیه ۷.

۶- (۴۳) . الکافی, ج۱, ص۲۰۳.

شما ببینید جناب زمخشری در کشاف می گوید اسناد تزیین یا حقیقی است یا مجازی این حقیقت و مجاز در اسناد است که عقلی است نه حقیقت و مجاز لغت و کلمه، می گوید تزیین (زَیَّنّا) یا حقیقت است یا مجاز, حقیقتش آنجا که دارد (زَیَّنَ لَهُمُ الشَّیْطَانُ أَعْمَالَهُمْ) (۱) مجازش آنجاست که به خدای سبحان اسناد داده می شود (۲) این خیلی بیراهه رفتن است شیطان کاری در عالم نمی تواند بکند شیطان یک کَلب معلَّم است شیطان کاری که انجام می دهد وسوسه است هیچ کسی در برابر شیطان نمی تواند اعتراض کند که تو باعث شدی شیطان می گوید مأموریت من وسوسه است نامه دعوت نوشتن است کاری بیش از این از من برنمی آید خب انبیا نامه دعوت نوشتند اولیا نامه دعوت نوشتند فطرت و عقلت از درون نامه دعوت نوشتند می خواستی آنها را گوش بدهی. در سوره مبارکه «ابراهیم» این مناظره بین شیاطین و افراد در قیامت گذشت که شیطان می گوید: (فَلَا تَلُومُونِی وَلُومُوا أَنفُسَکُم) (۳) من را سرزنش نکنید خودتان را سرزنش بکنید من دعوت کردم می خواستید نیایید خب انبیا هم دعوت کردند دیگر, کتاب انبیا دعوت نامه است فطرت و عقل دعوت نامه است چرا مرا ملامت می کنید این کار شیطان است. شیطان در این نظام مثل کلب معلّم است هیچ کسی را گاز نمی گیرد و نمی گزد ولی کفار و منافقین که بیراهه رفتند و «نَبذوا کِتَابَ اللّهِ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ» (۴) از آن به بعد به عنوان اِضلال کیفری نه اضلال ابتدایی فرمود: (أَنَّا أَرْسَلْنَا الشَّیَاطِینَ عَلَی الْکَافِرِینَ تَؤُزُّهُمْ أَزّاً) (۵) ما اغراء کردیم این شیاطین را به جان کفار فرستادیم که گاز بگیرند و بگزند (إِنَّا جَعَلْنَا الشَّیَاطِینَ أَوْلِیَاءَ لِلَّذِینَ لاَیُؤْمِنُونَ) (۶) هم ولایت جعل کرده هم گزیدن و گاز گرفتن را فرموده, فرمود ما گفتیم گاز بگیر اما طوری گاز بگیر که اختیارشان همچنان محفوظ باشد همان حال هم بگویند «أعوذ بالله» من نجاتشان می دهم این چنین نیست که اسناد تزیین به ذات اقدس الهی مجاز باشد منتها مشکل این بزرگواران این است که اینها بین تزیین ابتدایی و تزیین کیفری خلط کردند هرگز ذات اقدس الهی تزیین ابتدایی ندارد مجازش غلط است ما یک مجاز داریم و یک غلط; غلط یعنی غلط [و] مجاز یعنی صحیح, چه در کلمه چه در اسناد، حرف از سه حال بیرون نیست اسناد محمول به موضوع یا صحیح است یا غلط این یک تقسیم, اگر صحیح بود یا حقیقت است یا مجاز, اگر صحیح نبود که می شود غلط, اسناد صحیح یا مجاز است یا غلط, تزیین ابتدایی غلط است هرگز خدا چنین کاری نکرده فرمود من سه کار کردم یک: زینت زمین مشخص; دو: زینت آسمان مشخص; سه: زینت انسان هم مشخص (حَبَّبَ إِلَیْکُمُ الْإِیمَانَ وَزَیَّنَهُ فِی قُلُوبِکُمْ) (۷) من هرگز آسمان و زمین را برای شما زینت قرار ندادم گرایش هم ندادم به شما خودتان بیراهه رفتید اینکه این اسناد سه قسم است مثل جریان «جری» است این جریان را شما وقتی به آب نسبت می دهید حقیقت است اسناد الی ما هو له است می گویید «جری الماء» وقتی به نهر نسبت می دهید می گویید «جری النهر» صحیح است ولی مجاز, نهر یعنی رودخانه خب نهر, خانه رود است این خانه که حرکت نمی کند ما هم در تعبیرات فارسی می گوییم رودخانه جریان دارد رودخانه روان است اسناد جریان به نهر صحیح است مجازاً, اسناد جریان به آب صحیح است حقیقتاً, اسناد جریان به جدار و شجر و اینها غلط است مجاز نیست ما بگوییم «جری الجدار» خب «جری الجدار» غلط است و اما «جری المیزاب» صحیح است چرا؟ برای اینکه بالأخره آب از ناودان می آید پایین شما به چه مناسبت گفتید دیوار جاری است خب می توانید بگویید ناودان جاری است اما دیوار را که نمی توانید بگویید جاری است پس اسناد یا صحیح است یا غلط اگر صحیح بود یا حقیقت است یا مجاز, اسناد تزیین ابتدایی به الله غلط است جناب زمخشری! نعم, اسناد کیفری به الله صحیح است و حقیقت، سخن از مجاز نیست فرمود ما گفتیم بگیر این کیفر ماست ما برخیها را گفتیم حالا که رفتی برو.

۱- (۴۴) . سوره□ انفال, آیه□ ۴۸; سوره□ نمل, آیه□ ۲۴; سوره□ عنکبوت, آیه□ ۳۸.

۲- (۴۵) . الکشاف, ج۳, ص۳۴۸.

۳- (۴۶) . سوره□ ابراهیم, آیه□ ۲۲.

۴- (۴۷) . الکافی, ج۱, ص۲۰۳.

۵- (۴۸) . سوره□ مریم, آیه□ ۸۳.

۶- (۴۹) . سوره□ اعراف, آیه□ ۲۷.

۷- (۵۰) . سوره□ حجرات, آیه□ ۷.

مطلب بعدی آن است که کیفر خدا یک امر وجودی نیست اضـلال کیفری یک امر وجودی نیست چیزی به نام ضـلالت باشـد که خـدا در قلب کسـی القا کنـد این نیست کیفرهای الهی در این بخشـهای دنیا به امر عـدم ملکه برمی گردد آنچه در سوره مبارکه «فاطر» خواهد آمد، در آنجا فرمود: (مَّا یَفْتَحِ اللَّهُ لِلنَّاسِ مِن رَّحْمَهٍ فَلاَ مُمْسِکَ لَهَا وَمَا یُمْسِکْ فَلاَ مُرْسِلَ) (۱) این جزء محکم ترین محکمـات آیـات قرآنی است در این بخشـها، فرمود مـا درِ رحمت را یـا بـاز می کنیم یـا بـاز نمی کنیم آن رحمه للعـالمین را که همیشه باز کردیم به روی همه گفتیم بیاییـد اما این رحمت خاصّه را برای بعضـیها باز می کنیم برای بعضـی باز نمی کنیم برای بعضـیها که ذات اقـدس الهی فرمود آنهـا که حرف مـا را گوش دادنـد (یَهْدِی مَن یَشَاءُ) (۲) چنـد قدم رفتند آمدند تلاش کردند کوشـش کردند ما هم پاداشـی به اینها می دهیم اما عدّه ای که صریحاً می گویند: (سَوَاءٌ عَلَیْنَا أَوَعَظْتَ أَمْ لَمْ تَکُن مِّنَ الْوَاعِظِینَ) (۳) بـا انبیایشان در کمال بی اعتنایی برخورد می کننـد ما این در را نسـبت به آنها باز نمی کنیم همین! سخن از ارسـال عـذاب نیست فرمود: (مَّا یَفْتَحِ اللَّهُ لِلنَّاسِ مِن رَّحْمَهٍ فَلاَ مُمْسِکَ لَهَا) دری را که خـدا بر اساس رحمت به روی امّتی بگشایـد کسـی نمی توانـد ببنـدد اما (وَمَا یُمْسِکْ) یعنی اگر این در را ببندد باز نکند (فَلاَ مُرْسِلَ) نه اینکه چیزی است به نـام اِضـلال چیزی است به نام تزیین کیفری نه, لطف خودش را برمی دارد این همان است که «اللهمّ لا تَکلنی الی نفسـی طرفه عین» (۴) اگر ــ معـاذ الله ــ یـک لحظه مـا را به حـال خودمـان بگـذارد ماییم و فقرِ ما دیگر فرمود ما او را به حال خودش رها کردیم او که دیدش این است ما هم که لطفمان را گرفتیم البته او سقوط می کند «أعاذنا الله من شرور انفسنا و سیّئات أعمالنا».

ص: ۹۹۳

۱- (۵۱) . سوره فاطر, آیه ۲.

۲- (۵۲) . سوره بقره, آیه ۱۴۲.

۳- (۵۳) . سوره شعراء, آیه ۱۳۶.

۴- (۵۴) . الکافی, ج۲, ص۵۲۴.

«و الحمد لله ربّ العالمین»

آیات ۶ تا ۱۱ سوره نمل ۹۱/۰۲/۱۶

.Your browser does not support the audio tag

(وَإِنَّکَ لَتُلَقَّی الْقُرْآنَ مِن لَدُنْ حَکِیمٍ عَلِیمٍ (۶) إِذْ قَالَ مُوسَی لأَهْلِهِ إِنِّی آنَسْتُ نَاراً سَآتِیکُم مِّنْهَا بِخَبَرٍ أَوْ آتِیکُم بِشِهَابٍ قَبَسٍ لَّعَلَّکُمْ تَصْطَلُونَ (۷) فَلَمَّا جَاءَهَا نُودِیَ أَن بُورِکَ مَن فِی النَّارِ وَمَنْ حَوْلَهَا وَسُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ الْعَالَمِینَ (۸) یَا مُوسَی إِنَّهُ أَنَا اللَّهُ الْعَزِیزُ الْحَکِیمُ (۹) وَأَلْقِ عَصَاکَ فَلَمَّا رَآهَا تَهْتَزُّ کَأَنَّهَا جَانٌّ وَلَّی مُدْبِراً وَلَمْ یُعَقِّبْ یَا مُوسَی لاَتَخَفْ إِنِّی لاَیَخَافُ لَدَیَّ الْمُرْسَلُونَ (۱۰) إِلَّا مَن ظَلَمَ ثُمَّ بَدَّلَ حُسْناً بَعْدَ سُوءٍ فَإِنِّی غَفُورٌ رَّحِیمٌ (۱۱))

چون سورهٴ مبارکهٴ «نمل» در مکه نازل شد و عناصر محوری سوَر مکّی اصول دین است و مهم ترین بخش آن بعد از توحید جریان وحی و نبوّت است ذات اقدس الهی جریان وحی و نبوّت و قصص انبیا را با این جمله شروع می کند که این بحثهایی که در این سور ه مطرح است تو این را از کسی نشنیدی از کتابی هم نخواندی از علمای بنی اسرائیل فرا نگرفتی از تورات و انجیل نقل نمی کنی بلکه (إِنَّکَ لَتُلَقَّی الْقُرْآنَ مِن لَدُنْ حَکِیمٍ عَلِیمٍ) تمام این حرفها را که به نام قرآن کریم است از نزد ذات اقدس الهی که حکیمِ مطلق و علیمِ محض است تلقّی می کنی پس جریان درس و بحث نیست سخن تلقّی و علم است که شهود است و این شهود هم از لدن و نزد و حضور خدای سبحان است که می شود علم لدنّی و خدا هم حکیمِ مطلق است و علیمِ محض پس تمام این حرفهای شما حق است و صدق است بلا کذبٍ از جایی هم نگرفتید درست است که آن تورات و انجیل که اصل است [و تحریف شده نیست] حق است ولی تو از آنجا نقل نمی کنی.

ص: ۹۹۴

در آغاز سورهٴ مبارکهٴ «زخرف» یعنی آیه سه و چهار سورهٴ «زخرف» این است که (إِنَّا جَعَلْنَاهُ قُرْآناً عَرَبِیّاً لَعَلَّکُمْ تَعْقِلُونَ ٭ وَإِنَّهُ فِی أُمِّ الْکِتَابِ لَدَیْنَا لَعَلِیٌّ حَکِیمٌ) این کتاب گرچه آن مرحله نازله اش عربی مبین است ولی مقام والای او علیّ حکیم است تو این علیّ حکیم را مانند عربی مبین از وحی داری منتها عربی مبین دامنه این وحی است علیّ حکیم صدر و برجسته ترین نقطه این وحی است تو این علیّ حکیم را از (لَدُنْ حَکِیمٍ عَلِیمٍ) یاد می گیری پس علمت لدنّی است از نزد خداست تو بالا آمدی به نزد خدا رسیدی و این علیّ حکیم را از خدایی که حکیمِ علیم است فرا می گیری پس هیچ ابهامی در این قصص نیست.

مطلب بعدی آن است که در سورهٴ مبارکهٴ «نمل» که محلّ بحث است قصّه پنج پیامبر(علیهم السلام) را به عنوان نمونه ذکر می کند قصه حضرت موسای کلیم هست داوود هست سلیمان هست صالح هست و لوط(سلام الله علیهم) این قصص انبیا را به این صورت ذکر می کند که مناسب با وضع آن روز مردم حجاز بود. بعد از اینکه فرمود: (إِنَّکَ لَتُلَقَّی الْقُرْآنَ مِن لَدُنْ حَکِیمٍ عَلِیمٍ) از جریان موسای کلیم(سلام الله علیه) شروع می کند. قصّه موسای کلیم دهها بار در قرآن کریم آمده نام مبارک آن حضرت بیش از صد بار [۱۲۹ بار] در قرآن آمده در هر بخشی گوشه ای از قصّه های مبسوط آن حضرت ذکر شده آنچه در سورهٴ مبارکهٴ «اعراف» و «یونس» گذشت در جریان برخورد وجود مبارک موسای کلیم(سلام الله علیه) با فرعون بود; آیه

۱۰۳ سوره مبـارکه «اعراف» این است: (ثُمَّ بَعَثْنَا مِنْ بَعْدِهِمْ مُوسَى بِآیَاتِنَا إِلَى فِرْعَوْنَ) طلیعه نبوّت موسای کلیم در سوره «اعراف» نیامده و همچنین در سوره مبارکه «یونس» آیه ۷۵ به بعد آنجا می فرماید: (ثُمَّ بَعَثْنَا مِن بَعْدِهِم مُوسَى وَهَارُونَ إِلَى فِرْعَوْنَ وَمَلَائِهِ بِآیَاتِنَا) دیگر آغـاز نبوّت وجود مبـارک موسای کلیم(سـلام الله علیه) در سوره «یونس» نیامـده اما در سوره «طه» در سوره «نمل» در سوره «قصص» از آغاز نبوّت وجود مبارک موسای کلیم سخن به میان آمده.

ص: ۹۹۵

در سوره مبارکه «طه» قبلاً مقداری از این بحثها گذشت و در سوره مبارکه «قصص» هم خواهد آمد اما آنچه فعلاً در سوره «نمل» است آیه هفت این است: (إِذْ قَالَ مُوسَى لأَهِلِهِ إِنِّى آنَسْتُ نَاراً سَآتِيكُم مِّنْهَا بِخَبَرٍ أَوْ آتِيكُم بِشِهَابٍ قَبَسٍ لَّعَلَّكُمْ تَصْطَلُونَ) البته این بحثهای تاریخی باید جداگانه مطرح بشود که صحرای شام و بخش مدین و اینها در قسمت شرق یا شمال شرقی مصر است رود عظیم نیل که در حقیقت یک دریاچه روانی است از وسط مصر می گذرد در قسمت شرق مصر این دریای احمر هست. حالا وجود مبارک موسای کلیم از این دریا با کشتی گذشت یا نه مدین کجای شرق این بحر احمر است اینها دیگر بحثهای تاریخی است که اگر ضرورتی اقتضا بکند باید مطرح بشود کوه طور هم که الآن وجود مبارک موسای کلیم برخورد کرد و در آن نار دید و این مقام نصیب او شد در همان بخش قرار دارد.

وجود مبارک موسای کلیم بعد از اینکه با فرزند شعیب(سلام الله علیه) ازدواج کرد از مدین به طرف مصر حرکت می کردند خودش بود و همسرش اما همراهانی هم داشتند خادمی داشتند مصاحبی داشتند اینها را قرآن نقل نمی کند لکن تعبیر به «اهل» فرمود بعد هم چهار ضمیر جمع آورد برای اینکه فرمود: (إِذْ قَالَ مُوسَى لأَهِلِهِ) این «اهل» ممکن است مفرد باشد یعنی امرأئه او ممکن است همراهان او باشد یعنی با امرأئه که جمع باشد اما این چهار ضمیر جمع نشان می دهد که عدّه ای همراه وجود مبارک موسای کلیم بودند یکی (سَآتِيكُم) است دوم (أَوْ آتِيكُم) است سوم (لَّعَلَّكُمْ) است چهارم (تَصْطَلُونَ) این چهار ضمیر جمع نشان می دهد که همراهانی هم داشتند حالا یا از خود امرأئه به اهل تعبیر شد و چون از امرأئه به اهل تعبیر شد به مناسبت این تعبیرِ لفظی چهار ضمیر جمع آورده شده یا نه, واقعاً عدّه ای غیر از همسر حضرت موسی(سلام الله علیه) در خدمت آن حضرت بودند که این چهار ضمیر جمع بعد از کلمه «اهل» آمده.

وجود مبارک موسای کلیم از شرق مصر یا از شمال شرقی مصر از مدین حرکت کردند بیایند به طرف مصر خب شب شد راه بلد نداشتند هوا هم سرد بود از این کلمه اِصطلا و گرم شدن معلوم می شود که احساس برودت و سردی می کردند و احتیاج داشتند که گرم بشوند و راه بلدی اینها را هدایت کند وقتی که از دور وجود مبارک موسای کلیم این آتش را دید نفرمود «أبصرتُ» فرمود: (آنَسْتُ) این (آنَسْتُ) یعنی «أبصرتُ شیئاً لی به اُنس» چیزی را من دیدم که باعث اُنس و آرامش من می شود درست است که (آنَسْتُ) را به «أبصرتُ» تفسیر کردند اما هر اِبصاری, دیدن هر چیزی اِیناس نیست. ایناس, دیدن چیزی است که باعث انس باشد یعنی در حالت ضرورت, مشکل آدم را حل کند. اینها که همراهان حضرت موسای کلیم بودند که چهار جا از اینها به ضمیر جمع یاد کرد هیچ کدام ندیدند فقط وجود مبارک موسای کلیم دید که گفت: (إِنِّی آنَسْتُ نَاراً). سرّ اینکه این کلمه (آتِیکُم) تکرار شده است که فرمود: (سَآتِیکُم مِّنْهَا بِخَبَرٍ) (یک) (أَوْ آتِیکُم بِشِهَابٍ قَبَسٍ) (دو) برای آن است که امید دو چیز داشت اینها هم با هم فرق می کنند چون با هم فرق می کند این فعل تکرار شده این دو خواسته یک جامع مشترک دارند لذا در برخی از آیات و سوَر یک بار کلمه «آتی» ذکر شده است به لحاظ آن جامع مشترک, خصوصیتهای ممیّزه دارند که باعث شد این کلمه «آتی» تکرار بشود. در اینجا این کلمه «آتی» تکرار شد فرمود: (سَآتِیکُم مِّنْهَا) از آن ناری که دیدند (بِخَبَرٍ) بالأخره آنجا آتشی هست یک عدّه آتش روشن کردند راه بلدند یا دامداران این منطقه اند یا راهداران این منطقه اند, بالأخره از آنها می پرسم خبری می گیریم که راه کجاست اگر هم کسی را نیافتم آنها آتش روشن کردند به دنبال کارشان رفتند یک مقدار آتش می آورم که شما گرم بشوید جمع هر دو خواسته ممکن است ولی بالأخره اگر هر دو نشد احدالأمرین حاصل می شود.

ص: ۹۹۷

در آیه ۲۹ سوره مبارکه «قصص» که همین صحنه بازگو شد تعبیر این است: (فَلَمَّا قَضَى مُوسَى الْأَجَلَ وَسَارَ بِأَهْلِهِ آنَسَ مِن جَانِبِ الطُّورِ نَاراً قَالَ لِأَهْلِهِ امْكُثُوا إِنِّي آنَسْتُ نَاراً لَعَلِّي آتِيكُم مِنْهَا بِخَبَرٍ) (یک) (أَوْ جَذْوَةٍ مِنَ النَّارِ) (دو) اینجا «آتی» تکرار نشده لکن مصحّح تکرار است برای اینکه دو مطلب را به عنوان امید ذکر کرد یکی اطلاع از راه و کمک گیری از راه بلد, دوم بهره برداری از آتش که مقداری آتش بیاورم همه مان گرم بشویم. آنجا یعنی سوره مبارکه «قصص» کلمه «آتی» یک بار ذکر شد اما فعل و خواسته دو چیز است. در سوره مبارکه «طه» آنجا مشابه همین هست منتها تعبیر باز با این فرق می کند; آیه ده سوره مبارکه «طه» این است که (إِذْ رَأَى نَاراً فَقَالَ لِأَهْلِهِ امْكُثُوا إِنِّي آنَسْتُ نَاراً لَعَلِّي آتِيكُم مِّنْهَا بِقَبَسٍ) این یک فعل (أَوْ أَجِدُ عَلَى النَّارِ هُدىً) این دو فعل, گاهی دو فعل جداست گاهی دو فعل هم نام است برای دو شیء جدا گاهی می فرماید: (أَوْ آتِيكُم بِشِهَابٍ قَبَسٍ) گاهی فعل دوتاست نه کلمه «آتی» در سوره «طه» که قبلاً گذشت آیه ده این بود: (لَعَلِّي آتِيكُم مِّنْهَا بِقَبَسٍ أَوْ أَجِدُ عَلَى النَّارِ هُدىً) دو فعل است چون دو فعل است مصحّح تکرار است و چون جامع اینها حلّ مشکل است لذا در بعضی از موارد یک بار ذکر شده است. اما اینکه فرمود: (سَآتِيكُم مِّنْهَا بِخَبَرٍ أَوْ آتِيكُم بِشِهَابٍ قَبَسٍ لَّعَلَّكُمْ تَصْطَلُونَ) با این امید آمده (فَلَمَّا جَاءَهَا) آمده به سراغ این نار.

اهمیّت موضوع باعث شد که ذات اقدس الهی وضع این نار را روشن کند (یک) این نار در کجا و از کجا تلألؤ داشت (دو) و آن جایی که محور این نار بود در کدام بخش از وادی قرار داشت (سه) و این نار چه ناری بود (چهار) این خصوصیّات را یکی پس از دیگری ذکر می کند می فرماید: (فَلَمَّا جَاءَهَا) وقتی وجود مبارک موسای کلیم به حضور این نار آمد (نُودِيَ) اینجا دیگر فعل, فعل مجهول است چون هنوز مسئله ربوبیّت و الوهیّت و متکلّم کیست و اینها روشن نیست (نُودِيَ) اول ندایی شنید, چه چیزی شنید؟ شنید آگاه باش که این نار, نار عادی نیست که تو مقداری نار بگیری بروی نزد بچه ها گرم بشوی از آن قبیل نیست (أَن بُورِكَ مَن فِي النَّارِ) برخیها در درون این آتش اند اما مبارک اند (یک) (وَمَنْ حَوْلَهَا) آنها که اطراف این نارند که یکی از آنها خود شمایِ موسی هستی الآن به مقام برکت رسیدی (دو) و آن که این حرفها را می زند و آن که فیض او و لطف او در نار ظهور کرده است و آن که تو را منشأ برکت کرده است از هر توهّم و تخیّل مادّی منزّه است (وَسُبْحَانَ اللَّهِ) آن الله (رَبِّ الْعَالَمِينَ) است. این (سُبْحَانَ اللَّهِ) همان ندایِ آن منادی است نه حرف موسای کلیم که جناب زمخشری خیال کرده که این را موسای کلیم در حال تعجّب گفته (۱) این از سنخ تعجّب موسوی نیست این از سنخ تعلیم الهی است ذات اقدس الهی وقتی اوصاف جمالی خودش را ذکر می کند می فرماید: (تَبَارَكَ الَّذِي بِيَدِهِ الْمُلْكُ) (۲) وقتی اوصاف جلالی خود را ذکر می کند در پایان سوره مبارکه «یس» می فرماید: (فَسُبْحَانَ الَّذِي بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ) (۳) آنجا که جای مُلک است جای (تَبَارَكَ) است آنجا که جای ملکوت است جای «سبحان» است هر دو کلام خداست خدای سبحان این سه جمله را ایراد فرمود یکی اینکه (بُورِكَ مَن فِي النَّارِ) یکی اینکه (مَنْ حَوْلَهَا) یعنی «بورک مَن حول النار» سوم اینکه (سُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ) خب این حرفها را وجود مبارک موسای کلیم شنید و این چنین صحنه عوض شد نه آن امید اول فعلاً در دست اوست که (آتِيكُم مِّنْهَا بِخَبَرٍ) نه امید دوم که (أَوْ جَذْوَةٍ مِنَ النَّارِ) دیگر صحنه عوض شد دیگر الآن به این فکر نیست که از کسی بپرسد راه مصر کجاست الآن باید بپرسد راه وحی و نبوّت و حشر با ملائکه و اینها کجاست دیگر کلاً صحنه عوض شد و سخن از گرمای مادّی نیست آن سرما هم کلاً رخت بربست, دیگر وجود مبارک موسای کلیم احساس برودت نمی کرد نه احساس گمراهی می کرد که بفرماید خبری بیاورم نه احساس برودت می کرد که بگوید شهاب قبس بیاورم کلاً صحنه عوض شد اصلاً به فکر راه مصر کجاست و به فکر اینکه یک مقدار گرم بشوم و اینها دیگر نیست کلاً

صحنه عوض شـد (نُودِيَ أَن بُورِكَ مَن فِي النَّارِ) (يـك) (وَمَنْ حَوْلَهَا) يعنى حول النّـار (دو) (وَسُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ) كه محيط كل است (سه) يعنى صحنه نار, صحنه بركت است آنها هم كه اطراف اين نارند از بركت الهى برخوردارند حالا ملائكه انـد يكى از آنهـا خود وجود مبـارك موسـاى كليم است اين صـحنه, صـحنه بركت است خب حالاـ اين كجـا اتفاق افتاده؟ در سوره مبـاركه «قصـص» موقعيّتش را مشـخص كرد فرمود; آيه ۲۹ به بعـد سوره مباركه «قصـص» اين است: (فَلَمَّا قَضَى مُوسَى الْأَجَلَ وَسَارَ بِأَهْلِهِ آنَسَ مِن جَانِبِ الطُّورِ نَاراً) از راه دور ديد بالاى اين قسـمت كوه طور آتشـى روشن است (قَالَ لِأَهْلِهِ امْكُثُوا إِنِّي آنَسْتُ نَاراً لَعَلِّي آتِيكُم مِنْهَا بِخَبَرٍ أَوْ جَذْوَةٍ مِنَ النَّارِ لَعَلَّكُمْ تَصْطَلُونَ ▯ فَلَمَّا أَتَاهَا) وقتى آمـد جلوى اين نار (نُودِيَ) اما منادى هنوز مشـخص نيست اول غيبت است از كجا اين ندا را شـنيد (مِن شَاطِئِ الْوَادِ الْأَيْمَنِ فِي الْبُقْعَةِ الْمُبَارَكَةِ مِنَ الشَّجَرَةِ) وقـتى آمـد روى كوه طور درّه اى است پس كوه طور است (اول) درّه است (دو) اين درّه يـك جـانب اَيمن دارد يـك جـانب اَيسـر (سه) از جانب اَيمن وادى صـدايى شـنيد (چهار) شاطى يعنى جانب, اَيمن وصف شاطى است نه وصف وادى يعنى وادىِ اَيمن نيست شـاطى ايمن است حالاـ وادى ايمن يعنى وادى يُمن و يُمنا ممكن است در عالم باشـد اما اين بخش از آيات كارى به وادى ايمن ندارد همه بحثهايى كه قرآن كريم درباره ايمن دارد مربوط به شاطى است يعنى جانب (مِن شَاطِئِ الْوَادِ) كه آن شـاطى, اَيمن است يعنى از جـانب راست اين درّه، پس كوه طور است (يـك) درّه است (دو) جانب ايمن دارد (سه) در جانب ايمن يك بُقعه مباركه است (چهار) در اين بقعه مبار كه شـجرى است (پنج) اين شـجر در نار است (شش) از اين محدوده مى شنـود (إِنِّي أَنَا اللَّهُ) اين را او مى شـنود و اهـل او كه هسـتند از همه اينهـا بى خبرنـد خب, (فَلَمَّا أَتَاهَا نُودِيَ مِن شَاطِئِ الْوَادِ الْأَيْمَنِ) پس سـخن از وادى ايمـن نيسـت سـخن از شـاطى ايمـن اسـت از جـانب راسـتِ اين وادى خب نشـانه و آدرس ديگر چيست؟ (فِي الْبُقْعَةِ الْمُبَارَكَةِ) است يـك منطقه پربركتى آنجـا هست آنجـا درختى است كه اين درخت محفوف به نار اسـت چون فرمود از نار اين حرفها را شنيده (فَلَمَّا جَاءَهَا نُودِيَ أَن بُورِكَ مَن فِي النَّارِ وَمَنْ حَوْلَهَا).

ص: ۹۹۸

۱- (۱) . الكشاف, ج۳, ص ۳۵۰.

۲- (۲) . سوره ملك, آيه ۱.

۳- (۳) . سوره يس, آيه ۸۳.

در سوره مباركه «طه» كه قبلاً گذشت عبارت اين بود وقتى كه وارد آن صحنه شد (فَقَالَ لِأَهْلِهِ امْكُثُوا إِنِّي آنَسْتُ نَاراً لَّعَلِّى آتِيكُم مِّنْهَا بِقَبَسٍ أَوْ أَجِدُ عَلَى النَّارِ هُدىً ۝ فَلَمَّا أَتَاهَا نُودِيَ يَا مُوسَى) وقتى كنار آتش آمد در برابر آتش اين ندا را شنيد (إِنِّي أَنَا رَبُّكَ فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ إِنَّكَ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوى ۝ وَأَنَا اخْتَرْتُكَ فَاسْتَمِعْ لِمَا يُوحَى ۝ إِنَّنِي أَنَا اللَّهُ) (۱) تا پايان, خب آنجا كه دارد از شجره شنيد اين شجره در همان منطقه اى بود كه وجود مبارك موساى كليم نار مى ديد پس اين شجره در فضاى نار بود در بُقعه مباركه بود در جانب راست درّه بود اين درّه هم در كوه طور بود اين مجموعه را ذات اقدس الهى آدرس داد فرمود موسى در چنين صحنه اى اين حرفها را شنيد.

اين صحنه را ذات اقدس الهى ترسيم كرد خب چه شد؟ فرمود آن صدايى كه شنيد (بُورِكَ مَن فِي النَّارِ) بود و (مَنْ حَوْلَهَا) بود و (سُبْحَانَ اللَّهِ) بعد اين جمله ها را كه شنيد اين كلمات نورانى را هم شنيد (يَا مُوسَى إِنَّهُ أَنَا اللَّهُ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ) شنيد كه گوينده اى وجود مبارك كليمِ حق را صدا مى زند مى فرمايد: (يَا مُوسَى) با (إِنَّهُ) كه مؤثّر در تأكيد است (إِنَّهُ أَنَا اللَّهُ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ) اسم و اوصاف را بعد از (أَنَا) ذكر فرمود. در سوره مباركه «يوسف» آنجا اين مطلب نورانى از وجود مبارك امام صادق گذشت كه آن روايت را از تحف العقول خوانديم آن وقتى كه اين سور ه محلّ بحث بود; در سوره مباركه «يوسف» آيه نود اين است برادران يوسف در آن آخرين صحنه به حضرت عرض كردند: (أَءِنَّكَ لَأَنتَ يُوسُفُ قَالَ أَنَا يُوسُفُ وَهذا أَخِي قَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَيْنَا إِنَّهُ مَن يَتَّقِ وَيَصْبِرْ فَإِنَّ اللَّهَ لاَ يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ) آن روايت نورانى كه از تحف العقول خوانده شد وجود مبارك امام صادق(سلام الله عليه) از اين آيه دارد استفاده مى كند فرمود در معرفت شناسى اگر كسى نزد آدم حاضر باشد اول انسان خود او را مى بيند مى شناسد بعد نام او, اوصاف او و مانند آن, اگر كسى را ما ببينيم مى گويند اين آقا زيد است تحصيل كرده است فلان جايى است فلان وصف را دارد چون اول ما او را مى بينيم ديگر, اما اگر او غايب باشد مى گويند كسى كه تحصيلاتش فلان است اهل فلان جاست فرزند فلان كس است اين به نام زيد است اول از راه اسم و وصف و نشانه ها و علايم ما را آشنا مى كنند بعد ما مسمّا را مى شناسيم استدلال وجود مبارك امام صادق(سلام الله عليه) كه اين جزء غرر روايات ماست اين است فرمود اگر مخاطب حاضر باشد اول انسان خود او را مى شناسد بعد نام او را بعد وصف او را, اگر شخص, غايب باشد خب اول اسم و وصف او را مى شناسد بعد مسمّا را. بعد استدلال فرمود به همين آيه نود سوره مباركه «يوسف» كه برادران يوسف در آن پايان چون در خدمت خود يوسف بودند در مَشهد و محضر خود يوسف بودند اول او را ديدند گفتند آيا تو يوسفى؟ نگفتند آيا يوسف تويى گفتند آيا تو, تو را كه ما مى بينيم و مى شناسيم آيا جنابعالى يوسفى (أَءِنَّكَ لَأَنتَ يُوسُفُ) استدلال حضرت اين است كه چون يوسف را ديدند و شخص را شناختند از مسمّا پى به اسم و وصف بردند استدلال حضرت اين است كه خدا حاضر است و شاهد است (۲) آن كه به دنبال برهان مى گردد اول الله را مى شناسد واجب الوجود را مى شناسد خالق را مى شناسد بعد بخواهد پى به مسمّا ببرد اين در حضور نبود اين هميشه غايب است ولى اگر كسى الله را مشاهده مى كند اول او را مى شناسد بعد اسم و وصف او را, خب اين طور استدلال كردن اين طور بهره بردارى كردنِ معرفتى از آيات فقط به بركت خود اين خاندان است كه همتاى قرآن اند خب اين آيات را خيليها خواندند خيليها مى خوانند آنهايى كه الآن هم مى خوانند از علماى اهل سنّت ولى با اين روايات آشنا نيستند ـ خب الآن حدود ۱۴۰۰ سال است اينها اين را مى خوانند ـ ولى چون آشنا با اين احاديث نيستند اين گونه از برداشتهاى لطيف را ندارند حضرت فرمود خدا حاضر است شما به دنبال چه كسى مى گرديد مى خواهيد از راه اسم وصف بشناسيد اگر كسى از راه فعلْ خدا را شناخت او يك خداى كلّى مى شناسد شما اگر خطّى را جايى ديديد مى فهميد «إنّ له كاتباً» يك اثر كه ديديد مؤثّرى دارد

بنایی که دیدید بنّایی دارد اما آن نویسنده چه کسی است این گوینده کیست اینکه نمی شناسید یک مفهوم کلی می شناسید چون مفهوم کلی می شناسید دارید مفهوم کلی را هم عبادت می کنید مشکل شما هم حل نمی شود آن که خط را نوشت که نشناختید مگر می شود آدم از اثر پی به مؤثّر ببرد از اثر پی به مؤثّرما می برند آن مؤثّرما که مشکل ما را حل نمی کند ولی اگر آن مؤثّرما «أقرب إلینا مِن حَبل الورید» (۳) بود خب اول باید از راه درون او را ببینیم بعد آثارش را هم می شناسیم او که غایب نیست او که دور نیست.

۱- (۴) . سوره طه, آیات ۱۰ _ ۱۴.

۲- (۵) . تحف العقول, ص۳۲۷ و ۳۲۸.

۳- (۶) . ر.ک: سوره ق, آیه ۱۶.

این بیـان نورانی امـام سـجاد(سـلام الله علیه) در همـان دعـای «ابوحمزه ثمـالی» است: «اَنَ الرَّاحِلَ اِلَیْکَ قَرِیبُ الْمَسافَهِ وَاَنَّکَ لا تَحْتَجِبُ عَنْ خَلْقِکَ اِلَّا اَنْ تَحْجُبَهُمُ الْأَعمالُ دوُنَکَ» (۱) غالب ما همین طوریم چه فیلسوف ما چه متکلّم ما چه عارف نظری ما آنها که درباره خداشناسـی کار می کننـد یک مؤثّرمایی یک خالقٌ مایی یک مـدبّرمایی بیش از این صـحبت نمی کننـد چون دست همه مـا خـالی است مـا اگر اثری دیـدیم پی می بریم که مؤثّری هست بله این بیش از یک مفهوم جامع چیزی تحویل ما نمی دهد و آن خدا نیست خدا شخص است که او را ما نشناختیم. وقتی از امام صادق(سلام الله علیه) سؤال می کنند که چرا ما دعا می کنیم دعای ما مسـتجاب نیست فرمود: «لأنّکم تَدعون مَن لا تَعرفونه» (۲) کسی را می خوانید که نمی شناسید آن راهی را که به ما گفتند بروید آن راه را که نرفتیم این راه مدرسه را رفتیم راه مدرسه هم همین است یک مفهوم کلی «خالق‌ما, قادرٌ ما, واجبٌ ما, مـدبّرٌما» بله, بیش از این هم از غالب ماها نخواسـتند چون مقدور ما نیست از هیچ اثری نمی شود پی به مؤثّر برد مؤثّرمـا را مـا پی می بریم اما آن شخصـی که این خط را نوشت می فهمیم خطّی که دیـدیم می فهمیم نویسـنده ای هست خب «آثار القدم تدلّ علی المسیر» (۳) بله «تـدلّ علی المسـیر» سالکی رونده ای رفته این راه را که اثر پایش مانده اما آن چه کسـی بود زیـد بود یا عمرو بود او را که ما نمی شناسـیم اینکه می بینید مشـکل ما حل نمی شود چه در عبادت چه در دعا همان بیان نورانی حضـرت است که فرمود: «لأنّکم تَدعون مَن لا تَعرفون». خب حالا اگر آن روایت نورانی امام صادق(سلام الله علیه) که در تحف العقول آمده و قبلاً هم خوانده شد و جزء غرر روایات ماست در حوزه ها بحث بشود خیلی از مشکلات حل می شود فرمود او که حاضر است او که غایب نیست دنبال مفهوم می گردید مفهوم بله ثابت می کند خالق‌مایی هست واجب الوجودی هست این یـک مفاهیم کلی است قابل صـدق بر کثیرین است اما او چه کسـی است؟ اما وقتی که باور کردیم او حاضـر اسـت «أقرب إلینا مِن حَبل الورید» (۴) است اول او را می بینیم و می شناسـیم بعد نام او را بعد وصف او را, در کوه طور ذات اقدس الهی به موسای کلیم فرمود من را که می بینی من خدایم نه خدایت منم (أَنَا) مرا می بینی؟ من اللّهم نه الله منم نه ربّ العالمین منم نـدا داده شـد که (یَا مُوسَی إِنَّهُ أَنَا اللَّهُ الْعَزِیزُ الْحَکِیمُ) مرا می بینی؟ شـناختی؟ من خـدایم این برای همه ما هست یا کم یا زیـاد حالاـ آن قلّه برای انبیـا و اولیـاست خب مـا در حـال اضـطرار چه کسـی را می خـواهیم مفهـوم کلی واجب الوجود را می خواهیم؟!

۱- (۷) . مصباح المتهجّد, ص۵۸۳.

۲- (۸) . التوحید (شیخ صدوق), ص۲۸۸ و ۲۸۹.

۳- (۹) . جامع الأخبار, ص۴.

۴- (۱۰) ۳. ر.ک: سوره ق، آیه ۱۶.

روایتی هست که حالا_ اصل روایت ممکن است سندش صحیح نباشد ولی اصل مطلب که درست است شخص عرض کرد: «دُلَّنی علی الله» فرمود آیا سفر دریایی کردی سوار کشتی شدی اتفاق افتاده که کشتی ات بشکند و در حال غرق شدن باشد همه اینها را گفت آری, آری فرمود وقتی کشتی ات شکست به چه کسی متوسّل می شدی گفت به کسی که تمام توان در اختیار اوست فرمود: «هو الله» (۱) ما در حال مرض (أمَّنْ یُجِیبُ) (۲) می خوانیم چه کسی را می خوانیم مفهوم واجب الوجود را می خواهیم یا کسی که همه کارها به دست اوست اگر برای همه ما آن حال [که در هنگام اضطرار داریم] دوام داشته باشد بله می توانیم خدا را به اندازه خودمان بشناسیم وگرنه همان برهان کلی است خب چقدر این عبارت لطیف است این یک امام صادق می خواهد! خب همه این را خواندند همه هم می خوانند.

پرسش...

پاسخ: خدایی که در درخت تجلّی کرده چون کلّ جهان, مجلای الهی است. این بیان نورانی وجود مبارک حضرت امیر است در نهج البلاغه که «اَلْحَمْدُ لِلَّهِ الْمُتَجَلِّی لِخَلْقِهِ بِخَلْقِهِ» (۳) تا حال روشن شد که دو منطقه, منطقه ممنوعه است که احدی به آن دسترسی ندارد و کلاً خارج از بحث است آن ذات مطلق, خارج از بحث است (یک) اکتناه اوصاف ذاتی خارج از بحث است (دو) تجلّی خدا, ظهور خدا, فیض خدا, (نُورُ السَّماوَاتِ وَالْأَرْضِ) (۴) که وجه الله است این کلاّ محور بحث است (سه) خدای سبحان خودش را به عنوان (نُورُ السَّماوَاتِ وَالْأَرْضِ) (۵) در منطقه الفراغ در وجه سوم دارد نشان می دهد این یا شدید است یا ضعیف اگر قدری پرده های نوری کنار برود می شود (خَرَّ مُوسَی صَعِقاً) (۶) اما اگر نه, با همین حجابهای نوری باشد فرمود: (یَا مُوسَی إِنَّهُ أَنَا اللَّهُ الْعَزِیزُ الْحَکِیمُ) تا حال در مکتب شعیب(سلام الله علیه) این حرفها را شنیدی اما آنچه الآن در اینجا مشاهده می کنی منم که نام من الله است وصف من عزیز حکیم است (یَا مُوسَی إِنَّهُ أَنَا اللَّهُ الْعَزِیزُ الْحَکِیمُ).

۱- (۱۱) . ر.ک: التوحید (شیخ صدوق), ص ۲۳۱.

۲- (۱۲) . سوره نمل, آیه ۶۲.

۳- (۱۳) . نهج البلاغه, خطبه ۱۰۸.

۴- (۱۴) . سوره نور, آیه ۳۵.

۵- (۱۵) ۱. سوره نور, آیه ۳۵.

۶- (۱۶) . سوره اعراف, آیه ۱۴۳.

«و الحمد لله ربّ العالمین»

آیات ۶ تا ۱۴ سوره نمل ۹۱/۰۲/۱۷

Your browser does not support the audio tag.

(وَإِنَّکَ لَتُلَقَّی الْقُرْآنَ مِن لَدُنْ حَکِیمٍ عَلِیمٍ (۶) إِذْ قَالَ مُوسَی لِأَهْلِهِ إِنِّی آنَسْتُ نَاراً سَآتِیکُم مِّنْهَا بِخَبَرٍ أَوْ آتِیکُم بِشِهَابٍ قَبَسٍ لَّعَلَّکُمْ تَصْطَلُونَ (۷) فَلَمَّا جَاءَهَا نُودِیَ أَن بُورِکَ مَن فِی النَّارِ وَمَنْ حَوْلَهَا وَسُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ الْعَالَمِینَ (۸) یَا مُوسَی إِنَّهُ أَنَا اللَّهُ الْعَزِیزُ الْحَکِیمُ (۹) وَأَلْقِ عَصَاکَ فَلَمَّا رَآهَا تَهْتَزُّ کَأَنَّهَا جَانٌّ وَلَّی مُدْبِراً وَلَمْ یُعَقِّبْ یَا مُوسَی لاَ تَخَفْ إِنِّی لاَ یَخَافُ لَدَیَّ الْمُرْسَلُونَ (۱۰) إِلَّا مَن ظَلَمَ ثُمَّ بَدَّلَ حُسْناً بَعْدَ سُوءٍ فَإِنِّی غَفُورٌ رَّحِیمٌ (۱۱) وَأَدْخِلْ یَدَکَ فِی جَیْبِکَ تَخْرُجْ بَیْضَاءَ مِنْ غَیْرِ سُوءٍ فِی تِسْعِ آیَاتٍ إِلَی فِرْعَوْنَ وَقَوْمِهِ إِنَّهُمْ کَانُوا قَوْماً فَاسِقِینَ (۱۲) فَلَمَّا جَاءَتْهُمْ آیَاتُنَا مُبْصِرَةً قَالُوا هذَا سِحْرٌ مُبِینٌ (۱۳) وَجَحَدُوا بِهَا وَاسْتَیْقَنَتْهَا أَنفُسُهُمْ ظُلْماً وَعُلُوّاً فَانظُرْ کَیْفَ کَانَ عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِینَ(۱۴))

بعد از اینکه فرمود حقایق قرآن را شما تلقّی می کنید نه اینکه مفاهیمش را فقط بفهمید بعد از اینکه فرمود این حقایق جزء علوم لدنّی است که از لدن و نزد خدا فرا می گیرید بعد از اینکه فرمود خدا حکیم است به تو درس حکمت می دهد و خدا علیم است تو را آگاه می کند آن گاه پنج قصّه را یکی پس از دیگری ذکر فرمود که اوّلی آنها جریان موسای کلیم(سلام الله علیه) است. می فرماید: (إِذْ قَالَ) ذات اقدس الهی در جریان موسای کلیم این چنین نقل می کند آن وقتی که موسای کلیم به اهل خود فرمود من نار را می بینم یعنی صِرف «أبصرتُ» نیست (آنَسْتُ) یعنی «أبصرتُ» شیئی که اَنیس ماست ما الآن به آتش نیازمندیم چون هوا سرد است باید گرم بشویم (إِنِّی آنَسْتُ نَاراً) در تمام این ضمایر چهارگانه, مخاطب را مطرح کرد با اینکه خودش محتاج بود نه حاجت خود را تنها دید نه حاجت خود را با مخاطبین دید فقط درصدد رفع نیاز مخاطبین بود با اینکه خودش مانند آن همراهان, محتاج به راهنمایی و محتاج به نار بود برای گرم شدن اما در تمام این ضمایر چهارگانه به فکر رفع نیاز مخاطب بود (سَآتِیکُم مِّنْهَا بِخَبَرٍ) نفرمود ما می خواهیم ببینیم که چه می شود, فرمود می خواهم به شما اطلاع بدهم (أَوْ آتِیکُم) برای خودمان نیست برای شما مقداری آتش بیاورم برای اینکه شما گرم بشوید نه «لعلّنا نَصطلی» نه ما با هم گرم بشویم, دیدنِ نیاز همراهان و اصرار بر اینکه هدف اصلی من رفع نیاز همراهان است این از برترین ویژگیهای انبیای الهی بود. (فَلَمَّا جَاءَهَا) وقتی کنار این نار آمد در حقیقت این نور بود نه نار چون به دیدِ موسای کلیم(سلام الله علیه) نار بود ضمیر را مؤنث آورد در حقیقت «جاءَهُ» است نه (جَاءَهَا) ولی چون موسای کلیم نار دید اینجا هم ضمیر را مؤنث آورد (فَلَمَّا جَاءَهَا) آن منطقه به برکت آن نور الهی هم مبارک بود هم مقدّس این تبریک و تقدیس را ذات اقدس الهی تقسیم کرد.

ص: ۱۰۰۲

در سوره مبارکه «طه» از قداست آن منطقه سخن به میان آورد. در سوره «نمل» و «قصص» از برکت آن منطقه سخن به میان آورد; در سوره «طه» گذشت (فَاخْلَعْ نَعْلَیْکَ إِنَّکَ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوی) (۱) از قداست آن سرزمین یاد کرد اما در سوره «نمل» که محلّ بحث است فرمود: (أَن بُورِکَ مَن فِی النَّارِ) چه اینکه در سوره مبارکه «قصص» هم از بُقعه مبارک یاد کرد; آیه سی سوره مبارکه «قصص» این است: (فَلَمَّا أَتَاهَا نُودِیَ مِن شَاطِئِ الْوَادِ الْأَیْمَنِ فِی الْبُقْعَهِ الْمُبَارَکَهِ مِنَ الشَّجَرَهِ

أَن يَـٰا مُوسَـىٰ) خب پس این تبریـک یعنی تبیین برکت این منطقه و بُقعه, این تقـدیس یعنی تبیین قـداست این منطقه به برکت همین نـور است که در دیـده وجود مبـارک موسـای کلیم به صورت نـار ظهور کرده. (نُودِیَ أَن بُورِكَ مَن فِی النَّارِ) آنچه در درون آن است مبارک است آنها که در بیرون این نارند مبارک اند یعنی این نار محفوف به برکت است در درون آن برکت, بیرون آن برکت حالا ـ بیرون آن فرشته هـای الهی انـد و خـود وجود مبـارک موسـای کلیم است (أَن بُورِكَ مَن فِی النَّارِ وَمَنْ حَوْلَهَـا) اما این نار و این برکت و این (مَن) همه با نزاهت همراه است نه نار و نور مادّی است نه برکت مادّی است نه قداسـت مـادّی است نه (مَن فِی النَّارِ) مـادّی است نه «مَن حول النـار» مادّی است ممکن است بـدن وجود مبارک موسای کلیم که جزء «مَن حول النار» است مادی باشـد اما ولایتش رسالتش نبوّتش اینها هیچ کدام مادّی نیست. فرمود: (وَسُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ الْعَالَمِینَ) این صحنه ها را وجود مبارک موسای کلیم مشاهده کرد.

ص: ۱۰۰۳

۱- (۱) . سوره طه, آیه ۱۲.

وجود مبارک موسای کلیم با آن چشم ملکوتی شان اینها را دیدند با اینکه همراهان او هیچ کدام از اینها را ندیدند. موسای کلیم(سلام الله علیه) که با آن چشم ملکوتی, اینها را دید با گوش ملکوتی هم این صدا را شنید که کسی می گوید (یَا مُوسَی إِنَّهُ) تحقیقاً و شأناً بدان که (أَنَا) اینکه الآن مشاهده می کنی من را می بینی من این سه مطلب را دارم نام من الله است (یک) وصف من عزیز است (اولاً) حکیم است (ثانیاً) این همان بیان نورانی امام صادق(سلام الله علیه) است که در تحف العقول آمده که معرفتِ شاهد قبل از وصف و اسم اوست معرفت غایب بعد از معرفت اسم و وصف اوست ما اگر کسی را بخواهیم بشناسیم وقتی در حضور او نیستیم او نزد ما نیست اول اسم او را یاد می گیریم بعد وصف و علایم او را; از راه اسم و وصف او را می شناسیم اما اگر کسی در حضور ما باشد او را ببینیم اول خود او را می شناسیم بعد می گوییم اسم این آقا چیست وصف این آقا چیست و مانند آن.

بیان نورانی امام صادق(سلام الله علیه) طبق نقل صاحب تحف العقول این بود که برادران یوسف او را دیدند لذا أنت و إنّک را مقدّم داشتند گفتند: (أَءِنَّکَ لَأَنتَ یُوسُفُ) (۱) اول او را شناختند بعد اسم و وصفش را, فرمود معرفت شاهد قبل از معرفت اسم و وصف اوست ولی معرفت غایب بعد از معرفت اسم و وصف اوست (۲) چون ذات اقدس الهی شاهد مطلق است اول خدا را با خدا باید شناخت که «دَلّ علی ذاته بذاته» (۳) بعد از راه شناخت ذات او به اسامی حُسنا و صفات عُلیای او پی برد اینجا هم ذات اقدس الهی به موسای کلیم فرمود من را که دیدی یعنی آن منطقه سوم و فصل سوم که قابل مشاهده است من را که می بینی با چشم ملکوتی من الله هستم. مرحوم صدوق در توحید می فرماید روایات رؤیت «عندی صحیحةٌ» ولی من اگر روایات رؤیت را نقل کنم ــ معاذ الله ــ خیال می کنند که خدا را با چشم عادی می شود دید (۴) مرحوم صدوق این روایت را نقل می کند که ابی بصیر که نابیناست این ابی بصیر کور خدمت امام صادق نشسته عرض کرده آیا خدا را در قیامت می شود دید؟ فرمود بله, قبل از قیامت دیدند بعد فرمود مگر الآن خدا را نمی بینی خب به ابی بصیر کور می گوید مگر خدا را نمی بینی به حضرت عرض می کند که من مجازم این روایت را از طرف شما نقل کنم فرمود نه. (۵)

۱- (۲) . سوره یوسف, آیه ۹۰.

۲- (۳) . تحف العقول, ص۳۲۷ و ۳۲۸.

۳- (۴) . بحارالأنوار, ج۸۴, ص۳۳۹.

۴- (۵) . ر.ک: التوحید (شیخ صدوق), ص۱۱۹.

۵- (۶) . التوحید (شیخ صدوق), ص۱۱۷.

اینکه مرحوم صدوق این را در توحید نقل می کند برای خواص است اینکه این روایت در این گونه از مجالس حوزوی نقل می شود برای خواص است وگرنه وقتی به ابی بصیر کور می گوید تو خدا را می بینی معلوم می شود با چشم ظاهر نیست دیگر خب وقتی کور خدا را می بیند یعنی با قلب می بیند همان بیان نورانی حضرت امیر(سلام الله علیه) که فرمود: «لا تُدرکه العیون بِمُشاهده العِیان و لکن تُدرکه القلوب بِحقائق الإیمان» (۱) حقیقتِ دل می بیند با آن چشم ملکوتی که وجود مبارک موسای کلیم اگر چشم را می بست باز می دید معلوم می شود این نار در شرق یا غرب, این صدا در شرق یا غرب و مانند آن نیست گوشش را هم می گرفت باز می شنید این صدا از غیب می آید و با قلب درک می شود نه از شرق و غرب بیاید تا با گوش شنیده بشود خدا فرمود موسی! من را که می بینی من را که شناختی من الله هستم من عزیزم من حکیمم, (أَنَا اللَّهُ الْعَزِیزُ الْحَکِیمُ).

پرسش...

پاسخ: بله, تجلی, فعل خداست اصل اول این است که ما در قضیه که موضوع داریم محمول داریم نسبت داریم این موضوع و محمول با هم متّحدند بدون وحدت موضوع و محمول بدون اتّحاد موضوع و محمول که حمل صورت نمی گیرد. اصل دوم آن است که تعیین محور اتّحاد به دست محمول قضیه است نه موضوع قضیه ما اگر خواستیم ببینیم این موضوع و محمول کجا با هم متّحدند باید محمول را شناسایی کنیم اگر محمول مربوط به هویّت ذات بود مدار وحدت, ذات است اگر مربوط به وصف بود محور وحدت, وصف است اگر مربوط به فعل بود محور وحدت, خارج از ذات و خارج از وصف, در حوزه فعل قرار می گیرد اصل چهارم این است که ما در قضایای عرفی چه می گوییم ما در «زیدٌ ناطقٌ», «زیدٌ عالمٌ», «زیدٌ قائمٌ» سه قضیه داریم در هر سه قضیه موضوع و محمول با هم متّحدند از وحدت موضوع و محمول به هوهویّت یاد می کنند ما یک هویّت داریم مثل زید یک هوهویّت داریم که این «وحدهٌ علی کثرهٍ» است اگر دو چیز با هم یکی بشوند آن را نمی گویند هویّت می گویند هوهویّت یعنی دوتا هو است که به هم گره خورده یک موضوع است که می گوییم «هو» یک محمول است که می گوییم «هو» چون با هم گره خوردند می گوییم هوهویّت که «وحدهٌ علی کثره» خب اگر ما گفتیم «زید هو ناطقٌ» این یک قضیه, «زیدٌ هو عالمٌ» این قضیه دوم, «زیدٌ هو قائمٌ» این سه قضیه, سه قضیه است حملیه است صادق هم است اتحاد هم است هو هویّت داریم اما این سه قضیه سه محور دارند تعیین محور اتحاد موضوع و محمول به دست موضوع قضیه نیست (یک) به دست این «هو»ی رابط نیست (دو) به دست محمول قضیه است (سه) وقتی گفتیم «زیدٌ هو ناطقٌ» چون ناطق به آن معنا که فصل انسان است ذاتیِ انسان است نشان می دهد که موضوع و محمول در مدار ذات با هم متّحدند با اینکه موضوع قضیه زید است رابط هم هو است ولی چون محمول, فصل ذاتی و مقوّم است نشان می دهد که مدار اتحاد, ذات است. در قضیه دوم وقتی می گوییم «زیدٌ هو عالمٌ» با اینکه زید همان زید است هو همان هو است و عالِم چون خارج از ذات است ولی وصف نفسانی است محور اتحاد موضوع و محمول, وصف است که پایین تر از ذات است در قضیه سوم که می گوییم «زیدٌ هو قائمٌ» زید همان زید است هو همان هو است ولی چون محمول, فعل است خارج از ذات است (یک) خارج از حوزه اوصاف است (دو) بیرون از همه اینهاست فعلِ اوست, محور اتّحاد موضوع و محمول, خارج از ذات است در مقام فعل است.

۱- (۷) . نهج البلاغه, خطبه ۱۷۹.

این دعـای «جوشن کـبیر» همین سه قسم را دارد. در دعـای «جوشن کبیر» خـدا حیّ است را داریم خـدا قـدیر است داریم علیم است داریم اینهـا اوصاف ذاتی است اوصاف فعلی هم داریم فعلِ خارج از ذات هم داریم او رازق است او باسط است او شافی است او کـافی است او قـابض است او باسط است همه اینهـا وجودات امکـانی انـد قبض و بسط فعل است گاهی هست گاهی نیست خب اگر چیزی گـاهی هست گـاهی نیست احیـا و اماته گاهی هست گاهی نیست شـفا گاهی هست گاهی نیست معلوم می شود ممکن الوجود است نمی شود گفت به تعبیر مرحوم کلینی که این شـافی عین ذات است خب گـاهی یَشـفی گاهی قد لا یَشـفی, قَد یُحیی قـد لا یحیی, قـد یَخلق قد لا یَخلق, قد یَبسط قد لا یبسط این اوصافی که نفی و اثبات برمی دارد معلوم می شود خـارج از ذات است دیگر وقتی خـارج از ذات شـد می شود ممکن الوجود اگر ما این گونه از قضایا را در کتاب و سنّت فراوان داریم که بخش مهمّ دعـای «جـوشن کـبیر» مربوط به این قسم سوم است محور اتحـاد موضوع و محمول خـارج از ذات است مقام «مَن فی النار» از این قبیل است, مقام نـدا از این قبیل است گفتار و شـنیدنهایی که به ذات اقـدس الهی می گویند از همین قبیل است (لَتُلَقَّی الْقُرْآنَ مِن لَدُنْ حَكِيمٍ عَلِيمٍ) از این قبیل است اینها همه فیض خداست وجه خداست و اصولاً مسئله ای در عرفان بالاتر از وجه خـدا نیست آن منطقه ها را آنهایی که اهل عرفان انـد می گویند منطقه ممنوعه است. مقام ذات را هیچ پیغمبری نشناخت و عبادت نمی کند و به سراغش هم نمی رود نه معبود هیچ پیغمبر است نه مشهود هیچ پیغمبر نه مقصود هیچ پیغمبر برای اینکه بسیط محض است بسیط محض که مثل اقیانوس نیست تا کسی بگوید «به قدر تشنگی باید چشید» (۱) این یـک حرف اقنـاعی است که همه مـا برای توجیه دیگران می گوییم برای قـانع کردن خودمـان می گوییم. ذات اقـدس الهی ـ معـاذ الله ـ نظیر اقیـانوس که نیست, اقیـانوس موجود مرکّبی است سـطحش غیر از ساحلش است ساحلش غیر از عمقش است شرقش غیر از غربش است از گوشه ای می شود یک لیوان آب گرفت حالا اگر ما اقیانوسی داشتیم بسیط بود و نامتناهی کجا شما آب می گیریـد یا همه یا هیچ, همه محال است پس هیـچ ـ هیـچ یعنی هیـچ ـ آنجا بالکل منطقه ممنوعه است اینکه می گوییم هر کس خدا را به اندازه خودش می شناسد این برای فلسفه و کلام است یعنی علم حصولی, علم استدلالی, اگر برهان حـدوث باشـد یـک نحو, برهان امکان ماهوی باشـد یک نحو, برهان امکان فقری باشـد یک نحو, برهان صـدّیقین باشـد یک نحو, در عـالم مفهومات این حرفها راه دارد اما خـدا که مفهوم نیست خـدا که در ذهن نمی آیـد. اگر ذات اقـدس الهی هویّت بسیط محض است و نامتنـاهی است احـدی به او دسترسـی نـدارد ماییم و فیض او ماییم و وجه او ماییم و (نُورُ السَّماوَاتِ) (۲) هیـچ مسئله ای در عرفان مربوط به آن هویّت محضه نیست همه می گویند (يُحَذِّرُكُمُ اللّهُ نَفْسَهُ) (۳) می گویند راه نیست آن که می گویـد «عنقـا شـکار کس نشود دام باز گیر» (۴) همین جـاست آنجـا منطقه ممنوعه است مگر می شود با بسیط محض نامتناهی کسی کنار بیاید آن وقت ماییم و فیض خدا و لطف خدا و وجه خدا و وجه الله ممکن است.

ص: ۱۰۰۶

۱- (۸) ۱.مثنوی معنوی، دیباچه دفتر ششم.

۲- (۹) . سوره نور, آیه ۳۵.

۳- (۱۰) . سوره آل عمران, آیات ۲۸ و ۳۰.

۴- (۱۱) ۳. دیوان حافظ، غزل شماره ۷.

می بینید قرآن به قدری برای خدا حرمت قائل است به تعبیر سیدناالاستاد مرحوم علامه طباطبایی از اول تا آخر, از آخر تا اول قرآن را شما هر چه بگردید هیچ جای قرآن دلیل نیست که خدا وجود دارد همه جا سخن از وجه خدا و خالقیّت و ربوبیّت و معبودیّت و اینهاست (۱) آن فوق بحث است حقیقتی است که مُستدِل را فرا می گیرد و فرو می برد, استدلال را فرا می گیرد و فرو می برد, مقصد و مقصود را فرا می گیرد و فرو می برد ما اگر بخواهیم درباره حقیقتی بحث بکنیم باید آن را موضوع قرار بدهیم چیزی را محمول قرار بدهیم بین موضوع و محمول, نسبت قرار بدهیم خودمان کنار بنشینیم اینها را به هم دوخت و دوز کنیم آن حقیقت نامتناهی همه ما را چُماله و مُچاله کرده گذاشته کنار, او مثل ما نیست که یک گوشه بنشیند موضوع قرار بگیرد آنکه موضوع قرار می گیرد یک مفهوم است آنکه خدا نیست آنکه خداست آن مستدل و استدلال و دلیل را فرو می گیرد می گذارد کنار, آن خداست! شما اگر بخواهید الله را ثابت کنید باید یک موضوع ثابت کنید یک محمول ثابت کنید یک نسبت ثابت کنید خودتان هم روی کرسی بنشینید شدید چهار نفر, آن دیگر به درد خود ما می خورد آن دیگر الله نیست آن که ﴿لَا یُحِیطُونَ بِهِ عِلْماً﴾ (۲) است آن که «عنقا شکار کس نشود دام باز چین» (۳) آن که ﴿یُحَذِّرُکُمُ اللّهُ نَفْسَهُ﴾ او خداست اگر او را شما موضوع قرار دادید او به درد خود ما می خورد.

۱- (۱۲) . المیزان, ج ۱, ص۳۹۵.

۲- (۱۳) . سوره طه, آیه ۱۱۰.

۳- (۱۴) ۲. دیوان حافظ، غزل شماره ۷.

پاسخ: برای ناظر و خالق ثابت می کند دیگر همین, خالق از اوصاف اوست ربّ ثابت می کند اله ثابت می کند که اینها اسمای حُسنای اوست وگرنه او (أَفِي اللَّهِ شَكٌّ) شک پذیر نیست اگر خدا نباشد شک هم در عالم نیست نفی هم در عالم نیست بالأخره این یک هستی است دیگر, این هستی از آن هستی مطلق حکایت می کند. اینکه فرمود شک پذیر نیست معنایش این است که این شک حقیقتی است وصفی است یک امر وجودی است دیگر این وجود بالأخره به جایی باید تکیه بکند دیگر یک وجود محدود باید به حقیقت نامتناهی تکیه کند. بنابراین آن حقیقت نامتناهی طوری باشد که ما این را موضوع قرار بدهیم و یکی را محمول قرار بدهیم و یکی را نسبت قرار بدهیم و خودمان بشویم رابع اربعه و داوری کنیم این دیگر الله نشد. اینکه فرمود: (مَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُم بِاللَّهِ إِلَّا وَهُم مُشْرِكُونَ) (۱) همین است دیگر اکثر یعنی ۹۹ درصد همین بندگان خدا نمی دانند توحید چیست اکثر مؤمنین, مشرک اند آن شرکِ خفیّ فرمود شما اسم را می پرستید اسم که خدا نیست اسم را با مسمّا می پرستید که می شوید مشرک مسمّا هم که گیر تو نمی آید تو تا خود را می بینی که او را نمی بینی در «جوشن کبیر» اگر ما به این مضمون می گوییم که «هو الله هو خالق» چون خالق رازق باسط قابض آخذ و مانند آن اوصاف فعلی خدایند (یک) و فعل, خارج از ذات خداست (دو) محور اتّحاد, خارج از ذات است یعنی در حوزه امکان (سه) بشر با همین وجه خدا رابطه دارد در هیچ جای قرآن نیست که خدا باقی است همه جا دارد که وجه خدا باقی است این ادبِ قرآن کریم است (كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ وَيَبْقَى وَجْهُ رَبِّكَ) (۲) نه «يَبقى الله». شما در احترام چه کار می کنید در احترام وقتی بخواهید بگویید افراد خیلیهایشان تبهکاراند مگر مثلاً افراد برجسته, علما را استثنا می کنید مرسلین را که استثنا نمی کنید نمی گویید مرسلین خلافکار نیستند می گویید آنها برتر از آن هستند که ما آنها را استثنا بکنیم (كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ) (۳) او اصلاً به ذهن کسی نمی آید تا کسی او را استثنا کند و مانند آن, بنابراین کلّ بحثها در حوزه وجه خدا و فیض خدا و (نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالأرضِ) (۴) بودن و امثال ذلک است فرمود: (وَأَلْقِ عَصَاكَ) الآن مسئله توحید حل شد و روشن شد که خدایی هست. خب خدایی هست که این قبلاً در مکتب شعیب(سلام الله علیه) بود اینها را که می دانست اما الآن دید آنچه قبلاً می شنید الآن دید, هنوز نمی داند که چه خبر است بعد معجزاتی به او داده شد هنوز نمی فهمد که چه خبر است بعد فرمود: (لَا يَخَافُ لَدَيَّ الْمُرْسَلُونَ) یعنی «أنت من المرسلين» حالا فهمید مسئولیت پیدا کرده. اینکه فرمود مرسلین نمی ترسند یعنی تو جزء مرسلینی وگرنه خب مرسلین نمی ترسند اگر تو جزء مرسلین نباشی چرا (لَا تَخَفْ) بنابراین اول توحید را تشریح کرد بعد برخی از معجزات را به او داد بعد فرمود تو به مقام رسالت رسیدی بعد فرمود برو به طرف فرعون اما اینجا هیچ خبر از هارون نیست.

۱- (۱۵) . سوره یوسف, آیه ۱۰۶.

۲- (۱۶) . سوره الرحمن, آیات ۲۶ و ۲۷.

۳- (۱۷) . سوره قصص, آیه ۸۸.

۴- (۱۸) . سوره نور, آیه ۳۵.

در سوره مبارکه «طه» آن دو مرز کاملاً از هم جدا شد در مرز اول وقتی خدای سبحان فرمود: (اذْهَبْ إِلَى فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَى) (۱) مفرد بود. به ذات اقدس الهی عرض کرد من چندتا خواسته دارم: (رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي وَيَسِّرْ لِي أَمْرِي وَاحْلُلْ عُقْدَةً مِن لِسَانِي يَفْقَهُوا قَوْلِي وَاجْعَل لِي وَزِيراً مِنْ أَهْلِي هَارُونَ أَخِي اشْدُدْ بِهِ أَزْرِي وَأَشْرِكْهُ فِي أَمْرِي كَيْ نُسَبِّحَكَ كَثِيراً) (۲) تنهایی این کار سخت است برادر من این طور است هارون را به همراه من بفرست بعد در چند آیه بعد فرمود: (اذْهَبْ أَنتَ وَأَخُوكَ بِآيَاتِي) (۳) اگر در سوره «طه» فرمود تو و برادرت برو این در کوه طور نبود در کوه طور تنها بود فرمود: (اذْهَبْ إِلَى فِرْعَوْنَ) عرض کرد با این بار سنگین, تنهایی؟ شرح صدر می خواهم یک وزیر توانمند می خواهم فرمود همه را به تو دادم از این به بعد (اذْهَبْ أَنتَ وَأَخُوكَ) اول (اذْهَبْ إِلَى فِرْعَوْنَ) بود مفرد بود بنابراین کسی در کوه طور همراه او نبود تا ما بگوییم که این ضمیر جمع آوردن برای آن بود که همراهش وجود مبارک هارون بود. در سوره مبارکه «طه» که این قصه گذشت اول این چنین بود: (فَلَمَّا أَتَاهَا نُودِيَ يَا مُوسَى إِنِّي أَنَا رَبُّكَ فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ إِنَّكَ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوى وَأَنَا اخْتَرْتُكَ) تو خِیره من هستی من به تو سِمتی دادم ببین من چه می گویم (فَاسْتَمِعْ لِمَا يُوحَى إِنَّنِي أَنَا اللَّهُ لاَ إِلهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدْنِي وَأَقِمِ الصَّلاَةَ لِذِكْرِي إِنَّ السَّاعَةَ) (۴) کذا و کذا بعد از چند آیه فرمود: (اذْهَبْ إِلَى فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَى) عرض کرد که (رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي وَيَسِّرْ لِي أَمْرِي وَاحْلُلْ عُقْدَةً مِن لِسَانِي يَفْقَهُوا قَوْلِي وَاجْعَل لِي وَزِيراً مِنْ أَهْلِي هَارُونَ أَخِي) اینها را گفت بعد فرمود: (قَدْ أُوتِيتَ سُؤْلَكَ يَا مُوسَى) (۵) من همه خواسته هایت را انجام دادم برادرت را وزیر تو کردم آن گاه در آیه ۴۲ فرمود: (اذْهَبْ أَنتَ وَأَخُوكَ بِآيَاتِي وَلاَ تَنِيَا فِي ذِكْرِي) بنابراین الآن در کوه طور کسی همراه وجود مبارک موسای کلیم نبود و اگر ضمیر جمع می آورد به لحاظ همان همسرش یا خادمش و مانند آن بود. به وجود مبارک موسای کلیم فرمود آنچه در دست توست آن را القا کن در بخشهای دیگر فرمود چه چیزی در دست توست؟ عرض کرد (هِيَ عَصَايَ) (۶) که آنجا گذشت مناسب, این بود که عرض کند خدایا هر چه تو بخواهی, وقتی خدا می فرماید: (مَا تِلْكَ بِيَمِينِكَ) (۷) مثلاً مناسب این است که بگوید هر چه تو بخواهی آخر اینها ذاتی داشته باشند که بدون اراده الهی چوب, چوب باشد مار, مار باشد که نیست اگر او خواست چوب باشد چوب است اگر خواست مار بشود مار است اگر خواست دوباره برگردد دوباره برمی گردد اگر خدای سبحان فرمود: (مَا تِلْكَ بِيَمِينِكَ) اگر وجود مبارک موسای کلیم به مقام رسالت قبلاً بار یافته بود عرض می کرد هر چه تو بخواهی اما حالا چون طلیعه امر است فرمود عصای من است فرمود بینداز ببینم عصاست یا نه, نفرمود چوب را بینداز عصا را بینداز فرمود چه چیزی دستت است اگر او رسول بود این رسالت را قبلاً دریافت کرده بود عرض می کرد هر چه تو بخواهی دیگر نمی گفت عصاست فرمود بینداز ببینم چیست وقتی انداخت دید مار دمان درآمد.

۱- (۱۹) . سوره طه, آیه ۲۴.

۲- (۲۰) . سوره طه, آیات ۲۵ _ ۳۳.

۳- (۲۱) . سوره طه, آیه ۴۲.

۴- (۲۲) . سوره طه, آیات ۱۱ _ ۱۵.

۵- (۲۳) . سوره طه, آیه ۳۶.

۶- (۲۴) . سوره طه, آیه ۱۸.

۷- (۲۵) . سوره طه, آیه ۱۷.

تعبیر قرآن کریم درباره این عصا این است که وقتی که انداخت (هِیَ ثُعْبَانٌ مُبِینٌ) (۱) بود یا (حَیَّةٌ تَسْعَی) (۲) بود در بخشی از تعبیرات, نظیر همین آیه که (أَلْقِ عَصَاکَ فَلَمَّا رَآهَا تَهْتَزُّ کَأَنَّهَا جَانٌّ وَلَّی مُدْبِراً) وقتی این چوب را انداخت این گویا یک مار کوچک شد «جانّ» یعنی آن مار کوچک خیلی خزنده که جست و خیز دارد خب این با ثُعبان مبین سازگار نیست. برخیها خواستند بگویند که این عصا در چند حالت به چند صورت در آمد در کوه طور یک مار کوچک بود در هنگام ارعاب فرعون ثُعبان مبین شد لذا اختلاف تعبیر برای اختلاف حالات این عصاست لکن این تام نیست همان طوری که سیدناالاستاد(رضوان الله تعالی علیه) به آن اشاره فرمودند برای اینکه اگر عبارت این بود عصا را انداخت و جانّ شد ـ جانّ یعنی مار کوچک خیلی پر جست و خیز ـ اگر تعبیر این بود ممکن بود حمل بشود بر اختلاف مورد اما تعبیر به صورت تشبیه است فرمود این مار گویا شبیه جانّ بود شبیه مار کوچک ـ مار کوچک خیلی پر جست و خیز است ـ یعنی با اینکه بدنه سنگینی دارد از نظر سرعت حرکت و جست و خیزی مثل مار کوچک است خب اگر واقعاً آنجا مار کوچک بود که تشبیه نمی کرد به مار کوچک نمی فرمود: (کَأَنَّهَا جَانٌّ) معلوم می شود همان مار بزرگ بود و از نظر جست و خیزی مثل مار کوچک بود (۳) موسای کلیم ترسید خب اوّلین بار است دیگر, اوّلین بار است که وجود مبارک موسای کلیم می بیند چوبی به صورت اژدها در آمده خب جای ترس دارد این یک ترس مذمومی که نیست از آن صحنه فرار کرد (وَلَّی مُدْبِراً) به طرف پشت حرکت کرد (وَلَمْ یُعَقِّبْ) دوباره برنگشت این تأکید فرار است (وَلَّی مُدْبِراً وَلَمْ یُعَقِّبْ) این تمام شد ندا آمد (یَا مُوسَی لاَ تَخَفْ) این نترس یک امر تکوینی است که امنیت را ایجاد کرد و رعب را برداشت فرمود نترس, چرا؟ برهان مسئله این است: چون پیامبران نزد من نمی ترسند یعنی تو رسولی رسولان نزد من نمی ترسند این کبرا, پس تو هراسی نداری این نتیجه.

۱- (۲۶) . سوره اعراف, آیه ۱۰۷; سوره شعراء, آیه ۳۲.

۲- (۲۷) . سوره طه, آیه ۲۰.

۳- (۲۸) . المیزان, ج۱۵, ص۳۴۴.

پرسش...

پاسخ: نه خب رسالت بعد افاضه شده قبلاً که رسالت نبود فرمود تو رسول منی قبلاً از کجا بفهمد او رسول است بعد از اینکه فرمود: (إِنِّی لاَ یَخَافُ لَدَیَّ الْمُرْسَلُونَ) یک کبرای کلّی ذکر کرد یعنی تو «بَلَغْتَ مرتبه الرساله» وگرنه تا اینجا که ما دلیلی بر رسالت وجود مبارک موسای کلیم نداشتیم. در سوره مبارکه «طه» دارد (وَأَنَا اخْتَرْتُکَ) بسیار خوب اما اینجا که نفرمود: (وَأَنَا اخْتَرْتُکَ) من تو را انتخاب کردم برای نبوّت و رسالت و ولایت و امثال ذلک [بلکه] فرمود عصا را بینداز ببینم چه در می آید عصا را انداخت دید که (کَأَنَّهَا جَانٌّ) خب جای ترس است دیگر از آن به بعد که رسول شد هیچ نمی ترسید رسالت هم یک سِمت تکوینی است سمت اعتباری و قراردادی که نیست. فرمود: (لاَ تَخَفْ) چرا (إِنِّی لاَ یَخَافُ لَدَیَّ الْمُرْسَلُونَ) یعنی «أنت مرسل و لا یخاف لدیّ المرسلون فأنت لا تخاف».

پرسش...

پاسخ: برای اینکه رسول خدا, ولیّ تکوینی است دیگر; خدای سبحان به دست این چوپ را اژدها می کند به دست این اژدها را چوب می کند خب انسان چه ترسی از کار خودش دارد. این چنین نیست که اگر دیگری دست به عصای موسی می زد اژدها می شد اگر اوّلین و آخرین جمع می شدند دست می زدند عصا, عصا بود آن کاری که وجود مبارک ابراهیم خلیل کرد که (ثُمَّ ادْعُهُنَّ یَأْتِینَکَ سَعْیاً) (۱) اگر جن و انس جمع می شدند صدا می زدند اینها زنده نمی شدند این یک ابراهیم خلیل می خواهد که صدا بزند آنها زنده بشوند در همین ماجرای (أَخْلُقُ لَکُم مِنَ الطِّینِ کَهَیْئَهِ الطَّیْرِ) (۲) جن و انس جمع بشوند بِدَمند زنده نمی شود این یک عیسای مسیح می خواهد اگر کسی رسول شد ذات اقدس الهی فیضش را به او عطا می کند نه به نحو تفویض فرمود: (خُذْهَا وَلاَ تَخَفْ سَنُعِیدُهَا سِیرَتَهَا الْأُولَی) (۳) عرض کرد چشم! گرفت, شده عصا دیگر ترسی نبود.

۱- (۲۹) . سوره بقره, آیه ۲۶۰.

۲- (۳۰) . سوره آل عمران, ایه ۴۹.

۳- (۳۱) . سوره طه, آیه ۲۱.

پرسش: چرا در مقابله با سحره دوباره ترسید؟

پاسخ: آنجا آن بیان نورانی حضرت امیر خوانده شد خطبه چهارم هست که وجود مبارک حضرت امیر فرمود این ترسی که وجود مبارک موسای کلیم در آنجا داشت ترس از عوامی و عوام فریبی بود موسای کلیم عرض کرد خدایا من که می دانم کار من معجزه است من که می دانم آن سحر است نمی شود گفت که «سحر با معجزه پهلو نزند دل خوش دار» (۱) اگر این عوامها نتوانند بین معجزه من و سحر ساحران فرق بگذارند چه کنم.

بیان نورانی حضرت امیر در این خطبه چهارم نهج البلاغه این بود که فرمود اینکه در قرآن دارد: (فَأَوْجَسَ فِي نَفْسِهِ خِيفَةً مُّوسَى) (۲) این «لَمْ يُوجِسْ مُوسَى(عليه السلام) خِيفَةً عَلَى نَفْسِهِ بَلْ أَشْفَقَ مِنْ غَلَبَةِ الْجُهَّالِ وَ دُوَلِ الضَّلَالِ» خدایا! اگر اینها نتوانند بین سحر و معجزه فرق بگذارند من چه کنم؟ خدا فرمود نه خیر من کاری می کنم تو پیروز بشوی (لاَ تَخَفْ إِنَّکَ أَنتَ الْأَعْلَى) (۳) نفرمود بگیر, تو خودت انداختی اژدها شد وجود مبارک موسای کلیم از چه بترسد این بعد از جریان قصر فرعون بود دیگر, در قصر فرعون چه کار کرد وقتی انداخت ثعبان, ثعبان یک اژدها شد بعد دست آورد گرفت. در چنین صحنه ای که وجود مبارک موسای کلیم هنوز نینداخت ترسید, از چه ترسید از سحر ترسید؟! از عصای خودش ترسید؟! عصای خودش را که نینداخت هنوز, گفت از عوامی مردم می ترسم (سَحَرُوا أَعْيُنَ النَّاسِ وَاسْتَرْهَبُوهُمْ وَجَاءُو بِسِحْرٍ عَظِيمٍ) (۴) موسای کلیم ترسید از چه ترسید؟ از سحر ساحران ترسید؟ این ـ معاذ الله ـ از معجزه خودش ترسید؟ هنوز که عصایش را نینداخت خدا فرمود نه خیر! من این بیّن الغی را بیّن الرشد می کنم طوری که هیچ کسی نتواند اشتباه بکند (لاَ تَخَفْ إِنَّکَ أَنتَ الْأَعْلَى) تو بینداز من همه اینها را رسوا می کنم.

ص: ۱۰۱۲

۱- (۳۲) ۱.دیوان حافظ.

۲- (۳۳) . سوره طه, آیه ۶۷.

۳- (۳۴) . سوره طه, آیه ۶۸.

۴- (۳۵) . سوره اعراف, آیه ۱۱۶.

«و الحمد لله ربّ العالمین»

آیات ۸ تا ۱۴ سوره نمل ۹۱/۰۲/۱۸

.Your browser does not support the audio tag

(فَلَمَّا جاءَهَا نُودِیَ أَن بُورِکَ مَن فِی النَّارِ وَمَنْ حَوْلَهَا وَسُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ الْعَالَمِینَ (۸) یَا مُوسَی إِنَّهُ أَنَا اللَّهُ الْعَزِیزُ الْحَکِیمُ (۹) وَأَلْقِ عَصَاکَ فَلَمَّا رَآهَا تَهْتَزُّ کَأَنَّهَا جَانٌّ وَلَّی مُدْبِراً وَلَمْ یُعَقِّبْ یَا مُوسَی لاَ تَخَفْ إِنِّی لاَ یَخَافُ لَدَیَّ الْمُرْسَلُونَ (۱۰) إِلَّا مَن ظَلَمَ ثُمَّ بَدَّلَ حُسْناً بَعْدَ سُوءٍ فَإِنِّی غَفُورٌ رَّحِیمٌ (۱۱) وَأَدْخِلْ یَدَکَ فِی جَیْبِکَ تَخْرُجْ بَیْضَاءَ مِنْ غَیْرِ سُوءٍ فِی تِسْعِ آیَاتٍ إِلَی فِرْعَوْنَ وَقَوْمِهِ إِنَّهُمْ کَانُوا قَوْماً فَاسِقِینَ (۱۲) فَلَمَّا جاءَتْهُمْ آیَاتُنَا مُبْصِرَةً قَالُوا هذَا سِحْرٌ مُبِینٌ (۱۳) وَجَحَدُوا بِهَا وَاسْتَیْقَنَتْهَا أَنفُسُهُمْ ظُلْماً وَعُلُوّاً فَانظُرْ کَیْفَ کَانَ عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِینَ (۱۴))

بعد از اینکه فرمود این حقایق قرآنی را از نزد خدای حکیم فرا می گیرید تلقّی است نه صِرف ادراک مفهومی و علم لدنّی است نه جزء علوم کسبی و حوزوی و مانند آن, معلّم هم حکیمِ علیم است آن گاه این معارف را یکی پس از دیگری ذکر فرمود که جریان نور بود به صورت نار در آمده از آن شجره ای بود که در بُقعه مبار که بود در جانب راست آن درّه بود در کوه طور، همه اینها را ذکر فرمود. وقتی ذات اقدس الهی برای وجود مبارک موسای کلیم تجلّی کرد به موسای کلیم فرمود این حقیقتی که مشاهده می کنی یعنی مرا که می بینی من خدایم (یک) عزیز و حکیم از اوصاف من است (دو) بعد از اینکه مسئله توحید از راه شهود برای وجود مبارک موسای کلیم روشن شد خدا فرمود: (وَأَلْقِ عَصَاکَ) عصایی که در دست توست را القا کن وجود مبارک موسای کلیم هم القا کرد دید این ماری است که خیلی پر جست و خیز است از نظر پر جست و خیزی شبیه مار کوچک است ولی بدنه سنگینی دارد و بزرگ است (فَلَمَّا رَآهَا تَهْتَزُّ) که از نظر جست و خیزی گویا مار کوچک است وگرنه خودش مار بزرگ بود (وَلَّی مُدْبِراً) از این مار فاصله گرفت و برنگشت (وَلَمْ یُعَقِّبْ) به سبب هراسی که برای حضرت پیش آمد چون اوّلین مار بود. ذات اقدس الهی فرمود: (یَا مُوسَی لاَ تَخَفْ) از مار نترس زیرا در محضر من مرسلون هیچ خوفی ندارند بالقول المطلق حذف متعلَّق مفید عموم است یعنی تو جزء مرسلونی و الآن به رسالت رسیده ای و در نزد منی و هیچ رسولی در نزد من از هیچ چیزی خائف نیست (إِنِّی لاَ یَخَافُ لَدَیَّ الْمُرْسَلُونَ).

ص: ۱۰۱۳

پرسش...

پاسخ: بالأخره حقیقت این تجلّی که مقدور ما نیست ولی این مقدار روشن است که ذات اقدس الهی برای هر کسی به اندازه سِعه هستی او تجلّی می کند این طور نیست که کسی بالا برود خدا را آن طوری که هست به مقدار خودش بشناسد برای اینکه آن مقام, مقام تبعیض نیست که کسی نزدیک اقیانوس برود حالا که نزدیک اقیانوس شد به مقدار تشنگی از آب اقیانوس بگیرد آنجا ممکن نیست ولی هر کسی در نزد خودش خدا را به اندازه خود می شناسد یعنی ذات اقدس الهی اول انسانها را آفرید جهان را آفرید (این یک) و اینها را آینه گونه خلق کرد (دو) یعنی در نهان هر کسی چه انسان چه غیر انسان هویّت هر کسی آینه است خدای سبحان همه اشیاء را شفاف و آینه گونه آفرید؛ خدای سبحان برای همه تجلّی کرد (سه) هر

موجودی خدا را به انـدازه آینه خود در حوزه خود مشاهـده می کنـد (چهار) اینکه می گویند هر کسی خدا را به اندازه خود می فهمد نه یعنی بالا می رود و به اندازه خود مقداری از خدا را درک می کند چون آنجا مقدارپذیر نیست ولی هر موجودی هر انسانی هر قلب شفافی آینه است الآن این آفتاب برای همه تجلّی می کنـد منتها آینه کوچک کمتر آفتاب را نشان می دهد آینه بزرگ بیشتر نشان می دهـد آفتاب همان آفتاب است آفتاب تبعیض نشـده آینه کوچک مقدار کمتری را از آفتاب نگرفته آینه بزرگ مقـدار بیشتر از آفتاب را نگرفته آفتاب همان است که برای همه یکسان تجلّی می کند ولی چون آینه ها گوناگون و مختلف انـد هر آینه ای به اندازه خود آفتاب را نشان می دهد اینکه می گویند هر کسی خدا را به اندازه خود می فهمد و به انـدازه فهمش عبادت می کنـد این در مرحله نـازل است نه در مرحله عـالی نه اینکه هر کسی کنـار دریـا می رود و به انـدازه تشـنگی از دریا آب می گیرد آنجا جای رفتن و جای تبعیض نیست بلکه خدای سبحان اول مرایا خلق کرد یعنی مرآتها (یک) بعد برای همه یکسان تجلّی کرد (دو) آن گاه مرائی در مرایا یعنی آنچه در آینه دیده می شود به اندازه سِـعه و ضیق خود آینه است (سه) آن وقت هر کسی خدا را به اندازه خود می شناسد و علم شهودی و گرایش هم دارد به او علاقه مند است بعد در موقع بحثهای حوزوی و فلسفی و کلامی برهان اقامه می کند حالا یا برهان حدوث است یا امکان ماهوی است یا امکان فقری است یـا برهـان صـدّیقین است در این محـدوده ها از نظر علم حصولی تفاوتی هست ولی از نظر علم شـهودی ممکن است آن کسی که یک برهان ضعیف تری اقامه کرده چون درس کمتری خوانـده ولی قلب شـفاف تری دارد آینه قلبش بازتر باشـد و خدا را بهتر بشناسد اینکه ذات اقدس الهی فرمود من دو بار به نحو منفصله مانعهالخلو که جمع را شاید, با افراد دیدار دارم یا این آقایان مهمان من هستند یا من مهمان اینها هستم همه اینها در فصل سوم یعنی منطقه فیض و وجه است نه فصل اول و دوم که منطقه ممنوعه است فرمود من دو بار در فصل سوم که فعل من است و وجه من است و فیض من است با مردم دیدار دارم یا مردم مهمان من هستند یا من مهمان مردمم اگر ماه مبارک رمضان شد اینها جزء ضیوف الرحمان اند اگر به حج و عمره رفتند جزء ضیوف الرحمان اند آن سرزمین آن زمین جای ضیافت است ماه مبارک رمضان این زمان جای ضیافت است اینها مهمان من هستند و اگر کسی قلب شکسته داشت من مهمان اویم «أنا عند المنکسره قلوبهم» (۱) قلب شکسته ای که فقط موحّدانه بشکند کسی که مظلوم است و هیچ پناهگاهی ندارد این فقط خدا را می خواهد دیگر.

ص: ۱۰۱۴

۱- (۱) . منیه المرید، ص ۱۲۳.

این بیان نورانی حضرت سیّدالشهداء(سلام الله علیه) که در آخرین لحظه به وجود مبارک امام سجاد(سلام الله علیهما) فرمود: «إیّاك و ظلم مَن لا یجد علیك ناصراً الاّ الله» همین است همین سفارش را وجود مبارک امام سجاد در آخرین لحظه به امام باقر(سلام الله علیه) فرمود که امام باقر می فرماید پدرم امام سجاد فرمود, پدرم سیّدالشهداء(سلام الله علیهم اجمعین) در آخرین لحظه این را فرمود. (۱) فرمود کسی که هیچ پناهگاهی غیر از خدا ندارد به او ظلم نکن همه ظلمها حرام است ولی او بالأخره می گوید الله چون دستش به هیچ جایی بند نیست یك وقت است کسی قدرت مالی دارد یا دستگاه قبیله ای دارد یا قدرتهایی دارد یا دستگاه اداری با او مربوط اند این بالأخره در عین حال که دعا می کند گوشه چشمی هم به قدرتها دارد اما کسی که هیچ پناهگاهی ندارد او فقط می گوید الله این موحّدانه می گوید خدایا این ندا را خدا پاسخ می دهد.

پرسش...

پاسخ: بالأخره یك نصاب واجب را می خواهد کمالها را فرمود درجاتش گوناگون است یك عدّه جزء ابرارند یك عدّه جزء مقرّبین اند این راه را باز گذاشته ولی مقدار لازم, مقدار ضروری و واجب یکسان است اما البته از بعضیها تکلیف بیشتری می خواهد در روایات ملاحظه فرمودید که هفتاد گناه از جاهل بخشوده می شود «قبل أن یُغفر للعالِم ذنبٌ واحد» (۲) عالِم در کنار جهنم و در لبه جهنم حرکت می کند که اگر لغزید فوراً می افتد اما جاهل هفتاد متر فاصله دارد ممکن است, چند بار بیفتد و برخیزد غرض آن است که اگر کسی قلب شکسته ای پیدا کرد میزبان خداست «أنا عند المنکسره قلوبهم» (۳) و اگر کسی در ماه مبارك رمضان یا در سرزمین وحی این حالت به او دست داد این هم میزبان است هم مهمان, هم ذات اقدس الهی میزبان اوست چون سرزمین وحی است یا ماه مبارك رمضان است هم او میزبان فیض خاصّ خداست چون «أنا عند المنکسره قلوبهم» غرض آن است که کسی این چنین نیست که بالا برود ـ معاذ الله ـ به مقدار خود از خدا چیزی بگیرد آنجا جای تبعیض نیست ولی ذات اقدس الهی با صد هزار جلوه برون آمده که من با صد هزار دیده تماشا کنم (۴) ولی خب خیلیها صد هزار دیده ندارند بعضی یك دیده دارند بعضی دو دیده دارند اینجاست که هر کسی خدا را به اندازه خودش درك می کند.

ص: ۱۰۱۵

۱- (۲) ۲. الکافی، ج ۲، ص ۳۳۱.

۲- (۳) . الکافی، ج ۱، ص ۴۷.

۳- (۴) ۲ . منیه المرید، ص ۱۲۳.

۴- (۵) . ر.ك: دیوان فروغی بسطامی، غزل ۹.

فرمود من را که می بینی من الله ام (إِنَّهُ أَنَا اللَّهُ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ) آن گاه توحید که روشن شد دیگر جا برای تفهیم و اینها نیست شما اگر دندانتان درد می کند دیگر می دانید دندانتان درد می کند اگر کسی بگوید آقا دستتان درد می کند می گویید این حرف را نزن من دندانم درد می کند دستم چیست؟! چیزی را که آدم با علم شهودی می بیند دیگر تردید ندارد تازه اینها در آن مرحله ضعیف از علم شهودی است اگر کسی ذات اقدس الهی را مشاهده بکند اصلاً شک ندارد جا برای شک نیست همان طوری که در بدیهیات بلکه بالاتر از بدیهیات در قضیه اوّلی شک راه ندارد این قوی تر از آن است انسانی چیزی را که مشاهده می کند شک پذیر نیست بعد فرمود تو رسول منی این هم معجزه است آن هم رسالت. رسالت یک صبغه اعتباری دارد و یک صبغه تکوینی دارد که باطنِ رسالت است و از آن به ولایت یاد می شود آن تکوین است اینها قرارداد است شرعی است شریعت با حوزه رسالت است اما آن که می تواند مرده را زنده کند به اذن خدا از علوم غیب باخبر است می تواند عصا را اژدها کند همه اینها بر اساس آن ولایت است فرمود: (إِنِّي لاَ يَخَافُ لَدَيَّ الْمُرْسَلُونَ) یعنی «أنت مرسل و إنّی لا یخاف لدیّ المرسلون فأنت لا تخاف».

پرسش: این خوف حضرت موسی با خوف مذموم چه فرقی دارد؟

پاسخ: این برای اوّلین بار است این خوفی است که به ما گفتند بترس, آن خشیت است که بد است وگرنه انسان مؤمن خب از مار می ترسد از عقرب می ترسد از اتومبیلی که دارد تند می آید می ترسد آن خشیت که مؤثّر واقعی بداند بله انسان مؤمن از غیر خدا خشیتی ندارد اما خوف یعنی ترتیب اثر عملی کار هر عاقلی است.

ص: ۱۰۱۶

فرمود: (إِلَّا مَن ظَلَمَ) برخیها مثل زمخشری در کشّاف و به دنبال آن جناب فخررازی با این تفکّرهای متفاوت اشعریّت و اعتزال, جبریّت و تفویضی که بین این دو نفر هست هر دو خیال کردند که این (إِلَّا) استثنای متّصل است با اینکه هر دو نقل کردند که قرائت «ألا» هم شده اما غالب علمای شیعه می گویند این استثنای منقطع است نه استثنای متّصل آنها گفتند که (لاَ يَخَافُ لَدَيَّ الْمُرْسَلُونَ) مگر کسی که قبلاً ظلمی کرده باشد و بعد مثلًا توبه کرده باشد خب اگر استثنا از مرسلین باشد کدام مرسل است که سابقه ظلم دارد اینها توجیه کردند گفتند آن ترک اُولایی که بعضی از مرسلین ممکن است مرتکب بشوند نظیر جریان حضرت آدم و امثال ذلک (1) خب اولاً آن ظلم نیست و ثانیاً معصیت کبیره را که شما یقیناً می گویید اینها انجام نمی دهند اگر کسی نسبت به معصیت کبیره معصوم بود و انجام نداد خدای سبحان نسبت به معاصی صغیره وعده مغفرت داد فرمود: (إِن تَجْتَنِبُوا كَبَائِرَ مَا تُنْهَوْنَ عَنْهُ نُكَفِّرْ عَنكُمْ سَيِّئَاتِكُم) (2) چه رسد به ترک اُولی که معصیت نیست خب معصیت کبیره را که شما می گویید یقیناً نیست معصیت صغیره هم که مورد عفو است با ترک معصیت کبیره که می گویید این هم نیست ترک اُولی هم که خوف آور نیست چون درباره معاصی صغیره برای کسی که از معصیت کبیره پرهیز داشت خدا وعده مغفرت داد نسبت به ترک اُولی که یقیناً خوف نیست این چه خوفی است که شما استثنا را متّصل می دانید.

۱- (۶) . الکشاف، ج ۳، ص ۳۵۱؛ التفسیر الکبیر، ج ۲۴، ص ۵۴۵ و ۵۴۶.

۲- (۷) . سوره نساء، آیه ۳۱.

مرحوم شیخ طوسی(رضوان الله علیه) بعد از اینکه هر دو قول را نقل کرد فرمود: «فالأوّل هو الصحیح» (۱) این استثنا, استثنای منقطع است نه استثنای متّصل خب تبیین استثنای منقطع به چیست به این است که فرمود در محضر ما مرسلین که نمی ترسند غیر مرسلین اگر گناه کردند می ترسند ولی برای پرهیز از خوف راه توبه باز است پس مرسلین نمی ترسند تائبین هم نمی ترسند یعنی راه برای نجات از خوف باز است الاّ کسی که ﴿ظَلَمَ ثُمَّ بَدَّلَ حُسْناً﴾ یعنی بَدّل بعد از کار, کاری را که اگر انجام بدهد می شود حُسن بعد از اینکه معصیت کرد ظلم کرد اگر توبه کرد ﴿فَإِنِّی غَفُورٌ رَّحِیمٌ﴾ آن وقت کسی که مورد مغفرت و رحمت شد دیگر خائف نیست. این یک معجزه بود به عنوان عصا, معجزه دیگر فرمود: ﴿وَأَدْخِلْ یَدَکَ فِی جَیْبِکَ﴾ دستت را در جَیْب و در گریبان بگذار و بیرون بیاور تا معلوم بشود مثل ماه می درخشد. در بحثهای قبل بیان شد که در جِیب کسی یا جیب دیگری برکت نیست اگر برکتی هست در جَیْب و گریبان است البته جِیب فارسی است و جَیب به معنی گریبان، عربی است فرمود اگر به دنبال جیب خودت یا جیب دیگران, کیف خودت یا کیف دیگرانی در راه می مانی اگر به فکر جَیب خودت هستی طوبی لک و حُسن مآب انسان اگر شرح صدر داشت از گریبان خود از سینه خود از درون خود نور می گیرد که این بهترین برکت است وارثان موسای کلیم همین کار را می کنند اگر گفتند: «إنّ العلماءَ ورثه الأ نبیاء» (۲) نه یعنی عالمان هر عصری وارثان انبیای همان عصرند بلکه عالمانی که الی یوم القیامه می آیند هر کدام می توانند سهم الإرثی از انبیای گذشته داشته باشند اینکه شما می بینید در جریان حضرت سیّدالشهداء در آن زیارت «وارث» به حضرت عرض می کنیم شما وارث آدمی وارث نوحی وارث ابراهیمی وارث موسایی وارث عیسایی نه تنها برای اینکه حضرت(سلام الله علیه) امام است بلکه هر انسانی می تواند سهم الارثی از انبیا داشته باشد این مکتبهای اینها الآن روشن و باز است دیگر. ﴿وَأَدْخِلْ یَدَکَ فِی جَیْبِکَ تَخْرُجْ بَیْضَاءَ﴾ اما ﴿مِنْ غَیْرِ سُوءٍ﴾ این ﴿مِنْ غَیْرِ سُوءٍ﴾ در غالب این موارد تکرار شده گاهی ممکن است دست آدم سفید بشود به سبب بیماری برص و مانند آن ولی فرمود از این قبیل نیست در جریان حضرت زکریا وقتی آن حضرت عرض کرد که من چه علامتی چه نشانی می یابم بر حقانیّت این بشارتی که دادی فرمود: ﴿أَلَّا تُکَلِّمَ النَّاسَ ثَلَاثَ لَیَالٍ﴾ اما ﴿سَوِیّاً﴾ (۳) سه روز زبانت بند می آید اینکه سه روز زبانت بند می آید این کلمه ﴿سَوِیّاً﴾ برای آن است که روشن بشود شما به بیماری مبتلا نمی شوی نماز می خوانی ذکر می گویی مناجات می کنی ندا داری زمزمه داری دعا داری همه اش زبانت باز است اما بخواهی با مردم حرف بزنی نمی توانی فرمود: ﴿أَلاَّـ تُکَلِّمَ النَّاسَ﴾ نه «تکلّم الله» سه روز زبانت بند می آید بخواهی با مردم یک کلمه حرف بزنی زبانت بند می آید اما نقصی در زبانت نیست ﴿سَوِیّاً﴾ مستوی الخِلقه هستی سالمی به دلیل اینکه این همه مناجات و ذکر و دعا و اینها را می توانی انجام بدهی خب این کلمه ﴿سَوِیّاً﴾ در آ نجا به جهت این نکته است کلمه ﴿مِنْ غَیْرِ سُوءٍ﴾ در جریان ید بیضاء که در غالب موارد تکرار می شود بر اساس این نکته است ﴿وَأَدْخِلْ یَدَکَ فِی جَیْبِکَ تَخْرُجْ بَیْضَاءَ مِنْ غَیْرِ سُوءٍ﴾ این دو معجزه در کنار معجزاتی که مجموعه اینها نُه تاست این معجزات را بگیر و به طرف فرعون و قومش برو ﴿فِی تِسْعِ آیَاتٍ إِلَی فِرْعَوْنَ وَقَوْمِهِ﴾ برای اینکه اینها از راه راست منحرف شدند «فَسَق» یعنی «خَرج عن الطریق السویّ» برو اینها را هدایت کن. فرمود این آیات، شفاف و روشن است. یک وجه درباره این معجزات است یک وجه درباره داوریهای بی جای آنها. خداوند درباره این آیات و معجزات فرمود: ﴿فَلَمَّا جَاءَتْهُمْ آیَاتُنَا مُبْصِرَةً﴾ یعنی آیات روشن و شفاف آن معجزه ای که به حس بیاید شفاف و روشن باشد از آن به عنوان معجزه مبصره یاد می شود در سوره مبارکه «اسراء» دو جا از آیه مُبصره یاد شده است یکی درباره ناقه ثمود است که آیه ۵۹ سوره مبارکه «اسراء» این بود ﴿وَآتَیْنَا ثَمُودَ النَّاقَةَ مُبْصِرَةً﴾ یعنی «آیةً مبصرةً» یک چیز شفاف و روشن و حسّی چه اینکه خداوند روز و شب هر دو را آیه الهی می داند لکن روز را آیه روشن و شب را آیه تاریک می داند؛ آیه دوازده سوره مبارکه «اسراء» این بود که ﴿وَجَعَلْنَا اللَّیْلَ وَالنَّهَارَ آیَتَیْنِ فَمَحَوْنَا آیَةَ اللَّیْلِ وَجَعَلْنَا آیَةَ

النَّهَارِ مُبْصِرَةً) آن آیت و آن علامت چه علامت توحیدی چه علامت معجزه بودن و رسالت یک انسان اینها وقتی شفاف و روشن و حسّی باشد به آن می گویند آیه مبصره, وجود مبارک موسای کلیم بعد از اینکه اینها را آورد تعبیری دارد که آن تعبیر در سوره مبارکه «اسراء» به این صورت آمده است یعنی آیه ۱۰۲ سوره مبارکه «اسراء» وجود مبارک موسای کلیم(سلام الله علیه) به فرعون فرمود: (لَقَدْ عَلِمْتَ مَا أَنزَلَ هؤُلاءِ إِلَّا رَبُّ السَّماوَاتِ وَالْأَرْضِ بَصَائِرَ) یعنی این آیات هم بصارت اند هم مُبصره , تعبیر به بصائر با تعبیر به مبصره هر دو یک پیام دارد یعنی آیه شفافِ روشنِ حسّی خب پس تعبیر قرآن درباره این معجزات حسّی و شفاف و روشن این است که اینها آیات مبصره اند اینها بصائرند. در قبال این آیات مبصره در قبال این بصائر آنها می گویند این (سِحْرٌ) (یک) (مُبِینٌ) (دو) یعنی سحرِ روشن است روشن است که سحر است خب معجزه را سحر دانستن, نهایت لجاجت است دیگر. فرمود ما این آیات مبصره را آوردیم این بصائر را آوردیم (فَلَمَّا جَاءَتْهُمْ آيَاتُنَا مُبْصِرَةً قَالُوا هذَا سِحْرٌ) (یک) (مُبِينٌ) (دو). منشأ این چیست؟ این کار که خب کار قبیحی است ظلم است, ظلم است برای اینکه انکار حق است, قبح فعلی دارد برای اینکه انکار حق است می شود ظلم, قبح فاعلی اش چیست چرا اینها این حرف را می زنند یک معجزه را می گویند سِحر یک معجزه حسّی را می گویند سِحر روشن، چرا این حرف را می زنند فرمود: (وَجَحَدُوا بِهَا) انکار کردند در حالی که (وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنفُسُهُمْ) اینها دو صفت داشتند یکی انکار است یکی یقین با اینکه یقین دارند انکار کردند انکارشان ظلم است یقین داشتنشان که با یقین این ظلم را مرتکب شدند نشانه اعتلاـ و بزرگ بینی و بزرگی طلبی و برتری خواهی و اینهاست منشأ ظلم عالمانه و متیقّنانه همان برتری طلبی است بنابراین آن انکار, ظلم است با استیقان که این «الف» و «سین» و «تاء» آن مبالغه در یقین را می رساند مثل انسان مستکبر که شدیدتر از متکبّر است با استیقان انکار کردند منشأش بزرگ بینی و (عَلَا فِي الأَرْضِ) (۴) و امثال ذلک است. انسان از نظر زبان ممکن است دو گونه حرف بزند هم بگوید خوب است هم بگوید بد است این دیگر لقلقه لسان است در بخش اندیشه ممکن نیست هم یقین داشته باشد که این حق است هم یقین داشته باشد این باطل است این جِدّش متمشّی نمی شود در بخش اندیشه ولی مجموع اندیشه و انگیزه این کاملاً جمع است یعنی از نظر علمی یقین دارد این حق است از نظر عملی باور نمی کند چرا برای اینکه بین نفس و علم, اراده فاصله نیست اگر مقدّمات حاصل شد مبادی حاصل شد دلیل اقامه شد چون دلیل, ضروری است انسان در برابر یک امر ضروری قرار می گیرد وقتی در برابر ضروری قرار گرفت می شود مضطر هیچ کسی نمی تواند بگوید من نمی خواهم بفهمم اگر برهانی اقامه شد که فلان شیء حق است این یقیناً می فهمد که حق است زیرا بین نفس و علم, اراده فاصله نیست انسان مضطر است می فهمد بله, دیگر کسی نمی تواند بگوید من نمی خواهم بفهمم اما بین نفس و ایمان, اراده فاصله است قبلاً گذشت که ما یک عقد داریم یک عقیده, عقد آن گِره ای است که بین موضوع و محمول برقرار می شود که در فارسی از آن گِره به «است» یاد می کنند در عربی به «هو» یاد می کنند می گویند «زید ایستاده است » یا «زیدٌ هو قائم» این «هو» به منزله گِرهی است که موضوع و محمول را به هم بند می کند این می شود عقد اما عصاره این قضیه را کسی بخواهد به جان خود گِره بزند یعنی معتقد بشود اینجا عزم و اراده لازم است بین نفس و عصاره قضیه, اراده فاصله است انسان ممکن است مطلبی که صددرصد از نظر علمی ثابت شد قبول نکند این طور نیست که حالا اگر چیزی مسلّم ثابت شد قبول می کند اینکه می بینید دوتا طلبه وقتی دارند سیوطی مباحثه می کنند در گوشه حجره با اینکه برای این یکی روشن شد که حق با دیگری است این تا آخر دارد لجبازی می کند که من هم می خواستم همین را بگویم این اگر با این وضع ــ معاذ الله ــ وارد اجتماع بشود چه در می آید خدا می داند از همان اول انسان باید مواظب باشد دیگر یعنی بین نفس و ایمان, اراده فاصله است ما باید مرز اراده, اخلاص, نیّت, قصد همه اینها را کاملاً جدا کنیم این همه سفارش می کنند به مراقبت برای همین است و گرنه فهمیدن, چیز مبتذلی

است این همه علم در عـالم هست آنکه مشـکل را حـل می کنـد ایمان است انسان بعـد از اینکه فهمیـد کاملاً می توانـد ایمان بیـاورد کاملاًـ می توانـد ایمـان نیـاورد زیرا بین نفس و ایمـان, اراده فاصـله است. وجـود مبـارک موسـای کلیم فرمـود برای تو صددرصـد روشن شـد که اینها معجزه است اینها قبول نکردنـد خـدا هم می فرمایـد: (وَجَحَـدُوا بِهَا) اما نه «تَيَقَّنَت» (وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنفُسُـهُمْ) چرا؟ چون (عُلُوّاً) تمام مشـکل به سـبب همان (عُلُوّاً) است بنابراین اگر شـیطان کسـی را در بخش انگیزه یعنی عقل عملی که «ما عُبِد به الرحمن واکتسب به الجِنان» (۵) به بند کشید و زنجیری کرد خب این تابع شیطان است.

ص: ۱۰۱۸

۱- (۸) . التبیان فی تفسیر القرآن، ج ۸، ص ۷۸.

۲- (۹) . الکافی، ج ۱، ص ۳۲ و ۳۴.

۳- (۱۰) . سوره مریم، آیه ۱۰.

۴- (۱۱) . سوره قصص، آیه ۴.

۵- (۱۲) . الکافی، ج ۱، ص ۱۱.

در بحثهای قبلی داشتیم این مثال را ما نباید فراموش بکنیم یا کم بگیریم ما از نظر بدن چهار قسم هستیم از نظر روح هم همین چهار قسم را داریم ما از نظر بدن یک مجاری ادراکی داریم یعنی چشم و گوشی داریم که با آن درک می کنیم دست و پایی داریم که با آن حرکت می کنیم اگر کسی مجاری ادراکی و تحریکی اش هر دو سالم باشد این مار و عقرب را می بیند و فرار هم می کند اما اگر در اثر نبرد با بیگانه, دشمن بیگانه دست و پای او را به زنجیر بست این مار و عقرب را می بیند اما قدرت فرار ندارد اینها که معتادند بیش از دیگران و پیش از دیگران این خطر کارتن و کارتن خوابی و جدول و جدول خوابی را بلدند شما هم بخواهی او را نصیحت کنی بازگو کنی خطر اعتیاد را بگویی اینکه هر روز با این خطر روبه روست بهتر از دیگران بلد است آن اراده ای که باید تصمیم بگیرد آن زنجیری است آن را باید باز کرد مثل کسی که مار و عقرب را به خوبی می بیند ولی چون دست و پایش زنجیری است نمی تواند فرار کند حالا شما تلسکوپ بده میکرسکوپ بده دوربین بده عینک بده این در دید مشکلی ندارد این در علم مشکلی ندارد عالِم بی عمل مشکلش همین است شما پشت سر هم آیه بخوان پشت سر هم روایت بخوان این مشکل علمی ندارد مشکل عملی دارد یعنی اراده اش ضعیف است.

پرسش: تذکر برای چیست؟

پاسخ: تذکّر برای اینکه این اراده را تقویت کند نه برای اینکه علم را, تذکر است نه تعلیم.

ص: ۱۰۱۹

پرسش: بعضی روایات دارد: « لو عَلِموا محاسنَ کلامِنا لَاَتَّبَعونا». (۱)

پاسخ: بله, آن برای جاهلان است جاهل خب بله کسی که نمی داند این در معرض اشتباه است با (یُعَلِّمُهُمُ الْکِتَابَ وَالْحِکْمَةَ) (۲) حل می شود اما مشکل ما در عالم بی عمل است الآن این معتادها مشکل علمی ندارند علمایی که متأسفانه کج راهه می روند مشکل علمی ندارند اینها که در ادارات اند با رومیزی و زیرمیزی مشکل ایجاد می کنند اینها مشکل علمی ندارند مشکل, مشکل عملی است این مشکل عملی را با تذکّر با (یُزَکِّیهِمْ) با کارهایی که اراده را تقویت می کند باید حل کرد.

«و الحمد لله ربّ العالمین»

آیات ۱۳ تا ۱۶ سوره نمل ۹۱/۰۲/۱۹

Your browser does not support the audio tag.

(فَلَمَّا جَاءَتْهُمْ آيَاتُنَا مُبْصِرَةً قَالُوا هذَا سِحْرٌ مُبِينٌ (۱۳) وَجَحَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنفُسُهُمْ ظُلْماً وَعُلُوّاً فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ (۱۴) وَلَقَدْ آتَيْنَا دَاوُدَ وَسُلَيْمَانَ عِلْماً وَقَالاَ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِی فَضَّلَنَا عَلَى كَثِيرٍ مِنْ عِبَادِهِ الْمُؤْمِنِينَ (۱۵) وَوَرِثَ سُلَيْمَانُ دَاوُدَ وَقَالَ يَا أَيُّهَا النَّاسُ عُلِّمْنَا مَنطِقَ الطَّيْرِ وَأُوتِينَا مِن كُلِّ شَیْ ءٍ إِنَّ هذَا لَهُوَ الْفَضْلُ الْمُبِينُ(۱۶))

برخی از مطالبی که مربوط به گذشته هاست عنایت بشود یکی اینکه خدای سبحان هدف خلقت انسان و جن را عبادت بیان کرده که البته هدف مخلوق این است نه هدف خالق که فرمود: (وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ) (۳) بنابراین فرشته در این بخش داخل نیست زیرا معصوم بودن آنها منزّه بودن آنها از زاد و ولد و مرگ و میر و امثال ذلک باعث شد که در این بحث و تقسیم راه پیدا نکنند بنابراین اگر برای فرشته شریعتی بود, آ نها هم یک وحی و نبوّت و رسالت می داشتند آنها هم یک بهشت و جهنم می داشتند آنها هم یک دستگاه قضایی می داشتند و مانند آن, چنین چیزی برای فرشته نقل نشده فقط برای جن و انس نقل شده.

ص: ۱۰۲۰

۱- (۱۳) . عیون اخبار الرضا، ج ۱، ص ۳۰۷.

۲- (۱۴) . سوره بقره، آیه ۱۲۹؛ سوره آل عمران، آیه ۱۶۴؛ سوره جمعه، آیه ۲.

۳- (۱) . سوره ذاریات, آیه ۵۶.

مطلب دوم این است که به استناد همین اصل جامع جریان امر فرشته ها به سجود بر ملائکه نمی تواند یک امر تشریعی این چنینی باشد اما آنچه برای حضرت آدم(سلام الله علیه) اتفاق افتاد در جریان ورود به بهشت و تعبیر به عصیان و غوا و امثال ذلک اینها چون قبل از هبوط به زمین است و در سوره مبارکه «بقره» و همچنین سوره «طه» بیان فرمود وقتی وارد زمین شدید شریعت می آید وقتی به زمین فرود آمدید (فَإِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّی هُدىً) (۱) کذا و کذا معلوم می شود قبل از هبوط شریعتی نبود وقتی از وجود مبارک امام رضا(سلام الله علیه) سؤال می کنند که این درختِ مَنهی عنها چه چیزی بود چون بعضی می

گوینـد که مثلاً خوشه گندم بود بعضـی می گویند انگور بود بالأخره کدام یک از این اخبار درست است حضـرت فرمود همه اش درست است برای اینکه درخت بهشت این چنین نیست که اگر درخت انگور باشـد گنـدم ندهـد یـا اگر خوشه گنـدم بود انگور ندهد (۲) هر چه را بهشتی خواست خواهد داد معلوم می شود چنین بهشتی است.

در بهشت سخن از امر نیست سخن از نهی نیست سخن از عصیان نیست چون (لَا لَغْوٌ فِيهَا وَلَا تَأْثِيمٌ) (۳) این بهشتی که امام رضا(سلام الله علیه) تبیین فرمود, فرمود بهشت جایی است که یک درخت هر چه بهشتی بخواهد می دهد نه اینکه فقط انگور, انگور می دهد خوشه گندم, گندم می دهد خب چنین جایی جا برای شیطان نیست جا برای معصیت نیست جا برای امر نیست جـا برای نهی نیست جا برای عصـیان نیست اگر سیدناالاستاد(رضوان الله علیه) و بعضـی از بزرگان دیگر این را بر تمثیل حمل کردنـد بر اساس ضوابط و شواهـد عامّه قرآنی بود آنچه در سورهٔ مبارکهٔ «بقره» دارد این است وقتی وارد زمین شدید نبوّت می آید آیهٔ ۳۸ سورهٔ مبارکهٔ «بقره» این است (قُلْنَا اهْبِطُوا مِنْهَا جَمِيعاً فَإِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدىً) آن گاه (فَمَنْ تَبِعَ هُدَايَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ) مشابه این در سورهٔ مبارکهٔ «طه» هم آمـده است در سورهٔ «طه» بعـد از اینکه در آیهٔ ۱۱۷ فرمود: (فَقُلْنَا يَا آدَمُ إِنَّ هذا عَدُوٌّ لَكَ وَلِزَوْجِكَ فَلَا يُخْرِجَنَّكُمَا مِنَ الْجَنَّةِ فَتَشْقَى) بعـد فرمود شیطان وسوسه کرد بعد در آیه ۱۲۱ فرمود: (فَأَكَلَا مِنْهَا فَبَدَتْ لَهُمَا سَوْآتُهُمَا) آن گاه در آیهٔ ۱۲۳ می فرماید: (قَالَ اهْبِطَا مِنْهَا جَمِيعاً بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ فَإِمَّا يَأْتِيَنَّكُم مِنِّي هُدىً فَمَنِ اتَّبَعَ هُدَايَ فَلَا يَضِلُّ وَلَا يَشْقَى) اگر شریعتی آمـد دستوری آمد هر کس قبول کرد حکمش کذا هر کس نکول کرد حکمش کـذا پس معلوم می شود قبلاً شریعتی در کـار نبود وقتی شریعت در کـار نبود ناچاریم امر و نهی و عصیان و طغی و غوا و اینها را مناسب با همان عالم معنا بکنیم.

۱- (۲) . سورهٔ بقره, آیهٔ ۳۸; سورهٔ طه, آیهٔ ۱۲۳.

۲- (۳) . عیون اخبار الرضا, ج۱, ص۳۰۶.

۳- (۴) . سورهٔ طور, آیهٔ ۲۳.

مطلب بعدی آن است که اگر در این بخش فرمود شما مواظب باشید و عصیان نکنید ناظر به آن بحثهای قبلی است می ماند مطلبی که مربوط به برهان و ایمان آوردن است انسان وقتی بخواهد ایمان بیاورد یک ایمان معقول و مقبول علی اقسامٍ یا بر اساس مشاهدات است چیزی را شهود می کند و ایمان می آورد خب این «علی بیّنهٍ مِن ربّه» است یا بر اساس برهان دقیق عقلی است که ثابت می کند جهان خدایی دارد و واحد است به او ایمان می آورد این «علی بیّنهٍ مِن ربّه» است یا بر اساس شهود عرفانی نیست بر اساس برهان تفصیلی نیست ولی بر اساس برهان اجمالی است مثل قول معصوم این بیان روشن مرحوم صدرالمتألّهین در جلد نُه اسفار همین است که قول معصوم(سلام الله علیه) می تواند حدّ وسط برهان قرار بگیرد (۱) اگر کسی در محضر امام معصوم(سلام الله علیه) نشسته است کسی هم نیست احتمال تقیّه هم نیست وجود مبارک امام معصوم هر مطلبی بفرماید درباره فروع دین که این بیّن الرشد است درباره اصول دین هم بیّن الرشد است اگر او درباره خدا, قیامت, وحی, نبوّت هر چه بفرماید این حجّت بالغه الهی است این با برهان فلسفی فرقی ندارد برای اینکه انسان به برهان عصمت یقین دارد این گوینده حق می گوید یقین دارد صدق می گوید خب به واقعیت یقین پیدا می کند, وقتی به واقعیّت یقین پیدا کرد به او ایمان می آورد قول معصوم می تواند حدّ وسط برهان قرار بگیرد در عقاید منتها کسی که در محضر امام(سلام الله علیه) باشد خب فیض خاص دارد اگر نشد, روایتی بود متواتر سنداً و نصّ بود دلالتاً این هم کار حضور معصوم را می کند اگر متواتر نبود خبر واحد بود ولی دلالتاً نصّ بود و سنداً محفوف به قرائن قطعی بود این هم کار متواتر را می کند و کار برهان فلسفی را می کند اگر نص نبود ظاهر بود و سنداً هم قطعی نبود این مظنّه ای می آورد منتها مظنّه در اصول دین معتبر نیست خب پس یا سند ایمان, شهود است نظیر آنکه اُویس قَرن ندیده ایمان آورده اینکه برهان اقامه نکرده اینکه وجود مبارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) فرمود: «إنّی لأجدُ نَفَس الرحمن مِن جانب یَمن» (۲) این است او که دلیل فلسفی و کلامی اقامه نکرده که خب این را بر اساس مشاهدات باطنی یافت و پذیرفت اگر کسی برهان عقلی اقامه کند بعد ایمان بیاورد این هم معقول است و هم مقبول اگر کسی قول معصوم را داشته باشد به احد انحای ثلاثه که یاد شد یا در حضور معصوم باشد یا خبر واحد محفوف به قرینه قطعیه باشد یا خبر متواتری که سنداً و دلالتاً تام است باشد این برهانی است معقول و مقبول اگر نشد یا تقلید است که ایمان باطلی است یا یک ایمان روانی است برخیها حرف گذشتگان را حجّت می دانند این هم منطق نیست بازگشتش به قطع روانی است نظیر قطع قطّاع که قطع معرفت شناسی نیست روان شناسی است یک ایمان معرفت شناسی نیست بلکه روان شناسی است و مانند آن اما در هیچ جای فلسفه نیامده که تصدیق نظری همان ایمان است اگر در حکمت متعالیه در فرمایش صدرالمتألّهین یا دیگران آمده که ایمان, تصدیق است این تصدیقِ عملی است نه تصدیق علمی یعنی آنچه انسان با بخش اندیشه و عقل نظری بین موضوع و محمول گِره زد و تصدیق کرد که گفت الف, باء است یک تصدیق دیگر بکند که من هم قبول دارم عصاره این قضیه را به جان خود گره بزنند که این تصدیق می شود ایمان و این عمل است «آمنّا وصدّقنا» این «آمنّا وصدّقنا» تصدیق عملی است یعنی «قَبِلنا, تقبّلنا» نه «جزمنا» بلکه «عَزمنا» و مانند آن این عصاره فرق اینها.

۱- (۵) . الحکمه المتعالیه, ج۹, ص۱۶۷ و ۱۶۸.

۲- (۶) . المحجّه البیضاء, ج۱, ص۲۷۵.

اما در بیان اینکه وجود مبارک هارون در کوه طور همراه موسای کلیم بود یا نه این دلیل می خواهد برای اینکه وجود مبارک موسای کلیم تنها رفته بود به مدین و با عائله از مدین برگشت از محضر شعیب برگشت دیگر برادرش هارون در این صحنه ها نبود وقتی که در کوه طور به وجود مبارک موسای کلیم این وحی فرستاده شد که شما پیغمبرید فرمود خب برادر من را هم وزیر من قرار بدهید که این مسئولیت را قبول بکنم.

در جریان موسای کلیم فرمود: (إِنَّهُ أَنَا اللَّهُ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ) (۱) آنجایی که باید وجود مبارک موسای کلیم را بفرستد می فرماید: (اذْهَبْ إِلَى فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَى) (۲) اما قبل از آن وقتی خودش را می خواهد معرفی کند می فرماید من عزیزم نفوذناپذیرم (یک) و کار من هم حکیمانه است (دو) اما با وجود این نفوذناپذیری و قدرت و اقتدار بی کران هرگز بر خلاف رحمت کار نمی کنم رحیمم (سه) با این اوصاف خودش را به وجود مبارک موسای کلیم معرفی کرد این چنین نیست که حالا موسی(سلام الله علیه) را با عصا فرستاده برای فرعون بگوید برو «إنّی منتقمٌ» خیر, حتی برای فرعون هم که پیام می فرستد می فرماید: (فَقُولاَ لَهُ قَوْلاً لَّيِّناً لَّعَلَّهُ يَتَذَكَّرُ أَوْ يَخْشَى) (۳) خدا نمی خواهد فرعون هم به جهنم برود خدا می خواهد فرعون را هم هدایت کند فرمود آرام بگویید نصیحت کنید بلکه برگردد خب حالا اگر برنگشت ما صبر می کنیم راه برای توبه باز است اگر توبه هم نکرد آن وقت به دریا می گوییم بگیر فرصت که هست بنابراین اول که انسان با تشر وارد نمی شود اول با رحمت و رأفت و (فَقُولاَ لَهُ قَوْلاً لَّيِّناً لَّعَلَّهُ يَتَذَكَّرُ أَوْ يَخْشَى) وارد می شود فرمود این طور بگویید بلکه برگردد فرصت هم بدهید مهلت هم بدهید تا آخرها وقتی نشد (فَأَخَذْنَاهُ وَجُنُودَهُ فَنَبَذْنَاهُمْ فِي الْيَمِّ) (۴) اینها همه را ریختیم در دریا فرصت که هست اما مهلت به اندازه کافی و بیش از حدّ توقّع.

ص: ۱۰۲۳

۱- (۷) . سوره نمل, آیه ۹.

۲- (۸) . سوره طه, آیه ۲۴; سوره نازعات, آیه ۱۷.

۳- (۹) . سوره طه, آیه ۴۴.

۴- (۱۰) . سوره قصص, آیه ۴۰; سوره ذاریات, آیه ۴۰.

اما جریان استثنا که فرمود: ﴿لَا تَخَفْ إِنِّي لَا يَخَافُ لَدَيَّ الْمُرْسَلُونَ ٭ إِلَّا مَن ظَلَمَ﴾ (۱) این سه جمله است دو جمله نیست ما یک مستثنیٰ منه داریم یک مستثنا داریم یک راه توبه, فرمود: ﴿لَا يَخَافُ لَدَيَّ الْمُرْسَلُونَ﴾ مرسلون نزد من نمی ترسند این یک این مستثنیٰ منه, مستثنایش ﴿إِلَّا مَن ظَلَمَ﴾ اگر کسی ظلم کرد یقیناً می ترسد سوم نه مستثناست نه مستثنیٰ منه حالا اگر کسی ظلم کرد همیشه باید محروم بشود یا راه بازگشت باز است فرمود ظالمین هم اگر برگردند ما راهشان می دهیم این دیگر مربوط به مستثنا نیست تا کسی بگوید خب شما گفتید مستثنا که خارج از مستثنیٰ منه است اینجا که مستثنا داخل در مستثنیٰ منه است برای اینکه ﴿إِلَّا مَن ظَلَمَ ثُمَّ بَدَّلَ حُسْناً بَعْدَ سُوءٍ فَإِنِّي غَفُورٌ رَّحِيمٌ﴾ (۲) هم که شده ﴿لَا يَخَافُ﴾ خیر این سومی یعنی سومی است این سومی نه مستثنیٰ منه است نه مستثنا اوّلی مستثنیٰ منه است ﴿لَا يَخَافُ لَدَيَّ الْمُرْسَلُونَ﴾ دومی مستثناست ﴿إِلَّا مَن ظَلَمَ﴾ خب ظالم می ترسد باید هم بترسد حالا قضیه سوم, جمله سوم که نه مستثنیٰ منه است نه مستثنا اگر کسی ظالم شد محکوم به خوف شد باید همیشه بترسد یا راه حل هست قرآن چون کتاب هدایت است راه حل هم نشانمان می دهد فرمود ظالم هم اگر برگردد ما راهش می دهیم اما در جریان وجود مبارک موسای کلیم هم زمان دو مطلب را به او ارائه کرد یکی ترک خوف یکی اعطای رسالت اینکه فرمود نترس یک وقت است انسان به دیگری می گوید نترس به او وعده می دهد و او را امیدوار می کند و تَشجیع می کند تا حدودی در او اثر دارد یک وقت با همین جمله در نظام تکوین نفی خوف می کند ذات اقدس الهی با همین جمله هم اعطای رسالت کرد هم خوف زدایی کرد فرمود نترس زیرا پیامبران نمی ترسند یعنی تو از مرسلین هستی. فرمود این کارها را انجام بده و برو به طرف فرعون رفت و در آن صحنه اعلام کرد که در جریان سوره٭ مبارکه٭ «طه» مبسوطاً گذشت بعد فرمود: ﴿فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ﴾ پایانش هم ببین و پایانش هم در بخشی از سوَر قبلی گذشت بخشی هم خواهد آمد. در این سور ه برای اینکه روشن بشود پایان مفسدین چه خواهد بود جریان حضرت داوود و سلیمان و بخشی از انبیا را نقل می کند فرمود: ﴿وَلَقَدْ آتَيْنَا دَاوُدَ وَسُلَيْمَانَ عِلْماً﴾ این تنوین ﴿عِلْماً﴾ برای تفخیم و تعظیم است یعنی علم ویژه ای ما به اینها دادیم گرچه خب اصلِ علم را خدای سبحان به خیلیها داده است اما علم ویژه ای که مربوط به این دو پیامبر بزرگوار است با کلمه ﴿عِلْماً﴾ یعنی با این تنوین خاص بیان کرد. ﴿وَلَقَدْ آتَيْنَا دَاوُدَ وَسُلَيْمَانَ عِلْماً وَقَالَا﴾ اینها شاکرانه عرض کردند خدایا تو را شکر می کنیم که این علم ویژه را به ما دادی ﴿وَقَالَا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي فَضَّلَنَا عَلَى كَثِيرٍ مِنْ عِبَادِهِ الْمُؤْمِنِينَ﴾ ما را تنها بر بندگان کافر و منافق و ملحد و امثال ذلک برتری نداد آنها که حساب دیگری دارند ما را بر بسیاری از بندگان خاصّ خودش برتری داد چون خدا فرمود: ﴿يَرْفَعِ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنكُمْ وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ﴾ (۳) خدای سبحان مؤمنان عالِم را انبیا را و مانند آن را که از علم خاص برخوردار کرد برتری داد یک علم خاص به ما داد که مایه فضیلت ما بر دیگران شد ما باید بیش از دیگران شاکر باشیم ﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي فَضَّلَنَا عَلَى كَثِيرٍ مِنْ عِبَادِهِ الْمُؤْمِنِينَ﴾ آن ﴿عِلْماً﴾ چه علمی است که با تنوین تَنکیر و تفخیم بیان شده که ﴿وَلَقَدْ آتَيْنَا دَاوُدَ وَسُلَيْمَانَ عِلْماً﴾ این را در سه طایفه از آیات مشخص فرمود یک طایفه مربوط به خصوص حضرت داوود است یک طایفه مربوط به خصوص حضرت سلیمان است یک طایفه هم مشترک بین داوود و سلیمان(سلام الله علیهما) است آن طایفه ای که مشترک بین داوود و سلیمان است یکی از آنها همین جا محلّ بحث است که اینجا فرمود: ﴿وَلَقَدْ آتَيْنَا دَاوُدَ وَسُلَيْمَانَ عِلْماً﴾ در بخشی از سوَر نظیر سوره٭ مبارکه٭ «ص» جریان داوود را ذکر کرد فرمود: ﴿اصْبِرْ عَلَى مَا يَقُولُونَ وَاذْكُرْ عَبْدَنَا دَاوُدَ ذَا الْأَيْدِ إِنَّهُ أَوَّابٌ﴾ این دارای قدرت بود «اَید» یعنی قوّت, تأیید یعنی تقویت, أیْد یعنی قدرت, تأیید یعنی مقتدر کردن ﴿ذَا الْأَيْدِ إِنَّهُ أَوَّابٌ﴾ چندین بار شبانه روز اُوب و رجوع و بازگشت به درگاه ما دارد ﴿إِنَّا سَخَّرْنَا الْجِبَالَ مَعَهُ﴾ (۴) ما سلسله کوهها را مسخّر کردیم به کوهها دستور دادیم در نماز جماعت داوود شرکت کنید با او نماز جماعت بخوانید ﴿يَا جِبَالُ أَوِّبِي مَعَهُ﴾ (۵) در مناجات او در دعای او در تضرّع او در ناله و لابه٭ داوود شما هم شرکت

کنید یک دعای «ندبه» عمومی تشکیل بدهید ندبه یعنی همان ناله (إِنَّا سَخَّرْنَا الْجِبَالَ مَعَهُ يُسَبِّحْنَ بِالْعَشِيِّ وَالْإِشْرَاقِ) (۶) برای اینکه ما گفتیم (يَا جِبَالُ أَوِّبِي مَعَهُ) اینها هم در صبح و شام در نماز جماعت او شرکت می کردند در دعای او شرکت می کردند وقتی وجود مبارک داوود نماز می خواند سلسله جبال هم با او نماز می خواندند دعا می کرد سلسله جبال هم با او دعا می کردند این علم خاصّی که ذات اقدس الهی به داوود داد بعد فرمود: (وَالطَّيْرَ مَحْشُورَةً) یعنی برای داوود(سلام الله علیه) ما طیر را جمع کردیم همان طوری که برای سلیمان جمع کردیم (كُلٌّ لَّهُ أَوَّابٌ) همه شان به پیشگاه او برمی گردند اوب و رجوع دارند آبَ یعنی «رَجَع» (وَشَدَدْنَا مُلْكَهُ وَآتَيْنَاهُ الْحِكْمَةَ وَفَصْلَ الْخِطَابِ) (۷) این سرفصلی است برای قصّه ای که در سوره «ص» درباره خصوص جریان حضرت داوود ذکر می کند. در سوره مبارکه «انبیاء» هم بخشی از جریانی که مربوط به این خاندان بزرگوار است ذکر فرمود آیه ۷۸ به بعد سوره مبارکه «انبیاء» این است (وَدَاوُدَ وَسُلَيْمَانَ إِذْ يَحْكُمَانِ فِي الْحَرْثِ إِذْ نَفَشَتْ فِيهِ غَنَمُ الْقَوْمِ وَكُنَّا لِحُكْمِهِمْ شَاهِدِينَ فَفَهَّمْنَاهَا سُلَيْمَانَ) اینجا ظهور دارد در جریان حضرت سلیمان در سوره «ص» ظهور دارد در جریان حضرت داوود(سلام الله علیهما) اما (وَكُلّاً آتَيْنَا حُكْماً وَعِلْماً وَسَخَّرْنَا مَعَ دَاوُدَ الْجِبَالَ يُسَبِّحْنَ) (یک) (وَالطَّيْرَ) (دو) یعنی «سخّرنا معه الطیر» (دو) (وَكُنَّا فَاعِلِينَ) ما این کارها را انجام دادیم و می دهیم. در جریان این منطق الطیری که وجود مبارک سلیمان بیان کردند که (وَوَرِثَ سُلَيْمَانُ دَاوُدَ وَقَالَ يَا أَيُّهَا النَّاسُ عُلِّمْنَا مَنطِقَ الطَّيْرِ وَأُوتِينَا مِن كُلِّ شَيْءٍ إِنَّ هذَا لَهُوَ الْفَضْلُ الْمُبِينُ) که فرمودند ما منطق طیر را آموختیم به ما تعلیم دادند, ما خیال می کنیم انسان, حیوان ناطق است این ناطق را فصلِ قریب انسان قرار می دهیم برخیها این را اصلاً در ردیف جنس قرار می دهند در ردیف فصول نیست بر فرض در ردیف فصول باشد فصل بعید است نه فصل قریب, اگر فرمود خدا همه اشیا را ناطق قرار داد پس «کلّ شیء ناطقٌ» اگر از جلود در قیامت سؤال بکنند که (لِمَ شَهِدتُّمْ عَلَيْنَا قَالُوا أَنطَقَنَا اللَّهُ الَّذِي أَنطَقَ كُلَّ شَيْءٍ) (۸) معلوم می شود «کلّ شیء ناطق, کلّ موجود ناطق» آن وقت این در ردیف جنس قرار می گیرد بر فرض در ردیف فصل باشد در فصلهای بعید است نه فصل قریب انسانیّت انسان را باید در جای دیگر جستجو کرد در حرف زدنها نیست الآن شما تفسیر زمخشری که نگاه کنید تقریباً نصف صفحه سخن پرنده ها را ایشان از زبان وجود مبارک سلیمان نقل کرده است. (۹) خب خیلیها ناطق اند نه تنها پرنده ها ناطق اند کلّ شیء ناطق است اگر (أَنطَقَ كُلَّ شَيْءٍ) معلوم می شود انسانیّت انسان را باید جای دیگر جستجو کرد انسان چیز دیگر است اگر ما نطق دیگران را نفهمیم معنایش این نیست که فقط ما حرف می زنیم شاید آنها هم اصلاً ندانند که ما ناطقیم بلبلها وقتی به هم رسیدند خواستند بگویند «بلبل ما هو؟» می گویند «حیوانٌ ناطق» از نطق ما خبر ندارند که ممکن است خبر داشته باشند به عنایتهایی نظیر هدهد که خیلی از چیزها را گفته آیا این هدهد چون در محضر سلیمان(سلام الله علیه) بود این برهان عقلی را اقامه کرد که کمتر این برهان را توده مردم می توانند ادراک کنند یا نه هدهدها می توانند به این حد برسند خب وقتی وجود مبارک سلیمان(سلام الله علیه) که بحثش خواهد آمد این را فرستاد به دنبال آن ملکه صبا او گفت: (وَجَدتُّهَا وَقَوْمَهَا يَسْجُدُونَ لِلشَّمْسِ مِن دُونِ اللَّهِ) بعد برهان اقامه می کند که (أَلاَّ يَسْجُدُوا لِلَّهِ الَّذِي يُخْرِجُ الْخَبْءَ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ) (۱۰) اینها چرا شمس آفرین را عبادت نمی کنند چرا به سراغ شمس می روند این حرف, حرف یک آدم عادی که نیست (وَجَدتُّهَا وَقَوْمَهَا يَسْجُدُونَ لِلشَّمْسِ مِن دُونِ اللَّهِ) خب چرا خدا را عبادت نمی کنند چرا در برابر شمس خاضع و خاشع اند خب آیا این حرف را حیوانات دیگر هم می فهمند کما احتمله سیدناالاستاد(رضوان الله علیه) (۱۱) یا خصوص این هدهد در اثر تعلیم سلیمان بود به اینجا رسید ولی بالأخره حیوانات اگر تربیت بشوند به اینجا می رسند پس این اختصاصی به انسان ندارد انسانیّت انسان را در جای دیگر جستجو می کنند اینکه گاهی گفته می شود ممکن است مشاهدات انسانها خطا در بیاید مثل انسانی که عمل کرده عطش دارد خب این عطش را با علم حضوری می یابد با علم حصولی که نمی یابد ولی این عطش,

عطش کـاذب است مـا از کجـا بفهمیم عرفا حالتی که مشاهـده می کننـد یا ــ معاذ الله ــ بالاتر از عرفا انبیا و اولیا حالتهایی که مشاهـده می کننـد با علم حضوری می یابنـد با علم شـهودی می یابنـد شایـد خطا باشد غافل از اینکه همان طوری که در نظام تکوین حقـایقی هست به نـام محکمـات, متشابهاتی هست که در سایه آن محکمات حل می شود در کتاب تـدوین الهی یعنی در قرآن محکماتی هست و متشابهاتی این متشابهات را باید با آن محکمات حل کرد در دستگاه هویّت انسانی هم بشرح ایضاً محکماتی هست و متشابهاتی اگر دو نفر بیمار بشونـد هر دو را ببرنـد در اتاق عمل هر دو را عمل بکنند یکی طبیب باشد یکی غیر طبیب آن طبیب می فهمد این حالتی که دارد شبیه عطش است نه عطش, آن کسـی که درس خوانده نیست و آشـنا نیست خیـال می کنـد این عطش است این عطش نیست این شبیه عطش است نه عطش این کسـی که متشـابه را به محکم ارجـاع می دهـد آن طبیبِ درس خوانـده است آن عـارفِ کـارآزموده متشابه حالت را با خود حالت فرق می گـذارد آن کسـی که از راه رسیده بله ممکن است امر برای او اشتباه بشود هرگز یک طبیب درس خوانده شبیه عطش را عطش نمی داند می گوید من این حالتی که الآن دارم بی شباهت به عطش نیست ولی این دستگاه دروغ نمی گوید یعنی روده, معده, دستگاه گوارش حق است و صدق است و بلاریب هرگز یک چیز بی جا نمی خواهد برای اینکه چیزی که او را بخواهد از بین ببرد که نمی خواهد منتها حالتی دارد این حالت شبیه عطش است من باید این حالت را درمان بکنم آن کسـی که متشابه شناس نیست شبیه شناس نیست امر بر او مشـتبِه می شود خیال می کند عطشان است بنابراین اگر تشابهی هست اشتباه کردن هست برای کسی است که گرفتار مشـتابهات نظـام درونی است و از محکمـات نظـام هویّت خود بی خبر است و عارفی که متشابه در او اثر کنـد سالک ابتـدایی است این راهنما می خواهـد اینکه می گویند «بی پیر مرو» (۱۲) همین است اینکه می گویند بدون اسـتاد نمی شود همین است در کارهای درس و بحث و اینها یک سلسـله مفاهیمی است که انسان پیش می رود اما در جریان سیر و سلوک حالتهایی است که انسـان واقعـاً تشـخیص نمی دهـد که این حالت چیست پیام این حالت چیست کسـی بایـد باشـد دست آدم را بگیرد. به هر تقدیر گاهی انسان حالات خاصّ خودش را مشاهده می کند و چون محکماتش را نمی شـناسد متشابهات را نمی شناسد خیال می کند این عبادت است (وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعاً) (۱۳) نه اینکه علمِ حضوری اشتباه بکند علم حضوری اشتباه نمی کنـد او در تفسیر علم حضوری گرفتـار اشـتباه است آن حـالتی که می بینـد واقعاً همان حالت است منتها این حالت آیا عطش است یا شبیه عطش او را متوجّه نیست خیال می کند عطش است آب می خواهد در حالی که اگر آب به آن برسد آسـیب می بیند بنابراین عارفی که کارآزموده است این حالتها را کاملاً ارزیابی می کند متشابهات را به محکمات عرفان ارجاع می دهد و می فهمـد در چه مقطع است آن که سالـک مبتـدی است این است اینکه گفتنـد «که عشق آسـان نمود اول ولی افتاد مشـکلها» (۱۴) برای همین است که اول یک حالت شـفاف و روشـنی نصـیب انسان می شود بعد وقتی بخواهد راه بیفتد لنگان لنگان راه می افتـد این مجذوب سالک همین است یک وقت انسان در تشییع شـهیدی در عیادت بیماری یا مانند اینها حالی به او دسـت می دهـد وقتی حـالی به او دست داد آسـان تصـمیم می گیرد که به راه بیفتـد این آسـان است دیگر, اگر یک کار خلافی می کرد به آسانی تصـمیم می گیرد ترک کند این عاشـقانه وارد شد و خیلی هم به سـهولت و آسانی تصمیم گرفت اما بقیه راه را بایـد لنگان لنگان برود این است که «عشق آسان نمود اول ولی افتاد مشـکلها» آنهایی که سالک محض انـد هیچ وقت تصـمیم آسان نمی گیرنـد از همان اول با دشواری لنگان لنگان هسـتند تا آخر، این سالکِ محض است اما آن مجـذوبِ سالک اول به آسانی وارد می شود بعد با دشواری روبه رو می شود اما آنها که مجذوب محض اند همیشه راحت اند وجود مبارک حضـرت امیر مجذوب محض است این طور نیست که حضـرت به سـختی با مبارزه با نفس و جهاد نفس مثلاً اینها را گذاشته باشد کنار این طور نیست مجـذوبِ محض همیشه راحت است که عشق آسان نمود اول, که عشق آسان نمود وسط, که عشق آسان نمود

آخر. سالک محض همیشه در مشکلات است برای اینکه این راه, راه سخت است که افتاد مشکلها در اول, افتاد مشکلها در وسط, افتاد مشکلها در آخر. مجذوب سالک «که عشق آسان نمود اول ولی افتاد مشکلها» سالک مجذوب که اول دشواریهاست بعد که عشق آسان نمود آخر, اگر آخرها عشق دستش را بگیرد دیگر به آسانی حرکت می کند غرض این است که اگر کسی سالک باشد متشابه نشناس باشد خیال می کند این عطش است یا خیال می کند این واقعیّتی است همیشه انسان، نیازمند به استاد کامل و ماهر و دست گیر است. این (عُلِّمْنَا مَنطِقَ الطَّيْرِ) معنایش این است پس مسئله نطق در اثر کثرت استعمال انصراف پیدا می کند وگرنه آنکه در سوره مبارکه «فصلت» آمده است که به جنودشان می گویند (لِمَ شَهِدتُّمْ عَلَيْنَا) آنها می گویند: (أَنطَقَنَا اللَّهُ الَّذِي أَنطَقَ كُلَّ شَيْءٍ) خب معلوم می شود کلّ شیء ناطق است دیگر آیه ۲۱ سوره مبارکه «فصلت» این است (وَقَالُوا لِجُلُودِهِمْ لِمَ شَهِدتُّمْ عَلَيْنَا قَالُوا أَنطَقَنَا اللَّهُ الَّذِي أَنطَقَ كُلَّ شَيْءٍ) پس «کلّ شیء ناطق» (وَهُوَ خَلَقَكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ).

ص: ۱۰۲۴

۱- (۱۱) . سوره نمل, آیات ۱۰ و ۱۱.

۲- (۱۲) . سوره نمل, آیه ۱۱.

۳- (۱۳) . سوره مجادله, آیه ۱۱.

۴- (۱۴) . سوره ص, آیات ۱۷ و ۱۸.

۵- (۱۵) . سوره سبأ, آیه ۱۰.

۶- (۱۶) . سوره ص, آیه ۱۸.

۷- (۱۷) . سوره ص, آیات ۱۹ و ۲۰.

۸- (۱۸) . سوره فصلت, آیه ۲۱.

۹- (۱۹) . الکشاف, ج۳, ص۳۵۳ و ۳۵۴.

۱۰- (۲۰) . سوره نمل, آیات ۲۴ و ۲۵.

۱۱- (۲۱) . المیزان, ج۱۵, ص۳۵۰ و ۳۵۱.

۱۲- (۲۲) . دیوان حافظ.

۱۳- (۲۳) . سوره کهف, آیه ۱۰۴.

۱۴- (۲۴) . دیوان حافظ, غزل ۱.

مطلب بعدی آن است که شیء اعمّ المفاهیم است (یک) کل وقتی که روی این آمده برای حفظ تعمیم اوست (دو) اینجا که فرمود: (أَنطَقَ كُلَّ شَيْ ءٍ) یعنی کلّ شیء ناطق است برای اینکه (إِن مِن شَيْ ءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ) (۱) منتها دیگران متوجه نمی شوند لکن در جریان قصّه سلیمان(سلام الله علیه) دو جا کلمه (كُلِّ شَيْ ءٍ) آمده این معلوم می شود (كُلِّ شَيْ ءٍ) مقطعی و موسِمی است نه (كُلَّ شَيْ ءٍ) که در سوره مبارکه «فصلت» است وجود مبارک سلیمان فرمود خدا کلّ شیء را به ما داد یعنی برای اداره حکومت این منطقه هر چه لازم بود به ما داد به آنجایی که مربوط به حکومت حضرت سلیمان نیست مربوط به آسمان است مربوط به منطقه های دیگر است که کاری ندارد یا درباره ملکه سبا دارد (أُوتِيَتْ مِن كُلِّ شَيْ ءٍ) (۲) این کلمه (شَيْ ءٍ) آمده کلمه (كُلِّ) هم آمده یعنی آنچه لازمه اداره مردم یمن بود این ملکه سبا داشت نه اینکه (أُوتِيَتْ مِن كُلِّ شَيْ ءٍ), (كُلِّ شَيْ ءٍ) نظیر (كُلَّ شَيْ ءٍ) سوره مبارکه «فصلت» باشد که (أَنطَقَ كُلَّ شَيْ ءٍ) بنابراین این (كُلِّ شَيْ ءٍ) که در موارد گوناگون در قرآن کریم آمده همه جا به یک معنا نیست در اینجا هم یعنی آیه شانزده سوره مبارکه «نمل» که دارد (وَوَرِثَ سُلَيْمَانُ دَاوُدَ وَقَالَ يَا أَيُّهَا النَّاسُ عُلِّمْنَا مَنطِقَ الطَّيْرِ وَأُوتِينَا مِن كُلِّ شَيْ ءٍ) این (كُلِّ شَيْ ءٍ) یعنی (كُلِّ شَيْ ءٍ) که بتواند کشور را اداره کند در جریان ارث مستحضرید که نبوّت ارثی نیست مال هم درست است که ارثی است اما ارثِ مال هم چیزی نیست که خدا در قرآن به صورت وحی بیان کند خب هر پسری از پدرش مال را ارث می برد نه مسئله نبوّت است چون نبوّت ارثی نیست نه مسئله مال است چون مال را هر پسری از پدر ارث می برد اما سلطنت و مدیریت و اداره کشور و اینها در بین فرزندان داوود به سلیمان(سلام الله علیه) رسید که فرمود: (وَوَرِثَ سُلَيْمَانُ دَاوُدَ) پس ارث, ارث نبوّت نیست چون نبوّت ارثی نیست نبوّت کسبی نیست (اللهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ) (۳) مال, ارثی است اما نیازی به وحی نیست برای اینکه هر پسری از پدر ارث می برد اما مسئله مدیریت و حکومت بر پرنده ها و حکومت بر حیوانات و حکومت بر کلّ جامعه این یک مقام ویژه ای است که قابل ارث است.

ص: ۱۰۲۵

۱- (۲۵) . سوره اسراء, آیه ۴۴.

۲- (۲۶) . سوره نمل, آیه ۲۳.

۳- (۲۷) . سوره انعام, آیه ۱۲۴.

«و الحمد لله ربّ العالمین»

آیات ۱۵ تا ۲۰ سوره نمل ۹۱/۰۲/۲۰

Your browser does not support the audio tag.

(وَلَقَدْ آتَيْنَا دَاوُدَ وَسُلَيْمَانَ عِلْماً وَقَالاَ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِى فَضَّلَنَا عَلَى كَثِيرٍ مِنْ عِبَادِهِ الْمُؤْمِنِينَ (۱۵) وَوَرِثَ سُلَيْمَانُ دَاوُدَ وَقَالَ يَا أَيُّهَا النَّاسُ عُلِّمْنَا مَنطِقَ الطَّيْرِ وَأُوتِينَا مِن كُلِّ شَىْ ءٍ إِنَّ هذَا لَهُوَ الْفَضْلُ الْمُبِينُ (۱۶) وَحُشِرَ لِسُلَيْمَانَ جُنُودُهُ مِنَ الْجِنِّ وَالْإِنسِ وَالطَّيْرِ فَهُمْ يُوزَعُونَ (۱۷) حَتَّى إِذَا أَتَوْا عَلَى وَادِ النَّمْلِ قَالَتْ نَمْلَةٌ يَا أَيُّهَا النَّمْلُ ادْخُلُوا مَسَاكِنَكُمْ لاَ يَحْطِمَنَّكُمْ سُلَيْمَانُ وَجُنُودُهُ وَهُمْ لاَ يَشْعُرُونَ (۱۸) فَتَبَسَّمَ ضَاحِكاً مِن قَوْلِهَا وَقَالَ رَبِّ أَوْزِعْنِى أَنْ أَشْكُرَ نِعْمَتَكَ الَّتِى أَنْعَمْتَ عَلَىَّ وَعَلَى وَالِدَىَّ وَأَنْ أَعْمَلَ صَالِحاً تَرْضَاهُ وَأَدْخِلْنِى بِرَحْمَتِكَ فِى عِبَادِكَ الصَّالِحِينَ (۱۹) وَتَفَقَّدَ الطَّيْرَ فَقَالَ مَا لِىَ لاَ أَرَى الْهُدْهُدَ أَمْ كَانَ مِنَ الْغَائِبِينَ (۲۰))

بعد از اینکه در صدر این سوره مبار که عظمت و اهمیّت وحی و نبوّت را ذکر فرمود, قصص برخی از انبیا(علیهم السلام) را در این سور ه مطرح کرد اوّلین بخش بعد از جریان حضرت موسای کلیم جریان حضرت داوود و سلیمان است به این دو بزرگوار نعمتهای فراوانی عطا کرد ولی مهم ترین نعمت مسئله علم است لذا وجود مبارک داوود و سلیمان گفتند خدا را شکر که به ما علم عطا کرد و قرآن هم جریان علم را اول مطرح فرمود (وَلَقَدْ آتَيْنَا دَاوُدَ وَسُلَيْمَانَ عِلْماً) که در بحث دیروز اشاره شد این تنوین علم نشانه تفخیم و تعظیم علم ویژه است و این دو بزرگوار خدا را شکر کردند که در علم بر بسیاری از مؤمنین اینها را فضیلت داد. (وَقَالاَ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِى فَضَّلَنَا عَلَى كَثِيرٍ مِنْ عِبَادِهِ الْمُؤْمِنِينَ) این تفضیل را هم با ذکر مُلک و علم فرمود این فضلِ مبین است اول علم بعد در کنارش آن قدرت سلطه بر جن و انس و طیر بعد فرمود این همان فضل مبینی است که ما گفتیم (فَضَّلَنَا عَلَى كَثِيرٍ مِنْ عِبَادِهِ الْمُؤْمِنِينَ).

ص: ۱۰۲۶

پرسش...

پاسخ: برای اینکه خیلی از انبیا بودند که آنها هم همین را داشتند دیگر, این چنین نیست که بر همه مؤمنین حتی ائمه و امثال ذلک فضیلت داشته باشند بر کثیر از مؤمنین فضیلت دارند.

خب (وَوَرِثَ سُلَيْمَانُ دَاوُدَ) که اینجا منظور همان ارث سلطنت و حکومت و امثال ذلک است وگرنه ارثِ مال خب برای هر فرزندی نسبت به پدرش هست ارث نبوّت که درست نیست چون (اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ) (۱) نبوّت ارثی نیست آنچه می تواند باشد این است که در بین فرزندان داوود حضرت سلیمان به این سِمت رسیده است.

فرمود: (وَقَالَ يَا أَيُّهَا النَّاسُ عُلِّمْنَا مَنطِقَ الطَّيْرِ) جناب فخررازی در جریان (عُلِّمْنَا) دو احتمال داد یکی اینکه وجود مبارک سلیمان از خودش و از پدرش خبر می دهد که (عُلِّمْنَا مَنطِقَ الطَّيْرِ) یعنی خدای سبحان ما را از منطق طیر باخبر کرد که این می شود متکلّم مع الغیر, احتمال دومش این است که گفتند این نون, نون واحد مطاع است تعبیر ایشان این است که نون در

(عُلِّمْنَا) نون واحد مطاع یعنی آن شخصی که یک نفر است ولی مورد اطاعت مملکت است او می تواند به جای «إنّی»، «إنّا» بگوید، به جای «عُلِّمتُ»، «عُلّمنا» بگوید [(۲)](#) این را می گویند نونِ واحد مطاع، خب این تعبیر ایشان است. ولی خب همان اوّلی که برای داوود و سلیمان هر دو است آن اُولاست.

مطلب مهم در جریان منطق طیر است پرنده ها و همچنین حیوانات اینها حالاتی دارند شبیه حالات انسان گرسنه می شوند سیر می شوند نشاطی دارند غمی دارند دردی دارند آسایشی دارند احتیاج به نکاح دارند احتیاج به رفاه دارند فرزندپروری دارند و مانند این حالات را دارند. یک دامدار ماهر یا کسی که کاملاً باتجربه است یا آن که دامپزشک است ممکن است حالتهای گوناگون حیوانها را شناسایی بکند بفهمد الآن این درد زایمان دارد یا درد دیگر دارد یا کدام قسمتش درد دارد و معالجه کند اما آنچه در این بخش مطرح است یعنی جریان منطق طیر، غیر از آن چیزهایی است که خیلیها می فهمند آن امور یادشده را غالب کسانی که در دامپزشکی تلاش و کوشش می کنند می فهمند حالات گوناگونی برای این حیوانات هست حرفها و صوتها و آهنگهای گوناگونی هم دارند که آن دامپزشک ماهر تجربه دیده می فهمد که این در چه حالت است حالت درد است یا نشاط است یا زایمان است و مانند آن. اما این منطق طیر طبق این بخشهایی که قرآن نقل کرده این در آن حد نیست حالا به بخش هدهد که برسیم می بینیم این در حدّ یک انسان متفکّر خردمدار برهان اقامه می کند که من رفتم در قسمت یمن در آن قسمت ملکه سبا دیدم اینها شمس می پرستند چرا کسی که هر مستوری را مشهور می کند نمی پرستند چرا کسی که دانه ها و حبّه ها و هسته ها را از دل زمین برمی انگیزاند را نمی پرستند خب اینها حرفهای حکمت و کلام است دیگر شما وقتی به حرفهای حکیمان و متکلّمان مراجعه می کنید می بینید برهان همین است بالأخره یا برهان حدوث است یا امکان ماهوی است یا امکان فقری است یا از نظم به ناظم پی بردن است در همین حد است گفت (وَجِدتُّهَا) یعنی درباره ملکه سبا (وَجِدتُّهَا وَقَوْمَهَا يَسْجُدُونَ لِلشَّمْسِ مِن دُونِ اللَّهِ وَزَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ) این بت پرستی و شرک و وثنیّت و ثنویت را شیطان برای اینها زینت داد (فَصَدَّهُمْ عَنِ السَّبِيلِ) شیطان اینها را از راه خدا باز داشت (فَهُمْ لاَ يَهْتَدُونَ) چرا این طورند(أَلَّا يَسْجُدُوا لِلَّهِ الَّذِي يُخْرِجُ الْخَبْ ءَ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَيَعْلَمُ مَا تُخْفُونَ وَمَا تُعْلِنُونَ اللَّهُ لاَ إِلَهَ إِلَّا هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ) [(۳)](#) چرا خدایی که هر بالقوّه ای را به فعلیّت می رساند هر مستوری را مشهور می کند چه در آسمان چه در زمین، چه درباره انسانها چه درباره غیر انسانها چرا او را نمی پرستند خب این حرفِ حکمت و کلام است اگر بگوییم خصوص همان هدهد اینها را بلد شد خب این دلیل می خواهد بگوییم پرنده های آن عصر به این بلوغ رسیدند که فخررازی چنین داعیه ای دارد این هم برهان می خواهد ایشان می گوید حیوانات در آن عصر، در عصر وجود مبارک سلیمان به حدّ عقل (یک) یا مراهِق عقل (دو) رسیدند بالأخره یا مکلّف شدند یا در آستانه تکلیف اند [(۴)](#) ، این امکان عقلی هست ولی خب بالأخره شاهد می خواهد دلیل می خواهد از کجا این حیوانات نمی فهمند ما راهی نداریم، اینها که تسبیح گوی حقّ اند تحمیدگوی حقّ اند از کجا معلوم اینها را نمی فهمند و اگر دست و پا و اعضا و جوارح شهادت می دهند (وَقَالُوا لِجُلُودِهِمْ لِمَ شَهِدتُّمْ عَلَيْنَا قَالُوا أَنطَقَنَا اللَّهُ الَّذِي أَنطَقَ كُلَّ شَيْ ءٍ) [(۵)](#) اینها همان طوری که به بدنه عمل شهادت می دهند به روحِ عمل هم شهادت می دهند حالا اگر کسی یک بچّه یتیمی را زد این یک وقت است که اطاعت است یک وقت است که معصیت است، یک وقت برای رنجاندن بچه یتیم است خب معصیت است یک وقت استاد ماهری است برای تعلیم و تربیت او زده است این حَسنه است آیا برای تعلیم او زد یا برای ظلم زد که اموال آنها را به هر وسیله بگیرد این را دست باید شهادت بدهد دیگر خب این دست اگر نفهمد که با چه نیّتی ضارب زده است چطوری شهادت می دهد گاهی انسان در یک محفل خاص یا محفل عمومی پولی به کسی می

دهد حُبّاً لله, قربه الی الله یک وقت حبّاً للجاه و ریائاً این دست باید شهادت بدهد این تا از نیّت آن بخشنده خبر نداشته باشد بین ریا و اخلاص فرق نگذارد چگونه شهادت می دهد این فقط می گوید این مال را داد اما حالا معصیت بود یا اطاعت از کجا می فهمد بنابراین اگر ما ناطق را به معنای متفکّر به معنای خردمند, هوشیار, عاقل هر چه معنا کردیم در خیلیها هم هست خیلی افرادند که در حدّ این هدهد استدلال نمی کنند اینکه ذات اقدس الهی می فرماید: ﴿أُولئِکَ کَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ﴾ (۶) سرّش همین است یک عدّه می گویند مرگ پایان راه است انسان می میرد می پوسد نظمی در کار نیست ناظمی هم در کار نیست این طبیعت است و شانس به جای اینکه بگوید ماورای طبیعت است و قضا و قَدَر است به شانس که امر خرافه است بسنده کرده خب این ﴿کَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ﴾ این کسی که برهان اقامه می کند می گوید من دیدم اینها آفتاب می پرستند خب اینها سر خم کردند جایی را سر گذاشتند حالا از کجا آفتاب پرستی است این را فهمیده, از کجا آفتاب پرستی شرک است و بد است و توحید حق است خب اینها فکر است استدلال است اگر ما حرف فخررازی را زدیم این امکانِ عقلی دارد لکن شاهد در کار نیست پس اینکه در سوره «فصلت» فرمود وقتی انسان به جلویش می گوید: ﴿لِمَ شَهِدتُّمْ عَلَيْنَا﴾ آنها می گویند ﴿أَنطَقَنَا اللَّهُ الَّذِی أَنطَقَ کُلَّ شَیْ ءٍ﴾ (۷) یا اینجا که داوود و سلیمان(سلام الله علیهما) حرفشان این است که ﴿عُلِّمْنَا مَنطِقَ الطَّیْرِ﴾ یا آنجا که هدهد این گونه از براهین را اقامه می کند معلوم می شود که این ناطق به معنای خردمندِ عاقلِ متفکّرِ مستدل یا جنس است یا فصل بعید, انسانیّت را باید جای دیگر جستجو کرد انسان یک چیز دیگر است. بنابراین اینکه فرمود:﴿عُلِّمْنَا مَنطِقَ الطَّیْرِ﴾ این است ﴿وَأُوتِينَا مِن کُلِّ شَیْ ءٍ﴾ این ﴿کُلِّ شَیْ ءٍ﴾ بر اساس قرینه حافّه معلوم می شود یعنی چیزی که در اداره مملکت سهیم است خدا به ما عطا کرده است و این همان فضل مبین است ﴿إِنَّ هذَا لَهُوَ الْفَضْلُ الْمُبِينُ﴾ فضل یعنی روشن و آشکار است. حالا ـ این عنوان بحث است به عنوان طرح مسئله حالا ـ باز می کند این را که ما در حکومتِ او به او چه دادیم بخش جن چیست بخش اِنس چیست بخش طیر چیست رفتار او چگونه بوده است این سه صنف چگونه در حکومت سلیمان(سلام الله علیه) امتثال می کردند اینها را یکی پس از دیگری ذکر می کند که مفصّل ترین قصّه سلیمان(سلام الله علیه) در همین سوره «نمل» را بیان فرمود. می فرمایند: ﴿وَحُشِرَ لِسُلَيْمَانَ جُنُودُهُ﴾ گرچه اینجا به صورت فعل مجهول ذکر فرمود ولی حاشرش خود خداست که فرمود ما همه اینها را جمع کردیم در حکومت سلیمان و در دور او منظّماً اینها را اداره کردیم. جنود و لشکریان و ارتشیان و سپاهیان سلیمان(سلام الله علیه) سه صنف بودند ﴿مِنَ الْجِنِّ وَالْإِنسِ وَالطَّیْرِ﴾ این سه صنف را اول ذکر کردند گفتند چرا جن اول ذکر شد برای اینکه تسخیر جن و احضار جن و حکومت بر جن خیلی دشوار است لذا این امر صعب و دشوار را اول ذکر فرمود, دشوارىِ حکومت بر طیر بیش از دشواری حکومت بر انسان است چون حکومت بر انسان تقریباً یک امر عادی است طیر بسیار دشوارتر از انسان تحت اداره قرار می گیرند لکن این را آخر ذکر کرد برای اینکه جن و انس با هم تناسبی دارند اگر می فرمود «حُشر لسلیمان جنوده مِن الجن و الطیر و الانس» این ناهماهنگی احساس می شد جن و انس غالباً کنار هم ذکر می شوند ﴿وَحُشِرَ لِسُلَيْمَانَ جُنُودُهُ مِنَ الْجِنِّ وَالْإِنسِ وَالطَّیْرِ﴾ آن گاه بحث در سه فصل قرار می گیرد بخشی مربوط به حشر جن بخشی مربوط به حشر انس بخشی مربوط به حشر طیر که اینها چه کار کردند وظیفه شان چه بود ارتباطشان با سلیمان چه بود توبیخ و پاداششان چه بود اینها را تا آنجا که لازم باشد ذکر می فرماید. اینها توزیع شده اند هر کدام سر جای خودشان هستند «وَزَعهُ» یعنی «حَبَسه» او را سر جای خود قرار داد باید بایستد می ایستد باید بنشیند می نشست این طوری توزیع کرد. حالا برخی از قصص را دارد ذکر می کند اینها عبوری از فضا می گذشتند کیفیت سیر وجود مبارک سلیمان را هم قرآن مشخص فرمود که ﴿غُدُوُّهَا شَهْرٌ وَرَوَاحُهَا شَهْرٌ﴾ (۸) یعنی بامداد راه یک ماهه را می رفتند عصر راه یک ماهه را می رفتند در صبح, غُدوه, بامداد وقتی حرکت می کردند به اندازه راه یک ماه را می رفتند آن روزها که دیگر جریان

هواپیما و امثال ذلک مطرح نبود تا ذات اقدس الهی این وضع را ذکر کند گاهی می فرماید سرعت است و بُطیء است و امثال ذلک ولی برای رفع نیازها و اینها چون سرکشی کردن بود دیگر لازم نبود که خیلی سریع عبور کنند فرمود این بادها, سلیمان(سلام الله علیه) را صبح به اندازه راه یک ماه می برد حضرت سرکشی می کرد عصر هم به اندازه راه یک ماه می برد حضرت سرکشی می کرد (غُدُوُّهَا شَهْرٌ وَرَوَاحُهَا شَهْرٌ). اینها در یکی از برخوردها و سرکشیها به وادی مورها رسیدند وادی یعنی درّه وقتی که کوه باشد بارانهای تند بیاید در سینه این کوه شکافی پیدا می شود تا دامنه این کوه این را می گویند وادی گاهی هم ممکن است در یک شیب ملایم وادی پیدا بشود درّه پیدا بشود آنجا که کوه نیست ولی یک شیب ملایم باشد باز درّه پیدا می شود این وادی یعنی درّه تعبیر به (عَلَی) هم برای همین است که وجود مبارک سلیمان از بالا داشتند حرکت می کردند و سرکشی می کردند وقتی هم که پایین آمدند از آغاز درّه که قسمت برجسته است اشراف پیدا کردند حرکت کردند تا به پایین درّه که جای مورچه ها بود پس به هر دو تقریر خواه به سبب اینکه از بالا عبور می کردند تعبیر (عَلَی) درست است خواه حالا که زمین آمدند برای اینکه از بالای درّه تا پایین درّه بیایند چون اشراف دارد تعبیر (عَلَی) درست است وگرنه عبور را نمی گویند «علی» می گویند «ب» مثلاً«مَرَرْتُ بِه» یا رسیدم «إلیه» (حَتَّی إِذَا أَتَوْا عَلَی وَادِ النَّمْلِ) تعبیر (عَلَی) برای یکی از این دو نکته است (قَالَتْ نَمْلَةٌ) که مسئولیّتی مثلاً داشت به سایر مورچه ها چنین گفت (قَالَتْ نَمْلَةٌ یَا أَیُّهَا النَّمْلُ ادْخُلُوا مَسَاكِنَكُمْ) بروید در لانه هایتان برای اینکه (لاَ یَحْطِمَنَّكُمْ سُلَیْمَانُ وَجُنُودُهُ وَهُمْ لاَ یَشْعُرُونَ) این نیروهای فراوان که دارند می آیند ممکن است در اثر غفلت و عدم توجّه شما را زیر دست و پا لِه کنند این احساس کرد که وجود مبارک سلیمان و جنودش عالماً عامداً کسی را زیر نمی گیرند ولی این جمعیّت همه شان که معصوم نیستند ممکن است در اثر غفلت و عدم توجه موری را زیر بگیرند این نصیحت و راهنمایی نَمله بود نسبت به سایر انمله و مورچه ها (قَالَتْ نَمْلَةٌ یَا أَیُّهَا النَّمْلُ ادْخُلُوا مَسَاكِنَكُمْ) هر کدام بروید لانه هایتان برای اینکه (لاَ یَحْطِمَنَّكُمْ سُلَیْمَانُ وَجُنُودُهُ) در حالی که اینها غفلت دارند یعنی عالماً و عامداً این کار را نمی کنند ولی ممکن است که غفلت داشته باشند اما حالا اینکه نمله به سایر مورچه ها گفت شما بروید در لانه هایتان برای اینکه جلال و شکوه سلیمان را نبینید و مثلاً به جای شکر نعمت, کفران نعمت دامنگیرتان نشود (۹) این حرفها مقداری اثباتش آسان نیست.

ص: ۱۰۲۷

۱- (۱) . سوره انعام، آیه۱۲۴.

۲- (۲) . التفسیرالکبیر، ج۲۴، ص۵۴۸.

۳- (۳) . سوره نمل، آیات۲۴-۲۶.

۴- (۴) . التفسیرالکبیر، ج۲۴، ص۵۴۸.

۵- (۵) . سوره فصّلت، آیه۲۱.

۶- (۶) . سوره اعراف، آیه۱۷۹.

۷- (۷) . سوره فصّلت، آیه۲۱.

۸- (۸) . سوره سبأ، آیه۱۲.

۹- (۹) .ر.ک: التفسیر الکبیر، ج۲۴، ص۵۴۹.

شما این روایات را ملاحظه بفرمایید دارد که این جریان عذاب قبر را حیوانات کاملاً درک می کنند و انسانها نمی فهمند و اینکه برخی از حیوانات مشغول چَرا هستند دفعتاً رَم می کنند برای همین جهت است (۱) خب ما از اسرار اینها خبری نداریم همین حدّی است که می فهمیم آن وقت برای اینها هم حدّی ذکر می کنیم جنس و فصل ذکر می کنیم برای انسانها هم جنس و فصل ذکر می کنیم.

پرسش: مورچه اقامه برهان میکند میگوید اگر نرویم کنار ما را له میکنند.

پاسخ: بله این حد را معلوم می شود که می فهمند دیگر, ناطق اند دیگر, فکر می کنند دیگر اینکه وجود مبارک حضرت سلیمان معصوم است لشکریانش را خوب تربیت کرده اینها عالماً عامداً کسی را زیر نمی گیرند اینها خب منطق است دیگر.

پرسش ...

پاسخ: تکلیفِ مربوط به خودشان ممکن است باشد اما مثلاً تکلیف انسانی که مربوط به انسان است آنها داشته باشند این نیست چون در سوره مبارکه «ذاریات» فقط جن و انس را مکلّف می داند (مَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ) (۲) اما ما واقعاً از اسرار آنها از وضع آنها خبری نداریم وجود مبارک امام سجاد(سلام الله علیه) فرمود می دانید این گنجشکها چه می گویند؟ عرض کردند نه, فرمود اینها روزیِ خود را از خدا مسئلت می کنند (۳) قبل از اینکه به طرف روزی حرکت کنند الآن این ناله ها و دعاها و درخواست روزی است به خدا عرض می کنند که رزق ما را مثلاً امروز فراهم بکن.

۱- (۱۰) . الکافی، ج۳، ص۲۳۳.

۲- (۱۱) . سوره ذاریات، آیه۵۶.

۳- (۱۲) . المیزان، ج۱۳، ص۱۲۱.

(فَتَبَسَّمَ) وجود مبارك سليمان(سلام الله عليه) از حرف اين مور تبسّمى كرد خب اين معارف فراوانى كه در اين گونه از آيات هست مطلبى را جناب زمخشرى در كشّاف نقل مى كند كه همان را هم جناب فخررازى در تفسيرشان نقل مى كنند و آن اين است كه قتاده, قتاده از تابعين است از اصحاب نيست قتاده از مفسّران معروف است اينكه مى بينيد مرحوم امين الاسلام طبرسى در مجمع از سُدّى و قُتاده و اينها نقل مى كند اينها همه مرسلات است آنچه را كه مرحوم شيخ طوسى(رضوان الله عليه) در تبيان نقل مى كند آن هم از مرسلات است غالب اينها به تفسير طبرى برمى گردد طبرى كه او را امام المفسّرين مى دانند براى اينكه او حرفى براى گفتن دارد اين مى گويد حَدَّثنا چه كسى, از چه كسى, از چه كسى, از قتاده، بر خلاف تبيان مرحوم شيخ طوسى است همين طور مرسلاً نقل مى كند و بر خلاف امين الاسلام طبرسى در مجمع كه مرسلات را روى هم رديف كرده سدّى چنين گفته, قتاده چنين گفته اما چه كسى گفته اينها را معمولاً از امام المفسّرين مى گيرند خب او بالأخره درس خوانده است رجالى است درايه دارد سند دارد غرض اين است كه زمخشرى نقل مى كند و جناب فخررازى نقل مى كنند كه قتاده وارد كوفه شد گفت «سَلوا عمّا شئتم» هر چه مى خواهيد از من سؤال كنيد ببينيد آن وقت با قرآن چه مى كردند الآن هم متأسفانه با قرآن همان كار را مى كنند خب اگر محفل, محفل علمى شد شما هم اين را قبول كرديد كه او جزء تابعين است يك چهارتا حرف حسابى از اساتيدش شنيده اين چه سؤالى است مى كنيد؟! ابوحنيفه كه جوانى بود ولى هنوز رشد علمى به آن صورت نكرده بود و شناخته نشده بود ايشان هم در مجلس نشسته بود ابوحنيفه گفت از قتاده سؤال بكنيد اين مورى كه حرفى زد گفت: (ادْخُلُوا مَسَاكِنَكُمْ) اين مذكّر بود يا مؤنث! خب [سؤالشان] اين است! تازه زمخشرى با جلال و شكوه از ابوحنيفه نقل مى كند وقتى سائل گفت آقا اين نمله مذكر بود يا مؤنث، قتاده در جواب ماند آن وقت ابوحنيفه گفت اين نمله مؤنث بود براى اينكه خدا در قرآن فرمود: (قَالَتْ نَمْلَةٌ) تازه اينها دارند دفاع مى كنند از علم و درايت ابوحنيفه خب از كجا اين (قَالَتْ) دليل است؟ زمخشرى مى گويد اين نمله مثل شاه مثل حمامه براى اين نوع است اين تاء, تاء تأنيث نيست مذكّر هم نمله است مؤنث هم نمله درباره مذكر بايد گفت «قال نملةٌ» درباره مؤنث بايد گفت «قالت نمله» اين تاء نمله تاء حمامه تاء شاه اينها تأنيث نيست گوسفند نر و ماده را مى گويند شاه اگر ما قالت گفتيم معلوم مى شود كه آن نمله مؤنث است اين تازه حرف زمخشرى (١) ! همين حرف را هم با جلال و شكوه جناب فخررازى در تفسيرش نقل مى كند (٢) اما حالا برهان هدهد يك برهان متكلّمانه است برهان حكيمانه است كه اينها كه مطرح نيست. فرمودند: (فَتَبَسَّمَ ضَاحِكاً مِن قَوْلِهَا) صداى اين نمله را به وسيله باد ذات اقدس الهى به سمع سليمان رساند سليمان هم اولاً شكر كرد گفت خدا را شاكرم اين نعمت را به پدرمان دادى ما از بيتِ علم و شرف تربيت شديم اين خيلى فضيلت است كه انسان از بيت علم و شرف تربيت بشود (فَتَبَسَّمَ ضَاحِكاً مِن قَوْلِهَا) خب از اين تعبير (قَوْلِهَا) هم مثلاً برمى آيد كه آن نمله مؤنث بود بعد وجود مبارك سليمان عرض كرد (رَبِّ أَوْزِعْنِى) يعنى «وَفِّقنى» (أَنْ أَشْكُرَ نِعْمَتَكَ الَّتِى أَنْعَمْتَ عَلَىَّ) اين نعمت را تو به ما دادى ما از جايى كسب نكرديم مقدور ما هم نيست اگر هم خواستى مى گيرى (نِعْمَتَكَ الَّتِى أَنْعَمْتَ عَلَىَّ وَعَلَى وَالِدَىَّ) از يك بيت كريم و شريفى من تربيت شدم توفيق بده كه ما شكرگزار باشيم (وَأَنْ أَعْمَلَ صَالِحاً تَرْضَاهُ) عمل صالحى كه تو بپسندى ممكن است يك عمل صالحى باشد كه ديگران خوششان بيايد راضى باشند اما آن جوهره صلاح و فلاح را نداشته باشد عمل صالحى كه خداپسند باشد در قرآن هم فرمود من چه چيزى را مى پسندم (وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلاَمَ دِيناً) من آن اِنقياد را مى پسندم آن دينِ خداپسند همان اسلام است كه فرمود: (الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِى وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلاَمَ دِيناً) (٣) دينِ خداپسند همين است كه كنارش ولايت هست. فرمود: (وَأَنْ أَعْمَلَ صَالِحاً تَرْضَاهُ وَأَدْخِلْنِى بِرَحْمَتِكَ فِى عِبَادِكَ الصَّالِحِينَ) اينها يك صلاح عمومى است كه ذات اقدس الهى نام خيلى از اينها را در سوره مباركه «انعام» برد فرمود: (كُلٌّ مِنَ الصَّالِحِينَ) (۴) , بخشى از صلاح را وجود

مبارک ابراهیم درخواست کرد عرض کرد: (وَأَلْحِقْنِي بِالصَّالِحِينَ) (۵) بخشی از صالحین را وجود مبارک سلیمان عرض کرد: (وَأَدْخِلْنِي بِرَحْمَتِكَ فِي عِبَادِكَ الصَّالِحِينَ) بخشی از این پاسخها را خدا در قرآن می فرماید: (وَإِنَّهُ فِي الْآخِرَةِ لَمِنَ الصَّالِحِينَ) (۶) قبلاً هم گذشت که صالح غیر از (عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ) (۷) است کسانی که کارهای خوب می کنند این صَلاح برای آنها یا حال است یا مَلکه اما طوری که مُقوّم وجودی آنها بشود و گوهر هستی آنها صالح بشود این زمان می برد صالحین غیر از (عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ) است (عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ) ناظر به مقام فعل و حدّاکثر وصف است اما صالحین حدّاکثرش و اوجش راجع به هویّت است که اصلاً گوهر ذات اینها صالح است این هم درجات و مراتبی دارد با اینکه خدای سبحان در سوره «انعام» اینها را جزء صالحین معرّفی کرد (كُلٌّ مِنَ الصَّالِحِينَ) اما مع ذلک ابراهیم خلیل(سلام الله علیه) عرض می کند (وَأَلْحِقْنِي بِالصَّالِحِينَ) سلیمان(سلام الله علیه) عرض می کند که (وَأَدْخِلْنِي بِرَحْمَتِكَ فِي عِبَادِكَ الصَّالِحِينَ) درباره ابراهیم(سلام الله علیه) فرمود: (إِنَّهُ فِي الْآخِرَةِ لَمِنَ الصَّالِحِينَ) اینها مراتبی دارد در ذیل (إِنَّهُ فِي الْآخِرَةِ لَمِنَ الصَّالِحِينَ) قبلاً هم گذشت که اینها در آخرت به اهل بیت(علیهم السلام) ملحق می شوند خب (وَأَدْخِلْنِي بِرَحْمَتِكَ فِي عِبَادِكَ الصَّالِحِينَ).

ص: ۱۰۲۹

۱- (۱۳) .الکشاف، ج۳، ص۳۵۵و۳۵۶.

۲- (۱۴) . التفسیرالکبیر، ج۲۴، ص۵۴۸.

۳- (۱۵) . سوره مائده، آیه۳.

۴- (۱۶) . سوره انعام، آیه۸۵.

۵- (۱۷) . سوره شعراء، آیه۸۳.

۶- (۱۸) . سوره بقره، آیه ۱۳۰؛ سوره نحل، آیه۱۲۲؛ سوره عنکبوت، آیه۲۷.

۷- (۱۹) . سوره بقره، آیه۲۵.

«و الحمد لله ربّ العالمین»

آیات ۱۷ تا ۲۲ سوره نمل ۹۱/۰۲/۲۳

.Your browser does not support the audio tag

(وَوَرِثَ سُلَيْمَانُ دَاوُدَ وَقَالَ يَا أَيُّهَا النَّاسُ عُلِّمْنَا مَنطِقَ الطَّيْرِ وَأُوتِينَا مِن كُلِّ شَيْءٍ إِنَّ هذَا لَهُوَ الْفَضْلُ الْمُبِينُ (۱۶) وَحُشِرَ لِسُلَيْمَانَ جُنُودُهُ مِنَ الْجِنِّ وَالْإِنسِ وَالطَّيْرِ فَهُمْ يُوزَعُونَ (۱۷) حَتَّى إِذَا أَتَوْا عَلَى وَادِ النَّمْلِ قَالَتْ نَمْلَةٌ يَا أَيُّهَا النَّمْلُ ادْخُلُوا مَسَاكِنَكُمْ لاَ يَحْطِمَنَّكُمْ سُلَيْمَانُ وَجُنُودُهُ وَهُمْ لاَ يَشْعُرُونَ (۱۸) فَتَبَسَّمَ ضَاحِكاً مِن قَوْلِهَا وَقَالَ رَبِّ أَوْزِعْنِى أَنْ أَشْكُرَ نِعْمَتَكَ الَّتِى أَنْعَمْتَ عَلَيَّ وَعَلَى وَالِدَيَّ وَأَنْ أَعْمَلَ صَالِحاً تَرْضَاهُ وَأَدْخِلْنِى بِرَحْمَتِكَ فِى عِبَادِكَ الصَّالِحِينَ (۱۹) وَتَفَقَّدَ الطَّيْرَ فَقَالَ مَا لِيَ لاَ أَرَى الْهُدْهُدَ أَمْ كَانَ مِنَ الْغَائِبِينَ (۲۰) لَأُعَذِّبَنَّهُ عَذَاباً شَدِيداً أَوْ لَأَذْبَحَنَّهُ أَوْ لَيَأْتِيَنِّى بِسُلْطَانٍ مُبِينٍ (۲۱) فَمَكَثَ غَيْرَ بَعِيدٍ فَقَالَ أَحَطتُ بِمَا لَمْ تُحِطْ بِهِ وَجِئْتُكَ مِن سَبَإٍ بِنَبَإٍ يَقِينٍ (۲۲))

در سوره مبارکه «نمل» بخشی از جریان انبیا(علیهم السلام) مطرح می شود بعد از اینکه ذکری از قصّه موسی(سلام الله علیه) به میان آورد چون تفصیل این قصّه در سایر سوَر گذشت تفصیلش را در سوره «نمل» بیان نفرمودند جریان داوود و سلیمان(سلام الله علیهما) را ذکر فرمود, قصّه حضرت سلیمان را به صورت مبسوط در همین سوره «نمل» ذکر کرد فرمود سلیمان(سلام الله علیه) وارث مال و وارث حکومت داوود بود اما وارث نبوّت نبود چون نبوّت ارثی نیست نه ارثی است و نه کسبی موهبت الهی است که ذات اقدس الهی هر که را شایسته بداند عطا می کند آنچه مربوط به سلیمان(سلام الله علیه) از نظر میراث بود همان دو بخش است که میراث مال و میراث حکومت است البته مالِ داوود را سایر ورثه هم ارث می بردند و بردند اما قسمت مهمّ و آنچه مخصوص سلیمان(سلام الله علیه) است همان جریان حکومت است.

ص: ۱۰۳۰

پرسش: در زیارت وارث...

پاسخ: بالأخره خصوصیّاتی که خداوند برای انبیا ذکر فرمود آن خصوصیّتهای ولایت و نبوّت و رسالت و امامت و خلافت را وجود مبارک سیّدالشهداء ارث برده است نه اینکه از ناحیه ارث به آنها رسیده است اینکه می گویند: «انّ العلماءَ ورثه الأنبیاء» (۱) نه یعنی این, امر ارثی است بلکه این به فیض و فضل الهی است خدای سبحان خصوصیّتهای انبیا را به وجود مبارک سیّدالشهداء عطا کرده است وگرنه ارث به این معنا که اینها از یک قبیله بودند نیست.

مطلب بعدی آن است که خدای سبحان این پُست کلیدی را به هر کس نمی دهد یک شایستگی می خواهد که این مربوط به خودش اشخاص است یک استعداد و لیاقت و اختیار و انتخاب می خواهد که مربوط به خود اشخاص است این امری است اختیاری خداوند مسئله کرامت را علم را این گونه از امور را به عنوان آزمون به برخی افراد نظیر سامری نظیر بلعم باعور و مانند اینها عطا می کند و در عین حال که می داند اینها حُسن عاقبت ندارند در اثر سوء عاقبت خود از این مواهب الهی بهره صحیح نمی برند اما نبوّت را رسالت را امامت را این پستهای کلیدی را هرگز به کسی که حُسن عاقبت ندارد نمی دهد پس

یـک مسـئله مربوط به آن مقامهاست که آن مقامها نه کسبی است و نه ارثی, یک مطلب مربوط به این است که خـدا آن مقام را به چه کسـی می دهد جواب این است خدا آن مقام را به افرادی می دهد که با اختیار و انتخاب خود دارای عزم راسخ اند و هرگز از آن مقام بلنـد سوء اسـتفاده نمی کننـد ولو سـخت ترین حادثه برای اینها پیش بیایـد هیچ کسـی هم آنها را یاری نکند آنها حافظ دین انـد درباره پیغمبر(صـلّی الله علیه و آله و سـلّم) آمده است آن آیه قبلًا بحث شد که (لاَ تُکَلَّفُ إِلَّا نَفْسَکَ) (۲) اینهـا مثـل سایر افراد نیسـتند که تقیّه بکننـد حتی رسول مثل امام نیست که تقیّه بکنـد فرمود اگر احـدی در روی زمین شـما را یاری نکرد شـما وظیفه تان را بایـد انجام بدهیـد (لاَ تُکَلَّفُ إِلَّا نَفْسَکَ) این آزمون حتی برای امامان(علیهم السـلام) هم نیسـت غرض این است که خود مقـام رسـالت و نبوّت نه کسبی است و نه ارثی امـا کسـی که شایسـته این کـار باشـد با اختیار خود با کسب خود بـا ریاضت و تلاش و کوشـش خود به قـدری فیض خـدا را محترم می شـمارد که هیـچ چیزی او را از ادامه راه باز نمی دارد خـدا می دانـد که این شـخص از فیض خـدا این بهره را می برد لذا به او این پُست کلیدی را می دهد وگرنه صِـرف استجابت دعا صرف بخشی از کرامتها بدون سِمتهای کلیدی و پستهای کلیدی این را گاهی به افرادی مثل بلعم باعور می دهد که (وَاتْلُ عَلَیْهِمْ نَبَأَ الَّذِی آتَیْنَاهُ آیَاتِنَا فَانْسَلَخَ مِنْهَا) (۳) یا به سامری که (فَقَبَضْتُ قَبْضَهً مِنْ أَثَرِ الرَّسُولِ) (۴) می دهد و آن سوء عاقبت هم تعقیبش می کند.

ص: ۱۰۳۱

۱- (۱) . الکافی, ج ۱, ص ۳۲ و ۳۴.

۲- (۲) . سوره نساء, آیه ۸۴.

۳- (۳) . سوره اعراف, آیه ۱۷۵.

۴- (۴) . سوره طه, آیه ۹۶.

پرسش...

پاسخ: تقیّه بله تقیّه کردند, کسی که سقیفه را تحمل می کند و غدیر را رها می کند تقیّه است دیگر.

یک وقت سیّدناالاستاد مرحوم محقّق داماد(رضوان الله تعالی علیه) این سیّد بزرگوار در خواندن بحث فقهی من دیدم اشک از چشمان مبارکشان جاری شده آن روایتی بود که وجود مبارک امام کاظم به هارون ملعون خطاب می کند می فرماید «یا أمیر المؤمنین» من دیدم ایشان این روایتی که خوانده اشک از چشمانشان جاری شد خب این است دیگر, بنابراین این تقیّه بود چطور می شود کسی خودش غدیر را دیده آن وقت در برابر غدیر بیّن الرشد ساکت باشد در برابر سقیفه بیّن الغی تحمل بکند این جز تقیّه چیز دیگر نیست اما درباره پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) این طور نبود فرمود: (لَا تُكَلَّفُ إِلَّا نَفْسَكَ) احدی اگر تو را یاری نکرد باید تحمل کنی آن وظیفه برای پیغمبر است.

بنابراین فرمود ما این سِمت را داریم وجود مبارک داوود فرزندان فراوانی داشت مال به همه آنها ارث رسید حالا قَلّ أو كَثُرَ, حکومت به وجود مبارک سلیمان رسید خب آن مربوط به صلاحیّت و خصوصیّت است دیگر در بین همه ورثه به سلیمان رسید اما مقام رسالت و آن مقامهای ملکوتی به ارث و کسب نیست این سه مسئله. وجود مبارک سلیمان این را هم صریحاً اعلام کرد فرمود مردم ما در برابر نعمت خدا وظیفه داریم که شاکر باشیم و به شما هم اعلام می کنیم که خدا این نعمت را به ما داد (يَا أَيُّهَا النَّاسُ) اینها را به ما داد و شما هم بدانید که ما از اسرارتان باخبریم از اسرار حیوانات باخبریم کاری هم با شما نداریم جز عقل و عدل چیزی اِعمال نمی کنیم ولی اگر بیراهه رفتید در برابر قانون مسئولید (يَا أَيُّهَا النَّاسُ عُلِّمْنَا مَنطِقَ الطَّيْرِ) هر کاری کردید به ما گزارش می دهند و من شما را دارم اداره می کنم و به احدی هم ظلم نمی کنیم. اما اینکه آیا خصوص حیواناتی که عصر وجود مبارک سلیمان(سلام الله علیه) بودند به این مقام علمی رسیدند که جناب فخررازی احتمال می دهد این آسان نیست شما در باب حیوانات می بینید جریان برزخ را که دارد شخص کافر در برزخ آسیب می بیند در قبر آسیب می بیند در ضمن اینها آن روایات هست که گاهی می بینید گوسفندی هنگام چرا می رمد برای اینکه این صدای عذاب برزخ و قبر فلان کافر را می شنود آن لرزش و آن تپش وادارش می کند که دفعتاً بِرَمد جن و انس نمی شنوند ولی حیوانات درک می کنند. (۱) این سرمایه برای آنها هست که در حدّ تسبیح (إِن مِن شَيْ ءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ) (۲) و مانند آن باشند اما از این مبانی و مبادی و مقدّمات بهره برداری کنند نتیجه گیری کنند استدلال کنند بالا بیایند نیست لذا در همان حد هستند الآن این زنبور عسل که این خانه های مهندسی شده شش ضلعی را درست می کند هزارها سال است که همین طور خانه می سازد دیگر حالا تکاملی پیدا بشود و ترقّی پیدا بشود و اینها در آن نیست همین وضع است مورها همین طورند اینها از این علوم بهره ببرند بالا بیایند نیستند تعلیم بدهند دیگران را مثلاً آنهایی که کمی عالِم ترند دیگران را تعلیم بدهند که مکتبی داشته باشند بالا بیایند نیست اگر انسانی با اینکه می تواند بالا بیاید از این سرمایه ها استفاده نکند (كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ) (۳) می شود برای اینکه حیوانات نه مأمورند نه آن راه تکامل به آنها داده شد انسان هم مأمور است هم راه تکامل به آنها آموخته شد و اگر این کار را نکنند (كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ) می شوند.

۱- (۵) . الکافی, ج۳, ص۲۳۳.

۲- (۶) . سوره اسراء, آیه ۴۴.

۳- (۷) . سوره اعراف, آیه ۱۷۹; سوره فرقان, آیه ۴۴.

مطلب دیگر این است که اینکه (قَالَتْ نَمْلَةٌ یَا أَیُّهَا النَّمْلُ ادْخُلُوا) یک مور عادی در بین جمعیّت مورها نبود این موری بود مسئولیّتی داشت انسانها هم همین طورند حیوانات هم همین طورند هر کدامشان مسئولیّتی داشته باشند نظمی داشته باشند آن مسئول و راهنما به فکر تأمین حیات اینها باشد اینها این کاره اند نجات پیدا می کنند. بنابراین ارث وجود مبارک سلیمان هم از مال بود هم از حکومت لکن مال یک ارث مشترکی بود که سایر ورثه هم داشتند آن قسمت مهم مسئله حکومت است که در بین وارثان فقط وجود مبارک سلیمان این لیاقت را داشت اما مسئله نبوّت و ولایت و اینها ارثی نبود و اینها هم صریحاً هم به مردم اعلام کردند که ما این سِمت را داریم و نه تنها شما انسانها بلکه پرنده ها و مانند آن هم در حوزه مأموریت ما هستید.

مطلب دیگر اینکه این (عُلِّمْنَا مَنطِقَ الطَّیْرِ) مفهوم ندارد که در مقام تحدید باشد مفهوم داشته باشد یعنی ما فقط منطق پرنده ها را می دانیم تا سؤال بشود که پس جریان نمل چیست تا کسی به عنوان احتمال بگوید آن مورچه ای که پَر دارد شاید جزء پرندگان حساب بشود این نیازی به آن سؤال و جواب ندارد برای اینکه (عُلِّمْنَا مَنطِقَ الطَّیْرِ) که مفهوم ندارد فقط منطق طیر را به ما یاد دادند منطق مورها و دوابّ و اینها را نمی دانیم این طور نیست آن قسمتهای مهم را ذکر فرمودند, برای اینکه جریان یمن و استدلال و کار هدهد در همین راستا بود لذا نامی از منطق طیر برده شد. (وَأُوتِینَا مِن کُلِّ شَیْءٍ إِنَّ هذَا لَهُوَ الْفَضْلُ الْمُبِینُ) بعد فرمود: (وَحُشِرَ لِسُلَیْمَانَ جُنُودُهُ مِنَ الْجِنِّ وَالْإِنسِ وَالطَّیْرِ فَهُمْ یُوزَعُونَ) اینها نه تنها منطق اینها معلوم وجود مبارک سلیمان بود خود اینها مأمور بودند در حوزه حکومت او حضور پیدا کنند همه شان محشور بودند موزوع بودند وَزع شدند توزیع شدند جای هر کدام هم مشخّص بود (حَتَّی إِذَا أَتَوْا عَلَی وَادِ النَّمْلِ) وجود مبارک سلیمان با همراهانشان وارد شدند ادامه آیه وظیفه راهنماها را مشخص می کند که زیرمجموعه خود را دریابند هم آنها موظف اند که امورشان را منظّم کنند هم آن راهنمایشان موظف است که امنیت آنها را حفظ کند گفت ممکن است اینها ندانسته شما را زیر پا لِه کنند خب اگر مورهایی راهنما نداشته باشند یا همین طور رها بشوند مثل انسانها خب زیر دست و پا له می شوند مورها هم یکسان نیستند مگر انسانها یکسان اند اگر موری له می شود برای اینکه یا راهنما نداشت یا حرف راهنما را گوش نداد مثل انسانهایی که آسیب می بینند (حَتَّی إِذَا أَتَوْا عَلَی وَادِ النَّمْلِ قَالَتْ نَمْلَةٌ یَا أَیُّهَا النَّمْلُ ادْخُلُوا مَسَاکِنَکُمْ) که این موظف می کند هر انسانی را که زیرمجموعه خود را دریابد. این حرفی که مور زد را نسیم و باد به سمع مبارک سلیمان(سلام الله علیه) رساند او هم که از منطق حیوانات باخبر بود فهمید که این حیوان چه می گوید, از قدرتی که خدا به او داد از آگاهی از حرف مور, شاکرانه لبخند زد این (فَتَبَسَّمَ ضَاحِکاً مِن قَوْلِهَا) این خنده شکر است خدا را شاکریم که به اینجا رسیدیم که اگر موری از حکومت ما بخواهد گلایه ای داشته باشد ما آن گلایه اش را می شنویم (یک) و حکومت ما هم طوری است که به موری هم آسیب نمی رسد و نمی رساند عالماً عامداً (این دو) و اگر هم آسیبی به مور برسد در اثر غفلت است در اثر (لَا یَشْعُرُونَ) است (این سه) ما باید مواظب باشیم که غفلت نداشته باشیم (چهار) از این مجموعه وجود مبارک سلیمان خوشحال شد این (فَتَبَسَّمَ ضَاحِکاً) یعنی نزدیک به ضِحک بود اشراف به ضحک بود وگرنه تبسّم بود ضحک نبود همان لبخند ظریف که نشانه از شکر بود. خب این نه برای حرفِ مور شاکر شد یا برای اعتراض به مور شاکر شد به قرینه این جمله ای که (وَقَالَ) عرض کرد خدایا بخش نظر را تأمین کردی (عُلِّمْنَا مَنطِقَ الطَّیْرِ) بخشهای حکومت و سیاست و اداره جامعه را هم تأمین کردی (وَأُوتِینَا مِن کُلِّ شَیْءٍ) اما آن بخش عمل را که عقل عملی مسئول آن است _ که فرمود عقل یعنی «ما عُبِد به الرّحمن و اکْتُسِبَ به الجِنان» (۱) _ آن را هم تأمین کن لطفی عطا کن که دستگاه اراده و عزم و تصمیم و نیّت و اخلاص و قصد فعّال باشد (أَوْزِعْنِی أَنْ أَشْکُرَ نِعْمَتَکَ الَّتِی أَنْعَمْتَ) این (أَوْزِعْنِی) غیر از «عَلِّمنی» است «علّمنی» تمام شد که دادید برای اینکه (عُلِّمْنَا مَنطِقَ الطَّیْرِ) در

بحثهای قبلی هم که مکرّر گذشت این بود که ما یک بخش علمی داریم که او در منطق و امثال منطق مطرح است که می گویند تصدیق یعنی تصدیق می کنیم به ثبوت محمول برای موضوع اما آن تصدیقی که در دین معتبر است تصدیق به ثبوت محمول برای موضوع در مقابل تصوّر نیست این تصدیق یعنی عصاره آن قضیه را به جان خود گِره بستن یعنی من قبول دارم, که این کارِ عملی است نه کار علمی از سنخ تصوّر و تصدیق و اینها نیست از سنخ باور است ایمان, فعل است مثل عمل صالح منتها ایمان, عمل جانحه است و عمل صالح, عمل جارحه آن باور قلبی به نام ایمان, عمل است و این اقرار لسان و عمل به ارکان هم عمل است اینها همه شان عمل اند و آن علمِ باید و نباید که حکمت عملی است عهده دار این بخش است هرگز ایمان به معنای تصدیق و ثبوت محمول برای موضوع نیست حکمتِ نظری مربوط به شناخت بود و نبود است (یک) حکمت عملی مربوط به شناخت باید و نباید است (دو) هیچ کدام از اینها از سنخ ایمان و عمل نیستند اینها همه شان از سنخ معرفت اند آنچه مربوط به ایمان است نه داخل در حکمت نظری است نه داخل در حکمت عملی بلکه عملِ به مقتضای حکمت نظری و عمل به مقتضای حکمت عملی, اینها عمل اند از سنخ حکمت و نظر و اندیشه نیستند.

ص: ۱۰۳۳

۱- (۸) . الکافی, ج۱, ص۱۱.

پرسش:...

پاسخ: خب بله دیگر منتها در صورت اینکه تفصیل قاطع شرکت باشد دیگر عمل, خاص است یک وقت است که مطلقِ عمل, محور قرار می گیرد این اعم از جانحه و جارحه است یک وقت است که تفصیل چون قاطع شرکت است دارد که (وَالَّذِینَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ) (۱) این عمل صالح در قبال ایمان قرار گرفته معلوم می شود که این عمل جوارحی است آن عمل جانحه, اگر یک وقت عمل بالقول المطلق گفته بشود بله این می تواند جارحه و جانحه هر دو را شامل بشود ایمان هم عملِ قلبی است ولی غالباً در آیات نه دائماً, غالباً در آیات ایمان در قبال عمل صالح و عمل صالح در قبال ایمان قرار گرفته و تفصیل قاطع شرکت است دارد (وَالَّذِینَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ), (مَن یُؤْمِن بِاللَّهِ وَیَعْمَلْ صَالِحاً) (۲) این گاهی مفرد گاهی جمع این نشان می دهد که منظور از ایمان همان عمل جانحه و قلب است و منظور از عمل همان اقرار به لسان و عمل به ارکان است. (فَتَبَسَّمَ ضَاحِکاً مِن قَوْلِهَا) بعد از خدا چه خواست؟ عرض کرد خدایا آنچه مربوط به علم بود که دادی وحی علمی را عطا کردی یک وحی عملی یک الهام عملی هم عطا بکنید (قَالَ رَبِّ أَوْزِعْنِی) یعنی «ألهمنی أن أزَعَ» الهام بکن که من جای شکر فراموشم نشود جای ایمان فراموشم نشود جای حق شناسی فراموشم نشود در بحثهای قبل گذشت که وحی یک قِسمش وحی علمی است مثل اینکه به انبیا و اولیا(علیهم السلام) وحی درباره علوم غیب است وحی درباره احکام و شرایع است که چه چیزی واجب است چه چیزی حرام است گاهی هم درباره اصول دین است گاهی درباره فروع دین این علمی است اما وحیِ عملی این است که انسان دفعتاً گرایشی به یک طرف پیدا می کند اینکه می بینید مِیلی به یک طرف پیدا می کند گرایشی به یک طرف پیدا می کند مصداق (وَأَوْحَیْنَا إِلَیْهِمْ فِعْلَ الْخَیْرَاتِ) است کاری به علم ندارد فرمود ما گرایش به خیر را در درونشان قرار دادیم این وحیِ فعل است گاهی انسان می بیند که مصمّم می شود فلان کار خیر را انجام بدهد این (ذلِکَ فَضْلُ اللّهِ یُؤْتِیهِ مَن یَشَاءُ) (۳) این کاری به علم ندارد قبلاً هم این مطلب را می دانست فلان کار, کار خیری است ده بار خودش هم به دیگران گفته اما تصمیم بر اینکه مثلاً در اعتکاف شرکت بکند نداشت خودش چندین بار درس گفته بحث گفته سخنرانی کرده اما می بینید دفعتاً بدون اینکه کسی به او پیشنهاد بدهد وقتی اینجا نشسته تصمیم می گیرد در اعتکاف شرکت کند خب این کار عملی است اینکه علم نیست (وَأَوْحَیْنَا إِلَیْهِمْ فِعْلَ الْخَیْرَاتِ وَإِقَامَ الصَّلاَةِ وَإِیتَاءَ الزَّکَاهِ) (۴) اینها به عزم برمی گردد دفعتاً به این سمت گرایش پیدا می کند این برکت الهی است وجود مبارک سلیمان عرض کرد خدایا چنین چیزی هم نصیب ما بکن آنکه به ما دادی علم بود اما «و ألهمنی و أوزعنی أن أزع الشکر فی موضعه» من این شکر را وَزع کنم یعنی توزیع کنم قرار بدهم الهام به من بکن که شاکر باشم و این شکر را هم در جای خود قرار بدهم برای اینکه به من و خاندان من نعمتهای فراوانی دادی ما جزء خواصّ از این قوافل بشری هستیم البته همه به طرف شما دارند می آیند بعضی پیاده بعضی سواره بعضی تند بعضی کُند این راه را دارند می آیند (یَا أَیُّهَا الْإِنسَانُ إِنَّکَ کَادِحٌ إِلَی رَبِّکَ کَدْحاً فَمُلاَقِیهِ) (۵) اما یک عدّه سواره می روند یا منظّم می روند یا در راه وسیع تر می روند یا در بزرگ راه هستند اینها رفقای خوب دارند همراهان خوب دارند بقیه گاهی افتان و خیزان می روند گاهی راه را گم می کنند گاهی می مانند گاهی آذوقه شان کم می آید در سوره مبارکه «نساء» که بحثش گذشت فرمود: (مَن یُطِعِ اللّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولئِکَ مَعَ الَّذِینَ أَنْعَمَ اللّهُ عَلَیْهِم مِنَ النَّبِیِّینَ وَالصِّدِّیقِینَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِینَ وَحَسُنَ أُولئِکَ رَفِیقاً) (۶) اگر کسی مطیع خدا و پیامبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) باشد همراهان خوبی دارد خب انبیا و صدّیقین و صلحا و شهدا به معنای شاهدان اعمال اینها در بزرگراهند دیگر اینها با زاد و توشه فراوان حرکت می کنند آدم را در می یابند اگر کسی مطیع باشد جزء این قافله است وجود مبارک سلیمان عرض کرد خدایا

من پدرم مادرم اینها در این قافله ایم (أَوْزِعْنِی أَنْ أَشْکُرَ نِعْمَتَکَ الَّتِی أَنْعَمْتَ عَلَیَّ وَعَلَی وَالِدَیَّ) خب آنها که مُنعم علیه اند چه کسانی اند همان چهار گروه اند دیگر خود من پدرم مادرم اینها اعضای این کاروانیم که شما فرمودید: (مَعَ الَّذِینَ أَنْعَمَ اللّهُ عَلَیْهِم مِنَ النَّبِیِّینَ وَالصِّدِّیقِینَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِینَ) ما اینهاییم پس آن توفیق را بده آن لطف را بکن که ما این را حفظ بکنیم ما هم در نماز همین را می خواهیم می گوییم (اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِیمَ صِرَاطَ الَّذِینَ أَنْعَمْتَ عَلَیْهِمْ) (۷) خدایا راه اینها را به ما نشان بده خب راه اینها را که به ما نشان داد که اینکه ما در نماز از ذات اقدس الهی می خواهیم آن عنایتهای عملی را می خواهیم و گرنه عنایتهای علمی را که خب به ما نشان داد فرموده دیگر در آیات هست در روایات هست در ادعیه هست در مناجات هست ما از ذات اقدس الهی این گرایش را در نماز مسئلت می کنیم می گوییم (اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِیمَ صِرَاطَ الَّذِینَ أَنْعَمْتَ عَلَیْهِمْ), (أَنْعَمْتَ عَلَیْهِمْ) هم در سوره مبارکه «نساء» مشخص شد سلیمان(سلام الله علیه) عرض می کند که من پدرم مادرم اینها در همین قافله ایم ما اعضای این قافله ایم آن توفیق را بده که ما شکرگزار باشیم حدوثاً و بقائاً این راه را ادامه بدهیم (رَبِّ أَوْزِعْنِی أَنْ أَشْکُرَ نِعْمَتَکَ الَّتِی أَنْعَمْتَ عَلَیَّ وَعَلَی وَالِدَیَّ وَأَنْ أَعْمَلَ صَالِحاً تَرْضَاهُ) حدوثاً و بقائاً اینها را عطا بکن (وَأَدْخِلْنِی بِرَحْمَتِکَ فِی عِبَادِکَ الصَّالِحِینَ).

۱- (۹) . سوره بقره, آیه ۸۲.

۲- (۱۰) . سوره تغابن, آیه ۹; سوره طلاق, آیه ۱۱.

۳- (۱۱) . سوره مائده, آیه ۵۴; سوره حدید, آیه ۲۱; سوره جمعه, آیه ۴.

۴- (۱۲) . سوره انبیاء, آیه ۷۳.

۵- (۱۳) . سوره انشقاق, آیه ۶.

۶- (۱۴) . سوره نساء, آیه ۶۹.

۷- (۱۵) . سوره فاتحهالکتاب, آیات ۶ و ۷.

«و الحمد لله ربّ العالمین»

آیات ۲۰ تا ۲۶ سوره نمل ۹۱/۰۲/۲۴

Your browser does not support the audio tag.

(وَتَفَقَّدَ الطَّیْرَ فَقَالَ مَا لِیَ لَا أَرَی الْهُدْهُدَ أَمْ کَانَ مِنَ الْغَائِبِینَ (۲۰) لَأُعَذِّبَنَّهُ عَذَاباً شَدِیداً أَوْ لَأَذْبَحَنَّهُ أَوْ لَیَأْتِیَنِّی بِسُلْطَانٍ مُبِینٍ (۲۱) فَمَکَثَ غَیْرَ بَعِیدٍ فَقَالَ أَحَطتُ بِمَا لَمْ تُحِطْ بِهِ وَجِئْتُکَ مِن سَبَإٍ بِنَبَإٍ یَقِینٍ (۲۲) إِنِّی وَجَدتُّ امْرَأَةً تَمْلِکُهُمْ وَأُوتِیَتْ مِن کُلِّ شَیْءٍ وَلَهَا عَرْشٌ عَظِیمٌ (۲۳) وَجَدتُّهَا وَقَوْمَهَا یَسْجُدُونَ لِلشَّمْسِ مِن دُونِ اللَّهِ وَزَیَّنَ لَهُمُ الشَّیْطَانُ أَعْمَالَهُمْ فَصَدَّهُمْ عَنِ السَّبِیلِ فَهُمْ لَا یَهْتَدُونَ (۲۴) أَلَّا یَسْجُدُوا لِلَّهِ الَّذِی یُخْرِجُ الْخَبْءَ فِی السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَیَعْلَمُ مَا تُخْفُونَ وَمَا تُعْلِنُونَ (۲۵) اللَّهُ لَا إِلٰهَ إِلَّا هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِیمِ (۲۶))

در جریان مُلک سلیمان(سلام الله علیه) بخشی از مطالب مربوط به لسان پرنده ها بود که یاد شد که فرمود: (عُلِّمْنَا مَنطِقَ الطَّیْرِ) و روشن شد که نُطق به این معنا فصلِ اخیر انسان نیست برای اینکه نطق به معنای ادراک برخی از مسائل کلّی برای حیوانات هم است و اگر بگوییم آن حیوان فقط در سایه اعجاز سلیمان(سلام الله علیه) به اینجا رسیده است که این سخنی است که سندی برای آن ارائه نشد معلوم می شود که برخی از حیوانات با تعلیم و تربیت به این حد می رسند و می شوند ناطق بنابراین این نطق به معنای ادراک کلیّات و مانند آن نمی تواند فصل اخیر انسان باشد همان طوری که نطق ظاهری هم فصل نیست فصل اخیر انسان همان است که گفته شد «مُتألّه», «الإنسان حیٌّ متألّه» نه «الانسان حیوان ناطق».

مطلب دوم آن است که این تعبیری که ذات اقدس الهی از زبان مور نقل کرد که (یَا أَیُّهَا النَّمْلُ ادْخُلُوا مَسَاکِنَکُمْ لَا یَحْطِمَنَّکُمْ سُلَیْمَانُ وَجُنُودُهُ) (۱) جناب فخررازی در ذیل این آیه می گوید این دلیل بر آن است که آن سالک و عابر حقّ تقدّم دارد جادّه برای اوست (۲) این سخن ناصواب است در صورتی که نظامی برای عابر پیاده زمان و زمینی مشخص کرده باشد برای عابر رسمی هم زمان و زمینی مشخص کرده باشد هر کدام باید مواظب آن محدوده قانونی شان باشند یک وقت است راهی است مخصوص آن رونده مثل این بزرگراهها, اتوبانها آنجا برای عابر پیاده نیست اگر کسی در بزرگراهها به اصطلاح اتوبان خواست پیاده بشود و مشکل خودش را حل کند او باید مواظب باشد برای اینکه جادّه برای آنهاست آنها هم با یک سرعت مجاز دارند می روند ولی اگر در داخل شهر بود خیابان بود نه بیابان, برای عابر پیاده یک مکان مشخصی تعیین شد و زمان مشخصی هر کدام از آن رونده ها و عابر پیاده قانونی دارند باید رعایت بکنند پس اینکه ایشان از (لَا یَحْطِمَنَّکُمْ سُلَیْمَانُ وَجُنُودُهُ) خواستند استفاده بکنند که حق با آن رونده است عابر پیاده باید خودش محتاطانه به سر ببرد این استدلال ناتمام است.

ص: ۱۰۳۵

۱- (۱) . سوره نمل, آیه ۱۸.

۲- (۲) . التفسیر الکبیر, ج۲۴, ص۵۴۹.

مطلب دیگر اینکه در جریان نمله از هزار سال قبل شواهـدی اقامه کردند که اینها باهوش اند حالا قبلش شواهد دیگری بود در دسترس این مفسّران نیست مرحوم شیخ طوسـی در تبیان نقل می کنـد بعـد هم فراوان آمـده که این بخش از هوش را خـدای سبحان به مورهـا داده است که اینها می داننـد این حبّه ای که گرفته انـد اگر بردنـد در لانه این سبز می شود این دیگر غـذای زمسـتان اینها نیست لـذا این حبّه را نصف می کننـد که سبز نشود تا غـذای زمسـتان اینها بشود برخی از حبّه ها هسـتند که اگر نصف شونـد هم باز سبز می شونـد آنها را به چهار قسـمت تقسـیم می کنند که سبز نشود (۱) این مقـدار از هوش را بر اساس (قَدَّرَ فَهَدَی) (۲) ذات اقـدس الهی به این حیوانات داده است اما همان حیوان هزار سال قبل اکنون هم همان طور زنـدگی می کند دیگر حالا تکاملی داشته باشد رشدی داشته باشد و مانند آن که جزء خصایص انسانیّت است این نیست.

حالا رسـیدیم به مسئله هدهد وجود مبارک سلیمان(سلام الله علیه) تَفقّد کرده تفقّد یعنی معرفه الفقدان اما این مسبوق به تعهّد است چون همه این حیوانـات (فَهُمْ یُوزَعُونَ) (۳) بودنـد همه در جای خود صف کشـیده و منظّم بودند وجود مبارک سـلیمان اول تعهّـد کرد یعنی این عهـد را بررسـی کرد بعـد مُتفقِّد شد دید که هدهد را نمی بیند. تفقّدی که فعلاً می گویند یعنی حال کسـی را پرسـیدن این سابقه این تفقّـد لاحق است هر تفقّـدی مسـبوق به تعهّد است تعهّد یعنی سرکشـیِ عهد سابق اگر کسـی متعهّـدانه از زیرمجموعه خود سرکشـی بکند آن وقت اگر کسـی بیمار بود یا غایب بود این متفقّد می شود یعنی «یَعرف فقدانه یعرف فَقْده» وگرنه تفقّد به معنای دلجویی و امثال ذلک نیست (وَتَفَقَّدَ الطَّیْرَ) دید که این پرنده نیست این طیر که مطلق اسـت بـا کلمه هدهـد تبیین شـده فرمود: (مَا لِیَ لاَ أَرَی الْهُدْهُدَ) آنهـا که اهل غیبت نیسـتند من چطور شـد که این را نمی بینم این تعجّب از حال خودش یا اینکه نه از من جای تعجّب نیست من ترک عادی نکردم من چیزی که نبود ندیدم اگر او غایب بود و من ندیـدم این جـای سـؤال و تعجّب نیست (أَمْ کَانَ مِنَ الْغَائِبِینَ). غیبتِ او یـا مـوجّه است یـا مـوجّه نیست اگر موجّه بود که (لَیَأْتِیَنِّی بِسُلْطَانٍ مُبِینٍ) اگر موجّه نبود من او را تنبیه می کنم (لَأُعَذِّبَنَّهُ عَذَاباً شَدِیداً) این «لام», «لام» قسم است (أَوْ لأَذْبَحَنَّهُ أَوْ لَیَأْتِیَنِّی بِسُلْطَانٍ مُبِینٍ) یـا حجّتی بیـاورد که غیبتش موجّه بود یـا او را ذبـح می کنم یا عـذاب الیم (فَمَکَثَ غَیْرَ بَعِیدٍ) حالا این ضمیر (فَمَکَثَ) به سـلیمان برمی گردد که بحث در سـلیمان است یـا به هدهـد برمی گردد که آینـده دربـاره آن است به قرینه سابق ضـمیر به سـلیمان برمی گردد به قرینه لاحق ضمیر به هدهد برمی گردد سرّ اینکه طولی نکشید که هدهد آمد برای اینکه آن طوری که جناب زمخشـری نقل می کند می گوید وجود مبارک سـلیمان(سلام الله علیه) مکّه مشرّف شدند با همان قافله و بـه منطقه یمن نزدیـک شدنـد و فرود آمدنـد و هدهـد از آن منطقه دیـدنی کرده است و این گزارش را داد (۴) نه اینکه حالا حضـرت در مکـان اصـلی اش مسـتقر بود و فاصـله هشـتاد فرسـخی یـا صـد فرسـخی یا کمتر و بیشتر را این هدهـد رفت و زود برگشت در آن سـفری که وجود مبارک سـلیمان به مکه مشرّف شد این حادثه رخ داد (فَمَکَثَ غَیْرَ بَعِیدٍ) حالا یا خود سلیمان مـدّت کوتاهی صبر کرد یا خود هدهد آن گاه هدهد آمد و این حرف را زد (فَقَالَ أَحَطتُ بِمَا لَمْ تُحِطْ بِهِ) من از چیزی باخبر شدم به چیزی احاطه پیدا کردم که شـما به آن محیط نبودی و من از منطقه سـبأ یک نبأ یعنی خبر مهم آوردم (یک) یقینی هم است (دو) کلمه سبأ و نبأ که هم وزن اند این باعث ظرافت ادبی است که زمخشری و امثال زمخشری به اینها خیلی می پردازند خب (وَجِئْتُکَ مِن سَبَإٍ بِنَبَإٍ یَقِینٍ) نبأ همان خبر مهم را می گوینـد هر خبری را نمی گوینـد نبأ، نبأ آن اخبار مهم است پس من یـک گزارش مهـم دارم (یـک) از نظر علمی هـم یقینی اسـت نـه مظنّه و گمـان (دو) و من می دانم و شـما نمی دانیـد. جنـاب زمخشـری در ذیـل این آیه از گروهی نقـل می کنـد می گویـد «قـالوا و فیه دلیـلٌ علی بطلان قول الرافضه» که امام به این امور

جزیی عـالِم است و همه مطـالب غیبی را بـاخبر است (۵) منظور از امـام در مقابـل پیغمـبر نیست سـلیمان هم جزء ائمه بود نظیر آنکه وجـود مبـارک ابراهیم را خـدا امـام قرار داد (إِنِّی جَاعِلُکَ لِلنَّاسِ إِمَامـاً) (۶) آنهـا می گوینـد وقتی رافضه معتقدنـد که رهبران الهی یعنی انبیا و ائمه(علیهم السلام) از غیب باخبرند و جزئیات را می دانند, این [آیه] دلیل است بر بطلان قول آنها.

ص: ۱۰۳۶

۱- (۳) . التبیان فی تفسیر القرآن, ج۸, ص۸۴ و ۸۵.

۲- (۴) . سوره اعلی, آیه ۳.

۳- (۵) . سوره نمل, آیه ۱۷.

۴- (۶) . الکشاف, ج۳, ص۳۵۸.

۵- (۷) . الکشاف, ج۳, ص۳۵۹.

۶- (۸) . سوره بقره, آیه ۱۲۴.

این سخن ناصواب است برای اینکه در بحثهای قبل هم این مطلب گذشت که در اصول از سه قسم علم باید بحث بشود منتها حالاـ اصول رسالتش را عمل نکرده و نمی کند در اصول از مسائل معرفتی سه قسم باید بحث بشود یک قسمت دون الحجّه است مثل ظنّ و قیاس و خیال و گمان و وهم که ظنّ غیر معتبر, قیاس و مانند آن اینها دون الحجّه اند یک قسمت اند که حجّت اند آن علم متعارف است و طمأنینه ای که در حدّ علم است یک قسم سوم که در اصول نیست و باید باشد و اصول این رسالتش را انجام نداد و باید انجام می داد آن علمی است که فوق الحجّه است یعنی علمی است که مهم تر از آن است که کاربرد فقهی و اجتماعی داشته باشد و آن علم ملکوتی و علم غیب است این بیان را از مرحوم کاشف الغطاء یک روز در همین مسجد از کشف الغطاء خواندیم شما می بینید غالب این فقهای ما, یَحتاط, أحوط و مانند اینها در کلامشان هست اما مرحوم کاشف الغطاء یک فقیه فحلی است «یَجب», «یَحرُم» این سلطان فقه است این مرد بزرگوار، مسئله أحوط و اینها در بیانش خیلی کم است.

پرسش...

پاسخ: بله اگر این حرف در اصول بود دیگر کتاب شهید جاوید نوشته نمی شد اگر این را طلبه بداند و بفهمد زبانش را هم مواظب است دیگر نمی گوید امام حسین ــ معاذ الله ــ نمی دانست و اگر می دانست چرا می رفت! علم ملکوتی که سند فقهی نیست غرض این است که مرحوم کاشف الغطاء(رضوان الله علیه) این را مطرح کرده (۱) و سند مرحوم کاشف الغطاء هم این است که وجود مبارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) فرمود ما وقتی که در جامعه داریم حکومت می کنیم داریم بین مردم داوری می کنیم «إنّما أقضی بینکم بالبیّنات و الأیمان» ما در محاکم که به علم غیب عمل نمی کنیم بیّنه کسی آورده عمل می کنیم یمین آورده عمل می کنیم جامعه را با علم ملکوتی مأمور نیستیم اداره کنیم یک وقت است معجزه اقتضا می کند مطلب دیگر است خب طبق این آیه یقیناً وجود مبارک پیغمبر از همه امور باخبر است فرمود: ﴿قُلِ اعْمَلُوا فَسَيَرَى اللّهُ﴾ این «سین», «سین» تحقیق است نه تسویف ﴿قُلِ اعْمَلُوا فَسَيَرَى اللّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ﴾ (۲) تحقیقاً خدا کار شما را می داند تحقیقاً پیغمبر می داند مسئله عرض اعمال یک خبر و دو خبر نیست الآن بسیاری از اینها که درباره امام زمان کار می کنند فقط منتظر ظهور حضرت اند آن یک برکتی است اما عرض اعمال در آن اصلاً مطرح نیست که همه کارهای ما را نزد حضرت می برند حضرت باخبر است ما باید چه کار کنیم خجالت نکشیم مشمول دعای آن حضرت باشیم اگر امام زمان هست خب می بیند ما چه می کنیم وقتی می بیند به حساب ما خواهد رسید ﴿قُلِ اعْمَلُوا فَسَيَرَى اللّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ﴾ که منظور از مؤمنون, اهل بیت اند (۳) خب پس با این آیه یقینی هر کاری که ما می کنیم پیغمبر می بیند اما بالصراحه اعلام کرد مردم! ما در محکمه قضا در دستگاه قانون گذاری در دستگاه اجرائیات در دستگاه اداره زندگی کاری با علم غیب نداریم با علم غیب با شما عمل نمی کنیم آن حساب قیامت دارد ما اگر بخواهیم مطابق با علم غیب عمل بکنیم که همه شما مجبورید که اطاعت کنید اینکه کمال از بین می رود شما باید آزادانه زندگی کنید فرمود: «إنّما أقضی بینکم بالبیّنات و الأیمان» بعد فرمود اگر کسی شاهد دروغ آورد یا سوگند دروغ یاد کرد محکمه من به استناد بیّنه یا شاهد مالی را از کسی گرفته به او داد مبادا بگوید من در محکمه پیغمبر این مال را از دست خود پیغمبر گرفتم این «فإنّما قطعتُ له به قِطعةً مِن النّار» (۴) این شعله ای است که دارید می برید و من می بینم شعله است ولی شما را آزاد گذاشتیم اگر این طور نباشد که بشر مجبور می شود در اطاعت. در رسائل در کفایه این باید دهها بار گفته می شد که علمِ غیب ملکوتی امام برای ما ممّا لا ریب

فیه است (اولاً) و این فوق الحجّه است (ثانیاً) اگر معصوم با علم غیب که فلان جا زهر است فلان جا سمّ است فلان جا قتل است اگر ذات اقدس الهی دستوری ویژه بدهد بله, وگرنه آن حجّیت شرعی نیست علمی که حجّت شرعی نیست اگر در اصول دهها بار گفته می شد ما دیگر خطر شهید جاوید را نمی داشتیم.

۱- (۹) . کشف الغطاء (ط _ الحدیثه), ج۳, ص۱۱۳ و ۱۱۴.

۲- (۱۰) . سوره توبه, آیه ۱۰۵.

۳- (۱۱) . الکافی, ج۱, ص۲۱۹.

۴- (۱۲) . الکافی, ج۷, ص۴۱۴.

خدا غریق رحمت کند سیدناالاستاد علامه طباطبایی را با چه تلاش و کوشش خواست این مطلب را به راقِم آن کتاب بفهماند نتوانست سرّش این است که مطلب نویی است مطلب نو را شما یک بار, دو بار, ده بار هم بگویی حل نمی شود این چندین بار باید در متون درسی گفته بشود اشکال بشود حل بشود تا جا بیفتد یک کاشف الغطاء می خواهد یک فقیه فحل می خواهد که این اصول را بازنویسی کند علم غیب سند فقهی نیست مثل اینکه شما حکیمی را فقیهی را مرجعی را بگویید تو بیا اینجا را رُفت و رو کن خب می کند ولی این برای این کار نیست آن فوق این کار است عمل عادی را با علم عادی حل می کنند کارهای عادی را با علم عادی حل می کنند خب چون شیعه این حرفها را در کتابها ذخیره کرده و در حوزه ها نیست خب این بالصراحه می گوید «و فیه دلیلٌ علی بطلان قول الرافضه» (۱) سرّش این است که ما حرفمان را نگفتیم فقط برخی از بزرگان ما در کتابها نوشتند خب این شبهه را شما وقتی به وهابیّت و سلفی و اینها بدهید این تکفیر می کند, ولی وقتی بفهمد که ما یک علم فوق الحجّه ای داریم او بلندتر و بزرگ تر از آن است که معیار فقه قرار بگیرد دیگر نه زمخشریها این حرف را می زنند نه آن وهّابی و سلفی دست به چنین کاری می زنند بنابراین این (أَحَطتُ بِمَا لَمْ تُحِطْ بِهِ) یعنی از نظر علمی او هم نمی داند که سلیمان می داند و احاطه می کند چون حیوان است و نمی داند که سلیمان به علم غیب آگاه است و علم ملکوتی است و علم ملکوتی, سند فقهی نیست. وجود مبارک سلیمان حالا گوش می دهد گفت: (إِنِّي وَجَدتُّ امْرَأَةً تَمْلِكُهُمْ) من که رفتم در سبا منطقه ای از یمن است یک حکومت و سیاست و امّت و جریان اجتماعی دیدم (یک) یک فرهنگ و فکر و عقیده هم دیدم (دو) از نظر حکومت, حکومت اینها طوری بود که خانمی در رأس حکومت قرار داشت (یک) و همه امکانات و تدبیر و اداره و مدیریت حکومت هم در اختیار او بود کمبودی هم نداشتند (این دو) (إِنِّي وَجَدتُّ امْرَأَةً تَمْلِكُهُمْ وَأُوتِيَتْ مِن كُلِّ شَيْ ءٍ وَلَهَا عَرْشٌ عَظِيمٌ) کمبود نداشتند گرانی نداشتند عرش عظیم داشتند هر چه لازمه این مملکت بود داشتند از نظر اعتقادی و فکری هم (وَجَدتُّهَا وَقَوْمَهَا يَسْجُدُونَ لِلشَّمْسِ مِن دُونِ اللَّهِ) خود او و قوم او هم آفتاب پرست بودند مشکل اعتقادی داشتند ولی مشکل سیاسی و اقتصادی و اینها نداشتند این عصاره گزارش هدهد بود به پیشگاه سلیمان(سلام الله علیه) (إِنِّي وَجَدتُّ امْرَأَةً تَمْلِكُهُمْ وَأُوتِيَتْ مِن كُلِّ شَيْ ءٍ وَلَهَا عَرْشٌ عَظِيمٌ) این مربوط به مسائل حکومت و سیاست و امور اجتماعی و اقتصادی (وَجَدتُّهَا وَقَوْمَهَا يَسْجُدُونَ لِلشَّمْسِ مِن دُونِ اللَّهِ) این از نظر اعتقادی. خب حالا ـ چطور شد که اینها آفتاب پرست شدند خداپرست نشدند منشأش چیست؟ منشأش این است که (وَزَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ) شیطان این شرک را برای اینها زیبا نشان داد توحید را از اینها مستور کرد اینها از توحید محروم بودند به دام وثنیّت و ثنویت افتادند برای اینکه این آفتاب است که همه این گیاهها را می رویاند این بذرها و حبّه ها و هسته های این نهال را این آشکار می کند اگر آفتاب نباشد که اینها سر در نمی آورند. (فَصَدَّهُمْ عَنِ السَّبِيلِ) دیگر «عن سبیل الله» نگفت, گفت (السَّبِيلِ) بالقول المطلق همان صراط مستقیم است آن را می گویند راه, اگر از توحید گذشتید دیگر راه نیست نه اینکه راه های دیگر هم هست اگر احیاناً گفته می شود (سَبِيلَ الْغَيِّ) چون پسوند دارد وگرنه بیراهه را که راه نمی گویند کج راهه را که راه نمی گویند یک حرف نفی به نام «بی» یا یک حرف تلخی به عنوان «کج» اینها را همراهی می کند یا پسوند اینهاست یا پیشوند اینهاست وگرنه آنجا که پایانش گمراهی است که دیگر راه نیست سبیل بالقول المطلق همان راه مستقیم الهی است (فَصَدَّهُمْ عَنِ السَّبِيلِ) «صَدَّ» یعنی «صَرَفَ» برخیها هم «یصرفون أنفسهم» هم «یصرفون غیرهم» لذا هم صدّ خود دارند هم صدّ دیگری چون شیطان اینها را از آن راه معهود باز داشت اینها به مقصد نمی رسند در بین راه گُم اند.

١- (١٣) . الكشاف, ج٣, ص٣٥٩.

پرسش...

پاسخ: بله این درک را دارند دیگر منتها یک سلیمان می خواهد که اینها را به حرف بیاورد (أَنطَقَ كُلَّ شَيْ ءٍ) (۱) همین طور است دیگر خب این زمین که شهادت می دهد و شکایت می کند مسجد که شهادت می دهد چه کسی آمده چه کسی نیامده چه کسی ریاکار بود چه کسی ریاکار نبود همین یک تکّه سنگ و گِل بیش نیست در قیامت شهادت می دهد خب چه کسی آمده با چه مقصدی آمده با چه مقصودی رفته همین یک تکّه خاک دیگر اگر ذات اقدس الهی همه چیز را آگاه قرار داده فرمود: (إِن مِن شَيْ ءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلكِن لَّا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ) (۲) همه باهوش اند منتها کسی که بفهمد این زمین چه می گوید آن درخت چه می گوید نیست خب یک سلیمان می خواهد فرمود چه گفتند, عصاره اش را شرح داد پس بنابراین هم حکومتشان را شرح داد هم انحرافشان را بیان کرد هم سبب انحرافشان را بیان کرد پس (لَا يَهْتَدُونَ) پس راه اصلی چیست؟ راه اصلی این است (أَلاَّ يَسْجُدُوا لِلَّهِ الَّذِي يُخْرِجُ الْخَبْ ءَ فِي السَّماوَاتِ وَالْأَرْضِ وَيَعْلَمُ مَا تُخْفُونَ وَمَا تُعْلِنُونَ) کارِ شمس بالعرض است شمس چه کار می کند؟ این مستورها را مشهور می کند این حَبّ و هسته و بذرهایی که در دل خاک نهان شده این با تابش آفتاب و بارش باران بالا می آید آن که هم در زمین این کارها را می کند هم در آسمان همه ستاره های مستور را که غروب کرده اند او مشهور می کند و خود شمسِ غروب کرده را او مشهور می کند این خَبء این سَتْر اینکه فرمود: «المرءُ مخبوءٌ تحتَ لسانه» (۳) یعنی «مستورٌ» چیزی که مُحاط به وسیله محیط است و مستور و پوشیده است از آن به خَبء به معنای مخبوء یاد می کنند مثل لفظ به معنی ملفوظ, خَلق به معنی مخلوق, خبء یعنی مخبوء آن حدیث نورانی که فرمود: «المرءُ مخبوءٌ تحتَ لسانه» همین است (يُخْرِجُ الْخَبْءَ) یعنی مستور را مشهور می کند خود شمس که مستور شد او مشهور می کند این همه کواکب مستور را او مشهور می کند هم مستور می کند و هم مشهور, هم مشهور می کند و هم مستور چون مشارق ارض و مغارب ارض برای خدای سبحان است فرمود: (يُخْرِجُ الْخَبْءَ) بالقول المطلق (فِي السَّماوَاتِ وَالْأَرْضِ) چه در آسمان چه در زمین, شمس که این کار را نمی کند خود شمس خَبء و شَهر دارد مشهور بودن و مستور بودن دارد (وَيَعْلَمُ مَا تُخْفُونَ وَمَا تُعْلِنُونَ) برای اینکه بتواند اداره کند, این ذات چه کسی است؟ (اللَّهُ لَا إِلهَ إِلَّا هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ) مستحضرید قرآن کریم هم راه های فلسفه و کلام را دارد هم راه های عرفان را دارد منتها آن بخشهایی که مربوط به مناجات و دعا و اینهاست آن به زبان عرفان نزدیک تر است در مناجات ائمه(علیهم السلام) هم همین است آن خطبه های اینها روشش روش عقلی است آن مناجات و دعاهای آنها روشش روش عرفانی است آنجا سخن از استدلال نیست سخن از شهود است «یا مَن هو أقرب إلیّ مِن حبل الورید» (۴) مفهوم که به ما نزدیک نیست مفهوم, قُرب و بُعدش اثری ندارد آنکه «أقرب إلیَّ مِن حبل الورید» است همان فیض ذات اقدس الهی و وجه الله است آن روایتی که تحف العقول نقل کرد جزء غرر روایات ماست این لسان, لسان دعاست در آنجا وجود مبارک حضرت فرمود همان طور که برادران یوسف اول او را شناختند بعد اسم او را و وصف او را گفتند «إنّک» یعنی جناب عالی که تو را می بینیم و می شناسیم تو یوسفی؟! از مسمّا به اسم پی بردند نه از اسم به مسمّا ما اول کسی را که می بینیم او را می شناسیم بعد می گوییم آقا اسمش چیست وصفش چیست چه کاره است استدلال وجود مبارک امام صادق هم مطابق همین آیه سوره «یوسف» همین است فرمود خدا را که شما می بینید اول او را باید بشناسید بعد الله را بعد عزیز را بعد حکیم را (۵) همان کاری که ذات اقدس الهی در کوه طور با موسی کرد گفت موسی! من خدایم نه خدا منم (إِنَّهُ أَنَا اللَّهُ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ) (۶) خب این لسان, لسان عرفان است برای اینکه مفهوم در کار نیست اما لسانی که این حیوانات بیان کردند لسان فلسفه و برهان است همین لسان را قرآن کریم درباره انسان به طوری کامل بیان کرده که

انسان را با نزدیک ترین راه که «أقربُ الطُرُق» است به مقصد می رساند می بینید در کتابهایی که دیگران این راه را طی کردند برهان علیّت و معلولیّت را طی کردند برهان دور و تسلسل را طی کردند اگر ما بگوییم فلان شخص را فلان علّت قبلی آفرید نقل کلام در علّت قبلی در علّت اسبق و اسبق چون تسلسل محال است پس به سرآغاز باید برسیم این راهی است که معمولاً در کتابهای کلام و فلسفه برای اثبات مبدأ ذکر می کنند اما راهی را که قرآن کریم ارائه می دهد ضمن اینکه آن راه را برای اوساط از متفکّران باز گذاشته فرمود: (أَمْ خُلِقُوا مِنْ غَيْرِ شَيْءٍ أَمْ هُمُ الْخَالِقُونَ) (۷) راه نزدیک تر و اقرب الطُرُق را برای اوحدی و خواص هم باز گذاشته که مطابق استدلال قرآن اول خدا ثابت می شود بعد تسلسل باطل نه اینکه اول تسلسل باطل بشود بعد خدا ثابت. در آیه مبارکه (يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ) (۸) این طور نیست که اول ثابت بشود که بشر محتاج است به سبب امکانش و علّت می خواهد آن علّت هم محتاج است و هکذا حتّی ینتهی الأمر إلی الواجب چون تسلسل محال است این طور نیست برای اینکه اگر گفته شد «الانسان فقیرٌ» یا «الأرض فقیرٌ» یا «السماء فقیرٌ الماء فقیرٌ الحجر, المدر, الکذا الکذا فقیرٌ» فقر برای انسان, عرضِ مفارق نیست (یک) فقر برای انسان عرض ذاتی نظیر زوجیّت اربعه نیست (دو) چرا؟ برای اینکه اگر گفته شد «الانسان فقیر» این فقر لازمه ذات او باشد نظیر زوجیّت اربعه هر لازمی از ملزوم خود متأخّر است در حوزه ملزوم نیست اگر فقر، لازمِ ذات انسان باشد پس در حریم ذات نیست اگر فقر در حریم ذات نبود آنجا غنا رخنه می کند اگر غنا رخنه پیدا کرد معلوم می شود در مقام ذات ـ معاذ الله ـ انسان محتاج به خدا نیست سه: اگر گفته شد «الانسان فقیرٌ» نظیر «الانسان حیوانٌ ناطق» که جنس و فصل اوست نیست چرا؟ زیرا اگر این فقر برای انسان ذاتیِ باب ماهیّت و کلیات خمس باشد چون ماهیّت تابع است و از هویّت متأخّر است معلوم می شود فقر در مقام هویّت نیست اگر فقر در مقام هویّت نبود آنجا غنا رخنه می کند و بی نیازی چهار: اگر گفته شد «الانسان فقیرٌ» عین آن است که بگوییم «الانسان موجودٌ» اگر گفتیم «الله غنیٌّ» یا «الله موجودٌ» یکی است دیگر چون آنجا صفت عین ذات است اینجا هم صفت عین ذات است اگر «الانسان فقیرٌ» شده «الانسان موجودٌ» در متن هویّت وقتی فقر شد این فقر الاّ ولابد به غنی متّصل است نه به فقیر دیگر اگر کسی بگوید این زید را فلان شخص آفرید ما مثل متکلّم یا حکیم دیگر نمی گوییم نقل کلام در آن می کنیم می گوییم جواب ما را ندادی نه اینکه ما را جواب دادی ما این سؤال را درباره او مطرح می کنیم ما می گوییم فقیر را چه کسی خلق کرد شما نمی توانید بگویید فقیر را فقیر, اگر شما گفتید فلان شیء را فلان شیء خلق کرد جواب ما را ندادید نه اینکه ما نقل کلام در او بکنیم می گوییم جواب ما را ندادید اگر گفتید زید را الله آفرید می گوییم جواب دادید «یا أیّها الْمَلک و الفلک یا أیّها الجن و الانس أنتم الفقراء إلی الله» این راهِ قرآنی اول خدا را ثابت می کند بعد تسلسل را باطل می کند فقیر, غنی می خواهد نه اینکه فقیر به فقیر دیگر فقیر به فقیر دیگر, آن یک آدم بیکار می خواهد تا بگوید نقل کلام در او می کنیم چه را نقل کلام می کنیم مگر او جواب شما را داد؟! او جواب شما را نداد شما بگویید آقا جواب مرا ندادی فقیر را چه کسی آفرید می گویی این فقیر را آن فقیر؟! ما درباره «الفقیر» بحث می کنیم او هم که همین است نه اینکه جوابمان را گرفتیم می رویم به سراغ او نقل کلام داریم می کنیم حتّی یَنتهی الأمر تا به زحمت تسلسل را باطل کنیم و مانند آن, اول خدا ثابت می شود بعد تسلسل باطل این راه هایی است که قرآن کریم ارائه کرده این راه ها در حدّ حیوانات نیست این برای انسانی است که «حیٌّ متألّه» اما آن مسئله شهودی که وجود مبارک امام صادق(سلام الله علیه) از آیه سوره «یوسف» استفاده کرد خب آن برای اوحدیّ از انسانهاست.

۱- (۱۴) . سورهٔ فصلت, آیهٔ ۲۱.

۲- (۱۵) . سورهٔ اسراء, آیهٔ ۴۴.

۳- (۱۶) . نهج البلاغه, حکمت ۱۴۸.

۴- (۱۷) . الکافی, ج ۲, ص ۴۸۴.

۵- (۱۸) . ر.ک: تحف العقول, ص۳۲۷ و ۳۲۸.

۶- (۱۹) . سورهٔ نمل, آیهٔ ۹.

۷- (۲۰) . سورهٔ طور, آیهٔ ۳۵.

۸- (۲۱) . سورهٔ فاطر, آیهٔ ۱۵.

«و الحمد لله ربّ العالمین»

آیات ۲۷ تا ۳۳ سوره نمل ۹۱/۰۲/۲۵

.Your browser does not support the audio tag

(قَالَ سَنَنظُرُ أَصَدَقْتَ أَمْ كُنتَ مِنَ الْكَاذِبِينَ (۲۷) اذْهَب بِكِتَابِي هذَا فَأَلْقِهْ إِلَيْهِمْ ثُمَّ تَوَلَّ عَنْهُمْ فَانظُرْ مَاذَا يَرْجِعُونَ (۲۸) قَالَتْ يَا أَيُّهَا الْمَلَؤُا إِنِّي أُلْقِيَ إِلَيَّ كِتَابٌ كَرِيمٌ (۲۹) إِنَّهُ مِن سُلَيْمَانَ وَإِنَّهُ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ (۳۰) أَلَّا تَعْلُوا عَلَيَّ وَأْتُونِي مُسْلِمِينَ (۳۱) قَالَتْ يَا أَيُّهَا الْمَلَؤُا أَفْتُونِي فِي أَمْرِي مَا كُنتُ قَاطِعَةً أَمْراً حَتَّى تَشْهَدُونِ (۳۲) قَالُوا نَحْنُ أُولُوا قُوَّةٍ وَأُولُوا بَأْسٍ شَدِيدٍ وَالْأَمْرُ إِلَيْكِ فَانظُرِي مَاذَا تَأْمُرِينَ (۳۳))

بخشی از مطالبی که مربوط به آیات گذشته بود این است که در سوره مبارکه «طه» ذات اقدس الهی آیه چهارده فرمود: (إِنَّنِي أَنَا اللَّهُ لاَ إِلهَ إِلَّا أَنَا) که به صورت ضمیر متکلّم وحده یاد کرد در سوره مبارکه «نمل» آیه نُه فرمود: (يَا مُوسَى إِنَّهُ أَنَا اللَّهُ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ) (۱) این (إِنَّهُ) ضمیر شأن است نه اینکه با آیه سوره مبارکه «طه» مخالف باشد آنجا هم متکلّم وحده است اینجا هم متکلّم وحده هر دو جا سخن از «أنا» است این (إِنَّهُ) که ضمیر غایب نیست.

مطلب دوم آن است که در جریان علم مافوق الحجّه که علم ملکوتی و علم غیب باشد انبیا(علیهم السلام) یقیناً دارا هستند ولی مأمور به عمل به آن نیستند اینها در قیامت بخواهند شهادت بدهند (وَجِئْنَا بِكَ عَلَى هؤُلاَءِ شَهِيداً) (۲) باید حتماً عالِم باشند (قُلِ اعْمَلُوا فَسَيَرَى اللّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ) (۳) و اگر انبیا(علیهم السلام) بخواهند بر طبق علم غیب جامعه را اداره بکنند مردم مضطرّند که معصیت نکنند اما وجود مبارک ولیّ عصر(ارواحنا فداه) که ظهور کرد آیا حکومت او صددرصد با علم غیب و ملکوتی اداره می شود یا گاهی برای احساس ضرورت و مانند آن است این را باید نهادها و ارگانهایی که مربوط به وجود مبارک ولیّ عصر(ارواحنا فداه) هستند بیشتر تلاش و کوشش کنند و تحقیق کنند که آیا در زمان حکومت حضرت تمام برنامه ها بر اساس علم غیب انجام می شود یا اینکه نه, دستگاه قضایی کشور که غالب آنها افراد عادی اند و دارند اداره می کنند آنها که علم غیب ندارند آنها مطابق بیّنات و اَیمان حکم می کنند خود حضرت(سلام الله علیه) اگر بخواهد حکم کند می تواند طبق علم ملکوتی و غیب حکم بکند اما آیا دائماً احکام حضرت از سنخ علم غیب ملکوتی است این باید جداگانه بحث بشود یا گاهی نظیر جریان خضر و موسی(سلام الله علیهما) که چنین حادثه ای اتفاق می افتد بنابراین در زمان ظهور حضرت(سلام الله علیه) چون «مِن اشراط السّاعه» است بخشی از آثار قیامت در آن زمان ظهور می کند (اولاً) و ثانیاً اداره کردن کلّ جهان به وسیله علما و شاگردان آن حضرت است که از علم غیب برخوردار نیستند ثالثاً خود حضرت(سلام الله علیه) در مواردی که عهده دار یک کار است آیا در همه آن مواردی که مباشرتاً کار انجام می دهد نه تسبیباً مثل خضر(سلام الله علیه) به علم ملکوتی عمل می کند یا نه این باید بحث بشود. غرض آن است که انبیا(علیهم السلام) مطابق با علم ظاهر عمل می کردند گاهی معجزه ای, ضرورتی ایجاب می کرد از علم ملکوتی استفاده می کردند باید که مردم اختیارشان محفوظ باشد تا امتحان بدهند گاهی نظیر جریان خضر پیش می آید بنابراین وجود مبارک حضرت(سلام الله علیه) که ظهور کرد کارهایی که بالتسبیب انجام می گیرد که مطابق همین شرایط عادی است که «بالبیّنات و الأیمان» (۴) است کارهایی که بالمباشره انجام می گیرد ممکن است نظیر کار خضر(سلام الله علیه) باشد ممکن است نه, نظیر کارهایی که خود وجود

مبارک حضرت امیر انجام می داد یا مانند آن باشد.

ص: ۱۰۴۰

۱- (۱) . سوره نمل, آیه ۹.

۲- (۲) . سوره نساء, آیه ۴۱.

۳- (۳) . سوره توبه, آیه ۱۰۵.

۴- (۴) . الکافی, ج۷, ص۴۱۴.

مطلب بعدی آن است که وجود مبارک سلیمان(سلام الله علیه) تهدیدی کرد فرمود اگر این هدهد بدون عذر غیبت کرده باشد من عذاب شدید می کنم از این تعبیر معلوم می شود که موقعیّت, موقعیّت حساس بود یک وقت است که کسی یک فرد عادی است گناهی می کند وجود مبارک حضرت درباره او چنین تهدیدی ندارد یک وقت یک ارتشی و نظامی این کار را می کند اینها جزء ارتشی ها و نظامی های وجود مبارک سلیمان(سلام الله علیه) بودند که باید سر پُست باشند مأموریتشان را انجام دهند اگر کسی بدون عذر سر پُست نباشد (لَأُعَذِّبَنَّهُ عَذَاباً شَدِیداً) (۱) بنابراین این مربوط به یک عضو ساده و گناه ساده یک عضو عادی نیست.

مطلب بعدی آن است که آن حیوان هم در کمال سرعت، خودش را رسانده ضمیر (فَمَکَثَ) (۲) چه به سلیمان برگردد چه به هدهد این (غَیْرَ بَعِیدٍ) (۳) نشان می دهد که این غیبت، کوتاه مدت بود زود خودش را به سر پست رساند این نشان می دهد که او یک عضو ارتشی و نظامی بود و سر پست باید باشد و الآن هم با سلطان مُبین آمده یعنی با عذر آمده اگر عذر داشت دیگر جا برای تعذیب و امثال تعذیب نیست.

از جریان بعدی معلوم می شود که وجود مبارک سلیمان درصدد تحکیم آن حکومت مرکزی بود وقتی حکومت وجود مبارک سلیمان مرکزی باشد دیگر کسی در یمن داعیه داشته باشد و تخت حکم فرمایی داشته باشد و قومی را هم دور خودش جمع بکند و داعیه حکومت و سلطنت و امثال ذلک داشته باشد نمی شود وجود مبارک سلیمان در اطراف فحص می کرد (غُدُوُّهَا شَهْرٌ وَرَوَاحُهَا شَهْرٌ) (۴) که همه تحت حکومت مرکزی باشند این است که وقتی هدهد آمد جریان یمن را گزارش داد وجود مبارک سلیمان فرمود من تحقیق می کنم و نامه ای نوشت که شما باید تحت حکومت مرکزی باشید (وَأْتُونِی مُسْلِمِینَ) یعنی مُنقادین خب اگر کسی حکومت مرکزی از طرف ذات اقدس الهی تشکیل داد دیگر وجهی ندارد کسی در یک گوشه داعیه داشته باشد لذا فرمود شما باید تابع حکومت مرکزی بشوید و ملکه سبا هم قبلاً آوازه سلیمان را شنیده بود هم گفته بود (أُوتِینَا الْعِلْمَ مِن قَبْلِهَا) (۵) بله ما هم شنیدیم یک حکومت مرکزی هست و داعیه ای دارد حکومتی دارد جنودی دارد (مِنَ الْجِنِّ وَالْإِنسِ وَالطَّیْرِ) (۶) وجود مبارک سلیمان هم نظارتش را نسبت به تمام نظامیها حتی هدهد اِعمال کرد هم آن تهدید را تند بیان کرد که اگر این نظامی سر پست نباشد من چنین می کنم هم نامه تندی برای کسی که در یمن حکومت داشت نوشت بنابراین کارهای سلیمان کارهای مَلکانه بود هم درباره آن نظامیِ خاص به نام هدهد هم درباره ملکه یمن و سبا این طور دستور داد که بالأخره حکومت مرکزی انشقاق پذیر نیست . اما اینکه چطور گاهی جریان زمینی بر آسمانی مقدم

است گاهی جریان آسمانی بر زمینی مقدم است این برای محلّ ابتلاست در جریان هدهد که گفت: (وَجَدتُّهَا وَقَوْمَهَا يَسْجُدُونَ لِلشَّمْسِ مِن دُونِ اللَّهِ وَزَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أعمَالَهُم) بعد گفت: (أَلَّا يَسْجُدُوا لِلَّهِ الَّذِى يُخْرِجُ الْخَبْ ءَ فِى السَّماوَاتِ وَالْأَرْضِ) (۷) در استدلال هدهد جریان آسمان و آسمانی مقدم بر زمینی و زمینی هاست اما در جریان حضرت ابراهیم در جریان حضرت موسی به عکس است در جریان حضرت ابراهیم آیه ۲۵۸ این است (أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِى حَاجَّ إِبْرَاهِيمَ فِى رَبِّهِ أَنْ آتَاهُ اللّهُ الْمُلْكَ إِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّىَ الَّذِى يُحْيِيْ وَيُمِيتُ) اول در جریان احیا و اماته انسانها و امثال انسانها که موجود زمینی اند سخن گفت وقتی نمرود گفت (أَنَا أُحْيِى وَأُمِيتُ) آن گاه وجود مبارک ابراهیم به امور آسمانی پرداخت فرمود: (فَإِنَّ اللّهَ يَأْتِى بِالشَّمْسِ مِنَ الْمَشْرِقِ فَأْتِ بِهَا مِنَ الْمَغْرِبِ) از زمین شروع کرده چه اینکه وجود مبارک موسای کلیم به فرعون گفت که (رَبُّكُمْ وَرَبُّ آبَائِكُمُ الْأَوَّلِينَ) (۸) گفت ربّ ما همان ربّ تو و خدایان توست از زمین شروع کرده بعد دوباره گفت: (رَبُّ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ) (۹) سخن از آسمان بود اما بر خلاف استدلال هدهد در جریان سلیمان(سلام الله علیه) که اول از آسمان شروع کرد بعد جریان ارض (يُخْرِجُ الْخَبْ ءَ فِى السَّماوَاتِ وَالْأَرْضِ) برای اینکه آنها گرفتار شمس پرستی بودند ولی نمرود می گفت من خدایم فرعون می گفت من خدایم در زمین چنین داعیه ای داشتند ولی مَلکه سبا و امثال ملکه سبا نمی گفتند من خدایم می گفتند شمس خدای ماست (۱۰) آن گاه همین مسئله را ذات اقدس الهی در جریان هدهد اول ذکر کرد در جریان ابراهیم و موسی(سلام الله علیهما) مرحله دوم ذکر کرد که خود شمس و قمر هم جزء خبء سماوات اند مخبوءاند مستورند (رَبُّ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ) یعنی همین, یعنی این شمسی که مخبوء است در شرق آن را ظاهر می کند ربّ مشرق است بعد همان طوری که ظاهر می کند مخبوء هم می کند هم مخبوء و مستور را مشهور می کند می شود (رَبُّ الْمَشْرِقِ) هم مشهور و شفاف و روشن را مخبوء و مستور می کند می شود «ربّ المغرب»; (رَبُّ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ) هر دو کار را می کند لذا تقديم و تأخير به این مناسبتهاست که ضرورت محل اقتضا می کرد و این می شود بلاغت یعنی به مقتضای مقال سخن گفتن. اما اینکه وجود مبارک سلیمان فرمود من تحقیق می کنم تحقیق کرد نامه نوشت بعد فرمود این نامه را می بری حالا چون این بالأخره هدهد است یک حیوان ریزی است از هر روزنه و کُوّه ای می تواند این نامه را بیندازد فرمود این نامه را می بری سه کار می کنی اولاً القا می کنی که اینها ببینند و بگیرند بعد یک مقدار فاصله می گیری طوری که حرفهای اینها را بشنوی سوماً کاملاً گوش می دهی ببینی اینها چه می گویند (اذْهَب بِّكِتَابِى هذَا) وقتی که بردی (فَأَلْقِهْ إِلَيْهِمْ) (یک) (ثُمَّ تَوَلَّ عَنْهُمْ) یک مقدار فاصله بگیر که آنها کاری با تو نداشته باشند (دو) (فَانظُرْ مَاذَا يَرْجِعُونَ) ببین با یکدیگر چه رد و بدل می کنند گفتمانشان چیست گفتگویشان چیست (سه) این (مَاذَا يَرْجِعُونَ) مشابه همان است که در سوره مبارکه «سبأ» آیه ۳۱ به این صورت آمده است (وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَن نُّؤْمِنَ بِهذا الْقُرْآنِ وَلاَ بِالَّذِى بَيْنَ يَدَيْهِ وَلَوْ تَرَى إِذِ الظَّالِمُونَ مَوْقُوفُونَ عِندَ رَبِّهِمْ يَرْجِعُ بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ الْقَوْلَ) این گفتگو و رد و بدل شده را می گویند (يَرْجِعُونَ) فرمود این سه کار را می کنی آرام این نامه را آنجا می گذاری یک مقدار فاصله می گیری بعد خوب گوش می دهی ببینی اینها چه می گویند. زمخشری در کشاف می گوید برای اینکه کسی به اسرار حیوانات پی ببرد به کتاب الحیوان مراجعه کنند (یک) مخصوصاً در عصر پیامبری که معجزه اش سلطه بر حیوانات بود (دو) فرمودی بعد از اینکه بردی آنجا, یکی (فَأَلْقِهْ إِلَيْهِمْ) دوم (ثُمَّ تَوَلَّ عَنْهُمْ) سوم (فَانظُرْ مَاذَا يَرْجِعُونَ) برخیها خیال کردند این (تَوَلَّ عَنْهُمْ) قبل از (مَاذَا يَرْجِعُونَ) که ذکر شده تقديم و تأخير است یعنی «فانظر ماذا يرجعون ثمّ تولّ عنهم» در حالی که این تقدیم و تأخیر نیست (ثُمَّ تَوَلَّ عَنْهُمْ) یعنی یک مقدار فاصله بگیر که مزاحم تو نباشند تو هم کاملاً گوش بده ببین اینها چه می گویند خب این کار را کرده و هدهد رفته و آمده و گزارش داد به سلیمان(سلام الله علیه) عرض کرد من رفتم نامه را دادم و او هم زیرمجموعه خودش را جمع کرد و با آنها این مطلب را در میان گذاشت به زیرمجموعه خود به

دولت مردان گفت: (يَا أَيُّهَا الْمَلَؤُا إِنِّى أُلْقِيَ إِلَيَّ كِتَابٌ كَرِيمٌ) کتابی از کرامت برخوردار است که از یک شخص کریم باشد (یک) محتوای با کرامت داشته باشد (دو) و مختوم باشد بسته باشد باز نباشد (سه) شواهد دیگری هم هست همه این خصوصیّات در این نامه بود چون سلیمان را اینها به عظمت شنیده بودند برای اینکه در آیه ۴۲ سوره «نمل» دارد که (فَلَمَّا جَاءَتْ قِيلَ أَهَكَذَا عَرْشُكِ قَالَتْ كَأَنَّهُ هُوَ وَأُوتِينَا الْعِلْمَ مِن قَبْلِهَا) ما قبل از این جریان عظمت شما را شنیده بودیم.

۱- (۵) . سوره نمل, آیه ۲۱.

۲- (۶) . سوره نمل, آیه ۲۲.

۳- (۷) . سوره نمل, آیه ۲۲.

۴- (۸) . سوره سبأ, آیه ۱۲.

۵- (۹) . سوره نمل, آیه ۴۲.

۶- (۱۰) . سوره نمل, آیه ۱۷.

۷- (۱۱) . سوره نمل, آیات ۲۴ و ۲۵.

۸- (۱۲) . سوره شعراء, آیه ۲۶.

۹- (۱۳) . سوره شعراء, آیه ۲۸.

۱۰- (۱۴) . التفسیر الکبیر, ج۲۴, ص۵۵۳.

امرئه سبا گفت این نامه از سلیمان است و آغاز این نامه هم (بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ) است به نام خدا شروع شده نه این است که نامه اوّلش نوشته باشد از سلیمان به فلان خب نامه پایانش امضا دارد امضای نامه سلیمان است نه اینکه در اول نامه _ معاذ الله _ نام سلیمان مقدم بر (بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ) باشد این طور نیست این امرئه گفته است این نامه ای است از طرف فلان کس و به نام خدا هم شروع شده و محتوایش این است این در گزارش نام سلیمان(سلام الله علیه) را اول می برد نه اینکه نام آن حضرت در نامه قبل از «بسم الله» ذکر شده باشد خب (إِنَّهُ مِن سُلَیْمَانَ) (یک) (وَإِنَّهُ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ) همه آن مشرکین, موحّد بودند از نظر اینکه الله واجب الوجود است و واجب الوجود واحدٌ لا شریک له او خالق کل است «لا شریک له فی الخِلقه الکلیّه» او ربّ الأرباب است او اله الآلهه است در همه این بخشها موحّد بودند منتها ارباب متفرّقه را می پذیرفتند می گفتند که زمین ربّی دارد انسان ربّی دارد آسمان و شمس و قمر ربّی دارند هیچ کدام از مشرکین ملحد نبودند, همه مشرکین همین طور بود که (لَئِن سَأَلْتَهُم مَنْ خَلَقَ السَّماوَاتِ وَالْأَرْضَ لَیَقُولُنَّ اللَّهُ) (۱) اینها الله را قبول داشتند اما به عنوان ربّ الأرباب؛ می گفتند که نامه از الله است و مضمون نامه این است که (أَلَّا تَعْلُوا عَلَیَّ وَأْتُونِی مُسْلِمِینَ) بعد فرمود شما فتوا بدهید فتوا آ ن مطلب زنده با فتوّت و جوانی و جوانمردی و شادابی است حرفهای کهنه را کسی نمی گوید فتوا کسی بیاید حرفهای دیگران را نقل کند به نام خود جا بزند این فتوا نیست این تقلیدِ سرگردان و شناور است فتوا آن است که زنده باشد خود انسان داشته باشد ممکن است که ده تا مرجع یک طور فتوا بدهند اما هیچ کدام از دیگری نگرفته شما ببینید اینهایی که می روند عمق اقیانوس و سنگین ترین گوهرها را با غوّاصی در می آورند این گوهرها شبیه هم است اما خودشان رفتند غوّاصی کردند از عمق اقیانوس در آوردند نباید گفت حالا چون آنها شبیه هم است از هم گرفتند الآن شما می بینید این رساله هایی که مراجع عظیم الشأن ما نوشتند فتواها شبیه هم است خب البته همین است فتواها باید شبیه هم باشد دیگر اگر اختلاف مختصری هست در فروعاتِ خیلی جزئی است اما همه آنان با شصت سال, هفتاد سال جان کندن غوّاص شدند در بحر قرآن و عترت رفتند در عمق اقیانوس گرفتند از این مرجع سؤال بکنی به چه دلیل می گوید به این دلیل, به این دلیل, به این دلیل این طناب را وصل می کند تا عمق اقیانوس می گوید من رفتم آنجا و آوردم این را می گویند فتوا اگر حرف دیگری را نقل کند که فَتا نیست این شیخ است این کهنه و فرسوده است این تقلید است تحقیق نیست فتوا آن است که فتوّت و جوانمردی و شادابی و سرزندگی را به همراه داشته باشد. (قَالَتْ یَا أَیُّهَا الْمَلَؤُا أَفْتُونِی فِی أَمْرِی مَا کُنتُ قَاطِعَةً أَمْراً حَتَّی تَشْهَدُونِ) آنها در جواب گفتند ما آماده دفاع هستیم ولی (وَالْأَمْرُ إِلَیْکِ).

ص: ۱۰۴۲

۱- (۱۵) . سوره لقمان, آیه ۲۵; سوره زمر, آیه ۳۸.

«و الحمد لله ربّ العالمین»

آیات ۲۷ تا ۳۵ سوره نمل ۹۱/۰۲/۲۶

.Your browser does not support the audio tag

(قَالَ سَنَنظُرُ أَصَدَقْتَ أَمْ كُنتَ مِنَ الْكَاذِبِينَ (۲۷) اذْهَب بِكِتَابِي هذَا فَأَلْقِهْ إِلَيْهِمْ ثُمَّ تَوَلَّ عَنْهُمْ فَانظُرْ مَاذَا يَرْجِعُونَ (۲۸) قَالَتْ يَا أَيُّهَا الْمَلَؤُا إِنِّي أُلْقِيَ إِلَيَّ كِتَابٌ كَرِيمٌ (۲۹) إِنَّهُ مِن سُلَيْمَانَ وَإِنَّهُ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ (۳۰) أَلَّا تَعْلُوا عَلَيَّ وَأْتُونِي مُسْلِمِينَ (۳۱) قَالَتْ يَا أَيُّهَا الْمَلَؤُا أَفْتُونِي فِي أَمْرِي مَا كُنتُ قَاطِعَةً أَمْراً حَتَّى تَشْهَدُونِ (۳۲) قَالُوا نَحْنُ أُولُوا قُوَّةٍ وَأُولُوا بَأْسٍ شَدِيدٍ وَالْأَمْرُ إِلَيْكِ فَانظُرِي مَاذَا تَأْمُرِينَ (۳۳) قَالَتْ إِنَّ الْمُلُوكَ إِذَا دَخَلُوا قَرْيَةً أَفْسَدُوهَا وَجَعَلُوا أَعِزَّةَ أَهْلِهَا أَذِلَّةً وَكَذلِكَ يَفْعَلُونَ (۳۴) وَإِنِّي مُرْسِلَةٌ إِلَيْهِم بِهَدِيَّةٍ فَنَاظِرَةٌ بِمَ يَرْجِعُ الْمُرْسَلُونَ (۳۵))

تعبیر حضرت در برابر سخن هدهد این بود که ما بررسی می کنیم ببینیم راست گفتی یا جزء کاذبین هستی, تقابل باید أَصَدَقْتَ أم كَذَبْت باشد ولی در موارد مبالغه, تعبیر (أَمْ كُنتَ مِنَ الْكَاذِبِينَ) مطرح است نظیر (سَوَاءٌ عَلَيْنَا أَوَعَظْتَ أَمْ لَمْ تَكُن مِّنَ الْوَاعِظِينَ) (۱) آنجا هم برای مبالغه است پس تقابل اصلی بین «صَدَقْتَ» و «كَذَبْت» است لکن برای مبالغه در آن وصف, (كُنتَ مِنَ الْكَاذِبِينَ) مطرح است حضرت به هدهد فرمود این نامه را می بری چندتا کار انجام می دهی این نامه را به دست مَلکه سبا می رسانی بعد مقداری فاصله می گیری بعد خوب گوش می دهی ببینی اینها در گفتگو با یکدیگر چه می گویند وقتی نامه رسید این مَلکه سبا به صورت ویژه مطرح کرد که من باخبرم و این نامه سرّی به من رسیده است این کلمه (إِنِّي) نشان همین مطلب است (قَالَتْ يَا أَيُّهَا الْمَلَؤُا إِنِّي أُلْقِيَ إِلَيَّ كِتَابٌ كَرِيمٌ) کتابی که با کرامت است به دست من رسیده ممکن است نشانه های کرامتی هم در نامه از نظر تاریخ باشد ولی آن دلیلی که نشان کرامت این نامه است به حسب محتوای قرآن همین دو چیز است (أُلْقِيَ إِلَيَّ كِتَابٌ كَرِيمٌ) سبب کرامت این کتاب هم یکی اش این است که (إِنَّهُ مِن سُلَيْمَانَ) چون صِیت و آوازه سلیمان(سلام الله علیه) پیچیده بود و خود امرئه سبا هم طبق آیه ۴۲ همین سوره «نمل» گفته بود (وَأُوتِينَا الْعِلْمَ مِن قَبْلِهَا) (۲) ما قبل از اینکه به حضور شما بیاییم از جریان شما باخبر بودیم این خود سلیمان(سلام الله علیه) به عنوان یک مَلِک معروف بود (این یک) و عظمت توحید هم در آن مطرح است (دو) (إِنَّهُ مِن سُلَيْمَانَ) (یک) (وَإِنَّهُ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ) (دو) تقدیم سلیمان بر تَسمیه این در آن نامه نبود که در نامه این چنین نوشته بشود نامه ای است از طرف سلیمان بعد (بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ) این طور نیست وقتی نامه را تنظیم می کنند اول به نام خداست بعد مطلب نوشته می شود بعد در پایانِ نامه امضا می شود وقتی این نامه به دست طرف مقابل رسید آن طرف مقابل می گوید نامه ای از فلان شخص به این مضمون رسیده است این چنین نیست که این کلمه سلیمان در نامه, قبل از تسمیه نوشته شده باشد بلکه در بیان امرئه سباست که نامه ای از طرف سلیمان آمده است که در آن نامه نوشته بود (بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ).

۱- (۱) . سوره شعراء, آیه ۱۳۶.

۲- (۲) . سوره نمل, آیه ۴۲.

(إِنَّهُ مِن سُلَيْمَانَ وَإِنَّهُ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ) مشركين بالأخره الله را به عنوان ربّ الأرباب, اله الآلهه قبول داشتند منتها گرفتار شرک در ارباب متفرّقه بودند وگرنه مشركين (لَئِن سَأَلْتَهُم مَنْ خَلَقَ السَّماوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ) (۱) الله را فوق آن مى دانستند كه بشر بتواند با او رابطه برقرار كند او را عبادت كند از او چيزى بخواهد ولى اسلام كه آمده فرمود: (فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ) (۲) يک ربّ بيشتر در جهان نيست و همه امور هم به دست اوست. خب (إِنَّهُ مِن سُلَيْمَانَ وَإِنَّهُ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ) اما شواهد ديگر اگر اين نامه مُهر شده بود نامه علايم خاص داشت با خطّ خوب نوشته مى شود با املاى خوب, اينها ديگر جزء تشريفاتى است كه برخى از مفسّران نقل كردند بايد دليل اقامه كنند ولى آ نچه از قرآن برمى آيد سبب كرامت اين نامه همين دو چيز ياد شده است ممكن است جهات ديگرى هم آنها را همراهى بكند.

فرمود كرامت اين نامه از جهت آن است كه نويسنده اش يک پادشاه مقتدرى است و در صدرش هم نام مبارک خدايى است كه رحمان و رحيم است اما مضمون آن نامه اين است كه شما بايد تابع حكومت مركزى باشيد نه اينكه در متن نامه اين نوشته شده باشد (أَلَّا تَعْلُوا عَلَيَّ وَأْتُونِي مُسْلِمِينَ) وگرنه جايى براى گفتن اين كلمه «أن» در (ألاّ) نيست اين «أن» مفسّره براى چيست؟ در اول نامه بايد بگويد «لا تعلوا علىّ وأتونى مسلمين» اما مى فرمايد: (أَلَّا) اين «أن» دارد چه چيزى را تفسير مى كند بنابراين معناى حرف امرئه سبا اين نيست كه در متن نامه اين كلمه نوشته شده اين لفظ نوشته شده كه (أَلَّا تَعْلُوا) بلكه نقل به معناست وقتى از او سؤال كردند كه عصاره نامه چيست؟ گفت اينكه _ «اينكه» تفسير آن جواب است _ منقاداً بايد تابع حكومت مركزى باشيد وگرنه در متن نامه كه نمى نويسند (أَلَّا تَعْلُوا) مى نويسند «لا تعلوا».

۱- (۳) . سوره لقمان, آيه ۲۵; سوره زمر, آيه ۳۸.

۲- (۴) . سوره بقره, آيه ۱۸۶.

مطلب بعدی آن است که وجود مبارک سلیمان جزء انبیای اولواالعزم نبود که حکومتش کلّ زمین را بگیرد این در اردن و اطراف اردن حکومت داشت در قبالش یمن بود در قبالش مصر بود در بخشهای دیگر خاورمیانه حکومتهای دیگری هم بود ولی آن حکومت اسلامی و دینی که سلیمان(سلام الله علیه) تشکیل داد در همان محدوده اردن و اطراف اردن بود وقتی حضرت هم به زیارت خانه خدا رفتند ظاهراً در همان سفر و همان محدوده بود که هدهد از یمن باخبر شد و چنین صحنه ای پیش آمد. وجود مبارک سلیمان در تعبیر اوّلش نفرمود «ألا تعلوا علی الله» این تعبیر (لاَ تَعْلُوا عَلَی اللَّهِ) حرفی است که وجود مبارک موسای کلیم و مانند آن برای دعوت به توحید به کار می برند آیه نوزدهم سوره مبارکه «دخان» این است (وَأَن لاَ تَعْلُوا عَلَی اللَّهِ إِنِّی آتِیکُم بِسُلْطَانٍ مُبِینٍ) شما داعیه ربوبیّت نداشته باشید بر خدا برتری نجویید خدا رب است و شما مربوب, او خالق است و شما مخلوق شما که می گویید: (أَنَا رَبُّکُمُ الْأَعْلَی) (1) و مانند آن این عُلوّ علی الله است (وَأَن لاَ تَعْلُوا عَلَی اللَّهِ إِنِّی آتِیکُم بِسُلْطَانٍ مُبِینٍ) اما وجود مبارک سلیمان در آغاز امر نفرمود «ألا تعلوا علی الله» فرمود: (أَلَّا تَعْلُوا عَلَیَّ) شما باید تابع حکومت ما باشید آن وقت وقتی تابع حکومت ما شدید از نظر عقیده و اعتقاد مسائل دینی, برهانی می شود بعد از برهان هم شما می پذیرید و مؤمن می شوید چه اینکه همین کار هم شده همین که وجود مبارک سلیمان مرقوم فرمود: (أَلَّا تَعْلُوا عَلَیَّ وَأْتُونِی مُسْلِمِینَ) با ردّ و بدل هدایا و امثال هدایا امرئه سبا فهمید که این حکومت, حکومت الهی است نه سلطنت مادی و به صورت مُنقاد وارد محدوده حضرت سلیمان شد بعد براهین توحیدی برایش روشن شد آن گاه گفت: (أَسْلَمْتُ مَعَ سُلَیْمَانَ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِینَ) من و سلیمان و امثال ما همه تابع خداییم بعد از اینکه منقاداً وارد حکومت مرکزی سلیمان(سلام الله علیه) شد براهین توحیدی برای او روشن شد در آن اواخر گفت: (أَسْلَمْتُ) در همین سوره مبارکه «نمل» آمده است آیه ۴۴ در آن آخرها یعنی بعد از اینکه برهان برایش روشن شد گفت: (أَسْلَمْتُ مَعَ سُلَیْمَانَ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِینَ) وقتی وارد قصر شد (قِیلَ لَهَا ادْخُلِی الصَّرْحَ فَلَمَّا رَأَتْهُ حَسِبَتْهُ لُجَّةً وَکَشَفَتْ عَن سَاقَیْهَا) وجود مبارک سلیمان فرمود: (إِنَّهُ صَرْحٌ مُمَرَّدٌ مِن قَوَارِیرَ) این کاخ بلورین است این استخر آب نیست (قَالَتْ رَبِّ إِنِّی ظَلَمْتُ نَفْسِی وَأَسْلَمْتُ مَعَ سُلَیْمَانَ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِینَ).

۱- (۵) . سوره نازعات, آیه ۲۴.

(إِنَّهُ مِن سُلَيْمَانَ) (یک) (وَإِنَّهُ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ) (دو) این سبب کرامت است حالا علل دیگری باعث کرامت آن نامه باشد و در تاریخ ثبت شده باشد ممکن است ولی از آیه بیش از این دو مطلب برنمی آید, مضمون, دلیل بر کرامت نیست برای اینکه مضمون, مضمون آمرانه است که باید بیایی اینکه (أَلَّا تَعْلُوا عَلَيَّ وَأْتُونِي مُسْلِمِينَ) دستور آمرانه و حاکمانه است این سبب کرامت نیست. خب این عصاره نامه, بعد همین امرئه سبا با دولتمردانش مشورت کرد (قَالَتْ يَا أَيُّهَا الْمَلَؤُا أَفْتُونِي فِي أَمْرِي) برای اینکه من مسئول اداره مملکتم اداره مملکت به عهده شما نیست شما مجریانید آن کسی که مسئول است مدیر مملکت و مدبّر مملکت است کلمه فَتیٰ و فتوا که ناقص یایی است در برخی از کتابهای لغتی که برای لغت شناسان اصیل است دو اصل برایش ذکر شده یکی جوانی و طراوت و سرسبزی و شادمانی است که فَتی از آن باب است باب دیگر و اصل دیگر به نام فتواست که جواب سؤال از احکام و حِکم است که دو اصل است و دو باب است و هر دو ناقص یایی است اما وقتی این یاء تبدیل به همزه شد کلاً مسیر عوض می شود نظیر آنچه درباره وجود مبارک یعقوب گفته شد که در سوره مبارکه «یوسف» آیه ۸۵ گذشت: (قَالُوا تَاللَّهِ تَفْتَؤُاْ) آنجا فَتَأ است یعنی مهموز اللام است کلاً باب عوض می شود (قَالُوا تَاللَّهِ تَفْتَؤُاْ تَذْكُرُ يُوسُفَ حَتَّى تَكُونَ حَرَضاً أَوْ تَكُونَ مِنَ الْهَالِكِينَ) پس مادامی که ناقص یایی است دو اصل و دو باب دارد یکی فتوّت است و جوانی و جوانمردی و شادابی یکی هم فتواست که جواب احکام و حِکم است اگر این یاء به همزه تبدیل شد دیگر مهموزاللام بود نه ناقص یایی کلاً باب عوض می شود و معنا هم عوض می شود. (۱) بر طبق این آیه ذات اقدس الهی می فرماید امرئه سبا گفته است که (أَفْتُونِي) آن (يَسْتَفْتُونَكَ فِي النِّسَاءِ), (۲) که در سوره مبارکه «نساء» مبسوطاً گذشت از همین ناقص یایی است یا به یوسف صدیق گفتند: (أَفْتِنَا فِي سَبْعِ بَقَرَاتٍ سِمَانٍ) (۳) همین است فتوا اختصاصی به مسئله فقهی ندارد از هر صاحب نظری که در رشته خاصّ خود تخصّص علمی دارد می شود استفتا کرد و از او فتوا گرفت.

ص: ۱۰۴۶

۱- (۶) . معجم مقاییس اللغه, ج۴, ص۴۷۳ و ۴۷۴.

۲- (۷) ۱.سوره نساء، آیه ۱۲۶.

۳- (۸) ۲ .سوره یوسف، آیه ۴۶.

پرسش: با توجه به اینکه دو اصل دارد برداشتی که حضرت عالی دیروز فرمودید چطور می شود؟

پاسخ: بله خب بیگانه نیستند چون هر دو را در یک باب ذکر می کنند دو اصل است در یک باب اگر دو باب بود بله, الآن شما ببینید در مقاییس اللغه این هر دو را در یک باب ذکر کرد مفردات راغب هر دو را در یک باب ذکر می کند (۱) اینکه دو اصل در دو باب نیست در یک باب است تناسب را هم تثبیت می کند.

پرسش: تناسب اینها لفظی است نه معنایی.

پاسخ: اگر تناسب لفظی باشد که می شود اشتراک لفظی دیگر می شود دو باب, اگر تناسب معنوی باشد یک باب است اگر تناسب لفظی باشد خب در دو باب ذکر می کنند.

می فرماید: (قَالَتْ يَا أَيُّهَا الْمَلَؤُا أَفْتُونِي فِي أَمْرِي مَا كُنتُ قَاطِعَةً أَمْراً حَتَّى تَشْهَدُونِ) من در هیچ کاری بدون مشورت شما و حضور فکریِ شما تصمیم نمی گیرم نه شهود فیزیکی و حضور بدنی چون حضور بدنی که برای قوّه مجریه است آنها باید اجرا بکنند ولی حضور فکری لازم است تا در تصمیم گیری من بتوانم راسخ باشم (مَا كُنتُ قَاطِعَةً أَمْراً حَتَّى تَشْهَدُونِ) یعنی «تشهدونی» و این نامه را به آنها گفت که مضمون نامه این است آنها گفتند ما برای مبارزه کردن و دفاع کردن و جنگیدن حاضریم اما نظر نهایی با شماست (قَالُوا نَحْنُ أُولُوا قُوَّةٍ) چون محدوده یمن در اختیار این بانو بود بخشی از مصر در اختیار سلطان دیگر بود این بخش اردن و اطراف اردن در اختیار سلیمان بود که می گفتند مُلک سلیمان همین محدوده بود آن حضرت هم که جزء انبیای اولواالعزم نبود در جریان ارث هم که گفته شد (وَرِثَ سُلَيْمَانُ دَاوُدَ) (۲) این ارث در بسیاری از موارد هست همین که از قبلی به بعدی می رسد این ارث است (اَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبادِيَ الصَّالِحون) (۳) یا (لِلَّهِ مِيرَاثُ السَّماوَاتِ وَالْأَرْضِ) (۴) یا (أَوْرَثَكُمْ أَرْضَهُمْ وَدِيَارَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ) (۵) اینکه خدا می فرماید ما زمین های آنها, اموال آنها و سرزمین آنها را به شما ارث دادیم اینکه ارث مصطلح نیست که پسری از پدر ارث ببرد, اینکه (إِنَّ الْأَرْضَ لِلّهِ يُورِثُهَا مَنْ يَشَاءُ) (۶) از همین قبیل است (لِلَّهِ مِيرَاثُ السَّماوَاتِ وَالْأَرْضِ) از همین قبیل است همین که از قبلی به بعدی برسد یک نحوه ارث است و گرنه آن ارث مصطلح فقهی اگر بود باید به سایر ورثه هم می رسید در حالی که داوود(سلام الله علیه) فرزندان فراوانی داشت مال آن حضرت را همه وارثان ارث بردند اما سلطنت فقط به سلیمان رسید پس اگر گفته شد سلطنت را سلیمان از داوود(سلام الله علیهما) به ارث برد نه یعنی سلطنت موروثی است ارث در (أَوْرَثَكُمْ أَرْضَهُمْ وَدِيَارَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ) یا (وَأَوْرَثْنَا الْقَوْمَ الَّذِينَ كَانُوا يُسْتَضْعَفُونَ مَشَارِقَ الْأَرْضِ وَمَغَارِبَهَا) (۷) یعنی «نَقَلْناهم» (إِنَّ الْأَرْضَ لِلّهِ يُورِثُهَا مَنْ يَشَاءُ) از همین قبیل است (لِلَّهِ مِيرَاثُ السَّماوَاتِ وَالْأَرْضِ) از همین قبیل است در بسیاری از موارد آیات قرآن کریم ارث را به معنی مطلق انتقال به کار برده در بخشی از موارد احکام فقهی را هم به همراه دارد البته. پس (وَرِثَ سُلَيْمَانُ دَاوُدَ) یعنی آن مُلک و حکومت بعد از حضرت داوود به سلیمان(سلام الله علیهما) رسید.

۱- (۹) . المفردات فی غریب القرآن, ص۶۲۵.

۲- (۱۰) . سوره نمل, آیه ۱۶.

۳- (۱۱) . سوره□ انبیاء, آیه□ ۱۰۵.

۴- (۱۲) . سوره□ آل عمران, آیه□ ۱۸۰; سوره□ حدید, آیه□ ۱۰.

۵- (۱۳) . سوره□ احزاب, آیه□ ۲۷.

۶- (۱۴) . سوره□ اعراف, آیه□ ۱۲۸.

۷- (۱۵) . سوره□ اعراف, آیه□ ۱۳۷.

(قَالُوا نَحْنُ أُولُوا قُوَّةٍ) این درباریان و دولتمردان سلیمان گفتند ما آماده مبارزه و جنگیم و قدرت هم داریم اما (وَالْأَمْرُ إِلَيْكِ) تصمیم نهایی با شماست شما نظر کنید نظریه بدهید هر چه امر بدهید ما امتثال می کنیم. این مجموعه را اینها گفتگو کردند و این را هدهد می شنود بعد این امرئه سبا در این گفتگو گفته بود که شما که پیشنهاد جنگ می دهید یا آماده جنگ هستید بدانید جنگ چه ما برنده بشوید چه آنها برنده بشوند طرفین بازنده اند در هیچ جنگی خیر و صلاح و فلاح نیست چه ما پیروز بشویم چه آنها پیروز بشوند جز ذلیل کردن عزیزان و ویرانی مملکت چیز دیگر نیست پس ما پیشنهاد جنگ نمی دهیم آماده جنگ نیستیم راه حلّی هم هست و گرنه در جنگ چه ما پیروز بشویم چه آنها پیروز بشوند نتیجه جز ویرانی چیز دیگر نیست (قَالَتْ إِنَّ الْمُلُوكَ إِذَا دَخَلُوا قَرْيَةً) اینها اگر پیروز بشوند چه این گروه چه آن گروه, من هم مَلِک هستم او هم مَلِك است (إِنَّ الْمُلُوكَ إِذَا دَخَلُوا قَرْيَةً) چندین خطر به بار می آورند اول: (أَفْسَدُوهَا) خود آن شهر را ویران می کنند دوم: (وَجَعَلُوا أَعِزَّةَ أَهْلِهَا أَذِلَّةً) بالأخره در درجه اول با حکمرانان و دولتمردان درگیرند دیگر با طبقه پابرهنه که درگیر نیستند آن خطرات تبعی اش دامنگیر اینها می شود این عبارت (وَكَذلِكَ يَفْعَلُونَ) اگر سخن خود این امرئه باشد که لازم نبود این جمله را بگوید ولی وقتی گفت و ذات اقدس الهی این را نقل کرد و رد نکرد معلوم می شود این حرف درست است و اگر این (كَذلِكَ يَفْعَلُونَ) کلام الله باشد که امضای این روش است که بله, دولتمردان دنیایی وقتی جنگی را شروع کردند همین کار است تخریب دیار و جَعْل اَعزّه, (أَذِلَّةً) است این (كَذلِكَ يَفْعَلُونَ) می شود حجّت و گرنه آن حرف امرئه شواهد تاریخی دارد البته اما حجّت باشد که همه جا همین طور است این نیست مگر [به استناد] این ذیل که (وَكَذلِكَ يَفْعَلُونَ).

ص: ۱۰۴۸

پرسش:...

پاسخ: ممکن است باشد، این چنین نیست که بی گُدار او را مَلَك کرده باشند حرفِ آنها آمادگی برای جنگ بود یک نفر در آنها نبود که بگوید ما تحقیق می کنیم جنگ گزینه خوبی نیست اما این می گوید جنگ گزینه خوبی نیست (إِنَّ الْمُلُوكَ إِذَا دَخَلُوا قَرْيَةً أَفْسَدُوهَا) (یک) که مربوط به خود کشور است (وَجَعَلُوا أَعِزَّةَ أَهْلِهَا أَذِلَّةً) (دو) این (وَكَذَلِكَ يَفْعَلُونَ) امضاست خب پس معلوم می شود که کار ملوك این است اما کار انبیا این نیست انبیا وقتی وارد بشوند این چنین نیست می فرماید: «إذهبوا فأنتم الطلقاء» (۱) این وجود مبارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) بود که وقتی فاتحانه وارد مکّه شد فرمود: «إذهبوا فأنتم الطلقاء» حتی خانه ابوسفیان را هم بَست قرار داد اینکه زینب کبرا(سلام الله علیه) در شام فرمود: «أمِنَ العدل یاابن الطلقاء» (۲) همین است خب این خیلی فرق است انبیا وقتی داخل بشوند و پیروز بشوند می گویند: «إذهبوا فأنتم الطلقاء» هرگز (جَعَلُوا أَعِزَّةَ أَهْلِهَا أَذِلَّةً) نیست (إِنَّ الْمُلُوكَ إِذَا دَخَلُوا قَرْيَةً أَفْسَدُوهَا) و این را هم خدا امضاء کرده اما «إنّ الأنبیاء إذا دخلوا قریه قالوا إذهبوا أنتم الطلقاء» خب این سر تا پا نور است این کجا آن کجا الآن صحبت در سلطنت و سیاست و حکومت و امثال اینهاست هیچ ارتباطی به مسائل دینی ندارد چون خدا امضا کرده فرمود: (وَكَذَلِكَ يَفْعَلُونَ).

«و الحمد لله ربّ العالمین»

آیات ۲۹ تا ۳۸ سوره نمل ۹۱/۰۲/۲۷

.Your browser does not support the audio tag

(قَالَتْ يَا أَيُّهَا الْمَلَؤُا إِنِّي أُلْقِيَ إِلَيَّ كِتَابٌ كَرِيمٌ (۲۹) إِنَّهُ مِن سُلَيْمَانَ وَإِنَّهُ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ (۳۰) أَلَّا تَعْلُوا عَلَيَّ وَأْتُونِي مُسْلِمِينَ (۳۱) قَالَتْ يَا أَيُّهَا الْمَلَؤُا أَفْتُونِي فِي أَمْرِي مَا كُنتُ قَاطِعَةً أَمْراً حَتَّى تَشْهَدُونِ (۳۲) قَالُوا نَحْنُ أُولُوا قُوَّةٍ وَأُولُوا بَأْسٍ شَدِيدٍ وَالْأَمْرُ إِلَيْكِ فَانظُرِي مَاذَا تَأْمُرِينَ (۳۳) قَالَتْ إِنَّ الْمُلُوكَ إِذَا دَخَلُوا قَرْيَةً أَفْسَدُوهَا وَجَعَلُوا أَعِزَّةَ أَهْلِهَا أَذِلَّةً وَكَذلِكَ يَفْعَلُونَ (۳۴) وَإِنِّي مُرْسِلَةٌ إِلَيْهِم بِهَدِيَّةٍ فَنَاظِرَةٌ بِمَ يَرْجِعُ الْمُرْسَلُونَ (۳۵) فَلَمَّا جَاءَ سُلَيْمَانَ قَالَ أَتُمِدُّونَنِ بِمَالٍ فَمَا آتَانِيَ اللَّهُ خَيْرٌ مِمَّا آتَاكُمْ بَلْ أَنتُم بِهَدِيَّتِكُمْ تَفْرَحُونَ (۳۶) ارْجِعْ إِلَيْهِمْ فَلَنَأْتِيَنَّهُم بِجُنُودٍ لَّا قِبَلَ لَهُم بِهَا وَلَنُخْرِجَنَّهُم مِنْهَا أَذِلَّةً وَهُمْ صَاغِرُون (۳۷) قَالَ يَا أَيُّهَا الْمَلَؤُا أَيُّكُمْ يَأْتِينِي بِعَرْشِهَا قَبْلَ أَن يَأْتُونِي مُسْلِمِينَ (۳۸))

۱- (۱۶) . الکافی، ج۳، ص۵۱۳.

۲- (۱۷) . اللهوف، ص۱۸۲.

بعد از اینکه جریان مَلکه سبا به عرض وجود مبارک سلیمان(سلام الله علیه) رسید حضرت فرمود ما تحقیق می کنیم آ نها را دعوت می کنیم که تابع حکومت مرکزی باشند از یک جهت و به خدا معتقد بشوند و دست از شرك بردارند از جهت دیگر، نامه ای به ملکه سبا مرقوم فرمود این نامه کرامتش از جهت کاتب است (یک) از جهت اینکه آغازش توحید است (دو) و از این دو جهت قرآن کریم این نامه را کریم یاد کرد مضمونش هم دو جمله است یکی (أَلَّا تَعْلُوا عَلَيَّ) یکی هم (وَأْتُونِي

مُسْلِمِينَ) این (أَلَّا تَعْلُوا عَلَيَّ) نشان می دهد که مربوط به حکومت و سیاست و امثال ذلک است برای اینکه اگر ناظر به مسئله توحید بود نظیر آیه نوزده سوره مبارکه «دخان» می فرمود: (وَأَن لَا تَعْلُوا عَلَى اللَّهِ) اینکه سخن از توحید نیست و سخن از حکومت مرکزی است معلوم می شود که او باید از منظر سیاست زیرمجموعه حکومت سلیمان(سلام الله علیه) قرار بگیرد.

فرمود: (أَلَّا تَعْلُوا عَلَيَّ) در متن نامه این چنین نیامده وگرنه در متن نامه که تفسیر نمی کند (أَلَّا تَعْلُوا) در متن نامه می نویسند «لا تعلوا علیّ وأتونی مسلمین» این کلمه (أَلَّا) یعنی یعنی «أن» تفسیریه که با «لام» ادغام شده است نشان می دهد این تفصیلی است از ناحیه خود ملکه سبا, ملکه سبا دارد مضمون نامه را برای دولتمردان تبیین می کند که نامه در این دو محور است یکی lt;لا تَعْلُوا عَلَيَّgt; یکی هم (وَأْتُونِي مُسْلِمِينَ) این lt;لا تَعْلُوا عَلَيَّgt; ناظر به توحید نیست برای اینکه آنچه در آیه نوزده سوره «دخان» است آنجا (لاَ تَعْلُوا عَلَى اللَّهِ) است معلوم می شود که آن ناظر به توحید است این ناظر به حکومت مرکزی است اما (وَأْتُونِي مُسْلِمِينَ) می تواند ناظر به اسلام به معنای انقیاد دینی باشد این صریح نیست ولی می تواند باشد برای اینکه آنها هم دو مشکل داشتند یکی حکومت مستقل داشتند که (إِنِّي وَجَدتُّ امْرَأَةً تَمْلِكُهُمْ وَأُوتِيَتْ مِن كُلِّ شَيْءٍ وَلَهَا عَرْشٌ عَظِيمٌ) (۱) یکی هم مشکل توحیدی داشتند که (وَجَدتُّهَا وَقَوْمَهَا يَسْجُدُونَ لِلشَّمْسِ مِن دُونِ اللَّهِ) (۲) .

ص: ۱۰۵۰

۱- (۱) .سوره نمل، آیه۲۳.

۲- (۲) ۲. سوره نمل، آیه ۲۴.

مطلب بعدی آن است که اشکالی را جناب فخررازی مطرح می کند که اگر این دعوت به اسلام باشد بالأخره با معجزه باید همراه باشد شما یا برهان عقلی اقامه کنید یا معجزه, اِحدی البیّنتین باید باشد به نحو منع خُلوّ شما نه برهان عقلی اقامه کردید بر توحید و وحی و نبوّت نه معجزه ای ارائه کردید تقلید را هم که خودتان می پذیرید در اصول دین روا نیست این عصاره اشکالی که جناب فخررازی به آن توجه کردند بعد پاسخ می دهند می گویند که فرستادن هدهد خودش معجزه است یک حیوان تربیت شده ای که کلام را بفهمد کلام را منتقل کند سؤال را بفهمد جواب را بفهمد همه اینها معجزه است و معجزه هم دلالت بر وجود خالق دارد هم دلالت بر علم و حکمت خالق دارد هم دلالت بر سِمت رسمی فرستنده دارد و مانند آن (۱) . این سخن جناب فخررازی ناصواب است برای اینکه مرغهای دست آموز کم نبود نه آن روز کم نبود نه امروز اگر مرغ دست آموزی نامه ببرد نامه بیاورد این دیگر معجزه نیست بنابراین اشکال جناب فخررازی وارد است ولی جوابش وارد نیست اگر دعوت به اسلام باشد وجود مبارک سلیمان صِیتش و شهرتش رسیده بود به منطقه یمن و همین مَلکه سبا گفت: ما قبلاً سلیمان را شناخته بودیم (وَأُوتِينَا الْعِلْمَ مِن قَبْلِهَا) (۲) پس حجّت خدا بر مَلکه سبا و دولتمردانش مسلّم بود و بیّنه هم داشتند و اگر دعوت به توحید شده بود دعوت عن بیّنهٍ بود غرض آن است که در متن نامه دو عنصر محوری هست یکی (أَلَّا تَعْلُوا عَلَيَّ) نه (لَا تَعْلُوا عَلَى اللَّهِ) این ظاهرش همان حکومت مرکزی است دومش (وَأْتُونِي مُسْلِمِينَ) است این (وَأْتُونِي مُسْلِمِينَ) آیا مطابق با (أَلَّا تَعْلُوا عَلَيَّ) است یعنی منقاد حکومت مرکزی بشوید یا (وَأْتُونِي مُسْلِمِينَ) یعنی موحّدین. در پایان وقتی که ملکه سبا آمد در دستگاه حضرت سلیمان(سلام الله علیه) آن قدرت را دید معجزه را دید اوضاع سلیمان را دید آن تخت را یکی از شاگردانی که (عِندَهُ عِلْمٌ مِّنَ الْكِتَابِ) (۳) به طرفهالعین از فاصله هشتاد فرسخی یا بیشتر از یمن به فلسطین آورد همه را دید خب آن تخت باعظمت را کسی کمتر از چشم به هم زدن از یمن تا فلسطین بیاورد خب معجزه است از آن به بعد همین ملکه سبا گفت: (أَسْلَمْتُ مَعَ سُلَيْمَانَ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ) (۴) من مانند سلیمان برده و بنده خدایم

۱- (۳) .التفسیرالکبیر، ج۲۴، ص۵۵۵.

۲- (۴) .سوره نمل، آیه۴۲.

۳- (۵) . سوره نمل، آیه ۴۰.

۴- (۶) .سوره نمل، آیه۴۴.

پرسش:تشخیص پرستش توسط یک مرغ یعنی هدهد معجزه است.

پاسخ: نه, الآن هم هستند همین زمینی که ما نشستیم تشخیص می دهد بعد قیامت شهادت می دهد چه کسی برای رضای خدا به مسجد رفته چه کسی برای چیز دیگر به مسجد رفته زمین می فهمد زمان می فهمد شهادت می دهند شکایت می کنند آن علم عمومی که در سوره‌ «اسراء» فرمود: (إِن مِن شَيْ ءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ) (۱) همین است دیگر خب اگر این زمین این مسجد و اگر این در و دیوار نفهمند که چه کسی آمده چه کسی نیامده چطور در قیامت شهادت می دهند یا شکایت می کنند که فلان همسایه آمده فلان همسایه نیامده یکی از شاکیان همین مسجد است دیگر خب اگر زمین نفهمد زمان نفهمد که چه کسی آمده چه کسی نیامده چه کسی منافقاً آمده چه کسی کافراً آمده چه کسی مرائیاً آمده چه کسی مخلصاً آمده چه شکایتی چه شهادتی منتها ما خبر نداریم (وَلكِن لَّا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ) (۲) بنابراین اثبات اینکه این هدهد جزء معجزات سلیمان(سلام الله علیه) بود برهان می خواهد و وجود مبارک سلیمان هم گفت ما منطق آنها را بلدیم یعنی آنها منطقی دارند مکتبی دارند حساب و کتابی دارند شما بلد نیستید ما بلدیم خب روایاتی که دارد عذاب قبر را اینها احساس می کنند خیلی از این حیوانات آگاهند در قبر چه می گذرد گوسفندانی در رمه ای اینها دارند می چرند نه گرگی آمده و نه حادثه تلخی دفعتاً رم می کنند حضرت فرمود صدا و خروش عذاب قبر است که به گوش اینها می رسد (۳) این طور نیست که ما چون نمی دانیم آنها هم ندانند این حرفها که تشبیه نیست که «أنا بیت الغربه أنا بیت الوحشه» (۴) ما چون زبان آنها را نمی دانیم همه اینها را حمل بر تشبیه می کنیم این طور نیست اگر ما یقین داشته باشیم اینها حرف نمی زنند اینها نمی فهمند بله می گوییم این تشبیه است اما وقتی صریح قرآن کریم این است (وَإِنَّ مِنْهَا لَمَا يَهْبِطُ مِنْ خَشْيَةِ اللّهِ) چه کار کنیم؟ چه دلیلی است بر اینکه بگوییم تشبیه است تنزیل بکنیم؟ lt;خویش را تأویل کن نِی ذکر را(۵) gt; ما خودمان باید بالا بیاییم نه قرآن را پایین بکشیم فرمود بعضی از سنگها از ترس خدا پایین می آیند اینکه در سوره‌ مبارکه‌ «بقره» گذشت (وَإِنَّ مِنْهَا لَمَا يَهْبِطُ مِنْ خَشْيَةِ اللّهِ) (۶) وجود مبارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) فرمود سنگی است که قبل از اینکه من به مقام رسالت برسم هر وقت مرا می دید سلام می کرد «إنّی لأعرفه الآن» (۷) الآن هم من آن سنگ را می شناسم خب ما که از اوضاع عالم خبر نداریم اگر برای ما یقین بود که آنها نمی فهمند می گفتیم این کار هدهد معجزه است.

ص: ۱۰۵۲

۱- (۷) .سوره اسراء، آیه۴۴.

۲- (۸) .سوره اسراء، آیه۴۴.

۳- (۹) .الکافی، ج۳، ص۲۳۳.

۴- (۱۰) .الکافی، ج۳، ص۲۴۲.

۵- (۱۱) .مثنوی معنوی، دفتراول، بخش۵۹.

۶- (۱۲) .سوره بقره، آیه۷۴.

۷- (۱۳) .الامالی(شیخ طوسی)، ص۳۴۱.

پس عنصر محوری نامه دو چیز است: اوّلش (أَلَّا تَعْلُوا عَلَيَّ) است که این ظاهرش این است که باید تابع حکومت مرکزی باشی دومش (وَأْتُونِی مُسْلِمِینَ) است این (وَأْتُونِی مُسْلِمِینَ) می تواند هم به معنای مُنقادین حکومت باشد هم می تواند منقادین امر الهی باشد چون در جمله های بعدی هم که (وَأُوتِینَا الْعِلْمَ مِن قَبْلِهَا وَكُنَّا مُسْلِمِینَ) همین دو نظر هست که آیا این حرف سلیمان است یا حرف دیگران است یا حرف ملکه سباست خب اگر حرف ملکه سبا باشد آنها (وَأُوتِینَا الْعِلْمَ مِن قَبْلِهَا) باشد و می گفتند ما منقاد فرمانروایی و قدرت سلیمان بودیم پس این حجّت الهی بالغه بود وقتی حجّت الهی بالغه بود دیگر معجزه نمی خواهد برای اینکه شما که می دانید وقتی حق برای شما روشن است باید دین را بپذیرید پس اگر (وَأْتُونِی مُسْلِمِینَ) به معنای اسلام و اعتقاد باشد اگر این (وَأُوتِینَا الْعِلْمَ مِن قَبْلِهَا وَكُنَّا مُسْلِمِینَ) (۱) ناظر به حرف ملکه سبا و قوم سبا باشد یعنی ما از قبل جریان پیامبری شما را شنیده بودیم پس حجّت الهی بالغ است آن وقت دعوت به دین, دعوت تقلیدی نیست تحقیقی است ولی اگر (وَأُوتِینَا الْعِلْمَ مِن قَبْلِهَا وَكُنَّا مُسْلِمِینَ) مربوط به حرف سلیمان(سلام الله علیه) باشد مربوط به حرف آن امرئه نباشد مربوط به حرف دولتمردان یمن نباشد آن وقت آنها حجّتی ندارند اگر حجّتی ندارند دعوت به اسلام بدون برهان برای چه؟! این است که این (وَأْتُونِی مُسْلِمِینَ) وقتی به معنای مؤمنین است که آن (أُوتِینَا الْعِلْمَ مِن قَبْلِهَا وَكُنَّا مُسْلِمِینَ) به این معنا باشد که ما قبلاً جریان سلیمان را به عنوان نبیّ و به عنوان فرستاده الهی شناخته بودیم و از طرفی هم این هدیه ای که می فرستد تازه می خواهد برایش روشن بشود که دستگاه حکومت سلیمان چه دستگاهی است دستگاهی است که نظیر حکومتهای کنونی است که چیزی از عربستان به بحرین می رود می پذیرند از آن قبیل است یا دستگاه الهی است هنوز برای ملکه سبا روشن نشد جا نیفتاد که حکومت مرکزی سلیمان چگونه است گفت ما قدری هدیه می دهیم ببینیم که اینها با مال تطمیع می شوند یا حرف دیگر دارند برای اینها هنوز روشن نشد اگر برای اینها شفاف نشد و روشن نشد چگونه می شود دعوت به اسلام کرد بنابراین این مربوط به آن است که این (أُوتِینَا الْعِلْمَ مِن قَبْلِهَا) از یک سو, (وَكُنَّا مُسْلِمِینَ) از سوی دیگر و این هدیه ای که داد پیامش روشن بشود اگر حجّت الهی قبلاً بالغ بود این (وَأْتُونِی مُسْلِمِینَ) می تواند دعوت به اسلام به معنی انقیاد و ایمان باشد.

۱- (۱۴) .سوره نمل، آیه۴۲.

پرسش:...

پاسخ: برای اینکه این کسی که خدای سبحان او را بر جن و انس و طیر مسلّط کرده است قدرتی داده که بتواند امنیت و عدل را برقرار کند اینکه خدا جن را در اختیار کسی قرار می دهد انس را در اختیار کسی قرار می دهد توقّع دارد امنیّت جامعه را هم او اداره کند دیگر آن وقت هر کسی در هر گوشه ای برای خودش یک حکومت داشته باشد این با آن اعطای الهی سازگار نیست اگر یک حکومت عادی باشد خب اینها هم برای خودشان کشورداری می کنند آنها هم برای خودشان کشورداری می کنند اما جنودی مثل جن جنودی مثل پرنده در اختیار یک حکومت مرکزی باشد معلوم می شود این می خواهد عدل مرکزی را برقرار کند دیگر.

پرسش:در دعوت، آیا اول دعوت است بعد اظهار معجزه یا اول اظهار معجزه بعد دعوت؟

پاسخ: با هم, دعوت باید با دلیل باشد آن هم دعوتِ تهدیدی که بیایید وگرنه شما را می آوریم! (قَالَتْ يَا أَيُّهَا الْمَلَؤُا أَفْتُونِی) بین رأی, نظر با فتوا فرق است اینها یک مشترک خاص نیستند رأی و نظر اعم از صواب و خطاست اما فتوا را آن طوری که مرحوم شیخ طوسی در تبیان دارد ـ دیگران هم همین فرمایش را شاید تأیید می کنند ـ عبارت است از «هو الحكم بما هو صواب بدلاً من الخطأ» (1) خب اگر فتوا هر حکمی را نمی گویند آن حکم صائب و صحیح را می گویند معلوم می شود آن رأیی که با فَتا و فتوّت و شادابی و جوانمردی همراه است می شود فتوا؛ فرق فتوا و رأی, فرق فتوا و حکم, فرق فتوا و نظر این است آنها مطلق اند اعم از صواب و خطا اما فتوا با فتوّت و صواب و فتا و جوانمردی همراه است.

۱- (۱۵) .التبیان فی تفسیرالقرآن، ج۸، ص۹۳؛ مجمع البیان، ج۷، ص۳۴۴(با اندکی تفاوت).

(قَالَتْ يَا أَيُّهَا الْمَلَؤُا أَفْتُونِی فِی أَمْرِی مَا كُنتُ قَاطِعَةً أَمْراً حَتَّى تَشْهَدُونِ) شما حضور داشته باشید آنها گفتند که ما از نظر وسایل نظامی مجهّزیم از نظر قدرت بدنی هم شجاع و مبارزیم این دو عامل برای دفاع آماده است (قَالُوا نَحْنُ أُولُوا قُوَّةٍ) (یک) (وَأُولُوا بَأْسٍ شَدِیدٍ) (دو) هر دو را ما داریم نه از نظر تجهیزات نظامی کم داریم نه از نظر قدرت بدنی و شجاعت (وَالْأَمْرُ إِلَيْكِ فَانظُرِی مَاذَا تَأْمُرِینَ) این تعبیر (أَصَدَقْتَ أَمْ كُنتَ مِنَ الْكَاذِبِینَ) (۱) که قبلاً گذشت شاید یکی از نکاتش که نفرمود «صدقتَ أم كذبت» و مانند آن برای رعایت فواصل باشد چون فاصله ها یعنی آن کلمات آخر این بخش از آیات همه اش با نون ختم می شود مشابه این را قبلاً هم داشت که فرمود (لَا أَرَى الْهُدْهُدَ أَمْ كَانَ مِنَ الْغَائِبِینَ) (۲) نفرمود «أم غابَ» این (أَمْ كُنتَ مِنَ الْكَاذِبِینَ) نظیر (ام کان من الغائبین) برای رعایت فواصل می تواند باشد. (قَالُوا نَحْنُ أُولُوا قُوَّةٍ وَأُولُوا بَأْسٍ شَدِیدٍ وَالْأَمْرُ إِلَيْكِ فَانظُرِی مَاذَا تَأْمُرِینَ) بعد ایشان گفت که ما نمی دانیم وجود مبارک سلیمان از آن جهت که نبی است می خواهد با ما برخورد کند یا از آن جهت که حکومت مرکزی تشکیل داد اگر مِن حیث کونه نبیّاً باشد بله این طوری که ما می گوییم نیست اما مِن حیث کونه مَلکاً باشد این خطر هست (قَالَتْ إِنَّ الْمُلُوكَ) هنوز برای او روشن نشد که جریان حضرت سلیمان جریان وحی و نبوّت است (إِنَّ الْمُلُوكَ إِذَا دَخَلُوا قَرْيَةً أَفْسَدُوهَا) گفت این طرزی که اینها برخورد کردند (وَأْتُونِی مُسْلِمِینَ) ما را به حکومت مرکزی دعوت می کنند و لازمه اش سلطنت و ملوکی است وجود مبارک سلیمان هنوز برای او شناخته نشده بود که نبی است «من حیث انّه نبیٌّ» دعوت نکرده چون نفرموده (لاَ تَعْلُوا عَلَى اللَّهِ) فرمود: «لَّا تَعْلُوا عَلَيَّ» حرف موسی و سایر انبیا(علیهم السلام) این بود (لَا تَعْلُوا عَلَى اللَّهِ) آنچه در محفل مشورتیِ این بانو با دولتمردان می گذرد سخن از سلطنت است سخن از وحی و نبوّت نیست خب اگر سخن از سلطنت باشد این دلیل با آن مدّعا سازگار نیست انّ الملوک کذا اما انّ الأنبیاء چطور؟ شما با پیغمبر روبه رو هستید چرا حرف ملوک را می زنید برای او روشن نیست می گوید ملوک این طوری هستند ما می آزماییم ببینیم اینها ملوکانه رفتار می کنند یا وحیانی با ما رفتار می کنند برای او هنوز روشن نیست (إِنَّ الْمُلُوكَ إِذَا دَخَلُوا قَرْيَةً أَفْسَدُوهَا وَجَعَلُوا أَعِزَّةَ أَهْلِهَا أَذِلَّةً) خب از کجا فهمید که اینها وارد می شوند؟ از آن تهدید که lt;لا تَعْلُوا عَلَيَّgt; یعنی من شما را تحمل نمی کنم مگر وجود مبارک سلیمان تهدید کرده بود قبلاً که تهدید نکرد بعداً تهدید کرد قبلاً فرمود: lt;لا تَعْلُوا عَلَيَّgt; خب اگر کسی بگوید که من همین جا حکومت مرکزی دارم و شما را به رسمیّت نمی شناسم این علوّ علی المَلِك است در حالی که سلیمان فرمود: lt;لا تَعْلُوا عَلَيَّgt; خب لازمه lt;لا تَعْلُوا عَلَيَّgt; این است که اگر شما حکومت مرکزی را نپذیرفتید حکومت مرکزی شما را سر جایتان می نشاند (إِنَّ الْمُلُوكَ إِذَا دَخَلُوا قَرْيَةً أَفْسَدُوهَا) آن قریه را (یک) (وَجَعَلُوا أَعِزَّةَ أَهْلِهَا أَذِلَّةً) (دو) با توده مردم که کار ندارند آن کاخ نشینان را به زیر می کشند اینها با توده مردم چه کار دارند اذلّه, اذلّه اند اینها اعزّه را اذلّه می کنند اصرار جناب فخررازی این است که این(وَكَذَلِكَ يَفْعَلُونَ) کلام همان امرئه است ایشان می گوید برای تأکید این را گفته (۳) مرحوم شیخ طوسی در تبیان دارد این کلام الله است و خدای سبحان امضا کرده که سلطنت همین است (۴) (إِنَّ الْمُلُوكَ إِذَا دَخَلُوا قَرْيَةً أَفْسَدُوهَا وَجَعَلُوا أَعِزَّةَ أَهْلِهَا أَذِلَّةً وَكَذَلِكَ يَفْعَلُونَ) بعد گفت: (وَإِنِّی مُرْسِلَةٌ إِلَيْهِم بِهَدِيَّةٍ) ما می آزماییم ببینیم که اینها آیا با سلطنت می خواهند عمل کنند یا با وحی و دین می خواهند عمل کنند (وَإِنِّی مُرْسِلَةٌ إِلَيْهِم بِهَدِيَّةٍ فَنَاظِرَةٌ) یعنی «مُنتظرةٌ» (فَنَاظِرَةٌ بِمَ يَرْجِعُ الْمُرْسَلُونَ) این هیئتی که ما فرستادیم با چه بیان برمی گردند آن هیئت یک سخنگو داشتند یک نماینده داشتند یک مسئول خاص داشتند که رئیس وفد بود این ضمیر مفرد است فرمود: (بِمَ يَرْجِعُ الْمُرْسَلُونَ) وقتی مرسلون آمدند نماینده آنها نماینده این وفد این رفته خدمت سلیمان لذا ضمیر مفرد است فرمود: (فَلَمَّا جَاءَ) نه «جاءوا» (فَلَمَّا جَاءَ سُلَيْمَانَ) وقتی آمد حضور آن حضرت و این هدیه را تقدیم کرد وجود مبارک سلیمان فرمود اینها چیست که آوردی ما شما را خواستیم به حقیقتی دعوت کنیم ما که شما را به حکومت خودمان از جهت بشریّت دعوت

نکردیم خواستیم بیایید اینجا آشنا بشوید بعد با هم مسلمان الهی باشیم چه اینکه در پایان همین نتیجه را هم گرفتند که (أَسْلَمْتُ مَعَ سُلَيْمَانَ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ) (۵) ما که غرضمان کشورگشایی و اینها نبود (فَلَمَّا جَاءَ سُلَيْمَانَ قَالَ أَتُمِدُّونَنِ بِمَالٍ فَمَا آتَانِيَ اللَّهُ خَيْرٌ مِمَّا آتَاكُمْ) مالهای فراوانی خدا به ما داد ما شما را برای یک مطلب دیگری دعوت کردیم مسئله مال نبود شما باید تابع حکومت مرکزی باشید این حکومت مرکزی بر محور دین می گردد شما بعد از اینکه وارد حکومت مرکزی شدید بر اساس دین باشید وگرنه ما بر اساس مسائل دنیایی و این گونه از مسائل دعوت نکردیم می بینید ادوارد شواردنادزه که آن روز وزیر امور خارجه بود وقتی آمد حضور امام, امام فرمود من می خواستم یک دریچه تازه ای از جهان بینی به روی شما باز کنم این همان حرف انبیا(علیهم السلام) است.

۱- (۱۶) .سوره نمل، آیه۲۷.

۲- (۱۷) .سوره نمل، آیه۲۰.

۳- (۱۸) .التفسیرالکبیر،ج۲۴، ص۵۵۵.

۴- (۱۹) .التبیان فی تفسیرالقرآن، ج۸، ص۹۳.

۵- (۲۰) .سوره نمل، آیه۴۴.

«و الحمد لله ربّ العالمین»

آیات ۳۲ تا ۳۷ سوره نمل ۹۱/۰۲/۳۰

.Your browser does not support the audio tag

(قَالَتْ يَا أَيُّهَا الْمَلَؤُا أَفْتُونِی فِی أَمْرِی مَا كُنتُ قَاطِعَةً أَمْراً حَتَّی تَشْهَدُونِ (۳۲) قَالُوا نَحْنُ أُولُوا قُوَّةٍ وَأُولُوا بَأْسٍ شَدِيدٍ وَالْأَمْرُ إِلَيْكِ فَانظُرِی مَاذَا تَأْمُرِينَ (۳۳) قَالَتْ إِنَّ الْمُلُوكَ إِذَا دَخَلُوا قَرْيَةً أَفْسَدُوهَا وَجَعَلُوا أَعِزَّةَ أَهْلِهَا أَذِلَّةً وَكَذلِكَ يَفْعَلُونَ (۳۴) وَإِنِّی مُرْسِلَةٌ إِلَيْهِم بِهَدِيَّةٍ فَنَاظِرَةٌ بِمَ يَرْجِعُ الْمُرْسَلُونَ (۳۵) فَلَمَّا جَاءَ سُلَيْمَانَ قَالَ أَتُمِدُّونَنِ بِمَالٍ فَمَا آتَانِی اللَّهُ خَيْرٌ مِمَّا آتَاكُم بَلْ أَنتُم بِهَدِيَّتِكُمْ تَفْرَحُونَ (۳۶) ارْجِعْ إِلَيْهِمْ فَلَنَأْتِيَنَّهُم بِجُنُودٍ لَّا قِبَلَ لَهُم بِهَا وَلَنُخْرِجَنَّهُم مِنْهَا أَذِلَّةً وَهُمْ صَاغِرُون (۳۷))

جریان سلیمان(سلام الله علیه) به دو بخش تقسیم می شد بخشی مربوط به سیاست و کشورداری آن حضرت بود بخشی هم مربوط به نبوّت آن حضرت. در جریان هدهد که آن طور تهدید کرد فرمود: (لَأُعَذِّبَنَّهُ عَذَاباً شَدِيداً أَوْ لَأَذْبَحَنَّهُ أَوْ لَيَأْتِيَنِّی بِسُلْطَانٍ مُبِينٍ) (۱) بعد فرمود من می آزمایم تحقیق می کنم این نه برای آن است که خبر واحد حجّت است یا خبر واحد حجّت نیست چون بر فرض، خبر واحد حجّت باشد برای یک انسان موثّق است نه برای یک پرنده. در جریان هدهد این تهدید و آن تحقیق برای توجیه غیبت بود ضمن اینکه غیبت او موجّه می شود مطلبی هم روشن خواهد شد چون یک مسئول سیاسی و کشورداری اگر تفقّد کرد و یکی از سربازان را در جای خود ندید باید حساسیّت داشته باشد وجود مبارک سلیمان(سلام الله علیه) بر اساس این حساسیّت که چرا این سرباز سر پُست خود نبود فرمود: (أَوْ لَيَأْتِيَنِّی بِسُلْطَانٍ مُبِينٍ) پس آن تحقیق نه برای آن است که حالا ـ خبر واحد حجّت است یا خبر واحد حجّت نیست آن تحقیق یک قسمتش برای تبیین موجّه بودن غیبت این سرباز است یک قسمت هم مربوط به آگاهی از وضع یمن.

۱- (۱) . سوره نمل، آیه ۲۱.

مطلب دوم آن است که اینکه آن بانو گفته: (إِنَّ الْمُلُوكَ إِذَا دَخَلُوا قَرْيَةً أَفْسَدُوهَا وَجَعَلُوا أَعِزَّةَ أَهْلِهَا أَذِلَّةً وَكَذلِكَ يَفْعَلُونَ) که برخی خواستند این (كَذلِكَ يَفْعَلُونَ) را تتمّه گفتار این زن بدانند گفتند برای این بود که این زن در خاندان سلطنت تربیت شد از اعضای ملوک یمن بود حوادث پادشاهان را یکی پس از دیگری یا دیده بود یا شنیده بود این وضع را باخبر بود (۱) لذا گاهی به صورت فعل ماضی گاهی به صورت فعل مضارع از این جریان خبر داد گفت: (إِنَّ الْمُلُوكَ إِذَا دَخَلُوا قَرْيَةً أَفْسَدُوهَا وَجَعَلُوا أَعِزَّةَ أَهْلِهَا أَذِلَّةً) این برای جریان سلاطین گذشته و خُلق و خوی سلاطین هم همان طغیان و برتری طلبی و مانند آن است استنباط من هم این است که (وَكَذلِكَ يَفْعَلُونَ) اگر جناب زمخشری در کشاف و فخررازی در تفسیر کبیر این (كَذلِكَ يَفْعَلُونَ) را حرف امرئه می دانند (۲) بر اساس همین جهت است اما سیدناالاستاد(رضوان الله علیه) نمی پذیرد که (كَذلِكَ يَفْعَلُونَ) کلام الله باشد مایل است که این را تتمّه گفتار آن زن بداند زیرا جمع محلاّ به الف و لام که دارد (إِنَّ الْمُلُوكَ) این مورد امضای الهی نیست خب وجود مبارک داوود به سلطنت رسید این چنین نبود طالوت آن مُلک را داشت این چنین نبود و

وجود مبارک سلیمان(سلام الله علیهم اجمعین) به سلطنت رسید این چنین نیست پس اگر کسی بگوید (إِنَّ الْمُلُوکَ) جمع محلاّ ـ به الف و لام بیاورد این مورد امضای خدا نیست که همه سلاطین این چنین باشند بله آن ملوک طغیانگر این طورند طالوت این چنین نبود داوود این چنین نبود سلیمان این چنین نبود و وجود مبارک پیغمبر اسلام(صلّی الله علیه و آله و سلّم) این چنین نبود و وجود مبارک حضرت که ظهور می کند این چنین نیست وجود مبارک حضرت امیر که حاکم شد این چنین نبود وجود مبارک امام مجتبی در آن هشت ماه این چنین نبود خب پس نمی شود به صورت جمع محلاّ ـ به الف و لام گفت هر قدرتمندی دو کار می کند یکی تخریب بلاد یکی تذلیل اعزّه این چنین نیست.

ص: ۱۰۵۷

۱- (۲) . الکشاف، ج ۳، ص ۳۶۵.

۲- (۳) . التفسیر الکبیر، ج ۲۴، ص ۵۵۵.

اگر مَلک عادل باشد که خب وظیفه خودش می داند تعدّی نمی کند وارد کشور دیگر نمی شود بله اگر دو پادشاه بخواهند دو مَلک بخواهند در یک عصر حکومت بکنند با هم، بله خب مشکل دارند اما اینکه عادل است جای خودش را دارد آنکه عادل است جای خودش را دارد وارد آن سرزمین نمی شود برخیها هستند که همین که اینها را امر به معروف و نهی از منکر بکنی به آنها برمی خورد (إِذَا قِيلَ لَهُ اتَّقِ اللّهَ أَخَذَتْهُ الْعِزَّةُ بِالإِثْمِ) (۱) اینها عزیزان بی جهت اند اگر امر به معروف کردی نهی از منکر کردی می گویند به عزّت ما برخورد این همان عزّت بی جهت است عزّت بی جهت, ذلّت باجهت را به همراه دارد چون دو طرف که نمی شود خلاف باشد اگر حرف کسی راست بود یعنی خلافش دروغ است دیگر اگر حرف کسی دروغ بود یعنی خلافش راست است دیگر, دیگر دو طرف که نمی شود باطل باشد اگر کسی عزیز بی جهت بود یعنی ذلیل باجهت است دیگر، چرا در قرآن کریم آمده بعضیها را ما رسوا می کنیم (۲) برای اینکه اینها عزیز بی جهت بودند این غیر از عذاب جهنم است که (كُلَّمَا نَضِجَتْ جُلُودُهُم بَدَّلْنَاهُمْ جُلُوداً غَيْرَهَا) (۳) آن برای بدن است این جسم را می سوزانند اما آبروبری, ذلیل کردن این برای کیست (عَذَابَ الهونِ) (۴) , خواری, رسوایی این برای چه کسی است؟ برای کسی است که (إِذَا قِيلَ لَهُ اتَّقِ اللّهَ أَخَذَتْهُ الْعِزَّةُ بِالإِثْمِ) این عزیز بی جهت است که چرا به من امر به معروف کردی چرا نهی از منکر کردی چرا به من گفتی فلان معصیت را نکن این (أَخَذَتْهُ الْعِزَّةُ بِالإِثْمِ) اگر (أَخَذَتْهُ الْعِزَّةُ بِالإِثْمِ) این عزیز بی جهت بود ذلیل باجهت است این ذلّت باجهت او یا در دنیا به وسیله داوود و طالوت و سلیمان(سلام الله علیهم) ظهور می کند یا در قیامت، بالأخره اگر انبیا قادر بشوند آن عزیزان بی جهت را ذلیل می کنند وجود مبارک سلیمان هم همین حرف را زد فرمود ما که وارد بشویم آن عزیزان بی جهت را ذلیل می کنیم اما کاری به دیار نداریم کجا را خراب کردیم کجا را ویران می کنیم تهدید وجود مبارک سلیمان هم در همین است خب خیلی فرق است پس اگر ما بگوییم (وَكَذلِكَ يَفْعَلُونَ) سخن خداست و امضای اوست باید قرینه ای بیاوریم که مثلاً تقیید شده است تخصیص شده است یعنی بعضی ملوک این طورند و خداوند آن وقت تصدیق می کند اما اگر تخصیصی نیست تقییدی نیست تبعیضی نیست جمع محلّا به الف و لام است جا برای امضا نیست.

۱- (۴) . سوره بقره، آیه ۲۰۶.

۲- (۵) . سوره انعام، آیه ۹۳؛ سوره فصلت، آیه ۱۷؛ سوره احقاف، آیه ۲۰.

۳- (۶) . سوره نساء، آیه ۵۶.

۴- (۷) . سوره انعام، آیه ۹۳؛ سوره احقاف، آیه ۲۰.

پرسش:...

پاسخ: بالأخره این کلامی که نقل شده ماییم و کلام, عربی مبین، اگر عربی مبین است و او هم این را گفته چون او اطلاعاتش همین بود الآن خیلی از افرادند که به همین تجربه بسنده می کنند مستحضرید که از نظر معرفت شناسی، کفِ دانش, تجربه است یعنی ما علمی پایین تر از علوم تجربی مثل فیزیک شیمی بیطاری کشاورزی دامداری نداریم از این علم پایین تر ما علمی نداریم برای اینکه اینها با تجربه است تجربه هم با شصت درصد هفتاد درصد هشتاد درصد کارش پیش می رود زندگی ما هم با همینها تأمین می شود اما اینها علم نیست علم در سطح ریاضیات به بعد است که با صد درصد کار دارد.

پرسش:...

پاسخ: بله خب, عام باید تخصیص بخورد اما قبل از تخصیص که مورد امضا نیست قرآن کریم در سوره مبارکه «بقره» آیه ۲۰۴ به بعد فرمود: (وَمِنَ النَّاسِ مَن يُعْجِبُكَ قَوْلُهُ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيُشْهِدُ اللّهَ عَلَى مَا فِي قَلْبِهِ وَهُوَ أَلَدُّ الْخِصَامِ ۝ وَإِذَا تَوَلَّى سَعَى فِي الْأَرْضِ لِيُفْسِدَ فِيهَا وَيُهْلِكَ الْحَرْثَ وَالنَّسْلَ وَاللّهُ لاَ يُحِبُّ الْفَسَادَ ۝ وَإِذَا قِيلَ لَهُ اتَّقِ اللّهَ أَخَذَتْهُ الْعِزَّةُ بِالإِثْمِ فَحَسْبُهُ جَهَنَّمُ وَلَبِئْسَ الْمِهَادُ) بعضی از مقتدران کارشان فساد فی الارض است شما الآن می بینید شرق ایران این طور است غرب ایران این طور است جنوب ایران این طور است شمال ایران این طور است الآن ما به برکت همین اهل بیت در میدان مِین از مصونیّت برخورداریم خب این اطراف که می بینید یا القاعده است یا طالبان است یا کذا و کذاست همین است دیگر (إِذَا تَوَلَّى سَعَى فِي الْأَرْضِ لِيُفْسِدَ) این غالب کار اینهاست و اینها عزیزانِ بی جهت اند که اگر به اینها بگویی (اتَّقِ اللّهَ) به اینها برمی خورد (أَخَذَتْهُ الْعِزَّةُ بِالإِثْمِ) سلیمان(سلام الله علیه) فرمود اگر نیامدید شما را می آورم اما چطور می آورم کاری به شهرتان کشورتان دیارتان کشاورزیتان دامداریتان ندارم شما کاخ نشینان بی جهت را کوخ نشین می کنم همین! این عدل است دیگر فرمود ما کاری به کشورتان شهرتان نداریم که آنها را خراب بکنیم ما این عزیزان بی جهت را ذلیل می کنیم همین! تهدید وجود مبارک سلیمان هم همین است خب آن زن که با جمع محلّا به الف و لام آن حرف را زده ما توقّع داشته باشیم که ذات اقدس الهی همان را با همان وضع جمع محلاّ به الف و لام بدون تخصیص و تقیید امضا بکند اینکه نمی شود حرف دیگری که جناب زمخشری در کشّاف دارد این است که برخی از همین عزیزان بی جهت اینها دو معصیت می کنند به دو کفر مبتلا هستند یکی اینکه وقتی قدرت پیدا کردند دست به همین فساد فی الأرض و تخریب و امثال ذلک می زنند یکی هم اگر دستشان به دین برسد [دین را تحریف می کنند] چون مستحضرید اینها که می گویند دین از سیاست جداست یک آتش بس یک جانبه است آن سیاستمدار طغیانگر هرگز نمی گوید دین از سیاست جداست می گوید دین با من کار ندارد ولی من با دین کار دارم همه ابزار دین را به خدمت می گیرد این طور نیست که حالا اگر کسی منزوی شد گفت ما کاری به سیاست نداریم سیاست هم کاری با او نداشته باشد الآن مشکل اساسی کلیسا این است که می گوید ما کاری به سیاست نداریم اما این دولتمردان آمریکا می گویند کلیسا باید با ما باشد و از آن بهره می گیرند این طور نیست که اگر اینها ساکت شدند آتش بس دوجانبه باشد حرف زمخشری این است اینها که روی کار آمدند دو کار می کنند اولاً اِفساد فی الأرض بعد می گویند خدا هم همین را گفته برای اینکه خدا گفته وقتی ملوک وارد بشود دو کار می کند تخریب می کند و اعزّه را اذلّه می کند (وَكَذلِكَ يَفْعَلُونَ) خدا فرمود اینها این کار را می کنند ما هم داریم این کار را می کنیم حرف زمخشری این است که چنین کسی «جمع بین کفرین» یکی آن طغیانگری و آدم کُشی یکی هم تحریف قرآن کریم (۱) غرض آن است که اگر این امرئه

در خانواده سلطنتی یمن بود درست است حوادث زیادی در آن منطقه رخ داده بود درست است اینها را دید اما جریان حضرت داوود و طالوت و سلیمان که مخفی نبود اینها هم تقریباً آن منطقه را گرفته بود اینها هم که می گفتند: (أُوتِینَا الْعِلْمَ مِن قَبْلِهَا) (۲) پس نباید بگوید که مطلق ملوک این طورند حالا که او گفته مطلق ملوک این طورند ما نباید بگوییم (وَکَذلِکَ یَفْعَلُونَ) امضای خداست بله اگر می گفت بعضی ملوک درست بود خدا هم قبلاً در سوره مبارکه «بقره» فرمود بعضی وقتی قدرت پیدا کردند همین کارها را می کنند فساد فی الأرض می کنند اِهلاک حرث و نسل دارند و مانند آن.

۱- (۸) . الکشاف، ج ۳، ص ۳۶۵.

۲- (۹) . سوره نمل، آیه ۴۲.

پرسش:...

پاسخ: بله ابطال کرده فرمود سلیمان این طور گفته یعنی ملوک مطلقا این طور نیستند «یُفسّر بعضه بعضها» این است معنایش این نیست که بلافاصله در کنار او باطل می کند در بیان نورانی حضرت امیر(سلام الله علیه) همین است فرمود قرآن «یَنْطِقُ بَعْضُهُ بِبَعْضٍ» (۱) اینها که «أخذوا ببعضٍ و ترکوا بعضا» این درست نیست فرمود قرآن «یَنْطِقُ بَعْضُهُ بِبَعْضٍ» یک مقدار شاهد یک مقدار دیگر است وجود مبارک سلیمان فرمود نه, ما این طور نیستیم هر سلطانی هر مَلکی وقتی وارد می شود این طور نیست ما کاری با آب و خاکتان نداریم ما آن عزیز بی جهت را ذلیل می کنیم.

پرسش:...

پاسخ: نه, ما قرینه می خواهیم ما با عربی مُبین کار داریم یک وقت است کسی می گوید من مقصودم این بود خب مقصودت این بود باید می گفتی و اگر با عربی مبین جمع محلاّ به الف و لام آورد و گفت ملوک این کاره اند خدا که نمی تواند امضا کند فوراً می فرماید یکی از این ملوک سلیمان(سلام الله علیه) است سلیمان گفت ما با آب و خاک مردم کار نداریم ما این عزیزان بی جهت را سر جایشان می نشانیم همین!

پرسش:...

پاسخ: چرا خب, آن برای ماضی بود یعنی آ نچه ما تاکنون دیدیم در تاریخ یمن و اطراف یمن این بود که ﴿إِذَا دَخَلُوا قَرْیَةً أَفْسَدُوهَا وَجَعَلُوا﴾ سه فعل ماضی است اما آینده هم مثل گذشته این چنین است گفت: ﴿وَکَذٰلِکَ یَفْعَلُونَ﴾ کسی نگوید خب برای گذشته بود گذشته گذشت می خواهد بگوید سیره سلاطین همین است سیره سلطنت و مُلک این است که افساد است و اخراج است و اعدام است و اِهلاک ﴿وَکَذٰلِکَ یَفْعَلُونَ﴾ بعد خطاب هم به نوع مخاطب است دیگر نفرمود «و کذلکم» برای اینکه به نوع انسان دارد خطاب می کند در چنین فضایی ذات اقدس الهی بلافاصله منطق سلیمان را نقل کرد که ما با آب و خاک کسی کاری نداریم ما به افراد عادی این مملکت هم کاری نداریم ما این عزیزان بی جهت را ذلیل می کنیم همین خب این وجود مبارک سلیمان سه حرف زده با افراد عادی کار نداریم با آب و خاک و کشورتان کار نداریم دامداری و کشاورزی شما کار نداریم فقط همین سلاطین بی جهت را ما تنبیه می کنیم خب پس بر اساس این بیان سیدناالاستاد فرمود نمی شود این ﴿وَکَذٰلِکَ یَفْعَلُونَ﴾ را ما کلام الله بدانیم (۲) خدای سبحان خودش قبلًا در سوره مبارکه «بقره » [در آیات ۲۰۴ به بعد] بعضیها را فرمود بله این چنین اند ولی در همان سوره مبارکه «بقره» وقتی جریان داوود را نقل می کند طالوت را نقل می کند هیچ گاه این چنین نیست بالأخره ﴿قَتَلَ دَاوُدُ جَالُوتَ﴾ (۳) اما کاری به سرزمین نداشت انقلاب کرد رهبر انقلاب شد بعد اصلاحاتی ایجاد کرد کاری هم به سرزمین کسی نداشت وقتی هم که محکمه پیدا شد خدا فرمود: ﴿یَا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاکَ خَلِیفَةً فِی الْأَرْضِ فَاحْکُم بَیْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ﴾ (۴) این هم عادلانه بین مردم مخصوصاً طبقه محروم حکم می کرد خب اینها را هم آنها دیده بودند دیگر این چنین نبود که حالا فاصله داوود و طالوت از یمن فاصله تاریخی طولانی باشد اینها را دیدند دیگر, پس اگر کسی به نحو مطلق جمع محلاّ به الف و لام بگوید همه مَلک این طور بودند خب خدا امضا نمی کند.

۱- (۱۰) . نهج البلاغه، خطبه□ ۱۳۳.

۲- (۱۱) . المیزان، ج ۱۵، ص ۳۶۱.

۳- (۱۲) . سوره□ بقره، آیه□ ۲۵۱.

۴- (۱۳) . سوره□ ص، آیه□ ۲۶.

پرسش:...

پاسخ: نه این آزمون است این (تُؤْتِی الْمُلْکَ مَن تَشَاءُ وَتَنزِعُ الْمُلْکَ مِمَّن تَشَاءُ وَتُعِزُّ مَنْ تَشَاءُ وَتُـذِلُّ مَنْ تَشَاءُ) (۱) اینها آزمون است و قدرت را اگر ذات اقدس الهی به کسی داد هرگز نعمت الهی نیست این آیات مکرّر خوانده شد که برخیها داشتنِ مال و مانند آن را کرامت می دانند خدا فرمود: (کَلَّا) (۲) ما هرگز کسی را با دادن مال اکرام نکردیم اکرام در قیامت روشن می شود بله اگر معنویّت و فضیلت و عقل و عدل و اینها باشد بله اکرام الهی است اما مال و قدرت و اینها آزمون است بعضیها مبتلا به فقرند بعضیها مبتلا به ثروت اند بعضیها مبتلا به بیماری اند در تخت بیمارستان بعضی مثل ماها مبتلا به سلامتیم در مسجد و حسینیه مبتلاـ یعنی مُمتحَن درباره هر دو [در سوره مبارکه « فجر»] تعبیر به ابتلا آمده است. ابتلا یعنی آزمون این چنین نیست که حالاـ انسان سالم مبتلا نباشد انسان بیمار مبتلا باشد منتها او فهمید در کلاس امتحان است ما نمی فهمیم واقعاً همین طور است, بنابراین وجود مبارک سلیمان به اینها این مطلب اصلی را تفهیم کرد آنها هم گفتند ما تحقیق می کنیم تحقیق کردند هدیه فرستادند این بانو هم گفت (فَنَاظِرَةٌ بِمَ یَرْجِعُ الْمُرْسَلُونَ) ببینیم که بالأخره قصد جنگ دارند قصد جنگ ندارند ما تصمیم بگیریم وقتی این هدیه را آوردند وجود مبارک سلیمان دو تعبیر درباره این هدیه دارد (فَلَمَّا جَاءَ سُلَیْمَانَ) وقتی این نماینده این گروه حضور حضرت سلیمان شرفیاب شد حضرت فرمود: (أَتُمِدُّونَنِ بِمَالٍ) این تنوین برای تحقیر است فرمود این گرچه نزد شما مال فراوانی است اما نزد ما «مالٍ » است ما اعتنایی به این نداریم ثانیاً شما خیلی خوشحال هستید که چنین مالی را به عنوان هدیه به ما می دهید (یک) و اگر کسی مشابه این را به شما بدهد خوشحال هستید (دو) محور فرح و نشاط شما همین امور است (سه) ما با این خوشحال نیستیم (چهار) (أَتُمِدُّونَنِ بِمَالٍ) این مربوط به بخش اول (فَمَا آتَانِی اللَّهُ خَیْرٌ مِمَّا آتَاکُمْ) دو, آن چهار مطلب از این دو استفاده می شود (بَلْ أَنتُم بِهَدِیَّتِکُمْ تَفْرَحُونَ) آن مطالب اربعه از این دومی در می آید آن یکی از آن جمله اوّلی بعد فرمود ما شما را دعوت نکردیم برای اینکه مال به ما هدیه بدهید (ارْجِعْ إِلَیْهِمْ) این (إِلَیْهِمْ) یعنی به امرئه و دولتمردان نه (ارْجِعْ إِلَیْهِمْ) یعنی به همراهانت برگرد چون (أَتُمِدُّونَنِ) به این همراهان برنگشت اینها که هدیه ندادند اینها هدیه را آوردند به اینها برنمی گردد فرمود: (ارْجِعْ إِلَیْهِمْ) به همان دولتمردان یمن برگرد بگو (فَلَنَأْتِیَنَّهُم بِجُنُودٍ) که اینها قدرت مقابله ندارند (لَّا قِبَلَ لَهُم بِهَا) (یک) کاری هم به کشورتان نداریم که جایی را خراب کنیم ویران بکنیم فقط کاخ نشینان بی جهت را کوخ نشین می کنیم همین! (وَلَنُخْرِجَنَّهُم مِنْهَا أَذِلَّةً وَهُمْ صَاغِرُون) فرمود ما کاری با کشور نداریم آب و خاک نداریم کاری با توده مردم نداریم ما این اعزّه را اذلّه می کنیم همین! از این عدل بهتر از این حق زیباتر فرمود: (وَلَنُخْرِجَنَّهُم مِنْهَا أَذِلَّةً وَهُمْ صَاغِرُون).

۱- (۱۴) . سوره آل عمران، آیه ۲۶.

۲- (۱۵) . سوره فجر، آیه ۱۷.

«و الحمد لله ربّ العالمین»

آیات ۳۸ تا ۴۳ سوره نمل ۹۱/۰۲/۳۱

.Your browser does not support the audio tag

(قَالَ یَا أَیُّهَا الْمَلَؤُا أَیُّکُمْ یَأْتِینِی بِعَرْشِهَا قَبْلَ أَن یَأْتُونِی مُسْلِمِینَ (۳۸) قَالَ عِفْرِیتٌ مِّنَ الْجِنِّ أَنَا آتِیکَ بِهِ قَبْلَ أَن تَقُومَ مِن مَّقَامِکَ وَإِنِّی عَلَیْهِ لَقَوِیٌّ أَمِینٌ (۳۹) قَالَ الَّذِی عِندَهُ عِلْمٌ مِّنَ الْکِتَابِ أَنَا آتِیکَ بِهِ قَبْلَ أَن یَرْتَدَّ إِلَیْکَ طَرْفُکَ فَلَمَّا رَآهُ مُسْتَقِرّاً عِندَهُ قَالَ هذَا مِن فَضْلِ رَبِّی لِیَبْلُوَنِی ءَأَشْکُرُ أَمْ أَکْفُرُ وَمَن شَکَرَ فَإِنَّمَا یَشْکُرُ لِنَفْسِهِ وَمَن کَفَرَ فَإِنَّ رَبِّی غَنِیٌّ کَرِیمٌ (۴۰) قَالَ نَکِّرُوا لَهَا عَرْشَهَا نَنظُرْ أَتَهْتَدِی أَمْ تَکُونُ مِنَ الَّذِینَ لاَ یَهْتَدُونَ (۴۱) فَلَمَّا جَاءَتْ قِیلَ أَهکَذَا عَرْشُکِ قَالَتْ کَأَنَّهُ هُوَ وَأُوتِینَا الْعِلْمَ مِن قَبْلِهَا وَکُنَّا مُسْلِمِینَ (۴۲) وَصَدَّهَا مَا کَانَت تَّعْبُدُ مِن دُونِ اللَّهِ إِنَّهَا کَانَتْ مِن قَوْمٍ کَافِرِینَ (۴۳))

بعد از اینکه وجود مبارک سلیمان(سلام الله علیه) هدایای ملکه سبا را رد کرد این دو مطلب را فرمود که (أَتُمِدُّونَنِ بِمَالٍ فَمَا آتَانِی اللَّهُ خَیْرٌ مِّمَّا آتَاکُمْ بَلْ أَنتُم بِهَدِیَّتِکُمْ تَفْرَحُونَ ٭ ارْجِعْ إِلَیْهِمْ) (۱) فرمود این هدیه تأثیری برای ما ندارد ما دو حرف داریم یکی درباره هدیه یکی درباره آن مُهدی, درباره هدیه ما به این گونه از هدایا دل نبستیم شما از دو جهت خوشحال هستید یکی اینکه می توانید چنین مالی را اهدا کنید به اهدایتان خرسندید دوم اینکه اگر چنین مالی به شما بدهند شما خوشحال می شوید شما هم به اهدا خوشحال هستید هم به هدیه گرفتن, ما نه به چنین اهدایی دل بسته ایم نه به چنان هدیه (بَلْ أَنتُم بِهَدِیَّتِکُمْ تَفْرَحُونَ) (۲) هم مِن حیث الإهداء هم مِن حیث الهدیه این مطلب اول.

ص: ۱۰۶۲

۱- (۱) . سوره نمل، آیات۳۶و۳۷.

۲- (۲) . سوره نمل، آیه۳۶.

مطلب دوم فرمود اینها باید تابع حکومت مرکزی باشند و اگر نیامدند ما اینها را می آوریم. این پیام روشن بود که پاسخ مثبت دارد وجود مبارک سلیمان(سلام الله علیه) فهمید اینها می آیند برای اینکه در برابر این پیام مقاومت نمی کنند فرمود: (ارْجِعْ إِلَیْهِمْ فَلَنَأْتِیَنَّهُم بِجُنُودٍ لاَ قِبَلَ لَهُم بِهَا) (۱) قدرت مقابله ندارند ما که آمدیم کاری به مردم نداریم کاری به سرزمین نداریم این دولتمردان طاغی را از آنجا بیرون می کنیم همین! (وَلَنُخْرِجَنَّهُم مِنْهَا أَذِلَّةً وَهُمْ صَاغِرُون) (۲) این دو مطلبی بود که وجود مبارک سلیمان فرمودند. معلوم بود که اینها می آیند آن گاه وجود مبارک سلیمان برای اینکه او را به دین آشنا کند یک معجزه انجام داد و برای اینکه خردورزیِ او را هم بیازماید آزمونی انجام اما درباره دعوت او به دین معجزه ای ارائه کرد فرمود کیست که تخت او را قبل از اینکه اینها به عنوان انقیادِ به حکومت مرکزی بیایند نزد من حاضر کند قبل از اینکه اینها منقاد بشوند [یعنی به] انقیاد سیاسی نه مُسلم بشوند[یعنی به] انقیاد الهی بعدها مسلمان می شوند فرمود اینها منقاداً می آیند اما انقیاد سیاسی نه انقیاد الهی برای اینکه وقتی اینجا می آیند انقیاد الهی هم نصیبشان بشود ما می خواهیم معجزه ای نشان بدهیم کیست که تخت او را قبل از اینکه او بیاید اینجا حاضر کند.

در بحثهای تاریخی و روایی و قصّه و داستان یک مقدار اسرائیلیات هم مشوب شده است ولی بخشی را که زمخشری در کشّاف و احیاناً دیگران آوردند این است که این بانو قبل از اینکه از یمن به طرف فلسطین حرکت کند درهای قصر اختصاصی خود را یکی پس از دیگری بست که کسی به آن تخت دسترسی نداشته باشد قصر اختصاصی هم بعد از چند قصر بیرونی بود به تعبیر زمخشری و مانند ایشان این قصور سبعه با ابواب سبعه آمیخته بود چندین قصر بود که به منزله بیرونی محسوب می شد آن قصر نهایی اندرونی بود حالا این قصّه چه اندازه درست است یا نادرست ولی اجمالاً جای محفوظی برای آن تخت سلطنت در نظر گرفته بودند. وجود مبارک سلیمان(سلام الله علیه) فرمود اینها می آیند و تسلیم سیاسی هم می شوند ولی ما می خواهیم اینها را به الهیّت ذات اقدس الهی دعوت کنیم از جریان شمس پرستی و مانند آن نجات بدهیم ما معجزه می خواهیم کیست که تخت ایشان را قبل از آمدن ایشان بیاورد (أَيُّكُمْ يَأْتِينِي بِعَرْشِهَا قَبْلَ أَن يَأْتُونِي مُسْلِمِينَ) یعنی مسلمین بالانقیاد السیاسی آنجا هم که در نامه بود فرمود: (أَلَّا تَعْلُوا عَلَيَّ وَأْتُونِي مُسْلِمِينَ) آن گرچه دو احتمال دارد ولی این دو احتمال در طول هم هستند یعنی اول به عنوان اسلام سیاسی و انقیاد سیاسی بیایید تابع حکومت مرکزی بشوید بعد با مشاهده معجزات و آیات، مسلمان خواهید شد آنجا فرمود: (أَلَّا تَعْلُوا عَلَيَّ وَأْتُونِي مُسْلِمِينَ) اینجا فرمود: (قَبْلَ أَن يَأْتُونِي مُسْلِمِينَ) من می خواهم تختش حاضر شود؛ این پیشنهاد حضرت بود. (قَالَ عِفْرِيتٌ مِّنَ الْجِنِّ) این جنها قدرت بدنی و حرکتشان زیاد است اما قدرت ادراک که بتوانند وحی الهی را آن طوری که هست درک کنند به مقام ولایت نبوت امامت رسالت به این گونه مقامها برسند ندارند ظاهراً در بین این جنها هم پیامبری و مانند آن نقل نشده البته عالمانی دارند که با انبیا محشور می شوند و دستورها را می گیرند و به قومشان می رسانند این هست وقتی حضرت فرمود: (أَيُّكُمْ يَأْتِينِي بِعَرْشِهَا قَبْلَ أَن يَأْتُونِي مُسْلِمِينَ)، (قَالَ عِفْرِيتٌ مِّنَ الْجِنِّ أَنَا آتِيكَ بِهِ) من این کار را می کنم بحث در درازمدّت نبود اگر یک کار درازمدّتی باشد که معجزه نیست حضرت فرمود قبل از اینکه اینها بیایند در مدّت کوتاهی این تخت باید اینجا مستقر بشود لذا این عِفریت عرض کرد قبل از اینکه شما از مقامتان برخیزید من می آورم حالا- (قَبْلَ أَن تَقُومَ مِن مَّقَامِكَ) یعنی به اندازه یک نشست و برخاست یا نه, شما صبح که جلوس کردید برای انجام امور مردم ظهر که مثلاً برمی خیزید برای ادای تکلیف قبل از اینکه شما از کارتان فارغ بشوید من می آورم ولی بالأخره در مدت کوتاهی من می آورم. عمده یک مسئله مدیریت است که در این آیه است و یک مسئله کلامی یا غیر کلامی که در این آیه است.

ص: ۱۰۶۳

۱- (۳) . سوره نمل، آیه۳۷.

۲- (۴) . سوره نمل، آیه۳۷.

مسئله مدیریتی که در این آیه است عرض کرد: ﴿وَإِنِّی عَلَیْهِ لَقَوِیٌّ أَمِینٌ﴾ کسانی در خدمت سلیمان(سلام الله علیه) بودند و کارگزاران آن حضرت بودند این دو ویژگی را داشتند که هم در کارشان کارشناس و نیرومند و مقتدر بودند و هم امین و پاک بودند این دو رکن, دو عنصر محوری یک کارگزار است اگر کسی مدیر لایق نباشد مدبّر لایق نباشد در آن کار کارآمد نباشد موفق نیست اگر کارآمد بود ولی امین و پاک نبود موفق نیست اگر قرآن کریم سیاست را کارگزاری را مدیریت و مدبریّت را مطرح می کند می گوید هر کسی در هر سِمتی که است این دو وصف عنصری را باید داشته باشد یعنی در آن کار کارآمد باشد (یک) و پاک باشد (دو) ﴿إِنِّی عَلَیْهِ لَقَوِیٌّ أَمِینٌ﴾ مشابه این بحث در جریان سوره مبارکه «یوسف» گذشت؛ در سوره «یوسف» آیه ۵۵ هم وجود مبارک یوسف فرمود در شرایطی که مصر گرفتار گرانی و قحطی و خشکسالی است و مردم در زحمت اند این احتیاج دارد به یک مسئول اقتصادی که هم کارشناس خوب باشد بتواند کشور را در حال بحران اقتصادی اداره کند و هم پاک باشد و من هر دو صفت را دارم در آیه ۵۵ سوره مبارکه «یوسف» فرمود: ﴿قَالَ اجْعَلْنِی عَلَی خَزَائِنِ الْأَرْضِ﴾ چرا برای اینکه ﴿إِنِّی حَفِیظٌ﴾ (یک) ﴿عَلِیمٌ﴾ (دو) من اموال بیت المال را خوب حفظ می کنم و کارشناس هم هستم گاهی آن پاک بودن بر کارشناسی مقدم است گاهی نیرومندی بر پاک بودن، این مربوط به رعایت فواصل آیات است گاهی قوی بر امین مقدم است گاهی حفیظ که به معنای امین است بر علیم مقدم ذکر می شود وجود مبارک یوسف فرمود کشور را کسانی اداره می کنند که مدیریت لایق داشته باشند عنصر اول و پاک باشند عنصر دوم و من این دو سِمت را دارم در حالی که مصر قحطی زده است یک مسئول اقتصادی چون یوسف لازم دارد ﴿اجْعَلْنِی عَلَی خَزَائِنِ الْأَرْضِ إِنِّی حَفِیظٌ عَلِیمٌ﴾ خب اگر کسی بخواهد یک نظام اسلامی داشته باشد راهش همین است ولی اگر قرآن بخوانیم و به دستور قرآن عمل نکنیم خب مشکلات فراوانی دارد بالأخره یا انسان است یا جن, جن هم یا مسلمان است یا کافر, جنّ کافر که این حرف را نمی زند اگر کسی مسلمان شد ولو جن هم که باشد نباید به کشور خیانت بکند این است.

پرسش:...

پاسخ: یا بالمباشره یا بالتسبیب و آنهایی که بالمباشره انجام می دهد در اثر تسبیب آن پیغمبر است آنها چون قدرتشان را از قدرت مرکزی می گیرند شاگردان آن پیغمبرند و در آنجا آموختند این کار را می کنند.

پرسش:...

پاسخ: نه، معجزه نکردند معجزه مربوط به نبی است منتها معجزه نبی گاهی مع الواسطه است گاهی بلاواسطه، گاهی بالتسبیب است گاهی بالمباشره، نسبت به آنها کرامت است و نسبت به ولیّ خدا یعنی سلیمان(سلام الله علیه) معجزه است. (قَالَ عِفْرِیتٌ مِّنَ الْجِنِّ أَنَا آتِیکَ بِهِ قَبْلَ أَن تَقُومَ مِن مَّقَامِکَ وَإِنِّی عَلَیْهِ لَقَوِیٌّ أَمِینٌ) حضرت فرمود زمان می برد من می خواهم کمتر از این باشد منتها این را در لفظ، ذکر نفرمود(قَالَ الَّذِی عِندَهُ عِلْمٌ مِّنَ الْکِتَابِ أَنَا آتِیکَ بِهِ قَبْلَ أَن یَرْتَدَّ إِلَیْکَ طَرْفُکَ).

در بخش پایانی سوره مبارکه «رعد» این مطلب در کنار آن آیه مبسوطاً گذشت که اگر آن کسی که (عِندَهُ عِلْمٌ مِّنَ الْکِتَابِ) توانست چنین کاری بکند وجود مبارک حضرت امیر(سلام الله علیه) که (عنده علم الکتاب) است قدرت بیشتری دارد آخرین آیه سوره مبارکه «رعد» یعنی آیه ۴۳ که (وَیَقُولُ الَّذِینَ کَفَرُوا لَسْتَ مُرْسَلاً قُلْ کَفَی بِاللَّهِ شَهِیداً بَیْنِی وَبَیْنَکُمْ وَمَنْ عِندَهُ عِلْمُ الْکِتَابِ) بر وجود مبارک حضرت امیر تطبیق شد (۱) و روایاتش هم خوانده شد خب بالأخره این کسی که خدمت سلیمان است (عِلْمٌ مِّنَ الْکِتَابِ) در اختیارش است آن که (علم الکتاب) دارد خب به مراتب، بالاتر است این شخص حالا آصف بن برخیا بود که در بعضی از نصوص هست (۲) یا فرد دیگر، این گفت قبل از اینکه چشمتان برگردد نه برگردانی قبل از ردّ طَرْف نیست قبل از ارتداد طرف است این چشم که سیّار است بالأخره گاهی شرق گاهی غرب همین طور می گردد قبل از اینکه این دستگاه دید برگردد من این تخت را می آورم معلوم شد این مورد تصویب وجود مبارک سلیمان قرار گرفت و به اذن آن حضرت این شخص این کار را کرد. اوّلی مورد تصویب قرار نگرفت حضرت اذن نداد و آن (عفریت من الجن) هم این کار را نکرد دومی مورد تصویب قرار گرفت با اذن حضرت(سلام الله علیه) همراه بود او این کار را کرده (قَالَ الَّذِی عِندَهُ عِلْمٌ مِّنَ الْکِتَابِ أَنَا آتِیکَ به) به این عرش به این تخت (قَبْلَ أَن یَرْتَدَّ إِلَیْکَ طَرْفُکَ) هر دو باید به اذن وجود مبارک حضرت باشد اوّلی را اذن نداد دومی را اذن داد و تخت حاضر شد.

۱- (۵) . الامالی(شیخ صدوق)، ص۵۶۴ و۵۶۵؛ العمده(ابن بطریق حلی)، ص۱۲۴.

۲- (۶) . تفسیرالقمی، ج۲، ص۱۲۸.

(فَلَمَّا رَآهُ مُسْتَقِرّاً عِندَهُ) گفتن همان و آوردن همان! تخت از یمن به فلسطین آمد (فَلَمَّا رَآهُ) وجود مبارک سلیمان این تخت را نزد خودش دید (قَالَ هـذَا مِن فَضْلِ رَبِّی) این حضور تخت با این عظمت از فاصله دور کمتر از یک چشم به هم زدن از قدرت الهی است (هـذَا مِن فَضْلِ رَبِّی) تا خدا ما را بیازماید ببیند ما شاکریم یا کفران نعمت داریم (لِيَبْلُوَنِی ءَأَشْكُرُ أَم أَكْفُرُ) گفتند شکر دو خصیصه دارد یکی قید موجود است یکی صید مفقود, اگر کسی نعمتی دارد شاکر باشد این شکر دو کار می کند یکی این موجود را به بند می کشد حفظ می کند دوم آنچه ندارد را صید می کند اینکه در سوره مبارکه «ابراهیم» گذشت (لَئِن شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ) معنایش همین است یعنی قید الموجود و صید المفقود اینکه فرمود من اضافه می کنم یعنی آن که دارید حفظ می کنم آنچه هم ندارید به شما می دهم این خصیصه شکر است.

کفران نعمت هم در معرض تهدید است غالباً تهدید الهی به صورت ضمنی و تلویحی است ولی وعده الهی و تحبیب الهی صریح است این مسئله (لَئِن شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ وَلَئِن كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِی لَشَدِيدٌ) (۱) از همین قبیل است نفرمود «لئن کفرتم لاعذبنّکم» (نَبِّئْ عِبَادِی أَنِّی أَنَا الْغَفُورُ الرَّحِيمُ ۝ وَأَنَّ عَذَابِی هُوَ الْعَذَابُ الْأَلِيمُ) (۲) یک جا ضمیر متکلّم وحده است یک جا به صورت اسم ذکر می کند غالباً رحمت الهی طوری است که وعده را به صورت صریح و مطابقه, وعید را به صورت ضمنی و تلویحی ذکر می کند اینجا هم درباره ذات اقدس الهی فرمود: (مَن شَكَرَ فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ) چون خدای سبحان غنیّ محض است (وَمَن كَفَرَ فَإِنَّ رَبِّی غَنِیٌّ كَرِيمٌ) این ترجمه این آیات, اما حالا برویم به سراغ این مطالب اصلی چطور آورده (یک) اسم اعظم چیست (دو) آن آوردنش از باب حرکت است تا سؤال طفره مطرح بشود یا سرعت سیر مطرح بشود (سه) یا تجدّد امثال است که جای طرح تجدّد امثال در این گونه مجالس نیست (چهار) تجدّد امثال یک مطلب دیگر است اگر جریان آوردن است یعنی با طیّ الأرض آمد این ممکن است یعنی با سرعت سیر ممکن است چیزی از شرق به غرب بیاید این ممکن است ولی طفره باشد مستحیل است طفره معنایش آن است که حرکت هست آن متحرّک در آغاز هست بدون پیمودن فاصله مبدأ و منتها در مقصد حاصل بشود این مستحیل است اگر حرکت هست طفره برنمی دارد فاصله بین آغاز و انجام, مبدأ و منتها یا در بستر زمین یا زیر زمین یا بالای زمین به احد طرق ثلاثه باید طی بشود اگر موجودی در شرق است بخواهد به غرب برود ـ یعنی برود و حرکت کند ـ هیچ چاره ای ندارد مگر اینکه یا زیر زمین یا روی زمین یا در فضا این فاصله را طی کند و اگر رفتن باشد بدون پیمودنِ این فاصله این جمع بین نقیضین است و طفره است و مستحیل لذا می گویند یا حرکت نیست یا اگر حرکت هست جریان طیّ الأرض است و سرعت سیر، برخیها با طیّ الأرض حل کردند برخیها با تجدّد امثال حل کردند جریان تجدّد امثال چون مبادی اش در این گونه از محافل حاصل نیست طرحش بیهوده است ولی به هر حال چه مسئله سرعت سیر باشد چه مسائل دیگر، درِ بسته را چه کسی باز کرد؟ یک اشکال در طیّ فاصله یمن تا فلسطین است یک اشکال در گشودن درهای بسته است آنکه به سرعت سیر حل نمی شود آنکه وارد می شود قصرها را یکی پس از دیگری می گشاید درهای هفت گانه را یکی پس از دیگری می گشاید این کاری به سرعت سیر ندارد کاری به تجدّد امثال ندارد. این بزرگواران می گویند که به وسیله اسم اعظمی که (الَّذِی عِندَهُ عِلْمٌ مِّنَ الْكِتَابِ) داشت این کار را انجام داد در بحثهای (للهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَی) (۳) (أَيّاً مَا تَدْعُوا فَلَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَی) (۴) آنجا روشن شد که اسم اعظم, لفظ نیست کسی این الفاظ را مثلاً «یا حیّ و یا قیّوم» را بگوید مشکلش حل بشود مفهوم نیست تا کسی معنای حیّ و قیّوم را بداند یا مفهوم الله را خوب تصوّر بکند بتواند مرده ای را زنده کند بسته ای را بگشاید از این قبیل نیست این چنین نیست که عالَم با هرج و مرج اداره بشود با لفظ اداره بشود با مفهوم اداره بشود عالم بر اساس نظم علّی حرکت می کند آن علت باید قوی تر از معلول باشد بنابراین آن که مرده زنده می

کنـد دور را نزدیک می کنـد بیمار را شـفا می دهـد از اسـرار درونی خبر می دهـد الفاظ نیست که مشـکل را حل کند مفهوم نیست که مشـکل را حـل کنـد آن که مـا با آن روبه رو هستیم الفاظ است که الفاظ, اسـماء المفاهیم است نه از این الفاظ کار سـاخته است نه از آن مفاهیم, مفاهیم اسـماء المصادیق انـد از آن مصادیق هم کار ساخته نیست آن مصادیق مظهر یک سلسـله واقعیّات انـد که آنها اسـمای الهی انـد پس ما با اسـماء الأسـماء سر و کار داریم کاری از اینها پیش نمی رود آن که مرحله چهـارم است که می گوییم «و بأسـمائک الّتی ملأـت أرکان کلّ شـیء» (۵) آن اسـت کـه جهـان را پر کرده این اسم یا صغیر است یا عظیم است یا اعظم آنها راه گشا هسـتند اگر کسی به مقاماتی رسیده است کم و بیش با آنها آشنا می شود وقتی بـا آنهـا آشـنا شـد نظـام عـالم را دارد اداره می کنـد برای اینکـه نظـام عـالم بـا اسـمای الهی اداره می شـود اینکه گفته شـد «و بأسـمائک الّتی ملأـت أرکان کلّ شـیء» زمان و زمین را اسـمای الهی اداره می کننـد آن اسـمای الهی مقامات حقیقی و عینی است و انسانها مظهر آنها می شوند اگر مظهر شدند یعنی آن شمس در این آینه می تابد خب این وقتی که آینه شد روشن می کنـد اگر آینه ای در قبـال اسم محیی قرار گرفت خب به برکت او مرده زنـده می شـود اگر اسم شـافی در این آینه تابیـد خب دعای او بیمار را شفا می دهد اگر اسم رازق در این آینه تابید به برکت او فقر برطرف می شود خب پس سخن از الفاظ نیست سخن از مفـاهیم نیست سـخن از موجودات خارجی نیست بلکه سـخن از آن حقایقی است که در موجودات خارجی ظاهر می شـود موجـودات خـارجی آینه انـد آینه اگر شـمس نباشـد نور در آن نتابـد کجـا را نشـان می دهـد درست است آینه است اما بالأخره چیزی بر این آینه بتابد دیگر آنکه می تابد اسم الله است «و بأسمائک الّتی ملأت أرکان کلّ شیء» این دیگر با درس و بحث حاصل نمی شود این راه فکری نـدارد که مثلاً انسان نزد کسـی سـی, چهل سال درس بخواند کمتر و بیشتر درس بخواند که من می خواهم مظهر اسم اعظم بشود این نیست این نظیر فقه و فلسـفه و کلاـم و اینهـا نیست که انسـان درس بخوانـد مرجع بشود اسـتاد بشود اینها نیست این در بخش عملی است که بارها عرض شد که این به قداست روح وابسـته است در بخش های اراده و نیّت و آن فاز و فضاست نه در بخشـهای علم حصولی تصوّر و تصدیق و جزم و این گونه از مطالب این به قداست روح وابسته است وقتی به قـداست روح وابسـته شـد جزء علوم نیست نه جزء علوم قریبه نه جزء علوم غریبه این علوم غریبه همه شان درس خوانـدنی است آدم می توانـد درس بخواند یاد بگیرد اما معجزه و کرامت راه فکری ندارد به طهارت روح مربوط اسـت به قـداست روح مربوط است تو چه کار بکنی که خـدا به تو فیض برسانـد آن دیگر تو چه می دانی من چه می دانم این دیگر (ذلِکَ فَضْلُ اللَّهِ یُؤْتِیهِ مَن یَشَاءُ) (۶) اما سـلیمانی که ذات اقدس الهی درباره او سنگ تمام گذاشته فرمود: (فَفَهَّمْنَاهَا سُلَیْمانَ) (۷) درست است که مـا کوه و دشت و بیابـان و برّ و بحر را پیرو این پـدر و پسـر کردیم امـا (فَفَهَّمْنَاهَا سُلَیْمانَ) وجود مبارک حضـرت می خواهـد بفرمایـد اینهـا تـازه برای شـاگردان مـاست اگر خـود حضـرت این تخت را می آورد دیگر نمی توانسـتند اسـتدلال کننـد که مقام سـلیمان از این بیشتر است ما همین مقدار سـلیمان را می شناسـیم ولی وقتی می بینید شاگردان او چنین کاری می کنند اجمالاً یقین پیدا می کنیم او برتر از اینهاست اما چقدر برتر است ما نمی دانیم و اگر خودش بالمباشره این کار را می کرد نه بـالتسبیب مـا همین مقـدار فقـط می فهمیـدیم که این توان را دارد امـا بیشتر از این توان را دارد از کجا بفهمیم؟! بنابراین وقتی به شاگردانش ارجاع می دهد (أَیُّکُمْ یَأْتِینِی) یعنی من خیلی بیش از این هسـتم آنچه شـما کردید تازه به اذن من است پس مقام وجود مبارک سـلیمان خیلی بیش از اینهاست اما چقدر است ما نمی دانیم پس فتحصّل که بین مباشره و تسبیب فرق است (یـک) حضـرت بالمباشـره نکرد بـالتسبیب کرد (دو) مقـام حضـرت بیش از اینهاست (سه) و آن که (عِنـدَهُ عِلْمٌ مِّنَ الْکِتَابِ) است اسم اعظم بـود هر چه بـود لفـظ نبود مفهوم نبود وجود خـارجی نبود بلکه مظهریّت آن برای مـا هو الظـاهر بود (چهار).

۱- (۷) . سوره ابراهیم، آیه۷.

۲- (۸) . سوره حجر، آیات۴۹و ۵۰.

۳- (۹) . سوره اعراف، آیه ۱۸۰.

۴- (۱۰) . سوره اسراء، آیه ۱۱۰.

۵- (۱۱) . البلد الامین، ص۱۸۸.

۶- (۱۲) . سوره مائده، آیه۵۴؛ سوره حدید، آیه ۲۱؛ سوره جمعه، آیه۴.

۷- (۱۳) . سوره انبیاء، آیه۷۹.

پرسش:...

پاسخ: بله دیگر روح قدسی دارد در آیه پایانی سوره مبارکه «مجادله» دارد که (وَأَيَّدَهُم بِروحٍ مِنْهُ) درباره حضرت عیسی گذشت که (وَأَيَّدْنَاهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ) (۱) قداست روح, روح قدسی، اینها از سنخ الفاظ و مفاهیم نیستند وقتی از سنخ الفاظ و مفاهیم نبودند راه فکری ندارند سِحر شعبده جادو همه اینها جزء علوم غریبه است و درس و بحث دارد و آدم می تواند یاد بگیرد منتها بیراهه و کج راهه است و دین حرام کرده اما این چنین نیست که علم نباشد یک موضوع دارد یک محمول دارد یک نسبت دارد راه فکری دارد مفهوم است وقتی مفهوم شد قابل درس و بحث است اما آن از سنخ مفهوم نیست مثل اینکه انسان یک کسب دارد یک ارث اگر ارث است که دیگر از راه کسب حاصل نمی شود یک پیوند می خواهد چطور پسر از پدر ارث می برد یک آقا بگوید من هم زحمت بکشم از پدرت ارث ببرم می گوید این شدنی نیست این یک پیوند خارجی است شما می خواهید با کسب، مال فراهم بکنید بیش از ما هم ممکن است مال فراهم بکنید اما از راه ارث نیست ارث درس خواندنی نیست تو بخواهی درس بخوانی وارث بشوی یعنی چه؟! اگر گفتند علما ورثه انبیا هستند آن راه را دارند می گویند آن علمایی که با مفهوم سر و کار دارند که اینها وارث انبیا نیستند اینها علم الدراسه دارند خب بنابراین یک پیوند می خواهد آن پیوند راه علمی نیست مفهوم نیست وقتی مفهوم نشد موضوع نیست محمول نیست تصوّر نیست تصدیق نیست برهان پذیر نیست علم نیست یک چیز دیگر است.

ص: ۱۰۶۷

۱- (۱۴) . سوره بقره، آیات۸۷و۲۵۳.

پرسش:...

پاسخ: نفس را انسان اگر تقویت کند خیلی از کارها را می کند و همه اینها محکوم معجزه اند برای اینکه قرآن کریم فرمود: (کَتَبَ اللَّهُ لَأَغْلِبَنَّ أَنَا وَرُسُلِی) (۱) همه اینها در برابر معجزه شکست می خورند و آنها راه حلش را هم بلد نیستند.

پرسش:...

پاسخ: از راه مفهوم است علم است به آنها می گویند اگر شما این ریاضت را بکشی نفس را تقویت بکنی فلان کار را می کنی نفس هم همین طور است دیگر منتها حالا ما به حداقل هم اکتفا نکردیم همه ما در عالم رؤیا خوابهایی را کم و بیش می بینیم این خواب می بینیم یعنی چه؟ علم غیب پیدا می کنیم دیگر, کسی می شود در مدّت عمر خواب صادق ندیده باشد خیلی کم است یا خودمان دیدیم یا از دیگران آموختیم تجربه کردیم رؤیای صادقه یعنی علم غیب ما فهمیدیم که فلان حادثه اتفاق می افتد دیگر, معنی علم غیب همین است، خب چرا علم غیب داریم؟ برای اینکه این موجودات قبل از اینکه در عالم طبیعت بیایند در عالم مثال هستند (وَإِن مِّن شَیْ ءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَمَا نُنَزِّلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَعْلُومٍ) (۲) هستند در عالم قضا و قدر هست روح هم مجرّد است زمان و زمینی نیست این روح مجرّد با او ارتباط پیدا می کند بعد می بیند حالا یا با تعبیر یا بی تعبیر که چنین حادثه ای اتفاق می افتد و می افتد اگر ما بیداریهایمان را کنترل کنیم خیلی از ماها به غیب می رسیم منتها این سقفی دارد آنها با این ریاضت این بدن را محروم کردند از اشتغالات, در حال بیداری مثل خواب اند ما چرا در خواب، غیب را می بینیم برای اینکه مزاحم نداریم این پنج مزاحم یعنی حواس پنج گانه مزاحم ماست روح که نمی خوابد این حواس ظاهری است که می خوابد وگرنه روح که دارد سفر می کند منتها اگر کسی این روح را نپرورانده باشد مشغول گَعده می شود صبح که بلند شد یک مُشت اضغاث و احلام یادش است اگر او را تربیت کرده باشد به دیار مرسلات می رود خب اگر کسی ریاضت کشیده باشد این روح را کنترل می کند خواسته های بدن را کنترل می کند انسان در حالت بیداری مثل خواب است مزاحمی ندارد چون نه توجّهش به شرق است نه توجّهش به غرب است نه به خوردن است نه به پوشیدن است نه به نوشیدن است برنامه ای ندارد جز توجّهات غیبی، آن وقت روح هم که مجرّد است با غیب تماس می گیرد آن غیب گاهی راست است گاهی دروغ است و مانند آن, اما کسی که دارای روح قدسی است (وَأَیَّدَهُم بِروحٍ مِنْهُ) است و آینه شد تا اسمای الهی در او بتابد او جز حق چیز دیگر نمی بیند لذا فرمود: (کَتَبَ اللَّهُ لَأَغْلِبَنَّ أَنَا وَرُسُلِی) (وَإِنَّ جُنْدَنَا لَهُمُ الْغَالِبُونَ) (۳) هیچ معجزه ای مغلوب نمی شود هیچ پیامبری مغلوب نمی شود بنابراین اینکه فرمود هر کس شکر کرد برای خودش شکر کرد و اگر کسی کفران کرد پروردگار بی نیاز است برای آن است که تمام مُلك و مِلك را ذات اقدس الهی دارد کمبودی ندارد نیازی ندارد که کسی او را شکر بکند یا اگر کسی کفران کرده است او برنجد.

۱- (۱۵) . سوره مجادله، آیه۲۱.

۲- (۱۶) . سوره حجر، آیه۲۱.

۳- (۱۷) . سوره صافات، آیه۱۷۳.

«و الحمد لله ربّ العالمين»

آیات ۴۱ تا ۴۴ سوره نمل ۹۱/۰۳/۰۱

.Your browser does not support the audio tag

(قَالَ الَّذِی عِندَهُ عِلْمٌ مِّنَ الْکِتَابِ أَنَا آتِیکَ بِهِ قَبْلَ أَن یَرْتَدَّ إِلَیْکَ طَرْفُکَ فَلَمَّا رَآهُ مُسْتَقِرّاً عِندَهُ قَالَ هذَا مِن فَضْلِ رَبِّی لِیَبْلُوَنِی ءَأَشْکُرُ أَمْ أَکْفُرُ وَمَن شَکَرَ فَإِنَّمَا یَشْکُرُ لِنَفْسِهِ وَمَن کَفَرَ فَإِنَّ رَبِّی غَنِیٌّ کَرِیمٌ (۴۰) قَالَ نَکِّرُوا لَهَا عَرْشَهَا نَنظُرْ أَتَهْتَدِی أَمْ تَکُونُ مِنَ الَّذِینَ لاَ یَهْتَدُونَ (۴۱) فَلَمَّا جَاءَتْ قِیلَ أَهکَذَا عَرْشُکِ قَالَتْ کَأَنَّهُ هُوَ وَأُوتِینَا الْعِلْمَ مِن قَبْلِهَا وَکُنَّا مُسْلِمِینَ (۴۲) وَصَدَّهَا مَا کَانَت تَّعْبُدُ مِن دُونِ اللَّهِ إِنَّهَا کَانَتْ مِن قَوْمٍ کَافِرِینَ (۴۳) قِیلَ لَهَا ادْخُلِی الصَّرْحَ فَلَمَّا رَأَتْهُ حَسِبَتْهُ لُجَّةً وَکَشَفَتْ عَن سَاقَیْهَا قَالَ إِنَّهُ صَرْحٌ مُّمَرَّدٌ مِن قَوَارِیرَ قَالَتْ رَبِّ إِنِّی ظَلَمْتُ نَفْسِی وَأَسْلَمْتُ مَعَ سُلَیْمَانَ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِینَ (۴۴))

بخشی از جریان مُلک و حکومت مالکانه و ملِکانه را که استنادی به وحی الهی دارد قرآن کریم نقل کرد؛ بیان فرمود که اگر کسی حکومتی داشت و مَلک بود منتها در سایه دین، به بهترین وجه جامعه را اداره می کند و هیچ معیاری هم برای حقانیّت، غیر از گفته الهی نیست. در جریان سوره مبارکه «بقره» بعد از قیام وجود مبارک داوود و پیروزی آن حضرت که (قَتَلَ دَاوُدُ جَالُوتَ) در ضمن داستان طالوت این چنین فرمود که برخیها خیال می کردند معیار ارزش همان ثروت است چه اینکه در جاهلیّت هم همین فکر را می کردند که میگفتند:(لَوْلاَ نُزِّلَ هذَا الْقُرْآنُ عَلَی رَجُلٍ مِنَ الْقَرْیَتَیْنِ عَظِیمٍ) (۱) در جریان طالوت و جالوت و داوود(سلام الله علیه) وقتی پیامبر آن عصر طبق آیه ۲۴۷ سوره «بقره» فرمود: (إِنَّ اللّهَ قَدْ بَعَثَ لَکُمْ طَالُوتَ مَلِکاً) آنها گفتند: (أَنَّی یَکُونُ لَهُ الْمُلْکُ عَلَیْنَا وَنَحْنُ أَحَقُّ بِالْمُلْکِ مِنْهُ) دلیل آنها هم این بود که (وَلَمْ یُؤْتَ سَعَةً مِنَ الْمَالِ) چون ما تمکّن مالی مان بیشتر است (نَحْنُ أَحَقُّ بِالْمُلْکِ مِنْهُ) هر جا سخن از (نَحْنُ أَحَقُّ) است سخن از (أَنَا خَیْرٌ) است این حرف شیطنت است برای اینکه شیطان گفت (أَنَا خَیْرٌ مِنْهُ) (۲) و در برابر او خضوع نمی کنم اینجا هم همین گروه در برابر پیامبر عصرشان می گفتند ما طالوت را به عنوان زعیم قبول نداریم چرا؟ چون وضع مالی او کمتر از ماست و ما متمکّن تر و سرمایه دارتر از او هستیم (نَحْنُ أَحَقُّ بِالْمُلْکِ مِنْهُ) این (نَحْنُ أَحَقُّ بِالْمُلْکِ) همان (أَنَا خَیْرٌ مِنْهُ) شیطان است هر جا سخن از این است که من چون امکانات مالی دارم بهتر از دیگری هستم این سخن, سخن شیطان است اما وجود مبارک سلیمان همین امکانات را داشت اما همین که این قدرت را دید که تخت از یمن به فلسطین در کوتاه ترین مدت آمده فرمود: (هذَا مِن فَضْلِ رَبِّی لِیَبْلُوَنِی ءَأَشْکُرُ أَمْ أَکْفُرُ) این فرق آن وحی و نبوّت از یک سو و تمکّن مادی از سوی دیگر است.

ص: ۱۰۶۹

۱- (۱) . سوره زخرف، آیه۳۱.

۲- (۲) . سوره اعراف، آیه۱۲؛ سوره ص، آیه۷۶.

بعد از اینکه وجود مبارک داوود در ضمن این صحنه به یاری طالوت شتافت و جالوت را از پا در آورد خیلیها فهمیدند که معیار, مُلک ظاهری نیست در بخش پایانی همان قصّه داوود و طالوت و جالوت آنجا ذات اقدس الهی در آیه ۲۵۱ بعد از

اینکه فرمود: ﴿فَهَزَمُوهُم بِإِذْنِ اللّهِ وَقَتَلَ دَاوُدُ جَالُوتَ وَآتَاهُ اللّهُ الْمُلْكَ وَالْحِكْمَهَ وَعَلَّمَهُ مِمَّا يَشَاءُ﴾ فرمود: ﴿وَلَوْلاَ دَفْعُ اللّهِ النَّاسَ بَعْضَهُم بِبَعْضٍ لَفَسَدَتِ الْأَرْضُ﴾ یعنی این چنین نیست که خدا اگر مدّتی به ابرقدرتی مهلت داد جلوی او را نگیرد حتماً جلوی تبهکار مفسد را می گیرد برای اینکه اگر جلوی او گرفته نشود و دفع و دفاع حاصل نشود ﴿لَفَسَدَتِ الْأَرْضُ﴾ لکنّ التالی باطل فالمقدّم مثله به صورت قیاس استثنایی فرمود: ﴿وَلَوْلاَ دَفْعُ اللّهِ النَّاسَ بَعْضَهُم بِبَعْضٍ لَفَسَدَتِ الْأَرْضُ﴾ چون تالی بیّن الغی است دیگر ذکر نفرمود و التالی باطل فالمقدم مثله آن را به این صورت ذکر فرمود: ﴿وَلَكِنَّ اللّهَ ذُو فَضْلٍ عَلَى الْعَالَمِينَ﴾ پس حتماً در هر عصر و مصری اگر یک حکومت جائری خواست فساد کند خدا یک عدّه را برمی انگیزاند که جلوی او را بگیرند این اصل کلی قرآنی است آن وقت جریان طالوت هم با استحقاق الهی مشخص شد پس یک مَلک و یک سلطان در سوره مبارکه «بقره» با این جلال و شکوه بیان شد که آیه ۲۴۷ بیانگر آن است ﴿وَقَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ اللّهَ قَدْ بَعَثَ لَكُمْ طَالُوتَ مَلِكاً﴾ این مَلِک شماست آن گاه در جریان سلیمان همین معارف را دارد منتها به نحو برتر.

بخشی از عظمت سلیمان در سوره های دیگر مخصوصاً سوره مبارکه «ص» آمده آن داوریهای مشترک داوود و سلیمان(سلام الله علیهما) در جای دیگر آمده (۱) اما آنچه در اینجا ذکر شده است با طهارت و با قداست سلیمان شروع شد با قداست و طهارت آن حضرت ختم شد ولی شما این تورات و انجیل محرّف را که می بینید بالأخره بخشی از آلودگی ها را ــ معاذ الله ــ به این ذات قدسی اسناد می دهند به اخبار و روایات که مراجعه می کنید اسرائیلیات آنها را هم تهدید کرده سِعه قدرت او و سلطنت او را هم آن قدر با اسرائیلیات آشفته کردند که هیچ عقلی نمی پذیرد اینکه گفته شد قرآن حرف اول و آخر را می زند برای اینکه مصون از افزایش و کاهش است هم تورات و انجیل را باید بر قرآن کریم عرضه کرد هم روایات را باید بر قرآن کریم عرضه کرد در اینکه وجود مبارک سلیمان(سلام الله علیه) چرا به شخص معیّنی مأموریت نداد برای اینکه همگان آماده انجام وظیفه باشند این ﴿فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ﴾ (۲) در همین زمینه هاست این ﴿سَارِعُوا إِلَى مَغْفِرَهٍ﴾ (۳) در همین زمینه هاست و اگر افرادی چه جن چه انس این کار را می کردند این برابر «أبی الله أن يُجرِیَ الاشياءَ الاّ بأسباب» (۴) و مانند آن نبود برای اینکه اگر خود سلیمان هم این کار را می کرد جزء علل و اسباب بود مطابق با «أبی الله» هماهنگ در می آمد این طور نیست که ما بگوییم چون عالَم, عالم اسباب و مسبّبات است الاّ ولابد باید مأموران سلیمان این کار را انجام می دادند خود سلیمان(سلام الله علیه) هم اگر این کار را انجام می داد جزء علل الهی بود زیرا ذات اقدس الهی او را توانمند کرده است. بنابراین نظم اقتضا می کرد که یک تدبیر حکیمانه ای اینجا کشور را اداره کند اما اینکه چرا مال را قبول نکرد هدیه اگر ابتدایی باشد مشوب به قصدی نباشد خب هدایا را می پذیرند و رد نمی کنند اما اگر هدایا در زمینه ای باشد که مشوب باشد آلوده باشد یا احتمال برانگیز باشد یا بخواهد جلوی حقّی را بگیرد آن هدایا را نمی پذیرند وجود مبارک سلیمان او را به دین دعوت کرده است او در برابر این, رفتاری کرد که رایج بین سلاطین و حکّام بود مال فرستاد حضرت فرمود این مال نزد ما ارزشی ندارد با آن تنوین تحقیر یاد کرد که ﴿أَتُمِدُّونَنِ بِمَالٍ﴾ (۵) بعد فرمود: ﴿أَنتُم بِهَدِيَّتِكُمْ تَفْرَحُونَ﴾ (۶) الآن این تبادل, تبادل ایمان و تبادل دعوت به اسلام است سخن از مسائل مالی نیست اگر او احتمال جزیه می داد خب این هم یک نحو پذیرش سلطنت بود ولی جزیه متفرّع بر آن است که اگر کسی اسلام را نپذیرد اول دعوت به اسلام و قبول اسلام اگر نشد اگر کسی اهل کتاب بود و نکول کرد دعوت به جزیه است اما اگر کسی اهل کتاب نبود که جا برای جزیه نیست البته این در فضای اسلامی ماست.

۱- (۳) . سوره انبياء، آيه۷۸.

۲- (۴) . سوره بقره، آيه۱۴۸؛ سوره مائده، آيه۴۸.

۳- (۵) . سوره آل عمران، آيه ۱۳۳.

۴- (۶) . الكافى، ج۱، ص۱۸۳.

۵- (۷) . سوره نمل، آيه۳۶.

۶- (۸) . سوره نمل، آيه۳۶.

پرسش:...

پاسخ: بله, تـا دعوت بشود به دین الآـن هم همین کـار را کرده این برای دعوت به حکومت مرکزی نامه برای او آمـده ولی به حکومت مرکزی هم نخواست بیایـد چون دعوت به حکومت مرکزی مقـدمه بود برای دعوت به دین این اصـلاً مقدمه را قبول نکرد لذا هدیه فرسـتاد که نیاید لذا وجود مبارک سلیمان(سلام الله علیه) پس داد فرمود اگر نیامد ما می آوریم (قَبْلَ أَن یَأْتُونِی مُسْلِمِینَ) (۱) یعنی قبـل از اینکه این به حکومت مرکزی مـا بیایـد مـا او را می آوریم پس چه بهتر که بـا پای خود به حکومت مرکزی ما بیاید اما اینکه این امرئه گفته بود که ما قبلاً باخبر بودیم از جریان سـلیمان(سلام الله علیه) ولی سلیمان بدون اعلام و آگاه بخشـی هدهـد باخبر نبود این جای تعجّب نیست برای اینکه اگر ضـعیفی از یک قـدرت مرکزی اطلاع داشـته باشـد مهم نیست امـا اگر یک قوی از یک قـدرت ضـعیف دورافتاده بی خبر باشـد ضـرری نـدارد بنا بر آن است که انبیا و اولیای معصوم (علیهم السـلام) بر اساس علم غیب عمل نمی کننـد چون آن علم غیب و علم ملکوتی فوق الحجّه است گاهی ضـرورت اقتضـا می کند که مطابق آن عمل کنند غرض این است که اگر سلیمان(سلام الله علیه) از یک حکومت مقطعی یمن اطلاعی نداشت ولی آنها از حکومت فراگیر و گسترده وجود مبارک سلیمان باخبر بودند سؤال برانگیز نیست این امر طبیعی است.

مستحضـرید برخی از اسـرائیلیات هـم در کشّـاف راه پیـدا کرده هم در تفسـیر کـبیر فخررازی بعضـی از تفاسـیر مـا هم مصـون نماندند این المیزان خدمت بزرگی که کرده گذشـته از اینکه قرآن را مرجع قرار داده اجازه نداده که اسـرائیلیات راه پیدا کنند اجازه نداد حرفهای تورات و انجیل محرّف راه پیدا کنند همان طوری که مرحوم کاشف الغطاء بیان می کند واقعاً قرآن دین را در جهان حفظ کرد (۲) نه تنها اسـلام را یعنی مسـیحیّت را حفظ کرد یهودیّت را حفظ کرد هر جا سـخن از وحی و نبوّت بود اینهـا را بـا آبرو حفـظ کرد انبیـا را بـه عصـمت بـه حکمـت به علم به معرفت به محبّت به گـذشت معرفی کرد وجـود مبـارک مریم(سـلام الله علیهـا) را به عنوان اینکه عـذراء است صـفوه الله است مطهّره الهی است معرفی کرد و این دین, سـایر دین ها را نگه داشت وگرنه شـما می بینیـد در بعضـی از همین کتابهای تحریف شـده دارد ــ معاذ الله ــ وجود مبارک سـلیمان در اواخر عمر تحت تأثیر برخی از همسـران خود آیین بت پرستی را پـذیرفته خب این مسـیحیت این یهودیّت ماندنی نیست این دینی که می گویـد پیامبرشان سـرانجام مشـرک شـد این چه کتابی برای نگهـداری است حرف بلند مرحوم کاشف الغطاء این است که تمام ادیان آسـمانی مـدیون قرآن کریم اند این حرف جهانی زد نبوّت عامه را معنا کرده رسالت عامه را معنا کرد وحی عام را معنـا کرد انبیـا را با عظمت معرفی کرد این زنها را با عظمت معرفی کرد دین را سـر پا نگه داشت این فرمایش مرحوم کاشـف الغطاء است که در کشف الغطاء بیان کردنـد سیدناالاسـتاد هم بر اساس این مبنا می فرماینـد دیگر نمی شود به تورات و انجیل بها داد همین تورات و انجیل که ــ معاذ الله ــ به حضـرت سـلیمان آن نسبت را می دهنـد و روایات هم که اسـرائیلیات آنها را مشوب کرده است بایـد بعـد العرض علی کتـاب الله تصـفیه شود در عرض بر قرآن قبلاًـ هم ملاـحظه فرمودیـد که دو طایفه از روایـات مـاست که غالبـاً در جوامع روایی ما هست مرحوم کلینی هم نقل کرده یکی آن نصوص علاجیه است که فرمود اخبار اگر متعـارض بودنـد شـما بر قرآن عرضه کنیـد اگر چیزی مخالف قرآن بود طرد کنیـد و اگر چیزی مخالف قرآن نبود بگیرید این لزوم عرض بر قرآن است. طـایفه دیگر رواياتی است که اصـلاً مطلق روایات را می گویـد بر قرآن بایـد عرضه شود (۳) از وجود مبارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) نقل شـده است که «ستکثر علیّ الکـذابه» (۴) خیلی چیزهـا دروغ به من می بندنـد هر چه از من نقل شد بر قرآن عرضه کنید پس تنها کتابی که میزان است می شود قرآن ما قبل از اینکه بفهمیم اخبار چه

می گوید باید قرآن را بفهمیم و معیار که به دست ما آمد آن وقت برویم به خدمت اخبار, اخبار را بر قرآن عرضه کنیم اگر مخالف قرآن بود علمش را به اهلش رد کنیم اگر مخالف نبود لازم نیست موافق باشد چون موافقت شرط نیست مخالفت مانع است آن وقت در خدمت احادیث باشیم و قرآن را با احادیث معنا کنیم آنکه عِدل قرآن کریم است عترت است نه روایت, عترت بله این چهارده معصوم همتای قرآن اند ما یک قرآن کتبی داریم و چهارده قرآن ناطق اینها حق است اما روایت, عدل قرآن نیست برای اینکه در روایت جعل و دسّ و امثال ذلک راه دارد وگرنه در جریان حضرت سلیمان این حرف های غیر قابل قبول راه پیدا نمی کرد. به هر تقدیر قرآن کریم وجود مبارک سلیمان را به عنوان پیامبر, حکیم (فَفَهَّمْنَاهَا سُلَيْمانَ) (۵) با این جلال و شکوه معنوی یاد کرده است و ستود آن وقت این کار از سلیمان جای سؤال است که چرا این عرش را و این تخت را دستور تغییر داد فرمود: (نَكِّرُوا لَهَا عَرْشَهَا) تَنکیر در قبال تعریف است تعریف یعنی «جعل الشیء معرفه» تنکیر یعنی «جعل الشیء نکره» این را شما نکره قرار دهید ناشناس قرار دهید ببینیم که می فهمد یا نمی فهمد سه چیز باعث شد که این بانو شک کند که آیا این عرش, تخت اوست یا نه یکی فاصله زیاد مکانی که چگونه این تخت از راه دور در کمترین مدّت اینجا حاضر شده است دوم هم تغییر صورت بود که حضرت فرمود: (نَكِّرُوا لَهَا عَرْشَهَا) در سؤال هم که عامل سوم است سؤال نکردند آیا این تخت شماست گفتند: (أَهٰكَذَا عَرْشُكِ) یعنی آیا تخت شما شبیه این است یا این شبیه تخت شماست؟ این سؤالِ ابهام برانگیز از یک سو آن تغییر صورت از سوی دوم و آن فاصله مکانی از سوی سوم باعث شده است که این بانو بگوید (كَأَنَّهُ هُوَ) گویا این همان تخت است نه مثل آن است این آزمایش هوش شاید برای این باشد که وجود مبارک سلیمان اگر بخواهد یمن را اداره کند چه بهتر که به وسیله کسی که مقبول مردم است اداره کند به او هم سِمتی بدهد که این برود ولی مسلماً متديّناً مؤمناً آن کشور خودش را اداره کند وگرنه این آزمایش هوش بی جهت نمی تواند باشد که حالا بر فرض او را بیازماید که او هوشمند است یا نیست حالا بر فرض هوشمند باشد یا نباشد چه اثری دارد وجود مبارک سلیمان از یک کارشناس امین کمک می گیرد یک جنّ امین از یک انسان خائن بالاتر است آن انسان خائن را که وجود مبارک سلیمان مأموریت نمی داد اما (عِفْرِيتٌ مِّنَ الْجِنِّ) گفت: (إِنِّی عَلَيْهِ لَقَوِيٌّ أَمِينٌ) (۶) هم می توانم هم کاری با تخت ندارم چیزی از او بگیرم کم بکنم این طور نیست من تخت را سالم تحویل شما می دهم از یک جنّ امین می شود کار کشید و اما از انسان خائن نمی شود کار کشید برای اینکه شما از هر طرف باید مواظب او باشید.

ص: ۱۰۷۱

۱- (۹) . سوره نمل، آیه۳۸.

۲- (۱۰) . کشف الغطاء(ط- الحدیثه)، ج۴، ص۳۲۳و۳۲۴.

۳- (۱۱) . ر.ک: الکافی، ج۱، ص۶۲ _ ۶۹.

۴- (۱۲) . ر.ک: الکافی، ج۱، ص۶۲؛ رسائل المرتضی، ج۲، ص۵۶.

۵- (۱۳) . سوره انبیاء، آیه۷۹.

۶- (۱۴) . سوره نمل، آیه۳۹.

اینکه فرمود: (نَكِّرُوا لَهَا عَرْشَهَا نَنظُرْ أَتَهْتَدِي أَمْ تَكُونُ مِنَ الَّذِينَ لاَ يَهْتَدُونَ) در قبال «تَهتدی», «لا تهتدی» است اما برای رعایت فواصل در همه این موارد (الَّذِينَ لاَ يَهْتَدُونَ) یا (أَمْ كُنتَ مِنَ الْكَاذِبِينَ) (۱) یا مانند آن آمده اینها برای همان رعایت فواصل است که با نون حل میشود. (فَلَمَّا جَاءَتْ قِيلَ) حالا چه کسی گفته البته به دستور خود سلیمان(سلام الله علیه) گفته شد (أَهَكَذَا عَرْشُكِ) یعنی آیا این شبیه عرش توست یا نه؟ طرزی سؤال کردند که او در نفی و اثبات بگوید که بله این شبیه عرش من است یا شبیه عرش من نیست سؤال را به آن سمتی نبردند که بگویند آیا این عرش توست یا نه که نفی و اثبات به وجود و عدم خود عرش برگردد سمت و سوی سؤال را متوجه کردند به اینکه، اینکه یقیناً عرش تو نیست آیا عرش تو شبیه این است یا نه ایشان بالاتر جواب داد گفت گویا خودش است نه اینکه شبیه عرش من است بدین سان هوشمندی او را روشن کردند.

پرسش: استاد(کانه هو) یعنی شبیه آن است نه اینکه گویا همان است؟

پاسخ: نه، نگفت گویا شبیه آن است «هکذا» نیست گویا خودش است نه گویا شبیه خودش است آنها گفتند: (أَهَكَذَا) آیا عرش تو مثل این است؟ گفت گویا خودش است نه مثل این باشد.

بعد گفت ما از قدرت سلیمان قبلاً باخبر بودیم نیازی به این کارها نیست ما جلال و شکوه او, سلطه او بر انس, سلطه او بر جن, سلطه او بر پرنده ها همه باخبر بودیم (وَأُوتِينَا الْعِلْمَ مِن قَبْلِهَا) و ما از نظر پذیرش قدرت او منقاد او بودیم منتها حکومت مرکزی او را نپذیرفته بودیم اینجا نیامده بودیم وگرنه ما او را قبول داشتیم برای اینکه همگان از عظمت او باخبر بودند اما این انقیاد به معنای اطلاع از حکومت مرکزی بود نه زیر پوشش او آمدن یا اسلام به معنای ایمان آن گاه وجود مبارک سلیمان برای اینکه حُسن خاتمت را نصیب او کند او را به معجزه دیگر آشنا کرد (قِيلَ لَهَا ادْخُلِي) حالا در این گونه از موارد خود سلیمان(سلام الله علیه) مباشرتاً سخن نمی گوید آنجا (قِيلَ أَهَكَذَا عَرْشُكِ) یکی از کارگزاران گفت اینجا شاید همان بود یا دیگری (قِيلَ لَهَا ادْخُلِي الصَّرْحَ) او را به قصر دعوت کردند که وارد قصر شود صَرْح یعنی قصر وقتی وارد این قصر شد این قصر سقف و سطحش از بلور مُمَرَّد بود ممرّد یعنی مملَّس, أملس, أمرد یعنی بدون برجستگی زیاد فرورفتگی زیاد همان طور گفتند: (لاَّ تَرَى فِيهَا عِوَجاً وَلاَ أَمْتاً) یک قصر ممرّد یک قصر أمرد یک قصر مملّس یک قصر أملس و مانند آن بود (فَلَمَّا رَأَتْهُ حَسِبَتْهُ لُجَّةً) وقتی که دید آن قدر این قصر بلورین شفاف بود این خیال کرد که اینجا یک آب انباشته است (وَكَشَفَتْ عَن سَاقَيْهَا) مقداری این لباسش را بالا زد که پاهای او تَر نشود خیال کرد که در روی استخر دارد پا می گذارد آن شخصی که او را به این قصر دعوت کرد که (قِيلَ لَهَا ادْخُلِي الصَّرْحَ) همان شخص گفت اینجا استخر آب نیست این یک قصر بلورین است (إِنَّهُ صَرْحٌ) یعنی قصر است خیلی ممرّد است خیلی تَمرید شده تَملیس شده أملس شده صاف شده است که تو او را آب می بینی این صیغه باب تفعیل برای همین جهت است هم شدّت است و هم کثرت (إِنَّهُ صَرْحٌ مُّمَرَّدٌ) و از قواریر و بلور و شیشه ساخته شده است یک قصر بلورین است این معجزه را که دید با آن جلال و شکوهی که قبلاً باخبر بود مسلمان شده (قَالَتْ رَبِّ إِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي) من تاکنون که در برابر آفتاب خضوع می کردم به خودم ستم کردم (وَأَسْلَمْتُ) برای تو, اما همراهان من سلیمان و امثال اینها هستند (وَأَسْلَمْتُ مَعَ سُلَيْمَانَ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ) از معبود جدید خود که معبود راستین است سه بار یاد کرد یکی عرض کرد (رَبِّ) دوم اینکه گفت: (لِلَّهِ) سوم اینکه این (رَبِّ الْعَالَمِينَ) است یعنی نه تنها ربّ من است نه تنها الله است که همه در الوهیّت او متحیّرند ربّ عالمین هم است و سلیمان هم جزء عالمین است یعنی کلّ این دستگاه مربوب اوست خب حالا ـ اگر یک وقت کسی خواست بانویی که با عاطفه زندگی می کند را به دین دعوت کند راهش نشان دادن صرح

ممرّد است یـا راهش نشان دادن آن سـیف و سـنان و امثال ذلک هر کسـی را بالأخره با راه مناسب او بایـد به دین دعوت کرد دعوت زنها به دین با دعوت مردانی که از خشونت بالأخره حساب می برند فرق می کند گرچه وجود مبارك سلیمان در آنجا فرمود: (فَلَنَأْتِيَنَّهُم بِجُنُودٍ لَا قِبَلَ لَهُم بِهَا وَلَنُخْرِجَنَّهُم مِنْهَا أَذِلَّةً) (۲) اما این با دولتمردان یمن بود اما به خود این زن که رسـید با صرح ممرّد او را هـدایت کرده است آن همه پرنـده هـا آن همه حیوانـات همه صف کشـیده بودنـد می توانست بـا آن قـدرت نمایی او را به دین دعوت کند اما با صرح ممرّد دعوت کردن این نشانه رعایت تناسب حکم و موضوع است.

۱- (۱۵) . سوره نمل، آیه۲۷.

۲- (۱۶) . سوره نمل، آیه۳۷.

پرسش:آیا این صرح ممرد خودش معجزه بود؟

پاسخ: بله دیگر, صرحی که سقفش بلورین و سطحش بلورین و پایه اش بلورین و جدارش بلورین و درش بلورین و کفَش بلورین صدر و ساقه اش بلورین معجزه است اما درباره اینکه این انسان فصل مقوّم و فصل اخیرش ناطق نیست برای اینکه ناطق چه به معنای ادراک کلّی باشد چه به معنای اراده و اختیار باشد در این هدهد بود او ادراک کلّی داشت برهان اقامه کرد که نباید شمس را پرستید باید شمس آفرین را بپرستند از شمس کاری ساخته نیست و با اختیار و اراده و امانت این نامه را برد آن جواب را آورد هم اراده است هم اختیار است هم تفکّر منطقی آنکه فصل اخیر انسان است همان تألّه است «الانسان حیٌّ متألّه» ناطق به معنای تفکّر عقلی, ناطق به معنای مرید بودن, ناطق به معنای مختار بودن در این سطح برای امثال هدهد است اما آنچه می تواند فصل اخیر انسان باشد همان تألّه است که «الانسان حیٌّ متألّه» این انسان خلیفه خداست این خلیفه حرف مستخلف عنه را می زند اگر کسی جانشین کسی شد باید حرف آن مستخلف عنه را بزند و دستور او را اجرا کند این همان تألّه است و اگر کسی کنار سفره خلافت بنشیند بگوید من خلیفهالله هستم و حرف خودش را بزند گرفتار (أُولئِکَ کَالْأَنْعامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ) (۱) است برای اینکه انسانی که خلیفه خداست باید حرف مستخلف عنه را بزند اگر آبرویی را از راه خلافت کسب کرده است باید حرف او را بزند نه حرف خودش را.

ص: ۱۰۷۳

۱- (۱۷) . سوره اعراف، آیه۱۷۹.

«و الحمد لله ربّ العالمين»

آيات ۴۵ تا ۵۳ سوره نمل ۹۱/۰۳/۰۲

Your browser does not support the audio tag.

(وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا إِلَى ثَمُودَ أَخَاهُمْ صَالِحاً أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ فَإِذَا هُمْ فَرِيقَانِ يَخْتَصِمُونَ (۴۵) قَالَ يَا قَوْمِ لِمَ تَسْتَعْجِلُونَ بِالسَّيِّئَةِ قَبْلَ الْحَسَنَةِ لَوْلاَ تَسْتَغْفِرُونَ اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ (۴۶) قَالُوا اطَّيَّرْنَا بِكَ وَبِمَن مَّعَكَ قَالَ طَائِرُكُمْ عِندَ اللَّهِ بَلْ أَنتُمْ قَوْمٌ تُفْتَنُونَ (۴۷) وَكَانَ فِي الْمَدِينَةِ تِسْعَةُ رَهْطٍ يُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ وَلاَ يُصْلِحُونَ (۴۸) قَالُوا تَقَاسَمُوا بِاللَّهِ لَنُبَيِّتَنَّهُ وَأَهْلَهُ ثُمَّ لَنَقُولَنَّ لِوَلِيِّهِ مَا شَهِدْنَا مَهْلِكَ أَهْلِهِ وَإِنَّا لَصَادِقُونَ (۴۹) وَمَكَرُوا مَكْراً وَمَكَرْنَا مَكْراً وَهُمْ لاَ يَشْعُرُونَ (۵۰) فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ مَكْرِهِمْ أَنَّا دَمَّرْنَاهُمْ وَقَوْمَهُمْ أَجْمَعِينَ (۵۱) فَتِلْكَ بُيُوتُهُمْ خَاوِيَةً بِمَا ظَلَمُوا إِنَّ فِي ذلِكَ لَآيَةً لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ (۵۲) وَأَنجَيْنَا الَّذِينَ آمَنُوا وَكَانُوا يَتَّقُونَ (۵۳))

بحث كوتاهی مربوط به مسائل قبل مانده است تا برسيم به قصّه حضرت صالح. در جريان حضرت سليمان سخن از اسما مطرح شد كه اسمای الهی است و اينها با اسمای الهی كار می كنند طليعه بحث قرآن از سوره مباركه «بقره» با اين اساس و پايه شروع شد كه هم كتاب تدوين هم كتاب تكوين با اسمای الهی تفسير می شود. كتاب تدوين يعنی قرآن كريم بعد از هر آيه يا قبل از شروع به مطالب آن آيه در صدر آن آيه بعضی از اسمای حسنای الهی ذكر می شود آن اسما ضامن مضمون آن آيه است اگر آيه, آيه رحمت و مغفرت باشد پايانش (إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ) (۱) است و مانند آن, يا از اسم شروع می شود به مسمّا يا از مسمّا شروع می شود به اسم يعنی در اول آيه يا اسم الهی است نظير اينكه (هُوَ الَّذِی) (۲) كذا و كذا كه در اوايل سوره مباركه «رعد» از وحدت شروع شده به كثرت در بخشهای ديگر همان اوايل سوره «رعد» از كثرت به وحدت، آنجا كه از وحدت به كثرت است در اول آيه دارد (هُوَ الَّذِی) كذا و كذا, آنجا كه از كثرت شروع شده به وحدت ختم شده فرمود: (وَفِی الْأَرْضِ قِطَعٌ مُّتَجَاوِرَاتٌ) كذا و كذا (إِنَّ فِی ذلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ) (۳) می فرمايد يک قطعه زمين است در يک قطعه زمين انواع ميوه ها درختها برگها طعمها بوهاست و همه اينها نشان خدای واحد عزيز و غفّار است كه اين تفاوتی كه از وحدت به كثرت يا از كثرت به وحدت در اوايل سوره مباركه «رعد» بحث شد. كتاب الهی را يعنی قرآن را اسمای حسنای او تفسير می كند اين برای كتاب تدوينی. كتاب تكوينی خدا كلمات تكوينی خدا يعنی آسمان و اهل آسمان زمين و اهل زمين آنها هم با اسمای الهی اداره می شوند كه فرمود: «و بأسمائك الّتی ملأت أركان كلّ شیء» (۴) و مانند آنچه در دعای پربركت «سمات» و ادعيه و مناجات ديگر است و روشن شد كه اسما, حقايق خارجی اند مظاهری هم دارند الفاظ نيستند مفاهيم نيستند و مانند آن. عالَم را اسمای الهی اداره می كند و فرشتگان با اسمای الهی آشنا می شوند و عالم را به اذن خدا تدبير می كنند می شوند مدبّرات امر همين ملائكه كه با آگاهی از اسما مدبّرات امرند اينها شاگردان انسان كامل اند كه نمونه بارزشان اهل بيت(عليهم السلام)اند كه فرمود: (وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا) (۵) بعد فرمود: (يَا آدَمُ أَنْبِئْهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ) (۶) در اوايل سوره مباركه «بقره» بحث شد كه منظور, قضيه فی واقعه نيست منظور شخص حضرت آدم نيست منظور انسان كامل است كه اين انسان كامل در هر عصری به صورت پيغمبری ظهور می كند گاهی آدم است گاهی نوح است گاهی ابراهيم است گاهی انبيای ديگر(عليهم السلام) بر اساس اين پايه كه بيش از سی سال است كه اين طور بحث می شود يعنی انسانهای كامل معلّم ملائكه اند محور درس آنها هم اسمای حسنای الهی است با اسمای الهی انسان كامل, ملائكه را آشنا می كند آنها می

شوند مدبّرات امر غرض این است که پایه قرآن این است اساس قرآن این است انسان کامل عالِم اسما هستند (یک) آن اسما را یاد ملائکه می دهند (دو) ملائکه با آن اسما دارند کلّ عالم را تدبیر می کنند (سه) آن وقت اگر یک روایت صحیحی یک جا پیدا شده این می شود دلیل و اگر ضعیف بود می شود مؤیِّد بنابراین سلیمان و امثال سلیمان هر کاری که می کنند زیر پوشش آن اسماست.

۱- (۱) . سوره بقره، آیه ۱۷۳.

۲- (۲) . سوره رعد، آیه ۳.

۳- (۳) . سوره رعد، آیه ۴.

۴- (۴) . البلد الامین، ص ۱۸۸.

۵- (۵) . سوره بقره، آیه ۳۱.

۶- (۶) . سوره بقره، آیه ۳۳.

اما درباره تنکیر عرش, تنکیر عرش خیلی مهم نیست برای اینکه تختی را در مدّت کوتاهی از چندین فرسخی آوردند بعد جابه جا کردن خصوصیّاتش را عوض کردن این معجزه نیست آوردن تخت از راه دور به اندک زمان قبل از ارتداد طرْف این معجزه است.

مطلب سوم آن است که این (أَهٰكَذَا عَرْشُكِ) (۱) کذب نیست ما یک سؤال داریم یک خبر, سؤال نه کذب است نه صدق چون سؤال, انشاست انشا خبر نیست وقتی خبر نبود نه صدق است نه کذب از او سؤال کردند آیا تخت تو شبیه این است سؤال است این نه صدق است نه کذب این آزمایش هوش است نمی شود گفت این کذب است.

پرسش:...

پاسخ: آیه ۴۲ (وَكُنَّا مُسْلِمِينَ) یعنی ما قبلاً منقاد بودیم می دانستیم حکومت مرکزی شما را آن کاری به اسلام ایمانی ندارد دیگر یعنی ما قبلاً شنیده بودیم حکومت مرکزی شما را که شما مسلّط بودید بر انس و جن و طیر (وَأُوتِينَا الْعِلْمَ مِن قَبْلِهَا) همان جا که اینها حکومت مرکزی را پذیرفته بودند در کنار همان بلافاصله گفته سرّ ادامه شرکشان کذا و کذا بود یعنی فرمود (وَصَدَّهَا مَا كَانَت تَّعْبُدُ مِن دُونِ اللَّهِ) آیه ۴۳ این است (وَصَدَّهَا مَا كَانَت تَّعْبُدُ مِن دُونِ اللَّهِ) معلوم می شود آن اسلام ایمانی نبود دیگر یعنی ما قبول داشتیم این بیانی که وجود مبارک سلیمان فرمود اینها مسلماً بیایند یعنی منقاد حکومت مرکزی بشوند بعد وقتی که آمدند با ارائه معجزه او را روشن کردند و این شرک و بت پرستی اش به توحید تبدیل شد گفت: (وَأَسْلَمْتُ مَعَ سُلَيْمَانَ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ) (۲) نه «أسلمت لسلیمان» آنجا که وجود مبارک سلیمان فرمود: «لا تعلوا علیّ» (۳) با آیه نوزده سوره «دخان» گفتیم فرق دارد آنجا (لَا تَعْلُوا عَلَى اللَّهِ) بود یعنی موحّد باشید اینجا «لا تعلوا علیّ» یعنی حکومت مرکزی مرا قبول کنید این هم که فرمود: (قَبْلَ أَن يَأْتُونِي مُسْلِمِينَ) (۴) یعنی قبل از اینکه بیایند منقاد حکومت مرکزی من بشوند و آن بانو هم گفته بود که (أُوتِينَا الْعِلْمَ مِن قَبْلِهَا وَكُنَّا مُسْلِمِينَ) (۵) ما قبلاً عظمت حکومت مرکزی را پذیرفته بودیم بعد از همین جمله

(وَكُنَّا مُسْلِمِينَ) دارد که سرّ بت پرستی اینها همان سوابق اینها بود (وَصَدَّهَا مَا كَانَت تَّعْبُدُ مِن دُونِ اللَّهِ) بعد وقتی جریان صرح ممرّد پیش آمد و آن معجزه را دید گفت: (أَسْلَمْتُ مَعَ سُلَيْمَانَ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ).

۱- (۷) . سوره‌ نمل، آیه‌ ۴۲.

۲- (۸) . سوره‌ نمل، آیه‌ ۴۴.

۳- (۹) . ر . ک: سوره‌ نمل، آیه‌ ۳۱.

۴- (۱۰) . سوره‌ نمل، آیه‌ ۳۸.

۵- (۱۱) . سوره‌ نمل، آیه‌ ۴۲.

در جریان قصّه صالح(سلام الله علیه) که بعد از قصّه سلیمان(علیه السلام) ذکر شد این قصصی که در قرآن کریم در کنار هم است گاهی به لحاظ آن مطالب مناسبی است که در آن سور ه طرح شده در سور ه ای مسئله توحید است یا وحی است یا نبوّت است یا معجزه است یا معاد است یا برزخ است و مانند آن که مطرح شده تناسبی که در قصص این انبیا(علیهم السلام) هست به مناسبت آن مطلب اساسی قصص این انبیا می آید (این یک) یک وقت است به لحاظ تاریخی می آید اول جریان حضرت آدم است بعد ادریس است بعد نوح است بعد انبیای ابراهیمی است بعد وجود مبارک یعقوب و یوسف و اینهاست بعد موسی و عیسی و اینها این به لحاظ سیر تاریخی که به لحاظ زمان است (این دو) گاهی به لحاظ سرزمین است نه به لحاظ زمان که جریان قصص سوره مبارکه «نمل» ظاهراً از همین قبیل است وگرنه قصّه هود که برای قوم عاد است باید قبل از ثمود ذکر می شد اصلاً در اینجا ذکر نشده برای اینکه بین سرزمین فلسطین و یمن سرزمینی بود که قصّه لوط در آنجا واقع شده سرزمینی بود که قصّه صالح پیغمبر در آن سرزمین واقع شده در این بخش خاورمیانه که بخشی مربوط به یمن بود بخشی به فلسطین بود بخشی هم بین یمن و فلسطین بود قصّه حضرت صالح و حضرت لوط را اینجا ذکر کرده جریان هود که قوم عاد را رهبری می کرد اصلاً در این بخشها نیست بنابراین قصص قرآن گاهی به لحاظ زمان است گاهی به لحاظ زمین است گاهی به لحاظ زمینه است این طور نیست که در هر جا که قصّه نقل می شود بر اساس همان داستان تاریخی باشد.

ص: ۱۰۷۶

فرمود: (وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا إِلَى ثَمُودَ أَخَاهُمْ صَالِحاً) که منظور اخوّت چیست نسبت وجود مبارک صالح با ثمود چیست اینها در بحثهای سوره مبارکه «شعراء» هم گذشت پیام رسمی وجود مبارک صالح این بود (أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ) موحّد باشید یا عدّه ای ملحد بودند یا مشرک ایشان می فرماید الهیّت را باید پذیرفت و توحید را در کنارش قبول کرد. مردم آن سرزمین دو گروه شدند (فَإِذَا هُمْ فَرِيقَانِ) چون دو گروه شدند نفرمود «یختصمان» فرمود: (يَخْتَصِمُونَ) جمعیّت بود هم آنها و هم اینها آن گروه مؤمن با گروه غیر مؤمن به نام ملحد و مشرک اینها در خصومتهای فرهنگی و فکری بودند. اصلش را به صورت تثنیه ذکر فرمود, فرعش را به صورت جمع (فَإِذَا هُمْ فَرِيقَانِ يَخْتَصِمُونَ).

وجود مبارک صالح به اینها چه فرمود, فرمود شما دو راه دارید یک راه طیّب و طاهر راه حَسنه است که راه سعادت است یک راه خبیث و رِجس که راه سیّئه و الحاد و شرک و بت پرستی است چرا عجله دارید که این راه را بروید خب آن راه که برایتان باز است آن راه عبادت آن راه حَسنه آن راه فیض و فوز که باز است (قَالَ يَا قَوْمِ لِمَ تَسْتَعْجِلُونَ بِالسَّيِّئَةِ قَبْلَ الْحَسَنَةِ) شما قبل از اینکه به طرف حسنه و ایمان و توحید و فضیلت بروید به دنبال شرک و بت پرستی راه افتادید آخر چرا این کار را می کنید؟! (لَوْلاَ تَسْتَغْفِرُونَ اللَّهَ) شما از شرک و بت پرستی اگر توبه کردید خدا می پذیرد راه حسنه همیشه برای شما باز است (لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ) این (لَعَلَّكُمْ) در همه موارد هست برای اینکه معلوم نیست انسان عاقبت به خیر می شود یا نمی شود حتی در جریان صوم که فرمود: (كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ) در کنارش (لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ) (۱) است این چنین نیست که اگر کسی روزه گرفت یا نماز خواند الاّ ـ ولابد به بهشت می رود راههای فراوانی هست عقبه های کئود هست این در حدّ لعلّ است اگر انسان جزم داشته باشد که همین فضیلت الی زَمن الموت هست بله آنجا دیگر سعادت قطعی است اما فراز و فرود کم نیست لذا در همه موارد با «لعلّ» ذکر می شود (لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ). اما آن مشرکینی که بت پرستی داشتند و آن را بر توحید مقدّم داشتند حرفشان چه بود؟ اگر کسی توحید را نپذیرد خدایی را قبول نداشته باشد ناچار است به وثنیّت و صنمیّت و خرافات بسنده کند این مسئله شانس این مسئله بخت این مسئله صبر و جَخد این مسئله عدد سیزده اینها همه شان خرافات است برای پر کردن آن خلأ فکری انسان بالأخره احتیاج دارد خودش را محتاج می بیند و این احتیاج حق است محتاج بودن او حق است اما نمی داند به چه کسی محتاج است به چه چیزی محتاج است اگر به آن حق تکیه نکند ناچار به خرافات مراجعه خواهد کرد این گروه به خرافات به نام شانس به نام بخت به نام تَطیّر, تَشئُّم معتقد بودند می گفتند فلان مرغ آمد خواند بد قدم است این شُئومت, شئامت, زشتی را به خواندن این مرغها اسناد می دادند لذا از تشئّم به تطّیر تعبیر می کردند چون این شئامت را با طیور و پرنده ها و پر کشیدن طیرها بر اساس آن آداب جاهلی تطبیق می کردند لذا از تشئّم به تطیّر یاد می شد و اینکه در حدیث دارد طیره بر طرف شد (۲) هم ناظر به آن است خب اگر کسی موحّد نباشد ناچار است به بخت و شانس تکیه کند وجود مبارک صالح فرمود این چه خرافاتی است که دامنگیر شما شده آنها (قَالُوا اطَّيَّرْنَا بِكَ وَبِمَن مَّعَكَ) شما باعث فقر و فلاکت و عقب افتادگی ما شدید (قَالُوا اطَّيَّرْنَا بِكَ وَبِمَن مَّعَكَ) فرمود: (طَائِرُكُمْ عِندَ اللَّهِ) در سوره مبارکه «یس» هم خواهد آمد که (طَائِرُكُم مَعَكُمْ) (۳) نحس خود شما هستید یک آدم جاهل نحس است دیگر اینکه فرمود: (وَالرُّجْزَ فَاهْجُرْ) (۴) یا فرمود: (إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ) (۵) یعنی نحس است دیگر یعنی پلید است این انسان بدفکر انسان بدعقیده انسان بدباطن, نحس است فرمود نحس خودتان هستید شما منحوسانه فکر می کنید (یک) کژ روی دارید (دو) «کژ روی جف القلم کژ آیدت» (۶) (سه) وگرنه از طرف ذات اقدس الهی جز مهربانی و رحمت چیز دیگر مقرّر نشده فرمود: (طَائِرُكُمْ عِندَ اللَّهِ) در سوره مبارکه «یس» دارد (طَائِرُكُم مَعَكُمْ) این نحس با خود شماست چه چیزی در عالَم نحس است صبر و جخد نحس است چیست؟! فلان پرنده خواند نحس

است چیست؟! عـدد سـیزده نحس است چیست؟! شـانس آوردیم و نیاوردیم چیست؟! یک راه منظمی است سنّت الهی اسـت قضـا و قـدر است مطابق عـدل است «بالعـدل قامت السـماوات و الأرض» (۷) , (طَـائِرُكُم مَعَكُمْ) یعنی خود شـما نحس هسـتید نحوسـتی در کـار نیست آن بیـان نورانی حضـرت هـادی(سـلام الله علیه) که صـاحب تحف العقول نقـل کرده است آن از غرر روایـات ماست که آن حسن بن مسـعود خـدمت حضـرت رفته عرض کرد که چه روز نحسـی بود حضـرت فرمود زمان, ظرف حوادث است مگر ظرف, بـدی و خوبی دارد این عمل را شـما در این ظرف ریختی این عمل, تلـخ و بـد است شـما را تلخکام کرده حالا می خواهی ظرف را بشکنی (۸) حوادث در ظرف زمان اتفاق می افتد.

ص: ۱۰۷۷

۱- (۱۲) . سوره بقره، آیه ۱۸۳.

۲- (۱۳) . الکافی، ج ۲، ص ۴۶۳.

۳- (۱۴) . سوره یس، آیه ۱۹.

۴- (۱۵) . سوره مدثر، آیه ۵.

۵- (۱۶) . سوره توبه، آیه ۲۸.

۶- (۱۷) . مثنوی معنوی، دفتر پنجم، بخش ۱۳۵.

۷- (۱۸) . عوالی اللآلی، ج ۴، ص ۱۰۳.

۸- (۱۹) . تحف العقول، ص ۴۸۲.

پرسش:...

پاسخ: بله, اما خیر و شرّ را فرمود با صدقه حل می شود «سِیرُوا عَلَی اسْمِ اللَّهِ» (۱) حتی در قمر در عقرب, قمر در عقرب کاری به زمان ندارد ما بالأخره یک موجودات گسسته از موجودات سمایی که نیستیم این اجرام آسمانی در ما اثر دارد چه اثر دارد آن را اهل بیت باید بگویند فرمودند قمر در عقرب باشد شما عقد بکنید مشکل دارد سفر بکنید مشکل دارد یعنی اگر قمر محاذی برجی بشود که در آن برج چند ستاره است به صورت عقرب در این محدوده اگر کسی نکاح کند سفر کند خیر نمی بیند در همین محدوده هم فرمودند: «سیروا علی اسم الله» صدقه بدهید این چنین نیست که مسافرت حرام باشد این یک واقعیّت خارجیه است این کاری به زمان ندارد آن بیان نورانی امام هادی(سلام الله علیه) که در تحف العقول آمده ناظر به زمان است فرمود زمان چه نقصی دارد زمان, ظرف حوادث است اما یک حادثه آسمانی یک موجود واقعی است آن را نمی شود انکار کرد که بگوییم حالا ـ اگر قمر در برج عقرب بود ما نکاح کردیم یا نکردیم فرق نمی کند نه خیر آن که از کلّ اوضاع باخبر است می گوید فرق می کند و همان او فرمود: «سیروا علی اسم الله» صدقه بدهید با فلان دعا این کار را انجام بدهید عیب ندارد خود زمان بما أنّه زمان نحس نیست آن مظروف است که این زمان را این ظرف را پراثر یا کم اثر, بداثر یا خوش اثر می کند برای آن مظروف است نه برای این ظرف.

پرسش: (فِی أَیَّامٍ نَحِسَاتٍ).

ص: ۱۰۷۸

۱- (۲۰) . نهج البلاغه، خطبه۷۹.

پاسخ: بله ایامی است برای آنها نحسات بود فرمود: (أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِيحاً صَرْصَراً فِي يَوْمِ نَحْسٍ مُسْتَمِرٍّ) (۱) همان روزی که برای این گروه نحس است برای مؤمنین و انبیا سَعد است برای اینکه عذاب آمده بساط اینها را بر چیده وگرنه اگر خود این روز ذاتاً نحس باشد برای هر دو گروه نحس است در حالی که همین (فِي يَوْمِ نَحْسٍ مُسْتَمِرٍّ) همین روز «یوم سعد مستمرّ للنبیّ و قومه» آنجا هم که (فِي أَيَّامٍ نَحِسَاتٍ) (۲) است برای پیغمبر و مؤمنین «أیّام سعدات» است این چنین نیست که اگر برای او نحس بود کلّ زمان نحس است برای همه نحس است فرمود: (قَالُوا اطَّيَّرْنَا بِكَ وَبِمَن مَّعَكَ قَالَ طَائِرُكُمْ عِندَ اللَّهِ) این قضا و قدر است که عند الله تنظیم کرده شما چطور می خواهید حرکت کنید راه خوب بروید نتیجه اش خوب است راه بد بروید نتیجه اش بد است این زمان, ظرف است تقصیری ندارد (بَلْ أَنتُمْ قَوْمٌ تُفْتَنُونَ) شما هستید که در معرض آزمون هستید (اولاً) اگر این آزمون را بد عمل کردید گرفتار فتنه می شوید (ثانیاً) حدوثاً این افتنان به معنای آزمون است بقائاً این افتنان به معنای همان فتنه است در اثر (طَائِرُكُم مَعَكُمْ) این برای این.

(وَكَانَ فِي الْمَدِينَةِ) جناب زمخشری در کشّاف دارد که منظور از این مدینه همان حِجر است (۳) که (لَقَدْ كَذَّبَ أَصْحَابُ الْحِجْرِ الْمُرْسَلِينَ) (۴) این مدینه همان شهر حِجر است چند گروه فاسد مفسد غیر مصلح در مدینه در این حجر بودند خب اینها چه کار می کردند؟ اینها دیدند که وحی و نبوّت این پیغمبر به نام صالح(سلام الله علیه) دارد فراگیر می شود اینها تصمیم قتل گرفتند تبییت کردند گفتند ما شبانه حمل می کنیم او و مؤمنین را می کشیم بعد به دوستان و بازماندگانشان می گوییم ما نبودیم و بساطش را برمی چینیم ذات اقدس الهی این داستان را نقل می کند می فرماید اینها نمی دانستند که ما اینها را با دست خود اینها داریم می گیریم اینها (مَكَرُوا وَمَكَرَ اللَّهُ) اگر خدا بخواهد کسی را بگیرد با دست او می گیرد با توطئه او می گیرد با نقشه او می گیرد فرمود اینها قصد کردند که صالح(سلام الله علیه) و همراهانش را بکشند ولی ما همه اینها را به هلاکت گرفتار کردیم.

۱- (۲۱) . سوره قمر، آیه ۱۹.

۲- (۲۲) . سوره فصلت، آیه ۱۶.

۳- (۲۳) . الکشاف، ج ۳، ص ۳۷۲.

۴- (۲۴) . سوره حجر، آیه ۸۰.

«و الحمد لله ربّ العالمین»

آیات ۴۸ تا ۵۳ سوره نمل ۹۱/۰۳/۰۳

.Your browser does not support the audio tag

(وَكَانَ فِي الْمَدِينَةِ تِسْعَةُ رَهْطٍ يُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ وَلَا يُصْلِحُونَ (۴۸) قَالُوا تَقَاسَمُوا بِاللَّهِ لَنُبَيِّتَنَّهُ وَأَهْلَهُ ثُمَّ لَنَقُولَنَّ لِوَلِيِّهِ مَا شَهِدْنَا مَهْلِكَ أَهْلِهِ وَإِنَّا لَصَادِقُونَ (۴۹) وَمَكَرُوا مَكْراً وَمَكَرْنَا مَكْراً وَهُمْ لاَ يَشْعُرُونَ (۵۰) فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ مَكْرِهِمْ أَنَّا دَمَّرْنَاهُمْ وَقَوْمَهُمْ أَجْمَعِينَ (۵۱) فَتِلْكَ بُيُوتُهُمْ خَاوِيَةً بِمَا ظَلَمُوا إِنَّ فِي ذلِكَ لَآيَةً لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ (۵۲) وَأَنجَيْنَا الَّذِينَ آمَنُوا وَكَانُوا يَتَّقُونَ (۵۳))

بعضـی از مطالبی که مربوط به جریان حضرت سـلیمان(سلام الله علیه) مطرح شد این است که وجود مبارک سلیمان(سلام الله علیه) ضـمن اینکه حکومت مرکزی داشت مسائل سیاسـی, اجتماعی و ماننـد آن داشت، آن هـدایت و تعلیم و تبلیغ و تزکیه نفوس را هم داشت و در اثر آن تعلیم و تربیت و تزکیه خیلی ها آگاه شدنـد و بعد هدایت شدند یکی از آنها هم ممکن است همین امرئه یمن باشد لکن معنایش این نیست که (أَسْلَمْتُ مَعَ سُلَيْمَانَ) (۱) یعنی به وسیله سلیمان البته همه افراد امّت به وسیله هدایت پیامبرانشان مهتدی می شوند اما اینکه این مَلکه سبا می گوید: (أَسْلَمْتُ مَعَ سُلَيْمَانَ) یعنی همه ما در برابر ربّ العالمین منقـادیم که این (مَعَ) به همـان معنای خودش است. جریان ربّ العالمین را مشـرکین می پذیرفتنـد خـدا به عنوان ربّ العالمین است ربّ الأربـاب است اله الآلـهه است منتهـا تـدبیر امور خـاص مثـل انسان زمین دریا صـحرا دام و ماننـد آن به ارباب متفرّقه سپرده شـده چه اینکه در جریـان قوم ثمود که پیامبرشـان صالـح(سـلام الله علیه) بود اینهـا با اینکه مشـرک بودنـد اینها با اینکه درصـدد ترور و توطئه علیه پیامبرشان بودند به الله هم قسم شدند گفتند: (تَقَاسَمُوا بِاللَّهِ) پس مشـرک, خدا را به عنوان واجب الوجود قبول داشت و «لاـ شـریک له », به عنوان خالق کل قبول داشت «لا شـریک له », به عنوان ربّ الأرباب و اله الآلهه قبول داشت «لا شـریک له » ولی امور جزئیه را به ارباب متفرّقه می سپردند نشانه اش همین قوم ثمودند که به الله قسم خوردند و هم قسم شدند تا جریان صالح(سلام الله علیه) را بَرکَنند.

ص: ۱۰۸۰

۱- (۱) . سوره نمل، آیه ۴۴.

مطلب دوم آن است کـه وجـود مبـارک سـلیمان از ایـن حـوادث غیر عـادی بـه عنـوان معجزه یـاد نکرد و قرآن هـم از این رخدادهایی که تخت مَلکه سبا را از یمن به فلسطین می آورند به عنوان معجزه یاد نکرد جریان صرح ممرّد را به عنوان معجزه یاد نکرد اینها خارق عادت است کرامت است معجزه آن است که با تحـدّی همراه باشد یعنی با دعوای نبوّت و امثال ذلک اما اینکه چرا به شـاگردان مخصـوص واگـذار کرد که یکی از اینهـا بیاورنـد برای اینکه در قرآن کریم هم مسئله سـرعت به خیر, مسابقه, (سَارِعُوا) (۱) , (فَاسْتَبِقُوا) (۲) (سَابِقُوا) (۳) اینها هست تا در امور خیر از یکـدیگر جلو بزننـد مسئولیت را بپذیرند و مانند آن, این کار را هم وجود مبارک سـلیمان کرد و به شـخص معیّن هم ارجاع نداد و در هیچ کدام از اینها سـخن از معجزه

نیست اما کرامت هست برای اینکه آن طوری که زمخشری و مانند ایشان نقل کردند که این قصر خاصّ ملکه سبا چندین بیرونی داشت قصور فراوانی بیرونی آن قصر محسوب می شدند و آن قصر ویژه اندرون همه اینها بود چه اینکه درهای فراوانی بود که بسته بود و آن درِ آخری به منزله اندرون همه این درها بود جای عرش بود (۴) خب کسی همه این قصرها را طی کند درها را باز کند از راه غیر عادی و تخت را در کوتاه ترین مدت بیاورد این می شود کرامت لکن کار جن نبود کار همان (الَّذِی عِندَهُ عِلْمٌ مِّنَ الْکِتَابِ) بود چون آن پیشنهادی که عفریت داد وجود مبارک سلیمان که امضا نکرد آن (قَالَ الَّذِی عِندَهُ عِلْمٌ مِّنَ الْکِتَابِ أَنَا آتِیکَ بِهِ قَبْلَ أَن یَرْتَدَّ إِلَیْکَ طَرْفُکَ) (۵) امضا شده و وجود سلیمان هم از آن به عنوان معجزه یاد نکرد گفت: (هذَا مِن فَضْلِ رَبِّی لِیَبْلُوَنِی ءَأَشْکُرُ أَم أَکْفُرُ) (۶) اما جریان تَنکیر عرش برای آن است که این زن را بیازماید و اگر مسئولیّتی لازم بود به او عطا کند اینکه در برخی از کتابها نوشته شده که زن نمی تواند مدیر اجرایی کشور باشد یعنی نسبت به کلّ مملکت (یک) نسبت به جامعه مردها (دو) وگرنه برای اداره امور زنها چه کسی بهتر از خود زن یعنی اگر حوزه علمیه ای مدرسه ای مخصوص خواهرهای طلبه است یک مدیر زن می خواهد دانشگاهی مخصوص خواهرهاست یک مدیر زن می خواهد بیمارستان ها این طور درمانگاه ها این طور است پژوهشکده ها این طور کارهای اجرایی این طور است بالأخره زن ها نیمی از افراد جامعه اند همه نیازهایی که برای مردهاست برای زن هاست این نیمی از جامعه مدیر می خواهند مسئول می خواهند مسئول آن نیم می تواند زن باشد بلکه بهتر است که زن باشد.

۱- (۲) . سوره آل عمران، آیه ۱۳۳.

۲- (۳) . سوره بقره، آیه ۱۴۸؛ سوره مائده، آیه ۴۸.

۳- (۴) . سوره حدید، آیه ۲۱.

۴- (۵) . الکشاف، ج ۳، ص ۳۶۷.

۵- (۶) . سوره نمل، آیه ۴۰.

۶- (۷) . سوره نمل، آیه ۴۰.

پرسش:...

پاسخ: نه, مشکلی ندارد مسئله حجاب و عفاف و امثال ذلک است اگر زن نمی تواند کارهای اجرایی مردها را به عهده بگیرد برای اینکه فضیلت زن در این است که «لاـ یَرَیْنَ الرجال ولاـ یراهن الرجال» (۱) خب همه زن ها در یک مملکت همان کارهایی که مردها نیاز دارند اینها هم نیاز دارند بالأخره کسی باید باشد که نیاز اینها را برطرف کند چه بهتر که آن زن باشد که نیاز اینها را برطرف کند پس اگر گفته شد این (نَکِّرُوا لَهَا عَرْشَهَا) (۲) برای آزمایش هوشمندی آن بانوست برای اینکه مسئولیتی به او بدهند به زنی که مدیر و مدبّره است مسئولیت اداره امور زن ها را دادن نقص نیست.

پرسش: حضرت سلیمان به این زن مسئولیتی نداده؟

پاسخ: بله خب به عنوان شاید گفته شد دیگر نه به عنوان باید؛ فرمود ما این را می خواهیم امتحان کنیم خب امتحان کنیم برای چه؟ معلوم می شود این برای هدفی است.

پرسش:...

پاسخ: نه نبود آن انقیاد مرکزی به آن صورت نبود و الآن آمده هم انقیاد سیاسی پیدا کرده هم (أَسْلَمْتُ مَعَ سُلَیْمَانَ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِینَ) (۳) قبلاً گفته بود (أُوتِینَا الْعِلْمَ مِن قَبْلِهَا وَکُنَّا مُسْلِمِینَ) (۴) برخی ها این حرف را حرف سلیمان دانستند (۵) که این بسیار بعید است که سلیمان گفته باشد (وَأُوتِینَا الْعِلْمَ مِن قَبْلِهَا وَکُنَّا مُسْلِمِینَ) خب (کُنَّا مُسْلِمِینَ) برای چه؟ اما این بانو می گوید ما قبلاً آشنا بودیم در برابر حکومت مرکزی خضوعی داشتیم یعنی جلال و شکوه آن را می دانستیم آگاه بودیم اما (وَصَدَّهَا مَا کَانَت تَّعْبُدُ مِن دُونِ اللَّهِ) (۶) آن عادت کهن اینها درباره بت پرستی نمی گذاشت که این موحّد باشد بعد در پایان گفت (أَسْلَمْتُ مَعَ سُلَیْمَانَ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِینَ) از آن صَرْح یعنی کاخ بلورین و مَرمرین هم تعبیر به معجزه نشده تعبیر به کرامت نشده و نحوه ساختن آن هم مشخص نشده که به چه وسیله ای ساخته شده اما الآن گرچه قصرهای شیشه ای هست اما کاملاً مشخص است که این شیشه است یک انسان باهوشی که تربیت شده خانواده حکومت و سیاست بود و همه هم به هوشمندی او اعتراف کردند او نتواند تشخیص بدهد که این آب است یا شیشه چنین چیزی هم به عنوان کرامت نقل نشده اما حالا چطور ساخته شده را آن را قرآن کریم نقل نمی کند.

۱- (۸) . کشف الغمّه، ج ۱، ص ۴۶۶.

۲- (۹) . سوره نمل، آیه ۴۱.

۳- (۱۰) . سوره نمل، آیه ۴۴.

۴- (۱۱) . سوره نمل، آیه ۴۲.

۵- (۱۲) . جامع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۱۹، ص ۱۰۵.

۶- (۱۳) . سوره نمل، آیه ۴۳.

اما جریان صالح(سلام الله علیه) قصّه ای که ذات اقدس الهی در قرآن کریم از یک پیغمبر نقل می کند یا تنها از یک پیغمبر نقل می کند خب بر اساس تناسب مطلب است یا از چند پیامبر نقل می کند وقتی از چند پیامبر نقل کرد دو مطلب را به همراه دارد یکی تناسب مشترک یکی ترتیب آن انبیا. جریان تناسب حضرت موسی و همچنین داوود و سلیمان و صالح و لوط که بعد می آید با جریان صنادید قریش در مکه این تناسب مشترک است اما تنظیم این قصص که جریان داوود را اشاره کرد ولی قصّه اش را مبسوطاً ذکر نفرمود جریان سلیمان را بعد جریان صالح را بعد جریان لوط را ذکر کرد این گونه از نظم ها یا بر اساس تناسب زمانی است یعنی سیر تاریخی, یا بر اساس تناسب زمینی است یعنی جوار سرزمین، بخش مربوط به بحث ما در حقیقت مربوط به تناسب سرزمین است بنابراین در قصص قرآنی ضمن تناسب مطلب مشترک, ترتیب انبیا گاهی به لحاظ زمان و تاریخ است گاهی به لحاظ موقعیّت جغرافیایی و سرزمین است که بخش فعلی ما از همین قبیل است. وجود مبارک صالح که آمد تفرقه نینداخت او آمد مردم را به وحدت دعوت کرد و وحدت هم بدون توحید نمی شود عدّه ای بعد از تبیّن حق از باطل دست به تفرقه زدند اگر فرمود: ﴿فَإِذَا هُمْ فَرِيقَانِ يَخْتَصِمُونَ﴾ (۱) اینها به طرف تفرقه رفتند و اگر وجود مبارک هارون به وجود مبارک موسی(علیهما السلام) فرمود که من می هراسیدم ﴿أَن تَقُولَ فَرَّقْتَ بَيْنَ بَنِي إِسْرائِيلَ﴾ (۲) یعنی من گفتم چند روز صبر کنم شما تشریف بیاورید و اوضاع را اصلاح کنید و اگر من دخالت می کردم این گروه ارباً اربا می شدند من فعلاً موقّتاً صبر کردم کاری به اینها نداشتم تا شما خودتان بیایید و اصلاح کنید این چنین نیست که حفظ وحدت حتی بر اصل دین مقدم باشد فرمود اصل دین را شما می آیید حفظ می کنید ولی اینها هیچ کدام عامل تفرقه نبودند در قرآن کریم تفرقه را منحصراً برای طبقه طاغی و فاسد و مفسد ذکر کرد (۳) , بنابراین تفرقه از انبیا نیست تفرقه از طاغیان و مفسدان است. در سرزمین حجر نُه گروه بودند که اینها نه تنها فاسد و مفسد بودند بلکه مفسد محض بودند برخی افرادند که ﴿خَلَطُوا عَمَلاً صَالِحاً وَآخَرَ سَيِّئاً﴾ (۴) برخی ها هستند که فاسد محض و مفسد صِرف اند این نُه گروه از همین قبیل بودند لذا ذات اقدس الهی درباره این نُه گروه فرمود: ﴿وَكَانَ فِي الْمَدِينَةِ تِسْعَةُ رَهْطٍ﴾ که ﴿يُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ﴾ (یک) ﴿وَلاَ يُصْلِحُونَ﴾ (دو) از قبیل ﴿خَلَطُوا عَمَلاً صَالِحاً وَآخَرَ سَيِّئاً﴾ نیستند که یک نقطه مثبت داشته باشند همه نقاطشان تاریک است چنین جمعیتی که ﴿يُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ﴾ ـ ﴿فِي الْأَرْضِ﴾ نه یعنی کلّ زمین یعنی در همان منطقه حجر منطقه ای که در قلمرو رسالت وجود مبارک صالح بود ـ ﴿وَلاَ يُصْلِحُونَ﴾ یعنی مفسد محض بودند هیچ امیدی برای اصلاح اینها نیست اینها الله را قبول داشتند به عنوان ربّ العالمین لکن بت پرست بودند اینها به یکدیگر گفتند هم قسم بشوید ﴿قَالُوا تَقَاسَمُوا﴾ نه اینکه این ﴿تَقَاسَمُوا﴾ فعل ماضی باشد که اینها ﴿قَالُوا﴾ که قبلاً قسم خوردند نه خیر این امر است یعنی فعلاً هم قسم بشوید به الله کارتان هم این باشد ما صالح را ترور می کنیم همراهانش را ترور می کنیم بعد هم اعلام می کنیم که ما نبودیم این ترور را به عهده نمی گیریم این کارشان بود این کار توطئه دشوار و سختی است که جهات فراوانی باید آن را همراهی بکند لذا با تنوین تفخیم و تعظیم از این مکر یاد شد ﴿وَمَكَرُوا مَكْراً﴾ که این تنوین برای تفخیم است بعد فرمود ما هم ﴿مَكَرْنَا مَكْراً﴾ این هم برای تفخیم است اما این مکر ما درون همان مکر آنها بود یعنی ما خواستیم آنها را بگیریم با دست آنها گرفتیم دیگر ذات اقدس الهی از جای دیگر سربازکشی نمی کند یک وقت است که نظیر ﴿أَرْسَلَ عَلَيْهِمْ طَيْراً أَبَابِيلَ﴾ (۵) است ﴿تَرْمِيهِم بِحِجَارَةٍ مِن سِجِّيلٍ﴾ (۶) است بله از جای دیگر سربازکشی می کند ولی یک وقت اگر خواست یک سلسله طاغیان را بگیرد با دست آنها, آنها را می گیرد این بیان نورانی حضرت امیر که بارها خوانده شد فرمود: «وَ جَوَارِحُكُمْ جُنُودُهُ» (۷) دست و پای شما سربازان خدا هستند اگر بنا شد خدا کسی را بگیرد با دست او با زبان او با پای او، او را می گیرد حرفی می زند رسوا می شود این معنایش این است که ذات اقدس الهی به این شخص مهلت داد دید او اصلاح شدنی نیست با زبانِ او, او را گرفت جایی را امضا می کند جایی می

رود حرفی را می زند جایی شرکت می کند رسوا می شود فرمود این طور نیست که اگر خدا خواست کسی را بگیرد همیشه از جای دیگر سربازکِشی کند خب اگر کسی دست و پای او سرباز خدا باشد باید خیلی احتیاط بکند دیگر فرمود همیشه این طور نیست که (أَرْسَلَ عَلَيْهِمْ طَيْراً أَبَابِيلَ) باشد یک وقت امضایی می کند رسوا می شود این معنی اش این است که با دستِ او، او را گرفته اینجا فرمود آنها مکر کردند ما هم مکر کردیم کلّ اوضاع را به هم زدیم ببینیم چه کسی پیروز شده خب اینکه فرمود: (وَكَانَ فِي الْمَدِينَةِ تِسْعَةُ رَهْطٍ) چون تمیز (تِسْعَةُ) باید جمع باشد و مجرور این (رَهْطٍ) را گفتند معنیً جمع است (يُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ) (یک) (وَلَا يُصْلِحُونَ) (دو) یعنی اینها مفسد محض بودند.

ص: ۱۰۸۳

۱- (۱۴) . سوره نمل، آیه ۴۵.

۲- (۱۵) . سوره طه، آیه ۹۴.

۳- (۱۶) . سوره بقره، آیه ۲۱۳؛ سوره آل عمران، آیه ۱۹؛ سوره شوری، آیه ۱۴؛ سوره جاثیه، آیه ۱۷.

۴- (۱۷) . سوره توبه، آیه ۱۰۲.

۵- (۱۸) . سوره فیل، آیه ۳.

۶- (۱۹) . سوره فیل، آیه ۴.

۷- (۲۰) . نهج البلاغه، خطبه ۱۹۹.

فرمود اینها این کار را کردند (تَقَاسَمُوا بِاللَّهِ) یعنی به الله سوگند یاد کنید هم قسم بشوید که خود این گوینده ها هم داخل در این قسم یادکننده ها هستند ما حتماً تَبییت می کنیم بیتوته کردن یعنی شب را به روز آوردن یا در شب تصمیم گرفتن در سوره مبارکه «نساء» این مسئله گذشت که (إِذْ يُبَيِّتُونَ مَا لاَ يَرْضَى مِنَ الْقَوْلِ) (۱) اینها تَبییت می کنند بیتوته می کنند تصمیم های شبانه دارند در سیره وجود مبارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) آمده است که «ما بَيَّتَ رسول الله(صلّی الله علیه و آله و سلّم) قوماً قطُّ» هرگز شبانه پیغمبر کسی را مورد حمله قرار نداد این جزء سنن حضرت است جزء سیره های حضرت است اینها گفتند ما تبییت می کنیم شبانه می کشیم ترور می کنیم (ثُمَّ لَنَقُولَنَّ لِوَلِيِّهِ مَا شَهِدْنَا) بالأخره یک عدّه هستند که حامیان اینها هستند خون بهای اینها را طلب می کنند می گوییم ما نبودیم به عهده نمی گیریم حرفی که جناب زمخشری در کشّاف دارد در ذیل (وَإِنَّا لَصَادِقُونَ) این است که می گویند اینها آن قدر از دروغگویی منزجر بودند آن قدر به راستگویی علاقه داشتند که کشتن انبیا را کمتر از دروغ می دانستند و دروغگویی را بدتر از کشتن پیغمبر می دانستند (۲) این استدلال ایشان ناصواب است برای اینکه اینها دنبال صدق و کذب نبودند اینها برای اینکه خودشان را بعداً نجات بدهند می گویند ما نبودیم اگر آنها دنبال نجات از کذب اند که این (إِنَّا لَصَادِقُونَ) حرف دروغ است جناب زمخشری! الآن که اینها دارند دروغ می گویند اینها که می گویند (إِنَّا لَصَادِقُونَ) نه برای اینکه صدق نزد اینها محترم است نه برای کذب نزد ایشان مذموم است برای اینکه اگر این ترور را به عهده بگیرند خب باعث قیام عدّه ای می شود و اینها را از بین می برند الآن هم که دارند دروغ می گویند بنابراین این برای آن نیست که کذب نزد اینها بدتر از کشتن پیغمبر است. بعد فرمود: (وَمَكَرُوا مَكْراً وَمَكَرْنَا مَكْراً وَهُمْ لاَ يَشْعُرُونَ) خیلی ها نمی دانند که الآن در دستِ سیاست الهی اند که با دستِ او خدا دارد او را می گیرد خیلی ها این غفلت را دارند دفعتاً می بینند گُم شدند این است که می گویند آدم هر لحظه خودش را باید به خدا بسپارد برای همین جهت است. فرمود: (فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ مَكْرِهِمْ أَنَّا دَمَّرْنَاهُمْ وَقَوْمَهُمْ أَجْمَعِينَ) وجود مبارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) طبق نقل برخی از مفسّران وقتی از آن منطقه گذشتند فرمودند این چاه، چاه آنها بود از این آب نخورید (۳) سرّ اینکه داستان انبیای خاوردور و باختردور را نقل نمی کنند برای اینکه (فَانْظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ) در آن نیست یعنی مقدور نیست که بفرماید بروید نزدیک تحقیق کنید ولی اینجا از نزدیک وجود مبارک پیغمبر نشانشان داد (فَتِلْكَ بُيُوتُهُمْ خَاوِيَةً) (خَاوِيَةً) یعنی خالیةً و منهدمةً (بِمَا ظَلَمُوا) در اثر ظلم (إِنَّ فِي ذٰلِكَ لَآيَةً لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ) فرمود: (وَأَنجَيْنَا الَّذِينَ آمَنُوا وَكَانُوا يَتَّقُونَ) که اینها که مؤمن بودند و اصلاً ریشه تقوا داشتند را نجات دادیم.

۱- (۲۱) . سوره نساء، آیه ۱۰۸.

۲- (۲۲) . الکشاف، ج ۳، ص ۳۷۳.

۳- (۲۳) . مجمع البیان، ج ۴، ص ۶۸۲ و ۶۸۳.

اما در جریان اینکه نحس و سعد برای آ ن متزمّن است نه برای زمان برای آن متمکّن است نه برای مکان یک روایت نورانی از وجود مبارک حضرت هادی که الآن مظلوم ترین امام ما در این عصر وجود مبارک حضرت هادی(سلام الله علیه) است نقل بکنیم که این ایام هم ولادت آن حضرت است هم شهادت. در تحف العقول دارد که حسن بن مسعود می گوید «دخلتُ علی أبی الحسن علی بن محمد(علیهما السلام)» خدمت حضرت هادی رسیدم «و قد نُکِبت اصبعی و تلقّانی راکبٌ و صُدِمَ کِتفی و دخلتُ فی زحمه» من انگشتم آسیب دید سواری به من تَنه زد دوشم مصدوم شد من هم در زحمت و فشار بودم «فخرقوا علیّ بعض ثیابی» در این فشار و هجوم بعضی از لباسهای من هم پاره شد «فقلتُ کفانی الله شرّک مِن یوم فما ایشمک» این را در محضر وجود مبارک امام هادی گفت. «فقال(علیه السلام) یا حسن» به حسن بن مسعود فرمود «هذا و أَنت تغشانا» این حرف را می زنی در حالی که با ما رابطه داری شاگرد ما محسوب می شوی این جریان نحس چیست که می گویی؟! «تَرمی بذنبک مَن لا ـ ذنب له» گناهت را به گردن روز گذاشتی گفتی روز, روز نحس است «قال الحسن فأثاب إلیّ عقلی و تبیّنتُ خطئی» عقلم سر جا آمد و فهمیدم اشتباه کردم به حضرت عرض کردم «یا مولای استغفر الله» من اینکه روز را نحس دانستم استغفار می کنم «فقال یا حسن ما ذَنبُ الأیّام» زمان چه تقصیری دارد زمان ظرفی است اگر آن مظروف پربرکت بود آن روز را پربرکت می کند اگر ولایت بود روز هجده ذیحجّه را پربرکت می کند اگر مباهله بود آن روز را پربرکت می کند و اگر نزول آیه تطهیر بود آن روز را پربرکت می کند این متزمّن ها این حوادث اند که زمان را پربرکت می کنند زمین هم همین طور است اگر سرزمین وحی بود این طور است و اگر خاک کربلا بود این طور است به وسیله آن حوادث متمکّن ها یا متزمّن ها آن زمان و مکان مشرّف می شوند. «فقال یا حسن ما ذَنب الأیّام حتی صَیرتم تَتشا؟مون بها إذا جوزیتم بأعمالکم فیها» اگر مشکلی داشتی خدای سبحان به شما در یک روز گوشمالی داد چرا آن را به حساب زمان می آوری؟! می دانید شبی در تمام ایام سال به عظمت شب قدر نیست شب مبارکی است برای مؤمن هیچ شبی به اندازه شب قدر پربرکت نیست اما برای یک انسان تبهکار در تمام مدّت سال شبی بدتر از شب قدر نیست کسی ـ معاذ الله ـ آن شب را به آلودگی گذراند آیا با شب های دیگر فرق نمی کند؟! هیچ شبی برای انسان معصیت کار بدتر از شب قدر نیست گوشه هایی از آن در آثار فقهی آمده چرا دیه در شهور محرّم بیشتر می شود به همین مناسبت است دیگر, اگر کسی تبهکاری کرد کیفرش ده تازیانه است اگر در شب قدر بکند صد تازیانه است بنابراین همین شب قدر که منشأ رحمت است ﴿خَیْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ﴾ (۱) برای تبهکاران «شرٌّ مِن ألف شهر». حضرت فرمود: «ما ذنب الأیّام حتی صَرتم تتشأمون بها إذا جوزیتم بأعمالکم فیها قال الحسن» یعنی حسن بن مسعود «أنا أستغفر الله أبداً و هی توبتی یا ابن رسول الله, قال(علیه السلام) والله ما یَنفعکم و لکنّ الله یعاقبکم بذمّها علی ما لا ذمّ علیها فیه أما عَلِمْتَ یا حسن أن الله هو المثیب و المعاقبُ و المجازی بالأعمال عاجلاً و آجلا» مگر نمی دانی بالأخره کیفر به دست اوست حالا گاهی زود گوشمالی می دهد گاهی دیر حالا حوادث گذشته و سوابق گذشته یادت رفته امروز چهارتا گوشمالی شدی به حساب روز می گذاری خب همان ﴿یَوْمِ نَحْسٍ مُسْتَمِرٍّ﴾ (۲) برای پیغمبر و پیروانش یوم سعد مستمرّ بود همان ﴿أَیَّامٍ نَحِسَاتٍ﴾ (۳) که کفار به درک واصل شدند برای پیغمبر آن عصر و مؤمنان ایّام سعدات بود. «قلتُ بلیٰ یا مولای قال(علیه السلام) لا تعد» دیگر برنگرد این حرفها را نزن «و لا تجعل للأیّام صُنعاً فی حُکم الله» نعم یک وقت جریان قمر در عقرب است اینکه مربوط به ایام نیست بالأخره شمس و قمر و ستاره ها با زمین و اهل زمین کار دارند یا ندارند این مربوط به زمان نیست این منظومه هاست که آثارشان در زمین هست اگر دین فرمود قمر در عقرب این چنین است یا فلان روز این چنین است یا فلان حادثه این چنین است به لحاظ آن حوادثی است که اتفاق افتاده هم راه علمی دارد عقلاً, هم راه نقلی دارد دلیل معتبر داریم اما یک زمانی یک روزی هیچ حادثه ای اتفاق نیفتاده کسی در اثر بدرفتاری اش چهارتا مشکلی دید همان روز یک

عدّه در اثر خوش رفتاری چهارتا خوبی دیدند خب به چه دلیل شما می گویید امروز روز بدی بود پس اگر مترمّن هایی داشته باشیم متمکّن هایی داشته باشیم هم راه علمی داریم عقلی داریم نقلی داریم که اثر دارد راهش هم به ما نشان دادند گفتند حتی در قمر در عقرب هم «سیروا علی اسم الله» است صدقه است راه نجات است از خطر است اما یک زمانی عادی است آن وقت چهارتا مشکل برای آدم پیش آمد آدم بگوید این زمان, زمان نحس است این راه علمی ندارد فرمود: «لا تَعد» برنگرد این حرفها را نزن «و لا تجعل للأیّام صُنعاً فی حُکم الله قال الحسن بلیٰ یا مولای» (۴) چشم و تتمّه آن روایت هم است و ثواب این هم نثار روح مطهّر امام باقر و امام هادی(صلوات الله علیهما).

۱- (۲۴) . سوره قدر، آیه ۳.

۲- (۲۵) . سوره قمر، آیه ۱۹.

۳- (۲۶) . سوره فصلت، آیه ۱۶.

۴- (۲۷) . تحف العقول، ص ۴۸۲ و ۴۸۳.

«و الحمد لله ربّ العالمین»

آیات ۵۲ تا ۵۸ سوره نمل ۹۱/۰۳/۰۶

.Your browser does not support the audio tag

(فَتِلْكَ بُيُوتُهُمْ خَاوِيَةً بِمَا ظَلَمُوا إِنَّ فِي ذلِكَ لَآيَةً لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ (۵۲) وَأَنجَيْنَا الَّذِينَ آمَنُوا وَكَانُوا يَتَّقُونَ (۵۳) وَلُوطاً إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ أَتَأْتُونَ الْفَاحِشَةَ وَأَنتُمْ تبْصِرُونَ (۵۴) أَئِنَّكُمْ لَتَأْتُونَ الرِّجَالَ شَهْوَةً مِن دُونِ النِّسَاءِ بَلْ أَنتُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ (۵۵) فَمَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِ إِلَّا أَن قَالُوا أَخْرِجُوا آلَ لُوطٍ مِن قَرْيَتِكُمْ إِنَّهُمْ أُنَاسٌ يَتَطَهَّرُونَ (۵۶) فَأَنجَيْنَاهُ وَأَهْلَهُ إِلَّا امْرَأَتَهُ قَدَّرْنَاهَا مِنَ الْغَابِرِينَ (۵۷) وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهِم مَّطَراً فَسَاءَ مَطَرُ الْمُنذَرِينَ (۵۸))

تتمّه بحث های مربوط به حضرت سلیمان(سلام الله علیه) این بود که چرا این بانو قبلاً مسلمان نشد و چرا بعداً بدون درخواست معجزه اسلام آورد؟ قرآن کریم به هر دو مطلب عنایت دارد اما چرا قبلاً مسلمان نشد برای اینکه آیه ۴۳ می فرماید این گرفتار قومی بود و سلطان قومی بود که اساس آن ملیّت و مرام و قومیّت, شرک بود (وَصَدَّهَا مَا كَانَت تَّعْبُدُ مِن دُونِ اللَّهِ إِنَّهَا كَانَتْ مِن قَوْمٍ كَافِرِينَ) کسی که بخواهد در مملکتی حکومت کند که اساس آن مملکت شرک است این نمی تواند بر خلاف شرک رفتار کند این مانع اوّلی. بعد جریان سلیمان(سلام الله علیه) را هم کاملاً آگاه بود به دلیل اینکه گفته بود: (وَأُوتِينَا الْعِلْمَ مِن قَبْلِهَا) (۱) این حرف این امرئه است نه حرف سلیمان بعد جریان تخت را مشاهده کرد جریان صرح ممرّد را مشاهده کرد دستگاه سلیمان را که قبلاً از دور شنیده بود از نزدیک دید لذا گفت: (أَسْلَمْتُ مَعَ سُلَيْمَانَ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ) (۲) اگر نیازی به براهین و معجزات دیگر بود درخواست می کرد.

۱- (۱) . سوره نمل, آیه ۴۲.

۲- (۲) . سوره نمل, آیه ۴۴.

مطلب دیگر درباره سعادت است سعادت انسان با ایمان و عمل صالح است صِرف اسم کسی را سعید نمی کند البته اولیا موظف اند برای فرزندانشان اسم خوب انتخاب کنند چه اینکه موظف اند آنها را به آداب الهی مؤدّب کنند و قرآن کریم هم فرمود: (قُوا أَنفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَاراً وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ) (۱) اما اگر یک اسم عادی برای کسی انتخاب شد این اسم باعث شقاوت او و یا باعث محرومیّت او از سعادت نیست و البته خودش هم می تواند اسم را تغییر بدهد اما به دنبال زید و عمرو بگردد که با دعانویسی و مانند آن اسم سعادت آوری برای او انتخاب بکنند این روا نیست; این چنین نیست که اسم, انسان را سعادتمند کند.

مطلب بعدی آن است که وجود مبارک سلیمان(سلام الله علیه) فرمود اگر اینها نیامدند ما با نیروهایی وارد می شویم که اینها نمی توانند مقاومت کنند (فَلَنَأْتِيَنَّهُم بِجُنُودٍ لَا قِبَلَ لَهُم بِهَا) (۲) مسئله جهاد در اسلام جهاد ابتدایی به معنای قبل از اقامه حجّت چنین چیزی نیست حکّام طاغی که لشگرکشی می کنند برای کشورگیری چنین کاری با وحی و نبوّت سازگار نیست الآن هم

اینجا اتمام حجّت شده است به وسیله نامه, دعوت شده است آن جهادهای دفاعی که وضعش روشن است بازگشت جهاد ابتدایی هم به جهاد دفاعی است و مرجع جهاد دفاعی هم دفع است هرگز انبیا حمله ابتدایی ندارند برای اینکه حکّام جائر نمی گذارند دعوت انبیا به طبقه محروم برسد به توده مردم برسد اینها به منزله سنگ دهنه جدول آب اند که نه خودشان آب می خورند نه می گذارند آب به مزرعه و مرتع برسد این را باید از سر راه برداشت این حاکمان طاغی نه خودشان ایمان می آورند نه می گذارند مردم مؤمن بشوند و اگر حجّت الهی بالغه شد آن گاه جنگ شروع می شود پس بازگشت همه جهادهای ابتدایی به دفاع است و دفاع هم به دفع طاغی از سر راه است که نمی گذارد دعوت انبیا به گوش مردم برسد وجود مبارک سلیمان هم همین کار را کرده ملکه سبا فقط نامه را در جمع دولتمردان خوانده اما به توده مردم نداده مردم را آگاه نکرده حرف وجود مبارک سلیمان را به سطح جامعه نرسانده و آنها هدایت نکرده به فرمایش سلیمان، بنابراین باید این مانع را برداشت همه جهادهای ابتدایی در حقیقت به دفاع برمی گردد بازگشت آن هم به دفع است.

۱- (۳) . سوره تحریم, آیه ۶.

۲- (۴) . سوره نمل, آیه ۳۷.

مطلب دیگر اینکه اگر قرآن کریم حرفی را از مسلمان ها نقل بکند حرفی را از توده مردم معتدل نقل بکند و ردع نکند و رد نکند معلوم می شود مورد امضاست اما اگر از یک حکومت کفری از یک دستگاه کافری مطلبی نقل کرد دلیل بر امضا نیست جریان حکومت یک زن در حکومت کافرانه منطقه سبا بود این دلیل نیست که چون قرآن کریم حکومت و ولایت یک زن را نقل کرد زن هم می تواند سلطان باشد این بخشی مربوط به جریان بحث های گذشته بود.

جریان قوم صالح تناسبی با قصّه وجود مبارک پیغمبر داشت در جریان صالح عدّه ای مکر کردند که حضرت را از پا در بیاورند (یک) و گروهی پیشنهاد تَبییت و بیتوته و شبیخون زدن دادند (دو) این مکرها و این تبییت که برای صالح پیغمبر(علیه الصلاه و علیه السلام) رخ داد برای وجود مبارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) هم بود تناسبی که بین جریان صالح و جریان پیغمبر(علیهما الصلاه) دارد باعث شد که [جریان حضرت صالح(علیه السلام)] در سوره «نمل» که در مکه نازل شد و در فضایی که فضای توطئه و تبییت بود ذکر شود. در جریان صالح ملاحظه فرمودید که (وَكَانَ فِي الْمَدِينَةِ تِسْعَةُ رَهْطٍ يُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ وَلاَ يُصْلِحُونَ) (۱) کار آنها این بود که گفتند (تَقَاسَمُوا بِاللَّهِ) یعنی هم قسم بشوید به الله که این (تَقَاسَمُوا) امر است نه فعل ماضی این کار را بکنید (لَنُبَيِّتَنَّهُ وَأَهْلَهُ ثُمَّ لَنَقُولَنَّ). (۲) درباره اینها آیه پنجاه فرمود: (وَمَكَرُوا مَكْراً وَمَكَرْنَا مَكْراً) (۳) پس هم مکر, مسئله است هم توطئه و تبییت یعنی شبانه حمله کردن مطرح است. درباره پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) هر دو جریان نقل شده است یکی در سوره مبارکه «انفال» است که قصّه مکر و نقشه کشیدن علیه آن حضرت است آیه سی سوره مبارکه «انفال» این است: (وَإِذْ يَمْكُرُ بِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِيُثْبِتُوكَ أَوْ يَقْتُلُوكَ أَوْ يُخْرِجُوكَ وَيَمْكُرُونَ وَيَمْكُرُ اللّهُ وَاللّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ) آن کاری که درباره پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) داشتند مشابه همان کاری بود که درباره حضرت صالح داشتند لذا قصّه حضرت صالح را و موفق نشدن ماکران را و تَدمیر الهی را که در قصّه حضرت صالح اتفاق افتاده بود باز گو فرمود. جریان تبییت همان قصّه لیلهالمبیت است که وجود مبارک حضرت امیر جای پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) خوابید تا آن حادثه رخ ندهد که آیه ۲۰۷ سوره مبارکه «بقره» در این زمینه نازل شد (۴) آیه ۲۰۷ سوره مبارکه بقره این است: (وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللّهِ وَاللّهُ رَؤُوفٌ بِالْعِبَادِ) مرحوم کاشف الغطاء قبلاً هم این قصّه نقل شد که ایشان در کتاب شریف کشف الغطاء [می فرماید امیرمؤمنان شجاع تر از امام حسین است] گرچه همه ائمه(علیهم السلام) از لحاظ واجد بودن شرایط امامت همه آنان به نصاب لازم رسیده اند لکن برخی ها در بعضی از امور ممکن است که مظهریّتشان بیشتر باشد بر اساس آن برنامه هایی که دارند آن زمان و زمین این اقتضا را دارد. وجود مبارک حضرت امیر طبق نظر ایشان اشجع از حسین بن علی (علیهما السلام) بود فرمایش ایشان در کشف الغطاء این است که سیّدالشهداء(سلام الله علیه) مسلّح بود شمشیر در دست داشت کُشت و شربت شهادت نوشید اما وجود مبارک حضرت امیر بدون سلاح در بستر حضرت رسول(صلّی الله علیه و آله و سلّم) آرمید تا چهل شمشیردار از چهل قبیله بریزند او را ارباً اربا کنند (۵) خب این قصّه همان جریان تبییت است دیگر بیتوته کردن و شبیخون زدن و حمله شبانه است.

۱- (۵) . سوره نمل, آیه ۴۸.

۲- (۶) . سوره نمل, آیه ۴۹.

۳- (۷) . سوره□ نمل, آیه□ ۵۰.

۴- (۸) . الامالی (شیخ طوسی), ص۲۵۲ و ۲۵۳.

۵- (۹) . کشف الغطاء (ط الحدیثه), ج۴, ص۲۹۴.

پرسش: جناب استاد ببخشید اینجا علم حضرت امیر به عنوان علم فوق الحجّه مطرح نیست؟

پاسخ: نه, گاهی ممکن است اینها مطابق ضرورت برای حجیّت برای معجزه و مانند آن به علم غیب عمل کنند ولی حضرت آماده بود به دلیل اینکه آن شب هم که می داند شهید می شود می رود در جریان شب نوزده ماه مبارک رمضان برای او فرق نمی کند این علم فوق الحجّه یک علم ملکوتی است که در محدوده فقه جاری نمی شود اگر ضرورتی اقتضا کند آنها برای اثبات معجزه و مانند آن خب ممکن است استفاده کنند در جریان لیلهالمبیت بر فرض بگوییم چون علم غیب داشت که شهید نمی شود رفته, خب در لیله ماه مبارک رمضان چطور؟ آنجا که علم غیب داشت شهید می شود وجود مبارکی که تابع محض و سِلم محض ذات اقدس الهی است برای او فرقی بین لیلهالمبیت و نوزده ماه مبارک رمضان نیست. بنابراین این دو جریان یعنی جریان مکر و جریان تبییت و بیتوته و شبیخون زدن که برای صالح(سلام الله علیه) قبلاً ـ گذشت برای وجود مبارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) در راه بود در چنین فضایی قرآن کریم قصّه صالح را در موارد متعدّد نقل می کند اینجا هم به همان مناسبت است. اما جریان هود مناسبت نزدیکی با این چند قصّه ای که یاد شده نداشت لذا در سوره مبارکه «نمل» به همین پنج قصّه اکتفا شده که اوّلش وجود مبارک حضرت موسی بود و آخرش هم جریان حضرت لوط است که از امروز شروع می شود.

پرسش: این داستان هایی که در قرآن آمده گاهی اوقات در تفاسیر شیعه و سنی کلیدواژه هایی از آن تهیه می شود برای مدیریت های اجرایی اسلامی در چه صورت اینها تفسیر به رأی محسوب می شود؟

ص: ۱۰۸۹

پاسخ: اگر ظواهر آیات تأیید می کند روایت تأیید می کند تفسیر به رأی نیست و قرآن هم یک کتاب جهانی است چون کتاب جهانی است می شود کاملاً از آن استفاده کرد اینکه مربوط به عصر و مصر نیست این الی یوم القیامه است وجود مبارک حضرت هم که ظهور کرد کلّ جهان را مطابق همین قرآن اداره می کند منتها حالا همان طوری که اجتهاد در مسئله فقه مطرح است که فرمود: «علینا القاء الاصول و علیکم التفریع» (۱) این عبارت از این دو امام همام رسیده است آیات قرآن هم همین طور است اگر کسی مجتهدانه در خدمت قرآن کریم باشد کلیدواژه می گیرد استنباط می کند تطبیق می کند بر عصر و مصر تطبیق می کند و مانند آن منتها همان طوری که اجتهاد در فقه روش مند است اجتهاد در تفسیر روش مند است اجتهاد در اخلاق روش مند است اجتهاد در حقوق و فقه روش مند است همه روشی دارد بالأخره اگر کسی مجتهد در این رشته ها بود و روش مندانه حرکت کرد و به واقع رسید «فله أجران», اگر روش مند بود مجتهدانه حرکت کرد ولی اشتباهاً گاهی خطا کرد «فله أجرٌ واحد». (۲)

در جریان حضرت لوط فرمود: (وَلُوطاً إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ أَتَأْتُونَ الْفَاحِشَةَ وَأَنتُمْ تبْصِرُونَ) این کار, فاحشه است چون فحشای این کار و زشتی این کار خیلی بیّن الغی است این «تاء» مبالغه روی آن آمده شده فاحشه وگرنه این چنین نیست که تأنیث باشد این خیلی زشت است و شما هم علناً این را انجام می دهید (وَأَنتُمْ تُبْصِرُونَ) یا به معنای این است که شما این کار را زشت می دانید و انجام می دهید یا به این معناست که, در حضور یکدیگر انجام می دهید آنچه معنای دوم را تأیید می کند این است که در سوره مبارکه «عنکبوت» فرمود شما در محافل رسمی تان در مهمانی های خودتان همین کارها را می کنید؛ در سوره مبارکه «عنکبوت» فرمود: (وَلُوطاً إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ إِنَّكُمْ لَتَأْتُونَ الْفَاحِشَةَ مَا سَبَقَكُم بِهَا مِنْ أَحَدٍ مِنَ الْعَالَمِينَ ۝ أَئِنَّكُمْ لَتَأْتُونَ الرِّجَالَ وَتَقْطَعُونَ السَّبِيلَ وَتَأْتُونَ فِي نَادِيكُمُ الْمُنكَرَ) (۳) نادی یعنی محفل همین پارتی های شبانه همین مهمانی ها در حضور یکدیگر این کار را می کنید اگر معنای (وَأَنتُمْ تبْصِرُونَ) این باشد که شما می دانید این کار بد است انجام می دهید آن وقت با آن شدّت و حِدّتی که اینها داشتند و وجود مبارک لوط و هم فکرانش را مثلاً تقبیح می کردند سازگار نیست اینها این کار را حلال می دانستند پاک می دانستند بعد درباره حضرت لوط و چند نفری هم که مثلاً از خانواده او بودند الاّ همسرش می گفتند اینها آدم های مقدسی اند اینها عقب افتاده اند اینها مرتجع اند (إِنَّهُمْ أُنَاسٌ يَتَطَهَّرُونَ) اینها خشک مقدس اند این چه کاری است چه عقب افتادگی است عصر, عصر علم است! می بینید این حرفی را که قرآن کریم زد حرف تازه است سرّش این است که قرآن کریم فرمود شما تا حدّی جلو آمدید بعد آنجا ایست کردید و شما جاهل هستید هم جهل علمی دارید برای اینکه راه قانون گذاری را نمی دانید هم جهل عملی دارید برای اینکه حرف قانون شناس را که انبیای الهی هستند گوش نمی دهید شما راه به مقصد نمی برید الآن هم همین طور است شما در همین روزهای اخیر شنیدید آذربایجان شوروی سابق بود متأسفانه عدّه ای از همین گروه رژه رفتند خب الآن عصر علم است دیگر بارها به عرضتان رسیده اگر الآن عصر علم نباشد پس چه وقت عصر علم است؟! بیش از آن مقداری که در کوچه و برزن ما موتور و دوچرخه است بالای سر ما ماهواره است ماهواره هایی که الآن بالای سر ماست از چندین هزار گذشته است خب اگر الآن عصر علم نیست پس چه وقت عصر علم است در چنین عصری یک عدّه کار قوم لوط را جشن می گیرند و رژه می روند این برای چیست؟! قرآن کریم این را خوب تبیین می کند می فرماید بالأخره شما فقهی دارید اخلاقی دارید حقوقی دارید قانونی دارید اینها سه بخش دارد شما دو بخش آن را گرفتید یک بخش آن را نگرفتید به هیچ وجه به مقصد نمی رسید مسائل فقهی ما چگونه است اخلاقی ما چگونه است حقوقی ما چگونه است قانونی ما چگونه است اگر بخواهد روش مند باشد عالمانه باشد باید سه مقطع

را ما طی کنیم ما فقه مان روش منـد و عالمانه است چرا؟ برای اینکه یک موادّ فقهی دارد که در رساله هاست این مواد باید از مبانی گرفته شـده باشـد که مبانی آن را قواعـد فقهیه و قواعـد اصولی مطرح می کنـد که اقل و اکثر حکمش چیست شکّ در مقتضی حکمش چیست شکّ در مانع حکمش چیست خبر واحد حکمش چیست اماره حکمش چیست اصل حکمش چیست اینهـا مبـانی است که اصول معیّن کرده به اسـتناد آن مبانی این احکام و مسائل رساله عملیه تنظیم می شود خب این مبانی را از چه می گیریـد از منـابع می گیریم منبع ما عقل است و قرآن است و سـنّت است و اینها آن وقت یک فقیه با دست پر می تواند رسـاله عملیه تنظیم کنـد یـک اخلاق اسلامی نویس با دست پر یک حقوق نویس این چنین است یک قانون نویس این چنین است شما این مقدمه قانون اساسی جمهوری اسلامی را که نگاه می کنید می بینید همین کار شده, اما آنها حقوق بشر این طور است قوانین آنهـا این طور است اخلاقشـان این طور است فقه و حقوقشان این طور است که اینها یک موادّ حقوقی موادّ قانونی موادّ اخلاقی موادّ کـذا و کذا دارند این مواد از مبانی گرفته می شود مبانی هم مثل اسـتقلال مثل حریّت مثل آزادی مثل امنیّت مثل امانت است که از این مبانی آن مواد استنباط می شود این حق است مهم ترین مبنا در بین این مبانی مسئله عدل است عدل یک امر جهان گیر و جهان شـمول و جهانی است همه معنای عدل را می شناسند همه هم عدل را قبول دارند عدل یعنی «وضع کـلّ شـیء فی موضـعه» تا اینجا درست است اما جای اشـیا کجاست جای اشـخاص کجاست چه کسـی بایـد مصـداق عـدل را مشخص کند مفهوم عدل خیلی روشن است که «وضع کلّ شیء فی موضعه» اما جای اشیا کجاست جای اشخاص کجاست آیا کلب و خنزیر با گوسفند یکی است آیا شراب و سرکه یکی است آیا زن و مرد یکی است آیا نکاح و سفاح یکی است چون منبع یعنی وحی ندارنـد کتاب و سنّت ندارنـد به نظر خود بر اساس ﴿أَفَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلهَهُ هَوَاهُ﴾ (۴) عدل را معنا کردند خب نکاح بایـد بر اساس عـدل باشد یا نه عدل هم «وضع کلّ شـیء فی موضـعه» است واقعاً اینکه قرآن فرمود: ﴿أُولئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ﴾ (۵) سـرّش همین است از مواد به مبانی می آیند ولی از مبانی نمی روند به سـراغ منابع بالأخره عدل از مقدس ترین واژه هـاست همه مـا قبول داریم و معنای عـدل هم روشن است که «وضع کلّ شـیء فی موضـعه» این هم همه ما قبول داریم اما جای اشیا کجاست جای اشخاص کجاست اینها فرق دارند یا فرق ندارند فرمود آن که زن را آفرید مرد را آفرید نکاح را برای زن و مرد قرار داد نه زن ها با هم و نه مردها با هم اینها صـریحاً می خواهند بگویند که این قانونی است بعد بگویند شـما عقب افتاده اید خدای سـبحان که «بالعدل قامت السماوات والأرض» نظام را این چنین قرار داده نادی یعنی محفل علناً این کار را می کنید خب این گروه غیر از اینکه ذات اقدس الهی اینها را با سنگ های آسمانی منهدم کند و پودر کند لیاقت چیزی را ندارند اینها لیاقت دفن شدن را هم ندارند فرمود شما راه را می بندید ذات اقدس الهی فرمود: ﴿نِسَاؤُكُمْ حَرْثٌ لَكُمْ﴾ (۶) نسل آینده به وسـیله زن هاست آن وقت شـما راه را می بندیـد ﴿وَتَقْطَعُونَ السَّبِيلَ﴾ آنها گفتند اگر راست می گویی عذاب الهی بیاور و شـما مقـدس مآب و افراد مرتجع و عقب افتاده ایـد ﴿فَمَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِ إِلَّا أَن قَالُوا ائْتِنَا بِعَذَابِ اللَّهِ إِن كُنتَ مِنَ الصَّادِقِينَ﴾ آن گاه وجود مبارک لوط عرض کرد: ﴿رَبِّ انصُرْنِي عَلَى الْقَوْمِ الْمُفْسِدِينَ﴾ (۷) در سوره مبارکه «عنکبوت» این بود اما در سوره مبـارکه «نمـل» که محلّ بحث است حضـرت فرمود: ﴿أَتَأْتُونَ الْفَاحِشَةَ وَأَنتُمْ تُبْصِرُونَ ٭ أَئِنَّكُمْ لَتَأْتُونَ﴾ جمع بین «إنّ» و «لام» برای تأکیـد قبـح این کـار است ﴿أَئِنَّكُمْ لَتَأْتُونَ الرِّجَالَ شَهْوَةً مِن دُونِ النِّسَاءِ بَلْ أَنتُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ﴾ مستحضـرید که اگر فرمود ﴿قَوْمٌ﴾ مناسب «یَجهلون» بود اما یک صغرا و کبرایی در همین جمله کوتاه منطوی است «بل أنتم من قوم یجهلون» (یک) چون از قوم جاهل هستیـد و هر کس از قوم جاهل بود جاهل است (دو) پس شـما جاهل هستیـد (سه) این سه مطلب را با یک جمله ﴿بَلْ أَنتُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ﴾ ذکر فرمود این عبارت قومٌ کـذا, قومٌ کـذا را در آیه ۴۷ فرمود: ﴿بَلْ أَنتُمْ قَوْمٌ تُفْتَنُونَ﴾ در آیه ۵۲ فرمود: ﴿إِنَّ فِي ذلِكَ لَآيَةً لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ﴾ در آیه ۵۵ هم فرمود: ﴿بَلْ أَنتُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ﴾ آنها چه گفتنـد, گفتنـد: ﴿أَخْرِجُوا آلَ لُوطٍ مِن

قَرْيَتِكُمْ إِنَّهُمْ أَنَاسٌ يَتَطَهَّرُونَ) اینها مقدس مآب هستند اینها را بگذارید کنار به عنوان استهزا این حرف را زدند بعد فرمود: (فَأنجَيْنَاهُ وَأَهْلَهُ) ما وجود مبارک لوط و اهلش را که گروه کمی هم بودند به استثنای همسرش همه را نجات دادیم (قَدَّرْنَاها) این امرئه را که این جزء غابرین و از بین رفته ها باشد (وَأَمْطَرْنَا عَليهِم) بر این قوم لوط (مَّطَراً فَسَاءَ مَطَرُ الْمُنذَرِينَ) این همان خداست طولی نمی کشد بالأخره یا اینها اصلاح می شوند توبه می کنند یا بساطشان برچیده می شود این طور نیست که جهان همین طور رها بشود اینها با همین وضع رژه بروند! در سوره مبارکه «ذاریات» فرمود فقط یک خانواده به وجود مبارک لوط ایمان آوردند آیه ۳۵ به بعد سوره مبارکه «ذاریات» این است که (فَأَخْرَجْنَا مَن كَانَ فِيهَا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ فَمَا وَجَدْنَا فِيهَا غَيْرَ بَيْتٍ مِنَ الْمُسْلِمِينَ) یک خانوار بودند همین خانوار اینها بودند خب با این وضعی که شما الآن می بینید که از طرفی ملّتی را فقیر نگه می دارند از طرفی کارخانه مشروب سازی درست می کنند که او مجبور بشود از همین راه ارتزاق بکند خب اینها جز اینکه (سَخَّرَهَا عَلَيْهِمْ سَبْعَ لَيَالٍ وَثَمَانِيَةَ أَيَّامٍ) (۸) به زندگی آنها خاتمه می دهد راه دیگری نیست این قرآن کتاب حیات است یعنی الی یوم القیامه جاری است حرف, حرف روز است هر وقت اینها بیراهه رفتند همین حرفهاست بالأخره موادّ حقوقی مان فقهی مان اخلاقی مان قانونی مان باید از مبانی گرفته شود مبانی باید از منبع گرفته شود اینها منبع ندارند چون منبع ندارند هوس و میل خودشان منبع حقوقی است از این منبع, مبانی در می آورند عدل را از اینجا استفاده می کنند امنیت و آزادی و استقلال را از اینجا استفاده می کنند آن وقت عدلی که با هوا تفسیر شده امنیّتی که با هوس تفسیر شده مبنای حقوقی اینها قرار می گیرد وضع هم همین طور است که شما در خاورمیانه می بینید شرق ایران را می بینید غرب ایران را می بینید جنوب ایران را می بینید شمال ایران را می بینید ما واقعاً روی میدان مین هستیم و به برکت کوشش امام راحل و خون های پاک شهدا و دعای زکیّ وجود مبارک حضرت حجّت از امنیت کامل برخورداریم این فقط به عنایت حضرت است ایران الآن در میدان مین است ولی حرف اول را می زند میدان مین است و (بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ) (۹) شما می بینید از هر طرف آشوب است و خطر برای آنهاست آنها دارند خطر می کنند و می هراسانند چندی قبل که عدّه ای آمده بودند اینجا در همین بیداری های اسلامی یکی از آمریکا آمده بود با پوزخند می گفت زمان اتحاد جماهیر شوروی ما را می ترساندند ما ناچار بودیم در زیرزمین خانه هایمان سنگر درست کنیم این مسلمان آمریکایی می گفت به ما می گفتند روسیه می خواهد با بمب اتم حمله کند الآن ما را می ترسانند می گویند ایران می خواهد با بمب اتم حمله کند حالا ببینید وضع به کجا رسیده! همین ایران هراسی را اینها برای آنها تبلیغ می کنند در حالی که ایران نه قصد این کار را دارد نه این کار را اجازه می دهد منتها بر اساس (لَا تَظْلِمُونَ وَلَا تُظْلَمُونَ) (۱۰) نه بیراهه می رود نه راه کسی را می بندد نه به کسی هم اجازه می دهد غرض این است که این قرآن حرف روز را الی یوم القیامه ارائه می کند. در آنجا فرمود ما غیر از بیتی از مسلمین نگذاشتیم.

ص: ۱۰۹۰

۱- (۱۰) . وسائل الشیعه, ج۲۷, ص۶۲.

۲- (۱۱) . الصراط المستقیم, ج۳, ص۲۳۶; سنن الترمذی, ج۲, ص۳۹۳.

۳- (۱۲) . سوره عنکبوت, آیات ۲۸ و ۲۹.

۴- (۱۳) . سوره جاثیه, آیه ۲۳.

۵- (۱۴) . سوره اعراف, آیه ۱۷۹.

۶- (۱۵) . سوره بقره, آیه ۲۲۳.

۷- (۱۶) . سوره عنکبوت, آیات ۲۹ و ۳۰.

۸- (۱۷) . سوره حاقه, آیه ۷.

۹- (۱۸) . سوره رعد, آیه ۲۸.

۱۰- (۱۹) . سوره بقره, آیه ۲۷۹.

مسئله دیگر که فرمود: (بَلْ أَنتُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ) برخی ها گرفتار جهل علمی اند برخی گرفتار جهالت عملی اند گاهی نمی دانند گاهی می دانند و عمل نمی کنند آن گروه که نمی دانند خب باید آنها را تعلیم داد آنهایی که می دانند و عمل نمی کنند با تزکیه باید حل بشود یک بیان نورانی از حضرت امیر(سلام الله علیه) هست که «لاَ تَجْعَلُوا عِلْمَكُمْ جَهْلاً وَ يَقِينَكُمْ شَكّاً إِذَا عَلِمْتُمْ فَاعْمَلُوا وَ إِذَا تَيَقَّنْتُمْ فَأَقْدِمُوا» (۱) علم تان را جهل قرار ندهید وقتی علم به عمل نرسد کالجهل است دیگر یقین وقتی به عمل نرسد کالشک است فرمود: «رُبَّ عَالِمٍ قَدْ قَتَلَهُ جَهْلُهُ وَ عِلْمُهُ مَعَهُ لاَ يَنْفَعُهُ» (۲) این از بیانات نورانی همان حضرت است دیگر فرمود برخی از علما هستند که کُشته جهل اند یعنی علم نظری دارند که چه چیزی بد است چه چیزی خوب ولی عقل عملی که آن علم را اجرا بکند ندارند وقتی آن عقل عملی را نداشت جهالت جای آن را می گیرد این عقل نظری را دارد لذا عالِم است که چه چیزی بد است چه چیزی خوب است ولی علم, جزم است جزم است تا به عزم نرسد اجرایی نمی شود آن که حرف اول را در بخش عمل می زند همین عقل عملی است. در سوره مبارکه «حجر» بخشی از این جریان آمده است فرمود: (لَعَمْرُكَ إِنَّهُمْ لَفِي سَكْرَتِهِمْ يَعْمَهُونَ) اینها مستانه, نابینایانه حرکت می کنند (فَأَخَذَتْهُمُ الصَّيْحَةُ مُشْرِقِينَ ۞ فَجَعَلْنَا عَالِيَهَا سَافِلَهَا وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهِمْ حِجَارَةً مِن سِجِّيلٍ ۞ إِنَّ فِي ذٰلِكَ لَآيَاتٍ لِلْمُتَوَسِّمِينَ ۞ وَإِنَّهَا لَبِسَبِيلٍ مُّقِيمٍ) (۳) مُتوسِّم یعنی وَسمه شناس کسی که آثار فرهنگی می شناسد آثار باستانی می شناسد این را می گویند متوسّم, سِمه, وَسمه یعنی علامت سیما یعنی علامت نه یعنی صورت اگر کسی متوسّم بود میراث فرهنگی شناس بود وسمه شناس بود آثار باستانی شناس بود این می تواند کاملاً بررسی کند (إِنَّ فِي ذٰلِكَ لَآيَاتٍ لِلْمُتَوَسِّمِينَ) و سر راه شما هم هست در سوره مبارکه «اعراف» بعد از قصّه ثمود که از آیه ۷۳ شروع می شود قصّه لوط را شروع می فرماید که (وَلُوطاً إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ أَتَأْتُونَ الْفَاحِشَةَ مَا سَبَقَكُمْ بِهَا مِنْ أَحَدٍ مِنَ الْعَالَمِينَ ۞ إِنَّكُمْ لَتَأْتُونَ الرِّجَالَ شَهْوَةً مِنْ دُونِ النِّسَاءِ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ مُسْرِفُونَ ۞ وَمَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِ إِلَّا أَنْ قَالُوا أَخْرِجُوهُمْ مِنْ قَرْيَتِكُمْ إِنَّهُمْ أُنَاسٌ يَتَطَهَّرُونَ ۞ فَأَنْجَيْنَاهُ وَأَهْلَهُ إِلَّا امْرَأَتَهُ كَانَتْ مِنَ الْغَابِرِينَ ۞ وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهِمْ مَطَراً فَانْظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُجْرِمِينَ) (۴) که این بخش با سوره مبارکه «نمل» و اینها مطابق است.

ص: ۱۰۹۱

۱- (۲۰) . نهج البلاغه, حکمت ۲۷۴.

۲- (۲۱) . نهج البلاغه, حکمت ۱۰۷.

۳- (۲۲) . سوره حجر, آیات ۷۲ _ ۷۶.

۴- (۲۳) . سوره اعراف, آیات ۸۰ _ ۸۴.

«و الحمد لله ربّ العالمین»

آیات ۵۹ تا ۶۲ سوره نمل ۹۱/۰۳/۰۷

.Your browser does not support the audio tag

(قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ وَسَلاَمٌ عَلَى عِبَادِهِ الَّذِينَ اصْطَفَى آللَّهُ خَيْرٌ أَمَّا يُشْرِكُونَ (۵۹) أَمَّنْ خَلَقَ السَّماوَاتِ وَالْأَرْضَ وَأَنزَلَ لَكُم مِنَ السَّماءِ مَاءً فَأَنبَتْنَا بِهِ حَدَائِقَ ذَاتَ بَهْجَةٍ مَا كَانَ لَكُمْ أَن تُنبِتُوا شَجَرَهَا أَءِلهٌ مَّعَ اللَّهِ بَلْ هُمْ قَوْمٌ يَعْدِلُونَ (۶۰) أَمَّن جَعَلَ الْأَرْضَ قَرَاراً وَجَعَلَ خِلاَلَهَا أَنْهَاراً وَجَعَلَ لَهَا رَوَاسِيَ وَجَعَلَ بَيْنَ الْبَحْرَيْنِ حَاجِزاً أَءِلهٌ مَعَ اللَّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لاَ يَعْلَمُونَ (۶۱) أَمَّن يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَيَكْشِفُ السُّوءَ وَيَجْعَلُكُمْ خُلَفَاءَ الْأَرْضِ أَءِلهٌ مَعَ اللَّهِ قَلِيلاً مَا تَذَكَّرُونَ (۶۲))

چون سوره مبارکه «نمل» در مکه نازل شد و فکر حاکم بر مکه همان وثنیّت و بت پرستی بود لذا عناصر سوَر مکّی را مسائل توحیدی تأمین می کند جریان وحی و نبوّت و معاد هم در کنار توحید مطرح است. در آغاز این سوره مبارکه «نمل» بعد از بیان اجمالی هدایت مؤمنان، قصص برخی از انبیا(علیهم السلام) را که با طاغوتیان مناظره کردند حجّت اقامه کردند و آنها نپذیرفتند و در نتیجه مشمول قهر الهی شدند ذکر فرمود. جریان موسای کلیم را جریان لوط را جریان صالح را جریان داوود و سلیمان(علیهم السلام) را ذکر فرمود در پایان این جریان ها خدا حمد را تعلیم می دهد. در بخش های قبل گذشت که خداوند وقتی دینش را حفظ کرد و ملّت را از خطر شرک نجات داد به آنها دستور می دهد که بگویید(الْحَمْدُ لِلّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ) ، فرمود: (فَقُطِعَ دَابِرُ الْقَوْمِ الَّذِينَ ظَلَمُوا وَالْحَمْدُ لِلّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ) (۱) این مجموعاً یک آیه است یعنی ریشه تبهکاران و ظالمان قطع شد و خدا را شکر الآن هم بعد از جریان قصص پنج گانه به وجود مبارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) حمد را یاد می دهد که به دیگران بیاموزاند (قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ) بعد براهین توحیدی را اقامه می کند, پس تحمید نسبت به گذشته این مطلب را دارد اما چون سرفصل مطلب بعدی است راه تبلیغ را راه تعلیم را راه نوشتن و گفتن را یاد می دهد که اگر خواست مطالب تبلیغی, تعلیمی بنویسد این دو مطلب را در آغاز سخنرانی خود یا در آغاز نوشته خود فراموش نکند یکی حمد خدا یکی سلام بر اولیای الهی انبیای الهی و صفوه الهی این تعلیم را ذات اقدس الهی به سخنرانان و نویسنده ها و گوینده ها می دهد (قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ وَسَلاَمٌ عَلَى عِبَادِهِ الَّذِينَ اصْطَفَى) بعد سخنرانی شروع می شود این ادبی است قرآنی خطاب به هر سخنران به هر نویسنده به هر گوینده که مطالب الهی را دارند منتقل می کنند حمد باشد و سلام و صلوات بر انبیای الهی و در شرایط کنونی بر اهل بیت(علیهم السلام) باشد (الْحَمْدُ لِلَّهِ) این مطلب اول (وَسَلاَمٌ عَلَى عِبَادِهِ الَّذِينَ اصْطَفَى) سلام بر بندگانی که مصطفای الهی اند این مطلب دوم. مطلب سوم آن است که خود حمد وقتی گفتیم (لِلَّهِ) این تعلیق حکم بر وصف است که مشعر به علیّت است سلام وقتی گفتیم (عَلَى عِبَادِهِ الَّذِينَ اصْطَفَى) این هم تعلیق حکم بر وصف است که مشعر به علیّت است دومی روشن تر از اوّلی است اوّلی تذکّری می خواهد در سوره مبارکه «حمد» گذشت که اینکه فرمود: (الْحَمْدُ لِلّهِ) پنج, شش برهان هست بر اینکه چرا حمد برای خداست اگر می فرمود: «الحمد له» این برهانش جداگانه بود اما اگر دارد (الْحَمْدُ لِلّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ مالِكِ يَوْمِ الدِّينِ) (۲) اینها برهان است. بیان ذلک این است که یک وقت می گویند «أکرم زیداً» خب «أکرم زیداً» برهان می خواهد چرا اکرام کنیم؟ می گویند «لأنّه عالمٌ عادلٌ هاشمیٌّ» کذا, اما اگر بگویند «أکرم هذا العالم العادل الهاشمی» این تعلیق حکم بر وصف است دیگر برهان نمی خواهد چون برهان با خودش است

اگر گفته شـد «الحمد له» برهان جدا می خواهد اما اگر گفته شد «الحمد لله» الله, ذات مُستجمِع جمیع کمالات است چرا حمد برای اوست برای اینکه او الله است چرا حمـد برای اوست برای اینکه او (رَبِّ الْعالَمِینَ) است چرا حمـد برای اوست برای اینکه او (مالِکِ یَوْمِ الـدِّینِ) است همه اینها براهین است بر استحقاق حمد در اینجا وقتی فرمود: (الْحَمْدُ لِلَّهِ) خب الله ذاتی است که همه کمالات را داراست و هر ذاتی که جمیع کمالات را داشته باشد حمد منحصراً برای اوست چرا سلام برای چنین بندگان؟ برای اینکه صفوه الله هستند مصطفای الهی هستند «اصطفاهم الله اجتباهم الله» و مانند آن, پس هم دومی تعلیق حکم بر وصف است که مشعر بـه علیّت است هم اوّلی منتهـا اوّلی جـامع تر است (الْحَمْـدُ لِلَّهِ وَسَـلاَمٌ عَلَی عِبَـادِهِ الَّذِینَ اصْـطَفَی) این طلیعه سخنرانی و خطبه است البته سـلام بر مستمعان در سوره مبـارکه «انعـام» گـذشت قبلاً- هم رسم بود الآن فقط در خطبه های نماز جمعه رسم است که خطیب به مخاطبان سـلام می کنـد می گوید «سـلامٌ علیکم» وگرنه قبلًا در روضه خوانی ها رسم بود در طلیعه همه این سـخنرانی هـا اول سـلام به مخاطبـان بود الآـن این ادب اجتمـاعی فقـط در نمازهـای جمعه ملاحظه می شود گـاهی هـم در غیر نمـاز جمعـه هست ریشه این ادب هم در سـوره مبـارکه «انعـام» گـذشت که ذات اقـدس الهی به وجـود مبارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) فرمود: (وَإِذَا جَاءَکَ الَّذِینَ یُؤْمِنُونَ بِآیَاتِنَا فَقُلْ سَلاَمٌ عَلَیْکُمْ کَتَبَ رَبُّکُمْ) (۳) کذا و کـذا و کـذا فرمود پیامبرا! وقتی خواستی سـخنرانی کنی مستمعین جمع شدنـد داری برای آنها آیات الهی را نقل می کنی اول سلام کن حالا اوساط محضـر سـلام را از تو تحویل می گیرند اوحدی از مخاطبان سـلام الله را دریافت می کنند (وَإِذَا جَاءَکَ الَّذِینَ یُؤْمِنُونَ بِآیَاتِنَا فَقُلْ سَـلاَمٌ عَلَیْکُمْ) یعنی «سـلام الله علیکم» آن طوری که اوحـدی محضـر حضـرت می فهمنـد یا «سـلامی علیکم» آن طوری که توده مردم می فهمنـد این چنین نیست که سـلام خـدا مخصوص انبیا باشـد آن نبوّت است رسالت است امـامت است آنها بله مخصوص اولیـای خـاص است امـا سـلام خـدا برای مؤمنین هم نازل می شود. پس اصل سـلام کردن به مخاطبـان مطـابق آیه سوره مبـارکه «انعـام» است و همین سنّت در روضه خوانی های قبلی بود الآن فقط در خطبه های نماز جمعه است و در بعضـی از این سـخنرانی ها، اصل این دو مطلب در طلیعه هر سـخنرانی باید باشد (الْحَمْدُ لِلَّهِ وَسَلاَمٌ عَلَی عِبَادِهِ الَّذِینَ اصْـطَفَی) حالا این را باز می کنند سـلام بر انبیا سـلام بر اولیا سـلام بر اهل بیت سلام بر حضرت حجّت(علیهم الصلاه و علیهم السـلام) اینهـا خطبه است حالا- خطابه شـروع می شود خطابه از اینجا شـروع می شود (آللَّهُ خَیْرٌ أَمَّا یُشْـرِکُونَ) در نهایت ادب و انصـاف, برهان توحیـدی را ذکر می کنـد می فرمایـد یک عـدّه ملحدنـد قائل به بخت و اتفاق هستند قائل به نظم علّی نیسـتند می گوینـد عـالَم علـف هرز است خودروست خودساخته است بعـد خودش هم از بین می رود و همین طور حسـاب و کتـابی در عالم نیست (مَا یُهْلِکُنَا الاَّ الـدَّهْرُ) (۴) اما شـما که بالأخره تا حـدودی اهل اسـتدلال هستید می گویید ممکن, واجب می خواهد فقیر, غنی می خواهد محتاج به کسی وابسته است که نیازش را برطرف کند مشکل جهان را چه کسی حل می کند شما را چه کسـی آفریـده آسـمان را چه کسـی آفریـده زمین را چه کسـی آفریـده این مُرده ها را چه کسـی زنـده می کند این خوابیـده هـا را چه کسـی بیـدار می کنـد مگر خـاک, مرده نیست مگر این آب مرده نیست حالا سلسـله ذرّات سـلول هایی هم کشف شـده ولی بالأخره این خاک اگر هم حیاتی دارد حیات گیاهی نـدارد این خاک مرده است این کود مرده است آن آب مرده است اینها حیات گیاهی ندارنـد حیات حیوانی ندارنـد اینها مرده انـد وقتی بهار شـد ذات اقـدس الهی با بارش باران یک سلسـله ذرّاتی که در دل این زمین به ودیعت نهاد و احیاناً اینها خواب انـد این خوابیده ها را بیدار می کند (یک) موجود بیدار غـذا می خواهـد (دو) همان ذرّه ای که بیـدار شـد کود کنارش و خاک کنارش و آب کنارش را تغذیه می کند (سه) و بالنده می شود (چهـار) این گیـاه یـا آن موجود دیگر که خواب بود در بهار بیـدار می شود اطراف آن که خاک و کود و آب, مرده بودنـد را جـذب می کند به صورت خوشه و شاخه در می آورد این مرده ها را زنده می کند در بهار (یُحْیِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا)

(۵) زمین مرده را زنده می کند درخت خوابیده را هم بیدار می کند هم ایقاظ نائم کار خداست هم احیای موتا کار خداست فرمود اینها را چه کسی می کند اگر همه این کارها را ذات اقدس الهی انجام می دهد چرا او را نمی پرستید؟!

۱- (۱) . سوره انعام, آیه ۴۵.

۲- (۲) . سوره فاتحهالکتاب, آیات ۲ _ ۴.

۳- (۳) . سوره انعام, آیه ۵۴.

۴- (۴) . سوره جاثیه, آیه ۲۴.

۵- (۵) . سوره روم, آیات ۱۹ و ۵۰; سوره حدید, آیه ۱۷.

چند برهان در مسئله است یکی اینکه اینها نیازمند به مبدأ هستند اگر مسئله شانس و اتفاق و بخت باشد نظمی در کار نباشد فکری در عالم نیست اگر کسی بخواهد چیزی را اثبات کند یا نفی کند یا شک کند در کنار قانون علیّت است بالأخره باید استدلال کند در هر استدلال مقدّمتین, علّت نتیجه اند اگر کسی رابطه علّی اشیا را منکر باشد او فکری ندارد این چطور می تواند دو مقدمه ترتیب بدهد یک نتیجه بگیرد آیا از هر دو مقدمه ای می شود به نتیجه رسید یا یک پیوند خاص لازم است اگر پیوند خاص لازم است آیا دو مقدمه که حاصل شده حصول نتیجه ضروری است یا باز هم حالت منتظره داریم اینها بحث های علیّت است دیگر اگر کسی منکر قانون علیّت بود قائل به بخت و اتفاق بود او نظم فکری ندارد چرا شما این دو مقدمه را ترتیب دادید فلان نتیجه را می گیرید پس معلوم می شود بین آن نتیجه و این دو مقدمه رابطه است (اولاً) و کلّ واحد از مقدّمتین, علّت ناقصه اند (ثانیاً) مجموع اینها علّت تامّه است (ثالثاً) انفکاک معلول از علت مستحیل است (رابعاً) وقتی مقدّمتین حاصل شد حصول نتیجه ضروری است (خامساً) در هر فکری اینها هست خب اگر کسی منکر علیّت بود قائل به بخت و اتفاق بود این اصلاً نظم فکری ندارد با او نمی شود استدلال کرد اگر کسی بخواهد چیزی را ثابت کند دو مقدمه می خواهد بخواهد چیزی را سلب کند دو مقدمه می خواهد بخواهد درباره چیزی شک کند باید بگوید فلان برهان است از یک طرف, فلان برهان است از طرف دیگر و اینها متعادل اند هیچ رجحانی هم ندارند از طرف دیگر من شاکم از طرف سوم. شک, برهان می خواهد یک وقت کسی درگیر «لا أدری» است یعنی من مسئله را نمی فهمم اما اگر شک باشد شک, یک امر علمی است این امر علمی برهان می خواهد ذات اقدس الهی می فرماید شما که معتقدید خدایی هست چه اینکه این عقیده تان حق است برهان می خواهد برهانش این است اما شما یک سلسله موجودات دیگر را می پرستید حالا یا قدّیسین بشر را یا فرشته ها را می پرستید کم کم برای آنها مجسّمه ای درست کردید که از نزدیک ببینید از غیر خدا چه ساخته است؟ معبود کسی است که رب باشد یعنی مشکل ما را حل کند خب کسی که مشکل ما را حل نمی کند توان آن را ندارد آخر چرا او را بپرستیم معبود الاّ ولابد باید رب باشد و رب الاّ ولابد همان الله است و لاغیر, غیر خدا به هیچ نحو ربوبیّتی ندارد پس غیر خدا به هیچ نحو عبادتی ندارد مسئله توحید ربوبی از دو حدّ وسط به برهان خلقت برمی گردد مستحضرید که وحدت و کثرت براهین را وحدت و کثرت حدّ وسط تعیین می کند اگر ما یک حدّ وسط داشته باشیم یک مطلب داشته باشیم به پنج عبارت تقریر بکنیم در حقیقت یک برهان است اما اگر دو حدّ وسط داشتیم که تمایز جوهری با هم دارند این دو برهان است وحدت و کثرت

براهین مرهون وحدت و کثرت حدود وسطاست با دو حدّ وسط می شود ربوبیّت را به خلقت برگرداند یک حدّ وسط این است که خدا که رب است یعنی چه یعنی می پروراند, می پروراند یعنی چه؟ یعنی کمالی را به شیئی عطا می کند مستعَدّ له را به مستعِد می رساند فیضی را به دریافت کننده عطا می کند خب این آفرینش است دیگر اگر چیزی را به کسی اعطا می کند کمالی را که آن موجود ندارد می آفریند به او می دهد خب این آفرینش است پس هر ربوبیّتی به خلقت برمی گردد و خالق هم که غیر خدا نیست. برهان دوم آن است که هر ربوبیّتی متفرّع بر خالقیّت است تنها کسی می تواند بپروراند که آفریده باشد اگر کسی خواست زید را بپروراند یا این درخت را بپروراند یا این یک تکّه سنگ را در بدخشان یا یمن بپروراند که آنجا بشود لعل اینجا بشود عقیق بخواهد این موجود را بپروراند تا از درون و بیرون او, گوهر او, جوهر او, ذاتیّات او, عوارض لازم او, عوارض مفارق او باخبر نباشد که نمی تواند این را بپروراند چه کسی از درون و برون این خاک و آن آب و آن سنگ و آن گِل و لای باخبر است کسی که آفریده باشد کسی که از آنها بی خبر است چگونه می تواند اینها را بپروراند پس یا بر اساس عینیت یا بر اساس تلازم برهان اول بر اساس عینیت است که ربوبیّت عین خلقت است یعنی دادن دیگر, ایجاد است کمالی را ایجاد می کند فیضی را ایجاد می کند به چیزی عطا می کند «کان» ناقصه بازگشتش به «کان» تامّه است چون بالأخره چیزی را ایجاد می کند دیگر.

ص: ۱۰۹۳

برهان دوم آن است که در ربوبیّت کسی بخواهد چیزی را بپروراند باید از ذات او عرضِ لازم او و از عرض مفارق او و از موانع پیشرفت او باخبر باشد تا او را بپروراند و این همان کسی است که او را آفریده بیگانه چه خبری از درون و بیرون این ذات دارد لذا در قرآن کریم می فرماید کسی می تواند رب باشد که آفریدگار باشد و ذات اقدس الهی با این دو برهان، مسئله توحید ربوبی را ثابت کرده است بعد توحید عبادی را در سایه توحید ربوبی اثبات می کند ما باید به کسی سر بسپاریم کسی را عبادت بکنیم که مشکل ما را حل می کند آن کسی که کاری از او ساخته نیست چرا او را بپرستیم؟ ما وقتی از الف بی نیازیم الف هم مشکل ما را حل نمی کند چرا الف پرست باشیم؟! ما مشکلمان را خدا حل می کند کارهایمان را از او می خواهیم او را باید بپرستیم حالا ـ اگر جزء اوساط بودیم یا خوفاً مِن العِقاب یا شوقاً إلی الثواب اگر جزء اوحدی بودیم که تقرّباً الیه و اخلاصاً له می پرستیم بنابراین با دو دلیل، توحید ربوبی ثابت می شود بعد از اثبات توحید ربوبی, توحید عبادی ثابت می شود این روش قرآن کریم است لکن مستحضرید که روش قرآن روش فلسفه و کلام نیست شما در هیچ کتاب فلسفی در هیچ کتاب کلامی بین حکمت نظری و حکمت عملی دوخت و دوز نمی بینید این اصطلاح های باید و نباید را با بود و نبود هیچ جا خلط نمی بینید مسئله محبّت مسئله علاقه مسئله قُرب اینها مسئله ای نیست که در فلسفه و کلام راه داشته باشد من دوست دارم من دوست ندارم من دلم می تپد اینها در فلسفه و کلام نیست در فلسفه و کلام بحث این است که هست یا نیست در ریاضیات این طور است در تجربیات این طور است در هیچ علمی از علوم برهانی من می پسندم من نمی پسندم من دوست دارم من دوست ندارم مطرح نیست شما می خواهید برهان اقامه کنید که جهان خدا دارد یا ندارد اگر نظم علّی را پذیرفتید یا برهان حدوث است یا برهان امکان ماهوی است یا برهان امکان فقری است بالأخره با یکی از این حدود وسطا به مقصد می رسید اما در راه نمی توانید بگویید من آن را دوست دارم من این را دوست ندارم آن رقیب می گوید خب شما دوست نداری نداشته باش من دوست دارم مگر هیچ فقیهی می تواند در فقه بگوید من دوست دارم این واجب باشد من دوست ندارم آن مستحب باشد اینها تابع برهان اند من دوست دارم من دوست ندارم یعنی چه؟! اما این تنها و تنها روش قرآن کریم است که در مسئله عقلی در مسئله توحیدی آن چنان دوخت و دوز می کند حکمت نظری و حکمت عملی را عزم را با جزم را حق را با محبّت دوخت و دوز می کند برای اینکه ما اصلاً می خواهیم خدا ثابت کنیم یعنی یک کار علمی داریم قرآن آمده برای اینکه ثابت کند خدایی هست یعنی قرآن یک کتاب علمی است یا نور است این علم را با عمل می دوزد طوری تعلیم نمی دهد که فقط به انسان بگوید خدا هست طرزی تربیت می کند که بگوید خدا محبوب است این لسان قرآن است می بینید وقتی وجود مبارک ابراهیم خلیل می خواهد برهان اقامه کند خب بالأخره آفل چیزی که نبود و پیدا شد و غروب می کند این خودش محرّک لازم دارد اینکه نمی تواند خدا باشد اما وجود مبارک ابراهیم می فرماید: (لَا أُحِبُّ الآفِلِینَ) (۱) من آفل را دوست ندارم چون من می خواهم بپرستم کسی که گاهی هست و گاهی نیست وقتی که نیست مشکل مرا حل نمی کند این (لاَ أُحِبُّ) فقط و فقط لسان قرآن است خب شما دارید برهان اقامه می کنید که خدا هست و واحد است و یکی است و دیگری نیست خب این چه زبانی است اینکه می گویند زبان قرآن زبان تازه است زبان نور است نه زبان علم شما در هیچ یعنی هیچ به نحو سالبه کلیه چه فلسفه مشّاء چه فلسفه اشراق چه فلسفه متعالیه چه عرفان نظری در هیچ کتاب علمی بین برهان و محبّت دوخت و دوز نمی بینید براهین قرآن کریم برای این است که به انسان بگوید شما یک محبوب دارید به دنبال چه چیزی می گردید برخی ها چهار رهزن دارند گاهی محبوب جماد دارند گاهی محبوب نبات دارند گاهی محبوب حیوان دارند گاهی محبوب انسان دارند این همان آیه سوره مبارکه «آل عمران» است (زُیِّنَ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ مِنَ النِّسَاءِ وَالْبَنِینَ وَالْقَنَاطِیرِ الْمُقَنْطَرَهِ مِنَ الذَّهَبِ وَالْفِضَّهِ وَالْخَیْلِ الْمُسَوَّمَهِ وَالْأَنْعَامِ وَالْحَرْثِ) (۲) ما غیر از جماد همین طلا ـ و نقره و این

چیزها, غیر از نبات باغداری و کشاورزی, غیر از حیوان دامداری و امثال ذلک, غیر از زن و فرزند و امثال ذلک چیز دیگری نداریم فرمود این چهارتا هیچ کدام نمی تواند محبوب شما باشد یک محبوب دارید که می ماند و اگر به او دل بسپارید او همه نیازهای شما را برطرف می کند (لَا أُحِبُّ الآفِلِينَ).

ص: ۱۰۹۴

۱- (۶) . سوره انعام, آیه ۷۶.

۲- (۷) . سوره آل عمران, آیه ۱۴.

پرسش: ...

پاسخ: بله اما محبّت صادق نه محبّت کاذب چیزی که شما را رها می کند بعد باید اشک بریزی خب چرا دوست داری به عنوان ابزار بله ابزار هستند اما کسی که مشکل شما را حل می کند رهایتان هم نمی کند خب او را دوست داشته باش فرمود: (إِن كُنتُمْ تُحِبُّونَ اللّهَ فَاتَّبِعُونِی يُحْبِبْكُمُ اللّهُ) (۱) این راهش است وگرنه کسی را دوست دارید که پس فردا جز گریه چیزی برایتان نیست چند روزی هم می روید سر خاکش تمام می شود می رود عمر را تلف کردن همین است این دیگر حقیقت شرعیه نمی خواهد اتلاف عمر همین است ما کسی را می خواهیم که مشکل ما را حل کند و کسی را می خواهیم که هیچ گاه از ما غافل نباشد به کسی دل می سپاریم که اگر یک وقت ما غفلت کردیم او ما را رها نکند و آن خداست.

پرسش:...

پاسخ: خب بالأخره آدم آنها را می داند که ابزار کار هستند انسان ابزار کار را به اندازه ابزار به دلش راه می دهد نه به عنوان هدف.

براهین قرآن کریم محور اصلی اش آن است گاهی در متن برهان به روش عقلانی برهان اقامه می کند بعد در نتیجه آن مسئله محبّت و امثال محبّت را ذکر می کند گاهی در متن برهان به عنوان احدی المقدّمتین مسئله محبّت را ذکر می کند گاهی صدر و ساقه برهان، محبّت و گرایش و امور قلبی است که این گونه از مسائل در هیچ جای عالم نیست براهین قرآن کریم برای اثبات توحید ذات اقدس الهی روش های متعدّدی دارد که شاخص آن همین سه روش است یا به صورت نظری تام ذکر می کند نتیجه عملی می گیرد یا نظری و عملی را با هم مثل آستر و اَبره دوخت و دوز می کند یا نه, فقط از راه عمل برهان اقامه می کند که آن هم کمتر از برهان نظری نیست. در آن بخشی که وجود مبارک ابراهیم درباره خدا عرض کرد (لَا أُحِبُّ الآفِلِينَ) فرمود اینها متحرّک اند زوال پذیرند غیبت دارند و غایب یعنی آفل محبوب نیست و خدا آن است که محبوب باشد پس آفل، خدا نیست این آستر و اَبره قرار دادن حکمت نظری و حکمت عملی برای مسئله توحید است و گاهی مستقیماً براهین توحید را از راه حکمت نظری اقامه می کند نظیر موارد فراوان که بخشی از اینها در اول سوره مبارکه «رعد» گذشت نموداری از این هم در همین آیاتی است که داریم می خوانیم (أَمَّنْ خَلَقَ السَّماوَاتِ وَالْأَرْضَ) کذا و کذا, گاهی صدر و ساقه برهان همان گرایشهاست مثل (أَمَّن يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ) خب این (أَمَّن يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ) یک کالبدشکافی است یک روان شناسی است رفتنِ درون جان انسان، بررسی درون جان انسان درون را به حرف آوردن و به رخ انسان کشیدن انسان تو این هستی یا نیستی؟! آیا اضطرار داری یا نه خب خیلی از ماها در بسیاری از موارد، بیچاره محض هستیم در آن موارد به جایی تکیه می کنیم بالأخره آیا به کسی تکیه می کنی که قدرتش محدود است بگوید ببخشید دستم بند است یا من فرصت ندارد یا به دیگری قول دادم یا مقدورم نیست یا تو در شرایطی هستی که با هم رابطه نداریم چنین موجودی؟! فلک و مَلک حرفشان همین است که ما محدودیم ما مقدورمان نیست. کسی که قدرتش قدرت مطلقه باشد نالایق را بتواند لایق کند [شایسته پناهگاه بودن است].

۱- (۸) . سوره□ آل عمران, آیه□ ۳۱.

چاره آن دل عطای مبدلی است دادِ او را قابلیّت شرط نیست

بلکه شرطِ قابلیّت دادِ اوست داد لب و قابلیت هست پوست (۱)

با یک فیض, استحقاق می آفریند با فیض دیگر به مستحِق پاسخ می دهد

آن یکی جودش گدا آرد پدید وان دگر بخشد گدایان را مزید (۲)

اگر کسی بگوید من مستعِد نیستم فلک و مَلک می گویند خب تو لایق نبودی باید بیفتی اما خدا نمی گوید تو لایق نبودی به او لیاقت عطا می کند (ذلِکَ فَضْلُ اللَّهِ یُؤْتِیهِ مَن یَشَاءُ) (۳) چنین موجودی می تواند خدا باشد آن که مضطرّ محض را نجات می دهد آن که قدرت او مطلقه است و هرگز محدود نیست و نمی توان گفت که من چون لیاقت ندارم او نمی دهد او می تواند نالایق را لایق کند او «مبدّل السیّئات حسنات» (۴) است او «غافر الخطیئات» (۵) است او هر زشتی را می تواند زیبا کند چنین کسی است خب پس این گونه از براهین را شما می بینید در هیچ جای عالم نیست فقط در لسان انبیاست (أَمَّن یُجِیبُ) این (أَمَّن) «أم» منقطعه است «أم مَن یجیب» این «أم» منقطعه به معنی «بل» است یعنی آنها خدا نیستند کسی خداست که می تواند مشکل مضطر را حل کند همین و آنچه جناب زمخشری در کشّاف می گوید که این (الْمُضْطَرَّ) الف و لامش جنس است نه استغراق (۶) این ناصواب است هیچ مضطرّی نگفت یا الله مگر اینکه جواب شنید منتها حالا (عَسَی أَن تُحِبُّوا شَیْئاً وَهُوَ شَرٌّ لَکُمْ) گاهی موارد است انسان با اضطرار چیزی را می خواهد و مصلحت آدم نیست چون مصلحت نیست خدا آن را نمی دهد نباید گفت خدا جواب نداد آن را نمی دهد بهترش را می دهد هیچ ــ هیچ یعنی هیچ! سالبه کلیه است ــ ممکن نیست کسی بگوید خدا و جواب نشنود اگر همان مصلحت بود که همان را می دهد اگر آ ن مصلحت نبود چیز دیگر می دهد اگر این شخص به چیز دیگر نیاز نداشت سیّئه ای از سیّئاتش را می آمرزد اگر بی سیّئه بود حَسنه ای بر حسناتش می افزاید این دست خالی برنگشت این طور نیست که جناب زمخشری خیال کند الف و لام الف و لام جنس است بعضی از دعاها مستجاب نیست خیر, هیچ دعایی نیست مگر اینکه مستجاب است در سوره مبارکه «بقره» گذشت که (إِذَا سَأَلَکَ عِبَادِی عَنِّی فَإِنِّی قَرِیبٌ أُجِیبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ) (۷) این لسان, لسان مطلق است لسان, لسان وعد تام است.

۱- (۹) . مثنوی معنوی, دفتر پنجم, بخش ۶۳.

۲- (۱۰) . مثنوی معنوی, دفتر اول, بخش ۱۳۱.

۳- (۱۱) . سوره مائده, آیه ۵۴; سوره حدید, آیه ۲۱; سوره جمعه, آیه ۴.

۴- (۱۲) ۲. مصباح المتهجد، ص ۸۸.

۵- (۱۳) . البلد الأمین, ص۴۰۲.

۶- (۱۴) . الکشاف, ج۳, ص۳۷۷.

۷- (۱۵) . سوره بقره, آیه ۱۸۶.

پرسش: پس موانع استجابت دعا که حضرت می فرمایند...

پاسخ: یعنی دعا نکردید کسی گوشه چشمش به قبیله اش است گوشه چشمش به فامیلش است گوشه چشمش به مقامش است به منصبش است به پُستش است این مشرک است این مشرک در دعاست اگر ظلمی به کسی شده این از یک طرف قبیله از یک طرف یک عشیره از یک طرف به قدرت خود از طرفی به رشاه و ارتشا از طرفی به دستگاه قضا همه اینها را در نظر دارد یا الله هم می گوید خب این معلوم می شود الله را نخواست دیگر هیچ ممکن نیست کسی الله را بخواند و جواب نگیرد به وجود مبارک امام صادق(سلام الله علیه) عرض کردند که چطور است ادعیه ما مستجاب نیست فرمود: «لأنّكم تدعون مَن لا تعرفون» (۱) شما دعا نکردید شما دعا خواندید, دعا خواندن غیر از دعا کردن است «لأنّكم تدعون مَن لا تعرفون».

«و الحمد لله ربّ العالمین»

آیات ۵۹ تا ۶۴ سوره نمل ۹۱/۰۳/۰۸

Your browser does not support the audio tag.

(قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ وَسَلَامٌ عَلَى عِبَادِهِ الَّذِينَ اصْطَفَى آللَّهُ خَيْرٌ أَمَّا يُشْرِكُونَ (۵۹) أَمَّنْ خَلَقَ السَّماوَاتِ وَالْأَرْضَ وَأَنزَلَ لَكُم مِنَ السَّماءِ مَاءً فَأَنبَتْنَا بِهِ حَدَائِقَ ذَاتَ بَهْجَةٍ مَا كَانَ لَكُمْ أَن تُنبِتُوا شَجَرَهَا أَءِلَهٌ مَّعَ اللَّهِ بَلْ هُمْ قَوْمٌ يَعْدِلُونَ (۶۰) أَمَّن جَعَلَ الْأَرْضَ قَرَاراً وَجَعَلَ خِلَالَهَا أَنْهَاراً وَجَعَلَ لَهَا رَوَاسِيَ وَجَعَلَ بَيْنَ الْبَحْرَيْنِ حَاجِزاً أَءِلَهٌ مَعَ اللَّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ (۶۱) أَمَّن يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَيَكْشِفُ السُّوءَ وَيَجْعَلُكُمْ خُلَفَاءَ الْأَرْضِ أَءِلَهٌ مَعَ اللَّهِ قَلِيلاً مَا تَذَكَّرُونَ (۶۲) أَمَّن يَهْدِيكُمْ فِي ظُلُمَاتِ الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَمَن يُرْسِلُ الرِّيَاحَ بُشْرَاً بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ أَإِلَهٌ مَّعَ اللَّهِ تَعَالَى اللَّهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ (۶۳) أَمَّن يَبْدَؤُا الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ وَمَن يَرْزُقُكُم مِنَ السَّماءِ وَالْأَرْضِ أَءِلَهٌ مَّعَ اللَّهِ قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ (۶۴))

ص: ۱۰۹۷

۱- (۱۶) . فلاح السائل, ص۱۰۷.

چون سوره مبارکه «نمل» در مکه نازل شد و مطالب اصیل سوَر مکّی اصول دین است و گاهی با تبشیر و انذار همراه است بعد از بیان قصص پنج گانه گذشته به اصل مسئله توحید پرداختند و ادب سخنرانی یا تعلیم یا تبلیغ را هم عملاً بیان کردند فرمودند اول حمد خداست بعد تحیّت به ارواح انبیا و اولیای الهی بعد وارد مبحث شدن که مسئله را انسان بعد از حمد و تسلیم و تَصلیه شروع می کند (قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ) (یک) (وَسَلَامٌ عَلَى عِبَادِهِ الَّذِينَ اصْطَفَى) (دو) بعد وارد مبحث می شوند. طرح مبحث به این صورت است که خدا حق است یا شرکایی که مشرکان برای او قائل هستند خدا حق است یعنی آیا توحید حق است یا شرک چون مشرکان خدا را می پذیرند. در بحث دیروز عنایت فرمودید که قرآن یک کتاب علمی نیست که فقط عالِم بپروراند کتاب نور است این نور، انسان را (جَعَلْنَا لَهُ نُوراً يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ) (۱) می پروراند یعنی عالِم باتقوا می پروراند کتاب های دیگر کتاب های علمی هستند محصول آنها هم پرورش عالِم است گاهی با عمل همراه است گاهی نیست اما قرآن همیشه تعلیم را کنار تزکیه ذکر می کند تعلیم را مقدّمه می داند تزکیه را مقدّم می شمارد و هدف می داند و برای

پرورش انسان کامل علم و عقل را کنار هم ذکر می کند تعبیراتش هم این چنین است براهینی هم که می خواهد اقامه کند این چنین است براهین قرآنی هرگز شبیه براهین فنّی در فلسفه و کلام و امثال ذلک نیست این حکمت عملی را با حکمت نظری کنار هم ذکر می کند یک مقدمه حکمت عملی یک مقدمه حکمت نظری تعبیراتی هم که در مسائل برهانی به کار می برد آمیخته ارزش و دانش است مثلاً کلمه «خیر» کلمه «صدق» کلمه «حَسن» این تعبیرات در حکمت نظری غالباً جایگاهی ندارند اینها در حکمت عملی راه دارند آیا این بهتر است یا آن این خیر است یا آن این حَسن است یا آن اینها در مسائل حکمت عملی راه دارد در براهین, سخن از حق و باطل است سخن از صدق و کذب است و مانند آن.

ص: ۱۰۹۸

۱- (۱) . سوره انعام, آیه ۱۲۲.

در طلیعه بحث فرمود آیا خدا خیر است یا آنچه مشرکان می پندارند یعنی توحید خیر است یا شرک این «أم» در (أَمَّا يُشْرِكُونَ) به تعبیر جناب زمخشری می تواند «أم» متّصله باشد (۱) اما «أم» در (أَمَّنْ) و همچنین آیات عطف شده, «أم» منقطعه است به معنی «بل» است (آللَّهُ خَيْرٌ أَمَّا يُشْرِكُونَ) یعنی «التوحید خیرٌ أم الشرک» این «أم» می تواند متّصله باشد اما برهان که اقامه می کند (أَمَّنْ) این «أم» به معنی «بل» است یعنی شرک, خیر نیست شرک, حق نیست شرک, صدق نیست شرک, حَسن نیست توحید حق است چرا؟ برای اینکه کلّ این نظام (یک) جهان بشریّت (دو) پیوند انسان و جهان (سه) اضلاع این مثلث را خدا آفرید از غیر خدا کاری ساخته نیست بنابراین چرا او معبود باشد کسی معبود است که رب باشد کسی رب است که خالق باشد خلقت و ربوبیّت برای خداست خب عبادت هم برای او باید باشد دیگر, پس «أم» در (أَمَّا) می تواند متّصله باشد بلکه ظاهرش این است ولی «أم» در (أَمَّنْ خَلَقَ) این «أم» منقطعه است به معنی «بل» است خب (آللَّهُ خَيْرٌ أَمَّا يُشْرِكُونَ) یعنی «التوحید خیرٌ أم الشرک» بعد برهان اقامه می کند چه برهان آسمانی چه برهان زمینی چه برهان مردمی آن گاه به دیگران می فرماید این براهین ماست شما هم دلیلتان را بیاورید آخر به چه دلیل شما غیر خدا را می پرستید؟! (قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ) این ادلّه ماست اگر شما نظام علّی و معلولی را منکر هستید به بخت و اتفاق و تصادف و شانس روی آوردید اگر کسی چنین فکری دارد او اهل استدلال نیست او نمی تواند به چیزی یقین کند یا شک کند اثبات کند نفی کند برای اینکه همه اینها احتیاج به استدلال دارد در هر استدلالی آن دو مقدمه علّت نتیجه اند پیوندی بالأخره بین اینها هست اگر نظام علّی را کسی در جهان نپذیرد بین دو مقدمه و یک نتیجه رابطه ای نیست وقتی ما نتوانستیم بین دو مقدمه و نتیجه رابطه علّی برقرار کنیم فکر نداریم استدلال نداریم مسئله علیّت، قابل اثبات هم نیست کسی بخواهد قانون علیّت را اثبات کند دور است نفی کند دور است شک کند دور است برای اینکه بالأخره باید دو مقدمه ذکر کند بگوید به این دلیل من شک دارم خب مقدّمتین, علّت نتیجه اند بخواهد قانون علیّت را نفی کند او با قانون علیّت می خواهد نفی کند قانون علیّت نفی پذیر نیست برای اینکه این دو مقدمه ذکر می کند نتیجه بگیرد دو مقدمه, علت نتیجه اند اگر ربط ضروری بین مقدّمتین و نتیجه نباشد که نتیجه نمی دهد بخواهد اثبات کند این چنین است نفی کند این چنین است شک کند این چنین است لذا قانون علیّت قانونی است دل پذیر, فطری, بدیهی است بلکه اوّلی است و قابل اثبات نیست قابل نفی نیست قابل شک نیست خب این قانون علیّت است بر اساس این قانون علیّت هر چه هستیِ او عین ذات او نیست سبب می خواهد این بیان نورانی حضرت امیر(سلام الله علیه) در نهج البلاغه است بیان نورانی امام رضا(سلام الله علیه) در توحید مرحوم صدوق است این دو امام همام هر دو فرمودند: «کلّ قائمٍ فی سواه معلولٌ» (۲) یعنی هر چیزی که هستی او عین ذات او نیست این سبب می خواهد تنها ذات اقدس الهی است سبب نمی خواهد چون عین هستی است غیر خدا هر چه هست سبب می خواهد چه آسمان و اهل آسمان, چه زمین و اهل زمین, چه انسان و افکار او, افعال او اینها سبب می خواهد. برهان توحید در سوره «نمل» به مشرکان می فرماید آسمان و اهلش, زمین و اهلش اینها همه مخلوق هستند کاری از اینها ساخته نیست خود اینها را خدا آفرید آن وقت شما دنبال چه چیزی می گردید از چه کسی کار می خواهید آسمان را که او آفرید زمین را که او آفرید آسمان و آسمانی ها را او آفرید زمین و زمینی ها را او آفرید خود این بت ها را هم او آفرید فرمود: (خَلَقَكُمْ وَمَا تَعْمَلُونَ) (۳) از اینها چه ساخته است از این مجسّمه ها که کاری ساخته نیست ملائکه ای که شما آنها را می پرستید آنها را مثلاً شفعاء قرار می دهید آنها را وسیله تقرّب خود قرار می دهید آنها را هم که ذات اقدس الهی آفرید. این حرف ماست شما اگر برهانی دارید بیاورید بگویید آنها مخلوق نیستند (یک) آنها خالق شیءای هستند (دو) آنها نه خالق شیءای هستند نه بی نیاز از آفرینش هستند پس چرا آنها را می پرستید بعد به نیازهای خودتان هم برسید شما خودتان مشکلات فراوانی دارید این مشکلات را ببینید با چه کسی دارید حل

می کنیـد به فطرتتان مراجعه کنیـد ببینید که در حلّ مشکلات آیا به بت ها مراجعه می کنید (ضَلَّ مَن تَدْعُونَ إِلَّا إِيَّاهُ) (۴) آیا بت به نظر شـما می آیـد وقتی کشتی دارد غرق می شود این حـالت, حـالت صـدق است انسـان چه شـرقی باشـد چه غربی چه شمـالی چه جنوبی در هر عصـر و مصـری زنـدگی کنـد وقتی مضـطر شـد به جـایی تکیه می کنـد این دیگر مربوط به درس و فرهنگ بومی و امثال اینها نیست به کجا تکیه می کند اگر بگویید این لغو است چرا همگانی است چرا درون هر انسانی است هر کسـی را می خواهند ببرند در اتاق عمل چه مسـلمان چه کافر چه موحّد چه ملحد بالأخره تضـرّعی دارد این به کجا متوجه است می شود انسانی را ببرنـد در اتاق عمل به او بگویند این عمل سـنگین است و این هیچ تکان نخورد بالأخره به جایی تکیه می کنـد دیگر به کجا تکیه می کند؟ بگوییم این لغو است خودت را هدر نده, این دست کسـی نیست هیچ انسانی نیست مگر اینکه در حال ضـرورت می گوید خدا حالا ضـرورت غیر از ضـرر است مضـطر به ضرورت وابسته است نه به ضرر یک انسان متضـرّر ممکن است تحمل بکند اما انسان ضـرورت زده دسـتش را از همه جا کوتاه می بیند می گوید خدا این سرمایه را ذات اقـدس الهی به همه داد و در دو بـار هم ذات اقـدس الهی فرمود من مائـده و مأدبه و امثـال ذلک دارم مهمانی دارم یک وقت خود من مهمان می شوم یک وقت شـما مهمان من می شوید آن وقتی که شما مهمان من می شوید در سرزمین وحی است که حاجیان و معتمران ضـیوف الرحمان هسـتند یا در ماه مبارک رمضان است که صائمان ضـیوف الرحمان اند آن وقتی که فرمود من مهمان شـما هسـتم شـما میزان من هستید «أنا عند المنکسره قلوبهم» (۵) این انسان مضـطر را که می خواهنـد ببرنـد در اتاق عمل چه می گویـد به چه کسـی متوجه است این در عین حال که بین هوش و بی هوشـی است و از همه غافل است بالأخره به جایی تکیه می کند که تمام قدرت ها به آنجا منتهی می شود «و هو الله» چنین کسـی را می گویند مضـطر این حالت برای همه در طول زندگی شان هست منتها اگر کسـی عاقل باشد این حالت را همیشه حفظ می کند و اگر غافل باشد خب گاهی هسـت گاهی نیست پس فرمود ما چند برهان داریم همه اینها حدّ وسط اند برای اثبات توحید ربوبی خالق آسمان و زمین خداست هر که آسـمان و زمین را خلق کرد او رب است و لاغیر پس خدا رب است و لاغیر (آللَّهُ خَيْرٌ أَمَّا يُشْرِكُونَ) آن خیر, اول به معنای اینکه این خوب است یا آن خوب بعد در مقابل شـرّ قرار می گیرد خیر تعیینی می شود نه خیر تفضیلی و مانند آن درباره زمین همین طور است پرورش موجودات زمینی به صورت بـاغ و مزرعه و بوسـتان همین طور است می فرمایـد بـاران را که خـدا می فرستد این درخت هـا را اگر درخت موجود است و خواب است او بیـدار می کنـد این خاک ها و کودها و موجودات اطراف این درخت را که مُرده انـد به وسـیله جذب ریشه درخت خدا زنده می کند خوابیده را او بیدار می کند مرده ها را او زنده می کنـد که شـما مقـدورتان نیست از بت هـای شـما هم این کارهـا ساخته نیست (وَأَنزَلَ لَكُم مِنَ السَّماءِ مَاءً فَأَنبَتْنَا بِهِ حَدَائِقَ ذَاتَ بَهْجَةٍ) حدیقه به باغی می گویند که مُحدِق داشته باشد آن دیوار را می گویند مُحدق چون محیط است «أحدق» یعنی «أحاط» این بـاغ رها را نمی گوینـد حـدیقه آن باغی که دورش پرچین است دورش دیوار است آن را می گوینـد حـدیقه, حائط یعنی دیوار یک بیان نورانی حضـرت امیر(سـلام الله علیه) دارد به کمیل که «فاحتط لدینک» یک انسان غیر محتاط باکش نیست هر حرفی بزنـد هر غـذایی بخورد هر جـایی برود مثـل بـاغِ بی دیوار خب بـاغ بی دیوار در دسترس هر رهگـذری است دیگر. بیان نورانی حضرت امیر(سلام الله علیه) این است که کمیل! دینِ تو برادر توست تو یک برادر داری و آن دین است همین دور این برادرت دیوار بکش «أخوک دینک فأحتط لـدینک بما شئت» (۶) أی خُـذ الحـائطه لـدینک؛ دور این باغ دیوار بکش که هر کسـی نیایـد چیزی ببرد دیگر, می گوینـد فلان شـخص یک آدم محتاطی است یعنی حساب شده کار می کند اینجا هم فرمود حـدیقه است «أحـدق» یعنی «أحـاط» یعنی بـا احتیاط است با حائط است محیط دارد مداربسـته است که هر کسـی نیایـد از آن استفاده کند فرمود این را ذات اقدس الهی برای شما آفریده.

۱- (۲) . الکشاف, ج۳, ص۳۷۶.

۲- (۳) . نهج البلاغه, خطبه ۱۸۶; التوحید (شیخ صدوق), ص۳۵.

۳- (۴) . سوره صافات, آیه ۹۶.

۴- (۵) . سوره اسراء, آیه ۶۷.

۵- (۶) . منیه المرید, ص۱۲۳.

۶- (۷) . الامالی (شیخ مفید), ص۲۸۳; الامالی (شیخ طوسی), ص۱۱۰.

در سوره مبارکه «واقعه» اینها را به صورت مشروح ذکر کرده فرمود شما و دیگران کارتان نقل جسم از جایی به جایی است کارتان همین است حیات بخشی چیز دیگر است در سوره مبارکه «واقعه» می فرماید: (أَفَرَأَيْتُم ما تُمْنُونَ ءَأَنتُمْ تَخْلُقُونَهُ أَمْ نَحْنُ الْخَالِقُونَ) (۱) کار پدر اِمناست «و هو نقل الماء من موضعٍ إلى موضعٍ آخر» پدر که خالق نیست فرمود: (أَفَرَأَيْتُم ما تُمْنُونَ) «الإمناء هو نقل الماء من موضع الى موضع» همین! درباره کشاورزان و دامداران می فرماید شما که کشاورز هستید چه کار می کنید شما هم این بذرها را از انبار به مزرعه می برید این هم «نقل البذر من موضع الى موضع آخر» است شما اهل حرث هستید نه اهل زرع (أَفَرَأَيْتُم مَّا تَحْرُثُونَ) ما زارعیم شما حارثید شما انبارداريد و آن هم البته به عنایت الهی است این بذرها را از انبار به زیر خاک می برید جسمی را از جایی به جایی منتقل می کنید اما آن که این جسم مُرده را زنده می کند زارع است کشاورز است حیات بخش است آن ما هستیم (أَفَرَأَيْتُم مَّا تَحْرُثُونَ ءَأَنتُمْ تَزرَعُونَهُ أَمْ نَحْنُ الزَّارِعُونَ) (۲) ما زارع هستیم شما حارث, شما انبارداريد ما حیات بخش آن انبارداری شما هم باز به عنایت الهی است پس کار پدران اِمناست کار کشاورزان حرث است از جایی به جایی موجودی را جابه جا کردن است اینکه حیات بخشی نیست. در جریان درخت هایی که هیزم می شود آن را هم می فرماید: (أَفَرَأَيْتُمُ النَّارَ الَّتِي تُورُونَ أَأَنتُمْ أَنشَأْتُمْ شَجَرَتَهَا أَمْ نَحْنُ الْمُنشِئُونَ) (۳) این درخت هایی که وسیله سوخت و سوز شماست ما اینها را خلق کردیم بنابراین در کلّ نظام هر چه سهمی از هستی دارد مخلوق خداست لوازم آن هم مخلوق خداست بعضی مع الواسطه بعضی بلاواسطه.

۱- (۸) . سوره واقعه, آيات ۵۸ و ۵۹.

۲- (۹) . سوره واقعه, آيات ۶۳ و ۶۴.

۳- (۱۰) . سوره واقعه, آيات ۷۱ و ۷۲.

در بحث های قبل هم داشتیم که ذات اقدس الهی که می فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا النّاسُ أَنتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ﴾ (۱) شما فقیرید اِسناد فقیر به انسان از قبیل اسناد حرارت یا برودت به آب نیست که عرض مفارق باشد شما می گویید «الماء حارّ, الماء باردٌ» اینها گاهی هستند و گاهی نیستند حرارت برای آب عرض مفارق است فقر برای انسان عرض مفارق نیست پس از این قبیل نیست. دو: فقر برای انسان عرض ذاتی نیست نظیر «الأربعه زوج» زوجیّت برای اربعه ذاتی است و قابل انفکاک نیست اما فقر برای انسان این طور نیست بالاتر از این است زیرا عرض ذاتی چون عرض است در حیطه معروض نیست متأخّر از معروض است متأخّر از ملزوم است در مرتبه ملزوم یعنی عدد, زوجیّت نیست چون زوجیّت, کیفِ مخصوص به کمّ است در مقوله کیف است و عدد در مقوله کمّ است اینها حساب هایشان جداست یکی مقدّم است یکی متأخّر است اگر گفته شد «الأربعه زوج» این زوجیّت در ذات اربعه نیست اگر گفته شد «الانسان فقیرٌ» مثل این نیست بلکه بالاتر از این است و اگر گفته شد «الانسان حیوانٌ ناطق» که حیوانیّت و ناطقیّت ذاتی انسان است اگر گفته می شود «الانسان فقیر» این هم مثل این نیست بلکه بالاتر از این است زیرا «الانسان حیوان ناطق» این به ماهیّت او برمی گردد و چون ماهیّت اعتباری است و آنچه اصیل است هویّت است اصلِ هستی است اگر چیزی ذاتی ماهیّت بود در حریم هویّت راه ندارد اگر گفته می شود «الانسان فقیر» ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ﴾ نظیر این نیست که بفرماید: «یا أیّها الانسان أنتم حیوان ناطق» و مانند آن زیرا آن ذاتی به معنی ماهیّت است و ماهیّت یک رتبه از هویّت دور است یعنی اول هویّت است هستی است آن وقت این هستی تعیّنش به این است اگر هستی نباشد که ماهیّتی در کار نیست پس همه این قضایای سه گانه مشکل دارد و باطل است آن چهارمی حق است اگر گفته می شود «الانسان فقیر» مثل آن است که بگوییم «الانسان موجود» خب هویّت او عین فقر است چون هویّت او عین فقر است و این اختصاصی به انسان ندارد سماء و ارض هر چه باشد همین طور است پس هر موجودی مستقیماً به خدا مرتبط است این دیگر بحث نمی کند که بر اساس نظام علّی این موجود که معلول است او را علّتش آفرید آن علت هم علتی دارد و هکذا تا ما نیاز داشته باشیم به ابطال تسلسل بلکه اول خدا ثابت می شود بعد تسلسل باطل. این موجود چون ذاتاً فقیر الی الغنی است هر موجودی را شما بررسی کنید بالای سرش خداست نه اینکه این موجود را یک موجود دیگر آفرید آن موجود را موجود برتر و هکذا و هکذا ــ معاذ الله ــ سرسلسله خداست که او در رأس باشد بقیه ذیل, نه خیر «أنّ الراحل إلیك قریب المسافه» (۲) این بیان نورانی امام سجاد در دعای« ابوحمزه ثمالی» همین طور است این تنها مخصوص انبیا و اولیا که نیست آنها می فهمند, دیگران متوجّه نمی شوند دیگران یعنی ماها وگرنه موجودات دیگر آنها می فهمند که به چه کسی مرتبط اند بنابراین هر چیزی بالأخره الله می گوید منتها ماییم که غافلیم و مانند آن خب اگر این است دیگر مسئله تسلسل و امثال تسلسل نیست اول خدا ثابت می شود بعد تسلسل باطل نه اینکه چون دور و تسلسل باطل است ما به خدا می رسیم هر موجودی ذاتاً به الله وابسته است حرف به اسم و فعل وابسته است شما بگویی «مِن» در «صِرت مِن البصره» این «من» به چه کسی وابسته است بگویید این حرف به آن حرف, آن حرف به آن حرف سرانجام به اسم می رسید یا اصلاً حرف بدون اسم و فعل معنا ندارد این موجود رابط بدون یک امر مستقل پیدا نمی شود نه اینکه این رابط را آن رابط آفرید, آن رابط را آن رابط آفرید رابط که خودش لرزان است عوارض انسان لوازم انسان هر چه باشد به هویّت او تکیه می کند و هویّت او شناور است به دست خداست اگر چیزی در اصل هویّت شناور و لرزان باشد متّکی به خدا باشد قهراً در اوصافش در افعالش این است لذا هر چیزی را که انسان دارد در حقیقت مِلک و مُلک خدای سبحان است فرمود در حال اضطرار هم همین است هم ضرورت شما را خدا برطرف می کند هم ضرر شما را برطرف می کند بعد اگر لایق بودید شما را خلیفه‌الله می کند اگر افراد عادی بودید که جزء خلفای قوم قبلی هستید یا خلیفه‌الله هستید یا خلفای قوم دیگر هستید در قرآن کریم انسان ها هم خلیفه‌الله شدند که ﴿إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً﴾ (۳)

این جمله اسمیه است مفید استمرار است من این کار را می کنم نه فقط «قضیه فی واقعه» باشد مربوط به جریان حضرت آدم(سلام الله علیه) باشد (إِنِّی جَاعِلٌ فِی الأَرْضِ خَلِیفَهً) این (جَاعِلٌ) هم صفت مشبهه است نه اسم فاعل این امر دائمی است این کار را من می کنم و هم نسل های بعدی خلیفه نسل های قبلی اند آن را در سوَر دیگر فرمود خدای سبحان شما را خلیفه قوم دیگر قرار داده است در سوره مبارکه «یونس» آیه سیزده به بعد این است (وَلَقَدْ أَهْلَکْنَا الْقُرُونَ مِن قَبْلِکُمْ لَمَّا ظَلَمُوا وَجَاءَتْهُمْ رُسُلُهُم بِالبَیِّنَاتِ وَمَا کَانُوا لِیُؤْمِنُوا کَذلِکَ نَجْزِی الْقَوْمَ الْمُجْرِمِینَ ثُمَّ جَعَلْنَاکُمْ خَلاَئِفَ فِی الْأَرْضِ) خب این نشان می دهد که شما بعد از آنها آمدید انسان اگر انسان باشد (کَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ) [(۴)] نباشد این خلیفهالله است هر دو درست است. این کلمه «مضطر» همان طوری که در بحث دیروز ذکر شده است زمخشری و امثال زمخشری اینها بر آن هستند که این «المضطر» جنس است و عموم نیست به دلیل اینکه بعضی از دعاها مستجاب نیست [(۵)] در حالی که این چنین نیست هر کس مضطر باشد یقیناً دعای او مستجاب است منتها بعضی ها مضطر نیستند گاهی تصوّر می کنند که مضطرّند ولی در بسیاری از حالات قلبشان متوجّه به قدرت های خودشان یا قدرت های دیگری است برخی ها استدلال کردند که بر فرض این «المضطر» برای استغراق باشد جواب, خاص است جواب عام نیست چرا؟ برای اینکه در سوره مبارکه «انعام» آیه چهل به بعد این است که (أَرَأَیْتَکُمْ إِنْ أَتَاکُمْ عَذَابُ اللّهِ أَوْ أَتَتْکُمُ السَّاعَهُ أَغَیْرَ اللّهِ تَدْعُونَ إِن کُنْتُمْ صَادِقِینَ) بعد فرمود: (بَلْ إِیَّاهُ تَدْعُونَ) اما (فَیَکْشِفُ مَا تَدْعُونَ إِلَیْهِ إِن شَاءَ) حرف اینها این است که اگر «المضطر» جنس نباشد و مفید استغراق باشد جواب همگانی نیست پس این چنین نیست که جواب هر مضطرّی تثبیت شده باشد [(۶)] این «المضطر» یا جنس است مفید عموم نیست یا اگر جنس نباشد مفید عموم باشد جواب مختصّ بعضی هاست پس این چنین نیست که هر دعایی مستجاب باشد به آیه سوره مبارکه «انعام» استشهاد کردند در حالی که آیه محلّ بحث در سوره «نمل» آیه توحید است در سوره مبارکه «انعام» می فرماید شما در حال خطر با مکر و حیله می گویید «یا الله» البته در حال خطر چون بعضی صادقاً می گویند «یا الله» بعضی با مکر و حیله می گویند «یا الله» ما که از درون افراد باخبر نیستیم ذات اقدس الهی خودش می داند پس فضای سوره مبارکه «انعام» این است ملاحظه بفرمایید فرمود: (قُلْ أَرَأَیْتَکُمْ إِنْ أَتَاکُمْ عَذَابُ اللّهِ أَوْ أَتَتْکُمُ السَّاعَهُ) یا در آستانه اشراط الساعه قرار گرفتید یا عذابی نظیر (سَخَّرَهَا عَلَیْهِمْ سَبْعَ لَیَالٍ وَثَمَانِیَهَ أَیَّامٍ) [(۷)] نظیر عذاب (أَرْسَلَ عَلَیْهِمْ طَیْراً أَبَابِیلَ) [(۸)] نظیر عذاب قوم فرعون (فَأَخَذْنَاهُ وَجُنُودَهُ فَنَبَذْنَاهُمْ فِی الْیَمِّ) [(۹)] یکی از این عذاب ها آمد یا عند ظهور القیامه است یا عند عذاب الله است فی الدنیا در چنین حالتی می گویید «یا الله» بعضی ها راست می گویند بعضی مکّارند که (لَوْ رُدُّوا لَعَادُوا لِمَا نُهُوا عَنْهُ) [(۱۰)] در چنین فضایی هر چه را خدا خودش مصلحت بداند می کند.

۱- (۱۱) . سوره فاطر, آیه ۱۵.

۲- (۱۲) . مصباح المتهجّد, ص۵۸۳.

۳- (۱۳) . سوره بقره, آیه ۳۰.

۴- (۱۴) . سوره اعراف, آیه ۱۷۹; سوره فرقان, آیه ۴۴.

۵- (۱۵) . الکشاف, ج۳, ص۳۷۷.

۶- (۱۶) . روح المعانی, ج ۱۰, ص۲۱۷.

۷- (۱۷) . سوره□ حاقه, آیه□ ۷.

۸- (۱۸) . سوره□ فیل, آیه□ ۳.

۹- (۱۹) . سوره□ قصص, آیه□ ۴۰; سوره□ ذاریات, آیه□ ۴۰.

۱۰- (۲۰) . سوره□ انعام, آیه□ ۲۸.

کسی که خدا می داند این اگر برگردد واقعاً اصلاح می شود نظیر قوم یونس خب نجاتشان می دهد چرا فرعون را نجات داد با اینکه واقعاً خدا را خواست اما (لَوْ رُدُّوا لَعَادُوا لِمَا نُهُوا عَنْهُ) چرا قوم یونس را نجات نداد برای اینکه اینها واقعاً خدا را می خواستند و بعد توبه کردند این از غرر روایات ماست وجود مبارک امام سجاد در صحیفه سجادیه فرمود: «یا مَن لا تُبدّل حکمته الوسائل» (۱) خدایا تو حکیمانه کار می کنی ما بخواهیم با توسّل کاری کنیم که بر خلاف حکمت بکنی نمی شود, شما هر توسّلی هر وسیله ای هر تضرّعی هر ناله ای هر اشکی داشته باشید که او بر خلاف حکمت کار بکند, نمی کند «یا مَن لا تُبدّل حکمته الوسائل» خب فضای این آیه که جناب زمخشری یا جناب فخررازی استدلال کردند فضا بیگانه است می بینید در فضای سوره مبارکه «انعام» این است که (أَرَأَيْتَكُمْ إِنْ أَتَاكُمْ عَذَابُ اللّهِ أَوْ أَتَتْكُمُ السَّاعَةُ) یا عند ظهور قیامت است یا عند ظهور (سَخَّرَهَا عَلَيْهِمْ سَبْعَ لَيَالٍ وَثَمَانِيَةَ أَيَّام) و این گونه از عذاب هاست در چنین حالتی غیر خدا را نمی خوانید فقط می گویید الله درست هم می گویید (أَغَيْرَ اللّهِ تَدْعُونَ إِن كُنْتُمْ صَادِقِينَ) نه غیر خدا را نمی خوانید صادقاً می گویید الله فقط خدا را می خوانید برای اینکه غیر خدا گم شده است در چنین حالی (بَلْ إِيَّاهُ تَدْعُونَ) در چنین حالی که فقط خدا را می خوانید (فَيَكْشِفُ مَا تَدْعُونَ إِلَيْهِ إِن شَاءَ) اگر بخواهد چون می داند شما اگر برگردید همان می شوید الآن صد درصد می گویید «یا الله» اما برگردید همان می شوید (لَوْ رُدُّوا لَعَادُوا لِمَا نُهُوا عَنْهُ) یا برگردید آدم سالم می شوید غیب را او می داند لذا (فَيَكْشِفُ مَا تَدْعُونَ إِلَيْهِ إِن شَاءَ) ولی اگر این فضا نباشد (أَتَتْكُمُ السَّاعَةُ) نباشد عذاب خدا نباشد کسی را دارند می برند در اتاق عمل کسی مضطر است از همه جا دستش بریده است آبرویش هم در خطر است خب یقیناً خدا جوابش را می دهد این از آن قبیل نیست که شما بگویید در سوره مبارکه «انعام» فرمود: (إِن شَاءَ), (إِن شَاءَ) در کار نیست اگر (إِن شَاءَ) بود خودش ذکر می کرد برهان هم است برهان بر توحید است «أم» یعنی «بل» آن کسی که مجیب مضطرّ است خداست خب شما بگویید گاهی مجیب است گاهی مجیب نیست این چه برهانی است این باید موجبه کلیه باشد تا برهان باشد مگر می شود قیاس از دو قضیه موجبه جزئیه تشکیل بشود این زیدی که در اتاق عمل است این خب یک شخص خارجی است یک جزیی است دیگر آن (أَمَّن يُجِيبُ) هم که جزیی باشد آن وقت دیگر نتیجه برهان, توحید نمی شود شما می خواهید این را جزء براهین قرار بدهید حدّ وسط شما باشد این الاّ ولابد باید قضیه موجبه کلیه باشد یعنی تنها کسی که به مضطر می رسد خداست اما این آقا مضطر نیست برای اینکه این وسیله قرار داده که برگردد همان بشود بنابراین نه «المضطر» مقیّد است نه جواب مقیّد.

ص: ۱۱۰۲

۱- (۲۱) . الصحیفه السجادیه, دعای ۱۳.

«و الحمد لله ربّ العالمین»

آیات ۶۲ تا ۶۳ سوره نمل ۹۱/۰۳/۰۹

.Your browser does not support the audio tag

(أَمَّن یُجِیبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَیَکْشِفُ السُّوءَ وَیَجْعَلُکُمْ خُلَفَاءَ الْأَرْضِ أَإِلَهٌ مَعَ اللَّهِ قَلِیلاً مَا تَذَکَّرُونَ (۶۲) أَمَّن یَهْدِیکُمْ فِی ظُلُمَاتِ الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَمَن یُرْسِلُ الرِّیَاحَ بُشْرَاً بَیْنَ یَدَیْ رَحْمَتِهِ أَإِلَهٌ مَّعَ اللَّهِ تَعَالَی اللَّهُ عَمَّا یُشْرِکُونَ (۶۳) أَمَّن یَبْدَؤُا الْخَلْقَ ثُمَّ یُعِیدُهُ وَمَن یَرْزُقُکُم مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ أَإِلَهٌ مَّعَ اللَّهِ قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَکُمْ إِن کُنتُمْ صَادِقِینَ (۶۴) قُل لاَ یَعْلَمُ مَن فِی السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ الْغَیْبَ إِلَّا اللَّهُ وَمَا یَشْعُرُونَ أَیَّانَ یُبْعَثُونَ (۶۵) بَلِ ادَّارَکَ عِلْمُهُمْ فِی الْآخِرَهِ بَلْ هُمْ فِی شَکٍّ مِّنْهَا بَلْ هُم مِنْهَا عَمُونَ (۶۶))

در این بخش از سوره مبارکه «نمل» که براهین توحیدی را اقامه می فرمایند تا مشرکان حجاز و امثال حجاز را از خطر شرک برهانند به خیر توحید برسانند چند برهان اقامه می کنند در کنار هر برهان, شرک را محکوم می کنند در پایان به عنوان جمع بندی می فرماید شما هم دلیلی بر شرک اقامه کنید.

فرمود آفرینش مخصوص خداست پرورش مخصوص خداست آفریدن و پروراندن محتاج به علم غیب است این علم غیب مخصوص به خداست هر موجودی در هر لحظه ای از خدا چیز می خواهد نه از غیر خدا و نه خود را بی نیاز می بیند این هم یک دلیل. یعنی «کلّ موجود محتاجٌ و کلّ محتاجٍ سائلٌ و کلّ سائلٍ محتاجٌ إلی المجیب» و تنها کسی که مجیب است خداست اختصاصی به اجابت دعای انسان ندارد همه موجودات مضطرّند زیرا هر موجودی در اصل هستی اش فقیر است در ادامه هستی اش فقیر است در تأمین رزق خود فقیر است محتاج است و این احتیاج هم هر لحظه است لذا (یَسْأَلُهُ مَن فِی السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ) (۱) این قضایا به نحو موجبه کلیه حقیقیه است برای همه اینها از آن طرف هم ذات اقدس الهی مطابق آیه سوره «الرحمن» (کُلَّ یَوْمٍ هُوَ فِی شَأْنٍ) (۲) یوم هم در مقابل شب نیست, مجموع لیل و نهار نیست (کُلَّ یَوْمٍ) یعنی «کلّ ظهورٍ» ذات اقدس الهی هر لحظه فیض تازه دارد چون همه موجودات هر لحظه سؤال دارند این یک آیه کوتاه صدر و ذیلش مربوط به سؤال عمومی و جواب عمومی است چرا (کُلَّ یَوْمٍ هُوَ فِی شَأْنٍ) چون «یسأله من فی السّماوات و الأرض کلّ یوم» و منظور از (کُلَّ یَوْمٍ) هم کلّ لحظه است هر موجودی در هر لحظه می گوید یا الله باید جواب بشنود بنابراین این (أَمَّن یُجِیبُ الْمُضْطَرَّ) اختصاصی به انسان ندارد منتها فرق ما با دیگران این است که موجودات دیگر می فهمند که محتاج اند و به خدا نیازمندند ما گاهی مشکل داریم خیال می کنیم مشکلات ما را مال ما حل می کند یا قدرت ما حل می کند ما هم می توانیم در درمان خودکفا باشیم منتها چون به این خودکفایی نرسیدیم حوادث بیگانه ما را بیدار می کند.

۱- (۱) . سوره الرحمن, آیه ۲۹.

۲- (۲) . سوره الرحمن, آیه ۲۹.

بیان ذلک این است که گفتند موجودات چهار قسم اند یا ناقص اند یا مُستَکفی اند یا تامّ اند یا فوق التمام. موجودات ناقص

مثل همین جماد و نبات و حیوانات و اینها که بالأخره کمبود دارند و از راه تغذیه و امثال تغذیه نیازهای خودشان را برطرف می کنند یک درخت, ناقص است برای اینکه کامل بشود نیاز دارد از جای دیگر کمک بگیرد از خاک کمک بگیرد از آب کمک بگیرد هوا کمک بگیرد کود کمک بگیرد از بیرون کمک می گیرد موجودات دیگر عالم طبیعت هم همین طور هستند بالاتر از اینها به اصطلاح موجودات مستکفی اند یعنی نیازمند هستند ولی خودکفا هستند نیاز خودشان را خودشان برآورده می کنند می گویند برخی از ملائکه از این قبیل اند. موجودات تام آن است که خداوند اینها را کامل آفرید و کمالشان هم در عبادت الهی است و دائماً مستغرق در عبادت حق اند از جای دیگر کمک نمی گیرند و ناقص هم خلق نشدند مثل مجرّدات عالیه شاید عرش و لوح و قلم و اینها از همین قبیل باشند فوق التمام فقط ذات اقدس الهی است که نه تنها نقصی ندارد حاجتی ندارد بلکه حاجت هر محتاجی را هم او برآورده می کند پس موجود یا ناقص است یا مستکفی یا تام یا فوق التمام. برخی از فرشتگان را می گویند مستکفی اند یعنی محتاج هستند ولی حاجت خودشان را به عنایت الهی حل می کنند نیازی به غذا و نکاح و امثال ذلک ندارند. انسان ها هم دو قسم اند همه انسان ها محتاج اند منتها برخی ناقص اند برخی مستکفی, ناقص آن است که حوادث بیرون اینها را باید بیدار کند تا فشار نبینند نمی گویند خدا! تا درد و مرض و حوادث سخت نبینند به سراغ اعتکاف و ماه رجب و دعای رجب و اینها نمی روند برخی ها مستکفی اند از درون درک می کنند محتاج اند و فقط به خدا نیازمندند اینها مستکفی اند اینها شبیه فرشته اند اینها همان هستند که مرحوم کلینی در کافی از وجود مبارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) نقل کرد که [حضرت به برخی از اصحاب فرمود اگر شما بر حالات معنوی و الهی تان مداومت کنید] «لصافحتکم الملائکه» (1) ملائکه با شما مصافحه می کنند اگر عدّه ای هستند که ملائکه فرّاشان اینها هستند «إنّ الملائکه لتضعُ أجنحتها لطالب العلم» (2) ناظر به همین هاست خب کم مقامی نیست که فرشته ها بیایند فرّاشی کنند و خادم باشند یک وقت است کسی خادم مسجد و حسینیه و مدرسه است خب او فرّاش است فرش پهن می کند معنایش روشن است اما ملائکه فرّاشان طالبان علوم الهی اند پس گروهی هستند که همیشه درک می کنند محتاج اند و همیشه درک می کنند که احتیاجشان را فقط خدا برآورده می کند همیشه مصداق (أَمَّن يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَيَكْشِفُ السُّوءَ) هستند اینها مستکفی اند یعنی ناقص هستند اما لازم نیست که فشار بیرونی اینها را بیدار کند اینها از درون شاهدند ناظرند عارف اند آگاه اند که محتاج الی الله هستند همه این موجودات که مضطرّند مجیب اینها فقط ذات اقدس الهی است پس اختصاصی به انسان ندارد همه موجودات (يَسْأَلُهُ مَن فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ) از یک طرف, (كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ) از طرف دیگر یعنی مجموعه این آیه کوتاه صدری دارد و ذیلی در سوره مبارکه «الرحمن» ناظر به سؤال عمومی و جواب عمومی است.

۱- (۳) . الکافی, ج۲, ص۴۲۴.

۲- (۴) . الکافی, ج۱, ص۳۴.

پرسش:...

پاسخ: البته, ذات اقدس الهی در تمام کارهای خیر سابق است تنها در توبه و امثال توبه نیست آیات توبه سه طایفه است یک طایفه دارد که خدای سبحان توبه می کند (تَابَ اللّهُ عَلَيْهِمْ), (۱) (تَابَ) یعنی رَجَع فیض ذات اقدس الهی رجوع می کند از طرف خدا شامل حال بنده می شود این بنده بیدار می شود وقتی بیدار شد می بیند درد دارد وقتی درد را احساس کرد می بیند طبیب لازم است وقتی درک می کند می بینید طبیبی غیر از او نیست (وَنُنَزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ) (۲) بعد به خدا مراجعه می کند توبه می کند این توبه او استشفای اوست این مرحله دوم, آن گاه ذات اقدس الهی توبه پذیر است (يَقْبَلُ التَّوبَةَ عَنْ عِبَادِهِ) (۳) این طایفه سوم, پس لطفی است از طرف خدا که این توبه اُولاست که (تَابَ اللّهُ عَلَيْهِمْ) یعنی «رَجع لطفه و رحمته علیهم» اینها را بیدار می کند چون آدم خوابیده احساس درد نمی کند وقتی بیدار شد می بیند درد دارد وقتی دردش را می خواهد درمان بکند می بیند یک طبیب هست «و هو الله سبحانه و تعالی» یک شافی هست «و هو الله سبحانه و تعالی» توبه می کند به طرف خدا برمی گردد این مرحله دوم, وقتی توبه کرد خدای سبحان توبه او را می پذیرد (يَقْبَلُ التَّوبَةَ عَنْ عِبَادِهِ) این مرحله سوم. تمام توبه های انسان محفوف به دو توبه الهی است تمام نیایش های انسان محفوف به دو اجابت الهی است تمام کوشش های انسان محفوف به دو لطف الهی است آن بار اول لطف را سرریز می کند تا اینها را بیدار کند بعضی ها بیدار می شوند برمی گردند خدا می پذیرد بعضی ها همچنان خواب اند که خواب اند.

۱- (۵) . سوره مائده, آیه ۷۱.

۲- (۶) ۲. سوره اسراء, آیه ۸۲.

۳- (۷) . سوره توبه, آیه ۱۰۴; سوره شوری, آیه ۲۵.

فرمود این کارها را ذات اقدس الهی می کند (وَیَجْعَلُکَمْ خُلَفَاءَ الْأَرْضِ) خدا شما را خلیفهالله قرار می دهد (یک) شما را خلفای اقوام قبل قرار می دهد (دو) که آیات خلافت دو طایفه بود یک طایفه (إِنِّی جَاعِلٌ فِی الأَرْضِ خَلِیفَةً) (۱) که خلیفهالله می شود انسان یک طایفه هم آن است که خلفای اقوام قبل است که (جَعَلَکُمْ خُلَفَاءَ) (۲) در جریان قوم نوح این طور است قوم هود و صالح این طور است فرمود: (یَسْتَخْلِفَکُمْ فِی الْأَرْضِ) از این قبیل است بعد می فرماید: (وَسَکَنتُمْ فِی مَسَاکِنِ الَّذِینَ ظَلَمُوا) شما بدانید جای ظالمان نشسته اید این جای ظالمان نشسته اید تعلیق حکم بر وصف است یعنی گروهی قبل از شما بودند ظلم کردند منهدم شدند و شما هم به جای آنها نشستید که اگر شما هم ـ معاذ الله ـ ظلم کردید همان حکم را دارید این تعبیر (وَسَکَنتُمْ فِی مَسَاکِنِ الَّذِینَ ظَلَمُوا) (۳) این ارشاد به علیّت است یا خدای سبحان شما را به جای آنها نشانده (لِنَنْظُرَ کَیْفَ تَعْمَلُونَ) (۴) ما شما را به جای آنها نشاندیم خلیفه آنها کردیم ببینیم چه کار می کنید,

در بعضی از آیات فعل غایب دارد (فَیَنْظُرَ کَیْفَ تَعْمَلُونَ). (۵) این خلفا به هر دو معنا می تواند مصداق داشته باشد بعد فرمود شما که حالا جای دیگران نشسته اید همان قوانین قبلی برای شما حاکم است چه کسی این جابه جایی ها را تنظیم کرده (أَءِلهٌ مَعَ اللَّهِ قَلِیلاً مَا تَذَکَّرُونَ) این تعبیر به «مع» در غالب موارد برای آن است که این کلمه «الاّ» در «لا ـ إله الاّ الله» به معنای «غیر» است لا ـ إله غیر این الله که دلپذیر است و برهان پذیر است و حق است و ثابت است این «لا ـ إله الاّ الله» دو جمله نیست یکی موجبه یکی سالبه این در حقیقت یک جمله سالبه است چیز جدیدی ندارد غیر از آن الله که مقبول است و دلپذیر است و ثابت است و قطعی است غیر از او نه, نه اینکه صحنه نفس, لوح دل خالی باشد شک داشته باشد که آیا توحید هست یا نه, خدا هست یا نه و مانند آن تا با «لا إله الاّ الله» ما بخواهیم بر اساس دو قضیه دو مطلب را ثابت کنیم یکی اصل وجود خدا را ثابت کنیم بعد ثانیاً شرک را نفی کنیم بگوییم او شریک ندارد این طور نیست اصل وجود خدا ثابت است و قطعی است و دلپذیر است این «لا ـ إله الاّ ـ الله» می آید بگوید که غیر از این یک دانه که هست دیگران نه, لا إله غیر از همین یکی که بیّن الرشد است چون «لا ـ إله الاّ ـ الله» به این معناست این در حقیقت یک جمله است یک قضیه است «إلاّ» به معنی غیر است به دو قضیه مستثنا و مستثنامنه تحلیل نمی شود این «مع» همان نقش را دارد (أَءِلهٌ مَعَ اللَّهِ) یعنی این یکی که قطعی است آیا با این باز هم خدایی هست؟ نه, بعد در تتمّه اقامه براهین می فرماید: (أَمَّن یَهْدِیکُمْ فِی ظُلُمَاتِ الْبَرِّ وَالْبَحْرِ) شما در مسافرت های دریایی, صحرایی بالأخره یک راهنما می خواهید این چراغ جهان که ستاره هاست اینها را چه کسی خلق کرده چه کسی شما را در تاریکی های خشکی و صحرایی و دریایی نجات می دهد اسناد ظلمت و تاریکی و تیرگی به برّ و بحر به یک اندک مناسبت است وگرنه نه زمان تاریک است نه زمین, هوا و اشیا گاهی روشن اند گاهی روشن نیستند روشنی هوا و اشیا به وسیله شمس و قمر و امثال ذلک است چون در شب آفتاب نیست نور به این هوا و اشیا نمی تابد اینها تاریک اند وگرنه اسناد ظلمت به زمین یا اسناد ظلمت به زمان بر اساس عنایت است (ظُلُمَاتِ الْبَرِّ وَالْبَحْرِ) یعنی وقتی که آن نیّر نتابید و غروب کرد که در نتیجه شما در برّ و بحر جایی را نمی بینید چه کسی شما را به مقصد راهنمایی می کند (وَمَن یُرْسِلُ الرِّیَاحَ بُشْرَاً بَیْنَ یَدَیْ رَحْمَتِهِ) در قرآن کریم از باران به عنوان رحمت یاد شده است وقتی ابر باران زا می آید و ابر باران زا را بادها هدایت و رهبری می کنند می گویند پیشاپیش رحمت خدا این ابر می آید پیشاپیش رحمت خدا این بادهایی که حامل ابر هستند می آیند این بادها را به عنوان اینکه رسول خدا هستند تعبیر کردند (وَأَرْسَلْنَا الرِّیَاحَ لَوَاقِحَ) (۶) اینها رسالت تکوینی الهی را دارند این نسیم ها اول نرم اند بعد قدری بیشتر می شوند بعد تند می شوند ابر تولید می شود این ابرها را به نکاح یکدیگر در می آورند ابرها مادر می شوند ابرها را می خواهند به زایمان برسانند برای ابرها رَحِم درست می کنند که قطره ای ببارد شلنگی نبارد که فرمود: (فَتَرَی

الْوَدْقَ يَخْرُجُ مِنْ خِلَالِهِ) (۷) نه «مِن فَمه» و ماننـد آن و اگر این ابرها که باردارند شـلنگی ببارند که همه جا را خراب می کنند فرمود بعـد از اینکه اینها تلقیـح شدند باردار شدند رحم دار می شوند قطره ای می بارند همه این کارها را فرمود ما کردیم این گونه از بادها که می آیـد اینها بشارت دهنـده انـد لـذا هواشناسـی بر اساس اینها می توانـد کاملاً تشـخیص بدهـد پیـدایش باد پیـدایش ابر نکاح ابرها کـدام ابر مادر است کدام ابر پدر است چگونه اینها تلقیح می شوند چگونه اینها مادر می شوند چگونه رَحِم پیـدا می کننـد چگونه شـلنگی نمی بارنـد و قطره ای می بارنـد چگونه نکـاح بین این برگ هـا و درخت هـا و گیاه ها و مزرعه ها پیـدا می شود اینها را تلقیـح می کننـد بین اینها نکاح می کننـد مادر کـدام است پـدر کـدام است ده ها مطلب عمیق علمی از این آیات اسـتفاده می شود حالا چون این آیات مطرح نیست اگر کسـی گفت ما علمِ غیر دینی نـداریم شاید سـنگین باشد آنچه الآن برای اینها سـخت است باور کنند که هواشناسی دینی است و غیر دینی نیست این است که اینها خیال می کنند آنچه هست طبیعت است چیزی در عـالم به عنـوان طبیعت نیست طبیعت خرافـات است و فسـون است و فسـانه هر چه هسـت خلقت است خب خلقت هم کار خداست شـما در حوزه ها می بینید بررسـی قول معصوم دینی است بررسی فعل معصوم دینی است درباره خـدا بررسـی قول خـدا دینی است مثلاً می گوییم تفسـیر علم دینی است آن وقت بررسـی فعل خدا دینی نیست؟! خب می گوییم امـام چنین کرد می شود دینی اگر بگوییم خـدا چنین کرد دینی نیست؟! منتهـا حوزه ها درباره فعل و قول امام بحث می کنند (یک) درباره قول خدا بحث می کنند به عنوان تفسـیر (دو) دانشـگاه ها درباره فعل خدا بحث می کنند آن اگر دینی تر نباشـد حـداقل مثـل مـاست منتهـا او غافـل است مثـل این ماهی هایی که در آب غرق انـد می گوینـد آب چیست این بزرگواران این عزیزان ما در دین غرق اند اما نمی دانند که دین چیست می گویند دین چیست علم دینی چیست خب شـما در علم دینی غرق هستیـد غیر علم دینی اصـلاً نداریـد داریـد فعل خدا را کار خدا را صـنع خدا را تفسـیر می کنید منتها خیال می کنید آنچه هست به نام طبیعت است طبیعت هم مثل صَبر و جَخد است مثل عدد سیزده است خرافات است آنچه هست خلقت است بالأخره عالم نظمی دارد دیگر آسـمان مخلوق است زمین مخلوق است دریا مخلوق است صـحرا مخلوق است همه هوا و فضا و ابر و باد و باران مخلوق انـد شـما خلقت شناسـی دارید خلقت شناسـی معنایش این است که لحظه لحظه می گویید خدا چنین کرد خب بررسی فعل معصوم می شود دینی بررسی فعل خدا دینی نیست؟! فرمود چه کسـی اینها را انجام داده اگر کسـی ـ معـاذ الله ـ خلقت را انکار کنـد بشود طبیعت بشود (بَلْ هُم مِنْهَا عَمُونَ) (۸) می گویـد دین فسون است و فسانه ملاحظه می فرماییـد اینجـا فرمود مـا این کارهـا را کردیم چه کسـی پیشـاپیش بـاران خـبر بشـارت آمیز را می دهـد خب این علم است که تشـخیص می دهـد که این ابر مبشّـر است فلان باد مبشّـر است آیا این باد باران دارد یا نه آیا آن ابر باران دارد یا نه این را علم بایـد تشـخیص بدهـد دیگر این علم هم کار خـدا را بررسـی می کنـد فعل خـدا را بررسـی می کند. یک بیان نورانی حضـرت امیر(سـلام الله علیه) دارد می فرمایـد این حرف هـایی که در دست خیلی هـاست حرف هـای ماست ما گفتیم به دیگری رسـید منتها حالا حرف ما را قبول دارند خود ما را قبول ندارند این از غرر بیانات نورانی حضـرت امیر(سـلام الله علیه) در نهج البلاغه است فرمود اگر کسـی منکر ولایت باشد منکر اهل بیت باشد حرف را به ما اسـناد ندهد «سـمّی سارقا» (۹) سارق به چه کسی می گوینـد اگر کسـی فرش دسـتباف قم را گرفته بالأخره هنر است دیگر منتها بگویـد من درست کردم اینکه منکر هنر نیسـت منتهـا این به خودش اسـناد می دهـد این دروغ می گویـد این فرش را آن فرش باف هنرمنـد قمی درست کرد نه فلان شـخص حتماً این را به نهج البلاغه مراجعه کنید که فرق کسانی که اهل ولایت اند و اهل ولایت نیسـتند چیست بعضی ها امین اند مال طیّب و طاهر دارند بعضی سارق اند عمری در حرام دارند زندگی می کنند با اینکه همین علم هست منتها علم بالأخره از جای دیگر آمـده دیگر ذات اقـدس الهی این علوم را به اهل بیت داده آنها به دیگران گفتند ما چهارتا کلمه اش را یاد می گیریم ما

می گوییم استاد ما علی و اولاد علی هستند او می گوید فلان کس است فرق ما و او این نیست که حالا اگر کسی شیعه شد آیه را این طور می فهمد و سنّی شد آیه را آن طور می فهمد فرق غاصب و غیر غاصب چیست آن که سرقت کرده که دیگر نمی گوید فرش را طور دیگر باید بافت فرش همین فرش است منتها برای مردم است فرمود: «سمّی سارقا» آن گاه عمری در حرام زندگی می کند اینها را باید باور کرد اینها تشبیه نیست اگر کسی فرشی را گرفته عمری روی این فرش نماز خوانده غصبی, زندگی کرده غصبی, عمری غصبی بود دیگر اگر کسی چهارتا کلمه یاد گرفته نگفت من این را از علی و اولاد علی یاد گرفتم عمری در حرام زندگی کرده.

ص: ۱۱۰۶

۱- (۸) . سوره□ بقره, آیه□ ۳۰.

۲- (۹) . سوره□ اعراف, آیه□ ۱۲۹.

۳- (۱۰) . سوره□ ابراهیم, آیه□ ۴۵.

۴- (۱۱) . سوره□ یونس, آیه□ ۱۴.

۵- (۱۲) . سوره□ اعراف, آیه□ ۱۲۹.

۶- (۱۳) . سوره□ حجر, آیه□ ۲۲.

۷- (۱۴) . سوره□ نور, آیه□ ۴۳; سوره□ روم, آیه□ ۴۸.

۸- (۱۵) . سوره□ نمل, آیه□ ۶۶.

۹- (۱۶) . نهج البلاغه, خطبه□ ۱۵۴.

خب حرف برای دیگری است شما حرف دیگری را به نام خود اسناد می دهی یعنی چه؟! فرمود: «سمّی سارقا» برخی ها هم ممکن است متأسفانه عمری در سرقت زندگی کنند علم, خلقت است شما می گویی طبیعت یعنی چه شما می گویید طبیعت زمین این است طبیعت آسمان این است طبیعت یعنی چه؟ طبیعت مثل همین صبر و جخد است طبیعت هم مثل شانس است طبیعت هم مثل بدقدمی و خوش قدمی این اوهام و خرافات است, بگو خلقت. قرآن کریم مشابه آن تعبیر سوره مبارکه «اسراء» (۱) را دارد فرمود جن و انس جمع بشوند بخواهند دلیل بیاورند دلیل ندارند این ﴿هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ﴾ اختصاصی به مردم عرب و عجم ندارد یعنی ای اِنس ای جن چون جنّی ها هم یک عدّه مسلمان اند یک عدّه کافرند انسان ها هم یک عدّه مسلمان اند یک عدّه کافرند «أيّها الإنسان أيّها الجن هاتوا برهانكم» این برهان خواهی یک تحدّی عمومی است فرمود دلیلتان را بیاورید آنجا هم همین قبیل است ﴿أَإِلهٌ مَّعَ اللَّهِ تَعَالَى اللَّهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ أَمَّن يَبْدَؤُا الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ﴾. مطلب دیگر آن است که خیلی ها خیال می کنند اشیا فاسد می شوند (یک) و مرگ پایان راه است و پوسیدن است (دو) این گونه از آیات می فرماید چیزی از بین نمی رود همه در حال حرکت اند چه چیزی از بین می رود زمین از بین می رود این در قیامت باید بیاید شهادت بدهد آسمان از بین می رود این هم در قیامت باید حضور پیدا کند ﴿يَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ وَالسَّماوَاتُ﴾ (۲) بله تغییر و تبدیل است نه عدم و زوال بعد هم از لطیف ترین تعبیرات قرآن کریم این است که انسان, مرگ را می میراند این حرف زیر این سقف آسمان تازه است شما هیچ مکتبی هیچ جایی این حرف را پیدا نمی کنید فقط حرف قرآن است که انسان, مرگ را می میراند نه مرگ, انسان را «كلّ نفس يذوقه الموت» نیست ﴿كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ﴾ (۳) است ذائق, مذوق را هضم می کند مرگ, ذائق ما نیست ما ذائق مرگ هستیم مرگ را چماله می کنیم و مچاله می کنیم و دور می اندازیم و ابدی می شویم.

ص: ۱۱۰۷

۱- (۱۷) . سوره اسراء, آیه ۸۸.

۲- (۱۸) . سوره ابراهیم, آیه ۴۸.

۳- (۱۹) . سوره آل عمران, آیه ۱۸۵; سوره انبیاء, آیه ۳۵; سوره عنکبوت, آیه ۵۷.

این ماییم که مرگ را می میرانیم فرمود چه چیزی از بین رفته چه چیزی از بین می رود؟! (أَمَّن يَبْدَؤُا الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ وَمَن يَرْزُقُكُم مِنَ السَّماءِ وَالْأَرْضِ) الآن شما این (أَمَّن يُجِيبُ) را بررسی کنید حالا ما کاری به سؤالات عمومی نداریم آن سؤالات اضطراری, کسانی که در منزل بستری هستند یا بیمارستان بستری هستند یا گرفتار غرق هستند یا گرفتار ابن السبیل بودن هستند یا در اثر سوار شدن این سفینه های فضاپیما به کرات دیگر رفتند آنجا راه گُم کردند آنجا رابطه شان قطع شد میلیون ها انسان در یک زمان درد دارند همه می گویند الله آن کسی که (هُوَ الَّذِي فِي السَّماءِ إِلهٌ وَفِي الْأَرْضِ إِلهٌ) (۱) «هو الذی فی البحر اله» «هو الذی فی البرّ اله» صدای همه را می شنود و جواب می دهد چنین موجودی است میلیونها موجود چه حیوان چه غیر حیوان چه مورچه چه غیر مورچه چه جماد چه غیر جماد در تمام حالات می گویند «یا الله» خب او باید حاجت همه را بداند همه جا حضور داشته باشد همه نیازها را بتواند برطرف کند چنین خدایی است. فرمود: (وَمَن يَرْزُقُكُم مِنَ السَّماءِ وَالْأَرْضِ أَءِلهٌ مَّعَ اللَّهِ قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ) اگر توحید را نمی پذیرید و داعیه شرک دارید برهان اقامه کنید در سوره مبارکه «حج» فرمود اگر تابعی محقّق باش اگر متبوعی محقّق باش بالأخره انسان یا تابع کسی است یا متبوع کسی است از او تبعیّت می کنند دو آیه از سوره مبارکه «حج» یعنی آیات سوم و هشتم مبسوطاً گذشت که اگر تابعی مقلّدی در تقلید مقلّد نباش در تقلید محقّق باش اگر مرجعی یا رهبری یا والی هستی یا متبوعی یا مطاعی هر چه هستی که چند نفر حرف تو را گوش می دهند در متبوع بودن محقّق باش نگاه نکن که چند نفر دنبال تو راه افتادند بعد یک بیان نورانی از وجود مبارک امام صادق(سلام الله علیه) است که مرحوم کلینی این را در همان جلد اول کافی نقل کرده که حضرت فرمود ذات اقدس الهی بندگان مؤمن خود را به دو آیه از آیات قرآن کریم تخصیص داد ـ در آن حدیث شریف چند نسخه بود «خَصّ» بود «حصّن» بود «حضّ» بود این تعبیرات سه گانه بود ـ که انسان سر خم کرد گفت آری باید برهان داشته باشد سر بالا برد گفت نه, باید برهان داشته باشد فرمود تا چیزی برای او ثابت نشد نفی نکند تا چیزی برای او اثبات نشد اثبات نکند (۲) این (هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ) این است بعد فرمود حلّ مشکلات مردم محتاج به غیب است دیگر این غیب فقط از خدا ساخته است نه بت سمایی نه بت ارضی ذاتاً غیب نمی دانند مگر اینکه الله آنها را عالِم به غیب کند فرمود: (لاَ يَعْلَمُ مَن فِي السَّماوَاتِ وَالْأَرْضِ الْغَيْبَ إِلَّا اللَّهُ) ظاهرش این است که این (اللَّهُ) مستثنای از (مَن فِي السَّماوَاتِ وَالْأَرْضِ) است جناب زمخشری برای اینکه این را حل کند می گوید این استثنا, استثنای منقطع است برای اینکه خدا جزء (مَن فِي السَّماوَاتِ وَالْأَرْضِ) نیست تا کسی بگوید که کسانی که در آسمان هستند کسانی که در زمین هستند عالِم غیب نیستند مگر خدا, (۳) خدا جزء (مَن فِي السَّماوَاتِ وَالْأَرْضِ) نیست او خالق (مَن فِي السَّماوَاتِ وَالْأَرْضِ) است ولی منظور این است که «لا یعلم الغیب أحدٌ إلّا الله» این تعبیر هست (وَمَا يَشْعُرُونَ أَيَّانَ يُبْعَثُونَ) این طلیعه بحث معاد است چون اینها منکر معادند برای اثبات مسئله معاد این طلیعه را ذکر فرمودند.

۱- (۲۰) . سوره زخرف, آیه ۸۴.

۲- (۲۱) . الکافی, ج۱, ص۴۳; بحارالأنوار, ج۲, ص۱۸۶; الحاشیه علی اصول الکافی, (رفیع الدین نائینی), ص۱۳۶.

۳- (۲۲) . الکشاف, ج۳, ص۳۷۸.

«و الحمد لله ربّ العالمین»

آیات ۶۶ تا ۷۵ سوره نمل ۹۱/۰۳/۱۰

.Your browser does not support the audio tag

(بَلِ ادَّارَکَ عِلْمُهُمْ فِی الْآخِرَهِ بَلْ هُمْ فِی شَکٍّ مِّنْهَا بَلْ هُم مِنْهَا عَمُونَ (۶۶) وَقَالَ الَّذِینَ کَفَرُوا أَءِذَا کُنَّا تُرَاباً وَآبَاؤُنَا أَءِنَّا لَمُخْرَجُونَ (۶۷) لَقَدْ وُعِدْنَا هذَا نَحْنُ وَآبَاؤُنَا مِن قَبْلُ إِنْ هذَا إِلَّا أَسَاطِیرُ الْأَوَّلِینَ (۶۸) قُلْ سِیرُوا فِی الْأَرْضِ فَانظُرُوا کَیْفَ کَانَ عَاقِبَهُ الْمُجْرِمِینَ (۶۹) وَلاَ تَحْزَنْ عَلَیْهِمْ وَلاَ تَکُن فِی ضَیْقٍ مِمَّا یَمْکُرُونَ (۷۰) وَیَقُولُونَ مَتَی هذَا الْوَعْدُ إِن کُنتُمْ صَادِقِینَ (۷۱) قُلْ عَسَی أَن یَکُونَ رَدِفَ لَکُم بَعْضُ الَّذِی تَسْتَعْجِلُونَ (۷۲) وَإِنَّ رَبَّکَ لَذُو فَضْلٍ عَلَی النَّاسِ وَلکِنَّ أَکْثَرَهُمْ لاَ یَشْکُرُونَ (۷۳) وَإِنَّ رَبَّکَ لَیَعْلَمُ مَا تُکِنُّ صُدُورُهُمْ وَمَا یُعْلِنُونَ (۷۴) وَمَا مِنْ غَائِبَهٍ فِی السَّماءِ وَالْأَرْضِ إِلَّا فِی کِتَابٍ مُّبِینٍ (۷۵))

براهین فراوانی که در سوره مبارکه «نمل» بر توحید نقل شده است یکی پس از دیگری بازگو شد و عذرهای آنها هم مطرح شد در پایان فرمود: (هَاتُوا بُرْهَانَکُمْ إِنْ کُنتُمْ صَادِقِینَ) (۱) براهین توحیدی در این بخش گاهی از معرفت تجربی کمک گرفته شد گاهی از معرفت تجریدی گاهی هم از معرفت شهودی. مستحضرید که معرفت ها یا بر اساس احساس و تجربه است یا بر اساس برهان عقلی است یا بر اساس شهود عرفانی که انسان می یابد کفِ معرفت که از او پایین تر نیست همین معرفت های حسّی و تجربی است که یقین در اینها بسیار کم است اما کاربرد اینها زیاد است علم کشاورزی این طور است دامداری این طور است بیطاری این طور است طب این طور است صنایع این طور است که شما در غالب این امور تجربی یقین ریاضی که صد درصد باشد بسیار کم می بینید ولی مشکلات جامعه با همین علوم حل می شود یعنی مثلاً هیچ طبیب منتظر نیست که برای او ثابت بشود که این بیماری صد درصد فلان است و داروی آن هم صد درصد فلان است اینها با طمأنینه با هشتاد درصد با کمتر و بیشتر حکم صادر می کنند و درمان می کنند کشاورزی این طور است سایر علوم تجربی هم این طور است از علم تجربی پایین تر ما علمی نداریم منتها کاربرد اینها فراوان است بالاتر از علم تجربی, علم ریاضی است که نیمه تجربی است که آنجا جزم راه دارد بالاتر از ریاضیات, فلسفه و کلام است که علم تجریدی است و برهان در آن منطقه است و علوم اول و دوم یعنی طبیعی و ریاضی را آنها تأمین می کنند بالاتر از فلسفه و کلام, عرفان نظری است که تجریدی ناب است و بالاتر از همه هم عرفان شهودی است که انسان بیابد نظیر حارثه بن مالک که گفت: «کأنی أنظر إلی عرش ربّی» (۲) آن دیگر در ردیف علوم حصولی نیست.

۱- (۱) . سوره نمل, آیه ۶۴.

۲- (۲) . الکافی, ج۲, ص۵۳ و ۵۴.

پرسش: فقه و اصول چطور است؟

پاسخ: فقه و اصول هم جزء علوم نقلی است و تجریدی است چون اینها به وحی و نبوّت برمی گردد وحی و نبوّت را عقل

اثبات می کند. می ماند مسئله اضطرار ما یک اضطرار نظری داریم که مثلاً کسی استدلال می کند انسان محتاج است و مضطر است هر مضطرّی باید به غنی تکیه کند و ما به غنی تکیه می کنیم با این برهان فلسفی و کلامی این دعاهای ماه رجب و مانند آن را می خوانیم این از نظر برهان, تام است اما این (أَمَّن یُجِیبُ الْمُضْطَرَّ) (۱) نیست این اضطرار علمی است اضطرار علمی یعنی اضطرار در وجود ذهنی, ما از نظر برهان برایمان ثابت شده است یقین نظری داریم جزم نظری داریم که مضطرّیم اما این اضطرار علمی که وجود ذهنی است این اضطرار به حمل اوّلی است ولی استقرار به حمل شایع است ما در کمال آرامش و اطمینان داریم زندگی می کنیم می گوییم و می خندیم می گوییم بشر مضطر است و خدا می خواهد این اضطرار, اضطرار به حمل اوّلی است اما استقرار به حمل شایع است این مشکل را حل نمی کند اما آن که در دریا در آستانه غرق شدن است اضطرار به حمل شایع دارد این وجود خارجی اضطرار است نه اضطرار مفهومی اگر از او سؤال کنی که اضطرار را با طاء مولَّف می نویسند یا تاء منقوط شاید نداد او اضطرار را می یابد نه اینکه برهان اقامه کند انسان مضطر است واجب می خواهد آن مضطر دعایش یقیناً مستجاب است این اضطراری که ماها با برهان اقامه کنیم این اضطرار به حمل اوّلی است و اختیار و استقرار به حمل شایع است این اضطرار مشکل را حل نمی کند این مطلب اول.

۱- (۳) . سوره نمل, آیه ۶۲.

مطلب دوم این است که گاهی انسان مضطر است و ذات اقدس الهی ذو فضل است علی الناس به او پاسخ می دهد تا ببیند که بار دوم چه می کند بار سوم چه می کند یعنی اتمام حجّت می کند وقتی مکرّر این آزمون برای او حاصل شد و چندین بار در حال اضطرار, خدا مشکل او را حل کرد او دوباره برگشت و مشکل ساز بود آن گاه (سَخَّرَهَا عَلَيْهِمْ سَبْعَ لَيَالٍ) (۱) می شود. جریان سوره مبارکه «عنکبوت» از این قبیل است در سوره «عنکبوت» این است که این مشرکین وقتی سوار کشتی شدند کشتی در آستانه غرق شدن است (فاذَا رَكِبُوا فِي الْفُلْكِ دَعَوُا اللَّهَ مُخْلِصِينَ) (۲) ما هم اینها را نجات می دهیم آنها واقعاً می گویند الله ما هم نجاتشان می دهیم دو بار, سه بار, کمتر و بیشتر این اتفاق می افتد بعد وقتی که اتمام حجّت شد و حرف های انبیا را گوش دادند اضطرار خودشان را هم دیدند آن علم حصولی بود این علم حضوری بود مع ذلک به آن شرک آلوده شدند از آن به بعد (سَخَّرَهَا عَلَيْهِمْ سَبْعَ لَيَالٍ) این معنایش این نیست که اگر کسی مشرک بود به دریا افتاد ما برای اوّلین بار, دومین بار, سومین بار هم نجاتش نمی دهیم در جریان فرعون اصلاً این غرق شده بود در فساد فی الأرض (الَّذِينَ طَغَوْا فِي الْبِلَادِ فَأَكْثَرُوا فِيهَا الْفَسَادَ) (۳) و مانند آن لذا ذات اقدس الهی فرمود: (آلْآنَ وَقَدْ عَصَيْتَ قَبْلُ) (۴) اما اگر مشرکی در حالتی بگوید «یا الله» خب ذات اقدس الهی «ذو فضل علی الناس» است بسیاری از این مشرکان را نجات داد و نجات می دهد دوباره برگردند راه باز باشد بنابراین بین آنچه در سوره «عنکبوت» است با جریان قصّه فرعون و امثال فرعون خیلی فرق است.

۱- (۴) . سوره حاقه، آیه ۷.

۲- (۵) . سوره عنکبوت, آیه ۶۵.

۳- (۶) . سوره فجر, آیات ۱۱ و ۱۲.

۴- (۷) . سوره یونس, آیه ۹۱.

مطلب بعدی در ذیل آیه انبات شجره که (مَا کَانَ لَکُمْ أَن تُنبِتُوا) (۱) قرطبی در جامع نقل کرده است که برخی ها فتوا دادند گفتند تصویر کلّ شیء (أیّ شیء کان) حرام است چه ذی روح چه غیر ذی روح برای اینکه شما نمی توانید به آن روح بدهید و نمی توانید مانند آن را در خارج ایجاد کنید (۲) این فتوا ناصواب است برای اینکه از این آیه و امثال این آیه دلیلی نمی شود استفاده کرد که تصویر و امثال ذلک چه ذی روح چه غیر ذی روح حرام است. می ماند مسئله معرفت تجربی, قرآن کریم این مراحل را نقل کرده گاهی معرفت تجربی است برای یک امر تجربی قرآن کریم این را نقل کرده و راهش هم نشان داده گفته وقتی قابیل برادرش هابیل را کُشت و این جنازه در دستش ماند و نفهمید چه کار بکند (فَبَعَثَ اللّهُ غُرَاباً یَبْحَثُ فِی الْأَرْضِ لِیُرِیَهُ کَیْفَ یُوَارِیْ سَوْءَةَ أَخِیهِ) (۳) این معرفت تجربی است یعنی ذات اقدس الهی غرابی را مأمور کرده در حضور قابیل چیزی را در منقار بگیرد و بیاید روی زمین و این خاک ها را کنار ببرد و آنچه در منقارش است درون خاک دفن کند و خاک روی آن بریزد تا به قابیل بفهماند جنازه را این طور می شود دفن کرد. این صدر و ساقه کار غراب آموزش فنّ تجربی است بشر اوّلی اینها را هم نمی دانست البته, یک بخش تجربی است که با تجریدی همراه است نه تجربی محض این تجربی محض بود که قرآن مطرح کرد تجربی که مقدّمه باشد می فرماید شما آسمان را نگاه کنید زمین را نگاه کنید نظم را نگاه کنید این آزمایش ها را بکنید این تجربه ها را بکنید اینجا بنویسید بعد از آن تجریدی که برهان عقلی است کمک بگیرید که نظم, ناظم می خواهد آن دیگر تجربی نیست آن یک قاعده کلّی تجریدی است نظم, ناظم می خواهد معلول, علت می خواهد ممکن, واجب می خواهد فقیر, غنی می خواهد این تجریدی است, تجریدی یعنی تجریدی یعنی بحث فلسفی و کلامی است, دیگر در علوم تجربی راه ندارد بنابراین تجربه هایی که در قرآن کریم آمده گاهی اول و آخرش تجربه است کاربرد علوم تجربی دارد فنون تجربی دارد نظیر (فَبَعَثَ اللّهُ غُرَاباً یَبْحَثُ فِی الْأَرْضِ) از این نمونه ها اگر باشد مربوط به تجربی محض است اما آنجایی که می فرماید شما درباره زمین فکر کنید درباره شتر فکر کنید درباره نخل و نمل و نحل فکر کنید اینها صغرایش تجربی است کبرایش تجریدی است که بالأخره شما نظم می بینید هر نظمی ناظم حکیم می طلبد این تلفیقی است از تجربی و تجریدی. بعضی از براهین, تجریدی تام است که درباره حقیقت الهی, حقیقت هستی و مانند آن که صغرا و کبرا همه تجریدی است برخی هم شهودی است که فرمود: (لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْیَقِینِ لَتَرَوُنَّ الْجَحِیمَ) (۴) اگر دوران علم تجریدی شما تام بود و به آن عمل کردید هم اکنون جهنم را می بینید خب کم نبودند بزرگانی که جهنم را ببینند بهشت را ببینند حالا آن مقام عالی مختصّ حضرت امیر(سلام الله علیه) است ولی مقام وسطا و نازل برای شاگردان آنهاست دیگر این (أَمَّن یُجِیبُ الْمُضْطَرَّ) این اضطراری که الآن ما برهان اقامه می کنیم لفظ است که تلفظ می کنیم مفهومی است که فقط در فضای ذهن شناور است می شود اضطرار به حمل اوّلی, اگر کسی دردمند بود می شود اضطرار به حمل شایع ما می گوییم اگر کسی دندانش درد کرد به متخصّص باید مراجعه کند خب این علم حصولی است و درست است اما آن که الآن گرفتار دندان درد است او درد دندان را با علم شهودی می یابد ما الآن درد دندان را می یابیم با علم حصولی این درد دندان است به حمل اوّلی و به حمل شایع صورت ذهنی است اگر ما برهان اقامه کردیم مطابق برهان دعای ماه رجب را خواندیم نباید توقّع اجابت داشته باشیم برای اینکه ما مضطر نیستیم ما مختار و مستقرّیم به حمل شایع, مضطرّیم به حمل اوّلی یا اضطرار در ذهن ما به حمل اوّلی ظهور کرده با آن حمل اوّلی داریم دعا می خوانیم با اضطرار مفهومی به ما وعده اجابت داده نشده اما اگر کسی حالی پیدا کرد و واقعاً خود را مضطر دید یقیناً آن دعا مستجاب است.

۱- (۸) . سوره□ نمل, آیه□ ۶۰.

۲- (۹) . الجامع لأحكام القرآن, ج۱۴, ص۲۲۱.

۳- (۱۰) . سوره□ مائده, آیه□ ۳۱.

۴- (۱۱) . سوره□ تکاثر, آیات ۵ و ۶.

پرسش: درباره حضرت بقیه الله(ارواحنا فداه) که می گوییم مضطر حقیقی است...

پاسخ: بله, خب مضطرّ حقیقی است فقیر حقیقی است به همان مناسبت غنیّ واقعی است کسی غنی است که فقیر حقیقی باشد کسی مختار است که مضطرّ واقعی باشد اگر مضطرّ واقعی بود خدا جواب می دهد دیگر وقتی جواب داد او می شود غنی. در بحث های قبلی هم ما داشتیم که ادبیات را نباید برابر مغنی و امثال مغنی حل کرد بارها به عرضتان رسید که «از شافعی نپرسند امثال این مسائل» (۱) فخررازی با اینکه خودش صاحب نام و عنوان است در این امور, در ذیل آیه ﴿وَلاَ تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ﴾ می گوید فإن قلت قرائت رسمی «تَهلُکه» است «تهلُکه» مصدر ثلاثی مجرّد است هیچ صرفی نقل نکرده که مصدر ثلاثی مجرّد بر وزن «تفعله» بیاید این چه وضعی است حرف لطیف و بلندی دارد می گوید اگر پذیرفتید این کتاب, کتاب الهی است دیگر حق ندارید بگویید که ما تفعُله داریم یا نه, بله تفعُله داریم تفعُله مصدر ثلاثی مجرّد هم است. (۲)

اگر کسی آمده گفته ﴿إِنِّي جَاعِلٌ فِي الأَرْضِ خَلِيفَةً﴾ (۳) و این ﴿جَاعِلٌ﴾ هم اسم فاعل است اسم فاعل که دلالت بر استمرار ندارد این می شود قضیه فی واقعه خیال می کند این مربوط به حضرت آدم است و تمام شد اما وقتی دادید به دست اهل بیت می فهمیم که نه, امروز خلیفهالله وجود مبارک حضرت ولیّ عصر است و همه مدبّرات عالم یعنی ملائکه شاگردان حضرت اند برای اینکه ملائکه با چه چیزی عالم را اداره می کند با اسمای الهی اداره می کنند «و بأسمائک الّتی ملأت أرکان کلّ شیء» (۴) این اسما را چه کسی یاد ملائکه داده ﴿يَا آدَمُ أَنْبِئْهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ﴾ (۵) این شخصیت حقوقی است نه شخصیت حقیقی, امروز آن کسی که معلّم ملائکه است وجود مبارک حضرت حجّت است این ﴿جَاعِلٌ﴾ صفت مشبهه است و دلالت بر ثبات و دوام دارد الی یوم القیامه هر لحظه خدا جاعل است این را شما به مغنی و امثال مغنی بدهید از ابن هشام و اینها تفسیر قرآن برنمی آید وجود مبارک حضرت امیر این خطبه ای که اصرار داریم حالا ببینید این است فرمود حرفها از ما در آمده اگر شما این حرفهای ما را بگیرید بگویید برای شماست هم سرقت کردید هم کذب, نگویید و این علوم را مصرف کنید فقط سارق هستید حرف از خاندان ماست این خطبه ۱۵۴ وجود مبارک حضرت امیر را در نهج البلاغه نگاه کنید فرمود: «وَ نَاظِرُ قَلْبِ اللَّبِيبِ بِهِ يُبْصِرُ أَمَدَهُ وَ يَعْرِفُ غَوْرَهُ وَ نَجْدَهُ دَاعٍ دَعَا وَ رَاعٍ رَعَى فَاسْتَجِيبُوا لِلدَّاعِي وَ اتَّبِعُوا الرَّاعِيَ قَدْ خَاضُوا بِحَارَ الْفِتَنِ» تا به این جمله, فرمود ما ابوابیم ما بیت هستیم بیت, بیت ماست در, در ماست «وَ لَا تُؤْتَى الْبُيُوتُ إِلَّا مِنْ أَبْوَابِهَا فَمَنْ أَتَاهَا مِنْ غَيْرِ أَبْوَابِهَا سُمِّيَ سَارِقاً» بله, علم هست اگر کسی فرش دستباف بنده خدایی را بگیرد این فرش است دستباف است فنّی است اما سرقت است چهارتا حلال و حرام چهارتا تفسیر آیه چهارتا تفسیر روایت در دست دیگران هست, نباید گفت آنها هم بلدند بله علم است اما برای او نیست فرمود این همه ما ریختیم گرفتند به ما نسبت ندادند اگر کسی بگوید مال من است سرقت است و کذب, اگر نگوید سرقت است الآن دانشگاه ها غرق در علوم دینی هستند منتها کسانی که آشنا نیستند, این سرقت است چرا؟ برای اینکه خلقت را رها کردند گفتند طبیعت, داده خدا را که ﴿عَلَّمَ الْإِنسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ﴾ (۶) است برای خود دانستند گفتند مال خودم است خب تو اگر انسانی خواستی خودت را بشناسی سوره «القیامه» را بخوان که فرمود: ﴿أَلَمْ يَكُ نُطْفَةً مِن مَنِيٍّ يُمْنَى﴾ (۷) تو آن هستی! سوره «نحل» را بخوان فرمود: ﴿وَاللَّهُ أَخْرَجَكُم مِّن بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ لاَ تَعْلَمُونَ شَيْئاً﴾ (۸) تو آن هستی! بخش دیگر قرآن را بخوان که فرمود: ﴿وَمِنكُم مَّن يُرَدُّ إِلَى أَرْذَلِ الْعُمُرِ لِكَيْلاَ يَعْلَمَ مِن بَعْدِ عِلْمٍ شَيْئاً﴾ (۹) در دوران کهنسالی همه چیز از یادت می رود تو آن هستی! این چراغ را در درون تو خدا روشن کرده تو با چراغ خدا داری کار خدا را می بینی اگر واقعاً علم باشد برهان باشد یا جزم یا طمأنینه این می شود چراغ الهی شما با چراغ الهی کار خدا را دیدی این متن دین

است چرا می گویی طبیعت؟! بنابراین برخی ها در دین غرق اند و نمی دانند ما علم غیر دینی نداریم اگر ما در جهان, خلقت نمی داشتیم طبیعت می داشتیم مجاز بودند بگویند زمین شناسی اسلامی و غیر اسلامی ندارد خب چطور بررسی فعل معصوم می شود دینی بررسی فعل خدا دینی نیست قول معصوم را در حوزه ها بررسی می کنند می شود دینی, فعل معصوم را در حوزه ها بررسی می کنند می شود دینی, فعل خدا را در حوزه ها بررسی می کنند می شود تفسیر و دینی, اما فعل خدا را در دانشگاه ها بررسی بکنند دینی نیست؟! تفسیر خلقت فرض ندارد که دینی نباشد و این علم هم داده اوست چراغ اوست (عَلَّمَ الْإِنسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ) حضرت امیر فرمود حرف ها, حرف های ماست دیگران گرفتند به اسم خودشان ثبت کردند «سُمّی سارقاً» حالا اگر کسی سارق شد معنایش این نیست که اگر گفت دینی نیست این تجربه این راه درمان این راه اکتشاف این راه اختراع فرق کند همان راه است وقتی فرش سرقت شد معنایش این نیست که تار و پودش فرق می کند نه, فرش همان فرش است منتها برای این آقا نیست برای دیگری است این طبیعت نیست خلقت است این علم برای شما نیست داده اوست فضل خداست آخرها هم از شما می گیرند اگر مدینه علم است که پیغمبر است اگر درِ مدینه است که ما هستیم شما چه کاره هستید شما نه در شهرید نه درِ شهر, البته ما در را باز کردیم ریختیم بیرون شما هم گرفتید پس بگویید از کجا گرفتید «سُمّی سارقاً» این است که خدا غریق رحمت کند سیدناالاستاد مرحوم علامه طباطبایی را گاهی که نهج البلاغه را می دید نهج البلاغه را مثل قرآن می بوسید.

۱- (۱۲) . دیوان حافظ، غزل ۳۰۷.

۲- (۱۳) . التفسیر الکبیر, ج۵, ص۲۹۴.

۳- (۱۴) . سوره بقره, آیه ۳۰.

۴- (۱۵) . البلدالامین، ص۱۸۸.

۵- (۱۶) . سوره بقره, آیه ۳۳.

۶- (۱۷) . سوره علق, آیه ۵.

۷- (۱۸) . سوره قیامت, آیه ۳۷.

۸- (۱۹) . سوره نحل, آیه ۷۸.

۹- (۲۰) . سوره حج, آیه ۵.

پرسش: چرا از ائمه معصومین (علیهم السلام) کتاب تفسیری از قرآن به جا نمانده است؟

پاسخ: همین مقدار هم که مانده خدا پدر این شاگردان را بیامرزد مرحوم صدوق(رضوان الله تعالی علیه) در کتاب شریف توحید نقل می کند در مجلسی ابن عباس نشسته دیگران نشستند وجود مبارک سیّدالشهداء هم حضور دارند ابن ازرق با بودن حجّت خدا در حضور امام حسین(سلام الله علیه) دارد از ابن عباس سؤال می کند وجود مبارک سیّدالشهداء دارد جواب می دهد این در کمال بی ادبی می گوید آقا از تو که سؤال نکردم! این درد است, درد یعنی دردا! اینها را به عنوان یک فاضل هم قبول نکردند تازه ابن عباس دارد معرفی می کند که نه اینها هم باسوادند (1) وضع این بود! وجود مبارک سیّدالشهداء ناچار شد جریان کربلا را عَلَم کند با سخنرانی حل نمی شد با موعظه حل نمی شد با پیام حل نمی شد فقط خون آن هم آن خون اینها را قبول نداشتند از بس تبلیغ سوء بود این در توحید صدوق است بگیرید بخوانید ببینید که ابن ازرق در کمال بی ادبی در مجلسی که حجّت الهی نشسته دارد از ابن عباس سؤال می کند تازه وجود مبارک سیّدالشهداء دارد جواب می دهد می گوید از تو که نپرسیدم! شما این وسائل الشیعه را ببینید نور است اینها را جمع کردند دو روایت فقهی شما از امام حسین نمی بینید وضع این بود اینها را به عنوان یک عالم فاضل هم قبول نداشتند این طور کردند با اهل بیت! حالا این چند نفری که تلاش و کوشش کردند احکام دین را نقل کردند خب اجرشان با ذات اقدس الهی غرض این است که با اینها این طور معامله کردند.

ص: 1114

1- (21) . التوحید (شیخ صدوق), ص 80.

درباره معاد می فرماید اینها درباره معاد یک مشکل جدّی داشتند صورت مسئله برایشان حل نشده بود اینها خیال می کردند معاد حق است یعنی انسانی که مرده دوباره از قبرستان برمی گردد می گفتند که این حرف ها را ما قبلاً شنیده بودیم پدران ما شنیدند خب کسی برنگشت جواب می دهد که کسی از بین نمی رود شما دارید می روید خود دنیای شما هم ارض و سمای شما هم دارد می رود (یَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَیْرَ الْأَرْضِ وَالسَّماوَاتُ) (۱) این قافله در حال حرکت است زمین و اهلش همه در حال حرکت اند این طور نیست که یک عدّه رفتند قبرستان دوباره برگردند (یَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَیْرَ الْأَرْضِ وَالسَّماوَاتُ) یعنی انسان ها که می روند کلّ زمین هم عوض می شود همراه اینها می رود کلّ آسمان هم عوض می شود همراه اینها می رود تا بتوانند شهادت بدهد کسی دوباره برنمی گردد چه عجله ای دارید مگر وضع دیگران را ندیدید مگر دیگران به حال عادی مُردند یا ذات اقدس الهی اینها را محکوم عذاب کرده بساط اینها را جمع کرده شما هم مثل آنها هستید اگر چند روزی تأخیر می اندازد (لَذُو فَضْلٍ عَلَی النَّاسِ) این عنایت الهی است که به شما مهلت می دهد وگرنه (سِیرُوا فِی الْأَرْضِ فَانْظُرُوا کَیْفَ کَانَ عَاقِبَةُ الْمُجرِمین), بروید ببینید قوم صالح چه بودند قوم لوط چه بودند قوم نوح چه بودند قوم ابراهیم چه بودند, فرمود اگر یک وقت به شما مهلت دادند نگویید پس کجاست عذاب! (فَانظُرُوا کَیْفَ کَانَ عَاقِبَةُ الْمُجْرِمِینَ) در سوره مبارکه «ص» دارد عالَم باطل و بیهوده نیست که هر که هر چه کرد, کرد اگر ــ معاذ الله ــ معادی نباشد عالم می شود بیهوده چرا؟ چون صالح و طالح هر دو می میرند اینجا که خبری نیست محاکمه ای نیست آنجا هم که معدوم اند «لا مَیْز فی الأعدام مِن حیث العدم» (۲) به معدوم ها که کسی پاداش و کیفر نمی دهد در سوره مبارکه «ص» این است که فرمود اگر معادی نباشد قیامتی نباشد معنای آن این است که صالح و طالح, عادل و ظالم, کافر و مؤمن یکسان اند و این یعنی نظام, هدفمند نیست فرمود: (أَمْ نَجْعَلُ الَّذِینَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ کَالْمُفْسِدِینَ فِی الْأَرْضِ أَمْ نَجْعَلُ الْمُتَّقِینَ کَالْفُجَّارِ) (۳) اگر ــ معاذ الله ــ معاد نباشد عادل و ظالم یکی هستند چرا؟ چون هر که هر چه کرد, کرد بعد هم که خبری نیست خب این می شود یاوه دیگر, فرمود عالَم ــ معاذ الله ــ یاوه است یا هدفی دارد حسابی دارد کتابی دارد ما هر دو را یک طور قرار بدهیم هر دو از بین می روند یا نه, حسابی است کتابی است بهشتی است جهنمی است عدلی است این چنین نیست (أَمْ نَجْعَلُ الْمُتَّقِینَ کَالْفُجَّارِ) لذا در این بخش به وجود مبارک پیغمبر فرمود اینها هر چه علم داشتند در همین تجربیات صرف کردند این هم زمخشری در کشّاف هم قرطبی در جامع, اینها را نقل کردند که دوازده قرائت شده در (ادَّارَکَ) که اصلش «تدارک» بود تاء تبدیل به دال شد (۴) این (ادَّارَکَ) از دَرْک و دَرَک و هلاکت و اینهاست یعنی علمشان هر چه داشتند کم کم صرف کردند تمام شد الآن شما به ژاپن بروید می بینید اینها «به زیر آوردند چرخ نیلوفری را» (۵) اما گرفتار کهنه ترین خرافات بت پرستی هستند به هند بروید یا گاوپرستی اند یا موش پرستی با اینکه کشور اتمی است به غرب بروید گرفتار عرفان کاذب و فال گیری است اینها هر چه علم داشتند در راه تجربه صرف کردند اصلاً به این فکر نبودند که معارف تجریدی هم هست (ادَّارَکَ عِلْمُهُمْ) کم کم به درک رسید لذا الآن غافل اند هیچ ندارند اصلاً در برابر ماورای طبیعی غافل محض اند برخی ها که ته مانده ای دارند (بَلْ هُمْ فِی شَکٍّ) برخی ها که نه, کم و بیش رفتند و در این زمینه کار بکنند در اثر الحاد و انکار کور شدند پس (ادَّارَکَ عِلْمُهُمْ) (یک) (بَلْ هُمْ فِی شَکٍّ) (دو) (بَلْ هُم مِنْهَا عَمُونَ) اعما و کورند (سه) این مراحل سه گانه است حالا یا مراحلش فرق می کند یا اقوام فرق می کند یا کشورها فرق می کند این مراحل دارد.

۱- (۲۲) . سوره ابراهیم، آیه۴۸.

۲- (۲۳) . شرح المنظومه, ج۲, ص۱۹۱.

۳- (۲۴) . سوره□ ص, آیه□ ۲۸.

۴- (۲۵) . الکشاف, ج۳, ص۳۷۹; الجامع لأحکام القرآن, ج۱۴, ص۲۲۶ و ۲۲۷.

۵- (۲۶) . ر.ک: دیوان ناصرخسرو، قصیده۶.

در سوره مبارکه «نجم» فرمود: (ذلِکَ مَبْلَغُهُم مِنَ الْعِلْمِ) (۱) همین یک مختصر علم دارند همین یک وجب را که بلدند به نام کُره زمین و ارض خیال می کننـد خیلی چیز بلدند در حالی که این اصلاً نسبت به ساهره قیامت قابل قیاس نیست و خدای سبحان به انسان روح مجرّد داد که توان آن را دارد دنیا و آخرت را زیر پا بگذارد اینها آمدند بستند با رسوبات ذهنی شان (فَقَسَتْ قُلُوبُهُمْ) (۲) شما در این منطقه های کوهستانی می بینید آن آب های رسوبی جلوی خودش را می بندد فرمود: (فَقَسَتْ قُلُوبُهُمْ) در این بخش های از سوره مبارکه «نمل» وقتی مسئله معاد را برایشان مطرح کردند فرمود اینها خیال می کنند معاد, بازگشت به دنیاست چیزی معدوم نشده این قافله مرتّب در حال حرکت است بعد به پیغمبر فرمود نگران نباش از این حرف ها زیاد است نه دنیا تمام شده نه انسان تمام شدنی است نه فیض ما تمام شدنی است غصّه نخور ما چند روزی اگر به اینها مهلت دادیم بر اساس فضل الهی است و ذات اقدس الهی از درون و بیرون اینها باخبر است روزی هم اینها را به محکمه حاضر می کند و شما هم این صحنه ها را می بینید و هیچ چیزی در جهان پنهان نیست مگر اینکه ذات اقدس الهی این پنهان را آشکار خواهد کرد. حالا چون بسیاری از این مسائل در سوَر قبل گذشت یک آمادگی بیشتر داشته باشید ـ ان شاءالله ـ تا چند روزی مانده ما این سوره مبارکه «نمل» را تمام کنیم.

ص: ۱۱۱۶

۱- (۲۷) . سوره نجم, آیه ۳۰.

۲- (۲۸) . سوره حدید, آیه ۱۶.

«و الحمد لله ربّ العالمين»

آیات ۷۴ تا ۸۱ سوره نمل ۹۱/۰۳/۱۳

.Your browser does not support the audio tag

(وَإِنَّ رَبَّکَ لَيَعْلَمُ مَا تُكِنُّ صُدُورُهُمْ وَمَا يُعْلِنُونَ (۷۴) وَمَا مِنْ غَائِبَةٍ فِي السَّماءِ وَالْأَرْضِ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُّبِينٍ (۷۵) إِنَّ هذَا الْقُرْآنَ يَقُصُّ عَلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ أَكْثَرَ الَّذِي هُمْ فِيهِ يَخْتَلِفُونَ (۷۶) وَإِنَّهُ لَهُدىً وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ (۷۷) إِنَّ رَبَّکَ يَقْضي بَيْنَهُم بِحُكْمِهِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْعَلِيمُ (۷۸) فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّکَ عَلَى الْحَقِّ الْمُبِينِ (۷۹) إِنَّکَ لاَ تُسْمِعُ الْمَوْتَى وَلاَ تُسْمِعُ الصُّمَّ الدُّعَاءَ إِذَا وَلَّوْا مُدْبِرِينَ (۸۰) وَمَا أَنتَ بِهَادِي الْعُمْيِ عَن ضَلاَلَتِهِمْ إِن تُسْمِعُ إِلَّا مَن يُؤْمِنُ بِآيَاتِنَا فَهُم مُسْلِمُونَ (۸۱))

سوره مبارکه «نمل» که در مکه نازل شد و عناصر محوری آن اصول دین است آنچه مربوط به بطلان شرک و حقانیّت توحید بود تا حدودی بیان شد بعد به مسئله معاد پرداختند بعد به مسئله وحی و نبوّت. در جریان معاد آنها گفتند: (أَإِذَا كُنَّا تُرَاباً وَآبَاؤُنَا أَئِنَّا لَمُخْرَجُونَ ٭ لَقَدْ وُعِدْنَا هذَا نَحْنُ وَآبَاؤُنَا مِن قَبْلُ إِنْ هذَا إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ) (۱) همین معنا در سوره مبارکه «مؤمنون» مبسوطاً مطرح شد آنها فکر می کردند انسان با مردن نابود می شود (این یک) و خیال می کردند مرگ, نابودی و پوسیدن است و انسانِ معدوم دوباره برنمی گردد (این دو) و خیال می کردند معاد, رجوع به دنیاست و چون رفتگان به دنیا برنگشتند پس ــ معاذ الله ــ معادی نیست (این سه) این اوهام در آیات قبل هم مطرح شد; در سوره مبارکه «مؤمنون» آیه ۸۱ به بعد این است (بَلْ قَالُوا مِثْلَ مَا قَالَ الْأَوَّلُونَ ٭ قَالُوا أَإِذَا مِتْنَا وَكُنَّا تُرَاباً وَعِظَاماً ءَإِنَّا لَمَبْعُوثُونَ ٭ لَقَدْ وُعِدْنَا نَحْنُ وَآبَاؤُنَا هذَا مِن قَبْلُ إِنْ هذا إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ) آنچه در [این آیات از] سوره مبارکه «مؤمنون» مطرح شد همان مطالب در آیات محلّ بحث سوره «نمل» هم قابل طرح است آنها خیال می کردند انسان می پوسد. پاسخش این است که اولاً مرگ, فوت نیست وفات است توفّی و وفات و استیفا یعنی اخذ تام, چیزی به نام فوت نداریم هر چه هست وفات است در فوت تاء جزء کلمه است به معنای زوال و نیستی است در وفات این تاء, زائد بر اصل است که معنای آن اخذ تام است فرمود شما متوفّا می شوید استیفا می شوید تمام حقیقت شما را فرشته ها دریافت می کنند پس چیزی به عنوان فوت و زوال نیست (یک) بر فرض اگر خاک شدید همان خدایی که شما را قبل از اینکه چیزی باشید آفرید, می تواند دوباره همین خاک ها را جمع بکند و به شما حیات عطا کند (دو) منتها آنها فکر می کردند که معاد رجوع مُرده ها از قبرستان به دنیاست این را قرآن کریم راهنمایی کرد که شما هجرت می کنید به طرف برزخ و قیامت نه اینکه به دنیا برگردید کلّ دنیا یعنی زمین و آسمان وضعش عوض می شود تفاوتی که بین سوره مبارکه «مؤمنون» و آیه سوره مبارکه «نمل» که محلّ بحث است مطرح است این است که در آیه ۸۳ سوره «مؤمنون» این چنین فرمود: (لَقَدْ وُعِدْنَا نَحْنُ وَآبَاؤُنَا هذَا مِن قَبْلُ) اول نام خودشان و پدرانشان را بردند بعد نام معاد را مطرح کردند گفتند ما و پدران ما قبلاً به جریان معاد وعده داده می شدیم اما در آیه محلّ بحث (هذَا) مقدم قرار گرفت; آیه ۶۸ سوره مبارکه «نمل» که محلّ بحث است فرمود: (لَقَدْ وُعِدْنَا هذَا نَحْنُ وَآبَاؤُنَا مِن قَبْلُ) این (هذَا) که ناظر به معاد است قبل ذکر شد ما که به ما وعده داده اند بعد ذکر شد هر جا که (هذَا) مقدم است معلوم می شود محور اصلی بحث معاد است هر جا که (نَحْنُ وَآبَاؤُنَا) مقدم می شود معلوم می شود محور اصلی بحث این است که شما برمی گردید در اصل مطلب تفاوتی نیست در خصوصیّت مطلب تفاوت است که گاهی (هذَا) مقدم بر (نَحْنُ وَآبَاؤُنَا) است مثل سوره مبارکه «نمل»

گاهی (نَحْنُ وَآبَاؤُنَا) مقدم بر (هذَا) است مثل سوره مبارکه «مؤمنون».

ص: ۱۱۱۷

۱- (۱) . سوره نمل, آیات ۶۷ و ۶۸.

مطلب بعدی آن است که خدا فرمود غیب را الله می داند. مستحضرید که علم, کشف است و ظهور این با غیب سازگار نیست اگر گفته شد خدا عالِم غیب است این ارشاد به نفی موضوع است یعنی چیزی نزد خدا غیب نیست نه این است که غیب هست غیب با حفظ غیب بودن معلوم است چون علم, کشف است ظهور است اطلاع است این با غیب سازگار نیست بله, آنچه برای دیگران غیب است نسبت به ذات اقدس الهی شهادت است پس اگر گفته می شود خدا (عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَهِ) (۱) است یعنی آنچه نزد دیگران غیب است و دیگران خبر ندارند خدا باخبر است وگرنه علم با غیب سازگار نیست علم یعنی کشف و ظهور.

مطلب بعدی آن است که ظاهر این تعبیرات حصر است که (لاَّ يَعْلَمُ مَن فِي السَّماوَاتِ وَالْأَرْضِ الْغَيْبَ إِلَّا اللَّهُ) (۲) از این تعبیرات حصرآمیز در قرآن کریم فراوان است لکن در قرآن کریم آیات فراوانی هست که دلالت می کند بر اینکه ذات اقدس الهی بالاصاله و ذاتاً عالِم غیب است و هیچ موجودی غیر خدا بالاصاله و ذاتاً عالم غیب نیست اما همین آیات قرآن دلالت دارد که ذات اقدس الهی بخشی از اسرار غیب را به انبیا به اولیا به معصومان ارائه کرده و ارائه می کند در سوره مبارکه «آل عمران» آنجا آیه ۴۹ گذشت که وجود مبارک عیسای مسیح فرمود: (وَأُنَبِّئُكُم بِمَا تَأْكُلُونَ وَمَا تَدَّخِرُونَ فِي بُيُوتِكُمْ) من آنچه شما غذا می خورید در منزل آنچه ذخیره می کنید پس اندازهای شما همه را می دانم به شما هم خبر می دهم خب این علم غیب است و ذات اقدس الهی این را به وجود مبارک مسیح داد و مسیح هم به مردم اعلام کرد همه موحّدان باخبر شدند که انبیا به اذن الهی عالم غیب هستند. در سوره مبارکه «جن» فرمود: (عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَى غَيْبِهِ أَحَداً * إِلَّا مَنِ ارْتَضَى مِن رَّسُولٍ) (۳) در آیات در روایات هست که انبیا و اولیا می دانند معصومین می دانند و مانند آن.

ص: ۱۱۱۸

۱- (۲) . سوره انعام, آیه ۷۳.

۲- (۳) . سوره نمل, آیه ۶۵.

۳- (۴) . سوره جن, آیات ۲۶ و ۲۷.

مطلب بعدی آن است که در جریان وحی و نبوّت اوّلین بحثی که ذات اقدس الهی درباره وحی و نبوّت دارد آن است که رسالت انبیا ایجاد وحدت محلّی و منطقه ای و بین المللی است این قرآن کریم تنها ما مسلمان ها را به اتحاد دعوت نمی کند تنها به ما نمی فرماید: (إِذْ کُنْتُمْ أَعْدَاءً فَأَلَّفَ بَیْنَ قُلُوبِکُمْ) (۱) تنها به ما نمی فرماید: (لَا تَنَازَعُوا فَتَفْشَلُوا وَتَذْهَبَ رِیحُکُمْ) (۲) شکوه شما شوکت شما به وسیله اختلاف از بین می رود به مسیحی ها می گوید اختلاف نداشته باشید به یهودی ها می فرماید اختلاف نداشته باشید به مسیحی و یهودی می فرماید شما اختلافاتتان را بگذارید کنار آن مشترکاتتان را بگیرید بعد می فرماید ما مسلمان ها با شما اهل کتاب یک پیمان وحدت آمیز منطقه ای داشته باشیم که اختلافی نداشته باشیم (تَعَالَوْا إِلَی کَلِمَهٍ سَوَاءٍ بَیْنَنَا وَبَیْنَکُمْ) (۳) پس قرآن کریم چند پیام وحدت آمیز دارد یکی محلّی است که داخله مسلمان ها را به وحدت دعوت می کند (وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللّهِ جَمِیعاً) (۴) یکی مسیحی ها را به وحدت دعوت می کند یکی اینکه کلیمی ها را به وحدت دعوت می کند یکی اینکه مسیحی و کلیمی, کلیمی و مسیحی را با هم هماهنگ می کند یکی اینکه مسلمان ها را با اهل کتاب هماهنگ می کند این دین است که بالأخره شما مشترکاتی دارید اگر اختلاف نکنید بیگانه بر توحید حمله نمی کند دیگر آن بیگانه نمی آید ـ معاذ الله ـ به قرآن هتّاکی کند و نسبت به حرم مطهّر و حریم مطهّر قرآن اهانت کند با هم بحث های علمی تان را داشته باشید مقدّسات یکدیگر را محترم بشمارید فرمود: (إِنَّ هذَا الْقُرْآنَ یَقُصُّ عَلَی بَنِی إِسْرَائِیلَ أَکْثَرَ الَّذِی هُمْ فِیهِ یَخْتَلِفُونَ) برای اینکه اختلاف ها برداشته بشود بالأخره مشترکات فراوانی دارید این درگیری و زد و خورد و کشتار در اثر همین اختلاف است وقتی اختلاف نباشد بالأخره یک زندگی راحتی دارید ولو زندگی دنیایی باشد. مستحضرید آن بخش سوم که بخش بین المللی است نه منطقه ای و نه محلّی در آن بخش هم ما را به وحدت دعوت می کند اینکه فرمود چیزی از مردم کم نگذارید (لَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْیَاءَهُمْ) (۵) این کاری به محلّی و منطقه ای ندارد این کاری به مسلمان ها و مسیحی ها و یهودی ها و زرتشتی ها ندارد مردم هر که هست ملحد باشد مشرک باشد موحّد باشد شما در سازمان ملل حقّ کسی را به هم نزنید (لَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْیَاءَهُمْ) هیچ چیزی کم نگذارید حقّ هیچ ملّتی را کم نگذارید آن وقت این نیروهای فراوانی که هرز می رود این بودجه های فراوانی که برای کشتار انسان ها به کار می رود صرف هزینه این گرسنگان می شود شما شرق را نگاه کنید غرب را نگاه کنید شمال را نگاه کنید جنوب را نگاه کنید وسیله آدم کشی چقدر صرف می شود کارخانه هایی که برای ساختن اسلحه است دانشکده هایی که برای پرورش همین خلبان های بمب افکن هاست قرآن کریم می گوید این اختلاف ها را بردارید بالأخره نمی خواهید زندگی کنید حالا قیامت یک حساب دیگری است ما که مسئولیت آخرت شما را اینجا نداریم ما بحثمان درباره آخرت, انذار و تبشیر و هدایت است قیامت هست بهشت هست جهنم هست تطایر کتب هست اینها را باید بگوییم اجرای مسائل قیامت به دست خداست اما در دنیا بالأخره باید راحت زندگی کنید دیگر, این همه گرسنگی و گرسنگان برای چیست فرمود: (إِنَّ هذَا الْقُرْآنَ یَقُصُّ عَلَی بَنِی إِسْرَائِیلَ أَکْثَرَ الَّذِی هُمْ فِیهِ یَخْتَلِفُونَ) سخن از علم است اما محور اصلی, ایجاد وحدت جهانی است. این لعن های متقابلی که در داخله مسیحی ها نسبت به یکدیگر, در داخله کلیمی ها نسبت به یکدیگر, مسیحی ها و کلیمی ها درباره یکدیگر, یکی مریم را عذرا و مطهّره می داند یکی او را متّهمه می داند خب خیلی فرق است دیگر, قرآن آمده تطهیر کرده وجود مبارک مسیح را مریم را اینها را بازگو کرد فرمود اختلافات شما با این بیان وحیانی حل می شود شما اگر درباره وحی بودن قرآن تردید دارید (فَلْیَأْتُوا بِحَدِیثٍ مِثْلِهِ) (۶) نمی خواهید مسلمان بشوید نشوید ولی با هم بسازید بالأخره (إِنَّ هذَا الْقُرْآنَ یَقُصُّ عَلَی بَنِی إِسْرَائِیلَ أَکْثَرَ الَّذِی هُمْ فِیهِ یَخْتَلِفُونَ) که اختلاف برداشته شود شما می بینید هیچ کشوری نیست که کمیته امداد نداشته باشد منتها حالا کمیته امداد به عنوان احترام است آنها به عنوان ترحّم, این کمیته برای فقرزدایی است این بیان نورانی علی(صلوات الله و سلامه علیه) است این چه علی

است! فرمود: «لو تَمثّل لِی الفقر رجلاًـ لَقَتلتُهُ» من اگر فقر را ببینم گردن می زنم کمک کردن به فقیر یک کار عاطفی است ما بارها به این مسئولین کمیته امداد در دیدارها همین را عرض می کردیم در روی کُره زمین کدام کشور است که کمیته امداد در آن نیست آن ملحد دارد آن مشرک دارد آن یهودی دارد آن مسیحی دارد همه به فقرا کمک می کنند کمک کردن به فقیر یک امر عاطفی است این خیلی محبوب دین نیست فقرزدایی مهم است فرمود من اگر ببینم فقر کجاست فقر را گردن می زنم تا فقری نباشد یعنی ایجاد اشتغال می کنم بیکاری را برطرف می کنم این علی است خیلی فرق است کسی بگوید من با فقر درگیرم من فقر را اعدام می کنم تا کسی به فقیر کمک کند فرمود شما باید این مشکلاتتان را بالأخره حل کنید این جنگ و خونریزی تا چه وقت این می شود دین این بخش سوم است که به وحی و نبوّت برمی گردد.

ص: ۱۱۱۹

۱- (۵) . سوره آل عمران, آیه ۱۰۳.

۲- (۶) . سوره انفال, آیه ۴۶.

۳- (۷) . سوره آل عمران, آیه ۶۴.

۴- (۸) . سوره آل عمران, آیه ۱۰۳.

۵- (۹) . سوره اعراف, آیه ۸۵; سوره هود, آیه ۸۵; سوره شعراء, آیه ۸۳.

۶- (۱۰) . سوره طور, آیه ۳۴.

بعد فرمود: (وَإِنَّهُ لَهُدیً وَرَحْمَهٌ لِّلْمُؤْمِنِینَ) این شما را راهنمایی می کند مگر نه آن است که شما مسافرید مگر نه آن است که راه وجود دارد یک راهنمایی می خواهید من راهنما این هم راهبری و می روید به شما بشارت هم می دهم که اگر چند قدم این راه را رفتید کسانی هستند که شما را کمک کنند همراهان خوبی دارید (وَحَسُنَ أُولئِکَ رَفِیقاً) (۱) همین است دیگر; انبیا در این راه هستند اولیا در این راه هستند صدّیقین در این راه هستند شهدا در این راه هستند (وَحَسُنَ أُولئِکَ رَفِیقاً) اینها رفقای خوبی هستند نمی گذارند بیفتید نمی گذارند اگر زاد و راحله کم داشتید همین طور بمانید خب چه مسافرتی بهتر از سفری که همراهان این بزرگواران باشند (وَحَسُنَ أُولئِکَ رَفِیقاً) فرمود اینها بشارت است رحمت است (کَتَبَ رَبُّکُمْ عَلَی نَفْسِهِ الرَّحْمَهَ) (۲) شما چند قدمی بیایید بقیه را به شما کمک می کنند به شما می رسانند این (یَهْدِی مَن یَشَاءُ) از همین قبیل است (مَن یُؤْمِن بِاللَّهِ یَهْدِ قَلْبَهُ) (۳) از همین قبیل است (إِن تُطِیعُوهُ تَهْتَدُوا) (۴) از همین قبیل است اینها همه هدایت های پاداشی است. به وجود مبارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) فرمود شما کارتان را انجام بدهید یک محکمه عدلی است به نام قیامت البته گاهی هم در دنیا این محکمه عدل الهی ظهور دارد ولی اساس کار بر قیامت است برای اینکه اینها در دنیا مختارانه کارشان را انجام بدهند ما جلوی کسی را نمی گیریم فرمود: (إِنَّ رَبَّکَ یَقْضِی بَیْنَهُم) ربّ تو قاضی است قاضی باید عالِم باشد (هُوَ الْعَلِیم) (۵) است باید مقتدر و نفوذناپذیر باشد (هُوَ الْعَزِیز) (۶) است باید عادلانه حکم کند (بِحُکْمِهِ) که عدلِ محض است حکم می کند همه این اصول را او داراست شما نگران چه هستید (إِنَّ رَبَّکَ یَقْضِی بَیْنَهُم) به چه چیزی؟ (بِحُکْمِهِ) که حکم او عدل محض است خودش نفوذناپذیر است عزیز است عزّت یعنی نفوذناپذیری نه غلبه, لازمه نفوذناپذیری غلبه و پیروزی است (هُوَ الْعَزِیز) است و چون عالم به قوانین است و عادل است و نفوذناپذیر است هم در اصلِ حکم عادلانه حکم می کند هم در اجرا معطّل کسی نیست اگر عزیز است نفوذناپذیر است مقتدر است خب حکم خودش را اجرا می کند پس از این جهت شما نگران نباش به همان او تکیه کن.

۱- (۱۱) . سوره نساء, آیه ۶۹.

۲- (۱۲) . سوره انعام, آیه ۵۴.

۳- (۱۳) . سوره تغابن, آیه ۱۱.

۴- (۱۴) . سوره نور, آیه ۵۴.

۵- (۱۵) . سوره یوسف, آیه ۸۳.

۶- (۱۶) . سوره آل عمران, آیه ۶.

این بیـان نورانی امـام جواد(سـلام الله علیه) همین بود «الثقه بـالله ثمنٌ لکـلّ غالٍ و سُـلّمٌ إلی کلّ عالٍ» (۱) هر کالای گرانبهایی بالأخره ثمنی می طلبـد ثمن آن اعتماد به خـداست هر مقام برتری یک نردبان می طلبـد اعتماد به خـداست اعتماد به خـدا در همان بحث های چهارشـنبه گـذشت ما یک مفهوم حصولی داریم این فقط به درد مـدرسه و درس و بحث می خورد که خـدا علیم است قـدیر است بایـد به او اعتماد کرد اینها الفاظ است (یک) مفاهیم دارد (دو) بحث های تفسیری و برهان را اداره می کنـد (سه) امـا آنچه اثر دارد وثوق و اعتماد به حمل شایع است انسان وقتی که یک مبلغ پول در جیبش است با اعتماد می رود بـازار این به همین درهم و دینـار تکیه کرده آن طمأنینه به حمـل شـایع را می گوینـد توکّـل و می گوینـد وثـوق این اثر دارد فرمود: (فَتَوَکَّلْ عَلَی اللَّهِ) مشـکلت چیست؟ (إِنَّکَ عَلَی الْحَقِّ الْمُبِینِ) اینهـا همه اش برهـان است چون خـدا عادل است و عزیز است و علیم است در محکمه او جـا برای بطلاـن نیست و چون تو (عَلَی الْحَقِّ الْمُبِین) هستی او تو را می پـذیرد پس به او تکیه کن هم او تکیه گاه خوبی است هم به تو راه می دهند چون (عَلَی الْحَقِّ الْمُبِینِ) هستی.

بعـد می فرمایـد اینها واقعاً کورند می بینید درباره یک عدّه طبیب می گوید اینها مرده اند به اینها اجازه دفن می دهد این وقتی می بیند قلبشان نمی زند می گوید مرده اند و حیات پزشکی در همان حدّ حیات بیطاری است شما در این همایش ها می بینید می گوینـد همـایش حلّ بیمـاری هـای مشترک انسـان و دام بسـیاری از این بیماری ها مشترک بین انسان و دام است منتها در کیفیت دارو و کمیّت دارو و نحوه دارو فرق است خیلی ها انسان را همین حیوان ناطق می داننـد همین, دیگر مسائل بعـدی که یـک حیـات دیگری است مطرح نیست خـدا می فرمایـد یـک عـدّه حیـات حیوانی شان محفوظ است اما اینها واقعاً طبق حیات انسانی مرده اند (یک) یا اگر نیمه رمقی از حیات دارند اصمّ هسـتند ناشـنوا هستند (دو) یا اعما و کورند (سه) شما می خواهی هـدایت کنید مرده ها را که نمی شود هدایت کرد در بعضـی از تعبیرات فرمود: (وَمَا أَنتَ بِمُسْـمِعٍ مَن فِی الْقُبُور) (۲) می بینید خانه عدّه ای یک مقبره خانوادگی است برای آنها هفت, هشت نفری در این مقبره هسـتند وجود مبارک حضرت که منبر نمی گذاشت برای قبرسـتانی ها سـخن بگوید فرمود آنها که در قبرسـتان هسـتند را نمی توانی اصـلاح بکنی با اینکه دسـتور رسمی اسـلام این است که آن که مرده تلقین کنیـد او کاملاـً می شـنود این «مَن فی القبور» به آن معنا که کسـی مُرده یقیناً درک می کنـد فقط عربی را درک می کند لذا این تلقین ها هم باید عربی باشد اما (مَن فِی الْقُبُور) به معنی آنها که در مقبره خانوادگی زندگی می کنند می فرماید حیات انسانی ندارند یا اگر نیمه رمقی از حیات انسانی داشـته باشند کر هستند خب یک انسان کر وقتی حرف را نمی شـنود گـاهی بـا اشـاره, انسان مطلب را به او می فهمانـد حالا همین کر اگر پشت کرد و فرار کرد دارد می رود شـما اشاره هم نمی توانی بکنی فرمود: (وَلاَ تُسْـمِعُ الصُّمَّ الدُّعَاءَ إِذَا وَلَّوْا مُدْبِرِینَ) خب این به شما پشت کرد دارد فرار می کنـد نه حرف شـما را می شـنود نه اشاره شـما را درک می کنـد خب چطور شـما می توانیـد این را هـدایت کنید اگر هم فرار نکرده باشـد چون کور است اشـاره در او اثر نمی کنـد آخر بـا چه می خواهی بفهمـانی؟! بالأخره این کرها با اشاره می فهمند کورها با سامعه می فهمنـد اگر کسـی کر بود با حرف نمی فهمد کور بود با اشاره نمی فهمد کر و کور بود راهی ندارد فرمود اینهـا این طور هسـتند یـا مرده انـد یا اگر نیم رمقی دارنـد نه با حرف می شود اینها را هـدایت کرد نه با اشاره (إِنَّکَ لاَ تُسْـمِعُ الْمَوْتَی وَلاَـ تُسْـمِعُ الصُّمَّ) این «صُمّ» جمع اصمّ است یعنی کر مخصوصاً (إِذَا وَلَّوْا مُـدْبِرِینَ), (وَلاَ تُسْـمِعُ الصُّمَّ الـدُّعَاءَ) دعوت خود, هـدایت خود, سـخن خود را نمی توانی به گوش اینهـا برسانی مخصوصاً آن وقتی که پشت کرده دارد می رود خب اگر پشت نکرده باشـد بـا اشـاره می توانی بفهمـانی اگر پشت کرده دارد می رود بـا اشاره هم نمی توانی بفهمانی اگر نرفته جلوی شما ایسـتاده گذشـته از اینکه کر است کور هم است (وَمَا أَنتَ بِهَادِی الْعُمْیِ) همین گروهی که صم هسـتند همین گروهی که

عُمی و اعما هستند نه با اشاره چیز می فهمند نه با سخن چیز می فهمند.

ص: ۱۱۲۱

۱- (۱۷) . بحارالأنوار, ج۷۵, ص۳۶۴.

۲- (۱۸) . سوره فاطر, آیه ۲۲.

پاسخ: این کاری با توسل ندارد آنها احیای الهی هستند اگر ذات اقدس الهی فرمود شما به نماز توسّل کنید (وَاسْتَعِينُوْا بِالصَّبْرِ وَالصَّلاَهِ) (۱) صلات یک فعل است صبر و صوم یک فعل است خب آن ولایت که بالاتر از اینهاست شما به مقام اینها به نبوّت اینها به امامت اینها به خلافت اینها دارید توسّل می کنید این حرف چقدر حرف بلند است شما الآن در تمام زیر این آسمان فقط این حرف را از وحی می دانید که انسان است که مرگ را می میراند شما مشرق بروید مغرب بروید این بیان نورانی امام(سلام الله علیه) که مرحوم کلینی نقل کرده فرمود: «شَرِّقا و غرّبا فلا تَجدان علماً صحیحاً الاّ شیئاً خرج مِن عندنا أهل البیت» (۲) فرمود مشرق بروید مغرب بروید این حرف های ما حرف های تازه است آنها هم از قرآن دارند شما وقتی این حرف را مطرح می کنید که انسان, مرگ را می میراند اینها گیج می شوند نگاه می کنند این حرف چیست انسان مرگ را می میراند چیست قرآن که نگفته «کلّ نفس یذوقها الموت» فرمود: (كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَهُ الْمَوْتِ) (۳) نفرمود مرگ همه را می چشد فرمود همه مرگ را می چشند هر ذائقی مذوق را هضم می کند و جذب می کند مرگ را می میرانیم و برای ابد زنده ایم و خواهیم بود مرگی دیگر در کار نیست این حرف, حرف وحی است که انسان در مصاف با مرگ, مرگ را می میراند در مصاف با مرگ موقّت هم همین طور است اگر فرمود: (اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنفُسَ حِينَ مَوْتِهَا وَالَّتِي لَمْ تَمُتْ فِي مَنَامِهَا) (۴) انسان در مصاف با خواب, بدن را می خواباند و خودش به دیار خود سفر می کند مگر نفس می خوابد این همه رؤیاهایی که انسان می بیند برای چه کسی است این بدن شصت, هفتاد کیلوگرمی را در بستر می خواباند خودش مسئول کار خودش می شود اگر این نفس عاقل بود به دیار مرسلات سفر می کند و رهاورد خوبی دارد وگرنه وارد اضغاث احلام می شود و با بازی های خود سرگرم می شود بالأخره این نفس, بدن را می خواباند نه اینکه بدن در اثر خستگی, نفس را بخواباند این روح یک موجود عظیم و عجیبی است که ادراک آن کار بسیار مشکلی است فرمود اینها زنده هستند خیال می کردند که بشر همین لاشه بدنی است و می پوسد و دیگر هیچ! فرمود شما حرف هایتان را بزن استدلال بکن ولی نگران نباش روزگار که تمام نشد وقت که تمام نشد این تازه اوایل راه است این هفتاد, هشتاد سال حلقه ای است در فلات, اینها مسئله احتضار دارند مسئله برزخ دارند مسئله ساهره قیامت دارند همه با هم هستید وضع اینها را می بینید نگران اینها نباش فرمود: (وَمَا أَنتَ بِهَادِي الْعُمْيِ عَن ضَلاَلَتِهِمْ إِن تُسْمِعُ إِلَّا مَن يُؤْمِنُ بِآيَاتِنَا فَهُم مُسْلِمُونَ) این دلالت به شرط محمول نیست یعنی یک انسان منصف که گوش فرا می دهد این می بیند ما حرف های دلپذیر داریم این حرف های ما برای او آشناست این را می پذیرد و کم کم عمل می کند و اگر بیراهه رفته است و چشم و گوش او متوجّه چیز دیگر شد البته او دیگر از این امور بهره ای ندارد و سهمی هم نخواهد داشت.

ص: ۱۱۲۲

۱- (۱۹) . سوره بقره, آیه ۴۵.

۲- (۲۰) . الکافی, ج۱, ص۳۹۹.

۳- (۲۱) . سوره آل عمران, آیه ۱۸۵; سوره انبیاء, آیه ۳۵; سوره عنکبوت, آیه ۵۷.

۴- (۲۲) . سوره زمر, آیه ۴۲.

بنـابراین اینکه فرمود علم غیب مخصوص ذات اقـدس الهی است روشن شـد که بالأصـاله برای خـدای سـبحان است و بالتبع یا بـالعرض برای انبیـا و اولیـاست که خـدای سـبحان آنها را آگاه می کنـد گاهی می فرمایـد: (وَلاَ تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ) (۱) گاهی می فرماید ما درون و بیرون اینها را ظاهر می کنیم بالأخره آنچه در نهان اینهاست برای ما عیان است.

در بیانات نورانی حضـرت امیر(سلام الله علیه) هم این بود که فرمود: «اتّقوا معاصی الله فی الخلوات فإنّ الشاهد هو الحاکم» (۲) مخفیانه گناه نکنید زیرا آن کس که امروز می بیند فردا داور اوست خب اگر قاضـی, خود شاهد باشد خودش در صـحنه باشد که حکم خلاف نمی کنـد مخصوصاً قاضـی عـدل «اتّقوا معاصـی الله فی الخلوات فإنّ الشاهـد هو الحاکم» فرمود خلوات شـما جلوات اوست «خلواتکم عیـانه» این دربـاره (لِيَعْلَمُ مَا تُكِنُّ صُدُورُهُمْ وَمَا يُعْلِنُونَ) تقـدیم (تُكِنُّ) بر (يُعْلِنُونَ) برای اینکه انسان اول تصوّر می کند تصدیق می کند در دل می پروراند بعد علن می کند از این جهت گرچه با فاء ذکر نفرمود اما همین ترتیب لفظی نشانه آن است که چرا (تُكِنُّ) را بر (يُعْلِنُونَ) مقـدم داشت بعـد هر دوی آنها را صـغرا قرار داد برای این کبرا که فرمود: (وَمَا مِنْ غَائِبَةٍ فِي السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُّبِينٍ) نزد ما حاضر است حاضـر است مکتوب است این ارشاد به نفی موضوع است مثـل بیان نورانی حضـرت امیر(سـلام الله علیه) که فرمود: «لو کُشف الغطاء ما ازددت یقیناً» (۳) این ارشاد به نفی موضوع است یعنی غطـایی در کـار نیست نه اینکه غطـایی هست و پرده ای هست و من پشت پرده را می بینم پرده اگر کنار رفت برای من تفـاوتی نیست خب اگر پرده باشـد یقیناً وقتی کنار برود تفاوت هست این ارشاد به نفی غطاست نفی پرده است «لو کُشـف الغطـاء» برای شـما, برای من تفـاوتی نیست چون من بی غطـا می بینم اینجـا هم که فرمود سَـتری هست یعنی برای شـما سـتری هست برای ذات اقدس الهی ستر نیست.

ص: ۱۱۲۳

۱- (۲۳) . سوره حجر, آیه ۸۸; سوره نحل, آیه ۱۲۷; سوره نمل, آیه ۷۰.

۲- (۲۴) . نهج البلاغه, حکمت ۳۲۴.

۳- (۲۵) . غررالحکم و دررالکلم, ص۱۱۹, ح۲۰۸۶.

«و الحمد لله ربّ العالمین»

آیات ۸۲ تا ۸۵ سوره نمل ۹۱/۰۳/۲۰

.Your browser does not support the audio tag

(وَإِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ أَخْرَجْنَا لَهُمْ دَابَّةً مِنَ الْأَرْضِ تُكَلِّمُهُمْ أَنَّ النَّاسَ كَانُوا بِآيَاتِنَا لاَ يُوقِنُونَ (۸۲) وَيَوْمَ نَحْشُرُ مِن كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجاً مِّمَّن يُكَذِّبُ بِآيَاتِنَا فَهُمْ يوزَعُونَ (۸۳) حَتَّى إِذَا جَاءُوا قَالَ أَكَذَّبْتُم بِآيَاتِى وَلَمْ تُحِيطُوا بِهَا عِلْماً أَمَّا ذَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ (۸۴) وَوَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِم بِمَا ظَلَمُوا فَهُمْ لاَ يَنطِقُونَ (۸۵))

این سوره مبارکه «نمل» که در مکه نازل شد و عناصر محوری این سور ه هم اصول دین و خطوط کلی اخلاق و حقوق و فقه بود نه خطوط رسمی و جزئی فقه, بحث های توحید و وحی و نبوّت را با استدلال بیان فرمود. آن گاه فرمود اینها که با ارائه ادلّه از یک سو, ارائه آیات آفاقی و انفسی از سوی دیگر ایمان نیاوردند روز سختی در پیش دارند آن روزی که قول الهی, تهدید الهی به نصاب خود برسد از آن چنین یاد می کنند (حَقَّ الْقَوْلُ) (۱) وقتی آن تهدید بخواهد به اجرا در بیاید می گویند (وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ) پس اینجا سه مرحله است مرحله اول ارائه ادلّه توحید و وحی و نبوّت است اگر پذیرفتند و قبول کردند طوبی لهم و حُسن مآب, اگر نپذیرفتند مسئله تجدید نظر است فرصت است مهلت است. مرحله دوم آن است که این تجدید نظر و این استمهال و امثال ذلک به پایان برسد وقتی به پایان رسید نصاب تهدید تمام می شود می گویند (حَقَّ الْقَوْلُ) مرحله سوم این تهدید اجرا می شود می گویند (وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ) منظور از این قول همان مَقول است می گویند: (حَقَّتْ كَلِمَةُ الْعَذَابِ). (۲)

۱- (۱) . سوره سجده, آیه ۱۳; سوره یس, آیه ۷.

۲- (۲) . سوره زمر, آیه ۷۱.

این مراحل را قرآن کریم تبیین فرمود, مرحله اُولیٰ که استدلال بود گذشت مرحله تهدید را بیان کرد بعد می فرماید فرصتی هم نوبت و مرحله اجرای این تهدید است فرمود آن وقتی که ما آیات خودمان را به آنها نشان می دهیم (سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْآفَاقِ وَفِي أَنفُسِهِمْ) (۱) این «سین» بنا بر اینکه «سین» تسویف و استقبال باشد معنایش این است که یک سلسله آیات آفاقی و انفسی هست که اگر خدا آنها را نشان دهد کار تمام است. آیات فراوان فعلی چه در انفس چه در آفاق, اینها آناء اللیل و اطراف النهار خدا دارد نشان می دهد نظم عالم, نظم زمین, نظم آسمان, حیات و ممات, خواب و بیداری همه اینها آیات الهی هستند (وَمِنْ آيَاتِهِ مَنَامُكُم بِاللَّيْلِ) و مانند آن. این آیات در حدّ یک استدلال شفاف و روشن است اما آن (سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْآفَاقِ وَفِي أَنفُسِهِمْ) یک آیات بیّنی است که هیچ کس را در حال تردید نمی گذارد هیچ کافری دیگر نمی تواند با مشاهده آن آیات به کفر خود ادامه دهد هنگامی که آن آیات که تهدید الهی است به نصاب رسید بخواهد اجرا شود به همین صورت در می آید (وَإِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ) وقتی آن تهدید الهی فرا می رسد حالا- این مربوط به قیامت است چه اینکه عدّه زیادی

گفتند یا اشـراط الساعه است که برخی ها گفتند یا جریان رجعت است که به تعبیر سیدناالاستاد(رضوان الله علیه) اخبار رجعت از طرق ما فراوان است که ما بر آن هستیم.

(إِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ أَخْرَجْنَا لَهُمْ دَابَّةً) مـا جُنبنـده ای را بیرون می آوریم که بـا آنها سـخن می گویـد (تُكَلِّمُهُمْ) این دابّه در تفسیر اهل سنّت به وضع خارق العاده ای تعبیر شـده که به تعبیر فخررازی هیـچ کـدام از این اوصاف در قرآن کریم برای آن دابّه نیامـده (یـک) اگر خبر صـحیحی در بین اینها از وجود مبارک معصوم(سـلام الله علیه) به ما برسـد به آنها اعتماد می کنیم (دو). (۲) از طرق ما شـیعه ها این دابّه بر وجود مبارک حضـرت امیر تطبیق شـده است (۳) چه اینکه بئر معطّله بر آن حضـرت تطبیق شده است (۴) که چاهی که معطّل است از او آب نمی گیرند اینها آب های فراوان در درون خود دارند کسـی به سـراغ آنها نمی رود بئر معطّله که در قرآن آمده بر حضـرت امیر تطبیق شده است دابّه ای که در این آیه است بر حضـرت امیر تطبیق شده است یعنی جنبنده ای که با کفار سخن می گوید (تُكَلِّمُهُمْ) چه می گوید؟ می فرماید: (أَنَّ النَّاسَ كَانُوا بِآيَاتِنَا لَا يُوقِنُونَ) مردم به آیات ما ایمان نیاوردند یعنی همین مشـرکین چون تمام این ضمایر به مشرکین برمی گردد چون بحث در مشرکین بود اینهایی که ایمان نیاوردنـد بنابراین از نظر روایت چقدر فرق است بین آنچه از طرق اهل سنّت درباره این دابّه آمده و آنچه از طریق شیعیان درباره این دابّه آمده.

۱- (۳) . سوره فصلت, آیه ۵۳.

۲- (۴) . التفسیر الکبیر, ج۲۴, ص۵۷۲.

۳- (۵) . تفسیر القمی, ج۲, ص۱۳۱.

۴- (۶) . تفسیر فرات الکوفی, ص۲۷۴ و ۲۷۵; المناقب, ج۳, ص۸۸.

در روایات آمـده است که اینها مربوط به رجعت است چرا؟ برای اینکه اگر مربوط به قیامت بود در قیامت خدا همه را محشور می کنـد نه فوجی را (۱) چون در این آیه دارد که (وَیَوْمَ نَحْشُرُ مِن كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجاً مِّمَّن يُكَذِّبُ) این «مِن» برای تبعیض است یعنی برخی از مکذّبان را ما محشور می کنیم, در معاد که (إِنَّ الْأَوَّلِينَ وَالآخِرِينَ لَمَجْمُوعُونَ إِلَى مِيقَاتِ يَوْمٍ مَعْلُومٍ) (۲) همه محشور می شوند دیگر بعض ندارد. در آن روزی که عذاب الهی می خواهد واقع شود دابّه ای به آنها می گوید جُرم شما این بود که به آیات الهی ایمان نیاوردیـد (وَإِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ أَخْرَجْنَا لَهُمْ دَابَّةً مِنَ الْأَرْضِ) که این دابّه (تُكَلِّمُهُمْ أَنَّ النَّاسَ كَانُوا بِآيَاتِنَا لاَ يُوقِنُونَ). برخی ها «تَكْلِمُهُم» خواندند (۳) «كَلْم» یعنی جَرْح و زخم و امثال ذلک این دابّه آنها را زخمی می کند خب این با جمله بعـد که (أَنَّ النَّاسَ كَانُوا بِآيَاتِنَا لاَ يُوقِنُونَ) که مقولِ قول آن دابّه است هماهنگ نیست «تَكْلِمُهُم» باید بگوییم «إنّ» نه «أنّ» در حـالی که اینجـا «أنّ» است (تُكَلِّمُهُمْ) به چه کلامـی بـا آنها گفتگو می کنـد (أَنَّ النَّاسَ كَانُوا بِآيَاتِنَا لاَ يُوقِنُونَ) اگر «تَكْلِمُهُم» بود بایـد «إنّ» می خواندیم و اینجا چون «أنّ» است نه «إنّ» معلوم می شود مقول و کلام آن متکلّم است (تُكَلِّمُهُمْ أَنَّ النَّاسَ كَانُوا بِآيَاتِنَا لاَ يُوقِنُونَ) نظیر اینکه فرمود: (تُحَدِّثُ أَخْبَارَهَا بِأَنَّ رَبَّكَ أَوْحَى لَهَا). (۴)

۱- (۷) . تفسیر القمی, ج۲, ص۱۳۰ و ۱۳۱.

۲- (۸) . سوره واقعه, آیات ۴۹ و ۵۰.

۳- (۹) . ر.ک: التبیان فی تفسیر القرآن, ج۸, ص۱۲۰.

۴- (۱۰) . سوره زلزله, آیات ۴ و ۵.

در آنجا با چه کسی حرف می زند این زمین عندالقیامه که حدیث می گوید با چه کسی حدیث می گوید در ذیل آن هم دارد که با وجود مبارک حضرت امیر سخن می گوید. (۱) اینها نشان آن است که وجود مبارک حضرت چه در اشراط الساعه چه در زلزلهالأرض چه در موارد حسّاس دیگر به عنوان سخنگوی رسمی ذات اقدس الهی حرف می زند. فخررازی که به تفکّر رجعت و امثال رجعت شیعه معتقد نیست قبول دارد که این «مِن», «مِن» تبعیضیه است یعنی بعضی از مکذّبان گروهی از مکذّبان منتها این را بعد از قیام قیامت می داند می گوید وقتی که قیامت قیام می کند (إِنَّ الْأَوَّلِينَ وَالآخِرِينَ لَمَجْمُوعُونَ إِلَى مِيقَاتِ يَوْمٍ مَعْلُومٍ) بعد از اینکه ساهره قیامت به آن وضع عمومی اش قیام کرد گروهی از مکذّبان را حاضر می کند با آنها گفتگو می کند بعداً آنها را به بند می کشد در حالی که این هم دلیل می طلبد, وقتی قیامت قیام کرد هر کسی در برابر کارش مسئول است دیگر یک گروه خاصّی را بیاورند (فَهُمْ يُوزَعُونَ) یعنی «یُحبَسون» این وجهی ندارد .پس وقتی تهدید به نصاب برسد در آستانه وقوع و اجراست واقع که شده است این صحنه پدید می آید کسی به اینها می گوید شما به آیات ما ایمان نیاوردید (وَإِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ أَخْرَجْنَا لَهُمْ دَابَّةً مِنَ الْأَرْضِ تُكَلِّمُهُمْ أَنَّ النَّاسَ كَانُوا بِآيَاتِنَا لاَ يُوقِنُونَ).

(وَيَوْمَ نَحْشُرُ) این «مِن», «مِن» تبعیضیه است (مِن كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجاً) این فوج را از چه گروه؟ (مِّمَّن يُكَذِّبُ) پس «من» اول برای تبعیض است «من» دوم «من» تبیین (مِّمَّن يُكَذِّبُ بِآيَاتِنَا) این هم فعل مضارع است و مفید استمرار است کسی که دائماً تکذیب می کرد. در سوره مبارکه «کهف» گذشت که در قیامت همگان حضور دارند فوجی از اینها محشور نیستند همه محشور می شوند آیه ۴۷ سوره مبارکه «کهف» این بود (وَيَوْمَ نُسَيِّرُ الْجِبَالَ وَتَرَى الْأَرْضَ بَارِزَةً وَحَشَرْنَاهُمْ) نه «حشرنا فوجاً منهم» (وَحَشَرْنَاهُمْ فَلَمْ نُغَادِرْ مِنْهُمْ أَحَداً) ما هیچ کسی را باقی نمی گذاریم همه را محشور می کنیم که این آیه ۴۷ سوره «کهف» مطابق سوره مبارکه «واقعه» است که (إِنَّ الْأَوَّلِينَ وَالآخِرِينَ لَمَجْمُوعُونَ إِلَى مِيقَاتِ يَوْمٍ مَعْلُومٍ) در سوره مبارکه «فصلت» هم مشابه این تعبیر آمده که همگان را محشور می کند این طور نیست که مثلاً گروهی بیایند فرمود: (وَيَوْمَ يُحْشَرُ أَعْدَاءُ اللَّهِ إِلَى النَّارِ فَهُمْ يُوزَعُونَ) یعنی «یُحبسون» (حَتَّى إِذَا مَا جَاءُوهَا شَهِدَ عَلَيْهِمْ سَمْعُهُمْ وَأَبْصَارُهُمْ وَجُلُودُهُم بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ) (۲) فرمود: (أَعْدَاءُ اللهِ) نه «فوجاً من أعداء الله» بنابراین این (وَقَعَ الْقَوْلُ) این یک قول خاصّی است این قول خاص در مرحله سوم قرار دارد یعنی مرحله اجرا که مرحله اجرا مسبوق به مرحله تهدید, مرحله تهدید مسبوق به مرحله ارائه آیات, یک مرحله آیات الهی را ارائه می دهند اگر کسی قبول نکرد [یعنی خداوند] فرصت داد فرصت را هم گذاشتند کنار به مرحله تهدید می رسد و اگر از تهدید هم بهره صحیح نبردند این تهدید اجرا می شود این تهدید در اشراط الساعه اجرا می شود در قیامت اجرا می شود و مانند آن (وَإِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ أَخْرَجْنَا لَهُمْ دَابَّةً).

۱- (۱۱) . علل الشرائع, ج۲, ص۵۵۶.

۲- (۱۲) . سوره فصلت, آیات ۱۹ و ۲۰.

مطلب دیگری هم که در کتاب قیّم المیزان آمده این است که برخی از آیات است که فقط یک بار در قرآن کریم آمده چون یک بار آمده و تقریباً رمزگونه آمده تفسیر شفاف آن آسان نیست آیات دیگر که مکرّر آمده می شود به وسیله «الآیات یُفسّر بعضها بعضا» (۱) آن را معنا کرد اما وقتی این مضمون فقط یک بار ذکر شده است این حلّش آسان نیست گویا هدف هم این است که این رمزگونه بیان شود که بین ذات اقدس الهی و پیغمبر, اهل بیت(علیهم الصلاه و علیهم السلام) این رمزگونه باشد جریان تعلیم اسما و خلافت و گفتگوی فرشته ها با خدای سبحان از همین قبیل است آیه اخذ میثاق ﴿إِذْ أَخَذَ رَبُّکَ مِن بَنِی آدَمَ﴾ (۲) از همین قبیل است این آیه رجعت که ﴿فَوْجاً مِّمَّن یُکَذِّبُ بِآیَاتِنَا﴾ از این قبیل است دابّهالأرض بودنِ حضرت امیر از همین قبیل است بئر معطّله بودن حضرت امیر از این قبیل است. بخشی از اینها ابهامش به وسیله روایات روشن می شود اما انسان بتواند نظر قطعی درباره این امور بدهد آسان نیست و ضرر هم ندارد برای اینکه اینها زیرمجموعه آن اصول اعتقادی است وقتی زیرمجموعه آن اصول اعتقادی بود اگر کسی آن اصول اعتقادی را با همه زیرمجموعه آنها که در روایات اهل بیت تفسیر شده است معتقد باشد این سعادتمند است حالا ممکن است به جزئیات بعضی از امور دسترسی پیدا نکند ولی معتقد باشد آنچه قرآن و عترت گفتند همان حق است و به همان هم ایمان بیاورد این نظیر صوم و صلات نیست که خیلی درباره آن بحث شده باشد شفاف شده باشد این دابّهالأرض چیست از آن طرف می بینید در تفسیرهای اهل معرفت این دابّهالأرض به یک وضع خاص بیان شده از آن طرف می بینید زمخشری و امثال زمخشری برای دابهالأرض اوصافی ذکر کردند از آن طرف فخررازی بعد از ذکر این اوصاف می گوید هیچ کدام از اینها را نمی شود به صورت جزم پذیرفت مگر یک خبر صحیح از پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) باشد اینها رمزگونه است نه نظیر صوم و صلات است که مورد تکلیف روز باشد و محلّ ابتلای عملی همگان (یک) محلّ ابتلای علمی مفسّران (دو) لذا انسان نمی تواند نظر نهایی به طور دقیق را در این زمینه ارائه کند. فرمود: ﴿وَیَوْمَ نَحْشُرُ مِن کُلِّ أُمَّةٍ﴾ این «مِن» می شود «من» تبعیض ﴿فَوْجاً مِّمَّن یُکَذِّبُ﴾ این «مِن» دوم «من» تبیین است ﴿فَهُمْ یوزَعُونَ﴾ یعنی «یُحبسون» همه در سر جای خودشان هستند نظیر کاری که حضرت سلیمان(سلام الله علیه) درباره نظامیان و ارتشیان خود داشت که ﴿فَهُمْ یوزَعُونَ﴾ (۳) که آن هم از همین قبیل بود ﴿حَتَّی إِذَا جَاءُوا قَالَ أَکَذَّبْتُم بِآیَاتِی﴾ اینها که کم کم می آیند به محضر و بارگاه الهی اینها را که حاضر می کنند می گویند شما آیات الهی را تکذیب کردید و علم نداشتید, بسیاری از اینها بر اساس تقلیدتان بود بسیاری از اینها بر اساس عنادتان بود شما اگر به جوهر و کُنه این آیات دسترسی پیدا می کردید باور می کردید اما نه گوش دادید نه اهل استدلال بودید بر اساس تقلید و امثال تقلید تکذیب کردید ﴿وَلَمْ تُحِیطُوا بِهَا عِلْماً أَمَّا ذَا کُنتُمْ تَعْمَلُونَ﴾ چه چیزی داشتید عمل می کردید عمل شما هم طبق همان تکذیب جاهلانه شما بود و همین, تهدید الهی که به صورت عذاب در آمد ﴿وَوَقَعَ الْقَوْلُ عَلَیْهِم بِمَا ظَلَمُوا﴾ دیگر اینها اهل نطق نیستند.

ص: ۱۱۲۸

۱- (۱۳) . ر.ک: الکشاف, ج۲, ص ۴۳۰.

۲- (۱۴) . سوره اعراف, آیه ۱۷۲.

۳- (۱۵) . سوره نمل, آیه ۱۷.

برخی از مطالبی که مربوط به بحث های قبل بود که به صورت سؤال مطرح شد این است که قبلاً گفته شد که ما چیزی به نام طبیعیات نداریم وقتی طبیعی نداشتیم علم طبیعی نداریم وقتی علم طبیعی نداشتیم دیگر سخن از سکولار بودن علوم دانشگاهی نیست آنچه هست خلقت است خلقت شناسی است و خلقت شناسی نمی تواند غیر دینی باشد گاهی گفته می شود که در همین علوم رایج حوزوی می گویند فلان بخش منظومه یا اسفار یا شفا اینها جزء طبیعیات است فلان بخش آن جزء الهیّات. لازم است توجه بشود که در فلسفه های اسلامی چون همه موجودات به عنوان خلقت الهی است همه بخش ها صبغه دینی دارد مثلاً همین شرح منظومه حکیم سبزواری که منطقیّات دارد طبیعیّات دارد الهیّات دارد اخلاقیّات دارد شفای مرحوم بوعلی منطقیّات دارد طبیعیّات دارد الهیّات دارد ریاضیات دارد آن مثل منظومه حکیم سبزواری اخلاقیّات ندارد همه اینها زیر پوشش دین است می بینید می گویند ما الهیات به معنای اعم را نزد فلان حکیم خواندیم الهیات به معنای اخص را فلان حکیم تدریس می کند این طبیعیات و ریاضیات و اینها جزء الهیات به معنی اعم است آن بخش هایی که مربوط به اثبات واجب و اثبات صفات و اثبات وحدت ذات و صفت و اتحاد صفات است الهیات به معنی اخص است می گویند الهیات به معنی اعم را فلان کس می گوید الهیات به معنای اخص را فلان کس می گوید همان طوری که تعبیر به امور عامّه و امور خاصّه می کنند در منطق می بینید وقتی که به مسئله قیاس رسیدند که از دو مقدمه ما نتیجه می گیریم کاملاً بحث دینی و توحیدی مطرح است که آیا مقدّمتین, علت اِعدادی نتیجه اند یا علّت تامّه نتیجه اند آیا ذات اقدس الهی معلّم نتیجه است یا مقدّمتین نقش تعیین کننده دارند چون منطق, منطق الهی است فتوای منطقی ها این است که این مقدّمتین علل اعدادی هستند تا آن مُفیض علم که (عَلَّمَ الْإِنسَانَ مَا لَمْ یَعْلَمْ) (۱) نتیجه را به وسیله این علل اعدادی ـ که اینها فاعل به معنای «ما به» هستند نه فاعل به معنای «ما منه» ـ در قلب یک منطقیِ متفکّر القا می کند خب این بحث در منطق است در بحث «زلزله الأرض لحبس الأبخره» که حکیم سبزواری دارد ببینید آنجا بحث های الهی کاملاً موج می زند این الهی بودن فلسفه همه این قسمت ها را الهی می کند درست است که گاهی می گویند طبیعیات, اما طبیعیات در برابر خلقت نیست یعنی موجودِ خَلقی یک مقدار فیزیکی است یک مقدار متافیزیکی که مَقسم هر دو خلق خداست.

۱- (۱۶) . سوره علق, آیه ۵.

اما در جریان تخت سلیمان که سؤال دیگر است این تخت به تعبیر هدهد عرش عظیم بود (وَلَهَا عَرْشٌ عَظِیمٌ) (۱) در تاریخ هم این چنین آمده است که این بانو هنگام آمدن از یمن به فلسطین این را در هفت قصر تو در تو اندرونی و بیرونی قرار داد و درها را قفل کرد و یک ارتش مجهّزی را هم حافظ این کاخ کرده است, (۲) اگر کسی بگوید ممکن است یک چند نفر رفته باشند به طور عادی این تخت را آورده باشند این احتمال پذیرفته نیست برای اینکه این نظیر یک ساک یا چمدانی نیست که یک گوشه افتاده باشد چند نفر بروند این ساک را از یمن به فلسطین بیاورند این عرش عظیم است در چند کاخ است ارتش قوی و غنیّ آن روز حافظ و نگهبان این کاخ بودند نمی شود از دست اینها تختی را آن هم با آن جلال و شکوه آرام آورد گذشته از اینکه قرآ ن هم که نقل می کند (أَنَا آتِیکَ بِهِ قَبْلَ أَن یَرْتَدَّ إِلَیْکَ طَرْفُکَ) (۳) مرجع نهایی همین قرآن است آن بانو هم که آمده از اینکه این تخت سالماً منتها با تغییر بعضی از مواضع در حضور سلیمان بود می گفت: (وَأُوتِینَا الْعِلْمَ مِن قَبْلِهَا) (۴) ما قبل از این صحنه از قدرت نافذ سلطنت سلیمان باخبر بودیم این را هم که می بیند می گوید این یکی از مصادیق اقتدارنمایی سلیمان است و امثال ذلک.

ص: ۱۱۳۰

۱- (۱۷) . سوره نمل, آیه ۲۳.

۲- (۱۸) . الکشاف, ج۳, ص۳۶۷.

۳- (۱۹) . سوره نمل, آیه ۴۰.

۴- (۲۰) . سوره نمل, آیه ۴۲.

پرسش: تجدید مثل نشده؟

پاسخ: نه, چون در قرآن دارد همـان است چون تجـدّد امثال معنایش آن است که این فیض در لحظه قبل به این تخت در یمن افاضه شـد فیض الهی در لحظه بعـد به همان معنای تخت در فلسـطین افاضه می شود این در حقیقت دو وجود است اگر تجدّد امثال را انسان درست بررسـی کنـد با وحـدت شـیء هماهنگ نیست اشـیای متعدّدنـد وجودات متعدّدنـد منتها دومی مثل اوّلی است ولی ظاهر آیات این است که این عین همان تخت بلقیس بود.

پرسش: حضرت علی(علیه السلام) در یک آن چند جا بودند چطور؟

پاسخ: آن تمثّل است نه تجدّد امثال. الآن هم هر کسی می میرد [حضرت امیر(سلام الله علیه) را می بیند].

یا حار همدان من یمت یرنی□□□من مؤمن أو منافق قبلا (۱)

این تمثّل است نه تجدّد امثال.

فرمود: (حَتَّى إِذَا جَاءُوا قَالَ أَكَذَّبْتُم بِآيَاتِي وَلَمْ تُحِيطُوا بِهَا عِلْماً) این (لَمْ تُحِيطُوا بِهَا عِلْماً) بعضـی از علوم است که با عمل همراه است انسان وقتی به همه جوانب, عالِم باشـد می پذیرد. در بعضـی از موارد است البته نادر است با اینکه انسان یقین دارد احـاطه علمی دارد ولی قبـولِ عملی نـدارد نظیر آنچه برای فرعـون و برخی از اطرافیـان فرعـون پدیـد آمـده که وجـود مبـارک موسای کلیم(سـلام الله علیه) به فرعون فرمود: (لَقَدْ عَلِمْتَ مَا أَنزَلَ هؤُلاءِ إِلَّا رَبُّ السَّماوَاتِ وَالْأَرْضِ بَصَائِرَ) (۲) برای تو شفاف و روشن شـد که اینهـا آیـات بصـائر الهی هسـتند خب چرا ایمان نمی آوری؟! همه کفار نظیر فرعون این طور نیست که احاطه علمی داشـته باشـند بعضـی ها اصـلاً اِعراض می کنند حاضـر نیستند تحقیق بکنند بر اساس تقلید از نیاکان, قبول و نکولشان را تنظیم می کنند می گویند آبای ما چون نگفتند پس درست نیست آبای ما چون این چنین کردند پس این درست است فرمود: (وَلَمْ تُحِيطُوا بِهَا عِلْماً أَمَّا ذَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ □ وَوَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِم بِمَا ظَلَمُوا) اگر ما این عذاب الهی را بر اینها مستقر کردیم دیگر اینها زبانشان بند می آید که فرمود اینها (لا يَنطِقُونَ).

ص: ۱۱۳۱

۱- (۲۱) . الامالی (شیخ مفید), ص۷.

۲- (۲۲) . سوره□ اسراء, آیه□ ۱۰۲.

«و الحمد لله ربّ العالمین»

آیات ۸۶ تا ۸۸ سوره نمل ۹۱/۰۳/۲۱

Your browser does not support the audio tag.

(أَلَمْ يَرَوْا أَنَّا جَعَلْنَا اللَّيْلَ لِيَسْكُنُوا فِيهِ وَالنَّهَارَ مُبْصِراً إِنَّ فِی ذلِکَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ (۸۶) وَيَوْمَ يُنفَخُ فِی الصُّورِ فَفَزِعَ مَن فِی السَّماوَاتِ وَمَن فِی الْأَرْضِ إِلَّا مَن شاءَ اللَّهُ وَكُلٌّ أَتَوْهُ دَاخِرِينَ (۸۷) وَتَرَى الْجِبَالَ تَحْسَبُهَا جَامِدَةً وَهِیَ تَمُرُّ مَرَّ السَّحَابِ صُنْعَ اللَّهِ الَّذِی أَتْقَنَ كُلَّ شَیْ ءٍ إِنَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَفْعَلُونَ (۸۸))

سوره مبارکه «نمل» که در مکه نازل شد مطالب اصلی آن را اصول اعتقادی تشکیل می دهد یعنی اصول دین البته خطوط کلی اخلاق و فقه را هم در بردارد لذا مسئله توحید و وحی و نبوّت و معاد را یکی پس از دیگری بیان می فرماید. در جریان معاد چند مطلب که مربوط به اشراط الساعه و طلیعه قیامت است ذکر فرمود و ذکر می فرماید. قبلاً در آیه ۸۲ (وَإِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ أَخْرَجْنَا لَهُمْ دَابَّةً مِنَ الْأَرْضِ) در آیه ۸۳ (وَيَوْمَ نَحْشُرُ مِن كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجاً مِّمَّن يُكَذِّبُ) این ناظر به رجعت و امثال اینهاست ذکر کرده مرحوم امین الاسلام می فرمایند رجعت را ما با روایات ثابت نکردیم رجعت، جزء اجماع قطعی ما امامیّه است و اخبار و روایات مؤیّد این است (۱) از بس جریان رجعت نزد اینها مسلّم و قطعی است که با خبر ثابت نشده بلکه با اجماع قطعی ثابت شده آن وقت این روایات می شود مؤیّد مسئله رجعت. بعد از آن جریان، مطلب توحیدی را ذکر فرمود خلاصه یک تلفیق زیبا و حَسنی بین آیات توحید و آیات معاد مطرح است فرمود: (أَلَمْ يَرَوْا أَنَّا جَعَلْنَا اللَّيْلَ لِيَسْكُنُوا فِيهِ) این مسئله توحید ربوبی است این کاری به مسئله معاد ندارد. فرمود شما نظم عالم را رعایت کنید این عالم به قدری منظّم است این کُره زمین به قدری منظّم حرکت می کند که شب آن از روز, روز آن از شب حساب شده جداست فصولش کاملاً از هم جداست منطقه های قطبی از منطقه های استوایی با نظم خاص از هم جداست هر اندازه به قطب نزدیک باشد از خطّ استوا دور باشد نظمش مشخص است هر اندازه از قطب دور باشد به خط استوا نزدیک باشد نظمش مشخص است این نظم را شما ببینید پی به وحدانیّت ربوبی خدا ببرید این آیه کاری به مسئله معاد ندارد مستقیماً مربوط به توحید ربوبی است البته غیر مستقیم جریان معاد را هم به دنبال دارد و برای هر متفکّری هم این آیات, برهان قاطع است یعنی می تواند استنباط کند و استدلال کند لکن بهره اش برای مردان الهی است کسی که اهل شهوت و غضب است در بخش عمل, اهل وهم و خیال است در بخش نظر این پی به آیات توحید نمی برد نظیر آنچه در قرآن کریم راجع به خود قرآن آمده که (الم ۞ ذلِكَ الْكِتَابُ لاَ رَيْبَ فِيهِ هُدىً لِلْمُتَّقِينَ) (۲) خب این (هُدىً لِلنَّاسِ) (۳) است ولی متّقین بهره می برند این «شفاء للناس» است ولی مؤمنین بهره می برند: (وَنُنَزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِلْمُؤْمِنِينَ) (۴) این نظم دقیق ریاضی لکلّ متفکّر است لکن مردان با ایمان استفاده می کنند و بهره می برند لذا فرمود: (إِنَّ فِی ذلِکَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ) این «آیاتٍ للناس» است منتها مردان با ایمان بهره می برند.

۱- (۱) . مجمع البیان, ج۷, ص۳۶۷.

۲- (۲) . سوره بقره, آیات ۱و ۲.

۳- (۳) . سوره بقره, آیه ۱۸۵.

۴- (۴) . سوره اسراء, آیه ۸۲.

مطلب دیگر آن است که جریان نظم لیل و نهار را ذات اقدس الهی در قرآن کریم بر اساس شئون متعدّد ذکر کرده گاهی بر اساس نظم ریاضی و اینها ذکر کرده که سوره مبارکه «اسراء» گذشت فرمود: (وَجَعَلْنَا اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ آيَتَيْنِ فَمَحَوْنَا آيَةَ اللَّيْلِ وَجَعَلْنَا آيَةَ النَّهَارِ مُبْصِرَةً) (۱) این راجع به روشن بودن روز, تاریک بودن شب و مانند آن است گاهی راجع به آسایش و کار انسان هاست که شب را برای آسایش، روز را برای کار فرمود ما لیل را برای خواب شما و خواب را برای آسایش شما قرار دادیم (۲) در اینجا هم فرمود لیل را برای سکونت و آرامش شما قرار دادیم در آیات دیگر فرمود نهار را برای معاش قرار دادیم (۳) پس گاهی لیل و نهار به عنوان روشن و تاریک مطرح اند که در سوره «اسراء» آمده (وَجَعَلْنَا اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ آيَتَيْنِ فَمَحَوْنَا آيَةَ اللَّيْلِ وَجَعَلْنَا آيَةَ النَّهَارِ مُبْصِرَةً) گاهی برای بهره برداری است فرمود ما روز را برای معیشت شما و شب را برای آسایش قرار دادیم گاهی تلفیقی است از مسئله ریاضی و مسئله اجتماعی نظیر این آیه که فرمود ما شب را برای آسایش شما قرار دادیم روز را روشن قرار دادیم این روز را روشن قرار دادیم البته یعنی برای کسب و کار و زندگی شما پس آیاتی که شب و روز را در قرآن مطرح می کند بر چند طایفه است و همه اینها نظم را می رساند حکمت را می رساند مصلحت را می رساند و با این نظم و حکمت و مصلحت انسان می تواند به توحید ربوبی پی ببرد که خدای واحدی که (لاَ شَرِيكَ لَهُ) (۴) این را عمیقاً دارد اداره می کند پس این مسئله مربوط به توحید است و هیچ ارتباط مستقیم با معاد ندارد البته خدایی که بالحق عالم را آفرید یاوه نیافرید فرمود: (أَيَحْسَبُ الْإِنسَانُ أَن يُتْرَكَ سُدًى) (۵) ما این عالَم را به حق و هدفمند خلق کردیم اگر هدفمند خلق کردیم پس حسابی هست کتابی هست این طور نیست که هر کسی هر کاری بکند و برود و از یاد ما برود و حساب و کتابی نباشد. در جریان (تَرَى الْجِبَالَ تَحْسَبُهَا جَامِدَةً) وجوهی گفته شده که برخی از آنها ناظر به معاد است درست است, برخی از آنها هم راجع به نظم فعلی است که آن هم می تواند درست باشد اگر ما گفتیم آیه (أَلَمْ يَرَوْا أَنَّا جَعَلْنَا اللَّيْلَ لِيَسْكُنُوا فِيهِ) ناظر به نظم جهان است ناظر به برهان توحید ربوبی است و مانند آن, آن وقت آیه (وَتَرَى الْجِبَالَ تَحْسَبُهَا جَامِدَةً) هم می تواند راجع به توحید ربوبی و مانند آن باشد ممکن است جریان آخرت را هم به دنبال داشته باشد.

۱- (۵) . سوره اسراء, آیه ۱۲.

۲- (۶) . سوره فرقان, آیه ۴۷.

۳- (۷) . سوره نبأ, آیه ۱۱.

۴- (۸) . سوره انعام, آیه ۱۶۳.

۵- (۹) . سوره قیامت, آیه ۳۶.

پرسش: آیا از اینجا می شود فهمید که فیزیک غیر اسلامی نداریم؟

پاسخ: نه, برای اینکه وقتی جهان, خلقت شد خلقت شناسی اصلاً غیر اسلامی فرض ندارد.

بنابراین آیه (أَلَمْ يَرَوْا) ناظر به توحید ربوبی است آیه بعد مربوط به اشراط الساعه است و طلیعه قیامت و خود قیامت، فرمود: (وَيَوْمَ يُنفَخُ فِي الصُّورِ) اگر واقعاً حوزه های علمیه بود و بیوت ائمه(علیهم السلام) روشن بود و رفت و آمد می کردند خب خیلی ها سؤال می کردند این نفخ صور چیست این ناقور چیست این شیپور چیست شیپور می زنند همه مرده ها زنده می شوند چیست خب متأسفانه این خانه بسته بود روایات کمی به دست ما رسیده اگر درِ مدینه علم باز بود چون «أنا مدینه العلم و علیٌّ بابها» (۱) مخصوص وجود مبارک حضرت نیست یعنی ولایت, باب علم نبوّت است فرقی بین وجود مبارک حضرت امیر تا وجود مبارک حضرت حجّت(سلام الله علیهم اجمعین) نیست همه آنها باب مدینهالعلم هستند اگر این باب باز بود ما خیلی چیز می فهمیدیم اما الآن شما مثلاً به ناقور مراجعه می کنید که (فَإِذَا نُقِرَ فِي النَّاقُورِ) (۲) متأسفانه نمی دانید یعنی چه، شیپور می زنند مُرده ها از قبر بیرون می آیند این یعنی چه؟ در این شیپور دمیده می شود همه زنده می شوند این یعنی چه؟ خب آدم نمی فهمد این حرف ها را, می توانیم بگوییم هر چه فرمودید حق است اما بالأخره از ما کسی سؤال بکند این ناقور چیست این شیپور چیست ما که نمی توانیم مثل بعضی از اهل سنّت طول و عرضی برای این شیپور درست بکنیم می گوییم نمی فهمیم, راست می گوییم! خیلی از چیزهاست نمی فهمیم یکی از آنها هم همین است اما هر چه اینها فرمودند حق است ولی اگر درِ این خانه باز بود خیلی چیز روشن می کردند. فرمود: (فَإِذَا نُقِرَ فِي النَّاقُورِ) وقتی که در شیپور بدمند اینجا دارد که (يُنفَخُ فِي الصُّورِ) همان طوری که فرمود: (نَفَخْتُ فِيهِ مِن رُّوحِي) اگر (نَفَخْتُ فِيهِ مِن رُّوحِي) (۳) روح را به بدن عطا می کند با شیپور زدن نیست با یک افاضه غیبی است نفخ صور هم این معنا خواهد بود به هر تقدیر این معنا هم هست آن معنای در شیپور دمیدن هم هست (يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ) (۴) هم هست آن (يَوْمَ نَدْعُوا) که در بحث سوره مبارکه «اسراء» گذشت افراد را به اسم صدا نمی زنند که زید بیا حسن بیا, می گویند علوی بیا حسینی بیا موسوی بیا به اسم امام صدا می زنند و همه صف می کشند سه مطلب است یکی اینکه در آن حالی که نفخ صور است فزع اکبر پدید می آید همگان هراسان هستند دوم اینکه بعضی ها مدهوش می شوند (فَصَعِقَ) مدهوش می شوند سوم این است که همه داخراً خاضعاً ذلیلاً به پیشگاه خدا می روند این مرحله سوم برای نفخ صور دوم است که (ثُمَّ نُفِخَ فِيهِ أُخْرَى فَإِذَا هُمْ قِيَامٌ يَنظُرُونَ) (۵) این نفخ صور دوم است. نفخ صور اول یک مرحله ابتدایی دارد که فزع آور است یک مرحله میانی یا پایانی دارد که صعقه آور است در نفخ صور اول که بخشی از آن به فزع, بخشی از آن به صعقه همراه است یک عدّه مستثنا هستند در نفخ صور دوم جا برای استثنا نیست در نفخ صور اول که یک عدّه فزع دارند (فَفَزِعَ مَن فِي السَّمَاوَاتِ وَمَن فِي الْأَرْضِ) که در سوره «نمل» است یا (فَصَعِقَ مَن فِي السَّمَاوَاتِ وَمَن فِي الْأَرْضِ) که در سوره «زمر» است در هر دو بخش یعنی چه در سوره «نمل» چه در سوره «زمر» یک عدّه استثنا شدند (إِلَّا مَن شَاءَ اللَّهُ) گفتند جبرئیل, میکائیل, اسرافیل که اینها ذوات قدسی هستند, اهل بیت(علیهم السلام), انبیای اولواالعزم, انبیای بزرگ اینها می توانند جزء (مَن شَاءَ) باشند (فَصَعِقَ مَن فِي السَّمَاوَاتِ وَمَن فِي الْأَرْضِ إِلَّا مَن شَاءَ اللَّهُ) (۶) که استثنا دارد اما در نفخ صور دوم جا برای استثنا نیست چون همگان باید حضور پیدا کنند هیچ کس نیست که در آنجا مُرده باشد یا حضور پیدا نکند و مانند آن. پس فزع هست صَعقه هست آیا اینها دو مرحله است یُمکن, دو تعبیر از یک واقعیّت است یُمکن, اما ما سه نفخه نداریم که در برخی از تفسیرهای اهل سنّت آمده یک نفخه فزع باشد یک نفخه صعقه باشد یک

نفخه حضور همگان (۷) بلکه در همان نفخه اُولیٰ که طلیعه قیامت است یا فزع و صعقه در دو مرحله قرار می گیرد یا برای دو گروه است به هر تقدیر به همان نفخه صعقه برمی گردد اگر با نفخه دوم یک عدّه زنده می شوند آنهایی که با نفخه اول مردند با نفخه دوم زنده می شوند اما آنهایی که جزء (مَن شَاءَ اللَّهُ) بودند با نفخه اول صعقه نزدند دیگر در نفخه دوم زنده اند اگر کسی گفت

ص: ۱۱۳۴

۱- (۱۰) . الامالی (شیخ صدوق)، ص۳۴۵.

۲- (۱۱) . سورهٔ مدثر، آیهٔ ۸.

۳- (۱۲) . سورهٔ حجر، آیهٔ ۲۹؛ سورهٔ ص، آیهٔ ۷۲.

۴- (۱۳) . سورهٔ اسراء، آیهٔ ۷۱.

۵- (۱۴) . سورهٔ زمر، آیهٔ ۶۸.

۶- (۱۵) . سورهٔ زمر، آیهٔ ۶۸.

۷- (۱۶) . کشف الأسرار (میبدی)، ج۸، ص۲۳۰ و ج۱۰، ص۳۵۳.

ما زنده به ذکر دوست باشیم دیگر حیوان به نفخه صور (۱)

نـاظر به همین مرحله است. بنـابراین این جریان در کنار (إِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ) (۲) که مسـئله رجعت و اینها را مطرح کرده است این مربوط به طلیعه قیامت و خود قیامت است. اما آیه ۸۶ که فرمود: (أَلَمْ يَرَوْا أَنَّا جَعَلْنَا اللَّيْلَ) کاری به معاد ندارد مربوط به توحید ربوبی است البته توحید ربوبی زمینه برای معاد است برای اینکه (لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ) را به همراه دارد.

از این مجموعه می توان گفت که (وَتَرَى الْجِبَالَ تَحْسَبُهَا جَامِدَةً وَهِيَ تَمُرُّ مَرَّ السَّحَابِ) این هم می تواند ناظر به مسـئله قیامت باشـد هم ناظر به مسـئله حرکت جوهری که بعضـی ها گفتند (۳) هم نـاظر به مسـئله حرکت انتقالی که برخی ها گفتنـد (۴) وماننـد آن باشد نمی شود گفت که چون آیه در سـیاق معاد است مربوط به حرکت جوهری یا مربوط به حرکت انتقالی نیسـت ظاهر آیه این است که شـما زمین را جامـد می بینیـد این جمود گاهی در مقابل میعان است می گوینـد یخ منجمد شد در برابر آب که مایع است یک وقت در برابر حرکت است می گوینـد این کوه را شـما جامد یعنی ساکن می پندارید در حالی که آ ن متحرّک است فخررازی هماننـد جناب زمخشـری می گوینـد که شـیء بزرگ وقتی حرکت می کند حرکتش محسوس نیسـت (وَتَرَى الْجِبَالَ تَحْسَبُهَا جَامِدَةً) اما در حقیقت این هم مثل ابر حرکت دارد (۵) اگر بر حرکت انتقـالی تطبیق شود قابل است بر حرکت جوهری تطبیق شود قابـل است اگر مخصوص معـاد بود با هیـچ کـدام از این دو سازگار نبود برای اینکه فرمود از شـما سؤال می کننـد خـدا در معاد با این کوه ها چه می کند (وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الْجِبَالِ) فرمود: (فَقُلْ يَنسِفُهَا رَبِّي نَسْفاً فَيَذَرُهَا قَاعاً صَفْصَفاً لاَّ تَرَى فِيهَا عِوَجاً وَلاَ أَمْتاً) (۶) از تو سؤال می کنند این سلسله جبال در قیامت چه می شود؟ فرمود بگو خدا اینها را پودر می کند تمام این درّه ها با این کوه ها هموار می شود آن وقت کلّ کُره زمین شـفاف و صاف می شود که نه عِوَج اسـت نه اَمت, اَمت یعنی اعوجـاج و کجی مثـل خـود عِوَج نه تپّه مـاهوری در آن هست نه درّه در آن هست نه کوه در آن هست نه درخت در آن هست, الآن یک انسان شرمنده بالأخره پشت دیوار و کوه و درخت خودش را پنهان می کند آن روز کسی نمی توانـد خودش را پنهان کنـد آن روز بـدون دوربین همه دوربین هسـتند فرمود: (فَكَشَفْنَا عَنكَ غِطَاءَكَ فَبَصَرُكَ الْيَوْمَ حَدِيدٌ) حدید یعنی حِدّت دارد دو فرسخ دو هزار فرسخ دو میلیارد فرسخ را بالأخره می بیند چنین روزی را ما در پیش داریم آن وقت چه کسـی می توانـد خـودش را پنهـان کنـد اگر کسـی _ خـدای نـاکرده _ خلاـف کرد نه کـوه و دشت و درّه ای است برود خودش را پنهان کند نه چشم دیگران نیازی به دوربین دارد چشمی است دارد دو هزار فرسخی را هم می بیند ده هزار فرسخی را هم می بیند این است که در مناجات شـعبانیه دارد خدایا مرا «علی رئوس الأشـهاد» رسوا نکن (۷) همین است خب حالا اگر کسی جمعیّت که هست بین جمعیّت خودش را پنهان کند این هم شدنی نیست برای اینکه (فَبَصَرُكَ الْيَوْمَ حَدِيدٌ) (۸) دیگران چشمشان تیزبین است ما چنین روزی را در پیش داریم و شرمندگی آن روز هم که قابل درمان نیست. به هر تقدیر فرمود از تو سؤال می کنند خدا با کوه ها چه می کند فرمود بگو: (يَنسِفُهَا رَبِّي نَسْفاً).

۱- (۱۷) . دیوان سعدی, غزل ۳۰۳.

۲- (۱۸) . سوره نمل, آیه ۸۲.

۳- (۱۹) . تفسیر القرآن الکریم (ملاصدرا), ج۷, ص۴۱۹; المیزان, ج۱۵, ص۴۰۲.

۴- (۲۰) . المیزان, ج۱۵, ص۴۰۲.

۵- (۲۱) . الکشاف, ج۳, ص۳۸۷; التفسیر الکبیر, ج۲۴, ص۵۷۴.

۶- (۲۲) . سوره□ طه, آیات ۱۰۵ _ ۱۰۷.

۷- (۲۳) . اقبال الأعمال, ص۶۸۶.

۸- (۲۴) . سوره□ ق, آیه□ ۲۲.

در جریان کوه گاهی سخن از پودر کردن و کوبیدن و هموار کردن است اما چندین بخش درباره جبال هست در بیانات نورانی حضرت امیر است که «و وَتَّدَ بالصُّخور مَیَدانَ اَرضه» (۱) مَیَدان یعنی اضطراب؛ خدای سبحان با میخِ کوه, اضطراب زمین را تثبیت کرد «و وَتَّدَ بالصُّخور مَیَدانَ اَرضه» یعنی «اضطراب ارضه» خب اگر تخته ای را نجّار میخ کوب کند دیگر حرکت نمی کند این برای زمین. فرمود کوهی که الآن زمین را میخ کوب می کند خودش کم کم می لرزد چطور می لرزد؟ اول خیلی سِفت و سخت است بعد (کَثِیباً مَّهِیلًا) (۲) مثل یک تپّه ماهوری شن الآن در این منطقه های کویری با یک گردباد یک مقدار شن روی هم می آید تپّه ای درست می شود این تپّه را می گویند کثیب مهیل که همین که یک مختصر دست بزنی بقیه می ریزد این دوامی ندارد چنین تپّه ای را می گویند کثیب مهیل بعد می گوید از تپّه شن هم ضعیف تر است (کَالْعِهْنِ الْمَنفُوشِ) (۳) عِهْن یعنی پنبه اگر پنبه ای را بزنند قدری بالا بیاید این خب از آن شن سبک تر است این عِهن منفوش از آن تپّه شن سست تر است قدری جلوتر می روی می بینید که این پودر شده که (وَیَسْأَلُونَکَ عَنِ الْجِبَالِ فَقُلْ یَنسِفُهَا رَبِّی نَسْفاً) در بخشی از قرآن کریم دارد (إِذَا الْجِبَالُ نُسِفَتْ) (۴) قدری جلوتر حرفی می زند که واقعاً ما نمی فهمیم فرمود: (وَسُیِّرَتِ الْجِبالُ فَکَانَتْ سَرَاباً) حالا ما چون نمی فهمیم این (کَانَتْ) را به معنی «صارت» می گیریم یعنی کوه ها می رود بعد سراب می شود سراب یعنی چه؟! هیچ یعنی هیچ! آنها قابل فهم است یعنی عِهن منفوش شدن, کثیب مهیل شدن, (إِذَا الْجِبَالُ نُسِفَتْ) شدن خب اینها کاملاً قابل فهم است چیزی بیاید کوه را پودر بکند می شود اما سراب یعنی چه؟ یعنی معلوم می شود کوهی در کار نبود حالا ما چون واقعاً این درِ خانه بسته است نمی فهمیم این (کَانَتْ) را به معنی «صارت» می گیریم در حالی که (کَانَتْ) به معنی (کَانَتْ) است یعنی آن وقتی هم که می دیدی سراب بود یک چیز دیگر می دیدی خیال می کردی کوه است جای دیگر را می دیدی. همان بیان نورانی امام رضا(سلام الله علیه) در کتاب شریف توحید همین است فرمود خَلق مثل صورت مرآتیه است (۵) صور مرآتیه دروغ نمی گوید جایی را نشان می دهد منتها در آینه خبری نیست یک کودک وقتی عکس سیبی را در آینه ببیند مرتّب به طرف آینه حمل می کند که سیب را بگیرد مادرش می گوید سیب روی میز است جای دیگر است در آینه نیست ما همه به طرف آینه داریم حمله می کنیم به زید و عمرو, به کیف زید به جیب عمرو داریم حمله می کنیم در حالی که رزق جای دیگر است واقعاً جای دیگر است این بیان نورانی امام رضا از غرر بیانات است بنابراین این (فَکَانَتْ سَرَاباً) (۶) را حالا ما چون نمی فهمیم این «کانَتْ» را به معنی «صارت» می گیریم وقتی در مغنی و امثال مغنی می گویند گاهی «کان» به معنی «صارت» است ما با همان دست مایه های عوامانه می رویم سراغ قرآن! عوامانه یعنی عوامانه! «از شافعی نپرسند امثال این مسائل» (۷) آیا واقعاً کوه ها حقیقتی هستند بعد سراب می شوند که «فصارت سرابا» یا نه, از همان اول هم سراب بود (وَفُتِحَتِ السَّماءُ فَکَانَتْ أَبْوَاباً) (۸) یعنی «فصارت أبوابا» یا هم اکنون (أَبْوَاباً) آنجا که نمی فهمیم چاره نداریم بگوییم که «آمنّا و صدّقنا» به آنچه معصومین فرمودند, پس مراحل (کَثِیباً مَّهِیلًا) هست, (کَالْعِهْنِ الْمَنفُوشِ) هست, منسوف بودن هست این سه مرحله را آدم با مفاهیم می فهمد اما سراب بودن را که نمی فهمیم واقعاً نمی فهمیم بعد می گوییم «فصارت سرابا», (سَرَاباً) یعنی چه؟! کوه بالأخره موجود است باید شهادت بدهد ما این معانی ظاهری که (الَّذِینَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ) (۹) کذا یا (أَقِیمُوا الصَّلاَةَ) (۱۰) کذا یا (کُتِبَ عَلَیْکُمُ الصِّیَامُ) (۱۱) کذا اینها را مقداری می فهمیم اما معانی دقیق قرآن را نمی فهمیم. در اینجا فرمود: (وَتَرَی الْجِبَالَ تَحْسَبُهَا جَامِدَةً) در جریان معاد حق است که این کوه ها به این صورت در می آید این مراحل یاد شده است اما درباره حرکت جوهری یا حرکت انتقالی نمی شود به صورت قطعی گفت آیه اینها را نمی خواهد بگوید برای اینکه در سیاق معاد است خب یک قدم جلوتر در سیاق توحید ربوبی بود دیگر, چرا شما آن آیه (أَلَمْ یَرَوْا أَنَّا جَعَلْنَا اللَّیْلَ لِیَسْکُنُوا فِیهِ وَالنَّهَارَ مُبْصِراً) که مربوط به معاد نیست را در نظر نمی گیرید پس بگویید هر سه احتمال

دارد یعنی هم حرکت جوهری احتمال دارد که به حسب ظاهر آرام است ولی سیّار است, هم حرکت انتقالی _ خود زمین چطور؟ «وتری الارض جامده» دیگر، شما زمین را خیال می کنید آرام است در حالی که «و هی تمرّ مرّ السّحاب» پس هم حرکت انتقالی می تواند درست باشد هم حرکت جوهری می تواند درست باشد _ هم جریان معاد به دلیل اینکه در جریان نفخ صور، شما دو مرحله را کنار هم گذاشتید و کار درستی هم کردید برای اینکه در نفخه اُولیٰ فزع و صعقه است در نفخه ثانیه همه می آیند وگرنه در نفخه اول که همه نمی آیند اینکه فرمود نفخ صور می شود همه می آیند یعنی این دو را یکجا جمع کرده وگرنه در نفخ صور اول که سخن از آمدن همه نیست همه صعقه زده هستند این (وَكُلٌّ أَتَوْهُ دَاخِرِينَ) یعنی خاضعین, متواضعین, ذلیلین این برای نفخه ثانیه است دیگر, پس این مجموعه را ذات اقدس الهی با یک آیه بیان کرده پس این آیه دوم هم این طور نیست که بگوییم الاّ ولابد ناظر به مسئله قیامت است (وَتَرَى الْجِبَالَ تَحْسَبُهَا جَامِدَةً) آن بیان لطیفی هم که سیدناالاستاد(رضوان الله علیه) دارد می فرماید عندالقیامه که دیگر (تَحْسَبُهَا جَامِدَةً) نیست [در آ ن روز] این دارد کوبیده می شود دارد ریز ریز می شوند معلوم می شود که به توحید ربوبی نزدیک تر است تا مسئله معاد. (۱۲)

۱- (۲۵) . نهج البلاغه, خطبه ۱.

۲- (۲۶) . سوره مزمل, آیه ۱۴.

۳- (۲۷) . سوره قارعه, آیه ۵.

۴- (۲۸) . سوره مرسلات, آیه ۱۰.

۵- (۲۹) . التوحید (شیخ صدوق), ص۴۳۴ و ۴۳۵.

۶- (۳۰) . سوره نبأ, آیه ۲۰.

۷- (۳۱) . دیوان حافظ، غزل۳۰۷.

۸- (۳۲) . سوره نبأ, آیه ۱۹.

۹- (۳۳) . سوره بقره, آیه ۲۵.

۱۰- (۳۴) . سوره بقره, آیه ۴۳.

۱۱- (۳۵) . سوره بقره, آیه ۱۸۳.

۱۲- (۳۶) . ر.ک: المیزان, ج۱۵, ص۴۰۲.

(تَحْسَبُهَا جَامِدَةً وَهِيَ تَمُرُّ مَرَّ السَّحَابِ) آنها که اهل معرفت هستند از این آیه بهره دیگری بردند گفتند مردان الهی به حسب ظاهر وقورند اما در باطن دارند سیر می کنند اهل سیر و سلوک هستند اگر عدّه ای مانند جبل راسخ هستند اینها کسانی هستند که همانند کوه در باطن دارند معدن می پرورانند در دل دارند گوهر می پرورانند به حسب ظاهر آرام هستند مردان الهی که به منزله جبال زمین هستند وسیله آرامش و طمأنینه زمین و مردم منطقه هستند این می تواند مصداق معنوی جبال را مردان الهی بداند که اینها به حسب ظاهر آرام هستند ولی باطنشان دارد سیر می کند.

(صُنْعَ اللَّهِ) این اضافه (صُنْع) به (اللَّهِ) مفید تأکید است این اسناد مصدر به ذات اقدس الهی مفید تأکید است (صُنْعَ اللَّهِ الَّذِی اتْقَنَ كُلَّ شَیْ ءٍ) خب این تأیید می کند که این مربوط به مسئله توحید ربوبی است با آیه ۸۶ هماهنگ است و بعد همان طوری که آن آیه زمینه برای معاد بود این هم زمینه برای معاد است که (إِنَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَفْعَلُونَ) هر کاری که می کنید او می داند درون شما, بیرون شما, ظاهر شما, باطن شما, اوّل شما, آخر شما را او کارشناس است می داند و در مشهد و در محکمه او باید پاسخ بدهید.

«و الحمد لله ربّ العالمین»

آیات ۸۹ تا ۹۰ سوره نمل ۹۱/۰۳/۲۲

.Your browser does not support the audio tag

(مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَهِ فَلَهُ خَيْرٌ مِنْهَا وَهُم مِن فَزَعٍ يَوْمَئِذٍ آمِنُونَ (۸۹) وَمَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَهِ فَكُبَّتْ وُجُوهُهُمْ فِي النَّارِ هَلْ تُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ (۹۰))

در بخش پایانی سوره مبارکه «نمل» برخی از علائم قیامت را مطرح فرمودند به تعبیر برخی از مفسّران نظیر فخررازی سه علامت اینجا ذکر شده است یکی همان جریان (إِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ أَخْرَجْنَا لَهُمْ دَابَّةً مِنَ الْأَرْضِ) (۱) است دوم (وَيَوْمَ يُنفَخُ فِي الصُّورِ فَفَزِعَ مَن فِي السَّماوَاتِ وَمَنْ فِي الأَرْضِ إلاَّ مَنْ شاءَ الله) (۲) که این نفخه اُولی است سوم (وَتَرَى الْجِبَالَ تَحْسَبُهَا جَامِدَةً) (۳) لکن این (تَرَى الْجِبَالَ) اگر با توجه به آیه ۸۶ ناظر به توحید ربوبی باشد این نه مخالف با سیاق آیات است نه جزء اشراط الساعه به شمار می آید آن گاه تطبیق این بر حرکت جوهری یا بر حرکت انتقالی زمین (۴) بعید نیست؛ نمی توان گفت که چون در سیاق آیات قیامت است کاری به قبل از قیامت ندارد زیرا آیه ۸۶ درباره توحید ربوبی است این آیه ۸۸ هم درباره توحید ربوبی [می تواند باشد].

۱- (۱) . سوره نمل, آیه ۸۲.

۲- (۲) . سوره نمل, آیه ۸۷.

۳- (۳) . (سوره نمل, آیه ۸۸) التفسیر الکبیر, ج۲۴, ص۵۷۲ _ ۵۷۴.

۴- (۴) . تفسیر القرآن الکریم (ملاصدرا), ج۷, ص۴۱۹; المیزان, ج۱۵, ص۴۰۲ و ۴۰۳.

مطلب بعدی آن است که همه انبیا از طرف خدا سخن می گویند سخن گفتن از طرف خدا غیر از لسان الله بودن است که محصول قرب فرایض است سخن گفتن از طرف خدا با نقل آمیخته است وقتی رسولی از طرف خدای سبحان سخن می گوید, می گوید «قال الله» ولی در قرب فرایض سخن از نقل نیست خود این لسان, لسان الله است اگر این لسان, لسان الله است الله در هنگام حرف زدن که نمی گوید «قال الله» الله در موقع حرف زدن که نمی گوید «قل» الله در موقع حرف زدن فقط حرف خودش را می گوید بنابراین در جریان قرب فرایض اگر انسان کامل لسان الله شد چه اینکه درباره حضرت امیر(سلام الله علیه) آمده است که ید الله است عین الله است و مانند آن اینجا دیگر سخن از نقل نیست منتها در بحث های قبل گذشت که در جریان قرب نوافل ما از فریقین روایت داریم (۱) ولی درباره قرب فرایض چنین چیزی نیست به صورت متفرّقه داریم که امام می فرماید من ید الله هستم عین الله هستم جنب الله هستم (۲) اما به عنوان اصل کلی که انسان کامل در اثر قرب فرایض لسان الله می شود ید الله می شود چنین چیزی ما تا حال برخورد نکردیم.

مطلب بعدی آن است که سرّ اینکه ما آیه ۸۲ که (كَانُوا بِآيَاتِنَا لاَ يُوقِنُونَ) را به «لا یؤمنون» معنا کردیم برای آن است که مستحضرید یقین نظری مادامی که به ایمان عملی نرسد سودآور نیست برخی ها یقین نظری داشتند یعنی از نظر علمی هیچ مشکلی نداشتند ولی باور نکردند آن دو آیه ای که مربوط به جریان فرعون بود شاهد این مسئله است که (جَحَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنفُسُهُمْ) (۳) یعنی در بخش نظر، اینها یقین داشتند ولی در بخش عمل باور نکردند آنچه را عقل نظر فهمید عقل عمل نگرفت اینها کاملاً شئونشان جداست تفکیک پذیر است و در جریان عالِم بی عمل هم کاملاً بازگو شد که چگونه انسان، عالماً عامداً معصیت می کند. بنابراین یقین اگر به ایمان نرسد سودآور نیست آیه دیگر این بود که وجود مبارک موسای کلیم(سلام الله علیه) به فرعون فرمود برای تو مسلّم شد آنچه من آوردم معجزه است: (لَقَدْ عَلِمْتَ مَا أَنزَلَ هؤُلاءِ إِلَّا رَبُّ السَّماوَاتِ وَالْأَرْضِ بَصَائِرَ) (۴) برای تو مسلّم شد آنچه من آوردم معجزه است خب چرا ایمان نمی آوری؟ پس یقین نظری اگر به عقل عملی نرسد بازدهی ندارد از این جهت (كَانُوا بِآيَاتِنَا لاَ يُوقِنُونَ) یعنی «لا یؤمنون» چون اگر یقین هم داشته باشند ولی ایمان نداشته باشند اثر ندارد.

ص: ۱۱۳۸

۱- (۵) ۱. الکافی، ج۲، ص۳۵۲؛ صحیح البخاری، ج۷، ص ۱۹۰.

۲- (۶) . الکافی, ج۱, ص۱۴۵.

۳- (۷) . سوره نمل, آیه ۱۴.

۴- (۸) . سوره اسراء, آیه ۱۰۲.

مطلب بعدی آن است که در آیه ۶۶ سخن از قیامت بود در آیات بعدی سخن از اشراط الساعه مطرح شده است الآن بررسی اعمال افراد در قیامت را طرح می کنند می فرمایند: (مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَهِ فَلَهُ خَيْرٌ مِنْهَا) حَسنه یعنی چیزی که عقل بپذیرد نقل بپذیرد یعنی شریعت امضا کند یا دستور بدهد این می شود حَسنه, مصادیق فراوانی دارد مصداق کاملش هم همان ولایت اهل بیت است که در سوره مبارکه «شوری» آیه ۲۳ این است: (ذلِكَ الَّذِي يُبَشِّرُ اللَّهُ عِبَادَهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ قُل لاَ أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْراً إِلَّا الْمَوَدَّهَ فِي الْقُرْبَى وَمَن يَقْتَرِفْ حَسَنَهً نَّزِدْ لَهُ فِيهَا حُسْناً) خب مصداق کامل حسنه در اینجا طبق قرینه ای که او را همراهی می کند مودّت اهل بیت است فرمود: (لاَ أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْراً إِلَّا الْمَوَدَّهَ فِي الْقُرْبَى) آن گاه (وَمَن يَقْتَرِفْ حَسَنَهً) این دیگر در آیه بعد نیست جمله بعد همین آیه است خب معلوم می شود مصداق کامل حَسنه همین ولایت است مصادیق دیگری هم دارد بعضی از مصادیق را قرآن کریم به صورت شفاف روشن کرده بعضی از مصادیق را به صورت عموم بیان کرده.

عمده در آیه محلّ بحث این است که (مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَهِ فَلَهُ) نفرمود کسی کار خوب بکند کار خوب کردن مهم نیست آن قدر باید این کار خوب را حفظ بکند که در قیامت در دستش باشد نه «مَن فعل الحسنه» (مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَهِ) اینکه امام(رضوان الله علیه) فرمود معیار, حال فعلی است در قیامت هم می گویند معیار, حال فعلی است چه چیزی آوردی نه چه کار کردی خیلی ها هستند کار خوب کردند بعد «بدّلوها کذا و کذا» اما وقتی در قیامت سخن از عرض اعمال شد می گویند چه چیزی آوردی نه چه کردی «مَن فعل الحسنه» را در قیامت به حساب نمی آورند «مَن فعل الحسنه و راغب علیها و کان حافظاً علیها و اَدامها حتّی جاءها» (مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَهِ) یعنی وقتی وارد صحنه اعمال می شود در دستش باشد این معیار است. این کار, کار آسانی نیست همه اعمال را انسان باید لله انجام دهد و مواظب باشد که چیزی کم نیاورد (مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَهِ فَلَهُ خَيْرٌ مِنْهَا) حالا دستش هست می گوید من این کارها را کردم.

ص: ۱۱۳۹

پرسش:...

پاسخ: بالأخره بایـد حفظ کنـد این طور نباشـد که به وسـیله سـیّئات بعدی یا ندامت های بعدی بگوییم ما حالا چرا این کار را کردیم بسیار خب چهارتا کار خلاف انسان دید چهارتا ضعف دید اینکه نمی گوید ما چرا برای جبهه زحمت کشیدیم یا برای انقلاب زحمت کشـیدیم این بایـد در دسـتش باشـد خب آن کارها برای رضای خـدا بود کاری که برای رضای خـداست اگر دیگری خلاف کرده بد کرده که آدم پشیمان نمی شود این باید در دست آدم باشد یک وقت است آدم می گوید ما این همه زحمت کشـیدیم خب بالأخره این همه آدم زحمت کشـید برای رضای خـدا زحمت کشـید و مُزدش هم که علوم الهی بود فرا گرفت این علم هم حافظ اوست حالا چهار نفر چهارتا حرف زدنـد چهارتا حادثه پیش آمد دنیا هم غیر از این نیست دنیا یعنی مجموعه همین تلخی و شـیرینی ها, امتحان ها, فراز و فرودها به تعبیر شیخ عطار, اگر کسی کار خیر کرد و این کار خیر را نگه داشت و ذخیره کرد و نگـذاشت آسـیب ببینـد و نگفت، این در دسـتش است یـک وقت است کسـی باغبـان خـوبی است میوه خوبی گُل خوبی تحصـیل می کنـد اما مرتب این میوه را دست می زنـد مرتب این گل را دست می زند این است که پلاسـیده می شود کـار خوبی را که انسان برای رضای خـدا انجام داده هر باری که این کار را برای دیگران گفته مثل آن است که یک بـار به این برگ گـل دست بزنـد خب ده بـار که انسان بگویـد این دیگر پژمرده می شود وقتی انسان کار را برای رضای خـدا کرد دیگران می گوینـد, دیگران می گوینـد این را معطّرتر می کنـد ولی خود انسان که بگوید هر بار که گفته مثل این اسـت که یک بار به این برگ گل دست بزند اصلاً برگ گل برای آن است که دست به آن نزنند اگر گفتند که

در کار گلاب و گل حکم ازلی این بود□□□ کاین شاهد بازاری وان پرده نشین باشد (۱)

این برای دختر و پسر است این پسر مثل گلاب است این اگر در جامعه مطرح باشد خودش را حفظ می کند اما همین قطرات گلاب که در برگ گل هست یعنی دختر هست این باید در حجاب باشد اگر به این دست بخورد ولو اینکه همان قطره آب است ولی پلاسیده می شود

در کار گلاب و گل حکم ازلی این بود□□□ کاین شاهد بازاری وان پرده نشین باشد

یعنی مرد می تواند بازاری باشد اما این باید در پرده باشد یعنی همین چند قطره که هست باید در پرده برگ باشد که اگر بخواهد این پرده برداشته بشود دیگر پلاسیده می شود. به هر تقدیر اگر کسی کار خیری کرده هر باری که این کار را گفته مثل آن است که یک بار به این برگ گل دست زده خب این کم کم پژمرده می شود ولی اگر این راز را نگه داشت و لله بود این در قیامت با گل معطّر می آید (مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ) آن گاه (فَلَهُ خَيْرٌ مِنْهَا) آن خیر چیست ذات اقدس الهی می داند گاهی می فرماید: (فَلَهُ خَيْرٌ مِنْهَا) گاهی می فرماید: (فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا) (۲) گاهی می فرماید: (مَثَلُ الَّذِينَ يُنفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللّهِ كَمَثَلِ حَبَّةٍ أَنْبَتَتْ سَبْعَ سَنَابِلَ فِي كلّ سُنْبُلَةٍ مِائه حَبَّةٍ) یکی هفتصد برابر (وَاللّهُ يُضَاعِفُ لِمَن يَشَاءُ) یکی هزار و چهارصد برابر (وَاللّهُ واسِعٌ عَلِيمٌ) (۳) بنابراین خیر، مطلق است حالا ده برابر پاداش می دهد صد برابر پاداش می دهد هزار و چهارصد برابر پاداش می دهد, (وَاللّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ) دیگر به حساب در نمی آید. اجمالاً اگر کسی کار خیر کرد و نگه داشت آن قدر این کار خیر قوی و غنی بود که با طامّه موت از بین نرفت در برزخ از بین نرفت در ساهره قیامت از بین نرفت ماندنی بود چون (مَا عِندَكُمْ يَنفَدُ آن را از بین نمی برد یا ضعیف نمی کند این شخص که می آید این کار خیر در دستش است فرمود: (فَلَهُ خَيْرٌ مِنْهَا) گذشته از اینکه این همه عقبات کئود که عدّه ای در قیامت در رنج هستند این از آن فزع در امان است اینکه فرمود: (وَهُم مِن فَزَعٍ يَوْمَئِذٍ آمِنُونَ) این ناظر به فزع قیامت است که در سوره□ مبارکه□ «انبیاء» فرمود فزع اکبر است یک عدّه از فزع اکبر مصون هستند آیات سوره□ مبارکه□ «انبیاء» این است: (إِنَّ الَّذِينَ سَبَقَتْ لَهُم مِنَّا الْحُسْنَى أُولئِكَ عَنْهَا مُبْعَدُونَ □ لَا يَسْمَعُونَ حَسِيسَهَا وَهُمْ فِي مَا اشْتَهَتْ أَنفُسُهُمْ خَالِدُونَ □ لَا يَحْزُنُهُمُ الْفَزَعُ الْأَكْبَرُ) هم رنج از اینها زدوده است هم گنج به اینها تقدیم می شود آن گنج این است که (وَتَتَلَقَّاهُمُ الْمَلاَئِكَهُ هذَا يَوْمُكُمُ الَّذِي كُنتُمْ تُوعَدُونَ) (۴) فرشتگان به دیدار اینها می آیند می گویند امروز روز شماست روزی که به شما وعده داده بودند امروز است خب پس این هم از فزع، مصون است هم از ملاقات فرشته ها لذت می برد هم آن پاداشی که ذات اقدس الهی عطا می کند بهتر از حسنه ای است که او آورده است منتها برخی ها خیال کردند که خب اگر شخصی موحد بود «لا إله الاّ الله» گفت بالاتر از «لا إله الاّ الله» چیست تا خدا بفرماید (فَلَهُ خَيْرٌ مِنْهَا) (۵) لکن بحث در این نیست که خدا بالاتر از «لا إله الاّ الله» به او می دهد بحث در این است که بالاتر از ایمان به «لا إله الاّ الله» را به او می دهد نه بالاتر از «لا إله الاّ الله» را ایمان به «لا إله الاّ الله» یعنی دیدن آفتاب, اگر کسی چشمش را باز کرد و آفتاب را دید پاداشی که به او می دهند به اندازه پاداش دیدن آفتاب است نه پاداشش به اندازه آفتاب, بنابراین بهتر از ایمان به «لاـ إله الاّ الله» را به او خواهند داد نه بهتر از «لا إله الاّ الله»، ایمان به «لا إله الاّ الله» هم درجاتی دارد. برخی ها نظیر آنچه در المیزان آمده آیه (وَتَرَى الْجِبَالَ تَحْسَبُهَا جَامِدَةً) را نظیر آیه دو سوره□ مبارکه□ «حج» یعنی (وَتَرَى النَّاسَ سُكَارَى وَمَا هُم بِسُكَارَى وَلكِنَّ عَذَابَ اللَّهِ شَدِيدٌ) معنا کردند مردم را در قیامت متحیّر می بینی برای اینکه دفعتاً همه سر از خاک برداشتند کسی هم کسی را نمی شناسد این چنین نیست که تولید باشد توالد باشد امثال ذلک باشد همه سر از خاک برمی دارند کسی

هم کسی را نمی شناسد خب اینجا کجاست ما اینجا چه می کنیم چه چیزی همراهمان داریم چون همه اینها تنها محشور می شوند (وَكُلُّهُمْ آتِيهِ يَوْمَ الْقِيَامَهِ فَرْداً) (۶) آنجا جمع است ولی اجتماع نیست (إِنَّ الْأَوَّلِينَ وَالآخِرِينَ لَمَجْمُوعُونَ إِلَى مِيقَاتِ يَوْمٍ مَعْلُوم) (۷) هیچ کس هم کسی را نمی شناسد لذا مردم متحیّر هستند. در صحنه قیامت این طور نیست که (وَتَرَى الْجِبَالَ تَحْسَبُهَا جَامِدَةً وَهِيَ تَمُرُّ مَرَّ السَّحاب) (۸) در صحنه قیامت دیگر جبالی نمانده برای اینکه قبل از اینکه قیامت کبرا قیام کند این جبال, نَسف شده عِهن منفوش شده (كَثِيباً مَّهِيلًا) (۹) شده این مراحل که در بحث دیروز گذشت این جبال، اینها را پشت سر گذاشتند. بعد از اینکه این زمین تسطیح شد و تبدیل شد به زمین دیگر آن گاه همگان سر از خاک برمی دارند دیگر جبالی نیست تا کسی جبال را ساکن ببیند در حالی که آن متحرّک است. اینکه فرمود: (مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَهِ فَلَهُ خَيْرٌ مِنْهَا وَهُم مِن فَزَعٍ يَوْمَئِذٍ آمِنُونَ) این وضعش روشن خواهد بود اما (وَمَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَهِ فَكُبَّتْ وُجُوهُهُمْ فِي النَّارِ) اگر کسی کار بد کرد آن را با توبه اصلاح نکرد الآن هم که می آید این کارِ بد، طوق لعنت گردن اوست او را که رها نمی کند آن کارِ بد نظیر طوق لعنت می شود که فرمود اگر کسی بخل بورزد (سَيُطَوَّقُونَ مَا بَخِلُوا بِهِ يَوْمَ الْقِيَامَهِ) (۱۰) همین است اینکه می گویند طوق لعنت همین است این گردن گیر اوست حالا- یا نظیر آنچه در سوره مبارکه «یس» آمده که (وَجَعَلْنَا مِن بَيْنِ إِيْدِيهِمْ سَدّاً وَمِنْ خَلْفِهِمْ سَدّاً فَأَغْشَيْنَاهُمْ فَهُمْ لاَ يُبْصِرُونَ) (۱۱) یا دارد (فَهُم مُّقْمَحُونَ) (۱۲) یا راه دیگری دارد ذات اقدس الهی آیات را از بالا و پایین, شرق و غرب, اَمام و خلف نشان می دهد اگر کسی همه اینها را پشت سر بگذارد که (يَمُرُّونَ عَلَيْهَا وَهُمْ عَنْهَا مُعْرِضُونَ) (۱۳) دیگر نه جلوی خود را می بیند نه پشت سر خود را می بیند نه کجا می خواهد برود را می بیند نه آنچه کرد, خبر دارد که چه بلایی به سر او می آورند این مثل کسی است که جلوی او سدّ آهنی باشد پشت سر او هم سدّ آهنی باشد گردن او یعنی بین شانه و چانه او هم با آهن بسته باشد این می شود مُقمح سر به هواست این جلوی پا را نمی بیند راه را نمی تواند ببیند جلویش بسته است پشت سرش بسته است زیر پایش را هم نمی تواند ببیند یک آدم مستکبر که عمری را به فساد گذرانده این است فرمود: (وَجَعَلْنَا مِن بَيْنِ إِيْدِيهِمْ سَدّاً) پس دیدِ جلویش بسته است (وَمِنْ خَلْفِهِمْ سَدّاً) بخواهد پشت سر را ببیند بسته است بخواهد سرش را پایین بیاورد زیر پای خودش را ببیند نمی تواند برای اینکه از شانه تا چانه را ما بستیم فرمود خیلی ها این طور هستند نه از آینده خبر دارند نه از گذشته خبر دارند نه زیر پای خودشان را می بینند واقعیتی که ذات اقدس الهی برای برخی از تبهکاران ترسیم می کند همین است فرمود چنین آدمی (فَكُبَّتْ وُجُوهُهُمْ فِي النَّارِ) به دَمَر در آتش می افتد «إنکبّ» یعنی سقوط کرد خب انسان چهره او سقوط می کند یا با چهره به آتش می افتد باید گفته می شد که «فکبوا علی وجوههم فی النار» نه (فَكُبَّتْ وُجُوهُهُمْ فِي النَّارِ) گاهی نظیر سخنان جناب زمخشری که بعد هم فخر رازی از همان راه سخن گفته است کلّ این بدن را می گویند رَقبه وقتی می گویند «أعْتِقْ رَقبه» (۱۴) نه یعنی گردن را آزاد کن منظور از رقبه، کلّ بدن است یا وقتی می گویند رأس, چهار رأس گوسفند نه یعنی سر, یعنی کلّ این بدن وقتی می گویند وجه نه یعنی صورت, یعنی کلّ این بدن اگر اطلاق وجه, رقبه و رأس بر کلّ بدن رواست اینجا (فَكُبَّتْ وُجُوهُهُمْ) به منزله «فکبوا فی النار» است نظیر آنچه در سوره مبارکه «شعراء» قبلاً بحث شد آیه ۹۴ سوره مبارکه «شعراء» این بود که (فَكُبْكِبُوا) این باب فَعْلَلَ برای مبالغه همین انکباب است (فَكُبْكِبُوا فِيهَا هُمْ وَالْغَاوُونَ) پس (فَكُبَّتْ وُجُوهُهُمْ فِي النَّارِ) به منزله «کبوا فی النار» است شدیدترش در همان آیه ۹۴ سوره «شعراء» گذشت که (فَكُبْكِبُوا) که به باب فعلله رفته بنابراین (فَكُبَّتْ وُجُوهُهُمْ فِي النَّارِ) یعنی «کبوا فی النار» گاهی ممکن است که نه, وجه در مقابل سایر بدن باشد ولی وقتی کسی را به آتش می اندازند گاهی از پشت یا پهلوی راست یا پهلوی چپ باشد گاهی به رو باشد این (فَكُبَّتْ وُجُوهُهُمْ فِي النَّارِ) یعنی «کبوا علی وجوههم فی النار» ــ که «أعاذنا الله منها» ــ هر دوی اینها راه دارد. (۱۵)

۱- (۹) . دیوان حافظ, غزل ۱۶۱.

۲- (۱۰) . سوره□ انعام, آیه□ ۱۶۰.

۳- (۱۱) . سوره□ بقره, آیه□ ۲۶۱.

۴- (۱۲) . سوره□ انبیاء, آیات ۱۰۱ _ ۱۰۳.

۵- (۱۳) . ر.ک: جامع البیان فی تفسیر القرآن, ج۲۰, ص۱۶.

۶- (۱۴) . سوره□ مریم, آیه□ ۹۵.

۷- (۱۵) . سوره□ واقعه, آیات ۴۹ و ۵۰.

۸- (۱۶) . سوره□ نمل, آیه□ ۸۸.

۹- (۱۷) . سوره□ مزمل, آیه□ ۱۴.

۱۰- (۱۸) . سوره□ آل عمران, آیه□ ۱۸۰.

۱۱- (۱۹) . سوره□ یس, آیه□ ۹.

۱۲- (۲۰) . سوره□ یس, آیه□ ۸.

۱۳- (۲۱) . سوره□ یوسف, آیه□ ۱۰۵.

۱۴- (۲۲) . من لا یحضره الفقیه, ج۲, ص۱۱۶.

۱۵- (۲۳) . الکشاف, ج۳, ص۳۸۸; التفسیر الکبیر, ج۲۴, ص۵۷۵.

عمـده آن است که اینکه فرمود: (هَلْ تُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ) دیگر حرف جرّ و مانند آن نظیر باء و اینها نیاورد نفرمود این جزا به وسیله آن کـار معصیت شـماست «جزاء بمـا کـانوا یعملـون» نفرمود, فرمود: (هَلْ تُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ) آنچه را کردیـد همین جزای شـماست به این صورت در آمـده حالا این تجسّم اعمال است یا راه دیگری است ولی غرض آن است که این سیّئات در قیـامت به آن صورت در می آیـد آیـاتی که دارد (جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ) (۱) منافی با این تعبیرات بـدون باء نیست در یـک جـای قرآن فقط آمـده (جَزَاءً وِفَاقاً) (۲) آن هم مربوط به سیّئه است دربـاره حسـنه که ما (جَزَاءً وِفَاقاً) نـداریم برای اینکه جزای کسـی که حسنه آورد بالاتر و بهتر از اوست نه وفق آن, تنها جایی که جزا وفق عمل است در سیّئه است البته این تحدید به لحاظ مافوق است نه به لحاظ مادون مستحضـرید که گاهی تحدید طرفینی است نظیر دمای ثلاثه که کمتر از ده روز حکمش این است بیشتر از ده روز حکمش آن, گـاهی یـک جانبه است مثلاً تحدیـد کُر به ثلاثه اشـبار و نصف (۳) یعنی کمتر از این نباشـد نه اگر بیشتر شـد مـانعی دارد یا در جریان مسافت سـفر که گفتنـد هشت فرسـخ باشـد یعنی کمتر از هشـت فرسـخ نباشـد نه اینکه اگر بیشتر از هشت فرسخ شد مانعی دارد اینجا که گفته می شود (جَزَاءً وِفَاقاً) یعنی بیشتر از آن نیست نه کمتر از آن نمی شود کمتر از آن را ذات اقـدس الهی برای بعضـی ها وعده داد که تخفیف است عفو است و مانند آن. غرض این است که در سیّئات هرگز جزا بیشتر از آن گناه نیست در این کریمه نفرمود «بما کنتم تعملون» فرمود: (إِلَّا مَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ) ظاهرش آن است که عین عمل به همین صورت در می آید.

۱- (۲۴) . سوره سجده, آیه ۱۷; سوره احقاف, آیه ۱۴; سوره واقعه, آیه ۲۴.

۲- (۲۵) . سوره نبأ, آیه ۲۶.

۳- (۲۶) . الکافی, ج۳, ص۲.

در سوره مبارکه «توبه» پنج فرقه را قرآن کریم مطرح کرده حالا- اینجا به طور اجمال از دو گروه یاد کرده یک عدّه (مَن جَاءَ بِالْحَسَنَهِ) هستند یک عدّه (مَن جَاءَ بِالسَّیِّئَهِ) هستند اما در آنجا پنج گروه را کاملاً از هم جدا کرده فرمود: (وَالسَّابِقُونَ الْأَوَّلُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِینَ وَالْأَنْصَارِ وَالَّذِینَ اتَّبَعُوهُم بِإِحْسَانٍ) این دو گروه (رَضِیَ اللّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ وَأَعَدَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِی) کذا و کذا بعد از سابقین و بعد از تابعین، جریان منافقین را مطرح فرمود: (وَمِمَّنْ حَوْلَکُم مِنَ الْأَعْرَابِ مُنَافِقُونَ وَمِنْ أَهْلِ الْمَدِینَهِ مَرَدُوا عَلَی النِّفَاقِ) اینها تمرّد کردند می گویند شیطانِ مارِد برای اینکه این از صف جدا شده است مَرید از همین قبیل است «مَرَدَه» جمع مارِد است نه جمع مُرید «مَرده» یعنی انسان های متمرّد, مارد و مرید اینها اوصاف شیطان است (مَرَدُوا عَلَی النِّفَاقِ) یعنی تمرّد کردند اینها هم گروه سوم هستند بعد از اینها فرمود: (وَآخَرُونَ اعْتَرَفُوا بِذُنُوبِهِمْ خَلَطُوا عَمَلاً صَالِحاً وَآخَرَ سَیِّئاً) یک مقدار اطاعت کردند یک مقدار معصیت کردند اینها کسانی هستند که (عَسَی اللّهُ أَن یَتُوبَ عَلَیْهِمْ) امید است که مشمول توبه الهی باشند و در هنگام سنجش اعمال مورد لطف خدای سبحان قرار بگیرند یا در دنیا خدا به اینها توفیق توبه عطا کند اینها آمرزیده شوند (إِنَّ اللّهَ غَفُورٌ رَحِیمٌ) (۱) بعد از اینها آن گاه در آیه ۱۰۶ گروه پنجم را ذکر فرمود, فرمود: (وَآخَرُونَ مُرْجَوْنَ لأَمْرِ اللّهِ) یک عدّه سرگردان هستند وضعشان روشن نیست سابقه شان لاحقه شان قدری تیره است قدری روشن است در راه نبودند بالأخره آن طوری که باید باشند اینها وضعشان روشن نیست اینها _ اِرجا یعنی تأخیر, مُرجئه یعنی تأخیرانداز _ (مُرْجَوْنَ) یعنی ارجاء می شوند یعنی کارشان به قیامت تأخیر افتاده می شود تا ذات اقدس الهی در آن روز تصمیم بگیرد (وَآخَرُونَ مُرْجَوْنَ لأَمْرِ اللّهِ) حالا- (إِمَّا یُعَذِّبُهُمْ وَإِمَّا یَتُوبُ عَلَیْهِمْ) چون خدا علیم و حکیم است می داند که درباره اینها چه تصمیمی بگیرد بنابراین (وَمَنْ جَاءَ بِالسَّیِّئَهِ فَکُبَّتْ وُجُوهُهُمْ فِی النَّارِ) و این جز نتیجه عمل خود آنها هم نخواهد بود حالا جناب زمخشری وقتی به این آیه رسید (صُنْعَ اللَّهِ الَّذِی أَتْقَنَ کُلَّ شَیْ ءٍ) (۲) چون تفکّر فصیحانه و بلیغانه هم دارد از بلاغت قرآن و از عظمت فصاحت قرآن چند جمله ای سخن گفته, گفته این کتاب چقدر شیرین است چقدر بلیغ است آنجا که کار را به خدای سبحان اسناد می دهد پشت سر آن با جلال و شکوه از این کار حمایت می کند وقتی فرمود: (صُنْعَ اللَّهِ) فرمود: (الَّذِی أَتْقَنَ کُلَّ شَیْ ءٍ) وقتی بفرماید: (فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِی فَطَرَ النَّاسَ عَلَیْهَا) می فرماید: (لاَ تَبْدِیلَ لِخَلْقِ اللَّهِ) (۳) هیچ کس عوض نمی کند چون نفی جنس است نه خدا عوض می کند نه غیر خدا, غیر خدا عوض نمی کند چون قدرت ندارد خدا عوض نمی کند چون به احسن وجه آفرید این طور نیست که _ معاذ الله _ بعداً برای او علمی حاصل شده باشد بعد بفرماید یک طرح نویی پیدا شده من بر اساس طرح نو وضعیت انسان را عوض کنم.

۱- (۲۷) . سوره توبه, آیات ۱۰۰ _ ۱۰۲.

۲- (۲۸) . سوره نمل, آیه ۸۸.

۳- (۲۹) . سوره روم, آیه ۳۰.

حرف های جناب زمخشری در این چهار آیه خلاصه می شود: یکی اینکه گفت: (صُنْعَ اللَّهِ الَّذِی اتْقَنَ کُلَّ شَیْ ءٍ) یکی (صِبْغَهَ اللّهِ) که فرمود: (وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللّهِ صِبْغَهً) (۱) یکی (وَعْدَ اللّهُ) (۲) یکی (فِطْرَتَ اللَّهِ) در ذیل این چهار بخش از قرآن کریم خدای سبحان آن کلمات جامع را ذکر می کند تا نشان دهد اگر چیزی کار خداست کاری است برترین و بهترین کار (۳) که خلقت انسان هم از همین قبیل است.

«و الحمد لله ربّ العالمین»

آیات ۸۹ تا ۹۳ سوره نمل ۹۱/۰۳/۲۳

.Your browser does not support the audio tag

(مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَهِ فَلَهُ خَیْرٌ مِنْهَا وَهُم مِن فَزَعٍ یَوْمَئِذٍ آمِنُونَ (۸۹) وَمَنْ جَاءَ بِالسَّیِّئَهِ فَکُبَّتْ وُجُوهُهُمْ فِی النَّارِ هَلْ تُجْزَوْنَ إِلَّا مَا کُنتُمْ تَعْمَلُونَ (۹۰) إِنَّمَا أُمِرْتُ أَنْ اعْبُدَ رَبَّ هذِهِ الْبَلْدَهِ الَّذِی حَرَّمَهَا وَلَهُ کُلُّ شَیْ ءٍ وَأُمِرْتُ أَنْ أَکُونَ مِنَ الْمُسْلِمِینَ (۹۱) وَأَنْ أَتْلُوَا الْقُرْآنَ فَمَنِ اهْتَدَی فَإِنَّمَا یَهْتَدِی لِنَفْسِهِ وَمَن ضَلَّ فَقُلْ إِنَّمَا أَنَا مِنَ الْمُنذِرِینَ (۹۲) وَقُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ سَیُرِیکُمْ آیَاتِهِ فَتَعْرِفُونَهَا وَمَا رَبُّکَ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ (۹۳))

در پایان سوره مبارکه «نمل» بعد از ارائه براهین بر اصول دین و خطوط کلی اخلاق و فقه, فرمود صحنه قیامت حق است و اگر قیامتی نباشد عالَم باطل است زیرا هر کس هر چه کرد هباء منثور خواهد بود (أَیَحْسَبُ الْإِنسَانُ أَن یُتْرَکَ سُدی) (۴) صدق می کند و چون عالَم به حق است و هدفدار پس حساب و کتابی هست و معیار هم روز قیامت است نه دنیا ممکن است در دنیا کسی عمل صالح بکند بعد برگردد ـ معاذ الله ـ گرفتار عمل طالح شود و حسنات خود را از بین ببرد پس معیار یوم القیامه است لذا فرمود: (مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَهِ) نه «مَن فعل الحسنه» در بخش پایانی سوره مبارکه «قصص» که به خواست خدا در پیش است آیه ۸۴ هم همین است (تِلْکَ الدَّارُ الْآخِرَهُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِینَ لاَ یُرِیدُونَ عُلُوّاً فِی الْأَرْضِ وَلاَ فَسَاداً وَالْعَاقِبَهُ لِلْمُتَّقِینَ) آن گاه نشانه اینکه مردان با تقوا پایان جهان به کام آنهاست چنین فرمود: (مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَهِ فَلَهُ خَیْرٌ مِنْهَا وَمَن جَاءَ بِالسَّیِّئَهِ فَلاَ یُجْزَی الَّذِینَ عَمِلُوا السَّیِّئَاتِ إِلَّا مَا کَانُوا یَعْمَلُونَ) (۵) در جریان حسنه فرمود ما مطابق کار افراد به آ نها پاداش نمی دهیم حتماً بیشتر پاداش می دهیم هیچ کسی را خدای سبحان به اندازه کارِ خیر او جزا نمی دهد این یک اصل کلی قرآنی است به نحو سالبه کلیه در قبالش یک موجبه کلیه است که هر کس کار خیر بکند خداوند بیش از عمل او به او پاداش می دهد این هم به نحو موجبه کلیه خب این کَرم الهی است که به نحو سالبه کلیه فرمود ما هیچ کس را به اندازه کار خیر او پاداش نمی دهیم و به نحو موجبه کلیه فرمود هر کس کار خیر بکند بیش از استحقاقش به او پاداش می دهیم خب این کَرم الهی است درباره کار شرّ و معصیت یک سالبه کلیه دارد و آن این است که ما هیچ کس را بیش از اندازه بدیِ او کیفر نمی دهیم یک موجبه جزئیه هم دارد که نسبت به بعضی ها تخفیف و عفو روا می داریم پس آن سالبه کلیه و آن موجبه کلیه درباره حسنه است یعنی هیچ کس را به اندازه عمل او پاداش نمی دهد این به نحو سالبه کلیه اگر کسی کار خیر کرد هرگز خدا به اندازه کار خیر او پاداش نمی دهد یک موجبه کلیه دارد و آن این است که هر کس کار خیر کرد یقیناً بیش از کار او خدا به او پاداش می دهد خب این فصل الهی است دیگر, درباره سیّئه یک سالبه کلیه دارد و آن این است که هیچ کس را بیش از استحقاق او کیفر نمی دهد یک موجبه جزئیه دارد که نسبت به برخی ها یا عفو می کند اصلاً کیفر نمی دهد یا تخفیف اینکه فرمود: (وَمَن جَاءَ

بِالسَّيِّئَةِ فَلاَ يُجْزَى الَّذِينَ عَمِلُوا السَّيِّئاتِ إِلَّا مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ) این تحدید به لحاظ نفی مازاد است نه نفی مادون نظیر مسئله دِماء ثلاث درباره حیض بیش از ده روز نمی شود نه کمتر از ده روز نمی شود یا در جریان کُر یا مسافت مسافر این تحدید به لحاظ مادون است نه به لحاظ مافوق, کمتر از این مقدار کُر نیست نه بیش از این مقدار, کمتر از هشت فرسخ نمی شود روزه را افطار کرد نه بیش از هشت فرسخ, گاهی تحدید به لحاظ طرفین است گاهی به لحاظ أحدالطرفین.

۱- (۳۰) . سوره بقره, آیه ۱۳۸

۲- (۳۱) . سوره زمر, آیه ۲۰.

۳- (۳۲) . الکشاف, ج۳, ص۳۸۷ و ۳۸۸.

۴- (۱) . سوره قیامت, آیه ۳۶.

۵- (۲) . سوره قصص, آیات ۸۳ و ۸۴.

پرسش: می گوییم «فانّه غیر منقوص ما أعطیت و زدنی من فضلك یا کریم»؟ (۱)

پاسخ: بله خب این همین است دیگر یعنی ذات اقدس الهی هر چه عطا بکند کم نیست ولی ما مجاز هستیم درخواست مرحله بیشتری بکنیم چون فیض او و نِعم او بی پایان است و کَرم او نامتناهی است هر اندازه که بخواهد می تواند, به ما هم اجازه داد که کَرم های او, فیض های نامتناهی او را یکی پس از دیگری درخواست بکنیم (رَبِّ زِدْنِی عِلْماً) (۲) هم از همین قبیل است.

پرسش:...

پاسخ: آن هم در اثر اینکه امنیت را به هم زده وقتی کسی قتل عمل بکند هیچ کس احساس امنیت نمی کند لذا فرمود: (فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعاً) (۳) بالصراحه در مسئله قصاص فرمود: (أنّ النَّفْسَ بِالنَّفْسِ) (۴) یک نفر را کُشت شما هم یک نفر, اما اگر کسی دست به کُشتن یک انسان بی گناه بزند امنیت جامعه را به هم زده هیچ کس امنیت ندارد گویا همه در معرض خطر هستند پس از نظر مسائل امنیتی, سیاسی, اجتماعی قرآن کریم یک بیان نورانی دارد از نظر مسائل حقوقی و قصاصی هم یک بیان شفاف و روشن فرمود: (أنّ النَّفْسَ بِالنَّفْسِ) مبادا یک نفر را کشت بگویند ما چند نفر از آنها را می کشیم هرگز این کارها را نکنید پس مسئله حقوقی جدای از مسئله امنیتی و سیاسی و اجتماعی و اخلاقی و مانند آن است.

۱- (۳) . اقبال الأعمال, ص۶۴۴.

۲- (۴) . سوره طه, آیه ۱۱۴.

۳- (۵) . سوره مائده, آیه ۳۲.

۴- (۶) . سوره مائده, آیه ۴۵.

پرسش:...

پاسخ: آن برای آن است که روح او آلوده شده این روح آلوده طوری است که اگر از جهنم هم بیرون بیاید (لَوْ رُدُّوا لَعَادُوا لِمَا نُهُوا عَنْهُ) (۱) این روح, روح طغیان است در برابر خدای سبحان خب این باید مرتّب معذّب شود.

این صد سال گناه نکرده این یک میلیون سال, یک میلیارد سال, هزارها میلیارد سال گناه کرده برای اینکه دست و پایی دارد که معصیت کرده این گناه دست و پا مثلاً صد ساله است اما اگر مسئله تجرّد روح حل بشود تجرّد روح یعنی تجرّد روح یعنی مسئله فلسفی یعنی مسئله کلامی, اگر روح آلوده شد دیگر میلیاردها سال است.

پرسش: به فعلیت نرسیده؟

پاسخ: فعلیّت دارد بالفعل طغیان دارد. خدا فرمود اگر این به دنیا برگردد همان است, یعنی در برابر من طاغی است (لَوْ رُدُّوا لَعَادُوا لِمَا نُهُوا عَنْهُ) این روح در برابر من طاغی است امام رضا(سلام الله علیه) در جواب کسی که به حضرت عرض کردند آیا خدای سبحان علم به معدوم دارد؟ فرمود علم به معدوم دارد علم به ممتنع علی فرض وجود دارد به آیه سوره «انعام» استدلال کرد فرمود: (لَوْ رُدُّوا لَعَادُوا لِمَا نُهُوا عَنْهُ) خب رجوع این شخص از آخرت به دنیا نه تنها معدوم است بلکه ممتنع است بر فرض تحقّق این ممتنع اگر این از جهنم به دنیا بیاید طاغی است آنجا هم که هست طاغی است آنجا اصلاً نام خدا را حاضر نیست ببرد به مسئول جهنم آن فرشته امین و معصوم(سلام الله علیه) همین جهنمی به او می گوید ما که خدا را قبول نداریم به خدایت بگو که جان ما را بگیرد می گوید: (يَا مَالِكُ لِيَقْضِ عَلَيْنَا رَبُّكَ) (۲) نه «ربّنا» چنین آدمی است مالك(سلام الله علیه) مسئول جهنم است این طاغیِ مستکبرِ از خودراضی به مالك می گوید ما که او را قبول نداریم تو که او را قبول داری خدای توست از او بخواه جان ما را بگیرد (لِيَقْضِ عَلَيْنَا رَبُّكَ) چنین آدمی است این است که در قرآن فرمود: (إِنَّهُمْ عَن رَبِّهِمْ يَوْمَئِذٍ لَمَحْجُوبُونَ) (۳) با اینکه خدا در قیامت جلوه می کند اگر مسئله فلسفی یعنی فلسفه, فلسفه در حوزه رواج پیدا کند تجرّد روح ثابت بشود ملکات راسخه روح ثابت شود ابدیّت و ازلیّت روح ثابت شود اوصاف نفسانی روح ثابت شود این عذاب, عذاب نقد است این خدا را قبول ندارد نه در دنیا نه در برزخ نه آنجا, الآن هم به خدا می گوید تو نیستی, چنین روحی است خب این باید عذاب ابدی ببیند, اگر فلسفه از زندان آزاد بشود و فکر رسمی و درس رسمی حوزه بشود و معلوم بشود روح یعنی چه تجرّد روح یعنی چه عذاب روح یعنی چه آن وقت این سؤال ها جواب خودش را نقد می یابد.

ص: ۱۱۴۶

۱- (۷) . سوره انعام, آیه ۲۸.

۲- (۸) . سوره زخرف, آیه ۷۷.

۳- (۹) . سوره مطففین, آیه ۱۵.

اما آن مطلب دقیقی که می خواهیم عرض کنیم این است در بحث های دیروز اشاره شد که بهترین حسنه همان ولایت اهل بیت است که مطابق سوره «شوری» خواندیم که فرمود: (قُل لاَ أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْراً إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى وَمَن يَقْتَرِفْ حَسَنَةً) (۱) این محفوف به قرینه است با سیاق همراه است با سباق همراه است سباقاً و سیاقاً منظور از این حسنه, ولایت اهل بیت است به عنوان مصداق کامل نه فرد منحصر, روایات هم دارد که حسنه, ولایت اهل بیت است (۲) اما یک بیان نورانی که ترجیع بند فرمایشات سیدناالاستاد مرحوم علامه طباطبایی است این است که ولایت حضرت امیر به چند بخش است یکی اینکه ما معتقد باشیم او اوّلین امام است که این یک مسئله رسمی است و عقیده همه ماست اگر سال, سال تولید شد حوزه و دانشگاه وظیفه اش تولید علم است مَلکه نقّال بودن, نبش قبر کردن, حرف ها را از کتابی به کتاب آوردن, چاپی را خطّی کردن اینها تولید علم نیست اینها مصرف علم است علوم ناگفته و نانوشته فراوان است وظیفه حوزوی و دانشگاهی تولید علم یعنی ایجاد مسائل نو است آن طور مسائل نو که احدی نگفته باشد نه از ما متوقّع است نه مقدور ماست اما نمونه مسائلی که بسیار کم مطرح شده و گوشه ای از آنها مطرح شده قابل تکثیر است قابل استخراج است به عنوان اصل مطرح است و استنباط فروع فراوان از آنها مقدور است همین حرف نورانی سیدناالاستاد مرحوم علامه طباطبایی است و آن این است که وجود مبارک حضرت امیر اوّلیات فراوانی دارد که اگر کسی خواست پایان نامه ای را در این زمینه بنویسد دستش باز است به عنوان اوّلیات علی بن ابی طالب(سلام الله علیه) اوّلیات آن حضرت این است که او اول امام ماست خب در این زمینه کتاب های زیادی هست و حرف های زیادی هست و خیلی ها هم نوشتند, یکی از اوّلیات آن حضرت این است که او اول کسی است که اسلام آورده آن هم فراوان نوشتند کتاب ها هست آنها را ممکن است انسان به اجمال بگذراند, فرمایش مرحوم علامه این است که قسمت مهم در اولیات آن است که فرمایش مرحوم علامه این است که اول کسی که باب ولایت را باز کرد علی بن ابی طالب است این معنای دقیق تطبیق حسنه به ولایت علی بن ابی طالب است ولایت علی بن ابی طالب به معنای اینکه او اوّلین امام است یک مصداق شفاف و روشنی است به معنای اینکه او اول کسی است که اسلام آورده معنای روشنی است اما به معنای اینکه او همان طوری که «باب مدینه العلم» است (۳) باب ولایه الله است این حرفِ نوبری است یعنی چه باب ولایه الله؟ یعنی انسان باید ولیّ الله بشود خب خدای سبحان هم فرمود یک عدّه ولیّ الله هستند و آنها که ولیّ الله هستند محبّ خدا هستند محبوب خدا هستند اما راه ولایت چیست که ما بشویم ولیّ الله؟ اول کسی که در بین امّت اسلامی راه ولیّ الله شدن را باز کرد علی بن ابی طالب است پس علی بن ابی طالب باب مدینه العلم است فی الرساله و النبوّه و الخلافه و الامامه و نحو ذلک, باب ولایه الله است اگر کسی خواست ولیّ الله بشود علی بن ابی طالب درِ این ولایت است و اول کسی است که این راه را رفته الآن وقتی می گویند فلان شخص در خطّ امام است یعنی راه امام, مسیر امام, تفکّر امام را دارد اگر گفتند کسی در ولایت الهی است یعنی راه علی, فکر علی, مسیر علی را دارد نه معتقد است او ولیّ الله است که آن اعتقاد ضروری همه ماست نه معتقد است که او اول مسلمان است که اعتقاد شفاف ماست, معتقد است که اگر کسی خواست ولیّ الله بشود باید راه علی را برود راه علی چیست؟ آیا چون او امام است؟ که این مطلب اول است, آیا چون اوّلین مسلمان است؟ که مطلب دوم است, آن حرف نو این است که اگر کسی خواست ولیّ الله بشود با نماز و روزه و عبادت هایی که «خوفاً من النار» است ولیّ الله نخواهد شد اگر کسی در تمام مدّت عمر اهل مناسک و مراسم باشد اما «شوقاً الی الجنّه» عبادت کند ولیّ الله نخواهد شد تنها راه ولیّ الله شدن آن است که خدا را «حبّاً له» عبادت کند اگر کسی «حبّاً له» عبادت کرد می شود ولیّ الله. حرف سیدناالاستاد این است که اول کسی که این در را در اسلام باز کرد علی بود و اول کسی که راهی این راه شد علی بود و اگر در آیه دارد (مَن جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا) (۴) منظور از حَسنه, ولایه‌الله است این معنای دقیق است که آنها را زیرمجموعه خود دارد یعنی خطّ علی,

خطّ علی یعنی ولیّ الله شـدن, ولیّ الله شدن یعنی خدا را «حبّاً له» عبادت کردن نه «خوفاً من النار» و «شوقاً الی الجنّه» این حرف را می بینید این را می گویند تولید علم یعنی حرف تازه زیر این آسـمان احدی خطّ ولایت را در امّت اسلامی نیاورد جز علی, اگر بخواهید ولیّ الله بشوید راهش این است شب و روز نماز بخوانید همه مستحبّات را انجام بدهید ولی «خوفاً من النار» باشـد می شویـد زاهد نه ولیّ الله اگر همه عبادات و مناسک و مراسم را انجام بدهید «شوقاً الی الجنّه» می شوید عابد نه ولیّ الله, اگر عباداتتـان را «حبّاً له» بر اساس علاقه ای که به خـدا داریـد انجام بدهیـد می شویـد ولیّ الله این راه را ادامه بدهیـد این می شود خطّ علی این اگر به صورت پایان نامه علمی ارائه شود ادلّه اش بیان شود می شود تولیـد علم ما خیلی از ملائکه داریم که اینها مُرده هـا را جابه جا می کننـد به وادی السـلام می رساننـد اما خیلی از ملائکه هم هسـتند که زیرمجموعه جبرئیل هسـتند حرف هـای علمی می آورنـد خب چرا بـا آن ملائـکه مـا محشور نشویم حرف هـای دیگران را شـنیدن و جابه جا کردن و فارسـی را عربی کردن و عربی را فارسـی کردن هنر نیست مصـرف کردن هنر نیست تولید علم هنر است شما در بسیاری از موارد المیزان می بینیـد که ایشـان اصـرار دارد این جزء اوّلیات علی بن ابی طالب است اول کسـی که راه ولیّ الله شـدن را به جامعه آموخت علی بود (۵) البته بعـدها در روایـاتی که از وجود مبـارک امـام صادق(سـلام الله علیه) است این تثلیث هم هست که بعضـی ها خوفاً عبادت می کننـد بعضـی ها شوقاً عبادت می کنند بعضـی حبّاً (۶) امـا [پیش از این در امت پیـامبر(صـلّی الله علیه و آله و سلّم)] غیر از امیرمؤمنان(سلام الله علیه) احدی این حرف را نزد پس این می شود جزء اوّلیات وجود مبارک حضرت امیر.

۱- (۱۰) . سوره شوری, آیه ۲۳.

۲- (۱۱) . تفسیر القمی, ج۲, ص۷۷ و ۱۳۱; روضه الواعظین, ج۱, ص۱۰۶.

۳- (۱۲) . ر.ک: التوحید (شیخ صدوق), ص۳۰۷.

۴- (۱۳) . سوره انعام, آیه ۱۶۰.

۵- (۱۴) . المیزان, ج۱, ص۲۱۷; ج۱۰, ص۹۷; ج۱۱, ص۳۶۹; ج۱۵, ۴۰۷; ج۱۶, ص۳۵۴; ج۱۷, ص ۱۷۱.

۶- (۱۵) . الکافی, ج۲, ص۸۴.

پرسش:...

پاسخ: این حدّاقل است این کفِ عبادت است ما برای اینکه نسوزیم [عبادت کنیم] در حقیقت خودمان را می خواهیم آنکه در دعای «کمیل» می گوید: «وَ هَبْنِی صَبرْتُ علی حرّ نارک فکیف أصبر عَن النّظر إلی کرامتک» (۱) این علی است این می شود ولیّ الله «مصلحت نیست که از پرده برون افتد راز» (۲) قبولیِ اعمال خیلی ها به عنایت الهی است اینها تاجرند اینها خدا را بهانه قرار دادند از خدا, خدا را نمی خواهند از خدا می خواهند که نسوزند معبودشان نجات از نار است نه الله کم نبودند عالمانی که می گفتند عبادت این گروه باطل است اما انسان نه جرأت گفتن را دارد نه عملی است برای اینکه اکثری همین است کتاب اربعین شیخ بهایی را ببینید می بینید ایشان از بسیاری از بزرگان نقل می کنند که قائل هستند به بطلان عمل خیلی ها; به اینها می گویند چرا نماز می خوانی؟ برای اینکه او ما را نسوزاند در حقیقت نسوختن, هدف است نه الله چرا عبادت می کنی؟ برای اینکه ما را به بهشت ببرد خدا را واسطه قرار می دهند به جای اینکه دلیلشان باشد می شود دلّال, ابن طاووس آدم کوچکی نیست [شیخ بهایی می گوید او] قائل به بطلان عبادت اینهاست (۳) حالا ـ عنایت الهی, لطف اهل بیت برکت اینها ما را نجات می دهد وگرنه ما از خدا غیر او را می خواهیم خب آنهایی که مردانه عبادت می کنند همین اهل بیت هستند, اینها فرمودند

ص: ۱۱۴۸

۱- (۱۶) . مصباح المتهجّد, ص۸۴۷.

۲- (۱۷) . دیوان حافظ, غزل ۷۳.

۳- (۱۸) . الأربعون حدیثاً (شیخ بهایی) ـ ط مؤسسه نشر اسلامی ـ ص۴۴۱ و ۴۴۲.

از خدا غیر خدا را خواستن□□□ظنّ افزونی است کلّی کاستن (۱)

به ما آموختند حالا که شما به آن اوج نمی رسید لااقل بدانید که محبوب بالذّات شما خداست اگر خواستید از محبوب بالذّات خود چیزی طلب کنید آن گاه مجازید یا نجات از نار یا ورود در جنّت را از محبوب بالذّات خود طلب بکنید غرض این است که این کفِ عبادت است این حداقل عبادت است در همین روایات دارد که «فتلك عباده العبید», (۲) «فتلك عباده التجار» (۳) یک عبادت برد گانه است یک عبادت سوداگرانه است یک عبادت عاشقانه و عارفانه و ولیّ اللّهی است خب عبادت بردگانه یعنی چه؟ عبادت سوداگرانه که «فتلك عباده التجار» یعنی چه؟ این می خواهد با خدا داد و ستد کند.

پرسش:...

پاسخ: آن اوجش بله, اما کأنّ را که گفتند, ما این را کاملاً می توانیم ما می توانیم بگوییم خدایا تو بزرگواری به ما گفتی عبادت بکن چشم, هر چه دادی لطف توست. ما می دانیم که او کَرم دارد یک مطلب است, این معلوممان را مقصود قرار بدهیم مطلب دیگر است ما در موقعی که چهار رکعت نماز ظهر می خوانیم چه باید بگوییم؟ چهار رکعت نماز می خوانم برای اینکه نسوزم؟! غالب ما همین طور هستیم دیگر, چهار رکعت نماز می خوانم که بهشت بروم غالب ما همین طور هستیم چهار رکعت نماز می خوانم برای اینکه مولای من گفت می دانم که او مرا نمی سوزاند می دانم که مرا بهشت می برد کرم او را می دانم.

ص: ۱۱۴۹

۱- (۱۹) . مثنوی معنوی, دفتر پنجم, بخش ۳۶.

۲- (۲۰) . نهج البلاغه, حکمت ۲۳۷.

۳- (۲۱) . نهج البلاغه, حکمت ۲۳۷.

ما موظّفیم که در حضور مولایمان بگوییم دستور دادی ما اطاعت می کنیم چشم, ولی می دانیم دست خالی برنمی گردیم

تو بندگی چو گدایان به شرط مزد مکن□□□ که خواجه خود روش بنده پروری داند (۱)

قبل از جناب حافظ سنایی گفته:

در عاشقی آنجا که وِ را پای مرا سر□□□ در بندگی آنجا که وِ را حلقه مرا گوش (۲)

من گوشم جایی است که حلقه مولای من باشد, سر من جایی است که پای مولای من باشد خب او یقیناً ما را نمی سوزاند یقیناً ما را بهشت می برد اما بگوییم چهار رکعت نماز می خوانیم برای اینکه نسوزیم! روح این عبادت ما این است! اگر شیخ بهایی(رضوان الله علیه) در اربعین آن فرمایش را از خیلی از علما دارد بر اساس همین تعلیل است.

پرسش:...

پاسخ: البته, آنها که کف بحث هاست این در اوج بحث است مظلومیّتش در سقیفه و امثال سقیفه است اما این باب ولایت الله است بعد از آن, باب مدینه علم الرسول است بعدها در کفِ مسائل, مسائل سیاسی و مسئله سقیفه و امثال ذلک مطرح است پس (مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ) منظور از حَسنه ولایت علی(علیه السلام) است ولایت یعنی در خطّ علی بودن خطّ علی آن است که انسان «خوفاً من النار» عبادت نکند «شوقاً الی الجنّه» عبادت نکند می خواهد ولیّ الله بشود مستجاب الدعوه بشود دعایی بخواند باران بیاید دعایی بخواند بیماری درمان شود دعایی بخواند گم شده پیدا شود دعایی بخواند مشکلات نظام حل شود یک آدم این چنینی.

ص: ۱۱۵۰

۱- (۲۲) . دیوان حافظ, غزل ۱۷۷.

۲- (۲۳) . دیوان سنایی, غزل ۲۰۹.

بعد در پایان فرمود من مأمور شدم آیات الهی را بخوانم به مأموریتم عمل می کنم, برای شما تلاوت کنم اگر کسی پذیرفت به سود خودش است خودش کامیاب می شود (فَمَنِ اهْتَدَى فَإِنَّمَا يَهْتَدِي لِنَفْسِهِ وَمَن ضَلَّ) اگر کسی گمراه شد من مسئول نیستم من وظیفه ام تبلیغ بود تعلیم بود تزکیه بود کارهایم را کردم و این هم یک انذار ضمنی است.

«و الحمد لله ربّ العالمین»

آیات ۸۹ تا ۹۳ سوره نمل ۹۱/۰۳/۲۴

Your browser does not support the audio tag.

(مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَهِ فَلَهُ خَيْرٌ مِنْهَا وَهُم مِن فَزَعٍ يَوْمَئِذٍ آمِنُونَ (۸۹) وَمَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَهِ فَكُبَّتْ وُجُوهُهُمْ فِي النَّارِ هَلْ تُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ (۹۰) إِنَّمَا أُمِرْتُ أَنْ اعْبُدَ رَبَّ هـذِهِ الْبَلْدَهِ الَّذِي حَرَّمَهَا وَلَهُ كُلُّ شَيْءٍ وَأُمِرْتُ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْمُسْلِمِينَ (۹۱) وَأَنْ أَتْلُوَا الْقُرْآنَ فَمَنِ اهْتَدَى فَإِنَّمَا يَهْتَدِي لِنَفْسِهِ وَمَن ضَلَّ فَقُلْ إِنَّمَا أَنَا مِنَ الْمُنذِرِينَ (۹۲) وَقُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ سَيُرِيكُمْ آيَاتِهِ فَتَعْرِفُونَهَا وَمَا رَبُّكَ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ (۹۳))

در بخش پایانی سوره مبارکه «نمل» فرمود انبیا(علیهم السلام) موظّف هستند معارف الهی را به جان مردم برسانند نه تنها در طح گوش مردم بلکه (وَقُل لَهُمْ فِي أَنْفُسِهِمْ قَوْلاً بَلِيغاً) (۱) آنها که تابع بیانات انبیا هستند این معارف را در جانشان می یابند و باور می کنند و عمل می کنند و به دیگران منتقل می کنند ولی گروهی عالماً عامداً از شنیدن این مواعظ الهی خود را محروم می کنند بنابراین اگر در همین سوره مبارکه فرمود: (وَلَمْ تُحِيطُوا بِهَا عِلْماً أَمَّاذَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ) (۲) این به سوء اختیار خود آنهاست آنها گاهی می گویند: (سَوَاءٌ عَلَيْنَا أَوَعَظْتَ أَمْ لَمْ تَكُن مِّنَ الْوَاعِظِينَ) (۳) آنها می گویند: (إِنْ هذَا إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ) (۴) بنابراین انبیا در ابلاغ این معارف به جان مُستعدّین قصوری ندارند آنها تنها سخنرانی نمی کنند می کوشند طوری که (فِي أَنْفُسِهِمْ قَوْلاً بَلِيغاً) ولی یک عدّه حاضر نیستند بپذیرند. در جمع بندی فرمود عمل هر کسی با اوست اینکه فرمود: (مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَهِ فَلَهُ) کذا, (مَن جَاءَ بِالسَّيِّئَهِ فَلَهُ) کذا معلوم می شود که اعمال هر کسی با اوست در درون او این کتاب اعمال هست صفحه اعمال هست خب اگر (نُخْرِجُ لَهُ يَوْمَ الْقِيَامَهِ كِتَاباً يَلْقَاهُ مَنْشُوراً) (۵) از درون خود انسان در می آورند صدق می کند که بگویند کسی آورد وگرنه اگر اعمال انسان را در جایی یادداشت کنند و انسان بدون آن اعمال وارد صحنه محاکمه شود می گویند ما انسان را حاضر می کنیم پرونده اعمال او را هم حاضر می کنیم بعد محاسبه می کنیم اما معلوم می شود که هر کسی پرونده خود را به همراه می آورد (مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَهِ) این طور نیست که پرونده دست دیگری باشد تا انسان بگوید شما کم کردید یا زیاد کردید اگر پرونده اعمال هر کسی در درون انسان هست دیگر جا برای دست کاری نیست لذا به هیچ وجه انسان احتمال خلاف نمی دهد که بگوید شما کم کردید زیاد کردید برای اینکه پرونده در جیب انسان نیست در کیف انسان نیست در لباس انسان نیست به بدن انسان چسبیده نیست در درون هویّت اوست این (وَنُخْرِجُ لَهُ يَوْمَ الْقِيَامَهِ كِتَاباً يَلْقَاهُ مَنْشُوراً) لذا هر کس وارد صحنه معاد می شود نامه اعمال خود را به همراه می آورد (مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَهِ) لذا هیچ احتمال خلاف نمی دهد هیچ هم جا برای اعتراض نیست هرگز در معاد احدی نمی گوید که شما کم کردید یا شما زیاد کردید.

۱- (۱) . سوره نساء, آیه ۶۳.

۲- (۲) . سوره نمل, آیه ۸۴.

۳- (۳) . سوره شعراء, آیه ۱۳۶.

۴- (۴) . سوره انعام, آیه ۲۵.

۵- (۵) . سوره اسراء, آیه ۱۳.

مطلب دیگر اینکه در جریان (مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَهِ فَلَهُ خَيْرٌ مِنْهَا) برخی از قدمای اهل تفسیر احتمال دادند که این (خَيْرٌ) افعل تفضیل نباشد این «مِن» هم «مِن» افضلی نباشد بلکه «مِن» نشویه باشد یعنی برای این شخص خیری از ناحیه آن حَسنه می رسد یعنی «یَصل له خیرٌ مِن تلک الحسنه» (۱) این بد نیست ولی مطابق سوره مبارکه «انعام» که قبلاً گذشت فرمود: (مَن جَاءَ بِالْحَسَنَهِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا) اینها نشان می دهد که آن پاداشی که در قیامت می دهند افضل از عمل است؛ آیه ۱۶۰ سوره مبارکه «انعام» این بود (مَن جَاءَ بِالْحَسَنَهِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا) این نشان می دهد که (فَلَهُ خَيْرٌ مِنْهَا) این «مِن» برای افضلیّت است یعنی بهتر از حسنه ای که آورد پاداش دریافت می کند ولی این چنین نیست که آن معنا باطل باشد ممکن است که (فَلَهُ خَيْرٌ مِنْهَا) یعنی برای این شخص خیری از ناحیه آن حسنه می رسد حالا آن خیر، معادل این است یا بیشتر از آن است این به کَرم مُعطی برمی گردد چون این [«مِن» در] (مِنْهَا) اگر «مِن» نشویه باشد یعنی این سبب مادی است وگرنه جزای حقیقی به عنایت الهی خواهد بود گذشته از اینکه (وَهُم مِن فَزَعٍ يَوْمَئِذٍ آمِنُونَ).

فرمود: (إِنَّمَا أُمِرْتُ أَنْ اعْبُدَ) خدای سبحان مأموریت های وجود مبارک پیغمبر را دارد بیان می کند ملاحظه فرمایید در یک سطر کلمه (أُمِرْتُ) تکرار شده است فرق (أُمِرْتُ) اول با (أُمِرْتُ) دوم چیست و چرا در مسائل بعدی (أُمِرْتُ) بازگو نشده فرمود: (إِنَّمَا أُمِرْتُ أَنْ اعْبُدَ رَبَّ هذِهِ الْبَلْدَهِ) من مأموریتی ویژه دارم در برابر مشرکان, اول کسی که در برابر مشرکان مأمور به توحید شد و توحید ربوبی را طرح کرد و توحید ربوبی را باور کرد وجود مبارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) بود طبق مأموریت الهی فرمود: (إِنَّمَا أُمِرْتُ) این حصرها, حصرهای اضافی است نه اینکه مأموریت من فقط همین است در برابر شما که وثنی و صنمی هستید من مأموریتم توحید ربوبی است (إِنَّمَا أُمِرْتُ أَنْ اعْبُدَ رَبَّ هذِهِ الْبَلْدَهِ) در بخش های دیگر دارد (رَبُّ السَّماوَاتِ وَالْأَرْضِ) (۲) و مانند آن اما برای ترغیب مردم حجاز به توحید ربوبی, عظمت و جلال مکه را مطرح می کند، می فرماید شما مردمان این شهر هستید این شهر در روی کُره زمین یک ویژگی دارد که هیچ جای دنیا این ویژگی را ندارد این شهر با اینکه هیچ چیزی از خود ندارد در طول سال غرق نعمت است. هیچ چیزی از خود ندارد برای اینکه وجود مبارک ابراهیم(سلام الله علیه) که همسرش و آن خردسال را در کنار جای بیت به خدا سپرد عرض کردند (رَبَّنَا إِنِّي أَسْكَنتُ مِن ذُرِّيَّتِي بِوَادٍ غَيْرِ ذِي زَرْعٍ) (۳) وادی یعنی درّه, درّه یک وقت است که دایر است یک وقت بایر است یک وقت موات است یک وقت لم یُزرع است یک وقت هیچ کدام از این چهارتا نیست (غَيْرِ ذِي زَرْعٍ) است غیر ذی زرع با لم یزرع با موات با بایر فرق می کند چه اینکه با دایر فرق می کند دایر آن است که کشاورزی می شود باغداری می شود این را می گویند دایر, بایر این است که قابل این هست ولی یک سال آن زمین را دایر می کنند یک سال این را, موات این است که تا حالا این کار را نکرده بودند ولی قابل کَندن چاه و اینهاست لم یُزرع این است که با دشواری می شود آن را مزرعه قرار داد برای اینکه این لَم یزرع عدم مَلکه است یعنی شأنیت این را دارد که مزرعه شود غیر ذی زرع یعنی هیچ! مکه سنگلاخی بود که نه تنها آب

نداشت پر از این سنگ های سیاه بود آن هم در درّه, کعبه هم در درّه است دیگر یعنی اطراف مکه, کوه است آن پایین ترین منطقه یعنی درّه آنجا این بیت ساخته شده لذا چند بار سیل آن بیت را تهدید کرده. وجود مبارک حضرت ابراهیم عرض کرد که من همسرم را با این خردسال در جای غیر ذی زرع قرار دادم اینجا هیچ چیزی ندارد اما همه کار از تو برمی آید و اگر زیر پای اسماعیل(سلام الله علیه) زمزم جوشید الآن چهار هزار سال است دارد می جوشد این می شود معجزه الهی. شما می بینید بسیاری از شماها در این منطقه های کوهستانی رفت و آمد دارید یا اهل آنجا هستید اگر یک سال یک مختصر برف کمتر بیاید آن چشمه خشک می شود در مکه جا برای برف و تگرگ نیست که آب ذخیره شود اما خب چهار هزار سال است دارد می جوشد این عنایت الهی است برای این سرزمین وجود مبارک پیغمبر فرمود این سرزمین روی کُره زمین خصیصه ای دارد خدا (حَرَّمَهَا) هم محترم شمرد هم محرّم شمرد هم ظلم در آن را تحریم کرد در تمام روی زمین هیچ شهری هیچ بَلْده ای این خصوصیت را ندارد که هر کس در هر وقت سال خواست برود باید احرام ببندد مکه مثل مدینه و عتبات نیست که هر کسی خواست در طول سال به زیارت برود همین طوری آزادانه برود این اول باید در یکی از این مواقف احرام ببندد عمل عمره مفرده را انجام بدهد یا اگر موقع حج است حج انجام بدهد و بعد وارد مکه شود شهری نیست که اگر خواست برای درمان برود آنجا یا کار سیاسی, اجتماعی داشت خواست وارد مکه شود همین طور مثل مدینه آزادانه برود یا مثل کربلا و نجف آزادانه برود این طور که نیست در طول سال در هر زمان و زمینی کسی حرکت کرده بخواهد برود آنجا کار دارد حالا یا کار اجتماعی یا کار فرهنگی, اهل تحصیل است یا کارهای دیگر دارد اصلاً نمی خواست به زیارت برود مثلاً یکی از بستگانش آنجا مریض شده رفت ببیند و برگردد این هیچ چاره ندارد مگر اینکه مُحرِم شود چنین خصیصه ای است علی وجه الأرض [برای مکه است] که هیچ جایی این خصیصه را ندارد لذا ورود غیر مسلمان در این منطقه ممنوع است برای اینکه این بخواهد احرام ببندد احرام که از او متمشّی نیست بی احرام هم برود که حقّ ورود ندارد چنین خصیصه ای هست.

ص: ۱۱۵۲

۱- (۶) . ر.ک: جامع البیان فی تفسیر القرآن, ج ۲۰, ص۱۵.

۲- (۷) . سوره رعد, آیه ۱۶.

۳- (۸) . سوره ابراهیم, آیه ۳۷.

در سوره مبارکه «فیل» فرمود این سرزمین با اینکه از خود هیچ چیزی ندارد همه نِعَم فراوان است در آن سوره مبارکه «فیل» فرمود: (فَلْيَعْبُدُوا رَبَّ هذَا الْبَيْتِ) منتها اینجا سخن از (أُمِرْتُ أَنْ اعْبُدَ رَبَّ هذِهِ الْبَلْدَةِ) آنجا سخن از (رَبَّ هذَا الْبَيْتِ) است (فَلْيَعْبُدُوا رَبَّ هذَا الْبَيْتِ الَّذِى أَطْعَمَهُم مِن جُوعٍ وَآمَنَهُم مِنْ خَوْفٍ) (۱) یعنی مسائل اقتصادشان را تأمین کرده امنیت را تأمین کرده یک کشور رکن اساسی اش همین دو چیز است مسائل اقتصادی مردم حل است امنیت مردم هم حل است اینها حرف اول را می زنند اما مسائل اقتصادی بر اساس معجزه حل شد برای اینکه (يُجْبَى إِلَيْهِ ثَمَرَاتُ كُلِّ شَيْءٍ) (۲) مسائل امنیتی حل شد برای اینکه آنجا که قانون مدوّنی نبود تنها چیزی که حکم می کرد قدرت شمشیر بود راهزنی و جنگ و خونریزی رسم رایج مردم جاهلی بود همه جا خونریزی بود مکه امن بود همه جا راهزنی بود مکه امن بود در سوره مبارکه «عنکبوت» فرمود: (يُتَخَطَّفُ النَّاسُ مِنْ حَوْلِهِمْ) مردم در جای دیگر مرتب گرفتار رهزن ها و قاطع طریق هستند ولی آنجا خبری از این خطرها نیست آیه ۶۷ سوره مبارکه «عنکبوت» این است: (أَوَ لَمْ يَرَوْا أَنَّا جَعَلْنَا حَرَماً آمِناً وَيُتَخَطَّفُ النَّاسُ مِنْ حَوْلِهِمْ) مردم را در بیرون مکه می ربایند آدم ربایی یک چیز رایجی است در اطراف مکه اما در مکه مردم در امنیت هستند (أَطْعَمَهُم مِن جُوعٍ) است (آمَنَهُم مِنْ خَوْفٍ) است همه جا سخن از آدم ربایی است و قطّاع الطریقی است به استثنای مکه, این خصوصیت مکه است لذا فرمود من مأمور شدم خدای این سرزمین را بپرستم شما هم مردم همین سرزمین هستید از جای دیگر که نیامدید این سرزمین خصیصه ای دارد که باید خدایی که این سرزمین را محترم شمرد عبادت کرد می بینید در وصف مکه, موصوف را نام نمی برد واصف را نام می برد نمی گوید مکه ای که محترم است می گوید مکه ای که خدا آن را محترم کرد آیه محلّ بحث این است (أُمِرْتُ أَنْ اعْبُدَ رَبَّ هذِهِ الْبَلْدَةِ الَّذِى) نه «الّتی» وقتی می خواهد وصف مکه را شرح دهد موصوف را ذکر نمی کند واصف را ذکر می کند نمی گوید مکه این چنین است می گوید مکه آفرین چنین کرد اگر می فرمود «إنّما امرتُ أن أعبد ربّ هذه البلده الّتی حرّمها» همین معنا فهمیده می شد وصف را با ذکر موصوف تبیین کرد اما آیه درصدد آن است که وصف را با ذکر واصف معرفی کند نفرمود «التی» فرمود: (الَّذِى) خدا این کار را کرده نه این طوری شده البته اگر «التی» هم می فرمود, ضمیر [حَرَّم] چون فعل معلوم است به الله برمی گشت ولی اصرار آیه این است که نام ذات اقدس الهی برده بشود بعد هم فرمود اینکه من می گویم: (رَبَّ هذِهِ الْبَلْدَةِ) نظیر حاکمان و سلاطین نیست که یک قلمرو محدود داشته باشد که من بگویم خدا ربّ این سرزمین است نه, خدا ربّ کلّ شیء است لذا فرمود: (وَلَهُ كُلُّ شَيْءٍ) ربّ آسمان ها و اهل آن, ربّ زمین و اهل آن, اما مکه را که من نام می برم برای اینکه آن عِرق دینی تان را لااقل به این سمت بیدار کند (وَلَهُ كُلُّ شَيْءٍ) این یک مأموریت.

۱- (۹) . سوره قریش, آیات ۳ و ۴.

۲- (۱۰) . سوره قصص, آیه ۵۷.

(وَأمِرْتُ أَنْ أَکُونَ مِنَ الْمُسْلِمِینَ) در یک آیه دو بار کلمه (أَمِرْتُ) تکرار شده آن برای الهام است آن برای شخص خودش است آ ن به بخش رسالت برمی گردد این به این بخش که من هم مثل شما باید مسلمان باشم یک وقت است می فرماید: «و أن أکون مسلما» این یک ویژگی را نشان می دهد ولی آیه درصدد آن نیست نفرمود «و امرت أن أکون مسلما» بلکه فرمود: (وَأُمِرْتُ أَنْ أَکُونَ مِنَ الْمُسْلِمِینَ) البته آن ویژگی خاص را در سوره مبارکه «انعام» هم گذشت که فرمود: (أُمِرْتُ أَنْ أَکُونَ أَوَّلَ مَنْ أَسْلَمَ) لذا فرمود: (وَأَنَا أَوَّلُ الْمُسْلِمِینَ) البته این (أَوَّلُ الْمُسْلِمِینَ) خصیصه ای که دارد می تواند اوّلیت رتبی هم باشد یعنی همه انبیا موحّد و مسلمان هستند ولی من در خطّ مقدم انبیا هم هستم در بین سلسله انبیا من (أَوَّلُ الْمُسْلِمِینَ) هستم وگرنه (أَوَّلُ الْمُسْلِمِینَ) اگر یعنی در جامعه خودمان, خب هر پیغمبری این طور است در جامعه خودش. این تعبیر ظاهراً درباره انبیای دیگر نیامده آنکه در سوره مبارکه «انعام» مطرح شد این است؛ آیه ۱۶۲ به بعد (قُلْ إِنَّ صَلاَتِی وَنُسُکِی وَمَحْیَایَ وَمَمَاتِی لِلّهِ رَبِّ الْعَالَمِینَ لَا شَرِیکَ لَهُ وَبِذلِکَ أُمِرْتُ وَأَنَا أَوَّلُ الْمُسْلِمِینَ) این (وَأَنَا أَوَّلُ الْمُسْلِمِینَ) می تواند خصیصه آن وجود مبارک باشد اما (أَوَّلَ مَنْ أَسْلَمَ) در همان سوره مبارکه «انعام» به این صورت گذشت (قُلْ أَغَیْرَ اللّهِ أَتَّخِذُ وَلِیّاً فَاطِرِ السَّماوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ یُطْعِمُ وَلاَ یُطْعَمُ قُلْ إِنِّی أُمِرْتُ أَنْ أَکُونَ أَوَّلَ مَنْ أَسْلَمَ) (1) در بین امّت اسلامی خب اوّلین مسلمان من هستم این اوّلیت زمانی است اما در اینجا که فرمود: (أُمِرْتُ أَنْ اعْبُدَ رَبَّ هذِهِ الْبَلْدَهِ) این خصیصه را دارد مأموریت دومش این است که جزء امّت اسلامی باشد مأموریت های دیگری هم ذات اقدس الهی برای ایشان نقل کرده که در بین جامعه اسلامی من عدل را اقامه کنم (أُمِرْتُ لِأَعْدِلَ بَیْنَکُمُ) ملاحظه بفرمایید این مأموریت ها را خدا جمع بندی می کند می گوید: (وَاسْتَقِمْ کَمَا أُمِرْتَ).

۱- (۱۱) . سوره انعام, آیه ۱۴.

پرسش:...

پاسخ: همه به برکت وحی است, اگر شما مردم را بردارید (آمَنَهُمْ) را بردارید (أَطْعَمَهُم مِن جُوعٍ) را بردارید (يُجْبَى إِلَيْهِ ثَمَرَاتُ كُلِّ شَيْ ءٍ) را بردارید چه چیزی می ماند همان (غَيْرِ ذِي زَرْعٍ) می ماند این مردم هستند که از سراسر جهان طبق بیان نورانی حضرت امیر در همان اوّلین خطبه نهج البلاغه فرمود همه اینها مثل کبوترها بال می زنند به طرف مکه می روند اینها نروند آنجا همان غیر ذی زرع است دیگر مردم و مسافر و این برکات دینی و حج و عمره را برداری می شود غیر ذی زرع اینها همه عنایت های الهی است که خدای سبحان فرمود ما اینجا سرریز کردیم فرمود: (يُجْبَى) جبایه یعنی جمع آوری می شود خودش چیزی ندارد (يُجْبَى إِلَيْهِ ثَمَرَاتُ كُلِّ شَيْ ءٍ) نه «يُجتنى من بساتينها» یک وقت اجتناست از باغ یک شهر، میوه یک شهر را تأمین می کنند یک وقت جبایه, جبایه یعنی جبایه از بیرون جمع می کنند می آورند فرمود: (يُجْبَى إِلَيْهِ ثَمَرَاتُ كُلِّ شَيْ ءٍ) همه از بیرون سرریز می شود اینجا غیر ذی زرع را آباد می کند.

فرمود این مأموریت هایی که ما گفتیم را شما باید اجرا کنید آیه پانزده سوره مبارکه «شوری» (فَلِذلِكَ فَادْعُ وَاسْتَقِمْ كَمَا أُمِرْتَ وَلاَ تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ وَقُلْ آمَنتُ بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ مِن كِتَابٍ وَأُمِرْتُ لِأَعْدِلَ بَيْنَكُمُ اللَّهُ رَبُّنَا وَرَبُّكُمْ لَنَا أَعْمَالُنَا وَلَكُمْ أَعْمَالُكُمْ) در این مجموعه می فرماید: (وَاسْتَقِمْ كَمَا أُمِرْتَ) پس مأموریت های وجود مبارک پیامبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) مشخص, لزوم استقامت در مأموریت هم مشخص, اما در بخش سوم دیگر مأموریت تکرار نشده بخش اول بازگو شده (أُمِرْتُ أَنْ اعْبُدَ رَبَّ هذِهِ الْبَلْدَهِ) که این بلده این خصیصه را دارد اگر کسی خواست نسبت به این بلده دهن کجی کند (وَمَن يُرِدْ فِيهِ بِإِلْحَادٍ بِظُلْمٍ نُذِقْهُ مِنْ عَذَابٍ أَلِيمٍ) که در سوره مبارکه «حج» آنجا گذشت؛ آیه ۲۵ سوره مبارکه «حج» این بود: (إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَيَصُدُّونَ عَن سَبِيلِ اللَّهِ وَالْمَسْجِدِ الْحَرَامِ الَّذِي جَعَلْنَاهُ لِلنَّاسِ سَوَاءً الْعَاكِفُ فِيهِ وَالْبَادِ وَمَن يُرِدْ فِيهِ بِإِلْحَادٍ بِظُلْمٍ نُذِقْهُ مِنْ عَذَابٍ أَلِيمٍ) اینجا جای ناامنی و ظلم و امثال ذلک نیست حالا اگر آل سعود به خود نیاید این هم گرفتار وضع قزافی و مبارک و اینها خواهد شد (وَمَن يُرِدْ فِيهِ بِإِلْحَادٍ بِظُلْمٍ نُذِقْهُ مِنْ عَذَابٍ أَلِيمٍ) خدا, خدای محرومان است بالأخره این چنین نیست که حالا این زائران و حاجیان و معتمران اینها بخواهند بروند این وهابی و غیر وهابی مزاحم اینها بشوند (وَمَن يُرِدْ فِيهِ بِإِلْحَادٍ بِظُلْمٍ نُذِقْهُ مِنْ عَذَابٍ أَلِيمٍ) این وعده الهی است اینها باید بیدار بشوند قبل از اینکه به سرنوشت تلخ آنها مبتلا شوند باید بیدار شوند. فرمود این صحنه این است شما جای عادی ننشستید جایی است که بالأخره انبیا اینجا آمدند در بعضی از روایات حج وقتی که زراره سؤال می کند عرض کرد من الآن چهل سال است که روایات حج را از شما سؤال می کنم تمام نشده فرمود جایی که چندین قرن است انسان ها در اطراف این خانه طواف می کردند و می کنند تو می خواهی احکام این خانه با چهل سال حل شود. (1)

۱- (۱۲) . من لا یحضره الفقیه, ج۲, ص۵۱۹.

در آیات محلّ بحث این کلمه (أَمِرْتُ) برای بار سوم تکرار نشده بار دوم سرّش معلوم شد که چرا تکرار شده ولی در بار سوم تکرار نشده بار اول این بود که (أُمِرْتُ أَنْ اعْبُدَ رَبَّ هذِهِ الْبَلْدَهِ) دوم: (وَأُمِرْتُ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْمُسْلِمِينَ) سوم: (وَأَنْ أَتْلُوَا الْقُرْآنَ) دیگر اینجا نفرمود «امرت أن أتلوا القرآن» زیرا اینکه فرمود: (وَأُمِرْتُ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْمُسْلِمِينَ) در حوزه رسالت آن حضرت است و حضرت در حوزه رسالتش مأموریت های فراوانی دارد یکی (يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ) (۱) است یکی (يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَهَ) (۲) است یکی (يُزَكِّيهِمْ) (۳) است و مانند آن, دیگر درباره تک تک اینها بیان مأموریت لازم نیست (وَأَنْ أَتْلُوَا الْقُرْآنَ) یعنی «أتلوا القرآن علیکم» نه فی نفسه قرآن بخواند به چه دلیل؟ به دلیل این تفریع [که فرمود: (فَمَنْ اهْتَدى)], اگر در آیات دیگر فرمود: (يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ) اینجا هم که فرمود: (وَأَنْ أَتْلُوَا الْقُرْآنَ) یعنی «أتلوا القرآن علیکم» نه فی نفسه قرآن بخواند خب فی نفسه قرآن می خواند اما به قرینه سیاق از یک طرف و به قرینه این تفریعی که فرمود از طرف دیگر معلوم می شود آن متعلّق حذف شده «و أن أتلوا القرآ ن علیکم» که «علیکم» از باب و حذف ما یُعلم منه جائز ذکر نشده.

این تفریع که فرمود: (فَمَنِ اهْتَدَى) خب معلوم می شود که تلاوت بر مردم است وگرنه اگر یعنی فی نفسه آیات الهی را تلاوت کند چگونه با فاء تفریع می فرماید هر که قبول کرد کذا هر که نکول کرد کذا, اینکه فرمود هر که پذیرفت کذا هر که نپذیرفت کذا, نشان می دهد که «و أن أتلوا القرآن علیکم» نه «أتلوا القرآن فی نفسی», (وَأَنْ أَتْلُوَا الْقُرْآنَ فَمَنِ اهْتَدَى) اگر «واو» بود خب خیلی ظهور نداشت فقط سیاق بود اما گذشته از سیاق این تفریع یعنی «فاء» قرینه دیگر خواهد بود (فَمَنِ اهْتَدَى) اگر کسی پذیرفت و قبول کرد (فَإِنَّمَا يَهْتَدِي لِنَفْسِهِ) و اگر کسی نپذیرفت من مسئولیتی ندارم مرز مسئولیت من ابلاغ است تا به جان شما برسد شما را باید آگاه کنم از آن به بعد مسئله عزم و اراده و نیّت و اخلاص در اختیار شماست بارها مطرح شد که بین انسان و علم, اراده فاصله نیست یعنی کسی مطلب علمی را گفت آدم می فهمد دیگر بخواهد بگوید من نمی خواهم بفهمم این نیست بین نفس و علم, اراده فاصله نیست چون آن مطلب ضروری باعث می شود که نظری, بدیهی خواهد شد آن مبیَّن, بیّن می شود (یک) وقتی انسان در برابر مطلب ضروری قرار گرفت مضطرّ به فهم است (دو) لذا هیچ کسی نمی تواند بگوید من نمی خواهم بفهمم (سه) اما بعد از اینکه فهمید, بین نفس و باور, اراده فاصله است مطلبی است صد درصد برای او روشن, حق برای او روشن است اما نمی خواهد بپذیرد شما ببینید در شرق عالم در غرب عالم اینها می دانند [در این گفتگوهای هسته ای] حق با ایران است برای آنها هیچ مشکل علمی نیست یعنی آنها تردید دارند شبهه علمی دارند خیال می کنند ایران ــ معاذ الله ــ درصدد ساختن بمب اتم است با اینکه همه تحریم کردند یقین می دانند که ایران کار هسته ای اش صلح آمیز است اما باور نمی کنند همان حرف موسای کلیم(سلام الله علیه) است که به فرعون فرمود برای تو مسلّم شد که حق با ماست (۴) غرض این است که این خطر همه ما را در اثر آن تفرعنی که داریم تهدید می کند ممکن است کسی مطلبی را صد درصد بداند نظیر همان آیه حجابی که بارها مثال زده شد تفسیر می کند درس می گوید مقاله می نویسد سخنرانی می کند (قُل لِّلْمُؤْمِنِينَ) را بحث می کند اما نامحرم را نگاه می کند این برای آن است که بین اراده و علم خیلی فرق است نفس، مطلب را بخواهد بفهمد, اراده فاصله نیست اگر دلیلی اقامه شد خب می فهمد هیچ کس نمی تواند بگوید من نمی خواهم بفهمم اما بعد از اینکه مطلب صد درصد برای او روشن شد از این به بعد در بخش عمل کاملاً آزاد است (قَد تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ) (۵) با اینکه صد درصد آن حق است صد درصد این باطل این قبول نمی کند بین نفس و ایمان, اراده فاصله است بخش عزم غیر از بخش جزم است بخش ایمان غیر از بخش علم است فرمود ما به شما گفتیم (مَن ضَلَّ فَقُلْ إِنَّمَا أَنَا مِنَ الْمُنذِرِينَ) ما دیگر وظیفه ای بیش از انذار نداریم (وَقُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ) بگو حمد و ثنا برای خداست اکنون که ایمان

نیاوردید ما دو سنخ آیات داریم [مثلاً] آسمان و زمین آیات الهی هستند (وَفِی الْأَرْضِ آیَاتٌ لِلْمُوقِنِینَ وَفِی أَنفُسِکُمْ أَفَلَا تُبْصِرُونَ) (۶) این مضمون در قرآن فراوان است اما یک سلسله آیاتی است نفس گیر فرمود ما آنها را بعد به آنها نشان می دهیم دیگر هرگز نمی توانند ایمان نیاورند (وَقُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ سَیُرِیکُمْ آیَاتِهِ) آن آیات ویژه را ما نشان می دهیم نظیر آیات عذابی که برای امم پیشین آمده آن آیات که بیاید دیگر هیچ کس نمی تواند بگوید من ایمان نمی آورم به قدری مسئله رعب آور است که اینها بالضروره می پذیرند (وَمَا رَبُّکَ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ) گاهی به صورت اثبات می فرماید: (إِنَّ اللَّهَ خَبِیرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ) (۷) گاهی به صورت صفت سلب می فرماید: (وَمَا رَبُّکَ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ) همه اعمال را ذات اقدس الهی عالِم است و عادلانه داوری می کند.

ص: ۱۱۵۶

۱- (۱۳) . سوره آل عمران, آیه ۱۶۴; سوره جمعه, آیه ۲.

۲- (۱۴) . سوره بقره, آیه ۱۲۹; سوره آل عمران, آیه ۱۶۴; سوره جمعه, آیه ۲.

۳- (۱۵) . سوره بقره, آیه ۱۲۹; سوره آل عمران, آیه ۱۶۴; سوره جمعه, آیه ۲.

۴- (۱۶) . سوره اسراء, آیه ۱۰۲.

۵- (۱۷) . سوره بقره, آیه ۲۵۶.

۶- (۱۸) . سوره ذاریات, آیات ۲۰ و ۲۱.

۷- (۱۹) . سوره مائده, آیه ۸.

«غفر الله لنا و لکم و السلام علیکم و رحمه الله و برکاته»

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ .ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که مـا را در دستیـابی به این هـدف یـاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادنـد تقـدیر و تشـکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصـفهان -خیابان عبـدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شـهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹